[illegible]
درین زمان فیض اقتران از کتب معتمده تواریخ هندوستان جنت نشان خصوص سلاطین دهلی تاریخ صداقت آئین
سیر المتأخرین
جلد اول
تصنیف شریف تصنیف لطیف ... غلام حسین خان طبا...
[illegible]

فہرست جلد دوم سیر المتاخرین

فهرست جلد سوم سیر المتاخرین

تمام شد

سیر المتأخرین
جلد اول

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی نبیه الکریم و آله المعصومین اما بعد بر رای دانشوران متبحر و متفحصان والا گهر مخفی نماند که فیض الهی این گم گشته
کوی ملاهی را ذهنی سلیم و طبعی مستقیم که بمنزله بارقه عنایت و شمع هدایت تواند بود در بدو فطرت عطا فرموده و خلاصه اوقات که سرمایه کسب دانست
اگرچه اغلب اکثر در اختلاط اصحاب غفلت میگذرانید اما برهنمونی همان فیض برخی از اوائل حیات ادراک شرف حضور بزرگان حق آگاه که خضر راه هدایت و
ارشاد بودندی نموده و به تلقین و تکرار آنها اقتباس انوار کرده بقدر استعداد سعادتی می اندوخت تا آنکه بمودای شعر سعدی شیرازی بیت تمتع ز هر گوشه یافتم +
ز هر خرمنی خوشه یافتم + فی الجمله پرتو خورشید فیوضات بزرگان در خرابه دل این احقر ان تابیده که حرز بانی اندک دشمن بیانی گرایید هوسناک که دلالت
بتالیف کتابی متضمن اخبار احوال ابنای روزگار و حوادث لیل و نهار زمانی از اعصار نمود که شاید نقوش چند از قلم این ناپایدار بر صفحه روزگار یادگار ماند اما
ناقدردانی علمای زمان بلکه خوف همان حق ناشناسان سد راه این اندیشه مانع این پیشه بود که مبادا اسیر تشنیعه خود را فراهم دیده بسم جاهلان بی آزرم
بکینه خواهی برخیزند ناگاه بفرمان قهرمان تقدیر انقلاب عظیمی پدید آمد بیم را بامید مبدل گردید صف پیشینیان که ننگ اسلاف بودند زمانه برچید و
اهل عقل و اصحاب فضل یعنی سروران انگلیشی بر مسند یار و درین بلاد اقتدار و اختیار یافته چند روز بنا بر استطلاع بر ضوابط و قواعد و استیلا بر اجانب و اباعد
بالبقیه در ثنان مدارا و مماسات نموده زمام ملکداری بدست کافر نعمتان آهین دیار سپردند و باندک ایام مرتبه و مقام آنها نیز منکشف گشته پرده از روی
کار برخاست و نوبت دولت صاحبان والاشان انگلیشی بالانفراد و اقتدار رسید و ریاست اینجا که خود به در عدالت مایه نواب همایون معلی جناب
آسمان پایه عالم مدار فلک مقدار جهانگیر کوه وقار منبع عیون محامد و مفاخر مجمع فنون فضائل باطن و ظاهر آرای رزین خردمندان اشناسایش معیار
دست فکرتش را ترنج خورشید فلک طلائی دست افشار شکفتگی تقریر دلپذیرش غازه تازه روئی محافل نرم پیش منهیان تیغ بیرش سرمایه استظهار معارک
رزم خفایای اسرار نهانی را رای فلک پیمایش رصد مقسطبه فضائل افلاطونی و ارسطاطالیسی ز صیت صابت فکرتش کاسد فروغ فراستش گوهر افروز
وجود انسانی پرتو گیاستش آیینه نقوش مرتسمه صدور و پیشانی صدای کوس دولتش بارتفاع صیت مسکین نواز بلند آوازه ریاحین چمنستان
شوکتش بنسیم انفاس دعاگوئی عجزه و زیردستان تازه فرازنده رایات کشورکشائی عقده کشای دقائق خرد آزمائی رافع لوای ملکت ملک

مرتبت محکمه عدالت انوشیروانی جمشید آثار فریدون فرتبه مراسم ارسطو دانش اسکندر حشمت خورشید اعلام علامه عمل بهرام انتقام کیوان محل مجموعه مکارم شیم
اولو السیف والقلم عمده امرای عالیقدر ذیشان مرجع اماجد و اعاظم کل هندوستان نوئین صاحب تمکین باراسی و فرهنگ امیر الممالک عماد الدوله
گورنر جنرل هستنگس بهادر جلادت جنگ ادام الله تعالی ایام ملکه و حیاته و زاده فی درجاته و توفیقات حسناته مفوض گردید روزگار پیرانه بهار در بر
گرد و قدردانی سار و بازار رشد جهان جوانی از سر گرفت و جهانیان را شاهد مراد در بر آمد علم و کمال بالیدن آغاز نهاد و جهل و نقص کاهیدن و نالیدن
بنا بر توجه تام که آنجناب مستغنی عن الالقاب را در تفحص اخبار و تربیت احبار است و دیگر صاحبان عالیشان هم که مرجع امور بزرگ و مصدر کارهای سترگ اند
همه بحلیه جمال کمال آراسته و بجامعیت فضائل و افضال پیراسته جویای آثار باستانی و خواهان اخبار اسلاف هندوستانی اند هر کس بقدر استعداد بهوس تحصیل حصه در
سر افتاده ابواب تا حال قفل کشاده گشت و بمیامن توجه و تربیت این گروه خورشید شکوه حقیر کثیر التقصیر نیز اراده سالفه تصمیم داده بترقیم احوال سابقین
و لاحقین پرداخت و هر چه را باستیاری قلم شکسته رقم فراهم ساخت بنام نامی و اسم سامی آن امیر کبیر کامل شجاع دلیر باذل موشح و مزین گردانید تا صاحب
کمالان حقوق تربیتش شناخته بشکر گزاری و دعای پایداری دولت این خردپروران دانادل اطلب لسان موظف و تر زبان باشند بر الواح ضمائر
اولو الالباب اضح و لائح باد که یکی از منتسبان پیشه انشا بر حسب اتفاقات بمطالعه کتب تواریخ فارسی هندی که از زبان سنسکرت بزبان فارسی
در زمان بعض سلاطین اسلام ترجمه شده گذرانیده و استفاده از اخبار پیشینیان نموده احوال مرزبانان قدیم و جدید هندوستان از ابتدای کوروان و پاندوان
تا ابتدای سلطنت محمد اورنگ زیب عالمگیر و حروب او با اخوان و ظفر یافتن بر آنها با جمال در چند جزو ضبط نموده این اقل الخلیقه بل لا شئ فی الحقیقه غلام حسین
بن هدایت علیخان بن السید علیم الله بن السید فیض الله الطباطبائی الحسنی عفا الله عنهم بفضله السنی حالات مسطوره او را بعینها کوره العبد اسقاط
فضول عبارات و اصلاح اغلاط منشآت در ورقی عدیده بسلک تحریر کشید **مقدمه کتاب** نگاشته خامه بکسور اللسان خود که مسمی به **سیر المتاخرین**
است گردانید حسن اتفاق آنکه این کتاب متضمن است بر احوال عظمای هند از ابتدای کوروان و پاندوان که در اواخر دور دواپر بزعم هنود بوده اند
لغایت ابتدای سلطنت محمد اورنگ زیب عالمگیر و کتاب سیر المتاخرین که فقیر بسلک تحریر کشیده از ابتدای رحلت عالمگیر مذکور است تا سنه نود و نهم از مائه دوازدهم
پس بالضمام و تتالی که و رین کتاب بود کتاب فقیر حاوی احوال قریب پنجهزار ساله است مسلسل و منتظم و با یجاز می که استکتاب آن آسان و حصول
نوادرش ارزان باشد نسأل منه التوفیق انه خیر صاحب و رفیق فهرس کتابهائیکه جامع تاریخ مرقوم مطالعه آن نموده خلاصه بعض از آنها با حدود
ممالک هندو تو ابعض مع چگونگی هر صوبه و طول و عرض محدود حدود اربعه آنها نگاشته اول رزم نامه ترجمه مهابهارت که در عهد اکبر بادشاه شیخ عبد القادر بدایونی
و شیخ محمد سلطان تهانیسری بفارسی حسب الامر بادشاه نگاشت و دیباچه او شیخ ابو الفضل بکمال ایجاز و اتقان نوشته دوم گل افشان ترجمه
سنگهاسن بتیسی متضمن احوال بکرماجیت سوم پدماوت احوال رای رتن سین مرزبان چیتور چهارم راجاولی که مصر بیداد اسامی راجهای هند نوشته
بناهورام ترجمه آن بفارسی نموده پنجم راج ترنگی که احوال چهار هزار ساله و کسری از مسند نشینان کشمیر گویند حسب الامر اکبر بادشاه ترجمه شده و غیر آن کتب
سیر متضمن احوال محمود غزنوی و ناصر الدین سبکتگین و شهاب الدین غوری که حکومت راجهای هند از ابتدای سلطنت او انقطاع یافت و احوال سلطان علاء الدین خلجی
و سلاطین افاغنه و امیر تیمور گورکانی و احوال سلاطین بابر شاهی تا عالمگیر بن شاهجهان از اولاد امیر تیمور صاحبقران و سیر ملوک گجرات و سنده و ملتان
و مالوه و دولت آباد دکن و جونپور و بهار و بنگاله و اودیسه تا انقضای چهار هزار و هفتصد و نود و هفت سال از ابتدای کلجگ مطابق سال چهلم
عالمگیر اورنگ زیب موافق یکهزار و یکصد و هشتم هجری و دو هزار و هفتصد و پنجاه و سه بکرماجیتی و هزار و ششصد و سی و چهارم سالباهن **در تعریف
کشور هندوستان** ولایت هند ملکیست وسیع و عرصه ایست بس فراخ و با وجود وسعت و فسحت همه جا آباد و در هر جانب امصار و بلاد و قصبات و قریات و رباطات
قلاع مشتمل بر مساجد و معابد و خوانق و صوامع و دیگر عمارات دلگشا و باغات فرح افزا و اشجار دلکش و زراعات سبز و خوش و جویبارهای روان که در ممالک دیگر
این نوع آبادی و معموری کمتر نشان دهند و مسالک و شوارع متعارفه بسبب کثرت نهر و دریا چه قنطره استوار و چه بر دریاهای ذخار کشتیها تیار مهمان سرا ها

رای نزول مسافر و آرام مترددین در اکثر شوارع و در هر جا اغذیه و اشربه مطلوبه ضروریه موجود و مهیا اکثر راهها آراسته و در بعض جا درختان سایه گستر میوه دار و بعضی میوه و چاهها و تالابهای لبالب از آب خوشگوار و این مملکت از جانب شرقی و جنوب طرف شطه بدریای شور اتصال دارد و بطرف شمال کوهی کلان که ابتدا و انتهای آن پیدا نیست سه فصل دارد زمستان تابستان و برشکال برسات که آغازش از انجام جوزا و انتهایش از ابتدای میزان میشود و سرآمد فصول این ولایت است و کثرت بارش موجب پیدایی زراعت و افزایش حاصلات و ارزانی غلات است اگرچه در بعضی انقطار زراعات بر چاهها هم میشود و در برخی از اطراف سیلابها هم هست اما اکثر اراضی محتاج بارش آسمانی از آنجهت مدار اکثر زراعت بارانست و بیشتر میشنیدن چنانچه که در سالی دو سه مرتبه مزروع شود اگرچه کان الماس و طلا و نقره و مس و سرب و آهن و نمک و غیره درین کشور هست که حاصل آن از ضبط سلطانی در می آید لیکن بیشتر مدار حاصلات بزراعات ست اقسام غله که شمار آن خالی از طول نیست پیدا میگردد و غلات غربی این ملک نسبت بجنوب و شرقی یعنی بنگاله داود و طلبه لذیذ و خوش طعم است برنج سوکمداس سرآمد جمیع اجناس مرغوب ذائقه بادشاه و سائر الناس **ذکر میوه های مخصوص هندوستان بلکه بنگاله** اما میوه مخصوص هندوستان بلکه بنگاله کتهل و اناناس و کیله یعنی موز و شریفه و کولا است کولا نوعی از نارنج است و در دامن کوهستان شمالی بنگاله خود در صحرا صحرا در کمال لذت و حلاوت و بعضی چاشنی دار در نهایت خوش طعمی پیدا می شود و موز یعنی کیله اگرچه در ولایات دیگر هم هست اما بخوبی طعم و لطافت و نزاکت و رنگ و بو نوعی که در جهانگیر نگر ڈهاکه بهم میرسد در جاے دیگر دیده و شنیده نشده و اناناس هم علی هذا القیاس کنار شیرین خوش طعم نوعی که در شاهجهان آباد و لاهور بهم میرسد شاید در هیچ ولایتی بآن خوبی نباشد و انبه سرآمد میوه های این ولایت است و در دکن و از بنگاله تا صوبه عظیم آباد نهایت تحفه و در نواح شاه جهان آباد مخصوص قصبه کیرانه و جنجهان است تخم او از دکن آورده اند در کمال خوبی و خوش رنگی بهترین میوه های عالم است در ذوق و رایحه انواع و اقسام که شمردن آن از متعذرات است و ادراک خوبی لذتش منحصر بر خوردن امیر خسرو دهلوی در مدحش میسراید **نظم**

نغزک خوش نغزکن بوستان * نغزترین نعمت هندوستان * نادره صنع حق آمده پدید * نعمتی از عالم بالا رسید * پیر و جوان از رخ دیدار او * طفل بجان عاشق دیدار او * میوه بباغ ار به یکی ده بود * پخته شود خوردنش آنگه بود * میوه نغزک همه ز آغاز بر * تا حد انجام سزاوار خورش * هر شجر او بفلک بر شده * گنبد افلاک مدور شده * باغ وی آرایگه دوستان * زیب و کشور هندوستان *

دیگر نیشکر است سر چشمه قند و نباتست شیره آن هم مساوات با آب حیات میزند و نتیجه اش بولایات دور دست ارمغانی میبرند **بیت** از مزه گر و آمده در رگ نبات * خام خضر پخته چو آب حیات * **ذکر بعض نباتات و گلهای مخصوصه هند** اگرچه نباتات سبزه ها که بزبان هند ساگ گویند و درین ولایت آنها را با مصالح در روغن پخته نان خورش سازند خالی از کیفیتی نیست لیکن بسیار است و بیرون از شمار و از همه بهتر و بی نظیر برگ تنبول است اما گلهای مخصوص هندوستان چنپه و چنبیلی و مولسری و هار سنگار و جوهی و آفتابی و کنول است و کیوڑه و کیتکی چنانکه از یک گل تمام مجلس نکهت پذیرد و مشام مجلسیان بهره وافر از آن یابد بلکه تمام خانه و حوالی آن معطر شود و بوی آنها بزودی زائل نمیگردد و چه عجب که این گلها در ولایت دیگر وجود نداشته باشند **ذکر بعض جانوران مخصوص هند** از جانوران این ملک فیل از عجائب مصنوعات است در صورت و بعضی از خصائل و کلانی جثه بی عدیل و عدیم التمثیل بعد سی سال جوان مانند انسان یکصد و بیست سال عمر طبیعی دارد و ماده او را پس از هیجده ماه وضع حمل شود در مقاربت با ماده در صحرا کند در مدینه اصلا نکند مگر بندرت و آنرا منحوس شمرند اگر ماده او آبستن از صحرا آید بچه میزاید و نیز کرگدن جانوریست قوی هیکل بدیع شکل دم و سم چهار پایش مثل عقاب و بچل نیل و گردنش مانند گردن شتر و چشم و گوش و دهان بشکل گاو و بهی نقش طرازی قدرت که چندین صور در یک پیکر جلوه گر گردانیده جبار و سخت تر از اجساد دیگر جانوران که تیر و نیزه و تفنگ و شمشیر کمتر بر وی کارگر میشود و یک شاخ در وسط پیشانی بر بینی دارد که سلاح او همانست نهایت عداوت با فیل دارد و غالب اوقات بر وی غالب بهمان شاخ شکم فیل دریده او را میکشد و بقوت و توانائی بر دیگر جانوران صحرائی نیز غالب است توالد و تناسل او نیز در صحرا میشود گرفتار کردنش خالی از اشکال نیست در سرکار سلاطین و امرا بندرت می آرند دیگر گاو دشتی صحرائی که نهایت جرات دارد و اکثر شیر را میکشد خصوص هرگاه که چندی باهم مجتمع باشند و گاهی امرا و سلاطین هم تماشای اینها مینمایند خواه باهم جنگ کنند خواه با شیر

اورا در روامی بزرگ محکم که باصطلاح هند اورش میگویند گرفته را و برآورش مسدود کرده باشند جنگاینده نشاط می اندوزند و موجب حیرت نظارگیان
میشود و این شکار خاصه هندوستانست همچنین گاو گجراتی نهایت جلد رو و تیز رفتار است میگویند در ولایت گجرات احمدآباد بعضی عیار پیشه بارابه
آنها سوار شده راه میزنند و مال مردم تجارت میبرند و اسپ سواران بآنها نمیتوانند رسید و ارابه که آنرا بهل و رتهه گویند سواری آن خاصه هندوستانست
سایه دار و اگر زمین راه هموار باشد خالی از آرامی نیست و دو سه کس باهم توانند نشست و بمصاحبت همدگر راه توانند پیمود و ارابه چهارپایه یعنی رتهه
که بانواع آراستگی میسازند قابل سواری امرا و ملوک اینجاست امیر خسرو در مدح آن گفته **بیت** ساخته از حکمت کار آگهان + خانهٔ گردنده گرد
جهان + نادره حکم خدای حکیم + خانه روان خانگیانش مقیم **و ذکر بعض مقالات و علوم مردم هند** احوال ابتدای خلقت و غیره تحقیقات
علما و حکمای اینجا بسطی تمام دارد و اجمالش هم خالی از اطناب کلام صورت نبندد و چنان فایده در ضمن آن شیخ ابوالفضل محرر اکبرنامه در دفتر سوم آن
کتاب که مسمی به آئین اکبری است خلاصهٔ رسوم و علوم مردم این ولایت بکمال تنقیح نگاشته هر کرا اطلاعی بر آن خواهد بکتاب کور رجوع نماید مجملی از آن نشاید
نوع نگار سخن‌طرازان هنگاره و چگونگی آفرینش بیجده گونه و فراوان برگزارده اند و شگرف داستانها آورده هانا هر یاز تجلی هستی گرفته از انجمله یک نوع
که اهالی هنود بآن تامل پسند میکنند و آن اینکه اول تعینی که حضرت وجود مطلق گرفت و جلوه حاصل شود مسمی به برهما است هانا عقل اول از آن تعین استام
وا از و چهار کس از جنبش دهم رسید اول سنک و سنندن و سنانن و سنتکمار هر کدام فرمایش رفت که بهت درپیدائی خلقت بر بندد از فزاوانی توجه بدایع
قدسی بدین کار نپرداختند شگالش گیر گرفت و از پیشانی خود دیگری را برآورد مهادیو نام یافت از جلال فراوان که در دو دیده شانگی آزید می کارش پایانت
ده کس دیگر را پدید آورد هانا از عقول عشره تعبیر کرده باشند بعد از ان از پیکر خود مردی و زنی برآورد مرد سوایم بهو منو نام او ل من نام مردم
ستاروپا نام زن هانا آدم و حوا را باین نام خواسته و ازین دو سر آغاز زاد و ن شده و بعضی قائلند که اول تعین صورت زنی بود و آنرا مها مایه گویند ظاهرا
قدرت و مشیت را ازین تعبیر خواسته اند و چون تانیث لفظی بدین اسما هست بیدانشان متاخر تانیث حقیقی خیال کرده اند و سلطان ایجاد عالم گشت
و برخی آفتاب را وسیلهٔ ایجاد عالم دانسته اند سببش هانا آنکه چون این نیر عظیم را قوی التاثیر در موالید ثلثه یافته اند بی بضاعتان گمان برده اندکه
در عالم علوی هم موثر بوده باشد و جمیع عالم آثار او خواهد بود و حکمای هند در عناصر پنج عنصر قائلند بر چهار معروف آکاس نام عنصری افزایند و ا و را
بیجا همه جا و هر کس دانند گویا دعای عالم او را مستقر کرده و بآسمان قائل نیستند شماره بروج را که هند و منطقه را بالطور معروف دوازده بخش کرده هر بخشی را
نامی مطابق نامهای عربی گذاشته هر بخش را راس گویند و کواکب را اجسام صیقلی مستنیر از نیر اعظم دانند و هر هفت سیاره را نامی نهاده روزهای
هفته را بآن منسوب کرده اند و نیر اعظم را در صحبت مستفیض از حضرت نور النور دانند و پیوند نفس قدسی با هر یکی و گروهی اختران البشری نفوس نگارند و
گویند که بگزارش تن و جان عنصری و ستردن هوای نفسانی و تربیت روح مجرد بدان مقامهای عالی جائی یافته اند و زمین را کروی الشکل
دانند اما گویند که تمام کرهٔ زمین هفت جزیرهٔ معظم دارد و هر یکی را نامی برگزارده اند و دریائی را محیط او دانند و یکی از ان جزایر سبعه این جزیرهٔ است
که هند و چین و عرب و عجم و فرنگ و ترکستان برروی آن اما اینقول النقل پرستان اینها هست و دانش گرایان اینها در اکثر مقالات یونانی اند و چه عجب
که اقالیم سبعه را بیدانشان متاخر از بیفکری و دنباله روی برهمنان سفیل چنین تعبیر کرده باشند و عالم را سه بخش کرده بالائی را سرگ لوک نام نهند و
محل پاداش نیکوکاران دانند میانی را مهو لوک مسکن بنی آدم و دیگر حیوانات و پائینی را پاتال و محل جزا و سزای بدکاران پندارند و بالائی را در جا
هفت گانه گویند و پائینی را گذلک و درکات سبعه شمارند و هر یکی را نامی برگزارده اند و چون پیدائی عالم را اکثر مرات قائلند و در صورت تسلیم ممکن
است که مبدع حقیقی جل مجده هر بار بر نهجی دیگر ابداع کائنات فرموده باشد لهذا در چگونگی خلقت اقوال مختلفه ایراد نموده اند اما در هر صورت سلسلهٔ تولد
را بعد ایجاد یک مرد و یک زن ناقلند و بعد پیدایش آدمی نژاد و چون اندک کثرتی در اینها پدید آمد برهما آنرا چهار صنف گردانیده برهمی برچهن نامی مقرر
کرد و سران آنجماعه را که صاحب علم و فضل و زهد و عبادت بودند برهمن نام نهاد و صاحبان جرات و شجاعت و عقل و فطانت را چهتری و صاحبان تجارت

وزراعت وصناعات شریفه را بمین خدمهٔ اینها واهل حرفه رذیله را شودر قرار داده هر فرقه را باین اسامی گردانید عمل برهمنان تحصیل علم وعبادت وافاده
واستفادهٔ علوم وریاضات وحق پرستی ورهنمائی دیگران براه حق وکار کهتری خراج ستانی وسروری ورعیت پروری وملکداری وحمایت
برهمنان وخدامت ایشان وشغل بیس کشاورزی وتجارت نمودن وصناعات شریفه اختیار فرمودن وپیشهٔ شودر صناعات خسیسه وخدمت این هر
سه نمودن **و اوتار** که در فرق هنود مشهور است وچنان شهرت یافته که اینها هر اوتاری انجدائی پرستند وفی الواقع عقیدهٔ جمیع هنود الحال
همین است مگر بندرت کسی ازین گرداب آمده بساحل حقیقت رسیده باشد امادر حقیقت ظاهراً اصل بنا بر اشتباهی است که متاخرین از فهم مرام کلام قدما
قوم بندی داده ومراد قائل نفهمیده اند احوالش بر سبیل اجمال آنکه در هر دوری از دورهای چارگانه که آنرا ست جگ و ترتیا
دواپر و کلجگ ده یازده تن بصور مختلفه برای کاری خاص بقدرت دادار بیهمال پیدائی گرفته آن امر عظیم بتقدیم رسانیده اند وهر یکی بنامی ملقب
بصورت موسوم گشته در عهد اقامت خود درین ارنا پایدار فرمانروا ودیگر مخلوقات فرمان پذیر وآنها را پرستار بوده اند وقول محققین انجماعه درین
خصوص اینست که ایزد بیچون تبا برامری که سود آن با آفریده باز گردد عنصری پیکری را بافاضهٔ وجود خود برگزیند وتوجهی تام مبذول حال او داشته مظهر
غرائب امور به نیروی خود گرداند وغباری بدامن تقدسش نشیند واکثر دانش اندوزان هند بدین گروند وآنرا پورن اوتار گویند وآنکه در برخی
از موجودات پرتوی از فروغ قدرت خود اندازد وشگرف نیروی بخشد آنرا انش اوتار نامند وهیچ موجودی را خالی از فروغ او ندانند انش اوتار
بشمار در نیاید وپورن اوتار در همگی چار جگ ده بار بدین نشان جلوه فرماید وتجلی او بصاحب نظران بنماید ودرین دوره تا امروز نه تن پدید آمد **اوّل**
مچهه اوتار یعنی پیکر ماهی مظهر انوار وعجائب آیات وآثار الهی گردید گویند بلک در آدر پایان دکن بشهر بیدر اوتی در ست جگ ماه بیساگن شکل پچیه تته
اکادشی راجه من کرود لک سال دست از همه افشانده ریاضت گزین پیکر وبر کنار دریای کرت مالا تن شوئی داشت ناگاه ماهی بدستش در آمد و
بر گفت مرا نگهدار یک شبانه روز در دست بود چون نالید سبوئی در آورد واز فزونی بالش بخم در انداخت چون از گنجائی او در گذشت در چاه کرد
وسپس گولابی بزرگ در انگند واز انجا بدریای گنگ رسانید چون آنرا فرو گرفت بدریای شور جا داد چون در ابر امود راجه دانست که نیرنگی است
به نیایش گری در آمد وجویای آگهی شد پاسخ شنید که دادار بیهمال درین جانور را مظهر بعض آثار خود گردانیده برای رستگاری تو چندی گزیدگان
پس از هفت روز پرتو خواهد شد وجهان را آب فرو گیرد بر فلان کشتی بارچی شالستگان وگرامی نامهای ایزدی وگزین ارمغانها نشین وآنرا بدین شاخ که
از من نمودار است پیوند بخش سیزده لک بیست وهشت هزار سال آب طوفانی بود دبیس روی در نقاب نهاد **گورهم اوتار** در ست جگ ماه کاتک
شکل پچیه تته دوادشی جهان آفرین بپیکر سنگ پشت را جلوهٔ خود مظهر اثری غریب گردانید گویند دیوتا با بر آن شدند که از دریای شیر دوان آسا آبحیات
بر کشند بجای چوبی که بدان مسکه بر آرند مندر که بزرگ ترین کوهها ست بکار داشتند کوه از گرانی بدریا فرو شد می خواهان برنج رسیدی ایزد بیچون
آنصورت را جلوه گاه خود فرمود وآن جانور کوه را بدوش بر گرفت دیوتا با کام دل بر گرفتند وبدین شگرف کاری چارده چیز گرامی بر آمد انجمن دنیا
بصورت عروسی نمودار شد وسرمایهٔ عشرت همگنان سر انجام یافت (کوستبه من) شگرف گوهری فراوان فروغ واز اندازهٔ ارزش بیرون +
(پارجاتک برچهه) بو العجب درختی گلهای او پژمردگی نبیند وبوی خوش از روزگار را در گرفته برخی گویند هر چه خواهند ازو برگیرند وآنرا اکلپ برکه نیز
خوانند (سرا) باده (دهنتر) پزشکی که بیمار را تندرست ومرده را زنده ساختی بدست راست لو ودر چپ بلیله (چندرمان) ماه عالم افروز (کام دهین)
ماده گاوی که چه خواهش رفتی از پستان بیرون فرستادی (ابراپت) سفید فیل چهار دندان (سنکهه) سفید چهرهٔ غریب آواز که هر که بوی فیروزمند شدی (بکهه)
زهر جان گزا (امرت) آب زندگانی (رنبها) زن خوش خوی نیکو روی (آس) اسپ هفت سر (سارنگ دهنک) کمانی تیر او بهر دو که سیدی
وخطا نرفتی پس از پیدائش این گرانمایه جواهر گورم بزیر زمین در شد وهنوز زنده پندارند **باراه اوتار** در ست جگ ماه کاتک چتر پورن ماشی بیه
شهر مهاورت نزدیک نیم کهار وادو مراین جلوهٔ خاص شد یکی از گروه دیت هرناکس نام روزگاری دراز در گدازش تن وپرستش ایزد بیهمال بسر برده

روزی آن ذات مقدس بطوری بماهی او جلوه فرموده از خواهش ما زیر سیداز بن ل آویز گفتار ببالید و بسیاری جانوران جانگزار بر شمرد و از گزند آسنا
رستگاری طلبید و فرمانروائی همگی عالم درخواست و در اندک زمانی کامروا آمد و حکومت عالم علوی او را فرا گرفت یکی از خویشاوندان سپرده دیوتا با برهما
نزد بشن شتافته چاره برجستند چون در ان خواهش گزند باراه فراموش کرده بود و پاسخ یافت کز میان صورت پدید آمده نقش هستی او را خواهم ستر
و در اندک زمانی میان تمثال جلوه فرموده به پاتال در شده به تختگاه او شتافت و بجزای نیستی روانه گردانید و آسمان و یک سوون نشان هند
جهان بر آئین پیش پیشینگان بر آسود و اندر کامیاب بفرمان روائی عالم بالا شد مدت ظهور او نه هزار سال بود **نرسنگهه اوتار** پیکرش از سر تا کمر شیر آسا و
پایان آدمی وش در ست جگ ماه بیساکه شکل پچه تته چتردسی در شهر هرن پور که بهندوی زبان نامور کار زده دار السلطنت آگره پیدائی گرفت
چنان بگزارند هرن کشب از گروه دیت سالهای دراز در گدازش نفس و تن بسر برد تا آنکه ایزد سبحان مهلی جلوه فرموده آرزوی در او پرسید نخستین عرض خواست
که خواهش آنست که مرگ من نه در روز شود و نه در شب نه از گیاه از جان جان شکر طلبید و هیچ زمان روائی نشیب با او خواستگار شد خود همه پیراسته
یافت و دیوتا را رومی در پرستاری بنا نهاده عالم از نکوهیدگان بر آسود بزرگان ایشان بسیاری از بشن چاره کار جستند و خواهش این گروه پذیرفته
شد گویند او را فرزندی بود پرلاد نام آئین دیوتا را ایزدی پرستش نمودی و برخلاف پدر راه حق سپردی هر چند گوناگون آزار کرد او را از ان روش
باز نداشت آورد و نشانی از جای پدید گار پرسید و او همه جا نشان داد و برای فهمانیدن اشارت بستونی نمود که در و نیز همو ظهور پوست از بیم تیغ
شمشیر بر آن حواله کرد از نیرنگ کاری الهی از ان ستون پیکر مذکور پدید آمده او را بدرید در ان هنگام که برزخ میان روز و شب پیدائی یکی
ابتدای کار او سپری شد گویند آن آلهی تمثال از پرلاد استدعای خواهش کرد آن نادان فطرت هیچ چیز سر فرود نیاورد چون کمت نخست آن جاودانگی
است که در من آلامی و رابستگی نیاید و پای بند غم و شادی نشود پیدائی این صورت صد سال بود **بامن اوتار** آدم کوته بالا در جگ تیتا به ماه بهادون
شکل پچه تته دوادسی در شهر چون بندر ابر ساحل نربدا در خانه کشب بن برهما که مشهور است تولد آن زاده ابداع بزاده هزار سال کام روائی
کرد از گروه دیت بل نام یکی برای سلطنت سه لوک ریاضتها کشید و او را کام بخش خواهش او پذیرفت و سترگ فرماندهی یافت و اورنگ نشینان دیوتا
را ایل ساخته همچنان بفرمان روائی باز گذشت و گوناگون جگن بجا آورد لیکن آنچه در دین و شهادت دیوتا را ایثار کنند کار بسر برد و دیوتا با بوسیله برانگیختن را سا
از بشن التماس نمودند و او از انجام کار آگهی داده آرام بخشید و در ان سال و مه چهره صورت برافروخت چون آن مولود نخستی با آگهی در آمد تعقیبا هم
عادت بدبستان حکیم پرواج برنشاندند همراهی آموزگار در جگن که نزد کمیت آقا نهاده بود حاضر شد آئین راجگی خواهش پرسیدو گفت سه پا برده قدم
خویش زتو جایی میخواهم او بر آشفت کاز چون من والا شکوهی بزرگ دولتی چرا چنین کم تر چیزی فرو شهیم در بس اندرز سخن چون او نپذیرفت او نخستین
قدم چنان پهنا در گردانید که طبقه زمین و طبقه پاتال را فرو گرفت و دیگر قدم را چنان فراخ ساخت که طبقه بالا را فرا گرد راجه در عوض قدم سوم خویشتن را
بسپرد و از انجا که نیکوئی در نهاد بود او را از ان خیرگی باز داشته با ایالت پاتال نامور گردانید **پرسرام اوتار** آدمی پیکر در خانه جمدگن برهمن آن تنکم
زن او رنیکا در جگ ترتیا ماه بیساکه شکل پچه تته ترودسی در موضع رنگتا نند دار السلطنت آگره پیدائی گرفت کارتیج نام پیدست و پای
در قوم دیت بفرمان روائی نشست و از بیدستی خویش بستوه بودی تا آنکه دست از همه باز داشته در کوه کیلاش ریاضت گری در آمد مهادیو او را برنو رسته هزار
دست برداد و بخواهش او خدیوی هر سه لوک او را باز گردانید در آزار دیوتا ها دراز دستی نمود میان سان انجام کار او در خواستند پذیرش یافت گویند
جمدگن از مظاهر مهادیو است و رینکا از ادوت ماد دیوتا از پنج پسر شد و نخستین پور او پرسرام پیش مهادیو در کوه کیلاش ادب آموزی کردی پیر لوی
جمدگن در صحرا پرستش نمودی کارت و پنج روزی عشرت شکار روشت گذاره بر زاویه آن شد و چاره گرسنگی و تشنگی بر جست او انچه پادشاهان را در خور باشد
از خوردنی و پوشیدنی و گوناگون جواهر و نفائس پیشگاه حضور آورد راجه بشگفت افتاده گفت دست برین بنا الهیست از حقیقت کار آگهی بخشید او
گفت اندر فرمان فرمای علوی عالم گاو کام دهین بمن سپرده آنچه میخواهم سرانجام میابد راجه را آن در گرفت و خواهش آن گاو نمود و پاسخ دلکش فرا یافت

اندر خواهش نتوان پذیرفت و شکوه و نیوی نتوان بدست آورد و از خشم در شد و به پیکار درآمد چندانکه لشکر فراهم آورد و آویزشها نمود کاری از پیش نبرد
آخر شبی پنهانی آمده جمدگن را از هم گذرانید و از گاو نشانی نیافت زنیکا پسر خود پرسرام را طلبداشته رسوم سافران ملک تقدس بجا آورد و خود را آئین
خویش بسوخت و آن فرزند ارجمند کین توزی برگماشت پرسرام به نیروی قدرت ابداعی به پیکار راجه رفت و بیست و یکبار عرصه غبرا را آغشته گشت آغشته
راجه قالب تهی کرد و سلطنت بدیوتاها باز گردید زرهای عالم فراهم آورده در حکین خیرات نمود و پس از همه دست باز داشته بخلوت تنهائی برگزید چنین از ند
که هنوز زندگانی دارد و در کوه مهندر از زمین کوکن نشان دهند رام اوتار چنان سرایند که راون نام از گروه راکس بد و لشت به برهما سید
خدیو ده سر بیست دست بود و بکوه کیلاش ده هزار سال بریاضت گری برنشست و سرها یکی پس از دیگری در رنج اه برافشاند و آرزو آنکه فرمانروائی
هر سه لوک یابد ذات قدسی خواهش پذیرفت دیوتاها از فرمان پذیری بستوه آمدند به پیشین روشها برافگندن او در اورخواستند پذیرفته آمد و انجام کار
برام نام زنده شد تا آنکه در جگ تریتا ماه چیت بشکل بچه تنه نومین در شهر اودها از شکم کوشلیا زن راجه جسرت بزاد و سر آغاز آگهی فنون شناسائی اندوخت
و دست از همه باز داشته دشت نوردی پیش گرفت و بسیاری تنگی و پرستش جا از زندگی ما پیرایه دیگر بست فرمانروای جهان گشت و راون را بگو نیستی
فرستاد یازده هزار سال اورنگ نشین بود و شائسته آئین ها برنهاد **کشن اوتار** پیشتر ازین بچهار هزار سال کنس نامی و کرسین جادون بزبانی دشت متهرا آنجا
گنیش پیاد چیره دستی یافت و پدر را از کار باز داشته دست ستمگری برکشود و بیشتر جراسند و سیسپال و دیگر فرمانروایان دست ستم از اندازه بردند و زمین برنج
در شد پیکر گاو گرفته با برهما و دیگر شتافت و برهما دختن ایشان خواهش نمود پذیرفته آمد و کشن حواله شد گویند اختر شناسان بکنس آگهی دادند که درین دیگی
یکی برآید و کار او سپری گرداند او چار لشکری نوزادگان فرایش نهاد و در سال خون چندین بیگناه بریخته آمد تا آنکه دیوکی خواهر او را بسدیو جادون
کتخدائی کردند درین هنگام آوازی شنید که هشتمین فرزند او آنرا جان لشکرد بهر دو را بزندان درنشاند و هر پسری که زائیدی به نیستی سر از فرستادی غفلت
بر پاسبانان چیره شد و زنجیرها گشاد و درها وا گردید نوباده بسنجی آمد که آن روی آب جون در خانه نند اهیر چین مان دختر شده مردم را خواب برده بردم آنجا
گذارد و آن دخت را برگیر بسدیو چون روی بدان کار نهاد دریا پایاب گشت و فرموده بجا آمد نخست در نه سالگی گنیش کنس را از هم گذرانید و اگرسین را از بند رهائی
داده بر مسند فرمانروائی نشاند و بدیگر ستمگران آویزشها کرده برانداخت و صد و بیست سال زندگانی کرد شانزده هزار و صد و هشت زن داشت و از هر یک ده
دختر پدید آمد هر کدام چنین میدانست که همگی شب با او بوده **بوده اوتار** در کلجگ ماه بیساکه بشکل بچه تنه نهمین در شهر گیا بخانه راجه سدهو دهن از شکم مایا
بزاد گویند چون جنگها بسیار شد و فراوان بکشش رفت اشن خواست که بالنسی پیکر درشده آئین بیدها و جنگها را نکوهش نماید ازین دو دران سال سر بفراز پدید آمد
برآمد و صد سال زندگانی کرد **کلکی اوتار** در آخر کلجگ ماه ماگه بشکل بچه تنه دهمین در شهر سنبهل از خانه بشن جس برهمن از شکم زن او جسوتی برآید و صد
سال بزید گویند روزگاری آید که فرمانروای دادگر نماند و بدکاری فزونی گیرد و غله گرانی پذیرد و عمرها کوتاه گردد و بیش از سی سال نزیند مرگ فراوان شود
ایزد بیهمال برای چاره گزینی بدان النسی پیکر برآید و جهان را ابداد آباد گرداند و برخی چهارده افزوده اوتار بیست و چهار برگزارند و در احوال هر یکی نامهای دراز
اندو شگرف داستانها برگزارده و گوناگون پیکر ایشان از زر و سیم و جز آن برساخته محراب پرستش گردانند لیکن چون بوده و بیوس اوتار نگرایند بنهایت تلخیص
کلام در اعتقاد مردم این مملکت آنکه وسیله ایجاد خلقت برهماست و بالهام و القای الهی کتابی که آنرا بید نامند از زبان برهما موجود شده بعد از آن پی مدگان
برهما در تفسیر آن کوشیده شش کتاب آراستند و آنها را کهٹ ورسن یعنی شش قسم علم گویند و هر یکی را شاستر نامند و کتاب بید را بعضی گویند که حکیم بیاس چهار جزو
کرده هر یک را نامی جدا گذاشته و آن رگ بید و ججر بید و شام بید و اتهربن بید است و برخی چنین گویند که برهما چهار رو داشت و از هر دهن جدا یعنی از هر چهار کتاب
مذکور برآمده و مجمع هم بید است و آن شش نسخه شاستر را با یکدیگر بعضی از امور اختلاف و تعدد مناقشات بسیار دارد و از زدو النشوران تناخر هر کسی با عقیده دانا
رفهید خود کوشیده در تفصیل آن کتابها نوشته نخستین شاستر نیای است بید آرنده آن کوتم رکهیسر و دوم بیشیکهک شاستر این کتاب تصنیف کناد نامی
دانشمند است سوم سانکهه شاستر موجد آن کپل نامی دانشمند است چهارم پاتنجل شاستر مدون این علم پتنجل نامی از علماست پنجم بید انت شاستر که حکیم بیاس آنرا

مدون کرده ششمین بیانشا شاستر که حکیم جیمن آنرا ایجاد کرده غیر ازین شش شاستر شاستر های دیگر هم هست از انجمله دهرم شاستر که بمنزله فقه جماعه هنود است و احوال
افعال عبادات و ریاضات و انواع صیام و تصدقات و خیرات و چاره گری عصیان و زلات و انفعال و عادی و معاملات هر چهار برن که عبارت از برهمن
چهتری و بیش و شودر است بیان نموده و مربوط و کرم بپاک نیز شاستریست بزعم هنود متضمن علمی که دانائی آن موانع آلام بدنی انسانی مانند صرع و
جذام و برص و بواسیر و نواسیر و حمیات و سعالات و فالج و لقوه و امثال آن که همه را ابدا اند و شناسد که از اثر جزای کدام عمل و نتیجه کدام عمل است که مدلول زندگی
باعتقاد تناسخی که دارند کرده و چاره اش این عمل است اگر بکنند شفا یابد و مهابهارت یعنی تواریخ متضمن بیان حال نفوس قدسیه عالم ملکوت و شرح پیدائی جهان و
جهانیان و وقوع قیامت صغیر و کبیر و گوناگون کردار نیک و سخاوت و عدالت و داستانهای عابدان و فرمانروایان والاشکوه و بیاکرن علمیست مشتمل
نحو و صرف و تحقیق کلمه و کلام و ترکیب حروف با همدیگر و چهند در بیان حسن ترکیب الفاظ و نظم حروف و نزاکت معنی و اوزان و بحور اشعار و بیدک یا یعنی
علم طبابت مشتمل بر احوال ابدان و صحت و مرض و کیفیت معالجات بیماری و تدبیر ازاله انواع امراض و جوتک بدیا یعنی علم نجوم هندیان و استخراج این علم
بآفتاب منسوب میدهند و سامدرک بدیا یعنی علم قیافه و دریافت احوال نیک و بد آدمی از اعضا و خطوط دست و چین جبین و از خط و خال و دیگر اعضا و لیلاوتی کتابی
است در علم حساب و دقائق آن و آنرا بیاکرن جوتک گویند و شکن بدیا از گویائی و آواز و حرکت طیور شگون گرفته از سوانح آینده اطلاع دهند و دانایان این
دانش در ممالک میوات و اطراف پانی پت و غیره بسیار تر بدیا دانندگان این علم از روانی انفاس که هر روز از سوراخ چپ و راست بینی در زمانی معین میباشد
احوال نیک و بد و مسائل گزارش نمایند و اگم بدیا در گزارش گوناگون افسون و جادو و حیله و حصول منافع و دفع مضار و حین گزیدگان و پری زدگان و غالب
آمدن بر حریف و معالجه اقسام بیماریها و اندرجال علمی است در انواع نیرنجات و طلسمات و سیمیا و ادخال روح در پیکر دیگر و خلع از بدن خود بزعم هنود و دیگر عجائب
و غرائب و رس بدیا یعنی کشتن سیماب زر و سیم و مانند آن و ساختن طلا و نقره که کیمیا و اکسیر عبارت از انست و کام رو بدیا دانشی است از افسون مار گزیدگان و
دیگر گزندگان و رهائی دادن از گزند آنها و حاضر ساختن آنها را بافسون و گزارش نسب و مراد و ستائش آنها و دهنر بدیا دانائی انواع تیراندازی که از بید استنباط
کرده اند و رتن پریچها شناخت لعل و مروارید و زمرد و دیگر جواهر و گوناگون سنگ ریزه و پیدائش و خاصیت و درجه هر یک و مانک بدیا شناختن خلقها و انواع
عمارت و هر گونه خاصیت و بنا و در نهرها و غیر ذلک و گج شاستر شناختن فیل و دریافتن عمر طبیعی او و علاج بیماری و حفظ صحت و تندرستی آن و گج سامان
سور شناخت احوال اسپ و عیوب و بیماریهای آن و گوناگون معالجات که تدبیر بدیا که از بید سوم ببرجه ظهور آمده یعنی موسیقی از گفتن و خواندن و
نواختن سازها و اصول و دروغ گوناگون نغم و سازها و روش رقص که آنرا سنگیت گویند و نت بدیا یعنی بازیگری که به تیزدستی شگفت کارها از رسن
بازی و غیره ظاهر کنند و شگرف معلق زنند و زنان ایشان نیز به نیروی این علم انواع اعمال نمایند که مردم بحیرت در شوند و ترک یا علمی است در دانستن احوال
مردان و شناخت گوناگون زنان و کام شاستر که آنرا کوک نیز گویند در طرز مقاربت مرد و زن هشتاد و چهار گونه دو و زبان هر کدام و معشوق ساختن زنان بلذت
مجامعت **ذکر احوال درویشان هند و انواع ایشان** نخستین صنف سناسیان از ان خاک نشینان جبین مهر خموشی بر لب نهاده
حرف زدن ندارند فریقی هر دو دست را مائل بآسمان گذارند و بعضی خود را سرنگون بدرخت آویخته تکمبد تن خویشتن بآتش مینمایند و چندی رو بسوی
آسمان برداشته نظر بآفتاب دوخته دارند و برخی بیک پا ایستاده شب و روز میگذرانند و درین صنف انواع دیگر هم هستند و بید نام معروف ریاضات
شاقه بسیار میکنند اگر تفصیل عادات و اوضاع آنها کرده آید داستان دراز میشود و دوم جوگیان اعتقاد هنود آنکه بعضی ازین طائفه بقوت ریاضات
و نذور بازوی عبادت در هوا میپرند و بر سطح دریا میخرامند و از حبس نفس عمر دراز یابند و خلع بدن نموده روح خود را در بدن غیری می اندازند و علم
کیمیا و سیمیا نیز دارند و تسخیر قلوب مردم هم توانند نمود و اشراف بر قلوب تسلط با جنه هم میسازند و بیماران ابا نیز سالها معالجه کنند سحر و جادو را نیز
دانند و گویند که در علم سیمیا اگر چه از طائفه سناسیان نیز بعضی دستی دارند اما قوم جوگیان بیشتر درین علم ماهر میشوند و سوم بیراگیان و درین صنف نیز اقسام
اند و هر یکی بنام مقتدای خود معروف اکثری از ینها سرود و نغمه بزبان هندی در مدح و ستائش آن دیگر مقتدایان خود و عبادات عظمی میشمرند و بعضی بوجد و رقص

یعنی بحبس نفس و مراقبه و گروهی بمطالعه کتب اشتغال می ورزند چهارمین اوداسی از معتقدان نانک بطریقه و آئین او به نیایش و ستایش آفریدگار
می پردازند خلاصه عبادات این گروه مطالعه اشعار مرشد خویش است که بسرود و نغمه میگویند و زمزمه دلفریب بمسامع میرسانند پنجمین صنف جتی که سر بوده ریاضت
سخت می کشند حتی که چهل روز صائم بوده از اکل و شرب ضروری که قوام بدن بدو است احتراز دارند و چهار ماه برسات یکجا مقام کرده حرکت نمیکنند
که مبادا در رفتار باعث آزار حشرات گردند و خلاصه عبادات آنها نگاه بانی جانداران است پاافزار ازین جهت نمی پوشند که بجانداری آزاری نرسد
امدات جاه دماغ مسدود میدارند که مبادا بوسیله آن بجانداران ریزه آزاری رسد و بهمین اندیشه شبانگاه چراغ روشن نمیسازند و آتش نمی
افروزند و طعام برای خود نمی پزند و آب از چاه بر نمی آرند آب و طعام از خانه مریدان بدریوزه آورده میخورند شبانگاه اصلا چیزی نمیخورند و از خوردن
سبزیها احتراز دارند چه اعتقاد اینجماعه آنکه این چیزها در حکم جاندار است و غیر از پارچه لابد چیزی با خود ندارند و اهل کیش اینها همه اتباع آنها این طائفه را دهری
و ملحد میشمارند و میگویند که منکر صانع اند ظاهرا این اصل است اگر منکر باشند ریاضات شاقه برای که و چه میکشند چون قائل معتقدات براهمه نیستند از روی
تعصب چنین میگویند و بجدی تنافر و تنا کردارند که میگویند اگر از طرفی فیل مست آدم کش زنجیر گسل می آمده باشد و از طرف دیگر سربوره بیاید بر روی
آن فیل باید رفت بطرف سربوره رو نباید کرد و نیز براهمه هر فرقه دیگر را که از خود مذهبی اختراع کرده قبول نمیکنند بر همان کیش قدیم که موافق بید از آغاز
آفرینش رواج یافته معتقد اند اگر شخصی از مخالف کیش خواهد که در براهمه بیاید آنرا هم نمی پذیرند و اگر شخصی از مشرب ایشان گشته مذهب دیگر گیرد و باز خواهد
که بمذهب اصل رجوع کند آنرا نیز قبول نمیکنند و درین کیش چهار آسرم است یعنی چهار آئین اول برهم چرج یعنی کدخدا نشود و به تحصیل و تکمیل علوم صوری
و معنوی پردازد دوم گرهست یعنی کدخدا شده بامور تعلقات اشتغال ورزد سوم بان پرست یعنی چون سن کهولت رسد و پسری و فرزندی نشود
ترک تعلقات نموده مع زوجه خود در صحرا رفته بعبادت الهی بگذراند و غیر از میوه صحرا غذا نکند چهارم سنیاس یعنی خود را از همه امور بازداشته بعبادت
شاقه پردازد و نیز مردم زاد درین آباد بوم چهار برن اند یعنی چهار فرقه اول برهمن اعمال و بید خواندن و علوم آموختن دوم چهتری کارهای او فرمانروائی
و انتظام ممالک و داب شجاعت و سپاهی گری بسر بردن سوم بیش کردارهای او سوداگری و دیگر پیشهای شریفه پرداختن چهارم شودر شیوه او
پیشهای خسیسه ورزیدن و خدمت هر سه فرقه مذکور نمودن القصه اهل هندوستان در سپاهی گری جهل بسیار دارند و نمیدانند که جانبازی کجا باید و بر
اعدا چگونه غالب توان آمد اما قوم چهتری که الحال بعضی ازان براجپوت شهرت دارند و برخی بکهتری مشهور اند نهایت بیباک و مستعد هلاک و بعضی
زنان جمیع هندوان از انها بیباک تر جرات کیش و وفا اندیش بعد فوت شدن شوهران خویش همت برپاس ناموس و حفظ محبت گماشته به تتمیم مراسم
مهر و وفا و تهیه اسباب عقبی و ترتیب معاد همراهی پرداخته رخت عروسی بر خود آراسته جامه تن بغالیه آغشته پروانه وار و مردانه کردار با پیکر بی جان
شوهر فرخنده خوی باکی از یار جانی پوشش او خود را در آتش خاکستر ساخته رقم دوام اتحاد بنام خود در دفتر روزگار ثبت می کنند ملیت سوزند
بهم ز عشق سیراب : همچون دو فتیله خورده یک تاب + و اکثر زنانی که پس از شوهر زنده میمانند بمقتضای فاد رزمی جیاد و ستی از لذات خوردن و
آشامیدن و تمتعات لباس خوش و زیور پوشیدن خود را باز میدارند و بسان درویشان ریاضت کیش بمجاهده نفس پرداخته در لیالی و ایام بطاعت
و صیام و عبادت خالق انام زندگی باتمام میرسانند هر چند نوجوان باشد و در همان شب عروسی بیوه شود شوهر دیگر گرفتن و مره دیگر بر ساده عروسی
نشستن موافق آئین خود جائز نمیدانند و ارتکاب آنرا روسیاهی عقبی و رسوائی دنیا می شمارند تمام هندوستان مع صوبه تلنگانه دکن که تفصیل آن
درین نسخه اندراج نیافته مشتمل بر بیست و دو صوبه و یکصد و نود و دو سرکار و چهار هزار و یکصد و پنجاه و دو محال و هشت ارب و شصت و هشت کرور و ست
و شش لک و هشتاد هزار و پانصد و هفتاد و سه دام انقسام هند با پانزده صوبه بحسب تقسیم اکبر است احوال آنها از روی آئین اکبری نگاشته چون بعد
اکبر برخی از محالات بعض صوبه علیحده گردیده سه صوبه جداگانه قرار یافت ٹهٹه و کشمیر و اڈیسه بیجده شدند و از عهد اورنگ زیب عالمگیر که اکثر دکن مسخر
گشت چهار صوبه حیدرآباد و بیجاپور و اورنگ آباد و ارکاٹ افزوده بست و دو صوبه گردید ازین همه صوبها احوال سه صوبه حیدرآباد و بیجاپور و ارکاٹ معلوم

٤٠

لهذا به نگارش حالات آنها مبادرت نرفت و احوال احمدنگر در آئین اکبری نبود و بنا برین احوال این چهار صوبه درین جریده مفصل نگشت از مستخبران
هرکس آگاه باشد حالات چهار صوبه مذکوره درین اوراق ثبت فرموده برین فقیر منت گذارد و چون اندکی از احوال هندوستان تحریر یافته اگر
از هر دو به نحوهای سیر الی سخن بقلم در آوردن ضرور است **ذکر احوال ممالک محروسه هند باجمال مطابق تحریر و تقریر شیخ**
ابوالفضل اکبرشاهی از دفتر سوم اکبرنامه که مسمی بآئین اکبریست تا سال چهلم جلوس جلال الدین محمد اکبر بادشاه که
درین وسال الهی است و سالهای سلطنت او را از ابتدای جلوس و سال الهی مینوشتند دو هزار و هفتصد و سی و هفت قصبه از صد و پنج سرکار
در قلمرو او بود اکبر بادشاه آنرا دوازده بخش برساخته هر بخشی را صوبه نام نهاد و بنام معموره عمده که دران بخش واقع بود یا خود بادشاه جائی را آباد نموده
بنام خود موسوم گردانیده بود روشناس گردانید و چون برار و خاندیس و احمدنگر گشاده یافت پانزده قرار گرفت بخشی از هر کدام بر سه نگاره
در دهستان فرمان روایان و سالهای آنها مگر این قول میگذارد بنگاله بهار و الهآباد و مالوه احمدآباد و برار خاندیس احمدنگر اکبرآباد شاهجهان آباد
دهلی اجمیر لاهور ملتان کابل **صوبه بنگاله** از اقلیم دوم است درازا از بندر چاٹگانون تا گڑهی چار صد کروه پهنا از شمالی کوه تا پایان
سرکار مدارن دو صد و بیست کروه خاور دریای شور شمال و جنوب کوه باختر صوبه بهار بالائی نام ولایتی است شماره این ملک ازین ولایت کنند
گویند در انجا درخت ابنه بقد آدمی و کمتر شود و نیک بار آورد پیوسته آن فراخ ملکی است اودیسه بتره در انجا سر و هرکه راجگی آنجا یابد را بک
خطاب دست نام امرا ارکان آن ملکت باضافه ازین شهرت گیرد صاحب دو لک پیاده و هزار فیل است اسپ کمیاب شمالی این صوبه ولایتی
است آنرا کوچ گویند بزرگ آن سرزمین خداوند هزار سوار و یک لک پیاده کام روپ که آنرا کامرو خوانند و کامتا بست وابسته جادو و خوبروئی
آنجا شهرت و در سحرکاری آنجا حکایات غریبه برگزارند لا بعد تحقیق از حکام آنجا که اکثر آشنایان بوده اند معلوم شد که مطلقا اصلی ندارد در زمان
پیشین شاید چیزی بوده باشد و پهلوی این ولایت ملک آشام است از راجه آنجا فراوان شکوه برگزارند چون میسری شود خواص و دار مرد و
زن لابد است که با او زنده در گور شوند پیوست آن پایان تبت و چپ آن ختا از ده ماچین گزارش رود و عوام ماچین گویند از خان بالغ که دار الملک
است تا دریای شور چهل منزل رود بریده هر دو کنارش سنگ چونه برآورده اند سکندر رومی ازین حدود بآن دیار شتافت و بیرشت دارد
گر راهی است بچهار شبانه روز توان رفت میان شرق و جنوب بنگاله فراخ ملکی است ارخنگ نام بندر چاٹگانون معروف ماملم آباد بیشتر
او ملک از دست فیل بسیار شود و اسپ کم خر و شتر نیز کمیاب و گران از گاو و گاومیش هم ندارد جانوریست ابلق که چهره ازین هر دو دارد
بگونا گون رنگ بر آید شیر او را نخورند و کیش آنان برخلاف هندو و مسلمان بلکه جمیع ادیان گویند که خواهر خصوص توام را اگیرد و تنها از مادر حقیقی
پرهیز دانش اند در ریاضت کیش را اولی گویند و از صوابدید او بیرون نشوند رسم آنست که جوانان زنان سیاه حاضر شوند و در ... بارش
نباشند بشیر سیه فام و کوسه نزدیک برین گروه بیگو و آنرا چین خوانند در برخی باستانی نامها دار الملک چین نویسند فیل پیاده بسیار فیل سپید
نیز بهم آید بکسوی آن ولایت از خنگ است کان یاقوت و الماس و طلا و نقره و مس نفط و گوگرد در ان و او را با قوم مگهه بر سر کان آویزش
رود و با اودیسه بتره نیز کارزار بود نام اصلی بنگاله بنگ فرمان روایان باستانی به پهنائی بیست و بلندی ده گز در هنگی الکا پشتی بسته آن را
آل گویند بهره و الف و لام ازین پیوستگی آن بنگال بانی و آفاق گشت بعد زآخر حرف با افزایش یافته به بنگاله شهرت گرفت گرما اعتدال
نزدیک و سرما کم میانه ثور آغاز بارش شود و تا آخر میزان ببارد و زمینها اکثر جا بلکه همه آب فرو شود و مدار تردد به کشتی باشد قبل ازین از ان پایان
باران هوا تباه شدی و گزندی بخلق آنجا رسیدی و بیگانه اندر رود و دران ولایت کمال احتراز داشت از پنجاه شصت سال آن شورش فرونشست
رودهای آن مملکت بسیار بلکه بزعم مردم این دیار افزون از حد شمار بوده و درین اوان که اصحاب انگلیشیه تسلط یافته ایام حکومت امتداد یافت و نقشه
بلاد هند و دکن تا دهلی به تفحص کشیده رود و دریاهای خرد و بزرگ شمردند عدد دریاهای این جا چهار صد و پنجاه و سه دریا کلان و کوچک بحیطه ضبط در آورده

آورده اند و گزین ترین دریای این صوبه گنگا است و سرچشمه اش ناپیدا هندوان گویند که از موی سر مهادیو فرو ریزد و از شمالی کوهسار پدید
آید و بصوبه دهلی و آگره و اله آباد و بهار گذشته بدین صوبه در آید گویند بهاگیرت نام شخصی مهادیو را به نیایش گرمی خوشنود گردانیده برای
رستگاری نیاگان خود گنگا را درخواست و از کیلاش که محل اقامت مهادیو است آن دریا را گرفته همراه خود آورد اما بمقصد نرسید و رسیدن
آب گنگا تا به استخوان بزرگانش موعود بزمانی معین است تعداد آن کسری از صد سال افزون گویند و شگرف داستانها در خصوص این
حکایت برگزارند که عقل از قبول آن بعجبه تحاشی می نماید این قسم حکایتهای عجیبه و بالاتر ازین از پیران هائی ایشان که عبارت از کتب
سیر و تواریخ است منقول هر چند کتب مذکور منتسب با فاضل ایشان باشد اما در دانش نامهای اینها این قسم مقالات را اعتباری نه و
محصول افسانه پرستی است پایان قصبه سوتی که مزار شاه مرتضی اندی در انجاست دو بخش گشته یکی جنوب رویه روان گردد و بهاگیرتی نام
یابد و شعبه کلان که مشرق رویه رود بعد فاصله سی چهل کروه باز شعبه ازان بطرف جنوب رود و کلنگی نام یابد خادر رویه نزد بندر چاٹ گانون
رسیده دو شعبه گردد و بدریای شور در شود و آن هر دو شعبه جنوب رویه زیر موضع ندیا باهم پیوندد و یک جا شده از زیر بندر هوگلی و کلکته
گذشته بدریای شور آمیزد در ستایش این دریا دانشوران هند کتابها نگاشته اند و از آغاز تا انجام معبد بر شمرند و در بزرگداشت آن
ایزدی پرستش دانند دیگر برهم پتر بباء موحده و راء مهمله هر دو مفتوح و هاء خفی و میم و ضم باء فارسی و تاء فوقانی و راء مهمله از ختا به
کوچ آید از آنجا بسرکار بازوهار رسیده اراضی و مزارع آنجا را سیراب گردانیده بشور دریا در شود بیشتر کشت کاشالیت و چندین گونه شود اگر
از هر قسم دانه برگیرند سبوی بر آماید و سالی سه بار بکارند و درو ند بزراعت آنجا کمتر گزندی رسد چندانکه آب افزاید تنه ببالد و خوشه آب بر شود
چنانچه تجربه کاران ارتفاع یک تنه را شصت دست اندازه برگرفتند رعیت فرمان پذیر و مالگذار بیشتر خورش مردم آنجا برنج و ماهی
و سبزیها و گندم و جو و جز آن گوارا نیاید و مرد و زن آنجا برهنه باشند و غیر لنگ نپوشند خانهای بست و تختی چنان سازند که در یکی
پنجهزار روپیه را افزون خرج شود و دیر پاید و آمد و شد بکشتی خاصه هنگام بارش و کشتیها برای جنگ و بار برداشتن و سواری تیز
روی گوناگون برسازند و سنگهاسن که امحال معروف به پالکی است برای خشکی بسازند و در ره نوردی نشستن و دراز کشیدن و خوابیدن
بان بشایستگی رود و دهر بر فراز آن جهت تابش و بارش گزین پناهی بر سازند و گاه بردارند و برخی بر فیل سوار شوند و رواج اسپ
نبود در عهد مهابت جنگ مغفور بحد افراط رسید حصیر آنجا در خوبی بی نظیر نوعی از سیتل پاٹی بابریشمی بافته ها ماند نمک از تجارت شور
دریا بفراوانی حاصل شود و اشیای ولایات دیگر در بنادر این صوبه بکثرت تمام از انواع و اقسام مهیا بود و گل و میوه فراوان و فوفل بسیار رو
مصرف آن بآبادان تا لاهور بتجارت برند **سرکار جنت آباد** شهری بود باستانی و دار الملک سلاطین این صوبه معروف به لکهنوتی
که کوتره همایون پادشاه چون برین مملکت تسلط یافت بدین نام روشناس گردانید گزین قلعه بس طویل و عریض چنانچه از خشتهای بنیاد
یک دیوار آنجا شهر مرشد آباد و مالده و عمارات پورنیه انصرام یافته و هنوز عمارات و مساجد و مقابر باستانی در ان محوطه بیاست از استعداد
رفتگان مخبر و عبرت افزا **سرکار محمود آباد** مرزبان این دیار در زمان چیره دستی شیر شاه باد برخی فیلان خود در جنگل این بوم سرداد و ازان با
تراوان فیل بر دو در سرکار خلیفه آباد هم بس جنگل و فیل صحرائی **سرکار** رهوگلا هوگلا گیاهی است عرضش بقدر دو سه انگشت و طول
زیاده از دو گز قطعی سرمایه ازان بسازند و برسات شدید در پناه آن بآسائش گذارند صحرا صحرا در انجا روید و این سرکار بنام او معروف
بر ساحل دریای بهاگیرتی هست گرد شهر درخت نارو در ان دریا جزر و مد هر روز و شب دو بار شود و در روز اجتماع و استقبال ماه یا دو روز
اطراف که عبارت از سه روز باشد مد بشدت می آید که موج از دور مرئی و شور آن موج نادیده چند دقیقه قبل از مشاهده مسموع شود و یک
موج متصل بهم مثل سلسله در تمام پهنائی دریا بقدر یک گز بلکه از دو مرتفع و محسوس باشد و دران هنگام کشتیها را از کناره دریا در وسطش برند
که

تا زحمت آن بر زمین ساحل رسیده خورد و خش نشکند از عهد اکبر بادشاه تا زمان صوبه داری شجاع الدوله مغفور که اواسط سلطنت محمد شاه بادشاه
بود دو بار سیلابی عظیم آمد اکثر اراضی اطراف آبادی هوگلی و هگلی که سکار است و صناع آن را فرو گرفت ابوالفضل در اکبرنامه می‌نگارد که
در سال بیست و هشتم جلوس اکبری شگرف سیلابی آمد و هگلی سرکار را فرو گرفت مرزبان آنجا خود را بفراز کشتی رسانید و پراکنده ای پور او
بر فیلی بر جای از برآمد و بازرگانی بر تالاری شتافت تا یک و نیم پهر جوش دریا و شورش باد بود و خانها و کشتیها فرو شد و تجانه و تالار مذکور را گزند
نرسید و یک جاندار دران طوفانی جوشش فرو شد و کیفیات ازین دو سیلاب بسطور در عهد محمد شاه بادشاهی مذکور بنوعی طغیان دریا و شدت
باد و باران بود می واد که جهازی را بر خشکی برای مرمت کشیده داشتند سیلاب طغیان آن زار بود و بفراخ برد و هنگام تنزل رجوع جهاز مذکور
سر کرده دور از ساحل بسر درخت عظیمی در جنگل رسیده بند گردید و همانجا ماند باید دید که آب با این ارتفاع تا کجا ها رسیده و چقدر مواضع دیگر
آنجا با تلف و نابود گردیده باشند **سرکار رنگپور اگھات** ابریشم و پارچه شائسته و اسپ ٹانگن در انجا فراوان بود و هندی میوه بسیار
خوش لنکو میوه ایست برابر چنه سبز دانار شیرین با اندک چاشنی و سر دانه تخم در **سرکار باربک آباد** پارچه گنگاجل در آنجا
آگین باشد میوه گولهم بسیار **سرکار بارو باطرز** درخت نارس چوبهای سطبر و دراز میدآید و از ان تیر کشتی و جهازات بر سازند کان
آهن در آن جا **سرکار سنارگانو** پارچه خاصه و دستار گزین فراوان شود **سرکار سلهت** میوه کولا که شبیه بسنگتره و نارنگی
رنگ او بمراتب از دبالیده تر و در کمال حلاوت و خوش مزگی که با انگور ولایتی دم مساوات میزند بلکه دعوای برتری می نماید و را آنجا
بار بطایم رسد و در دستا جمدیه بر ند حل آنکه در دامن کوهستان شمالی از سلهت تا ترهت که منجمله هشت سرکار صوبه بهار آنطرف گنگا است
آنجا این میوه صحرا صحرا خود رو هم رسیده فیض بخش صحرائیان کوهستان است و اختیار البسی مردم و خرج زر بامیسر می آید اما در خوبی بی
نظیر همسر میوه های ولایتی است و در فتهای عود و نیز در انجا فراوان در انجام بارش بر بیه بر زمین اندازند بعد سیری شدن از دسته معینه و
اندازه خامه و پختگی ناچار بر گیرد **چاٹگانو** بزرگ شهریست بر ساحل دریای شور و درسانع رخت ... ازین بندر است بنگالیان آنجا
اکثر تبیج بروند و با دراک طرف بیت الله سعادت اندوز شوند **شریف آباد** نیز سرکاری است گویند گزیده گاوی در انجا بهم رسد شنید تمام
شتر آسا نشانده بار کنند یا زده من بکشد **سرکار ساتگانو** نیز از جمله بنادر است در انجا انار خوب بهم میرسد **سرکار مداران**
در انجا موضعی است هیره نام ظاهرا **کان الماسی** داشت و بیشتر ریزه ریزه و هم میرسد الا الحال درین صوبه هیچ جا کان الماس شنیده نمیشود
صوبه اودیسه جدا گانه ملکی بود و آب و هوای او ساز گار صاحب پنج سرکار سرکار جالیسر سرکار بهدرک سرکار کتک سرکار
کلنگ دنڈپات سرکار راج مهندرا بعد ازان تابع صوبه بنگاله گردید ماناظم آنجا هم از حضور تعیین می شد ظاهرا صد و بیست و قلعه پخته در ان
مرزبان او راگجپتی می گفتند موسم برسات زیاده از ایام زمستان و تابستان کمتر از زمستان بیشتر زراعت آنجا شالی و خوراک اهالی
آنجا برنج و ماهی و بادنجان و بقول و دیگر برنج پخته در آب سرد نگاه دارند و دوم روز غذا به سازند مردان زن آسا تن به صندل اندایند و زیور
بر بندند و زنان جز عورت نپوشند و بسیاری پوشش از برگ درخت سازند دیوار و معموط اکثر گلی است بعضی خانها سنگین و بس بلند
زبان این مرز بنگالیان هم نفهمند و یک زن در کمتر زمان شوهری چند برگیرد و بر برگ درخت تاڑ بفولادی قلم نویسند و خامه به مشت
برگیرند کاغذ و سیاهی کمتر بکار برند و داد و ستد بمهره یعنی کوڑی شود و از دریای شور گرد آورند چهار عدد آن را گنڈه گویند
و پنج گنڈه بوڑی بضم بای موحده و سکون واو و کسر دال هندی و سکون یای تحتانی و چهار بوڑی را پن نامند بفتح بای فارسی و سکون
نون و شانزده پن را کاهن بفتح کاف و های الف و واو مفتوح و نون ساکن و ده کاهن یک روپیه **کٹک** قلعه ایست سنگین
میان دو رود و جهانها که هندوان بدو نیایش کنند در کٹهه جوری معروف به قلعه باره بهائی مرزبان نشین و در ان قلعه خانها کا خها هنگام

بارش هر سوی او پنج شش کرده آب فرو گیرد و راجه مکند دیو عمارتی نه آشیانه بر ساخته در نخستین فیل خانه و اصطبل دوم توپخانه و برخی کشتک
داران و شاگرد پیشه سوم تیاقداران و دربانان چهارم برخی کارخانه پنجم مطبخ ششم دولت خانهٔ بزرگ هفتم خلوتخانه هشتم حرم سرا نهم سائش
گاه مرزبان در جنوب آن بتخانه ایست از باستان بشرق رو در شهر پرسوتم بر ساحل شور دریا معبد جگن ناتهه نزد او پیکر کرشن و برادر
و خواهر او از صندل بر ساخته اند افاضل علمای هند گویند که بیشتر ازین بچهار هزار و دو صد سال و کسری راجه اندرومن مرزبان نیلگر پربت
دانشور برهمنی را بگزیدن سرزمینی برای شهرآبادی فرستاد او به تکاپوی و پژوهش در آمد کنار شور دریا گزین جائی یافت او را بدیگر جاها
سنجید ناگاه زاغی را دید که بدریا در شد و تن شوئی کرده نیایش گری نمود از کارکرد او بشگفت ماند چون زبان جانوران میدانست
از حال پرسید پاسخ یافت من از گروه دیوته ام نفرین ریاضت گری مرا بدین پیکر آورد یکی از رهنمونان آگاه چنین دلالت نمود که ایزد
جهان آفرین بدین جا نظری خاص دارد هر که چندی درین سرزمین بسر برد و در آگهی پرستش روی دل آورد زود بمراد گراید و
چندین سال است که بدین روش دریوزهٔ رهائی میکنم و گاه باشد که خواهش بانجام رسد چون گوهر شایستگی داری نظارگی می باش
و شگرفی این بوم برشناس برهمن را در کمتر زمانی شنوده بچشم در آمد راجه را ازین آگهی داد و بزرگ شهری آباد شد و جای خاص را
عبادت گاه بر ساخت راجه شبی دادگری نموده بر بستر نیایش گری آسود چنان نمودند که در فلان روز بر ساحل دریا چشم انتظار برگشا
چوبی بدرازی پنجاه و دو انگشت عرض یک و نیم دست خواهد آمد آن را برگیر و بخانهٔ در بسته هفت روز نگاهدار و بهر صورتیکه بر آید در معبد
داشته محراب پرستش بر ساز همچنان در بیداری یافت و آن را بیاوری الهام جگن ناتهه نام نهاد بزر و جواهر در گرفت نیایش گاه که دم
گشت فراوان خرق عادت از و برگزارند کالا پهار نام نوکر سلیمان کرانی چون برین دیار چیره دستی یافت آن چوب را در آتش
انداخت نسوخت سپس در دریای شور افگند وسیلهٔ معاش طلبان در عهد اکبر بادشاه شهرت دادند که آن چوب را باز بر آوردند و بو
افسانهای هنگامه آرا فراوان برگزارند و آن سه پیکر را هر روز شش بار برشویند و تازه رخت پوشانند پنجاه شصت زنار دار بسناد
خدمتگزاری کنند و هر بار شولان بزرگ بر کشیده پیش آن صورتها آورند تا بست هزار کس از او لوش بهره برگیرد و آرابه شانزده
پایه بر سازند هندی رتهه گویند بر و سوار گردانند و پندارند هر که آن را بکشد از نکوهیدگی پاک گردد و سختی روزگار نه بیند و نیز نزدیک
جگناتهه بتخانه ایست منسوب بآفتاب خراج دوازده ساله این ملک بمصارفش در شد و در بنیان دشوار پسند از دیدن آن بحیرت فرو رفت
بلندی دیوار صد و پنجاه دست پهنا نوزده سه دروازه دارد شرقی رویه پیکر دو فیل خوش سنجی تراشیده اند هر یکی آدمی را در خرطوم در آورده و
بغربی صورت دو سوار پرداخته اند با ساز و پیرایه و جلو دار شمالی تمثال دو شیر هر یکی فیل را شکار کرده بر فراز آنها نشسته و در پیش ستونی
از سنگ سیاه هشت پهلو بدرازی پنجاه گز چون از نه زینه بر گذرند صحنی دلکشا و سترگ طاقی از سنگ پدید آید در ان خورشید را با دیگر ستارگان
بر کنده و برگرد آن گوناگون پرستار هر گروهی بشغلی سر بر زمین ایستاده نشسته افتاده خندان گریان حیران آگاه سپس نگارنگ خنیاگر
و شگرف جانداران که هستی شان جز در خیال نباشد گویند پیشتر ازین یک هزار و یکصد و چند سال راجه بیر سنگهه دیو این بنا بانجام رسانیده
سترگ یادگاری گذاشت و بست و هشت بتخانهٔ دیگر در ان نزدیکی پیش دروازه ستونش در اطراف بست و دو و از هر یکی داستانها
برگزارند برخی بر آنند که کبیر موحد آنجا آسوده بسا حقائق از زبان گفت و گرد او امروز در میانست از فراخی مشرب و بلندی نظر مسلمان
و هندو دوست داشتی و چون استخوانی خانه وا پرداخت برهمن بسوختن رو آورد و مسلمان بگورستان بردن صوبهٔ بنگاله مع اودیسه بست
و چهار سرکار دار و یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت محال جمع پنجاه و نه کرور و هشتاد و چهار لک و پنجاه و نه هزار و نود و دو دام همه نقدی میدار بیشتر
کانتهه در عهد سلاطین بابری تا نام سلطنت با معنی آن توامان بود در هر صوبه فوجی لائق آنجا متعین و مقرر میبود و عملهٔ سلطانی برای

خبرگیری انتظام آنجا از حضور یا سور و بکار خود مشغول بر کمال اقتدار و نفاذ امر می ماند بهمین ضابطه لست و سه هزار و سه صد و سی سوار شصت لک و یک هزار و صد و پنجاه پیاده هزار و صد و هفتاد فیل چهار هزار و دو لیست و شصت توپ چهار هزار و چهار صد کشتی چون حال ملک گذشته آمد برخی زباندانان آنرا با سال ذمه میگذارد و برای هر فرقه جدولی جداگانه میگارد برای آنکه در ترتیب اشتباهی نرود برنامها نشان هند سیگذارد

جدول فرمان روایان از قوم کهتری

نام	سال	نام	سال
۱ راجه کهدرت کهتری	دو لیست و هجده	۱۳ اپشد هر که	نود و یک
۲ انک بهیم	صد و هفتاد و پنج	۱۴ اپد جید هر که	دو صد و ده
۳ بهدن بهیم	صد و هشت	۱۵ اودی سنگه	هشتاد و پنج
۴ کیچ بهیم	هشتاد و دو	۱۶ اپنو سنگه	هشتاد و هشت
۵ دیورت	نود و پنج	۱۷ انیه ماتهد	هفتاد و یک
۶ جگ سنگه	صد و شش	۱۸ ارکهدیو	هشتاد و سه
۷ برده سنگه	نود و هفت	۱۹ ارگهو لیه	هفتاد و نه
۸ موهن دت	صد و دو	۲۰ جگ جیون	صد و هشت
۹ خور سنگه	نود و هفت	۲۱ کالو دیه	هشتاد و پنج
۱۰ شنکر سین	نود و شش	۲۲ کالو دیو	نود
۱۱ متر جیت	صد و یک	۲۳ نمی کرن	هفتاد و یک
۱۲ بهوپت	نود	۲۴ شب سنگه	هشتاد و نه

بست و چهار تن کهتری پور بر پور دو هزار و چار صد و نه سال تیغ فرمانروائی افراختند

جدول فرمان روایان از قوم کایته

نام	سال	نام	سال
۱ راجه بهوج کوریا	هفتاد و یک	۶ راجه پرتهو	چهل و شش
۲ لال سین	هفتاد	۷ راجه کرر	چهل و نه
۳ راجه مادهو	شصت و هفت	۸ راجه لکهن	چهل و سه
۴ سند بهوج	چهل و هشت	۹ راجه بهوج	چهل و نه
۵ راجه جی چت	پنجاه و چهار		

نه تن کایته چهار صد و هشتاد سال پور بر پور کامروائی کردند سپس دولت بقوم دیگر کایته رو آورد

جدول فرمان روایان از قوم کایتھ دیگر

نام	سال	نام	سال
۱ راجہ آدسور	ہشت دنہ	۷ راجہ گردھر	ہشتاد و یک
۲ جانتی بہان	شصت و شش	۸ راجہ پیکتی دھر	شصت سال
۳ راجہ انردھ	ہشتاد و یک	۹ راجہ ششٹ دھر	پنجاہ و یک
۴ پرتاب رودر	پنجاہ و ہشت	۱۰ راجہ بر بہاکر	پنجاہ و ہشت
۵ راجہ بجودت	شصت و یک	۱۱ راجہ جیدھر	بست سال
۶ راجہ رگہ دیو	پنجاہ و دو		

یازدہ تن ششصد و سی و ہفت سال پور بر پور بر سریر فرمان دہی برنشستند پس ازان مرزبانی بخانوادہ کالنا ابر بازگشت

جدول فرمان روایان از قوم کایتھ دیگر

نام	سال	نام	سال
۱ راجہ بھوپال	پنجاہ و پنج	۶ راجہ لکھن پال	ہشتاد و پنج
۲ راجہ دہرپال	نود و پنج	۷ راجہ جے پال	نود و ہشت
۳ راجہ دیوپال	ہشتاد و سہ	۸ راجہ راجپال	نود و ہشت
۴ راجہ بھوپال	ہشتاد سال	۹ راجہ بھوک پال برادر راجپال	پنج سال
۵ راجہ دھنپت پال	چہل و پنج	۱۰ راجہ جگ پال برادر	ہشتاد و چہار

دہ تن ششصد و نود و ہشت سال فرمان روائی کردند پس ازان دولت بقوم کایتھ دیگر قرار یافت

جدول فرمان روایان از قوم کایتھ دیگر

نام	سال	نام	سال
۱ راجہ سکھ سین	سہ سال	۵ راجہ کیشو سین	پانزدہ سال
۲ راجہ بلاول سین	پنجاہ سال	۶ راجہ سدا سین	ہیجدہ سال
۳ راجہ لکھمن	ہفت سال	۷ راجہ توجہ	سہ سال
۴ راجہ مادھو سین	دہ سال		

این ہفت تن یکصد و شش سال پشت بر پشت کار کیانی کردند

شصت و یک نفر از ابتدای جلوس سکمدت کھتری راجہ نخستین جدا دل بر سریر فرماندہی تا شروع زمان شیوع اسلام در بنگالہ و تسلط سلاطین دہلی بران دیار در مدت چہار ہزار و سہ صد و سی سال فرمان روا گذشتند و این تسلط مسلمانان بر بنگالہ و رواج اسلام درین دیار از زمان سلطان قطب الدین ایبک ہست در سال پانصد و نود و ہشت ہجری از ان زمان تا سلطان محمد تغلق شاہ ہفدہ نفر

یکصد و پنجاه و شش سال بتبعیت سلاطین دهلی حکم رانی کردند بعد ازان از ابتداے هفتصد و هفتاد و یک هجری ملک فخر الدین سلاح دار خودسرے نموده تسلطیافت ازان زمان تا داؤد خان دو صد و بست و چار سال حکام بنگاله خودسر و پادشاه بوده اند باز از ابتدای نهصد نود و پنج امرای اکبری بنگاله را مسخر نموده داؤد خان را بملک نیستی فرستادند و از ابتدای نهصد و نود و پنج یکصد و هفتاد و دو سال باز تابع سلاطین دهلی ماندند باز از ابتداے یکهزار و یک صد و هفتاد و چار الی یومنا هذا که یک هزار و یک صد و نود و هفت هجری است بست و سه سال گذشته که در قبضهٔ تصرف کمپنی انگلیش است

جدول فرمان روایان اهل اسلام

نام	سال و ماه	نام	سال و ماه
۱ ملک فخر الدین سلاح دار	دو سال و چند ماه	۱۸ فیروز شاه	سه سال
۲ سلطان علاؤ الدین	یک سال و چند ماه	۱۹ محمود شاه پسر فیروز شاه	یک سال
۳ شمس الدین بنکره	شانزده سال و چند ماه	۲۰ مظفر حبشی	سه سال و پنج ماه
۴ سکندر پور شمس الدین	نه سال و چند ماه	۲۱ سلطان علاؤ الدین	بست و هفت سال و چند ماه
۵ غیاث الدین بن سکندر	هفت سال و چند ماه	۲۲ نصیب شاه پسر علاؤ الدین	یازده سال
۶ سلطان السلاطین پور غیاث الدین	ده سال	۲۳ شیر شاه	مدت غیر معلوم
۷ شمس الدین پور سلطان السلاطین	سه سال و چند ماه	۲۴ همایون بادشاه	مدت غیر معلوم
۸ کانسے لوے	هفت سال	۲۵ شیر شاه نوبت دوم	مدت غیر معلوم
۹ سلطان جلال الدین	هفده سال	۲۶ محمد خان	مدت غیر معلوم
۱۰ سلطان احمد پور جلال الدین	شانزده سال	۲۷ بهادر شاه پسر محمد خان	مدت غیر معلوم
۱۱ ناصر غلام او	هفت روز و بقولے نیم روز	۲۸ جلال الدین خان پسر دوم	
۱۲ ناصر از احفاد شمس الدین بنکره	دو سال	محمد خان	مدت غیر معلوم
۱۳ باربک شاه	هفده سال	۲۹ غیاث الدین	مدت غیر معلوم
۱۴ سلطان یوسف	هفت سال و شش ماه	۳۰ تاج شاه	مدت غیر معلوم
۱۵ سکندر شاه	نیم روز	۳۱ سلیمان	مدت غیر معلوم
۱۶ فتح شاه	هفت سال و پنج ماه	۳۲ بایزید	مدت غیر معلوم
۱۷ باربک شاه	دو و نیم روز	۳۳ داؤد	مدت غیر معلوم

از زمان سلطان قطب الدین ایبک تا داؤد شاه پنجاه نفر سه صد و هشتاد سال فرمان روائی بنگاله نمودند از انجمله از زمان سلطان قطب الدین ایبک تا سلطان محمد تغلق شاه هفده نفر یکصد و پنجاه و شش سال بتبعیت سلاطین دهلی و سے و سه نفر از ابتدای ملک فخر الدین سلاح دار تا زمان داؤد افغان بخودسرے و دعوی سلطنت دو صد و بست و چار سال گذرانیدند بعد از داؤد افغان که لشکر جلال الدین محمد اکبر پادشاه داؤد را بملک نیستی فرستاده بنگاله مسخر نمودند تا عالمگیر ثانی بادشاه یکصد و هفتاد و دو سال باز حکام بنگاله بتبعیت سلاطین دهلی بسر بردند

دامروز که سال یک هزار و یکصد و نود و هفت هجری است از ابتدای سلطنت شاه عالم بابری پسر عالمگیر ثانی بیست و چهار سال گذشته که از
تصرف سلاطین دهلی بدر رفته در قبضهٔ تسرف و اقتدار کمپنی انگلیش است راجه نخستین هستی راجه جراجودهن بدهلی در بار آمد و پیشتر ازین بچهار هزار
ونه صد و سی و چهار سال در آویزهٔ مها بهارت بمردانگی فرو شد راجه توجه را که آخرین راجه در جدول مسطور است چون پیمانهٔ زندگی لبریز گشت سلطنت
بیکی از اقربای او که پسر رای لکهمن بود قرار گرفت دران هنگام دار الملک بنگاله شهر ندیا بود و گوناگون دانش را بنگاه الحال هم اندکی
آباد و نشان دانائی دران خرابه پیدا اختر شناسان او را از برگشتن دولت و دگرگونگی کیش خبر دادند و از کسی که این دو کار باز و آید در محمد بختیار
خلجی یافتند راجه گفتار آنها دیو افسانه پنداشته گوش نکرد و آل اندیشان ابدر دستها پناه بردند دران هنگام قطب الدین ایبک از جانب
سلطان شهاب الدین غوری در هند بود آن خلج نژاد به نیروی مردانگی ملک بهار بر گرفت و چون روبه بنگاله آورد راجه بکشتی راه گریز سپرد
و آن ملک در آمده فراوان غنیمت اندوخته آن شهر را ویران ساخته لکهنوتی آباد گردانید که اکنون معروف بقلعهٔ گور است از آن باز این
ملک بفرمان روایان دهلی باز گردید انتقال راجه توجه را از دار غرور امروز که آخر ماه شوال یک هزار و یکصد و نود و هفت هجری است ششصد
و هفتاد و هفت سال سپری می شود در زمان مرزبانی سلطان طغلق قدر خان از جانب او در بنگاله بود ملک فخر الدین سلاح دار آواز
آزمندی و بی حیائی بجان گرائی خداوند نعمت خود همت بست و کمین گرفت از هم گذرانید و بدستان سرائی و حیله فروشی نام بزرگی
بر خود نهاد و از فرمان دهان دهلی سر باز کشید ملک علی مبارک که از برگزیدگان قدر خان بود باتفاق سلطان علاء الدین آویزهٔ فخر الدین
برخاست و در کارزار آن کافر نعمت را زنده برگرفته بگونیستی فرستاد حاجی الیاس علائی از امرای بنگاله بود چندکس را همداستان گردانید
علاء الدین را جان بستاند و خود را شمس الدین لقب نهاد او را بهنگره نیز گویند سلطان فیروز از دهلی بمالش او در رفت و سخت آویزش نمود چون موسم
بارش نزدیک بود آشتی گونه کرده باز گشت چون روزگار شمس الدین بسر آمد سران لشکر پسر بزرگ او را اسکندر شاه خطاب داده بسروری برداشتند
سلطان فیروز بار دیگر به بنگاله شد و بصلح باز گردید و چون او در گذشت پسر او را بر گرفتند و سلطان غیاث الدین زبان زد آفاق گشت خواجه
حافظ شیرازی غزلی برای او فرستاد که این بیت از وست **بیت** شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله میرود
در زمان شمس الدین نبیرهٔ او کانسی نام یکی از حیله اندوزی چیره دستی یافت و دولت و سلطنت باو منتقل شد چون عمر او سپری شد
پور او بدین احمدی در آمد و سلطان جلال الدین نام یافت رسم این دیار آن بود که چند هزار پیاده پاسبان شب رمین دولتخانه کشک دادی
شبی خواجه سرائی با آن پیادگان همزبان شده فتح شاه را از هم گذرانید و خود را باربک شاه خطاب نهاد فیروز شاه او نیز پایکان از هم گذرانیدند
و پور او محمود شاه را بسروری برداشتند بعد یک سال حبشی غلامی مظفر نام بدستیاری پایکان او را جان شکری نمود و خود سر آراشد علاء الدین
یکی از نوکران مظفر بود بدان پیادگان همراز گشته او را به نیستی سرا فرستاد و خود بفرمان دهی برنشست از شگرف کاری روزگار چندی درین ملک سرهنگان
را روز بازار بود و داوری را پایه برتر نهاد پایکان فتنه اندوز را پراگنده گردانید نصیب شاه پور او نیز بسان پدر به داد و دهش گذرانید برادران
را نوازش فرمودی چون در آویزهٔ بابر بادشاه سلطان ابراهیم لودی را روزگار بسر آمد برادر و سران لشکر او به نصیب شاه پناه بردند و برآسودند
همایون بادشاه بعد انتزاع ملک بنگاله از دست شیر شاه جهانگیر قلی بیگ را بمرزبانی بگذاشت چون شیر شاه همایون را شکست داده بادشاه شد
او را به پیمان آورده به نیستی سرا فرستاد و در زمان سلیم شاه محمد خان خویشاوند او پرستاری آباد او گری همدوش داشت چون در آویزهٔ
ممریز خان در کارزار تمام شد خضر خان پور او کامیابی یافت و خود را بهادر شاه خطاب بر نهاد ممریز خان در جنگ او بچنگ اجل گرفتار آمد
بعد بهادر شاه برادرش که جلال الدین نام داشت بریاست برنشست تاج خان که از امرای سلیم شاه بود جلال الدین را جان شکری
نمود و بعد سلیم شاه خویشتن آراشد سپس برادر خرد او سلیمان کرزانی اگرچه اندیشهٔ سلطنت داشت بمصلحت برنشت خطبه بنام اکبر بادشاه

خواند و پس فرزندان او بایزید و داؤد یکی پس دیگری پرده گردیده سکه و خطبه بنام خود خواندند امرای اکبرشاهی داؤد را مغلوب و مقتول گردانیده بنگاله را
مسخر و از افاغنه مصفا ساختند و این وقائع برشتهٔ اکبرنامه و کتب مبسوطهٔ سیر سابقه بتفصیل مندرج است

صوبهٔ بهار

از دوم اقلیم درازا از تلیا گدهی تا دریاچه کرم ناسه توابع سرکار رهتاس صد و بست کروه پهنا از ترهت تا شمالی کهسار صد و ده خاور رویه بنگاله
باختر سو اله آباد و اوده و شمال و جنوب بکوه بزرگ دریاهای عمدهٔ این صوبه گنگا و سون و گندک گویند چشمهٔ سون نزد بادچیلا هر سر از یک بوته نی
نزدیکاملو جوش بر دمد آب گنگ و سون بس نیک مزه و گوارا گنگا از کوهستان شمال و سون از جبال جنوب آمده نزد منیر بگنگا پیوندد و گندک از شمال
آید نزدیک حاجی پور بگنگ آمیزد آب و هوای او حاجی پور را گویا خاصیتی هست که مردم آنجا را اکثر آماس گلو زیاده از حد می شود و بعضی را
کمتر و صورت انسان این علت دگرگون گردانیده باتبع صوبه پسرهٔ آرد و برخی محفوظ می مانند سالگرام سنگی هست سیاه که بفارسی سنگ محک گویند هندوان آنرا
از ایزدی مظاهر شمارد و فراوان نیایش گری نماید اگر مدور و خرد و روغنی بود بیش گزیده پندارند و بزرگ و گلی پیکر نامها برنهند و خاصیتها برگذارند
چون در وطلا تکوین سے یابد آنرا الطبع برسے آرند بیشتر یک سوراخ دارد و برخی افزون و سخته رنگ خالی از طلا باشد سوراخ نبود کسی چین
آنست هر چه که بشکنند دیگر بکار پرستش نیاید و این سنگ چنین نبود یعنی اگر بشکنند باز هم توان پرستیدن میان شمالی و جنوبی این رود با تا جبل
گز هی پیدائی یابد + کرم ناسا از کوهستان جنوب رسیده در گذر چوسا بگنگ پیوندد آب آن بس نکوهیده پرشمرند چنین چنین هم از جنوب در عرض کوهستان
پلانون برجوش شده نزدیک عظیم آباد پتنه از عین آبادی فتوحه گذشته بگنگا در شود و بهار جایی است از عهد اکبر اساس یافته الی یومنا هذا که هزار و صد
نود و هفت هجریست بکمال استحکام بر ریاست و فتورے در آن راه نیافته و خرد [illegible] اکثر صوبه بسیار الاصحاب [illegible] تابستان گرم شود
زمستان باعتدال غلبه رطوبات دو ماه حاجت بجامهٔ پنبه دار هست وزیش ابر اغلب چهار ماه اکنون از دو سه سال امساک باران بیشتر هست زیاده
از یک و نیم ماه نمی بارد آثار قحط و ویرانی و هلاکی مردم هویدا تا بعد ازین چه شود رب ارحم علی عبادک المضطرین کشت کار کم [illegible] شالی در
چونی و چند می کم هنا اکنون کسی پذیرفته + کساری نام غله از بنارس تا مرشدآباد پیدائی گیرد + برگ تنبول خاصه مگهی بس نازک و خوش رنگ کم جرم خوشبو
و نیک مزه از نوادر تحائف است تا دهلی و لاهور و جهانگیرنگر و مرشدآباد بارمغانی برند و بخوبی برسد اکثر سالم ماند و کمتر ضائع شود مطلقی ادرت بهیلا
و کمجلا نام بس گزین و لیزا دانی بهم رسد اگر بپرورند و سعی نمایند زود آموزد و خوش گویا گردد + ظروف و حقه های شیشه که از فرنگ می آید بسیار خوب
برسازند که در تمام هندوستان مثل آن پیدائی ندارد در سرکار بهار نزدیک موضع راجگیر کان سنگی هست بلور آسا یا دیبای کوچک آن نقدر که و انهاے
تسلیح تا مرفی حقه ازان توان ساخت تکوین یابد و مردم بتحصیل آن منوده چیزهای کور برسازند + و کاغذ بر وضع رول بهار خوب بهم میرسید اکنون هم میسازند و
اگر کار فرمائی بهم رسد و زر خرج کند شاید بهتر از آنکه می سازند ساخته آید + و معبد بیست گیا نام منسوب به برهما و آنرا برهم گیا گویند و پس معظم شمرده رستگاری
گذشتگان خود را منحصر به پرستش خاص آنجا شمرند و برهمنان مجاور آن مکان را از راه امیر آید و بکامرانی زندگانی نمایند سیوه بیست معروف بکتهل
درین صوبه و صوبهٔ بنگاله اکثر می در نهایت خوبی و کلانی بهم رسد بر جانکه یککس بدشواری بردارد + ترهت از دیر باز بنگاه هندی دانش اکحال بهم
باصد جان خرابی اثری ازان علوم پیدا + رهتاس دژیست بر فراز کوه بسیار بلند دشوار گذار و آن ده دوازده کروه بعضی جا بران کوه کشت کار شود
بیشتر باغی و درخت انگور و انار سور شریفه و نیشکر آنجا بسیار تحفه میشد اکحال خراب افتاده چشمهای جاری دارد و هر جا سه چهار گز بر کنند آب بیاید گنه با
بسیار عمده هیں سرکار جمع این صوبه آنچه در عهد اکبر قرار یافته و اکحال هم در دفاتر جمع طومار [illegible] بنگار صد بیست دو کرور نود و هشت لک نود و ده
هزار و چهار صد و چهار و بنام ازان میان ضبطی صد و سه [illegible] دهشت بیگه زمین بیست و بیست و چهار لک چهل و چهار هزار و صد بیست ازان هفته
کرور بیست و شش لک هشتاد و یکهزار و هشتصد و هفتاد و چهار دام نقدی یک کرور نود و دو لک [illegible] و هفت هزار شش صد سی نیم لم ازان [illegible]

بست و دو لک و هفتاد و دو هزار و صد و چهل و هفت دام سیورغال بوسے یازده هزار و چهار صد و پانزده سوار چهار لک و چهل و نه هزار و سه صد و پنجاه
پیاده و صد کشتی و درین کلام که تنقیح جمع صوبها نموده شکی عظیم است و عجب خبطی در عبارات در هر که تحقیق شود تصحیح فرماید

صوبهٔ الٰه آباد

از دوم اقلیم درازا از سنجهولی جونپور تا جنوبی کوه صد و شصت کروه پهنا از گدر چوسا تا گهاتم پور صد و بست و دو شرقی بهار شالی اوده جنوبی باندهو غربی
آگره بهین دریای این صوبه گنگا و جمنا و دیگر رودها مثل رند و گین و سرجو و برنه و جز آن آب و هوا سازگار گوناگون میوه و گلهای هندی در دار عهد اکبر
پادشاه خربزه و انگور افزایش گرفت کشت کار گزیده بود نام سابقش پیاگ بیای فارسی و یای تحتانی و الف و کاف فارسی اکبر الٰه آباس نام نهاد
آخر معروف به الٰه آباد گردید و قلعه سنگین آنجا با کاخ و ایوانهای دیگر بسعی اکبر پادشاه افراخته آمد آنجا را پادشاه عابد انکار بنای قلعه در جائی گذاشته
اندک گنگا و جمنا باهم پیوسته و باعتقاد هنود اتصال سه دریا بایکدیگر در آنجا شده سومی را سرستی نامند لیکن پیدائی ندارد بنارس بزرگ شهریست میان دو دریا
پیشه و آن سنی و رکمن نامهای هند کاشی نویسند گویند در پیشین زمانها بتخانه بود بآئین کعبه طواف کردندی و لباس اعمال مشابه حاج بجا آوردندی از دیر باز
دار العلم هندوستانست گروها گروه مردم از دور دستها رسیده دانش اندوزند بگذارش جان و تن بر نشینند * سال چهار صد و دهم هجری سلطان محمود
غزنوی آمد لختی در کیش دگرگونگی رفت در چهار صد و سیزدهم بار دیگر درین دیار رسید نخست قلعه گوالیار را گرد گرفت و آشتی بر خاست پس گرفتن
قلعه کالنجر پای همت افشرد * نندا نام خدیو دو سه صد فیل فرستاده نیایش نمود و شعری هم در ستایش گفته فرستاد چون مضمون آنرا ترجمه کردند سلطان خوشنود
گشته پذیرفت و مرزبانی آن قلعه با چهارده جای دیگر بدو بسپرد * جونپور بزرگ شهریست سلطان فیروز مرزبان دهلی بنام عمزاده خود فخر الدین جونه اساس
نهاده طول صد و نه درجه و شش دقیقه عرض بست و شش درجه یازده دقیقه چنار سنگین دژیست بر فراز کوه در بلندی استواری کم همتا دریای گنگ از پایان
آن گذرد کالنجر سنگین قلعه ایست بر کوهی لیس نیچ سرخانا کسی باز نگوید فراوان بتخانه دارد و در آنجا بتیست کال بهیرون نام به درازی هیجده دست شگرف
داستانها از وی بر سرایند درین دژ چشمها بر جوشد و فراوان کولاب پیوست آن درخت ناریست لیس انبوه چوب آبنوس میوهای خودرو بسیار و کان آهن
نیز و در آن نزدیکی در بست کوهی از کان الماس راجه کنپ سنگه مرزبان و در چند قطعه ازان جواهر بے بهاء نخست بود انا با همی گزین کردار خویش رو
ستوده خود ملک چنان که انچه از وی پرسیدی پاسخ یافتی و برخی گویند که انچه شنیدی یاد گرفتی خنیاگری بخشو نام در علم و عمل کم همتا در بر ستارس فروز
نغمه آرا سلطان بهادر گجراتی پیوند دوستی استوار کرده یکی ازین خوانندگان را خواهش نمود راجه از مردمی و آگهی بخشو را فرستاد و شیرشاه انجاد نفس را
پژوهش نمود چون فرستاده ناکام برگردید قلعه را گرد گرفت و ساباط بر ساخت کار بر درونیان تنگ شد و از نا امیدی برسم ناموس پرستان هندوستان
پردگیان را خاکستر گردانید و از خرد غنودگی بر زندگی ناپایدار دل نهاد و تن بخاکساری داده بکام دشمن غبار آلود نیستی شد شیرشاه راجون سگالش
چنان بود که قلعه زودتر مفتوح و مسخر گردد هنگام آتش افروزی حقه نقب شراری بدارو خانه افتاد و خرمن هستی شیرشاه بسوخت در قصبه مود باگوینداکثر
که دمه سا افراوان حسن چهره براز ده سرکار صد و هفتاد و هفت پرگنه بست و یک کرور و بست و چهار لک بست و هفت هزار و هشتصد و نوزده دام
دوازده لک پان ازان میان یکصد و سے و یک ضبطی زمین پیموده سے و نه لک و شصت و هشت هزار و هیجده بگهه و سه بسوه زر آن بست کرور و بست
و نه لک و هفتاد و یک هزار و دو بیست و بست و چهار دام چهل و شش پرگنه نقدی خواسته آن نود و چهار لک و مبلغ شش هزار و چهار صد و هیجده دام
سیورغال بوسے یازده هزار و سه صد و هفتاد و پنج سوار و دو لک و سی و هفت هزار و هشت صد و هفتاد پیاده و سه صد و بست و سه فیل

سرکار الٰه آباد پانزده محال سرکار غازی پور شرقی نوزده محال سرکار بنارس شرقی هشت
محال سرکار جونپور شالی چهل و یک محال سرکار مانک پور چارده محال سرکار چنار جنوبی سیزده محال
سرکار بهته گهور جنوبی سرکار کالنجر جنوبی سرکار کوره غربی سرکار کره غربی

اورنگ‌نشینان جونپور که بسلاطین الشرق مشهوراند تفصیل اسامی و سال و ماه آنها ازین جدول ظاهر میشود

۱ سلطان الشرق	شانزده سال
۲ مبارک شاه	یکسال و کسرے
۳ سلطان ابراهیم	پنج ماه
۴ سلطان محمود	یکسال و کسرے
۵ محمود شاه	بست و یکسال و چند ماه
۶ حسین شاه	نوزده سال

شش تن نود و هفت سال و چند ماه فرمانروائی نمودند بیشتر این دیار بیاد گرے فرمانروایان دهلی آباد بود چون فرمانده بسلطان محمود بن سلطان محمد بن فیروز شاه رسید ملک سرور خواجه سرای را که پیشتر از خطاب خانجهانی داده بود بخطاب سلطان الشرق بلندپایگی بخشیده بجونپور فرستاد بشناسائی و بردباری و انصاف چهره دهی دیرپای روزگار را فرخندگی داد و نزاد سفر واپسین آماده ساخت چون پایه هستی او بپرشد پسر خوانده او داشت مبارک نام بیاوری بزرگان زمانه سربسروری برداشت و خطبه و سکه بنام خود کرد چون بلوخان که از امرای کبار سلطان محمد بن فیروز شاه بود آگهی رسید لشکر فراهم آورده از دهلی بپیکار او آمد و بر ساحل گنگا هر دو لشکر به سگالش آویزه نشست آخر کارے نکرده هر دو ناکام برگشتند چون سلطان مبارک شاه درگذشت ابراهیم کهین برادر مبارک شاه را جانشین ساختند او بقدردانی و بکارآگهی او و دهش فزایش گرفت و مالش سرکشان زمانه سرمایه ملک آبادی گردانید و آتش ساجوبا آمد و شناسندگان هر پیشه را اروائی شد و نامی هند قاضی شهاب الدین المعروف بملک العلما درین روزگار نامور گردید زادگاه او دولت آباد دهلی است دران موضع جامع عقلی و نقلی علوم ساگردآوری کرد و هنگام رسیدن صاحبقران امیر تیمور گورکان بهمراهی استاد خود مولانا خواجگی که خلیفه نصیر الدین چراغ دهلی است بجونپور آمد و دران جا نشو و نما یافت مسعود زمانیان گشت شاه مدار که از اولیائے هند است و سرچشمه سلسله معاصر او بود چنانچه رسم است که دانش منشان ظاهر را با دیده وران باطن سرگرانی باشد قاضی را نیز بشرب خیر اندیشی تیرگی داشت چون روزگار ابراهیم بسر آمد بهیکن خان بزرگ پور او را سلطان محمود نام نهاده بجانی برآوردند چون کردار ناشایسته داشت رقم عزل بر او کشیده آمد سپس حسین شاه برادر او را بمرزبانی برداشتند بجاره دی فزایش نهاد و پیوند لمار اعزیز شمرد زمانه بمراد او خرامش نمود روزگار بیشگری در آمد از افزونی باده هوش ربای دنیا کالیوه شد با سلطان بهلول لودی کار زار کرد و هزیمت یافت سلطان بهلول باربک پسر خود را در جونپور گذاشت و حکومت آن ملک باو بازگذید و چون بهلول با گردش سپهر بسر آمد او رنگ نشینی دهلی بسلطان سکندر لودی قرار گرفت سلطان حسین بالتفاق باربک لشکرها فراهم آورده چند بار بدهلی آمد و حکومت شرقیان بهم بسری شد

صوبه اوده

از دوم اقلیم درازا از سرکار گورکهپور تا قنوج صد و سی و پنج کروه پهنا از شمالی کوه تا سد هپور صوبه اله آباد صد و پانزده خاور رویه بهار شمالی کوه جنوبی مانکپور غربی قنوج آب و هوا گزین زمستان و تابستان نزدیک باعتدال بزرگ دریا های این صوبه سرجو گهاگرا و گومتی جز و سے سایر گوناگون آبی جانور پدید آید و کشت کار خوب شود خاصه برنج سوکهداس فیره کم هتا +گویند ساه بیشتر از همه جای هندوستان بکار برند اوده نام قدیم او اجودهیا از بزرگ شهرهای هند بود طول صد و سه درجه و شش دقیقه عرض بست و هفت درجه بست و دو دقیقه گویند پیشین زمان به درازی صد و چهل هشت کروه پهناسی و شش آباد بود و از گزین معابد باستانی برشمارند در سواد شهر خاک بیرے کنند و طلا برگیرند جگاه راجه رام چند پسر راجه دسرت بود که عوام هنود او را بخدائی میپرستند و سرگذشت داستان او مثل افسانه حمزه بلکه عجیب تر از آن برگویند دور تر تا که هنود بزعم خود بیس از ست جگ

رسیده اند و ایام رود مذکوره دوازده لک و نود و شش هزار سال تا راجه مذکور چه عجب که ریاست ظاهر و باطن بهم داشته باشد احوال و انجاز کتب معتبرهٔ هنود معلوم شده خالی از کیفیتی نیست خداجوئی و حق طلبی و اخلاق شایسته شیوه او بمرتبهٔ طبیعی بود بیک کروهی شهر دریای گهاگهر سرجو پیوسته پایان قلعه رشهر میگذرد نزدیک این شهر دو قبر بزرگ ساخته اند شش و هفت گزی عوام خوابگاه شیث و ایوب پیغمبر دانند برخی برآنکه در رتن پور تربت کبیر موحد در زمان سکندر لودی بود بنحتی در معنی برو کشایش یافت و از فرسوده رسمهای روزگار برکنار زیست فراوان حقائق بشعر هندی زبان ازو یادگار ۞ بهرایچ شهریست بر ساحل دریای سرجو سوادش گلستان باغها فراوان سالار مسعود غازی و رجب سالار را آنجا آسوده از مخدوم الهداد خیرآبادی و عهد اکبر بادشاه محمد حسین خان که یکی از روشناسان سلطانی بود برسید که سالار مسعود غازی چه طور کسی بود گفت افغانی بود که شهید شده و عامهٔ مسلمانان هند فراوان اعتقاد بآنها دارند از دور دستها بزیارت آیند علمهای طولانی سازند و انجمنها آرایند قول معتمد آنکه نخستین از اقربای محمود غزنوی نقد زندگی بمردانگی سپرده جاوید نام برگذشت و دومین پدر سلطان فیروزه زمان دهلی از آراستگی ظاهر نیکنامی اندوخته نزد این شهر حوضیست کوکن نام از دیرباز دار الفلوس از شمالی کهسار فراوان چیز مثل اسپ کونت و طلا و مس و سرب و مشک و قطاس و عسل و چوک که ترشی است از آب لیمو و انبار ند بر پشت آدمی و بز تا سیدهای مذکور بار کرده آرند زنجبیل خشک و فلفل دراز و رنگ مجیتهه و تنکار هندی سهاگا نامند و زرباد هندی کچور گویند و پشم و فروش پشمینه و باز و جره وغیره طیور شکاری نیز بسیار آرند ۞ نیمکهار مشرک نام و جائیست بزرگ پرستش جا در و گومتی نزد او گذرد و فراوان بتخانه در گرد او حوضیست برهماورت گنڈ نام آب از درون چنان بر جوشد و گردش نماید که آدمی فرو شدن نتواند و هر چه درو اندازند بیرون افتد گویند در ان نزدیکی گویست سرچشمهٔ تنگ آبی که بگومتی نه پیوندد یک گز پهنا و چهار انگشت ژرف برهمنان افسونها برخوانند و پرستش گری نمایند هرچند برنج و غیر آن اندازند اثری از آن نگذارند بانان ۞ لکهنو بزرگ شهریست بر کنار دریای گومتی سواد خوشی دارد شیخ مینا که مردم سالکان ولایت بود در آنجا آسوده ۞ بلگرام قصبه ایست خوش هوا بیشتر مردم آنجا خوش فهم و در نغمه بسر برند نیکو منظر پنج سرکار و صد و سی و هفت پرگنه بدین صوبه گرایند زمین پیموده یک کرور و یک لک و هفتاد و یک هزار و صد و هشتاد بیگه جمع بست کرور و هفده لک و پنجاه و هشت هزار و صد و هفتاد و دو دام از آن میان هشتاد و پنج لک و بست و یک هزار و شش صد و پنجاه و هشت دام سیورغال بومی هفت هزار و شش صد و چهل سوار و یک لک و شصت و هشت
هزار و دویست و پنجاه پیاده و پنجاه و نه فیل

صوبهٔ اکبرآباد

از دوم اقلیم درازا از گهاٹم پور الهآباد تا پلول دهلی صد و هشتاد و پنج کروه و پهنا از قنوج تا چندیری مالوا شرقی گهاٹم پور شمالی دریای گنگ جنوبی چندیری غربی پلول فراوان رودبار درو گزین ترین دریاها جمنا و چنبل نخستین از شمالی کوه آید و پسین از حاصل پور مالوا بر جوشد و نزد کالپی بجمنا در شود کوه جنوبی جابجا در خوبی آب و هوا کم همتا کشت کار گزیده گوناگون میوه و گل درو روغن خوشبو و برگ تنبول بس شایسته بهمرسد خربزه و انگور نسبت بجاهای دیگر خوبتر ۞ آگره بزرگ شهریست خوش هوا دریای جمنا تا پنج کروه میانه شهر گذرد بهر دو سو دلگشا کاخها و عمارتها و روح افزا چمنستان گوناگون اصناف مردم درو آباد اکبر بادشاه قلعه از سنگ سرخ بر ساخت و عمارت عالیه پایه بدست نقاشان نادره کار و پیکر نگاران لطافت دستان عمارت کارنامها ساخته و بر در دروازه باختری دو فیل سنگین با فیلبانان نیکو تراشیده اند پایستان دهی بود از بیانه سکندر لودی پای تخت گردانید اکبر آباد است زادگاه ابوالفضل نگارندهٔ اکبرنامه است و مراقد بزرگان او و همین برادرش که فیضی و فیاضی تخلص دارد و ابوالفیض نام در آنجا و بزرگان دیگر مثل شیخ علاء الدین مجذوب و میر رفیع الدین صفوی و سید اجل علامه قاضی نور الله المرعشی الشوشتری ره و بسیاری از آگاه دلان در آنجا غنوده آسوده اند نزدیک شهر بر ساحل جمنا دهی است رنکتا نام بزرگ پرستش جای هنود ۞ فتح پور دهی بود از بیانه سیکری نام دوازده کروهی دار الخلافه بمساعی اکبر بادشاه شهری شده سنگین قلعه اساس یافت اگرچه دولتخانه شاهی و بسیاری از امرای او بر فراز کوه لیکن دشت و صحرا فراوان منازل و بساتین فرا گرفته

و دلفریب بس بادشاه مسجدی و مدرسه و خانقاهی بر فراز آن کوه انجام یافته پیوست آبادی بزرگ گوالیار است دوازده کروه و در کنار آن اکبر بادشاه صفا
و منارهی و میدان چوگان بازی ساخته تماشای آویزه فیلان با هم نیز در انجا میکرد و در ان نزدیکی سنگ سرخ را کانیست بهر اندازه که خواهند ستونها
و تختها جدا کنند و بر آرند بیانه در باستانی زمان بزرگ مصری بود و قلعه کلانی و در دشت بسا آثار کلان و ته خانه در و پیدا هنوز مردم از انجا آلات حرب در آورند
سین در باب دو مناره ایست بس بلند اینجا گزین پیدائی مار در برخی وزن از یک آثار افزون بهم رسد و شکر در انجا بس سفید سازند نیل شایسته بهم رسد
آسودگاه اکثر نیکان بوده هم در سه کروهی او غاریست آب آسود ژرفائی آن کس ندانسته و نیز ونه در انجا نشان دهند ظاهرا خرج بر خلایق نزدیکی
کنند لنداستروک است متهرا شهریست بزرگ بر ساحل جمنا زادگاه کرشن که او را هم هندو چون راجه رام چندر اوتار یعنی مظهر تام و کامل الهی دانند بلکه از رام هم
کامل تر شناسند و برادرش بلبهدر را انجا و سام اوتار گویند بتخانه های عالی و پرستش گاه های والا دارد و از معبد عمده شمارند کالپی شهریست بر ساحل جمنا
ثبات آنجا بس گزیده شود در زمان شرقیان به پایه نام گزاردی چون تاتار خان ادواغ آشفت خود سر گرایش گرفت سلطان هوشنگ از مالوا آمده باش
داده بدو باز گذاشت و سلطان محمود شرقی از نصیر خان پور قادر خان بر گرفت قنوج در باستان دار الملک هندوستان بود گوالیار از نامور ترها
سنگین فیل بر دروازه آن و اندرون عمارات عالیه فرمان پذیران متین آب و هوای آنجا سازگار جنیاگرمان جادو نفس که بلغت هندی نیار اکلاونت گویند
از انجا پدید آمده اند تانسین مشهور هم از انجاست وکان آهن در دو در پیره و کان مس در لایان سود و هر جا پنجاه از یک من خاک سی و پنج سیر حاصل
شود و معدن نقره نیز نشان دهند لیکن فایده در تحصیل آن نیست و منزو کوه نارنول جاهیست مردم بدانجا نیایش گری نمایند چون ماهی که عبارت از
تحت الشعاع است بروز آدینه افتد هنگام بر آمد آفتاب لبریز گردد و بی رسن آب بر گیرند و در سنکهانه و ادهیوره و کوت پوتلی کان مس و در تهسه کالوری
چشمه سرد و گرم فراوان سیزده سرکار و دو بیست و سه پرگنه بدو گرایید زمین پیموده دو کرور و هفتاد و هشت لک و شصت و دو هزار و صد و
هشتاد و نه بیگه و سه بیسوه جمع پنجاه و چهار کرور شصت و دو لک و پنجاه هزار و سیصد و چهار دام از آن میان یکی و بیست لک و یک هزار و هفت
صد و سه و نیم دام سیورغال بومی پنجاه هزار و شش صد و هشتاد و یک سوار و پنج لک و هشتاد و هفت هزار و پانصد و هفتاد پیاده و دو بیست و یک فیل

صوبهٔ مالوه

از دوم اقلیم سارازیا بان گرهتا بانسواره دو بیست و چهل و پنج کروه پهنا از چندیری تا ندربار دو بیست و سی شرقی باندهون شمالی نرور جنوبی بگلانه
غربی گجرات و اجمیر کوه جنوبی در و گزین رود با نربدا و سپاره کالی سنده چنبر گرد می رود و هر دو سه کروه نزدیکی بس صاف و بیک کنار آن خود رسته بیدها و
گلهای رنگین و خوشبو و پر سیاوشان و سایه دار درخت و کلاها و سبزه زارها فراوان بسا والا کاخ و دلنشین نشیمنها دبستان جهت بر خواند آب و هوا
باعتدال نزدیک زمستان بجامه پنبه دار و در تابستان آب شوره احتیاج کم شود و چهار ماه باران نیز نخستی افسردگی گرایید شبها بالاپوش آرزو افتد و
زمینها نیز بیشتر دیگر مرزها بلند و همه کشت پذیر بهر دو فصل شایسته شود خاصه گندم و خشخاش و نیشکر و انبه و خربوزه و انگور در حاجل پور تا یک سالی دو بار
بر دهد و برگ تنبول بس گزیده باشد و پارچه خوش باف کشاورزان و بقالان هم بی آلات جنگ نباشند اوجین دار الملک آن شهریست بزرگ
بر ساحل سپرا گزین پرستشگاه بر شمرند شگفت آنکه گویند گاه گاه موجه شیر بهم رسد مردم آوندها پر نمایند و بکار برند چون چنین شود بادشاه آنجا نشین نیکوها
رسد چنانچه ابوالفضل نگارنده اکبرنامه در آیین اکبری که دفتر سوم کتاب اکبرنامه است می نویسد که سال چهل و سوم الهی نگارنده حقیقت نامه بفرمان والا بصوب
دکن گزیده بود چون بدانجا رسید بشیر آزاد آن بهر دمشان دو بهم فروردین ماه چهار گهری از شب گذشته این جوش برخاست و بزرگ مسلمان هندو آزان
بر گرفت و در آن نزدیکی سه صد و شصت نیایش گاه بت پرستی کیش و غیر آن بنا دار نزد آن شهر جایسیت کالیاده نام سرانجن انکشا حوضی بر آمود و گنبد و
گزین نشیمنها در گرد آن یادگار باستان گذرملکی جهانگانه بود پر درخت فیل صحرائی فراوان در بر گرفته باستانی شهر چیل بر گذارد و از کشت زار آن دکن و
گجرات بر آساید و چندیری از بزرگ شهرهای باستانی قلعه سنگین در وی چهارده هزار سنگین خانه بزرگ و سیصد و هشتاد و چهار بازار و سیصد و شصت کاروانسرا

دوازده هزار مسجد، و زمین قصبه الیست بر ساحل دریای بیتیه گویند آدم آبی از آن نمود، گرد در بتخانه ایست بزرگ اگر در ذوالفقار و نواز نیاورند از بیرون نشود
و در سرکار بیجاگده دشتی فیل فراوان، و مندو شهریست بزرگ دوازده کروه دور قلعه او منار دهشت منظری در میان چندگاه حاکم نشین بود
عمارات عالی یادگار پیشینیان تربت سلاطین خلج آنجا، شگفت آنکه از سقف گنبد سلطان محمود و پور هوشنگ در زمستان آب تراوش نماید ماده لوحان
بدگرویدند ژرف نگاه داند که حال چیست، ثمر هندی ببستان ما کل شود و مغز او بس سفید، هندی نژادان کار آگاه گویند که درین دیار سنگی پدید آید
که هر فلزی پیکش پذیر چون بدو رسد زر گردد آنرا پارس نامند و چنان برگذارند که پیش از زمان بکرماجیت جگدیو راجه بود دادگر زندگانی به نیکوئے
آباد داشتی و در آن زمان بیدائی گرفت و سرمایه فراوان خرج گشت و اس گاه بری در کار گروش طلاش داد و بدان رسیده عبث شمرد و نزد
مالدمن نام آهنگرے بچاره گری رفت او شناسا آمد و بدست آورده فراوان زر آماده گردانید و سعادتها اندوخت از نیک کردارے بخاطر
آورد چنین گوهر بے بها سزاوار فرمان روای وقت هست بدرگاه رفته برگذرانید راجه آنرا دست مایهٔ نیکوکاری بر ساخت و تادیهٔ ابدان در دوازده
سال بانجام رسانید و بخواهش آن آهنگر بیشتر سنگهای دیوار قلعه را به پیکر سندان بر تراشیدند روزی بر ساحل نربدا جشنے آراسته قرار داد که هر کس خود را
فراوان خواسته بخشش نماید بختی خاطر اندیشا برگرفته بود و همان سنگ بدو داد او ز ناشناسائی دژبائی بخشم در شد و آن گوهر بے بها را در آب
انداخت و بجا مرد حسرت در افتاد و از زر خالی آنجا دست بدو نرسید و امروز هم اندازهٔ آن کس نیارد گرفت، قصبه دهار تختگاه راجه
بهوج و بسیاری از پیشین اورنگ نشینان تاک در سالی دو بار بر دهد در سر آغاز حوت و اسد نخستین شیرین تر و در سرکار هندیه صحرائی نیل
فراوان و در مندر بار خربزه و انگور بس نیکو شود دوازده سرکار و سه صد و یک پرگنه بود گرایه زمین چهار کرور و دو لک و شصت و شش هزار و دو صد
و بست و یک بیگه و شش بسوه و جمع بست و چهار کرور و شش لک و نود و پنج هزار و پنجاه و دو دام از آن میان یازده لک و پنجاه هزار و چهارصد
و سه دام سیورغال بود سے لبست و نه هزار و ششصد و شصت و هشت سوار چار لاک و هفتاد هزار و سه صد و شصت و یک پیاده و نود فیل،

جدول فرمانروایان

نام	سال و ماه
۱- دهنجی	صد سال
۲- چندرجیت	هشت سال هفت ماه و سه روز
۳- سالباهن	هفتاد و نه سال
۴- نرباهن	صد سال
۵- ست راج	صد سال

این پنج کس تا سه صد و هشتاد و هشت سال و هفت ماه و سه روز لوای مالوی بر افراشتند

جدول فرمان روایان از قوم پنوار

نام	سال و ماه
۱- اودت پنوار	هشتاد و شش سال
۲- برهمراج	سی سال و هفت ماه
۳- ات برهم	نود سال

۴- وشنگ سیدھر	ہشتاد سال	
۵- بے چند	دہ سال	
۶- ہمیر تخت	صد سال	
۷- کندھرب	سی و پنج سال	
۸- بکراجیت	صد سال ۰ دسال	
۹- چندرسین	ہشتاد وشش سال	
۱۰- کھرگ سین	ہشتاد و پنج سال	
۱۱- جتر کوٹ	تک سال	
۱۲- کرم چند	یک سال	
۱۳- کک سین	ہشتاد وسہ سال	
۱۴- چندرپال	صد سال	
۱۵- مہندرپال	ہفت سال	
۱۶- بجی نند	شصت سال	
۱۷- بھوج	سال	

ہفتدہ کس از قوم بیوار یکہزار دپنجاہ و ہفت سال فرمان روائی کردند

جداول فرمان روایان از الوس تونور

نام	سال ومہ	
۱- جیت پال	پنج سال	
۲- رانا راجو	پنج سال	
۳- رانا باجو	یک سال وسہ روز	
۴- رانا رجاجو	بست سال	
۵- راناجیدھر	سی سال	
۶- رانا بھادر	پنج سال	
۷- رای کنل	پنج سال	
۸- رای سکن پال	پنج سال	
۹- رای کرت پال	پنج سال	
۱۰- رای نیک پال	شصت سال	
۱۱- کنور پال	یک سال	

یازدہ تن از الوس تونور یکصد وچہل ودو سال و سہ روز فرمان روائی کردند

جدول فرمان روایان

نام	سال و مه
۱- جلال الدین	بست و دو سال
۲- عالم شاه	بست و چهار سال
۳- سکت سنگهه	شش سال
۴- بهادر شاه	چند ماه
۵- دلاور خان غوری	بست سال
۶- هوشنگ شاه	سی سال
۷- محمد شاه	یک سال
۸- سلطان محمود	سی و چهار سال
۹- قادر شاه	شش سال
۱۰- شجاع دل خان	دوازده سال
۱۱- باز بهادر	غیر معلوم سال و مه

این ده تن از جلال الدین تا شجاع دل خان یکصد و پنجاه و شش سال سلطنت نمودند

گویند قبل ازینکه ازاسلاف این تعده سال نهزار و یکصد و نود و هفتم هجرت مقدسه هست بدو هزار و پانصد و پنجاه و چهار سال و پنج ماه و بست و هفت روز مهاباد نام ریاضت گری آتش کده افروخته ایزدی پرستش بآئین خود کردی و در معارضه بالنفس یا تی گاهست افسرده داشتی نیز رهنگان سعادت طلب بگرد او فراهم و در گداختن بدن خویش گرم دوار و درین میان گروه بوده را که بسیوره معروف اند دل بدرد آمد بزبان روزگار فریاد بردند که درین آتشکده فراوان جاندار با تشین سیلاب در شود همان بهتر که رسم برهمن برافتد و بجانداری جهان بانی نماید گفته پذیرائی یافت و سر رسم را کام و ناکام ازان باز داشت سوختگان آتشین نفس بچاره گری بر نشستند و به نیاز مندی زبردستی اطلبگار شدند تا بودهیان ساز با در انداز دو کیش ایشان رواج یابد دادار بهمال ازان آتشکده درین افسرده آدم پیکرے پدید آورد و فرایزدی رود شمشیر آبدار در دست در کمتر فرصتے برفراز فرمان روائی جا یافت و آئین برهمن را از نو روائی بخشید دهنج جے نام گرفت و از دکهن آمده مالوه را تختگاه ساخت عمر طولانے یافت چون سر تاج پنجمین پور را در افرزندی منود بزرگان اوت نام نیوارسی را جانشین گردانیدند و سرآغاز مرزبانی درین داوس شد چون میسر ته در آویزه جان سپرد کندرپ نام گزیده را بسروری برداشتند چنان پندارند همان میسر ته است که او را ایزد مهابل چیکر کندرپ دیوتا نام آورد پس ازان الیسی تا لب در پوشانید و بدین نام شهره آفاق شد و بداد و دانش عالم را آباد ساخت او را پسری شد بکرماجیت نام نیاکان خود برافروخت و بسیاری از ممالک هند بر گرفت هندی نژاد جلوس او را تا امروز سرآغاز تاریخ نهاده شگرف داستانها بر گزارده هانا از طلسم و نیرنگ چیزی داشت و ساده دلان را ابهام آورده بود چندر پال پایه والاے سلطنت یافت و همگی هند بدست آورد و بسے ننگ عشرت شکار داشت ناگاه نزد بوته سیج نو زادی یافت بفرزندی برگرفت و بدان نام برخواند چون او را هنگام ناگزیر رسید مهیج حقیقی پور او خردسال بود سیج را جانشین گردانیدند در آویزه دکهن زندگی بسر دو بمورج در سال پانصد و چهل و یک از تاریخ بکرماجیت در رنگ آمد را شد بسیارے ار عالم بر گرفت بداد و دهش روزگار را آباد ساخت و دانش را برفراز اعتبار برد گزیده گوهران را روز بازار شد مخدوم و دولت را پاس

چیره دستی یافتند بالنسه فروجیه و مرد حکمت شناس در بزم او هنگامهٔ آگهی آراستی و در رتبه شناسی و انصاف پژوهی اعیار بر گرفت سرآمدانان برج
بلغ بای موحده و سکون نون و جیم یا سین مهمله و سکون جیم دیگر و من پال ولاویز سخنان نگاشته اند حقیقت جویان کار آگاه را ارمغانی گذاشته چون در شکو
بهوج پسری بزاد اخترشناسان را لغزش سترگ رفت یا گزارندگان ساعت افزا مرتسمے شد ستاره دانان فراهم آمده از نحوست مولود بر گفتند غمخواران
او را انگیزه جانی بیم افزودند از جان مندی آن نوبادهٔ اقبال انجاکستان بیکسی انداختند و بزمین ناشناسائی افگندند بے میانجی دست ادکان بدو
یافت حکیم بزرگ که در آن هنگام او را از دانش منشان نشمردندی زایچهٔ طالع نوشته ژرف نگهی نموده به بزرگ فرمان روائی مولود و عمر دراز نوید رسانید
نگاشته بد رهگذر راجه انداخت از دیدن مهر پدری بجوش آمد و از شناسندگان انجمن بر ساخت حق بیدائی گرفت و هویدا شد که غلط اکجا رفته بود خود بهبته
او را برداشت و از شگرفی تقدیر چشم آگهی برگشود و بجے گویند در هشت سالگی بهوج را ناتوان جینی کالیو ساخت و جان شکری آن بیگناه بر اندیشید برخی
رازداران را بسپرد تا نهانی او را سنگرای نیستی سرگردانند جانگزایان بر وی بخشودند و او را پوشیده داشتند و دیگر وانمودند هنگام رخصت نامه نوشته بدانها
سپرد که چون راجه از من آگهی جوید بر وی بر خوانید؛ خلاصهٔ مضمون آنکه چگونه آدمی زاد را الطبیعت تیرگی از نورستان خود دور انداز و بنگاش نامه
بخون ریزی بیگناهان دست بر آلاید هیچ فرمان روای و دانش پژوه ملک و مال با خود نیارست برد تا ما از کشتن من چنان اندیشید که دولت تو جاوید
خواهد بود و گزندی نخواهد رسید؛ راجه بشنودن نامه از خواب غفلت بر آمد و از کرده بجان گاهی بر نشست فرمان رسان چون آثار راستی دیدند سرگذشت
را باز نمودند سجود و ستایش بجا آوردند و او را بزرگ داشته بجانشینی خود نام زد کرد چون پور او بجے چند را زمان روائی بسر آمد در قوم شایستهٔ جداری
کسے نبود جیت پال تونور را که از زمینداران نامور بود بمرزبانی برگزیدند و از نیرنگی تقدیر فرمان روائی بدین خانواده باز گردید؛ و چون نوبت کنور پال
بسر آمد افسر سلطنت گذاری بر سر گروه چوهان نهادند و در فرماندهی مالدیو چوهان شیخ شاه از غزنین آمده مالوه برگرفت و زمانی دراز بر نشست چون
روزگار او بسر آمد پور او علاءالدین خرد سال بود دستور او دهرم راج سود جانشین شد چون علاءالدین بسال آگهی رسید باویزه بر خاست و آن ناسپاس را
از هم گذرانید و جیت پال از نژاد مالک دیو چوهان نوکر کمال الدین از بدگوهری و زر پرستی بجان گزائی خداوند خود درآورد و بتحیل سود مندی
زبان جاوید اندوخت در نوبت بیرسین افغانی تباه سرشت چندی بدگوهر را با خود یار گردانید و کمین کرده در شکارگاه گزند جانی رسانید و خود را جلال الدین
لقب بر نهاد راجه بیرسین پدر خود دکهرگسین را در خانهٔ مرزبان کامروکند خدا کرده بود راجه از نیکو خدمتی فرزند خوانده و را ولیعهد خویش گردانید چون
درگذشت دکهرگسین مسند آرا شد بکمین توزے لشکر بمالوه آورد و عالم شاه را در نبردگاه روزگار سپری شد در زمان سکت سنگهه بهادر شاه نام
فرمانروای از دکهن آمد و طومار زندگی او در پیچید و بدهلی لشکر کشید و باویزهٔ سلطان شهاب الدین گرفتار آمد و از هنگام سلطان غیاث الدین بلبن
تا سلطان محمد پور فیروز شاه فتوری در آن نرفت چون او درگذشت سلطنت دهلی رو در پراگندگی نهاد دلاور خان غوری که از جانب او ایالت
مالوه داشت آئین سروری زیبش گرفت سلطان از آنکه در ناکامی وفاداری نموده بود و ناچار کسی اجبار رسا مے او ظفر خان گجرات خضر خان را
ملتان خواجه سرور را جونپور دلاور خان را مالوه پس از وی هر چهار کس سگالش سروری نمودند و زمانه یاوری افتاد پس الپخان پور او را هوشنگ
خطاب داده جانشین گردانیدند گویند بزهر مسموم رفت و پسر جاوید نفرین باندوخت سلطان مظفر گجراتی باویزه اش آمد و دستگیر ساخت
و بسیر خان برادر خود را بسرداری گذاشت چون راه ستمگرے بسپرد قدر رعیت پروری ندانست موسی ابن عم هوشنگ را بسرداری برگزیدند سلطان مظفر
هوشنگ را از زندان بر آورده بدان ملک فرستاد و احمد خان پسر خود را همراه ساخت در اندک فرصتی چیره دستی یافت چون مظفر رخت
هستے بر بست و ناسپاسی به گجرات رفت و کار نا کرده برگشت و چند بار با سلطان احمد گجراتی به پیکار بر خاست شرمسار هزیمت آمد از دستان سرائی
با مین بازرگانان به چاج نگر شتافت مرزبان آن دیار با چندی بآن قافله رسیده او را دستگیر کرده باده پیمائی نمود در اثنای راه برگفت
هیچ فیلان ما بدین کار نشاید اگر مردم باویزه درآیند نخست کار تو بانجام رسد شایسته فیلان الملبه نشسته بسپرد و رهائی یافت با مبارک شاه بن خضر خان

حاکم دہلی و سلطان ابراہیم شرقی و سلطان احمد دکنی او را کار از پا رفت و چون رخت ہستی بر بست امرا بنابر وصیت نصیر خان پور او را احمد شاه لقب نهاده
جانشین گردانیدند محمود خان پسر عم سلطان ہوشنگ از بے سعادتی ساقی را با لطیفت و آن زر بندہ بد سرشت سلطان را شراب زہرآلوده داد سران لشکر
پنہان دل بسته بخیال آن نشستند که مسعود خان پور او را برگزینند و کس بطلب محمود خان فرستادند او جواب داد و دنیا برو لم سرد شده اگر در گنگاستس
تا گزیر باشم درین جا بیاید از خام طبعی بهانه او رفتند و در بنداو افتاوند دیا وری از هندوستان سبے آزرم بنہ بزرگی مالوه قرار گرفتش سلطان محمود شہرۂ آفاق
گشت با چنین بدگوہرے از نیرنگی روزگار زبانه شکر خندگی نمود و شکوه صورت ادا الجنودگی برد با سلطان محمد بن مبارک شاه فرمان روای دہلی و
سلطان احمد مرزبان گجرات و سلطان حسین شرقی در اکو نشا کارزار ہا نمود و خواجه جمال الدین استرآبادی از جانب سلطان ابوسعید میرزا باگزین
ارمغانی پیش او آمد و سرمایۂ افزایش آبروے او شد سلطان محمود دوم باز از دست ستمگرے برگزیدگان خویش ناکامے افتاد و بدستگیری
سلطان مظفر گجراتی بار دیگر کامیاب آمد و از بے پروائی و طبیعت پرستی دو آدینه را انگرفتار شد و او مروے بجا آورده باز بملک مالوه فرستاد
و در پیکار سلطان بهادر گجراتی دستگیر کرده بجاپانیر سے بردند در میان راه نقد زندگی سپرد و مالوه بگجرات گرائید تا آنکه ہمایون پادشاه بران دیار
چیره دستی یافت و چون باگره برگشت ملو نام از خویشان سلطان محمود خود را قادر شاه خطاب کرده مالوه برگرفت و در زمان شیر شاه آمد و پادشاه
را دید و پاسبانی آن ملک بشجاعت خان مقرر شد و در سلطنت پسرش سلیم شاه شجاعت خان سرکشی نموده در زمان مبارز خان استقلال یافت
چون درگذشت بایزید پسر بزرگ او باز بهادر نام نهاده جانشین شد تا آنکه نوبت سلطنت باکبر پادشاه رسید و ملک مالوه بر قلمرو اضافه شد

صوبهٔ خاندیس

خاندیس نام آوازه دیرین مدت است چون قلعهٔ آسیر در عهد اکبر پادشاه بسعی شیخ ابوالفضل صاحب اکبرنامه کشایش یافت و پادشاه این ملک را بشاهزاده
دانیال بخشید بنام وی دان دیس شناس آمد از دوم اقلیم درازی پور گانو که بهندیه پیوسته است تا تلیک که متصل بولایت احمدنگر است هفتاد و پنج
کروه پہنا از جامود که پیوسته برار است تا تال که بماله پیوند پنجاه کروه و ببعضے جا لبست و پنج خاور سو برار شمالی مالوه جنوبی جالنا پاختر سو مالوه کوه جنوبی
در دو بار فراوان گزین تال از میان بارد گوندوانه برجوشد و دریای تپتی از همان سو بر خیزد و او را پورنے نیز گویند دگرنے نزد چو بره و هوایش دلکشا و
زمستان معتدل بیشتر کشت کار جواری بعضی جا با شالی سه بار بر دهد برنج گزیده شود و گل و میوهٔ هندی فراوان برگ تنبول بسیار این مرزبان نشیمن شاهی است
بر کوه آسمان سا سه قلعه دیگر در گرد آن با استواری و بلندی کم همتا پایان آن بزرگ شهری آباد برهان پور بزرگ شهری است سه کروهی آن بر ساحل تپتی عرض
است و بکدر چه و چهل دقیقه فراوان باغ دارد و صندل نیز شود گوناگون مردم و دو آباد پیشه وران بار و بازار تابستان گرد بسیار و در بارش گل شود
عادل آباد از گزین قصبات نزد آن بزرگ گولا بست گزین پرستش جاے هنود گویند لغزش راجه جسرت پدر راجه رام چند معروف برام درین جا
چاره پذیرفت همه سال لبالب باشد و فراوان کشت کار از و سیراب با جائے که دریاے تپتی پورنا باهم پیوندد بزرگ پرستش جاه دانند و جنگل سیرتم
تا سنددران نزدیکی پیکر مهادیو چنان بر سرایند که نابینای صورت مهادیو با خود داشتی و هر روز ستایش کردے بدین سرمنزل آن پیکر از دست بشد
نزانی سراسیمه گشت و از ریگ بدان سان صورتی آراسته و جا سی برفراز وی بدان تخیل نیاز مندی بجای آورد از نیرنگی تقدیر سنگ شد تا امروز موجود است
نزد آن چشمه برجوشد و آن را گنگا دانند و دستانها برگزارند که زیاضت گرمی انقیاد ای هنود با یزد ی بیرداز پنج منزل بر روز با گنگای معروف فرو
دو بار آمدی شبی آن دریا بخواهش آمده بشارت داد که ازین هم رنج بیاید کشید در بامداد به تیسے چشم با سادان تراوش نمود الحال روانی دارد چا ہو د گریی
پرگنه السیت پلپل ڈول دران نزدیکی قلعهٔ برکوه بس بلند و فامرنی قصبه است آباد در نزد آن حوضی است از دو سوراخ آب گرم برجوشد و بدو نیاز مندی
بجا آورند و چو بره بزرگ قصبه است دران نزدیکی معبدی است ماسیر نام دریای کرنی و تپتی همان جا باهم پیوندد و از دردستها به نیایش گری آیند و قلعه
لکانه نزد آن تهانیسر نام محتی بنگاه فاروقیان بود قلعه او اگرچه بر زمین است از آن استواری حدود پرگنه دارد از کشت کار کم خالی و بسیار و هوای او

بشہر باند کشاد در زر فرمان پذیرد کار گزار از بوم کولی و بھیل و گوند جمع او یک کرور و بست و شش لک و چہل و ہفت ہزار و شصت و دو تنگہ برار ہی چون آسیر کشایش یافت برہان دہ پانزدہ افزود و تنگہ او بست و چہار دام اعتبار کردند چہل و پنج کرور و پنجاہ و دو لک و نود و چہار ہزار و دو دام اکبر نے شد در باستان این سرزمین بیشتر خراب بود برخی از سکنہ آنجا بر فراز آسیر بسر بردی این اجای اہتہا مان برگذاردی و نیایش گری نمودی گویند ملک راجی نہین نیاک بہادر بگردش ناکامی از بندر بدین حدود آمد و در دہ کرویدا ای تھانیسر نگاہ ساخت و از بومیان آزردہ بدہلی رفت و محمد فیروز شاہ سعادت اندوخت در صید افگنی چابک دست بود و فرمان روا پسندید چون بخشش برخواہش او بازگذاشتند آن دہ اگرفت و بندبیر درست دیگر جاہا بدست آورد و بسیاری خرابہ آباد گردانید سال ہفتصد و ہشتاد و چہار در تھانیسر بکلانی بر نشست عادل شاہ خطاب نہاد و ہفت دہ سال بہ بزرگی زندگانی بسر برد پس غزنی خان پور او جانشین شد و نصیر شاہ لقب برنہاد و ازان باز این سرزمین بخاندیس زبان زد شد چہل سال و شش ماہ و بست و شش روز فرماندہی کرد چون زندگی او بسر آمد پور او میران شاہ بکار ملک پرداخت برخی نام او عادل شاہ گویند سہ سال و ہشت ماہ و بست و سہ روز کامروا بود پس پور او مبارک شاہ چوکھندی سلطان ہفدہ سال و شش ماہ و بست و نہ روز گذرانید پور او عادل شاہ عیسی نام حسن خان چہل و شش سال و ہشت ماہ و دو روز بہ نیکوئے بسر برد و برہانپور آمد و آسیر بگرفت سلطان احمد گجراتی کہ احمد آباد ساس نہادہ او دست و داماد ساخت و چون رخت ہستی بربست داود شاہ برادر او ہفت سال و یک ماہ و ہفدہ روز کامروائی نمود عادل شاہ بن حسن خان بگجرات پناہ برد سلطان محمود بنسکرہ راجی رقیہ دختر سلطان مظفر را بدو داد و بیاوری ملک آمد و بدو سپردہ باز گردید سیزدہ سال دادگری نمود میران محمد شاہ از دو پسر پور او در مبارک شاہ سلطان بہادر را نخست پیوند دوستی شد ولیعہد خود گردانید محمود برادر زادہ خود و مبارک را با دو پسر او از مرتبہ دانے ددور اندیشے گزندے برسانید و بمرزبانی خاندیس خورسندے گزید محمود را کسیل کرد تا بسلطنت گجرات رسید شانزدہ سال و دو ماہ و سہ روز سرباہی نمود چون پیمانہ زندگی او پر شد سران ملک راجی احمد پور او را بکلانی برگرفتند میران شاہ او را ببستہ و خود جانشین برادر شد سی یکسال و شش ماہ و پنج روز بکار ملک پرداخت پس پسر او میران محمد سری یافت نہ سال و نہ ماہ و پانزدہ روز بسر برد چون کار او سپری شد برادر خرد او راجی علی خان را بہ بزرگی برگرفتند و عادل شاہ خطاب برنہادند بعقل معاش کار پیش برد و در آویزہ دکھن از جانب سپاہ اکبر پادشاہ کشتہ شد و در برہانپور مدفون گردید بست و یک سال و سہ ماہ و بست روز کامدل برگرفت پس خضر خان پور او جانشین شد و بہادر شاہ نام برنہاد گوہر بخت او تیرگے پذیرفت در سال چہل و پنجم اکبرے ملک از و برگرفتند چنانچہ در اکبرنامہ مسطور است

صوبہ برار

اصلی نام او وردا تٹ در وار ودی است و تٹ کنار را گویند از دوم اقلیم درازا از سالہ تا بیراگڈھ دو بیست کروہ پہنا از بیدر تا ہنڈیہ صد و ہشتاد خاور روبہ بیراگڈھ پیوست لبستر شمالی ہنڈیہ جنوبی تلنگانہ باختر محکر آباد ملکیست میان دو کوہ جنوبی یکے را بندہ گویند و کاویل و نرنالہ میلگڈھ برار و دیگر سہیا ماہور و رام گڈھ بر فراز آن آب و ہوا دکشت کارگزین و فراوان رود گزیدہ آن گنگ گوتمی گوداوری نیز خوانند گنگ ہندستان بمہادیو نسبت دہند و شگرف افسانہا برگزارند و بس نیایش کنند از کوہ سیہا نزد ترہر جوش شد و از ولایت احمد نگر ببرار در آید و بہ تلنگانہ رود و چون منتزے بہ اسایدمردم از دور دستہا بہ نیایش گری آیند دیگر تاپی و ہشتی بہر دو نیز نیایش کنند دیگر پورنا از نزد دیول گانو ترا و دیگ رود در دہ کروہی بالاتر از چشمہ تاپی بر آید و دیگر بنیاد زدیک دیول گانو جوش برزند درین ملک چودھری او یس مکہ گویند و قانون گوی او یس پاندیہ و مقدم را پٹیل و پٹواری را کل کرنے + املح پور بزرگ شہریست پای تخت بغش گلیست در ان جا بس خوشبو نام آن بھوٹین چینہ و در بنگالہ ہم مے روید اول از زمین ودتا بستان ہند کہ شروع فصل بہار ایران است گل بر دمد و از یک جا چند بار بر آید چون گل با تمام انجامد برگہا بر آید شبیہ برگہای زنجبیل تا موسم برسات در نمو و سرسبز باشد و در سرما خشک گشتہ از روے زمین مفقود الاثر شود و باز در شروع بہار کہ در ہندی بسیا کہہ گویند

همان قسم از زمین باز بدمد در هشت کروهی او کاویل بزرگ قلعه ایست کم همتا در چشمه ایست که اهلجه را بدو آب دهند نیار سلیمن قلعه ایست بر پشته
سه طرف او را دوره گرفته کمیرله سنگین حصاریست بر زمین در میان آن کوهچه ایست بدو نیایش کنند در چهار کروهی آن جاهیست استخوان
هر جانوری که در وافتد سنگ شود و آن خرمهره آسا است و نوعی از آن شرقی اند زمیندار ایست خدیو دو هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و افزون
از صد فیل بود گوشه ایشان از زمیندار ایست صاحب دو ایست سوار و پنجهزار پیاده با امدر شمالی نیز بومیست صاحب هد ایست سوار و پنج هزار
پیاده و بیشتر همه قوم گونڈ فیل صحرائی در زمین ایشان بسیار همواره بجا کم ماله نیایش کنند نرناله بزرگ قلعه ایست فراز کوه فراوان عمارت درو
زمیندار ایست و دران نزدیکی صاحب دو صد سوار و پنج هزار پیاده دیگرے صاحب پنجاه سوار و سه هزار پیاده هر دو از اولوس گونڈ نزدیک بالاپور
دو رود در حواشی آن گوناگون سنگهائے خوشرنگ پدید آید و پرستش گروهے او سلطان مرد لیک پادشاه بنگاه ساخت گزین شهرے
شخ منوشاه پور نام نزدیک میل گده چشمه ایست چوب و جز آن هر چه درو افتد سنگ شود کام گزین شهرهای باستانیست و نزد آن زمیندار ایست
از اولوس گونڈ هزار سوار و چهل هزار پیاده بدو گراید و بیرا گده که کان الماس دارد و گزین پارچه مصور و غیر آن در انجا بافند در تصرف اوست فیل
صحرائی فراوان درو دیگر زمیندار ایست او را انجاره گویند صد سوار و هزار پیاده با او ماهور گزین قلعه ایست فراز کوه و دران نزدیکی بتخانه ایست
به رگا منسوب و دران دیار بچکند میان شناس گاو میش خوب در آنجا شود بر نمے یک من شیر و افزون دهد زمینداریست صاحب صد سوار
و هزار پیاده او را ناگو بند مانک درگ گزین قلعه ایست بر کوه فراوان جنگل گرد او نزدیک تلنگانه بیشتر با و در دست قطب الملک و از دیر باز
شخے از ان تصرف مرزبان برار در آمد دران ور کان فولاد و نیز کان سنگی خوشرنگ آوند هاے مطبوع از ان بر سازند رام گر استوار قلعه بر کوه
بس جنگل درو تان فیل صحرائی درو بسیار لنار ایته ایست از مهکر بزرگ پرستش جایه همن گیا گویند سه جا ست که هندو خیر کردن دران سرمایه
رستگاری نیاکان خود دانند گیای بهار بهار سه جا نسبت دهند و گیای که بر دو ر منسوب سازند نند ولایت بیجاپور و این خوضیست چشمه وار
بس ژرف بدراز و پهنا یک کروه گرد او بلند کوه آب شور دارد گویند اگر از درون و کناره آن بر گیرند آب شیرین دهد مایه آبگینه و صابون و شوره
از و پدید آید فراوان محصول بر دهد و بر فراز کوه چشمه ایست و هشته ادبیکر کار ساخته اند انسان هرگز آب بدین نرسد چون اماوس و روز دوشنبه
افتد آب بدین حوض بزرگ در آید میمون فراوان دران نزدیکی زمین نیست آن را او ُکله خوانند از گروه رجپوت صد سوار و هزار پیاده با او
دیگر سر کتهر لوی او صاحب صد سوار و هزار پیاده پتناله استوار دژیست بر فراز کوه پتال نگری از مضافات اوست و چهار تبخانه در سنگ کوه تراشیده اند
و شگرف بلند او دیگر زمینداران بسیار سیزده سرکار صد و چهل و دو پرگنه بدو گراید چون تنگه این یار هشت تنگه دهلی بود در سال جمع سی و نیم کرور
تنگه بود که پنجاه و شش کرور دام باشد بر نمے دکھنیان افزوده سه کرور هفتاد و پنج لکه است و پنجهزار و سه صد و پنجاه تنگه ساختند و زمان سلطان
مراد بست و شش لک و سی و هفت هزار و چهار صد و پنجاه و چهار تنگه بارسی شد یکی شصت و چهار کرور بست و شش لک سه هزار و دو بست [illegible] دام

سرکار کاویل سرکار پناد سرکار کهرله سرکار پرناله سرکار کلم سرکار باسم
سرکار ماهور سرکار مانک درگ سرکار پاتهرے سرکار تلنگانه سرکار رام گر
سرکار مهکر سرکار پتناله

این ولایت از مرزبان دکن بود در زمان سلطان محمود که پنج سردار را ناسپاسی نموده او را از ندالی گردانیدند فتح الله که بخطاب عماد الملکی
داشت قرار گرفت چهار سال زمانه مهلت داد و چون در گذشت پور او علاء الدین آن نام برگرفت و چهل سال به او گری گذرانید پس
پسر او دریا خان جانشین شد و پانزده سال کام دل برگرفت بعد از و پور او برهان را که خرد سال بود بکاانی بر دو شتند و بتہ سگالی کار ملک

از پیش خود گرفتند تا آنکه مرتضی نظام الملک چیره دست آمد و بر ملک احمد نگر از زده شد

صوبه گجرات

از اقلیم دوم درازا از برهان پور تا جگت سه صد و دو کروه و پهنا از جالور تا بندر دمن دو صد و شصت و دیگر از ایدر تا بندر کنبهایت هفتاد
خاور رویه خاندیس شمالی جالور و ایدر جنوب بندر دمن و گهنبایت باختر سو جگت که بر ساحل دریای سورت است کوه جنوبی گزین رودبار
شور دریا بر ساحتی پاترک مندر می ریزد آنچه سرستی در دو چشمه که آن را جمنا گنگا گویند هوا نزدیک باعتدال از ریگ بوم هنگام بارش گل نشود
بیشتر کشت کار جواری و باجرا و مدار خورش بران در بیع کمتر شود گندم و برخی جوار مالوا و اجمیر آید و برنج از دکهن گرد کشت کار و پیرامون
باغ زقوم بر نشانند و گزین حصاری گردد ازین رو این ملک بس دشوار گذار از فرو سونی درخت انبه و غیر آن یک بستان توان بر شمرد از پتن
تا برده سه صد کروه انبه زار بالیده و شیرین بر دهد و برخی در خامی شیرین آورند و انجیر گزیده پدید آید و خربزه بزمستان و تابستان لذت بخشش
اندوان باشد درین مرز در موسم دو ماه فراوان انگور و گل و میوه بسیار و از انبوهی اشجار شکار جانوران دشوار یوز صحرائی بس افزون سقف خانها
اغلب کهپریل و دیوارها از خشت پخته و چونه و برخی از پیش مبنی سنگین بنیادهای نادر و دیوارها میان کاواک بر سازند و نهانی راهی ماده ارند
و اکثر سواری بهل باشد نقاشان و خاتم بندان و دیگر هنرپیشگان افزون از حد حصر صدف اعیان کار بندند که خط خوش نمودار گردد و قلمدان و
صندوقچه و جز آن بر سازند زرتاری پارچه از چیره و فوطه و جامه وار و مخمل زربفت و خارا گزیده بافند گوناگون قماش روم و فرنگ و ایران التقلید
نمایند عموم اسلحه و تیر و کمان شایسته بر سازند خرید و فروخت جواهر بسیار شود نقره از ولایت روم و عراق و فرنگ آورند نخست پای تخت
پتن بود و چندی چانپانیر امروز احمد آباد بزرگ شهریست بگزین طرح آباد بر کنار سابرمتی عرض بست و سه درجه در خوش هوائی و یافت کالای
اکثر اقالیم کم همتا قلعه دارد و بیرون آن سه صد و شصت معموره بر محلی خاص هر یک را پوره نامند و ناگزیر شهر با در هر یکی پیدا امروز تا هشتاد
و چهار آباد و دوران هزار سنگین مسجد و در هر کدام مناره و شگرف کتابها در پوره رسول آباد مزار شاه عالم بخاری و بتوه قصبه ایست سه کروهی
احمد آباد خوابگاه قطب عالم پدر شاه عالم و دیگر بزرگان و گزین بافهادران نزدیکی پارچه باندازه دست بدرگاه قطب عالم افتاده است برخی چوب و برخی
سنگ و پاره آهن گویند و شگرف داستانی ازو برگزارند و نیز سه کروهی موضعی سرکنج درو شیخ احمد کهتو آسوده و سلطان احمد که احمد آباد
بنام اوست و بسیاری سلاطین غنوده اند نیل گزیده بهمرسد و باکثر بومهای دور دست برند و دوازده کروهی آن محمود آباد شهریست بنا کرده
سلطان محمود دلنشین گاهها در چهار کروه در چهار کروه پیرامون آن دیواری کشیده اند در هر نیم کروه باغی و سر منزل آهو و گوناگون نخچیر
و در سرداده مرزبانان اندر ایسه منزل این داس نام در عهد اکبر پادشاه بود و بس ریاضت گر غله نخست بگاو میداد و دانها از سرگین بر چیده غذای
خود می ساخت برهمن این عمل البس گزیده شمرد و اوراد اولوس را تهور کلان نرسی دانستند پانصد سوار و ده هزار پیاده بدو می گرد بود
بندر کهوکه و کنبهایت بدین سرکار گرایه و بس بزرگ و گوناگون بازرگان در رو فراوان عمارت و کالای جهاز از کهوکه ماهی شود و در انجا فرود آید
کالانجود و کشتیها که آنرا نادری نامند در کنبهایت آورند و در گرسی گاو گزیده شود جفتی سه صد روپیه و افزون ارزد و خوش سنجتی و تنومندی
و نکو رفتاری هر چند بنس گران ارزتر خالوا... در قدیم ملکی جداگانه بود هزار و دو صد و بیست قریه بد بازگرد دو راز هفتاد کروه پهنا چهل و هزار سواری
و بهمین شماره پیاده امروز دو هزار سوار و سه هزار پیاده مرزبان او بحاکم گجرات نیایش گری کردی بیشتر اولوس جهاله انشست جاد امروز از
سرکار احمد آباد یک پرگنه بر شمارند پتن دو قلعه دارد سنگین و خشتی طول صد و هفتده درجه و ده دقیقه عرض بست و سه درجه و سی دقیقه
گزیده گاو بر آید گویند نیمه روز پنجاه کروه در نوردد در قطنی نیکو یافند و دور دستها بار مغانی برند سده پور قصبه ایست بر کنار سرستی و بزرگ
پرستش جای هنود نگر بزرگ شهریست باستانی سه صد بتخانه در و نزد هر یک گولابی و فراوان برهمن آباد و چانپانیر گزین دژیست بر کوهی

بس بلند دو نیم کروه از آن دشوار گذار چند چادر دراز را بر نشانند و یکجا ترتیب شصت گز بریده تخته بند گردانیده اندر هنگام کار بردارند میوه
خوب شود سورت از نامور بنادر در دریای تپتی نزد او بگذرد و هفت کروهے بدریای شور پیوندد رانیر آن طرف آب بندریست از توابع او
در قدیم شهری بزرگ بوده بندر گهدیوی و بسیار نیز از مضافات او میوه خاص انناس فراوان شود و روغن خوشبوی هر گونه گزین پدید آید و زردشتی
کیش از فارس آمده بنگاه ساخته اند زند و پازند بر خوانند و دخمها برسازند بهروج گزین قلعه دارد و آب نربدا از کنار او شده بشور دریا در شود و از همین بنادر
شمرند و بندر گاوی و گندهار و بهابهوت و بهکور از توابع او نزدیک قصبه بانسوت شکارگاهیست بدرازی سی کروه و پهنا چهار ده فراوان آهو و
دیگر جانور در و در آن جنگلیست سبز و شاداب ساحل دریای نربدا نشیب و فراز ندارد و سرکار سورته ملکی جداگانه بود و پنجاه حصه سوار و یک لک پیاده
و بزرگی آنجا قوم گهلوت داشت درازی از بندر گهوگه تا بندر آرامرا یکصد و بیست و پنج کروه پهنا از سردهار تا بندر دیو هفتاد و در شرقی احمد آباد
شمالی ولایت کچه جنوبی و غربی شور دریائی هوا سازگار میوه و گل فراوان انگور و خربزه نیز شود و این سرزمین نه لخت و هر جا الوسی نخستین که سورته
جیدیه نامور از فرسنگ درخت زار در هم پیچیده گوهستان پدید کسی پی سپری ناگاه تیر و گز بینی راه گذار افتاده و از این آگهی یافتند
سنگین ترتیب پیچیده گذشته زمان در روزگار سلطان محمود نشین بزور بر گرفت و در پایان آن قلعه از سنگ برساخت او هم قلعه ایست در
هشت کروهے بالای کوه امر و خراب است و سزاوار آبادی و هم در آن نزدیکی بر فراز کوه گرنال قلعه ایست فراوان چشمه در و دو بزرگ معبد
جین و بندر گوندی گولیات در آن نزدیکی دو موضع است بدری یک کروه بندر بدان منسوب و نیز در عقب چونه گذه جزیره ایست سیال کوکه
تمام درازو پهنا چهار کروه پیوسته آن جنگلی است سه کروه در سی خودرو میوه در و در برخی گولیان آبگاه و آن سرزمین را رگر گویند نزد موضع
تونگا گوشا دریای پهنا در با دریای شور پیوندد ماهی چنان نازک شود که اگر زمانی با آفتاب گذارند بگدازد و شتر گزین و اسپ بالیده تر از کوت هر سه
در ده همین قسم + پتن شهریست بر کنار شور دریا سنگین قلعه دارد و آنرا پتن سومنات خوانند بندریست بزرگ و قصبه ادرانه قلعه از سنگ
بهمین در سه کروهے دریای شور شیر گزین شود در آن نزدیکی چاهیست از آبیاری او در پرستش افزاید و بندر منگلور و دیو بندر و
گورے نار و احمد پور و مظفر آباد و درین سرزمین چشمه سرستی از نزد سومنات بر آمده و پرستش کده برهمن فراوان از آن میان سومنات و
براسیح و گورے نار را بس سترگ برشمارند و درین نزدیکی میان دریای هرن و سرستی بیش از این بچهار هزار سال و کسری بنجاه نیش گرد
جادوان با یکدیگر خندان با ویزه افتادند و همه را در آن آشوبگاه روزگار سپری شد و شگرف داستانها برگذارند و اقعه
ناگزیر کرشن در نیم کروهے پتن سومنات بهانکا تیر سیمرد در انجا سری کرشن رسید و در کنار دریای سرستی زیر درخت پیپل فرو شد و این
هر دو جا را بزرگ معبد اندیشند درین سرزمین جوارے سالی سه بار شود و نزد او دو حوض است یکی را جمنا گویند و دیگرے را گنگ آب برون
بر جوشد در رود بارے شوتهگی ماهیان این رود چشمه سر چشم سوے در پیشانی و میان منگلور و چوراد زمینی است که موج دریای شور فرو گیرد
گویند در سالی روز همین آب شیرین آید و چنان برگذارند در باستانی زمان یکی را آب گنگ احتیاج افتاد و تاضی شارت بان زمین کرد
شیرین آب تراوش نمود و از آن باز در هر سال روز این شگرف نمود و در حیرت افزاید در بهر دو الوس ساجیوت از قوم گهلوت بسر برد کالی این دیار
بدلیشان گراید و جمعی ابیر باشند ایشان را بابریه خوانند و در سوی دریا پایان کوه سردیجه قلعه ایست بزرگ و فراز آن کوه قلعه تلنے
اگرچه آبادی ندارد لیکن سزاوار آن و بزرگ معبد جین و بندر کوکه بدین زمین گراید و جزیره بیرم بیشتر حاکم نشین بود و درازی و پهنا نه کروه
کوهچه الیست در میان دریای میدار قوم کول را در انجا بنگاه و در چار مین بندر مهوه و طلاجا طائفه والی بسر برند و بجین جگت آنرا دوارکا نیز
گویند کرشن از متهرا آمده آنجا بنگاه ساخت و در آن زخت هستی بر بست بزرگ نیایش گاه برهمن + جزیره سنکدهار طول و عرض چار کروه
داخل این بوم بر شمارند و نزدیک آرام سرائی جزیره ایست بدرازی سی و پهنا هفتاد کروه مقدار نیم کروه زمینی است بیشتر سنگین اگر او را بکنند

در هر چهار طرف او صوبه‌ای سوار گرد و ملک ایاز خاصه خیل نخستین محمود گجراتی چهارم بخش از آن پرگنه بندر آرام را برای بسیاری بنادر سرکوب
قوم بادهل در آنجا بسر برند و در نشیمن برده کهسار لیست بزرگ و درخت زار انبوه و فراخ دره ها در هشتم باکهله باشند و درین ولایت کاٹھی را ان
فات ایشان بهر تیار اسپ کنند و برخی آنها را تازی نژاد دینار زند عیار و دهان درست باشند بخته هر کیش خورند حسن فراوان دین گروه چون جاگیر دار در بخت
چنین جان گیرند که از ناپارسائی زن مردانه برسد و نزد کاٹھی کنار آب و ندهی گروهی باشند از اسیر آنها را اوریچه گویند در ششم جهانگیر بندر لیست کنار دریای
شور قوم داجی بسر برند در نهم قوم چاران و بھاٹ بصورت موجود گشتن چارن با اظهار هنود آنکه مهادیو از عرق جبین خود چارن نام آدم پیکری آفرید و تیمار کار سواری
خود بدو سپرد گویند شعر بر گفتی و ستایش سرائیدی از گذشته و آینده آگهی داری نهاد و را بدان نام خوانند و ستایش برگزیند و نسب نامها بر خوانند و هنگام کارزار
داستانهای دلاوری گزارش نمایند و لی بر دهند و گفتی را از غیب گوئی نیز بهره باشد در هندوستان کم بزرگ باشد که چندی از اینها با او نبود
بھاٹ نیز هم آفرین خوانی و دلیری و معرکه آرائی و تاریخ گوئی بدایشان هست اگرچه بھاٹ در اعتبار ازین زیاده باشد لیکن در ششیر چارن و برخی چنان گرایند
که چارن بمجرد خواهش ایزدی طراز هستی برگرفت و بھاٹ از عرق جبین مهادیو داز دود استانها گزارش نمایند و میان چار نواحی از سرکار احمد آباد
و پٹن و سورتھ نشست گاه هیست بدرازی نود کرده و پهنا از هفت تا سی آن ران تامند بیشتر از موسم باران شور دریا بجوش شد و این سر زمین ها
فرو گیرند بارش یا صاف اند و چون پزش ابر فرو نشیند آب روی زمین هند بسیاری از جا خشک گردد و نمک فراوان شود در پرگنه جهالاواره و جاین فراهم
گرد ما احمد آباد و شرق رودبار این و مغرب رودبار آن ولایتی هست بزرگ جداگانه آن را کچه گویند درازی دویست و پنجاه کرده و پهنا صد کرده مغرب رویه
اوسند بیشتر دشت و ریگستانست اسپ نیکو گزیده شود و تازی نژاد دانند و شتر نیز بسیار و خوب شود بزرگ آن سر زمین از سرگروه جاده هست سپاه این او را
ده هزار سوار و پنجاه هزار پیاده مردم نکورو و بلند بالا در هر پیش حاکم نشین شهر بهج و قلعه استوار دارد جانب جنوب عنبدار لیست بزرگ او را جام
گویند بوسه مذکور خویشاوند بیشتر از زمان اکبر اول جام را پس از آدینه و دو ماه از ولایت بر آورده در سورتھ میان ولایت جیتو و بادهل
و چارن و تونبل بنگاه ساخت و دیگر شهر نیک زمینها برگرفت و شهر نوانگر اساس نهاد و این زمین را کچه خرد نامند قصبات و زمین کشتکار بسیار
دارد حاکم نشین نوانگر هفت هزار سوار و هشت هزار پیاده بدوی گرائید شتر و نیز خوب شود و میکر یج ولایت هست آن را باک گویند دریای
مهندری میانه گذر جائی جداگانه دارد و بنگاه دونگرپور و بانسواله و آن را نیز مرزبانی جدا متصل سرکار پٹن ولایتیست حاکم نشین قصبه
سرهی و قلعه لیست الوگڈھ نام دوازده روزه آباد دست و آب و علف فراوان و نیز ولایتی است شرقی دریا شمالی هند و جنوبی تا دوت غربی
جاهانیر دراز شصت کرده پهنا چهل بوسه چوبان حاکم نشین قصبه موہان فیل صحرائی فراوان میان سرکار سورت و ندربار کوهستانی هست آباد
آن را بگلانه گویند بوسه راتهور شفتالو و سیب و انگور و انناس و انار و ترنج بس خوب شود و هفت قلعه نامور دارد و از آن مولیر و سالیر بس
گزین میان سرکار نادوت و ندربار کوهستانیست دراز شصت کرده پهنا چهل اولوس کوهل از قوم راجپوت بسر برند آب این سر زمین
بس زبون برنج و عسل بس گزین شود نه سرکار صد و نود و هشت پرگنه بدین صوبه گرایید از این سیزده بندر جمع چهل و سه کرور و شصت و هشت
لک و دو هزار و صد و یکدام و یک لک شصت و دو هزار و ششصد و بیست و هشت محمودی و سه برج حاصل بنادر زمین پیموده غیر سورت که
نقد بست یک کرور و شصت و نه لاک و سی و شش هزار و سیصد و هفتاد بیگه و سه بسوه از آن میان چهار لک و بست هزار و دویست و هفتاد
و چهار دام سیورغال بوسه شصت و هفت هزار و سه صد و هفتاد و پنج سوار و هشتاد و هشت هزار و نه صد پیاده

جدول فرمان روایان از قوم سلنکھی

	نام	سال و ماه	
	ابسراج	شصت سال	

نام	سال و مه
۲- جوگ راج	سی و پنج سال
۳- بهیم راج	بست و پنج سال
۴- بهور دیو	بست و نه سال
۵- بیجے سنگه	بست و پنج سال
۶- رتنادت	یازده سال
۷- سامنت	چهار سال

هفت نفر یک صد و نود و سه سال فرمان روائے کردند

جدول دیگر

نام	سال و مه
۱- مولراج	پنجاه و شش سال
۲- چاند	سیزده سال
۳- درگه	یازده سال و شش ماه
۴- بهیم	چهل و دو سال
۵- سدهراج	پنجاه سال
۶- کمارپال	بست و نه سال
۷- للمول	بست سال

هفت تن دو صد و بست و یک سال پور بیر فرمانروائی کردند

جدول دیگر

نام	سال
۱- بیا	شش سال
۲- کرن	سی و یک سال
۳- بے پال	سی سال
۴- هرمول	سی و دو سال
۵- ارجن دیو	ده سال
۶- کندیو	نوزده سال

شش نفر یکصد و بست و هشت سال از قوم بگیلا کامیابی داشتند

جدول دیگر

نام	سال و مه
۱- سارنگدیو	بست و یکسال
۲- بلدیو	سی و چهار سال
۳- سلطان مظفر نایک	چهار سال
۴- سلطان احمد	سی و دو سال
۵- محمد شاه	بست سال
۶- قطب الدین	هفت سال و شش ماه
۷- داؤد شاه	شش ماه
۸- محمد	پنجاه و پنج سال
۹- سلطان مظفر	پانزده سال
۱۰- محمد شاه	یک سال و شش ماه
۱۱- سلطان محمود	هیجده سال
۱۲- نصیر خان	چهار ماه
۱۳- سلطان بهادر	یازده سال
۱۴- سلطان احمد	هیجده سال
۱۵- سلطان مظفر	دوازده سال

پانزده نفر دو صد و بست و هفت سال و یازده ماه سلطنت راندند

هندی نامه‌خوانان برگذارده سال هشتصد و دوازدهم تاریخ بکرماجیت صد و پنجاه و چهار هجری نخستین بنسراج شمع دولت افروخت
در گجرات جداگانه سلطنت شد راجه سری بهتور دیو مرزبان قنوج سامنت سنگه پرستاری را از بدگوهری و فتنه‌اندوزی او بگیتی
فرستاد و خانمان پیمائی ساخت زنش آبستن بود خار ناکامی در پا بگجرات آمد و در صحرای بکسی براد بسیل دیو نام را که از آستگان جهان
بود بر رهگذر افتاد و دلش بدرد آمد به یکی از گرویدگان خود سپرد او برادر من پور برده به تیمارداری همت گماشت چون کلان سال شد
بهم‌نشینی فرومایگان تباه اندیش دل آزاری و رهزنی پیش گرفت و هنگامه بدکاران فراهم آمد خزینه گجرات که به قنوج می‌رفت بدست آورد
و از آنجا که سعادت سرشت بود جانب اقبال بدو پیوست شمشیر اخرد رهنمون آمد و از بدکرداری بخوب کرداری گرائید و در پنجاه سالگی زمانه‌ها
یافت پٹن آباد کرده او ست گویند برای تختگاه ژرف نگهی بکار برد و بخت نگاه و بنمود انهل نام گاو چرانی گفت شگفت زمین دیده ام
اگر بنام من آن شهر آباد گردد رهنمونی کنم پذیرفتند او بدرخت زاری نشان داد که خرگوشی آنجا دیده سگ درشت بود و به نیروی بازو
رهائی یافته راجه آن سرزمین آباد گردانید و انهل پور نام برنهاد اخترشناسان برگذارده‌اند چون دو هزار و پانصد سال و هفت ماه و نه روز سپری
شود خرابه گردد از زمان فرسودگی و زیان کرده نهرواله گفتند چون زبان آن دیار گزیده اپٹن گویند بدین نام زبان زد روزگار
راجه سوانگی دختر خویش را به پسر وندک از نژاد راجه دهلی کتخدا کرده بود نزدیک بزادن بود در گذشت شکم دریده فرزند برآوردند ماه در
شانزدهم منزل بود در اهل هند آن را مول گویند بدین جهت مولراج نام نهادند سامنت سنگه به فرزندی برگرفت و به تیمارداری همت بست

چون بزرگ شد از دمسازی خراب لبیان به تباه اندیشی افتاد و راجه درستی سلطنت بدو نامزد میکرد و در هشیار مغزی گردید آن شوریده مغز
را کالیوه تر می ساخت تا آنکه آن نافرجام جان لشکری ولی نعمت نموده نام بزرگی بر خود نهاد و در زمان جاسند چهار صد و شانزده هجری هزار شصت
و چهار رنگرا جیت سلطان محمود غزنوی برین دیار چیره دستی یافت لیکن در گذاشتن مرزبانی از پیش خود بدیو دالیست یکی از نژاد راجها
سپرده و هر ساله پیشکش قرار داده از ره سند باز گشت شگفت آنکه سلطان بخواهش راجه دست نشان خود یکی را از جان نژاد پای بند همراه آورد
چون چندی برین گذشت راجه آن معبد را باقتضای بینائی و دور اندیشی از سلطان طلب نمود و چون نزدیک رسید راجه خود پذیره رفت تا بدگوهران بود
بیم مند جانور که یکی از آن داهند شد راجه زیر درختی زمانی لغنود و شکاری جانوری چشم او در ربود و دران عهد گوزا بینا را فرمانده نساختندی سپاه ناسپاس
جهان بندی را بجای وی برگزیدند او را دستگیر ساختند و کلدبال سولنگی از بیم جان آن آزاری راه تجرد گرفت چندانکه جیسنگه را پیمانه زندگی پر گشت درین هنگام از صحرای
اکلامی رسید و جانشین شد بسیار تاک برگرفت راجه جی پال از بد سرشتی ولی نعمت خود را از هر او دو برای جانانی با بیماری جاوید نفرین اندوخت لکمول الیسری بود شایسته از
گروه باکمله گزیدند و در فرمانروائی کرن سیاه سلطان علاء الدین گجرات بر کشود او نهزیمت یافته بد لکهن پناه برد اگرچه پیشتر ازین معزالدین سام و
قطب الدین ایبک نیز بدین دیار آمده بودند لیکن از زمان سلطان علاء الدین بسلطنت دهلی باز گردید در زمان محمد بن فیروزشاه نظام متعرج گرد او راستی
خوان گفتندی به نیابت حکومت کردی چون بیدادی او دلنشین آمد معزول ساخته ظفرخان پور وجیه الملک نایک را ایالت داد و نخستین
هدآویزه رغبت هستی برلبت اندازهٔ این مدت از حال فرماندهان دهلی گرفته آید پور ظفرخان تاتارخان نام بدگوهر و تباه سرشت بود دران
هنگام که سلطان محمد در گذشت و اورنگ نشینی دهلی بسلطان محمود رسید روزگار رنجی برآشفت و ظفرخان بگوشه نشست تاتارخان هابخرگی فراهم
آورده بدهلی روانه شد و همانا به فرموده پدر مسموم در گذشت ظفرخان از بیغوله برآمده خطبه و سکه بنام خود ساخت بسلطان مظفر شهرهٔ آفاق شد باز
سلطنت جداگانه گشت و حکومت آن دیار به لوس نایک قرار گرفت پس وجیه الملک را از کیش برهمن بر آورده بود و پور تاتارخان احمد نام بجای گرامی
بزرگ خود همت بست و بجای جد نشست و زبان زندگی جاوید اندوخت احمد آباد اساس نهادهٔ اوست با بلندترین دستان طرازی زد نیا برکنارهٔ
میز لیست روز جشن که هنگامه ساز خوب غفلت بود دو دوازده عم خود را از هم گذرانید پس بجد پرداخت و بجاوید پریشانی در شد و تا نفس وابسین
بیادگری کارسازی پای همت افشرد چون داود را از ناشایستگی بکنج خمول بردند فتح خان را بکلانی برداشتند سلطان محمود لقب نهادند جایه
شناسی داد و گرینام برآورد و بخشش و بخشایش را احصار خود گردانید ملک شعبان خطاب عماد الملکی داشت شگرف یاوری نمود و در عنفوان دولت
زبردستان اعتبار گزین برجان شکری خداوند خویش حیله اندیشیدند و نخستین بر انداختن این فرو هیده مرد اخلاص سند بجا طبر آوردند باین
پخته کاران هنها ساخته بسلطان سایه انداز انجا که دنیا داران بر خویشتن بلرزند آن یکتای جهان عقیدت را به زندان برنشانیدند در تسبیح جان شکرے
لشنرزدیک بود که کار او به انجام رسد عبدالله داروغه فیلخانه که بسلطان راه سخن داشت پاکدامنی آن سعادت سگال و تباه اندیشی بدگوهران گذارش نمود سلطان
بلطائف الحیل در رهائی او دوزبانگان سلیرده آزرم دریده شد باو فتنه برخاستند چندی از خاصه خیلان و غلامان با دار و غگان فیل پای همت
افشردند و عیلان نیز در نالش بدگوهران یاور آمدند و آبروی ناسپاسان ریخته شد و هر یکی برنگی باد افراه یافت چون روزگار بسر آمد به سپیتاری مرا
مظفرخان پور او جانشین گردید و سلطان مظفر خطاب یافت و به نیکوئی بسر برد پادشاه سلیمان جاه شاه اسمعیل صفوی گزیده کالای عراق
بارمغانی فرستاد او نیز نیایش درمردی بجا آورد و چون در گذشت پسر او سلطان سکندر لقب نهاده مسند آرا شد عماد الملک نافرجام او را در
کمتر فرصتی از هم گذرانید و نصیرخان برادر او را بسری برنشاندند امرا در کمین برنشستند او از بادشاه مددگاری خواست و عرضه نهاد گر فیروزی پیام
بیاوری آید بندر ونخب بالوتلع و چند کرور تنکه پیشکش شود چون ناسپاس پور دیدیرائی نیافت درین هنگام بهادر پور سلطان مظفر بخواهش بربان
ازدهلی بآن دیار رفت امرا بدو گرویدند در زمان پدر از رشک برادر نیاست بود پیش سلطان ابراهیم لودی بدهلی آمد صحبت ندگرفت امرای آن گرو

بسری طلبیده شتند سگالش آن طرف داشت درین هنگام هواخواهان از گجرات عرایض فرستاده نیایش گری کردند از نخواهش طبیعت بگرامی جنگاه
شد و کامیاب آمد بباد و دهش چارچین دولت را شاداب گردانید و باهمایون پادشاه بنابر بعضی جهات آویزه برخاست شکست یافته بناکامی برگشت
و چون هستی او به نیستی انجامید میران محمد مرزبان خاندیس که خواهرزاده سلطان و در زندگی او را جانشین کرده بود امرا غایبانه بنام او خطبه برخواندند
اما در کمتر زمانی بگجرات نارسیده روزگار او بسر آمد محمود دبیره سلطان مظفر که در بنا ول بند بود بجای جد نشست برهان نام بدگوهری با چندی نزدیکان
او را از هم گذرانید و بهانه طلب سلطانی دوازده امیر را نامه زندگی در پیچید اعتماد خان از بیش بینی نرفت بامدادان یکجهتان او را فراهم آورده به پیکار
برآمد و آن شایان نیستی را از هم گذرانید و رضی الملک نام از نژاد سلطان احمد نخستین را سلطان احمد خطاب داده کارفرمائی ز پیش خود
برگرفت چون سلطان کلان سال شد اعتماد خان را اندیشه دیگر در سر آمد و بخانه یکی از و مساران خورد بند برگرای نیستی ساخت و دیگر خردسالی ناشناسا را دست گرفته
سوگند بخورد که پسر سلطان احمد پسین است بدستان سرکاری بر و نام بزرگ بر نهاد و سلطان مظفر خطاب داده و دستاره حکمرانی گردانید تا آنکه بتصرف اکبر پادشاه در آمده سلطنت بی رگشت

صوبهٔ اجمیر

از دوم اقلیم درازا از موضع سمکر و مضافات انبیر تا بیکانیر جیسلمیر صد و شصت و هشت کروه پهنا از نهایت سرکار اجمیر تا بانسواره صد و
پنجاه خاور رویه اکبرآباد شمالی قصبات دهلی جنوبی گجرات باختر سو دیبالپور ملتان بوم ریگستان آب دور برآید و سرمایه کشت کار بر ریزش
ابر زمستان نزدیک باعتدال تابستان بسیار گرم ربیع کم شود و جواری لهدره و موتهه فراوان هفتم یا هشتم بخش غله بدیوان گذارند و نقد کم عام
در نسبت خرگاه آسا بسر برند کوه جنوبی رجاهای دشوارگذار در و همگی سرکار چیتور را نا در از جهل کرده دسته پهنا سه قلعه بس نامور چیتور حاکم
نشین کونجله ماندل هر موضع جاور از مضافات کوکنده کان جسد و در جتین پور و جز آن از توابع ماندل معدن مس فراوان سود و پیدر سردار
بومی را از پیشتر راول گفتندی و از دیرباز را نا گویند از قوم گهلوت خویشتن را از نژاد نوشیروان عادل برشمارند بزرگ نیاک ایشان از نیرنگی
روزگار بسختیت بار او فتاده بسرزمانی بر ساله روشناس گشت پیش ازین ششصد سال بر ناله را غنیم گرفته و بسیار بشرو شده باپا نام خردسالی
را مادرش از آن آشوبگاه گرفته در راجه مندلیک بهیل پناه برد چون کلان سال شد گاوچرانی و نخچیرافگنی پیشه برساخت چندانکه بجوانمردی نام برآورد
و از نزدیکان راجه اعتماد دولت گشت چون راجه سفر مینو پسین نمود چهار برادرزادهٔ او در جانشینی بایکدیگر گفتگو کردند آخر همه بر این شد که باپا که گمان تر
باشد نا فرسوده او نگذرند او سر بازمین در نمی یکی از چهار تن را خون از انگشت برآمد بر پیشانی باپا از ان قشقه برکشید و دیگران نیز او را بکلانی برگرفتند
و خود رایت استقلال برافراشت و تا امروز روانی دارد و هر گاه را نا سازند قشقه از خون آدمی برکشند و آن ناسپاس هر چهار را به فراموش خانه نیستی
فرستاد و در صحرانوردی برهمن نام ریاضت ورزی را جانور اندیشیده تیر در کمانخانه نهاد او را از صفای ضمیر دریافته آگاه ساخت باپا بشرمساری روی
بخدمت گری آورده گاه و بیگاه پرستاری نمودی و رزی و را نوید راجگی داد و شگرف داستان برگزارند چون در موضع سیسود را بنگاه ساختند بدان روش سیسودیه
گفتند و چون در آغاز کار برهمنی به تیمار ایشان پرداخت بعضی ایشان را گروه دانند و چون رتن سین را روزگار سپری شد ارسی خویشاوند او را به راجگی
برنشاندند و را نا خطاب دادند مرا دوهم نشیند انائی هست که معاصر اکبر پادشاه بود داستان سرایان باستانی چنان برگزارند که سلطان علاء الدین
خلجی فرمانروای دهلی شنید که راول رتن سین مرزبان میوار پدمنی دارد بخواهش او در آمد او سر باز زد سلطان بمالش او لشکر کشید رتن سین
در چیتور در نشین آمد سلطان زمانی دراز رنج برد و سود مند نیامد بحیله اندوزی در آشتی و دوستی برزد راجه پذیرفته بفکر مهمانی اعتماد سلطان
با مخصوصان فراز قلعه برآمد و انجمن یکجهتی گرم شد قابو دیده راجه را برگرفته روانه شد گویند صد کس نامور همراه برده بود و سه صد نامور بسان
خدمتگار تا فراهم شدن مردم راجه را بار و دآورده و غریو از جانیان برخاست سین راجه را در تنگنای بند داشته در طلب مقصود کوشش نمود
کاردیدگان حقیقت منش راجه برگزارند که سلطان راجه را بنیازارد و آنچه خواهش رفته با دیگر شایستگان شبستان می آوریم و عرضداشتی از جانب

آن عفت پناه نیز برساخته گذرانیدند افسانهٔ غنودگی برخواندند سلطان دلخوش شد دست آزار از او باز داشت و به نیکوئی پیش آمد گویند متقصدی
کیدآور بآیین زنان بدولی نشستند و بسیج درگاه سلطانی پیش گرفتند و چنان وانمودند که رانی با بسیاری پرستاران بدرگاه می آید چون بنزدیک
دربار رسیدند بعرض رسانیدند خواهش آنست که رانی راجه را دیده بشکوهی دولت رو آرد شاه از خواب بی پروائی راجه را بدیدن فرستاد درآن
اثنا تا بودیدها از آن لباس برآمدند و راجه را برداشته روانه شدند راجپوتان مرتبه بمرتبه ایستاده آویزشهای شگرف می نمودند تا فرصت چندی راجه
تختی راه می سپرد و آخر این بار گوراو بادل چوهان ایستاده جان فشانی نمودند و راول بسلامت بچیتور برآمد و عالمی بشگفت زار افتاد و سلطان
چون فراوان محنت دیده بود کار ناساخته بدهلی باز گردید پس از چندگاه باز همان اندیشه در سر گرفت و ناکام برگشت راول از این محاصرها دل
تنگ شده بود چنان بخاطر آورد که اگر درین هنگام سلطان را ببیند شاید درستی ورزد و از کشاکش روزگار رهائی یابد بجستجوئی یکی از فرومایگان
بهفت کروهی فتح سلطان را دید و از نامردی راجه را هم گنمانید و در آشوبگاه راول رسین خویشاوند او را جانشین گردانید سلطان برگشته
بمحاصره آورد و قلعه را برگرفت او در آویزه فرد شد و زنان همه بسوختند همیر پور او در آن کوهستان بسر می برد سلطان مالدیو چوهان حاکم جالور را
ایالت چیتور داد او چون آبادی ملک در ماند همیر را طلب داشته داماد ساخت و بوسیلهٔ او ولایت معمور شد چون درگذشت فرزندان او را نابود
ساخته علم استقلال برافراشت و جمعیت این بوم شانزده هزار سوار و چهل هزار پیاده ولیکن بسیاری دیگر زمینداگر گفتند چنانچه در وقتی سانگا
رانا یک لک و هشتاد هزار سوار ملازم بود پیاده فراوان +

ماروار درازا صد کروه پهنا شصت کروه سرکار اجمیر و جودهپور و سروهی ناگور بیکانیر داخل این اند ریگستان بسیار است استوار بنگاه چون
معزالدین سام از کارزار پتهورا پرداخت بیکار جی چند راجه قنوج در سر گرفت راجه در گریز بآب گنگ در شد و بسیلاب نیستی رفت نبیرهٔ او ناکامی
زده و سیها با برادرزادهٔ او در شمس آبادی بود او نیز با بسیاری بعدم آباد شتافت و سه پسر او سونتیگ و استهان و اج بسیج گجرات فراپیش نهادند
دریای نزدیک سوجت دم آسایش برکشیدند در این شهر گروه برهمن بسر می بردند و از دست قوم مینا آزار می کشیدند در این هنگام تاراج آمد این غربت
گزینان بیرون شده داد مردانگی دادند و شکست بر غنیم افتاد و برهمنان آنان را گرامی داشته بگوناگون نیایش پیش آمدند و گوناگون تحفه گستردند
چون اسباب و دنیا فراهم آمد نیز درستی نموده ولایت کهیر از قوم کوهل برگرفتند و کار شان بلندی گرایید سونتیگ جدا شده ایدر را از میناها
برآورد و آج به بگلانه شتافت آن ملک را از کولی بستد و از آن پس تا امروز نژاد اینها درین ملکست استهان که در ماروار ماند رفته رفته کار
فرزندان او بلندی گرفت چنانچه مالدیو که شانزدهم پور اوست بسیار بزرگ شد شیرخان را نزدیک بود که در آویزد او کار سپری شود و این ولایت
نزاعان قلاع و اردیگی اجمیر و جودهپور و بیکانیر و جیسلمیر و امرکوت و ابوگده و جالور نشن گزیده و دملی سرکار ناگور را گویند قوم هاده باشند هفت
سرکار صد و نود و هفت پرگنه بدین صوبه گراید زمین دو کرور و چهار ده لک و سی و پنج هزار و نهصد و چهل و یک بیگهه و هفت بسوه جمع بیست و هشت کرور
و هشتاد و چهار لک و یکهزار و پانصد و پنجاه و هفت دام از آن میان بیست و سه لک و بیست و شش هزار و سه صد و سی و شش دام سیور
غال بوده هشتاد و شش هزار و پانصد سوار و سه لک و چهل و هفت هزار پیاده راجپوت +

صوبهٔ دهلی

از سوم اقلیم درازا از پلول تا لودیانه که بر ساحل دریای شلج است صد و شصت و پنج کروه و پهنا از سرکار ریواری تا کوه کماون صد و چهل دیگر از
حصار تا خضرآباد صد و سی خاوررویه دارالخلافه آگره میان مشرق و شمال پیوسته خیرآباد و صوبه اوده شمالی کوهستان جنوبی صوبه
آگره و اجمیر غربی لاهور از گزین دریاهای این صوبه گنگ و جون آغاز پیدائی این هر دو رودبار کسی نشان ندهد و دیگر رودبارها فراوان
همه از کوه شمالی آب و هوا با اعتدال نزدیک زمین بسیار سیلابی و برخی جاکشت کار شفصلی شود میوه و گلها گوناگون و عمارات عالی از سنگ

وحشت فروغ افزاے چشم و عبرت افزوندل و در پیدائی گزیده کالاے هفت اقلیم کم همتا دهلی از همین و دیرین شهرها نخست اندرپت نام داشت طول صد و چارده درجه و سی دقیقه عرض بست و هشت درجه و پانزده دقیقه اگرچه برخے از اقالیم دوم انگارند هانا لغزشی رفته و عرض از حال آگهی بخشد و سرآغاز کوه جنوبی از آن شناسند سلطان قطب الدین و سلطان شمس الدین در قلعه تهور البسری بر دند سلطان غیاث الدین بلبن قلعه دیگر اساس نهاد و آنرا مرزعین اندیشید و عمارتے و لکشائی برساخت معز الدین کیقباد بر ساحل دریای جمن شهری دیگر آباد گردانید و آنرا کیلوکهیری گویند امیر خسرو در قران السعدین این شهر و قصر را برسے ستاید و الحال مقبرهٔ همایون در انجا سلطان علاء الدین شهر دیگر بنیاد نهاد و قلعهٔ نو برساخت آنرا سری گویند و تغلق آباد از آثار تغلق شاه و سلطان محمد پور او مصری فراهم آورد و بلند ایوانی برافراخت و هزار ستون از سنگ رخام بکار رفت و دیگر منازل دلکشای بر روی کار آورد و سلطان فیروز بنام خود شهری بزرگ آباد گردانید و دریای جون بریده به نزدیک روانه ساخت و سه کروهی فیروز آباد کوشکی دیگر برافراشت جهان نما نام سه فراخ نقب زده بود با برودگیان سواره برگذشتی بطرف دریا پنج جریب و بجهان نما دو کروه و بدهلی قدیم پنج کروه همایون قلعه اندرپت را تعمیر فرمود و دین پناه نام نهاد و شیرخان دهلی علائی را ویران کرده جدا شهرے برآراست و سلیم شاه پسرش در سنه نهصد و پنجاه و سه سلیم گڈه بنا گذاشت و آن تا حال درمیان دریاے جمنا محاذی قلعه شاهجهان آباد قائم است اگرچه برخے از فرمانروایان در زمان دولت خود بنائی گذاشته دار السلطنة گردانیدند و هر کدام شهری احداث نموده اما در ممالک دور دست تختگاه فرمانروایان هندوستان دهلی مشهور بود تا آنکه در سنه یکهزار و چهل و هفت هجرے مطابق سنه دوازدهم جلوس خود صاحب قران ثانی شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه نزدیک آبادی شیرشاه شهرے آباد کرده به شاهجهان آباد موسوم گردانید و از آباد شدن این مصر معظم جمیع شهرهاے سلاطین پیشین که اسم آنها مرقوم شده از نام افتاد و شاهجهان آباد معروف گردید قلعه آن از سنگ سرخ تعمیر یافته مشتمل بر اقسام عمارات عالیشان زیبا و انواع قصور روح افزا دریای جمنا جنوب و پائین قلعه میرود و شاه نهر که علیمردان خان ازین دریا از کوه سرمور بریده آورده در کوچها و بازارها رونق افزای شهر و فیض بخش شهریانست و درون دولتخانهٔ شاهی رسیده تالاب ها و حوضها را لبالب و باغها را سیراب می سازد **بیت** هر سو نهری دران گلستان * حیران افتان چو خیل مستان * حصار شهر پناه از سنگ و ساروج اساس یافته مردم هر جا از روم و زنگ و شام و فرنگ و پارس و عراق و عرب و عجم و سائر ولایات هند و غیر آن دران مصر جامع توطن گزیده بکار و پیشه خود ها اشتغال داشتند اسباب تجملات امارت ازان مصر جامع در یکروز سرانجام می توانست شد اگرچه در هر کوچه و بازار مساجد و معابد و خوانق و مدارس بسیار بود اما در وسط شهر مسجد جامع پادشاهی در سنه هزار و شصت هجرے مطابق سال بست و چهارم شاهجهانی از سنگ سرخ و گنبدهای آن از سنگ سفید و سیاه باستحکام تمام اساس یافته در کمال رفعت و وسعت و بکمال زیبائی و ندرت است شاید به ازین مسجد کمتر توان یافت **نظم** ز صحنش فیض دیگر میتوان یافت * ز حوضش آب کوثر میتوان یافت * ز رفعت آسمان یکپایهٔ او * مه و خورشید زیر سایهٔ او * ز رد اقش کی قبلهٔ اهل یقین است * نظیر مسجد اقصی همین است * القصه شهریست درکمال وسعت و فسحت و مصریست مرکز سلطنت اطراف آن مقابر و مزارات سلاطین پیشین و درویشان حقیقت آئین بسیار است اما مشهورتر مقبرهٔ نصیر الدین محمد همایون پادشاه است که در کیلوکهیری کیقباد بر ساحل دریاے جمنا واقع شده و مقابر امرا و وزرا و علما و فضلا که هر یک در زمان خویش شهرت داشت آنقدر است که بشمار در نیاید از جمله مزارات درویشان که مشهور بولایت و معروف بتقرب الٰهی اند شش هفت کروهی شاهجهان آباد خوابگاه خواجه قطب الدین بختیار کاکی بن خواجه کمال الدین احمد اوشی است اگرچه این شهرها حال با بنیان باز نماید و همین اندرزها بر خواند لیکن امروز پیشین دهلی بیشتر خراب و گورستان فراوان آباد خواجه قطب الدین اوشی و شیخ نظام الدین سلطان معروف باولیا و شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی و ملک باربیران و شیخ صلاح و ملک کبیر اولیا

ومولانا محمود حاجی عبدالوهاب وشیخ عبدالله قریشی وشیخ شمس ترک بیابانی وشیخ شمس اوتاد وامیر خسرو وبسیاری ایزدشناسان حق پرست
درین سرزمین خواب واپسین دارند سلطان شهاب الدین غوری سلطان شمس الدین وسلطان تغلق وسلطان محمد عادل وسلطان محمد فیروز وسلطان
بهلول وسلطان سکندر لودی را خوابگاه دربسی زندگانان هم برای خواب واپسین وگلزمین جابجا باغها برساختند طبیعت پژوهان اسرار شاد خواب حسرت
وخرد بینندگان را وارونی بیدارے ، درکوه اسلام آباد چشمه ایست بس ژرف همواره آب گرم بر جوشد آنرا بر عباس کند گویند وگرتین پرستش جا دانند
بسوا متر رکیسر سه بکیه کوه را برترنا کید وعبادت گاه ساخته بود وامروز بربهان منوال کنکلی این رباط گویند بداون از سترگ شهرهای باستانی
است وفراوان اولیا درو آسوده لختے از شمالی کوه این صوبه را کماؤن نامند کان طلا ونقره وسرب وآهن ومس وتنج وتنکار درو آ بوسے
مشکین وگاو قطاس وکرم پیله ، بازوشاهین ودیگر شکاری جانور وعسل واسپ کوت بس انبوه ودر سرکار سنبهل فراوان شکار وگرگدن نیز باشد
جانوریست تنومند پیل بے خرطوم شاخ بر پیشانی بدان جانور شگرد وازپوست او سپر وازشاخ او زه گیر ودسته خنجر وبیش تقطیع جزآن برسازند ودر شهر سنبهل
بتکده ایست هری مندل نام برهمن را پرستش جا گویند نهاد او هم اوتار هنود که اورا کلکی گویند پدید آید باستانی شهریست شیخ جمال خلیفه شیخ فرید شکر گنج
را خوابگاه نزد قصبه بهنه گولابیست قراز کوه همواره آب گرم بر جوشد جا تا شیرنگی کان گوگرد باشد حصار سلطان فیروز آباد ساخته آب جون بروه
بدو نزدیک گردانید آلی پرستارے تونید فرمانده او بخواهش ادا این رود آورد شگفت آنکه نزدیک قصبه سرساگولابی در شده ناپدید گردد وآن
بوم را بهنیر گویند شگرف داستانی برگذارند در این بوم رود بارکم بود وآب چاه بس دور برآید سهرند نامور شهریست باغ حافظ رخنه نشاط افزا
نگارگیان تماشیر زا ابزرگ معبد هو شمارند وریاست سرستی نزد او برگذرد وهندی نژاد در افزاوان گرایش بود نزدیک آن گولابیست کرکهیت
نام او دورو ستهانه نیایش آیند وتن شوئی کنند وخیرات بدو چند آویزه ها عمارت درین جا می شود وزمینه لشین واپر در قصبه هستنا پور راجه
بهرت سرپیرایه بود بیادگرسے در عیت پرورے سعادت می اندوخت واز خیر سگالی فرمانروائی در خاندانش وبرپا ماند وپور بر پور دولت یاوری
کرد در ستین پشت راجه کرمنبید آمد کرکهیت بنام او زو شناس وپس از هشتش در سطر اوپرا فرزندے بزاده بجز برج نام از وودو پسر شد
یکے دهرتراشتر صد ویک پسر ازو پیدا شد گرفت بزرگ ایشان راجه جرجودهن گوروان این گروه را برخوانند دیگر پند اگر چه نخستین بزرگ
بود لیکن از نابینائی راجگی به پاندو خرد قرار گرفت و پایه والاے سلطنت یافت فرزندان او را پنڈوان گویند پنج تن بودند جدشتر بهیم ارجن
نکل وسهدیو چون راجه پنڈ رخت هستی بربست حکومت به دهرتراشتر رسید اگر چه نام فرمانروائی داشت اما در معنی جرجودهن مسند آرائی بود
اما بجا که دشمن گدازی رسم بزرگان دنیاست جرجودهن همواره از پنڈوان بیمناک بودی وچاره جانگدائی در سر گرفتی چون دهرتراشتر آویزه
یکدیگر دید افزایش دید بنگاه برادرزادگان شهر بناوه اندیشید وکارآگهان فرستاده منازل اساس فرمود کارپردازان بدستان سرائی
جرجودهن از لاکه دقیر خلوت کده پنهانی برساختند تا هنگام فرصت شعله آتش سراپای ایشان خاکستر گرداند جائی که حمایت ایزدی پاسبانی ناید
اندیشه ناتوان بینان چه گزند رساند چون در جدائی پنڈوان سرمنزل آرامش گرفتند ازان حیله آرائی آگهی شد قضارا زنی با پنج پسر همسایه بود
پنڈوان خانه را آتش زده با برخویش راه صحرا بر گرفتند ورخت هستی همسایگان خاکستر شد جرجودهن سوختن پنڈوان انگاشته انجمن شادی
بیاراست پس از سرگذشت بسیار از خرابه جمعور ره آمد ودر شهر کمپلا برنشستند وسانک زمانی آوازه مردانگی وبخشش ودانش وکار آگهی
ایشان عالم را فرو گرفت وکسی نام ونشان ایشان امید انست تا آنکه جرجودهن از خواب غفلت بیدار شده سوختن پنڈوان حیف برشمرد چون پدید شد
سهر اماز شو نو انرشیه پیدائی گرفت ایا به گرے برنشست و آئین دوستی پیش خود آورد بوکه بدین نوش کام دل برآید دهلی را با نصف
ولایت به ایشان داده هستنا پور را با نیمه دیگر خود گرفت از نیک سگالے وروشن اختری جدشتر را ایزدی تایید یاوری برخاست
ودولت بخود منگرے آمد گوروان به پرستاری گرائیدند ودر کشور فرشته هفت کشور فرمان پذیر شد ودیگر برادران وفرماندهان بزرگ را

بخدمت آوردند جرجودهن از دیدن شکوه فرمانروائی از خود رفت و بیمار می جسد کالبوه تر ساخت از حیله اندوزی بنرمی آراست پنڈوان را مهمان طلبید و چوپر بازی فرامیش گرفت قرعه نار است درمیان آورد بدین دستمایه هر چه بود برگرفت آخر گرو برین بسته آمد که اگر این بار پانڈوان بزند بجه بجرجودهن داده اند باز ستانند و گرنه دوازده سال جهان آباد را گذاشته بلباس فقر در صحرا غربت گزینند و سپس بجود و بر آیند یکسال چنان بسر که کس نشناسد اگر بجا نماید باز بخدمت مذکور در بیابان بسر برند بر دغل بازی آگهی نیافتند و از راستکاری بناکامی افتادند از انجا که مراد در کنار آمدن غرور آورد جرجودهن بگران خواب بغنود و پنڈوان بر رهنمونی دادار بهیمال بیابان بانجام رسانیدند جرجودهن فرادان بی آزرمی پیش گرفت و فرادان گفتگو شد چندانکه پنڈوان به پنج موضع خرسند می شدند که بی آویزه بدست او فتد جرجودهن از راه نخوت نپذیرفته بکارزار برخاست و زندو در کهیت ناوردگاه قرار گرفت از آنجا که انجام فریب گزینان ناکامی است جرجودهن با یاوران خویش آواره نیستی سرای گردید و جدشتر هیزده روز جنگ کرده فیروزی یافت بعد آنروز ایراز کلجگ صد و ... و پنج سال مانده بود که این هنگامه حیرت افزود و عبرت نامه یادگار گذاشته درین سال یکهزار و یکصد و نود و هشتم هجرت مقدسه پنجهزار و بیست و نه سال میشود گویند درین کارزار سترگ یازده کوهنی لشکر از کورو بود و هفت از پنڈوان و هر کوهنی عبارت است از بیست و یکهزار و هشتصد و هفتاد فیل سوار و همین شماره گردون سوار و شصت هزار سه صد و ده اسپ سوار یک لک و نه هزار و سه صد و پنجاه پیاده درین کارزار شگرف از هر دو سو یازده کس زنده ماند سه چهار از لشکر جرجودهن جان بسلامت برده نزد جدشتر آمدند کرپاچارج برهمن که ادستاد هر دو سو بود و بدانش و مردانگی نامور و اسوتهامان پور آن ... دشت کیرت برمان ... آزاد مردان نامور سنجی با وجود دانش به چلپائی و هر تراشتر عبرت می اندوخت و از جانب پنڈوان هشت کس پنج برادر و ساتک جلوه بمردانگی و فرزانگی بر دشناسن و جبش برادر غیر مادری جرجودهن کشن بسین سی و شش سال جدشتر فرمانروائی باستقلال نمود و از نیک اختری و سعادت سرشتی بیوفائی دنیا دریافته کناره گرفت و آن مجموعهٔ ستوده ... پار دوار بگذاشت و با برادران راه تجرد سپرده و هوشمندانه نقد زندگی در باختند این سترگ پیکار با سرایان باستان در جها بجارت گذارش یافته افزوده اکبر پادشاه فارسی ساختند رزم نامه روشناس شد و در هژده پربه نگارش پذیرفته پربه بمنزله باب و فصل +

اول در احوال گوروان و پنڈوان +

دوم فرستادن جدشتر برادران را بجهان کشائی و سپس جنگ راجسو کردن و آراستن گوروان مجلس قمار و جز آن +

سوم در رفتن پنڈوان بصحرای ناکامی و دیگر حوادث +

چهارم بر آمدن پنڈوان از صحرا در شهر بیراته و پنهان شدن +

پنجم در آشکارا شدن پنڈوان و میانجی ساختن کشن را و نپذیرفتن و فراهم شدن در کهیت و آرایش فوجها +

ششم در آغاز آویزه هر دو سو و زخمی شدن بهیکم و کشته شدن بسیار از پسران و هر تراشتر و حال ده روزه جنگ +

هفتم در کشتن کردن و سردار ساختن درونه چارج و فرو شدن او و دیگر احوال دو روزه +

هشتم در احوال دو روز دیگر از پیکار و سردار ساختن جرجودهن کرن را کند آوری او و گریختن جدشتر از پیش او و کشته شدن او از دست ارجن بروز دوم +

نهم در بیان سردار شدن سیل چلپائی و فرو شدن او و پنهان شدن جرجودهن در حوض و سپری شدن روزگار او و بسیاری پیلان +

دهم در خاتمه کارزار و در آمدن کرت برما و اسوتهاما و کرپاچارج در رزمگاه نزد جرجودهن که نیمه هوش داشت و سگالش شبخون کردن و جز آن +

یازدهم در گریستن زنان ہر دو سوے و نفرین کاندہاری اندر جرجودھن کشن را +

دوازدهم در حال جدشٹر پس از فیروزی و خواہش ترک اسباب نمودن و باندر زگوئی بھیکم و بیاس و کشن تسلی شدن بسخن ای دلپذیر بھیکم در ینجا بساشمع آگہی از وزرد آداب سلطنت صورے و معنوی بگذارد +

سیزدهم در صبر کردن بھیکم بخاطر میرسد کہ دوازدہم و سیزدہم را یک پرب بایستی کرد چه ہر دو متضمن نصایح بھیکم است و پرب نہم باد وسیکر در حال سیل دیگر در بیان فرو شدن جرجودھن +

چهاردهم در جگ اسومید +

پانزدهم در دوار ستگی و ہر تراشتر و کندہارے و رو کنتا از بعد جدشٹر و رفتن پانڈوان بدیدن آنہا پب +

شانزدهم اسل پرب است در بیان پریشانی احوال جادوان و کشن و مردن آنہا بحال بد +

هفدهم راجان پرب است در شرح احوال راجه جدشٹر پانڈوان و سپردن ملک بمردم و رفتن ایشان بکوه ماہ +

هیجدهم پرکاردهن پرب است در ذکر گذاشتن ارواح پانڈوان در کوه هماچل و رفتن جدشٹر بدیدن در عالم بالا +

خاتمه مسمی بہر بنس در گذارش حال جادوان +

درین نامه اگرچه فراوان دیو افسانه انگاشته اند و لیسا خالی داستان لیکن بسیارے سخنان دل آویز آگہی و فراوان آزمون را گزین فہرست ہشت سرکار عمده و بیست و سی و دو پرگنه بدرگراید زمین پیمودہ دہ کرور و ہشتاد و پنج لک و چہل و شش ہزار و ہشتصد و شانزدہ بیگه و شانزده بسوه جمع شصت کرور و شانزده لک و پانزده ہزار و پانصد و پنجاه و پنج دام از آن میان سہ کرور و سی لک و ہفتاد و پنج ہزار و ہفت صد و سے و نہ دام سیورغال بوده بجه و یکہزار و چہار صد و نود سوار و دو لک و چہل و دو ہزار و سه صد و ده پیاده +

جدول

نام	سال و ماه
۱- انگپال	هیجده سال
۲- باسدیو	نوزده سال و یک ماه
۳- لچمن سنگه	بست و یک سال و سه ماه
۴- پرتھی مل	نوزده سال و شش ماه
۵- جے دیو	هیجده سال و یک ماه
۶- ونپال سنگه	چهارده سال و چهار ماه
۷- اودره	بست و شش سال و هفت ماه
۸- بچھراج	بست و یک سال و دو ماه
۹- اننگپال	بست و دو سال و سه ماه
۱۰- سکھپال	بست و یک سال و شش ماه
۱۱- چنگپال	بست و چهار سال

۱۲۔گوپال	ہیجدہ سال و سہ ماہ	
۱۳۔بتنامن	بست و پنجسال و دو ماہ	
۱۴۔جے پال	شانزدہ سال و چہار ماہ	
۱۵۔گگوس پال	بست و نہ سال	
۱۶۔اننگ پال	بست و نہ سال و شش ماہ	
۱۷۔تیج پال	بست و چہار سال و یکماہ	
۱۸۔سیس پال	بست و پنج سال و دو ماہ	
۱۹۔اکرس پال	بست و یک سال و دو ماہ	
۲۰۔پرتھی راج	بست و دو سال و سہ ماہ	

بست نفر چہار صد و سے و شش سال و ہشت ماہ و کسری کامروا سے نمودند

جدول دیگر

نام	سال و ماہ	
۱۔بلدیو چوہان	شش سال و یکماہ	
۲۔امرکہ	پنج سال و دو ماہ	
۳۔کھرک پال	بست سال و یک ماہ	
۴۔سومیسر	ہفت سال و چہار ماہ	
۵۔بجے ہر	چہار سال و چہار ماہ	
۶۔ناگدیو	سہ سال و یک ماہ	
۷۔پتھورا	چہل و نہ سال و پنج ماہ	

ہفت تن نود و پنج سال و شش ماہ شہریارے کردند

جدول دیگر

نام	سال و ماہ	
۱۔معزالدین سام	چہاردہ سال	
۲۔قطب الدین ایبک	چہار سال	
۳۔آرام شاہ	یک سال	
۴۔شمس الدین	بست و شش سال	
۵۔رکن الدین فیروزشاہ	بست سال و شش ماہ	

	۶۔ رضیہ	سہ سال وشش ماہ	
	۷۔ معزالدین بہرام شاہ	دو سال ویک ماہ	
	۸۔ سلطان الدین مسعود شاہ	چہار سال ویک ماہ	
	۹۔ ناصرالدین	نوزدہ سال	
	۱۰۔ غیاث الدین بلبن	بست سال وچند ماہ	
	۱۱۔ معزالدین کیقباد	سہ سال وچند ماہ	

یازدہ تن غوریاں یک صد و ہفتدہ سال وچند ماہ سلطنت نمودند

جدول دیگر

	نام	سال وماہ	
	۱۔ جلال الدین خلجی	ہفت سال وچند ماہ	
	۲۔ غیاث الدین تغلق شاہ	چہار سال وچند ماہ	
	۳۔ شہاب الدین	سہ ماہ وچند روز	
	۴۔ سلطان قطب الدین	چہاردہ سال وچہار ماہ	
	۵۔ ناصرالدین	شش ماہ	
	۶۔ محمد تغلق شاہ	بست وہشت سال	
	۷۔ فیروز شاہ	سے وہشت سال وچند ماہ	
	۸۔ تغلق شاہ	پنج ماہ وسہ روز	
	۹۔ ابوبکر شاہ	یک سال وشش ماہ	
	۱۰۔ محمود شاہ	شش سال وہفت ماہ	
	۱۱۔ نصرت شاہ	یک ماہ وپانزدہ روز	
	۱۲۔ سلطان محمود بار دوم	شش سال ودو ماہ	
	۱۳۔ سلطان محمود بار سوم	ہیجدہ سال وہفت ماہ	

یازدہ نفر خلجے یکصد وبست وشش سال وچند ماہ سلطنت کردند

جدول دیگر

	نام	سال وماہ	
	۱۔ رایات اعلیٰ خضر خان	ہفت سال وسہ ماہ	
	۲۔ مبارک شاہ پوراو	سیزدہ سال وسہ ماہ وشانزدہ روز	
	۳۔ محمد شاہ	دہ سال	
	۴۔ علاء الدین	ہفت سال	

	۵- بہلول لودے	سے وہشت سال	
	۶- سکندر لودے	بست وہشت سال	
	۷- ابراہیم لودے	ہفت سال	
	۸- بابر	پنج سال	
	۹- ہمایون	سہ سال وہشت ماہ	
	۱۰- شیر شاہ	پنج سال	
	۱۱- اسلام شاہ	ہشت سال	
	۱۲- فیروز شاہ پسر اسلام شاہ	سہ روز	
	۱۳- علاے	شش ماہ	
	۱۴- ابراہیم	پنج ماہ	
	۱۵- سکندر	چہار ماہ	
	ہمایون بار دیگر	یک سال و سہ ماہ	

چہار صد و بست و ہشتم بکرماجیت انگ پال از قوم تونور لوای داد گرے برافراخت، و دہلی را آباد کرد انبیاء و ہشت صد و چہل و ہشت
ازان سال نزد آن بزرگ شہریان پرستی راج تونور و بلدیو چوہان ہنگامہ آویزہ گرے پذیرفت فرمانروائی بدین گروہ باز گردید و در فرمانہا
راجہ پتھورا معزالدین سام از غزنین چند بار بہند آمد و کاری نکرد ہندی نامہ ابر گوید ہفت بار بسلطان پیکار آراست و شکست داد بانصد و ہشتاد
و ہشت ہجرے نزدیک تھانیسر ہشتم بار در نبرد گرفتار شد راجہ راجیند نامور ملازم بود و ہر یکے را البا منست گفتی شگرف کاری ایبان ورکالبد
گفت در نگنجد و حادثی خرد نہ پذیر دگویند درین پیکار ازان ناموران کسی نبود و راجہ از طبیعت دوستی و رستی دولت بسر بردی گرامی انفاس
را نہا بالیست گذرانیدے و بکار ملک نہ پرداختی و از حال سپاہ خبر نگرفتے چنان برگزارند راجہ جے چند راٹھور فرمانروای ہندوستان در
قنوج داد گرے کردی و دیگر راجہا بخت نیایش بدو نمودی و از فراخی مشرب بسیارے تورانی و ایرانی پرستار بودی سگالش جگ راجسو
فرا پیش گرفت و در سر انجام آن شد ناگزیر او آنست کہ راجہا بخدمت گری قیام نمایند تا دیگ شوئی و آتش افروزی بدیہا باز گردد نیز دران
انجمن گزین دختر خود را بہ بہین راجہ پیوند بخشد راجہ پتھورا نیز سگالش رفتن داشت ناگاہ یکی را بر زبان رفت با وجود سلطنت چوہان
اندیشہ راجسو او را سزاوار نبود راجہ را حمیت برافروخت باز ماند راجہ جے چند بلشکر کشتے رو آورد و کاردیدگان درازی کار و نزدیکی ساعت
گذاردہ باز آوردند و بچارہ انجام این جشن پیکر راجہ پتھورا از طلا ساختہ بدربانی نشاندند راجہ ازین آگہی برآشفت و با پانصد گزیدہ مرد لطرز
ناشناسائی رہ نوردیدہ ناگہانی بدان ہنگامہ در پیوست آن تمثال را بر داشت فراوان مردم را جان شکردہ بباد پیمائی باز گردید دختر
راجہ جے چند کہ آمادہ دیگرے بود از شنیدن داستان مردانگی شیفتہ پتھورا شد و تن بدان نداد پدر رنجیدہ از شبستان بیرون آورد
و بجای او منزلی جدا گانہ برساخت پتھورا ازین آگہی برشورید و بخواہش پیوند او برنشست و بدین قرار گرفت چاند بادر دوش کہ از و سازان
با بر بیست بعنوان نیایش گرے پیش جے چند رود راجہ با برخے گزیدہ مردم بآئین ملازمان ہمراہ باشد شوق اندیشہ بکردار آورد بدین طلسم
ہوشمندی چادرے مردانگی جویاے آرزو مند را بر گرفت و لشکر زکارے و تیز دستی بملک خود باز گردید آن صد سامنت را بگونا گون لباس
ہمراہ داشت یکے پس از دیگرے استادہ فوجہا بر شکست نخستین گویند راے کہلت بجنگ ایستادہ کارنامہا بجا آوردہ فرو شد ہفت ہزار کس

درآویزه او بسیار بیتی بدرشد پس نرسنگه دیو و چاند و بندپر و سانزده پول سونکهی و پالن دیو کیمو اسه باد و برادر اولین روز یکی پس از دیگرے شگرف کارها کرده نقد زندگی بمردانگی سپردند و آن جوانمردان کارزار همه در راه فروشدند راجه با چندا باد فروش ورد برادر عروس را بدہلی آورد و جهان شگفت نثار ادفتاد از بخت تیرگے راجه بدان تحسین بانو شیفته شد و از همه وا پرداخت چون سالی برین گذشت سلطان شهاب الدین با راجه جے چند طرز دوستی پیش نهاد پس لشکرها فراهم آورده به پیکار آمد و بسیاری جابرگرفت کس ها یارای گذارش چگونه سرس نبود چندا را از هفت دیو لوهی در گذرانیده ند و او بجرم سرا در شده تحتی راجه را بشورش دستار درده از غرور فیروزی بسان هر بار قدری لشکر فراهم آورده کارزار پیش نهاد چون ولا در ان ملا هیچ درین مرتبه نبود ند کار سلطنت از رونق افتاده بود و جے چند که همواره کمک میکرد بر خلاف پیشین مددگار دشمن شد درین نادردگاه راجه گرفتار آمد سلطان دستگیر کرده بغزنین برد چندا از حقیقت منشی و وفاداری بغزنین شتافت سلطان را ملازمت نمود و لوازش یافت به پخته کاری راجه را دریافت و مسازی نمود و گفت چنان بخاطر میرسد که من نزد سلطان تیراندازی ارگویم او میل تماشا خواهد کرد و در ان زمان کار او بساز قرار داد سحا آمد سلطان را تیر دوز گردانید همواخواهان راجه چندا را از هم گذرانیدند و خاشاک ها بر خلاف این برگذارد و فروشدن راجه در آویزه گاه نشان و هر جهان نیرنگ ساز خزانه دار عجائب است ازین گونه فراوان یاد دارد کو بخشند میکه عبرت برگیرد بکار بند چون سلطنت چوهان سپری شد خلاصه هندوستان بدست سلطان معز الدین غوری در آمد ملک قطب الدین ایبک که از غلامان او بود در موضع کهرام نگاهداشت خود شمالی کوه تاراج کنان بغزنین باز گردید و او در همان سال دہلی و بسیاری محال برگرفت و شگرف کارها نمود چون سلطان درگذشت غیاث الدین محمود پور سلطان غیاث الدین محمد از فیروزه کوه بجهت ملک قطب الدین چتر امارات پادشاهی فرستاد و در لاهور اورنگ آراست بداد دهی و بخشایش و مردانگی نام برآورد و در چوگان بازی نقد زندگانی درباخت امرا آرام شاه پور او را بر مسند فرمانرهی نشاندند برخے حیدر دستان ملک التمش را که داماد و پسر خوانده ملک قطب الدین بود برگزیدند آرام شاه شکست یافته بکنج ناکامی شتافت و او سلطان شمس الدین نام برآورد گویند پدر او برخے قبائل ترکستان را بزرگ بود و برادر و برادرزادگان را ناتوانی کالیوه ساخت و آن زبادهٔ آگهی را یوسف دار بفروختند و از نیرنگی گردون بادرگانی او را بغزنین آورد سلطان معز الدین سام در خریداری شد خداوندا و گرم بازاری پیش گرفت و گران نرخ بر نهاد سلطان بخشم رفته فرمود که این را کس نخرد قطب الدین چون ایبل از فتح گجرات بغزنین رفت دستوری گرفته بگران مبلغ بخرید و بفرزندے برگرفت خواجه قطب الدین در زمان او نیز بسان صورت و معنی بود چون درگذشت پور او جانشین شد و دولتمندی الطبیعت بستی برشمرد پیوند دلها را آسان دانست و انتظام ملک بها در او که شاه ترکان گفتندے باز گردید بیا داران رو برتافته رضیه دختر سلطان شمس الدین الغزنوی برگزیدند سلطان نیز او را ولی عهد ساخته بود و برخے نزدیکان پرسیده باشند که با وجود فرزندان این سگالش چگونه باشد چنان پاسخ گزارد پسران به باده پیمائی گرفتار شایان این پایه ندارند و در زمان معز الدین بهرام شاه سپاه چنگیزخانی لاهور را خراب گردانید تباه اندیشان گوهر معز الدین مذکور را از ندانی ساخته از هم گذرانیدند و در عهد سلطان علاء الدین مسعود شاه لشکر مغول به بنگاله آمد همانا از ختا یا تبت سپه باشد دادو سپاه فرستاده برشکست و نیز از ترکستان با دجه لشکر آمد سلطان بدان صوب نهضت فرمود بر ساحل سپاه خبر گریختن مخالف آمد به دہلی باز گردید و بهم نشینی نزد بدان خوش آمد گو نابجا سے پیش گرفت و بزندان سرای درگذشت ناصر الدین محمود راه آگهی می سپرد و برادر و دانش می بود در زمان او نیز مغل به پنجاب آمد و از آوازه کوچ او برگشت طبقات ناصری بنام او است فراوان شایستگے داشت غیاث الدین بلبن که غلام خداداد پدر بود وزارت داد و بخطاب الغ خانی سربلند گردانید او منصب را بگزیدگی رواج داد و بپاسبانی خلائق حق پژوهی نمود چون ناصر الدین نقد زندگی بسپرد و فرزندی نداشت آن رزم خیر سگال را بکلانے برگرفتند پدر بارے و سنگینی را سرمایهٔ افزایش شکوه گردانید گرامی وقت را بنابالیست بفروخت بکارآگهی و قدردانی و آدم شناسی و بیدلی چار چمن گیتی را شاداب ساخت بدگوهران ناخرام بکنج خمول نشستند

دیگوان سعادت منش را روز بازار رشد پنجاب را به پسر بزرگ خود محمد داد و بجان شهید تعبیر رود از مردانگی و هوشیاری او پنجاب
ایمنی یافت امیر خسرو و امیر حسن با او بودے بی ساز پیکار از ملازمت بدر مے رفت لشکر مغول در رسید و میان دیبالپور و لاهور در آویزه
نقد زندگی بسپرد امیر خسرو به بند افتاد و بلطائف الحیل رهائی یافت و بغرائی خان پسر خرد خود را بنگاله داده بود چون گردش سپهر نیرنگ ساز
پسر او را کیخسرو بن خان شهید را که ولی عهد ساخته بود به ملتان فرستادند پسر بغرائی خان را معز الدین کیقباد خطاب دادند و سلطنت دهلی
بدو قرار گرفت پدر او از بنگاله ناصر الدین لقب کرده بدهلی روانه شد و ازین طرف کیقباد لشکر کشید و هر دو گروه بر ساحل سرجو نزدیک قصبه اوده
فراهم آمدند و از کوشش بدذاتان تباه سرشت ملاقات کرده به بنگاله رفت و سلطنت دهلی بر پسر قرار گرفت عجب که امیر خسرو در ستایش این ملاقات
قران السعدین را برشتهٔ نظم درکشید کار آن ناسپاس پدر آزار از باده گستی بجان کاهی فتاد برخے پور او شمس الدین خطاب داده بجارو
گزینی نشستند و آن نافرجام را به آب جون سر دادند و شمس الدین را کنج ناکامی برنشاندند و باتفاق کاردیدگان سلطنت بگروه خلج سید جلال الدین
که عارض ممالک بود اورنگ نشین آمد و از ساده لوحے نیرنگی بدگوهران نشناخت ملک علاء الدین برادرزاده و پرورش کردهٔ او از کره بدکن
رفت و فراوان مال اندوخت و در آن بدمستی سرکشی پیش گرفت سلطان بدستان سرائی نفاق پیشگان بکره شتافت آن نافرجام او را
از هم گذرانید و خود را سلطان علاء الدین لقب بر نهاد و از شگرفی تقدیر با چنین تباه کاری سلطنت بزرگ یافت و آئین هائے شگرف
بر نهاد و چند بار با مغل آویزه هائے بزرگ کرده فیروزمند آمد امیر خسرو خمسهٔ خود را بنام او ساخته و دیول رانی را بنام پور او خضر خان از نامساعدی
بخت آخر کار آگهی بگذاشت شیفتهٔ خواجه سرائی شد و مدار معاملات بر و نهاد سخن سازے آن بدگوهر خضر خان و شادی خان و مبارک خان پسران
او زندانی شدند و چون درگذشت بسعی او خرد پسر او را سلطان شهاب الدین نام نهاده مسندنشین گردانید و از میل در چشم برادران کشید
و بایزدے حمایت مبارک خان رهائی یافت روزے چند نگذشته بود که آن تباه نهاد را بنهان خانهٔ نیستی فرستادند و مبارک خان که در بند
بود بوزارت برنشست سپس برادر خرد خود را از قلم غزل کشیده زندانی ساخت و خود را سلطان قطب الدین نام نهاد و گجرات و دکن برگرفت از
ناشناسائی طبیعت دوستی حسن نام کمینی ذاتی را که بن صوت برگزید و خطاب خرد خانی داد هر چند خیراندیشان بدگوهری و تباه سگالے
او را بعرض رسانیدند حق گزاری الدرستان ناتوان بینی باز نشناخت تا آنکه کمین یافته بجان شکری ولی نعمت خود چیره دستی نمود و ناصر الدین
لقب نهاده بر جائے او نشست نژاد سلطان علاء الدین براندخت و بی آزرمے از اندازه گذرانید غازی ملک که از بزرگ امرای علائی
بود نقش هستی او را ابتر و بیاوری بزرگان وقت سریر آرا شد و سلطان غیاث الدین تغلق شاه لقب نهاد و دهات بنگاله انتظام داده بدهلی
مے آمد محمد خان پور او در سه گروهے دهلی در سه روز کوشکی بر ساخت و بخواهش سلطان را بدان سر منزل برد سقف خانه فرود آمد کارش
سپری شد اگرچه ضیاء برنی لے و بیگناهی او مے کوشد لیکن منزلے بدان شتابی ساختن و بچنان خواهش عزیزی مهمان بردن با دیگر گوهری
دهد و چون سلطان محمد درگذشت فیروز بن رجب عمزادهٔ او بحکم وصیت او اورنگ نشین شد و شایستگے و کارآگهی پیش گرفت و نیکوئیها یادگار
گذاشت از و در گذشتن او کار سلطنت برآشفت چندے تغلق شاه نبیرهٔ او را جانشین ساختند و در کمتر فرصتی از دست ناسپاسان خواب
واپسین نمود ابوبکر نبیرهٔ دیگر او را برگرفتند در نوبت سلطان محمود مدار معامله بر ملو خان بود خطاب اقبال خان داشت و از خوابیدگی
خرد و غنودگے بخت شایسته نظامی نتوانست داد شورش و دورنگی برخاست برخے نبیرهٔ سلطان فیروز را خطاب نصرت شاهی
داده فتنه افزودند همواره نزد دهلی آویزه و پیکار بود تا آنکه سال هشتصد و یکم امیر تیمور صاحب قران نزول فرمود سلطان محمود
بگجرات رفت و هر کدام بکنجے در شد چون صاحب قران بازگردید خضر خان را که درین آمدن امیر تیمور دیده بود در ملتان و دیبالپور
گذاشت تا دو ماه دهلی ویرانی داشت نصرت شاه که میان دو آب خزیده بود دهلی آراست سپس اقبال خان آمده دهلی را برگرفت

واد گریخته بیبانات شتافت و پس ازین سلطان محمود از گجرات آمد و اقبال خان بی مست گذاری منافقانه ره آورد و سلطان بستی بسته و آمده از پیش سلطان ابراهیم شرقی شتافت و او را توفیق مردمی دیاوری نشد بنا چار از ان جا بر آمد و اقبال خان به پیکار او برخاست و کارے بر نساخت و در جنگ خضر خان گرفتار آمده بیاسا رسید سلطان محمود آمده دهلی برگرفت و چندگاه در آویزه مردم بسر می برد تا آنکه از بیماری در گذشت و سلطنت خلجیان بدو انجام پذیرفت روزے چند مردم بدولتخان خاصه خیل گرویدند آخر خضر خان از ملتان آمده دهلی برگرفت این خضر خان پسر ملک سلیمانست و ملک سلیمان را ملک مردان دولت که از امرای سلطان فیروز است به پسری گرفته بود و ازان باز از ناشناسندگی بارت یافت و از سپاس گذاری بسلطنت رسید و خود را رایات اعلی نامیدی خطبه را بنام صاحبقرانی مزین میداشت و ازان پس بنام میرزا شاهرخ و آخر بدعای او نیز میکردند و بحکم وصیت مبارک شاه پور او جانشین شد هنگامیکه سلطان ابراهیم شرقی و هوشنگ باهم آویزه داشتند عزیمت کالپی و آن حدود نمودند و یک دهلی چندی ناسپاسان کمین جوے از هم گذرانیدند محمد شاه را که بقولی پور فرید بن خضر خانست و برادر پسر مبارک شاه بجانشینی برگرفتند سلطان علاء الدین از رشد نصیبه داشت بنا شایستگی در شد سلطان بهلول لودی علم بزرگی برافراشت او برادرزاده سلطان شاه لودی است از گروه شاهو خیل بهرام پدر او با پنج پسر در زمان سلطان محمود از حدود ملوت بملتان آمد و تجارت روزگار نیک به گذرانید سلطان شاه ملازم خضر خان شد خطاب اسلام خان یافت و سهرند در مواجب مرداد ند بهلول پور برادرزاده او در سهرند بنا کامی رسید و اعتبار یافت و بفرزندے برگرفت مولد او ملتان است و در راهی که امید زادن بود تیر خانه بشکست مادرش را از روزگار بسر آمد شکم دریده برآوردند و زمانه به پرورش برخاست اگر چه ولی نعمت را کآئین گوشه نشینی داشت بحال گذاشت لیکن بی آزرمی جا بجے بزرگان گرفت و روزگار را لختے بشایستگی گذرانید و آگهی و قدردانی بکار بست در هشتاد سالگی به بیماری درگذشت ایزد پرستی خداشناس را بدو نظر افتاد حقیر خواسته باو بود آن روشن ضمیر بزبان آورد که یست که سلطنت دهلی را باین مبلغ خرد همراهان طنز بر زدند و افسوس برگرفتند و او بگشاده پیشانی همگی مبلغ را بدو داده نیایش گرے نمود و کامیاب آمد و او را با شرقیان آویزها رفت اجرا گذشت چندانکه جونپور بدست آمد و سلطنت شرقیان سپری شد و چون خود باربک را بجونپور گذاشته بدهلی بازگردید و دران هنگام که از پورش گوالیار بدهلی میرفت نزدیک قصبه سکیت به بیمارے درگذشت پور او نظام خان بیاورے امرا فرماندهی یافت و سلطان سکندر خطاب و قدردانی و کار آگهی پیش گرفت شهر آگره را دار الخلافه گردانید در نهصد و یازدهم در شهر آگره زلزله عظیم افتاد و بناها می حالی فرو نشست بحسن صورت و سیرت آراسته بود به داد و دهش خرسندے داشت چون پیمانه زندگی پر شد پور او سلطان ابراهیم بر تخت دهلی بر آمد و تا حد جونپور بر او گروید و پسر دیگر جلال خان را سلطنت جونپور روا دید و لختے با یکدیگر در افتادند چندان که جلال خان آواره شد و بدزبان گوالیار پناه برد و ناسازگارے باو شتافت و آنجا هم نیک بر نیامد بجانب گوندوانه رفت هواخواهان درگاه گرفته بدرگاه آوردند و کارش سپرے شد و در زمان او بسیارے از امرا برگشتند چنانچه دریا خان لوحانی حاکم بهار و پور او بهادر خان خطبه و سکه بنام خود ساخت و دولت خان لودے بکابل رفته پناه به بابر پادشاه برد و رهنمونے هندوستان نمود و کار او بخواه شد

صوبه لاهور

از سوم اقلیم درازا از آب ستلج تا دریاے سند صد و هشتاد کروه پهنا از بهنبر تا چوکهنڈے از مضافات ستگیره هشتاد و شش خاور رویه سهرند شمال کشمیر جنوب بیکانیر و اجمیر باختر سو ملتان شش دریا بس گزین هم از شمال کوه برآمده ستلج سر چشمه آن کوه کهلور رود بیرو با چهواره و لوده هیانه بر کناره این و درین محل شاه راه و چند گروه بیشتر ازین جا رفته به بیاه پیوندد و پیشین نام بیاسا سر آغاز آن ابیاه کند نامند نزدیک کوه کلو سلطان پور نزدیک این دریا باز رادی نام آن ایراد تے از بهدرال بر جو شد دار الملک لاهور بر ساحل او جناب نام

چندر بھاگا از فراز کوه کشتوار دو چشمه گوار جوش بر زند یکی را چندر دوم را بھاگا خوانند و در نزد کشتوار با هم آمیخته بدان نام زبانزد گردد و بر بهلول پور دسوهه و هزاره گذار کند بهت سرآغاز آن حوضی است از پرگنه ویر کشمیر از میان سری نگر دارالملک کشمیر گذشته به هندوستان در آید و بیره برکناره او سند هر سرآغاز او میان کشمیر و کاشغر نشان دهند و برخی از حدود سواد آنک بنارس نرچو پاره و بلوچستان گذرد اکبر بادشاه میان ستلج و بیاه را بست جالندهر نامید و میان بیاه و راوی را باری و میان راوی و چناب را رچنا و میان چناب و بهت را جهت و میان بهت و سند هر را سند ساگر از ستلج تا بیاه پنجاه و از بیاه تا راوی هفده و از راوی تا چناب سی و از چناب تا بهت بست و از بهت تا سند شصت و هشت آباد ملکی است آب و هوای آن بس سازگار و در کشت کار کم همتا و بیشتر آن آبیاری چاه سرسبز سرا اگرچه بسان ایران و توران نیست لیکن از دیگر جای هندوستان افزون دگزیده کالای توران و ایران و هندوستان فراهم داشت و خربزه تمام سال باشد نخست در ثور و جوزا و برخی سرطان نشاط افزاید و چون روی در انجام آورد از کشمیر آید پس از کابل و بدخشان و توران زمین و از شمال کوه همه سال برف آورده عشرت اندوزند اسپ عراقی مانا شود و بس گزیده برآید اکنون از تسلط سکهان ازین خصائص کمتر بحال مانده و در بعضی جای یک شوئی نمایند طلا و نقره و مس و روی و جسد و برنج و شیشه برآید و گوناگون هنرمندان نادره کار باشند لاهور بزرگ شهری بود میان دوآبهٔ راوی و بیاه در بزرگی و انبوهی مردم کم همال در باستانی نوشتهها به لهاور تعبیر رود طول صد و نه درجه و بست و دو دقیقه عرض سی و یک درجه و پنجاه دقیقه در دولت سلاطین بابریه قلعه و ارک او از خشت پخته ساخته اند و چون چندگاه پای تخت بود والا کاخها برافراخته و دلکشا باغها شادابی دیگر بخشیده و گوناگون مردم هر شهر را بنگاه بود و در آبنوسی و بزرگی از اندازه گذشته بر کوه قلعه ایست آن را کوت کانگره گویند فراز بلند کوه نزدیک شهر زیارت گاه درگا از دور دست بزیارت آیند شگفت آنکه گویند که بخواهش روائی زبان بر برند برخی را در چند ساعت و طائفه را در یک دو روز باز درست شود اگرچه حکمت پیشگان زبان را روینده پندارند لیکن بدین زودی بس شگرف اوبار در افسانهها نخوا به مهاد یو برگذارند در ادیان این گروه قدرت او تعالی را بدین نام برخوانند گزارش برند که از دیده نا ملایم خود را از هم گذرانید و پیکر او بچهار جا افتاد سر و بعضی اعضا در شمالی کوه کشمیر بطرف کامراج آن را سارده نامند و برخی نزدیک بیجاپور دکهن آن را تلجا بهوانی گویند و آنچه بجاور رود در رفت نزدیک کانوروپ کامچها نام زده و آنچه بر جای خود مانده آن را جالندهری گویند و این سرزمین پندارند و در نزدیک چندی جای مشعل آسا شعله بر زند و برخی لسان پیه سوز و مردم بزیارت روند گوناگون اجناس بشعله در دهند و از آن بجستگی چشم دارند بر فراز آن والا گنبدی آساس نهاده اند و هنگامه شگرف فراهم آید همانا معدن گوگرد است و عامه خارق پندارند و میانه سند ساگر نزدیک شمس آباد ریاضت گده بالناته جوگی است آن را بالناته خوانند ریاضت وران هندوستان آن را بزرگ دارند و بزیارت آیند خاصه جوگیان نمک سنگ نیز در آن نواحی پدید آید بدرازی بست کروه کوهی است از نمک برید و جدا سازند و برخی برداشته به کنار آرند و آنچه حاصل شود سه حصه از کشندگان باشد و یک حصه دست مزد برآرندگان و بازرگان از نیم دام تا دو دام من خریده به سند دستها برد و زمیندارے سر مرد ده دام برگیرد و بازرگان در هشت من یک روپیه بدیوان بدهد و بسیاری هنرپیشگان از ان طبق و سرپوش و رکابی و چراغ دان بر تراشند پنج دوآبه و دو و بست و سی و چهار پرگنه بدین صوبه گراید زمین پیموده یک کرور و شست و یک لک و پنجاه و پنج هزار و سه صد و چهل و سه بیگه و سه بسوه جمع پنجاه و پنج کرور و نود و چهار لک پنجاه و پنج هزار و چهار صد و سه دام از ان میان نود و هشت لک پنجهزار و پانصد و نود و چهار دام سیورغال یوسے پنجاه و چهار هزار و چهار صد و هشتاد سوار و چهار لک و بست و شش هزار و شش پیاده

صوبه ملتان

از اول و دوم و سوم اقلیم فراهم و بیشتر از ان که خطه برین صوبه افزاید درازا از فیروزپور تا سیوستان چهار صد و سه کروه پهنا از جیسلمیر

تا جیسلمیر صد و ہشت دیگر سو طول تا کیچ و مکران ششصد و شصت کروہ خاور رویہ پیوستہ بسرکار سرہند شمالی بپشاور دریا جنوبی بصوبہ اجمیر غربی
بکیچ و مکران لیکن بنابر کار آسانی ہر دو را جداگانہ می نویسند گزین آبہا ہمان شش دریا می شتابند بجہت نزدیک شور چناب پیوند و بیست و
ہفت کروہ گذشتہ نزد ظفرپور بر بیاہ می رسد و ہر سہ یک رود بار شود و لختی بر گرد ہی نزد اوچ بسندہ در شود بدر رود۔ از دہ کروہی نزدیک
فیروزپور بہ بیاہ و ستلج در آمیزند و از آن پس تا چہار گروہ ہر چہار رود ہر دو بر بیاہ نزدیک ملتان بدان پیوندند آمیزش یابد و ہر دو ریا کہ بسندہ
در آید سند نام گیرد و در خطۂ مہران گروہ شمالی و بہ ابسان صوبہ لاہور دو بیشتر چیز بدان مانند لیکن در ملتان بارش کم شود و گرما بسیار او از کہن
شہرہای ہندوستان است طول صد و ہفت درجہ و سی و پنج دقیقہ عرض بیست و نہ درجہ و چہل دقیقہ و در قلعہ خفتنگاہ فخر الملۃ و الدین محمد جاری حسن
افزودہ شیخ بہاء الدین ذکریا و بسیاری از اولیا را خوابگاہ۔ بہکر گزین دژیست و آنرا در کہن نامہ منصورہ نویسند و ہر سہ سو دریا
یکتانہ گزیدہ از رود آنکہ رود دو حصہ از جانب جنوب قلعہ ریگ بخش از شمالی روان شود در میانہ گزین بستان سیوستانی بہکر بزرگ دشتی است
سہ ماہ تابستان سموم وزد و دریای سندہ در ہر چند سال از جنوب بشمال گراید و آبادی و بال بیزار سپہ است مندازین رو خانہ از چوب
و خس سازند سہ سرکار و ہشتاد و ہشت پرگنہ بدو گراید ہمہ ضبطی زمین پیمودہ سی و دو لک و ہفتاد و سہ ہزار و نہصد و سی و دو بیگہ
و چہار بسوہ جمع پانزدہ کرور و چہار دہ لک و سہ ہزار و ششصد و نود و دو دام از آن میان سی و یک لک و پنجاہ و نہ ہزار و نہصد و چہل و ہشت دام سیورغال
بوسیہ ہیژدہ ہزار و ہفت صد و ہشتاد و پنج سوار یک لک و شست و پنج ہزار و ششصد و پنجاہ پیادہ

جدول

نام	سال
۱۔ شیخ یوسف	دو سال
۲۔ سلطان محمود	ہفت دہ سال
۳۔ سلطان قطب الدین پسر سلطان محمود	شانزدہ سال
۴۔ سلطان حسین پسر سلطان قطب الدین	سی سال
۵۔ سلطان فیروز	یکسال
۶۔ سلطان محمود پسر سلطان فیروز	بست و ہفت سال
۷۔ سلطان حسین پسر سلطان محمود	یک سال
۸۔ شاہ حسن	غیر معلوم
۹۔ کامران مرزا	غیر معلوم
۱۰۔ شیر شاہ	غیر معلوم
۱۱۔ سلیم شاہ	غیر معلوم
۱۲۔ سکندر	غیر معلوم

برخے در تصرف فرمان روایان دہلی بود و برخے بزرگان سندہ دست چیرگی می کشودند و چندے غزنویان دستنداران باز کرا این

صوبه تصرف سلطان معز الدین سام درآمد پیوسته بدهلی باج گزاردی در سال هشتصد و چهل و هفت که سلطنت بسلطان علاء الدین
رسید و کار فرمان روائی از رونق افتاده یکے از زمستی آرزوے سری در سر گرفت لختی بدگوهران شور افزا شیخ یوسف قریشی را که
مجاور شیخ بهاء الدین زکریا بود دلبروری گرفتند پس رقم عزل بر ناصیه حال او کشیده آمد بسخت تگاپو خود را بدهلی بپیش سلطان بهلول
رسانید و هر زبانی بکی از لنگاهان باز گردید و سلطان محمود شاه لقب نهاد گویند این بومے نخست دختر بدو داد و بدین بهینه گاه تنها بدین
آمد تا آنکه شبی به پخته کارے چنین شعبده بازے نمود و در هنگام سلطان قطب الدین سلطان محمود خلجی از مالوه به تسخیر ملتان آمد و کار ناساخته
باز گردید و برخے گویند نخستین لنگاه که سرورے یافت قطب الدین بود و در زمان سلطان حسین سلطان بهلول باربک شاه را با جمعی بیاورے
شیخ یوسف فرستاد و بے بهره باز گردید چون دست فرسود کهن سالگی گشت پور بزرگ خود را که فیروز خان نام داشت سلطان فیروز شاه
لقب نهاده جانشین گردانید و خود برکناره نشست وزیر او عماد الملک بکین پسر او را زهر داد و سلطان حسین بار دیگر بر مسند فرماندهی نشست
و محمود خان بن سلطان فیروز خان را ولی عهد گردانید و چون سلطان حسین سی و چهار سال حکومت کرده درگذشت سلطان کلانی یافت
و در زمان او چند بار لشکر مغل گرد شورش برانگیخت و ناکام باز گردید بدگوهران نافرجام از ناتوان بینی میان جام بایزید که از دیرباز پایه
وزارت داشت و سلطان غبار دوئی انگیختند و از راهیاے دورو دست بآئین پخته کاران سخنهای غلط انداز برساختند و کار بآویزه کشید دستور
جدائی گزیده از ملتان بشور دریا رفت و خطبه سلطان سکندر لودے برخواند و چون درگذشت پور خردسال او را سلطان حسین خطاب
داده بر تخت نشاندند و میرزا شاه حسین از ٹھٹھه آمده ملتان برگرفت و به لشکر خان سپرد و میرزا کامران از و در تصرف خویش آورد و پس
شیر خان و سلیم خان و سکندر را پایه پایه چیره دستی یافتند و چون بفروغ دادگرے همایون پادشاه هندوستان نور آگین شد ایمنی افزود
از آن زمان باج گزارے آن سلاطین بابریه مرجوع بود تا آنکه نادر شاه از هندوستان برآورده ضمیمه ملک ایران گردانید بعد از آن
ابدالی دست تطاول به درازداشت اکنون گاهی در دست سکهان و گاهی لگدکوب افواج تیمور شاه پسر احمد شاه ابدالی ست و دار الملک او کابل

سرکار ٹھٹھه

از دیرباز صوبه علحده است دراز از بهکر تا کیچ و مکران دو بست و پنجاه و هفت کروه و پهنا از قصبه بدین تا بندر لاهرے صد دیگر از قصبه
چاندو توابع بهکر تا بیکانیر نشست خاور سو گجرات شمال بهکر و بسوے جنوب شور دریا باختر رو مکران از اقلیم دوم طول صد و دو درجه
و سے دقیقه عرض بست و چهار درجه و ده دقیقه نخست برهمن آباد پایه تخت و بزرگ شهری بود قلعه او هزار و چهار صد برج داشت و در
میان هر دو یک طناب و امروز از برج و باره او فراوان نشان هست زیر او امروز ٹھٹھه و دیل آنرا گویند شمالے که ده چند شاخ شده یکی تا قندهار
کشیده است و دیگرے از دریای شور تا قصبه کوهبار و این را رام گر نامند لب بوستان انجا مد آنجا را الکهی خوانند الوس رگ آنجا بلوچ است
و الیشان از کلماتی گویند بست هزار خانه از انجمله هزار سوار گزیده و بیشتر از انجا بر خیزد و دیگر از سهوان تا سنوی کهرانام نود کرده نه مرد
را بنگاه سه صد سوار و هفت هزار پیاده و در پایان این گروهے دیگر از بلوچ اند بنهرے زبان زد روزگار هزار کس گزین اسپ سوار
از انجا برآید و دیگر کوهی است یک سر او پیوسته بکیچ و مکران مردم کلماتے آنرا کاره گویند چار هزار بلوچ را بنگاه زمستانش بوستی است
تابستانش بطور سیستان معتدل گوناگون میوه دهد خاصه انبه که بس خوب باشد و در صحرای او خرد خربزه خودرو بهم رسد و گل فراوان شود
شتر بسیار و خوب برآید مدار برکشتی و بسیار گونه شود و از خرد و بزرگ چهل هزار شکار گور خر خرگوش و گوزن پاچه خوک و ماهی فراوان این ولایت غله بخش
است سوم حصه از کشاورز بگیرند و کان نمک و آهن دارد و شالی بسیار و گزین بر بدید آید و در شش کوهی ٹھٹھه کان سنگ زرد دراز و کوتاه نیز شود و در عمارت بکار برند مرا خورش
ببرنج و ماهی است شاق سازند کشتیها بر آموده به بنیادر در دیگر شهرها بوده سود برگیرند و از روغن برکشند و بکار کشتی آید ماهی که پلوه گویند به نیکوئی

وخوش منزگی کم همتا اندر دریاے شور بسند آید جبزات گزیده شود تا چهار ماه بباید نزدیک آن شهر بزرگ گولابست و دوازده راه آزا شرا منجور گویند بر فراز آب زمینا ساخته بر تخته ماهی گیران زندگی بسر برند از شگرف سوانح حال جگرخوار هست او آدمیت بنظر وافسون جگر سایه بر تخته چنین گویند گاه گاه اورا حالتی رود به بر هر کس که نظر انداز د بیخود شود دران هنگام مانند انار دانه چیزے از آدمی بر باید دلمحے درون ساق پاے نگاه دارد درین ایام جگر بر بوده مدهوش باشد و چون از چاره نومید شوند بر بالای آتش انداز د طبق وار سے سپین شود تا هم پیشگان بخش کرده بخورند و پیاله زندگے آن بیخود لبریز گردد هرگز نخواهد که از خود ساز دپاره ازین بجورش دهد دفسونی بیاموزد چون گرفتار آید ساق پاے او شگافته آن انار دانه آسا بر آورند و بخورد آفت رسیده دهند بهی پذیرد بیشتر زنان باشند در کمتر زمانے اندرو پستها خبر آورند و اگر سنگها لبسته بدریا اندازند فرو نشود و چون خواهند که ازین روشها بر آرند بر هر دو شقیقه وبند پاے او داغ نهند و چشم نمک انباشته درخانه زیر زمین چهل روز آویخته دارند و طعام بے نمک بجورش دهند و برخے افسون برخوانند درین هنگام اورا ڈمیره نامند بدال هندی و هاے خفی و جیم فارسی و فتح راه هاے مکتوب اگرچه آن نیرو نماند لیکن شناسای جگرخوار باشد و بدیده ورے او آن جان گزا گرفتار آید و بخواندن افسون و یا خورانیدن چیزے تندرستی بخشد از و شگفت واستانها گزارش کنند وشگفت آورد و بیشتر این ملک چهارم سرکار از صوبه ملتان بود از حدود ملتان و اوچ تا ٹھٹھہ شمال رویه کوهاے بلند خاسا و اندر آن الوس بلوچ گروها گروه جانب جنوب از اوچ تا گجرات کوهاے ریگ از احشام بھٹی و جز آن گوناگون از بهکر تا نصیرپور و امرکوٹ مردم سوده و جار نجه و دیگران را بنگاه پنج سرکار و پنجاه و سه پرگنه بدو گراید جمع شش کرور و شصت و یک لک و پنجاه و دو هزار سه صد لود دام+

جدول فرمان روایان

نام	سال
ا- سی و شش نفر سومکان یعنی	پانصد سال
ا- لوش سومرو	
۲- جام آزار	سه سال و شش ماه
۳- جام جرا	چار سال
۴- جام اہنڈ	پانزده سال
۵- جام ساجے	سیزده سال و چند ماه
۶- جام صلاح الدین	پانزده سال و چند ماه
۷- جام نظام الدین پور صلاح الدین	دو سال و کسرے
۸- جام علی شیر ساجے	شش سال و چند ماه
۹- جام کران بن کاجے	یک روز و دو پاس
۱۰- فتح خان اسکندر	پانزده سال و چند ماه
۱۱- تغلق برادر فتح خان	هیجده سال
۱۲- مبارک پرده دار	سه روز

۱۳- سکندر فتح خان	یک سال و شش ماه	
۱۴- سنجر عرف رادمن	هشت سال و چند ماه	
۱۵- جام نظام الدین	شصت سال و چند ماه	
۱۶- جام فیروز پور نظام الدین	دوازده سال	
۱۷- جام صلاح الدین	غیر معلوم	
۱۸- باز جام فیروز	غیر معلوم	

در باستان راجه بود سهیرس نام پای تخت ارا دیور خاور رویه تا کشمیر داشت و باختر سو تا مکران و جنوب تا دریای شور و شمال تا کوه از فارس لشکرے بیوزنادسلے آمد او را در ان آویزه روزگار سپرے شد آن گروه لختے آن ولایت را یغمائی ساخته باز گردیدند و پور راجه بشاهی جانشین شد و بروشنی خرد و یاورے وزیر آگاه دل رام نام داد گرے روائی یافت و روزگار آرامش گرفت برهمنی چچ نام از چترستان بدان وزیر پیوست و بیجرب زبانی و حرف سرائی خود را اگران ارزش فروخت بکتر زمانی والا پایگی یافت و چون وزیر را پیمانه هستے پر شد بجاے او برگزیدند و از بدگوهرے و تباه سرشتی با زن راجه پیوند دوستی بست هر چند او لیای دولت رسانیدند با و نگرود در هنگام بیمارے راجه آن بے آزرم تباه سرشت باتفاق آن نابارسا زن سران لشکر را بعنوان گنگش یک یک طلبیده بگوشه برنشاند و دشمنان هر یک را بدلاویز دعده با بجان گزائی برگماشت چون پنهان خانه نیستی فرو شدند و راجه نیز رخت هستی بربست بسر برخاست زر بندگان بد و گردیدند و را سے را بزنی برگرفت و زبان زندگی جاوید اندوخت لیکن در آبادے ملک و افزونی آن کوشش نمود بر کیج دیگران وکرمان چیره دستی یافت در زمان عمر خطاب مغیره ابو العاص از راه بحرین ببیلی آمد و سپاه آنجا بجنگ ایستادند مغیره در ان نا در دگاه فرو شد و در خلافت عثمان آگاه خردے را بجز و هش احوال هند فرستادند و در سر انجام لشکر شد فرستاده چنان آگهی رسانید اگر لشکر بسیار رود از دته کم رسد کاری نسازد و فراوان عذر ها برگزارد حضرت امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام لشکری فرستاد سختے سر حد بیل را برگرفتند لبعد از آگهی یافتن بر شهادت آن حضرت لشکر باز گردیده بگران شتافت و معادیه دو بار لشکر بسند فرستاد و هر دو بار بیشترے در آویزش فرو شدند و چچ چهل سال کامرانی نموده خواب واپسین کرد سپس آهر پسر خرد چچ بر مسند بزرگی نشست و در زمان ولید بن عبد الملک چون حجاج امارت عراق یافت از جانب خود محمد قاسم را که هم ابن عم و هم داماد او بود بسنده فرستاد و چند بار بدا هر آویزشهاے سترگ نمود آخر روز پنجشنبه ماه رمضان نود و نه هجرے در نا و رد گاه نقد زندگی بسپرد و ملک تمته در تصرف آن گروه در آمد و دختران داهر را که در بند افتاده بود با دیگر نفایس نزد خلیفه فرستاد آن حیله اندوزان بکین توزے پیش خلیفه نمودند که محمد قاسم دست تعرض بر کشاده است خلیفه از تند خوئی پرهیز نموده بخشم رفت فرمان فرستاد که پوست خام کرده بدرگاه فرستند هنگامی که میخواست بر سر راجی هر چند والی قنوج دست برد نماید منشور خلیفه رسید از فرمان پذیرے تن در داد چون بدان آئین بدار الخلافه بردند خلیفه بدان دختران نمود بر گفتند کام یافتیم کشنده پدر خویش را بدین حال دیدیم و برادرے خلیفه شگفت آید که چگونه بی ژرف نگاهی چنین فرماید آئین بزرگان داد گرانست که بگفته از جاے نروند و در پژوهش رو در بینی بکار برند براستی بس کمیاب و نادرستی فراوان خاصه در باب برگزیدگان خود کرد اما لیان بے دشمنی بر بانیان جوش ناتوان بینی نمایند و از آباد شده بان خراب درون بسیار اندیشند که بسا بدگوهران شور انگیز بچرب زبانی خود را اگران ارزی بفروشند و بدستان سرائی بخرابی نیکو کاران سر کشند پس از محمد قاسم چندگاه بزرگی این ناحیت را اولادی تمیم انصاری

بود بعد از آن الوس سومره زمان روائی کردند پس از قوم سمه باز گردید خود را از اولاد جمشید شمرند و هر یکی خود را جام نامند و در عهد جام
بانبه سلطان فیروز شاه سه بار لشکر از دهلی بر سر او برده شایسته پیکار ها نمود بار سوم او را گرفت و بدهلی آورد و سند را بملازمان خود سپرد
چون نیک ذاتی و کاردانی از پیشانی او برخواندند بایالت آن دیار فرستاد و چون جام تغلق در گذشت پرده داری مبارک نام جای در ربود هنوز سه روز نآسوده بود که
شور افزا بجای نشست و پس سکندر بن فتح خان مسند آرا شد و در زمان سند اشاه بیگ ارغون از قندهار آمده سیوی برگرفت و سلطان محمد
برادر خود را آنجا گذاشته بقندهار باز گردید جام مذکور بر سر او لشکر فرستاد و در ان آویزه فرو شد شاه بیگ بار دیگر بدین ولایت آمد
شهوان بسیارے سند بدست آورد و بمردم خود سپرده برگشت و در عهد جام فیروز صلاح الدین نام از خویشان او بدینه بغاوت و
چون کارے از پیش نرفت پناه بسلطان محمود گجراتی برد سلطان مقدم او را گرامی داشته کمک همراه ساخت دریا خان وزیر جام فیروز از بی حقیقتی
بدو هم داستان شد و ملک سنده بے جنگ بدست جام صلاح الدین افتاد پس از چندگاه دریا خان مذکور بدستگیری جام فیروز که خمول
گزیده بود همت گماشت و باز حکومت بدو رسید صلاح الدین بار دیگر از گجرات رفته از سلطان لشکر آورده ملک برگرفت و فیروز بقندهار
رفت و شاه بیگ کمک همراه گردانید و نزد سهوان جنگ پیوست و صلاح الدین را با پسر جامه زندگی برگشت و بزرگی بجام فیروز قرار
گرفت و در سال نهصد و بیست و نه شاه بیگ آمده همگی سند را بدست آورد و جام فیروز بگجرات رفت و دختر خود را بسلطان بهادر داده در سلک
امرای او در آمد و حکومت سند بشاه بیگ باز گردید و او پسر امیر ذوالنون بیگ سپه سالار سلطان حسین میرزا همت قندهار در اقطاع او بود
چون شیبگ خان ازبک به پسران سلطان حسین میرزا جنگ کرد او در آن نبردگاه مردانه فرو شد حکومت قندهار به پسر رشید او رسید
و در مردانگی یکتائے و با علم رسمی آشنائی داشت و چون درگذشت پور او سلطان شاه حسن بجاے او نشست و ملتان از سلطان محمود گرفت
پس ازو میرزا عیسی پسر عبد العلی ترخان پاینده محمد چون ربودگی داشت بکار ملک نه پرداخت میرزا جانی بیگ پسر او انتظام ده آن
دیار بود تا آنکه عساکر اکبر شاهی بآن دیار رفته معدلت آرا شد میرزا جانی بیگ در سلک بندگان اکبری در آمده +

صوبه کابل

از سوم و چهارم اقلیم فراهم کشمیر پکلی بنیر سواد بجور قندهار زابلستان که پایه تخت غزنه بود و امروز کابل ازین صوبه کشمیر از سوم و چهارم اقلیم
درازا از قنبرویر تا کشن گنگ صد و بیست کروه پهنا از ده تا بست و پنج شرقی پیراستان و دریای چناب شرقی جنوبی بانهال و کوه جمو شرقی
شمالی تبت کلان مغربی پکلی و دریاے کشن گنگ مغربی و جنوبی ولایت ککهر مغربی شمالی تبت خرد و هر چهار سوی شمالی کوه از هندوستان بست
و شش راه رود لیکن راه بنیر و پکلی گزیده بیشتر سواره توان رفت نخستین نزدیک تر و چند شعبه دارد و سه کزین بیشتر و نیز بیشتر در آمد
لشکر ها از راه پیر پنجال اکبر سه بار بگلشن سرای کشمیر ازین راه در آمد اگر بیان کهسار گاوے یا پی بکشند در ساعت ابر و باد بر جوشد
و برف و باران ریزد و تنگ تلو دلکشا ملکی است اگر یک باغ همیشه بهار یا یک قلعه آسمان پایه برخوانند سزاوار و اگر عشرتگاه سبک
روحان و خلوتکده گوشه نشینان برگویند در خور آبهاے خوشگوار و آبشارهاے ساصعه افروز هوا سازگار برف باران بسان توران
و ایران و هنگام بارش هندوستان نیز ریزش ابر شود زمین آبی و للمی جنگلهاے روح افزا بنفشه گل سرخ نرگس خودرو صحرا صحرا شماره و
گلها اندازه برنتابد بهار و خزانش بس شگرف خانها همه چوبین چهار آشیانه و افزون سازند دیوار بند بهم نباشد بر فراز سقف لاله
کارند و در بهار شگفت نمایش دهد در آشیانه پائین چارپا و برخے اسباب دوم آسایش جا و سوم و چهارمین برخی رخت خانه
از بسیاری چوب و فراوانی جنبش زمین کاخ سنگین و خشتی نسازند لیکن باستانی خانهاے سنگین شگفت آورد امروز بسیاری خراب
گوناگون پشمینه بشایستگی انجام گیرد خاصه شال که به هفت کشور ارمغانی گیرند و زبون ترین مرز آدمی شگفت آنکه با وجود بسیاری

مردم دکمی سرمایه زندگی وزدی ددر یوزه گری کم بغیر شاه آلو شاه توت فراوان میوه شود خربزه وسیب وشفتالو وزرد آلو
بس نیک انگور اگرچه بسیار است لیکن گزیده کم بیشتر بر درخت توت برود بد توت را کم خورند بزرگ ادبهای کرم پیله بکار آید وتخم از گلگت
وتبت خود آورند وازنخستین ازدن دگزین برآید بیشتر خورش برنج وشراب وماهی گوناگون سبزی پسین خشک کرده نگاه دارند برنج
پخته را شب گذارده بخورند با انوسهی شالی گزیده بهم نرسد گندم ریزه وسیاه فام وکم بود ومونگ کم خورند نخود وجو بسی نا پدید بزکوهی
آسا گوسفندی بود آن را هندو گویند بس نازک وخوش مزه وگوارا بیشتر پوشش پشمین یک جامه را چند سال بکار برند ریزه اسپان
زود سا در کریوه گذار بسیار فیل وشتر نباشد گاو سیاه رنگ بدشچی لیکن شیر وروغن بس شایسته گوناگون هنرپیشه که شهرهای بزرگ اسزاوار
پیدا رسم بازار اکثر در بنگاه خویش هنگامه خرید وفروخت گرم دارند مار وکژدم ودیگر جان آزار در شهر نبود کوهی است مهادیو نام سجا که قلّه
او دیده شود مار پیدائی نگیرد کبک وسیش وپشه ومگس فراوان از فزونی گرد حه یعنی غلیل کمان گنجشک نا پدید وآنرا یکیره برسازند
بر زورقها سوار شده بگولاها چالش نمایند شکاری جانوران مرغابی را از هوا برداشته بر کشتیها آورند وگاه زیر پای خود در میان آب
داشته بر فراز آن نشینند وبس شگفت نماید شکار کبک وگوزن نیز شود دوپلنگ را هم لشکر ندمدار بارکشی بر کشتی و آدم گران بار بر پشت
گرفته کریوه ردی نماید ملاح ودر رود گرراد کان بس گرم بهمن فراوان اگرچه آن ملک را زبانی است خاص لیکن دانشنامها بزبان سنسکرت
ونیز خط جداگانه دارند بدان کتابها نویسند وبیشتر بر توز که پوست درختی است باندک کار کرد ورق برسازند نگار رسالها بماند هنگی
کهن نامها بران نوشته وسیاهی چنان سرانجام یابد که لشست وشوی نرود واگرچه در باستانی زمان هندی دانش روائی داشت
لیکن امروز گوناگون دانش روزگار در آنجا پژشکی واخترشناسی هند آساجا ماندگان چار دیوار تقلید بشیوه سنی در برخی امامی ونوربخشی
آویزه دشمنی میان ایمان بیشتر از نورانی وایرانی خنیاگر فراوان لیکن بیک آهنگ سرایند وبا هر یک ناله الیسته که ناخن بر جگر زنند
شایسته کردار این بوم کرده ریشی اگرچه از تقلید پیشگی گزینی وعادت پرستی رهائی نیافتند لیکن بی ساختگی بایزدی نیایش پردازند بد
مخالف کیش زبان بیغاره بر نگشایند وزبان خواهش دیای تکاپو ندارند درختان میوه دار بر نشانند وسرمایه روزی مردم شود گوشت
نخورند وزن نکنند ونزدیک دو هزار کس ازین گروه باشند وتوجیه را درین ملک شانزده ماشه اعتبار کنند هر ماشه شش سرخ مهر طلا
بوزن شانزده دانگ هر دانگ شش سرخ از مهرهای متعارف دهلی چهار سرخ افزون ربع ساسنو سیمین اند نیسته انگی پنجو هر از کس
چهار بخش دام وآنرا کسیره گویند باره کانی نمیه این سکری چهار بخش او چهار کسیره را ساسنو ویک نیم ساسنو را آنکه وصد ساسنو را
یک لک بشماره شاهنشاهی یعنی اکبر بادشاه یکهزار دام شود دهگی ولایت را هندی حکیم پرستش جا اندیشید از ان چهل وپنج را خاص در یاد
شمارد وشصت وچهار را به بشن ولست ودنه به برهما ودولست بدر کا هفتصد جا پیکرها باز کشیده اند وبدان نیایش کنند وشگرف دستانها برگزارند

سری نگر

دار الملک درازا چهار فرسنگ دریای بهت وماز پیچه کل از میان گذرند پسین خشک شود ودمین چندی کم شود وکشتی نگردد وازدیر باز
این شهر آباد وگوناگون صنعت گر را بنگاه وشال گزین بافتند وسقلابی از ابریشم برسازند بس ملائم ودرپیه وپتو ودیگر پشمینه آماده گردد لیکن
گزیده از تبت آورند میر سید علی همدانی روزی چند دران شهر بودند خانقاهی از ایشان یادگار شرقی بلند کوهچه الیست بکوه سلیمان
مشهور وپیوست شهر دو گولاب بزرگ همه ساله پر آب شگفت آنکه با لطافت وگوارائی آب او بر ورنگاران کنده نشود ونزد قصبه بریک
دراز دره الیست ودران حوضی است بطول وعرض هفت گز ژرف بقد آدم بزرگ پرستشگاه انگارند شگرف آنکه یازده ماه خشک
باشند در اردی بهشت ماه الهی از دو جا آب بر جوشد نخست در یک کنج آن بطرز هاون کوهی است سنده براری گویند

چون بر گردد آغاز تباوش از کنج دیگر شود و این را سمرلستی گویند آن حوض ازین دو چشمه لبریز گردد گاه یک پهر برجوشد و گاه لختے بس رودی در کمی نهد چنانکه قطرهٔ نماند و در روزی سه بار بیفزاید صبح نیم روز شام رنگارنگ گل جام هر دو چشمه جدا جدا اندازند پس از زدشدن آب گلهای هر کدام بدانجا در شود و تا بسان جام عدل ساخته پاستانیان نسک دوام نیایش گری ساده لوحان و نیز دران نزدیکی چشمه ایست شش ماه خشک باشد روز معین کشاورزان بدان سرزمین به نیایش روند گوسفند و بز را بپاس گزاری بکار برند آب برجوشد و کشت کار پنج ده سیراب گردد و چون بزیادتی گراید بآئین پیش نیاز سندی نماید آب خویشتن را بکشد دیگر در انجا چشمه ایست گوگرناگ نامند آب بس سرد و سبک گوارا اگر گرسنه نوشد سیر گردد و در سیرے اشتها آرد و نیز هفت چشمه باندک دورے عشرت افزاید و در میانه شنگرف تبخانهٔ سنگین ریاضت کیشان جان گداز در تابش گرما گرد خود فراوان آتش افروزند و مردانه خاکستر شوند و آن را سرمایه آبروے تقرب انگارند و نیز چشمه ایست که آنجا سنگ برآید بر شمال او کوهیست بس بلند کان آهن در و موضع پنج براره از مضافات این سترگ پرستش جا انگارند در پیشین زمان بزرگ شهرے بود تبخانها داشت هموارے آن سرزمین باز گوید با خوبی سبزه و ریاحین او سرمایه آب و هواے او بر گذارد دیا فیض بخشی آنرا نخستے نویسد در موضع بن پور از مضافات دهی ده دوازده هزار بیگه زمین زعفران زار و نظر فریب و شوار پسندان آخر ماه فروردی دهی اردیبهشت هنگام کشتکاران زمین را قلبه رانده نرم گردانند و به کلند قطعه قطعه زمین آماده کشت گردانند و پیازهاے زعفران بخاک در نشانند بیک ماه سبز گردد و در اواخر مهر ماه آلهی بکمال رسد و از یک وجب زیاده نبالد تنه سفید فام بلند و چون یک انگشت بالش نماید آغاز گل کند و یکے پس از دیگرے تا هشت گل عشرت آورد و شش برگ سوسنی وار در بستری را در میان شش تار سه زرد گون و سه لعل فام و زعفران عبارت از سه پسین و چون گل سپرے گردد سبزے برتنه پدید آید از یکبار کشتن تا شش سال گل بر دهد در سال اول کم شود در دوم ده سے آید و در سوم بکمال رسد تا شش سال و پیاز بجا بکند اگر ها بنجا نگاهدارند پایه کمی پذیرد لیکن برآورده بدیگر جاے بکارند و در موضع ریون چشمه و حوضی است آنرا معبد شمرند چنان پندارند که تخم زعفران از ان چشمه پدید آید در آغاز کشتکار بدان چشمه نیایش نمایند و شیر گاو در وے ریزند اگر این ریخته آب فرو نشیند فال نیکو برگیرند و زعفران دلخواه شود و اگر بر روی آب ماند نخجان در موضع کمیر پور سه صد و شصت چشمه عشرت افزاید و هر یک را دستایه ایزدے پرستش دانند و کان آهن نزد آن +

مرداودن

به تبت کلان پیوسته و در آنجا هندو گزیده بالیده پدید آید و بسیار بارکشد نزد او کوهے است چتر کوٹ خوانند فراوان مار بر فراز او و کس بدانجا نتوانند شد و نیز کوهیست بلند و شوار برآمد و او حوضی است بزرگ هر کس بدوراه نیابد و بسا هنگام از چشم ناپدید شود و در هر چند گاه بلور آسا پیکر هاے مهادیو در راه مردانه این کوه بیابند و سرمایه شگفت آید و در نزد و یکے ایپه ول از مضافات کهتار چشمه ایست تا یکدست بالا برجوشد بسردی و سبکی و گوارائے کم همتا بیماران چون از ان آب خورند و سختی مداومت نمایند تندرستی باز آورد و در موضع گوتهر چشمه ایست بس ترزف گرد او سنگین تبخانها و چون آب کمی پذیرد صورت مهادیو ظاهر گردد و در روے نزود و در نزدیکی او نیز کوهیست بس بلند گوزن فراوان باشد و نمکین چشمه در و +

میهن

برتلے آباد تبخانه بزرگ داشت بر فراز آن خرد حوضے آب او کمی نپذیرد و بر سمت در آنجا چاه بابل پندارند و امروز بجز گرهے ازان نشانی نے و در بیشگاه آن چشمه ایست و حوض بر سر آن ساخته اند فراوان ماهی در و از بزرگ و ضخت کس گزندی نرساند و پهلوے او غاریست پایان او ناپدید +

کهاور بارہ

دران چشمه الیست آب سرانشیب آید و غربو شگرف دهد و در موضع اش خلوتکده بابا زین الدین ریشی است در کمر کوه واقع گویند دریاستانے زبان این کوه آب نداشت چون نشیمن ایشان شد آن چشمه تراوش نمود و دوازده سال درین خلوتکده بودند آخر گران سنگی بر در غارے نهاده بیرون نیامدند و هیچکس نشان نیافت +

قصبه دچهن بارہ

پیوسته به تبت کلان در دامنه کوه واقع و همان چشمه بهتین آب دهد در میان تبت کلان و پرگنه مذکور غاریست و دران از یخ پیکریست امرناتهه نام بزرگ پرستش جا انگارند و چون ماه از تحت الشعاع بر آید دران غار حباب واری پدیدار گردد و هر روز قدرے افزاید تا پانزده روز زیاده بده گز الهی رسد و چون ماه بکمی گراید آن صورت نیز کاستن گیرد چنانچه انجام ماه اثرے نماند پیکر مهادیو انگارند و بر آمد کار ها را دستاویه گردانند نزد آن غار جوے آبیست امراوتی نام گل او بس سفید و بس خجسته دانند و تن اندایند برف آن کوهستان هیچگاه کمی نه پذیرد و از فزونے سرما تنگی راه و دشوارے گریوه مردم رنج زده برایند +

و در موضع واکمساموں چشمه الیست هرگاه آب بجوشد و تیره شود و خس و خاشاک بر آید دران ملک گرد خلاف برخیزد و کان سنگ سلیمان در نزدیکی او داز و آوند ها برسازند +

پرگنه بجاک گوناگون رستنی دارد پیوست آن کول بزرگ یکطرف آن بشهر پیوسته و دران کول زمینها ساخته فراوان کشتکار نمایند و برستے بدگوهران لختے ازان بریده بگوشهٔ دیگر برند سلطان زین العابدین میان این تال ز شهر تا بدان پرگنه از گل و سنگ سدے بر بسته لبلول یک کروه +

و نیز دران نزدیک چشمه الیست رنجوران از و بنوشند تنومندے یابند در موضع تهنده هفت چشمه یکجا بر آمیز دبس دلکشا اطراف آن نشیمنهای سنگین یادگار باستانیان +

و نیز چشمهٔ الیست در زمستان گرم و در تابستان فراوان سرد و در قریه بازدال پور اشارے از کوتل شاه کوت لشگرف شورشی فرود آید آنرا شالمار گویند شکار ماهی فراوان بود و در جوی آب از دو طرف پنجرها نهند چون آب نماند ماهی بدست او فتد و در اپشه بلازمے چشمه الیست پرستش جای اهل هند نام آن سوزلیسر اطراف آن سنگین تبخانها سگرتال چشمه الیست همه سال خشک باشد ماهی که تاریخ نهم آذر روز جمعه او فتد دران روز بر جوشد و از صباح تا شام روان باشد و برای تمین فراوان مردم فراهم آیند و در موضع دیل چشمه و حوضی است حاجتمندان جو زر ادران اندازند اگر بروے آب ماند فال کامروائی برگیرند و اگر فرو نشیند نکوهیده شمرند تبخانه الیست درگا نام هر کسے که از حال خود و دشمن خود آگهی طلبد از برنج نخته و آوند پر سازد یکے بنام خود و دیگری بنام مخالف و در دن آن نهد و در آنرا ببند در روز دیگر نیایش کنان پژوهش حال نماید از هر که بگل و زعفران آموده بود کار او بشایستگی گراید آنکه بخس و خاشاک باشد حال او تباه گردد شگفت آنکه در خصومتی که شناسائی حق دشوار باشد هر دو کس دو مرغ یاد پردار بدین معبد فرستند و هر دو جاندار ان را مسوم گردانند هر کدام دست بران برمالد هر که حق با او ست زهر آلود بزیدو دیگرے بمیرد +

دیرہ

دران زمین سرچشمه دریاے بهت حوضی است یکجریب لشگرف آواز بر جوشد و ژرفا ناپدید آنرا ویرناک گویند اطراف به سنگ گرفته اند خاور رویه آن سنگین تبخانها +

موضع قیسر

دران چشمه ایست نون سنده نام در فصل بهار و ماه برجوشد زمان زمان پرشور و کمی پذیرد و دربالو حوضی است بهلو نام بست گز دریست
آب از دروشه او برجوشد گرداو سبزه زارها ی چشم افروز و درختان سایه دار هر کس از آبادی سال واز نیک و بد حال خویش
آگهی جوید دیگ سفالین پر از برنج کرده نام خود بکنار آن نویسد و سربسته درون چشمه انداز و پس از چندگاه آن دیگ خودی
خود بروے آب آید آنرا بگشایند اگر برنج گرم و خوشبو بر آید آن سال شایسته و حال خجسته باشد و اگر گل ولای و خس و خاشاک
انباشته بود حال دگرگون شود
دیگر و متی نام جوئیست که از دامن کوه بر سے آید و نشاط بخشد و نیز آنجا فرازگاهیست از دو بیست گز بلندے آب بشگرف خورشی
فرو ریزد در یاضت وران هند خود را از بالاے آن به پایان انداز مرد و نقد زندگانی بنامردانه دار بسپرند و آن را دستاویز برآمد
خواهش اندیشند +
در کوتهار چشمه ایست یازده سال خشک باشد هرگاه مشتری باسد آید روز پنجشنبه بجوشد در هفت روز خشک گردد در پنجشنبه دیگر
باز پرآب اند تا یکسال چنین باشد +
در موضع تلهامه درخت زاریست عقار بران نشیند و برگلی از غبار بگیرند و همواره خورش بدان جانوران مقرر +
و نزد شکرده کوهیست بر فراز آن چشمه سار آب برجوشد نیایشگاه خدا پرستان و در ریزش برف بدان کسار نشود +
و درناکا مو چشمه ایست نیلاناک نام حوض او چهل بیگه آب بنهایت صاف کبودی نماید آنرا نیایشگاه انگارند و در گردان درخت
هستی بسیاری باتش درو هند و شگفت آنکه از و فال برگیرند جوزرا چار بخش کرده دران اندازند اگر طاق برفراز ماند نیکو شمرند
در نه تباه شمارند و همچنین شیر اگر فرو شود و زسخے بار آور و دگر نکوهیده پندارند و در پیشین زمان کتابے ازان پدید آمد نیل مته خوانند
چگونگی کشمیر و احوال و خواص معابد بتفصیل درو چنین گویند در زیر آن آب شهریست آباد عمارات عالی دارد و در زمان بدشاه
برهمنی در شد بعد از در سه روز بدر می آمد و تحفها می آورد و چیزها میداد +
در موضع باره اچشمه ایست که مبر و حان روز یکشنبه سحرگاه بآب او تن شویند و تندرستی یابند +
و دران نزدیکی النکیست چراگاه ستوران و کاه آنجا فرسے بخش در پرگنه انچه بموضع پل بقل درخت لرزان هر ضعیف شاخی از او کی
بجنبانند همه برزه در آید لار رکمسار تبت کلان پیوسته شمال او کوهیست بس بلند بهمگی ملک مشرف فراز آن آسان نتوان شد
و در دامنه آن دو چشمه دو گز از یکدیگر دور دیکے فراوان سرد و دیگرے بس گرم آنرا پرستش جا شمرند و استخوانے کالبد را در انجا
خاکستر گردانند میان کوه کولا بیست بزرگ استخوان و خاکستر مرده آنجا اندازند و آنرا وسیله تقرب آلهی پندارند اگر در وگوشت جانوری
افتد برف و باران سخت در گیرد و نیز رود باریست بس گوارا آشناسنده بر خوانند از تبت جوش برزند و از صفائی آب ماهی نمود ار
باشد تا ماهی سیتها لشکر ند و دیگر و شهانیز بکار رود +
شهاب الدین پور کنار آب بهت نزد آن سنگ چنار ها و بس جای نزهت آن رود بدریا می بهت در ینجا پیوندد و در شیلہ مولہ قطعه زمینی است
نزدیک صد بیگه بهنگام بارش سیلابے دران فرو نشیند و چون بخشکی گراید تخته ترے در وماند مردم چوب یک گزی کم و بیش فرو برده
جنبش دهند و پیش دست بآن سوراخ برده ماهی دو سیرے وا فزون بر آورند و بیشتر خرد بر آید و در شیب پور حوضی است
کس ژرفانی او را نیارد گرفت او را بس گرامی دارند و نیایش نمایند دیگر بهومیسر نام معبدیست منسوب بمهادیو هر که بزیارت گری

رود آواز آلات پرستش بگوش رسد و کس نداند که از کجاست و در کوه هالوکه پیوست به تبت خرد هست گولابیست بزرگ اولر نام دوره بست و هشت کروه دریاے بهت درو بریزد بسختی ناپدید گرددو درمیان جا سلطان زین العابدین والاتمینی برافراخته و آنرا زین لنک گویند کشتیها پر از سنگ و شاخهای درخت بزیر آب فرو بردند چون سه چار راه بگذرد در میان کشیده برآوردند فراوان ماهی که خانه ساخته باشد از و برآید شکار مرغابی بس شایان شود و در موضع احس بسیاری گوزن بسوی کول برآیند و بشکرند و نزد ما جا مو خربزه بر روی خشت بر گاه درختان از باد بجنبش درآیند خربزه نیز بلرزد و در پرس پور نیز زعفران شود و بلند بتخانه در شهت سکندر پدر سلطان زین العابدین ویران ساخته مسین لوح پدید آمد بهندی نگارش یافته که پس از سپری شدن هزار و صد سال سکندر نامی برانداز د فراوان وبال اندوزد در پرگنه کمراج موضع راه کانو بنگاه چکانست چشمه ایست جرناک نام بس گوارا و درمیان سنگین خانه و هر سال ماهی بزرگ پیدا شود و هر که بنگرد بگزندی گرود و نزدیک گرکا نودره ایست سوم نام در انجا ده جریب زمینی هست چون مشتری به اسد آید تا یکماه چنان گرم باشد که درخت بسوزد دو یک پر کروه بر زمین گذارند به پزد و در قصبچه ایست آباد از کمراج دره اد یکسو بکاشغر پیوند و باختر رویه تبتی در انجا طلا یابند گذرهای آب پوست بز با بندصو بگیرند و براطراف آن سنگ نهند تا آب نبرد پس از دو سه روز برداشته بآفتاب گذارند چون خشک شود برفشانند ازین ریزهاے طلا تا سه تولچکی برآید در دره دیگر بدو پیوسته کلکت نام این نیز بکاشغر پیوند و در آنجا طلا انجاک موئی بدست آورند و در وزه راه از راه هامون که از ولایت وارد می آید بدن شوئی آن هم بقدر طلائی برسانند و برکنار آن سنگی تو ایست آن اساره واگویند بدرکا منسوب و بس بزرگ دانند و در تر تهته اشتمین شکل سچهه بجنبش درآید و بس شگفت آورد در تمگی بوم نسق فلزی نهاد زمین و داد و ستد زر و سیم رسم نباشد و جزوے از سائر جهات نقدیه از جز درسے قاضی علی که چندین ساله نرخ آنجا را بدست آورده و فراهم ساخته قسمت نمود و جمع دامی اکبرشاهی مطابق آن درست کرد بدین صورت جمع مبلغ هفت کرور و چهل و شش لک هشتاد هزار و چهار صد و یازده دام از ابتداے اوادکند تا ابهمن یانزده شانزده نفر یکهزار و دویست و شصت و شش سال کاروائی کردند بعد اینها از راجه گنند تا جد شتر پور بر پور بست و دو تن یکهزار و پانصد سال و بست و نه روز فرمانروائی نمودند از پرادت تا اوراج شش کس یکصد و نود و دو سال حکومت کرده در گذشتند باز از بیکیتا بالادت ده نفر پانصد و نود و دو سال و ده ماه سلطنت کردند باز از پرتادت تا ابلانند دوازده نفر دویست و پنجاه و هفت سال و پنجاه و بست روز باز از اونت تا ادنت دیگر هفده نفر هشتاد و نه سال یک ماه و هفتده روز فرمانروائی نمودند باز از جس کر دیوتا دیورانی مادر راجه آخرین نه نفر شصت و چهار سال و سه ماه و چار دو روز حکم کردند باز از سنکرام تا رانی کوتا بست و هفت نفر نه صد و پنجاه و یک سال و شش ماه و هفتده روز حکومت کردند از رانی مذکور حکومت هنود از کشمیر منقطع و بمسلمانان مرجوع گشت نام سلاطین اسلام آنجا بدین تفصیل ست سلطان شمس الدین سلطان جمشید سلطان علاء الدین سلطان شهاب الدین سلطان قطب الدین سلطان سکندر علیشاه پور او سلطان زین العابدین سلطان حیدر شاه سلطان حسن خان سلطان محمد شاه فتح شاه پور او سلطان محمد شاه بار دیگر سلطان فتح شاه بار دیگر سلطان ایرا سلطان باربک شاه اسمٰعیل شاه میرزا حیدر غازیخان حسن چک علی چک یوسف شاه سید مبارک لومه چک باز یوسف شاه بست و پنج نفر دویست و هشتاد و دو سال و پنج ماه و یکروز کامروائی نموده درگذشتند چون رایات اکبری بار اول در ان سرابستان همیشه بهار برافراخته آمد کتابے بهندی زبان راج ترنگی نام در پیشگاه حضور پیش آوردند که احوال چهار هزار ساله و کسرے از مسند نشینان باز گوید در آن دیار رسم بود که پاسبانان ملک چندے از فرهیده مردم را بتاریخ نویسی برگماشتندے شهریار آگهی جوے زبان دان هشیار مغز به ترجمه آن برگماشت و بکمتر زمانے حسن انجام گرفت در روح جان برگذارند که این کهسار را آب فرو گرفته بود و آن راستی سر گفتندے ستی بفتح سین و کسر تاے فوقانی و سکون یای تحتانی نام زن مهادیو و سر بفتح سین و سکون را

خوش گویند در هر روز برهما چارده منوتر بسر آید در سال چهلم اکب از منوتر هفتم کز زبان آغاز آبادی کشمیر است بست و هفت بار چهار دور مذکور گذشته از بست و هشتم سه دور و از چهارم چهار هزار و هفت صد و یکسال منتهی شده داستانی که برگزارده تا زمان تحریر این کتاب از دوره چهارم چهار هزار و هشت صد و شست و پنجسال سپری گشته چون بخشی از آب بر آمد نخست کشب بفتح کاف و کسر شین منقوطه و فتح با سی پارسی که از نامور ریاضت گران بود شمرند برهمنان را آورده درین نوزمین آباد میساخت چون مردم فراوان شدند به فرمانروائی داد گر آرزومند گشتند کار آگهان خیرسگال انجمن برساختند و یکی را که در آگهی و فراخی حوصله و مهربانی عام و شجاعت ذاتی یکتا بود بسرے برگرفتند و از ان پس آئین فرماندهی پدید آمد چندانکه نوبت فرمانروائی باوکهد رسید و او در آویزه که جراسندر اجه بهادر در متهرا با کشن نموده بدست بلبهدر بزرگ برادر کشن به نیستی سرا در شد بر نخے خویشاوندان کشن به بزم عروسے بقندهار مے شتافتند و با وجود در لیسار و کهد بکین توزے لشکر بدان صوب کشید و بر ساحل سند کارزار نموده فرو شد و چون زن او آبستن بود آخر شناسان از پسر آگهی داد ند کشن مرزبانے را نامزد او گردانیدند سپس سے و پنج مسند آرای دولت گشتند از ستمگارے نام و نشانی از ایشان نماند گویند در کامراج بزرگ شهرے بود آباد کرده یکی از راجهاے سلف و امروز نشان از وپیدا چنین برگزارند هشتاد و چهار کرور خانه و هشت لنظم بام بر بام گر شدے خواهان + گر به از ری شدے با سپاهان + گر یقین از منت نگفتن نیست + عهده بر راوی است بر من نیست + وچون فرماندهے به اسوک پسر عم راجه جنک باز گردید کیش برهمن بر انداخته آئین جین پیش گرفت و شایسته کردارے پیرایه حال او بود و لیدا و راجه جلوک بمعدلت گستری نام بر آورد تا کنار دریای شور بگرفت و چون باز گشت از قنوج دار الملک هندوستان دانش شناسان آگاه دل آورده از دیده وری و پایه شناسی هفت کس را برگزید نخستین را بداوگری برگماشت دوم را بدیوان برساخت سوم خزانه بسپرد چهارم را به تیمار سپاه نامزد فرمود پنجم را بدبیری قرار داد ششم را میرسامان گردانید هفتم را با بازگزارے اختر بر نشاند از کیمیا آگهی داشت گویند بزرگ مارے فرمان پذیر ساخته بود و بر و سوار شدی و در آب زمانی دراز فرو رفتی و گه پیروگاه برنا پدید آمدے شگرف کارها از بر گویند و آئین بوده در زمان فرمانروائی یافت اسود ر را گرهی ز زنده او ستو برشمارند و برخی بیگانه عبادت گزین بنا پشکر بود بفرین ریاضت گری به پیکر ابر بر آمد و در زمان راجه نیز برهمنان هر قوم بوده چیره دست آمدند و پرستش جای آنان خاک توده گشت راجه مهرکل ستمگاره و بے آزرم بود از شرنگے سرنوشت بسیاری جهان بگرفت چون بگر یوه تی و فتر باز گردید فیلی نورش یافت او را آواز و طرز فیل افتادن خوش آمد صد فیل را بگونیستی فرستاد از ان باز آن پنج زار بدان نام اختصاص یافته چه هستی فیل را گویند و نیز زنان را در زمان او سنگی سترگ گذرگاه رود بارے برگرفت هر قدر کے بر یدند شب باز بدستور پیش درست شدے چاره سگالان در ماندند آواز آمد اگر زنے پارسا گوهر دست رساند سنگ برخیزد مرتبه مرتبه زنان همی آمدند چون نشانے ازان ظاهر نمے شد زنان را به تهمت بدکاری و پسران را بحرامزادگی و شوهران را برواداری گزند جانی میرسانید گویند سه کرور آدم را بگونیستی فرستاد تا آنکه از دست پارسا زنی کوزه گران کار شگرف بر آمد و سرمایه شگفت افزائی شد و کار او بگوناگون رنجورے کشید و خود را آتش انداخت راجه گوپادت فراوان آگهی داشت بدست آویز دادگرے بسیاری جهان برگرفت و در قلمرو او تسلیخ نمے شد که دمه از گوشت پرهیز کردے بتخانه که امروز بر کوه سلیمان ست اساس نهاده دستور او ست راجه جدسر لخستی در عنوان فرمانروائی بداد گری نشست و دیگر زمانی از طبیعت پرستارے و مهربانی بد گوهران مردم از دور شدند و فرمانده هندوستان و تبت آهنگ ملک و مرز و سان کشمیر او را بزندان نشانیدند و در زمان راجه پنجم روز اشد برف بارید و کشتکار نابود شد و قحطے شگرف شورش آورد راجه چندر روزی دانش در درست اخلاص پارسا گوهر لابه گرے نداشتی همسران چوش ناتوان بینی بزد و ندو خواب درون ظاهر آباد بکین اوروی آوردند و از دورو دست سخنان برساختند از انجا که بزرگان را درین هنگام لغزش رود و راجه ژرف نگهی بکار نبرد و عهدنامهای پیشین بیاد نیاورد و آن فرو هیده مرد

را از پاے در انداخت وآوارهٔ دشت ناکامی شد چون از نیرنگی تقدیر بختی آگهی داشت غم پیرامون خاطر او نمی گشت و بشادمانی چهره
زندگانی مے افروخت بدسگالان نافرجام چنان نموده که او در سر اندیشه سرے دارد و راجه از ناشناسائے او را بر دار کشید پس از روزگارے
بر سر او گذاره افتاد و از استخوان پیشانی چنان برخواند بناکامی گراید و بزندان رود و برفراز دار جان سپرد و پس زنده شود و بسلطنت
رسد از ین آگاهی در شگفت افتاد و او را برگرفته بگوشهٔ نگاه داشت و بایزدے نیایش پرداخت شبی روحانیان نزد او فراهم شدند و با افسون
سرائی جان بر دمیدند و در کمتر فرصتی بر سریر فرماندهی بر نشست و از کار آگهی خود را بر کناره کشیده میداشت سنگو ردهن به نیکوئی بلند نامے
گرفت و هندوستان را تا کنار شور دریا آسایش جا ساخت راجه هرن راچون پیمانهٔ زندگی لبریز شد از فرزندی نماند سران کشمیر براجه
بکرماجیت مرزبان هندوستان گرویدند ؛ راجه ماترگپت کشیپ برهمنی بود دانشور بکرماجیت والا دانش او را برخرید او بکار دنیا وے
او نیز پرداخت هنگام رخصت اندک خرجی داده گسیل نمود و نوشته سربمهر بدو سپرد که به کشمیر رساند بدل شکستگی راه می سپرد چون بدان
دیار رسید و نامه را بر کشودند نوشته بودند که نامه بر بسیارے خدمت درگاه کرده است و ناکامی بسیار دیده بمجرد آگاهی بزرگی آن دیار بدو
سپارند و از مهر پادشاهی اندیشیده فرمان پذیر گردند کار آگهان انجمن برساختند و فرمان پذیر شدند راجه پرورسین غربت گزیده بهندوستان
بیغوله گزین بود یکے از ایزدے بندگان آگاه دل بدو مژده فرمانروائی داد از ین رو بحدود نگرکوٹ آمد و آنرا برگرفت چون بکرماجیت
مرده بود ماترگپت از ین آگاهے ترک سلطنت نموده بنارس شتافت و گنج خمول برگزیده بعدل و داد جهان را بگرفت سری نگر که امروز
دار الملک آن دیار است اساس نهادهٔ اوست دران هنگامے و شش لک خانه در آباد بود و راجه پرورسین ازدالاهتی یازده ساله
محصول کشمیر را بماترگپت فرستاد و او برآرزومندان بخشش کرد راجه بدادت دادگرے نموده عالم بگرفت و در نواحے کشوار نزد آب
چناب باز و دراد و بسیارے خواسته خود بغارے در شد و ناپدید گشت از و داستانهائے شگفت افزا گویند راجه بالادت بر هندوستان
چیره دستی نمود و تا شور دریا قلمرو خود گردانید ؛ در زمان راجه چندرانند برهمنی داد خواه آمد که شوهرے مرا کشته اند و جان شکر ناپیدا
پاسخ داد هیچ کس گمان دارے گفت شوهر من خیرے گزیده داشت کسی را بدو دشمنی نبود لیکن در پژوهش حکمت با یکے گفتگو شد
او را چون حاضر کردند خویشتن را بس دور کشید و بآتش و آب سوگند داد و ان را مدعی نه پذیرفت که مبادا از نیروے افسون کار پیش
برد راجه خویشتن را از خواب و خور باز گرفت یکے از دانش منشان آگاه دل در شبانی نمایش افسونے بیاموخت که به آرد برنج خوانده بین
سازد و با هر که گمان باشد او را برو بر گذراند اگر در هنگام گذشتن نقش دو پای کس پدید آمد دست از دامن او باز ندارد بدین آگاهی شناسائی
حال آمد و چاره اقرار سرانجام شد و چون برهمن راجان لشکر زند النسی پیکرے بے سر از آهن ساخته پیشانی قاتل را بآن نشان مند گردانیدند
راجه للتادت بملک آبادی بر نشست و به نیروی ایزدے تا بید ایران و توران و فارس و هندوستان و خطا همگی معموره برگرفت
و دادگری غراپیش نهاد و در شمالے کوه درگذشت گویند بنفرین مرتاضی سنگ شد و برخے طرز دیگر سرایند راجه جیانند بزرگی سترگ
یافت و بسیاری عالم برگرفت در بنارس نود و نه هزار و نهصد و نود و نه اسپ خیرات کرد و همچنین فراوان خواستها به آرزومند
بخشید و از کهن سالان پرسید که لشکر للتادت چه از من بیشتر بود یا از من پاسخ دادند در لشکر نود و هشتاد هزار سکهپال است و دران معرکه
یک لک و بست و پنجهزار بود دیگر حشم را از ین اندازه برگیر چون راجه دور تر رفت جج خسر بوره او در کشمیر آهنج سرے پیش گرفت
امرائے راجه بمحبت پیوند زن و فرزند راه بیوفائی سپردند و عرض صوری بسبب ناموسی حقیقی گزیدند راجه بآئین تجرد به بنگاله شتافت
و به سپاه آنجا بنگاه خود را برگرفت و جج در آویزه فرو شد راجه للتانند فرومایگان را بنواخت و هنرل سرایان اعتبار گرفتند و کاردانان
دانش منش کنج خمول برگزیدند و دستور چون از اندرز گوئی کاری بر نساخت ترک دنیا نمود و راجه سنگرو تا گجرات و سند برگرفت و

بردلکمن چیرہ دستی یافت و بمرزبان آنجا باز گذاشت اگرچہ از عنفوان دولت راہ نیکوئی سپرد لیکن تمولت بسر بدمستی و بنا در اینتباہ
خوئی شیفتہ گردانید در زبان راجہ جس گر دیو برہمنی راہبان صدا شرفی گم شد از خشمناکی بجان شکری خود نشست در این آگہی گفت
اگر سید اسازم چند بر گیرے گفت ہرچہ تو خواہی او وہ اشرفی پیش آمد برہمن دل آزردہ بہاد خواہی پیش اجہ آمد و حقیقت حال گذارش نمود حکم
او را طلبیدہ گشتہ بداوین نود اشرفی اشارہ فرمود و مقصود ازین سخن آنست کہ ہرچہ ترا برائے خود خواہش بود بخش او باشد در زمان
سہدیو شاہ میر نامے از مردے کیش کہ نسب خود را بارجن پانڈو میرسانید ملازم شد در ہمین زمان گنجی مرزبان قندھار در لچو نام دست بردی نمودہ
ملک را ایذائی ساخت راجہ بہ تنگنائے کوہستان پناہ برد و از رعایا زر ہا بزور گرفت و آن را بدو فرستادہ لابہ گرے نمود و از جنیا کے سر
باز گردید و بسیاری باشوبگاہ برفت در شد در ہمدران ایام رنجن دیو نام پسر مرزبان تبت تاخت آورد و ملک ویرانی یافت چون راجہ
درگذشت سلطنت آن دیار بہ رنجن دیو قرار گرفت بدادو دیشن نام برادر و شاہ میر مذکور را وزیر خود گردانید بہم نشینی و دمسازی
کیش او بر گرفت چون راجہ اول دیو را روزگار بسر آمد شاہ میر مذکور بہ بستان سرائی و حیلہ سازی زن راجہ را بزنی بر گرفت در مقصود
چیل و دوم ہجرے خطبہ و سکہ بنام خود گردانید و شمس الدین لقب نہاد و خراج ششش و یک برسند پیش از آنکہ بکشمیر در آید در عالم المثال
نمودہ بودند کہ سلطنت کشمیر بدو خواہد رسید و چون ازین عالم ارتحال نمود سلطان علاء الدین حکم فرمود کہ زن نابار سا میراث شوہر
نیابد سلطان شہاب الدین چراغ آگہی افروخت و لوائے معدلت افراشتہ بر تبت و نگرکوٹ و دیگر بلاد چیرہ دستی نمود در روزگار سلطان
قطب الدین میر سید علی ہمدانی بکشمیر آمد سلطان بس گرامے داشت سلطان سکندر تقلید دوست و تعصب پیشہ بود بزرگ بتخانہا بر انداخت
و مخالف کیشان را بناکامی برنشاند و در زمان صاحبقرانی کہ گشایش ہندوستان فرمودہ دو فیل بدو فرستاد و او وعدہ ملازمت در
سر گرفت میانہ راہ آگہی آمد در ہمایون محفل مذکور می شود کہ مرزبان کشمیر سے ہزار اسپ پیشکش خواہد آورد ازین ناشناسائی باز گردید
دلنوازش خواست و علی شاہ زین العابدین را جانشین خود ساختہ سفر راہ حجاز گزید از ہمزبانی ہرزہ لایان نافرجام نااستواری عزیمت
بگالش کشمیر باز گردید و بہ یاورے مرزبان جمو بدان ملک چیرہ دستی یافت زین العابدین بہ پنجاب آمد و بحمایت کوکر پیوست
علیشاہ فراوان لشکر فراہم آوردہ بہ پنجاب شتافت و آویزہ سترگ روے داد آخر گرد آلود ہزیمت شدہ بیغولہ نشین آمد و حکومت
کشمیر بزین العابدین باز گردید و جسرت از کشمیر رخصت گرفتہ آہنگ دہلی فراپیش نہاد و از سلطان بہلول لودی شکست خوردہ بکشمیر رفت
و بیاوری لشکر سلطان زین العابدین ولایت پنجاب را بر گرفت و سلطان بر تبت و سند چیرہ دست آمد و انش منش خرد پژوہ بود از صلح
کل فراوان نصیبہ برداشت ہر کہ و مہ او را از ایزدی بندگان خاص برشمارند و بولایت یاد کنند و نیروئے خلع بدن بدو نسبت دہند مگفت
در زمان پنجان مرزبانی کشمیر ازین گروہ بر آید و بدست فرمانروائے ہندوستان در آید پس از چندین سال گزاردہ پیدائی گرفت از مہر
افزونی و دعیت پروری جزیہ و گاو کشی را بر انداخت رسم جرمانہ و پیشکش و مانند آن برداشت جریب الختی برافزود خرچ خالصہ کان
مس بود و در وی جیتر خود کردے و دشوار سوانح را آسانی کشادے و بندیان را از زنجیر داشتہ بعمارت فرستادی و از مہربان دلی
مردم را از بیکار باز داشت و گوشت نخوردے و فراوان نامہ را از عربی و فارسی و کشمیری و ہندی ترجمہ کرد و در زمان او
سازندہائے ایران و توران بکشمیر آمدند از آن میان ملا عودی شاگرد خواجہ عبد القادر مشہور از خراسان آمد ملا جمیل اکہ در خواندن
و نقش بستن یکتائے روزگار بود سلطان ابوسعید مرزا مع اسپان تازی و شتران بختی از خراسان بہ ارمغانی فرستاد و سلطان بہلول لودی
حاکم دہلی و سلطان محمود گجراتی بدو پیوند دوستی کردند و سلطان حسن لشکر فراہم آوردہ بہ پنجاب آمد تاتار خان آویزشہا نمود و تاخت و
تاراج آن ملک را خراب ساخت و در عہد فتح شاہ بسیر شمس الدین از مریدان شاہ قاسم انوار از عراق آمد و آئین نوربخشی رواج داد از آن پس

شورش سنی و شیعه درین دیار هنگامه افروخت + و در ایام محمد شاه بار سوم ملک سلطان سکندر فیروزی یافت بابر پادشاه فتح هندوستان نمود و در نوبت سلطان ابراهیم ابدال ماگری بعرض بابر پادشاه رسانید که بکمتر کوشش کشمیر بدست می آید شیخ محمد و علی بیگ و محمد خان و محمود خان را دران دیار فرستادند و چیره دستی یافتند لیکن بحیله سازی آن بوم نتوانستند بود پیشکش گرفته برآمدند و سلطنت به تبارک شاه قرار گرفت و در نوبت چهارم محمد شاه جنت آشیانی سریر آرای بودند و هنگامیکه میرزا کامران در لاهور بود پیشین فنگان دلنشین کردند که کشمیر بکمتر توجهی گرفته خواهد شد میرزا محرم کوکه را با آن گروه بدان دیار گسیل نمود و کشمیر بگرفتند و فراوان کشتها شد و از ستم ناهنجار رعایا بر جوشید پاستانیان امان گرفته باز آمدند و در سال نهصد و سی لغزمودهٔ سلطان سعید خان کاشغری سکندر خان پور او و میرزا حیدر با ده هزار کس از راه تبت و لار بکشمیر درآمدند و فراوان غنیمت گرفته آباشتی در کمتر زمانی باز گردیدند + و در سال نهصد و چهل و هشت هجری میرزا حیدر بار دوم بفرمودهٔ جنت آشیانی همایون پادشاه برهنمونی برخی بومی بکشمیر درآمد چنانچه در پیشین داستان گزارده شد و تختی تبت بزرگ را بر گرفت کاچه چک بهندوستان آمد و از شیر خان کمک برد و با میرزا حیدر آویزش نموده شکست یافت میرزا کشمیریان را آباشتی و دوستی از خود ساخت چنانچه کشمیریان خطبه تبارک شاه همدران روز میخواندند میرزا حیدر بنام همایون پادشاه منبر و سکه را برآراست وازان باز در دست سلاطین بابریه بود تا آنکه احمد شاه ابدالی برگرفت و الحال از دست اتباع او بدر رفته کشمیریان بطور خود میگذرانند و احوال آنها مفصل معلوم نیست +

سرکار پکلی

درازا سی و پنج کروه پهنا بیست و پنج کروه خاور رویه کشمیر شمالی کنور جنوبی بنکاولوس کهکر باختر سواتک بنارس امیر تیمور صاحبقران چندی را در آنجا باسبانی گذاشته بودند از آنها امروز فراوان برکوهستان او همواره برف بارد گاه گاه سرما از گرما افزون و زمین بیشتر هند آسا از سه دریا فیض برگیرند کشن گنگ بهت سنده زمین در دریا نه بکشمیر ماند و نه بهندوستان و نه بزابلستان نخود و جو بیشتر شود زرد آلو و چهار مغز خودرو باشد و میوه کشمش و پشم نبود جانور شکاری و اشتر و گاو و گاومیش میانه بز و خروس فراوان بیشتر مرزبانان اینجا بکشمیر نیایش گری کردندی در و سه ولایت نیز سواد بجور نخستین درازشانزده کروه پهنا دوازده شرقی پکلی شمالی کنور و کاشغر جنوبی اتک بنارس غربی سواد هندوستان دو راه رود کریوه سرخابی کوتل هندو اگرچه هر دو دشوار گذار لیکن اولین سخت تر دوم درازچهل کروه پهنا از پنج تا پانزده برآمد آفتاب نیز شمال کنور و کاشغر جنوب بکرام فروشدن بجور فراوان دره دارد بنزد یک دره و مغارکه به کاشغر پیوندد قصبه منگلور حاکم نشین از هند دو راه رود گریوه ملکند پنج بیشتر جا کمتر گرما سرما بسیار شود برف بارد لیکن در دشت زیاده از سه چهار روز نبود در کوهسار همه سال زمستان و بهار و هنگام بارش هندوستان ریزش ابر شود و بهار و خزان او بس شگفت آور گلهای ایران و توران و هندوستان در و بنفشه و نرگس خودرو صحرا صحرا کوه کوه میوه خودرسته شفتالو و ناشپاتی خوب شود باز و جره و شاهین گزیده بهم رسد و کان آهن در و درازی بست و پنج کروه پهنا از پنج تا ده خاور سواد شمال دریا شور و کاشغر جنوبی بکرام باختر کز و نور گل از کابل فراوان زرد آلو و ناشپاتی خوب قلعه استوار دارد حاکم نشین گویند امیر سید علی همدانی درینجا رخت هستی بربست و او را بحکم وصیت بختلان بردند هوای او سواد آسا لیکن سردی و گرمی لختی افزون بیش از سه راه ندارد یکی از هندوستان رود آمده الیش کوتل نامند و دو از کابل یکی راه لسبیج دو دیگر کز و نور گل و آسان ترین الیش کوتل پیوست این دشتی است میان کوه و در دریای کابل و سنده درازی سه کروه پهنا از بیست تا بیست و پنج همگی این سرکار در کریوه و دشت میان کوه یوسف زئی را بنگاه و در زمان میرزا الغ بیگ کابلی از کابل بدین سرزمین رسیده از داؤد سلطان که خود را دختر زاد سلطان سکندر

ذوالقرنین میگیرند و گرفتند گویند سلطان بهشت آرامگاه اباعن جد را بختی نوح و خویشان درین بلاد گماشته بود و هنوز چندے ازین گروه درین کوهستان بسر برند و نسب نامه سکندری در دست دارند در زمان دولت اکبر ندگوهران این مرز بر بهشت نشیمن گاه سرنگون افتاده وحوقی باسیرے رفتند و گروهی بملازمت او سعادت اندوختند ⁂

سرکار قندهار

از سوم اقلیم درازا از قلات سجادار تا غور و غرجستان سه صد کروه پهنا از سند تا قره دولیست و شصت بر آمد آفتاب سند و شمال غور و غرجستان و جنوب سوی و نشیب گاه آفتاب قره کابل و غزنین میان شرق و شمال اگرچه در شهر برف کمتر بارد لیکن در کهسار پیوسته بود و هژده دینار را تومان گویند سر تومان هشتصد دام و تومان خراسان سے روپیه تومان عراق چهل بشیر جوب ما بنجر وار بر گدارند و آن چهل من قندهار ده من هندوستان ⁂ قندهار مدار الملک طول صد و شصت درجه و چهل دقیقه و عرض سے و سه درجه حد قلعه دار و سخت گرما شود و سرما کم لیکن در وی دیمن یخ و دانا برآماید پس از سه چهار سال ریزش برف تنا طاآورد گل و میوه فراوان گندم و جو سفید بود و دستها ارمغانی برند و در پنج کروهے کوهیست آن را از در کوه گویند و شگرف غاری درو شهور غبار جمشید چراغها افروخته در شوند از گرفتگی هوا اندازه نیارند گرفت و در رهشت کروهے قلات بزرگ کوهیست در کران شگرف غاری آن را غار ساه میگویند و دران میان دو ستون خدا آفرین یکی پیوسته سقف غار بلندی سی گز آب از بالا می و پایان آید و دریچه نزدیک اوست برینز و دیگرے یازده گز سے بیشین نشان کاریز بسیار دشت خربزه فراوان و خوب شود و شاداب چشمها ازین کوه بجوشد و کان آهن آنجا در دامنه آن آهنین تنورے بهای یکتن آهن ساخته پیشینیان ⁂

غزنین قندهار گرم سیر لکانیست طولانی آب هیرمند از میانه بگذرد و یکطرف پیوسته برین داور دیگر به سیستان هرزه جانب آب فراوان گوناگون کشتکار دران نزدیکی بزرگ شهرے بود سلاطین غور را بنگاه و از عمارات فراوان و دهان پیشین بس نشان پیدا میان هیرمند و قندهار میمنه از بلاد مشهوره روزگار کهن ریحات حال او باز گویند گندم و جو سفید پرسے گویند زمین داور از سوم و چهارم اقلیم فراهم درازا از اتک بنارس که بر ساحل سند هست تا هندوکوه صد و پنجاه کروه پهنا از قراباغ قندهار تا چغان سرا صد خاور رویه هندوستان غربے و شمالے هندوکوه و غور و رومیان شمالی اندر آب باختان و هندوکوه در میانه جنوبی قرل و نغز ستانش به هوا نیروی قلم نتابد با آنکه زمستان بیرون از اعتدال گزندے نرساند گرم سیر و سرد سیر بدان سان که در یک روز از عالمی بعالمی گذاره افتد بدین نزدیکی ایلاق و قشلاق و معموره کم نشان و هندوکوه دشت و کوه ریزش برف شود و در نخستین از قوس و در پسین از میزان زراعت نیز بیکوبیاله چهار سو کوه بلند ورود سامدن غلیم بس دشوار میان کابل و بدخشان و بلخ و هندوکوه واسطه و هفت راه هست که تورانیان آمد و شد نمایند اما همه دشوار گذار این هر دو جا که عبارت از قندهار و زمین داور هست اغلب در دست سلاطین صفویه انار الله براهینهم الجلیه بود گاه گاهے بنا بر بعض حوادث بدست بابریه افتاده و سلاطین ایران به غلبه و قهر باز گرفتند و راهیکه از خراسان می آید و قندهار میرسد این راه دربست ست کوتل ندارد و در هندوستان پنج راه گروه بیش از نوروبیدن دو کوتل گذار بجهان آباد و قندهار بر بادشاه این راه را بر نگاشته اما دران ایام روائی نداشت راه خیبر بیشتر دشواری داشت به فرمایش جلال الدین اکبر بادشاه چنان شد که ازاراهه به آسانی رود و امروز آمد و شد تورانی و هندی بدین راه بقر موده نادرشاه افشار بعد ضبط کابل و غیره افاغنه آنجا راه خیبر را چنان وسیع و صفا گردانید ند که فیل سوار پهلوے همراه روند و در عهد او راه مذکور را همیشه بجار ب چنان میرفتند که سنگریزه و خار بپاے رهروان نخلیده یازده زبان را گویه این دیار دهر طائفه زبان خویش بسر آید ترکے کشتی فارسی هندے افغانی ببراجی گبرے ترسائی لمغانی عربی ایاتی بزرگ

اولوس اینجا با هزاره و افغان و علف زار این دیار بدست این دو گروه ۰ هزاره لشکر چغتائیست منکو قاآن بیاوری هلاکو خان
فرستاده بود و این جماعه را همراه پسر خود نکودر اوغلان بدین حدود نامزد کرد از غزنین تا قندهار و از همدان تا نواحی بلخ
ییلاقگاه ایشان زیاده از صد هزار خانه و سیوم بخش سوار اسپ و گوسفند و شتر دارند و هر جزبی در بیدار مانده گروه گروه شده اند و با هم تردد
وعدی و ترک آشتی نمایند افغان خود را بنی اسرائیل شمرده افغان نام بزرگ نیاک دانند گویند او را سه پسر بود یکی سربن الوس سربنے
منسوب بدو دوم غرغشت طائفهٔ غرغشتی نسبت باو درست سازند سوم بتن گروه بتنی سلسله خود را باو رسانند و ازین سه شاخ که پدید آمد قبیله
شد هر یکے بنامی از نیاکان خود در شناس الوس ترین شرح میانه خرشبون شیرانی اوترمز کاسی محمد خویشکی کانی خلیل مهمند زئی
داودزئی یوسف زئی کلیانی ترکلیانی به سربن پیوندند سورانی جلیم ورگ زئی آفریدی جکیانی خیگی گرانی و دیر منسوب گاهر
ناغر سوانی ببی بارن بغرغشت گرایند غلزی لودی تیاری لوحانی سور سروانی کلیویه بتنی نسبت دهند برگزار دستان [illegible]
که از افغانان منی ست گفتی یکی از فرزندان بتنی دامن آلای عصیان شد چون راز سر بسته نزدیک آمد که گشوده گردد او را بدو پیوند
بوگانی داده پردهٔ ناموس بر آراستند و از وی سه پسر شد غلزی لودی سروانی و برخی افغانان را قبطی پندارند در آن زمان که
بنی اسرائیل از بیت المقدس باز گردید و بمصر آمد این طائفه راه بهندوستان افتاد این داستان دراز تر از آنکه در تنگنای
گزارش گنجد لیکن لختے بیای شادابی سخن گزارده آمد خواجه خضری تا ملتان [illegible]
سبدی با بی تلنک انداز عرب گله بان فوق بابے و دیگر صحرانشینان راد ان لیکن نه بدان انبوهی و در عهد اکبر بادشاه [illegible] آمده

شهر کابل

از چهارم اقلیم طول صد و چهار درجه و چهل دقیقه عرض سی و چهار درجه و سی دقیقه از گزین شهرهای باستانیست گویند در زمان [illegible] آبادی
یافته و دو کلین قلعه استوار دارد مغرب رویه آن قلعه کوهچه ایست فیض بخش هانا یکے از فرمانروایان پیش عمارتی آساس نهاده بود
بدان نسبت آن کوهچه را شاه کابل گویند ارک این معموره بر فراز آنست و بیتی گاهی از رجه لشد و آنرا عقابین نامند برخی ازین
مشرف بر قلعه بود بنجیسر دی فرمایش در آورده و در دامنه آن کشکهاے دلفریب [illegible] باغهای [illegible] خاصه شهر
آباد و جوی شاداب در این شهر عشرت افزاید یکی از لندر آید و شهر آرا شده از شهر گذرد و آنرا جوی سلیمان خوانند و دیگر از تنگی ده یعقوب
از پیش دروازه دهلی بدین معموره شتابد آنرا جوی پل مستان گویند گوارا و صاف تر از اولین و نیز در آن نزدیکی باهم آنکاجوی برآورده
لیس سودمند پیوست آن محله ایست کلکته نام دیده و دل از آن فیض برگیرد و از کوه سرچشمه بسوی شهر رود و بر سر یکی خواجه سمونام مزاریست
و در دیگر قدمگاه خواجه خضر پندار عامه و دیگر روبروی خواجه عبدالصمد خواجه روشنائی نامند خرد پژوهان باستانی کابل و قندهار را
دو دروازه هندوستان برشمارند از یکی بتوران روند و از دیگری بایران و از نگاهبانی این دو فراخنای هندوستان از بیگانه ایمن باشد
و نیز جهان نوردے بدین دو راه سزاوار و در این دیار لسان سمرقند و بخارا پرگنه متضمن پنجاب و قریات را لوهان گویند و بغیر آن را
پرساور خوانند بهارش بس نشاط انگیز درینجا معبدیست بزرگ گوراکهتری نام مردم خاصه جوگیان از دور دست به نیایش آیند لوهان یک
شال از لمغانات در آن روزنشین در زمان پیشین ادینه پور بود و امروز جلال آباد و برف نه بارد و سرما بدان شدت نبود کشتکار را سبز و
دانار بیدانه شود نزد جلال آباد باغ صفا یادگار بابر شاه نزدیک ادینه پور باغ وفا نیز از یادگاران خدیو آگاه جنوب کوه سفید
ما حیرت افزاید و برف هیچگاه کم نشود و از این جهت بدان نام روشناس و در یخدود کوهچه ایست هرگاه در کابل برف بارد بر آن نیز
ریزش شود لوبان مند [illegible] فراوان رود [illegible] سنگ [illegible] رنگ جا شده با ب باران پیوندد و آب چنان مرای بیان [illegible]

وشمال گذشته بکتور درآید و گرد کوه‌های بزرگ برف آمود و در چشمه روده‌ی سنگ بومیان آنرا کافر گویند درانجا قبریست مردم پر تنگ
از لام بر رفوع است و ملک نیز گویند و بیشتر مردم اینجا کاف ساقین برخوانند و لمغان ازین جهت گزارش یابد و کوهستان نیریاز کافرست
مردم بجای چراغ چلغوزه سوزند و در روشنی افزاید جانوریست ادار و بی پران گویند از نشیب گاه یک گز انداز پرواز کند و نیز بوشتی باشد
که بوی مشک ازو آید؛ چرخ موضعیست از لومان لوگر مولانا یعقوب چرخی بدان منسوب سجاوند نیز از قریات مشهور او در کوهستان
بنگاه کافر و صحرانشین هزاره و افغان لومان الیاد وسط الیست میان گرمسیر و سردسیر اول بهار گذر جانوران درانجا شود و مردم عشرت
شکار کنند لومان بنگش هفت هزار سوار و هفتاد و هفت هزار پیاده مهمند هزار کس ازان پانصد سوار خلیل پانصد سوار و شش هزار
و پانصد پیاده داودزئی سه هزار سوار و سی و هفت هزار پیاده کلیانی پانصد سوار و چار هزار و پانصد پیاده محمدزئی چهارصد سوار و چهار
هزار پیاده کهندی بیست سوار و شصد و پنجاه پیاده صافی صد سوار و یک هزار و چارصد پیاده قیل پنجاه سوار و هشتصد پنجاه پیاده علزئی صد
سوار و دو هزار و نهصد پیاده حضرخیل سه سوار و نهصد و پنجاه پیاده شیرزاد بیست سوار و هزار و چهارصد پیاده خوگیانی ده سوار و دویست
پیاده خلکی دویست سوار و چهار هزار پیاده عبدالرحمانی صد سوار و ده هزار و پانصد پیاده آفریدی پانصد سوار و دو هزار و پانصد
پیاده ترک زئی پانصد سوار و پنج هزار و پانصد پیاده لومان کرویز قلعه استوار دارد و بیشتری عمارات سه طبقه و چهار طبقه ؛

غزنین

از سوم اقلیم پایه تخت سلطان محمود و سلطان شهاب الدین برخی این ولایت را زابلستان گفتندی و برخی قندهار را داخل این بلاد
شمرند حکیم سنائی و بسیارے اولیا را خوابگاه زمستان او برابر سمرقند و تبریز نشان دهند رودے از شمال بجنوب میرود کشتکاریان
سرسبز و شاداب و کشاورزان سیخ بسیار بر بند هر سال خاک نو آورند تا کشت پذیر شود بیشتر از ارمغانی کابل بر دهند رویین فراوان
شود ازینجا بهندوستان برند و دهنان برابر قبرے بود که چون درود بر وے خواندے جنبش آمدے از پژوهش پدید وران آگاه دوشن
شد که دهنان سرائی نگارندار ان استخوان فروش ست و نیز چشمه ایست که اگر قاذورات دران افتد شورش برود برف باریدن پدید
آید فراوان گل و بهار و خزان بے همتا صانع در رنگ آمیزی ریاحین از گفتار بیرون سی و سه گونه لاله بروید از قسمت بوی گل سرخ
آید آن را لالهٔ گل خوانند و کان نقره و لاجورد درو نزدیک کوه ریگ زاریست آنرا خواجه ریگ روان گویند در تابستان آواز
نقاره و دهل ازین ریگ زار شنوند ؛

لومان ضحاک و بامیان

قلعه ضحاک از آثار پیشینیان آباد حصار بامیان خراب و دوازده هزار سمج درانجا در میان کوهستان جا بها کنده اندر هر یک گچ و
نقاشی کرده بدان نام خوانند و در باستانی زمانه موسم زمستان مردم آنجا بسر بردی و سه تب شگرف درانجا یکی صورت مردیست بقد
هشتاد گز و دیگر تمثال زنی به بلندی پنجاه گز و پیکر خردسالی ست بقامت پانزده گز شگفت آنکه در سمجی قبریست و میان آن تابوتی نهاده اند
دران یکی از غنودگان خواب بد ابستین کهن سالان آگاه دل سر آغاز آن ندانند لیکن بزرگ پیشتر نهند در زمان باستانی برخی دارو با
ساختی و بدن را بدان اندودی و بزمین‌های سخت بخاک سپردی ساده لوحان ازین فریفته شدی و ارادت آوردی ؛ بیست
لومان بدین ولایت گراید جمع این را با پادشاه در واقعات خود باد چرد تعاشت لک شهرخی نگاشته که سه لک بیست هزار روپیه
اکبر شاهی شود در روپیه به نرخ چهل دام یک کرور بیست و هشت لک دام و در عهد اکبر بادشاه جمع شش کرور و هفتاد و سه لک و شش
هزار و نهصد و هشتاد و سه دام قرار گرفته همانا دگرگونگی ازان شب که آبادی بدان پایه نبود و نیز پیشاور و برخی دیگر را دران شمرده اند

و کاردانان عمل پرداز هم بدینسان طراز شایستگی نداشته باشند +

تذکره

عبد الملک بن مروان سال هفتاد و هفت هجری امیه بن عبد الله را از حکومت خراسان باز داشته بحجاج بن یوسف ثقفی داد و عبید الله
بن ابی بکره را بسیستان فرستاد از انجا لشکر با سر انجام فراوان بآویزه رتبیل مرزبان کابل شد چون توانائی پیکار نداشت گریوه بار سنگ
چین ساخته راه بر گرفتند کار بر لشکر عرب دشوار شد و از نایابی خورش بعجز گراییدند ناگزیر از تنگنا با هفتصد هزار درم که سالک و بیچال
باشد داده عبد الله بر آمد و شریح بن هانی به آشفته با آنکه کهن سال بود شتافت و مردانه فرو شد حجاج ازین آگهی سرزنش نمود و امارت
باز گرفت و در سال هشتادم عبد الرحمن بن محمد اشعث را بآویزه رتبیل نامزد فرمود و سیستان و آن نواحی بدو داد عبد الرحمن
چون بحدود کابل آمد طرز پیشین برگزید و از کارشناسی بر تنگنای برخی از مبارزان را بر گذاشت و چیره دستی ناپی شگرف نمود و فراوان
غنیمت بدست آورد و از دشوار کاری آن ملک را نتوانست نگاه داشت بازگشتن را حجاج نه پسندید بعتاب نامه نکوهش نمود و
چنان بر نوشت هر چند درین سال ترود فراوان شد لیکن سزای این برگشتن ناهنجار آنکه بمجرد رسیدن نامه باز گردد و آن ملک را
بتصرف در آورد و اگر از خود رائی و خویشتن دوستی بدین نگراید و کار را امسال دیگر اندازد او را معزول فرمودیم عموم لشکر اسحق بن محمد
را سردار خود دانسته بفرموده او گرایند عبد الرحمن از زبر دستی و بدگوهری با ایران لشکر یکتا دل شده از حجاج روی بر تافت و بحاکم کابل آشتی
کرد و بجنگ حجاج شد چنان قرار یافت اگر فیروزمند آید باج هیچ وجه پیرامون کابل نگردد و هیچ وجه تکلیف نکند و اگر درین کار ناکام
باز گردد پناه و بدرود دستگیری نماید حجاج ازین شورش بر آشفت و در ظاهر تستر نبرد گاه آراسته گشت عبد الرحمن فیروزی یافت
حجاج ببصره باز گردید و بار دیگر هنگامه کارزار بر آراست و آن ناسپاس را آبرو ریخته شد و به قلعه بست که گماشته او بود پناه برد و آن
خسران زده دین و دنیا باندیشه نصرت حجاج عبد الرحمن را دستگیر گردانید و خواست که او را پیش حجاج فرستد مرزبان کابل ازین آگهی
تیز دستی نمود عبد الرحمن را خلاص ساخته بملک خود آورد و چند بار دیگر بیاوری او آویزش نمود و کاری بر نساخت در هشتاد و چهار بالی
رتبیل بسخن شیرین و وعده های دل آویز فریفته شده او را بسته پیش او فرستاد او از غیرتی که داشت در اثنای راه خود را از فراز گاهی
انداخته سفر نیستی اقلیم گزید و در سال صد و هفت هجری در حکومت هشام بن عبد الملک امیه عبد الله قسری حاکم خراسان غور
و غرجستان و ملک نیم روز کابل را بدست آورد و حاکم نشین خود ساخت و از ان پس همواره در زمان بنی امیه و بنی عباس حاکم
خراسان در داشت تا آنکه در زمان سامانیان الپتگین غلام آن خاندان جدا شده غزنین و کابل را متصرف شد و دم استقلال زد چون درگذشت
سبکتگین پدر سلطان محمود بجانشینی این دیار قرار گرفت و هم چنین در تحت تصرف غزنویان بود پس بغوریان و پس از ان بغلامان ایشان که
یکی از ان تاج الدین یلدوز بود و پس از ان بخوارزمیان و پس بلشکر قاآن بزرگ چنگیز خان استیلا یافت و از انجا بامیر تیمور صاحبقران باز
گردید و نبیره فرزندان او سریر آرا شدند زمانی چند در تصرف نادر شاه و اکنون دار الملک تیمور شاه بن احمد شاه ابدالیست +

چون اندکی از کم و کیف هندوستان و صوبجات آن نگاشته آمد اکنون شمه از
احوال فرمانروایان این دیار را از ابتدای پاندوان بقلم سوانح نگار در آوردن
و باخبار جویان ارمغانی گزاردن ضرور است +

ذکر احوال فرمانروایان هندوستان از ابتدای راجه جدشتر پاندوان

از کتب تواریخ هند خصوص مهابهارت که تاریخیست بزرگ و از کتب دیگر معتبر ترجمان ظاهر می شود که سلطنت هندوستان

از پایان زمان دواپر در خاندان پاندوان و کوروان بوده سلسلهٔ سلاطین ایشان علی التعاقب خلفاً عن سلف فرمانروائی و مملکت‌کشائی نموده‌اند
چون نوبت سلطنت به راجه بچتر برج جد پاندوان رسید به دستور نیاکان خویش به عدالت‌گستری و رعیت‌پروری جهانبانی نموده جهان
گذران را پدرود نمود و از اولادش کسے نماند که زمام جهانداری به دست تواند آورد اعیان دولت باهم مشورت نموده رجوع به بیاس که نزد
هنود خلقت و نشو و نما و طول البقای او از عجائب قدرت الهی است نموده به وسیلهٔ او از عورات راجه سه پسر بهم رسانیدند گویند که چون آن اولین
راجه تاب دیدن هیکل مهیب او نیاورد چشم خود پوشیده داشت ازین جهت از او پسری نابینا بوجود آمد نام دهرتراشت نهادند و زن دیگر
را از مشاهده طلعت او رنگ زرد گشت از او پسرے که رنگ تمام بدنش زرد بود پیدا شد نامش پاند گذاشتند یعنی زرد رنگ و پسر سوم
مر تامے از پرستاری ولادت یافت چون دهرتراشت پسر کلان نابینا و بیدر کنیز زاده بود ازین جهت امر سلطنت به پسر میانی که پاند بود
قرار گرفته چراغ مردهٔ خاندان بچتر برج بدینصورت باز روشن گردید و راجه پاند به قوت سرپنجه شجاعت بر مخالفان غالب آمده اطراف ممالک به تسخیر
در آورد و چون شکار دوست و عشرت طلب بود اکثر اوقات در صحرا رفته به شکار اشتغال داشتی روزی به عادت معهود به قصد صید افگنی در
بیابان بود ناگهان دو آهو نر و ماده باهم جمع میشدند راجه چنان تیرے زد که آهو از ماده جدا شده بر زمین افتاد اما فی الحقیقه آهو خود
عابدے مرتاض بود به این هیکل در آمده با زن خویش مباشرت میکرد در حالت نزع زبان آورد که از ایزد تعالی میخواهم که چنانچه مرا از تحصیل
این لذت بیجان کرده تو هم در همین وقت به عذاب مرگ درشوی راجه از وقوع این واقعه غمناک گردیده و در تحیر بداغ او پیچید
اما چونکه تیر از شست رفته و کار از دست رفته بود از دعاے بد آن عابد مردن خود در مباشرت زن بیقین دانسته ترک جهانبانی نموده در صحرا
رفته به عبادت و ریاضت اشتغال ورزید روزے به زوجه سابقه خود که کنتی نام داشت گفت که هر کس بے اولاد میرد در دوزخ میرود در دین
ما درست و جائز است که اگر شخصے اولاد نداشته باشد یا قادر بر پیدا کردن اولاد نشود از برهمن فرزند حاصل نماید چنانچه پدر من بے اولاد
رحلت نمود به صلاح بزرگان تولد من و برادران من از بیاس دیو گردید آن عورت پاسخ داد که اگر بر سر من تیغ آبدار بیارند ممکن نیست
که با مرد بیگانه صحبت دارم اما چون افسونے از عابدی مرتاض آموخته‌ام که از عالم ملکوت هر کس را خواهم طلبداشته فرزند حاصل نمایم اگر
رضای تو باشد به این صورت تحصیل اولاد توانم نمود راجه ازین سخن خوشوقت شد و درین باب اجازت داده آن عورت را در خلوت
فرستاد و خود بر در دروازه به پاسداری قیام داشته آنچنان احتیاط برد که مظنهٔ رسیدن آدم در آنجا نباشد بقدرت الهی آن زن از درون خانه
آبستن گشته بیرون آمد و راجه را مژده داد و بعد از نه ماه پسری زائید نام او جدشتر گذاشتند نوبت دوم همین آئین آبستن شده پسری بغایت زبردست
و قوی هیکل زائید نام او بهیم سین گذاشتند و در ولادت او نیز از غرائب آبستن شدن مادرش از غیب علی التواتر واقعه غیر معقول دیگر هم
منقول است که ناگهان در آن صحرا شیری مهیب رو آمد مردم از خوف او فریاد برداشتند کنتی ترسناک شده بی اختیار رنگریختن برخواست بهیم سین
از بغل او جدا گشته بر سنگ کلانی افتاد از ضرب آن طفل سنگ لخت لخت گردید و این معنی باعث تعجب تماشائیان گشت راجه پاند دانست که این
طفل بغایت زورمند خواهد شد نوبت سوم همین نمط ارجن ولادت یافت در آن وقت آوازی از آسمان برآمد که چنانچه در عالم علوی فرمانرواست
اند در جهان سفلی این پسر حکمران خواهد گردید و در معارک هیچکس حریف او نخواهد شد و از زوجه دوم راجه پاند همین عنوان نکل و سهدیو بطریق
توامان بوجود آمدند و این هر پنج برادر در حسن صورت و خوبی معنوی و قوت و دلاوری نظیر هم نداشتند و راجه با این پسران در صحرا میبود و امور
سلطنت و دهرتراشت برادر کلان راجه که نابینا بود در هستناپور سرانجام میداد و چون زوجه دهرتراشت آبستن شد بعد از دو سال مضغهٔ
گوشت از شکم او بدر آمد که از آهن هم سخت بود زن دهرتراشت حیران شده میخواست که آن مضغه را دور اندازد در آنحال بیاس دیو حاضر شده
فرمود که از آن پسران نامدار خواهند بر آمد زنهار آن گوشت را ضائع نسازی بعد از آن به حسب امر بیاس دیو آب سرد بر آن پاشیدند و مضغه لخت لخت شد

مهر بحت را در کوزه روغن جدا جدا انداخته باحتیاط نگاهداشتند و بعد دو سال دیگر آن کوزها را واکردند از هر کوزه پسرے بر آمد و از همه
کلانتر درجودهن بود گویند وقتیکه درجودهن از کوزه بیرون آمد زمین را کافته بلسان خر بانگ بر داشت از آن آواز خر و شغالان و کرگسان
و زاغان بر زمین و در هوا فریاد بر آوردند و در هوا غبار پیدا شد ظهور اینحالت موجب حیرت نظارگیان گشت سوای صد پسر از کوجهه نامی
از زوجه دیگر ولادت یافت که جمگی یکصد و یک پسر بوده باشد و خلف بزرگ او درجودهن ردئین تن بود که تیر و سنان و شمشیر برو کارگر
نمیشد در شجاعت و قوت دعوے انفراد داشت چون راجه پانڈ در ان صحرا بموجب دعای عابد در گزین صحبت داشتن با زن خود حرمتی
بربست زن خردش همراه او سوخت عابدان و زاهدان که در بیابان همسایه بودند هر پنج پسر زن کلان راجه پانڈ را در هستناپور بیاورده
اکثر مردم آن پسرانرا قبول کردند و بعضے قبول نمیکردند خصوص درجودهن پسر کلان دهرتراشت میگفت که چون راجه پانڈ بسبب نفرین
عابد ترک صحبت زنان کرده بود ایشان را چگونه پسران راجه تصور توان کرد درآنوقت سروش غیب آواز داد که اینها پانڈوان یعنی
پسران راجه پانڈ که بنمط بدیع و بذریعهٔ ملائکه بعالم وجود آمده اند و با این آواز گل از هوا بر سر ایشان بارید و صدای نقاره و بوق
و غوغاے عظیم از جانب آسمان برخاست تمامی مردم هستناپور از استماع این آواز حیران شده پانڈوانرا قبول کردند بحکم پتامه
که عم جد ایشان بود سایهٔ مرحمت و تربیت بر سر آنها انداخته معلمان دانشور و اساتذهٔ فرخ سیر برای تربیت مقرر نمود پانڈوان بمقتضای
استعداد خداداد و خرد مادرزاد در اندک فرصتے اکثر صحف بید و دانشها برخواندند و تمامی علوم تیراندازی و کمانداری و قواعد نیزه بازی
و تیغ گزاری آموخته بحد کمال رسانیدند جدهشتر که از همه کلانتر بود در محامد اوصاف و محاسن اخلاق مشهور گردید **ابیات** نکو روے
و نیک اختر و نیکخو ÷ بدل راست بازو به نیت نکو ÷ نه رایش بتدبیر محتاج غیر ÷ نه اعضای رایش بجز نقش خیر ÷ بگیتی ندیده کسی رنج ازو ÷
زشادی دل دوستان گنج ازو ÷ بآن دانش و رای تمکین و فر ÷ نیاید گمان کو بود از بشر ÷ و بهیم سین از جدهشتر خوردتر در قوت و زورمند
بود که درختان قوی را از جا بر کندے و فیلان کوه پیکر را برداشته بر زمین می انگندے و در علم گرز بازے و رزم سازی و با دشمن آویختن
و کشتی گرفتن نظیر نداشت **ابیات** بدان زور هرگز نباشد هژبر ÷ دو پایش بخاک اندر و سر به ابر ÷ چو او خشم گیرد بروز نبرد ÷ به پیشش
چه پیل و چه شیر و چه مرد ÷ چو آورد دست آهنگ بر کارزار ÷ نکردے برو تیغ فولاد کار ÷ نبود آدمی بود شیر عرین ÷ که باد ابر آن شیر مرد آفرین ÷
و ارجن که از بهیم سین خرد بود در کمانداری و تیراندازی از استادان روزگار و تیراندازان فرسوده کار در گذشت و این علم را بحدین بلغ
بالکمال رسانید باین حد که میگویند اگر یک تیر انداختے هزاران تیر از و بهم رسیده جانگزائی اعدا نمودی و اگر خواستی تیرهای مستخرج در هوا
بهم پیوسته و سرسایه گشته سد راه باد و باران شدے و همچنین طوفان باد و خاک و آب و آتش از تیر بر انگیخته اعدا را بآن هلاک میکرد و به تیر خود
سهام اعدا را اگرچه هزاران بیاید در عین هوا بریدے و نیز در رزمگاه بقوت افسون و زور باطنی گاهی بلند می نمود و گاهی پست و همچنین زمانی
فربه و زمانی لاغر و وقتی محبوب و ساعتے معیوب بنظر درے آمد و اگر خواستی از نظرها غائب شدے و همچنین نکل و سهدیو برادران غیر مادرے
ایشان در سوارے اسپ و فیل و ارابه و در قواعد نیزه بازے و تیغ زنے و سایر لوازم سپه دارے بی همتا بودند و بکمال اتفاق باهم بسر میبردند
و چنان بودند که گویا یک روح از پنج قالب سر بر آورده و جدهشتر برادر کلان خود را هر چهار برادر خرد مخدوم و ولی نعمت و خداوند مجازے
تصور نموده سر مو از امتثال امرش تجاوز روا نمی داشتند **ابیات** چه نیک اخترے کز بخت فیروز ÷ شود پیش بزرگان خدمت اندوز ÷
کسے کش بخت و دولت پاے گیرد ÷ بچشم بختیاران جاے گیرد ÷ و درجودهن پسر کلان دهرتراشت از مشاهده محامد پانڈوان بر آنها
حسد مے برد و از زور و قوت بهیم سین اندیشه ناک بوده آتش عناد در کانون سینه او مشتعل میگشت و بمقتضای آئین سلطنت
بعد انعدام پانڈوان و انقطاع رشتهٔ زندگے آنها قاصد گشته بارها بقصد هلاک بهیم سین که آنرا از همه زبردست و زورآور میدانست در سیر

دشکار که باتفاق یکدیگر در صحرا میرفتند زهر داد و چندمرتبه او را در خواب یافته دست و پا بحکم بسته در دریاے گنگ انداخت اما چون حراست
الٰهی شامل حال او بود اراده اش پیش نرفت و در هر مرتبه بهیم سین سلامت ماند چون دهترراشت جدشتر را بهمه صورت قابل نیابت ولی عهد
نمود و مدار کار جهانبانی در قبضهٔ اقتدار او گذاشت درجودهن زیاده تر حسد برده به پدر پیغام کرد که مرا از سلطنت محروم کرده اید من تاب
اطاعت جدشتر ندارم همین زمان خود را هلاک میکنم دهترراشت خاطر داشت پسر منظور داشته مقرر کرد که نصف ولایت بدرجودهن
باشد و جدشتر مع برادران خویش در شهر بناده برود و پیش از آنکه جدشتر در آن شهر رسد درجودهن کسان خود را تلقین کرده بود که عمارت
از صمغ و قیر و کاه و امثال ذلک تعمیر کنند و بعد از آنکه پاندوان در آنجا رسیده طرح اقامت اندازند قابو یافته آنرا آتش در دهند تا پاندوان
سوخته خاکستر شوند فرمان بران حسب الامر بعمل آورده عمارات صمغ و قیر مخفی تعمیر نمودند پاندوان بعد رسیدن در مکان از دغا بازی
وحیله پردازی معاندان واقف گشته نقبی در آنجا درست کرده شبی بدست خود آن عمارت را آتش زده از راه نقب بدر رفتند و بهیل زنی
با پنج پسر خود که اتفاقاً در آنجا آمده بود سوخت خاکستر گردید کسان درجودهن از سوختن بهیل زنی مع پسرانش هلاکت پاندوان مع مادر شان
تصور نموده مژده آنها بدرجودهن رسانیدند او بسے شادمان شد و پاندوان بعد برآمدن از آن مهلکه در صحرا رسیده بلباس زاهدان به
معابد و اماکن متبرکه هنود سیر بهر دیار نموده میبودند و دیوان و عفاریت را مے کشتند و شیر و کرگدن را شکار میکردند تا آنکه در شهر کنپله رسیدند
راجه درویدر دربان آنجا دخترے صاحب جمال و در حسن و خوبی بےمثال داشت و در آن ایام آن دختر بحد بلوغ رسیده بود راجه درویدر
بآئین نیاکان خویش فرمان روایان روی زمین را طلبداشته جشن عالی ترتیب داده بود تا هر کس که آن دختر پسند کند در عقد زوجیت او
در آورد و آنرا در زبان هند سومبر گویند و راجه مسطور چوبے کلان بسان قبق در میدان استاده کرده ماهی طلا بران بسته و دیگ کلان از
روغن پر کرده زیر چوب بر دیگدان گذاشته و کمانی در غایت بزرگی و سختی نهاده شرط نموده که هر کس این کمان را زه کرده ماهی را از بالاے
چوب به تیر زده در آن دیگ اندازد آن دختر در مناکحت او در آید روز دیگر تمامی راجهای آن عرصه در آمده بتقدیم شرط معهود بقدر مقدور
سعیها نمودند احدے از عهدهٔ آن بر آمدن نتوانست پاندوان بصورت گدایان در گوشه تماشائی بودند در آن وقت ارجن بر آمده کمان را
که در غایت سختی بود زه کرد و آنچنان تیر زد که ماهی طلا از بالاے قبق جدا شده در دیگ روغن افتاد آنگاه دختر راجه درویدر که درودی
نام داشت از میان چندین راجهاے والا شکوه بزند بازوے قوت گرفت نظارگیان از وقوع این قوت و جسارت آن گدا وش حیران
ماندند و احدی را یاراے آن نشد که با او مقاومت تواند کرد تقدیر ازلی بران رفته بود که آن دختر با پنج شوهر شود لهذا پاندوان
هر پنج برادر بموجب امر مادر خویش آنرا در زوجیت خود ها در آوردند هر یک هفتاد روز نوبت مقرر کرد چون در هستناپور خبر رسید
که پاندوان زنده هستند و دختر راجه درویدر را بزور گرفته اند دهترراشت کسان خود فرستاده ایشان را نزد خود طلبید و شفقت پدرانه
بجا آورده باز ولایت را منقسم نموده نصف بدرجودهن پسر خود بحال داشت و نصف به پاندوان داد و با ایشان عهود و مواثیق در باب اخلاص
در میان آورده پاندوان را رخصت داد که در شهر اندرپت بر ساحل دریاے جمنا که ثانی الحال آن شهر به دهلی مشهور گردیده رفته اقامت ورزید
راجه جدشتر در آن شهر رسیده باجراے احکام حکومت مستعد شد بزور شمشیر و قوت مردانگی اکثر ممالک به تسخیر در آورده فرمان روایان گیتی را
زبان پذیر گردانید چون دولت و مکنت بسیار بهم رسید جگ راج سو بوجه احسن که اجداد او را میسر نشده بود باتمام رسانید جگ راج سو باصطلاح
هند عبارت از عبادت عظمی است که انواع اطعمه بچندین هزار برهمن میدهند و ظروف طلا و نقره با نجماعه خیرات می کنند و افسونها خوانده
اقسام اغذیه و عطریات و اجناس نفیسه در ام العناصر انداخته خاکستر میسازند و عمده ترین شرائط این جگ آنست که راجهای روی
زمین جمع آمده تمامے امور و خدمات حتی که آب کشی و طعام پزے و آوردن شوئی و دیگر جزویات بذات خود بجا می آرند و این عبادت آنرا میسر شود

که حکمش بر جمیع بلاد جاری باشد چون راجه جدشتر را فرمانروایان هند و بزعم هنود حکام تمام عالم مطیع و منقاد بودند این جگ حسب المدعا
بانجام رسید درجودهن نیز درین جگ آمده شریک کار بود از دیدن شوکت و دولت راجه جدشتر عداوت کهن و حسد دیرین بتازگی دل
او را خراشید چون رخصت شده در هستناپور رسید این درد دل را با رفیقان خویش ظاهر کرده در برانداختن بنیاد دولت راجه جدشتر
مشورت کرد صلاح همگنان بران افتاد که مجلس قمار آراسته در میان عمل و غل بازی بکار برده ملک و مال از دو در قمار باید گرفت چون این
بنا گذاشته آمد راجه جدشتر را از اندرپت در هستناپور طلب داشته بعد دراز سخن مجلس قمار ترتیب یافت پاسه های نا راست ساخته
بکار داشتند چون تقدیر بران رفته بود که راجه جدشتر با برادران سرگشته بادیه ادبار و آبله پای بیابان افتقار گردد با وجود عقل و دانش
فریب دغل بازان خورده جمیع خزائن و دفائن و مال و ملک و اسباب تجملات سلطنت درباخت و از جمیع مایملک علیه الملک و المال
دست خود را خالی ساخت **ابیات** شد هر دو ز دست فتنه پامال ÷ نه ملک بدو بماند و نه مال ÷ بد باخت بدو سپهر بد ساز ÷
کج باخت بدو حریف کجباز ÷ بنشست بلا بخانه ربی ÷ برخاست عدو بپائے کوبی ÷ چون از ملک و مال چیزے نماند آنچنان مسلوب العقل
گردید که هر چهار برادر و بعد برادران خود را پس از ان دروپدی را که زوجه هر پنج برادر بود نوبت بنوبت درباخت وقوع این امر موجب
حیرت نظارگیان و باعث بدنامی او گردید و دوساسن برادر درجودهن بی آزرمی نموده دروپدی را موکشان و برهنه گویان
دران انجمن آورد و حسب الامر درجودهن خواست که برهنه سازد دران وقت آن ضعیفه حائض بود بجناب ایزد تعالی که ستار العیوب است
مناجات کرده استدعای حفظ ستر خویش نمود تضرع او بدرگاه مجیب الدعوات مستجاب گشت چون دوساسن بی آزرم پارچه از
بدن او بر گرفت بقدرت الهی پارچه دیگر برو ظاهر شد باز دوساسن رخت او از بدنش کشید تا در میان انجمن دروپدی برهنه و شرمنده شود باز
بقدرت الهی پارچه دیگر برو ظاهر شد بهمین آئین دوساسن لباس او بر سر آورد و از غیب کسوت دیگر با مرحمت میشد چندانکه دوساسن
از بر آوردن پارچه ها مانده شد و آنقدر پارچه از بدنش برآمد که از حد قیاس افزون بود بالضرور دوساسن دست ازو باز کشید در انحال
حاضران انجمن از دیدن اینحال چشم بر بستند و بر درجودهن و دوساسن و رفیقان آنها زبان لعنت برکشادند درجودهن از این
سخنان هیچ بخاطر نیاورده با وجود گرفتن ملک و مال چنان قرار داد که یک بازی دیگر باید باخت اگر جدشتر برد هر چه از ملک و مال باخته است
باز از آن او باشد و اگر درین مرتبه هم بباخت دوازده سال مع برادران در صحرا بگذراند و سال سیزدهم در معموره بطریق اختفا بسر برد
و اگر دران سال ظاهر شود باز دوازده سال در بیابان بوده باشد جدشتر که عقل او رفته و بخت او خفته بود بدین شرط بازی را
درباخت و با ایفای عهد و شرط مع برادران و دروپدی راه صحرا در پیش گرفت در انحال کرن که عمده بدخواهان پانڈوان بود از روی
استهزا گفت که ای دروپدی همراه پانڈوان چرا میروی بملازمت راجه درجودهن باش او در زوجیت تو مردے مقرر خواهد کرد
که آمیز دتر القمار نباز و نیز دوساسن بر زبان آورد که پانڈوان حکم خواجه سرایان دارند همراه آنها چه خواهی کرد یکے از ما بشوهریت
خود قبول کن تا بآسودگی بگذرانی همچنان بدگویان دیگر سخنان رکیکه بطعن و کنایه می گفتند و خنده میکردند پانڈوان شرمنده
و سر افگنده بودند بهیم سین میخواست که بزور بازوی خود انتقام از ان هرزه گویان بگیرد اما راجه جدشتر درین باب اجازت
نداد و بموجب شرط از هستناپور برآمده مع برادران رو بصحرا نهاد گویند که چون پانڈوان از ان شهر برآمدند ناگهان زمین
بلرزه در آمد و برق و صاعقه بدون ابر ظاهر شده غریدن گرفت با آنکه روز گرفتن آفتاب نبود تمام منکسف گشت و در روز ستاره از بالا بکمال
مهابت افتاد و بر کنار هستناپور بگرد دید و جانوران صحرائے بجانب آبادی آمدند و شغالان در روز بازار شهر رسیده فریاد کردند
و کرگسان بالای دروازه نشسته آواز نمودند و گل نیلوفری بر درختان و بیابان بشکفت و آب دریا سر بالا جاری گشت

درختان میوه بے موسم بار دادند و ماده گاو خرکره و دیگر حیوانات غیر جنس زائیدند و دیگر امور و آیات که باعث مهابت دلها تواند شد نمودار
گردید و دانایان گفتند که وقوع این قسم خوارق عادات دلالت میکند بر آنکه در اندک زمانی بشامت اعمال پسران دهرتراشت آفات و بلیات
عظیمه پدید خواهد گشت و خویشان هم بنتیجه بدکاریها فیست و نابود خواهند گردید بالجمله پانڈوان در صحرا رفته طرح اقامت انداختند پس از
چند سال ارجن بقوت ریاضت خویش در اندرلوک که عبارت از عالم ملکوت باشد بهمین پیکر عنصری رفته تماشائی آنجا گشت و راجه جدشتر
با برادران دیگر تمامی امکنه شریفه و بقاع متبرکه که عبارت از تیرتها باشد طواف کرده سیر ممالک هند نمود ارجن پنج سال در اندرلوک بوده
اقسام فنون تیراندازی از ملائک آموخته با اسباب و تجملات بسیار آمده به برادران ملحق گردید پانڈوان دوازده سال در بیابان تحمل
مشاق بے پایان بوده گذرانیدند و وقائع غریب و سوانح عجیب آنها نه نمود سال سیزدهم در شهر بیراته رسیده به تبدیل لباسهای
خود نوکر راجه بیراته شدند کسان درجودهن هر چند جست و جو نمودند ایشان را هرگز نیافتند چون سیزده سال بانقضا رسید ظاهر گشته
پیغام به درجودهن فرستادند که حصه ولایت ما را مرحمت فرمایند او از رعونت قبول نکرد باز پیغام نمودند که اگر حصه نباشد برای اکتفای
ضروری و قوت لایموت ما هر پنج برادر را پنج موضع که تیهل کرنال و اندرپت و برناوه و باندرپت عنایت نمایند تا بران قناعت کنیم و کار
با جنگ و جدل نکشد درجودهن بنابر جهالتی که داشت و اجلش هم نزدیک رسیده بود با آنکه پانڈوان به پنج موضع قناعت میکردند صلح
نکرده اراده جنگ را تصمیم داد و از اطراف راجهای والاشان که با او محبت و اتحاد یا اطاعت و انقیاد داشتند باعانت و امداد
طلبداشت و راجه جدشتر نیز از خویشان و منتسبان و اخلاص منشان خود که فرمانروائی بعض ممالک بودند استمداد و اعانت نمود در
اندک زمانی اعوان و انصار طرفین جمع آمده کارطلب شدند بسر حدیکه اجتماع اینقدر عساکر در هیچ سرکه نشان نشنیده چون ساحت گرکهیت
موافق عقائد هنود که اکنون بنام تهانیسر شهرت دارد و شدیدترین اماکن و بزرگترین معابد واقع شده و بقول دانشمندان هند
برهما که ذریعه آفرینش است در همان مکان باراده الهی موجود گشته حسب الامر باری جل مجده همانجا بایجاد آفرینش پرداخت
اعتقاد اجماعه آنکه هر کس از اهل نفوس در آن محل قالب تهی کند از آمدن دوباره در دنیا که عبارت از تناسخ بوده باشد نجات یابد و
در عقبی بهشت مقربان نصیب او شود و لهذا آن مکان عرصه کارزار قرار یافته معرکه پیکار جل و هشت کروه معین گردید طرفین چون امواج
دریای مواج از پی یکدیگر رسیدند و از کثرت گرد و غبار مواکب روی زمین و آسمان ناپیدا و از بسیاری جوش و خروش نمونه شور یوم النشور
هویدا بود و صدای نقاره و نای و دوله در زمین و زمان انداخت و های و هوی لشکریان گوش فلک کر ساخت **ابیات** برآمد ز هر دو
سپه بوق و کوس ÷ زمین آهنی شد سپهر آبنوس ÷ بلرزید کوه و بجنبید دشت ÷ غریو از بنهم آسمان در گذشت ÷ ز نای جگر تاب و فریاد
زنگ ÷ ز سر شعر بے بر دو از روے رنگ ÷ ز فریاد خرمهره و گاودم ÷ هژبران بصحرا شده کرده گم ÷ ز غریدن کوس خاره شگاف ÷
پر افگند سیمرغ در کوه قاف ÷ بتیو بغرید چون تند شیر ÷ در آمد برقص اژدرهای دلیر ÷ ز غریدن کوس خالی دماغ ÷ زمین لرزه
افتاد در کوه و راغ ÷ خروشیدن کوس رویینه کاس ÷ فتد شنده را داد در جان هراس ÷ ز شوریدن ناله کرنائے ÷ در افتاده تب
لرزه بر دست پیل پائے ÷ تو گوئی که باد قیامت وزید ÷ زمین پاره شد آسمان بردرید ÷

ذکر شروع جنگ پانڈوان

پانڈوان لشکر خود را بهفت بخش کرده روبه پیکار آوردند نخستین بهیم سین در میدان در آمده از نعره مهیب لرزه بر میدان
افگند و از آن آواز هولناک فیلان و اسپان خود را برهم گریختند و دیگر مخالفان ترسان و لرزان گریختند و گرزگران در دست
گرفته بیک ضرب چندین ارابه را با سواران بخاک میدان هموار ساخت و فیل و اسپ را برداشته بر زمین انداخت و آدمی ابر گردمی

از دو کثرت و بسیاری ما از رشت استخوانها بر شکست و نیز ارجن مثلی که شیر زیان بگله گوسفندان در آید در افواج مخالف در آمده سلک
جمعیت اعدا از هم گسیخت و از تیر خاره اشکاف خون هزاران هزار کس بر زمین ریخت و گروه گروه مخالفان بخاک هلاک انداخت از شجاعت
خود آثار قیامت نمودار ساخت همچنین درجودهن افواج خود را ترتیب و تسویه نموده حلقه های فیلان با کجیم و برگستوان آراسته عقب هر فیل
پنجاه سوار و پس هر سوار هفت پیاده برگماشت تا هرگاه فیلان را بر معاندان بگذرانند سواران و پیاده ها از دنبال آن نهابر آمده کار پردازی
نمایند و هساکر خود را البالا رے و بهیدی بهیکهم تیامه و درونه اچارج و کرن و دوساسن و بکن پنج بخش گردانید و برادران نکور در میدان
رخا و عرصه هیجا در آمده مثلی که شیران رمه آهو یا بازان صفوف کلنگ را پریشان سازند صفوف پانڈوان را متفرق گردانیدند و گاهی
را به تیر خارا گزار و شمشیر آبدار بر خاک انداخته جوهای خون روان ساختند بهیکهم تیامه کارپرداز بها نموده نوعی جنگ کرد که احدی
را تاب مقاومت با او نماند گویند که هر روز ده هزار کس را القوت سر پنجه شهامت و زور بازوی شجاعت بر خاک هلاک می انداخت
ده روز علی التواتر آنچنان مرد آزمائی روی نمود که زیاده از یک لک صاحب ارابه و فیل نشین و اسپ سوار از دست او کشته شد
بهمین آئین بهادران رزم آزما و دلاوران عرصه وغا مبارز خود خواسته و امتیاز بیگانه و آشنا برداشته با همدگر آویختند و خون هم
میریختند و هنوز گرم کارزار و آماده پیکار بودند که گویا مستانند یا رستم دستان و افلاک یا حیون کواکب نظاره گر بود و زبان
سیف و سنان مدح سرائی مبارزان می نمود بیت بدر رانه بد بر لب مرجان می مهر ❊ همه منتظر تا چه آرد سپهر ❊ القصه تا هجده
روز علی الاتصال محاربه صعب از هر دو طرف چنان روی داد که شرح آن از کتاب مهابهارت باید جست بیان جانفشانی
مردان آن میدان در دفتر ما گنجایش ندارد از انجا که در لوح تقدیر فتح و نصرت بنام راجه جدشتر ثبت گشته بود و بزور بازوی
اقبال و قوت سر پنجه طالع بی زوال بر درجودهن و دیگر مخالفان ظفر یافته غالب آمد در روز هجدهم درجودهن از ضرب گرز بهیکهم
بهیم سین با قبح حال قالب تهی کرده بمکافات اعمال شنیعه خود رسید و نیز برادران و خویشان و منتسبان او که با او در نا هنجاریها
رفیق بودند بجزای افعال رسیده رخت هستی بر بستند و درین جنگ هجده چهونی که باصطلاح اهل هند عبارتست از بست و یک هزار
و سه صد و هفتاد فیل سوار و همچنین عدد مبارزان ارابه سوار و یک لک و نود و شش هزار و سه صد و ده اسپ سوار و سه لک و
هشت هزار و پنجاه پیاده و عدد یک چهونی بجمیع پنج لک و چهل و هفت هزار و یکصد و بست نفر باشد و باین حساب از لشکریان
طرفین نود و یک لک و بست و هشت هزار و یکصد و شصت نفر آدمی سوای فیل و اسپ و غیره حیوانات که بعرصه پیکار رجوع آمده
بودند در هجده روز همه با تلف گشته راه پیمای مراحل عدم شدند غیر از یازده کس که زنده ماندند از انجمله بود کشن و سرجن برادر پانڈوان
و ساتگ جادو و هفت کس از طرف پانڈوان و کرپا چارج برهمن که استاد طرفین و صاحب سیف و قلم بود و اسوتهامان پسر درونه چارج
که نیز استاد طرفین بود و کیرت برما جادو که از جمله ابطال رجال رسخی و دانشمند بود و جگبش برادر غیر مادری درجودهن چار کس
از طرف کوروان ملخص آنکه کارزاری بروی کار آمد که بعد از ان تا حال که چهار هزار و هشت صد و شصت و پنج سال منقضی میشود بدین گونه
پیکاری نشان نشنیده هند بالجمله راجه جدشتر اگر چه فتح و نصرت یافت اما از فرو شدن حالم عالم ذیحیات علی الخصوص کشته گشتن
برادران و خویشان و دوستان و منتسبان و از انهم زیاده تر استیصال مربیان و مرشدان و استادان مثل بهیکهم تیامه و درونه
چارج و غیرهم نهایت متاسف گشته نظر بر بی بقائی دنیا و شوهر کشی این بیوه عروس نا انداخته دل از تعلقات بر گرفت و خواست
که ترک علائق نموده تلافی و تدارک به سیر و هیاسی نفس اماره بعبادات شاق و ریاضات ما لا یطاق نماید لیکن بهیکهم تیامه که درین هنگام
افتاده رمقی از حیات داشت به نصائح دلپذیر و مواعظ بی نظیر او را از ان اراده باز داشته ترغیب بامور سلطنت

و جهانداری در عدالت بعدالت و غم خواری رعیت و انواع تصدقات و خیرات که تفصیلش در کتب مطوله هنود خصوص مهابهارت است فرمود
بلکه او بی رهنمون گردید راجه جدشتر بموجب حکم او در دل شاد از سلطنت گشته در هستناپور که دارالسلطنت بود بملازمت دهرتراشت عم خود رسیده در گشته
شدن وجود من و دیگر پسرانش عذر خواست و بعد اجازت یافتن به تمشیت امور جهانبانی پرداخت و باتفاق هر چهار برادر خود که کلانترین آنها
در کتب هنود مسطور و اوصاف هر یک مشهور است اکثر ممالک را در حوزهٔ تصرف خود در آورده و دیگر فرمانروایان را فرمان پذیر خویش گردانیده
چون بیاس لیو به راجه جدشتر گفته بود که اگر جگ اسومیده بتقدیم رساند تشویشات خاطر او که از کشته شدن برادران و خویشان دارد رفع خواهد
و نیز کفارهٔ جرائم متعلقه و موهومه او است و باصطلاح هندوان این جگ عبارت است از عمل مخصوص و آن برین نهج است که اسپی موصوف
ببعضی اوصاف که آنهم چون عنقا غیر از نام نشانی ندارد بهم رسانیده مطلق العنان گردانند و فوجی عظیم از بهادران صف شکن و دلاوران
تیغ زن دنبال آن تعین میکنند و آن اسپ باراده خویش در تمام عالم سیر کند هر جا سر حکام آنجا خبر یافته باستقبال شتابند خدمتگاری بجا
نمایند هر کسی انحراف ورزد یا آن اسپ را بند د عساکر تعینه دنباله اسپ باستیصال و گوشمال او پرداخته او را بسزا رسانند و آن ملک را
مسخر گردانند و بهمین آئین فرمانروایان عالم را مطیع و منقاد نموده بجای خود برگردد و این جگ کسی را میسر تواند شد که حکم او بر تمام عالم جاری
باشد و هنود را در حق راجه جدشتر همین عقیده است که بر حکام اقالیم سبعه غالب آمد حسب الامر بیاس لیو بتقدیم جگ اسومیده مقید شده مصالح
مطلوبه فراهم آورده و اسپی موصوف باین صفت که نقره خنگ باشد و گوش راست آن سیاه بود بهم رسانیده بقاعده معین سردار ارجن
برادر خود را با افواج قاهره دنبال تعین کرد و اسپ مذکور در هر ولایت که میرسید حاکم آنجا باستقبال برآمده اطاعت می نمود و احدی یارا نبود که تخلف
و انحراف تواند ورزید تا آنکه ارجن دنبال اسپ سیر اکناف عالم نموده فرمانروایان هفت کشور را مطیع و منقاد کرده نقود و اجناس بیرون از حد
قیاس از هر دیار برسم پیشکش بدست آورده بعد از یکسال بملازمت راجه جدشتر رسیده مورد تحسین و آفرین گردید راجه این جگ را چنانچه گذشت
بتقدیم رسانیده آنقدر خیرات داد که بهمان اطراف ممالک و فقرا و مساکین از آن بی نیاز شدند بعد الفراغ ازین جگ با مور جهانبانی پرداخته
عرصهٔ عالم را باشعهٔ عدالت خود پر نور و معمور ساخت در عهد او بارانها بوقت و بر وفق خواهش مردم می بارید آفت قحط و وبا رو نمید از زمین
همه کشت پذیر و خرابه تمام و کمال مزروع می شد زراعات و دانه های زراعت بالیده تر میشد باغ و راغ سرسبز و شاداب بود و وحش
و طیور در کمال فربهی و خوشدلی سیر و طیر میکردند اهل حرفه و صنایع از مکاسب خود با سود مند و بطاعات و عبادات مشغول می بودند خبر
دزدی و راهزنی کسی نمی شنید عالمیان در حصار امن و امان کامران بودند بیت ز عدل او شده باز سفید جفت کلنگ + ز امن او شده
شیر سیه رفیق شغال + نه این دراز کند در زمین جور پنجه + نه آن فراز برد در هوای جور چنگال + گویند هر روز هشتاد هزار برهمن از مائدهٔ افضال
او بهره می یافت و دیگر محتاجان نیز بقدر قسمت کامیاب بودند راستی و درست گوئی چنان داشت که در تمام عمر زبانش ملوث کذب نیالوده غیر از
راستی حرفی بر زبان نمی آورد و تقدیم خدمت دهرتراشت عم خود نصب العین خود گردانیده حصول رضامندی او را بر جمیع امور مقدم
میداشت و امور جهانبانی بموجب حکمش سرانجام میداد و کلید جمیع خزائن و کارخانجات بدست او داده مختار گردانیده بود و دهرتراشت
نوعی زندگی میکرد که در زمان سلطنت پسران خود این قسم حکومت و فراغت میسرش نبود چون شانزده سال بدین منوال گذشت روزی
بهیم برادر خرد او که دهرتراشت را اصلا نمیخواست نزد او در تمام انجمن بر بازوی خود دست زد که آواز آن دور رفت و بر زبان آورد که این
بازوی من همانست که یک صد پسر دهرتراشت را با لشکر آنها بکشت دهرتراشت از استماع این سخن غمناک گشت و زیاده بر آن تاب بودن
با آنها نیاورده از جهت ترک تعلقات نموده مع زوجه خود گندهاری و کنتی مادر پاندوان و بدر برادر خویش در صحرا رفته بعبادت و ریاضت
اشتغال ورزید بعد سه سال بر کنار تالاب تانیسر بقولی در هردوار گنگ جهان گذران را پدرود نمود چنانچه بیاس لیو از حقیقت و

احوال پانڈوان وکوروان ودیگر حکایات بدیعه مفصل تحریر درآورده کتاب مهابهارت متضمن هژده باب مشتمل بر یک لک اشلوک درست
کرده انا بجمله هشتاد وشش هزار اشلوک در شرح حقیقت وطریقت وآئین خداجوئی وخداطلبی وضوابط ایزدپرستی وعدالت ونصائح و
سخاوت وکیفیت کنگی عالم ووجود عالمیان وبست وچهار هزار اشلوک مشتمل بر محاربات وجه تسمیه این کتاب بمهابهارت آنکه معنی مها بزرگ
ومعنی بهارت جنگ است چون مذکور جنگهای عظیمه دران کتاب اندراج یافته ازینجهت بمهابهارت موسوم گردید بیاس دیو درین کتاب
ولادت والده خویش وزادن خود بطرز غریب نیز آورده تفصیل این بطریق اجمال آنکه راجه عظیم الشان درچند بری بود روزی در صحرا بعشرت
شکار اشتغال داشت دران حال اورا از خیال زوجه خویش که با او اخلاص بسیار داشت شهوت غالب آمده انزال شد در آن آب منی را
در برگ درختی گذاشته حواله شاهین که بآن شکار میکرد نموده فرمود که در حرم سرا رفته بزوجه او برساند شاهین که شعور آدمیان داشت
حسب الامر راجه آن برگ را بمنقار گرفته به پرواز درآمد در اثنای راه شاهین دیگر اورا دیده دانست که طعمه در منقار اوست ازینجهت
با او رسیده درآویخت اتفاقاً در آویزه هر دو شاهین بالای دریای جمنا بوده از شورش آن جانوران آب منی از ان برگ ریخته در
دهان ماهی افتاد بارادت ایزدی ماهی حامله گشت وبعد از دو ماه ماهی بدام صیاد آمد چون صیاد شکم ماهی بشگافت پسری ودختری
بطریق توامان برآمدند ماهی گیر حیران شده آن پسر ودختر را بملازمت راجه برده حقیقت بعرض رسانید راجه پسر را بفرزندی خود
گرفته مین که در سنسکرت ماهی را گویند نام نهاد چون کلان شد ولایت کنار دریای ستلج بجاگیرش مرحمت ساخت وآن ولایت بنام ماچهی
واره بمناسبت اسمی پسر مذکور شهرت گرفت وراجه آن دختر را قبول نکرده ماهی گیر آنرا بفرزندی خود پرورش نمود چون بوی ماهی از بدنش
می آمد ازینجهت اورا مچهودری گفتندی وجوجن گندها نیز گفته اند واو کشتی خردی گرفته صادر و وارد را از دریا گذرانیدی واز
هیچکس چیزی نگرفتی چون مدتی گذشت وآن دختر بحد بلوغ رسید روزی پاراسر بن مکیت بن بشست بن برهما که از مرتاضین و
بزعم اهل هند منجمله باریافتگان درگاه ایزدی بود بر دریا عبور نمود دختر را دیده قاصد مباشرت با او شد دختر از صلابت ومهابت
عابد ترسیده التماس نمود که مرا از تقدیم امر شریف انحراف نیست اما از مردمیکه استاده اند شرم دارم پاراسر بقوت باطنی خود عملی بکار برد
که ابر سیاه پیدا گشته عالم را چنان تیره وتار ساخت که هیچکس انگشت دستش بنظر نمی آمد دران حال با آن زن صحبت داشت چون فارغ
شد همان زمان پسری ولادت یافت وهمان وقت آن پسر بسان جوانان چارده ساله گردید وپدر ومادر را تعظیم کرده رخصت حاصل
نموده در جنگل رفته بعبادت معبود حقیقی مشغول گشت پدر نام او بیاس دیو گذاشت واز تصرفات باطنی پاراسر هیچکس از صحبت این مرتاض
با آن دختر وولادت او آگهی نیافت وغنچه بکارت همچنان ناشگفته ماند وبوی ماهی که از بدنش می آمد ببوی خوش مبدل گشت واین همه
مقدمات را که تحریر درآمده زیاده از یکپاس نکشید وثانی الحال آن دختر در عقد زوجیت راجه سنتن درآمد وزعم علمای هند آنکه بیاس
دیو بعد ولادت در صحرا رفته بعبادت اشتغال ورزیده از واصلان درگاه وباریافتگان آگاه گردید واز موهبت الهی باطن او نوعی
انجلا پذیرفت که جمیع علوم ظاهری وباطنی مثل الهیات وطبیعی وریاضی ومنطق ومناظره وسائر علوم متعارفه بر او منکشف بود اگرچه
در بدایت ظهور عالم وعالمیان بموجب الهام الهی بید را برهما که ذریعه آفرینش مخلوقات اوست هویدا نموده ظاهر گردانید اما بیاس دیو آنرا
چهار بخش ساخته هر یک را باسمی موسوم گردانید یعنی رگ بید وسام بید وججر بید واتهربن بید وهر چهار بید را در عالمیان شائع ساخت
وکتب دیگر که پسران وپسرزادهای برهما از بید استنباط کرده مرتب نموده بودند واز انقلاب ادوار وازمان متمادی منعدم
گردیده بود مجدد آنها را پیرایه ظهور وبروز داد وکتاب مهابهارت که حقیقت آفرینش اهل افلاک واهل خاک وظهور عالم وعالمیان واحوال
پانڈوان وکوروان وحکایات بدیعه دیگر درو مندرج است از تصانیف اوست ونیز بیدانت شاستر که در علم الهی وطبیعی ومناظره ومنطق وریاضی

نظیر ندارد و او بظهور آورده و وحدت وجود را به براهین و تمثیلات بسیار اثبات نموده و اعتقاد دانشمندان این دیار آنست که از صحف حقه که از آسمان
گویند و نسخ تواریخ که پوران نامند و صحائف حکمت و نجوم و دیگر دانشها انچه بیاس دیو رواج داده و مسطور و معتبر و عمل بران عبادت و نتیجه
اجر در آخرت است و سوای آن انچه بزم آرایان سخن و نکته طرازان هر فن کتب و رسائل و اقوال و مسائل اختراع کرده اند لائق اعتبار و
مفید دار قرار نیست و نیز اعتقاد اینجماعه آنکه بیاس دیو خلعت هستی جاوید بدوش گرفته تا حال در عالم علوی و سفلی سیار است و بر خفایای امور ماضی
و استقبال و اسرار حال و مآل آگهی دارد و انچه منجو است بعرصه ظهور مے آورد چنانچه غرائب حکایات و عجائب خوارق عادات ازو در کتب
معتبره هند مندرج است و همچنین از سرے کرشن و بهیم و ارجن و کرن و درجودهن و دیگر بهادران فیل افگن کارهای بزرگ و امور سترگ منقول
است که هرگز عقل در قبول آن اقبال نمی کند و مستمعان از شنیدن آن در گرداب تعجب و ورطه تحیر فرو میروند و شرح نگاری آنها در کتاب
مهابهارت بتفصیل مذکور علمای هند قائل اند که مدار گردش روزگار بر چهار دور است +
اول ست جگ هفده لک و بیست و هشت هزار سال و اهل آن دور از غنی و فقیر و صغیر و کبیر بصفات راستی و درست کرداری و دیانت
و پرهیزگاری و بکمال زور و قوت می باشند و عمر طبیعی آن مردم یک لک سال است +
دوم ترتیا دوازده لک و نود و شش هزار سال و درین دور عمر و قوت و قامت و صفات حسنه نسبت بدور اول دهم حصه باقی میماند
و عمر طبیعی مردم ده هزار سال +
سوم دواپر هشت لک و شصت و چهار هزار سال و درین دور نیز از عمر و قوت و نکوکاری نسبت بدوم نه حصه زائل میگردد و عمر
طبیعی هزار سال می شود +
چهارم کلجگ چهار لک و سی و دو هزار سال و درین دور هم از عمر و قوت و اوصاف نیک بدستوری که نوشته شد دهم حصه باقی میماند و عمر
طبیعی صد سال است این دور از جمیع ادوار زبون و فاسد قرار داده اند و اهل این زمانه از صفات حسنه دور و بملکات ذمیمه نزدیک می باشند +
از نجاست که اهل ادوار سابقه قدرت بسیار داشته موافق آن ازمنه مصدر امور عظیمه مے شدند و اهل این زمانه که قادر بران کردار
و اعمال نمی توانند شد آنرا از طاقت بشری زیاده تصور نموده در لجه حیرت فرو میروند و این ادوار تا انقطاع رشته عالم که امتداد آن بیرون
از حیطه شمار و افزون از حد قیاس نشان میدهند بمانند گردش چرخ علی التواتر میرسد و در وقت رسیدن هر دور دیگر بسان تبدل بهار و خزان
وضع و اطوار مردم از محاسن صفات بقبائح ملکات بروشی که بقلم آمده تبدیل می یابد و اوضاع مردم مطابق دوری که میرسد میگردد و چون
پانڈوان در آخر دور دواپر بودند در اندک مدت آن دور بانقضا رسید و شروع دور کلجگ گردید اوضاع و اطوار زمانیان برگشت و علامات
فساد نمودار گشت چنانچه قصه نقل میکنند که پیش از شروع دور کلجگ شخصی در هستناپور که مصری عظیم بود خانه سنگینی از شخصے خریده و
شروع عمارت نمود قضارا بسیاری نقود از زیر زمین در ان خانه بر آمد چون هنوز زمان حق شناسی بود آن شخص بفروشنده خانه اظهار
نمود که من خانه که از تو خریده ام خزینه مدفونه داخل بیع نبود نقودے که از ان بر آمده تعلق بتو دارد آن مرد پاسخ داد که من خانه را با انچه در وست
بدست تو فروخته ام نقود یا هر چیز از انخانه بر آید ما را در ان حقے نیست اگر این زر نصیب من بودی دران روز ظاهر شدے که در دست
تصرف من بود امروز که آن خانه ملک تست این نقود نیز از آن تو باشد آن هر دو شخص درین گفتگو باهم پیچیده واحدی دست تصرف
دران نیالوده این سانحه را در دار العداله راجه جدشتر آوردند راجه که دانای احوال بود بخاطر آورد که عنقریب دور کلجگ میرسد نیت مردم
باین طور نخواهد ماند بآن هر دو شخص فرمود که بالفعل این نقود بطریق امانت بوده باشد بعد چند روز قصه را شنیده فیصله کرده خواهد شد
چون دور کلجگ در رسید طرز و وضع مردم دگرگون گردید بائع و مشترے بر نقود مسطور بر خلاف گفتگوی سابق باهدگر مناقشه نموده بائع

عوا میکرد که من خانه را فروخته ام نه نقود و دفینه مشتری میگفت که من خانه را با عرصهٔ آن خریده قیمت داده ام این نقود تعلق ب
این مقدمه باز در محکمهٔ عدالت راجه رجوع گشت و دعواے طرفین برعکس وضع نخستین بظهور پیوست دانست که برگشتگی ا
در کلجگ است ازین جهت دل از تعلقات برداشت و ایضا دران ایام خبر هلاکت تمامے جادوان در رفتن سرکشی
بشرحیکه در مهابهارت مرقوم است بسمع راجه جدشتر رسید قبای حیات در برش تنگ آمده عالم در نظرش تار گردید
ترک سلطنت نموده توشهٔ آخرت بساز د +

ذکر سلطنت پریچهت بن ابهمن بن ارجن و ترک تعلقات پانڈوان

لهذا پریچهت بن ابهمن بن ارجن را که از اولاد هر پنج برادر غیر از و وارث نبود قشقهٔ فرمانروائی بر پیشانی کشیده و جهیهن دهر را
راو زیر مدار علیه گردانیده ترک جهانبانی نمود و گوشواره از گوش و حمائل جواهر از گردن و بازو و لباس شاهی از تن بر آورده پوست درخت
پوشید و برادرانش نیز متابعت او کردند همه باتفاق یکدیگر از شهر برآمده رو بصحرا نهادند مردان و زنان عقب ایشان میرفتند و بی اختیار
گریه میکردند راجه همه را دلاسا نموده وداع کرد و هر پنج برادر و دروپدی زوجه ایشان بجانب شرق روان شده سیر ولایت بنگاله
و آن حدود نموده در دکن آمدند و تمام آن ممالک را گشته بگجرات رسیدند و از انجا بدوارکا آمده بیاد دهری کرشن و بلبهدر گریه ها کردند و از انجا
سیر ولایت ٹهٹهه و ملتان و پنجاب نموده در کوه بدری رفته ریاضات شاقه کشیدند و بکفارت عصیان مع ابراز گناهان که برادران و خویشان
را کشته بودند خود ها را در کوه برف که آنرا هماچل گویند فرو هشتند و ابدان خود ها بکشاده پیشانی مانند برف گداخته در دنیا نیکنامے و در
آخرت رتبهٔ بلند یافتند مگر راجه جدشتر در برف گداخته نشد با بدن عنصرے به بهشت رفت **ابیات** بمردند و بردند نیکی بسے +
چنین نیکنامے نبرده کسے + زهی نیکنامی که تا این زمان + چو خورشید روشن بود نام شان + ایام سلطنت کوروان و پانڈوان باتفاق
همدیگر هفتاد و شش سال و در جودهن پسر دهرتراشت بتنهائی سیزده سال و راجه جدشتر بعد جنگ مهابهارت و کشته شدن درجودهن سی
و شش سال است و مجموع یکصد و بیست و پنج سال مے شود در زمانیکه پانڈوان را با کوروان محاربه رو داد پسران هر پنج برادر تمامی
در رزمگاه کشته شدند پانڈوان بسبب بی اولادے گسسته خاطر و شکسته دل گردیده تخم هزاران غم در مزرعهٔ دل کاشته محض از عنایات
ایزدے امیدی داشتند چون تقدیر بهمان رفته بود که مدت متمادی فرمانروائی در نسل پانڈوان باشد لهذا بعضے از زنهای ابهمن بن ارجن
دران وقتے که ابهمن در جنگ چکابوه کشته شد حامله بود و بعد انقضاے مدت معهود از بطن او پسرے سعادت اثر ولادت یافت نام آن را
پریچهت نهادند پانڈوان که از نسل نا امید بودند بوجود این مولود زندگی از سر گرفتند و امیدوار بقاے نام و نشان گردیدند و انواع شادمانی کردند +
بیت بعد نومیدے بسے امیدهاست + در پس ظلمت بسے خورشیدهاست + القصه پریچهت در صورت و سیرت زیاده از درد
قوت بے همتا بود و بعد از ان که پانڈوان رخت هستی بر بستند سریر آرای جهانبانی گشته باحیای مراسم معدلت و جهانداری کوشید بعض
دادگسترے و رعیت پروری نام خود و آباے خویشتن را روشن کرد **بیت** آسود جهان بدولت او + افروخت نظر ز طلعت او +
راجه پریچهت هم مانند نیاکان خود شکار دوست بود اکثر اوقات در صحرا رفته بهمان کار اشتغال داشتی و از احوال رعایا خبر گرفتی و ملاحظت
عابدان که در بیابان بعبادت مشغول بودند نمودے چون مدتے بدین نمط گذشت روزے بعادت معهود بعزم شکار بیرون راند
و آهوئے تیر از دست راجه خورده برمید و صحرا نورد گردید راجه تعاقب او کرده آن قدر راه برید که از لشکر خویش جدا افتاد و از بسیاری
تگ و دو خسته و تشنه گشت بهامی آب بهر طرف میدوید قضارا گذارش بر درویشے ریاضت کیش افتاد او بر سادهٔ طاعت معتکف زاویهٔ
ریاضت بوده اوقات عزیز را در یاد رب العباد بسر می برد فر خداآگهی از جبین اسعد ضح و شکوه عرفان پناهی از پیشانی نورانی او لائح بود

محاسن سپید بر گرد چهرهٔ نورانیش مانند خط شعاعی از نور خورشید ظاهر و فروغ حقیقت از ناصیهٔ خاکستر آلودش بسان آتش لهراه
ابیات در خاک شگفته بوستانی + در گرد نهفته آسمانی + از خلق نشسته بر کنارے + وز دلق گسسته هیچتارے + راجه آن
عبادت کیش را دیده از اسپ فرود آمد و طلب آب نمود درویش از انکه مستغرق عبادت بود ندانست کیست و چه میگوید راجه که از
آتش تشنگی برشته بود نایرهٔ غضبش شعله در کشیده مردهٔ مارے را که دران حوالی افتاده بود بگوشهٔ کمان برداشته در گلوے آن زاهد
انداخت و ازان مکان بمسکن خویش راهی گردید و درویش همچنان بکار خود مشغول و مار در گلویش آویزان بود پسر آن عابد که از مدتی
درگوشهٔ بعبادت مشغول بود آن را سرنگی گفتندے اتفاقاً دران روز از عبادتے که داشت الفراغ یافته شادان و فرحان لقصد ملازمت
پدر سے آمد کسے باو گفت که راجه پریچهت مار مرده در گردن پدرت انداخته رفت سرنگی شنیده خشمناک گشت و بر کنار آب رفته بعد
غسل بجناب احدیت مناجات نمود که هر کس مار در گردن پدر من انداخته بعد هفت روز تچهک مار او را گزیده بر خاک هلاک اندازد
دعای او مستجاب گشت چون از مناجات فارغ گشته بخدمت پدر رسید دید که بهمان نمط در ریاضت مستغرق است و مار مرده در گردنش
آویخته از دیدن اینحال بآواز بلند آنقدر گریست که پدرش ازانحال باز آمد سرنگی گفت ای پدر هر کس که در گردن تو مار انداخته من
او را دعاے بد کردم پدر آزرده گشت و گفت بسیار بد کردی که آنچنان راجه عادل رعیت پرور که بندگان خدا در سایه دولت او آسوده اند
دعاے بد نمودے یکی از خدمهٔ خویش نزد راجه فرستاده او را ازین نفرین پسر خود آگهی داد راجه باستماع این خبر مبتلای دو غم گردید یکی آنکه در خدمت
عابد سوادبے از وے بعمل آمد دوم آنکه نفرین مستجاب الدعواتی بعد هفت روز جهان گذران را پدرود باید نمود و فرستادهٔ درویش را
رخصت کرده بمشورت ارکان دولت و اعیان مملکت ستونی در میان دریای گنگ ایستاده کرده پاره عمارت که رسیدن مار در آنجا
متصور نباشد بران احداث نمود و با مصاحبان دانش پیشه و خردمندان درست اندیشه دران مکان تحصن جست و خواست که رد
قضا و دعا نماید و در حواشے آن جمعی کثیر از افسون خوانان و مارگیران و دیگر مستحفظان مقرر کرده قدغن نمود که بدون امر کسے انگذارند
که دران مکان تواند رسید و دارو هائیکه در رفع سم مار مجرب بود نزد خود موجود داشت و دران ایام غیر از یاد رب العباد هیچ کار نه پرداخت
و اصلا چیزے نخورد تا شش روز بدین آئین گذشت چون روز هفتم در رسید تچهک مار بحکم آفریدگار بصورت آدم گشته لقصد هلاک
راجه از مکان خویش راهی گشت در اثنای راه دهنتر نام حکیم که باعتقاد هنود گویا معجزهٔ مسیحائی داشت با تچهک ملاقی گردید باز و پرسید
که کیستی و کجا میروے حکیم گفت شنیده ام که راجه را مارے بنفرین ریاضت کیشے خواهد گزید میروم تا آن راجه را که از فیض عدلش
زیردستان در مهد امن و امان هستند بعد از ان که مار بگزد بهر دارو و افسون چاره گرے نمایم افعی گفت آن مار که راجه را خواهد گزید منم
اگر تو این قدر قدرت دارے که گزیدهٔ مار را زنده گردانی بالفعل این درخت را بزهر خویش خاکستر میسازم تو افسون خود را با متحان
در آر این بگفت و درختی را که مانند چتر سلاطین مدور و بر خلائق سایه گستر بود و از غایت بلندے شاخش تا بطوبے رسیده و بیخ او تا شاخ گاو
زمین دویده ابیات گذشته شاخ زین فیروزه کاخش + ملائک گشته گنجشکان شاخش + چو سکان صوامع سبز پوشے + ز جنبش
تیز وجدے پر خروشے + ستاده در مقام استقامت + فگنده بر زمین ظل کرامت + پئی تسبیح هر برگش زبانی + بنام ایزد عجب
تسبیح خوانی + فی الفور باتش زهر خویش خاکستر ساخت حکیم دهنتر بلا امهال بیاری افسونی که میدانست باز آن درخت را بطرزے
که استاده بود درست نمود حتے آدمی چند که بر شاخهاے او هیزم مے بریدند و انواع طیور که بران آشیان داشتند و تمام
حشرات مثل مور و مگس و عنکبوت و غیرهم که بالاے او مے دویدند و همه خاکستر شده بودند خلعت هستی تازگی پوشانید تچهک
اژدها از مشاهدهٔ این کار در گرداب حیرت فرو رفته با خود گفت که راجه را باقتضاے اجابت دعای بدعابد بنهانخانهٔ عدم

باید فرستاد اگر این حکیم پیش راجه برسد باک ازو شوار است فکری باید کرد که حکیم نزد راجه نرسد آنگاه دهنتر را ستوده گفت که تو نزد راجه
بغرض میروی که چاره زهر من نموده زرے بگیری هرچه خواهی ازین جا از من بگیر و بجای خود برگرد دهنتر با خود گفت که اگر اجل راجه رسیده
است افسون من سودی نخواهد داد اگر منفعت هم رسد چه دانم که چه خواهد داد نقدے را که تچهک خاطر خواه من میدهد گذاشتن در نسیه محنت
کشیدن ابلهی است و مغلوب حرص و طمع گردیده با تچهک گفت چه میدهی بده تا بجای خود برگردم تچهک خوشوقت شده جوهری بے بها
داد و گفت خاصیت این جوهر آنست که هرچه ازو خواهی بتو حاصل شود دیگر با تو شرط می کنم که هرگاه مرا طلب کنی نزد تو حاضر شوم و خدمتی
که بفرمائی بتقدیم آن منت کشم دهنتر آن جوهر را گرفته برگشت تچهک بجمعیت خاطر در هستناپور رسیده دید که راجه در جای محفوظ اقامت
ورزیده مارگیران و افسون گران و اطبا و حکما بر دور آن نشسته اند و نوعی احتیاط بکار می برند که احدے گرد آن نمیتواند گردید برهمنان
بید خوان را دید که نزد راجه آمد و رفت داشتند تچهک فرزندان خود را طلب داشته هر یک را بصورت برهمن آراسته بدست هر یکی میوه داد
چون برهمنان ممنوع نبودند از دربانان و نگاهبانان اجازت گرفته اندرون رفتند و خود بصورت کرمک خردی برآمده در میان یکی از میوه ها که
بدست فرزندان خود داده بود نشسته پنهان گشت فرزندانش که بصورت برهمنان متمثل شده بودند نزد راجه رسیده دعا کردند و میوه ها بطریق تحفه
گذرانیدند راجه میوه ها را با امرا و وزرا بخشید منجمله آن یک میوه آخرین که در آن تچهک پنهان بود برای خود برداشت تچهک بصورت کرمک خردی برآمد راجه
کرمک را دیده بحاضران گفت که هفت روز که درویش زاده گفته بود گذشت و اکنون آفتاب غروب میشود قلب که گفته آن برهمن عابد دروغ نشود چه عجب که
همین کرمک تچهک باشد بعد از آن کرمک را برداشته بر گردن خود نهاد در آن وقت تچهک خود را در غایت عظمت و مهابت ظاهر کرده بر راجه پیچید گردن
خود را بلند برداشت و سر خود را بگردن راجه نهاده بگزید و متوجه هوا گشت و از تاثیر زهر آن مار در آن مکان آتش گرفت و برهمنان که در صحبت
راجه بودند به تعجیل از آن جا بگریختند و تمام آن خانه با جمع راجه بسوخت و ستونی که بر آن جائی برای بودن راجه عمارت کرده بودند بصدمه
افتاد که آوازی چون صدای صاعقه ازو برآمد در آن شب ساکنان هستناپور از کمال دهشت خواب نکردند روز دیگر جثه سوخته راجه را
برآورده در آب گنگ انداختند چند روز که راجه در انجا منتظر مرگ بود باستماع ماجرای احوال اسلاف خویش و بیدهت شاستر که بزعم هنود
استماع آن ثمر نجات از تعلقات است و نتیج رستگاری از عذاب عقبی و کتاب بهاگوت که مشتمل بر جلائل علوم و متضمن احوال هر یکی شان و
نزد ارباب هند معتبر و بزرگتر است اشتغال میداشت و جامع آن سکهدیو بن بیاسدیو در همان ایام است که در آن مکان انیس
صحبت و رفیق انجمن بود و از آن زمان در هندوستان و هندوان مشهور گشته مدت سلطنت راجه پریکهیت شصت سال ؛

ذکر سلطنت راجه جنمی جی پسر راجه پریکهیت

بعد از آنکه راجه پریکهیت بنوعی که نوشته شد رخت هستی بربست امرا و وزرا باتفاق راجه جنمی جی را که خلف بزرگ او بود جانشین
پدر گردانیده کمر خدمت بر میان بستند و اطاعت او را سعادت شمردند این راجه با وجود خرد سالے آنچنان ضبط و ربط احکام
سلطنت و بندوبست اطراف مملکت کرد که احدی را یارای تخلف و انحراف نماند و رعایا و برایا در مهد امن و امان آسودند گویند
بعد چندگاه راجه در ولایت شمال لشکر کشیده فرمان روایان آن دیار را بعد محاربه مطیع و منقاد خود گردانید و ممالک مقبوضه آنها
در قبضه خویش آورده مراجعت بدار السلطنه هستناپور نمود در این ایام جرتکار نام عابدے که در زمان خویش بفضل و کمال
مشهور بود بمجلس راجه در آمد راجه ورود آن عابد از سعادت خود شمرده کمال احترام بجا آورد عابد گفت که ای راجه راجهائے
را که با تو هیچ بدے نکرده اند رنجانیدن و ولایت آنها گرفتن و محاربات کرده بنده های خدا را کشتن و ممالک را پایمال حوادث
نموده مظلمه دنیا و آخرت اندوختن چه خوبی دارد که بر خود می پسندی دار میکه بر ذمه همت تو لازم و تقدیم آن وسیله نیکنامی دنیا

وازجمله سعادت جبلی هست بمحافظت نفس راجه پریچهت آن کار ضرور می نمود که سرا یا مکرر قبا فرمود چند تا که مهابت تکهک کاید معرفت شوا
بود چون مار گشته و تو با وجود قدرت و قوت انتقام خون پدر تا حال غافلی آری عوض خون پدر تکهک را بالقصاص رسانی نام نیک
تو تا انقراض زمان پایدار خواهد ماند راجه از گفتار مانیا فکر کرده آب از دیده بهت او فرو بنشست و خون غیرت در دلش جوشید اهتمام
بر سجا آورد که تکهک با هم یاران خاکستر گردد نیک تخم را برداشته از در قهر تنی برانداز و بنا بر این اندیشه دانایان زمان و برهمنان بید خوان
که در افسون دانی و بید خوانی نظیر و عدیل نداشتند به بزم هنود بقوت افسون سالکان عالم علوی را بزمین آوردن می توانستند
بلکه آفتاب و ماهتاب را مسخر کردن میدانستند به پیشگاه خویش حاضر آمده و مصالح و اسباب کشتن ماران آنچه مطلوب بود همه را موجود
کرد باتفاق ایشان برهمنان افسون مار آتش عظیم ترتیب یافته افسون خوانی آغاز گردید از تاثیرات افسون و طلسمات امداد ازدها
بی اختیار از سوراخهای زمین و مغارهای کوه بلکه از عالم بالا و تحت الثری بهم آمده پروانه وار خود را بآن آتش بی زنهار زده
پاک میشدند اول بست هزار مار ماده سوخته بعد یک لک پس از آن یازده لک و بیس یک کرور بعد از آن نوبت ده کرور
بعد از آن ماران بی شمار رسیده خاکستر میشدند از آنجمله چندی چهره اسپ بودند فریقی بسان فیل خرطوم داشتند و گروهی را مانند
آدمیان گوش و بینی و دهن بود اکثرے دو سر و سه سر و چهار سر بودند و بعضی بقدر یک کروه و دو کروه و سه کروه دراز بودند و بعضے
بهر صورت و شکل که میخواستند بر می آمدند و بهر جا که اراده میکردند میرفتند ازین قبیل طوائف ماران آن قدر سوختند که از روغن بدن
ایشان جویها روان شد و توده آتش بنهایت بلند گردید و دود آن بگردون گردان رسید و از تصرف افسون برهمنان مارکان
جمعیت سیکه ناگ که بقول براهمه هنود کره زمین بر یک سر از هزار سر خود گرفته است اختلال افتاد و آن حامل غبرا خواست که
دوش خود را از بار زمین سبک ساخته پهلو تهی گرداند و خود را با اصناف خود در آن آتش سوزان انداز و لیکن چون اراده ایزد
جهان آرا بآن رفته بود که ارض غبرا یکبارگی متزلزل و تخم ماران بالمره مستاصل نگردد سیکه ناگ بمکان خویش متمکن ماند در آن وقت
استیک نام درویشی برهمن که صاحب فضل و کمال بود در انجمن راجه وارد گشته بعد از ادای دعا و ثنا شفاعت ماران نموده استعفای
تقصیرات بزرگ آنها نمود و باستدعای آن درویش شعله آتش غضب راجه فرو نشست و بقیه ماران از آن آتش جان ستان سلامت
اندر رستند بمانند که تکهک را نیز که همه آتش انتقام برای او افروخته شده بود در اصناف ماران بطفیل از خاکستر گردیدن بشفاعت
عابد نجات یافت و اکثر برانند که تکهک با ماران دیگر پاک شد راجه بعد انصرام این کار مجلسی عالی ترتیب داده چندین هزار برهمن را طعام
و غلّه و نقود و ظروف طلا و نقره مرحمت ساخت و حکام اطراف را که درین جشن حاضر شده بودند لوازم ضیافت در خور حال هر کدام
بجا آورده خوشنود و مرخص فرمود القصه بعد الفراغ این امر راجه بانتظام مهام جهانبانی اشتغال ورزیده و آبیاری عدالت
بوستان عالم را رونق و طراوت بخشید پس از انقضای مدتی متمادی بیاسدیو را در انجمن او گذشت راجه از آن دانای اسرار
سوال کرد که اجداد من یعنی پاندوان با وجود دانش خداداد و وجود لقای عمر و دولت و دانسته چرا عزم محاربه مهابهارت جزم نموده
باعث خونریزی برادران و اقارب و ناصحان که اکثر زیب حیات گشتند بیاسدیو ببانگ برکشاد که بارادت ایزدی آنچه شدنی
بود بمنصه ظهور رسید راجه گفت که آنها با وجود آن همه کمال و قدرت این شدنی را چرا چاره نکردند بیاسدیو جواب داد که تمنا فرما کیست
که تقدیر آفریدگار را تدارک تواند نمود هرگاه از امر خداوند مجاز نیست از اراده خداوند حقیقی کرا یارا است که عدول تواند کرد
بالفعل امری از پرده غیب بر دست تو ظاهر شدنی است و تو بآن گناه ماخوذ خواهی گشت من علاج آن بتو میگویم اگر میتوانی
آن امر را که در باره تو تقدیر بر آن رفته است چاره گری کن راجه در گرداب حیرت فرو رفته پرسید که آن چیست خدارا بر حال من رحم کن

وعلاج آن بفرما تا در تدارک آن بدل جهد خود نمایم **بیت** علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد + دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست ٭ بیاس دیو بمقتضاے آگهی گفت که در فلان تاریخ سوداگرے اسپ زیبا منظر خوشخرام بر درگاه تو خواهد آورد باید که تو آن اسپ را منظر خویش در نیاری و بر تقدیر دیدن آنرا خرید نکنی و در صورت خریدن بران سوار نشوی اگر سوار خواهی شد آن اسپ ترا بلا توقف در بیابانی خواهد برد و دران بیابان عورتی صاحب جمال بنظر تو خواهد آمد باید که مبتلاے حسن او نشوے و او را ازدواج خود نیاری و بر تقدیر تزویج و آوردنش بخانه محکوم حکم او نشوی در صورتیکه آن عورت را در خانه آورده مامور امرش خواهی گردید گناهی عظیم از تو بعرصه ظهور خواهد رسید بیاس دیو بعد اظهار این معنی از نظر غائب شد قضا را در روز معهود تاجرے اسپ موصوف بر درگاه راجه حاضر ساخت **ابیات** چو وحشی گور در صحرا نگار + چو آبی مرغ در دریا شناور + بوقت حمله برق آسا جهنده + بگاه پویه چون صرصر دونده ٭ اگر سایه فگندے تازیانه + بردن جستی ز میدان زمانه + طوائف انام از خاص و عام بواسطه دیدنش ازدحام آوردند و این خبر براجه رسید چون امرے از پرده غیب ظاهر شدنی بود قضا نقابی بر دیده عقل و دانش راجه انداخته بران داشت که بی اختیار براے دیدن اسپ از حرم سراے خود بیرون آمد اسپی دید در غایت خوبی و زیبائی و بدون تامل بران سوار گردید بمجرد آنکه راجه بر اسپ بر آمد آن ابر برق رفتار راجه را در بیابانی بی پایان رسانید راجه دران بیابان هولناک رسیده متعجب شد و بر خود لرزیده چپ و راست دوید ناگهان نازنینی چهارده ساله که رشک ماه چهارده توان گفت بنظرش در آمد راجه بمجرد دیدن بیخود گردید و بمشاهده اداهاے نازنین و گفتار شیرین او زیاده تر مبتلا گشته همانجا بآئین خود با او عقد زوجیت بسته آن خرمن گل را حمائل وار کشیده چست برگرفت و بعد تقدیم مراسم زفاف بدار السلطنت آورده از جمیع نسوان حرم سرا رتبه او عالی تر ساخت و رانی ساخته بکامرانی پرداخت و چنان محکوم او گردید که سر مو خلاف امرش بعمل نمی آورد اتفاقاً روزی جماعه برهمنان بر مائده راجه انواع مطعومات شیرین و خوش و نمکین و ترش بقصد حصول ثواب پیش آن جماعه حاضر آورد **بیت** خورشهای الوان ز اندازه بیش + بخوانهای زرین نهادند پیش + آن جماعه از هر جنس لقمه بکام خواهش میرسانیدند در اثناے این حال همان رانی که باعث صد گونه بلا و سرمایه آفتها بود با هزاران کرشمه و ناز از پرده بیرون آمده بر برهمنان جلوه گری نمود جماعه برهمنان بمجرد نظاره آن ماه پاره فریفته جمال او گشته دست از طعام باز کشیدند و مانند صورت بی جان در تماشاے حسن او حیران ماندند راجه از مشاهده آن حال خشمناک و قاصد هلاک آنها گردیده تمامی برهمنان را در طرفة العین با خاک برابر و مفقود العین و الاثر گردانیده بآن خون ناحق وبال و نکال دنیا و عقبی اندوخت سعدی **بیت** چو خشم آیدت بر گناه کسی + تامل کنش در عقوبت بسے + به تندی سبک دست بردن به تیغ + بدندان گزد پشت دست دریغ + بعد از وقوع این امر راجه متنبه گشته افسوس بسیار و گریه و زارے آغاز کرد و تخم ندامت در مزرعه دل میکاشت و پشیمانی او سودے نداشت دران حال بیاس دیو حاضر گشته گفت ای راجه با آنکه من ترا ازین امر آگهی داده بودم چرا مرتکب این امر شدی راجه زبان بعذر خواهی کشود و بخضوع و خشوع التماس نمود که الحال توجه فرموده راه تدارکی باید نمود که بوسیله آن در آخرت به عقوبتی ماخوذ نشوم بیاس دیو گفت چاره این است که تصدق بسیار نموده کتاب مهابهارت را که مشتمل بر اسرار حقائق و ایزد پرستی و مشتمل بر احوال پانڈوان و حکایات بدائع دیگر است بسمع دل اصغا کنی راجه حسب الامر بیاس دیو خزائن و دفائن و اسباب و اموال بفقرا و محتاجین خیرات کرده کتاب مذکور را از زبان ساتن که شاگرد رشید بیاس دیو بود بگوش دل استماع نموده از معاصی برأت جست از آن زمان این کتاب مهابهارت در عالمیان مشهور و شائع گردید راجه بعد الفراغ از مامورات بیاس دیو بانتظام مهام جهانداری قیام ورزیده بعد انقضاے اجل موعود ارتحال نمود مدت سلطنت هشتاد و چهار سال

ذکر سلطنت راجه آسمند وغیره اولاد پانڈوان بطریق اجمال

راجه آسمند بن راجه جنمی جی چون از ابتداے راجه آسمند احوال نسل پانڈوان از کتب هنود مفصل معلوم نمیشود اسامی هر یکے

از آثار او تا حیدر زمان سلطنت کرد لیکن نسخ منظور نساده چنین از این مجموعه بود و بعد از آن اخبار و آثار فی الجمله ماندند ناسب بنیستم
القصه بعد رحلت راجه جنمی جب خلف بزرگ او راجه اهند بجانشین گشته مدت آرائی جهانبانی و فرمان روش طریقه زیست بدی
بود و گستری و درویش منوده مدت سلطنت او هشتاد و دو سال و دو ماه راجه آهن بن راجه آهند مدت هشتاد و هشت سال و ده ماه و بیب
اورنگ جهانبانی و زینت سریر کشورستانی بود راجه مهابت بن راجه آهن مدت هشتاد و یک سال و یازده ماه بر تخت فرمان روائی
تکیه داد راجه جسرته بن راجه مهابت مدت هفتاد و پنج سال و دو ماه اورنگ نشینی کرد راجه رتست دان بن راجه جسرته مدت هفتاد و
شش سال و سه ماه کوس سلطنت نواخت راجه اودگرسین بن راجه رتست دان مدت هفتاد و هشت سال و هشت ماه شوجها کیری در
سر داشت راجه سورسین بن راجه اودگرسین مدت هشتاد سال رایت فرمانروائی برافراشت راجه سرتست شین بن راجه سورسین مدت شصت
و پنج سال و دو ماه اعلام جهانبانی برافراشت راجه رکهی بن راجه سرتست شین مدت شصت و دو سال و پنج ماه تاجور بود راجه بجپال بن
راجه رکهی مدت شصت و چهار سال و هفت ماه جهانبانی کرد راجه سوبهه پال بن راجه بجپال شصت و دو سال و یک ماه سرلکدای برادر
راجه نرهربر بن راجه سوبهه پال مدت پنجاه و یک سال و یازده ماه زمام سلطنت گرفت راجه سوجرته بن راجه نرهربر مدت چهل و دو سال
و یازده ماه راه سریر نوردید راجه بجوب بن راجه سوجرته مدت پنجاه و هشت سال و سه ماه تاج جهانداری بر سر گذاشت راجه سوین
بن راجه بجوب مدت پنجاه و پنج سال و هشت ماه زمام فرمانروائی در کف داشت راجه میدباد بن راجه سوین مدت پنجاه و دو سال صاحب
چتر و علم بود راجه سرون چر بن راجه میدبادی مدت پنجاه سال و هفت ماه راجه بهکم بن راجه سرون چر مدت چهل و هفت سال و نه ماه راجه
بیدارته بن راجه بهکم مدت چهل و پنج سال و یازده ماه راجه وسوان بن راجه بیدارته مدت چهل و چهار سال و نه ماه راجه اودی بن راجه سوان
مدت چهل و چهار سال و دو ماه راجه آسنی بر بن راجه اودی مدت پنجاه و یک سال راجه دندپال بن راجه آسنی بر مدت سی و هشت سال و دو ماه راجه
... سال بن راجه دندپال مدت چهل سال و سه ماه راجه شیباک بن راجه ... سال مدت سی و شش سال راجه کهیم بن شیباک مدت پنجاه و هشت
سال و پنج ماه سریر آرا بوده چون نوبت به پسر او راجه کهمسن بن راجه کهیم رسید او در سر انجام مهام سلطنت سستی ورزید و تقدیم امور
مملکت کمی پرداخت و لا ابالی پیش بود چون سلطنت را غفلت و بی پروائی دشمنی قویست پادشاهی که غفلت ورزد بی پروا از مهر و کینه
سلطنتش در بنیاد خلل ناگاه نشیند بیت چو شه بی‌ادب باشد و بی‌خبر * ز هر سو برآرند دشمن سر (؟) ... لهذا ... امرا و وزرا
سر از اطاعت او تافته بودند و دست تصدی در امور جهانبانی و خزائن و دفائن و دیگر کارخانجات ترتیب داشت و در ساختن و زیر ربط
سلطنت و حب دنیا سالک مسالک بی حقیقتی و بیوفائی گشته راجه کهمسن را کشته سریر آرای فرمانروائی گردید مدت سلطنت راجه کهمسن
چهل و هشت سال و یازده ماه بود از ینجا نسل پاندوان که از ابتدای راجه جدشتر لغایت راجه کهمسین مدت یکهزار و هشتصد و شصت و
چهار سال بطناً بعد بطن فرمانروائی کرده بودند منقطع گردید امور جهانبانی بر قوم دیگر منتقل گردید

ذکر انقطاع سلسلهٔ پاندوان و رجوع سلطنت براجه بسردا و اولادش

راجه بسردا که از پایهٔ وزارت بدرجهٔ سلطنت رسید بعد اتمام کار راجه کهمسین بر تخت جهانداری جلوس نموده بسر انجام مهام سلطنت
اشتغال داشت چون احوال نسب این راجه و اولادش نیز مفصل ظاهر نیست اسم هر یک از اولاد او و زمان سلطنت آنها نگاشته آمد
راجه بسردا هفده سال و چهار ماه راجه سورسین بن راجه بسردا العبد پدر چهل و دو سال و هشت ماه راجه بیرساه بن راجه سورسین پنجاه و دو
سال و دو ماه راجه انتگ ساه بن بیرساه چهل و هفت سال و نه ماه راجه برجیت بن راجه انتگ ساه سی و پنج سال و یازده ماه راجه دربجه
بن راجه برجیت چهل و چهار سال و سه ماه راجه سودوپال بن راجه دربجه سی سال و نه ماه راجه پورست بن راجه سودوپال چهل و دو سال

دو ماه راجه سنجی بن راجه پورست سی و دو سال و سه ماه راجه امرجوده بن راجه سنجی بست و هفت سال و چهار ماه راجه امرنین پال بن راجه امر
جوده بست و دو سال و یازده ماه راجه سرسی بن راجه نین پال چهل و هفت سال و هفت ماه راجه بیدارته بن راجه سرسی بست و پنج سال و پنج ماه راجه
بدمل بن راجه بیدارته بعد جلوس بر اورنگ جهانبانی بعیش و کامرانی پرداخته از امور ملکی غافل گردید بنگ خوردن و بدخوئی و بدگوئی شعار
خود نموده از کثرت بنگ بیهوش بوده با امرا و وزرا سلوک ناهنجار پیش گرفت بالجمله راجه مذکور از افراط بنگ به ارکان دولت الفت که نباید سلوک
و بسته از مهام جهانبانی بنهایت غفلت ورزید بریراه وزیرش تا بوی وقت یافته کارش بانجام رسانیده مالک مملکت گردید مدت
سلطنت راجه بدمل سه و یک سال و هشت ماه از ابتدای راجه بسرواه که بعد نسل پاندوان بسلطنت رسید لغایت راجه بدمل
چهارده تن مدت پانصد و یک سال فرمانروائی نموده جهان گذران را پدرود کردند ازینجا نسل راجه بسرواه منقطع گشته امر سلطنت
بقوم دیگر انتقال یافت بیت نیک و بد روزگار دیدیم و گذشت * افسانهٔ این و آن شنیدیم و گذشت *

ذکر انتقال سلطنت از نسل راجه بسرواه بوزیر راجه بریراه وزیر راجه بدمل

راجه بریراه که از پایهٔ وزارت بسلطنت رسید زمان دولت او سی و پنج سال راجه جنجاب سنگه بن راجه بریراه مدت سلطنت او بست و هفت
سال و هفت ماه راجه شرکهن بن راجه جنجاب سنگه مدت سلطنت او بست و یک سال راجه مهیپت بن راجه شرکهن مدت سلطنت او بست و
پنج سال و چهار ماه راجه بهارل بن راجه مهیپت مدت سلطنت او سی و چهار سال و هشت ماه راجه سروپ دت بن راجه بهارل مدت سلطنت
او بست و هشت سال و سه ماه راجه مترسین بن سروپ دت مدت سلطنت او سی و چهار سال و سه ماه راجه سکهدان بن راجه مترسین
مدت سلطنت او بست و هفت سال و دو ماه راجه جیل بن راجه سکهدان مدت سلطنت او بست و هشت سال و دو ماه راجه کلنک بن
راجه جیل مدت سلطنت او سی و نه سال و چهار ماه راجه کلمن بن راجه کلنگ مدت سلطنت او چهل و شش سال راجه شرمردن بن راجه
کلمن مدت سلطنت او هشت سال و یازده ماه راجه جیون جات مدت سلطنت او بست و شش سال و نه ماه راجه مری جک بن راجه
جیون مدت سلطنت او سیزده سال و دو ماه راجه بیرسین بن راجه مری جک مدت سلطنت او بست و شش سال و دو ماه راجه آدهت
بن راجه بیرسین چون بر تخت جهانبانی نشست باقتضای سن برنائی و غرور فرمانروائی غفلت را کار فرما گشته بعیش و عشرت
پرداخت و دائما در حرم سرا بودن شعار خود ساخت چون بی پروائی راجه خاطر نشان عالمیان گردید تسلط وزرای راجهای
سلف و عروج آنها بمعارج سلطنت سمت مشهور گشته از معمولات بود وزیر به تزویر بشرکت استیلائی که داشت راجه آدهت را راهگرای
ملک نیستی گردانیده بر وسادهٔ سلطنت تکیه گردید مدت سلطنت راجه آدهت بست و نه سال و یازده ماه از ابتدای راجه بریراه لغایت
راجه آدهت شانزده تن مدت چهارصد و چهل و شش سال بامور سلطنت پرداختند ازینجا نسل راجه بریراه منقطع گردید بیت
سرانجام گیتی همین است و بس * وفائی نکرد است با هیچکس *

ذکر انتقال سلطنت از اولاد راجه بریراه به دندهر وزیر و اولادش

راجه دندهر از پایهٔ وزارت بمرتبهٔ سلطنت رسیده مدت چهل و یک سال و شش ماه جهانبانی نمود بعد از آن کوس رحلت نواخت
راجه سین دهوج بن راجه دندهر مدت چهل و پنج سال و سه ماه بسلطنت پرداخته ازین جهان رفت راجه سینگ بن راجه سین دهوج
مدت چهل و یک سال و دو ماه کامروائی جهانبانی بوده دنیا را پدرود نمود راجه مهاجوده بن راجه مهالنگ مدت سی و سه سال جهانداری
نموده رخت هستی بربست راجه ناتهه بن راجه مهاجوده مدت بست و هشت سال بامر سلطنت اشتغال ورزیده پیمانهٔ زندگی لبریز
کرد راجه جیون راج بن راجه ناتهه مدت چهل و پنج سال و هفت ماه بجای پدر نشسته ودیعت حیات بجان آفرین سپرد راجه آدی سین

بن راجه جیون راج مدت سی و هفت سال و پنجاه دارائی نموده رحلت کرد راجه انندچل بن راجه ادوسے سین مدت پنجاه و یک سال فرمانروائی نموده راه آن جهان گرفت راجه راجپال بن راجه انندچل بعد جلوس او رنگ جهانبانی کر همت به مملکت ستانی بست و بسرپنجه شجاعت اکثر ولایات مسخر کرده فرمانروایان را فرمان پذیر خویش گردانید ازانجا که دنیا باده ایست پر زور و شور و نشه او سراسر نخوت و غرور راجه مذکور بوفور لشکر و تسلط برا جهاے اطراف زندگی ببدمستی کردن آغاز نهاد و کسی را بخاطر خود نیاورده با همه کس نخوت پیش می آمد لاجرم اعیان دولت از دست او بجان آمده آه و فغان مے گذرانیدند و با هر صاحب ثروتی توسل جسته او را دلالت به تمرد و انحراف می نمودند تا آنکه سکونت نامے که قلیلی از ملک دامنه کوه کماؤن در دست داشت و از خراج گذاران راجه بود باغواے امرای دولت و وزرای مملکت بر سر راجه لشکر کشید و باقتضای ارادات ایزدی سکونت غالب آمد و راجه راجپال در رزمگاه کشته شد

ابیات چو فیروزی از شد خداوند پاک + بمورے نماری بر آرد هلاک + که در جنگ فیروزے از اختر است + نه از گنج و بسیارے لشکر است +

مدت سلطنت راجه راجپال بست و شش سال و از ابتدای راجه ونده‌ر لغایت راجه راجپال نه تن سه صد و چهل سال فرمانروائے کردند و ازینجا سلسلهٔ راجه ونده‌ر منقطع گردید و امر سلطنت براجه سکونت انتقال یافت سعدی بیت بس نامور بزیر زمین دفن کرده اند + کز هستیش بروے زمین یک نشان نماند +

ذکر رجوع سلطنت از سلسلهٔ راجه ونده‌ر براجه سکونت و از راجه سکونت براجه بکرماجیت

راجه سکونت چون والی سلطنت و مالک ممالک گردید مغرور گشته با امرا و وزرا سلوک ناهنجار پیش گرفت و بادهٔ سلطنت او را گوارا نیفتاده بیرون زده آورد و از خودش بر داز انجا که جهانبانی وابسته باخلاق حمیده و صفات پسندیده و حوصلهٔ فراخ و همت عالی و نیت درست و شجاعت فطرے و سخاوت جبلی و عدالت راسخه و عواطف لاتعد است و راجه مذکور ازین صفات خالی و نهایت پست فطرت کم همت و تنگ حوصله کم ظرف بود کارهائیکه شایان فرمانروایان و سزای سلاطین نباشند لعل مے آورد با این حال بافیون معتاد بوده اکثار رش می نمود و در نشهٔ آن سر از پا نشناخته غافل و عاطل مے گذرانید و از روے بیخودی بار عایا و برایا راه معدلت نسپرده طریقهٔ جور و جفا پیش گرفت + بیت ملکدارے بعدل و داد بود + ظلم و شاہ چراغ باد بود + ارکان دولت و اعیان مملکت که از سلوک ناهنجارش خوش نبودند در اندک فرصتے از منحرف شدند حکام نواحے بدین احوال پے برده راجه بکرماجیت والی اوجین با لشکر ظفر اثر و عساکر نصرت فر متوجه اندرپت گردید راجه سکونت از استماع این خبر صفوف پیکار آراسته آمادهٔ مدافعه گشت سر دو لشکر باهم پیوسته آتش کارزار بر افروختند راجه سکونت در رزمگاه کشته شد و راجه بکرماجیت مظفر و منصور گشت بیت غزالیکه جوید بشیر و پلنگ + شود خاک از خون او لاله رنگ + تذروے که بر روے سر ابد جان + به پیکار شاهینش آید گمان + مدت سلطنت راجه سکونت چارده سال +

دربیان ولادت راجه بکرماجیت

در شرح احوال او اختلافات بسیار مسموع شده در اکبرنامه و بعض تواریخ دیگر مرقوم است که ابا عن جد فرمانروائی اوجین بود و پدرش گندهرپ سین نام داشت اما آنچه صاحب ترجمه سنگهاسن بتیسی که مشتمل بر احوال آن راجه قوی اقبال است بقلم آورده اینست که وقتی اندر فرمانروائی عالم ملکوت در مکان خویش بزم طرب و نشاط آراسته داد عیش و نشاط میداد و در ان محفل گندهرپ سین پسر یکے از حوران که بزبان هندوان آن را اچهرا گویند در ان انجمن رقص مے کرد مبتلا گشته بنگاه عاشقانه مے نمود اندر ازین جهت که آن حور منظور نظرش بود از معاینهٔ این حال بر آشفت بفرمان قهرمان جلال درباره پسر خود دعاے بد کرد که از عالم علوی فرو افتاد

بجهان سفلی در آید و در زاد بصورت خر دشانه آدمی پیکر بوده باشد هرگاه راجه از راجهای سفلی جثه خری او را در آتش بسوزاند
بصورت اصلی خود در آمده از عالم ناسوت بعالم ملکوت که مسکن مالوف اوست در آید چون زمان گندهرب سین از جای خود افتاد بصورت
خری در تالاب متصل دهار انگری دکهن که راجه دهار امرزبان آنجا بود افتاد و در آب آن اقامت ورزید و بخاطر آورد که دختر راجه
این شهر را باید خواست تا بوسیله او جثه مذکور سوخته گردد و ازین عالم انتقال بملک خود کرده آید درین فکر بود که برهمنی بقصد غسل بکنار
تالاب در رسید گندهرب سین آواز کرد که ای برهمن من گندهرب سین پسر اندرام و درین آب اقامت دارم براجه این ولایت پیغام
کن که دختر خود را بمن دهد و هر مقصدیکه خواسته باشد بانجام رسانم و اگر ازین امر انحراف نماید این شهر را زیر و زبر گردانم برهمن در ان
روز برین آواز اعتماد نکرد چون دو سه روز علی الاتصال همین آواز از ان تالاب شنید ناگزیر راجه را برین امر غریب اطلاع داد راجه متعجب
گشته خود بر کنار تالاب آمده این آواز را بی واسطه بگوش خود شنید و گفت اگر فی الواقع تو گندهرب سین پسر اندری و قدرت
برسر انجام مرام من داری فی الفور حصار آهنی در دور این شهر درست ساز تا بر قول تو اعتماد کرده دختر خود را بتو تزویج کنم گندهرب سین
قبول کرده بدون وساطت معمار جدار و حصار رزین باستحکام تمام در دور شهر پدید آورد و مشتمع این سانحه غریبه باعث تعجب خلائق
گردید و راجه حیران مانده بموجب قرار داد دختر خود را در زوجیت گندهرب سین دادن و ایفای وعده نمودن ناچار دانست و بر کنار
تالاب آمده آواز داد که ای گندهرب سین از ظهور این خرق عادت گفتار ترا تصدیق کردم از آب بیرون بیا تا بر طبق وعده دختر را
در عقد تو در آورم گندهرب سین باستماع این آواز بصورت خری از آب بیرون آمده خود را نمود راجه از دیدن او در گرداب حیرت افتاد
و غرق عرق خجالت گشته با خود گفت اگر دختر را باین خر پیوند کنم از شماتت و بدگوئی امثال و اقران اندیشه دارم و اگر انحراف ورزم
این اندر پسر قدرتی دارد که مرا و اهل شهر را بر خاک هلاک خواهد افگند گندهرب سین بر مافی الضمیر راجه مشرف گشته گفت ما را در پیکر خری
دیده غم مخور حکمت آفریدگار بران رفته که روزانه بدین هیئت باشم و شبانه بصورت آدمی بر می آیم بالضرور راجه از امرش پارای عدول
نیافته دختر خود را بعقد زوجیت او در آورد و گندهرب سین روزانه با پیکر خر در طویله گاه میخورد و شب بجسم انسانی در آمده بحرم سرای راجه رفته
با زوجه خود عیش و عشرت میکرد اما راجه دایما از شماتت طاعنان بجان آمده خجل و منفعل می بود و همیشه در چاره آن میکوشید تا شبی
گندهرب سین بطریق معمول وقت شب جثه خری گذاشته درون حرم سرا رفته بود راجه قابو یافته در طویله آمده جثه خری او را بدست
آورده در آتش سوخته خاکستر گردانید گندهرب سین همان وقت از حرم سرا بیرون آمده گفت که ای راجه منت تو خوش باد که برمن احسان
کردی و ازین بلیه نجات بخشیدی اندر پیشین دعای بد و نفرینیکه کرده بود چنین گفته که هرگاه این کسوت خری را راجه بسوزاند من ازین
عالم رستگاری یافته بجای اصلی خود بر گردم پیش ازین پسر من بهرتری نام از پرستاری ولادت یافته اکنون دختر تو حامله
است بکرماجیت نام پسری از و بوجود خواهد آمد که قوت هزار فیل داشته باشد و نام این هر دو پسر بر صفحه روزگار تا انقراض زمان خواهد ماند
چون نفرین پدر که در حق من کرده بود آخر شد مرا در عالم علوی بجای خویش باید رفت از شما رخصت می شوم این را بگفت و بجانب
آسمان روان گشته از نظر غائب گردید راجه از وقوع این ماجرا حیران گشته خوفی هم بخاطر او راه یافت که اگر چنین پسری ازین دختر
پیدا شود و درین ملک تسلط یابد سلطنت مرا خللی عظیم خواهد بود و مقاومت با او مشکل پس نگاهبانان تعیین فرمود که هرگاه دخترش
بزاید پسر را حاضر گردانند تا کارش باتمام رساند دختر که در فراق شوهر می سوخت باستماع این خبر غمش دو بالا گردید و تا با خران
وانده در پی بنا ورده شکم خود را از کارد بر دریده و تار و پود هستی از هم گسیخت چون ایام وضع حمل نزدیک رسید اراده الهی بران
بود که بکرماجیت بعرصه وجود در آمده کارهای شایسته بظهور رساند از شکم آن عورت پسر زنده بر آمد و بلسان نوزادان گریه آغاز نهاد

نگاهبانان همان وقت آن پسر را نزد راجه آورده حقیقت مردن مادرش و برآمدن آن پسر زنده از شکم او ظاهر نمودند راجه بر احوال آن
طفل مادر مرده رحم آورده بطور تربیت بر پرداخته به دایه‌های مرضعه مهربان دل سپرد و آنرا بکرماجیت نام نهاد و در پرورش و تربیت بهرتری
برادر غیر مادرش بکرماجیت هم توجه می‌گماشت چون هر دو کلان شدند بدین جهت که علامات رشد و کاردانی از ناصیه حال سعادت
اشتمال بکرماجیت پیدا و آثار امارت سلطنت از سیمای او هویدا و دختر زاده او هم بود راجه در حق او زیاده شفقت می‌نمود بعد از آنکه
بحد بلوغ رسید ولایت مالوه باقطاع او مقرر گردانید بکرماجیت التماس کرد که برادر کلان من بهرتری است باوجود او حکومت بنام من
سزاوار نیست مسئول آنکه ایالت آنجا بنام برادر کلان من مقرر شود من بوزارت او خواهم پرداخت راجه التماس او پسندیده حکومت
مالوه به بهرتری داد و هر دو برادران را بآن ولایت رخصت نمود بهرتری در آن ولایت رسیده شهر اوجین را دار الایاله مقرر نموده
حکومت میکرد و بکرماجیت بامر وزارت قیام داشته انتظام مهمات آنجا چنانچه باید می‌نمود در آخر هر دو برادر بزور پنجه مردانگی
و قوت و فرزانگی اکثر ولایات ربع جنوب را در حیطه تصرف خود در آوردند و حکم آنها باکثر ممالک جاری گشت و شهر اوجین آن قدر
وسعت یافت که در طول سی کروه و پهنا نه کروه بود راجه بهرتری با اهلیه خویش که انگ سینا نام داشت و آنرا پنگلا نیز گفتندی
الفت بسیار بهم رسانیده اکثر اوقات در درون حرم سرا ماندی و با رانی بعیش و کامرانی گذرانیده بامور ملکی و مالی کمتر پرداختی
و بدین کار بار ملک زمام روائی تمام بر دوش همت بکرماجیت انداخته التفاتی بآن نداشت بکرماجیت به برادر بزرگ خود از راه
مهربانی نصیحت کردی که علی الدوام در حرم سرا بسر بردن و از مهمات جهانداری غفلت ورزیدن مناسب نیست آن رانی از راه جهالت و عناد کینه
بکرماجیت بهم رسانیده راجه را برین مراتب آورد که بکرماجیت را از پیش خود اخراج نماید راجه مسلوب العقل مغلوب زبان زن خانه برانداز گردیده
حقوق خدمتگاری چنان برادر مهربان را بر طاق نسیان نهاد و باستصواب رانی بکرماجیت را اخراج نمود بیت عزیزان اگر کند زنان
خورد + بکید زن شود دانا گرفتار + ز کید زن دل مردان دو نیم است + زنان را کید ها بس عظیم است + زنان از پهلوی چپ شد پدیدار +
کس از چپ راستی هرگز ندیده + چون مدتی با اخراج بکرماجیت گذشت بنابر داری بقوت ریاضت ثمر ساز جاتی برهمنی آورد که خوردن
آن زندگانی جاودانی حاصل گردد و ثمر مذکور را بمشورت زن خود بامید تحصیل وجه معیشت راجه بهرتری را بطریق هدیه رسانید برای
خویش فائز گردید راجه را بوفور محبتی که بآن زن خود بود آن میوه جان بخش را بر آن رانی در باخت چون رانی در دام محبت میراخور سرکار
گرفتار بود باو رسانید میراخور تقیه کرد که با یک بیسوا که پابند زنجیر عشق او بود گذرانید او بخاطر آورد که حیات ابدی درا باید که نیکوکردار و پرهیزگار
بوده باشد را همین قدر زندگانی که در تجه کاری و بدکرداری گذشته بس گذر و بال است این قسم بلا با سزاوار راجاست که بطفیل آن عنا
رعایا برپا باید کنف امن و امان زندگی می‌کنند همان بهتر که این ثمر با راجه بهرتری برسانم چون بنظر راجه گذرانید راجه آنرا شناخته
در لجه حیرت فرو رفت چون به تحقیق پرداخت راز نهانی رانی بر ملا افتاد و رانی مغلوب یاس و هراس گشته خود را از بام بلند فرو انداخت و
بدرکات سقر شتافت و راجه را ابتلای محبت آن فاجره ندامت کشیده بر عمر گذشته و اخراج برادر بسی تاسف نمود و در بعضی نسخ تقدیم
رانی غیر این صورت مرقوم است و زن مذکور را از جمله صاحب عصمتان شمرده‌اند و آنرا بدین روش نوشته‌اند که روزی راجه بهرتری
بقصد شکار سوار شده بود و در نزدیکی موضعی دید که عورتی با یکی یجان شوهر خود حسرت نموده خود را در آتش سوزان انداخته خاکستر
گردید راجه از مشاهده اینحال بر همت مردانه آن زن آفرین کرده بمسکن خویش رسیده باجرای او پیش رانی گذارش نمود رانی بر زبان
آورد که ثبات محبت و فرط عصمت زنان پارسا گوهر اقتضای آن دارد که بعد مردن شوهر بلا تعلل قالب تهی نماید راجه این سخن را بخاطر
داشته برای امتحان دعوای رانی تدبیری برانگیخت روزی کسان راجه بموجب ایمای او از شکارگاه نالان و گریان تند و تیز در شهر آمده

برلب اظهار آوردند که راجه را با دیو قوی دستی محاربه روداد و دیو غالب آمده راجه را بر خاک هلاک انداخت و بنابر تصدیق قول خود کسوت خاصه راجه را که بخون آلوده بودند بنظر رانی گذرانیدند رانی که در محبت راجه ثابت قدم و راسخ دم بود امتیاز صدق و کذب خبر نکرده بمجرد استماع قالب تهی کرد و دعوی خود را که در محبت او داشت باثبات رسانیده نیکنامی جاوید یافت بیت خوش آنکه براه عشق جان داد عشق است که جان بار توان داد ✤ و در بعضی نسخ چنان نوشته اند که راجه بهرتری دو زوجه داشت و در دام عشق هر دو گرفتار بود عورتیکه از تقریب محبت میرآخور از بام افتاده قالب تهی کرد آنکه سیتا نام داشت و فاجره بدکردار بود و آنکه از بهر مردن راجه بی توقف جان بجان آفرین داد نام او پنگلا بود و در عشق راجه ثابت قدم القصه راجه بهرتری از مردن آن زن فاجره بپاس ناموس و غیرت یا از وفات این زن صالحه بنابر غیرت ترک سلطنت گفته بادیه پیمای تجرد گردید و بعبادت رب العباد اشتغال ورزیده ریاضت شاقه کشید و بدستیاری نور توفیق شمع حقیقت در شبستان باطنش روشن گشت و از نتیجه شرکیه ذکر آن گذشت یا از کثرت ریاضت زندگانی جاوید که بقول اهل هند ممکن است یافته تا حال او را خلعت هستی در بر و بطریق اختفا درین عالم سیار است بالجمله چون راجه بهرتری بدر رفت و ولایت از فرمانروائی که حراست خلائق از شر ظلمه و جنیان زبردست که گویند دران زمان غالب بودند توانند نمود خالی گردید در اطراف ممالک جنیان و عفاریت دست تطاول بر خلق خدا دراز کردند و در شهر اوجین سرپال نام دیوکه سر حلقه دیوان مردم روزگار آدمی خور بود رسیده بدل آزاری و جان شکری خلائق پرداخت برخی از باشندگان آن شهر از آزار او هلاک شدند و بعضی رو بفرار نهاده جان خود بسلامت بردند و شهر اوجین که در آبادی و معموری نظیر نداشت بی رونق گردید آری ولایت بی والی حکم تن بیسر دارد بیت جهان بی جهانبان تن بیسر است ✤ تن بیسر از خاک ره کمتر است ✤ چون بسیاری از اهل اوجین طعمه آن دیو گردید ملا اعیان و ارکان بمشورت یکدیگر با و التماس نمودند که یک کس را بنوبت برای خوردن خود بگیرد و آن شخص معین هر آنروز وسیله آسایش دیگران گردد عفریت مذکور قبول نموده فرمود که هر روز یکی از شهریان بنوبت خود بمکان حاکم نشین رسیده بر تخت سلطنت جلوس نماید و بتجملات جهانبانی باو رجوع یافته تمام آنروز در اجرای احکام بسر برد و امرا و وزرا و طوائف انام در اطاعت او باشند چون روز بآخر رسد در وقت شب آن فرمانروائی یکروزه خوراک من بوده باشد همگنان بحسب جبر در قبول این امر نمود نوبت برهمه گر قرار دادند هر روز یک کس نوبت بنوبت پادشاه یک روز شده طعمه دیو میشد و جمیع شهریان از انسان و حیوانات مصرف مطبخ محبوس حصار بوده هر کدام آماده مرگ بنوبت بود الله الله اگر بنظر امعان احوال جهانیان دیده آید بهمین آئین تماشای زندگانی که در عرصه شهود جمع آمده اند هر یکی را بنوبت خویش در پنجه عفریت اجل گرفتار باید شد بجلیس امجال اقامت ابدی در دائره امکان ننهاده اند خرم آن والا نظری که دل برین عاریت سرا و حیات سست بنا نبسته خود را آماده مرگ دارد و اوقات عزیز را که متاع بی بدلیست صرف یاد و عبادت رب العباد گرداند سعدی بیت جهان ای برادر نماند بکس ✤ دل اندر جهان آفرین بند و بس ✤ مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت ✤ که بسیار کس چون تو پرورد و کشت ✤ القصه چون مدتی بهمین آئین منقضی گردید روزی جماعتی از غله فروشان که بزبان عرف بنجاره گویند از جانب گجرات در نزدیکی اوجین رسیده برلب دریا منزل ساختند و بکرماجیت برادر راجه بهرتری که باغوای رانی اخراج یافته بطرف گجرات رفته درین سفر رفیق آنجماعه بود چون شب درآمد شغالان بعادت خویش فریاد نمودند از انجمله شغالی بزبان خود گفت که بعد دو ساعت آدم مرده درین دریا می آید چهار لعل گران بها و یک فیروزه بیقیمتی در انگشت او است هر کس که آن مرده را برآورده بخوردن من بدهد سلطنت روی زمین نصیب او شود بکرماجیت زبان جانوران می فهمید آواز شغال شنیده برلب دریا آمده منتظر بود بعد دو ساعت دید که مرده در آب می آید شنا کرده لعل و

تیروزه را مطابق قول شغال نزد آن مرده یافته بصدق مقال او مطمئن و حصول سلطنت را مترصد گشت، مرده مذکور را بر کنار دریا انداخته طعمه شغال مذکور گردانید روز دیگر برای تماشای شهر اوجین که وطن مالوف او بود در سر کوچه و بازار گشت تا آنکه سیر کنان بر دروازه کلانی در رسید دید که تجملات پادشاهی بر درگاه او حاضر و ارکان دولت مع طبقات خلائق بر در او ازدحام دارند و میخواهند که پسر کلان را بموجب وعده که با آن عفریت نموده اند و امروز نوبت اوست بر فیل سوار کرده برسم معهود بدار السلطنة ببرند پدر و مادرش گریان و نوحه کنان خاک بر سر بر در خود ایستاده اند بکرماجیت از مشاهده این حال حیران گشت که آیا رجوع تجملات سلطانی برای کیست و در عین شادی گریه و زاری برای چیست بعد استفسار و اطلاع احوال بر سوز دل پدر و مادر پیر و عجز و بیچارگی آن جوان حیران ترحم نموده گفت که ای پیر مرد زنهار غم مخور که بجای پسر تو من پیش دیو و ژم میروم و بتایید الهی او را میکشم کلان مذکور و دیگران گفتند که ما را چه لائق است که مسافری مهمان را بناحق طعمه دیو سنگین دل گردانیم و بر تقدیریکه راضی باین کم حیائی گردیم در عوض کلان زاده ترا بفرستیم فردا بدل دیگری کرا خواهیم فرستاد بکرماجیت درین باب مبالغه از حد گذرانیده این نوبت بر خود گرفت با آئین مقرر کسوت بادشاهانه در بر خود کرد و عطریات استعمال نموده سلاح و یراق بر خود بیاراست و بر فیل کوه شکوه سوار شده بتوزک و تجمل تمام شادیانه دولت نواخته بدار السلطنة رفت و بر سریر جهانبانی جلوس نمود اعیان دولت و ارکان سلطنت کمر اطاعت بسته هر کدام بقدر مراتب بجای خود ایستاد و در تقدیم اوامر کوشیده حسب الحکم انواع خوردنیها از حلویات و غیرها بر دروازه های قلعه که راه آمدن عفریت بود آماده و مهیا گردانید بندر الوار پادشاهی از ناصیه احوال او معاینه کرده تمام روز بوظائف خیر طلبی و سلامتی ذات فرخنده صفات او مشغول بودند عفریت بعادت معهود وقت شب در قلعه آمده اقسام خوردنیها را بمیل تمام خورد و از لذت آن خوشوقت گردید بعد اندرون رفته دید که جوانی زیبا منظر بر تخت نشسته است بکرماجیت بمجرد دیدن عفریت از تخت برخاسته به پیکار او مستعد گردید و بدلاوری تمام با او در آویخت چون در کشتی دیو را مغلوب دید خواست که بشمشیر آبدار کار آن نابکار را باتمام رساند عفریت او را دلاور قوی دست دانسته عذر خواهی آغاز نهاد و از در چاپلوسی در آمده گفت که ای جوان همان بهتر که صلح کرده شود و راه نجات جسته آید درینصورت دست از محاربه و مجادله باز باید داشت و نیز بزبان آورد که نسبت بدیگران تو ضیافت من خوب بجا آوردی بجلدوی آن جان بخشی تو کرده بپاس خاطر تو دست از تمام سکنه این شهر برداشته جان گزائی مردم میگذارم و با تو عقد محبت بسته بجای دیگر میروم سلطنت این ولایت بتو ارزانی باد که غیر از تو دیگری را لائق اینکار نمی دانم و عهد میکنم که هرگاه مهمی ترا روی دهد و مرا یاد کنی بلا توقف حاضر شده مراسم رفاقت بتقدیم رسانم بکرماجیت گفت که عوض خون مردم قصد هلاک تو داشتم اکنون که سلسله محبت جنبانیدی و عذر آوردی ترا بحل کردم ازینجا بیرون شو هرگاه ضرورت داعی شود ترا طلبیده خواهد شد عفریت از انجا بدر رفت سحرگاه که مردم درون قلعه آمدند بکرماجیت را دیده حیران ماندند و بر زندگانی آن مسافر شادمانی کرده شهریان را اطلاع دادند امرا و وزرا نیز رسیده بر سلامت او شکر الهی بجا آورده با خود اندیشیدند که اینهمه شوکت و قدرت از اندازه حال مردم این زمان زیاد است همانا این جوان ز نژاد بکرماجیت برادر راجه بهرتری خواهد بود چون استفسار کردند ظاهر گشت که خود بکرماجیت است بسبب تمادی ایام شناخته نشده ازین بشارت زیاده تر خوشوقت گشته حمد و سپاس الهی بجا آوردند و شادمانها نمودند که هم از استیلای عفریت جان گزا رهائی یافتند و هم ولی نعمت قدیم بدست ملک و دولت بر اورنگ جهانبانی متمکن گردید ارکان دولت و اعیان مملکت و جمهور سکنه اوجین کمر اطاعت و عبودیت بر میان جان بسته در تقدیم اوامر و امتثال فرامین مطاعه قیام ورزیدند و دران خطه دلکشا و معموره فرح افزا هر خانه و هر جا بزم عیش آراسته صدای تهنیت و مبارکباد از هر سرائی بلند آوازه گردید + نظم زمانه بزم عشرت ساز کرده + فلک درهای بهجت باز کرده + نوا سازان

نواها ساز کردند* سرود دلنشین آغاز کردند* ز بس عیش و نشاط و شادمانی* جهان را تازه شد عهد جوانی* خروش کوس و بانگ نای
برخاست* زمین چون آسمان از جای خاست* جهان گردید یکسر خرم و دوست* فلک بر خود درید از خرمی پوست* چون
ایام هولی بود که از اعیاد مشهوره هنود است جشن آن عید مثل گلال افشانی و رنگ پاشی به بهین آئین انجام یافته مشام جان انتظام طلبان
معطر ساخت و روی زمانه رنگی شایسته یافت* بیت* ز بس نکهت بزم میرفت دور* فلک نافهٔ مشک بود از بخور* القصه
بعد از انکه سریر فرمانروائی بفر وجود جلوس بکرماجیت رفعت پذیرفت اکابر و اعیان و ضعفا و تهی دستان بکام دل رسیده آرمیدند گوهر
شناسی را روز بازار گردید و معدلت را معیار بهم رسید بنا بر حسن نیت او در زمانش باران بر وقت باریدی و کسی در پیشگاه روی تعدی
و پا بدیده راه تعدی مسدود و طریق عاجزپروری مسلوک گشت بیت امان در زمانش بحدی رسید* که منسوخ
شد رسم قفل و کلید* و آن پاکیزه گوهر بمقتضای فراست و فرزانگی بر دقائق جمیع صناعات و اکثر علوم وقوف و آگاهی داشت
و بلغات مختلفه آشنا بود و گویند که منطق الطیر هم میفهمید از صفائی باطن هم بهره مند بود مصرع مو بمویش بهر و حرف بحرفش
خردی* چون دانشمند کامل و شجاع بی بدل بود به بازوی مردانگی و پهلوی فرزانگی در زورمندی فطری تمامی ممالک وسیعه
دکن و اوڈیسه و بنگ و بهار و گجرات و سومنات را مسخر کرده فرمانروایان آن ممالک را فرمان پذیر خویش گردانید و در آخر ولایت
اندربیت که اکنون بملک شهرت دارد بتسخیر در آورده راجه سکونت را در عین معرکه کشت و تا کابل در حیطهٔ تسخیر خویش در آورد و چون تائید
یزدانی و عنایات سبحانی قرین حال او بود و نیت بخیر و همت عالی داشت حاجات ارباب احتیاج و مقاصد ارباب مطلب بشگفته روئی
و خوشخوئی انجام داده کسی را از بارگاه خود محروم و مایوس نمیگردانید و در انصرام مرام مردم هر چند از مشکلات امور بود و در ظاهر متعذر
می نمود سعی بلیغ نموده بنوعی سرانجام میداد که موجب حیرت و تعجب تماشائیان میشد و عوام آنرا از کرامتش شمرده خرق عادت
میدانستند چنانچه بسیاری از حکایات غریبه و مقدمات عجیبه در حاجت روائی محتاجین و کامبخشی سائلین بر زبان اهل روزگار
از و مذکور و در بعض صحف هم مسطور است خصوص نسخهٔ سنگهاسن بتیسی که مشهور و معروف است متعهد بیان همه آنهاست و سبب تالیف این
نسخه هندوان چنین نگاشته اند که چون راجه بکرماجیت ازین جهان درگذشت بعد تمادی ایام در سنه پانصد و چهل و دو بکرماجیتی راجه
بهوج که او را هم بمحاسن صفات و مکارم آیات می ستایند بر حکومت ولایت مالوه اقامت داشت و وزیر او برنج پندت نام از
فرط دانش کلید عقل راجه و مدار علیه ملک او بود و حکایات بذل لیهٔ بکرماجیت دران زمان شهرت تمام داشت اتفاقا راجه بهوج بقصد
شکار بصحرا رفته بود بیرون شهر دید که جمعی از طفلان خردسال کودکی را پادشاه و یکی را وزیر و دیگری را کوتوال و سایر عمله و فعلهٔ سلطنت
قرار داده بازی طفلانه میکرد آن سریرآرای بزم بازی باجرای احکام عدالت می پرداخت و چند روز قبل ازین ماجرا ازان طفل در
همان مکان در امری که متنازع فیه بعض اکابر بود و راجه بهوج از انفصال آن عاجز گشته جواب داده بود بنوعی فیصله یافت که موجب
حیرت همگنان خصوص راجه بهوج گردید و راجه بهوج آنرا شنیده لب حیرت بدندان گزیده بود و در انوقت هم پادشاه میکه بران پشته
اقامت داشت اصلا رعب و هراس راجه بهوج پیرامون خاطرش نمی گشت راجه متعجب گشته او را پیش خود خواند چون ازان پشته فرود آوردند
شکوه راجه برو غالب آمد و طفلانه در گریه و زاری افتاد حسب الامر راجه باز او را بران پشته بردند بدستور اول آثار حکومت درو هویدا او
هراس راجه از دلش ناپیدا گردید راجه دانست که همانا وقوع این امر از تاثیرات این پشته است بر طبق حکم او چون آن پشته را کندند تختی
مرصع در غایت زیبائی برآمد راجه را الیقین شد که از تاثیر آن اورنگ جهانبانی طفلی بدین خردسالی دانائی عدالت و حکمرانی میکرد
و تخت را با خود بدار السلطنت آورده خواست که بران جلوس نماید بگویند که سی و دو صورت زیبا از طلسم دران تخت ساخته بودند

از جملہ آن لعبتہا متکلم گشتہ گفت کہ ای راجہ بھوج این سریر سلطنت از راجہ بکرماجیت است تا برین کرسے نشستن وقتی سزاوار است کہ اندا او مصدر امر سترگ توانی شد راجہ بھوج بمشاہدہ این احوال حیران گشتہ استفسار نمود کہ کدام کار عجیب از راجہ بکرماجیت بظہور رسیدہ کہ مرا لیاقت آن نیست لعبت مذکور قصہ از معاملات راجہ بکرماجیت کہ در حاجت روائے مردمی منظر امر شگرف شدہ بود بیان کرد بہمین عنوان ہر یک از ان لعبتہا ی بیجان سے و دو حکایت نادر گذارش نمودہ حیرت افزای راجہ بھوج شد برنج پنڈت وزیر راجہ بھوج کہ در فضائل و دانشمندے مشہور وقت خویش بود آن حکایات غریبہ را بزبان سنسکیرت بتحریر در آوردہ مسمی بسنگھاسن بتیسی گردانید و از ان زمانہ آن حکایات غریبہ در اطراف ممالک مشہور گشتہ اما بمرتبہ غرابت دارد کہ عقل سلیم در قبول آن منزجر است چون بنای تجدید تاریخ بنام رسے علیم رائج شدہ در راجہ بکرماجیت ہم در ملک ہند صاحب خروج مملکت ستان گشتہ مصدر ظہور سوانح عظیمہ شد و لہذا از صدر فرقہ ہنود مثل او الی الآن کسے بہم نرسیدہ لہذا در نقادیم خود کہ بہترہ عبارت از وست و در مصنفات خود سال تاریخ جلوس او را اعتبار کردہ سے انکار ندو تاریخ سلطنت پانڈوان ہم بنا باشتراک شروع دورہ کلجگ کہ ہنود بآن قائلند نیز اندک اعتباری دارد و گاہ گاہی مذکور سے شود تاریخ بکرماجیتی بقول بعضی از شروع زمان جلوس او بباور نگ فرمانروائی و بقولی از روز تسخیر دہلی و کشتن راجہ سکونت کہ در سنہ سہ ہزار و چہل و چہار جلوس راجہ جدشتر در دفاتر اہل ہند و تقادیم اینہا مرقوم است تا تسوید این نسخہ یک ہزار و ہشتصد و چہل سال منقضے میگردد و نام بہرترے و بکرماجیت تا حال بر زبان مردم این دیار مذکور است سعدی

بیت دولت جاوید یافت ہر کہ نکو نام داشت + کز عقبش ذکر خیر زندہ کند نام را +

ذکر احوال انتقال راجہ بکرماجیت و اختلاف اقوال درین مقال و رجوع سلطنت بسندر پال جوگی و اختلاف او

احوال انتقال او در اکبر نامہ چنین می نویسد کہ راجہ بکرماجیت را در حینیکہ عمر قریب بانقضا رسیدہ بود در ملک دکن باسالباہن نام صاحب خروجی محاربہ رو دادہ اسیر او گردید سالباہن پرسید کہ درین پایان زندگانی اگر آرزوے ماندہ باشد از من بازخواہ کہ مضائقہ نخواہم کرد التماس نمود اکنون کہ مرا القتل میرسانی اینقدر مردمی کن کہ تاریخ من در دفاتر روزگار بیادگار ثبت باشد او قبول کردہ بکرماجیت را بقتل رسانید و تاریخ او را بدستور مروج و مسلم داشت و تا حال در دفاتر ہنود رائج است و سال تاریخ جلوس سالباہن ہم از پہلوے بکرماجیت است کہ چنین سلطان مقتدرے اسیر پنجہ او گردیدہ نور دیدہ دیدہ عدم گشت و در نسخہ راجاولی در راج ترنگنی مردن راجہ بکرماجیت از دست سندر پال جوگی نوشتہ بدین صورت کہ چون مدت ہا راجہ بکرماجیت کامیاب دولت و کامران جوانی ماند آخر باقتضای طبیعت دنیا آثار بہرم و پیرے نمایان و تیر قامتش چون کمان گردید و از زندگی غیر از نامے نماند بیت چہ خوش باغیست باغ زندگانے + گر ایمن بودے از باد خزانے + درینحال سندر پال جوگی کہ در سحر و جادو و طلسم و نیرنجات دستی تمام و قدرت بر خلع و تصرف در بدن دیگران داشت و لغفون ندیمی و مصاحبت راجہ را مفتون خود کردہ بود و علمائے امراء و وزرا نیز سخن او نمیکہ تجاوز از فرمان او جائز نداشتند روزے از روی تزویر راجہ را گفت کہ بدن عنصرے تو از پیرے مندرس و نہایت نحیف گردیدہ خلع بدن از من بیاموز و این کہن پیکر را گذاشتہ در پیکر تازہ جوانی بے روح متصرف شود از سر نو تمتعات جوانی و لذات جسمانی برخوردار باش راجہ باآن ہمہ دانش فریب جوگی خوردہ خلع بدن از و آموخت بعد مہارت روح خود را در پیکر جوانی کہ تازہ مردہ بود داخل کرد جوگی بلا توقف روح خود در قالب راجہ داخل کردہ آن جوان را کہ روح راجہ در ان رفتہ بود بقتل رسانید و خود سریر آرای فرمانروائی گشت ہر چند از کتب ہنود این قسم اخبار بیگانہ نیست کہ بنای اقوال اینہا در ہر باب بہمین نوع خرافات است و ہندرت دو سہ کلمہ معقول از صحف اینہا گاہ گاہے بنظر می آید باز ہم این نقل لیاقت اعتماد ندارد بہر صورت چون سندر پال جوگی بنابر کمال قرب واقف اسرارے کہ

در حضور راجه داشت بامراء و وزرا اسلط بود و درویش پرستی در کیش بنها لازم افتاده بعد از آنکه راجه بمرگ طبیعی درگذشت با او را سالباهن کشت
باتفاق ارکان دولت سریر آرا گشت مدت عمر راجه یکهزار و یکصد سال نوشته اند از انجمله سلطان دهلی نود و سه سال بود راجه سمندر پال که از حضیر گدائی
بپادشاهی رسید در بدایت حال بحسب صورت بعبادت شاق و ریاضات مالایطاق قیام ورزید اما در عالم معنی بهره از خداشناسی و ایزد پرستی
نداشت و غیر از اسم درویشی با او چیزی دیگر نبود و برهنگی و عریانی نه برای عبادت یزدانی بلکه از روی یا د اغراض نفسانی بود چنانچه ظاهر بدنش
بخاکستر آلوده میداشت باطنش هم غبار اندوده هوای نفسانی نوعیکه در صورت خراب حال بود در معنی نیز خراب تا بیات در لباس
ظاهری شیخ بزرگ + در طریق باطنی بدتر ز گرگ + برزبان صد ذکر در دل صد دغا + باند ر دعوی بعید از مدعا + سمندر پال جوگی اگرچه
بهر صورت پا بر سر سلطنت گذاشته بپادشاهی رسید آخر الامر ره نورد ملک عدم بناکامی گردید **نظم** مباد اول آن فرومایه شاد + که از بهر دنیا دهد
دین بباد + بجا عقل با شرع فتوا دهد + که اهل خرد دین بدنیا دهد + خداوند دانش غم دین خورد + که دنیا بهر حال می گذرد + مدت سلطنت او بست
و چهار سال و دو ماه راجه چیندر پال بن راجه سمندر پال مدت چهل سال و پنجاه بسلطنت پرداخت راجه نین پال بن راجه چیندر پال مدت پنجاه
و یکسال و پنجاه کوس جهانبانی نواخت راجه دیس پال بن راجه نین پال مدت چهل و هفت سال و دو ماه بفرمانروائی قیام ورزید راجه نرسنگه پال
بن راجه دیس پال مدت چهل و هشت سال و سه ماه کامیاب جهانبانی گردید راجه سوبه پال بن راجه نرسنگه پال مدت سی و هفت سال و
یازده ماه طریق ملک داری پیمود راجه لکهه پال بن راجه سوبه پال مدت سی و هشت سال و سه ماه فرماندهی نمود راجه ابرت پال بن راجه لکهه پال مدت
بست و هفت سال و شش ماه سلطنت راند راجه مهی پال بن راجه ابرت پال مدت پنجاه و پنجسال و پنجاه کمر بجهان کشائی بست راجه بهیم پال
بن راجه مهی پال مدت چهل و هشت سال و هشت ماه هوس اندر راجه گوبند پال بن راجه بهیم پال مدت سی و هفت سال و نه ماه دارائی کرد راجه
مینی پال بن راجه گوبند پال مدت سی و نه سال و دو ماه کشور آرا گشت راجه هر پال بن راجه مینی پال مدت بست و چهار سال و نه ماه بر سریر جهانبانی
نشست راجه مدن پال بن راجه هر پال مدت سی و یکسال و دو ماه پادشاه بود راجه کرم پال بن راجه مدن پال مدت چهل و پنج سال و پنجاه کامیاب
ماند راجه بکرم پال بن راجه کرم پال بجای پدر نشسته مملکت ستانی شعار خود داشت و حکام اطراف الحکوم کرده خراج و باج می گرفت مدتی بهمین آئین
گذرانید چون ایام زندگانیش باخر رسید و ارادت الهی بران شد که سلطنت بقوم دیگر منتقل گردد راجه مذکور بمقتضای تسلطیکه داشت و رعونتیکه
در مضمر بود بر سر راجه تلوک چند نیز لشکر کشیده بمقابله در آمد و بعد از کشش و کوشش بسیار راجه بکرم پال در معرکه کشته گشت مدت سلطنت
او چهل و چهار سال و سه ماه دار از ابتدای راجه سمندر پال لغایت راجه بکرم پال شانزده تن مدت سه صد و چهل و سه سال فرمانروائی کردند +

ذکر رجوع سلطنت از راجه بکرم پال آخرین خلف جوگی براجه تلوک چند والی ملک بهرایچ و خلاف او

دار اینجا سلسله جوگی منقطع و سلطنت بدیگران منتقل گردید راجه تلوک چند از بهدر ساآمد فرمانروا گشت و او بر قلیلی از ولایت بهرایچ حکومت
می نمود و گاه گاهی بفرمان روایان اندرپت خراج میداد در هنولا که کوکب بختش از افق اقبال طلوع نمود بر مثل بکرم پال فرمانروای
صاحب اقتدار لشکرکشی ظفر یافته در اندرپت رسیده بجای او سریر آرا گشت و رایت حکمرانی برافراشته کوس دارائی در عرصه روزگار
نواخت لیکن اجلش امان نداد و در اندک مدتی بعالم آخرت شتافت مدت سلطنت او دو سال راجه کرم چند بن راجه تلوک چند مدت
بست و دو سال و هفت ماه راجه کان چند بن راجه کرم چند مدت چهار سال و سه ماه راجه رام چند بن راجه کان چند مدت چهارده سال
و یازده ماه راجه ادهر چند بن راجه رام چند مدت سیزده سال و دو ماه راجه کلیان چند بن راجه ادهر چند مدت پانزده سال و هفت ماه
راجه بهیم چند بن راجه کلیان چند مدت سیزده سال و سه ماه راجه گوبند چند بن راجه بهیم چند مدت بست و دو سال و دو ماه بعد او زنش
مسماة رانی پیم پری سلطنت کرد بعد آنکه بسر می کرد قائم مقامش تواند بود نداشت و در رای نیک بنا دو امرای خوش اعتقاد

باقتضای وفاداری و حق نمک شناسی مخدومهٔ خود را بر سریر سلطنت اجلاس فرموده در القیاد و امتثال اوامر او کمر خدمت بر بستند تا آنکه در اندک مدتے زن مذکوره هم در نقاب عدم شد مدت سلطنت او یکسال از ابتدائے راجه تلوک چند تا بیم دیوے ده تن مدت یک صد و چهل و پنج سال سلطنت کردند؛

ذکر راجه هر پریم که از درویشی بشاهی رسید

چون مملکت از فرمانروا خالی گردید و احدے از وارثان راجه گوبند چند و رانی بیم دیوے نماند ارکان دولت و اعیان مملکت باهم گرد مشورت نمودند که برائے انتظام مهام مملکت و فراهم آوردن پراگندگیهائے ولایت از وجود فرمانروائی ناگزیر است هر پریم درویش حق اندیش را که ردای آزادگی بر دوش و کلاه وارستگی بر تارک دارد بریاضت و عبادت مشهور و اکثر خلائق مرید و معتقد او بیند و بسیاری از ارکان دولت با او اعتقاد دارند بجای این کار لائق چون رایها بر سلطنت او قرار یافت او را از لباس پارسائی بر آورده بخلعت پادشاهی مخلع کردند و بجائے کلاه درویشی تاج شاهی بر سر نهاده عوض پوست تخت درویشی برای او سریر سلطنت حاضر آوردند او از گدائے بجهان آرائی رسیده سلطان مطاع گردیده بمرگ طبیعی درگذشت مدت فرمانروائی او هفت سال و پنج ماه راجه گوبند پریم بن راجه هر پریم بعد پدر سریر آرا گشته مسافر ملک عدم گردید مدت سلطنت او بست سال و سه ماه بعد او راجه گوپال پریم بن راجه گوبند پریم اورنگ نشین گردیده ودیعت حیات بمحقق حقیقی سپرد مدت سلطنت او پانزده سال و سه ماه راجه مهاپریم بن راجه گوپال پریم بعد پدر بر تخت جهانداری اگرچه بحسب ظاهر نشست و با امور سلطنت و کار و بار مملکت پرداخت لیکن در باطن متوجه حقیقت بوده از تعلقات دنیوی انزجار داشت و او همیشه با درویشان ریاضت کیش که پیشهٔ آنها وارستگی بود صحبت داشته ذیل خاطر حقائق مظاهر خود را بلوث دنیا آلوده نمی ساخت بسکه بوارستگی مفطور و بآزادگی مجبول بود محاسن دنیا در نظرش هیچ می نمود در کرشمه هائے این عروس مکار و فریب این عاریت سرای نیاد و آخر الامر بمعونت توفیقات خداداد و وارستگی مادرزاد کسوت سلطنت از بر افگند و ردای آزادگی بر دوش گرفته رو بصحرا نهاد مدت سلطنت راجه مهاپریم شش سال و هشت ماه و از ابتدائے راجه هر پریم تا نهایت راجه مهاپریم چهار تن پنجاه و سه سال سلطنت نمودند؛

ذکر راجه دیپ سین که از بنگاله آمده سریر آرا گردید

چون در اکناف عالم شهرت گرفت که فرمانروائی اندرپت ترک تعلقات نموده گوشهٔ انزوا گرفت و اورنگ جهانبانی خالی افتاده هر کدام از حکام بقصد تسخیر آن ولایت کمر سعی بر بست و در صدد فراهم آوردن عساکر گردید راجه دیپ سین والی ولایت بنگاله بر همه تقدم جسته با لشکر گران و سپاه بیکران بجناح استعجال طے منازل نموده در اندرپت رسید و بے مزاحمت و بدون منازعت غیرے بر تخت جهانبانی جلوس نمود و امرا و وزرا با او رجوع آورده کمر اطاعت بر بستند بیت جهان را اندازه نیست که خدا؛ یکے میرود دیگر آید بجا؛ راجه بلاول سین بن راجه دیپ سین مدت دوازده سال و چهار ماه جهانداری نموده رحلت کرد راجه کیشو سین بن راجه بلاول سین مدت پانزده سال و هشت ماه راجه مادهو سین بن راجه کیشو سین مدت یازده سال و چهار ماه راجه سور سین بن راجه مادهو سین مدت بست سال و دو ماه راجه بهیم سین بن راجه سور سین مدت پنجسال و دو ماه راجه کانگ سین بن راجه بهیم سین مدت چهار سال و نه ماه راجه مهر سین بن راجه کانگ سین مدت دوازده سال و دو ماه راجه لکهمن سین بن راجه مهر سین مدت بست سال و یازده ماه راجه نراین سین بن راجه لکهمن سین مدت دو سال و سه ماه راجه لکهمن سین بن نراین سین مدت بست و شش سال و یازده ماه راجه دهو سین بن راجه لکهمن سین چون بر تخت سلطنت جلوس نموده استقلال یافت بمقتضائے بدمستی جوانی و نشهٔ نادانی از آئین عقلائے اسلاف انحراف ورزیده از جادهٔ قدیم عدل و انصاف برگشت و طریقهٔ ظلم و اعتساف در پیش گرفت و در مجلس او

اشهار بد کردار و اراذل ناخوش اطوار راه یافته رهنمای کردار نکوهیده و اعمال ناسنجیده شدند راجه مذکور از بدی ذاتی و دلالت بدذاتان دیگر افعال قبیحه پیش نهاد همت زشت خود گردانیده ملازمان دولت خواه و منتسبان درگاه را حبس و بندی نمود و استخفاف و هتک حرمت آنها می کرد و باین صورت همه را از خود آزرده گردانیده زیردستان و خراج گزاران را به بیداد و ستمگاری رنجانید ارباب فساد و اهالی بیداد نظر بر اوضاع و اطوار رئیس خود نموده ره سپر طریق جفاکاری و مردم آزاری گردیده دست تطاول بر مال ضعفا و غربا و ارباب حرفه دراز کردند سعدی **ابیات** اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی ✤ بر آورند غلامان او درخت از بیخ ✤ به نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد ✤ زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ ✤ بجهات مذکوره معمورهٔ مملکت او خراب و بی رونق گشت و حاصل ولایات نقصان کلی پذیرفت مظلومان آواره دیار غربت گشته حکام اطراف را دلالت و رهنمونی بانتزاع سلطنت از دست او نمودند آخر الامر بسزای اعمال او کوکب بختش باحتراق و زوال افتاد و راجه کوهستان سوالک بر سر او تاخته کارش تمام ساخت مدت سلطنت او یازده سال و سه ماه از ابتدای راجه دیپ سین لغایت راجه دهور سین و ده تن مدت یکصد و پنجاه سال جهانبانی نمودند ✤

ذکر راجه دیپ سنگه کوهی

دران ایام والی ولایت کوهستان سوالک بود سپاه بسیار و بعدالت اشتهار داشت ارکان دولت و اعیان ولایت دهور سین که از بدسلوکی و مردم آزاری والی خویش تنگ آمده بودند در کوهستان رفته حقیقت احوال و ستمدیدگی رعایا و برایا و سراسیمگی و بی اتفاقی اعیان دولت گزارش نموده راجه دیپ سنگه را ترغیب و تحریص فرمانروائی اندرپت نمودند او بمجرد ادراک این نوید طبل شادی نواخته مانند شاهباز بلند پرواز بطمع طعمه سلطنت بالشکر انبوه از فراز کوه بران سرزمین رسیده آن کبوتر آشیان غفلت و جهالت را صید چنگال اقبال نموده در قفس حبس در آورد و در ساعت سعید بر سریر جهانداری جلوس نموده گلزار روزگار را که از خزان بیداد او بی آب بود بجویبار عدالت خویش طراوت و نضارت بخشید مدت سلطنت بست و هفت سال و دو ماه راجه رن سنگه بعد پدر جهاندار گشته رخت هستی بر بست مدت سلطنت بست و دو سال و دو ماه راجه راج سنگه بن راجه رن سنگه بجای پدر جلوس نموده سپاه و رعیت را از خود خوشنود داشت مدت سلطنت ده سال و هشت ماه راجه هر سنگه بن راجه راج سنگه در جهانداری به نیکنامی گذرانید مدت سلطنت چهل و شش سال و یک ماه راجه نر سنگه بن راجه هر سنگه در شهریاری خود رعایا را مسرور و ملک را معمور داشت مدت سلطنت بست و پنج سال و سه ماه راجه جیون سنگه بن راجه نر سنگه بر اورنگ سلطنت نشسته بدمست باده جوانی و سلطانی گشت و لاابالی زیستن اختیار نموده چون سلطنت با غفلت نمی آمیزد در اندک مدتی زمام جهانبانی از دست او بدر رفته آواره دشت ادبار گشته درگذشت مدت سلطنت او هشت سال و پنج ماه ✤ **بیت** شاهی و جوانی آن دو مستی است ✤ کاتش زن دودمان هستی است ✤ خوش آنکه ازین فراز و پستی ✤ هشیار بود درین دو مستی ✤ از ابتدای راجه دیپ سنگه تا راجه جیون سنگه شش کس مدت یکصد و سی و نه سال جهانبانی نمودند ✤

ذکر راجه پرتهی راج المشهور برای پتهورا

چون ارادت فرمانروائی حقیقی برین شد که رای پتهورا مرزبان ولایت بیراتهه که براجه جیون سنگه نیایش داشت بسلطنت عظمی کامیاب گردد راجه جیون سنگه از روی بیخبری یا بعضروتی که او را روی داد تمامی ارکان دولت را با لشکر فراوان در کوهستان که مسکن اجداد او بود فرستاده خود با چندی از حواشی در دار السلطنت مانده بغفلت میگذرانید پتهورا باستماع تنهائی راجه بالشکر جرار ناگهانی رسیده رایت کارزار برافراشت راجه جیون سنگه که لشکر و سامان پیکار نداشت تاب نیاورده

رو بفرار نهاد و خود را در کوهستان دشوار گذار کشیده آخر الامر با لطف فها پیمانه هستی از مستی او لبریز گشت و رای پتهورا کوس نصرت نواخت سر بیا آسای فرمانروائی گردید بیت چو بیند که از اژدها نیست رنج + خردمند نگذارد از دست گنج + چون پانزده سال از فرمانروائی او درگذشت سلطان شهاب الدین غوری از غزنین آمده بدفعات محاربه نمود و آخر کار در موضع نزاین عرف تلاوری او را سافر ملک آخرت نموده اورنگ آرای خلافت هندوستان گشت احوال این راجه که پیرایه ارتسام و ارقام یافت مطابق است با کتاب راجاولی و راج ترنگی که در هنود مشهور و معروف است امّا از دفتر سوم اکبرنامه که مسمی بآئین اکبریست از بعضی نسخ هندی بخیر راجاولی و راج ترنگی چنین می نگارد که در سنه چهار صد و بست و نهم بکرماجیتی راجا اننگ پال از قوم تونور رایت فرمانروائی برافراخت و در نزدیکی اندرپت شهر دهلی آباد ساخت او و اولادش بست تن مدت چهار صد و نوزده سال و یکماه و بست و هفت روز کامرانی کردند بالآخره راجه پرتھی رام ولد بیشتم او را با لمدیو چوهان محاربه روی داد و در آن کارزار کشته شد و در سنه هشتصد و چهل و هشت بکرماجیتی فرمانروائی از قوم تونور بقوم چوهان منتقل شد و راجه بلدیو و اولادش هفت تن مدت سه صد و هشتاد و پنج سال و هفت ماه سلطنت کردند چون نوبت حکومت برای پتهورا نبیره هفتم رای بلدیو چوهان رسید سلطان شهاب الدین غوری هفت مرتبه یورش کرده هنگامه پیکار آراست و هر مرتبه شکست خورده بدر رفت امّا داعیه تسخیر این ملک در پیش داشت گویند راجه جی چندراتهور مرزبان قنوج بر اکثر راجها غالب آمده سگالش جگ راجسو که ذکر آن قبل ازین کرده آمد پیش گرفته در فکر سامان آن گردید و اراده کرد که دران انجمن خدمت خود مایه یکی از راجها پیوند و بدین تقریب راجهای اطراف ممالک را طلبداشت رای پتهورا نیز حسب الطلب او داعیه آن سمت نمود ناگهان بر زبان یکی از نوکرانش گذشت که با وجود رای پتهورا این جگ از جی چند بدیع است و چه گنجایش که رای خود دران جگ تشریف فرماید از استماع این سخن رای پتهورا آتش غیرت در دل افروخته شد و فسخ عزیمت آن سمت نمود راجه جی چند ازین خبر برآشفته اراده محاربه نمود امّا بنابر نزدیکی ساعت جگ توقف کرده بصلاح دانش وران بنابر سرانجام این جشن پیکر رای پتهورا را از طلا درست ساخته بدربانی برنشاند رای پتهورا ازین آگهی مانند مار بخود پیچید و با پانصد مرد گزیده ایلغار کرده ناگهانی بدان جگ رسیده تمثال خود را از دروازه برداشت و کارزار کرده بسیاری را کشت و برگشت راجه جی چند بصورت جگ بانصرام رسانید امّا دخترش احدی را از راجها که دران انجمن از اطراف ممالک آمده بودند قبول نکرد و باستماع و مشاهده مردانگی و جوانمردیهای پتهورا آرزومند زنی او گردید پدرش ازین معنی رنجیده و از خانه خود بدر کرده برای او منزلی جدا ساخت پتهورا این خبر شنیده مشتاق او گردید و مشورتی اندیشیده چاند ابادفروش را به نیایش گری پیش راجه جی چند معین ساخت و خود با برخی گزیده مردم بآئین ملازمان همراه چاند اشد و بعد رسیدن در قنوج بچستی و مردانگی دختر راجه بدست آورده با ایلغار خود را بدهلی رسانید و راجه جی چند آگاه گشته بقصد پیکار فوجها آراسته در پیش دوید ملازمان رای پای همت در میدان محکم گذاشته محاربه عظیم کردند هفت هزار کس دران کارزار از طرفین کشته شد القصه رای پتهورا چون آن دختر را بدست آورد و گردش فلک بمراد خویش انگاشت و با او چنان محبت ورزید که اکثر اوقات در حرم سرا بسر برده و گرامی انفاس زندگی را به جمعیت او در نا بایست گذرانیده بکار ملک و سپاه کمتر پرداختی چون سالی بدین حال بگذشت سلطان شهاب الدین غوری بدین حال وقوف یافته با راجه جی چند طرح دوستی انداخت و بمرتبه هشتم در سنه هزار و دو صد و سه بکرماجیتی مطابق پانصد و هشتاد و هشت هجری که چهل و نه سال از فرمانروائی پتهورا منقضی شده بود لشکر فراهم آورده بقصد ملک ستانی برآمد و بسیاری از راجهای هند بر گرفت مرزبان را از انهماک راجه در عیش و مصاحبت یارانی یارای آن نبود که خبر آمدن سلطان برای پتهورا برگذارند آخر الامر ارکان دولت بمشورت

یکدیگر چاندا باد فروش را درون حرم سرا فرستاده آن غفلت منش را از حقیقت کار آگهی داد مذ رای از غرور آنکه بارها سلطان را شکست داده بر و نصرت یافته بود از رسیدن سلطان پروائی نکرده و قدرے لشکر فراهم آورده به پیکار بر آمد سلطان صفوف آراسته رو برو گردید و راجه جی چند که هر بار کمک پتهورا میکرد بقصد انتقامیکه در خاطر داشت این مرتبه با لشکر خود مددگار سلطان گشت و آتش محاربه اشتعال گرفت و دران رزمگاه رائے پتهورا بدست کسان سلطان گرفتار شد و سلطان او را دستگیر کرده بغزنین برد چاندا باد فروش از حقیقت منشے دو وفادارے بغزنین شتافت و بملازمت سلطان رسیده نوازش یافت و بارای پتهورا ملاقات کرده در زندان همرازے نمود و بمشورت او صاف تیراندازے پتهورا نزد سلطان ظاهر نمود و سلطان را میل تماشائے آن راسخ گشته رائے پتهورا را از قید و حبس بر آورد و بر اسپ سوار کرده تیر و کمان بدستش داد پتهورا بموجب مصلحتی که با چاندا در میان آورده بود کار سلطان از تیر با تمام رسانید اما ملازمان سلطان ای پتهورا و چاندا را نیز از هم گذرانیدند لیکن تواریخ فارسی کشته شدن رائے پتهورا در رزمگاه تلاوری می سرایند و مطابقت با راجا دلی و راج ترنگی در قتل رسیدن سلطان شهاب الدین بعد مدت از دست فدائی ککهو نوشته اند چنانچه در صفحات سابقه ذیل احوال صوبهٔ دهلی اشعارے باجمال نموده آمده والله اعلم بحقیقة الحال بالجمله بعد کشته شدن رای پتهورا حکومت هنود از هندوستان منقطع گشته بسلاطین اسلام انتقال یافت از ابتدائے راجه جدشتر پانڈو لغایت رای پتهورا بموجب نسخه راج ترنگی یکصد و بست تن از اقوام هنود مدت چهار هزار و چهار صد و هشت سال فرمان روائی نموده مرحلهٔ پیمای طریق عدم شدند **نظم** آنکه اوج فلک نشیمن ساخت ✤ عاقبت زیر خاک مسکن ساخت ✤ آنکه بر فرق تاج از زر کرد ✤ در لحد رفت و خاک بر سر کرد ✤ آنکه گهواره ساخت مسکن خویش ✤ رفت و تابوت کرد مامن خویش ✤ هیچکس در جهان قدم نزند ✤ که قدم جانب عدم نزند ✤ ناتوانی دل از جهان بگسل ✤ رشته از مهر این و آن بگسل ✤ جاودان نیست عالم فانی ✤ تو درین جاودان کجا مانی ✤ روی در ملک جاودانی کن ✤ ترک این کنج دیر فانی کن ✤ پاے در دام هیچ در هیچ منه ✤ همه هیچند دل بهیچ منه ✤

داستان سرائی بلبل قلم در گلزار ذکر سلاطین اسلام صاحب حشم

چون مشیت حضرت الٰهی جل جلاله اقتضائے آن کرد که سلسلهٔ فرمانروائی هندوستان از فرقهٔ هنود که دیرگاه درین بلاد فرمان فرما و حکمران بوده اند منقطع گردد و در هندوستان هم بوئی از اسلام بمشام جهانیان رسد اول سلاطین غور و غزنین رایت جهانگیری کشوده بقدم جرأت مسالک این ممالک پیمودند و نقش تسلط هنود را که ابا عن جد مسند آرای حکومت و سلطنت بودند بآب شمشیر آبدار از صفحهٔ روزگار پاک شستند **نظم** سر رشتهٔ قدرت خدائی ✤ هر کس نکند گره کشائی ✤ بی جنبش امر او بدستان ✤ برگے نجهد درین گلستان ✤ همان بهتر که زبان بیان ازین گفتگو باز داشته عنان خامهٔ مدعا نگار در عرصهٔ اظهار مطلبی که پیش دارد منعطف گرداند مجملی از احوال سلاطین اسلام که کتب معتبرهٔ سیر بآن ناطقست آنکه اگرچه سلطان شهاب الدین رای پتهورا را کشته و سلطنت هندوستان باو رجوع گشته اما چون در هند ابتدائے ظهور اسلام از سلطان ناصر الدین است شروع بذکر او کرده میآید سلطان ناصر الدین سبکتگین از غلامان نصیر دقیقی فرمانروائی خراسان بود و بعد نصیر بخدمت منصور بن نوح سامانی باقتضائے آثار رشد و کار طلبی که از ناصیهٔ حال او لائح بود بمرتبهٔ امیر الامرائی و سپه سالاری رسیده مصدر امور سترگ و کارهائے بزرگ گردید و در آخر حال از جانب ابواسحق والی بخارا بحکومت غزنین منصوب گشت بعد از آنکه ستارهٔ زندگانی ابواسحق بهبوط ارتحال در آمد آفتاب بخت ناصر الدین از بیت الشرف اقبال طلوع نموده اوج گرائے جهانبانی گردید تفصیل این اجمال آنکه ابواسحق غیر از ولدے که قائم مقامش تواند بود نداشت و از امرائے او صاحب شوکتی که **نظم** امور مملکت تواند نمود جز او دیگرے نبود سپاه و رعیت

بضرورت چاره ناچار رجوع باو نموده کمر اطاعت بر بستند او در سنه سه صد و شصت و هفت هجری بر سریر سلطنت جلوس نموده باصابت
فکر و سلامت رای مهام جهانداری را کما ینبغی انتظام داده با جلیه مراسم عدل و داد و دفع آثار فتن و فساد پرداخت در ایت جهانگشائی
در معارک دلاوری برافراخته اکثر ممالک بزور بازوی خود مسخر ساخت اما چون این نسخه مشتمل بر حقیقت فرمانروایان هندست بنا بر علیهذا
از ارقام ماجرای ولایت ایران و توران که سلطان در فتوحات این ممالک کارنامها بظهور رسانیده عنان خامه بیان بر تافته بتحریر
حالات هندوستان مے پردازد سلطان مکرر از غزنین بسمت هند تاخت آورد و در سنه سی صد و هفتاد و یک اکثر بلاد مسخر گردانید
اول کسیکه در هندوستان رواج اسلام داده بنیاد مساجد نهاد او بود چون از نژاد ترک بود هندوان همین سبب مسلمانان را ترک گفتندے
القصه سلطان همواره در بلاد هند ترکتازے میکرد و سکنه این دیار از تاختهای متواتر ش حاجز بودند مآل دستلع ذرن دریچه
آنها العبارت میرفت گویند که دران زمان راجه جیپال بر ممالک هند حکومت داشت اگرچه مورخان هنود راجه جیپال را در زمره فرمانروایان
دهلی ذکر نکرده اند اما ازین جهت که دارالایالت او در کتب فارسی قلعه بلده نگاشته اند چه عجب که در ملک سامانه و پنجاب و اطراف
آن غیر دهلی در تصرف او خواهد بود ظاهرا دران ایام هندوستان محل ملوک طوائف نشده بود سلطان ظاهر مستقلی بانفراد نداشت
القصه راجه جیپال بقصد مدافعه با لشکر بسیارے از لشکر بر سر غزنین رفت سلطان باستماع این جسارت بالشکر و استعداد در حدود
ولایت خویش رسیده آماده پیکار گشت و قتال صعب روی داد و دلاوران جنگ جو و متهوران پرخاش خو کارزار مردانه نمودند نظم
چنان گشت رزمی که بالا و پست + فتاده یلان هیچو از باده مست + تن پردلان چاک از پیش و پس + دردل نمایان چو مرغ
از قفس + اکثری از طرفین جنگ مردانه کرده بخاک هلاک افتادند گویند که سلطان چون آثار غلبه از طرف دشمن دید بعضی از چشمها دران
نواحی بود که اگر اتفاقا قاذورات چیزے دران افتادی برف عظیم باریدے سلطان فرمود تا دران چشمه اندکی از قاذورات
بینداختند چون حسب الامر بعمل آمد باد و برف سخت پیدا گردید اندرین باد تند و غرید ن رعد و باریدن برف بسیار لشکریان راجه
جیپال را دل از دست رفت و بسبب قلت طاقت احتمال این صدمات بنا بر عدم اعتیاد مضطرب و اکثرے از انجماد نابود و
هلاک و باقی ماندگان خود را مشرف بر تلف دیده مغلوب و از فتح و ظفر مایوس گردیدند + نظم دست کشیده همه در آستین +
پای کشان شد همه در پوستین + گرم شده از عدم جامه مرد + مردم بی جامه بجا ماند سرد + گو که ز سرماش رباند خدای + لرزه
گرفته همه بر دست و پای + وا که دندان برهنه تنان + چون شغف چوبک چوبک زنان + القصه سلطان بدین تدبیر غالب
و راجه جیپال مغلوب گشت و احوال لشکریان خود بدین منوال دیده از روے اضطرار ناچار در صالحت زد و قرار آنکه پنجاه زنجیر فیل
با نقد فراوان بطریق پیشکش بخدمت بفرستد و چند کس از معتبران خود را بسم یرغمال پیش سلطان گذاشته معتمدان سلطان را برای
تسلیم وجه معین همراه گرفته بماواے خود رسید و بعد رسیدن بمسکن خویش قول و قرار را بر طاق نسیان گذاشته کلاه نخوت کج نهاد کسان
سلطان را که برای سپردن مال و فیل همراه آورده بود بعوض مردم خود که نزد سلطان گذشته بود مقید داشت سلطان باستماع این خبر
بعزم انتقام و پاداش بدعهدے راجه بر هندوستان لشکر کشید جیپال با لک سوار و پیاده بیشمار و فیلان بسیار بمقابله شتافت
دهر دو لشکر با هم پیوسته جنگ عظیم کردند آخر کار سلطان رایت فتح برافراخته غنیمت بسیار از مال و فیل ما سر اینست آورده بغزنین
مراجعت کرد و جیپال هزیمت خورده به هندوستان آمد و تا افغانات بتصرف سلطان در آمده سکه و خطبه او رواج یافت بعد چندے
سلطان بچنگ اجل گرفتار آمده راه آخرت سپرد مدت سلطنت او بست سال بود +

ذکر سلطنت سلطان محمود بن ناصر الدین سبکتگین

بعد از آن که سلطان ناصر الدین ودیعت حیات بخالق کائنات بسپرد امیر اسمعیل پسر بزرگ بر تخت جهانبانی جلوس نموده سلطان محمود
را از میراث پدر محروم گردانید سلطان تاب جفای برادر کلان نیاورده با وی بجنگ و جدال آماده پیکار گشته بر امیر اسمعیل غالب آمد و در
سنه سه صد و هشتاد و هفت هجری در خطهٔ عشرت آگین غزنین زینت افزای اورنگ جهانبانی گشت سلطان بتائید دل قوی و دلیری
بخت مسعود و تیغ عالمگیری بر میان بسته رایت جهان ستانی بر کشاد و بر بلخ و بخارا و داور و گنج و خوارزم و ترکستان و عراق و خراسان
لشکر کشیده مظفر و منصور گشت و عرصه روزگار را از خس و خاشاک مخالفان پاک گردانید چون طنطنهٔ جهانگیری او در اطراف گیتی مشهور گشت خلیفه
بغداد او باستماع حالات اطاعت فاخره با خطاب یمین الملة و یمین الدوله برای سلطان فرستاد سلطان برای استرضای خلیفه و ازدیاد شوکت
و نام و در عوام باظهار اعلای اسلام شهرت جهاد کمر همت به تسخیر هندوستان بر بست + مرتبهٔ اول در سنه سه صد و نود و هفتم هجری باراده یورش
بر سر راجه جی پال لشکر کشید او نیز بعزم مقابله رهگرا گشته در پیشاور که در کتب اسلاف هنود پیشاور و پرشاور نوشته اند رسیده معرکه کارزار بیاراست
هر دو لشکر با هم گرد در آویختند و داد مردانگی دادند بیت دلیران ستادند پا کرده سخت ؛ ستادن در آموخت زایشان درخت + از درخشیدن برق
شمشیر آتش بار و باریدن تیر شعله کردار اکثری از طرفین بآتش غیرت سوخته غریق بحر فنا گشتند بالآخر سلطان مظفر و منصور گشته پنجهزار
هند در آن کارزار علف تیغ خون خوار نمود و راجه جی پال با پانزده نفر از پسر و برادر و خویش اسیر گشته بقتل رسید گویند در گردن راجه
حمائلی بود که بزبان هند مالا نامند مرصع بجواهر زواهر گران بها و مکلل بدرر غرر یکتا مبصران جوهر شناس و مقبلان خرد اساس قیمت
آن را یکصد و هشتاد هزار دینار کرده بودند و همچنین در گردن پسران و برادرانش حمائلهای مرصع قیمتی بود همه آن در جمله غنائم بخزانه سلطان
رسید از آنجا بعد فتح ره بهندوستان کرده اکثر بلاد و تسخیر در آورد و به بهاتنه که دار الحکومت راجه جی پال بود در رسیده مسخر کرد و در اکثر اماکن تعمیر
مساجد نموده ترویج مراسم اسلام پرداخت چندگاه در آن نواحی بعیش و عشرت پرداخته چون موسم بهار در رسید سلطان از قلعهٔ بهتنه
براه غزنین مراجعت نمود و تمام ایام بهار بعیش و کامرانی و مسرت و شادمانی در آن تختگاه گذرانید چون موسم بهار منقضی گردید زمان
خزان در رسید سلطان بمرتبه دوم قصد هندوستان نموده از راه ملتان بحوالی بهطنیر رسید راجه بجی رای با وجود کثرت لشکر و فیلان بمقدار
و متانت قلعه و صعوبت جا از بی بهیتی و بی تدبیری لشکر خود را بمقابله سلطان گذاشته بجانب سند روان شد لشکریان سلطان باستماع
این خبر تعاقب کرده او را دستگیر نموده بخنجر آبدار بر خاک هلاک انداختند مصرعـــــه سخت است پس از جاه تحکم بردن + خو کرده بناز جور
مردم بردن + و سر او را از تن جدا کرده پیش سلطان آوردند سلطان ازین معنی خوشحالیها نموده تیغ بیدریغ بر توابع و لواحق او راند و
خلق کثیر را بقتل رسانیده غنیمت فراوان از نفائس و نوادر هندوستان بدست آورده از آنجا بسمت غزنین معاودت نمود از جمله
غنائم دویست و هشتاد زنجیر فیل بود چون در ملتان داود بن نصیر رئیس ملاحده حکومت داشت سلطان را حمیت دین بر آن داشت
که براه ملتان متوجه شده آن ملک را از وی انتزاع نماید در آنصورت بعزیمت ملتان از بهطنیر راه راست از دست داده براه مخالف
بنا بر آنکه حاکم آنجا خبردار نشود و ناگهان بر سر او برسد سواری کرد راجه انندپال بن راجه جی پال که بر سر راه بود در مقام ممانعت شد از
طرفین صفوف آراسته گشت و دلیر آزمائی روی داد از آنجا که سلطان را اقبال قوی بود بهر طرف که روی عزیمت می آورد فتح و نصرت استقبال
مینمود راجه انندپال تاب صدمات لشکر سلطان نیاورده منهزم شد و خود را در کوهستان کشمیر کشید چون بسبب جبال مرتفعه و محال
مشکله و تراکم اشجار و تزاحم گریوه دشوار گذار رسیدن لشکر در آنجا متعذر بود سلطان دست از تعاقبش کشیده در ملتان رسید
و حاکم آنجا را اهل و سفاد و بیست هزار درهم هر سال برو مقرر کرده احکام شرعیه را رواج داد چون موسم تابستان در رسید شدت
حرارت و حدت آفتاب رو باشتداد نهاد لشکریان سلطان تاب هوای گرم ملتان نیاورده التماس مراجعت نمودند بضرورت سلطان از آنجا

غزنین شده تمام ایام بهار بعیش و عشرت دران مکان بهشت نشان گذرانید چون ایام زمستان در رسید در سنه سی صد و نود و نه مرتبه
سوم باز بهندوستان آمده با راجه انند پال کارزار نموده او را شکست داده سی زنجیر فیل غنیمت بدست آورد و تا قلعه بهیم نگر رسیده
انتزاع نمود چند تخت طلا و نقره و خزانه فراوان و الماس گران بها و دیگر نوادر و نفایس که ازان قلعه بدست آمده بود همه را در میدان غزنین
بفرموده سلطان چیدند و سپاه و رعیت از تفرج آن انبساط اندوختند و در زمان بودن دران قلعه بزم جشن آراسته برای چراغ
افروزی حکم عالی بصدور پیوست و حسب الامر سرانجام یافت و نیز اوستادان نادره کار صنعت شعار انواع آتشبازی حاضر آورده
هنگامه تماشا گرم کردند سلطان بعد فتح قلعه مسطور و حصول هزاران طرب و سرور بغزنین مراجعت نمود مرتبه چهارم در سنه چهار صد هجری
قصد ملتان نموده تمامی آن ولایت را بتصرف درآورد و قرامطه ملاحده که دران ولایت بودند دستگیر شدند و بعضی را دست در
گردن بسته در پای فیلان کوه پیکر انداختند و جمعی را که دست رد باحکام شرعیه نهاده بودند بیدست و پا ساختند و جمعی را که سر
از حکم شرعی پیچیده بودند سر از تن جدا کردند و فرقه را که از خودبینی گوش بر امر سلطان نداشتند گوش و بینی بریدند و داود بن نصیر
حاکم آنجا را اسیر کرده در قلعه غورک محبوس نمودند او همانجا بمرگ طبیعی درگذشت و سلطان بعد فتح آن ولایت بغزنین رجعت نموده
مرتبه پنجم در سنه چهار صد و دو هجری سلطان شنید که در هندوستان تهانیسر نام شهریست قدیم در نزد دهلی آن کولابیست بس
عظیم که باعتقاد اهل هنود آغاز آفرینش درانجا شده و آنرا از اماکن شریفه دانسته گسیختن پیوند عنصری دران مکان نتیجه رستگاری
میدانند و بتخانه کلان و چکرسوم نام بت درانست و هنود آنرا بکمال اهتمام می پرستند و بشنیدن این بقصد جهاد لشکر فراهم آورده متوجه
تهانیسر گردید راجه نردجن پال حاکم آنجا ازین خیال واقف گشته ایلچی فرستاد و پیغام نمود که اگر سلطان ازین عزیمت بازگردد پنجاه زنجیر فیل
پیشکش بدرگاه سلطان بفرستم سلطان بران التفات نکرده در تهانیسر رسید راجه مذکور تاب مقاومت نیاورده بی جنگ رو بفرار نهاد و شهر را خالی
ساخت لشکریان سلطان در شهر خالی رسیده آنچه یافتند غارت کردند و بتها شکستند و بتخانه برانداختند و بت چکرسوم بغزنین برده
بفرموده سلطان بر درگاه نهادند تا پی سپر خلایق گردد مصرعه بتی چون بهار و بهارت کسی + که نتواند از خود براند مگس + زنیرو
دستش نه رفتار پای + وگر افگنی برنخیزد ز جای + مرتبه ششم بر قلعه نندنه که بر کوه بالناته است لشکر کشید راجه نردجن پال
مردان کاری بمحافظت قلعه گذاشته خود در کهسار دشوار گذار کشمیر در آمد سلطان قلعه نندنه را محاصره کرده و بنقب و سایر آلات حرب
و سایر اسباب قلعه گیری شروع نمود اهل قلعه عاجز و امان خواه گشته مقالید قلعه سپردند بعد تسخیر قلعه و بدست آوردن اسباب و اموال رو
بدره کشمیر تعاقب راجه نردجن پال نهاد بسبب تنگنائی طرق و دشواری عبور دست سلطان براجه مذکور نرسید اما غنیمت فراوان
بدست آورده و بسیاری از هنود را رهنمائی دین اسلام نموده و رواج احکام شرعیه دران دیار داده مراجعت فرمود مرتبه هفتم در سنه
چهار صد و نه بعزم تسخیر قنوج نهضت دریای جون را گذشت چون بسر حد قنوج رسید کوره نام حاکم آنجا اطاعت قبول نموده پیشکش
داد ازانجا در برن رسید هردت والی آنجا قلعه را بقوم خویش سپرده بگوشه خزید اهل قلعه تاب مقاومت نیاورده هزار درم که یک
لک پنجاه هزار روپیه بوده باشد و چند فیل پیشکش داده امان یافتند سلطان ازانجا بقلعه مهابن بر کنار دریای جمنا رسید گلچند نام حاکم
آنجا فیل سوار شده میخواست که از آب بگذرد لشکریان سلطان رسیده او را دستگیر کردند او خود را بخنجر آبدار هلاک گردانید بیت ز دشمن
چون بکام خصم بود + مردن از زیستن بسی بهتر + بعد تسخیر قلعه مهابن بشهر متهرا که شهریست بزرگ مشتمل بر چندین بتخانهای عظیم
و مولد کرشن بن بسدیو که باعتقاد هنود خلیفه ایزد تعالی است و آن مکان را از اماکن متبرکه میدانند رسید بی جنگ
پیش نیامد تمام آن شهر را غارت کرده بتخانه را سوختند و اموال فراوان بغارت بردند یک بت زرین را شکستند که از زر

نود و هشت هزار و سه صد مثقال زر پخته بود و یکپاره یاقوت یافتند که چهار صد و پنجاه مثقال وزن داشت گویند که چندر رای حاکم آن نواحی
فیلی داشت بغایت قوی هیکل عظیم الجثه عربده جو تندخو صفدر عفریت پیکر اگر در بالابلندی بکوه نسبت کرده شود لائق و اگر به تندی تیز روی بباد
تشبیه داده آید بفضل الله موافق در پردلی وصف شکنی و دلاوری و جنگ‌آوری انگشت نمای روزگار بود نظم تیز رو و تیز دو و تیز گام ÷ خوش روش و
خوش منش و خوش خرام ÷ هم حرکاتش متناسب بهم ÷ هم خطواتش متقارب بهم ÷ سلطان آنرا بقیمت گران خریداری میکرد و میسر نمیشد حسب الاتفاق
آن فیل شبی از فیلبانان رمی گریخته بلشکرگاه سلطان قریب شد آنرا بدست آورده خوشحالی ها نموده خداداد نام نهاد چون بغزنین رسید غنائم
سفر قنوج بشمار آوردند بیست هزار درم و پنجاه و سه هزار برده و ششصد و پنجاه فیل بقلم درآمد مرتبه هشتم چون سلطان شنید که راجه نندا حاکم کالنجر
کوره حاکم قنوج را بنابر آنکه او سلطان را اطاعت و انقیاد نموده بود بقتل رسانید سلطان را این سخن ناپسند آمده بقصد استیصال نندا مصمم ساخت و در سنه چهار صد
و نه هجری متوجه هندوستان گردید چون بآب جمنا رسید راجه نرد جیپال که چندین مرتبه از صدمه لشکر سلطان گریخته بود بامداد و اعانت راجه نندا سد راه گشته بمقابله
سلطان برآمد چون آب عمیق در میان بود بی حکم سلطان نتوانست کسی از آب گذشت اتفاقاً هشت نفر غلام یکبار آب بازی کرده از دریا گذشتند و لشکر راجه نرد جیپال
را از روی جرأت و دلاوری درهم شکستند عقب آن بسیاری دیگر عبور کرده جنگ نمودند راجه نرد جیپال هزیمت خورده با چندکس بدر رفت غلامان
سلطان بشهری که دران نواحی بود درآمده دست بغارت دراز کردند و بتخانه‌ها را مسمار نمودند سلطان بعد فتح از انجا رو بولایت نندا آورد گویند سی و شش هزار
سوار و صد و چهل و پنج هزار پیاده و سه صد و چهل فیل پیش نندا بود سلطان با تزک و تجمل برابر او نزول نموده پیغام اطاعت و اسلام کرد راجه نندا گردن از فرمان
برتافته بجنگ قرار داد سلطان بر بلندی ایستاده کثرت غنیم بنظر درآورد و در خود تاب مقاومت ندیده از آمدن پشیمان گردید و جبین نیاز بر زمین
خشوع نهاده از حضرت ایزدی بنیاز و زاری ابنا در خواست فتح و نصرت نمود اتفاقاً بدرگاه مجیب الدعوات عجز و خشوع سلطان باجابت
مقرون گشت و بمشیت ایزدی همان شب خوفی عظیم بخاطر راجه نندا راه یافت تمام اسباب و آلات را بجا گذاشته بی جنگ با مخصوصان خویش
راه فرار پیش گرفت روز دیگر سلطان بر حقیقت کار اطلاع یافته سوار شد و لشکر او را ملاحظه کرده از مکر و خدیعت او خاطر جمع نموده در شهر رفت
و دست بغارت و تاراج کشاده عالم عالم غنیمت بدست آورد و در بیشه پانصد و هشتاد زنجیر فیل از فیلان لشکر راجه نندا یافت ضمیمه غنائم نموده
بغزنین رفت مرتبه نهم در سنه چهار صد و دوازده هجری سلطان قصد کشمیر نموده قلعه لوه کوٹ را محاصره کرد چون بسبب استحکام و ارتفاع دست
بتسخیر آن نرسید بجانب لاهور و باگر روان شد غنیمت فراوان بدست آورده با فتح و ظفر معاودت نمود مرتبه دهم باز قصد ولایت راجه نندا کرد بعد
رسیدن بقلعه گوالیار برای تسخیر آن محاصره نمود از انجا که قلعه گوالیار در استواری و محکمی کارنامه ایست از فرمانروایان پیشین و یادگاریست از
کارآگاهان متقدمین ظاهراً اولی آنچه قیاس بر گرد شرفات آن نتواند پرید و سمند تیز رو خیال در فضای ارتفاع آن نمی تواند دوید **ابیات**
یکی قلعه بر روی آن کوهسار ÷ برآورده سر تا بچرخ چهار ÷ برو مرغ اندیشه را راه نیست ÷ کس از کار و کردارش آگاه نیست ÷ بالضرورة بحاکم آنجا
مصالحه کرده سی و پنج فیل پیشکش گرفته متوجه قلعه کالنجر مسکن راجه نندا گردید بعد رسیدن در انجا قلعه کالنجر را از لشکر محیط گردانید قلعه
سطوت بنیان است در استحکام در هندوستان نظیر ندارد و تسخیر آن غیر از نیروی بازوی اقبال صورت نه بندد **ابیات** حصاری چو
گردون گردان بلند ÷ که رفعت ز برجش بود بهره‌مند ÷ دهد قلعه وارش بگردون جواب ÷ کند دیدبانی او آفتاب ÷ چون
محاصره بامتداد کشید راجه نندا با وجود محکمی عاجز شده سه صد زنجیر فیل پیشکش قبول کرده زنهار خواست و فیلان پیشکش را بی
فیلبانان از اندرون سر دادند بفرموده سلطان ترکان شهامت نشان به چستی و چالاکی بر آن فیلان سوار شده داخل کردند از
نظاره این جرأت و جسارت ترکان اهل قلعه تعجب نمودند و حیرت پذیر گشتند راجه نندا شعر هندی بعبارت متین و استعارات رنگین
که پسندیده شعر فهمان خرده‌گزین بوده باشد در مدح سلطان نوشته ارسال داشت زبان دانان هند مضمون آنرا بعرض رسانیدند

سلطان مسرت اندوز گشته تحسین نمود و در جلدوی آن منشور حکومت پانزده قلعه ضمیمه کالنجر نموده با تحف دیگر مرحمت فرمود راجه نند انتن
مال بسیار و جواهر بیشمار در عوض آن بخدمت سلطان ارسال نمود سلطان بعد صلح بغزنین معاودت کرد مرتبه یازدهم باز لشکر بهندوستان
کشید بقصد تسخیر سومنات لوای توجه برافراخت این سومنات شهریست بزرگ بر ساحل دریای محیط و بتخانه مشهور معبد براهمه بتان
زرین در آن بتخانه بسیار و بزرگترین بت را سومنات نامند و در کتب سلف اهل هند مرقوم است که آن بت از چهار هزار سال و کسرے
معبود و مقبول براهمه است بالجمله از غزنین روانه شده قطع منازل و طی مراحل در پیش نمود و در اثنای راه حکم بعرض لشکر بصدور
پیوست تبقدیم این امر بسیاولان جد کار متعین شدند و بآئین پسندیده عرض لشکر بنظر عالی در آوردند از آن منزل سلطان کوچ بکوچ
راهی گردیده بعد از طی مسافت در شهر نهرواله که از طنطنه موکب سلطان سکنه آنجا فرار کرده بودند رسید شهر را خالی یافته غله ها از آنجا برداشته راه
سومنات پیش گرفت چون در آن سرزمین نزول لشکر ظفر اثر اتفاق افتاد اهل آن شهر دروازه سومنات بر روی سلطان بسته آماده جنگ شدند
بهادران لشکر دیلمان صفدر بقدم همت و علم جرات بر معارج قلعه کشائی طریقه عروج پیش گرفته داخل قلعه شدند بجنگ و تردد بسیار ابواب قلعه کشاده
یافت و لوازم غارت و تاراج بعمل آمد و خلق کثیر قتیل و اسیر گشت بتخانه ها از بنیاد بر کندند و سنگ سومنات را بجنسه بر پایها بسته و بدست اسرای
هند کشان کشان بغزنین برده در زینه های مستراح مدرسه و مسجد جامع بکار بردند هنگام معاودت سلطان از سومنات پرمج دیو راجه
عظیم الشان بر سر راه و از آمدن سلطان آگاه بوده سد راه گشت و انواع دست برد نمود اکثرے را کشته و خسته حال و استعداد فراوان تاراج
نمود چون لشکر سلطان از مسافت بعید آمده بنابر امتداد ایام سفر و بسیاری جنگ که در سومنات و دیگر جا روداده خسته گشته بود سلطان بمقتضای
وقت صلاح در جنگ ندیده طرح داده براه ریگستان متوجه ملتان گردید و در راه صحرای بی تاب بی آب پیش آمد بسبب بی آبی و بی علفی لشکریان سلطان
تعب بسیار کشیده اکثری از تشنگی و گرسنگی رهگرای صحرای عدم گردیدند و بفراوان محنت و رنج سلطان بغزنین رسید مرتبه دوازدهم در اواخر سنه چهار
صد و هفده هجری بعزیمت مالش جتهی که در وقت مراجعت از سومنات بر کنار دریای سند بلشکریان سلطان بے ادبی کرده آزار رسانیده
بودند لشکر عظیم بجانب ملتان و سند کشیده فرمان داد تا هزار کشتی ساختند و بر هر کشتی سه شاخ آهن در کمال قوت و حدت مضبوط کرده یکے
بر پیشانی و دو بهر دو پهلو نصب کردند بنوعیکه هر چه مقابل این شاخها آمدے خود بشکستی آن کشتیها را در آب سر داده سپاهیان
را با تیر و کمان و دیگر سامان حرب در آن کشتیها نشانیده رو باستیصال معاندان آورد آن مردم خبردار شده اهل و عیال خود را بجزائر
فرستاده جریده بمقابل نشستند و جنگ عظیم در پیوست اکثرے از آن جماعه که بمقابله کشتیها آمدند کشته شدند یا غرق بحر فنا گشتند سلطان بعد
استیصال و گوشمال آن جماعه بدآل بغزنین معاودت کرد القصه سلطان باخلاق حمیده موصوف و بشجاعت فطرے و کسبی معروف بود
ممالک ستانی و جهانگیرے نموده بیاوری بخت و اقبال و سلیقه سپهداری و تیغ گزاری مخالفان را منکوب و مقهور میکرد و رعیت پروری و داد گستری
عالم را رونقے بخشید و بعدالت ورزی و انصاف پژوهی ستمگاران را بسزا و ستمدیدگان را بمدعا میرسانید تعصب دین بنوعے و طمع دنیوی
بهر دو قدر ضمیرش قوی بود بنابرین بقصد حصول ثواب و هم بامید ادخار مال و اسباب دوازده نوبت بر هندوستان یورش نموده
لوای فتح و نصرت برافراخت و جد و جهد فراوان بظهور رسانید بدین جهت خلفای عباسی بغداد او را امین الملة و یمین الدولة
غازی لقب بخشیده مورد الطاف و عنایت میداشتند چون بخت بلند و طالع ارجمند داشت بهر طرف که رو آورد ظفر و فیروزی بطریق
استقبال پیش آمد **بیت** هرجا که جلیلتش رسیده + اقبال بر غنیاد دیده + شیران جهان شکار کرده + وز مورچگان کنار
کرده + در سخندانی و نکته فهمی و لطیفه گوئے و مدعا شناسی بهره تمام داشت فضلا و شعرا را اعزاز و احترام میکرد و با آنجماعه رعایت و احسان
مے نمود سر آمد شعرای نامدار مولانا حسن بود که در شعر فردوسے تخلص مے نمود وجه این تخلص آنکه در شهر طوس حاکم آنجا باغی

ترتیب داده فردوس نام نهاده پدر مولانا باغبانی آن باغ داشت بدین تقریب مولانا در شعر خود فردوسی می نوشت چون در غزنین رسید و حقیقت کمال او بسلطان ظاهر گردید او را در صحبت خود جای داده پایهٔ قدرش از شعرای آن عصر بلند ساخت و مولانا حسب الامر سلطان بنگارش شاهنامه مشتمل بر احوال سلاطین کیان و فرمانروایان ممالک ایران و لشکر کشیها و اسپهبدی رستم و اسفندیار و افراسیاب و سهراب و دیگر پهلوانان نامدار مامور گشته شصت هزار بیت در مدت سی سال درست کرد اگر در عهد سلطان کتب بسیار از نظم و نثر تصنیف شده یادگار شعرای نامدار است اما شاهنامه بهترین آن کتب و در کمال متانت مرغوب طبایع سلاطین عظام و محبوب قلوب طوائف انام است سلطان اگرچه چندین هزار غلام داشت امّا سر آمد ایشان ملک ایاز بود در کمند عشق او گرفتاری داشت گویند که این ایاز خلف والی کشمیر بود در خردی همراه پدر خویش در شکارگاه رسید جمعی از عیاران آدم دزد به قابوئی که یافتند ایاز را بدست آورده از آن ولایت بدر رفتند و در بدخشان رسیده آن لعل درج شاهی را بدست سوداگری بقیمت خاطر خواه فروختند از تقدیرات الٰهی شاهزاده بغلامی نام نهاده گشت و آن سوداگر اگرچه اقسام اجناس نفیسه و انواع اشیای غریبه باخود داشت امّا نظر بر حسن و جمال ایاز او را از جمیع اسباب و اشیای گران بها شمرده از جان خود عزیزتر میداشت و در ترتیب و پرورش او توجهی گماشت بقصد تجارت از بدخشان در غزنین رسیده رحل اقامت انداخت تا آنکه صیت حسن و خوبی آن سرو بوستان محبوبی در گوش سلطان رسید سوداگر را طلب داشت و بمجرد مشاهده مبتلای عشق او گشته عنان اختیار از دست داد و بقیمت گران خریده انیس انجمن خاص و جلیس مجلس اختصاص گردانید شیفتهٔ حسن صورت خود بود فریفتهٔ خوی نیکوی او نیز گشت **بیت** این عشق که هست بی خود از خویش + نی شاه شناسد و نه درویش + القصه سلطان او را بر تمامی خدم و حشم برگزیده مامور امر و محکوم حکمش گشت چنانچه قصهٔ نیاز سلطان و حسن و ناز ایاز مشهور است و در اکثر کتب مسطور خصوص ملا زلالی این داستان را بحسین آئین و مضامین رنگین تحریر بر در آورده بعضی نوشته اند که ایاز اگرچه حسن صورت و جمال ظاهری چندان نداشت لیکن در اخلاق پسندیده یکتا و در صفات حمیده بی همتا **نظم** هر که در سیرت نیکو بود + آدمی از آدمیان او بود + نیکی مردم نه نکوروئی است + خوی نکو مایهٔ نیکوئی است + القصه بعد از آن که سلطان را ایام شباب درگذشت و زمان شیب پدیدار گردید در سنه چهار صد و بست و یک هجری بعلت دق و زحمت ضیق النفس اورنگ خلافت خالی کرده سمند تیزگام عمر در جولانگاه آخرت تاخت و از شهرستان وجود بصحرای ناپیدای عدم نقارهٔ رحلت نواخت گویند در زمان سکرات موت از بس که دلش در بند سلاسل دنیا بود در حلتش و شواری نمود خردمندان حقیقت شناس اندوخته های او را که انبارهای نقود و جواهر و اسباب بود در برو چیدند سلطان نظر بر آن انداخته حسرت خورد و جان بجان آفرین سپرد سعدی **نظم** زر و نعمت اکنون بده کان تست + که بعد از تو بیرون فرمان تست + پریشان کن امروز گنجینه چست + که فردا کلیدش نه در دست تست + کسی گوی دولت ز دنیا برد + که باخود نصیبی بعقبی برد + تو باخود ببر توشهٔ خویشتن + که شفقت نیاید ز فرزند و زن + غم خویش در زندگی خور که خویش + بمرده نپردازد از حرص خویش + بغمخوارگی چون سر انگشت من + نخارد کسی در جهان پشت من + مدت سلطنت او سی و پنج سال +

ذکر امیر مسعود بن سلطان محمود و اخلاف و اولادش

امیر مسعود بن سلطان محمود بعد رحلت پدر والا قدر زینت افزای اورنگ خلافت گردید امّا بر هندوستان یورش نتوانست کرد امیر ابوسعید بن امیر مسعود از شش برادر کلان تر بود بعد پدر سریر آرای فرمانروائی گشته عدالت و نصفت را رواج داد و دو مرتبه بر هندوستان یورش آورد لیکن چندان دست نیافت بعد انهدام بتخانه بعضی امکنه معاودت کرد بهرام شاه برادر امیر ابوسعید

پس از برادر کلان اورنگ نشین جهانبانی گشته بر هندوستان یورش آورد و بعضے بلاد و امصار که پدر و برادر کلانش سخر نکرده بود بزور شمشیر به تسخیر در آورده امراے خویش را در آن اماکن گذاشته مروج قوانین اسلام گردید اما سلطنت او در هندوستان بقائے نیافت در ضبط ممالک ایران و توران و محاربه بسلاطین آن دیار بسر برد کتاب مخزن اسرار تصنیف مولانا نظام الدین گنجوی و کلیله و دمنه تالیف ملا نصیرای مستوفی در عهد اوست در سنه پانصد و هفت هجرے ازین جهان فانی درگذشت + خسرو شاه بن بهرام شاه چون اورنگ آرائے فرمانروائی گشت سلطان علاء الدین حسین غورے براو غالب آمده غزنین را از و تخلص نموده در تصرف خویش آورد خسرو شاه بعد هزیمت از ملک موروثی خویش بر آمده رو بهندوستان آورد و لاهور را به تسخیر در آورده تا آخر عمر بحکومت پنجاب قیام ورزید در سنه پانصد و پنج هجرے در خطه لاهور چراغ زندگانی او از تندباد اجل خاموش شد مدت سلطنت پنجاه و هشت سال + سلطان خسرو ملک بن خسرو شاه بعد رحلت پدر بر مسند حکومت پنجاب متمکن گشت چون سلطان شهاب الدین برادر غیاث الدین بن سلطان علاء الدین حسین غورے از جانب برادر کلان خویش نیابةً در غزنین مے بود بمقتضای کار طلبی باطراف ممالک لشکر کشیده کر همت به تسخیر هندوستان بست و علی التواتر بر لاهور یورش کرده خسرو ملک را بمحاربه و مجادله عاجز گردانید آخر الامر خسرو ملک تاب نیاورده در سنه پانصد و هشتاد و دو هجری نزد سلطان شهاب الدین در غزنین رفته همان طرف ودیعت حیات سپرد مدت حکومت او در لاهور بست و هشت سال از ابتداے سلطان ناصر الدین سبکتگین تا خسرو ملک هفت تن مدت دو صد و هفتده سال سلطنت غزنین و بلاد هندوستان کردند +

ذکر سلطان شهاب الدین غوری عرف معز الدین محمد سام و لشکرکشی او بهند

سلطان شهاب الدین عرف معز الدین محمد سام برادر کلانش سلطان شمس الدین مشهور بغیاث الدین ولد سلطان علاء الدین حسین سلطنت غور داشت سلطان شهاب الدین از طرف برادر کلان خود بر سر غزنین لشکر کشیده در سنه پانصد و شصت و نه هجرے فتح نمود و نیابةً بحکومت آن ولایت قیام ورزید چون شجاع کار طلب و دلاور صاحب اقبال بود کمر ترددی بر بسته قصد جهانگیرے و ممالک ستانی نمود + مرتبه اول ولایت ملتان از تصرف قرامطه و اوچه را از قوم بهاتیه به تسخیر در آورده نائب خود گذاشته بغزنین مراجعت کرد + مرتبه دوم در سنه پانصد و هفتاد و چهار هجرے باز در ملتان و اوچه آمده براه ریگستان عزیمت گجرات نمود راے بهیم دیو مرزبان آن ولایت لشکر فراهم آورده صفوف مصاف آراست و جنگ عظیم رو داد چون لشکر سلطان بنابر قطع مسافت بعیده خستگی داشت و بسبب عبور مسالک ریگستان رنج بے آبی و تعب بی علفی هم کشیده و لشکر راے بهیم دیو فراوان و تازه دم بود جنود سلطان را خسته و مغلوب گردانید و راے بهیم دیو غالب آمده فتح یافت بسیارے از لشکریان سلطان علف تیغ بیدریغ گردیدند و سلطان هزیمت خورده بهزاران رنج و تعب بغزنین رسید + مرتبه سوم در سنه پانصد و هفتاد و پنج هجرے لواے توجه بسمت لاهور برافراشت سلطان خسرو ملک از نبایر سلطان محمود غزنوے که شمه از احوال او تحریر در آمده حکومت لاهور داشت بعد محاصره و محاربه خسرو ملک عاجز شده پسر خود را با یک زنجیر فیل بطریق پیشکش فرستاده صلح نمود و سلطان پیشکش هرساله مقرر کرده بغزنین معاودت نمود + مرتبه چهارم در سنه پانصد و هفتاد و هفت بر سر دیول که به تهته مشهور است رفته تمام ولایت کنار دریاے سند بضبط در آورد و نفائس و نوادر آن دیار با مال بسیار گرفته برگشت + مرتبه پنجم در سنه پانصد و هشتاد باز بولایت لاهور آمده محاصره و مجادله نمود خسرو ملک تاب نیاورده متحصن گردید سلطان آن نواحے را غارت کرده در میان دریاے راوی و چناب قلعه سیالکوٹ را که بناے آن از قدیم و شکست و ریخت در ارکان آن راه یافته بود تجدید ترمیم و تعمیر نموده نائب خود گذاشته برگشت

خسرو ملک باتفاق کهوکهران مدتی محاصرهٔ قلعهٔ سیالکوٹ نموده بے نیل مقصود بلاهور عود کرد ✤ مرتبهٔ ششم در سنهٔ پانصد و هشتاد و سه باز از غزنین بلاهور آمد خسرو ملک بعد تحصن چون عاجز شد غیر از آمدن بحضور چاره ندیده بملازمت رسید سلطان او را با خود در غزنین برده و در لاهور نائب خود نصب کرد خسرو ملک در همان طرف مرحلهٔ زندگے بسپرد ✤ مرتبهٔ هفتم در سنهٔ پانصد و هشتاد و هفت سلطان باز بهندوستان آمده قلعهٔ سهرند را که در ان زمان دار الایالهٔ راجهاے عظیم الشان بود بدست آورده و یکهزار و دویست سوار در آنجا گذاشته در موضع نراین که الحال آن را تلاوڑے گویند رسید در ای پتهورا فرمانروای هندوستان بالشکر گران بران سرزمین آمده صفوف آراست و هر دو لشکر بهم مقابل گشته داد مردانگی و دلاورے دادند اگرچه درین محاربه سلطان جلادتها کرده مراتب تهور بجا آورد اما بمشیت ایزدے فتح و نصرت بر وقت دیگر موقوف بود درین مرتبه بر لشکر سلطان شکست افتاد و کهانڈے رای برادر رای پتهورا که حاکم دهلی بود غالب آمد و فیل سوار حمله آورده با سلطان در آویخت و بازوے سلطان را بضرب نیزه مجروح ساخت نزدیک بود که سلطان از شدت درد زخم بیهوش شده از اسپ فرو افتد درین وقت غلامے خلج بچه در رسید عقب سلطان بر اسپ نشسته از رزمگاه بیرون برده سلطان را بسلامت بمنزل رسانید سلطان زیاده ازان صلاح در جنگ ندیده از انجا معاودت کرد و بهزاران تعب و محنت در غزنین رسید و رای پتهورا بعد فتح در سهرند آمده قلعه را از کسان سلطان بعد محاصرهٔ یکسال و یکماه تسخیر نموده بکسان خود سپرد ✤ مرتبهٔ هشتم در سنهٔ پانصد و هشتاد و هشت هجرے باز سلطان بالشکر گران متوجه هندوستان گردید و همان موضع نراین که سابقا جنگ شده بود نزول عساکر طرفین اتفاق افتاد هنگام صبح بهادران پرخاش جو باهمدیگر پیوستند گاهے ترکان جلادت کیش جرأت و جسارت نموده بر هندوستانیان غالب مے شدند و گاهے هندوان تهور اندیش از دلاورے و دلیرے بر ترکان زور مے آوردند ✤

ذکر ظفر یافتن سلطان شهاب الدین معروف بمعز الدین سام بر راے پتهورا

چون مشیت قادر حکیم بران شد که سلسلهٔ جهانبانی هندوستان از فرقهٔ هنود منقطع گردد و زمام مهام این مملکت در قبضهٔ اقتدار سلاطین اسلام در آید و مراسم اسلام درین بلاد ظهور و شیوع یابد نسیم نصرت الٰهی بر پرچم اعلام سلطان وزیده نهال دولت رای پتهورا الصدمات عواصف ادبار از بیخ و بن بر افتاد رای پتهورا در رزمگاه دستگیر گشته بقتل رسید و لشکر پاتش اکثرے علف تیغ خون آشام مبارزان ظفر فرجام گردیدند و خلقی انبوه بدست شجاعت کیشان جلادت پیشه گرفتار گشتند و گهانڈے رای برادر رای پتهورا که سپهسالار بود هزیمت را غنیمت دانسته بهزاران سعی و تلاش ازان مهلکه سلامت بدر رفت بیت چنان هیبناک و هراسان گریخت ✤ که زنار را از گرانی گسیخت ✤ قلعهٔ سرستی که عبارت از تلاورے بوده باشد و هانسی و اجمیر که دار الملک رای پتهورا بود بتصرف کسان سلطان در آمد و مال و امتعهٔ آن قلاع بدست افتاد ✤

ذکر نائب گذاشتن معز الدین سام ملک قطب الدین ایبک را در هند و فتوحات نائب مذکور

سلطان بعد فتح چند روز در همان سرزمین اقامت ورزیده و در فراهم آوردن پراگندگیهاے ممالک و امن و امان شوارع و مسالک و نشانیدن مرهم الطاف بر جراحتهاے قلوب رعایا و برایا و تالیف دلهای کافهٔ خلائق و انتظام مهام ملکی و مالی مساعی جمیله بکار برد و پس از حصول اطمینان از سرانجام امور مملکت و دلجوئی سپاه و رعیت ملک قطب الدین ایبک را که غلام و برگزیدهٔ او بود در قصبهٔ گهرام هفتاد کروهی دهلی نائب سلطنت گذاشته خود براه سوالک رعان گشت و اکثر محال کوهستان را غارت کرده و غنیمت فراوان بدست آورده بغزنین رفت بعد معاودت سلطان ملک قطب الدین نیابة در سرانجام مهمات جهانبانی و داعیه ملکستانی سرگرم گردیده در اسرع اوقات

قلعه دهلی و میرته تسخیر نموده درجاهای مناسب حکام از طرف خود نشانید و در سال دوم قلعه کول نیز مسخر کرده قلعه گوالیار و بداؤن و دیگر قلاع فتح کرده بر سر گجرات رفت و انتقام شکست سلطان که سابقا بجهت در آمده از راسے بهیم دیو گجراتی گرفت و آن ولایت تاخت و تاراج نموده بفتح و نصرت بدهلی مراجعت کرد و خطبه و سکه بنام سلطان رواج داد و دهلی ازین تاریخ دار الخلافه سلاطین گردید + مرتبه نهم در سنه پانصد و نود و شش باز سلطان از غزنین بهند آمده ولایت قنوج را مفتوح کرده سیصد زنجیر فیل و دیگر اموال غنیمت گرفته برگشت چون سلطان غیاث الدین برادر کلان سلطان که اسم سلطنت باو بود جهان گذران را پدرود کرد سلطان از روے جمع افزدی ده الاهی ولایت غور و ترکستان و خوارزم و دیگر ممالک بوارثان قسمت کرده خود بر ولایت غزنین قناعت نمود +

ذکر رحلت معز الدین سام ازین جهان

مرتبه دهم چون سلطان شنید که در نواحی لاهور طائفه کهوکهران عصیان ورزیده فتنه و شرارت برافروخته اند لهذا برای تادیب آن گروه از غزنین رو بلاهور آورده ملک قطب الدین نیز از دهلی بخدمت سلطان رسیده باتفاق یکدیگر گوشمال آن جماعه بی اعتدال کردند سلطان بعد تنبیه آن فرقه و انتظام امور ملکی از لاهور معاودت بغزنین نمود چون نزدیک رسید در راهی از رهات طرفی از دست فدائی کهوکهر که بر رکاب سلطان رفته بود باتفاقی کار رو داده در درجه شهادت یافت گویند خزانه بسیار از طلا و نقره و جواهر ازو ماند از انجمله پانصد من الماس که از جواهر نفیسه است بقلم در آمده و دیگر اموال را ازین حال قیاس باید کرد بیت دریاب کنون که نعمت هست بدست + کین دولت و ملک می رود دست بدست + یازده نوبت بر هندوستان یورش کرده دو مرتبه شکست خورده و دیگر هر مرتبه بفتح و نصرت کامیاب گشت چنانچه تفصیل آن بقلم در آمد تا آخر عمر سی و دو سال سلطنت نمود از انجمله فرمانروائی هندوستان پانزده سال +

ذکر جلوس نمودن سلطان قطب الدین ایبک اصالةً بر سریر جهانبانی و مجمل احوال او

سلطان قطب الدین ایبک غلام زر خریده سلطان شهاب الدین نیابةً حکومت هندوستان داشت لهذا از آنکه سلطان شهاب الدین مقتول گشت سلطان قطب الدین از دهلی بر آمده در لاهور رسیده اصالةً سریر آرای سلطنت گشت و یازدهم ربیع الاول سنه ششصد و سه هجری سکه و خطبه بنام خود کرد چون انگشت خنصر او شکسته بود از جهت ادا ایبک گفتندے سلطان غیاث الدین محمود برادرزاده شهاب الدین از فیروزه کوه چتر و تجملات پادشاهی برای قطب الدین فرستاده بخطاب سلطانی مخاطب ساخت این سلطان در درب احسان و داد شجاعت و جوانمردی داد سخن داده مزدوران را از بیخ و بن بر کنده و باستین کرم گرد افلاس از چهره مفلسان مستحق برافشاندی دست سخاییش دامن و جیب آرزومندان پر آموده فیض عطایش ارباب عسرت را از آز بی نیاز فرمودی بیت با جهت او حوصله دریا تنگ + با رفعت او مرتبه گردون پست + چون لکها باهل احتیاج انعام دادی از جهت او لک بخش گفتندے در میان او و تاج الدین که یکے از بندهای خاص سلطان شهاب الدین و بعد سلطان در غزنین اسم سلطنت بر و اطلاق یافته بود بر سر لاهور مخاصمت و منازعت روی داد قصد یکدیگر کرده آتش محاربه برافروختند تاج الدین تاب مقاومت نیاورده منهزم گشت و در کرمان رفته اقامت ورزید سلطان مظفر و منصور شده باستقلال کامل بسلطنت پرداخت +

ذکر رحلت سلطان قطب الدین ایبک و سلطنت یافتن آرام شاه پسر خوانده اش

سلطان در سنه ششصد و هفت در چوگان بازے از اسپ افتاده گوے زندگانی بجولانگاه آخرت رسانید بیست سال حکومت هند نمود از انجمله چهار سال سلطنت فرمود سلطان آرام شاه پسر خوانده سلطان قطب الدین است چون سلطان مرحوم خلف صلبی که سزاوار جهانبانی تواند بود نداشت ارکان دولت باتفاق یکدیگر آرام بخش پسر خوانده سلطان را که سوای او

وا رفتی نمود در سنه شش صد و هفت هجری در خطهٔ لاهور برادر رنگ فرمانروایی اجلاس داده سلطان آرام شاه خطاب کردند و باطراف
ممالک احکام و مناشیر صادر گشت و نوید امن و عدالت بخلائق رسید درین اثنا امیر علی اسمعیل حاکم دهلی باتفاق جمعی از امرا ملک
التمش را از بداؤن طلبداشت و ملک در دهلی رسیده قلعه را بتصرف خویش آورد سلطان آرام شاه باستماع این خبر از لاهور
در حوالی دهلی آمده صف آرا گشت و باندک محاربه فرار نمود مدت سلطنت یکسال ٭

ذکر رجوع سلطنت بسلطان شمس الدین التمش داماد و زر خریدهٔ قطب الدین ایبک و بقیهٔ احوال او

سلطان شمس الدین عرف ملک التمش او را سلطان قطب الدین ایبک خریده و بفرزندی گرفته دختر خود در ازدواج او درآورده
بعد فتح گوالیار امارت آنجا با دارزانی داشت پس ازان ملک آن نواحی بدو تفویض نموده بتدریج ولایت بداؤن ضمیمهٔ حکومت
او گردانید چون علامات شجاعت و مردانگی و آیات فراست و فرزانگی ازو بمنصهٔ ظهور میرسید و بارها در حضور ترددات مردانه بجا آورد
آخرکار بپایهٔ امیر الامرائی رسیده خط آزادی از سلطان یافت بعد ازانکه سلطان قطب الدین درگذشت و از سلطان آرام شاه
امور خلافت تمشیت نیافت باتفاق امیر علی اسمعیل سپه سالار و دیگر ارکان دولت از بداؤن آمده در سنه شش صد و هشت بر تخت جهانبانی
جلوس نمود و بخطاب شمس الدین مخاطب گشت و التمش آنرا گویند که در شب خسوف متولد شود چون صاحب تردد و شجاع بود بزور شمشیر اکثر
ممالک در حیطهٔ تصرف خود درآورده باستقلال تمام فرمانروائی نمود دران زمان خلف سلطان محمد خوارزم شاه سلطان جلال الدین
از چنگیز خان منهزم گشته در ملتان رسید و بعد چند روز بلاهور آمده قلعهٔ آنجا را محاصره نمود سلطان با لشکر بسیار بلاهور رسیده مقابله
نمود سلطان جلال الدین تاب نیاورده بطرف سند و سیوستان بدر رفت در سنه شش صد و شانزده هجری ایلچی خلفای عباسی بغدادی
خلعتی از پیشگاه خلافت جهت سلطان شمس الدین آورد سلطان مراسم اطاعت بجا آورد و فرحت و شادمانی بسیار نمود و چندی در شهر
را آرایش داده کوس شادی نواخت در سنه شش صد و سی هجری بر ولایت مالوه یورش نموده مظفر گشت و بتخانهٔ مهاکال که از مدت
شش صد سال تعمیر یافته در غایت متانت و رصانت بود از بنیاد برانداخت و تمثال راجه بکرماجیت و دیگر بتها را بر در مسجد جامع دهلی
در زمین فرو برد تا لگدکوب خلائق گردد القصه در طاعت و عبادت مولع بود در هر جمعه بمسجد جامع رفته بادای فرائض و نوافل
قیام ورزیدے و وعظ شنیدی و رقت کردے و در هر باب خداپرستی بکار بردی روزی ملحدان دهلی اتفاق کرده روز جمعه
ناگهان تیغها بکف در مسجد هجوم آورده قصد سلطان نمودند و چندکس را بقتل رسانیدند سلطان ازانجا بسلامت برآمد آن ناعاقبت
اندیشان تعاقب کرده نتوانستند که دست اذیت بسلطان رسانند و خلق کثیر بر بامها و دروازها برآمده آن طائفه را بزخم تیر و تفنگ
و سنگ هلاک نمودند سلطان در دولتخانه رسیده بانتقام بے اندامیهای آنجماعه اکثری را علف تیغ بیدریغ نمود و سلطانی باستقلال
کرده بعدالت و نصفت زندگانی نمود و رعایا و برایا را خوشنود داشته باجل طبیعی درگذشت مدت سلطنت او بست و شش سال ٭

ذکر سلطنت سلطان رکن الدین فیروز بن سلطان شمس الدین

سلطان رکن الدین فیروز بن سلطان شمس الدین بعد پدر والاقدر در سنه شش صد و سی و شش هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود چون
بهرهٔ از عقل و قابلیت نداشت رغبت لذات نفسانی بافراط و انهماک در حظوظ جسمانی و عشرت و کامرانی او را از امور جهانبانی بازداشت
و خزانه در انعام مسخرگان و اراذل صرف کرده لاابالی میزیست خبرے از احوال سپاه و رعیت نمیگرفت دائم الخمر بوده شرب مدام علی الدوام
می نمود تنها اسم سلطنت بر سلطان بود و بے شاه ترکان والدهٔ او که کنیزک ترک بود و نظر به بی پروائی و عدم کیافت پسر خود داشته سرانجام
مهام ملکی و مالی مے نمود او نیز بمقتضاے کوته اندیشی که در سرشت زنان مخمر است حرمهاے سلطان شمس الدین را که هم چشم او بودند آزار

و اضرار رسانید و پسران سلطان قطب الدین و اتباع آنها را بیگناه قتل نمود و ببعضی امور ناشایسته که سزاوار خاندان پادشاهان نبود از و بظهور رسید ارکان دولت نظر بر بے پروائی و نارسائی پادشاه و تسلط و استیلای مادرش داشته با خود اتفاق کرده اند برگشتند و ملک اعزالدین ایاز حاکم ملتان را بتحریک سلطنت دهلی نموده طلبداشتند او از ملتان لشکر گران فراهم آورده عازم دهلی گشت سلطان نیز بقصد مقابله از دهلی برآمده در کهرام رسید پیش از آنکه ملک اعزالدین ایاز برسد امرا از سلطان انحراف ورزیده در دهلی رفته بی بی رضیه بنت سلطان شمس الدین را بر تخت نشانده سکه و خطبه بنام او کردند و بی بی شاه ترکان را مقید ساختند سلطان باستماع این خبر از کهرام رجعت نموده در کیلوکهری رسیده آماده جنگ گردید و بی بی رضیه فوجی از بهادران شجاعت پیشه بر سر او از دهلی متعین نموده و باندک جنگ سلطان دستگیر گشت و بعد چندگاه سلطان و مادرش در زندان خانه فوت شدند ایام سلطنت یکسال و شش ماه و هشت روز +

ذکر سلطنت رضیه دختر مرضیه سلطان شمس الدین التمش

سلطان بی بی رضیه بنت سلطان شمس الدین در سنه شش صد و سی و هفت هجری باتفاق امرا و وزرا اورنگ آرای خلافت گشته خطبه و سکه بنام خود رواج داد و تدابیر صائبه و افکار ثاقبه بنظم امور جهانداری و تنسیق مهام سلطنت و شهریاری بعنوانیکه لائق هوشمندان والاخرد بوده باشد تبدیل آمده لباس مردانه پوشیدی و از پرده بیرون آمده بر تخت نشستی و بار عام دادی به تمشیت امور سپاه و رعیت پرداختی و باجرای مراسم عدالت و نصفت تقید بلیغ ورزیدی بالجمله این ملکه روزگار باخلاق ستوده متخلق و بصفات پسندیده موصوف بود آثار فراست و فرزانگی و اطوار شجاعت و مردانگی از و بظهور میرسید در زمان حیات پدر والا قدر در مهمات ملکی و مالی دخل تمام داشت و پدر بر دانش و عقل او اعتماد نموده ولی عهد خود کرده بود و انتظام مهام بدون صلاح او نمی کرد روزی وزرا التماس کردند که با وجود پسران دختر را ولی عهد کردن مناسب نیست سلطان فرمود که پسران ناقابل دائم الخمر ند و باقسام ملاهی و ملاعب اشتغال ورزیده احدی از آنها قابلیت ولی عهدی ندارد و این دختر فرخنده اختر اگرچه بصورت زنست اما در معنی از ستودگی اخلاق و فرزونی دانش بهتر از مردانست بیت هیچ مهتاب مونث در نام + لیک در نور خود مرد تمام + مجملا آن شیر زن در اخلاق حمیده و صفات پسندیده در امثال و اقران ممتاز بود در بدایت حال که بعضی امرا مخالفت ورزیده بودند آن ملکه زمان هنگامه آنها به تدابیر صائبه در هم انداخت چون ملک اعزالدین ایاز حاکم ملتان سر از اطاعت پیچیده بعد ورزید و لاهور را از کسان ملکه زمان متخلص نموده متصرف شد ملکه زمان نیز بقصد پیکار و دفع شورش او از دهلی برآمده در سهرند رسید امرای نمک حرام از کور نمکی و بیوفائی سر از اطاعت و انقیاد پیچیده ملکه را مقید کردند و بدهلی رسیده معزالدین بهرام شاه بن شمس الدین را از قید برآورده بسلطانی برگرفتند و رضیه سلطان قابو یافته برآمده با ملک اختیار الدین عقد مزاوجت بسته و لشکر جاتان و کهوکهران فراهم نموده دو مرتبه بر سر بهرام شاه رفته جنگ کرد آخر الامر ملک اختیار الدین و رضیه سلطان شکست یافته دستگیر شدند روز دیگر بقتل رسیدند ایام سلطنت او سه سال و شش ماه و شش روز +

ذکر مقتول شدن سلطان رضیه و رجوع سلطنت بمعزالدین بهرام شاه

سلطان معزالدین بهرام شاه بن سلطان شمس الدین التمش را امرای عظام و وزرای ممالک نظام اتفاق کرده بر تخت جهانبانی نشاندند در سنه شش صد و چهل و یک سکه و خطبه بنام او رواج دادند نظام الملک مهذب الدین که همشیره سلطان در حباله ازدواج او بود صاحب مدار گردیده امور مالی و ملکی باختیار خود گرفت و اکثر مهمات بدون امر سلطان پیش میکرد

چون دران زمان مقرر بود که غیر از پادشاه هیچکس بر دروازه خود فیل نگاه ندارد نظام الملک وا نمایک فیل بر در خانه خویش نگاه میداشت
و این معنی خلاف حکم و موجب بیم سلطان مے بود چون بعد چندگاه افواج مغول چنگیزے آمده لاهور را محاصره نمود و دست نهب و
غارت دراز کرده بسیاری از خلائق آندیار می کشت سلطان بعد اطلاع برین معنی نظام الملک را با امرای نامدار و خوانین حالیمقدار که
قوت بازوی سلطنت و صاحب حشمت و شوکت بودند بدفع لشکر چنگیز خانی تعیین کرد +

ذکر بغی ورزیدن نظام الملک و مقتول شدن بهرام شاه و مکافات یافتن نظام الملک و رجوع سلطنت بسلطان علاء الدین

چو او از اصل بدگهر و بد سیر بود و از اصالت جز اسم نصیبه نداشت از حصول اسباب دنیا و هجوم سعادت نان فرومایه مغرور شد و حقوق نعمت
بر طاق نسیان نهاده طریق بغی و کفران پیمود و بعد رسیدن بر دریای بیاه ازروی فریب و خدیعت عرضداشت نمود که همراهیان
من همه منافق و ناموافق و امرا یکدل نیستند که باعتماد آنها باین مهم پرداخته آید سلطان بدولت خود متوجه پنجاب شوند تا دفع فتنه و فساد
باسانی میسر آید سلطان ساده لوح که از کار جهانبانی ذاهل و از مکر و دغای او غافل بود در جواب نوشت که آن جماعه کشتنی و سیاست کردنی
اند بالفعل چندگاه بمدارا و چاپلوسی گذرانیده مهمی که در پیش است بانجام رساند در وقت مناسب جماعه مذکوره را جزای سزا داده خواهد شد
نظام الملک کورنمک رقم مذکور را بجمیع امرا نموده تمامی را بحیله سازی و دغابازی بجانب خود کشید و از طرف سلطان منحرف گردانیده علانیه
لوای بغی برافراخت چون سلطان بر حقیقت حال مطلع شد خواجه قطب الدین بختیار اوشی را برای تسکین شورش امرا و دفع فتنه و فساد
فرستاد نظام الملک و امرا تسلی نگشته از بغی و عناد باز نیامدند شیخ از انجا مراجعت کرده احوال باز نمود و نظام الملک باتفاق امرا آمده دهلی را محاصره
کرد چون مردم شهر متفق بودند بی جنگ قلعه دهلی بتصرف در آورد و سلطان دستگیر شده بقتل رسید مدت سلطنت او دو سال و یکماه سلطان علاء الدین
مسعود بن رکن الدین فیروز شاه بن سلطان شمس الدین التمش چون بهرام شاه را نظام الملک بقتل در آورد ملک عز الدین اسمعیل امیر الامرا از روی
تسلطی که داشت بر تخت سلطنت جلوس نمود ارکان دولت بر سلطنت او راضی نشده سلطان علاء الدین را که آثار رشد از ناصیه او ظاهر بود از
قید بر آورده در سنه ششصد و چهل و سه هجری بر سریر جهانبانی اجلاس فرمودند و ناصر الدین و جلال الدین پسر سلطان شمس الدین را که در زندان حبس
محبوس بودند خلاص کرده ناصر الدین را بولایت بهرایچ و جلال الدین را بولایت قنوج نامزد کرده رخصت دادند و ملک نظام الملک
را که در امور سلطنت کلیه دخیل بود قتل نموده بکیفر کفر نعمتی رسانیدند نظم بچشم خویش دیدم در گذرگاه + که زد مرغے بجان مور کے راه +
هنوز از صید منقارش نپرداخت + که مرغے دیگر آمد کار او ساخت + چو بد کردے مباش ایمن ز آفات + که واجب شد طبیعت را مکافات +
درین فیروزه ایوان پر آفات + بدے را هم بدے باشد مکافات + ز نیکی نیک بینی وز بدے غم + ز جو جو روید و گندم ز گندم +

ذکر رجوع سلطنت بسلطان ناصر الدین بن سلطان شمس الدین التمش

بعد چندگاه چون سلطان از طریقه عدالت و نصفت انحراف ورزیده آئین اخذ و قتل پیش گرفت جمیع امرا ازو برگشتند و باخود اتفاق
کرده ناصر الدین را که آثار قابلیت و حق شناسی از ناصیه احوال او ظاهر بود از بهرایچ طلبداشته بر تخت فرماندهی اجلاس دادند و سلطان
علاء الدین را مسلسل در قید نگاه داشتند چندانکه در زندان خانه مرغ روح او از قفس بدن خلاصی یافت مدت سلطنت او چهار سال
و یکماه و یک روز +

ذکر سلطان ناصر الدین

سلطان ناصر الدین بن سلطان شمس الدین التمش در سنه ششصد و چهل و هفت هجرے از بهرایچ آمده تاج جهانبانی بر سر نهاد و سکه و
خطبه بنام خود رواج داد و ملک غیاث الدین بلبن را که بنده و داماد سلطان شمس الدین بود منصب وزارت داده بخطاب الغخانی و حطاب

چتر دور باش سرافراز گردانید و انتظام مهام سلطنت برای رزین او تفویض نمود و صدف گوش او را بالالی نصایح و مواعظ هوش افزا در باب رعیت پروری و عدالت گستری برآموده فرمود که اختیار مهام جهانبانی و مدار نظام امور ملک رانی بدست تو دادم کاری نکنی که فردای قیامت بدرگاه پادشاه حقیقی مرا و ترا سرمایه شرمساری و انفعال گردد ملک بلبن بمقتضای فراست خداداد و عقل مستفاد قواعد نیابت و شرائط وکالت نوعی بتقدیم رسانید که رعایا و برایا در مهاد امن و امان کامران بودند تخص سلطنت و جهانبانی زندگانی از سر نو گرفت و خودسران را مجال دخل و تصرف در امور مملکت و سلطنت نماند سلطان نیز بعدالت گستری و رعیت پروری بسر می‌برد درویش نهاد و ملکی اخلاق بود و در عهد سلطنت او ملک آباد و رعایا با دل شاد زندگانی کردند و صیت نیکنامی و رعیت پروری پادشاه و وزیر در اکناف گیتی انتشار یافت بیت وزیری چنین شهریاری چنان + جهان چون نگیرد قراری چنان + از بسکه سلطان حق پرست و ایزدشناس بود خراج و باج ممالک در مواجب سپاه و نذر درویشان خداآگاه و وظائف و ادرار فضلا و ارباب استحقاق و دلجوئی مسکینان و زیردستان و عمارات مساجد و چاه و خانقاه و مهمان سرا و اجرای انهار و غیر ذلک انچه از آثار خیر و اسباب ذکر جمیل تواند بود خرج کردی و برای ذات خود تصرف ننمودی در سالی دو مصحف بخط خود نوشته آنرا قوت ساختی نوبتی یکی از نوکران سرکار مصحف که بخط سلطان بود از روی خوشامد بقیمت گران خرید چون این خبر بگوش سلطان رسید منع کرد که آینده مصحف بخط من اظهار نکنند بلکه بطور اخفا که احدی بتحریر من وقوف نیابد بیفروخته باشند تا در حلت این وجه احتمالی روی ندهد از ین رو که درویش نهاد و فرخنده نژاد هیچ کنیزی و خادمه سوای منکوحه خود نداشت و او برای سلطان طعام می‌پخت روزی آن ملکه جهان التماس نمود که بسبب پختن طعام دست من آزاری یابد تصدیع مالایطاق می‌شود اگر کنیزی خریده شود و او به پختن طعام قیام نماید تا مرا از بعض خدمات تخفیفی میسر آید چه عجب که ممنوع نخواهد بود سلطان جواب داد که نقود بیت المال حق سپاه و مساکین و خیل مستحقین و مستضعفین است روا نیست که برای آرام نفس خود در ان تصرفی کرده آید صبر کن تا خدا تعالی ترا در آخرت نتیجه شایسته دهد ابیات ترا با نفس کافرکیش کاریست + بدام آور که آن طرفه شکاریست + اگر یارست دادا ستمکاریست + بر از نفسی که با تو همنشین است + با جمله سلطان بکمال عدالت و رافت زندگانی و جهانبانی نموده بمرگ طبیعی درگذشت و بهشت برین داخل گشت مدت سلطنت نوزده سال و سه ماه و هفت روز +

ذکر رجوع سلطنت بسلطان غیاث الدین بلبن

سلطان غیاث الدین بلبن بنده و داماد سلطان شمس الدین پدر سلطان ناصر الدین بود چون سلطان ناصر الدین ودیعت حیات بخالق کائنات سپرد از اولاد و وارثی که جانشین سریر خلافت تواند بود نداشت امرای حضور باتفاق غیاث الدین بلبن را که مدار المالک بود بسلطنت برداشته بسلطان غیاث الدین مخاطب کردند و در سنه شش صد و شصت و شش هجری صدرنشین سریر فرمانروائی و سایه گزین چتر گیتی کشائی گشته سکه خطبه را رواج داد و بغایت دانا و پخته کار و صاحب جرأت و وقار بود کارها بمشوره خرد و دوربین کردی با آگاهی و هوشیاری بسر بردی ابیات چه نیکو مناصبیست کار آگهی + مبادا از ین نقد عالم تهی + کسی سر آرد بعالم بلند + که در کار عالم بود هوشمند + کار ممالک جز بمردم اکابر نفرمودی مناصب ذیل اشرار و اباطیل ارذال را بکارها دخل ندادی تا حقیقت تقوی و صلاح کسی متحقق نشدی او را عمل نفرمودی و در تفتیش نسب و حسب مبالغه نمودی بعد تفویض عمل در کسی اگر نقص ذاتی یا صفاتی ظاهر گشتی فی الحال تغییر فرمودی نظم جز بخردمند مفرما عمل + گرچه عمل کار خردمند نیست + نه هر هوشمند روشن رای + بفرمانبری کار بایی خطیر + بود پایه گر چه با فنون دانست + مبتر بدش بکار نگاه خبر + و میفرمود که جمله مردم را بیک نظر نباید دید موازنه حال هر یک نگاه باید داشت

اگر اعزه و نجبا را خوار داشته فرومایگان بدگهر را نوازش کرده آید چنان خواهد بود که پیرایه بار بر سر بستن و حلیه بر دوش در پا کردن بیت
بود پا ازبرای ره سپردن + نباید دیده را چون پا شمردن + بالجمله تا آخر عمر با سفهای ایام بابی نکرد ارازل و سفال را در مجلس
خود راه نداد گویند فخر نامی رئیس بازار که سالها در خدمت درگاه بود بمقربان بارگاه التجا آورد که اگر سلطان یکبار باو همزبانی نماید
بسیاری از نقد و جنس پیشکش کند چون این معنی بعرض رسید پذیرائی نیافت و فرمود که همزبانی با میر بازار مهابت سلطانی از دل عوام
زائل میکند القصه مظهر اوصاف پسندیده و منشار اخلاق گزیده بود امرا را در سزای تقصیرات تازیانه زدی و لتقصاص رسانیدی
صلابت و هیبت او در دل امرا قوی بود ارکان دولت و ادانی رعیت در محکمه عدالت او مساوی بودند در جمیع امور عدل را
کار فرمودی و از بطش و سطوت او احدی را قدرت نبود که قدم از جاده اطاعت بیرون نهد در صحبت اهل وعظ حاضر شدی
و موعظت شنیدی و رقت کردی و اوامر و نواهی الهی را در همه امور رعایت نمودی و ضوابط و قوانین مملکت را که در زمان
فرمانروائی پسران سلطان شمس الدین مختل و مندرس شده بود بتجدید استحکام و استقامت داد و مبانی عدل و رافت را اساس نهاد
و قتیکه سلطان بر سر آبی و قنطره رسیدی امرای بزرگ را فرمودی تا چوبها در دست گرفته اهتمام نمودندی و اول مریضان و پیران
را بی مزاحمت گذراندی و عورات و اطفال و دواب لاغر و ضعیف را کذلک و در مواقع چنین چند روز توقف کردی تا مردم بسهولت
گذشتندی در ایام جوانی اگرچه بخوردن شراب و صحبت ارباب طرب و لهو و لعب رغبت تمام داشت اما بعد از آنکه سریر آرای سلطنت
گشت از تمام ملاهی تائب گردیده باداى فرائض و نماز نوافل و جمعه و جماعات قیام نمودی بی وضو گاهی نمی بود و در خانهای بزرگان
میرفت و بعد از نماز جمعه بزیارت قبور می نمود بر جنازه اکابر حاضر می شد و به تعزیت اهل مصیبت می پرداخت اخلاف
میت را انعام میفرمود و وظائف آنها بحال میداشت **نظم** بدانش بزرگ و بهمت بلند + ببازو دلیر و بدل هوشمند + نه رائش
بتدبیر محتاج غیر + نه امضای رائش بجز محض خیر + نه در شهر مخزان نه در کوه و دشت + خیانت در اندیشه کس نگشت + امان در زمانش
بحدی رسید + که منسوخ شد رسم قفل و کلید + به نیروی مردی و فرهنگ خویش + بگردون برافراشت اورنگ خویش +
باین دانش و رای و آئین و فر + گمان در نیابد که باشد بشر + با وجود این همه اعمال و محاسن افعال در باب ارباب بغی و طغیان
لطف و مرحمت بیک کنار گذاشته همت بجباری و قهاری می گماشت سر سوزن از رسوم جبابره قاهره نمی گذاشت بواسطه
یک کس لشکری و ملکی را بر انداختی و مصالح ملکی بر همه مقدم شناختی **نظم** اگر آتش قهر افروختی + بیک شعله زان کشوری سوختی +
بکوه ار زکین سایه انداختی + چو ریگ پیش خورشید بگداختی + بخشم ار سوی چرخ کردی نگاه + شدی تیره رخسار خورشید و ماه +
و سلطان را با جانوران رنگین زیبا و خوش خوانان نغمه سرا و طیور شکاری و یوز و سیاه گوش و امثال ذلک رغبت بسیار بود
و ازین جنس حیوانات نادره بسی بهم رسانیده قوشچیان و بازداران و قراولان و میر شکاران را هم مرتبه تقرب بقدر لیاقت
بود و شوق شکار هم بسیار داشت بنابرین عامه و خاصه این مشغله را نزد سلطان رتبه بزرگ بود و بیست کروه حوالی دهلی محافظت
شکار کردندی و در آن بیشه نخچیر فراهم آوردندی هزار سوار تیرانداز برای تقدیم مراسم شکار دائما در رکاب بودندی طعام
از مائده خاص یافتندی سلطان در ایام زمستان سحرگاهان سوار شدی و تا قصبه ریواڑی و بیشتر رفته شکار کرده شامگاه بشهر
معاودت نمودی چون خبر اهتمام سلطان در شغل شکار بهلاکو خان رسید گفت سلطان بلبن پخته کار است در ظاهر می نماید که
بشکار میرود و در حقیقت بممارست آداب سواری و سپهبدی و ملک داری و اطلاع و آگاهی بر احوال رعیت و سپاهی
همت می گمارد سلطان از اصغای این سخن خوشوقت شد و بر فراست هلاکو خان آفرین کرد و فرمود که قواعد ملکداری

کسانی و انند که ملک گیرے و جهانبانی کرده باشند چون سلطان را اسباب ملک ستانی مهیا گردید امرا و وزرا التماس کردند که با وجود این هم
قدرت و استطاعت تسخیر ولایت گجرات و مالوه و دیگر بلاد لائق است سلطان جواب داد که چون مغول همیشه بر ولایت پنجاب تاخت
مے نماید از دہلی بولایت دور دست رفتن مناسب سلاطین خردا ساس گفته اند ملک خود را مضبوط داشتن بهتر از انست که بملک
دیگران تاختن سابقا از غفلت و بی پروائی پسران شمس الدین در امور جهانبانی اختلالی عظیم روی داده و ضوابط سلطنت را اثرے
و رونقے نمانده بود حتی که جماعهٔ میواتیان در حوالے شهر بسبب جنگلهای انبوه پیشه تمرد و فساد مکیش گرفته رهزنی مینمودند و مسالک
اطراف مسدود گشته سوداگران را مجال آمد و شد نبود و دروازهای شهر از خوف آنها بوقت نماز عصر مے بستند بعد نماز دیگر هیچکس
را یارای بر آمدن از شهر نبود و بارها میواتیان بر سر حوض سلطانی آمده سقایان آب کش را مزاحمت میرسانیدند و پسران شمس الدین
از بے پروائی و غفلت تادیب آنجماعه واجب التنبیه نکرده اغماض مینمودند و این معنی موجب خیرگی و دلیری آنجماعه ضاله گردیده در نیولا
سلطان قطع و قمع آنها بر مهمات دیگر مقدم دانسته جنگلها را بتمام منقطع ساخته آن بدنهادان را علف تیغ بیدریغ گردانید و حصار شهر
محکم بنا نهاده در حوالے شهر تهانجات نصب ساخت و زمین منقسم نمود که هرکس از تهانه خود خبردار بوده درگو شمال رهزنان و دزدان
مساعی جمیله بکار برد نظم ببر دست دزد و سر راهزن ٭ که ایمن شود راه بر مرد و زن ٭ هر آنکس که بر دزد رحمت کند ٭ بیازوے
خود کاروان میزند ٭ چو رهگشت ایمن شود کاروان ٭ ز بهر تجارت بهر سو دوان ٭ چو رهزن خرید و ستائی برد ٭ ملک باج و ده یک
چه امید برد ٭ چون قوم کاتهر بجانب امروهه و بداون مصدر فتنه و فساد شده بودند سلطان خود دران سمت تشریف ارزانی داشته حکم
قتل و غارت کرد از جنس مرد هر که بهشت سالگی رسیده بود علف تیغ بیدریغ نموده غیر از زنان و طفلان خرد سال زنده نگذاشتند سعدی
بیت نکو بودن با بدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیکمردان ٭ ...

حالت مستی طلاق بر زبان شاهزاده رفت از انجا که بنا بر القیادا امر شریعت غرا رجعت ممکن نبود آن عفیفه را العقد سرخیل اهل یقین
شیخ صدر الدین بن شیخ بهاء الدین زکریا قدس الله روحهما در آوردند قرار آنکه بعد زمانی معین شیخ هم او را طلاق دهد تا بحسب شرع شاهزاده
را بار دیگر عقد ازدواج با او صحیح تواند بود شیخ آن گوهر درج سلطنت را بخانه آورده با او صحبت داشت بیت گوهر گفتند بدست حکاک
از سفتن آن کے آید ش باک ٭ بموجب قرارداد چون شیخ را تکلیف طلاق ملکه آفاق نمودند خاتون عفاف سرشت گفت که از پهلوی
آن بے حمیت بے وفا بر آمده بخدمت حق شناس دل آگاه رو آورده ام خدا یا روا مدار که باز بدست او گرفتار شوم شیخ چون این
گفتگو شنید گفت که در وفا و همت کمتر ازین عورت نتوان بود و هر چند شاهزاده درخواست شیخ او را طلاق نداده در تصرف خویش
نگاهداشت شاهزاده ازین معنی بر آشفت و در مقام انتقام نشست بمقتضاے مصرع مشهور مصرع با دردکشان هر که در افتاد بر افتاد ٭
عداوت با شیخ باعث انقطاع رشته بقای او گردید و درهمین نزدیکی لشکر مغل بنواحی لاهور و ملتان رسیده دست بقتل و غارت خلائق
کشاد شاهزاده بالضرور از ملتان برای مدافعه شتافت و در ان جنگ بچنگ اجل گرفتار گشت امیر خسرو دهلوی که همراه شاهزاده بود
بدست مغل اسیر گردید و در بلخ رفته از انجا باز بهندوستان آمد القصه چون خبر شهادت شاهزاده بسلطان رسید بسبب الفت بسیار که
با او داشت غم و اندوه بسیار در دل سلطان رسوخ یافت درین وقت عمر سلطان از هشتاد گذشته و ضعف پیری قوی گشته بود حادثه
رحلت فرزند دلبند علاوه آن گردید اگرچه برای انتظام سلطنت در اظهار قوت و توانائی تکلف می نمود اما آثار زبونی و شکستگی که درین مصیبت
بحال سلطان راه یافته ظاهر بود و روز بروز کارش در تنزل خسرو پوره شاه زاده را بانتظام مهام در ملتان متعین کرده چیزی در رباش
مرحمت فرمود ناصر الدین بغرا خان خلف خرد خود را از لکهنوتی عرف بنگاله در دهلی طلبداشته گفت که فراق برادر بزرگ ترا رنجور و ضعیف
ساخته می بینم که وقت ارتحال نزدیک رسیده درینوقت جدائی تو از من قرین مصلحت نیست پسر تو کیقباد و پسر برادر مرحوم تو کیخسرو خرد سال
و از تجارت دنیا بیگانه اند اگر ملک بدست ایشان افتد بنا بر غلبه جوانی و هوا پرستی از عهده محافظت ملک و قوانین جهانبانی نتوانند بر آمد
و هر که در دهلی بر تخت سلطنت جلوس نماید ترا اطاعت او بضرورت باید نمود و اگر تو بر تخت موروثی جلوس کنی همه مطیع و منقاد تو خواهند بود
چون سلطان را اندک افاقه پدید آمد ناصر الدین بغرا خان بسفاهت و نادانی نصیحت پدر مهربان را گوش نکرده به بهانه شکار بی رخصت
سلطان روانه لکهنوتی گردید هنوز ناصر الدین بلکهنوتی نرسیده بود که سلطان برحمت حق پیوست و برای سلطنت باسم کیخسرو خلف شاهزاده
محمد سلطان مرحوم بامرا وصیت کرده بود مدت سلطنت بست سال و نه ماه ٭

ذکر رحلت سلطان غیاث الدین بلبن و رجوع سلطنت بمعز الدین کیقباد نبیره او

سلطان معز الدین کیقباد بن ناصر الدین بغرا خان بن سلطان غیاث الدین بلبن اگرچه سلطان بلبن مرحوم وصیت کرده بود که
کیخسرو نبیره سلطان پسر شاه زاده محمد را که در ملتان قیام میداشت و درینولا بحضور آمده بود سریر آرای سلطنت سازند و حسب الوصیة
هم بعمل آمد اما چون امیر الامرا فخر الدین با او سوء مزاج داشت او را بحیله باز سے روانه ملتان کرد ناصر الدین بغرا خان خلف سلطان
مغفور در لکهنوتی بعیش و عشرت اشتغال داشت امیر الامرا که خیلی مسلط بود بصلاح امرای دیگر معز الدین کیقباد ولد ناصر الدین بغرا خان
را که هیجده ساله بود در سنه شش صد و هشتاد و شش هجرے بر سریر فرمانروائی اجلاس فرموده امور جهانبانی باختیار خود گرفت و کار
بجائی رسید که حل و عقد جمیع معاملات و عزل و نصب حکام و تعیین مواجب سپاه باو باز گشت و سلطان تمامی مهام سلطنت بامیر الامرا
حواله کرده خود بعیش و کامرانی پرداخت و از دار الملک دهلی بر آمده در کیلوکهرے بر کنار دریای جمنا عمارات دلکشا و بساتین فرح افزا احداث
نموده دار السلطنه خود گردانید چون سلطان معز الدین کیقباد بر اورنگ جهانبانی جلوس نموده مطلق العنان گردید از غلبه شهوات جوانی

بعیش و کامرانی چنان مشغول گشت که روز و شب جز بلهو و لعب نمی گذرانید و هیچ بازی نبود که در وقتی از اوقات صبیه بآن اشتغال ننمود
و به نقد زندگانی که سرمایه الیست بی بدل اجناس هزل و رذل میخرید با این حال علی الدوام مست ولایعقل بسر می برد و زوال عقل که
نتیجهٔ زندگانی و سرمایهٔ عیش و کامرانی می شمرد القصه سلطان بمقتضای جوانی بغفلت و کامرانی پرداخته خزانه که اساس سلطنت بآن
وابسته است در انعام اهل هزل و رذل خالی ساخت و تکفل و نادانی کارهای جهانبانی بقبضهٔ اختیار امیر الامرا فخر الدین گذاشت و هم باغوای
او کیخسرو بنی عم خود را از ملتان طلبداشت چون او انقیاد نموده عازم درگاه گردید در قصبهٔ رهتک آن بیگناه را ناحق بقتل رسانید بعد
مدتی بسیر فوج مغل چنگیزی در نواحی لاهور رسیده دست بغارت و تاراج دراز کردند و دمار از مردم بر آوردند سلطان باستماع این خبر
باربک خان جهان را که از امرای بزرگ بود با لشکر گران بدفع این فتنه متعین کرد عساکر منصوره در نواحی لاهور رسیده با مغل محاربهٔ سخت
نمود بالآخره شکست بر لشکر مغل افتاده بسیاری بقتل رسیدند و جماعهٔ کثیر اسیر شدند فوج سلطان مظفر و منصور بدهلی مراجعت نمود و امرای
مغول باغوای امیر الامرا فخر الدین و اتباع او بسیاست رسیدند بود این سانحه امیر الامرای مذکور التماس نمود که اکثر امرای سرکار از
قوم مغل هستند آمدن مغل از ولایت باغوای این مردم است اگر باخود را اتفاق کرده مکری و غدری اندیشند تدارک آن مشکل خواهد شد
بنا بر شال این مقال مزاج سلطان از امرای مغل منحرف گشت و رخصت بقتل آنها داد امیر الامرا چند کس را یکروز بقتل رسانید و خانمان
آن بیچارگان بتاراج برد و بعضی ملوک بلبن را که با امرای مغل قرابت و صداقت داشتند محبوس ساخته در قلعجات فرستاد و خواجه خطیر
را که از جمله وزرا بود بیگناه دروغ متهم کرده بر خر نشانده تشهیر نمود بدین جهت امیر الامرا را بر جمیع امرا تسلط زیاده از حد میسر آمد چون سلطان
ناصر الدین بغراخان در لکهنوتی هواپرستی سلطان که خلف او بود و تسلط امیر الامرا شنید مکتوبی مشتمل بر شوق ملاقات به پسر خود نگاشت
چون این نامه در کیلوکهری نزد سلطان رسید او هم آرزومند لقای پدر بزرگوار خویش گشت و مکتوب را بر سر و دیده نهاده جواب
با صواب متضمن قبول مسئول و تعین موعد دیدار نوشته فرستاد و بعد تشخیص موعد و تعین وقت پدر از لکهنوتی و پسر از دهلی عازم شده بر دریای
سرجو رسید و لشکر هر دو سلطان بر هر دو کنار دریا اقامت ورزید سه روز در مشورهٔ تعین وضع ملاقات و ارسال مکاتیب و سفرا گذشت
آخر الامر قرار یافت که پسر بر تخت نشیند و پدر شرائط تعظیم بجا آورده ملاقات نماید چنانچه سلطان ناصر الدین بغرا خان بموجب قرار داد از دریا عبور
نمود و در جلوگاه از اسپ فرود آمده بتقبیل قوائم سریر سلطنت رفت و آداب بندگی تقدیم رسانید سلطان معز الدین کیقباد را طاقت
پدر دیده انفعال کشید چون پدر پیشتر آمد سلطان بیتاب گردیده بتعظیم برخاست و استقبال نموده در پای پدر افتاد پدر سر پسر
برداشته از کمال شفقت در آغوش رحمت کشید و یکدیگر را در کنار گرفته بی اختیار گریستند حاضران نیز از مشاهدهٔ این حال گریه ها
کردند پدر دست پسر گرفته بر تخت نشانید و خواست که پیش تخت بایستد پسر بمقتضای سعادت مندی و اهلیت پدر را با خود بر تخت
نشانید و با ادب پیش پدر نشست و لوازم استکانت و نیاز و مراسم سرور و انبساط مرعی گشت بهمین اسلوب چند روز متواتر پدر بخانه
پسر آمد و هر دو پادشاه با همدگر صحبت داشته مجلسها آراستند چون روز وداع نزدیک رسید پدر بزرگوار گفت اگر پادشاه را آنقدر
خزانه نباشد که در زمان غلبهٔ دشمن لشکریان را آن اعانت نماید یا در هنگام قحط و غلا غربا و رعایا را عنایت فرماید او را پادشاه نتوان گفت
و دیگر نصائح خرد افزا و مواعظ عقده کشا در باب معموری بلاد و امصار و آبادی رعایای مالگذار و قدردانی مخلصان جان نثار
و استیصال متمردان صاحب استکبار و امتیاز فرمودن فیما بین مخلصان سراسر وفا و دشمنان دوست نما و مصاحبت خردمندان
حق گزار و اجتناب از صحبت نااهلان سفلگی شعار و دیگر در کلمات پسندیده آویزهٔ گوش هوش او گردانیده پسر را در کنار
گرفت و هنگام وداع آهسته در بارهٔ دفع امیر الامرا نصیحت کرده گریان مرخص شد و بر زبان راند بیت کاش نبودی دو سه روزه وصال

(قید ... جزای ... برداشت)

تا نشدے دیده اسیر خیال ؛ اگرچه از سیر دیگر معلوم مے شود کہ آمدن پدر و پسر بر دریاے سرجو بقصد ملاقات بود امّا از کتاب قران السعدین کہ امیر خسرو دہلوے در ذکر تلاقی این ہر دو پادشاه بسلک نظم کشیده ظاہر مے شود کہ پدر بقصد تسخیر دہلی از لکھنوتی سرحد بنگالہ آمده بود و پسر بمدافعۂ او از دہلی عازم گشتہ بعد رسیدن بران دریا باہدگر صلح و ملاقات نموده ہر دو بمراکز دولت خود معاودت کردند بہر صورت سلطان بعد انصراف بدار السلطنۃ رسید و بموجب نصائح و مواعظ پدر کہ بقلم آمده چند روز خود را از لہو و لعب باز داشت امّا چون بحسب فطرت بچنین امور راغب و متعاد بود روزے بسیر و شکار سوار شده میرفت یکی از زمرۂ رقاصان کہ صاحب جمال و طراوت مقال داشت درعین سوارے برخورده بعد دعا و ثناے سلطان این بیت سرائید **بیت** سرو سیمینا بصحرا میروے ؛ سخت بیمہرے کہ بے ما میروے ؛ سلطان از نظارۂ جمال و استماع نغمۂ دلفریب او نصائح پدر بر طاق نسیان نہاده متاع صبر و شکیب بر باد داد و او را ہمراه گرفتہ در صحراے فرح افزا خیمہا برپا کرد و بشرب مدام و سماع صوت و مقام اشتغال ورزیده از امور سلطنت غافل و عاطل گردید **بیت** ہر خدنگی کہ زد آن شوخ باواز سر ناز ؛ سینہ را خورد جگر کیست کہ از جان نگذشت ؛ چون کوکب عمر و دولت سلطان نزدیک بغروب رسید تغیرے در اوضاع او بہم رسیده در ہتک حرمت امرا و خونریزی مردم کوشیدن گرفت **بیت** چو بخت بد کسی را پیش آید ؛ کند کارے کہ کردن را نشاید ؛ القصہ فخر الدین امیر الامرا سلطان بزہر کشت و ملک جلال الدین فیروز را کہ عارض ممالک بود از سامانہ طلبیداشتہ مدار علیہ امور سلطنت ساخت درین اثنا سلطان را از افراط شراب مرض لقوه و فالج بوسۂ عارض گشت کہ از کار رفت امرا باتفاق کیومرث پسر سلطان را کہ خرد سال بود از حرم سرا برآورده بسلطنت برداشتند و سلطان شمس الدین خطاب دادند ملک جلال الدین بمقتضاے صلاح چند روز اطاعت آن طفلک دست نشان نموده آخر الامر باتفاق ارکان دولت طفل مذکور را مقید کرد و شخصے را کہ پدر او بتقریبے حسب الامر سلطان بقتل رسیده بود براے انتقام بر دولتخانہ در کیلوگھرے فرستاد او رفتہ سلطان را کہ رمقے از حیات داشت لگدے چند زده در دریاے جمنا انداخت مدت سلطنت سہ سال و سہ ماه از سلطان شہاب الدین غورے تا نہایت سلطان معز الدین کیقباد یازده کس از اتباع سلاطین غورے مدت یکصد و یکسال و یازده ماه و ہفت روز سر آرای سلطنت بودند ؛

ذکر رجوع سلطنت بسلطان جلال الدین فیروز خلجے و انتقال پادشاہی از اتباع غوریان

سلطان جلال الدین فیروز خلجے گویند از نسل قالج خان داماد چنگیز خان است و عقل در قبول این نسبت متوقف چہ دران زمان شوکت و دودمان چنگیزے نہ چنان بود کہ بنائرا و نوکرے سلاطین ہند سر فرود آرند بہر حال او عارض ممالک بود کہ بزبان عرف بخشی گویند بخطاب شایستہ خانی سرفرازے داشت بمقتضاے رشد و کاردانی مدار علیہ امور سلطنت گردید روز بروز رتبۂ او بلند گشت آخر تسلط عظیم پیدا کرده باتفاق جمیع امرا سلطان معز الدین کیقباد را از میان برداشتہ در سنہ ششصد و نود ہجرے برتبۂ رفیعۂ سلطنت رسید امراے موافق و مخالف طوعاً و کرہاً انقیاد ورزیدند چون اعیان شہر و عامہ رعایا ازو راغب بودند داخل شہر نگشت و بر تختے کہ سلاطین پیشین جلوس میکردند نشست و در کیلوکھرے بودن اختیار کرده شہر نو و قلعہ از سنگ تازہ گے احداث نمود بعد از انکہ کمال استقلال یافت و صیت نیکذاتی و خدا ترسے او در اکناف گیتی مشہور گشت مردم شہر از خرد و بزرگ بجمعہم آمده بیعت کردند و استدعای نزول در شہر دہلی نمودند چون عازم شد کارپردازان امور سلطنت شہر را آئین بستند و بہ تزئین رستہ بازارہا پرداختہ رشک نگارخانۂ چین ساختند سلطان بکمال شوکت و حشمت و با تزک و تجمل تمام بر فیل کوه شکوه سوار گردیده با امراے نامدار و لشکر بیرون از حد شمار از کیلوکھرے روانہ شہر دہلی گشت و بر اطراف بازار چون ابر بہار زر افشان و دربار گذشت **بیت** درم

در نسخہ سینہ را خورد جگر کیست کہ از جان گذشت

ریختند از کران تا کران دو هوا گشت ابر جواهر فشان ؛ بدین نمط و آیین سلطان داخل دولتخانه گشت و دو رکعت نماز شکر ادا نموده بجنت
سلاطین سابق جلوس نمود و گفت سالها پیش این تخت سجده کرده ایم و امروز پایه خود برین می نهیم از عهده شکر ایزد و سے چگونه
توانیم بر آمد برنا و پیر و صغیر و کبیر لوازم نذر و نیاز معمول داشته آداب تهنیت و مبارکباد بجا آوردند کوس شادی بلند آوازه شده
و هنگام شب همچنان چراغان بکمال اکثار و آتش بازی بسیار دل افروز تماشاییان گشت بالجمله بعد تقدیم مراسم جشن بانتظام ممالک
پرداخت و از عدالت گستری و رعیت پروری رعایا و برایا را از خود خوشنود ساخت خرد و بزرگ از حسن معاشرت او راضی
و شاکر گشته کمر خدمت بر میان بستند و همگنان بقدر حال مواجب و جاگیر یافتند هر کرا جاگیر مقرر گشت هرچند او مستحق تغییرات شد تغییر
و تبدیلی در آن راه نیافت امیر خسرو دهلوی بخدمت مصحف داری سلطان قیام داشتی و هر روز قرآن تازه آورده انعام یافتی
چون ملک چهجو برادرزاده سلطان غیاث الدین بلبن را ولایت کره بدستور سابق نامزد شده بود در آن ولایت قیام داشت
سال دوم لوای بغی برافراخته سکه و خطبه بنام خود کرده با لشکر گران بجانب دهلی رو آورد سلطان با صغای این خبر خانخانان
پسر خود را با عساکر بسیار و امرای تامار بدفع این شورش فرستاد و ملک چهجو شکست یافته با امرای بلبن که رفیق او بودند بدست لشکر منصور
افتاد چون اسیران را بنظر سلطان گذرانیدند بموجب حکم آنجماعه را بحمام برده سر و ریش شستند و خلعتهای خاص پوشانیده در مجلس
آورده نشانیدند و ملک چهجو را در محفه نشانیده بملتان فرستاده فرمود که در خانه نیکو او را بحرمت نگاهداشته اسباب عیش و عشرت
برای او مهیا دارند و برادر ازین نوازش در حق آن جمع واجب القتل حیران مانده سخنی درین خصوص بعرض سلطان رسانیدند
جواب داد که هفتاد سال گذشته خون مسلمانی ریخته نشد الحال که پیر شده ام و ایام زندگانی بآخر رسیده چگونه بریختن خون مسلمانان
اجازت دهم و چون سالها نوکری سلطان بلبن کرده حقوق نعمت او بر گردن است امروز که ملک او را متصرف گشتم اگر اعوان و انصار
او را بکشم کمال بی انصافی و بیمروتی باشد خصوص که باین صورت بسته پیش من آورده باشند القصه سلطان بسیار خلیق
خدا ترس و رقیق القلب بود و دل مهربان داشت بآزار موری هم رضا نمیداد میگفت اگرچه در معارک جنگ لشکری را می توانیم کشت
اما چون کسی را گرفته و بسته پیش من آرند بقتل او نمی توانم اقدام کرد در تمام ایام سلطنت خود یکی را کشته و آن چنین بود که سیدی
مولانام درویشی در دهلی آمده اقامت ورزیده و خانقاه عظیمی بنا نموده مبلغی کلی بر تعمیر آن صرف کرد و ابواب اطعام و انفاق بر روی
مردم گشوده هر روز هزار من میده و پانصد من لحم و سیصد من شکر و دو صد من روغن و بهمین دستور دیگر مصالح خرج کردی
و در روزی دو نوبت مائده کشیدی خاص و عام بر آن مائده حاضر شدندی و خود غیر از نان خشک تناول نکردی و از کسی
چیزی نگرفتی از کثرت خرج و مهمانداری و عدم دخل مردم باو حمل کیمیاگری می نمودند اکثر امرا مرید او شدند حتی خانخانان پسر
بزرگ سلطان هم مرید و معتقد او گردید سلطان بمشاهده این حال و ازدحام مردم بر سر او و باشاره مخلصان بد گمان داعیه سلطنت
باو برده اول امرای معتقد و مخلصانش را بهانه دور تر فرستاد بعد از آن او را گرفته زیر پای فیل بعقوبت کشت اتفاقا در آن روز
بحکم حکیم علیم ابر سیاه و باد تند برخاست و طوفان گرد و خاک آشکار و عالم تیره و تار گردیده موجب تعجب عالمیان گشت و در آن سال
باران هم نشد و در دهلی قحط عظیم روداده غربا از تهیدستی و گرسنگی در بازارها و کوچها قالب تهی می کردند اکثری از فرط جوع
خود را در دریای جمنا انداخته غریق بحر فنا گشتند و از فقدان غله اکثری سگ و گربه را برخود حلال دانستند بلکه از شدت اشتها
گوشت آدم را هم مباح می انگاشتند عبادت کیشان را پای ثبات از جاده ورع و پرهیزگاری و طاعت اندیشان را امتیاز حلال و
حرام متعذر گردید **بیت** خون خورده همه لبان شمشیر ؛ از گرسنگی شده رجان سیر ؛ در سنه شش صد و نود و سه مغول چنگیزی

بالشکریان عازم پنجاب گشت سلطان باستماع این خبر با عساکر بسیار بدفع آن طائفه متوجه گردید چون طرفین بهم پیوستند مغل غلبه
سلطان معائنه کرده صلح نمود سردار ایشان که از اقربای هلاکو خان بود آمده ملاقات کرد و با چند امرای دیگر مسلمان گردید سلطان
او را پسر خوانده بدامادی خود گرفت و غیاث پور مسکن ایشان مقرر گردانید چنانچه آن معموره را مغلپوره و مغلان نو مسلم خوانند بعد
چندگاه ملک علاءالدین را که برادرزاده و پرورده نعمت سلطان بود بولایت کره رخصت نمود او در کره رسیده باطراف ممالک
می تاخت و در حدود دیوگده آمده فتح نموده چهل زنجیر فیل و هزار اسپ و بسیاری از طلا و نقره و مروارید و اقسام امتعه و اقمشه و غیره که
آنقدر غنیمت گرفت که عقل از حصر و ضبط آن عاجز و زبر و زر قوت و شوکت او زیاده گشته آثار بغی و انحراف از و بظهور رسید هر چند وزرا
بسلطان گفتند که علاج واقعه پیش از وقوع گفته اند تا حال که علاءالدین استقلال نیافته فکر او باید کرد سعدی **ابیات** سر چشمه شاید
گرفتن بمیل ❊ چو پر شد نشاید گذشتن به پیل ❊ کنون کوش کآب از کمر در گذشت ❊ نه آنگه که سیلاب از سر گذشت ❊

ذکر مقتول شدن سلطان جلال الدین خلجی بر دست سلطان علاءالدین بمکر و حیله آن کافر نعمت ناحق شناس بی سپاس

سلطان از بسکه علاءالدین را دوست میداشت التماس وزرا باجابت مقرون نگشت و میگفت که علاءالدین فرزند پرورده منست
هرگز بغی و عناد ازو نیاید چون سلطان را اجل موعود نزدیک رسید با چندی از خواص و یک هزار سوار بجانب کره از راه دریا بر کشتی
روان شد ملک علاءالدین خبر نهضت سلطان شنیده ابین کره و مانکپور فرود آمد چون سلطان نزدیک رسید برادر خود را باستقبال
فرستاد او در حضور رسیده بحیله و عذر التماس نمود که علاءالدین هراسان و بیمناک گشته میخواست که آوارهٔ دشت تنهائی گردد من او را
ازین اراده باز آورده ام الحال که سلطان تشریف آورده اند اگر در رکاب لشکریان را مسلح خواهد دید اغلب که بدر رود سلطان بگفته او
چندکس را همراه گرفته و سلاح از تن انداخته در کشتی نشسته مصحف میخواندند تا کشتی بکنار آب رسید سلطان از کشتی فرود آمد ملک علاءالدین
آمده ملازمت کرده در پای سلطان افتاد و سلطان از روی شفقت و مرحمت طپانچه بر روی او زده فرمود که من این همه تربیت تو
نموده ترا بزرگ گردانیدم و همواره در نظر من از فرزندان عزیزتر بوده الکنون چه شد که این همه اندیشه و وهم از من بهم رسانیده این را گفت
و دست ملک علاءالدین گرفته بجانب کشتی کشید درین اثنا محمود سالم که از اجلاف سامانه و بشرارت و بدنفسی مشهور بود باشارت علاءالدین
سلطان را زخمی ساخت سلطان زخم خورده بجانب کشتی شتافت اختیارالدین که پرورده نعمت سلطان بود از عقب در آمده سلطان
را بر زمین زد و سرش برید و نزد علاءالدین آورد او بر نیزه کرده در مانکپور گردانید و چندکس را از مخصوصان سلطان که در کشتی بودند
بقتل رسانید و چتر سلطانی بر سر خود برافراشته ندای سلطنت در داد از آنجا که ایزد تعالی منتقم حقیقی است قاتلان سلطان در اندک
زمان ببلای عظیم گرفتار شدند محمود سالم بعد کمتر مدتی مجذوم شد و اندامش جوشیده از هم پاشید و نیز اختیارالدین دیوانه شده بمکافات
بدکرداری ماخوذ گردید علاءالدین کافر نعمت اگرچه بر تخت فرمانروائی نشست اما بپاداش این کردار ذمیمه گرفتار گشته نسل و اولاد و نام
و نشان او نماند مدت سلطنت او هفت سال و یک ماه و بیست روز ❊

ذکر رجوع سلطنت بسلطان علاءالدین خلجی برادرزاده و داماد سلطان جلال الدین

سلطان علاءالدین برادرزاده و داماد سلطان جلال الدین خلجی بعد از آنکه سلطان جلال الدین بقتل رسید سلطان با شصت هزار سوار
راهی گشته در دهلی رسید امرای خرد و بزرگ اطاعت کردند در سنه ششصد و نود و هفت هجری سریر سلطنت و فرمانروائی بجلوس خود بیاراست
و کوشک لعل را دارالسلطنت گردانید و دست بذل و نوال کشاده امرا و غیره مردم را بقدر حال هر یک مورد عنایت گردانید و در عهد
و بهر کوچه و بازار سیل شراب سرمایه خرابی مردم بود بعد چندگاه چهل هزار سوار بسرداری الف خان و ظفر خان برای دفع رکن الدین ابراهیم

پسران سلطان جلال الدین کہ بعد قضیہ پدر از دہلی گریختہ بملتان رفتہ بودند متعین ساخت **بیت** سر وارث ملک تا بر تن است ؛
تن ملک را فتنہ پیراہن است ؛ امرای مذکور رفتہ ملتان را محاصرہ کردند پسران سلطان مرحوم تاب نیاوردہ بوساطت درویش
حقیقت اندیش شیخ رکن الدین قدس اللہ سرہ آمدہ ملاقات کردند الغ خان بمقتضاے اہلیت و مروت شرائط تعظیم بتقدیم رسانید
آنہا را ہمراہ خود بدہلی آورد سلطان ناحق شناس بے رحمی کردہ دو چشم ہر دو مرحوم زادہ و ہمراہیان آنہا میل کشیدہ محبوس گردانید
بعد ازان برسر گجرات لشکر عظیم متعین فرمودہ بجہاد بسیار آن ولایت را مفتوح ساخت و بت سومنات در دہلی آوردہ در زمین خورد دنا
پی سپر خلائق گردد و در سال دوم لشکر مغل از ماوراء النہر در حوالی دہلی رسیدہ شہر را محاصرہ کرد خلائق کثیر از قصبات و قریات در شہر آمدہ
ہجوم کردند در مساجد و محلات و کوچہ و بازارہا جای نشستن نماند و راہ کوچہا مسدود شد و ہمہ چیز گرانی گرفت سلطان مستعد جنگ پیش آمد
و بعد مقابلہ و مقاتلہ مغل منہزم گشت و آتش فتنہ و فساد منطفی گردید چون سلطان از اطراف ممالک خاطر جمع نمود و تسیرے که در سلطنت
و فزاین ندید و اکثر بلاد بہم تسخیر در آمدہ قوت و مکنت کمال بہم رسید خیالات فاسدہ بخاطرش راہ یافتہ قاصد آن شد کہ دین و شرعی
از پیش خود اختراع نماید و بعضے از امراے خود را چیدہ چار یار گرداند و نیز میخواست کہ دہلی را بیکی از معتقدان خود سپردہ مانند سلطان
سکندر رومی بہ تسخیر اقالیم سبعہ بپردازد فرمود تا او را اسکندر ثانی در خطبہ خوانند و در سکہ نیز ہمین لفظ داخل کرد مصاحبان و مقربان
مجلس را یارای آن نبود کہ حرفے خلاف مرضی او بر زبان توانند آورد و ہمگنان بملاحظہ درشت خوئی و خشن مزاجی او نخمان واہی
او را تصدیق نمودہ بر علو ہمت و بلند پروازی او تحسین مے نمودند ملک علاء الملک کہ از امرای بزرگ بود و پیش سلطان اعتبار تمام
و درست کردارے و راست گفتارے شعار داشت سخنان سنجیدہ بتقریرات عقلی و نقلی پیش او بیان کردہ اجتناب از احداث
شریعت و دین و خرابی ملک و سلطنت و ندامت دنیا و آخرت بسبب این خاطر نشان او کرد و چون فہمید کہ این کار بدون اعانت
پروردگار صورت نمی تواند گرفت ازین ارادہ فاسدہ تجنب نمود و ملک مذکور در باب تسخیر اقالیم گفت کہ اگر سلطان دہلی را گذاشتہ
باقلیم دیگر برود و مدتے دران طرفہا بگذراند با کاسے مراجعت روے دہد معلوم نیست کسانیکہ نائب باشند اطاعت نمایند یا تمرد
ورزند این زمانہ را با زمانہ سلطان سکندر رومی برابر نتوان سنجید اول مثل ارسطاطالیس وزیرے باید بہم رسانید بعد ازان بکاری
دیگر باید پرداخت بالفعل بلاد ہندوستان مثل رنتھنبور و چتور و چندیری و جانب شرقیہ تا آب سرجو و سوالک تا ملتان
کہ مامن متمردان و کہت دزدان و راہزنان است تسخیر باید کرد و ساماتہ و دیپالپور و ملتان کہ راہ درآمد مغل است مستحکم باید نمود
و از مداومت شراب و شکار اجتناب باید ورزید چون قول ملک علاء الدین ملک فروغ راستی داشت در دل سلطان اثر کرد و نخمان
او را پسندیدہ بر عقل و دانش او آفرین کردہ از ارادہ احداث دین و تسخیر اقالیم سبعہ منصرف گردید و بانتزاع ممالک ہند توجہ نمود چون
دران زمانہ ہمیر دیو از نسل رای پتھورا لواے تکبر در رنتھنبور مے افراخت سلطان بجانب او نہضت فرمود روزی در اثنای راہ
بشکار قمرغہ اشتغال ورزید اکتائی خان برادرزادہ سلطان قصد عم خود کردہ بہ دو تیر او سلطان مجروح گشتہ بر زمین افتاد و سلطان
را کہ بر زمین افتادہ بود مردہ انگاشتہ در لشکر رسیدہ بر تخت نشست و آوازہ انداخت کہ سلطان را بقتل رسانیدہ ام سلطان کہ
از کثرت درد زخم بیہوش شدہ بود در ساعت بافاقہ آمدہ زخم خود بست و جانب لشکر شتافتہ چون بسراپردہ خود درآمد ارباب لشکر خالی
متعین کرد آنہا رفتہ سر او را بریدہ آوردند و نیز دو برادرزادہ دیگر سلطان کہ در بداؤن بودند و حاجی مولا نامے ہر یکے در دہلی
بغے ورزیدند افواج باستیصال شان رخصت کرد آنہا بعد جنگ و جدل دستگیر شدند برادرزادہا را میل در چشم کشید و حاجی مولا
را بقتل رسانید القصہ سلطان در رنتھنبور رسیدہ قلعہ را محاصرہ نمود بعد مدتے آن قلعہ مفتوح گردید و ہمیر دیو را کہ با قوم

وقبیله او بقتل درآورده بدهلی بازگشت بعد ازان قصد قلعه چیتور مصمم نمود چون سلطان شنید که راے رتن سین مرزبان چیتور
پدماوت نام زنے نازنین بحروف به پدمنی در مشکوے خود دارد باستماع خصائص حسن و صورت و سیرت او فریفته گشت ؛
بیت نه تنها عشق از دیدار خیزد ؛ بسا کین دولت از گفتار خیزد ؛ درآید جلوهٔ حسن از ره گوش ؛ ز جان آرام برباید ز دل هوش ؛
بالجمله سلطان از دو غور آرزو کسان خود بطلب آن نازنین ماه رو نزد راے رتن سین فرستاد و رای مذکور که نیز همین طور بر و عاشق گشته
بجست و جوے بسیار و تحمل رنج اسفار و آوارگے از یار و دیار او را بدست آورده نرد تعشق با او می باخت چنانکه از حسن و جمال پدماوت
و عشق و نیاز رتن چند درین جزو زمان هم بر السنه و افواه مردم افسانه است از استماع پیغام سلطان چون آتش برافروخت و خرمن
صبر و تحمل او پاک بسوخت فرستادهاے سلطان را استخفاف بسیار نموده منصرف ساخت چون کسان سلطان بے نیل مقصود
مراجعت کرده حقیقت حال او را بعرض رسانیدند سلطان از سرتابی راے رتن سین غضبناک گشته بقصد استیصال رتن چند و تحصیل
تسخیر قلعه چیتور و پدماوت بر سر رای مذکور شتافت چون قلعه چیتور در حصانت و رصانت مشهور است رتن سین باستظهار قلعه
و لشکر آماده جنگ گردید و سلطان در پایان حصار رسیده مرکز وار فرو گرفت و تدابیر قلعه گیرے انچه بالقوهٔ سلطان بود بتقدیم رسانید
اما فائده بران مترتب نگشت چون محاصره بامتداد کشید و محاربات سخت درمیان آمده لشکر بسیار از طرفین تلف گشت بالاخر در
صلحے درمیان آمد و بنابر ملاقات یکدیگر گذاشته شد اول سلطان در قلعه رفته مهمان راجه گشت و از فرط جرأت و جلادت راجه را از جا
او بر داشته بچستی و چابکی در معرکه درآورد چنانچه سابقاً اشاره بآن شد و بروایتی ضعیف بعد آن راے بموجب قرار داد پیش سلطان آمد
بمجرد آنکه راے در مجلس رسید سلطان از عهود و مواثیق برگشته راے را مقید کرده نزد خود داشت و رهائے او بآمدن پدماوت
منحصر گردانید آن زن که باصابت راے بر شوهر خود رتن سین تفوق داشت باستماع این خبر در باب استخلاص شوهر فکرے اندیشید
سلطان را نوید وصال خود فرستاد و یک هزار و شش صد محفه مرتب ساخته در هر محفه دو نفر از مردان نبرد آزما راجپوت داده یراق و سلاح
آنها را نیز درهمان محفه ها پنهان گذاشت و با هر محفه بجاے دو خدمتگار همین قسم مردان کارگذار متعین نموده دو هزار سوار بطریق
بدرقه همراه محفه ها مقرر گردانید که همگی هشت هزار و چهار صد بهادران جان نثار میشدند و محفه خاصے به تکلف تمام که سوارے پدماوت
مظنون میشد بود درمیان محفه ها کرده روانه لشکر نمود و خود در شبستان عفت خود آرمیده منتظر بشارت غیبی نشست سلطان که
مالامال آرزوے وصال و متعطش این زلال بود باستماع مژدهٔ مقدم بهجت توام آن ماه جبین منبسط و فرحناک گشته از هر منزل و
مقام خبرش می طلبید تا آنکه محفه هاے جعلی قطع مراحل نموده در حوالے معسکر رسید سرداران لشکر بتلقین آن زن پرفن و فراست
از زبان او بسلطان پیغام کردند که چون در عقد مناکحت رای رتن سین مدتے در تصرف او بوده ام الحال که سلطان خواستگارے
من نمود برین ضعیفه لازم است که از راے بے راے خود بهر صورت رخصتے حاصل کرده در خدمت سلطان حاضر شوم امیدوارم که برے
دو سه ساعت رتن چند نزد یک محفه این مستمنده آید تا با او کلمه چند متضمن بهبود حال و مآل خود و آن بے خبر دگفته بشرف حضور مشرف
گردم چون سلطان آرزومند این رمز ها بود بلاتامل راے را از مضیق زندان تا محفه جعلی پدماوت همراه کسان خود فرستاد چون راے
به لشکر خود ملحق گردید جوانان شجاعت نشان بکسان سلطان بجنگ پیش آمده اکثرے را بقتل درآوردند سلطان بر این معنے آگاه گشته
سوارے نموده آتش کارزار مشتعل شد بسیارے از طرفین علف تیغ آتشبار گشتند و رای رتن سین قابو یافته از جنگ گاه برآمده بمسکن
خویش راهی گشته بخیریت و سلامت در چیتور رسید القصه سلطان بعد وقوع این امر در خود قوت ندید که از راے رتن سین
انتقام بگیرد و به تسخیر چیتور لشکر کشد یا با وجود قدرت عمداً تغافل کرد و بعد زمانے بسیر باز لشکر کشید و کار نا ساخته برگردید چون باز

عازم شد رتن سین از محاربات متواتره بستوه آمده بارسوم خواست که راه آشتی کشاید مهنت کرده بے قلعه آمده سلطان را دید پادشاه
او را از هم گذرانید در اول ارسین یکی از خویشاوندان او بسبرے برگشته و سلطان قلعه را فرو گرفت ارسین درین جنگ کشته شد و قلعه
مفتوح گردید پادوت با دیگر زنها بضابطهٔ هند از فرط غیرت خود را سوخته خاکستر گردانید بعد تسخیر این قلعه در انفراغ بال روزے از ندما
پرسید که باعث آفات و حوادث در ملک چه باشد التماس کردند که سبب ظهور آفات چهار چیز است اول بیخبرے پادشاه از نیک و بد
احوال خلائق دوم شرب مدام علی الدوام نیز معین غفلت و بےخبریست سوم سازش امرا بایکدگر چهارم مکنت و ثروت اراذل
سلطان ازین سخنان متاثر گشته فی الحال از شراب توبه و تاکید کرد که از تمام ولایت رواج شراب برخاست از مردم کسیکه باوجود
منع جرأت بر خوردن شراب می نمود بقتل میرسید اموال و املاک مردم اراذل در خالصه گرفت تا رفع فساد گردید و امرا را از اختلاط
بایکدگر باز داشت و خود بامور جهانبانی پرداخته مراسم خبرداری بجا آورده ضابطهٔ چند در باب باز یافت محصول بحکم مساوات
و کم نه پٹواری و عدم خیانت اهل قلم و عمال اختراع نمود چودهریان و مقدمان را که مال ریزه رعایا تصرف می نمودند آنچنان ضبط
کرد که دامے از رعایا نتوانستند گرفت بلکه توئے خراب شدند که زنان شان در خانهٔ مردم مزدورے کرده قوت حاصل میکردند
نرخ غلات بحضور خود بنوعے مقرر کرد که در عهد سلطنت او همیشه یک نرخ ماند و کمی و زیادتی در آن روی نداد نرخ و قیمت پارچه و اسپ
و غیر ذلک بروشے تقرر یافت که بایع و مشترے خسارتے نرسد داغ اسپ و ڈاک چوکی و واقعه نگارے اختراع کرد و چند مرتبه
لشکر چنگیز خانے که از ماوراءالنهر در نواحی دهلی آمده شکست خورده میرفت اما مردم را ایذا و اضرار آنها میرسید یک دو بار در زمان او هم
چنین روی نداد بالآخره سلطان تهیهٔ تهانجات بر سرحدود نمود و بر لشکر مغول بوضع شایسته تنشاتیه کرد از آن زمان باز افواج مغول
ترفعے بممالک هندوستان نتوانست نمود و شیخ نظام الدین معروف باولیا در زمان او بود اگرچه سلطان در ظاهر با شیخ
ملاقاتے نکرد اما بارسال رسل و رسائل و تحائف و هدایا رسم اخلاص می سپرد و فتوحاتیکه در اطراف ممالک هند و دکن سلطان را
میسر آمد و احداث عمارات و ادخار خزائن در کمال وفور که در عهد او صورت گرفت هیچیک از سلاطین هند را دست نداد و نظم و نسق سلطنت
و ضوابط و قوانین آن را بنوعیکه او استحکام و تشیید داد دیگرے را از امثال و اقران او میسر نبود وزرای روشن ضمیر بلند فطرت
و امرائے قوی دست صاحب شوکت و شعرائے صاحب سخن و مورخان خبیر و منجمان روشن ضمیر و رمالان دقیقه رس و طبیبان مسیحا
نفس و ندیمان آداب دان و مصاحبان روشن بیان و اصحاب غنا و نغمه و دیگر هنرمندان هر فن در عهد او فراهم بودند شیخ قطب الدین
و شیخ نظام الدین معروف باولیا و شیخ صدر الدین عارف و شیخ رکن الدین ملتانی در زمان او بودند و ملک الشعرا هند در آن
زمان امیر خسرو دهلوے بود هزار تنگه مواجب از سرکار پادشاهے مے یافت و خمسه بنام سلطان در سلک نظم کشید ملک نائب
وزیر مدار علیه و وکیل السلطنة و منظور نظر سلطان بود گویند قابو یافته سلطان را مسموم گردانید و بعضے گفته اند که بزحمت استسقا
انتقال نمود مدت سلطنت او بست و سه سال و سه ماه؛

ذکر رحلت سلطان علاء الدین و رجوع سلطنت بشهاب الدین پسر اصغر او

سلطان شهاب الدین بن سلطان علاء الدین چون ملک نائب مسلط بود از تمامے پسران سلطان شهاب الدین را که خردسال
بود برگزیده در سنه هفتصد و بست بر تخت سلطنت اجلاس فرمود هر روز از حرم سرا بیرون آورده بالاے بام هزار ستونے
بر تخت نشانده بار دادے و خود بانتظام مهام قیام ورزیدے بعد انفراغ آن طفل را اندرون نزد مادرش فرستادے
چون بدسرشت بود در فکر برانداختن خاندان سلطان علاء الدین در آمده با خاصان خویش مشورت نمود و خضر خان و شادی خان

راکه برادر غیر مادری سلطان بودند میل در چشم کشید و مادر خضر خان را در قید کرده نقد و جنس او را خود متصرف گشت و مبارک خان برادر حقیقی سلطان را در قید نگاهداشت ارادهٔ قتل او با میل کشیدن در چشم نیز داشت چون ارادهٔ الٰهی بر آن رفته بود که او سریر آرای سلطنت گردد داعیهٔ آن بداندیش پیش نرفت بنابر تسلطی که داشت سلطنت را از خود دانسته غیری را بخاطر نمی آورد و در افعال زشت صرف اوقات می نمود از جمله آنکه دائم الخمر بوده شراب را بافراط رسانید اگرچه می خواران هواپرست و نفس پرستان بدمست برای شراب عدید فوائدی گفته در وصف آن دفترها نوشته اند اما فی الحقیقة آبی است آتش افروز در بوستان هستی و آتشی است شعله فروز مدهوشی و بدمستی کارفرمای خونریزی و جفاکاریست چمن آرای بوالهوسی و بدکرداری برهمزن معرکهٔ عقل و دانائی انجمن آرای بدگوئی و هرزه درائی پرده برانداز حیا و شرم نگونسار ساز رایت مدارا و آزرم بنیاد زندگی را آب است و خرمن هستی را آتش چراغ خرد را باد است و چشمهٔ دولت را خاک آتش اشتهار افروخته نشاند و جویبار زندگی را خشک میگرداند در دنیا بدنام و در آخرت ناکام میسازد از کار دنیا باز میدارد و عقوبت عقبیٰ بار می آرد اگر باده پیمائی نیک است اهل ارتکاب چرا باخفا می نوشند و اگر بد است در استعمال آن چرا می کوشند و همچنان در قمار بازی که مذموم ترین کارهاست تضییع اوقات نمودی و شطرنج بازی شاد بودی که زودمان دانشور و هوشیاران خردپرور ملاهی و ملاعب چنین را هنگامی که طبیعت از امور مرجوعه ملال و کلال گیرد و ماندگی پذیرد برای تهییج و استعداد مزاج بکارهائیکه باید تجویز نموده اند ایشان آن را از مشاغل لذیذهٔ عظیمه دانسته گرامی اوقات خود برایگان دران مصروف میدارند خصوص لقمار سولهی که یکی از اعمال اراذل است بر بام هزار ستون با خواجه سرایان درگاه بیشتر اشتغال داشتی چون امرا از دست ملک نائب بجان آمده بودند باهم اتفاق کرده او را بقتل رسانیدند و سلطان را دستگیر کرده در گوالیار محبوس گردانیدند

مدت سلطنت او که محض برای گفتن بود سه ماه و چند روز

ذکر رجوع سلطنت بسلطان قطب الدین مبارک شاه برادر کلان شهاب الدین

سلطان قطب الدین مبارک شاه عرف مبارک خان برادر حقیقی سلطان شهاب الدین بن سلطان علاء الدین که باغوای ملک نائب در زندان بود امرا باتفاق یکدیگر بعد قتل ملک نائب و حبس سلطان شهاب الدین او را از زندان برآورده در سنه هفتصد و هشت سریر آرای سلطنت گردانیدند سلطان از نجابت که چند گاه در زندان بود بمجرد جلوس برا اورنگ جهانبانی بمودای احسن کما احسن الله الیک تمام زندانیان را که در دهلی و قلعجات دور و نزدیک ممالک محروسهٔ او محبوس بودند حکم خلاصی داده مناشیر مطاعه بنام حکام اطراف درین خصوص فرستاد چون نوجوان و ناتجربه کار بود کامیابی سلطنت و مستی دولت و سیلاب شراب و تندباد نفس خوش آمدگویان چراغ خرد او را فرو نشانیده و دیدهٔ حقیقت بین او را تاریک و بی نور گردانید بمقتضای هواپرستی حسن نامی خدمتگار بچه را که در حسن صورت و جمال ظاهر نظیر نداشت منظور نظر خود ساخته شیفته و فریفتهٔ او گردید ساعتی بی او نمی بود و او را خسرو خان خطاب داده بمنصب وزارت سرفراز گردانید این پایهٔ بلند و رتبهٔ رفیعه ارجمند چنان نیست که اجلاف و اراذل را دران نصیبی باشد بلکه عموماً اشراف و اعالی هم سزاوار آن نیکاره نتوانند بود و اقتدار آن نابکار اساس دولت سلطان را از پا افگند بلکه بنیاد خاندانش برکند و سلطان بمشورهٔ آن بدگهر خضر خان و شادیخان برادران علاتی خود را که ملک نائب میل در چشم آنها کشیده در گوالیار محبوس نموده بود مع سلطان شهاب الدین برادر حقیقی خود که او نیز همانجا قید بود بقتل رسانید و از نجابت که خضر خان مرید شیخ نظام الدین معروف باولیا بود زبان طعن در حق شیخ مذکور هم برگشود و عداوت او نصب العین خود گردانید مردم را از آمدن بمنزل شیخ منع کرد و شیخ زاده جام را که با شیخ نظام الدین مخالفت داشت بتقرب خود اختصاص داد و باریافتهٔ درگاه سبحانی شیخ رکن الدین ملتانی را علی الرغم شیخ نزد خود

طلب داشت از غرور جوانی با کس مشورت و سخن احدی گوش نمیکرد اگر کسی سخنی متضمن دولت خواهی و خیراندیشی گفتی بدشنام معاتب
شدی و امرا را باندک گناه بلکه بعضی را بیگناه بتعزیر و تعذیب نموده بقتل رسانیدی و لباس و زیور زنان پوشیده در مجلس آمدی
و اراذل مسخره پیشه را بالای کوشک هزارستون طلبیده با امرای کبار بطریق هزل و مطائبه اهانت و استخفاف کردی و دائم الخمر بوده
از پس و پیش خود خبر نداشتی بعد چندی ظفرخان حاکم گجرات را که از امرای جلیل القدر بود در حضور طلبداشته باغوای خسروخان بقتل
رسانید و بجای او خسروخان را حکومت گجرات که وطن قدیم او بود داده رخصت نمود او در گجرات رفت چون استقلال کمال بهم رسانید
بمقتضای منشی و تکبر طرفه اماده بغی نمود امرای معتبر درین باب با او همداستان نشدند خسروخان نظر بر آنکه مبادا بعد ازو روی کار
او برخیزد باستعجال از گجرات در دهلی آمده شکایت امرا بحضور سلطان نمود سلطان احمق رضاجوئی او نموده اکثری از امرا را بکمی مواجب
و عزل از خدمت معاتب ساخت اگر کسی از مصاحبان سلطان حرفی ناملائم در بارۀ خسروخان بعرض سلطان میرسانید پذیرائی نمیافت
و سخن مذکور پیش خسروخان گفته گوینده را از زجر و ملامت سرگرده معاتب می ساخت بدین سبب تمامی امرا مغلوب و خسروخان کامیاب
گشته در حصول مراتب گرم تر گردید روزی از راه مکر و غدر بعرض رسانید که چون همه وقت در حضور خدمت قیام مینمایم و شبها در تنها
خانه می گذرانم بعضی از اقارب من که بامید مراحم سلطانی و ارادۀ ملاقات با کمترین از گجرات آمده اند دربانان دولتخانه ممانعت می نمایند
نمی گذارند که اندرون آیند سلطان فرمان داد تا کلید های دولتخانه حوالۀ خسروخان کنند و فرمود که از تو و برادران تو معتمدتر کیست
اهتمام دولتخانه بعهدۀ تو باشد القصه چون بیرون و درون درگاه سلطانی بتصرف او در آمد برادران او فوج فوج و جوق
جوق بایراق و اسلحه شب و روز بی محابا در دولتخانه آمد و رفت داشتند و قابوی وقت می طلبیدند تا آنکه بر همه کس ظاهر شد که
آن سیه درون در چه کار است اما بخوف آنکه اگر التماس نماید سلطان گوینده را گرفته بدخواه سپرد و کارش تمام خواهد شد هیچکس دم نمیتوانست
زد روزی قاضی خان که در نویسانیدن استاد سلطان بود از جان گذشته و بچون خود دست شسته نیکوخواهی و سلامتی جان سلطان
و خیریت بلاد و عباد در اطلاع دانسته اراده های فاسد او بعرض سلطان رسانید لیکن سودی بران مترتب نشد بلکه معاتب گشته جواب
درشت شنید و سلطان خسروخان را بر سعایت او آگاه گردانید آن مکار تحکمان گریان گشته گفت بسکه سلطان بحال من عنایت دارند
نزدیکان درگاه بر من حسد می برند و وجود مرا نمی خواهند درینباب فردا امرا متهم ساخته بکشتن خواهند داد سلطان را گریۀ او اثر کرد و
او را در کنار گرفته گریه ها نمود و تسلی او بسیار نمود و فرمود که اگر تمام عالم یک زبان گشته بدگوئی تو نماید پذیرائی نخواهد یافت بعد چندگاه
چون ربعی از شب گذشت قاضی خان که محافظت درگاه بعهدۀ او بود از بام هزارستون فرود آمده در تفحص حال دروازها گردید
خسروخان از پیش سلطان آمده قاضی خان را بسخن مشغول ساخت درین وقت جاهریز نام برادر خسروخان رسیده قاضی خان را بزخم
خنجر بخاک هلاک انداخت و غریو از مردم برخاست چون غلغله بگوش سلطان رسید سبب غوغا پرسید خسروخان آمده بعرض رسانید
که اسپان طویلۀ خاص واشده باهم جنگیده اند این غوغای اوست درین حال جاهریز مذکور با جمعیت تمام متوجه هزارستون شده پاسبانان
را بقتل رسانید سلطان بحقیقت واقف گشته بجانب حرم شتافت خسروخان از عقب او دویده موی سر سلطان را گرفت و باهم
در آویختند در آن وقت جاهریز مذکور رسید و پهلوی سلطان را بخنجر شگافته بر زمین انداخت و سر آن مظلوم را از تن جدا کرده از بام
هزارستون بزیر افگندند و اندرون حرم رفته شاهزاده فریدخان و منگوخان پسران علاء الدین را که صغیر بودند بجبر و ستم از مادران جدا
کرده گردن زدند و دست بتاراج کشاده آنچه یافتند گرفتند و بعضی امرا و ملازمان سلطان را که مخالف بودند همان وقت بدست
آورده بقتل رسانیدند و اکثر بهادران همان شب طلبداشته بر بام هزارستون نگاه داشت ابیات سرنگسار برافراشتن

و زایشان امید بہی داشتن ؛ سر رشتۂ خویش گم کردن است ؛ بجیب اندرون مار پروردن است ؛ دگر زندگانی توقع مدار ؛ کہ در جیب و دامن رہی جاے مار ؛ و دران حال یکی از علما گفت کہ سلطان علاء الدین خاندان عم و ولی نعمت خود جلال الدین را برانداخت الحال اگر خاندان او ہم برافتد محل تعجب نیست بیت نکو را نیک بد را بد شمار است ؛ مکافات عمل گیتی بکار است ؛ مدت سلطنت چہار سال و چہار ماہ از سلطان جلال الدین تا سلطان قطب الدین چہار تن مدت سے و چہار سال و یازدہ ماہ جہانبانی کردند ؛

ذکر رجوع سلطنت بہ خرد خان حرام نمک الملقب بسلطان ناصر الدین

سلطان ناصر الدین عرف خرد خان مشہور بہ حسن بعد قتل سلطان قطب الدین مبارک شاہ سکہ و خطبہ بنام خود کردہ بسلطان ناصر الدین ملقب گشت و حرمہاے سلطان را در میان برادران قسمت نمودہ منکوحۂ سلطان را در نکاح خود در آورد چون اکثر برادران او ہنود بودند شعار اسلام تنزل نمود و رسوم ہنود رونق و رواج یافت بیت چو باد خزانے در آید بباغ ؛ بزاغ زمانہ دہد جای بلبل بباغ ؛ غازی الملک کہ از امراے کبار سلطان علاء الدین و صاحب الوس و جمعیت بود حکومت دیپالپور داشت فخر الدین پسر او کہ در حضور بود بانواع حیل از دست خرد خان رہائی یافتہ نزد پدر رسید و او را بر ماجراے حرام نمکی خرد خان و کشتہ شدن سلطان واقف گردانید غازی الملک باتفاق ملک بہرام حاکم ملتان و اوچ کمر انتقام محکم بستہ با لشکر بیکران متوجہ دہلی گشتہ نزدیک رسید خرد خان افواج آراستہ آمادہ جنگ گردید و آتش محاربہ مشتعل گشت خرد خان مع کسانیکہ در قسمت حرمہاے سلطان قطب الدین شریک بودند ہمہ بقتل در آمدند و غازی الملک باتفاق ملک بہرام حاکم ملتان و اوچ بعد از فتح در کوشک ہزار ستون رسید و تعزیت سلطان قطب الدین و برادرانش پرداخت بعد الفراغ فاتحہ خواندہ مجلس ماتم را بانجام رسانید چنانچہ امیر خسرو بزبان پنجاب معاملہ جنگ ملک غازی الملک با ناصر الدین گفتہ و آنرا بزبان ہند وار گویند مدت سلطنت ناصر الدین خرد خان چہار ماہ و چند روز ؛

ذکر سلطان غیاث الدین غازی الملک

سلطان غیاث الدین غازی الملک پدر سلطان ترک نژاد باسم ملک تغلق از غلامان سلطان غیاث الدین است و مادرش از قوم جت پنجاب چون بخت او بیدار بود بقوت شجاعت و مردانگی و فراست و فرزانگی و جرگہ امراے نامدار سرافرازے یافتہ در عہد سلطنت سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدین پیش آمد و رہنمونی کہ بمقتضاے دلاورے و سپاس گزارے نعمت خرد خان نمک حرام را بقتل رسانیدہ انتقام خون ولی نعمت گرفت بعد الفراغ از مراسم تعزیت در ہمان مجلس بآواز بلند گفت کہ من پروردۂ نعمت سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدین ام و بجہت اداے حقوق نمک کافر نعمتان را کشتہ ام از فرزندان و اولاد آن ہر دو پادشاہ ہر کس کہ ماندہ باشد حاضر سازند تا او را بر تخت نشانده و با این ہمہ کس کہ اجتماع دارند کمر خدمت بر بندم و در صورتیکہ از اولاد آن ہر دو پادشاہ ہیچکس نماندہ باشد ہر کہ لائق و مانند سلطنت بردارند حاضران یکدل و یکزبان گشتہ بعرض رسانیدند کہ از اولاد آن ہر دو پادشاہ احدے نماندہ و تو حق نعمت بجا آوردہ انتقام خون ولی نعمت گرفتہ الحال لائق پادشاہی غیر از تو دیگرے نیست و تمامی امرا باتفاق بیعت کردہ مراسم تہنیت و مبارکباد بجا آوردند و بسریر خلافت اجلاس دادہ زمین خدمت بوسیدند القصہ در سنہ ہفتصد و بست و پنج ہجرے سلطان بر سریر سلطانی جلوس نمودہ جبیۂ جہانبانے بر سر و سکۂ پادشاہے بر سیم و زر زد و خطبہ بنام خود خواند و در کوشک لعل بودن قرار دادہ صلاے عدل و انصاف در داد فتنہ ہاے بیدار شدہ باز در خواب رفت و کار جہاندارے را رونق تازہ پدید آمد بیت

نظام حال زمانہ تو ام کار جہان ؛ تمام گشت باقبال شہریار زمان ؛ از بقیۂ عیال و اقرباے سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدین ہر کس کہ ہر جا بود تفقد احوال او نمودہ وظائف و ادرارات براے او مقرر گردانید و امرا را مناسب حال ہر کدام اقطاع

مرحمت کرده اکثرے را رخصت نشستن در حضور داده و زرهائی که خرد خان در حالت سکر و اضطرار بمردم ایثار فرموده بود باز یافت
کرده داخل خزانه ساخت هر که در ایصال این قسم زر تقاعد نمودے بشدت تعذیب گرفتار آمدے و آنچه خرد خان به لشکریان
داده بود یکساله در مواجب ایشان وضع نموده باقی را در دفتر فاضلات بنام آن جماعه نوشتند و در سنوات مستقبله بتدریج
در علوفه آنها حساب کردند در مواجب مردم که در زمان سلطان قطب الدین تفاوت راه یافته بود در نیولا بمقتضاے عدل و
انصاف سویت پدید آمد و در داغ اسپ و قسمت جاگیر هم کذلک و تمام تمرد و بغیے از مملکت برافتاد و راه آمد شد نوے مسدود
گشت که در عهد سلطان اصلا مغل رو بهندوستان نکرد و بساختن عمارات رغبت داشت قلعهٔ تغلق آباد در نزدیکی دهلی باستحکام تمام
بنا کرد و خیلے نیک ذات و ملکی ملکات بود بیشتر اوقات بعبادات صرف نمودی و گرد منکرات نگشتے و در رفاهیت رعایا و برایا و آبادے
بلاد و امصار و امنیت مسالک و مشارع و عبور و مرور تاجر و مسافر و ارزانی نرخ غلات و ضبط حاصلات موافق عهد و قرار و تادیب
مفسدان و متمردان و تنبیه دزدان و رهزنان مساعی جمیله بکار بردے بعد از چندگاه سلطان به سر لکهنوتی عرف بنگاله رفت و در ان ولایت
ناصر الدین ولد سلطان غیاث الدین بلبن پدر معز الدین کیقباد حکومت داشت چنانچه مذکور شد سلطان حقوق نمک آن خاندان
بجا آورده از روے قدردانی آن ولایت را بدستور سابق بر ناصر الدین مسلم داشت و از انجا بجانب سنارگام نهضت نموده بر
بهادر شاه حاکم آنجا که از بسیارے خیل و حشم دم استقلال میزد بعد محاربه سخت فتح و ظفر یافت و بهادر شاه را دستگیر کرده از انجا بترهت
رفت و مظفر برگشت و قلعه ترهت که بنهایت متین بود بتسخیر در آورد القصه سلطان بفتح و فیروزے از ان سمت مراجعت بدار الملک
دهلی نمود شاهزاده الغ خان عرف فخر الدین جونا که در تختگاه نائب مانده بود در سه کروہے تغلق آباد قصرے مطبوع براے
ضیافت سلطان عجالةً احداث نموده لوازم ضیافت مهیا کرد سلطان بعد رسیدن در ان قصر فرود آمده مجلس آراست و گوناگون
طعام و رنگارنگ نعمت بر مائده کشیدند چون از تناول انفراغ حاصل شد مردم براے دست شستن بسرعت بر آمدند سلطان در ان قصر
نشسته دست مے شست که سقف آن خانه فرو نشست و سلطان با پنج کس دیگر دست از جان شست بعض ارباب سیر نوشته اند
که الغ خان عمارت آن قصر را که مشرف به نبود عمداً چنین ساخته و تعبیه در ان بکار برده بود تا کار سلطان باتمام رسد و صدر جهان گجراتے
در تاریخ خود می نویسد که الغ خان آن عمارت از طلسم بر پا داشت چون طلسم را بعد ورود سلطان بشکست آن عمارت از پا افتاد و
حاجے قندهارے نوشته که در وقت دست شستن سلطان ناگاه برق افتاد و آن قصر فرو نشست و بعضے نگاشته اند که سلطان فیلان که
لشکر از بنگاله آورده بود براے تمردن بشاهزاده الغ خان حکم کرد که آن فیلان را بدوانند چون عمارت قصر تازه بود از صدمه دویدن فیلان
از پا در آمد و بعضے مے نویسند که در انوقت زلزلهٔ عظیم آمد و آن قصر افتاد بهر صورت شیخ رکن الدین ملتانی براے ملاقات سلطان در ان قصر رفته بود
به رمز و ایما در برخاستن سلطان استعجال می نمود اما سلطان فهم نکرد چون شیخ برخاست قصر بر سر سلطان فرو نشست والله تعالی اعلم بالحق و الصواب
و بعضے نیز میگویند که چون سلطان از شیخ نظام الدین معروف باولیا بسیار آزرده بود بعد نزول در ان منزل بشیخ پیغام کرد که هرگاه من داخل دهلی شوم
شیخ از ان شهر بدر رود او در جواب گفت که هنوز دهلی دور است و این لفظ در میان اهل هند مشهور و در همین حال شیخ نظام الدین مذکور
و امیر خسرو دهلوے از عالم جسمانی بعالم جاودانی شتافتند مدت سلطنت سلطان چهار سال و دو ماه

ذکر سلطان محمود شاه الغ خان عرف فخر الدین جونا

سلطان محمد شاه الغ خان عرف فخر الدین جونا بن غیاث الدین تغلق شاه بعد رحلت پدر والا گهر در سنه هفتصد و بست و
پنج بر سریر فرمان روائی تمکن گزیده کوس سرورے بلند آوازه ساخت سلطان اعجوبهٔ روزگار و جامع اضداد بود گاه خواستے که

چون سکندر رومے اقالیم سبعہ را تسخیر نماید و گاہ ہمت گماشتی کہ مانند حضرت سلیمان جن و انس در دائرۂ اطاعت او در آیند
وگاہ آرزدی آن کردے کہ سلطنت را با نبوت جمع کردہ احکام شرعیہ و ملکیہ از پیش خود اختراع فرماید وگاہ در نماز و روزہ
و ترویج احکام شریعت قیام نمودہ در اجتناب از ملاہی و مسکرات و سائر مناہی کوشش بلیغ نمودہ بہ تعصب میرسانید و در اکثر
علوم خصوص تاریخ و معقولات و نظم و انشا وغیرہم مہارت تمام داشت و در تسخیر و ضبط ممالک سعی بلیغ بکار بردے چنانچہ ولایت
گجرات و مالوہ و دیوگیر و کنپلہ و دہور سمندر و ترہت و لکنوتی و ستارگام در اندک مدت بتسخیر در آورد و نوعے حکم داشت
کہ احدے را مجال تخلف نبود و در داد و دہش نہایت عالی ہمت تمام خزانہ را خواستی کہ بیک کس انعام کند بخشش تمام عمر حاتم را
بسخاوت مشہور است کمترین خطایائے یکروزہ او بود در پیش دست عطائے او غنی و فقیر مقیم و مسافر مسلم و کافر یگانہ و بیگانہ
برابر بود تاتارخان حاکم ستارگام را بہرام خان خطاب دادہ دریک روز صد فیل و ہزار اسپ دکرور تنگہ زر سرخ بخشید و ملک سنجر بدخشی را
ہشتاد لک تنگہ و ملک الملوک را ہفتاد لک تنگہ و ملک عز صدر الدین را چہل لک تنگہ و ملک غزنوی را ہر سال کرور تنگہ
میداد روزے یکی از امرائے خود را بطرفے رخصت میکرد فرمود کہ آنچہ در خزانہ موجود است ہمہ را با و بدہند ہمچنان کردند و در خزانہ
چیزے نگذاشتند روزے مولانا جلال الدین حسام قصیدہ در مدح سلطان آورد چون مطلع آنرا خواند چندین ہزار صرہ انعام
دادہ فرمود کہ زیادہ ازین نخواند کہ من از عہدہ صلہ آن سخن نتوانم بر آمد القصہ چنانچہ در سخاوت بے نظیر بود ہمچنان در ظلم و ستم
نیز ثانی نداشت موجد انواع ظلم و ستم و مخترع اقسام جور و جفا بود ہر گونہ تعذیب و تعزیر و ایذا و اضرار کہ کسے ندیدہ و نشنیدہ باشد
در خزانۂ بیداد خود مہیا داشت بیت ز ظلمش ہیچکس سالم نجستہ ۔ بکدامے سینہ کان ظالم نخستہ ۔ طبیعت او بر قتل مردم
و ہدم بنیاد انسان مجبول و مفطور بود ہرگاہ عواصف قہر و نائرہ غضب قیامت انگیز او زبانہ مے زد غیر از ریختن خون و شوختن
قصر ہستی بشر اطفائے نپذیرفت ہنگامیکہ در بار عام مے نشست تا انواع تعدیات مثال بریدن دست و پا و گوش
و بینی و میل کشیدن در چشم و گرفتن استخوان ہا بمیخ کوب و سوختن اندام ذوے حیات با آتش و کشیدن پوست بدن و دو پارہ
ساختن آدمے و بستن و انداختن در پائے فیل و بردار کشیدن بحبل نمے آورد از جائے خود بر نمے خاست و مردم ہر طائفہ
از صوفی و قلندر و لشکری و نویسندہ و عمال و رعیت و تاجر را باندک تقصیر و کمتر لغزش سیاست عظیم کردے شیخ زادہ جام
را بیک کلمہ در انفرات اداز ظلم بر زبان آوردہ بود بناحق کشت و ہمچنین مردم بسیارے را بے صدور تقصیر محض ستمگارے
بقتل رسانید بیت نہ بینی کس از و زخمے نخوردہ ۔ ز صد کس بر یکے رحمے نکردہ ۔ میخواست کہ ضوابط سلاطین پیشین منسوخ
ساختہ قواعد مجدد اختراع نماید بنا برین ہر روز ضابطہ تازہ و حکمی جدید اصدار میفرمود احکام آن بد انجام چون بیگانہ از آئین عدالت
و انصاف بود موجب تنفر عام و خاص گشتہ امضائے نیافت و بدین سبب عمال بیچارہ بانواع عقوبت ماخوذ مے شدند
و اگر احیانا چیزے اجرائے یافت عامہ مستاصل می شدند و خلل عظیم در کار مملکت می افتاد از انجملہ یکی آنکہ خراج تمام ولایت
میان دو آب یکی بدہ قرار داد این امر باعث استیصال رعایا گردید و کار زراعت معطل ماند بیت خرابے زبیداد بینید جہان ۔
چو بستان خرم ز باد خزان ۔ ید ظلم جائیکہ گردد دراز ۔ نہ بینی لب مردم از خندہ باز ۔ روزی از وزرای خود پرسید کہ باید دار السلطنت
در وسط الارض ممالک باشد کدام جا این قسم خواہد بود بعضے گزارش نمودند کہ بکرماجیت تمام مملکت ہند در تصرف داشت
شہر اوجین را وسط جمیع ولایات خویش دانستہ تختگاہ نمودہ بود و بعضے گفتند کہ دیوگیر را دار السلطنت باید کرد چون ہوائے دکن با مزاج
سلطان موافقت کردہ بود دیوگیر را کہ در زمان راجہ بھوج دہارانگرے گفتندے دولت آباد نام نہادہ تختگاہ

خود معمور گردانید واز دهلی تا دولت آباد سراپا در باطنا احداث کرده غلهٔ خام برای مسافران هنود وطعام پخته بجهت مسلمین از سرکار خود مقرر ساخت و دو طرف راسته درختان در راه نشانید تا مترددین بر فراهیت قطع مسافت کنند و فرمود که باشندگان دهلی که در معموری وکثرت آبادی و وفور رونق رشک فزای اکثر بلاد بود وجلای وطن اختیار کرده با اهل وعیال خود تا دولت آباد انتقال نمایند و دهلی را ویران کرده سکنهٔ آنجا واکثر امصار وقصبات دیگر را بسوی دولت آباد رسانده خرچ راه از خزانهٔ سرکار داد و مبلغ کلی درین کار صرف شد واین نقل وتحویل تفرقهٔ تمام باحوال مردم راه یافت دیگر آنکه فرمود تا مس را مانند طلا ونقره در دار الضرب سکه زنند وفلوس مس را بدستور تنکهٔ زر رواج دهند ودر خرید وفروخت معمول دارند تا جران هر دیار مس بدار الضرب آورده سکه میگردانیدند وامتعه واسلحه بآن خریده در اطراف عالم می فرستادند ودر مبایعت بزر ونقره در آنجا میفروختند وبدین حیله زرهای بسیار اندوختند اما مردم دار السلطنه بخاک سیاه برابر شدند ملبیت نه هر که آئینه سازد سکندری داند ۞ نه هر که چهره برافروخت دلبری داند ۞ دیگر اندیشهٔ باطل او این بود که خراسان وعراق وترکستان وخوارزم بلکه سائر ولایات ربع مسکون را تسخیر نماید باین تقریب سه لک وهفتاد هزار سوار نوکر کرد ودر سال اول خرج سپاه بوصول رسید سال دوم چون زر خزانه در علوفهٔ لشکر وفا نکرد وفرصت آن نشد که مردم را کار فرماید تا به تسخیر ولایات دیگر چه رسد دیگر اراده نمود واین بود که کوه هماچل را تا دیار چین ضبط نماید بنابرین امرای نامدار وخوانین بلند اقتدار را مامور کرد که مع افواج همراه تو در درون کوه رفته سعی موفوره بکار برند آنها حسب الامر رفته بدفعات کارزار وپیکار نمودند اما بسبب صعوبت راه واستواری قلاع وکثرت سپاه مخالف کاری از پیش نرفت کوهیان غالب آمده بسیاری از لشکریان سلطانی را کشته غارت نمودند قلیلی که سلامت ماند ونا کامی برگشتند آنها را بیا مار رسانید ملبیت پادشاهی که طرح ظلم فگند ۞ پای دیوار ملک خویش بکند ۞ چون سلطان مرتکب چنین امور ناملائم میگردید در مملکت او کمال اختلال راه یافته هر طرف فتنهٔ خفته بیدار گشت وکار بجائی رسید که اکثر ولایت مضبوط از قبضهٔ تصرف او بدر رفت بلکه در عین دهلی که تختگاه بود تمرد وعصیان شائع گردید آمدن زر خراج از اطراف ممالک منقطع گشت در ملتان بهرام نام که برادر خواندهٔ تغلق شاه بود بغی ورزید سلطان باستماع این خبر از دولت آباد بملتان آمد ملک بهرام صفوف آراسته آماده پیکار گردید بانک جنگ دستگیر گشت سلطان بعد ظفر بدهلی مراجعت نمود درین ایام تمام ولایت میان دوآب از شدت وطلب خراج ما فوق الطاقه خراب گشته اکثر رعایا خرمنها را آتش داده مال ومواشی که توانستند گرفته بدر رفتند سلطان فرمان داد هر کرا یابند بکشند وآن ولایت را بتاراج برند عمال بامر مامور اشتغال ورزیدند سلطان بآن قدر راضی نگشته باراده استیصال آن بیچارگان خود هم بنام شکار بیرون رفت وتمام آن نواحی را تاراج وسکنهٔ آنجا را علف تیغ بیدریغ گردانید وسرهای مردم را بر کنگرهٔ قلعه برن آویخت از آنجا بطرف قنوج رفته آن دیار را هم بدستور ملک دوآبه تاراج کرده عالم عالم مردم آنجا را بقتل رسانید از آنجا به تربت رسیده آن ولایت را نیز خراب ساخت واز آنجا بطرف دهلی برگشت در اثنای راه تمام قصبات ودهات را بسبب قحط سال وظلم عمال خراب حال دیده واز مردم ڈاک چوکی در راه نشانی ندیده آثار آبادی را بالمره زائل یافت چون نزدیک بدهلی رسید ویران تر دید وسکنهٔ آنجا را پریشان ملبیت آن مصر ومملکت که تو دیدی خراب شد ۞ وان فرو مکرمت که شنیدی سراب شد ۞ سلطان اندکی نادم گشته بآبادی رعیت وافزونی زراعت توجه گماشت ورعایا را از خزانهٔ سرکار تقاوی داده بکشت وزراعت تاکید فرمود بنابر فساد نیتی که داشت باران نشد وسعی مزارعان بیچاره سودی نداد رعایا که زر از خزانهٔ سرکار گرفته زراعت کرده بودند بقتل رسیدند وبشومی نیت زشت آن بد سرشت قحط عظیم روی داد وگندم قیمت آدم پیدا کرد وبرنج همسنگ طلا گردید غله کیمیا چه کرنایاب گشت هندوستان بگرسنگی مردند ومتوسلین هم جان بحق تسلیم کردند در چنین وقت سلطان بیرحم

بسیار بودند و دروازہای شہر بند کرد تا ہیچکس از شہریان بیرون نرود چنانچہ خلائق برین سبب زیادہ از حد احصا بگرداب فنا فرو شدند
چون قلیلی نیم جان باقی ماندند حکم کرد کہ دروازہا وا کنند تا ہر کہ ہر جا خواہد برود کسانیکہ طاقت برآمدن داشتند بجانب بنگالہ و اطراف
آن کہ ارزانی غلہ دران جاہا شنیدہ بودند بدر رفتند و حکایات ستمگاری و مردم آزاری سلطان بولایات دور و نزدیک بردند
با وجود آن ہمہ شقاوت از راہ حماقت خاطرنشان او چنین شدہ بود کہ بدون اجازت اخلاف آل عباس سلطنت روا نیست و از تکلیف
آن جماعت بارہا عرضداشت بخدمت خلیفۂ مصر کہ تا آن زمان از فتنۂ ہلاکوخان محروس و مصئون ماندہ بود متضمن بیعت و اطاعت
خود ارسال نمود و در سنہ ہفتصد و چہل و دو ہجری حاکم مصر منشور حکومت برای سلطان حماقت نشان فرستاد آن ابلہ بے خرد با جمیع
امرا و اعیان و مشائخ باستقبال رفت و پیادہ پا گشتہ منشور مصری بر سر نہادہ بر پای حاجی صرصری کہ رسول مصری بود بوسہا داد
و نہایت تواضع بجا آورد و ہمراہ رسول و منشور پیادہ پا روان شد و در شہر قبہا بستند و لوازم شادمانی بظہور رسانیدہ بر منشور زرہا
نثار کردند و خطبہ بنام خلیفہ خواندہ شد و فرمود کہ در جامہای زربافت و شرفات عمارات نام خلیفہ بنگارند بعد دو سال دیگر باز منشور
نیابت و خلعت و لوای خاص حاکم مصر برای سلطان آمد پیادہ پا باستقبال رفتہ منشور بر سر و لوا بر گردن گذاشتہ بشہر در آمد
و دائما مصحف و کتب احادیث و منشور خلیفہ پیش رو نہادہ ہر حکم کہ اصدار می کرد بخلیفہ منسوب می ساخت و می گفت کہ امیرالمومنین چنین
حکم کردہ مال فراوان و جواہر گران بہا و دیگر اشیا بطریق پیش کش بخدمت خلیفہ چند بار ارسال داشت مرتبۂ سوم نیز منشور رسید سلطان
مراتب تعظیم و تکریم بجا آورد و یکی از پیرزادہای بغداد بطریق سیر در ہندوستان آمد سلطان تا قصبۂ پالم کہ یکجا دہی دہلی است استقبال کردہ در
شہر آورد و دو لک تنکہ و یک پرگنہ و کوشک سیری و حوضہا و باغہا در انعام مقرر کرد و ہر گاہ پیرزادہ آمدے سلطان از تخت فرود آمدہ چند
گام پیش رفتہ او را در پہلوی خود بر تخت جا دادے القصہ بعد ازانکہ سند و اذن سلطنت از خلیفۂ عباسی حاصل کرد سلطنت خود را حلال
و دفع اختلال ازان واجب دانستہ بود و در انتظام آن جد و جہد موفور ورزید و در ولایت گجرات و دیوگیر و بہرونچ و ستارہ و دیگر
ممالک کہ منبع فتنہ و فساد عظیم گشتہ بود رفتہ قریب دو سال آن دیار بسر بردہ شورش فتنہ ہای آنجاہا را تسکین داد روزے
از وزرا و ندما پرسید کہ در کتب سیر و تواریخ چگونہ نوشتہ اند و ہر گاہ در عہد پادشاہی چنین فتنہ ہا روی دادہ تدارک آن بچہ صورت نمودہ اند
التماس کردند کہ تدارک این قسم امور بہمین صورت میشود کہ پسرے یا برادرے کہ لیاقت امر خطیر سلطنت داشتہ باشد بجای خود نصب نمودہ
ترک سلطنت باید کرد یا از اعمالی کہ باعث تنفر جہانیانست احتراز باید فرمود سلطان گفت کہ پسر و برادری چنین ندارم و ترک سیاست نیز نمیتوانم
بالجملہ بعد تسکین فتنۂ گجرات بطرف ٹھٹھہ رو نہاد و بعد رسیدن بجاییکہ دہ کروہی ٹھٹھہ است از ہجوم امراض و غلبۂ انحراف مزاج از اعتدال ودیعت حیات
بخالق کائنات سپرد و مخلوقات را از ظلم او نجات میسر آمد مدت سلطنت او بست و شش سال۔

ذکر سلطان فیروز شاہ پسر عم سلطان محمد تغلق

سلطان فیروز شاہ عرف ملک فیروز باربک بنی عم سلطان محمد شاہ تغلق چون محمد شاہ رحلت نمود از پسر و برادرانش کسے وارث نبود
کہ بر تخت جہانبانی بعد جلوس نماید ارکان دولت و اعیان سلطنت باتفاق یکدیگر ملک فیروز باربک را کہ برادرزادہ سلطان غیاث الدین
تغلق شاہ بود و پدرش رجب سالار ترک تعلقات نمودہ مرتبۂ بلند در درویشی حاصل کردہ چنانچہ در ہندوستان تاحال نام او مشہور
است و اکثر عوام از معتقدان او ہستند در عمر پنجاہ سالگی سنہ ہفتصد و پنجاہ و پنج ہجری بر کنار دریای سند بر سریر فرمانروائی
جلوس دادہ بسلطان فیروز شاہ ملقب ساختند سلطان بمخالفان آن نواحی صلح کردہ ازانجا بسمت دہلی روانہ گردید در اثنای
راہ بعرض رسید کہ احمد ایاز عرف خواجہ جہان کہ از مقربان سلطان محمد شاہ بود باستماع رحلت سلطان در دہلی بر تخت سلطنت

جلوس نموده سلطان غیاث الدین محمود خطاب خود کرده فیروز شاه حمل بر حماقت او کرده فرمان عفو تقصیرات بنام او نوشته فرستاد و آلات
اطاعت سر باز زد چون امرای آن نواحی با او اتفاق نکردند ندامت کشیده عرضداشت متضمن عجز و نیاز ارسال نموده چون سلطان در نواحی
ہانسی رسید احمد ایاز مع توابع خود سر برهنه کرده و دست در گردن بسته ملازمت کرد سلطان بمقتضای عطوفت قلم عفو بر جرائد جرائم
او کشیده بجاگیر لائق سرفراز گردانید و از انجا بفرخی و فیروزی در دار الملک دہلی رسیده نوید عدل و انصاف بجهانیان در داد و امرا
را بخطاب لائقه و جاگیر مناسب سربلند ساخت و شیخ صدر الدین را که از اولاد شیخ بہاء الدین زکریا بود بخطاب شیخ الاسلامی بخشیده
بتقرب خویش اختصاص داد و ہمدرین اثنا منشور ابو الفتح خلیفهٔ مصر در رسید سلطان وصول منشور مذکور را سرمایهٔ افتخار خود دانسته شادیها
نمود و بامور جهانبانی قیام ورزید و سهرند را از سامانه جدا کرده تا ده کروهی داخل آن نموده پرگنهٔ جداگانه مقرر ساخت و بر لب آب دریای
ستلج و بیاه که یکجا میرود فیروز آباد نام معموره بنا نهاد و در نواحی ہانسی قلعه احداث کرده بحصار فیروزه موسوم گردانید و نهری از دریای
جمنا حوالی سرمور بر آورده بآن حصار رسانید همچنین چند نهر از دریای مذکور و دیگر دریاها بر آورد تا موجب نفع خلائق بوده باشد چون نهر
سلمه بر آوردند سلطان بجهت دیدن آن سواری فرمود پنجاه هزار بیلداران بکندن اشتغال داشتند از میان پشته استخوان آدم و فیل
بر آمد اگرچه فرسوده بود اما بغایت سطبر و بست درعه طول داشت و استخوان دست آدمی سه درعه طول داشت احتمال میرود که در جنگ پاندوان
و کوروان این آدم و فیل کشته شده باشد و استخوانها تا آن زمان زیر خاک مانده بالجمله چون سلطان داعیه ملک گیری در سر داشت
اکثر ممالک بزور شمشیر گرفت و بجانب نگرکوت لوای عزیمت برافراشته مسالک دشوار گذار طی نموده بپایان قلعهٔ کانگره نزول فرمود
مرکز وار فرو گرفت راجه آنجا متحصن گشته بجنگ پیش آمد چون محاصره بامتداد کشید و کاری از پیش نرفت صلحی در میان آمده راجه بملازمت
رسید و پیشکش گذرانیده مورد عنایت و نوازش گردید و نگرکوت بمحمد آباد موسوم گشت می گویند کانگره مکانیست خوش آب و هوا و منزهت
نشاط بخش دلها تمام کوه و صحرا مالامال از انواع ریاحین و میوه های حلاوت آگین و در پایان قلعه مکانیست منسوب به بهوانی پرستش گاه
اہل ہند در سالی دو مرتبه یکی در ایام نوروزی در اوائل یا در اواسط اسفندار ماه دوم بعد انقضای ایام برسات اواخر شهر یور یا
اوائل ماه مهر درویشان ریاضت کش در تماشای آن باکش و فش و طبقات خلائق از ذکور و اناث طی مسافت بعیده نموده بقصد زیارت
می آیند القصه در ایام مذکور مجمعی عظیم می شود و پرستشگری وا دادی نذورات بسیار بعمل می آید در آن وقت که سلطان براجه صلح نموده
قصد مراجعت داشت کسی گفت که اسکندر رومی در زمان ورود خود درینمکان صورت نوشابه درست کرده درینجا گذاشته بود
اہل ہند بعد مرور دهور آن را بهوانی نامیده و پرستش مینمایند سلطان این مقدمه را استفسار نموده براهمه انکار این قول نموده عرض
داشتند که از کتب اسلاف ما که ابتدای تصنیف آن معلوم نیست ظاهر می شود که این مکان از آغاز آفرینش معبد طوائف هنود است
سلطان بعد نهضت در مکان جوالامکهی دوازده کروهی کانگره رسیده مکانی دید که در انجا حجره از سنگ ترتیب یافته و از دیوارهای
آن شب و روز انوار آتش زبانه میزند و سوای آن در دو سه جای دیگر نیز از زمین شعله باهیجو شد و نیز در آن مکان کتب بسیاری
از براهمهٔ سلف یافتند سلطان علمای آنطائفه را بحضور خویش طلبداشته مضامین آن را شنیده محظوظ گردید و فرمود که بعضی از آن
کتب را بفارسی ترجمه کنند تا مطلب آن درست و بآسانی فهمیده آید مولانا عز الدین حسب الامر کتابی در حکمت طبیعی از آن
کتب چیده مطالب آنرا در سلک نظم کشید و بکتاب فیروز شاهی موسوم گردانید سلطان بغایت پسندیده در صله آن نقود
بسیاری از طلا و نقره باضافهٔ جاگیر مرحمت کرد و مضمون آن کتاب اکثر اوقات مذکور محفل سلطانی می شد القصه سلطان
بعد فتح نگرکوت بجانب ٹھٹه نهضت نموده تمام حاکم آنجا بقوت و کثرت آب دریای سند پناه برده مدتی محاربه نموده کاری

ازپیش نرفت بالضرور سلطان این مهم را ملتوی گذاشته بگجرات رفت و ایام برسات در آن دیار گذرانیده باز بطرف ٹھٹھ نهضت
نمود و جام بعد محاربهٔ بسیار چون تاب نیاورد امان خواسته ملازمت نمود و پیشکش هر ساله قبول کرد سلطان بعد نظم و نسق مهمات آن
دیار بدهلی مراجعت نمود و بانتظام جهانبانی اشتغال ورزیده بمقتضاے نیکذاتی و حسن فطرت سلطنت بعدالت کرده ضوابط عدل
و احسان و قواعد امن و امان در میان جهانیان گذاشت از جمله آنکه خراج ممالک موافق حاصلات و بقدر طاقت رعایا طلب کردے
اضافه و توفیر منظور نمودے و سخن کسے در حق رعایا گوش نکردے و در انچه آبادی ملک و معموری رعیت بودے بعمل آوردے
و کسے آسیبے نرسانیدے و از اخذ محصول ادنی حرفه مثل گلفروشے و ماهی فروشے و ندافے و قمارخانه و قصابے و کوزه و خشت پزے
دکاه چرائے و کوتوالی و امثال ذلک که باعث آزار غربا و عامهٔ برایاست اجتناب داشت **بیت** دل بندگان جمع بهتر ز گنج ؛
خزینه تهی به که مردم برنج ؛ بجهت اشتغال بامور حکومت ممالک و محالات امناے متدین خداترس کارگزار متعین کردی و بنقصان
اشرار را خدمت نفرمودے و بمؤداے الناس علی دین ملوکهم حکام پیروے سلطان فرخنده فرجام نموده قواعد عدالت و انصاف
معمول داشتندی و احدی را مجال نبود که مرتکب ظلمی تواند گشت **نظم** خداترس را بر رعیت گمار ؛ که معمار ملکست و پرهیزگار ؛ خدا را
بران بنده بخشایش است ؛ که خلق از وجودش در آسایش است ؛ مراعات دهقان کن از بهر خویش ؛ که مزدور خوشدل کند کار بیش ؛
رعیت چو بیخست سلطان درخت ؛ درخت ای پسر باشد از بیخ سخت ؛ سیاست را مطلق ترک گفته هیچ مسلمانے را آزار ندادی از
فیض تربیت و تادیب او و اصلاح حال مردم احدے محتاج سیاست نشد و از برکات عدالتش راه ظلم و تعدے مسدود گشت و
هیچ آفریده در عهد سلطنت او آزار نیافت **بیت** لطفش بکرم چارهٔ بیچاره کند ؛ عدلش ستم از زمانه آواره کند ؛ فرزندان
و وارثان کسانے را که سلطان محمد شاه تغلق بناحق کشته و قطع اعضا نموده بود بانعام و وظیفه خوشنود کرده خط برائت ذمه سلطان
از انجماعه گرفته بمهر اکابر و اشراف رسانیده در مقبره سلطان گذاشت تا وسیله رستگارے او در عقبی گردد و بمقتضاے نیک ذاتے
و نیک نیتی عورات مسلمه و کافره را از رفتن بر مزارات و تجانها منع کرد و اساس فسق و فجور مثل میکده و بنگ خانه و دیگر ملاهی منهدم
گردانید و بقصد تحصیل سعادات مساجد و مقابر و مدارس و مهمانسرا و دارالشفا و غیر ذلک آن قدر تعمیر فرمود که سلطان بلبن هم
نکرده بود در بعض تواریخ نوشته اند که فیروزآباد و غیره سے شهر و چهل مسجد جامع پخته و سی مدرسه و سی خانقاه و دو صد و بیست رباط
و صد نهر و صد کوشک و صد و پنجاه دو حمام و پنج دارالشفاء و صد مقبره و ده منارهٔ کلان و باغات بیشمار بدست همت آن بادشاه
احداث یافته از انجمله است جونپور که بنام بنی عم خود سلطان محمد شاه الغ خان که مشهور بود بفخرالدین جونا آباد نمود و اکثرے از آن آثار
تا حال که زیاده از سه صد سال منقضی میشود برجاست چنانچه برکوچه متصل دهلی علامات و آثار عمودے موسوم بچهار نا موجود
و عوام الناس آنرا لاٹهه فیروزشاه گویند قریب شصت درعه ارتفاع و قطرش سه درعه گویا از یک سنگ ساخته اند و بنیاد آن چنان
مستحکم که تا حال قائم است و مدت مدید دیگر بر پا خواهد بود **بیت** جزاے حسن عمل بین که روزگار هنوز ؛ خراب می نکند بارگاه
کسرے را ؛ چون سلطان بکبر سن رسید ضعف شیب غالب و توانائی شباب مغلوب گشت درین وقت که سلطان را قواے بدنی و حواس
ظاهرے سست شده بود در سنه هفتصد و هشتاد و نه شاهزاده محمد خان را سلطان ناصرالدین والدنیا محمد شاه خطاب داده وکیل السلطنة
و مؤتمن الخلافه گردانید و خزائن و افیال و حشم و خدم و جمیع اسباب جهانبانی حواله نمود و خود بعبادت و طاعت که شعار حق پرستان
فرخنده انجام است اشتغال ورزید و زر و خطبه بنام هر دو پادشاه خوانده میشد بعد چند گاه ملک مفرح المخاطب براستے خان
که حاکم گجرات بود بعلت دانولج آن ولایت اتفاق کرد و سکندر خان را که بتازگے بحکومت آن دیار متعین شده بود بقتل رسانید چون

سلطان محمد شاه بانتقام آن پرداخت از نجبت خلل تمام در امور ملکی راه یافت لشکریان فیروز شاه از ضعیفی آزرده گشته و تمرد سلطان محمد شاه بیقین دانسته مخالفت ورزیدند سلطان محمد شاه با آنها آماده جنگ گردید و در دهلی هنگامهٔ کارزار گرم گشت چون سلطان فیروز شاه نیز در جنگ گاه تشریف آورد سلطان محمد شاه تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و بجانب کوه سرمور رفت **بیت**
دو جان هرگز بیک پیکر نگنجد ٭ دو فرمان ده بیک کشور نگنجد القصه سلطان فیروز شاه از محمد شاه پسر خود رنجیده او را از ولایت عهد خویش بر آورد و شاهزاده تغلق شاه بن شاهزاده فتح خان نبیرهٔ خود را که پدرش مرده بود ولی عهد خود گردانیده بسلطنت برداشت و بعد از نود سالگی برگ طبیعی برحمت حق پیوست و نام نیک خود در عالمیان گذاشت **بیت** برد آنکه و نیکنامی نبرد ٭ زهی زندگانی که نامش نمرد ٭ از لفظ وفات فیروز شاه تاریخ رحلتش برمی آید با امیر تیمور گورگان هم عصر بود مدت سلطنت او سی و هشت سال

ذکر سلطان غیاث الدین تغلق

سلطان غیاث الدین تغلق شاه بن شاهزاده فتح خان بن فیروز شاه بعد رحلت جد بزرگوار در سنه هفتصد و نود و سه هجری در قصبه فیروز آباد بر سریر فرمانروائی متمکن گشت و بر سر شاهزاده محمد شاه که در کوه سرمور بود لشکر گران متعین نمود شاهزاده تاب نیاورده از سرمور بر آمده بطرف نگرکوت رفت و لشکر سلطان از تعاقبش دست کشیده مراجعت نمود سلطان از بسکه نوجوان بود و نا آزموده کار باغوای بعضی امرا شاهزاده ابوبکر برادر حقیقی خود را مقید گردانیده و شروع بعیش و عشرت نموده کار سلطنت مهمل گذاشت و غفلت کمال بهم رسانید در آن صورت ملک رکن الدین و دیگر امرا باغوای شاهزاده ابوبکر برادر حقیقی او که محبوس بود خروج نموده ملک مبارک را که وزیر و مدار السلطنت بود بر دروازهٔ دولتخانه کشتند سلطان ازین سانحه واقف شده از دروازهٔ دیگر بدر رفت امرا تعاقب کرده سلطان را مع جماعتی که از جملهٔ مصاحبان بودند بدست آورده بقتل رسانیدند و سر ایشان را بر همان دروازه آویختند و شاهزاده ابوبکر را از قید بر آورده بسلطنت برداشتند ازین وادی شورشی که در دهلی رو داده زیاده از یک روز نکشید و فتنه فرو نشست و این مصیبت بظهور رسید مدت سلطنت او پنج ماه و سه روز ٭

ذکر ابوبکر سلطان برادر سلطان غیاث الدین

سلطان ابوبکر بن شاهزاده فتح خان بن سلطان فیروز شاه باتفاق اعیان دولت در سنه هفتصد و نود و سه بر تخت سلطنت جلوس نمود بعد چندی وزیر سلطان ظاهر گشت که ملک رکن الدین وزیر از قتل سلطان غیاث الدین تغلق شاه دلیر شده خیال سلطنت در سر دارد او را دستگیر نموده بر دار کشید و رفقای او را علف تیغ بیدریغ گردانید درین اثنا میر صدهای سامانه بغی ورزیدند و ملک شه خوشدل حاکم آنجا را بر کنار حوض سنام کشتند و سر او را پیش شاهزاده محمد شاه عم سلطان ابوبکر در نگرکوت فرستاده او را تحریک آمدن نمودند شاهزاده از نگرکوت برآمده جالندهر بسامانه رسید و سکه و خطبه بنام خود کرد و میر صدها و زمینداران آن نواحی تبعیت او نمودند قریب بیست هزار سوار و پیاده جمع کرده رو بدهلی آورد تا رسیدن بدهلی پنجاه هزار سوار جمع گردید چون لشکر شاهزاده نا آزموده کار و زمینداران غارتگر داوباش و عیار بودند و سلیقهٔ جنگ و کارزار نمی دانستند باندک جنگ منهزم شدند و شاهزاده شکست خورده با دو هزار سوار بولایت میان دو آب رفت بار دیگر پنجاه هزار کس فراهم آورده بامداد و اعانت حاکم قنوج و کنپله مستظهر گشته باراده مجادله مراجعت کرد و باهل ملتان و لاهور و دیگر امصار و بلاد فرامین نوشت که هر جا بندهای فیروز شاهی یابند بکشند و در اکثر جا قتل عام و غارت تمام گردید و طرفه هرج و مرج بخلق رو داده راهها مسدود گشت و خانها خراب شد و اکثر رعایا از ادای خراج انحراف ورزیده و فتنه و فساد باطراف ممالک برخاست بالضرور سلطان بقصد استیصال شاهزاده و دفع شورش و فساد بجانب جالندهر روان گردید

وشاہزادہ وازانجا براہ دیگر در دہلی آمد وشاہزادہ ہمایون خان بن شاہزادہ محمد شاہ از سامانہ وسنام لشکر فراہم آوردہ بقصد دہلی عازم گشت
درین انثنا سلطان از طرف جالندہر در دہلی رسید شاہزادہ محمد شاہ وتاب نیاوردہ از دہلی برآمدہ باز در جالندہر رفت بعد چندگاہ بتحریک غلامان
فیروزشاہی شاہزادہ باز از جالندہر در دہلی آمد درین مرتبہ سلطان بیدست وپا گشت وتاب جنگ نیاوردہ از دہلی بطرف کوٹلہ میوات رفت
وفرمانروائی او منقطع گردید مدت سلطنت او یک سال وشش ماہ

ذکر سلطان محمد شاہ بن فیروز شاہ

سلطان محمد شاہ بن فیروز شاہ چون بموجب طلب غلامان فیروزشاہی از جالندہر روانہ گشت پیش ازانکہ در دہلی برسد امرای نظام شاہزادہ
خانخانان پسر وسطے سلطانرا در دہلی فیل سوار کردہ چتر بسر او گردانیدند پس از چند روز سلطان بدولت واقبال در دہلی نزول اجلال نمود
در سنہ ہفتصد ونود وپنج مرتبہ ثانی بر تخت جہانبانی جلوس نمودہ سکہ وخطبہ بنام خود نمود در اندک زمان غلامان فیروزشاہی کہ مامور بودند
از سلطان رنجیدہ پیش سلطان ابوبکر در کوٹلہ میوات رفتند سلطان محمد شاہ نظر بر بیوفائی وکوتہ اندیشے آنجماعہ حکم کرد کہ از غلامان فیروزشاہے
ہرکس کہ در دہلی بودہ باشد بدر رود تا سہ روز مہلت است والا بقتل خواہد رسید ہرکہ بدر رفت سلامت ماند وہرکس کہ نتوانست رفت بقتل رسید
ومشہور است کہ بعضے ازان مردم میگفتند کہ ما اصیل غلامیم سلطان فرمود ہرکہ از شما کھرکھری درست بگوید اصیل است چون تلفظ نتوانستند کرد
ودر زبان پورب دنگار سخن میگفتند بدین جہت کشتہ می شدند باین سبب اکثر مردم کہ فی الواقع غلام بودند وزبان پورب داشتند ناحق
کشتہ شدند شاہزادہ ہمایون خان از سامانہ آمدہ برخصت سلطان بالشکر گران برسر سلطان ابوبکر شاہ رفت ودر نزدیکی کوٹلہ میوات
محاربہ روی داد باندک جنگ وجدل سلطان ابوبکر شاہ بقید در آمد ودر قلعہ میرٹھ محبوس گردید وہمانجا بمرگ طبیعی درگذشت بعد از چندگاہ سلطان
از دہلی برآمدہ بجانب قنوج ودلمو لشکر کشید وسرکشان آن دیار را مالش دادہ بجالندہر رسید. ودر انجا قلعہ باستحکام تمام احداث نمودہ بمحمدآباد
موسوم گردانیدہ بدہلی آمد در سنہ ہفتصد ونود ودو شاہزادہ ہمایون خان را برسر شیخا کھوکھر کہ لاہور را متصرف شدہ بود بالیساری ازامرا
متعین کرد در اثنای ماہ خبر رسید کہ سلطان بمرگ طبیعی درگذشت ومدت سلطنت او شش سال وہفت ماہ بود

ذکر سلطان علاءالدین سکندر شاہ عرف ہمایون خان

سلطان علاءالدین سکندر شاہ عرف ہمایون خان بن محمد شاہ بعد استماع خبر رحلت پدر فسخ عزیمت لاہور کردہ مہم شیخا کھوکھر بر وقت
دیگر موقوف داشت وازراہ برگشتہ در دہلی سریر آرای سلطنت گشت وباندک مدت باجل خود درگذشت مدت سلطنت او یکماہ وشانزدہ روز

ذکر سلطان ناصرالدین محمود شاہ برادر سلطان علاءالدین سکندر

سلطان ناصرالدین محمود شاہ بن سلطان محمد شاہ برادر خرد سلطان علاءالدین سکندر شاہ بعد رحلت برادر تخت نشین فرمانروائے
گشت ودر سنہ ہشتصد ویک ہجرے سکہ وخطبہ بنام او شد مواجب وجاگیر سپاہ بدستور سابق بحال داشت وخواجہ سرور مخاطب
بخواجہ جہان را سلطان الشرق خطاب دادہ ولایت جونپور بجاگیرش مقرر کرد واز قنوج تا بہار ضمیمہ جاگیر او نمود واو استیلا یافتہ
زمینداران آندیار را مطیع ومنقاد گردانید ونشناسائی ذبر وبارے وانصاف پژوہے دیر ولی روزگار را فرخندگے داد چون
سلطنت سلطان ناصرالدین محمود شاہ اختلال پذیرفت وامرای حضور چیرہ دست شدند سکہ وخطبہ بنام خود کردہ سلاطین شرقیہ
اتباع او ہستندو ہمدرین سال لشکر گران بدفع شیخا کھوکھر کہ لاہور را متصرف شدہ بود رخصت گشت وشیخا در دوازدہ کروہے
لاہور محاربہ عظیم نمود وشکست خوردہ در کوہ جمون رفت واز نواحے لاہور رفع فساد گردید درین ایام سلطان بجانب
گوالیار حرکت کرد مقرب خان وملوخان کہ از امرای کبار بودند در دہلے لوای مخالفت برافراشتند سلطان باستماع

این خبر رجعت نموده در حوالی شهر رسید و محاصره کرد تا سه ماه جنگ در میان ماند و حصار دهلی بتصرف سلطان در آمد جماعهٔ باغیه
نصرت شاه بن فتح خان بن فیروز شاه را از میوات طلب داشته در فیروزآباد بر تخت نشانیدند فضل الله بلخی عرف بلوخان که سر حلقهٔ
باغیان بود بخطاب اقبال خان مخاطب گشت درمیان دهلی و فیروزآباد جنگ میشد بمساوات می گذشت پرگنات میان دوآب
و پانی پت و جهجر و رهتک تا ابست کرده بشهر و بتصرف نصرت شاه در آمد و غیر از حصار دهلی و خزانه دیگر چیزی در دست سلطان
ماند امرای ملازم این هر دو پادشاه هر یک ولایتی متصرف شده دم استقلال زده بطور خود حاکم و فرمانروا و کار و بار ممالک پراگنده
و ابتر بود مصرع پریشان شود کار ملک از دو شاه ۞ اقبالخان بخدمت نصرت شاه اظهار ارادت خود نموده بر مزار خواجه قطب الدین
بختیار کاکی کلام مجید درمیان آورده و از طرفین عهد موافقت بستند روز سوم اقبال خان از روی مکر و غدر خواست که نصرت شاه
را دستگیر نماید نصرت شاه بالضرور از حصار بر آمده خود را با معدودی پیش تاتارخان وزیر در پانی پت رسانید و فیروزآباد در تصرف
اقبالخان در آمد و مقرب خان که هم چشم او بود بخدمت سلطان رسیده ملازمت نمود و سلطان را بهانه ساخته خود سلطنت می کرد و اقبالخان
بر سر تاتارخان رفته او را شکست داد و او پیش اعظم همایون ظفرخان پدر خود که حاکم گجرات بود رفت فیل و حشم و اسباب ریاست
تاتارخان بدست اقبال خان در آمد و از آنجا بدهلی مراجعت کرده تسلط یافت چون در هندوستان از بد طینتی او هرج و مرج روی
داده و امور سلطنت اختلال پذیرفت میرزا پیر محمد نبیرهٔ صاحبقران امیر تیمور گورکان از جانب خراسان آمده از آب سند گذشت
و حصار اوچ و ملتان بتصرف در آورده چند روز در ملتان توقف ورزید و امیر تیمور صاحبقران نیز از کابل بطرف هندوستان نهضت
فرموده در سنه هشتصد و یک هجری به بهتنیر تاخت آورده بملتان نزول اجلال فرمود و اسپان میرزا پیر محمد را التغل رسانید
این خبر چون در دهلی رسید اقبال خان هیبناک و در فراهم آوردن سپاه و سامان حرب مشغول گشت صاحبقران از ملتان نهضت
فرموده براه ریگستان متوجه شد و به بهتنیر رسیده قلعه را محاصره نمود و پس از مجادله و محاربه تسخیر در آورد و مرزبان آنجا با بسیاری
از همراهان خود اسیر گشته بیاسا رسید صاحبقران پس از تسخیر بهتنیر در قصبهٔ سامانه رسید و بعرض سپاه فرمان داد و طول ایستادن که جای
ایستادن نوکر است شش فرسنگ بود و بتحقیق تجربه کاران هر فرسخ دوازده هزار سوار حافظه میکند باین حساب عدد سوار ملازم
که نوکر سرکارش بود و اند هفتاد و دو هزار سوار می شود و عرض محل ایستادن نوکر نوکر است کثرت لشکر و فراوانی سپاه از ینجا
قیاس باید کرد القصه بعد قطع مراحل نزدیک بدهلی نزول اجلال فرمود و در راه هر کرا یافتند زیر تیغ کشیدند و بسیاری را
دستگیر کردند تا رسیدن بقرب دهلی قریب پنجاه هزار کس اسیر شده بود چون اقبال خان از شهر بر آمده برای جنگ آماده شد
از حال و مقال اسیران بشاشت بسیار ظاهر گشته بعرض رسید که اسیرانی که در لشکر ظفر اثر هستند خبر قرب وصول اقبال خان شنیده
شادمانیها می کنند در عین جنگ نگاهبانی پنجاه هزار کس خالی از صعوبت نیست آتش غضب پادشاهی شعله ور گشته حکم
بقتل همه آنها اصدار یافت متنفسی را زنده نگذاشتند بالجمله اقبالخان را از شهر بر آمده حرکت مذبوحی نموده در حملهٔ اول بگریخت
و بشهر در آمده در حصار بر روی صاحبقران بست بهادران شهامت کیش تعاقب نموده خلق کثیر را کشتند و اکثر فیلان و اموال
اقبال خان بدست سپاهیان لشکر منصور افتاد چون اقبال خان صورت حال بدین منوال دید تاب مقاومت نیاورده بوقت
شب ترک عیال و اطفال کرده بدر رفت و در قصبهٔ برن رسیده اقامت ورزید و سلطان ناصرالدین محمود شاه که از سلطنت
فقط نامی داشت با قلیلی از نزدیکان خود راه گجرات پیش گرفت روز دیگر صاحبقران شهریان را امان داده جمعی از ملازمان را بجهت
تحصیل اموال از اهالی آن شهر تعیین فرمود بعضی از مردم شهر تاب سخت گیری تحصیلداران نیاورده در مقام انکار در آمدند

و بعضے از ہندیان چند کس از مغلان را کشتند این معنی باعث التہاب نائرہ قہر سلطانی گشتہ حکم قتل عام شد و بہ پیوست و خلق
بحساب نہ آمدہ بہ تیغ بیدریغ رہ سپر صحراے عدم گشتہ دہلی آن چنان خراب شد کہ گویا آبادے نداشت و عدد اسرار و ہندیان از مرد و زن
علام الغیوب داند و بس صاحب قران بعد از قتل عام در عمارات سلطانی نزول اجلال فرمودہ بار عام داد و حسب الحکم خطیب بر سر
منبر رفتہ خطبہ بنام او خواند و دراہم و دنانیر بسکہ صاحبقرانی زینت یافت بعد قتل عام دہلی بطرف میرٹھ رفتہ میان دو آب ہم حکم بقتل
و غارت داد و اہل و عیال خلق کثیر اسیر گردید و از انجا بہ ہردوار گنگا رفت و این ہردوار مکانیست کہ دریاے گنگ از کوہ سوالک
ہمانجا بیرون مے آید اہل ہند آنجا را از معابد بزرگ دانستہ در ایام معہود بقصد غسل و زیارت آنجا آمدہ ازدحام میکنند و در بعضے از اوقات
در انجا مجمعے عظیم میشود اتفاقاً دران آوان کہ صاحبقران در ہردوار نزول نمود وقت ازدحام مردم بود حکم قتل عام شد و بہ پیوست
اکثرے ملت تیغ لشکر منصور و بقیۃ السیف گریختہ داخل کوہ گشتند از انجا کوچ فرمودہ براہ دامن کوہ سوالک در جمون رسید و راجہ جمون
را دستگیر نمودہ مسلمان ساخت از ہردوار تا جمون بست و دو جا جنگیدہ غالب آمد دران نواحے خضر خان و دیگر امراے ہندوستان
آمدہ ملازمت نمودند غیر از خضر خان کہ سید زادہ و نیک مرد بود ہمہ را قید فرمود و خضر خان را از روے عنایت ایالت لاہور و ملتان
و دیالپور مرحمت فرمود و بر زبان گذرانید کہ من سلطنت بخضر خان بخشیدم چون موسم تابستان در رسید شدت حرارت آفتاب
ہند خصوص ملتان کہ حدید تر از اماکن دیگر ست ملائم طبع لشکریان صاحب قرانی کہ خو کردہ سرد سیرات ولایت بودہ اند نیفتادہ
تاب گرما نیاوردند بالضرور امیر تیمور صاحبقران کوچ فرمودہ از راہ کابل متوجہ دار السلطنۃ سمرقند شد و دہلی تا دو ماہ بعد از
کوچ صاحبقران خراب مطلق بود بعد از ان فراریان بتدریج آمدہ ساکن شدند و صورت آبادے گرفت چون صاحبقران از حدود
ہندوستان بدر رفت سلطان نصرت شاہ کہ تاب صدمات عساکر منصورہ نیاوردہ بجانب میوات گریختہ بود جمعیت فراہم آوردہ
باز در دہلی آمد و بامور جہانبانے پرداخت بعد رسیدن در دہلی فوجے بر سر اقبال خان کہ در برن بود متعین کرد اقبال خان شبخون
آوردہ آن فوج را شکست داد و بکمال زور و قوت رو بدہلی آورد سلطان تاب نیاوردہ فیروزآباد را ہم گذاشتہ بجانب
میوات رفت از دہلی تا بہ فیروزآباد بتصرف اقبال خان در آمدہ ملک میان دو آب و محال حواے شہر بضرب شمشیر متصرف
گشت و سائر بلاد ہندوستان در تصرف امراے دیگر ماند چنانچہ ولایت گجرات در تصرف اعظم ہمایون خان و تاتار خان پسرش بود و لاہور
و ملتان و دیالپور تا نواحی سند را خضر خان داشت و مہوبہ و کالپی محمود خان پسر ملکزادہ فیروز و قنوج و اودہ و دلمؤ و سندیلہ و بہرائچ
و بہار و جونپور را سلطان الشرق عرف خواجہ جہان و در بلاد مالوہ دلاور خان و سامانہ غالبخان و بیانہ شمس الدین اوحدے متصرف بودند
و ہر کدام دم استقلال میزد و اطاعت یکدیگرے نکردند در سنہ ہشتصد و سہ سلطان ناصر الدین محمود شاہ کہ از خوف صاحبقران بگجرات رفتہ بود
با جمعیت و اطمینان بدہلی آمد اقبال خان استقبال نمودہ در قصر ہمایون جہانشاہ فرود آورد اما چون عنان اختیار حکومت بدست
اقبال خان بود وقتیکہ بر سر سلطان ابراہیم پسر خواندہ سلطان الشرق بجانب اودہ لشکر کشید سلطان ناصر الدین محمود شاہ را ہمراہ
برد چون بر سلطان ابراہیم تسلط نیافت ناچار بدہلی برگشت دران وقت سلطان ناصر الدین محمود شاہ کہ گویا در قید اقبال خان
بود فرصت یافتہ بہانہ شکار بر آمدہ نزد سلطان ابراہیم رفت کہ شاید باعانت او کارے از پیش برد او اصلا معاونت نکرد بلکہ ابراہیم بمہمات او
ہم پرداخت سلطان ناصر الدین محمود شاہ از نزد او مایوس در قنوج آمد و نائب سلطان ابراہیم را کہ در انجا بود شکست دادہ قلعۂ
قنوج را متصرف شد و علم سروری برافراشت اقبال خان از استماع این خبر بر سر سلطان ناصر الدین محمود رفت چون قلعہ استحکام
داشت نتوانست بدست یافت از انجا معاودت نمودہ باتفاق بہرام خان حاکم سامانہ کہ از غلامان فیروز شاہے بود دل بست ہزار

سوار موجود داشت بر سر خضر خان بجانب دیبالپور و ملتان لشکر کشید بعد رسیدن در تلوندی زمینداران آنجا را که برای ملاقات آمده
بودند قید کرد و بلطائف الحیل بهرام خان را نیز محبوس گردانیده بمقابلهٔ خضر خان روانه شد خضر خان نیز لشکر فراهم آورده بعزیمت محاربه از دیبالپور
بر آمده طرفین را با همدیگر کارزار رو داد از آنجا که اقبال خان را بخت و اقبال پشت داده بود در اندک زد و خورد دستگیر شده بقتل رسید
و نتیجهٔ حرام نمکی و عهد شکنی عائد حال او گشت **بیت** بنقض عهد دلیرے مکن که چرخ فلک ٭ نتیجهٔ عملت زود در کنار نهد ٭ چون خبر کشته
شدن اقبال خان در دهلی رسید دولتخان و اختیار خان و دیگر امرا که در دهلی بودند سلطان ناصر الدین محمود شاه را از قنوج طلبداشته در ماه
جمادی الاولی سنه هشت صد و نه تجدید بر سریر خلافت نشانیدند و دولتخان با لشکر فراوان بر سر بیرام خان که بعد بهرام خان و سامانه دم استقلال
زده بود رفت درین اثنا خضر خان از ملتان با لشکر کثیر در سامانه و سهرند رسید دولت خان تاب مقاومت نیاورده پیش سلطان
در دهلی رسید سلطان فکر خضر خان هیچ نموده بطرف سنبهل بر آمده از تاتار خان انتزاع نمود و اسد خان لودی را در آنجا گذاشت
بعد آن در حصار فیروز آمده بر قوام خان گماشتهٔ ظفر خان مظفر گشته بدهلی مراجعت کرد و خضر خان سه مرتبه از ملتان لشکر فراهم آورده بر سر
دهلی آمده با سلطان ناصر الدین محاربه کرد و برگشته رفت چون درین ایام ملوک طوائف شده بود و هر طرف امرا دم استقلال میزدند غیر از
رهتک و بعضے محال ملک میان دو آب در تصرف سلطان نبود روزے برسم شکار بجانب کیتهل رفته بدار السلطنه مراجعت کرد در راه
بیمارے صعب رو داد و در اندک ایام جهان بیمارے درگذشت مدت سلطنت که غیر از نام نبود بست سال و دو ماه از ابتدائے
سلطان غیاث الدین تغلق شاه معروف غازی ملک تا سلطان ناصر الدین محمود شاه هشت تن مدت نود و شش سال و دو ماه و یازده روز جهانبانی
نمودند بعد او نسل و سلطنت سلسلهٔ ترکان که فرزند و خویشان و غلامان سلطان شهاب الدین غورے بودند و بست و چهار تن دو صد و
سه سال جهانداری کردند آخر شد ٭

ذکر سلطنت رایات اعلی خضر خان بن ملک سلیمان

رایات اعلی خضر خان بن ملک سلیمان پسر خواندهٔ ملک مردان از امرای کبار فیروز شاهی بود چون سلطان ناصر الدین محمود شاه
رحلت نمود امرا با همدگر اتفاق نموده دولت خان را که از امرای کبار بود بسلطنت بر داشتند خضر خان از استماع این خبر لشکر فراوان
بهم رسانیده از فتح پور ملتان که دار الایالت او بود روانه شد و بدهلی رسیده آنرا محاصره کرد تا چار ماه محاربه درمیان بود اگرچه دولت خان
مراسم قلعداری بضرورت بجا آورد خضر خان او را قید نموده در حصار فیروز آباد فرستاد و همانجا روح او از حصار بدن برآمد فتنه
بالجمله خضر خان مظفر و منصور گشته داخل قلعهٔ دهلی گردید و در سنه هشت صد و بست و یک هجرے مهمات جهانبانی بعهدهٔ خود گرفت چون
صاحبقران هنگام نزول هندوستان او را سزاوار فرموده بشارت سلطنت باو داده بود خضر خان کشایش کارهاے خود و عروج
معارج حکمرانی بیامن توجهات صاحبقرانی دانسته اول سکه و خطبه بنام صاحبقران بعد از و بنام شاه رخ میرزا خلف امیر تیمور صاحبقران
رائج گردانید و مراسم وفاداری بظهور رسانید آخر کار سکه و خطبه بنام خود کرده بر اکثر ممالک تصرف نمود و حکومت باستقلال
کرده جمیع امرا را مطیع و منقاد گردانید جمعی که در وقت نزول صاحبقران بے خانمان شده بودند در حکومت او آمده آباد گشتند
و مرفه الحال شده دعاے علو سلطنت و بقاے عمر و دولت او میکردند و بکار و پیشهٔ خود اشتغال داشتند این خضر خان سید
صادق القول پسندیده اطوار پاکیزه طینت عالی همت و فراخ حوصله بود شجاعت و سخاوت جبلی داشت و باقتضای عدالت در ترفیه
احوال رعایا و برایای کوشید حسب الامر او دلیل پاکیزگے نسب با وجود استعداد سلطنت و اسباب ملک گیرے اسم سلطنت
بر خود اطلاق نکرده برآیات اعلی مخاطب گردید باجل طبیعی درگذشت مدت سلطنت او هفت سال و سه ماه بود سلطان مبارک

بن رایات اعلی خضر خان بعد رحلت پدر والاگهر در سنه هشت صد و بیست و هشت بر تخت سلطنت جلوس نموده سکه و خطبه بنام خود کرد
امرای عظام و وزرای کرام مراسم تهنیت و مبارکباد و اطاعت و انقیاد بتقدیم رسانیدند هر یک را مواجب و جاگیر بدستور سابق بحال
داشته بعضی را بقدر حالت اضافه مرحمت کرد و چون شیخا کهوکهر بر سلطان شاه علی مردان مرزبان کشمیر که بهتهه ظفر یافته غنیمت فراوان
آورده بود تسلط یافته دستگیر نمود و مال و اسباب بسیار بهم رسانیده قوت و مکنت پیدا کرد بنابر کثرت زر و فراوانی لشکر غروری بهم رسانیده
بجرات و دلیری اراده دهلی نمود و از آب ستلج گذشته تا رو پڑ متصرف گشت و از انجا در سهرند آمده با سلطان شه لودی حاکم آنجا جنگ
نمود سلطان مبارک باستماع این خبر از دهلی بر آمده در لوانه رسید شیخا کهوکهر از آب گذشته مقابل سلطان بر لب دریا لشکرگاه ساخت
تا چهل روز جنگ درمیان ماند آخر الامر شیخا تاب نیاورده گریخت و سلطان تا آب چناب تعاقب نموده بسیاری را از سوار و پیاده بقتل
رسانید راجه بهیم زمیندار جمون بملازمت سلطان رسیده مراسم نیکوخواهی بتقدیم رسانید و لشکر بر سر مسکن شیخا برده خراب گردانید سلطان
از انجا معاودت نموده در لاهور نزول اجلال فرموده همانجا طرح اقامت افگند و آوارگان آن دیار را بدلاسا و استمالت آباد ساخت
و بآبادی شهر توجه گماشت ترمیم و تعمیر قلعه فرموده از انجا بدهلی مراجعت کرد شیخا فرصت یافته باز لاهور را محاصره نمود. چون کاری از
پیش نرفت از انجا به کلانور رسیده متصرف گشت و از انجا بطرف جمون رفته با راجه بهیم زمیندار آنجا که برای کومک حاکم لاهور بر آمده بود
در آویخت و غالب آمده داخل کوه گردید باز درمیان راجه بهیم و شیخا کارزار سخت رو داد و باراده الهی راجه مسطور کشته شد و شیخا مال
فراوان بدست آورده قوت و مکنت بهم رسانید و بر لاهور و دیبالپور تاخته آن ولایت میوات و بیانه وغیره ممالک لشکر کشیده بود بعد فتح
این ممالک بدهلی مراجعت نموده لشکر عظیم بر سر جسرته متعین کرد در نواحی جالندهر جنگ درمیان آمد جسرته شکست یافته بمسکن خویش
که تهکر بود در رفت چون سلطان برخلاف قاعده پدر خود خضر خان از اطاعت شاهرخ میرزا خلف امیر تیمور انحراف داشت ازین جهت
شیخ علی که از جانب شاهرخ میرزا حکومت کابل داشت بموجب امر بر هندوستان می تاخت در سنه هشت صد و سی و چهار شیخ علی بجوب
طلب فولاد که یکی از امرای سلطان بود و از اطاعت انحراف می ورزید در هند آمده دست تاخت و تاراج برگشاد و در نواحی جالندهر
رسیده بقتل و غارت و اسر و نهب پرداخته بسیاری را اسیر کرده در لاهور آورد و از انجا به تلواره بعد آن در چیتپور رفته از آب رود
گذشت و تا آب جهلم پرگنات را خراب ساخته متوجه ملتان گردید و ملک شاه لودی عم سلطان بهلول لودی که حاکم دیبالپور بود با شیخ علی
جنگ کرده کشته شد سلطان مبارک باستماع این خبر لشکر گران از دهلی متعین کرد در نواحی ملتان محاربه رو داد و شیخ علی شکست خورده منهزم
گشت بار دیگر باز جنگ شده و باز شکست بر شیخ علی افتاد و اسباب و اموال او بتاراج رفت و با معدودی از معرکه بر آمده رو بکابل نهاد و نیز
سلطان مبارک را با سلطان هوشنگ خدیو مالوه منافها مکرر روی داده و هر بار مظفر و منصور گشت درین حیص و بیص جسرت کهوکهر قوت
بهم رسانیده از آب جهلم و چناب و راوی و بیاه گذشته در جالندهر رسید ملک سکندر که از جانب سلطان بر سر او متعین شده بود در اندک مجادله
شکست یافته گرفتار گشت جسرته کهوکهر فتح یافته از جالندهر بلاهور آمده محاصره نمود و بهمدرین اثنا شیخ علی باز از کابل آمده حوالی لاهور و ملک
را تاخت و تاراج نموده سهرند خیر گیرا نموده برگشت و انواع خرابی بحال متوطنه آن دیار راه یافت سلطان از استماع این حوادث بطرف
لاهور و ملتان عزیمت نمود ملک سرور وزیر خود را مقدمه لشکر ساخت چون ملک سرور بسامانه رسید جسرته کهوکهر محاصره لاهور گذاشته
بمسکن خویش شتافت و ملک سکندر را که در جنگ جالندهر دستگیر شده بود همراه برد و باز در مرتبه از کوه بر آمده در جالندهر و بجواره رسیده
فتنه و فساد برانگیخت و قوت او روز بروز زیاده گشت درین وقت شیخ علی از کابل نهضت نموده مملکت کنار رود بیاه تاراج کرد و خلق کثیر
را اسیر نموده بلاهور آمد و قلعه را متصرف گشت و دوازده هزار سوار ایلغار نیز برای محافظت گذاشته به تسخیر دیبالپور رفته فتح نمود

سلطان از استماع این خبر از دهلی بسرعت آمده مستعد جنگ گردید شیخ علی تاب نیاورده بجانب کابل روانه شد و سلطان از سه جهیای راوی گذشته قلعه شیادیا
لکه برادر زاده شیخ علی در تصرف داشت محاصره کرد او تاب نیاورده عاجز شده دختر خود را به پسر سلطان داده صلح نمود سلطان از مهم پیشاور و لاهور و نواحی
آن خاطر جمع نموده بدهلی رجعت کرد چون از ملک سرور وزیر وقت محاربه و مجادله با شیخ علی آثار اخلاص و جانفشانی بظهور نرسید ملک کمال الدین را
در امور وزارت شریک او نمود و پایهٔ ملک سرور روز بروز نازل و پایهٔ ملک کمال الدین پیوسته در ترقی بود ملک سرور آزرده خاطر گشته باتفاق بعضی امرا کانر
سلطان منحرف و بطرف او مائل بودند قابو یافته سلطان را در وقتیکه بمسجد جامع مبارک آباد برای نماز رفته بود بقتل رسانید مدت سلطنت او سیزده سال
و شانزده روز بود سلطان محمد شاه بن سلطان مبارک شاه بن رایات اعلی خضر خان در اصل این پسر خانت شاهزاده فرید الدین بن رایات اعلی
است چون مبارک شاه فرزند نداشت برادر زاده را بفرزندی خویش گرفته پرورش نمود در سنه هشتصد و چهل و یک هجری در مبارک آباد برادرنگ
فرمانروائی جلوس نموده سکه و خطبه بنام خود کرد ملک سرور اگرچه بظاهر اطاعت نمود اما اسباب سلطنت مثل خزائن و سلاح خانه و توپخانه و فیلخانه
و دیگر کارخانجات در تصرف او بود و خطاب خانجهانی داشت در نیوقت تسلط شدید پیدا کرده بعضی از امرای مبارک شاهی را بقتل رسانید
و بعضی را در قیدخانه داشت و اکثر پرگنات را بتصرف در آورده کسان را بتحصیل مال الواجب متعین کرد و از استیلای او امر بستوه آمده نزد ملک
کمال الدین که کمال الملک خطاب یافته از امرای بزرگ در امور وزارت شریک بود تظلم نمودند او با امرا اتفاق کرده بر سر ملک سرور آمده او نیز
روی داد ملک سرور در قلعه دهلی متحصن گردید تا سه ماه محاربه نموده خود را محفوظ داشت روزی شمشیر با علم کرده بر سرا پردهٔ سلطان
بجرات و دلیری تمام ریخت و جنگ سخت در میان آمد چون اجل ملک سرور رسیده بود در ان معرکه کشته شد در یناتش قتیل
و اسیر شدند و سلطان انتقام خون پدر خود گرفته در سنه هشتصد و چهل و پنج بملتان رسیده مزارات مشائخ را طواف
نموده فوجی بر سر جسرت کهوکهر متعین کرده بدهلی رجعت کرد درین ایام جماعهٔ لنگاه در ملتان بغی ورزیده لوای سروری برافراشتند و نیز
سلطان محمود والی مالوه باغوای میواتیان بر سر دهلی آمد سلطان پسر خود را مع ملک بهلول لودی بجنگ او فرستاد و پسر سلطان بموجب
اشارهٔ پدر صلح در میان آورد و سلطان محمود بامکان خود مراجعت نمود و این صلح باعث زبونی و بدنفسی سلطان گردید بیت
بیا تنگه بدخواه خوسته بود تو اتبع نمودن زبونی بود ملک بهلول بمقتضای شجاعت و مردانگی که در نهاد او متمکن بود این صلح پسند نکرد
و تعاقب سلطان محمود کرده مال و اسباب او غارت نمود سلطان را این جرأت و جسارت ملک بهلول پسند آمده او را از روی نوازش
و مهربانی فرزند خوانده بخطاب خانخانان سرفراز کرد و ولایت لاهور و دیبالپور با و ارزانی داشت و برای دفع شورش جسرت کهوکهر
متعین نمود جسرت با ملک بهلول صلح نموده نوید سلطنت مژده داد از همین روز ملک بهلول را نظر بر زبونی سلطان و اتفاق جسرت
هوای پادشاهی در سر افتاده در مقام فراهم آوردن لشکر گردید افاغنه را از اطراف و جوانب طلبیداشته نگاه داشت چون در مدت یسیر
افاغنهٔ کثیر جمع آمدند شوکت خود دیده بعضی پرگنات را سوای جاگیر خود متصرف گشت سلطان که اندک تهدیدی باو نوشت ظاهرا مخالفت
ورزیده با کمال شوکت و مکنت بر سر دهلی آمد و مدتی محاصره نموده بی نیل مقصود برگشت و کار سلطان روز بروز زبونی و سستی پذیرفته
بجائی رسید که امرا که در بیست کروهی دار السلطنت دهلی بودند سر از اطاعت پیچیده دم استقلال زدند اطراف ممالک اختلال پذیرفته خلل
عظیم در تحصیل خراج افتاد بالآخره سلطان باجل طبیعی درگذشت مدت سلطنت او یازده سال و کماه و چند روز بود

ذکر سلطان علاء الدین بن سلطان محمد شاه بن سلطان مبارک بن رایات اعلی خضر خان

سلطان علاء الدین بن سلطان محمد شاه بن سلطان مبارک شاه بن رایات اعلی خضر خان در سنه هشتصد و پنجاه و دو هجری
بر تخت سلطنت جلوس نمود ملک بهلول المخاطب بخانخانان و دیگر ارکان دولت اطاعت گونه کرده در اندک زمانی از وضع

واطوار سلطان دریافتند که از پدر هم سست تر است و از سستی عمل سلطان تمامی گردن کشان و واقعه طلبان نزدیک و دور
بجاده پیمائی تمرد گشته از ادای مال واجب سر باز زدند و امرای هر صوبه و فوجداران هر مکان علم مخالفت برافراشته ملوک طوائف گردید
سلاطین دکن و مالوه و گجرات و جونپور و بنگاله بتسخیر دهلی کمر بستند و در لاهور و دیالپور و سهرند تا پانی پت ملک بهلول دم استقلال میزد
و در حواشی دهلی تا سرای لاڈو احمد خان میواتی در تصرف داشت و سنبهل با توابع گذر خواجه خضر که از دهلی نزدیک است در ید تصرف بهادر خان
لودی بود و کول و جالیسر و دیگر قصبات را علی خان و چندوار را قطب خان لودی و بهونگانو و کنپله را رای پرتاب و بیانه را
داود خان قابض بودند و همچنین هر کس در هر جائی که بود خود را مالک آنجا می شمرد و غیر از دهلی و بداون جای دیگر در تصرف سلطان نبود
بعد چندگاه سلطان بجانب بیانه سواری کرد و در اثنای راه خبر رسید که والی جونپور بقصد دهلی می آید سلطان بی آنکه به تحقیق صدق
و کذب خبر پردازد از راه معاودت کرده در دهلی آمد حسام خان عرف حاجی شهرتی وزیر بعرض رسانید که بمجرد آوازه دروغ مراجعت
لائق حال نبود سلطان از و آزرده خاطر گشت بعد آن بجانب بداون نهضت فرموده مدتی در انجا اقامت ورزیده باز بدهلی آمد
بداون را خوش کرده خواست که آنرا دار السلطنة مقرر کرده علی الدوام همانجا بگذراند حسام خان از روی اخلاص و دولت خواهی
بعرض رسانید که دهلی را گذاشتن و بداون را تختگاه کردن صلاح دولت نیست سلطان زیاده تر رنجیده او را از خود جدا گردانید و در دهلی
گذاشته از هر دو برادران خود یکی را شحنه و دیگری را امیرکوه مقرر کرده متعین دهلی نمود بالجمله در سنه هشت صد و پنجاه و سه هجری
سلطان بجانب بداون رفته باندک ولایت قناعت کرده بعیش و عشرت اشتغال ورزید بعد چندگاه درمیان هر دو برادران
سلطان که در دهلی بودند مخالفت روی داد و با یکدیگر جنگیدند یکی از انها کشته شد روز دوم مردم شهر بهجوم آورده با غوای
حسام خان دیگری را بقصاص کشتند سلطان درینوقت بسخن بداندیشان فساد پیشه قصد حمید خان که او را وزیر الممالک
گردانیده بود نمود او از بداون فرار نموده بدهلی آمد و باتفاق حسام خان شهر را متصرف گشت و در حرم سرای سلطانی در آمده زنان و دختران
سلطان و دیگر پردگیان را که در دهلی بودند بانواع فضیحت و خواری سر برهنه از شهر بدر نمود و تمامی خزائن و دفائن را متصرف
گشت سلطان با وجود استماع این خبر باقتضای جبن و بی غیرتی بهانه برسات نموده از انتقام اغماض کرد حمید خان بادراک اینمعنی
که اسم سروری و سلطنت بر دیگری باشد و خود مدار علیه گردد توقف سلطان را مغتنم شمرده ملک بهلول را برای سلطنت طلب داشت
ملک بهلول از دیپالپور در دهلی آمده قابض گشت و فوجی از خود در دهلی گذاشته باز بدیپالپور رفته در مقام اجتماع عساکر در آمده
بسلطان عرضداشت که چون حمید خان بی اعتدالی نموده بانتقام آن بر سر اوی رسیدم و بدولتخواهی سلطان ترددی نمایم سلطان
در جواب نوشت که چون پدر من ترا پسر خوانده است تو مرا بجای برادری و من سر و برگ تردد ندارم بیک پرگنه بداون قناعت
کرده سلطنت را بتو واگذاشتم ملک بهلول روز بروز قوت بهم رسانیده قبای بادشاهی بر قامت خود راست گردانید و از دیپالپور
در دهلی آمده بر تخت سلطنت جلوس نمود بعد مدتی مدید سلطان در بداون باجل طبیعی درگذشت مدت سلطنت که محض برای اسم بود
هشت سال و سه ماه مع حکومت بداون از ابتدای رایات اعلی خضر خان تا سلطان علاء الدین چهار تن مدت سی و نه سال و دو ماه
و شانزده روز سلطنت و جهانبانی نمودند.

ذکر سلطان بهلول افغان لودی

سلطان بهلول افغان لودی المخاطب بخانخانان ملک بهرام جد بزرگوار سلطان بهلول مردی از ثقات لودی و در عهد
سلطان فیروز شاه از برادران رنجیده در ملتان آمده نوکر ملک مردان حاکم آنجا که از امرای فیروز شاهی بود گردید او را

پنج پسر بود ملک شه و ملک کالا و ملک فیروز و ملک محمد و ملک خواجه این پنج برادر بعد رحلت پدر در ملتان سکونت داشتند ملک شه که از
همه کلان بود نوکر خضر خان گردید و در جنگ اقبال خان که با خضر خان روی داده تردد نمایان کرده اقبال خان را کشت و بجلدوی
این خدمت خطاب اسلام خانی یافته روز بروز ترقی نموده برتبهٔ عظیمه فائز گردید و آخر کار بحکومت سهرند سرفرازی یافت و برادران
دیگر که همراه او بودند ملک کالا پدر سلطان بهلول از جانب اسلام خان برادر خود حاکم دوراله تابع سهرند گردید و با افغانان نیازی تقریب
جنگ کرده کشته شد در آن وقت سلطان در شکم مادر بود باراده الهی در ایام نزدیکی وضع حمل ناگهان سقف خانه افتاده مادرش جان بحق
تسلیم کرد چون حمل از هشت ماه گذشته بود شکم او را شگافته سلطان بهلول را که رمقی از حیات داشت زنده برآوردند بعد از آن که یک ماه
ست پیش اسلام خان در سهرند آوردند چون سلطنت هندوستان نصیب آن طفل و انتظام بخشان قضا و قدر در تربیت و پرورش او بودند
اسلام خان نظر عنایت بر او انداخته در پرورش او اهتمام نموده به بهلول موسوم گردانید افغانان از روی حقارت او را بلو گفتندی
چون بحد رشد و بلوغ رسید آثار عقل و کاردانی از ناصیهٔ حالش آشکار بود اسلام خان او را بفرزندی خود برگرفت و دختر خود در عقد
مناکحت او درآورد و روز بروز رتبهٔ او افزود گویند روزی ملک بهلول با بعضی از رفقای خود لباسانه رسید و آنجا جنید این نام
درویشی صاحب حال اقامت داشت بسوی ملک بهلول نگاه لطفی کرده بزبان آورد که از شما کسی هست که پادشاهی دهلی بدو هزار
تنگه بخرد ملک بهلول توفیق یافته مبلغ معلوم پیشکش نمود درویش تهنیت گفته فرمود که سلطنت هندوستان بتو مبارک باشد همراهانش
تمسخر و استهزا نمودند ملک بهلول در جواب گفت که اگر این خبر واقعی است سودای صفت است والا ندامت درویشی بجا آوردم
بیت سالکان رهبت چو ارادت بینند * ملک کاوس و فریدون بگدائی بدهند * القصه ملک را بموجب بشارت درویش که
از صغر سن بخاطر داشت و اغوا و اشارت جسرت کهوکهر چنانچه مرقوم شد هوای سلطنت در سر افتاد چون در عهد سلطان مبارک شاه
اسلام خان عرف ملک شه در جنگ شیخ علی کابلی کشته شد و مجمل از آن گزارش یافت ملک بهلول قائم مقام عم خود گردیده عاج معارج
دولت گشت و آخر کار برتبهٔ امیر الامرائی رسید چون سلطان محمد شاه بر سریر جهانبانی نشست ملک بهلول را شجاع و دلاور و کارطلب
تام آورده دانسته پیش آورده و خان خانان خطاب داده فرزند خوانده و در اندک مدت بسببی از سلطان محمد شاه آزرده شده رو گردان گردید
قطب خان ولد اسلام خان که خود را هم چشم ملک بهلول میدانست و سبب عم هم بودند از متابعت ملک بهلول انحراف ورزیده نزد سلطان
محمد شاه رفته بسرداری حسام خان عرف حاجی شدنی لشکر گران بر سر ملک بهلول آورده در موضعی از توابع بوطریه و ستاده هوله فیمابین
فریقین جنگ واقع شد بتائیدات الهی ملک بهلول فتح نمود و حسام خان شکست یافته بدهلی رفت و کوکب طالع ملک بهلول اوج گرای
ترقیات گشت و بخدمت سلطان محمد شاه نوشت که اگر حسام خان را بقتل رسانند و منصب وزارت بحمید خان دهند فرمانبرداری و خدمتگزاری
بجای آرم سلطان بی آنکه تامل نماید حسام خان را برطرف نموده حمید خان را برتبهٔ وزارت سرفراز گردانید این معنی موجب ازدیاد خیرگی
ملک بهلول گردید و قوت و مکنت بهم رسانید و بتدریج سهرند و سنام و لاهور و دیپالپور و حصار فیروزه و دیگر اماکن بزور و غلبه متصرف گردید
و خود را قوی دیده بقصد تسخیر دهلی رفت چون میسر نشد بسهرند مراجعت کرده خود را سلطان بهلول خطاب داد اما سکه و خطبه موقوف بانتزاع
دهلی گذاشت و بشارت درویش را منتظر بوده مسرور و خوشوقت می گذرانید درین وقت که سلطان محمد شاه خواب واپسین نمود سلطان
علاء الدین بر تخت جهانبانی نشست و بسبب سستی و نارسائی او سلطنت ملوک طوائف گشت و خود به بداؤن اکتفا کرده همانجا میگذرانید
و چنانچه سبق ارقام یافت حمید خان وزیر را باغوای امرا بنجا ثید قصد او کرد او بحیله از بداؤن برآمده در دهلی رسیده زنان و دختران
سلطان را بی حرمت کرده و سر به هند از حصار دهلی در نموده و خزاین و اسباب سلطنت را متصرف گشت و سلطان از بی حمیتی انتقام آن

گرفت حمید خان بعد رسیدن در دهلی سلطان بهلول را بسوی سلطنت دعوت نموده از سهرند طلب داشت چون سلطان بدهلی آمد حمید خان
بعد از عهد و پیمان مقالید حصار حوالهٔ او کرد حمید خان چون مکنت و قوت بسیار داشت سلطان بهلول بنا بر صلاح وقت با او مدارا نموده بهر روز
بسلام رفتی روزی حمید خان در خانهٔ سلطان مهمان شد افغانان باشارهٔ سلطان دران مجلس یعنی حرکاتیکه از عقل دور و به رویهٔ بیخردی
نزدیک باشد بظهور رسانیدند تا مردم آنها را خفیف العقل پنداشته از کید آنها مطمئن گردند چنانچه بعضی کفش خود را بکمر بستند و بعضی کفشها را
در طاق بالای سر خود گذاشتند حمید خان گفت این چه عمل است گفتند که از ملاحظهٔ دزد محافظت می نمائیم بعد آن بحمید خان گفتند که بساط شما خوب
رنگها دارد اگر یک گلیم عنایت کنید کلاه و طاقیه برای فرزندان خود ساخته تحفه فرستیم حمید خان تبسم نموده گفت که قماشهای خوب برای
فرزندان شما انعام خواهم داد چون خوانهای خوشبو بمجلس آوردند بعضی افغانان از گچه و چوده را لیسیدند و گلها را خوردند و بعضی بیره پان
بی آهک وا کنند با برگهای موز خوردند بعضی بیره را وا کرده تنها آهک را خوردند چون دهن سوخت بیره را از دست انداختند حمید خان
فرمود چرا چنین کردند سلطان بهلول گفت که این مردم روستائی صحرانشین انداز آدمیت دور غیر از خوردن و مردن دیگر کاری نمی دانند
روز دیگر سلطان بخانهٔ حمید خان مهمان شد قرار داد چنان بود که هر گاه سلطان پیش خان بیاید چند کس همراه شوند و اکثری از رفقای
او بیرون باشند درین مرتبه بموجب اشارهٔ سلطان به دربانان تعدی نموده بغلبه و زور اندرون در آمدند و گفتند که ما نیز مثل بهلول نوکر خان
هستیم از سلام چرا محروم باشیم چون غوغا بلند گردید حمید خان از حقیقت حال پرسید گفتند که افغانان سلطان را دشنام دهان می آیند
و می گویند که ما هم نوکر خان هستیم بهلول اندرون رفته ما چرا بیرون باشیم و سلام نکنیم خان فرمود همه را بگذارند تا اندرون بیایند
افغانان هجوم کرده در آمدند و در پهلوی هر خدمتگار حمید خان دو نفر ایستادند چون سلطان دید که افغانان بسیار آمدند و می توانند
از عهدهٔ کار بر آمد اشاره نمود درین وقت قطب الدین بنی عم سلطان زنجیر از بغل بر آورده حمید خان را محبوس نمود و نگهبانان خود سپرده
و سلطان بهلول دهلی را با خزاین و دفاین و جمیع کارخانجات سلطنت و جهانداری بی مزاحمت و مخالفت دیگری متصرف شد در
سنه هشت صد و شست هجری سکه و خطبه بنام خود کرد و بسلطان علاء الدین که در بداؤن بود عرضداشت نمود که سکه خود رواج میدهم و نام شما را
از خطبه نمی اندازم سلطان در جواب نوشت که پدر من ترا فرزند گفته بود و ترا بجای برادری سلطنت را بتو گذاشته به بداؤن قناعت نمودم
بالجمله سلطان بهلول کامیاب گشته بانتظام مهام جهانبانی پرداخت بعضی امرای سلطنت او راضی نبودند سلطان محمود والی جونپور را طلبداشته
بتسخیر دهلی تحریص نمودند او با لشکر گران و سامان بیکران آمده دهلی را محاصره کرد و سلطان بهلول بجانب ملتان راهی شده بود باستماع
این خبر از دیپالپور معاودت نمود چون نزدیک رسید با سلطان محمود اتفاق کارزار افتاد و سلطان محمود شکست یافته بجانب جونپور رفت
مرتبهٔ دوم باز سلطان محمود بر دهلی لشکر کشیده بود مقابله و مقاتله قرار یافت که از محالات آنچه در تصرف سلطان مبارک شاه پادشاه
دهلی بود متعلق سلطان بهلول و غیر آن اماکن مع آنچه سلطان ابراهیم والی جونپور در تصرف داشت سلطان محمود متصرف شد
بعد انعقاد این صلح هر دو پادشاه باماکن خویشتن برگشتند و بشروط مسطوره تیغ کارزار در نیام خزید چون سلطان محمود در گذشت سلطان حسین
خلف او بحکومت جونپور متمکن گشت با سلطان بهلول محاربات درمیان آمده از طرفین بمساوات می گذشت نوبتی سلطان حسین
باغوای ملکه جهان بنت سلطان علاء الدین که در حبالهٔ نکاح او بود با یک لک سوار و چهل هزار پیاده و چهار صد فیل و توپخانه قصد او ان
بر دهلی سواری کرد و سلطان بهلول بنا بر پاس حق نمک هر چند بملکه جهان عجز و نیاز کرد که نیابةً از طرف والد بزرگوار شما می باشم و
اطاعت قبول می نمایم بر من سواری مکنید ملکه جهان بگوش اجابت اصغا نکرد و سلطان حسین را طوعاً و کرهاً آمادهٔ جنگ گردانید بالضرور
سلطان بهلول با پانزده هزار سوار آمده صفوف مصاف آراسته کارزار مردانه و پیکار رستمانه نمود انا نجا که قوی اقبال و بیدار بخت بود

با وجود اندک لشکر مظفر و منصور گشت سلطان حسین شکست یافته منهزم گردید ملک جهان دستگیر گشت سلطان بهلول از روی مردمی و مروت آن بانو را با عزاز و احترام پیش سلطان حسین فرستاد بعد آن بجهت ترغیب سلطان با سلطان حسین محاربات روی داد و چند مرتبه صلح در میان آمد و بار با سلطان حسین شکست یافته بطرف جونپور و پتنه رفت بمرتبه آخرین شکست فاحش خورده با ماکن دور دست رفت سلطان بهلول در شهر جونپور رسیده سکه و خطبه بنام خود و آن ولایت را بمبارک خان لوہانی که از امرای بزرگ او بود داده بدهلی معاودت کرد درین اثنا سلطان علاء الدین که در بداؤن گوشه اختیار کرده بود بعد بیست سال از سکونت آنجا باجل طبیعی درگذشت سلطان بهلول که بعد با سلطان حسین در آنجا بود برای تعزیت سلطان علاء الدین در بداؤن رسیده بعد ادای مراسم ماتم پرسی بداؤن را از دست پسران سلطان برآورده بکسان خود سپرد و این بی مروتی و بیوفائی را بر خود روا داشت از آنجا بدهلی آمده روز بروز قوت و مکنت بهم رسانید سلطنت خاطر خواه کرد ظاهر و باطن آراسته بود و پیروی شرع شریف نمودی و در عدل و داد مبالغه فرمودی بیشتر اوقات بمصاحبت علماء و مجالست فقرا گذرانیدی و تفقد احوال اعیان کردی بالآخره در موضع ملاوڑی برگ طبیعی جهان را پدرود کرد بیت هشت و صد و نود و هشت رفت از عالم ٭ خدیو ملک ستان جهان کشا بهلول ٭ مدت سلطنت او سی و هشت سال و هشت ماه و هفت روز بود ٭

ذکر سلطان سکندر لودی پسر سلطان بهلول

سلطان سکندر معروف شاهزاده نظام خان بن سلطان بهلول بعضی امرای خواستند که شاهزاده باربک خلف کلان سلطان بهلول را سریر آرا گردانیده بر تخت سلطنت اعظم همایون نبیره سلطان رضامند بودند و والده سلطان سکندر که زرگرزاده بود نزدیک سلطان مرحوم از جمیع خواتین قوت و منزلت زیاده داشت واکثر امرا در حکم او بودند در باب پسر خود پیغام نمود عیسی خان لودی پسر عم سلطان بهلول که بحسب ظاهر چون شیر و شکر موافق و در باطن نسبان آب و آتش مخالف بود دشنام داده گفت که پسر زرگرزاده را چگونه بسلطنت بردارم و باربک شاه را که اصالت و نجابت دارد فروگذارم خانخانان فرملی که از امرای نامدار بود گفت دو روز از رحلت سلطان گذشته مناسب نیست که باعلیه سلطان دشنام دهی عیسی خان گفت تو نوکر هستی ترا چه میرسد که در سخنان خویش و اقارب دخل کنی خانخانان برآشفت و این سخن که نوکر سلطان نظام خان هستم گفته از آنجا برخاست و جمیع امرا را با خود متفق کرده شاهزاده نظام خان را بسلطان سکندر مخاطب ساخته در سنه هشتصد و نود و هشت بقصبه جلالی بر تخت سلطنت نشانیده سکه و خطبه بنام او کرد سلطان از آنجا بر باربک شاه برادر کلان خود که در جونپور بود رفته پس از محاربه فتح نمود و آن ولایت را بدستور سابق بر برادر بحال داشته سکه و خطبه بنام خود کرد و نیز با سلطان حسین والی جونپور که از سلطان بهلول شکست خورده دور دست رفته بود و اکثر اوقات با باربک شاه مجادله می نمود جنگ متواتر نموده مظفر و منصور گشت آورده اند که چون نوبت سلطنت دهلی بسلطان محمد شاه بن سلطان فیروز شاه رسید ملک سرور خواجه سرا را که خطاب خواجه جهانی داشت بسلطان الشرق مخاطب کرده جونپور و آن حدود بجاگیرش مقرر گردانید ٭

ذکر سلاطین شرقیه

چون سلطان محمد شاه را شوکت و صلابت نماند سلطان الشرق استیلا یافته پرگنه کول و اٹاوه و کنبله و بهرائچ و ترهت و بهار و ترهت وغیره از جانب دهلی در تصرف خود آورده حکومت باستقلال کرد و در سنه هشتصد و نود و شش هجری سکه و خطبه بنام خود نموده آن ولایت را رونقی تازه داد و باجل طبیعی درگذشت مدت سلطنت او شانزده سال بود ٭

ذکر سلطان مبارک متبنای سلطان الشرق خواجه سرور مخاطب بخواجه جهان

سلطان مبارک شاه پسر خوانده سلطان الشرق مدت سلطنتش یک سال و چند ماه ٭

ذکر سلطان ابراہیم شرقی بن مبارک شاہ شرقی وغیر اینہا

سلطان ابراہیم شرقی بن سلطان مبارک شاہ چہل سال و چند ماہ سلطنت کرد سلطان محمود شاہ بن سلطان ابراہیم شرقی بیست و یک سال حکمرانی کرد سلطان محمد شاہ بن سلطان محمود شاہ سہ سال و پنج ماہ سلطنت داشت سلطان حسین خان بن سلطان محمد شاہ یازدہ سال حکومت کرد و ازین سلطان حسین سلسلہ سلطنت شرقیان اختتام یافت اگرچہ قبل ازین سلطان بہلول بر شرقیان غالب آمدہ مملکت جونپور را بباربک خان خود سپردہ بود لیکن ضبط آن بواقعی نشدہ بود در عہد سلطان سکندر مظفر و منصور گشتہ بالکلیہ آن ولایت را بالضبط واقعی در آورد و مملکت شرقی کہ از تصرف سلاطین دہلی بدر رفتہ بود بعد یکصد دو سال ضمیمہ ولایت دہلی گردید القصہ سلطان سکندر سلطنت باستقلال کرد و مراسم عدل و داد بتقدیم رسانید در عہد او نرخ غلات ارزان ماند و رعایا و برایا بامنیت و جمعیت بکار و پیشہ خود اشتغال داشتند و بر ترویج امور شرعیہ و تنفیذ احکام اسلام بسیار مقید بود و تعصب دینی نہایت داشت از اکثر اماکن بتخانہا منہدم ساخت و مساجد و مدارس تعمیر نمود و در متھرا و دیگر معابد اہل ہنود ہندوان را از غسل و اعمال آنہا مثل سر و ریش تراشیدن وغیر ذلک ممنوع داشت و منجملہ است کہ بتخانہ تھانیسر را منہدم سازد بعضے از مقربین و علمائے طمع پیشہ گفتند کہ برانداختن بتخانہ ہای قدیم جائز نیست اما کفار را از اغتسال و ازدحام بازداشت سلطان برآشفت کہ طرف کفار مے گیرند بالجملہ سلطان خیلے متعصب بود و ہنود را بسبب اہانت و ذلت مے نمود و مقرر کردہ بود کہ ہندوان اندکے پارچہ نیلگون بر جامۂ خود متصل کتف پیوند کنند تا طاعت اسلام بظہور رسد و علامت ہنود ظاہر باشد و کتب ہندوان را ہر جا ہر کس کہ مے یافت مے سوخت ہر کس کہ از کفار دستارے بست جزیہ بقرار اعلیٰ از وے گرفتند ازین جہت اکثر ہندوان اندک پارچہ بر سر مے بستند و ترک بستن دستار نمودند و در خفت و خوارے بقوت روزمرہ عاجز بودند گویند زنارداری را بہ تہمت اجرائے کلمۂ اسلام بر زبان او گرفتہ آوردند سلطان تمامے علما و فضلائے ممالک محروسہ جمع کردہ دعوای خود او ثابت نمود چون او اسلام قبول نکرد او را بقتل رسانید اول کسیکہ از سلاطین ہند ہندوان را خوار داشتہ بدعوای اسلام برہمن را کشت او بود در رعایت اہل اسلام بسیار کوشیدے و در روز عاشورا و اعیاد خیرات بسیار نمودی و در مساجد و مدارس امام و مؤذن و خطیب و مدرس مقرر کردہ وظائف آنجماعہ از سرکار مرحمت کردی خبرداری احوال رعیت و سپاہ بجائی رسانید کہ خبر خصوصیات خانہ مردم باو رسیدے و بعضے از اوقات ہنگام شب لباس سلطنت از بر انداختہ تنہا در کوچہ و بازار گشتی و از حقیقت حال امرا و دیگر خلائق نوعے مطلع شدی کہ مردم گمان می بردند کہ سلطان بجن آشناست و این اخبار مخفی میرساند و بعضے میگفتند کہ چراغے از طلسمات بدست سلطان افتادہ بود کہ از افروختن آن اجنہ ظاہر میشدند و کیفیت روی زمین و احوال روزمرۂ سلاطین ممالک و دیگر جاہاے عالم و عالمیان بے کم و کاست اظہار میکردند و خزاین زیر زمین و دیگر اشیای دور دست بموجب طلب سلطان حاضر می نمودند بالجملہ سلطان خیلی ہوشیار و صاحب دانش و بر امرا ضابطہ بود اگر جائے لشکر متعین میکرد ہر روز فرمان متضمن تدبیر و ترتیب عساکر و آراستن صفوف و ملاحظہ زمین کارزار و حملہ بر مخالف و محاصرۂ قلعہ بنام سردار فوج میفرستاد و لوکر انش را مجال نبود کہ از احکام او تخلف توانند و رزید اسباب ڈاک چوکی و امیا موجود داشت با امرای سرحد کہ فرمان صادر مے شد دو سہ کردہ استقبال میکرد و حامل فرمان بر بلندی مثل تخت یا از خاک کہ آراستہ فرشی بران می گستردند استادہ بامیر مامور فرمان میداد او بہر دو دست فرمان گرفتہ بر سر مے نہاد و ہمانجا یا در مسجد جامع بر سر منبر ہر جا حکم صادر شدے میخواند واقعات ہر ملک ہر روز باو رسیدے و از سوانح ممالک مطلع شدے آخر بمرض خناق کہ بشدت عارض گشت و آب از حلق فرو نمے شد راہ نفس مسدود گردیدہ سفر عقبے نمود مدت سلطنت او بست و شش سال و پنج ماہ۔

ذکر سلطان ابراہیم بن سلطان سکندر لودے

سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر بن سلطان بهلول لودی در سنه نهصد و نود و پنج هجری بر تختی که بانواع جواهر گران بها ترصیع کرده بودند
جلوس نموده سکه و خطبه بنام خود کرد و نقش ضبط و تسلط او بر امرا از پدر هم زیاده تر درست نشسته بود را حدی را از ارکان دولت مجال نبود که سر از
امر او تجاوز تواند نمود از انجا که واقعه طلبان سیه باطن برای گرمی هنگامه خویش نمی خواهند که یک کس فرمان روای مستقل و مسلط بوده باشد
لهذا سلطان ابراهیم را برین مبادرت آوردند که برادر خرد جلال الدین را بحکومت جونپور و توابع آن مقرر کرده مرخص ساخت بعد رخصت
شاهزاده بسمت جونپور این مصلحت را وزرای نیک محضر نپسندیدند سلطان کس بطلب شاهزاده فرستاده پیغام داد که بعضی مشورت ها منظور است
کرده به دکر ده آید بیاید یکروز باید برگشت شاهزاده در جواب گفت که چون بساعت نیک بر آمده ام بالفعل بمنزل مقصود روانه میشوم بعد از آن
حاضر خواهم شد و راضی بآمدن نگشته عذرها درمیان آورده راهی گشت و قطع منازل کرده در جونپور مسند آرای حکومت شد سلطان امرای
آن دیار را بامیدواری الطاف خود نموده از شاهزاده برگردانید شاهزاده جلال الدین ناچار پرده از روی کار برداشته علانیه کوس
مخالفت زد و دران ولایت سکه و خطبه بنام خود کرده لشکر فراهم آورد و با اعظم همایون سروانی که از امرای کبار سلطان سکندر بود
اتفاق نموده آماده پیکار گشت چون سلطان بدفع این شورش یورش نمود اعظم همایون تاب نیاورده عاجز گشته ملازمت سلطان
ابراهیم اختیار نمود شاهزاده جلال الدین نیز نادم شده می خواست که بملازمت آید لیکن سلطان قبول نکرد شاهزاده جلال الدین براجه
بکرماجیت ولد راجه مان حاکم گوالیار پناه برد اعظم همایون سروانی با سی هزار سوار و سیصد زنجیر فیل و توپخانه بسیار برسر گوالیار متعین
شد شاهزاده تاب نیاورده از گوالیار بطرف مالوه رفت و از انجا بطرف گوندوانه در آمد و باشاره سلطان گوندوانیان از روی بیرحمی
شاهزاده جلال الدین را مقتول ساختند چون سلطان نوجوان بود کاری که پسندیده خردمندان و لائق پادشاهان نباشد بی مشورت
وزرا می نمود و اعیان دولت را باندک تقصیر سیاست بسیار می نمود و بسهل لغزش قید و بند می فرمود بدین جهت مردم بجان آمده خواهان
زوال دولت او شده بودند و در امور سلطنت خللها راه یافت القصه میان بهوا را که از سادات عظام و وزرای کرام بود بی تقصیر مقید
ساخته و بدون استحقاق آن بیگناه را باغوای بداندیشان بقتل رسانید گویند روزی سلطان سکندر دانه غله موکلی که در مسجد جامع
بنظرش در آمده بود برداشته بدست میان بهوا داد و گفت که نشانات بجا آورده بجا طرز آورده که چون این دانه سعادت دست بوس پادشاهان
یافته فکری باید کرد که حیات ابدی یابد آن را در باغچه نشیمن خود کاشته رسم تخم و احتیاط بکار برد از و چند خوشه بر آمد چون پخته
شد زیاده از دو صد دانه بهم رسید همچنین چند سال علی التواتر کاشته حاصلات آن سال بسال بهم رسانید مبلغی فراوان پیدا کرد و از آن
مبلغها در شهر دهلی مسجدی بکمال متانت احداث نموده معروض داشت سلطان بر عقل و دانش او آفرین کرده بعنایات خسروانه
و افزایش مواجب سرفراز گردانید و آن مسجد باسم موٹھ موسوم گشته تا حال در دهلی قائم و بهمان نام مشهور است بالجمله سلطان
ابراهیم وزیر صائب تدبیر را بناحق کشت و اعظم همایون سروانی را که محاصرۀ گوالیار داشت در آگره طلبداشته قید کرد اسلام خان
پسر او که حاکم مانکپور بود سر به بغی و فساد برداشته چهل هزار سوار و پانصد زنجیر فیل یکجا کرده آماده پیکار شد و پیغام نمود که اگر اعظم
همایون را از قید خلاص سازند دست از مخالفت برداشته شود سلطان این معنی قبول نکرد و لشکر بر سر او تعیین نمود و مقابله درمیان
آمد اسلام خان دستگیر گشته شد و اعظم همایون در زندان خانه وفات یافت بهادر خان پسر دریا خان در بهار سر به بغی ورزید و قریب
یک لک سوار یکجا کرده تا ولایت سنبل متصرف شد و خود را سلطان محمد خطاب کرده سکه و خطبه بنام خود نمود همچنین هر طرف افغانان
دیگر وران شده علم مخالفت برافراشتند دولتخان لودی مخالفت نموده از لاهور گریخته پیش ظهیر الدین محمد بابر پادشاه در کابل رفته پناه برد و آمد
تسخیر هندوستان نمود و بابر پادشاه بهندوستان آمده در مقام پانی پت جنگ کرده مظفر و منصور شد سلطان ابراهیم دران کارزار کشته گردید و ایام سلطنت

هشت سال از ابتدای سلطنت سلطان بهلول تا نهایت سلطان ابراهیم سه تن مدت هفتاد و یکسال و پنج ماه و هشت روز جهانبانی کردند از ینجا سلسلهٔ لودیان منقطع شد بیت بیا بگو که پرویز از زمانه چه خورد ✿ برو ببین که کسری ز روزگار چه برد ✿ گرا گرفت ممالک به دیگری بگذاشت ورا و نهاد خزائن بدیگری بسپرد ✿

ذکر سلطنت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه سرچشمهٔ سلاطین چغتائی هندوستان و مجملی از آبای او

ظهیر الدین محمد بابر شاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن جلال الدین میران شاه میرزا بن صاحب قران امیر تیمور گورگان بر منتظران احوال و اخبار سلاطین و متر صدان آثار صداقت و ثنا خواقین مخفی و پوشیده نماند که چون کار فرمای قضا و قدر سلطنت اکثر اقلیم در وجود مسعود صاحب قران امیر تیمور گورگان ودیعت نهاده بودند و در ایام رضاعت انوار سرداری و سروری از پیشانی حال و استقبال او واضح بود و رعیت پروری از آثار و افعال او لائح بود بعد از آنکه بسن تمیز رسید از حرکات و سکنات او آثار سلطنت و جهانداری سر تراوید و از مجازی گفتار و کردار او بارقهٔ جهانبانی می درخشید اگر با همزادان و همسران در بازی می بود غیر از حکایات حکمرانی و فرمانروائی نمی فرمود و در سواری سیر و شکار هم لشکرکشی و صف آرائی منظور می بود بیت به بازی اگر در سر آهنگ بود ✿ صد فش ز سیم و اورنگ بود ✿ القصه در خدمت شیر بن خان والی توران از نسل چنگیز خان که همدم و همجلس وی بود بسر می برد و بمقتضای شجاعت ذاتی و دلاوری خطرے روز بروز در رتبهٔ عالی مترقی می شد حتی که پایهٔ قدر او از جمیع امرا عالی تر گشت و بدرجهٔ امیر الامرائی رسید امیر طراغان پدر او ترک امارت کرده در گوشهٔ قناعت بیاد رب الارباب اشتغال داشت چون درگذشت صاحبقران در بیست و پنج سالگی بود پس از آنکه یازده سال از رحلت پدرش درگذشت در سنه هفتصد و هفتاد و دو هجری بیاوری بخت بیدار بعد فوت شیرین خان والی توران در خطهٔ بلخ بر سریر زرنگار و تخت سعادت جهانبانی جلوس فرمود و سکه و خطبه بنام خود کرد و سمرقند را دار السلطنة قرار داده لوای عالمگیری و گیتی کشائی برافراشت و کوس مملکت ستانی و جهان آرائی بلند آوازه ساخت و در اندک زمانی ولایت ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کران و دیار بکر و خوزستان و مصر و شام و روم و کابلستان و زابلستان و گرجستان و هندوستان و دیگر ولایات مفتوح ساخته اکثر ممالک را در حوزهٔ تسخیر خود درآورد و در رُبع مسکون وجود و نا نیز بنام نامی خود مزین و فرمانروایان روی زمین را فرمان پذیر خویش گردانید نظم ولایت ضبط کرد از قاف تا قاف ✿ ستمگاران فرو مردند از اطراف ✿ نماند اندر جهان صاحب کلاهی ✿ که در پیشش نرفت از دیده راهی ✿ کله داری که سرکش بود بی باک ✿ سرش را بی کله افگند بر خاک ✿ خسان را پاک رفت از دهر و یاری ✿ بجز گرد از زمین نگذاشت خاری ✿ مدت سی و پنجسال بکمال استقلال سلطنت کرده در سنه هشتصد و هفت در مکان انبر از هفتاد فرسخی سمرقند که متوجه فتح ختا بود در عمر هفتاد و یک سالگی به بیماری تخت رحلت نمود نظم سلطان تیمر که مثل او شاه نبود ✿ در هفتصد و سی و شش در آمد بوجود ✿ در هفتصد و هفتاد و دوم کرد جلوس ✿ در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود ✿ جلال الدین بن میران شاه میرزا پسر سوم صاحب قران حکومت عراقین و آذربایجان و دیار بکر داشت در سنه هشت صد و ده هجری با قرا یوسف ترکمان در حوالی تبریز جنگ کرده در میدان آن کشته شد سلطان محمد میرزا ابن جلال الدین میران شاه میرزا در خدمت خلیل سلطان میرزا برادر کلان خود که فرمان روای این بود به سپهداری و سرداری میگذرانید با جل طبیعی درگذشت سلطان ابوسعید میرزا ولد سلطان محمد میرزا در عمر بست و پنج سالگی سریر آرای سلطنت گردید چند سال حکومت ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و بعض حدود هندوستان نمود در آخر عمر عراق بر گرفت در سنه هشتصد و هفتاد و سه هجری از اتفاقات گردون دادو در قید آزدن حسن ولد قرا یوسف خان حاکم آذربایجان افتاد و یادگار میرزا نبیرهٔ شاهرخ میرزا که نوکر او بود سلطان از اقبل ساخت عمر شیخ میرزا پسر چهارم ابوسعید میرزا حکومت

فرغانہ در ولایت اورکند و خجند داشت در خطہ اندجان کہ تختگاہ فرغانہ است بسبب شکستن جر کہ عمارات سلطانی بران بود در سنہ ہشتصد و نود و
نہم ہجرے در عمر سے و نہ سالگی راہ نورد عقبی گشت الغ بیگ میرزا ہم برادر عمر شیخ میرزا خلف ابو سعید میرزا است در علم نجوم کمال مہارت
داشت ہمت بہ بستن رصد بر گماشت و بانجام رسانید چنانچہ اکثر ارباب تنجیم الیوم استخراج تقاویم از روے آن مے نمایند گرچہ بعضے
دیگر رصد را چنانچہ سوائی کہ در ہندوستان بسعی و اہتمام میرزا خیر اللہ بیگ مہندس انصرام یافتہ بزیج جدید سعید محمد شاہے شہرت دارد
وقوف یافتہ اند اتفاقاً بزیج الغ بیگی مے نمایند بعد انتقال عمر شیخ میرزا سلطان احمد میرزا برادر کلان او کہ سلطنت سمرقند داشت بر سر
اندجان لشکر کشیدہ در صدد محاصرہ شد و از ارادت الہی لشکر سر تا سر لشکریانش غلبہ آورد و اکثر مردم و چارپایہ تلف گردید ازینجہت ازانجا خائب
و خاسر برگشت ظہیر الدین محمد بابر پادشاہ بن عمر شیخ میرزا در دوازدہ سالگی سنہ ہشتصد و نود و نہ ہجرے در اندجان بر سریر سلطنت
جلوس نمودہ یازدہ سال در ماوراء النہر با سلاطین چغتا و اوزبک محاربات سخت نمودہ سہ نوبت بر سر سلطان احمد میرزا عموے
خود غالب آمدہ فتح سمرقند کرد و ازانجا کہ مشیت ایزدے بران رفتہ بود کہ کشور ہندوستان بہ پرتو اقبال بابر یہ فروغ گیرد نقش تسلط بابر
پادشاہ در ممالک توران درست ننشست ناچار از سمرقند برگشتہ با معدودے در بدخشان رسید و با خسرو شاہ جنگ نمودہ فتح یافت
و ازانجا بکابل آمدہ از محمد مقیم ولد ذوالنون ارغون کہ او بر عبد الرزاق میرزا ابن الغ میرزا ابن سلطان ابو سعید میرزا عمزادہ بابر پادشاہ
تفوق یافتہ مملکت کابل در تصرف داشت انتزاع نمود محمد مقیم شکست خوردہ از کابل پیش شاہ بیگ برادر خود کہ حکومت قندہار
داشت رفت و بابر استقلالے یافتہ مسند آرائے کابل و بدخشان گردیدہ روزگارے گذرانید اولاد صاحب قران امیر تیمور گورگان
را پیش ازین میرزا گفتندے از زمان بابر لقب پادشاہے درین سلسلہ رائج گشت ایام بہار کابل بفرح و سرور گذشت و ہواے
آن خطہ دلکشا با مزاج او سازگارے نمود و فواکہ و آب گوارا افتاد و کابل شہریست بزرگ و بازار بطور ولایت ایران مسقف خوش
آب و ہوا با وجود شدت سرما برف آنجا چندان گزندہ نیست و فواکہ و اثمار بسیار و بہارش بنہایت پسندیدہ حین اقامت بابر پادشاہ در کابل
سنہ نہصد و یازدہ ہجرے زلزلہ عظیم واقع شد فصیلہاے قلعہ و اکثر منازل پادشاہ بالاے حصار و عمارات شہر از شدت زلزلہ از پا
افتاد و خانہ ہاے بعض مواقع بالتمام انہدام یافت و سے و سہ مرتبہ در یک روز زمین در جنبش آمد و اساس عمر بسیارے مردم و دیگر ذیحیات
فرو ریخت تا یکماہ در شبانہ روز یکمرتبہ زمین متزلزل میشد و بعضے جا پارچہ زمینے کہ عرض آن یک گز و طول شصت درعہ باشد بریدہ بقدر
یک تیرانداز فرو رفت و ازانجا چشمہ پیدا شد و در جائے قریب بشش فرسخ نوعے شگافت کہ بعضے از اطراف او برابر قامت فیل بلند شدہ بود
و در آغاز زلزلہ از سر کوہہا گرد و باد برخاستے و . . . خاست کہ آثار قیامت مے نمود در ہمین سال در ہندوستان ہم زلزلہ عظیم شدہ بود بالجملہ
بابر در کابل بود کہ خاقان سلیمان شان شاہ اسمعیل صفوے بگوشمال محمد خان شیبانی کہ بہ شیبک خان اشتہار داشت فروغ افزاے
مملکت خراسان گردید و شیبک خان را کہ بلند پروازیہاے نمودہ مع فوج بسیارش طعمہ تیغ آبدار نمود و ذوالفقار آثار خراسان را ضمیمہ
ممالک محروسہ خود گردانید بابر میرزا باقبال دولت آن پادشاہ بیہمال توسل جستہ بامداد فوج ظفر موج مستظہر گشت و تسخیر بلخ و بخارا را کمر ہمت
بستہ مفتوح ساخت و خطبہ امامیہ بنابر رعب و سطوت سلطان رفیع منزلت نسب در بخارا خواندہ شد اما بنابر نفاقے کہ با امیر نجم سالار
فوج قزلباش و بابر پادشاہ بہم رسید بعد چندے در یکے از حروب کہ با والیان توران اتفاق افتاد و امیر نجم تغافل در جنگ نمود
بہ افواج بابر پادشاہ شکست افتادہ امیر نجم در میدان کشتہ شد و بابر را مجال پایدارے در بخارا نماند ناچار برگشتہ باز قناعت
بہ بدخشان و کابل و برخے از ممالک بلخ نمود و بعد چندے کہ فوجے آراست و جمعیتے بہم رسانید بر سبیل اوضاع ہند شنیدہ قاصد
استخلاص آن شد بعد استیذان از پادشاہ مصطفوے نژاد و ماذون شدن از آن بارگاہ سلاطین سجدہ گاہ از کابل قاصد

یورش گردیده اول مرتبه در سنه نهصد و دوازده هجری تا نرهیله از نواح ملتان مرتبه دوم در سنه نهصد و سیزده براه خرد کابل تا نواحی
اول حرف لمغان مرتبه سوم در سنه نهصد و بست و پنج تا بهیره پنجاب مرتبه چهارم در سنه نهصد و سی تا لاهور و دیپالپور مرتبه پنجم در سنه
نهصد و سی و سه چون از بدسلوکی و بیداد سلطان ابراهیم لودی اکثر امرا برگشته در اکناف بلاد هند لوای فتنه و فساد برافراشته
و برخے از نوکران سلطان ابراهیم بغی ورزیدند دولت خان لودی از لاهور بکابل رسیده ترغیب نهضت بسمت دهلی نمود بابر پادشاه
قصد هندوستان فرموده بعضے امرا را پیش از خود بلاهور و اطراف آن دیار فرستاد و خود بقائدی بخت و اقبال نهضت فرموده برکنار
آب سند رسید بعد ملاحظه شان عدد سوار و پیاده از سپاهی و سوداگر و اکابر و مسافر به ده هزار رسید درین اثنا خبر آمد که دولت خان و
غازی خان از عهود و مواثیق برگشته چهل هزار سوار و پیاده جمع کرده حصار کلانور را متصرف شدند و بامرای پادشاهی که پیشتر در لاهور
رسیده بودند قاصد جنگ اند و از مردم پادشاهی سیال کوت نیز انتزاع نمود بابر باستماع این خبر بسرعت متوجه گشته برکنار آب چناب
حوالی قصبه بهلول پور نزول اجلال فرمود و فرمان داد که سیال کوت را خراب کرده ساکنان آنجا را در بهلول پور آباد گردانند و از آنجا
روانه پیشتر شد بحسب اراده ازلی روزی چند قبل ازین عالم خان و دیگر امرا از سلطان ابراهیم لودی منحرف گشته لوای مخالفت
برافراشتند و قریب چهل هزار سوار بارادهٔ جنگ با سلطان ابراهیم فراهم آورده بر سر سلطان بطرف دهلی رفتند چون سلطان بمقابله آنها
برآمد صرفه در جنگ میدان ندیده شبخون زدند و روز دیگر در میدان محاربه سخت نموده منهزم گردیدند و بسهرند رسیده خبر نزول رایات
بابرشاهی شنیدند باستماع این خبر مستبشر گشته ادراک دولت ملازمتش مغتنم شمردند بعد وصول باین آستان مورد الطاف بیکران گردیدند
بابر پادشاه از سیال کوت متوجه پیشتر شده براه پسرور بکلانور رسید و از آنجا کوچیده قلعه ملوت تسخیر در آورد و دولت خان که از عهد
برگشته بود از روی خجالت بحضور نمی آمد چون نادم گشته رسید بر وفق صلاح خیرخواهان دولت خان با رفیقانش در قلعه ملوت محبوس شد و همان
حبس مرغ روحش از قفس بدن او پرواز نمود و بابر پادشاه باقبال رسیده شاهزاده همایون میرزا را بتسخیر حصار فیروزه رخصت فرموده شاهزاده
آن نواحی را مسخر گردانیده بملازمت رسید و در جلدوی این خدمت حصار فیروزه و یک کرور تنگه نقد بشاهزاده مرحمت شد و منزل بمنزل خبر رسید که سلطان
ابراهیم با یک لک سوار و توپخانه بسیار و هزار فیل کوه شکوه بقصد جنگ از دهلی برآمده منزل بمنزل می آید بابر در انباله راضی باقامت نگشته در حوالی
شهر پانی پت نزول اقبال فرمود سلطان ابراهیم نیز در نواحی آن شهر رسیده مستعد پیکار گردید هر روز از طرفین جنگ قراولی می شد و یکه تازان لشکر
بابری بتائیدات الهی غالب آمده مورد تحسین و آفرین میشدند سلطان ابراهیم با شوکت تمام بقصد جنگ بر فیل سوار گشته رو بمعرکه آورد و افغانان
دران کارزار فیلان کوه کردار انتخاب کرده بلجیم و دیگر یراق و سلاح آراسته بر لشکر بابری راندند عفریت پیکران مذکور از تندخوئی
و عربده جوئی بهر طرف کرمے دویدند صفوف مغلیه از همے تنگاقت و توزک فوج ولایت از انتظام مے افتاد اسپهای مغلان
که هرگز چنین جانور مهیب ندیده بودند رم خورده پیش نمی توانستند رفت و اگر سوارے دلیرے نموده پیش میرفت از خرطوم فیلان
در چنگ اجل گرفتار شده بخاک هلاک برابر میشد درین وقت بابر پادشاه بیدلی لشکریان دیده کلمات ترغیب و تهدید متضمن بیم
و امید بر زبان آورده تاکید و تحریض بر یورش نمود و جانفشانان را دل قوی گشته بر مخالفان حمله آوردند چون مشیت قادر توانا
بران رفته بود که رشته لودیان منقطع گردد و ممالک هندوستان در ظل رافت خاندان بابری درآید بعد کشش و کوشش بسیار
نسیم فتح و ظفر از مهب اقبال وزید و غنچه مراد در گلبن آمال بابری شگفته گردید سلطان ابراهیم در میدان کشته شد و لشکریانش
نیز علف تیغ بیدریغ گشته پنج شش هزار آدم نزدیک نعش سلطان مقتول افتاد و بقیة السیف منهزم گشتند بالجمله بتائیدات ایزدی
فتحے که مقدمه فتوحات تمام هندوستان بود چهرهٔ ظهور برافروخت و برق بارقه تیغ افواج بابری خرمن عمر و دولت سلطان ابراهیم

بوسے پاک جبوخت بعد فتح پادشاه جبین نیاز بر زمین عجز نهاده سجدات شکر و سپاس بدرگاه بے نیاز حقیقی بجا آورد و در دهلی که تختگاه
سلاطین هند است رسیده سکه و خطبه بنام خویشتن کرد و در پاسے خزائنی که اندوخته چندین سلاطین بود کشوده هفتاد لک تنگه سکندرے
بشاهزاده همایون میرزا و یک خانه پادشاهی بے آنکه تحقیق شود ضمیمه آن انعام فرموده ده لک تنگه بامرا مرحمت شد و تمامے یک جوانان
بلکه مردم اردو از انعام کامیاب شدند و بشاهزاده‌هاے کامگار که در کابل بودند و بپردگیان شبستان اقبال بقدر تفاوت درجات
وجه نقد و جنس روانه گردید بعد انتظام امور دهلی متوجه آگره گشت و دران معموره که دار السلطنه بود بنا بر بندوبست مالی و ملکی طرح
اقامت افگند غیر از دهلی و آگره که در ید تصرف ملازمان بابری بود در جمیع ممالک اطراف افغانان لواے مخالفت برافراشته آخرالامر
بتدابیر صائبه و افکار ثاقبه پادشاه بمرور ایام اکثر مخالفان سر بر خط اطاعت و انقیاد نهادند و هر کس بقدر مراتب مشمول عواطف
گردید و امراے قدیم و جدید را در خور لیاقت اقطاع مرحمت شد والده و فرزندان و وابستگان سلطان ابراهیم را مشمول عواطف فرموده
اموال و خزاین خاصه ایشان بایشان مرحمت نمود و اضافه آن هفت لک تنگه بوالده سلطان بطریق سیورغال مقرر گشت والده سلطان
ممنون عنایت گردیده یک قطعه الماس که هشت مثقال وزن داشت و بصیران جوهر شناس قیمت آن زیاده از حد قیاس می گفتند
از خزینه سلطان علاء الدین خلجی بود و او را انادلا و راجه بکرماجیت بدست آمده پیشکش بابر بادشاه نمود القصه بابر در آگره نزول
فرموده بانتظام مهام پرداخت و تمام ایام برسات بعیش و عشرت گذرانید و بفیض عدل گسترے و رعیت پرورے بلاد و آبادی
و سکنه آنجا را خشنود گردانید چون ایام برسات بانقضا انجامید بابر پادشاه بعد دسهره که از اعیاد هنود است باستیصال مخالفان
متوجه شد درین اثنا رانا سانکا که از راجه‌هاے عظیم الشان هندوستان بود باغواے حسن خان میواتی بالشکر فراوان بجرأت
و بیباکے تمام از جاے خود جنبیده در بیانه که متصل آگره واقعست بقصد محاربه بابر در رسید و نیز جمعے از امراے افاغنه که با سلطان
ابراهیم نیز مخالفت داشتند با پنجاه هزار سوار و فیلان بسیار در نواح قنوج خروج کرده بهار خان ولد دریا خان را بسلطنت برداشته
سلطان محمد لقب نمودند و شورش عظیم از هر طرف برخاست امراے کابلی که خوپذیر دیار سرد سیر بودند ستوه آمده بعضی از رنج گرما و حروب
متواتره عظیمه و برخے از بیدے و خوف مخالفت رانا سانکا و افاغنه معاودت را مرجح شمرده در زمان گنجایش بعرض رسانیدند که چون
مخالفان از هر طرف هجوم آورده اند و ملک تا حال انضباط واقعی نیافته بهتر آنکه درینجا قلعه چند احداث فرموده خود در ملک پنجاب
اقامت باید ورزید و منتظر لطیفه غیبی باید بود پادشاه فرمود که چنین مملکتی وسیع را که بمشقت تمام گرفته و خلق کثیرے از قوم خود بکشتن
داده باشیم امروز از بیم هندوی که بدون جنگ برآیم پادشاهان زمان مرا چه گویند و نام من در محافل ملوک بچه صورت مذکور شود و
سپاهیان وقت آنست که عزیمت را با شجاعت همدوش داشته کارزارے باید نمود که بیادگار ماند اگر بتائید الهی فتح میکنیم غازیم و اگر
کشته میشویم در زمره شهدا محسوب خواهیم شد و دیگر سخنان مردانه شجاعت افزا بر زبان آورده آن جماعه را دلدهی نمود و دلیران همت
بر میان کشیده از آگره برآمده رفقا باتفاق دل بر مرگ نهاده صفوف مصاف آراستند از آن طرف رانا سانکا نیز آماده پیکار گشت بهادران
تهورے دل چون شیران زنجیر گسل برزمگاه درآمده کشتی و کوششے نمودند که نظارگیان بیدل را بمشاهده آن زهره از بیم آب گشت
و ذکر جرد رستم و افراسیاب افسانه خواب: نظم بجنبش درآمد دو لشکر چو کوه ؛ از آن جنبش آمد زمین در ستوه ؛ ز پولاد پوشان
لشکر شکن ؛ تن کوه لرزید بر خویشتن ؛ ز باریدن تیر همچون تگرگ ؛ بهر گوشه برخاست طوفان مرگ ؛ ز هر جا دلیران زور آوران ؛
کشیدند شمشیر کین از میان ؛ ز خون جوی‌ها شد سبک‌تر روان ؛ یکے جان فشان و یکی جان ستان ؛ چون تائیدات الهی قرین حال
اولیاے دولت بابرے بود صبح اقبال از مطلع فیروزے دمید و رانا سانکا مضطرب الاحوال رو بهزیمت نهاده بعد محنت و مشقت

افغانان و غیر ان به بیعت خود رسید و لشکریانش علف تیغ بیدریغ شدند بابر پادشاه بعد این فتح سجدات شکر نعمای بیکران ایزد منان بدرگاه واهب العطایا بتقدیم رسانیده باگره معاودت نمود و تدبیرات درست خس و خاشاک وجود ارباب خلاف و طغیان از عرصه ممالک پاک رفت و اطراف و اکناف دهلی و آگره در حیطهٔ تصرف اولیای دولتش در آمد و هنگامه افغانان طرف قنوج نیز بهم خورده و بهم شکسته فرو نشست امرای کابلی از ظهور چنین فتوحات دل نهاد خدمت شده حسب المدعا اقطاع یافتند و دل از اراده انصراف کابل بر گرفته در هندوستان سکنی اختیار افتاد و برهم خوردگیها انتظام یافت و مهام سلطنت بنظام آمد شاهزاده همایون میرزا را برای انتظام پرگنهای سنبهل فرستاد و شاهزاده کامران میرزا را لاهور و ملتان در جاگیر مرحمت فرموده از کابل طلب داشت شاهزاده از کابل بلاهور آمده ولایت ملتان را که مدتی از تصرف سلاطین دهلی بدر رفته بود بحسن تدبیر و شمشیر همت خود و اقبال بابری به تسخیر در آورد و بر مستخبران آثار پوشیده نماند که بعضی تاریخها چنین وا می نمایند که آغاز ظهور اسلام در ملتان در سنه نود و نه هجری بسعی محمد قاسم در زمان حجاج بن یوسف است بعد از آن سلطان محمود غزنوی آن ولایت را از تصرف ملاحده قرامطه بر آورده رواج اسلام داد پس سلطان شهاب الدین غوری بر هندوستان ظفر یافته ولایت ملتان را نیز متصرف شد و از ابتدای سنه پانصد و هشتاد و هشت هجری تا نهایت سنه هشتصد و پنجاه و هفت آن ولایت در تصرف سلاطین دهلی ماند بسبب سستی سلطان محمد شاه که از نبیره رایات اعلی خضر خان فرمان روای دهلی بود در هندوستان ملوک طوائف گردید و در اطراف امرا سر از اطاعت برتافتند حاکم ملتان نیز از اطاعت سرباز زده از حکم سلطان محمد شاه انحراف ورزید چون نوبت سلطنت بسلطان علاء الدین ولد محمد شاه رسید او از پدر هم سست تر بر آمده اوضاع ممالک را زیاده تر مختل ساخت و نقش امیرے که از طرف محمد شاه و پسرش علاء الدین در آنجا بود درست نشسته مخذول و منکوب گردید

ذکر سلاطین ملتان و شیخ یوسف که بحسب قسمت بسلطنت رسید

اعیان و اکابر ملتان مجلس مشوره آراستند و از هم دیگر استشاره نمودند که وجود حاکم سائس قاهر برای انتظام امور جهانبانی ضرور و بدون چنین کسے اوضاع این دیار مختل و حفظ عرض و ناموس مردم مشکل است صلاح در چیست و لائق این مرتبه کیست اتفاق رایها بر این شد که درین ولا مثل شیخ یوسف قریشی که مخدوم این ولایت است و لیاقت ریاست ظاهر و باطن دارد دیگرے را نمی دانیم چون این سخن متحقق گشت شیخ مذکور را بسلطنت برداشته سکه و خطبه بنام او کردند و امور فرمان روائی را رونقی و رواجی تازه بهم رسید و بعد چندگاه رای سنهره که سردار جماعه لنگاهان بود و قصبه سیوی باو تعلق داشت بشیخ یوسف پیغام نمود که سلطان بهلول لودی غالب آمده سکه و خطبه بنام خود کرده و بر تخت دهلی نشسته باطراف نیز تسلطی بهم رسانیده مبادا بر ملتان لشکر کشد درچنین وقت هوشیاری و حراست ملک ضرور است اگر ما را از جمله دولتخواهان و لشکریان خود دانند و جماعه لنگاهان را که خدمت طلب و سپاهی اندیش اند بتقدیم خدمات بجان کوشیده شود شیخ این معنی را قبول کرده مشارالیه را پیش آورده و بانتظام امور جهانبانی رفیق گردانید رای سنهره که خدمت بر میان جان بسته برای اظهار و استحکام نیک اندیشی و دولتخواهی دختر خود را در نکاح شیخ در آورد و همیشه اتحاف لائقه بدختر ارسال می نمود و گاه گاهے برای دیدن دختر خود در شبستان شیخ میرفت نوبتی جمیع مردم را در ملتان آورده التماس کرد که جمعیت ما را بنظر قدمے در آورده فراخور آن خدمت در رعایت فرمایند شیخ ساده لوح از مکر و خدع او غافل گشته تفقدات بسیار نمود رای سنهره بعد از آن که مردم خود را بنظر شیخ در آورده بود با یک خدمتگار بجهت ملاقات دختر آمده نشست خدمتگار بموجب اشارهٔ او بزغاله را تنها در گوشه بکار و ذبح کرده خون گرم آنرا در پیاله پنهان آورد و آن مکار پیالهٔ خون مذبوح در کشید و بعد از زمانی از روی فریب فریاد برآورده اظهار درد شکم نمود و زبان جزع و فزع زیاده می کرد قریب نیم شب ملازمان شیخ یوسف را القصه وصایا حاضر ساخته در حضور این جماعه خون استفراغ نمود

و باین فریب خویشان و برادران خود را بجهت دعای وصیت از بیرون شهر و درون قلعه طلب داشت چون ملازمان شیخ یوسف او را بدین منوال دیدند از آمدن مردم او درون قلعه ممانعت نکردند بدین تقریب اکثر مردم او بقلعه درآمدند و بعد از زمانی سر از بستر بیماری بر داشته منسوبان خود را که همه مستعدان کار بودند بر هر چهار دروازه تعیین کرد تا نگذارند که نوکران شیخ یوسف از قلعه شهر و ارک توانند آمد آنگاه در خلوت سرای شیخ رفته کسان خود به هر طرف نشانید و شیخ را مقید کرده سر سلطنت بر داشت و سلطان قطب الدین خطاب کرده سکه و خطبه بنام خود رائج ساخت مدت سلطنت شیخ یوسف دو سال؛

ذکر سلطان قطب الدین لنگاه

سلطان قطب الدین عرف سهرته لنگاه در سنه هشتصد و پنجاه و نه سکه و خطبه بنام خود کرده بامور فرمانروائی پرداخت و شیخ یوسف بقابوسے کریافت از قید فرار نموده پیش سلطان بهلول بدهلی رفت سلطان بهلول رسیدن شیخ مغتنم دانسته خوشوقت گردید و کمال احترام بجا آورده دختر خود را در عقد مناکحت شیخ عبد الله خلف شیخ مذکور در آورد القصه سلطان قطب الدین فرمانروائی باستقلال تمام حسب المدعا نموده باجل طبیعی درگذشت مدت سلطنت او شانزده سال بود؛

ذکر سلطان حسین بن سلطان قطب الدین لنگاه

سلطان حسین بن سلطان قطب الدین در سنه هشتصد و هفتاد و شش هجری قائم مقام پدر گشت چون دلاور بود بقوت و شجاعت و مردانگی قلعه شور را از تصرف غازی خان بو چند گاه و چهوت را نیز از ملک مانجهی کوکهر گماشته سید خان گرفت و در اسرع اوقات ماکروركوت و دهنکوت را هم متصرف شد سلطان لودے بتحریک شیخ یوسف باربک شاه پسر خود را با تاتارخان حاکم پنجاب بسر سلطان حسین فرستاد و همدرین اثنا برادر حقیقی سلطان حسین یعنی ورزیده خود را سلطان شهاب الدین خطاب کرده سر بشورش بر داشت سلطان بمقابله بر آمد بعد محاربه برادر خود را دستگیر گردانید باربک شاه و تاتارخان در نزدیکی ملتان رسیده صفوف پیکار آراستند سلطان حسین با ده هزار سوار و پیاده آماده کارزار گردید و هر یک از لشکریانش سه سه تیر بر غنیم زد یکبارگے سے هزار تیر بر لشکر باربک شاه رسید تاب نیاورده رو بفرار نهاد و تا قصبه جیوت اصلا عنان نکشید و گماشته سلطان حسین را که در جیوت بود بعد جنگ بدست آورده بعدم خانه فرستاد درین ایام ملک سهراب داودزئی پدر اسمعیل خان و فتح خان با قوم و قبیله خود از نواحی کچ مکران بخدمت سلطان حسین آمد سلطان مقدم او را مغتنم دانسته از کروركوت تا دهنکوت بملک سهراب جاگیر داد از شنیدن این معنی بلوچ بسیار از کچ مکران بخدمت سلطان حسین رسیدند و بقیه ولایت دریاے سند به بلوچان مقرر گردید رفته رفته از سیت پور تا دهنکوت بلوچان قرار یافت چنانچه از آن ایام آن ولایت در تصرف اولاد ملک سهراب است چون صیت نیکنامے سلطان حسین باکناف ممالک مشهور گشت جام بایزید و جام ابراهیم از جام نندا حاکم ولایت ٹھٹھہ رنجیده بخدمت سلطان حسین پیوستند سلطان آنها را پیش آورده رعایتها نمود و فراخور حال هر یکے جاگیر مقرر کرد که طرفین بر ولایت خود قانع بوده بر حدود یکدیگر یورش نکنند چون پیر و ضعیف شد پسر خود را سلطان فیروز شاه خطاب کرده خطبه بنام او کرد و ازین جهت که خلق آزار و ستمگار بود عماد الملک وزیر او را زهر داده کشت درین صورت سلطان حسین باز خطبه بنام خود کرده سلطان محمود پسر سلطان فیروز شاه ولی عهد گردانید و عماد الملک را بانتقام خون پسر خود باتلاش جام بایزید بعدم خانه فرستاد بعد چندے روز سلطان حسین باجل طبیعی برحمت حق پیوست ایام سلطنت او بست و دو سال بود؛

ذکر سلطان محمود

سلطان محمود بن فیروز شاه بن سلطان حسین در سنه هشتصد و نود و نه هجرے قائم مقام جد خود گردید چون خورد سال بود از اول بیعت

شد اوباش واجلاف گرد او فراہم آمدند واوقات او بلہو ولعب وحرکات سفیہانہ سبک مصروف میشد ازین جہت اشراف واکابر از صحبت او دوری جستند ہنگامیکہ ظہیر الدین محمد بابر پادشاہ بقصد تسخیر ہندوستان از کابل نہضت نمود بعد رسیدن در پنجاب بمیرزا شاہ حسین ارغون حاکم ٹھٹھہ منشورے نوشت کہ ملتان در جاگیر او مرحمت شد آنرا بتصرف در آوردہ در آبادی ملک ورفاہ رعایا کوشد میرزا شاہ حسین ارغون از ٹھٹھہ آمدہ باسلطان محمود جنگید وچند گاہ در طرفین مقابلہ ومحاربہ ماند درین اثنا سلطان محمود درگذشت ومدت سلطنت او بست وہفت سال بود؛

ذکر سلطان حسین بن سلطان محمود

سلطان حسین بن سلطان محمود سہ سالہ بود امرای دولتخواہ آن طفلک را در سنہ نہصد وبست وپنج ہجرے بر مسند حکومت نشانیدند در اسم اطاعت بجا آوردند بعد چند روز قوام خان ولشکر خان لنگاہ کہ سردار قوم وصاحب جمعیت بودند تخلف ورزیدہ اکثر محال ملتان را متصرف شدند وبمیرزا شاہ حسین ارغون ملحق گشتہ باسلطان حسین جنگ کردہ لوای فتح برافراشتند وملتان بتسخیر در آوردہ شہر را غارت نمودند وشہریان از ہفت سالہ تا ہفتاد سالہ در بند افتادہ سلطان حسین نیز محبوس گشت وبعد چند گاہ بدار آخرت شتافت وملتان آنچنان خراب شد کہ بخاطر ہیچکس نبود کہ باز آباد خواہد شد ومدت سلطنت سلطان حسین کہ محض برای اسم بود ہشت سال میرزا شاہ حسین ارغون در سنہ نہصد وسی ودو ہجرے فتح نمودہ شمس الدین نام نوکر خود را بحراست ملتان مقرر کردہ لشکر خان لنگاہ را بپیش او گذاشت لشکر خان در کار مالی وملکی از پیش بردہ غالب آمد بعد چند گاہ شمس الدین را از میان برداشت ولوای حکومت برافراشتہ دم استقلال زد در ینولا کہ لاہور وملتان بجاگیر شاہزادہ کامران میرزا مقرر گشت شاہزادہ بعد رسیدن در لاہور لشکر خان را از ملتان طلبداشتہ جاگیر دیگر مرحمت کرد وملتان را بکسان خود سپردہ چہار سال زمان حکومت میرزا شاہ حسین ارغون بود بالجملہ از ابتدای سنہ ہشتصد وپنجاہ وہفت لغایت سنہ نہصد وسی وہفت مدت ہشتاد سال ملک ملتان از تصرف فرماندہان دہلی بیرون بود در ینولا باز شامل ممالک محروسہ فرمانروایان دہلی گردید وشاہزادہ کامران میرزا بران مکان تسلط یافت درین ایام بعرض بابر رسید کہ شاہزادہ ہمایون میرزا را کہ بتنظیم ونسق دیار سنبھل مامور شدہ بود بیمارے صعب لاحق گشتہ فرمان داد کہ از انجا براہ دریا بحضور والا برسد شاہزادہ بموجب حکم بعمل آوردہ در آگرہ رسید امراض مختلفہ واعراض متضادہ کہ معالجہ یکے باعث ازدیاد دیگرے میشد لاحق بود طبیبان حاذق ہرچند در مداوا کوشیدند سودے ندیدند وکار از معالجہ درگذشت عوارض اشتداد یافت چون مدت بامتداد کشید وآثار یاس ظاہر گردید مخلصان خیر اندیش معروض داشتند کہ در چنین اوقات کہ کار از مداوا گذشتہ باشد چارہ منحصر بر تصدق ورد عاست واو تعالی قادر وتوانا وتصدق وفدیہ نفس ہمایون چیزی باید کہ بہ از آن در خزاین سلطانی نتوان یافت بالفعل الماسے کہ والدۂ سلطان ابراہیم گذرانیدہ ہیچ چیز با آن برابرے نکند مناسب است کہ تصدق شاہزادہ کردہ آید تا ایزد تعالے او را شفا بخشد بابر در جواب گفت کہ جان ہمایون چنان عزیز است کہ ہیچ مال دنیا فدیہ او نمی تواند شد من جان خود فدای او میگردانم وبمصلے گستردہ نمازے خواند وعرض حاجت نمود کہ خداوندا من جان خود را فدیہ جان ہمایون گردانیدہ رو بدرگاہ تو آوردہ ام امیدوارم کہ پذیرائی یافتہ ہمایون را شفا کرامت کنی ہمان وقت اثر خفت وسبکی در مرض ہمایون ظاہر گشتہ گرانی بدن وعرض بیمارے در بدن بابر پدیدار گردید وموجب حیرت مردم گشتہ وبدم مرض ہمایون در تنزل وعارضہ بابر در ترقی بود تا آنکہ در کمتر زمانے کہ شاید زیادہ از پنج شش روز نخواہد بود ہمایون شفا یافت وبابر در سن چہل ونہ سالگی بعالم آخرت شتافت ونعش او را بکابل بردہ در گذرگاہ بر لب آبجوے بخاک سپردند

مدت سلطنت سی و هشت سال از انجمله در هندوستان پنج سال و چیزی زیاده

ذکر احوال نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر بادشاه باجمال

میر نظام الدین میر خلیفه ناظم امور سلطنت و مدار علیه مملکت از شاهزاده محمد همایون میرزا بیمناک و هراسان بود می‌خواست که
با وجود او سریر سلطنت زینت پذیرد و مانی الضمیرش آنکه خواجه مهدی داماد بابر پادشاه را که سخی باذل و صاحب همت و دریا دل بود
و با میر خلیفه و بعضی امرا اتفاق داشت بسلطنت بردارد و خواجه مذکور با مبدای این معنی طمطراق بسیار بروی کار آورده امیدوار جلوس
اورنگ جهانبانی بتوقع امداد و مهربانی امرای موافق بود اما چون کارها وابسته بمشیت ازلی و عنایت الهی است کارکنان قضا و قدر
هر کرا لائق سریر و افسر دانند باین عطیه سرافرازی فرمایند بنابرین اعانت امیر خلیفه و اتباع او خواجه مهدی را سودی نداده و
امرای عظام باتفاق در سنه نهصد و سی و هفت هجری همایون پادشاه را در سن بیست و چهار سالگی زینت افزای سریر جهانبانی نموده
مواجب سپاه بدستور سابق بحال داشته اکثری را باضافه سرافراز فرموده ولایت کابل و بدخشان و ملتان باقطاع برادران قسمت
یافت بعد انتظام امور بجانب کالنجر نهضت شد راجه آنجا تاب نیاورده مراسم انقیاد بجا آورده دوازده من طلا پیشکش گذرانید
چون سلطان محمود بن سلطان سکندر لودی بسمت جونپور علم خودسری برافراشته بود لشکر باستیصال او نامزد فرموده بآگره
معاودت کرد سلطان محمود تاب صدمات عساکر نیاورده بسمت پتنه و بنگاله رفت و بعد چند سال در همان طرف بمرگ طبیعی درگذشت
چون محمد زمان میرزا داماد بابر پادشاه اراده بغی داشت او را بدست آورده در قلعه بیانه محبوس نموده حکم فرمود که میل در چشم او
بکشند چون تقدیر برین رفته بود که مکفوف البصر نگردد فرمان‌بران ظاهر کرده ازین بلیه محفوظ ماند و قابو یافته از قید گریخت و پیش
سلطان بهادر والی گجرات رفت همایون باستماع این خبر مکتوبی متضمن وداد و اتحاد بسلطان بهادر نوشته اشعار نمود که او را بحضور
بفرستد یا از حدود خویش بدر سازد سلطان بهادر گجراتی از بیخردی جواب ناملایم بنگاشت و خود باغوای سلطان علاء الدین
ولد سلطان بهلول لودی و تاتارخان پسرش که نوکر سلطان بهادر بودند بر قلعه چیتور مهم کرده تاتارخان را با لشکر گران بطرف ملک
پادشاهی فرستاد او جسارت نموده قلعه بیانه متسخر درآورده رو بآگره نهاد همایون برای دفع این شورش هندال میرزا برادر
خورد را با لشکر گران و بهادران جان ستان متعین کرد و هر دو لشکر باهم پیوسته کارزار نمودند باقبال همایونی تاتارخان با اکثری
از رفقای خویش در معرکه کشته شد سلطان بهادر که از سفاهت جوابهای ناملایم نوشته بود همایون پادشاه باقتضای غیرت
ملوکانه گوشمال او لازم دانسته بآنطرف نهضت نمود سلطان بهادر هم از محاصره قلعه چیتور برخاسته بقصد پیکار عازم گشت هر دو لشکر
در ساحت مندسور بهم پیوستند و محاربات متواتر روی داد سلطان بهادر تاب نیاورده منهزم گشت و اکثر گجراتیان دران رزم
کشته و خسته شدند همایون قصد استیصال او مصمم کرده تعاقب نمود سلطان بهادر هیچ جا در مملکت خود اقامت نتوانست کرد در جزیره
از جزائر دریای شور رفته پنهان شد و همایون تا کنبایت رفته تمامی بلاد آن ولایت را بضبط خود درآورده هر محالی را به یکی از
معتمدان خود سپرده مع الفراغ و الاطمینان ازین امور قلعه چانپانیر را که در رصانت و متانت مشهور است گرد گرفت کسان سلطان بهادر
در حراست قلعه و پایداری مبالغه می‌نمودند چون محاصره بامتداد کشید روزی همایون به بهانه شکار بآن حدود برآمده دور آن قلعه
مشاهده فرمود ناگهان از گوشه‌ئی که بیک قلعه رسیده میخهای فولادی بر دیوار نصب کرده بنفس نفیس خویش با چندی از دلاوران بر
قلعه صعود نموده اندرون رفت و دروازه را بر روی لشکریان خود کشود و جمعی از لشکر هم داخل قلعه گشته اهل قلعه را طعمه تیغ بیدریغ نمودند
و آن حصن حصین بمبارک بخت تسخیر درآمد و آنقدر خزانه و اموال بدست لشکریان پادشاهی افتاد که تا یک سال محتاج حاصل جاگیر

خود بنود ند همایون بعد فتح آن حصار بمندسور رسیده ولایت گجرات را بجاگیر عسکرے میرزا برادر حقیقی خود مرحمت فرمود عسکرے میرزا
دران ولایت رفته بعیش وعشرت در ساخت و برتق وفتق مهمات ملکی تپرداخت سلطان بهادر قابو یافته از جزیره برآمده باز در گجرات
رسید عسکرے میرزا با وجود بسیارے لشکر وسامان سلطنت عظمی را که به تردوات موفوره بدست آمده بود بمحض بے همتی مفت از دست داده
بدون جنگ رو بسمت آگره نهاد سخن سازان بعرض رسانیدند که میرزا خیال سلطنت در سر دارد لهذا همایون از مندسور نهضت نموده
ره گرای آگره شد میرزا عسکرے که از جانب گجرات می آمد قبل از ورود خبر ناگهان درراه ملازمت نمود همایون بمقتضای اهلیت ازین مقوله
چیزے بروے او نیاورد ومحمد زمان میرزا باشاره سلطان بهادر از گجرات براه ریگستان بجانب لاهور آمده شورانگیز گردیده بود عساکر
قاهره برسر او متعین شد میرزا تاب نیاورده باز بگجرات رجعت نمود همایون بار دیگر باستیصال سلطان بهادر جازم گشته نهضت فرمود
وعساکر منصوره پیشتر متعین گردید ومکرر مصافها روی داد سلطان بهادر شکست های فاحش یافته در جزیره نزد فرنگیان رفت چون نقش
غدر وخداع از ناصیه حال آنها بر خوانده خواست که بگریزد در وقت سواری بر غراب بدریاے شور افتاده غریق لجه فنا گشت وولایت
گجرات بتصرف اولیاے دولت همایونے درآمد وآن حضرت از ان دیار خاطر جمع نموده مهر جال عملا کارگزار ودیه سالار با فوج مناسب
منصوب نموده بآگره برگشت چون شیر خان افغان بسبب بودن رایات همایونے بسمت گجرات قابو یافت ملک جونپور وبهار ورهتاس
وچنارگره را متصرف گشته قوت ومکنت بهم رسانید وبر ملک پادشاهی مے تاخت وروز بروز لشکر گرد او جمع میگشت لهذا اطفاے فتنه
او لازم دانسته متوجه ممالک شرقیه شد وقلعه چنارگره را باندک محاصره از کسان شیر خان انتزاع نموده متوجه پیشتر گشت شیر خان قبل از نهضت
همایونے بسمت بنگاله رفت وبحاکم آنجا جنگ کرده او را شکست داده بنگاله را متصرف گشته درآنجا اقامت ورزید نصیب شاه والی بنگاله
زخمی گشته از شیر خان هزیمت خورده بدرگاه والا رسیده استغاثه نمود همایون پادشاه تسخیر بهار وبنگاله مصمم نموده کوچ بکوچ قطع منازل
کرده در بنگاله نزول اجلال فرمود شیر خان تاب سطوت او نیاورده جلال خان پسر خود را در نواح بنگاله گذاشته خود به جهارکهند رفت
پسرش نیز تاب تصادم افواج پادشاهے نیاورده پیش پدر برگشت همایون هواے بنگاله را خوش نموده طرح اقامت انداخت وبعیش
وعشرت پرداخته غافل وبے پرواے گذرانید تاآنکه حکم کرد که احدے خبر ناخوش بعرض نرساند وعمده اسباب ادبار او همین بود شیر خان
باستماع این احوال فرصت غنیمت شمرده لشکر گران فراهم آورده واطراف ممالک تبصرف درآورده خلل عظیم برپا کرد وبعضے امرا از غفلت
پادشاه بے رخصت بآگره آمدند وباغواے آنها هندال میرزا برادر همایون در آگره ببغے ورزیده خطبه بنام خود کرد چون اخبار اختلال ممالک
وبغے میرزا در لشکر رسید هیچکس را یاراے آن نبود که بعرض همایون رساند آخر خیر اندیشان ضرور دانسته حقیقت شیر خان وبغے میرزا
هندال واختلال مملکت واحوال نرسیدن غلات درار ومفصل التماس کردند بعد اصغاے این اخبار در عین برسات از بنگاله نهضت
نمود اما از طغیان دریاها وشدت سیلاب وکثرت آب درراه حرج عظیم بر لشکریان ودواب واسباب گذشت واکثر پردل درآنها غرق شد
بسیارے از چارپا درراه تلف گشت چون در بهوج پور بمنزل میه رسید شیر خان بالشکر بسیار واستعداد شایسته رسیده نزدیک لشکر پادشاهی
اقامت ورزید واز روے مکر وخدیعت پیغام اطاعت وانقیاد مے فرستاد چندگاه بهمین آئین در قیل وقال گذشت از انجا که بسبب
نارسیدن غلات ودیگر اجناس واتلاف اسپان ودیگر چارپایان سپاهیان پادشاهے بے سامان شده استعداد پیکار نداشتند
با این حال در غفلت میگذشت شیر خان بر احوال لشکر پادشاهے وقوف یافته وصورت غلبه خود از ناصیه احوال طرفین معاینه کرده
بے خبر صبحے باستعداد تمام بر لشکر همایون تاخت آورد ولشکریان پادشاهے را فرصت آن نشد که اسپان را زین کنند تا به پیکار ویرداختن
بکارزار چه رسد اکثرے علف تیغ بیدریغ شدند وبسیارے در دریا غرق گردیدند وبقیه سر در بیابان نهادند بهر صورت که میسر آمد از آب گذشت

جان بسلامت برد چون ہمایون حال بدین منوال دید ناچار اسپ را در دریای گنگ انداخت چون دریا در طغیان و آب تند بود بر کنار دریا
از اسپ جدا شد بسبب بلندی کناره و عمق و تندی آب رسیدن بکنار و بیرون برآمدن ازان دریای زخار دشوار گشته گاهی غوطه خورده
در آب فرو میرفت و گاہی سرش برآمده بر روی آب می بود دران حال سقائی ملازم سرکار رسیده دست او گرفته برآورد فرمود چه نام
داری گفت نظام و نوکر سرکار تفاول نموده فرمود که انشاء اللہ تعالے کار من نظام خواهد گرفت القصه بدستیاری آن سقا ازان بلا
برآمده بکنار رسید و پرسید که چه میخواهی گفت چون بدار السلطنة آگره نزول اقبال شود نیم روز بر تخت سلطنت مامور بجلوس شوم
قبول نموده بهزاران تعب و عنا در آگره رسید و خلاصه مخدرات استار سلطنت حاجی بیگم حرم خاص ہمایون پادشاه در قید شیر خان افتاد و او اہلیت
و آدمیت بجا آورده باعزاز و اکرام تمام بعد مرور برخی از ایام و معاودت از عراق بکابل بخدمت ہمایون رسانید این واقعه در سنه نهصد
و چهل و شش بر کنار گنگا در بیه بهوجپور روی داد اندک غفلت و بے خبرے که در بنگاله اختیار افتاد این بلیه و دیگر حوادث عظیمه که مجملی ازان
مذکور خواهد شد نتیجه داد ہمایون در آگره رسیده بفراہم آوردن لشکر و انتظام پراگندگیهای احوال اشتغال ورزید دران وقت سقای مذکور
آمده حاضر گشت ہمایون ایفای عهد لازم دانسته بموجب قراریکه با او در میان آمده بود بر تخت سلطنت اجلاس داده سلطان نیم روز گردانید و
حسب الامر تمامی امرا حاضر شده مراسم فرمان پذیری بتقدیم رسانیدند او در زمان جلوس بر تخت هر چه بخاطر داشت احکام خویش جاری کرد گویند
از چرم مشک خود دراهم و دنانیر بریده بآب طلا و نقره اسم خویش بران نگاشته رائج گردانید چنانچه تا حال زبانزد مردم است هندال میرزا که
بتحریک بعضی از امرا یاغی ورزیده بود شرمنده و سرافگنده ملازمت نمود عسکری میرزا نیز از بیانه بخدمت رسید و کامران میرزا هم باستماع این چنین
فترت از لاهور آمده چار و ناچار دوچار گردید چون مجلس کنگایش آراسته گشت کامران مرزا که حسد و عداوت جبلی داشت اجلاس سقا را بر تخت دست آویز
شکایت و شماتت گردانید و تعریض بسیار نمود و آخر انزجار از صحبت ظاهر کرده روانه لاهور گشت و از جمله بست هزار سوار که
همراه داشت سه هزار سوار بخدمت ہمایون گذاشت و در چنین وقت که دشمنے قوی چون شیر خان چیره دستی داشت و بایستی
که مراسم اتفاق و یکدلی بظهور رسد توفیق رفاقت نیافت ہمایون باز در سنه نهصد و چهل و هفت خود را آراسته با فواج بسیار از آگره
بدفع فتنه شیر شاه متوجه شد او نیز با پنجاه هزار سوار و توزک و تجمل بسیار و دیگر اسباب پیکار ازان طرف در رسید در حوالی قنوج هردو
لشکر باهم پیوست دریای گنگ مانع وصول هر دو لشکر بایکدیگر بود آخر شیر شاه پیغام کرد که هر دو لشکر مقابل هم نشسته در انتظار انفصال
دل تنگ گردیده یا پادشاه راه دهد این لشکر عبور نماید یا مرا امر شود که از سر معبر برخیزم و آن حضرت مع عساکر فرود آیند تا آنچه در پرده تقدیر
نهانست آشکار و عیان گردد ہمایون از غیرت سلطنت راضی به برگشتن نشده شیر خان را پیغام داد که پس تر رود و او قبول نموده از معبر دور تر
نشست و ہمایون با فوج خود عبور نموده محاربه سخت روی داد جوانان کار دیده کارگزار داد مردمی و جلادت دادند باراده ازل
و پادشاه لم یزل شکست بر لشکر ہمایون افتاده انتظام افواج از هم ریخت ہمایون بذات خود دو سه بار نیزه در کف بر صف اعدا تاخت
دگر دیها[?] انگیخت الا چون بخت یاور نبود سودے ندید ناچار از کارزار برگشت و فیل سوار از آب دریای گنگ عبور کرده بکنار رسید چون
کناره بلند بود بدستیاری میر شمس الدین محمد غزنوی که از جمله نوکران کامران میرزا همراه بود بالا برآمد و بجلدوی همین خدمت میر مذکور بانگکی
شاهزاده محمد اکبر سرافرازے یافت و در عهد سلطنت شاهزاده مذکور سید مرقوم با تمام قبیله خود بدولت عظیم کامیاب گشت و درجای
خویش گزارش خواهد یافت بالجمله ہمایون پادشاه با هزاران محن و مشاق در آگره رسید و در آنجا توقف صلاح ندانسته راهی شده
بعد قطع مسافت در لاهور رسیده با برادران مجلس مشوره آراست و هرگونه کنگایش در میان آمد هر یک از برادران موافق رای خود بر خلاف
رضای ہمایون سخنان دور از کار مذکور کردند ہمایون فرمود که فردوس مکانی یعنی بابر پادشاه هندوستان را به مشقت تسخیر کرده اگر از بی اتفاقی

شما امروز از حیله تصرف برآید پادشاهان روی زمین شمارا چه خواهند گفت و من هرگاه تنها بر سر غنیم بردم اگر بعنایت الٰهی فتح و نصرت
روی دهد شمارا چه رو مارا خواهید دید و اگر عیاذاً باللہ معامله بطور دیگر شود شمارا در کنج هندوستان بسر بردن نهایت مشکلست چون کامران
میرزارا شیرخان از راه خدیعت امیدوار کرده بود که ولایت لاهور به وسلم داشته باشد ایله مذکور از معاونت همایون پادشاه اجتناب
ورزیده صلاح جنگ نداد بلکه باتفاق عسکری میرزا روانه کابل گردید بعد رسیدن بکابل غزنین و قندهار و بدخشان را متصرف گشته
سکه و خطبه بنام خود کرد و بزم کامرانی آراست و میرزا حیدر کاشغری خاله زاده همایون که در عهد بابر پادشاه از کاشغر آمده در آگره مبتلا
فانی گشته بود رخصت گرفته بکشمیر رفت و آن ولایت را بزور شمشیر و قوت شجاعت مسخر گردانید اولاً بصلاح کشمیریان سکه و خطبه بنام
نازک شاه والی آنجا بحال داشت و بعد چند سال که همایون از عراق معاودت نمود رئیس منابر کشمیر و وجوه دراهم و دنانیر بخطبه و سکه
همایونی مزین ساخت بالجمله چون همایون دید که برادران ترک یاری کردند و نوکران مسلک بیوفائی پیمودند توقف در لاهور صلاح
ندیده بکنار آب چناب رسید در انجا هندال میرزا مع ناصر میرزا پسر عم خود رسیده ادراک دولت حضور نمود و همایون پادشاه
باتفاق اینها متوجه شده براه ملتان در بهکر رسید خواص خان غلام شیرخان باعساکر گران تا ملتان و اوچ تعاقب همایون نموده
برگشت بعد از انکه همایون در بهکر نزول فرمود هندال میرزا بی رخصت برخاسته رفت و همایون مدتی در نواحی بهکر طرح اقامت
انداخته منشور عنایت بسلطان محمود مرزبان آنجا نوشته رهنمون موافقت گشت او توفیق ادراک این فتوت نیافت و بلطایف الحیل
گذرانید ناچار بسمت تهته متوجه شد بعد رسیدن نزدیکی تهته مدتی با دشاه حسین میرزای ارغون والی آنجا جنگ درمیان ماند ارغونیان
راه رسیدن غله در لشکر پادشاهی مسدود ساختند و بر مردم پادشاهی چنان کار تنگ شد که اکثر بر گوشت حیوانات می گذرانیدند
درین ضمن والی تهته از روی فریب و فسون بیادگار ناصر میرزا نوشت که چون پیر و ضعیف شده ام و سوای دختر وارثی ندارم چه خوش
باشد که صبیهٔ من در عقد مناکحت تو در آید و درین وقت عصای پیری من باشی میرزای ساده لوح که عقل معامله شناس نداشت
باین امید باطل خاک بر فرق اعتبار خود انداخته از همایون جدائی ورزید و بجهات مذکوره در انجا هم کاری از پیش نرفت بالضرور از
تهته عنان عزیمت بجانب رای مالدیو که از راجهای هندوستان بکثرت و جمعیت و وسعت ولایت ممتاز بود برتافت و از راه اوچ و بیکانیر
متوجه جودهپور که دار الایالت رای مالدیو بود شد چون بده کروهی جودهپور رسید معلوم شد که رای مالدیو بمقتضای پست فطرتی
و خوف شیرخان خیال فاسد در سر دارد و لهذا پیش او رفتن از حزم بعید دانسته کسان معتبر برای تحقیق ما فی الضمیر او بطریق اخفا فرستاد خبر
آوردند که فی الواقع ارادهٔ باطل دارد بالضرور از انجا معاودت نمود چون راه ریگستان طی بایستی کرد شتر سوار براه جیسلمیر روانه گشت
در راه سه روز و شب آب میسر نشد از بی آبی و فقدان غذا اکثر مردم تلف شدند بهزاران تعب در حصار امرکوت نزول واقع شد رانا پرشاد
حاکم آنجا مقدم همایون مغتنم دانسته شرایط خدمت بتقدیم رسانید بعد رسیدن در ان حصار بتاریخ پنجم رجب سنه نهصد و چهل و نه هجری اختر
برج کامگاری از مطلع امید دمیده شاهزاده جلال الدین محمد اکبر از بطن حمیده بانو بیگم که نسب آن عفیفه به بدهٔ اولیای کرام حضرت
زنده فیل احمد جام میرسد و همایون پادشاه بعد رسیدن به نواحی تهته در عقد ازدواج خود در آورده بود متولد شد منجمان صحیح نظر و ستاره
شناسان نیک اختر بمشاهدهٔ زایچه او برهیداری بخت و بلندی طالع و خلود عهود سلطنت و ارتقای جاه و دولت و ازدیاد عمر و
شوکت مستبشر گشته همایون را بشارت دادند آن حضرت مراسم حمد و سپاس بدرگاه واهب العطایا بتقدیم رسانید و چندگاه در ان
سرزمین بسر برده دل را از ان حدود بر کنده داعیه نمود که بقندهار رفته پردگیان در انجا گذارد و خود قدم آرزو در راه حج و نهاده
روانهٔ مکهٔ معظمه گردد بنابرین با حاکم تهته صلح کرده راهی شد چون در حوالی قندهار رسید میرزا عسکری که از جانب کامران میرزا در انجا بود

بقلعه داری کوشیده آماده جنگ گردید و نظر بقلت استعداد همایون نموده خواست که او را دستگیر نماید همایون بمقتضای وقت
صلاح در جنگ ندیده متوجه پیشتر شد چون یک منزل از قندهار دورتر رفت میرزا عسکری از قلعه برآمده قصد همایون نمود و باستماع
این خبر بسرعت رانده با بعض متعلقان حرم سرا بدر رفت میرزا عسکری بر خیمه گاه او خود رسیده اردو را غارت کرد و شاهزاده محمد اکبر
را که بدست آن بدسرشت افتاده بود در قندهار آورده بعد چندگاه پیش کامران میرزا بکابل فرستاد چون دستار مکتهای الهی انواع
مصالح و در پرده نامرادی مهام ارادات بسیار مستوری باشد درین انقلاب غبار مردم از اقارب و اخوان و ندما و ملازمان گرفته آمده همایون
دل تنگ گردیده خواست که قدم در بادیه ترک و تجرید گذارد و دامن مقصود حقیقی بدست آرد یا گوشه عزلتی بهم رسانیده از دیده ابنای
زمان برکران باشد لیکن بالحاح و سماجت همرهان و استرضای خاطر دلکیشان که درین سفر پرخطر مراسم اخلاص و جان سپاری
بتقدیم رسانیده بودند فسخ این اراده نموده متوجه خراسان و عراق شد چون در حدود خراسان رسید با میر الامرای هرات از ورود خود
خبر داد او در جواب نگاشت که درین حدود بکام و آرام آسوده نامه بپادشاه سلیمان جاه شاه طهماسپ صفوی بنگارند بعد ورود جواب
هرگونه مرضی او باشد بعمل باید آورد همایون بقلم خاص خود عریضه بآن پادشاه سلاطین پناه متضمن حوادثی که روی داده بود با اجمال نگاشته
استمزاج نمود و این بیت هم در آن مندرج فرمود بیت گذشت از سر ما آنچه گذشت * چه بکوه و چه بصحرا چه بدشت * چون کتاب
همایون بآن سالار خاندان شرف و سیادت رسید بمقتضای جوانمردی جبلی و عطوفت فطری فرمانی با میر الامرای خراسان و
جمیع حکام آن دیار و ملازمان در باره ضیافت و مهمانداری همایون با کمال احترام و عزت و احتشام بتاکید تمام نگاشته جمیع جزویات
امور مهمانداری را در آن مندرج فرمود و تاکید نمود که در هر جا خدمت کنان همایون پادشاه را از خود راضی داشته نزدیک ما بکام و آرام
رسانند و چنان کنند که هیچ وجه غبار ملالی بر خاطر عاطرش ننشیند و به همایون پادشاه نیز نامه در جواب متضمن تشریف آوردن و آرزوی
ملاقات در نهایت دلجوئی و مروت قلمی فرمود و این بیت حافظ شیراز را عنوان نامه گردانید بیت همای اوج سعادت بدام ما افتد
اگر ترا گذری بر مقام ما افتد * و باتالیق شاهزاده که جانشین و حاکم خراسان بود نوشت که چون همایون بدار السلطنه هرات رسد
شاهزاده را باستقبال برده بادب پدری و پسری بآن پادشاه والاجاه ملاقات بکنانند و هنگام دخول شهر و در راه رفتن شاهزاده
بضابطه پسران همرکاب پادشاه را ورود و پادشاه اگر نظر بجلال وقت در ملاقات و راه رفتن تواضع نماید بموجب عرض نموده از آن قسم
سلوکها باز دارد و همایون بعد وصول جواب با صواب غره ذی قعده سنه نهصد و پنجاه هجری در هرات رسید محمد خان حاکم هرات بموجب
فرمان عالیشان شاه طهماسپ قهرمان ایران مراسم مهمانداری و لوازم خدمتگزاری بجا آورد و حسب الارشاد شاهزاده
مراد میرزا را باستقبال برد و لوازم بزرگ داشت و تبجیل و احترام بظهور رسانیده با همایون پادشاه ملاقات نمود و جمیع اسباب
سلطنت و هرگونه مایحتاج سفر سرانجام کرد که تا محل ملاقات شاه والاجاه هیچ احتیاج نیافتد همایون چندگاه در هرات مقام فرموده بعد سیر تماشای
باغها و زیارت مرقد خواجه عبدالله انصاری و دیگر مراقد اولیای عظام کوچ کرده در جام زیارت مزار حضرت زنده فیل احمد جام نمود
و از آنجا در مشهد مقدس طوس رسیده بزیارت روضه رضویه علی مشرفها السلام والتحیة فائز گشت شاه قلیخان استاجلو حاکم آنجا بقدر
مناسب در لوازم خدمت گزاری سعی نمود و هم چنین بموجب حکم شاهی حکام امصار و بلاد و قصبات که در راه بودند هر یکی حد
وسع امکان و مقدور خود خدمت می نمودند و در نیشاپور سیر کان فیروزه نمود و در آن مغاک چشمه ایست خلاصه اش آنکه اگر چیزی
پلید درون آن افتد در هوا طوفان پیدا شود و از شورش باد و خاک هوا تیره گردد و این تماشا را نیز بچشم خود مشاهده کرد و بعد سیر اماکن
مرقومه متوجه پیشتر شد چون نزدیک بدار السلطنه رسید اهل اردو و ارکان و اعیان دولت و امرای نامدار و وزرای ذوی الاقتدار

و اکابر و اهالی حسب الامر عالی شاهی باستقبال برآمدند چون همایون نزدیک رسید شاه سلیمان مرتبت نیز از شهر برآمده در میان
ابهریه و سلطانیه ملاقات نمود و از روی مروت و مروت در تعظیم و تکریم دقیقه فرو نگذاشت و طوی عظیم ترتیب داده لوازم ضیافت و
مهمانداری بنوعیکه سزاوار طرفین تواند بود بوقوع آمد و هر روز مجلس تازه آراسته داد و اتحاد می افزود و داد عیش و عشرت
بنا بر دلجوئی و خاطرداشت مهمان عزیز میداد و انواع تحف و هدایا از اسپان عراقی انتخابی با زینهای طلا و عنانهای مرصع و دگر کیاهی
فاخره و استرهای مرتب و شترهای عبار رفتار بدیع پیکر ماده و نر و چندین شمشیر و خنجر و کمر مرصع بجواهر و همیانهای نقود و قماشهای
نفیس و پوستین های لائقه از قاقم و سمور و سنجاب و خز و غیر ذلک و جامهای پوشیدنی از جنس زربافت و مخمل و اطلس و مشجر فرنگی و یزدی
و کاشی و چندین طشت و آفتابه و شمع دان زر و نقره مرصع به یواقیت و لآلی و چندین طبقهای طلا و نقره و خرگاههای مزین و
بساطهای عالی که در کاشان و خوی بے نادرهٔ روزگار بود و سائر اسباب پادشاهانه تواضع فرمود و جمیع ملازمان رکاب همایون را باعلی
نقد و جنس بقدر حال هر یک جدا جدا انفاق فرمود و هر یکے را رعایت بقدر حال نمود همایون پادشاه هم دران جشن عالی دو صد و پنجاه
لعل گران بهای بدخشانی برسم ارمغان بنظر شاه والاجاه بنوعے گذرانید که موجب مسرت طرفین گردید و مجالس متعدد عیش و
عشرت گذشت ابیات دو صاحبقران در یکے بزم گاه ؛ قران کرده باهم چو خورشید و ماه ؛ دو سعد فلک را یکے برج جا ؛ دو
والا گهر را یکے درج جا ؛ دو کوکب که ز یشان فلک راست زین ؛ بهم در یکے عرصه چون فرقدین ؛ دو چشم جهان بین بهم
هم عنان ؛ بهم چون دو ابرو تواضع کنان ؛ دو نور بصر چشم اقبال را ؛ دو عید مبارک مه و سال را ؛ در اثناے مکالمه شاه والاجاه
پرسید که سبب شکست و برآمدن از هندوستان چه شد همایون گفت که بیوفائے همرهان و نفاق برادران بهرام میرزا برادر حقیقی
شاه طهماسپ صفوی ازین سخن آزرده خاطر گشته خواست که برهم زن معامله همایون پادشاه گردد سلطان سلیمان شان بعید
از مهمان نوازی و غریب پروری دانسته التفاتے بگمانش نفرمود و بدفعات بزم نشاط و انبساط که لائق شان پادشاهان
والا قدر بوده باشد آراسته آمد و به نمودن تماشاے شکار قمرغه چندین بار زنگ زداے دل گرفته و خاطر شکسته مهمان
گردید قریب سه سال همایون پادشاه دران سرزمین بعیش و عشرت گذرانید چون این مدت منقضی گشت شاه والاهمت بودادے
مراسم اخلاص و مهمانداری فرمود که مارا برادر خود تصور نموده مهیاے امداد و اعانت دانند و آنچه مطلوب باشد بے تکلف
اظهار نمایند تا آنقدر کمک که در کار و سزاوار باشد سر انجام داده آید و اگر مارا باید رفت همراهے کنیم همایون پادشاه شکر الطاف
بجا آورده استدعاے کمک نمود شاه سلیمان جاه اسباب سلطنت جمله مهیا ساخته شاهزاده سلطان مراد میرزا خلف خود را با دوازده
هزار سوار جرار به کمک همایون مقرر کرده بمنزل او تشریف آورده وداع فرمود و همایون از انجا روانه شده سیر اردبیل و زیارت
مزار بزرگان آن دیار کرده بعد قطع مراحل و طے منازل با لشکر کمکی شاهے در حوالے قندهار نزول اجلال فرمود میرزا عسکرے
در قلعه تحصن جسته بمراسم قلعه دارے سعی بلیغ نمود و بعد سه ماه عاجز گشته بوسیلهٔ خانزاده بیگم همشیره بابر پادشاه که کامران میرزا او را براے
سفارش از کابل در قندهار فرستاده بود ملازمت نموده مفاتید قلعه بنظر گذرانید همایون قلعه را متصرف شده عسکرے میرزا را
قید نگاه داشت چون از پادشاه طهماسپ قرار یافته بود که بعد فتح قندهار را بکارپردازان شاهے سپارند بنا بر اظهار ایفای عهد قلعه را به بداغ خان که از
امراے کمکی بود سپرد و حسب تقدیر شاهزاده سلطان مراد میرزا پسر شاه برحمت حق پیوست همایون بتهمت ستمگارے و مردم آزاری
بر بداغ خان بسته قلعه قندهار را بمکر و حیله از دست او انتزاع نمود و بکیسان خود سپرده درین خصوص معذرت نامه بشاه سلاطین
پناه نوشت و آن والاهمت از راه فتوت پذیرفت همایون بعد تنظیم و تنسیق مهمات قندهار متوجه کابل شد و کامران میرزا

از قلعهٔ کابل برآمده باندک جنگ رو بهزیمت نهاده بطرف غزنین رفت و از انجا پیش شاه حسین میرزا حاکم ٹھٹه رسید همایون بفتح
و فیروزی داخل قلعهٔ کابل گشته بدیدار فرزند دلبند خود شاهزادهٔ محمد اکبر که پیش کامران میرزا در قلعهٔ کابل مقید بود و میرزا در
زمان برآمدن برای جنگ او را همانجا گذاشته بود کامیاب بهجت و مسرت گردید و جشن شادمانی ترتیب داده بامتحان شعور نور دیدهٔ
خود والدهٔ او را درمیان عفائف دیگر ایستاده کرده فرمود که والدهٔ خود را بشناس باآنکه از مبادی ولادت تا آن زمان چهار سال از
عمر او گذشته و درین مدت از والدهٔ خود جدا بود بمقتضای شعور خداداد و جزویت و جنسیت خلقی در چندین نسوان بکنار والدهٔ خود درآمد
از مشاهدهٔ این حال که خالی از غرابتی نبود غریو از عصائم حرم برخاست و همایون در شگفت ماند و الطاف ایزدی را شامل حال آن تازه
نهال چمن اقبال تصور کرد القصه چندگاه در کابل داد عشرت داده شاهزاده را در کابل گذاشته متوجه بدخشان گردید و با میرزا سلیمان
حاکم آنجا جنگ کرده مظفر و منصور گشت دران حدود طبیعت همایون از مرکز اعتدال منحرف گشته بعارضهٔ صعب مبتلا گردید چندروز غشی
و بیهوشی روی داد و خبرهای ناخوش بر زبانها جاری گردید بعد چندروز افاقتی عاید حال او گردیده آشفتگی تسکین یافت و بهیچ
انتظام پذیرفت اما کامران میرزا برادر همایون که وی سراسر کین و نفاق داشت باستماع همان اخبار اولین مسرور گشته از
حاکم ٹھٹه کمک گرفت و بجناح استعجال راهی گشته و بی‌خبر در کابل رسیده قلعه را بتسخیر درآورد و انواع ظلم و ستم بر مردم نموده اکثر
را بناحق کشت چون این معنی بسمع همایون رسید از بدخشان متوجه کابل گشته قلعه را محاصره کرد و کار بر متحصنان تنگ ساخت کامران میرزا
دست جور و جفا بر عیال امرای پادشاهی که درون قلعه مانده و امرای مذکور در رکاب همایون بودند دراز کرده زنان را پستان
بسته از کنگرهٔ قلعه درآویخت و بچگان صغیر را سر از تن جدا کرده در مورچلهای پادشاهی انداخت بزعم غلطش آنکه شاید امرا از
دیدن این حال از رکاب همایون جدا شوند نفهمید که این کار باعث ازدیاد عناد و رسوخ عداوت او در دلهای امرای
غیرت شعار خواهد شد امرای مخلص و وفا پیشه حمیت کیش اعتنائی به بی‌حیائی او نکرده در محاصرهٔ قلعه ثبات ورزیده داد مردانگی
میدادند چون کامران میرزا دید که باین صورت هم کار از پیش نمیرود نهایت بی‌رحمی و سنگدلی را کار فرما گشته شاهزاده محمد اکبر
برادرزادهٔ خود را که در قلعهٔ کابل مانده بدست میرزا درآمده بود محاذی توپخانهٔ پادشاهی از کنگرهٔ قلعه درآویخت عون و صون ایزدی
شامل حال فرخنده مآلش گردیده اصلا آسیبی و گزندی باو نرسید نظم آنرا که خدا نگاهدارد ٭ گر سنگ ز آسمان ببارد ٭
حاشا که باو رسد گزندی ٭ آزرده شود ز ناپسندی ٭ کامران میرزا بوبال اعمال خود کاری از پیش نتوانست برد
آخر الامر دست و پاچه گشته از قلعه برآمد و رو بهزیمت نهاد همایون بفتح و فیروزی داخل قلعه گشته شاهزاده محمد اکبر را در آغوش
رافت گرفت و بزم شادمانی برآراست کامران میرزا بعد هزیمت در بلخ رفته به پیر محمد خان والی توران التجا آورد
پیر محمد خان بدخشان را از میرزا سلیمان مستخلص نموده کامران میرزا را در انجا منصب کرده بجای خویش برگشت بعضی امرای
نفاق سرشت واقعه طلب از استماع تسلط کامران میرزا در بدخشان از همایون جدا گشته قریب سه هزار سوار از کابل فرار نموده
به بدخشان رفت همایون بعد فرار آن جماعهٔ بدمآل برای رفع شورش کامران میرزا و تادیب امرای کافر نعمت از کابل روانه شد
در وقت عزیمت آن سمت یادگار ناصر میرزا را که سر حلقهٔ فتنه اندوزان در قلعهٔ کابل محبوس بود مسافر ملک عدم گردانید بیت
آتشی را که خلق را سوزد ٭ جز بکشتن علاج نتوان کرد ٭ بعد قطع مراحل در نزدیکی طالقان رسیده بر کامران میرزا مظفر و منصور شد
و میرزا گریخته در قلعهٔ طالقان متحصن گشت و همایون محاصرهٔ قلعه نموده کار بر او تنگ کرد میرزا عاجز شده قبول اطاعت نمود و درخواست
رخصت مکهٔ معظمه کرد و از قلعه برآمده عازم شد و امرائی که از کابل فرار نموده بودند همه را دستگیر نموده شمشیر و ترکش در گردن هر کدام

انداختہ بحضور آوردند ہمایون بنا بر حقوق رفاقت وازروے مرحمت قلم عفو بر جرائم آن جماعہ کشیدہ وہرکدام را بعنایت سرفراز
فرمود بعد چندروز کامران میرزا کہ عازم کعبہ بود از راہ معاودت نمودہ بملازمت ہمایون استسعاد جستہ مورد ہزاران عنایت گشت
ہمایون اولا بآداب سلطنت میرزا را دریافتہ بعد ازان برادرانہ ملاقات نمودہ در کنار گرفتہ گریہ ہا کردند چون ازان باز کہ در نواحے لاہور
ازہم جدا شدہ بودند مفارقت درمیان بود وبعد از نہ سال ملاقات ہم روی داد بزم عیش وعشرت آراستہ شد وداد انتعاش ومسرت
دادہ آمد چون مجلس آخر شد گولاب وبعضے از ولایت بدخشان بکامران میرزا مرحمت فرمودہ عسکرے میرزا را کہ تا حال در قندھار بزندان
مکافات گرفتار بود خلاص نمودہ حوالہ میرزا کرد ودر ہمان طرف جاگیر دادہ لغچ ونیروزے بکابل معاودت فرمود بعد انتظام
مہام کابل وحصول عیش وکامرانی در سنہ نہصد وپنجاہ وشش ہجرے بتسخیر بلخ یورش فرمودہ با جمعیت شائستہ متوجہ آن سمت
شد ومنشورے متضمن طلب کامران میرزا ودیگر میرزایان کہ دران حدود بودند صادر گشت میرزایان وامرا با لشکر شائستہ آمدہ ملازمت
کردند مگر کامران میرزا بلطائف الحیل گذرانید وہمایون کوچ بکوچ روانہ شد بعد رسیدن دران ملک باندک جنگ قلعہ را انتزاع نمود
بعد آن در نواحے بلخ نزول اقبال اتفاق افتاد پیر محمد خان والی آنجا صفوف آراستہ آمادہ مصاف گشت وجنگ عظیم در پیوست
آخر شکست بر لشکر مخالف افتاد وپیر محمد خان از معرکہ برآمدہ منہزم گشت ہمایون داعیہ تعاقب مخالف وتسخیر بلخ مصمم داشت امّا از
بے اتفاقی امرا واشتہار مخالفت کامران میرزا وعزیمت او بسمت کابل این ارادہ بظہور نرسید وکار صورت گرفتہ انجام نیافت
وبضرورت وقت تسخیر بلخ موقوف داشتہ روانہ کابل شد. وداخل قلعہ کابل گشتہ بعیش وعشرت اشتغال ورزید کامران میرزا
از گولاب بر سر بدخشان وآن نواحے لشکر کشیدہ با میرزا سلیمان ومیرزا ہندال جنگ نمود وازانجا کارے نساختہ رو بکابل
آورد وہمایون باستماع این خبر متوجہ دفع او گشتہ در قپچاق متصل غوربند ہر دو لشکر باہم پیوست وآتش کارزار مشتعل گشت ہمایون
با فوج قول بر پشتہ ایستادہ حال نوکران خود مے سنجید دید کہ اکثر امرا خاک ادبار بر فرق روزگار خود ریختہ بجانب کامران میرزا
روانہ شدند وبعضے در استعداد رفتن ہستند ومعاملہ دگرگون گردید بمشاہدہ اینحال از سر قہر وغضب وغلبہ غیرت سنان جانستان بدست
خود گرفتہ بر فوج مخالف تاخت ناگہان تیرے بر اسپ خاصہ رسید ولشکر غنیم غالب آمد ولشکریان ہمایون مغلوب شدہ
رو بفرار نہادند بیت چو بینے کہ لشکر ہمہ پشت داد ؛ تو تنہا مدہ جان شیرین بباد ؛ چو بینے کہ یاران نباشند یار ؛ ہزیمت
ز میدان غنیمت شمار ؛ بالضرور عنان تاب گشتہ بجانب ضحاک روان شد وبنا بر ضعف کہ از بسیارے تردد عارض شد جیبہ
خاصہ از بالاے والاے خود فرود آوردہ یکی از خدمتگاران سپرد واز سادہ لوحے جیبہ را در راہ انداختہ راہی گشت چون
نزدیک کہمرد رسیدہ نزول اقبال واقع شد شخصے ازان طرف آواز داد کہ اے کاروانیان درمیان شما ہیچ خبر پادشاہ است
ہمایون خود فرمود کہ چہ میگوئے ودرمیان شما خبر پادشاہ چگونہ است کہ پادشاہ زخمے از معرکہ برآمد ؛ دیگر کسے ایشان را ندیدہ
ہمایون روے خود باو نمود ودیدن روی پادشاہ باعث تسلیہ او گردید مردم کامران میرزا جیبہ ہمایون را کہ در راہ بدست آنہا
آمدہ پیش میرزا آوردند واو در گذشتن ہمایون ازین جہان تصور نمودہ شادمانہا کرد وازانجا رو بکابل آوردہ قلعہ را تسخیر در آورد
وشاہزادہ محمد اکبر را مقید ساخت بعد سہ ماہ ہمایون باز سامان لشکر کردہ متوجہ کابل شد کامران میرزا باستماع این خبر کسان
خود را در قلعہ گذاشتہ وشاہزادہ محمد اکبر را مقید با خود گرفتہ بقصد پیکار برآمد ہمایون ازروے رافت منشورے متضمن نصائح
ارجمند کہ گوشوارہ گوش ہوش او تواند بود اصدار فرمود میرزا در جواب نوشت کہ چنانچہ قندھار بشما تعلق دارد کابل بمن باشد
باین شرط مصالحہ مے تواند شد باز ہمایون نوشت کہ اگر راستے ودرستے را آہنگ مستقیم است نبیرہ خود را در عقد مناکحت

شاہزادہ محمد اکبر در آوردنا کابل را با مہا عنایت فرمودہ در تسخیر ہندوستان کمر ہمت بر بندیم میرزا میخواست کہ این نصیحت را قبول نماید امرای
منافق نگذاشتند و بمحاربہ انجامید و در زد و خورد یکے چار بجاران مخاربہ عظیم روی داد و میرزا کامران تاب نیاوردہ رو بہزیمت نہاد و خود را
در افغانستان کشید و میرزا عسکری یا در قید آمد بیت زغیر وزے شاہ لشکر شکن ٭ سپہ را دگر جان در آمد بتن ٭ شاہزادہ محمد اکبر
کہ در قید کامران میرزا بود بملازمت ہمایون مشرف گشت و موجب ہزاران شادکامی گردید و مقرر شد کہ من بعد شاہزادہ از رکاب جلے
جدا نشود و از آنجا روانہ کابل شد و میرزا عسکری را مسلسل نزد میرزا سلیمان در بدخشان فرستاد کہ براہ بلخ روانہ مکہ معظمہ گرداند میرزا عسکری
در نہایت خجلت روانہ کعبۃ اللہ گردید و در سنہ نہصد و شصت و پنج ہجرے در میان مکہ و شام ایام حیاتش بشام ممات رسید کامران میرزا
بعد ہزیمت خود را براہ تجرد زدہ قلندرانہ از دہ سیر بطرف جوی شاہی کہ الحال بجلال آباد موسوم است رو نہاد و باعانت افاغنہ خلیل
و مہمند دو سہ مرتبہ جمعیت بہم کردہ با افواج پادشاہے کہ بر سر او تعین شدہ بود کارزار نمودہ شکست یافت ہمایون برای دفع شورش
از کابل نہضت فرمود چون نزدیک گندمک رسید کامران میرزا بامداد چشم افاغنہ شبخون آورد و کارے ناساختہ بدر رفت آنا میرزا
ہندال در آن شبخون از دست افغانے نادانستہ بقتل رسید و ہمایون را باعث غم فراوان گشت و بہ نزدیک مزار پدر خود بابر پادشاہ
در گذرگاہ کابل مدفون گردید بالجملہ ہمایون در موضع بہسود از توابع ملک ننگرہار تا انقضاے ایام زمستان اقامت فرمود چون باخبر رسید
وصولت سردار دلپی آوردہ بر سر افاغنہ کہ کامران میرزا در پناہ آنہا رفتہ بود یورش نمود در چنین ملامح پاسے از شب گذشتہ جنگ روی داد
اکثر افغانان بوحشت آباد عدم رفتند کامران میرزا از آنجا گریختہ بدر رفت بعد ول جمعی از فتنہ میرزا بکابل معاودت فرمود کامران میرزا
بستوہ آمدہ رو بہندوستان نہاد و پیش سلیم شاہ ولد شیر شاہ کہ بعد از فوت پدر تخت نشین ہندوستان شدہ بود و در آن وقت
در پنجاب بمہم جمون اشتغال داشت در مقام قصبہ بن رسید سلیم شاہ پسر خود آواز خان و مولانا عبداللہ سلطان پورے و دیگر امرا را
باستقبال فرستادہ نزد خود طلبید بعد انفراغ از مہم جمون میرزا را ہمراہ گرفتہ عازم دہلی گشت و میخواست کہ او را دستگیر نماید میرزا برین
معنے آگاہ گشتہ در منزل ماچھی وارہ فرصت یافتہ یوسف آفتابچی را در جامۂ خواب خود گذاشتہ فرار نمود و براجہ بکہاٹ کہ بست کروہی
سرہند واقعست پناہ برد و از آنجا نزد راجہ کہلور کہ از راجہ ہاے کوہستان بکثرت جمعیت و ولایت ممتاز بود رفت چون او ہم بر
دست پاچہ گشتہ بہ نگرکوٹ رسید و از آنجا در جمون آمدہ در آنجا ہم نتوانست اقامت ورزید بمشقت بسیار پیش سلطان ادہم گہہر
در آن زمان با پادشاہان نیایش نداشت و بطور خود حکومت میکرد رسید سلطان آدم میرزا را نگاہ داشتہ عرضداشت متضمن استدعاے
مقدم ہمایون نمود و مع شاہزادہ اکبر براہ تنگنائے متوجہ شدہ از آب سند گذشت سلطان شرائط دولت خواہی بجا آوردہ کامران میرزا
را ہمراہ گرفتہ در مقام پرہالہ بخدمت ہمایون آورد و چون میرزا مصدر تقصیرات عظیمہ شدہ بود و ہمایون از بے اعتدالی و نفاقہای
متوالی او دلتنگ و حیران و لشکریان ہم بجان بودند و محمد بابر پادشاہ بہمایون وقت مردن وصیت کردہ بود کہ برادران با تو ہر چند
بدی نمایند قصد جان آنہا مکنی بنا بر امتثال امر پدر قصد جان میرزا نکردہ میل در چشم او کشید و از نور بینش عاطل و بمکہ معظمہ راہی گردانید
میرزا در آن مکان شریف و موضع منیف رسیدہ بعد ادراک سہ حج در سنہ نہصد و شصت و چہار ہجری بجہان ظرفہا ودیعت حیات بنجالی کائنات
سپرد و ہمایون بعد رخصت میرزا بطرف مکہ در کابل رسیدہ بعیش و عشرت پرداخت و اقبال و دولت ہمایونی کہ غبار آلود حوادث
بود و بسبب چشمۂ انفضال الٰہی شست و شو یافت ٭ اکنون شمۂ از احوال شیر شاہ تحریر در آوردن و بنای ترجمان اخبار سلاطین افغانی
گذاشتن ضرورت شمردہ مے نگارد ٭

ذکر شیر شاہ نامش فرید خان سور از اولوس افاغنہ

در زمانیکه سلطان بہلول لودی فرمانروای ہندوستان بود ابراہیم خان جد او کہ سوداگرے اسپان کردے از ولایت روہ آمدہ بموضع نمہ تابع نارنول توطن گزید در عہد سلطان سکندر بن بہلول لودی پیش جمال خان حاکم جونپور نوکر گشت بعد فوت او حسن خان خلف او کہ پدر فرید خانست در خدمت جمال خان رشد و کاردانی خود ظاہر کردہ ترقی یافت و پرگنہ سہسرام و ٹانڈہ از توابع رہتاس بجاگیر او و پانصد سوار ہمراہیش مقرر گشت حسن خان بر کنیزے مائل گشتہ اولاد او را عزیز میداشت و فرید خان و برادر او را از نظر انداخت فرید خان از فرط غیرت در شروع جوانی ترک مصاحبت پدر نمودہ بجونپور رفت و با جمال خان بسر بردہ در عنفوان بتحصیل علم عربیت نمودہ مقدمات نحو و صرف یاد گرفت پدر ہر چند طلبید رجوع بسہسرام نمودہ بے اتفاقی او بجمال خود و استیلای کنیز و اولادش با جمال خان ظاہر نمود تا آنکہ پدر اندیشیدہ بجونپور رفت و بعد از قال و مقال و نصیحت اقوام و اخوان فرید خان را مدار علیہ معاملات جاگیر خود کردہ وا بندہ بسہسرام مرخص فرمود فرید خان کہ از اصابت فکر و انوار عقل بہرہ ور بود نظم و نسق مہمات آنجا بواقعی کردہ در تادیب و تخریب گردنکشان و قلع و قمع متمردان کوشید و رعایا را خوشنود و آباد گردانید و چنان مساعی جمیلہ بکار برد کہ در اندک وقتی جاگیر آبادان و محصول فراوان گشت و سرکشان از بیم او بر خود لرزیدہ تن بمالگذارے و رعیت گری در دادند بعد از آنکہ حسن خان باز بجونپور آمد کنیز کہ معشوقہ او بود بلا بہ گرے چنان کرد کہ باز کار جاگیر از دست فرید خان برآمدہ بدست پسر کلان آن کنیز سپردہ آمد و فرید خان آزردہ گشتہ باز بجونپور رفت چون حسن خان بمرد ریاست با وجود تسلط کنیز زادگان بفرید خان رسید اما برادران علاتی با او نفاق ورزیدہ قابو می طلبیدند دران زمان ہم از فرید خان جسارت ہا بظہور رسیدہ مورد تحسین آشنا و بیگانہ میشد تا آنکہ ظہیر الدین محمد بابر اورنگ آرای سلطنت ہندوستان گردید و سلطان ابراہیم لودے در کارزار کشتہ شد فرید خان بحاکم بہار کہ یکے از امراے لودیان و دران زمان اسم سلطنت بر خود بستہ خطاب سلطان محمد داشت رفتہ نوکر گردید و مصدر خدمات پسندیدہ گشت نوبتے در حضور سلطان محمد در شکارگاہ از روی جرأت و دلاوری شیرے را بہ شمشیر زد و اد فرید خان را شیر خان خطاب دادہ پیش آورد روز بروز رتبۂ او بلند گردانید بعد چندگاہ بوکالت پسر خود مقرر کرد بعد چندے بنابر بعض جہات شیر خان را سوے تخن از و بہم رسیدہ نزد سلطان جنید برلاس کہ از اعاظم امراے بابری و خواہر پادشاہ در حبالۂ نکاح او بود در مانکپور رفتہ نوکر گردید اتفاقاً سلطان جنید برلاس از مانکپور بملازمت پادشاہ آمد شیر خان ہمراہ او بود وضع و اطوار پادشاہی دیدہ بایاران خود میگفت کہ مغل را از ہندوستان برآوردن آسانست چہ مغل خود بمعاملات نمیرسد بعیش و عشرت مشغول می باشد و مدار معاملات بہ وزرا میگذارد و عیب افغانان ہمین است کہ با خود اتفاق ندارند اگر مرا اتفاق قوم دست دہد بآسانی مغل را بدر سے توانم کرد یاران او آزین معنی در غیبت استخفاف او میکردند دران روزہا بابر پادشاہ اطعام و انعام ملازمان ملحوظ فرمودہ نوبت بنوبت ہر امیرے را بار فقاسے او بر مائدہ خاص احضار می فرمود روزی کہ نوبت سلطان جنید بود بر مائدۂ پادشاہی حسب الامر حاضر شد شیر خان نیز دران مجلس حاضر بود طبق آش ماہیچہ پیش شیر خان گذاشتند چون گاہے ندیدہ و نخوردہ بود خود را از خوردن آن عاجز یافتہ کارد کشیدہ پارہ پارہ کردہ بقاشق خوردن گرفت چون نظر پادشاہ بران افتاد ازین حال تعجب نمودہ بتامل در نگریست و پرسید کہ از ہمراہیان کیست سلطان جنید بر گذارد کہ ہمراہ فدویست پادشاہ گفت از چشم این افغان فتنہ می بارد بہتر آنکہ مقید دارند جنید برلاس مرد ضد اشت کہ راہ رجوع افاغنہ باستان دولت مسدود خواہد شد باین سبب در تاخیر افتاد و شیر خان صدور حکم پادشاہی بتفرس دریافتہ پیش از آنکہ قید شود بدر رفت و باز بملازمت حاکم بہار شتافتہ صاحب اعتبار گشت چون او بمرد و پسرش بجای او نشست چون طفلی بی رشادت و از پیرایہ لیاقت سر و دمی عاری بود شیر خان مدار علیہ امور او از حین حیات پدر بود بعد فوت پدرش کمال استقلال یافتہ ہمت بہ تسخیر اطراف و اکناف گماشت و ہم درین احیان تاج خان افغان کہ قلعہ چنارگڈھ متصرف بود درگذشت او غیر از زن وارثے نداشت ہیچ مادر از افاغنہ کارپرداز خانہ او بود و ندیمی را از انہا با شیر خان آشنائی

وکیلان ولی بود شیر خان در باره دادن قلعه استمزاج او نمود او بر نوشت درین زودی که کار با ختیار ماست اگر بر سی ممکن است شیر خان بدانجا
شتافته قلعه مذکور را بقبضهٔ خود در آورد و زن مسطوره را هم بحبالهٔ نکاح خود گرفت و نیز درین نزدیکی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه راه
ملک بقا پیموده و نصیر الدین محمد همایون پادشاه سریر آرای سلطنت گشت سلطان محمود بن سلطان سکندر لودی به پتنه رسیده مسند آرای
حکومت گشت شیر خان متابعت او اختیار کرده باتفاق یکدگر به جونپور رفته آن نواحی را از امرای پادشاهی مستخلص گردانید بعد چندگاه
لشکر پادشاهی جونپور را از دست افاغنه باز گرفت چون سلطان محمود در سنه نهصد و چهل و پنج هجری درگذشت شیر خان بلا مشارکت
غیر بر پتنه و بنگاله تسلط یافته قوت و مکنت بهم رسانید و به ملک همایون تاختن شروع نمود بعد از آنکه همایون بدفع او متوجه شد شیر شاه صلح جوی
نموده پسر خود را با فوج در ملازمت گذاشت که در خدمت حاضر باشد چون همایون بتسخیر گجرات شتافت پسر شیر شاه از انجا گریخته پیش
پدر آمد و همایون را در مهم گجرات درنگی روی داد شیر خان فرصت یافته باز تمرد و برخاست چون از گجرات معاودت شد اول افواج
پادشاهی بر سر شیر خان تعیین گردید و متعاقب آن همایون نیز متوجه شد دران زمان شیر شاه در نواح قلعه رهتاس سرگرم تدبیر تسخیر قلعه
مذکوره و متوجه تاخت و تاراج اطراف آن بود و براجه چنتامن حاکم قلعه رهتاس بوساطت برهمنی پیغام کرد که چون مغل در پی من است اگر
از روی مردمی و مروت اهل و عیال مرا درون قلعه جای دهی احسانی عظیم تا باقی عمر بر گردن خواهد بود و برهمن را بانعام زر و تحف ساختهٔ
چنان فریفتهٔ خود گردانید که او با راجه سماجت نموده آخر بانضمام گردن خود ترسانید راجه بپاس مذهب ناچار گشته بآنکه راضی بنود قبول
نمود که اهل و عیال او در قلعه در آیند آنگاه شیر خان چند صد ڈولی ترتیب داده با هر ڈولی دو نفر افغان مسلح درانها بر حفظ ناموس همراه
فرستاد و راجه را گفته فرستاده و دولتش نزدیک بغروب بود از ساده لوحی فرمود که مزاحمت نکنند چون ڈولیها بقلعه در آمد راجه خود با معدودی
برای مهمان نوازی و دلداری بر دروازه جائیکه مقرر شده بود آمده و تهنیت بجرم سرای شیر شاهی گفته فرستاد افاغنه قوی چنگ یکبار
شمشیر ها علم کرده راجه را مع همراهیان آن بزیر تیغ بیدریغ گرفتند و غریو و غلغلهٔ عظیم از قلعه برخاست شیر خان نیز با فوج مسلح خود را بدروازه
رسانید افاغنه در را بروی او کشوده اندرون گرفتند اتباع راجه همه بقتل و تاراج رفته قلعهٔ چنان مستحکم در کمال سهولت و آسانی بدست
شیر خان این قلعه را بدست آورده اهل و عیال خود را دران جاگذاشت درین ضمن خبر مفتوح شدن قلعه چنار ڈه بر دست اولیای
دولت همایونی بشیر خان رسید اگرچه ملول شد اما گفت که الحمد الله و تعالی مرا این حصار رفعت اساس رهتاس بازای چنار بخشید چون
همایون پیش آمد شیر شاه هم قاصد بنگاله گردید و پیش پیش میرفت آخر تاب مقاومت نیاورده خود را بکوهستان جهار کهند کشید و احوال
بر آمدنش از کوهستان مذکور و غالب آمدن بر همایون در شرح احوال همایون مفصل شده شیر شاه بعد فتح ثانی بر همایون تا لاهور تعاقب
کرده از انجا خواص خان غلام خود را که مقدمة الجیش و قوت بازوی او بود با لشکر گران تعاقب پادشاه فرستاد و تا ملتان و اوچ تعاقب
نموده معاودت کرد شیر شاه خود هم در پی او تا تعلقهٔ گکهران رفته برگشت و متصل کوه بال هم قلعه بنیاد نهاده به رهتاس موسوم گردانید و ده هزار
سوار برای سد راه لشکر پادشاهی و مالش گکهران در انجا گذاشت و اسلام شاه آن قلعه را باتمام رسانید القصه شیر شاه بعد تنظیم و تنسیق
مهمات آن دیار باگره رسیده در سنه نهصد و چهل و هفت هجری سکه و خطبه بنام خود نمود و شیر شاه لقب یافت بعد ازان بر سر
راجه پورن مل که شوکتی بهم رسانیده تمردی ورزیده و دو هزار زن مسلمه و هندیه در زمرهٔ پاتران در قصبان گذاشته در حرم سرای
خود داشت تاخته باقتضای حمیت اسلام و آئین سلطنت بتادیب او همت گماشت و قلعه را محاصره نمود و پورن مل را عاجز ساخت
راجه استدعای مصالحه نموده بعد اخذ پیمان بیرون بر آمد علمای افغان که غولان بیابانی اند فتوای بی ایمانی بدین روش دادند
که هر چند عهد و پیمان بعمل آمده چون این کافر زنان مسلمه در خانه داره قتال با او برابر بجاست بیچاره شیر شاه با بیمای آن غولان

تقیمد ثواب بجنگ برخاست همراهیان او دست از جان شسته کارزار صعب نمودند و زنان و اطفال خود را باصطلاح هندو جوهر
نمودند و خود هم در دنبال آنها شتافتند دلبند نامی بیادگار گذاشتند شیر شاه ازین ماجرا در آگره رسیده بیمار گشت و عارضه سبب کشید
بود حصول صحت برای مالدیو حاکم اجمیر و جودهپور و میرته که پنجاه هزار سوار و رخل رایت او بود دیو ریشش آورد و مکر جنگها نمود چون دید
که کار بجنگ پیش نمی رود تدبیرے اندیشید و مکاتیب چند در جواب راجپوتان که اعیان عساکر مالدیو بودند متضمن اطاعت پادشاهے
و انحراف از رای مالدیو و تحسین آنها درین خصوص و مواعید عنایات و فرمان مخصوص کردن رای مزبور بساختگی نوشته عمداً آن خطوط را
بتجویزے فرستاد که بدست مالدیو افتاد و باین حیله دل راجی مالدیو را از اعیان و دلش بدگمان گردانید خللی عظیم در لشکر او انداخت
و علی التواتر جنگ ها کرده فتح یافت و اجمیر را بتسخیر در آورده بدهلی مراجعت نمود چون حاجی بیگم حرم خاص همایون پادشاه در جنگ چوسه
بدست شیر شاه آمده بود و شیر شاه از روی نیکذاتی آن عفیفه را باعزاز و حرمت محفوظ و مصون میداشت بعد ازانکه خبر معاودت همایون
پادشاه از عراق و خراسان بکابل شنید آن عفت قباب را باحترام تمام پیش همایون فرستاد در نیک ذاتی و صفات حمیده و عقل و تدبیر ملک گیری
و جهانداری کم همتا بود خصوص در قوم افاغنه نظیر نداشت و در رفاه رعایا و آسودگی خلائق همت بسیار می گماشت در محکمه عدالت خویش و بیگانه را
بیک نظر میدید گویند روزی شاهزاده عادل خان که از همه کلان بود بر فیل سوار از کوچه میگذشت بقال زنے در خانه خود که دیوار هایش
پست بود برهنه غسل میکرد چون نظر شاهزاده بران زن افتاد بیره پان بسوے او انداخت و نگاہے کرده ازان کوچه گذشت ازانجا
که آن عورت صاحب عصمت و زن عفیفه بود ازین حرکت که بیگانه او را برهنه دید خواست که خود را هلاک کند شوهرش واقف گشته
مانع شد و او را از هلاک باز داشته آن بیره پان را بدست گرفته در جرگه فریادیان رفت و حقیقت حال بعرض شیر شاه رسانید
آن پادشاه معدلت پناه بر ماجرای بقال واقف گشته بر احوال پسر بسی تاسف کرد و بمقتضای معدلت کیشی حکم کرد که این بقال را بر فیل ام
که ده زن عادل خان را پیش او حاضر سازند تا مستغیث همین بیره پان را که بدست دارد بسوے او اندازد وزرا و امرا هر چند در استعفای
این امر التماس کردند پذیرائی نیافت و گفت که نزدیک من در عدالت فرزند و رعیت برابر است آخر الامر بقال راضی شده عرض نمود که حق خود
رسیدم داد تظلم بانجام رسید در زمان سلطنت خود اکثر اختراعات شایسته در مهام جهانبانی نمود و برخی قوانین سلطان علاء الدین خلجی که تاریخ فیروز شاهی
بآن مشعر است پسندیده مدار کارهای خود بر آن ضوابط گذاشت داغ اسپ را که پیش ازین سلطان علاء الدین مقرر کرده اما رواج نیافته بود
رائج گردانید در هزار و پانصد کروه از بنگاله تا رهتاس پنجاب بمسافت دو کروه مهمان سراها آباد کرده در هر سرائی دو اسپ و یک نقاره گذاشته
ڈاکچوکی نام نهاد و همه روز خبر بنگاله برهتاس مذکور میرسید و نیز مقرر کرد هرگاه برای او دستر خوان بگسترند نقاره نوازند و مجرد استماع آواز نقاره
دار السلطنه چون سراها نزدیک بود و غریو نقاره از هر سرای بلند گشته از مقام بادشاه تا انتهای ممالک قلمرو او هر جا سرا بود در ساعت واحد صدای
نقارها بلند یادشاهی رسیدگاهے دست میداد و در همان وقت از سرکار پادشاهی بمسافرین مسلمین طعام و بهندوان آرد و روغن وغیره باحتیاج رسید کام
خواهش جمیع مترددین و مسافرین از مائده افضال آن پادشاه دریا نوال بر آمودے و مترددین تهیدست هر یکی از فیض او بیاسودے
در عهد سلطنت او امنیت بحدے بود که اگر مسافرین متمول در صحراها نزول کردندے حاجت پاسبانے نبود ابیات اگر یکتن برد
چون مهر انور ؛ ز مشرق تا بمغرب طشتی از زر ؛ نیارد هیچ عور از ورع دیو ؛ بر هنر که در طشت زر او نگر دیتر ؛ گویند چون آئینه دیدی
تاسف کردے که نماز شام بمقصد رسیدم چون اجلش بسر آمد شیر شاه را داعیه تسخیر کالنجر در دل رسوخ یافته قلعه را محاصره نمود و جاهاے
رفیعه که سرکوب قلعه تواند بود از تودهاے گل و خاک آراست و حقه هاے باروت را آتش داده درون قلعه انداختن آغاز نهاد و اتفاقاً حقه
بر دیوار قلعه خورده بر گشت و در دیگر حقه ها افتاده آتش در گرفت بسیارے از لشکریان نابود شدند و شیر شاه هم چون نزدیک بود بهمان

آتش سوخت امّا تا رمقی داشت تاکید در تسخیر قلعه میکرد و آخر همانروز قلعه مفتوح و روح شیر شاه نیز از حصار بدن بیرون شد سال تاریخ
او ازین قطعه ظاهر میشود ابیات شیر شاه آنکه از صلابت او شیر و بز آب باهم میخورد چونکه رفت از جهان بدار بقا یافت تاریخ
او ز آتش مرد مدت حکومت او بست سال وکسرے از انجمله پانزده سال در امارت و ملازمت پادشاهان و پنج سال سلطنت هندوستان

ذکر اسلام شاه پسر شیر شاه که معروف بسلیم شاه است

اسلام شاه پسر شیر شاه معروف به سلیم شاه نام او قبل از سلطنت جلال خان بود چون واقعهٔ ناگزیر شیر شاه روی داد ارکان دولت و اعیان
حضرت مشورت کردند که شاهزاده عادل خان خلف بزرگ در قلعه رنتهنبور دور دست است و وجود پادشاهی برای پاسبانی سپاه و رعیت
ضرور و الا فتنه عظیم برخاسته اختلال کلی درین دولت راه می یابد تا ناگزیر شاهزاده جلال خان خلف خرد او را که در بعضے از مضافات پتنه
بود طلبداشتند او بجناح استعجال بقلعه کالنجر رسیده در سنه نهصد و پنجاه و دو هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود و سکه و خطبه بنام او جاری
شد خود را اسلام شاه خطاب داده به برادر بزرگ برنگاشت که برای تسکین فتنه و آشوب و محافظت سپاه براین جرأت اقدام نموده ام
و در حقیقت بجز اطاعت امرے دیگر منظور نیست شاهزاده عادل خان در جواب نوشت که اگر این گفتار فروغ راستی دارد خواص خان
وغیره چهار امیر کبیر را بفرستند تا در اینجا رسیده و خاطر را مطمئن گردانیده برند اسلام شاه امرای مذکور را فرستاد که تسلیه خاطر شاهزاده
نموده بیارند بعد از آنکه از کالنجر باگره رسید شاهزاده عادل خان نیز از رنتهنبور آمده قرار بر ملاقات طرفین افتاد اسلام شاه را اراده دگرگون
گشت و عذرے در باطن اندیشیده مقرر کرد که زیاده از دو سه کس در قلعه همراه شاهزاده نیایند چون تقدیر رفته بود که این اندیشه باین
زودی ظهور نیابد در وقت آمدن شاهزاده جمعی کثیر درون قلعه رفتند اسلام شاه بالضرور در اظهار التیامے تمهید نموده گفت که تا حال افغانان
را از تفرقه نگاه داشته شد اکنون بشمائے سپارم برادر کلان ازین کار انکار کرده دست اسلام شاه را گرفته بر تخت نشاندند و عادل خود
سلام مبارکباد گفت بعد از آن دیگران کورنش و تهنیت بتقدیم رسانیدند و شاهزاده عادل خان همان وقت رخصت شده در بیانه رفت
اسلام شاه با وجود این همه اطاعت که از برادر کلان بوقوع آمد مطمئن خاطر نشد و از پے اتفاقے بعضے امرا ترسناک و اندیشه مندی بود
بنابران زنجیر طلا بدست غازی خان محلی فرستاد که شاهزاده را مقید کرده بیارد شاهزاده بعد اطلاع بر این معنی نزد خواص خان در میوات رفته از
نقض عهد اسلام شاه او را مطلع گردانید خواص خان از شنیدن این معنی برآشفت و رفیق او گشته با لشکر بسیار روانه آگره گردید قطب خان و دیگر امرا که
در عهد رفیق بودند از اسلام شاه رنجیده و شاهزاده عادل خان را ترغیب سلطنت نمودند اسلام شاه بتدارک این شورش پرداخته قطب خان
وغیره را با خود متفق گردانید شاهزاده عادل خان باتفاق خواص خان و دیگر امرا در نواحی آگره آمده صفوف پیکار آراست بارادت
الهی شاهزاده عادل خان شکست یافته بطرفے در رفت بعد از آن احوال او کسے را معلوم نشد خواص خان و عیسی خان هزیمت خورده
بجانب کوه کماؤن رفتند اکثر اوقات از کوه بر آمده دامنه کوه که تعلق به پادشاه داشت تاراج میکردند بعد چندگاه قطب خان با عساکر گران
بسر آنها متعین گردید چون قطب خان هم در ترغیب آمدن شاهزاده عادل خان شریک بود بدین سبب همیشه از اسلام شاه هراس
میداشت از آنجا راه لاهور گرفته پیش اعظم همایون رسید و او قطب خان را بموجب حکم اعلی قید کرده در حضور فرستاد اسلام شاه او را با چند
کس دیگر در قلعه گوالیار محبوس گردانید اگرچه رعیت پرورے و عدالت گسترے داشت و در بعض صفات حمیده و دیگر هم با پدر همسان
بود اما امرای سپاهی پیشه را نهایت دلتنگ و آزرده میداشت یکی از ستم طریقهای او آن بود که از هر که آزرده میشد علوفه را موقوف
داشته و جاگیر تغیر کرده فرمان می داد که با جمعیت خود حاضر بوده بدستور خدمات پادشاهی کرده باشد و در صورت تقاعد بلکه ادنے
تهاون مورد عتاب بے حساب گشته مع فرزندان بسیاست می رسید نظم سپه را مده آسودگی خوش بدار بکر در حالت سختے

آید بکار ٭ سپاهی که کارش نباشد برگ ٭ کجا دل نهد روز هیجا بمرگ ٭ مبادا سر خویشتن سے خورد ٭ نه انصاف باشد که سختی برد ٭ چو دارند
گنج از سپاہے دریغ ٭ دریغ آیدش دست بردن به تیغ ٭ همان به که لشکر بجان پروری ٭ که سلطان بلشکر کند سروری ٭ از وقوع
چنین امور بعضے امرا منحرف شدند و اعظم همایون عرف هیبت خان نیز در لاهور رایت اعتلا برافراشت و خواص خان و عیسی خان از
طرف کماؤن در انباله متصل سهرند رسیده و مشورت کردند که شاهزاده عادل خان را طلبداشته بسلطنت باید برداشت اعظم همایون که
خود اراده سلطنت داشت قبول نکرد خواص خان رنجیده بے جنگ برخاسته رفت و عیسی خان خود را پیش اسلام شاه رسانید اعظم همایون
و دیگر نیازیان متصل انباله صفوف آراسته با اسلام شاه آماده پیکار و باندک جنگ منهزم گشته آواره دشت ادبار شدند سعید خان برادر اعظم
همایون خواست در مردانگیه مبارکباد فتح میدادند رفته قصد اسلام شاه نماید فیلبان از نیتش واقف گشت و کاری از پیش نرفت القصه نیازیان
گریخته در دهنکوت نزدیک روه اقامت ورزیدند و اسلام شاه تا رهتاس تعاقب کرده معاودت نموده بگوالیار رسید روزے
شجاعت خان را شخصے ناگهان زخم زده بود و سنوح این واقعه را باشاره اسلام شاه تصور نموده متوهم گردید و از حضور گریخته بمالوه رفت
عیسی خان با بست هزار سوار بتعاقب او تعیین شد و محاربات متواتر نموده شجاعت خان را عاجز ساخت بالاخر شجاعت خان اطاعت
کرده در حضور آمد بعد چندگاه مورد عنایت گشته باز بحکومت مالوه سرفرازی یافت چون ظاهر شد که اعظم همایون در دهنکوت اقامت
ورزیده دران نواحے مصدر فتنه و فساد است بنابر رفع این شورش خواجه ویس را که از عمده امرای والاشان بود با بست هزار
سوار تعیین نمود خواجه در جنگ شکست یافته رو بفرار نهاد اعظم همایون بعد فتح تا سهرند تعاقب خواجه ویس نمود و لشکریانش بر قصبات
و دهات پنجاب دست تطاول دراز کرده مال و مواشی سکنه آن دیار غارت نمودند شورشے عظیم و حالتی غریب بر ساکنان آنجا روی داد
بنابرین اسلام شاه با لشکر گران و توپخانه فراوان از دهلی برآمده عازم دفع نیازیان گردید اعظم همایون که رئیس آن جماعه بود تاب
مقابله نیاورده در دهنکوت تحصن گشت و لشکر اسلام شاهی قلعه را گرفته اسباب قلعه‌گیرے مهیا کردند و شکست بر مخالفان افتاد اعظم همایون
گریخته در کوهستان گکهران رفت و بسلطان آدم گکهر پناه برد و اهل و عیال و مادرش در دست مردم پادشاهی اسیر شد بعد آن اسلام شاه
بر گکهران لشکر کشید سلطان آدم آماده پیکار گشته بارها مصاف داد آخر الامر سلطان آدم عاجز شده عذرها خواست و اعظم همایون را از پیش
خود بدر کرد او فرار نموده بطرف کشمیر رفت اسلام شاه اندکے تعاقب نموده برگشت دران سفر از راه تنگی اتفاق عبور افتاد شخصے کمین کرده
شمشیرے بر سر اسلام شاه انداخت اما کارگر نشد پادشاه چستی و چالاکی نموده برو غالب آمد و بدست خود او را بقتل رسانید بالجمله اسلام شاه
زان نواحی خاطر جمع نموده براه دامنه کوه روانه دهلی گردید چون نزدیکے جمون لقصبه بن رسید خبر آمد که کامران میرزا برادر خرد همایون
پادشاه در کابل از برادر شکست یافته باستدعاے کمک آمده نزدیک خیمه‌گاه پادشاہے رسیده است اسلام شاه آواز خان پسر خود را
مع مولانا عبدالله سلطانپورے باستقبال فرستاد آنها رفته میرزا را آوردند چون میرزا در حضور رسید ایستاده اسلام شاه از روے
رعونت استخفاف او منظور داشته عمداً تغافل کرد حسب الایما میر توزک باواز بلند گفت که قبله عالم مقدم زاده کابل مجرا مے کند و این
لفظ سه مرتبه تکرار یافته موجب بے آبروئے میرزا گردید آخر الامر اسلام شاه نیم قد برخاسته با میرزا ملاقات کرد و این حرکت زیاده تر باعث
خفت کامران میرزا شد چون از آنجا نهضت واقع شد میرزا را نظربند همراه برد او قابو یافته از راه گریخت و براه کوه سوالک تحمل مشاق
مالایطاق پیش سلطان آدم گکهر رسید سلطان او را دستگیر کرده به نزد همایون پادشاه رسانید القصه چون اسلام شاه در دهلے رسید
شهرت یافت که همایون پادشاه برائے دستگیر کردن کامران میرزا از آب سند گذشته باستماع این خبر اسلام شاه از دهلی متوجه
لاهور گردید دران وقت توپخانه برائے چرا با ماکن بعیده رفته بودند بنابر عجلت برائے کشیدن ارابه هاے توپخانه آدمیان مقرر شدند هر توپ

کلان را در و هزار آدم سے کشید بعد رسیدن بلاهور خبر یافت که پادشاه بعد گرفتن کامران میرزا از دریاے سند باز بکابل مراجعت کرد
اسلام شاه از آن دیار معاودت نموده بخاطر داشت که لاهور شهریست بزرگ در اندک فرصت تجملات پادشاهی و سامان لشکر و
سپاهی بمدد وے ازو حاصل می تواند شد و طریق در آمدن از کابل همین راه است باید شهر را خراب کرده مانکوٹ را که در همین راه
واقع و قلعه استوار کرده او دست دار السلطنت گرداند و آن قلعه ایست متضمن چهار قلعه استوار بر فراز کوه و کوهها متقارن هم بهیئت مجموع
آن قلاع آسمانی ارتفاع بنظر نظارگیان از یک قلعه زیاده نمی نماید و وصول لشکر با آن قلاع مشکل و بر تقدیر وصول بر سکنه آنجا دست یافتن
بسے دشوار آبهاے گوارا فراوان دارد و اذوقه چندانکه خواهند میسر لیکن این اراده او پیرایه ظهور نیافت چون بگوالیار رسید در آنجا مقامات
اتفاق افتاد محرر تاریخ شیرشاهی که او هم از افاغنه است می نگارد که فقیرے در زمان اسلام شاه پدید آمد که نامقید بود و لاابالیانه میزیست
احتراز از منکرات چندان نمی کرد بصورت افانی صحبت منهمکان لذات جوانی رغبت داشت اسلام شاه که پاس ظواهر شرع بسیارے نمود
بارے او را بپیغام ممانعت از چنین مجالس داد و دوام کرد او نشنید پیش خود بنعت طلبیده تهدید کرد و گفت که اگر باز برسد این کار باروی
بسزا خواهی رسید و ترا خواهم سوزانید فقیر بکمال بی پروائی گفت که اول تو خود را از سوختن باز رهان بعد از آن ما را بسوزان و برفت
قضا را همان روز یا روز دیگر دانه دنبل بمقعد اسلام شاه بهم رسید و حدتے داشت که اسلام شاه مے فلطید و مے گفت که سوختم همین
حال بود یک دو سه روز رخت هستی از دنیا بربست گویند در تشیید قوانین عدالت و قواعد سلطنت تا مقدور پدر بذل جهد مے میداشت
در عمارات و بست اقوی النیکوفانی رسید از نیلاب تا بنگاله در میان سراها که شیرشاه احداث کرده بود یک یک سرای دیگر تعمیر نموده بدستور پدر برای
مسافران طعام از سرکار خویش مقرر کرد و قانونگویان پرگنات برای نگاهداشت سررشته کاغذ از تغیر و تطمیر و بیان حال رعایا و تدبیر آبادی
و افزونی زراعات و دیده بانی ضبط حاصلات و گزارش نیک و بد هر جا اختراع او ست ملک گیرے و جهاندارے و مراسم معدلت و انصاف
و انتظام مهام در اقل ایام بنوعیکه ازین پدر و پسر بظهور رسیده از سلاطین گذشته هند کمتر نشان مے دهند مدت سلطنت او هشت سال
و دو ماه و هشت روز

ذکر فیروز شاه بن اسلام شاه بن شیرشاه

بعد رحلت اسلام شاه ارکان دولت داعیان سلطنت فیروز خان را که در عمر ده سالگی بود بر تخت نشاندند اسلام شاه در حین حیات بازوجه
خود بیبے بائے میگفت که مرگ این فرزند تو بدست مبارز خان برادر تست اگر سلامتی پسر خود را میخواهی دست ازین برادر خود بردارد
بگذار که من او را از میان بردارم او جواب میداد که برادر من در دولت تو بعیش و عشرت مے گذراند او را به پادشاهی کار نیست من یک
برادر دارم اگر او هم نباشد در سلطنت تو مرا چه لذت زندگی خواهد بود آخر آنچه اسلام شاه بنظر دوربین دیده بود در زن او را نیز مشاهده گشت
و بعد سه روز از جلوس فیروز خان بر تخت سلطنت مبارز خان بطمع سلطنت قصد خواهرزاده خود کرده اندرون حرم سرا بنوعیکه همیشه دستوری
در آمد بیبے بائے آثار شرارت از ناصیه حال او دیده هرچند عجز و الحاح و گریه و زاری نمود که دست از قتل پسر من بردار و حقوق احسانها
مرا که از دست اسلام شاه مکرر ترا رهانیده و جان بخشی تو کنانیده ام فراموش مکن و طفل مرا به بخش که من دست او گرفته بهر جا که گوئے بروم آن
بے حیاے سنگین دل قبول نکرده فیروز شاه را بابدع ترین وجوه کشت و خسران دنیا و آخرت برای خود اندوخت مدت سلطنت آن
طفل مظلوم سه روز

ذکر سلطان محمد عادل شاه معروف بمبارز خان برادر زن اسلام شاه

سلطان محمد عادل شاه معروف مبارز خان عدلی بن نظام خان برادر شیرشاه در سنه نهصد و شصت هجرے بر تخت سلطنت جلوس نمود

سکہ و خطبہ بنام خود کرد و بسلطان محمد عادل مخاطب گشت اما در افاغنہ بلفظ عدلی شہرت یافت ابواب خزاین کشود و مانند سلطان تغلق
دست ببذل اموال کشاد و شمشیر خان برادر خرد خواص خان را کہ غلام زادہ شیر شاہ بود وزیر اعظم و مدار علیہ ممالک ساخت و ہیمون بقال کہ
در ریواڑے پیش او اعتبار یافت این ہیمون در ابتدا ایش کوچہ بکوچہ ہزاران بی نمکی نمک شوره فروختی بعد آن در بازار اردوی اسلام شاہ دکانداری
میکرد بعد چندے بلطائف الحیل سودی سرکار اسلام شاہ گردید چون طالع او امداد کرد اعتبارے یافتہ از معتمدان گشت و در اکثر امور
ملکی و مالی دخل یافتہ بود از آنکہ سلطان محمد عادل پادشاہ شد ہیمون معتمد علیہ گردید و رفتہ رفتہ جمیع مہمات ملکی و مالی باو رجوع شد چندگاہ
بخطاب بسنت رائے مخاطب شد بعد آن راجہ بکرماجیت خطاب یافتہ کار سلطنت از پیش برد اگرچہ اسم سلطنت بر عدلی بود اما کاروبار
جہانبانی بہ ہیمون تعلق داشت نظم و نسق مملکت و عزل و نصب حکام و اعطای جاگیرہا و انتظام عساکر باختیار او بود فیلخانہ و خزانہ شیر شاہ
و اسلام شاہ در قبضہ او گویند بد قیافہ و کریہ منظر و کوتاہ قد و دراز اندیشہ بود و سواری اسپ نمیدانست و شمشیر در کمر نمے بست ہمیشہ سواری
فیل میکرد اما شجاعت و دلاورے بمرتبہ داشت کہ از طرف سلطان محمد عدلے با افغانیکہ مدعی سلطنت بود بست و دو جنگ نمودہ مظفر و
منصور گشت و از عقل و دانش ہمچنان بہرہ داشت کہ تدبیر فرمانروائے و کشورکشائی انچہ از و بظہور رسیدہ از رؤسائے افاغنہ کسے
نکردہ جمیع افاغنہ را بنحوے مطیع و منقاد خود نمودہ بود کہ احدے را مجال سرتابے و سر از خط اطاعت او بیرون بردن میسر نبود
القصہ بعد چندگاہ افاغنہ از سلطان محمد عدلے برگشتہ ہر یکے بہر ناحیتے بغے ورزید و فتنۂ عظیم برخاست شاہ محمد قرملے و سکندر خان
پسرش پیش روی سلطان محمد عادل گفتگوے ناہموار کردہ بسیارے را کشتند و خود نیز کشتہ شدند تاج خان برادر سلیمان کرانی
در دیوان خانۂ سلطان عدل از اطاعت نمودہ از گوالیار بر کنار دریائے گنگ رفت و جمعیت فراہم آوردہ لوائے مخالفت برافراشت
ہیمون با لشکر بسیار رفتہ او را شکست داد ابراہیم خان سور کہ خواہر او در عقد نکاح عدلے و از بنی اعمام شیر شاہ بود مخالفت ورزیدہ اکثر
پرگنات نواحی دہلی را متصرف گشت و امرای بسیاری با خود متفق گردانید عدلے تاب نیاورد و بطرف قلعہ چنارگڑھ رفت احمد خان سور
کہ برادر زادہ و داماد شیر شاہ و خواہر دیگر عدلے نیز در خانۂ او بود خود را سلطان سکندر ملقب ساختہ بر سر ابراہیم خان رفت لشکر ابراہیم خان
ہفتاد ہزار سوار بود و سکندر خان دو ہزار سوار داشت بتاییدات سبحانی سکندر خان غالب آمد آگرہ و دہلی را متصرف گشت و از سند تا دریائے
گنگ تصرف او در آمد میخواست کہ شرق رویہ رفتہ مدعیان حکومت را از میان بردارد بسبب شہرت توجہ پادشاہ از کابل بسمت ہندوستان
در آگرہ متوقف گردید ہیمون از جانب عدلے با لشکر بسیار و پانصد فیل نامدار و توپخانۂ بیشمار با ابراہیم خان جنگ کردہ مظفر گردید و بعد
اطمینان از طرف او بسمت چنارگڑھ رفتہ رفیق سلطان محمد عدلی کہ ولی نعمتش بود گردید و از پیش او بہ سر محمد خان سور حاکم بنگالہ کہ علم مخالفت
برافراشتہ عازم جونپور و کالپی و آگرہ بود رفت و در موضع چپرگھٹہ دوازدہ کروہے کالپی مجادلۂ عظیم نمودہ مخالف را شکست داد و محمد خان
در رزمگاہ کشتہ شد و کار ہیمون بلندے پذیرفت اما بنابر تسلط سکندر بر آگرہ و غیرہ ارادۂ اینطرف ہا مقرون بصواب ندیدہ بجانب بہار و
بنگالہ راہے گشت بقیۂ حال عدلے و ہیمون در ضمن سوانح ایام اکبر پادشاہ گزارش خواہد یافت اکنون ذکر آمدن ہمایون پادشاہ بتسخیر ہندوستان
و مظفر و منصور شدن او بر سکندر و انقطاع رشتۂ سلطنت افاغنہ از ہند مناسب تر است مدت حکومت عدلے قریب دو سال و از ابتدای
شیر شاہ تا عدلی مذکور شانزدہ سال

ذکر آمدن ہمایون پادشاہ بہ تسخیر ہندوستان و ظفر یافتن بر افاغنہ و رحلت نمودن ازین جہان

چون ہمایون در کابل شنید کہ در ہندوستان بہر قطرے از اقطار افغانے لوائے حکومت برافراشتہ دم استقلال میزند و ملوک طوائف
شدہ نہضت بتسخیر این مملکت عین مصلحت دید و در سنہ ہفصد و شصت و دو ہجرے منعم خان را بحکومت و حراست کابل گذاشتہ

بطرف هندوستان نهضت نموده روزے که میخواست روانه شود دیوان حضرت حافظ شیراز که بے شبهه لسان الغیب و سروش بے عیب است طلبیده تفاول نموده باین بیت بشر گشت **بیت** دولت از مرغ همایون طلب و سایهٔ او ٭ زانکه با زاغ و زغن شهپر همت نبود ٭ شاهزاده محمد اکبر را همراه گرفته با سه هزار سوار براه کهوپه روانه شد و کوچ بکوچ قطع مسافت نموده بلاهور رسید افاغنه آنجا باستماع صیت سطوت مرکب همایونے پراگنده شدند و لاهور بے جنگ بتصرف اولیاے دولت همایون درآمد بعد رسیدن بلاهور افواج قاهره بسرکردگی بیرام خان خانخانان بجانب جالندهر وغیره تعیین فرموده مرتبه دران نواحی جنگ درمیان آمد و خانخانان مظفر و منصور گردید بعد آن خانخانان از دریای ستلج عبور نموده در حوالی ماچهی واره بطور شب خون برافاغنه ریخت و جنگی عظیم نموده بتائیدات الهی افاغنه را شکست داد فیل و اسپ و دیگر اسباب بدست بهادران فیروزمند آمد خانخانان بعد فتح در سهرند رسید درین وقت سلطان سکندر را از استماع خبر غلبهٔ لشکر منصور و شکست یافتن نوکران خود از آگره کوچ کرده با هشتاد هزار سوار و فیل و توپخانه بسیار در نزدیکے سهرند آمد و گرد عسکر خود خندق کنده مستعد کارزار نشست خانخانان شهر را محکم کرده مستعد در مدافعه کوشید و عرایض متضمن روداد بهمایون نگاشته استدعای مقدم او نمود همایون با وجود عارضه قولنج از لاهور نهضت فرموده بعد قطع مراحل در سهرند نزول اقبال فرموده صفوف پیکار آراسته بمقابل غنیم که اضعاف مضاعف لشکر او بود نشسته هر روز جنگ توپ و تفنگ درمیان مے آمد چهل روز شورش را تسمیم داده برسر فوج مخالف ریخت بتائید و نصرت ایزدے فتح و ظفر نصیب اولیاے دولت همایونے گردیده شکست برافاغنه افتاد و سکندر بازان معرکه برآمده روی فرار درکوه سوالک گذاشته بقلعه مانکوٹ اقامت ورزید همایون شاه ابوالمعالے را با لشکر گران از سهرند بجانب لاهور متعین نموده فرمود که اگر سکندر از کوه برآید مدافعه او نماید و نیز مهمات ولایت پنجاب را تمشیت دهد و خود بفتح و فیروزے از سهرند روانه شده بدار السلطنه دهلی نزول اجلال فرموده از سرنو اکثر بلاد هندوستان بقبضهٔ تصرف او درآمد امرائے که درین مهم مصدر ترددات شایسته شده بودند بجاگیرے لائقه سرفرازے یافتند و سکه و خطبه بنام همایون رائج گردید آب رفته در جو آمد بخت خفته بیدار شد لشکیها کشاده یافت و خستگیها مداوا پذیرفت بقیه این سال بعیش و عشرت در دار الملک دهلی گذرانید درین اثنا بعرض رسید که سلطان سکندر از کوهستان برآمده بر پرگنات پنجاب دست تصرف دراز کرده تا پرگنه جهارے و پتیار شروع تحصیل مال نموده شاه ابوالمعالے از انجهت که با سپاه همراهی سلوک ناهنجار داشت مدافعهٔ غنیم از دست او سرانجام نتوانست شد همایون تفرس اینمعنے نموده برائے رفع این شورش شاهزاده کامگار فرخنده اختر محمد اکبر را با بیرام خان خانخانان روانه فرموده هنگام رخصت انواع الطاف پدرے نسبت بحال شاهزاده مصروف داشته این قطعه بر زبان آورد **ابیات** چه غمے چون تو اندر دو دیده مائی ٭ چراغ روشن نباشد چشم جانم ٭ بمهر کاے عزیز دل یارب باد ٭ ز عمر و ملک برخوردار یارب باد ٭ شاهزاده جوان بخت بعد رخصت از حضور قطع مراحل نموده در قصبه کلانور نزول اجلال فرمود سکندر از آوازه انتهاض مرکب منصور دست از تصرف باز کشیده در قلعه مانکوٹ که مامن و ملجای او بود متحصن گردید

ذکر رحلت همایون پادشاه

چون تقاضاے آفریدگار و ممکنات را روزے چند در دنیا براے کار ہائے که باید بهره از وجود داده بدار آخرت طلبیده اند همایون را هم زمان زندگے بسر آمد با علم نجوم و معرفت کواکب شوقے داشت روزیکه منتظر طلوع مسائی زهره بود وقت شام بعزم دیدن آن کوکب بر بالاے سقف کتاب خانه برآمد و لحظه ایستاده اراده فرود آمدن نمود موذن شروع بانگ نماز کرد او بتعظیم اذان بر زینه دوم اراده نشستن کرد و درجات زینه از شدت صفا لغزنده که داشت سر عصا لغزید و همایون بسر درآمده غلطان غلطان بر زمین رسید و از غلطید

و مفاصل کوفته شد و ضرب عصای بشقیقه راست رسیده به بیهوشی منجر گشت هرچند اطبا و حکما بمعالجه پرداختند فائده بران مترتب نگردید باز خرد داعی حق را لبیک اجابت گفته بعالم باقی خرامید و نعش او در کیلوکهری معز الدین کیقباد مدفون گردید و عمارت عالی بر و احداث یافته اکنون بزبان حال داستان عبرت میخواند شعرای عصر در تاریخ وفات او اگرچه اشعار بسیار گفته داد سخن در داده اند اما این قطعه نادر افتاده بیت

همایون پادشاه آن شاه عادل	که فیض عام او بر عام افتاد	بنای دولتش چون یافت رفعت
اساس عمرش از انجام افتاد	چو خورشید جهان تاب از بلندی	به پایان در نماز شام افتاد
جهان تاریک شد در چشم مردم	خلل در کار خاص و عام افتاد	قضا از بهر تاریخش رقم کرد

همایون پادشاه از بام افتاد مدت سلطنتش در مرتبهٔ اول و سال در مرتبهٔ دوم ده ماه

ذکر ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن همایون پادشاه

اگرچه احوال عجائب اشتمال آن پادشاه قوی اقبال محرران سوانح ایام مثل خواجه عطای قزوینی در تاریخ اکبر شاهی و خواجه نظام الدین احمد در طبقات اکبری و شیخ عبد القادر بداؤنی و شیخ الهداد و شیخ فرید مخاطب بمرتضی خان و شیخ ابو الفضل بن مبارک و محمد شریف معتمد خان در اقبالنامه جهانگیری مفصل نگاشته یادگار گذاشته اند خصوص مجموعهٔ فضائل صورت و معنی شیخ ابو الفضل بن مبارک یمنی الاصل هندی زاد و دانشاد که مشتمل بر سه دفتر متضمن حالات و واقعات آن پادشاه والاجاه بکمال شرح و بسط و احوال بزرگان سلسلهٔ تیموریه از پدر اکبر تا حضرت ابو البشر علیه السلام با جمال مناسب تحریر در آورده کتابی موسوم باکبرنامه درست نموده دفتر سومی را بآئین اکبری مسمی گردانیده و نصف دفتر اول متضمن احوال نیاکان اکبری و نصف آخرش محتوی جلوس اکبر با اورنگ جهانبانی و واقعات هفده ساله که بانوکران خود محاربات نموده آثار الغو شمال در اجین داده و دفتر دوم مشعر بر تسخیر ولایت مالوه و گجرات و پتنه و بنگاله و اوڈیسه و کشمیر و بهکر و ٹهٹه و قندهار و برهانپور و خاندیس و ممالک دیگر و استیصال و فرمان پذیری حکام آن ولایات و واقعات از ابتدای سال هجدهم تا نهایت سال چهل و دوم جلوس احوال پنجاه و پنج ساله اکبر و دفتر سوم که مسمی بآئین اکبری است مشتمل بر خصوصیات عقائد و ضوابط و قواعد پادشاه و چگونگی صوبجات بلاد هندوستان با قید حدود و اراضی و جمع آنها و اسامی اصناف ملازمان و بهره یابان از سرکار پادشاهی و درویشان و ریاضت کیشان آن عصر و تفصیل مزارات و بتخانه و معابد بلاد هند و ارباب نغمه و ساز و پیشه وران هنرپرداز و تعریف اوضاع و اطوار هندوستان و آئین و ادیان و عقائد و دقائق کتب و علوم هنود و الحق این کتاب متضمن فوائد بسیار است بشرط تصحیح و توضیح مطالبش با این حال حاجت بذکر احوال اکبر نیست اما بنابر انتظام سلسلهٔ ذکر سلاطین سلف سطری از خلاصهٔ واقعات عظیم القدر تسطیر در آورده منتظران وقائع و اخبار را ارمغانی سازد. در آمد القصه چون همایون پادشاه سمند زندگانی را در عرصهٔ آن جهانی جولان داد شاهزاده محمد اکبر باستیصال سکندر که از قلعه مانکوٹ برآمده بطرف لاهور آتش فتنه افروخته بود با لشکر گران در نواح پنجاب بقصبهٔ کلانور بود چون این واقعهٔ ناگزیر باو رسید بعد تقدیم مراسم تعزیت در نصف النهار روز جمعه سوم ربیع الثانی سنه نهصد و شصت و سه هجری اورنگ سلطنت را از فر قدوم خود مانند پایگی تخت جمشید درمان یام عمر اکبر پادشاه سیزده سال و هشت ماه و بیست و هشت روز بود بیرام خان خانخانان مدار الملک وکیل السلطنت گردید حل و عقد مهمات و قبض و بسط معاملات در قبضهٔ اقتدار و کف اختیار او بازگشت بعد انجام لوازم جشن جلوس برای قطع و قمع سکندر از کلانور نهضت نموده کوچ بکوچ پایان قلعه مانکوٹ رسید بنابر رسیدن برسات و دیدکه تدبیر قلعه ستانی بآسانی پیش نمیرود مراعات حال سپاه منظور فرموده انصرام این مهم چند روز موقوف داشت و از انجا معاودت نموده حدود جالندهر منزل گزیده

در بیان آمدن هیمون بقال بقصد محاربهٔ اکبر و دستگیر گردیدن او و بقتل رسیدن

چون هیمون که سپه‌سالار و مدار علیه سلطان محمد عدلی بود با ابراهیم خان سور و با سلطان محمد حاکم بنگاله و دیگر افاغنه که هر یک دعوی پادشاهی
داشتند و بر بعضی از بلاد تسلط داشت محاربات نموده ظفر یافت و در اندک مدتی کارنامها بظهور رسانیده لوای استکبار برافراشت باستماع خبر ارتحال
همایون و انتزاع سلطنت از دست اکبر و اتباع او آسان شمرده عدلی را در چنار گذاشته عازم آگره و دهلی گردید چون بآگره رسید با سکندر خان
و قیا خان گنگ و دیگر امرای پادشاهی مصاف سهلی داده آگره را متصرف گشت و از انجا بدلیری و دلاوری تمام در دهلی رسیده تردی بیگ خان
را مع دیگر امرای پادشاهی باندک جنگی از پیش روی خود برداشته گریزانید و با پنجاه هزار سوار و هزار و پانصد فیل و پنجاه و یک توپ کلان و پانصد
ضرب‌زن و دیگر توپ‌خانهٔ گران پای ثبات و استقلال در دهلی افشرد این خبر در مقام جالندهر بعرض اکبر رسید چون دانش بزرگانه با وجود
خوردسالی عنایت ایزدی داشت باستماع این خبر مهم سکندر را متوجه داشته بقصد استیصال هیمون لوای نهضت فرمود و امرای پادشاهی از اطراف
و جوانب حسب الطلب حاضر شدند تردی بیگ خان که از هیمون شکست یافته بود بساحت سهرند بملازمت رسید بیرام خان خانان که
بنابر همچشمی و چه وادی خواست درین سانحه او را سبک دانسته بتنزل خود برد و تقصیر فرار از قتال برو اثبات نموده بقتل رسانید و بعرض
اکبر رسانید که هزیمت امرا و فتح هیمون از تغافل تردی بیگ خان روی داد و کشتن او برای عبرت دیگران صلاح دولت بود اکبر بهوشیاری اقتضای
وقت اغماض فرموده چیزی برروی او نیاورد و از آنجا متوجه پیشتر گشته بعضی از عساکر منصوره بسرکردگی سکندر خان اوزبک برسم منقلا دستوری یافت
که چند کروه پیشتر میرفته باشد هیمون که از هزیمت امرا و تسخیر آگره و دهلی خیره و دلیرتر شده بود باستماع نهضت اکبر از دهلی روانه گشت و توپ‌خانه
را الغرض فرد پیشتر از خود در حوالی پانی‌پت فرستاد تا دران نواح در مکان مناسب نصب کرده آماده پیکار باشد فوج اکبر که برسم منقلا
متعین شده بود جسارت نموده توپخانه را از دست فوج هیمون انتزاع نموده بقابوی خود درآورد و این امر موجب دلشکستگی تقال و دلاوری
لشکر اقبال گردید همدرین اثنا هیمون دل قوی داشته به پانی‌پت رسید و هنگامهٔ کارزار گرم ساخت فوج منقلا باقبال پادشاهی
مستظهر گشته پای ثبات افشردند و بهادران قوی‌دل چون شیران زنجیر گسسته از طرفین داد مردانگی دادند آثار غلبه از فوج هیمون بظهور رسید
بر فوج پادشاهی شکست افتاد و اکثری راه فرار پیمودند هیمون از هودج فیل سر برآورده درصدد اجتماع فوج خود و تعاقب فراریان گردید
چون خواهش ایزدی باستیلای اکبر و اولاد او بر بلاد هندوستان رفته بود قضارا تیری از شست یکی از دلاوران مغلیه که در آنوقت پای استقلال
افشرده داشت جسته در حدقهٔ چشم هیمون نشست و از کاسهٔ سر او در گذشت او از غایت درد سر خود بر تکیه گذاشت همراهیان هودج را خالی
دیده راه فرار در کمال اضطرار پیمودند و شکست بعد از فتح بر لشکر او افتاد و عساکر پادشاهی که مغلوب گشته سراسیمه حال بود بمشاهدهٔ این عطیهٔ غیبی
عطف عنان نموده بتاراج اسباب و اسلحه و اسپ و فیل لشکر غنیم پرداخت ناگهان شاه قلی خان نزدیک فیلی که بران هیمون پنهان
افتاده بود رسیده خواست که فیلبان را کشته فیل را که با ساز نقره بود بدست آرد فیلبان از بیم جان امان طلبیده هیمون را در حوضه
فیل نشان داد شاه قلیخان ازین بشارت شادمان شده فیلبان را همراه نموده آن فیل را با فیلان دیگر گرفته روانهٔ حضور گردید
رایات خاص اکبری از سواد کرنال کوچ فرموده هنوز به لشکر منقلا نه پیوسته بود که نوید فتح و ظفر بعرض رسید و بعد از زمانی
شاه قلیخان هیمون را دست بگردن بسته حاضر آورد هیمون بنابر فتحهای متواتره که بر افواج و رؤسای افاغنه یافته بود
نهایت خیرگی و دلیری داشت و بیباکیها میگفت که هرگاه بر چنین لشکرهای بیکران افغان ظفر یافتم این پادشاه
خردسال با این قلت لشکر کجا تاب مقاومت تواند آورد و نخوت او باعث زوال دولت او گشت بعد آمدنش در حضور هرچند
ازو سخن پرسیدند جواب دادن نتوانست بعضی از امرا التماس نمودند که پادشاه بدست خود بعقیدهٔ آنها بقصد غزا و نتیجهٔ ثواب
آن شمشیری بر او اندازد اکبر جواب داد که تیغ بخون اسیری آلودن از آئین مروت نیست بیرام خان پاس

رضی پادشاه گردد بعرض رسانید بیت چه حاجت تیغ شاهی را بخون هرکس آلودن ٭ تو بنشین و اشارت کن بچشمی یا بابروی این بگفت و بیش دستی نمود بصمصام خون آشام تن او را از بار سر سبک ساخت سر او بکابل و تنش بدهلی فرستاده بر دار کشیدند بعد از قتل هیمون باستقبال روانه شده در دار الملک دهلی نزول اقبال فرمود و جشن شادمانی ترتیب داده بر سریر جهانبانی تجدیداً جلوس کرده در فراهم آوردن پراگندگیهای امور سلطنت تقید ورزید سواد اعظم هندوستان از فروغ معدلت شاهی رونقی تازه پذیرفت امرائی که مصدر تردداتی نمایان و محاربات شایان شده بودند بخطاب لائق و جاگیر مناسب سرفراز گشته برای انتظام اطراف ممالک دستوری یافتند مولانا ناصر الملک عرف پیر خان بضبط ولایت میوات متعین گشته پدر هیمون را که پیر هشتاد ساله بود از قصبه ریواری مسکن او بدست آورده رهنمائی دین اسلام کرد او جواب داد که هشتاد سال عمر گرانمایه درین کیش بسر برده بآئین خود آفریدگار را پرستش نموده ام اکنون در می بیش نیست چگونه ترک دین خود نموده اختیار دین دیگر نمایم ناصر الملک جواب آن بزبان شمشیر داده بیچاره را از هم گذرانید٭

دربیان فتح مانکوٹ و اخراج سلطان سکندر و انقطاع سررشته افغانان

چون بعرض اکبر رسید که سلطان سکندر از کوهستان برآمده در پنجاب شروع بشورش و تحصیل مال بعض پرگنات نموده دران دیار فتنه برپاست قلع و قمع او ضرور دانسته از دار الملک دهلی بسمت پنجاب نهضت نمود بعد قطع مراحل در قصبه دمهیری که اکنون منورپور مشهور است نزول اجلال نمود راجه رام چند مرزبان نگرکوٹ و دیگر راجها و رایان کوهستان بملازمت رسیده کمر خدمت بربستند دران وقت اکبر از کتاب جناب حافظ شیراز رحمه الله تعالی تفاؤل نمود این بیت برآمد بیت سکندر را نمی بخشند آبی ٭ بزور و زر میسر نیست این کار ٭ ازین بشارت خوشوقت شد و متوجه پیشتر شده پایان قلعه مانکوٹ که سلطان سکندر درون آن متحصن بود نزول نموده محاصره فرمود جنگ تفنگ بمیان آمد سلطان سکندر باستماع خبر کشته شدن هیمون بقال و فتح عساکر اقبال آگسته خاطر و شکسته بال بود درینولا شنید که عدلی که در نواحی چنارگڈه اقامت داشت خضر خان ولد سلطان محمد خان سور سکه و خطبه بنام خود کرده سلطان بهادر خطاب خود مقرر نموده بانتقام خون پدر خویش که در جنگ هیمون کشته شده بود با عدلی جنگ کرده غالب آمد و عدلی در رزمگاه کشته شد سکندر با دراک چنین اخبار افاغنه را عاری از اقبال شمرده بی دست و پا گردید و عنان جرأت از دست داده زبان عجز و انکسار برگشوده داستد عا نمود که یکی از بندهای درگاه والاجاه دست گرفته مرا در حضور رساند حسب الالتماس او میر شمس الدین محمد اتکه خان و مولانا ناصر الملک برای اطمینان خاطر او در آوردنش در حضور رخصت یافتند سکندر فرستاده ها را باعزاز دریافته التماس نمود که مصدر تقصیرات عظیمه شده ام روی آن ندارم که در حضور رسیده عذرخواهی نمایم بالفعل پسر خود را بعتبه فلک رتبه میفرستم بعد چندگاه خود هم بجناب والا رسیده ناصیه سای عبودیت خواهم شد التماس او در حضور باجابت مقرون گشت و حکم شد که سکندر بطرف پٹنه رفته آن ولایت را از افغانان برآورده متصرف شود و پسرش در حضور والا رسیده خدمت بجا آرد سلطان سکندر پسر خود را بدرگاه فرستاده بسمت پٹنه رفت و بعد دو سال در همان حدود مسافر ملک نیستی گردید و در شروع سال دوم از جلوس فتح قلعه مانکوٹ و اخراج سکندر و اطفای شوب فتن مالک پنجاب صورت گرفت۔

دربیان بی اعتدالی های بیرام خان و انجام عمر و اقبال او

چون اکبر پادشاه بتقاضای عمر در امور جهانبانی کمتر اشتغال می ورزید و سرانجام مهمات مالی و ملکی به بیرام خان خانخانان از عهد همایون پادشاه مفوض بود و اقتدار و شوکت خان خانان از مرتبه نوکری و درجه وکالت و امیر الامرائی درگذشته دست تصرف

او بر جمیع کارخانجات و تمامی معاملات متوجه قومی گشت که بالاتر ازان متصور نیست هستی و دولت و اقتدار زیر آورده مثل پیر محمد خان
کسے را مغلوب و مسلوب العقل گردانید و بعضے امور نالائقه ازو بظهور پیوست از جمله آنکه باقتضای شیم شریکی مناصب عالیه جاگیرهای
آبادان سیر حاصل برای رفقای خود گرفته با بندهای پادشاهی سلوک هائے ناپسندیده می نمود و اکبر را خرد سال تصور نموده غلبه
ظفر بر مخالفان و نظم امور جهانبانی بزور عقل و بازوے خود میدانست از گستاخیهائے وے یکے بارے عظیمه او آنکه تردی بیگ خان
را که از امرائے کبار بود بے حکم اکبر بقتل رسانید و مصاحب بیگ را که از ملازمان والا بود نیز بے اطلاع اکبر کشت و مولانا ناصر الملک
را که از وابستگان او بود و بنا بر خدمات پسندیده مورد عنایات اکبر گشته مقبول بارگاه بود معزول المنصب کرده روانه کعبة الله گردانید. همچنین با اکثر
مخلصان اکبرے درشت پیش می آمد و روزے فیلی از فیلخانه سرکار والا بے اختیار فیلبان به فیل بیرام خان درید و فیلبان او را
کشت خان مراعات ادب ملحوظ نداشته فیلبان پادشاهی را بقتل رسانید و نیز روزے بیرام خان در کشتی نشسته سیر دریای جمنا مینمود
یکے از فیلهای سرکار والا در جوش و خروش مستی بدریا در آمد و سرکشی آغاز کرد و چون کشتی نزدیک رسید فیل بجانب کشتی دوید اگرچه
فیلبان آن فیل را بزور نگاهداشت اما بیرام خان از این حرکت واهمه از طرف اکبر بهم رسید و آزرده خاطر گشت اکبر باستماع
این احوال فیلبان را بسته نزد خانخانان فرستاد و اظهار عنایات بسیار فرمود چون ایام ادبار او نزدیک رسیده بود پاس ادب
نداشته را از دست داده فیلبان بیگناه را بناحق کشت و ازین قبیل اکثر ازو مصدر بے ادبیها گردید از سنوح چنین امور غیر مستحسن
مزاج اکبر بیما شفقت و ترک مدارا نموده در تدبیر مدافعه افتاد و بعد اندک زمانے با چندے از امرا بهانه شکار از آگره برآمده در دهلی
رسید و شهاب الدین احمد خان صوبه دار دهلی این راز سربسته در میان آورد و فرامین مطاعه بامرائے که در اطراف بودند اصدار
یافت متضمن آنکه خاطر اقدس از بیرام خان متغیر گشته تمشیت امور سلطنت بر ذمت همت خود گرفته ایم هر کس اراده بندگے
دارد بدرگاه آمده حاضر شود و میر شمس الدین محمد خان اتکه را از سهرند طلب داشته علم و نقاره و تمن طوغ و منصب بیرام خان باو مرحمت
فرمود اکثر امرا از اطراف آمده حاضر شدند و امرائیکه نزد بیرام خان بودند نیز ازو جدا شده در حضور رسیدند بیرام خان باستماع این خبر
عجز و نیاز بسیار و معاذیر بیشمار نوشت اکبر جواب داد آمدن او در حضور مناسب نیست بهتر آنکه روانه مکه معظمه شود و بعد ازان که مراجعت
نماید مورد الطاف خواهد شد بیرام خان چون رخصت سفر حجاز یافت از آگره برآمد و بعد رسیدن در میوات پسر سلطان سکندر افغان
و غازیخان سور را که با او بودند مرخص کرد گویند که وقت رخصت ایمائے کرد که در ممالک محروسه خلل اندازند و خود اراده پنجاب
نمود اکبر باستماع این خبر فرمانے متضمن مواعظ پسندیده اصدار فرمود بیرام خان باغوائے فتنه پردازان و حب جاه و توقع
نخوت اقتدار که داشت در بیکانیر رفت و چندگاه پیش رائے کلیان مل زمیندار آنجا آسوده بسمت پنجاب روے آورد و پرده
از روے کار برداشته بغی صریح ورزیده بنای هنگامه و تمرد در پنجاب رسید اکبر میر شمس الدین محمد خان اتکه را با امرائے دیگر بدفعه
او تعیین فرمود و خود نیز در پے او از دهلی نهضت نمود اتکه خان گرم و چست شتافته در رسید و در میان دریائے ستلج و بیاه در حوالے
موضع گوناچور تابع پرگنه داروک تلاقی عسکرین اتفاق افتاده محاربه عظیم روے داد بیرام خان غالب آمده بر لشکر پادشاهی حمله
آورد چون زمین شالی زار و گل ولاے بسیار بود پاے لشکر بیرام خان در گل فرو رفت و لشکریان اتکه خان حال مخالفان بدین منوال
دیده اکثرے را به تیر دوختند و بسیارے را علف تیغ بیدریغ نمودند و برخے را اسیر گرفتند بیرام خان بمشاهده این احوال تاب نیاورده
منهزم گشت و در پناه راجه گنیش زمیندار دامارپور که در کوه سوالک واقعست رفته در تلواره اقامت ورزید خبر این فتح در منزل
سهرند بعرض اکبر رسید پادشاه بعد ادراک این نوید بلاهور تشریف برده بعد چند روز ازانجا مراجعت نمود و در حوالے تلواره نزول

اقبال فرمود کو ببیان ہجوم آورده بعد جنگ بسیار رو بهزیمت نهادند بیرام خان چون صورت ادبار در آئینۂ احوال خود مشاهده کرد عذر تقصیرات و ندامت بسیار بحضور پادشاه معروض داشت داسته عالمنود که معتمدے از حضور آید و دست مرا گرفته بآستان والا حاضر سازد والا مولانا عبدالله سلطانپورے المشهور بمخدوم الملک بعد آن منعم خان متعین شدند فرستاده ها بانواع دلاسا و دلدهی بیرام خان را آورده رو پاک در گردن انداخته حاضر کردند او بحضور رسیده گریهٔ بسیار کرد و اکبر از روے عنایت رو پاک از گردنش دور نموده بدستور سابق حکم نشستن کرد و در آخر مجلس بخوشنودے رخصت سفر حجاز داد بعد اتمام این مهم رایات عالی متوجه دهلی و بیرام خان روانه مکه معظمه گردید این مقدمه در سال ششم جلوس روی داد القصه بیرام خان بعد قطع مسافت در شهر پٹن از مضافات احمد آباد گجرات رسیده روزے چند بنابر رفع ماندگی مقام نمود مبارک خان نامے افغان لوحانی که پدرش در جنگ ماچهی واڑه که افغانان را با بیرام خان در رفاقت همایون پادشاه روی داده بود کشته شده نزد موسیٰ خان حاکم آنجا قیام داشت بانتقام خون پدر خود قصد بیرام خان بخاطر آورد اتفاقاً روزے بیرام خان بسیر کولابے بزرگ که درمیان آن نشیمنی بود بکشتے نشسته رفت هنگام مراجعت چون از کشتی بر آمد مبارک خان مذکور با چهل افغان دیگر رسیده چنان نمود که بقصد ملاقات میرود همین که نزدیک رسید چنان جمدهر بر پشت بیرام خان زد که از سینه بر آمد دیگرے شمشیر زده کارش تمام کرد جمعی از فقرا قالب خونین او را که درجهٔ شهادت یافته بود برداشته در جوار مقبرهٔ شیخ نظام الدین بخاک سپردند بعد از آن استخوانش بمشهد مقدس رسید شاعری این رباعی در تاریخ شهادت او گفته رباعے

بیرام بطوف کعبه چون بست احرام ؛ در رسیده بکعبه کار او گشت تمام ؛ تاریخ وفات او بجستم از عقل ؛ گفتا که شهید شد محمد بیرام ؛ میرزا عبدالرحیم پسر بیرام خان که سه ساله بود در حضور اقدس رسیده مورد الطاف گشت اکبر دست نوازش بر فرق او گذاشته بخطاب میرزا خانی می خواند چون بسن رشد و تمیز رسید و مصدر خدمات پسندیده گردید بخطاب فرزند برخوردار خان خانان سپه سالار و منصب پنج هزاری که در آن زمان زیاده از آن منصب و خطاب نبود سر عزت برافراخت چنانچه فتح ولایت گجرات و ٹھٹه و دکن او کرده بعد فوت راجه تودرمل نظم و نسق امور وزارت اعلیٰ باو تعلق یافت و خان خانانی که بموزونی و لطافت طبع و همت عالی و شجاعت فطری وجود های نمایان در هندوستان شهرت دارد همین خانخانان است القصه چون بیرام خان از میان رفت اکبر بنفس خود در سر انجام مهام سلطنت و جهانداری و قلع و قمع مخالفان و اعادے متوجه شد ؛

دربیان تسخیر ولایت مالوه

چون باز بهادر ولد شجاعت خان المشهور بشجاع دل خان افغان که از امرائے شیر شاہ بود در ولایت مالوه حکومت باستقلال داشت از مستے مے و جوانے و مستلذات نفسانے در صحبت زنان و مجالست نسوان بسر بردے و بسیارے از اناث صاحب جمال و دلبران بانغج و دلال فراهم آورده اوقات در مشتهیات نفس گذرانیدے از جمله آنها روپ متی نام معشوقه داشت که از آوازهٔ حسن نغمه و جمال عالم بالامال بود و نظم بخنده از ثریا نور میریخت ؛ نمک از خندهٔ پر شور میریخت ؛ بگلزار رخش از مشک داغے ؛ گرفته آشیان زاغے بباغے ؛ بکحل نرگسش از سرمهٔ ناز ؛ زده مژگان او بر جگرها ناوک انداز ؛ دو لعلش از تبسم در شکر ریز ؛ دهانش در تکلم شکر آمیز ؛ بزیر چرخ کس پیدا نگردد ؛ که رویش بیند و شیدا نگردد ؛ بدو ماهوشان در نقد دل و جان در محبتش فدا کرده گرفتار دام عشق او گشته بود نقشهای بے نظیر در سرود که بزبان هندوے بنسبت نام خود روپ متی رائیجاے آورده شبان روز باستماع نغمه و سرود اوقات عزیز را ضایع مینمود و در شرب مدام صبح و شام گذرانیده روز از شب نمے شناخت و اوقات حیات را بنا بالیست مصروف میساخت بیت

بنامے دولت خود آن کسے را ب کند ؛ که شام مے خورد و صبحگاه خواب کند ؛ چون بد مستے هاے او پراگندگیهاے ولایت

عرض اکبر رسید عساکر منصوره بسر کردگی ادهم خان بنابر استیصال آن بدمآل و تسخیر ولایت مالوه متعین فرمود و ادهم خان بعد طی مراحل در حوالی شهر سارنگپور که دارالایالهٔ او بود رسید. باز بهادر که بغفلت و بدمستی زندگانی میکرد وقتی مطلع گردید که جیوش فیروزی شهراد را احاطه کرد بناچار صفوف آراسته آمادهٔ پیکار گردید و باندک زد و خورد راه فرار گرفت ادهم خان بعد هزیمت او بشهر در آمده بفراهم آوردن خزاین و دفاین گرم گردید خصوص در بهم رسانیدن زنان سراپرده در قاصه گرم تر گشت بعد ضبط نقد و جنس و بدست آوردن اکثر زنان کسان را بجست و جوی روپ متی برگماشت چون باز بهادر در هنگام انهزام کسان خود را برای قتل زنهای محبوبهٔ خود برسم هندوستان که در پایان حوادث عظیم عورات را به تیغ بیدریغ میگذرانند و آنرا جوهری نامند فرستاده بود و آن سنگین دلان ولیوترا اکثر پری پیکران را از هم گذرانیده خون بیگناهان چندی را بخاک ریخته بودند و نوبت بقتل روپ متی رسید و ظلمهٔ بیباک زخمی چند باو هم زده هنوز کارش تمام نکرده بودند که لشکر منصور در رسید و آنها را آن قدر فرصت نشد که کار روپ متی باتمام رسانند او را هم پیش ادهم خان حاضر آوردند آن نخچیر کار التماس نمود که زخمهای کاری دارم بالفعل مرا در خانهٔ شخصی نگاه دارند بعد به شدن بخدمت حاضر میتوانم شد ادهم خان او را در خانهٔ شیخ عزنام درویشی که بتقوی در آن دیار مشهور بود گذاشت روپ متی در عورات در ویش بسر برده معالجهٔ خود نمود تا آنکه به شد لیکن زخم فراق باز بهادر که در دلش بود به نمی شد مصرع زخم هجران نشود به زمداوای حکیم ؛ ادهم خان از غایت شوق پیوسته خبر او میگرفت چون روپ متی صحت یافته غسل نمود و جای عذری نماند التماس مشک و عنبر و کافور و دیگر خوشبوییهای نمود تا خود را آراسته و تعطیر کرده بخدمت شتابد ادهم خان که فریفتهٔ او بود فی الفور با خوشبوییهای مطلوبه کافور را هم چون خواسته بود فرستاد او در ادای حقوق عشق باز بهادر یک کف دست کافور خورده و چادر بر سر کشیده چنان خوابید که دیگر بیدار نگردید ابیات زن ز آتش عشق بیش سوزد ؛ خاشاک ضعیف پیش سوزد

خوش آنکه براه عشق جان داد ؛ عشق است که جان باو توان داد

ذکر احوال سلاطین مالوه

بر متصدان اخبار پوشیده نماند که بلاد مالوه ملکیست وسیع و ولایتیست فراخ و آباد و همه وقت حکام ذوی شأن در آن دیار بوده اند و راجهای کبار و رایان نامدار مثل راجه بکرماجیت و راجه بهوج و امثال ذلک که تا حال حکایات عجیبه و صفات حمیده آنها بر زبان عالمیان جاریست بحکومت آن ولایت نام و نشان شایان گذاشته اند و از زمان سلطان محمود غزنوی ظهور اسلام در آن دیار شده از سلاطین دهلی سلطان غیاث الدین بلبن بران استیلا یافته از آن زمان در تصرف سلاطین دهلی در آمده چون سلطان محمد شاه بن سلطان فیروز شاه جمعی باکر در ایام او بارش رفاقت و همراهی کرده بودند بعد جلوس بر اورنگ جهانبانی رعایت کرده چهار کس را حیات ولایت داد و آن چهار کس بسلطنت رسیدند اعظم همایون ظفر خان بگجرات و خضر خان بملتان و دیبال پور و خواجه سرور خواجه جهان که خطاب سلطان الشرق یافته بود بجونپور و دلاور خان بمالوه از ابتدای سنه هفتصد و نود و شش هجری دلاور خان بحکومت مالوه قیام داشت چون سلطان محمد شاه رحلت نمود و در هندوستان هرج و مرج روی داد و هر یکی از امرا بهر ناحیت لوای حکومت برافراشت دلاور خان نیز از والی دهلی انحراف ورزیده و بطریق سلاطین ملک داری خود نمود مدت حکومت او بیست و پنج سال سلطان هوشنگ بن دلاور خان سیزده سال سلطان محمود بن سلطان هوشنگ یکسال و چند ماه سلطان محمود خلجی امیر الامرای سلطان هوشنگ شاه بود و خواهر او در حبالهٔ نکاح سلطان محمود سلطان را از ساغر زهر دهانیده بر مسند حکومت تمکن یافت و تمام ولایت بوندی را از تصرف برگرفت ایام حکومت او سی و دو سال سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود خلجی سی سال سلطان ناصر الدین بن سلطان غیاث الدین چهار سال و چهار ماه و سه روز سلطان محمود بن سلطان ناصر الدین بیست و دو سال و دو ماه سلطان بهادر شاه

والی گجرات سلطان محمود را در معرکه کشته ولایت مالوه بتصرف خود درآورد ایام حکومت او شش سال ملوقادرشاه از امرای کبار سلاطین آن دیار بود بعد فوت سلطان بهادرشاه چون ولایت مالوه فرمانروائی نداشت غالب آمده سکه و خطبه بنام خود کرد در زمانیکه نصیرالدین محمد همایون پادشاه بطرف مالوه نهضت فرمود شیرشاه دران ایام که آغاز خروج او بود به ملوقادرشاه نوشت که بطرف آگره خلل انداز دو مهر بر روی نامه نموده و نیز جواب آنرا نوشته مهر بر روی جواب زد شیرشاه بنجهت بر آشفت و بعد استیلا بر سلطنت بملازمت او برخاست قادرشاه تاب مقاومت نیاورده ملاقات کرد عوض مالوه ولایت لکهنوتی باو مقرر گشت روزی از منزل خود سوار شده بملاقات میرفت جمعی از مغل که در موزک بدست کسان شیرشاه اسیر شده بودند به تعمیر گوالیار بیلداری میکردند قادرشاه ترسید که مبادا شیرشاه با من همچنین سلوک کند ازین هراس گریخته بدر رفت ایام حکومت او شش سال و پنج ماه شجاعت خان عرف شجاول خان افغان نائب شیرشاه دوازده سال و یک ماه بازبهادر عرف بازید خان بن شجاعت خان ده سال و دو ماه و بیست و سه روز از ابتدای سنه هشتصد و نود و شش تا نهایت سنه نهصد و شصت و هفت هجری مدت یک صد و هفتاد و یک سال حکومت ولایت مالوه از تبعیت سلاطین دهلی بیرون ماند اما درین مدت اکثر اشخاص اغلب زمان اصالة و برخی در بعض احیان وکالة دران ولایت حکومت کردند چون ادهم خان کامیاب فتح و فیروزی گشت و خزاین فراوان با چنین ولایت وسیع بدست او افتاد مغرور گشته سر از اطاعت بادشاهی برتافت و انچه از نقد و جنس و فیل خانه و توپخانه و زنهای بازبهادر بدست آورد همه را متصرف گشته از انجمله چیزی بدرگاه والا ارسال نداشت و حق نعمت پروری را بر طاق نسیان نهاده راه پیمای بغی و انحراف گردید لاجرم پادشاه خود متوجه مالوه شد و نزدیک قلعه کاکرون که تا آن زمان مفتوح نشده بود رسیده در طرفة العین آن قلعه را بتسخیر درآورده متوجه پیشتر گردید ادهم خان که از نهضت موکب والا بی خبر بقصد تسخیر قلعه مذکور از شهر سارنگپور برآمده بود ناگاه طلیعه رایات اکبری بنظرش درآمد و حیاله تنها پیشتر رفته از اسپ فرود آمد و بشرف پای بوس مشرف گشت اکبر در سارنگپور نزول اقبال فرموده شب در منزل ادهم خان بسر برد او لوازم پیشکش و نیاز بتقدیم رسانید روزی چند درانجا اقامت ورزیده بعد جمعیت خاطر از نظم و نسق آن ولایت ادهم خان را بدستور سابق بحال داشته معاودت بمستقر الخلافة آگره فرمود بعد چندی عبدالله خان بحکومت آنولایت متعین گردید ادهم خان در حضور رسید چون مست باده دولت و جوانی و مدهوش می نادانی بود روزی در محل دیوان عام پادشاهی با شمس الدین محمد خان اتکه گفتگو کرده او را بقتل رسانید و بقصد پادشاه عازم حرم سرا گردید پادشاه در استراحت بود از شور و غوغا بیدار گشته بیرون می آمد در راه ادهم خان روبرو شد تیغ برهنه خون آلوده در دست داشت اکبر از تفرس دریافته بانگ بروی زد و گفت ای بچه لاده اتکه ما را چرا کشتی و چنان مشتی بر سرش زد که او بیهوش افتاد حاضران بموجب حکم آن بیباک را بسته از کنگره قلعه بزیر انداختند او در دم قالب تهی کرد

دربیان تسخیر ولایت گکهران

این ولایت مابین دریای سند و بهت واقعست مرزبانان آنجا از قدیم جماعه بطور خود بوده گاهی اطاعت فرمانروایان دهلی نکرده بودند در بعضی از سیر نوشته اند که آن ولایت از قدیم داخل کشمیر بود سلطان محمود غزنوی به تسخیر درآورده یکی از امرای خویش که از نژاد کیان گکهر نام داشت سپرد از ان زمان نسل او بگکهران معروف و بران ملک قابض بوده حکومت باستقلال میکردند شیرشاه و اسلام شاه مدتی به تسخیر آن ولایت کوشیدند و قلعه رهتاس نام بر سرحد احداث کردند تا جماعه گکهران عاجز شده مطیع شوند اصلا کاری از پیش نرفت و مصالحه درمیان آمد سلطان سارنگ حاکم آنجا مع پسر خود کمال خان باراده ملاقات پیش اسلام شاه آمد او هر دو را دستگیر کرده بقلعه گوالیار فرستاد سلطان آدم برادر سلطان سارنگ بر مسند حکومت نشسته متوا

جنگ هاے مردانه نمود و بزور شجاعت ولایت خود نگاهداشت و اسلام شاه بے نیل مقصود برگشت نوبتی اسلام شاه فرمان داد که زندان خانه گوالیار را که واک کرده و از باروت انباشته آتش زنند فرمان پذیران حسب الامر عمل آوردند سلطان سارنگ با تمامی زندانیان در آتش باروت پریده بعالم نیستی شتافت و بحفظ الهی کمال خان پسر سلطان سارنگ در گوشهٔ زندان خانه از چنان بلای بی زینهار سلامت ماند بعد انقطاع رشتهٔ دولت افغانان کمال خان از قلعهٔ گوالیار خلاص یافته شامل ملازمان درگاه اکبرے گردید در جنگ هیمون و دیگر محاربات تردد نمایان کرده مورد الطاف پادشاهی گشت چون پادشاه را بحال خود متوجه یافت استدعاے ولایت موروثے خویش نمود فرمان والا بنام سلطان آدم صادر گشت که چون او در دستگیر کردن کامران میرزا بحضور همایون پادشاه جنت آرامگاه نیکو خدمتی بظهور رسانیده و دم اطاعت اینجانبان میزند بنابرین از روے فضل و کرم نصف ولایت بر وی مسلم داشته شد باید که نصف ولایت بعهدهٔ کمال خان که نیز وارث آن ملک است و خدمات شایسته بجا آورده واگذارد سلطان آدم بمقتضاے برگشتگی بخت سر از حکم برتافته بموجب فرمان عالیشان تعجیل نیا در ولهذا امیر محمد خان بهادر کلان اتکه خان و دیگر امرا متعین پنجاب باستیصال سلطان آدم و اعانت کمال خان مامور شدند سلطان آدم قدم جرأت از اندازهٔ خود بیرون نهاده تا قصبهٔ هیلان این طرف آب بهت رسیده و بعساکر پادشاه جنگ کرده منهزم گشت امیر محمد خان متعاقب او رفت و تمام آن ولایت را بالضبط خود در آورده داخل ممالک محروسه خود نمود اکبر از روے عنایت تمام آن ملک بکمال خان مرحمت فرمود و سلطان آدم اخراج یافت

در بیان رسیدن زخم تیر باکبر پادشاه

روزے پادشاه بزیارت روضهٔ شاه نظام الدین معروف باولیا تشریف برده هنگام مراجعت چون بچوک رسیدکی از خون گرفتار در کمین گاه بوده تیرے بسوے او انداخت و بر کتف راست رسیده قریب یک وجب فرو نشست غریو از نهاد حاضران برخاست آن بی باک را دستگیر کرده حاضر آوردند مردم در پے تفحص شدند حکم شد که تفتیش نکنند مبادا این بیچاره مردم را ناحق در بلا اندازد و جهانرا از لوث هستی او زود پاک سازند بموجب فرمان همان دم او را بقتل رسانیدند و اکبر با وجود چنین زخم منکر همان طور بتمکین و قرار اسپ سوار بدولتخانه آمده معالجه پرداخت و در عرض هفت روز زخم اندمال یافت بعد از آن ظاهر گشت که آن کس فتلق نام غلام شرف الدین حسین میرزا بود و تیر باکبر براے آن زد که میرزاے مذکور او را از عداوت بقصد پادشاه فرستاده بود؛

در بیان کشته شدن شاه ابو المعالی

او در زمان همایون پادشاه بوسیله جمال ظاهرے از مقربان درگاه شده بود و خود را از فرزندان پادشاه مے شمرد اگرچه حسن صورت داشت اما بد خو و بد سیر بود بیت چه حیف باشد که نکوروے نکوخو نبود ؛ رنگ آن گل بچه ارزد که در او بو نبود ؛ وقتیکه در خطهٔ کلانور سریر جهانبانی بوجود اکبر پادشاه زیب و زینت یافت جمیع امرا در مجمع جشن حاضر شدند ابو المعالی بعضے سخنان دور از کار بر زبان آورده از آمدن حضور عذر خواست بیرام خان خانخانان مهر صورت او را اسماداوه طلبیداشت و در همان انجمن بموجب حکم محبوس گشته بلاهور رفت از غفلت کوتوال قلعه از لاهور گریخته بعد مدت باز دستگیر گردید و در قلعه بیانه زندانے بود زمانیکه بیرام خان رو گردان شده دوران نواحے رسید او را با زندانیان دیگر سر داد او بمکه رفته بعد چند سال باز بهندوستان آمده گرد شورش بر انگیخت چون کارے پیش بردن نتوانست در کابل رفته ماه جوجک بیگم والدهٔ محمد حکیم میرزا را بافسون و فسانه بطرف خود کشیده و دختر او را که همشیرهٔ میرزا بود در عقد نکاح خود در آورده در کابل مدار علیهٔ جمیع کار گشت و مردم را نجو دگر دیده وقت قابو بیگم را بقتل رسانید و دم استقلال زده بر دایم اکثر امراے بیگم را بجهان خانهٔ عدم فرستاد میرزا سلیمان حاکم بدخشان بر حقیقت حال واقف شده بر وفق استدعاے محمد حکیم میرزا

بکابل لشکر کشید از ین طرف شاه ابوالمعالی فوج آراسته بقصد پیکار روانه گردید در کنار آب غوربند دو لشکر بهم پیوسته آماده کارزار شدند محمد حکیم میرزا که از دنیا بیت تنگ بود در مین جنگ خود را جلد ریز بمیرزا سلیمان رسانید شاه ابوالمعالی از مشاهدهٔ این حال سراسیمه شده رو بفرار نهاد و به بدخشان تعاقب کرده در موضع چاریکاران رسیده دستگیر نمودند میرزا سلیمان بعد فتح در کابل رسیده بعضی از محال کابل بامرای خود جاگیر داد و صبیه رضیه خود را در حبالهٔ محمد حکیم میرزا در آورده معاودت به بدخشان نمود شاه ابوالمعالی را زنجیر کرده نزد میرزا فرستاد تا انجا که او حق نعمت فراموش کرده مصدر امور ناشایسته شده بود میرزا او را بقصاص خون والدهٔ خود بحلق کشید بیت

نه هرگز شنیدیم در عمر خویش ❊ که بد مرد را نیکی آید به پیش ❊

دربیان تسخیر ولایت گرکه آنرا گوندوانه گویند

قبل ازین هیچکس از خواقین اسلام بران دست نیافته و سم خیول سلاطین مسلمین دران دیار نرسید، در ینولا چون راجه دلیپ حاکم آنجا فوت شد بر آن پسر بنجبالا او قائم مقام گردید رانی درگاوتی والدهٔ او بسبب خردسالگی پسر حکومت آن ولایت میکرد و آن عورت در شجاعت و فراست یکتا بود و هنگام کارزار مردانه وار کارنامه بظهور رسانده بود در شکارگاه شیر را برخاک هلاک انداختی و بار عام داده امور حکومت را بآئین مردان عالی فطرت صورت انجام دادی و در لوازم ملکداری و مراسم سرداری تدابیر صائبه بجا آوردی چون حقیقت آن ولایت بعرض اکبر رسید آصفخان و عبدالمجید وزیرخان برادرش از اولاد شیخ زین الدین خوافی که امیر تیمور با و اعتقاد تمام داشت به تسخیر آن ملک متعین شدند آنها در انجا رسیده صفوف مصاف آراستند رانی درگاوتی مسلح گشته فیل سوار در معرکه آمد و جنگ مردانه نموده از دست خود تیر و تفنگ زده بسیاری را کشت و کارهای نمایان بظهور رسانید بالآخر آصفخان غالب آمده فیروزمند گردید و لشکریان رانی اکثری کشته و خسته شدند و بقیة السیف بیابان گرد وادی هزیمت گشتند رانی احوال خویش بدین منوال دیده بنر نار داری که بر فیل او بجای فیلبان نشسته بود گفت که از خنجر آبدار کار مرا تمام کن او جواب داد که از من بر مخدومهٔ خود جرأت نمی تواند شد آن عورت که همت مردانه داشت بر زبان آورد که مردن به نیکنامی به از زیستن بعار است این را بگفت و بدست خود بخنجر بران کار خود تمام ساخت و آن ولایت بشمشیر همت آصفخان و وزیرخان همه مسخر گشت، صد و یک صندوق اشرفی طلا سوای زر سفید و نقره آلات و طلا آلات و اقسام هیاکل و تماثیل و اقسام طلا و دیگر انواع اجناس بیرون از حد شمار و قیاس و هزار فیل نامی بضبط در آمد آصفخان همه را بتصرف خود در آورده چیزی ازانجمله بدرگاه اکبر فرستاد و از ظفر یافتن بر چنین ملک وسیع و بدست آمدن اینقدر دولت مغرور گشته بغی ورزید آخر کار چار و ناچار بدرگاه والا رسیده در مهم چیتور و دیگر مهمات مصدر خدمات شایسته گشت و آن ولایت بتصرف اولیای دولت در آمد ❊

دربیان تعمیر قلعه اکبرآباد

در سال دهم جلوس والا مطابق سنه نهصد و هفتاد و سه هجری اساس نهاده آمد هر روز چهار هزار استادکار از سنگ تراش و معمار و آهنگر و نجار و مزدوران بکار پرداخته بعرض سی درعه بر آوردند و بنیاد آن از آب درگذشت و ارتفاع بشصت درعه رسید تا سر کنگره از سنگ تراشیده بنا نهاده اند همچنین بنایان چابکدست و خاراتراشان قوی پنجه و آهنگران و نجاران عمارات دلکشا و منازل فرح افزا درون دولتخانه والا برتب برآراستند نقاشان جادوکار و مصوران سحرطراز در تصویر گلها و غیره تماثیل ید بیضا نموده گویا نگارخانه چین و گلزار بهشت آئین بروی کار آوردند در عرض هشت سال قلعه متین و شهری عظیم صورت نمایش یافته باکبرآباد موسوم گردید این شهر در وسط ممالک محروسهٔ هند واقعست و آب و هوای او خوش و سیر دریا دلکش ❊

دربیان قتل علی قلی خان و بهادر خان

در زمانیکه غفران پناه همایون پادشاه از عراق معاودت فرمود از جمله لشکرهای عراق که شاه طهماسپ بکمک و امداد متعین فرموده حیدر سلطان
مع هر دو پسر خود علی قلیخان و بهادر خان نیز بود حیدر سلطان بعد فتح قندهار در وقت هزیمت همایون از کامران میرزا در اثنای راه برحمت
حق پیوست علی قلی و بهادر پسران او در رکاب همایون بوده مصدر خدمات پسندیده شدند و خطاب خانی یافتند بعد رحلت همایون چون اورنگ
سلطنت بجلوس اکبر رفعت پذیر گشت و هیمون بقال و دیگر مخالفان بآن مستاصل شدند علی قلیخان بخطاب خان زمانے سرفرازی یافت
و سرکار سنبهل بجاگیر او مقرر گشت باقتضای شجاعتے که داشت بزور شمشیر از سنبهل تا اوده بتصرف خود در آورد و بهادر خان برادرش نیز خدمات
شایسته بجا آورده وکیل السلطنة و مدار المالک گردید خانزمان بمصاحبت سفها و طیبان و غرور شجاعت سر از اطاعت پادشاهی بر تافت و آثار
بغی و نافرمانے از وے بروز نموده بعض اموریکه خلاف مرضی پادشاه بوده بظهور میرسید از جمله آنکه شاهم بیگ نام ساربان پسری که حسن صورت داشت
و در سلک قورچیان همایون پادشاه منسلک بود و خانزمان با او تعلق خاطر بهم رسانید و بعد رحلت همایون او را بملازمت خود بسوی خود کشید
و شفتگی بسیار ظاهر ساخته کار بجائے رسانید که پیش او کورنش کرده پادشاهم میگفت چون این خبر بعرض اکبر رسید فرمانی متضمن نصائح بسیار نوشته حکم فرمود
که ساربان پسر را بدرگاه والا بفرستد آن مست غرور متنبه نگشته آثار بے تمیزی زیاده تر ظاهر ساخت و مزاج پادشاه انحراف بسیار از وے
بهم رسانید بعد مبالغه بسیار ساربان پسر مذکور را بظاهر از پیش خود راند چون خان زمان آرام جان نام لولی را در حرم خود داشت و باستدعای
شاهم بیگ آن زن بنکاحے را باو بخشیده مدتے زیر ران شاهم بیگ هم بود و نیز آن زنکه را بعبدالرحمن نامے که از مخلصانش بود و با لولی
مذکور تعلق خاطر داشت بخشیده بنوعیکه شاهم بیگ از خان زمان بظاهر جدا گشته پیش عبدالرحمن مذکور در پرگنه سرهرپور که جاگیرش بود آمده
روزگارے گذرانید روزے در حالت مستی از عبدالرحمن طلب لولی مسطور نمود و او عذر در میان آورد شاهم بیگ بعنف و تعدے
پیش آمده عبدالرحمن را مقید ساخته لولی را از خانه او بر آورده متصرف گشت برادران عبدالرحمن رسیده بمقتضائے حمیت جنگ کرده
شاهم بیگ را بقتل رسانیدند این خبر بخانزمان رسیده موجب آشفتگی خاطرش گشت چون بقوت شجاعت بر سر افاغنه غالب آمده
تا ولایت اوده در تصرف داشت و مبارز خان پسر سلطان محمد عدلی را که افاغنه او را شیرشاه خطاب کرده سر بشورش برداشته
بودند نیز شکست داده فیروزمند گشته بود زیاده تر مغرور گشته قتل شاهم بیگ را باشاره پادشاه تصور نموده بغی ورزید و صراحةً سر از
اطاعت بر تافت و بهادر خان برادرش نیز رفته باو ملحق شد و این هر دو برادر مصدر شورش گردیده باعث اختلال ممالک محروسه
گشتند پادشاه چند مرتبه بنفس خویش بر سر آنها رفت و جنگ در میان آمد اما بوساطت امرائے بزرگ تقصیرات آنها معاف
مے گشت چون قدر عنایت ندانسته با وجود عفو جرائم متواتره مصدر حرکات ناشایسته شدند بالضرور اکبر باستیصال آن بدمآلان
جازم گشته از اکبرآباد ایلغار فرمود و چند روز و شب قطع راه نموده در حوالے پرگنه سکرور ناگهان بر سر مخالفان رسید و محاربه
سخت روے داد آن هر دو بهادر دل بر مرگ نهاده جنگ رستمانه کردند دران وقت اگرچه همگی پانصد سوار و چندین فیل در ظل رایت
اکبر بود اما هزاران لشکر تائید آلهی همراه داشت قضا را در عین جنگ اسپ بهادر خان چراغ پا گشت و او از خانه زین بر زمین افتاد
بهادران لشکر منصور رسیده او را دستگیر کردند و دست بر گردنش بسته بحضور آوردند اکبر پرسید که اے بهادر در حق تو از ما چه
بد واقع شده که مصدر این همه فتنه و فساد شدے او هیچ جواب نداد بعد مبالغه بسیار بر زبانش رفت الحمد لله علی کل حال درین
اثنا شهباز خان بموجب حکم والا او را از بار سر سبکدوش گردانید پس از ساعتے یکے از همراهیان خانزمان را گرفته آوردند او
ظاهر کرد که فیل یک دندان سرکار پادشاهے خانزمان را کشته و او در معرکه افتاده است حکم شد که هر کس سرها ے

حرام نمکان بیار و بحساب سر منقول یک اشرفی و هر سر هندوستانی یک روپیه انعام یابد مردم سرهاے لشکریان مخالف را بریده می آوردند و اشرفی و روپیه می یافتند تا آنکه سر خانزمان آوردند اکبر از پشت زین بزمین آمده جبهه نیاز را بسجدات شکر بے نیاز بر زمین سایید و کلۂ هر دو نمک حرام را بجانب اکبر آباد فرستاد از ابتدای سال سوم جلوس تا غایت سال یازدهم خللها ازین هر دو برادر در ممالک محروسه بود در مبادی سال دوازدهم فتنه و آشوب آنها فرو نشست منظم حق صاحب نمک بته کردن ٭ بشکند شخص را سر و گردن ٭ با ولی نعمت از بر دن آئی ٭ گر سپهرے که سرنگون آئی ٭

ذکر در بیان شورش میرزایان و تادیب و تخریب آنها و تسخیر ولایت گجرات

ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و مسعود حسین میرزا و عاقل حسین میرزا پسران محمد سلطان میرزا که سلسله او بصاحبقران امیر تیمور گورگان میرسید بمقتضاے بدطینتی و سفاہت خوئے منشاء شور و شغب شدند و بخانزمان و بهادر خان یکدل بوده در ممالک محروسه خلل مے انداختند و محمد سلطان پدر آنها که پیرے کهن سال بود در پرگنه اعظم پور سرکار سنبل جاگیر خود مے گذرانید. درینولا که خانزمان و بهادر خان بمکافات کردار خود رسیدند میرزایان فتنه و فساد بر ذمه خود گرفته هنگامه پردازے را بجد گرفتند چون رایات عالیات بسمت پنجاب نهضت فرمود از سنبل برآمده دست بتاخت و تاراج کشادند و بعضے از جاگیرداران را کشته مال و متاع آنها مع جاگیر متصرف شدند و در دهلی رسیده قلعه را محاصره نمودند و باعث آزار و اضرار خلائق و شورش عظیم گردیدند اکبر باستماع این سانحه از پنجاب بسمت دهلے برگشت میرزایان از خبر نهضت موکب عالے دست از محاصرۂ دهلے برداشته بطرف مالوه رفتند و آن ولایت را از محمد قلے برلاس که یکے از امراے پادشاهے بود گرفته تا هندیه بتصرف خود در آوردند بعد نزول رایات اقبال در آگره جنود منصوره باستیصال میرزایان بآن سمت تعین گردید دران زمان سلطان محمود در گجرات فوت شده بود و چنگیز خان غلام سلطان محمود دران ولایت علم ریاست برے افراشت میرزایان تاب مقاومت عساکر پادشاهے نیاوردند و بودن خود در ولایت مالوه از حیز تاب و توان خود بیرون دانسته بچنگیز خان پناه بردند از انجا که اعتماد خان گجراتے که او هم از امراے سلطان محمود بود برسر احمد آباد با چنگیز خان محاربه داشت چنگیز خان رسیدن میرزایان غنیمت دانسته بهروچ جاگیر ایشان مقرر کرد چون جبلت خوش نداشتند آنجا نیز صحبت درنگرفت و با چنگیز خان هم جنگیده بطرف خاندیس رفتند و از انجا باز بمالوه آمدند بعد از آنکه جهاز خان حبشی چنگیز خان را کشت و در ولایت گجرات خللی روے داد میرزایان از مالوه باز بسمت گجرات رفته قلعه چانپانیر و سورت بے جنگ گرفتند پس از ان قلعه بهروچ را متصرف شده قوت و مکنت بهم رسانیدند چون این مقدمه بعرض اکبر رسید تسخیر ولایت گجرات و تادیب میرزایان در خاطر خود مصمم نموده بدولت و اقبال متوجه آن سمت شد بعد رسیدن در حوالی گجرات سلطان مظفر عرف ننهو والی آن ولایت را که از اولاد سلطان بهادر طفل خردسال بود و بر سبب نمو امراے خود و خلل اندازی میرزایان سراسیمه می گشت دستگیر کرده آوردند اکبر او را در قید نگاه داشت او بعد چندگاه قابو یافته گریخت اعتماد خان خواجه سرا که مدار علیه آن ولایت بود و دیگر امراے آن دیار آمده ملازمت کردند و گجرات بی جنگ مسخر گردید احمد آباد که مصر جامعیست بقدوم اکبر رونق تازه یافت میرزا عزیز کوکلتاش ولد خان اعظم شمس الدین محمد اتکه را بخطاب خان اعظم که موروثے او بود سرافراز فرموده بصوبه دارے گجرات مقرر کرد و بعد انتظام مهام آنجا در بندر کهنبایت سے کروہے احمد آباد تشریف برده سیر دریاے شور نمود و از انجا معاودت فرموده باستیصال میرزایان متوجه شد و در قصبه سرتال بنفس نفیس خود با میرزایان جنگ عظیم نمود آن فتنه کیشان تاب سطوت

پادشاهی پناوردہ منهزم شدند و هر یکی بطرفی روانه شد اکبر بعد فتح بسمت سورت نهضت نمود درین وقت راجه علیخان برادر محمد حاکم
خاندیس ملازمت نموده مشمول خدمات و مورد عنایات گشت در حوالی سورت روزی از شجاعت و مردانگی راجپوتان سخن در میان
آمد که جان در پیش این گروه قدری و قیمتی ندارد چنانچه بعضی راجپوتان نیزه را که هر دو طرف سنان داشته باشد بدست
یکی میدهند که محکم گرفته بایستد و دو کس ازین جماعه که هم پله یکدیگر باشند از هر دو سو آمده نوکهای سنان بر سینه خود گرفته و زور کرده
برروی هم می دوند و سنانها از پشت هر دو کس بیرون میرود و باین صورت باهم گر آویخته تلاشهای نمایند اکبر بمجرد استماع
این سخن فی الفور سیف خود را علم کرده قبضه بدیوار نهاده نوک تیغ بر سینه خود داشت و گفت با خود همسری نداریم که بروش راجپوتان
بعمل آوریم بر نوک همین سیف زور کرده حمله بر دیوار می کنیم حاضران را غریب حالتی عارض گشت و کسی را مجال دم زدن
نبود راجه مان سنگه از روی اخلاص چالاکی نموده چنان دستی بر شمشیر زد که از دست اکبر بر زمین افتاد قدری مابین انگشت
و سبابه پادشاه مجروح شد اکبر از روی خشم راجه مان سنگه را بر زمین انداخته بر سینه اش نشست مظفر سلطان گستاخانه
دست مجروح را تاب داده راجه را خلاص گردانید و درین کشاکش زخم زیادتی پذیرفت اما در اندک ایام بمعالجات جراحان
اندمال یافت بعد فتح قلعه سورت و جمعیت خاطر از سرانجام امور آن نواحی در احمد آباد نزول اقبال اتفاق افتاد آب و هوای
آن شهر با مزاج اکبر ناگوار آمد فرمود در حیرتم که بانی این شهر را کدام لطافت و خوبی بوم ملحوظ گشته که در چنین سرزمین
بی فیض بدینهمه چیز شهری باین عظمت اساس نهاد و بعد ازو دیگران را چه فائده منظور آمد که عمر گرانمایه درین خاکدان گذرانیده اند
هوایش با جمیع طبایع مخالف آبش بهر ذائقه ناگوار زمینش همه ریگستان کم آب گرد و غبار بحدی که در شدت باد نزدیکان
همدگر را نتوانند دید و رودخانه متصل شهر غیر از ایام بارش همه اوقات خشک چاهها اکثر شور و تلخ تالابهای سواد شهر لبالبون
گاوران دروغ آب می نماید مردم صاحب بضاعت در ته خانهای خود برکه تیار نموده تمام عمارات را از چونه و گچ مصفا ساخته
چنان تعبیه می کنند که آب باران پاک و صاف از تمام مواضع در آن برکه میرسد و تمام سال از آن برکه آب می خورند مضرت
آبی که هرگز بهوا نخورد و در قعر بخار بند بسته باشد ظاهر است در فضای شهر بجای سبزه و ریاحین تمام صحرا زقوم زار است
هوائی که بر صحرای زقوم وزیده ببدن انسان رسد و از آن استنشاق نماید فائده اش معلوم که چگونه است گویا قلعه دوزخی
است که بر روی زمین آورده اند عجب آنکه با این حال تمام آن مرزبوم از شدت حسن گویا جنتی است حور آشیان و اهالی
آن دیار همه دولتمند فرخنده اطوار خوش معاش از اندیشه افلاس و تنگدستی بر کنار القصه هنگامیکه اکبر در احمد آباد نزول داشت
ابراهیم حسین میرزا و مسعود حسین میرزا رخصت یافته بسمت اکبرآباد آمده رو بدهلی آوردند و از انجا بسنبهل رفتند پادشاه باستماع
این خبر از احمد آباد بجانب اکبرآباد نهضت فرمود ابراهیم حسین میرزا و مسعود حسین میرزا آوازه نهضت موکب والا از سنبهل
روانه شده براه دیپالپور رو به پنجاب آوردند حاکم پنجاب که مهم نگرکوت داشت و کار آنجا نزدیک با تمام رسانیده بود بقرار درست
با راجه آنجا صلح نموده باستیصال میرزایان روانه گشت و در حوالی تلنبه تابع ملتان محاربه نمود و باندک جنگ مسعود حسین
میرزا دستگیر گردید و ابراهیم حسین میرزا گریخته بطرف ملتان در خانه بلوچی متواری گشت بلوچان او را بدست آورده بسعید خان
حاکم ملتان سپردند و او بزخمی که در جنگ تلنبه رسیده بود قالب تهی کرده و مسعود حسین میرزا را خان جهان بحضور مقدس فرستاد اکبر
جان بخشی او نموده محبوس فرمود بعد چندگاه بزندان مرگ گرفتار شد و محمد حسین میرزا که در جنگ قصبه سرنال منهزم شده بطرف
دولت آباد دکهن رفته بود از آن سمت باز در گجرات رسیده شورش نموده باتفاق اختیارالملک گجراتی که از امرای آن ملک بود

ظفر خان این معنی قبول کرده خود را از حکومت باز داشته گوشه اختیار کرد و حشم و خدم و اسباب حکومت و ولایت به پسر خود داد سلطان محمد عرف تاتار خان خلف اعظم همایون ظفر خان در سنه هشتصد و نه هجری سکه و خطبه بنام خود کرده بر تخت سلطنت جلوس نمود شمس الدین برادر اعظم همایون را وزارت بخشید او سلطان را زهر داده کشت مدت سلطنت دو ماه چند روز سلطان مظفر شاه عرف اعظم همایون بعد مسموم گشتن پسر خویش سکه و خطبه بنام خود کرد ایام حکومت سه سال و هشت ماه و بست روز سلطان احمد شاه بن سلطان محمد تاتار خان بن سلطان مظفر شاه که احمد آباد بنا کرده او ست سی و دو سال و شش ماه و هشت روز سلطان محمد شاه بن احمد شاه هفت سال و چهار ماه سلطان قطب الدین احمد شاه بن سلطان محمد شاه هفت سال و شش ماه و سیزده روز سلطان داؤد شاه بن قطب الدین احمد شاه هفت روز سلطان محمود شاه بن سلطان محمد شاه پنجاه و پنج سال و یازده روز سلطان مظفر شاه بن سلطان محمد شاه چهارده سال و نه ماه سلطان سکندر شاه بن سلطان مظفر دو ماه و شانزده روز سلطان محمود شاه بن سلطان مظفر شاه چهارده ماه سلطان بهادر شاه بن سلطان مظفر شاه از نصیر الدین محمد همایون پادشاه شکست یافته در جزیره دریای شور پیش فرنگیان رفته بود فرنگیان میخواستند که او را دستگیر کنند از انجا گریخته در غراب نشسته میخواست که بجهاز درآید قضا را در دریای شور افتاده غریق بحر فنا گردید مدت سلطنت یازده سال و یازده روز سلطان میران محمد شاه خواهر زادهٔ سلطان بهادر شاه که از جانب سلطان حاکم آسیر و برهانپور بود و چون از اولاد سلطان بهادر شاه هیچکس نماند او غالب آمده بر مسند حکومت یکماه و یازده روز نشست سلطان محمود شاه بن لطیف خان بن مظفر شاه هیجده سال و چند روز سلطان احمد شاه عرف رضی الملک از اولاد سلطان احمد شاه بانی احمد آباد باتفاق امرا بر مسند حکومت نشسته سکه و خطبه بنام خود کرد مدت حکومت سه سال و چند ماه و بقولے هشت سال سلطان مظفر شاه بن سلطان محمود شاه بن لطیف خان بن مظفر شاه چون از اولاد سلاطین مذکور که قابلیت سلطنت داشته باشد احدے نماند اعتماد خان خواجه سرا که مدار علیه سلطنت بود نتهو نام طفل خورد را در مجلس آورد و قسم یاد کرد که این پسر سلطان محمود شاه است مادر او جاریه بود چون حامله گردید برای اسقاط حمل حواله من کردند حمل او از پنجماه زیاده شده بود لهذا اسقاط آن نشد و این طفل زائیده من این را پنهانے پرورش میکردم الحال که سوائے این طفل وارثے نیست متابعت ناگزیر است همه کس قبول کرده او را السلطنت بر داشته سلطان مظفر خطاب دادند عاقبت الامر بدست کسان خان اعظم کوکلتاش گرفتار آمده خود را خود کشت چنانچه گذشت ایام حکومت شانزده سال و چند ماه از ابتدای سنه هشتصد و هشتاد و یک هجری لغایت نهصد و هشتاد و سه ولایت گجرات یکصد و هفتاد و چهار سال از تصرف سلاطین دهلی بیرون بود در عهد اکبر داخل ممالک محروسه گردید و بتصرف اولیای دولت بابری درآمد۔

دربیان روانه شدن خان اعظم بمکه معظمه

خان اعظم کوکلتاش باوجود تقدیم خدمات لائقه و شمول عنایات پادشاہے بموجب از اکبر آزرده خاطرے بود و با شیخ ابوالفضل خصومت بسیار داشت اگر امرے خلاف خواهش او در حضور سیر پرسے زواز دراندازے شیخ تصور نموده بسیار آشفتگے مے کرد تا آنکه درین ایام بموجب آزرده خاطر گشته بعزم طواف بیت الله از گجرات روانه شد و با جام و بهارا که عمدهٔ زمینداران آن ولایت بودند ظاهر ساخت مدعا اینست که از راه سند بدرگاه آسمان جاه شتابم چون بسومنات رسید دیوان و بخشی سرکار والا را که در آن صوبه بودند مجبور ساخت و بر لب آب دریاے شور رسیده با فرزندان و اهلیه و نقد و جنس خود بر جهاز نشست این خبر بعرض رسیده باعث آزردگے خاطر اکبر گردید و فرمان عطوفت بنیان صادر گشت خان اعظم از بسکه شوق طواف و در آنوقت شدت آنجا افتاد داشت نصیحت پذیر نگشته روانه بیت الله گردید بعد ادراک این سعادت سال دوم معاودت نموده بگجرات رسیده و بموجب حکم بآستان سلطنت رسیده

شرف ملازمت اندوخت اکبر از کمال عنایت و نوازش که با او داشت در آغوش گرفت و در اندک مدت بمنصب عالی و وکالت سرفراز فرمود و مُهر خود حواله کرد و در آخرها بمنصب هفت هزاری سرفراز گشت در انوقت منصب امرا زیاده از پنجهزاری ضابطه نبود و اول شخصیکه بمنصب هفت هزاری سرفرازی یافت خان اعظم بود و اینهمه عنایات بحال او از آن جهت مصروف بود که جیجی آنکه والدهٔ او دایهٔ مرضعهٔ پادشاه بود و پاس خاطر آن عفیفه اکبر بسیار میکرد و خان اعظم نیز از دانش و فرزانگی و شجاعت و مردانگی بهرهٔ وافر داشت **بیت** بدانش بزرگ و بهمت بلند ؛ ببازو دلیر و بدل هوشمند ؛

ذکر در بیان تسخیر قلعه چیتور

در زمانیکه میرزایان در مالوا شورش داشتند و اکبر بدفع فتنهٔ آنها متوجه بود در منزل دهولپور تابع اکبرآباد بر زبان او گذشت که غیر از رانا تمام زمینداران هندوستان بملازمت رسیده اند بخاطر میرسد که نخستین استیصال رانا نموده بعد از آن بطرف مالوا نهضت فرمایم سکت سنگه پسر رانا که در آن زمان بحضور بود بخاطر آورد که نهضت رایات پادشاهی اگر بآنطرف شود پدر من این یورش بسبب من خواهد دانست باین واهمه از لشکر فیروزی گریخت چون فرار نمودن او بعرض رسید تادیب و تخریب رانا بالطریق اولی لازم آمده از دهولپور بسمت ملک رانا متوجه شد در حوالی قلعه چیتور رسیده آنحصار را که در حصانت و متانت شهرهٔ آفاق است محاصره کرد و چند ماه علی التواتر جنگ توپ و تفنگ در میان ماند روزی اکبر برای دیدن مورچال سوار شد بعرض رسیده که ازین روزن قلعه چند مرتبه شخصی بندوق سر داده و هر بار آسیبی باهل مورچال رسیده پادشاه بندوق خاصه بدست خود گرفته بسوی آن روزن سر داد و بر زبان او گذشت که چنانچه در شکار هرگاه بندوق شکاری میرسد دست من احساس میکند که بنشانه رسید الحال همچنین احساس شد میدانم که تیر بندوق بنشان رسیده بعد چندی خبر رسید که برادرزادهٔ رانا جیمل از آن بندوق کشته شد و گویی تفنگ بر نشانه رسید **قطعه** در معرکه این تفنگ فریادرس است ؛ خصم افگن و گرم خوی و آتش نفس است ؛ موقوف اشاره ایست در کشتن خصم ؛ سوراخ نگهی ز گوشهٔ چشم بس است ؛ چون محاصره بامتداد کشید و کاری از پیش نرفت بموجب حکم الا دو نقب در درون قلعه رسانیدند هر دو را از باروت پر کرده یکی را آتش دادند و دیگری موقوف بر حکم بود چون سرهای هر دو نقب پایان قلعه باهم اتصال داشت قضا را در هر دو نقب آتش در گرفت و لشکر پادشاهی که طرف نقب دوم نزدیک قلعه غافل بود بسیار کسان از آنها ضایع شدند آخر باقبال پادشاهی قلعه مفتوح گردید بعد جنگ بسیار و تردد بیشمار رانا جیمل مع پتا که از امرای بزرگ او بود کشته شد اکبر بعد فتح و نصب قلعه داران بفرخی و فیروزی از آنجا معاودت نموده بخطهٔ دلکشای اجمیر نزول اجلال فرمود از ابتدای نصف شهریور ماه و نهایت اواسط اسفندار ماه الٰهی که تخمیناً شش ماه بوده باشد این مهم انصرام یافت ؛

ذکر در بیان معاف کردن جزیه و طریقهٔ صلح کل ورزیدن در مملکت هندوستان و اختراع دین الٰهی

شیخ عبدالله بن شیخ شمس الدین سلطانپوری در عهد شیرشاه بصدر الاسلام و در زمان همایون بشیخ الاسلام و در وقت اکبر بمخدوم الملک ملقب و بغایت جاه طلب متعصب دنیادوست بود چنانچه شیخ عبدالقادر بداونی با وجود اتحاد مذهب و مناسبت تمام در عمل و طبیعت در کتاب خود می نگارد که چون مخدوم الملک معاتب پادشاه گشته درگذشت خزاین و دفاین بسیار از وی پدید آمد از انجمله چندین صندوق خشت طلا بود که از گورستان خانهٔ او که ببهانهٔ اموات خود دفن کرده بود بر آوردند و این همه با جمیع اموال و کتب اندوختهٔ او داخل خزانهٔ عامرهٔ پادشاه گشت و شیخ عبدالنبی صدر که نیز مردی متعصب جاه طلب از اولاد ابوحنیفه کوفی در اوایل عهد اکبر اقتدارش بجائی رسیده بود که یک دو بار پادشاه خود کفش او را پیش او گذاشت و اغنه خود ملاپرست و در ظاهر اسلام سنت صنف [illegible]

در طفلی سلطنت یافته اشتغال دعادست عظیمه بلکه اکثر امور سلطانی برائے دیده همین هر دو کس و اشباه و اتباع ایشان سپرده خود بعیش و
طرب و لهو و لعب مے گذرانید ایشان بنابر حب جاه و نفس پرستی و شدت تعصب هر کرا اندک مورد التفات پادشاه و از مسلک و مشرب خود بیگانه
مے دیدند بهر حیله و بهانه که میتوانستند بنام حراست و حمایت شرع و اسلام بقتل او کمر بسته مے گذاشتند که سرے برافرازد خصوص با کسانے
که هم پیشه ایشان بوده در باطن نسبتے با ایشان داشته اند نهایت عنادے ورزیدند چنانچه شیخ ابوالفضل و پدرش شیخ مبارک و شیخ فیضی
نیز بدام ایشان افتاده بتائید الٰهی ازان بلائے ناگهان بهزار دشوارے و جگر خوارے نجات یافته باوج عزت و اختصاص رسیدند
و در ضمن احوال شیخ ابوالفضل این ماجرا بپیرایه ایضاح خواهد یافت و کار بجائے رسیده بود که خلق زیاده از حد حصر را بدستیارے
آن سبے دینان خون ناحق ریخته شد و آنچه از مجموع حکایات و تحریرات تلک اخبار آن عصر مستفاد میشود بهر دو مقتدائے مذکور
نهایت متعصب و اظهار تصلب آنها در ظواهر ریا ارے فقط برائے حب جاه و نفس و هوا پرستے بوده بوئے از ایمان مشام جان ایشان و
اتباعش مثل عبد القادر بداؤنے و غیر ذلک نرسیده بود و از شدت تعصب و غرور رائے فتواهائے عجیبه میدادند چنانچه شیخ عبد القادر
بداؤنے مے نویسد که مخدوم الملک فتوے داد که درین ایام بحج رفتن فرض نیست چون پرسیدند گفت راه که منحصر در عراق است
یا دریا در راه عراق ناسزا از قزلباشان باید شنید و در راه دریا عهد و قول از فرنگے گرفته زبونے باید کشید و در آن عهد نامه صورت
حضرت مریم و حضرت عیسیٰ مصور کرده اند حکم بت پرستے دارد پس بهر دو صورت سفر ممنوع است ارباب ذهن و ذکا ازین مقوله مرتبه اجتهاد
آن مدعے فقاهت و دیندارے تواند فهمید و بداؤنے در احوال خود مے نویسد که هر چند شیخ مبارک را بحسب استادے بر من حق
عظیم است لیکن چون او و پسرانش غلو در انحراف از مذهب حنفی داشتند مرا آن جهت سابق نماند و نیز برائے استشهاد و استحکام
قول خود از مخدوم الملک نقل میکند که او هر گاه شیخ ابوالفضل را در اوائل عهد اکبر میدید مے گفت که چه خللها که ازین مرد در دین بخیزد
و سبب جز این نبود که شیخ ابوالفضل و پدرش شیخ مبارک بنا بر عقل و تدین مثل ایشان مولع در قتل بندگان خدا بلکه مجوز قتل مردم بمحض گمان
تشیع یا پیروے عقل در مسائل مختلف فیها نبودند بالجمله از طفیل آن هر دو مرائے دنیا پرست مرتبه تعصب عوام بحدے رسیده بود که در مبادے
سال سے و سوم اکبر فولاد برلاس نام منصبدار متعصبے ملا احمد ٹھٹھے را که شیعی مذهب بود بعداوت کیش تشیع از و رنجیده شبے بهانه ملا را
از خانه اش برآورده بزخم خنجر مجروح ساخت و اکبر که دران ایام دین الٰهی اختراع نموده از قید عصبیت برآمده بود برلاس مذکور را
بپائے فیل بسته در شهر لاهور گردانید تا هلاک شد و ملائے مقتول بعد از قاتل بسه روز درگذشت و بعد از دفن ملا احمد شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل
بر قبرش مستحفظان برگماشتند با وجود اینهمه اهتمام مردم لاهور بعد نهضت اردوے پادشاه بکشمیر جثه ملا را برآورده باتش تعصب
و عناد سوختند و برائے خود ذخیره اندوختند القصه چون مؤتمن الدوله شیخ ابوالفضل بنهایت مرتبه تقرب اکبر پادشاه مخصوص گشت
و علامه زمان حکیم فتح الله شیرازے و دیگر امرا و علماے عراق و شیراز بدربار اکبر فراهم آمدند شیخ ابوالفضل با علامه مرقوم و دیگر
دانشوران همراے و هم زبان گشته در تدارک ستمگارے و خونریزے متعصبان معاند مذکور کمر همت محکم بست چون بچاره گری نشست
دید که پادشاه خود پرست و عالمے جاه پرست از مذهب خود برگشته دنیا از دست نخواهد داد و با این مذهب که دارد بنائیکه از بدعتها
استحکام یافته عالمے بباد فنا خواهد رفت ناچار اکبر را ستوده و فوق مرتبه که داشت وانموده دلالت بجودسرے و احداث
مذهب جدید مسمے بدین الٰهی نموده از قید تعصب برآورد و بمعنے ظل الٰهی که صلح کل نتیجه آنست آگهے داده بندگان خدا را از چنگال
سفاکے بے باکان مذکور و اتباع ایشان نجات و رستگارے بخشید و بنائے آن بدین نمط گذاشتند که پادشاه را اول
آهسته آهسته بر خبث نیت ایشان و جمع مال و طلب جاهے که در دل داشتند آگهی داده چنین وانمودند که پادشاه ازین بر خود بستگان

امام ریاست اسلام بهمه وجوه لائق تر و مستحق این مرتبه و مقام است چون این سخن دلنشین پادشاه شد در شروع سال بیست و چهارم جلوس
در روزیکه در حضور پادشاه با قضات و علما گفتگوے مسئله که مختلف فیه مجتهدین شده باشد درمیان آورده سخن بدینجا رسانیدند که سلطان
امام مجتهد میتوان گفت یا نه و شیخ مبارک پدر مومن الدوله ابوالفضل که اعلم علماے زمان خود بود حسب الامر تذکره درین خصوص
نگاشته و بمهر خود مختوم گردانید و علماے عصر که درانروز حاضر بودند سپرده فتوے خواست علما رسے پادشاه از فحواے سوال دریافته
بعد تامل و امعان نظر در معانی آیه کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و دیگر احادیث و اقوال که درین باب ورود یافته همگی
حکم کردند که مرتبه سلطان عادل عند الله زیاده از مجتهد است چه نص اولی الامر مؤید وجوب اطاعت سلاطین است علی رائهم نه معاضد مجتهدین
حضرت پادشاه اعدل و افضل و اعلم بالله است اگر در مسائل دین که مختلف فیه علما است یکطرف را از جانبین اختلاف جهت تسهیل معاش
بنی آدم و صلاح حال اهل عالم اختیار نموده بآنجانب حکم فرماید اطاعتش بر کافه انام لازم و ایضاً اگر باجتهاد خود حکمے از احکام که مخالف نص نباشد
بنابر مصلحت عام قرار دهد مخالفت ازان حکم موجب سخط الهی و عذاب اخروے و خسران دینی و دنیویست و همه باین تذکره مهرهای
خود زدند بعد ازان مخدوم الملک و عبد النبی صدر را احضار نموده مامور بمهر و دستخط گردانیدند آنها نیز طوعاً و کرهاً مهر و دستخط خود نمودند
و کان ذلک فی شهر رجب سنه سبع و ثمانین و تسعمائه من الهجرة المقدسة چون محضر درست شد و احکام خاطر خواه پادشاه که مطابق بصلاح خیر طلبان
جمیع خلق الله بود شیئاً فشیئاً اجرا یافت مخدوم الملک و شیخ عبد النبی مامور بگذاردن حج گشته اخراج یافتند و علمای تعصب پیشه
دیگر بهمین نهج بتعیین قضاے ولایات دور دست از حضور مهجور گشته از دار السلطنه دور افتادند و خیر طلبان خلق خدا اصلاح حال عالم
و القاے جان و مال و عرض و ناموس ابناے آدم در افنا و عقیده سلطان زمان دانسته اکبر را واضع و محدث دین الٰهی گردانیدند و دین
الٰهی عبارت است از صلح کل و جاے دادن جمیع عباد در کنف حمایت خود باقتضاے معنے ظل الٰهی و حاصلش آن که با احدے تعصب
و نفاق نباشد و هر کسے در سایه رافت او برآساید بدین تدبیر جهانیان از دست ایذا و اضرار اشرار خلق آسودند و فارغ البال راه زندگے
پیمودند و مخدوم الملک که بمکه معظمه رسید شیخ ابن حجر مکی صاحب صواعق محرقه دران زمان زنده و مقیم مکه بود باعتبار مناسبت تعصب استقبال
مخدوم الملک نمود و احترام او بسیار نمود و درون شهر آورده در کعبه را در غیر موسم براے او کشود تا زیارت نمود و آن جو فروش گندم نما
که در صورت دیندارے طالب دنیا بود چون از پادشاه و امراے موافق عنایت کشیده بود در مجالس و محافل نسبت بپادشاه و امرا سخنان
ناخوش مثل ارتداد از دین و رغبت بکفر که اکثر افترا بود ذکر مے نمود و این سخنان او بگوش پادشاه رسیده باعث کمال انزجار خاطرش
مے شد و شیخ عبد النبی صدر هم کذلک بعد اندک مدت که خبر بغی محمد حکیم میرزا برادر اکبر شنیدند و خبر مسخر شدن لاهور بدست میرزاے
مذکور نیز رسید بطمع ریاست و حب جاه بیکره واشته بیتاب گردیده هر دو مراجعت بهند نموده باحمد آباد گجرات رسیدند دراین اثنا
بعضے بیگمات محل اکبر پادشاه که بحج رفته بودند نیز ادراک سعادت طواف نموده برگشتند و به بلده مذکوره رسیدند و آن هر دو بعد ورود
بهند اکبر را باقتدار دیده بر خود ترسیدند بضرورت و ناچارے رجوع به بیگمات مذکور نموده در استشفاع جرائم خود توسل بآنها
جستند و زنهاے مسطوره بعد ورود سفارش آنها کردند اکبر که نهایت از آنها آزرده و انتقام ایشان نیز برآنها لازم افتاده بود در ظاهر
پاس زنها داشته مردم خود فرستاد که آنها را مختفی ازان نسوان مسلسل کرده بیارند مخدوم الملک از کمال خوف و بیم در راه قالب تهی
کرده و دوستانش نعش او را مخفی در جالندهر آورده دفن نمودند و مال بسیار از خانه او برآمده بخزانه پادشاه رسید و عبد النبی را بعد ورود
بپاے محاسبه درآورده حواله شیخ ابوالفضل نموده در قید بمرد چون او را با شیخ عداوت دیرینه بود و شیخ ابوالفضل متهم شد که عمداً او را
کشته است و این مذهب الٰهی که آسایش غیر متناهی خلق خدا دران بود تا عهد جهانگیر رواج داشت باز از عهد شاهجهان تعصب مذهب

شروع شده در عهد عالمگیر شدت پذیرفت از تقریر شیخ ابوالفضل در ذکر احوال خودش و محافظت قبر ملا احمد بگماشتن مستحفظان از شیخ ابوالفضل و برادرش کہ بعمل آمده و در ذکر گذشته شد نعش بدست فولاد برلاس گذشت دلالت بر تشیع او و پدرش مے نماید والعلم عند اللہ و احوال ملا احمد ٹھٹھے عبدالقادر بداؤنے در تاریخ خود چنین نگاشته کہ او فاروقے نسب بود پدران او در ملک سند حنفی مذہب بودند او در عهد شاه طهماسپ صفوے بولایت عراق ایران افتاد و مذہب تشیع اختیار نموده درین مذہب غلو داشت چون شاه اسمٰعیل ثانی پسر شاه طهماسپ از کشتے افیون سازش یار دمے داوراننے میخواست و برعکس پدر اندک طرفدارے تسنن ظاهر مے نمود دلتنگ گردیده بمکه رفت و از انجا بدکن بعد از ان در سال بست و هفتم جلوس از دکن بهند آمده ملازمت اکبر پادشاه نمود روزے او را در بازار دیدم و بعض عراقیان تعریف من کردند گفت کہ نور رفض در جبین ایشان عیان مے نماید گفتم چنانچه نور تسنن در چهره شما و ملاے مذکور حسب الامر اکبر تجریر تاریخ هزار ساله از ابتداے هجرت تا زمان اکبر اشتغال ورزیده تا زمان چنگیز خان جمیع وقائع را در دو جلد با تمام رسانید در سال سے و دوم تقریبے کہ مذکور شد کشته گردید بقیه احوال را آصف خان تا سال نهصد و نود و هفت نوشت و آن کتاب بتاریخ الفی موسوم گشت و نیز بسبب اختیار نمودن همین مذہب الٰہی و بلندے همت مبلغی خطیر کہ بطور جزیه بعرض وصول درمے آمد پادشاه خواست کہ تحصیل وجه مذکور موقوف گرداند بر زبان گذرانید کہ مقرر کردن جزیه بجهت آن بوده کہ همواره مبلغ معتدبه در خزانه موجود بوده پشت سپاه اسلام بآن قوے باشد هرگاه بمیامن اقبال روز افزون هزاران گنجینه مملو از زر سرخ و سفید در سرکار والا فراهم باشد و راجها و رایان هندوستان سر بر خط اطاعت نهاده باشند چه مناسب است کہ زیر دستان و مسکینان هند را آزار داده زرے اندوخته آید گویا ملا شیری در زمانیکه راجه مانسنگه به تسخیر ولایت کوهستان پنجاب و تادیب راجه هاے آن دیار متعین شده بود این قطعه خاطر خواه پادشاه بسلک نظم کشیده و باستماع مضمون همین قطعه دل پادشاه برعایت هنود مائل گردیده **قطعه**

شها فرمان فرستادے براجه ∴ کہ سازد هندوان کوه را رام ∴ چنان رونق گرفت از عدل تو دین ∴ کہ هندو میزند شمشیر اسلام ∴

پادشاهان پیشین بفتواے علماے تعصب آئین ایذا و اضرار مخالفان مذہب صواب و منتج هزاران اجر و ثواب میدانستند و اخذ و جر زر و اموال و عیال و اطفال بیگانگان کہ فی الحقیقة اطاعت نفس و هوا پرستے است از مهلوے فتواے همین جهالت کیشان از جمله اعاظم عبادات رب الارباب مے شمردند اکبر کہ عقل خداداد و وفور شعور در طریقه معاش و معاد داشت بساط صلح کل گسترده و طوائف انام و طبقات خلائق را یکسان شمرده گفت کہ خالق جهان آرا بر مخلوقات مختلف المشارب و متنوع المذاهب در فیض کشوده لطف عام او همه را شامل است پس بر پادشاهان والا شکوه کہ ظلال ایزد متعال اند نیز واجب و لازم ست کہ تخالف و تنازع دینیه منظور نداشته بندهاے خدا را بیک نظر بینند و پرتو عنایت خود را مانند نور آفتاب کہ بر نیک و بد مے تابد بر همگنان یکسان اندازد بعد این دلاویز گفتار حکم فرمود کہ از تاریخ امروز هیچکس از حکام ممالک محروسه بعلت طلب جزیه کہ هشت سال تا آئین سلاطین پیشین منضبط و رآمد مزاحم زیر دستان نشود و با هندو و مسلم و گبر و ترسا و دیگر اهل مذاهب در مقام صلح کل بوده با احدے در دین و آئین تعرضے نکنند و واگذارند تا بروش پیشینیان خود هر کس پرستار آفریدگار باشد **بیت**

در حیرتم کہ دشمنی کفر و دین چراست ∴ از یک چراغ کعبه و بتخانه روشن است ∴

و در همین اوقات اوائل سال بست و سوم جلوس دوازدهم ربیع الاول مطابق استمرار مجلس مولود حضرت ختمی پناه صلے اللہ علیه و آله منعقد نمود و باحتشار سادات و علما و مشائخ و امرا صلاے عام داده طعام کشید در ان روز تمام اهل شهر از موائد احسان بهره یاب شدند چون بعرض رسیده بود کہ جناب سید المرسلین و خلفاے راشدین و امویه و عباسیه خطبه مے خواندند و بعض سلاطین مثل امیر تیمور صاحبقران و الغ بیگ میرزا نیز خوانده اند بخاطر اکبر آمد کہ در یکی از جمعات باین سنت خود هم عمل نماید بنا برین روز جمعه در مسجد جامع

فتحپور بر بعضے از زینه پاے منبر برآمده قاصد خطبه خواندن شد و یکبار حصر واقع شده بلرزه افتاد و بهزاران تشویش این ابیات
شیخ فیضی نظم خداوندے که مارا خسروے داد ٭ دل دانا و بازوے قوی داد ٭ بعدل و داد مارا رهنمون کرد ٭ بجز عدل
از خیال ما برون کرد ٭ بود وصفش ز حد فهم برتر ٭ تعالی شانه الله اکبر ٭ ادا کرده همین ابیات اختصار نمود و از منبر فرود آمده نماز جمعه
ادا فرمود و همین صلح کل را مذهب الٰهی نام نهاده مقرر کرد که در هر شب جمعه دانشوران جمیع ادیان و فضلاے انحاے ملل از سنی و شیعه
و یهود و نصارے و گبر و هنود و ارمنی و ملحد و دهرے و براهمه و سیوڑه و دیگر اهل مشارب و مذاهب در چهار ایوان که همین قصد تعمیر
یافته بود فراهم آمده مذاکره و مناظره نمایند و پادشاه منصفانه بلاتعصب مقالات آنها شنیده عیار گفتار هر یکے بمحک خرد برسنجد و در هر جا
نکته مناسبے بخاطر رسد بحسن بیان خاطرنشان منکران نماید **بیت** جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه ٭ چون ندیدند حقیقت ره
افسانه زدند ٭ و براے دریافت حقیقت آئین هنود کتاب مهابهارت را که متضمن بر بسے مقالات و اکثر اعتقادات و حالات و مواعظ
این جماعت است و در این کشور از کتب تواریخ کتابے بزرگتر و معتبرتر از ان نیست حسب الحکم اکبر باهتمام غیاث الدین علے
نقیب خان و سعی ملا محمد سلطان تهانیسرے و شیخ عبدالقادر بداؤنی بفارسے مترجم گشته برزم نامه موسوم گردید و شیخ ابوالفضل
دیباچه آنرا در کمال اتقان نگاشته همچنین دیگر کتب هندوے نیز بموجب امر ترجمه گردید و بارها بر زبان اکبر میگذشت که از وزیدن تند
باد تقلید چراغ خرد خاموش شده و همه کس بے آنکه غور و امتیاز در حقیقت نمایند هرچه از پدر و استاد و آشنا و همسایه و خویش و اقارب
شنیده بآن گرویده بتعصب سے ورزند و عداوت و کین بایکدیگر مذهب گشته بنظر تحقیق اقوال مخالف خود نمے شنوند و امتیاز حق
و باطل در عقائد خود و دیگران نمے نمایند با آنکه از همه اهم تر همین است **بیت** گفتگوے کفر و دین آخر بیکجا مے کشد ٭ خواب
یک خوابیست باشد مختلف تعبیرها ٭ و مقرر فرمود که در هر سال دو مرتبه یکے پنجم رجب که روز ولادت اکبر بود دیگر دوم ماه امرداد خود را
بجنس جواهر و طلا و نقره و انواع اقمشه و گوناگون اجناس سنجیده اشیاے موزون به مالفقرا و اصحاب احتیاج قسمت کنند و نیز قرار
یافت که از تاریخ ولادت خود چند روز بحساب عدد روز همان ماه شمسی مرتکب غذاے گوشت حیوانے نشود و هر سال بعد وزن آن قدر
روز که موافق عدد سنین عمر او باشد گوشت تناول نکند و دران ایام در ممالک محروسه جانداران را نیازارند و بدین تقریب گاوکشی نیز از ممالک
محروسه منع گردید و مکرر میگفت که ترک گوشت بارها بخاطر میرسد چه گوشت از شاخ درخت بر نمے آید و مانند نباتات از زمین بر نمے
خیزد و از بدن جاندار است با وجود انواع اغذیه و اقسام نعما که از خانه انعام الٰهی به آدمے عطا شده براے اندک لذت که زیاده
از آنے برزبان نمے نماید قصد جانداران نمودن نهایت سخت جانے و سنگدلے است و شکم خود را که مخزن اسرار ایزدیست
گور حیوانات گردانیدن کمال نادانے و بے عقلے و نیز مے فرمود که شکار کار بیکاران و نمونه جلادے و بیدادیست ناخدا ترسان
هلاک جانداران بیچاره را تماشا قرار داده بیگناهان چند را ناحق از جان مے گذرانند و نمے دانند که این صور غریبه عجیبه از بدائع
صنائع الٰهی و ساخته دست قدرت اوست و سعے در انهدام آنها نمودن کمال نادانے و شقاوت **بیت** میازار
مورے که دانه کش است ٭ که جان دارد و جان شیرین خوش است ٭ بنا بر صدور امثال این امور بعضے از مسلمانان متعصب
اکبر را به بیدینے ازین منسوب ساخته غائبانه ملامتش مے نمودند خصوصاً ملا عبدالله سلطان پورے که در عهد اسلام شاه افغان
خطاب شیخ الاسلامے داشت و در زمان اکبر مخدوم الملک مخاطب شده بود و شیخ عبدالنبی صدر کل زیاده تر از دیگران سخنان ناصواب
مے گفتند و احوال آنها مذکور شد

ذکر در بیان دختر گرفتن اکبر از راجه هاے هندوستان

بنابر امتحان و اظهار تسلط و اقتدار خود بعد چند مدت از جلوس و غلبه بر اعادی و انتزاع قلعه چیتور از دست رانا و استیصال او خواست
که دختران راجهای عمده این ممالک بزنی خود و اولاد بگیرد اول چون حسن خان میواتی عمده زمینداران جوار دار الملک بود دختر
برادر او در خواست او بمناسبت اسلام قبول نموده عفیفه مسطوره را بحرم سرای سلطانی فرستاد بعد آن براجه بهاره‌مل کچهواهه که
عمده ترین راجهای هنود بود همین حکم شد او بسبب مخالفت مذهب قبول نمیکرد آخر الامر ناچار گشته تن در داد و صبیه خود را در عقد ازدواج اکبر در آورد

نظم بروزیکه طالع برومند بود ❊ نظر با سزاوار پیوند بود ❊ جهاندار بر رسم آبای خویش ❊ پری چهره را کرد همتای خویش ❊

ذکر ولادت شاهزاده سلیم یعنی جهانگیر پادشاه و رفتن اکبر در اجمیر بایفای نذر

چون اکبر را آرزوی فرزند سعادت پیوند بسیار بود و صورت نمیگرفت زنها حامله میشدند و استقاطی یافت اگر می زائیدند
چند روز مانده میمرد با شعار دولتخواهان بامید وصول این مامول رجوع بخدمت شیخ سلیم که دران زمان از نزدیکان درگاه
کبریا و مستجاب الدعا مشهور بود نمود او در قصبه سیکری اقامت داشت حسب الاشعار شیخ در نزدیکی قصبه مسطور عمارات شاهانه
احداث فرمود و بفتح پور موسوم کرده دار السلطنت قرار داد و بوسیله دعای آن درویش عنایت الهی یاور شد و در سال چهاردهم جلوس
والا مطابق سنه نهصد و هفتاد و هفت هجری از بطن عفت سرشت صبیه راجه بهاره‌مل پسر فرخنده اختر ولادت یافت **بیت**
یکی غنچه از باغ دولت دمید ❊ که انسان گلی چشم گیتی ندید ❊ نام آن مولود بمناسب اسم درویش دامی سلطان سلیم گذاشت
آخر بعد پدر چون پادشاه گشت بجهانگیر پادشاه موسوم شد چون اکبر را اعتقادی راسخ با خواجه معین الدین چشتی بود و مزار آن
بزرگوار متصل بشهر اجمیر است اکبر عهد کرده بود که هرگاه ایزد تعالی او را فرزندی عطا فرماید بزیارت مزارش پیاده پا
قطع مسافت نماید بعد ولادت شاهزاده سلیم اکبر بایفای عهد از فتحپور سیکری تا اجمیر که هفت منزل و هر منزلی دوازده کروه
است بپای پیاده طی مسافت نموده مراسم زیارت بتقدیم رسانید اصل آنکه اکبر با دل قوی قوت بدنی هم بسیار داشت و جرأتهای
او آنچه مرقوم و مشهور است اکثری خارج از حد شجاعت و نزدیک بمرتبه تهور است و از قانون خرد بیرون شیخ ابو الفضل در اکبرنامه
مینویسد که روزی بقصد شکار روز در آزمایی پیاده پا از متهرا روانه شده آخر روز باکبرآباد که هیجده کروه فاصله دارد رسید و از
نزدیکان غیر از دو سه کس دیگری همپایی نکرد و بسی تکاور که در سواری فیل نوعی ماهر و بیباک بود که احدی از فیلبانان
کار آزموده آنقدر مهارت نداشت هنگامیکه فیل مست عربده کرده و فیلبان را کشته باعث آشوب شهری شد پادشاه رو برو دی فیل بی
اندیشه پای جرأت بر دندانش گذاشته سوار میشد و آنرا با فیل دیگر که همراه بود بجنگ می انداخت و بارها در عین جنگ فیلان ازین
فیل جسته بر فیل دیگر بنحوی میرفت که موجب حیرت نظارگیان میگردید ❊

ذکر ازدواج شاهزاده سلیم با صبیه موته راجه و ولادت سلطان خرم یعنی شاهجهان پادشاه

چون اکبر روابط انتساب با راجها رواج داده و با وجود مخالفت مذهب برین شیوه افتخار جستند بعد وصول شاهزاده سلیم بحد بلوغ
اگرچه اول دختر راجه بهگونت ولد بهاره‌مل کچهواهه در حباله نکاح شاهزاده بود مرتبه ثانیه با دختر موته راجه ولد راجه مالدیو مرزبان
جوده پور میرته که بوسعت ملک و کثرت لشکر سر آمد اکثر راجهای عمده بود در عقد ازدواج شاهزاده مذکور در آورد ابا درین تخدا
راجه برای ازدیاد آبروی خود مجلس عالی ترتیب داده التماس مقدم پادشاه نمود اکبر پاس عزت او فرموده التماس
او را باجابت مقرون گردانید و بمنزل او رفته سر افتخار او را باوج اعتبار رسانید و راجه مراسم نیاز و پیشکش بتقدیم رسانیده

عروس جمیع همراهیان پادشاه درست نموده از لشکریان تا شاگرد پیشه همه را خلاع فاخره پوشانید و امرای عظام را بادای رسم ضیافت
و گزاریدن تحائف خوشنود گردانید و فیلان کوه پیکر و اسپان صبا رفتار و پرستاران و غلامان بسیار و انواع اقمشه و اجناس و ظروف
و اثاث البیت و جواهر گران بها بطریق جهیز سرانجام داده بهمین آئین پادشاه راجه دختر را مادر خصص نمود قبل ازین سلطان سلیم را از دخت
راجه بهگونت داس پسری سلطان خسرو نام بهم رسیده بود و بعد از و از بطن صبیه موته راجه در سنه سی و شش جلوس اکبر و هزار هجری سلطان
خرم که بشاهجهان نامور گشت ولادت یافت بزم عیش و عشرت و انجمن انبساط و مسرت آراسته شد و دست بذل و نوال کشاده و در جود و سخا داده آمد
نظم گل شگفت جان پرور درین باغ٭ که بویش صد گلستان را کند داغ٭ ازین شمشاد بن کازاو برخاست٭ ز هفت اختر مبارکباد برخاست٭
نشاط آمد و گیتی با تار ترانه٭ نوا پیچید در مغز زمانه٭

دربیان عجائب سوانح که در زمان اکبر بوقوع آمده

در موضع کلبر راوت ٹیکا نام مقدم بود شخصی که باو عداوت داشت قابو یافته زخمی بر پشت و زخمی دیگر بر بناگوش او زد و بهمان زخمها
راوت مذکور قالب تهی کرد و بعد چندگاه رام داس خویش او را پسری بوجود آمد که بر پشت و بناگوش او نشان همان زخمها بود و شهرت
شد که راوت ٹیکا که از زخمها مرده بود باز بطریق تناسخ درین عالم بوجود آمد و آن پسر نیز بعد رسیدن بحد شعور میگفت که من راوت ٹیکا ام
و نشانها صحیح میداد چون این سانحه غریبه بعرض اکبر رسید او را بحضور خود طلبیده بر احوال او وقوف یافت و گویند تصدیق اظهار
او نمود و دیگر نابینایی را آورده بودند که هرچه مردم بزبان میگفتند او دست زیر بغل خود نهاده بدست و بغل جواب میداد و بهمین طور شعرها
میخواند مردم احتمالات می دادند لیکن آن از کثرت ورزش کار باین حد رسانیده بود دیگر شخصی را آورده بودند که نه گوش داشت و نه سوراخ
گوش و هرچه مردم میگفتند بی کم و کاست می شنید٭ دیگر شخصی را آورده بودند که از یک زوجه خود بست و یک پسر داشت و همه زنده بودند
دیگر دران ایام کوکب ذوذنب نمودار شد از نحوست آن در عراق و خراسان شور عظیم رویداد٭ دیگر از سانحه غریبه که رو داده این است
که فوجی از ملازمان سرکار والا برای مالش سرتابان نواحی اکبرآباد متعین شده بود با متمردان محاربه درمیان آمد دران فوج دو برادر
از قوم کهتری تردد بسیار کردند یکی ازان هر دو برادر دران کارزار کشته شد نعش او را در خانه او باکبرآباد آوردند برادر دوم دران هنگام
بکار خود مستعد ماند چون هر دو برادر توامان زاده و هر دو باهم کمال مشابهت داشتند که امتیاز در انها متعسر بل متعذر بود و بعد رسیدن نعش
مذکور در خانه چون تحقیق نمی شد که کدام یک ازان برادر کشته شد زنهای هر دو برادر مستعد سوختن گشته باهمدگر منازعه نمودند هر یکی
می گفت که شوهر منست همراهش او در سوختن مرا است بالاخر این مقدمه بکوتوال شهر رجوع شد و از و به پادشاه رسید حسب الطلب در حضور
آمدند چون استفسار رفت زن برادر کلان که نیم ساعت قبل از دیگری بوجود آمده بود گذارش نمود که البته شوهر من است و شاهد
صدق مقال من آنکه یک سال منقضی می شود که پسر ده ساله من فوت شده و باین مرد غم فرزند بسیار بود سینه این را چاک سازند اگر جگر
داغ فرزند داشته باشد شوهر من است بموجب حکم والا برای امتحان جراحان سینه آن میت را شگافتند شگافی مانند زخم تیر جگرش
ظاهر گشت چون این معنی بعرض رسید باعث تعجب گردید اکبر آن زن را ستود و فرمود که حق بجانب است سوختن و نه سوختن را اختیار
دارد و آن زن مردانه وار با پیکر بیجان شوهر خویش همراهی نموده در آتش عشق او خاکستر گردید٭

دربیان تسخیر ولایت پتنه و بنگاله

دران وقت سلیمان کلیانی که از امرای بزرگ شیر شاه و اسلام شاه بود حکومت آن ولایت داشت و تا عهد اکبر مسلط بود

چون منعم خان خانخانان بحکومت آن دیار معین گشت چند بار باسلیمان بجور جنگ ها در میان آمد و سلیمان عاجز گشته اطاعت پادشاهی قبول
کرد و با خانخانان ملاقات نمود و تا زندگے خود سر از انقیاد برنتافت چون او قالب تهی کرد بایزید پسر کلانش بر مسند حکومت نشست و بعد
چندے رخت هستی بر بست پس از وے داؤد پسر دوم سلیمان حاکم گشت و دم استقلال زده سر از بندگے پادشاهے برتافت منعم خان
آماده جنگ شد و قلعه پٹنه را محاصره کرده با گیرودار ضماشت نمود و استدعاے مقدم او نیز کرد پادشاه در عین برسات که از کثرت آب راه ها
مسدود بود درایات منفعت بها افراشته در حوالی پٹنه نزول اجلال نمود داؤد تاب مقاومت ندیده بتحریک سلسله صلح ایلچی فرستاد چون ایلچی
باستلام عتبه سرافرازی یافت حکم شد که داؤد ازین شقوق یکے را اختیار کند اول داؤد تنها در رزمگاه آید و ازین طرف ما بسے آئیم با هم گرم پیکار
شوئیم هر که فیروزمند شود ملک از و باشد دوم اگر دل براین ننهاد از رفقاے خود یکے را که بمزید شجاعت معلوم باشد برگزیند تا ما یکے را از بهادران
در برابر او بفرستیم از ان هر دو هر کس که ظفر یابد فتح از جانب او اگر این را هم قبول نکند یکے از فیلان نامے خود را که بوفور جرأت و عظمت
جثه و توانائی ممتاز بوده باشد در معرکه بفرستد ما نیز فیلی را انتخاب کرده بجنگ او فرستیم هر کدام غالب آید فیروزے همان طرف باشد او هیچ
یکے را پذیرفتن نتوانست مقارن این حال حاجی پور که آن طرف آب گنگ محاذے پٹنه است بسعی بهادران پادشاهے مفتوح و مسخر
گردید و محاصره قلعه پٹنه نیز بشدت انجامید افغانان نقش ادبار در آئینه احوال خود دیده داؤد را که مست سرکشی و شراب بود طوعاً و کرهاً در کشتی
انداخته بوقت شب روانه بنگاله شدند و شورشے و وحشتے عظیم در قلعه پدید آمد بعضے افغانان از اضطراب دران تاریکی دریا را از کشتے
ندانسته غریق بحر فنا شدند و فریقے که خود را در کشتے انداختند از فرط هجوم مردم کشتیها غرق گشتند و جمعی از کثرت انبوه بتلاش برآمدن پامال گردیدند
و زمره که راه بیرون برآمدن نیافتند خود را از بروج و دیوار قلعه در خندق افگندند و بگو نیستی در شدند سحرگاه اکبر وقوف یافته قلعه را با اولیای
دولت سپرده خود در تعاقب بسوارے اسپ از دریاے پن پن گذشته تا سے کروه راه قطع کرد درین تک و دو حسین خان پسر سلطان محمد عدلے
گرفتار گشته بقتل رسید و دیگر افغانان نیز دران راه دستگیر گردیده بصحراے عدم شتافتند و اکثرے گریخته جان بسلامت بردند ابیات
مخالف گریزان براه گریز ❊ سپه در عقب رانده با تیغ تیز ❊ گریزان شدند آن دلیران همه ❊ چو از شیر نر زنده آهو رمه ❊ چون افاغنه هزیمت
یافتند سپاه پادشاه از دولت غنیمت بے نیاز شد از انجا منعم خان خانخانان را با لشکر گران باستیصال داؤد و افغانان و تسخیر بنگاله متعین
فرموده در پٹنه معاودت نمود و راجه تودرمل که درین مهم خدمات شائسته بتقدیم رسانیده بود بعنایت علم و نقاره سرافراز گشته برفاقت
منعم خان مقرر گردید پادشاه بعد تنسیق امور آن دیار مراجعت کرده از راه اجمیر بزیارت مزار خواجه معین الدین تبرک جسته بدار السلطنت
فتحپور نزول اجلال نمود و حکم کرد که از اجمیر تا فتحپور در هر کروه چاهے پخته و مناره بلند احداث کنند در اندک فرصتے چاه و مناره
برطبق حکم مرتب گردید القصه منعم خان در بنگاله رسیده با داؤد جنگ نمایان کرده زخمے گشت اکثر امرا جان نثارے کردند داؤد
مغلوب گشته بندگے درگاه والا قبول کرد و پیشکشهاے لائقه و فیلان نیکو منظر مصحوب پسر خود بحضور اکبر ارسال داشت و راجه تودرمل
از مهم بنگاله خاطر جمع نموده بحضور رسید و بمنصب اشرف دیوانے سرافرازے یافت بعد چندگاه چون منعم خان خانخانان بمرگ خود
درگذشت داؤد قابو یافته از عهد برگشت و سر بشورش بر داشت باز از حضور خانجهان و راجه تودرمل بر سر او متعین شدند ایشان ببنگاله
رسیده بدفعات محاربات نمایان کرده مظفر و منصور گشتند داؤد دستگیر گشته بقتل رسید سر او را بدرگاه قدسے فرستاده مورد عنایات
شدند و از ان وقت فتنه بنگاله فرو نشست پوشیده نماند که در بنگاله آغاز ظهور اسلام از ملک محمد بختیار که از امراے بزرگ سلطان
ایبک بود گردیده از ان زمان آن ولایت در تصرف سلاطین دهلے در آمد و در سنه هفتصد و چهل و هفت هجرے قدر خان را که از جانب
سلطان محمد شاه فخر الدین جونا ابن سلطان غیاث الدین تغلق شاه بود فخر الدین سلاحدار لقب بوییکه یافت کشته بر مسند حکومت

نشست و بسلطان فخر الدین ملقب گشت مدت حکومت او دوازده سال سلطان علاء الدین عرف ملک علی که بخشی لشکر قدر خان بود
با سلطان فخر الدین جنگ کرده غالب آمد و او را بقتل رسانید و لوای حکومت برافراشت چهار سال و چند ماه سلطان شمس الدین عرف
حاجی الیاس نوکر سلطان علاء الدین سردار لشکر گردید و بر سر لکنوتی رفته تمامی سپاه را بحسن تدبیر با خود متفق نموده از راه برگشت و بر
علاء الدین آمد و بجنگ آقای خود را کشته بر مسند حکومت متمکن شد و دران زمان سلطان فیروز شاه اورنگ آرای سلطنت دهلی
بود بکر لشکر به بنگاله تعیین کرد اما کاری از پیش نرفت مدت حکومت بست و یک سال سلطان سکندر بن شمس الدین دوازده سال سلطان
غیاث الدین بن سلطان سکندر پانزده سال و چند ماه سلطان السلاطین بن غیاث الدین یازده سال سلطان شمس الدین بن سلطان
السلاطین پنج سال راجه کانس از زمینداران آن ولایت بود چون شمس الدین رحلت نمود و وارثی از و نماند راجه مذکور بر آن بلاد چیرگی
یافته بر مسند حکومت نشست و پنج سال و چند ماه حکومت راند سلطان جلال الدین بن راجه کانس برای سلطنت اسلام قبول نموده خطبه
و سکه بنام خود کرد نوزده سال و چند ماه سلطان احمد شاه بن سلطان جلال الدین هفده سال سلطان ناصر الدین بن سلطان احمد شاه
هفت روز سلطان ناصر شاه از احفاد سلطان شمس الدین دو سال سلطان باربک شاه عرف ناصر غلام او قابو یافته سلطان ناصر را کشته
مسند نشین حکومت گشت دیگران اتفاق کرده او را کشتند مدت حکومت نوزده سال یوسف شاه برادرزاده باربک شاه هشت سال
سلطان سکندر بعد چند روز امرا اتفاق کرده او را معزول کردند فتح شاه نه سال و چند ماه نازک شاه خواجه سرا فتح شاه را کشته بر مسند حکومت
نشست هر جا خواجه سرا بود طلب داشته پیش آورد دو ماه و پانزده روز فیروز شاه سه سال و چند ماه محمود شاه بن فیروز شاه
یک سال و چند روز مظفر شاه حبشی خواجه سرا محمود شاه را کشته بر مسند حکومت نشست یک سال و پنج ماه سلطان علاء الدین که از نوکران مظفر شاه
بود و بقابو یافت آقای خود را کشته بحکومت رسید بست سال نصیب شاه بن سلطان علاء الدین بعد پدر بر مسند حکومت قرار یافت چهارده
سال هنگامیکه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه فتح هندوستان نمود و برادر سلطان ابراهیم لودی به نصیب شاه پناه برد و بعد مدت چون
شیر شاه غالب آمد بنگاله را از تصرف نصیب شاه برآورد و جهانگیر قلی خان از امرای کبار همایون پادشاه بود و پادشاه آن ولایت را از
شیر شاه برآورده باو داد شیر شاه بعد فتح بر همایون جهانگیر قلی خان را به پیمان نزد خود طلبیده بکشتن داد و محمد خان مخاطب به بهادر خان
که از امرای شیر شاه و اسلام شاه بود حکومت بنگاله یافت نوکری یا داوگری هم دوش داشت چون در آویزه محمد خان در گذشت پسر او
خضر خان حکومت یافته به بهادر شاه ملقب شد و در جنگ او محمد خان نقد زندگی سپرد و بعد خضر خان تاج خان حکمرانی کرد و پس برادر خرد
او سلیمان کلیانی که از امرای مشهور اسلام شاه بود حکومت باستقلال یافت اگرچه سکه و خطبه بنام خود نکرده اما خود را حضرت اعلی خطاب
کرده بود بایزید بن سلیمان بعد پدر قائم مقام گردید سیزده روز داود پسر دوم سلیمان دو سال در سنه نهصد و هشتاد و سه هجری خان جهان
و راجه تودرمل داود را بقتل رسانیدند و بنگاله داخل ممالک محروسه اکبری گردید از ابتدای سنه هفتصد و چهل و هشت هجری تا نهایت
سنه مذکوره که دو صد و سی و هفت سال بوده باشد ولایت بنگاله از تصرف سلاطین دهلی بیرون ماند القصه راجه تودرمل بعد
اطمینان از مهمات بنگاله بحضور رسید و بعد از آمدن راجه در اندک مدت خان جهان برحمت حق رفت مظفر خان دیوان اعلی از حضور
بصوبه داری بنگاله تعیین گشت این مظفر خان که بخواجه مظفر مشهور بود در ابتدای حال نوکر بیرام خان بود و بعد تفرقه بیرام خان کروری
پرگنه پسرور تابع پنجاب گردید چون حقیقت قابلیت و کاردانی او به اکبر انکشاف یافت بحضور خود طلب داشته دیوان بیوتات
فرمود و بمقتضای کاردانی در اسرع اوقات بپایه دیوانی اعلی سرفرازی یافت و مدتی باین درجه رفیعه ممتاز بود درین اوان بصوبه داری
بنگاله مامور گشت و دران ولایت رسیده به تنظیم و تنسیق امور آنجا پرداخت بعد چندگاه معصوم خان کابلی جاگیردار بهار در مقدمه داغ اسپان

حصار و بروج از سنگ مقرر گشت خاراتراشان چابکدست و بنایان هوشیار سال بست و ششم جلوس والا شروع این بنا نموده باهتمام شمس الدین
خوافی در دو سال حصاری رفیع و شهری وسیع صورت انجام یافته باتک بنارس موسوم گردید چند کس دریای سند و درهای ادبر روی مخالفان
بند گویا برزخیست درمیان هند و خراسان پایان آن قلعه معبر دریا متردین را بدون وصول دران قلعه راه عبور از دریا میسر نیست بعد گذاشتن
بنای این قلعه متوجه پیشتر شد و ازین منزل فرمانی متضمن نصیحت و پند بمحمد حکیم میرزا صدور یافت خلاصه مضمون آنکه وسعت آباد هندوستان جای
چندین سلاطین صاحب سکه بود و تمام در قبضه تصرف اولیای دولت در آمده سران روزگار روی نیاز بدین درگاه آورده اند و امرای این
دودمان بجای سلاطین پیشین نشسته حکومت میکنند آن برادر از چنین دولت چرا بی نصیب باشد اگرچه بزرگان سلف کهین برادر را بمنزله
فرزند شمرده اند اما حق آنست که وجود پسر ممکن است و برادر بهم نمی تواند رسید لائق عقل و دانش آن برادر آنکه از خواب غفلت بیدار گشته
بملاقات خویش مسرور سازد و زیاده برین ما را از دولت دیدار محروم ندارد محمد حکیم میرزا باغوای خوش آمدگویان خانه برانداز فرمان
پذیر نگشته با خود قرار داد که گریوه های راه از خیبر تا کابل مستحکم کرده آماده پیکار گردد یا براه بنگش رفته در هندوستان شورش اندازد میرزا درین
اندیشه بود گنگالیش ها درمیان داشت که شاهزاده سلطان مراد برسم منقلا در نواحی کابل رسیده با میرزا جنگ درمیان آمده میرزا شکست یافت
و بطرف غوربند شتافت و اراده آن کرد که بوالی توران پناه برده استمداد و استعانت نماید مقارن اینحال اکبر هم بکابل رسیده سیر منازل قلعه و باغ
شهرآرا نموده مسرت اندوخت و با آنکه محمد حکیم میرزا نسبت بچنین تقصیرات شده بود از روی کمال تلطف باز کابل را بمیرزا مرحمت فرموده بهندوستان
معاودت نمود و میرزا در کابل رسیده بحکومت آن ولایت قیام ورزید چون دائم الخمر بود از فرط باده پیمائی به بیماریهای صعبه مبتلا گردید نتوانست
که خود را از شراب باز دارد و بنا برین اسباب در اندک فرصت ساغر حیاتش لبریز گشت فرزندانش اراده داشتند که پیش عبد الله خان اوزبک والی
توران روند اکبر پاس صله ارحام نموده فرمان استمالت نگاشته راجه مان سنگه را برای تعزیت و تسلی پس ماندگان میرزا متعین فرمود و رایات
عالیات نیز بسمت کابل در حرکت آمد چون عرصه راول پنڈی مورد سرادقات اقبال گردید راجه مان سنگه که پیشتر بکابل رفته بود کیقباد میرزا
و افراسیاب میرزا پسران محمد حکیم میرزا که نخستین یازده ساله و دومین چهار ساله بود همراه خود گرفته در حضور آورد پادشاه نوازش فرموده
الطاف بیکران در حق آنها مبذول داشته نظر توجه بتربیت برگماشت و امرای کابل نیز بعز بساط بوس رسیده مورد عنایت شدند
و راجه مان سنگه بصوبه داری کابل سرفرازی یافت

ذکر در بیان کشته شدن راجه بیربل

چون ساحل دریای سند مخیم خیام اجلال گشت زین خان کوکه با لشکر گران باستیصال الوس یوسف زئی و تسخیر ولایت سواد بجور متعین گردید
و شیخ فرید بخاری بخشی برای تاخت قبائل افغانان که در دشت بودند رخصت یافت شیخ بعد از تاخت و تاراج معاودت نمود زین خان قلع و قمع افغانان
کمر بسته داخل کوهستان شد بعرض رسید که تا فوج دیگر بامانت زین خان متعین نشود استیصال افاغنه ممکن نیست راجه بیربل و شیخ ابو الفضل استدعای این خدمت
نمودند اکبر قرعه بنام هر دو انداخت قرعه بنام راجه بیربل بر آمد لهذا راجه مذکور و حکیم ابو الفتح را بامداد زین خان رخصت فرمود زین خان باتفاق
و استصواب راجه تسخیر بجور کمر همت بر بست کلان تران آنجا ربقه اطاعت در گردن انداخته پیشه رعیت گری اختیار کردند بعد از آن بر سواد
لشکرکشی شد افغانان بر سر کوه هجوم آورده ژاله صفت تیر و سنگ می باریدند زین خان بزور شمشیر از گریوه گذشته قلعه بنا کرده بسیاست
آن جماعه بدمآل پرداخت همدرین اثنا درمیان زین خان و راجه بیربل مخالفتی رو داده شعله مخاصمت بلند شد و گفتگوهای
منازعت درمیان آمد هر چند زین خان خواست که جمعی در قلعه گذاشته پیشتر روانه گردد راجه برین معنی راضی نگشت و
قرار یافت که از راهیکه آمده اند مراجعت کنند بضرورت معاودت روی داد و راجه پیشتر آمده جائیکه قرار یافته بود فرود نیامد از انجا هم

پیشتر روانه شد کسانیکه اول رسیده خیمه‌ها زده بودند ناگزیر به برداشتن خیام و بستن پرتال مشغول شدند زین خان از عقب آمده صورت حال بدین
منوال دیده او هم ناچار در برابر افغانان سراسیمگی لشکر معائنه کرده از هر طرف هجوم آوردند و غریب شورشے پدید آمد راه بمرتبه تنگ بود
که دو سوار جلوی هم نمی توانستند گذشت فیل و اسپ و آدم بریکدیگر می افتاد گویا نمونهٔ روز رستخیز بود چون افغانان از هر طرف ریخته غالب
آمدند زین خان از فرط غیرت و وفور شجاعت خواست که جان خود برابر در بازد ناخیرخواهان جلو گرفته او را از آن آشوبگاه برآوردند
بران تنگنای چند فیل و اسپ و شتر و آدم بر روی همدیگر افتاده راه عبور سوار مسدود گشته بود ناچار زین خان پیاده شده براه شتافت و بهزاران
دشواری جان بمنزل رسانید و بسیارے از لشکریان را افغانان اسیر کرده بودند و آن قدر مال و اسباب بدست آوردند که از برداشتن
آن عاجز شدند دران روز چندین هزار کس کشته شد و دران زد و خورد راجه بیربل از بلندی افتاده پیکر عنصریش درهم شکست و اکثر راجهای
متعین و دیگر بندگان روشناس پادشاهی بکار آمدند راجه بیربل در شعر هندی وحدت فهم و جودت طبع و مزاج دانی و خوش بیانی و سخن‌سنجی
و بذله گوئی بے نظیر بود و نوادر گفتار و نکات دلاویز که باعث انبساط خاطرها تواند بود تا حال زبان زد روزگار است همتی عالی داشت
گویند که عطایای او پانصد مهر و هزار مهر بود چون از عمدهٔ مصاحبان بزم خاص و زبدهٔ محرمان انجمن اخلاص بود بمنصب سه هزارے
سرفرازی داشت و قرب و منزلتیکه باکبر داشت دیگران را میسر نبود از کشته شدن او عیش محفل اکبر منغص گشت و بر خاطر پادشاه سنوح
این سانحه سخت گران آمد بمجرد استماع این خبر بے اختیار آب از دیده فرو ریخت و آه دردناک بآواز بلند بر کشید تا دو روز و شب بلا بدیات
توجه نفرموده و بر زبانش رفت که از ابتدای جلوس تا حال که سال سے ام است غبار کدورتے باین حد بر خاطر نه نشسته روز سوم شاهزاده
سلطان مراد و راجه تودرمل را با بسیارے از بهادران شهامت کیش برای قلع و قمع افاغنه یوسف زئے متعین فرمود چون آنخدمت
در خورشان شاهزادهٔ رفیع مکان نبود از منزل دوم شاهزاده بموجب حکم معاودت نمود و راجه تودرمل بتنبیه آنجماعه مقرر شد و راجه
مان سنگه باستیصال افغانان تا نزدیکی درهٔ خیبر رسیده بود برفاقت او متعین گردید و زین خان و حکیم ابوالفتح بحضور رسیده روز چند رخصت
کورنش نیافته مورد عتاب گشتند آخر الامر بشفاعت شاهزاده عفو تقصیرات آنها شده باریاب شدند هر چند تلاش نعش راجه بیربل حسب الامر
نمودند بدست نیامد چون او را بسیار دوست میداشت تاسف بسیار کرد درین اثنا میر قریش ایلچی عبدالله خان پادشاه توران
رسید چون خاطر پادشاه از واقعهٔ راجه بیربل مکدر بود ایلچی مذکور دو سه روز بار نیافت بعد چند روز بحضور رسیده نامهٔ عبدالله خان
از نظر گذرانید میر قریش را بانعام لائق سرفراز فرموده رخصت انصراف داد و حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح را همراه میر قریش نزد عبدالله خان
بسفارت و خواجه محمد را بتحویلداری تحائف و هدایا و میر صدر جهان را برای پرسش واقعهٔ اسکندر خان پدر عبدالله خان فرستاد بعد انتظام
مهام آن دیار و تنبیه سرکشان بدکردار از ساحل دریای سند معاودت بهندوستان گردید و راجه تودرمل را بحضور خود طلبداشته راجه مانسنگه را متعین
کابل کرد و باستیصال افغانان یوسف زئی اسمعیل قلیخان متعین گشت او بلواحقی تادیب آن جماعه نمود ۞

ذکر در بیان رسیدن میرزا سلیمان والی بدخشان در حضور پرنور و تفرقهٔ بدخشان

سلسلهٔ او بصاحب قران امیر تیمور گورکان مے رسد حکومت بدخشان باستقلال داشت و بارها از بدخشان لشکر بکابل کشیده هر بار
شکست خورده رفت ابراهیم میرزا خلف او در شجاعت و دلاورے و فراست و دانشورے یکتا بود در گذشت سلیمان میرزا
ازین جهت که بسیار دوست می داشت از فوت او غم جانکاه رو داد و این رباعی متناسب حال اوست رباعی ای لعل بدخشان
از بدخشان رفتی ۞ در سایهٔ خورشید درخشان رفتی ۞ در سر حد خاتم سلیمان بودستی ۞ افسوس که از دست سلیمان رفتی ۞ بعد فوت

ابراهیم میرزا چون شاهرخ میرزا پسر او کلان شد میرزا سلیمان را با شاهرخ میرزا نبیرهٔ خود صحبت درنگرفت و کار به پرخاش کشید و بدفعات
جنگ درمیان آمد آخرالامر سلیمان میرزا هزیمت خورده در کابل رسید چندگاه پیش محمد حکیم میرزا که دران وقت زنده بود گذرانیده
بدرگاه اکبر التجا آورد و پنجاه هزار روپیه نقد و سامان سفر از حضور مرحمت گشت و فرمان متضمن استمالت بصدور پیوست میرزا بجمعیت خاطر
از کابل روانه گردید چون نزدیک دارالسلطنه فتح پور رسید حکم شد که امرای کبار باستقبال روند و نیز حسب الامر تا سه کروه فتحپور فیلان
کوه شکوه بسلاسل طلا و نقره و جلهای دیبا و زربفت آراسته استاده کردند و درمیان دو فیل ارابه یوزها با پوشش مخمل و زربفت و زنجیرهای
طلا و قلاده مرصع باز داشتند و عقب فیلان دو رویه سواران خوش اسپ و یراق با لباس و ساز شایسته صفوف آراستند و یساولان
صاحب اهتمام برگماشتند که احدی از صف بیرون نتواند شد و کوچهای شهر را جاروب زده و آب پاشیده مصفا کردند و آئین رسته
بازار را آئین بستند و از زربافت و اقمشه متنوعه در گرفتند طوائف انام از شهر و نواحی در کوچه و بازار و طاقها و درواقها و بامها برای تماشا
هجوم آوردند پادشاه خود هم باشاهزادهای والاشان بکمال جاه و جلال بقصد ملاقات از شهر برآمد چون نزدیک رسیدند اول سلیمان میرزا
پیاده شده کورنش بجا آورد بعد ازان اکبر از اسپ فرود آمده میرزا را در بغل گرفت و بمنزل آورده ضیافت و مهمانداری نمود و بشارت
کمک در تسخیر بدخشان خرسند فرمود بعد چندی روز صوبه داری بنگاله تجویز شده بود میرزا قبول نکرد و بقصد مکه معظمه رخصت گرفت هفتاد هزار روپیه
خرج راه یافت میرزا بعد ادراک سعادت حج بهمان راه باز در بدخشان رسید و با شاهرخ میرزا جنگ کرده هزیمت خورد و بعد عبدالله خان پادشاه
توران پناه برد عبدالله خان طماع بمشاهدهٔ نفاق ایشان لشکر بافرستاده ولایت بدخشان از تصرف شاهرخ برآورده حوالهٔ کسان خود نمود
و سلیمان میرزا و شاهرخ میرزا هردو محروم گشته بکابل رسیدند بیت دولت همه ز اتفاق خیزد ٭ بیدولتی از نفاق خیزد ٭ دران وقت محمد حکیم میرزا
زنده بود چند موضع از تومان لمغان بسیورغال میرزا مقرر کرد و شاهرخ میرزا بودن در کابل اختیار نکرده نزد اکبر رسیده مورد انواع عواطف گردید پس از
چندی سلیمان میرزا نیز بوساطت راجه مانسنگه بخدمت اکبر رسید و بعد سه سال مسافر ملک آخرت گردید اگرچه سلیمان میرزا در زمان بودن کابل باعانت
محمد حکیم میرزا لشکر فراهم آورده بدفعات قصد بدخشان نمود اما کاری از پیش نرفت در سال سی و چهارم جلوس محمد زمان نامی خود را فرزند شاهرخ
میرزا وانموده در بدخشان گرد شورش برانگیخت و اورا با عبدالمومن پسر عبدالله خان والی توران بدفعات جنگ روداد و هربار فتح نموده بدخشان
را متصرف شد و مدتی حکومت آن ولایت نمود آخرالامر عبدالله خان لشکر گران متعین کرده محمد زمان را از بدخشان اخراج نمود و آن ولایت
را بتصرف خویش درآورد محمد زمان از بدخشان برآمده در کابل رسید بحسب ظاهر میخواست که روانه حضور شود و در باطن قصد فساد
داشت دران وقت قاسم خان صوبه دار کابل در حضور بود محمد هاشم پسر قاسم خان که به نیابت پدر در کابل بود از قصد او واقف
شده باندک جنگ اورا دستگیر کرد همدرین اثنا قاسم خان از حضور بکابل رسیده با محمد زمان مدارا نموده تملقات بسیار میکرد و اورا نظربند
میداشت و میخواست که روانه حضور سازد محمد زمان بتقریبی یافت قاسم خان را بقتل رسانید و درصدد کشتن محمد هاشم گردید او از
قتل پدر واقف گشته کسان خود را فراهم آورده محمد زمان را بقصاص پدر خود بسیاست تمام کشت و تمامی بدخشیان که در کابل بودند
علف تیغ بیدریغ شدند و رفع شورش محمد زمان ازان دیار گردید و در بدخشان عبدالمومن خان پسر عبدالله خان حاکم مستقل گشت بعد
تسلط بر بدخشان خواهش وصلت در خانه اکبر نموده بدرخواست صبیهٔ او ایلچی فرستاد چون ایلچی از دریای سند میگذشت کشتی از
تموج دریا غرق شد و نامه که درین خصوص نوشته بود از نظر اکبر نگذشت بر زبان مردم افتاد که باشارهٔ اکبر بود و چه عجب که همین قسم
بوقوع آمده باشد عبدالله خان باستماع این خبر مکتوبی متضمن معاذیر دل پذیر مصحوب مولانا حسینی برای اکبر ارسال داشت اگرچه مولانا حسینی
بعد رسیدن بحضور بابتلای امتلا درگذشت اما جواب مکتوب عبدالله خان بآئین شایسته قلمی فرموده ارسال نمود و اساس دوستی را استحکام داد

دربیان تسخیر ولایت کشمیر

یوسف خان والی آنجا همواره اظهار اطاعت و انقیاد نموده پیشکشهای لائقه ارسال میداشت در سال سوم جلوس والا یعقوب نامی پسر خود را با پیشکش فراوان بدرگاه والا فرستاد و چند گاه در حضور قیام داشت بنابر وحشتیکه بخاطر داشت بے رخصت از حضور گریخته بکشمیر رفت چون این معنی بعرض رسید فرمانی بنام یوسف خان صادر شد که خیریت ذات و امنیت ولایت تو درین است که خود آمده بملازمت مشرف شود یا پسر خود را بآستان والا بفرستد او عذرهای زمیندارانه پیش آورده عرضداشت نمود لهذا قصد کشمیر بخاطر اکبر مصمم گشت شاهرخ میرزا و راجه بهگونت داس و شاه قلی خان محرم و دیگر امرا برین خدمت متعین شده باصلاح راه بران دولتخواه روانه شدند و بسختی و عسرت تمام قطع مراحل نموده نزدیک کشمیر رسیدند یوسف خان در خود تاب مقاومت ندید و اراده داشت که بامرای پادشاهی ملاقات نماید اما از بیم کشمیریان نمی توانست آخر الامر به بهانه دیدن مکان مجادله برآمده بامرای پادشاهی ملاقی شد کشمیریان باطلاع این معنی حسین چک را بحکومت برداشته آماده جنگ شدند درین اثنا یعقوب پسر یوسف خان از پدر جدا شده بکشمیریان همراهی حسین چک گذاشته بر یعقوب جمع آمدند و او را شاه اسمعیل خطاب داده و سر کوهها مستحکم ساخته بقصد محاربه بالشکر پادشاهی صفوف آراستند چون این معنی بعرض اکبر رسید فرمان والا شان بنام شاهرخ میرزا و راجه بهگونت داس بصدور پیوست که اگرچه یوسف خان ملاقات کرده اما تا کشمیر تسخیر نشود دست از دغا بیجا باز نخواهند داشت بناء بران لشکر فیروزی اثر کمر همت بسته متوجه کشمیر شد چون نزدیک رسید محاربه سخت درمیان آمد کشمیریان مغلوب آمده ملاقات کردند و سکه و خطبه بنام اکبر جاری گردید و زعفران و ابریشم و جانوران شکاری که خلاصه محصول آن ولایت است بجمع در سرکار والا مقرر گردید ٭

ذکر سلاطین کشمیر

یوسف بوساطت شاهرخ میرزا و راجه بهگونت داس بعتبه آستان رسید و ادراک ملازمت نموده مورد عنایات گردید بر متطلعان اخبار مستور نماند که در سنه هفتصد و پانزده هجری ساهو نامی که خود را از آل گرشاسپ بن نیکر ذ میگفت نوکر راجه صدیو که از نسل ارجن پاندوان بود گردید و بمدت مدید خدمات لائقه بجا آورده اعتبار یافت چون راجه صدیو درگذشت پسر او راجه رمین بحکومت متمکن گشت شاه میر بن ساهو مذکور را وکیل السلطنه و صاحب مدار گردانید و هر دو پسر او را که یکی جمشید و دیگری علی شیر نام داشت پیش آورده در کارها دخیل ساخت و شاه میر زاده پسر دیگر بود یکی اشتر انگ و دیگر هندال نام و این هر دو صاحب داعیه بودند چون شاه میر و پسرانش اعتبار تمام یافتند غلبه پیدا کرده سپاه و رعیت را بجانب خود کشیدند و بے تقریب از راجه رنجیدند و راجه آنها را از آمدن بخانه خود منع کرد شاه میر و پسرانش از روی تسلط و استیلای تمام پرگنات کشمیر را متصرف شده اکثر نوکران راجه را با خود متفق گردانیدند و روز بروز قوت و مکنت آنها زیاده گردید و راجه زبون و مغلوب گشته در سنه هفتصد و چهل و هفت هجری بمرگ طبیعی درگذشت زوجه او کوتادیوی نام قائم مقام گشته خواست که باستقلال حکومت نماید و بشاه میر پیغام کرد که چند روزے پسر او را بحکومت بردارد شاه میر قبول نکرده و رای بر سر او لشکر کشیده جنگ کرد چون ارادت الهی بران رفته بود که حکومت هنود منقطع گردد و دین اسلام رواج یابد قضارا رانی کوتادیوی در جنگ مغلوب شد و بدست کسان شاه میر گرفتار گشت و بضرورت اسلام قبول نموده در عقد نکاح شاه میر درآمد و شاه میر مظفر و منصور شده دران ولایت سکه و خطبه بنام خود کرده سلطان شمس الدین خطاب یافت و از ابتدای سنه هفتصد و چهل و هفت هجری در آنجا اسلام رائج شد مدت سلطنت او سه سال و چند ماه سلطان جمشید بن شمس الدین عرف شاه میر بحکومت آن ولایت بعد پدر متمکن شد

سه سال و دو ماه سلطان شهاب الدین عرف میرا شاتاک بن شمس الدین هشت سال سلطان قطب الدین عرف هندال بن سلطان شمس الدین
یازده سال و پنج ماه سلطان سکندر بت شکن عرف شیر شکار بن قطب الدین در سنه هفتصد و هشتاد هجری بر مسند فرمانروائی متمکن گردید
و بشکستن بت و انداختن بتخانه شغل عظیم داشت نوبتی بتخانهٔ مهادیو را که در نزدیکی کشمیر بود انداخت لوحی از آن بر آمد و خط هندی
بر آن ظاهر گشت نوشته بودند که بعد یک هزار و یکصد سال سکندر نامی این بتخانه را خواهد انداخت سلطان بعد اطلاع برین معنی افسوس
بسیار کرد و گفت کاشکی این لوح بر دروازه می بود تا من بتخانه را نمی انداختم و قول بانی باطل شدی القصه سلطان خیلی متعصب
بود و اکثر برهمنان را لابد بر انداختن بتخانها بر در مسلمان کرد و بسبب شکستن بتها او را سکندر بت شکن گفتندی وقتیکه صاحبقران امیر تیمور
گورگان در هندوستان نزول اقبال فرمود فیلی برای سلطان فرستاده بود او سرمایهٔ شرف خود دانسته مراسم اطاعت و انقیاد
بجا آورد و پیشکشهای لائق ارسال داشت مدت حکومت بست و دو سال و سه ماه سلطان علی شاه عرف میرانخان بن سلطان سکندر بت شکن
بعد پدر بر مسند حکومت نشست و شاهین خان برادر خود را مدار علیه نموده بوزارت خویش مقرر گردانید بعد چندی شاهین خان را نیابت
کرده در کشمیر گذاشت و خود بر سر راجه جموں که خسر او بود لشکر کشید بعد روانه شدن باغوای بعضی مردم از وی عهد کردن برادر خود
پشیمان شده معاودت نمود و باعانت راجه راجوری در کشمیر رسیده متصرف گشت و شاهین خان برادرش از کشمیر بر آمده بسیالکوت
رسید دران ایام جسرتھ کھوکھر از خوف صاحبقران گریخته در پنجاب رسیده بود و نوبتی که علی شاه بعد فتح ٹھٹھ مراجعت کرده بکشمیر
میرفت جسرتھ سر راه گرفته بعد محاربه او را دستگیر کرده مال و امتعه و اسباب و اشیا بدست آورده بود شاهین خان بعد رسیدن سیالکوت
با جسرتھ ملحق گشته باتفاق بر سر علیشاه رفت علی شاه با لشکر انبوه بر آمده جنگ عظیم کرد و از طرفین خلائق بسیار کشته شد بالآخر علی شاه
شکست خورده گریخت ایام حکومت او شش سال و چند ماه سلطان زین العابدین عرف شاهین خان مظفر و منصور گشته مسند آرای
حکومت گردید محمد خان برادر خود را بوزارت مقرر کرد چون عدالت پیشه و انصاف دوست بود سپاه و رعیت ازو خوشنود شدند
براهمه که در زمان حکومت سلطان سکندر پدر او جلای وطن اختیار کرده بودند در عهد او باز آمده آباد گشتند سلطان به براهمه تاکید
کرد که آنچه آئین ایشان باشد بعمل آرند و جمعی از براهمه که در زمان سکندر بجبر و اکراه مسلمان شده بودند باز بآئین خود رجوع نمودند
بالآخر بمرگ طبعی در گذشت مدت حکومت او چهل و هشت سال سلطان حیدر عرف حاجی خان بن زین العابدین چهار سال
و دو ماه سلطان حسین بن سلطان حیدر دو سال و چند روز سلطان محمد شاه بن سلطان حسین بعد پدر مسند آرای حکومت
گشت بعد چندی بعضی امرا باتفاق پرسرام راجه جموں که از خوف تاتارخان نایب سلطان بهلول لودی حاکم پنجاب
در کشمیر رفته بود وزیر سلطان را کشتند سلطان از تاتارخان کمک طلب داشته خائنان را تادیب نمود چون ده سال و هفت ماه
از حکومت سلطان گذشت سلطان فتح شاه بن آدم خان بن زین العابدین از تاتارخان کمک آورده با سلطان محمد شاه
جنگ کرده نصرت یافت و کشمیر را در تصرف خود آورده سکه و خطبه بنام خود کرد و سلطان محمد شاه هزیمت خورده در هندوستان
آمد بعد نه سال سلطان محمد شاه باز در کشمیر رسیده بر سلطان فتح شاه فتح یافته مجددا بر حکومت نشست و فتح شاه بجانب
هندوستان آمد و پس از دوازده سال باز در کشمیر رسیده بر سلطان محمد شاه ظفر یافت و سه سال و یک ماه حکومت کرد و سلطان
محمد شاه باز لشکر فراهم آورده کشمیر را بتسخیر خود در آورد و سلطان فتح شاه بطرف لاهور آمده همانجا ودیعت حیات سپرده در سنه هشت
صد و هشتاد و نه که سلطان بهلول لودی رحلت نمود و سلطان سکندر خلف او اورنگ آرای هندوستان گردید نوکران سلطان
فتح شاه سکندر خان پسر فتح شاه را در کشمیر آورده مدعی سلطنت شدند آخر الامر او شکست خورده بدر رفت بعد آن در سنه نهصد و

در سنه از ظهیر الدین محمد بابر پادشاه کمک آورده باز در کشمیر رسید و باندک زمان اسیر گردید سلطان محمد شاه او را میل در چشم کشیده مقید نگهداشت
ایام حکومت محمد شاه مرتبهٔ اول ده سال و هفت ماه و مرتبهٔ دوم دوازده سال و یک ماه و مرتبهٔ سوم یازده سال و یازده ماه و بست
و در دور کره همگی سی و چهار سال و هفت ماه باشد و مدت حکومت سلطان فتح شاه مرتبهٔ اول نه سال و مرتبهٔ دوم سه سال و یک ماه و کره همگی دوازده
سال و یک ماه میشود و مدت سلطنت هر دو چهل و شش سال و هشت ماه سلطان ابراهیم خان بن سلطان محمد شاه و بعد پدر بر مسند حکومت
جا گرفت پس از چندگاه ابدال ماکرے که از امرای بزرگ آن ولایت بود از سلطان رنجیده و بملازمت بابر پادشاه در هندوستان آمده
ظاهر ساخت که ولایت کشمیر بسهل ترین وجهی تسخیر می توان نمود آخر الامر بابر حسب الطلب او لشکر همت فرموده و نزدیک بکشمیر رسیده
بسلطان پیغام کرد که شوکت و سطوت پادشاهی بحدیست که سلطان ابراهیم لودے پادشاه هندوستان را با صد هزار کس جنگ برابر
ساخت تو چه خواهی بود بهتر آنکه اطاعت کنی او قبول نکرده جنگ درمیان آمد سلطان در معرکه کشته شد ابدال ماکرے بعد از فتح و ظفر
نازک شاه برادر او را بر مسند حکومت متمکن گردانید مدت حکومت هشت سال و پنج روز سلطان نازک شاه بن سلطان محمد شاه و بعد کشته
شدن برادر خود باتفاق ابدال ماکری حکومت یافت چون بابر پادشاه ازین جهان رحلت کرده همایون پادشاه اورنگ آرای سلطنت
گشت کامران میرزا برادر همایون پادشاه از پنجاب بکشمیر لشکر کشید و محاربه روی داده اکثر کشمیریان علف تیغ بیدریغ شدند و عساکر کامران میرزا
اکثر مال و اسباب کشمیریان را تاراج کرده معاودت نمود و در سنه نهصد و سی و نه سلطان ابوسعید والی کاشغر سکندر خان خلف خود را مع حیدر میرزا
کاشغری با دوازده هزار سوار همراه کرده بکشمیر فرستاد و تا سه ماه کشمیر و مواضع آن را غارت و تاراج کردند و عمارات قدیم را انداختند چون رنج
تمام دران ولایت روی داد و اکثر مردم کشته شدند عاقبة الامر سکندر خان مصالحه نموده برگشت و بعد چندگاه سلطان نازک شاه را ایام حیات
بسر آمد مدت حکومت پانزده سال سلطان شمس الدین بن نازک شاه و ایام حکومتش او ظاهر نیست سلطان نازک شاه بن شمس الدین بن
نازک شاه شش ماه میرزا حیدر کاشغری خالوزاده بابر پادشاه از کاشغر بملازمت همایون پادشاه در آگره رسیده بود هنگامیکه همایون
از شیر شاه شکست یافته بلاهور رسید حیدر میرزا بتحریک ابدال ماکری و حاجی چک و رنگی چک و دیگر امرای کشمیر از همایون رخصت
گرفته در سنه نهصد و چهل و هشت در کشمیر رفته بتسخیر در آورد و از للصلاح کشمیریان سکه و خطبه بنام نازک شاه بحال داشت بعد ازان که
همایون از عراق معاودت کرده و فتح قندهار و کابل نمود حیدر میرزا بنا بر حسن اخلاصیکه با همایون داشت در کشمیر سکه و خطبه بنام او کرد نوبتی
شیر شاه فوجی بر سر کشمیر فرستاده بود بعد جنگ از لشکر حیدر میرزا شکست یافته برگشت چون حیدر میرزا دران ولایت استیلا یافته حکومت
باستقلال کرد کشمیریان را مغلوب داشته بخاطر نمی آورد بعضے از اهل کشمیر که فریب و تزویر جبلی آنها است بمکر و خدیعه در لباس دوستی
دشمنے کرده لشکر میرزا را بطرف تبت و پکهلی و راجور متفرق کردند و با خود اتفاق نموده بر سر میرزا شب خون آوردند دران زد و خورد تیرے
بمیرزا رسیده عمرش بسر آمد مدت حکومت ده سال سلطان نازک شاه مرتبهٔ دوم مسند آرای حکومت گشت در اندک ایام بعوارض
بدنی پیمانهٔ زندگی او لبریز گردید مدت حکومت دو ماه سلطان ابراهیم شاه بن محمد شاه برادر نازک شاه پنج ماه سلطان اسمعیل شاه برادر
ابراهیم شاه در سنه نهصد و پنجاه و نه بسلطنت رسید اگرچه حکومت بنام او بود اما غازی خان چک استیلا داشت ایام حکومت دو سال
سلطان حبیب شاه بن شاه اسمعیل شاه بعد پدر بر مسند حکومت نشست غازی خان چک از روی استقلالیکه داشت او را در گوشه نشانید و
خود لوای حکومت برافراشت ایام حکومت حبیب شاه دو سال و چند ماه سلطان نازے شاه عرف غازے خان چک در سنه نهصد و
شصت و چهار سکه و خطبه بنام خود کرد چهار سال و چند ماه سلطان حسین خان برادر غازی خان چون غازی شاه را آزار جذام روی داد
برادرش غالب آمده پسران او را نابینا کرده خود مسند نشین حکومت گشت غازی خان ازین درد که ضمیمهٔ آزار بدنی او گشت قالب تهی کرد

حسین خان دختر خود را با تحف و هدایای لائقه در خدمت اکبر فرستاد مولانا کمال که دران زمان بفضیلت و درویشی مشهور بود در ایام حکومت
حسین خان از کشمیر برآمده در سیالکوت رسید و بدرس و تدریس اشتغال ورزید ایام حکومت حسین خان ده سال و چند ماه سلطان علی
شاه برادر حسین خان پس از برادر خود مرزبان آن ولایت گشته بعد چندگاه سکه و خطبه بنام نامی اکبر مقرر کرد و بامیاز دیاد اتحاد و سد عناد
دختر خود را در خدمت شاهزاده سلیم با تحف و هدایا فرستاد و اظهار ارادت و بندگی خود نمود و بعد چندگاه در عرصه چوگان از اسپ افتاده
گوی زندگانی بجولانگاه آخرت برد مدت حکومت نه سال سلطان یوسف شاه بن علیشاه بعد پدر مسند آرای حکومت گردید بعد اندک
زمان سید مبارک خان که از امرای بزرگ آن ولایت بود غالب آمده بر مسند حکومت نشست یوسف شاه ازو گریخته از راه جمون پیش
میرزا یوسف خان حاکم پنجاب آمد و باتفاق میرزا و راجه مان سنگه در فتح پور سیکری رسید و بملازمت اکبر مشرف گردید و در سنه
نهصد و هشتاد و هفت هجری میرزا یوسف خان و راجه مان سنگه بکمک او مقرر شدند و او با امرای پادشاهی در کشمیر رسیده باندک
جنگ فتح نموده حکومت باستقلال یافته امرای پادشاهی را رخصت ساخت در سنه نهصد و هشتاد و نه هجری اکبر پادشاه در وقت مراجعت
از کابل از مقام جلال آباد ایلچی متعین کرده فرمانی بنام یوسف خان اصدار فرمود او باستقبال فرمان گیتی مطاع سعادت
اندوز گشته حیدر خان عرف یعقوب پسر خود را با تحف و هدایا بدرگاه آسمان جاه فرستاد پسرا و یکسال در حضور والا بوده بدون رخصت
گریخته بکشمیر رفت چون این معنی بعرض مقدس رسید میرزا شاهرخ و شاه قلیخان محرم و راجه بگهونت داس چنانچه گذشت بتسخیر کشمیر متعین
شدند یوسف خان عاجز شده همراه امرای پادشاهی در حضور پرنور رسید و از سنه نهصد و نود و سه ولایت کشمیر داخل ممالک محروسه
گردید مدت حکومت یوسف خان هشت سال بعد رسیدن یوسف خان بدرگاه والا یعقوب پسرش در کشمیر بوده مراسم انقیاد چنانچه
باید بجا نمی آورد باستیصال او قاسم خان با امرای دیگر متعین گردیده براه کابل شتافت دران نواح تالابی است که هرگاه دران
مکان آواز نقاره و یا کرنا شود برف و باران عظیم بارد هنگام نزول لشکر چون آواز نقاره شد برف و باران و تگرگ بسیار بارید و آسیب
سرما بلشکریان رسیده جانداران بسیار تلف شدند از وقوع این معنی کشمیریان که آماده پیکار بودند غالب آمدند و تفرقه در لشکر
پادشاهی روی داد دران حال قاسم خان خود را درست کرده پیش رفت یعقوب از دلیری قاسم خان هراسان گشته تاب جنگ
نیاورده بطرف کشتوار گریخت و شمس چک را که در قید او بود خلاص نمود کشمیریان بعد رفتن یعقوب شمس مذکور را بحکومت برداشته آماده
کارزار شدند و بر سر کوتل جنگ در پیوست باقبال پادشاهی قاسم خان فیروزمند گشته در شهر سری نگر که دار الایالة کشمیر است
در آمده تجدید سکه و خطبه بنام اکبر جاری گردانید بعد چندگاه کشمیریان یعقوب را از کشتوار آورده بر سر قاسم خان در شهر سری نگر شبخون
آوردند بهادران لشکر پادشاهی همت افشرده جنگ مردانه نمودند غنیم تاب نیاورده بی نیل مقصود راه فرار پیش گرفت مرتبه ثانی
باز یعقوب باتفاق کشمیریان از شعاب جبال برآمده مصدر شورش شد و ناگهان شبخون آورده میمان و تیره بازگشت چون یعقوب
خائب و خاسر گردید و کاری از پیش نتوانست برد اکثر امرای کشمیر آمده قاسم خان را دیدند و خان هم آن جماعه را استمالت نموده بحضور
پادشاه فرستاد آنها بعد ادراک دولت حضور مشمول عنایات شدند و یعقوب باز باتفاق شمس چک از کوه برآمده بمنازعت با قاسم خان
جنگ کرد چون قاسم خان از محاربات متواتره بتنگ آمد استمداد و استعانت از حضور نمود میرزا یوسف خان بایالت کشمیر متعین گشت
و حکم شد که هرگاه میرزا یوسف خان از نظم و نسق آن ولایت خاطر جمع نماید و بنیاد فتنه و فساد برکنده گردد قاسم خان برخصت میرزا
بقدسی آستان شتابد میرزا یوسف خان بجناح استعجال در کشمیر رسیده بشجاعت جبلی که داشت و دانش علاوه آن نظم و
نسق آنجا بالواقعی نمود و شمس چک ندامت کشیده ملازمت میرزا اختیار نمود میرزا او را استمالت نموده بدرگاه والا فرستاد و در سنه

شورش ازان ولایت گردید و قاسم خان برخصت میرزا بحضور رسیده بصوبه داری کابل سرفرازی یافت و چنانچه نگارش یافت آخر الامر از دست
محمد زمان میرزا در کابل بقتل رسید ؛

ذکر نهضت اکبر پادشاه بسیر کشمیر

در سال سی و چهارم جلوس اکبر پادشاه بسیر کشمیر متوجه شد دشوارے راه کشمیر از ارتفاع جبال و مغاره هاے خطرناک و گریوهاے
دشوار گذار و انبوهے جنگل از کثرت اشجار و سختی سنگلاخها و ضیق مسالک بحدیست که اندیشه بدشوارے می گذرد و در اثناے راه
رتن پنجال و پیر پنجال کوهیست که از غایت ارتفاع سر بفلک کشیده و از نهایت بلندے باوج آسمان رسیده و بر فراز آن تماشاے
عالم بالا توان نمود و صوت صوامع ملکوت توان شنود سکنه آنجا افلاکیان را بهمسایگی مے بینند و مرغانش از خوشه پروین دانه می چینند
بموجب حکم مطاع چندین هزار خاراتراش قوی دست و تبرداران چابک و چست در قلع احجار و قطع اشجار ید بیضا نموده آن مسالک را
آراستند و از لاهور تا کشمیر نود و هفت کروه بجریب در آمد اکبر بعد قطع مراحل و منازل در خطه دلکشاے کشمیر نزول اقبال فرموده و تماشاے
سیرگاههاے آنجا بسے مسرت اندوخت فی الحقیقة که کشمیر از تعریف و توصیف مستغنے است و عیبی غیر از کشمیریان ندارد و ؛ نظم ؛ چه کشمیر
انتخاب هفت کشور ؛ قسم خورده بخاکش آب کوثر ؛ چه کشمیر آب و رنگی باغ و بستان ؛ اسیر هر نهالش صد گلستان ؛ نظر چندانکه بر در کشتزار
گذارے ؛ بجز آب زمرد نیست جارے ؛ درین گلشن ز جوش خنده گل ؛ نمے آید بگوش آواز بلبل ؛ دریاے بهت که از میان
شهر و بازار جاریست از عجائب تماشاست اطراف آن عمارات دلکشا و در عین ڈل نیز مزارع و باغها غرض از خوبے بهرچه بامیداید
اما کشمیریان نهایت بد معاش و بدپوشند زیست زاینده خورش دائمے آنها خشکه از صبح بے نمک برنج گرم خوردن رسم نیست شبانگاه
برنج پخته نگاه میدارند و روز دیگر مے خورند و پوشش پیرهن پشمین است که عبارت از پٹو باشد ناشسته از خانه بافنده مے آرند
و آنرا دوخته مے پوشند تا پاره شدن بآب نمے رود و از بدن بدر نمی کشند ؛ بیت ؛ نفاق فطرے شان همچو نیش با کژدم ؛ نزاع
خلقے شان همچو زهر لازم مار ؛ القصه اکبر از سیر کشمیر نهایت خوشوقت شده عید رمضان المبارک همانجا نمود و دوران رفته باستشفاع
میرزا یوسف خان حاکم آنجا تقصیرات پسرش یعقوب خان بخشیده و کفش پاے خود مرحمت نمود او شرف خود دانسته آن کفش را
بر سر بست و بحضور رسیده مورد عنایات گشت و اکبر بعد تفرج براه پکهلی و دهنتور که بسے دشوار گذار است با جمیع حشم و خدم قطع منازل
نموده در حسن ابدال نزول اقبال نمود دران روز امیر فتح الله شیرازے و پس ازان حکیم ابوالفتح گیلانے که مقرب پادشاه بودند
هر دو رخت هستی بر بستند و در حسن ابدال مدفون شدند در انجا چندگاه رایات اقبال اقامت ورزیده طرح باغ دلکشا ریخته آمد و ازانجا
نهضت فرموده بخطه فرح افزاے کابل نزول اجلال نمود قاسم خان صوبه دار آنجا که دران وقت زنده بود بموجب حکم اعلی در گذرگاه
متصل شهر که ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و هندال میرزا و محمد حکیم میرزا در آنجا مدفونند باغ و عمارات عالیه احداث نمود چون پریشانی حال
رعایای کابل بعرض رسید حکم شد که تا هشت سال هشتم حصه از خراج مقررے بر رعایا معاف کرده تتمه بازیافت میکرده باشند و بعد
سیر و شکار کابل معاودت بهندوستان شد قضارا در منزل دهنکه اکبر از اسپ افتاده در رخساره اش خراشیده شد شش روز صاحب فراش
بود پس از حصول صحت ازانجا روانه شد بعد رسیدن در رهتاس بر فیل خاص که در جوش مستی بود سوار میشد پیش ازانکه پاهای او در قلاده
مضبوط شود فیل مذکور بقصد ماده فیلی دوید اکبر بر زمین افتاده زمانے دراز مدهوش بود و بعد دیرے بهوش آمد ظاهرا اندک آسیبے بدماغ
رسیده بود بنابرآن احتیاطاً باصلاح حکما رگ هفت اندام دست راست برکشادند و در اندک فرصتے تندرستی یافت از سوانح این
ایام خبرهاے ناخوش در اطراف ممالک بر زبانها افتاد و هر جا شورشے برخاست و رعیت از مالگذارے دست باز کشید و

در عالمات ممالک اختلال روی داد چون لاهور مخیم سرادقات گشت این شورش فرونشست وطرق ومسالک که ناامن شده بود امنیت گرفت همدرین نزدیکی بشب مهتاب تماشای جنگ هیندید تقضارا آهو حریف خود را گذاشته دوید و شاخی درمیان هردو ران اکبر زد زخمی رسید آماس کرد و درد وجع باشتداد کشید بصواب دید شیخ ابوالفضل ومقرب خان معروف بشیخ بهنیا جراح بمعالجه پرداخت بعد یکماه و هفت روز صحت روی داد شیخ ابوالفضل ومقرب خان که دران ایام خدمت بسیار کرده بودند مورد عنایات شدند

دربیان حال راجه تودرمل ورحلت او

درزمان نهضت رایات عالیات بکشمیر رخصت شده در لاهور مانده بود بعوارض بدنی درگذشت و در وقت مراجعت از کابل در اثنای راه خبر رحلت او بعرض رسید چون مزاج شناس و وزیر اعظم و سپه سالار بود پادشاه از فوت او تاسف بسیار نمود تودرمل صغیر بود که پدرش مرد مادرش بیوه زن در کمال افلاس و تهیدستی بود بمحنت تمام پرورش نمود اما در صغر سن آثار رشد و کاردانی و علامات طالعمندی و بخت بلندی از ناصیه حال او می تابید بحسب قسمت در جرگه نویسندهای سرکار پادشاهی نوکر شد بمقتضای وفور دانش و کارگذاری روز بروز پایه قدر او افزود چنانچه صاحب تدبیر و قلم بود صاحب کوس و علم نیز گشت در اکثر معارک ترددات شایسته و محاربات مردانه نمود و نقش مردانگی و دلاوری او در دل پادشاه درست نشست در ملک گجرات و بنگاله کارزارهای عظیم نموده فیروزمند آمد رفته رفته بپایه اعلای وزارت سرفرازی یافت و در سال بست و نهم جلوس وزیر اعظم گردید دیانت گزین سیر چشم تونگر دل هوشیار مغز سپهیر گار نیک محضر بود اصابت فکر و همت بلند داشت با خویش و بیگانه یک جهت و با دوست و دشمن یکسان میگذرانید آداب شناس سلطنت و رازدار مملکت و دقائق حساب و سیاقت تحریر بی نظیر بود پیش از و در ممالک هند متصدیان بقانون هنود دفتر می نوشتند راجه تودرمل از نویسندگان ایران اخذ ضوابط نموده دفتر را بطور ولایت درست کرد تا حال اهل قلم مطابق آن عمل می آرند تمام اراضی ممالک محروسه بجد موفور پیموده رتبه هر دهی از دهات منقح نمود و جمع دامی قرار یافته حدود صوبه ها متعین گشت فی روپیه چهل دام قرار یافته در دفاتر ثبت گردید و بهر کرور دام عاملی مقرر گشته بزبان عرف کروری نام یافت و نیز داغ اسپ شاهی مابین امرا و منصبداران ریزه و احدیان قرار یافت تا نوکر پادشاهی پیش چندکس نوکر نتواند شد و مجال خیانت در نوکری نماند و منصبداران واحدیان را نیز یارای عذر نباشد و هر سال تصحیح اسپان داغ مقرر گشت تا اشتباه نماند در زمان سابق سلطان علاءالدین خلجی و بعد او شیرشاه داغ اسپ مقرر کرده بود اما رواج نیافت در عهد اکبر چنانچه باید رائج گردید و نیز پادشاه نوکران خود را هفت بخش نموده چوکی هر در مقرر ساخت و هفت چوکی نام یافت برای هر چوکی علیحده چوکی نویسی متعین گردید که در نوبت هر یکی ملاحظه مردم نموده و مجال غائب بودن ندهند و برای هر روز هفته هفت واقعه نویس مقرر گشت تا احکام حضور را منضبط داشته دفتری جداگانه مقرر دارند تا عندالحاجه معلوم تواند شد که فلان روز و فلان تاریخ این حکم اصدار یافته و چندین هزار غلام زرخرید و غیر زرخرید که از دارالحرب آمده در بندگی پادشاه قیام داشتند آنها را آزاد کرده بخطاب چیله روشناس گردانید و میگفت که بندهای خدا را بنده خود گردانیدن سزاوار نیست بعد مردن راجه تودرمل عبدالرحیم خان خانخانان بوالا منصب وکالت سرفراز گردید او بمقتضای فراست و کاردانی احکام وزارت و امور وکالت را بوجه احسن انفاذ داده رونق بخش این کار و مورد تحسین شهریار گشت

نهضت موکب مقدس مرتبه دوم بسیر کشمیر

در سال سی و هفتم جلوس والا باز عزیمت سیر گلگشت کشمیر در ضمیر اکبر سربرزد و ناگهان در عین برسات از لاهور نهضت فرمود

و در وقت عبور از دریای راوی بر زبان پادشاه گذشت که این بیت در باب کدام گل گفته اند بیت کلاه خسروی و تاج شاهی ؛ بهر کل کی رسد حاشا و کلا ؛ قضا را در همین روز یادگار میرزای بنی عم میرزا یوسف خان در کشمیر متصدر شورش شده بود از ینجا اصلا در حضور اطلاع نبود و باعث این شورش آنکه قاضی نور الله را برای تشخیص جمع محال کشمیر از حضور فرستاده بودند چون کشمیریان دانستند که تغلب ظاهر میشود و جمع افزون میگردد بنا بر خلل اندازی درین امر یادگار را که میرزا یوسف خان هنگام عزیمت حضور نایب خود در کشمیر گذاشته بود از راه برده مرتکب فساد شدند و خاطرنشان او کردند که بسبب دشواری مسالک کشمیر نخچیان جائیست که یکبارگی دست افواج پادشاهی بآن تواند رسید آن بد اختر باین هرزه گوئیها مغرور شده سکه و خطبه بنام خود نمود چون موکب والا بر لب دریای چناب رسید خبر این شورش معروض شد و بر زبان پادشاه گذشت بیت ولد الزناست حاسد منم آنکه طالع من ؛ ولد الزنا کش آمد چو ستاره یمانی ؛ چون یادگار از شکم نقره نام لولی بود که هر روز در نجانه و هر شب بجائی بسر می برد فرمود که آن لولی بچه بمجرد بر آمدن سهیل کشته خواهد شد درین ایام میرزا یوسف خان در حضور بود بنا بر مزید احتیاط او را حواله شیخ ابوالفضل نمود تا در قید نگاه دارد چون بی تقصیری او بعرض رسید بعد چند روز نجات یافت شیخ ابوالفضل دران روزها از دیوان حافظ شیراز رحمة الله تعالی علیه تفاول کرد سر صفحه این بیت بر آمد بیت آن خوش خبر کجاست کزین فتح مژده داد ؛ تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم ؛ از غرائب آنکه چون یادگار سکه و خطبه بنام خود کرد دار اتپ لرزه در گرفت و مهرکن را که خاتم او میکند ریزه فولاد در حدقه چشم افتاد چون یادگار علم بغی برافراشت لشکر آراسته بر کوه کرتل با نوکران پادشاهی که در انجا بودند آماده پیکار گشت و با اندک جنگ فرار نمود در بیر پور کسان میرزا یوسف خان که بحسب ضرورت رفیق او شده بودند نیم شب قابو یافته بر و تاختند او از خیمه بدر رفت آخر الامر آن بد سرشت بدست کسان میرزا یوسف خان اسیر گردید سر او از تن جدا کردند و در منزل همبسر آن وخیم العاقبه بحضور اکبر رسید چنانچه بر زبان پادشاه رفته بود بمجرد بر آمدن سهیل که ستاره یمانی عبارت از دست آن نا عاقبت اندیش کشته شد و کشمیریان که یار و رفیق بودند نیز بمکافات کردار خود رسیدند و رفع شورش ازان دیار گردید بالجمله اکبر بعد قطع مراحل بخجسته کشمیر نزول اقبال نموده از سیر منازل دلکشا و سیرگاه های مقرری آن دیار و گلگشت زعفران زار که خلاصه آن سرزمین واقع شده و تماشای چراغان در کشتی های آب ڈل که دریای پایان شهر کشمیر است حظ وافر و مسرت فراوان بر گرفته معاودت هندوستان فرمود و بموجب التماس شاهزاده ایالت کشمیر بدستور پیشین بمیرزا یوسف خان بحال ماند و جمع صوبه کشمیر سے و یک لک خروار

نهضت موکب والا بسیر کشمیر مرتبه سوم

در سال چهل و دوم بسیر کشمیر نهضت فرمود شخصی از مردم غور در شهر کشمیر ظاهر گشته خود را بنام عمر شیخ میرزا پسر سلیمان میرزا وانموده متصدر شورش شده بود کسان محمد قلی او را دستگیر کرده در منزل آباد آورده بنظر پادشاه در آوردند و همانجا بیسار رسید بعد عبور از دریای چناب رعایای توابع سیالکوٹ از ستمگاری محمد بیگ کروری استغاثه نمودند او را برای عبرت عمال ستمگار جفا پیشه بحلق کشید چون ازانجا نهضت فرمود در خطه دلکشای کشمیر نزول اقبال شد تمام ایام بعیش و عشرت دران سرزمین گذرانیدند و در آب ڈل جشن چراغان ترتیب داده دو هزار کشتی با نواع واقسام شموع و چراغان آراسته در درون آب سر دادند و نیز بر دولتخانه شاهی در کنار آب و عمارات و باغات و اشجار محاذی دولتخانه چراغان کردند بعد سیر و شکار در ایام آغاز زمستان نهضت فرموده بدار الملک لاهور نزول نمود

ذکر در بیان تسخیر ولایت اوڈیسہ

آن ولایت قتلو در تصرف داشت چون او بمرگ طبیعی درگذشت افغانان باتفاق یکدیگر عیسی خان پسر او را بسرداری برداشته متابعت او قبول کردند حسب الامر راجه مانسنگه بتسخیر آن ولایت رفت افغانان بکرات جنگ و جدل کردند بالآخر عاجز شده بعد گذشتن قتلو

و نشستن پسرش بر مسند حکومت با راجہ مانسنگہ صلح کردہ سکہ و خطبہ بنام اکبر مقرر کردہ جگناتھ را داخل ممالک محروسہ و یک صد و پنجاہ فیل و دیگر نفائس آن دیار حوالہ راجہ مان سنگہ نمودند کہ بدرگاہ مقدس ارسال دارد و در سال سی و ہفتم جلوس والا مطابق سنہ ہزار ہجری ملک اوڈیسہ کہ بر ساحل دریاے شور است تمامہ داخل ممالک محروسہ گردید

ذکر در بیان تسخیر قندھار

بعرض والا رسید کہ مظفر حسین میرزا و رستم میرزا ابن بہرام میرزا برادر شاہ طہماسپ کہ در قندھار قیام داشتند و بنا بر سنوح حوادث و فتن کہ در عہد سلطان محمد پدر شاہ عباس اول روی داد و از طرف اوزبکیہ نیز مطمئن نبودند لبساط سلطنت گستردند و بعد تسلط شاہ عباس از سطوت او ترسیدہ حیران ماندند کہ چہ کنند و کجا روند اکبر باستماع این خبر خوش وقت گشتہ میرزا خان خانان را با لشکر گران از حضور خود بتسخیر قندھار بہر صورتیکہ میسر آید متعین نمود و حکم شد کہ براہ بلوچستان رہگرا گردد و اگر کلان تران بلوچان لوازم انقیاد بجا آرند آنہا را درین مہم ہمراہ گیرد و الا بسزاے لائق برساند و بنا بر دلجوئی وی از دیا د آبرو ی او در منزل اول بخیمہ خانخانان تشریف بردہ نصائح سودمند فرمودہ موجب سرفرازی او بین الاقران گردید خانخانان بعد قطع منازل درمیان ملتان و بھکر کہ جاگیر او بود رسیدہ چند گاہ برای سامان سپاہ و تہیئہ راہ اقامت درزید درین اثنا رستم میرزا از مظفر حسین میرزا در قندھار شکست خوردہ از انجا برآمدہ روی نیاز باکبر آورد فرامین مطاعہ بامرائیکہ در راہ بودند اصدار یافت کہ خدمت گاری و مہمانداری نمایند امرا بموجب امر بعمل آوردند چون میرزا بیک منزل از لاہور رسید اکبر پادشاہ ہم آنجا بود امرای عالی شان و خوانین بلند مکان حسب الحکم پادشاہ باستقبال رفتہ میرزا را در حضور آوردند اکبر باعزاز و اکرام تمام ملاقات نمود و میرزا با چہار پسر بملازمت رسید و بعنایت منصب پنج ہزاری زیر بار منت نوکری گردید ولایت ملتان و بلوچستان بجاگیر او مرحمت گشت بعد ابو سعید میرزا برادر رستم میرزا پس ازان بہرام میرزا ابن مظفر حسین میرزا و پس مظفر حسین میرزا ہم رسیدہ ہر یکی درخور حالت خویش کامیاب گشت و ازان تاریخ قندھار داخل ممالک محروسہ ہند گردید و خان دوران عرف شاہ بیگ خان کہ ایالت صوبہ کابل داشت بصوبہ داری قندھار سرفرازے یافت

دربیان تسخیر ولایت ٹھٹھہ و آمدن میرزا جانے بیگ

ہنگامیکہ خان خانان بتسخیر قندھار دستورے یافت پس از رسیدنش در نواحی ملتان فرمان والا شان صادر گشت کہ نخستین انتزاع ولایت ٹھٹھہ پیش نہاد ہمت سازد و بعد ازان بتسخیر قندھار پردازد و خانخانان بموجب حکم مطاع متوجہ ٹھٹھہ گردید راول بھیم مرزبان جیسلمیر و دلپت پسر راے راے سنگہ بیکانیرے ملحق شدہ کمر خدمت بر میان عبودیت بستند اولاً سہوان را مفتوح نمودہ روانہ پیشتر شدند میرزا جانے بیگ والی ٹھٹھہ بجمعیت بسیار آمدہ در نصیر پور کہ یک جانب دریاے سند و جانب دیگر رودخانہا داشت قلعہ گلین اساس نہادہ متحصن گشت و خانخانان در انجا رسیدہ بمحاصرۂ آن پرداخت چون محاصرہ باشتداد کشید و لشکر پادشاہے را از تعسر غلہ حال بدرماندگی کشید باضرورت صورت حال بدرگاہ آسمان جاہ معروض داشتند بموجب حکم محکم کشتیہاے غلہ از لاہور بلشکر خانخانان بآسانی رسانیدند و راے سنگہ بیکانیرے و دیگر امرا کمک متعین شدند خانخانان از رسیدن غلات و امرای کمکی قوی دل گشتہ بر سر ٹھٹھہ و افواج دیگر باطراف متعین کرد و خود در قصبہ جام معسکر ساخت و ہر روز جنگ بمیان می آمد دہار و پسر راجہ تو ڈرمل کہ در تہور و جلادت کم ہمال بود درین جنگہا جرأتی نمایان کردہ بزخم نیزہ کہ بر پیشانے او رسید جانبازی نمود و بعد محاربات متوالی میرزا جانی بیگ شکست خوردہ گریخت و خانخانان قلعہ ساختہ میرزا منہدم گردانید و دران نواحی وباے عظیم روے داد گویند بعضے صاف درونان در خواب دیدند کہ بنا بر زشتی نیت و اعمال عمال و حکام این دیار مردم باین بلیہ مبتلا شدہ اند ہرگاہ عمل و سکۂ اکبر درین جا جارے شود بلاے وبا مرتفع خواہد شد باشتہار این خبر ہر کسے دعا گوے فتح اکبر گشتہ عہد و نذر

بستند که بعد از فتح پادشاهی بمقد درخود و فانمایند و خانخانان با امرای کلکی بذل جهد خود نموده بمحاربات شدیده متواتره میرزا جانی بیگ را عاجز گردانید چون او در خود تاب مقاومت ندید ناچار در صلح کوفته ولایت تهسوان را داخل ممالک محروسه گردانید و صبیهٔ خود را بمیرزا ایرج خلف خانخانان داده خود آمده ملاقات نمود و بندگی درگاه پادشاهی قبول کرده مقرر ساخت که بعد برسات روانه حضور گردد و بموجب عهد در اواسط سال سے و هشتم مطابق هزار و یک هجری همراه خانخانان بملازمت پادشاه آمده و بمراحم خسروانی سرفراز گشته سه هزاری منصب و تهتهٔ جاگیر یافت و الا برای بندرک بطرف تهتهٔ واقع است بخالصهٔ شریفه مقرر گشت و درین مهم خانخانان متحمل انواع مشاق و محن گردیده مورد الطاف بی اکناف شاهی و ممدوح اکابر و اصاغر گردید احوال سلاطین سابق این دیار در ضمن چگونگی تهتهٔ مفصل گشته حاجت بتکرار نیست

ذکر تسخیر بهکر

پیش ازان که تهتهٔ مفتوح گردد در سال نوزدهم جلوس محب قلیخان و مجاهد خان بتسخیر بهکر متعین شده بودند آنها رفته محاصره کردند و بامتداد آن شید قحط عظیم و وباے بسیار در قلعه روی داد و بسیاری از محصوران تلف شدند برگ و پوست درخت رس جوشانیده می خوردند و بالسلامت می ماند سلطان محمود عاجز شده عرضداشت نمود که اگر محب قلیخان از دور قلعه برخیزد قلعه را پیشکش شاهزادهٔ والاگهری نمایم پیش ازان که از حضور جواب برسد سلطان محمود باجل خود درگذشت و محب قلیخان و مجاهد خان در ۹۸۱ نهصد و هشتاد و یک هجرے بهکر را داخل ممالک محروسه نمودند

دربیان جشن نوروز و شروع ضابطه آراستن حجرات دیوان عام باهتمام امرا

چون موسم بهار در رسید و ابواب عیش و عشرت بر روی عالمیان کشاده گردید نسیم نوروزے مزاج وارستگان دنیا را منشرح و شمیم نوبهارے مشام آزادگان گیتی را معطر گردانید **نظم** درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند ❊ جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند ❊ بساط سبزه لگدکوب شد بپاے نشاط ❊ ز بسکه عارف و عامے برقص برجستند ❊ حکم شد که دولتخانهٔ خاص و عام که صدر و بیست ایوان داشت بامراے عظام قسمت شود و ضلعه جهروکه را متصدیان بیوتات زینت دهند و سه‌ا مندل را که دولتخانهٔ خاص است باقسام زینت آئین بندے نمایند در اندک زمانے کارپردازان بارگاه خلافت و امراے والا رتبت بموجب حکم تمام دولتخانه را بتکلفات گوناگون آراستند و بآرایش رنگارنگ آئین بستند درین بزم جشن مناصب امرا بعرض رسید و هر یک در خور حال باضافه سرفرازے یافت و فهرست اهل خدمت ملحوظ گشته هر کس که مصدر اخلاص و نیکوخدمتی شده بود بالطاف و عنایت سرفراز گشت و آنکه مرتکب غدر و نادولت خواهے گشته بود بعزل خدمت و کمی منصب معاتب گردید و حکم جهان مطاع بعد ور پیوست که تا رسیدن روز شرف هر یک از نوئینان و امراے عظام ضیافت پادشاه کند تا منزل او بمقدم عالے پایهٔ برترے گیرد و او بین الاقران سر افتخار برافرازد و حوضے که نسبت در بیست در عرض و طول داشت و دران مبلغی خطیر بے کیسه و همیان گذاشته بودند روز شرف آفتاب بامراء خرد منصب و بفقرا و مساکین و سائر الناس انعام فرمود درمین این تیارے بارگاه شاهے را که ده دوازده هزار کس در سایهٔ آن تواند گنجید آتش درگرفت و تا سه روز بساط جشن و بعضے از عمارات حرم سرا سوخته خاکستر گردید اندازهٔ مبلغ این نقصان هیچ محاسبے نتواند یافت بعد اطفاے التهاب آتش مذکور حکم شد که بجهت بزم شرف که نزدیک رسیده بود از سر نو بارگاه والا درست گردد در اندک روز بارگاه فلک اشتباه بتجدید صورت انجام یافت داز غرائب آنکه همدرین روز در دکن بدولت سرای شاهزاده سلطان مراد نیز آتش درگرفت ❊

دربیان رحلت میان تانسین ومولانا عرفی شیرازی وشیخ ابوالفیض فیضی

سرآمد نغمہ سرایان خوش آہنگ وپیش خرام نوا پردازان دلکش رنگارنگ میان تانسین کلانوت کہ در عہد خود نظیر نداشت وچند صد قبل ازو وبعد ہم الی الآن مثل او نشان نمیدہند ومہرۂ این فن او را مقتدای خود دانستہ نام او بی تعظیم بر زبان نمی آرند در سال ہفتم جلوس والا راجہ رام چند مرزبان باندھو میان تانسین را خال رخسارۂ پیشکش ہای خود خیال کردہ بخدمت پادشاہ فرستاد چون پادشاہ در فہم موسیقی مہارتی تمام وتانسین درین کار ید بیضا داشت صحبت او درگرفت ومصاحبت او اختصاص یافتہ سرمایۂ نشاط خاطر پادشاہ می بود در سال سی وچہارم جلوس رخت ہستی بربست وموجب تاسف بی اندازہ خاطر پادشاہ گردید ودر سال سی وششم مولانا عرفی شیرازی کہ غنچۂ استعداد او نکہت افلاطونی بمشام ارباب ہوش رسانیدہ مست ومدہوش سخن طرازی میداشت بشگفتہ پژمردگاں خاطر نخبۂ مغزان بیدار دل بروائح انفاس پاکیزہ او عطرآگین نگشتہ افسردہ در عمر سی وشش سالگی عاریت سرای دنیا را وداعی گفتہ در عالم آخرت رسید وبہشت برین را رنگ وبوی تازہ بخشید ودر سال چہلم جلوس اکبر شیخ ابوالفیض فیضی نیز رخت زندگانی بعالم جاودانی کشید شیخ در سال دوازدہم جلوس بخدمت اکبر رسیدہ مورد عنایات گشت ہنگام ملازمت چون شیخ را بیرون پنجرۂ نقرہ استادہ کردند این قطعہ بہ بدیہہ گفت قطعہ پادشاہا درون پنجرہ ام ؛ از سر لطف خود مرا جا دہ ؛ زانکہ من طوطی شکر خوارم ؛ جای طوطی درون پنجرہ بہ ؛ پسند خاطر پادشاہ افتاد وہمان روز در سلک ملازمان خاص اختصاص یافت وچون اخلاق حمیدہ وطبع سنجیدہ داشت روز بروز پایۂ قدرش افزود ودر سال سی وسوم بخطاب ملک الشعرا سرفراز گردید ودر سال سی ونہم تفسیر قرآن بی نقط وکتاب نل ودمن درکز او دار در بحر مخزن اسرار تصنیف نمودہ از نظر اکبر گذرانیدہ مورد تحسین گردید واین کتابہا محمدت او برگوید بچنان سلیمان وبلقیس بوزن خسرو وشیرین وہفت کشور در برابر ہفت پیکر واکبرنامہ مقابل سکندرنامہ پیش نہاد ہمت داشت این کتابہا باتمام نرسیدہ بود کہ زندگی او انجام یافت چون حسن اخلاص در رسوخ او در بندگی ہامر تسم خاطر پادشاہ بود وشاہزادگان نیز از و استفادہ می نمودند اکبر بمقتضای قدردانی وحقوق شناسی در بیماری کہ مرد دو روز قبل از ارتحال مع شاہزادگان بعیادت او رفت دران وقت این رباعی گفت رباعی دیدی کہ فلک بمن چہ نیرنگی کرد ؛ مرغ دلم از قفس شب آہنگی کرد ؛ آن سینہ کہ عالمی درو میگنجید ؛ تا نیم نفس بر آورم تنگی کرد

ذکر دربیان رسیدن برہان الملک بدرگاہ والا ومرحمت شدن کمک باو برای مہم دکن

او از اسمعیل نظام الملک حاکم احمدنگر کہ عم او بود آزردہ شدہ بوساطت قطب الدین خان غزنوی بملازمت اکبر رسیدہ بمنصب شش صدی سرافرازی یافت پس از سہل مدت بمنصب ہزاری رسید وتعیین محالات بنگش گردید بعد چند سال در حضور رسیدہ استدعای کمک برای تسخیر احمدنگر کرد لہذا امرای متعینہ صوبہ مالوہ وراجی علی خان حاکم خاندیس بامداد او تعیین شدند باعانت اولیای دولت قاہرہ در احمدنگر رفتہ با اسمعیل نظام الملک عم خود جنگ کردہ مظفر ومنصور گشت وبملک موروثی تسلط یافت چون سفلہ نہاد بود مست بادۂ دولت وحکومت گشتہ حقوق پرورش وامداد بر طاق نسیان گذاشتہ سر از اطاعت اکبر برتافت پادشاہ ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی را کہ دران وقت زندہ بود پیش راجی علی خان فرستاد کہ برہان را بشاہراہ اطاعت منحرف گرداند ہرچند راجی علی خان او را دلالت بانقیاد نمود فائدہ ندیدہ بپاداش آن گرفتار آمدہ بترغیب شخصی سیماب کشتہ خوردہ بدان سبب در بیماری صعب مبتلا گشتہ راہ آخرت سپرد وچاندبی بی خواہر او باتفاق امرا برادرزادۂ خود ابراہیم را کہ پسر برہان الملک بود بسرری برداشتہ انتظام مہام بر ذمۂ ہمت خود گرفت چون احوال آن حدود بعرض رسید شاہزادہ سلطان مراد بالشکر گران متعین گشت

شاهزاده چندگاه بجهت سامان سپاه در مالوا بوده عازم پیشتر گردید و از دریای نربدا عبور نموده در اندک فرصت ولایت برار از دیرتنکی
دکهنی انتزاع نمود و افواج قاهره بر سر احمدنگر رخصت فرمود لشکر منصور بکره معسا فتها داده غالب گشت آمارا جی علیخان حاکم خاندیس درین مهم
در رکاب شاهزاده بود جان نثاری کرد و نیز با افواج عادل شاهی حاکم بیجاپور و قطب شاه حاکم گولکنده محاربات متواتره در میان آمده او لیای
دولت اکبری فیروزمند شدند لیکن چون شاهزاده دکن بشرب مدام اشتغال ورزیده از کثرت شراب خواری نحیف و نزار گشت و بمهمات
آن ولایت نمیتوانست پرداخت بنابر آن از حضور شیخ ابوالفضل متعین گردید و حکم شد که شاهزاده را بنصایح ارجمند رهنمون سعادت گشته بدارست
بسیار و امرای متعینه آن حدود را سرگرم خدمت گرداند و اگر بودن خود را بنابر انتظام مهام در آنجا ضرور داند خود در آنجا بوده بکار پردازد و شاهزاده
را روانه حضور سازد و شیخ بعد رخصت از حضور قطع مراحل نموده بخدمت شاهزاده رسید لیکن بمشیت ایزدی شاهزاده بهمان عوارض مزمنه سابقه بعالم
آخرت شتافت و غریب شورشی در لشکر روداد شیخ ابوالفضل بحسن تقریر و زرپاشی خاطرهای آشفته را مجموع و مطمئن گردانید و دشمنان که بتاب
رحلت شاهزاده جری و دلیر شده بودند بتدابیر صائبه شیخ باز مغلوب و مایوس شدند چون این سانحه بعرض اکبر رسید موجب صد گونه کدورت
بادشاه گردید آخر الامر بتسخیر پرداخته شاهزاده دانیال را بتسخیر دکن رخصت فرموده خود نیز بتسخیر آن ولایت نهضت فرمود ؛ ؛ ؛

ذکر نهضت موکب مقدس از لاهور بجانب دکن

چون از لاهور انتهاض الویهٔ عالیه بسمت دکن روداد و در حوالی قصبهٔ پتیاله بعرض رسید که در مکان اجل فقرای سلیمین و طائفهٔ سناسیان
باهم جنگ کرده فقرای سلیمین بعد غالب آمدن بر سناسیان بتخانه آنجا را بتعدی برانداخته اند اکبر که مذهب الهی ایجاد و اختیار کرده همه ادیان را
یکسان می شمرد اکثر فقرای مسلمان را بزندان فرستاد و حکم کرد بتخانه را که بتعدی مسلمانان مسمار شده بود تجدید تعمیر و ترمیم کنند بعد نهضت
از آنجا از دریای بیاسا گذشته بمنزل گوروارجن جانشین نانک شاه تشریف برده بملاقات او و استماع اشعار هندی نانک شاه که مضامین
ابیات موحدین اسلام و صوفیهٔ والامقام ترجمه نموده خوشوقت شد و گوروارجن سرفرازی خویش دانسته پیشکش لائق گذرانید و التماس
کرد که از نزول عساکر منصوره در پنجاب نرخ غله گران بود و ازین جهت جمع پرگنات زیاده شده الحال از انتهاض لشکر فیروز اثر پیکر دد
و ارزانی آورده رعایا از عهدهٔ ادای این جمع نمی توانند برآمد عرض او پذیرفته بدیوانیان سرکار حکم شد که بحساب ده دوازده از جمع رعایا تخفیف
دهند و تاکید کنند که عمال بهین حساب از رعایا گرفته زیاده طلبی ننمایند مثنوی چشم رعایت ز رعیت مگیر ؛ تا بود ملک عمارت پذیر ؛
کار رعیت برعایت سپار ؛ دست رعیت ز رعیت مدار ؛ چون عرصه تقاضیر مور دخیام گشت رعایا از ظلم سلطان نام کرد رسم استغاثه
نخوردند و بیدادی او بتحقیق پیوست حسب الحکم والا او را بمجلس کشیدند مثنوی حکومت بدست کسانست خطاست ؛ که از دست شان
دستها بر خداست ؛ مکن صبر بر عامل ظلم دوست ؛ که از فربهی بایدش کند پوست ؛ بعد رسیدن باکبرآباد چندگاه اتفاق اقامت افتاد
و بموجب عرضداشت شیخ ابوالفضل از آنجا بسمت برهانپور نهضت روی داد در زمان عبور از دریای نربدا فیل خاصه که زنجیر آهن در
پا داشت از همان دریا میگذشت چون برکنار رسید فیلبانان زنجیر آهن را تمام از طلا دیدند و متحیر شده بدارو غه فیلخانه اظهار کردند
زنجیر را بچشم خود دیده حقیقت را بعرض والا رسانید و اکبر بنفس در حضور خود طلبیده بمشاهده صدق خبر بر عجائب قدرت ایزدی اعتراف
نمود و فرمود که همانا درین دریا سنگی که مردم هند آنرا پارس گویند خواهد بود بموجب حکم فیلهای دیگر را با زنجیرهای آهن در آن دریا انداختند
و ملاحان نیز جست و جوی آن سنگ کردند لیکن بهم نرسید و زنجیر دیگر طلا نگشت ابیات بقدر طاقت خود غوطها زدم بسیار ؛ دگر
به طلبم آن گهر در دریا نیست ؛ این سخن با درت گر از من نیست ؛ عهده بر راوی است بر من نیست ؛ القصه اکبر بعد قطع مراحل

در خطهٔ دار السرور برہان پور نزول اقبال فرمود از اکبرآباد تا برہان پور دو صد و بست و ہفت کروه بجبر بیب درآمد و دران خطهٔ دلکشا جشن نوروزے ترتیب یافت مطربان خوش ادا و مغنیان نغمه سرا نواہاے دلفریب و سرودہاے دلکش باعث انبساط مجلسیان و نشاط خاطر پادشاه شدند دران بزم شادکامی شیخ ابو الفضل که بانصرام مہمات دکن ہمان طرف نما بود حسب الحکم از احمدنگر آمده بشرف بساط بوسی معزز گشت چون وقت شب بود و انجمن در ماہتاب کمال آراستگی داشت پادشاه از نہایت عنایت این بیت بر زبان شیخ برخواند بیت فرخنده شبے باید و خوش مہتابے ٭ تا با تو حکایت کنم از ہر بابے ٭ شیخ بمشاہدهٔ این عنایات کورنشات شکر بجا آورد و ایالت برہان پور نیز بعہدهٔ شیخ مقرر گشت و حکم شد که چون امرا در یساق عسرت کشیده اند تا بودن رایات عالی درین حدود بحسب تفاوت مناصب برہان پور را انعام امرا مقرر باشد و شیخ را بمنصب چار ہزارے سرفراز فرموده بتسخیر قلعهٔ آسیر که بہادر نبیرهٔ راجی علی خان حاکم آنجا تمرد ورزیده بود رخصت نمود

ذکر دربیان تسخیر آسیر و ولایت احمدنگر

شیخ ابو الفضل بعد رخصت از حضور در پایان آن قلعهٔ آسمان ارتفاع رسیده محاصره نمود و متواتر محاربات سخت درمیان آمد چون محاصره بامتداد کشید شیخ بمقتضاے شجاعت فطرے طناب بر کنگره نصب کرده بر فراز قلعه بر آمد و خود را درون حصار انداخت و جمع کثیر ہمین نمط با تیغ ہمپائے نموده کارنامهٔ مردمی و مردانگی بظہور رسانیدند و بقوت سرپنجه دلاورے شیخ این عقده کشوده چنین قلعهٔ آسمانے ارتفاع که تسخیر آن دشوار بود مفتوح گشت و بہادر حاکم آنجا عاجز آمده ملاقات نمود و بوساطت شیخ ابو الفضل بملازمت پادشاه سعادت اندوخته مورد عنایات شد قلعهٔ آسیر باولیاے دولت تفویض یافت و شیخ ابو الفضل درجلدوے این خدمت بعنایت علم و نقاره و اسپ و خلعت خاصه سرفرازی یافته بتسخیر ناسک رخصت یافت و در اندک زمانے بمنصب پنج ہزارے سرافتخار برافراشته معمور خدمات عظیمه گشت و بمقابلهٔ عنایات خداوندے در جانفشانے و خدمتگزارے دریغ نمیکرد حکم شد که تسخیر احمدنگر و دفع راجو رے و دیگر مفسدان بعہدهٔ شیخ ابو الفضل و ضبط ولایت برار و نواحے آن بر ذمهٔ عبد الرحیم خانخانان باشد چون آسیر و احمدنگر و تمام ولایت نظام الملک بشمشیر ہمت شیخ ابو الفضل مفتوح گردید و ولایت تانگانه را شیخ عبد الرحمن ولد شیخ ابو الفضل تسخیر کرد و ہمدرین قرب بہادر نظام الملک نبیرهٔ برہان نظام الملک بحضور آمد و عادل شاه حاکم بیجاپور و قطب شاه مسندنشین گولکنده عرائض نیاز و پیشکشہاے لائقه ارسال داشتند و اکبر بہمه وجوه ازان طرف و از کارہاے دکن خاطر جمع داشت و دران حدود چنان کارے نماند شاہزاده دانیال را درانجا گذاشته خاندیس را داندیس نام نہاده بشاہزاده مرحمت فرمود و خانخانان را در خدمت شاہزاده و شیخ ابو الفضل را در احمدنگر مقرر فرموده از برہانپور معاودت کرد و بعد قطع منازل و طے مراحل در دار الخلافه اکبرآباد نزول نمود و امرائیکه درین مہم خدمت بجا آورده بودند باضافه ممتاز شدند ٭ ٭

ذکر سلاطین سابق دکن

از بعض کتب سیر و تواریخ چنان مستفاد مے شود که در زمان سابق تمام دکن زیر فرمان سلاطین دہلی بود خصوص محمد شاه فخر الدین جونا بن سلطان غیاث الدین تغلق شاه آن ملک را بواقعی ضبط کرده دیوگیر را دولت آباد نام نہاده دار السلطنهٔ خویش مقرر کرده بود چون آفتاب دولت او قریب بغروب رسید و بسبب افراط ظلم قلوب سپاه و رعیت نیز ازو برگشت و در جمیع اقطار اختلال بسیار پدیدار شد سلطان محمد بدفع فتنه و آشوب متوجه گجرات شد و ازانجا ملک لاچین را از دولت آباد بر فاقت خود طلبید باغیان ملک لاچین را کشته زیاده تر تمرد ورزیدند و علاء الدین حسن که بحسن کانگو مشہور و از جمله سپاہیان ملک لاچین بود باتفاق جماعهٔ اوباش در دولت آباد لواے حکومت برافراشته خود را سلطان محمد علاء الدین خطاب کرد چون این معنی بسلطان محمد شاه ظاہر گشت بسبب مہم گجرات فرصت دفع او

بیافت و در اسرع اوقات در نواحی کهڑہ در گذشت و حسن کانگو که از نسل بہمن بن اسفندیار بن گشتاسپ بود از نجیبت او را بہمنی گفتندے
در سنہ ہفتصد و چہل و ہشت ہجری دکن را متصرف شدہ سکہ و خطبہ بنام خود کرد ایام حکومت او یازدہ سال و یازدہ ماہ و ہفت روز سلطان
محمد شاہ بن سلطان محمد علاء الدین ہیجدہ سال و یک ماہ و ہفت روز سلطان مجاہد شاہ بن سلطان محمد شاہ یکسال و یک ماہ و نہ روز سلطان
داؤد شاہ ابن عم سلطان مجاہد شاہ یکماہ و سہ روز سلطان محمد شاہ بن محمود شاہ بن سلطان علاء الدین نوزدہ سال و نہ ماہ و ہشت روز سلطان
غیاث الدین بن محمد شاہ یک ماہ و بیست روز سلطان شمس الدین بن سلطان محمد شاہ یک ماہ و بیست و ہفت روز سلطان فیروز شاہ
بن سلطان محمد شاہ بیست و پنج سال و ہفت ماہ و یازدہ روز سلطان احمد شاہ بن سلطان محمد شاہ دوازدہ سال و نہ ماہ و بیست و چہار روز
سلطان علاء الدین بن سلطان احمد شاہ بیست و نہ سال و نہ ماہ و بیست و دو روز سلطان ہمایون شاہ بن سلطان علاء الدین سہ سال و شش ماہ
و پنج روز سلطان نظام شاہ بن ہمایون شاہ در ہفت سالگی پادشاہ شدہ سلطنت او یک سال و یازدہ روز سلطان محمد لشکرے بن سلطان
ہمایون شاہ در دہ سالگی جلوس نمودہ سلطنت او ہیجدہ سال و چہار ماہ و یازدہ روز سلطان شہاب الدین محمود شاہ بن سلطان محمد شاہ
لشکرے سی و ہفت سال و دو ماہ و سہ روز سلطان احمد شاہ بن سلطان شہاب الدین بن محمود شاہ دو سال و یک ماہ سلطان علاء الدین
بن شہاب الدین محمود شاہ یک سال و یازدہ ماہ سلطان ولی اللہ بن سلطان شہاب الدین محمود شاہ سہ سال و یک ماہ و بیست
و ہفت روز مجموع ایام سلطنت سلطان علاء الدین عرف حسن کانگو بہمنی و اولاد وش ہفدہ نفر یکصد و ہفتاد و ہفت سال است
لیکن در عہد سلطان نظام شاہ ولد یازدہم حسن کانگو که در ہفت سالگی سریر آرائے جہانبانی گردید بریدنامے که از جملہ عمدۂ امرا بود
نظر بر خردسالے سلطان داشتہ خود متعہد مہمات سلطنت گردید چون برید تسلط پیدا کرد بعد سلطان نظام شاہ نیز غالب ماند و اولادش
نیز استیلا داشتند بنابرین نہ چہل و ہشت سال اگرچہ اسم سلطنت بر اولاد حسن کانگو بود اما در حقیقت برید و اولادش جہانبانی می کردند
و در سنہ نہصد و سی و پنج ہجرے علاء الملک کابلی اطاعت سلطان بہادر شاہ والے گجرات قبول کردہ در دکن سکہ و خطبہ بنام او کرد
دران زمان سلطان ولی اللہ را در شہر بدر برید بن برید محبوس داشتہ خود سلطنت مے کرد القصہ در سنہ نہصد و سی و پنج ہجرے امرائیکہ
رکن الدولہ سلاطین بہمنیہ بودند ملک دکن را با خود قسمت کردہ متصرف شدند و ہر کس دم استقلال زدہ سکہ و خطبہ بنام خود کرد و عادل
شاہیان حاکم ولایت بیجاپور یوسف عادل شاہ که مبدا سلسلۂ ایشان است غلام گرجی بود خواجہ محمود گرجستانی بدست سلطان شہاب الدین
محمود بہمنی فروختہ و سلطان ولایت شولاپور با تفویض کردہ بود او بزور شمشیر و قوت شجاعت خود بیجاپور را متصرف شدہ تا آب کشنہ
گرفتہ دم استقلال زد ایام حکومت او ہفت سال اسمعیل عادل شاہ بن یوسف عادل شاہ ابراہیم عادل شاہ بن اسمعیل عادل
شاہ برادرزادۂ او علی عادل شاہ تا زمان اورنگ زیب عالمگیر سلطنت عادل شاہیان بود از سلطان سکندر عادل شاہ عالمگیر
انتزاع نمودہ سلطنت بابریہ گرائید قطب شاہیان را مدار الملک گلکنڈہ بود مبدا این سلسلہ سلطان قلی قطب الملک وزیر بہمنیہ
است چون سلطان محمود بہمنی غلامان را بسیار دوست میداشت سلطان قلی خود را خود فروختہ داخل غلامان گردید روز بروز پایۂ قدر او
بلند گشتہ و بین الاقران والاماثل سرفراز شدہ بحکومت ولایت گلکنڈہ و تقرر یافت قضا را در سال اول بمرگ طبیعی درگذشت جمشید قطب شاہ
بن سلطان قلی قطب شاہ بیست سال ابراہیم قطب شاہ بعد گذشتن برادر بر مسند حکومت و جہانداری متمکن شدہ سی و پنج سال پادشاہی
کرد محمد قلی قطب شاہ بن ابراہیم قطب شاہ بن سلطان قلی قطب الملک ہزار فاحشہ رقاصہ نوکر کردہ دائما ملازم رکاب داشت و بستلذات
جسمانے و حظوظ نفسانے اشتغال مے ورزید برزنے از انہا بھاگ متی نام عاشق گشتہ مطیع او گردید و شہر بھاگ نگر بنام او بنا کرد وفات سنہ
ہزار و دو ہجرے یازدہ سال حکومت او بود تا آنکہ سلطان عبد اللہ قطب شاہ بعد شصت سالہ سلطنت درگذشت چون پسر نداشت

را از او سلطان ابوالحسن پادشاه شد و اورنگ زیب از دست او انتزاع سلطنت نموده بممالک محروسه خود ملحق ساخت نظام الملکیان حاکم ولایت احمدنگر بودند این سلسله احمد بحری نظام الملک است پدر او غلام بهمن نژاد بود شهر احمدنگر را او بنا کرده ایام حکومت چهار سال برهان نظام الملک بن احمد بحری بیست و هشت سال حسین نظام الملک بن برهان نظام الملک سیزده سال مرتضی نظام الملک بن حسین هشت سال حسین نظام الملک بن مرتضی ده سال اسمعیل نظام الملک بن برهان برادر مرتضی نظام الملک دو سال برهان نظام الملک از عم خود اسمعیل نظام الملک آزرده شده در حضور اکبر رسیده و در سنه نهصد و نود و نه هجری کمک همراه گرفته با اسمعیل نظام الملک جنگ کرده فیروز گردید و بعد تسلط بغرور جاه و دولت از اطاعت اکبر انحراف ورزید چون او بمرد چاند بی بی خواهرش ابراهیم نظام الملک پسر خردسال برهان نظام الملک را بحکومت برداشته خود کافل نظام مهام گردید و افواج پادشاهی بتسخیر آن ولایت متعین گشته بدفعات محاربات در میان آمد آخر الامر بشمشیر همت شیخ ابوالفضل همگی آن ولایت مفتوح شده داخل ممالک محروسه اکبری گردید و قبل ازین سمت تحریر یافت از ابتدای سنه نهصد و پنج هجرے تا نهایت سنه هزار و دوم هجری شصت و هفت سال آن ولایت در تصرف نظام الملکیان ماند

ذکر در بیان کشته شدن شیخ ابوالفضل و آشفتگی خاطر اکبر ازین ممر

اکبر در دار الخلافه اکبرآباد اقامت داشت بنابر بعضے مصالح ملکی شیخ ابوالفضل را طلبیدن ضرور دیده فرمانے باو نوشت که شیخ عبدالرحمن پسر خود را بر مهام مرجوعه نصب کرده جمیع افواج و خدم و حشم را همانجا گذاشته خود جریده روانه حضور گردد شیخ بموجب حکم پسر خود را با حشم و اسباب امارت و افواج در احمدنگر گذاشته با معدودے روانه معسکر شاهے گردید و دران ایام سلطان سلیم شاه یعنی جهانگیر در الهٰ آباس بسر تلبے و نافرمانی می گذرانید و از طرف شیخ ابوالفضل آزردگے بسیار داشت و یقین خاطر داشت که چون شیخ از دکن بحضور رسد خاطر پدر را از من زیاده تر منحرف خواهد ساخت باستماع این خبر که شیخ جریده مے آید قابو دیده راز سربسته خود براجه نرسنگه دیو ولد مدهکر که مسکن او در راه دکن و شریک و رفیق شاهزاده در تمرد و نافرمان بردارے بود در میان آورده گفت که سر راه شیخ گرفته کارش باتمام رساند نرسنگه دیو برین کار مستعد گشته متعهد این خدمت شد و بملک خود روانه گردیده خود را بر جناح استعجال بمسکن خویش رسانید و شیخ ابوالفضل در اجین رسید بعضے هوشیاران آمدن راجه نرسنگه دیو بموجب حکم شاهزاده باراده فاسد ظاهر کردند چون قضاے شیخ رسیده بود برین خبر التفاتے نکرده از انجا روانه پیشتر شد **بیت** قضا ز آسمان چون فرو هشت پر ٭ همه عاقلان کور گشتند و کر ٭ غرهٔ ربیع الاول سنه چهل و هفت جلوس اکبر سنه یکهزار و یازده هجرے مابین قصبه آنترے و سراے راجه نرسنگه دیو با فوج راجپوتان از کمین گاه بر آمد و قصد او ظاهر شد همراهان شیخ گزارش نمودند که ما را جمعیت قلیل است و غنیم لشکر بسیار دارد در قصبه آنترے رفته باید نشست و بعد حصول جمعیت پیشتر روانه باید شد شیخ گفت که پادشاه مثل من فقیرزاده را سرفراز فرموده از حضیض خمول باوج عروج رسانیده اگر امروز از پیش این دزد گریخته خود را بنامردے موسوم سازم پس بکدام آبرو بحضور خواهم رفت و بهم جیشان چه رو خواهم نمود آنچه در تقدیر است بمنصهٔ ظهور خواهد رسید این را بگفت و اسپ برانگیخت مخالفان نیز اسپان را عنان دادند و جنگ واقع شد چون همراه شیخ مردم معدود بودند و غنیم جمعیت فراوان داشت غالب آمد اما شیخ بمقتضاے شجاعت و جوان مردے ثبات قدم ورزیده داد مردانگے داد و حمله ها نمود جمعے کثیر از راجپوتان هجوم آوردند و شیخ ابوالفضل بزخم نیزه بر زمین افتاده باخرت شتافت و همراهانش نیز کشته شدند -
بیت مزن با سپاهے ز خود بیشتر ٭ که نتوان زدن مشت بر نیشتر ٭ راجه نرسنگه دیو سر شیخ جدا کرده بخدمت شاهزاده در الهٰ آباس فرستاد شاهزاده بنهایت خوشوقت شده در جاے نالائق انداخت و مدتے همانجا ماند چون اکبر را کمال

نسبت باشیخ بود باستماع این سانحه از خود رفت و دست بی تابی برروی و سینه خود زد و انواع آثار بیتابی و بیقراری از و بظهور رسید که لایق
شان او نبود و بیت شهنشاه و جهان را در وفاتش دیده پرنم شد * سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد * رای رایان پتر داس
که منصب سه هزاری سرفرازی داشت و فوجدار آن حدود بود و شیخ عبدالرحمن ولد شیخ ابوالفضل با امرای دیگر باستیصال راجه نرسنگ دیو
قاتل شیخ متعین شدند و حکم شد که تا سر آن بد اختر نیارند دست از کارزار باز ندارند باز بر زبان پادشاه گذشت که در بدل سر شیخ سر آن بدگهر
چه مقدار داشته باشد زن و بچه او را بدار باید کشید و ملک او را باهتمام قاعاً صفصفا باید ساخت حق آنست که شیخ ابوالفضل بن شیخ مبارک در زمانه
خود کم همتا بود و مفصل احوال او بسیار یکه خود نگاشته در آخر احوال این پادشاه انشاء الله تعالی بجنسه استنساخ کرده آید چون حقیقت دانشمندی
شیخ مبارک و اولاد او بر اکبر ظاهر شد باقتضای قدرشناسی احضار آنها فرمود در سال دوازدهم جلوس ابوالفیض که در اشعار فیضی تخلص
داشت و بزرگترین اولاد شیخ مبارک بود بملازمت پادشاه فیض اندوز گردید و در سال نوزدهم شیخ ابوالفضل را که از فیضی خرد بود پادشاه
پیش خود خواند او تفسیر آیة الکرسی بنام اکبر نوشته بشرف حضور مشرف شد و پسند خاطر پادشاه افتاد و چون بمزید هوش و اکثر علوم اختصاص
داشت روز بروز مورد الطاف بیکران و مشمول اعطاف بی پایان گشته پایهٔ قدر او از امرای عظام و وزرای کرام درگذشت و مقرب
و مستشار پادشاه گشت بمرتبه که محسود جمیع مقربان درگاه گردید و شاهزادگان باتفاق ارکان دولت در صدد آن شدند که قابو یافته او را
از بیخ براندازند تا آنکه چنین اتفاق افتاد که شیخ مبارک پدر او در زمان حیات خود تفسیری برای قرآن مجید درست تصنیف کرده بود و
بنام پادشاه و دران نیاورده و شیخ بعد رحلت پدر بی آنکه موافق رسم و نیاز عنوان کتاب را بنام پادشاه موشح گرداند نسخه های بسیار
نویسانیده باکثر ولایات و بلاد اسلام فرستاد چون این معنی بعرض اکبر رسید از غروری که داشت سخت برآشفت و شیخ ابوالفضل را مورد
عتاب گردانید شاهزاده سلیم که از شیخ آزرده خاطر بود و امرای دیگر که از خودرائی و بی پروائی او جراحتها در دل داشتند قابو یافته بسخنان
بیهوده رنجش پادشاه افزودند و شیخ ابوالفضل از کورنش منع گردید اما شیخ در زمان تقرب مکرر بعرض میرسانید که من غیر از حضرت پادشاه
دیگری را نمی دانم و بشاهزادها نیز التجا نمی آرم از جهت همگنان از من آزرده می باشند و اکبر نیز این را نیک میدانست و شیخ را بسیار میخواست
و از مصاحبت او بسیار محظوظ بود و بعد چند روز تقصیرش معاف کرده باز مشمول عنایت فرمود و جدائی او از حضور تا ضرور نرسیده جائز نمیداشت
تا آنکه بحسب قضا بتقدیم خدمات دکن مامور و چنانچه مسطور شد بعداوت شاهزاده سلیم بی جهت ظاهر مقتول گشت مقالات او حکایت
کمالاتش میکند بیت درین باغ سروی نیامد بلند * که باد اجل بیخش از بن نکند * * *

ذکر در بیان بغی شاهزاده سلیم پسر بزرگ اکبر

در زمانیکه اکبر بتسخیر دکن نهضت فرمود شاهزاده سلیم برای استیصال رانا متعین شده بود و در خطهٔ دلکشای اجمیر اقامت ورزیده تدبیر
تخریب ملک رانا در پیش داشت و راجه مان سنگه در خدمت شاهزاده بسپه سالاری مامور بود از نوشتجات امرای بنگاله ظاهر گشت
که افاغنه قابو یافته بسبب نبودن سردار عمده دران دیار مصدر شورش شده اند و فتنه و فساد برپا گشته و کنور مهاسنگه ولد راجه
مان سنگه که به نیابت پدر دران ولایت بود در اندک جنگ شکست یافت راجه مان سنگه باستماع این خبر بخدمت شاهزاده التماس نمود
که چون پادشاه بتسخیر دکن متوجه است اگر شاهزاده از اجمیر نهضت فرموده در الهآباس تشریف ارزانی فرماید شورش بنگاله رفع میشود
شاهزاده حسب الالتماس راجه و صلاح ملکی از اجمیر کوچ کرده بالهآباس نزول نمود و جاگیر ملازمان خود را که در حوالی آگره بود بطور خود گذاشته
محال صوبه الهآباس که بجاگیر آصف خان جعفر تعلق داشت نیز بسرکار خویش گرفت و سی لک روپیه خزانهٔ صوبهٔ بهار و آن حدود که کنور رای

دیوان فراهم آورده بود و فوج سرکار فرستاده از انجا طلب داشت بمشاهدهٔ این قسم اعمال بدون حکم حضور آثار نیکی و سر تابی شاهزاده بظهور پیوست و درانداز آن سخنان چند از پیش خود نیز تراشیده بعرض پادشاه رسانیدند فرمان عطوفت عنوان مشتمل بر نصائح سودمند بمصحوب محمد شریف ولد عبد الصمد شیرین قلم صادر گشت لیکن اثرے بران مترتب نگشت بعد ازان که اکبر از دکن معاودت فرموده بدار السلطنة اکبر آباد نزول نمود و قضیهٔ شیخ ابو الفضل بنوعیکه مذکور شد نیز رو داد شاهزاده با سی هزار سوار از الٰه آباس متوجه آستان پدر گردیده دولتخواهان بعرض رسانیدند که آمدن شاهزاده با این کثرت سپاه در حضور صلاح دولت نیست لهذا فرمان عالیشان بنام شاهزاده صادر گشت که آمدن آن فرزند باین روش پسندیده نیست اگر مطلب اظهار جمعیت سپاه است مجرای او بظهور پیوست باید که مردم خود را بمحالات جاگیر رخصت کرده جریده بملازمت آید در صورتیکه از هیچ طرف واهمه در خاطر داشته باشد باز عنان بصوب الٰه آباس بر تابد بعد ازان که خاطر آن فرزند اطمینان پذیرد ارادهٔ ملازمت نماید شاهزاده در جواب فرمان عرضداشت مشتمل بر عجز و نیاز و عقیدت خویش ارسال داشته بصوب الٰه آباس عطف عنان نموده بود فرمان والاشان صادر گشت که صوبه بنگاله و اوڈیسه بآن فرزند مرحمت شد بدان صوب شتابد شاهزاده رفتن بدان سمت قبول نکرد بدین جهت نیز مردم سخنان وحشت افزا از جانب شاهزاده بعرض رسانیدند و موجب برهمزدگے طبیعت پادشاه گردید سلیمه سلطان بیگم را برای دلجوئی شاهزاده فرستادند آن عصمت قباب در الٰه آباس رفته بهر طور خاطر رمیدهٔ شاهزاده را تسکین داده همراه خود بحضور آورد چون یک منزل از اکبر آباد رسید باستدعای شاهزاده مریم مکانے والدهٔ پادشاه رفته شاهزاده را بخانهٔ خود آورد و پادشاه بموجب امر مریم مکانے همانجا تشریف ارزانی داشت و شاهزاده بوساطت جدهٔ خود مریم مکانے ملازمت نموده سر بر پاے پدر گذاشت و یک هزار مهر طلا بصیغهٔ نذر و ششصد و هفتاد و هفت زنجیر فیل پیشکش گذرانید پادشاه از روی عنایت شاهزاده را در آغوش گرفته از ملاقات فرزند بسے خرسند شده دستار از سر خود برگرفته بر سر شاهزاده نهاد و حکم شد که کوس شادمانی بلند آوازه گردانند در سال چهل و هشتم جلوس این واقعه رو داد بعد چندگاه شاهزاده را باستیصال رانا رخصت فرمودند شاهزاده بواسطهٔ بعضے موانع یا از روی سرتابی ترک مهم رانا نموده بے رخصت و بے اذن پدر باز بطرف الٰه آباس رفت و باعث آزردگے خاطر پدر گردید چون در سال چهل و نهم مادر اکبر که مریم مکانی خطاب داشت نقاب اجل بر رو کشید اکبر بآئین قدمای آبای خویش سر و ریش تراشید و لباس ماتمی پوشید و نعش والدهٔ خود بر دوش گرفته قدمی چند مشایعت نموده روانهٔ دهلی کرده با دل بریان و دیدهٔ گریان معاودت کرد شاهزاده سلیم باستماع این واقعه از الٰه آباس در حضور پدر رسیده سعادت اندوز حضور گردید

ذکر در بیان رحلت شاهزادهٔ دانیال در دکن

سلطان دانیال در شرب مدام مثل برادر خود سلطان مراد مولع بود هرچند از پیشگاه پدر احکام نصائح صادر می گشت و معتمدان باندرزگوئے تعین میشدند خویشتن داری نمی توانست یک چند خانخانان عبد الرحیم و خواجه ابو الحسن بموجب حکم پادشاه در خلا و ملا دربانان گذاشته احتیاط بلیغ کردند بتقریبات شکار انگیخته بصحرا رفتی و قراولان شراب در نال بندوق انداخته میرسانیدند و گاه در رودهٔ گوسفند پر از شراب کرده در زیر دستار پنهان آوردند آخر افراط میکشے بدن شاهزاده را از لیاقت زندگی دور افگند و قوای بدنی ضعیف گردیده بیمار بیماری سخت روی آورد و تا چهل روز صاحب فراش بود هرچند اطبائے تدبیر کوشیدند سودی ندیدند بیت نمی دانند اهل غفلت انجام شراب آخر بآتش میروند این غافلان از راه آب آخر بالآخر در سنه پنجاه جلوس اکبر مطابق سنه هزار و سیزده هجری در عمر سی و سه سال و شش ماه ازین منزل دل فریب دنیا رحلت نمود

ذکر در بیان رحلت اکبر پادشاه

اکبر از قضیهٔ ارتحال سلطان مراد غمناک واندوهگین می بود چون این حادثه جانکاه روی نمود داغ بر بالای داغ گردید تا آن که رفته رفته توانائی تن و جان اکبر را فرو گرفت و مزاج او از مرکز اعتدال منحرف گشته آخر ها از کسوت صحت عاری و بر بستر بیماری افتاده صاحب فراش گردید خیر خواهان برای شفای به زیارات کرام و اماکن عظام صدقات و صلات فرستادند و به فقرا و صلحا فراوان خیرات و مبرات دادند حکیم علی که سرآمد حکمای دربار بود متصدی معالجه گردید تا هشت روز دست تصرف باز داشته طبیعت را بحال خود گذاشت که شاید بقوت خود دفع عارضه تواند نمود چون بیماری باشتداد انجامید روز نهم بمداوا پرداخت تا ده روز هر چند تدبیرات و معالجات بکار برد فائده نکرده باسهال منجر گردید دواهای این مرض هم هر چند بکار رفت سود مند نیفتاد و امراض مختلفه متضاده جمع شد که معالجه یکی موجب ازدیاد دیگری میشد ابیات چو آمد قضا از سما و اچه ذر چه جای پزشک از مسیحا چه سود ؛ چو نا اندازه بگذشت سوء المزاج ؛ فرو ماند عاجز طبیب از علاج ؛ دورین مدت آن شیر دل قوی همت باوجود کمال ضعف خود را از بار عام دادن و با مقربان صحبت داشتن باز نگرفت چون پادشاه بحالت نزع رسید روز دهم حکیم علی علاج را سود مند ندیده دست از معالجه باز کشید و از بیم جان خود روپوش گردیده در کنج ایمنی خزید شب چهار شنبه دوازدهم جمادی الاخری سنه هزار و چهاردهم مطابق پنجاه و دوم جلوس که عمر پادشاه بشصت و پنج سال قمری رسیده بود در شهر اکبرآباد رهگرای عالم بقا در روز دیگر بعد از تجهیز و تکفین در باغ سکندره مضافات اکبرآباد مدفون گردید اکثری از قافیه سنجان و منشیان زمان تاریخ وفات را در سلسلهٔ عبارات نظم و نثر کشیده اند از انجمله آصف خان جعفر چنین گفته

بیت فوت اکبر شه از قضای آله ؛ گشت تاریخ فوت اکبر شاه ؛ مدت سلطنت پنجاه و یک سال و دو ماه و نه روز بود ؛ ؛ ؛

ذکر احوال موتمن الدوله شیخ ابو الفضل بعبارت او که خود در پایان کتاب آئین اکبری نوشته

راقم شگرفنامه را چنان در سر بود که بانموذجی از حال آبای قدسی و نختی از نیرنگی اطوار خود نوشته رسالهٔ جداگانه سرانجام دهد و مایهٔ عبرت دیده وران و دریاب گرداند لیکن شغل گوناگون خاصه نوشتن این کتاب آگهی مرا از همه باز داشت درین اثنا پیام آرای غیبی چنان گزارش نمود که بهنجار روزگار تاب این ندارد که نه درست چرا اند شگرف اطوار بر فراز تحریر نشناخته سزاوار وقت آنست که نختی از آن درین اقبال نامه برگویید و در چند جا تنبیدی گزارده گزیده پندی نگارد و بدین نوید قدمی برخی از آن بر نوشت و دلی فامی کرد از انجا که نسب سرا شدن از تهی دستی باستخوان نیاکان بازرگانی نمودن و کالای نادانی به بازار آوردن دانشوری نزد هنر دیگران نازش نمودن و آهوی خویش نا دیدن نمی خواست از آن سطری بر طراز دو افسانه گزاری کند درین باره دیوان خ پابند سلسله بجای نرسد و آمیاری انتساب صوری در نزهتگاه معنی بکار نیاید مثنوی چو نادانان نه در بند پدر باش ؛ پدر بگذار و فرزند هنر باش ؛ چو دد و دام از رشتی بنو و نشانند ؛ چه حاصل زان که آتش راست فرزند ؛ در محاورات روزگار نسب را تخمه و نژاد و ذات و امثال آن تعبیر نمایند و آنرا الباس و سافل بند گردانند هشیار آگاه دل داند که این بدان باز گردد که از آبای میانی او یکی بفزونی ثروت ظاهر یا بشناسائی حقیقت چیره دستی یافته و بنام یا لقب یا حرفه یا مسکن شهرت گرفته و گرنه عامه که مردم زاد از فرزندان آدم صفی شمرند و بگفتگوی داستان گزاران دل نهاده اختلافی دیگر راه نه هند پر ظاهر که درین معامله از روی راه خود را از پا انداز ند و بجان گوهر گرامی اعتبار نگیرند پس چرا سعادت گزین بیدار دل بدین افسانه بخواب رود و بران تکیه زده از حقیقت پژوهی دست باز گیرد پسر نوح را از ایزد شناسی پدر چه سود و ابراهیم خلیل را از بت پرستی اصل کدام زیان **بیت** بنه عشق شو و ترک نسب کن جامی ؛ که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست ؛ لیکن بسر نوشت آسمانی در رسمیان صورت پرست افتاده و با طائفه بر آمیخته که نسب را برجسب گزینند ناگزیر نختی از آن برگوید و مائده برای آن گروه گسترده ؛

ذکر نسبت

شمارهٔ آبائے کرام داستان درازاست چگونہ گرامی انفاس راتنہا بالیست وقت بسر دشد برخی در لباس ولایت وگروہے در علوم رسمیے
وطائفہ ورزوے امارت وجمعی درمعاملہ گزارسے وطبقہ درتجرد وتنہائی بسر بردہ اندازدیرگاہ زمین یمن وطنگاہ این والانژادان بیدار دل بود
شیخ موسیٰ پنجمین جدرادرمبادے حال رمیدگے ازخلق روے داد ترک خان ومان کردہ غربت گزید و بہرے ہے علم وعمل معمورۂ جہان
راپیماسے غربت درنوشت درمایۂ تامعہ درقصبۂ ریل کرنزہتگاہیست ازسیوستان بسرنوشت آسمانے عزلت گزید وازپیوند دستے
خداکیشان حقیقت پژوہ کدخداشد اگرچہ ازصحرا بدینہ آمد لیکن ازتجرد بہ تعلق نشتافت برہمان نہج آگہے بودہ انفاس گرامے درآویزش
خویش بکار بردے وزندگے بیدل را درپیراستن نفس بوقلمون مصروف گردانیدے وفرزندان وبنائر سعادت پیرا پیرو آئین
او بودہ خرسندے داشتند ودانش عیانی دربیانے مے اندوختند درعنفوان مایۂ ماشر شیخ خضر راارزوے دیدن برخی اولیای ہندو
رفتن بدیار دیدن الوس خود بسفر درآورد باچندے ازخویشان ودوستان بہند آمد بشہر ناگور میر سید یحییٰ بخاری اچی کہ جانشین مخدوم
جہانیان بودند وازولایت معنوی بہرۂ وافرداشتند وشیخ عبدالرزاق قادری بغدادی ازاولاد گرامی اسوهٔ اولیای بزرگ سید عبدالقادر
جیلے وشیخ یوسف سندی کہ سیر صورت ومعنی فرمودہ بودند وبسا کمالات حقیقی فراہم آوردہ درگذرگاہ ورا ہنمائی خلق بسر بردی وجہانیان از
راہ آوردادذخیرہ ہا برگرفتی ازگرم خوئے ودلجوئے این بزرگان کارآگاہ وازخاک دامن گیر بنگاہ وروزگار خوردہ رہگرای غربت
تو طن گزیدہ درسال نہصد ویازدہم ہجری شیخ مبارک ازنزہتگاہ علم بعین آمد وطیلسان ہستی بردوش گرفت بہ نیروی دم گیرادرچہار سالگی
لوامع آگہی پرتوانداخت انوار الٰہی روزافزون چہرہ افروخت ودرنہ سالگی سرمایۂ سترگ پیدا کرد درچہاردہ سالگی علوم متداولہ اندوخت
ودرہر علمی متنی یادگرفت اگرچہ عنایت ایزد قافلہ سالار آن بیدار بخت بود وبکوے بسیاری بزرگان دریوزہ فرمودی لیکن درملازمت
شیخ عطن مشیر بسر بردی وتشنگی باطن ازآموزش اوافزودی شیخ ترک نژاداست صد وبیست سال عمر یافت درزمان سکندر لودی دران شہر
وطنگاہ ساخت ودرخدمت شیخ سالار ناگورے پایۂ والاسے شناخت بدست آورد وشیخ درگوران دایران دانش اکتساب فرمودہ بود القصہ
شیخ خضر بصوب سند بازگردید ہمگی اندیشہ آن بود کہ برخے نزدیکان راازان بلاد رخت باین دیار آورد روزگار درسفر سپرے شدہ برجدود
ناگور قحطی سترگ افتاد وبای عام نفرت انگیخت غیراز مادر ووالدہ ہمہ را روزگار سپرے شد بدر بزرگوار راہموارہ عزیمت جہان گردے
ازخاطر نورآگین سر برزوے ودیدن بزرگان ہر سرزمین ودریوزۂ فیض ایزدے نمودن برجوشیدے لیکن آن کہ بانوے خانمان
عفت رخصت نمیداد وسرکشی درخاطر سعادت منش نبود درین کشاکش باطن بملازمت شیخ فیاضے بخارے قدس سرہ پیوستند
وشورش دل افزایش گرفت آن پیر نورانے راآغاز آگہی نظر بیگانہ بندایزدے افتاد ودرد شنے دل وسعادت جاوید دوزے شد
دریوزۂ ارادت وگزیدن رو شنے معین نمود پاسخ یافت درین نزدیکے یکے را برفراز ہدایت برمے آرند وبرہنمائے جویندگان آگہی
نام زد میکنند عبداللہ نام دارد گرامے لقب او خواجہ احرار خواہد بود انتظار آن ہنگام نماید وآئین او برگزیند خواجہ دران ہنگام
آبلہ پاسے عرصۂ تکاپو بودند ودرجست وجوسے جان دارد سے حقیقت دراد دواشتند چون وقت کار رسید وبدان پایۂ والا سرفرازی
یافت تلقین خدا پژوہی ازو برگرفت گناسے راخلوت او فرمودند وبے تعینے پیشۂ او مقرر شد ورسخنان خواجہ ہر جا کہ بدرویشے
تعبیر میرود این یگانہ آفاق راسے خواہند قریب چہل سال در دیار خطا بسر برد ودر دشت وکوہ عشرت تنہاسے اندوخت صد و
بیست سال عمر گرامے رسیدہ بود وآثار گرمے ودرو شنے ہم چنان افزایش داشت شبے پدر بزرگوار باچندے دران مصر ولادت

بچندی از خدائیان سعادت پذیر داستان حقیقت میگفت و لبانگیات دل افزود بر فراز ظهور می آمد تا ناگاه آوازهٔ آگهی بگوش رسید
بارقهٔ الهی بدرخشید هر چند اندیشه رفت نشان نیافتند روز دیگر تکاپوی سخت و جستجوی بسیار روشن شد که در خانهٔ کلاهے آن بزرگ معنوی
عزلت گزین است از نور ارادت او زمانی بر آسود و خاطر از هرزه گرائی باز آمد پیوسته چهار ماه سعادت سے اندوختند و بنظر اکسیر او درون
افزون عیار سے میگرفتند دران نزدیکی سفر تقدس پدید آمد و دل را بگوناگون حقائق بر آمود و برهنمائے جویندگان حقیقت اشارت
رفت دلجو شدے و فارغ بال رخت هستی بر بستند و دران نزدیکی نقادهٔ دودمان عصمت کہ تربیت پدر بزرگوار فرمودے ازین خاکیان
فنائی رو در پوشید و حادثهٔ ماندیو فرصت انداخت پدر بزرگوار بآئین تجرد بصوب دریاے شور گام همت برداشت آگهی بسیج آن بود
کہ راه چهار دیوار معمورهٔ عالم نموده آید و از گروه ناگروه مردم بخشش فیض بر گرفته شود در احمد آباد گجرات بوالا پایه نحاریر پیوسته [illegible]
تازه آگهی آورد و در هر فن بزرگ سند عالے بدست آمد در آئین مالک و شافعی و ابوحنیفه و حنبل دانائے گوناگون دریافت
اصولاً و فروعاً بهم آوردند و تکاپوے سخت پایه اجتهاد درو نمود اگرچه باقتضای نیاکان بزرگ بروش ابوحنیفه انتساب داشتند
لیکن همواره کردار را باحوطه آرایش دادی و از تقلید بر کناره بندے و دلیل کردے و بدانچه نفس را دشوار آید بر گرفتے و از سعادت
نشئے درویش ستارگی از علم ظاهر بحقائق معنوی گذاره شد و نزد آنگاه صورت رهنماے مالک حقیقت گشت اسالیب تصوف
و اشراق بر خواندند و دیوان کتاب نظر و تامل دیده شد خاصه حقائق شیخ عربے و شیخ ابن فارض و شیخ صدرالدین قونوے و بسیاری
صحاب عیانے و بیانے نظر عاطفت انداختند و نصرتهاے بے اندازه روے داد و در روشنهاے بوالعجب روشنے افزود و از حلائق فهم آگهی
آن که بملازمت خطیب ابوالفضل گازرونے شرف اختصاص یافتند و از قدردانی آن دم شناسے بفرزندے برداشت [illegible]
گوناگون دانش همت گماشت مراتب تجرید و بسیارے غوامض شفا و اشارات و دقائق تذکره و مجسطی را تنہا کار فرمود و سر بستان
حکمت را طراوتے دیگر پدید آمد و زهاب بخشش را روان پایهٔ دیگر افزود آن فروهیده مرد خرد پژوه بسبب فرمان روایان گجرات
ز شیراز بدین دیار آمد و دبستان شناسائی را فروغے تازه آورد که زگروها گروه دانشوران روزگار دریوزهٔ آگهی کرده بود لیکن
در علوم حقیقی عقلی شاگرد مولانا جلال الدین دوانی است بجناب مؤلف نخست نزد والد خود دوائل مقدمات را اندوخت و پس
ازان در شیراز بدرس مولانا محی الدین اشکبار و خواجه حسن شاه بقال بدانش آموزے نشست و این دو بزرگ از سرآمد تلامذهٔ
سید شریف جرجانی اند و لختی در دبستان مولانا همام الدین گلنارے کہ بر طوالع حاشیهٔ مفید دارد آمد و رفت نمود و چراغ دریافت
افروخت و از بخت رهنموئے او را کشایشهای غریب روی داد و کتب حکمت را بمغز رسیده مطالب آن را بشیوا زبانے آرایش داد
چنانچه تصانیف او بران دلالت کند و مدت بر گوید و همدران مدینهٔ فیض پدر بزرگوار را شیخ عمر تتوے کہ از اکابر اولیاے زمانه بود
سعادت ملازمت روے داد آن گوهر شب افروز دستگاه عیار رسندے تمام یافته آئین بزرگ منشی و سترگ دانائے را بطراز
گردید تلقین فرمود و بسیارے باستانے سلاسل را از شطاریه و طیفوریه و چشتیه و سهروردیه دریافته فیض پذیر آمدند و همدران شهر
مبارک صحبت و هم نشینے شیخ یوسف که از هشیاران سرمست دربودگان آگاه دل بود رسیدند و سرمایهٔ دیگر آگهی اندوختند همواره مستهلک
دریاے شهود بودے و هرگز ادبے از آداب عبودیت از دست نرفتے از برکات گراے صحبت در آرزوے آن شدند
که نقوش علمی از ساخت ضمیر ستردہ آید و دست از رسمیات باز داشته محو جمال مطلق گردند آن خوانندے رموز صنو تکدهٔ دل شناسا ساختند
ازان عزیمت باز داشت و بزبان گوهربار گزارش نمود سفر دریا را در بسته اند که بصوب دارالخلافه آگره گام طلب باید زد و اگر درانجا
کار بر نکشاید قدم بصوب توران و ایران بر داشت و هر جا که اشارت رود فرمان در سله رحل اقامت انداخت و علم رسمی طیلسان

احوال خود گزارد باید بدین اشارت همایون غرّه اردی بهشت سال چهار صد و شصت و پنج جلالی مطابق چهار شنبه ششم محرم نهصد و پنجاه
در مصر سعادت دار الخلافه آگره حرسها الله تعالی عما یکره نزول ضروری فرمودند دران معموره دولت شیخ علاء الدین مجذوب که بر صنایع قلوب
و خفایای قبور آگاهی داشت اتفاق صحبت افتاد ایشان از ان مستی بهشیاری آمده فرمودند فرمان ایزدی چنانست که درین شهر اقبال
توقف افتد و تا یک گردش نماید و گزین نوید بار سانیدند و خاطر سفر گوارا آرامش بخشیدند بر ساحل دریای جون در جوار میر رفیع الدین صفوی
ایجی فرود آمدند و از دودمان قریش که با علم و عمل آراستگی داشت نسبت تاهل روی داد و بدان مرزبان محله آشنائی بر دستی کشید و آن
دانای حقیقت آمو و مقدم این نوباوه شناسائی را مغتنم شمرده بلازم خوئی و کشاده پیشانی پیش آمد چون اسباب ثروت فراوان داشت بنیان
خواهش فرمود که بدان لباس در آیند از رهنمونی ستاره و یاوری توفیق نه پذیرفتند و آستانه توکل و خدایگان همت بے نیاز برگزیده بمراقبه
در درنے و مباحثه بیرونی پای سعادت افشردند میر از سادات بزرگ حسنی الحسینی اند لختی حال نیاکان او در مصنفات شیخ سخاوی مذکور
اگرچه وطنگاه ایشان قریه ایک شیراز است و از دیرباز سیر حجاز نمایند و همواره یکچندے درین دو جاے بسر برند و هنگامه افاضت
و استفاضت گرم دارند اگرچه معقول و منقول را در پیش نیاکان قدسے نهاد اند و لختے لیکن تلمذ مولانا جلال الدین دوانے جلاے
دیگر یافت و در جزیره عرب انواع علوم نقلی از شیخ سخاوی مصری قاهری تلمیذ شیخ ابن حجر عسقلانے برگرفت و چون در نهصد
و پنجاه و چهار رخت بمنزل قدسے کشید والد بزرگوار ملتزم زاویه خود شد همواره بشست و شوی باطن و پاکیزه داشتن گوهر ظاهر همت گماشت
و بکارسازے حقیقے روی نیاز آورد و بدرس گوناگون علوم اشتغال فرمود و گفت گوے باستانی را در پوش حال گرداند و خواهش را زبان
از و معاودش برید از اهل ارادت گروهے احتیاط گزین سعادت آمود اگر معلومے برسم اخلاص آوردے لختی پذیرفتی و قدرے در بایست
برگرفتے و دیگر مردم را معذرت گفتی و دست همت بدان نیالودے بکمتر دستے نشستگاه او پناه دانش دران و جای بازگشت بزرگ و
کوچک آمد از حسد انجمنها بر ساختند و از دوستے خلوتها آراستند نه از نخستین اندوه راه یافتے و نه از پسین شادے شیر خان و سلیم خان و
دیگر بزرگان در مقام آن شدند که از وجوه سلطانی چیزی برگیرند و توے در خور قرار یابد از انجا که همت بلند بود و نظر عامے سر باز زد
و پیرایه افزایش منزلت گشت چون رهنمائے مردم در نهاد سرشته بود و از درگاه فرمان راست گزارے داشت و اشاره اولیاے
زمان یاور و مهربانے هواداران روز افزون همواره بآیندگان مجلس و جویندگان آگهے به و گوئے فرمودے و برخوهاے تباه مردم
سرزنش کردے ظاهر پرستان خویشتن دوست رنج زده گشتے و اندیشهاے ناسزا نمودے چون هیچ هنگامه آرائے در سویدای
ضمیر بود عزیمت معرکه گیرے و دکان دارے پیرامون خاطر نگشتی نه در حق سرائے و نکوهش بدکاران تخفیف رفتے و نه بچاره سگالے
رمیدگان پرخاش جوے توجه برگماشتے و با این معنے ایزد بهمال دوستان حقیقت غش و فرزندان سعادت گزین کرامت فرمود اگرچه
همواره در گفتگوے علمی گرامے اوقات گذارش یافتی لیکن در زمان افغانان دانشهاے حقیقے کمتر به میان آمدے و چون بانیه رایات
جهانبانے جنت آشیانے تبازگے هندوستان را فروغ بخشید چندے تورانی و ایرانے بدبستان آن شناساے رموز انفسے و آفاقی
پیوستند و انجمن دانائی را رونقے دیگر پدید آمد و تشنگان خشک سال تمیز را میرزا بهار بر نخ شد دره سپاران اندیشه که در نزهتگاه
آرامش جا گرفتند هنوز هنگامه گرمے نه پذیرفته بود که چشم زخمے رسید و همون دست چیرگے برکشاد و نیکان روزگار بگوشه خمول
در شدند و سفر ناکامے پیش گرفتند پدر بزرگوار از نیروے دل در همان زاویه عزلت ثبات پاے فرمود از تائید ایزدے
همون کارویدگان را فرستاده معذرت خواست و از سفارش آن حق سگال بسیاری از تنگناے غم به نزهتگاه شادے در آمدند
نخستین در سال جلوس شاهنشاهے برادر زنگ خلافت چنانچه سپند بر دولت افروزند و دفع عین الکمال افگار نند قحط سالے سترگ

پدید آمد و کرو تفرقه بلندی گرفت آن معموره خراب شد و غیر از خانه چند اثرے نماند و بای عام سرباری آن و شورشے بے اندازه بر جهانیان
آسیب رسانید در اکثر بلاد هندوستان این تنگدستی و جان گزائے بود آن پیر روشن ضمیر در همان زاویه قدسے پای همت افشرده گرد فتوری
بران صفوت کده نه نشست راقم شگرف نامه دران هنگام در سال نجم بود و نیز آگهی پنهان پیش طاق بینش سے تافت که شرح آن بکالبد
گفت در نگنجد و اگر در آید به تنگنای شنوائے زمانیان در نشود و این سانحه نیک بخاطر دارد و آگهی دید دران دیگر معاضد آن سختی روزگار
خاندانها بر افگند و گروها گروه مردم فرو شدند دران کاشانه هفتاد کس از ذکور و اناث و خرد و بزرگ ماند و باشندا خوان روزگار را از فراخی
حال و نشاط در ولیشان چیر تماز آزودے و کیمیاگرے و سحرطرازے گمان بردے گاه یک سیر غله بهم رسید می آنرا بدیگهاے سفالین
جوشانیدے و آب تفسیده بدین مردم قسمت یافتی و شگفت تر آنکه غم روزے در آن منزل نبود و بجز اندیشه پرستش ایزدی چیزے
بخاطر راه نیافتے و بجز محاسبه نفسانے و مطالعهٔ اسفار حقیقت شغل دیگر نبود تا آنکه رحمت ایزدے بر همگنان تافت و رخسارهٔ سترگ چهره
شادمانے برافروخت ماهیچه رایت شاهنشاهی پرتو انداخت و جهان را بدولت روز افزون روشنائے بخشید بارگاه خرد در بالش آمد
کالاے آگهی را بهاے بزرگ نهادند فنون حکمت و انواع دانش در میان شد و بیانهاے تازه رو در راست دید های بلند دریافتهای
گزیده پیدائی گرفت و گوناگون مردم از خزینهٔ عقل فوائد بیکران بر داشتند و خلوت کده آن نورانے سرشت مجمع دانایان هفت کشور آمد
و سخن بلندے گرائید حسد های افسرده برافروخت و ناتوان بینے به گوهران افزایش یافت و او بر آئین خویش سرگرم بوده راه رسم
سپردے و بر در بخواست نشسته راه در بایست نشناختے و مردم کم گذار کوتاه بین بیتاب شده راه افترا سپردند بیشترے گروه
مهدویه پیوند دادے و از گفتار پریشان داستانها پرداختے و ساده لوحان روزگار را برا غالیدے و بخیال تباه بدل آزارے تکاپو
نمودے همگی دست آویز تباه سگالی ایشان شیخ علائے است گروهے در هند باشند میرسید محمد جونپورے را مهدی موعود شمرند
و دران مبالغه نمایند با علم و عمل و تهذیب اخلاق چندین نصوص را فراموش کرده درین مذهب غلو نمایند و در زمان سلیم خان
شیخ علائی نام جوانے با راستگی ظاهر و باطن بدین در طرا افتاد و دران مصر سعادت نخستین بمناسبت از و داد اختیار تجرد بدیدن
پدر بزرگوار آمد شنفته اند و دران میانه چیره زبان هرزه سرائے داشت و سرمایهٔ گفتگو پدید آمد علماے زمان که نادان دانش فروش
و هر گرایش نمانده بکین او برخاستند و برگسیختن پیوند عنصرے هنگامها آراستند و محضرها درست کردند پدر بزرگوار بدیشان موافقت ننمود
عقل و نقل را معاضد ایشان نیافت در پیشگاه مرزبان هندوستان سرکر آراستند و باندیشه تباه خویش راه کوششها سپردند مسند آرای
حکومت دانش منشان روزگار را فراهم آورد و در رسبت وجوے حکم شرعے تکاپو نمود پدر بزرگوار را نیز دران انجمن طلبداشتند چون
سخن از ایشان پرسید خلاف حرف سرایان جاه طلب پاسخ دادند آنان روز کین بسته بدین آئین متهم گردانیدند و در هر چنین معامله که چون
صدے از خبر آحاد است بمحض عناد چندان کوشش نمودند که کار او سپرے شد و به سخنے به گوهران آئین شیعه را مکنون ضمیر پنداشته
را نکوهش سپردند و ندانستند که شناسائے دیگر است و پذیرائے دیگر و درین هنگام یکے را از سادات عراق که یگانهٔ زمانه بود و علم را با عمل
مقرون داشته و گفت را بکردار یکتائے بخشیده دامن آلود تهمت گردانیدند و از توجه شاهنشاهی دست بدامن او نمیرسید روزی در محفل
همایون گزارش یافت که پیش نمازے میر روا نیست چه هر گاه گواهی او مردود باشد اقتدا او چگونه سزاوار بود و روایتی چند از حنفی نامهای
باستانے باستشهاد آورد که اشراف عراق را شهادت نتوان شنود و کار بر میر دشوار شد چون رابطه اخوت داشت حقیقت را بازنمود پدر بزرگوار
بسا سخنان هوش افزا فرموده تسلی دادند و بر گفتگوے بدسگالان دلیر گردانیدند و پاسخ آن نقل چنان بر زبان گوهر آمود گذشت که
معنی آن روایت نفهمیده اند آنچه در کتب حنفی ازین باب در نقل آورده اند عراق عرب مراد است نه عراق عجم چندین جا بدین معنی تصریح

رفته و نیز تمیز نکرده اند در میان اشراف و اشرافت اشرافت و آن عبارت از امرا و کشادرزان و امثال آن باشند سوم اوساط و آن را در محترفه
داخل بازار منحصر دانند چهارم ادانی که بپایه اینان نرسند مانند پاجیان و هرزه گردان و هر یک را با افراد جداگانه نگاشته اند تا هنگام نیکوئی
چسان سلوک رود و کیفر بدکرداری هر کدام چگونه بود و الحق اگر هر بدکننده را یکسان مالش نمایند از شناوه راه معدلت یکسو کرده باشند
میرازین آگهی ببالید و گوناگون نشاط اندوخت و از برای پاکدامنی خود و ناشناسائی حال بدگوهران نگاشته شیخ بنظر درآورد و آن خیره
رویان هرزه سرا در گو حیرت افتادند و چون معلوم شد که از کجا بر گرفته افروزینه حسد ساختند و مثل این یا در مها چند بار بر ملا افتاده و سرمایه غرور
و سرمایه شورش ناشناسندگان شد سبحان الله با آنکه گروها گروه مردم یقین دارند درین کرهیچ کیشی نام نجاست که یک امر خلاف واقع ندارد
ورنه این چنین بطلان آمود با این معنی اگر یکی از شناسائی در مسئله بر خلاف آئین خویشتن تحسین نماید لبسر آن نرسند و بکین آن بر خیزند
و پس از درازی سخن ازان نکوهش باز بتشیع منسوب گردانند لیکن از حمایت الهی بدگو را پیوسته گر و شرمساری بر دوشتی و تشویر
زده پایمال غم گشتی و از بدگوهری و نابینائی عبرت نگرفتی و بر هان بدسگالی حیله اندوختی تا آنکه نیرنگی زمانه و بوالعجبی روزگار نقشی
شگرف در میان آورد و تفرقه سترگ چهره عبرت افروخت سال چهاردهم الهی مطابق نهصد و هفتاد و هفت بالای پدر بزرگوار از گوشه
انزوا برآمد و شگفتیهای غریب روی آورد لختی ازان برنویسد و عبرت نامه برگوید اگرچه همواره از زنبورخانه حسد شورش داشت و مار سوراخ
دشمنی در جوش و شب چراغ دوستی بی فروغ و نیکان روزگار دل در بدی بسته و در بیگانگی باز کرده بودند چنانچه ایمائی گزارش
یافت لیکن درین هنگام که پایه دانش بلندی پذیرفت و بزرگان روزگار در تگ پا افشردند و هنگامه مردم گرمی پذیرفت و پدر بزرگوار
برآئین خویش خوبهای نکوهیده بر شمردی و دوستان نکوخواهان را ازان باز داشتی علمای زمانه و مشائخ روزگار که ذات
خجسته را مرآت عیوب خود دانستی به تباه سگالی و چاره اندوزی نشستند و خود را بیمار هیچ اندیشیهای تباه یافتند و با خود در میان
آوردند اگر امروز بهیچ دلنشین شهریار عدالت پژوه گردد کین اعتبارهای ما را چه آبرو خواهد ماند و انجام کار بر کدام حال نکوهیده
قرار یابد پایمال غم دانده شده و بکین توزی نشستند و به کهتان سرائی گام فراخ بر داشتند و بدستان گزاری و حیله اندوزی بسیاری
نزدیکان عتبه همایون را بگفتار های فربه آورد و از راه بردند لختی بدگوهر را بپیرایه تعصب دینی فرو ختند بشورش در آوردند اگرچه از دیرباز
طور ناستوده همین بود لیکن در هر زمانی بیاوری حق گزاران سعادت آمود بازار جوش بدگوهران پراگنده شدی درین هنگام
آن گروه راستی پیشه درست پیوند و در تر شدند و سرآمد حرف سرایان بزم همایون بکین آرائی نشست تباه سرشتان بی آزرم
و دیو نژادان ناپارساگوهر قابو یافتند پدر بزرگوار بمنزل دوستی اسکی تشریف برده بود و من سعادت همراهی داشتم آن رعونت
فروش غرور افزا نیز در آن انجمن حاضر شد و حرف سرائی پیش گرفت راستی دانش و شتاب در سر بود از مدرسه مجامله جا گامی بر نداشته
در بی صرفه گوئی ادراز بان کشود و سخن را بجائی رسانید که او بخجالت رفت و نظارگیان بحیرت فرو شدند ازان روز بانتقام بیدانشی
همت گماشت و آن گروه گسسته امید را تیز تر گردانید و پدر بزرگوار از کید اینان فارغ و من درستی آگهی بنجر نخستین آن بیدینان دنیا پرست
بآئین سالوسیان هوشیار بحق گزاری و دین آرائی نشسته انجمنها ساختند و درون آزرم مندان شب خور گروه بسیاری را به پیغوله جای
نیستی فرستادند هر گاه خدیو عالم از خیر سگالی و نیک اندیشی معامله کیش و دانش و داد را بگروهی نیکو ظاهر گذاشته باشد و خود طیلسان
بیتوجهی بر دوش گرفته حق گویان راستی منش را بازار کاسد باشد و دلوکیاران دانش ناراست رود بزرگان دولت با آن مشتی حیله ور
یار باشند و تعصب را روز بازار رجای آنست که خاندانها بر افتند و ناموسها تمام تباه گردد در چنین نا هنگام که بدگوهران تباه کار به نیکوئی
نام بر داشته مانند عربدی که بدوشیزگی فرو شنید و غرزن بر آید و دنیا داران بی آزرم در چیره دستی و تنگ چشمان دل یک روبین

دو دوستداران ہوا خواہ دور دست برراست گذاران کنج نشین و ہنگامہ گزینش سبک دستیان گرم وزن با یکدیگر انجمن راز گوئی ساختند و پیمان
دل آزاری تازہ گردانیدند یکی از دو دردیان ده دلہ و ہاروت سیہ حال افسون نیرنگ ساکرا از رویاہ بازی در دانشگاہ پدر بزرگوار نیکوئی
خریدہ بودند و با آن گروه تاراست یکروئے و یکتائی داشت پیدا کردند و افسون عدا آزاری و افسانہ بیہوشی برخواندند و نیم شبے فرستادند آن
شعبدہ کار نیرنگ ساز در ان تاریک شب با دسے لرزان و چشمی گریان و رنگی شکستہ و در دسئے ذرم بخلوت کدہ ہمین برادر شتافت و طلسمات
آن سادہ لوح را بی آرام ساخت و آن ناشناس مکر و فن را از جا برده خلاصہ سخن آنکہ بزرگان زمانہ از دیرگاہ دشمنی دارند و کم عیاران ملک پایہ
بے آزرے امروز قابو یافتہ ہجوم نمودہ اند. و بسیارے از ارباب علم را شمودو برخی را مدعی قرار دادہ و برای تشخیص مفتریات بیا نہاے
شائستہ برانگیختہ ہمہ دانند این مردم را در بارگاہ مقدس چگونہ محل اعتبار است و برائے گرم بازارے خود چہ سرفراز مردم را از میان
بر داشتند و چہ ستمگاریہای زبردست نمودند مری در خلوت ایشان داشتم درین نیم شب مرا آگہی داد و من بیتابانہ بشتاب رسانیدم مبادا روز
شود و کار از علاج گذرد اکنون رای آن نسبت کہ ہمین زمان شیخ را بی آنکہ کسی آگہی یابد بگوشہ برند و روزی چند بکنارہ باشند تا دوستان فراہم آیند
و حقیقت حال بعرض ہمایون رسد آن نیک ذات را واہمہ فرو گرفت و بیصد بے تابی بخلوتگاہ شیخ رفت و ماجرا گزارش نمود فرمودند ہر چند
دشمنان چیرہ دستے دارند ایزد جہان آگاہ و پادشاہ عادل بر سر داتایان ہفت کشور حاضر اگر شستے گروہ بے دین و دیانت راہ دستے
حسد بے آرام داشتہ باشد و درست پیمائی برجای خود راست و پرسش را در نہ بستہ اند و نیز اگر سرنوشت ایزدی بہ آزار ما رفتہ است اگر ہم
برآیند آسیبے نتوانند رسانید و شاہ کارے تیار ند باخت و ہیچ گونہ گزندے بما نرسد و اگر خواہش آن جہان آفرین برین ست ما نیز بکشادہ
پیشانی و تازہ روئی نقد زندگی را می سپاریم و دست از جان سختی باز میداریم چون عقل ربودہ بودند و غم افزودہ حقیقت طرازے
را افسانہ سرائے و شور انگیزے را سوگوارے دانستہ چہ برکشادکار معاملہ دیگر است و داستان تصرف دیگر اگر سخنے رود من خویشتن
را ہمین زمان قصہ میکنم بیگہ شما دانید من خود بارے روز ناکامی را نبینم از پیوند پدرے و عاطفت الوت پذیراسے خواہش شدند
بفرمودہ آن پیر نورانے من نیز بیدار شدم ناگزیر دران تاریک شب این سہ تن پیادہ برآمدند نہ راہبرے معین و نہ رفتار را پاے
استوار پدر بزرگوار و رسنگے تقدیر بودہ خموشے داشت و میان من و برادر در کار ملک و شغل مجادلہ دران ہنگام نادان ترے
از خودگمان نداشت گفت و گو شد و در پناہ جا سخن رفت ہر کرا او پیدا میساخت من ناخن میزدم و ہر کجا من برسے شمردم او دست
سے فشاند ابیات: دشمنان دست کین برآوردند ؛ دوستے مہربان نمے یابم ؛ یک جہان آدمے ہمی بینم ؛ مردمے در میان
نمے یابم ؛ ہم بدشمن درون گریزم زانکہ ؛ یارے از دوستان نمے یابم ؛ ناگزیر بہ ہزاران تنگاپو بخانہ یکے از مردم کہ حقیقت منشے
و یقین برادرم بود و من ناشناسا سے صبح وجود و زیان کار عنصرے بازار ترکیب را گمانے ہمتے در رسیدہ شد او را از دیدن
این بزرگان آسودہ روزگار دل از جا رفت و از برآمدن پشیمان شد و برود رماند ناگزیر جائے برائے بودن اختیار کرد چون
دران شوریدہ مکان رفتہ شد پریشان تر از خاطر او بود شگرف جائے پیش آمد و طرفہ اندوہے سراپاے دل گرفت ہمین برادر درین
آویخت کہ با وجود فزودن شناسائے غلط رفت و تو بدان کم اختلاطے درست اندیشیدے اکنون چارہ کار چیست و راہ اندیشہ
کدام و دوم آسایش کجا توان برگرفت چنان پاسخ دادم ہنوز ہیچ نرفتہ است برگشتہ بزاویہ خود باید رفت و مرا ناتیب سخن گردانید
امید کہ طلبیسان نادانیان بر داشتہ آید و کار سربستہ کشودہ گردد پدرم آفرین نمودہ بدین سخن گرویدہ و برادر بر ہمان آئین سہ بار زد
و گفت ازین سرگذشت ترا خبرے نیست و از مکر اندوزے و ہاروت فنشی این گروه آگہی ندارے ازین وادے بگذر و سخن در رام
بگو با آنکہ بادیہ آزمون نہ پیمودہ بود و سود و زیان مردم بر نگرفتہ باتقاضے اسلے یکے را بخاطر آوردہ گزارش نمود چنان برپیشگاہ باطن

می اندکہ اگر کار دشوار نشود ہمانا یاورے تواند نمود لیکن ہنگام سخت گیرے بس دشوار کہ ہم پائے نماید چون زمانہ تنگے داشت
وخاطر پریشان بشبوب اوگام بر داشتہ آمد آبلہ پائی در گلزار ہای لزج خراش میشد واز شگرفکارے روزگار عبرت می اندوخت
کردہ ونقاے توکل از دست رفتہ راہ بیدلی پیش گرفتہ عالم راجویای خود انگاشتہ گامی بدشوارے بر داشتہ میشد ونفسی بہ سختجانی
میزد وغریب دل نگرانے ونزدیکی روز رستاخیز بدگوہران روبرو صبح صادق بر در اورسیدہ شد از این آگہی گرم خوئے پیش گرفت
وشایستہ خلوتکدہ معین گردانید غمہاے گوناگون لختی برکنارہ شد دران آرامکدہ پس از دو روز آگہی آمد کہ تفسیدہ دلان حسد بردہ
آزرم بر داشتہ مکنون خاطر خبث آگین خود را بر ملا انداختند وبآئین نخچہ کاران صباح آن شب بعرض ہمایون رسانیدند وخاطر اقدس
را مشوش گردانیدند از بارگاہ خلافت فرمان شد کہ مہمات ملک ومال بے استصواب ایشان صورت نمی یابد این خود کار مذہب
وملت است انجام آن خاص بدیشان باز میگردد در محکمہ عدالت باز طلبند وآنچہ شریعت غرا فرماید اکابر روزگار قرار دہند [illegible]
چاؤشان شاہنشاہے را با غالیدہ بطلب فرستادند وچون بر حقیقت کار آگہے داشتند در پیدا ساختن کوششہا نمودند
بدکاران شرارت اندیش راہمراہ ساختند چون بخانہ نیافتند گفتار بے فروغ را درست اندیشیدہ خانہ گرد گرفتند وشیخ ابوالخیر برادر را
دران منزل یافتہ بعتبہ اقبال بردند ولیعبد آب وتاب داستان پنہان شدن را باز نمودند وآنرا حجت سخنان بے آزرم اندیشیدند
واز بدائع تائیدات آسمانے از ان ہجوم بدگویان وطرز ہرزہ سرائے شہریار دیدہ ور شناسائے پذیرفتہ پاسخ داد کہ این ہمہ
سختگیرے درکار درویشے گوشہ نشین ودانش منشی ریاضت کیش چراست وچندین آویزش بیہودہ برائے چہ مے کنند
شیخ ہموارہ بسیر میرود اکنون تماشا رفتہ باشد آن خبر درا برائے چہ آوردہ اند ومنزل راچرا قرق کردہ در ساعت آن خردسال
را رہا کردند واز گرد خانہ برخاستند نسیم عافیتی بدان سر منزل آمد از انجا کہ قدرے ناکامے در راہ بود واہمہ چیرہ دستے داشت وخبرہاے
مختلف نقیض آن میرسید باور نداشتہ در اختفا کوشیدند وبدگوہران فرومایہ خجلت زدہ درین خیال افتادند امروز کہ نیچا نمان شدانہ
چارہ انکار باید ساخت وسیہ درونان تیرہ راے را باید گماشت تا ہرجا کہ نشان یابند از ہم گذرانند مبادا ازین حال آگہی
یافتہ خود را بعتبہ ہمایون رسانند وہنگامہ داد را بفروغ دانش خویش بیارایند پاسخ شاہنشاہے پنہان کردہ سخنان وحشت
افزاے وہشت انگیز از زبان مقدس درمیان انداختند آشنایان سادہ لوح دوستان روزگار رابیم افزودند
دوست آویزہاے رنگین برے بافتند ومردم دراندیشہ درازے افتادند ودست از یاورے تخیل باز میداشتند ہفتہ
چون سپرے شد صاحب خانہ نیز از دست رفتہ راہ بے آزرمے گرفت وملازمان او آئین آشنائے برگردانیدند عقل زبیدستے
واہمہ آمد وخاطر سراسیمہ رایقین شد کہ آن حکایات نخستین اصلے ندارد وپادشاہ در پژوہش وعالم در تگاپوے جستجو
ست ہمانا صاحب خانہ گرفتہ سپاررو واندوہے بوالعجب سراپاے خاطر گرفت واندیشہ سترگ در دل راہ یافت گفتم
کہ از ما چیاسے در بار خود این قدر دانم کہ حکایت نخست راستے دارد وگرنہ برادر درارہانمے کردند ومردم از گرد خانہ ہرگز ہرگز
برنمیخاستند این ہمہ سختے کہ بخاطر میرسد ظاہرا نباشد ہرگاہ در زمان امینے سرزہ سراے بگوش میرسید گزیدہ مردم فریب زدہ
نمکین برنمے خاستند امروز اگر شکل خدیو خانہ دربیم زار افتد چہ دور باشد واگر در مقام گرفت وگیرے شد تغیرے در سلوک
ظاہر نمے رفت وتوقفے درین کار رنمے نمود ہمانا افسانہ سازے تباہ سگالان بدگوہر او را کالیوہ ساختہ است ومردم را برین
داشتہ تا از دید خوے نکوہیدہ منزل او را ہبلیم وا درا از ان بار خاطر برآوریم نختے بحال آمدہ بچارہ گرے در آوردیم دشوار
تر از شب اول سیاہ روزے پدید آمد ودرم روزگارے رونمود بران شناسائے نخستین وداستان حال من نخستین نمودند

در استشار موہن اندیشیدند واز خرد ساگے چشم پوشیده عهد بستند که دیگر خلاف رای نشود چون شام در آمد با وصے
هزار تجسس و مژدے شوریده و سینه زخم اندوز و خاطرے گرانبار غم ازان عمکده وحشت افزا پا بیرون نهادیم شیا ورے
و ناظر دته پلسئے استوار و ته پناه جائے بیمانه زمانه آرمیده ناگاه دران دیو کاخ ظلمت آمود برقے یدرخشید یکے از تلامذه را
منزل پدیدار شد و لختے دم آسایش گرفته آمد هرچند خانه او تنگ تراز دل او بود و دل او سیاه تراز شب نخستین لیکن قدرے
برآسودیم واز سرگردانی بے سروبن باز آمدیم و در انجام کار وزاویه غول فکر دردواد و شد در اسباب گنجایش گام فراخ
بر داشت چون آسایش جا پدید نیامد واطمینانے رو ننمود در پاسخ آراست حال بهترین دوستان و دیرین ترین شاگردان و
محکم ترین مریدان در همین چند روز پرتو انداخت اکنون صلاح دید وقت آنست که ازین شهر پر نفاق کرو بال خانه و آتش گزندگا
کمالی است رخت بیرون کشیم وازین آشنایان دور و دوستان ناپا بر جاکر پایه وفاداری شان به باد هوا راست و رخت
پایداری بر سیل فتنه و بر کناره شویم باشد که کنج خلوتے پدید آمد و بیگانه سعادت آمود بر مهار خود گیر دو درانجا بر حال خدا پرور روزگار
شناسانے بدست او فتد و اندازه لطف و قهر گرفته آید اگر گنجائے داشته باشد یا برخے از خیراندیشان انصاف طراز در میان
آورده شود و داستشهاے از مزاج زمانه نموده آید اگر وقت یاورے نماید و زمانه تختیارے دهد باز رجوع بمیر شود و گرنه فراخنای
عالم را تنگ نساخته اند هر مرغ را سر شاخی و کنج آشیانے هست و برات اقامت دائمی بدین مصر نکال نیامده در حوالی شهر فلان امیر
رخصت اقطاع یافته فرود آمده لختی نور راستے از روزنامچه احوال او خوانده شود و بوے مجتبی از دمشام عقل دوراندیش
میرسد اکنون دست از همه باز داشته بدو پناه بریم باشد که لختے دران جائے بے نشان آسایشے یافته شود اگرچه آشنائی دنیاداران
را مدارے و ثباتے نباشد اینقدر هست که او را آمیزشے دیگر بدان مردم نمے شود برادر گرامی تغییر لباس نموده قدم در راه نهاد
و بدان صوب سرعت نمود وازین آگهی شادمانے اندوخت و بکشاده پیشانی مقدم را مغتنم شمرد وازانجا که روز بازار بیم بود ترکے
چند را همراه آورد که در راه گزندے نرسد و پاسے بند پژوهندگان بدگوهر نگردیم در تیم شب ناامیدے آن تیز دست آگاه دل رسید
دلو یدا سودگے رسانید و پیام آرامش آورد و همان لباس گردانده قدم در راه نهاده آمد و بطریق تکلف با تاق او رسیده شد و نشاط شتی
سترگ و فرشته گزین بجا آورد و آرامشی بزرگ خرده سعادت درداد و روز بدان سر منزل آرامیده گے بود واز عریفانے روزگار
در پناه کرکیارگے پریشانے سخت تراز انچه روے داده بود از آسمان تقدیر فرو بارید هانا آن مرد را بدر بار طلب داشتند وازان
بادیه کرو مین مردبیهوش شد در کار این ساده لوح نیز کردند و مدهوش تر از نخستین گشت ورق آشنائی یکبارگے در نوردید شبے ازانجا
برآمده بدوستے پیوسته شد او مقدم گرامی را بس مغتنم شمرد وازانجا که در همسایگی بدگوهرے شورش فشنی جا داشت سراسیمگی سترگ
رو آورد و جیرگے بے اندازه کالبد وساخت چون مردم بخواب در شدند بمقصدگاه نامتعین قدم جسارت برداشته آمد هرچند اندیشه
بکار رفت و تامل بجا آمد آرام گاهے پدید نیامد ناچار بادے پر آشوب و خاطرے غم آمود باز بدان سر منزل رفته شد و شگفت
تر آنکه مردم آن زاویه از رفتن آگهی نداشتند زمانیکه این گسسته رشته توکل آسایش گرفتند روانان پراگندگے برکناره شدند راے
برادر آنکه بر آمدن ازینجا بحکم داهیه بود دلفریبان خود هرچند گزارش رفت که بوقلمونے احوال رهنمونے است روشن و اختلاف اوضاع
پرستاران دلیلی است پیدا سود مند نیامد هرچند علامات گرانے افزایش داشت چاره دیگر بدست نمے آمد چون آن بیکسر کوتاه
عقل دراز سودا دید که این قباحت نافهمان متنبه نمے شوند و خیمه او را خالے نمے سازند روز روشن بے آنکه خلاگو نه زند و حرف
آشنائے بزبان راند کوچ نمود زر خیمه گان خیمه بازکرده روانه شدند ماکس دران صحرا که نزدیک او نخاس آراسته بود نشسته ایم

دگرگون حالتی پدید آمد نه جای بودن و نه رای رفتن و نه پرده درمیان از هر طرف آشنایان دور و دشمنان صدرنگ و دد دیدگان
سخت پیشانی و عهدگزاران ناپایدار و رنگاپو ما در دشت بی پناه و مغاک بیچارگی نشسته یاد روزگار دی و دژم دروی کار پراگنده
بدراز ناسے اندوه در شدیم هر حال برخاستن و بجای گام برداشتن ناگزیر نمود دران هنگامه بدسگالان راه سپردیم حراست
الهی پرده بر چشم مردم فرو هشت بیاوری پاسبانی ایزدی ازان بیم گاه برآمده وحشت خانه همراهی درمسازی همگنان بریلگاه
سنا ده واز نکوهش بیگانگان و خیرباد آشنایان رستگار بباغچهٔ اتفاق افتاد و بنای بی روی نمود نیروی رفته باز آمد و دل
راقوتی سترگ روی داد ناگاه پدید گشت که چندی از پژوهندگان نافرجام گذاره دارند از تکاپو لستوه آمده زمانکی آسایش
گزیده آمیه بادی شرحه شرحه و ظاهری پراگنده بیرون شدیم و هر جا که رفته می شد بلای ناگهانی سیاهی می کرد و گرم
تاکرده جای رهگرای بادیه خطرناک می گشتیم تا آنکه دران دواد و بی تابی در دار دکوراته باغبانی شناخت و حال دگرگون
گشت نزدیک بود که قالب تهی گردد و نقد زندگانی سپرده آید آن سعادت سرشت بگوناگون مهربانی دل رفته را باز آورد
و از راه نیکوئی بخانه خود برد و غمخوارگی برنشست اگرچه گرامی برادران نکوهیده حال بیرون نشد و زمان زمان رنگ دگرگون
شدی لیکن مرا بر خلاف آن مسرت افزودی و آثار درستی از ناصیهٔ احوال آن لابه گری برخواندی پدر بزرگوار خود با ایزد
بیمال بوده برقطع آگهی خواهش فرمودی و نیرنگی تقدیر را تماشا کردی لختی از شب گذشته بود که خداوندخانه بدل دستی آمد
و زبان بیچاره دراز کرد که با وجود مثل من دوستی درین شورش گاه کجا بسر برده می شد دامن از من چرا برگرفته بودند و آنچه بخاطر
می رسید بخاطر این برگزیده مرد بود پاسخ گزاردم که درین طوفان دشمن کامی از همه آشنایان یکرنگ و هواخواهان یکدل دوری
جسته آمد که مبادا ازین رهگذر آزاری بدیشان رسد لختی بشگفتگی درآمد و گفت اگر گوشه مرا خوش می کنند اندیشه بکار میستدود
نهانخانهای امن را نشان داد آثار دوستی از گفتار او پدید آمد خواهش او را پذیرفته بجوی لگای گزیده فرود آمدیم چنانچه
دل می خواست صفوت گاهی بدست افتاد ازان سرمنزل نامهای حقیقت طراز بسعادت نشان انصاف گزین و آشنایان
راستی اندوز ارسال یافت و هر یک شناسای حال شد و بچاره گری درآمد و اعراق را اطمینانی روی داد و یک ماه و
کسری دران آرامش جا بسر برده می شد و آن برادر گرامی از آگره بفتح پور شتافت تا دران اردوی بزرگ چاره گرایان
دل سوز را اگر متر گرداند صبحی آن تمام مهر دور اندیش با هزاران درد و غم آمد و پیام روزگار سخت آورد و همانا یکی از بزرگان
دولت واق سقالوی بارگاه خلافت از آگهی دستان حاسدان بدگوهر بشورش درشد و بی آنکه آئین نیازمندی پیش گیرد
و آداب بندگی بسپرد بتجدید عالم بدرشتی پیش آمد و تندی نمود که مگر دوره سپهر آخر می شود و روز رستخیز نزدیک که درین دولت
بدکاران شوریده مغز فراغت‌ها دارند و مردم نیک سرگردانی این چه آئین است که بجا می آید چه ناسپاسی است که روی
نمیدهد آن بردبار آزرم دوست بر نیکوئی او بخشوده گزارش فرمود که امی گوئی و ازین چه کس می خواهی خواب دیده
یا بخود هوشمندی شولیدگی راه یافته چون نام برد حضرت برنج گرائی او آشفتند و بر زبان آوردند که اکابر وقت بدسگالی
و جان گرائی او همت بسته اند و فتواها درست کرده زمانی مرا آسایش نمیدهند و با آنکه میدانم که شیخ در فلان جاست و تنشان
این خلوت‌ها اندوده و دانسته تغافل میرود و هر یکی را بپاسخی فرو مینشانم تو نادانسته مینهر دی شی و پا از اندازه بیرون می نهی
صباح کسی برود و شیخ را حاضر گرداند و هنگامهٔ علما فراهم آید برادر گرامی همان زمان این شورش شنیده شباشب
بایلغار خود را رسانید بی آگهی مردم باز بآئین پیشین بر لباس دیگر برآمده راهی شدیم و آشفتگی دشوارتر از همه ایام ناکامی شورش

در باطن افزود اگرچه سخنے روشن شد که مردم تا کجا همراه‌اند و با شهریار دادگستر تا چه پایه گزارش نموده‌اند و فریب ان را چگونه بر حال آگهی ست لیکن پریشانی بخت تیره شورش آورد و بے آگاهی یافتن آن مردم نگاه سرآورد ارجمند گرفته آمد نه بستان آفتاب و تاریکیها بے هم گوهران و هجوم مسالک شهر و هنگامه تیره دهندگان نافرجام و پادشاه بدیده و باز اندازنا یافت قلم چو مین را چه یارا که قدرے ازان حال گزارد و هرچند پایان نصیحت را المی برود و هراین شگافته زبان را کمال تیز و ناگزیر با برشیکی گوناگون بخراید برد آورده شد سخنے از شورش شهر و دیده دشمنان بنا سوگ ازینجا که گزارش گیهان خدیو تازگے معلوم شده بود ایا بران قرار یافت که ایسی چند سپاه ان نموده آید و ازین خبر ابه بدان ضمیر اقبال شتافته شود و نیز بخت گاه فلانے که راست بازی و دیرین دیانت رفته آید باشد که این نوبا فروشنید و پادشاه دست بخشایش بر کشاید ناگزیر با آئین بیچگان سامان ما نموده شبے تیره تیره از بدون حسد سگالان و دراز ازنظر از فضاها بے بهوده سرایان برلو در آمدیم با فرجام کارها بے قالو زو رهبری دیابے او در نور گاه سحری بدان تیره جا رسیده شد آن ناشنا با اگرچه ازیجا نمیزید آنچنان داستان هم برخواند که بگفت درنیابید و ازراه مهربانی برزبان آورد اکنون وقت گذشته ست و خاطر اقدس قدرے آزرده اگر پیشتر ازین آمدن نے شد گزندے نمیرسید و بآسانی کار روشوار ساخته میشد درین نزدیکے هیچ نشان ندایم روزے چند دیدان خمول گاه باید بسر برد تا خاطر مقدس شاهنشاهی بنوازش گراید در گردونے نشاندند و بدوانه آن ضیوب گردانید بگوناگون اندیشه هم آغوشے و دست و اموجون لحظه سپردیم همانا کشاورزے که با امید او فرستاده بود غلبت وحشت و بیان خبر عبور بجا فرو شد بیم و او رو نه را بچواندن نامه احتیاج افتاد و آثار روانائی درنوامے نایافته طلب وحشت ازانجا که تنگے وقت بود هراو انکار شتافته شده و در کمتر زمانے پدید آمد که این قسمه منسوب بیکے از سگین الان شوریده غیرت و او رساده لوح بدینجا فرستاده نصیحت بے تابی و اندوه تا کے خود را ازان مرحله بیرون اندازیم در لهیبے ناشنا سا گرفته بدے از دار الخلافه آگره که بوے آشنائی ازانجا نے آمد روز نیدیم آن روزے کرده پیراو شتافته بدان عزیمت گاه روی ستیم آن نیکو خصال مردمها بظهور آورد لیکن پیداشد در انجا نیز یکے از باطل ستیزان کشت و کار راز بود و چند گاه بدین صوب گذارده نماید و دست بازان بازو شسته در نیم شبے با دلی تنگ ندره نوید سستیم و سحری بدار الخلافه آگره در آمد زاویه و وسستی بدست آورده شد دلختے درین خاک دان نامروے و خواب گاه فراموشی و دیوسار تااسلی و تنگ بکم جنی دم آسایش گرفته آمد لیکن زمانے نگذشته بود که ازان تیره رویان خدا آزار و کام گزاران بے آزرم نام برزبان رفت هانا که در همسایگے چنین بر آتی آشفته رائے و شوریده کارے پریشان مغزے باشد ساعت خبر رابگے تازه و گرفت و سرگردانی شگرف روئے آورد و ازانجا که قدم ازین جاپودم سر از آهنگ شبگیر و گوشیل از بانگ دراو چشم از نشان بخوابے فرسوده شده بود بوالعجب دردے دل را فرو گرفت و گران بار غمے پشیکار دل آمد ناگزیر در فکرهاے دیگر اندیشه برآمد و خدیو خانه نیز به حیلے جا گام همت برداشت و دور و نز بدین کشاکش در وسے بسر بردیم و هر زبان و سپین الفاس وابسته روزگار بسر مے شد تا آنکه سعادت منشی بخاطر آن بیرو را گذشت بکوشش صاحب خانه وجت وجوئے سمت او پیدا گشت و هزاران مژده عافیت آورد و در ساعت بدان صفوت گاه رفته شد و از شگفتگی دل و کشادگی پیشانی خدیو خانه گوناگون مسرت روے داد و نسیم کامیابی بر گلبن آمال وزید و آبے دیگر بر روے کار آمد اگرچه ازارباب یقین نبود و از سعادت بهره وحشت در گمنامے نیکنامی میسر نیست و در کم مایگے توانگرے بے نمود و تنگی بدستی کشادگی و با پیرزالے برنائے اندناصیه حال او مے تابید خلوتے دل گزین بدست افتاد و بانزار سیر طبیه نویسی بنیاد شد و جا گرانی پیش آمد دو ماه درین آسایش جای اقامت شد و مقصود و گشایش یافت خیر سگالان حق بیچ بیاورے برخاستند و کاردانان بخت بیدار بهمدو گاری نشستند نخستین بسخنان جان افزای دوستی و بگشادن دل آویز آشنائی فتنه سازان میل آمدند و کم عیاران ناسنجیده کار را

چاره فرمودند و پس از آن داستان نیکوی شیخ لب‌بستگاه خلافت رسانیدند و لطف زردکشا و آئین عاطفت فراعرضه داشتند او دیگر نسبتین
اقبال آرای مقتضای دوربینی و قدرشناسی با سخنهای مهرآمود گزارش نمود و از راه مردمی و بزرگی طالب داشت چون مرا مهر
بتعلق فرزندیاعسے همرسیده مگذریدم آن پیر نورانی با همین برادر روی نیاز بدرگاه همایون آورده و بگوناگون نوازش پادشاهانه پایه
والا یافت و یکبارگی زنبورخانهٔ ناسپاسان خوشیده و عالم برهم خورده آرام گرفت و هنگامه درس و خلوتگاه تقدس را آئین بستند و
زمانه آئین نیکوان پیش آورد رباعی اے شب نکنی آن همه پرخاش که دوش بنه راز دل من مکن چنان فاش که دوش بدیدهٔ چه
دراز بود دوشینه شبم بنالی ای شب وصل آن چنان باش که دوش بدهم درین نزدیکی پدر بزرگوار مصاحب حضرت دهلی توجه فرموده
ومرا برخے مستفیدان محفل قدسی همراه گرفت از آن سال که بدارالخلافه آگره رحل اقامت انداخت دران زاویه نورانی چندان تماشای
عالم علوی بود که نوبت نگاه کردن ببدائع سفلی نمی‌رسید یکبارگی این خواهش گریبان دل را برگرفت و دامن همت برکشاد و مرا که
بجز نسب ظنی ابوت پیوندهای معنوی بود بیگانه نوازش اختصاص داده بارکشای رازگشتند و تفصیل این اجمال آنست در
لوامع سحری که دل باسمان پیوسته بود و برقلع نیایش گری نیازمندی میرفت درمیان خواب و بیداری خواجه قطب الدین اوشی
شیخ نظام الدین اولیا نمودار گشتند و بسیاری بزرگان را انجمن شده بزم مصالحت آراسته‌اند اکنون بعذرخواهی بر سر تربت ایشان رفته
می‌شود و دران سرزمین لختی بآئین ایشان پرداخته آید پدر بزرگوار بر طرز نیاکان سعادت فرجام حفظ ظاهر مے فرمود و با استماع
اغانی و نیرنگی ابریشم نمی‌پرداخت و وجد و سماعی که درمیان صوفیه شیوع دارد نمی‌پسندید و خداوندان آن طرز را طعنه زدی
و همواره بر زبان گوهر آمود گذشتی بر تقدیر برابری غنی و فقیر و ستایش و نکوهش و خاک و طلا که از شرائط روائی این کار است
یکسرے تلوین با خود دارد و لغزشگاه دلان شمردی و پرهیز سخت فرمودی و کناره گرفتی و دوستان را باز داشتی هانا درین شبان
غنودگان شبستان آگهی که بدین کردار سفر واپسین نموده‌اند از درستی نیت و راستی کردار چنین پژوهش فرموده دل این پیر ایزد
پرست را از بودند دران سفر سعادت بر بسیاری از خفتگان آن گل زمین عبور افتاد و توبها در دل تابید و فیضها رسید اگر سرگذشت تفصیل
دلپذیر جهانیان افسانه پندارند و به بدگمانی ذهن آلائے عصیان آمیند تا آنکه مرا از زاویه تجرد به بارگاه تعلق بردند و در دولت کشودند
پیدا والائے اعتبار یافت حال مدهوشان حرص و ره زدگان حسد کالیو وحشت منزل بدر آمده و پراگندگے ایشان نظر بخشوع و با ایزد
همهال پیمان درست بربست و باخود قرار داد که زبان کارنی این نابینایان که چراغ بے نور روشان بے نشانند از رسته خاطر درست
کار برخیزد و در برابر آن بجز نیکوئی بدل ره نیابد بنیاد وے توفیق ایزدی بدین اندیشه چیره دستی یافت و مرا نشاط دیگر پدید آمد
همت را نیروے تازه و مردم از تباه کارے عبرت گزیدند و دم آسایش برگرفتند پدر بزرگوار باندرزگوی برنشست و با آزرم ستیزی
و کج گرائے و ناحق و نارسائی مردم گزارش نمود و در سزاے بدکاران اهتمام فرمود تختی و افشای راز سربسته کشیده عنان
بود و از پاس آن ولی نعمت شرمندگے داشت آخرالامر ناگزیر سرگذشت خویش بموقف عرض رسانید و بوشش درود اولیا و گر
شد و صد گره خاطر کشوده ناسور کهن فراهم آمد القصه بتوبها چون ترایات همایون در دارالسلطنه لاهور بهبت مهمات
ملکی توقف فرمود خاطر از جدائی آن پیر حقیقت سرنگی داشت در سال سی و دوم الهی مطابق نهصد و نود و پنج هلالی التماس مقدم گرامی
نمود آن شناسای انفس و آفاق آرزو پذیرفته بیست و سوم خورداد الهی سال سی و دوم موافق شنبه ششم رجب سال مذکور
سایه عاطفت برین کثرت آرای وحدت گزین انداخت و بگوناگون نوازش سربلندی بخشید هموار در گوشه انزوا خرسندی
نموده وقت از همه باز داشته بدوازده نویسی روزگار و دیباچه نفس البدائع روزگذرانیدند اگرچه با وجود ظاهر کمتر داخلی لیکن

بمواهب ذات و صفات ایزدی سخن فرمودے و حیرت را مایۂ پیرایه گرفتے و بر کنار آزادی نشستی و دامن رعنگاہے گرفتی تا آنکه حکیم
قدسی لختی از اعتدال آمیختے دیگرگونگی پذیرفت هر چند ازین قسم رنجوری بسیار شدے این بار از سفر واپسین آگهی پدید فقند و ای
بتورید و را للبد است سخنان جوشش افزا بر زبان رفت و لوازم وداع بظهور آمد چون همه دریده سخن معرفت وودے درس گمان
بر در رازداری گردانیده بودند پس خون بدل فرو خورده خویشتن با صد بیتابی قدے نگاه داشت و نفس گرامی آن بیتوا ملک
تقدس لختی آرمید و پس از هفت روز در کمال آگهی و عین حضور بیست و چهارم امرداد الٰهی هفتده ذیقعده هزار و یک هجرت بر بامش
قدس خرامید نیر سپهر شناسائی در حجاب شد و دیدهٔ عقل ایزدشناس تا به یک گشت پشت دانش دو تائی گرفت دانائی سار روزگار چهره
آمد شیری روا از سر نهاد معارف قلم شکست قطعه رفت آنکه فیلسوف جهان بود در جهان بر رخ آسمان معانی کشوده بود در بے او
یتیم مرده ولیدا قربانے او به کو آدم قبائل و پیشے دوده بود و چنانچه لختے در جائے خود گزارده آمد چون برخے از حال گرامی نیاکان
... خود را نگاشت لختی از خود دیے گوید و دیے خالی میکند و سخن به آسپ میده و زبان را بندے می کشاید

ذکر قائل

نفس قدسی مرا با بدن عنصری در سال چهارصد و هفتاد و دوم جلالی مطابق نهصد و پنجاه و هفت هلالی از مشیمۂ بشری به نزهت کاد
دنیا خرامش شد در یک سال و کسرے شیوا زبانی کرامت فرمودند در پنج سالگی آگاهی ایسے غیر متعارف روی آورد و دریچه سواد کشودند
در پانزده سالگی خزانۂ دانش پدر بزرگوار را گنجور آمد و جواهر معانی را پاسدار امین شد و بر سر گنج نشست و شگفت تر آنکه از گردش سپهر
بوقلمون همواره خاطر از علوم مکتبی و رسوم زمانه دل زده و نفور ماندے و طبع برگریز بودے و بیشترے اوقات کنه فهمید بر منظر خویش
افسون آگهی دمیدے و پدر به فنے مختصرے تالیف فرمودے و یاد دادے و مرا اگرچه جوشش افزودے از دبستان علم چیزے دلنشین نیامدے
گاه مطلق درنیافتی و زمانے اشتباه را پیش راه گرفتے و زبان یاوری نکردے که آن را برگوید حجاب الکنی شد آوردیا تو مندی سخن
گزاری نداشت و در انجمن بگریه افتادمے و بنکوهش خود ورشیدے درین اثنا مرا بیکے از مظاهر گوئی علاقۂ خاطرے پدید آمد و دل از کم
بینی و کوهی شناخت باز ماند روزے چند برین گذشته بود که هزبانی و همنشینی او جویاے درے گردانید و خاطر سراب میرسید و
را پنجا فرود آوردند و از بیرنگی تقدیر یکبارگی مرا ربودند دیگرے آوردند رباعی در دیر شدم حضرے آوردند بلبی از شراب
ساغرے آوردند تحریم کیفیت او مرا از خود بیخود کردند بهر زند مرا و دیگرے آوردند چه حقائق حکمی و دقائق دبستانی پرتو ظهور انداخت و کتابی
که بنظر نظر آمده بود در سر تر از خوانده نمائیش داد اگرچه موهبتی خاص بود که از عرش تقدس نزول مسعودی فرمود لیکن انفاس
گرامی پدر بزرگوار و بیاد دادن نقاده هاے سیر علم و نا گسسته شدن این سلسله یاوری ستر گ نمود و گزین اسباب گشایش گشت ده سالی
دیگر بروا گوئیۂ خویش و افادۂ مردم شب از روز نشناخت و گرسنگی از سیری جدا نیارست کرد و خلوت را از صحبت متمیز نتوانست گردانید و
یارا یے جدا کردن غم از شادی نداشت غیر از نسبت شهودے و رابطۂ علمی دیگرے نفهمید آشنایان طبیعت از آنکه دو روز و سه روز
سیری سے شد و غذا و ارد نمے آمد و نفس دانش اندوز را به وسیلہ نہاں شد بحیرت در مے افتادند و اعتقاد سے افزودند جبان پاسخ
میداد که به استعدادانِ الف و عادت بر شایستہ بیایه را طبیعت او بی ضمیم چگونه از خوردن دست بازمیدارد و هیچکس را شگفت نمی آید
اگر توجه معنوے بفراموشی برد چه جاے عجب نماید اکثرینه اولات از بسیار گفتن و شنودن از هرگشت و مطالب و الا از کس ادراک تباز و صفو
دل آوردند بیشتر از آنکه گشایش یابد و از جنیفی بیدانشی برادران شناسائی بهاء آید طغرای پیشیان سے یافت و مردم خسرو
سالی را در یافته سیر بازی میزدند و خاطر را شورید سے و دل تا آزمودن بر جوشیدے یکبارگی در مبادی حال حاشیه خواجه ابوالقاسم

برسطول آوردند و آنچه بر طاق بیرنگی نهفت تو برسخن دوستان مرده گروهے در انجا یافته شد حیرانی افزاے نظارگیان آمد دست
ازان افکار باز داشتند و بنظر دیگر دیدن گرفتند و روزن نابافت بر آوردند و در شناسائی کشادند در نخستین هنگام تدریس حاشیه بر
اصفهانے بنظر در آمد که از نصف بیشتر کرم خورده بود و مردم از استفاده نا امید کرم زده دور ساختم و کاغذ سفید پیوند دادم در نورستان
سحرے باندک تاملے مبداء و منتهاے هر کدام دریافته باندازه آن مسوده بر بوم نگاشته به بیاض بردم درین اثنا آن کتاب درست
پدید آمد چون مقابله شد دو جا تغیر بالمرادف و سه چهار جا ایراد بالمتقارب شده بود همگنان بشگفت زار افتادند هر چند آن نسبت فوادی
افزودی فروغ دیگر باطن را افروختی در بیست سالگی نوید اطلاق رسید دل را از اولین پیوند بر گرفت و سرآسیمگی نخستین آورد و آراستگی
فنون با نو باده جوانی شورش افزا و دامن داعیه فراخ و جهان نمای دانش و بینش در دست طنطنه جنون تازه بگوش رسیدن گرفت
و دست از همه باز داشتن آویزش نمود دران هنگام شهنشاه هرهنگ آمرا یاد فرمود و از گوشه خمول بر گرفت چنانچه در خواتیم و برخی تعاریب آورده
نیایش گری نمود و انجا نقد مراعیاد بر گرفتند دگران سنجیده را بازار رسید پدید آمد و زمانیان بنظر دیگر نگریستند و چه گفتگوهاے رو داد و چه نیرنگها
چهره فروخت آمرزگار اواخر سال چهل و دوم الٰهی است باز دل پیوندے گسلاند و شورش نو در باطن پا افشرد و بیت مرغ دل من نغمه
داد دنمانده آشنا و کنید ستش که نه مرغ قفس است این نه بدانم که کار کجا خواهد انجامید و در کدام بار انداز سفر واپسین خواهد شد
لیکن از آغاز هستی تا حال تواتر آلای الٰهی مرا در کنف حمایت خود گرفته است گرانبار امیدست که آخر این نفس در رضامندی مصروف گردد و
سبکدوشی خود را بآرامگاه جاوید رساند از انجا که شماره نعم ایزدی یک گونه سپاس گزاری ست نخستی ازان مینویسد و دل نیرو می بخشد
نخست نعمتی که در خود یافت نژاد بزرگ بود که تر دامنی این کس از پاکی نیاکان چاره شود و گزین مداواے علاج شورش درونی آید چنانکه
در دلبار و آتش را آب و گرم را ابر و عاشق را بدیدار دوم سعادت روزگار و ایمنی زمان بر گاه بزرگان باستانی بعدلت بیگانگان تفاخر نمایند
من اگر به نیروی پادشاه صورت و معنی نازش کنم چرا شگفت نماید سوم طالع مسعود که مرا در چنین خجسته روزگار از مشیمه تقدیر بر آورد و ظلال
قدسی سلطنت بر من افتاد چهارم شرف الطرفین از پدر نخستی گزارش نمود و از ان دودمان هفت چه نویسد مکارم رجال را فراهم داشت و بهار
وقت گرامی بستودگی جمال آرایش دادی آن مرا با نیروے دل یکجا کرده بود و گفتار را بگفتار پیوند یکجهتی داده پنجم سلامتی اعضا و اعتدال و
تناسب آن ششم مبداء ملازمت این گرامے ذات قدسی حصارے بود از آفتهاے درونی و برونی و پناهی از حوادث انفسی و آفاقی
هفتم بسیاری صحت و نوش داروے تندرستی هشتم منزلت شایسته نهم بهی از روزے و خرسندی بحال دهم شوق روز افزون رضا
جوئی والدین یازدهم عاطفت پدر پرورش از حوصله روزگار نقایتهامی گوناگون نواختے و بالولا الآبائی دودمان و الاختصاص دادے
دوازدهم نیازمندی درگاه ایزدی سیزدهم دریوزه زاویه نشینان حق گزین و خرد پژوهان درست عیار چهاردهم توفیق بر دوام
پانزدهم فراهم آمدن کتب در اقسام علوم بے مذلت خواهش راز دان هر کیش آمده دل از بسیاری واسوخت شانزدهم پیوسته تحریص نمودن
پدر بر شناسائی و در آ بخیالات پریشان نگذاشتن هفدهم همنشینان سعادت افزا هیجدهم عشق صوری که شورش خانه انها و زمین لرزانیها
باشد مرا بهر منزل گاه کمال آمد و از نیرنگے بوالعجب بلحظه بلحظه شگفتگی نو بر اندوزد و زمان زبان بتحیر فرو شود نوزدهم ملازمت گیهان خدیو که
ولادت دیگر بود و سعادتے تازه بستم بر آمدن از رعونت به یمن ملازمت گیتی خداوند بیست و یکم رسیدن بصلح کل به برکات التفات قدسی
یکی از گفت بخوشی آمد و به نیکان هر طائفه آشتی نمود و بدان را مدارا بر پذیرفت طرح مصالحت انداخت الله تعالے از لوامع آگهی نقش بدی دور سازد
بیست دوم ارادت خدیو خدا آگاه بیست و سوم بر گرفتن اعتبار بخشودن آویزگی نشستن به فرهنگ آرایی بی سفارش دیگران و تکاپوے من
بیست و چهارم به ادراک دانش آمود سعادت گزین رضا جو می نیکو که راز همین برادر خود چه گوید که با آن کمالات صوری و معنوی بی رضای خاطر

من شوید و حالے قدمی بر نیداشت و خود را وقف و بجوئی من کرد و سرگروگے رایای مرد بود و نیک اندیشی را دست مزد و در تصانیف
خود چنان سے سراید که مرا تا توانائی سپاس نیست چنانچه در قصیده فخریه میفرماید **ابیات** جائیکه از بلندی و پستی سخن رود از آسمان
سر آمد از خاک کشورم ۞ با این چنین پایه که نوشتم نگارش ۞ در فضل مشتهر ز گرامی برادرم ۞ در بیان عقل و فضل ابوالفضل گویش ۞ زانه
زانه مغز معانی معطرم ۞ صد ساله ره میان من و اوست در کمال ۞ در عمر گرچه دو سه سالے فزونترم ۞ در چشم باغبان نشو و قد او
بلند ۞ گر از درخت عمر بود ز شاخ عرعرم ۞ ولادت او در سال چهارصد و شصت و نه جلالے مطابق نهصد و پنجاه و چهار هجری بیست محرم ست
و را جد امر زبان نویس بنے درین نامه نگاشته و در دولی بیرون داده و آتشکده آب بیان فرو نشانده و سیلاب بند شکسته ز بحکیا
رایای مرد شد و تصانیف او که ترازوے گویائی و بینائی ست و مرغزار مرغان داستان زن محبت سرائی کنند و خبر کمال او گویند و یاد ثبت
او نمایند دیگر شیخ ابوالبرکات ولادت او در شب هفتم جو ر اجلالے سال چهارصد و هفتاد و پنج موافق شب هفدهم شوال نهصد و شصت قمری
اگرچه پایه والا امے آگهی نیندوخته لیکن بهره فراوان دارد و در معامله دانی و شمشیر آزمائی و کارشناسی از پیش قدمان شمارند و در نیک ذات
و درویش پرستی و خیر سگالی امتیاز تمام دارد دیگر شیخ ابوالخیر ولادت او روز آبان دهم اسفندار سال چهارم الٰهی نهصد و شصت
بیست دوم جمادی الاولے سال نهصد و شصت و هفتم بالے مکارم اخلاق و شرایف اوصاف خوبی ستوده اوست مزاج زمانه را نیک
شناسد و زبان را پاسبان ساخته عضا البرهان خود دارد دیگر شیخ ابوالمکارم ولادت او در شب آذر روز غره اردی بهشت سال چهارم الٰهی
مطابق دوشنبه بیست و سوم شوال نهصد و هفتاد و شش اگرچه در مبادی حال بحث بشورش در شد از نفس گیرا ئے پدر بزرگوار او ره جاده
درستی دبیجار آورد و بسیاری از معقول و منقول پیش آن دانائے موز نفسے و افلاطون تعلیم یافت و لختی پیش مذکور حکما ئے پیشین میر
فتح الله شیرازی تلمذ نمود و دل بر او دوار دامید که بحاصل مقصود کامیاب گردد دیگر شیخ ابوتراب ولادت او روز ش پنجم بهمن ماه سال بیست
پنجم الٰهی موافق جمعه بیست و سوم ذی حجه نهصد و هشتاد و هشت قمری اگرچه والده او دیگر است لیکن سعادت دمساز دارد و در کسب کمالات
مشغول است دیگر شیخ ابوالحامد ولادت او روز خورداد هشتم دی ماه سال سی و هشت الٰهی موافق دوشنبه سوم ربیع الآخر هزار و دوم دیگر
شیخ ابوالراشد ولادت او روز اسفندارمذ پنجم بهمن ماه الٰهی سال سی و هشت مطابق دوشنبه غره جمادی الاول سال مذکور این دو نوباوه
خاندان سعادت اگرچه از قم اند لیکن آثار اصالت از جبین ایشان پیداست و آن پیر نورانی از مقدم ایشان خبر داده نام مقرر گردانیده و پیش
و پیشتر از ظهور آغاز رخت هستی بر بست امید که با نفاس گرامے او همنشین دولت نیک روزی گردند تا نیکوئیها ے گوناگون فراهم آید برادر نخستین رخت
هستی بر بست و عالی را در غم انداخت امید که دیگر نونهالان برومند باد نشاط کامرانی و سعادت دو جهانی و دراز عمر گردانا د و بخیرات صوری
و معنوی سربلندی بخشاد بیست و پنجم بهمن که خدائے بخانه ان آذرمش بودودمان دانش و خاندان امتیاز پذیرفت کاشانه ظاهر و باطن
و نفس کج گرا را اماے پدید آمد هندی و ایرانی و کشمیری نشاط خاطر گشتند بیست و ششم گرامی فرزند سعادت افزا روزی گشت و
و در شب پنجم دی ماه سال شانزدهم الٰهی موافق شب دوشنبه دوازدهم شعبان نهصد و هشتاد و نهم پدر بزرگوار او را بنام عبد الرحمن موسوم
گردانید اگرچه هندوستان نژاد است اما مشرب یونانی دارد و دانش می اندوزد و از سود و زیان روزگار فراوان آگهی اندوخته و آثار نیک
از ناصیه او پیداست و خدیو والا قدر او را بکوکهای نو منتسب گردانید بیست و هفتم دیدار نبیره شب ایران سی ام امرداد ماه الٰهی سال سی و ششم
مطابق جمعه سوم ذیقعده نهصد و نود و نهم بالے در ساعت سعادت افزا فرزندی نیک اختر پدید آمد عنایت ایزدی روی آورد گیتی
خداوند آن از خیال سر بستان سعادت را بشوتن نام نهاد امید که بجامع کمالات دینی و دنیاوی فائز گردد و بسعادت جاوید نشاط اندوزد
بیست و هشتم دوستی مطالعه کتب اخلاق بیست و نهم آگهی یافتن از انفس تا ملقه سالهاے دراز بمقدمات بیانی و عیانی خامه گار بود و با صد جان

این دو روش آمیزش بسیار شد و دلایل ذوقی و شهودی و اکتسابی و نظری بنظر درآمد راه شبهه پیشگی بیافت و خاطر آرام گرفت بمیان
عقیدت این گرد کشود و دلنشین آمد که نفس ناطقه لطیفه ایست ربانی سواے بدن او راست تعلق خاص باین پیکر عنصری تا ام
آنکه از پارسا گوهرے شکوهٔ بزرگان صورت مرا از گفتار حق باز نداشت و دانش و بینش اندوز را رهزن نیامدیم گزند مالی و جانی
و ناموسی تفرقه درین عزیمت نینداخت و رفتار آب کردار جویبارے کرد تی و کیم بے مهل دل بعتبارات دنیاتی و دوم توفیق نگاشتن
این گرامے نامه اگرچه عنوان این کتاب الهی محمدت ایزدیست که بزبان نیرنگے اقبال روز افزون مے سراید و سپاس نعمت رسیدگی
بزرخان قلم می گزارد لیکن هر گونه آگهی را چشمه ساریست و گرده گروه دانش را معدن جدیشگان کارگرا را ز همون و هزل سرایان خنده
فروش را از و نصیبه خردان را مایهٔ نشاط و جوان را اسباب عونت و پیران تجارت روزگاران یکجا یابند و بخشندگان زر و سیم عالم آئین
مروے از و شناسند گوهر بینائی را روز نما و خرم کیان آزادی را زمین پرورده صبح سعادت را روزن هنر کارگاه هنر ژرف دریاے
گوهر آفرینش ناموس آرایان سعادت نهاد روشش از دآموزند و دین داران حق پژوه بدیدبانی نامهٔ اعمال حشرت اندوز باز رگانان
هر متاع آئین سود برگیرند و جان نثاران عرصه کند آوارے لوحهٔ همت آموزے از و برخوانند تن گدازان نفس آرای آئین نکوکاری
از و بردارند ساخلاص طرازان بخت آور راز و ذخائرے منتها فراهم آورند آرامش گزینان نزهتگاه حقیقت بیاد رسی آن کامیاب خواهش
کروند **ابیات** کیے نامه ساختم بر شگفت ؛ که هر دانشی زو توان برگرفت ؛ چنان گفتم این نامهٔ نغز را ؛ که روشن کند خواند نش
مغز را ؛ ازین نعمتهاے گوناگون مژدهٔ آن مے رسد و دل سامعه افروز مے شود که نامهٔ کار بر نیکوئی شود و ابدی سعادت یاوری
نماید اگرچه پور مبارک اعروز مورد اضداد و عبرت نامه جهانیان هست و هنگامهاے مهر و کین در شورش آفتاب ایزد پرستان حقیقت
پژوه ابوالوحدت گوئید و یگانه بیدهٔ و ادار تیال شمارند و کن آوران عرصهٔ دلاوری ابوالمهمه نام نهند و از یکتائیان هستی دشمن اندیشند
و خرد سموار و ابوالنظرے بسر آرید و از گزیدهٔ مردم این دو دمان عالی شناسد در دفاتر عوام که آشوبخانهٔ بے تمیزیست برمنے بپرستارے
دینی نسبت دهند و از غرور رفتگان این گرداب پندار نه و طائفه از منهمکان کفر و الحاد انکار زند و از نکوهش و سرزنش گنجها بر سازند ؛
بیت مدد و ستان بو العجب آید بروے ، کار ؛ حیران شوند گرد و سه حرفے رقم کنم ؛ و لله الحمد که ازین مراتب از تماشائی شگرف نگاری
روزگار بیرون نے شود و بنکو هندگان و مدحت سرایان از خیر سگالے بیرون نمی رود و زبان و دل را بنفرین و آفرین نمی آلاید
ابیات شناسنده گر نیست شوریده مغز ؛ به بهره شناسد ز دینار نغز ؛ هنر تابه از مردم گوهری ؛ چو نور از مه و تابش از مشتری ؛

اولیاے ہند

از آنجا که دریوزهٔ گرا آلهی بندگان هست و دوستی این گروه در سرشت بگزارش برخے ازینان که زاد بوم دیا نوا نگاه ؛ درین آباد بوم
وارند این نامه بانجام میرساند بو که سرمایهٔ پذیرائی دلها گردد و دست آویز جاوید سعادت فراهم آید از نگارش سراے حقیقت بوئے برشنود
و دست مزد فراوان سنج برگیرد **ولغت** اولیا جمع ولی هست آن را از ولی بمعنی نزدیکی برگرفته اند بهانا معنوی قربت مے خواهند
و گروهے ولایت بکسر واو در تلوین برگزارند و بفتح در تمکین و جمعے نخستین را پایهٔ عاشقے اندیشند و پسین حال معشوقے خداوند این
و لے باشد خدیو و دومین والی و برخے بفتح از قرب ابنیا برگویند و بکسر از اولیا و در کمن ناهها فراوان معنی بر نگاشته اند و گزیده
آنکه شناسائی داد ابهال باشد و بزرگ همت بجز او نگراید مراحیرت فرو گرفته که خاک ذرهٔ امکان را با آفتاب چوب چه نسبت و نهایت
پذیر را با غیر منتهی چه پیوند و ولے نزد من آنست که چهار خوے گرامے اندوزد و از هشت نکوهیده بپرهیزد و چهار ده از کار آگهی با نفس هزار
فتنه آویزش فیروزی کند و دوے از دستان سرائی او نغنود و این پایهٔ والا بایزدی تاپید و درمنوئے بخت بدست او فتد لیکن گاه بدم

گیرا است میان جی ستوده گاه بے اویسی را اویسی خوانند ازان حال اویس قرن و بعض برگزیده نخستین را صاحب کشف المحجوب دوازده
سلسله برگزارد وازان دو را نا سره پندارد ۱ محاسبیان ۲ قصاریان ۳ طیفوریان ۴ جنیدیان ۵ نوریان ۶ سهیلیان
۷ حکیمیان ۸ خرازیان ۹ خفیفیان ۱۰ سیاریان ۱۱ حلولیان ۱۲ حلاجیان نخستین گروه را سر چشمه فیض ابو عبد الله
حارث بن اسد محاسبی بصری است علم ظاهر و باطن اندوخته بود و نشیب و فراز راه نیکو میدانست استاد وقت بود و خود اوراق تصانیف
سال دویست و چهل و سه هجری در بغداد رخت هستی بربست وازان روکه همواره روزگار خویش درست میگرفت بدین نام
برخوانند دوم همدون پور احمد بن عماره قصار گردند کنیت ابو صالح پیش نوری دانش آموخت و از سلم بن حسین باروسی
وابو تراب نخشبی و علی نصرآبادی فیض ها اندوخت و با ابوحفص حداد هم بود و پایه کمال یافت جهانیان زبان بیچاره بر گشوده میدانستند
سال دویست و هفتاد و یک در نیشاپور روی پوشید سوم بطیفوریان که بسطامی نیایش گرے نمایند کنیت بایزید بزرگ
نیاک او سروشان نام مجوس بود از بزرگان در عنفوان شناسائی فنون علم اندوخت و به پایه اجتهاد برآمد پس از رسمی دانش
برگذشت و بوالامر به آلی رسید با احمد خضرویه و ابو حفص و یحیی معاذ همسر بود و تحقیق الٰهی را دریافته سال دویست و شصت و یک و
بگزارشی دویست و سی و چهار بجلوی عالم شتافت چهارمین پیرو جنید بغدادی کنیت ابوالقاسم لقب قواریری و زجاجی و خزاز است
پدر او آبگینه فروختی و خود خز بافتی نیاکان او از نهاوند زاد و بالش او در بغداد از سری سقطی و حارث محاسبی و محمد قصاب تحقیق حقیقت
اندوخت و خراز و رویم و نوری و شبلی و بسیاری برگزیدگان حق بوی نسبت درست کنند شیخ ابو جعفر حداد گوید اگر عقل
مرد بودی بصورت جنید برآمدی سال دویست و نود و هفت یا هشت یا نه رخت هستی بربست پنجمین اتباع نوری [illegible]
نام او احمد بن محمد گویند محمد بن محمد مشهور بابن بغوی پدر او خراسانیست و مولد و منشا بغداد او از بزرگان والا شناخت و
کردار است با سری سقطی و محمد قصاب و احمد ابوالحواری صحبت داشته و ذوالنون مصری را دیده بود و از همسران جنید بیدار
لیکن نخی تیزتر در سال دویست و هشتاد و شش ازین سپنجی سرا درگذشت ششمین بسهل بن عبد الله تستری بازگردند شاگرد ذوالنون
مصری است از والا پایگان این شاگرد است و از اقران جنید هشتاد سال عمر یافت و در محرم دویست و هشتاد و سه زندگی بسر آمد
هفتمین به محمد بن علی حکیم ترمذی بازگشت نمایند کنیت ابو عبد الله با ابوتراب نخشبی و احمد خضرویه و ابن جلا صحبت داشت و در علم ظاهر
و باطن چیره دست بود فراوان تصنیف و خارق عادت از و برگذارند هشتمین را با بوسعید خراز دارند نام او احمد بن عیسی بغدادی است
بدوستی صوفیان بمصر رفت و در مکه مجاور شد و موزه دوزی میکرد و شاگرد محمد بن منصور طوسی است و با ذوالنون مصری و
سری سقطی و ابو عبید بسری و بشر حافی صحبت داشت و سعادت اندوخت چهارصد تصنیف بر نوشت و ناشناسندگان او را کافر پنداشتندی
سال دویست و هشتاد و شش از عالم بشد خواجه عبد الله انصاری گوید که هیچکس از مشائخ به از وی نشناسم در علم توحید نهمین دریوزه از
ابوعبد الله محمد بن خفیف کنند پدر او شیرازیست شاگرد شیخ ابوطالب خداوند علم صورت و معنی بود خزرج بغدادی و رویم را دیده و ملتانی
و یوسف بن حسین رازی و ابوالحسین مالکی و ابوالحسین مزین و ابوالحسین دراج و بسیاری بزرگان را دریافته بود و فراوان تصنیف دارد
در سال سه صد و سی و یک خواب واپسین نمود دهمین با بوالعباس سیاری بازگردند نام قاسم دخت زاده احمد بن سیار مروزیست شاگرد ابوبکر
واسطی علوم ظاهر و باطن اندوخت و والا پایگی در کردار بدست آورد سال سه صد و چهل و دو ساغر زندگی او لبریز گشت یازدهمین سرگروه
اینان حلمان دمشقی است دوازدهمین سر چشمه این طائفه فارس است از اصحاب حسین بن منصور حلاج بغدادی و او غیر حسین منصور مشهور است
بدین دو زبان طنز برگشاید در هندوستان چهارده سلسله برگزارند و آنرا چهارده خانواده نامند و ازان دوازده جز طیفوریان و جنیدیان

مذکور ۱ حبیبیان ۲ طیفوریان ۳ کرخیان ۴ سقطیان ۵ جنیدیان ۶ گازرونیان ۷ طوسیان ۸ فردوسیان
۹ سهروردیان ۱۰ زیدیان ۱۱ عیاضیان ۱۲ ادهمیان ۱۳ هبیریان ۱۴ چشتیان گویند امیرالمومنین علی را چهار
خلیفه بود حسن حسین کمیل حسن بصری سرچشمهٔ سلاسل حسن بصری را دانند و او دو خلیفه داشت حبیب عجمی نخست از وجوش
سر فرو رفتند دیگر عبدالواحد بن زید پنج پسین از و سیراب دل شدند مادر حسن بصری از کنیزان ام سلمه است نام او عمر خطاب
بر نهاد یتیم مانده بود در سرآغاز آگهی گوهر فروختی از روشن ستارگی راه تجرید گزید و خویشتن را در ریاضت گری بگداخت و قرب
معنوی اندوخت هر هفته وعظ بگفتی و مجلس آراستی چون رابعه حاضر نشدی بدان نپرداختی گفتند از بهر آن پیرزنے چرا دست از آن
باز کشی گفت غذائے که بهر پیلان آماده باشد بکار موران نیاید اول بحبیب عجمی نسبت درست کنند او از مالداران بود و روزگار بربا
گذرانده از بهر روزی لختی چشم بینش گشوده شد از حسن بصری راه یافت و فراوان مردم از و سعادت اندوختند روزے حسن
بصری از چاوشان حجاج بگریخت و بصومعهٔ حبیب در شد سرهنگان از وی پرسیدند حسن کجاست گفت درون صومعه چون در شد
رفت او را نیافتند حبیب را سرزنش کردند و گفتند هرچه حجاج بشما میکند درخور است گفت من جز راست نگفته ام اگر شما ندیدید جرم
من چیست باز در شده ژرف نگهی بکار بردند و نیافتند خشمناک بازگشتند و طنز گویان رفتند حسن بیرون آمد و گفت ای حبیب عجب حق
استاد نگهداشتی گفت ای استاد از راست گوئی رهائی یافتی اگر دروغ گفتمی هر دو هلاک شدمے شبی او را در تاریک خانه سوزن
از دست افتاد از غیب بروشنی بدرخشید دست بچشم نهاد و گفت نے نے سوزن جز بچراغ نیابم بست سوم فیض از معروف کرخے
برگیرد پدر او ترسا بود پیش امام رضا علیه السلام کیشش برگردانید و بدین پایه سربلندی یافت و بصحبت داود طائی رسید و راهنگرے
بجا آورد و به نیروے درست نیتی و راست کرداری پیشوا گشت سری سقطی و بسیاری از دانش برگرفتند سال دویست هجری
بعالم دیگر شتافت در این هنگام گبر و ترسا و یهود گرویدند و هر یکے خواست بآئین خویش بپردازد و صورت نبست جنازه در
بنگاه مسلم کل جا داشت چهارم سری سقطی را در پیروند کنیت ابوالحسن از بزرگ کار آگهان گزین کردار است و بسیاری سیدگان ا
ستاد و از اقران حارث محاسبی و بشر حافی و شاگرد معروف کرخی و ستایش او از نیروے سخن ما ناشناسا بیرون سال دویست و پنجاه و
سه از خاکیان دامن برچید ششم ابو اسحق بن شهریار گروند پدرش از آئین زردشتی بیرون شده بطرز اسلام پیش گرفت از شیخ ابو علی
فیروز آبادی فیض اندوخت و بسیاری بزرگان را دریافت و دانش ظاهر و باطن بدست آورد سال چهار صد و بیست و شش از آشوبگاه
دینار هائے یافت هفتم را آغاز علاء الدین طوسی است او شیخ نجم الدین کبرے عقد برادری داشت هشتم شیخ نجم الدین کبری نیایش نامه
کنیت ابوالجناب و ابوالقاسم و نام احمد بن عمر خیوقی و لقب کبری از شیخ اسمعیل قصری و عمار یاسر و روزبهان فیضها برگرفت و دستارے
صورت و معنی پایه والا یافت شیخ مجد الدین بغدادی شیخ سعدالدین حمویه شیخ رضی الدین علی لالا با کمال خجندے شیخ سیف الدین
باخرزی و بسیارے از دم گیرایے او جاوید سعادت اندوختند سال ششصد و هجده بشمشیر در گذشت نهم از شیخ ضیاء الدین
ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی بهره در علم ظاهر و باطن والایانگی داشت بده واسطه بابوبکر صدیق رسد و در طریقت
شیخ احمد غزالی نسبت درست کند فراوان تصنیف از و یادگار و آداب المریدین از دست سال پانصد و شصت و سه هجری بعالم
سرای شتافت دهم شیخ واحد بن زید اقتدا کنند یازدهم بفضیل بن عیاض گرایند کنیت ابوعلی از کوفه است و نزد برخی بخاری و جز
آن میان مرو و باورد بآئین درویشان بسر برده راهزدی از نیک سرشتی پیدا شد و بگزین کار کرد سعادت اندوخت سال صد
و هشتاد و هفت روانه جهان دیگر شد دوازدهم ابراهیم ادهم بلخی را پیشرو دانند کنیت ابواسحق نیاکان او سری داشتند در جوانی ستاره

بحجت مندے دہ خشیده دست از ہمہ باز داشت با سفیان ثورے و فضیل عیاض و ابو یوسف غسولے ہم صحبت دیا ــ جلے نگا ـ و حنیفه مرعشے و سلم خواص یار بود سال سه صد و شصت و یک ایوو بشام در گذشت سیر و ہم از شیخ ہبیرہ بصری رسند چہار دہم با بو اسحق شامی پیوندند ما ده مرید شیخ علو دینوریست چون شیخ بقصبۂ چشت رسید خواجه ابو احمد ابدال که مقدم مشائخ چشت است از وی تربیت یافت و پس پسر او محمد چراغ ولایت بر افروخت و بعد از و خواجه سمعانی خواہر زادۂ او آگہی پیش گرفت پس از ان پور او خواجه مودود چشتی والا پایگی یافت و پسر او خواجه احمد نیز پس بزرگ شده ہا نا ہر دو شمار در اگزین دست آویزی چیدہ نیست و برگزیده که در کاہش نفس و دو خون و پرستش ایزد بیہمال لختی تازگے پدید آورد و معنوی فرزندان یکے پس از دیگرے چراغ آگہی افروخت او را سلسله جداگانه گرفتند ورنه جز آن دوازده و چہارند فراوان سلسله زبان زد روزگار ـ

قادریہ

شیخ محی الدین عبد القادر جیلی پیروے شافعیه حسنے است و جیلانی است بغداد نزدیک و برخے گیلانی پندارند در است وقتی علوم یگانہ زمان بود و از ابو سعید مبارک خرقہ پوشید و بچہار واسطه بشبلی میرسد بزرگے حال و شگرفے کرامات او جہان را فرو گرفته در چہار صد و ہفتاد و یک بدنیا آمد و در پانصد و شصت و یک پدرود کرد ـ

یسویہ

بنا نہندۂ آن خواجه احمد یسوے در خرد سالی از بابا ارسلان که از کار آگہان ترک است نظر یافت چون در گذشت از خواجه یوسف ہمدانی کمال اندوخت ترکان او را آتا یسوی خوانند آتا در ترکی پدر است و اولیا را بدان نامند و فرموده خواجه ترکستان باز گردید و بر رہنمونی مردم تفرد نگی بسیر دفراوان کرامات از ویگویند و چہار خلیفه برہنمونے نامور شدند منصور آتا سید آتا سلیمان آتا حکیم آتا یسی معمورہ ایست از ترکستان مولد و منشاء شیخ در آنجا ست

نقشبندیہ

از خواجه بہاء الدین نقشبند جاوید دولت یافتند نام او محمد بن محمد بخارے از خواجه محمد بابا ے سماسے نظر برگرفت و تعلم آداب طریقت ظاہرا از امیر کلال خلیفۂ او و خواجه سماسے خواجه علی رامتینی که بعزیزان زبان زد روزگار است بارہا از قصر ہندوان مے فرمودند که ازین خاک بوے مردی مے آید زود قصر عارفان شود کار روزے از خانۂ امیر کلال بدان قدر گذشتند فرمودند کتان نکہت افزونی گرفته ہانا آن مرد بزاده چون پیر و ہش رفت از ولادت خواجه سه روز گذشته بود پدر بزرگوار نزد بابا برد فرمود که این ما فرزند ے برگرفته ایم و رو بیاران کرده گفتند ہمانست که ما بوے او شنیده بودیم پیشواے جہان گردد امیر کلال را فرمودند که از فرزندم بہاء الدین پرورش و مہربانی دریغ نداری [illegible] کار بسته آمد چون لختے بلندے گرای شد فرمودند ہمت شما بلند پرواز است بدریوزه گری دیگر دلہا دستوریست ازین رو بخدمت قثم شیخ رفتند و فیض اندوختند و از خلیل آتا نیز بہره برگرفتند و از یاد و سے روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی بکمال رسیدند و فیض پذیرے در معنی از خضر بود ارادت و صحبت از خواجه محمد یوسف ہمدانی خواجه چہار خلیفه داشت خواجه عبد الله برقی خواجه حسن اندقی خواجه احمد یسوے خواجه عبد الخالق غجدوانی خواجه یوسف از شیخ ابو علی فارمدی فیض برگرفت و او از شیخ ابو القاسم گرگانی او از دو کس بہره مندے یافت جنید و شیخ ابو الحسن خرقانے و ایشان از بایزید بسطامی او از امام جعفر صادق علیه السلام و او از دو جا فیض برگرفت یکے از پدر خود امام باقر و او از پدر خود امام زین العابدین او از پدر بزرگوار خود امام حسین علیہم السلام و دیگر از مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر و قاسم از سلمان فارسے و او از ابا بکر گویند خواجه بہاء الدین را غلام و کنیز نبود چون پرسش رفت فرمودند که با خواجگی راست نیاید یکے پرسید سلسلۂ شما کجا میرسد فرمود کسے از سلسله بجائے نمیرسد شب دوشنبه سوم ربیع الاول ہفتصد و نود و یک از بازپسیں

مذکوره ۱ حبیبیان ۲ طیفوریان ۳ کرخیان ۴ سقطیان ۵ جنیدیان ۶ گازرونیان ۷ طوسیان ۸ فردوسیان ۹ سهروردیان ۱۰ زیدیان ۱۱ عیاضیان ۱۲ ادهمیان ۱۳ هبیریان ۱۴ چشتیان گویند امیر المومنین علی را چهار خلیفه بود حسن حسین کمیل حسن بصری سرچشمهٔ سلاسل حسن بصری را دانند و او دو خلیفه داشت حبیب عجمی نخست از دو چشمهٔ معرفت روند دیگر عبد الواحد بن زید پنج تن بپیمین از و سیراب دل شدند مادر حسن بصری از کنیزان ام سلمه است نام او عمر خطاب بر نهاد یتیم مانده بود و به سر آغاز آگهی گوهر فروختی از روشن ستارگی راه تجرید گزید و خویشتن را در ریاضت گری بگداخت و فر معنوی اندوخت هر هفته یکبار بر گفتی و مجلس آراستی چون رابعه حاضر نشدی بدان منبر دل نهادی گفتند از بیامدن پیرزنی چرا دست از این باز کشی گفت غذایی که بفیلان آماده باشد بکار موران نیاید آوَل حبیب عجمی نسبت درست کنند او از مالداران بود و روزگار بربیا گذرانید از بر و دی لختی چشم بینش گشوده شد از حسن بصری راه یافت و فراوان مردم از و سعادت اندوختند روزی حسن بصری از جاوشان حجاج بگریخت و بصومعهٔ حبیب درشد سرهنگان از و پرسیدند حسن کجاست گفت درون صومعه چون بجستجو رفت او را نیافتند حبیب را سرزنش کردند و گفتند هرچه حجاج بشما میکند در خور است گفت من جز راست نگفته ام اگر شما ندیدید جرم من چیست باز در شده ژرف نگهی بکار بردند و نیافتند خشمناک باز گشتند و طنز گویان رفتند حسن بیرون آمد و گفت ای حبیب عجب حق استاد نگاهداشتی گفت ای استاد از راست گویی رهایی یافتی اگر دروغ گفتی هر دو هلاک شدمی شبی او را در تاریک خانه سوزن از دست افتاد از غیب روشنی بدرخشید دست بر چشم نهاد و گفت نی نی ما سوزن جز بچراغ نیابیم سوم فیض از معروف کرخی برگیرد پدر او ترسا بود و پیش امام رضا علیه السلام کیش بر گردانید و بدربار سربلندی یافت و بصحبت داود طائی رسید و ریاضتگری بجا آورد و بنیروی درست بینی و راستکرداری پیشوا گشت سری سقطی و بسیاری از و فیض برگرفتند سال دویست هجری بعالم بالا شتافت و درین هنگام گبر و ترسا و جهود هر و گرویده و هر یکی خواست بآئین خویش برد و پیرد از صورت نه بست همانا در نه هنگام عمل کل جا داشت چهارم سری سقطی را دست پیرو نه کنیت ابو الحسن از بزرگ کاران گران گزین کردار است و بسیاری سپیدکاران را استاد از اقران حارث محاسبی و بشر حافی و شاگرد معروف کرخی و ستایش او از نیروی سخن ناشناسا بیرون سال دویست و پنجاه و سه از خاکدان دامن برچید ششم ابو اسحق بن شهریار گرد پدرش از آئین زردشتی بیرون شده طرز اسلام پیش گرفت از شیخ ابو علی فیروز آبادی فیض اندوخت و بسیاری بزرگان را دریافت و دانش ظاهر و باطن بدست آورد سال چهارصد و بیست و شش از آشوبگاه دنیا بار برتافت هفتم را آغاز علاء الدین طوسی است او شیخ نجم الدین کبری عقیدت برادری داشت هشتم شیخ نجم الدین کبری نیایش نماینده کنیت ابو الجناب و ابو القاسم و نام احمد بن عمر خیوقی و لقب کبری از شیخ اسمعیل قصری و عمار یاسر و روزبهان فیضها برگرفت در شناسائی صورت و معنی پایه والا یافت شیخ مجد الدین بغدادی و شیخ سعد الدین حمویه و شیخ رضی الدین علی لالا و بابا کمال خجندی و شیخ سیف الدین باخرزی و بسیاری از دم گیرایی او جاوید سعادت اندوختند سال ششصد و هیجده بشمشیر در گذشت نهم از شیخ ضیاء الدین ابو النجیب عبد القاهر سهروردی بهره ور علم ظاهر و باطن و الایاگی داشت بده واسطه بابو بکر صدیق رسد و در طریقت شیخ احمد غزالی نسبت درست کند فراوان تصنیف از و یادگار و آداب المریدین از وست سال پانصد و شصت و سه هجری بعالم بالا شتافت دهم بشیخ واحد بن زید اقتدا کنند یازدهم بفضیل بن عیاض گرایند کنیت ابو علی او کوفی است و نزد برخی بخاری و جز آن میان مرد بادیه در آیین درویشان بسر برده و راه زدی از نیک سرشتی بیدار شده و بگزین کار گرد سعادت اندوخت سال صد و هشتاد و هفت رو از جهان در کشید دوازدهم ابراهیم ادهم بلخی را پیشرو دانند کنیت ابو اسحق نیاکان او سری داشتند در جوانی ستاره

بجنت مندے دزخشید دست از ہمہ باز داشت با سفیان ثورے وفضیل عیاض و ابویوسف غسولے ہم صحبت و باے علے نگاہ - وحذیفہ
مرعشے وسالم خواص یار بود سال صد وشصت و یک یا دو بانجام درگذشت سیزدہم لبشیخ ہبیرۂ بصری رسد چہاردہم با بواسحق شامی
پیوند بماد مرید شیخ علو دینوریست چون شیخ بعقبہ چشت رسید خواجہ ابواحمد ابدال کہ مقدم مشائخ چشت است از وی تربیت یافت
و پس پسر او محمد چراغ ولایت بافروخت و بعد از و خواجہ سمعانی خواہرزادہ او آگہی پیش گرفت پس ازان پور او خواجہ مودود چشتی
زال پایگی یافت و پسر او خواجہ احمد نیز پس بزرگ شد ہمانا ہر دو شمار در اگرین دست آویزی پیدا نیست و برگزیدہ کردہ کاہش نفس
ودہ تون و پرستش ایزد ہیمال لختی تازہ گے پدید آوردہ معنوی فرزندان سیکے پس از دیگرے چراغ آگہی افروخت اورا سلسلہ بدگانہ برگرفتند
ورنہ جز آن دوازدہ وچہاردہ فراوان سلسلہ زبان زد روزگار ہ

قادرے

بشیخ محی الدین عبد القادر جیلے پیروے نمایند سید حسنے است وجیل ہی است بغداد نزدیک و برخے گیلانی پندارند در دانستے ونیکی
علوم یگانہ زمان بود دانا ابوسعید مبارک خرقہ پوشید و بچہار واسطہ بشبلی میرسد بزرگ حال وشگرف کرامات او جہان را فرو گرفتہ
در چہار صد وہفتاد و یک بہ بنیا آمد در پانصد وشصت و یک پدرود کرد -

یسوے

بنا زندان خواجہ احمد یسوے در خرد سالی از بابا ارسلان کہ از کار آگہان ترک است نظر یافت چون درگذشت از خواجہ یوسف ہمدانی
کمال اندوخت ترکان اورا اتا یسوی خوانند اتا در ترکے پدر است و اولیا را بدان نامند بفرمودۂ خواجہ ترکستان بازگردید و بر خصوصی مردم نہاد و بگے
بسیار فراوان کرامات از دیرگردید و چہار خلیفہ برجہو نے نامور شدند منصور اتا سعید اتا سلیمان اتا حکیم اتا ذیبی معمورہ ایست از ترکستان مولد و منشا شیخ در آنجا ست

نقشبندے

از خواجہ بہاء الدین نقشبند جاوید دولت یافتند نام او محمد بن محمد بخارے از خواجہ محمد بابائے سماسے نظر برگرفت و تعلیم آداب طریقت
بظاہر از امیر کلال خلیفہ او خواجہ سماسے خواجہ علی رامتینی کہ بعزیزان زبان زد روزگار یار بار تر دقصر ہندوان سے فرمودند کہ ازین خاک
بوے مردی مے آید زود قصر عارفان شود تا روزے از خانہ امیر کلال بدان قصر گذشتند فرمودند کہ آن نکہت افزونی گرفتہ ہمانا آن مرد
بجاے چون سہ روز پیش رفت از ولادت خواجہ سہ روز گذشتہ بود پدر بزرگوار نزد بابا برد فرمود کہ این را بفرزندے برگفتہ ایم و
رو بیاران کردہ گفتند ہمانست کہ ما بوئے او شنیدہ بودیم پیشواے جہان گردد امیر کلال را فرمودند کہ از فرزندمن بہاء الدین
پرورش و مہربانی دریغ نداری اگر مالیش کار بستہ آید چون سختے بلندے گرای شد فرمودند ہمت شما بلند پروازاست بدریوزہ گری
دیگر دلہا دستوریست ازین رو بخدمت قثم شیخ رفتند و فیض اندوختند و از خلیل اتا نیز بہرہ برگرفتند و از بادرسے روحانیت خواجہ عبدالخالق
غجدوانی بکمال رسیدند و فیض پذیرے درمعنی از خضر بود ارادت و صحبت از خواجہ محمد یوسف ہمدانی خواجہ چہار خلیفہ داشت خواجہ عبداللہ
برقی خواجہ حسن اندقی خواجہ احمد یسوے خواجہ عبدالخالق غجدوانی خواجہ یوسف از شیخ ابوعلی فارمدی فیض برگرفت و او از شیخ ابوالقاسم
گرگانی او از دو کس بہرہ مندے یافت جنید و شیخ ابوالحسن خرقانے و ایشان از بایزید بسطامی او از امام جعفر صادق علیہ السلام او از
دوجا فیض برگرفت یکے از جد خود امام باقر و او از پدر خود امام زین العابدین او از پدر بزرگوار خود امام حسین علیہم السلام و دیگر از جد مادری خود قاسم
بن محمد بن ابی بکر و قاسم از سلمان فارسے و او از ابابکر گویند خواجہ بہاء الدین را غلام و کنیز نبود چون پرسش رفت فرمودند کہ با خواجگی
راست نیاید یکے پرسید سلسلۂ شما کجا میرسد فرمود کسے از سلسلہ بجائے نمیرسد شب دوشنبہ سوم ربیع الاول ہفتصد ونود و یک او بازشد

سگالد و کیش گشت بانادستان سلاسل حال مذاهب چارگانه دارد هرکه پایهٔ اجتهاد گرفت پیشروی را در خور باشد چه چارگونه بودن آن ختلی نگیرد جهان بهتر که ازین سخن خامه باز گرفته بگزارش اولیا اینده رمت وی لوزه کند شماره لنت او دیامل دهشت تن از هزاران برگرفت و دستمایهٔ سعادت پژوهی خویش گردانید ؛

بابا رتن

پور نصیر تبرندے کنیت ابوالرضا در زمان جاهلیت در تبرنده بزاد و بجا رشد پیغمبر را دریافت و جهان نورد دید و بهند باز گردید ببیار گزارده و پذیرفته و برسخه از دراز عمرے گفتها است اورا باور نگردند در سال ششصد و هجرے در تبرنده فرو شد و همانجا آسود و شیخ ابن حجر عسقلانے و مجد الدین فیروزآبادی و شیخ علاء الدوله سمنانے و خواجه محمد پارسا و بسیارے نیکوان پذیرنده و ستایش گراوند ؛

خواجه معین الدین حسن

پور غیاث حسن از سادات حسینی حسنے است در سال پانصد و سی و هفت در قصبهٔ سنجر از دار سجستان بزاد در پانزده سالگی پدر او از جهان شد و ابراهیم قندزے راکه از آلی ربودگان بود بدبر و نظر افتاد و برق واسوختگی به خرمن وابستگی او در زد و در جستجوے رهنمون شد در هرون که قصبه ایست از نیشاپور بصحبت خواجه عثمان چشتی رسید و بریاضت گرے بنشست و خرقهٔ خلافت یافت سپس در بغداد و بطلبی برآمد و از شیخ عبدالقادر جیلی و بسیارے بزرگان فیض اندوخت و در سالے که معز الدین سام دهلی برگرفت بدانجا رسید و بسگالش عزلت گزینے باجمیر شد و فراوان چراغ برافروخت و از دم گیراے او گروها گروه مردم بهره برگرفتند روز شنبه ششم رجب سال ششصد و سی و سه پاکت تقدس خرامش نمود و در دامنه کهساران خوابگاه شد و امروز زیارتگاه خرد و بزرگ است ؛

شیخ علی غزنوے هجویرے

کنیت ابوالحسن پدر او عثمان بن ابوعلی جلابے از رسوم برکناره زیستی و پایهٔ والاے آگهی داشت و کتاب کشف المحجوب از و یادگار در ان بزرگاشته پیروے من درین راه بشیخ ابوالفضل بن حسن ختلے است خوابگاه در لاهور ؛

شیخ حسین زنجانے

فراوان آگهی داشت خواجه معین الدین در لاهور بصحبت او رسید و خوابگاه در انجاست و بسیاری بزیارت گری او سعادت اندوزند

شیخ بهاء الدین زکریا

پور وجیه الدین محمد بن کمال الدین علیشاه قریشے بسال پانصد و شصت و پنج در کوت کرور ملتان بزاد در خرد سالے پدر او از جهان رفت و او بدانش اندوزے برآمد و در توران و ایران شناسائی اندوخت و در بغداد از شیخ شهاب الدین سهروردے ارادت آورد و بارخلافت یافت و با شیخ فرید شکر گنج دوستی داشت و روزگارے باهم بودند شیخ عراقے و میر حسینی از و فیض برگرفتند هفتم ماه صفر ششصد و شصت و پنج نورانے پیرے نامه سر بمهر بدست شیخ صدر الدین پور او درون فرستاد خبر آن و جان بسپرد و از چار کنج آواز بلند شد که دوست بدوست پیوست و خوابگاه در ملتان ـ

خواجه قطب الدین بختیار کاکی

بن کمال الدین احمد موسے از اوش فرغانه است از پدر خود ماند و نظر از خضر برگرفت و جویاے رهنمون کالیوه داشت که خواجه معین الدین باوش گذارد کرد در هیجده سالگی از و ارادت یافت و خلافت برگرفت و سفر گزید در بغداد و جز آن از بسیارے اولیا فیض اندوخت و بآرزوے دیدار پیر بهند آمد یک چندے بشیخ بهاء الدین زکریا پیوست و در زمان فرمان روائی شمس الدین التمش

بدہلی آمد خواجہ بدیدن او با انجا رسید و پس از چندے او را گذاشتہ باز گردید و از فراوان فیض بعالیان رسانید بامداد چہاردہم ربیع الاول سال ششصد و سی و سہ رخت ہستی بربست و خوابگاہ در دہلی ست و زیارت جای کہ ومہ ؛

شیخ فرید الدین گنج شکر

پور جمال الدین سلیمان از نژاد فرخ شاہ کابلی ست زاد بوم او قصبہ کہتوال نزدیک ملتان در سر آغاز برنائی بر سیم دانش سرگرم بود در ملتان خواجہ قطب الدین را دریافت و بدہلی ہمراہ آمد و بارادت کام دل برگرفت و برخے برانند کہ ہمراہ او نیامد و از راہ دستوری گرفتہ قندہار و سیستان ساحت و دیدار نامی اندوختن پرداخت سپس بدہلی آمد و ارادت اندوخت و را نخست آدینہ تنہا بانفس رفت و فیر و زمند آمد خواجہ قطب الدین ہنگامیکہ رخت ہستی بربست قاضی حمید الدین ناگوری و شیخ بدر الدین غزنوی و لبا بزرگان دران انجمن بودند فرمود خرقہ و جز آن کہ از پیر رسیدہ بود بشیخ بسپارند از قصبہ ہانسی بدین آگہی بدہلی آمد و امانت برگرفتہ باز گردید و فراوان کس از و بہرہ برداشت روز سہ شنبہ پنجم محرم ششصد و ہشت در بین پنجاب کہ دران زمان با جود ہن نام زد بود جہان ناپائدار را پدرود کرد و ہمانجا خوابگاہ شد ؛

شیخ صدر الدین عارف

پور شیخ بہاء الدین زکریا بیش پدر بپایہ کمال برآمد و فخر الدین عراقی و میر حسینی سادات از و فیض برگرفتند در سال ہفتصد و نہ در ملتان رہ گرای دلپسین سفر شد و خوابگاہ ہمانجا ؛

شیخ نظام الدین اولیا

نام محمد پور احمد دانیال از سرزمین بداون آمد و شیخ در شش صد و دو دوران جا بزاد و لختے رسمی علوم اندوخت و در انجام بجانب فضل نشگی ہے گفتند در بیست سالگی با جودہن رفتہ بشیخ فرید گنج شکر ارادت آورد و اد کلید گنجینہ معنی بدست او کرد سپس بر ہنمونی مردم بدہلی فرستادند و لبا کس از و بوالا پایگی رسید شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی و میر خسرو و شیخ علاء الحق و شیخ اخی سراج در بنگالہ و شیخ وجیہ الدین یوسف در چندیری شیخ کمال در مالوہ و مولانا غیاث در دہار و مولانا مغیث در اوجین شیخ یعقوب و شیخ حسام در گجرات شیخ برہان الدین غریب و شیخ منتخب و خواجہ حسن در دکن ہر سہ از مریدان او بہیجدہم ربیع الآخر ہفتصد و بیست و پنج از جہان رفت و خوابگاہ در دہلی ؛

شیخ رکن الدین

پور شیخ صدر الدین عارف جانشین بزرگ نیاک است چون سلطان قطب الدین بشیخ نظام الدین اولیا سرگران بود شیخ را از ملتان طلب داشت کہ در ہنگامہ او شکستی رو دہد چون نزدیک دہلی رسید شیخ نظام پذیرہ شد قطب الدین شیخ را دریافتہ پرسید کہ از مردم شہر در پیشوا از رفتن کہ بیشتر دوستی نمود گفت بہترین روزگار با دبدین دل آویز گفتار سلطان را از سرگرانی برآورد خوابگاہ ملتان ؛

شیخ جلال الدین تبریزی

مرید شیخ سعید تبریزی است پس از سفر گزیدن او در خدمت شیخ شہاب الدین سہروردی افتاد و از شگرف پرستاری بخلافت رسید و بخواجہ قطب الدین و شیخ بہاء الدین زکریا فراوان دوستی داشت شیخ نجم الدین صغری کہ شیخ الاسلام دہلی بود بکین او برخاست و از ناتوان بینی ناہار سائی بران داشت کہ شیخ را دامن آلود تہمت گردانید و از دم گرامی شیخ بہاء الدین زکریا نادرستی گفتار پیدائے گرفت از انجا بہ بنگالہ شتافت و خوابگاہ او در بندر دیو محل ؛

شیخ صوفی بدہنی

زادگاه او او ده شگرف دارستگی داشت بجز ایزد نپرداختے چنان برگزارند که خواجه قطب الدین دا و با گروه اگروه مردم بدست مغل گرفتار شدند گرسنگی و تشنگی این مردم را کالیوه ساخت در ان هنگام خواجه به نیروے یزدانی بهر تنے گرم کاکے از زنبیل برآورده میداد و صوفی از کوزه شکسته سخود همه ایشان را سیراب گردانید ازان باز خواجه را کاکی و او را بدهنی برگفتند خوابگاه کیتهل +

خواجه کرک

از مین وارستگان است از سهابرکناره زیستی و پیوسته در خرابات نشستی قطب الدین برای او خرقه فرستاد و او برگرفته بآتش انداخت برنده پیش خواجه قطب الدین زبان بیغاره برکشاد فرمود که برو آنرا باز خواه تا حقیقت کار بر تو پیدا گردد چون در خواست خواجه کرک گفت برو از ان آتشگاه برگیر لیکن ازان خود چون درنگریست آن خرقه را با چندین دلق دریافت و شرمسار گردید خوابگاه گره مانکپور

شیخ نظام الدین ابو المؤید

بخال خود شیخ عبدالواحد بن شیخ شهاب الدین احمد غزنوے پیوند ارادت داره در زمان سلطان شمس الدین التمش بود خواجه قطب الدین او سنی و شیخ نظام دیدار او در البسن فرخ مے دانستند +

شیخ نجیب الدین محمد

مرید شیخ بدرالدین فردوسے سمرقندے که خلیفه شیخ سیف الدین باخرزے است و او خلیفه شیخ نجم الدین کبری است از بخارا بدهلی آمده روزگاری رهنماے مردم بوده بابخارا آسوده بسے بران که او و شیخ عماد الدین طوسے در هند خلیفه شیخ رکن الدین فردوسی اند

قاضی حمید الدین ناگوری

پور عطاء الله بخاریست در نیاکان او و در زمان معز الدین سام باپدر بدهلی آمد سه سال نشسته در ناگور پرداخت یکبارگی اندیشه از تنگی دامن دل برگرفت از همه پرداخته بغداد شد و بشیخ شهاب الدین سهروردی ارادت آورده خلافت یافت و در اینجا بخواجه قطب الدین پیوند دوستی گزید و سیر حجاز کرده بدهلی آمد شب پنجم رمضان ششصد و چهل و چهار یا پنجه و سه به ملکوتی عالم شتافت خوابگاه دهلی +

شیخ حمید الدین سوالی ناگوری

پور شیخ احمد در سر آغاز لبس نخور و خواسته دار بود درینه و بخشش حق دست از همه باز کشید و بریافت گرے پای آهنی افشرده و در خدمت خواجه معین الدین طیلسان ارادت بدوش گرفت و بپایه والا رسید و سلطان التارکین برخوانده بیست و نهم ربیع الآخر ششصد و هفتاد و سه در ناگور بساط زندگی در نوردیده آمد خوابگاه همانجا شد +

شیخ نجیب الدین متوکل

برادر و مرید شیخ فرید گنج شکر است شیخ نظام الدین اولیاے گفت چون از بداؤن بملازمت گنج شکر آمدم در دهلی شیخ نجیب الدین را دریافتم و شبها برگرفتم نهم رمضان ششصد و شصت دل از جهان برگرفت خوابگاه دهلے -

شیخ بدر الدین

زاد بوم غزنه در خواب بخواجه قطب الدین اوشے ارادت آورد و دست از همه باز کشیده بجهلائے پیر قدم فرسا گشت و در دهلی بکام دل رسیده خلافت یافت قاضی حمید الدین شیخ فرید گنج شکر سید مبارک غزنوے و مولانا مجد الدین حرجانے ضیاء الدین رازے و دیگر بزرگان از و بهره برگرفتند در کمن سالگی که نیارست جنبید از شنو نغمه برخروشیدی و جوانانه رقصیدے پرسیدند که با چنین ناتوانی مندے شیخ چگونه

برقص درشد و گفت شیخ کجاست عشق شد. قصه مختصر خوابگاه بیابان آسایش گاه پیر خویش ـ

مولانا بدرالدین اسحٰق

پور منهاج الدین بخاری و برتر برآنکه پسر علی بن اسحٰق دهلوی نژاد بوم او دهلی است همی دانش اندوخت و چون مشکلات را درین بار گشود آمد آهنگ بخارا نمود و در اجودهن بصحبت گنج شکر پیوستگی یافت گشایش یافت و ارادت آورد و بخویشتن گرائی برنشست و شیخ بخلافت و دامادی برنواخت و همانجا خوابگاه اوست ـ

شیخ نصیرالدین چراغ دہلی

نام محمود نژادگاه او ده مرید و خلیفه شیخ نظام الدین اولیاست هژدهم رمضان هفتصد و پنجاه و هفت ازین جهان گذرانتی درگذشت ـ

شیخ شرف الدین پانی پتی

کنیت ابوعلی قلندر و از رسته زیستی درکی از نگاشتهای خود چنین میگذارد که چل سالگی بدهلی آمدم و بزیارت گرسنه خواجه قطب الدین سعادت اندوختم و مولانا وجیه الدین پاینی و مولانا صدرالدین و مولانا فخرالدین ناقله و مولانا ... الدین و مولانا معین الدین دولت آبادی و مولانا نجیب الدین سمرقندی و مولانا قطب الدین کی و مولانا احمد خراسانی و دیگر دانش وران روزگار دستوری درس و فتوے دادند و بیست سال درین کار بسر بردم ناگاه ایزد کشش در ربود همگی دانش را بآب جون سپردم و سفر گزیدم و در روم شمس تبریزی و مولانا جلال الدین رومی را دریافتم جبه و دستار و فراوان کتاب بمن دادند همه پیشانیان همه را بآب دادم پس دریا سے پیش آمد و عزلت گزیدم خوابگاه او در انجاست ـ

شیخ احمد نہروالہ

نژاد بوم نهرواله که امروز به پتن زبان زد روزگار است نزد حمید الدین ناگوری ارادت آورد و بوالا پایهٔ خلافت برآمد شیخ بهاءالدین زکریا دشوار پسندی خویش او را بستودی خوابگاه با اوکن ـ

سید جلال

و سید محمود بن سید جلال بخاری مخدوم جهانیان زبان زد روزگار است برات هفتصد و هفت بزاد مرید پدر خود است و از شیخ رکن الدین ابوالفتح خلافت یافت گویند جهان نوردی پیش گرفت امام یافعی و بسیاری را دریافت و در دهلی شیخ نصیرالدین چراغ دهلی او را درخانوادهٔ چشت خلیفه او گشت چهارشنبه عید قربان هفتصد و هشتاد و پنج آتش پیکر بر انداخت خوابگاه او به ملتان

شیخ شرف منیری

پور یحییٰ بن اسرائیل که سر دوده چشتیان بود و از گنج شکر فیض برگرفت او از خردی باندر کسار ریاضت کردی و آرزوی دیدن شیخ نظام الدین اولیا بامین برادر خود شیخ جلال الدین محمد به دهلی آمد شیخ درگذشته بود و برسخے برآنکه دریافت و بفرموده او پیش شیخ نجیب الدین فردوسی رفت و ارادت آورد و خلافت یافت شیخ شمس الدین مظفر بلخی و شیخ جمال الدین اودهی که جمال قتال نیز خوانند ازو خلافت دارند و فراوان تصنیف یادگار از آن میان مکتوبات او در شکستی نفس آزمون دارد خوابگاه بهار است ـ

شیخ جمال ہانسوی

از نژاد ابوحنیفه کوفی است بخطابت و فتوی پرداختی دست از آن بازداشته از شیخ فرید گنج شکر ارادت برگرفت و بلند پایه شد هرگاه شیخ خلافت نامه سے نزد او فرستادی و انپذیرفتگی او روائی یافتی و اگر نه پذیرفتی شیخ را برزبان رفتی پاره کرده جمال فرید نتواند بر دوخت خوابگاه با قصبه

شاه مدار

لقب بدیع الدین که و مه ہندے بوم بدو کرددو والاپایگی او برگزارد گویند مرید شیخ محمد طیفورے بسطامی است ہرگز جامه او شوخکن نشدی و با خلق نیامیختے ہر روز و و شنبه در خانقاه گاه او کشاده گشتی و فراوان حاجت خواه فراہم آمدے و آئین چنان بود که چون مردم از آمدن بازماندی داستان بر سرآیدی دران میان جویندگان را پاسخ آماده شدی و ہر که جواب خود شنیدے نیایش کنان بخانه شتے و شگرف داستانها از و برگزارند و سلسله مداریه را او سر آغاز خواب گاه مکن پور و ہر سال روز افزون شه ان او گروه ماگروه مردم از دور و رسته باد انجار سند و ہر یکے رنگارنگ علم با خود برده نیایشها بجاے آرد قاضی شہاب الدین در زمان سلطان ابراہیم شرقی بدو آویختے و شرمساری اندوختی -

شیخ نور قطب عالم

پور شیخ علاء الحق اصلے نام شیخ نور الدین احمد بن شیخ عمر اسعد است زادگاه لاہور مرید و خلیفه پدر بزرگوار خود است گرا و خلاف از شیخ اخی سراج داشت گفتے بسنار یافت رسید و در سوختگی و الاپایگے اندوخت چنانچه مکتوبات و لفتے رسائل او از درون باز گوید شیخ حسام الدین مانکپورے خلیفه اوست ہشتصد و ہشت ره گراے عالم علوے شد خوابگاه پنڈوه

بابا اسحق مغربی

زاد و جاے دہلی مرید حاجی شیخ محمد کیمی است او بچند واسطه بجنید میرسد شیخ احمد کهتو چنان برگزارد که ہمراه او بدہلی شدم کمن بنگاه خود در ایمن وا نمود و گفت در دروازه دو سالگی بدریوزه گرے دلها برآمدم و راه وارستگی فرا پیش گرفتم و از بسیاری بزرگان فیض گرد آوردم و در مغرب زمین بشہر کیم از صحبت شیخ محمد حاج کام دل بر داشتم و خلافت اندوختم و در زمان سلطان محمد بدہلی باز گردید و فراوان بزرگ داشت او بجا آورد و خواجه معین الدین او را بخواب فرمود که در کهتو عزلت گزیند و ہمچنان کرد ؛

شیخ احمد کهتو

لقب جمال الدین در دہلی سال ہفتصد و سے و ہفت بزاد و او از بزرگ زادگان آنجا ست مرید و خلیفه بابا اسحق مغربی نام او نصیر الدین از نیرنگے نیلی سپہر در طوفان باد از بنگاه خود جدا شد پس از روزگارے بخدمت بابا اسحق مغربی سعادت اندوخت و دانش صورے و معنوے گرد آورد و در زمان سلطان احمد بگجرات رفت و خرد و بزرگ پذیرفته بنیایش گرے برخاستند پس سفر عرب و عجم نمود و بسے بزرگان را دریافت خوابگاه سرکہنج احمد آباد ؛

شیخ صدر الدین

پور سید احمد کبیر بن سید جلال بخاری که براجو قتال زبان زد روزگار مرید و خلیفه پدر خود است و از برادر خود مخدوم جہانیان و شیخ رکن الدین ابو الفتح نیز خلافت یافته و سلطان فیروز او را فراوان بزرگ داشتی در ہشتصد و شش واپسین خواب نمود ؛

شیخ علاء الدین محمد

نبیره شیخ فرید گنج شکر پور شیخ بدر الدین سلیمان بس گزیده و خود پسندیده و روشن بود و در ایزد شناسے والاپایگے اندوخت چون در گذشت سلطان محمد گنبدے بر ساخت ؛

سید محمد گیسو دراز

مرید و خلیفۂ شیخ نصیر الدین چراغ دہلی است صوری و معنوی آگہی ہم رسانید و بفرمودۂ پیر از دہلی بدکن آمد و کہ و چہ پیرفتند سال ہشت صد و بیست و پنج از تنگناے دنیا بیرون شد خوابگاہ گلبرگہ۔

قطب عالم

کنیت ابو محمد لقب برہان الدین پور شاہ محمود بن سید جلال مخدوم جہانیان در ہفتصد و نود بزاد مرید و خلیفۂ پدر بزرگوار خود و از شیخ احمد کھتو نیز خلافت دارد در زمان سلطان محمد کہ بدو واسطہ بہ سلطان مظفر است بفرمودۂ پدر بگجرات آمد و بزرگے صورت و معنی یافت در ہشتصد و پنجاہ و ہفت رخت ہستی بربست خوابگاہ وہتوہ احمد آباد دوازدہ پسر بود۔

شاہ عالم

نام سید محمد پور قطب عالم شب نہم ذیقعدہ ہشت صد و ہفتدہ بزاد از پدر خود ارادت یافت و خلافت برگرفت بو الا پایۂ ولایت برآمد و شگرف خارق عادتہا ازو برگزارند بیستم جمادی الثانیہ ہشت صد و ہشتاد روزگار بسر آمد خوابگاہ رسول آباد احمد آباد۔

شیخ قطب الدین

پور شیخ برہان الدین بن شیخ جمال ہانسوے مرید و خلیفۂ شیخ نظام اولیا است بروم نیامیخت و از ملوک چیزی نستدے سلطان محمد خود بہانے رفتہ بدہلی آورد خوابگاہ ہانسے۔

شیخ علے پیرو

پور مولانا احمد جمالی بر صورت و معنی شناسا آمد و حقائق را بروش شیخ محی الدین مے گزارد فرمان نامہ آگہی از دیار نگار شیرے فرو رفتہ بود۔

سید محمد جونپورے

پور سید بڈھ اویسی است از فرزندان روحانیہ فیض برگرفتہ و بر صورے و معنوے علم چیرہ دست از شوریدگی دعوی مہدویت کرد و بسیار مردم بدو گرویدند بسا خارق از وے برگرانند و سر چشمہ مہدویہ او است از جونپور بگجرات شد و سلطان محمود کلان بستایش او برخاست و از تنگ چشمی نامیاں بجد میار ست بود با شن ایران زمین نمود و در فرودہ گذشت و ہمانجا آسود۔

قاضی خان

یوسف نام زادبوم ظفر آباد مرید و خلیفۂ شیخ حسن طاہر کہ لقب وی کمال الحق است او مرید شاہ حامد شاہ کہ خلیفۂ شیخ حسام مانکپوری است و علم ظاہر و باطن اندوخت و پیراو در زندگے خلفاے خویش را بدو حوالہ کردہ بود ہنگام فرو شدن پور خود عبد العزیز را بدو سپرد پانزدہم صفر نہصد از آشوبگاہ گیتی برکنار رست۔

امیر سید علے قوام

زاد بوم سوانہ مرید و خلیفۂ شیخ بہار الدین جونپورے شطاری است و برخے گویند از شیخ قاضن شطاری فیض برگرفت و چندے برآمد کہ او را با ہمہ خانوادہا درست نسبتی است در سال نہصد و پنج از کشاکش آخشیجان وارست خوابگاہ جونپور۔

قاضی محمود

پور شیخ جالیدہ بن محمد گجراتی در بیرپور بزاد مرید پدر خود است و خرقۂ خلافت از شاہ عالم داشت عشق او را گوارہ شدہ بود و بسا دل سوز سخنان ازو تراویدی از نیاز دو سالگی فروغ آگہی در گرفت و شگرف داستانہا ازو بسرایند در ان سال کہ بخت آشنائی ہمایون بر بہادر گجراتی چیرہ دست آمد نیز دہم ربیع الآخر آنجہانی شد

شیخ محمد مودود لاری

مریدی با انجام ابدال است نزد مولانا عبد الغفور لاری نخستین رسمی دانش اندوخت و از فراوان دهار دریوزه گری نمود و مراتب بالای دانی یافت و بر غرائب علوم آگاه و بشاه نعمة الله ولی و شاه قاسم انوار راه دریافته رمضان نهصد و سی و هفت و اپسین خواب در گرفت خوابگاه پانی پت ✤

شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری

شیخ جلال بخاری را دو پسر بود و مخدوم جهانیان از سید محمود است و او از نژاد سید احمد مرید و شاگرد سید صدر الدین بخاری از ظاهر و باطن آگاه و در نهصد و سی و دو نقد زندگی بسپرد خوابگاه دهلی ✤

شیخ عبد الرزاق

زادگاه جهنجهانه مرید و خلیفه شیخ شاه محمد حسن است فرزند شیخ حسن نخستین رسمی دانش بدست آورد از آن فرا ترک شده پی بمقصود برد در نهصد و چهل و نه رخت هستی بربست خوابگاه جهنجهانه ✤

شیخ عبد القدوس

خود را از نژاد ابو حنیفه بر شمرد مرید شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبد الحق است دانش صوری و معنوی اندوخت و در ایزد شناسی والا پایه شد فراوان حقایق اندو بر گویند جنت آشیانی بابر چندی کار آگهان بزاویهٔ او در شد و انجمن آگهی گرمی پذیرفت سال نهصد و پنجاه بساط زندگی در نوشت و در گنگوه نزد دهلی خوابگاه ✤

سید ابراهیم

پور معین بن عبد القادر حسینی زاد جای ایرج مرید شیخ بهاء الدین قادری شطاری از هر دانش فراوان بهره داشت و در گزیده کرداری کم همتا جهان نور دیده در زمان سکندر لودی بدهلی آمد شیخ عبد الله دهلوی و میان لادن و مولانا عبد القادر صابون گر و دیگر کار آگهان نامور به بزرگی او گرائیدند در نهصد و پنجاه و سه یا هشت جان سپنجی باز سپرد خوابگاه دهلی ✤

شیخ امان

نام عبد الملک پور عبد الغفور مرید شیخ محمد حسن و باشارت پیر از شیخ محمد مودود لاری گوناگون دانش اندوخت دوازدهم ربیع الآخر نهصد پنجاه و هشت دل از زندگی بر گرفت خوابگاه پانی پت ✤

شیخ جمال

پسر شیخ حمزه زاد بوم دهر سو مرید پدر خود بیشتر خلوت و کثرت داشتی خوابگاه دهر سو ✤

اکنون انجام این داستان بیاد کرد خضر و الیاس سزاوار میداند و دریوزه گری جاوید نامی میکند ✤

خضر

نام او بلیان است پور کلیان بن قانع بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح و برخی نام او کلیان بن ملکان گویند و ملکان بن بلیان بن کلیان بن سمعان بن سام بن نوح بر گزارند و کنیت ابو العباس و خضر برای آن خوانند که بر پوستین سفید نشست از خجستگی پای او سبز شد و در دو فرسنگی شیراز در زمان موسی بزاد و نزد برخی در زمان ابراهیم و بگزارش لختی پس از ذو القرنین و شیخ علاء الدوله در عروة برگزارد که فراوان پدید نا شوی کند دارد و فرزندان پدید آید و نامها بر نهد و کسی او را بیش از صد سال دیده و هفتاد است ترک همه گرفته دارد و فرزندی نماند و ابنوان زلالی خسید و فرو رخت نیاید و سود اندوزد و دوام گیرد دگر گزارد و از کیمیا گری

آگاہ و بر گنجینہا سے عالم شناسا و پایزدہ سے فرمایش در کار بندگان خرج کند و برای خود ہرگز کار نہ بندد و از نغمہ خوش قت شود و تعجب آید و با ہنگام شبا روزے مدہوش باشد و بیشتر ازین ہزار سال از سر ہا سے گرفتی راز ان پس در سہ صد و بست سال و ہم شیخ گوید کہ امسال ہنگام تازگی اوست و از زمان ہجرت تا امروز ہفت نوبت تازگی پذیرفتہ و با قطب ابدال صحبت دارد و نیایش کند گویند کہ و بدین شد ستایان با یکدیگر آویزہ سنگ داشتند پارچہ سنگی بسر خضر رسید و لب شکست و سر بازند و آماسید تا سہ ماہ رنجورے کشید و خضر چون او خلاف رود بسیاری بدان گروند و دران فرد بس ذوالقرنین آب حیات رسید و دراز زندگے یافت و برخے گویند الیاس و خضر ہر دو آب حیات اند و ختند و گروہے او را روحانی بر گزارند کہ بہ پیکر برآید و اقسی ندانند +

الیاس

بن سام بن نوح عم جد خضر و چندے نام پدر ساویسین بر سرایند و گفتے نفسے و جز آن برگویند و بعضے نسب او را میان بہ گزارند کہ پسر فیحاص بن عیزار بن ہارون موسیٰ و در پیغمبرے او نیز خلاف دارند و قطب و ابدال و خضر پیش او بسان شاگرد نیایش گری کنند دراز قامت بلند گ سر کم گوے بسیار اندیشہ فراوان وقار و ہیبت و بر حقائق اشیا آگاہ گویند با دری پس موسیٰ برانگیختہ آمد و بہ نہوفی باشندگان بعلبک نامزد گردید و چون اندرز گزارے او سود نشد نیا مد رہائی خود از کار ساز حقیقے درخواست پذیرائی گرفت روزے با الیسع بن خطوب بکہسارے رفتہ بود ناگہ آتشین اسپے با ساز و پیرایہ نمودار شد الیسع را بجانشینی خویش گذاشتہ بر فراز آن برآمد از نظر ناپدید گشت پس شگرفیہا ازین دو کس برگزارند بیشتر نخستین بخشک زمین جا لش نماید و گم شدگان را براہ دار و دو سین بساحلہا و بعضے برعکس سرایند و ہر یک سالہ گزیدہ مردیا در وہ ہر دو فراوان سال زندہ باشند و صحبت دارند و برخے کار آگہان بہ ہستی این دو نگرایند از الیاس فیض و از خضر بسط خواہند +

ذکر ابو المظفر نور الدین محمد جہانگیر پادشاہ

شاہزادہ سلیم بن جلال الدین محمد اکبر پادشاہ در سن سے و ہفت سالگی بتاریخ چہاردہم جمادی الثانیہ روز پنجشنبہ سنہ یکہزار و چہاردہ ہجری بساعت مختار در قلعہ دار الخلافہ اکبر آباد بر اورنگ سلطنت جلوس فرمود دران جشن فرخندہ محمد شریف ولد خواجہ عبد الصمد شیرین قلم را بخطاب امیر الامرائی و منصب جلیل القدر وکالت سرفراز فرمودہ مہر اشرف بجواہر قیمتی آراستہ بمہت خود بپرایۂ گردنش ساخت و میرزا غیاث بیگ را بخطاب اعتماد الدولہ و میرزا جان بیگ را کہ در زمان شاہزادگی دیوان بود بخطاب وزیر الممالک اختصاص بخشیدہ ہر دو را بخدمت دیوانی شریک گردانید و زمانہ بیگ را کہ در ایام شاہزادگی خدمات شایستہ بتقدیم رسانیدہ بود بخطاب مہابت خانی و پیر خان لودی را بخطاب صلابت خانی نواخت و بعد چند سال صلابت خان منجا نجہان مخاطب گشت و شیخ فرید بخارے کہ از سادات عظام موسوے و تربیت یافتہ اکبر بود و در حضور خدمت بخشی گرے داشت بمنصب پنج ہزاری ذات و بپایۂ بلند میر بخشی سر افتخار برافراخت و راجہ مانسنگہ را خلعت چارقب و شمشیر مرصع و اسپ خاصہ مرحمت نمودہ بصوبہ دارے بنگالہ رخصت فرمود و خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش و آصف خان جعفر را کہ از صوبہ بہار در حضور رسیدہ بود بانواع عواطف سرفراز فرمودہ در حضور داشت و امرائے دیگر بقدر مراتب بعنایات مناصب شرف امتیاز یافتند +

ذکر در بیان بغی شاہزادہ سلطان خسرو خلف بزرگ و دستگیر شدن بعد از جنگ

سلطان خسرو پسر بزرگ جہانگیر پادشاہ از گفتگوی خوش آمد گویان ہرزہ درا خیال سلطنت در سر داشت سببش آنکہ اکبر در زمان حیات فرمودہ بود کہ شاہزادہ سلیم عیش دوست ہست قابلیت سلطنت ندارد و سلطان خسرو پسرش بجمیع خوبیہا آراستہ و قابل سلطنت ہست

باین صورت مرض مالیخولیا در دماغش جا گرفته همیشه از خدمت پدر متوحش و رمیده مے بود بعد شش ماه از جلوس شب یکشنبه هشتم ذی الحجه
با معدودے از محرمان و از معتمدان خانه برانداز از اکبرآباد برآمده فرار اختیار نمود امیر الامرا خبر یافته بلا توقف بعرض پادشاه رسانید
همان ساعت بخشی الممالک شیخ فرید بخارے را با اکثرے از امرا برسم منقلا رخصت فرموده در آخر شب پادشاه خود نیز رایت توجه
برافراشت در سواد شهر چون صبح بردمید میرزا حسن پسر شاهرخ میرزا را که رفیق طریق بغی شاهزاده بود و در ظلمت شب راه مقصود
گم کرده سرگشتهٔ بادیه ادبار مے گشت اولیای دولت گرفته آوردند بموجب حکم والا حواله اهتمام خان کوتوال گردید که در زندان مکافات گرفتار
باشد القصه چون شاهزاده در متهرا رسید حسن بیگ بدخشے که از کابل مے آمد بشاهزاده ملاقات نموده رفیق ادبار او گشت در
اثناے راه هر کس را مے یافت غارت میکرد و سراها را آتش میزد و اسپان مسافران و سوداگران و طویله هاے سرکار پادشاهی که
در اکثر اماکن سر راه بود گرفته به پیاده هاے همراهے می بخشید تا آنکه بلاهور رسید عبد الرحیم دیوان از بخت برگشتگی آمده رفاقت
کرد دلاور خان صوبه دار لاهور ملاقات نکرده در استحکام قلعه اهتمام نمود شاهزاده هر چند سعی کرد قلعه لاهور بدست نیامد درین ضمن چون خبر آمدن
شیخ فرید بخاری با لشکر گران در نواحے سلطان پور شهرت پذیرفت شاهزاده دست از قلعهٔ لاهور باز داشته رو بجانب شیخ
فرید آورده در حوالے گوندوال هر دو لشکر بهم پیوستند و اکثرے از طرفین کشته شدند درین اثنا خبر نزول رایات اقبال در رسید و شیخ
فرید در محاربه گرم تر گردید شاهزاده تاب جنگ نیاورده با حسن بیگ بدخشی و دیگر رفیقان رو بفرار نهاد مقارن این حال
پادشاه نیز در آن عرصه نزول اقبال فرمود و از غایت عنایت شیخ فرید را که بر شاهزاده مظفر شده بود در آغوش عاطفت کشید و شب در خیمهٔ شیخ
گزرانیده روز دیگر متوجه لاهور شد شاهزاده میخواست که بجانب اکبرآباد روانه شود حسن بیگ بدخشے صلاح داد که جاگیر من در
راه است از انجا سامان نموده بکابل رویم و از انجا جمعیت فراهم آورده باز رو بهندوستان آوریم چه بابر و همایون پادشاه هر دو بتقویت کابل
هندوستان را گرفته بودند و دیگر سخنان دور از کار در میان آورد ناگزیر شاهزاده بحسب صلاح آن برگشته بخت روانه بسمت کابل
گردید چون بدریاے چناب رسید خواست که از گذر شاهپور بگذرد کشتی بهم نرسید ازانجا برگشته بگذر سودهره آمد وقت شب به تردد
بسیار یک کشتی بهم رسیده میخواست که از دریا عبور نماید از شور و غوغا چودهری سودهره واقف گشته ملاحان را بر گذرانیدن مانع شد چون صبح
بردمید و اشتهار گردید که این شاهزاده است میر ابو القاسم و بلال خان خواجه سرا که در حدود گجرات شاه دوله بودند ازین معنی اطلاع یافته
در رسیدند و شاهزاده را با حسن بیگ بدخشی و عبد الرحیم گرفته در گجرات بردند و حقیقت را به پادشاه عرضداشت نمودند و روز
دوشنبه سلخ محرم سنه یکهزار و پانزده در لاهور که پادشاه بباغ کامران میرزا مقام داشت بعرض رسید بموجب حکم امیر الامرا سمت گجرات شتافته
شاهزاده را مع رفقا گرفته در حضور آمد و شاهزاده را دست بسته و زنجیر در پا انداخته بر دستور چنگیز خانی از طرف چپ حاضر آورد و حسن بیگ
بدخشے را دست راست و عبد الرحیم را دست چپ استاده نمود و حکم شد که خسرو خسران زده را مسلسل محبوس دارند و حسن بیگ بدخشی را در پوست
گاو و عبد الرحیم را در پوست خر کشیده و از گون بر دراز گوش نشانیده تشهیر نمایند چنانچه کاربرداران همچنان بعمل آوردند پوست
گاو زود خشک شد حسن بیگ بدخشی زیاده از چهار پهر زنده نماند و عبد الرحیم را که در پوست خر کشیده بودند از اشتداد حرارت که بر پوست نے بود
خیار و تربز و امثال ذلک انچه مے یافت مے خورد و روز و شب زنده ماند روز دیگر بالتماس باریابان حضور حکم شد که از پوست
برآرند چون برآوردند کرم بسیار در پوست افتاده بود اما بهر صورت جان بر دست الحکم از باغ کامران میرزا تا دروازه دولتخانه دو الاجمع را
که با شاهزاده رفاقت کرده بودند دو رویه بر دار کشیدند و شاهزاده را بر فیل سوار کرده از میان دارها گذرانیدند و بجاے موعود
رسیده در زندان تادیب محبوس شد بعد چند سال که پادشاه را با چندر روپ سنیاسے ملاقات گردید او در باب تخلیص شاهزاده سفارش

نمود چند گاه اگرچه باریاب مجرا شد اما خلاصی از بند ان نیافت بعد از ان هنگامیکه پادشاه بزم جشن نوروزی آراست بالتماس سلطان پرویز برادر خرد خود خلاصی یافته بود باز محبوس گردید آخر بهنگامیکه پادشاهزاده خرم مخاطب بشاهجهان بمهم دکن رخصت یافت شاهزاده خسرو را مسلسل حواله او کردند چنانچه در سال پانزدهم جلوس همان طرف در زندان خانه جان داد و بر زبانها افتاد که شاهجهان او را آنجا تنگ کرده کشتند بهر حال القصه شیخ فرید بخاری بخشی که در آن درگاه بر سلطان خسرو فتح یافته بود بجلدوی این خدمت بخطاب مرتضی خانی سرفراز گشت و بموجب التماس شیخ مذکور در پرگنه پرپال بمکانیکه شیخ مسطور ظفر یافت شهری آباد و سرای وسیع تعمیر شده بفتح آباد موسوم گردید و آن پرگنه بجاگیر مرتضی خان مرحمت گشت ❊

توجه موکب والا بسیر کابل و سوانح آنجا

در آغاز سال دوم پادشاه از لاهور متوجه سیر و شکار کابل شد بعد قطع منازل چون علی مسجد مخیم خیام عالی گردید منکوحه بنظر جهانگیر درآمد که بکلانی خر جنگ بود و گاوی ماده که بدرازی دو دره باشد گرفته می‌فشارد تا آنکه بار جان داد و پادشاه تماشای آن نمود از آنجا منزل بمنزل طی مسافت نموده بدار الملک کابل نزول فرموده و از سیر اماکن آنجا حظ وافر برداشت بموجب حکم والا متصل باغ شهرآرا که احداث کردهٔ بابر پادشاه بود باغی دلکشا مسمی بباغ جهان آرا آراست و نهری را که از گذرگاه می‌آمد از وسط خیابان آن باغ جای ساخت و هم در آن باغ مذکور بشاهالالان مشهور در زمان بودن کابل بعرض رسید که درمیان ضحاک و بامیان که جانب بلخ بر سرحد کابل کوهی واقع شده و در آن شعبی است مشهور بخواجه سرا تابوت و مدت چهار صد سال از تاریخ فوت او خبر میدهند هنوز اعضایش از هم نریخته و اکثر مردم رفته زیارت می‌کنند برگردنش زخمیست که چون پنبه را از بالای آن برمیگیرند خون جاری می‌شود و تا جهان پنبه بالای زخم نهند خون از جریان باز نمی‌ایستد برای تحقیق این مقدمه معتمد خان محرر اقبال نامهٔ جهانگیری متعین گشت و برای همراهیش رخصت یافت که زخم او را بچشم خود دیده بحضور آید و حقیقت را بعرض رساند معتمد خان بآن سرزمین رفته و براهبری مردم آن حدود راهی یافته بکوهی که متصل بامیان واقعست رفت و در سی نمود از گشت مقدار دو نیم درعه از زمین بلندیکی را بر فراز آن بر آورده بوسیله دستگیری او بالا برآمده با چند کس دیگر درون آن رفت ایوانی دید ده درعه طول و یک درعه عرض و درون ایوان خانه مرابعی چار درعه در چار درعه بود و در آن تابوتی چون مشعل روشن کرده تخته از بالای تابوت برگرفتند همگنان میت را دیدند که بآئین اهل اسلام رو بقبله خوابیده و دست چپ بر سر عورت دراز کرده مقدار نیم گز کرباس بالای سر مانده از اعضایش آنچه بر زمین پیوسته پوسیده و از هم ریخته است و بقیه درست و چشم برهم زده و دو دندان یکی از بالا و یکی از پایان در لبها نمایان و گوش که بر زمین پیوسته بالکلی از گردن خاک خورده و ناخنهای دست و پا درست داشت لیکن زخم معلوم نگشت و از کهن سالان آنجا یار چنان بظهور پیوست که در جنگ چنگیز خان و سلطان جلال الدین در سنه شش صد و دو هجری آن مرد شهید شد و از همان مدت درین جا همین طور افتاده معتمد خان بعد تحقیق این مقدمه در حضور رسیده حقیقت را بعرض رسانید پادشاه بعد از اتمام شکار آن دیار و سیر گلگشت آن گلزار معاودت بهندوستان نمود ❊

ذکر در بیان درآمدن نورجهان بیگم زوجه شیر افکن خان بحرم سرای شاهی

شیر افکن خان علی قلی نام داشت در قوم استجلو و سفرچی اسمعیل میرزا خلف شاه طهماسپ صفوی پادشاه ایران بود بعد از انکه اسمعیل میرزا برحمت حق پیوست علی قلی مذکور از راه قندهار در زمان سلطنت اکبر پادشاه بهندوستان آمد هنگام رسیدن بملتان اول با خانخانان عبد الرحیم که متوجه مهم ٹھٹه بود ملاقات نمود و خانخانان حقیقت او را بحضور پادشاه عرضداشت نموده غائبانه در سلک بندهای پادشاهی منسلک گردانید و رفیق خود داشت او در ان مهم ترددات نمایان بظهور آورد و بعد فتح ٹھٹه که در جنو

اکبر پادشاه رسید بموجب التماس خانخانان بمنصب شایان سرفراز گردید و بعد از آن وقت بشیر افگن خان مخاطب گشته در صوبهٔ بنگاله جاگیر
یافت و در همان ایام نورجهان بیگم در عقد ازدواج او در آمده با او بود چون طبعش بنور دلبود و جهانگیر در عهد جوانی نورجهان بیگم را در حرم سرای
اکبر که بتقریبی با مادر خود رفته بود دیده با او تعشق داشت بعد جلوس بتخت سلطنت و اطمینان از امور ضروریه قطب الدین کوکلتاش خان
را که نواسهٔ شیخ سلیم چشتی بود بصوبه داری بنگاله مقرر نموده مخفی گفت که نورجهان بیگم را از شیر افگن خان طلاق بدهاند اگر طلاق ندهد او را
بهر حیله از هم بگذرانند و نورجهان را بحضور بفرستد قطب الدین خان در بنگاله رسیده بعد چندگاه روانه بردوان گردید شیر افگن خان
که در آن حدود جاگیر داشت باستقبال شتافت و بعد ملاقات قطب الدین خان کوکلتاش از خوف جرأت و غیرت او اول بایما
مطلب خود گفت چون شیر افگن خان نفهمید تصریح نمود شیر افگن خان چون فهمید که کار از آن گذشته که تدارک توان نمود ناچار از فرط
غیرت و شجاعت جان بازی خود و کشتن نورجهان بیگم مصمم نموده اول قطب الدین خان را بضرب تیغ دو نیم نمود مردم قطب الدین
خان بر او هجوم آوردند او داد غیرت و دلاوری داده چند کس را کشته و خود مجروح گشته برآمد و راه خانه گرفت تا نورجهان را تیر بگذراند
نورجهان از فراست فهمیده در بروی او بست تا آنکه مردم قطب الدین خان رسیده کار او تمام نمودند نورجهان صبیهٔ غیاث بیگ
مخاطب باعتماد الدوله است و او پسر خواجه محمد شریف طهرانیست خواجه در مبادی حال دیوان محمد خان تکلو حاکم هرات بود که در وقت رفتن
همایون پادشاه از صدمهٔ شیر شاه بعراق بموجب امر شاه طهماسب خدمات شایسته بتقدیم رسانیده و فرمان شاه طهماسپ در باب ضیافت
و مهمانداری که در اکبرنامه داخل است بنام همین محمد خان است بعد فوت محمد خان مذکور خواجه محمد شریف بخدمت شاه طهماسپ رسیده
بوزارت سرفرازی یافت چون فوت شد غیاث بیگ و محمد طاهر بیگ هر دو پسر او بهندوستان آمدند غیاث بیگ دو
پسر و یک دختر همراه داشت بعد رسیدن در قندهار دختر دیگر که عبارت از نورجهان بیگم است تولد شد و از انجا روانه شده در
فتح پور سیکری بملازمت اکبر پادشاه نمود و بمقتضای استعداد نویسندگی و خوشنویسی و شاعری و اندک فرصتی دیوان بیوتات گردید
چون جامع هرگونه علوم بود روز بروز مرتبه اش می افزود در همین ایام نورجهان را با شیر افگن خان وصلت نمود القصه عمله
حضور که در بنگاله بود حسب الامر جهانگیر نورجهان را روانهٔ دار السلطنه نمودند و جهانگیر چون اکثر لا یعقل و غرق نشهٔ شراب می ماند
با وجود آنهمه تعشق از معشوق خود غافل و بیخبر بود تا آنکه او در خدمت مع دختر خود بخدمت زوجهٔ اکبر که جهانگیر را پرورده بود شتافت
و جهانگیر در انجا دیده شناخت و نرد عشق با او از سر باخت و در سال ششم از جلوس داخل حرم سرای پادشاهی شد نخستین نور محل
خطاب یافت بعد از آن بنورجهان بیگم مخاطب گشت و آخر کار بجائی رسید که پادشاه دل از دست داده در پی او از خود رفت و زمام
مهام سلطنت بکف او گذاشت ابیات ز جام محبت چنان مست شد * که سر رشتهٔ کارش از دست شد * فرو بست چشم
خرد دست عشق * خرد را چه کار است با مست عشق * دلش بود مشغول محبوب و بس * نه فکر جهان و نه پروای کس * بجان
بود در بند پیمان او * بحکمی ز نقش جز لفظ فرمان او * نورجهان بیگم در زنها امتیاز و در اکثر صفات بی شریک و انباز بود و از فرط شعور
بر مردان از خرد در تفوق داشت طبعش موزون و بعضی از اشعار او زبان زد روزگار رفته رفته کار بجائی رسید که از پادشاه
جز نامی نماند و پادشاه اکثر می گفت که سلطنت بنورجهان بیگم ارزانی باد و مرا صراحی شراب و اندک قوتی کافیست دیگر هیچ نمی باید نورجهان
بیگم در جهروکه می نشست و امرا حاضر گشته کورنش و مراتب بندگی بجا می آوردند و بنام امرای متعینهٔ ممالک محروسه فرامین که نوشته میشد
توقیع طغرای آن چنین مرقوم میگشت حکم علیهٔ عالیه مهد علیا نورجهان پادشاه و سجع مهرش این بود بیت نورجهان گشت بحکم اله
همدم و همراز جهانگیر شاه * اگرچه خطبه بنام بیگم نبود اما سکه بنام او میزدند و نقوش سکه این بود بیت بحکم شاه جهانگیر یافت

صد زیور بنام نورجهان پادشاه بیگم زر به پدرش خطاب اعتماد الدوله بمنصب والای وکالت کل سرفرازی دهشت و ابوالحسن برادر کلان
بیگم بخطاب اعتقاد خانی بمباهی و بخدمت میر سامانی امور بود و بعد چندگاه بخطاب آصف خانی ممتاز گردید و جمیع خویشان و منتسبان او بمناصب
بلند و مراتب ارجمند اختصاص یافتند بلکه غلامان و خواجه سرایان او بخطاب خانی و ترخانی مخاطب گشته بین الامثال والاقران سر خواجگی افراختند

ذکر در بیان باز آمدن خان عالم از ایلچی گری ایران

در سال دهم جلوس پادشاه خان عالم از ایران معاودت نموده بادراک دولت حضور سرفراز گردید و زینل بیگ ایلچی فرستاده شاه عباس با او نیز از
ایران برفاقت خان عالم در حضور رسیده سرفراز گشت چون معلوم پادشاه شد که شاه ایران با خان عالم التفات بسیار کرده گاهی بخان عالم
خطاب می فرمود و از مصاحبت او خوشنود بود تا آنکه گاهی بخانه او نیز تشریف برده دل می بخشید و بعد رخصت انصراف که خان عالم
متصل شهر منزل نموده شاه عباس در آنجا آمده مراسم وداع بجا آورده و گویند از ابتدای یونا تا هیچ ایلچی هند مراسم سفارت باین خوبی بجا نیاورده
بدین جهت جهانگیر پادشاه و نورجهان بیگم خان عالم را بعزاوان عنایت و الطاف سرفرازی بخشیده و باضافه منصب دیگر رعایات شایسته خوشنود گردانیدند

ذکر نهضت موکب جهانگیر به سیر و شکار احمدآباد گجرات

در سال دوازدهم جلوس پادشاه بسیر احمدآباد گجرات برآمده بعد قطع مسافت در بلده مذکوره نزول فرمود اگرچه آب و هوای آن ملک
بمزاج ناگوار آمد و از سیر آن ولایت مکدر گشت اما تفرج دریای شور که سه کروهی احمدآباد واقعست باعث رفع این همه کدورت
و انبساط خاطر او گشت خیر النسا بیگم بنت خانخانان التماس کرد که باغ خانخانان متصل گجرات واقع است آرزوی این ضعیفه آنکه در آن
باغ ضیافت پادشاه نموده سرفرازی حاصل نمایم ملتمس او باجابت مقرون گشت چون موسم خزان بود تمام برگ درختان ریخته و اشجار
از سر تا پا برهنه بود مثنوی هر شجر باغ ز سرتا به پا * مانده ز بی برگی خود برهنه پا * ریختگی کرده درختان ز سر * گشته زمین پر زر در جای
زر - آن عفت سرشت در آراستن باغ چنان جد موفور نمود که کارگران هوشیار و هنروران بدیع کار هر درختی را که در آن باغ بود برگ و
گل آن را از کاغذ نگارنگ و میوه آن از موم بهمان لون و شکل و اندام پخته و خام و نیم خام آراستند و تمام میوه از نارنج و لیمو و سیب
و انار و شفتالو و غیر ذلک بر اشجار درست ساختند و همچنان انواع شقایق و ریاحین و اقسام گلهای رنگین با برگ و شاخ از کاغذ و پارچهای
رنگین درست نمودند که در عین خزان بهار بروی کار آمده و گلهای نگاری بر روی شگوفه بهاری می خندید و دست هوس از شاخ
ثمار و از بار می چید حتی که بر پادشاه هم در بادی النظر مشتبه گشته خواست که گلی برچیند بعد از آن متنبه شده و حسن سلیقه آن ضعیفه
و کارگران جادو فن آفرین و تحسین نموده و از آنجا معاودت بدار الخلافه کرد *

ذکر ولادت شاهزاده محمد اورنگ زیب ولد شاهزاده خرم مشهور به شاهجهان

پیش ازین در حرم سرای شاهزاده وارث عفت قباب ممتاز محل بنت آصف خان نوزدهم صفر سال دهم جلوس سلطان دارا شکوه و چهارم
جمادی الاولی سال یازدهم سلطان شجاع متولد شده بود هنگام مراجعت پادشاه از گجرات در مقام حوالی موضع دهود شب یکشنبه دوازدهم
آبان ماه الهی مطابق یازدهم شهر ذی القعده سال سیزدهم جلوس میمنت مانوس موافق سنه یکهزار و بیست و هفت هجری محمد اورنگ زیب
ولادت یافت آفتاب عالمتاب تاریخ تولد اوست *

ذکر در بیان مقرر شدن مناره و چاه و درختان در شاهراه و عمارات جهانگیر آباد در لاهور

بسال چهاردهم جلوس حکم شد که از اکبرآباد تا لاهور در شاهراه بمسافت هر کروهی مناره بلند و در دو کروهی چاهی پخته که تشنگان از آن
سیراب شوند تیار نمایند و در دو رویه رسته درختان سایه گستر باردار برنشانند تا رهروان در سایه آن بیاسایند و اثمار آن بکام خواهش

رسانند اگرچہ نشاندن درختان در شاہراہ اختراع شیرشاہ افغانست اما در عہد جہانگیر پادشاہ نیز تجدید یافت فرمان پذیران قدرے از ان
بعمل آوردند پادشاہ در ایام شاہزادگے در پنجاب شیخپور نام دہے متصل ساسوبلے بنام خود آباد کردہ بود وجہ تسمیہ شیخوپور آنکہ
جہانگیر از طفلی بمناسبت اسم شیخ سلیم چشتی کہ گویند بدعای او پیدا شدہ سلطان شیخو میگفتند و مختصر عمارتی ہم در آنجا اساس نہادہ حوالی آنرا شکارگاہ
مقرر کردہ بود در زمان سلطنت خود آنرا پرگنہ علیحدہ کردہ بجہانگیرآباد موسوم نمودہ از پرگنہ ہائے جوار دہات برآوردہ در ان پرگنہ
داخل نمودہ و بجہانگیر سکندرہ مقر اول مرحمت گشت و او بموجب حکم پادشاہ عمارات عظیم الشان و تالاب کلان و منارۂ بلند نشان اساس
نہاد و بعد از سکندرہ بجہانگیر ارادت خان مقرر شد و سربراہے عمارات بعہدۂ او قرار یافت و بہمہ جہت یک لک و پنجاہ ہزار روپیہ صرف
گردید و ہمدران سال دولت خانہ دار السلطنہ لاہور مشتمل بر اقسام نشیمن دلکشا و انواع اماکن فرح افزا بکمال متانت آراستگی
گزید و ہشت لک روپیہ خرچ گردید ❊

ذکر در بیان احوال تنباکو و منع دود کشیدن آن

اگرچہ آغاز برآمدن تنباکو از جزائر فرنگست و اطبا بتجویز و تشخیص احوال او نمودہ دود کشی آن بطور معہود برای بعضے امراض مناسب
شمردند رفتہ رفتہ مرغوب جمیع طبائع گشت اما از فرنگ کمترے آوردند بعد چندے روز تخم آنرا آوردند و در ممالک ہندکشا و رزان بصحرا
کاشتہ منتفع شدند و معاملات آن بر اجناس دیگر تفوق جست خصوص در عہد جہانگیر پادشاہ زیادہ تر رواج یافت و بکشیدن دود
آن ہمہ کس آرزومند گشت حتے بر تمامے ماکولات و مشروبات تقدم یافتہ گزین ما حضر مہمانان و بہترین تحفۂ اخلاص مندان گشت و بحد
اعتیاد آن بمرتبہ میرسد کہ طالبش ترک اکل تواند کرد اما تجنب از تنباکو بسے دشوار ہر چند تلخیش بیشتر در مذاق طالبان گوارا تر و تر خوش
گرانتر بیت بسیار کسیکہ خواہش از دل و جان ❊ کمیاب کسے بود کہ او را کم خواست ❊ نفع و ضررش از شدت اشتہار محتاج باظہار
نیست بالجملہ چون رواج بسیار یافت جہانگیر با متناع آن کوشید و بناظمان ممالک مناشیر مطاعہ در بارۂ دفع و منع بیع و شرائیش بصدور پیوست
و بنا بر مزید تاکید و پاس حکم خود اکثری را کہ باوجود صدور حکم جرأت بکشیدن آن نمودند در شہر لاہور تشہیر نمود بلکہ بعضے را لبہا برید اما السکہ
مردم معتاد و راغب بآن بودہ اند سودے ندید و کسے اجتناب نورزید ❊

ذکر در بیان بعضے از بدائع سوانح

بعرض جہانگیر پادشاہ رسید کہ در اکبرآباد عورتے سہ دختر یکبار کہ ندرت بر توامان دارد و قبل ازین زائیدہ بود و اکنون باز یک پسر
و دو دختر بیک دفعہ آوردہ و ہمہ در قید حیات ہستند و نیز معروض گشت کہ عورت زرگرے اول مرتبہ حاملہ گردید بعد دوازدہ ماہ
زائید و از حمل دوم پس از ہجدہ ماہ و مرتبہ سوم بعد از دو سال فرزند آورد و درین ندرت کاروبار خانہ چنانچہ رسم مردم نامراد ہست می کرد و ہیچ وجہ
برو دشوار و مشکل نبود لولیتے دختر با قبای سے بنظر پادشاہ درآمد با ریشش و بروت انبوہ ظاہرش بر دان مشتبہ و ریشش از یک وجب
زیادہ و در میان سینہ ہم موہا انبوہ اما پستان نداشت بزنے حکم شد کہ او را در گوشہ بردہ کشف ستر نمودہ حقیقت را بعرض رساند کہ مبادا
خنثے باشد انکشاف یافت کہ محض عورت است و نیز درہمین ایام قلندرے شیرے قوی ہیکل پروردہ و او را با خود آشنا ساختہ
بلعل خان موسوم کردہ بود بنظر جہانگیر پادشاہ گذرانید پادشاہ فرمود کہ با او بجنگد خلق کثیر برای تماشا ہجوم آورد و جمعے از جوگیان نیز محو
تماشا بودند شیر دویدہ با یک جوگے کہ برہنہ بود بطریق ملاعبت نہ بطرز غضب چنانچہ با مادہ خود جفت مے شود بحرکت درآمد و بعد
انزال گذاشت حکم شد کہ آن شیر را قلادہ و زنجیر وا کردہ زیر جہروکہ بگذرانند ہمچنین قریب پانزدہ شیر نر و مادہ زیر جہروکہ گذاشتند و شیران
ہیچکس را آزارے نرسانیدند و از ان شیران بچہا بوجود آمد و نیز چندے یوزہا باغ جہروکہ گذاشتہ بودند از انہا نیز توالد و تناسل میشد

بعرض رسید که حکیم علی بخانه خود حوضے احداث نموده و در یکے از کنجهای آن زیر آب خانهٔ ساخته بغایت روشن و دران خانه رخت چند و کتابها گذاشته و تدبیرے بکار برده که هوا آب را نمی گذارد که درانجا داخل شود هر کس میخواهد که تماشاے آن خانه برود برهنه شده لنگ بسته درآب فرو میرود و درانخانه رفته لنگ تر گذاشته رخت خشک که درانجا گذاشته اند میپوشد و درانخانه جای دوازده کس هست که باهم نشسته صحبت میدارند جهانگیر بتماشای آن خانه تشریف برده بروشنی گذارش یافت دران خانه رفت و نوعیکه شنیده بود دیده محظوظ شد و حکیم علی بمنصب دو هزاری سرفرازی یافت نوبتے در دهی از دهات جالندهر متعلقه پنجاب برق بر زمین افتاد و دوازده درعه در طول و عرض نوعے سوخته شد که نشانی از رستنی و سبزه نماند محمد سعید حاکم جالندهر بر سر آن زمین رفته حکم بکندن آنجا نمود هر چند مے کندند اثر حرارت بیشتر ظاهر مے شد بعد کندن پنج شش درعه زمین پارچه مانند آهن تفته برآمد بحدے گرم بود که گویا همین زمان از کره آتش بر آمده هرگاه باد هوا رسید سرد گردید آنرا بجنسه بحضور پادشاه ارسال داشت چون از نظر گذشت حواله داؤد آهنگر گردید او سه حصه ازان و یک حصه از آهن دیگر آمیخته دو شمشیر و یک خنجر و یک کارد درست ساخته گذرانید پسند افتاد والعلم عند الله تعالے که آهنگر ازان قطعه آهن تمام آمیزش آهن دیگر این چیزها ساخت یا برای رضاجوئی پادشاه از آهن دیگر ساخته پادشاه را خوشنود گردانید والا آنچه معلوم است آن قطعه آهن نیست که چنین چیزها ازو آراسته شود نوبتے پادشاه در قصبه متهرا برای دیدن درویشے خدا اندیش که بعضی مردم او را از باریافتگان درگاه الوهیت میدانستند و خوارق عادات ازو بیان مے کردند و بعضے اعمال او را از سحر و جادو نسبت میدادند متوجه شد چون وقت نماز شام بود بعد ازان که درویش از نماز فارغ شد پنج درویش دیگر همراه آن درویش که او مرشد آنها بود و ایستاده دست مناجات بجناب قاضی الحاجات برداشتند ناگهان از هوا بارش بطریق زر پاشیدن قصد اشرفی طلا مرتبه بمرتبه بارید درویش نصف اشرفیها بپادشاه داده گفت که در خزانه بگذارید گاهی کمی نخواهد شد و نصف بحواشی خود قسمت کرد پادشاه متعجب شده رخصت گشت در راه بخاطر گذرانید حیف که با درویش دست بوسی نکردم همدرین اثنا خادم آن درویش آمده گفت که دست بوسی شما بدرویش رسید این معنی موجب مزید تعجب گردید و گفت که این قسم امور آیا کرامت است یا ساحرے یا از عوالم جن و پرے و یا استکشاف راز سرشت بظهور میرسد که از صفائی باطن و حسن اخلاص اعمال او دست

نظم کاسے از خاک گیرد زر شود ٭ ناقصے را سیم خاکستر شود ٭ سنگ گر خارا و گر مرمر بود ٭ چون بصاحب دل رسد گوهر بود ٭

ذکر در بیان رسیدن بازیگران بنگاله بحضور و تماشای انواع بازیهای حیرت افزا

بازیگران اول تخم اقسام اشجار مثمره بر زمین ریخته صد بار گردان گردیدند و افسونها خواندند بلیلها را دیدند جا شروع بدمیدن درختان گردیده در طرفة العین درخت توت و سیب و نارجیل و انبه و اناناس و انجیر و خرما و منحک و غیرهم که درین بلاد وجود ندارد نمودار گشت و آهسته آهسته بلند شده بحد کمال رسید و برگها برآورده گل کرده و بار بسته پخته گردید بازیگران التماس نمودند که اگر حکم شود میوهٔ این درختان چیده بخورانیم حکم شد که بکنند بر گرد درختان گردیدند و افسونها خوانده انبه و سیب و توت و اناناس و انجیر و غیر ذالک چیده در حضور آوردند حاضران انجمن بموجب حکم خوردند و لذتها یافتند بعد آن مرغے چند بکمال زیبائی خوش رنگ نغمه سنج درمیان آن درختان ظاهر گردید و آن همه مرغان بر آن اشجار نواسنج و نغمه سرا بودند بعد از ساعتی دران بستان بے بود خزان روی نمود و برگها زرد و خشک گردیده در زمین فرو رفت و از نظر ها غائب گشت دیگر دران شب که نهایت سیاه و تاریک بود یکے از بازیگران برهنه شد و غیر از ستر عورت چیزے با خود نداشت چرخے چند زد بعد آن چادر گرفت و آئینه حلبی درمیان چادر آورد بشعاع آن بنگ روز روشن گشت و آنقدر نور و ضو بهم رسید که از دو بروزه بلاد هر کس آمده ظاهر کرد که دران شب عجبی نمود و از آسمان نیان نورے ظاهر گشت که هرگز بدان روشنی روز ندیده ایم

دیگر هفت نفر باهم ایستاده شروع بگویائی و خواندگی بنوعی نمودند که متمایز نمی شد که یکی میخواند یا هر هفت کس دیگر قریب بصد تیر سر میدادند
معلق در هوا نگاه داشته می گفتند که هرگاه امر شود یکی از تیرها را آتش دهیم و حسب الامر شمع در دست گرفته تیر هوائی را که بر سر
آنها قریب بصد گز بلکه افزون بود آتش میزدند و هر قدر تیر را حکم میشد در همان قدر آتش می گرفت دیگر پنجاه تیر یکانداز و کمانی حاضر ساختند
یکی از ایشان کمان را بدست گرفت و تیر انداخت در هوا بلند رفته بهمانجا ایستاد تیر دیگر سر داد با تیر اول بند شد همچنین چهل و نه تیر
باهم بند کردند تیر آخرین از شست رها شد دیگر تیرها را از هم جدا ساخت دیگر بیست من گوشت و برنج و مصالح در دیگ انداخته آب نیز در آن کردند و هلا آتش در
زیر اجاغ نبود دیگ سنگ خود بخود در جوش آمد و بعد از ساعتی سر دیگ را وا کردند قریب بصد لنگری طعام بر آوردند و بخورش مردم دادند دیگر
فواره بر زمین خشک نصب کرده سایر بر دور آن گشتند فواره یکبار بجوش آمد و قریب بده درعه بلند شد و هر لحظه برنگی دیگر آب از فواره می جوشید و گل افشان
نیز میشد و آب فواره که بر زمین می ریخت زمین تر نمیشد قریب یکساعت بنحوی فواره در جوش بود چون فواره بر داشتند اثر آب هیچ جا پیدا نبود و باز
فواره بر زمین نصب کردند درین مرتبه از یک سر فواره آب میریخت و از سر دیگرش شرار افشان میشد قریب دو گهری تماشا کردند دیگر یکنفر نمایان ایستاده شد و نفر دیگر بالای
آن بر کتف او ایستاده همین قسم شصت نفر بالای هم ایستادند یکی آمده پای شخص اولین را مع دیگران برداشته چسپیده و نفر اولین قوت
کرده خود را از دست او رهانید و پنجاه و نه نفر را بهم پیوسته در میان گردید دیگر آدمی آوردند و یک یک عضای آن را جدا کرده بر زمین انداختند
اعضای او افتاده بود یا چادر بر کشیده یکی از بازیگران اندرون چادر رفته بعد از ساعتی بر آمد چون پارچه را برداشتند آن شخص
صحیح و سالم اعضا برخاست گویا هرگز زخم بر بدن نبود دیگر کلاوهٔ ریسمان آورده سر ریسمان گرفته کلاوه را در هوا بلند انگندند کلاوه از نظر ناپدید
گشت و تاری بنظر می آمد یک نفر از آنها یراق بسته حاضر آمد و گفت دشمنان من آمده در هوا ایستاده و سر ریسمانی که اینطرف نمایان
بود گرفته براه ریسمان بر آسمان عروج کرد چندانکه از نظر تماشائیان غائب گشت بعد ساعتی از تار ریسمان قطرهای خون چکید و بعده
بدفعات تمام اعضای بدن و سر او و یراق بر زمین افتاد در آن حال زنش از پرده بیرون آمده اعضای شوهر را جدا جدا دیده
نوحه و گریه کنان اجازت ستی شدن یعنی سوختن با لاش شوهر مرده خود گرفت و آتش افروخته با اعضای شوهر خاکستر گردید ساعتی نگذشته بود
که آن شخص بهمان طرز با یراق از بالای آسمان براه تار ریسمان فرود آمده کورنش بجا آورد و گفت باقبال پادشاه بر دشمنان ظفر یافته
آمده ام و اعضا که فرو ریخته از دشمن بود چون حقیقت زوجه خود اطلاع یافت ناله و فریاد بنیاد نهاد و بیاران گفت زن مرا پیدا کنید والا
خود را در آتش انداخته سوخته خاکستر می شوم و برای سوختن مستعد گردید درین اثنا زن او حاضر آمده گفت ای شوهر خود را مکش که
من زنده ام دیگر کیسه آورده افشاندند هیچ چیز در آن نبود بعد آن دست درون کرده دو خروس بر آوردند خوش رنگ و کلان و هر دو
خروس را بجنگ در آوردند هرگاه این خروسها بال بهم می زدند از بال آنها شور افشان می شد و یک ساعت بنحوی باهم جنگ
بودند چون پرده بر روی خروس کشیده و برداشتند کبک رنگین نمودار شده بنیاد خوشخوانی و قهقهه بنوعی نمود که گویا در دامن کوهستانند
باز پرده در میان گذاشته چون برداشتند دو مار سیاه کفچه دار بودند پشت آنها قرمزی دهنها باز و کفچه سر از زمین برداشته
بهم گره پیچیدند و مست شده افتادند بعده غائب شدند دیگر بر زمین حوضی کندند و گفتند که سقایان از آب پر سازند چون پر گشت
پرده بر روی آن کشیده برداشتند آب بمرتبه یخ بسته بود که فیلان بر آن گذشتند و هرگز شکسته نشد دیگر دو خیمه و برو سیم نوا ملک
یک تیر انداز ایستاده کردند اولا دامن خیمه بر چیدند و گفتند ببینید که در خیمه چیزی نیست و خیمه خالیست بعد از آن یکی در خیمه رفت و در دیگر
داخل خیمه دیگر شد و گفتند که از جانوران چرنده و پرنده هر چه بفرمایند ازین خیمه بیرون آورده بجنگ آریم حکم شد که شتر مرغ را بر آرند
فی الفور از آن خیمه یا دو شتر مرغ بیرون آمدند و با یکدیگر جنگ کردند مجملا ازین هر دو خیمه هر جانوری را که نام می بردند بازیگران حاضر میساختند

و دیگر شاهزادها و امرا انعامها نمودند بجمعه قریب دو لک روپیه آبنار رسید این احوال را جهانگیر خود هم در کتاب جهانگیرنامه که بقلم و انشای خود نگاشته مفصل مرقوم ساخته فقیر از کتابیکه استنساخ نموده درینجا چنین نوشته اند اگرچه معقول نیست والعهدة علی الراوی ؁

ذکر در بیان تسخیر کانگره که مقدمهٔ فتح کوهستان پنجاب است

در اوائل سال سیزدهم جلوس شیخ فرید مرتضے خان میر بخشی با لشکر گران برای تسخیر قلعه کانگره متعین شد و راجه سورجمل پسر راجه باسو که بعد فوت پدرش بمنصب دو هزاری سرفراز گشته بود همراه میر بخشی تعینات گردید راجه سورجمل بمقام ناسازی و فتنه پردازی در آمده با شیخ طریق مخالفت و منازعت پیمود و شیخ صورت حال او را بدرگاه نگاشت و راجه بخدمت شاهزاده خرم ملتجی گشته سوء مزاجی شیخ نسبت بحال خود معروض داشت مقارن اینحال مرتضے خان بقضای الٰهی فوت نمود و راجه سورجمل بحضور طلب شد و همراه شاهزاده بمهم دکن رخصت یافت و مهم کانگره موقوف ماند بعد ازان که ممالک دکن مفتوح گشت و شاهزاده ازان طرف معاودت فرمود راجه سورجمل بوسائل امرا بخدمت شاهزاده متعهد تسخیر قلعهٔ کانگره گردید و شاهزاده از پادشاه اذن گرفته لشکر گران بسرکردگی راجه سورجمل متعین فرمود و محمد تقی بخشی سرکار خود را نیز همراه او کرد و بعد رسیدن در کوهستان راجه را با محمد تقی نیز صحبت درنگرفت چون این معنی بسمع شاهزاده رسید محمد تقی بخشی را طلب داشته عوض آن راجه بکرماجیت برهمن را که یکی از عمدهای سرکار شاهزاده و دلاور بیهمتا بود با مردم دیگر متعین فرمود از طلبیدن محمد تقی و متعین شدن راجه بکرماجیت راجه سورجمل فرصت را غنیمت دانسته بطریقت بغی ورزید و با لشکر شاهزاده جنگ کرده سید صفی بارهه را که از عمدها بود مع چندی از برادرانش بکشت و دست تعدی دراز کرده پرگنهای دامن کوه و محالات خالصه شریفه که در پرگنه پتیاله و کلانور است غارت کرد درین اثنا چون راجه بکرماجیت نزدیک رسید راجه سورجمل تاب نیاورده متحصن گشت و باندک زد و خورد قلعه نیز مفتوح شد راجه سورجمل راه فرار گرفته خود را در شعاب جبال و گریوهای دشوارگذار کشید جگت سنگه برادر خرد راجه سورجمل بمنصب چهارصدی تعینات بنگاله بود چون راجه سورجمل مصدر چنین حرکت گردید مطابق تجویز راجه بکرماجیت شاهزاده در خدمت پادشاه التماس کرده جگت سنگه را از بنگاله طلبداشت و بعد از آمدن او را بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار و خطاب راجگی سرفراز فرموده بکمک مورد تفقد رخصت نمود و بموجب حکم پادشاه در متهرا که مسکن راجه سورجمل است شهری موسوم بنورپور بنام نورجهان بیگم آباد گشت و راجه جگت سنگه بمهم و تسخیر کانگره بمرافقت راجه بکرماجیت متعین شد کانگره قلعه ایست قدیم بر سمت شمالی لاهور در میان کوهستان بیست و سه برج و هفت دروازه دارد درون آن یک کروه و پانزده طناب طول است و دو کروه و دو طناب ارتفاع و یکصد و چهار درعه عرض و دو حوض یعنی تالاب کلان درون اوست تاریخ اساس آن قلعه هیچکس نمیداند و در هیچ نسخه هم نوشته اند و هیچ یکی از فرمانروایان دهلی تا عهد اکبر پادشاه باوصف یورشهای متواتر مفتوح نکرده القصه راجه بکرماجیت محاصره نموده راه رسد غله و جمیع مایحتاج مسدود ساخت و مشیت ایزدی بتسخیرش رفته بود و ذخایر قلعه بآخر رسیده و اندکی که مانده بود دران کرم افتاده از کار رفت قلعه نشینان چهار ماه علف های خشک جوشانیده خوردند چون نهایت عسرت روی نمود و کار بهلاکت کشید ناچار راجه تلوک چند اظهار ان خواسته مقالید قلعه پیش راجه بکرماجیت فرستاد و بوساطت راجه جگت سنگه بعد اخذ عهد و پیمان آمده ملازمت کرد و قلعه در محرم سنه یکهزار و سی و یک هجری روز یکشنبه در عهد سلطنت جهانگیر مفتوح گشت و راجه بکرماجیت مورد اقسام عنایات پادشاهی گردید ؁

ذکر در بیان نهضت موکب والا بعد سیر کانگره بکشمیر دلپذیر

جهانگیر پادشاه از دار الخلافه اکبرآباد رخصت نمود و چون متصل موضع تلواره رسید اعتماد الدوله برحمت حق پیوست و قریب بموضع
مذکور بر لب دریاے بیاه مدفون گردید و عمارت عالے بر سر مزارش تعمیر یافت و محال جاگیر و اسباب امارت و تمامے نقد و جنس
آن مغفور بدختر او نورجهان بیگم مرحمت گشت و پادشاه از انجا متوجه پیشتر شد چون راه کساره و کریوهاے دشوار گذار بود اردوی
بزرگ را در نواحے سیبه گذاشته با جمعے از مخصوصان و اهل خدمات متوجه سرکار کانگره گشت و از سیبه بچهار منزل
بساحل دریاے گنگا مضرب خیام والا گشت راجه چینه که بیست و پنج کروهے کانگره واقعست در کوهستان عمده ترین زمینداران
است و گاهے بفرمان رواے دهلی رو ببت نیاورده برادر خود را با پیشکش لائق حضور پادشاه فرستاد بالجمله پادشاه
بر فراز قلعه کانگره تشریف برده تماشا فرمود و بانگ نماز و شرائط اسلام بتقدیم رسید و حکم شد که مسجدی عالی تعمیر نمایند بعد تماشاے
قلعه درجون که پایان قلعه واقعست آمد و در زیر چیز کلانے که بهت بندے از زبان پانڈوان نشان میدهند و معلوم نیست از
کدام فلز است و میگویند که چنان تعبیه بکار رفته که آن چیز خود بخود دائم برگرد مرکز بیجان در حرکت و سرگردانست چیزے خود
زوال استاده کرده و چند روز بسیر و شکار آن زمین اشتغال داشته از انجا بتماشاے جوالامکهی توجه نمود آن مکانیست دوازده کروهی
کانگره زیر کوهے کلان که سر بفلک کشیده دارد و دران مکان شبانه روز از زمین و دیوارها آتش خود بخود زبانه میزند
بعضے گمان کردند که در انجا کان گوگرد است و شعلهاے آتش اثر آن پادشاه قلیل الادراک در تحقیق نشده حکم بکندن زمین نمود
و آبها پاشید چون بوے گوگرد نشنید و آتش منطفی نگشت از عجائب و کرامات شمرده جاها در حجرات که بکندن منهدم شده بود تعمیر نمود
و به از اول بعمارات آراست و در حوالے آن مکان عمارات دلنشین درست کرد گویند سلطان فیروز شاه نیز در ایام سلطنت خویش
بتسخیر کانگره متوجه شده بود در جوالامکهی رفته زمین کاوید و پے نبرد که چیست همانا قصه معادن نفت بگوش این البهان نرسیده
تا بدانند که این شعلهاے بیش از حکم شرارے ندارد معهذا محل تعجب و مظنه کرامت بمردم آنجا و ارباب عقول نمی شود بلکه
اگر شعله نزند جاى تعجب و حیرت است و لکن الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم خلاصه پادشاه از سیر و شکار آن سرزمین
و تماشاے آن امکنه بنهایت مسرور شده متوجه کشمیر گشت اگرچه در راه کشمیر بسبب نشیب و فراز راهها صعوبتے کشید و دشوارے
گذار جبال و کریوها بر طبیعت آسایش طلب او دشوار آمد اما بعد نزول در کشمیر و مشاهده بهار آنجا که کوه و صحراے از شقائق و ریاحین و
هر طرف جوے هاے دلجو و آبشار و چشمه هاے شیرین بود بنهایت محظوظ شد در زمان بودن او در آن خطه دل پذیر روزے
سلطان شجاع پسر شاهزاده خرم در دولت خانه بازے طفلانه میکرد اتفاقا بازے کنان بطرف دریچه جانب دریا رفته بمجرد
رسیدن سرنگون بزیر افتاد و قضارا پلاسے ته کرده در زیر دیوار با نهاده بودند و فراشے متصل آن نشسته سر سلطان بپلاس
رسید و پا به پشت فراش خورده بر زمین افتاد با آنکه از هفت درعه بزیر افتاد آسیبی بدنش نرسید پیش ازان چهار ماه
جوتک رای منجم گفته بود که سلطان از جای بلند خواهد افتاد اما آسیبے باو نخواهد رسید از وقوع این معنی صدقات و خیرات بسیار
بعمل آمد و جوتک رای بزر آفرین گشته باضافه مواجب و انعام سرفراز گردید پادشاه بعد سیر کشمیر معاودت بهندوستان فرمود چون
اثر مرض ضیق النفس بپادشاه ظاهر گشت و رفته رفته باشتداد کشید هواے هندوستان را با مزاج خود سازگار ندانست
بنا بران از سنه شانزدهم جلوس هر سال اوائل بهار بکشمیر میرفت و در ایام زمستان معاودت بهندوستان میکرد

ذکر در بیان بعضے شاهزاده شاهجهان

ماجراے احوال شاهزاده خرم ملقب بشاه جهان برین نمط است که در سال دوم جلوس جهانگیر پادشاه بمنصب هشت هزاری ذات

وچهار هزار سوار سرفراز گشت بعد ازان که در سال هشتم صبیهٔ میرزا ابوالحسن مخاطب بآصف خان پسر اعتماد الدوله در عقد نکاح
شاهزاده در آمد و به ممتاز محل مخاطب گشت بمنصب ده هزاری ذات و شش هزار سوار ترقی نمود و پس از چندگاه منصب پانزده
هزاری ذات و هشت هزار سوار عطا گردید و هرگاه فتح مهم ولایت رانا نمود و پسرش را بحضور آورد منصب بیست هزاری ذات
و ده هزار سوار و شاه خرم خطاب یافت پس ازان که بر مهم دکن متعین شد خطاب شاه جهان و منصب سی هزاری و بیست هزار
یافته همیشه مورد عنایات پدر بود و نور جهان بیگم بپاس خاطر پادشاه و هم بنابر رضا جوئی برادر خود آصف خان که شاه جهان داماد
او بود در ازدیاد مدارج شاه جهان می کوشید بعد ازان که صبیهٔ نور جهان بیگم که از صلب شیر افگن خان بود در حبالهٔ ازدواج سلطان
شهریار برادر زادهٔ جهانگیر پسر شاهزاده دانیال در آمد نور جهان بیگم که جمیع مهام سلطنت بقبضهٔ اختیار او بود بانب وارسی داماد خود سلطان
شهریار پیش نهاد خاطر ساخت شاهزاده شاه جهان بعد ازانکه از مهم دکن معاودت نموده بماندو رسید باعتماد اوضاع سابقه پرگنهٔ
دهولپور بجاگیر خود خواسته گماشتهٔ خود متعین کرد اتفاقاً پیش از رسیدن عرضداشت شاه جهان نور جهان بیگم آن پرگنه را بجاگیر
سلطان شهریار تنخواه کرده شریف الملک گماشتهٔ سلطان شهریار را بران پرگنه متعین نموده بود هر دو گماشته در آن پرگنه بایکدیگر
در آویختند و شریف الملک بزخم تیر از یک چشم کور گشت بدین جهت طرفه آشوبی در سرای سلطانی برخاست و منجر بفسادهای عظیم گردید
شاهزاده عرضداشت متضمن عجز و نیاز بحضور ارسال داشته افضل خان دیوان خود را فرستاد که بهر وجه غبار شورش فرو نشانده بد اندیشان
بخواهند که رفع فساد گردد بلکه در آنچه شورش افزاید پیش نهاد همت ساخته خاطر بیگم را از برادری مثل آصف خان باتهام آنکه جانب
دار شاه جهان است برگردانیدند و برین صرافت آوردند که مهابت خان را که با آصف خان دشمن و از شاه جهان نیز انحراف دارد از
کابل طلبیده شاهزاده و آصف خان را بدست او ذلیل باید گردانید بنابرین تمهید مهابت خان را بحضور طلبیدند و مشار الیه مطالعه درین
خصوص بنام او صدور یافت او هر بار عذر تراشیده عرضداشته بحضور نیامد در آخر صریح نگاشت که تا آصف خان در حضور است آمدنم
من نمی تواند شد اگر فی الواقع برانداختن شاه جهان منظور است آصف خان را بصوبهٔ بنگاله بفرستند تا من بحضور رسیده بتقدیم حسب حکم
پادشاهی بپردازم پادشاه بر طبق عرضداشت مهابت خان آصف خان را به بهانهٔ آوردن خزانه بطرف اکبرآباد متعین نمود و امان الله پسر
مهابت خان را بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار سرفراز فرموده فرمان فرستاد که او را بنیابت در کابل گذاشته خود متوجه آستانه
بوس گردد بعد این فرمان مهابت خان از کابل در حضور رسید و محال جاگیرات شاه جهان از میان دوآب وغیره تغیر گشته بجاگیر
سلطان شهریار تنخواه گردید شاه جهان باستماع چنین اخبار از ماندو بارادهٔ حضور برگشت و پادشاه بمجرد اطلاع این عزیمت
از لاهور باکبرآباد نهضت فرمود و از فتنه [illegible] و اغوای نور جهان بیگم در حین کبر سن و ضعف بیماری با چنان
فرزند اقبالمند خود که غیر از طاعت و فرمان برداری امری دیگر در خاطر نداشت بر ستیزه آمد درین حال اکثر امرای حضور باتهام ارسال
رسل و رسائل بطرف شاه جهان ماخوذ شدند و بعزل منصب و جاگیر معاتب گشتند و درین مهم مهابت خان مدار المهام بود و بعد نهضت از لاهور افواج
قاهره بر سر شاه جهان متعین گردید و شاه جهان بعد رسیدن در اکبرآباد از استماع خبر آمد آمد پادشاه بکوتلهٔ میوات شتافت و ازانجا پسر خانخانان
و راجه بکرماجیت و دیگر امرای خود را روبروی افواج پادشاهی که بر و متعین شده بود فرستاده خود نیز مستعد شد عساکر طرفین باهم آویختند و
هنگامهٔ جدال و قتال گرم گردید لشکر شاهزاده غالب آمده صورت ظفر روی نموده بود اتفاقاً در عرصهٔ کارزار بندوقچی نیم جان افتاده بندوق
پر بند و فتیلهٔ آتش افروز در دست داشت راجه بکرماجیت که جنگ مردانه کرده دلیرانه بر لشکر پادشاهی حمله آورده بود نزدیک آن بندوقچی
نیم جان رسید قضارا فتیله بر بندوق رسید و تیر آن از سینهٔ راجه بکرماجیت گذشته او را از جان گذرانید بمجرد هلاکت او لشکریان

را دل از دست رفت و شکست بر لشکر شاهزاده افتاد شاهجهان بمشاهدهٔ این حال پای ثبات افشردن محض جهالت و سفاهت شمرده ناچارے از میدان عطف عنان نموده بجانب ماندو روان گردید پادشاه باستماع این فتح متوجه اجمیر شده سلطان پرویز را که درین نزدیکے از پتنه بحضور رسیده بود با مهابت خان و راجه نرسنگه دیو بوندیله و راجه گج سنگه راتهور و راجه جی سنگه کچواهه و دیگر امرا که همگی چهل هزار سوار و فوج بود بر سر شاهجهان متعین فرمود و اتالیقی شاهزاده پرویز و مدار این مهم بر مهابتخان مقرر گشت چون افواج پادشاهے نزدیک بقلعه ماندو رسید شاهجهان رستم خان را با افواج خویش بمقابله مخالفان فرستاد و رستم خان طریق بیوفائے پیموده خود را بمهابت خان رسانید ازین معنی تزلزل جمعیت شاهجهان زیاده تر برهم شد و ماندن در ماندو صلاح ندیده از آب نربدا گذشته باسیر رسید درآن وقت خانخانان که همراه شاهجهان بود ظاهر گشت که بمهابت خان مکاتیب مے نویسد و اراده رفتن وار دارد او را با داراب خان پسرش قید کرده در آسیر بعضے حرم و اسباب زیادتے گذاشته به برهانپور آمد خانخانان که نظر بند بود به بهانهٔ صلح و آشتی از شاهجهان رخصت گرفته بمهابت خان پیوست و نیز اکثر مردم جدائی گزیدند بسبب ضرور شاهجهان در عین شدت باران از برهانپور روانه شده براه گولکنده و بندر مچهلی پتن بطرف اوڑیسه و بنگاله راهے گردید چند منزل که در حدود گولکنده مسیر گشت قطب الملک والے آن ولایت از راه مروت پیشکش نقد و جنس و غله و میوه فرستاد سلطان پرویز چند منزل تعاقب نموده به برهانپور برگشت چون خبر رفتن شاهجهان بطرف بنگاله بپادشاه رسید شاهزاده سلطان پرویز و مهابت خان را حکم رفت که با جمعیت خود بطرف پتنه بروند و سد راه شاهجهان شوند و خانخانان را باکبرآباد مقرر نموده خود بدولت متوجه کشمیر شد و شاهجهان بعد رسیدن در اوڑیسه و آنحدود باندک جنگ اول قلعه بردوان گرفت بعد آن قلعه اکبرنگر را محاصره نموده جنگ بسیار کرد و ابراهیم خان صوبه دار و عابد خان دیوان و دیگر بندهاے پادشاهی کشته شدند شاهجهان آن قلعه را کشاده متوجه ڈهاکه گردید و چهل لک روپیه نقد سواے اقمشه و فیل و دیگر اجناس از اموال ابراهیم خان بضبط در آمد و احمد بیگ خان برادرزادهٔ ابراهیم خان که در ڈهاکه بود بیچاره شده بملازمت شاهجهان رسید تا این مدت داراب خان پسر خانخانان در قید بود درینولا شاهجهان او را سوگند داده از قید خلاص کرده صوبه دارے بنگاله باو مرحمت نموده خود به پتنه رسید و از آنجا عبد الله خان را باله آباد و دریا خان را باوده رخصت کرد عبد الله خان بزور شمشیر و قوت مردانگی اله آباد را متصرف شد چون زمینداران بنگاله که نواره همراه شاهجهان آورده بودند بعد رسیدن در پتنه مع نواره گریخته رفتند شاهجهان در جنگل حصاری از گل ساخته استحکام داد درین اثنا شاهزاده پرویز و مهابت خان با لشکر بسیار در رسیدند و دفعات جنگ روے داد و راجه بهیم پسر رانا کرن که سردار لشکر شاهجهان بود در معرکه کشته شد ازین جهت هزیمت در لشکر شاهجهان افتاد و غیر از قورچیان و عبد الله خان هیچکس نماند شاهجهان بمقتضاے شجاعت ذاتے دل بر مرگ نهاده اسپ برانگیخت اسپ سوارے چون زخمی گشت عبد الله خان جلو گرفته شاهجهان را از معرکه برآورده و از آن اسپ فرود آورده بر اسپ خود سوار کرده بجانب پتنه برد چون افواج پادشاهی نزدیک پتنه رسید شاهجهان بودن در آن دیار صلاح ندیده به اکبرنگر آمد چون درآن سال که نوزدهم از جلوس پادشاه بود سلطان مرادبخش قدم در عالم وجود نهاده او را با والدهٔ او در رهتاس گذاشته متوجه پیشتر شد و داراب خان پسر خانخانان را که سوگند داده از قید خلاص و بصوبه داری بنگاله اختصاص داده بود هرچند طلب داشت عذرها درمیان آورده نیامد زن و پسر او را که بطریق یرغمال با خود داشته بود بسبب ظهور این عذر زنش را در قلعه رهتاس فرستاد و پسر جوان او را بقتل رسانید و بسبب غلبه لشکر پادشاهی بودن در ولایت بنگاله صلاح وقت ندانسته براهیکه آمده بود از بنگاله بدکن برگشت و در اثنای راه پیمودن شاهجهان سلطان مرادبخش

مع والده اش بحضور شاه جهان رسید چون رسیدن شاه جهان از بنگاله در دکن معروض پادشاه گشت حکم رفت که شاهزاده پرویز و مهابتخان با لشکر همراهی بدفع شورش شاه جهان باز بدکن روند هر دو کس حسب الامر از پتنه روانه دکن شدند و دارابخان پسر خانخانان که از شاه جهان جدا گشته بلشکر پادشاهی ملحق شده بود بموجب حکم بقتل رسید و خانخانان خود مقید گردید شاهزاده پرویز و مهابتخان قطع مراحل نموده هرگاه در مالوه رسیدند شاهجهان بسبب رسیدن افواج قاهره بودن خود در دکن مناسب ندیده باجمیر رفت و در اینجا هم توقف ناکرده از راه جیسلمیر بصوب تهته آمده قصد ایران کرده و هر سه پسر خود سلطان داراشکوه و سلطان شجاع و سلطان اورنگ زیب را بدرگاه پدر فرستاد چون در تهته شریف الملک نوکر شاهزاده شهریار قیام داشت باستماع خبر آمدن شاهجهان جمعیت فراهم آورده توپ و تفنگ بر قلعه نصب کرده متحصن گردید شاهزاده بدور قلعه منزل نموده چند روز بجنگ پرداخت و چندے از مردان کارے بکار آمدند و چون کارے از پیش نرفت بخاطرش گذشت که تسخیر تهته پرداختن سودے ندارد و چنان فائده در آن نه همدرین اثنا خبر رسید که شاهزاده پرویز در دکن مرد و مهابت خان بحضور رفته فقط خان جهان لودی در دکن قیام دارد بعد ازین آگاهی دکن را خالی دانسته بخاطر آورد که پیش از آنکه مهابت خان باز بمهم او متعین شود از راه ولایت بهار او گجرات متوجه دکن باید شد بعد تصمیم این اراده قطع مراحل نموده در ناسک ترنبک از مضافات احمدنگر که بنگاه خویش در اینجا گذاشته بود نزول فرموده رحل اقامت نمود و در اینجا بوده تا قصد اخراج خانجهان لودے از دکن گردید۔

ذکر رسیدن مهابت خان در حضور و مصدر گستاخی گردیدن و آصفخان را مقید کردن

چون ارادت الهی بران شد که چشم زخمے بپادشاه برسد امرے که از صلاح دور و بفساد اقرب بود بمنصهٔ ظهور رسید یعنی مهابت خان که مصدر چنین خدمات نمایان و ترددات شایان شده بود بموجب التماس نورجهان بیگم و آصف خان بے موجب مورد عتاب گشت و فدائی خان از حضور مامور گردید که مهابت خان را از شاهزاده پرویز جدا کرده بطرف بنگاله روانه سازد و اگر مهابت خان برفتن بنگاله راضی نباشد جریده بحضور آید و حکم شد که خانجهان لودے از گجرات آمده بجای مهابت خان اتالیق شاهزاده باشد و نیز حکم شد که زر خطیر مطالبه سرکار بذمه مهابت خان طلب است آنرا مع مبلغیکه از محال جاگیر امرا بزور و تعدی متصرف شده و جمعے در حضور استغاثه دارند و هم فیلان نامے که از بنگاله و آن حدود بدست آورده از و باز خواست نماید در صورتیکه عذرے بدیوان پیش داشته باشد بحضور رسیده خاطر نشان دیوانیان نماید چون فدائی خان از حضور دستورے یافته در مالوه رسیده احکام الیه رسانید مهابت خان از شاهزاده پرویز رخصت گشته عازم حضور گردید و خانجهان لودے از گجرات بخدمت شاهزاده پرویز رسید مهابت خان بعد قطع منازل در ایامیکه پادشاه برلب دریاے بهت متوجه سیر و شکار کابل بود نزدیک اردوے معلی منزل نمود مهابت خان چون مے دانست که طلب او بتحریک آصف خان وارد شد و اراده او آنست که بهر صورت این را ذلیل گرداند و قبل از ورود او برخوردار ولد خواجه عمر نقشبندے را که داماد مهابت خان بود پادشاه حسب الالتماس آصف خان زیر تازیانه هاے شدید کشیده و سر برهنه دست بر گردن بسته بے آبرو گردانیده و آنچه مهابت خان باو داده باز یافت نموده بود و محمد محسن برادر زن مهابتخان کروڑی پرگنه پتیاله بود مقید گردیده از ہاے خطیر ازو هم بازیافت شد مهابت خان باستماع این حالات بنابر حفظ آبروے خود چهار هزار سوار جرار اکثر از قوم راجپوت و غیره همراه آورده بود تا اگر کار به بے آبروئے او کشد جان خود مردانگے در بازد بسبب آمدن او باین صورت مردم باهم گرمے سخنها داشتند پادشاه از خود بیخبر بلا تامل بمجرد ورود او را معاتب فرموده پیغام فرستاد که تا مطالبات پادشاهے بدیوان اعلی نشان نکند و مدعیان خود را خوشنود نگرداند و فیلان بنگاله بحضور نرساند باریاب کورنش نخواهد شد و آصف خان بنابر فرط غرور از شعور دور افتاده باوجود احداث عداوت باینچنین

مقتدر رو قومی جنگ درکن السلطنه رفعت آهنگ بے حزمے را کار فرما گشته تا آن این آمدنش را نشنیده و پادشاه را تنها این طرف آب گذاشته خود با عیال و اطفال و احمال و اثقال و جمیع خدم و حشم بر او جسر کشیده ها از آب گذشته آنطرف دریا رفت و دیگر امرایم باتفاق آصف‌خان همان طرف آب رفته خیمه ها زدند و گرد خیمهٔ پادشاهی غیر از شاگرد پیشه و خدمه ضرور رے کسی نماند مهابت‌خان این احوال شنیده قابو یافت و فوراً مع چهار هزار سوار از معسکر خود سوار گشته بر سر پل آمده معتمدان خود را بر معبر با دو هزار سوار گذاشت و پل را آتش داده تاکید کرد که احدے از امرائے آن طرف را بدین سمت عبور کردن ندهند و خود بر دروازه دولتخانه رسیده از اسپ پیاده گشت و با دو صد راجپوت درون غسل خانه شتافت و تختهٔ غسل خانه را شکسته باندرون رفت پرستاران حرم سرا این حقیقت را بالعرض رسانیدند پادشاه از درون خرگاه برآمده بر پالکی نشست مهابت‌خان پیشتر آمده کورنش بجا آورده و برگرد پالکی قربان گردیده معروضداشت که چون بیقین کردم که از دست آصف‌خان خلاصی من ممکن نیست دلیرے کرده خود را در پناه حضرت پادشاه انداخته ام اگر مستوجب قتل و سیاستم همان به که در حضور بسزا رسم و راجپوتان مسلح دو دسرا پردهٔ پادشاهی را فراگرفتند و غیر از چند کس خدمتگار در حضور حاضر نماند پادشاه ازین بے ادبیهاے مهابت‌خان دیده دو مرتبه دست بقبضهٔ شمشیر کرده خواست که آن بے باک را بزند حاضران حضور التماس کردند که وقت حوصله آزمائیست ازین حرکت خود دارے نمود و در اندک فرصت راجپوتان اندرون و بیرون دولتخانهٔ پادشاهی را فراگرفتند مهابت‌خان بعرض رسانید که خود بدولت بر اسپ سوار شوند و غلام در رکاب والا باشد و دران وقت اسپ خود را پیش آورد پادشاه را غیرت سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او سوار شود اسپ سوارے خاصه طلب داشته سوار شد چون دو تیر انداز راه از دولتخانه اسپ سوار رفت مهابت‌خان فیل خوضه در پیش آورد و التماس کرد که درچنین شورش سوار شدن بر فیل صلاح دولت بالضرور بر فیل سوار شد مهابت‌خان یکی از راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل و دو راجپوت عقب خوضه نشاند و هر کس از خواصان و خدمتگاران پادشاهی نزدیک مے آمد بقتل میرسید تا آنکه داخل خیمهٔ مهابت‌خان شد دران جا مهابت‌خان فرزندان خود را برده و بپادشاه تصدیق گردانید و خود دست بسته ایستاد و التماس مے کرد که هر چه حکم شود بجا آورد از انجا که شاه بے غم مست بادهٔ عشق و اسیر دام محبت نورجهان بیگم بود و لمحهٔ بے او نمی آسود در خیال هم و صبح یاد داشت و جهت بوصال او مے گماشت مهابت‌خان بخیال اینکه نورجهان بیگم را نیز باختیار خود آرد پادشاه را باز براپردهٔ شاهی آورد اما نورجهان بیگم در زمان رفتن پادشاه بخانهٔ مهابت‌خان فرصت یافته آنطرف آب بمنزل آصف‌خان رفته بود و مهابت‌خان ازین سهو خود تاسف میکرد و بهر کیف آن روز شب خاقان دخان بمنزل شاهزاده شهریار گذرانیدند چون نورجهان آن طرف دریا صفوف آراسته تدارک هاے اندیشید پادشاه مقربخان را نزد آصف‌خان فرستاده پیغام داد که جنگیدن از نیک اندیشی نیست و بجهت اعتماد انگشتری خاصه بدست او داد و روز دیگر آصف‌خان و خواجه ابوالحسن فوجها آراسته قرار جنگ دادند و چون پل را کسان مهابت‌خان آتش داده بودند راه پایاب سے جستند ابوطالب پسر آصف‌خان با چند کسان بهر حال از آب گذشت واکثر همراهانش غرق بحر فنا شدند آصف‌خان در میان آب رسیده بود که ابوطالب پسرش باندک جنگ هزیمت خورده برگشت و آصف‌خان بمشاهدهٔ حال پسر نیز از میان آب راه فرار پیمود نورجهان فیل سواره از دریا گذشته بمردم تاکید عبور مے کرد و جنگ درمیان بود دران ضمن تیر بر بازوی یکی از پرستاران بیگم که در عماری فیل با او نشسته بود رسید و بیگم بدست خود تیر از بازوی او برآورد و نزدیک فیل بیگم بسیاری از مردم بقتل رسیدند و فیل سوارے بیگم زخم چند برداشته برگشت و شنا کرده از دریا گذشت ناگزیر بیگم بعد از گذشتن دریا در خیمه فرود آمده و آصف‌خان با ابوطالب

پسر خود دو صد کس دیگر از انجا راست شده و شتاب در قطع مراحل نموده در قلعه اتک بنارس که جاگیر او بود رفته متحصن گردید چون سطوت
مهابت خان در دل امرا غالب آمد خواجه ابوالحسن و دیگر امرا سوگند غلاظ و شداد از مهابت خان گرفته ملاقات کردند بعد از سه روز نورجهان بیگم
در حضور برادر شاه رسید و پادشاه از ملاقات او خوشوقت شده از لب دریای بهت کوچ کرده با مهابت خان روانه کابل شد
مهابت خان از بس تسلط و استیلا داشت همین که در اتک بنارس رسید درون قلعه رفته آصف خان و ابوطالب پسرش
و میر خلیل الله ولد میران را باد و وانده کس دیگر بدست آورده قید نمود یکی از مصاحبان آصف خان را دستگیر کرده بقتل رسانید و پادشاه
چیزی نتوانست کرد بالجمله بعد قطع مسافت بدار الملک کابل نزول واقع شد راجپوتان که مایه استظهار فتنه سازی مهابت خان بودند
دلیر گشته طریق بیطلبی و بی باکی می پیمودند روزی جماعه راجپوتان با احدیان پادشاهی گفتگو کردند و کار بجدی رسید که احدیان
همه یکجا شده جنگ مردانه نمودند و قریب هشتصد راجپوت علف تیغ گردیده هلاک شدند و اینمعنی موجب کسر شان و رعونت مهابت خان
شد بنابرین بعرض رسانید که باعث این فساد خواجه قاسم برادر خواجه ابوالحسن و بدیع الزمان خویش او شد و چون رعایت مهابتخان
درمیان بود پادشاه آنها را دستگیر کرده حواله کرد و مهابت خان آن هر دو را سر برهنه کرده در بازار کابل بخواری و بی عزتی گردانیده
در قید نگاهداشت و از وقتی که با پادشاه اینهمه گستاخی کرد بر هر کس چیرگی داشت و پادشاه بهر صورت رعایت خاطر مهابت خان میفرمود
و هر چه نورجهان بیگم در خلوت میگفت پادشاه نادان بی کم و کاست با مهابت خان اظهار می نمود و صریح میگفت که بیگم و بیبیه شاهنواز خان
ولد خانخانان عبدالرحیم که در عقد میرزا ابوطالب مخاطب بشایسته خان ولد آصف خان است قصد تو دارند غافل مباش و نورجهان بیگم
در فراهم آوردن جمعیت سعی داشت تا آنکه از کابل معاودت بهندوستان شد چون در حوالی رهتاس نزول واقع و در انجا اجتماع ملازمان
پادشاهی شد پادشاه مهابت خان را بزبانی خواجه ابوالحسن عنایت خان پیغام فرستاد که پیشتر روانه گردد والا کار بجنگ خواهد کشید
بالضرور مهابت خان پیشتر راهی گشت بعد از انکه از دریای بهت عبور کرد بزبانی افضل خان چهار حکم اصدار یافت اول آن که شاهزاده
شاهجهان بصوب تهته رفته است بتعاقبش شتافته مهم او بانصرام رساند دوم آن که آصف خان را با همراهانش از قید برآورده بحضور
بفرستد سوم آن که طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را که باو حواله شده بودند روانه حضور نماید چهارم آن که لشکری
پسر مخلص خان را که ضامن اوست و تا حال بملازمت نرسیده حاضر گرداند در صورتیکه از فرستادن آصف خان و دیگر احکام
عدول نماید فوج بر سر او متعین شده بسزا خواهد رسانید افضل خان رفته احکام مطاعه بمهابت خان یک یک گزارش نمود
مهابت خان پسران سلطان دانیال را حواله نموده اظهار کرد که بموجب حکم والا روانه تهته می شوم و آصف خان را اخلاص میکنم
اما خوف دارم که بعد خلاصی آصف خان مبادا بیگم از روی عداوتیکه دارد فوجی بر سر من متعین کند درین صورت امیدوار
مهلت ام که هرگاه از لاهور بگذرم آصف خان را خلاص کرده روانه حضور نمایم افضل خان از پیش مهابت خان آمده پسران
شاهزاده دانیال را از نظر گذرانید و آنچه مهابت خان گفته بود مفصل بعرض رسانید چون مکرر بزبانی افضل خان حکم شد که
خیریت تو درین است که آصف خان را خلاص کنی والا ندامت خواهی کشید ناچار مهابت خان بموجب حکم والا بعمل آورده
آصف خان را طلب داشته معذرت خواست و بعهد و سوگند خاطر خود را مطمئن ساخته با همراهانش بحضور فرستاد لیکن
ابوطالب پسر او را بسبب مصلحت روزی چند نگاهداشته روانه تهته گردید از جمله محاسن اتفاق آنکه شورش مهابت خان بساحل
دریای بهت واقع شده بود و خلاصی آصف خان و روانه گردیدن مهابتخان بسمت تهته نیز برهمین کنار دریا اتفاق افتاد بعد چند روز
ابوطالب و خواجه ابوالحسن و بدیع الزمان داماد او را هم بخواسته روانه حضور نموده و منزل بمنزل روانه تهته گشت پیش از رسیدن او در انجا

پادشاهزاده شاه جهان از ٹهٹه کوچ کرده بطرف دکن معاودت نموده بود چنانچه سابقاً مذکور شد و مهابت خان بعد رسیدن در ٹهٹه بیان
حکم پادشاه و هندوستان آورده آثار بغی از وی بظهور پیوست پادشاه فوجے بسرش تعیین نمود و خانخانان عبدالرحیم که از دست
مهابت خان زخمهاے کاری بر جگر داشت بالحاح و افتراح مهم او برذمه خود گرفته رخصت شد و حال جاگیر مهابت خان و صوبه دارے
اجمیر بخانخانان مرحمت گشت خانخانان بعد قطع مراحل در اجمیر رسید و مهابت خان که بعد معاودت از ٹهٹه بسمت اجمیر رسیده بود تاب
جنگ نیاورده در شعاب جبال ملک رانا اقامت ورزید خانخانان دران سمت در سنه بیست و یکم جلوس بعمر هفتاد و دو سالگے
بجوار رحمت ایزدے پیوست و مهابت خان از انجا عرائض نیاز مشتمل بر عقیدت و اخلاص بخدمت شاه جهان ارسال داشت و بموجب
منشورے که در جواب متضمن طلب او صادر گشت بجناح استعجال در جو پیر رسید و بملازمت شاه جهان مشرف گشته مورد انواع عواطف
گردید این معنے بعرض پادشاه رسید خانجهان لودے بخطاب سپه سالارے و صوبه دارے دکن سرفرازی یافت و مدتے او در ابا
شاهزاده شاه جهان محاربه و مجادله ماند ؛

دربیان رحلت جهانگیر پادشاه بعالم بقا

در سال بیست و دوم جلوس جهانگیر پادشاه مطابق عادات متوجه کشمیر شد و بعد از رسیدن آنجا بیمارے ضیق که لازم ذات است شیلا
یافت و ضعف و ناتوانی روز بروز زیاده شد در اوائل زمستان رایت مراجعت برافراشته چون در منزل بیرم کله بنشاط شکار اشتغال
ورزید دران سرزمین در ته کوه نشیمنے بجهت بندوق انداختن ترتیب یافته مقرر بود که چون زمینداران آهوان را رانده بر تیغه کوه برآورند
و بنظر درآید پادشاه خود بندوق بر و اندازد و همین که زخم بآهو میرسید از سر کوه جدا شده معلق زنان بر زمین مے افتاد درین روز
یکے از پیادها ے آن مرزبوم آهو را رانده آورد آهو بر پارچه سنگے ایستاد اما خوب بنظر در نمے آمد پیاده مذکور خواست که پیشتر
آمده آهو را ازان مکان پیشتر راند بمجرد رسیدن دران جا پایش لغزید و دست بهو ته زد قضا را بو ته کنده شد و آن پیاده اجل گرفته
ازان کوه عالے معلق زنان بر زمین افتاد و استخوانش خرد شکست و اعضایش از هم گسیخته جان بحق تسلیم کرد مشاهده این حال
مزاج پادشاه نهایت ملول و خاطرش بسے مکدر گردید ترک شکار کرده بدولت خانه آمد ازان ساعت قرار و آرام از خاطرش برخاست
از بیرم کله کوچ کرده در بهنبه واز انجا براجور سے نزول واقع شد و از انجا بدستور معهود یک پهر روز مانده کوچ فرموده در اثنا ے راه
پیاله خواست همین که برلب گذاشت گوارا نیفتاد و آخر شب حال دگرگون گردید و هنگام صبح نفسے چند بسختی کشید وقت چاشت روز یکشنبه
بیست و هشتم صفر سنه یکهزار و سے و شش هجری مطابق پانزدهم آبان ماه در عمر شصت و دو سالگے طائر روح او از آشیان
کالبد عنصرے پرید و نورجهان بیگم مرثیه دل خراش و ناله جان تراش بآسمان رسانید و گل رخساره از ناخن غم خراشید و واهی هاے
گویان چون مرغ نیم بسمل بر خاک و خون مے طپید بیت بسینه از تف این سنگ میزد ؛ طپانچه بر رخ گلرنگ میزد ؛ و بی اختیار میخواند
نظم دریغا زین دل آزارے دریغا ؛ دریغا زین جگر خوارے دریغا ؛ بخواهم سے جهانش زندگے را ؛ بخاک ما دوان پاینده گے
را ؛ نهال عمر بے برگ است بے او ؛ حیات جاودان مرگ است بے او ؛ بقا لون وفا نیکو نباشد ؛ که من باشم گیتی او نباشد ؛ نخواهم
گر دیک سو نشینم ؛ جهان را بے جمال او نبینم ؛ چه آسایش دران گلزار ماند ؛ که زو گل رخت بندد خار ماند ؛ در چنین وقت هر یک
برادر خود آصف خان را طلبداشت او عذرها در میان آورده نیامد و نعش جهانگیر پادشاه از انجا بمصحوب مقصود خان بلاهور رسید و
بر لب دریاے راوے متصل شاهدره در باغ قاسم خان که نورجهان بیگم رونق افزاے آن باغ بود مدفون گردید و عمارات
عالیه بران تعمیر یافت این یک بیت آخر از قطعه تاریخ رحلت او ست ملا کتبے گفته بیت چو تاریخ وفاتش جسته گفتی ؛ خرد

گفتا جهان گیر از جهان رفت ٭

ذکر سلطنت ابو المظفر شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه صاحبقران ثانی

بعد رحلت جهانگیر آصف خان با ارادت خان همداستان گشته داور بخش پسر خسرو را بنوید سلطنت مطمئن گردانیده روانه پیشتر شده بنارسی نام هندوی را که درچابک روی از باد صبا گروی برد نزد شاهجهان فرستاده از خبر رحلت جهانگیر آگاه ساخت و جسد جهانگیر را بمصحوب مقصود خان روانه ساخت و در روضه در باغ اساس نهاده نور جهان بیگم برلب آب راوی در سواد لاهور جسد مذکور مدفون گشت چون امرای عظام میدانستند که آصف خان بنابر استحکام مبانی دولت شاهجهان این توطیه و تمهید نموده همه با آصف خان دم موافقت زدند و آصف خان که از نور جهان خواهر خود مطمئن نبود بدین جهت او را نظر بند داشته احتیاط می نمود که نزد او کسی آمد و رفت نمی نمود و نور جهان بیگم می خواست که داماد او شهریار سلطان پادشاه شود و شهریار مرقوم بتحریک زن خود دست تصرف بخزائن پادشاهی دراز کرده و سائر کارخانجات بیوتات را از خزانه و فیلخانه و قورخانه وغیره که در لاهور بود متصرف گشته در عرصهٔ یک هفته هفتاد لک روپیه منصبداران قدیم و جدید داد و از انجمله بعد استقرار یافتن سلطنت بشاهجهان چهل و پنج لک روپیه بخزانه مسترد گردید شهریار بایسنقر پسر سلطان دانیال را که بعد رحلت جهانگیر گریخته بلاهور نزد او آمده بود بجای خود سردار ساخته لشکر را از آب گذرانید و در سه کروهی شهر تلاقی فریقین اتفاق افتاد و بحملهٔ اول انتظام افواج شهریار از هم گسیخت و هر کدام براهی شتافت و شهریار که با دو هزار سوار قدیم خود در ظاهر شهر لاهور استاده بود برگشته بقلعه در آمد شبانگاه ارادت خان درون قلعه رفته او را بلقای خود آورد و صبح امرای عظام بدرون ارک شتافته داور بخش را بر سریر نشانیدند و شهریار را دست بسته بکورنش او آوردند و بعد از دو روز مکحول گردانیدند و پس از چند روز طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیز مقید کردند و شاهجهان برسیدن خبر از زبان بنارسی در مقام جنیر سرحد نظام الملک از راه گجرات عازم مستقر الخلافه اکبرآباد گردیده جان نثار خان را با فرمان متضمن عواطف و احسان نزد خان جهان لودی افغان که دران وقت صاحب صوبهٔ دکن حسب الامر جهانگیر و نور جهان بیگم بنابر استیصال شاه جهان بود فرستاده دلالت باطاعت نمود او سررشتهٔ صواب از دست داده با نظام الملک سلطان دکن ساخته بعد عهود و مواثیق تمام ولایت بالاگهاٹ باو واگذاشت و خود برهانپور آمد مقارن این حال دریا خان روهیله که پیش از رحلت جهانگیر از شاهجهان جدا گشته در ولایت نظام الملک بسر میبرد بمناسبت طبیعت افغانی بخانجهان ملحق گشت و محرک سلسلهٔ فتنه و فساد گردید و جان نثار خان را بدون عرضه داشت در جواب فرمان رخصت انصراف داد شاهجهان باحمدآباد در رسیده ناهر خان را که خطاب شیر خانی داشت بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و صوبه داری گجرات سرفراز نمود و میرزا عیسی ترخان را منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و ایالت ملک ٹھٹه داده رخصت فرمود و خدمت پرست خان را نزد آصف خان بلاهور فرستاده و بدستخط خود فرمان نوشت که درینوقت که احتمال فتنه هاست اگر داور بخش پسر خسرو و برادر او و شهریار و طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را بصحرای عدم سر دهند بصلاح و صواب دید اقرب خواهد بود بعد ورود این حکیم روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سال هزار و سی و هفت باتفاق دولتخواهان در ایوان خاص و عام لاهور خطبه بنام شاه جهان خوانده شد و داور بخش را که روزی چند بمصلحت وقت بسلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته در گوشهٔ محبوس داشتند و شب چهار شنبه بیست و ششم جمادی الاولی سنه مذکور او را با گرشاسپ برادرش و شهریار و طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال را بجاویدی نیستی فشانیدند و درینوقت که موکب شاهجهان بجدود ملک رانا بود مع سپه سالار مهابت خان کوچ بکوچ از راه اجمیر طی مراحل نموده در باغ نور ظاهر اکبرآباد منزل فرمود و صباح آن بسواری فیل داخل حویلی که در شاهزادگی باو تعلق داشت بنا بر

انتظار ساعت مختار جلوس اقامت گزیدہ بتاریخ ہشتم جمادی الثانیہ روز دوشنبہ سال ہزار وسی وہفتم ہجری کہ سن
سال شمسی وہفت سال و دو ماہ قمری وہشت روز رسیدہ بود بمستقر الخلافہ اکبرآباد بر تخت فرمانروائی و سلطنت ورقم ابتدای
جلوس نمود و حکیم رکنای مسیح تخلص تاریخ جلوس چنین یافتہ شعر بہر سال جلوس او گفتم در جہان بادشاہ جہان باشد و شیخ عبد الحمید
شاہنامہ نویس او دوشنبہ بیست و پنجم بہمن یافتہ بعد جلوس فرمان عاطفت عنوان بنام آصف خان برادر نورجہان بیگم متضمن طلب
او در حضور و آوردن شاہزادہا از لاہور کہ ہمراہ اردوی جہانگیری بودند اصدار یافت و در القاب خان مرقوم این فقرات مندرج
گشت عضد الخلافۃ یمین الدولہ عموی والا آصف خان و نیز در ان فرمانست سرپائی کہ روز جلوس میمنت مانوس پوشیدہ بودیم
برای آن عضد الخلافۃ فرستادیم و ہر چند کہ بآن عمدہ عنایت فرمائیم زیادہ از ان گنجایش دارد بالفعل منصب ہشت ہزاری ذات
و سوار دو اسپہ و سہ اسپہ عنایت نمودیم و سوای آن مبلغ لاہری بطریق انعام مرحمت فرمودیم و مہابت خان بخطاب خانخانان
سپہ سالار و منصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار و صوبہ داری اجمیر و خلعت خاصہ با چارقب طلائی و خنجر و شمشیر مرصع با علم
و نقارہ و تومان طوغ و دیگر عنایات سرفراز یافت و خانجہان لودی با وجود تمرد و سرتابی بعطای منصب ہفت ہزاری
و بعضی عنایات دیگر مستمال گشتہ بصوبہ داری دکن بحال ماند و برین نمط ہر یکی از امرای عالی قدر بمراتب و اقتضای صلاح وقت مورد
الطاف و مراحم گردیدہ اول حکمیکہ اصدار یافت منع سجدہ بود فرمود کہ سزاوار این تعظیم ذات معبود حقیقی است مہابت خان بعرض
رسانید کہ اگر بجای سجدہ زمین بوس قرار یابد سر رشتۂ امتیاز خادم و مخدوم می ماند و سجدہ ہم بر طرف میشود ملتمس او پذیرائی
یافت متعین شد کہ ہر دو دست را بزمین گذاشتہ پشت دست را ببوسند و سادات و علما و مشائخ و درویشان را منع این قواعد
نمودہ ہنگام ملاقات بسلام و زبان رخصت بفاتحہ مامور فرمود و پس از چند سال زمین بوس ہم ممنوع شدہ تسلیم چہارم بجای
آن قرار یافت ساعتی پیش از بامداد بیدار گشتہ بعد تخلیہ و طہارت ادای صلوۃ مفروضہ و نوافل نمودہ اغلب اوقات با وضو می بود
و در فن موسیقی نیز مہارت تمام داشت و باستماع آن راغب بختاور خان خواجہ سرای صاحب تاریخ مراۃ العالم می نگارد کہ بعضی
از صوفیہ در بزم او بحالت وجد جان بحق تسلیم کردہ اند و ہم درین سال اول جلوس نذر محمد خان برادر خرد امام قلی خان والی
توران رحلت جہانگیر شنیدہ لشکر بکابل کشید و مہابت خان بمدافعہ مامور شد و طالب کلیم تاریخ رخصت فوج لشکر فتح یافتہ خانزمان
پسر مہابت خان بمنصب پنجہزاری سرافراز شد و نذر محمد خان قلعۂ کابل را تا دو سہ ماہ محاصرہ نمودہ بی نیل مقصود برگشت و مہابت خان
باستماع عود او در سرہند توقف نمودہ لشکر خان صوبہ دار کابل کہ پیش از مہابت خان رخصت شدہ بود انتظار مہابت خان نکردہ
داخل کابل گشت و حقیقت حال بعرض داشت ہر دو انکشاف یافت چون برخی از سکنۂ کابل بسبب ورود عساکر توران نقصان
و خسارہ بسیار کشیدہ بودند لک روپیہ از خزانۂ کابل بتجویز قاضی شہر محمد زاہد بغارت زدگان حسب الحکم انعام شدہ انقسام یافت و
غرۂ رجب ہمین سال شاہزادگان والا گہر محمد دارا شکوہ و شجاع و اورنگ زیب کہ پیش جہانگیر می بودند مع یمین الدولہ آصف خان
و دیگر امرای عظام و خوانین و حشم و صبیہ و خدم از لاہور باکبرآباد رسیدہ ادراک دولت ملازمت نمودند پسران را در آغوش عاطفت
کشیدہ و تقبیل جبین ناصیۂ آنہا نور افگن نمود بعد از ان سر یمین الدولہ را کہ بر پای پادشاہ گذاشتہ بود بہر دو دست برداشتہ در آغوش
عنایت گرفت و خلعت خاصہ با چارقب مرصع و خنجر و شمشیر مرصع با پردلہ جواہر دوز و علم و نقارہ و تومان توغ و دو اسپ از طویلۂ خاص
یکی با زین مرصع و دیگر با زین مینا کار طلائی و فیل از حلقۂ خاصہ با ساز طلا و مادہ فیل مرحمت نمودہ سر عزتش را باوج اعتلا رسانید
و مرتبۂ وکالت مفوض فرمودہ مہراوزک کہ نزد ممتاز محل صبیۂ او و زوجۂ پادشاہ والدۂ شاہزادگان می بود بالتماس ممتاز محل بآن

عضد السلطنت سپردہ ومخاطبہ بلفظ عموے خواند وشایستہ خان ہمین پسر او بخلعت فاخرہ وخنجر وشمشیر مرصع و اضافہ ہزار و پانصد سوار منصب پنجہزاری چہار ہزار سوار وعلم و نقارہ و اسپ با زین طلا وفیل امتیاز یافت و دوازدہم رجب سنہ ہزار و سی و ہفتم بالاے جشن نوروز ترتیب یافت دریا خان روہیلہ کہ بے وفائے نمودہ بخانجہان لودی پیوستہ بود درین جشن بدرگاہ رسیدہ مورد عفو گردید و منصب چہار ہزاری یافت و میرزا رستم صفوے از بہار رسیدہ شرف کورنش دریافت چون کبر سن او دریافتہ بود بعنایت یک لک و بیست ہزار روپیہ سالیانہ مایۂ اطمینان خاطر یافت پانزدہم ماہ رمضان مہابت خان بصوبہ دارے دکن وخاندیس بجاے خان جہان مقرر شد وخلف او خان زمان صوبہ دار مالوہ بانتظام دکن مامور شدہ خانجہان لودی صوبہ داری مالوہ یافت و درین سال ججہار سنگہ پسر راجہ نرسنگہ دیو بندیلہ قاتل شیخ ابو الفضل بتوہم گریخت و مہابت خان بہ تنبیہ او نامزد گردید و شاہ جہان بشکار بازے وتماشاے حصار گوالیار توجہ نمود ججہار سنگہ چون طاقت گریز و ستیز در خود ندید بمہابت خان نوشت کہ اگر عفو تقصیرات من شود تلافے جرائم سابقہ بصدق عقیدت بتقدیم رسانم و حسب التماس مہابت خان آثم او بخشیدہ و ہزار اشرفے و پانزدہ لک روپیہ و چہل فیل بطور جریمہ بر او مقرر شد و بوسیلۂ مہابت خان ادراک کورنش نمود و درہمین سال نظام الملک از محالات بالا گھاٹ کہ خانجہان لودے از کوتاہ بینی با وگذاشتہ بود دست باز داشتہ ضمیمۂ ممالک محروسہ گردانید و درین جشن نوروزی یک کرور و ہشتاد لک روپیہ نقد و جنس و چہار لک بگیمہ زمین و یک صد و بیست موضع ذر دولت تصدق و انعام شد ۞

احوال سال دوم مطابق سنہ ہزار و سی و ہشت ہجری

جشن وزن قمرے روز دوشنبہ سلخ ربیع الاول کہ آغاز سال سے و نہم از سنین عمر او بود بعمل آمد یکبار بطلا و نقرہ و ششبار باجناس دیگر پادشاہ سنجیدہ باربابِ احتیاج اتفاق شد و بعد سہ ماہ و ہفت روز بسرزمین گوالیار بشکار بسر رفتہ معاودت باکبرآباد شد و خانجہان لودے کہ در اثناے روان شدن از مالوہ بہمین بوس رسیدہ بہ تنبیہ ججہار سنگہ مامور شدہ بود باز شرف کورنش اندوخت سوم رجب این سال مہابت خان بصاحب صوبگی دہلے سربلند گشت و بیست چہارم رجب نوروز شد و جشن آن بدستور آراستگے یافت و سالیانہ ممتاز محل دہ لک روپیہ مقرر گشت و بحرے بیگ ایلچی شاہ عباس کہ در زندگے خود براے تہنیت فرستادہ بود و بعد از ان رحلت نمود ادراک صحبت شاہجہان کردہ بیست ہزار روپیہ انعام یافت و ارادت خان بہ تغیر مہابت خان صوبہ دارے دکن یافتہ بعنایت خلعت با چارقب طلا دوز و شمشیر مرصع و دو اسپ و فیل باساز طلا و مطلا سرفراز شد و از تغیر او دیوانی کل بافضل خان شیرازے کہ در ایام شاہزادگے دیوان بود مفوض گشت و تاریخ وزارتش ع شد فلاطون وزیر اسکندر ۞ گفتہ اند ہمدرین ایام یمین الدولہ آصف خان دو برہمن را کہ دہ بیت ہندی بیک شنیدن یاد میکردند و دہ دیگر بہمان وزن و مضمون منظوم ساختہ ہر بیست بیت را بترتیب می خواندند بحضور آوردہ خانجہان لودے کہ ہموارہ از کردارہاے ناشایستۂ سابق خود در توہم بود داند یشہاے باطل بر توہمہاے خود افزودہ انزوا گزید پادشاہ اسلام خان را کہ از امراے معتقد و معتمد او بود نزد خانجہان فرستادہ استکشاف حال نمود خانجہان بیم ناکے و اندیشہ مندے خود اظہار نمودہ معروض داشت کہ اگر رقم امانے بخط پادشاہ یافتہ در نوکری و انزوا مختار و مجاز باشم برفع توہم من ممکن است پادشاہ از خوش نہادی امان نامہ بقلم خود در کمال عطوفت نگاشتہ باو سپرد باز ہم آن افغان سست پیمان بدگمان بودہ شبی بے خبر از اکبرآباد راہ فرار و ادبار پیش گرفت بعد خبر خواجہ ابو الحسن باخانزمان و برخے از امرا بتعاقب او مامور شدند چندے از انہا مثل سید مظفر خان و خدمت پرست خان و بہلداس و غیرہم بر سبیل تعجیل تعاقب نمودہ در حوالے دہولپور باو رسیدہ نبرد آرا شدند خدمت پرست خان بزخم کارے روانہ ملک رستگارے شد و حسین و

غفلت پسران خان جهان و دو دامادش با بسیارے از همراهی او بقتل رسیدند و خانجهان با دو پسر خود که باقی مانده بودند و چندی دیگر
از رفقاے خود را بجنگل انداخته داخل گونڈوانه شد و از انجا براه برار بولایت نظام الملک که با خانجهان در مقام مدارا و مماشات بود
در آمد بهلول و سکندر افغان بتوهم تقصیرات خود و مجانست افغانی گریخته بخانجهان ملحق شدند و مقرر شد که براے تنبیه نظام الملک
اردوے کیهان پوے شاهی بصوب دکن نهضت نماید اسلام خان را بحراست دار السلطنت اکبرآباد گذاشته روز دوشنبه هشتم جمادی الاولی
اعلام فیروزی در حرکت آمد و نامه متضمن تعزیت انتقال شاه عباس ماضی و تهنیت جلوس شاه صفی نبیرۀ او مصحوب امیر برکه
باتفاق بحرے بیگ ایلچی شاه عباس که رخصت انصراف یافت ارسال شد و هم درینولا جشن وزن قمرے اختتام سال سی و نهم
و شروع سال چهلم از عمر پادشاه ترتیب یافت ؛

احوال سال سوم مطابق سنه هزار و سی و نه هجری

بست و ششم شعبان که روز جشن نوروز بود سالیانه نواب ممتاز محل زوجه پادشاه صبیۀ آصف خان از اصل و اضافه دوازده لک
روپیه مقرر گردید و دیگر امرا نیز باضافه مناصب سربلندی یافتند و بطرف خاندیس بنابر مالش نظام الملک و گوشمال خانجهان لودی نهضت
نموده بعد ورود دران دیار سه فوج بسرکردگی سه سردار مقرر گردید یکے ارادت خان ناظم صوبه دکن دوم راجه گج سنگه سوم
شایسته خان مسمی پسر آصف خان و ارادت خان را خطاب اعظم خانی بخشیده شایسته خان و گج سنگه و دیگر امرا را حکم فرمود
که از صوابدید اعظم خان بیرون نروند بیست و ششم رجب شهر برهانپور مرکز رایات ظفر آثار شد و دریا روهیله با وجود آن همه عنایات
و عفو تقصیرات کفران نعمت نموده بعد از بیجا فرار ورزیده و نزد خانجهان لودے رفت چون با ارادت خان و شایسته خان
صحبت در نمی گرفت شایسته خان را بحضور طلبیده بسرکردگی آن فوج عبد الله خان بهادر را رخصت نمود درینولا اعظم خان را
با خانجهان جنگی روے داد و خانجهان از جنگ گریز نموده جمعی را بکشتن داد اتفاقاً در اثناے تلاش ملتفت خان ولد اعظم خان
با فوج چنداول از قول بدو گروه دور مانده بود خانجهان و بهلول و مقرب خان با بهنا رسیده و غافل دیده در آویختند و چندے
از مغول و راجپوت جان خود در باختند درین ایام جادو راے کافر نعمت که مع پسران و دیگر منتسبان بیست و چهار هزاری
ذات و پانزده هزار سوار منصب داشت با جمیع فرزندان و خویشان خود گریخته نزد نظام الملک رفت و او بیوفائی را لازم ماهیت
آن مدبر دانسته خواست مقید سازد و آن خون گرفته دست و پا زده با دو پسر و نبیره کشته شد باقی اولاد و اقارب او ملتجی بهمین درگاه
گشته بوسیلۀ اعظم خان مناصب مناسب یافتند و یک لک و سی هزار روپیه مدد خرج بآنها عنایت شد و هم درین ایام کمال الدین روهیله
که در عهد جهانگیر خطاب شیرخانی داشت بنوشتۀ خانجهان در بیشا در کمر بسته از دست سعید خان مع همراهان بسزا رسید و بعد برسات
یمین الدوله آصف خان که ریاست او در همه باب بر همه کس مسلم بود بسرداری کل عساکر بالا گهات سرافرازی یافت دهم ربیع الثانی جشن
وزن قمری اختتام سال چهلم و ابتداے چهل و یکم آراسته شد چون مقرب خان و بهلول از جالنا پور رو به تعرض نهادند اعظم خان
بر زار ایشان توقف یافته تعاقب نمود و خانجهان در جاگانون انتظار آن هر دو میکشید که ناگهان لشکر پادشاهی رسید خانجهان راه
فرار مسدود یافته بجنگ ایستاد چون معرکه کارزار گرم شد بهادر خان روهیله داد شجاعت داده دو زخم تیر برداشت و نیز بهادر داس جهالا
چپقلشهاے مردانه جان خود درباخت درین وقت اعظم خان رسید و هنگامه گیر و دار گرمی پذیرفت خانجهان عرصه بر خود تنگ دیده
رو به فرار نهاد و درینوقت تفنگی به بهادر برادرزادۀ خانجهان رسیده در میدان نشست پرسرام نامی از سپاهیان راجه بهار سنگه بدو رسیده
با او در آویخت بهادر از فرط بهادری جمدهری به پرسرام زد و پرسرام نیز جمدهری کاری زده رهگراے آخرت ساخت و خان جهان بکوهستان

درآمد و اولیاے دولت پادشاہی در تعاقب او رسیدہ برگردیدند و اعظم خان در جائے براے آرام سپاہ ماند کہ آسودہ حقیقت حال
بہ پادشاہ نگاشت و در جلدوے آن اسپ و فیل و خلعت و شمشیر ارسال یافت چون خانجہان ارادہ دولت آباد نمود اعظم خان از انجا
کوچیدہ بسبب قحطی کہ در اطراف دولت آباد شنید رفتن بآن طرف مصلحت ندید و بقصد استیصال بہلول و مقرب خان بہ بار رفت
درین ایام ساہوجے بہوسلہ کہ سرخیل ہنود لشکر نظام الملک بود بلشکر پادشاہی پیوست و بمنصب پنجہزارے بلند پایہ گردید و دیگر اقارب
او نیز فراخور لیاقت منصبہا یافتند و سید مظفر خان باضافہ ہزارے ذات بمنصب پنجہزارے سرفراز شد و میر جملہ باضافہ مذکور
چارہزارے شد و قلعہ منصور گڈھ بسعے باقر خان صوبہ دار اوڈیسہ مفتوح گردید۔

احوال سال چہارم مطابق سنہ ہزار و چہل ہجرے

چون بشوے خانجہان لودے ولایت نظام الملک لگدکوب نوائب گشت و داعیہ نظام الملک صورت نگرفت خان جہان را اعتماد بر
دوستی نظام الملک نماند و ترسید کہ مبادا براے مصلحت حال خود با او غدرے کند بنابرین رو بمالوہ نہاد و عبد اللہ خان بہادر کہ در بالا
گھاٹ بود تعاقب نمود و سید مظفر خان بارہہ و جمعی دیگر بانصرام مہم لودے از حضور رخصت یافتہ باو ملحق شدند و در سرونج
رسیدہ آگہی یافتند کہ مقاہیر از نواحی شہر پنجاہ فیل سرکار خالصہ شریفہ بردہ اند و خواجہ عبد الہادی پسر صفدر خان کہ بہ نیابت
پدر در انجا بود محافظت شہر نمودہ سکنہ آنجا را از شر آنہا حراست کرد و خانجہان از دست راست سرونج بملک بوندیلہ در آمدہ از کالپے
سر برآورد و بکرماجیت پسر جہجہار سنگہ بتعاقب مخاذیل در آمدہ خود را بہ بیار روہیلہ کہ چنڈاول خانجہان بود رسانید و دریاے محابا برو
تاخت و بجنگ رستمانہ پرداختہ حملہ ہاے بر دو رفقاے او نیز سر باختہ دیوانہ وار عرصہ کارزار گرم ساختند و چہارصد افغان و دوصد
بوندیلہ درین معرکہ رہگراے آن سرا شدند در اثناے زد و خورد تفنگے بدریا رسیدہ کارش انجام یافت و سپاہ بوندیلہ دریا را خانجہان
و سپاہ دانستہ برو ہجوم آوردند و خان جہان فرصت یافتہ جان خود بپاے گریز بیرون برد و بکرماجیت بوندیلہ بخطاب جگراج
و باضافہ ہزارے ذات و ہزار سوار دو ہزارے دو ہزار سوار شد و از وقائع این سال فتح قلعہ دہارور است بسعے اعظم خان
و بدست آمدن قلعہ داران و اہل و عیال سمن غم ملک بدن جا یعنی مادر نظام الملک کہ در قلعہ بودند و اعظم خان در جلدوے
این خدمت باضافہ ہزارے ذات و سوار شش ہزارے شش ہزار سوار شد و دیگر ملازمان آن لشکر ہر یکے در خور مرتبہ
مشمول مراحم خسروانے و قلعہ بفتح آباد موسوم شد چون خان جہان از کشتہ شدن دریا راہ فرار پیمود اولیاے دولت شاہی
در تعاقب او شتافتند روزے دور تر راندہ صبح دیگر از ماندگے راہ دیر تر روانہ شدہ زخمیان و سست قدمان را پیشتر روانہ گردانید
سید مظفر بارہہ از جمیع افواج ہراول پیشتر بخان جہان لودے رسید او نیز با شش صد جوان جلادت نشان عطف عنان
نمودہ بمقابلہ پرداخت و جنگے نمود کہ کارنامہ رستم و افراسیاب را آب شمشیر شست و شوداد و اکثر رفقاے او شربت مرگ
چشیدند و برخے مجروح از معرکہ برآمدہ راہ بریدند از سرداران طرف فوج پادشاہی یکے خویش خان عالم و دوے درگاہ بیرہ
رائیسال بعد کشش و کوشش بسیار جانسپارے نمودند و صدر خان روہیلہ کہ مایہ استظہار لودے بود مع دو پسر خان جہان
در میدان نقد جان با اکثر رفقا در باخت خان جہان بملاحظہ این حال بازار دہ براہ نہاد و اکثر فیلان او مع زر و اسباب در راہ ماندند دزین
فرار و مرور جبور رشش بطرف کالنجر اتفاق افتاد حاکم آنجا سیاد خان خبر یافتہ بتادیب او برآمد دستبا باز صف آراگشتہ محاربہ
صعبی نمود و حسن خان پسرش گرفتار گشت بضرورت طبل و علم و غیرہ اسباب دولت و نشان حشمت و شوکت بجا ماندہ از
معرکہ برآمد و تا بیست کردہ عنان نگاہ نداشت و شام بر تالابے منزل گزید و با رفیقان خود گفت کہ الحال عزم پیشتر رفتن

از ینجا بمدارم قضا کار خود کرده و عمر بپایان رسیده و امداد و اعانت شما درین هنگام سودمند نیست در آتش من خود را مسوزانید یک
سپاه از عقب میرسد شما از خرص کروم تا فرصت است راه خود بگیرید آخر به تیغ هلاک از هم گرجدا خواهیم شد بهتر آنکه الحال جدا
شوید کسانے را که زندگے عزیز بود جدا ئے گزیدند و گروہی که وفا سرشت بودند میا ہی مرگ گردیده دست از جان شستند چون
سید مظفر رسید و گرد سپاه نمودار گشت خانجهان لودے مع عزیز خان پسر خود بکمال ثبات و استقلال بمقابله برخاسته
با رفقاے باقی بارادۂ تلافی استقبال فوج دشمن نمود و هر یکے از اینها که شرارۂ آتش شجاعت بود با دشمن در آویخته نام و نشان
خویشتن روشن ساخت و خانجهان عرصه بکام دشمنان دید از اسپ فرود آمد و دشمنان از چار سو محیط شد نخست دستی بتیر و کمان و اشت
با دشمنان در کشاکش بود و بعد ازان با دامیکه در دست و با تاب و توان بود از حمله بردن بر مخالف نیاسود تا آنکه پیکرش ریز ریزه و
سر عزیز خان پسرش و را سے مل به تیغ تیز از بدن جدا گردید چون کار خانجهان به نهایت انجامید سید عبدالله خان فیروز جنگ که قاب
رئیس لشکر پادشاهی بود نیز از پے رسید و سر هر سه کس مذکور به حضور پادشاه فرستاد و در جلدوی این خدمت عبدالله خان
باضافه هزاری هزار سوار بشش هزاری شش هزار سوار و بخطاب فیروز جنگ مشمول عواطف شد و سید مظفر خان
باضافه هزار سوار منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار و بخطاب خانجهانے مفتخر گردید طالبائے کلیم در کشته شدن خانجهان
لودے که پیرانام داشت و دریا روهیله رفیق عمدۂ او این رباعی گفته صلۂ شایسته یافت رباعی این مژدۂ فتح از پے هم زیبا
بود به این کیف دو بالا چه نشاط افزا بود به در رفتن دریا سر پیرا هم یافت به گویا سر و حباب این دریا بود به درین سال باران از ملک
دکن و گجرات و اطراف آن بالمره انقطاع یافته قطره نبارید و قحط عظیم روے داد پادشاه هفتاد لک روپیه بغلاویدگان مرحمت فرمود
و در هشتاد کرور دام محالات خالصۂ شریفه که یازدهم حصه ممالک محروسه است تخفیف داد و هم درین شعبان محمد علی بیگ سفیر ایران که
نامه شاه صفی مشتمل بر تهنیت جلوس آورده بود در برهانپور ادراک کورنش نمود و ارمغان پادشاه ایران بنظر گذرانید سه لک روپیه
قیمت داشت و آنچه از طرف خود گذرانید متاع پنجاه هزار روپیه بود و سفیر مذکور را از ابتداے ورود تا روز رخصت سه لک و شانزده
هزار روپیه نقد و قریب یک لک روپیه جنس با و مرحمت شد و اعظم خان در تعاقب افواج نظام الملکیه و عادل خانیه و در تسخیر قلعه
بر بنده مساعی عظیمه بجا آورده و بموجب التماس او مقرب خان غلام ترک نظام الملک که معتمد و رئیس لشکر و میر شمشیر او بود
وا ز سلوک نامناسب اولیاے نعم خود دل بر کنده داعیه بندگے شاهجهان تصمیم داده بود بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار استمالت
یافت و باین آستان رسیده مورد انواع مراحم شد و هم درین سال فتح خان پسر کلان ملک عنبر سپه سالار نظام الملک
که مقید بود نظام الملک او را خلاص گردانید او چون دانست که هرگاه نظام الملک را خاطر مطمئن گردد باز محبوس خواهد نمود
پیش دستی کرده بدستورے که پدرش نظام الملک را نظر بند میداشت مقید کرده حقیقت بدرگاه نوشت شاهجهان این حرکت
از او کردار او و ولی نعمتش نه پسندید و حکم کرد که واگذارد فتح خان بر این حکم آگهی یافته قبل از ورود فرمان نظام الملک را خفه
کرده بکشت و شهرت داد که بمرگ خود در گذشت و حسین نام پسر ده ساله او را بجایش نشانید و نیز بسبب تغیرے خان درین
سال قلعه قندهار که از مشاهیر قلاع تلنگانه است مفتوح گردید و نواب ممتاز محل که ارجمند بانو بیگم نام داشت و صبیه مرضیه یمین الدوله
آصف خان زوجه پادشاه بود رحلت نموده در باغ زین آباد برهانپور بطور امانت مدفون گردید بعد چندے شاه شجاع مع
وزیر خان و ستی خانم نعش را بمستقر الخلافه اکبر آباد آورده حسب الحکم بر کنار دریاے جمنا بخاک سپردند و مقبرۂ رفیعه بر سرش
بنا گذاشتند بے بدل خان تاریخ رحلت او «جای ممتاز محل جنت باد» یافته و پادشاه تا دو سال از اقسام مستلذات خصوصاً استماع

سازو نفعات و تزئین بجواهر و لبس اقمشهٔ گرانمایه اجتناب نمودی و هشت سال و دو ماه عمر داشت و نوزده سال و یک ماه و شش روز در شبستان
مشکوی اقبال بود چهارده فرزند از ان مرحومه بوجود آمده هشت پسر و شش دختر اگرچه میرزا مظفر حسین صفوی که بقندهاری محل موسوم و دختر
شاهنواز خان پسر خانخانان عبدالرحیم هر دو در عقد ازدواج پادشاه مرقوم نیز بودند اما در اتحاد و اختصاص کسی بمنزلت ممتاز محل نرسید
متروکات آن مرحومه از نقد و جنس بیک کرور روپیه زیاده بود نصف بدختر کلان او جهان آرا بیگم که به بیگم صاحب معروف بود مرحمت شد و نصف در
باقی اولاد انقسام یافت و چهار لک روپیه سالیانه بیگم صاحب افزوده در همین جشن وزن قمری انتهای سال چهل و یکم و ابتدای سال چهل و دوم عمر پادشاه ترتیب یافت

احوال سال پنجم مطابق سنه هزار و چهل و یک هجری

جشن وزن شمسی که در هر سال از سنین عمر دو بار سنجیدن سلاطین بزر و اجناس مطابق حساب شمسی و قمری معمول بود ترتیب یافت و
از عمر پادشاه چهل سال بحساب شمسی انقضا یافته چهل و یکم شروع شد چون فتح خان پسر ملک عنبر در فرستادن پیشکش تعویق نمود پادشاه
وزیر خان را با ده هزار سوار تسخیر قلعه دولت آباد مامور نموده راهی گردانید وکیل او بعد روانه شدن فوج بعرض رسانید که فتح خان
پسر خود را با پیشکش بدرگاه فرستاده درین نزدیکی میرسد بوزیر خان فرمان رفت که هر جا که رسیده از همانجا برگردد و عبدالرسول
پسر فتح خان پیشکش بیست لک روپیه آورده بنظر گذرانید و هم درین سال یمین الدوله آصف خان برای رهنمونی محمد عادل شاه والی
بیجاپور با فوجی عظیم مامور شد که اگر عادل شاه اطاعت نموده قلعه بر نده با خراج مقرری تسلیم نماید یمین الدوله اکتفا بهمین قدر نموده
معاودت کند و الا سزای لائق درکنار شش نهد و اعظم خان و سید مظفر خانجهان و راجه جی سنگه و خانزمان و عبدالله خان بهادر
ظفر جنگ و خواجه ابوالحسن و غیرهم از امرای عمده بهمراهی آن امیر کبیر متعین شدند و ازین تاریخ مهر اوزک که پیش یمین الدوله کرمی بود
به بیگم صاحب صبیهٔ دختر پادشاه متفوض شد و آصف خان بطرف بیجاپور نهضت نموده بتخت قلعه بالگی را محاصره نمود و قرار یافت که در
ظلمت شب یورش نمایند اهل حصار ترسیده اول شب در پردهٔ تاریکی از سپاه آنچه بود رخت ادبار بطرفی کشیدند و سکنه و رعایا ناچار
بجا ماندند سید خان جهان بر همه سبقت گرفته خود را در قلعه ریخت و بعد فتح الباب درون قلعه تخت چوبین دید و بر روی آن نشست و قضا را
زیر آن تخت حقهای باروت بود از آتش حرب قتال بنوعی شراری بآن حقه ها رسید که همه را آتش درگرفت و بزور آنها تخت
چون ابر بسوی آسمان بلند شد و هنگام رجعت از هوا بر ارض غبار حفظ الهی صیانت آن سید نموده تخت را بر جرمن گاهی افگند
اگرچه دست و موی روی سید سوخت اما جان سید خانجهان بحفظ حافظ زمین و آسمان از هلاک محروس و مصئون ماند
بعد ازان چون بقلعه بیجاپور رسید عادل شاهیان مجال جنگ میدان در خود ندیده متحصن شدند و گاهی برآمده جنگی می نمودند
آخر الامر بلای غلا در قلعه و لشکر بالا گرفت اما در لشکر پادشاهی زیاده تر از قلعه بیجاپوریان بجان آمده خواهان مصالحه گردیدند
مصطفی خان مع خیریت خان حبشی از قلعه نزد آصف خان آمده مقرر شد که عادل شاه چهل لک روپیه از جواهر و مرصع آلات و
فیل بدرگاه فرستد و پا از جادهٔ فرمان برداری بیرون نگذارد بعد ازان که عهدنامه مرقوم گشت و برای مهر عادل شاه با یکی از
لشکریان پادشاهی بقلعه بردند احوال غلای لشکر دریافته عذر کردند و شخص رفته برگشته علت عذر ظاهر ساخت آصف خان
بسبب مشاهدهٔ عسرت در احوال دواب و انسان ترک محاصره نموده بتاخت و تاراج بلاد بیجاپور پرداخت و تنعم و رفاه لشکریان را
چنانچه باید میسر آمد و زر و مال بسیار از هر بلده و قصبه بضبط سرکار بهم در آمد و تا شروع موسم برشکال همین آتش در کار بود چون برسات نزدیک
رسید یمین الدوله با غنیمت بسیار از فیل و اسپ و شتران محمول زر و زیور و اسباب اقمشه و افر مراجعت بجانب دیس نمود و دوم رمضان
این سال موکب پادشاهی از برهانپور جنبیده باکبرآباد معاودت نمود و ملتفت خان پسر اعظم خان صوبه دار دکن را به نیابت پدرش در برهانپور گذاشت

و اعظم خان از صوبه داری دکن تغیر گردیده مهابت خان بجای او مقرر شد و یمین الدوله آصف خان حکم رفت که مع اعظم خان و
دیگر امرای همراهی بحضور آید و آصف خان از دکن رسیده و شرف ملازمت دریافت و حاجی وقاص ایلچی نذر محمد خان والی بلخ بحضور
رسیده و اسپ و شتر و دیگر امتعهٔ بلخ که پانزده هزار روپیه ارزش داشت از نظر گذرانید چون یک سال از انتقال ممتاز محل منقضی شد
مجلس عرس آراسته یک لک روپیه بعلما و طوائف صالحات داد و هم درین سال بندر هوگلی بعد جنگ بسیار از قوم پرتگیس که بغی
و تمرد ورزیده بودند بر دست قاسم خان صوبه دار بنگاله منتزع گردید و چار هزار و چار صد کس از آن قوم زن و مرد بقید آمدند و درینولا جشن
وزن قمری انجام سال چهل و دوم و آغاز سال چهل و سوم ترتیب یافت و قلعهٔ کالنه دکن مفتوح شد و چون قاسم خان بعد
ازان فتح رخت هستی بر بست اعظم خان بجای او صوبه دار بنگاله مقرر شد و حاجی محمد جان قدسی تخلص از وطن خود که مشهد
مقدس بود رسیده بملازمت مستسعد شد و قصیده که در مدح پادشاه گفته بود در حضور خواند و بعنایت خلعت و انعام دو هزار
روپیه کامیاب گشت در همین سال روزی در مجلس پادشاه مذکور سکندر شد یمین الدوله گفت تا امروز کسی بر سخنان سکندر انگشت
اعتراض ننهاده پادشاه گفت اگر ثبوت او ثبوت پیوسته جای حرف زدن نیست والا ما را برو دو اعتراض است اول آنکه
چنین پادشاه خردمند مقتدر را بسفارت بر نوشابه رفتن چه مناسب بود دوم در جواب رسول دارا بیضهٔ مرغ خواندن چنانچه شیخ
نظامی بآن اشعار نموده مصرع شد آن مرغ کو بیضهٔ زرین نهاد * چه معنی دارد و کجا لائق شان سلاطین تواند بود *

احوال سال ششم مطابق سنه هزار و چهل و دو هجری

قلعهٔ مالکهیرے من توابع صوبه مالوه بحسن سعی نصیری خان درین سال مفتوح شد و جشن وزن شمسی انتهای سال چهل
و یکم و ابتدای چهل و دوم ترتیب یافت و درین سال شادی ازدواج شاهزاده دارا شکوه با نادره بانو بیگم بنت جهان بانو بیگم که
دختر سلطان مراد ولد سلطان پرویز بود منعقد شد و میرزا ابو طالب کلیم تاریخش چنین یافته مصرع قران کرده سعدین برج جلال *
و درین جشن سوای دو لک روپیه خرچ شد شش لک از سرکار خالصهٔ شریفه و شانزده لک روپیه از سرکار بیگم صاحب دختر
کلان پادشاه و دو لک روپیه از سرکار شاهزاده دارا شکوه و مادر عروس دو لک روپیه از نقد و جنس ساچق فرستاد و پنج لک
روپیه کابین مقرر شد و بعد شصت و دو روز کدخدائی شاهزاده شجاع با صبیهٔ مرضیهٔ شرف دودمان نجابت میرزا رستم صفوی اتفاق افتاد
و تاریخش چنین گفته اند مصرع مهد بلقیس بمنزل جمشید آمد * یک لک و شصت هزار روپیه برسم ساچق فرستادند و ده لک روپیه را
جواهر نفیسه و مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات وغیرها بامیر بیگم صاحب و سرکار ستی خانم بمنزل شاهزاده رسید و چار لک روپیه
کابین قرار یافت و هم درین سال هفتاد و شش بتخانه در بنارس منهدم گردانیدند و بعد آمدن ایلچی نذر محمد خان والی بلخ هم درین
سال تربیت خان با تحائف هندوستان که در قیمت یک لک روپیه ارزش داشت بسفارت بلخ روانه شد و هم درین سال بعد
از جنگ و جدال و طول محاصره و تدابیر صائبه و ترددات شایسته مهابت خان و پسرش خانزمان و نصیری خان فتح خان پسر ملک عنبر
حبشی سپهسالار دکن امان خواسته از قلعهٔ دولت آباد برآمد و مقالید قلعه باولیای دولت شاهجهانی سپرد و خانخانان حبشی را بنگاهبانی
ملک نظام الملک و فتح خان که از صغر سن اختیار نیک و بد نداشتند بگماشت چون هر دو بحضور آوردند نظام الملک در قلعهٔ گوالیار
محبوس شد و فتح خان بعنایت خلعت و دو لک روپیه سالیانه امتیاز یافت قلعهٔ دولت آباد در متانت و رصانت بی نظیر و
شهرهٔ آفاق است و تفصیل اوضاع و استحکام آن در سلاطین نامها شد سع بیت حصار که شکلش ندید است کس * بود قلعهٔ دولت
آباد و بس * چون خبر فتح این قلعه بیست و ششم ذی الحجه بسمع شاهی رسید خانخانان مع خانزمان پسرش بانواع عنایات امتیاز

یافت و نصیری خان بخطاب خاندوران مخاطب گشته از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری سربلند شد و ظفرخان احسن تخلص پسر خواجه
ابوالحسن که به نیابت پدر صوبه داری کشمیر میکرد بانتقال پدر درین سال اصالةً بهمین کار سرفرازی یافت و صفدرخان با منسوقات
هند که چار لک روپیه ارزش داشت بسفارت ایران رفت و هم درین سال از وقایع کابل بعرض رسید که زنی دختری زائیده که دو سر
داشت یکی بجای خود و دومین بر ناف و درین سر نیز دو چشم و دو ابرو و دو گوش و یک بینی و دهن بود و بعد ساعتی درگذشت و درین
سال شاهزاده اورنگ زیب بسن پانزده سالگی با فیل جنگید و تفصیلش آنکه در جنگ فیلان هر سه شاهزاده مامور شدند تا اسپ سوار
زیر جهروکه رفته فارغ البال تماشا نمایند چون حسب الامر بعمل آمد فیلی از حریف خود رم کرده بطرف اجتماع مردم دوید مردم همین گریختند
شاهزادها نیز باتباع و مستحفظان خود را بمامنی رسانیدند مگر اورنگ زیب بجای خود ماند و چون فیل بسوی او دوید رخشش همت جهانده
نیزه به پیشانی فیل زد فیل اسپ را در خرطوم پیچیده برداشته بر زمین زد و اورنگ زیب از خانه زین جسته و شمشیر کشیده بر فیل
حمله برد درین اثنا فیل دیگر که حریف او بود رسیده با او در آویخت و از پی هم روان گشته دور تر رفتند شاهجهان بمشاهده این
جرأت اورنگ زیب را مشمول انواع نوازش و عواطف فرموده خطاب بهادری داد و بزر سرخ سنجیده این مبلغ که پنجهزار اشرفی
بود بمستحقین بخشید میرزا ابوطالب کلیم این حکایت را بکمال آب و تاب در سلک نظم کشیده و بیست و دوم صفر حسب الالتماس خانخانان
شاهزاده شجاع را بمنصب ده هزاری ذات و پنج هزار سوار و انعام شش لک روپیه سرفراز کرده بصوبه دکن با خزانه و لشکر بسیار
رخصت فرمود و در شوال صادق خان پدر یمین الدوله آصف خان رحلت نمود و تاریخ رحلتش ع دیگر نشود سفید صبح صادق ؛ یافته
اند شاهجهان بنابر پاس قرابت و افتخار خلائقش خصوص جعفرخان که نسبت دامادی با یمین الدوله داشت و هم زلف پادشاه بود
اورنگ زیب را بتعزیه پرسش فرستاد و جعفرخان بعطای خلعت خاصه و باضافه هزاری ذات و پانصد سوار بمنصب چار هزاری
ذات و دو هزار سوار سرفرازی یافت و دیگر اولاد او نیز باضافه و عطایا متسلی شدند و هم درین ایام جشن وزن قمری اختتام سال
چهل و سوم و آغاز چهل و چهارم ترتیب یافت چون مقرر گشته بود که تا شاهزادگان بخدمتی مامور نگردند منصب نیابند و شاهزاده شجاع بنابر
دستوری یافتن مهم دکن منصب یافت و شاهزاده داراشکوه بنابر ضابطه مذکور تا این زمان هزار روپیه یومیه می یافت و پادشاه
از فرط محبتی که باو داشت رضا بدوری او نمیداد و بی منصبی کسر شان او دانسته دوازدهم ربیع الثانی بمنصب دوازده هزاری ذات و
شش هزار سوار و اصناف عنایات دیگر شاهزاده مذکور را سرفراز ساخت و سرکار حصار که بهمین پور سلطنت درین سلسله همیشه بطور
استمرار تنخواه میشود در تیول او مقرر فرمود و نیز در همین سال اسلام خان بمیر بخشیگری سرفرازی یافت و کلمه بخشی ممالک گزارش تاریخ مینماید

احوال سال هفتم مطابق سنه هزار و چهل و سه هجری

سوم شعبان از دار السلطنه اکبر آباد بصوب پنجاب نهضت شد و ششم شوال دولت خانه لاهور منزل گردید سعیدخان صوبه دار
کابل که بعد جلوس بملازمت نرسیده بود و قلیچ خان صاحب صوبه ملتان ادراک دولت حضور نمودند چون پادشاه با درویشان
سرارادت داشت هفدهم ماه شوال بکلبه درویش حقیقت اندیش میان میر رفته بنابر انقطاع او از علائق دنیا غیر از تسبیح و دستار
سفید چیزی دیگر نگذرانید و نوزدهم بمنزل شیخ بلاول رفته دو هزار روپیه رسانید و حسب الالتماس یمین الدوله آصف خان بمنزل او رفته
بر افتخار او افزود و بیست و چهارم از دار السلطنه بسیر کشمیر نهضت شد و طی مراحل از راه پیر پنجال مقرر شد و هیجدهم ذی الحجه
دولت خانه کشمیر منزل گشت و درین سال شاهزاده شجاع با لشکر دکن بتسخیر پرینده نهضت نموده بپای قلعه رسیده باهتمام
محاصره پرداخت و هرچند مساعی موفوره بعمل آمد سودی بران مترتب نشد آخر کار باستصواب مهابت خان که در جمیع امور

از ماموریت بہ برہانپور معاودت نمود چون این خبر بمسامع جاہ و جلال رسید مہابت خان را کہ با دیگر بندہاے پادشاہے یکمرتبہ
و شاہزادہ را بے تسخیر قلعہ برگردانیدہ بود معاتب گردانید و شاہزادہ را با دیگر بندگان بحضور طلبید و دوازدہم جشن وزن قمرے انجام سال
چہل و چہارم و آغاز چہل و پنجم انعقاد یافت و بیست و سوم ربیع الاول بصوب دریاے گنگ رفتہ ہشتم ربیع الثانی بدار السلطنۃ لاہور
توجہ نمود و ہم درین ایام مہابت خان رخت ہستی بربست نام او زمانہ بیگ بود و معتمد خان تاریخ فوت او چنین یافتہ (زمانہ آرام گرفت)
ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ منصب و خطاب خانخانان سپہ سالار داشت نعش او را از دکن بدہلی آوردہ مدفون کردند

احوال سال ہشتم

پنجم جمادی الثانیہ دار السلطنۃ لاہور منزل اشرف شد درین سال صوبہ دارے بالاگھاٹ کہ عبارت است از سرکار دولت آباد و احمد نگر و
بیر و جالناپور و چنیر و سنگمیر و فتح آباد با توابع و مضافات و لختی از محال برار و تمامی باگلانہ و جشن ظاہر اوران وقت و یک ارب
و بیست کرور دام بود بخانزمان پسر خانخانان تفویض یافت و صوبہ داری پایان گھاٹ بعہدہ خاندوران مسلم شد و از تغیر او
الہ وردی خان قراول بیگی بصوبہ داری مالوہ سرفراز شد ہفتم جمادی الثانیہ شاہ شجاع از دکن آمد و شرف پابوس پدر دریافت و سوم
رجب شاہزادہ اورنگ زیب بمنصب دہ ہزاری ذات و چہار ہزاری سوار سربلندی یافت و چہارم رجب تربیت خان کہ برسم سفارت
نزد ندر محمد خان والی بلخ رفتہ بود ادراک آستانہ بوسی نمود و پیشکشہا کہ آوردہ بود از نظر گذرانید از ان جملہ چیزی کہ باعث کمال انبساط
خاطر پادشاہ گردید مصحفے بود بخط ملک شاہ و خاتم بنت محمد سلطان میرزا بن جہانگیر میرزا بن صاحب قران امیر تیمور گورگان کہ بخط ریحان در کمال
متانت نوشتہ در خاتمہ اسم و نسب خود برقاع نگاشتہ و خان مذکور در بلخ آن را بدست آوردہ ہشتم شعبان رایات اقبال بسمت اکبر آباد ببراہ افراشتہ
آمد و بیست و ششم ماہ رمضان از بطن دختر سلطان پرویز در مقام پلول بخانہ دارا شکوہ پسرے بوجود آمد و بسلیمان شکوہ کہ بتکرار یکبار
تاریخ ولادت مولود ہم ہست شد مسمی فرمود سوم شوال در اکبر آباد نزول اجلال نمود و در جشن نوروز این سال بر تخت مرصع کہ طول آن
سہ گز و ربع و عرض دو نیم گز و ارتفاع پنج گز تا زہ انجام پذیرفتہ بود جلوس نمود قیمت تخت صد لک روپیہ است و در مدت ہفت سال صورت
اتمام یافتہ و تختہ میانہ طرف پشت کہ پادشاہ بآن تکیہ کردہ لعل شست دو لک روپیہ قیمت داشت از جملہ جواہر کہ درین تخت منصوب بود لعلے
ست در وسط آن بقیمت یک لک روپیہ کہ شاہ عباس ماضے مصحوب زینل بیگ برسم ارمغان بجہانگیر فرستادہ و جہانگیر در جلدوے فتوح دکن
بشاہجہان مصحوب افضل خان بدکن فرستادہ بود و بر تختہ آن بیست امیر تیمور افتادہ نام او و نام میرزا شاہرخ و میرزا الغ بیگ پسر و نبیرہ اش
بران کندہ بودند چون بدست شاہ عباس آمد نام نامے او بران کندہ شد و بعد ازان کہ آن شاہ والا جاہ بجہانگیر فرستاد نام او و پدرش
جلال الدین محمد اکبر بران کندند آخر نام شاہجہان بران ثبت و دران تختہ منصوب گردید و تاریخ اتمام تخت مذکور حاجی محمد جان قدسے
چنین یافتہ بیت چو تاریخش زبان پرسید از دل ٭ بگفت اورنگ شاہنشاہ عادل ٭ دیگرے یافتہ ع سریر ہمایون صاحبقرانی ٭
ہم درین سال یمین الدولہ آصف خان بخطاب خانخانانے و سپہ سالارے و اصناف عنایات دیگر فرق مباہات برافراخت و پادشاہ بمنزل
یمین الدولہ تشریف بردہ سر افتخار او را بکیوان رسانید و درین جشن پیشکش پنج لک روپیہ از طرف آصف خان یمین الدولہ و دیگر پیشکشہای عظیم
از طرف شاہزادگان و خوانین حضور و دور بنظر گذشت و عنایات پادشاہانہ نیز بوقوع پیوست و درین سال نجابت خان قلعہ شیر گڈہ کہ سر حد
ولایت سری نگر است مفتوح گردانید و حصار کابلی بدست آوردہ و قلعہ سانتور را ہم متصرف شد چون از گنگا عبور نمود شنید کہ جمعی راہ در آمد آنملک
مسدود کردہ اند مستعد پیکار شدہ بی محابا بر سر آنہا ریخت و جمعی کثیر را اسیر نمود ہنوز آنجا نرسیدہ وکیل فرستادہ دہ لک روپیہ پیشکش بالا و لک روپیہ برای خان
قبول نمود مشروط آنکہ تا حصول این زر ہمانجا اقامت ورزد و درین امر غرضی ملحوظ داشت کہ بسبب امتداد مدت اقامت آذوقہ لشکر کم و شروع برسات خواہد شد

بدین سبب تنزل در حال لشکر بهم رسیده پاسی داری نتوانند نمود آخر همین شد و خان از عدم تدبیر بنا کامی برگشته خلقی را بکشتن داد
و جمعی بگرسنگی مردچون این ماجرا بعرض پادشاه رسید خان را بتغییر منصب تادیب فرمود و فوجداری بمیرزا خان نبیرهٔ خانخانان
عبد الرحیم داد و درهمین سال جهار سنگه بندیله و بکرماجیت پسر او بار دیگر عصیان ورزیدند و عبد الله خان بهادر و سید خانجهان
و خاندوران بهادر باستیصال آنها متعین شدند و باندیشه آنکه مبادا باهم نساخته کار پادشاهی ضائع کنند شاهزاده اورنگ زیب
را بسرداری این فوج معین نمود در نیولا جشن وزن قمری انجام سال چهل و پنجم و آغاز چهل و ششم منعقد گردید و برای
دریافت کیفیت ملک خصوص آنچه تبازگی در حیطهٔ تسخیر درآمده بود هجدهم ربیع الثانی بسواری رتهه عازم دولت آباد گردید و ع
بیانه شاه جهان این سفر مبارک باد تاریخ این نهضت شد و سردار افواج که بگوشمال بوندیله معین شده بودند جهار سنگه و بکرماجیت
را بعد تردد بسیار در جنگلی که گریخته بود نشان یافته بقتل آوردند و سر هر دو را در منزل سیهور که عسکر اقبال بود بدرگاه سلطنت پناه
آوردند کرور روپیه نقد اندوختهٔ آنها و ملک پنجاه لک روپیه حاصل بضبط اولیای دولت درآمد چون از عرائض اورنگ زیب کیفیت
آبادی آنجا و سیر جاهای دلکشا و جو و صاف بخیر بظهور رسیده بود پانزدهم جمادی الاولی از موضع باری بدان صوب توجه فرمودند

احوال سال نهم مطابق سنه هزار و چهل و پنج هجری

بیست و پنجم ماه جمادی الاولی نواحی اندوجه معسکر شاهی شد و تهانه ساخته نرسنگه دیو جد بکرماجیت پدر جهار سنگه قاتل شیخ
ابوالفضل از بیخ برانداختند و سوم رجب شاهزاده اورنگ زیب از ناحیه دهاموني معاودت نموده شرف ملازمت دریافت و پنجم
شعبان اردوی گیهان پوی از آب نربدا عبور نمود و بیست و دوم شعبان از شکارگاه حوالی برهانپور متوجه بالاگهات شده
و در نواح دولت آباد خانزمان پسر مهابت خان صوبه دار آنجا ادراک کورنش نمود چون عادل شاه در ادای پیشکش تعللی ورزید
و قطب شاه نیز با او موافقت می نمود مکرمت خان را که نامش ملا مرشد و عمدتی با مهابت خان بسر برده بود با فرامین متضمن
وعد و وعید به بیجاپور و شیخ عبد اللطیف دیوان تن را بگلکنده رخصت فرمود و ساهو بهوسله با آنکه آقای او نظام شاه در قلعه
گوالیار محبوس بود طفلی را از قبیلهٔ او برداشته نظام شاه نام کرده بعضی از حصون ملک نظام شاه را متصرف گشت در نیولا که پادشاه
در حوالی دولت آباد بود عساکر منصوره مامور شد که رفته تنبیه او نمایند و شایسته خان بفتح قلعه جنیر و سنگمیر و ناسک و ترنک مامور شد
و چون معروض شد که شش قلعه را مردم ساهو و دو قلعه را بهوجبل و شش قلعه را دیگر فتنه جویان متصرف شده و در کوهستان نواحی
بالاگهات سانند الله وردی خان را حکم شد که قلاع مذکوره را تسخیر نماید و ظاهر شد که عادل خان در تمالت ساهو هست لهذا سید خان جهان را
با ده هزار سوار رخصت نمود که رندوله را که باعانت ساهو از جانب عادل خان آمده از میان بردار و دو تاختهای پی در پی ملک
بیجاپور را ویران سازد الله وردی خان و شایسته خان حسب الحکم مطاع بعضی جاها بجنگ و برخی قلاع را بحسن تدبیر در حیطهٔ تسخیر
آورده آنچه سهالیت معروض داشتند ملتمسات آنها پذیرائی یافت و قلاع بدست اولیای دولت درآمد شایسته خان که بجنیر
رسیده پرگنات آنرا از تصرف پسر ساهو و دیگران برآورده شیخ فرید ولد قطب الدین خان را به تهانه داری ناسک و احمد
خان را به وندوری و احمد جهنهر را به انگوله و باقر سرگروه تابینان یمین الدوله را بجنیر فرستاد و بشایسته خان حکم شد که با احمدنگر جا بگیرد
هنگامیکه قاصد حضور بود در اثنای راه معلوم کرد که پسر ساهو بجنیر رفته پانصد کس فرستاده و اینها رفته شهر را از دست پسر او برآورده
متصرف شدند چون عیال ساهو در حصار جنیر بود جمعی را از مردم پدر خود همراه گرفته باز بجنیر آمد و هنگامهٔ جنگ گرم شد شایسته خان
بسرعت هرچه تمامتر خود را رسانیده مقاهیر را مغلوب ساخت و سنگمیر و جنیر با هفده پرگنه داخل ممالک محروسه شد و شایسته خان

روانهٔ حضور گردید و خاندوران چون قریب باودگیر رسید حکم شد که از طرف بیدر در ملک عادل خان درآمده بغارت بپردازد و سید
خانجهان را نیز حکم شده بود که از شولاپور درآ. و باین کار پرداز و خاندوران مطابق حکم بنهب و غارت پرداخته بفیروزآباد که دو منزلی
کروهی بیجاپور است رفت درین ضمن نوشتهٔ مکرمت خان رسید و انقیاد عادل خان بظهور پیوست و حسب الامر دست از
خرابی ملکش برداشته آمده مامور شد که بکشایش قلعهٔ اوسه و اودگیر بپردازند و سید خانجهان قلعهٔ شولاپور مفتوح ساخت و
در وقت مراجعت باینده ولد مقابل شده او نیز از کارزار برگشت و خانزمان از احمدنگر بجنیر روانه شده شاه بیگ خان را تسخیر
جمارگونده متعین فرمود و اهل آن امان طلبیده حصار بخان سپردند و بخانجهان حکم رسید که در ولایت عادلشاه درآمده در ویرانی
آنجا و تادیب ساهو سعی بلیغ نماید حسب الامر بتقدیم رسانید و قلعه و قبضهٔ لوکاپور را گرفت و با ساهو درآویخته او را شکست داد و چون
بر دریای بهیره معسکر شد بخانزمان فرمان رفت که عادل خان اطاعت نمود و بدرگاه بیاید تا بالمشافه دربارهٔ تسخیر جنیر وغیر آن ارشاد
یابد و عهدنامه حسب الالتماس عادل خان مزین بنقش پنجهٔ پادشاه مصحوب محمد حسین سلدوز ارسال یافت و درین ایام شیخ عبداللطیف
سفیر گلکنده مراجعت نموده مبلغ چهار لک روپیه از نقد و جنس مع شیخ طاهر نوکر قطب الملک آورده و هرچه در مدت اقامت خود یافته
بود بطور پیشکش گذرانید و درین سال در ملک گلکنده خطبه بنام شاهجهان خواندند و سکه نیز باسم پادشاه زدند و هشتم صفر المظفر رایات
بنا بر انقضای ایام برسات بطرف ماندو برافراشته گشت و مکرمت خان از بیجاپور آمده ادراک شرف کورنش نمود و پیشکش عادل خان بنظر
گذرانید و ایالت ولایت دکن بشاهزاده اورنگزیب مفوض شد و از حوالی دولت آباد شاهزاده را رخص نمود و در نواحی جشن وزن قمری
انقضای سال چهل و ششم و ابتدای چهل و هفتم آراستگی یافت و چون موسم بارش منقضی شد شانزدهم جمادی الاولی از راه اوجین
و کهاتی چاند بدارالخلافه منعطف شد و هم درین سال قلعهٔ اوسه و اودگیر بسعی خاندوران مفتوح گردید ✽

نقل عنوان فرمان بنام قطب الملک

ایالت و امارت پناه ارادت و عقیدت دستگاه عمدهٔ امجد کرام سلالهٔ اکارم عظام نقاوهٔ خاندان عز و علا عمدهٔ دودمان مجد
و علا زبدهٔ مخلصان صلاح اندیش خلاصهٔ متخصصان سعادت کیش مورد الطاف شاهنشاهی مصدر ارباب خیرخواهی جوهر
مرات صفا و صفوت فروغ ناصیهٔ دولت و رفعت سزاوار عاطفت بیکران المخصوص بعنایة الملک المنان قطب الملک
بشمول عنایت پادشاهانه مستظهر بوده بداند ✽

نقل عنوان عهدنامه که بعادلخان ارسال یافت

ایالت و شوکت پناه معدلت و نصفت دستگاه زبدهٔ ارباب دول عمدهٔ اصحاب ملل خلاصهٔ مریدان عادل خان بوفور عنایات
پادشاهانه مفتخر و مستظهر بوده بداند ✽

احوال سال دهم مطابق سنه هزار و چهل و شش هجری

هفتم رجب پادشاه منعطف باجمیر نموده در دولتخانهٔ ساحل تالاب اناساگر نزول اجلال فرموده از دولتخانه تا مزار خواجه
معین الدین پیاده پا رفته مراسم زیارت بتقدیم رسانیده ده هزار روپیه بخدمهٔ مزار عنایت شد و بمسجدی که در ایام مراجعت
از جنیر عقب روضه حسب الحکم بنای آن گذاشته بودند و پس از جلوس بصرف چهل هزار روپیه باتمام رسید تشریف ارزانی
داشت مصرع قبلهٔ اهل زمان گشته مسجد شاهجهان تاریخ بنای آن یافته‌اند درین سال خاندوران و سید خانجهان هر دو باضافهٔ
هزاری ذات و هزار سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار سرافتخار یافتند و هجدهم شعبان بدارالخلافه اکبرآباد ورود فیض آمود شد

وبیست و نهم ماه مذکور ساچق یک لک و شصت هزار روپیه بمنزل شاه نواز خان صفوی که دختر نیک اخترش برای شاهزاده اورنگ زیب
خواستگاری نموده بود فرستاد و سلخ ذی القعده که شاهزاده اورنگ زیب برای کتخدائی از دولت آباد روانه حضور شده بباغ نور
منزل رسیده بود دیدن والا گوهر بشش شاهجهان پادشاه از کمال عواطف رباعی طالبای آملی مرقوم نموده نزد او فرستاد رباعی
با مرده اگر زود در آئی چه شود با تافته پیش از خبر آئی چه شود زود آمدنت نظر بشوقم دیر است با از زود اگر زودتر آئی چه شود
غره ذی الحجه شاهزاده مراد بخش و یمین الدوله آصف خان و خاندوران بهادر و علامی افضل خان و دیگر نوئینان حسب الحکم باستقبال
شتافته شاهزاده اورنگ زیب را بکورنش پدر رسانیدند و حسینی بیگ سفارت ایران مرخص شد و شمشیر مرصع و جیگاے مرصع که پنجاه
هزار روپیه قیمت آن بود با برخے از تحائف دیگر بشاه صفی پادشاه ایران مصحوب او فرستاد چون ساعت ازدواج شاهزاده اورنگ زیب
نزدیک رسید برخلاف عادت هر دو شاهزاده مبلغ ده لک روپیه نقد بشاهزاده اورنگ زیب انعام شد تا اسباب طوی آماده نماید بیست
و دوم از خانه شاه نواز خان حنا آوردند و بزم حنابندی در دولت خانه خاص منعقد گشت شب سه شنبه بیست و سوم ماه مذکور که ساعت
عقد بود حسب الامر شاهزاده مراد بخش و یمین الدوله آصف خان و جمیع امرای عظام در خدمت شاهزاده بمنزل شاه نواز خان رفتند
و اواخر شب پادشاه خود بخانه شاه نواز خان رفته مجلس سور و سرور را پایه برتر نهاد و این بسبب احترام شاه نواز خان بود که نسب
همایون او بحضرت سید البشر و در امور اعتباریه دنیا بسلطان سلیمان شان شاه اسمعیل صفوی تهران ایران منتهی مے شد و دل جوئے
پسر هم کار شد و اشیع او لاد بود نیز در نظر داشت و بحضور پادشاه عقد ازدواج خوانده شد و چهار لک روپیه کابین قرار یافت میرزا ابوطالب
کلیم تاریخ این شادے چنین یافته مصرع ع دو گوهر بیک عقد دوران کشیده ؛ بیست و نهم شاهجهان بمنزل اورنگ زیب که خانه
پادشاه در عهد شاهزادگے بود و بعد جلوس باین پسر خود بخشیده تشریف آورد و اورنگ زیب پیشکش لائق بنظر گذرانید و درین ایام
پرتھوی چند زمیندار جمو که پادشاه قلیچ خان فوجدار آنجا در مقام تنبیه بود وے خواست بحیله از میان بردارد پرده از روے کار او برخاست
و در جنگ بر دست مردم فوجدار مقتول و شاه قلی خان بعنایات پادشاهے مباهی گردید و درین اوقات عبد الله خان را حکم شد
که پرتاب اوجینیه را مالش دهد پرتاب در قلعه بهوجپور متحصن گشت و در اندک زمانے آن قلعه با قلاع دیگر مفتوح شد و او گریخته با سنے
خزید چون کارش بتنگی گرائید رجوع آورده مقتول شد دهم ربیع الثانی اورنگ زیب رخصت دولت آباد یافت و درین
سال بسعی ظفر خان احسن چند قلعه از تبت کشایش یافت ؛

احوال سال یازدهم مطابق سنه هزار و چهل و هفت هجری

لال خان کلاونت که سرآمد امثال در آن عهد و داماد بلاس خان پسر تانسین است مورد عنایت گشته بعطاے خلعت و خطاب
گن سمندر سرفرازے یافت چهار پسر داشت بهترین اینها خوشحال خان و بسرام خان بود چون قندهار بنا بر رجوع قطعی میرزا
مظفر حسین صفوی برادر زاده شاه طهماسپ داراے ایران بدست جلال الدین محمد اکبر پادشاه افتاد و شاه عباس زمانے چند با بر فرصتے
غنیمت که در ایران روے داده بود متوجه انتزاع آن از دست هندوستانیان نشد ایلچیها قندهار را از مالک خود شمرده برسر آن بسے
کوشیدند اما شاه عباس بعد الفراغ از انتظام ممالک محروسه خود بر سر قندهار آمده در محاصره چهل و پنج روز مفتوح ساخت و قلعه
مذکور را بگنج علے خان سپرده او را سردار قندهار گردانیده خود بدولت برگشت همیشه سلاطین این دیار را تمناے آن بود که بجزے
ملک و قلعه مذکور را باز بدست آید میسر نمے شد تا آنکه شاهجهان سال یازدهم جلوس خود بسعید خان صوبه دار کابل نگاشت که بتدبیرے
درست و تسخیر آنجا بکار برد چون او انتزاع آنجا را از حیز قدرت خود بیرون مے دانست بلابه گرے درآمده ذو الفقار خان را نزد

علی مردان خان پسر گنج علی خان کہ بعد پدر حاکم و فرمانروای آنجا بود فرستاده خواست کہ تنبیه چاره‌گری نماید علی مردان خان
شاہ صفی را بر اراده شاہجہان آگہی داد شاه ایران عرض علی مردان خان را بر گرفت باز اراده حل نموده خان مرقوم را معاتب گردانید و
در مجلس خود با مردم گفت کہ چنین کسے را با عیال و اطفال بیاسا باید رسانید و بدین عزیمت سیاوش قولر آقاسی را بصوب قندهار
متعین نمود علی مردان خان بارقام و اظهار ہوا خواہان بر این امر اطلاع یافته باستعجال تمام بشاہجہان عرضداشت کرد کہ میخواهم
قندهار را با اولیای دولت سپرده در سلک بندگان سرکار منسلک گردم و بسعید خان صوبه دار کابل نوشت کہ انتظار جواب
حضور نه نموده باین صوب راهی شوند سعید خان این بشارت را غنیمت غیر مترقب و از تائید بخت شمرده عرضداشت راند
شاہجہان و عوض خان و محمد شیخ پسر خود را بالعجلت هرچه تمامتر پیشتر فرستاد و متعاقب با فوج بسیار خود هم رہگرا شد پادشاه بعد استماع
قلیچ خان را با اصل و اضافه پنجهزاری پنج هزار سوار گردانیده بصوبه داری قندهار فرستاد و باندیشه تعین یافتن افواج گران از ایران
شاہزاده شجاع را با افواج عظیم نیز از پے اینها بامداد و اعانت راهی ساخت سعید خان بعد وصول بقندهار و بدست آوردن قلعه
باشعار علی مردان خان فهمید که تا فتنه سیاوش قولر آقاسی کہ بجمعیت قلیل برای بست بیرون علی مردان خان از حضور قهرمان ایران
دستوری یافته در این سرزمین رسیده فرو نشیند و جمعیتش از هم نپاشد رعایای این ولایت اطاعت و انقیاد نخواهند نمود بنا بران
باتفاق و اعانت علی مردان خان اراده مقابله با سیاوش تصمیم داده با هشت هزار سوار بر سر موضع سحرے کہ لشکرگاه او نزدیک
بقندهار بود روانه شد سیاوش نیز با قلیل مردیکه داشت صف آرا گشته بقدر تاب و توان جنگیده انهزام یافت المنابر استحفاظ
قلعه‌داری روش سلطان را با جماعه تفنگچیان در حصار زمینداور گذاشت و سعید خان در جلدوی این خدمت از اصل و اضافه
بمنصب شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب بهادر ظفر جنگ و دیگر عنایات امتیاز یافت و فرمان رفت کہ در قندهار
توقف نموده همت بر کشایش آن قلاع برگمارد و هرگاه قلیچ خان برسد قلعه قندهار باو سپرده علی مردان خان را با محمد شیخ پسر خود
کہ خطاب خانه‌زاد خانی یافته روانه حضور گرداند پس از ورود فرمان و رسیدن قلیچ خان علی مردان خان روانه کابل گردید و
پیش از رسیدن شاہزاده شجاع بکابل رسید و بعد رسیدن شاہزاده شجاع مورد عواطف و بیدلجوئیها گردیده بعد چندے
عازم درگاه شاہجہان پادشاه گشت و قلیچ خان بسرعت خود را رسانیده حصار زمینداور را مسخر گردانید و بعد ضبط مداخل و مخارجش
تسخیر قلعه بست پیش نهاد خاطر گردانید چون بر مهراب خان قلعه‌دار عرصه تنگ گردید امان نامه طلبید و بعد بدست آوردن امان نامه
روانه عراق گردید و تمام قلاع ولایت قندهار مفتوح گردید و درین سال آشامیان بر حصون عساکر شبخون آورده دو قلعه را متصرف
گشتند سران لشکر بر این ماجرا وقوف یافته بر قلاع آنها تاختند و در عرصه دو سه پاس پانزده حصار آنها گرفتند و زیاده از چهار هزار آشامی
کشته شد و داماد مرزبان آشام کہ سرگروه آنها بود با جمعے اسیر گشت و بعد حصول این فتح قریب پانصد کشتی جنگی بدست آمد و تمامی محال
کوچ هاجو بتصرف درآمد و بلدیو راجه آنجا کہ خود را در اماکن صعب کشیده بود بامراض مبتلا گشته مع پسر جهانجا بناکامے مرد و اسلام خان
صوبه دار بنگاله بعنایات اضافه منصب و خلعت مورد الطاف شد چهارم ذی قعده نوروز شد و امرا باضافه مناصب مفتخر شدند
چنانچه علامه فضل خان هفت هزاری شد و علی مردان خان کہ در زمره دولتخواهان منسلک گشته بکابل رسیده بود بمنصب پنجهزاری
و ارسال علم و نقاره سرفرازی یافت و درین ایام راجه گج سنگه راتهور کہ در دولت و مراتب دولتخواهی از جمیع راجهای
هند ممتاز بود رخت هستی بربست و خلف او جسونت سنگه بر طبق التماس پدر بمنصب چار هزاری و خطاب راجگی سربلند شد و امر سنگه
برادر کلان او سه هزاری منصب و خطاب راؤ یافت و این امر بر عکس غالبا بنابر فرط محبت گج سنگه با او جسونت سنگه بود

و درین سال تبت بسعی ظفر خان احسن داخل ممالک محروسه گردید و هم درین سال یادگار بیگ سفیر ایران که قبل از ساخته قندهار روانه شده بود رسید و از روز ورود تا یوم عود یک لک و سی و دو هزار روپیه انعام با دیگر عنایات یافت و هم درین ایام بحسن سعی شاهزاده اورنگ زیب ولایت بگلانه وحصول آن دیار مفتوح شد و هفتم ربیع الثانی از اکبرآباد بدار السلطنه لاهور نهضت شده

احوال سال دوازدهم مطابق سنه هزار و چهل و هشت هجری

پانزدهم رجب دولت خانه دار السلطنه لاهور منزل گشت و همان روز رجب الحکام معتمد خان میر بخشی و تربیت خان بخشی دوم تا بیرون در دیوان عام استقبال نموده علی مردان خان را با دراک کورنش حضور آوردند و خان بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلادوز و جیغه و خنجر مرصع و شمشیر خاصه مرصع و منصب شش هزاری ذات و سوار و دو اسپ و چهار فیل خاصه و ایالت صوبه کشمیر مورد الطاف شد و هم درین سال صفدر خان که بسفارت ایران رفته بود برگشته بملازمت رسید و پیشکش صفدر خان پانصد اسپ عراقی و دیگر نفائس اقمشه و امتعه ایران از نظر گذشت از انجمله اسپان چار صد اسپ پذیرائی یافت و قیمت اصناف اقمشه پیشکش که قبول افتاد پنج لک روپیه شد و خدمت سفارت ایران بوجه احسن بتقدیم رسانید چنانچه از حسن خدمت او شاه صفی پادشاه ایران بجای او رفته عنایتها نمود و نه هزار تومان نقد و هشتاد سر اسپ بدفعات او را بخشید و درین سال شاهزاده داراشکوه باضافه پنجهزاری ذات بیست هزاری ده هزار سوار و شاهزاده شجاع باضافه سه هزاری پانزده هزاری و همین اضافه شاهزاده اورنگ زیب و شاهزاده مراد بخش که تا آن زمان پانصد روپیه یومیه یافت بمنصب ده هزاری چار هزار سوار سربلندی یافتند و سیف خان حارس اکبرآباد را فرمان صادر شد که از طرف شاهزاده شجاع به بنگاله که در تیول او مقرر گشته برود و راجه جسونت سنگه باضافه هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری بلند پایه شد و یادگار بیگ سفیر ایران که رخصت یافته بواسطه سرانجام سفر در لاهور متوقف بود بانه ملازمت نمود و از روز ملازمت تا روز رخصت دو لک و پنجاه هزار روپیه از نقد و جنس با و مرحمت شد و مصحوب او جهت شاه صفی دارای ایران صراحی و پیاله و رکابی مرصع که قیمتش پنجاه هزار روپیه بود ابلاغ یافت و هم درین ایام شایسته خان بصوبه داری پتنه از تغیر عبدالله خان و خان مسطور باستیصال بوندیله های متمرد متعین شد و علامه افضل خان که دیوان اعلی و وزیر الممالک بود بیمار شد و پادشاه بعیادت او رفت و دوازدهم ماه رمضان در لاهور ازین جهان انتقال نمود جامع فضائل و کمالات و شیرازی الاصل بود خواص پادشاه از زبان سلطان ناقل اند که مکرر میفرمود که از افضل خان درباره هیچ یکی سخن بد شنیده نشد عمرش هفتاد سال مدت ملازمت شد و سلطانی بیست و هشت سال فرزندی از و نماند برادرزاده خود عنایت الله خان را که آخر بعاقل خان مخاطب شد بفرزندی برداشته بود تاریخ رحلتش چنین یافته اند مصرع

از خوبی برد گوی نیکنامی بعلامی

از دهر نیز گفته اند مقبره او بر لب آب جمنا مقابل شهر واقع است بعد ازین واقعه به اسلام خان فرمان رفت که بعد رسیدن سیف خان خود را زود بحضور رساند نهم صفر شاه شجاع از کابل رسیده ادراک کورنش نمود چون زنش دختر میرزا رستم صفوی درگذشته بود دختر اعظم خان برای او خواستگاری نمودند و سلخ ماه شاهزاده شجاع بانتظام بنگاله مرخص گشت و ازدواج همانجا واقع شد و هم درین سال از لاهور بکابل نهضت شد و بیست و پنجم محرم بکابل رسیده سعید خان صوبه دار آنجا را بمالش هزارجات مامور فرمود و بیست و پنجم ربیع الثانی از کابل بلاهور معاودت شده

احوال سال سیزدهم مطابق سنه هزار و چهل و نهم هجری

بیست و یکم جمادی الثانیه بدار السلطنه لاهور نزول اجلال شد و علی مردان خان از کشمیر آمده سعادت ملازمت دریافت و انجیل

و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار سر فراز شد و با صوبه کشمیر تیول از اے لاهور علاوه آن شد و والده ممتاز محل درین سال رو در نقاب عدم کشید و پادشاه بنابر تعزیت بخانه آصف خان تشریف برده دلجوئی او نمود و در شهر رجب اسلام خان از بنگاله بخضور رسیده دیوانی کل یافت و دران زمان پنج هزاری بود و غره شعبان شاه شجاع را در اکبر نگر پسرے کرامت شد و بسلطان زین الدین مسمی گشت و درین سال کمال سیه نوکر نظام الملک که در زمره ملازمان در آمده بود رو گردان شد و پیش عادل خان رفت و در آنجا با ما بنیافت و بسعے شاهزاده اورنگ زیب بقتل رسید از غرائب سوانح آنکه از درشت گوئی عبد الله خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار بهار میان عبد الرحیم بیگ اوزبک و خان مرقوم ناسازگارے شد عبد الرحیم مصاحبت با او موجب مضرت خود دانسته پس التماس روزے چند خود را اگم نمود و تا یک سال در خلاد ملا گوالیو دستے زناسے او هم بیانی الضمیر پے نبرده او را فی الحقیقه گنگ مید انستند تا آنکه این ماجرا از وقائع آن صوبه بعرض رسید و حکم بطلب او صدور یافت بعد رسیدن بحضور گویا گشته سبب گنگی خود معروض داشت و بکنان را بحیرت انداخت نهم شعبان عرضداشت اورنگ زیب از اثنائے راه که قاصد حضور از دولت آباد بود مشتمل بر تولد پسرے بنظر گذشت آن پسر را بسلطان محمد موسوم ساختند و هم درین سال حمزه که از طرف حکام خراسان حکومت سیستان داشت مجمعے را به قلعه بست فرستاده بدست آورده و باز علی و افواج هند از دحام نمود و بسعے بسیار قلعه را از مردم حمزه که قلیل جماعتے بود بدست آورده و عیدل نامی اندک ریاست قندهار داشت و نزد مردم هند متهم بدوستی حمزه بود حسب الامر پادشاه بیاسا رسید یا نزدهم ماه رمضان شاهزاده اورنگ زیب بحضور رسیده ادراک سعادت کورنش نمود و هم درین سال آتش عظیمے بارک اکبر نگر در گرفت و تمام کارخانجات شاهزاده شجاع و هفتاد و پنج کس از خدمه محل سوخته خاکستر شدند و بیست و نهم شوال شاهجهان پادشاه از لاهور بسیر کشمیر توجه فرمود و هشتم ذی قعده شاهزاده اورنگ زیب بدولت آباد دکن مرخص شد و نهم ذی الحجه دولت خانه کشمیر بفر نزول پادشاه رونق پذیرفت و طرائف که برای ابتیاع اسپان بصوب عربستان روم شتافته بسلطان مراد قیصر روم نامه و الا و کمر مرصع گران بها برده بود رسانید و مع ارسلان آقا سفیر روم بعتبه سلطنت رسید و پنجاه و هشت اسپ بابت خرید و دو راس اسپ از طرف خود و نه اسپ پیشکش محمد پادشاه حاکم لحسا بنظر گذرانید و فدائے خان خطاب یافت و ارسلان آقا نامه قیصر روم و اسپے سیب نام که با زین مرصع و عبائے مروارید دوز از جانب قیصر آورده بود از نظر گذرانید و پادشاه از سیر بساتین کشمیر انبساط اندوخته بتماشائے ییلاق سنگ سفید نهضت نمود و هنگام مراجعت باران غیر وقت در نهایت شدت بارید و راهها بمرتبه گل و لا بهم رسانید که عبور متعذر شد و از دشوار گذارے کار مردم بجان رسیده بود و پادشاه خود در کشتی بهر چهار کرده راه بصعوبت تمام طے کرده بعد دو پاس شب بمنزل رسید و سه شبانه روز متصل باران مے بارید و آبها بمرتبه طغیان کرد که قریب چهار هزار خانه بر کنار ڈل و بهت انهدام یافت و ده بسیارے را آب برد از عرضداشت جان سپار خان فوجدار بهیره و بظهور پیوست که از چار صد دسے و هشت موضع پرگنه مذکور سے و هشت سالم مانده باقے همه در آب فرو شد و از پرگنه خوشاب جز دو موضع دامنه کوه ازین آفت محفوظ نماند۔

احوال سال چهاردهم مطابق سنه هزار و پنجاه هجرے

پادشاه هفتم جمادی الثانیه بسیر شوقے سوے کشمیر از انجا بلاهور توجه نمود و ارسلان آقا سفیر روم از ابتدائے ورود تا روز رخصت سے هزار روپیه و یک صد سی تولہ و یک روپیه جهان وزن و دیگر عنایات یافت و پیشکش اعظم خان صوبه دار گجرات جواهر اقمشه و سے سر اسپ از نظر گذشت و او چنانچه باید در نظم و نسق آن صوبه سعے نمود و تادیب جام و بهارا که هر دو عمده بومیان آنجا بوده اند

همت گماشته مطیع و منقاد ساخت و حکام دار الضرب که در آن سکه نمید روپے می زدند موقوف نموده پیشکشها قبول نموده حاضر شده خان
دیده ظفر خان که بنا بر جهتے دو سال بے منصب شده بود درین سال بارکورنش یافته بمنصب سابق بحال یافت و ملکه بانو بیگم مهین دختر
آصف خان خواهر ممتاز محل که زوجه سیف خان بود رحلت نمود شاهجهان بخانه آصف خان رفته تعزیه او گفت و دختر سوم آصف خان
بزرگ خانم نام در خانه ظفر خان بود و هم درین ایام شاهزاده مراد بخش باستیصال جگت سنگه ولد راجه باسو مامور شد او از اول
امان خواسته شاهزاده را دید و عرض مطالب نمود چون زیاده بر مرتبه خویش میخواست در حضور پذیرائی نیافت رخصت گرفته بوطن رفت
و سر بشورش برداشت و عساکر منصوره بقلع و قمع ریشه فساد او پرداخته او را عاجز گردانیدند ناچار سر دست بدامن عجز و استغفار زده
عفو تقصیرات خواست باستدعاے شاهزاده بخشوده آمد و حکم شد که تاراگڑھ که پایه نخوت و تمرد اوست به بندهاے پادشاهے سپارد
جگت سنگه امتثال فرمان نموده بحضور شاهزاده آمد و سید خان جهان بقلعه مذکوره در آمده حصارش را مع عمارات از بیخ بر انداخت
و حسب الحکم ضبط کوهستان آنجا به نجابت خان تعلق گرفت و هم درین سال ملا سعد الله که موطن او چنیوت و منشاش لاهور است
بوساطت موسوی خان بملازمت سده سلطانی فائز و پایه اعتبار او بعنایت خلعت خاصه و اسپ از طویله خاصه افزود در عرض یک
سال بمنصب هزاری و خطاب خانی و داروغگی دولت خانه خاص سرافراز شد و علی مردان خان بمنصب هفت هزاری هفت هزار
سوار و صوبه دارے کابل از تغییر سعید خان بهادر ظفر جنگ حز اختصاص یافت و صوبه کشمیر که علی مردان خان داشت بشاه قلی خان
تفویض شد و در راه از دنیا درگذشت تربیت خان بجاے او قرار یافت ٭

احوال سال پانزدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و یکم هجرے

درین سال شایسته خان خلف یمین الدوله آصف خان صوبه دار بهار مرزبان پلاؤن را که تمرد مے ورزید تنبیه نموده هشتاد هزار
روپیه پیشکش هرساله مقرر کرد و هفتدهم شعبان یمین الدوله آصف خان خانخانان سپه سالار بمرض استسقا رهگراے آخرت شد پادشاه
مکرر بمنزل او رفته کمال احترامش مے نمود نه هزاری نه هزار سوار دو اسپه سه اسپه منصب داشت مقبره او برلب آب راوی محاذی
شهر لاهور واقع شد شایسته خان مهین خلف او را پادشاه خلعت ماتمے فرستاده عنایتها بحال او فرمود و بدیگر اولاد او نیز مراعات
و دلجوئے نمود باین منصب و مرتبه و نسبت و دولت هیچ امیرے در عهد هیچ پادشاهے از سلاطین هند نرسیده بعد رحلتش سواے
حویلے که در وطن خود لاهور بنا نموده و بیست لک روپیه بر آن خرج شده جمله مملوکات او در هند نقد و جنس مبلغ ده کرور و پنجاه
لک روپیه مخلف شد با آنکه وصیت کرده بود که اندوختهایش همه بخزانه عامره برسانند پادشاه از الجمله بیست لک روپیه نقد و جنس به
پسر و پنج دختر او بخشید و باقی را بشاهزاده داراشکوه پسر خود که نواسه آصف خان هم بود عنایت نمود و نیز درهمین سال میرزا رستم
صفوے قندهارے که شش هزاری پنج هزار سوار منصب داشت و از سنه دوم جلوس بسبب کبرسن ترک منصب و نوکرے
نموده انزوا اختیار کرده بود دو لک روپیه سالیانه وظیفه مے یافت جهان را پدرود کرد هشتاد و دو سال عمر داشت و طبعش بنظم شعر
رغبت داشت فدائی تخلص میکرد چهار پسر داشت اولین مرزا مراد طبع او نیز مائل بشعر گفتن بود دوم میرزا مسیح در عین جوانی و
حیات پدر بدریاے بهٹ غرق شد سوم میرزا حسن چهارم میرزا بدیع الزمان مخاطب بشاه نواز خان و درین سال قلاع متعلقه
جگت سنگه که شاهزاده مراد بخش به تنبیه او مامور بود بسعی بلیغ سید خان جهان و راجه جے سنگه و بهادر خان و اله وردی خان مفتوح
شد و حسب الحکم با زمین هموار گردید شاهزاده استعفاے جرائمش نموده با پسرانش بحضور آورد و شاهزاده اورنگ زیب بعتبه سلطنت
رسیده دولت سعادت قدمبوس نمود چون در کشمیر بنا بر طغیان آب ڈل و بهٹ چنانچه سابق مذکور شد مزارع بسیار خراب گردید

دران شهر قحط افتاد و رعایا و سکنهٔ آنجا زیاده از سه هزار کس بلاهور رسیده از بی جهره که در سن فراهم شده اظهار بی برگی نمودند مبلغ یک لک روپیه خیرات مرحمت شد و حکم شد که تا این جماعه در لاهور باشند هر روز چند جا طعام مبلغ دویست روپیه از سرکار والا سه داده باشند و سی هزار روپیه نیز و تربیت خان فرستاد که در کشمیر بمردم آنجا قسمت نماید و طعام صد روپیه هر روز بحیثه نیز گرسنگان آنجا رساند چون خان مذکور باحوال آن جماعه خوب نه پرداخت صوبه داری کشمیر از تغییر او بظفرخان تفویض یافت و مبلغ بست هزار روپیه مصحوب او بجهت خیرات ارسال یافت و میرزا عیسی ترخان که بنظم سرکار سورت مامور بود از تغییر اعظم خان که بحال رعایای آنجا نمی پرداخت بحکومت صوبه گجرات سرفرازی یافت و از اصل و اضافه بپایه منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه رسید و ضبط مهام سورت بعنایت الله پسر خود مفوض شد و بنابر شهرت توجه دارای ایران بجانب قندهار شاهزاده دارا شکوه بعنایت بسیار و انعام دوازده لک روپیه نقد سرفرازی یافته با پنجاه هزار سوار رخصت یافت و شاهزاده مراد بخش نیز مرخص گشت که درین طرف نیلاب اقامت گزیند و عندالحاجت نزد برادر برسد چون عساکر از نیلاب گذشت و خبر رحلت شاه صفی بسامع شاهجهان پادشاه رسید بشاهزاده حکم شد که در غزنین توقف نماید و صدق و کذب خبر دریافته اگر راست باشد معاودت نماید و گرنه بمدافعه پردازد خبر رحلت او واقعی بود دارا شکوه برگشته بحضور رسید و چون بنابر رحلت شاه صفی محض حرکت شاهزاده بدون جنگ و جدال قلعه در دست اولیای دولت هند ماند دارا شکوه و شاهزاده بلند اقبال مخاطب گردید و درینولا جشن قمری رو داد و درهمین ایام شاهزاده مراد بخش از حسن ابدال برگشته بدرگاه والا رسید و ازدواج او با دختر نیک اختر شاهنواز خان صفوی واقع شد و پنج لک روپیه برای سرانجام این جشن بشاهزاده مرحمت شد و یک لک و چهل هزار روپیه از نقد و جنس برسم ساچق بخانه شاهنواز خان فرستادند و چار لک روپیه کابین مقرر شد ✤

احوال سال شانزدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و دو هجری

چون بعرض پادشاه رسید که درین سفر قندهار از اله وردی خان بعض حرکات خلاف آئین نمک خوارگی بظهور رسیده زبان در اختیار او نیست منصب جاگیر او تغییر شد و جاگیر او که در متهرا بود باعظم خان بعد از تغییر صوبه گجرات مرحمت شد و ملا عبد الحکیم سیالکوٹی را پادشاه به نقد سنجیده شش هزار و پانصد روپیه که هم سنگ او بود به او عطا فرمود و شاهزاده مراد بخش بصوبه ملتان که در تیول او مقرر بود رخصت یافت و خلعت خاصه با برخی مرصع آلات و دو اسپ خاصه با ساز طلا و مینا کار و آفتاب گیر باو عنایت شد و بعرض رسید که باغ لاهور که در سال چهاردهم جلوس حکم عمارت آن و حفر نهر اول باهتمام علی مردان خان شده بود و بعد باهتمام خلیل الله خان صوبه دار آنجا تفویض یافته صورت انجام پذیرفت و شوق تماشایش از خاطر فیض مظاهر پادشاه سر برزد و بفیض قدوم خود رونق او افزود و هشت لک روپیه در عمارت باغ موصوف و تیاری نهر مذکور صرف شد چون خاطر از نظم مهمات صوبه پنجاب و کابل و قندهار وا پرداخت هیجدهم شعبان این سال از دار السلطنت لاهور بدار الخلافه اکبرآباد نهضت نمود و علی مردان خان بموجب حکم از کابل بحضور رسیده بخطاب امیر الامرائی سر برافراشته رخصت انصراف بکابل یافت و مقبره ممتاز محل که تا قریب دوازده سال باهتمام مکرمت خان و میر عبد الکریم تعمیر می شد صورت اتمام یافت خرج این عمارات پنجاه لک است پادشاه در آنجا رفته پسندیده و سی موضع از مضافات پرگنه حویلی اکبرآباد و دیگر چند که حاصلش یک لک روپیه است با محصول دکاکین و سراهای معموره دیگر که تعلق بآن مقبره دارد دو لک روپیه بداخل آمدنی است وقف این مقبره نمود ✤

احوال سال هفدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و سوم هجری

در شروع این سال عرضداشت شاهزاده اورنگ زیب مشتمل بر خبر ولادت پسرے در سلخ رجب رسید پادشاه آن مولد مسعود را
بمحمد معظم مسمی گردانید و دخترے پاکیزه گوهر از بطن دختر شاهنواز خان نیز بوجود آمده بود بزینة النسا بیگم موسوم ساخت و چون در
دار الخلافه اکبرآباد علامات وبا شیوع یافته بود بدولتخانه فتح پور آمده اقامت فرمود و یک چندی بصوب سوگر بسیر و شکار گذرانید
همدرین اثنا شاهزاده دارا شکوه را عارضه روے داد و پادشاه از فرط محبت هشت بار بمنزل او برائے عیادت رفت و مرضش بصحت مبدل
گشت و درین ایام صوبه قندهار از تغیر صفدر خان به سعید خان بهادر و صوبه پنجاب بتغیر او بقلیچ خان مقرر گشت چون هوا باعتدال آمد
پانزدهم شوال باکبرآباد تشریف آورد و سعد الله خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری پانصد سوار سر اعتبار برافراشت دهم محرم سال هزار و
پنجاه و چارم هجری نوروز شد و بشیخ عبد الصمد سفیر شریف مکه معظمه پاندان طلا دار گجه با پیاله و سرپوش طلا و چهار هزار روپیه نقد عنایت شد و بعد اندک زمانی
شیخ مرقوم رخصت انصراف یافت از اول ورود تا وقت عود بجهت بیست هزار روپیه از سرکار و همین قدر از شاهزادگان و امرا
حسب الامر یافت و درین سال شبے بیگم صاحب کلان پادشاه از خدمت پدر برخاسته بخوابگاه خود میرفت ناگاه گوشه دلطف دامنش
بشمع رسید و تمام لباس بدن را آتش درگرفت و پشت و هر دو دست و پهلو بسوخت و پادشاه از حدوث این واقعه نهایت اندوهگین گشته
بر خلاف ضابطه مقرره فردائے آن شب از مشکوی اقبال بر نیامد روز دوم چون شرف آفتاب بود بضرورت بعد دو پهر در بار عام
بر آمده بیش از یک گهڑے ننشست و از روز نخستین تا سه روز پنجهزار روپیه بمحتاجین تصدق فرمود و بیست و دوم صفر که روز
ولادت آن دختر بود نیز همین قدر مبلغ بارباب احتیاج بخشید و در ماه اول این سانحه شصت هزار روپیه بدفعات بمساکین تقسیم نمود
و از شروع ماه دوم مقرر کرد که هر روز هزار روپیه تصدق باهل استحقاق میرسیده باشد و جمعے را که بنابر مطالبات عظیمه و خیانات
جسیمه در زندان مکافات بودند آزاد فرمود و جرائم آنها بخشود و مبلغ هفت لک روپیه از عین المال سرکار والا بخشیده آمد و همدرین
ایام حکیم محمد داؤد را که از ایران آمده بود باتفاق حکیم مسیح الزمان بمداوائے بیگم صاحب متعین فرمود و شاهزاده اورنگ زیب از
دکن و مراد بخش از ملتان بدیدن خواهر بحضور آمده شرف کورنش دریافتند و شاهزاده اورنگ زیب بنابر بعض رنجشها بگوشه
نشینی بدون رضای پادشاه در ساخت و دست از کارهاے دنیوی باز کشید بنابرین خدمت انتظام ممالک دکن بخاندوران
بهادر نصرت جنگ از تغیر او مقرر شد و منصب او هفت هزاری ذات و پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه گردید و یک کرور دام انعام
یافت و بهادر از نکس بیمارے صاحبه زمان خاطر پادشاه مکدر شد همدرین اثنا امر سنگه پسر راجه گج سنگه راٹهور که روزے
چند از ادراک کورنش محروم و ممنوع بود آخر روز پنجشنبه سلخ جمادی الاولی بدرگاه آسمان جاه رسید و صلابت خان میر بخشی
او را در خلوت خانه منزل شاهزاده دارا شکوه که پادشاه همانجا تشریف داشت بشرف زمین بوس رسانید و او مذکور در صف دست
چپ بجای خود رفته ایستاد و صلابت خان بطرف دست راست سریر سلطانی استاده بود درینا که پادشاه بعد ادائے نماز شام
بنام یکے از امرا بخط خاص منشورے می نوشت خان مرقوم برای امرے از فراز ایوان پایان آمده نزد شمعدان چار شاخه با یکے از
بندگان حضور گرم سخن بود ناگاه امر سنگه بطور دیوانگان جمدهر کشیده دوید و بر طرف چپ سینه اش زد به مجرد رسیدن زخم زدن
کار صلابت خان بپایان رسید خلیل الله خان و ارجن ولد راجه بیٹهلداس گور و سید سالار بارهه و شش هفت کس از منصب
داران و گرزداران از یمین و یسار دویده یکبارگی بشمشیر آبدار کارش بانجام رسانیدند و بحکم پادشاه میرخان میر توزک و ملوک
چند مشرف غسلخانه جسد او را برداشته بردند تا بمردم او سپارند مردم او دست از جان شسته هر دو را بقتل رسانیدند و خود نیز کشته شدند

احوال سال هیجدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و چارم هجری

ودرین سال اصالت خان را میربخشی و خلیل الله خان برادرش را بخشی دوم گردانید و درین سال علی مردان خان فرهاد و فریدون غلامان
خود را باگروهی از تابینان کابل به تنبیه علی قطغان اتالیق پسر سبحان قلی ولد نذر محمد خان که بر احشام هزاره تاخت آورده بود فرستاد
و آنها بعد جنگ زد و خورد بسیار بر مخالفان غالب آمده ظفر یافتند و اکثری از همراهیان مخالف مقتول و مخذول شدند و فراوان اسپ
و شتر و گوسفند آنها فرهاد و فریدون غنیمت آوردند و هم درین سال انتعاش علام پادشاه از اکبرآباد بطرف لاهور و از آنجا بکشمیر اتفاق افتاد
و شب پنجشنبه یازدهم شعبان در خانه داراشکوه از بطن دختر سلطان پرویز پسری متولد شد و بسپهر شکوه مسمی گردید و فنا زوالان ناظم
دکن حسب الطلب بحضور آمده و راجه جی سنگه کومکی او بود و بمحافظت ملک دکن مامور شد و هم درین سال جشن حصول صحت بیگم صاحب دختر کلان
پادشاه مقرر شد ایوان بار عام را بکمال آرایش تزئین نموده اقسام جواهر و نقود بران عفیفه نثار شد و شاهزادگان و امرا یک یک درخور مرتبه
خود بعنایات انعام و اضافه سرافرازی یافتند و حسب الالتماس آن ملکه ملکی خصال شاهزاده اورنگ زیب را پادشاه از گوشه نشینی
برآورده مورد الطاف نامتناهی گردانید و حکیم محمد داؤد را که معالج بیگم صاحب بود بعنایت خلعت خاصه و منصب دو هزاری
دویست سوار و اسپ خاصه از طویله خاص بازین طلا و فیل و یک اشرفی پانصد توله و یک روپیه همین وزن نوازش فرمود و عارف
خدمتگار را که خدمت معالجه جراحت بدنی که بسبب سوختن بهم رسیده بود بکمال دل سوزی و محنت بتقدیم رسانیده بود به نقره مسکوک
سنجیده هفت هزار روپیه هم سنگ و با خلعت و اسپ و فیل مرحمت شد و پنج لک روپیه که برای حصول صحت او پادشاه نذر کرده بود
بمصرف رسید بعضی ازین زرها بمکه معظمه و برخی با قندیل مرصع که حسب الامر ملکه مذکوره مهیا شده بود بمدینه طیبه ارسال یافت و ملون
نام منیوالی را که بعضی جراحات متندر بمداوای او به شده بود نیز به نقره سنجیده مبلغ هم سنگش با خلعت و اسپ و فیل و دهی در وطن
بالتمغا مرحمت شد و از بیگم و شاهزادگان نیز انعام وافی یافت و چون محمد علی فوجدار حصار آن نخچیر را آورده بود و مورد عنایت گشته
خطاب خانی یافت و هیچ جشنی بخوبی و فیض رسانی این جشن گاهی بعمل نیامده بود و ملکه مذکوره لشکر الطافیکه از پدر مهربان درین
بظهور رسید متکفل وزن جشن شمسی درین سال گشته نثار و پیشکش بسیار گذرانید و صد کس از امرای نامدار و ارکان دولت را
خلاع فاخره بخشید و هم درین سال شاهزاده اورنگ زیب را بمرحمت خلعت با نادری و دو اسپ خاصه بازین طلا مینا کار و طلای ساده
و فیل با یراق نقره سرافراز نموده بانتظام صوبه گجرات مرخص گردانید و درین سال بعد ورود در کشمیر رضامندی رعایا و سائر اهالی
آن بلده از سلوک پسندیده ظفرخان معلوم گشته موجب خوشنودی خاطر خدیو روزگار شد و یک لک روپیه انعام یافت و طالبای
کلیم قصیده در تهنیت مقدم پادشاه در کشمیر معروض داشته بمرحمت خلعت و انعام دو دویست اشرفی مباهی و مسرور شد خاندوران
نصرت جنگ که از حضور بصوبه دکن می رفت در ورود کردی لاهور آخر شب پنجشنبه ششم جمادی الاولی خدمتگاری زخم جمدهر بر
شکم او کاری زد بعد انقضای یکروز از دنیا درگذشت فرزندانش بموجب وصیت از متروکات او یافت باقی مبلغ که مبلغ
شصت لک روپیه نقد بود بسرکار پادشاه باز گردید مدفن او در روآبالیش گوالیار است هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه
سه اسپه منصب داشت

احوال سال نوزدهم مطابق سنه هزار و پنجاه و پنج هجری

غره جمادی الثانیه اسلام خان بخلعت خاصه و شمشیر و جمدهر مرصع و دو اسپ از طویله خاصه با زین طلا و مطلا و فیل با یراق نقره
مع ماده فیل و اضافه هزاری هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار پنج هزار دو اسپه و سه اسپه و دیگر عنایات سرافرازی
یافته بخدمت انتظام هر چهار صوبه دکن مامور شد و سعد الله خان بعنایت خلعت خاصه و خدمت دیوانی خالصه شریفه از تغیر اسلام خان

و از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری هزار سوار و بعطای قلمدان مرصع سربلند گردید چون از فرط کاردانی بنوازشهای روز افزون اختصاص داشت بستم رجب بدرجه رفیعه وزارت اعظم و عنایت خلعت خاصه و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و هزار و پانصد سوار رسید و درین سال بسعی امیر الامرا علیمردانخان قلعه کهمرد مفتوح شد و خود از کابل بیشتر رفته رو به تسخیر بدخشان نهاد درین فرصت علی مردان بر کهمرد شتافت و بے آنکه کار بر حارسان تنگ کند آنها امان طلبیده برآمدند و امیر الامرا رفتن بآنطرف مصلحت ندیده برگشت و پادشاه برگشتن امیر الامرا درینوقت که نذر محمد خان با پسران و نوکران در افتاده بود نه پسندید و درهمین سال جان نثار خان و لد پرست خان را بتعزیت شاه صفی و تهنیت جلوس شاه عباس ثانی روانه ایران نمود یک فقره نامه مرسله این بود مبارکباد جلوس میمنت مانوس آن فرزند زاده برخوردار کامگار نامدار بلند مقدار یعنی گوهر برج دولت و عظمت یعنی اختر برج شوکت و سلطنت نقاده اصلاب طیبین سلاله اسلاف طاهرین پرداخته شود و نفائس امتعه هندوستان را که سه لک و پنجاه هزار روپیه قیمت داشت مصحوب او ارسال فرمود چهارم شعبان رایات اقبال از کشمیر بطرف لاهور در اهتزاز آمد و پانزدهم ماه رمضان در لاهور نزول اجلال شد و شاهزاده مراد بخش از ملتان رسیده شرف کورنش دریافت و بیست و نهم نور جهان بیگم رحلت نموده در لاهور متصل مرقد برادر خود آصف خان مدفون گشت و علی مردانخان از پیشاور آمده ملازمت نمود و سعد الله خان از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری و دو هزار سوار سربلندی یافت و درین سال بخانه شاهزاده شجاع پسرے بوجود آمده بزین العابدین موسوم گردید و چون پادشاه به تسخیر ولایت بلخ و بدخشان و سمرقند که دار الملک امیر تیمور صاحب قران بود بسیار رغبت داشت خصوص از زمانیکه نذر محمد خان باراده تاخت کابل اول سال جلوس لشکر کشیده برگشت و بعد چند مدت از تطاول او در بلخ هرج و مرج پدید آمد سرانجام این مهم اهم دانسته رایات افواج مملکت ستانی بطرف کابل نهضت نمود و شاهزاده مراد بخش را بامید اعانت علی مردان خان امیر الامرا که فوجے از اوزبک و الایتی خود همراه و معرفت تمام از ان طرفها و ایلات آنجا داشت حسب الطلب نذر محمد خان که بسفاهت از دشمن استمداد نموده بود با جمعیت پنجاه هزار سوار پیشتر از حرکت خود برسم منقلا فرستاد خسرو پسر دوم نذر محمد خان که از فساد و غارت قوم المانان ملجا و پناهے غیر از درگاه شاه جهان نداشت آمده شاهزاده مراد بخش را دید و بود شاهزاده هنگام ملاقات تا سر بساط رفته معانقه نمود و به پهلوے مسند خود نشانیده بعد دلجوئی بسیار بحضور پدر فرستاد و او بحضور آمده دو لک روپیه نقد و جنس یافت چون شاهزاده مراد بخش بحوالے بلخ رسید نذر محمد خان بهرام و سبحان قلی پسران خود را باستقبال فرستاده و مراد بخش اعزاز آنها نموده بنا بر اطمینان خاطر شان فرمود که بخان بگوید که از هند لشکر بیشمار رسیده است هرگونه مددے که مطلوب باشد بعمل خواهد آمد روز دیگر نزدیک حصار رسیده فرمان داد که بضبط حصار بپردازند نذر محمد خان را بمشاهده این حال دل از دست رفته بطرف ایران گریخته و پناه بشاه عباس برد شاهزاده مراد بخش گروهے را به تعاقب او روانه کرد آنها بقدر طاقت تعاقب نموده مراجعت کردند و خلیل الله خان را با ملتفت خان وغیرها برائے گردآوری اموال او فرستاد دوازده لک روپیه از مرصع آلات و طلا آلات و جز آن و قریب دو هزار و پانصد اسپ و مادیان و سه صد شتر نر و ماده بضبط در آمد و از متصدیان جهات و تحویلداران ظاهر شد که همگی اندوختهاے او هفتاد لک روپیه بود از انجمله افزون از دوازده لک روپیه بسرکار شاهزاده در آمد و قریب پانزده لک روپیه در بخارا هنگام فرار او از قرشی ببلخ بتاراج رفت و قلیلے را عبد العزیز خان متصرف گشت و بیشتر شکوریان و الی آن و دیگر غارتگران بردند از انچه باقی مانده پاره در وقت اضطراب بباد خود داد و اکثر او زبکیه و المانیه و قلماقان و روسان غارت نمودند و نذر محمد خان بعد هزیمت از شبرغان با قتلق محمد و پسر خود قلیلے از اوزبکان زاده و خود براه

چون از مشہد مقدس گذشته باصفاهان نزد شاه عباس رفت و پسران و متعلقان و سه دختر او بدرگاه شاهجهانی رسیدند بهرام
بمرحمت خلعت خاصه با چارقب زردوزی و جیغه مرصع و منصب پنجهزاری هزار سوار و یک لک تناهی جباے شد و عبدالرحمن را
بشاهزاده دارا شکوه سپرد که تربیت فرماید و یومیه او صد روپیه مقرر گردید مستورات را بیگم صاحب نزد خود طلب داشته مورد انواع
اعطاف نمود و شاهزاده مراد بخش را اندیشها از افواج اوزبکیه و غیره ایلات آن دیار و عدم مناسبت هوا و اوضاع آنجا بهم
رسید و مکرر عرضداشتها فرستاده اذن معاودت خواست و حکم نارسیده بحضور شتافت این حرکت شاهزاده بر مزاج
پادشاه ناگوار آمد و شاهزاده را بعزل منصب و تیول ملتان تادیب فرمود و چون نزدیک بکابل رسید از کورنش ممنوع گشته
فرمان شد که بشهر در نیامده به پشاور رفته بنشینند و سعدالله خان بنظم و نسق بلخ و دلدهی سپاه دستورے یافته در
عرض یازده روز به بلخ رسید ٭

احوال سال بستم مطابق سنه هزار و پنجاه و شش هجری

درین سال پادشاه میر عزیز را با نامه متضمن اظهار عواطف و آنکه پیش نهاد خاطر چه بود نزد نذر محمد خان برسم رسالت بایران
فرستاد و درین اثنا نذر محمد خان باصفهان رسیده باز بخراسان برگشته بود چون میر عزیز باصفاهان رسید خبر رجوع او شنیده
خواست که او هر جا باشد رسیده نامه را برساند دارای ایران این معنے را نه پسندید مشار الیه توقف نموده حقیقت را بدرگاه
عرضداشت حکم رفت که در پے او نرود و از شاه ایران رخصت گرفته روانه حضور شود سعدالله خان از بلخ عود نموده در همدرین سال
شرف عتبه بوسے یافت و فتح نامه بلخ و بدخشان مصحوب ارسلان بیگ بدارای ایران نیز درین سال ارسال یافت و رایات
پادشاہے از کابل بدار السلطنت لاهور سایه نزول افگند و در جشن وزن شمسی این سال پادشاه عفو تقصیرات مراد بخش نموده
بعطاے منصب سابق سرفراز فرمود و شاهزاده اورنگ زیب حسب الطلب بحضور رسید و شرف کورنش دریافت و پادشاه
او را براے تسخیر بدخشان و بلخ مقرر نموده بدان صوب رخصت فرمود و سعید خان بهادر که از ملتان آمده بود بتعینات شاهزاده
اورنگ زیب شد و از استماع خبر درگذشتن اصالت خان چون نوکر مزاجدان بود پادشاه بسے متاسف گشت و میرزا
نوذر صفوے از بلخ رسیده و طیور شکارے نذر محمد خان که دران میان پنج باز طویغون بود از نظر گذرانیده باصل و اضافه
بمنصب سه هزاری دو هزار سوار نوازش یافت و پادشاه خود هم عازم کابل شد تا پشت شاهزاده اورنگ زیب باستظهار
او قوے باشد و همدرین سال ستی خانم رخت هستی بربست پادشاه از استماع این حادثه بسے تاسف نمود او همشیره طالبای آملے
بود و با حکیم مسیح الزمان قرابت و قدم خدمت از وقت ممتاز محل داشت مهر دار خاص بود و رسوم خانه دارے و آداب بندگے
نیکو بسے دانست از فن طب و علم قرارت آگاه بود و ملکه جهان آرا بیگم صاحب نزد او تلمذ نموده بود و ازین جهت که فرزندی نداشت
دو دختر طالبا را بفرزندے خود برداشت کلان را بزوداج عاقل خان و خرد را بحباله نکاح مرحمت خان بود شاهزاده اورنگ زیب
غره جمادی الاولے به بلخ رسید و بشهر در نیامده یک کروهی آن شهر نزدیک تکانیکه بهادر خان خیمه داشت معسکر ساخت روز
دیگر درون حصار در آمد و قلعه اندرون و حصار بیرون را ملاحظه نموده بعد بند و بست شهر هر کس از اکابر اهالے آنجا را در خور هرکی
باکرام و انعام کامیاب گردانید و راجه بهو سنگه ہاڈا را بحراست قلعه و شمشیر خان ترین را با جمعے از منصبداران و احدیان و تفنگچیان
بنگاهبانے شهر گذاشت و ترتیب لشکر بصواب دید خیر اندیشان چنین مقرر شد که فوج قول بوجود شاهزاده استظهار
یابد و بهادر خان باتمام سپاه که با او در بلخ بود هراول و امیر الامرا علے مردان خان برانغار و سعید خان بهادر ظفر جنگ در

بزاتفاق چون بموضع تیمورآباد فرود آمدند و اوزبکیه از اطراف هجوم آورده هرکس بهر طرفے فرود آمده بود با فوج مخالف گرم پیکار شد
چون اورنگ زیب هجوم اوزبکیه بر امیرالامرا علی مردان خان دید فوجے را بکمک فرستاد قبل ازان که فوج کمک برسد امیرالامرا
مخالفان خود را منهزم ساخت و سعید خان بهادر ظفر جنگ که هنوز ضعف بیمارے لاحق داشت خود در بنگاه ماند و لشکر خود را بموجب
ترتیب بطرف چپ شاهزاده گذاشته بود چون فوج مخالف بر لشکرش ریخت و کار بر آنها تنگ شد خان مذکور با جماعه که با خود داشت
سوار شده بسرعت برق و باد در رسید و با وجود ضعف بیماری بسوارے اسپ خود بر اعدا تاخته چنان کوشش نمود که بدست خود
چند کس را مجروح گردانید و نه زخم بر بدن خود برداشت آخر از اسپ بر زمین افتاد و پسران او لطف الله خان و خانه زاد خان
بزخمهاے کاری جانسپارے نمودند شاهزاده قصد پیکار مخالفان نموده اردو را از چهار طرف در میان گرفته روانه شد و اوزبکان
گروهے را در یمین و یسار لشکر نمودارے گذاشته باقی بجمعهم بر فوج هراول ریختند چون مردم توپخانه و بهادر خان در مدافعه
آنها مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند اوزبکان روگردان شده به بنگاه خود شتافتند درین ضمن بیگ اوغلی پیش آمده اوزبکان
را از فرار برگردانیده و جوقے را مقابل هراول گذاشته خود با سائر لشکر بر فوج امیرالامرا ریخت امیرالامرا علی مردان خان
پایداری مردانه نموده با آنها در آویخت و شاهزاده هم کمک در رسید اوزبکان شکست خورده منهزم شدند و تمام خیام و اسباب
و شتر و دواب که در بنگاه و مقابر بودند بدست افواج شاهزاده افتاد۔

احوال سال بیست و یکم مطابق سنه هزار و پنجاه و هفت هجری

چون معلوم شد که گروه اوزبکیه مے خواهند ببدخشان رفته گرد فتور برانگیزند شاهزاده مراد بخش بمدافعه بسوے بدخشان رخصت
یافته بجلدے کار رسید درین اثنا فسخ عزیمت اوزبکان معلوم شده فرمان معاودت بمراد بخش رسید و او حسب الامر
برگردید و بانتظام صوبه کشمیر رخصت یافت چهاردهم شوال این سال اسلام خان ناظم چهار صوبه دکن که هفت هزارے
هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود رخت هستی بربست و در اورنگ آباد مدفون گشت و پسرانش بعنایات و اضافه مناصب
سرافرازے یافتند و درین سال نذر محمد خان نامه مشعر بر اخلاص و التجا بشاهزاده اورنگ زیب فرستاده خواست که بوسیله
او تدارک مافات و اختلال احوال خود نماید شاهزاده نامه او با عرضداشت خود بحضور پدر فرستاد فرمان رفت که آن فرزند بعد
ملاقات خان بلخ را باز داده روانه حضور شود و شاهزاده شجاع را بکابل رخصت نموده مقرر فرمود که هرگاه اورنگ زیب
از هندوکوه بگذرد او از کابل عازم آستان دولت گردد چون فوج هند را اقامت در بلخ از متعذرات است و لشکر او کوشش
علی مردان خان با چند کس تا کجا مقاومت تواند نمود شاهزاده اورنگ زیب مصلحت در مدارا دیده حصار بلخ را که همین
قدر در تصرف بود به نذر محمد خان اصلح امور شمرد و نذر محمد خان تمارض نموده نیامد قاسم ولد خسرو نبیره خود را بحضور شاهزاده
اورنگ زیب فرستاد و شاهزاده همین قدر را غنیمت دانسته حصار شهر بلخ با دو سپرد و جنس غله همراه آنچه در لشکر و شهر و قلعه بود
و بنرخ آن وقت در آنجا پنج لک روپیه مے ارزید به نذر محمد خان داد و بقدر راه همراه گرفته معاودت نمود و سعید خان
از بلخ پیشتر بحضور رسیده مشمول عواطف گردید و از تغیر اعظم خان بصاحب صوبگی بهار سرفراز شد و اعظم خان بحراست
سرکار جونپور مامور گشت و زریکه درین یساق بمصرف رسید چهار کرور روپیه است که قریب بیست کرور خانے بود
و چهار ده لک تومان عراقی و حاصل بلخ و بدخشان بشرط موافقت سال و ماه بیست و پنج لک روپیه که قریب چهل لک خانی
است در حساب تفاوت بسیار است نمیدانم خطا در کجا شده چون حسابهاے ولایت و مقدار نقود آنجا غیر معلوم تصحیح آن

توانست و پادشاه به لاهور آمد و بعد از ان باکبرآباد و شاهزاده شجاع از کابل در اکبرآباد رسیده مجدداً بعنایت ولایت بنگاله مشمول عواطف شد و رخصت رفتن بمالک محروسه یافت و حکم شد که شاهزاده اورنگ زیب بملتان رود و درین سال چون عمارات قلعه شاه جهان آباد باتمام رسید الویه سلطنت بطرف شاه جهان آباد برافراشته آمد بتخمیم ذی حجه سنه هزار و چهل و هشت هجری حفر بنیان قلعه مذکور نموده شب جمعه نهم محرم بعد از پنج ساعت و دوازده دقیقه نجومی اساس آن گذشتند و شصت لک روپیه درین تعمیر بکار رفت و در سنه هزار و پنجاه و یک هجری باتمام رسید و پادشاه بیست و چهارم ربیع الاول سال مذکور از دروازه کنار دریا که بشاه محل راه دارد داخل قلعه گشته بدولت خانه درآمد و در ایوان دولت خانه بار عام بر تخت مرصع جلوس نمود و پیشکشهای لائق از نظر گذشت از جمله پیشکشها جنس مبلغ دوازده لک روپیه پذیرائی یافت و چهار لک روپیه به بیگم صاحب انعام شد و شاهزاده داراشکوه باضافه ده هزاری سه هزاری شد و صدکس بعنایت خلاع فاخره امتیاز یافتند و چون از ان روز تا جشن وزن قمری نه روز بود حکم شد که جشن نه روز نموده هر روز صدکس خلعت یافته باشند و میر یحیی کاشی تاریخ اتمام عمارات این شهر چنین یافته بود ع شد شاه جهان آباد از شاه جهان آباد ؛ هزار روپیه صله یافت و یک قندیل بر روضه مطهره سرور کائنات که دو لک و پنجاه هزار روپیه قیمت داشت مصحوب سید احمد سعید ابلاغ شد و حکم رفت که متاع یک لک و شصت هزار روپیه باب عرب متصدیان گجرات خریده حواله اش نمایند تا او از ان میان متاع پنجاه هزار روپیه مع ریحش بشریف مکه رساند و جنس شصت هزار روپیه فروخته بالمناصفه باهل استحقاق مکه معظمه و زر جنس پنجاه هزار روپیه با فائده اش بمستحقان مدینه منوره قسمت نماید ؛

احوال سال بست و دوم مطابق سنه هزار و پنجاه و هشت هجری

چون از شایسته خان نظم صوبه گجرات خاطر خواه پادشاه صورت نگرفت صوبه مذکوره بشاهزاده داراشکوه عنایت شد و باقی بیگ که از طرف شاهزاده صوبه آن آباد را داشت بحضور آمده باصل و اضافه دو هزاری منصب ذات و پانصد سوار باخطاب غیرتخان یافته بگجرات شتافت و صوبه اوڈیسه بتغیر معتقد خان از قبل شاهزاده شجاع بجان بیگ هروی ملازم شان تفویض یافت و شیخ عبد المجید لاهوری شاگرد موتمن الدوله شیخ ابو الفضل چون سوانح ده ساله بانجام رسانیده ده هزار روپیه انعام یافت و درین سال پادشاه باز به لاهور رفت و سعد الله خان بمنصب هفت هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافرازی یافت و هم درین سال زبده نوئینان اعظم خان که مولد و منشاء آن سلاله دودمان سیادت بلده ساوه و اسمش میر محمد باقر و از اعیان دیار خود بود بعد تقدیم خدمات بایسته و صدور کارهای شایسته که در اقبال نامه جهانگیری و پادشاه نامه شاهجهانی و انموذجی درین اوراق مذکور و بکارهای عمده مثل میر بخشی گری و دیوانی اعلی و نظم صوبه های دکن و بنگاله و احمدآباد و اله آباد و اکبرآباد و کشمیر و اسلام آباد و متهرا و بهار و در آخر عمر بخدمت دار العلم جونپور سرافراز و مامور بود و شش هزاری منصب داشت بعد طی هفتاد و شش مرحله از عمر سبک خرام در بلده مسطوره جهان فانی را پدرود نموده در باغی که بر لب دریای جونپور احداث نموده بود مدفون گشت تاریخ رحلتش از کلمه اعظم اولیا و سال بنای باغ بهشت نهم برلب آب جو مستفاد می شود اللهم اغفر له و حضرت پادشاه از استماع فوت او بسی متاثر گشت و اولادش را که یکی از انها ملتفت خان و دوم میر خلیل الله و سوم میر اسحق بود باضافه های منصب و مزید عنایت دلجوئی و تسلیه فرمود و شاهزاده مراد بخش را که از کشمیر حسب الطلب آمده بود بنظم صوبه دکن از انتقال اسلام خان رخصت نمود و شاه نواز خان که بصیانت ملک دکن معین شده بود اتالیق بشاهزاده گردید

وهمدرین سال عرضه داشت دولت خان قلعه دار قندهار رسید که شاه عباس ثانی قهرمان ایران قلعه مذکور را محاصره نمود بنابر ان سعد الله خان و دیگر امرا برین یساق مقرر شدند و باورنگ زیب نیز فرمان رفت که از ملتان بدان سمت رود و لشکرهای تعینه باو پیوندند و خود پادشاه نیز متوجه کابل گردید چون محاصره بدو ماه کشید و افواج ایران بفرمان پادشاه خود بر بروج عروج نمود دولت خان قلعه دار آمدن خواسته باشاد خان و قبچاق خان و نور الحسن و عبد اللطیف دیوان و دیگر همراهیان بیرون آمده شاه زاده دید و رخصت گرفته رو به هندوستان آورد و محراب خان که به تسخیر قلعه بست رفته بود تا پنجاه و پنج روز محاصره داشت پیردل خان قلعه دار آنجا نیز امان خواسته محراب خان را دید و او قلعه دار را همراه خود بحضور پادشاه آورد و سید اسد الله خان و سید باقر مستحفظان زمین داور به سارو خان که آنرا محاصره داشت پیغام دادند که تا یکسو شدن معامله قندهار خونها عبث ریخته نشود و بعد رسیدن خبر فتح قندهار و بست هر دو کس برآمده به دولت خان قلعه دار قندهار پیوستند پیردل خان از شوق خود بایران زمین رفت و دولت خان چون بحضور شاه جهان آمد بنا بر قدم خدمت از سر جان او گذشته برطرف و بعزل منصب خطاب معاتب گردانید پادشاه ایران رسیدن فوج هند بعد عود خود بیقین دانسته محراب خان را با ده هزار تفنگچی در قندهار و دولت او غلی زنگیه را با جمعی در قلعه بست گذاشته خود بهرات معاودت کرد و در همانجا مانده باصفهان نرفت :

احوال سال بست و سوم مطابق سنه هزار و پنجاه و نهم هجری

درین سال شاهزاده اورنگ زیب مع سعد الله خان وزیر بقندهار رسیده قلعه را محاصره کرد و مورچالها تقسیم یافت و مدت سه و نیم ماه در گرد حصار نشسته بذل جهد خود نمودند و اثری بران مترتب نشد محرران شاه نامهای هند با قتضای رضا جوئی پادشاهان خود برگشتن افواج هند بنا بر فقدان غلات و کاه و در آب سرمای شدید حسب الامر شاهجهان می نگارند اما در حقیقت آنچنان نیست بلکه چون شاه عباس بسعی شاهجهان در انتزاع قندهار یا قصے الغایات تیقن داشت بعد تسخیر قلعه مذکور و سپردن باولیاے دولت خود باصفهان نرفته برای هرگونه امدادے که بکار رسان قلعه حاجت شود در هرات که دار الملک خراسان است رحل اقامت انگنده بود چون عرایض محراب خان قلعه دار قندهار و مشتمل بر احوال ورود شاهجهان در کابل و وصول شاهزاده اورنگ زیب مع سعد الله خان وزیر و جمعے کثیر و جم غفیر دیگر و هجوم انبوه و فیلان کوه شکوه بقندهار به پایه سریر خلافت مصیر قهرمان ایران رسید فرمان قضا جریان عز صدور یافت که نظر علی خان سوکلن حاکم آردبیل و نجف قلی بیگ زنگنه میر آخور باشی پیشتر از سپه سالار برسم منقلا روانه شده بمانعت قلیچ خان و قباد خان و خنجر خان واله قلی خان که آنها را بمحاصره قلعه بست فرستاده اند بپردازند و مرتضی قلی خان سپه سالار و سیاوشخان قوللر آقاسے و مرتضی قلی خان قورچی باشی بسرکردگی عساکر منصوره روانه شده کنفس واحد بسرکردگی سپاه ظفر پناه قیام نمایند و حاجی منوچهر برادر محراب خان که از شجعان زمان بود استدعا نمود که با جمعے از بهادران پیشتر روانه گردد پذیرائی یافته با جمعے از غلامان خاصه روانه گردید و در مسارعت بر اقران مسابقت جسته با پنجاه کس پیشتر از جمیع لشکر روانه شد اتفاقاً در حینیکه قلیچ خان و خنجر خان برادر زاده او را با قباد خان واله قلیخان و سه هزار سوار بتاخت گرشک زمین داور فرستاده بودند وارد گرشک گشته دو چار جماعه مزبوره میشود از طرفین دست جلادت از آستین جرأت برآورده باستعمال آلات حرب میپردازند حاجی منوچهر مع رفقا پشت بر حصار گرشک داده داد مبارزت مے دهد خنجر خان را مع همراهان راے بران قرار می یابد که روانه زمین داور شده بعد تاخت و تاراج آن عند العود با سپاه قزلباش مقاومت نمایند بعد عود از زمین داور که روانه گرشک می شوند درینوقت نجف قلی بیگ میر آخور باشی با پانصد سوار وارد گرشک مے گردد و باتفاق حاجے منوچهر و رفقا استقبال خنجر خان نموده آتش محاربه را اشتعال مے دهند میر آخور باشی پای

ثبات افشرده از گروه مخالف بعضے را بآتش تیغ حریق و جمعے را غریق آب نهر هیرمند مے گردانند و قلیچ خان را باصغای این خبر ارکان قرار و اصطبار متزلزل گشته متوجه قندهار مے گردد و نظر علی خان که میر سد حسب الامر انتظار ورود افواج قزلباش نموده بموجب فرمان پادشاه ایران صفی قلی بیگ تیر(؟) باشی و روشن سلطان لزگی را باندک فوجے از شجاعان بتاخت اطراف لشکر شاهزاده اورنگ زیب متعین سے نماید مردم مرقوم با او سے که کنار ارد و سے چغتائیه بود رفته علم جرأت مے افرازند بعد رسیدن این اخبار رقم شاهی بنام امراے عظام ایران صادر گردید که عساکر تصرف آثر را باتفاق سیاوش خان روانه سازند و سپه سالار و قورچی باشی تا دریافت افواج در کنار هیرمند یا محلے که مناسب دانند توقف نمایند شاهزاده اورنگ زیب بعد ملاحظه جرأت و جسارت ایرانیان رستم خان دکنی را بسپه سالارے سرفراز نموده قلیچ خان و جمعے از امراے عظام را با فیلان کوه بنیان و توپخانه شایان بجنگ امراے ایران روانه مے نماید و عمله پادشاه ایران بموجب فرمان سیاوش خان را با فوجے گران روانه مے نمایند مرتضے قلی خان سپه سالار و قورچی باشی را که باندک فوجے قبل از سیاوش خان و جمیع افواج پیشتر روانه شده بودند اشتهارے بخاطر گذشت که منقریب لشکر گران میرسد و بنیان ثبات و قرار لشکر چغتائیه منهدم خواهد شد بهتر آنکه توقف نه نموده خود را جمعیت همراه بود و سے بعسکر ظفر اثر مے باید رسانید تا این فتح باسم دیگران منتشر نگردد و تصمیم عزیمت نموده بنظر علی خان ملحق گشته به تسویه صفوف مے پردازند امیر الامرا با قورچی باشی در قلب لشکر ایستاده نظر علی خان را که بچپرچی گری متعین بود و پیش فرستاده میرآخور باشے را بکمک او متعین مے کنند و سر براق خان برتاک بیگی آذربایجان را با برخے از امرا و قورچیان عظام بطرف راست و غلامان خاصه شریفه را با جمعے از امراے جانب چپ مقرر میسازند اتفاقاً در آخر همان روز تلاقی فریقین واقع شده بین الجانبین آتش محاربه اشتعال مے یابد امیر آخور باشے باتفاق شاهین آقا و قراش بیگ و جانی بیگ یوز باشے غلامان خاصه و نجف قلی بیگ ولد سر براق خان و سائر جماعه برسپاه غنیم حمله آور گشته نقد جلادت و مردانگی را به سکه ثبوت مسکوک مے سازند و در اثناے گیر و دار اسپ سر براق خان بضرب سهام مخالفین از پای در آمد گروه مخالفان هجوم کرده دست تهور برسے آورند سر براق خان پاے ثبات افشرده با جمعے از بهادران کفایت شر ایشان کرده سوار اسپے که در کتل داشت میگردد و درین اثنا برادر ش خان طالش با جمعے از طالشان به کمک سر براق خان سبک عنان گشته بحملات متواتره جمعیت غنیم را پراگنده میسازند بالآخر لیکن چون شب دیجور طرفین دست از جدال باز داشته بآرام جای رجوع مے نمایند جماعه چغتائیه عنان تافته بعسکر شاهزاده اورنگ زیب ملحق مے شوند بعد ورود جماعه مزبوره شاهزاده اورنگ زیب طبل رحیل کوفته مراجعت مے نمایند و امراے ایران بعد طلوع صبح حقیقت حال دریافته سیاوش خان را با جمعے از دلیران تعاقب شاهزاده اورنگ زیب و عساکر ایشان از دنبال فرستاده حقیقت بدرگاه پادشاه خود معروض داشتند و حسب الامر اصلاح حصر و نقب نموده و قلاع سرحد و در استحکام داده عازم حضور شدند و شاه عباس بزیارت مشهد مقدس مشرف گشته عازم صفاهان گردید در جلد و سے همین خدمتی که مذکور شد شاهجهان پادشاه متوسلان خود در اخور پایه هر یکے نوازش فرمود از آن جمله اورنگ زیب را از اصل و اضافه بمنصب پانزده هزارے دوازده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و سعد الله خان وزیر را از اصل و اضافه بمنصب هفت هزارے هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و رستم خان را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزارے پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب فرزندی فیروز جنگ و قلیچ خان را باصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظم صوبه کابل اختصاص بخشید و بدار السلطنت لاهور و از آنجا باکبرآباد نهضت فرمود چون بواسطه

عدم آمیزش شاهزاده مرادبخش با شاه نواز خان که به اتالیقی او مامور بود مهام صوبه هاے دکن چنانچه باید مشیت نمی یافت
فرمان طلب شاهزاده اصدار یافت و شایسته خان بنظم بر چهار صوبه دکن سرفراز شد و شاهنواز خان صوبه داری مالوه یافت و درین
سال نذر محمد خان نامه مشعر بر تنگدستی و استدعاے مدد خرچ و طلب اهل و فرزندان خود نمود و شاهجهان بعلی مردان خان امیر الامرا فرمان
داد که صد هزار روپیه مصحوب یکے از تکیان معتمد صوبه به نذر محمد خان در بلخ بفرستد و از سه پسر خان که ملتزم رکاب دولت
شاه جهانی بودند خسرو که پیش از تسخیر بلخ با آزردگی از پدر جدائی گزیده آمده بود پدر هم او را نطلبید و او هم بر رفتن راضی نبود
همین جا ماند و بهرام را استلذات هند فریفته داشت عبدالرحمن دو سال و دو ماه در خدمت بادشاه بود وقت رخصتی سی هزار
روپیه یافته راهی شد و متعلقان نذر محمد خان از جماعه نسوان از آغاز آمدن تا رفتن سه لک روپیه از زر روزینه یافته مرخص شدند
و شاهزاده داراشکوه که به تربیت عبدالرحمن مامور بود حسب الامر به جواهر و مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات و اقمشه
بیست هزار روپیه نیز بدو داد و یادگار چولاق سفیر نذر محمد خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و پنجهزار روپیه سربلند گشته بهمراهی اینها
رخصت انصراف یافت و صد هزار روپیه دیگر به نذر محمد خان مرسل شد و یک قبضه شمشیر مرصع و پنجهزار روپیه بسبحان قلیخان
فرستاده شد و ملا علاء الملک میر سامان خطاب فاضل خانی یافت سعدالله خان از کابل در هشت روز بحضور رسید و شاهزاده
داراشکوه و اورنگ زیب نیز از کابل رسیده ادراک کورنش نمودند شاهزاده اورنگ زیب که صاحب صوبگی ملتان میداشت
صوبه تهته نیز باو مفوض و سرکار بهکر و سیوستان در تیول او مرحمت گردیده دستوری آنجا یافت و شاهزاده مرادبخش بصوبه
داری کابل سرافراز شد خلیل الله خان میر بخشی شد امیر الامرا علی مردان خان از کابل آمده بجاگیر داری صوبه کشمیر سرافرازی یافت
و حکم شد که عبدالنبی بیگ را به نیابت فرستاده خود چندی در لاهور آسوده بحضور برسد داراشکوه در جشن وزن شمسی خلعت
مکلل بجواهر و چهار لک روپیه انعام یافت و سعدالله خان که بنوازشهاے متواتر مدارج منصب امارت همگی طی نموده مرتبه باقی
نمانده بود که بدان رتبه ترقی کند به تنخواه دو کرور دام که مطابق دوازده ماهه سه لک روپیه حاصلش باشد عز اختصاص یافت
و علی مردان خان بعنایت وافر اختصاص یافته بصوبه کشمیر که در جاگیر یافته بود مرخص شد:

احوال سال بیست و چهارم مطابق سنه هزار و شصت هجری

درین سال مسجد اکبرآبادی محل باتمام رسید و بادشاه بپاس خاطرش بسواری اسپ بمسجد مرقوم رفته دوگانه تحیت ادا فرمود
و بانیه مسجد پیشکشها از جواهر و مرصع آلات و جیده خوان حلوا نذر و سیم بطور نثار از نظر گذرانید بخرج مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه
در عرصه دو سال صورت انجام یافت درین سال نامه نذر محمد خان متضمن شکر عواطف و استدعاے مزید عنایت رسید و
ازین طرف صد هزار روپیه نقد و جنس و دو صد هزار روپیه مصحوب خواجه خاوند محمود و بقیه آنچه بعد از فتح بلخ از اموال نذر محمد خان
بضبط سرکار عائد شده بود و ده هزار روپیه نقد بعبدالرحمن ابلاغ یافت چون سنین عمر بادشاه از ستین تجاوز
نموده بود با فتواے مفتیان زمان افطار صیام ماه رمضان نموده مبلغ شصت هزار روپیه فدیه داد و هر شبے از لیالے
ماه مبارک نیازمندان از خوان نوال جاه و جلال بگوناگون اطعمه و انواع اشربه متمتع می شدند و مقرر شد که در هر ماه رمضان
همین قسم معمول باشد و درین سال عبدالرحمن خان که از طرف پدر حکومت ولایت غورے داشت سبحان قلی خان قلماقان
را متعین نمود تا او را در راه سیر و شکار کمین کرده بگرفتند و بحضور سبحان قلی رفته محبوس شد او بقلماقان گفت که اگر مرا به بادشاه
هند رسانید بعطایای سلطانی سرافرازی خواهید یافت جماعه مذکوره او را آوردند و اختیار ملازمت نموده چار هزاری پانصد سوار منصب یافت

احوال سال بیست و پنجم مطابق سنه هزار و شصت و یک هجرے

درین سال محی الدین سفیر سلطان روم که از اولاد شیخ عبدالقادر جیلے بود رسید و حاجی احمد سعید از ین طرف بسفارت روم معین شد و جیغهٔ مرصع و شمشیر با پردلهٔ مرصع که قیمت مجموع یک لک روپیه شد بطریق ارمغان مع نامه که سعدالله خان مسوده نموده بود بتقریر ارسال یافت و بمتصدیان بندر سورت حکم رفت که متاع یک لک روپیه باب عرب خریده حوالهٔ نمایند تا بمستحقین مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره قسمت نمایند و از آغاز جلوس تا این تاریخ متاع ده لک روپیه سوای نقد که قیمتش مضاعف در انجا مے شد بآن دو بقعهٔ شریفه مرسل شد. و سفیر قیصر بانعام پانزده هزار روپیه کامیاب گشته همراه حاجی احمد سعید رخصت یافت و از ابتدای ورود تا روز رخصت شصت هزار روپیه نقد سوای جنس عطایا با و رسید چون سعید خان بهادر ظفر جنگ که خانه زاد ده پشت این دودمان و بمنصب هفت هزارے هفت هزار سوار بود از ین جهان درگذشت موجب ملال خاطر پادشاه گردید لهراسپ خان پسر مهابت خان از اصل و اضافه پنجهزارے پنج هزار سوار منصب و مهابت خان خطاب یافته بنظم صوبهٔ کابل سر اعتبار برافراشت و لطف الله خان و عنایت الله خان پسران سعدالله خان وزیر شرف ملازمت دریافته نخستین تسبیح مروارید و دومین سرپیچ مرصع یافت و شب دوشنبه شانزدهم ربیع الاول بازاز لاهور بطرف کابل بقصد استرداد قندهار نهضت شد و شاهزاده اورنگ زیب را فرمان رفت که از ملتان روانهٔ قندهار شود و نیز سعدالله خان با پنجاه هزار سوار کارزار آزموده مرخص شد که از راه کابل و غزنین بقندهار رود و باتفاق شاهزاده اورنگ زیب بمحاصره قندهار و تسخیر آن پردازد و سه هزار شتر همراه این لشکر داد از ان جمله پانصد شتر خزانه و پانصد شتر اسلحه بود و قریب بدو هزار شتر لوازم توپخانه مثل سرب و باروت و گوله‌های آهنی داشت و چهارم جمادی الاولی پادشاه بر گلگون سبک خرام سوار گشته رونق بخش دولتخانهٔ کابل گردید شاهزاده اورنگ زیب با اصل و اضافه بیست هزاری منصب یافت و شاهزاده شجاع حسب الطلب از بنگاله شتافته

درخدمت پدر بکابل رسید

احوال سال بیست و ششم موافق سنه هزار و شصت و دو هجرے

درین ایام جان بیگ ملازم شاهزاده شجاع با هزار سوار سرکار او و هزار سوار ملازم پادشاهی دستورے یافت که مبلغ پانزده لک روپیه بنابر مصارف عساکر متعینهٔ قندهار برساند و شاهزاده اورنگ زیب بقندهار رسیده دو ماه و هشت روز بقصد در خود در تسخیر قلعه اهتمام داشت چون خبر ورود شاهزاده اورنگ زیب بقندهار از عریضهٔ اوتار خان بگلر بیگی قندهار معلوم شاه عباس پادشاه ایران شد باجتماع عساکر فرمان داده از دارالسلطنت اصفهان در باغ مینو نظام عباس آباد نقل مکان فرموده اندک توجهے را برسم منقلا پیشتر فرستاد شاهزاده اورنگ زیب و فوج متعینهٔ هند را بنابر ورود خبر وصول فوج ایران عنقریب رعب و هراس بیقیاس مستولے گشته کوس مراجعت نواخت و چون شاهزاده داراشکوه تعهد نظم صوبهٔ کابل نمود از اصل و اضافه بمنصب سے هزارے بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه و پنج کرور دام انعام سرفرازے یافت و صوبهٔ ملتان نیز با و مفوض شد و سلطان سلیمان شکوه مهین پسر داراشکوه را بمنصب هشت هزارے چار هزار سوار و عنایت فیل از حلقهٔ خاصه با ساز نقره و مادهٔ فیل و علم و نقاره سرفراز گردانیده بصاحب صوبگی کابل مامور فرمود و خیمهٔ سرخ که مخصوص پادشاه و شاهزادگان بود نیز باو عنایت شد و بداراشکوه حکم شد که بعد نظم و نسق صوبهٔ کابل بدارالسلطنه معاودت نماید و خود درهمین سال از کابل نهضت نموده بلاهور و از انجا باکبرآباد آمد و شاهزاده اورنگ زیب را بانعام ولایت بگلانه سرفراز نموده عوض صوبهٔ ملتان بصوبه دارے هر چهار صوبهٔ دکن مرخص نمود و صوبه دارے احمدآباد گجرات بشایسته خان تفویض شد و شاهزاده شجاع بصوبهٔ بنگاله

رخصت انصراف یافت چون پادشاهزاده داراشکوه از کابل بدار السلطنه رسیده بآرزوی تمام التماس تسخیر قندهار نمود بنابرین بسرانجام مواد این یساق بانضمام مبلغ بیست لک روپیه نقد و جنس مورد الطاف شده به تسخیر قندهار مقرر گردید و راجه جسونت سنگه باضافه هزاری ذات بمنصب شش هزاری پنجهزار سوار بلند پایه شد

احوال سال بیست و هفتم مطابق سنه هزار و شصت و سه هجری

راج سنگه ولد رانا جگت سنگه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و خطاب رانا سرافراز گردید و شاهزاده داراشکوه برطبق وعده با افواج بیشمار و توپهای اژدر شعار صاعقه کردار و فیلان کوه بنیان و آلات و ادوات حرب و ساز و سرانجام طعن و ضرب همدرین سال بقندهار رسیده در مراسم محاصره و تسخیر قلعه جهد بلیغ بتقدیم رسانید دولت افغان که دیرینه نوکر پادشاه ایران و حاکم الکای دوکی و چوسالی بود بافواج هند پیوسته اطاعت داراشکوه در رفاقت او وجه همت خود گردانید داراشکوه را بدین جهت پشت امید مستحکم و اراده تسخیر قندهار مصمم شد و دارای ایران باستماع این خبر از عرضه داشت اوتار خان بگلربیگی قندهار در فکر تدارک افتاده فرمان باسم سخنان بیگ غلام خاصه شریفه اصدار فرمود که باتفاق جمعی از عساکر که بسرکردگی موسی الیه در هرات قشلاق نموده بود و بعضی از امرای خراسان روانه مقصد شده رعایا و احشامات اطراف را از تعرض سپاه مخالف صیانت نماید و منوچهر خان بگلربیگی استراباد نیز مامور شد که قبل از علی قلیخان سپه سالار روانه شود و سپه سالار نیز برفتن مامور گشته ارقام مطاعه باطراف ممالک محروسه باجتماع عساکر ارسال یافت و پادشاه از مازندران متوجه فیروزه کوه گشته متوجه بسطام گردید چون اوتار خان بگلربیگی حقیقت بدسلوکی و بی سرانجامی مهدی قلی خان سلطان حاکم بست را معروض بارگاه نموده بود امام قلی سلطان حاکم اسفراین را در عوض مهدی قلی خان مرقوم بامارت بست سرفراز نموده مقرر داشت که او بر جناح استعجال رفته بمحافظت قلعه مذکوره پردازد و داراشکوه باستماع این اخبار خبردار گشته رستم خان دکهنی را با فوج انبوه و فیلان کوه شکوه که روانه بست شده بود سرنگاشت که از طرق و شوارع خبردار بوده باشد و چون سپاه ایران در رسد بمقام مدافعه درآید و اگر تواند قلعه بست را نیز بدست آرد رستم خان قبل از ورود امام قلی سلطان بمحاصره بست قیام نمود و مهدی قلی خان که در مرآت سلوک ناهموار خود چهره بازخواست پادشاهی بعین الیقین میدید اهل لشکر جغتایی گردیده قلعه بست را برستم خان تفویض نموده داراشکوه از وقوع این امر بیش از بیش سرگرم کار خویش گردید و اوتار خان بضابطه فدویان صداقت نشان پای اصطبار در دامن وقار کشیده دست جرأت از آستین همت برآورده مراد بیگ توپچی باشی در برق اندازی و آتشبازی نیل خجلت بر جبین ابر مطیر میکشید و افواج هند چند چند بار از چند جا یورش نموده هر بار خاسر و ناکام برمیگردید نهم شوال جرأت را از حد خود بدر برده برخی روشناسان فوج هند بهزار جان کندن بشیر حاجی رسیده خود را در اندرون افگنده زهر هلاکت چشیدند و بقیه مردم ناکام برگردیدند سخنان بیگ با دو سه هزار سوار که بسرکردگی او مامور بودند باستعجال رسیده چون صرفه در جنگ صف ندانست هر روز تاخت اطراف و جوانب اردوی شاهزاده کرده جمیع شوارع و قطع آمد و شد آذوقه هندیان می نمود و همراهیانش هر که را می یافتند سر بریده می بردند رستم خان بر قلت فوج سخنان بیگ آگهی یافته بکثرت لشکر خود تکیه نموده متوجه اردوی سخنان بیگ گردید او صلاح در مقابله ندیده از جای خود متوجه فولاد شد رستم خان همین قدر کار را معظم شمرده برگشت و بر کنار آب هیرمند اقامت گزید درین اثنا منوچهر خان حاکم استرآباد با دو سه هزار سوار همراهی خود رسید و به سخنان بیگ ملحق شده روانه مقصد شد و علی قلیخان سپه سالار نیز از دگر دیار افواج چون امواج از پی هم میرسید

رستم خان باستماع این خبر روزے چند در میان خوف و رجا گذرانیده عرض حال بدارا شکوہ نمود و منوچہر خان از کثرت دشمنان حسابی برگرفت و روانہ شدہ در نیم فرسنگے اردوے رستم خان نزول نمود دارا شکوہ باستماع تاخت ہر روز فوج ایران بر رستم خان مزید اورا نزد خود طلبید مشار الیہ آتش در قافلہ بست زود روانہ اردوے شاہزادہ شد و فوج ایران بہ تعاقب او روان گردید شاہزادہ دارا شکوہ بعد رسیدن رستم خان و خبر آمدن منوچہر خان و علے قلیخان سپہ سالار طبل رحیل فرو کوفتہ روانہ ہندوستان گردید و علی قلیخان سپہ سالار جمعے را بتعاقب شاہزادہ برگماشت روز بجیر فیل و برخے اسباب داشتہ فوج تعاقب بدست آوردہ مراجعت نمود و از عرضہ داشت شاہزادہ اورنگ زیب مژدہ تولد پسرے در خانہ او از بطن دختر شاہنواز خان صفوے دوازدہم شعبان ہمین سال رسید و آن مولود مسعود بمحمد اعظم موسوم گردید و ہمدرین سال عمارت مسجدے از سنگ رخام بصرف مبلغ سہ لک روپیہ در عرض ہفت سال بانجام رسید و ہمدرین سال پادشاہ از اکبرآباد بشاہجہان آباد آمد و دارا شکوہ از قندہار برگشتہ ملازمت نمود و ہمدرین سال شاہزادہ مراد بخش بصوبہ دارے گجرات و شایستہ خان بصوبہ دارے مالوہ سرافراز شد و در جشن نوروز ذوالفقار آقا سفیر روم رسید اعتقاد خان و بعض امرائے دیگر پذیرہ شدہ سفیر مذکور را بحضور آوردند و سفیر مذکور در اثنائے راہ از ہر صوبہ کہ در حدود آن میگذشت حسب الامر مبلغے یافتہ تا ورود در دو پنجاہ ہزار روپیہ یافت و محمد ابراہیم اسد خان خطاب یافتہ بتغیر ارادت خان آختہ بیگے شد و ارادت خان بخشیگرے دوم یافت و محمد اشرف و محمد صفے پسران اسلام خان یکے بخطاب اعتماد خان و دوسرے صفے خان سرافرازے یافتند

احوال سال بیست و ہشتم مطابق سنہ ہزار و شصت و چہار ہجرے

درین سال بخطہ فیض آباد اجمیر نہضت رایات شاہے شد و چون در عہد جہانگیر پادشاہ وقتے کہ کرن پسر امر سنگہ بدرگاہ والا آمد چنین مقرر شدہ بود کہ رانا و ہر کہ از اعقاب او برانائے رسد قلعہ چیتور را استحکام ندہد و درینولا بعرض رسید کہ قلعہ مزبور در نہایت رصانت ترمیم یافتہ و سے یابد جملۃ الملک سعد اللہ خان وزیر با شش ہزار سوار جہت ہدم قلعہ مذکورہ روانہ آن صوب شد و او در عرض چہار دہ پانزدہ روز قلعہ را منہدم ساخت و چون رانا متنبہ گشتہ برجوع بدارا شکوہ نمودہ بوسیلہ او عذر تقصیرات خواست و پذیرائے یافت و ذوالفقار آقا سفیر روم التماس دیدن شاہزادہ دارا شکوہ نمودہ دستورے یافت و بعد ملاقات بیست ہزار روپیہ از دارا شکوہ و پنجہزار روپیہ از سلیمان شکوہ پسرش گرفتہ و ہم جمادے الثانیہ سے ہزار روپیہ انعام از پادشاہ یافت و چون در بدیدن جملۃ الملک سعد اللہ خان وزیر ہم رفتہ بود بتاریخ بیستم رجب حسب الامر او نیز پانزدہ ہزار روپیہ تواضع نمود و سوم شعبان بہ ذوالفقار آقا یک اشرفے بوزن چہار صد تولہ و یک روپیہ بہمین وزن انعام شد و مصحوب قاسم بیگ کہ بسفارت روم تعین شدہ بود نامہ کہ سعد اللہ خان مسودہ آن نمودہ و یک قبضہ خنجر مرصع بقیمت یک لک روپیہ با کمر مرصع بالماس و یاقوت کہ چہل ہزار روپیہ ثمن آن بود و یک شیشہ بلورین از عطر اکر جہانگیرے و دو ہزار تھان از نفائس گجرات و کشمیر کہ یک لک روپیہ ارزد اشت قیصر فرستاد و ہشت قطعہ یاقوت و چہار زمرد و سہ دانہ مروارید حوالہ ذوالفقار آقا برائے قیصر گردید کہ برساند و ذوالفقار آقا سے ہزار روپیہ وقت انصراف یافتہ رخصت شد از روز ورود تا یوم عود از نقد و جنس دو لک و ہفتاد و پنج ہزار روپیہ از سرکار پادشاہے وغیرہ یافت و در جشن وزن قمرے ہمین سال شاہزادہ دارا شکوہ را بعنایت خلعت خاصہ با ساورے اطلسے زرنگار کہ بر گلہائے ان قرص مرصع بالماس ہائے گران بہا در کمال زیبائے تعبیہ بود و نزہ وگریبان و دور آستین و دامان بہ لآلے بیش بہا مطرز و قیمت ان دو لک و پنجاہ ہزار روپیہ بود و سر بندے از یک قطعہ لعل و دو دانہ مروارید بقیمت یک لک و ہفتاد ہزار روپیہ و سی لک روپیہ نقد

سربلند گردانیده بخطاب شاه بلند اقبال سرافراز فرمود و بر کرسی طلا که متصل بتخت مرصع سلطنت گذاشته بودند حکم نشستن داد و حکم شد که امرای جلیل شاهزاده رفته رسم مبارکباد بتقدیم رسانند و در جشن نوروز نزار و ردیجان که باتمام غلام رضا که خطی جلی از طرف خان ساخته قلبا آقاسی پادشاه ایران سعی برده در سورت گرفتار شده معزول المنصب شده بود در نیولا براءت ذمه او بوضوح انجامیده بجای منصب سابق و بتول سرکار جونپور سرافرازی یافت و شیخ عبد الحمید شاهجهان نامه نویس رحلت کرد

احوال سال بست و نهم مطابق سنه هزار و شصت و پنج هجری

سید محمد سعید اردستانی مخاطب بمیر جمله رائق و فاتق مهمات عبد الله قطب شاه والی گلکنده بود و چندین حصن و ملک سیر حاصل از کرناتک برای آقای خود مسخر نموده ضمیمه ملک او گردانیده بود و بتر ددات شایسته و فتوح پی در پی ثروت و مکنت او افزوده پنجهزار سوار نوکر داشت در اندازان مزاج قطب شاه مذکور را از و منحرف نمودند او بعضر ورت و ناچاری توسل بشاهزاده اورنگ زیب نموده اراده توسل خود باین آستان ظاهر نمود بموجب التماس شاهزاده درین سال بارسال خلعت فاخره با منشوری متضمن عواطف و عنایات و نوید منصب پنجهزاری پنجهزار سوار بمیر جمله مذکور و منصب دو هزاری دو هزار سوار بمحمد امین پسرش رسیده مستمال گردید و یرلیغ بنام قطب شاه متضمن عدم مخالفت میر جمله مصحوب قاضی عارف کشمیری اصدار یافت

احوال سال سی ام مطابق سنه هزار و شصت و شش هجری

درین سال بست و دوم جمادی الثانیه سعد الله خان وزیر بعارضه قولنج که از مدتی داشت و تقربیان علاج سمی نمود درسن چهل و هفت سالگی رخت هستی بر بست پادشاه مع شاهزاده داراشکوه یک بار برای عیادت او رفته لطف الله پسر کلانش را بمنصب هفتصدی صد سوار نوازش فرمود چون پیش از رسیدن قاضی عارف قطب شاه محمد امین پسر میر جمله را مقید کرده اموال او را متصرف شده بود یرلیغ دیگر بنام او بتهدید در باب اطلاق محمد امین صدور یافت و باورنگ زیب حکم شد که اگر قطب شاه انقیاد نکند بتادیب او برآید و مناشیر مطاعه بشایسته خان صوبه دار مالوه و دیگر امرای تعیناتی صوبهای دکن رفت که بخدمت شاهزاده اورنگ زیب حاضر شوند شاهزاده اورنگ زیب سلطان محمد مهین پسر خود را بدان صوب روانه نموده متعاقب خود نیز برآمد و قطب شاه متنبه گشته محمد امین را با توابع او فرستاد و محمد امین بملازمت سلطان محمد رسید چون اموال او انچه گرفته بود باز پس نداد سلطان محمد عازم حیدرآباد شد قطب شاه از هراس بقلعه متحصن گردید و محمد ناصر را با صندوق جواهر و مرصع آلات فرستاد گویند در وقت ملازمت محمد ناصر شوخی از هر بانش ظاهر شد بنابرین مقید گردید و همراهان سلطان مردم او را گریزانیده بحیدرآباد درآمدند و مال بسیار غارت نموده اند و ختند و شاهزاده اورنگ زیب عازم قلعه گولکنده گشته از حیدرآباد که هشت کروهی حیدرآباد است کوچ نموده یک کروهی قلعه رسید و محمد سلطان را امر کرد که با فوج خود جانب چپ توقف نماید درین هنگام پنج شش هزار سوار و دوازده هزار پیاده دشمن در برابر آمد و آتش حرب در گرفت و بسیاری از دکهنیان مقتول شدند و قطب شاه رهائی خود را وای پیشکش سنوات سابق و حال دیده سخن انتساب صبیه خود با سلطان محمد درمیان آورد و التماس او پذیرفته آمد و هم درین سال ازدواج وقوع یافت و محمد سلطان بمنصب هفت هزاری دو هزار سوار سرافرازی یافت و میر عبد اللطیف حاجب اورنگ زیب که برای آوردن میر جمله رفته بود خبر آمدن او بنواحی گولکنده رسانید قاضی عارف حسب الاشعار اورنگ زیب فرمان شاهجهان و خلعت مرسله را رسانید و او مراسم تسلیم و کورنش بجا آورده در ساعت معین بعد ادراک کورنش اورنگ زیب مع پسر خود لعبته بوسی پادشاه

راهی گشت و همدران جا فرمان عطوفت عنوان متضمن خطاب معظم خان مع خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و علم و نقاره باو رسید داورنگ زیب چون فتح دفیروزی باورنگ آباد رسید از اصل و اضافه بمنصب بیست هزاری پانزده هزار سوار دو اسپه سه اسپه بلند مرتبه شد و شایسته خان باضافه هزاری هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه و خطاب خانجهانی مرتقی شد و معظم خان بدرگاه رسیده بعنایت خلعت خاصه و شمشیر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و وزارت اعظم و مرحمت قلمدان مرصع و دو و بیست اسپ و یک فیل با ماده و پنج لک روپیه نقد مباهی گردید و جملة الملک معظم خان جواهر ثمینه که از آن جمله الماسی بود بوزن نه تانک که دو صد و شانزده سرخ باشد و قیمت آن دو لک و شانزده هزار روپیه شد و شصت فیل نر و چهار ماده با ساز طلا و شانزده با ساز نقره بطریق پیشکش گذرانید و قیمت مجموع مع جواهر پانزده لک روپیه شد و در جشن وزن شمسی این سال شاه بلند اقبال دارا شکوه را پنج کرور دام بطریق انعام مرحمت شد و مبلغ تنخواه او از سابق و لاحق با طلب منصب شصت کرور دام که موافق دوازده ماهه یک کرور و پنجاه لک روپیه باشد حاصلش سے شد و دارا شکوه پیشکش یک لک و پنجاه هزار روپیه از نظر گذرانید از انجمله پلنگی بود بقیمت شصت و هشت هزار که پایها و سر تکیه آن از سنگ یشم مرصع بالماس و یاقوت و زمرد بود و درین سال مسجد جامع شاهجهان آباد که در سنه بیست و چهارم جلوس اساس یافته صورت اتمام یافت و اهتمام این عمارت قریب پنجاه بجعفر خان مفوض بود و قریب دو سال تکمیل اعمال و مدت سه سال و پنج ماه سعد الله خان سامے بود و پس از انتقال او ازین عالم بروح الله داروغه عمارت حکم شد که بتتمیم او پردازد و بالجمله در عرض شش سال انجام یافت و تاریخ اتمام آن مصرع مسجد شاه جهان قبله حاجات آمد ٭ اگرچه تفاوت یک سال دارد نظر بجودت تاریخ پسند پادشاه آمد و مبلغ ده لک روپیه در طیارے آن صرف گشت هر سه گنبد بالاے آن از سنگ مرمر و سنگ موسی و صحن آنها نیز از مرمر و صورت مصلے بطور محراب از سنگ موسے است و فرش صحن مسجد از سنگ سرخ و طول عمارت ذات مسجد نود ذرع و عرض سے و دو ذرع و در وسط صحن حوضے است پانزده ذرع در دوازده ذرع لبهاے حوض از سنگ مرمر و موسے تیار شده و میر محمد امین پسر معظم خان که از کثرت بارش در برهانپور مانده بود لسیده سلطنت رسید و بعنایت خلعت و خطاب خانے سر برافراشت از عرضه داشت اورنگ زیب بوضوح پیوست که عادل شاه والے بیجاپور بیست و ششم محرم درگذشت غلامانش مجهول النسبی را که بنابر عقم بفرزندے برداشته بود بجای او نشانیده اند حکم شد که شاهزاده با لشکر متعینه دکن بدان صوب شتابد و آنجا را تسخیر نماید و بخانجهان شایسته خان حکم شد که بسرعت خود را بدولت آباد رسانیده تا معاودت اورنگ زیب در آنجا باشد و معظم خان و شاهنواز خان و مهابت خان و نجابت خان و دیگر جنود فیروزے آمود که مجموع بیست هزار سوار باشد از حضور دستورے یافت که همرکاب شاهزاده در تسخیر بیجاپور مساعے موفوره نمایند و محمد امین خان پسر معظم خان بجهت تمشیت معاملات دیوانے به نیابت پدر مقرر شد و بافزایش هزارے ذات منصب او سه هزارے هزار سوار شد چهارم ربیع الاول بسبب شیوع طاعون در شاهجهان آباد بشکار گڈه مکتیسر بر کنار دریاے گنگا توجه نمود و چون دو بار دیگر سنه دوبیست و پنجم ماه مذکور بشهر مرقوم برگشت و رستم خان بهادر فیروز جنگ از تغییر بلوچ خان بنظم صوبه کابل مامور شد و باضافه هزار سوار شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر برافراشت و امیر الامرا علی مردان خان حسب الطلب از کشمیر آمده ملازمت نمود ٭ ٭

احوال سال سی و یکم مطابق سنه هزار و شصت و هفت هجرے

درین سال نهضت رایات عالیات بصوب فیض آباد که عمارت و معمورے آنجا باهتمام حسین بیگ خان و غضنفر خان

بصرف مبلغ پنج لک روپیه انجام یافته بود و در دیار دسید مظفر پسر سید شجاعت خان بارهه بحراست آنجا که اول بزمیندار سرے نگر متعلق بود و از چندے بسعی خلیل الله خان ضمیمهٔ ممالک محروسه گشته بود معین و بخطاب همت خان مخاطب گردید و زمیندار از طنطنهٔ قرب عساکر شاهی ترسیده بارسال پیشکش و عرائض نیاز حفظ عرض و ناموس خود نمود و راجه تمو باستلام عتبهٔ سلطنت مباهی گشت و پادشاه تا یکماه دران نزهتگاه مسند آرائے کامرانی بوده سوم رجب بشاهجهان آباد برگشت و بیست و دوم داخل شهر مرقوم شد و یک راس اسپ عربی که شاهزاده اورنگ زیب برسم پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت ده هزار روپیه قیمت آن شد و هم درینولا بعرض رسید که علی مردان خان امیر الامرا چون هوائے کشمیر سازگار بود و بنابر عرض مرض اسهال رخصت آنجا گرفته بود رفت درمنزل ماچهی واره رهگرائے مالک عقبی گردید و نعش او را بلاهور برده در جنب مرقد والدهٔ او مدفون کردند چون عمدهٔ دولت و دوست مخلص بود پادشاه خیلی تاسف نمود و ابراهیم خان مهین پسر او را با برخے از رفقائے او در حضور از لاهور طلبیده باضافهٔ منصب چار هزاری سه هزار سوار گردانید و دیگر برادران و رفقائے او را در خور هریکے باعطائے مناسب شاد کام ساخت و ضبط متروکات او که از نقد و جنس یک کرور روپیه شده بود نصف آن را بورثه بخشیده نصف دیگر را حکم ضبطے داد و لشکر خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار رسیده بنظم صوبهٔ کشمیر سرفرازی یافت و هم درین ایام کشایش قلعه بیدر و تنبیه حبشیان و تسخیر قلعه کلیان روے داد شرحش آنکه چون شاهزاده اورنگ زیب به تسخیر ملک بیجاپور چنانچه مذکور شد مامور شده بود با میر جمله معظم خان و جمیع افواج تعیناتی متوجه آن دیار گردیده بیست و چهارم ربیع الثانی نزدیک بقلعه بیدر نزول نموده بمحاصره اش پرداخت و بیست و سوم جمادی الثانیه برجے که محاذی مورچل معظم خان بود از صدمات توپ فرو ریخت مرجان نام حبشی که غلام خاصهٔ اول شاهیان و معتمد علیه آنها از مدت سی و هشت سال بحراست قلعهٔ مذکوره میپرداخت و قریب هزار سوار و چار هزار پیاده تفنگچی همراه او بود شکست برج مذکور را متیقن شمرده عقب برج حرے کنده بباروت و بان و حقهٔ آتشین پر کرده بود که هرگاه مخالفان یورش نمایند در آنها آتش داده باعث هلاک جان خارجان برج گردد چون بر برج ریخته راهے برائے بر آمدن اهل یورش پدید آمد و مردم شاهزاده اورنگ زیب و معظم خان بران برج بر آمدند مرجان با هشت پسر خود و اکثر جمعیت نزدیک برج مذکور آمده مستعد مدافعه ایستاد قضارا از بانے که بطرف مخالفان مے انداختند شرارے دران ذخیرهٔ باروت و بان و حقه افتاد و آتش همه را درگرفت و گروهے از رفقائے او بآتش حسد سوختند و از خود هم باد و پسر سوخته مشرف بر هلاکت شد و را بدرون ارک بردند و مردم بران برج و از جاهائے دیگر راه جسته درون حصار در آمدند و درهائے ارک نیز بدست آمد درین وقت شاهزاده خود هم شادیانهٔ فتح نواخته در رسید قلعه داران زنهار خواسته امان یافتند و قلعه مفتوح شد شاهزاده مهابتخان را مع برخے از بندگان دیگر در قلعه گذاشته خود بمعسکر برگشت و صباح آن مرجان درگذشت روز دیگر شاهزاده درون حصار رفته در مسجدیکه پیش ازین بچند سال سلاطین بهمنیه آراسته بودند خطبه بنام صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه بلند آوازه گردانید و نقد و جنس بسیار بضبط در آمد و این قلعه از قلاع مشهوره دکن و بیدر شهریست در نهایت وسعت و فسحت و سرحد صوبهٔ تلنگانه سابقاً حاکم نشین رایان دکن بود و همواره راجه کرناتک و مرهٹه و تلنگ اطاعت رای بیدر مے نمود و دمن معشوقهٔ راجه نل که شیخ فیضی قصهٔ او منظوم نموده دختر بهیم سین مرزبان بیدر است نخست سلطان محمد پسر تغلق بران چیرگی یافت پس از ان بسلاطین بهمنیه منتقل شد پستر از ان بتصرف حکام بیجاپور در آمد تا آنکه درین عهد بدست با برکت افتاد حالیاً ظاهر از در دست اولیائے دولت برهمنان کوکن اولاد بالاجے راو است که باتا نهاجے مشهور بود چون تسخیر قلعه

کلیان و کلبرگه و تخریب و کشایش ملک بیجاپور و جه همت شاهزاده بود دیباچه برآوردن اتوجه سیوا بهوسلا که مشهور و دیگر
فتنه پژوهان شوخی بانموده پرگنهای راسین و چارگونده و دیگر محالات نواحی احمدنگر را تاخته بودند بنابرین به تنبیه
آنها نصیری خان را با سه هزار سوار بدانسو تعین نمود و سلطان محمد معظم و افتخار خان را در قلعه بیدر گذاشته بیست و سوم رجب
خود بطرف قلعه کلیان راهی گشت و بیست و نهم در آنجا رسیده بمحاصره قلعه مذکوره پرداخت و بعد جنگ و جدال و حرب
و قتال که هم در میدان با مددگاران اباے آن قلعه روی میداد و رسیدن آذوقه و بعض غلات متعسر بلکه متعذر گشته بود
و هم جد و جهد بسیار در استفتاح قلعه کرد دلاور حبشی از طرف عادل شاه با دو هزار و پانصد بند وقچی و توپ و تفنگ سامان جنگ
قلعه داری بحراست می پرداخت بتقدیم رسید و آخر حبشی مذکور ملتجی گشته امان خواست و ملتمس او پذیرائی یافته غره ذیقعده و ادراک
کورنش نمود و رخصت یافته به بیجاپور رفت این قلعه در رفاعت و متانت از قلعه وطلی بمراتب افزون است چون از عرائض شاهزاده
اورنگ زیب متضمن خبر این فتح با فتوحات دیگر بپادشاه رسید تمام ولایت بیدر با مضافات آن و قلعه رام گده باورنگ زیب بطریق
انعام مرحمت فرمود و تنخواه او از سابق و لاحق دوازده کرور دام شد و عنایات دیگر نیز بعمل آمد و بیدر بظفرآباد موسوم گردید و معظم خان
و شاهنوازخان و مهابت خان و نجابت خان و دیگر امرای تعیناتی که درین یساق مصدر جانفشانی و ترددات شایسته
شده بودند نیز باضافه منصب و عطای خلاع فاخره سرافراز گردیدند چون عادل شاه و دیگر سرکشان به یقین دانستند که عنقریب
بدام ناکامی افتند و چاره غیر از اطاعت نیست ابراهیم بجتر خان را که از معتمدان آن دولت بود بخدمت شاهزاده اورنگ زیب
فرستاده امان طلبیدند و مقرر شد که یک کرور و پنجاه لک روپیه از نقد و جواهر و افیال بطریق پیشکش واصل سازند و قلعه پرینده
با لواحق و قلاع ملک کوکن و محالات دیگر بتصرف گماشتگان پادشاهی واگذارند چون این ماجرا اورنگ زیب بحضور پدر نوشت
پادشاه برعجز و درماندگی آنها بخشوده من جمله پیشکش پنجاه لک روپیه معاف فرمود و بشاهزاده فرمان نوشت که قاصدی نظام الملک را
برای وصول پیشکش فرستاده خود با عساکر فیروزی معاودت نماید و معظم خان از ضبط قلاع دلجمعی نموده بعد مراجعت قاصد
نظام الملک پیشکش روانه عتبه سلطنت گردد هفتم ذی حجه پادشاه را عارضه حبس البول ظاهر شد چون حکما تشخیص نمودند که از مواد
بواسیر است رزق الله پسر مقرب خان فصد نمود و تخفیفی نشد باتفاق آرا زلوچه پانیده و دیگر خون گرفتند ازین هم شدت
حبس و حرقت رو بکمی نهاد ناگزیر به تبریدات دیگر پرداختند و تا شش روز ضعف مزاج درازی داد و بود آخر تجویز
مقرب خان شیرخشت فی الجمله نافع آمد و مبلغ هفت لک و پنجاه هزار روپیه زکوة شاهجهان آباد معاف نمود و فرمان
رفت که در تمام ممالک محروسه زکوة معاف باشد مبلغ پنجهزار روپیه با یک زنجیر فیل و یک اسپ عراقی باهل استحقاق
تصدق داده شد و زندانیان رهائی یافتند و پادشاهزاده داراشکوه باضافه ده هزاری ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه
بمنصب پنجاه هزاری سی هزار سوار دو اسپه سه اسپه و انعام یک کرور دام که از سابق و لاحق بیست و یک کرور دام
باشد نوازش یافت و از عرضداشت اورنگ زیب خبر تولد شاهزاده محمد اکبر و از دهم ذی حجه معروض شد و درین
ایام معظم خان را بسبب توسل او با ورنگ زیب بتحریک داراشکوه از وزارت عزل نموده خان مذکور و مهابت خان و دیگر
امرا را طلب حضور نمود و محمد امین خان از نیابت پدر ممنوع و رای رایان تا تعیین وزیر به انجام امور دیوانی مامور شد
چون پادشاه مغلوب مرض و شاهزاده داراشکوه که ولیعهد بود مدار علیه سلطنت گشت و از برادران اندیشه مند بود اکبرآباد
را اوسط ممالک محروسه فهمیده پدر را تحریک بآمدن بلده مذکوره نمود و پادشاه بپاس افراط محبت که باو داشت در انجه

موجب تقویت امید انست بالتماس او یا بدون التماس بعمل سے آورد بنابرین حسب الالتماس او هشتم محرم بسواری کشتی
متوجه اکبرآباد شد و دانشمند خان که استعفای میر بخشیگری نموده بود محمد امین خان پسر میر جمله معظم خان بجای او مقرر
شد و هشتم صفر بعمارت گهات سامی رسیده نه روز در انجا مقام شد و بیماری درین منزل رو بانحطاط آورده بعد از دو ماه
و کسری بی مدد دوا طبیعت اجابت نمود و روز بروز آثار صحت رو بافزایش داشت چون قرار یافته بود که تا غره ربیع الثانی
که ساعت داخل شدن قلعه اکبرآباد است در منزل داراشکوه اقامت فرمایند نوزدهم دران مکان تشریف آورده به حکیم
تقرب خان ده هزار روپیه از جواهر و طلا و نقره عنایت شد و آخر این ماه از نوشته وقایع دکن بعرض رسید که شاهزاده اورنگ زیب
بسر انجام مهام آن طرفها نموده باورنگ آباد رسید و دلرس بانو بیگم دختر شاهنواز خان که بشاهزاده منسوب بود رحلت
کرد و مهابت خان و غیره امرای متعین دکن بحضور رسیده مورد عنایت گردیدند و شاهزاده داراشکوه در جلدوی خدماتیکه
در ایام مرض بتقدیم رسانیده بود بعنایت جواهر آلات سیزده لک و نود و هزار روپیه و از اصل و اضافه بمنصب شصت هزاری
سی هزار سوار دو اسپه سه اسپه از سابق و لاحق بانعام بیست و سه کرور دام که مجموع طلب موافق دوازده ماهه دو کرور و هفت
لک و پنجاه هزار روپیه می شود و سوای آن یک کرور روپیه نقد و صد راس اسپ مورد مرحمت گردید و تفویض صوبه بهار
ضمیمه دیگر مراحم شد و جعفر خان بخدمت وزارت اعظم سرافرازی یافت و پانزدهم جمادی الاولی مهابت خان بصوبه داری
کابل سرافرازی یافته رخصت شد و بعرض رسید که دوازدهم ربیع الاول ملا عبدالحکیم سیالکوتی رهگرای راه آخرت گشت
چون بعرض رسید که هرچند وکیل شاهزاده شجاع خبر صحت مزاج والا نگاشته او مجبول بر سازش بامعین برادر خود نموده نوشته
او را واقعی نمی فهمد و از بنگاله بالشکری گران بقصد اکبرآباد روانه شده است سلطان سلیمان شکوه را با راجه جیسنگه و بهادر خان
و دیگر لشکر که مجموع بیست هزار سوار می شد برفع شورش آن طرف متعین نموده هنگام رخصت سلطان را باضافه سه هزاری
و راجه جیسنگه را باضافه هزاری ذات و هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار و یک لک روپیه نوازش
فرموده رخصت نمود و حکم شد که اگر شجاع از قباحت نافهمی و عدم تدبیر بجای خود برنگردد بجنگ او پرداخته تادیب نمایند و مهاراجه
جسونت سنگه راتهور را بافزونی هزاری ذات هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام یک لک روپیه و دیگر عطایا نواخته
بصوبه داری مالوه در ظاهر و باطن بنا بر مخالفت اورنگ زیب مامور نموده و دیگر امرا و منصبداران را بهمرکابی او معین نموده و سید قاسم
ملازم داراشکوه از طرف او بحراست قلعه الهآباد و صوبه داری آنجا مرخص شد و غره ربیع الثانی بادشاه به دولتخانه خود در قلعه اکبرآباد
نزول نمود و چون بعرض رسید که شاهزاده مراد بخش باستماع بیماری مزاج والا سکه و خطبه بنام خود خوانده و سید علی نقی دیوان پادشاهی
گجرات را که باصلاح مفاسد او مامور بود بدون تحقیق جرم و جنایتی بدست خود ناحق کشته دست تعدی بخزانه پادشاهی و بخزانه
بیگم صاحب و بمال رعایا و تجار آنجا دراز کرده قاسم خان میرآتش را بصوبه داری احمدآباد از تغییر او رخصت نمود باقی احوال
این سال و ایام حیات شاهجهان پادشاه انشاء الله تعالی در ضمن ذکر وقایع شاهزاده اورنگ زیب عالمگیر سمت
تحریر خواهد یافت

تفصیل اولاد شاه جهان پادشاه

چهار پسر و سه دختر نیک اختر از بطن نواب ممتاز محل صبیه یمین الدوله آصف خان دایما از آغاز شاهزادگی و انجام سلطنت

پدر زنده بودند؛
اول شاهزاده دارا شکوه ولادتش در سنه هزار و بیست و چهار فرزندانش از بطن صبیهٔ سلطان پرویز سلیمان شکوه سپهر شکوه جهانی بیگم اسم دختر
دومے غیر معلوم؛
دوم شاهزاده شجاع تولدش در سنه هزار و بیست و پنج فرزندانش زین الدین ملقب باختر زین العابدین دل پسند بانو بیگم گلرخ بانو بیگم خردمند
بانو بیگم خیر النسا بیگم از امهات متعدده؛
سوم شاهزاده اورنگ زیب شب یکشنبه پانزدهم ذی قعده سنه یک هزار و بیست و هفت از تاریخ ولادتش کلمهٔ آفتاب عالمتاب خبر میدهد
و اسامی اولادش در آخر احوال او انشاء الله تعالی ثبت شود؛
چهارم مراد بخش ولادتش در سنه یکهزار و سی و سه فرزندانش ایزد بخش دوست دار بانو بیگم آسایش بانو بیگم همراز بانو بیگم؛
بنات شاهجهان اول نواب علیة العالیه جهان آرا بیگم مشهور به بیگم صاحب تولدش در ماه صفر سنه هزار و بیست و دو نهایت عزیز پدر بود
و از جمیع فرزندان معزز و مکرم و شصت لک روپیه سالیانه برائے مصارفش مقرر بود و نهایت جود و احسان با مردم می نمود؛
نواب روشن آرا بیگم ولادتش در سنه هزار و بیست و شش؛
نواب گوهر آرا بیگم ولادتش در سنه یک هزار و چهل؛
نواب پرهیز بانو بیگم از بطن قندهارے محل صبیهٔ میرزا مظفر حسین صفوے بحسب سن از جمیع فرزندان کلان ولادتش در سنه هزار و بیست
و از محل نور که دختر شاه نواز خان خلف خان خانان بود فرزندے نماند؛

ذکر برخی از عجائب زمان شاهجهان و عالمگیر

ملا خواجه مرید میان میر مرشد ملا شاه بدخشی بود مولدش بهار و نشو و نما در لاهور یافته نهایت وارسته بسر میبرد و در کمال بے تعینے و بے تعینے مے زیست خواجه بختاور خان عالمگیرے مؤلف تاریخ مرآة العالم که از خواجه سرایان مشهور پادشاه است و از جملهٔ مقربان دولت بود در کتاب خود مے نگارد که خواجه دربار خان ناظر که در عهد شاهجهان و عالمگیر منصب نظارت داشت با من نقل کرد که شاهجهان نوبتے در لاهور بمنزل دارا شکوه رفت و در آنجا باین بنده درگاه فرمود که هنگام معاودت ملا را در جائے اش دیده بدولتخانه خواهیم رفت تو پیشتر رفته خبرے بگیر من بمنزل ملا که حجرهٔ شکسته بیش نبود رسیده شنیدم که او همین زمان بیرون رفته و دمے چند توقف نمودم که سوارے پادشاه نمایان شد پیش رفته ماجرا بعرض رسانیدم فرمود اینجا باش هرگاه ملا بیاید سلام ما گفته این مصرعه برخوان مصرع طاقت مهمان نداشت خانه بمهمان گذاشت؛ چون ملا آمده مصرع شنیده در جواب گفت که حضرت غریب نوازے فرمودند لیکن من عمداً خود را کنار کشیدم تا حضرت تصدیع نکشند و از دست مردم موے ریش من بسلامت ماند فردا جواب این پیغام خواهم داد روز دیگر ملا تنها پیاده رفته زیر جهت که دران اوقات در صحن دیوان عام نصب کرده بودند ایستاده شد من ملا را شناخته بعرض پادشاه رسانیدم پادشاه خوش وقت شده از درازی ایوان بار عام برخاست و در خلوت رفته با ملا صحبت مستوفے داشت و نیز مے نگارد که سعد الله خان در آوان افلاس و پریشانے در کسب علوم بخدمت ملا آمد و رفت داشت روزے ملا بزبان راند که وزیر پادشاه هند را بطلبید حاضران متحیر گشته ندانستند که کرا مے خواند ملا گفت ملا سعد الله را مے گویم و آخر وزیر شاهجهان شد و نیز مے نویسد که از ثقات مسموع شده که روزے جماعهٔ درویشان و دیگر

حقیقت کیشان نشسته بودند ذکر مسئله وحدت وجود درمیان آمد هرکس بقدر لیاقت و استعداد خود سخنے مے گفت ملا خواجه درمیان
نشسته سکوت داشت ناگهان برخاسته درمیان آتشے که در انجا افروخته بود نشست و اندک زمانے توقف گزید بعد ازان
بیرون آمده گفت جوابش همین است مردمان چون تفحص نمودند هرگز پارچه اش هم از آتش متاثر نشده بود در اوائل جلوس
عالمگیر سنه هزار و شصت و هشت مطابق سال اول جلوس ملاے مرقوم روزے بسیر باغ فیض بخش لاهور رفته بود و در انجا دو سه مرتبه
گفت مرا می طلبند و همدران زمان داعی حق را لبیک اجابت گفته متصل مقبرهٔ پیر خود مدفون گردید ٭ ٭ ٭

ملاشاه بدخشی نیز از مریدان میان شاه میر و بحسب ارادت گویا برادر ملا خواجه است چه هر دو مرید یک مرشد اند رباعے ایشان کیفیتے
دارد و این عزیز هم مرجع مردم و میگویند پیر و مرشد داراشکوه بود بهر صورت چون رباعے خالے از اثرے نیست درین کتاب
ثبت افتاد رباعے اے سبزه پاے قفل بر دل زده ٭ اے دوخته چشم پاے در گل زده ٭ عزم سفر مشرق و در دو مغرب ٭
اے راه پشت بمنزل زده ٭ **حکایت** قاضی ابراهیم کهتی که از افاضل عهد خود بود بختاور خان نقل مے کند که روزے
قاضی با من حکایت کرد که من بمنزل میرک شیخ که در اواخر عمر در عهد عالمگیر صدارت کل داشت وارد شدم مجلس از علماے
اعلام پر بود ناگاه شخصے لباس حقیر خفیف در بر و عمامه ابتر بر سر وارد شد میرک شیخ در اکرام و احترام او افراط نمود و او ساعتے
نشسته مرخص شد وقت رخصت نیز بکمال تواضع وداعش فرمود حضار مبالغه میرک در بارهٔ احترام او زیاده از مرتبه او دیدند
و استفسار احوالش نمودند پاسخ شنیدند که این عزیز در غرائب علوم عظیم دستے دارد و جنیان مسخر او من این سخن شنیده
زود برخاستم و در پے او شتافته در راه با او برخوردم و نیازمندیها بامید مشاهده امرے از عجائب بسیار نمودم منزل
خود نشان داده گفت که اگر بفقیر خانه قدم رنجه فرمائید صحبت بفراغبال داشته آید رخصت گشته بعد سه چهار روز بخانه اش رفتم
خبر فقیر شنیده از بالاخانه که خلوتش بود فرود آمده بگرمے دریافت و گفت که کارے ضرور دارم بر بالاخانه بنشینید تا من
بخدمت برسم فقیر بر چند زینه که برآمده دید که جمعے از ارباب عمائم نشسته و صحبت مذاکره در پیوسته به تعظیم من برخاستند و استقبال
کرده باکرام تمام در صدر مجلس نشانیدند از انجماعه دو سه کس کتابها در دست داشتند یکے از انها کتاب مطول بر کشود اتفاقاً
دران دو سه روز طالب علمے که پیش فقیر درس مطول مے گرفت با ملا سعد الدین بحث و اعتراض قوی میکرد شخص مذکور
همان مقام برآورده مذکور همان اعتراض نمود دیگرے از انها مجیب او شده سخن بطول کشید فقیر نیز مناسب مقام سخنان
گفت و از هر علم سخنهاے دقیق و نکات بلند و تحقیقات ارجمند از انجماعه مسموع شد و قریب یکپاس امتداد مجلس رسید درین
ضمن صاحبخانه پیدا شد و این جماعه بتعظیم او برخاستند فقیر از نیازمندے در استقبال بر همه پیشے گرفت عذرخواهے آغاز
کرده گفت خیلے تصدیع کشیده و رنج انتظار دیدید گفتم بفیض صحبت این بزرگان حظے عظیم بر گرفتم گفت کدام بزرگان فقیر که برگشته
خواست باو نماید کسے را ندید و آنچنان استیلا یافت که بلرزه افتادم خندیده فقیر را در آغوش عاطفت کشید و اندک آبے
طلبیده و بران نفس خود دمیده بر سر و روے فقیر پاشید و از وساوس نجات بخشید **حکایت** هم قاضی مذکور
حکایت با بختاور خان نمود که دران زمان که فقیر به تعلیم سلطان سلیمان شکوه نبیرهٔ شاه جهان مامور بودم روزے شیخ ناظر که
اعجوبه زمان بود بمکتب آمد فقیر بسلطان اشاره کرد که از شیخ چیزے بطلبید سلطان به نیازمندے التماس تبرک نمود شیخ
تبسمے کرده دست در زیر فرش برد و سنگ ریزه خشت و چند عدد بر داشته بهر دو دست خود گرفته دو سه مرتبه گردانید چون دست
بکشاد بعضے از انها عقیق خوشرنگ و چندے لعل گران بها و برخے مرجان و بعضے لآلے غلطان شده بودند و غریب تر

آنکه داشتن ریش بسر موی ریش خود منعقد بسلطان داد و البواب حیرت بر روی تماشاییان کشاد حکایت سنه نهم جلوس شاهجهان پادشاه از دولت آباد عازم اکبر آباد بود معتمد خان محرر تاریخ اقبال نامه جهانگیری که درین عهد خدمت بخشی گری داشت نه ساله دختری زیبا منظر با پسری غریب شکل از نظر پادشاه گذرانید و بعرض رسانید که این زن اعجوبه ایست در دو نیم سالگی پستان بر آورده و در هفت سالگی بی آنکه مردی با او مقاربت کند حامله گردید و در هشت سالگی این پسر زائید حاضران مستغرق دریای حیرت گشته بر قدرت الٰهی در آفرینش بدائع اقرار و اعتراف به تجدید نمودند حکایت در سنه دوم جلوس شاهجهان بعرض پادشاه رسید که در موضع اطاون عمله پرگنه گوالیار در یکی از مزارع شخصی طویل القامت کشته افتاده و سرش بریده برده اند پادشاه معتمدی را فرستاده ملاحظه نموده برگشت و التماس نمود که طول قامت سه و نیم درع پادشاهی و عرض یک و نیم درعست و در مزرعه کشته افتاده و سرش پیدا نیست و در زمینی که آن لاش افتاده قریب یک بیگهه زمین توی پست و بلند شده که گویا دو فیل باهم جنگیده اند حکایت سیدی پریشان حال کثیر العیال در یکی از مواضع پانی پت توفیق توکل وانزوا یافته در دائره تردد و تحصیل معاش بر روی خود بست و در کنج فراغت پا بر گنج قناعت نشست و با عیال و اطفال در نهایت عسرت میگذرانید اتفاقاً در عشرهٔ اول محرم عسرت بالا گرفت و تا چهار روز از جنس ماکول بکام آن والا مقام و صغار اولاد و اتباع او چیزی نرسید روز عاشورا آن ثابت قدم بیاتم جد بزرگوار خود با جماعه که دل از آتش جوع کباب و خانه صبر و طاقت خراب داشت بطول و تلاوت کلام الٰهی مشغول بود و خترش از فرط بیتابی پیش پدر آمده از گرسنگی نالید و چون نور نظر بخود پیچیده در پهلوی او غلطید بیک ناگاه دید که از گوشه چادر پدر بخاری برخاسته بوی طعام بمشام جان پرساند پدر را آگاه کرده حال پرسید سید بود و قوت چون در نگریست چهار طبق پلاؤ گرم دید که از مطبخ کرم الٰهی باو رسانیده اند شکر نعمای حضرت ذو الاحسان و الانعام بجا آورده بهر یکی را بخشی رسانید و خود نیز حظ خویشتن برگرفت از آن روز پنج و نیم آثار برنج سفید و پنج آثار گندم از عالم بالا در خانهٔ او میرسید و اوقات سید بفراغبال میگذشت جملة الملک جعفر خان وزیر برین ماجرا وقوف یافته بعرض اورنگ زیب عالمگیر پادشاه رسانید حکم شد که محمد اسحق چیله که معتمد علیه و باریاب دولت حضور است در آنجا رفته بر اراتعین آنچه مشاهده نماید بعرض رساند چیله مذکور بکار مامور شتافته و بچشم خود دیده آمده معروض داشت عالمگیر بعد استماع بانعام مبلغی و تعین یومیه بحال سید عنایتی فرمود و غریب آنکه بعد تعین این وجوه مائدهٔ آسمانی انقطاع یافت سبحانک اللهم تحکم

ما تشاء و تفعل ما ترید

ذکر نهضت عالمگیر اورنگ زیب از دکن

چون اخبار شدت کوفت و بیماری شاهجهان و بی اختیاری او و اقتدار داراشکوه در امور سلطنت و جهانبانی بگوش هوش اورنگ زیب رسید مصلحت در اهمال و امهال ندیده باشتهار عزم ملازمت پدر از خطهٔ اورنگ آباد کوچ کرده و مرکز دولتش پدر روانه گردید و مراد بخش برادر خرد خود را بهانه بردن همراه و استشفاع جرائم او از خدمت پدر نیز طلبیده با خود متفق و خاطر او را بهمه وجوه مطمئن گردانیده با خود رفیق ساخت و چون میدانست که افواج عظیمه پادشاهی بسرداری مهاراجه جسونت و قاسم خان در اجین که عبور او همین راه خواهد بود سد راهست عزم پادشاهانه مقتضی آن شد که موکبی در خور این عزیمت ملازم رکاب باشد و داراشکوه باقتضای خوفی که از اورنگ زیب داشت امرای کلی دکن که بنابر بهم

بیجاپور متعین گشته ملازم رکاب او بودند احکام پادشاهی بنام هر یکی فرستاده چنانچه مذکور شد همه را پیش خود خواند و امرا در مهین
یورش که فتح بیجاپور نزدیک شده بود بر خاسته بحضور رفتند و از عظمای امرای کمکی غیر از معظم خان و شاهنواز خان و نجابتخان
کسی در دکن نماند بفر دولت پرتو التفات باجتماع عساکر انداخته در اندک زمانی سرداران شجاعت پیشه خرد اندیشه و سپاه جرار
غیرت شعار بقدری که بایست و میتوانست فراهم آورد و لشکری نمایان و توپخانه شایان ترتیب داد و سران سپاه ظفر فراز و
سرداران جانباز را بمناصب عالیه و خطابهای شایسته و انواع مراحم و مکارم سرفراز فرمود و علوفه و مواجب افزود و از ملازمان
پادشاهی که همراهی کرد او را هم بعواطف خسروانه تفقدات فرمود و پسر بزرگ خود سلطان محمد را با نجابت خان و فوجی از عساکر
منصوره مقدمه جنود خود گردانیده غره جمادی الاولی سنه هزار و شصت و هشت هجری برسم منقلا پیشتر روانه برهانپور
نمود و همراهیانش را بمرحمت طوغ و علم و نقاره و دیگر عنایات سرفراز فرمود و سلطان معظم را بصوبه داری دکن متعین کرد و سلطان
اکبر برادر خرد سلطان اعظم را که تازه بوجود آمده بود با اکثر بیگمان سرادق سلطنت در قلعه دولت آباد گذاشت و منشور عطوفت
طراز بنام مراد بخش نگاشت که از گجرات متوجه مالوه گشته در انجا ملحق گردد و محمد اعظم شاهزاده را اقبال آسا همراه گرفت و در روز جمعه
دوازدهم جمادی الاولی از اورنگ آباد بصوب برهانپور نهضت نمود و بیست و نهم ماه مذکور بساحت بلده مسطور نزول فرمود
و محمد طاهر صوبه دار خاندیس باتفاق جمعی از ملازمان پادشاهی که در برهانپور بودند همراه سلطان محمد ادراک زمین بوس نمودند
و یکماه در انجا گذرانید در خلال این احوال عیسی بیگ وکیل که از حبس رهائی یافته مرخص شده بود دولت زمین بوس یافته
بشرح احوال دربار پرداخت و انکشاف یافت که روز بروز اقتدار داراشکوه در افزایش و بی اختیاری پادشاه روز
بازدیاد دارد و مهاراجه جسونت نیز بمناسبت عقائد هنود بجهود داراشکوه خواسته در پی باکی و بدخواهی اصرار و ابرام می نماید
و زیاده برین تحمل مخل مرام و مبطل اراده است بنا برین مقدمات عزیمتی که پیش نهاد خاطر اورنگ زیب بود تصمیم یافته نهضت
پیشتر لازم و متحتم گشت و در روز دوشنبه بیست و پنجم جمادی الآخر لوای جهان کشائی از برهانپور بصوب اکبرآباد برافراشت
و درین نهضت هم امرا و جمیع رفقا بانواع تفقدات و مراحم ذخیره اندوز عواطف شدند چون شاهنواز خان صفوی باقتضای تقدیر و سوء
تدبیر از همراهی تعلل نموده در برهانپور رفع الوقت میکرد شاهزاده سلطان محمد را با عمده فدویان صاحب تدبیر شیخ میر به برهانپور فرستاد آن
خلاف اندیش را مقید نموده در قلعه بلده مذکوره محبوس نگهداشت و خود کوچ کرده بعد قطع مراحل بکنار آب نربدا رسید و دهم ماه مذکور رود گذر
اکبرپور از آب نربدا بپایاب عبور نموده منزل ساخت و باز کوچهای متواتر نموده به دیپالپور رسید بیست و نهم که از دیپالپور کوچ نمود
مراد بخش که عازم مرافقت او گشته از گجرات نهضت نموده بود ادراک دولت ملاقات نمود و از انجا بموضع دهرمات پور که هفت کروهی
اوجین واقع است و راجه جسونت و قاسم خان و سائر جنود پادشاهی از اوجین جنبیده بقصد محاربه سکونت داشت و از احوال مراد بخش
در تجسس بود و خبر نهضت عالمگیر بنا بر ضبط گذرها و معابر که بدانائی و هوشیاری کما ینبغی نموده بود مطلق باو نمیرسید خبر برگشتن مراد بخش که
از راه برگشت شنیده سبب این را نمی فهمید و خبری از عالمگیر و پیوستن مراد بخش بلشکر آن صاحب اقبال و تدابیر نداشت درین ضمن خطی از راجه
شیورام که در ماندو بود مشتمل بر عبور جنود اورنگ زیب عالمگیر از آب نربدا باو رسید و جمعی از نوکران داراشکوه که در قلعه دهار بودند از بیم لشکر منصور گریخته
بمهاراجه ملحق شدند و ورود جنود اورنگ زیب ظاهر گشت و از انطرف معاودت نمود و بسمت لشکر عالمگیر راه پیما گشته متصل به دهرمات پور بفاصله یک کروه معسکر
ساخت چون اورنگ زیب بهره از دانش داشت بنا بر اتمام حجت و گذشتن بسهولت پنج شش روز قبل از وصول بدهرمات پور کب رای را که از برهمنان فهیم
بود نزد راجه جسونت فرستاده نصیحت های صلاح انگیز که مانع از ارتکاب ستیز تواند بود نموده پیام کرده بود که چون مارا اراده جنگ نیست ملازمت و عیادت

پذیرپیش نہاد خاطراست اگر توفیق یا بد بملازمت مستسعد گردد یا از راہ موکب ظفر پناہ برخاستہ بوطن خود کہ جودھپور است برود والا پایمال جنود منصور گشتہ غیر از خسران و نکال فائدہ نخواہد دید چون کاخ دماغ او ظلمت آمود و دود غرور و خالی از پرتو دانش و شعور بود از امتثال سر باز زدہ بکثرت اعوان و انصار و اجتماع راجپوتان تہور شعار کہ فراہم بودند استکبار نمودہ آمادۂ جنگ و پیکار شد و کبر رای بازآمدہ اظہار مخالفت او نمود اورنگ زیب قرب معسکر مخالفان دیدہ بترتیب لوازم رزم و پیکار پرداخت و تقسیم افواج و تسویہ و تعیین صفوف نمودہ دران روز و شب رعایت مراتب حزم و احتیاط کہ مناط مبارزت سپاہ گری و اساس سرداری و سروریست بجا می آوردہ تدبیر جنگ و توزک سپاہ فرمود

ذکر محاربۂ اورنگ زیب با راجہ جسونت و ظفر یافتن بتایید ایزد قدیر

روز بیست و دوم رجب سنہ ہزار و شصت و ہشت ہجری ہنگام صبح بقصد مدافعہ جیش عناد بگمان غزا و جہاد و آراستن فوج و تیارے فیلان کوہ پیکر خصم افگن و پیش بردن توپخانہ دشمن سوز صف شکن فرمان داد و دل بر عنایت و عون ایزد نصرت بخش نہادہ حکم نواختن کوس جنگ و برافراختن لواے رزم کہ زہرہ گداز جیدہ لان عرصۂ نبرد و عبرت افزاے مردان مرد است فرمود و خود بر فیل کوہ پیکر بلند با بخت ارجمند سوار شدہ بتوزکے شایستہ و آئین خجستہ رو بعرصۂ کارزار آورد و فوج ہراول براہیت اقتدار شاہزادہ کامگار محمد سلطان و نجابت خان استوار کردہ شجاعت خان پسر خان مذکور و سید مظفر خان بارہہ و دیگر سرداران بالیشان تعیین شدند ذوالفقار خان کہ از جان نثاران قدیم بود با برخے از اہل توپ خانہ و بہادران دیگر ہمراہ شاہزادہ لواے مبارزت برافراشتند و اہتمام توپ خانہ بعہدۂ شجاعت و کاردانے و کوشش و جانفشانی مرشد قلی خان کہ از فدویان راسخ العقیدت بود مقرر گردید و مراد بخش با سپاہ و حشم خود در برانغار قرار یافت و سردارے جرانغار نامزد قرۃ باصرۂ دولت غرۂ ناصیۂ شوکت شاہزادہ سعادت توام محمد اعظم نمودہ ملتفت خان و ہمت خان و کار طلب خان و سپہدار خان وغیرہ امرا و بہادران یکتا را بمبارزت و کند آورے آن طرف گماشت و سردارے التمش بشہامت مرتضے خان تفویض یافت و سید بہادر و حمید الدین و ملازمان چوکے خاص با و تعلق گرفت و زبدۂ فدویان اخلاص نمش شیخ میر کہ جوہر شمشیرش بگوہر تدبیر آراستگے داشت با سید میر برادر او و دیگر دلاوران شجاعت آئین بطرف یمین موکب نصرت قرین طرح فرمود و صف شکن خان با جمعے از اہل توپخانہ و دیگر فدویان طرح طرف چپ مقرر گشت و قراولے جنود بعہدۂ تردد و کارطلبے خواجہ عبد اللہ و دوست بیگ برادر او و جمعے دیگر از کار آزمودگان و زمرۂ قراجلان سرکار معین گشت و خود در قلب لشکر جا گرفتہ جمعے از بندہاے خاص و دلاوران ثابت قدم و دست اخلاص مثل اصالت خان و مخلص خان و قلیچ خان و تہور خان و دیگر مخلصان را ہمرکاب خود ساخت چون راجہ جسونت خبر اہتزاز موکب منصور بعزم قتال شنید و صدمۂ سطوت عالمگیرے تزلزل در بناے صبر و ثباتش افگند خواست کہ بدستیارے ریو و رنگ دفع الوقتے نمودہ توسلے در جنگ نماید باین خیال خام وکیل خود بخدمت فرستادہ اظہار عجز و بندگے کرد و پیغام نمود کہ مراد اعلیٰ رزم و پیکار و یارائے حرب و کارزار با ملازمان سرکار نیست اگر برین بندہ عقیدت آئین بخشودہ فسخ عزیمت فرمایند تقبیل سدۂ سلطنت سرمایۂ شرف و عزت سے شمارم عالمگیر اورنگ زیب بجلدی گرسے او متفطن گشتہ جواب داد کہ چون اکنون سوار شدہ ایم توقف صورتے ندارد اگر گفتار او فروغ صدقے داشتہ باشد باید از لشکر خود جدا شدہ تنہا پیش نجابت خان بیاید و خان مذکور او را بخدمت سلطان محمد آرد و شاہزادہ او را بحضور آوردہ استعفای جرائم نماید پذیرائے خواہد یافت چون بمحض حیلہ ورتے بود اثرے از التماس ظاہر نشد و آمادۂ جنگ و طالب نبرد گردید آتش

قاسم خان را سردار هراول ساخت و برخی رؤسای راجپوتیه نراشل مکند سنگه هاڈا، سجان سنگه بندیله دامر سنگه چندراوت درتن سنگه راٹھور دارجن گر دیال داس جهالا و دیگر راجپوتان عمده جلادت شعار و خوشحال بیگ کاشغری و سلطان ولد اصالت خان و دیگر ملازمان معتبر پادشاهی دران فوج متعین کرده بهادر بیگ بخشی لشکر را که داروغه توپخانه هم بود با تمام توپخانه پادشاهی و جانی بیگ خویش قاسم خان و جمعی دیگر در پیش صف لشکر باز داشت و مخلص خان و محمد بیگ و یادگار بیگ را که از بهادران نامی توران بودند بقراولی گماشت و مهیس داس و گوردهن راٹھور را با جمعی از مردم کاردیده و راجپوتان جلادت شعار در التمش مقرر کرد و خود با راجپوتان تهورکیش خویش که از دو هزار بیش بودند و برخی از راجپوتان پادشاهی مثل بهیم راجه مجلداس گور و امثال آن در قول قرار گرفت و راجه رای سنگه سیسودیه با جمعی از راجپوتان قوم او در میمنه قول و افتخار خان با سید شمشیر خان بارهه و سید سالار بارهه و یادگار مسعود و محمد مقیم و گروهی از منصبداران را در میسره جای داد و راجه دیبی سنگه بندیله را نیز و دهرمدی را بمحافظت اردو که نزدیک عرصه نبرد بود گذاشت و بعد از تسویه صفوف با لشکرگران و سپاه بیکران متوجه معرکه ستیز و آویز گردید پنج شش گهڑی روز برآمده تلاقی فریقین اتفاق افتاد و شروع جنگ بانداختن بان و توپ و تفنگ که آتش افروز رزم است بعمل آمده رفته رفته نیران قتال اشتعال یافت کارکشش و کوشش بالا گرفت محمد اورنگ زیب عساکر اقبال بتوزک تمام آراسته و یسال بسته بقانون رزم آزمائی و سپه آرائی آهسته آهسته پیش می‌آمد و بضرب تیر و بندوق و بان رخنه در بنای حزم مخالفان می‌افگند درین اثنا از هراول موکب مهاراجه جسونت راجه مکند سنگه هاڈا و رتن سنگه راٹھور و دیالداس جهالا و ارجن گور و دیگر سرداران قوم جلادت کیش با تمام اتباع و سپاه خویش دست تعلق از دامن جان برداشته و علم شجاعت برافراشته بیکبار جلو انداختند و نخست بر توپخانه اورنگ زیب ریخته بستیز پرداختند مرشد قلی خان و ذوالفقار خان با آنکه در خور کثرت راجپوتان نبوده بصد یک نمیرسیدند دست بدامن غیرت زده و پای ثبات افشرده از جا نرفتند بعد گیرودار بسیار و سعی و تلاش بی‌شمار که از شتی التهاب سیاهکاریست مرشد قلی خان مردوار نقد جان نثار نموده بگلگونه شجاعت چهره ارادت برافروخت و ذوالفقار خان با آئین ناموس طلبان هند که در ضیق مجال پیاده شده دل برمرگ نهند از اسپ فرود آمده با معدودی پای همت در میدان دغا افشرده داد شجاعت و دلیری داده دران معرکه مردآزما گوی ثبات و استقلال از اقران و امثال برد اگرچه گل زخمی از شاخسار مردانگی چید اما بحفظ الهی کار بهلاکت او نرسید راجپوتان را بمشاهدهٔ این غلبه و چیرگی نخوت و خیرگی افزوده بهمان هیئت مجموعی از توپخانه اورنگ زیب گذشته بر هراول تاختند و جمعی دیگر از هراول آن گروه جهالت منش و جوقی از قول و التمش بکمک و امداد پیش رفتگان خود حمله‌ها آوردند و جنگی عظیم در پیوست سلطان محمد و نجابت خان و سائر بهادران هراول مانند کوه از سیلاب آن گروه از جا نرفته پای قرار استوار داشتند و بدستیاری بازوی همت و نیروی جرأت بمقابله و مقاتله اعادی پرداختند اگرچه غنیم در کثرت و انبوه اضعاف مضاعف بود اما افواج این طرف را از فرط استقلال و تایید اقبال آن قدر دل قوی بود که این همه ازدحام در نظر بهادران هیچ شکی نمود و ناوک جانستان از دست انها چون تیر قضا بی‌خطا از شست می‌جست و گرزگران سبک دستان از خود کاسه بر سر اعدای شکست ابیات شدی تیر چون سوی هندوروان ÷ همه صندل جبهه کرده نشان ÷ دگر در کفی تیغ در کار بود ÷ ز دوش برهمان جا کز زنار بود ÷ درعین این کشش و کوشش که نائرهٔ حرب در کمال التهاب و اشتعال بود شیخ میر با سائر دلاوران طرح دست راست خود را بر کمرگاه آن خیل ادبار زده در تقفی خان با دلیران التمش نیز رسیده مصدر ترددات نمایان گشت و همچنین صف شکن خان با بهادران طرح دست چپ

رخش شجاعت انگیخته بر مخالفان حمله کرده کوشش‌های مردانه نمود درین وقت محمد اورنگ زیب که احوال جنگ و هجوم اعادی
و چیره دستی آنها ملاحظه نمود عرق حمیت ملوکانه‌اش در حرکت آمده جوهر شجاعت ذاتی را کارفرما گشته با ملازمان رکاب
نصرت قرین متوجه کمک و امداد بهادران جان نثار گردید مبارزان دل درو کند آوران بهادر را که در عرصهٔ کارزار با دشمنان
ستیزه‌گر گیر و دار بودند بازافت و امداد قوت بخشید، چنان نزدیک رسید که قول خاص هراول پیوست بهیبت بجای
که او رخش کین رانده بود؛ و متهور چو گرد از قفا مانده بود؛ بمجرد آنکه آثار اقبال و عظمت و جلال او ملازمان را دل قوی
گشت و اعدا را پشت همت شکست دوست جرأت از کار رفت ملازمان جان باز بازوی دلیری فراز کرده بر دشمنان
ریختند و خون مخالفان را با خاک میدان برآمیختند بقیة السیف مجال اقامت در خود ندیده عار فرار اختیار نمودند و درین عرصه
رستخیز معرکهٔ ستیز آویز مکند سنگه هاڑا و سجان سنگه سیسودیه و رتن سنگه راتهور و ارجن گور و دیال داس جهالا و
موهن سنگه هاڑا که از سرداران معتبر و عمده و اعیان آن لشکر بودند مردانه سر در جیب عدم کشیدند و جمعی کثیر دیگر و بیشتری
انبوه همراهی آنها سالک مسالک فنا گردیدند و راجه رایسنگه سیسودیه از قول مخالف و راجه سجان سنگه بندیله و امر سنگه
چندراوت از هراول غنیم با فیل و حشم و طبل و قافله عین بزم دو کارزار بمشاهدهٔ شوکت و اقتدار اورنگ زیب گریخته بجانب
اوطان خود شتافتند و مراد بخش که در برانغار بود بجانب یمین راجه جسونت تاخت و با مردم قول راجه آویزش
نموده داد شجاعت داد و افتخار خان و مردم دیگر از ملازمان پادشاهی که در میسرهٔ راجه بودند بمقابله و مدافعهٔ مراد بخش پرداخته
جبر کتاز رفقای او و دو اسپه بصحرای عدم تاختند و این جرأت بموقع او راجه را خیلی مضطرب و متزلزل ساخت و بر خلاف
داب راجهای بزرگ تبار و راجپوتان جلادت شعار ننگ فرار بر خود پسندیده ذیل عار بر چهرهٔ اعتبار خود کشیده با معدودی
از راجپوتان که زخمی و نیم کشته و بقیة السیف عساکر فیروزی آثار بودند راه وطن پیش گرفت بیت چنان بیمناک و هراسان گریخت؛
که زنار را از گرانی گسیخت؛ و قاسم خان میرآتش و سایر لشکر پادشاهی بکام ناکامی راه فرار سپردند و مراد بخش از یمین راجه
جسونت پیشتر رفته بر بنگاه راجه رسید و از افواج راجه که بحراست بنگاه مامور بود هانوجی و مهر سوجی تاب مقاومت نیاورده رو بگریز
و راجه جی سنگه باقتضای دانش از راه التجا در آمده پیش مراد بخش رسید و او را شفیع عفو جرایم و وسیلهٔ صفح آثام خویش
گردانید مجموع توپخانه و فیلان و خزانهٔ غنیم بقید ضبط و تصرف اولیای دولت اورنگ زیب در آمد و اردو و بنگاه مخالفان
تاراج لشکر گردید ابیات بدست اندر آورد بی باد پا؛ ز خون تیغ را دست و پا در حنا؛ به بند آمد از هر طرف فیل مست؛
چو مستی که افتد عسس را بدست؛ و مهاراجه جسونت شکست فاحشی خورده سزای جسارت و بی ادبی و پاداش
جهالت و محال طلبی یافت و اورنگ زیب عالمگیر که فطانت و تدبیر داشت تعاقب فراریان مناسب ندیده رسم گاهی
که فی الحقیقه واجب کشی است منع فرمود و بعد ورود در رزمگاه فرمان داد که اعداد کشتگان بتعداد در آید چون بر شمردند
قریب شش هزار کس از مقتولان خیل مخالف بشمار آمد و سرداران نامی آن گروه نیز بسیاری بکار آمدند و از سرداران
لشکر منصور سوای مرشد قلی خان دیگر احدی تلف نگشت و غیر از ذو الفقار خان و سکندر روهیله و شیخ عبد العزیز
و رگهناته سنگه راتهور دیگر از عمده‌ها را آسیب زخم نیز نرسید از فدویان شیخ عبد العزیز بکثرت تردد و جانفشانی
بیست و یک زخم برداشته آخر صحت یافت و زخمهای مجروحان بالتیام گرائیده نیش نوش و جراحت
براحت مبدل گردید القصه بعد وقوع این فتح دست نیاز بدرگاه خداوند چاره ساز بهادر ده شکر الهی و سپاس عطایای

تا تماشا یے بتقدیم رسانید. و بنواختن کوس شادیانه ایما نمود و در موضع لشکر غنیم خیمه مختصر که در جنگ همراه بود بر پا کرده بعد نزول ربانی با ملازمان رکاب نماز ظهر بجماعت گزارده پس از ادای فرض و نوافل شکرانهٔ این موهبت کبری از روی نیاز دوگانه ادا کرد. بعد ادای صلوات مراد بخش بعز بساط بوس رسید. و تسلیمات مبارکباد فتح بجا آورد و راجه دیبی سنگه بندیله را که با خود برده بود استشفاع جرائم او نموده بملازمت فائز گردانید. و اورنگ زیب تا شام در همان مکان بسر برده بعد نماز مغرب چون خبر و رود اردو در برافراشتن دولتخانهٔ والا بعرض رسید با عساکر ظفر طراز سوار شده بلشکر خود که بمسافت یک کروه ازانجا واقع شد. و بعد شرف نزول از راستی داشت مراد بخش را بجلدوی حسن خدمت و جانفشانی که نمود بانعام پانزده هزار اشرفی و چهار زنجیر فیل کوه تمثیل و دیگر عطایای اختصاص بخشید و سلطان محمد پسر کلان خود را باضافهٔ پنجهزاری پنجهزار سوار بمنصب پانزده هزاری ده هزار سوار مشمول عواطف ساخت روز دوم بتاریخ بیست و سوم ماه مذکور ظاهر بلده اوجین منزل شد گروهی از بندگان عقیدت سگال که مصدر ترددات و جانفشانی شده بودند کامیاب نوازش خسروانه گردیدند ازانجمله نجابت خان بمرحمت خلعت خاصه و دو زنجیر فیل و انعام یک لک روپیه مطرح انوار عنایت گشته بخانخانان بهادر سپه سالار مخاطب شد و ملتفت خان بخطاب اعظم خانی و خدمت جلیل القدر دیوانی و خلعت خاص و اسپ با ساز طلا و طوغ نقاره و باصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و دیگران ازین قبیل بسیار مایه اندوز اعتبار شدند و بعد از سه مقام بیست و هفتم از اوجین نهضت نموده به بیست و هشت کوچ و سه مقام بیست و هشتم شعبان بحدود گوالیار رسید و درین ایام نصرت خان ولد خاندوران بهادر مرحوم که بجراست قلعه رایسین قیام داشت حسب الطلب اورنگ زیب بخدمت رسید و بعنایت خلعت و اسپ خاصه و فیل و بخطاب خاندورانی مشمول عواطف خسروانی گردید چون دارا شکوه با لشکری انبوه بدهولپور آمده در منع عبور موکب اورنگ زیب از آب چنبل بانواع تدابیر حیل میکوشید و اکثر گذرهای مشهور را مستحکم ضبط کرده به بستن مورچال و نصب ادوات توپخانه استحکام تمام داده بود لاجرم بعد اطلاع بر انمعنی در تفتیش و تحقیق گذر و تدبیر عبور از دریای مذکور افتاد بعد استکشاف و تفحص از زمینداران آن مرز و بوم بظهور پیوست که گذری هست که از سمت گوالیار بدست راست دهولپور بمسافت بیست کروه واقع است قابل عبور موکب نصرت مآب به پایاب است و چون عساکر منصور از کنار آب دور و گذر مذکور غیر مشهور است دارا شکوه مغرور از کوتاه بینی بضبط آن نپرداخته بنابرین روز دیگر ازانجا مقام داشت خانخانان سپه سالار و ذوالفقار خان و صف شکن خان را با بهادران توپخانه و جمعی دیگر از فوج متعین نمود که بجناح استعجال روان گشته بآن گذار از آب بگذرند و تا وصول رایت شاهی از مخالفان صیانت نمایند بموجب امر بندهای مخلص سلخ شعبان بکنار چنبل رسیدند و بی توقف از آب گذشته آن طرف منزل گزیدند و در همان روز اورنگ زیب از گوالیار کوچ نموده به دو روز در کمال استعجال بهانجا رسید. روز دیگر که غرهٔ ماه مبارک رمضان بود از آب مذکور عبور نمود و عساکر نصرت مآثر فوج فوج مانند موج بسهولت از آب گذشته آن طرف چنبل منزل گزید اکنون ذکر شمهٔ از احوال شاه جهان و دارا شکوه بنابر انتظام اخبار ضرور ناچار است:

ذکر احوال دارا شکوه و شاه جهان

شاهجهان را اگرچه در مستقر الخلافه اکبرآباد فی الجمله صحتی و خفتی از مرض بهم رسید اما ضعف و ناتوانی بسیار داشت و فصل تابستان نزدیک رسید اطبا بنابر خوف عود مرض گذرانیدن موسم صیف دران بلده که هوایش گرم است تا شاهجهان آباد

و منازل جابر آتش نیز از سنگ ست تجویز نموده بودن پادشاه در شاهجهان آباد که بهر ریت روح و هوا و در تابستان و تسلسل نهر کوثر مثال و ترویج
هبوب شمال و وسعت مساکن دلپذیر از اکبرآباد مختار بست مناسب دانستند پادشاه را بآن زد سے صحت عزم نهضت بطرف شاهجهان آباد
تصمیم یافت و دارا شکوه اگر چه رفتن پادشاه آن طرف منافی مصلحت و غرض خود میدانست اما بنا بر اعتماد بر دعویهاے بلند که
مهاراجه جسونت در تعهد کفایت مهم اورنگ زیب مے نمود مغرور بوده میدانست که فی الواقع راجه مذکور با آن همه فوج
و سامان موفور از عهده ارادهاے اورنگ زیب برآمده تدارک تواند کرد و انحراف از مرضی پدر با آن همه ابرام مستوجب
انواع ملام تمرده بنهضت پادشاه راضی گشت و هیجدهم رجب که بیست و دوم آن محاربه اورنگ زیب با جسونت سنگه در حوالی
اوجین انجام یافت شاهجهان مع دارا شکوه روانه شاهجهان آباد گردید و دوم شعبان که موضع ملوج پور مخیم و نزول گردید رستم بیگ
گرز دار و ساقی بیگ یساول که از پیشگاه سلطنت هنگام اقامت در اکبرآباد نزد راجه جسونت رفته بودند معاودت نموده خبر انهزام
او و توجه اورنگ زیب بعزم حضور رسانیدند دارا شکوه باستماع این خبر مضطر شده سر رشته رای و تدبیر باقتضاے تقدیر از کف
فرو هشت و ابا ید و مراجعت باکبرآباد نمود پادشاه اصلا راضی باین امر نبود و کمال استنکاف از برگشتن می نمود دارا شکوه
بعجز و الحاح پدر را مضطر ساخته عنان عزیمت باکبرآباد گردانید و موکب پادشاهی از ملوج پور رایت مراجعت برافراخته
نهم شعبان بمرکز سلطنت نزول نمود و دارا شکوه بجمع سپاه و لشکر و سرانجام اسباب نبرد پرداخته جمیع امرا و منصبداران ملازمان
پادشاهی را که ممکن بود طلبیده در تسلیه خواطر و قلوب آنها کوشیده با خود همداستان و متفق ساخت و در اندک فرصتی از
سپاه قدیم و جدید خود لشکرے بی شمار قریب شصت هزار سوار فراهم آورده اسلحه و ادوات انچه خواست از قورخانه پادشاهی
گرفته بر لشکریان قسمت نمود شاهجهان چون جرأت و اصابت راے اورنگ زیب و ناتجربه کاری و نازپروری دارا شکوه
چنانچه باید میدانست یقین داشت که در صورت محاربه دارا شکوه از عهده برنیامده خائب و خاسر خواهد گشت بنا بر آن راضی باین
جنگ نبود و باقتضاے شفقت بحال دارا شکوه دلالت بمصالحه می نمود و دارا شکوه نظر باقتدار خود راضی نمی شد و شاهجهان بنا بر
رضاجوئی او و ضعف بیماری و پیرے خود بزجر قادر نبود ناچار بمدارا مے پرداخت چون دارا شکوه عزیمت حرب مصمم نموده
شانزدهم شعبان خلیل الله خان را با برخے از امرا و جمعے از سپاه برسم منقلا پیشتر مرخص نمود و فرمود که تا ورود آن در
دهولپور اقامت نموده گذرهاے چنبل بقید ضبط درآورده محافظت کند و خود با سپهر شکوه پسر کهتر خود و سائر افواج و توپخانه
و اسباب شایسته بیست و پنجم ماه مذکور از اکبرآباد برآمده به پنج منزل بدهولپور رسید و چند روز آنجا اقامت ورزیده معابر
و گذرها را چنانچه باید مضبوط ساخت و انتظار سلیمان شکوه پسر کلان خود و افواج همراهے او که گروهے انبوه بودی کشید
و میخواست تا آمدن او اورنگ زیب عبور نماید تا آن لشکر باهم باو به پیوند القصه بعد استماع عبور عساکر اورنگ زیب
از آب مذکور بصورت مسطور که خارج از گمان او بود اندیشه مند گشته با لشکر فراهم آورده از دهولپور متوجه بمقابله گردید و در
موضع راجپوره که ده کروهے اکبرآباد بکنار آب جمنا است زمینی براے جنگ خوش کرده معسکر ساخت و بتوزک لشکر و ترتیب
افواج پرداخت و درین اوقات هم شاهجهان از راه ترحم بحال دارا شکوه مکرر مناشیر دلپذیر در منع جنگ و ساز کردن آهنگ صلح فرستاد
لیکن مفید نیفتاد تا آنکه شاهجهان با وجود کمال ضعف و بقیه بیماری بداعیه اطفاے نائره فساد درین صورت گرما و شدت حرارت
هوا خواست که بجسم حرکت نموده از راه دریا بلشکرگاه تشریف ارزانی دارد و بمیامن تدبیر و لطائف دانش
سد باب قتال و جدال نموده بملاعبت و مصالحت رفع آن منازعت فرماید و باین عزم صواب پیش خانه بیرون فرستاده

راه آخرت گرفتند و بعد زد و خورد بسیار چون فوج دارا شکوه انبوه بود دفع آن بسعی و کوشش این گروه صورت نه بست و نزدیک
بود که پای ثبات اینها بلغزد درین اثنا اسلام خان با بهادران فوج برانغار از جانب یمین در آمده بجنگ پیوست و شیخ میر نیز با فوج
التمش خود را رسانیده بزور بازوی شجاعت و شهامت جمعیت اعدا را از هم گسیخت و خاک معرکه بخون جسارت کیشان آن طرف
برآمیخت درین آویزش مردانه و گیرودار رستمانه رستم خان هدف تیر قضا گشته راه آخرت گرفت و سپهر شکوه با بقیة السیف از
قرار نهاد و از سرداران فوج برانغار که همراه اسلام خان متعین بودند سید حسن بحسن اخلاص مصدر ترددات نمایان شد و سیف خان
و غیرت بیگ و محمد صادق و میر مهدی کوشش های پسندیده بظهور رسانیده نقد شجاعت و مردمی بسکهٔ زخم کامل عیار ساختند
دارا شکوه که جنگ نادیده و امور محاربه بتجربه نرسانیده بود بمشاهدهٔ تیز جلوی رستم خان و سپهر شکوه خود نیز متعاقب آنها با فوج
قول و التمش بسرعت تمام رو بروی توپخانه و هراول اورنگ زیب روان شد و هراول خود را از یرگرده از توپخانه خود نیز درگذشت
و چون توپخانه اورنگ زیب نزدیک از سد آتشین گذشتن دشوار دیده بطرف راست خود میل نمود ازین جهت هراول طرفین را در
اول جنگ با همدگر که در عقب توپخانه بودند اتفاق آویزش نشد و دارا شکوه با مرادبخش که مع فوج خود سردار جرانغار اورنگ زیب
بود رو برو شد و خلیل الله خان نیز با سپاه برانغار دارا شکوه بمدد آقا رسیده حمله آورد و جنود اوزبکیه که با او بودند دست جرأت
بجنگ تیر کشودند مرادبخش قدم ثبات افشرده بمدافعه و کارزار در آمد و بعد کوشش بسیار و آویزش بیشمار که مرادبخش نیز
چند زخم خود برداشته بود پای قرارش لغزیده بعقب رفت مقارن این حال اورنگ زیب روی فیل خود بطرف داراشکوه
گردانید عساکر او و فوج قول خاص نیز همان طرف میل نمود درین اثنا راجپوتان جلادت کیش که مرادبخش را هزیمت داده
بودند رخش تهور برانگیخته و رشتهٔ پیوند تعلق از گوهر جان گسیخته بر قلب لشکر اورنگ زیب تاختند دلاوران لشکر و جان فشانان
عسکر او بحسن ثبات دلی بنعمت خود پشت همت قوی دیده دست جلادت برآوردند و بصدمهٔ تیر و تفنگ و بان و ضرب تیغ و طعن سنان
بدفع مخالفان پرداختند و به نیروی دلدهی خداوند صاحب اقبال خود پای جلادت افشرده مخالفان را آوارهٔ صحرای
عدم ساختند درین نبرد مرد آزما مرتضی خان و ذوالفقار خان و غیرت خان و اله یار بیگ میر توزک زخمها برداشتند و دیگر
فدویان شهامت بسالت را کار فرما گشته تلاشهای سپاهیانه و چپقلشهای بهادرانه بظهور رسانیدند اگرچه ملازمان رکاب
اورنگ زیب داد مردی و دلاوری دادند لیکن از راجپوتان جلادت پیشه نیز تهورهای عظیم و جرأتهای غریب
بوقوع پیوست چنانچه راو ستر سال هاڈا و رام سنگه راتهور و بهیم پسر راجه بیتهلداس گور و راجه شیورام برادرزادهٔ راجه
مذکور و جمعی دیگر از دلیران و نام آوران آن گروه راه جسارت پیموده بپای مردی جرأت نزدیک اورنگ زیب رسیده در فیلی قول خاص بر
خاک میدان افتادند راجه روپ سنگه راتهور از کمال جلادت و بی باکی بر همه همچشمان خود سبقت گرفته تا نزدیک فیل اورنگ زیب پیاده گردید
و زیر پای فیل آثار تهور و پردلی بظهور رسانیده ریسمانهای بند هودج برید و اورنگ زیب جرأتهای او پسندیده دران وقت خواست
که او زنده بدست آید و در زمرهٔ مخلصان گراید لیکن صورت نگرفت و بردست ملازمان او کشته شد بالجمله دارا شکوه بعد مشاهدهٔ این حال
و کشته شدن رستم خان و راو ستر سال و دیگر عمده های راجپوتیه که در ارتکاب این جسارت و امتناع از نصیحت پدر معتمد و مستظهر بآنها
بود دمی ایستاده بقدر کوششی نمود درین ضمن محمد صالح دیوان بخشی که او را خطاب وزیر خانی داده بود و جمعی دیگر از مردم عمدهٔ او مثل سید
ناهر خان بارهه و یوسف خان برادر دلیر خان که در شجاعت ثانی اثنین مهین برادرش می شمردند و از سرداران خواب او بودند نیز شربت
هلاکت چشیدند و مقارن این حال بانی چند متواتر از توپخانه رکاب اورنگ زیب بفوج قول خاص و اطراف فیل سواری او

رسیده بدین جهت پاے ثباتش متزلزل گشته باآنکه هنوز جمعی با او بودند وکار نبرد وپیکار بآخر نرسیده بود از فیل سوارے خداے داند
بکدام داعیه فرود آمده براسب سوار شد ازین حرکت واضطراب بے هنگام دور از صواب لشکریش نیز مضطرب گشته پراگنده وپریشان
وبراه فرار روان شد همدرین اثنایے که از خدمتگاران نزدیک داراشکوه که ترکش بر میانش مے بست هدف تیر قضا گشته از پا درافتاد
حال بدین منوال دیده ناچار بکام ناکامے راه ادبار پیش گرفت وسپهر شکوه در اثناے راه گریز باو پیوست ونسائم نصرت وتائید از
مهب عنایت واعزاز بر آشفته رایات ظفر طراز اورنگ زیب وزیده واز مردم داراشکوه وپادشاهی بعد ازین سانحه هم اکثر عمده هاے
روشناس کاس اجل نوشیده بودند باآنکه اورنگ زیب فوج خود را از تعاقب باز داشت واز گریختگان در هر چند گام تنی چند از زخمیان
وبرخے از غلبه حرارت هوا جان بجان آفرین سپرده بخاک هلاک افتادند وجمعے که بشهر رسیده براه صحراے عدم گرفتند واز سرداران
ونوکران نامے او کم کسے بود که زخمے برنداشته تا به نامیان آنها وسائران چه رسد واز آیات بینات الٰهی آنکه درچنین جنگے
عظیم باوجود مقاتله با چنان بهادران جانباز وسرداران بے انباز ازعساکر اورنگ زیب غیر اعظم خان که بعد فتح از غلبه حرارت هوا
وشدت گرما بمرد وسزاوارخان وبهادرے دادخان وسید دلاورخان کسے درعرصه تلف نشد وآسیب زخم جز بر بهادرخان وذوالفقارخان
ومرتضیٰ خان ودیندارخان وغیرت بیگ ومحمد صادق ومیر محمد از عمده ها نرسید ودو سه کس از فوج مرادبخش نقد جان در باختند
وخود زخمهاے منکر برروے وپیکر برداشت وداراشکوه مع پسر خود وبعضے ملازمان سراسیمه وحیران وقت شام عاجز وناکام دراکبرآباد
رسیده بمنزل خود نزول نمود واز فرط شرمسارے در بروے مردم بسته بملاقات پدر هم نرفت وتا سه پاس شب درنهایت تشویش درآنجا
گذرانیده وآخر شب زوجه خود را با بعضے پرستاران وپردگیان رفیق آوارگے گردانیده وبرخے از جواهر ومرصع آلات وپاره اشرفے
وطلا که دران اضطراب وسراسیمگی دست قدرتش بآن رسید همراه برداشته با سپهر شکوه ومعدودے از نوکران که همگی دو هزار سوار بودند
راه گراے سمت دهلی گردید وصباح آن پاره مردم دیگر با برخے از احتیاج باو رسیدند وتا دو سه روز دیگر جمعے از سپاه ولشکریانش متعاقب
رفته باو پیوستند تاآنکه قریب پنج هزار سوار باو ملحق شد وبعض کارخانجاتش نیز رسید وبیشترے از نوکرانش پهلو از رفاقت
او خالی کرده باورنگ زیب پیوستند واورنگ زیب آنها را باضافه مواجب ومناصب استمالت نمود وهمچنین اکثر خزانه وجواهر
مرصع آلات وکارخانجات وفیلان واسپان دراکبرآباد مانده باو رسید **بیت** از دولت عاریت تافت رو * فلک داده
خویش گرفت ازو * وپاره در جنگ گاه اندکے درشهر بتاراج حادثه رفت دیگر سوانح وماجراے او بعد ازین ارقام خواهد یافت
القصه اورنگ زیب نصرت نصیب سجدات شکر الٰهی بجا آورده بافواج ظفر اعتصام بآرمیدگے وتوزک تمام در پے مخالفان روان
گشته بمنزلگاه اعادی که بیکبار دست غارت وتاراج حوادث رفته ورو یافته اما هنوز خیمه داراشکوه برپا بود نزول نمود وتا رسیدن
اردوے خود ودولتخانه خاص دران خیمه بسر برد وامراے رکاب وسائر عمده ها وارکان دولت تسلیم مبارکباد نموده آداب
تهنیت بتقدیم رسانیدند واورنگ زیب تفقد بسیار بحال مرادبخش نموده بچرب ونرمی زبان والطاف ونوازش بیان جراحتهاے
او که درین جنگ برداشته بود مرهم ها گذاشت وجراحان ماهر واطباے حاذق بمداوا گماشت وبعد رسیدن اردو وبرپا شدن خیمه خود
درانجا منزل گزیده نظر توجه ومرحمت باحوال امرا وملازمان افگنده جمعے را که درین معرکه مصدر کوششهاے لائق ودر جانفشانے از
دیگران فائق برآمدند بالطف عواطف وجلائل الطاف پادشاهانه نواخت وهر یکے را درخور مرتبه وقدرش کامیاب مواهب و
مکارم ساخت وروز دیگر بشکارگاه سموگر رسیده عرضداشتے متضمن بر عذرخواهے وصورت ماجراے واعتذار جنگ که باوے آن
داراشکوه بود ومجبورے ومعذورے خود درین کار نگاشته بخدمت پدر خود شاهجهان فرستاد ودرهمین روز محمد امین خان

پسر معظم خان که اورنگ زیب پدرش را در اورنگ آباد بموجب مصلحت مقید ساخته بود بر سائر امرای سلطنت سبقت
جسته بدولت آستانبوس مورد عنایت شد و بمرحمت خلعت خاص و اضافه هزاری هزار سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار
سربلندی یافت در روز دیگر که در انجا مقام بود اعتقاد خان ولد یمین الدوله آصف خان و برخی از امرای سلطنت رسیده
مورد عنایت شدند و دهم ماه رمضان باغ نور منزل که در ظاهر اکبرآباد واقع است منزل شد و شاه جهان غلبه و استیلای اورنگ زیب
دیده به مماشات و مدارا پرداخت و در جواب عرضداشت صحیفه بقلم خود نگاشته مصحوب فاضل خان میر سامان فرستاد و
سید هدایت الله صدر را نیز برفاقتش دستوری داد آنها حسب الحکم بادشاه رسیده بعد ادراک ملازمت و گذرانیدن صحیفه و ابلاغ
پیغامهای زبانی که بآن مامور بودند بعنایت خلعت سرفرازی یافته معاودت نمودند و فردای آن بار دیگر فاضل خان و صدر
مذکور رسیده پیغامهای عاطفت رسانیدند و یک قبضه شمشیر موسوم بعالمگیر که شاهجهان فرستاده بود باورنگ زیب گذرانیدند
بدست آمدن این شمشیر که بادشاه فرستاد اورنگ زیب و اولیای دولتش تفاول نموده در باطن شادمانیها و خود را بهمین
لقب ملقب گردانید و درین تاریخ ظاهر خان و قباد خان و فیض الله خان و سربلند خان و نوازش خان با برخی از
امرای دیگر رسیده دست توسل بدامن دولت اورنگ زیب زدند و بعنایت خلاع مباهی شدند چون درین وقت که انتظام
سلطنت مختل و عساکر دو شاهزاده که مدعی سلطنت بودند نزدیک شهر بود سکنه آنجا فی الجمله تذبذب بحال خود داشتند و
همراهیان مراد بخش بخودسری آغاز غفلت او مستظهر بوده هر جا دست تعدی درازی نمودند و اورنگ زیب بنابر اقتضای
مصلحت وقت اغماض میکرد بدین جهت از جسارت پیشگی طریق خلاف حکم بیهوده بشهر در آمده بی اعتدالیها میکردند و
نیز اورنگ زیب در باطن قاصد تسلط خود بر شهر و قلعه و کارخانجات بود مصلحت دران دید که شاهزاده محمد سلطان را با خانخانان سپه سالار
بشهر فرستد تا بضبط و ربط آن که مرکز سلطنت بود قیام نماید بنابرین دوازدهم ماه مذکور بفرمان همایون شاهزاده و
سپه سالار با فوجی از جنود قاهره داخل شهر شدند و هم درین تاریخ جمعی از امرای سلطنت رسیده بملازمت اورنگ زیب
شادمان شدند و بعنایت خلاع مهربانی مستمال گردیدند و چهاردهم عمده امرای بلند مکان خان جهان حسین خلف یمین الدوله
آصف خان که شاه جهان بعد استماع خبر هزیمت دارا شکوه باغوای شاهزاده مذکور بسبب جمعی از ارباب غرض او را دستگیر کرده
مقید ساخته بود و بعد دو روز بی گناهی او وقوف یافته هم بنابر استرضای اورنگ زیب عالمگیر از قید رهائی داد
آمده ادراک دولت حضور نمود عمدة الملک خلیل الله خان که شاه جهان او را با فاضل خان برای مطلبی و گذارش پیغامی
فرستاده بود بعد ادای رسالت جواب بوساطت فاضل خان فرستاد خلیل الله خان را بمقتضای مصالح سلطنت
خود در حضور نگهداشت و میر میران پسرش و جمعی از امرا که بملازمت آمده بودند خلعت مهربانی یافتند و همین قسم هر روز
جمعی رسیده مورد مهربانی و شریک ملازمان و اولیای دولت عالمگیری میشدند چون مهمات چنگانه منحصر اکرده و اقطاع دارا شکوه
مقرر بود درین وقت از تفرقه و اختلال پذیرفت عالمگیر فوجداری در انجا فرستاده بانتظام آنجا پرداخت هفتم بعد
و جمعی از امور که منظور بود سلطان محمد را بملازمت شاهجهان فرستاد و او حسب الامر داخل قلعه شده اندر دیگر تورات و
آداب چنانچه از حضور پدر خود عالمگیر مسترشد گشته بود کامیاب ملازمت جد خود گردید و نوزدهم خواهر عالمگیر که در سن و سال
کلان تر از برادر بود حسب الامر پدر بباغ نور منزل آمده موعظت ها فرمود و دلالت به ملازمت و اطاعت پدر کرد عالمگیر
صلاح حال خود ندیده بحسن تقریر عذرها آورده بهر بهانه پهلو تهی کرد و همین روز زبده امرای رفیع الشان جعفر خان

وزیر اعظم خان و تقرب خان که در پیشگاه سلطنت قرب و منزلت داشتند شرف اندوز ملازمت گشته بعطاے خلعت خاص اختصاص یافتند
و همچنین کل امراے سلطنت و منصب داران بآستان عالمگیر شتافته روے نیاز بدین درگاه آوردند چون که ومه فراهم آمده ازدحام
نمودند عالمگیر باقتضاے حزم و تدبیر جلوس بر تخت مناسب ندیده و بر مسند عظمت و شان نشسته بار عام داد و طوائف انام بوسیلهٔ بخشیان
عظام آداب ملازمت و رسوم تهنیت بجا آورده باشاره میر توزکان مرتبه دان ولیساولان پایه شناس بدون درجات و مراتب
بحسب تفاوت مناصب هرکدام در مقام مناسب خود جاے یافت و هم آنها در خور لیاقت خود مورد الطاف شدند و راے
ایان که مرد فرزانه اهل دیوان بود با جمیع متصدیان در زمرهٔ اهل قلم و ارباب محاسبه جبهه ساے عتبه عالیه گشته با نتظام انواع اختلال
و فتور که در امور ملک و دولت در این آوان راه یافته بود مامور گردید و بیستم ماه مبارک عزم دخول مستقر الخلافة اکبرآباد از باغ
نور منزل نموده مراد بخش را ببهانه لقیهٔ آزار و استیصال بعضے از جراحات مامور بودن همانجا نمود و خود در کمال آرایش و جاه
و جلال بر فیل کوه تمثال ابر خرام سوار گشته در حویلے داراشکوه که باشاره او کروبے رونقے رفته بسیط بساط سعادت آراسته
بود نزول اجلال نمود و در انجا نشسته باضافه مناصب و مراتب استمالهٔ امرا و تالیف قلوب ملازمان بادشاہے فرموده با خود متفق
ساخت و تربیت خان را باضافه هزار و پانصدی و دو هزار سوار چار هزاری چارهزار سوار گردانیده بصوبه داری اجمیر تعین نمود

ذکر شمه از حال داراشکوه خسران مآل

داراشکوه بعد فرار از اکبرآباد خود با پنج هزار سوار بدهلی رسانیده چهاردهم ماه رمضان در قلعه شهر کهنه فرود آمد و توقف عالمگیر در اکبرآباد
مغتنم شمرده در آراستن فوج و اندوختن زر و سپاه و اسباب حرب اشتغال نمود و دست تعرض بامتعه و اموال و اسپان
و افیال سرکار بادشاهی و نقود و اجناس و ذخائر امرا دراز نموده و در هر جا هر چه یافت متصرف میشد و چون بسلیمان شکوه
سپهر خود با سائر امراے همراهے او نوشته بود که از آن طرف رو بسمت دهلے آورده بر جناح استعجال باو ملحق
شوند انتظار آمدن آنها نیز میکشید که باتفاق آنها چون شوکت بافزاید باز مقابله نماید و نهانے بارسال رقائم متضمن
انواع مواعید در ترغیب رفاقت خود و منع التجا از فرمان عالمگیر تا صد اعزاز و انحراف امرا از این بارگاه بود و عالمگیر
از اوضاع بعض کسان ستمے نهمید که منتظر اقتدار داراشکوه اند و شاه جهان بافراط محبت که با داراشکوه داشت و در این
هنگام هجر نامهاے نگاشت ناچار توجه خاطر بادشاه بر خلاف مقصد عالمگیر مصروف بود اگرچه بظاهر مدارا و مماشات مے فرمود
عالمگیر مے خواست که براے رفع تشنیع بملازمت پدر رفته زبان طعن مردم بر بندد و کار سلطنت بعهده خود گیرد و رفع غبار
کدورت نماید شاهجهان بعد ملاحظه بے اختیارے خود اظهار انزجار و بیزارے نموده ترک خواهش ملاقات نمود اگرچه اول
خاطر خواه خود مے خواست چون صورت نگرفت تن بقضا داده از مدارا دست برداشت و عالمگیر باین صورت ملاقات پدر
مخل مقصد و مرام خود دانسته راندن داراشکوه از دهلی اقرب بصلاح دانست دیده عازم شاه جهان آباد گردید

ذکر نهضت عالمگیر بطرف شاهجهان آباد و سوانحے که درین سفر روے داد

چون عالمگیر بقصد استیصال داراشکوه عازم دهلی گشت شاهزاده محمد سلطان را با جمعے از جنود قاهره به اکبرآباد گذاشته با عساکر
همراهے متوجه مقصد گردید و اسلام خان بخدمت اتالیقے شاهزاده مقرر گشت و فاضل خان میرسامان بادشاه را بخدمت
سرانجام فرمایشات و بند و بست کارخانجات پدر محبوس خود مامور فرمود و ذوالفقار خان را به حراست قلعه اکبرآباد
و شاهجهان مع اتباع و منسوبان او گذاشت و تقرب خان که در معالجهٔ شاهجهان مساعی جمیله بظهور رسانیده مزاج را باصلاح آورده بود

بعلاج بقیهٔ بیماری و تدبیر صحت مزاج مامور شد و سه هزار اشرفی و خلعت خاص و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید انعام
یافت و بیست و دوم ماه مبارک رمضان بعزم شاهجهان آباد کوچ نموده موضع بهادرپور را مخیم سرادقات گردانید و درین روزها
شاهزاده محمد اعظم حسب الامر بملازمت جد بزرگوار خود رسیده معاودت نمود بیست و چهارم که کهات ساهی منزل گشت خبر فرار
دارا شکوه از شاهجهان آباد بسمت لاهور شنیده سببش آنکه دارا شکوه انتظار ورود پسر خود سلیمان شکوه بالبقیه عساکر همراهی او
میکشید چون او بزودی نرسیده و عالمگیر از اکبرآباد بقصد او جنبید بودن خود در شاهجهان آباد مصلحت ندیده چون موسم برسات
هم رسیده بود بخوف طغیان آبها و گل ولای که مبادا سد عبور و مرور را شود زودتر کوچیده اقامت بلاهور که در اقطاع او بود و آنرا
محل امن و ممر رسیدن بایران میدانست مناسب شمرد و بسلیمان شکوه و بهادر خان که اتالیق او بود نوشته اعلام نمود که اگر توانست
از ان طرف جنابر او سهارنپور بوریه خود را بسرعت هرچه تمامتر در لاهور رساند انجام احوالش بعد ازین گذارش خواهد یافت
چون اکبرآباد در تصرف دارا شکوه و از طرف او سید قاسم بارهه بحکومت آن صوبه و قلعه داری آنجا قیام داشت با وجود شکست
و هزیمت دارا شکوه تن باطاعت نمیداد بنابرین عالمگیر خان دوران را بمهم تسخیر آن صوبه و قلعه مذکوره مامور گردانیده مرخص
فرمود و ارادت خان را بصوبه داری اوده و قاسم خان را به فوجداری مراد آباد مرخص کرد و دیگران را نیز بفوجداریها
و خدمات دیگر منسوب نموده و پیشینیان را معزول گردانید و درین ایام به مراد بخش بنابر دلجوئی دو صد و سی راس
اسپ بخشید و هر یک از امرای ملازم خود و بادشاهی را بانعام و الطاف و اضافه مناصب و مراتب درخور آنها مشمول عواطف
گردانید تا آنکه سلخ ماه مبارک که در سلیم پور منزل داشت بهادر خان را باگروهی از افواج بتعاقب دارا شکوه متعین نمود و
خلاع فاخره بشاهزاده معظم که در دکن ناظم بود و به مهابت خان صوبه دار کابل و وزیر خان صوبه دار خاندیس و سیادت خان
ناظم شاهجهان آباد و سعادت خان قلعه دار کابل فرستاد و پسر راناراج سنگ که بحضور رسیده بود بمرحمت خلعت و یک عقد
مروارید معزز گردید و پدرش رانا با رسال سرپیچ مرصع سرفراز گشت و روز عید که از سلیم پور کوچ بود اول وقت مراسم تهنیت
و مبارکباد بتقدیم رسیده تهنیت واقع شد و همین روز دلاور خان افغان از سلیمان تخلف ورزیده بعتبهٔ عالمگیری رسید
و بعطای خلعت و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید نوازش یافت و باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار والا
رتبه گشت واکثر همراهیان سلیمان شکوه در پنجاب رسیده در سلک ملازمان عالمگیر منسلک گردیدند و خان جهان شایسته خان را که
شاهجهان باغوای دارا شکوه از منصب و جاگیر عزل نموده بود بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای خلعت
خاص و جمدهر مرصع و شمشیر خاصه سرفرازی یافته بخطاب امیر الامرا بلندنامی اندوخت و شصت هزار روپیه نقد و دو کرور دام انعام یافت

ذکر اسیر شدن مراد بخش بحسن تدبیر و تزویر عالمگیر

چون مراد بخش از فقد شعور تهیدست و از لگدکوب نخوت و غرور کاخ دماغش پست بود بامید فرزندی شاهجهان دابلهٔ فریب
عالمگیر از خام طمعی در سر داشت که بعد شاهجهان سریرآرای هندوستان بادشاه خواهد رسید لاجرم از مبادی سنوح عارضه
و اشتاع خبرهای ناخوش شاهجهانی بی تحقیق حال و اندیشهٔ مآل از تنگ حوصلگی و کم ظرفی خودسری را
کار فرما گشته لوای استقلال را افراشت و لقب خود مروج الدین گردانیده بر تخت نشست و اسم سلطنت بر خود بسته
سکه و خطبه بنام خود کرد و قلعهٔ بندر سورت را که در ان وقت باقطاع همشیرهٔ کلانش جهان آرا بیگم که به بیگم صاحب شهرت داشت

مقرر بود و وجه خود فرستاده مسخر نمود و اموال و اشیاے سرکار او را متصرف گشت و دست تعرض باموال مردم دراز کرده تعدے
پیش گرفت و محمد شریف پسر اسلام خان را که از خانه زادان پادشاہے و متصدے مهمات بندر مذکور بود با دیگر متصدیان خالصه شریفه
محبوس ساخت و ملے نقی دیوان خود را که مخلص او از عمده ہاے روشناس بارگاه سلطنت بود و بموجب امر پدرش شاه جهان
بادشاه بشغل دیوانے و کفایت مهمات سرکار او قیام داشت بے صدور جرمے و وقوع ذلتے بتوہم نفاق و مظنه عدم یکجهتی
باشام محض که معاندان او نمودند بدست خویش بیچاره را بقتل رسانید و از سفاہت و نادانی با وجود آنکه عالمگیر را در بزرگ او در قرب
جوار بکمال اقتدار که نسبت باو داشت از فرط دانائے و بلند فطرتے اصلا تغییر وضعے ننموده بطور شاہزادگے بود مرتکب
این جسارت گشته بعد سپے اصل برآمدن خبر مردن پدر بهم اوضاع ناپسندیده خود را تغییر نداد و عجب تر آنکه باميد استشفاع در
حضور پدر بعالمگیر پیوست و همراہے او اختیار نموده مے خواست که بوساطت او در حضور پدر عذر ہاے ناهنجار خود خواہد
و تدارک کجروی ہاے خود نماید و مے دید که معین براور او عالمگیر ازین امور چیزے با خود دمظاہر نه دارد از نهایت حماقت
ترک اوضاع نکوہیده خود ننموده تخت و چتر و سائر لوازم سلطنت ہمچنان با خود داشت و عالمگیر به اقتضاے مصلحت وقت
مدارا و مماشات مے گذرانید تا آنکه بعد از جنگ داراشکوه و وقوع سوانحے که مذکور شد چون دید کار سلطنت و فرمانرواے
بعالمگیر رجوع شده و زمام حل و عقد بکف اقتدار او درآمد عرق حسد و حماقت او حرکت نموده اغواے خوشامدگویان و تحریک
فتنه جویان ضمیمه سوداے غرور و پندار او گشت و ہواے سلطنت در سرش افتاده سر بهرے خاریدن آغاز نهاد و با وجود
قلت خزانه و وجه تنخواه سپاه در صدد توفیر لشکر شده امرا و برخے ملازمان پادشاہے را بانواع تالیف مستمال ساخته بسوی
خود دعوت مے نمود و جمعے از بیخردان باو پیوسته مناصب و خطاب ہا یافتند چون عالمگیر از اکبرآباد نهضت نمود نخست در رفاقت
تعلل و اهمال ورزیده عذر ہا آورد و آخر که همراہے قرار یافت چند روز بعد از کوچ نموده ہمه جا عقب لشکر مے آمد و بفاصله
چند کروه دور از اردوے عالمگیر فرود آمده بزعم خود در انتهاز فرصت بود و شروع فتنه بر این شد که بعد فتح به عالمگیر پیغام داد
که وعده چنین بود که ملک و دولت بالمناصفه تقسیم شود اکنون ایفاے آن باید نمود عالمگیر باستماع این تقریر در تدبیر مقید
کردن او افتاده جواب فرستاد که هنوز جنگ باقی است و پادشاه زنده و توجه او بطرف داراشکوه بافراط محل این گفتگو نیست
بعد ازین مے البته انچه وعده است وفا کرده خواہد شد چهارم ماه شوال که موضع متهرا آن طرف آب اقامت داشت و از ابتداے
فتح ثانے مرادبخش بحضور عالمگیر نیامده بود و همیشه بلطائف الحیل عالمگیر او را میطلبید آن ابله بان قسم حرکات و بیناها به نهایت
بیخردے و سفاہت کار خود را گشته اول روز مذکور به ملازمت برادر بزرگوار و اداے رسوم تهنیت آمد عالمگیر بحسن تقریر دلجوئے او نمود
او را بعد غافل ساختن در نهایت آسانے مقید کرد و بعد از دو پاس شب آن تیره روز را بالعمده فدویان دولت خواه خود شیخ
میر سپرد و دلیر خان را با جمعے همراه داده بقلعه شاهجهان آباد فرستاد و روز دوم از وقوع این قضیه که در متهرا مقام بود راجه جیسنگه
کچهواهه از همراہے سلیمان شکوه تخلف ورزیده بزمین بوس سده عالمگیرے فائز گشت و بعنایت خلعت خاص و شمشیر مرصع و فیل
یاماده شرف اختصاص یافت و کیرت سنگه ولد راجه امر سنگه راتهور و ابراہیم خان خلف علیمردان خان که با مرادبخش ساخته بود
باستان بوس رسیده با دیگر راجها و رفقاے مرادبخش بعنایت خلاع و جواہر سرافرازے یافتند و از آنجا ششم ماه کوچ
نموده پنج کوچ متواتر نمود درین روزها پسران امیرالامرا شایسته خان ابوطالب و ابوالفتح و بزرگ امید و اصحاب شایسته
و دیگر امرا ہم سرفرازے یافتند چهاردهم بقصبه آباد متصل شاه جهان آباد رسیده و شنید که داراشکوه در تهیه افزائش ثروت

وسامان و اندوختن زر و مال اشتغال دارد و در هنگام اقامت سهرند خانه راجه تودرمل که متصدی انتظام آن جا گمله بود و هنگام استماع خبر وصول آن برگشته بخت از پیش هینی سر راه او گذاشته به لکهی جنگل رفته نشست ضبط نموده به تفحص تمام قریب بست لک روپیه از مال او که در بعض مواضع مدفون بود برآورده متصرف شد و از انجا عازم لاهور گشته چون بکنار ستلج رسید کشتی بار افراهم آورده بعد عبور برخی را شکست و پاره غرق نمود و داؤد خان را که از سرداران عمده او بود با برخی از لشکر در گذر تلون که گذر متعارف و متقرر آنست گذاشت که شاید درین برسات سد عساکر عالمگیر از عبور دریای ستلج تواند بود و خود تا برسات در لاهور که از خزائن پادشاهی و اموال خودش یک کرور روپیه نقد با توپخانه و تورخانه و جمیع کارخانجات و اسباب تجمل و ادوات هر دو پیکار در انجا مهیا و موجود است باصلاح حال خود پرداخته لشکر و حشر تواند آراست بنابرین عالمگیر را تدبیر بر انداختن او از بیخ و بن پیش نهاد همت گشته خواست که خود هم در عقب افواجی که بهم او مامور بودند نهضت نماید اگرچه بنابر کثرت گل و لای برشگال این عزیمت را فدویان دولتخواه مقرون بصلاح ندیده مانع بودند اما عالمگیر ملتمسات ملازمان نشنیده برای خود عمل نمود لیکن چون ساعت جلوس بر سریر سروری بحسب تجویز ارباب تنجیم غره ذی قعده مقرر بود و فرصت چندان نبود که این جشن بقانون معمول دودمان گورگانی بعمل تواند آمد لهذا مقرر نمود که داخل قلعه شاهجهان آباد نگشته در باغ اعز آباد چندروز اقامت ورزیده در ساعت مذکور جلوس نماید و از مراتب جشن و نشاط و لوازم این بزم انبساط آنچه سعت وقت و فرصت اقتضا کند بهمان اکتفا نموده به نزودی متوجه مقصد گردد و بعد الفراغ از امور عظیمه که در پیش داشت که ثانیه جشن جلوس بضابطه که شایان آن سلطنت تواند بود بعمل آورد بنا علی هذا شانزدهم شوال از خضر آباد کوچیده در باغ شد ربار طی که بمسافت یک کروه از شاهجهان آباد بطرف لاهور واقعست منزل نمود و نوزدهم از باغ سند ریاطی کوچ کرده در باغ اعز آباد فر نزول ارزانی داشت و خواست قبل از حرکت خود که ده روز دیگر باید فوجی از جنود اقبال در پی فوج سابق فرستد تا باتفاق کناره ستلج رسیده رحل اقامت افگنند و تا وصول پادشاه بتدبیر و سرانجام عبور از آب مذکور پردازد بنابران عمدة الملک خلیل الله خان میر بخشی را بعطای خلعت خاص و فیل و شمشیر نوازش فرموده رخصت نمود و میر خان و روح الله خان پسران او برحمت خلعت و اسپ با ساز طلا و علم نوازش یافته با پدر خود رخصت یافتند و همدرین اثنا بعرض رسید که سلیمان شکوه با جمعی از همراهیان از ان طرف گنگا عازم حضور پدر خود است برای امتناع او از عبور آب گنگا در اطراف هردوار عمده امرای عالی مقدار شایسته خان امیر الامرا را با فوجی از عساکر حضور مرخص کرد و خود تا رسیدن تاریخ جلوس در باغ اعز آباد مقامات ورزید و درین عرصه اکثر امرا بعنایات خدمات

واضافه و اعتلای مناصب و درجات کامیاب شدند

جلوس عالمگیر بار اول بر تخت سلطنت بنابر رعایت ساعت

روز جمعه غره ذی قعده سال هزار و شصت و هشت هجری در عمارت دلپذیر اعز آباد بفرمان واجب الاذعان عمله پیشگاه سلطنت بساط انبساط گسترده جشنی والا و مجلسی دلکشا ترتیب داده ابواب عیش و سور و طرب و سرور بر روی عالمیان کشادند و بعد انقضای پانزده گهڑی و بست و دو پل از روز مذکور مطابق شش ساعت و نه دقیقه و ده ثانیه نجومی محمد اورنگ زیب عالمگیر بتائید رب قدیر بر سریر فرماندهی و تخت شاهنشهی جلوس اجلال نموده رفعت افزای اورنگ و سرافرازی پیرای اکلیل و دیهیم گردید و صدای نقاره شادیانه و نوای سرنای طرب ترانه از چپ و راست برخاست و آهنگ زمزمه تهنیت و گاه بانگ ترانه دعا از حضار ان انجمن و ملازمان عقیدت باطن گوش منتظران این روز را گوهر آمود نمود امرای نامدار و دولتیان ارادت شعار به تسلیمات تهنیت تارک آرای عبودیت گشته در خور مرتبه و منزلت در ان

محفل دولت براطراف سریر گیتی خدیو عالمگیر صف کشیده دانشا طبق طبق زر و سیم که بر سر وا فسر صاحب دیہیم ریختہ آمد دامن دامن
گلہاے مراد و گوہر امید چیدند از خلعت خانہ جود و افضال بادشاہی جامہاے رنگا رنگ و خلعتہاے گونا گون گروہا گروہ مردم
را زیب قامت افتخار گشت و خازن کرمت و احسان نا متناہے دست بخشش کشودہ دامن آرزوے کام جویان مالا مال
نقد مراد کرد و سخن سنجان نادرہ کار و شعراے بلاغت شعار تواریخ بدیعہ براے این جلوس بہم رسانیدہ اند ازان جملہ آیہ کریمہ
اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و اولے الامر منکم در کمال ندرت و غرابت است کہ سید عبد الرشید تتوے یافتہ آمالوازم این جشن
نسے کہ باید بنابر تعاقب مخالفت و انتظام سلطنت و پرداختن از اغیار مثل شجاع و دارا شکوہ چنانچہ گذارش یافت مختصر
قرار دادہ اکثر مراتب و رسومیکہ لازمہ چنین سریر آرائیست بجلوس ثانے حوالہ نمود و خطبہ و سکہ و تعیین لقب نیز بہمان جلوس
مفوض شد شاہزادہ محمد اعظم کہ تا حال منصب نداشت بمنصب دہ ہزارے چار ہزار سوار و عنایت علم و نقارہ و تومان و طوغ
و آفتاب گیرہ و حلقہ سلکے الماس گران بہا دہ سر اسپ سر بلندی یافت و دیگر امرا ہم بقدر حاجت و اقتضاے وقت بعنایت
خلاع و انعامات مورد مراحم خسروانہ گشتند و روز دوم حسب الحکم پیش خانہ بطرف پنجاب برآمدہ سراپردہ دولت برافراشتہ
شد و توسیجے دیگر براے مزاحمت سلیمان شکوہ بسر کردگے شیخ میر با دلیر خان و صف شکن خان و دیگران چہارم ذی قعدہ
روانہ شدند و ہفتم ذی قعدہ خود متوجہ سمت پنجاب شد چون نسبت بشاہ راہ طرف یمین آن محل والاے کم نشان میداند بنابران
یازدہم کہ از نواحے کرنال کوچ شد بسمت اندری منحرف شدہ متوجہ رود پڑ گردید و لیعد از رسیدن سہرا (حلقہ عرضداشت بہادر خان
متضمن بر عبور او از دریاے ستلج بیستی و چالاکے قبل از رسیدن خلیل اللہ خان و لشکر ہمراہیش و غالب آمدن بر مستحفظان
دارا شکوہ رسید و فراریان ہمہ باہم جمع گشتہ در سلطانپور اقامت کردند و حقیقت حال بدارا شکوہ نوشتند و خلیل اللہ خان
این خبر شنیدہ ایلغار کردہ بہ بہادر خان ملحق شد و سلیمان شکوہ درین احیان بانواع بلایا داد با دگر فتار گردیدہ آلا خر الامر
بکمال ناکامے مرتبہ دوم بسری نگر رفتہ در پناہ زمینداران آنجا آرمید لتیہ احوال او بعد ازین گذارش خواہد یافت و دارا شکوہ دوازدہم
شوال بلاہور رسیدہ چہاردہم داخل شہر شدہ ہفتہ ہم بقلعہ نقل کرد و ہنگام فرار از اکبر آباد بسید عرب خان کہ از قبل او صوبہ دار لاہور
بود نوشتہ بود کہ بسرانجام لشکر و سامان و لوازم توپخانہ چندان کہ تواند بکوشد و خود نیز بہ اطراف و اکناف استمالت نامہاے
ملاطفت آمیز مبنی بر مواعید الطاف و احسان فرستادہ سپاہ آن مرز و بوم را از ہر قوم ترغیب نوکرے کرد و امراے
تعیناتے و زمینداران را نیز بانواع عواطف امیدوار ساختہ طلبید و زر وافر کہ در انجا داشت بہ انعام و اعطا بتالیف
قلوب مردم پرداخت بنابرین در عرصہ اندک مدت بیست ہزار سوار فراہم شد و از امراے بادشاہے نیز جمعے بر سر او گرد
آمدند و راجہ راجروپ زمیندار جمون کہ حسب الطلب شاہجہان بکمک او می آمد و خنجر خان فوجدار بہیرہ و خوشاب ہم با راجہ
متفق گشتہ رفیق و شریک او گردیدند و دارا شکوہ در لاہور بودہ مخفے خطوط استمالہ بہ امراے بادشاہی و راجپوتان اجمیر
نوشتہ دعوت بر رفاقت خود مے نمود و بعد وصول بلاہور چار ہزار سوار بکمک مستحفظان سابق و محافظت گذرہاے ستلج
فرستاد و بعد استماع توجہ عالمگیر بصوب پنجاب بنا زکے جمعے دیگر را با سید عرب خان و مصاحب بیگ و دیگر نوکران خود
بسمت گذر رود پڑ فرستادہ جابجا در کنار آن آب لشکر را متعین کردہ بود تا چنانچہ گذارش یافت کہ بہادر خان دلیرے نمودہ
از جبر تلون گذشت و مستحفظان دارا شکوہ گریختہ در سلطانپور فراہم آمدہ صورت حال با و نگاشتند دارا شکوہ داؤد خان را
کہ براے گرفتن فوج دیگر پیشتر رفتہ بود بموجبے دادہ بہ حراست و ضبط معابر دریاے بیاہ رخصت کرد و توجہاے

متعاقب نیز با او یکجا شدند و جمعی سپاه را ضبط نموده مستعد مزاحمت نشستند و از ابتدای فرار با شجاع که شکست خورده جیش
عناد و دل آزرده کین و افساد او بود خبر اختلال حال خود کرده بنا بر ضرورت و صلاح وقت در مصادقت و مصالحه زده سخنان
دوستی و التیام در میان آورده مکاتب آمیزش اسالیب مشعر باظهار مواخات و موالات نوشته بود و او را ترغیب و دلالت
حرکت از بنگاله و تکلیف لشکرکشی با عالمگیر نموده باهم معهود گشته بود که چون خود در پنجاب تهیه اسباب نموده شورش نماید شجاع
نیز لوای عزیمت بطرف اکبرآباد افرازد و باهم عهود مؤکد بایمان در میان آورده بودند که بعد حصول مرام ملک و مال باهم
بمساوات قسمت نمایند و عالمگیر نیز بعد فتح تالیف قلب شجاع نموده صوبه بهار و پتنه را باو داده فرمان سند بمهر شاه جهان
بنام او فرستاده بود و شجاع هم در ظاهر دم دوستی و مواخات با عالمگیر زده مراسم اتحاد بتقدیم میرسانید اما چون خبر نهضت
عالمگیر بطرف پنجاب و ملتان به تعاقب داراشکوه شنیده پا از حد خود بیرون گذاشته داعیه تسلط بالانفراد از سر نو پیش نهاد
خاطر ساخته و ذورش آید اما داراشکوه که ضرب دست عالمگیر با وجود کمال اقتدار و اجماع امرای کبار و فوج و توپخانه بسیار
خورده صولت و بطش جیوش قاهره اش در دل او جا گرفته بود اگرچه بظاهر در سرانجام اسباب پیکار اشتغال داشت در
باطن مرکوز خاطرش داعیه فرار و رفتن بجانب ملتان و قندهار بود و بر تهیه اسباب این عزیمت کشتیها و باربردار و غیر آن جمع مینمود
و رفقا تفرس این معنی نموده دریافتند که عزمش ثبات نه دارد بدین سبب ترک امید از او و ضایع او نموده آهنگ جدائی
کردند چنانچه راجه راج روپ بهانه سرانجام اسباب رخصت وطن گرفته رفت بعد چندی پسرش که پیش داراشکوه بود نیز
گریخت و بیست و پنجم ذی قعده رایات عالمگیر ظل ورود بکنار آب ستلج افگند و راجه جسونت که از نربدا شکست خورده گریخته بود
بالتماس امرای حضور عفو تقصیرات او شده درین منزل شرف کورنش دریافت و بمرحمت خلعت و یک زنجیر فیل مزین بکجلیٔ
زربفت و ساز نقره با ماده فیل و شمشیر مرصع گران بها نوازش یافت درین منزل از عرضداشت خلیل الله خان بوضوح پیوست
که افواج داراشکوه که بسر سپهر سپاه فراهم بودند داؤد خان با دیگر سرداران داراشکوه از لاهور آمده بآن پیوسته و سپهر شکوه نیز با لشکر
دیگر و توپخانه تازه بایشان ملحق شده و داراشکوه خود هم عرض برآمدن از لاهور کرده عنقریب بآنها خواهد پیوست عالمگیر بعد اطلاع راجه جیسنگه
و دلیر خان را با فوجی از دلاوران بکمک خلیل الله خان رخصت فرموده روز دیگر صف شکن خان میر آتش را با توپخانه ضمیمه آنها نمود
بیست و نهم ذیقعده که راجه جیسنگه و دلیر خان به خلیل الله خان ملحق شدند بعد روزی چند بتحقیق پیوست که داراشکوه داعیه پیکار بعزم
فرار مبدل ساخته و سپهر شکوه را بتعجیل تمام برگردانیده بیست و نهم ماه مذکور از لاهور رخت او بار بسته بجانب ملتان روان شد و داؤد خان را
مامور نمود که کشتیها را سوخته بعد از قرب وصول جنود منصور برخاسته باو پیوندد و این مقدمه را بحضور معروض داشته ظاهر خان
با همراهان بر جناح استعجال دویده ششم ذی الحجه بلاهور رسیده بضبط شهر پرداخت و راجه راج روپ زمیندار جمون نزد جیسنگه
بر لب دریای بیاه رسیده بخلیل الله خان برخورده بوساطت آنها عازم حضور گردید و عالمگیر راجه جسونت را به شاه جهان آباد
رخصت نموده تا معاودت خود باقامت آنجا مامور فرموده و بشاهزاده معظم نگاشت که احوال معظم خان را که بمصلحت مقید بود از حبس
برآورده تلافی آن بکمال دلجوئی او نماید و در انعام نقود وافره و انواع اجناس و امتعه و احترام و نیکو داشت او دقیقه فرو گذاشت
ننماید و پنجم ذی الحجه از آب عبور نموده مصلحت دران دید که خود با اسباب سبک داراشکوه را تعاقب نماید و بعد دلجمعی معاودت نموده بانتظام
مهام سلطنت پردازد بنابرین در منزل بیت پورمتی شاهزاده محمد اعظم را با زوائد لشکر و اردوی بزرگ و کارخانجات بلاهور رخصت نموده با اسباب
خفیف ضروری و خلاصه لشکر بیست و پنجم ماه مذکور المنار مزده و راجه جیسنگه چون مدتی از خانه خود دور و مشتاق سفر بود رخصت وطن یافت

درین اثنا شنید که دارا شکوه در ملتان هم اقامت نتوانسته بسمت بهکر رفت و سلک جمعیتش بیشتر از پیشتر از هم گسیخته غیر از این که بعضی
بسیار و یاسے مردی فرار خود را بجائے رساند کارے دیگر نمی تواند ساخت لاجرم استعجال در قطع منازل موقوف نموده
منازل کوتاه مقرر کرد و فرمان داد که صف شکن خان در پے او شتافته از ممالک محروسه بیگانه آواره سازد چهارم محرم
فرمان بصف شکن خان رسید و همان روز بتعاقب شتافت و عالمگیر بسهولت طے منازل نموده تا ظاهر ملتان پیچ جا نیاسود
و محمد باقر میر سامان بفوجداری بهکر و خطاب باقر خان و مع اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار نوازش یافت
هفتم محرم کنار آب راوی دو سه کروهے ملتان خلیل الله خان و بهادر خان وغیره ملازمان ادراک دولت حضور نمودند و سید
عرب خان که از کرعمده دارا شکوه بود از همراهے او تخلف ورزیده و شیخ موسے گیلانی که نیز از طرف دارا شکوه به حکومت
ملتان قیام داشت و سید مسعود بارهه باستلام سده بادشاهے چهره افروخته بعنایت خلاع و مناصب مشمول مراحم
شدند هر چند صف شکن خان بتعاقب مامور بود بنابر مزید احتیاط عمدهٔ رفقاے صاحب تدبیر شیخ میر براے مهین کار
مامور شد تا اگر حاجت بجنگ هم شود تدارکش آسان باشد و ششم محرم بعطاے خنجر با علاقهٔ مروارید و انعام یک لک روپیه نوازش
یافته مرخص شد در روز دیگر بزیارت مزار شیخ بهاء الدین قدس سره داخل شهر ملتان گشته فیض اندوز زیارت مزار آن بزرگوار
گردیده یک هزار روپیه بشیخ بهاء الدین صاحب سجاده که از اولاد آن بزرگ بود دو هزار روپیه بخدمه و مجاوران آن مقام لازم الاحترام
انعام فرمود و بهنگام نواب و ایاب از زر افشانے دست جود شاهے خلقے را لقد مراد بدامن آرزو افتاد و همدرین ایام شاه
نواز خان صفوے که از اعاظم امرا و پدر زن هر دو شاهزاده یعنے محمد اورنگ زیب و مراد بخش بود و عالمگیر بنابر مصلحت وقت و
عدم اعتماد بر او در قلعهٔ برهان پور محبوس نموده عازم اکبرآباد از دکن شده بود مورد التفات و از حبس رهاگشت و بارسال
خلعت خاص و با اصل و اضافه ششش هزارے ششش هزار سوار دو اسپه و سه اسپه نوازش یافته بصوبه دارے گجرات مامور گشت

ذکر معاودت عالمگیر از ملتان به شاهجهان آباد بنابر فتنهٔ شجاع و برخے از سوانح آن زمان ✣

با آن که عالمگیر بمقتضاے تدبیر با شجاع رنگ آشتی ریخته براے تسکین فتنهٔ او صوبه بهار علاوه بنگاله و ما قطاع او داده سند
فرمان به مهر شاه جهان فرستاده بود و شجاع نیز شکرگذاری بجا آورده در ظاهر دم دوستی میزد اما بتحریک دارا شکوه و بطمع سلطنت
کل هندوستان عالمگیر را دمقاتب دارا شکوه دور از مرکز سلطنت و شاه جهان پادشاه را محبوس دیده عازم تسخیر اکبرآباد
و اعانت پدر و برادر و مناوب خود دارا شکوه گردید چون این خبر به سمع عالمگیر رسید دوازدهم محرم الحرام رایات ظفر آیات
از ملتان برافراشته بیست و چهارم محرم در ظاهر لاهور رسیده مامر کردگار دو داخل شهر گشته اهالے آن بیرون بیرون را تا پایه
متصل باغ فیض بخش که بطرف دهلی واقعست منزلگاه کرد و روز دیگر بتاریخ بیست و پنجم شاهزاده محمد اعظم بقدمبوس پدر
مستسعد گشت و عالمگیر بسوارے فیل از عین شهر بر سبیل عبور مرور نموده و لمحه سواره توقف نموده قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه
کرد و از آنجا عطف عنان نموده در اثناے راه بمسجد وزیر خان فرود آمده نماز ظهر با جماعت گزارد و وقت عصر در باغ
فیض بخش منزل نمود و صوبه دارے پنجاب بخلیل الله خان داده سلخ محرم بصوب شاه جهان آباد نهضت فرمود و قباد خان
به صوبه دارے ٹھٹھه متعین گشت و بر دریاے ستلج رسیده معظم خان را که از قید رهائے یافته در قلعهٔ دولت آباد میگذرانید
به صوبه دارے برهان پور خاندیس مباهی گردانید بعد طے منازل بیست و سوم صفر باغ اعزآباد که ظاهر شاه جهان آباد مخیم
جاه و جلال شد و راجه جسونت و سیادت خان صوبه دار شاه جهان آباد مع دیگر ملازمان عتبهٔ سلطنت کامیاب کورنش گردید

و داؤد خان که در نواحی بهکر از داراشکوه جدا شده از راه جیسلمیر بحصار فیروزه که وطن اوست رفته بود بعنایت ارسال خلعت نوازش یافت چون سلطان شجاع چنانچه ارقام یافت صوبه بهار هم یافت از اکبرنگر که دار الملک او بود به پتنه آمده از انجا بهمین گمان که عالمگیر مع افواج دور افتاده شاید بیستی و چالاکی کاری تواند نمود لیعد اندک توقفی در پتنه بالشکرهای آن حدود و توپخانه و نواره عظیم بنگاله اواسط سفر که عالمگیر بطرف پنجاب بود از فرصت نموده بسمت اله آباد نهضت نمود چون بنواحی رهتاس رسید رام سنگه نوکر داراشکوه که از جانب او بحراست آن حصن رفعت اساس قیام داشت بایمای آقای خود که بعد فرار از اکبرآباد با دو دیگر قلعه داران سمت اله آباد نوشته بود که قلاع آن نواحی بشجاع وا دهند رفته با و پیوست و قلعه را سپرد و همچنین سید عبد الجلیل بارهه هم که از طرف داراشکوه حارس قلعه چناده بود قلعه مذکور بملازمان او سپرد در خلال این حال سید قاسم قلعه دار اله آباد باوی نوشت که من هم مامورم اگر خود یا منصوب آیند قلعه را تسلیم نمایم سنوح این مقدمات نیز باعث دلیری شجاع گشته قدم جرات پیش نهاد عالمگیر باستماع این احوال می خواست که بحسن تقریر کفایت این مهم نماید و خطوط متضمن مواخات و منع مبادات مکرر نوشت اما باقتضای هوشیاری دید که خانه دوران با عساکر کمکی اله آباد تاب مقاومت او ندارد و چندی از امرا و فوجی از مواکب نصرت پیرا نزد شاهزاده سلطان محمد باید فرستاد تا سد راه شجاع بوده حقیقت حال او بعرض رسانیده باشند بنا بر آن فرمان لازم الاذعان بطغرای نفاذ پیوست که شاهزاده نظم مهام اکبرآباد با میر الامرا شایسته خان گذاشته با توپخانه و لشکر اکبرآباد دهم ربیع الاول لوای نهضت به طرف اله آباد برافرازد و حکم نوشت که چون شجاع به اله آباد نزدیک شود خانه دوران دست از محاصره قلعه برداشته بجنود شاهزاده پیوندد در چهارم ربیع الاول عالمگیر از باغ اعز آباد بارادهٔ دخول شاه جهان آباد حرکت نموده بکره و قریب بیار آخر روز داخل شهر گشته دو نیم گهری روز مانده داخل قلعه شهر مذکور گردید و داؤد خان تریشی صاحب داؤد نگر که در وطن خود حصار آمده و خلعت و عنایت یاد رفته بود درین ایام رسیده روز مرقوم بعطای خلعت و شمشیر با ساز مینا کار و منصب چار هزاری سه هزار سوار کامیاب عنایت شد و درین هنگام بیست گیتی ستانی بنام زبدهٔ امرای عظام معظم خان صادر گردید که نظم مهمات خاندیس به نیابت خود بیکی از کمکیان صوبه مذکور که مناسب داند مفوض داشته برخی از تابینان خود آنجا بگذارد و بر جناح استعجال روانه پیشگاه حضور شود

ذکر تهیهٔ نهضت عالمگیر با رایات ظفر شعاع بقصد فرو نشانیدن غبار آشوب شجاع

چون به ثبوت پیوست که سلطان شجاع با وجود استماع معاودت عالمگیر از ملتان و وصول بشاهجهان آباد از اندیشه سلطنت برنگشته بکام جسارت بحدود بنارس نزدیک رسیده قصد اله آباد دارد بنا بر آن قرار گرفت که عالم گیر از ینجا نهضت نموده بسمت شکارگاه سورون توجه فرماید و بعد تحقیق حال شجاع اگر از بنارس به پتنه برگردد شاهزاده محمد را با لشکر مستقلا برگردانیده خود نیز معاودت کند و الا آهنگ جنگ او نموده بتدارک پردازد و هفدهم ربیع الاول باین اراده داخل خیمه گردید و خبر دار مراد بخش که در شاه جهان آباد محبوس بود بدستور سابق بابیر خان مفوض ماند و سوم ربیع الثانی در نواحی قصبه سورون رسیده خطی متضمن نصائح بلیغ و منع ارتکاب حرب نگاشته بشجاع فرستاد چون بورود اخبار متواتره متیقن شد که شجاع از ارادهٔ خود باز نمی آید پنجم ماه مذکور از سورون لوای مدافعه او برافراخته بشاهزاده محمد سلطان حکم نوشت که در جنگ تعجیل نکرده انتظار وصول موکب پادشاهی نماید و بعد از طی دو سه مرحله بوضوح انجامید که شجاع به اله آباد رسیده و سید قاسم

قلعه چنارگده بوده باو شریک گردید و شجاع از بنارس سه لک روپیه از اهل آنجا بجبر و عنف گرفته خدای داند اتباع و وسائط
جبا گرفته باشند و فوجی را بتسخیر جونپور فرستاد و مکرم خان صفوی تاب نیاورده بعد انداختن چند توپ از قلعه برآمده به لشکر
شجاع پیوست و هفتم ربیع الثانی که شجاع به اله آباد رسید سید قاسم بارهه از قلعه برآمده باو ملاقی شد و شجاع به نصرت او
وا گذاشت سید قاسم تاج الدین نام سیدی را نائب قائم خود به نیابت خویش در قلعه گذاشته با جمعی که داشت ضمیمه لشکرش شد و
شجاع بعد نوزده روز از آب گذشته قدم جسارت پیش گذاشت و تاریخ شانزدهم که شجاع بقصبه کهجوه رسید و به فاصله چهار کروه
از لشکر شاهزاده محمد سلطان معسکر نموده توپخانه در جابجا چیده عزم صف آرائی داشت عالمگیر نیز منزل بمنزل بکوچهای
متواتر در ظاهر قصبه کوره وارد گشته منزل گزید و زبده امرای عظام معظم خان که حسب الحکم از خاندیس عازم گشته بود در این
تاریخ بموکب عالمگیر پیوسته بعطای خلعت خاص با نادری سرفرازی یافت و روز دیگر دران منزل اقامت گردید و بتقسیم افواج و ترتیب
لوازم رزم و پیکار پرداخت و دران روز شاهزاده محمد سلطان بعنایت خنجر خاصه با علاقه مروارید و یک صد اسپ ازانجمله ده راس عربی
و عراقی و معظم خان بعطای جمدهر مرصع با علاقه مروارید و یک صد اسپ ازانجمله پنج راس عربی و عراقی یکی با زین و ساز طلا و برخی از
امرای زمان عتبه سلطنت مورد الطاف و عنایت گردیدند روز یکشنبه نوزدهم ربیع الثانی عزم رزم مصمم گشته فرمان عالمگیر صادر
شد که توپخانه برق نشان را پیش برده در برابر فوج غنیم صاعقه بار و آتش فشان گردانند بعد صدور امر دریای لشکر بجوش آمد
و نهنگان شیرافگن بزدن بجیبه و جوشن آراسته فوج فوج مانند موج از پی هم برخاستند و صفوف قتال آراسته گشت هراول برایت
اقتدار شاهزاده سلطان محمد شوکت یافت و ذوالفقار خان با توپخانه و اکثر برق اندازان و جمعی از دلیران و ثابت قدمان معرکه
پیش توپخانه بشدند و راجه جسونت سنگه راتهور را با سپاه و راجپوتان او در برانغار حکم صف آرائی شد و مهیس داس
راتهور و محمد حسین و میر عزیز بدخشی و بلدیو چوهان و رام سنگه و بیرم راتهور ضمیمه فوج او گردیدند و اسلام خان و غیره امرا
همراه این فوج مقرر شد و سرداری جرانغار بنام شاهزاده محمد اعظم گشته سپاه این طرف خاندوران و راجه رای سنگه سیسودیه
و میرزا خان و بیرم دیو و سبل سنگه سیسودیه و راجه چتر من جادون و سید شمس الدین بارهه و جمعی دیگر از منصبداران مقرر شدند
و کنور رام سنگه کچهواهه پسر راجه جی سنگه مع راو امر سنگه چندراوت و جگت سنگه هاده و علی قلی خان و دیگر راجها و منصبداران
همراه این فوج مامور شد و سرکردگی التمش به جرأت و کوشش بهادر خان تفویض یافت و اکثر افاغنه جلادت نشان
و دیگر امرای شهامت منش متعین آن فوج گردیدند و در دست راست قول خاص داود خان با جمعی از دلیران عرصه
نبرد و قتل راجه اندرمن و راجه دبی سنگه بندیله و یکه تاز خان و سادات خان و سید شجاع خان و دیگر بندگان مخلص قرار یافته
فوج طرح متعین گشت و راجه سبحان سنگه با سید فیروز خان و شیر خان و غیره سادات و دیگر امرا و فدویان در دست چپ
فوج طرح مقرر شد و چتر همای آسا از اوج قول سایه سعادت بر فرق فدویان انگند و قلب لشکر بفر و شوکت بادشاهی قوت گرفت
و جمعی از خانه زادان اخلاص منش جان فشان مثل عابد خان و اسد خان بخشی دوم و امثال ایشان را کامیاب ملازمت
رکاب گردانیده و شاهزاده سعادت توام محمد اعظم را بدستور مبارک سابق همراه خود در حوضه فیل خاصه نشانیده و عمده امرای
عظام معظم خان را با جمعی قلیل که درین ایلغار رسیده بود در حوضه فیل خاصه جا داده حکم فرمود که فیل سواری او در جنب
فیل سواری خاص باشد و میمنه و میسره قول خاص که دو بازوی نصرت و ظفر توانند بود فوج دیگر قرار یافته
سرداری میمنه به جوهر شهامت و کاردانی محمد امین خان میر بخشی مقرر گردید و ریاست میسره به بسالت و جانفشانی

مرتضی خان تشریف یافت و عبد الله خان و جمعے دیگر از دلیران کارطلب و قراولی توسن جلادت برانگیخته و چنداولی بخواص خان اخلاص‌خان
و دیگر منصبداران و گروہے از احدیان مفوض گشت و فیلان جنگے بانواع اسلحه و یراق آراسته برق افگنان قوی بازو و تفنگچیان
موشگاف شعله‌خو برپشته پشت آنها جا گرفتند و در ہر فوجے چندے ازانها تعین شدند القصه نود ہزار سوار مکمل مسلح آراسته که کم فوقی در
ظل رایت سلاطین مقتدر فراہم آمده باشد آماده نبرد و پیکارگردید و از دو جانبے که بود حسب الحکم ہمانجا ماند و شجاع نیز به ترتیب و تسویه افواج
خود پرداخته خود با الله وردی خان و عبد الرحمن بن نذر محمد خان در قول قرار گرفت و بلند اختر پسر خورد خود را با سید قاسم بارهه قلعه‌دار اکبرآباد
و سید عالم و سنجر و سیف الله پسران الله وردی خان را با فوج خان مذکور و قشونے دیگر از مردم کاری ہراول کرد و شیخ ولی فرملے با جمعی
ہمراہے آنها متعین نمود و زین الدین پسر بزرگ را با فوجی لایق در برانغار باز داشت و حسن خویشگی را با جمعے ہراول او کرد و مکرم خان
صفوی را با سید راجے و چندے دیگر از سرداران و گروہے انبوه در جرانغار مقرر نمود و شیخ ظریف را با فوجے طرح ساخته
اسفندیار معمورے را در التمش مقرر داشت و اہتمام توپخانه با بو المعالی میر آتش گذاشته میر علاء الدوله دیوان خود را با جماعه
چنداولی و سید قلی اوزبک را با جوسقے بقراولے گماشت عالمگیر بعد تسویه صفوف چهار گھڑے روز برآمده رو بسپاه شجاع
آورد و لشکر جرار چون دریاے زخار جنبیده موج زن شد و در کمال آرام و آہستگی بنوعیکه ترتیب صفوف و تسویه افواج
برہم نه خورد مسافتے که تا لشکرگاه غنیم بود بکام جرات پیموده ربعے از روز باقی مانده بفاصله نیم کروه از عسکر شجاع در سرزمینے
که توپخانه بادشاہے را نصب کرده قراولان موکب اقبال میدان جنگ در انجا دیده بودند برابر اعدا صف‌آرا گردید
شجاع آن روز قدم جسارت از جائے که بود پیش نه گذاشته برخے از توپخانه را با سید عالم بارهه و سید مرتضی و شیخ ظریف
فرملے و سید راجے از لشکرگاه پیش فرستاد که آمده در برابر جنود عالمگیر توپ و تفنگ آتش جنگ برافروزند حسب الامر
عالمگیر کارفرمایان توپخانه اش نیز شعله افروز پیکار گشته اژدہاے آتش فشان بان و نہنگ خون آشام توپ و تفنگ را
سر بجان مخالفان وا دادند تا شام از طرفین ہنگامهٔ جدال گرم بود چون شب درر سید و ظلمت لیل پرده فرو هشت شجاع توپخانه
خود را با فوجے که ہمراه او کرده بود پس طلبیده سپاه خود را جمع نمود چون سرزمینے که توپخانه شجاع پیش آمده بود مکانے
مرتفع بود و بر عسکر عالمگیر اشراف داشت معظم خان باقتضاے اصابت راے چہل توپ از توپخانه بادشاہے برده بر
سرزمین مذکور و بلشکر شجاع نصب نمود و عالمگیر فرمان داد که جمیع عساکر ظفر قرین بہمان ترتیب و آئین که صف بسته استاده بودند
از اسپان فرود آمده با جوشن و سلاح شب را پاس دارند و سرداران فیروزے نشان ہریک در پیش فوج خود مورچال
بسته از غدر و کید اعدا غافل نباشند و بموجب امر معظم خان تا پاسے از شب بر اطراف لشکر گشته باہتمام مورچال و تاکید
مراتب خبرداری و کشتک قیام داشت و آن شب حسب الحکم مبارزان سلاح از بر نیفگنده زین از پشت اسپان برنداشتند
و عالمگیر بعد فراغ از مراسم حزم و احتیاط از فیل فرود آمده بدولت خانه مختصرے که در نبردگاه براے او برافراشته بودند
نزول نموده بعد اداے نماز مغرب و عشا و طلب نصرت و فیروزے از خالق ما یشاء باتخت بیدار به بستر استراحت تکیه فرمود
در اواخر این شب سانحه عظمے شورش افزا بظہور پیوست و اختلال کلے در انتظام افواج روے داده بیدلان قابو جستند را
پاے قرار و ثبات لغزیده راه فرار کشاده گشت و عنان استقلال و اصطبار از دست رفت اما مخلصان غیرت منش
شجاعت کیش وفا اندیش پاے ثبات و قرار افشرده از جا نرفتند و تزلزلے در اساس اخلاص شان راه نیافت
سنوح واقعهٔ آنکه راجه جسونت سنگه ضلالت کیش سیلے عار و ننگ باوجود عفو تقصیر اتش که عالمگیر نموده بعنایات وافره اورا

اختصاص داده بود در ظاهر سر بر خط بندگے نهاده اظهار دولتخواهے می نمود بدین جهت درین یورش برادا عتماد فرموده شرف همراهے و سرداری برالغار او بخشیده بود چون طینت فتنت سرشت و از حمیت مردانه بے بهرگی داشت بعزم فتنه پردازے از معرکهٔ کارزار آخر همین شب فرار نموده شباشب کس نزد شجاع فرستاده و از داعیهٔ فاسد خود او را آگاه گردانیده خود با تمام لشکر و سپاه و دیگر راجپوتان که همراه او تعین شده بودند مثل مهیس داس و رام سنگه و هر رام راتهور و بلدیے چوهان و جمعے دیگر از سست عقیدتان که باغوای آن غول جهول روگردان شدند عنان انتشار بصحرائے ادبار تافت و نخست باردوی شاهزادهٔ محمد سلطان که بر سر راه او بود گذشت مردم آتش دست جسارت بغارت کشودند و هرچه توانستند تاراج نمودند و چون بعسکر عالمگیر رسید دست انداز بهائے عظیم نمود و بهر جا میگذشت هرچه و هر کس بر سر راه مے آمد دست خوش تاراج و پایمال تطاول راجپوتان می گشت ازین جهت انقلابے عظیم در اردو راه یافته مردم بهم برآمدند و خبرهائے موحش لشکر آشوب شائع شد و مفسدان اردو سر بفساد برداشته دست جرأت بخزانه و کارخانجات بادشاهی و امتعه و اموال امرا و منصبدار و سپاهے دراز کرده سر بغارت گرے برافراشتند و نزدیک بصبح این خبر وحشت اثر بلشکر ظفر طراز رسیده باعث اضطراب و برهم خوردگے لشکر و سپاهیان گردید و بسیاری از مردم پست فطرت کم حوصله و احاد لشکر و سپاه برائے خبرگیرے بنگاه بکمال اضطرار و سراسیمگے بعسکر شتافتند و باین تقریب روز عرصهٔ کارزار برتافتند و جمعے از سفله نهادان کوته اندیش بخیالات باطله احتمال غلبهٔ مخالف داده شباشب بلشکر شجاع پیوستند و گروهے از بیدلان سلامت طلب پائے جرأت پس کشیده از همراهے باز ماندند و گوشهٔ عافیت را غنیمت شمردند چون این خبر بعالمگیر رسید از فرط شجاعت و وقار اصلا بوقوع این سانحه از جا نرفته تزلزلی در بنائے استقلال او راه نیافت و از سراپردهٔ اقبال بیرون خرامیده بر تخت روان سوار ایستاده بخواص امرا و ملازمان حاضر خطاب کرده فرمود که سنوح این فتنه از متممات اسباب فتح و ظفرے دانیم چه هرگاه آن مفسد را داعیهٔ بدخواهے و خلاف اندیشی در خاطر بود در فتن او عین مصلحت شد و عنقریب سزا خواهد یافت و بجبر برهم خوردگے صفوف و تجدید توزک افواج پرداخته اسلام خان را که هراول برالغار بود بجائے آن مدبر مقرر کرد و سیف خان و اکرام خان را با جمعے از دلیران پیکار جو هراول او ساخت و دیگر باره صفوف نصرت و فیروزے آراسته لوائے دولت برافراشت و چون ترک ترکش بند آفتاب بر خنگ نیلگون افلاک برآمد و هندوے تیره شب فرو نشست شاه عالمگیر بعزم رزم و پیکار بدستور روز پیش بر فیل کوه شکوه سوار شد اگرچه از لشکرے که روز گذشته در ظل رایتش مجتمع بود بسنوح آشوب انگیزے راجه جسونت درین روز قریب نصف متفرق گشته از موکب عالمگیر تخلف ورزیده بود اما از فرط شجاعت باستظهار دل قوے و اعتضاد جنود غیبے با بقیهٔ عساکر فیروزے اثر متوجه میدان رزم و عرصهٔ قتال گردید و شجاع صف آرائے دیروز را تغییر داده مجموع لشکر خویش یک صف کرده در عقب توپخانه باز داشت و خود با بلند اختر پسر خرد در وسط فوج قرار گرفت و زین الدین پسر بزرگ او و سید عالم و شیخ ظریف قرابلے و حسن خویشگی در دست راست و سید قاسم و مکرم خان و عبدالرحمن بن نذر محمد خان در دست چپ صف آرا گشتند چون عسکرین چهار گهڑے از روز گذشته نزدیک بهم رسیدند نخست از طرفین بان اندازی و جنگ توپ و تفنگ شروع شده آتش جدال اشتعال یافت درین حال از توپخانهٔ عالمگیر گولهٔ توپے به فیل مرکوب زین الدین پسر شجاع رسیده یکپائے فیلبان و یک پائے شخصے که در خواصی او نشسته بود بپرانید لیکن بشاهزاده و فیل آسیبی نرسید رفته رفته آتش حرب افروخت و نوبت از توپ و بندوق گذشته آتش تیر و سنان خرمن عمر بهادران افواج هراول طرفین سوخت درین زد و خورد سید عالم بارهه که از سرداران عمدهٔ شجاع و رکن اعظم آن جیش بود با فوجے عظیم از دلیران

بار طلب جلادت نشان و سه فیل مست جنگی کوه توان که هر یک آشوب کشورے و برهم زن لشکرے بود از دست راست شجاع
بر جرانغار عالمگیر حمله کرد و بصدمه فیلان مذکور افواج دست چپ برهم خورد و پاے ثبات اکثر مردم آن طرف لغزیده توفیق
مدافعه و محاربه نیافتند و هزیمت خورده براه بے ناموسے شتافتند از وقوع این حال تفرقه و فتور موفور در عساکر عالمگیر راه
یافته تمام افواج بهم برآمد و مردمے که نه آبروے غیرت داشتند و نه بهره از گوهر اخلاص و فدویت راه ادبار پیموده بوادی
گریز سپردند و سلک جمعیت قول خاص نیز از هم گسسته زیاده از دو هزار سوار در رکاب عالمگیر نماند بالجمله مخالفان از مشاهدهٔ تزلزل
افواج چیره تر گشته بهمان هیئت اجتماعے با فیلان مذکور روے جسارت بقلب لشکر ظفر اثر آوردند و درین هنگام از بهادران
رکاب بادشاه مرتضے خان از میسرهٔ قول و بهادر خان از التمش و حسن علیخان از طرح دست چپ بامعدودی از همراهان
بنیروے همت رخش شجاعت برانگیخته سر راه دشمنان گرفتند و درهمین وقت عالمگیر روے سوارے بسمت اعدا گردانیده
متوجه دفع آنها گشت بنوعے که پشت قول خاص بجانب برانغار گردید و ملازمان رکاب حمله بر اعادے بردند و به تقویت جرأت
بادشاه و پشت گرمے آقا مخالفان را از پیش رو برداشتند و به تیغ شیر وسنان خون ریز بسیاری ازان برگشته بختان را بر خاک
هلاک انگندند و لواے غلبه و استیلا برافراشتند سید عالم را مشاهدهٔ شهامت و دلاورے بهادران بازوے همت سست
گشته بگام فرار و ادبار براهے که آمده بود بازگشته لیکن آن سه فیل مست عربده جو که پیش پیش فوج او بودند بدفع و منع بهادران
دلیر و ضرب تفنگ و تیر روے نتافته بهمان و تیره خیره و چیره مے آمدند بلکه از بارش قطره هاے پیکان و صدمهٔ بندوق و بان بسان
سیل دمان از ریزش ابر تند تر شده روے قهر و صولت بطرف قول خاص عالمگیر آوردند و ازان سه کوه پیکر عفریت منظر یکے
پیشتر آمده به فیل مرکوب بادشاه قریب و چون ابر تیره بخورشید نزدیک رسید شهنشاه گران قدر کوه وقار بمقابلهٔ آن سیه مست
از جا نرفته سر رشتهٔ ثبات و استقلال از کف نداد ابیات بروے ز جا یک سر مو نشد * مر او را چنان سیل یکسو نشد *
تمکین سرشته زلبس جوهرش * بجنبید جز نبض از پیکرش * دلیرا و که در جوشنے از فیلان همراه نشسته بود اشاره نمود که
فیلبان را که بران فیل سوار و باشاره جنگ محرک آن مست دیوانه خو بود به تفنگ بزند و او به چابکے و تیز دستے بندوقے
انداخت و بمساعدت اقبال بر نشان آمد و فیلبان فرود افتاد و فیلبان بادشاه رسیده بر فیل برآمده آن را مطیع خود گردانید
و آن دو فیل دیگر از قول خاص گذارده شده بجانب دست راست قول عالمگیرے شتافته حمله ور شدند درین اثنا بلند اختر
پسر شجاع و چندے دیگر از سرداران او مثل شیخ ولی محمد ولد شیخ ظریف و حسن خویشگی و خواجه خسرو هر یک با فوجے راه
جسارت بسمت برانغار موکب عالمگیر آوردند بدین سبب درین وقت که عالمگیر مخالفان را از جرانغار دفع کرده بود عقب قول خاص
که بطرف برانغار گشته بود آثار برهم خوردگے و انقلاب ظاهر گشت و معلوم شد که دشمن بدان سمت حمله آورد بادشاه خواست
که روے توجه بآن سو آورده بدفع اعادے پردازد اما چون شمشیر او بجوهر تدبیر آمیخته بود و درمیان مهالک حرکات مضطربانه
نمے نمود بخاطر گذرانید که چون روے فیل سوارے بنا بر رجوع جنگ و کارزار بسمت جرانغار گشته هجوم افواج مخالف درین
طرف ست و بدین جهت هراول فوج منصور هم همین طرف میل نموده مبادا از انحراف قول خاص بسمت برانغار شاهزاده
محمد سلطان و ذوالفقار خان که مقدمة الجیش ظفر بودند تذبذبے بخاطر راه داده حرکت قول خاص را بر چیز دیگر حمل کنند و
فتور و تزلزلے عظیم در فوج هراول بهم رسد و باعث مزید خیرگے اعدا و غلبه دشمنان گردد لهذا باقتضاے دور اندیشے
و پیش بینے کس نزد شاهزاده و ذوالفقار خان فرستاده حقیقت حال باز نموده پیغام فرمود که شما بخاطر جمع و دل قوے

در مقابل غنیم بوده سررشتهٔ کوشش و پایدار سے از کف نه هید با سطوت اقبال دشمنان طرف برانغار را دفع نموده کمک
تواهیم رسید بعد رعایت این دقیقهٔ حزم به نیروے شجاعت دلی ردی فیل بجانب دست راست گردانیده به مدافعهٔ مخالفان توجه
نمود در خلال این حال فیلے که اسلام خان سردار برانغار بران سوار بود بعد مه بانے که بار رسید رم کرد و افواج آنطرف
برهم خورد و اکثر مردم آن طرف از جاے رفته توفیق ثبات و قرار نیافتند اما سیف خان و اکرام خان که هراول اسلام خان
بودند با معدودے قدم همت افشرده کوششهاے مردانه نمودند و سبحان بیگ روز بهانی که کارفرماے توپخانهٔ برانغار و
پیش روے سیف خان و اکرام خان بود درین پیکار جان نثارے نموده سرخ روی عرصهٔ کارزار گشت و در عین این اختلال
پادشاه نبرد آزماے سپاه پشت فدویان اخلاص منش را که درین وقت نازک دندان صبوری بر جگر افشرده با دشمنان گرم ستیز
و آویز بودند قوے گردانید و ملازمان رکاب و جانفشانان سابق دست جلادت از آستین سعے برآورده با اعدا در آویختند
و بکوششهاے مردانه سلک جمعیت مخالفان از هم گسیختند درین گیر و دار شیخ ولی فرملے هراول بلند اختر تاب تیغ مبارزان
لشکر ظفر پیکر نیاورده بجر فنا گردید و حسن خویشگی زخمی شده در عرصهٔ رزمگاه غلطید و بسے از افواج آنها را به برق تیغ دلاوران
آتش در خرمن عمر و بقا افتاده متاع زندگے پاک بسوخت و بلند اختر راجح گشته با معدودے به پدر رسید عالمگیر بعد غلبه
و استیلاے همت بدفع شجاع افراخت قدمے چند پیش رفته بود که کرم خان صفوی فوجدار جونپور که ناچار و مجبور با شجاع
بود داعیهٔ حضور عالمگیر داشت باین جانب مے آمد از دور برسم زینهاریان نمایان شد و امان یافته ملحق موکب منصور گشت و حسب الامر
بر حوضهٔ فیلے جاے یافته محفوظ ماند بعد از و عبد الرحمن بن نذر محمد خان که در زمان شاه جهان از کمکیان بنگاله بود و سنجر
پسر الله وردے خان جدائی پدر گزیده روے ارادت باین درگاه آورده ملازمت نمودند درین اثنا یکے از قراولان
خبر فرار شجاع رسانید و نقارهٔ شادیانه از پشت فیلان و اسپان بنوازش آمده نواے دلکشاے شادمانے بلند گردید و
فی الحقیقت با وجود تفرقه و انتشار لشکر و برهم زدگے افواج و ظهور انواع نفاق و شقاق منافقان و تابوطلبان و فتور و تشیم زخم
عظیم که عساکر اقبال را درین مصاف روے داد عجب فتح نمایانی نصیب عالمگیر گردید و شجاع با هزاران اندوه و ناکامے با
پسران و الله وردی خان و باقے جنود ادبار تو امان راه فرار پیش گرفت و اردو و بنگاه و اکثر اسباب تجمل و جاه او دست خوش
تاراج افواج منصوره گشت و یکصد و چارده توپ و یکصد و یازده فیل بقید منبط در آمد و عالمگیر بعد فتح شکر و سپاس الهی
بتقدیم رسانیده از لشکرگاه شجاع که نزدیک بتالاب موضع کهجوه بود گذشته منزل گزید و بنا بر آل اندیشی تا شجاع فرصت
اجتماع اسباب منازعت نیابد فوجی بسرکردگی شاهزاده محمد سلطان در تعاقب او مامور گردید و همان روز با جمعی که در رکاب
شاهزاده حاضر بودند بآن مهم برآمده پیشتر منزل گزید و همانجا انتظار رسیدن امرای کمکی و جمعیت افواج کشید و شاهزاده را عجالة الوقت
یک عقد مروارید گران بها که در گردن داشت و دو پته که برکتف داشت نوازش نموده مرخص کرد و نا بیست و ششم شش روز دران منزل
مقام نموده امرا را مشمول عواطف گردانید از آن جمله معظم خان را که بعد رهائی از قید تا این وقت به بحالی منصب سر بلندے
نیافته بود بمنصب والاے هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام ده لک روپیه و عطاے خلعت خاص با پوستین
سمور و فیل خاصه با ساز نقره و جل زربفت و شمشیر و سپر با ساز مرصع مورد مراحم گوناگون گردانید و راجه جے سنگه همین روز
از وطن رسیده جبهه ساے عقیدت گشت بیست و هفتم از نواحی کهجوه کوچ گشته ساحل رود گنگ منزل شد و تا سلخ
اقامت بود و پس از نزول این منزل معظم خان با ذوالفقار خان و اسلام خان و کنور رام سنگه و داؤد خان و فدائی خان

ورائو بهاؤسنگه واخلاص خان خویشگی واحتشام خان وفتح جنگ خان ورشید خان ودلودیخان ورائو بهاؤسنگه باڈا ودیگر گروهے از مردم کار آمدنے تعین یافت که بپادشاهزاده محمد سلطان ملحق گشته بتعاقب شجاع پردازند

ذکر انواجے که بسرکردگے شیخ میر وصف شکن خان در تعاقب داراشکوه متعین بود

پوشیده نماند که صف شکن خان چهارم محرم که ده روز قبل ازان داراشکوه از ملتان بسکراے فرار گشته بود از بلده مذکور به تعاقبش شتافت چون به بهکر رسید بظاهر شد که داراشکوه احمال واثقال وبعضے پردگیان را با بر سخے از خزانه وطلا آلات ونقره آلات سنگین بقلعه بهکر گذاشته نسبت خواجه سرا دیسه عبد الرزاق نام شخصے را که از معتمدان او بود بحراست قلعه نگهداشت وچند توپ بزرگ که باخود داشته با دیگر لوازم توپخانه وگروهے از تیر اندازان وبندوقچیهاے معتمد دران حصار استوار گذاشته سلخ محرم از بهکر لحکام پاس وحرمان پیشتر رفت وبقیه خزانه واحمالش در کشتیها وخود براه بیشه وجنگل درخت بریده میرود واکثر نوکران عمده اش مثل داؤد خان وشیخ نظام ودیبر عزیز ومیر رستم قریب بچهار هزار سوار در نواحے بهکر ازو جدا شده راه مفارقت پیموده وقریب سه هزار سوار باو مانده اند شیخ میر پس از یک روز اقامت بهکر معلوم نمود که از جا بیست وپنج کروه پیشتر راهے بجانب قندهار جدا مے شود داراشکوه بعد ورود بآنجا مے خواست که بقندهار رود چون دید که نوکران همراهی نخواهند کرد داهل حرمش نیز راضی بآن عزیمت نبودند ناچار بسمت ٹهٹه برگشت باستماع این اخبار جماعه برق اندازان در بهکر متعین نمود که از مداخل ومخارج قلعه خبردار بوده تا معاودت لشکر منصور بتوپ وتفنگ باقلعه در جنگ باشند وبر متحصنان کار تنگ سازند وخود کوچ کرده درپے داراشکوه شتافت وصف شکن خان را مع محمد معصوم خویش خود با هزار سوار برق انداز وچار ده شتر نال پیشتر فرستاد که بهر صورت راه هاے عبور کشتی داراشکوه بربندد وخود هم درپے دویده رسید وسعیے با نمود اما بنابر عرض دریا از اندازے فائده ندیده وبغیر از دو کشتی که یکے از گوله شکست ودیگرے در گل نشست الفصاے بآنها نرسید ومجموع کشتی ها بسلامت گذشت وشیخ میر وصف شکن خان شنیدند که داراشکوه بیست ونهم صفر از دریا عبور کرده بصوب گجرات شتافت ودرین اثنا فرمان بنام مشار الیهما رسید که ترک تعاقب نموده بحضور آیند چون این فوج درین تعاقب نهایت مشقت کشیده بود وصول این حکم غنیمت شمرده برگشت

ذکر معاودت عالمگیر از ساحل گنگ به مستقر الخلافة اکبرآباد

چون خبر رفتن داراشکوه به گجرات گوش زد عالمگیر گردید واز طرف شجاع اطمینانے بهم رسید تنبیه وتادیب راجه جسونت که چنان نفاق نمایان از وظاهر شد ونیز تدبیر استیصال داراشکوه پیش نهاد خاطر گردانیده علم معاودت از ساحل گنگ بسمت اکبرآباد برافراشت ودر قصبه کوڑه خبر تسخیر الٰه‌آباد وکشته سید قاسم بحضور از عرضه داشت شاهزاده محمد سلطان معلوم نموده فرمان سند صوبه دارے الٰه‌آباد بخانزوران که قبل از جنگ شجاع بمحاصره قلعه الٰه‌آباد مامور بود وفرمان سند صوبه دارے پٹنه بداؤد خان که همراه معظم خان رفته بود صادر شد که بعد رسیدن به پٹنه به صوبه دارے آنجا منصوب باشد ومکرم خان بدستور سابق بفوجدارے جونپور مامور شد واز فتحپور گذشته محمد امین خان میر بخشے را با فوجے از امرا ومنصبداران باستیصال راجه جسونت متعین نموده راے سنگه راٹهور را که برادرزاده راجه جسونت سنگه بود بخطاب راجگی سرفراز بعنایت خلعت وفیل باماده وشمشیر مرصع ونقاره وانعام یک لک روپیه وباصل واضافه به منصب چار هزارے چار هزار سوار پایه قدرش افزوده همراه فوج مذکور نمود تا بعد مستاصل شدن جسونت راجگی اولوس راٹهور ومرزبانے

بود چون با او مفوض باشد و حکم شد که امیرخان حارس قلعه شاه جهان آباد مرادبخش را که در انجا مقید است همراه شیخ میر که از تعاقب
دارا شکوه حسب الطلب برگشته می آید آورده بقلعهٔ گوالیار زندانی گرداند و خود در حضور باشد چون تنبیه و استیصال راجه جسونت
و دارا شکوه پیش نهاد خاطر عالمگیر بود داخل اکبرآباد گشته عزم اجمیر جزم نمود امیرالامرا شایسته خان و دیگر امرا و ارکان آنجا
در ظاهر شهر و سه منزل پیش آمده ملازمت نمودند و شیخ میر و دلیرخان نیز ملحق اردو شدند الحال بنابر انتظام اخبار ماجرای
احوال دارا شکوه نگاشتن ضرور مینماید مخفی نماند که دارا شکوه عود افواجیکه در تعاقب او بود مغتنم شمرده ولایت گجرات را که خالی از اغیار
بود برای اقامت خود و آراستن اسباب و افواج مناسب شمرده به رهنمائی بعض زمینداران از راه کنار دریای شور که طریق
بر سالک و دشوار گذار بود سپه سرگشته چون بولایت کچه رسید مرزبان آنجا استقبال او نموده به مردمی و مروت
پیش آمده دختر خود را نامزد سپهر شکوه پسرش گردانید و از انجا با سه هزار سوار و مردمی که با او بوده اند روی عزیمت بگجرات
نهاد شاه نواز خان صفوی هر چند با دارا شکوه بیگانه و با عالمگیر نسبتی داشت چه پدر زن او بود اما بنابر سلوکی که عالمگیر
وقت منفعت از برای خود مراد را مقید کرده بود غلبه بر سه برادران خود که مدعی سلطنت بودند از قید برآورده صوبه داری گجرات
داده بادشاه کبیده خاطر و متنفر بود مزاحمت و ممانعت ننموده داعیه گردیدن بدارا شکوه کرده با رحمت خان دیوان
آنجا و جمیع گماشتگان آن صوبه باستقبال او رفت و در موضع شه گنج که دو کروهی شهر است او را دریافت و از روی هواخواهی
و خیراندیشی پیش آمد و دارا شکوه داخل احمدآباد گجرات گردیده اموال و اسباب و جمیع کارخانجات مرادبخش را
که در انجا مانده بود متصرف شد چون بدین جهت کفتی بهم رسانید درصدد فراهم آوردن لشکر و سپاه شد و گماشتگان آن صوبه
را بداد و دهش و استمالت بسیار با خود یار ساخت و در عرصهٔ یکماه و هفت روز با نوحی آراسته لشکری شایسته که بیست و دو هزار
سوار بود فراهم آورده گاهی عزم دکن می نمود که از سلاطین آنجا استمداد نموده کاری از پیش برد و گاهی اراده اجمیر
می کرد تا آنکه خبر جنگ الهٰ آباد بطریق غیر واقع با و رسید و بنابر نفاق راجه جسونت چشم زخمی چند که بموکب عالمگیر رو داد
و اخبار موحشه از گریختگان وقت اضطرار انتشار یافت برعکس آنچه روی نمود بدارا شکوه معلوم گردید بمجرد شنیدن بدون
توقف و تحقیق عزم اجمیر جزم نموده غرهٔ جمادی الاخری از گجرات برآمد و شاه نواز خان را با جمیع اتباع و لواحق از پسران
و خویشان و کوچ مرادبخش که آنجا بود و اکثر گماشتگان آن صوبه مثل رحمت خان دیوان آنجا وغیره او را همراه گرفت و سید
احمد نامی را صوبه دار گجرات کرده کسی از نوکران خود در انجا بگذاشت چون سه منزل از گجرات برآمد برعکس آنچه شنیده بود
تحقق و بدین جهت کار خود متردد گشت درین ضمن نوشته راجه جسونت مشعر بر چگونگی حال خودش و تحریص بر آمدن اجمیر
با و رسیده محرک و مزید عزم او گردید و باستظهار جمعیت اولوس راتهور و دیگر راجپوتان که اوطان همه در نواحی اجمیر
بود دلیر شد و در هر منزل نوشته مبنی بر مزید ترغیب و تاکید از راجه جسونت باو می رسید تا آنکه به منزلی جودهپور رسید
باقی احوال او بعد ازین نوشته خواهد شد اکنون احوال عالمگیر بنابر انتظام اخبار نگاشته خامهٔ وقایع نگار می شود عالمگیر
بیست و هفتم جمادی الاولی بشکارگاه باری منزل فرمود و درین منزل شاهزاده محمد اکبر مع جمیع پردگیان حرم سرای
شاهی که از دولت آباد طلب شده بودند رسیده شرف اندوز ملازمت گردید پردگیان حرم شاهی را در اکبرآباد گذاشته
خود بعزم پیشتر گردید سیزدهم جمادی الاخری تربیت خان صوبه دار اجمیر رسیده خبر دارا شکوه مفصل رسانید چون معلوم
شد که دارا شکوه در اجمیر رسیده و آماده رزم و پیکار است شانزدهم جمادی الاخری طاهرخان از العنایت ترکش نوازش

نموده با جمعی دیگر بر سم جریده رخصت نمود تا متواتر اخبار طرف مخالف رسیده باشد بیست و چهارم شش کروهی تالاب
را میسر محل نزول عساکر گشت و درین منزل عالمگیر به ترتیب و توزک لشکر و تقسیم افواج پرداخته سرکردگی هراول بجهت شجاعت
و دلاوری راجه جی سنگه مقرر شد و صف شکن خان میر آتش با توپخانه و زمره برق اندازان در پیش صف هراول قرار یافت
و سرداری التمش بشیخ میر مفوض شد و برانغار بسرداری امیر الامرا شایسته خان مقرر شد و سرداری جرانغار نامزد شاهزاده
محمد معظم گردید و حکم شد که سپاه ایشان با بهادر خان و غیره باشند و محمد امین خان میر بخشی با جوقی از بهادران در دست راست
موکب جلال بطریق طرح تعیین یافت و هوشدار خان با جمعی از فدویان طرح دست چپ مقرر گشت و در قول خاص جمعی
از بندگان مخلص مقرر شد و محافظت میمنه قول خاص با صالح خان و نگاهبانی میسره به مختار خان و تربیت خان تفویض یافت و با هر کدام
فوجی از مبارزان همراه شدند و حکم شد که بعد ازین افواج بهمین توزک و آئین راه سپرند و الحال تتمه احوال راجه جسونت و
دارا شکوه نگاهداشتن ضروری می نماید مخفی نماند که راجه جسونت از تقصیر شانی که علانیه کوس مخالفت نواخته ولنفاق پنهان خود
آشکار ساخته رفته بود به یقین میدانست که عالمگیر در استیصال او تقصیر نخواهد کرد ناچار چاره کار خود در رفاقت دارا شکوه دیده
بترغیب و تحریص او را بسوی خود کشید دارا دلوس خود و دیگر راجپوتان لشکری فراوان گرد آورده بعد رسیدن به جودهپور
در سرانجام سپاه و لشکر کوشیده منتظر رسیدن دارا شکوه نشست و عالمگیر برای انتشار جمعیت و شکست کار دارا شکوه
میخواست که در میان هر دو تفرقه اندازد و راجه جی سنگه که منظور نظر اعتبار و عمده راجهای ذوی الاقتدار بود در تفرس امنی
نموده استعفای جرائم او بهمین آئین نموده پذیرا گشته منشوری متضمن بشارت عفو و صفح و ممانعت از مرافقت دارا شکوه
بنام او صادر شد و راجه جی سنگه مفصل نگاشته دلالت بترک رفاقت دارا شکوه نمود آن بی حمیت فتنه کیش بوصول این
خبر فسخ عزیمت سابقه نموده از بیست کروهی جودهپور که بعزم آمدن اجمیر برآمده بود مراجعت کرده گوشه عافیت مغتنم
شمرد و دارا شکوه بی نصیب بازی او خورده از اراده های دیگر باز ماند و به میرته که سه منزلی جودهپور است رسیده
چون اثری از رفاقت جسونت در آمدن او ندید سرگشته در انجا توقف نمود و نیجند هندوی معتمد خود را فرستاده طالب
ایفای وعده گردید فرستاده در پنج کروهی جودهپور که به بهانه استجماع عساکر در انجا مقام نموده تعلل می ورزید بار بر خورد
پیغام رسانید او بحیله گری جواب داد که بنا بر انتظار جمعیت فوج نشسته ام صلاح من آن است که دارا شکوه پیشتر رفته
در اجمیر که مرکز اوطان راجپوتیه است اقامت نماید تا اقوام راجپوت از همه سو رو باو آورند و من نیز سپاه و اتباع
خود را جمع نموده عنقریب میرسم و فرستاده را رخصت نمود دارا شکوه ناچار باجمیر آمد و باز دو نیجند را فرستاد بعد جواب سؤال
از سیمای حال و فحوای مقال او حیله دریافته قطع امید نموده مراجعت کرد و راجه برگشته روانه جودهپور شد دارا شکوه
ناچار باضطرار پسر خود سپهر شکوه را با پانصد سوار نزد راجه فرستاد شاهزاده به جناح سرعت شتافته در نواحی جودهپور
براجه رسید و نهایت سماجت در معاودت و مشارکت نمود ایا سودی ندیده مایوس برگشت

ذکر جنگیدن عالمگیر با دارا شکوه مرتبه ثانی و ظفر یافتن بتقدیر آسمانی

چون دارا شکوه ازان حیله سرشت ناچار قطع امید نموده و عساکر عالمگیر نزدیک باجمیر رسید بالضرور صلاح در ان دید که
آویزش دیده دل بر محاربه نهاد اما چون جمعیت او بسیار کم و عالمگیر در کمال اقتدار بود ناچار مصلحت در ان دیده
دره کوهستان اجمیر را که از دو جانب به جبال فلک تمثال محدود است گرفته سرتاسر عرض آن را مورچال بندد

سپها ساخته توپ و تفنگ و دیگر آلات جنگ استحکام داده روزی چند بگذراند و به بیند که چه رخ مینماید و شروع در بستن
مورچال نموده سپاه به مردم بخش کرده هر یکی را بعهدهٔ اهتمام و محافظت یکی از عمده ها سپرده با آلات توپخانه استحکام داد و از بیرونی ترین
نخستین مورچال که متصل گذر هتیلی بود بکار فرمائی سید ابراهیم مصطفی خان سپرده عسکر خان و جان بیگ پسرش را که میر آتش
بود همین طرف مقرر نمود و مورچال پهاری آن بفیروز میواتی که معتمد او بود سپرده و در جنب آن چند توپ کلان به فراز پشته که مشرف
بر دره بود نصب کرده نزدیک بآن جای بودن خویش قرار داد و از جانب چپ خود مورچالی دیگر بسته شاهنواز خان را با پسران
و سائر اتباع خان مذکور و محمد شریف که مخاطب بقلیچ خان و میر بخشی او بود و جمعی دیگر مع برق اندازان بضبط و حراست
آن گماشت و از آن گذشته مورچالی دیگر که بکوه معروف بکوکله پهاری متصل بود نامزد سپهر شکوه کرده مردم او را با مغول خان پسر
کلاق خان در آنجا گذاشت و عالمگیر بیست و ششم جمادی الاخری نزدیک بموضع دیورای که از آنجا تا اجمیر سه کروه است و از
مورچال اندک مسافتی داشت رسید و منزل گزید و حکم نمود که صف شکن خان میر آتش توپخانه را برده مقابل مورچال داراشکوه
در مکانی مناسب نصب نماید و شروع بآتش افروزی و دشمن سوزی کند و جمعی از سرداران کارطلب وفاپیشه را همراه داد
میر آتش بفاصلهٔ یک توپ انداز از موکب بادشاهی پیش برده در جایی لائق باز داشت روز دیگر عساکر بادشاهی نیز کوچ کرده
پیش آمده منزل نمود و توپخانه نیز پیشتر رفته بفاصلهٔ کمتر از یک توپ انداز نصب گردید چون توپخانه نهایت نزدیک گشت
عالمگیر از دوربینی و حزم عمدهٔ مخلصان بادشاهی شیخ میر را با لشکر التمش که سردار آن بود مع دلیر خان و جمعی دیگر از لشکر پیشتر
فرستاد که نزدیک توپخانه بهیای رزم و از کید اعدا خبردار باشد و حکم فرمود که امیرالامرا با جنود برانغار و راجه جی سنگه
با فوج هراول بر دست راست لشکر محاذی کوکله پهاری و جوش جرانغار در دست چپ برابر گذر هتیلی خیمه زنند و سائر
فوج با لشکر نول بر اطراف و حواشی دولتخانه نموده دائره دار بر مرکز اقبال احاطه کنند حسب الحکم بعمل آمده آتش افروزی
جدال و قتال و توپ اندازی از طرفین شروع گشته نائرهٔ حرب اشتعال یافت و علی الاتصال گوله های توپ می بارید
لیکن چون مورچال بکمال استحکام بنا یافته بود و از آن طرف هم بوجهی که حراست مورچال توان نمود چنانچه باید بود لهذا افواج
عالمگیری باکانه تاختن نمی توانست بلکه گاهی مردم مورچال بر آمده غنیمت الفرصه جنگی می نمودند و بنابر سد شدید و حائل محکم که در پیش رو
داشتند و جابجا توپ و تفنگ و دیگر آلات جنگ نصب نموده بجمعیت خاطر در پناه حمایت دیوار همت بمدافعه و محاربه می گماشتند
شیخ میر و دلیر خان باندیشهای پیش بین مصلحت در یورش نمی دیدند که مبادا فتنهٔ بزرگی از پهلوی کمتر لغزشی روی نماید
تا سه روز همین قسم جنگ توپ از طرفین قائم بود و تدبیری که مفتاح قفل الابواب سد مورچال تواند بود بخاطر کسی نمی رسید
ناگهان راجه راج روپ زمیندار کوهستان جمو که پیاده های او در کوه گردی و کوه نوردی بی نظیر بودند بعرض رسانید که مردم من
از عقب کوکله پهاری راه بر آمدن بر آن کوه دیده اند عالمگیر فرمود که درین فرصت بوده هر گاه قابو یابد پیاده های کوهستانی خود را
با جمعی از بندوقچیان توپخانه سرکار از آن راه بفرستد که اگر توانند آن کوه را از مردم داراشکوه بگیرند و اول روز عالمگیر سرداران
سپاه را بحضور طلب داشته در باره یورش تاکیدات پادشاهانه و مواعظ همت بخش غیرت افزا نموده بود و بهادران فوج را
دل دریا مثال از تند باد تحریص و تشجیع موج خیز شور گشته عنان اختیار از کف رفته بود راجه مذکور آخر همین روز گروهی از پیاده های
خود را بسمت کوکله پهاری فرستاده خود نیز با فوج خویش سوار شده محاذی آن کوه کمک آنها مستعد ایستاده و عمله توپخانه
بادشاهی بنابر آرام ساعتی دست از جنگ کشیده و توپ و تفنگ نمی انداختند مخالفان انتهاز فرصت نموده قریب هزار سوار

از لشکر دارا شکوه بقصد مدافعت و ممانعت راجه راجروپ از مورچال بر آمده دلیرانه قدم جرأت پیش گذاشتند و به فوج راجه نزدیک رسیده و بجنگ در آویختند بمشاهدهٔ این حال عرق حمیت سرداران لشکر عالمگیر در حرکت آمد نخست دلیرخان از دست راست توپخانه با فوج خود سوار شده لوای جرأت بر افراشت و بجانب آن جسارت کیشان شتافت و بعد از و زبدهٔ امرای عقیدت نشان شیخ میر با همراهیان خود از دست چپ بر آمده با و پیوست و همچنین راجه جی سنگه با افواج خود و امیر الامرا با عساکر بر الغار و اسد خان و هوشدار خان با جوخ جرانغار از دو طرف سوار شده بعزم رزم و آهنگ یورش و جنگ صفوف آراستند لیکن ازین همه فوج اول کسیکه متصدی تردد گشت یورش به مورچال نمود دلیرخان و شیخ میر بود و بعد از غلبه و قرب اتمام جنگ که آثار ظفر هویدا گشته اقدام ثبات اهل مورچال لغزش پذیرفته بود راجه جی سنگه از عقب رسیده ضمیمهٔ آن فوج گردید با لجمله شیخ میر و دلیرخان بیامن تائید اخلاص بهمت مردانه باتفاق دیگر به مورچال شاهنواز خان که بسمت کوکله پهاری بود حمله بردند و عمله توپخانه پادشاهی نیز آتش افروز گشته سلسلة الاتصال بجایکی و تیز دستی توپ و بان بر مورچال ها انداخته مخالفان را فرصت دید گشودن نمی دادند چنانکه از هر مورچال جمعی که بقصد کمک میخواستند که خود را بمورچال شاهنواز خان رسانند بصدمات بارش گولها ابر بلا و برق اجل را برای العین مشاهده کرده قدم همت باز پس مینهادند و در مغوله های مورچال میخزیدند درین وقت که افواج ظفر امواج نزدیک مورچال رسیده آثار تسلط و استیلا ظاهر شده بود مردم راجه راجروپ دلیر شده جمعی بر بالای کوکله پهاری بر آمده علم او را برفراز آن نصب نمودند دیدن این علم باعث تزلزل ارکان استقلال مردم دارا شکوه گردید و مقارن این حال شیخ میر و دلیرخان با عساکر خود بر مورچال شاهنواز خان ریخته جلادت را بنهایت رسانیدند اگرچه از آن طرف در ممانعت و مدافعت قصوری نرفت و غایت کوشش بظهور رسانیدند و ازین طرف هم کمکی نرسید لیکن آن هر دو سرداران جلادت منش و همراهیان خاص از غش ریزش گوله توپ و تفنگ و بارش ناوک و خدنگ قطرات امطار که از ابر بهار ریزد و سرمایهٔ آب و رنگ چمن شجاعت گردد شمرده روی همت از ان معرکه که محک نقد اخلاص بود برنتافتند و بتلاش بسیار داخل مورچال شده تیغ خون آشام بقصد اعدا از نیام کشیدند اهل مورچال نیز پای تجلد استوار داشته بقدر طاقت و توانائی کوشیدند های و هوی دلاوران بگوش بهرام خون آشام رسید و از صدمات زد و خورد دلاوران شیر فلک چون شیر علم بر خویشتن لرزید و دارا شکوه هر دم جمعی را از نزد خود بکمک متعین میکرد چنانچه شاهنواز خان را هم که نزد او بود فرستاد که بمورچال خود رفته در مدارج مدافعه کوشش نماید و خان مذکور در عین جنگ رسیده با دیزش و جدال و تحریض مردم بر حرب و قتال پرداخت و درین نبرد مردآزما روز بآخر رسیده خورشید چون کوکب اقبال دارا شکوه فرو نشست و دران رستخیز بلا انگیز شاه نواز خان مغفور که مرد غیوری بود بهدف تیر تقدیر گشته از پا درافتاد و سیادت خان پسر آن والا دودمان صفوی نژاد نیز چند زخم برداشته داد مردمی داد و محمد شریف بخشی دارا شکوه را از دست دلیرخان تیری بر سینه رسید و از پشت او درگذشت و ابابکر خویشگی که نیز از عمده های آن لشکر بود کشته گشت و از سرداران عمدهٔ عالمگیر شیخ میر شربت ناگوار مرگ بگوارائی نوشید که بر جوبنه فیلی سوار مردانه وار سرگرم کوشش و پیکار بود بضرب گولهٔ بندوق که بسینه اش رسید ره نورد فنا گردید درین وقت سیدی هاشم نام از قوم خان مذکور که عقب سر او بر حوضهٔ فیل نشسته بود حسن تدبیری بکار برد که آن امیر دلیر را بوضعی که بود نگاه داشت تا جنگ بآخر رسید و فتح و ظفر نصیب اولیای دولت عالمگیر گردید و دلیرخان کوششهای

مردانه کرده بضرب تیرے بر دست راست برداشت و بسیارے از طرفین داد مردے داده بر خاک هلاک افتادند درین اثنا
راجه جی سنگه با فوج خود رسیده تائید جنود منصور نمود و مردم مورچال را پشت همت شکسته پای ثبات و قرار بر جا نماند دارا شکوه
چون آثار ضائع روزگار و قلت اعوان و انصار خود و کثرت اسباب و اقتدار عالمگیر یقین داشت که فتح و ظفر یافتن از متعذرات است
بنابرین باقتضای آل اندیشی در اول جنگ دیگار مقرر کرده بود که پردگیان او را سوار کرده و خزانه و کارخانجات ضروری
بار نموده آماده دارند تا اگر شکستی رو نماید در بدر رفتن اشکال و اضطرابی پیش نشود و خود با سپهر شکوه بر فراز بلندی
ایستاده تماشای کوشش طرفین می نمود و میدید که چه رو می نماید تا آن که تزلزل مورچال شاهنواز خان و
سپهر شکوه که بنابر اتصال و راه آنجا نیز برهم خوردگی آشکار شد ملاحظه نموده طاقت مقاومت در خود ندید و هر چند هنوز مورچال های
دیگر قایم بود و قریب سه چهار هزار سوار همراه داشت بنابر قطع امید ظفر یافتن ناچار راه فرار بر قرار اختیار فرمود و چون
پرده ظلمت لیل بر خیل موافق و مخالف فرو هشته گشت و سپاه همراه شیخ میر بنا بر کشته شدن سردار خود مطلق العنان گشته
مشغول نهب و غارت بود و اتمام فرصت نموده با سپهر شکوه و فیروز میواتی و گروهی از سپاه ره فرار سپرد و در آن
ظلمت لیل از آن عرصه هولناک جانی بیرون برد اموال و عیال و اطفال اکثر عمده همراهیان او که در قلعه اجمیر بود همانجا
مانده و از همراهیان سوای فیروز میواتی کسی با او رفیق طریق گشت و مجموع آنچه داشت و اسباب متوکلش تاراج رفت نهاد فتنه بسیاری
از خزائن و اسباب بنا چوبهای دمدمه که پیش سپرو پا که درین مدت بر سر او گرد آمده بودند درآن آشوب غارت نمودند و لغیر
جواهر پوشیدنی و قلیلی از اشرفی که در عماری های اهل حرمش بر فیلان بود از امتعه و اموال چیزی با او نرسید و در تمامت
تا کاسه و دیبه سراپا عازم گجرات گردید و بطرف گذر بتهیلی بعضی از سپاه مورچال هنوز بسبب بی خبری مشغول
مدافعه بودند و آخر شب بعد اطلاع سرداران تا سمی رجوع بلطف شکن خان نموده مستعفی آمدند و محمد شریف میر بخشی
آن لشکر چون زخم کاری داشت همان شب در همانجا بساط حیات در نوردید دیگر امرا صبح بوسائط رو بدرگاه بادشاه
آورده مورد عفو و عنایت گشتند و عالمگیر شکر خداوند قدیر بجا آورده و از کشته شدن شیخ میر که بنهایت مخلص بود بسی
دلگیر شد و حسب الامر نعش او و شاه نواز خان مرحوم با عزاز و احترام برداشته در مزار خواجه معین الدین چشتی مدفون کردند و سلخ
جمادی الاخری بطواف مزار مذکور رفته پنجهزار روپیه بعلماء آنجا انعام فرمود و بر تالاب اناساگر در عمارات بادشاهی منزل نموده
راجه جی سنگه و بهادر خان را با فوجی مناسب در تعاقب دارا شکوه متعین کرد و راجه جسونت سنگه را بعطای منصب هفت هزاری
هفت هزار سوار و صوبه داری گجرات سرفراز نمود و خلعت و فرمان سند فرستاد و حکم نمود که بصوبه خود رفته انتظام آنجا نماید
و کنور پرتهی سنگه پسر خود را روانه حضور کند و اولاد شاه نواز خان را که خسر پوره او بودند و امیر خان برادر شیخ میر را بعنایت
خلاع ماتمی و تفقدات بادشاهانه از کلفت ماتم برآورده چهارم رجب معاودت بشاه جهان آباد نمود و در اثنای راه از عرایض
معظم خان خانخانان معلوم شد که شجاع در مونگیر باستظهار دیوار مورچالی که در عهد شیرشاه پیش روی آن بلده کشیده اند
میخواست که آن را استحکام داده چندی پای همت در آنجا افشارد از سطوات افواج قاهره تیره سید و بیست دوم جمادی الاولی
از مونگیر بطرف جهانگیر نگر رفت و بیست و چهارم شهر مذکور خانخانان و شاهزاده محمد سلطان داخل قلعه مونگیر
شدند پنجم شعبان در فتح پور سیکری مقامات نموده بانتظام مهام سلطنت اشتغال ورزید درهمین ایام پیشکش عادل شاه
بادشاه بیجاپور از نفائس جواهر مرصع آلات رسیده پذیرائی یافت ششم شعبان از فتح پور کوچیده بعزم شاه جهان آباد

نهضت نموده در موضع چندا وسے معسکر شد و درین روز از عرضی محمد سلطان و خان خانان معلوم شد که شجاع در اکبرنگر
رنج محل اراده اقامت داشت از قرب موکب منصور ترسیده عبور گنگا نمود و اکبرنگر هم بتصرف اولیاے دولت درآمد
نوزدهم شعبان نزدیک شاهجهان آباد رسیده خضرآباد مخیم بادشاهی و سلخ ماه شعبان باکمال تجمل و شان از بازار شهر کهنه
گذشته براه دروازه لاهوری داخل قلعه شاه جهان آباد شد و تخست دیوان خاص و حمام و بعد از ان بغسل خانه سرآمد
حشمت و کامرانی گردید و امرا رسم تصدق و نثار بتقدیم رسانیدند درین ایام معروض شد که قلعه چنارگده که بعد برهم خوردگی
داراشکوه بتصرف شجاع آمده بود و سید ابو محمد نام یکے از نوکران او بحراست او قیام داشت اوائل ماه مبارک رمضان
بے جنگ و جدل به تصرف اولیاے دولت درآمد و سید مذکور بندگی سرکار والا اختیار نموده عازم درگاه است

ذکر تمهید جلوس ثانی

چون جلوس نخستین بنا به پاس حسن ساعت بعمل آمده بتزئین و آئین سلاطین صاحب اقتدار که شایسته چنان بادشاهے
باشد باقتضاے وقت بعمل نیامده بود و خطبه و سکه و تعیین لقب نیز موقوف بر اطمینان از معاودات اخوان بود در نیولا
که بفتح و فیروزے و غلبه و بهروزے معاودت بشاه جهان آباد که مرکز دولت است میسر آمد حکم نمود که ساعتے
براے این کار منجمان هوشیار اختیار نمایند و بیست و چهارم ماه مبارک معین شد حکم مطاع صدور یافت که ناظمان مهام
دولت تا ساعت مذکور تهیه لوازم جشن و سرانجام آن نمایند و بارگاه حشمت و جاه باسباب تجمل و زینت بیارایند کاربردازان
بامتثال کمر بر میان جان بسته بآرایش این بزم دست کوشش و پاے سعی و تردد کشودند و بموجب حکم سقف و ستونهاے
ایوان چهل ستون دیوان عام بزربافت و مخمل زردوزے و زربفتهاے طلائی و طاشهاے گجراتی نظر فریب
در گرفته و آئین بسته رشک نگارخانه چین ساختند و کوکب هاے مرصع و میناکار مانند انجم رخشان از طاقهاے آن
ایوان بسلاسل زرین درآویختند و در وسط ایوان تختگاهے مربع ساخته اطراف آن بمحجر طلا مزین گردانیدند و تخت
مرصع طاؤسے را برروے آن جا دادند و در پیش تخت شامیانه لولونگار که حاصل عمان صرف آن شده و مسلسل و درش
از مروارید گران بها ترتیب یافته بچهار ستون مرصع برپا کردند و بر جانبین تختگاه دو چتر خورشید مثال با سلسل لآلے
کواکب تمثال باوج اقبال برافراشتند و بر هر دو بازوے تخت مرصع دو زرین سریر میناکار گذاشته عقب تخت
سندلیهاے طلا نهادند و تورخاصه را که شصت شمشیرهاے مرصع ساز با پردلهاے جواهر طراز و سپرها و برچهے ای
مرصع کار جواهر نگار که در ترصیع آن انواع جواهر ثمینه گران بها بکار رفته بر روے سندلیهاے گذاشتند و در پیش
ایوان مذکور بر فراز صحن آن که محاطه است بمحجر سرخ شادروانی عظمت نشان که با سائبان فلک دست و گرمیان
تو اند بود بستونهاے سیمین بیضا ضیا برافراشته بر دور آن شامیانهاے مخمل زربفت و مخمل زردوزے بستونهاے
نقره برپا کردند و فرشهاے رنگارنگ و بساطهاے گوناگون گستردند و بمحجر نقره دیگر در میان محجر سرخ نصب کرده هر دو
طرف خرگاهاے عالی با پوششهاے زرنگار برپا گردید و در و دیوار خاص و عام بمخمل زربافت و مخمل کلابتون دوزے
و پردهاے فرنگی و دیباهاے رومی و چینی گرفته زینت دادند و مجرات و در صحن دیوان عام نیز بنفائس اقمشه
باهتمام هر یک از امرا آرایش یافت و شامیانهاے زربافی و مخمل زردوزی بر فراز صحن حجرات برپا کرده فرشهاے لون بلون بساطها
مزین گستردند و همچنین عمارت غسل خانه که انجمن خاص است بانواع زینت آراسته اسپک مخمل زربفتی که نمونه فلک

طلسی تواند بود وستونهاے عظیم الشان نقره که با کہکشان تواند بود در پیش ایوان با وج کیوان برافراشتند و در اطراف
دامن اسپک مذکور محجر نقره بر زمین نصب کرده درون آن قالی ہاے نفیس کرمانی و بساطهاے رنگین خسروانی
فرش کردند و اندرونش که از نهایت صنعتگرے و آرایش اصلی نگارخانهٔ چین بود بحال خود گذاشته کمال حسن او را محتاج
تکلفے ندانستند و تخت کوچک مینا کار را که مخصوص جلوس این انجمن بود در پیش ایوان قرار داده زرین تخت کلان مثمن
مسقف بنگله وار در وسط ایوان گذاشتند و ایوانهاے اطراف غسل خانه را بزربفتهاے نفیس ثمین مزین نموده در پیش
آن شامیانهاے زربافت و مخمل زردوزی بستونهاے نقره برپاے کردند و در ایوانهاے الوان اوانی طلا
و ظروف نقره که از لوازم آرایش این قسم بزمهاے دولت آئین است برکرسیهاے زرین و سیمین چیده شد که
نگاه نظارگیان از تماشاے آن بازنگشت **مثنوی** چو خلد برین محفلے ساز شد • بنظاره چشم فلک باز شد •
مزین بصد نقش خاطر فریب • همه آشناے دل اما غریب • برنگینی باغ در نوبهار • بزیباے خلوت وصل یار •
هویدا در و نقش هر صنعتے • ز هر سینه جلوه گر صورتے • ز نظاره اش دیده رنگین چنان • که شد بال طاؤس
مژگان اوان • بعد از آن که دولتخانه بادشاهے بنوعیکه گذارش یافت آرایش پذیرفت روز یکشنبه بست و چهارم
ماه مبارک رمضان سال هزار و شصت و نه هجرے که عمر عالمگیر بحساب شمسی بچهل سال و هفت ماه و سیزده روز و بقمرے
چهل و یک سال و دو ماه و ده روز رسیده بود بعد انقضاے هشت گهڑی و هفت پل از روز که سه ساعت
و پانزده دقیقه نجومے باشد بر تخت سلطنت و جهانبانی مرتبه ثانے جلوس نمود و امرا موافق ضابطه آداب تهنیت و
مبارکبادے بجا آورده رسم نذور و نثار بتقدیم رسانیدند و بعنایت خلاع و اضافه مناصب و عطاے خطابها و انعامات
سر عزت باوج رفعت برافراشتند و امیر الامرا شایسته خان برخصت نوازش نوبت در حضور بعد نواختن نوبت بادشاهی
بطوریکه پدر او یمین الدوله عضد السلطنه آصف خان خانخانان مرحوم در عهد جهانگیر و شاه جهان باین عنایت
از جمیع امرا و اعیان و اقران امتیاز داشت و غیر او احدے را از امراے عظام و نوئینان والا احتشام دستورے
آن نبود مامور و سرفراز گردیده سرمایهٔ مباهات یافت و خطیب حسب الامر بر منبر رفیع برآمده خطبه بلیغے که انشا کرده بود
شروع بخواندن نمود و بعد حمد و ثناے الٰہی و درود بر حضرت رسالت پناہ صلعم چون شروع بذکر آباء
عالمگیر نمود و لقبها و نامهاے سر و دمقارن نام بردن هر یکے از امیر تیمور صاحبقران تا شهاب الدین محمد شاه جهان بعطاے
تشریفے از خلعت خانه جود و احسان قامت مباهات برافراخت چون نام بادشاه زمان بر زبان بر دو دعا کرد و ثناے
او شمرد گران بهاخلعتے زرنگار که کسوت شرف و افتخار او تواند بود پوشید و دامن امیدش بنقد مقصود مملو گردید چندان
طبقهاے سیم و زر و خوانهاے در و گوهر بر تارک بادشاه افشاندند که از نثار چینے آن بزم کیسه فراخ اهل حضار پر شد
و دست کشاده ارباب احتیاج پر در گردید و امرا و حضار بانعام و احسان و تشریفات گران بهاے اقسام و الوان
مایهٔ شرف و شادمانی اندوختند و مخلصان از سویداے دل سپند اخلاص بر مجمر عقیدت سوختند و عالمگیر لقب مقرر گشت
چون در عهد شاه جهان بر یک روے اشرفی و روپیه کلمه طیبه و نام چار یار و بر روے دیگر نام بادشاه سکه میزدند
عالمگیر این نقوش را از ادب دور دانسته سکه خود در اشرفی و روپیه تبلا وت لفظ مهر و بدر این بیت مقرر کرد
بیت سکه زد در جهان چو مهر منیر • شاه اورنگ زیب عالمگیر • و در روپیه چو بدر منیر و طرف ثانے

سال جلوس بنام بلد دار الضرب وپیشانی مناشیر بطغرای ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر پادشاه غازی قرین گشت تا هفت گهڑی در دیوان عام وخاص بر سریر مرصع جلوس اجلال نموده به مشکوی پادشاهی رفت وبیگمات را باعطاء انعام مبالغ بسیار شادمان ساخت وازانجا بدولت کده غسلخانه پرتو جلوس افگنده دو گهڑی آرام گشت ودر انجا نیز بدستور مجلس بار عام انجمن آراست وآئین کام بخشی وکامرانی گرمی پذیرفت واز سحاب فیض پادشاهی نخل مراتب ومناصب بالیدن گرفت پادشاهزادها بانعام لکوک وعنایات دیگر مشمول عواطف شدند وهر کدام از امرا ونوئینان عالی مقدار وسران وسپهداران جنود وسائر ملازمان آستان دولت بقدر لیاقت وشایستگی عواطف نمایان وعنایت شایان سمت ظهور یافت وبزمره صلحا ومستحقین وشعرا وارباب طرب ونشاط وسرود سرایان انجمن انبساط انعامات لائقه وصلات گرانمایه مرحمت شد ودو گهڑی درانجا مجلس افروز ماندند وتا دو ماه وشانزده روز هنگامه این جشن امتداد یافته هر روز ابواب بذل وعطا بروی خلائق مفتوح بود وعمده های آستان سلطنت هر یکی بنوبت ادای مراسم پیشکش ونثار می نمود وسید محمد علی سفیر عادل شاه ومحمد ناصر حاجب قطب شاه سلاطین دکهن برای ادای مراسم تهنیت با پیشکشها که آمده بودند بشرف حضور رسیده بعطای خلعت سرفراز گردیدند پیشکشها از نظر گذرانیدند پیشکش عادل شاه هشت لک روپیه وپیشکش قطبشاه از اقسام جواهر ومرصع آلات یک لک روپیه قیمت شد علما وشعرای حضور تاریخها بسیار گفته اند لیکن از انوار در آن تاریخیست که ملا عزیز الله خلف ملا محمد تقی مجلسی اصفهانی بالقای سروش وامداد الهام غیبی از انوار کلام الهی اقتباس نموده وحروف ملفوظی که در منتها آید منظور فرموده وآن کلمه اینکه ان الملک لله یؤتیه من یشاء وعید نوروز را که از اعیاد عظیمه ملوک عجم وفی الحقیقة عید عالم است زیرا که تمام ثمار واشجار بلکه جمیع نباتات ومعادن وحیوانات را در ظاهر وباطن اهتزاز روح نباتی ومعدنی وحیوانی جلوه گر است چنانچه در حدیث وارد داشت اغتنموا برد الربیع الی آخره ودر ضمن آن اشعاری بآن شده ومولوی معنوی رحمة الله تعالی در مثنوی شرح حدیث نموده وفرموده **ابیات** گفت پیغمبر باصحاب کبار ✽ تن مپوشانید از باد بهار ✽ آنچه با برگ درختان می کند ✽ با تن وجان شما آن می کند ✽ واز کلام معصومین علیهم السلام نیز مدح و بزرگی این روز پیرایه وضوح می یابد از شدت عصبیت موقوف نموده در جلوس خود را اول به دو معرکه گرده عوض غره فروردین غره ماه مبارک رمضان را مبدا جشن نوروزی معین فرمود واین جشن را تا بعید فطر اتصال میداد واین قسم اعمال را دین پروری دانسته خود را محی دین سید سنی فهمید که جشن وعیش را با ماه مبارک ربطی ونسبتی نیست ماه مبارک رمضان برای عبادت وچشیدن مرارت جوع وعطش وصیام وقیام وتحمل اقسام ریاضات شاقه ورنج وتعب برای رضای رب است نه برای زینت وآراستگی وسماع وانواع نغم وسرود وجمیع لهو ولعب و نشاط وطرب ودر هندوستان اجرای احتساب ومحتسب نیز از مخترعات اوست اگرچه منع منهیات ومسکرات سلاطین سلف هم می نمودند اما محتسب واحتساب درمیان نبود

ذکر دستگیر شدن دارا شکوه وکشته شدن آن عاجز بیچاره سراسر اندوه

دارا شکوه را بعد شکست ثانی نهایت بدحالی وپریشانی روی داد وبا میدیاوری عمله خود در کمال بی پروائی رو براه گجرات آورده بآن طرف شتافت درین وقت غیر از فیروز میواتی با دو دوازده هزار سوار کسی با وی نبود

اگرچه دران روز که شب هزیمت یافت بنابر پیش بینی عیال خود را بر عماریهای فیلان سوار کرده با خزانه و طلا و نقره آلات و
کارخانهاے ضروری که بر فیلان و شتران و اشتر ها بار کرده از دار السلطنت زیر کنار تالاب انا ساگر در از جنگ گاه باز داشته بود
و جمعے از سوار و پیاده با نها گذاشته تا اگر شکست رو دهد خود را آنها رسانیده جمعیت و سامان راه فرار بسیار دلیکن دران وقت
باریک و شب تاریک از غایت دهشت و خوف وحشت بطرفے بدر رفت و معقول خواجه سراے معتمد قدیمی او که ناظر حرمش بود بعد استماع
باے وهوے اضطرار لشکریان آثار شکست لشکر آقاے خود دریافته بخوف آنکه مبادا حرمش بذل اسیری گرفتار گردد به دیگیان را
از ان مهلکه بدر بردن صلاح دانسته رو بکوهستان نهاد و از میان کوه و دره راهے سر کرده دوازده فیل را که زوجه و صبیه و سائر
مستورات حرم دران عماری با بودند بصد سعے و تعب با معدودی از خواجه سرایان و پیاده ها بدر برد و جمعے که بحراست آنها مامور بودند
متفرق گشته هیچکس همراهی نکرد بلکه نخست همان دافعه طلبان آشوب جو دست جسارت به نهب و غارت بر آوردند و راجپوتیه
را که به محافظت گماشته بود و قطارهاے اشتران که اشرفی بر آنها بار بود پیش انداخته با وطان خود که در نواحی اجمیر بود
شتافتند حاصل کر از خزانه و اسباب و کارخانجات و دواب هیچ باو نرسید و اکثر بتاراج رفت و اهل حرمش بعد هشت پهر باو
ملحق شدند سلطنتے توقف کرده باز بهمان سرعت روگردان گردید تا در عرصه هشت روز بگجرات رسید چون امرا و کومکیان آن صوبه
خبر شکست او شنیده قطع امید از و نموده و دل بدولتخواهے عالمگیر نهاده بودند بنابران سردار خان که در سلک کومکیان آن صوبه
بود جمعے را با خود متفق ساخته سید احمد بخاری را که دارا شکوه بصوبه دارے گجرات گذاشته بود مقید ساخت و بندوبست
قلعه نموده آماده مخالفت گردید دارا شکوه باستماع این خبر از راه گجرات برگشته بپرگنه کرے که هشت کروهی گجرات است
رفت و به کانهیجی کولی التجا برده استعانت نمود کانهجی جوانمردی کرده با اتباع خود همراهے او گزیده بحد ود ولایت کچه
رسانیده از انجا مراجعت نمود درین وقت بکسی گل محمد نام یکے از نوکرانش که او را فوجدار بندر سورت کرده بود با پنج
هزاره سوار و دو صد پیاده بند و سیچے باو ملحق گشته همراه شد چون بکچه رسید راجه آنجا که مرتبه اول در هنگام آمدن بگجرات
مسافت بعیدے استقبال نموده انواع خدمت بظهور رسانیده بود و دختر خود نامزد پسرش کرده بود درین نوبت روے
درتی برگردانید و کمال بیگانگی با کرده بچاره دو روز در انجا توقف کرده بعزم حدود بهکر روانه پیشتر شد چون بکنار دریاے
سند رسید سپهر شکوه نیز در سیوانی بهم جدائی گزید چون از دریاے سند گذشته بملک چاندیان رسید آنها بمخالفت پیش آمده تا حد غارت
و اسیرے او شد بسعے و کوشش بهادرانه گل محمد همراهیانش از دست آنها رهائی یافته بحدود دگسیان رسید و مرزباے آن کسی که مرزبان
آنجا بود او را استقبال کرده و جوانمردی را کار فرموده بوطن خود که از انجا تا قندهار دوازده منزل است برده قدومش را با احترام
تلقی نموده و هواخواهے و تقبل امداد و همراهے کرده متعهد شد که او را بدرقگی کرده بسرحد قندهار رساند چون ایام عمر او قریب
بانجام رسیده بود قبول این امر نموده بنابر سابقه احسان عظیمی که بر ملک جیون زمیندار دهادر داشت و او را در عهد شاه جهان
از زیر پاے فیل رهانیده گمان مردے و مردمے بآن افغان بے ایمان برده و بے عزیمت بسوی دهادر نهاد با میسد
آنکه چندے در انجا از محنت سفر و تعب راه آسوده بیدرقه امداد و همراهے او خود را بقندهار رساند چون بیک کروهی وطن او
رسید ملک برآمده باو ملاقی گشت و دام دغا در راه او گسترد بحسب تقدیر بعد فرار از اجمیر زوجه او عارضه سل بهم رسانیده
درین مدت بیمار بود و روز بروز کوفت او مے افزود درین وقت که هنوز داخل وطن آن سیه باطن نشده بود آن ضعیفه
عفیفه جهان فانی را بدرود کرد دارا شکوه را که بازن خود نهایت الفت داشت کمال کدورت و کلفت روے نمود نعش او را

سال جلوس و نام بلده دار الضرب و پیشانی مناشیر بطغرای ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر پادشاه غازی قرین گشت تا هفت گهڑی در دیوان عام و خاص بر سریر مرصع جلوس اجلال نموده به مشکوی پادشاهی رفت و بیگمات را با عطا و انعام مبالغ بسیار شادمان ساخت و از انجا بدولت کده غسلخانه پرتو جلوس افگنده مسرور آرام گشت و در انجا نیز بدستور مجلس بار عام انجمن آراست و آئین کامبخشی و کامرانی گرمی پذیرفت و از سحاب فیض پادشاهی نخل مراتب و مناصب بالیدن گرفت پادشاهزادها بانعام لکوک و عنایات دیگر مشمول عواطف شدند و بهر کدام از امرا و نوئینان عالی مقدار و سران و سپهداران جنود و سائر ملازمان آستان دولت بقدر لیاقت و شایستگی عواطف نمایان و عنایت شایان سمت ظهور یافت و بزمره صلحا و مستحقین و شعرا و ارباب طرب و نشاط و سرود سرایان انجمن انبساط انعامات لائقه و صلات گرانمایه مرحمت شد و دو گهڑی در انجا مجلس افروز ماندند و تا دو ماه دستانزده روز هنگامهٔ این جشن امتداد یافته هر روز ابواب بذل و عطا بروی خلائق مفتوح بود و عمده های آستان سلطنت هر یکی بنوبت ادای مراسم پیشکش و نثار می نمود و سید محمد علی سفیر عادل شاه و محمد ناصر حاجب قطب شاه سلاطین دکهن برای ادای مراسم تهنیت با پیشکشها که آمده بودند بشرف حضور رسیده بعطای خلعت سرفراز گردیدند و پیشکشها از نظر گذرانیدند پیشکش عادل شاه بهشت لک روپیه و پیشکش قطبشاه از اقسام جواهر و مرصع آلات بده لک روپیه قیمت شد علما و شعرای حضور تاریخها بسیار گفته اند لیکن از نوادر آن تاریخیست که ملا عزیز الله خلف ملا محمد تقی مجلسی اصفهانی بالقای سروش و امداد الهام غیبی از انوار کلام الهی اقتباس نموده و حروف ملفوظی که در تنقیط آید منظور فرموده و آن کلمه اینکه ان الملک لله یؤتیه من یشاء و عید نوروز را که از اعیاد عظیمه ملوک عجم و فی الحقیقة عید عالم است زیرا که تمام ثمار و اشجار بلکه جمیع نباتات و معادن و حیوانات را در ظاهر و باطن اهتزاز روح نباتی و معدنی و حیوانی جلوه گر است چنانچه در حدیث وارد است اغتنموا برد الربیع الی آخره و در ضمن آن اشعاری بآن شده و مولوی معنوی رحمة الله تعالی در مثنوی شرح حدیث نموده و فرموده **ابیات** گفت پیغمبر باصحاب کبار ٭ تن مپوشانید از باد بهار ٭ انچه با برگ درختان می کند ٭ با تن و جان شما آن میکند ٭ و از کلام معصومین علیهم السلام نیز مدح و بزرگی این روز پیرایه وضوح می یابد از شدت عصبیت موقوف نموده و در جلوس خود را نوروز مقرر کرده عوض غرهٔ فروردین غرهٔ ماه مبارک رمضان را مبدا جشن نوروزی متعین فرمود و این جشن را تا بعید فطر الفعال میداد و این قسم اعمال را دین پروری دانسته خود را محیی دین بی ثمر دونی فهمید که جشن و عیش را با ماه مبارک ربطی و نسبتی نیست ماه مبارک رمضان برای عبادت و چشیدن مرارت جوع و عطش و صیام و قیام و تحمل اقسام ریاضات شاقه و رنج و تعب برای رضای رب است نه برای زینت و آراستگی و سماع و انواع نغم و سرود و جمیع لهو و لعب و نشاط و طرب و در هندوستان اجرای احتساب و محتسب نیز از مخترعات اوست اگرچه منع منهیات و مسکرات سلاطین سلف هم می نمودند اما محتسب و احتساب در میان نبود

ذکر دستگیر شدن دارا شکوه و کشته شدن آن عاجز بیچارهٔ سر انداخته

دارا شکوه را بعد شکست ثانی نهایت بدحالی و پریشانی روی داد و دنیا میدیا در چشم خود در کمال بی بردباری رو براه گجرات آورده بآن طرف شتافت درین وقت غیر از قید زمیداشتی یازده دوازده هزار سوارکسی با وی نبود

اگرچہ دران روز کہ شب ہزیمت یافت بنا بر پیش بینے عیال خود را بر عماریہای فیلان سوار کردہ با خزانہ و طلا و نقرہ آلات و کارخانہای ضروری کہ بر فیلان و شتران و اشتر ہا بار کردہ او و اسطرروز بر کنار تالاب اناساگر دور از جنگ گاہ باز داشتہ بود و جمعے از سوار و پیادہ با آنہا گذاشتہ تا اگر شکست رو دہد خود را بآنہا رسانیدہ بجمعیت و سامان راہ فرار سپارد لیکن دران رفت بار یک و شب تاریک از غایت دہشت و خوف و وحشت بطرفے بدر رفت و معقول خواجہ سرائے معتمد قدیمی او کہ ناظر حرمش بود بعد استماع اسے و ہوے اضطرار لشکریان آثار شکست لشکر آقاے خود دریافتہ بخوف آنکہ مبادا حرمش بذل اسیری گرفتار گردد بہ پردگیان را از ان مہلکہ بدر بردن صلاح دانستہ روبکوہستان نہاد و از میان کوہ و درہ راہے سر کردہ دوازدہ فیل را کہ زوجہ و صبیہ و سائر عورات ش دران عماری ہا بودند بعد سعے و تعب با معدودی از خواجہ سرایان و پیادہ ہا بدر برد و جمعے کہ بحراست آنہا مامور بودند متفرق گشتہ ہیچکس ہمراہی نکرد باتخت ہمان دفعہ طلبان آشوب جو دست جسارت بہ نہب و غارت برآوردند و راجپوتانے را کہ بہ محافظت گماشتہ بود و قطار ہاے اشتران کا شرفی برآنہا بار بود پیش انداختہ با وطان خود کہ در نواحے اجمیر بود شتافتند حاصل کہ از خزانہ و اسباب و کارخانجات دودواب ہیچ با و نرسید و اکثر بتاراج رفت و اہل حرمش بعد ہشت پہر با و ملحق شدند ساعتے توقف کردہ باز بہمان سرعت روگردان گردید و در عرصہ ہشت روز بگجرات رسید چون امرا و کوتوالان آنصوبہ خبر شکست او شنیدہ قطع امید ازو نمودہ دل بدولتخواہے عالمگیر نہادہ بودند بنا بران سردار خان کہ در سلک کوتوالان آنصوبہ بود و جمعے را با خود متفق ساختہ سید احمد بخاری را کہ دارا شکوہ بصوبہ دارے گجرات گذاشتہ بود مقید ساخت و در بست قلعہ نمودہ آمادہ مخالفت گردید دارا شکوہ باستماع این خبر از راہ گجرات برگشتہ بپرگنہ کرے کہ ہشت کروہی گجرات است رفت و بہ کانہیے کولی التجا بردہ استعانت نمود کانہی جوانمردی کردہ با اتباع خود ہمراہے او گزیدہ بحدود ولایت کچہ رسانیدہ از انجا مراجعت نمود درین وقت بکسی گل محمد نام یکے از نوکرانش کہ او را فوجدار بندر سورت کردہ بود با پنجاہ سوار و دو صد پیادہ بند و سیچے با وملحق گشتہ ہمراہ شد چون بکچہ رسید راجہ آنجا کہ مرتبہ اول در ہنگام آمدن بگجرات مسافت بعیدے استقبال نمودہ انواع خدمت بظہور رسانیدہ بود و دختر خود نامزد پسرش کردہ تن نسبت روے درق برگردانید و کمال بیگانگی ہا کردہ بیچارہ دو روز در انجا توقف کردہ بعزم حدود بھکر روانہ پیشتر شد چون بکنار دریاے سند رسید فیروز میواتی ہم جدائی گزید چون از دریاے سند گذشتہ بملک چاندیان رسید آنہا بمخالفت پیش آمدہ قصد غارت و اسیرے او شدند بسعے و کوشش بہادرانہ گل محمد ہمراہیانش از دست آنہا رہائی یافتہ بحدود دگمیان رسید و مرزاے گکھر کہ مرزبان آنجا بود او را استقبال کردہ جوانمردی ہا کار فرمودہ بوطن خود کہ از انجا تا قندھار دوازدہ منزل است بردہ قدومش را باحترام تلقی نمودہ بہواخواہے و تقبل امداد و ہمراہے کردہ متعہد شد کہ او را بدرنگی کردہ بسرحد قندھار رساند چون ایام عمر او قریب بانجام رسیدہ بود قبول این امر نمودہ بنا بر سابقہ احسان عظیمی کہ بر ملک جیون زمیندار دھادہر داشت و او را در عہد شاہ جہان از زیر پاے فیل رہانیدہ گمان مردے و مردمے بآن افغان بے ایمان سے برد و بے عزیمت بسوی دھادہر نہاد با امید آنکہ چندے در انجا از محنت سفر و تعب راہ آسودہ بیدرقہ امداد و ہمراہے او خود را بقندھار رساند چون بیک کروہی وطن او رسید ملک برآمدہ با او ملاقی گشت و دام دغا در راہ او گسترد و بحسب تقدیر بعد فرار از اجمیر زوجہ او عارضہ سل بہم رسانیدہ درین مدت بیمار بود درین روز ہا زور کوفت او بے افزود و درین وقت کہ ہنوز داخل وطن آن سیہ باطن نشدہ بود آن ضعیفہ عفیفہ جہان فانی را بدرود کرد و دارا شکوہ را کہ با زن خود بنہایت الفت داشت کمال کدورت و کلفت روے نمود و نعش او را

با هزاران سوگواری به لاهور فرستاد تا در مقبرهٔ ملا میر بدخشی که نسبت ارادت باو داشت دفن نمایند و از سفاهت و نادانی
خواجه معقول ناظر و گل محمد را که جوانی سپاهی کارآمدنی و رفیق چنین روزهای محنت اندوز بود با قریب هفتاد سوار با وجود
امتناع او بمساجت تمام همراه نعش مذکور فرستاد و بعد از آن لشکری نداشت باستظهار همان مردم معدود تا بانجا رسیده بود
وخود با چندی از خواجه سرایان و خدمتگاران آنجا مانده با خود قرار داد که چندی در انجا بوده از ماتم بر آید بعد از آن
متوجه قندهار شود و ملک جیون ملعون بحیله و افسون او را خوشنود داشته صلاح خود در قید آن مظلوم دید بنا برین انتهاز
فرصت نموده از صبح بیست و نهم ماه مبارک همان سال که دارا شکوه عازم سمت قندهار شد آن مفسد با اتباع خود بر سر
راه او آمد و آن حال بیچاره آواره را با سپهر شکوه پسرش دستگیر نموده حقیقت حال براجه جی سنگه و بهادر خان که با افواج
تا بره راه تعاقبش می سپردند و به باقرخان فوجدار بهکر نگاشت باقرخان بمجرد ورود نوشته او بپادشاه عرضداشت نموده
با رقیمه ملک جیون مصحوب مسرخان بعتبه سلطنت فرستاد بیست و یکم ماه شوال این خبر بعالمگیر رسید بعد چندی روز دیگر که خبر
گرفتار آمدن دارا شکوه بدست بهادرخان و رسیدن او به دهلی بهر شنید حکم بنواختن شادیانه نمود و راجه راجروپ زمیندار
جمون را بکوهستان سری نگر فرستاد که سلیمان شکوه مهین پسر دارا شکوه را بهر صورت که تواند بدست آرد و ملک جیون را
در جلدوی این عمل زشت که هیچکس نه پسندد بعنایت ارسال خلعت و منصب هزاری دو صد سوار و خطاب بختیارخانی
کامیاب گردانید همدرین ایام بهادرخان که دارا شکوه را با سپهر شکوه کهین پسرش از بختیارخان گرفته مقید بسلاسل بآئین
ناسزا حسب الامر آگاهی آورد بظاهر دار الخلافه رسید و نظر بیگ چیله از فرط خوشی معین شد که پیش رفته دارا شکوه را بحضور
که عالمگیر می خواست دیده بیاید شانزدهم ذی الحجه چیله مذکور برگشته دولت زمین بوس دریافت و حقیقت حال آن
بیچاره باز نموده باز مرخص شد و سه شنبه هفدهم حکم فرمود که دارا شکوه را مسلسل با پسرش در حوضهٔ سرکشاده بر ماده فیل
نشانیده بیارید و نظر بیگ چیله در عقب فیل نشسته باشد و بهادرخان با افواج همراه گشته داخل شهر سازند و از میان شهر
و بازار دهلی کهنه بخضرآباد رسانند و در جای محفوظی در عمارات خواص پوره که برای بود و باشش قرار یافته نگهدارند و بموجب
حکم بعمل آمد روز دوم که بختیارخان سیه روی بدبخت داخل شهر شد بعضی از نوکران شاه جهان آن تبه کار بی ایمان را
دیده از خود رفتند و بازاریان شهر نیز از عمل او نفرت نموده شوریدند و بی اختیار بر سر او دافاعنه همراهانش ریخته بزیر چوب
و سنگ گرفتند تا آنکه چندکس از آن سیه رویان از پای در آمدند و برخی مجروح و خسته و سر و گردن شکسته گشتند و نزدیک بود که
فتنه عظیمی بلند شود کوتوال شهر با جمعیت خود رسیده آشوب را فرونشانید و بختیار ناکار را با همراهیانش بقلعه رسانید پادشاه
حق پرست معدلت کیش از علمای مذهب خویش فتوی طلبید علمای او حکم نمودند که خون چنین ملحد و کسانیکه خوبی او بر خلاف
رضای خلیفه خواهند بمذهب حنفی درست است پادشاه دین پرور حق شناس استحکام اساس سلطنت خود در قتل آن بیچاره
سراسر یاس دیده حکم بقتل او و دوستدارانش که بر سر بختیارخان ریخته بودند داد و دارا شکوه آخر روز چهارشنبه بیست و
یکم ذی الحجه مقتول گشت و لاش او را بعد تشهیر در مقبره همایون دفن کردند و سپهر شکوه را برده در قلعه گوالیار محبوس داشتند
و بعض احدیان پادشاهی که با وی فتنه شورش بختیارخان شده بود در پیشگاه عدالت رسیده حسب الامر علمای دیندار
از دنیای ناپایدار رهائی یافت

ذکر رفتن شاهزاده محمد سلطان نزد شجاع

ودرین مدت شجاع برسائل رسل ورسائل ووعده ترویج منصب خود سلطان محمد را بسوی خود میکشید و دیگر افسون هاے
یب بروی دمید وبعضے اتفاق واقعه طلب میانه شاهزاده ومعظم خان سپه سالار بنابر کمال اختیار و اقتدار که عالمگیر
زادی عساکر با و داده بود غبار نقار برانگیخته هموار ه بنمامی ونمامی فتنه سازی ورنجش افزائی مے نمودند محمد سلطان
ن وقت اندیشهاے فاسد بخاطر خود جاے داده بیست وهفتم ماه رمضان سال دوم از جلوس پدر با امیر قلی داروغه
ه وقاسم علی میر توزک که محرم راز او بودند ودو سه کس دیگر از خدمتگاران برکشتی نشسته از آب گذشت شجاع باستماع
خبر اینسا تعظیم نموده بلند اختر کلتر پسر خود را با جان بیگ که سر خیل عمده هاے او بود باستقبال فرستاده قدوم او را
دو احترام تلقی نمود وازین سانحه کمال فتور واختلال بجنود عالمگیر راه یافته سپاه بهم برآمد وملازمان پادشاهی ما دل از جا
باز وے همت لستی گرائید وشجاع لشکرے با برسخے نواره بدونجهی فرستاد که از اشیا واموال دکاکین لشکر شاهزاده
واند بآن طرف آب برند ومعظم خان همان شب از سنوح این قضیه آگهی یافته بحسن همت وغیرت وتدبیر عنان ثبات
ن از دست نداده مطلوب تزلزل دیراس نگشت دفردای آن بقصد تدارک واطفاے این آشوب بر روی کار ال
ی وهوشیاری جریده از سوتے بدونجهی رسید ولشکر را که از وقوع این سانحه سر رشته استقلال از کف داده بود ضبط ونسق نموده
ماله ودلدهی بسیار بخشید وگروه مخالفان را که چیره گشته ودلیر ے نموده بانواره بعزم بردن کارخانجات ولشکر شاهزاده
رت آب آمده بودند دفع نموده خائب ومنهزم گردانید وبعد این مقدمه چون موسم طغیان آبها بود از طرفین مورچالها
ت وخانخانان معظم در موضع معصومه بازار که زمین مرتفع واز اکبر نگر بمسافت سی کروه بعد بساط اقامت گسترد و در سے
ج را که در اکبر نگر گذاشت وعالمگیر در دفع واستیصال شجاع تدبیرے مناسب اندیشیده خواست که هر دو طرف
ج او بوده عرصه بر شجاع تنگ تر گرداند بنابرین یرلیغ مطاع بنام داؤد خان قریشے صوبه دار بهار اصدار فرمود که
تقدیم این خدمت بندد وبا تابینان خود وکومکیان آن صوبه هر جا مناسب داند از آب گنگ گذشته بسر ٹانڈه برود
مذکور بعد از ورود منشور شیخ محمد حیات برادرزاده خود را با هزار وپانصد سوار ودو هزار پیاده به نیابت خود در پٹنه
شته بموجب فرمان غره ماه مبارک رمضان با سائر کومکیان صوبه دار بهار در بلده پٹنه از گنگ گذشت وچون موسم
ل رسیده وآب دریا چهاسے کوچک طغیان داشت وهر جا بدون کشتی وجسر عبور را از انها متعذر بود ومردم شجاع بنابر کثرت
باستظهار آن هر جا مورچال بسته در مدافعه میکوشیدند طے مسافت تا رسیدن بهاگلپور بطول کشید و درین میان
وسے داده همه جا غلبه واستیلا افواج عالمگیری را بود وچون بموضع قاضی کریه محاذے بهاگلپور رسید بنابر شدت
آب که زمین همه جا نا پدید و دریاے کوسی نهایت عمیق وتند میگذرد براے گذرانیدن زمان برشکال وفرو نشستن
بجا اقامت ورزید وچون شجاع باره دیگر چنانچه عنقریب گذارش مے یابد اکبر نگر را متصرف گشته بانطرف آب آمد داؤد خان
را باید جرأت خود از گنگ عبور کرده در حدود بهاگلپور دخل کالوگنه را نمید وچون آب کمی پذیرفت وبا خانخانان معظم

دشجاع مصاف روی داد دیگر باره داؤد خان از آب گذشته بطرف شمالی گنگا روانه مقصد گردید

ذکر برگشتن سلطان محمد شاه زاده بلشکر گاه معظم خان خانان

مه شجاع بجهت گذرانیدن برسات در ٹانڈه طرح اقامت افگنده لشکر خود را در آنجا جمع کرد وچون شنید که رشید خان
ر خان که شجاع او را حاکم جهانگیر کرده بود زمینداران آنجا را با خود گرویده ورعده ودو لتخواهے عالمگیر است ومجموع

زمینداران آن حدود با او موافق گشته دم مخالفت با شجاع میزدند و منور خان پسر معصوم خان زمیندار جهانگیرنگر باشارهٔ
او اکثر نواره را ضبط خود در آورده عنقریب با جمیع نواره بمعظم خان می پیوندد باستماع این خبر زین الدین پسر بزرگ خود را
با خواجه خسرو که نوکر عمده اش بود و لشکر مناسب بجهانگیرنگر فرستاد تا بضبط و نسق آن حدود و استمالت قلوب رعایا و زمینداران
پردازد تا رشید خان اراده خود بفعل نتواند آورد بلکه اگر قابو یابد او را بقتل رساند زین الدین بعد وصول بجهانگیرنگر تمهید
کشتن رشید خان نموده در بار عام طلبید و باشارهٔ اش حاضران او را از پای در آوردند سبب متصرف شدن شجاع باکبرنگر
راج محل آنکه چون یک طرف آن بلده کوهستان و یک طرف گنگا ست و زمین های اطراف او در موسم برسات زیر آب
می باشد و شجاع نواره بسیار داشت مردم اکبرنگر که از طرف عالمگیر بودند بسبب قلت کشتی آذوقه نمیرسید و راجه هر چند زمیندار
آنجا با شجاع اتفاق داشت کوهستانیان را شورانیده بیچاره ها را میزد بدین جهت غله بمعسکر عالمگیر نمیرسید و مردم لشکر متفرق هر جا
زمین بلندی بود درخت اقامت افگنده منتظر انقضای موسم برشکال بودند و بنابر قلت غله کار بصعوبت کشیده اکثر مراکب
و دواب تلف شد شجاع بر این حال وقوف یافته قاصد بدست آوردن اکبرنگر گشته نخست میر بحر خود را با چهار صد سوار و
برق اندازان فرستاد که آن طرف دریای گنگ بزمین مرتفعی اقامت ورزیده دست بردی عند الفرصه نموده باشد چون
او بهشت کروهی اکبرنگر قائم شد و مردم بر نواره آمده اکبرنگر تاخت و تاراجی کرده برگشتند شجاع تهیه اسباب شادی
دختر خود با شاهزاده محمد سلطان در تانده نموده سراج الدین ملازم خود را با فوجی مناسب و میر علاء الدوله دیوان و محمد باقر
سرسامان در تانده بمحافظت بنگاه و اهل حرم گذاشته فرمان داد که شادی را بانصرام رسانند تا بعد از ازدواج شاهزاده بخاطر
جمع دلها در رفاقت او گرد و نزد او برسد و خود جائیکه میر بحر او اقامت داشت آمده شاهزاده محمد را بتانده فرستاد تا کتخدا شود
و سیزدهم ماه مبارک رمضان قصد اکبرنگر کرده بآنجا آمد و ذو الفقار خان میر آتش عالمگیر با اکثر لشکر در زمین بلندی از دامن کوه که
تا این شهر نود قدمیست اقامت داشت و راجه اندرمن بندیله در منازل و عمارات شجاع مقیم بود ذو الفقار خان چون بیمار
بود سوار نتوانست شد و اسلام خان و فدائی خان با سائر عساکر بادشاهی سوار شده بقصد مدافعه براه خیابانی که از دامن کوه
تا شهر بود است بجانب مخالفان روانه شدند قبل از رسیدن این گروه راجه اندرمن با همراهان خود بمدافعه سعی المقدور کوشش داد و ستیز
با مخالفان نمود لیکن بنابر قلت جمعیت تاب مقاومت نیاورده اسلام خان و فدائی خان بنابر اغراض باطله نفسانی
توفیق جلادت نیافتند و با آنکه چندان غلبه و استیلا از مخالفان روی نمود و شوکت و کثرت فوج عالمگیر را بیدلی کوشش
و جانفشانی قدم بازپس گذاشته رخ از عرصه مقابله برتافتند و در آن سرزمین که محل اقامت بود نیز از عدم اتفاق استقلال
نیافتند ذو الفقار خان چون حال بدین منوال دید با مجموع عساکر آخر همان شب کوچ کرده براه دامن کوه بجانب
معصومه بازار شتافته بخان خانان معظم ملحق گشت و بعضی از بندگان بادشاهی از پستی فطرت راه بیوفائی پیموده رو گردان
شدند و بشجاع پیوستند و اکثر نوکران شاهزاده محمد سلطان از فرقه سپاه و خدمه بآن طرف رفته بعضی کارخانجات و فیلان
و اسپان شاهزاده و هر که در آنجا بود متصرف شد در آمد و شجاع را از وقوع این قضیه نخوت و جرأتی تازه و قوت و شوکتی شایسته
بهم رسیده در اکبرنگر بپای جسارت فشرد چون برسات منقضی گشت و آبها فرو نشست معظم خان اسلام خان را در میمنه
و فدائی خان و راجه سجان سنگه بندیله و گروهی دیگر را در میسره جای داد و فتح جنگ خان را با لودی خان و زبردست خان
و فریقی دیگر از افاغنه که تخمینی دو هزار سوار بودند همراه او ملی مقرر کرد و اخلاص خان خویشگی را با جمعی از دلاوران فوج طرح نمود و باعتما

اقبال عالمگیر و جرات و تدبیر خود بتوزک لائق عقب مخالف که سردار قوره دهشت و پادشاهزاده محمد سلطان با آن
مایه جرات و دلاوری و تربیت عالمگیر مقدمة الجیش بوده روان گردید چون بکنار بهاگیرتی رسید چند اول شجاع که سرداران اسفندیار
معمورے بود از آن طرف نمودار شد با شارهٔ خان سپه سالار از توپخانهٔ پادشاهی دست باندختن بان و گجنال و شترنال
گشوده نیران قتال برافروختند و قسونے از افاغنه فوج هراول و برخے از تابینان معظم خان و گروهے دیگر از مبارزان
از آب گذشته با دشمنان در آویختند و بیک حمله پاے مخالفان از جاے رفت و اکثرے از آن جامه گریبان بچنگ اجل داده
بشربت عدم در کشیدند و اسفندیار زخمهای بسیار خورده در میدان افتاد و نور الحسن از عمده های لشکر شجاع چهار زخم برداشته
از معرکه کارزار عنان برتافت و گرد هر را ٹھور که نیز عمدهٔ آن لشکر و با راجه جسونت خویشی داشت بعالم دیگر شتافت شجاع باستماع
این خبر فوجے را بر جسر گذاشته بمقابلهٔ معظم خان رفت و بعد انقضای سه پاس مقابله میسر آمد معظم خان خواست که بهیئت
مجموعی بر مخالفان حمله کند امرائے همراهی خود سری آغاز نهاده و فی الجمله تفاوتے ورزیده خودداری و کوتاهی نمودند معظم خان
بمشاهدهٔ این حال و قلت اعوان بجنگ توپ و بندوق و بان گذرانیده روز بانجام رسانیده از خودداری همراهان تعجیل در
جنگ کوته یراق صلاح ندیده چون میدانست که داؤد خان از مونگیر عبور گنگا نموده عازم ٹانڈه است و بنگاه شجاع در انجا
مجرد استماع خبر قرب او بقصبهٔ ٹانڈه شجاع خود بخود خواهد برگشت و نیز شنیده بود که دلیر خان از حضور بکمک او معین شده
آمدنی روز بروز او هم می کشید و بمقتضای اصالت رای با چنین رفقای منافق صف آرائی و نبرد آزمائی صلاح ندیده قاصد
مخصوص آباد که از زبان جعفر خان بمرشد آباد شهرت گرفت گردید شجاع بمشاهدهٔ این حال گمان ضعف و وهن در لشکر اقبال و
اختلاف در جرات خانخانان معظم خیال کرده خود هم از طرف دیگر بهاگیرتی عازم مخصوص آباد گشت در گذر نصیر پور پایاب یافته
اراده گذشتن از آن و آویختن با خانخانان مقابل لشکر فرود آمد خان سپه سالار تا دوازده روز بجنگ توپ تفنگ گذرانیده
مجال عبور نداد تا آنکه شب دوشنبه بیست و یکم ربیع الثانی که شجاع جازم عزم عبور بود خبر باو رسید که داؤد خان مورچال استعینیٔ
دریاے کوسی را که بهمت و کوشش تمام شکسته از دریای مذکور عبور نموده و عنقریب بٹانڈه که بنگاه او ست میرسید باستماع
این خبر مغلوب جنود خوف و هراس گردیده آنچه معظم خان اندیشیده بود بظهور رسید و شجاع عزم پیکار را باده ادبار از انجا
بر رسیدن اهل حرم و آنفاذ اموال و ناموس بدل نموده کوس معاودت نواخت و او اخر همان شب از کنار آب بهاگیرتی
کوچیده قاصد سوتی گردید تا در انجا از گنگ گذشته خود را بٹانڈه رساند معظم خان که بدیدهٔ پیش بین این منصوبه را دیده بود
تنها از فرصت نمودیه کمر خدمت بر میان بست و بقصد تعاقب شجاع بعد یکپاس روز سوار شده از دریاے بهاگیرتی که
پایاب بود عبور نمود لیکن چون تمام اردو و احمال و اثقال لشکر بایستے از آب بگذرد و سه دریاچه دیگر نیز تا معسکر مخالف
در میان بود آن روز یک و نیم کروه طے شد و شجاع بر کنار ناله که سه طرف دلدل داشت توپخانه چیده خود با فوج سواره
در عقب آن ایستاد معظم خان نیز روبرو همین قسم چون تمام شد هر دو بجاهاے خود منزل نموده و همین شب فوج دیگر از
حضور مع توپخانه و خزانه بکمک معظم خان رسید و شجاع سه پاس شب گذشته کوچ نموده سلطان محمد را چنداول خود ساخت و
معظم خان نیز صبح سوار شده و توپخانه را با حتیاط از گل و لاے گذرانیده و تعاقب نموده از سوتی اندکے گذشته هر دو
لشکر نزدیک همدگر رسیده و تا سه روز جنگ توپ و تفنگ درمیان ماند روزے آخر شام گروهے از طرفین بر همدگر حمله برده
برخے مجروح و مقتول شدند تا آنکه او اخر شب بیست و هفتم ربیع الثانی شجاع بطرف دونا پور کوچ نمود و معظم خان هم

سوار شده در پے او رفت در اثناے راه شنید که شجاع که باستقبال پسر و استقلال لشکر همی پذیرفته فتح جنگ خان از فوج
هراول و اسلام خان با فوج برانغار تیز عنانی کرده پیشتر رانده و چندانکه معظم خان کس فرستاده منع نمود سودے نکرد تا آنکه
کنار دریا به دوگچهی رسیدند آن طرف ناله فوج شجاع ایستاده بود و توپخانه پیش رو فتح جنگ خان و اسلام خان اشتعال گرفته
نیافته جانب عنان کشیدند معظم خان هم ناچار در پے اینها با جمیع افواج رسیده به پیش قدمان گفته فرستاد که چون آن تیز جلوے
نافع شده الحال صلاح درین است که مورچال به سینه مخالف را وضع نهاده بتلاش جلادت و دلیری بگذریم و همت بگرفتن
شجاع برگماریم و او را مجال عبور از دریاے گنگ ندهیم لیکن چندانکه درین باب امرا و سرداران ما تحریک و تکلیف این جرأت نمود
کوتاهی و خودداری نموده بغیر از آن نوئین الخلاص آئین کار نه بستند و شجاع چون داعیه گذشتن از گنگ اهم امور میدانست
خندقے گرد لشکر خود در نهایت عمق کنده و مورچال را استحکام داد تا بفراغبال لشکر و اسباب را از آب گنگا عبور نماید چون خندق
و مورچال خاطر خواه درست شد شروع بگذرانیدن لشکر نموده اول سلطان محمد را از آب گذرانیده به تانڈه فرستاد و
باستحکام و ضبط مورچال پرداخته تا عبور لشکر بدافعه اعدا کوشش داشت چون جمیع لشکر گذشت آخر شب خود هم عبور نمود چون
راه تیلیاگدهی بسبب بودن شجاع در این طرف گنگا مسدود بود دلیر خان که بکمک سپه سالار آمده بود ناچار از مونگیر عبور نموده
به داود خان پیوست و معظم خان فرهاد خان را با فوجے مناسب و توپخانه لائق بجانب اکبرنگر براے کشادن راه گدهی
فرستاده کوتوالی اکبرنگر ملتعین کرد و بعد رسیدن نواره که داود خان مصحوب شیخ حمید پسر خود فرستاده بود اسلام خان را
با ده هزار سوار حسب الامر بادشاه بنظم و نسق این طرف گنگا گذاشته چون دریاے گنگا در سه شعبه بود دو شعبه را گذاشته
بر کنار شعبه سوم خیمه کرد و داود خان و دلیر خان از آن طرف گنگا جریده پیش خان معظم آمدند و کنگاش نموده بعد یکپاس
شب بلشکرگاه خود رفتند و بعد قال و مقال بسیار لودی خان و فدائی خان را با ذوالفقار خان بجهت محافظت اردو
گذاشته خود با مخلص خان و جمعے دیگر عساکر اقبال توامان از شعبه سوم گنگ عبور نموده از آن طرف داود خان و دلیر خان و
سائر کمکیان همراه شده باتفاق روانه مقصد گردیدند غره جمادی الاخرے خبر آمد که فوج مخالف که بر مهانده مورچال
بسته در مقام مزاحمت بودند بسببے غیر معلوم برخاسته نزد شجاع رفتند و داود خان و دلیر خان در آنجا رفته فرود آمدند و خبر آمد
که سید عالم با قریب یکهزار و پانصد سوار و پیاده فرستاده زین الدین پسر شجاع مع دو صد توپ آمده به شجاع پیوست
پنجم ماه مذکور معظم خان از مهانده بکشتی عبور نموده بکنار ناله که آن را هم عبور باید کرد رسیده بر آن پل بست و یک کروه
پیشتر رفته آن سرزمین را بنظر احتیاط دیده مراجعت نمود و فوجے را با [illegible] فرستاده مردم شجاع را از آنجا بدر کرد

ذکر برگشتن سلطان محمد شاه به لشکرگاه معظم خانخانان

چون محمد سلطان ازین حرکت لغو که بعمل آورده بود متنبه گشته اقامت خود در رفاقت شجاع متضمن انواع خرابیها دید
بهانه دیدن زوجه خود که در آن زمان عارضه بیمارے داشت به تانڈه آمد و اسلام خان را که با فوجے از عساکر قاهره
در اکبرنگر حسب الامر حضرت بود از داعیه خود آگهی داده نهانی نوشتهاے مکرر باو فرستاده استفسار نمود که با جنود خود در
دوگچهی منتظر ورود او باشد و ششم جمادی الاخرے آخر روز به بهانه شکار سوار شده بکنار دریا رسید و خود در کشتی
نشسته با ده کس از نوکران روشناس و برخے از خواجه سرایان و دفینه و یک اسپ سواری در چهار کشتی دیگر
در آورده از گذر تانڈه بگذر دوگچهی که اسلام خان با افواج در آنجا مترصد بود متوجه شد درین اثنا مردم شجاع که

در نام شده بودند آگهی یافته بسواری کشتی راه تعاقب سپرده نزدیک رسیدند تقارن این حال اسلام خان که منتظر قدوم شاهزاده بود خبردار شده خود را با همراهان بکنار دریا رسانید متعاقبان جمعیت لشکر و قریب بساحل رسیدن کشتی شاهزاده مشاهده نموده ناکام برگشتند و شاهزاده قرین سلامت بساحل مقصود رسید خانخانان معظم این خبر شنیده شاهزاده را نزد خود خواند و هم بادشاهزاده از گذر سمده باز عبور گنگا نموده بعسکر خانخانان سپه سالار متوجه شد معظم خان با جمیع ملازمان شاهی استقبال نموده شاهزاده را آورد و خیمه که برای او برپا شده بود فرود آورد و ذوالفقار خان را که عارضه بیماری بامتداد کشیده طاقت سواری جنگ نداشت حسب الحکم از لشکر جدا شده عازم حضور گردید و در قرب بنگله گهات بفاصله پنج کروه از مالده پایابی مسموع گشته بود که صلاحیت عبور لشکر منصور دارد معظم خان جمعی را فرستاد که برکنار آن مورچال بسته بضبط خود نگهدارد شجاع برین حال اطلاع یافته بلند اختر پسر خود را بدان طرف فرستاده مامور نمود که هرجا پایاب باشد مورچال‌ها بسته مانع عبور اعادی باشند و خود با کمتر فوجی باعتماد نواره برابر لشکر داؤد خان پاسی متجلد نشسته معظم خان کثرت مردم دشمن بطرف حدود مالده شنیده فوج دیگر بسرکردگی دلیر خان در انجا فرستاد و شاهزاده محمد سلطان را حسب الحکم بادشاه همراه فدائی خان با فوجی از سپاه و ارادت خان را هم که از سابق در خدمت شاهزاده معین بود با چندی از نوکران قدیمی او بحراست و خبرداریش مقرر نموده روانه حضور نمود و به ذوالفقار خان که سابق مرخص شده بود نیز نوشت که هرجا نوشته برسد توقف گزیند و در خدمت سلطان محمد بوده لوازم حراست و محافظت بجا آرد شاهزاده غره رجب اواخر سال دوم جلوس روانه حضور شد چون نزدیک بشاه جهان آباد رسید بموجب حکم الله یار خان داروغه گرزداران لشکر پور صبح بیست و پنجم شعبان رفته سلطان محمد را از راه دریا بسلیم گده که برای بودن او مقرر شده بود رسانید و خدمتش بمعتمد خان خواجه سرا تفویض یافت و شروع سال سوم از جلوس که مجلس جشن مهیا و آماده بود خبر رسید که شجاع ششم ماه رمضان از جهانگیر نگر بولایت رخنگ ره سپر ناکامی گردید و مملکت بنگاله سرتاسر مسخر و از لوث وجود مخالفان مصفا گشته نهم ماه مذکور خانخانان سپه سالار معظم در جهانگیر نگر نزول نمود تفصیل جنگ شجاع در عالمگیر نامه بشرح و بسط تمام هست درین مقام بایجاز که مخل مرام نباشد قناعت نموده می نگارد چون گذر پایابی چنانچه مذکور شد بدست آمده بود معظم خان چندروز در تدبیر گذرانیده درخواست که نوعی سعی و تدبیر بکار برد که زیاده درنگ در اهتمام این جنگ روی داده برسات آینده مخل مقصد نگردد و جنود قاهره را ابرار اده خود آگاه گردانیده چهارم شعبان سال دوم جلوس پاسی از شب مانده باین عزیمت با مخلص خان و اخلاص خان خویشگی و دیگر سپارزان فیروزی شعار سوار شد در اثنای راه دلیر خان سید مظفر خان و دیگر سرداران شهامت نشان که بهر گذر واقع بودند با سپاه خود از مورچال‌ها برخاسته رفیق طریق نصرت گردیدند و بهیئت مجموعی اول روز بگذر مذکور که دو کروه پائین بنگله گهات بود رسیدند و شجاع قبل ازین پسر خود را با فوج شایسته بمحافظت آنجا فرستاده استحکام آن مقام نموده بود و آنها آماده مدافعت بودند بمجرد ورود این جنود دست بانداختن توپ و تفنگ کشودند معظم خان توقف و درنگ صلاح ندیده مردم را تاکید و تحریص بر عبور نمود شجاعت پیشگان جلادت منش از دمام اعادی را وقعی ننهاده باتفاق کر همت بر عبور بستند نخست دلیر خان و مخلص خان و اخلاص خان خویشگی فیل سوار بآب زدند و بعد سید مظفر خان و دیگر بهادران بآن ناله در آمده از چپ و راست و پیش و پس فوج فوج مانند موج در آب روان گشتند درین وقت مخالفان مقابل بجد و کوشش تمام آتش پیکار برافروختند فوج عالمگیر لوازم مقاومت بظهور رسانیده

چندے از سپاه هدف ناوک بلاگشته سر بجیب عدم فرو بردند و برخے مجروح شدند و جمعے مغلوب هراس گشته برگردیدند
و بسالت کیشان شهامت جو که حفظ ناموس سپاهگری و آبروی دامنگیر شان بود روی همت برتافتند چون هر دو طرف
گذر آب عمیق بود درمیان دریاچه نے های قلم براے نشان منصوب بود تا مردم در غرقاب نیفتند درین وقت از عبور فوج
آب بتلاطم آمده ریگ زمین از ته بدر رفت و بعضے مواضع پایاب هم غرق آب شده نشانها نیز بر جا نماند بدین سبب از سوار و
پیاده قریب هزار کس غریق گرداب فنا گردیدند از انجمله بود فتح خان پسر دلیر خان مشهور بمجرد بر آمدن از دریا با اعدا در آویختند
و معظم خان نیز از پے اینها رسید و باتفاق بر مورچال ریختند آنها نیز پای جلادت فشرده بحسب طاقت کوشیدند در خلال
این حال بلند اختر و سید عالم بکمک رسیده از دور نمایان شد اد ل از ورود آنها پاے ثبات و استقلال مستحفظان
مورچال لغزیده راه فرار در نوردیده بودند بلند اختر با سید قلی اوزبک از سراسیمگی به تانده شتافت و سید عالم با دیگر
جنود شجاع برگشته روزگار پیوست و خان معظم چون دید که کشتی وافر بدست آمده برکنار دریا چه نشسته حسب الطلب بقیه
جنود را فرود آورده آن روز همانجا مقام نمود و شجاع باستماع این خبر وحشت اثر دل از سلطنت و اقامت بنگاله و دولت
چندین ساله برگرفته از میرداد پور رحل اقامت برداشته در بنگاه خود که در تانده است شتافت که از انجا بهیچ راه آوارگی
نموده بجهانگیر نگر رود و معظم خان روز دیگر با جمیع افواج بجانب تانده روان گردید بعد طے اندک مسافت خبر رسید که
تمامی نواره نزدیک بدریے پور که از گذر مذکور هشت کروه است جمع شده و شجاع خود نیز بآن راه آماده لهذا سپه سالار با جمعے
از لشکر جدا شده بر جناح استعجال بهمان جانب شتافت و باقی جنود نیز از پے او روان گردید و یکپاس روز مانده خانخانان
معظم به بدریے پور رسید و چار صد کشتی از نواره شجاع بعضے از ان مشحون باموال و اسباب که در انجا منتظر او بود بتصرف
در آمد و معظم خان میر عزیز دیوان لشکر با واقعه نویس و جمعے از سپاه و سه صد پیاده بندوقچی براے ضبط آن اموال در انجا
گذاشته خود از سر ایلغار روانه شد و با چار صد سوار قریب نصف النهار به تانده رسید شجاع که شب پنجم شعبان چنانچه مذکور شد
از چوکی میرداد پور روانه تانده شده بود صباح در انجا رسیده بعزم فرار و ساز راه او بار بیرون تانده بکنار دریا فرود آمد
و باهتمام تمام دو غراب که اعتماد بر استحکام آن داشت از نفائس اموال مثل اشرفی و طلا و جواهر و مرصع آلات پر کرده
دیگر اشیا و کارخانجات که در انجا داشت بر دو غراب دیگر بار کرده آنها را روانه ساخت و بعد فراغ از سر انجام این امور
از تانده پیشتر رفته در درخت زارے فرود آمده ساعتے چند توقف گزیده درین اثنا قراولے باو خبر رسانید که افواج قاهره
نزدیک رسیده باستماع این خبر در کمال اضطرار سوار شده دو ساعت از روز باقی مانده بکنار دریا رسیده با بلند اختر
و زین العابدین پسران خود و جان بیگ و سید عالم و رشید قلی بیگ اوزبک و میرزا بیگ و معدودے از سپاه و خدمه
و خواجه سرایان که همگی سه صد کس بودند در کشتی نشسته با قریب شصت کوسه پنجم شعبان سال دوم جلوس عالمگیری بجانب
جهانگیر نگر شتافت و دیگر نوکران عمده او باقتضاے صلاح وقت خود را یکسو کشیده مفارقت گزیدند و اعوان و خود سران
لشکرش دست بغارت کشوده باخذ اموال ولی نعمت خود جسارت نمودند و معظم خان روز دوم به تانده رسیده بضبط و
گرد آوری مالے که مانده بود و استرداد آنچه اوباشان بغارت برده بودند ساعی شده عورات و پردگیان که در انجا
مانده بودند باحتیاط شایسته حراست کرده جمعے را براے کشیک آنها باطراف حرمگاه گماشت و ناظران و خواجه سرایان
را تاکید بلیغ نموده مقرر ساخت که بدستور سابق بکار خود قیام نموده هوشیاری و خبرداری بیشتر از پیشتر بظهور رسانند

داؤدخان بمجرد دریافتن خبر فرار شجاع بر آب مهانندا که نشسته بود جسر بر دریا بسته گذشت و آخر همین روز بمعظم خان ملحق شد چون
غرابهای مالامال از نقود و نفائس اموال محاذی بروی پور رسیده برخی از بندگان بادشاهی که معظم خان در اینجا
نشانده آمده بود بر کشتیهای خود نشسته بودند و هر دو غراب اول را که جمیع وجوه اموال و در آنها بود بدست آورده بکنار آوردند و
مجموع اشرفی و طلا آلات و جواهر گرانبها و دیگر نفائسی که در آنها بود بحیطهٔ ضبط و تصرف اولیای دولت قاهره درآمد و معظم خان
مخلص خان را با جمعی از افواج در اکبرنگر و تانده وغیره بنابر انتظام این جاها گذاشته خود با دلیرخان و داؤدخان قریشی و اغرخان و
دیگر جنود منصور بعد دوازده روز بتاریخ نوزدهم شعبان بتعاقب شجاع شتافت تا او را مجال اقامت در جهانگیرنگر میسر نشده
زودتر ره سپر آوارگی گردد و یازدهم شعبان شجاع بجهانگیرنگر رسید و درین مدت که زین الدین پسر کلان شجاع در جهانگیرنگر بود
حسب الامر پدر و نظر بشکست سالی خود با راجه رخنگ راه رسل و رسائل مسلوک داشته راه آشتی و وفاق بهم رسانید و یکبار
برای رفع منورخان زمینداران جهانگیرنگر کمک طلبیده او فوجی فرستاده منورخان را باتفاق شکست داده بود و مبلغی از نقد
و جنس در جلدوی این اعانت برخنگیان داده راجه را با خود رفیق و همداستان گردانیده بود و چنین قرار یافته که هرگاه
پدرش مضطر و برفتن رخنگ ملتجی شود دگربار جمعی بکمک فرستاده اعانت کند که بایدبل آید و راجه بحاکم چاتگام که سرحد رخنگ
است تاکید کرده بود که هرگاه شجاع اشعاری نماید بی توقف گروهی را نزد او فرستد و شجاع بمجرد ورود جهانگیرنگر کسان
خود را با نوشتها نزد راجه رخنگ فرستاده درخواست نمود که جمعی از مردم خود بفرستد تا رفیق طریق بوده لازمهٔ اعانت و راهنمائی
بعمل آرند و هنوز فرستادها معاودت نکرده بودند که شجاع از قلت انصار و اسباب روز یکشنبه ششم رمضان با اضطراب تمام از آغاز
سنه ثالث عالمگیری رخت ادبار بر سفینهٔ اضطرار نهاده با سه پسر خود زین الدین و زین العابدین و بلند اختر و چندی از عمدها
که تا آن وقت در رفاقت بودند و جمعی از سپاه و قدری معدودی از خواجه سرایان و نسوان از جهانگیرنگر برآمده بچهار کروهی
شهر که جای تهانه بهت منزل نمود و در آنجا جمعی از ملاحان و سپاهیان برگشته بشهر آمدند و بعضی از کشتیها بنابر فقدان
ملاح همانجا ماند فردای آن از آنجا روانه شده در سری پور که از تهانهای عمده بود و دوازده کروهی شهرست منزل نمود و همینجا
جان بیگ که از پروردهای عمده و قدیمی او بود با چندی از روشناسان دگر و بعضی از عملهٔ نواره و ملاحان ترک رفاقت
نموده مفارقت کردند و فردای آن از آنجا روانه شده و درین روز در همین ره سپری فرستادهای زین الدین و شجاع
با پنجاه و یک جلیه رخنگی و فرنگی مشحون مردان کار و ادوات حرب و پیکار که حاکم چاتگام بامر راجه سامان کرده بسم
کمک فرستاده بود با شجاع ملاقی شدند و نوشتهای راجه و حاکم چاتگام رسانیدند و سرکردهای رخنگیان که آمده بودند
ظاهر نمودند که راجه اگرچه ما را برای امداد فرستاده و قرار داده که خود برآمده در چاتگام نشیند و متعاقب نوارهٔ عظیم بفرستد
و جمعی را براه خشکی نیز متعین نماید لیکن این مراتب در صورتی مقرر بود که شما در جهانگیرنگر قدم ثبات فشرده استقامت
میکردید چون اضطراب کرده برآمدید مأموریم که شما را برخنگ بریم شجاع گفت که با این عزیمت از جهانگیرنگر برآمده ایم که در موضع
بهلوه که سرحد ملک بادشاهی است رحل ثبات افگنده تمکن و اقامت نمائیم و قلعهٔ آنرا با دیگر تهانجات استحکام دهیم و بمدد
و اعانت شما هرچه باید کرد از قوه بفعل آوریم بنابراین رخنگیان بموافقت راضی گشته همراه شدند روز دوم با نواره از خشکی در
مکانی که تا آن قلعه براه خشکی چهار کروه مسافت بود منزل نمود و در آنجا امام قلی خویش حسین بیگ که حارس قلعهٔ بهلوه بود با شاه قلی
پدر زنش حسین بیگ آمده با شجاع ملاقی شد شجاع او را باستمالت ساخته پیشتر فرستاد و دیگر حسین بیگ نیز آمده شجاع مدار بر وی درانداخت خود

تنها بداشته بتکلیف دادن قلعه نمود و میرزا بیگ را با دو دادده کس فرستاد که رفته قلعه را متصرف شود میرزا بیگ نوشته حسین بیگ نزد گماشته های او فرستاد آنها شجاع را بر حال دیده طرف معظم خان راجح شمردند و بظاهر پیغام دادن قلعه نموده غافل ساختند و پس از ساعتی مظفر نام با دیوان آنجا و هشتاد سوار و چهار صد برق انداز و دو فیل بکنار دریا رسیده بجنگ پیوستند و فیلان او را ب زده بر سر کشتیها آمدند و میرزا بیگ را با ده کس دستگیر نمودند و ده کس گریخته خود را بشجاع رسانیدند و از سنوح این سانحه آگهی دادند شجاع خواست که باستمداد رخنگیان و نواره آنها قلعه را بعنف بگیرد و رخنگیان را باین امر تکلیف نمود و درین روز سردارے دیگر از رخنگیان با کشتی از چاٹگام رسیده ملحق شد و رخنگیان بهلاح حال شجاع از نیرنگ خود بیرون دیده جواب دادند که داب و آئین ما نیست که از کشتی بر آمده جنگ کنیم بر روی آب آتش کار زار عیتوانیم افروخت و حسین بیگ قلعه دار بچاره را از و باز خواسته او را با امام قلی خویش او و چند خود بر رانده با شجاع گفتند که اگر بچاره بتعجیل می آمد شما را در آنجا نشانده گردانیده یکی از پسران شما را بر خنگ می بردیم و آنچه را به مقر دیگر دمبل می آوردیم اکنون چون نقش تدبیر درست ننشست و بکلوه بدست نیامد مصلح درین ست که توقف در رنگ روانه رخنگ شوید شجاع قبول نموده قرارداد که با آنها رخت ناکامی بدان ناحیت کشد چون مردم شجاع ازین عزیمت آگهی یافتند اکثر سپاهیان و خدمه و ملاحان متفرق شده هر یک بطرفے بدر رفت بعضی که از آنجا روانه می شدند سید عالم با ده کس از سادات بارهه و سید قلی اوزبک با دوازده مغول و معدودے دیگر که همگی بچهل کس نکشیدند با او ماندند بود ند تا چار روانه رخنگ گردید و قریب بهمین روز ها راجه سری نگر سر خود و ترسیده دست از حمایت سلیمان شکوه همین پسر دارا شکوه باز کشیده بوساطت راجه جیسنگه استدعای جرائم خود نمود و التماس کرد تا کسے از بنده های حضور آمده سلیمان شکوه را ببرد حسب الالتماس راجه جی سنگه پادشاه عفو تقصیر زمیندار سری نگر نموده کنور رام سنگه ولد جی سنگه را با آوردن سلیمان شکوه مامور فرمود نوزدهم ربیع الثانی کنور مرقوم روانه سری نگر شده پرتهی سنگه زمیندار سری نگر این خبر شنیده جمعے را فرستاد که سلیمان شکوه را در جائے که بود محبوس نمایند سلیمان شکوه با وجود هراسان اندوه با مردم آن بے حمیت بجنگ پیش آمد و محمد شاکر کوکه او با چندے از همراهان مقتول و خود اسیر پنجه تقدیر گردید و بیست و پنجم جمادی الاولے آن بیچاره همراه مید نی سنگه پسر پرتهی سنگه از کوه فرود آمده بدست کنور رام سنگه و تربیت خان و رعد انداز خان که از سابق متعین آن مهم بودند گرفتار گشت و هفتم ماه مذکور بسمع پادشاه رسیده حسب الامر شاد یانه اقبال نواخته شد و یازدهم بشاهجهان آباد رسیده در سلیم گڈه با شاهزاده محمد سلطان محبوس گردید چهاردهم حسب الحکم بحضور آمده بار کورنش یافت و بتفضلات پادشاهی ستمال و مطمئن خاطر شد بعد چند روز شاهزاده سلطان محمد و سلیمان شکوه را مرتضے خان حسب الحکم بقلعه گوالیار که مراد بخش با پسرش در آنجا مقید بود برده هر چهار شاهزاده را یکجا نگهداشت و معتمد خان خواجه سرا که معتمد علیه پادشاه بود بتغیری عبد الله خان قلعه دار گوالیار گردیده حسب الحکم بحراست قلعه و قیدیان مذکور رسیت و چهاردهم جمادی الاولی روانه شده

در ذکر اجراے لنگر در ممالک محروسه

چون در عهد بیماری شاهجهان که هنگام فتوت بود کشت و زرع و ضبط و عمل چنانچه باید صورت نه بست و مزروعات اکثر بلاد پایمال نهب و غارت گشت و درین چند سال او سوے اعمال پسران شاهجهان هم حوادث اختلال و اختلاف شیوع داشت و هم باران بنا بر سوے نیت و بدی اعمال حکام بر وقت و مقام نمی بارید بعض دانان درا و اول و بعض اوقات در اواخر کمی میکرد و در بلاد هندوستان آثار قحط و غلا شائع گشته چهره حال فقرا و مساکین و بوه میش

بینوایان خاک نشین غبار آلود کدورت گشت تهیدستان بی برگ و نوا گرفتار فقر و فنا گردیده ذل سوال و تلخ طلب میکشیدند
خصوص در شاه جهان آباد که مجمع طوائف انام و مسکن اصناف خلائق عالم بود با وجود فقرای شهر گدایان قری و قصبات رسیده
از غایت اضطرار با اهل و عیال بدریوزه و گدائی اشتغال داشتند از وظائف خیرات سلطانی و وجوه اتفاقات جهانبانی
تا مره جوع محتاجین تسکین نمی یافت بنابران حکم جهان مطاع بلطف رای نفاذ پیوست که بغیر از لنگرهای مقرر از سرکار خاصه شریفه
لنگر دیگر در شهر و دوازده لنگر در قصبات نواحی شاه جهان آباد و همچنین در لاهور و اکبرآباد ترتیب داده اهتمام این خیر عام بعهده
معتمدان متدین مقرر دارند و جابجا داروغه های مؤتمن متعین شدند و با امرای حضور و صوبه داران نزدیک و دور و فوجداران
از جمله منصب داران تا هزاری منصب حکم شد که بقدر تفاوت مراتب و مقدور از جانب خود هم لنگرها مقرر داشته رواتب خیر و
سوا المد انفاق مرتب دارند و قدغن بلیغ شد که درین خصوص اهمال نورزند و چون عساکر بسیار و لشکر بیشمار در شاه جهان آباد فراهم
آمده بود و باعث ازدیاد قحط و غلا گشته فرمان شد که نوئینان والا احتشام و شاهزاده های سپهر مقام و امرای عالیجاه انبوهی
لشکر و سپاه همراه خود در حضور داشته [illegible] دیگر را بجاگیر و اقطاعات خویش فرستند تا هم در حضور صورت ارزانی روی نماید
و هم حال مردم متعین بوسعت در رفاه گراید

ذکر ورود بوداق بیگ سفیر شاه عباس ثانی

در آخر سال سوم جلوس بوداق بیگ سفیر شاه عباس ثانی فرمانروای ایران بهشت نشان سلخ ماه شعبان داخل بلده
ملتان گردید تربیت خان صوبه دار آنجا در خور مقدور خویش ضیافت نموده پنجهزار روپیه نقد و ده خوان از نفائس امتعه تواضع
نمود و چون بلاهور رسید خلیل الله خان بهادر صوبه دار لاهور ضیافتی پسندیده و مهمانداری سنجیده نمود چون ایرانی بود
انواع تکلفات بکار برده چهار صد قاب طعام و هفتصد خوان از اقسام حلاوی و تنقلات و عطایا کشیده بیست هزار
روپیه و یک قبضه خنجر و شمشیر مرصع با ساز میناکار و هفت خوان پارچه نفیسه هندوستان تواضع نمود و عرضی بوداق بیگ
متضمن روانه شدن او از لاهور با پرسه از جانوران شکاری مثل باز و جره و شاهین و چرغ مصحوب مردم او بحضور رسیده
حاملان عریضه و موصلان طیور بعنایت خلاع سرفرازی یافتند بیست و هشتم ماه رمضان بوداق بیگ بسرای باولی رسیده
منزل کرد و بعنایت اولوش طعام حضور نوازش گشت و حکم شد که سوم ماه شوال که ساعت مختار و از جمله ایام جشن جلوس بود ادراک
شرف حضور نماید و باسد خان و صفی خان و ملتفت خان میر توزک حکم شد که باستقبال ایلچی رفته بملازمت حضور آرند
نامبرده حسب الامر بتقدیم رسانیدند و بوداق بیگ در ایوان بار عام که پادشاه در کمال تجمل سریر آرای عظمت بود رسید
با آدابی که معمول بود شرف اندوز حضور گردید و نامه پادشاه ایران گذرانید و بعاطفت خسروانه او را بعطای خلعت فاخره و
جیغه و خنجر مرصع مشمول نوازش گردانید و ارگجه جشن با پیاله و خوانچه طلا و پاندان و خوان طلا مرحمت شد و پس از انقضای
مجلس در خانه رستم خان که منزلی عالی بر لب دریای جون و فرش و اسباب منزل از سرکار خاصه شریفه بود فرود آوردند و
میر عزیز بخشی بمهمانداری او متعین گردید روز دیگر باز بوداق بیگ را طلبیده بعطای یک قبضه شمشیر با ساز مرصع سرفراز ساختند و
همراهانش مثل نظر قلی میر آخور اسپان سوغات و محمد حسین تحویلدار امتعه تنسوقات و احمد بیگ نویسنده ایلچی مذکور و میر زین العابدین
فاضل بمرحمت خلعت کسوت امتیاز پوشیدند و هنگام شب که بزم چراغان و شموع افروزی بود و باهتمام شاهزادگان عالیشان
و امرای رفیع بنیان در کمال نظر فریبی سامان یافته بود بوداق بیگ و همراهیان او را احضار فرموده شریک این تماشا

گردانید هفتم شوال دیگر باره سفیر صافی ضمیر او راک دولت حضور نموده سوغات پادشاه ایران از نظر گذرانید از آن جمله
شصت و شش سر اسپ عراقی برق تک صبا رفتار و یک دانه مروارید غلطان آبدار که بوزن سی و هفت قیراط بود و الحق چنین
لطیفه گوهر از صلب ابر نیسان در صدف امکان کمتر قرار یافته و دردانه باین گونه و لون بطریق ندرت از بحر صنع بساحل ظهور
شتافته جوهریان هندوستان بشصت هزار روپیه قیمت نمودند و مجموع آن ارمغان بچهار لک و بیست و دو هزار روپیه قیمت
شد و بوداق بیگ از طرف خود نیز اسپان و شتران بختی و دیگر نفائس ایران پیشکشی شایسته بنظر پادشاه گذرانید و عطیات
پادشاهانه او را بانعام شصت هزار روپیه و عطای ماده فیل با حوضه نقره و جل زربفت مباهی ساخت محمد حسین تحویلدار
بانعام پنجهزار روپیه و نظر قلی میر آخور و میرزین العابدین هریک بانعام سه هزار روپیه و احمد بیگ خویش ایلچی بانعام دو هزار
روپیه سرفرازی یافتند و در شروع سال چهارم جلوس تا نهایت اختتام سال پنجم بسعی خانخانان معظم کوچ بهار مفتوح گشته
ملک آسام نیز بتسخیر در آمد اما بنابر عوارض امراض مهلکه بخانخانان مصالحه انجامید و آخر از کف اتباع سلاطین بابریه بیرون رفت
لیکن حق آنست که درین مهم خانخانان معظم داد مردی و مردانگی داده گوی سبقت بر جمیع شجاعان امرای عالمگیری ربود
تفصیل آن حواله بمتن عالمگیرنامه است من شاء فلینظر الیه چون مهم سیوا مرهته از امیر الامرا شایسته خان بهادر خاطر خواه
پادشاه انصرام نیافت و از مهاراجه جسونت که کمکی این مهم بود نیز عقده نه کشود و در حادثه شبخون که از کمال غفلت وی وا
و ابو الفتح خان پسر امیر الامرا دران شبخون کشته شد پادشاه امیر الامرا را از صوبه داری دکن تغییر نموده همین پسر خود سلطان معظم
صوبه دار دکن گردانید و راجه جی سنگه را مع دلیرخان و داود خان در شروع سال هفتم از جلوس بمهم سیوا مرهته متعین نموده جی سنگه
درین مهم بچپارش و تدبیر خود و امرای کمکی سیوا را ایل و منقاد گردانید و مع پسرش سنبهاجی بحضور فرستاد و در آنجا بنابر غرور و
نادانی سیوا صحبت ناچاق گشته در زندان ادب گرفتار آمد و از غفلت مستحفظان هر دو گریخته بمسکن خود رسیدند و
بعد اندک اعانت از سلاطین دکن کار سیوا چنان بالا گرفت که عالمگیر مع شاهزادگان خود بدکن رفته تمام عمر در دکن گذرانید
اما استاد این همه مدت درین مهم از تنگ گیری پادشاه بود و دل آزردگی امرای قدیمی از دو داگرا امید وار عنایت
بوده مورد التفات و تحسین می بودند چندان دشوار نبود و آخر از شومی حرص و شره پادشاه از دست همان مرهتها
تمام هندوستان ویران و خاندان سلطنت بابریه با اوانی رعایای هندوستان همیان گردید و همدرین سال
هفتم زمیندار تبت اطاعت پادشاهی قبول نموده مسلمان گردید و همدرین سال شاهجهان پادشاه که در قلعهٔ اکبرآباد
محبوس بود به دار آخرت شتافت و نیز درهمین سال قلعهٔ چاتگام مفتوح شده آن ملک ضمیمهٔ ملک پادشاهی گردید
و باسلام آباد موسوم گشت این از توابع رخنگ است در رخنگیان در عوام بقوم مگه مشهور و تفصیل آن در عالمگیرنامه کرده
محمد هاشم خافی در کتاب تاریخ خود می نگارد که عالمگیر پادشاه بعد انقضاء ده سال سنین بالغ نمود که احدی متوجه ضبط
احوال آن پادشاه والاجاه نگردد و سبب ش جز این نخواهد بود که چون مجبول بود از شجاعت و فطنت و عناد و لداد و عصبیت
شجاعت و فطنت او بر کارهای عمده که سزاوار سلاطین عالی مقدار تواند بود میداشت و عصبیت و عناد و لالت بامور سبکی
ایشان سلطنت نه بدیمی نمود و فطنت و دانشمندی ممیز افعال او گشته بر خاطرش ظاهر میکرد که این کارها سزاوار تذکار نیست
خاصه انتساب آن بافعال سلاطین عالی قدر نهایت نادیبا بنابر این مانع بود تا ماجرای افعال و احوال او بجمیعهم
در اوراق کتب ارتسام و انتقاش نیابد و بر صحائف روزگار بیادگار نماند و الا چنین پادشاه جاه طلب صاحب اقتدار

ازار تمام محاربات و معاملات خود که مستوجب بقای نام و نشان و حیات پایدار بناست مانع چرا باشد بهر صورت چون
هیچ عملی از اعمال بزرگان صاحب نام از غیر و شر مخفی و مستتر توانند ماند احوال عالمگیر هم از راویان و محرران ارباب قلم مثل
هاشم علی خان خافی و غیره و ملک محبوب و مستور شمار آخر بر زبانها آمده و در صحائف و اوراق ارتسام یافت همین قسم عجائب
احوال پادشاه زمان ما هر چند قابل نگارش نبود و بضرورت اخبار نویسی اعصار در آخر کتاب نگاشته خامه وقائع نگار گشت
بخاطر گذشت که مجملی از غرائب اوضاع و اطوار مدبر گوارش اورنگ زیب عالمگیر که بمنزله خاتمه این سلسله و سرور سرگروه این فرقه است
درین کتاب هم نگاشته آید هر چند اورنگ زیب را نسبتی با این عالی گهر و نیکنام کن حاجت پیشتوران والا چهره را با ماه و گل را با خار
پیشتوان سنجید چه مناسبت و خزف را با زر که دام شباهت باقتضای کلام کل شیء یرجع الی اصله شاه عالم را در اعجوبه بودن از عالمگیر
پای کم ندارد و هر دو اعجوبه روزگار موافق مقتضای ادوار خود و اورنگ زیب که شجاع و هوشیار صاحب کرّ و فر و در کارها عیار بود اکثر اوضاع
سنجیده و فهم داشت اما حرکاتی چند با آنهمه کش و فش او بظهور رسیده که هنوز شاه عالم با دنی مرتبه از مراتب او نتوانند رسید
فرق در صدد و حرکات عجیبه هر دو بقدر لیاقت و طاقت همدگر است اما در بوالعجبی برابر چنانچه اندکی از بسیار و یکی از هزار در ذیل
صفحات آینده پیرایه وضوح و ظهور می یابد و وقائع حیدرآباد که نعمت خان عالی در نهایت شوخی کمال آب و تاب نگاشته
مجملی از آن هم پیشتوان فهمید خلاصه آنکه درین سرای ناپایدار هر کرا بار داده اند گریزی ندارد و ازین کریب رباط عساجی
ناچاری بار سفر بربندند و از حطام فانی و دنیوی هر چه اندوخته همه را انداخته بر دو چیزی که از دو روز دنیا و با او تعلق میانه
نام او و اعمال است اگر نیکی کرده اجرش با او و درین عاریت سرا نام نیکو از و بیادگار خواهد ماند و کذا بالعکس نه غالب
می ماند و نه مغلوب نه مقتدر ماند و در دنیا مخلد است و نه ضعیف عاجز در اسلاف هر دو نوع مردم بوده اند که ذکر بعض از انها
در ذیل این صفحات مفصل شد گذشتند و رفتند نه از نیکان اثری پیداست و نه از بدان خبری هویدا نام هر کدام از ان دو گروه
بطوریکه استحقاق آن دارند بر السنه و افواه مذکور و هر یک بجزای اعمال خود معاقب است یا مغفور باید باز ماندگان و
آیندگان به تتبع آثار و اخبار پیشینیان عبرت گیرند و موعظت پذیرند حالیا گذشتگان را اینها متذکر ندارد و از منه آتیه خود هم
بر زبان دیگران مذکور و با اعمال و افعال خود محشور خواهند بود فقیر برای همین بعض حالات اورنگ زیب عالمگیر که گریزی
سراسر تزویر و شدید الحرص بود و احوال معاصران او از ملوک و امرا و نوکران و تبعه آنها از خلاصه کتابی که مولف آن
محمد هاشم خافی ست چیده ذخیره ضیافت گوش ارباب هوش می سازد و میخواهد که محامد و مناقب نیکوکاران و قساوت و معائب
ارباب خسران ازان باس یافته سرمایه عبرت عابرین این کهن سرای سست بنا گردد محمد هاشم خافی و پدرش در زمره
ملازمان مراد بخش برادر عالمگیر و بعد ناکامی او از متوسلان اذیال دولت عالمگیر پادشاه گشته و واقعاتی که نوشته میشود
مشاهده اوست نه استماع که احتمال کذب و افترا درو تواند بود و هر چند احوال معاملاتی که فیما بین عالمگیر و مراد بخش برادر حقیقی
او در روی داد و سلوکی که با پدر و برادر بزرگ خود دارا شکوه نمود در اوراق سابقه مفصلاً نمط ارتسام یافت درینجا بنا بر مزید تذکر
باجمال نوشته می آید عالمگیر بعد فیروزی و ظفر بر برادر خود دارا شکوه پدر خود صاحبقران ثانی شاه جهان را زندانی ساخت
و تا هشت سال مقید داشت بیچاره در همان قید از زندان بدن خلاصی یافت و رخت سفر آخرت بربست وقت مردن بیرون
ز حرکتش خواهر اورنگ زیب استعفای جرائم برادر نمود و قبول نفرموده ناخوش در گذشت و بعد چند روز از ظفر بر دارا شکوه برادر حقیقی
خود مراد بخش را که باعانت عالمگیر حسب الطلب او از گجرات رسیده در جنگ مهاراجه جسونت مشهور بعد عبور از آب نربدا در حوالی

او جبین و هم در جنگ دارا شکوه جانفشانیها نموده زخمهای منکر با آرایش چهرهٔ شجاعت خود برداشت و عالمگیر پرتو دید تا انفصال هنگامهٔ
جنگ دارا شکوه باظهار تصمیم ارادهٔ حرمین شریفین و مبارکبادیهای سلطنت و کامرانی برادر را بخود را امیدوار یا وشاهت
و جهانبانی داشته خوشنود و مطمئن خاطر میداشت و آن ساده لوح فریب برادر مکار غدار خورده بی هراس و وسواس حضور او آمد
و رفت می نمود و دولتخواهان او از چنین آمد و رفت بی موقع مانع آمده اشد مزاحمت می نمودند او هرگز گمان بدی باعتبار
آن همه قول و قرار از آن برادر مکار نکرده تا همی شنید بعد شکست یافتن دارا شکوه و سفر تعاقب او آن ابله بی نصیب اینز مقید نموده در
قلعه گوالیار نگهداشت بعد از آن که داعیهٔ بر آمدن از آن قید بدستیاری بعض مخلصانش مسموع آن زشت سیر گشت از راه
قساوت قلب قاصد قتلش گردید یکی از نوکر زادهای او را بدعوی خون پدرش که مراد بخش او را در ایام اقتدار و شروع خروج
خود از گجرات بداعیهٔ جنگ دارا شکوه بنابر بدگمانی و سوء ادبی که از و در گفتگو بظهور رسیده گشته بود برانگیخت و بحیلهٔ شرعی در قصاص
بکشت و دارا شکوه را نیز بعد اسیر آمدنش اول فرمانده و سلاسل کرده در تمام شاهجهان آباد تشهیر کرد و بعد از آن بیچاره را ببهانهٔ الحاد
و تصوف ذبح نموده سر و پیکر لاشش را بر فیل انداخته مانند روز اول در کوچه و بازارهای شاهجهان آباد و دهلی کهنه تشهیر گردانید

ذکر اسیر آمدن دارا شکوه و مذبوح شدن آن سر اسر اندوه چنانچه قبل ازین هم مذکور شد

دارا شکوه بعد برگشتن روزگار و پیش آمدن ادبار از جنگ ثانی که در اجمیر با عالمگیر نمود بسبب بدعهدی و بیوفائی مهاراجه
جسونت شکست عظیم خورده با زن و دختر صغیر خود و قلیلی از مونث گریخته بهزار خرابی و خسران باز بطرف احمد آباد گجرات
شتافت سید احمد صوبه دار آنجا که دست نشان دارا شکوه بود از اراده موافقت و ملازمت ولی نعمت خود نموده دیگر حملهٔ سلطانی
از بیم عالمگیر سید احمد را اسیر نموده در امیدواری بر روی آن آوارهٔ صحاری بسته بممانعت از دخول بشهر گجرات برخاستند دارا شکوه
ناچار بجانب جیو کچهی کولیان که در آن نواح قطاع الطریق مشهور بود رجوع نمود او کمر خدمتگاری بسته بعد تقدیم ضیافت
بقدر طاقت بجمعی از کولیان همراه داده بسر حد ولایت کچهه رسانید درین وقت یکی از فدویان حلال نمک گل محمد نام که دارا شکوه
او را حاکم بندر سورت ساخته بود با قدری قراول و پنجاه سوار و دو صد پیاده دست از جان شسته و از سر گذشته رفیق روز بیکسی او
گردید زمیندار کچهه که در سفر اول با امید بهبود ملازمت دارا شکوه نموده دختر خود را با سپهر شکوه پسرش نامزد کرده بود درین سفر محنت اثر
به بی التفاتی پیش آمده جواب صاف داد و دارا شکوه از آنجا راه بهکر گرفت چون بکنار سنده رسید در ملک چاندیان صحرا نشینان
آن دیار قاصد اسر و غارتش شدند بزور سعی همراهیان گل محمد از چنگال آنها رهائی یافته بسرحد تعلقهٔ مگسیان رسید میرزا مگسی که
سرور آن طائفه بود باستقبال و مهمان نوازی پیش آمده باعزاز و اکرام تواضعات متعارفه بعمل آورده اشاره برفتن ایران نمود
و خواست تا قندهار مشایعت او نماید و درین باب مبالغه نمود دارا شکوه باقتضای بیت مشهور بیت چو تیره شود مرد را روزگار *
همه آن کند کش نباید بکار * باصلاح بعض خیر اندیشان خفیف العقل با امید اعانت ملک جیون افغان زمیندار مقتدر دهاندر که
مغضوب شاهجهان گشته و در معرض سیاست ببستن بپای فیل آمده بود و دارا شکوه در حضور پدر استشفای جرائمش نموده او را مرهون
ممنون احسان جان بخشی فرموده بود و نیز بنابر ورود عرائض او که متضمن رسوخ عقیدت و بندگی و استدعای نزول و ورود در
قلمرو او بود دارا شکوه مکرر بسر سید قاصد آن طرف گردید بتوقع آن که شاید بسعی او آبی بر روی کار آید آن ملعون بسیر خدع و دغا
پیش آمده اسیر نمودن محسن خود سرمایهٔ تقرب در حضور عالمگیر دانست و از شدت شقاوت ارادهٔ سپردن دارا شکوه که جان بخش
او بود بدست دشمن و قاتلش نموده کمر باین قساوت بست و ابلیس آسا تلبیس استقبال نموده بیچاره را بجائی که خود آورد و نقصان

گر خدمت بسته غافل ساخت درین ضمن زوجهٔ دارا شکوه از عوارض جسمانی و آلام سفلی بعالم جاودانی شتافت چون این شوا
ئبا باهم الفتی در نهایت مرتب بود کوههای غم بر دل ناتوان دارا شکوه نشسته عقل و هوشی که درین اوقات و قبل ازین هم کمتر داشت
در باخت و ملک جیون را صدیق مخلص شمرده گل محمد را که رفیق شفیق و زنگیسی و سپاهی عقیدت کیش بود با جمعی از همراهیان معتمد
و مقبول خواجه سرا که او نیز همدم جان نثار بود همراه تابوت بیگم بلاهور فرستاده از خود جدا ساخت تا نعش او را در مقبرهٔ ملاشاه میر بخشی
که پیر دارا شکوه بود بخاک سپرده باز آیند و خود با معدودی از خواجه سرایان و خدمتگاران ناکاره تنها در دست دشمن ماند بمجرد
اندک تبعد و فاصله که از گل محمد سیر آمد بوی نفاق افغان بی ایمان اندک اندک بمشام هوش پریده دارا شکوه رسیدن گرفت
و امیدها انقطاع پذیرفته بیم مبدل گردید اراده خود در خاطر آن ناسپاس حق ناشناس پشیمان گشته قاصد رفتن بسمت قندهار شد
و کافر نعمت مرقوم را بر ارادهٔ خود آگاه ساخت او در ظاهر قبول مسئول شاهزاده نموده همراه برآمد و بمنزل رسانیده بهانهٔ سرانجام بعض
ضروریات رخصت چند روز خواسته بجای خود برگشت و یکی از برادران خود را همراه داده مامور نمود که او را مقید کرده بیارد و آن
ناپاک بی مروت دو سه کروه راه رفته دست بیباکی دراز نمود و یراق همراهان شاهزاده گرفته دارا شکوه را مع سپهر شکوه و دیگر
خادمهٔ محل مقید ساخته بهمان مسکن خانهٔ بیچاره آواره رانده میزبان مهمان کش پر سرشت زشت کاره آورد و آن بدبخت سیه نامه
مهمان مقید را در مکانی محفوظ محبوس داشته حقیقت حال براجه جی سنگه و بهادر خان که در تعاقب مامور بودند نگاشته و باقر خان
فوجدار بهکر را نیز برین ماجرا آگاهی داد و همان وقت عرضداشت بعالمگیر نوشته مع خط ملک جیون مصحوب قاصدان سریع السیر
فرستاده عرضداشت جی سنگه و بهادر خان مع عرضی ملک جیون نیز رسید عالمگیر شادمانیها نموده حکم نواختن شادیانه فرمود
بیغیرتان و ارباب غرض زبان طعن و تشنیع و لعن و نفرین ملک جیون برکشادند و پادشاه دین پرور قدر شناس فرمان خلعت
عنایت مع عطای منصب هزاری دو صد سوار و خطاب بختیار خانی مصحوب گرزبردار و فرمان متضمن آوردن دارا شکوه بحضور
بنام بهادر خان نوشته روانه نمود چون بهادر خان دارا شکوه را آورد و خبر بعالمگیر رسید حسب الحکم او طوق و زنجیر در گردن و دست
و پا کرده از راه لاهوری دروازه داخل شاهجهان آباد نموده از رستهٔ چاندنی چوک و پیش پرده دروازهٔ قلعه گذرانیده و از
چوک و بازار سعد الله خان در نظر مردم جلوه داده بشهر کهنهٔ دهلی برده در خواص پوره خضر آباد مقید ساختند و بهادر خان بملازمت
رسیده مورد الطاف و عنایات بی پایان گردید روز دوم که بختیار خان بدبخت عرف ملک جیون بامید ملازمت داخل شهر شد
همین که بر رستهٔ چاندنی چوک نزدیک رسید بعضی از هوا خواهان دلسوختهٔ دارا شکوه با جمعی از اصناف اهل حرفه و بازاریان و بچه های
بیباک فراهم آمده بر سر ملک جیون بهیأت مجموعی ریخته آنقدر خس و خاشاک نجاست آلود و سنگ و خشت و کلوخ بر سر او و
افاغنهٔ همراهیش زدند که باعث هلاک چند نفر گردید و تماشائیان همه جا از در و بام زبان بنفرین و دشنام آن بد انجام بیدین
دراز نمودند و غلغلهٔ عظیم برپا گشته صورت بلوای عام روی داد و نزدیک بود که فتنهٔ بزرگی حادث شود که کوتوال آگهی یافته
با جمعی از بندگان پادشاهی شتافته افغان مذکور را سالم از ضرر جانی بقلعه رسانیده فتنهٔ بیدار شده را خوابانید روز دوم
موجب حکم بعد تحقیقات بظهور رسید که یکی از احدیان و چند نفر عملهٔ دارا شکوهی بانی این فساد و منشای این جسارت
شده اند پادشاه دیندار از علمای زمان استفتا نمود که در بارهٔ مجرمان چنین مفتیان دین چه می فرمایند فتوی دادند که
شر قلیل برای خیر کثیر جائز است خاصه در بارهٔ کسانیکه مخالف امور رضای خلیفه بعمل آورده باشند قتل چنین کسان بمقتضا نقد از
دل سوختگان بفتوی و محبت بمقتول شدند بعد چند روز احضار و اجماع علما فرموده رسائل مولفهٔ دارا شکوه را که متضمن

مقالات صوفیه و تحقیق و توفیق کلمات محققین هنود با اقوال ارباب حال بود بر آورده بدست آویز آنکه داراشکوه کفر و اسلام را برادر
توام فرا نموده و گفته مصرع کفر و اسلام در رهش پویان ؛ وحده لا شریک له گویان ؛ اثبات نمودند که پا از احاطهٔ شرع بیرون گذاشته
و علم الحاد برافراشته است لهذا قتل او مباح بلکه از اعاظم صلاحست چون توطیه و تمهید مذکور قرار یافت و دینداران بهر خود
محضرش آراستند داراشکوه بیچاره در سال هزار و شصت و نه هجری اول سال جلوس ثانی عالمگیر در اواخر ذی الحجه مذبوح
و سرمایهٔ عبرت جاه طلبان ناپایدار گشت و لاش او را بر هودج فیل انداخته دو بار زنده و مرده اش را از راسته بازار شهر کهنه و نو
به تشهیر گردانیده در مقبرهٔ همایون پادشاه بخاک سپردند و درویش دلریش شاه سرمد حقیقت کیش نیز بجرم ربط و اخلاص داراشکوه از جملهٔ
ملحدان محسوب گشته بفتوای علمای جاه طلب تقرب خواه مقتول و در جوار مسجد جامع شاه جهان آباد مدفون گردید اعمال و حکام
دست نشان عالمگیر و زمینداران با وجود معافی و ممانعت از اخذ بعض وجوه که مکرر پادشاه تهدیدات دران باب نمود از گرفتن
وجوه مذکوره باز نیامده عالمی را رنجانیده از دنیا گذرانیدند و پادشاه دیندار هم در ان باب بنابر اتقا و تبعیت شرع متین بر کسی
سیاست نکرده وزر و وبال عالمی بر دوش جرأت خود برداشته بمقتضای بر چنانچه هاشم علیخان بن خواجه میر محرر تاریخ که رفیق و شریک سفر و حضر
و اغلب اوقات اصالةً و نیابةً صاحب بعضی خدمات و بر جمیع احوال ناظر بود این مدارج را با وجود احتیاط و پاس داریها در مسودات
خود مفصل نگاشته فقیر بقدر ضرورت از کتاب او التقاط نموده بعض فقرات او را بنابر استشهاد بعینه می نگارد از انجمله این عبارتست
هر چند از طرف پادشاه اکثر ابواب معافات مرفوع القلم گشت لیکن حکام بد انجام بدستور سابق علانیه و اخفاء تا حال میگیرند سبب
عمده این جسارت آنکه بعد ظهور چنین نافرمانیها مکرر رعایا از تعدی فوجداران و حکام غافل از بازپرس روز جزا جوق جوق بحضور آمده
فریاد و واویلا می نمودند سوای حکم تحقیقات و ابلاغ احکام تهدید آمیز از راه متابعت شریعت غرا سیاست ظالمان که باعث
عبرت دیگران گردد بعمل نمی آمد مگر بعد ثبوت بعضی بکمی منصب و عزل خدمت منصوب گشته بعد چند روز بوسیلهٔ مربیان
باز بحال میشدند و ظلم راهداری که زمینداران بتقلید حکام زیاده از آنچه باحاطهٔ بیان توان آورد با مسافرین و مترددین و تجار
می نمایند بجائی رسید که باعث قتل جمعی کثیر از مردم قافله و تاراج تمام مال و عرض و ناموس آنها گردیده خصوص کسانی که از سفر
بیت الله برگشته می آیند زن و مرد در کمال عسرت را دمی سپارند و گماشتهای حکام نزدیک بندر سورت تا دارالخلافه
دو روز و سه روز آن بیچاره ها را نگاه داشته هر گاه چیزی نیابند بزجر و خواری رخت بدن آنها را کشیده میگیرند محرر اوراق
مکرر مشاهده کرده که بر سر گذرهای راهداری مردم عزیز را که از طرف مدینه و حج و بیت الله برگشته عازم اوطان خود ند ما بین راه
بندر سورت تا نذربار کشته و زنهای آنها را عاری از لباس ساخته در غارهای سر راه انداختند و بغیر از حق تعالی کسی بغور و فریاد
آن مسافران مظلوم نرسید انتهی کلامه شاید کشته شدن اینهمه مظلومان و بغارت رفتن جان و مال و ناموس مسافران بحضور او
و مفتیان عهدش مشروع بود که برای اصلاح چنین فساد عظیم ظاهر شر قلیلی برای خیر کثیر بعمل نیاورده بعضی از احکام بد انجام را در
قصاص مسافران مظلوم قتل و سیاست نفرمود و قتل دارا و اسر اخوان و اولاد و برادر از ضروریات دین بود که بلا تامل دران مضائقه
ننمود و مفتیان هم در فتوی و موعظت کذلک و برای حفظ ظاهر و اشتهار صفت دین پروری مبالغه بجائی رسانید که از استماع
سرود توبه نموده کلاونتان و قوالان را که دیرینه ملازم سرکار شاهی بودند اضافه منصب داده بحال ملازم داشت اما از خواندن
توبه داده شعرا و منجمین را برطرف ساخت و سررشتهٔ حساب و معرفت وصول تنخواه جاگیرداران که منحصر بر تقاویم بود در دفتر
دیوانی میداشتند بر بیت مشهور بیت لا ولا لب لا ولا لاشش هست ؛ لل کط و کط لل شهور کوست ؛ گذاشته

اندرین تقدیم ونگهداشتن ودر خاتم منع نموده بجاے سفید وزنجیت پوشیدن گذاشت وترک آرایش بالباس زر وزری ونگین
وجواهر نموده امرا را نیز مانع بود که رنگهاے خام وبادله وزرتارے پوشیده بحضور نیایند ارباب نغمه روزے باهم اتفاق نموده
جنازه ساخته غل بسیارے بران انداخته بکمال آرایش واز دعام از زیر شیمن پادشاه گذرانیدند چون پرسید عرض شد که نغمه
سرود مرده است کلاونتان اورا براے دفن می برند در جواب گفت که چنان دفن نمایند که خلاف عادت آنحضرت از مرده ملون
بنابر نشستن درشن که از زمان پیشین معمول سلاطین اینجا بود وهیچکدام با آنکه گو بنا بر هجوم مشاغل عظیم کار اهم باشد بغرفه نشستن
کنار دریای جمنا نشسته عالمے را که چندین هزار مسلم وهندو حاضری آمدند از دیدار خود بهره ور می ساختند وجمعی از هنود بوده اند
که آنها را درسنی می خواندند باین معنی که بدون دیدن پادشاه چیزے نمی خوردند واین معنی از جمله طاعت بیهوده خود میدانستند
موقوف نموده بجهت عجب عالمے را آزرده خاطر ساخت براى اوقات تمامی نداشت گو این عقیده دیدار طلبان مثل یکے
از جمله دیگر عقائد باطله آنها بوده باشد وقضات عصات را بعض خود رائی چنان مستقل ساخته بود که موجب برهمی بند وبست
صوبه داران وعمال وحکام هر فوجداری وچکله وسرکارات گردیده وکل امرا وعمله وفعله آزرده خاطر گشته اختلال کلی در جمیع
ضوابط وانتظام ملک داری راه یافته بود هاشم علیخان خافی در تاریخ خود می نویسد که عبدالوهاب نام شخصے از متوطنان احمدآباد
قاضی القضاة نموده در کل معاملات مالی وملکی همه را تابع او گردانید بمرتبه تسلط داد که ارکان سلطنت از وامتیاز تمام رسیده گشته
وبانواع حیل وتدابیر سعی بابکار بردند که خفت جمهور ساخته وبرتشتی بدوقش وفراهم آوردن او زرها را بر رشوت ثابت نمایند
فائده نداد مختارخان بنی مختار که با پادشاهان هندوایان سررشته قرابت وصوبه داری برهانپور داشت ومحمد صالح نام مرد
کمبوهی قاضی بلده مذکوره ونهایت مرتشی بود بنا بر رضاجوئی خاطر وپاس امر پادشاه چنان تسلط واستقلال در خدمت قضا یافت
که روزے در دعوی جوئی که بر بطالت مدعی ودعوی او صوبه دار وعالمے مطلع بود وبحجت گذشتن دو شاهد مجعول تحویل اطلاع
با صوبه دار واکثر کبار طرف شده اثبات دعوی مدعی نمود ومختارخان با قاضی طرف شدن نتوانست اما آزرده خاطر
گشته بعد چندے وزیر بتمهیدے همان هر دو گواه را در مقدمه دیگر آورده نزد قاضی حاضر ساخت بعد از آن که قاضی بگواهی آنها
اثبات مدعی نمود شاهدین مذکورین خود بلا جبر واکراه اقرار نمودند که ما جهوت شهادت داده ایم چون این کار باشاره مختارخان
شده بود خان مرقوم قاضی را مخاطب ساخته گفت که این هر دو همان گواهند که در باره دعوی جوئی با آنکه عالمی بر بطالت گواه
آن مدعی اطلاع بود شما حکم باثبات آن نمودید قاضی بمقصد مختارخان رسیده بر آشفت وبدرشتی گفت که شما را نمیرسد که مرا اثبات
نمودید ونمیدانید که در اهانت شرع وحاکمش واجب التعزیر شده اید اگرچه این هر دو شاهد مذکور بر شرب خمر شما گواهی دهند بحکم
بتعزیر شما می نمایم وباز که شاهدان از شهادت رجوع نمایند گواهان را تشهیر میکنیم وهمان هر دو شاهد مذکور را سر وریش تراشیده
بانواع رسوائی بر خر سوار گردانیده در شهر تشهیر نموده محبوس ساخت یکی از آن هر دو خود را مسموم ساخت وقاضی باظهار استعفای
قضا منزوی گشت مختارخان چاره غیر از استرضاے او بنا بر پاس خاطر پادشاه ندیده قاضی را استمالت ساخته باز سرگرم کار ساخت
داشت وفائده غیر از ندامت بر نداشت انتهی کلامه باوجود آنکه از عهده سیوا وسنبها بر نیامده بدون فتح مجبور شد که تعمیر
دفاتر وراجهاے مقتدر بودند کاشغریش تصرف از شدت تعصب با مسلمانان فرقه مذکوره که فرمانبردار بوده اند یافته
جزیه ومحصول زیاده دو دیگر احکام خنک که دشمنها از حد بر برده ندامتها میکاشید چه این قسم احکام را نهایت نفاذ امر میباید
تا حکم آن کس یکسان بر اعالی وادانی اجرا یابد نه آنکه عجزه را بر سنجانند واز عهده اقویا بر نیاید با آنکه سلاطین ظل الله اند باید که تخلق

با خلاق الٰہی بودہ با ہیچ فرقہ و قومے بد نباشند و با احدے کینہ و عداوت نورزند تا خلق خدا بیگانہ و آشنا در کنف عواطفت ایشان بکام
و آرام بودہ سلاطین را بازید شفیق دانند و در حجر تربیت فارغ البال بگذرانند سعدی ای کریمے کہ از خزانۂ غیب ٭ گبر و ترسا
وظیفہ خور داری ٭ دوستان را کجا کنی محروم ٭ تو کہ با دشمنان نظر داری ٭ واگر منظور ہدایت و تکمیل خلق باشد در اشفاق و الطاف زیادہ از عناد و نفاق ثمر می آید در آثار نبوے باید دید کہ
سید الانبیا و المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم با مستامنین و دیگر بیگانگان از دین چہ براستی و رافت سلوک می نمود و عقدہای دل شان را بمفتاح
عطوفت و اکرام چگونہ می کشود و اینکہ جہاد فرمودہ یکے خود را صاحب وحی و مامور با موریکہ آن سر در بودہ نداند و خود را با آنجناب برابر
نگرداند بیت کار پاکان را قیاس از خود مگیر ٭ گرچہ ماند در نوشتن شیر و شیر و سلطان محمد پسر بزرگ خود را کہ از جہل جوانی
و نادانی اندک انحرافے نمودہ چندے بہوس و با اوی عم خود سلطان شجاع در جنگہاے بنگالہ با و پیوستہ و آخر
ندامت کشیدہ برگشت سالہا مقید نگہداشت تا براہ آخرت شتافت و ہمین قسم بہادر شاہ پسر دوم خود را باتہام سازش
و اتفاق با سلطان ابوالحسن تانا شاہ بادشاہ حیدر آباد مع پسران و زوجہ عاقلہ فاضلہ محبوبۂ او نور النسا بیگم و بعض خواجہ سرایان
و مقربان در کمال ذلت و ہوان مدتی ممتد مقید و داشت و خواجہ سرایان و غیرہم را در تفتیش و تحقیق تہمتے کہ بر بہادر شاہ بود تعذیب
و تعزیر بسیار نمودہ چون بہ ثبوت نہ پیوست بغرض آنکہ باید ملامت کشیدہ از ایذاے آنہا باز می آمد بنا بر خجالتے کہ ماندہ حال او
گشت بر آشفتہ بہ بہادر شاہ پیغام فرستاد کہ بتقصیرات خود اعتراف نمودہ از ان جرائم استغفار کند تا وسیلۂ رستگاری او در دنیا
و عقبیٰ گردد بہادر شاہ در جواب گفتہ فرستاد کہ اگرچہ فی الحقیقۃ انسان نظر بحقوق و احسانہاے بے پایان رب و اب برای
مقصر است اما در ظاہر تقصیرے کہ موجب عتاب باشد از خود نمیدانم تا بآن اعتراف و از ان استغفا نمایم بعد ملاحظہ این جواب
ہمہ صواب آتش غضب آن متعصب دور از ثواب التہاب یافتہ در تشدید قید پسر افزود و سر تراشی و قطع لحیہ و امنع تراشیدن
ناخن و لبس جامہاے لائق و اکل غذاہاے موافق منع فرمود و بیچارگان را مدتہا بانواع عقوبت و ایذا اسیر داشت بسبب
اتفاق بنا بر تربیت و پرورش شاہجہان بادشاہ و تفضل و امرا و منصبداران بہادر و لائق کار زیادہ از حد شمار و در شجاعت و
دلیری و تدبیر اکثرے نادرۂ روزگار بودند و جوہر جلادت خود بظہور رسانیدہ بر صفحۂ روزگار کارنامہا بیادگار گذاشتہ اند آنہا
ہم از نا قدر دانی و بیہودہ رنجی او ہمیشہ دلتنگ بودہ گاہے بکام دل بقدر استحقاق نرسیدند بلکہ بر عکس اکثر مورد طعن و
ملامت بکنایہ و صراحہ بودند از ین جہت است کہ کارہاے او حسب المرام انجام نیافت بلکہ بعض اعیان با تمامی ملازمان خجالتہا
فاش کشیدہ ہر چہ دیدہ از دست خود دیدہ تاریخ نوشتۂ ہاشم علیخان خافی بر بعضے سفاہتہاے او اشعار است تفصیل و اردمن شاء
فلیرجع الیہ سلاطین صفویہ انار اللہ براہینہم الجلیلۃ اگرچہ شیوۂ مروت و مہمانداری و فتوت و غریب نوازی را بر طاق بلندے
گذاشتہ اند کہ دست سلف و خلف بآنہا نمیرسد و از غایت ظہور کالنور علی شاہق الطور از القا و اظہار بے نیاز است و سلوکیکہ
با ملوک و ملوک زادہاے اقالیم مختلفہ نمودہ اند کتب تواریخ و سیر از ان مشحون و عنایات و مراعاتیکہ با بابر و ہمایون فرمودہ اند
نیز مشہور و معروف شاہ سلیمان صفوی پدر شاہ سلطان حسین با آنکہ بمستی مدام و شرب علی الدوام و غفلت و بیباکی و نہایت
سفاکی شہرت دارد در اخبار مروی و مروت کہ در بارۂ اکبر پسر عالمگیر بعمل آوردہ و شقاوت و دنائت کہ از پدرش و فار جے
مسقطے بظہور رسیدہ و ہاشم علیخان خافی بآن اشعار نمودہ بگوش مستمعان ہنر نیوش سے کشد مہاراجہ جسونت
راٹھور کہ ہمیشہ تخم عناد با عالمگیر در دل خود می کاشت و با دشاہ ہم با او از ہنود دیگر زیادہ تر عداوت بود اما ہنگام آمدن
دارا شکوہ از گجرات با جمیر حسب الاشعار مہاراجہ مذکور در جنگ ثانی نمودن با عالمگیر بوساطت راجہ جے سنگھ

مهاراجه مذکور را عالمگیر پادشاه ترغیب ترک رفاقت و اعانت داراشکوه و عفو تقصیرات مهاراج موصوف نموده منصب هفت هزاری
با صوبه داری گجرات بشروط مذکوره عطا فرموده از حکایت آمدن حضور نیز معاف داشته بود و مهاراجه جسونت سنگه بعد تعینات
مهمات و محاربات دکن و معزولی از انجا متعین صوبهٔ کابل بود چهدر انجا برد اتباع او که سرداران راجپوتیه جهالت کیش
جلادت پیشه بودند زنها و فرزندان او را که دو پسر بوده اند یکی اجیت سنگه دومی دل تهمن سنگه از کابل بے اذن صوبه دار تخت
و بدون اندیشهٔ برداشته عازم وطن شدند به معبر اتک میر بحر مزاحم شد بحالت خانه جنگی نموده بغلبه عبور نموده چون به دارالخلافه
شاه جهان آباد که بر سر راه دست ناچار وارد سوادش شده منزل نمودند عالمگیر باستماع این حرکات و کینه های دیرینه برآشفته حکم توقیف
نمود و گرز و لشکر و پیادگان کوتوالی بحراست مامور شده مردم خود را بمحافظت و پاسبانی گذاشت بعد چندے رؤساے آن لشکر
تمهاشه رخصت وطن خواستند عالمگیر رفتن آنها برای مقهور بودن عیال و اطفال مهاراجه مذکور صلاح دانسته مرخص نمود آنها
اطفال را بطور غلامان همراهی خود را بلباس مردانه ساخته و دیگر جلادت کیشان را در جنیه های مهاراج نشانیده و بعضی کنیزان
را بصورت رانیان و دو غلام مجهول الاحوال را بکسوت اطفال مهاراج در انجا گذاشته سفارش نمودند که اگر کشف راز شود
و در خواست این اطفال و رانیهاے مجهول با پیاری بعمل آورده چندان مزاحمت و استقامت ورزید که فاصله پنج شش
ساعت از زمان نهضت مانع روانی باشد و چه عجب که استشمام بے سیرتی رانیها و داعیه غلامی گرفتن اطفال راجه نموده
این داعیه کرده باشند چنانچه در افواه عوام چنین شهرت دارد علی ای حال بعد برفتن آنها باندک فاصله خبر بپادشاه
رسید تا استفسار و کشف اسرار ساعتے چند نیز درگذشت چون متحقق شد افواج براے آوردن اطفال مجهول و اسباب
بازمانده و تعاقب رفتگان متعین شد راجپوتان متعین خیمه داد جلادت و مردانگی داده پامردی خارج از صفت و رشمار نمودند بعد قتل
آنها اطفال و نسوان داخل حرم سرای سلطانی گشته اطفال حواله پرستاران حرم برای پرورش شدند و شرف اسلام جبرا و قهرا دریافتند
زنها نیز به پرستاری پرستاران حرم سلطانی درآمدند تحیر بر وهم مستقیم بود که اولاد مهاراجه جسونت همین اطفال اند و راجپوتیه اطفال مجهول را
برای ایفای نام مهاراجه اولادش قرار داده اند پادشاه هم باین پیره از کمال غیظ و غائلت قلب ضمیمه وطن دیرینه راجهای
راتهوری آبای مهاراجه جسونت سنگه بر دوش جرات خویش گرفته با او تسخیر دیار نهضت نمود و رانا راجه اودے پور اعانت زنها و اطفال
مهاراجه مرقوم و جمعیت خود ساخته علم تمرد برافراشت پادشاه فرمان ادای جزیه و برآوردن فرزندان و زنهاے مهاراجه جسونت
از مدد و خود برانا نوشته ارسال داشت اصل برانا رسیده بقبول فرمان پیش آمد و وکلا فرستاده پادشاه را خوشنود گردانید در
فاتحهان سها و برای وصول زر معهود و بندوبست شاعه اودے پور مامور گشت و پادشاه بدار الخلافه برگشت بعد چندے
باز تمرد و عصیان رانا بعرض رسید و آتش غضب سلطانی شعله ور گردیده عنان توجه کره ثانیه بطرف اجمیر انعطاف یافت
و شاهزاده معظم بهادر شاه از دکن و اعظم شاه از بنگاله که صوبه داران آنجا بودند حسب الطلب بایلغار روانه حضور شاهزاده محمد اکبر
که ما فوق همه در عنفوان شباب بود به تنبیه و تادیب رانا مامور گشته شاه قلی خان آتالیق از اعلای اضافه منصب خطاب تهور خان
سرافرازی یافت و با جمعے از امراے نامدار کار زار طلب هراول شاهزاده و سپاه سالار فوج مقرر گشت و در جنگ و تعاقب
راجپوتان جلادت تها نموده عرصه بر ان جماعه تنگ ساخت و بهادر شاه از دکن باجین رسیده و از انجا حسب الحکم تا [illegible]
له فاصله به پناه کرده از اجمیر و معسکر شاهی داشت متوقف گشت و شاهزاده اعظم شاه نیز به تخریب طرفے از ملک رانا مامور گردید
رانا و دیگر راجپوتیه با تهور خان و شاهزاده محمد اکبر ساخته او را ترغیب بغی با پدر نموده سی هزار سوار راتهور شریک لشکر ش

شد محمد اکبر خروج بر پدر از پدر آموخته این کار را سهل شمرد بهادر شاه بوئی ازین مشوره شنیده محمد اکبر که با او اندک محبتی داشت
بود بکلمه نصیحت نوشته به پدر خود هم عرضه داشت که از مکر راجپوتان و راغوای شاهزاده که جوان ناتجربه کار است غافل نباید بود
عالمگیر که از طرف اکبر مطمئن خاطر بود در جواب نوشت که بد امتحان عظیم حق تعالی همیشه شما را بصراط مستقیم رهبری و
از آلائش سخن شنوی بدخواهان محفوظ دارد چون خبر جلوس محمد اکبر و سکه بنام خود زدن و منصب هفت هزاری نمودن
تهورخان و اضافه منصب دیگر امرای همراهی بنابر تالیف قلوب آنها انتشار یافته بر عالمگیر متحقق گشت و در لشکر
غیر از اسد خان و مهرمند خان و مع متصدیان دفاتر زیاده از هشتصد سوار نبودند مضطر گردید و بهادر شاه را بتاکید تمام
نزد خود بایلغار خواند چون آن بیچاره اهل و عیال را بحفظ الهی سپرده در کمال استعجاب جریده مع دو هزار سوار رسید پادشاه
دین پناه قیاس بعمل خود که با پدر نموده بود کرده ترسید و روی توپخانه بسوی عسکر او نموده حکم فرستاد که خود را تنها مع هر دو پسر
بحضور رساند بهادر شاه حسب الامر بجا آورد و عالمگیر اندکی مطمئن خاطر گشته شروع بوعده و وعید رفقای اکبر نموده اکثری را
بسوی خود خواند بسیاری طالع مردم اطاعت نموده اکثری برخاسته آمدند و تزلزل در احوال و ارکان اکبر
بهم رسید و ناچار راه فرار وا داد بار پیش گرفت چون احوال او بدینجا رسید بحکام اطراف فرمان در باب اسیر نمودن او نوشته
اکبر را مضطر ساخت او از دست دشمنان همه جا گریزان بود و خود را بهزار خرابی تا به سنبها خلف سیوا مرهته رسانید سنبها
اگرچه مدد خرجی برای او مهیا داشت اما از تنگ ظرفی در سلوک حرکاتیکه لائق بشان شاهزادگی نبود می نمود و اکبر کبیده خاطر
میگذرانید عالمگیر چون خبر ورود اکبر نزد سنبها شنید و تعدی او نیز همیشه بگوش پادشاه میرسید بداعیه گرفتن اکبر و تنبیه
سنبهای ابتر سال بست و پنجم جلوس مطابق هزار و نود و دو هجری بنام نزاد جهاد و قاصد تسخیر بلاد دکن گردید و دران ولایت
رسید و بعد سرانجام مهام بسیار اعتقاد خان پسر اسد خان را با فوج جرار و سامان بسیار به تنبیه سنبها و گرفته آوردن
اکبر را نامزد نمود اکبر باستماع این خبر بر جان خود ترسید و سعی بسیار در کمال اخفا تا حبشیان خبر یافته مزاحم او نشوند جهازی
بهم رسانیده در کمال خوف و هراس با دل پر از یاس با دو صد و چند نفر که همراهش مانده بودند بران جهاز سوار گشته عازم
ایران گشت و در دریا صدمات تباهی و طوفان کشیده بهزار مشقت بمسقط رسید امام مسقط اول اعزاز و اکرامش نموده آخر
مقید ساخت و بعالمگیر عریضه نگاشته از ورود او اخبار کرده اشعار نمود که اگر در جلدوی این حسن خدمت پنج لک روپیه
نقد و فرمان سند معافی محصول جهازات که همیشه به بنادر هند میروند و دو سه مطالب دیگر پذیرائی یافته مرحمت شود متعهدی
برای آوردن محمد اکبر پسد او را بحضور بفرستد جمیع ملتمسات خارج از فرط دنیاداری یا شدت عداوت و دنیاداری پذیرفت
و بنام متصدی بندر سورت حکم محکم رفت که یکی از ملازمان مزاجدان دریا نورد مع فرمان عواطف عنوان که بنام
امام مسقط صدور یافته زود وارسال نماید متصدی سورت حسب الامر مرشد معنوی حاجی فاضل را که از ناخدایان مورد شفقت
پادشاهی و عارف بلغت اکثر زبانها بود باین کار روانه ساخت ناخدا در اول منزل خبر جوانمردی و فتوت سلطان سلیمان شان
شاه سلیمان صفوی انار الله برهانه در باره مهمان نوازی و چاره سازی گرفتار مضطر شاهزاده محمد اکبر شنید و بجای خود برگشت
تفصیل این اجمال آنکه با جرای امام خارجی زشت افعال با اکبر از خارج بسمع همایون پادشاه مالک رقاب
مهمان نواز رسید که اکبر پسر عالمگیر از خوف پدر بر جان خود ترسیده بعد هزاران مصائب و محن از قلمرو هند برآمده
با نواع امیدواری عازم آستان سلاطین سجده گاه بود و جهاز تباهی خورده بمسقط رسید امام خوارج بنا جوالمزدی

و بی دینی و دنیاپرستی را قبلهٔ همت خود ساخته بطمع مبلغ پنج لک روپیه معافی محصول جهازات و حصول دو سه مطالب دیگرے خواهد که
اکبر را بحضور پدرش مقید فرستد و این معنی بعالمگیر نگاشته و صورت پذیرائی مستدعی را از ملازمان او بنا بر سپردن اکبر درخواسته
بمجرد استماع این خبر آتش غضب جهان سوز آن پادشاه سلیمان جاه زبانه زدن گرفت و فرمان واجب الاذعان در کمال
تهدید بوالی مسقط نوشته ابلاغ داشت که مهمان ما را بعزت و احترام نزد ما اگر نفرستادی افواج بحر امواج که آماده بکارزار اند برای
خرابی دیار تو و قتل عام صغار و کبار تا آنجا رسیده داد آن مستقل هوش از سر باخته بلا تامل در کمال شان و تجمل شاهزاده محمد اکبر را
بپایه گاه آسمان جاه سلیمان زمان فرستاد اکبر به بندر عباسی رسیده میرزا ابراهیم ملازم معتمد هوشیار خود را برای شکر گذاری
دستیاری عنایت و اعانت شاهی بدار السلطنه اصفهان فرستاد و شاه مهمان نواز محمد هاشم تبریزی را بمهمانداری همراه
ابراهیم متعین نمود و در سر انجام ضیافت و مهمات فرمان برداری و خدمتگذاری و رضا جوئی مهمان نهایت تاکیدات فرموده و اشعار
نمود که بعضی لطائف از ثمار و نباتات هندی مثل انبه و انناس و اوراق پان که در سواحل بندر عباسی و قرب و جوارش میدارند بهم رسد
بشاهزاده اکبر متواتر رساند و بهر صورت خوشنود نگهدارد و مصوری با دو رقم صورت نگار را که در شبیه کشی سحر طراز و نادره روزگار
بود مخفی همراه داده فرمان داد که شبیه اکبر بدون اطلاعش درست کشیده قبل از ورود او بحضور بفرستد تا لیاقت او ملاحظه فرماید
پادشاه تصویر قبل از ملاقات دریافته بحسب الامر این کار بتقدیم رسید و محمد هاشم شاهزاده را در راه نهایت خوشنود داشته چون
بسه کروهی اصفهان رسید در یکی از باغهای پادشاهی فرود آورد و شاه مهمان نواز برعایت سرفرازی اکبر خود تا باغ مذکور
باستقبال آمد شاهزاده تا در باغ باستقبال پادشاه شتافته ملاقات نمود و سه قطعه جواهر یکی الماس دیگی زمرد دیگی یاقوت
گران بها بطور ارمغان داده آورد و گذرانید شاه بنا بر دلجوئی و آبرو بخشی او هر سه جواهر گرفته بر دستار خود گذاشت و بشوق
شغف بسیار معانقه نموده و در پرسش احوال بی تفقد فرموده از باغ تا خانه که برای اکبر مقرر شده بود پای انداز زربافت و مخمل و
دارائی کاشان و چینت بندری که قدرش در آنجا زیاده‌تر از جاهای دیگر است گسترده بودند اسپ سواری شاه ایران و شاهزاده محمد اکبر
بالای آن را میرفت اسپ پادشاه هموار با رسیدگی میرفت و اسپ اکبر تندی نموده مضطرب پا بپا می گذاشت جلودار اکبر
پادشاه آقای خود بجلدی اسپ دیگر آورده اکبر چستی و چالاکی در تبدیل سواری بنوعی نمود که شاه و دیگر مقربان تحسین و آفرین نمودند
جلودار و برادر او به شاه سلیمان عنان اسپ کشیده اکبر را بجائی که برای او مقرر شده بود مرخص ساخت و ما یحتاج شاهزاده
آن مکان هر چه می بایست مهیا داشت روز دیگر پادشاه مهمان نواز قدم رنجه فرموده اکبر را همراه خود بدولتخانه آورد و مسند علیحده
برای او گسترده باعزاز و اکرام نشانید و لوازم مهمانداری و غریب نوازی را بنهایت مرتبه رسانیده وجهی لائق برای مصارفش
تعیین فرمود و بعد مرور ایام چون اکبر اظهار امداد و اعانت و طلب رخصت بهند نمود شاه گفت تا پدر شما زنده است شما مهمان عزیز ما
هستید و تا آن زمان اعانت و رفاقت از ما بعمل نخواهد آمد بعد انتقال او که کار بمقابلهٔ برادران افتد در تقدیم خدمات خود را
معاف و مقصر نخواهیم داشت ارباب تمییز و انصاف ازین حکایات و برخی از مقالات دیگر که بعد ازین نقل میشود احوال عالمگیر
و والی مسقط و شاه سلیمان پادشاه ایران و دیگران شرافت و خساست هر یکی ازین اشخاص و فضائل و رذائل اخلاق دریافته
هر چه را محامد شناسند اختیار نمایند و آنچه را رذالت شمارند اجتناب و احتراز ازان واجب دانند تا نیکه زنهای مهاراجه جسونت
سنگهه و طفل بجلاوت با چیتان غیرت شعار بحیله و جرأت چنانچه گذشت از دار الخلافت شاه جهان آباد برآمده بملک خود رسیدند
و درانا اجابت آنها نمود و عصیان ورزید عالمگیر قاصد استیصال آنها گشته عازم اجمیر گشت از راه عنادی که با مهاراجه جسونت درانا اودی پور داشت

حکم اخذ جزیه از ہنود فرمود و فرامین درین باب نگاشته بجمیع صوبجات فرستاد و در حضور ہم حکم جزیه گرفتن جاری شد چون شاہجہان آباد
ہنود زیاده از لکوک در عدد محسوب شدند و ہزاران ہزار از جماعه مذکوره مقدور ادای آن وجه نداشتند لہذا چند لکھ از آن فرقه
زیر نشیمن خاص شاہی که معروف به جهروکه بود ہجوم آورده ضعیف نالی را از حد بدر بردند عالمگیر اصلا ملتفت باستماع ناله و فریاد آنہا
نشد تا به پذیرائی چه رسد تا آنکه روز جمعه که پادشاه به نماز میرفت ہنود از در قلعه تا مسجد جامع آنقدر ازدحام نمودند که راه تردد بر مردم مسدود
بود و از چار سو ہای و ہوی تظلم و استغاثه بلند گردیده در گنبد افلاک پیچید و کار بجائی رسید که باوجود اہتمام شدید که سر و دست
مردم مجروح گشته اکثری را دست و پا از کار رفت تخت روان پادشاه دو قدم راه رفته باز می ایستاد و آخر گذشتن و پیش رفتن
از جائیکه ایستاده بود متعذر گشته جنبیدن دشوار بود و ہر دم کثرت و ازدحام می افزود لمحه توقف فرموده آخر فرمان داد که فیلان
کوه شکوه فیلخانهای شاہی و افیال سواری وغیره طلبیده گفت که صف فیلان بسته بر مردم چین برانند چون حسب الامر بعمل آمد
و جمعی پامال افیال و اسپان رم خورده گشتند باقی ماندگان مایوس و محروم گریخته در خانهای خود خزیدند و ناچار تن بادای
جزیه در دادند بسبب عصبیتهای مذکوره و دیگر زود رنجیهای عبث بعد ورود دکن کارہائیکه خانجہان بہادر کوکلتاش و منعم خان خانان
و سید عبدالله خان معروف بسیدمیان و دلیر خان افغان و آغر خان و داود خان قریشی و دیگر امرای صاحب جرأت
و اولوالعزم او بعزت و احتشام در بلاد دکن و بنگاله و آسام در جنگ وغیرہا بانصرام داده حروب و مہمات عظیمه را
بانجام رسانیده اند از عالمگیر بظہور نرسیده و اکثر امور در کارہای بسیار بنابر شکسته خاطری و نفاقهای امرا که دل بری
از پادشاه برداشتند توجهای پادشاہی و نام آوران فوج و سپه سالاران عمده را خفتها می عظیم چنان رو می داد که
لائق ذکر و تحریر نبود برای ہمین بعد از ده سال محرران تاریخ را از تحریر سوانح ایام دولت خود ممتنع داشت و کسی
احوال او را مفصل ننگاشت چنانچه بعض فقرات ہاشم علیخان خافی اشعار بآن دارد و فقیر بنا بر استشهاد فقرات مذکوره را
بعینه می نگارد و ہی ہذه بعد انقضای ده سال مورخان از تسطیر احوال آن پادشاه عدالت گستر دین پرور ممنوع
گشتند مگر بعضی مستعدان خصوص مستعد خان بطریق خفیه برخی از احوال مہمات دکن مجملاً بلا تذکار مکروہات فقط
فتوحات بلاد و قلاع را بزبان قلم داده تاریخی که احوال چہل سال باقی دران درج باشد دیده و یافت نشده کاتب حروف
بتجسس و سعی تمام در فراہم آوردن باقی احوال نمود و آنچه را برای العین مشاہده کرد مسوده نموده اوراق نگاشته متفرق خود را
جمع ساخت امید که انشاء الله تعالی توفیق اتمام آن یابد چون بعد ده سال از جلوس ہمایون حضرت عالمگیر غازی خلد مکان
بر احوال حکمرانی عشر ثانی آن خسرو عدیم المثال بضبط ماه و سال اطلاع نیافته سوانح ہر سال بقید تاریخ بگزارش ننموده اند آورده
اما از بعض وقائع حضور و صوبجات آنچه راقم حروف برای العین مشاہده کرده و از راویان ثقه بیغرض مسموع نموده لغایت
سنه نوزده از بسیار کمی بزبان خامه داده باز از آغاز سال بستم بر ہر سوانحی که علم حاصل نمود بقید سال انشاء الله تعالی
بقید کار خواہد آورد خانجہان بہادر بعد مہم حیدرآباد که انشاء الله تعالی بگزارش می آید مدتی مغضوب بود بی جاگیر تا
تا وفات یافت اما قبل از آن که رایات ظفر آیات پادشاه در ممالک دکن سایه افگن گردد بدبستی که از خانجہان بہادر در تنبیه
مرہٹه بظہور آمده بود بعد تشریف آوردن پادشاه خلد مکان عالمگیر غازی بدکن باوجود بیست و شش سال در استیصال
مقهوران کوشیدن و چندین کرور روپیه صرف نمودن قلعجات غنیم بسعی و تردد تمام مسخر فرمودن از نفاق امرا و تقاضای
ایام سپری نشد بلکه روز بروز سرکشی غنیم و در آمدن او بملک قدیم بطریق توطن زیاده گردید و صدمات چند بامرای رکاب و اطراف

رسید که از اندازهٔ تحریر بیرون است و نجابت خان بهادر هرگز صدمهٔ بی‌آبروئی نرسید سوای جنگهای مشهور او که با امرای سلاطین
بیجاپوری و حیدرآبادی نمود و شجاعت و جانفشانیها که خارج از حد قیاس بظهور آورد و با وجود اتمام سازش با غنیم تا انتهای رستانه
بر فوج اشقیای مذکور آورد از آنجمله مرقوم دو جنگ او بزبان قلم می‌آید و نجابت خان بهادر بقصد تادیب مرهٹه تاخته از خجسته بنیاد
مسافت چهل و پنجاه کروه دور تاخته بود سه چهار سردار سنبهاجی تا بیست و سی هزار سوار با ارادهٔ غارت خجسته بنیاد و بطریق ایلغار زود که
باورنگ آباد رسید و تا ماهی پوره دست اندازی نمودند و تزلزل تمام در خجسته بنیاد وردی داد خانجهان بهادر بمجرد استماع این خبر خود را
بایلغار رسانید و وقت مقابله زیاده از دو هزار سوار با او نبود در میدان هرسول قتال عظیم و معارکهٔ صعب روی داد و تا رسیدن باقی فوج
کارزار رستمانه نموده قیامتی برپا ساخت هر سو مانند از کشته پشته‌ها بر می‌افراشت هرچند مرهٹه بسیار هلاک شدند اما نظر به
قلت فوج خانجهان بهادر نموده چنان حمله‌های صعب آوردند که منجمله دو هزار سوار زیاده از پنجاه و شصت سوار همراه آن شهسوار
معرکهٔ جلادت نماندند از آنجمله پور افغان با دو سه برادر و پسر خود آن بهادر شیر دل داد مردی داده می‌جوشید و می‌خروشید
و گروه بیگانگان را دلیرانه نموده و شیخان غیرت افزا فرموده بسوی خود دعوت می‌نمود و چندان پایداری ورزید که فوج متعاقب
رسید و هزیمت خوردگان هم برگشته باز خود را باو رسانیدند و آن جنگ الی الآن بجنگ هرسول شهرت دارد و در آن روز
انقدر در میدان هرسول سه کروهی خجسته بنیاد سر مرهٹه‌ها از بدن جدا کرد که چندین هزار سر زینت افزای کله منار اطراف
خجسته بنیاد گردید و چندین ارابهٔ پر از نیزه و چتری و آفتاب‌گیر مع اوراق بی‌شمار روانهٔ قلعهٔ خجسته بنیاد ساخت جنگ دوم
آنکه بفاصلهٔ سی کروه از خجسته بنیاد و با سرداران مرهٹه جنگ و مقابله در داشت خبر رسید که فوجی بسیار گران با ارادهٔ تاراج
خجسته بنیاد نزدیک بلدهٔ مذکوره رسیده قریب بیست هزار سوار بسرداری یکی از پسران خود مقابل دشمن گذاشته یکی از
راجهای ملکی را با خود گرفته سی کروه راه را در پنج پهر ایلغار نموده پاسی از شب مانده بفاصلهٔ دو کروه از فوج مرهٹه رسید
چون زیاده از هفتصد سوار با او نرسیده بود راجه را فرمود که اگر صبح شود مرهٹه قلت فوج ما را برای العین بیند دلیر گشته
جسارتها خواهد نمود مصلحت آنکه نشانها و نقاره‌خانهٔ مرا نزد خود داشته همین جا با چهار صد راجپوتیه که همراه شما رسیده توقف
نمائید و فوجی را که از عقب برسد توقیف نموده آسایش دهید و من همین وقت در آنها تاخته شبخون میزنم و تا دسترس باشد
غنیمان را می‌کشم بعد طلوع صبح اگر آنها سرگشتگی نموده زور آرند من آنها را بطرف خود کشیده این طرف می‌آرم باید که
شما در آن وقت اعلام را کشاده نقاره و کرنا بلند آوازه ساخته هر طرف که هجوم آن قوم شوم باشد یورش نمائید بعد از این
تمهید خود را بر لشکر مخالف زد تا آنها خبردار گشته جمع آیند مردم بسیار بقتل آورد و از چهار سو صدای تکبیر و بکش بلند گردید چون
صبح دمید و کیفیت فوج با نشانهای راجه بر مرهٹه ظاهر گردید شاهزاده هزار سوار که در شب تیار گشته خود را بیک کنار محفوظ
داشته بود بر خانجهان بهادر یورش آورد و آن بهادر دلیر موافق مشوره عنان گردانید و فوج مذکور را بسوی خود کشیده
بمیدان آورد تا آنکه تا آن وقت نزد راجهٔ مذکور زیاده از هزار سوار جمع نشده بود تا راجه حسب الامر نشانهای خانجهان بهادر کشاده
و صدای نقاره‌خانه و کرنا بلند ساخته یکبارگی حمله آورد همین که علامت لشکریان خانجهان بهادر ظاهر گشت مرهٹه‌ها دست و پا
گم کرده بفریاد آمدند که خانجهان بهادر رسید و بی‌اختیار رو بفرار نهادند درین وقت سه چهار هزار سوار دیگر از افواج عقب مانده
خانجهان بهادر مقابل مرهٹه‌های فراری و یمین و یسار آنها رسیده صدای تکبیر و بزن بلند گردانیدند و سواد اوراق در آنجا
برای تخمین در جاگیر والد در آن پرگنه رسیده محصور غنیم گردیده امید جان بدر بردن نداشت قابو یافته خود را بفوج ظفر موج بادشاهی

انداخته اطراف و نواحی ملک میگرد و از کشته پشته ها بنظر می آمد کار بجائے رسید که مرهٹه ها خود را از دیار انداخته با ظهار عجز و زبونی
بجا نهاے مزارعان و رعایا پناه می بردند و آنها بجنگ و چوب سر آنها نرم می نمودند و غنیمت بسیار که از اطراف غارت نموده
آورده بودند بدست غازیان افتاد و بعد فتح تا دو سه روز حسب الامر خاکروبها سر افتادگان میدان را بریده چهل پنجاه ارابه از سر بریدهٔ
آن جماعه و نیزه و آفتاب گیر با اسباب دیگر پر کرده روانهٔ خجسته بنیاد و میساختند بهمین دستور در اکثر محاربات که سر رشتهٔ تدبیر از دست نمیداد
باقبال عالمگیر فتح و ظفر نصیب او می گردید انتهی کلامه این قسم امیر کبیر و شجاع دلیر و امثال او ملازمان جان نثار کار گزار را بمحض
اتهام بعض نکس نظر فان جعفریا بمجرد قضات و مشائخ باطن کور معزول المنصب نمودن و ضبط جاگیرات فرمودن همان نتائج داد
که سالها صرف اوقات نموده دکن را بپراکیان داده انتظام رکن اصلا میسر نیاید و سرمایهٔ فساد و عناد مرهٹه با مسلمانان بیجا پور
دیگر گشته آخر تمام هندوستان جولانگاه عساکر مرهٹه و باعث هلاکی اطفال و نسوان مسلمانان و بے پیری آنها از دست سکهان
و مرهٹه و دیگر هنود الان بقت رگردید و اجراء این مفاسد عامه حال عالمگیر گشته قرون بسیار را عصار هشیار ثواب آن بروح کثیر الفتوح
او رسیده و خواهد رسید اطاعت او امر و نواهی الهی و را غراض و اهواے نفسانی خود چنان بود که انچه از ان در بارهٔ پدر
و برادران و پسرانش بعرض بیان در آمد و تبعیت شرع و قاضی که از و شهرت دارد در کارهائے که خلاف رضاے او بود این قسم
که محرر تاریخ مذکور می نگارد صورت خطه از ان که پادشاه عالمستان کمر همت بتسخیر بیجاپور و حیدرآباد بسته بود روزے از
قاضی شیخ الاسلام در خلوت فتواے جواز این مهم خواست قاضی برخلاف مرضی و ارادهٔ خلد مکان جواب داده بعد چند روز
بعد و دیگر بهوا خواهان رخصت بیت الله خواسته و بجد گشته حاصل نمود و روانهٔ کعبهٔ مقصود گردید انتهی این عبارت او دلالت میکند
که از قاضی نهایت رنجیده و او بر جان خود ترسیده بدر رفتن بهانهٔ حج بیت الله فوز عظیم دید و قاضی عبد الله
در جنگ حیدرآباد قاضی حضور بود اتلاف مسلمانان از طرفین هر روز دیده تنگ آمد روزے عرض نمود که ابو الحسن و
همراهانش همه مسلمانند و از ین طرف هم اکثرے اهل اسلام جدال و قتال خلاف آئین و منافی شرع متین است اگر بمقتضاے
الصلح خیر مصالحه فرمایند هر آینه بجا و موجب ترحم بر عجزه و غربا خواهد بود چنان مورد عتاب گردید که قریب بود قضا متوجه قاضی
گردد بسفارش برخے از مقربان تادیب قاضی از لوح خاطر محو نمود و جزاے محرومی از شرف حضور و امتناع از باریابی
مجرا و اثبات فرمود و مدتے ممتد از ادراک کورنش ممنوع بود و فضائح و قبائح چند از پادشاه مجاهد بظهور رسید که
اولی هوشیاران از ان قسم کارها تجنب و احتراز لازم می شمرد و برخے از ان در وقائع حیدرآباد که نعمت خان عالی بطور شوخی
باکمال متانت و استعداد نگاشته پیرایهٔ ایضاح می یابد اکنون لازم افتاد که بعضے از سوانح جنگ حیدرآباد درین صفحه
ارتسام یابد تا وسیلهٔ عبرت ناظران کرام گردد

ذکر مجملے از حیل عالمگیر که در تسخیر حیدرآباد و بیجاپور نمود

چون عالمگیر در شدت حرص و شره بے نظیر بود تسخیر سلطنت بیجاپور از آخر سلاطین عادل شاهیه که مسمی بسکندر عادل شاه بود
و انتزاع حیدرآباد از خاتم سلاطین قطب شاهیه سلطان ابو الحسن تانا شاه در خاطر خود مصمم نموده شروع ببهانه جوئی فرمود
و خواست که سببے برای مکاوحت بدست آرد اول نامه متضمن بر طرف نمودن مادنا برهمن که بوزارت او بنا بر بعضے جهات فرو گذاشته
مامور بود بنام سلطان ابو الحسن در امتثال فرمان مذکور عذرے خواست درین ضمن شنید که ابو الحسن الماسے دارد که درین زمان
بدان وزن و قیمت در جواهر خانهٔ هیچ پادشاهے نتوان یافت در طمع افتاده میرزا محمد شریف دیوان خاص را از زمانه زاده

و تربیت کرده او بود بطلب آن الماس رخصت نموده و ملحوظ فرمایند که مطلب از فرستادن تو فقط طلب آن پارچه سنگ نیست بلکه
مقصد آنست که در هر دو صورت قبول و انکار از ارسال آن جوهر بسته فرستاده است دیگر نظر به طمع و ضرر خود نکرده و از بیم و امید
خود را بر کنار داشته عمداً گفتگو بیباکی و درشتی نموده گستاخانه سخن بیند تا شش نمائی شاید از تو به سلوکی و درشتی پیش آید و تقصیر
نافرمانی بر او ثابت گشته دست آویز منازعت میسر شود چون آن میرزا محمد نزدیک بحیدرآباد رسید ابوالحسن یکی از عمده ها سر
سرکار خود را باستقبال او فرستاده با عزاز و احترام طلبید بعد تقدیم مراسم ضیافت چون میرزای مرقوم طلب الماس
معلوم نمود فرمود که جمیع الماسهای جواهر خانه موع کاغذ سیاهه جواهر خانه و متصدی سر رشته اپیش میرزا محمد حاضر آورده
و بقسمهای غلاظ و شداد برائت ذمه خود از اخفای الماس غیر از الماسهای حاضر حاصل نمود از جمله آن الماسها چه هر یکی در وزن و
شفافی و رنگ به از و نمود مع تحف و هدایای لایقه دیگر جهت پیشکش حوالهٔ ش نموده رخصت انصراف ارزانی داشت هاشم علیخان خافی
محرر تاریخ عالمگیری می نگارد صورة خطه المحرر او راق بعد عود از زبان او شنیده نقل مینمود که در سر مقصد در مجلس ابوالحسن کرسی که می آمد
موافق حکم و مرضی پادشاه گستاخانه بیباکانه سوال و جواب نموده او را ملزم میکردم اما در یک سخن ملزم گشته نتوانستم که جوابی بگویم و آن اینکه
به تقریبی ابوالحسن گفت اگر چه ما هم پادشاهیم اما خود را در جرگه نوکران عالمگیر میدانیم من از این سخن برآشفته گفتم که در مقابل عالمگیر پادشاه
غازی شما را نرسد که نام پادشاهی بر خود اطلاق نمائید ابوالحسن در جواب گفت میرزا محمد غلط میگوئی اگر نام پادشاهی بر ما اطلاق
نشود و پادشاه شما را شاه شاهان چه قسم خواهند گفت انتهی کلامه بعد مدد و دیرهان بود که گویا سرحد دکن ست در سال بیست و پنجم
از جلوس شهاب الدین خان پسر قلیچ خان را که آخر مخاطب بغازی الدین خان فیروز جنگ شد و در ان ایام منظور نظر تربیت
عالمگیر گشته اضافه های متوالی می یافت برای تسخیر بعضی قلاع تعلقه نجا مع اسباب قلعه گیری و فوج شایسته مرخص نموده
مامور ساخت که قلعه راهیج چون از قلاع متینه نامی نیست و شاهجهان پادشاه هم وقت اراده تسخیر بلاد و قلاع دکن
ابتدا بهمان قلعه نموده بآسانی مسخر ساخته بود خان مذکور هم ابتدا بهمان قلعه نماید و نیکنام خان را قلعه دار ملهیر و فوجدار سرکار
بگلانه گردانیده مخفی تاکید نمود که قلعه سالیر را که از قلاع مستحکمه معروفه است باحتیال شایسته سعی کوفر نماید تا بدون جنگ بدست
آید و در سنه بیست و ششم بعد انقضای برشکال از خجسته بنیاد کوچیده متوجه احمد نگر گشت و شاهزاده محمد اعظم را برای تسخیر
قلعه سالیر و دیگر قلاع نواح گالشن آباد متعین نموده شاهزاده معظم را برای تنبیه مفسدان رامدره متصل کوکن عادل شاهیه مورد فرمود
چون اعظم شاه متوجه تسخیر قلاع گردید نیکنام خان که حسب الامر از سابق با قلعه دار سالیر راه سازش باز کرده ارسال رسل و رسائل
می نمود زیاده تر سرگرم کار مذکور گشته با قلعه دار پیغام نمود که آخر این قلعه باقبال و اقتدار عالمگیر مفتوح خواهد شد اگر محنت مرا
ضائع نگردانی حق خدمت تو در حضور اثبات نموده پنجهزاری خواهم گردانید و هم رفاه خود در قبول نصائح نیکنام خان دیده
اطاعت کرده و قبل از ورود اعظم شاه بسعی نیکنام خان تسخیر قلعه مذکوره میسر آمده کلید طلا مرسله خان مرقوم بحضور رسید و نیکنام خان
مورد عنایت و قلعه دار بحضور رسیده پنجهزاری سه هزار سوار گردید هاشم علیخان خافی می نگارد که از ابتدای سلطنت عالمگیر بعد
تحقیق نام و نشان فرا خور حال خانه زادان موروثی و نوملازمان بمناصب و اضافه ها سرافرازی سی یافتند و آبرو ست
منصب و نوکران پادشاه در زمانی که پادشاه داخل احمد نگر دکن گشت بحال بود و از جاگیرات و نقدی کامیاب و در زندگانی بخوبی
بسر می نمودند و پادشاه در پیش آوردن افغانان و راجپوت احتیاط می نمود و قوم کشمیری خصوص فرقه چک کمتر بمنصب سرافرازی
می یافت بعد از آن که جلب قلوب دکنیان خصوص ملازمان سنبهای مرهته و سلاطین بیجاپور و حیدرآباد بنابر عرض فتنه سگال نها

و تسخیر ممالک دکن پیش نهاد خاطر گشت هر کس بوسیله هر که رجوع بدین آستان می آورد زیاده از مرتبه و حوصله خود بمناصب عظیمه
و عطاهای خلاع و جواهر و اسپ و فیل و خطاب سربلندی می یافت هر چند برای استمالت آنها مناصب عظیمه بخشیده جاگیر یا نقد
هر چه بود زیاده از سه ماهه یا چار ماهه تنخواه نمی شد و در دادن جاگیر اغماض بسیار بعمل می آمد بازهم بمرور ایام کار بجائے
رسید که تمام ملک به تنخواه نو آمدهای دکن رفت و وکلای آنها با یصال رشوت و کارسازیها محالات سیر حاصل برای
موکلان خود می گرفتند هر قدر که در مراتب و مناصب عمدهٔ جدیدان بی نام و نشان افزود روز بروز در اعتبار و اقتدار
منصبداران و بلادیان قدیم کاسته کار بجائے رسید و عرصه چنان تنگ گردید که بعضے از خانه زادان روشناس از راه
قدردانی پرورش می یافتند لیکن جمع کثیرے از منصبداران کم پایه که چنان مربی و زر خرج مهم سازی نداشتند بے جاگیر
محض شدند و دو ماهی پای باقی معدوم الوجود گردید چنانچه مکرر بر طومار ارباب طلب پادشاه دستخط نمود که یک انار و صد بیمار
و در اوقات تعیین افواج و عزل و نصب خدمات عمده های واجب الرعایه را نظر بر قلت پای باقی از روی آوارجه جاگیر مردم کم پایه
تغییر نموده تنخواه عمده های مذکور فرموده عاملے را زیر تیغ بیدریغ قلم می کشید این عمده نوازی علاوه دیگر خرابیهای بیچارگان بی بضاعت
می گشت انتهی کلامه شهاب الدین خان که به تسخیر قلعهٔ راهیری مامور شده بود نظر بشجاعت او و اسباب قلعه ستانی که همراه
او معین شده بود بایستے سرسواری آن قلعه مفتوح می گشت از حزم و هوشیاری قلعه دار سنبها که بحراست آن قلعه مامور
بود فتح قلعهٔ مذکوره دشوار گشت با آنکه آن قلعه دو سه توپ آهنی کهنه شکسته داشت اما قلعه دار بکاردانی خود توپهای
چوبی بسیار تراشیده و از چرم پیچیده تیار نموده تا ضرورت می شد بر مردم پادشاهی بر بالای آن نمی آمدند توپ نیز هر چه آن توپها
زیاده از یکبار بکار نمی آمد و نوعے پایداری و حراست نموده که شهاب الدین خان و فوج پادشاهی مجال تسخیر آن نیافت
و ایام محاصره بامتداد کشید بعد از آن قاسم خان که از امرای سپاهی پیشه مدبر و کارطلب مشهور بود تسخیر قلعهٔ مذکور نامزد شد
و از کلید سعی و یورشهای متوالی آن بهادر هم مفتوح نشد بعد از آن خانجهان بهادر کوکلتاش متعین گشت و آنچه لازمهٔ سعی و تلاش
بود بتقدیم رسانید سود نداد ناچار روزے منصوبه درستی دیده عوام سپاه و بازاریان اطراف مقرر ساخت که بشور یورش از صد
بدر برند تا مردم قلعه آن طرف بمدافعهٔ آنها پردازند و از طرف مقابلش که قابل کمند انداختن و زینه گذاشتن بود سه چهار صد کس شجاعان
معتمد را مقرر و بمواعید اضافه و انعامات مستعد ساخت که چون حارسان قلعه بطرف یورش مشغول شوند بهادران مذکور
دامن همت بر کمر جرأت زده در کمال اخفای شور و غوغا بالا بر آیند اتفاقاً این خبر از جواسیس بحارس قلعه معینه رسید او هم
همین قسم تدارک پرداخته عوام قلعه را بطرف عوام اهل یورش و ارباب غوغا و شورش مقرر ساخته شجاعان آبرو طلب اطراف
کمند افگنان پلنگ خصلت گذاشت و آنها پنجه های آهنین که در دکن رائج و آنرا بزبان هندی بگهنوه میگویند در دستها کرده و
سیوف و دیگر حربه های جان ستان گرفته مستعد مدافعه حارجان فصیل قلعه ایستادند اما نوعے خاموش بودند که کسے
گمان بودن مردم بدان طرف نمی برد از حمله پاتان قلعه کشا دو نفر پیش آهنگ بر زینه ها بر آمده خود را بسر دیوار قلعه رسانیدند
و پیروان آنها در راه بودند همین که پیش قدمان بر فراز حصار بر آمدند حارسان قلعه که پنهان نشسته بودند یکبار از کمین جسته
اول دستار بالا بر آمدگان در ربودند بعد از آن به پنجه های آهنی سر و روی آنها چنان خراشیدند که چشم و لب و رخسارهای
هر دو زخمی گشته بزشت ترین صورت معیوب گم دیدند و بصدمات پے در پے از بالای آن کوه سرنگون گردانیده پائین
افگندند و از پی بر آمدگان نیز بصدمهٔ افتادگان پیروی پیش قدمان گزیده سر خورده و شکسته دست و بازو بزمین رسیدند و بعد از زخمی چند

مزوورے که در علم تکسیر و تسخیر برین شهرت داشت مزخرفے چند بخان جهان بهادر گفته بارے از طلا بوزن صد تولہ درست کنانیده
لباس چرم بوبار صلوار پنبه پوشیده مار طلائی در دست گرفته بر کنگره برج بالای دمدمه نشسته فوج را مامور به یورش گردانیده خود آن
مار را با نواع مختلفه حرکت داده شروع بخواندن بعضے از اسمای عجیبه نمود و وعده او بانی بخان جهان بهادر آن بود که بدین صورت
قلعه مفتوح خواهد شد ناگهان ضربتے از سنگ یا گوله بر آن مرد مزور رسیده از بالای آن بلندی گردیده دست و پا شکسته بر زمین
غلطید و کارے ساخته نشد آخر الامر سرداران متعین مثل خان جهان بهادر و قاسم خان و غیره دست افسوس مالان از سعی
ولشکر و از تسخیر مایوس گشته روزیکه داعیه بر خاستن از پای آن قلعه نمودند فرمودند که لکهر و غیره آلات چوبی که برای تسخیر
قلعه ساخته بودند آتش دهند و وقت سوار شدن تغییر لباس نموده کوچ کردند تا مخالفان سردار را نشناسند حارسان قلعه فرباد
میزدند که اندک صبر کنید تا آتش لکهر سرد شود و خاکستر آن بر رو و پای خود مالیده برگردید و سنبها با استماع این خبر برای قلعه دار خلعت
فاخره و حلقه های طلائی که آنرا در هندی کهره میگویند بوزن نیم آثار تیار کرده برای هر دو دستهای او فرستاده و از قسلعه داری
آنجا تغییر نموده حارس یکی از قلاع متینه گردانیده صوبه بیجاپور را نوشته است که زیاده از سه چار ماه طول ارده و عرض
کمتر از دو صد کروه واقع نشده حاصل صوبه مذکور در عهد سلطان محمد عادل شاه جد سکندر عادل شاه که از دست او عالمگیر
انتزاع نموده دو کرور هون که عبارت از هفت کرور روپیه باشد بوده و از دستی سکندر شاه که اکثر ممالک از تقرفش بدر
رفت ملک میبیت لکهه هون در ید تصرف او مانده بود که عالمگیر پادشاه در سال هزار و نود و شش هجری سنه سبع و عشرین جلوس
خود از احمد نگر با راده تسخیر بیجاپور نهضت نمود و مهم آنجا را بمحمد اعظم شاه پسر خود نامزد نموده روح الله خان را با جمعی از
امرای جلادت شعار با بیست هزار سوار و سید عبد الله خان بارهه را که از قدیم الخدمتان محمد معظم بهادر شاه ولیعهد بود
با دو هزار سوار و دیگر اسباب قلعه ستانی بهراولی اعظم شاه قرار داده پیشتر روانه نمود و خانجهان بهادر را با افواج و اسباب
بتسخیر قلاع و بلاد صوبه حیدرآباد دراهی ساخت و حیدرآباد را دارالجهاد نام نهاد از سید عبد الله خان بعد جنگهاے راه
هنگام محاصره نامک تهانه تعلقه بیجاپور ترددات نمایان تا رسیدن اعظم شاه بظهور رسید چون فیما بین اعظم شاه و بهادر شاه
نفاق و شقاق بود اعظم شاه نمی خواست که نام تردد رفقای بهادر شاه بر زبان مذکور شود و سید عبد الله خان را از جانب ازان
بے نیاز میدانست لهذا اول بوساطت مصطفی خان کاشی که معتمد علیه او بود دلالت برفاقت خود نموده فرمود که نام مور چال
بهادر شاه از میان باید برداشت و چون بدلیری روح الله خان سید عبد الله خان اختیار رفاقت درین سفر نموده بود
اعظم شاه روح الله خان را هم در میان داده حکایت امر مذکور کرد و سید عبد الله خان صلاحیت بقبول این امر نداده اعظم شاه
با افواج بیجاپوری اشارهٔ نجنگیدن بر مور چال سید عبد الله خان و در ایام کمی نیز نموده در کمک اعانت او تغافل و اهمال
می نمود و در روز یورش تیز سبقت بر جمیع افواج پادشاهی از سید عبد الله خان بظهور رسید و از قلعه روی توپ و ضرب فوج
آتشبازی بطرف سید عبد الله خان زیاده بود و دران یورش قریب دو صد و پنجاه نفر که اکثرے مردمان معتبر و پیشه ور شناسان
بهادر شاه و دلاوران بارهه بودند مع دو فیل کشته و زخمی گردیدند و سید عبد الله خان بهادری نمایان نمود
تزلزل تمام در دل هوش باختگان قلعه انداخت و قریب بود که مستحفظان امان خواه آیند در همان روز هجوم دیگر دو باره هم رسید
اعظم شاه در ظاهر روح الله خان را با عانت و باطناً بمخالفت این جلادت علی الرغم نام بهادر شاه به پیامهاے
وعده و وعید آمیز فرستاده روح الله خان رسیده بپاس خاطر شاهزاده و با قتضاے وقت از طرف خود هم کلمهٔ چند

بطور نصیحت گفته سید عبد الله خان را باز داشته و خان مرقوم طوعاً و کرهاً ناچار خود را یکنار کشید و بجای خود رفته فرود آمد چون این ابتدا
خبر جلادت و جانفشانی سید عبد الله خان بپادشاه رسید پرسید بهادر ند که تحسین و آفرین بسیار گفته بشاه عالم بهادر شاه مبارکباد
گفت روز دیگر که خبر معاودت سید مذکور مع فوج بناکامی و بناچاری رسید نهایت آزرده خاطر از سید عبد الله خان و شاه عالم گشته
اعتراضی و خفگی بی محل نمود و بعد از آن که بر اصل حقیقت آگهی یافت بتقاضای مصلحت روح الله خان و سید عبد الله خان را
بحضور طلبید و سید عبد الله خان را ناحق بمرتبه مغضوب گردانید که اگر روح الله خان شفیع جرائم ناکرده او نمی گشت کمال
خفت و بی آبروئی باو میرسید ملخص کلام هاشم علیخان خافی ست که نگاشته خامه حقیقت نگار گشت زهی قدردانی و سلیقه
سلطانی و اعظم شاه در محاصره قلعه مذکور از ملازمان سکندر بیجاپوری چنان محصور بود که اگر شهاب الدین خان پسر عابد خان برادرش
مجاهد خان و دیگر امرای متعین این هر دو برادر رسد غله و بنجاره از غارت افواج سنبها و سکندر بیجاپوری محفوظ داشته بلشکر
اعظم شاه نمیرسانید اثری از اعظم شاه و لشکرش کسی نمی یافت هاشم علیخان خافی می نگارد که در لشکر اعظم شاه بجائی رسیده بود که حیوانات
و دواب از فاقه های غیر معدود می کشیدند و آدمی زادگان بخوردن آرد پوست درختها و تخم املی که با آرد استخوان چارپایهای مرده
ممزوج بود میخوردند و آنهم میسر نمیشد و عالمی از گرسنگی و خوردن چنین ماکولات غیر لائقه شربت ممات چشیده و جانی بیگم دختر
دارا شکوه زوجه اعظم شاه که در اردو بود از لشکر شاهزاده هر گاهی که غلبه فوج دکهنیان در محاصره اردو روی داده خود
سوار شده از محفه و عماری تیر برای ازده امرا و نوکران را بتحریض بر جانفشانی و پایداری مینمود تا کمک از لشکر اعظم شاه
میرسید و دوران حین که شهاب الدین خان رسد غله برای اعظم شاه و لشکرش می برد در راه افواج بیجاپوری که
اضعاف مضاعف فوجش بود ممانعت نموده عرصه چنان تنگ ساخته بود که قریب بود آفتی عظیم بفوج بادشاهی و
اجناس غله برسد شهاب الدین خان و برادرش مع سرداران همراهی فاتحه خیر خوانده و دست از جان شسته خود را بر آن
سپاه بی قیاس زده کارزار رستمانه نموده مخالفان را شکست داده غله و بنجاره را صحیح و سالم باعظم شاه و لشکرش رسانید
شاهزاده شهاب الدین خان را آفرین گویان در بغل گرفت و ملبوس خاصه که پوشیده بود خلعت داده مورد عنایات دیگر
ساخت و چون این خبر بعالمگیر رسید بی اختیار بر زبانش گذشت که چنانچه آبروی چغتائیه بسعی و جانبازی شهاب الدین خان
بحال ماند حق سبحانه آبروی او را و فرزندان تا آخر زمان از آفات دوران در حفظ و امان خود نگهدارد و
بر مراتب منصب هزاری با هزار سوار افزوده بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مخاطب فرمود و فرمان الطاف آمیز
برای او و دیگر عطایا برای برادر و همراهیانش فرستاد و بعد انقضای زمانی پیری چون محاصره بیجاپور بامتداد
کشید عالمگیر چهارم ماه شعبان سال بیست و ششم از جلوس خود بدان طرف رایات عزیمت برافراشت چون
در قرب و جوار بیجاپور رسید شاه عالم بهادر شاه و روح الله خان و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و دیگر امرای
رزم آزما را بنابر کمک و اعانت محمد اعظم شاه و محاصره و تسخیر بیجاپور فرستاد و هر یکی باراده اظهار جوهر جلادت و
جانفشانی از کارگزاری و کاروانی خود کمر همت بسته خواست که حسن خدمت خود بظهور رساند شاه عالم بهادر شاه
از طرف دست راست مقابل دروازه شاهپور مورچال داشته میخواست که به پیغام استمالت و جان بخشی
یا بجرأت و جلادت بهر قسم اتفاق افتد بوساطت او قلعه مفتوح گردد محمد اعظم شاهزاده باین اسرار پی برده خبر
سازش بهادر شاه با سکندر بادشاه بیجاپور بعالمگیر رسانید و دیگر مدعیان نیز با اعظم شاه همداستان شدند

روح الله خان بنا بر موافقت با اعظم شاه و بیرگواهی داد و سردار خان کوتوال هم بشهادت زبان کشاد شاه قلی نام شخصی از ملازمان
بهادرشاه که آمد و رفت در قلعه داشت حسب الامر عالمگیر از بیرون قلعه با سوسان کشته بحضور سید با شاه اول بعلامت استفسار
احوال نمود و انکار کرد چون حکم بشکنجه صادر شد عیوب و اسباب خود بفریاد واقرار آمده پرده از روی کار برداشت و چند کس دیگر را
شریک بدنامی خود ساخت از انجمله محسن خان بخشی و محمد صادق و بنده ابن دیوان بهادرشاه و سید عبدالله خان بارهه
را نام برد عالمگیر بهادرشاه را طلبیده کلمۀ بسیار ازین ناهنجار بمیان آورده منفعل ساخت اگرچه بهادرشاه انکار
نمود لیکن از دنی موده نزد سید عبدالله خان را بجهت باوجود جانفشانیهای او که در جنگ بیجاپور مذکور شد و هم
در جنگ حیدرآباد که ذکرش آمد بقید رسانیده بود قید نمود و دیگران را اخراج فرمود اگرچه در ظاهر اراده لوازم
ولیعهدی و مراتب منصب بهادرشاه کم نمود اما آثار بی التفاتی روز بروز می افزود و روح الله خان چون بکرر شفیع
جرائم سید عبدالله خان گردید بطریق تظلم نسبت حواله او فرمود و شروع سال سی ام مطابق هزار و نود و هفت هجری
چون عرصۀ محصوران بیجاپور تنگ گردید از نایابی غله و کاه و اسپ و آدم بی شمار تلف شدند شرزه خان که عمدۀ سرداران
سکندر عادل شاه بود از زبان پادشاه خود امان خواسته اوایل ذی قعده کلید قلعه بخدمت عالمگیر آورد و سکندر مقید گردید
تاریخ تسخیر بیجاپور مصرع سد سکندر گرفت ¤ بعرض عالمگیر رسید بشیخ هدایت کیش واقعه نگار کل برای داخل واقعه نمودن
این فقره نوشته عنایت شد و بسیاری فرزند ارجمند بهادر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مفتوح گردید و همین
مضمون در فرمان امیرخان صوبه دار کابل نیز درج گردید ¤

ذکر مجملی از وقایع جنگ حیدرآباد و لشکر کشیدن عالمگیر بر سلطان ابوالحسن بادشاه آنجا بجهت عناد

بعد فتح بیجاپور عالمگیر قاصد تسخیر حیدرآباد بنفس نفیس گردید اگرچه افواج او از ابتدای اراده تسخیر بیجاپور برای خرابی و خلل
و ویرانی حدود حیدرآباد متعین بود باقتضای صلاح وقت و طبیعت خود تغییر و تبدیل افواج و سرداران سپاه می نمود
چنانچه مجملی از ان بزبان قلم خواهد داد بعد تسخیر بیجاپور از ان طرف مطمئن خاطر گشته همگی همت بتسخیر حیدرآباد گماشت
حیدرآباد را دار الجهاد نام گذاشته باجمعیت مسلمانان و کفار پادشاه مجاهد و دیندار به ان طرف نهضت نمود احوال
قبل از نهضت بسبیل اجمال آنکه در هنگامی که اعظم شاه را بتسخیر بیجاپور مامور نمود خانجهان بهادر را مع ایرج خان و صف شکن خان
پسر فدائی خان بهادر زاده خانجهان بهادر و محکم سنگه و غیره برای تسخیر بعضی قلاع و معموره های نواح و سرحد حیدرآباد روانه
فرمود سلطان ابوالحسن بشنیدن خبر تعین شدن خانجهان بهادر محمد ابراهیم خان سپه سالار خود را با چند سردار دیگر بمقابله او
فرستاد چون خانجهان بهادر نزدیک ملکهیر رسیده با جان نثار خان و پرویز خان که از سابق در آنجا بوده با افواج حیدرآبادی
ستیز و آویز داشتند ملحق شد محمد ابراهیم خان سپه سالار حیدرآبادی با برخی از سرداران دیگر و سی هزار سوار باستقبال
شتافته معرکه گیرودار گرم ساخت و هر روز مقابله و مقاتله روی میداد چون مدد محمد ابراهیم متواتر میرسید جمعیت او
همیشه می افزود تا آنکه قریب چهل هزار سوار با او فراهم آمده اطراف خانجهان بهادر را فرو گرفت چنان یورشها آورد
که احوال فوج خانجهان بهادر قریب بقلولی رسید خانجهان بهادر بنابر احتیاط گرد لشکر خود خندق نموده مورچال آراست
و تا یک ماه هنگامه جنگهای سخت و گاهی بشدت هم میشد بعد یک ماه محمد ابراهیم خان در روز ظفر داد در روز سوم که فوج
خانجهان بهادر غافل و سرداران مشغول بازی چوپر بود با گروهی انبوه نمایان گردیده خبر بخانجهان بهادر رسانیدند

که افواج دکن اطراف مورچال را فرو گرفت خانجهان بهادر و همت خان و سپهدار خان پسران خود را و ایرج خان که از دیر باز از قرابتیش بود
باتفاق جگت سنگه هاده از طرف راست بدفع اعادی مامور فرمود و دیگر سرداران راجپوتیه و افاغنه را بطرف چپ
مامور نمود و خود نیز مهیای سواری گشت تا سواری او تیار شود افواج دکن مورچال را شکسته و از خندق گذشته
بر افواج عالمگیری ریخت و مردم مقابل آمده در انجه روج بمقتول ساخته زنجیرهٔ توپخانهٔ پادشاهی را شکسته رستخیز قیامت
برانگیخت شیخ منهاج مقابل سپهدار خان پسر خانجهان بهادر و جگت سنگه هاده و شرزه خان لودی و رستم خان برابر
همت خان پسر دوم خانجهان بهادر و محمد ابراهیم خان سپه سالار مع برهی خان هاشمی با فوج دریا موج رو بروی
خانجهان بهادر و ایرج خان رسیده ولولهٔ عجیب و غلغلهٔ غریب در افگندند و جمعی دیگر بمقابل راجپوتیه رسیده بجلادت مردانه راجپوتان
را بی دست و پا ساخت و شیخ نظام بر سر بهیر ریخته هنگامهٔ دار و گیر بکرهٔ اثیر رسانید افواج عالمگیری و روسای لشکرش
پایداری نموده هر طرف کشته و زخمی گردیدند همت خان پسر خانجهان بهادر و صفدر خان برادرزادهٔ خانجهان بهادر
پسر نرائی خان و جسونت بوندیله زخمهای کاری برداشتند و عماری همت خان و دیگر سرداران از شدت تیرباران
گنبدهای آراسته اقلام سپه نمود اما همت خان با وجود زخمی شدن همت نباخته حملات متواتره نمود و از پدر مدد می طلبید
خانجهان بهادر که خود نگین وار گرفتار حلقهٔ اعدا بود تسلی بمدد و بفضل ایزدی نمود درین ضمن برهی هاشم خان بهادر با جمعی
از یکه تازان دلاور اسپها تاخته بر خانجهان بهادر و سردار پسران یورش آورد و تیری بر خانجهان بهادر انداخت
خانجهان بهادر هم تیر بچاقهٔ کمان در آورده چنان بر برهی خان زد که یک دست او از کار رفت اما عرصهٔ کارزار بر فوج عالمگیر
چنان تنگ گردید که احدی را امید حیات و نجات نماند درین ضمن از فیلان راجه هاے ککی که نهایت مست و بطرفی
از لیبانها و زنجیر آهنی محکم بسته بودند فیلبانان صلاح در اطلاق آن دیده مطلق العنان ساختند و زنجیر سه چهار منی در
خرطومش داد آن بلای سیاه بحسب اتفاق مقابل برهی خان رسید خان مرقوم بفرط شجاعت و خودداری نکرده بر فیل حمله
آورد و فیل زنجیری را که در خرطوم داشت چنان بر سواران زد که اسپها چراغ پا گشته سواران را بر زمین زدند و کار برهی خان
باتمام رسید و فیل چند کس دیگر را از دلاوران دکن را زیر پا و خرطوم خود آورده مسمار ساخت و رفقای خانجهان بهادر فرصت
یافته باقی ماندگان مقابل را از پیش رو برداشته پس دوانیدند و دیگران هم از صدمات فیل مضطرب گشته کنار جستند و
افواج عالمگیری قابو یافته حملات متواتر آورد و بحسب قسمت شکست بر فوج دکن افتاد و فتح و ظفر نصیب خانجهان بهادر گردید
خانجهان بهادر حقیقت فتح خداداد و غلبهٔ اعدا معروض داشته از پادشاه استمداد نمود عالمگیر محمد معظم بهادرشاه را با فوج
شایسته مع اعتقاد خان خلف جملة الملک اسد خان و رحمت خان پسر نامدار خان و دیگر سرداران رزم آزما بمدد
خانجهان بهادر فرستاد و بعد یک جا شدن هر دو فوج بصلاح خانجهان بهادر روز دوم از ورود قبل از طلوع آفتاب باتفاق
سوار شد چون دو سه کروه از لشکر و مورچال بر آمدند افواج دکن با دبدبه تمام نمایان شد و بعد تقارب بر سر شاهزاده
معز الدین و خانجهان بهادر که هراول بهادرشاه بودند ریخته در اول یورش چنان جرأت بکار بردند که سه فیل با چهار صد نفر
سوار و پیاده از پا در آمد و از توپخانهٔ آتش بار پادشاهی گذشته آشوب غریب در لشکر پادشاهی انگندند سید عبدالله خان
بارهه و خواجه ابو المکارم باتفاق راجه مان سنگه بمدد هراول رسیده مبارزت بهادرانه نمودند و تا سه روز آتش
پیکار در التهاب بود و از طرفین سوار و پیاده کشته و زخمی گردیدند آخر از مدافعهٔ بهادران عالمگیری افواج دکن را

مجال پایداری نماند و مخالف عنان به بنگاه خود نمود و سید عبدالله خان و دیگر شجاعان بهادرشاهی داعیه تعاقب تا بنگاه نموده
جازم بودند که امروز آنچه شدنی ست بشود خانجهان بهادر این رای را مقرون بصلاح ندانسته به بنگاه خود مراجعت نمود و یکپاس
شب گذشته بمعسکر خود رسیده آرمیدند واحوال این فتح بحضور عرض نداشته شاهزاده و خانجهان بهادر متوقع تحسین و آفرین
بودند و فی الواقع بجا بود اما بعرض بسبب معاودت و بازماندن از تعاقب توقعات عنایت بعتاب مبدل گشته فرمان والاشان
متضمن غضب و طیش تمام بنام شاهزاده و خانجهان بهادر صادر گشت و این معنی موجب ملال خاطر هردو گردید اگرچه الان رود
افواج ابوالحسن بقصد مقابله و مقاتله سوار نشد اما گاه گاهی رود اده و برنایان و بهنگام شب بطور شبخون شورشی انگیخته
بان و بندوق زده بجای خود میرفتند خانجهان بهادر و شاهزاده هم از فرط کلال و ملال تا فیصل جنگ آنحضرت نه شدند و ترک
سواری نموده تا چهار ماه در آنجا نشسته گذرانیدند و این معنی موجب ازدیاد خفگی بادشاه گشته فرمانی بدستخط خاص در کمال
اعتراض و سرزنش نگارش یافته مرسل شد و پادشاه بخانجهان بهادر نوشت مصرع ای باد صبا این همه آورده تست
شاهزاده بعد مطالعه صبح آن روز دیوان نموده خانجهان بهادر را مع دیگر امرای صاحب رای جمع آورده درین باب
کنگاش میان آوردند چون خانجهان بهادر و بعضی راجهای دیگر کبیده خاطر بودند رضا بجنگ نمیدادند و سید عبدالله خان
و دو سه راجهای دیگر تحریک بمقابله و مقاتله می نمودند بنابر اختلاف رایها آن روز مشوره ناتمام ماند روز دیگر سید عبدالله خان
در خلوت التماس نمود که خانجهان بهادر از سرداران کهنه کار آزموده و هواخواه پادشاه است اما صلاح دولت آنست که
زیاده ازین خلاف مرضی حضرت پادشاه عمل نباید نمود داعیه گوشمال مخالفان که بنابر دفع الوقت التماس صلح مینمایند سوار باید شد
اگر خانجهان بهادر هراول نمایند فدوی را چنداول مقرر فرمایند والا بنده در هراول شرط جانفشانی بتقدیم خواهد رسانید
و در رکاب یکی از شاهزادها که بسردارے هراول مقرر شود جوهر تردد ذات و فدویت ظاهر خواهد کرد بعد ازین گفتگو
بهادرشاه بسپهسالار لشکر حیدرآبادی پیغام داد که بنابر اغماض از جنگ شما مورد عتاب پادشاه شده ام لیکن نظر باصلاح
طرفین و بحال ماندن دولت و آبروی ابوالحسن و شما باصلاح دران میدانم که اگر شما از تعدی گدهی سرم و دیگر محال سرحدی که بتصرف
بندهای پادشاهی درآمده دست برداشته برگشته روید این معنی را وسیله التماس عفو تقصیرات و شفاعت ابوالحسن ساخته
بحضور عرض کرده آید محمد ابراهیم که خواهان مصالحه بود راضی گشته با سرداران دیگر استشاره نمود شیخ منهاج و رستم راو
زناردار و دیگر جلادت کیشان جهالت پیشه باتفاق جواب دادند که قلعه سرم و ملک سرحد بر نوک سنان و دم شمشیر ما
وابسته است و دران روز بخلاف ایام ماضی از زدن بانها آنقدر شوخی نمودند که وقت آوردن خوانهای خاصه یک بان
اندرون سراچه حرم سرا رسید و خوان طعام از سر خواص افتاد و چون توپخانه تازه از حیدرآباد رسیده آواز شلک آن بچرخ چنبری
رسانیدند و برمردم کمی پادشاهی نیز چیره دستیها نمودند عرق حمیت بهادرشاه بحرکت آمد بتهیه آراستن صفوف پرداخت و بدستور
سابق شاهزاده معزالدین و خانجهان بهادر را هراول و سید عبدالله خان را چنداول و دیگر امرا را در جرانغار و برانغار قرار
داده خواجه ابوالمکارم عزیزا در قول با خود گرفته بقصد مقاتله سوار گشته پا در عرصه کارزار گذاشت و سرداران ابوالحسن بهیر را
سه جا کرده از جانبیکه بود درست رخصت فرستاده توپهای بزرگ را در گودالها انگنده بعضی از آنها زیر خاک پنهان ساخته و
فوج را سه حصه نموده یکی را مقابل هراول و یکی را روبروی بالتمش و یک فوج سنگین را با دو سردار شیر پیکار کارزار دیده
بمقابله سید عبدالله خان قرار دادند چون دریای بلاجوشان و خروشان رو بفوج بهادرشاه آوردند و هنگامه دار و گیر بلند گردید

وکوشش وکشش زیاده از حد بظهور رسید سرداران دکن جرأتها نموده عرصه برافواج پادشاهی تنگ ساختند از شاهزاده معزالدین
وهمت خان پسر خانجهان بهادر واعتقاد خان پسر جملة الملک اسدخان تردوات نمایان بظهور رسید وسید عبدالله خان بعد
جرأتهاے بے پایان فوج مقابل را برداشته بعد سرداران میین دیسار پرداخت وتا دو پهر معرکه کارزار گرم بود بعد زوال
فوج دکنیان رو بفرار گذاشت وبهادرشاه مع افواج در تعاقب خصم تا به بنگاه آنها شتافت وغلغله عظیم در لشکر دکن افتاد
شیخ منهاج دو سوار زبان دراز نزد شاهزاده فرستاده به پادشاهزاده وسرداران هراول پیغام داد که سلاطین وامرای سلف را
حفظ ناموس طرفین ملحوظ ومنظور بود مقاتله فیما بین مردان ست آنقدر توقف باید نمود که ناموس از ینجا محفوظ بگذرد
معزالدین بعد از اون پدر عنان کشیده مردم را از غارت معسکر باز داشت ودکنیان ناموس ابراهیم وعیال سردار کرد
در مکانے محفوظ رسانیده بعد رجعی از طرف ناموس اول عصر باز بهیأت مجموعی هجوم آورده معرکه کارزار را اول گرمتر ساختند
حق آنست که از هر دو طرف انچه سزای ناموس طلبان عرصه رزم ست بظهور رسانیده داد مردی ومردانگی دادند وجمعی کثیر از طرفین
مع دو فیل فوج شاهزاده معظم از پا درآمدند واز افواج ابوالحسن شیخ منهاج ورستم را و برهمن زخم برداشتند وچار پنج سردار دیگر
بزخمهای کاری مجروح شدند وجلادت کیشان دکن بندرابن دیوان بهادرشاه را مجروح ساخته وفیل سواری او پیش انداخته
روانه شدند سید عبدالله خان با آنکه در همان حالت بدهن او صدمه دسته بان رسیده بود یکی از راجپوتان را همراه خود گرفته در تعاقب
فوج مذکور که دیوان شاهزاده را می بردند شتافته وجبارتها نموده بندرابن را از دست آنها رهانیده باز آورد روز دیگر خیریت خان
میر بخشی شاهزاده در عماری فیل سواری مع یک خادمه که همراهش بود کشته گردید ومردم بے نام ونشان جمعے کثیر از
طرفین سر صحراے عدم دادند افواج دکن تا شام ثبات قدم ورزیده چون سیاهی شب ساتر نظرها گشت راه ادبار
گرفته بحیدرآباد شتافت اما وقت شام سرداران دکن به بهادرشاه پیغام داده بودند که درین جنگها خلق خدا بسیار
تلف می شود سرداران هر دو فوج بطور مبارزان برآمده فن سپاهگری وجوهر شجاعت خود ها بظهور رسانند هر کرا
بخت یاری کند ظفر خواهد یافت شاهزاده بنا بر ممارست آداب حرب که دکنیان دارند قبول ننمود هنگام صبح که خبر
در رفتن افواج دکن معلوم گردید شاهزاده شادیانه فتح نواخته در تعاقب آنها بحیدرآباد شتافت چون نزدیک بحیدرآباد
رسید مادنا برهمن که مدار علیه سلطنت ابوالحسن ووزیر او بود از طرف خلیل الله خان معروف بمحمد ابراهیم که سپه سالار
افواج دکن بود پادشاه خود را بدگمان ساخت که محمد ابراهیم با بهادرشاه سازش دارد وآن بے نصیب بتر غیب او قصد
قید وقتل خلیل الله خان گشت خلیل الله خان بمعنی دریافته بخدمت بهادرشاه آمده مورد عنایات گردید چون این خبر
بابوالحسن رسید خود را باخته بے آنکه بامرا ورفقاے خود مصلحت نماید وعیال وناموس خود ومردم همراهی خود بردارد بیک ناگاه
با بعضے از خدمه محل وصنادیق جواهر وهون پاسے از شب گذشته راه قلعه گلکنده که نزدیک شهر حیدرآباد بود گرفته خود را
بدانجا رسانید مردم شهر از سپاهی ورعایا بحال خود درمانده عاجز وحیران شدند وبهادرشاه مع فوج در رسید ودر حیدرآباد
رستخیز قیامت وشور یوم النشور هویدا گردید چندین هزار شرفا فرصت سواری وبار برداری نیافته دست زن وفرزند
گرفته بے آنکه بر سر قعے یا چادرے بر سر مستورات کشند سراسیمه ومضطر رو بقلعه آوردند وکارخانجات سلطان ابوالحسن
ومال مردم تجار وغیر تجار در ان شهر معمور که عمرها روی فتنه وآشوب ندیده بود بجا ماند کسی را مجال برداشتن پرکاهے
میسر نشد صاحب تاریخ مے نگارد که اموال نامحصور که در ان شورش زیاده از پنج شش کرور خواهد بود بدست غارتگران

اتفاقا قبل از آن که خبر لشکر شاهزاده رسد اوباش و لچّا های شهر بر خانهای مردم ریخته دست تطاول دراز ساختند
و ارباب ناموس تمام شب از اهل و عیال آنقدر که توانستند بقلعه رسانیدند و صبح ناشده مردم لشکر بر شهر تاختند چون اکثر محله
بازار و زر نقد لک لک و اقسام اموال و اقمشه کارخانهای سرکار پادشاهی و امرا و تجار افتاده و کارخانه و چینی خانه و اصطبل و فیلخانه شاهی هم
بجا می بود وقت غارت یاد از هول قیامت میداد آنقدر زن و فرزند هنود و مسلم باسیری در آمده و عرض و ناموس شرفا و نجبا
و ضعفا بباد فنا رفت که علام الغیوب میداند و قلم را یارای احاطه آن نیست انا لله و انا الیه راجعون و نعوذ بالله من تلک الآفات بعد از آنکه
فرستادهای ابوالحسن باظهار عجز و نیاز و استعفای جرائم ناکرده بحضور بهادرشاه رسیده ادای رسالت نمودند بهادرشاه
در منع غارتگران بمبالغه تمام اهتمام نمود و شعلهٔ فتنه اندکی فرونشست اما بر خلق خدا گذشت آنچه گذشت و به گردن عالمگیر ماند و
وزیر سلطان ابوالحسن در زر و وبال آن پایدار ماند ... اتفاقاً بهادرشاه بر حال ابوالحسن و خلق آن دیار ترحم
نموده بقبول پیشکش بمبلغ یک کرور و بیست لک روپیه سوای وجه مقرری هرساله بشرط معزول نمودن مادنا وزیر و اکنا برادر
که سرمایهٔ فساد در خرابی سلطنت حیدرآباد بودند و انضمام قلعه سرم و ملکهیر و دیگر محالات مفتوحه که بتصرف افواج عالمگیری در آمده بود بممالک
محروسه عالمگیری شفیع جرائم ناکرده ابوالحسن پیش پدر گردید چون ابوالحسن بنابر اقتدار مادنا درین عرصه جواب و سوال و آمد و شد
سفرا در مقید نمودن او و برادرش تامل داشت بعض سرداران عمده و خدمه صاحب اختیار محل نظر بانکه این همه بلا از نحوست
آن هر دو برهمن روی داده نزد ماه حیاتی صاحب زن سلطان ابوالحسن که تسلط تمام داشت رجوع نموده باتفاق او بی آنکه
ابوالحسن خبر شود بزبانی بعض محرم را از نوکران خود بیت کیش که همراه آن هر دو برهمن می بودند پیغام و اذن قتل آنها دادند
و آن هر دو برادر مقتول گشته سر آنها مصحوب سعتاران فصیده نزد شاهزاده فرستادند چون عمده امرای عالمگیر بتقدیم رسیده بود و بهادرشاه
عرضداشت متضمن اقرار صلح با ابوالحسن بمطاوعت او در جمیع امور و فرستادن سرهای مادنا و برادرش بحضور عالمگیر فرستاد آن
شدید الحرص سراسر تزویر اگرچه بظاهر پذیرفت و سعادت خان را که دیوان خان جهان بهادر و از جمله تربیت کردهای خود
بود برای وصول زرهای پیشکش سابق و حال مقرر کرده تاکید بلیغ نگاشت که زود بعرض وصول در آرد تا قبل از ورود
خودش این زرها بحیله و تزویر بدست آمده باشد اما نکش (?) بهادرشاه و خان جهان بهادر را مطعون و مغضوب ساخت و خفگی را
از حد بیرون برده خان جهان بهادر را طلب بحضور نمود و با وجود آنهمه جانفشانیهای او محض ترحمی که بر حال ابوالحسن و خلق حیدرآباد
بعمل آورده بود ملامتها نگاشت و چون توجه بحال امرازادها خصوص اعتقاد خان خلف جملة الملک اسد خان و دو سه امیرزاده دیگر
در اطاعت فرمان و جانفشانیها مبالغه می نمودند و عالمگیر در تربیت و پیش آوردن آنها می کوشید مکرر در فرمان عتاب آمیز که
بنام خانجهان بهادر نگاشت تعریف آنها و تعریض از خانجهان بهادر باین عبارت نوشت که خانه زادانیکه هنوز بوی شیر از دهن آنها
می آید نسبت بآن پیر سالخورده زیاده شرط فدویت و جانفشانی بجا می آرند خان جهان بهادر ازین قسم قدردانیها نهایت دلتنگ
و کبیده خاطر گذرانید و میخواست که امیرزادهای مذکور در حروب و کروب امتحانی یابند و در جنگ دشمنان اهمال می نمود
و نیز درین ضمن امرای نمک بحرام ابوالحسن بتطمیع عالمگیر و دولتگیری از آقا بحضور عالمگیر رسیده دلالت بتسخیر حیدرآباد می نمودند
عالمگیر افواج معتدبه همعنانی آنها برفاقت و اعانت بهادرشاه فرستاد و افواج ابوالحسن تا تنقیح صلح و جنگ بسرکردگی
عبدالرزاق خان لاری و غیره برای مقابله و محاربه افواج عالمگیری تعین شده بر فوج تازه رسیده عالمگیری زد چون آنها غافل بودند و
از لشکر بهادرشاه بنابر بعد مسافت نیز مددی نرسید دو سه سردار افواج عالمگیری زخمی و اسیر فوج حیدرآبادی شدند و بهادرشاه

تا انفصال وتحقیق صلح وجنگ اوکنار حیدرآباد بشهرت گرانی غله کوچ نموده بکهر آمده استقامت ورزید اینهمه باج جرات ودلیری که با افواج حیدرآباد در تسخیر ملک هاے تازه ازین حرب روی داد وجانفشانیهاے سابق که از خان جهان بهادر وسید عبدالله خان قبل از فتح بیجاپور بظهور رسیده هر دو امیر مذکور وبهادر شاه بیچاره باوجود جرات وجانفشانی بمحض اندک ترحم بر ابوالحسن وخلق حیدرآباد واستعفاے جرائم ناکرده او مورد عتاب ومغضوب ومعزول المنصب شدند عیاذا بالله وجمیع المومنین من الحرص الشدید چون محاصره بیجاپور بطول انجامید وازبهادر شاه وخان جهان بهادر ترحم غیرمرضی بظهور رسید بعوض خان جهان بها عابد خان پدر غازی الدین خان فیروز جنگ را بشهرت تحصیل زرپیشکش نزد بهادر شاه فرستاده اول خانجهان بهادر را طلب حضور نمود بعد ازان بهادر شاه را هم برفاقت خود طلبید چون خان جهان بهادر بحضور رسید میان مردم معظم خان پدر زن شاهزاده کام بخش وخان جهان بهادر در جلوخانه پادشاهی بهسر گذاشتن پالکی سواری هر دو خانه جنگی وهنگامه عظیم برپا گردید پادشاه خان جهان بهادر را برای اسکات وافهام مردم او وحیله هاے حضور را برای ممانعت مردم معظم خان وجهال طرفین بیرون فرستاد خانجهان بهادر که بنهایت ملول وازنا قدردانیهای پادشاه بغایت آزرده خاطر بود از دربار برآمده چون معظم خان را در جنب عمدگی وعندویت وبهادری خود هیچ می شمرد وکه باز معظم خان را غارت نماید پادشاه ازین حرکت آزرده ترگشته خانجهان بهادر را بمهم قلعه رسنتی متعلقه جاث از دکن باکبرآباد فرستاد وبعد تمشیت آن مهم چون باز بحضور آمد باز حیله برآورده از منصب معزول وجاگیرات خان جهان بهادر تغییر نمود بیچاره بهمین حال از دار رنج وملال درگذشت احوال پادشاه خجسته خصال دینداری وقدردانی وسلیقه او در امور سلطنت وجهانبانی مردم هوشیار ازینجا واین کارها که مشتے نمونه از خروارے بقلم آمد دریابند که تا چه مرتبه وچگونه بوده ودر محاصره بیجاپور ازبهادر شاه وسید عبدالله خان بارهه چنانچه ذکرش گذشت عبث عبث بموجب

بمحض افترا وبهتان آن قسم کاوشها نموده مقید داشت وایذاها رسانید

ذکر نهضت عالمگیر بتسخیر حیدرآباد ونام نهادن دارالجهاد

بعد فتح بیجاپور فرستادن فتح نامه ها در اطراف پیش نهاد عالمگیر بشهرت زیارت مزار سید محمد گیسو دراز روانه گردید وزاواخر محرم بسعادت خان سزاول وصول زرپیشکش نوشته فرستاد که بادولت عزم جزم در تسخیر حیدرآباد داریم ودرین زودے رایات جهان کشا آن طرف متوجه خواهد شد زرهای پیشکش هر قدر که تواند بهر صورت که میسر آید قبل از انتشار خبر از ارده ها بدست آورده سرمایه ظهور نیکو خدمتی هاے خود در حضور رساند ودرسنه هاے قبل ازین که بهادر شاه استدعای مصالحه واستعفاے تقصیرات ناکرده ابوالحسن باظهار هر گونه اطاعت نموده بود ودر آن زمان اگرچه خلعتی وجواهر برای فریب دادن آن بیچاره ارسال یافته بود اما خاص وعام میدانستند که محض ابله فریبی ست وحرص پادشاه قناعت بنوع پیشکش نمیکند ودران وقت هم بنام سعادت خان همین حکم تحقیق رفته بود چون سعادت خان حسب الامر حضور درباخذ وجمع زرها تقید زیاده نمود وسلطان ابوالحسن که از دستور بتاطاعت ودسترضای عالمگیر امیدوار ابان از صدمات آن صاحب ایمان گردانید بیجاره اظهار نمود که زرنقد بالفعل متعذرست عوض زر از جواهرهای گرانبها آنچه موجود دارم چیده حواله می نمایم وقیمت جواهر آنچه جواهر اعلی ع قدر نقد او بلا تعیین قیمت وتحریر چیره بطریق امانت درپارچه های باریک پیچیده ومهر خود نموده فرستاد وپیغام داد که دوسه روز نگهدارد تا آن زمان آنچه نقد میسر آید رسانیده متتیم جواهر را باسر رشته از جواهر خانه فرستاده خواهد شد بعد تعیین قیمت سعادت خان نقد

و جواهر بحضور عالمگیر مع عریضه داشت مشتمل بر اظهار فرمانبرداری ابوالحسن ارسال نماید و سلطان ابوالحسن قبض الوصول نوشته و مهر
در روز دوم چند بهنگی میوه برای عالمگیر ارسال داشت سعادت خان که تربیت یافته عالمگیر و مرید مخلص او بود از تزویر مهر و جواهر که ابوالحسن
نزد او امانت داشته بود بهانه فرستادن چند بهنگی میوه برای پادشاه خود خوانچه‌های جواهر هم در سبد میوه‌ها گذاشته از طرف خود
بحضور ارسال داشت و دو سه روز بر آن گذشته بود که خبر کوچ عالمگیر از گلبرگه باراده تسخیر گلکنده به ابوالحسن رسیده زبان زد
خاص و عام گردید ابوالحسن از رافت و عنایت معاندین خویش مایوس گشته بسعادت خان پیغام داد که غرض ما از اطاعت فرستادن
ریو ناموس خود و استرضای عالمگیر بامید مراحم و عواطف بود هرگاه تصمیم اراده او باستیصال این شکسته بال به ثبوت پیوست
و امید الطاف و عطوفت نماند خوانچه‌های امانت جواهر واپس باید داد سعادت خان جواب فرستاد که چون برمن سوء طلب تمام
پادشاه و داعیه سعادت او درین طرف معلوم و متیقن بود نسبت بپاس نمک و فانه زادی آن آستان خوانچه‌ها را سر بمهر شما در سبد
میوه‌ها گذاشته همراه بهنگی‌های مرسله شما بحضور فرستادم و اکنون در عوضش سر و جان من حاضر و فدای کار عالمگیر است درین باب
گفتگو طول کشید و بعضی از مردم مامور شدند که رفته جواهر را بگویند و بعنف گرفته بیارند و یک دو روز شورش بود بعد از آن سعادت خان
پیغام داد که درین باب حق بجانب شما است اما من حسب الامر آقای خود تقصیری نموده جواهر شما که گران بها بود گرفته خلاصی
خود و خوشنودی آقا در ارسال آن دانسته راه وفا پیموده دوام الحال که پایدار گشته باید شد برای کار ولی نعمت خود جان نثاری
باید نمود عالمگیر که او بدینها برای استیصال شما حجتی میخواست از کشتن من دست آویز محکمی بدست او خواهد آمد و الا تا من زنده‌ام
احتمال انصراف او از داعیه که دارد باقیست و تهیات من هم در رستگاری شما کمر خدمت محکم بسته بقدر مقدور قاصر نخواهم بود و
ابوالحسن را جان‌فشانی او مبنای آقا و مدار این تقصیر نظر بعواقب امور خود مقبول افتاده دست از مراجعت برداشت بلکه
او را طلبیده مورد مراحم و تحسین گردانید و خلعت و جیغه مرصع الماس و دیگر اشیا عنایت نمود درهمین ایام روزی
افاضل حیدرآباد نزد سلطان ابوالحسن حاضر بودند احوال عالمگیر و اشتهار دین پروری او مذکور شد علمای مجلس گفتند که
اسپهای فرستاده پادشاه ایران که عالمگیر از عصبیت ذبح نموده بفقرا قسمت نمود با اینهمه اظهار تبعیت شرع و دعوی اتقا
شاهی و اقدام چنین اسراف جمیع و توفیقی نمی‌یابد و غیر از اطاعت نفس سرکش محمول برامر دیگر نتوان نمود اسپها را اگر بفقرا و
مساکین و ارباب استحقاق میداد فیمابین خلق خدا بیشتر بود سعادت خان متصدی جواب از طرف پادشاه خود گشته تاویلی
شایسته نمود اگرچه بنابر عدم تحقیق بسیاری از ارباب خرد نمیتوانند رسید و آن اینکه پادشاه دیندار را بسبب بدماغی از قهرمان ایران
اسپان را ذبح ساختند غلطی است که بر زبانها جاری گشته حقیقت این است که اسپها را بوقت معین برای ملاحظه آوردند پادشاه
در تلاوت کلام الله بود بنابر ملاحظه اسپان از تلاوتی که معتاد بود خواست که قدری کم نموده تلاوتش را بر وقت دیگر گذارد
دران حالت آیه کریمه که در شان سلیمان نبی علی نبینا و علیه السلام متضمن اشتغال ورزیدن بملاحظه اسپان و مشغول گشتن از نماز
سنتی و بروایتی از نماز واجبی بسبب انهماک در دیدن آنها و بعد تنبه امر بذبح اسپان مذکور فرمودند نازل شده از نظر گذشت
آیه مذکوره تلاوت نموده حسب حال خود دانست و بنابر تنبیه نفس بسنت حضرت سلیمان عمل نموده امر بذبح آن فرمود مردم دنیا
هرچه خواهند بگویند علما این جواب شنیده گفتند که اگر چنین بود اسپان را بر دروازه‌های امرای ایران فرستاده
ذبح نمودن چه معنی داشته خواهد بود سعادت خان جواب داد که این نیز غلطی است که شهرت یافته بالسنه مردم جاریست و اصل
این است که چون شاهجهان آباد تازه احداث یافته بود و بر امیری که از امرا ایشان در هر محله از محلات آن شهر خانه‌ها ساخته

بنام او شهرت داشت و اسپها اگر یکجا ذبح میشدند از زحام بسیار میشد و اکثر ضعفای محلهای دور دست که آنها را رسیدن در آنجا
متعذر بود محروم می ماندند و برخی را اگر می رسید بتضییع و حرج بسیار تمتعی از آن گوشت میسر می آمد بنابرین حکم فرمودند که در هر محله
یک دو اسپ برده ذبح نمایند از روی اخبار وقایع نگار حیدرآباد چون خبر این تقریر و توجیه بعالمگیر رسید شادمان گردیده بر سعادت خان
تحسین و آفرین بسیار نمود و از کلبرگه پیش خیمه بطرف حیدرآباد روانه فرمود سلطان ابوالحسن بیچاره باستماع این اخبار موحشه عریضه
مشتمل بر استیمان و التماس اطاعت و استعفای جرائم ناکرده و اظهار فرمان برداریها و باز آمدن از آنچه ممنوع شود مصحوب طالب زبان سخندان
فرستاده ضعیف نالی و عجز و مسکنت آنقدر که باید نمود اما از فسادت قلبی که عالمگیر داشت مطلقا نه پذیرفته جوابش را حواله بزبان سیف
و سنان فرمود و سیئات عظیمه خود را مثل مقید نمودن پدر و پسران فرمان بردار و مقتول ساختن برادران عاجز و گرفتار و درویش
حقیقت کیش شاد سرمد دلریش و دیگر تزویرات باقتضای طبع دنیاپرست نمودن و آنرا کسوت دین پروری پوشانیده ابله فریبها
فرمودن فراموش ساخته و مصداق آیه وافی هدایه (اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم) گردیده فرمانی متضمن اثبات تقصیرات
ابوالحسن اصدار نمود شرحش آنکه اگرچه افعال قبیحه آن بدعاقبت از احاطه تحریر بیرونست اما از صد یکی و از بسیار اندکی شمرده می آید
اولا اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار کافر فاجر ظالم دادن و سادات و مشایخ و فضلا را منکوب و مغلوب ساختن و در رواج
فسق و فجور بافراط علانیه کوشیدن و خود را از باده پرستی و بدمستی در انواع کبایر شب و روز مستغرق بودن بلکه کفر و اسلام و ظلم و
عدل و فسق از عبادت فرق نمودن و در اعانت کافر حربی یعنی سنبهای جهنمی دقیقه نامرعی نگذاشتن و خود را بسبب معاونت او از
حربی که بنص کلام الهی در منع آن واقع شده پیش خلق و خالق مطعون گردانیدن و با وجود ارسال فرامین نصیحت آمیز گوش
مردم آداب و دانش مزاج گرفته حضور پنبه غفلت از گوش نکشیده درین تازگی یک لک هون برای سنبهای بدکردار فرستادن
و با اینهمه اعمال مغرور و سرمست باده غفلت بوده نظر بافعال خود ننمودن و امید رستگاری در هر دو جهان داشتن مصرعه
زهی تصور باطل زهی خیال محال و القصه ابوالحسن مایوس محض گردیده بفکر محاربه و تعیین افواج برای استقبال خصم افتاد
و شیخ منهاج و شرزه خان و مصطفی خان معروف بعبدالرزاق لاری و دیگر سرداران سپاه پیشه را مرخص نمود عالمگیر چون بدو
منزلی حیدرآباد رسید بعض سرداران حیدرآباد را نمودار گشته دست و پای جنبانیده دور از لشکر منزل گزیدند چون افواج
عالمگیر در برابر افواج دکن و اسباب حرب علی هذا القیاس بود سعی آن بیچارگان سود نمی داد غازی الدین خان فیروز جنگ
که بعد فتح بیجاپور برای تسخیر قلعه ابراهیم گده مامور بود کلید طلا مع عرضداشت مژده فتح قلعه مذکور مرسله او رسید و ورود شدن
خان مذکور بالطریق ایلغار حسب الطلب حضور معروض گردید عالمگیر بفاصله یک کروه از قلعه گلکنده رسیده معسکر ساخت افواج
دکن ازدحام نموده شورش افزا گشت بعض امرای رکاب بجنگ آن مامور شد بعد زد و خوردیکه در خور طاقتش بود رو بفرار نهاد
و در جائیکه مناسب دانست منزل گزید و بعد رسیدن فیروز جنگ تعیین مورچال بنام هر یکی از امرا نموده حکم بکندن نقب و بستن دمدمه
و تقسیم افواج فرمود و مهیای جدال و قتال گردید درهمین روز عابدخان پدر خان فیروز جنگ که بجز ارسوراوی که در یکی از ساحت
حیدرآباد و بانام یک اسدالله الغالب نموده بود که نیزه خود میخواست بمو نماید رسیده دست راست او از ضرب گوله توپ پرید و بعد
دو روز براهی صحرای عدم گردید سلطان ابوالحسن چون بهادرشاه را باحوال خود متوجه و رحیم میدانست رجوع باو نموده بوساطت
همدان محرم پیغامهای محبت مع تحف و هدایا فرستاد و التماس سعی در عفو آثم ناکرده خود و استدعای امان می نمود و بهادرشاه هم
میخواست که در هر دو صورت فتح و جنگ علی الرغم اعظم شاه و فیروز جنگ مصالحه با ابوالحسن یا فتح قلعه از دست او انجام یابد بنابرین

باب گفتگو با سلطان ابوالحسن مفتوح داشت اعظم شاه و دیگر غمازان فتنه انگیز این احوال را بناخوش وجهی در حضور عالمگیر
باب و ناصواب تمام ظاهر ساخته عالمگیر را از بهادرشاه و زوجهٔ او نورالنسا بیگم و دیگر رفقای محرم شاهزاده بدگمان ساخته بودند درین ضمن
داروغهٔ پالکی خانه و دیگر کارخانجات بهادرشاه بعرض شاهزاده رسانیدند که سواریهای حرم از دولتخانه دور واقع شده و مردم قلعه
برآمده گاه بیگاه بر مورچال میریزند مبادا چشم زخمی بناموس سلطانی رسد. بهادرشاه فرمود که خیمه و سواریهای زنانه را نزدیک دولتخانه
آرند محمد اعظم شاه و فیروز جنگ و دیگر مخلصان اعظم شاه بعالمگیر خبر رسانیدند که بهادرشاه در مقام غدر و پیوستن بسلطان ابوالحسن و قاصد رفتن
قلعه است عالمگیر با وجود دعوای عقل و شعور نفهمید که اگر سازش با ابوالحسن هم باشد محصور شدن چه فائده دارد و چرا افواج او را نزد
خود طلبیده بر سرش نریزد که خود هم اندرون قلعه محصور و مقید گردد و آتش خشم و کین او شراره بار گردید حیات خان داروغهٔ غسل خانه
بهادرشاه و خواجه ابوالمکارم را که با وجود رفاقت شاهزاده بهره‌ور از جملهٔ مریدان صادق خود می‌شمرد طلبیده استکشاف احوال نمود
و بانواع تهدید و تشدیدات علحده علحده از هر دو کس پرسید هر دو همین معروض داشتند که بهادرشاه را اراده غیر ازین نیست که بالتماس
و قلم عفو بر جرائد اعمال ابوالحسن کشیده گرد دریا قلعهٔ گلکنده بسعی و اهتمام او به تسخیر درآید و هرگز ارادهٔ فاسد پیرامون خاطرش
نگشته هیچگونه سخن غیر واقع عرض نموده زبان باتهام مرشدزادهٔ خود نکشائیم و هرچند بدلائل موجه بحسب بهادرشاه ما طرف نشان نمودیم
سوءظن ازلی آن بدباطن بیرون نرفت و بهادرشاه را چنانچه سابقاً اشاره بآن رفت طلبیده بناحق مقید نمود و نورالنسا و فرزندان
شاهزاده و خواجه سرایان و دیگر همدمان محرم او را انواع خفت و اهانت و ایذا و تصدیعات رسانیده در تنها محبوس داشت
و جمیع کارخانجات بهادرشاه را ضبط نموده بسرکار خود انضمام داد و از منصب چهل هزاری چهل هزار سوار که هفت هزار سوار سه اسپه
دواسپه بودند و ده کرور دام انعام برطرف ساخته جاگیرات او را بابت طلب تنخواه داد و زاول نورالنسا زوجهٔ بهادرشاه را
فرمود که بدون ضبط اموال او را مقید سازند و دوم سوم خواجه سرای زشت زرتوت یاقوت نام که آخر خطاب محرم خان یافت
و درشت گوئی و بیرونی مشهور بود مامور گردید که نورالنسا را بارسته که در بدن دارد بمکانی که خیمه در فرو قابل زندانیان
داشته باشد برده بخفت مقید سازد و کارخانجات او را با زیوری که در گوش و گردن و بدن او باشد بضبط سرکار درآورد خواجه چهل
با نورالنسا بدرشتی تکلم شد نورالنسا هم از جا درآمده زبان بدشنام کشاد و گفت که پادشاه پدر منست و عزت و آبرو و دولت من
بخشیدهٔ او حالا اگر بگیرد عذری ندارم اما ترا نمی‌رسد که با من چنین گفتگو نمائی از استماع این خبر در غضبش افزود و همشیرهٔ بهادرشاه
زبان بشفاعت او کشاد سودی نداد و فرمود که از طرف غذا و دیگر مایحتاج ضروری بخفت نگهدارند و همچنین روز بروز بهادرشاه
هم سختی زیاده بکار میرفت بعد مدتی پیغام داد که اقرار بتقصیر خود نموده استغفار نماید تا از سر تقصیرات بی پایان او درگذریم
بهادرشاه از قبول و اعتراف بتقصیر ابا نموده معروض داشت که اگرچه فی الحقیقه بدرگاه الهی و پیر و مرشد مجازیست بانواع
تقصیرات آلوده‌ام اما در ظاهر امری که قابل استغفار از من سرزده باشد نسبت بخود گمان نمیکنم تا زبان باعتراف و استغفار
آن کشائیم ازین جواب سراسر صواب آتش غضب آن روز از ثواب زیاده تر التهاب یافته بهادرشاه را از سرتراشیدن
و گرفتن ناخن و شستن بدن و نان گرم و آب سرد و لباس لائق منع نمودند و خواجه سرای نورالنسا را هم مقید ساخته خانهٔ او در ضبط نمود
و برای تحقیق تهمتی که بهادرشاه و نورالنسا را بآن متهم نموده بودند حکم بشکنجه نمودن خواجه سرای مذکور نموده فرمود که بیابت
هر چه تا ستر از او استفسار نمائید چندانکه او را بانواع زجر و توبیخ و انواع عقوبات ایذا رسانیدند سوای رسوخ عقیدت
شاهزاده و محبت و ارادت نورالنسا از زبان او چیز دیگر بروز و ظهور نیافت بعد ازان که کار نزدیک بهلاکت او رسید

دست از و برداشت و میرزا شکر الله عموے نور النسا را که مخاطب بشاکر خان و شریک تهمت بود نیز بخفت مقید ساخت و سه چهار خواجه سرای دیگر را هم مقید نموده انواع ایذا و اضرار مثل شکنجه و دیگر تعذیبات در تحقیق افترا بر آنها که وه رهاے دارا جرم بهادر شاه و نور النسا هیچ باثبات نرسید دیگر مکاره و آلامے که بهادر شاه بیچاره و محرمان او کشیدند تا کجا نگاشته آید محمد ابراهیم سپه سالار سلطان ابوالحسن که پیشتر از همه ملازمان او بید نهادے ما دنا ابوالحسن از و بدگمان گشته هنگام رسیدن بهادر شاه و خان جهان بهادر بحیدرآباد قاصد قتل و قیدش شده بود و داد بنا چارے واندک طمع اقتدار رجوع به بهادر شاه آورده معرفت او ملازمت عالمگیر اختیار نموده در منصب هفت هزارے هفت هزار سوار گشته عزت وافر و خطاب مهابت خانے یافت و مورچالها بسعی و اهتمام خان فیروز جنگ و دیگر رزم جویان قوے چنگ همیشه کم کم پیش میرفت در یکی از روزها که غازی الدین خان در فکر پیش بردن مورچال بود شیخ نظام و مصطفے خان معروف بعبد الرزاق لارے وغیرها برآمده مقابل فوج پادشاہے بجرات پیش آمدند و دار و گیر عظیم بمیان آمده کشور سنگ هاڑه زخم کارے برداشته از اسپ افتاد و جمعے از راجپوتان تا او را از دست دکنیان برآرند مقتول گشتند چند نفر دکنیان نامی نیز مجروح و نابود شدند اما آن قدر هجوم دکنیان بغلبهٔ آنها بود که هر چند مرام فوج پادشاہے جلادتها بکار بردند تا لاش یکی از آنها را بدست آرند میسر نشد و آنها لاشهاے رفقاے خود را بالاش چند نفر پادشاهی برداشته بردند آخر بهزار ساجت وسعے بهادران ایران و توران و جلادت و شجاعت سادات و افغان و راجپوتیه وغیرهم افواج ابوالحسن برگشته بقلعهٔ خود در آمده در ایام محاصرهٔ گلکنده و اغلب اوقات از متحصنان جرأتها بظهور رسیده که محمول بر مبالغه توان نمود لیکن مبالغه نیست از انجماعه همین قسم جانفشانیها ظاهر شد اما چون بخت یاور نبود فائده که باید بران ترددات مترتب نشد و عالمگیر بوسائل و وسائط روز و شب در تالیف قلوب رفقاے سلطان ابوالحسن کوشیده بمواعید انعامات و اضافه هاے منصب و ازدیاد تقرب بطرف خود مائل گردانید و آنها بحرص و امید دنیا و یاس بقاے عمر و دولت سلطان ابوالحسن توسل بازیال دولت عالمگیر جستند مگر معدودے با او شریک و رفیق ماندند و آخر همه برگشتند چنانچه شیخ نظام بعد ملازمت عالمگیر بخطاب مقرب خان شش هزاری پنجهزار سوار منصب و جاگیر یافت و همین قسم شیخ منهاج وغیره رجوع بعالمگیر نموده مناصب اقتدار عظیمه یافتند از نوکران سلطان ابوالحسن عبد الله خان افغان و عبد الرزاق لاری تا پایان کار با او ماندند اگرچه آخر عبد الله خان هم برگشت بلی از عبد الرزاق کسے که تا روز تسخیر قلعه از ابوالحسن روی رفاقت برنتافت بلکه روز فتح قلعه هم تردوے که از حیز قبول عقل بیرونست از و بظهور آمد و مجملی بگزارش خواهد آمد عبد الرزاق لار بیست و کارنامهاے مردم ابوالحسن که با وجود مغلوبے و تحصن بقلعه بظهور رسانیده اند و سفاهت و سبکی که از عالمگیر و اتباع خاص او بروز یافته از وقائع حیدرآباد نگاشتهٔ قلم بدائع رقم نعمت خان عالی بے کم و کاست و از تاریخ هاشم علیخانے باندک پاسدارے پادشاه او پیرایهٔ وضوح می یابد بالجمله مدت محاصره بامتداد کشید و از شدت توپخانه و ذخیرهٔ باروت و تشبازان عملهٔ قلعه که لاینقطع شبانه روز گولهٔ توپ و تفنگ و بان و قنبارهاے آتشبار در کار بودند مردم مورچال اردوے عالمگیر را زندگے دشوار بود و از هجوم و تراکم دود باروت روز از شب کمتر ممتاز میشد و هیچ روز نبود که ملازمان کارطلب عالمگیرے تلف نشوند و زخمے نگردند بعد مساعے موفوره در عرصهٔ یک ماه و چند روز مورچال کنار خندق رسید عالمگیر مجیب الافعال حکم به پر کردن خندق نموده اول خود وضو فرموده کیسهٔ که پاس براے پر کردن از خاک بدست مبارک خود دوخته بود باتیار شده تو بابالای آن برده محاذے قلعه بستند اما گرانے و کمیابے غله و کاه بجاے رسید که صاحب ثروتان طاقت باختند و آنچه بر کم بضاعتان سقیم الاحوال گذشت بیان آن امکان ندارد خلق بیرون از حساب در گذشت بلاے وبا بمقتضاے حسن نیت پادشاه علاوهٔ صدمات قحط غله بود بسیار مردم تاب گرسنگے و بے برگے نیاورده نزد ابوالحسن رفتند و بعضے مخفے نفاق ورزیده و براے

اغراض خود باعانت محصوران کوشیده آخر رسوا شدند و بجزای سزا رسیدند و چون کارے از پیش نمی‌رفت اعظم شاه را که بسبب
نفاق بهادر شاه عالمگیر برای بند و بست اوجین و اکبرآباد مرخص کرده بود و شاهزاده تا به برهانپور رسیده بود باز طلب داشت
روح الله خان را که از عمده های کار طلب و مشیر سلطنت و برای بند و بست بیجاپور گذاشته بود نیز بحضور طلبید بعد از سه ماه که خان بهادر
فیروز جنگ در پرده سیاه شب قریب بسحرگهی نموده دلاوران معتمد را به ستیارے کمند و زینه ها بالاے فصیل قلعه برآورد حارسان خبردار
گشته قطع رشته حیات آنها نمودند وقت بالا برآمدن مردان کار حاجب محراب که یکے از مقربان عالمگیر و در آنجا حاضر و بر جانفشانیهای
خان فیروز جنگ بنا بر استشهاد ناظر بود بے آنکه پایان کار تماشا کند بمجرد عروج بر برج گمان فتح قلعه نموده بحضور پادشاه دوان
دوان رسید و پادشاه بر سر سجاده بود که از دور شروع به بجا آوردن آداب مبارکباد نموده زبانے فیروز جنگ و دیگر بهادران مورچال
نیز پیغام مبارکباد فتح قلعه معروض داشت پادشاه سراسر وقار هم بمقتضاے الصاحب یعلی قدر صاحبه بدون تحقیق خبر مشعوف
گشته اشاره بنواختن شادیانه نوبت فرمود و حکم بطلب سوارے و پوشاک خاص داد و مستعد تماشا گردیدند ندماے حضور بدست
و زبان آداب تهنیت بجا آوردند بعد آنے خبر رسید که قضیه منعکس ست و چشم زخم عظیمے بدلاوران ملازم سرکار رسیده خان فیروز جنگ
ناکام برگشت و این حرکت موجب استهزا و خجالت پادشاه و حاجب محراب گشت و جاسوسان خبر آوردند که چون باعث بیدارے
حارسان قلعه سگے گشته بود ابوالحسن آن سگ را قلاده مرصع طلائے و جل زربفت عطا فرموده بر نوکران نمک بحرام خود تفوق
بید بوسط ماه شعبان بارانے بشدت بارید و بلاے جان لشکریان خصوص اهل مورچال شد و سلامت کوچه و دمدمه و دیگر
ساختهاے فیروز جنگ باطل و نابود محض گردید و در عین شدت طغیان نهر هاے اطراف قلعه و طوفان باد و باران متحصنان
خصوص عبدالرزاق لارے بیرون برآمده داد بهادرے داد و سلیم خان حبشی که از جمله سرا و شجاعان محسوب مے شد دست و پائے
زده خود را در مغاکے پنهان ساخت و صف شکن خان که نسبت بدیگران سعی بسیار در تسخیر قلعه داشت قبل از رسیدن مصطفی خان
عبدالرزاق لارے دو زخم کارے خورده بود بر جان خود ترسیده درمیان زخمے با آب و گل آغشته خود را انداخت
جمشید خان بکوچه سلامت خزیده امید رستگارے داشت بگرفتارے در آمد جلال چیله خاص و از جمله محرمان قدیم الخدمه عالمگیر
که مخاطب بسربراه خان بود با دوازده منصبدار دیگر اسیر مردم ابوالحسن گردید بعد استماع این خبر حکم شد که حیات خان داروغه
فیلخانه با هفتاد و هشتاد فیل کوه پیکر بهادران لشکر را همراه برده از نالهائیکه طغیان نموده اند بگذراند و بمدد اهل مورچال رساند
هرچند حسب الامر اقبال بر سر ناله ها رسید نود اما از شدت طغیان احدے از بهادران را عبور و وصول تا مورچال میسر نیامد
و تا ثلث شب حیات خان مع فوج فیلهاے در گرداب حیرت معطل و سرگردان مانده نصف شب بخیمه هاے خود برگشت و بهادران
قلعه اسرا را القلعه برده نزد ابوالحسن حاضر ساختند سلطان مذکور سه چار روز جمیع آنها را مهمان نوازے فرموده غیرت خان و سربراه خان
را خلعت مع اسپ و دیگران را نقد و خلعت داده باعزاز و احترام مرخص ساخت اما سربراه خان را اول تماشاے انبارخانه اجناس
غله و بارود خانه وغیره احتیاج اسباب قلعه دارے فرستاده گنج هاے پر لبالب کشیده غله و ذخیره نمود و عریضه مع پیغام زبانے
که مضمون هر دو واحد بود باو داده و جلال حضرت رب العزت و جلال خالق العباد و سر مبارک پادشاه قسم داده روانه نمود
تا در ابلاغ پیغام و گذرانیدن عریضه قصورے نکند چون اسرا برگشته آمدند غیرت خان را که هزارے دو صد سوار بود بالفعل
منصب بے خطاب بحال داشته تعنیات بنگاله نمود و در باب سربراه خان فرمود که گریختن کار غلامان نیست بعزل خطاب
معاتب ساخته گفت که منصب ذات آن کم ذات که چار صد بیست بحال دارند و عرض داشت ابوالحسن را از غایت

غرور پیش خان فیروز جنگ فرستاده گفت که انتخاب نموده آنچه قابل عرض باشد معروض دارد جلال چون برای پیغام زبانی
عرض کرد ارشاد شد که ثلثی از شب رفته پس پردهٔ خلوت خاص خوابگاه آمده عرض نماید ملخص مضمون عرضداشت و پیغام زبانی
جلال سر براه خان آنکه من خود را از جملهٔ بندگان جان نثار آن درگاه میدانم اگر تقصیر ازین عاجز باختیار و بلا اختیار سرزده باشد بجزای
خود رسیدم از شیم کریمه سلطانی المحال امیدوارانه متمنی ام که عفو فرمایند در صورتیکه قلعه مفتوح شود و مراجعت بدار الخلافه شاهجهان آباد
فرمایند البته یکی از بندهای درگاه آسمان جاه این ملک برهم خورده پامال گشته را خواهند سپرد و هانا آن بنده من باشم هر که را
در اینجا مقرر خواهند فرمود زیاده از محصول این سرزمین در وجه منصب خود و همراهیان خواهد خواست و دیگر زرها برای اخراجات
ضروری از سرکار خواهد گرفت تا از عهدهٔ آباد نمودن این مرز و بوم که از ورود عساکر مساکن جغد و بوم گردیده بر آید و هفت هشت سال باید که صورت
آبادی روی نماید و بنده هر آنچه پیشکش لایق درگاه سلاطین سجده گاه میرسانیدم خواهم رسانید علاوه آن بعد پذیرائی ملتمسات هرگاه
معاودت فرمایند در هر منزلی که هنگام عود در حدود این اقالیم مضرب خیام سپهر احتشام گردد بعد و هرگز دستی از منازل مذکوره معدود
شود لکه روپیه تسلیم دیوانیان سرکار نمایم و نیز بعد هر یورشی که قدم مبارک بپای حصار رسیده نذری بطریق نثار و پا انداز گذرانم
و این همه خدمات برای آن بجای آرم که زیاده بر این خونریزی مسلمانان نشود و سپاه لشکر ظفر پیکر بیشتر ازین مدت محروم از اهل
و عیال و بیوت و اموال خود نباشند معهذا اگر التماس بنده بعز قبول امتیاز نیابد و خواهند که مدت دیگر هم بندگان حضور تضییع اوقات
نمایند نظر بر رفاه حال سپاه و پانصد شش صد هزار من غله که جلال چیلهٔ سرکار در انبار خانه ذخائر غلات وغیره دیده رفته محفوظ دار سال
دارم چون این مضمون زبانی جلال بسمع جاه و جلال رسید در جواب کلمات سراسر صواب ابوالحسن بنوعی چند ادا فرمود که بعض از آن
اینست اگر ابوالحسن از فرمودهٔ ما بیرون نیست دست بسته حاضر شود یا بگذارد که سر و گردن او را بسته بیارند بعد و آنچه تقاضای
مروت ما باشد بعمل خواهد آمد و صبح آن شب علی الرغم ابوالحسن بنام متصدیان صوبه برار احکام مع گرزداران صادر شد که پنجاه هزار
کیسه کرباس بطول دو ذرعه و عرض یک ذرعه دوخته با دیگر مصالح قلعه گیری روانهٔ حضور نمایند که از سر نو خندق انباشته آید از شنیدن
این خبر بر زبان عجزه مضطر بی اختیار گذشت که این کلام حسن بدانائی و چه مسلمانان کشی در سوائیست که کیسهها آیند و خندق انباشته
گردد چه التماس ابوالحسن در دار سال غله شرف پذیرائی نیافت تا هم وسیلهٔ بقای حیات دیگر دیده بهمان چیلهای غله بکار برند
تاک و انباشتن خندق هم می آید نوزدهم شعبان بعرض رسید که نقبها بتکلف خود بانجام و نقب را باتمام رسانیده باروت در آن
پر کرده اند و آتش دادن را چشم براه فرمان اند حکم محکم صادر گردید که اول الهای مورچال بشهرت یورش هاسی دهند بها در آن
بلند سازند تا محصوران باراده دافعهٔ بالای فصیل حصار جمع آیند بعد در نقب آتش زنند اما عبدالرزاق لاری از شدت
فدویت و هوشیاری از اجرای نقب کشی خبر یافته مقابل هر سه نقب از اندرون بدستیاری سنگ تراشان چاه بست
نقب کنده باروت یک نقب را مع فتیلهٔ آن بریده بر دو از دو نقب دیگر قدری از باروت برداشته باقی را باب آمیخته
ضائع و نابود ساخت چون آوازهٔ یورش بلند گردید و مردم بالای حصار فراهم آمدند عملهٔ نقب که منتظر همین از دحام بودند در یک
نقب آتش زدند چون باروت آن طرف از آب ضائع شده قدری این طرف باقی بود بمجرد آتش درگرفتن حدت باروت
همین طرف برگشته مردم مورچال که مسلح و مستعد یورش بودند و دیگر تماشائیان و سپاهیان عالمگیری را سوخت و بقدر زور
باروت ریگ بالای آن پرید سنگ و کلوخ آنجا سر و روی مردم این طرف را شکسته جمع کثیری را بعدد سال هجرت
عدد آن زمان که عبارت از سنه هزار و نود و هشت است مطابق بود آوارهٔ صحرای عدم ساخت از انجمله جماعتی از

مردم نامے بناکامے درگذشتند بعد زنوشتن وود و باروت ستادان یورش را در قلعہ رخنہ نظر نیامد تا ارادۂ عروج و صعود نمایند بلکہ بسبب ہلاک شدن مردم بسیار اضطراب و اضطرار عجیب لاحق حال این طرفیان وود و باروت پردۂ لجاجت تلاش گیان بود متحصنان قوی دل فرصت را غنیمت شمردہ چون بلاے آسمان بر مورچال نشینیان ریختہ آفت جان باقی ماندگان گردیدند بعد عرض حکم تنبیہ متغلبان صدور یافت وپس از سعی بسیار کہ جماعتی این بار ہم بکار آمد مورچالہاے قائم ماند مردم پادشاہی ہنوز جا گرم نکردہ تحقیق ترداد جانبازان در میان بود کہ نقب دوم را آتش دادند و چندین ہزار سنگ خرد و کلان چون حجارۂ ابابیل از اوج آسمان بر سر مردم پادشاہی از طرف الٰہی نزول یافتہ شور و فریاد زخمیان و نالہ و واویلاے ورثۂ کشتگان سر بعیوق کشید و مضاعف شمار کشتگان سابق کہ تعداد آنہا بود و غوغا مطابق سست نمود تلف گردیدند و باز محصوران از قلعہ برآمدہ خواستند کہ مورچالہاے اطراف حصار کہ بسبب بسیار و رنج شش ماہ تیار گشتہ محل اقامت ملازمان شاہے شدہ بود انتزاع نمودہ قابض و متصرف شوند خان فیروز جنگ مع فوج بہ تنبیہ آن جماعہ بیباک رسیدہ و جشنے عظیم برپا نمود و شمار کشتگان این جنگ نیز بعد و فرگاہ مساوے آمد و ہر چند فیروز جنگ چپقلشہاے دلیرانہ نمود تدارک شوخیہاے مخالفان بعمل نیامد رسیدن این خبر آتش غضب جانسوز شاہے شعلہ ور گردید و عالمگیر سوارے خاص طلبداشتہ مع فوج قاہرہ پا بر کاب گذاشتہ با امراے جلادت شعار عرصۂ کارزار را بفر وجود خود زینت داد و تخت روان را در مکان کوورس توقیت فرمودہ حکم یورش نمود با آنکہ دست یکے از خواص کہ متصل تخت روان استادہ بود انگولہ رسید پادشاہ ہراس و سواسے نکردہ دست از تاکید یورش برنداشت درین ضمن باران بے محل مخل عزیمت پادشاہ دین پناہ گردیدہ دستے شناوران بحر وفا را چون حباب دریا موج ساخت و ہیچکارے ساختہ نشد و از ملازمان پادشاہے کسے را مجال تردد نماند از شدت بارش و صدمۂ سیلاب پاے دمدمہاے فلک ارتفاع بگل فرو رفت و کار بجائے رسید کہ سوارے خاص پادشاہے مع مردم ہمراہے برگشت و قلعہ نشینیان خیرہ ترگشتہ و فرصت را غنیمت شمردہ از قلعہ برآمدند و بر مورچالہا ریختہ توپہاے از دہاپیکر را کہ بسبب بیشمار و خرج مبلغہاے بسیار بالاے دمدمہ بردہ بودند با سامانے و بلا خرج بدست آوردہ ہر چہ توانستند برداشتہ بردند و آنچہ را بردن متعذر بود ہمہا زدہ معیوب و ناقص ساختند و چندین ہزار جوال پر از خاک کہ از انجملہ کیسہ پاک با وضو دوختہ دست مبارک حضرت قدر قدرت بود و بجرح مبالغ خطیر و مشقت بیکران کرۂ ثانیہ در خندق انداختہ بودند مال غنیمت شمردہ دست بدست بردند و مصالح انسداد فرجہ ہاے قلعہ کہ از گولہ دغیرہ شدہ بودند ہر چند فیروز جنگ دست و پا زدہ کارے از پیش نبرد و فیل خاصۂ پادشاہے کہ قیمتش چہل ہزار روپیہ محسوب مے شد و ہمراہ سوارے خاص بود از رسیدن ضرب گولہ و صدمات باد و باران از پا در آمد و آن روز ہم کارے نشدہ بشام انجامید روز دوم باز پادشاہ عالیجاہ خود سوار شدہ حکم بآتش دادن در نقب سوم فرمود چون فتیلہ را آتش دادند در نگرفت ہر چند تفحص سے نمودند سبب آن در ست فہمیدہ نشد تا جواسیس صادق الخبر بر سبب آن پے بردہ ظاہر نمودند کہ محصوران از اندرون قلعہ راہے ہم رسانیدہ باروت آن نقب پاک رفتہ فتیلہ آنرا بیرون بردہ اند لہذا پادشاہ دین پناہ را التجاے اثارادۂ یورش روے دادہ براوقات دیگر موقوف فرمودہ بیدولتخانہ معاودت نمود چون درین ترددات روز زخم تیر بفیروز جنگ رسیدہ و جمعے دیگر از رؤسا و متوسلین مجروح گردیدہ بودند فیروز جنگ چند روز از سرداے فوج ممنوع گشتہ اختیار تردد تسخیر قلعہ بشاہزادہ محمد اعظم گذاشتہ آمد و دجود و عدم سلطان ابو الحسن یکسان پنداشتہ دادرا وجوہے نگذاشتہ دیوانیان کفایت شعار و حکام آباد ان کار و ارباب عدالت و احتساب جابجا منصوب فرمودہ حکم داد کہ حیدرآباد و را در دفاتر دار الجہاد ے نوشتہ باشند و عبد الرحیم خان بیوتات را بجاے احتساب

شهر مقرر نموده با جو گرد انید که بعض سوم کفاره بدند مهابان که ابوالحسن رواج داده از شهر بنا در و تخانها را مسمار نموده مساجد بنیاد کنند از عجائب حکایات آنکه صف شکن خان پسر قوام الدین خان خلاف دیگر امرای ایرانی در قلعه ستانی جد و جهد تمام داشت و از بعضی از فضلای ایران یکی از همدم و همصاحبش بود گفت که جمعی کثیر از مومنین صلحا و سادات صحیح النسب علما درین قلعه محصورند این سعی تمام تو در تسخیر قلعه استیصال و خرابی محصوران و بی ناموسی عیال و فرزندان آنها از چه باب توانا بود آن بدبخت بسیار درو در جواب گفت که اگر امام حسین علیه السلام خود درین قلعه است در تسخیر این قلعه خواهم کوشید این کلمه شهرت یافته ختمیه ختمیه از زبان او اشتهار یافت ههذا لشومی آن مقوله لفرمتهم بالتفاق با محصورین و دیگر جرائم گردیده مغضوب شاه عالمگیر گشت و از نظر اعتبار افتاده مقید شد و اموال او منضبط سرکار پادشاهی در آمد بعد چندی عالمگیر قلم عفو بر جریدهٔ زلات او کشیده نظر به بیباکیهای او بخدمت میر آتشی که بعد ملاحظه خان و دیگران تجویز شده بود و آنها از حسن و دلیری امداد اشتند و کار توپ خانه ابتر بود مامور نمود و چون همیشه در تالیف قلوب ملازمان سرداران ابوالحسن عالمگیر بر سایل و وسائط سعی داشت و دقیق روزها بدکتر کسی می باشد اکثر نوکران ابوالحسن هر روز ایام رجوع بعالمگیر نموده بمناصب جلیله و خطابهای عمده و نقاره و فیل و اسپ و جواهر و جاگیرات اختصاص یافتند و شیخ نظام بنابر شهرت آشنائی نیز ارادهٔ رجوع به لشکر عالمگیر داشته مقید گشته غیر از عبدالرزاق لاری و عبدالله خان ترین افغان با سلطان ابوالحسن از سرداران کسی نماند در مدت محاصره هشت ماه انجاسید عبدالرزاق رحمة الله و عبدالله خان ترین درین همه مدت برای جان در کار وی نمت خود میکوشیدند و شرط وفاداری و جان نثاری بتقدیم میرسانیدند مکرر برای عبدالرزاق لاری فرمان عنایت ما استمالت مع قول منصب شش هزاری شش هزار سوار با عنایات دیگر رفت آن وفا کیش حقیقت اندیش ملاحظهٔ جان و آبروی خویش نفرموده از قبول ابا نموده فرمان مرسلهٔ عالمگیر را بر سر برج علاقهٔ خود و فصیل قلعه بر آمده بمردم لشکری عالمگیری نموده از کمال اهانت و استخفاف پاره کرده پائین انداخت و زبانی کسیکه حامل فرمان و پیغام بر استمالت و مواعید عنایت بود جواب داد که این جنگ بلا تشبیه بجنگ کربلای ماند عبدالرزاق امیدوار است که تا نفس بازپسین در زمرهٔ بیست و دو هزار نامرد کربلا امام حسین علیه السلام بیعت نموده آخر تیغ بر روی آن شهید مظلوم کشیدند در دنیا بلکه منجمله هفتاد و دو تن شهدا بوده سرخ رو در دنیا و آخرت جا حاصل نماید عالمگیر بعد استماع جواب در ظاهر آزرده شد و گفت زهی بدبخت لاری بانا بری اما در باطن نسبتهٔ باقدام در وفاداری و پاس نمکخواری تحسین و آفرین کرد اگرچه باقتضای تقدیرات الهی قلعهٔ گلکنده آخر مفتوح گشت اما استحکام دین و ایمان و شجاعت و وفا و حیا و مروت و دیگر فضائل و رذائل مردم طرفین گردیده پایه و مقدار همه خلق آن زمان سنجیده و تردذات بیهوده مهابدران عالمگیری و کیسه دوزی پادشاه دین پناه با وضو و طهارت و صرف مبالغ خطیر در سرانجام تسخیر قلعه مذکوره و تلف شدن هزاران سوار و پیاده و راکب و مرکوب در لوز شهای که از عقده کشود مگر به تطمیع و ترغیب نوکران ابوالحسن و انحراف آنها از ایمان و نمک حلالی بدون تحریک سیف و سنان و جان بازی مبارزان بمکه و تزویر آن قلعه تصرف عالمگیر آمد

ذکر مفتوح شدن قلعهٔ گلکنده و پایان احوال سلطان ابوالحسن خدابنده

اواخر ماه ذی قعده در سنه هزار و نود و هشت هجری بسعی روح الله خان و وساطت رستم خان افغان نبی و رسل و رسائل او عبدالله خان ترین نوکر معتبر ابوالحسن که صاحب اختیار دروازهٔ سردحت کهرکی بود و نیز در طمع جاه و اقتدار افتاده با افواج و سرداران لشکر عالمگیر همراز و دمساز گشت و پاسی از شب مانده دروازه برروی روح الله خان و مختار خان و رستم خان و صف شکن خان مردم از ایمان و خواجه مکارم که جان نثار خان خطاب یافته بود کشاده مردم هم از دروازه و هم از اطراف فصیل

کرده‌ها شکست و هزیمت یافته لیاقت در آمدن داشت منافق عبدالله وار سرے آن افغان نمک بحرام بی ایمان داخل حصار رسیدند
شاهزاده محمد اعظم شاه با فوج خود طرف دروازه و منتظر فتح الباب استاد چون سیلاب مردم پادشاهی داخل قلعه گردید هر یکی
بهر جا برای حراست استاد و قلعه مفتوح شدن ناله و شیون یوم النشور را بدم سرای سلطان ابوالحسن و دیگر اهل ناموس برخاست
مصطفی خان معروف بعبد الرزاق لاری مطلع گشته چون فرصت مسلح شدن نیافت بمقتضای شجاعت ذاتی و ادای حق نمک
ولی نعمت سپر و شمشیر در دست گرفته و بر اسپ بارجامه کشیده سوار گشته با ده دوازده نفر مقابل فوج عالمگیر بر در دولت سرای ابوالحسن دوید
تا آن وقت دروازه مفتوح و هجوم افواج عالمگیری در تمام قلعه شده بود آن شیر دل بلا اندیشه و تامل خود را بر آن سپاه بی قیاس زد
مردان از ازدحام رفقای او متفرق شدند و او تن تنها بمقابل هزار با شمشیر و نیزه نعره میکشید که تا جان دارم در رفاقت ابوالحسن
تمام کوشید و هر نفس قدم پیشتر میگذاشت تا با خون خویش بازی نمود و از چار سو مردان برو زخم‌ها نیزه زدند و از فرق
سر تا ناخن پا از کثرت جراحت محل شگوفه رنگین گشته زخمهای کاری بی شمار بر بدن برداشت و شور و جلادت بمرتبه رسانید
که عقل و نقل راست نیاید اگر خبر این جرأت بگوش رستم و سهراب میرسید هر یک بی اختیار غاشیه بندگی او بر دوش ارادت گرفتی
در هر گام امید دید و جنگ کنان و شمشیر زنان تا سر دروازه ارک و دروازه نقاره خانه آقای خود رسید در آن حین ده دوازده زخم منکر بر چهره
آن بهادر دلاور رسیده بود آخر پوست جبین و بینی او بر چشم پا افتاده از دیدن عاجز شده و بر یک چشم هم زخم کاری رسید چون از
بینش عاطل گشت و طاقت هم از کثرت جراحت و ریختن خون در بدن نماند و اسپ هم زخمهای بی شمار برداشته میلرزید
تا بر زمین افتاده خود داری مینمود آن وقت عنان اسپ باختیار او نبود و بخود داری بسیار بر اسپ قائم ماند اسپ
او را بنخل نارجیل رسانید و مردمش او را فرود آورده بر بستر انداختند تا شیم علیخان خانه بر تاریخ گردید آن وقت در لشکر
عالمگیر حاضر و بر این ماجرا ناظر بوده نگارنده این شمه ایست از شجاعت و تهور آن بیباک که هر گاه و هر جا ذکر مردانگی با هم
مردان کارنامه او را میشنوم حق گزاری و خدمتگاری او لیاقت نعم گردانیده و خود را محبوب قلوب خلق و مورد الطاف حقیقه
و تجلیه خالق گردانید بالجمله پادشاه ظاهر و باطن سلطان ابوالحسن چون از پایان این محل آگه گشت یافت و ناله‌های جانکاه و جزع
و فزع پردگیان حرم و مقربان محرم از اندرون و بیرون بلند گردید به تسلی و استمالت خدمه محل کوشیده و از همه با کلی طلبیده
وداع خواسته و بعد استوداع سر رشته صبر و وقار از دست نداده بدیوان خانه خود بر آمده بر مسند تمکین خوش نشسته و
چشم براه مهمانان ناخوانده دوخته چون وقت طعام خوردنش قریب بود تاکید در طعام کشیدن نمود تا آنکه روح الله خان و مختار خان
با دیگر امرای مذکور رسیدند شفقت و سلام علیک نموده دست بر سر تا بر پاس سلطنت نگذاشت و سر رشته وقار پادشاهی
را نگهداشت و خود داری فرموده در گفتگو کمال فصاحت و گرم جوشی و آداب ریاست نموده با هر کس بجوشی و گرم جوشی
متکلم گردید رباعی باتیر قضا سپر بجوید هشیار با حکم تقدیر چه صحرا چه حصار چه خفقان رضا گزین و خود از تسلیم با خیل
خواو تنگ چه اندیشه کارشمار روشن شدن روز صحبت داشته چون بکاول خبر طعام کشیدن آورد و از جا فرمان اذن چیز خوردن
خواست و آنها را هم تکلیف هم سفره شدن نمود بعضی اشتها مضائقه نمودند مغلیه ایران مضائقه نکرده مرخص فرموده و مختار خان
با دو سه کس دیگر شریک چیز خوردن گردید روح الله خان از روی تعجب پرسید که این چه وقت طعام خوردن است ابوالحسن
فرمود که وقت چیز خوردن من همین ست روح الله خان گفت میدانم اما با این حال چگونه رغبت طعام می نمائید جواب داد که
موافق روایه جمهور چنین است که میگویند اما اعتقاد من همین است که مرا پادشاه گدا آزاد آفریده است که در هیچ وقتی از اوقات نظر لطف

از بندهٔ خود بانی و از روزی مقسوم میرساند اگرچه جد پدرے و مادرے بندگانم بر وفاداری بر دیگر رانده اند تا چندے گاه بتقاضاے
سلطنت پروردگار من دراین بود که بلباس درویشی و فقر گذرانیدم باز که نظر تفضل بر من عاجز نمود بے آنکه مرا تصور آن هرگز
بخاطر گذشته باشد یا دیگرے را گمان آن خطور کرده باشد در ساعت واحد مادهٔ سلطنت براے من آماده ساخت والحمدلله که هیچگونه
هوسے و آرزوئے در دلم نگذاشت که دو ریا بدست آورده صرف نمودم و ملوک بخشیدم الحال هم که مرا در مکافات بعض اعمال ناشایسته
که در ایام سلطنت از من سرزده بنا بر تنبیه و تادیب آن زمام پادشاهے را از دست من باز گرفت شکر میکنم که عنان اختیار امور مرا
تا ایام معدودے که از حیات باقی مانده باشد بدست پادشاه دیندار داده بعد اکل طعام اسپ سوارے طلبید و شادمان با شوکت
ملوکانه مالهای مروارید در گردن باتفاق امراے عالمگیر سوار شده راهی شد چون اعظم شاه بر دروازهٔ قلعه خیمهٔ مختصرے زده فرود
آمده انتظارے کشید نزد او بردند چون ملاقات مالهٔ مروارید از گلوے خود برآورده شاهزاده را هدیه گذرانید شاهزاده استمالت او
نموده بحضور عالمگیر برد و آن [illegible] نیز سلوکے مناسب نموده باحترام نگهداشت و یومیه بقدر معاش ضرورے از خوراک و
پوشاک و خوشبوئے وغیره مقرر ساخته بعد چند روز روانهٔ قلعهٔ دولت آباد نموده در انجا مقید نگهداشت بعد ازان روح الله خان
و دیگر متصدیان بضبط و تفحص اموال او و ملازمانش مامور گشته بکارهاے مرجوعه پرداختند و بر حقیقت عبدالرزاق لارے
خبر یافته طلبداشتند او را در حالتی که از خود خبر و غیر رمقے از حیات نداشت بر چارپایه که افتاده بود برداشته نزد روح الله خان
آوردند صف شکنان شیر خصلت را همین که نظر بر او افتاد بفریاد آمد که این همان لاری ناپاک سیاه است سر او را بریده نزد پادشاه
باید برد و بر دروازه باید آویخت روح الله خان گفت سر مرده که اصلا امید حیات او نیست بی حکم پادشاه بریدن از مروت
دور است و احوال او را نوشته معروض داشت چون عالمگیر جسارت و رفاقت و نهایت نمک حلالی و شجاعت او را شنید حکم نمود که
دو جراح هندی و فرنگی براے علاج او مقرر دارند در حقیقت زخمهاے او و امید بقاے حیات هر روز بعرض رسانند روح الله خان
را طلبید و گفت که اگر ابوالحسن یک نوکر نمک حلال دیگر مثل عبدالرزاق میداشت تسخیر قلعه مدتهاے ممتد از متعذرات بود جراحان
زخمهاے او را دیده و شمرده بعرض رسانیدند که هفتاد زخم بخیه طلب و علاج خواه بشمار در آمده اند و سواے این زخمها بسیار دارد که بشمار نمی آید
و یک چشم او اگرچه از جراحت محفوظ مانده اما شاید آفت بنور او هم از صدمات جراحت هاے دیگر رسیده قابل دیدن نمانده باز
براے علاج او و بیمار دارے او تاکید فرمود بعد انقضاے سیزده روز بعرض رسید که عبدالرزاق چشم وا کرده و بلکنت زبان حرف
میزند و وجه بهی وار امید حیات او هم رسیده حکم نمود که پیغام ما را برسانند که تقصیرات ترا بخشیدیم پسر کلان خود عبدالقادر نام را
با پسران دیگر که لائق ملازمت باشند بحضور بفرستند تا بمنصب سرافرازے یابند و از طرف پدر نیز گور نشانات عفو تقصیر و عطاے
منصب و دیگر عنایات بجا آرند چون این پیغام عالمگیر بآن بهادر نمک حلال دلیر رسید به لکنت زبان بعد اداے شکر قدردانی خوب
داد که این جان سخت هیچ هر چند که الآن از بدن بر نیامده اما بدین حال امید حیات از محالات است معهذا او تعالی شانه که قادر
بر احیاے اموات ست محض اظهار کمال قدرت خود اگر حیات دوباره باین ناکاره عطا نماید باین دست و پاهاے باخته تقدیم
کدام مراسم نوکرے توانم پرداخت بعد ازین که نوکرے هم توانم نمود کسیکه نمک ابوالحسن گوشت و پوست بدن او رویده باشد نوکری
عالمگیر پادشاه نمی تواند نمود بعد رسیدن این جواب اگرچه اثر ملال و عتاب بر چهرهٔ او معلوم شد اما از راه انصاف آفرین گفته فرمود در
بعد صحت احوال او بعرض رسانند و از جملهٔ اموال او که بیشتر بتاراج رفته و قدرے بتصرف متغلبان در آمد باقی مانده را بدو بخشید و
از اموال ابوالحسن بعد تفرقه انچه بضبط در آمد شصت و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و دو کرور و پنجاه و سه هزار روپیه تخمیناً

شش کرور و هشتاد لک و ده هزار روپیه باشد سوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره که بعرض رسید از تخمین
و تخمین باشم علیخان معلوم میشود که نرخ هونهای مذکور در آن وقت هفت روپیه و وزن آنها مضاعف و طلای او ادنی نسبت بایـ
زمانهٔ ما خواهد بود والا با نرخ و اوزان هون که درین اوان هست اینقدر مبلغ نمیتواند شد و جمع و امی یک ارب و پانزده کرور و سیزده لک
و کسری در دفاتر ثبت گردید ملتفت خان که آخر بخطاب امیرخان یافت و نام اصلی او میر عبدالکریم است از مستعدان بود تاریخ تسخیر این حصار
فتح قلعهٔ گلکنده مبارکباد گفته گذرانید چون استحکام قلعهٔ گلکنده و خوبی شهر حیدرآباد و لطافت آب و هوای آن سرزمین و حسن تزئین آنجا
و سیر حاصلی آن مرز و بوم زیاده از آنست که درین وجیزه توان نگاشت قلعهٔ خام گلکنده ابتدا بناکردهٔ آبای راجه دیورای است سلاطین
بهمنیه بتصرف اهل اسلام در آوردند و در زمان انقراض دولت بهمنیه سلطان قلی نام مخاطب بقطب الملک از امرای سلطان محمود بهمنی
که حاکم گلکنده بود چون کار بطوائف الملوکی کشید مسلط و فرمان روای آنجا گردید به قلعهٔ خام احداث کرده آبادی دیوار را پخته ساخت
پسر از آن که اولاد و احفادش تسلسل یافته فرمان روای آنجا و همه ملقب بقطب الملک میشدند در استحکام آن کوشیده و بنهایت متانت آراستند
چون نوبت سلطنت بمحمد قلی قطب الملک رسید بر بهاگ متی نام پاتری عاشق شد و تعلق بسیار بهم رسانید بموجب خواهش او بفاصله
دو کروهی قلعه شهری بنام او آباد ساخته نامش بهاگ نگر گذاشت و بسبب آنکه آن زن فاحشه بود در آن شهر رواج خرابات خانها
و مسکرات بیشتر بود و سلاطین آنجا علانیه و فاحشه عیاشیها مینمودند بانواع فسق و فجور را باعث آن شهر بدنام بود یکی
از سلاطین بر قباحت اشتهار بنام آن زن مطلع شده بحیدرآباد مسمی گردانید چون ابوالحسن زیاده از دیگران بلهو و لعب و عیش
و طرب رغبت داشت رواج آلات و اوضاع فسوق زیاده تر شد و عالمگیر که در ظاهر خود را بکسوت اهل صلاح و سداد می‌آراست
و تشبه بتارکین دنیا للدنیا می‌نمود بسبب شهر مذکور را بدارالجهاد موسوم ساخته بقتل و غارت اهالی آنجا و خرابی شهر مذکور پرداخت
و غرض اصلی تحصیل خزائن نقود و جواهر که در سرکار ابوالحسن شهرت و حقیقت هم میداشت و استیصال اکابر علمای شیعه و انقیاد
عامهٔ مومنین که در میان شهر بسیار بوده‌اند نیز منظور و مقصودش بود و در زمان پادشاه شهر مذکور بظفر خنده آباد موسوم گردید اما اشتهار
آن شهر باسم حیدرآباد و چنانچه بود الحال هم هست و سعی او سودی نه بخشید بعد از فتح قلعهٔ گلکنده عالمگیر بطرف بیجاپور رفت چون
خبر صحت یافتن عبدالرزاق لاری بآن سرمایهٔ دل آزاری رسید بصوبه‌دار حیدرآباد نگاشت که عبدالرزاق را استمالت ساخته
روانهٔ حضور نماید عبدالرزاق عذر خواسته التماس نمود که امیدوارم مرا مع اطفال روانهٔ بیت الله فرمایند تا بعد حصول طواف حرمین
بوطن رفته بدعای ازدیاد عمر و دولت پادشاه مشغول باشم بعد عرض این خبر برآشفته فرمود که مقید ساخته روانهٔ حضور نمایند
فیروزجنگ شفاعت نموده نزد خود بدلاسائی بسیار طلبید و چند گاه باخود داشت و بدلیری بی‌شمار بقبول منصب چار هزاری
سه هزار سوار بجرگ ملازمان پادشاهی درآورد و این برآشفتن بموقع محض عناد و لداد است والا بایستی نظر بخوبیهای آن یگانهٔ عصر
بوعده و بهر مبلغ خطیر باو میداد و چنانچه خواست بوطن مالوف رخصتش مینمود و اگر نگهداشتن و دلش کافتن واجب بود
قدردانی مقتضی آن بود که از راه ضعیف پروری خود بخانه‌اش میرفت یا شاهزاده را از اولاد یا مثل روح الله خان وغیره
یکی از ملازمان را فرستاده بهر صورت دلجوئی و تالیف او مینمود و زیاده از مناسب که بنوکران نمک حرام ابوالحسن مثل محمد ابراهیم
و شیخ نظام داشتها داده بود برابر او مقرر کرده در عزت و احترام او زیاده از همه میکوشید تا هم حق قدردانی بتقدیم میرسید
و هم دلالت دیگر نوکران در وفاداری و نیکوکاری بود نه آنکه نمک حرامان را هفت هزاری نمودن و عبدالرزاق را حکم مقید
فرستادن بعمل آید و بعد از آن که بیچاره بضرورت نوکری کند چار هزاری منصب دهد درین قسم بمقتضای دنیاطلبی تحصیل کار خود

ملک جیون افغان ملعون را که ممنون احسان جان بخشی داراشکوه بود مهربانی نمودن و منصب بخشودن اگر تالیف قلب و تطمیع او
در وابستن بعد بدست آوردن داراشکوه آن ولد الحرام را مقید و ناکام میداشت بلکه همراه داراشکوه گردنش میزد تا دیگران عبرت
یافته ازین سجیهٔ غیر مرضیه الواح خاطر خود را شست و شو میدادند نه آنکه مرا عات آنها نموده دلالت و ترغیب باین کارها نماید و از جملهٔ عجائب اعمالش
که اکثر ازین مقوله بوده اینکه چون آنکه سعادت خان را که حاجب ابوالحسن گردانیده بود و او جا بازیها نموده آن قسم جواب و سوال با سلطان ابوالحسن نمود
و خوانچه جواهر قیمت چهل و پنجاه لکه روپیه حسب الامر بحسن تزویر دست از جان شسته بدست آورده فرستاد بهمین قدر که در آتش افروزی بدرانداخت
اندک قصوری نموده بعض اقوال و احوال را معروض نداشته بود و ممکن است که باو اطلاع نشده باشد بعد فتح مورد عتاب نموده در صدی
منصب ذات و صد سوار او کم نموده از خطاب برطرف ساخته هشتاد هزار روپیه که ابوالحسن باو رعایت کرده داد بعرض رسانیده ظاهر نموده بود
بازیافت فرموده تا یکسال در پای عتاب درآورد و احوالش چنین بود که هاشم علی خان می نگارد من همراه سعادت خان بودم و خوانچهٔ
جواهر ابوالحسن با عفو تقصیرات در تحویل او هر چند مخلصانش گفتند که فرد دستخط ابوالحسن درین جواهر و چهره و قیمت آنها نیست عمدور اجمال
داشته برخی از الجمله جواهر که در قیمت اعلی باشد گرفته عوض آن جواهر کم قیمت دران نگهدارند و آن عزیز بپاس امانت داری راضی
باین عمل نشده اصلا درآن تصرف نکرد غرض فقیر از التقاط بعض فقرات از کتاب هاشم علی خان خافی دارتسامش درین اوراق
فقط بنا بر تقاضای تذکار مدارج رضا و تسلیم و ثبات و استقلال مزاج ابوالحسن است در انقلابات و تغییر احوال بمرتبه که درویشان را حصول
و استکمال آن خالی از دشواری نیست اللهم اغفر له و ارحمه فی الحقیقه در لباس سلطنت درویشی بود حقیقت کیش و ذکر مراتب شجاعت
و وفا و اخلاص که مصطفی خان عبدالرزاق را ایزد تعالی داده در خلقت او بمحض عنایت و دیعت نهاده بود قیاس باید کرد که در رعایت
پاس محض که مطلقاً امید ظفر و رستگاری نباشد باین حد در پاس نمک و وفا و اخلاص و صفا کوشیدن و در کمال خواهش شربت تلخ
جراحات و اجل نوشیدن از متعذراتست و اظهار عناد و لجاج در برابر عالمگیر و شدت مکر و تزویر و رسوخ در کینه وری و تعصب و تبعیت
نفس و هوای تغلب بر ابنای جنس و قساوت قلب و وفور حرص و شرهٔ او باین حق پرستان احوال ابوالحسن و عبدالرزاق را
در کسب اخلاق حمیده که ازینها مذکور شد سرمشق خود گردانند و تجنب و احتراز از شیم رذیله که در عالمگیر جمع بود واجب دانند چه دنیا
بهر صورت در گذار است و جزا و پاداش اعمال در دنیا و عقبی باقی و پایدار ابوالحسن و عبدالرزاق هم نماندند عالمگیر هم در گذشت کردار
هر دو بر صفحهٔ روزگار بیادگار ماند و هر چند بکرد و حیل و منع تاریخ نویسی عیوب خود را پوشید و کوشید که بر مردم ظاهر نشود فائده
نه بخشیده فاش تر شد و اگر بفرض محال از بعض کسان یا جمیع مردم مخفی ماند از عالم السرائر که بر ضمائر عباد واقف و آگاه است
چگونه مخفی و محتجب تواند ماند الحال بر سبیل اختصار و اجمال احوال خروج و وصول سلطان ابوالحسن بپایهٔ رفیعهٔ سریرآرائی
و فرمانروائی که ایزد تعالی بیک آن او را از کنج زوایای خمول برآورده باوج کامرانی رسانید و آخر بر تخت سلطنت
حیدرآباد متمکن گردانید مناسب نمود تا طالبان اخبار را سرمایهٔ حیرت و انتظار نباشد که ابوالحسن چنانچه خود بر ورع الله خان اشعار نمود
چگونه در آن واحد از ابتلای فلاکت برآمده باعتلای ریاست مترقی گردید مخفی نماند عبدالله قطب شاه که قریب شصت سال
فرمانروائی نمود چون پسر نداشت از جملهٔ سه دختر که حق تعالی باو داده بود یکی را بسید نظام الدین احمد الحسینی که از سادات صحیح النسب
مدینهٔ طیبه و خلف سلسلهٔ علیه غوث العلما امیر غیاث الدین منصور شیرازی قدس الله روحه العزیز بود منسوب ساخت احوال افاضل
اعلام این سلسله چون امیر صدر مذکور که ملقب شده باستاد البشر و هو من الشمس اظهر و صدر الحکما امیر صدرالدین محمد
دشتکی شیرازی و سید مبارک شاه و میر جلیل الدین و میر جمال الدین محدث و غیرهم برارباب تتبع مستور نیست موطن اصلی

ایشان مدینهٔ طیبه ما از انجا بدار العلم شیراز آمده سکنی اختیار نمود و صاحب ضیاع و عقار گردیده با عزاز و احتشام روزگار بسر می بردند تا آنکه سید نظام الدین احمد باز ساکن حجاز و سید علیخان پسرش همانجا متولد گردید بعد ازان مع پسر بحیدرآباد دکن ارتحال نموده چنانچه اشعار سے بآن شد داماد پادشاه گشت و عبدالله قطب شاه سید نظام الدین احمد داماد خود را بر تبهٔ رفیعه امارت رسانیده اختیار اکثر امور ملکی بدو مرجوع داشت بعد چندے سید سلطان که او هم از سادات مشهور عرب و از جملهٔ تلامذه پدر بزرگوار سید احمد بود وارد گشت و در خدمت پادشاه تقرب بهم رسانیده و دختر دوم بادنامزد گردید و روز بروز عزت و احترام او افزایش می یافت تا آنکه در میان سید احمد و سید سلطان مادهٔ رشک و حسد بهم رسید روزے قطب شاه از سید سلطان پرسید که شما را حقیقت احوال بزرگان سید احمد اطلاعے هست او گفت آرے فاضل و پسر فاضل و استادزادهٔ من است چون این سخن را بصورت اهانت گفت سید احمد شنیده با او بدگردید و بوسیلهٔ دراندازان در میان ایشان روز بروز مواد عناد و فساد ازدیاد یافت تا آنکه مجلس شادی و صلب سید سلطان با دختر عبدالله قطب شاه انعقاد یافت و هنگامهٔ عیش و نشاط و آرایش در و بام بازار حیدرآباد روزے چند سرمایهٔ نضارت و شگفتگی خاطر تماشائیان بلاد بود و در همین روز شادی که امشب سید سلطان را بداماد سے خواهند برد حرکتے دیگر از و بظهور رسیده کار بجائے رسانید که سید نظام الدین احمد قسم شدید خورده بعبدالله قطب شاه گفت که اگر شما دختر بسید سلطان میدهید مرا مرخص فرمایید و بفکر برآمدن از حیدرآباد افتاد هرچند قطب شاه و دیگر اعیان سلطنت خواستند که این فساد باصلاح گراید فائده نداد چون تسلط سید احمد از مدتها در اندرون محل و بیرون دربار درست نشسته بود و سروماه که مدار علیهای محل بود و دیگر محرمان معاون سید احمد گشته پادشاه را مانع آمدند عبدالله قطب شاه حیران گشته از محرمان و همدمان چاره جو گردید و صلاح برین قرار یافت که سلطان ابوالحسن را که از طرف مادر با پادشاه قرابتی قریبه داشت بدامادے بجاے سید سلطان بگیرند اما سلطان ابوالحسن از شروع ایام شباب در صحبت فقراے آزاد و نامقید خراباتے و منع بسر مے برد و وضع سبک اختیار نموده از نظر پادشاه بنوعے افتاده بود که هیچ وجه التفاتے بحال او نداشت لهذا ابوالحسن بلباس درویشان در حلقهٔ ایشان میگذرانید و درین ایام در خانقاه سید راجو که بمرشدے او اشتهار داشت اوقات گذاری میکرد حسب الامر پادشاه سلطان ابوالحسن را تفحص نموده بهم رسانیده بحمام برده و مخلع ساخته سهرهٔ مروارید بر سرش بستند و بر اسپ عراقی با ساز مرصع الماس سوار نموده بتجمل و تزیینی که برای سید سلطان مهیا شده بود بمجلس دار السلطنة بشان و شوکت سلاطین حاضر ساخته عقد دختر عبدالله قطب شاه را با او بسته حواله اش نمودند و روز بروز درجاه و اقتدارش افزوده و سید نظام الدین احمد نظر بعلو نسب و ازانکه شوهر دختر بزرگ پادشاه بود هیچ امیری را از امرا و ارکان دولت بخاطر نیاورده سید مرتضی را که از سلسلهٔ سلاطین زادگان مازندران و عمدهٔ امرای قطب شاه و صاحب فوج حیدرآباد بود و نیز با همه کس برابرے شمرد ارکان دولت همه ازو کشیده خاطر بودند و بعضے از خدمهٔ محل هم متنفر و بخلاف او از ابوالحسن که با همه کس برفق و مدارا سلوک برادرانه و مخلصانه مے نمود همه راضے و خوشنود بوده اند بعد رحلت عبدالله قطب شاه در تعیین سلطنت اختلاف بهم رسید بیرون حرم سرا سید نظام الدین احمد با سپاه خود مستعد جنگ شد و اندرون حرم سراے سلطانے سروماه صاحب کلان زن سید احمد با کنیزان حبشیه و ترکیه خود شمشیر برهنه در دست گرفته آماده فتنه پردازے گشت و از هر گوشه و کنار نائرهٔ جدال و قتال اشتعال یافت آخر باعانت سید مرتضی و حسن مساعے و تدابیر او ناو اکنا که هر دو برادر برهمن مدار المهام سید مرتضی بوده اند نوکران عمدهٔ پادشاه رفیق ابوالحسن گشته سید احمد مغلوب و سلطان ابوالحسن پادشاه گشت تا آنکه میان ابوالحسن و سید مرتضی بسبب غرور و تحکم باوجود سررشته نوکرے نابر

اعانتی کرد در جلوس ابوالحسن بر تخت سلطنت نموده بود برہم خورد و ابوالحسن تحمل خود سرے و نافرمان بردی سید مرتضے
نتوانست و کار بمنازعہ کشید و صورت حدوث فتنۂ تازہ نمایان گردید دران وقت ماد نا پنڈت کہ از پیشکاران مستقل و معتمد
علیہ سید مرتضے بود بمساعی جمیلہ و منصوبہ و تدابیر خود بدون جنگ و جدال جماعہ داران عمدہ سید مرتضے را بکلمۂ اطاعت
ابوالحسن درآورد و سید مرتضے را بے پر و بال گردانید در جلدوے این خدمت گذارے ابوالحسن قلمدان وزارت بماد نا داد و
کارہاے سابق او را بہ برادر او اکنا مقرر نمود و جہت اقتدار نا حقوق ہمین بندگی و نیکوخدمتہاے او بود فقط

تمام شد جلد اول

دریں زمان فیض اقتران از کتب معتمدہ تواریخ ہندوستان جنت نشان خصوص سلاطین دہلی تاریخ صداقت آئین
سیر المتاخرین
جلد دوم
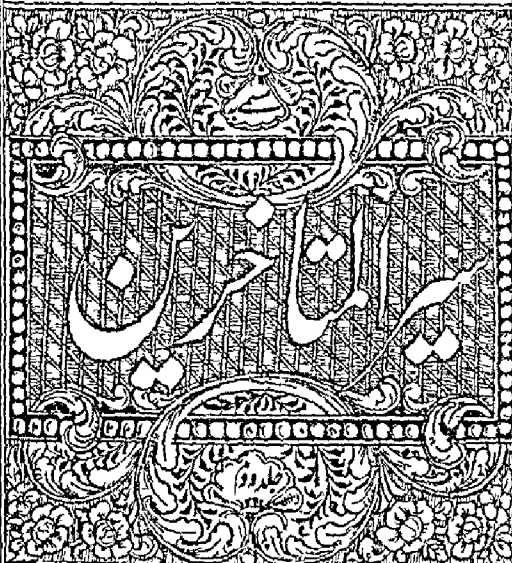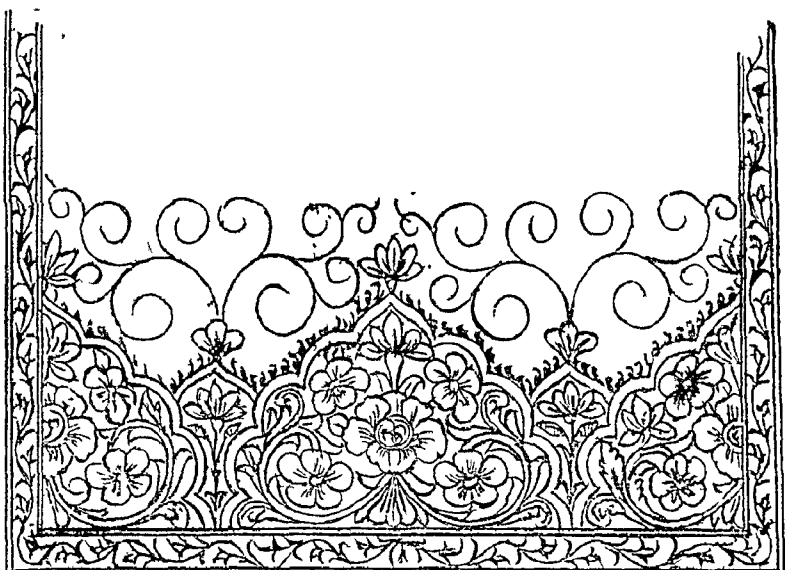
بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بقیاس و ستایش بے حد و اساس نثار بارگاه عظمت و جلال واحد بیهمالے است که گوناگون عوالم بلسان حال و زبان
مقال بر ادای شهادت تفرد او در بقا و ابداع مترنم است و بوقلمونی روزگار بتبدل اوضاع و اطوار و اختلاف لیل و نهار بر صحت
ساحت کبریائیش از تطرق حوادث تغییر و تبدل مخبر و متکلم؛ و درود و صلوات ابدالآبدے لا انتها سزای هدیه عتبات عالیات سید الانبیا
با آل و اصحاب آن جناب است که علت غائی ایجاد و وسیله انتظام سلسله معاش و معاد اند علیه و علیهم الصلوة و السلام الی یوم التناد؛
اما بعد بر نگرندگان صحائف روزگار و دفاتر لیل و نهار ظاهر و آشکار است که کتب تواریخ و سیر بحسب تفاوت طبقات امم فوائد بسیار
و عوائد بیشمار دارد گویا مطالعه هر صفحه از کتب مذکور ملاحظه روزنامچه آثار قدرت کامله کردگار و مشاهده بدائع صنائع آفریدگار جلت عظمته
است و نیز اطلاع تام بر احوال و اخلاق طوائف انام و محاسن و آداب برگزیدگان و مدارج اتباع و پیروی مقلدان آن
زمره عالیشان و انتباه بر شقاوت اشقیاے سابق و دنائت در ذوات طاغیان لاحق که واسطه تیقظ و آگاهی و رجوع از غفلت و
گمراهی است سعادتمندان و دانا دل و هوشیاران کامل را بسهولت و آسانی میسر مے تواند شد لهذا بخاطر فاتر اقل الخلیقه بل لاشے
فی الحقیقه غلام حسین بن هدایت علی خان بن السید علیم الله بن السید فیض الله الطباطبائی الحسنی عفا الله عنهم بالنبی و الوصی
در غره ماه صفر ختمه الله بالخیر و الظفر روز سه شنبه سنه ۱۱۹۴ هجرے نبوے علی هاجرها الصلوة و السلام من الله العزیز العلام مرتسم گشت
که چون احوال عظماے هند را بعد از رحلت محمد اورنگ زیب عالمگیر ظاهرا احدے متعرض نوشتن نگردیده هر قدر معلوم
و از معتمدان مقبول القول مسموع افتاده باشد مجملا بزبان قلم داده آید تا اگر دانشورے محرر بعد ازین زمان متصدے
نقل و بیان احوال پیشینیان گردد سر رشته اخبار اعصار و ازمان از هم نگسلد بنا برین تشبثا بعون الله و تائیده شروع در تسطیر
نموده بر خود التزام کرد که آنچه از ثقات معتبر شنیده و بعبارت صاف از تکلفات در در سلک تحریر کشد اگر غلطے ظاهر شود عذر خواهم از است

العهدة علی الراوی دهر گاه که بوقائع انجام یابد به سیر المتاخرین من ثمانیة عشر الی خمس وتسعین من المائة الثانیة
عشر من الهجرة المقدسة مسمی خواهد بود

ذکر رحلت محمد محی الدین اورنگ زیب عالمگیر پادشاه و جلوس اولادش بسریر سلطنت و مقتول شدن محمد اعظم شاه مغفور و محمد کام بخش در جنگ و قرار یافتن سلطنت به محمد معظم خلف اکبر محمد اورنگ زیب ؛

عالمگیر پادشاه را که مشغول تسخیر و تنسیق ممالک دکن بود و اطمینان کلی از ان امور میسر نیامده و معطف عنان بشاه جهان آباد که مرکز
دولت سلاطین بابریه و سواد اعظم بلاد هندوستان است میسر نگشت بحسب فرمان قضا در سال پنجاه و دوم از جلوس و سن نود
و یک سالگی در بلده احمدنگر سنه ۱۱۱۹ هجری نبوی عوارض آلام جسمانی بر مزاجش هجوم آورده از زندگی مایوس گردیده دران وقت
محمد کام بخش پسر کهتر خود را که بسیار دوست میداشت بروز دوشنبه هفتدهم ذی القعدة الحرام چار ساعت روز بر آمده بصوبه بیجاپور
رخصت فرموده حکم نمود که از دولت سرای شاهی با تجمل ملوکانه سوار گردد و نوبت نواخته راهی شود و کوچ (ی طولانی نموده در
راه توقف نماید سببش آنکه مبادا از دست اعظم شاه عجالة بار آسیبی رسد و روز پنجشنبه بستم ماه مذکور چار ساعت از روز بر آمده
محمد اعظم شاه پسر وسطی را که در حضور حاضر بود رخصت کرده حکم نمود که بصوبه مالوا شتافت کند آنا فانا در قطع منازل نموده هر روز کوچ کرده مسافت
طی نماید و دو روز در منزل مقام کرده روز سوم باز راهی شود و ما غرض ازین امر آن بود که اگر سانحهٔ ناگزیر رو نماید بسبب نزدیکی
شاهزاده مذکور که شجاع با فرهنگ و جویای نام و ننگ است در آن وقت آشوبی برنخیزد و غلت کوچ اندیش آنکه مبادا در ضعف بیماری کار
که خود با پدرش کرده بود پسرش با او کند القصه اعظم شاه حسب الامر بجا آورده فرسنگی چند رفته بود که عالمگیر پادشاه روز جمعه ۲۸ ماه
و سال مذکور یک پاس و سه گهری روز که تقریباً پنج ساعت نجومی باشد بر آمده داعی حق را لبیک اجابت گفته بعالم بقا شتافت ؛

ذکر آمدن اعظم شاه به اردوی پادشاهی و جلوس نمودن بر تخت سلطنت

اعظم شاه بمجرد اطلاع که در ساعتی چند دست داد بسرعت معاودت نموده روز شنبه ۲۹ ماه مذکور ربع ساعت از روز مانده
داخل دولت خانه پادشاهی گردید و روز دوشنبه دوم ذی الحجة الحرام دو ساعت روز بر آمده تابوت محمد اورنگ زیب عالمگیر را
مشایعت نموده چند قدم بر دوش خود برداشت و روانه اورنگ آباد کرد و صبح روز یکشنبه هشتم ذی الحجه حکم به نواختن نوبت نمود و در
روز سه شنبه دهم ماه که عید الاضحی بود در بلده احمدنگر بر تخت سلطنت موروثی جلوس نموده باستمالت رعایا و برایا پرداخت
و خزائن و اسباب موجوده را قابض و متصرف گردیده امرا و اعیان مملکت و عظما و ارکان سلطنت را بار عام داده هر یکی
را در خور مرتبه او نواخت آصف الدوله اسد خان بهادر بدستور بوزارت مقرر و پسرش ذوالفقار خان نصرت جنگ بهادر سپه سالار
بجاه و اقتدار که داشت مسلم ماند علی هذا القیاس هر کس بامری که مامور و مناسب او بود مشغولی یافت چون خبر بیماری عالمگیر
در ممالک محروسه منتشر گشته بود هر که هر جا اقامت داشت بفکر کار خود افتاده در خور لیاقت خود مشغول چاره سازی گردید
معین بود سلطنت سلطان معظم که ملقب بهادر شاهی در ایام سلطنت بخود داشت دران اوان حسب الامر جد در صوبه کابل

مع دو پسر کهتر خود یکی خجسته اختر جهان شاه و دویمی رفیع القدر بر سرحد ایران اقامت داشت پسر کلانش محمد معز الدین جهاندار شاه در ملتان بصوبه داری آنجا اشتغال داشت و رزند دیگر دویمش عظیم الشان که ارشد اولاد و منظور نظر التفات جد خود عالمگیر پادشاه بود صوبه داری ملک بنگاله داشت و محمد کام بخش مذکور حسب الامر پدر خود عالمگیر پادشاه در بیجاپور رائق و فائق مهمات بود گویند که خود عالمگیر پادشاه هندوستان را بسلطان معظم بهادر شاه و ممالک دکن به محمد اعظم شاه و سلطنت بیجاپور بکام بخش داده خواهش داشت که این هر سه در سه جای مستور بطور خود کامیاب و کارروای خلق خدا باشند اما حرص دنیا که ابجال خود گذاشته که انجام آن بکنار محمد کام بخش بعد استماع رحلت پدر در محقر جای که با و متعلق بود بفکر کار خود افتاد و پا از حد خویش بیرون نگذاشته مشغول خود داری گشت ظاهرا محمد اعظم شاه بنوید عطای صوبه دیگر اضافه صوبه بیجاپور کام بخش و مادرش را خوشنود نموده حکم کرده بود که کام بخش اندران حدود سکه خود زند و خطبه بنام خود خواند

ذکر نهضت سلطان معظم بهادر شاه از صوبهٔ کابل و جلوس نمودن بر تخت سلطنت در اثنای راه و سوانح دیگر که درین ضمن روی داد

سلطان معظم از کابل و عظیم الشان پسر کلانش از بنگاله باستماع شدت بیماری عالمگیر پادشاه بلسبا (؟) که میسر بود حرکت نموده روانه سمت اکبرآباد که بر سر راه دکن واقع است گردیده و در اثنای راه خبر رحلت پدر شنیده و در روز سه شنبه سلخ محرم الحرام سنه ۱۱۱۹ هجری بوقت نصف النهار که ساعت مختار منجمین بود بطالع اسد بر تخت سلطنت جلوس نموده بمحمد اعظم شاه نوشت که اگر بر وفق اراده پدر شما بسلطنت دکن که ملک وسیع است اکتفا نموده سلطنت هندوستان بمن واگذارید بمقتضای الصلح خیر مقرون بخیر و صلاح بسیار و منتج فوائد بیشمار خواهد بود اعظم شاه که بهادر را هیچ باب با خود برابر نمیدانست در جواب کلمه مشهوره که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند گفته سخنش را نشنید آخر دید آنچه دید و بهادر شاه طی منازل نموده بلاهور رسید محمد معز الدین که از ملتان حسب طلب پدر خود رهگرای شده بود با سامان میسر بلشکر ملحق گردیده شرف بساط بوسی پدر دریافت و زبان بدعا و تهنیت برگشاد باتفاق روانه اکبرآباد شد و از طرف بنگاله عظیم الشان که با سامان مناسب حرکت کرده بود نیز تا باکبرآباد رسیده خزانه صوبه بنگاله که چند لک زیاده بر یک کرور مرسلهٔ دیوان صوبه مذکور بود در اثنای راه بقبضه خود در آورده برای پدر امانت نگاهداشت و مختار خان صوبه دار اکبرآباد را که پدر زن شاهزاده بیدار بخت و دولتخواه اعظم شاه بود گرفته مقید ساخت و خزائن و اسباب سلطنت که در اکبرآباد به افراد بسیار موجود بود بدست آورده در افزایش فوج و تالیف قلوب حکام و عمال پادشاهی و عموم رعایا و برایا و سپاهی کوشیده روز بروز بر کثرت جاه و حشمت افزود از قلعه دار اکبرآباد درخواست قلعه مذکور نموده قلعه دار باین عذر که بالفعل سه برادر وارث سلطنت باهم داعیهٔ جدال و قتال دارند بنده نوکر فرمان بردار است بدون یکسو شدن معامله و تسلط یکی بر مسند سلطنت قلعه بکسی نمی تواند داد متمسک شد و در سامان قلعه داری کوشید عظیم الشان صرفه در محاصره قلعه ندانسته بکارها بهمه باید اشتغال داشت تا آنکه پدرش در رسید و اتفاق عسکرین دست بهم داد عظیم الشان ملازمت پدر نموده شرف کورنش دریافت و تهنیت سلطنت گفته خزانهٔ مقبوضه را پیشکش نمود چون در سرکار بهادر شاه قلت زر بسیار و لشکریان خراب و پریشان حال بودند وصول این زر مقدمه حصول مامولات دیگر شمرده شکرانه تقدیم رسانیدند و زر با هر دم بقدر مناسب تقسیم یافته پریشانی اندک بجمعیت گرائید

ذکر نهضت نمودن محمد اعظم شاه از دکن بمقابلهٔ بهادرشاه و محاربهٔ هر دو برادر در میدان جاجو

محمد اعظم شاه نیز چند روز در اردوی پادشاهی صبر نموده با جمیع اسباب و سامان و لشکر قدیم خود و جدید پادشاهی
که زادان بود برانه بهادرشاه که حریف معظمش بیشتر نهضت نموده خبر وصولش تا اکبرآباد شنیده در قطع مسافت عجلهٔ
که مناسب نبود بعمل آورده بایلغار رسید آمد ازین سبب اکثر لشکریان و کم کم اسباب حرب مثل توپخانه وغیره عقب می ماند
روز یکشنبه یازدهم ربیع الاول سنه ۱۱۱۹ هجری بقلعه گوالیار رسیده بنگاه را در گوالیار گذاشته خود پیشتر روانه گردید و هجدهم
ماه مذکور که روز یکشنبه بود در میدان جاجو متصل اکبرآباد تلاقی فریقین روی داد مقدمة الجیش لشکر اعظم شاهی به پیش
خیمه سلطان معظم بهادرشاه رسیده خیمه ها را آتش دادند و اندک نوبه که با پیش خیمه بود هزیمت رفت عظیم الشان که همراه دل
پدر خود بود اندک پیش قدمی نموده زیاده جسارت در خور طاقت خود ندید و منتظر وصول موکب بهادرشاهی استاد بهادرشاه
که در شکار بود و آن روز احتمال جنگ نداشت بمجرد شنیدن این خبر استعجال نموده بکمک پسر خود عظیم الشان با محمد معز الدین
و دیگر همراهیان رسید درین اثنا چون ارادهٔ ربانی و تقاضای آسمانی مقتضی سلطنت بهادرشاه و زوال عمر و دولت اعظم شاه
بود هوای تندی که یاد از صرصر قوم عاد میداد مقابل روی فوج اعظم شاهی و پشت سر جنود بهادرشاهی وزیده و شروع باشتداد
نمود و اعظم شاه لشکر مرتب نموده شاهزاده بیدار بخت پسر اکبر خود را هراول و شاهزاده والاجاه را در میمنه قرار داده والا تبار
را که صغیر السن بود همراه خود بر فیل داشت و مستعد مقاتله مقابل بهادرشاه در آمد و آصف الدوله اسد خان بهادر جملة الملک
را که وزیر اعظم او و پدرش بود در گوالیار به بنگاه گذاشته خود مع جمیع افواج بمقاتله شتافته بود و ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ که
از عهد عالمگیر پادشاه سپه سالار و به کمال اقتدار بود از راه دولت خواهی بعرض رسانید که چون آفتاب بسیار بلند شده و هوا
مقابل تند می وزد و اکثر توپها و عملهٔ توپخانه و [illegible] عامه سپاه متعاقب مانده جنگ سلطانی درین وقت مقرون حزم و
هوشیاری نیست همین قدر که پیش خیمهٔ مخالف را آتش داده همراهیانش را هزیمت داده اند مقدمهٔ فتح و نصرت شمرده نزول
اجلال باید فرمود و علی الصباح که لشکر بجمعیت گراید و اسباب عقب مانده هم بیاید بهمعنانی اقبال و ظفر پا در رکاب سعادت
گذاشته بر خصم باید تاخت اعظم شاه که بر شجاعت خود و رفقای دیرینه غرور موفور داشت التفاتی بالتماس او نکرده جواب درشتی
داد و سپه سالار دانا دل هوشیار تاب جوابش نیاورده معروض داشت که هرگاه سخن دولت خواه بسمع قبول اصغا نمی شود فدوی
مرخص است اعظم شاه جواب تلخ و تند داده روی خود چون بخت خویش از او برگردانید ذوالفقار خان عطف عنان نموده پیش
خود و وزیر الممالک بهادر که در بنگاه مانده بود ملحق گردید اعظم شاه همان قسم بر ستیز و آویز اصرار نموده عنان ریز خود را بر سر دشمن
رسانید و از مقابله بمقاتله انجامید و پردلان طرفین داد مردی و مردانگی میدادند ناگاه از شدت هوای مقابل و کثرت گرد و غبار
عرصهٔ کارزار در چشم مردم تیره و تار گشته از عرصه قریب حریف و رفیق ممتاز نمی شد از حاضران عرصه مذکور مسموع شده که سنگ ریزه
و خشت بر چشم و روی مردم نحوی میخورد که تحمل آن بر اکثر کسان و جستن تیر از کمان زیاده از چند قدم دشوار و گران بود با این
حال همراهیان اعظم شاه دشمنان خونخوار از بون و تباه کرده بودند و کوششهای نمودند که [illegible] جنگ مسطور در چند
جلت بسیار مشهور و بر السنه و افواه مذکور است درین وقت منور خان بهادر و خان عالم بهادر دکنی که رئیس قوم خود و در شجاعت
و قوت جن المجوار مشهور بودند و دران روز باین کلام متکلم گشته که میدان رزم مجلس شادی و رزم کتخدائی است لباس

زرتارے دربرکرده بهزار کس از همراهیان آنها با تبلیغ سردار دستار زرتار باولر بر سر پیچیده نشسته چون فشانی خود و جان ستانی
اعدا بودند بحضور اعظم شاه آمده التماس نمودند که غلامان را حکم سوارے اسپ شود تا با همراهیان خود راه و رسم میدان داری
و اسپ تاختن و جانستانی اعدا و سر باختن در راه ولی نعمت بدوست و دشمن نمائیم و کار بادشاہے چنانکه مکنون خاطر داریم
از دست فدویان برآید چون اعظم شاه بسعایت مخالفان از چنین فدویان جان فشان بدگمان بود قبول ننموده بر فیل فیلهائے
که از سرکار خود مقرر کرده بود سوار داشت سرداران مذکور لاعلاج و مجبور بسوارے فیل مع همراهیان خود پیش رفته بر لشکر
عظیم الشان که هراول بود تاختند از ان طرف حسین علی خان وغیره اولاد و احفاد سید میان که مخاطب بعبدالله خان بود با جمعیت
خود روبروی ایشان آمدند و جنگے صعب روی نمود همراهیان خان عالم اکثرے مقتول و مجروح شدند حسین علیخان با برادران
و همراهیان زخمهای گران برداشته در میدان افتاد و خان عالم با معدودی خود را بعظیم الشان رسانید و نیزه که در هند معروف
به بلم است چنان زد که سنان نیزه از تخته عقب هودج فیل عظیم الشان برآمد و عظیم الشان پهلو تهی کرده محفوظ ماند و جان عالم
مع قلیل همراهیانش بسعی رفقائے عظیم الشان بعالم جاودانے شتافت همدرین عرصه شاهزاده بیداربخت که هراول اعظم شاه
بود کشته شد و متعاقب او برادرش شاهزاده والاجاه هم شربت ناگوار مرگ چشید اعظم شاه چون خبر کشته شدن پسران خصوص
بیداربخت که زیاده ترش دوست میداشت شنید نفس سرد کشیده گفت الحال فتح و زندگے درکار نیست میگویند که بر عمارے
سوارے خاص اعظم شاه که بیک ڈبرش میگویند تیرهاے بسیار بنوعے که گویا از آسمان باریده نشسته بودند و کمتر کسی از رفقاے
دیرینه اش سالم ماند با این حال اعظم شاه با دل قوے و خاطر مطمئن فیل خود را بطرف دشمنان میراند و تیر میزد و شاهزاده عالی تبار
را که اصغر اولادش بود در فیل همراه داشت از فرط شفقت در سایهٔ سپر خود خوابانیده بود آخر روز که یک ساعت و نیم از روز باقی ماند
بیداربخت و والاجاه و تربیت خان و امان الله خان و مطلب خان و خان عالم مع برادر خود منور خان و راجه رام سنگه و راجه
دلیپت وغیره امرا و سرداران کشته شده جنگ اختتام پذیرفت و اعظم شاه خود هم زخمهاے گلوله تفنگ خورده بیهوش افتاد
و دران وقت نامردی رستم دل خان نام از همراهیان بهادر شاه بر فیل برآمده سر اعظم شاه را بریده عالی تبار را زنده پیش بهادر شاه
برد شنیده شد که بهادر شاه سر برادر دیده گریست و تاسف بسیار کرد و بر شاهزادهٔ عالی تبار ترحم نموده مورد التفات و مهربانی
ساخت و مادام الحیات مثل پسران خود بعزت و احترام مطلق العنان میداشت تا آنکه پسران او در قالب مصلحت ممانعت نمودند
جواب داد که اگر اندیشه دشمنے برای سلطنت است شماها دشمن ترید و سلامتی مرا از شما زیاده تر خواهد خواست ؛

ذکر استقلال یافتن سلطنت بهادر شاه و منازعت با کام بخش و کشته شدن او

زمانه چون بکام بهادر شاه گشت و بر اعظم شاه ظفر یافت ارکان سلطنت و اعیان مملکت سوای نوکران اعظم شاه باتفاق
جملة الملک اسد خان و نصرت جنگ سپه سالار روز دیگر از استماع خبر بملازمت بهادر شاه شتافتند آصف الدوله و پسر بیش
ذوالفقار خان هر دو دستهاے خود بدستهاے بسته ادراک کورنش نمودند بهادر شاه مهربانے فرموده پیش طلبید و از جاے خود جنبیده
دستهاے بسته آصف الدوله را بدست خود کشاد و پسر خود محمد معزالدین را فرمود که بند دستهاے ذوالفقار خان بهادر را بکشود
و بار غم از دل پدر و پسر هر دو بالطاف ملوکانه برد و دو خلعت ملبوس خاص طلبداشته بر ایشان پوشانید و سر افتخار شان بکیوان
رسانید و آصف الدوله اسد خان را بشرف معانقه مشرف نموده اجازت نشستن در حضور داد و منصب نه هزاری هشت هزار
سوار دو اسپه و دو کرور دام انعام عطا نموده مقرر شد که پالکی سوارش تا دروازهٔ غسلخانه جائیکه پالکی شاهزادگان مے آمده باشد

و در حضور نوبت بنوازد و منصب جلیل القدر وکالت مطلق عنایت شد و منعم خان خطاب جملة الملک و وزارت اعظم یافت
و صوبه داری اکبرآباد ضمیمهٔ وزارت باو عطا شد و مامور شد که در کچهری دست راست آصف الدوله نشسته بر کاغذها باین سر
آصف الدوله مهر خود می نموده باشد و چون جی سنگه زمیندار آنبیر همراه اعظم شاه و بجی سنگه برادرش همراه ایشان مصدر ترددات
گردیده بود مرکوز خاطر شد که آنبیر را ازو انتزاع نموده به بجی سنگه عنایت فرماید و اجیت سنگه پسر جسونت سنگه راتهور زمیندار
جودهپور سر رشتهٔ نیز پا از اطاعت بیرون نهاده بود بنابرین شروع سال سلطنت خود از مستقر الملک اکبرآباد بجانب آنبیر و
جودهپور نهضت نمود و قلاع راجهای مذکور مستخلص نموده حوالهٔ نبوده اسی بادشاهی نمود و اجیت سنگه و جی سنگه را همراه
رکاب گرفته آصف الدوله را بدار الخلافت شاهجهان آباد فرستاد که در آنجا بوده از نظم و نسق آن ضلع خبردار باشد و بجی سنگه مردم
استمال گردیده قوائم سلطنت بهادرشاهی تقویت یافت محمد کام بخش که خبر کشته شدن اعظم شاه شنیده شکسته دل و مضمحل
خاطر گشته آشفته و انقیاد بهادرشاه از حوصلهٔ خود بیرون دیده و مهیای جنگ و مستعد تهیهٔ جدال گردید بهادرشاه که پادشاه
سلیم النفس کم آزار بود باستماع این اخبار هر چند بمواعظ و نصائح دلالت بمصالحه نمود و سودی نه بخشید و جوابهای خشونت آمیز
شنید آخر الامر چار و ناچار به تحریک پسران و دولتخواهان اراده مدافعه قرار داده روز یکشنبه هفدهم شعبان سنه ۱۱۱۹ هجری
شش ساعت در نصف النهار باقی مانده از راه فتح پور اجمیر قاصد بیجاپور گشت و در روز سه شنبه سوم ذی القعده سنه ۱۱۲۰ هجری
در مسافت صوبه حیدرآباد که کام بخش در آنجا متصرف گشته بود تلاقی فریقین و مقابلهٔ فئتین روی داد بعد کشش و کوشش بسیار
دو نیم ساعت از نصف النهار باقیمانده لشکر بهادرشاهی غلبه نمود و در تقاضای اخلاص کیش محمد کام بخش جانفشانی نموده بقیة السیف
راه فرار اختیار افتاد محمد کام بخش جسارتهای ملوکانه بکار برده زخمهای گران برداشته بیهوش افتاد مردم بهادرشاه درین
احوال هجوم آوردند و بجائیکه رمقی از حیات باقی و اثری از هوش و حواس نداشت مع پسران بر فیل سواری خود اسیر پنجهٔ تقدیر گردید
حضور بهادرشاه رسید بهادرشاه محمد معز الدین مهین پور خود را باستقبال فرستاد که کام بخش را با اعزاز و اکرام بیارد چون
آوردند در خیمهٔ دولتخانهٔ خود بجای مناسبی فرود آورد و خود بملاقات برادر رفته رقت نمود و گفت نمی خواستم که شما را چنین ببینم
و هم در جواب همین کلمه گفت و جان بجان آفرین سپرد و بهادرشاه اولاد او را هم مثل حال تبار پسر اعظم شاه بی قید و بند معزز و ارجمند
نگهداشت و سعایت اولاد خود درباره آنها اصغا نمی نمود

ذکر ارتقای اسدخان بمرتبهٔ وکالت مطلق و تفویض شغل وزارت به محمد منعم خان خانان و بعض سوانح ایام سلطنت بهادرشاهی

بروایتی چون سلطنت ممالک محروسهٔ هندوستان و دکن بهادرشاه را بانفراد میسر و مسلم گردید بعد تسلط و اقتدار آنچه مکنون خاطر
داشت اظهار آن مناسب دیده با اسدخان که وزارت اعظم داشت و پسرش ذوالفقار خان بهادر سپه سالار بخشی بیان ظاهر کرد
که منعم خان رفیق دیرینه و مخلص دولتخواه این درگاه است در عهد شاهزادگی ما با او معهود بود که هرگاه بر تخت سلطنت جلوس
فرمایم وزارت باو مفوض باشد چون پاس خاطر شما هم ضرور و درگذشتن از عهود نیز از طریقهٔ پادشاهی و حق شناسی دور است
درین باب صلاحیکه بصدق و امانت مقرون باشد معروض باید داشت آصف الدوله و نصرت جنگ سپه سالار مرضی پادشاه
دریافته التماس نمودند که پادشاهان را ایفای وعده و عهد البته ضروریست اما آبروی خانه زادان هم که نمک خوار دیرینهٔ
این خاندانیم بر باد نرود و بهادرشاه آصف الدوله را بعطای خلعت وکالت مطلق که نیابت پادشاه و ما فوق از مرتبهٔ وزارت

اختصاص بخشید و منعم خان را که در شاهزادگی وکیل دربار و گاهی دیوان سرکارش بود بخطاب خانخانانی و عطای قلمدان وزارت
سرفرازی داد و حکم کرد که آصف الدوله بر مسند وکالت زیر شامیانه وزارت نشیند و محمد منعم خان خانخانان رفته بآداب نوکری
کاغذها را بدستخط آصف الدوله مزین گرداند حسب فرمان والاشان بعمل آمده هر دو کس را از خورد مرتبه خویش ارتقا بمدارج علیه
که نهایت اعتلای مرتبه نوکریست میسور و مرزوق گردید و ذو الفقار خان را بمنصب جلیل القدر امیر الامرائی با صوبه داری جمیع صوبه‌جات
دکهن از امثال و اقران ممتاز فرمود الحق لیاقت انتظام را داشت و دیگری را مجال نبود که دران ایام بندوبست صوبه‌جات دکهن
سرانجام تواند داد بعد از تنسیق معاملات و در جمیع از امور مالی و ملکی عطف عنان بممالک هندوستان نمود ذو الفقار خان بهادر
داؤد خان را که افغانی از قوم پنی و از مشاهیر امرای دکهن بود و در شجاعت و شهامت سهیم و شریک خود میداشت به نیابت صوبه‌جات
دکهن اختصاص داده رتق و فتق مهمات آنجا ساخت و زمام حل و عقد مهام ممالک مذکوره بکف کفایت او گذاشته خود همراه
پادشاه همت بانتظام امور سلطنت گماشت و صوبه‌جات بنگاله و اوڈیسه و عظیم آباد و اله آباد که از پیشتر هم بعظیم الشان تعلق داشت
الحال هم باختیار او ماند شاهزاده در جلدوی جانفشانی که از اولاد سید میان در جنگ اعظم شاه بعمل آمده بود صوبه اله آباد بعبد الله خان
پسر کلان سید میان و صوبه عظیم آباد به حسین علیخان برادر عبد الله خان داد و بنگاله و اوڈیسه را بجعفر خان سپرده خود بالتمام
وا[ز] در حضور پدر حاضر ماند بهادر شاه چون با پادشاه علی الاطلاق و خالق نفس و آفاق عهد کرده بود که اگر او سبحانه زمام مهام عباد
بدست او سپارد تردد سوال هیچ سائلی نه نماید لهذا هر که هر چه میخواست مبذول بود و منعم خان مامور و مختار که امتیاز حسن و قبح هر کار
فهمیده آنچه برای انتظام سلطنت الیق داند بعمل آرد از نجیب از عهد او خطابهای عمده و مناصب عظیمه بجائی ابتذال رسیده
امتیازی نمانده و اقسام و ادانی هند و مسلم بمناصب شش هزاری و هفت هزاری و خطابهای جنگی و ملکی و رائی و راجگی
سر برآورده مدارج مناصب و خطاب از درجه اعتبار ساقط و هابط گشت چنانچه یکی از پیشکاران بعض خدمات عظیمه درخواست
خطاب رائی بوساطت داروغه آن خدمت نمود و عظیم الشان که از طرف پدر صاحب دستخط بود توقیع نمود که خانی در هر خانه
ورائی در هر بازار بپاس خاطر شما این گیدی هم رائی باشد و او بهمین خطاب اشتهار یافته انگشت نمای عالم گشت و هر که
از دور و نزدیک باشاره دیگری را نموده میگفت که گیدی رای همین است او از دست و زبان مردم بجان آمده مبلغی پیشکش
میداد که ازین فضیحت رستگاری یابد آسودگی نبود تا بود همین خطاب شهرت داشت و در عین نهضت بطرف دکهن که
کوچ بکوچ در موسم برسات طی مسافت میشد بغازی الدین خان که از عهد اورنگ زیب صوبه دار برار بود صوبه گجرات عنایت
نموده قبل از ملازمت بدان صوب فرستادند و راجه جی سنگه کچهواهه و اجیت سنگه راتهور پسر مهاراجه جسونت از آب
نربدا بی رخصت از رکاب جدا گردیده باوطان خود رسیدند و بنیه‌های پادشاهی را بعد مجادله و مقاتله از اقطاع خود برآورده
قابض و متصرف شدند بهادر شاه چند روز در حیدرآباد توقف نموده معاودت بهندوستان فرمود و در ماه شوال از آب نربدا
عبور نموده باراده تنبیه راجپوتیه متوجه اجمیر شد و اجیت سنگه و جی سنگه که در غیبت پادشاه سر بشورش برداشته احمد سعید خان
و حسین خان و غیرت خان هر سه برادر را که سادات بارهه بودند در مقابله و مقاتله بسعادت شهادت رسانیده بودند ازین جهت
پادشاه را بنهایت کینه با راجهای مذکور و آنها را اندیشه و انزجار از حضور بود در اثنای همین سفر که پادشاه عازم و جازم تنبیه
راجپوتیه بود خبر فساد گورو گوبند بعرض رسید از شنیدن این جماعت رنج دار و متردد افتاده صلح گونه در میان و بسر سواری ملازمت
هر دو راجه درخواست آنها باقامت اوطان بعمل آمد پادشاه متوجه اطفای نائره گورو گوبند گردیده گورو سپه مذکور مستعد رفتار گردید

باو رسید خان فوجدار سهرند مصاف داده غالب آمد و وزیر خان کشته گردیده بود ورود پادشاه در دامن کوهستان ملک راجه برنی مخیم سرادقات
پادشاهی گردید خانخانان در فتح الله حسب الحکم سوار شده از سه طرف قلعه گرو را محاصره نمودند قریب اتمام آنجماعه راه فرار بسمت راجه
برنی پیدا نموده گریختند و بینه کس از آنها بقتل رسید خانخانان فی الجمله مورد عتاب گردید که چرا اول راه فرار را دانسته بست و رستم دل خان
را بدانجا گذاشته رایات عالیات متوجه لاهور گردید و درین اثنا خانخانان پدرود جهان فانی نمود و هدایت خان پسر عنایت الله خان
خلعت نیابت وزارت یافت و غازی الدین خان فیروز جنگ نیز در احمدآباد گجرات درگذشت و بیست و ششم ربیع الاول کنار دریا
راوی مخیم سرادقات پادشاهی گردید و رستم دل خان بنابر شومی طمع از قلعه گرو بی حکم حضور برخاسته آمده معزول المنصب مال و
جاگیرش ضبط شد و او مقید شده در قلعه لاهور رفت و محمد امین خان به تنبیه گرو مامور گشت پادشاه مذکور خود فاضل و محدث و با صحبت
اهل فضل و کمال راغب و شائق و در تبحر فنون علوم خصوص فقه و حدیث از جمیع سلاطین تیموریه فائق بود و با ارباب علم صحبت میداشت و
علم مناظره بسی افراشت و چون به تحقیق خود مذهب شیعه امامیه را حق میدانست همین مسلک اختیار نموده هنگامیکه وارد دارالسلطنه
لاهور بود علمای آنجا را که اکثری ناصبی مذهب بوده اند جمع نموده در حقیت و وصایت جناب ولایت مآب حضرت امیرالمومنین
علی بن ابیطالب علیه السلام حجت بر آنها تمام نموده بعد از اقرار و اعتراف آنها برین کلمه خواست که کلمه علی ولی الله وصی رسول الله
در خطبه اجرا نماید چون انکار نفاذ بسیار در اوامر و نواهی پیخوا به و سلاطین هند خصوص متاخرین تیموریه را کمتر میسر بود و دو پسر او یکی
عظیم الشان و دیگری خجسته اختر جهان شاه که معتقد رو در او بودند در تسنن و تسویت نهایت عصبیت داشتند و طوایف
عام آن دیار که اکثر ناصبی شعار و مانع گشته این اراده از پیش نرفت یکبار بر سر اظهار این کلمه خطیبی را در مسجد جامع همراه عظیم الشان
فرستاد چون شاهزاده خود خواهان انکار بود و رضاجوئی پدر به ظاهری نمود بتحریک و اشاره باطنی او خطیب بیچاره قبل از آنکه تلفظ
باین کلمه نماید بی تقصیر طعمه شمشیر مردم گردید و اعاظم مذهب حنفی دعوتها و ختمها برای دفع بهادرشاه و استمداد از هر بر و فاجر مسلم و کافر
می نمودند و بهادرشاه بدستور اصرار برانکار داشته در ترویج و تقویت مذهب شیعه میکوشید و مقامی دراز در مباحثه با علما باز بود اما
فائده بران مترتب نیشد بلی اگر ترویج مذاهب منحصر بر اقامت بینه و برهان میبود سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم کرا فتح عرب و عجم
و اعلم اهل عالم بود و خالق عباد امور بجهاد حسنی فرمود

ذکر رحلت بهادرشاه از دار رنج و عنا بعالم بقا و مقابله هر چهار پسرش باهم دیگر و ظفر یافتن محمد معزالدین جهاندارشاه بر هر سه برادر و بعض سوانح ایام دولت او

چون پنج سال کامل از سلطنت بهادرشاه گذشت در هنگامیکه لاهور مورد معسکر پادشاهی با کل امرای عالیشان و شهزادگان
سپهر مکان بود شروع سال ۱۱۲۴ هجری در اواسط ماه محرم اختلالی در حواس و مزاج بهادرشاه بهم رسیده حکم کشتن کلاب [illegible]
شهر لاهور داد این حرکت از چنان پادشاه صاحب شعور نیز دور بود احتمال دارد که اثر سحر ساحران و دعوت خوانان [illegible]
داد و مقتضی چنین حرکت گردید و باشد که برای جال هنگامه سگ کشی نوشته باشد گرفت که سگها از شهر وارده مفقود گشته تمام
روز هیچ جا سگی بنظر نمی آمد و هنگام شب چون وقت خواب مردم میشد در پناه ظلمت سگها پیدا گشته آواز میکردند و بجای
صاحبان و شبانان خود در جاهائیکه مانوس بودند میرفتند و قبل از دمیدن صبح و انتشار نور آفتاب در آب افتاده دریای راوی
را شنا کرده عبور می نمودند و در صحراها می آسودند این احوال و احوال جنگ عظیم الشان از روی مکتوب امین الدوله [illegible]

میر توزک اول که بوالد خود نوشته و به تقریبی در منشآت منشی ملازم او دیده ام صورت تحریر یافت و ملایان پنجاب چون با خطیب اول دیگر
نمودند بنسبت سلطانی گرفتار گردید بعضی در قلعهٔ گوالیار و برخی بزندان حبس گرفتار آمده در قید افتادند تا گاه سهل عارضهٔ احتراق مزاج
بهادر شاه گردید و در سن هفتاد و دو سالگی نوزدهم محرم الحرام دو ساعت از روز مانده بیک ناگاه بجوار رحمت پروردگار شتافت محمد عظیم الشان
در اندم که جان کندن بهادر شاه روی داد در حضور بود مضطرب الاحوال برآمده بلشکر خود رفت و امین الدوله را فرمان داد که ساعتی چند
در پنجا بوده و پایان کار دیده خواهی آمد چون پادشاه برحمت الهی رفت آمده معروض داشت که آنچه مقدر بود شد عظیم الشان گریست
و او بر دامن خاص اشکش پاک کرده بعرض رسانید که وقت تاخیر نیست جلوس فرمایند حکم بنواختن نقارهٔ شادیانه جلوس نمود و مخلصان
حاضر موافق رسم و ضابطه نذور تهنیت گذرانیدند درهمین وقت امین الدوله و نعمت الله خان بهادر و دیگران عرض نمودند که مخالفت
ذو الفقار خان ظاهر است فرصت را غنیمت شمرده او را که مع حمید الدین خان و محفوظ خان مشغول تجهیز و تکفین پادشاه و جریده و درمیان جالی
گلال باڑه است بدست باید آورد عظیم الشان گفت که ناموس پادشاهی بغارت خواهد رفت ذو الفقار خان چه می تواند کرد دولت
بفضل الهی است مشیران خاموش مانده زیر لب گفتند خدا خیر کند اول بسم الله غلط شد اما نعمت الله خان با وجود منع ممتنع نشده و بدون رخصت
از حضور با فوجی گران شتافت ذو الفقار خان بخیمهٔ خود رفته بود بی نیل مقصود برگشته آمد عظیم الشان که نیابت پدر در تحکم غیره
امور مرجوعه می نمود بر کارخانجات شاهی تسلط و اقتدار از ایام حیاتش داشت قابض و متصرف جمیع اسباب گشته بر تخت سلطنت
جلوس نمود و از شفتگی و سراسیمگی اندکی در لشکر روی داد و تامل اندیشان کم جرأت کسی که عیال همراه داشت و کسیکه نداشت نگر بردار
نموده شبا شب خود در الشهر رسانیدند و بعضی گرد گلال باڑه رفته سکونت ورزیدند حکیم الملک و حکیم صادق خان و مهابت خان و شاهنواز خان
و حمید الدین خان و اکثر بندهای پادشاهی بعظیم الشان ملحق شدند و رستم دل خان و بعضی دیگر با جهاندار شاه پیوستند ذو الفقار خان
بهادر سپه سالار که عظیم الشان با او نقار و غبار داشت رجوع نکرده پیش معز الدین شتافت و استفسار نمود که مرکوز خاطر چیست گفت
که اسباب و زر همراه نیامده آنچه میسر و مقدور است در صوبهٔ ملتان تعلق بمن دارد گذاشته ام و جریده برای ملاقات پدر آمده میخواهم
که بدر روم و از انجا سرانجام مرام نموده آنچه از دست برآید بعمل آرم ذو الفقار خان مانع آمده زر و اسباب را از سرکار خود متعهد
گردید و صلاح داد که رفیع القدر و جهان شاه و خجسته اختر را حالیا بمشوره رفیق و شریک خود نموده بعد استیصال عظیم الشان آنچه
مناسب باشد بعمل آرند معز الدین جهاندار شاه این امر را نعمت غیر مترقب شمرده که همت بقوت خان سپه سالار بربست و هم برای
تالیف برادران سه ذو الفقار خان التماس نمود خان مذکور بلشکر خود آمده و اسباب و زر یکه بایست بمعز الدین رسانید و رفیع القدر
و خجسته اختر را هم بجا نهای شان رفته بوعدهٔ تقسیم دولت و سلطنت علی السویه راضی و متفق ساخت و عظیم الشان مع علاء سلطنت
و امرای موافق در لشکر خود دم استقلال زده مترصد نشست که هر که بسر من بیاید با او مقابله کنم و در دور لشکر خندق کنده توپخانه را
چار سو چید و توقف چند روزه را صلح دید بگمان آنکه دیگران خزانه ندارند سپاه خود بخود در عرصهٔ قلیل متفرق خواهد شد چون بخت یاور نبود نتیجه
بر عکس آن بظهور رسید ذو الفقار خان لبد کار سازیی که در حوصلهٔ طاقت بشری نگنجد بشاهزادگان پیغام داد که کجا باید شد خان
سپه سالار مع هر دو شاهزاده مذکور از جای خود جنبیده بلشکر جهاندار شاه معز الدین پیوست و جمعیت لا یحصی که باید حاصل آمد
و این لشکر در ماه صفر سنه ۱۱۲۴ هجری بهیأت مجموعی بر سر عظیم الشان رفت و بجنگ سلطانی در پیوست چون تقدیر عظیم الشان
را نصیر و ظهیر نبود در اندک زمانی جنگ اختتام پذیرفت و از لاش عظیم الشان اثری پیدا نگشت تفصیل این اجمال آنکه اول
جنگ سیلی روی داده تا هفت روز از طرفین جنگ توپ بود نعمت الله خان و عزیز خان دو پاسبان درنا گر و راجه محکم سنگه کهتری

و

راجه راج سنگه بهادر و شاه نواز خان یک زبان گشته عرض کردند که هنوز جمعیت اعدا چندان نیست بیک حمله برمیداریم جواب شد که
اندک باشید اما غیر از خاموشی چاره نبود و عظیم الشان بتوهم آنکه چورامن جات و نجاره باتکفل ارزانی غله شده اند و مخالفان مفلس
و مغلوک اند از گرسنگی هلاک خواهند شد درنگ در جنگ اصلح می شمرد و بداد و دهش سپاه هم بخل و امساک ورزیده زر اندوخته را هیچ است
با خود بسرای آخرت نبرد و هرگاه مردم بیورش میگفتند جواب همان بود که اندک باشید روز هشتم ذوالفقار خان با هر سه شاهزاده
بفاصله قریبی توپهای کلان که از قلعه لاهور آورده بود بر مکان بلندی نصب کرده بریزش گوله عرصه برین لشکر تنگ ساخت
چون راه لاهور برای همین روز کشاده داشته بود مردم لشکر عظیم الشان جان بسلامت بردن غنیمت شمرده راه عافیت گرفتند راجه
دیا بهادر ناگر و راجه محکم سنگه بهادر با فوج خود در روی عظیم الشان آمده بدل سوختگی تمام فریاد کردند که ما را الحال طاقت خصم نمانده
میرویم و به مخالفان میرسیم حضرت اگر خبر گرفتن مناسب دانند بعمل آرند والا غیر توقعی نداریم باز همان اندک باشید جواب ناصواب بود
هر دو بهادر در هر پست و بلندیکه بر زبان شان آمد بی ملاحظه گفته بر مخالفان زدند و اعدا را شکست داده و بران بلندی رفته توپها را گرفتند
شاه بی نصیب را توفیق اعانت رفیق نشد و نه کسی را کمک آنها فرستاد بلکه بعضی میخواستند که بروند آنها پیش رونده قراولان را ایستاده
ممانعت از حرکت نمود ذوالفقار خان و رستم دل خان و حیات خان دیدند که کسی مدد آنها نمیکند بر آنها تاختند و زد و خوردی سخت
درمیان آمد چون عظیم الشانیان کم و اینها بسیار بودند غالب آمدند هر دو راجه مذکور بزخمهای کاری از کار رفتند و همراهیان شان بسیاری
مجروح و مقتول گشته بقیة السیف راه لاهور گرفتند سلیمان خان برادر داود خان پنی بعد مقتولی هر دو راجه با فوجی قریب هزار سوار در آنجا
رسیده بگوله بندوق نقد جان در باخت همراهان جسم بیجانش را بشهر بردند و پیش و پس فیل عظیم الشان از جمله شصت و هفتاد هزار سوار
ده دوازده هزار سوار باقی ماند شام چون از لشکر برگشته بقرب درگاه رسیدند و عظیم الشان داخل خیمه گشت از اینها هم اکثری راه شهر گرفته زیاده از
دو سه هزار کس نماند صبح که عظیم الشان اراده سواری نمود فیل خاصه را فیلبان هر چند خواست تن بسواری نداد بر فیل دیگر سوار شد
نعمت الله خان با ده سوار و امین الدوله با بیست سوار و راجه راج سنگه با هزار سوار بهیئت مجموعی دو هزار سوار حاضر بودند که بزرمگاه
رسید قضا را باد تندی برخاست و ریگ دریای راوی پریدن گرفت و غبار مانع نظر و چشم کشودن گشته غیر آواز توپ صدائی بگوش
نمیرسید و غیر از چشم بستن چاره نبود فوجی از مردم مغول رسیده تیرباران کردند و زخم پوست مالی به بعضی رسید چون عظیم الشان را
نشناختند بیشتر برای غارت خزانه رفتند بعد گذشتن آنها گوله یک ضرب سواری عظیم الشان رسیده تکیه را آتش در گرفت و دود شما
مانع دیدها شد آن بالش را عظیم الشان بر زمین زد امین الدوله پرسید خیر است عظیم الشان گفت بخیر گذشت امین الدوله را درآنوقت
رقت زور آورد گریه و فغان شروع نمود عظیم الشان درچنین وقت بکمال استقلال دلاسه نموده فرمود اینقدر بیقراری
و بیصبری چرا امین الدوله گفت که کشتی مراد ما مردم تباهی بتلاطم آید اگر سر بر سنگ و بر سر سنگ نزنیم دیگر چه کنیم بیشتر
هر چه عرض کردیم قبول نیفتاد و هر قدر بندگان بجلدی و یورش التماس مینمودند در جواب آن از زبان عالی اندک باشید
برمی آمد حضرت چه کنند تقدیر و خواهش ایزدی چنین بود حالا صلاح آنست که خود بدولت بر اسپ سوار شوند و در ملک بنگاله [illegible]
ببستند و در دکن داود خان پنی از فدویان سرکار است هرجا بخاطر بگذرد رسیده پر و بال درست کرده متوجه تدارک باید شد
ز موکه از دارا شکوه و شجاع بعد هزیمت چه شد اگر سلطنت مقدر است بمصداق کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة فتح یافتن بعید نیست
باز امین الدوله عرض نمود که بیست و دو سوار همراه فدوی مانده اند دیگر همه بار رفتند عظیم الشان گفت ده سوار همراه من رسیده تا بر مخالفین
بتازم دیگبار از دوازده سوار بر ناخجسته اختر روان شوید امین الدوله متحیر شد خواجه عاصم خاندوران درانوقت بامین الدوله گفت

بہ بنگالہ می‌روم بیایید تا ہمراہ بردیم امین الدولہ گفت تا عظیم الشان زندہ است جدا نخواہم شد رفاقت دران راہ سلطان پور گرفتہ در رفت
ہمان ساعت گلولۂ توپ کلانے بہ خرطوم فیل عظیم الشان رسید فیل روے از میدان بگردانید و بسرعت برق و باد بطرف آب راوی روان
گردید فیلبانان بزمین افتاد و جلال خان لودی کہ در خواصی بود ریسمان فیل گرفتہ بزمین آمد و راہ خود گرفت چند کس در عقب
فیل می دویدند امان الفیل نمی رسیدند ازان جملہ امین الدولہ ہم بود ناگاہ دید کہ فیل از ساحل بلند خود را در آب افگند دیگر دالی در افتاد
چنان فرو رفت کہ باز بر نیامد چون باندک فاصلہ در انجا رسید دید کہ گل و لاے تہ نشین دریا ببالا مے آید و صداے موجے
از حرکت خفیف آب بر میخیزد معلوم نمود کہ عظیم الشان مع فیل غرق گرداب فنا گردید بمشاہدہ این حال راہ رستگارے خود جست
لیکن امین الدولہ گرفتار آمدہ تا رسیدن فرخ سیر و شکست یافتن معز الدین و ذو الفقار خان مقید بود بعدہ در دستگاہ فرخ سیر محمد یار خان
قلعہ دار شاہ جہان آباد رہائی یافت و بمدارج علیا ترقی نمود بعد ازین فتح خدا داد نوزدہم ماہ مذکور جہان شاہ کہ اندک مایۂ استعداد
و جراتے ہم داشت جویاے ایفاے وعدۂ تقسیم ملک و دولت گشتہ علم منازعت بر افراشت و اتفاق بافتراق گرائیدہ مکالمہ مجادلہ
و مقاتلہ انجامید سببش ہمانا آنکہ یکصد و ہشتاد ارابہ خزانہ کہ از انجملہ ہشتاد ارابہ اشرفے و صد ارابہ روپیہ یا بر عکس بود بدست جہانشاہ
افتادہ خواست کہ سہ حصہ علی السویہ نماید ذو الفقار خان در تقسیم جہانشاہ را آوردہ بحیلہ ہاے چند از پنج حصہ سہ حصہ بطرف معز الدین میخواست
و دو حصہ بر دو برادر دیگر را میداد آخر مصالحہ برہم خوردہ باہمدگر آمادہ محاربہ گشتند چندے از امرا مثل رحمت خان و امیر خان و
رستم دل خان و غیرہم رفیق جہانشاہ گردیدہ صفوف قتال آراستہ شد تمام روز جنگ قائم بماند چون سلطان سیارگان تسخیر
ممالک مغرب دیار پیش رفت و ظلمت شب دیجور عالم را فرو گرفت طرفین پاس احتیاط را مرعی داشتہ باشتغال مشاغل و مہامے
اشتغال نمودہ جہان شاہ مع امرا و رفقاے خود و معز الدین مع ذو الفقار خان و دیگر ہمراہیان بدستور با سامان موفور پاسداری
کردہ حراست می نمودند تا آنکہ سہ روز بدین منوال گذشت روز چہارم آفتاب عمر و دولت جہان شاہ پذیرائی زوال گردیدہ آخر روز
فرمود کہ مرا ملاحظہ مورچال منظور است افواج داخل لشکر نگشتہ ہمہ سوار مستعد و تیار باشند و ہر کار ہا را فرمود کہ ہر گاہ معز الدین با افواج
او برگشتہ داخل لشکر شوند و زینہا از پشت اسپان خود فرود آرند ہمان وقت مرا خبر باید رسانید ہر کارہا حسب الامر بجا آوردہ چون لشکریان
معز الدین در خیام خود فرود آمدند و لشکر دانہ و کاہ و آب و طعام خود افتادند جہان شاہ بہیأت مجموعے بر لشکر معز الدین حملہ مردانہ نمودہ
بر قلب معز الدین ریخت و از صدمات حملات او رفقاے معز الدین را پاے ثبات بر جا نماندہ تزلزلے تمام در ازدحام آنہا رو دادہ
و اکثرے پراگندہ شدند حتی لال کنور کہ سایہ دار ملازم سوارے او مے بود ہمراہ امراے پادشاہی سراسیمہ و آشفتہ حال گردیدہ در دست
رستم دل خان افتاد و شدۂ مرداریہ کہ در بند ازار ش بود خان مذکور در ربود درین انقلاب معز الدین خود را در غبارے
دیگر غیر مہیک و نیز کہ مخصوص ملوک اینجا است کشیدہ بچاندنے سفید مخفوف گردانید و فیلبانان را گفت کہ بہانہ سوارے زنانہ یا امیرے
مقتول اگر مسئول گردد مرا ازین مہلکہ بیرون بردہ تا بذو الفقار خان باید رسانید او حسب الامر بجا آوردہ معز الدین را تا بہ خان
سپہ سالار رسانید و شادیانہ فتح از لشکر جہان شاہ بلند آوازہ گشت ذو الفقار خان بمشاہدہ این حال مضطرب گردید چون شام
شدہ بود بہ قدرے ازان خاصہ خود را طلبداشتہ مشت مشت اشرفے در دست آنہا ریخت و گفت ہمین قدر از شما توقع دارم کہ
بہانہ گذرانیدن نذر مبارکباد تا بجہان شاہ رسیدہ ہر گاہ متصل شوید یک تفنگ بر فیل او بکنید بعد ازین انچہ مقدر باشد بظہور
خواہد رسید آنہا حسب الامر سہ چہار صد کس مع سردار بہیأت مجموعے بحضور جہان شاہ کہ با دو سہ صد کس استادہ و دیگر افواج
او مشغول غارت لشکر معز الدین بود رسیدند و بروقت اشعار ذو الفقار خان بر یزش گولہ ہاے بندوق کار جہان شاہ تمام شد

با تمام رسانیدند و فتح و نصرت نصیب معز الدین گردید معز الدین جهاندار شاه خبر فتح و ظفر شنیده بدولتخانه خود نزول نمود و مال کوکه
معشوقه اش بود صحبت عیش و عشرت داشته بشرب خمر اشتغال ورزید و لشکر هم جابجا آرمید چون صبح دمید رفیع القدر خواجه
سرای خود را برای تحقیق پیش معز الدین فرستاد که تمام شب بیدار و سرشار باده خوشگوار بود استراحت می نمود خواجه سرایان پادشاهی
با خواجه سرای رفیع القدر در مقام استهزا در آمده گفت ای احمق دیدی که بر سر عظیم الشان و جهان شاه چه رفت آقای تو در سلطنت
چه توقع دارد او هم رنگ دربار دیده متنبه گردیده مراجعت نمود و آنچه از خواجه سرایان معز الدین شنیده بود بعرض رسانید رفیع القدر
از خواب غفلت جسته حکم بنواختن نقاره جنگ نمود و خود مسلح گشته و دست از جان شسته سوار شد همراهیان مخلص هم مستعد شده
هر یکی سوار و بدربار حاضر گردید ذوالفقار خان بر حقیقت حال آگاهی یافته امر به تیاری لشکر و سواری فرمود و خواجه سرای
معتمد خود را فرستاده تاکید نمود که بهر صورت تیکه بست پادشاه را برآورده سوار نمایند معز الدین در عین خمار آشفته سر و دستار بر فیل
سوار شده بمیدان شتافت و ذوالفقار خان مع امرا و افواج مقابل رفیع القدر ایستاد رفیع القدر با قلیل فوجی که همراه داشت در کمال
دلاوری بر سر ایشان هجوم کثیر و حمله دلیرانه آمده داد تردد و مردانگی داد و بعد از آنکه همراهیان هدف ناوک جانستان گشته بخاک هلاک
افتادند خود تنها ماند سپر و شمشیر در دست گرفته دلیرانه از فیل جست و چپقلشهای مردانه نموده شربت ناگوار مرگ بکمال گوارائی نوشید

ذکر استقلال یافتن معز الدین بسلطنت و بعضی سوانح ایام دولت او و انقلاب طالعش باندک فرصت

محمد معز الدین جهاندار شاه ظفر یافته مناشیر مطاعه باقطار و اطراف ممالک محروسه نگاشت و خود با فتح و فیروزی از لاهور کوچیده
بدار الخلافه شاه جهان آباد رسید روز یکشنبه چاردهم جمادی الاول سنه مذکور رسید ساعتی از روز مانده غفران پناه محمد یار خان صوبه دار
شاه جهان آباد که از عهد اورنگ زیب تا آن وقت بود از قلعه شهر مذکور برآمده برای ملازمت و استقبال معز الدین تا به بادلی
پیش رفته روز دوشنبه پانزدهم سر سواری ملازمت حاصل نمود روز پنجشنبه هجدهم قبل از نصف النهار معز الدین جهاندار شاه داخل قلعه
دار الخلافه مسطور گردید آصف الدوله دستور وکیل مطلق مانده ذوالفقار خان را وزارت اعظم علاوه اقتدارهای دیگر گردید سلطان
کریم الدین پسر بزرگ عظیم الشان بسعی هدایت کیش خان از شهر لاهور دستگیر گشته بحضور رسید و در همان مقام بفرمان پادشاه
زمان مقتول گشت و دیگر شاهزادگان اولاد اعظم شاه و محمد کام بخش که فارغ البال بکام و آرام بودند بیچاره ها بدام قید افتادند
تفصیل نام آنها ثبت افتاده است بیدار بخت پسر اعظم شاه و پسران محمد کام بخش محی السنه و محمد فیروزمند و بعضی نامش معلوم
نشد معز الدین در تربیت و تقویت برادر رضاعی خود کوکه بخطاب کوکلتاش خانی که داشت خانجهان بهادر ظفر جنگ داد
و دیگر بندگان مناصب و خدمات مرحمت گشت و اکثر عمله و فعله بر روز گردید لال کنور خطاب امتیاز محل بیگم یافت و حکم شد که همراه
سواری او چتر بر فیل بطور سواری پادشاهان میرفته باشد و کوکلتاش خان را معتمد علیه ساخته منصب امیر الامرائی باو عطا فرمود
بی وزیر بوزیر جاه و قدر ترقی او و این امر باعث ملال خاطر ذوالفقار خان بیشتر گردید و معز الدین اعتماد و اعتبار کوکلتاش خان نمود
امتیاز و پایه قیمت دارش ساخته بود و هم مکرم عشق لال کنور گشته در خوشنودی خاطرش دقیقه فوت و فروگذاشت نمیکرد
تا آنکه خوشحال خان برادر حقیقی او را بصفت هزاری و نعمت خان برادر دیگر شش هزاری که ابن عم لال کنور بود پنجهزاری کرد و اراده
اول صوبه داری اکبرآباد بخوشحال خان نمود ذوالفقار خان سند تن برا جاری نکرد و با استهزاء درخواست حق التحریر
چند هزار طنبور و دهل طلبید خوشحال خان و سایر متعلقان خواهر خود لال کنور شکایت امین الدین استهزا بپادشاه رسانید پادشاه سفارش

بذوالفقار خان کرده گفت که درخواست دل و منظور ظاهر الشوخی خواهد بود وزیر الممالک جواب داد که شوخی نیست حقیقتی دارد
بعد استکشاف التماس کرد که بندوبست صوبه وارث و سرانجام دیگر مهام پادشاهی کار خانه‌زادان موروثی بود و در غایت
خوانندگان و رقاصان بانعام و وجوه دیگر بی‌محل سپاه هرگاه قوالان و فرقه کلاونت بنوبه‌داری اشتغال نمایند خانه‌زادان باید پیشه ایشان
بگیرند تا راه معاشی برای آنها هم گشاده باشد طلب‌سازها برای همین بود که بر خانه‌زادان تقسیم یابد معز الدین خجالت کشیده خاموش ماند
و علی هذا القیاس زنی سبزی فروش که زهره نام داشت و باصطلاح هند با لال کنور دوگانه بود نیز عروج یافته بر ماده فیل سوار شده تعلقه
پادشاهی درون حرم سرا پیش لال کنور آمد و رفت می‌نمود در اثنای راه بر مجره و وزیر دستان همراهیان و ملازمانش که در رکاب
او می‌رفتند دلیرانه نمودند اقتدار اجلاف موجب آزار و استخفاف نجبا گشته بر طبایع کرام داعیان بسی دشوار و گران بود روزی
چین قلیچ خان خلف غازی الدین خان فیروزجنگ تورانی که در اول سپه‌سالار اورنگ‌زیب عالمگیر و در کمال جاه و اقتدار بسر برد
چین قلیچ خان مورد الطاف و منظور انظار پادشاه مذکور بود و غیر از ذوالفقار خان دیگر امرا هم چشم خود نمی‌انگاشت بعد رحلت محمد اورنگ‌زیب
زمانه را با خود موافق ندیده انزوا گزیده آمد و رفت بدربار نداشت مگر بدیدن درویشان و علمای خلوت گزین رغبت نموده گاه گاهی
بملاقات ایشان می‌شتافت روزی برای دیدن یکی از فرقه مذکوره میرفت در اثنای راه با سواری زهره مسطوره دوچار شد
از کمال حزم و تامل اندیشه مردم سواری خود را که اقل قلیل بوده اند اشاره نمود که مقابل سواریش نرفته طرف دیگر بازار را
اختیار نمایند چون او و همراهیانش کم ظرف و سفله منش بودند علی الرغم وی مردم چین قلیچ خان را زیر اهتمام گرفته شوخیها نمودند
تا مقدور اغماض فرمود چون ماده فیل سواری زهره برابر سواری چین قلیچ خان رسید از مردم پرسید که سواری کیست گفتند
چین قلیچ خان پرده را برداشته گفت که چین قلیچ خان پسر کور توئی از بیباکی او که از حد گذشت حوصله‌اش تنگی کرده اشاره نمود
که آن بیگانه هرزه را مع همراهیان بسزا رسانند مردم خان مرقوم همراهیان زهره را کتک معقول کرده و زهره را نیز از فیل کشیده
زیر لگد و مشت گرفتند بعد ازین زهره نزد خود فهمید که پادشاه خفیف العقل محکوم زن ناقص عقل نیست شاید فتنه سر کشد بنابر مصلحتی هذا
با آنکه از ابتدای رحلت عالمگیر آمد و رفت بخانه ذوالفقار خان بهادر نداشت بناچاری سواری را گردانیده بخانه اش رفت
ذوالفقار خان متحیر گشته سبب آمدن پرسید چین قلیچ خان ماجرا را مشروحاً ظاهر گردانید ذوالفقار خان بطوریکه باید و شاید استمالت
نموده برین جرأت تحسین کرده خوشنود نموده مرخص فرمود و پادشاه را پیغام فرستاد که آبروی خانه‌زادان واجد است
و فدوی با چین قلیچ خان بهادر متحد در آن جا زهره پیش لال کنور رسیده خاک بسر بر زمین می‌غلطید و لال کنور مزاج پادشاه را
مستعد انتقام گردانیده و قریب بود که درین خصوص امری صدور یابد ذره و پیغام ذوالفقار خان مانع این فضیحت گردید و در همین
عرصه خوشحال خان برادر لال کنور هم که بمقتضای تنک ظرفی می‌جوشید در همسایه او زن نجیبی بود از غرفه های خانه خود در نگریسته
عاشق گردیده می‌خواست بقهر و غلبه رخنه در ناموسش کند شوهر او استغاثه نزد ذوالفقار خان برد خان عادل و شجاع باذن
از جا درآمده بی اختیار فرمود که مردم رفته خوشحال خان را کشان کشان بیارند چون حاضر شد زیر چوب گرفته بمرتبه زد که هوش
در سرش نماند و چون خلق خدا از دست آن ناکس بی حیا بجان آمده بودند مقیدش نموده بسلیم گڈھ فرستاد و اموال او ضبط
شده بسرکار والا رسید بنابر حالات مرقومة الصدر صحبت میان پادشاه و وزیر صائب تدبیر منغص گشته روز بروز ملالت می‌افزود و بازا
لسبب اقتدار و پاس حقوق و احسان او چاره غیر از رضاجوئی نبود

ذکر خروج نمودن محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان با مانت حسن علی خان و قطب

یافتن در میدان بر محمد معزالدین به تقدیر خداوند آسمان و زمین

چون صوبه بنگاله تمام خالصه شریفه است خدمت دیوانی صوبه مذکور بسبب مرقوم عمده ترین دیوانیهای ممالک محروسه
و جعفر خان از عهد اورنگ زیب عالمگیر بدیوانی صوبه مسطوره اختصاص داشت و عظیم الشان دران ایام ناظم صوبه بنگاله و سالار
فوج و مختار صلح و جنگ با سرکشان و متمردان بلاد ترسته بود در سلطنت پدر خود بهادر شاه مالک هر چهار صوبه اوڈیسه و بنگاله و
عظیم آباد و الهآباد گشته چنانچه سبق ذکر یافت صوبه داری الهآباد و عظیم آباد بعبدالله خان و حسین علی خان داد و صوبه داری
بنگاله و اوڈیسه علاوه دیوانی آنجا به جعفر خان سپرد وقت رحلت عالمگیر که بکمک پدر خود میرفت محمد فرخ سیر پسر خود را
با بعضی نسوان حرم و اسباب خانه مع معدود منصبداران و ملازمان خود در اکبرنگر معروف براج محل در منازل بنا کرده
شاه شجاع پسر شهاب الدین محمد شاه جهان گذاشته بود و بعد از فتح پدر و عدت سلطنت او بنابر بعضی جهات طلبداشتن
فرخ سیر مناسب ندیده همانجا گذاشت تا آنکه در لاهور ایام عمر و دولتش انقراض یافته بآخرت شتافت و محمد معزالدین
بنوعیکه رقم زده قلم وقایع نگار گشت سلطنت یافته احکام مطالبه بهای مقید فرستادن فرخ سیر بجعفر خان نگاشت خان
مرقوم بپاس حقوق عظیم الشان مخفی مصحوب معتمدی بفرخ سیر پیغام داد که چاره خود جوید و راهی که برای خویشتن
مناسب داند پوید یا اراده قید او نمود و فرخ سیر بر مکنون خاطرش اطلاع یافت علی التقدیرین بودن خود در راج محل
مناسب ندیده چون می دانست که حسین علی خان ناظم صوبه عظیم آباد از خاندان نجابت و سیادت و بجوانمردی
و فتوت و شجاعت در دهر موصوف بامید اعانت او با اهل و عیال از اکبرنگر شکسته خاطر و پریشان حال نهضت نموده در عظیم آباد
رسیده متصل بباغ جعفر خان که بر لب دریا طرف مشرقی شهر واقع است در سرای دلپسند منزل گزید و بحسین علی خان بهادر
عجز و الحاح پیغام نموده بیکسی و بی یاری خود ظاهر کرد چون رفاقت فرخ سیر و مقابل گشتن با پادشاه هندوستان مع جمیع
امرا خاصه مثل ذوالفقار خان زیاده از غیر تاب و توان حسین علی خان بود اول سرباز زده از امر مذکور استنکاف کرد
و گفت که حکم پادشاه درباره شما بطور دیگر رسیده من بنابر پاس حقوق پدر شما نمیخواهم که بسبب شما از دست من آزاری
برسد صلاح آنکه زود خود را بطرفی کشید تا عذری برای خود بهم رسانیده از طلبش و سطوت سلطانی ایمن توانم بود و بروایت
دیگر بطور آخر نیز مثبته اسباب جلوس فرخ سیر و جلوس او بر تخت سلطنت معلوم شده و بعد ازین مذکور خواهد شد بروایت اول
احمد بیگ مخاطب بغازی الدین خان که در میان آمده بحسن بیان حسین علی خان را بیک ملاقات در آوردن نزد فرخ سیر
راضی نموده آورد و فرخ سیر سلوکیکه هیچ آقا و پادشاهی یکی از امرا و نوکران نکرده بعمل آورد و حکم بنشستن حسین علی خان
نموده بالحاح تمام بیکسی و بی یاری و حیرت و گرفتاری خود و مقتول شدن مثل سلطان کریم الدین که برادر
او بود باسیری و بهر صورت ناامیدی خود از زندگی ظاهر نموده از پس پرده که اهل حرم را در آنجا نشانیده بود ملکه
زمانی دختر صغیر السن او برآمده بزانوی حسین علی خان نشست و بر وفق تلقین و تعلیم بشیرین زبانی استمداد پدر خود
نموده ستایش حسین علی خان آغاز کرده گفت که شما از خاندان نبوت و ولایت و بجمیع مناقب و مفاخر لائق اید و حقی
هم از عظیم الشان بر گردن دارید اگر دستگیری پدر من نموده آنچه شایان سیادت و شجاعت بعمل آرید سزاوار اید و اگر نمیکنید
بر ما آنچه رفتنی است خواهد رفت لیکن شما را به بینید که خلق عالم چه خواهد گفت محرمان بیرون و پرده نشینان اندرون
در گفتگو موافقت یاد نموده و استغاثه و استعانت را از جا برده فرخ سیر که اول خلعت خاصه خود بر قامت لیاقت حسین علیخان

پوشانیده بود برخاسته بدست خود شمشیر در کمر حسین علی خان بستن گرفت حسین علی خان سر حمایت از کمر تفکر بر آورده
التماس نمود که آنچه باشد کمترین بعمل آمد کار بندگان نسبت به لائق خداوندان دهنده در تدارک غیر از سر چیز دیگر ندارد که در پای د
کمر بر خاتمت عاسے بستم و دست از سر و جان خود شستم الحال شروع به نگهداشتن فوج و آراستن اسباب حرب باید نمود
و جلوس بر تخت سلطنت فرموده دشمن را فرصت نباید داد تا آنچه مقدر گشته میسر آید **بیت** ببینیم تا کردگار جهان ؛
درین آشکارا چه دارد نهان ؛ چون نقش مراد فرخ سیر درست نشست حسین علی خان بهر کدام فرمان داد که بملازمت
فرخ سیر شتابد و از مال و جان و اسباب و توان هر چه بالقوه هر که باشد در اعانت فرخ سیر بپردازد بمشاهده این احوال
هر منجم و رمال و مشایخ صوبه بهار هجوم آورده بشارت سلطنت بفرخ سیر میدادند و هم هر کسے رجوع آورده استمداد در انجام
پایان کار خود مے نمود مردم دلجوئے او نموده سخنے بر وفق خواهش او گفتن برائے خود مصلحت مے شمردند چنانچه فی الواقع
بعد استیلائے او بر سلطنت هر یکے بکام خود رسیده معزز و ارجمند گشت و حسین علی خان به تهیه اسباب و سامان پرداخت
بسید عبد الله خان برادر کلان خود که ناظم اله آباد بود خطے متضمن اراده در رفاقت خود با فرخ سیر نگاشت و مصحوب مستعجل ابلاغ داشت
عبد الله خان بر اراده برادر متحیر گشته در جواب منعے و نصیحتے نوشت که این چه اراده داشت و بچه استعداد قاعده خواهد شد و این ناموس
و اگر اخوان و منتسبان در قبضه جهاندار شاه و اتباع اوست همه بر باد فنا خواهند رفت حسین علی خان در جواب نوشت که شما
بزرگید رفاقت معز الدین نمائید و من خود الحال ازین اراده انصراف نتوانم کرد سید عبد الله خان نیز رسوخ برادر خود درین عزم
آگهے یافته مرقوم ساخت که الخیر فیما وقع الحال که کمر برین کار بسته اید هر چه توانید مهیا کرده زود برسید که افواج پادشاه و اتباع
او بمن نزدیک ترند یکجا شده کوشش کرده آید روایت دوم آنکه بهادر شاه صوبه بنگاله به اعز الدوله خانجهان بهادر مقرر نموده فرخ سیر را
طالب حضور نمود لیکن چون او را نسبت با خوان او سلطان کریم الدین و همایون بخت نزد جد و پدر چندان اعتبار نبود در رفتن حضور بر
او شاق مے نمود بنابرین بعد ورود عظیم آباد پتنه بهانه قریب رسیدن ایام وضع حمل زوجه خود و ایام برشکال طرح اقامت
دران بلده انداخته بحضور عرضداشت درین ضمن بعض منجمین و درویشان باتفاق محمد رفیع نام حکیمے فرخ سیر را بشارت جلوس
بر تخت سلطنت درین سرزمین رسانیده زیاده تر شائق باقامت بلده مذکور بود و سپاه پیش آمد خود ساختند و در همان ایام محمد رضا نام
مخاطب برعایت خان که از منصوبان بهادر شاه بود آواره گردیده خود را باین صوبه رسانید و فرمان بسند قلعه رهتاس جعلی
آراسته در قلعه مذکوره بحیله و تزویر دخل یافته مستقل گشت و علے الفور ذخائر اجناس غله وغیره باحتیاج در قلعه کشیده استعداد
اقامت در قلعه مهیا ساخت و به پادشاه نوشت که از بے خبرے عمله سلطنت قدوے این مکان را متصرف گشت و از نوشتهاے
سوانح و وقائع نگاران نیز ظاهر گردید بنابرین فرمان بهادر شاه و حکم عظیم الشان در باره تنبیه آن متغلب بنام فرخ سیر رسید
چون دست یافتن بران قلعه از جمله متعذرات است فرخ سیر از همراهیان خود استشاره درین خصوص مے نمود لاچین بیگ
قلماق که نوکر فرخ سیر و بے باک متهور و دران وقت از جمله منصوبان آقا و محرم اسرار بود بوسیله بعض مقربان مخفے از همه کس
بفرخ سیر پیغام نمود که اگر شاهزاده رسیدن فرمان سند بنام آن محیل مشتبه بعفو جرائم او از حضور مشهور نموده خلعت و نشان
همراه بنده داده رخصت فرمایند اغلب که بمدد طالع و اقبال شاهانه وقت سپردن نشان کار آن بدسگال بسازم و در جلدوی
آن سرافرازے یابم و اگر درکار رسے نعمت جان خود در بازم فرزندان مرا وسیله کامیابے از افضال و احسان
پادشاهانه خواهد بود باین مصلحت پسندیده ارکان دولت آمده حسب المشوره شهرت کاذبه ورود فرمان شائع گشت

و خلعت و نشان فرخ سیر مصحوب قلماق مذکور برائے رعایت خان ارسال یافت چون دربارے کوه قلعه رسید متغلب مذکور بخوف جانت راضی بآمدن لاچین بیگ بجماعت نگشته دو کس را حکم داد که مع خلعت و نشان بیایند قلماق مذکور بایک کس بالا ی قلعه رفته هنگام رسیدن قلعه دار بگرفتن سند و نشان کار و از کمر کشیده بجراحات پے در پے از پایش درآورده و از دست همراهیانش خود مع رفیق زخمے گردید هزاریان وغیره ملازمان پادشاہے حمایت قلماق نموده رفقاے متغلب را مجروح و مخذول ساختند و سر مقتول را باقلماق مذکور بحضور فرخ سیر فرستادند لاچین بیگ مورد الطاف فرخ سیر گردید درین ایام خبر رحلت بهادر شاه رسید و حسین علیخان بهادر دران آوان از شهر عظیم آباد بیرون رفته به بند و بست پرگنهاے مفصل مشغول بود فرخ سیر بدون آنکه خبر دیگر از انجام مع مد اولاد بهادر شاه رسد و سلطنت یکی تقرر یابد خطبه بنام پدر خود عظیم الشان خواند و جلوس و تسلط او بر تخت سلطنت شهرت داده شادی تهنیت بنواخت بعد ایکار از حرکت بے تامل خود اندیشها نموده از سکوت حسین علیخان نیز بترسید و خطوط حسرت آمیز و پیغامهاے محبت انگیز مصحوب معتمدان فرستاده حسین علیخان را نزد خود طلبید و والده فرخ سیر التجا به حسین علیخان برده از طرف فرخ سیر قول و عهد مدار المهامے سلطنت براے او بکفالت و ضمانت خدا و رسول درمیان آورده باخود متفق ساخت درین زود خبر کشته شدن عظیم الشان مع دیگر برادران و مقرر گشتن سلطنت بجهاندار شاه معز الدین رسید چون حسین علی خان قبل ازین با فرخ سیر همداستان گشته بود سکه و خطبه بنام او خوانده علم منازعت با معز الدین برافراشت فرخ سیر روز بروز در استحکام قول و قرار با حسین علی خان واستقلال و اقتدار او مے افزود٭

ذکر جلوس فرخ سیر بر تخت سلطنت و نهضت نمودن از عظیم آباد باتفاق حسین علی خان بهادر و بدست آمدن خزانهٔ بنگاله از تائید ایزد قادر ذو الجلال٭

حسین علیخان بهادر فرخ سیر را بتاریخ مختار بر تخت سلطنت جلوس فرموده از مهاجن وغیره هر کس که مایه دار بود زر یکه از دستش انجام مے شد قرض و مستعار گرفته تمسک بوعده و تسلط بر دشمن نوشته داد و سرانجام بقیهٔ اسباب نموده بساعت سعید مع پادشاه دست نشان خود عازم پیشتر گردید و غیرت خان خواهرزاده خود را به نیابت صوبه عظیم آباد مقرر ساخته مرخص فرمود و به سید عبد الله خان خود هم نوشت و حکم فرخ سیر نیز فرستاد که خزانهٔ صوبهٔ بنگاله مرسله جعفر خان داماد شجاع الدین محمد خان بهادر اسد جنگ بدارالخلافه شاهجهان آباد مے برد باله آباد رسیده بضبط خود درآورد و بقدر ضرور بمصرف رساند و باقی را امانت نگهدارد عبد الله خان بهادر حسب الحکم بعمل آورده بعضے را خود متصرف گشته بکار پادشاہے صرف نمود و بعض را براے پادشاه برادر خود نگهداشت و از توپهاے صوبه و قلعه الهٰ آباد بقدر رسے که ضرور دانست و توانست قابل جنگ میدان آراسته بهمراهی خود گرفت

ذکر رسیدن سید عبد الغفار گردیزی به الهٰ آباد بامر معز الدین و شکست یافتن او از دست برادران عبد الله خان بتقدیر خداوند آسمان و زمین

هنوز حسین علے خان مع فرخ سیر بالهٰ آباد نرسیده بود که سید عبد الغفار خان گردیزی به نیابت راجه محمد خان که بتغیر عبد الله خان صوبه دار الهٰ آباد از طرف معز الدین گشته بود با جمعیت ده دوازده هزار سوار وغیره سامان شایان بکار عبد الرحمن خان مامور گشته و در سید عبد الله خان انتظار برادر و فرخ سیر کشیده قلعه دارے را بمناسب پرده و پیغامهاے تالیف و ترغیب رفاقت

عبد الغفار مذکور فرستاد المعز برای افزایش جاه و اعتبار خود التفاتی نگفته او نموده در محاربه اهتمام تمام داشت عبد اللہ خان برادران خرد خود سراج الدین علیخان و نجم الدین علیخان و سیف الدین علیخان را مع ابو الحسن خان بخشی که اصل او از سادات نجف اشرف و او خود از ساکنان بیجاپور و از شجاعان با تمکین بود مع نصف فوج که در حساب قریب سه دنیم هزار سوار و همین قدر پیاده سے کشید بمقابله او فرستاد و سید عبد الغفار که سرشار بادۂ نخوت بود هر سه برادران عبد اللہ خان را مع فوج بر سر راه دید اما کارزار با اینها عار خود شمرده را هتلو گرفت و گفته فرستاد که با اطفال بازی نمیکنم اینها ناچار خود بطرف او تاخته جنگ در انداختند چون جمعیت قلیل و اسباب نیز چندان نبود در اول مقابله و کشش و کوشش اکثر مردم همراهی اینها مغلوب گشته بعضے مقتول و بعضے فرارے شدند برادران عبد اللہ خان با سادات دیگر که او لوس ایشان بود مع ابو الحسن خان و رفقاے معتمد قدیم پاے جلادت در میدان فشرده و دست از جان شسته در ان جمع کثیر مانند شیران دلیر استاده داد مردے و مردانگی دادند بنصرت ایزدے باد تند وزیده چشم مخالفان را بسوے تیره ساخت که کسے حریف در ولیف را نشناخته هر یکے حواس خود در باخت پردلان بارهه دران وقت مجلات مردانه و کوششهاے رستمانه دشمنان را مع برادر عبد الغفار از پا در آوردند و آوازۂ کشته شدن عبد الغفار خان دران معرکه انتشار یافت همراهیانش که در غارت بهیر و ذخیره دلیر بودند بے اختیار رو بفرار نهاده از میدان کارزار با ننگ و عار بسیار بدر رفتند و شکست فاحش بر عبد الغفار افتاد و چون بخت معز الدین بحال تباه برگشت و از برادران عبد اللہ خان سراج الدین علی خان جام سرشار مرد آزماے شهادت نوشیده و تا پاے بزرگوار خود پیوست و در عنفوان جوانے دست از آب زندگانے شست سید عبد اللہ خان بعد اطلاع نذر و مبارکباد گرفته شادیانه فتح هم نواخت و در ماتم برادر خود اشک حسرت ریخته بعزاے او نیز پرداخت مصرع زمانه جام بدست و جنازه بر دوش است ۔
معز الدین باستماع این خبر مصلحت در استمالت عبد اللہ خان شمرده سند صوبه دارے اله آباد بالاصالة بسید عبد اللہ خان فرستاده تحسین و آفرین با و نوشت و خلعت و عنایت فرستاده بتالیف قلب سید عبد اللہ خان پرداخت متعاقب این سانحه فرخ سیر بالشکر تازه فراهم آمده مع حسین علی خان بهادر و صف شکن خان نائب صوبه دار اوڈیسه و احمد بیگ کوکه معز الدین مخاطب بغازے الدین خان بهادر غالب جنگ کوسه و خواجه عاصم خانه دوران وغیره همراهیان رسید و عساکر فرخ سیر و هر دو برادر مجتمع گردید سادات تکیه بر الطاف نامتناهی الٰهی و استمداد از ارواح اجداد امجاد خود نموده عازم پیشتر گردیدند م در نسخه بجاے سراج الدین نور الدین است

آمدن سلطان اعزالدین با فوج بسیار و خائب و خاسر برگشتن بقدرت کامله کردگار

چون خبر نهضت فرخ سیر از عظیم آباد انتشار یافته بمعز الدین رسید پسر خود اعزالدین را مع پنجاه هزار سوار بتادیب عبد اللہ خان و تسخیر اله آباد رخصت کرده خواجه احسن خان برادر کوکلتاش خان را که پنجهزارے بود هفت هزارے و مخاطب نموده دران موقع زمام اختیار فوج و شاهزاده و تدبیرات جنگ باو سپرد و با توپخانه سنگین و دیگر اسباب حرب روانه ساخت و چین قلیچ خان را هم بتعاقب آنها مستمال ساخته بمدد شاهزاده فرستاد اعزالدین از اکبر آباد گذشته تا بکجوار رسیده بود که خبر یکجا شدن فرخ سیر و حسین علی خان مع فوج با عبد اللہ خان شنید از راه بزدلے همانجا طرح اقامت افگند و بکندن خندق و بستن مورچال و آراستن سنگر فرمان داد و با وجود فوج سنگین و توپخانه گران مجرد استماع خبر نزدیک رسیدن فرخ سیر که هنوز بفاصله بعید بود هراس بقیاس بر دلش راه یافت و بحرکات ناشایسته مذکور خصم را بر خود دلیر ساخت تا آنکه فرخ سیر در رسید و عبد اللہ خان که هراول بود دیوار هاے اطراف دیه و مورچال را فرو گرفته از آخر روز تا سه پهر شب توپ اندازے نمود شهزاده و مدار المهام

فوج دل باخته باهم گرم قرار فرار در میان آورده و هر دو کس مغلوب هراس بیقیاس گشته اشرفی و جواهر بقدریکه توانستند همراه گرفته و باقی خزانه و توشک خانه و جمیع کارخانجات را همانجا گذاشته پاسے از شب باقی بود که هر دو باتفاق راه فرار پیش گرفتند لشکر باطلاع این احوال غرق حیرت و ملال گردیده عظما و معتبرین لشکر مبتلای آوارگے بکمال اضطرار شدند لشکریان فرخ سیر باستماع این بشارت بے اختیار دویده تاراج خاطر خواه نمودند بجهت که تا در بر قوت یکروزه بنودند ذخیره اندوز متنعم گردیدند و بعد تاراج مال و از بے بضبط سرکار فرخ سیر نیز در آمد چین قلیچ خان از استمال گشته متعاقب اعزالدین باعانت او بے آمد در اکبرآباد رسیده شاهزاده را باین فضیحت ادراک نموده بجبر و عنف توقیف نموده منتظر فرمان معزالدین گشت چون خبر شکست اعزالدین بدار الخلافه رسید امید معزالدین مبدل بیاس گردیده مهیاے حرکت مع ارکان سلطنت گردید؛

کوچ نمودن معزالدین مع ذوالفقار خان وکوکلتاش خان وجمیع ارکان پادشاہے ورسیدن باکبرآباد وسوانحے که درین عرصه روے داد

محمد معزالدین جهاندار شاه دوازدهم ذے قعده شب دوشنبه بعد مرور سه و نیم ساعت ۱۱۲۴ هجرے باراده مدافعه فرخ سیر از شاهجهان آباد برآمده باشان بے پایان وهمراه اوے ذوالفقار خان ومواقفت کوکلتاش خان واعظم خان وجانے خان ومحمد امین خان وغیره سرداران توران وایران ودیگر امراے رزم جو ومردان پلنگ خو د توپ و توپخانه جهان آشوب با هفتاد و هشتاد هزار سوار و پیاده بیشمار متوجه اکبرآباد گردید در اثناے راه سربلند خان که از فوجدارے کثرت زرے بدستش آمده بود از رفاقت فرخ سیر مستنکف گشته خود را مع زر بمعزالدین رسانید و مورد آفرین وتحسین گشته بصوبه دارے احمدآباد گجرات مرخص گردید و چهبیله رام فوجدار کوره و سلطان اصغر خان پسر کار طلب خان فوجدار اٹاوه چندے همراه اعزالدین بوده بلشکر فرخ سیر پیوستند چون معزالدین بقصبه سموگر متصل اکبرآباد رسید اعلام وخیام سادات و فرخ سیر مع رفقاے دیگر از ین طرف نیز متصل همان قصبه رسیده بود و نزدیک گردید چون از اوضاع زشت معزالدین اکثر امرا و عموم خلق خدا خصوص امراے تورانیه غیر عبد الصمد خان متنفر و منزجر بودند نوشتهاے اکثرے متضمن آمیزش بلشکر فرخ سیر رسید اگرچه نسبت باقتدار معزالدین احدے را امید فتح و ظفر فرخ سیر نبود ولیکن عمده ارکان دولت معزالدین که عبارت از کوکلتاش خان و ذوالفقار خان باشد باهم نهایت منافق و معاند بودند و بسبب نفاق ایشان و اعوجاج کوکلتاش خان که نهایت معتمد علیه معزالدین با عدم اصابت راے سلیقه نظر مستقیم بود کارهاے پادشاهے بسیار ضائع و تدبیرات همه دراهی و برهمے داشت از جهت نقش هیچ منصوبه درست ننشست حتے در مشوره عبور از آب جمنا و جنگ با فرخ سیر هیچ امر متعین نشد و هر دو ضد همدیگر صلاح میدادند و پادشاه خود مبهوت در اختیارات عشق لال کنور داشت سید عبد الله خان معبرے پایاب بهم رسانیده از مقابل لشکر معزالدین چند کروه پیشتر بطرف شاهجهان آباد کناره جمنا وقت شب رفته از دریا گذشت و متصل لب آب روزبهانے که چهار کروه از اکبرآباد بطرف شاهجهان آباد واقع است منزل گزید و باندک فاصله فرخ سیر هم باهمراهیان از آب گذشته بعبد الله خان رسید و براے سر راه گرفتن بر لشکر معزالدین و مقابله دشمن حسین علی خان بهادر جائیکه بود مقابل خصم مانده چون تمام روز گذشت و شب دوم رسید مع فوج ورفاے چهبیله رام ناگر از آب گذشت پرده وارے کارکنان تقدیر تماشا پدید کرده معزالدین وکل امراے آنطرف وقتے خبردار شدند که طلیعه لشکر فرخ سیر از عقب لشکرش نمایان گردیده و ترتیب فوج که اول مقرر شده بود بحال نمانده از سر نو ترتیب فوج و پیش بردن

توپخانہ حاجت ر دیداد و انقلاب عجبی روے نمود

جنگ نمودن سادات و فرخ سیر با معزالدین و ظفر یافتن بتائید احکم الحاکمین

بتاریخ چهار دهم ذی الحجه سنه مذکوره مقابله فئتین رو داد و معزالدین خود با افواج و توپخانه مع تجملات ملوکانه باقتدار در قول جا گرفت و ذوالفقار خان که معتمد علیه سلطنت و در افواج و احتشام قائم مقام پادشاه بود اگرچه غبار خاطر بسیار از اوضاع و اطوار پادشاه در دل داشت لیکن برای آبروے خود با فوجی شایسته و سامانے بایسته و کرنا و کوس (که انهم نبیان مرصوص) هراولی و پردلی استاده و کوکلتاش خان مع اعظم خان و جانے خان و دیگر همراهیان بطرف راست و محمد امین خان و عبدالصمد خان و چین قلیچ خان و جان نثار خان و دیگر سپه داران توران بجانب چپ و راجی محمد خان و اسلام خان و مرتضے خان و حفیظ الله خان و دیگر افواج بطور التمش و رضا قلیخان داروغه توپخانه باهتمام کار خود و دیگر افواج بوضعے که مناسب و میسر بود جابجا قیام ورزیده و ازین طرف فرخ سیر با مردم همراهی خود بنظم سلاطین در قول و عبدالله خان در هراوے و حسین علی خان و صف شکنخان معروف بحسین بیگ در دست راست مقابل ذوالفقار خان و خانزمان علی اصغر و چهبیله رام ناگر با معدودے دیگر از مبارزان مقابل کوکلتاش خان صف آراگشت عبدالله خان با راستگے و اطمینان اول مقابل تورانیان رفته بعد ازان خود را بر توپخانه جهاندار شاه معزالدین زده تردد نمایان نموده از توپخانه گذشته خود را نزدیک قول رسانید و حسین علیخان مع صف شکن خان و فتح علی خان داروغه توپخانه فرخ سیر که برادرزاده حسین علیخان بود و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر مشرف و برادر او میر اشرف بطرف ذوالفقار خان تاخت درین حمله صف شکن خان و فتح علیخان و زین الدین خان و میر اشرف و جمعے دیگر از بهادران رفقاے حسین علی خان نقد حیات در باختند و چهبیله رام و خانزمان بهیئت مجموعی استاده انتظار قابو و شعبده بازے فلک می نمودند حسین علی خان عرصه بر رفقاے خود تنگ دیده بمقتضاے غیرت و آئین بهادران هندوستان از فیل جسته مع همراهیان تردد رستمانه بظهور رسانید و زخمهاے شمشیر و تیر و گولے برداشته از خود بیخبر در معرکه افتاد و سید عبدالله خان که در وسط فوج معزالدین و از صدمات تیر باران تورانیان و دیگر جنگهای کران تفرقه بر رفقایش افتاده هر یکی بدیگری آویخته در زد و خورد بود و فیل نشانش با لکشری از جماعه داران ملازمش جدا افتاده زیاده از صد سوار همراه نداشت دران حالت سید عبدالغفار مذکور روبرو می فیلش آمده و نام خود را گفته تیری بسوی عبدالله خان انداخت همراهیان عبدالله خان براو تاختند و عبدالله خان تیرے براو انداخته زخمے بساخت و سید غفار زخم برداشته جان بسلامت برد و سید عبدالله خان بنابر ازدحام و کثرت فوج مخالف نمیدانست که کجا میرود و کارش بکجا خواهد کشید درینوقت جمعے از رفقا باو پیوسته تقویت یافت و بمکانے مرتفع رسیده و معزالدین را مع همراهیان با خود متصل و نهایت غافل یافت فرصت غنیمت شمرده بهیئت مجموعے بر سر فیلان سواری زنانه ریخته زیر تیر باران گرفت و طرفه آشوبے دران عرصه هویدا گردید هنوز معزالدین خود را درست نکرده بود که فیلان سوارے زنانه اش بر همدگر افتاده رستخیز قیامت برخاست و فیل سوارے لال کنور و همراهیان او و خواجه سرایان از صدمه تیر باران درهم جوشیده و خروشیده گریزان دویدند و مهر کابان او مغلوب هراس و متحیر گردیدند معزالدین اراده مدافعه نمود و فیل سواریش سرکشے آغاز نهاده از اختیار فیلبانان بدر رفت و عبدالله خان که رفقاے او پے هم مے رسیدند دلیرانه قدم جرأت پیش گذاشت و خلل در لشکر معزالدین پدید آمده بهم بر آمد با آنکه شادیانه فتح در لشکرش نواخته بودند که فوج رو بگریز نهاد کوکلتاش خان از مشاهده آنحال نخواست که خود را بمعزالدین رساند خانزمان و چهبیله رام که در کمین بوده قابو میدیدند بر کوکلتاش خان تاختند بزخمهاے متنوعه از پایش در آوردند و رضا قلے خان داروغه توپخانه نیز بکار آمد جانے خان و مختار خان

قبل ازین در مقابله حسین علی خان کشته گشتند اعظم خان برادر کوکلتاش خان مجروح بمعزالدین رسید معزالدین عرصه بر خود تنگ دیده خود را بسواری
لال کنور رسانید و نزدیک بآخر روز براه اکبرآباد پیش گرفت ذوالفقار خان با وجود هجوم اعادی از چار سو تا یکپاس شب در میدان
استقامت ورزید مردم را بتجسس جهاندار شاه و اعزالدین گماشته جویای پادشاه و پسرش گردیده و کسان را بمواعید و مراعات امیدوار
گردانیده در تلاش اینها می دوانید اگرچه بهر سند بام یکی ازان دو بی نصیب آبی بر روی کار و شجر اقبال آنها را بار کرد و چند انکه جستند
نشانی ازان برگشته بختان پیدا نشد و شادیانه فتح و ظفر در لشکر فرخ سیر بلند آوازه گردید و هر یکی از رفقایش بتهنیت و مبارکباد فرخ
سیر از استقامت ذوالفقار خان پریشان خاطر و مستفسر بود که اگر فتح ناشده با اراده ذوالفقار خان چیست بعد تحقیق فرار
مدعیان سلطنت نزد ذوالفقار خان پیغام فرستاد که دعویدار سلطنت خود گریخت شما را چه دعویست اگر سلطنت می خواهید امر بیت
جدا و اگر از نسل عالمگیر پادشاه می باید معزالدین نباشد من باشم ذوالفقار خان باستماع این پیغام و مایوسی از طرف معزالدین
و اعزالدین ناچار از میدان کارزار باستقلال و اقتدار برگشته راه دارالخلافه پیش گرفت و جهاندار شاه شب در اکبرآباد بسر برده
در ریش تراشیده هیئت خود را تغییر داد و آخر شب لال کنور را همراه گرفته با چند نفر معتمد روانه شاهجهان آباد گردید و نزد آصف الدوله
رسیده مقید گردید متعاقب او ذوالفقار خان هم بدار الخلافه آمد و عبدالله خان بعد فتح جویای برادر گردیده ملازمان خود را بتلاش
و خواص او شتافته حسین علی خان را در لاشها مجروح و بی هوش یافته یکی همانجا ماند و یکی خبر بعبدالله خان رسانیده بعطای
لباس و جواهر یکه بر سر و در بر داشت مفتخر گردید از بعضی کسان مسموع شده که لشکر عبدالله خان و اهیار خان ملازمان حسین علی خان مع
همراهیان خود بر سرش استاده بحراستش قیام داشتند در روایت محمد هاشم بن خواجه میر خافی که او نیز احوال سلاطین تیموریه تا ایام
انتهار نگاشته مستفاد می شود که تنها در میدان رزم مجروح و بی خبر از خود افتاده دلچه الباسش را بغارت برده بودند علی الی
حالی عبدالله خان برادران معتمد خود را فرستاده حسین علیخان را پیش خود طلبید بعد رسیدن جویندگان حسین علیخان را باستماع ظفر
فرخ سیر جان رفته از بدن و هوش رسیده از سر باز آمد و مردم او را برداشته نزد عبدالله خان آوردند عبدالله خان برادر را زنده و خود را مع پادشاه
مظفر و منصور دیده سجدات شکر الهی بتقدیم رسانید و ذوالفقار خان با پدر مشاوره نموده قاصد بود که باز معزالدین را برآورده تدارک نماید
زیرا که از فرخ سیر بنا بر عداوتهائی که ذوالفقار خان با او و پدرش داشت و معزالدین را حمایت نموده بسلطنت نشانیده بود اطمینان
خاطر نداشت آصف الدوله مبالغه در ترک این اراده نمود ذوالفقار خان ناچار اراده رفتن بصوبه خود که دکهن بود ظاهر کرد پدر این رای
راهم قبول نکرده در ملازمت و ترک منازعت فرخ سیر مساجت ازحد بدر برد خلاصه چون زمان اقبال اسدخان و ذوالفقار خان
باختتام رسیده اجل موعود ذوالفقار خان انجامیده بود با وجود عدم اطمینان و تیقن زوال آبرو و جان آصف الدوله ذوالفقار خان
را باعتماد حقوق خدمت خود که در خاندان اورنگ زیب تحقق داشت و حفظ قدر و مرتبه او را که عالمگیر و بهادر شاه می نمودند همراه
خود گرفته عازم ملازمت فرخ سیر استعفای جرائم پسر گردید

ذکر اقتدار یافتن فرخ سیر در سلطنت و فرستادن عبدالله خان به بندوبست دار الخلافه و قلعهٔ مبارک که دولتخانهٔ پادشاهی‌ست و ملازمت امرا و ارتقای بعضی از انها بمدارج علیا

بعد ازان که فرخ سیر بمامول خود رسید و زمانه بکام گردید روز دوم از جنگ که یوم الخمیس پانزدهم ذی الحجه بود اول صبح بجاه و دولت
برآمده بار عام داد اول چین قلیچ خان و عبدالصمد خان و محمد امین خان و دیگر سرداران توران بوساطت سید عبدالله خان

کورنش دریافته تهنیت سلطنت بجا آورده مورد عنایات و عنوزلات گردید و عبدالله خان مع لطف الله خان صادق و دیگر امرای
موافق برای بندوبست دار الخلافه و حفاظت دولتخانه شاهی و سلاطین محبوس رخصت یافته بمقصد شتافت و فرخ سیر
بعد یک هفته خود هم عازم شاه جهان آباد گردید چهاردهم محرم در باره پله متصل سواد دار الخلافه نزول اجلال نموده سید عبدالله خان را
مخاطب بقطب الملک نموده بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرفرازی بخشیده بمرتبه رفیعهٔ وزارت اعظم سربلند گردانید
و حسین علیخان بهادر خطاب امام الملکی و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و رتبهٔ علیهٔ امیر الامرائی یافته بخشی الممالک اول گردید محمد
امین خان بخشی گری دوم با اضافه هزاری منصب و هزار سوار و خطاب اعتماد الدوله یافت و چین قلیچ خان را که پنجهزاری
بود هفت هزاری هفت هزار سوار کرده خطاب نظام الملکی مع صوبه داری دکهن به تغییر داؤد خان که نائب ذو الفقار خان بود مرحمت
شد و صوبه داری برهان پور که داؤد خان باصالت داشت صوبه داری احمد آباد گجرات یافت و خواجه عاصم بخطاب
صمصام الدوله خاندوران و منصب هفت هزاری و شش هزار سوار بلند پایه گردید و احمد بیگ کوکه معز الدین را در جلدوی
رفاقت و نیکو خدمتیها مخاطب بغازی الدین خان بهادر غالب جنگ فرموده منصب شش هزاری پنجهزار سوار مع بخشی گری سوم
عنایت نمود و قاضی عبید الله تورانی که قضای جهانگیر نگر ڈهاکه داشت و قبل از نهضت بدار الخلافه برای تالیف سرداران تورانیه
و مصالح دیگر روانه شده بود مخاطب بخانخانان میر جمله و بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرافراز نموده همدم و محرم راز
خود ساخت و اختیار دستخط خاص خود بدست او گذاشت اما بظاهر داروغگی خواص و ڈاک داشت و محمد جعفر منشی که بعضی خدمات از
سابق باو مفوض بود بخطاب تقرب خانی و خدمت خانسامانی و دار الانشا امتیاز افزود و سیف الله خان بخدمت بیوتاتی
مامور گشت و سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان برادران قطب الملک و دیگران از رفقای پادشاهی و سادات بارهه
که حق خدمت آنها ثابت گشته بود هر یک بقدر قسمت و لیاقت خود بعطای مناصب و اضافه و خطاب امتیاز یافت و قطب الملک
به نظم و نسق ارکان سلطنت و معاملات وزارت و بندوبست ملکی پرداخت،

ذکر ملازمت آصف الدوله و ذو الفقار خان با فرخ سیر و انقراض یافتن عمر و دولت ذو الفقار خان بمقتضای قضا و قدر

آصف الدوله اسد خان و ذو الفقار خان بهادر بر باره پله رسیده خواهان ملازمت فرخ سیر بودند میر جمله عبید الله خانخانان که دخل
تمام در مزاج فرخ سیر بهم رسانیده داعیه آن داشت که از جمیع امرای حال و سابق مرتبه ار گذشته بر همه با فائق آید در آمد کار مردم و
تصلب در امور مرجوعه خود و حمایت متوسلان و بر انداختن عمده ها از بیخ و بن بمقدور در راضی به تصور نبود بنا برین اول اراده
استیصال نهال عمر و اقبال ذو الفقار خان نموده فرخ سیر را درین کار مستعد تر ساخت امیر الامرا حسین علیخان بهادر بر مشورهٔ
پادشاه و میر جمله آگاهی یافته بذو الفقار خان پیغام نمود که اگر بوساطت من ملازمت نمائید کسی را مجال نخواهد بود که سر موی
از شما کم تواند نمود میر جمله برین معنی مطلع گشته دانست که فی الواقع در اتفاق چنین دو کس مهمی که مراد در سر است میسر نمی آید
تقرب خان را که از اهالی ایران بود به نسبت سهم جنسی نزد ذو الفقار خان فرستاده نهایت اطمینان و استمالت اش نموده و قسم کلام
الٰهی بخدع و دغا در میان آورده خاطر نشان نمود که چون پادشاه در باطن با سادات خوش نیست ملازمت شما معرفت امیر الامرا
غیر از ندامت و خسارت جان و مال دیگر ثمره نداشته خواهد بود و شما را چه حاجت رجوع بدیگر است بعد ملازمت و رفع ملال

مرجع کل امرا و خداوندان دولت و اقبال زیاده از سابق خواهید گشت و دیگران با شما توسل خواهند جست پادشاه را از دست تمام
امید حصول کار راست این قسم سخنان که ملایم مزاج و مرتبه آصف الدوله و ذوالفقار خان بود در نظر آنها بجلوه نمود و قسم کلام الهی تائیدش نموده
تیقن گشت خاطر آصف الدوله را خود اطمینان واقعی بهمرسید و ذوالفقار خان دغدغه باقی بود میر جمله خود رفته بعهود و مواثیق مجدد
مؤکد نموده آورد وقت بردن بحضور فرخ سیر دست ذوالفقار خان بپالا بند بسته روبرو برد و آصف الدوله کلمه چند مشتمل بر
عذر تقصیرات پسر و استعطافی جرائمش عرض نمود فرخ سیر در ظاهر مهربانی بسیار نموده دستش را کشود و خلعت فاخره و جواهر
لائق عطا فرموده آصف الدوله را ببهانه ضعف کبر سن مرخص نمود و گفت که ذوالفقار خان ساعتی در خیمه بیرون توقف نماید که استشاره
بعضی امور ضروریه از ایشان منظور است آصف الدوله متوهم مرخص گشت و ذوالفقار خان متردد در قتل خود بجای مأمور مشوش
نشست مردم مأمور حضور اطراف او را فرو گرفتند فرخ سیر پیامهای خشونت آمیز متضمن شکوه قتل عظیم الشان و سلطان کریم الدین
فرستاد ذوالفقار خان که امیر غیوری بود قتل خود را مشاهده دیده دست از جان شسته اولا برائت ذمه خود نموده اعمال مذکوره
را نسبت بپادشاه داده و بی جرمی خود ظاهر کرده حکایت واقعات را بطور نفس الامر بیان فرمود چون دید که فرخ سیر در مقام
کینه جوئی و بدخوئی است از فرط غیرت عجز و مسکنت را در دل خود راه نداده و ضعیف نالی ننموده جوابهای درشت داد و درین ضمن لاچین
قلماق مخاطب به بهادر دل خان که ذکر او قبل ازین در ضمن قتل محمد رضا مخاطب برعایت خان که قلعه ستاس را بخدع و دغا متصرف
گشته بود گذشت از پشت سرش غافل تسمه در گردنش انداخته کشید و مردم اطراف هجوم آورده بضرب کارد و خنجر کارش تمام کردند روز
عمرش بانجام رسید همان روز که یکشنبه شانزدهم محرم بود مردم بفرموده فرخ سیر اندرون قلعه شاهجهان آباد رفته معزالدین
را هم بتسمه خفه نموده روانه شهرستان عدم نمودند فرخ سیر روز دوشنبه هفدهم ماه مذکور سنه ۱۱۲۵ هجری به تجمل سلطنت
و نهایت کروفر داخل قلعه مبارک شاهجهان آباد گشت و فرمان داد که سر معزالدین را بر نیزه کرده و لاشش بر فیل انداخته لاش
ذوالفقار خان را وارون با دم همان فیل بسته عقب سواریش در شهر بگردانند و لاشها را بعد تشهیر آورده بر دروازه قلعه بیندازند
و آصف الدوله را بر پالکی او مع سواریهای زنانه اش متعاقب لاش ها سوار آورده با رخت و لباسی که در بر دارد بکوچه خانجهان بهادر
محبوس نگهدارند و جمیع اموال پدر و پسر بقید ضبط در آورند و راجه سبها چند دیوان ذوالفقار خان را که ظاهرا زبان درازی بمردم می نمود
حکم بقطع لسان و ضبط اموال او شد میگویند با وجود زبان بریدن در سخن گفتن قاصر نبود بیت از مکافات عمل غافل مشو + گندم
از گندم بروید جو ز جو + و اکثر امرا و متوسلین بظن و تهمت بسیاست تسمه رهگرای بیدای عدم گردیدند و اعزالدین پسر معزالدین
و عالی تبار پسر اعظم شاه و همایون بخت برادر خرد فرخ سیر را نیز حسب الحکم میل در چشم کشیده از نور بینش عاری و عاطل نمودند
بسبب ناحق کشی و سیاست بی جرم و تقصیر بیم و هراس بیقیاس در دل صغیر و کبیر جای گرفته خوف هلاکت هر یکی را بجدی
رسیده بود که وقت آمدن بدربار مردم از عیال و اطفال بحلیت خواسته مترصد قتل خود می آمدند و بعد رسیدن در خانه خود نیاز و فتوح
نذور و صدقات بفقرا و مساکین میرسانیدند +

ذکر شروع منازعت درمیان فرخ سیر و سادات و فرستادن پادشاه حسین علی خان را برای تادیب راجه اجیت سنگه بخدع و تلبیسات

اول منازعت که میان پادشاه و قطب الملک اتفاق افتاد و آخر بطول انجامیده باعث برهمی و اختلال سلطنت و خرابی تمام

اطاعت وارسال پیشکش مع دختر برای فرخ سیر وفرستادن پسر برای ملازمت خود مستعد ساخت و مهم تمشیت این امور خود را بحضور رسانید

ذکر افزایش منازعات ومشاجرات میان فرخ سیر وسادات

چون قطب الملک وزیر اعظم وحسین علیخان امیرالامرا بود هر امری از امور سلطنت مثل منصب واضافهٔ آن وخدمات بدون تجویز ومرضی ایشان متعذر بود که بعمل آید میخواستند که بی رضای آنها هیچ کاری تمشیت نیابد ومیر جمله که از طرف پادشاه صاحب دستخط گشته بود وفرخ سیر مکرر در دربار عام میگفت که زبان ودستخط میر جمله زبان ودستخط من است لهذا مردم برای اغراض خود رجوع باو نموده مهر صاد دستخطی کنانیدند واو مصلحت در برآوردن مرام انام دانسته نیک نامی شد وراجه رتن چند دیوان قطب الملک یکه آنکه چرا رجوع بمیر جمله مے نمایند جارے نمی نمود وهر که بارتن چند رجوع مے نمودند نذرانه برای خود وخاوند گرفته کارش سرانجام میداد ازین سبب بدنام وهدف سهام ملام پادشاه ومیر جمله وعوام میگشت وبه حمایت قطب الملک شهرهٔ موفورے بهم رسانیده زیاده رو بیباکیش نمود وکامروائی خلق که میر جمله مے نمود برخاطر قطب الملک وامیرالامرا گران بود ومیر جمله در حضور فرخ سیر اکثر بانواع شتی کلمات شکایت آیات سادات سرمایهٔ خیرخواهی دانسته اطوار ایشان را ناهموار مے شمرد وخاطرنشان پادشاه می نمود که آثار نمک حرامے از ناصیهٔ احوال وافعال ایشان پیدا وعدم لیاقت مناصب عمده که بآن مامورند هویداست بنابرین فرخ سیر وسواس زیاده از اندازهٔ قیاس در دلش جای گرفته بمکر وتدبیر دستگیر ساختن عبدالله خان نمود گاہے بقصد شکار وگاهی سیر باغ محسن خان بهانهٔ حصول مقصود کرده برے آمد وهرچند تمهیدات مختلفه پیش مے آورد بمقتضای حماقت وجبن فطری کاری از پیش نمی برد وسودی غیر افزایش عداوت ونفاق نبود وحسد بر حسد وکینه بر کینه مے افزود بلکه شهرت دارد که پادشاه بنابر عهدیکه با سادات بکفالت وضامنی کلام الهی نموده بود بعضے اوقات از ارادهای فاسد پسر امیرالامرا وقطب الملک را خبردار مے نمود درین ضمن امیرالامرا استدعای صوبه داریهای کل ممالک دکن درمیان آورده میخواست که بعد حصول مامول داؤد خان را بدستور ذوالفقارخان نائب خود کند ومبلغے معتد به از محاصل آنجا سال بسال برای خود از خان مرقوم معین کنانیده خود از حضور دور نشود ومرضی پادشاه ومیر جمله آنکه امیرالامرا خود بدکن رود بر سر قبول این صورت که امیرالامرا را نظر بر سلوک پادشاه ومیر جمله تنها گذاشتن قطب الملک مناسب نمی دید گفتگوے خشونت آمیز از طرفین بمیان آمده کار بجائے کشید که هر دو برادر از رفتن دربار پا کشیده بحفاظت خود وفراهم کردن سپاه وبستن مورچال باطراف خانهای خود مشغول گردیدند وپادشاه امرای خیراندیش خود مثل میر جمله ومحمد امین خان وخاندوران را طلبیده در خلوت مشورتهای نمود وهر روز بسبب تلون ونامردی تبدیل تدابیر پیدا وهیچ امرے قرار نمیگرفت واز اشتهار وانتشار این خبر گرانی اجناس غله وجمیع ماکولات بافراط بهم رسیده حرج عظیم بر مسافر ومقیم میگذشت وآمد ورفت پیغام برای وابواب مراسلات فیمابین پادشاه ووزیر مفتوح بود لیکن عقده نمی کشود چون صورت مذکوره امتداد یافت مادر پادشاه بخانهٔ قطب الملک رفته مطمئن خاطر ساخت وقرار برین یافت که در قلعه بند وبست سادات شود بعد ازان هر دو برادر نزد پادشاه حاضر شوند چنانچه همین قسم بعمل آمد وقطب الملک وامیرالامرا بحضور پادشاه آمده عذر تقصیرات خود خواستند وشکایت سوء ظن که پادشاه باظهار دوسه فتنه انگیز از سادات بهم رسانیده بود درمیان آوردند وشمشیرها از کمر خود برآورده پیش پادشاه گذاشتند وگفتند که اگر مقصریم اینک سر وشمشیر واگر بنابر حقوق خدمت قتل ما مردم گران باشد معزول المنصب نموده رخصت فرمایند که بحج بیت الله الحرام وزیارت سید الامم وآبای کرام خود علیهم السلام سعادت اندوزیم واگر منظور خدمت گرفتن وهمراه داشتن باشد بر سخن دراندازان تمامے پیشه وغمازان دخل کردار

همسایه و همنشین و همره همه اوست * در دلق گدا و اطلس شه همه اوست * در انجمن فرق و نهانخانه جمع * بالله همه اوست ثم بالله همه اوست
و قوالان انچه از استادان خود یاد گرفته اند میخوانند منع آن ما را لازم نیست اگر شما اشعار مناقب صحابه یاد دارید تلقین نمائید آنها بخوانند
آن ابیات هرجا و هرگاه خواهند اشتغال نمایند شیخ عبید الله از شنیدن این جواب میل خواجه بمذهب تشیع گمان کرده آزرده برخاست و در
مسجد جامع در وعظ خود علی الرغم خواجه اقوال متاخرین متعصب مثل آنکه جناب امیر المومنین علی مرتضی علیه التحیة والثناء داخل آل عبا نیست
و علوی را سید نباید گفت و پنج تن پاک که میگویند خلاف عقیدهٔ اهل سنت است چه صحابهٔ دیگر پاک نبوده اند و دیگر بد مقالهای مذهب
امامیه را نصب العین خود نموده راضی بتقصیر در آن باب نبود خواجه برین افادات او مطلع گردیده پیغام داد که این چنین مقالات در وعظ
خارج از طریقه دین مبین و بیرون از رویهٔ اهل سنت و جماعت است بلکه محض آئین خوارج اگر بتقریر خانه بیائید یا جائی مقرر نمائید که بحضور
دیگر فضلای منصف متدین در تحقیق اقوال ایشان گفتگو شود بدلائل عقلی و نقلی مناظره کرده آید با انچه دعوی می نمائید از روی کتب
معتبره فقهای اهل سنت و صحاح احادیث خاطرنشان نمائید تصدیع بیجا نخواهد بود شیخ عبید الله در جواب کلمات درشت بپیغام رسان
گفته فرستاد و اتفاقاً در همین نزدیکی روز جمعه وقت وعظ چندی از مغل زادهای اوباش و نیمچه ملا تسبیح های خاک کربلا در گردن و بازو
بسته مجموعی در مجلس وعظ آمده نگاهبانی مسند شیخ عبید الله نمودند و سه هزار کس از پیروانش که سماع وعظ می نمودند
گمان آنکه اینها فرستادهٔ خواجه برای قتل واعظ آمده اند کلمات تشنیع رفضه بر زبان راندند مغل زادها تاب شنیدنش نیاورده روان
مسجد برآمدند عقب آنها هندوئی اجل رسیده سپاهی وضع بهوس شنیدن وعظ آمده برگردید یکی از خدمهٔ مسجد با جمعی دیگر بتوهم آنکه
او هم از آن جماعه است بقصد گرفتن و کشتنش دوید هندوی مذکور برگشته موذن را بکشت و خود هم کشته شد تا دو سه روز لاش او با مید
تحقیق و اثبات آنکه فرستادهٔ کیست نگذاشتند که برداشته شود بعضی از متعصبان و هواخواهان شیخ عبید الله زیاده گو بوسیلهٔ بعضی مقربان
درگاه حضور پادشاه استغاثه نمودند که خواجه میخواهد در دین اهل بیت خلل اندازد و در عهد بهادر شاه نوای تلفظ بکلمه وصی آن هنگامه شد
الحال احتمال زیاده برانست بهتر آنکه خواجه را از شهر بیرون کنند و در معارک و بازار شاهجهان آباد که اشعار مناقب ائمه طاهرین
خوانده میشد مسائل آنها کور مشید بد بدروی نمودن اینصورت در گردانید خیر دم بدانفس بر زبان نمی آمد فرخ سیر با شریعت خان که قاضی
حضور بود درین خصوص سوال نمود قاضی گفت که بد اعتقادی خواجه شرعاً ثابت نمی شود و انچه شیخ عبید الله میگوید مطابق کتب معتبرهٔ
عقائد اهل سنت و جماعت نیست آنا برای رفع گفتگو خواجه اگر تبدیل مکانی نماید مضایقه ندارد و خاندوران درین باب انچه بایست بجناب اقدس
التماس نموده صلاح داد که چندی در مزار خواجه نظام الدین رفته زبان معاندان را بدلیست و شیخ عبید الله را طلبیده گفت که بچه مطلب
درین شهر آمده مطالب او را بعد اظهار در سه چهار روز سرانجام داده روانهٔ ملتان نموده و فتنه را خوابانید

ذکر ظفر یافتن عبد الصمد خان بر بندا مقتدای فرقهٔ سکهان و مجمل حوال آن فرقه و مقتدایان ایشان

و همدرین عرصه که سال پنجم از جلوس فرخ سیر مطابق سنه ۱۱۲۸ هجری بود به نیروی بازوی عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ بندا از خدا دور
و بهمین نام مبتدا در قوم خود معدود و مشهور و در ان وقت بر ریاست سکهان و نصرت آنها مغرور و مردکه سفاک بیباک بود و خود را
بسلطنت برداشته ظلمهای بی پایان بر خلق خدا می نمود بپاداش اعمال خود رسید تفصیل این اجمال آنکه فرقهٔ سکه که پیروی مسلک گوروگوبند
نموده موی ریش و بروت و سر از ابتدای تولد مطلقاً نمی تراشند و اکثر نیلگون پوشیده با سلاح و یراق میگردند و هرچند از
فرق مختلفه باشند هرگاه این مسلک اختیار نمایند اجتناب و احتراز از همدیگر بضابطهٔ مستمره و قاعدهٔ دیرینه هنود نمی کنند اگرچه

الیه فرق باشند بدعت این مسالک ـ اواخر عهد عالمگیر اورنگ زیب اتفاق افتاده موجد این طریقه گورگوبند است که از خلفای نانک شاه
فقیر مشهور بوده و مجمل احوال نانک آنکه پدرش بقالی از قوم کهتری بود و در عهد طفلی حسنی و صباحتی با اندک پایه استعداد و لیاقتی
خداداد داشت و سید حسن نام درویشی صاحب حال و مقال بر نانک مذکور منظور نظر داشته همت بر تربیت او گماشت بفیض صحبت
درویش حقیقت کیش فی الجمله شعور و دانش بهم رسانیده بر حقائق و معارف که کتب فقرای اسلام و صوفیه ذوی الاحترام بآن مشحون است
اطلاعی حاصل نمود و از تعصب کیش آبائی خود در گذشته مضامین اقوال آن بزرگواران بزبان پنجابی که داشت در بحور اشعار هندی
موزون می نمود اشعار و کلمات او فراهم آمده صورت کتابی گرفت و نام آن گرنت افتاد و این اعتبار و کثرت اتباع در عهد بابر بادشاه
او را میسر آمده الآن در میان پیروان او آن کتاب عزت و شهرت داشته مشهور و معروف است و بخواندن آن اشتغال
داشته احترام بسیار برای آن کتاب می کنند و کلامش چون مانند بهجه دارد و خالی از کیفیتی و متانتی نیست بیشتر اوضاع فقرای
او مشابه اوضاع فقرای مسلمانان هند بود و الحال هم فقرایش بهمین صورت اند و اکثر جا بلکه بهمه شهرها و دهات تکایا که باصطلاح آن سنگت
گویند و دران سنگتها یکی سرگروه و دیگر مریدانش می باشند و اولاد نانک منحصر در دو پسر بود یکی سری چند نام دوم لکهمی چند و دنیا اندوخت
بسیر و شکار بسر برد و اولادش هم الی الآن کذلک صاحب جاه اند و در خاندان آنهاست و سری چند صورت درویشی اختیار نمود دران
و فرزند نداشت اما بجای پدر هم نه نشست و سجاده نشینی نکرد و فقرای نانک شاهی که در لباس و اوضاع مشابهت تمام فقرای
مسلمین هند دارند اختلاف و پیروان او و یکی از خدمه نانک که انگد نام داشت سجاده نشین نانک گشته بجای او نشست
و سیزده سال سجاده نشینی نمود چون پسر نداشت امرداس مرید خود را سجاده نشین خود نمود و بیست و دو سال بجای پیر خود نشست
عالم عنصری را بدرود نمود و با وجود اولاد او هم رامداس نام داماد او خود را بجای خود نشانده و هفت سال زندگی کرد بعد او گورو ارجن
پسرش سجاده نشین پدر گشت و بعد بیست و پنج سال از دنیا در گذشت بعد او گورو هرگوبند پسرش سی و هشت سال سجاده
نشینی نمود بعد او گورو هررای نبیرهٔ هرگوبند که پدرش در حضور پدر خود مرده بود بجای جد خود نشست و هفده سال رهنمائی اتباع خود
نمود بعد او گورو هرکشن پسرش در خرد سالی بر سجادهٔ پدر نشست و سه سال زندگی کرد بعد او تیغ بهادر پسر خود گورو هرگوبند یازده
سال سجاده نشینی نموده در قید امرای عالمگیر افتاد و در سنه هجری مطابق سنه عالمگیری حسب الحکم بادشاه کشته شد و گورو گوبند
پسر تیغ بهادر بجای پدر نشسته مدت باریاست نمود سجاده نشین هشتم نانک که تیغ بهادر نام داشت پیروان بسیار بهم رسانیده صاحب
اقتدار گشت بچندین هزار کس همراه او میگردیدند و معاصر او حافظ آدم نام فقیری از فرقهٔ مریدان شیخ احمد سرهندی جماعه کثیر بهم رسانیده
و پیروی خود بهم رسانیده هر دو کس شیوهٔ اقتدار و جبر و تعدی اختیار نموده در ملک پنجاب میگردیدند تیغ بهادر از هندوان رام
میگرفت و حافظ آدم از مسلمانان وقایع نگاران پادشاهی بعالمگیر نگاشتند که دو فقیر یکی هندو و یکی مسلمان فلان فلان بهم رسیده
این شیوه را برگزیده اند و چه عجب که اگر اقتدار شان بیفزاید خروج هم نمایند عالمگیر بعد استماع این خبر بحاکم لاهور نوشت که هر دو را گرفته
حافظ آدم را از ممالک محروسه بدر کرده در مواطن افاغنه آن طرف اتک و پشاور سر دهند و نگارند که باز این طرف عود نتواند نمود و
تیغ بهادر را گرفته مقید و محبوس دارند چنانچه حسب الحکم بعمل آمد و بعد چند روز حکم دیگر درباره تیغ بهادر رسید که او را کشته و جسدش
را چند حصه نموده اطراف شهر بیاویزند حسب الامر بوقوع پیوست الا همراهیان تیغ بهادر بطور فقرا میگردیدند و سلاح و یراق بستن
در میان شان معمول نبود بعد از آن که عالمگیر رحلت نمود و نوبت سلطنت به بهادر شاه رسید و بقولی در اواخر عهد عالمگیر گورو گوبند
بجای پدر خود تیغ بهادر نشسته منتشران فرقهٔ خود را آهسته آهسته جمع نمود و سلاح و اسپ و یراق بهم رسانیده بر همراهیان خود

قسمت کرد واندک اندک دست و پای خود دراز و شروع تنگ تاز نمود بموجب فرمان بادشاه فوجداران حضور بتادیب او پرداختند
آن مدبر خود گریخته بمامنی رسید و دو پسر او اسیر پنجهٔ تقدیر گردیده کشته شدند چون خواست که نزد اهل و عیال خود برسد عبورش از لشکر حکام
سهرند وغیره دشوار بود به بعضی از افاغنه وعدهٔ رسانیدن بمبالغه گران بشهر رسانیدن دران مکان نمود آنها او را لباس نیلگون بطور افاغنه
روهیله پوشانیده وموی سر و ریش او بلند گردانیده همراه خود گرفته در راه باحترام می آوردند هر که از احوال او می پرسید میگفتند که پیر او
او چه است چون بجای معهود رسید و پریشانی بجمعیت گرائید بهمان هیات را بحال داشته تغیری دران ننمود و پیروان خود را نیز دلالت نمود
که بهمین طریقه وصورت اختیار نمایند و آشفتگی در حواس او بهم رسیده هوشی نداشت درین حال از غم انتقام پسران خود بمرد و بعد او بندا بجای گوروگوبند
نشست او اقتدار بسیار بهم رسانیده چون کینهای دیرینه قتل تیغ بهادر و پسران گوروگوبند در دل داشت بر دهات و آبادی اهل اسلام هر جا دست
او میرسید تاخته از سکنهٔ آنجا هر که را مییافت ابقا نمیکرد و هر چند اطفال صغیر السن باشند حتی زنهای حاملهٔ مسلمانان را شکم دریده جنین را بیرون کشیده
میکشتند بهادرشاه باستماع شورش او نموده افواج به تنبیه او گماشت یکبار خانخانان منعم خان باسی هزار سوار او را در کوه گره محصور نموده او
از آنجا بحیله و جرأت بدر رفت کرة ثانیه محمد امین خان و اغر خان و رستم دل خان وغیرهم امرا رسیده باز محصورش ساختند اما مهمش انجام
نیافت بندای مذکور کمتر مقابل افواج بادشاهی می گشت اکثر بطور چپاولی و قطاع الطریقی در اطراف و جوانب دویده یکجا نمی بود
و هر جا قابوی یافت در قتل و غارت و تخریب مساجد و نبش قبور مسلمانان قصوری نمی نمود و همین قسم این قضیه امتداد یافته
تمام نشده بود که بهادرشاه رحلت نمود و در لاهور مقاتلهٔ بادشاه زادگان باهم گرچنانچه مذکور شد روی داده کسی بحال سکهان نپرداخت
ازینجهت اقتدار بندا نهایت زیاده شد چون معز الدین کشته گردید و نوبت سلطنت بفرخ سیر رسید حکم تنبیه بندا باسلم خان صوبه دار لاهور
شرف صدور یافت اسلم خان بجنگ بندا برآمده بر سر او تاخت و در جنگ هزیمت خورده خائب و خاسر بلاهور برگشت و بندا را
نخوت بسیار بهم رسیده دست تعدیش بر مسلمانان از پیشتر هم بیشتر گشاده گشته آنچه نبایست بعمل آورد و همدرین عرصه بایزید خان
نام فوجدار سهرند باراده مدافعه بندا از قصبهٔ مذبوره برآمده در لشکر خود اقامت داشت و وقت نماز مغرب با معدودی در خیمه
علیحده نماز میکرد که یکی از اتباع بندای خدانترس مثل فدائیان حسن صباح در غفلت بیک ناگاه بخیمهٔ مذکور درآمده بایزید خان را
در عین نماز بکشت و صحیح و سالم بدر رفته بهمراهان خود پیوست چون این خبر بحضور رسید بعبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ [illegible]
که صوبه دار کشمیر و چند هزار سوار مغل با او بود حکم استیصال و قتل و اسر بندا مع سند صوبه داری لاهور برای پسر او زکریا خان
اصدار یافت و قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله محمد امین خان و اغر خان و دیگر فوج مغلیه و رساله والاشاهی و احدیان و توپ و توپخانه به مدد
کمک او متعین شدند عبد الصمد خان بمجرد ورود سند و حکم عازم لاهور گشته عارف خان چیلهٔ خود را به نیابت در شهر
مذکور فرستاد و خود با فوج جرار بسر آن بدترین اشرار رفت چون فوج والاشاهی همراه داشت با ختهای متواتر بندای
متمرد را مضمحل ساخت و متواتر در تعاقبش بود آن سیاه درون چندین جنگ صعب با عبد الصمد خان نمود و قریب بود
که شکستی در لشکر مغلان افتد اما بنصرت ایزدی شکستهای پی در پی خورده در قصبهٔ گورداس پور که مسکن و موطن
آنها و آبای وی معمور بود و اسباب موفور و حصار مستحکم داشت رسیده محصور گردید عبد الصمد خان مشغول محاصره گردیده
نگذاشت که یک دانه از جنس غله باندرون قلعه تواند رسید چون محاصره امتداد و ذخیره وانبارها تمام یافت ماکولات بدست نمی آمد
و مردم محصور که خلق کثیری بود مجبور گردیده گاو و اسپ و خر و هر چه در مذهب شان ممنوع و محترم بود بناچار میخوردند اما بنابر خوف
و تعصب که بدل داشتند راضی به تذلل و انقیاد نمی شدند هرگاه بی طاقتی از حد گذشت و ماکول مطلقاً مفقود گردید بسیاری

از آن فرقه که بسبب تشنگی و مرض زحیر و اسهال هلاک شده باستدعای التماس امان و استدعای آمدن بلشکر نمودند عبد الصمد خان نشانی در میدان نصب نموده فرمان داد که سلاح و یراق زیر علم مذکور گذاشته بی یراق نزدیک لشکر جمع شوند بنابر عجز و اضطرار چار و ناچار قبول نموده حسب الحکم بعمل آوردند بعد اجتماع آنها عبد الصمد خان همه را دستگیر نموده جمع کثیرے را ابسر کرده اسپے لشکر خود سپرد که براسپهان و دیگر بایین گوروه اس پور میگذرد گردن زدند و گروه سادو مشاهیر فرقه مذکوره را بر شتر اسپے پالان و خرهای عریان کلاه کاغذ برسر و سلاسل در دست و پا کرده سوار ساخت و باین هیات قاصد لاهور گردید بصورت مسطور آن جماعه مغرور را پیش پیش سواری خود گذاشته داخل شهر گردید مادر بایزید خان که در شهر لاهور بود باستماع این خبر شادمان گشته بر سقفی در بازار سر راه سواری عبد الصمد خان نشست و مردم را گفت که هرگاه قاتل پسر من که در قوم خود بسبب کشتن بایزید خان باز سنگ نام یافته بود بر سر ایشان خواهید داد و چون آن نابکار غدار بر خر سوار در رسید مردم آن ضعیفه را خبر داده شناسانیدند ضعیفه مذکوره کینه خواهی و انتقام پسر خود آن سنگ سر را چون نزدیک رسید سنگ گرانی از بالای بام بر سرش افگنده از جان گذشت عبد الصمد خان باستماع این خبر سکهان را جلهای اسپ و خر پوشانیده از نظر مردم مستور ساخت تا اکثرے کشته نشوند بر دل بخشم فرخ سیر که منظور داشت میسر آید و بعد چند روز آنها را بدستور مسطور از لاهور کوچانیده همراه قمر الدین خان پسر محمد امین خان پسر خود زکریا خان بدار الخلافه فرستاد و چون نزدیک شاهجهان آباد رسیدند فرخ سیر اعتماد الدوله محمد امین خان را امر نمود که بیرون شهر رفته بندی گرو را تخته کلاه در دست سیاه نموده بسواری فیل و دیگران را بر خر و شتران و سر را بر نیزها کرده بشهر در آرد بعد آوردن بحضور بحکم حبس آن ناجنس مع پسر و دو سه نفر معتبر در قلعه شده در باره دیگران فرمود که هر روز صد نفر را از آن گروه ره برده بر چبوتره کوتوالی در سنت بازار بالفعل رسانند حسب الحکم بعمل آمد و عجب تعلیمی از آن جماعه مسموع شده که در کشته شدن یکی بر دیگری سبقت میجست و منت جلادی نمود که اول او را بکشد چون تمام آن جماعه بپاداش اعمال خود رسیده مقتول گردیدند پسر بندا را بر زانوی او و بدست همان نابکار ذبح کنانیدند و آخر بخود پای آهنی تاب داده پارهای گوشت او را به نیش کشیدند و بجزای اعمال که باخلق خدا نموده بود مجازا گردانیده بجائیکه مستحق آن بود رسانیدند گویند محمد امین خان از بندا پرسید که آثار عقل و رشادت از چهره تو پیداست ترا چه چیز بر این داشت که خود را مبتلای چندین وزر و وبال در دنیا و آخرت گردانیدی در جواب گفت که اجماع جمیع ملل و مذاهب است که هرگاه تمرد و عصیان خلائق از حد بیرون رود منتقم حقیقی در مکافات اعمال آنها چون منی ظالمے رای گمار دتا جزای سیه هر یکے در کنارش نهد بعد از آن مستولی تما مقتدران را بر وی تسلط داده او را بسزای کردارش میرساند بیت این جوش و خروش ظالمان چیست * گردونی باخدمه اندازد *

ذکر نهضت نمودن امیر الامرا حسین علیخان بهادر بدکهن و ظفر یافتن بر داود خان پنی و رونمودن دیگر حوادث و فتن

قبل ازین نگاشته خامه وقائع نگار گردیده که امیر الامرا بعد بر آمدن میرجمله از حضور تصمیم اراده دکهن نموده بنابر انصرام بعضی مرام چندروز متوقف بود بعد الفراغ از جمیع کار سازیها بطرف دکهن عازم گردید و بخدمت پادشاه معروض داشت که در صورت مخالفت عهود و مواثیق و بروز اراده فاسدی نسبت بقطب الملک در بیست روز بنده را رسیده دانند بعد نهضت امیر الامرا پادشاه بداود خان که صوبه دار احمد آباد و افغان صاحب الرس شجاع مشهور بود و با سرداران مرهته دکهن نهایت

رابطهٔ اتحاد داشت صوبه‌داری برهانپور مقرر نموده مخفی و متواتر احکام میفرستاد که در برهانپور آمده اطاعت امیرالامرا حسین علیخان
ننماید و بدفع و استیصال او کوشیده امیدوار عنایات و صوبه‌داری کل دکهن باشد داؤدخان به برهانپور رسیده دم از صوبه‌داری
باستقلال زد امیرالامرا برین اجرا اطلاع یافته بداؤدخان فرستاد که چون کل صوبه‌جات دکهن بمن تعلق گرفته است باید که قدم
از جادهٔ اطاعت بیرون نگذاشته باستقبال شتابد والا خود را از نزد پادشاه رساند باعث فساد نگشته قطع اندازیها ننماید داؤدخان از
قبول این هر دو امر ابا نموده از برهانپور برآمده در بیرون شهر خیمه نموده از اطاعت امیرالامرا سر باز زد و سرداران مرهته را که یکے
از آنها از عهد بهادرشاه نوکر سلطنت و هفت هزاری بود و نیما سجه سندهیه نام داشت و پرگنات سیر حاصل اورنگ‌آباد
در جاگیر او تنخواه بود بمدد خود طلبید و آنها حاضر آمده گرد برهانپور فرود آمدند تا آنکه اوائل شهر رمضان المبارک سنه چهارم جلوس
امیرالامرا حسین علیخان بهادر رسیده هر چند سخنان سودمند بآن افغان جهالت شعار گفته فرستاد در نگرفت و پایان کار
بجنگ انجامید امیرالامرا با بیست و چند هزار سوار که در رکاب نصرت انتساب موجود داشت صفوف حرب آراسته سوار شد
و از آن طرف داؤدخان با همراهیان که هر یکے بزعم خود رستم دستان بود فوج خود آراسته باراده مدافعه نمودار و معرکهٔ کارزار
نمایان گردید زد و خوردی عظیم و دست بردی قوی روی داد بهادران طرفین رستخیز عجیبے برپا کرده دست از قتال یکدیگر وا نمی
داشتند سرها چون تگرگ از ابر خونبار شمشیر آبدار میریخت و دست مبارزان خاک معرکه را با خون مردان مقابل می آمیخت
چه بدنهای نازپرور که بر بستر خاک نخفت و کدام گلها که از سرهای خون چکان بر شاخسار نیزه‌ها نشگفت از صدمهٔ غریدن توپهای
گران زمین چون آسمان متحرک گردید و آسمان از حیرت تماشای رزم دلیران خون آشام مانند کرهٔ خاک از حرکت آرمید داؤدخان
بداعیهٔ مقابله با حسین علیخان فیلبان خود را تاکید کرده بود که فیل او را بالفیل سوارے امیرالامرا رساند بنابرین باوجود کشته
شدن هراول داؤدخان که در شروع جنگ خود را با بسیاری از همراهیان بر توپخانهٔ امیرالامرا ریخته و دلولهٔ محشر در
لشکر حسین علیخان برانگیخته علف تیغ بیدریغ سادات عالی درجات گشته و اکثر رفیقانش کشته و زخمی شده بودند
داؤدخان با معدودے از فیل نشینان برنگ اصحاب فیل با جمعیت قلیل جویاے حسین علیخان بوده و حملات
متواتر نموده دمے در جاے نمی آسود و با دو سه صد افغان جانفشان تیرزبان مے آمد و قاصد آن بود که بهر صورت خود
را بحسین علیخان رساند لهذا تزلزل عظیمے در لشکر امیرالامرا افتاده رستم بیگ و محمد یوسف داروغهٔ توپخانه و بسالت خان و جمعے
کثیر شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند و خانزمان و عالم علیخان با عمده‌های دیگر زخمی گردیدند درین گیرودار میر مشرف که سردار
عمده و رفیق قدیم امیرالامرا بود درآن روز غرق آهن از سر تا پا بود مقابل داؤدخان آمد داؤدخان سوفار تیر در چلهٔ کمان گذاشته باواز
بر میر مشرف زد که مثل زنان روے خود چه پوشانیده که جامه بردار تا روے ترا ببینم و تیر را از شست خود رها کرد این سخن کنایه
براے آن بود که خود در حرب زره و سلاح دیگر نپوشیده اکتفا بجامهاے سفید مے نمود و تیر مذکور متصل بگلوے میر مشرف
چنان محکم و کارے نشست که بدشواری برآمد و میر مذکور بر تختهٔ هودج برو بیفتاد فیلبان داؤدخان دو سه ضرب کجک بر پشت
میر مشرف بچابکی و جستی چنان زد که مادام الحیوة همیشه یاد کرده در مجالس ذکر آن مے نمود و فیلبان میر مشرف فیل خود
را از فیل داؤدخان جدا ساخت از مشاهدهٔ این صدمهٔ عظیمه که بمیر مشرف رسید تمام فوج امیرالامرا را گمان فارغ گردیدن میر
مشرف مرتسم خاطر گشته چون داؤدخان متصل با امیرالامرا رسیده بود بیم و هراس بقیاس فرو گرفت و نزدیک بود که لشکر
از هم پاشد و شکست فاحش روے نماید بلکه اکثرے خود را بکنار کشیده پاے استقامت جمع کثیری بغیر از همراهان درهٔ شناسان

ماندن

جان نثار لغزیده بود درین زد و کوب قیامت آشوب گلوله بندوق جانستان بجان داؤد خان رسیده کار او با تمام رسانید و عمر و دولتش
اتمام رسید چیلیان برگشته شدن او اطلاع یافته فیل را از معرکه برگردانیدند بقیة السیف را نیز ناچار فرار اختیار آمد امیر الامرا حکم
نواختن شادیانه فتح و ظفر نموده فیل سواری داؤد خان باز طلبید چون آوردند جسد او را با دم فیل بسته در شهر گردانیده نباجی
سینه جیه که از میدان پایش لغزیده اشتهار ظفر امداد الطبع فتح سے کشید خود را بمبارکباد امیر الامرا رسانیده تهنیت تقدیم رسانید
و همراهیانش بتاراج بند اموال داؤد خان و غارت اسباب سپاهانش پرداختند افیال و اسپان او بضبط سرکار امیر الامرا در آمد
از آن جمله بعد مدتی چند فیل ارسال حضور گردید

نقلی عجیب متضمن استقلالی غریب

گویند در ایام صوبه داری احمد آباد گجرات دختر یکی از زمینداران موافق ضابطه صوبه مذکور مسلمان گشته بعقد داؤد خان در آمد
و حامله هفت ماهه بود که داؤد خان بقصد مقابله حسین علی خان نهضت نمود زن مذکور جمدهر داؤد خان باذن و اطلاع او نیز
نگهداشت چون خبر کشته شدن داؤد خان شنید شکم خود را بهمان جمدهر با احتیاط چاک نموده طفل را امانت برآورد و خود بمرد بعد
از آن که خبر فتح و ظفر یافتن امیر الامرا بفرخ سیر رسید اثر حزن و اندوه بر روی او ظاهر گشته بقطب الملک گفت که چنان
سردار شجاع نامی صاحب اقتدار را بیجا کشتند قطب الملک در جواب گفت که اگر برادرم از دست آن افغان کشته میشد
موافق مرضی مبارک بجا مے بود

ذکر گریختن میر جمله از صوبه عظیم آباد بسبب جبن و بی عقلی و هجوم آشوبهای دیگر و شدت پذیرفتن نفاق با سادات از سفاهت فرخ سیر

محمد فرخ سیر در اوائل سال پنجم از جلوس خود حکم نگهداشتن هشت هزار سوار کرده بود که اکثری از آن دو بیستی تا نو صدی
بودند تا برآمدن جاگیر قرار یافته بود که پنجاه روپیه در ماهه نقدی می گرفته باشند و این جماعت دوازده ماهه طلب در سرکار
داشتند و بجمع قلیل بامید جاگیر خدمت می نمودند که ناگهان حکم برطرفی آنها صادر یافت و بخشیان جماعه مذکوره را جواب
دادند و درهمان ایام میرجمله که صوبه دار عظیم آباد بود و از بد نسقی او و نگهداشتن لشکر بسیار از مغلیه وغیره بی انتظامی صوبه
طلب سپاه رسید و جماعه مغلیه تعدی بر رعایا عموم برایای شهر عظیم آباد بسیار نمودند و نهایت بدنامی عاید حال میرجمله گردیده
هدف سهام ملامت سکنهٔ صوبه و مردم حضور و مطعون ملازمان خود گشته با آنکه زر بسیار از خزانه پادشاهی صرف نمود باز هم از عهدهٔ
ادای طلب سپاه کینه خواه بر نیامد بی خبر از ملازمان خود مخفی در محفه نشسته بدار الخلافه گریخت و از عظیم آباد در عرصه پانزده روز
در وقت شب بدروازه قلعه پادشاهی رسید اتفاقاً در آن ایام اخبار مختلفه بانواع متفرقه متضمن گرفتن قطب الملک اشتهار
می یافت و فی الحقیقه پادشاه اراده بدی با سادات در تصمیم خاطر داشت و در عوام شهرت بود که میرجمله را نیز برای همین تدبیر پادشاه طلبیده
است که ناگهان در رسیدش باین وضع در مدت الاتفاق افتاد و این معنی موجب مزید بدنامی میرجمله و ازدیاد اتهام پادشاه گردید بر تقدیر
میرجمله ازین حرکت بیموقع مورد عتاب پادشاه گشته در حضور روی نیافت و نزد قطب الملک آمده باظهار عجز و انکسار
و اطاعت و تذلل التماس عفو جرائم خود و استعفای زلات از حضور نمود لیکن اینهمه امور محمول بر مکر و تزویر و تدبیر با سیری زیر شده

هشت هزار سوار برطرفی مذکور و دیگر مغلیه که برای تنخواه خود فراهم آمده بخانهٔ محمد امین خان بخشی رفتند دران نائب امیرالامرا و میرجمله رفته تقاضای طلب خود و نالشهای نمودند بهجوم این مردم با اسلحه و یراق محاصره و ازدحام بر حویلی امرای مذکور منظنون مردم میگشت که بسازش فتنه جویانست و غرض آنکه عندالحاجه علی الغفلة بر خانهٔ قطب الملک بریزند ازین شهرت قطب الملک مشوش گشته در فکر اجتماع فوج افتاد و شروع به نگهداشت نمود و غیرتخان همشیره زاده او که دران آوان به فوجداری نارنول معتبر گشته برآمده بود با مردم بارهه که تازه فراهم آمده بودند و فوج نو نگهداشت دیگر خود را القطب الملک رسانید تا پنج شش روز ازدحام برطرفیان مذکور و دیگر افواج مغلیه در بازارها بود و دسته دسته مسلح و مکمل میگشتند و سرداران طرف قطب الملک نیز از صبح تا بشام بر فیلها سوار مع جمعیت خود مستعد و تیار می‌بودند و میرجمله سراسیمه گشته و خود را گم کرده پناه بخانهٔ محمد امین خان برد و هدف سهام مطاعن گردیده نمیدانست که چه کند با این چک و چانه دعوی همسری بلکه برتری با امیرالامرا ذوالفقارخان بهادر و حسین علیخان بهادر و قطب الملک می‌جست آخر کار ناچار فرخ سیر بضرورت بنابر رفع فساد و برائت از اتهام میرجمله را معاتب و کم منصب و از صوبهٔ پتنه عظیم آباد تغیر نموده سربلندخان را صوبه دار عظیم آباد و میرجمله را بطرف پنجاب رخصت داد چون بالمناصفه نبود معهذا احتمال سازش و تزویر از ضمیر اصحاب تدبیر بیرون نمی‌رفت و هرگاه پادشاه بسیر و شکار و سیر فت یا ادنی حرکتی روی میداد و غلغلهٔ گرفتن قطب الملک در افواه می‌افتاد و قطب الملک متوهم بوده نگهداشت سپاه علی الدوام می‌نمود +

ذکر رحلت امیر کبیر عمدة الوزرا جملة الملک اسدخان آصف الدوله وزیر عالمگیر

در سال ششم از جلوس فرخ سیر مطابق سال ۱۱۲۹ – اسدخان آصف الدوله پدر ذوالفقارخان بهادر در زمانیکه مرحله نود و چهارم از مراحل عمر بسیط نموده بود برحمت ایزدی پیوست گویا در هند خاتم الامرا بود چه از صفات حمیده و شیم پسندیده و مکارم اخلاق و مراحم اشفاق و علو قدر و منزلت و سمو جاه و مرتبت آنچه بایدداشت تا آخر عمر برای هیچ یک از امرا دست بهم نرسید و رافت تمام بر کل انام داشته کامروای عالم و با مرحمت طوائف امم ممدوح و مشکور اهل زمانه و موصوف و معروف بفیض رسانی آشنا و بیگانه بود **بیت** نیک و بد چون همی بباید مرد + خنک آن کس که گوی نیکی برد + اللهم اغفرله وارحمه مشهور است که ذوالفقارخان امیرالامرا بملازمت فرخ سیر راغب نبود بلکه اراده جنگیدن بار دیگر با فرخ سیر باتفاق معزالدین با شاهزاده دیگر یا بدر رفتن بطرف دکهن که صوبه‌های او بود داشت بعد مبالغهٔ پدر ناچار تن بملازمت درداد چون باعث ملازمت ذوالفقارخان با فرخ سیر اسدخان بود و از ناقدردانی فرخ سیر و بدنهادی میرجمله ذوالفقارخان مقتول شد و نام ذوالفقارخان اسمعیل و نام اسدخان ابراهیم بود تاریخ قتل پسر خود چنین موزون نمود **بیت** هاتف شام غریبان با دو چشم خونفشان + گفت ابراهیم اسمعیل را قربان نمود +

گویند در مرض الموت اسدخان فرخ سیر که از سفاهت و نادانی خود حیران بود معتمدی را برای عیادت و معذرت فرستاده پیغام نمود که افسوس قدر شما را ندانسته آنچه نبایست بعمل آوردیم و الحال ندامت میکشیم لیکن سودی ندارد اگر مصلحتی درباره سادات بدهید از اشفاق شما بیگانه نیست جواب داد که غلطی عظیم از شما بسبب فضا و قدر واقع شد و چنانچه خاندان ما را برباد دادید در مکافات آن افتاده اید و خلل در ارکان سلطنت تیموریه راه یافته الاکنون که زمام اختیار ملک و دولت بدست سادات داده اید تا مقدور در استرضای آنها کوشیده کار بجائی نرسانید که منازعات زیاده از حد بایهٔ عناد و فساد دیگر گردیده بالمره

مجبور شوید و عنان اختیار از دست شما مطلقاً بدر رود

ذکر افزایش منازعات فیمابین پادشاه و سادات

فرخ سیر بتجویز مصاحبان هواخواه هر کرامی خواست بخدمتی از خدمات ممالک دکهن امور ساخت و سند نوشته میداد و امیر الامرا آنرا موجب وهن خود شمرده بلطائف الحیل دخل نمیداد و بران خدمات همراهیان خود را مقرر مینمود و این امور باعث افزایش عناد می شد و در حضور هم با قطب الملک پادشاه همین آتش در کاسه بود راجه رتن چند دیوان قطب الملک بحمایت آقای خود از غرور موفور دخل در جمیع دفاتر پادشاهی نموده متصدیان حضور را در هیچ کار اختیار و اقتدار نمیداد و در مقدمات مالی و ملکی دیوان خالصه و تن معطل محض گشته اجاره محالات خالصه بتجویز رتن چند رواج یافته بود معاملات لکوک بوساطت رتن چند انفصال می یافت و اعتصام خان را که بتجویز خاندوران دیوان خالصه شده بود و رای رایان جهان شاهی را که دیوان تن کرده بودند هر دو ناچار بودند که رضاجوی پادشاه و قطب الملک هر دو باشند اعتصام خان را اندک طرف پادشاه و کمک رای رایان را طرف قطب الملک اندکی زیاده مطلوب بود ازین جهت هر دو معاتب استعفای خدمتین مذکورتین بر هر دو واجب عقلی گشته بود ناگهان عنایت الله خان که در سنه احد فرخ سیر بعد کشته شدن پسرش هدایت الله خان معاتب گشته بکعبه معظمه رفته بود معاودت نمود و فرخ سیر از بی اوضاعی سلطنت و حماقت هواخواهان خود مثل میر جمله وغیره ندامت داشت و برانداختن امرای بهادر شاهی و عالمگیری غلط فاحش می انگاشت و رسیدن عنایت الله خان را که از زمره عالمگیریان و متصدی پخته کار کفایت اندیش بود مغتنم دانسته اراده تفویض خدمات حضور با نموده بسرافرازی مناصب اضافه اش استمالت و سرگرم کارها ساخت درین ضمن اعتصام خان که از پاسداری طرفین و غوغا لشکر ارباب طلب می کشید استعفای خدمت نموده و تجویز دیوانی خالصه و تن با صوبه داری کشمیر بنام عنایت الله خان شد خان مرقوم نظر باقتدار قطب الملک اجتناب می نمود قطب الملک از سخت گیریهای او که در عهد عالمگیر مشاهده نموده راضی نمی گشت اخلاص خان نومسلم بهادر شاهی که فاضل و دانشمند و با وجود کمال اخلاص با سادات نظر بمنازعتها تارک خدمات بوده بنوشتن تاریخ فرخ سیری حسب الامر اشتغال داشت و مصاحبت با قطب الملک می نمود در میان آمده باصلاح جانبین کوشیده طرفین را باین صورت راضی ساخت که عنایت الله خان بدون اطلاع عبدالله خان چیزی بعرض پادشاه نرساند و تجویز خدمات ننماید و راجه رتن چند در محالات خالصه پادشاهی دخل نکند چون قطب الملک بسبب بیدماغی از پادشاه و رغبت بعیاشی برای اجرای امور وزارت و دستخط کچهری نمی نشست و کار خلق خدا جاری نمیشد عنایت الله خان درین باب التماس نمود که در دو بار بنهایت یکبار بقلعه آمده جلوس در کچهری و اجرای مرام انام می فرموده باشند ملتمس او پذیرائی یافت لیکن چند روز باین آئین گذشته باز برهمی پذیرفت چنانچه مذکور خواهد شد عنایت الله خان با وجود شعوریکه با و نسبت میدهند ملاحظه احوال روزگار نکرده برای اخذ جزیه خلاف مرضی رتن چند عرض نموده از پادشاه اصدار حکمش نمود و نیز چون خواجه سرایان و کشمیریان و هنود بسازش و تغلب و زرپرستی مناصب زیاده از حد مرتبه و داماهی بسیار حاصل و جاگیرات در تصرف خود آورده عرصه جاگیر بمردم دیگر تنگ گردانیده بودند خواست که از روی اوراجه و توجیه منصب هنود وغیره متغلبان ضبط و کم نماید و این امر بر رتن چند و همه صاحب مداران دفترشان گذشته بقطب الملک رجوع آوردند عبدالله خان را باجرای این حکم نگردید و جمیع هنود و مردم متغلب که عداوت عنایت الله خان محکم بستند ازین کار و شهها قرار یکه در میان قطب الملک

و عنایت اللہ خان بود بحال نماند رنجشہا در میان آمد و پیچ دار و مریزے گذشت کہ ناگہان یکے از عمال محال خالصہ متوسل رتن چند پاسے
حساب دیوانی آمدہ مبلغ کلے بذمۂ او برآمد عنایت اللہ خان برائے وصول زر را مقید ساخت و کمر بر رتن چند متخلص او گردید اما سود
مند ندید عامل مذکور تا بو یافتہ روزی گریخت و پناہ بخانۂ رتن چند برد رتن چند حامی او گردید عنایت اللہ خان بعرض بادشاہ رسانید چیلہ
برای گرفتن عامل از خانۂ رتن چند تعیین کنانید و کار بگفتگوے فساد انگیز منجر گردید بادشاہ از روے غضب بقطب الملک در برطرف
نمودن رتن چند فرمان داد اما اثری بران مترتب نشد و عمدہ ترین منازعات کہ سرمایۂ فساد کلے گردید و سررشتۂ اختیار از دست
فرخ سیر بیرون رفت آن بود کہ چوڑامن جاٹ زمیندار عمدۂ صوبہ اکبر آباد کہ آبا و اجداد او خود از ہمیشہ مفسد و بکر مصدر شوخیہا گشتہ
قابل تادیب و تنبیہ بود و در زمان سابق سلاطین بہم آنجا مامور گشتہ بجزا و سزاے زمینداران مے پرداختند در اوائل شوال
ہجرے راجہ جے سنگہ سوائے بخطاب راجہ دھیراج و اضافہ و عطاے جواہر و فیل و چند لکھ روپیہ نقد سرافرازے یافتہ بہم
چوڑامن و تنبیہ او مامور گردید و سید خانجہان خالوے قطب الملک از عقب جے سنگہ بسر فوج علٰحدہ بطور کمکی مقرر گشتہ بکمال اقتدار
مرخص شد جے سنگہ بر مہم امور خود دار رسانیدہ بمحاصرۂ قلعہ چوڑامن و پیش بردن مورچال پرداختہ تردداے نمایان نمود و سید
خانجہان نیز بعد چند ماہ رسیدہ مصدر جسارتہا گردید و مکرر ریزش و یورش ہا در میان آمد و مردم از طرفین کشتہ و زخمی گردیدند
و در مدت محاصرۂ یکسال عرصہ بر چوڑامن محصور تنگ گردیدہ زمان فتح و ظفر قریب رسید چوڑامن وکیل خود پیش قطب الملک
رجوع نمودہ استدعاے مصالحہ بقبول پیشکش و بودن خود در حضور بشرط عفو جرائم و سرفرازی بمنصب بدون آنکہ جے سنگہ
اطلاع یابد و پای او در میان باشد نمود بسعی قطب الملک پذیرائی یافت جے سنگہ شکستہ خاطر گردید و بنہایت ناخوشی بحضور
آمد و بادشاہ ہم بشدت آزردہ خاطر شد و چوڑامن بشاہجہان آباد رسیدہ مکانی نزدیک بجوار قطب الملک گرفتہ فرود آمد یکبار
در نہایت استکراہ ملازمت چوڑامن میسر گشت اما بسبب ملال و افریکہ بادشاہ ازین مصالحہ و معاملہ داشت بجراے
آنی او راضی نگردید درین ضمن اخبار تنافر ولب ایراز دکن بپادشاہ رسیدہ باعث مزید فتنہ و فساد جہان آشوب گردید

ذکر برخے از احوال امیر الامرا حسین علی خان بہادر کہ در دکن سانح گشت و بہم رسیدن مواد مہیج فساد کہ بمرور تمام مملکت ہندوستان را فرو گرفتہ اقتدار سلاطین تیموریہ یکمرہ بباد فنا رفت

بعد از ان کہ امیر الامرا بر داؤد خان ظفر یافتہ خود در خجستہ بنیاد اورنگ آباد رسانید و بہ بندوبست ملک دکن پرداخت اطلاع یافت
کہ کھنڈو دھاریہ سپہ سالار عمدۂ راجہ ساہو لعنہما اللہ آنکہ در ہر صوبہ دکن یکے از سرداران مرہٹہ بدستور صوبہ دار پادشاہی
برائے تحصیل چوتھہ از مدت دہ دوازدہ سال بعد انتقال عالمگیر بادشاہ بسبب دور بودن بادشاہ و ہجوم مرہٹہ و وجوہ دیگر
رائج گشتہ بودے ماند و صوبہ خاندیس در تصرف دار و مابین راہ بندر سورت قلعچہ ہاے گلے ساختہ تھانہا قائم نمودہ
ہر قافلہ کہ از ان راہ مے گذرد اگر چوتھہ از اموال خود داد بسلامت گذشت و الا بتاراج رفتہ و مردم قافلہ اسیر شدہ بعد
دادن مبلغے سر بر نفر خلاص مے یابند امیر الامرا ذو الفقار بیگ بخشی خود را با سہ چہار ہزار سوار و ہمین قدر برقندازان
بہ تنبیہ او مرخص ساخت چون ذو الفقار بیگ از کوتل مابین اورنگ آباد و خاندیس گذشت کھنڈو دھاریہ خبر او شنیدہ
با ہشت ہزار سوار جنگے و سپاہی پانزدہ شانزدہ ہزار سوار نزدیک سرحد بگلانہ و کالنہ کہ بمسافت ہفتاد کروہ بطرف
غربی اورنگ آباد واقع ست نمایان گردید ذو الفقار بیگ خواست کہ برو بتازد کھنڈو فراہم نمودہ بخشی مذکور را

بطرف جنگلهای صعب المسالک کشید و هرچند بهرکار با خبر کرد که این مکان قابل مقابله و تعاقب غنیم نیست ذوالفقار بیگ بغرور
شجاعت خود و جهالت دیگر سادات بارهه تیر اسپ تنیده با جوانان یکتاز خود را بسر کشند و در ساعت و در اول مقابله
که تبع ازان جماعت بجار البوار رفته بودند موافق آیین دکنیان رو بفرار نهاده فوج امیر الامرا با نمودن جمعیت جا بجا سپه
یا لعدد کس باطراف خود کشیده پراگنده ساخت روز دیگر بهیأت مجموعی بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده راه کمک امرا ان
متفرقه بسته عرصه بر ذوالفقار بیگ چنان تنگ نمود که با معدودی چند در آن معرکه کشته گشت و بقیة السیف از ادح مجروحت
بزیر آمده زینهار جو و عاری از لباس دیراق و اسیر آن شریر گردیدند بعد این ماجرا امیر الامرا راجه محکم سنگه دیوان معتمد خود را
با فوج شایسته برای تنبیه او رخصت نمود و سیف الدین علیخان برادر خود را که صوبه دار برهانپور بود امر بتادیب کشند و نموده
فرمان داو که هردو سردار جزای او را در کنار رسند کشند و برین خبر آگاه گشته خود را نزد راجه ساهو که در قلاع حصینه و شوارع گذار
سے بود رسانید و تهانهای او هرگاه فوج بسر شان میرفت مکان را خالی میگذاشتند و بعد باز آمده بجای خود می نشستند
هرچند با افواج مرهته هاسے دیگر که از اطراف احمدنگر تاخت و تاراج آمده بودند محکم سنگه با مصافها رو داد و مرهته ها هزیمت یافته
آمدیاسه قلع ستاره رسید غرا الملاء که کشته شدن ذوالفقار بیگ با کمند و بعمل نیامد و بسبب انتشار یافتن اخبار نفاق فیمابین
فرخ سیر و سادات بلکه بقول مشهور رسیدن فرامین و احکام خفیه بنام راجه ساهو و دیوانیان و زمینداران عمده طرف
کرناتک غیره در باب عدم اطاعت امیر الامرا و استیصال او سرتابیهاسے نمودند و اگرچه مبارز خان صوبه دار حیدر آباد که امیر عمده
و مبارز مشهور بود باورنگ آباد آمده با امیر الامرا ملاقات نمود و باز بجای خود رخصت یافته رفت اما چنانچه باید بند و بست
واقعی در حیدرآباد و بیجاپور و هردو کرناتک نشد امیر الامرا بدریافت حالات مذکوره صوبه داران و دیوانیان و قلعه داران که از حضور
مأمور شده میرسیدند اکثری را دخل نداده بلیت و لعل میگذرانیدند

ذکر مصالحه نمودن امیر الامرا با جماعهٔ غنیم بسبب همکاری ارکان حضور و بهم رسیدن اسباب فتور

عالمگیر بادشاه بسبب بسیار و حرف خزاین صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه قریب سے و چهل قلاع متینه مرهته ها مسخر و منشرح
و آن جماعه را بے خانمان ساخته بود بعد مردن عالمگیر و فرصت که بسبب منازعه و مجادلهٔ اولادش رو داد و بهادر شاه در لاهور
دور افتاده بود مرهته ها امکان فراغ بال و بادشاه را دور دیده بیش از بیش سعی در تسخیر مساکن خود نموده متصدی شورشها و باعث
قتل و غارت ملک بادشاهی می شدند جائیکه غالب می یافتند اگر کسی چوتهه که چهارم حصهٔ حاصل است میداد از دست شان رها می
می یافت والا تاخت و تاراج آنجا نموده و جائیکه از جماعهٔ مذکوره چیزی پیش نمی رفت چند روز محاصره آنجا نموده غالب
یا خاسر بر می گشتند در عهد عالمگیر که تذان رام راجه تارا بائی نام رانی تا زده دوازده سال دم مخالفت زده با بادشاه بوساطت
وکالت التماس سے کرد که البته با اعطا فرمودن دیس مکهی شش صوبه دکن به دستور سه صد دو روپیه پل کستر رجوع آرد
و فساد بگذارد اورنگ زیب از حمیت اسلام و سلطنت یا از طمع وخست قبول ننمود و در عهد بهادر شاه و کلاسے راجه ساهو مطالب
مذکور رجوع آورده اصول مذکور بحصول رسانیدند و تا بسبب منازعت این راجه ساهو و رانی مذکوره سند دیسے که صفو بهادر شاه
صفور بود بظهور نرسید و در صوبه داری داؤد خان میان مرهته و او عهدا فوت و قرار موافقت بعمل آمده شرح و آنکه در
جاگیر شاهزادگان و امرا مرهته مزاحمت نرساند و از باسے قرار حالات امرا و ارکان حسین امین نائب داؤد خان با استصواب خود

چوتھ بدہاند و مرہٹہ بالقوافل و مردم رہگیر آزارے نرسانند باین صورت کج دار و مریز بعمل مے آمد و در صوبہ داری نظام الملک
کہ ہمگی آن مدت یک سال و پنج ماہ کشید در اوائل بتبلیغ و در اواخر لفوج کشی و حرب برار و مدار گذشت یکبار در اواخر
گوشمالے بواقعی دادہ دو سہ فیل و مادیان بسیار ازانہا غنیمت گرفتہ فیلان را مصحوب مرزا بیگ بحضور فرستادہ بعد ازان تا دو
سال از صوبہ داری امیر الامرا کہ در فساد و عناد با پادشاہ گذشت امیر الامرا دانست کہ بسبب بر ہم کارے فرخ سیر و ہواخواہان
خفیف العقل او ہر روز نوشتجات مشعر بر تمرد راجہ ساہو و دیگر سرکشان و حکام حضور میرسد بدین جہت بندوبست آنجا را چنانچہ
باید بعمل نمے تواند آورد و اطمینانے از طرف آقا در ابقاے برادر و سلامتے خود نیز نداشت بنابرین ناچار برای بہم رسانیدن استمداد
مدافعہ اعدا بناے مصالحہ با مرہٹہ گذاشت و از انچہ در عہد داؤد خان پنے مقرر بود باضافہ دیس مکھی کہ سر صد دہ روپیہ باشد قبول
نمودہ مرہٹہ ہا را با خود متفق ساخت و مقرر نمود کہ پشوناتھ و چمنا با جمعیت شائستہ بطور نیابت و وکالت راجہ ساہو در خجستہ بنیاد
اورنگ آباد بحضور امیر الامرا حاضر باشند و چوتھ از عمال پادشاہے و جاگیرداران چنانچہ مقرر بود بگیرند و دیس مکھی کہ سہ صدی دہ روپیہ
باشد از رعایا بستانند بانفصال این صورت منازعہ و مشاجرت و قتل و غارت کہ در بلاد دکھن شائع و رائج بود فرو نشست
و اطمینانے بعامہ خلائق میسر آمد اما عمال و حکام و مالگزاران را از بودن سہ عامل یکے عامل حضور دوم عامل چوتھ سوم عامل دیس مکھی
رنج تازہ و آزار جارے بے اندازہ روے داد بعد نوشتہ دادن سند انفصال نامہ و دخیل نمودن گماشتہ ہاے
مرہٹہ عرضداشت امیر الامرا متضمن درخواست فرمان سند مطابق دستاویز خود بحضور رسید فرخ سیر بر طبق
فہمانیدن و دولتخواہان معتمد خود ازین مبر ہم آزردہ ترگشت اول براے آنکہ شرکت غنیم در ملک پادشاہی خوب نشد
دوم آنکہ بے استیذان او بعمل آمد درہمین ایام جان نثار خان را کہ امیر قدیم و بہادر و دانا و با عبداللہ خان مرحوم پدر حسین علی خان برادر
خواندگے کہ عبارت از صیغہ اخوت باشد داشت بہ نیابت امیر الامرا صوبہ برہان پور مع خلعت و فیل و سرپیچ مرصع عنایت
فرمودہ مرخص نمودند و در خلوت پند و نصائح حسین علی خان پیغام نمودند بامید آنکہ جان نثار خان بمنزلہ عموے حسین علی خان است
و او ہم عزت جان نثار خان بسیار نمودہ عزیز و شفیق خود میداند شاید بہ نصیحت او خاطر خواہ فرخ سیر بعمل آرد و ہمدرین آوان اعتماد الدولہ
محمد امین خان را در ماہ ذی قعدہ سنہ شش جلوس مطابق سال ۱۱۳۰ ہجرے بصوبہ مالوا مرخص نمودند و مقرر شد کہ بعد رسیدن
بسرحد مالوا فرمان صوبہ داری از تغییر راجہ جے سنگہ سوائی نیز عطا خواہد شد و موافق مشہور آنکہ خفیہ فرمان صوبہ داری
با عنایات دیگر مرحمت نمودند بعدہ کہ جان نثار خان نزدیک آب نربدا رسید با آنکہ از راہ حزم و ہوشیاری و پختہ کاری
بنا بر تذبذب کار خود و دخل و عدم دخل در صوبہ کہ یافتہ اصلا جمعیت سوار و پیادہ با خود نگاہ نداشتہ بود و نیز محمد امین خان
بسرحد کہ تعلقہ مالوا است وارد گردید خبر ورود این ہر دو باورنگ آباد خجستہ بنیاد انتشار یافتہ بر زبان ہرزہ درایان
در ہر محفلے رسیدن محمد امین خان با شصت ہزار سوار مع امراے کارزار دیدہ و ہمراہی جان نثار خان مع ہفت ہشت ہزار
سوار بارادہ پیکار حسین علی خان مذکور مے شد بمرتبہ کہ حسین علی خان را ہم اندک ترددی در خاطر ہم رسید بعد تحقیق لی اصلے
این اخبار ظاہر شدہ خطوط جان نثار خان متضمن طلب قلیل جمعیتے بطور بدرقہ رسید دران خطوط مرقوم بود کہ سنتا نام عظیمی غیر از
منتسبان راجہ ساہو بطرف ہند با علم سرکشے بر داشتہ سر راہ مرا گرفتہ است بعد رسیدن خط جان نثار خان اندک مردمی موافق
آوردن جان نثار خان متعین شدند و جان نثار خان رسیدہ بملاقات امیر الامرا کامیاب گشت اما بنا بر احتیاط صوبہ برہانپور کہ بسرحد
واقع ست نیافتہ عواطف ظاہر و سلوک بزرگانہ با او مبذول و مسلوک بود درہمین ایام ضیاء الدین خان کہ از شرفاے دیار خراسان

بود بدیوانی دکھن از تغیر دیانت خان نبیرهٔ امانت خان مقرر گشته با جلال الدین خان که بدیوانی برهانپور مامور گشته و فیض الله خان متعلقهٔ بخشیگری دکھن منصوب گردیده بود بخجسته بنیاد اورنگ آباد رسید ضیاء الدین خان بسبب سفارش قطب الملک که بسیار نوشته بود دخل در دیوانی یافت اما بهمه کار با تبعیت عمال امیر الامرائی نمود و امیر الامرا ناخشنود سید فیض الله خان بخشی را امیر الامرا جواب صاف داده باز سلام هم نداد و جلال الدین خان عوض دیوانی برهانپور چند محال دیوانی برابر یافت ورود این اخبار هم موجب ازدیاد ملال فرخ سیر گردید؛

ذکر اقتدار یافتن رکن الدوله اعتقاد خان و بر افتادن بنیاد دولت فرخ سیر بحماقت او و دیگر بدخواهان نادان

درهمین عرصه محمد مراد نام شخصی کشمیری الاصل که در تمام انام بمعایب عظیمه بدنام و بدنام افعال اشتغال داشت بوسیله هم وطنی با صاحب نسوان اندرون فرخ سیر تقرب بهمکلامی با پادشاه در خلوت یافته خاطر نشان پادشاه نمود که بتدبیرات صائبه قلع و قمع سادات بدون آنکه حاجت بجدال و قتال افتد توانم نمود فرخ سیر چون کینهٔ دیرینه با سادات مع جبن و بددلی داشت این سخن بنهایت خوشش آمد و میگویند که بعلت مشارکت مرض ابنه نهایت موافقت با اعتقاد خان بهمرسانید و خان مرقوم در اندک زمانی بخطاب رکن الدوله اعتقاد خان فرخ شاهی و بمرتبهٔ هفت هزاری ده هزار سوار ارتقا نموده در خلا و ملا محرم و همراز و همدم و دمساز گردید شریک مصلحت بر انداختن سادات گردید و هیچ روزی نبود که مرصع آلات گران بها و جواهر از اقسام اعلی و پوشاک خاص انعام باو نشود و بعنایات وافر دیگر زیاده از حوصلهٔ خود کامیاب و سرفراز نگردد و چنین قرار یافت که سربلندخان را از پتنه عظیم آباد و نظام الملک فتح جنگ را از مراد آباد که بعد معزولی از صوبه داری دکھن بفوجداری مراد آباد قناعت نموده بود و راجه اجیت سنگه را از احمد آباد طلبیده و هر یکی را امیدوار خدمات عمده حضور و عنایات دیگر نموده شریک سعی در بر انداختن بنیاد دولت سادات بارهه نمایند و انتزاع آنکه بعد رسیدن نظام الملک بحضور هنوز او را بخدمت دیگر مامور نفرموده فوجداری سرکار مراد آباد و محال جاگیر در آن سرکار داشت از و تغییر نموده مراد آباد را مسمی برکن آباد ساخته بمو جب طلب قرار داده صوبه داری آنجا و جاگیر نظام الملک برکن الدوله اعتقاد خان بطریق التمغا عنایت شد و چون اجتماع راجه اجیت سنگه و سربلندخان و نظام الملک دست بهم داد اجیت سنگه بخطاب مهاراجگی و عنایات دیگر با میدا عانت در قتل سادات سرفراز شد لیکن او از این کار سرباز زده نظر بتلون و جبن پادشاه و اقتدار و سلطه حریفی سادات با قطب الملک همدم و همداستان گردید و نظام الملک و سربلندخان که بامید وزارت و میر بخشیگری بشرط قلع و قمع سادات رسیده در ابتدا بمناصب مذکوره موعود و خوشنود بودند آخر اثری از آن بظهور نرسید بلکه ندانسته که شنیدند از آن هم محروم و ممنوع افتاده بودند که بطمع دیگر جائیکه در کار موعود و شنیدند التماس می نمودند که قلمدان وزارت بهر یکی از این دو بنده که در تقرد و لتخواهان حضور لائق این کار بنظر آید مرحمت فرمایند تا اقتدار و استقلال قطب الملک قتلال پذیرد و بعد از آن اگر دم از نافرمانی زند بسزا خواهد رسید و در جواب آن از فرخ سیر این کلمهٔ رنگین اصدار می یافت که برای وزارت باز اعتقاد خان دیگری را امیدوار نیم و از هر امیر عمدهٔ ایرانی و تورانی که مشاوره در امر خطیر استیصال سادات بعمل می آید اگر غیرتی و شجاعتی میدید اعتبار آن نموده در تفویض وزارت استمزاج می نمود از فرخ سیر استماع همان نغمهٔ خارج آهنگ که سوا از اعتقاد خان دیگری را نمی شناسم شنیده و دل تنگ میگردید و راضی باین حماقت و بذلت اطاعت چنان سفله بدنهاد جز تاخیر نمیشد درهمین گرمی از

مغرور و مقید ساختن قطب الملک و ترغیب و تطمیع نمودن امرا این کار آمدن عید فطر اتفاق افتاد و قریب هفتاد هشتاد هزار سوار مع همراهیان
راجها و امرا و فوج خاصهٔ پادشاهی در رکاب فرخ سیر حاضر و همراه قطب الملک زیاده از چهار پنجهزار سوار نبود و غلغلهٔ عظیم در عوام و خواص بود که امروز
البته قطب الملک کشته می شود یا مقید خواهد شد با وجود اینهمه شهرت و رسوائی از ارادهٔ مشهور مذکور از هیچ جا صدائی برنخاست و قطب الملک
از انتشار این اخبار بر خود ترسیده شروع به نگهداشتن سپاه نمود سابق سوای مردم بارهه که بر آنها اعتماد داشت دیگر از اکثر نوکر
میگذاشت درین هنگامه از تخفیف گذشته بتعمیم پرداخت و فرمود تا بیست هزار سوار از هر قوم که باشد نگهدارند چون اخبار
فتنه بار حضور بامیر الامرا حسین علیخان بهادر رسید از طرف برادر و مآل احوال خود مشوش گشته باراده حمایت برادر و برانداختن
معاندان داعیهٔ آمدن خود بشاه جهان آباد نمود و قبل ازین معین الدین نام مجهول النسب را که بشهرت پسر محمد اکبر بن اورنگزیب
اسیر راجه ساهو گشته بود اندک مردمی فرستاده بشان و شوکت اما بطوریکه کسی صورتش نه بیند پیش خود طلبید و احوالش را بحضور نگاشته
جواب آن طلبیداشت و عرضداشتی متضمن بر اراده و آرزوی ملازمت و ناموافقت آب و هوای دکهن نیز نگاشته ابلاغ
داشت فرخ سیر از نگهداشتن فوج که قطب الملک شروع نمود و ورود اخبار دکهن و عرائض حسین علی خان متضمن اراده حضور
ترسیده قاصد مصالحه و عذر خواهی از قطب الملک گردید مهاراجه اجیت سنگه که بامداد و رفاقت عبدالله خان سرفراز بپایهٔ
همدم و همراز و صاحب عهد و پیمان رفاقت و ایفای عهد تا نفس بازپسین با قطب الملک گردیده بود واسطهٔ صلح میان وزیر
و پادشاه گشت و در اواخر ماه شوال فرخ سیر باتفاق اعتقاد خان و خاندوران و دیگر امرای مخلص بخانهٔ قطب الملک آمده باهم عهد
موافقت بسته قسم عدم مخالفت درمیان آورد و از طرفین عذر خطاهای سابق و اراده های فاسد ایام ماضی خواسته فرخ سیر
بدولتخانهٔ قلعهٔ پادشاهی مراجعت نمود لیکن از انکه عزم و رای پادشاه بر یک حال و قرار نمی ماند گاه بصلح و مدارا میساخت وگاه بتدبیر
رفع و دفع سادات بشورانیدن مخلصان خود که بنابر مناسبت مزاج همه هیچ و بی جرأت و سبکسر سست فطرت بوده اند می پرداخت
و باین اراده کسانیکه مصدر چنین کاری توانستند شد بتبعیت رای آنها نکرده اطاعت نامردان که مصاحب او بوده اند نمود و از کسانیکه
توقع جرأت و طاقت مقابله سادات داشت آنها را خوار و پریشان حال گردانیده باقتدار سفلگان سراپا ننگ و عار می افزود
و مردان کار را بعزل مناصب و خدمات آزرده و بیدل میساخت چنانچه از سلوکیکه با سربلند خان مبارز الملک و نظام الملک نمود
و بزبان قلم داده آمد مبین است راجه جی سنگه سوائی و مبارز الملک سربلند خان می گفتند که اگر پرده از روی کار بردارند و کمر همت
محکم بسته قطب الملک را معزول فرمایند تاب و توان در اینها نمانده مضمحل می شوند و در آن وقت ناچارند که تن باطاعت و فرمان برداری
دهند یا بجزای جسارت و گستاخی خود رسند لیکن سخن اینها نشنید بلکه متوقع منصب جلیل وزارت و امیر الامرائی که نموده بود عمل
نیاورده آنچه در دست اینها بود مثل فوجداری مرادآباد و جاگیر بیش از نظام الملک گرفته و چیزی بر ان افزوده باعتقاد خان داد و سربلند خان
را از صوبهٔ عظیم آباد و بوعدهٔ مذکوره طلبداشته کاری در عوض آن نداده جاگیرات سیر حاصل او را تغییر نموده بمیر جمله مروج جهان
که خانمان اسد خان بلکه سلطنت هندوستان برباد دادهٔ اوست بخشید و بعد از ان که بخانهٔ قطب الملک آمده عهد و پیمانی
نموده بود اخلاص خان بهادر شاهی را که از مخلصان سادات بود برای مطمئن نمودن امیر الامرا و باز داشتن از ارادهٔ فاسد و منع نهضت
از دکن بشاه جهان آباد مرخص نموده تاکید کرد که بعجلت و هرچه تمامتر خود را بحسین علیخان که باستماع اخبار سابقه اراده
بشاهجهان آباد نموده بود و سیف الدین علیخان برادر خود را با چهار پنجهزار سوار برای مهیا نمودن سرانجام توپخانه و ذخیره و اسباب مناسب
روانهٔ صوبهٔ برهان پور کرده بود از استماع خبر آمدن فرخ سیر بخانهٔ قطب الملک و نمودن عهد و پیمان کوچ نمودن خود مسابقے

چند در حیز تاخیر و تعویق انتظار خبر ثانی داشت کہ باز اخبار موحشہ و نوشتۂ قطب الملک مشعر بہ ایاب معکوس رسید و خبر تنگ گردیدن عرصہ بر سید عبد اللہ خان نقل مجلس ہر صغیر و کبیر در خجستہ بنیاد گردید ہم جواب عرضداشت حسین علیخان باین مضمون صادر گشت کہ اگر خواہد باحمد آباد گجرات رفتہ بتبدیل آب و ہوا نماید والا مارا ہم مشتاق دانستہ خود را بحضور رساند و حکم طلب معین الدین بیتہ شصتہ اکبر نیز صدور یافت و فوج والا شاہے و توپخانۂ پادشاہے و دیگر افواج سلطانی در نہایت پریشانی معیشت نا یافت مددی طلب برداشتند و از اغماض قطب الملک و عملۂ او ولہے و درسے نمی یافتند و سرداران فراہم داشتند و نگہداشت قطب الملک قریب بہ بیست ہزار سوار رسیدہ بود سربلند خان کہ بسبب تغییرے جاگیر و عسرت اخراجات و تقاضای طلب سپاہ و قرضخواہان میخواست اسباب خانہ و افیال و اسپان بتقاضائیان دادہ خود خرقہ در روپوشیدہ درویش گردد و نظام الملک نیز قدر روانے پادشاہ کہ بوعدۂ وزارت طلبید و خدمت سابق و جاگیر تغییر نمودہ باعتقاد خان بخشید و ہم ناہموارے روزگار سفلہ نواز مشاہدہ نمودہ بیدماغ و سوختہ تا قدر شناسیہا کردیدہ از زوا گزید قطب الملک بخانۂ ہر دو امیر مذکور رفتہ و استمالت آنہا نمودہ نجانہ خود برداشتہ آورد و عوض سربلند خان زر ہاے متقاضیان از خانۂ خود دادہ صوبہ داری کابل بنام او مقرر ساختہ مرہون احسان خود کرد و بہ تسلے نظام الملک پرداختہ امید دار صوبہ داری مالوا نمودہ و ہمدرین اثنا کہ محمد امین خان اعتماد الدولہ باستماع ارادۂ نہضت امیر الامرا بطرف شاہجہان آباد در رسیدن سند موعود صوبۂ مالوا از حضور مجبور گشتہ بے طلب فرخ سیر برخاستہ آمدہ بود مغضوب سلطانی و معزول المنصب از راہ نادانی گشت قطب الملک او را ہم مطمئن خاطر و بالطافت خود مستظہر ساخت و مبتدد در تفقد احوال جمیع بدخواہان خود میپرداخت و خاندوران را کہ از ابتدا باتفاق میر جملہ آتش افروز عناد و نفاق بود ہمدم و محرم خود گردانید روزے فرخ سیر برای شکار سوار شدہ با ہمرازان خود قرار دادہ بود کہ بعد مراجعت از شکار بہ دیدن قطب الملک آید و چون خانۂ مہاراجہ اجیت سنگہ نزدیک بخانۂ قطب الملک است و بر سر راہ واقع شدہ وقت رسیدن سوارے پادشاہ راجہ مذکور بر در خانۂ خود البتہ برائے گذرانیدن نذر و نمودن مجرا خواہد آمد و در اہتمام مبالغہ نمود منظر باتفاقے کہ با قطب الملک دارد اسیر و دستگیرش باید نمود ملخص آنکہ این معنی با فرخ سیر را مظنون نباشد او بظن گمان خود بالجزم و الیقین بنا بر استماع از معتمدین قبل از مراجعت پادشاہ خود را بخانۂ عبد اللہ خان رسانید و پادشاہ باستماع این خبر بیدماغ گشتہ با وجودیکہ اکثر لوازم ہمراہے شاہے بخانۂ قطب الملک آمدہ و قطب الملک بارادۂ استقبال برکنار دریا رسیدہ منتظر بود متوجہ بوزیر الملک نگشتہ فسخ عزیمت نمود و ملاحان را فرمود تا کشتی را در دریا کے نمودہ تند بانند و داخل دولتخانۂ خود گردید

نقل معدلت افزا متضمن لمعۂ از اوصاف امیر الامرا

از معتمدے مقبول القول مسموع شدہ کہ در سفر امیر الامرا از دکھن چون لشکر بسیار و مردم ہمراہے بیشمار بودند وقت ورود معسکر چند موضع از دیہات در میان لشکر سے افتاد و کسے را طاقت نبود کہ دست تعدی بر سکنۂ مواضع دراز نمودہ ضررے تواند رسانید تودہ سے دہی درین لشکر واقع بود دو دخترے بالغہ رسیدہ از بیوہ زنے عفیفہ کہ در نہایت فلاکت گذارہ از تحصیل قوت عاجز و ناچار بود بیش یکے از لشکریان متصل بہ بگدائی آمد او جزے دادہ پرسید کہ اگر نگاہ داریم خواہی ماند چون دختر از شدت احتیاج لاعلاج بود قبول نمود آن کس میلے آنکہ دختر را در تصرف کند در خیمۂ خود داشتہ صبح بر بار بردار خود سوار

ساخته همراه نگاه راهی ساخت ، ادرش تمام شب در اضطراب بسر برده صبح بر سر راه ایستاد چون سواری امیر الامرا رسید زن مذکور التماس کرد که دختر این ضعیفه بگدائی در لشکر آمده بود کسے از لشکریان او را همراه خود گرفته رفته است و من باعتماد عدل گستری و ضعیف پروری شما در اینجا استاده امید وارم که بار این الم از دل پر غم این ضعیفه بردارید و دختر مرا بمن رسانید امیر الامرا چون استماع تظلم او نمود استاده فرمان داد که دختر این ضعیفه را همین جا حاضر آرند و بدست او سپارند تا او نیاید تمام لشکر همین جا بیاید و بر من آب و دانه حرام است تا دختر ش را باو نه سپارم و این کلمه را موکد بایمان ساخت بخشیان فوج و نقبا مضطر گشته دویدند و هر یکیا از جماعه داران یکے از سواران معتمد خود را نیز به تجسس فرستاد از انجا که اراده اقبالمندان را کارکنان ملا اعلے معین میباشند به تفحص سهلے از چنین انبوه محشر شکوه دختر مذکور را ماموران با کسیکه همراه گرفته بود بهم رسانیده بحضورش آوردند امیر الامرا خود متوجه استفسار گشته پرسید که آنکس با توچه کرده و چه قسم همراه برده دختر معروض داشت که قصورے بملازم سرکار عائد نیست نه بزبردستی مرا همراه برده و نه دست خیانت بدامن عصمت من رسانیده بعلت شدت احتیاج همراهی او را برضای خود قبول نموده بودم امیر الامرا باستماع این ماجرا شکر الٰہی بنابر حفظ عصمت او از دست ملازم و خوشنودی مادرش بسبب بهم رسیدن او تقدیم رسانیده دخترش را مع اشرفے چند که آنوقت در جیب داشت برآورده بدست او سپرد و یکے از ملازمان را فرمود که همراه رفته بخانه اش رساند و تا گذشتن لشکر ازین ده همانجا بوده بعد برگشته بیاید تا کسے از همراهیان باو ضررے نرساند

نهضت نمودن امیر الامرا حسین علیخان بهادر از دکهن بشاهجهان آباد و روی دادن حوادث و فتن

قبل ازین نگاشته قلم وقائع نگار شد که امیر الامرا حسین علیخان بهادر برادر خود سیف الدین علی خان را با چارپنجهزار سوار بنابر تهیهٔ سرانجام توپخانه و دیگر اسباب بتاریخ پانزدهم شوال سال ۱۱۳۰ هجری بصوبهٔ برهانپور که بر سر راه واقع هست فرستاده انتظار خبر تا نی میکشید بعد رسیدن اخبار فتنه بار و خطوط متواتره قطب الملک او اخر ذی الحجه سنه مذکوره از اورنگ آباد بر آمده یک هفته توقف برای امور ضروری نمود و اوائل محرم ۱۱۳۱ هجری سال هفتم جلوس فرخ سیر باتفاق اسد الله خان عرف نواب ولیا پسر عمه خود مع پسران او و جان نثار خان و عوض خان نائب صوبه برار و اسد علیخان بگدست علی مردان خانی و دلدیر خان بانی پتی برادر خان صادق و اختصاص خان نبیره خانعالم دهاجی سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکهن و فیروز علیخان بخشی که از سادات نامی بارهه بود و راجه پوتیت سنگه بندیله و راجه محکم سنگه که نوکر عمدهٔ امیر الامرا بود و غیر اینها بیست و دو نفر نوکران پادشاهی که بعضے در رفاقت مجبور و بعضے باختیار و خواهش بوده اند مع فوج دریا موج که قریب بسے هزار سوار همراه داشت در حرکت آمد ازان جمله ده دوازده هزار سوار مرهٹه بود و باقی ملازم سرکار امیر الامرا و حال هذا السیاه پیاده بسے برقندازو اکثر منصبداران دکهن که همراه هیچ امیر و شاهزاده ازان بلاد بر نیامده بودند بضرورت چار و ناچار همراهی گزیدند و در قلعه احمد نگر وغیره قلاع دکهن قلعه داران خود نشانید و بعضے را بتصرف مرهٹه واگذاشت بعد رسیدن به برهانپور برسے سرانجام بعضے مهام ضروری چاریخ مقام واقع شد و بیست و دوم محرم از برهانپور کوچ نموده منزل بمنزل راه با بریده از آب گذر اکبرپور عبور نمود و درین ضمن اخلاص خان که برای تسلی و برگردانیدن امیر الامرا از حضور روانه شده بود اوائل صفر نزدیک ماندو رسید و در خلوت بعد ملاقات مذکور صلح بے ثبات و جمیع هنگامه و آشوبے که در شاهجهان آباد بنیاد و اسباب فساد که مهیا و آماده بود و فراهم آمدن امرا و در دار الخلافه و بپاس خاطر اعتقاد خان مرتبه که در حضور منظور بود موجب دلمندی معاندان نظام الملک و اعتماد الدوله مذکور ساخته

سرگرم رسیدن دارالفتح بزودی ساخت و رحمت خان پسر امیرخان کلان صوبه‌دار کابل که در بندوبست ملک پاکهلی و تنبیه و تادیب
مفسدان فوجداری مذکور و کوه‌نشینان مغرور آنجا و لطیفه کوششیده ملک مذکور را انتظام بخشیده بود بنابر اطلاع بر اسف الضمیر
امیرالامرا بهانه تمارض ملاقات ننمود و انیمعنی موجب ملال خاطر امیرالامرا گردید چاردهم صفر کنار دارالفتح اجین نزول لشکر شد از
نوشته وکیل حضور ظاهر گشت که فرخ سیر باستماع و اشتهار خبر نهضت امیرالامرا اجیت و پنجم محرم الحرام بخانه قطب الملک باتفاق بعضی
امرا آمده عهود مواثیق بر عدم مخالفت و ترک منازعت بکفالت کلام الله آنچه نموده مبانی وداد و اتحاد مستحکم ساخته دستار از سر خود
برداشته بر سر وزیرالممالک عبدالله خان بهادر گذاشت و روز دوم عبدالله خان را با مهاراجه اجیت سنگه طلبیده بتجدید تشیید
پیمان اخوت و اتفاق مبرا از نفاق پرداخت و درین باب باعتقادخان و دیگر امرای فتنه‌انگیز در اندازی پیشه بمبالغه تاکید فرمود که من
بعد الیوم باصلاح کار و رفع مواد منازعت کوشند امیرالامرا بعد اطلاع بر این مضمون در بار عام بآهنگ بلند فرمود که اگر واقعی
پادشاه را با ما عداوتی نمانده و در اخلاص در آید ما را هم غیر از اطاعت و فرمانبرداری اراده دیگر در سر نیست و بعد ملازمت ما قریب
مراجعت بدکن خواهیم نمود از استماع این سخن کسانی را که متوطنین دکن بوده اند مسرتی عظیم روی نمود اما از زبان ثقات مجالس
امیرالامرا روایت کرده اند که در خلوت میگفت که این همه افسانه و افسون است و اصل اینست که اگر پادشاه بر ما قابو یابد برای
از چنگال او محفوظ بودن بجان و آبرو خیال محالست و ما اگر بر او دست یابیم کذلک بعد ورود در حدود ملک مالوه قبل از
رسیدن وکیل او بعضی دهات بتاراج لشکریان رفت چون وکیل مع پیشکش رسید امیرالامرا قرق فرمود و دیگر دست تعدی
لشکریان کوتاه گردید اما چون بملک راجه جی سنگه نزول رایات ظفرآیات اتفاق افتاد بنابر عداوتی که از و ظاهر بود محالات متعلقه او
که در راه واقع میشد همه بمعرض تلف در آمد هر چند یکی از نوکران عمده او با پیشکشهای لائق رسیده پذیرائی نیافته
زراعت و مواشی بسیار و زنان و اطفال خلق آن دیار بدست سپاه افتاده بازپرسی نشد بعد رسیدن بقرب جوار دارالخلافه
که سه چار منزلی بیش نمانده بود روشن الدوله ظفرخان و راجه رتن چند و دیگر امرای حضور و متصدیان سلطنت و اعیان
مملکت جوق جوق باستقبال امیرالامرا شتافته ادراک خدمتش نمودند چون ظفرخان روشن الدوله در سواری توزک
خود را نمود و خودنمائی بکار فرمود امیرالامرا را ناخوش آمده در اهتمام خفتی باو رسانید و هرزه درایان و اهل طلب فتنه‌انگیزان
هنگامه جو سخنان اصل و بی‌اصل از اراده های پادشاه و مخالفان هر دو برادر بنابر بیان نمودن سرمایه تقرب خود دانسته
قصوری نکردند خصوص رتن چند که نهایت کینه‌کش و ناآل اندیش بدخواه سلطنت و اکثر اهل اسلام بود کلمات عداوت افزا
و سخنان فتنه‌زا خاطرنشان حسین علیخان زیاده از دیگران نمود و امیرالامرا از سابق کبیده‌تر گشته در اواخر ربیع الاول بکنار
شهر شاهجهان آباد طرف مناره فیروزشاه رسیده معسکر ساخت روزیکه داخل خیمه در مکان مذکور میشد بخلاف ضابطه و آداب
در سواری وقت نزول حکم بنواختن نوبت نموده بتجمل ملوکانه داخل خیمه و خرگاه گردید و گفت که من الحال خود را در زمره
نوکران پادشاه نمیدانم و اندیشه سطوت سلطانی ندارم که ضوابط آداب بجا آرم با وجود اطلاع بر این حالات تردد پادشاه
بهر دو طرف دوستی و عناد از غرابت خالی نیست گاه اظهار شوکت و قدرت سلطانی و عزم تدارک و تنبیه اینها مینمود و گاه بعجز و
الحاح در آشتی زده طالب اتحاد و موافقت بود راجه جی سنگه صلاح بیرون برآمدن و تصمیم عزم تنبیه و تادیب میداد و
میگفت که هرگاه کمر باین اراده محکم بسته برآیند نوکران پادشاهی که اضعاف و مضاعف جمعیت هر دو برادر قد اتفاق نموده سرای
غرور وزیر و امیرالامرا را بکنار شان سه توانند نهاد بلکه همراهیان آنها بعد تیقن اراده پادشاه بانکار و ترک رفاقت آنها نموده

توسل باذیال دولت سلطانی خواهند جست و هردو برادر عاجز و مضطر خواهند گشت و امرای عقیدت کیش مآل اندیش خصوص جماعت مغلیه از تلون پادشاه و سبکی اوضاع ندیمان و مصاحبانش سر حقه راز کشودن و رهبری باین مصلحت نمودن دور از قانون حزم و احتیاط می شمردند لیکن نه مصلحت جے سنگه پذیرائی یافت و نه طریقه آشتی و یکدلی بیهوده گشت غرض سخن دولتخواهان دانشمند فرخ سیر خودپسند و مصاحبان ابله سبکسر او نشنیدند و آخر دیدند آنچه دیدند امرای مقتدر دانشور از ملاحظه این صور بهاخون جگر میخوردند و بناچار سر کاری از پیش نمی بردند بلکه لشکریان پادشاه راه ملازمت و اطاعت امیر الامرا پیموده بمشاهده استکبار و اقتدار او لبریز شکایت و مالامال حسرت و ندامت معاودت می نمودند تا آنکه قطب الملک از زبان برادر پیغام داد که اگر جے سنگه را که مخالف مجاهر ماست رخصت بوطن او فرمایند و خدمات حضور مثل توپخانه و داروغگی دیوان خاص و خواصان بما و مسلمان ما مرحمت نمایند و در قلعه بندوبست ما شود بدون وسواس آمده حصول ملازمت و بخاطر جمع آمده رفت حضور توانیم نمود فرخ سیر جواب داد که بالفعل خدمات مذکوره اصالة بنام قطب الملک و دیگر سادات و همراهان برده مدار المهام مقرر می نمائیم و به نیابت اعتقاد خان باشد بعد چندروز در جشن نوروزی که قریب رسیده پردهٔ نیابت هم از میان برداشته خواهد شد و سوم ماه ربیع الثانی جے سنگه سوائی فرصت یکروزه یافته حسب الحکم از شاهجهان آباد برآمده بروانه وطن خود آنبیر گردید

ذکر آمدن حسین علی خان بملازمت فرخ سیر و مقید شدن پادشاه بحکم قضا و قدر و انتشار یافتن حوادث و فتن لغبشه مآن حشد او نذ و المنن

چون فرخ سیر در اصل فطرت مطلقاً جرأت نداشت باوجود نهایت عداوت باسادات و اراده استیصال آنها و دولت مخلصان جلادت کیش خیراندیش بنابر استیلای بیم و هراس طاقت مقاومت حسین علیخان نیافته اراده برآمدن به پیکار و آراستن معرکه کارزار نتوانست نمود بنابراین چار و ناچار راضی به بندوبست سادات در قلعه گشته بقطب الملک اذن اینکار داد و قطب الملک پنجم ماه ربیع الثانی سنه مذکوره باتفاق مهاراجه اجیت سنگه مع مردم معتمد خود در قلعه داخل گشته مردم پادشاهی را از سر دروازه ها برخیزانید و جابجا بندوبست خود نموده رفقای معتمد را نشانید از مردم عمده پادشاهی بغیر از اعتقاد خان و امتیاز خان مشرف دیوان خاص و ظفرخان روشن الدوله که وجود و عدم آنها مساوی بود و چندی از خواصان و خواجه سرایان هیچ کاره دیگری در قلعه و نزد پادشاه نماند و امیر الامرا بشان شاهانه و شکوه ملوکانه بالشکر آراسته به تجمل وافر که اطراف قلعه را لشکر او و سپاه مرهته فروگرفته بود آخر روز داخل قلعه گردید و بعد ملازمت کلمه چند ملال آمیز گفته از خلعت و اسپ و فیل و جواهر بعضی عنایات را باکراه خاطر گرفته باقی را عذر خواست و در تقدیم آداب نیز سهل انگاری نموده بمعسکر خود مراجعت نمود معهذا پادشاه متنبه نگشته به فکری که باید نه پرداخت و سلطنت خود را ضائع ساخت بتاریخ هشتم روز سه شنبه قطب الملک و مهاراجه با معتمدان خود بقلعه درآمده به بندوبست آنجا پرداخت و بدستور روز اول مردم پادشاهی را از آن محوطه برآورده دروازه های قلعه بمعتمدین خود سپرد و کلید های دروازه های دیوان خاص و خوابگاه و عدالت حضور خود طلبیده نگهداشت بعد دلجمعی چون خبر بحسین علیخان رسید بهمان دبدبه و شوکت سابقه از لشکر خود اراده آمدن نمود و افواج ظفر امواج او از اول روز شروع بآمدن و فروگرفتن اطراف قلعه نموده چون ثلثی از روز باقی ماند خود سوار گشته

سیر المتاخرین

سین الدین مجهول مشهور به لسیرا که همراه آورده بود بر فیل در عماری محفوف سوار ساخت و با خود گرفته در خانه که نزدیک قلعه و مشهور
به باره دری شایسته خان است فرود آمد و قطب الملک نزد فرخ سیر رفته باتفاق اجیت سنگه التماس پذیرائی خدمات
مطلوبه و اظهار شکوه بسیار از زبان برادر خود نمود مشعر بر اینکه در عوض بالفت نهان که هنگام پاس و نیکو خدمتها با شما و جد و پدر شما
از ما بعمل آمده از پادشاه غیر بدگمانی و اراده های فاسد درباره ایشان مشاهده نگشت چنانچه شاهد صدق و گواه عدل درین مقال این
فرمانست که متضمن بر حکم دخل ندادن و قتل نمودن بنده بی تقصیر بنام داؤد خان بی ایمان و دیگر سرکشان سیدین آن سرزمین و صاحبصوبان
ممالک صادر گشته الحال اطمینان ما از دربار منحصر بتفویض خدمات حضور بما بنده هاست بدون قید نیابت بیگانگان و دراندازان هم بدون
این صورت آمد رفت ما در حضور و تقدیم مراسم نوکری و آقائی امکان ندارد پادشاه با اهل مغز دریا وجود مشاهده حالات مذکوره و تسلط ایشان
برادر همیان عمده هیچ ابرام جستن سے نمود تا آنکه از رفتن گفتگو بطول کشیده و بکلمات سخت درشت منجر گشت فرخ سیر تنگ ظرف سکیر تاب
نیاورده اعتقادخان و قطب الملک را باشتمال مخاطب ساخته کلمات نامناسب بر زبان راند دران حال اعتقادخان خواست
که سخنان ابلفریب در اصلاح کوشد قطب الملک دشنامهای فحش باو داده فرمود که از قلعه او را بدر نمایند اعتقادخان حواس باخته و سر از
پا نشناخته جان بدر بردن غنیمت شمرده به پالکی خود رسیدن نتوانسته بر پالکی سواری امتیازخان مشرف سوار شده
سلم خانه خود گرفت و رفت که رفت دران زمان از هر گوشه و کنار آن حصار آثار فتنه آشکار و صداے آشوب بلند
گردید و پادشاه برگشتگی طالع خود در آئینه احوال دیده خود را باندرون محل رسانید و بفحوای هدایت پیرای اینما تکونوا یدرککم الموت
ولو کنتم فی بروج مشیده از لوح خاطرش محو و نسی گردید درین قال و مقال و اختلال احوال باد ظلمت شب از ایوان افلاک
فرود هشته گشت و آفتاب عالمتاب چون کوکب اقبال فرخ سیر خاک بسر کرده زیر زمین فرو نشست درهاے قلعه مانند ابواب
امن و امان بر روے عالمیان بربستند قطب الملک مهاراجه اجیت سنگه اندرون و هوا خواهان فرخ سیر با دل پرخون بیرون
نشستند بیت بسر برد هر یک درین انتظار + نهان تا چه بازی کند روزگار + دران شب پرشور و شر آشوب محشر
و شور یوم النشور تمام شهر را فرو گرفته عجیب ولوله و غریب غلغله بود و کسے نمیدانست که در قلعه چه گذشته و چه سے گذرد
افواج امیرالامرا بر سر بر رسته بازار و درهاے شهر پناه مستعد و تیار تمام شب ایستاده و مرهته ها مع سرداران بر اسپان
خود سوار انتظار سے کشیدند که چه خواهد روی داد چون صبح دمید هر کس بهیم و امید سر از خواب برداشت و آفتاب جهانتاب
علم زرنگار سے بیارسے بخت سادات برافراشت خبرهای مختلف بی اصل کشته گشتن قطب الملک بر زبان عوام جاری
و شور و شر مردم بازار سے ظاهر گردید درین اثنا بعضے از امرای فدویت کیش بمقتضای حق گزاری خویش مثل سیادات خان
پدر زن فرخ سیر و غازی الدین خان کوسه غالب جنگ و اعزخان بهادر ترک جنگ باراده نصرت فرخ سیر از آل
احوال بیخبر از خانه خود با استعداد دیگه میسر بود سوار شدند و نظام الملک و صمصام الدوله باقتضاے دانش در بین
خانه نشین بودند اعتماد الدوله محمد امین خان بقصد رفاقت حسین علیخان سوار شد اتفاقاً چند سوار از رفقاے صمصام الدوله
معروف کمبل پوش بخانه آقای خود می آمدند مرهته ها در راه مزاحمت نمودند آنها تیرها در کمان گذاشته بطرف مرهته ها سر دادند متصل
با تجمال نشانهای سواری اعتماد الدوله نمایان گردیده مرهته ها که بجنگ شهر آشنا نبودند دل از دست داده و سراسیمه پاس سے انها افتاده
رو بگریز نهادند مردم بازاری مغلیه غیره سپاه بیکار و ملازم سرکار که ازان جماعت بیزار بودند قابو یافته شروع بتاراج و قتل آنها نمودند مرهته های اقبال
اثنای گریزان بعضے بلشکرگاه خود رسیدند برخی مع سنتاجی نام سردار دو صد مرهته با همراهی او قریب یکهزار و پانصد سوار مقتول و جمعه زخمی شده زر بسیاری

از تمدن و خرجین آنها بدست غارتگران ولچه های هند افتاد و محمد امین خان نزد حسین علی خان رسیده حسن خدمتش دلنشین امیر الامرا گردید و از یک طرف غازی الدین خان و سادات خان مع پسران خود باتفاق همدیگر بنصرت پادشاه رسیدند از طرف دیگر اعتقاد خان و سید صلابت خان داروغه معزول توپخانهٔ پادشاه و منوهر هزاری پادشاهی با دو سه هزار لفر احشام طرف بازار سعد الله خان معرکه آرا گشتند افواج و رفقای امیر الامرا از اشتهار خبر قتل عبد الله خان و مغلوبی مرهته ها نیز مضطرب گشته قریب بود که متفرق شوند تا آنکه حیات قطب الملک متحقق گشت و حسب الامر امیر الامرا رفقای دلاور او مقابل سادات خان و غازی الدین خان در چاندنی چوک رفته شروع بمقاتله نمودند و در اول حمله از ضرب بان فیل غازی الدین خان روی گردان و همراهیانش گریزان شدند و سادات خان مع پسر زخم کاری برداشته از میدان برگشت واعتقاد خان حرکت مذبوحی نموده جرأت پیش قدمی نیافت و نزدیک خانه خود مورچال بسته بجای خود نشست از غایت حماقت او چند دکان رسته بازار چوک سعد الله خان بتاراج رفت اعز خان مع جمعیت خود و یکه تازان مغلیه که سی آمد و در پی دروازهٔ لاهوری نمایان شد مردم حسین علی خان در برروی او بسته مستعد مزاحمت ایستادند او نیز ناچاری برگشت هنوز همین قسم بازار گیر و دار اندک گرمی داشت که فرخ سیر بگیر آمده صدای شادیانه جلوس رفیع الدرجات بگوش منتظران و نوای امان بسمع جان دل باختگان آن معرکه رسید و فتنه برخاسته اندکی آرمید

ذکر اسیر شدن فرخ سیر نکوهیده صفات و جلوس نمودن شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات

تبیین این مقال و شرح این احوال آنکه هر چند قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگه خواست که فرخ سیر بر آید تا انفصال جواب و سوال نموده و او را بقابو آورده بجائیکه بود بگذارند و فتنه های برخاسته را فرو نشانند صورت نگرفت و فتنهٔ جدال و قتال بالاتر گشت امیر الامرا به قطب الملک پیغام فرستاد که از دحام عظیمی رو داده نموده عنقریب بلوای عام و فتنهٔ بزرگ حادث می شود مقدمه را زود دیگر باید نمود که الحال مجال توقف نمانده چون در بر آمدن فرخ سیر درنگ بسیار رو داده هیچ صورت بر نیامد آخر الامر ناچار فدائیان قطب الملک از قوم افغان و غیره و چیله ها به پشت گرمی نجم الدین علی خان برادر قطب الملک بحرم سرا در آمدند کنیزان حبشیه و ترکیه و گرجیه را که بر سر دروازه بمدافعه استاده بودند دور نموده بعد جستجو و تفحص از زنها که بزجر و توبیخ بسیار نشان دادند فرخ سیر را به بیحرمتی تمام بر آوردند والده و زوجه و صبیهٔ او و دیگر بیگمات اطراف او را گرفته منت والحاح می نمودند لیکن در چنین اوقات ازین حرکات چه می آید و کدام عقده می کشاید خلاصه از میان انبوه زنان بنهایت مذلت و خواری کشان کشان آورده بر بالای ترپولیه اندرون قلعه که جای بس تنگ و تاریک بود محبوس نمودند ایام سلطنت او سوای ایام حکم رانی معز الدین شش سال و چهار ماه و کسری بود بعضی از ارباب دانش تاریخ این سانحه کلمهٔ «فاعتبروا یا اولی الابصار» یافته و فقیر در کتابی نوشته دیده مرقوم ساخت

ذکر جلوس شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات بر سریر سلطنت

بعد خاطر جمع نمودن از امر فرخ سیر هماندم که شور و شر در تمام شهر بود نهم ربیع الثانی ملثی او را روز چهارشنبه گذشته سنه ۱۱۳۱ هجری

شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات پسر خود رفیع القدر نبیرهٔ بهادر شاه را که از بطن دختر اکبر خلف عالمگیر بیست ساله بود از محبس
برآورده بسبب شورش عام که نهایت انتشار داشت بی آنکه بحمام فرستد و تبدیل رخت و تزئین نمایان لباسی که در بر داشت
عقد مروارید در گلویش انداخته بر تخت نشاندند و صدای شادیانه از نقارخانهٔ شاهی بلند گردید فتنه و آشوب باطمینان گرائید
قطب الملک با همدمان خاص در نقاره معتمد ماندن در قلعه قرار داد و بر دروازه های قلعه و اطراف دیوان عام و خاص همه
جا با معتمدین خود را نگهداشته خواجه سرایان و خواص و دیگر عمله کارخانه ها از معتمدان خود مقرر ساخت و در دیوان روز اول بحسب ترغیب
اجیت سنگه در تن چند حکم معافی جزیه صادر شد و احکام امن و امان و بجای حکام و صوبه داران بممالک محروسه روانه گشت و اعتقاد خان را
بخفت و خواری مقید کرده جاگیر و خانه او را که با وجود متفرق ساختن اموال و اسباب از نقد و جواهر و طلا آلات مرصع آلات
و ظروف و اوانی طلا و نقره مالامال بود ضبط نمودند و بنا بر تحقیق و تفتیش دیگر جواهر و وراری بیش بها که عطایای فرخ سیر
بود نهایت خفتها و شداید بسیار براو می گذشت و همچنین جاگیرات دیگر هواخواهان فرخ سیر غیر از مراتب و جاگیر والی
زوجه او که بپاس دلجوی اجیت سنگه بحال مانده همه بضبط در آمد منصبداران والاشاهی را که بر سخ بقرار در ماهه پنجاه روپیه
بلطفی زیاده جمعی جاگیر یافته ملازم بودند و اکثری بامید نقدی با جاگیر در ان زمره بسر می بردند حکم شد که هر کس
اراده نوکری دارد در سرکار حسین علی خان اسپ خود بداغ رسانیده موافق شرح دیگران پنجاه روپیه سرکسی
میگرفته باشد و بخشیگری دوم باسم اعتماد الدوله محمد امین خان بحال داشتند و بتغیر سیف الله خان بخشی سوم
ظفر خان را مقرر ساختند و صوبه داری مالوا بنظام الملک هر چند نظر باوضاع روزگار او قبول نمی نمود لذا اسنی
شد و سربلند خان را که قبل ازین انقلاب بکابل مرخص شده پانزده کروه رفته بود و انتظار انجام کار سلطنت میکشید
باز طلبیده از سر نو خلعت استقلال و بجای صوبه مذکور داده رخصت نمودند فوجداری مرادآباد بنام سیف الدین علی خان
برادر خود مقرر فرمودند و محمد رضا نام را قاضی القضاة حضور و میر خان عالمگیری را که صوبه داری اکبرآباد داشت صدر الصدور
نمودند و دیانت خان خواهی دیوان خالصه و راجه بخت مل دیوان تن شد لیکن جمیع متصدیان ملکی و مالی سمتی ارباب عدالت
گویا نائب رتن چند بودند و همت خان که محرم و همدم قطب الملک بود مشرف دیوان خاص و اتالیق پادشاه و خدمت مناسب
دیگر یافت در خدمات دیگر و صوبه های دور دست بنا بر اینکه نظم و نسق بر هم نخورد تغییر و تبدیل راه نیافت مگر قلعه داری
ماندو را از رحمت خان پسر امیر خان صوبه دار کابل بنا بر استنکافی که در ملاقات حسین علی خان هنگام آمدن از دکن نموده بود
تغییر نموده بخواجم قلی خان تورانی مقرر ساختند و راجه اجیت سنگه را که بصوبه داری احمدآباد بحال بود میخواست رخصت
بشود تا از طعن مردم شهر رهائی یابد میسر نشد

ذکر مردن فرخ سیر و رخت بربستن او ازین سرای دو در

ذکر انتقال فرخ سیر باختلاف اقوال مسموع و معلوم شده هر دو صورت می نگارد صدق و کذب اخبار بر عهدهٔ راویان است
فقیر را از معتمدان مقبول القول استماع افتاده که فرخ سیر را سادات غیر از مقید نمودن ضرر جسمانی و جانی نرسانیده
افغانه را که از معتمد الیشان بوده عنان اختیار حبس فرخ سیر بدست او سپرده بودند و او روز و شب در حراست اشتغال داشت
شبی فرخ سیر خبر آن افغان از راه بامها که با همدگر متصل بودند خود را میخواست بطرفی بیرون برد و چند قدم راه رفته

برباے دور از مکانے کہ مقید بود رسید افغان بعد آگاہے دست از جان خود شستہ حیران استادہ بر طرفے نگریست
از دور شخصے را دید کہ در ستر دیوارے پنہان گردیدہ ہمان صود دیدہ فرخ سیر را یافت آن ناکس بمقتضاے سبعیت کہ
در اکثر طباع افاغنہ مے باشد دستش را کشیدہ آورد و وقت نشاندن او طپانچہ بر رویش زد فرخ سیر احتمال این ذلت
نکردہ سر خود را بر دیوار چنان زد کہ از ہم شگافت و بہمان صدمہ بعالم آخرت شتافت و محمد ہاشم بن خواجہ میر مورخ
موت فرخ سیر را بعلت کشتہ شدنش بامر سادات نسبت نمودہ اگرچہ از فحواے عبارت او بچندین جہات اورا
نہایت انزجار و نفار از ان فرقۂ والا تبار ظاہر مے شود فقیر بنا بر احتیاط عبارت کتاب او را بعد اصلاح از بے ربطی کلام
کہ بہ تصحیف کاتبان یا عدم استعداد محرر داشت مے نگارد تا محمول بر حمایت و پاس طرف سادات نگردد العہدۃ علی الراوی

صورت عبارت محمد ہاشم بن خواجہ میر محرر تاریخ کہ خوافی الاول از زمرۂ نمک پروردگان صاحبقران ثانی شاہ جہان پادشاہ واو و پدرش رفیق سلطان مراد بخش بود و تاریخے متضمن احوال اکثر سلاطین ہند عموماً و خصوصاً پادشاہان تیموریہ نگاشتہ تا ابتداے عہد محمد شاہ بن جہان شاہ بن بہادر شاہ بحیطۂ تحریر در آوردہ

درین ضمن چون دو ماہ از حبس پادشاہ مظلوم کہ دران مکان تنگ بانواع عذاب مبتلا بود گذشت و بروایت مشہور
باوجود میل کشیدن نور باصرہ اش کلیۃً زائل نشدہ بود از راہ سادہ لوحی و حب ریاست کہ دشمن جان و ایمان نہایت
گاہ بمدعیان پیغام معاذیر قصورات ایام گذشتہ فرستادہ استدعاے نشاندن خود بر تخت و مختار بودن ہر دو
برادر در امور سلطنت مے نمود و گاہ بعبداللہ خان افغان کہ بہ نگاہبانے آن پادشاہ زندہ بگور مقرر بود
تملقات نمودہ امیدوار مناصب عظیمہ فرمودہ اشعار مے نمود کہ مرا تا براجہ دہیراج جے سنگہ سوائی باید رسانید
و افغان مذکور بر مافی الضمیر او اطلاع یافتہ بہر دو برادر خبر رسانید تا آنکہ سادات بر ہنمائی مخلصان در فکر قطع رشتۂ حیات
آن پادشاہ سادہ لوح افتادہ دو بار مسمومش ساختند کارگر نیفتاد دفعۂ ثانی یا ثالث کہ اثر کرد چون جان کندن برو
اشتداد نمودہ بود بر نمک حرامے ہر دو برادر و کفالت قسم الٰہی کہ در میان بود تاب صبر نیاوردہ کلمات درشت نسبت
بہر دو نمک حرام و کلام اللہ کہ چرا جزاے خاطر خواہ بسادات علی النور نمیدہد و جناب اقدس الٰہی را نیز مخاطب کردہ
سخنہاے ناگفتنی میگفت امیر الامرا و قطب الملک استماع این احوال نمودہ حکم دادند کہ تسمہ کشیدہ زود فارغش سازند
وقت تسمہ کشیدن ہر دو دست تسمہ را گرفتہ دست و پاے بیفائدہ زدن گرفت محصلان جلاد پیشہ بضرب چوب
وغیرہ دست ہاے او را از کار عاطل ساختند **بیت** بر خوان دہر دست ارادت مکن دراز ÷ کآلودہ کردہ اند
بزہر این نوالہ را ÷ تا ازین جہان فانے بصد حسرت و ناکامے در گذشت اگرچہ بر السنۂ عوام شہرت دارد کہ دران
حالت اضطراب سرکار دو خنجر ببدن او نیز رسانیدند اما انچہ از زبان صاحب اہتمام شہادت پادشاہ مغفور محرر سوانح استماع
نمودہ او رقت کنان باظہار ندامت و مجبور بودن نقل میکرد و کار بزدن خنجر و کارد نکشید بہر حال بعد دوازدہ پہر کہ
عبارت از یک روز و دو شب یا برعکس باشد بہ تجہیز و تکفین پرداختہ تابوتش را بمقبرۂ ہمایون بردند و سہ ہزار زن و مرد

ازلچه های شهر که از و فیضیاب بوده اند پیش پیش تابوت گریان و بر اعداش نفرین کنان و دشنام دهان گریبان پاک و بر سر خاک میرفتند دلاور علیخان بخشی حسین علی خان و سید علیخان برادر بخشی قطب الملک که همراه تابوت حسب الامر بودند آنها نیز با اعیان شهر رقت کنان همراه میرفتند و مردم سنگ و کلوخ بر سواری اینها انداخته زبان بناسزا می کشودند و نان و فلوس خیرات از نهایت بیگرفت روز سوم جمعے از لچه های گدا پیشه بر سر چبوتره که لاش فرخ سیر را بر آن غسل داده بودند فراهم آمده و طعام وافر پخته و مولودیان را طلبداشته بفقرا طعام خورانیدند و مجلس مولود نموده تا صبح احیای شب بجا آوردند سبحان الله انتقام الٰهی در معاملات فرخ سیر چه بظهور رسیده باوجود چندین عداوت بالبسته روز اول که مقید حق نموده بودند ازین سرا که فانی میگذرانید غرا بچون فرخ سیر در ایام اقتدار خود برادران معصوم خود و دیگر بیگناهان را به تسمه و سر بریدن مقتول و چشمهای بینا را سبے نور گردانیده باید خود هم لذت این همه ظلم و ستمها را بچشد و انچه دیگران از دست او کشیده بودند باید از دست دیگران او هم بکشد و سادات نیز در عرصه قریب مکافات اعمالیکه با او و دیگران نموده بودند یافتند انتهے کلامه القصه بعد تسلط بر خزاین سلطنت از نقد و جواهر و اسباب و فیلان و اسپان پادشاهے انچه خواستند انتخاب کرده شامل کارخانهاے خود ساختند و بنوعیکه مناسب دانستند هر دو برادر باهم تقسیم نموده گرفتند بلکه قطب الملک که رغبت بسیار بنسوان داشت میگویند بعضے از پرستاران حرم سرای شاہے را هم که در حسن و جمال عدیم المثال بودند بتصرف خود در آورد والعلم عند الله تعالےٰ بعد این حال برادران را نیز با همدیگر بجهت جاه و آرزوے ترفع چندان صفاے نماند اگرچه در ظاهر سے نمود اما محرمان مزاجدان را اندک اطلاعے بر این راز بهم رسیده از بعضے حالات استنباط این معنے مے نمودند و امیر الامرا بمقتضاے از لطافراست و شجاعت که در ذات او از عطایاے الٰهی ودیعت بود در جمیع محامد و اوصاف بر برادر بزرگ خود تفوق مے جست و اقتدار او در همه امور از اقران بلکه از فرماندهان زمان گذشته سلطنت بخش و مملکت ستان گشت افسوس که عمر دولتش وفا ننمود و الا احوال روزگار این فلاکت داد بار نمے کشید و آبروے هندوستان چنین برباد نرفته حالت بجاداشراف هندیان حد نمے رسید چون اعمال خلق مقتضی تادیب و تنبیهات الٰهی گشته بود عمر دولت چنین امرا بزودے منقرض گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر رحلت رفیع الدرجات و جلوس برادر رفیع الدوله بر سریر سلطنت و بزودے درگذشتن ازین جهان و خروج نمودن نیکوسیر در اکبرآباد درهمین زمان + +

و چون رفیع الدرجات مسلول بود در ماه چهارم از جلوس خود سه ماه و چند روز هم بسلطنت بوده روز شنبه بست و یکم رجب رحلت نموده هر دو برادر که مدار المهام سلطنت بودند رفیع الدوله را که برادر رفیع الدرجات بود بسلطنت برداشته بادشاه ساختند و بانتظام مهام سلطنت مے پرداختند چون احوال ایام سلطنت این دو برادر که متعاقب همدیگر مسے بپادشاه گرفته بودند بسے بسیر بحسب تقدیر رهگراے عالم بقا شدند فقیر را مفصل معلوم نبود و در زمان رفیع الدوله خروج نیکوسیر خلف محمد اکبر پسر اورنگ زیب عالمگیر در قلعه اکبرآباد که همانجا محبوس بود اتفاق افتاده لهذا باجمال ذکر این هر سه نفر از سلاطین تیموریه جانشینان نظام دارالخلافه ایام بزبان قلم داده غرض اصلے هم درین مسودات ایجاز و اختصار احوال دارقام انچه بدانست خود محقق دانسته تا باطناب کلام و نگارش اخبار عوام نپرداخت ملخص آنکه بعد اندک زمانے از جلوس رفیع الدوله شاهزاده نیکوسیر ولد فر محمد اکبر در قلعه اکبرآباد که هم آنجا مقید بود با مرے قلعه دار و دیگر نیز اریان احشام متعینه قلعه مذکوره و منصبداران متعینه

صوبه اکبرآباد نظر بمشاهده آشوبے که در سلطنت افتاده بود خروج نموده بر تخت سلطنت جلوس فرمود و مردم اکبرآباد بر سر او ازدحام نموده صورت بلواے عامے رو یداد امیر الامرا مع قطب الملک رفیع الدوله را همراه گرفته با جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان سلطنت به اکبرآباد رسیده قلعه را محصور ساخت نیکوسیر با اعوان و انصار خود هر چه از دست شان بر می آید مضائقه نمی نمود بعد چند روز قلعه مفتوح و نیکوسیر مغلوب و محبوس گردید هزاریان قلعه وغیره که مایهٔ فساد و مادهٔ استکبار و عناد و شدید بودند لبنزا رسیده قلعه دار و احشام مستحفظین تبدیل یافتند درین ضمن مرض اسهال که لاحق احوال رفیع الدوله گشته بود اشتداد یافت و هر چند قطب الملک در تداوی و غمخواری کوشید و حکما در معالجه اهتمامها نمودند چون اجل موعودش رسیده بود سودے نه بخشید و هنوز ایام سلطنت او بحد مساوات با اوقات پادشاهی برادرش نرسیده بود که آثار درگذشتن او ازین عاریت سرا هویدا گردید قطب الملک و امیر الامرا از حیات او مایوس گشته او اخر ماه شوال بروایتی نجم الدین علیخان برادر خود را و بروایتے غلام علیخان پسر سید خانجهان را برای آوردن روشن اختر خلف خجسته اختر جهان شاه پسر بهادر شاه که هیجده ساله عمر داشت فرستادند و ممکن است که غلام علیخان همراه نجم الدین علیخان رفته باشد و امکان دارد که نجم الدین علیخان صوبه دار شاهجهان آباد و در برآوردن شاهزاده مذکور بقلعهٔ سلیم گڈھ بالتفاق غلام علیخان رفته باشد علی ای حال شاهزادهٔ مذکور از عهد معز الدین با والدهٔ خود در قلعهٔ شاهجهان آباد بسر می برد جوانے بود زیبا و نوخط باندک ذهن و ذکا آثار رشادت و فهم و فراست از ناصیهٔ او پیدا قبل از رسیدن روشن اختر از دار الخلافه باکبرآباد بلکه قبل از برآمدن او از شاهجهان آباد رفیع الدوله باجل موعود درگذشت و رخت هستی از جهان فانی بربست تا رسیدن شاهزادهٔ مذکور مردن رفیع الدوله نهفته و بروایتی ده روز مخفی بود لعد رسیدن روشن اختر تابوت رفیع الدوله برآورده در جوار خواجه قطب الدین فرستاده چنانچه برادرش مدفون شده بود دفن نمودند

ذکر جلوس ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه باقبال طالع بیزوال عروج نمودن بمعارج جاه و جلال

بتاریخ یازدهم ذی قعده روشن اختر باقبال رونق افزای سواد فتح پور گردید و بتاریخ پانزدهم شهر مذکور ۱۱۳۱ هجری نبوی روز شنبه بعد مرور چار ساعت نجومی از اول صبح در ساعت مسعود و طالع محمود سریر آرای دارائے هند گردید زینه های منابر بتقبیل خطبهٔ نام نامے و اسم و لقب گرامے او پایهٔ بلند و زر سرخ و سفید از یمن سکهٔ او سرمایهٔ ارجمند یافت و به القاب مستطاب ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه ملقب گشت و از میامن نام مبارکش نرخ غله ارزانی گرفت نواب قدسیه که مادر مهرپرور آن آفتاب اوج حشمت و نهایت باشعور و صاحب فطنت بود سر رشتهٔ اقتضاے وقت را از دست نداده در همه امور رعایت خاطر و پاس مرضی هر دو برادر که مدار المهام سلطنت بودند از دست نمیداد چنانچه بعد از یکماه که برای همراه آمدن پسر و مشاهده دیدار آن گرامی گوهر از دار الخلافه بلشکر رسید مردم قدیم جهان شاهی را که ملازم شوهرش بوده اراده استقبال او داشتند مطلع بر عزم آنها گشته ممانعت نمود که باستقبال نیایند بلکه ملازمت هم ننمایند و باراده کورنش بر در حرم سرا نیز نیایند و مقرر شد که ابتدای سال سلطنت محمد شاه بعد از عزل فرخ سیر نویسند و ایام فطرت که هفت هشت ماه زمان سلطنت رفیع الدرجات و رفیع الدوله و خروج نیکوسیر بود اعتبار ننمایند و پانزده هزار روپیه در ماهه براے مصارف ضروریه نواب قدسیه و خدمه محل مقرر شده بود و نسبت کلال باڑه و نظارت و عهده داران بدستور هر دو پادشاه بزادهای مغفور مذکور باختیار معتمدین سادات مقرر ماند و خواجه سرایان و خواص و فیلبانان و مردم خاص جلو روز سوارے و باورچی در کار مدار و فراشش وغیره

عمله از نوکران سید عبداللّه خان بر سر امرے و کاری منصوب بوده اند و همت خان برادر اتالیقی پادشاه چار پنج خدمت حضور و صاحب اختیارے دیوان خاص و عام از طرف سادات مقرر بود و محمد شاه از راه هوشیاری بر فق و مدارا با او سلوک نموده هیچ امرے سبب استرضای او بعمل نمی آورد و در سواری معتمدان سادات پادشاه را محیط بوده دور او را می گرفته داشتند و گاه گاه در یکدو ماه بطور سیر و شکار و تماشای باغ یک کرده دو کروه برده باز بدولتخانه می آوردند القصه چون از طرف چهبیله رام ناگر صوبه دار اله آباد که اطاعت نمی نمود بلکه بعضے اطوار ناهموار نسبت بهر دو برادر صاحب اختیار سلطنت بظهور میرسانید دلجمعی نبود امیر الامرا اراده تنبیه او نموده حکم به برآوردن پیش خیمه بطرف اله آباد فرمود در همان آوان خبر فوت چهبیله رام بغتةً رسید حسین علی خان اگرچه رسیدن این خبر از مد و طالع خود دانست لیکن فرمود که افسوس مردم سر بر غرور او را بر نوک سنان ندیدند متعاقب این خبر معلوم شد که گردهر بهادر پسر دیا بهادر برادر زاده چهبیله رام که میر شمشیر چهبیله رام بود بعد فوت عموے خود بجای او نشسته در فراهم آوردن سپاه و استحکام برج و باره قلعه اله آباد پرداخته از شنیدن این خبر او اخر ذے قعده محمد شاه را از فتح پور بنواح مستقر الخلافه اکبر آباد آورده و شهرت مهم تسخیر قلعه اله آباد داده حکم بستن پل بر آب جمنا و تعیین فوجے بطریق هراول فرمودند و درین ایام میر جمله را صدر الصدر نمودند اما رتن چند در جمیع امور مالی و ملکی بلکه شرعی هم مرتبه استقلال و اقتدار داشت که متصدیان پادشاهی جزو و کل معطل بودند و غیر از مهر سند بمهر آنها میر سید دیگر دخلے نداشتند حتے تعیین قضات بلاد و ارباب عدالت هم سبب تجویز رتن چند متعذر بود گویند روزے رتن چند شخصے را نزد قطب الملک آورده قضاے بلده فرمود قطب الملک روبه یکے از ندما تبسم کنان گفت که رتن چند با قضات سا هم مقرر و تجویز می نماید گستاخانه در جواب التماس نمود که ما چه جیو از نظم و نسق امور دنیوے فراغت حاصل کرده الحال بانتظام امور دینی پرداخته اند الحاصل وکیل گردهر باشتهار تعیین افواج بر موکل خود استدعاے عفو تقصیر و اظهار اطاعت نموده امیدوار رسے او در بحال داشتن صوبه اله آباد یا عطا فرمودن صوبه اوده با بعضے خطاب و مناصب و اقرار برآمدن از قلعه اله آباد بعد فراغ از مراسم تعزیت چهبیله رام ظاهر ساخته مهلت خواست مسئولات او بذیرائے یافته فرمان صوبه داری اوده با دیگر عنایات و خطاب بهادری بنام گردهر صادر گردید

متعین شدن دلاور علی خان باعانت راجه بهیم بوندے و حیدر قلے خان بتادیب و اخراج گردهر بهادر از قلعه اله آباد بشرط تمرد او

چون بر سر ملک بوندے راجه بدهه سنگه و راجه بهیم که ملک موروثے نام برده با بود منازعت داشتند بدهه سنگه بر راج تسلط یافته بهیم سنگه را اخراج نمود و بهیم سنگه توسل باذیال دولت امیر الامرا نموده امیدوار بود حسین علی خان بهادر سید دلاور علی خان بخشے خود را باشش هزار سوار زرم جو که اکثرے از الوس سادات بارهه بوده اند باعانت راجه بهیم سنگه مقرر نموده مرخص ساخت و فرمود که بعد فراغ از تنبیه بدهه سنگه باتفاق راجه بهیم سنگه و گج سنگه بسرحد صوبه مالوا رفته منتظر حکم جدید باشد و ازینجهت که برا ظهار و التماس گردهر بهادر وثوقے نبود حیدر قلے خان بهادر را باجمعے دیگر و فوج شایسته بصوبه اله آباد رخصت نمود تا اگر گردهر وفا بعهد و وعده نکند مهم او پردازد محمد حیدر قلی خان بهادر بعد رسیدن به اله آباد لازمه جرأت و تدبیرات آنچه بود مبذول نموده قصورے نکرد اما چون در انصرام این امر منفرد نبود

انجام نمی یافت و گردهر بهادر نیز بنا بر عدم اطمینان چند روز بقبول و اقرار خالی کردن قلعه می گذرانید و چند روز بجنگ و قلعه داری
می پرداخت تا آنکه مقدمه بطول انجامید و حسین علیخان خود از آب جمنا عبور نمود و شهرهٔ برآمدن او بطرف الهٰ آباد اشتهار یافت
و گردهر بهادر زیاده تر در تو فیر ذخیره غله وغیره کوشیده چاره غیر از تحصن بآن قلعه نمی دید و از پایداری او در اکثر محالات
خالصه و جاگیر داران عمده خللها پذیرفت امیر الامرا بملاحظهٔ آنکه قلعه الهٰ آباد را از هر سه طرف آب گنگا و جمنا محیط و گردهر بهادر خالی
از نشئهٔ شجاعت نیست اگر پایداری نماید و محاصره بطول انجامد برامر سهلی مدت مدید کوشش خواهد شد و این امر باعث
برهمی در امور عظیمه و مایهٔ هراس دیگر معاندان می تواند گشت متوقف بود و درین ایام بر حطام دنیا میان هر دو برادر
صاحب مدار که از نقد و جنس اکبرآباد بدست آمده بود نقار و غباری برخاسته پیغام و کلام رنجش آمیز از جانبین بعمل آمد
اما در اخفای آن کوشیده رتن چند نگذاشت که صدائی از آن برخیزد ❊

ذکر رفتن رتن چند بالهٰ آباد حسب التماس گردهر بهادر و فرو نشستن اختلال آن دیار

درین عرصه نوشته های متواتر از گردهر بهادر رسید که اگر راجه رتن چند آمده با من عهد و پیمان نماید و مطالب مرا
پذیرائی میسر آید من بخاطر جمع و دل مطمئن تبعیت امر و اطاعت فرمان را حاضرم لهذا هر دو برادر اطفای فتنه اصلح شمرده
رتن چند را مرخص نمودند و رتن چند اواخر ربیع الثانی با فوج لائق روانه الهٰ آباد گردید و بعد رسیدن در آنجا حصول ملاقات
هر دو باهم عهد ایفای اقوال همدیگر بکفالت آب گنگ که از اقسام غلاظ هنود است بمیان آمده استحکام یافت صوبهٔ اود
او ده با فوجداری ضمیمهٔ تتمهٔ صوبهٔ مذکوره و دو سه فوجداری دیگر بران افزوده بگردهر بهادر مفوض گشت و اوائل
ماه جمادی الثانیه سنه دو جلوس محمد شاه قلعه الهٰ آباد خالی گشته بدست متوسلان دامن دولت پادشاه و سادات
آمد و رتن چند معاودت نموده بملازمت خداوندان نعمت خود شرف اندوز گردید ❊

ذکر شروع فتنهٔ آصف جاه و حدوث منازعت میان او و سادات

نظام الملک بر صوبهٔ مالوا چنانچه سابقاً مذکور شد رفته بانتظام آن مکان پرداخت و تادیب مفسدان آنجا نموده ملک را
مصفا ساخت چون امیر الامرا حسین علی خان را بنا بر نمودن ملاقات وقت آمدن از دکهن با مرحمت خان ملالی بود
بعد اقتدار یافتن بر سلطنت مرحمت خان را از قلعه داری ماندو معزول نموده و خواجم قلی خان تورانی را بآن کار مامور
نموده فرستاد مرحمت خان بعذر انقلاب سلطنت و گردش روزگار متمسک گشته در سپردن قلعه تعلل ورزید خواجم قلی خان
شکوه او را بحضور نوشت سادات وکیل مرحمت خان را چشم نمائی نموده در باب عمل دهانیدن خواجم قلیخان به نظام الملک
نوشتند نظام الملک مرحمت خان را فهمانیده خواجم قلیخان را عمل دهانید اما چون مرحمت خان را بنا بر خوشی امیر الامرا بسدی
آمدن در حضور نبود و نظام الملک عمدگی و نجابت خاندان و قدر دلاوری و هوشیاری مرحمت خان میدانست
نزد خود طلبیده باعزاز و اکرام تمام نگهداشت قلعه رات گڈه تعلق صوبهٔ مالوا را که چند سال زمیندار فساد پیشه بتصرف خود
آورده بود و درین ایام حکم برآوردن قلعه مذکور از دست آن متغلب بنام فتح جنگ رسیده بود فتح جنگ نظام الملک
مرحمت خان را با فوج شایسته بدان خدمت روانه ساخت و مرحمت خان بران کار رفته و ترددات نمایان نموده قلعه را

سنوح ساخت با وجود این حسن خدمت عفو جرائم او نگرده بتیغ جنگ مراعات پرگانه بکار برده اختیار بند و بست صوبه داری مالوا
باو گذاشت و مرحمت خان در نظم و نسق صوبه داری و تنبیه مفسدان و گوشمال سرکشان چنانچه باید کوشیده مواضعے
چند از پرگنه چنایرے که مسکن مفسدان بود بتاخت بعد از ان حقیقت فراهم نمودن مرحمت خان جمعیت بسیار و تاختن دیهات
چند پرے از روے نوشته اخبار نویسان بسید عبد الله خان رسید و بروایات مشهوره متواتره بایمای اعتماد الدوله که با محمد شاه
گاه گاه بزبان ترکے گفتگوے نمود سپاه زیاده از حاجت نزد نظام الملک و مرحمت خان جمع آمده بود و بقول بعضے
درهمین ایام نوشته حسین علیخان بنظام الملک رسید بدین مضمون که میخواهیم براے بند و بست صوبه های دکهن
و اطراف آن مکان ماندن خود در صوبهٔ مالوا مقرر نمائیم از چهار صوبه اکبرآباد و الٰه‌آباد و برهان پور و ملتان هرجا خواهند بنام شما
مقرر کرده آید نظام الملک بسببی از اسباب مذکوره و رسیدن دلاور علیخان با فوج خود و مرافقت راجه بهیم و راجه گج سنگ
بسرحد صوبهٔ مالوا که قریب لشکرش بباعث اختلال بعض نواح آنجا و اضطراب سکنهٔ آن دیار گشته بود مکدر گشته در جواب
امیر الامرا کلمات رعونت نوشت و در عنوان آن خط این بیت هم نگاشت بیت من بهوا نیم بوفا میخورم قسم +
من چون شما نیم بشما میخورم قسم + امیر الامرا و قطب الملک نوشته مذکور دیده مضمونش را فهمیده وکیل معتبر نظام الملک
را در خلوت طلب داشته کلمات غیر مناسبه و تلخ درباره آقای او بر زبان آوردند +

برخاستن غبار عناد و فساد درمیان نظام الملک و سادات و ظهور آثار و اختتام عمر و اقبال قطب الملک و امیر الامرا بلکه اتمام انتظام سلطنت و بعرصه آمدن امرای نفاق پیشه کم جرأت

بعد رسیدن خبر گفتگوی سادات بنظام الملک و تحریک نهانی پادشاه بوساطت محمد امین خان او را بشمار الیه جاه و اقتدار
و آبروی خود و جمیع امرای مغلیه و غیرهم منحصر در افتاد اعدام امیر الامرا و قطب الملک دیده و از تسلط سادات در تن چند
و راجه اجیت سنگه دل تنگ گردیده بصلاح همدمان صاحب راز و رفیقان جانباز چاره کار منحصر دران دانست که توکل بر
نصرت بخت و طالع نموده علم منازعت برافرازد و عزم مذکور را جزم ساخته مطابق آن دو کلمه به قطب الملک و امیر الامرا نگاشت
و برفاقت عبد الرحیم خان و مرحمت خان و رعایت خان و جمعے دیگر از هواخواهان قدیم و جدید با دوازده هزار سوار در وسط
جمادی الثانیه سنه ۱۱۳۲ مطابق سنه ۱ از جلوس محمد شاه از نواح سرونج که برای بند و بست و نظم و نسق آن ضلع خانه کوچ
برآمده بود متوجه وسعت آباد دکهن گردید و اواخر ماه مذکور این خبر بسادات رسیده در لشکر پادشاهے انتشار یافت
امیر الامرا بدلاور علی خان و بهردور راجه همراهیش برای تعاقب نظام الملک نگاشت و نیز نوشت که افاغنه صاحب الوس
آن طرفها را نوکرے و مواعید مناصب و حصول مقاصد با خود رفیق ساخته باتمام این فتنه پردازد +

رسیدن خبر فتح و ظفر عبد الصمد خان بر حسین خان خویشگی از افاغنه مشهوره قصور در صوبهٔ لاهور

حسین خان افغان خویشگے رئیس قصبه قصور از مدت چند سال طریقهٔ تمرد و ورزیده پرگنه های سیر حاصل نواح قصور
لاهور بتصرف خود درآورده علم مخالفت افراشته دم از عصیان و طغیان میزد و از ابتدای صوبه داری عبد الصمد خان
بهادر دلیر جنگ گردنکشی اختیار کرده عمال منصوبه و دیگر نوکران پادشاهی را بیدخل ساخته بشوخی تمام پیش مے آمد

قطب الدین نام عامل صوبه دار را که صاحب فوج بود در میدان گشته فوج خزانه او را غارت نمود و با هشت نه هزار سوار بقصد تاخت
و تاراج پرگنه های قرب و جوار برآمد عبد الصمد خان نگهداشت نموده و هفت هشت هزار سوار فراهم آورده بعزم تنبیه و تادیب او نهضت نمود
و نزدیک تهوسنے که از لاهور سی کروه مفاصله دارد هر دو فوج بهم رسیده صفوف بیاراستند عبد الصمد خان کریم قلی خان
بخشی خود را هراول نمود و دست راست جانی خان و خواجه رحمت الله را که اقربای نزدیک او بوده اند مقرر ساخت و
حفیظ علی خان برادر خان مرزا را هراول اینها با هزار سوار روهیله که دشمن حسین خان بودند مقرر نمود و طرف چپ اعز خان با لقمان
عارف خان نائب خود نگهداشت و برای طرح نیز فوجی معین ساخت حسین خان نیز از دور غرور مصطفی خان برادر زاده خود را
هراولی داده مع رحمت خان و بهلول خان و سعید خان و دیگر افغانان بانام و نشان که همه فیل سواران شجاع بیباک بوده اند صف آرا
گشت و بمجرد شروع جنگ و برخاستن آواز توپ و تفنگ خود را بے باکانه بر توپخانه ریخت و از توپخانه هم گذشته کریم قلی خان
هراول را از پاے درآورد و فوج همراهیے کریم قلی خان هزیمت خورده گریخت حسین خان با دو سه هزار جوان یکه تاز بمقابله
اعز خان پرداخت و عجب زد و خوردے در میان آمد همراهیان تو نگهداشت اعز خان تاب صدمات حمله افاغنه نیاورده
رو بفرار نهادند اما اعز خان با شصت هفتاد کس که فدایے رفقایش بودند اکثرے از آنها مغل و مغلزاده و همه تیرانداز و یکه تاز پایداری
نموده افغانان را بزیر تیرباران گرفتند و اعز خان خود بانگ بر فیلبانان زده فیل را بمقابله دشمن راند و بهر تیر یکے از
مخالفان را افگند تا آنکه مصطفی خان هراول حسین خان با جمعے از افغانان نامے گشته گردید و بعضے از آن جماعه مجروح گشتند
حسین خان چندان التفات با اعز خان نکرده مقابل عبد الصمد خان چنان بجرأت و دلاوری رسید که عرصه
بر او تنگ گردید و اکثرے از همراهیان او رو بفرار نهاده تزلزلے عظیم در ارکان لشکرش رو داد میگویند عبد الصمد خان
ریش خود مے کند و میگفت که اے خواجه آخر نواز شاه بهنگ که پیر حسین خان بود کمتر شده که درین عرصه جانی خان و
حفیظ علی خان تردد نمایان نمودند و اعز خان دران وقت برکمرش زد دران حال فیلبان حسین خان مع پیر و مرشد
او شاه بهنگ نام که بر فیل با او همنشین بود کشته گردید و همان وقت گولے تفنگ از دست حفیظ علیخان بر سینه حسین خان
رسید و جان بجان آفرین سپرد و آتش در هودج فیل او گرفته شعله کشید عبد الصمد خان مظفر و منصور گردیده شادمان شد
و مراعات شایسته با همراهیان خود نمود و با اعز خان بتواضع فیل و خنجر و شمشیر مع تجویز اضافه پانصدی و دو صد سوار پیش آمد بعد از آن
که خبر بقطب الملک و امیر الامرا رسید عبد الصمد خان را مورد تحسین و آفرین بسیار نموده خطاب سیف الدوله علاوه خطابهای سابق فرمود +

رسیدن نظام الملک در حدود دکهن و عبور نمودن از آب نربدا و بدست آوردن قلعهٔ آسیر و قلعه برهان پور +

نظام الملک بعد تصمیم اراده منازعت با سادات عازم ملک دکهن گردیده از آب نربدا عبور نمود چون اقبال یاور او گشته بود بمجرد
عبور از گذر اکبرپور هزاریان قلعهٔ آسیر که از قلاع متینهٔ مشهوره سرحدیست و اکبر بادشاه بمحاصره سالها آن را مسخر کرده بود بسپاه
طالب خان قلعه دار آنجا که نشانده و منسوب کرده امیر الامرا بود باستقبال نظام الملک بنابر تطمیع او رسیده و طلب دو ساله
خود و دیگر انعامات از نظام الملک گرفته قلعه مذکوره را تفویض او نمود و قلعه ارک برهانپور نیز بهمین دستور بدست نظام الملک
افتاد و عوض خان صوبه دار برار که با نظام الملک قرابت قریبه داشت و در شجاعت و اصابت راے از مشهوران بود
با فوج شایسته و سامان بایسته بمدد نظام الملک رسیده با او ملحق گردید درینها نام سر دار مرهته که با راجه
ساهو و اتباع او مخالف بود با هزار سوار نیز بنظام الملک فتح جنگ پیوست و بعضے زمینداران و سر داران و افاغنه

آن نواح نیز بهمین دستور بحضور نظام الملک رسیده باد اتفاق ورزیدند انورخان صوبه دار برهانپور که از دست گرفته های قطب الملک و پیش آورده های او بود چندین حقوق دیرینه را فراموش نموده باآنکه پیش عالم علی خان برادرزاده امیر الامرا صاحب صوبه کل ممالک دکهن اقامت داشت خبر اقتدار یافتن نظام الملک شنیده بهانه حراست حصار شهرپناه برهانپور رخصت حاصل نموده خود را بخدمت نظام الملک رسانید و مرهته که بنابر مصالحه باراجه ساهو در اکثر جاها بتحصیل چوتهه خود نشسته بودند از قرب لشکر آصف جاه گریخته بسرداران خود پیوستند درین ضمن والده سیف الدین علیخان که مع اطفال صغیر برادر رفتن نزد پسر خود به برهانپور رسیده بود بر اراده نظام الملک اطلاع یافته راضی بدادن جواهر و اسبابیکه همراه داشت گشته پیغام حفظ آبروی خود بنظام الملک فرستاد نظام الملک جوانمردی نموده اصلا طمع در مال و آبروی او نفرمود و محمد علی نام را که این پیغام آورده بود بعطای خلعت شادکام و مطمئن خاطر رخصت نمود و میوه برای اطفال فرستاده دوصد سوار بدرقه همراه داده تا فوج دلاور علیخان رسانید بعد رسیدن این اخبار امیر الامرا بدلاور علیخان بتواتر تاکید بمقابله و مقاتله با نظام الملک نوشت و خود امیر الامرا جازم عزم سفر دکهن گردید و انتظار خبر دلاور علیخان میکشید و رتن چند بانجای مختلفه دلالت بتصلح با نظام الملک و دادن صوبه داری دکهن او می نمود اما حسین علیخان بهادر راضی بمصالحه گشته سعی رتن چند سودی نه بخشید ❊❊

ذکر آشوبی که بشومی کردار محتویخان دران آوان بکشمیر روی داد عالمی به بلای بی زینهار آن کافرنام دیندار گرفتار آمد

ملا عبد النبی کشمیری مخاطب بمحتوی خان که از مدت با هنود آنجا از نهایت حماقت تعصب و عداوت داشت نظر بانقلابی که در روزگار مشاهده نمود عرق شرارت او در حرکت آمده اجامره و اوباش مسلمانان احمق و مفسد آنجا را با خود متفق ساخت و نزد میر احمد خان نائب صوبه کشمیر و قاضی آنجا رفته تکلیف نمود که هنود را از سواری اسپ و پوشیدن جامه و بستن دستار و یراق و سیر سبزه و باغ و غسل ایام مخصوصه آنها مانع آیند و درین باب سماجت زیاده از حد بکار برد آنها در جواب گفتند که هر حکمی که پادشاه و ارباب شرع حضور درین ماده بجمیع هنود ممالک محروسه نمایند ما نیز مطابق آن حکم درینجا توانیم نمود محتوی خان فتنه پرداز بعد مانع برخاسته باعانت سفله ها که با او جمع بوده اند هر جا هندوی را میدید بانواع شرارت پیش آمده مجوز خفت و ایذای آن بیچارگان می گشت روزی صاحب رای نام که از هنود معتبر کشمیر بود بسیر باغی رفته برهمنان را طعامی میخورانید آن مفسد فتنه انگیز علی الغفلة بر سر آنها رسیده باعانت شیاطین الانس که اعوان و اخوان او بودند بیچارها را شروع بزدن و کشتن و بستن نمود صاحب رای با چند نفر گریخته خود را بمیر احمد خان رسانید محتوی خان با جماعت خود بر سر خانه صاحب رای رسیده خانه او و محله هنودان را فرو گرفته و آتش داده شروع بتاراج نمود جمعی از هنود و مسلم که بممانعت پیش آمدند مجروح و مقتول شدند بعد از آن بهمان هیأت بر خانه میر احمد خان آمده اطراف خانه او فرو گرفت و شروع بجنگ و زدن سنگ و خشت و تیر و تفنگ نمود و هر کرا یافت گرفته انواع بیحرمتی باو رسانید و بر سنی را کشت و جمعی را تاراج و زخمی ساخت میر احمد خان آن روز و شب قادر بر آمدن از خانه و دفع شر آنها نگشته بصد حیله از دست آن جهله بی باک نجات یافت روز دیگر جمعیت فراهم آورده باتفاق میر شاه نیوز رخان بخشی پادشاهی و دیگر عمله متصدیان و منصبداران سوار گشته بر سر محتوی خان مفسد رفت

آن مفسد کینه جو به دستور روز گذشته اعیان خود را فراهم آورده به مقابله میر احمد خان ایستاد و جمعے ازان شور بختان عقب میر احمد خان در آمده سلیے را که گذشته پیشتر آمده بود سوختند و هر دو طرف رسته بازار را تا جائیکه میر احمد خان رسیده بود آتش داده از مقابل و از بالای بامها و دیوارها بزدن تیر و بندوق و خشت و سنگ پرداختند و اطفال و نسوان آنها از اطراف نجاسات و کلوخ و هر چه مے یافتند مے انداختند جنگے عظیم در پیوست و دران هنگامه سید ولی خواهرزاده میر احمد خان و ذو الفقار بیگ نائب چبوتره کوتوالے و جمعے دیگر کشته و زخمی گردیدند و کار بر میر احمد خان که راه بازگشت و نیروے پیش رفتن نداشت بمرتبه تنگ ساخت که ناچار بعجز و الحاح پیش آمده بعد مشقت و دشواری و خفت و خواری ازان مهلکه نجات یافت و محتوی خان بار دیگر بسر خانه نائب رفته صاحب رای را با جمعے که در خانه او متواری بودند بخفت تمام کشیده آورده گوش و بینے آنها بریده و ختنه بلکه قطع آلت تناسل بعضے نموده مقید ساخت و روز دیگر باهمان هنگامه در مسجد جامع آمده میر احمد خان را از نیابت صوبه داری معزول ساخته خود را مخاطب بدیندار خان و حاکم مسلمانان قرار داده مقرر ساخت که تا رسیدن نائب دیگر از حضور اجرای احکام شرعے و تنقیح قضایا مے نموده باشد و پنج ماه میر احمد خان بیچاره بے دخل و منزوے بود و دیندار خان حاکم مستقل گشته در مسجد نشسته اجرای امور ملکی و انفصال معاملات می نمود بعد رسیدن خبر در حضور مومن خان نجم الثانی را به نیابت عنایت الله خان صوبه دار کشمیر روانه ساختند او در اواخر شوال بسه کروهی کشمیر رسید محتوی خان دیندار که از کارهای ناصواب خود خائف و منفعل بود بخواجه عبد الله که او هم از مشاهیر شهر بود و بآن مفسد رابطه اخلاص داشت رجوع نموده دو پسر خرد سال خود را همراه برداشته بخانه او رفت و بعجز التماس نمود که برفاقت او و جمعی از فضلا و اعیان باستقبال نائب صوبه رود خواجه مذکور صلاح داد که شما را رفتن بخانه میر شاه پور خان بخشے و عذر خواهے از حرکات گذشته ضرور است بعده برفاقت هم برای آوردن مومن خان نائب خواهیم رفت محتوی خان باشعار خواجه عبد الله بخانه بخشے رفت و بخشے مذکور بصلاح خواجه به دستور جمعے از مردم محله جدّی بل را طلبیده نشسته در خانه خود پنهان ساخته بود چون محتوی خان رسید و دو سه کلمه مذکور گردید میر شاه پور خان بهانه امر ضروری برخاست مردم پنهان که منتظر محتوی خان مترصد ایما و اشاره بخشے بودند از گوشه و کنار بر آمده اول در حضور او پسر انش را شکم دریدند و آخر دیندار غدار را بپاداش اعمال او بعذاب و عقوبت کشتند روز دیگر پیروان او اجتماع نموده بدعوی خون مقتدای خود بر سر محله جدّی بل غلو و ازدحام کرده شروع بردن و بستن و کشتن مردم آنجا و سوختن خانها نمودند قریب دو سه هزار کس ازان محله که جمع کثیر از مغلیه مسافر نیز در آنجا بودند بزیر تیغ بیدریغ جماعه مذکوره آمدند و اعیال و اطفال سکنه محله نیز اسیر بلای آن سفاکان شدند و اموال لکوک بغارت برده بدسلوکیها که با مردم آنجا نمودند شرح نتوان داد بعد فراغ ازین جهاد بزعم خود بر سر خانه قاضے و بخشے هجوم آورده جهاد ثانے شمردند بخشے دست و پاے زده روپوش گردید و قاضے تغیر لباس نموده بدر رفت خانه او را از پاے در آورده خشت خشت چوبے چوبے را دست بدست بردند مومن خان نائب حضور رسیده میر احمد خان را بدر قه داده به قصبه امین آباد روانه نمود و با مردم کشمیر که اشرار خلقند طوعاً و کرهاً مدارا و مدارا ساخت

ذکر مقاتله دلاور علے خان بخشے امیر الامرا حسین علے خان با نظام الملک فتح جنگ و یاورے اقبال تورانیان و کشته شدن دلاور علے خان

بعد رسیدن دلاور علیخان به چار ده کروهی برهانپور نظام الملک بعضی از سرداران لشکر خود را مع فوج عوض خان و سرداران و بهادران شجاعت پیشهٔ دیگر بسرداری محمد غیاث خان مع توپ و توپخانهٔ لائق بمقابلهٔ دلاور علیخان رخصت نمود و خود باتفاق عوض خان و دیگر همراهان از برهانپور برآمده بتفاوتیکه عند الحاجه بمدد محمد غیاث خان توان رسید اقامت گزید چون مقابله با دلاور علیخان نزدیک شد غیاث خان صفوف را آراسته حسب الامر نظام الملک توپخانهٔ دستی و توپهای پر از گولی تفنگ که باصطلاح هند چهره گویند همراه مردم معتمد و بهادر خود که وقت کار هوش نباخته باستقلال تمام بکار مامور پردازند در پناه نرخشک طولانی که انرا اش میگویند بطور مناسب چیده در کمین نشانیدند و دلاور علی خان بمقتضای شجاعت ذاتی و جهالت جبلی که در طباع مردم بارهه است با یازده هزار سوار همراهی خود و فوج راجپوتیه همراهی راجه بهیم سنگه و راجه گج سنگه و دوست محمد خان افغان مسلح گشته و صفوف آراسته فیلان جنگی را عقب توپخانه گذاشته ستانه وار قدم بمعرکهٔ کارزار گذاشت و غیاث خان عقب مردم کمین منتظر پیش آمدن دلاور علی خان استاده و از طرفین آتش افروزی بان و توپ شروع گردید دلاور علی خان از فرط شور تامل و صبر نکرده قدم پیشتر گذاشت چند قدم بوقار و سکون رخنه چون از کمین گاه آگاه نبود دفعهٔ حمله نمود و ریورشها که انتظام صفوف باقی نمی ماند خود با همراهیان تا منتظم بردم توپخانه کمین گاه رسید مردم کمین یادل پر کین بایداری نموده بیکبار توپها و بندوق دستی و بانها را آتش داده فوج دلاور علی خان را هدف گوله های شالک ساختند و بیک شالک جمع کثیر از بیش قدمان دلاور در قفای بهادر برخاک هلاک افتادند عقب ماندگان بمشاهدهٔ این حال متزلزل گشته دود باروت را پردهٔ خفت خویش شمردند و عار فرار اختیار نموده از کارزار برگشتند دلاور علی خان و هر دو راجه با چند جماعه دار که زیاده از چار صد و پانصد سوار نبودند پای ثبات فشرده سینه های خود را هدف تفنگ بالاگردانیدند چون راه ناهموار و پیش رو توپخانهٔ آتش بار بود اسپ تاختن و فیل راندن میسر نمی آمد درین عرصه اکثر دلاوران بارهه و مشهوران راجپوتیه و دوست محمد خان افغان که صاحب الوس و از سرداران با نام و نشان بود تنگ فرار بر خود گوارا ساخته بدر رفتند و بهر حال چون بخت و اقبال سادات برگشته نصیب یاور نبود دلاور علی خان مع راجه ها با جمعیتی که مانده بود دلیریها نموده نشانهٔ تیر و گولهٔ تقدیر گردیده جان در میدان دادند و هیچ یک از سرداران لشکر نظام الملک آفت جانی نرسید و صدای شادیانه از طرف جنود نظام الملک بلند گردید و توپخانه و بان و کارخانهای دلاور علی خان انچه از حادثات تاراج محفوظ ماند بضبط نظام الملک در آمد و قرین فتح و ظفر مراجعت بشهر نموده به تسلی رعایای صوبه خاندیس و استمالت سپاه پرداخت بعضی از همراهیان را که زخمها برداشته بودند مراحم التفات و عنایات اسپ و فیل و خلعت ملتفت ساخت و استماع این اخبار موجب خوشنودی پادشاه و محمد امین خان اعتماد الدوله و دیگر ارکان امید وار در باطن گردیده و شکرانه با تقدیم رسید قطب الملک امیر الامرا را نهایت ملال عارض گردیده و بفکر چارهٔ کار خود افتاده اکثر اوقات صرف تدابیر می شد گاه اراده همراه بردن پادشاه در رفتن هر دو برادر باتفاق به تنبیه نظام الملک می شد و گاه فرستادن پادشاه مع قطب الملک بدار الخلافه و تنها رفتن امیر الامرا به دکن مرکوز خاطر می گشت گاه آنکه پادشاه همراه امیر الامرا شریک محاربه باشد گاه اینکه اول مصالحه را کار فرباشند و متعلقان امیر الامرا را از دکن باید طلبید بعد از ان تدبیر مهم نظام الملک باید کوشید و در بارهٔ محمد امین خان نیز مشوره با میرفت او نیز در رنگ و زیست خود متردد بود گاه شهرهٔ قتل یا اسیری او بسمع سادات روی میداد و باز برفق و مدارا امیدوار میگویند امیر الامرا میخواست که محمد امین خان

را بکشند قطب الملک چون عهد و پیمان با او داشت و مناسب هم نمیدانست نهایت ممانعت می نمود بلکه روزے گفت که جان
من وابسته جان اوست اگر شما او را بکشید من خود را خواهم کشت بهر صورت چون او قاتل حسین علیخان بود چه طور کشته مے شد
و در همین ایام بیست و دوم ماه مبارک رمضان ۱۱۳۲ روز جمعه بعد از زوال که مردم در مساجد مشغول استماع خطبه و اشتغال بنماز
داشتند زلزله وحشت افزاے که روے نمود که ان زلزلة الساعة شیٔ عظیم یاد میداد و اکثر عمارات در شاهجهان آباد و دہلے کہنه
از هم پاشیده افتاد و بعضے مردم از صدمهٔ آن مرده اکثرے مجروح شدند و از صداے که از زیر زمین بسمع ساکنان روے زمین
میرسید خلقے در حیرت و انطراب بود و نه بار عمارات و زمین بحرکت آمده جنبید و مدت زلزله امتداد یافته تا چهل روز کشید هر روز
و شب مکرر زمین و عمارات بجنبش مے آمد و صداے که ظاهر مے گشت و در دلهای مردم خوف بسیار جای کرده خوابیدن زیر
سقف متروک بود بعد از ان مدت که مذکور شد اگرچه زلزله تخفیف یافت امّا تا چار پنج ماه گاه گاه زمین و عمارتها بلرزه مے آمد
و اثر آن زلزله باقے بود القصه قرار یافته بود که غرهٔ ماه ذی قعده پیش خیمه پادشاه و قطب الملک بطرف شاهجهان آباد بر آرند
و حسین علے خان با جمعے از امرای رزم آزما روانه دکهن گردد درین عرصه باز با محمد امین خان بجهت دراندازان و نمامان
چون تو نیز از تورانیان بود منازعتی در میان آمد و چند روز گفتگوی مختلفه که استشمام فساد از ان مے شد زبان زد خاص
و عام بود و بمرتبه رسید که اعتماد الدوله با بهادران توران شب و روز کمر بسته مترصد قتل خود نشسته مے ماند تا آنکه برفع کدورتها
در میان آمد و عهد رفاقت با فقدان نفاق بعمل آمده عهود و مواثیق باقسام و ایمان غلاظ و شداد موکد و مستحکم گردید و وفای
آن از محمد امین خان چنانچه بظهور رسید انشاء الله تعالی عنقریب مرقوم خواهد شد گویند لقیة السیف فوج دلاور علے خان که
دو سه هزار کس خواهند بود شکسته حال بعالم علے خان بهادر پیوستند و نظام الملک بتهیه اسباب و تیار سے سامان جنگ
و مرهم نهے خستگان همراهے و تالیف قلوب سپاه خود و افواج اطراف و ورغلانیدن رفقاے عالم علے خان پرداخت و
انور خان ناحق شناس که حقوق پرورش سادات فراموش نموده بنظام الملک پیوسته بود بنابر خبث طینت قناعت بنیک
نیابت نکرده از نزد نظام الملک خطے بعالم علے خان نوشت مشعر بر اینکه نظام الملک هنوز قوت زیاده نگرفته بپرداخت
احوال همراهان مشغول است تا بوی وقت از دست نداده خود را زود باید رسانید آن خط بدست نظام الملک افتاده
عزت انور خان بمذلت مبدل گردید و بپاداش اعمال خود زود رسید و عالم علیخان اوائل ماه رمضان با فوج مناسب قریب
بیست و پنج هزار سوار که از ان جمله دوازده سیزده هزار سوار مرهٹه ملازم راجه ساهو بسرداری کهندو دابایا و سنکراجے ملهار و دیگر
سرداران نامی مرهٹه که همه با خود را از جان نثاران امیر الامراے گرفتند و مرهون احسان او بودند و بعضے از امراے
مشهور دکهن برسے بدل و اکثرے مجبور بظاهر داری رفیق بوده اند و باقی فوج ملازم سرکار خود از کتل عردا پور که وسط حقیقے
صوبه خاندیس و بالاگهاٹ اورنگ آباد واقع است فرود آمد و فوج مرهٹه بعادت خود منتشر گشته دست بغارت و تاراج
دہات کشاد و نظام الملک اسباب زیاده و ناموس خود را بقلعه آسیر فرستاده از نواحے برهانپور متوجه جنگ عالم علے خان
گردید چون دریاے پورنا که از بر هانپور هفده کروه واقع شده در طغیان بود در عبور توقف روی نمود نظام الملک برهنمائی
عوض خان صحبت کرده بطرف چپ پایاب بهم رسانیده بدلالت زمینداران واقف کار یلغار نموده تا خبر دار شدن عالم علے خان
از آب گذشت عالم علیخان بر عبور نظام الملک آگهی یافته بمقابله او حرکت نمود و مرهٹه برائے دست برد سبقت کرده
پیشتر راند لشکر نظام الملک را محصور ساخته شوخیهای نمودند چون باران متصل می بارید و مرهٹه هم احاطه داشت غله در لشکر

نظام الملک چندروز کم آب وگران بود و اطراف بنگاه را مرہٹہ فروگرفتہ بطور چپاول می جنگید عوض خان و رنبھا مرہٹہ کہ رفیق نظام الملک و با حسین علیخان مخالف بود برآمد تدارک مینمودند و نظام الملک بتامل و تانی جنگ کنان راه می پیمود و برای حرب با عالم علی خان مکان مناسبی میخواست تا آنکہ نزدیک قصبہ بالاپور رسید و مکان خاطرخواه یافتہ معسکر ساخت

مقابلہ نمودن عالم علیخان با نظام الملک در کمال دلاوری و راه آخرت پیمودن با نہایت بہادری

عالم علیخان بہادر پنجم شوال مقابل نظام الملک رسیده بترتیب فوج و تہیۂ قتال پرداخت منور خان و غالب خان پسر رستم خان دکھنی را ہراول کرده ہمراہی امین خان برادر خان عالم و عمرخان ابن عم داؤدخان و شمشیرخان و محمد اشرف خان بخشی و قدوی خان دیوان و مصطفی خان و محمدی بیگ کہ ہر دو جماعہ دار عمده و بہادر مشہور بودند مستظہر ساخت و در قابیت طلب خان و خواجہ رحمت اللہ و دیگر دلاوران و سرداران دکھن و مرہٹہ یمین و یسار فوج طرح مقرر ساختہ ہر یکی بجائیکہ مناسب بود تعین نموده خود در قول قرار گرفت و غیاث الدین خان را با خود در ہودج فیل شریک سواری ساخت و توپخانہ را باسلوب شائستہ باده دوازده ہزار پیاده کرناٹکی پیش روی خود داشتہ فیلان مست جنگی را غرق آہن نموده عقب توپخانہ جا داد و با دل قوی و خاطر مطمئن اراده کارزار مصمم ساخت لیکن چون جوان نورسیده ناتجربہ کار بود یا آنکہ احوال جنگ دلاور علی خان شنیده بود کہ نظام الملک مردم خود در کمین نشانیده دلاور علی خان را بدم توپخانہ آنہا کشید و ازان جہت شکست بر فوج دلاور علیخان افتاد در حزم و احتیاط درین خصوص نیز نکرده خود ہم در ہمین بلا گرفتار گردید و جان شیرین بمردانگی درباخت اصل خود آنست کہ چاره تقدیر بہیچ اندیشہ و تدبیر نہ جوان میتواند و نہ پیر شیخ او مذکور شد چنانکہ رقم پذیر خامہ وقائع نگار گشت باسی چہل فیل سوار بہای جلادت در عرصہ کارزار گذاشت و نظام الملک بقائدی بخت و اقبال مرحمت خان بہادر را ہراول خود ساختہ غازی الدین خان پسر خود را ہمراه او داد و عبدالرحیم خان و رعایت خان و سعد الدین خان و داراب خان و کامیاب خان و غیاث خان و قادرداد خان و اختصاص خان و دلیرخان و روح اللہ خان و انور خان و چندی از راجہا و دیگر بہادران ہمراہی خود را کہ ہمہ کینہ خواه و رزم جو بوده اند جا بجا در میمنہ و میسره قرار داده خود مع عوض خان در قول جا گرفت و رنبھا مرہٹہ را با بعضی از زمینداران بر بنگاه گذاشتہ بمدافعہ شورش مرہٹہ ہای مخالف متعین نمود و توپخانہ و با نہا انچہ از خود داشت و انچہ از قلعہ آسیر و برہان پور و لشکر دلاور علی خان بدست آورده بود اول روز بطوریکہ چیده بود شب آنرا تغییر داده در گوشہ ہای مخفی یمین و یسار چیده و دلاوران معتمد را با توپہای چہره دار و جزائر و بان در کمین نشانید و خود در پناه آنہا ایستاد دلاوران فوج عالم علی خان در حرکت و ہیجان درآمده منور خان ہراول با فوج خود کہ ده دوازده ہزار سوار خواہند بود بر توپخانہ شرربار نظام الملک حملہ نمود ہمین کہ در شلک اول چندی از جانبازان بار بہ و دکھنی بخاک ہلاک افتادند مبارزان مغلیہ نظام الملک دلیری کرده قدم پیشتر گذاشتند و مقابل ہراول رسیده چپقلشہای نمایان نمودند و تزلزلی در فوج ہراول عالم علی خان بہم رسید بہادر مذکور با دراک این احوال از راه جرأت فطری مع غیاث خان کہ ہمنشین و قرین او بود و دیگر سرداران و سربازان فوج فیل سواری پیش رانده مدد ہراول خود نمود و بحملات مردانہ سیلی در شدت عرصہ بر فوج نظام الملک تنگ ساختہ از پیش روی خود برداشت فوج مقہور روگردان و عالم علی خان مع ہمراہیان متعاقب او روان گردید و عنان حزم و احتیاط را از دست داده

بے ملاحظہ پس وپیش بعجلت میراند تا آنکہ بر برے تقدیر برروے توپخانہ کمین وفوج مغلان پرکین کہ بران توپخانہ متعین بود رسید ناگہان بیکبار توپہاے چہرہ دار وبانہاے بسیار وجزائر بے شمار را برروے او سر دادند رستخیز قیامت برخاست ودود توپخانہ عالمے را سیاہ ساخت چون دود کہ بسیار نمرد ولبود فرونشست مہور خان ہراول و غالب خان وشمشیر خان ومحمد اشرف خان وخواجہ رحمت اللہ ومشہی خان ومحمدے بیگ وبسیارے از جانبازان مقتول ومجروح واکثر سواران وپیادگان برخاک ہلاک غلطان بنظر درآمدند عالم علی خان بہادر باوجود برداشتن زخمہا مع معدودے از جان نثاران کہ ہر یکے شرزہ شیر ومبارز دلیر جہان عرصہ خون خوار معرکہ گیرودار بود داستقامت ورزیدہ داد تہور وشجاعت میداد ودمبدم قدم پیشتر مے نہاد درین حالت اختصاص خان نبیرۂ خان عالم ومحمد غیاث خان کہ یک چشم او از زخم تیر درہمین دار وگیر از کار رفتہ بود پاے جسارت پیش نداشتہ مقابل حملات رستمانہ عالم علی خان گردید ودیگر سرداران ہمراہے نظام الملک مع عوض خان کہ از اقرباے قریب او بود بمدد آن ہر دو رسیدند زد وخورد عجیب دستیز داد نیز غریب روے داد آخر الامر از ضرب شمشیر اختصاص خان دست عالم علی خان از حرکت افتاد واز یورش فوج نظام الملک کہ از پے ہم میرسید آن نوجوان رستم نشان مع ہمراہیان کہ نوزدہ فیل سوار ودیگر فارسیان وناکردار وپیادہ ہاے شجاعت شعار بشمار آمدند سنج روبآباے کرام خود ملحق گردید سنکراجے ملہار زخم برداشتہ با چند مرہٹہ دیگر اسیر گردید وعمر خان برادر زادۂ داود خان وامین خان برادر خان عالم کہ از منافقانہ رفیق عالم علی خان بودہ دہ سہ لک روپیہ وسہ چار فیل درین عرصہ از خان مرحوم مذکور بدست آوردہ بودند وقت مقابلہ پہلو از جنگ دسفے الحقیقۃ از نام وننگ تہی نمودہ باتفاق بعض نفاق پیشہ دیگر بلشکر نظام الملک پیوستند وخیمہ وفیلان وتوپخانہ وجمیع کارخانہ ہاے سرکار عالم علی خان ہمراہیان او آنچہ از دست برد تاراجیان محفوظ ماند بتصرف نظام الملک درآمد ودرین جنگ نیز بہیچ یک از ہمراہیان نامی نظام الملک آفت جانے نرسید چندکس از اعیان کہ زخمہا برداشتہ بودند از مرہم لطف واحسان نظام الملک جراحت آنہا التیام یافت لہذا استماع این خبر لا لیکہ بقطب الملک وامیر الامرا گذشت بیان نیست خصوص امیر الامرا کہ از افراط غم وغصہ بر آتش بیقرارے طپید واندیشۂ ناموس وخانۂ خود کہ در دکہن داشت نیز بخاطرش میخلید بعد ہفتہ خبر رسید کہ قابل حسین علیخان را مع مال واسباب قلعہ دار دولت آباد قبل از رسیدن فوج نظام الملک اندرون قلعہ گرفتہ لازمہ غم خوارے مرعی داشت وباوجود آنکہ کمال آزردگے از حسین علی خان داشت جوانمردے را کار فرماشدہ منت احسان برساوات گذاشت **بیت** بدے را بدے سہل باشد جزا + اگر مردے احسن الے من اسا + از استماع خبر اندک تسلے دل غمدیدہ امیر الامرا بہادر گردید ونیز درہمین زودے خبر رسید کہ مبارز خان صوبہ دار حیدر آباد ودلاور خان کہ ہم زلت یکدیگر بودند با ہفت ہشت ہزار سوار آمدہ بنظام الملک پیوستند وعہد رفاقت با او بستند

نهضت نمودن امیر الامرا بسمت دکہن ومرخص شدن قطب الملک بطرف دار الخلافۃ شاہجہان آباد واجمال ذکر آنچہ درین عرصہ روی داد

بعد کنگاش بسیار ما بہا براین قرار یافت کہ قطب الملک بہ نیابت پادشاہ دار الخلافتہ شاہجہان آباد استقامت ورزد وحسین علی خان در خدمت پادشاہ بدکہن رفتہ تنبیہ وتادیب نظام الملک نماید چون این عزم جزم گردید امیر الامرا

در تهیه فراهم آوردن سپاه و سرانجام سامان جنگ فتاده مصحوب سید محمد خان پسر اسد الله خان و دیگران زر و پروانها برای طلب جماعه داران عمده بارهه و افغانان صاحب الوس فرستاد تا آنکه قریب پنجاه هزار سوار قدیم و جدید نگهداشته مع پادشاه و افواج شاهی و ساجه ها و غیرهم هر که اطاعت در رفاقت نمود با تو بهای جهان آشوب و تفنگچی های قدر انداز اسباب سفر ساز کرده اواخر ماه شوال پیش خانه بطرف دکن برآورد و خود امیر الامرا نیز کوچ نموده بده کروهی اکبر آباد نزول فرمود چون اجل موعود حسین علیخان رسیده بود بعض امور که صریح در حق او مناسب نبود قهرمان تقدیر از دست او بری آورد چنانچه در اوائل ذی قعده خدمت میر آتشی که بند و بست خانه پادشاهی وابسته اوست از سید خان جهان که از جمله اقربای حسین علی خان بود انتقال یافته بنام حیدر قلیخان مفوض گشت و نهم ذی قعده سنه ۱۱۳۲ هجری محمد شاه از سواد مستقر الخلافه اکبر آباد کوچ نموده بسه کروهی بلده مذکوره شرف نزول ارزانی داشت و سید عبد الله خان بطریق مشایعت و حصول رخصت رفاقت نمود چون پانزدهم ذی قعده روز جلوس و جشن پادشاه بود قطب الملک میخواست که بعد الفراغ جشن رخصت حاصل نماید حسین علیخان راضی نشده از چهار کروهی اکبر آباد مرخص نمود و چهاردهم ماه مذکور پادشاه را حسین علیخان همراه خود گرفته بمنزلی نزدیک فتح پور معسکر ساخت و سه چهار روز برای جشن جلوس پادشاهی توقف نموده بسمت دکن نهضت فرمود و قطب الملک مع حامد خان عموی نظام الملک و حمید الدین خان و غازی الدینخان غالب جنگ و بیرام خان و نعمت الله خان و میر خان و سید صلابت خان و چند امیر بی پر و بال در اینجا مانده نوزدهم ذی قعده بطرف شاه جهان آباد کوچ نمود در راه محمد خان بنگش با قطب الملک ملاقات نموده داعیه رفتن خود بلشکر پادشاه بنابر رفاقت امیر الامرا و تمهید ستی خود ظاهر نمود و پنجاه هزار روپیه علاوهٔ مبلغ چند لک روپیه که حسین علیخان بامید رفاقت خود باو داده بود از قطب الملک گرفته بدروغ راست نما که بلشکر پادشاه میروم رخصت حاصل نمود قطب الملک بهمراهی شاه جهان آباد و امیر الامرا منزل بمنزل روانه دکن گردید

کشته شدن امیر الامرا حسین علی خان بهادر در راه دکن از تزویر و احتیال امرای کینه کوش پرفن و اتمام پذیرفتن شوکت و قوت سلطنت کهن خاندان بارهه ✣

بعد ازان که قطب الملک بتعجیل کروهی شاهجهان آباد رسید برگشته شدن امیر الامرا حسین علیخان بهادر و غیرت خان بهادر خواهرزاده او و نور الدین علی خان برادر امیر الامرا از شقه رتن چند که در اضطرار نوشته مصحوب شتر سواری فرستاده بود مطلع گردید شرح این واقعه آنکه چون پادشاه را چندانکه اختیاری نمانده دست نشان سادات گردید از امرای کهن نظام الملک و محمد امین خان اعتماد الدوله را خار رشک در جگر می خلید و همه وقت در فکر و تدبیر استیصال سادات بدل سگالیدند محمد امین خان با محمد شاه فرصت یافته دو سه کلمه ترسگی گفته اذن او حاصل نمود و نظام الملک را شورانیده بطفیل سعی و اهتمام او بر عالم علیخان و دلاور علیخان اگرچه مقدر بود گذشت آنچه گذشت چون محمد امین خان اراده حسین علیخان بر استیصال نظام برای العین دید نهایت مذلت خود و جمیع تورانیه در فنای نظام الملک بیقین میدانست و بر ظن غالب بود که هرگاه کار نظام الملک بمقابله امیر الامرا کشد البته فتح و ظفر امیر الامرا میسر خواهد شد بنابرین روز و شب در همین فکر بود که اگر بنوعی تواند شد بخدع و دغا امیر الامرا را در راه علی الغفله باید کشت اما بدون اعانت رفیقی شفیق اقدام برین امر خطیر زیاده از حیز تاب و توان می شمرد و بنابه علی هذا میگویند سید محمد امین معروف بسعادت خان که از سادات نیشاپور خراسان و در اوائل منصبداری والا شاهی در عهد فرخ سیر حاصل نموده

بعد ازان بخدمت فوجداری هندون بیانه که از محالات عمده مستقر الخلافه اکبرآباد است مامور گشته در انجا سپاه زیاده نگهداشته ولد
سید عبد الله خان استمداد نموده بعد امداد بنظم و نسق آن محال پرداخت و بجوهر تدبیر و شجاعت خود تادیب سرکشان آنجا نموده
باضافه پانصدی سرافرازے یافت و از جمله مشاهیر دربار و صاحب نام و اعتبار گشته درین سفر برای آوردن بعض مطالب خود همراه
لشکر محمد شاه بود محمد امین خان او را همدم و همراز و رفیق جانباز خود بمناسبت مغلیت ساخت و این هردو میر حیدر خان کاشغری
را که از قوم چغتا و بسبب میر شمشیر بودن لقب میرے دارند انتخاب نموده درین باب استمزاج او نمودند میر حیدر مذکور که شجاع بیباک
و جوان دلاور سفاک بود قبول نمود و آن بے نصیب بطمع دنیا و تعصب مذهب قتل سید حسین علیخان بهادر را که در وهم و تصور
احدے نمی گنجید قبول نمود و هر سه یار دنیا طلب محرم راز گشته قدم ارادت برین جسارت ثابت کرده باهم گرم مشوره بودند که
چسان و کدام کس برانکار ربا درت نماید تا آنکه قرعه این فال بنام میر حیدر محروم از دنیا و آخرت افتاد و آن اجل رسیده عرضے
متضمن شکایت محمد امین خان نوشته و یکی دیگر از همراهان خود را که براو اعتماد شجاعت و بیباکی داشت رفیق خود گردانیده بر این اراده
آگاه ساخت روز چهارشنبه ششم ذی الحجه ۱۱۳۲ هجرے مطابق سنه دو از جلوس محمد شاه که در منزل قریب سی و پنج کروه از فتح پور
معسکر پادشاهے بود محمد امین خان بعد رسیدن پادشاه نزدیک دولتخانه بر بہانه مزاج وجع ظاهر کرده خود را به پیش خانه حیدر قلی
خان رسانیده او را نیز ازین راز آگاه ساخته با خود متفق داشت امیر الامرا بهادر بعد ازان که پادشاه را بخیمه رسانیده داخل محلسرا
گردانید از خیمه پادشاه برآمد و عازم لشکر خود که بضابطه مراوسے بمسافت یک کروه کسرے کم و بیش میشد گردید چون نزدیک
دروازه گلال باره رسید میر حیدر خان از دور نمایان شده کاغذ التماس را بلند ساخت چیلها و چوبداران مانع پیش آمدن
شدند قضا و قدر در دل امیر الامرا انداخت که حکم پیش آمدن داد و چوبداران را از مزاحمت ممانعت نمود میر حیدر خان ایماے
امیر الامرا را بکام خود دیده دویده و عرضے را گذرانیده متصل به پالکی امیر الامرا پایه آنرا گرفته احوال خود عرض کنان میرفت همین که امیر الامرا
متوجه ملاحظه عرضے گشت میر حیدر خان پیش قبض از کمر خود کشیده چنان بر جگر آن سید ولاور زد که از طرف مقابلش بیرون
شد و بهمان ضربت واحد بسعادت شهادت فائز گشت اما در همان جلدے امیر الامرا لگدے بر سینه پرکینه قاتل خود زد و فریاد
که پادشاه را بکشید پالکی سوارش از صدمه لگد زدن غلطید و لاش بیجان امیر الامرا بر زمین افتاد متصل باین جسارت نور الله خان پسر
اسد الله خان که عمه زاده امیر الامرا بوده همراه پالکی میرفت بضرب شمشیر خود قاتل امیر الامرا را بسزا رسانیده روانه بوادی عدم ساخت درین
میر مشرف هم رسیده شریک گردید و مغل دوم که نور الله خان را کشت میر مشرف او را کشته و خود زخم برداشته جان بسلامت بدر برد مغلان هجوم
آورده سر امیر الامرا و نور الله خان را از تن جدا کرده پیش پادشاه بردند خواجه مقبول خان ناظر امیر الامرا جان نثارے و فا کردارے را
کار فرما شده ترددی نمود و خود چند زخم منکر برداشته بعد سه چهار روز از همان جراحتها بعالم آخرت شتافت سعاد خاکرد با امیر الامرا
نیز حق رفاقت و تهوری بجا آورده با شمشیرهای برهنه خود را بر هجوم خلائق که محافظین پادشاه بوده اند زدند و صفوف را دریده
تا نزدیک تسبیح خانه رسیده از ضرب دست مغلیه بعضے گفته اند که از ضرب دست برهان الملک از پا درآمدند و جمعے از همراهیان
محکم سنگه دیوان امیر الامرا بدروازه گلال باره رسیده راه را مسدود یافته سراچه دیوان خاص را دریده با شمشیرهای برهنه زبان را آز
کرده درآمدند و دو سه کس زخم ها برداشته و امیر الامرا را کشته یافته برگشتند و بعضے مردم برق انداز حسین علیخان بهادر نیز به برق اندازے
پرداخته کاری نساخته پریشان و متفرق شدند

رسیدن خبر مقتول شدن امیر الامرا بغیرت خان بهادر و آمدن او بلا تامل بر سر پادشاه و ملحق شدن بآبای خود در رزمگاه

چون خبر کشته شدن امیر الامرا بغیرت خان بهادر خواهر زاده امیر الامرا رسید مطلق التفات بآراستن فوج و همراه گرفتن توپ و توپخانه و طلبیدن رفقا نموده و انتظار تیار سے و حاضر آمدن آنها نکشیده از حاضرین که سے خورد و دست کشید و برد بال دست خود پاک نموده بر فیل سوار شد و بلا تامل بمقابله پادشاه دقضا، خاوسے خود شتافت لقدر دو سه هزار سوار که همراهی او رفاقت نمود بکمال شجاعت و دلاوسے بسرعت برق و باد برلشکر پادشاه رسید و سعادت خان دران وقت بر همونی محمد امین خان و حیدر قلی خان بیرون حرم سرای شاهی رسیده از دنام بعضے رفقای امیر الامرا که دران وقت بر دروازه بود بجرأت خود دور نمود و هر چند پادر پادشاه از شفقت مادری مانع بیرون برآمدن پسر خود شد و سعادت خان با قتضای فدویت، و دولت خواهی قدم جرأت پیش گذاشته بمبالغه تمام و نهایت الحاح و ابرام دست پادشاه را گرفته از محل برآورد و اعتماد الدوله را بر فیل خود سوار نموده خود بجای خواص نشست چون افواج و رساله‌های پادشاهی و امرای موافق بدستور هر روز بجاهای خود شتافته بودند دران وقت قلیل جمعیتے از مغلیه همراهے محمد امین خان و اندک مایه مردم سعادت خان در رکاب پادشاه حاضر بود حیدر قلیخان که بحسن سلیقه برای همین روز مردم توپخانه را مستعد و مشغول میداشت در عین آشوب و رستخیز آمد آمد غیرت خان بهادر که تنها برابر باد و هزار سوار نهایت نزدیک رسیده بود باهتمام اجماع و احضار مردم و توپخانه و افراس و افیال پادشاهی و سرکار خود پرداخت و در عین اضطراب بانتظام و ترتیب فوج و توپخانه به بیضائقی مستعد بهر اولی استاد و غیرت خان چون شیر ژیان و ببر بیان دست از جان شسته بر هودج فیل مانند سپند در مجمر نشسته از نهایت بیقراری دمے نمی آسود گویا در خانه کمان نقل مکان نموده عازم سفر آخرت بود و آن بهادر دلیر درین دار و گیر همت بر دفع قلعه خال خود امیر الامرا بهادر گماشته نظر بر پادشاه و محمد امین خان و حیدر قلیخان داشت و بحسن اهتمام حیدر قلیخان و سلیقه کارفرمائی او گوله چون تگرگ بر غیرت و حیدر قلیخان معرکه رزم را چنان بگرمی آراست که صدای احسنت احسنت از چار سو برخاست امرای پادشاهی علی التواتر بمدد رسیده در تقویت و جمعیت پادشاهی می افزود و کم مردم همراهی غیرت خان نیز بکمک او رسیده از دحامے روے نمود خلاصه غیرت خان بر متصل بحیدر قلی خان و پادشاه گشت و تیر از شست غیرت خان رهائی یافته چون اجل حیدر قلے خان نرسیده بود به پشت کمانش چنان ترازو نشست که بعد فتح بدشواری برآمد و قمر الدین خان و سعادت خان بمدد حیدر قلے خان رسیده شرط وفاق و وفا با پادشاه بتقدیم رسانیدند و پادشاه بدست خود نیز تیر با میزد و درهمین عرصه تاراجیان آتش بخیمه امیر الامرا و سادات داده دست بغارت اموال و کارخانه بالیش کشاده خزانه عامره او را که از کرور در حساب گذشته بود بیغما بردند و صمصام الدوله خاندوران بهادر منصور جنگ بمدد پادشاه رسید و غیرت خان بعد ازان که دو زخم کاری تیر برداشته بود بزخم گولے حبشی که در خواصی حیدر قلے خان بود رهگراے عالم بقا و رفیق و همنشین ملا اعلے گردید اللهم الحقه بآبائه الصالحین خزانه لشکر امیر الامرا بتاراج رفت وانچه در راه عقب مانده بود از تاراج محفوظ مانده بضبط پادشاه درآمد

ذکر سوانحی که بعد قتل امیر الامرا بر همراهیان او روی داد و ارتقای مدارج دولت امرای خالص الوداد

بعد فتح و نصرت حیدر قلے خان بمحکم سنگه پیغام امان جان و آبرو از طرف پادشاه زاده نزد خود طلبید و کورنش عفو تقصیرات و عطاے منصب شش هزاری از اصل و اضافه کنانید و در تن چند را از طرف اعتماد الدوله پیغام استمالت مکرر رسید او بخیال آنکه ماندن جان و آبرو از محالات است شقه متضمن ماجرا بقطب الملک نوشته مصحوب شتر سوارے فرستاد و خود بسوارے پالکی راه خانه خویش گرفته روان گردید جمعے از مغلیه و لچه هاسے بازار که اکثرے از اطوار ناشایسته او

ستکره و بیزار بوده اند بر سرش ریخته و از پاے کشیده بزیر لگد و مشت گرفتند و عریان و خسته احوال نزد محمد امین خان آوردند
بعجز و گریه التماس امان جان نمود محمد امین خان لباسے باو پوشانیده بطوق و زنجیرش مقید ساخت راے سرو مند اس
وکیل قطب الملک احوال وقت دیده ریش و بروت خود تراشیده تشقه خاکستر بر پیشانے کشید و اسباب خانه برخی بتاراج
داد و قدرے نقد و جنس با خود گرفته چندے در خیمه آشنایان بسر برد و تا بو یافته بدر رفت و خود را بسید عبد الله خان
رسانید میر علے خان خدمتگار مقرب حسین علے خان که صاحب فیل و مکنت و داروغه داغ و تصحیحه در روز جنگ رفاقت غیرت خان
نموده بود دو سه روز از آفت تاراج و بے آبروئے باو نرسید آخر مال و آبرویش برباد رفته مقید گردید و میر مشرف با وجود
استماله و عطاے اضافه و رعایت نقد که بعمل مے آمد پاس نمکخوارگے منظور داشته از قبول عنایت اِبا نمود و زمانی چند
به بیکاری گذرانیده بعد مدتے رفیق پادشاه گشت و محمد امین خان بنا بر رفع تشنیع عوام جنازهٔ امیر الامرا و غیرت خان پسر نواب
اولیا را بزربافت گرفت و نماز بران خواند و بنا بر اظهار حسن تردد و شجاعت خود مردم را مخاطب ساخته گفت که یاران اینها شیرانند
که خوابیده اند بعد ازان جنائز را روانهٔ اجمیر ساخت که اجساد مذکوره را در جوار عبد الله خان کلان پدر حسین علیخان بخاک سپارند
و غرض از تزئین جنائز آن بود که در راه قطاع الطریق بطمع زربافت و غیره غارت نمایند و در نظر عوام اهانتے عائد
احوال سادات گردد اما نشد هرجا این تابوت با میرسید مردم باحترام پیکوشیدند و تا باجمیرش رسانیده اجساد را بخاک
سپردند سعدیے جهان اے پسر ملک جاوید نیست + ز دنیا وفادارے امید نیست + نه بر باد رفتی سحرگاه و شام +
سریر سلیمان علیه السلام + در آخر ندیدی که بر باد رفت + خنک آنکه با دانش و داد رفت + الحمد لله که متواتر از معتمدین
مسموع شد که این هر دو صفت در امیر الامرا چنانچه باید بود و آنچه با فرخ سیر و بعضے بدخواهان دیگر بعمل آمد از فحواے اخبار
نقله آثار معلوم شد که بناچاری بود چه حفظ جان و آبرو کیست که نخواهد و دنیا طلبان را در گذشتن از آبرو و جان با وجود مقدور
از احدی مسموع نشده بلکه از تابعان خدا و رسول هم در خصوص این امور کم کسے بود که خالص عیار برآمده باشد حال آنکه اطاعت
در اینجا از واجبات و سرمایهٔ وصول باعلا درجات اخروی بود و اطاعت امثال خود در دنیا تا این حد ثمره و سودے ندارد
چه طور میتواند شد که مثل قطب الملک و حسین علیخان امیر الامرا با وجود آن همه جانفشانیها تن باطاعت و تبعیت فرخ سیر
برای افزایش جاه و اقتدار اعتقاد خان و میر جمله که از اراذل ناس و بانواع عیوب مبتلا بوده اند در داده جان و آبروے
خود را برباد دهند و اسد الله خان معروف بنواب اولیا پسر عمهٔ امیر الامرا که اسباب ثروت و مکنت او برباد رفته عاری
از اعتبار گشته بود رخصت بیت الله حاصل نموده روانهٔ مقصد گردید و غلام علیخان نظر بحق خدمتے که وقت آوردن پادشاه
از دار الخلافه بفتحپور نموده بود از آفت بی آبروئے محفوظ ماند و فرصت یافته خود را بعبد الله خان رسانید نصرت یار خان
که از سادات نامی بارهه بود و با عبد الله خان غبار خاطری بوفور داشت بموجب طلب حسین علیخان بلشکر مے آمد بمسکر دو
مناصله بود که خبر امیر الامرا شنید چون با صمصام الدوله رابطهٔ اتحاد و اخلاص داشت اطلاع نمود صمصام الدوله او را طلبداشته
بملازمت پادشاه رسانید و باضافه دو هزاری بر منصب پنجهزاری سرفراز گردانید و اعتماد الدوله محمد امین خان را پادشاه
از اصل و اضافه هشت هزارے سوار دو اسپه گردانیده یک کرور و پنجاه لک دام انعام و خدمت وزارت بالقب وزیر الممالک
بهادر ظفر جنگ مرحمت نمود و خدمت میر بخشی گرے بصمصام الدوله مقرر نموده منصب هشت هزارے
و خطاب امیر الامرا داد و قمر الدین خان پسر محمد امین خان بخشی دوم و داروغه غسلخانه و صاحب خدمات دیگر گردید

دباضافه هزاری صاحب منصب هفت هزاری شد وحیدر قلیخان منصب هفت هزاری وشش هزار سوار دو اسپه ویکاسپه
یافته مخاطب بناصر جنگ گردید وسعادت خان باصل واضافه پنجهزاری گردید وبخطاب بهادری وعطای نقاره سرافراز
یافت وهمچنین ظفرخان ودیگر ملازمان ومتوسلان دولت نوکران قدیم وجدید والاشاهی وغیره موافق حسن خدمت وسعی
وسائل ووسائط مورد عنایات گردیدند

ذکر رسیدن خبر قتل قطب الملک واحوال او وسوانح عبرت افزای جنگ عبد الله خان با پادشاه واختتام آن همه دولت واقتدار سادات بیک ناگاه

سید عبد الله خان بعجیل کردستے شاهجهان آباد رسیده بود که شتر سوار غیرت خان بهادر با شقه نوشته خطار فتن جنید متضمن
سانحه جانگاه کشته شدن امیر الامرا بدغای اعدا درود نموده چشم جهان بین اوراتیره وتار وزندگانی براو ناگوار ساخت
بعد اطلاع برماجرا چاره جز صبر وشکیبائے ندید وبا هزاران کوه غم وچشم پرنم مصلحت در توقف ندیده متوجه شاه جهان آباد
گردید بعضے از مشیران ترغیبے نمودند که هنوز افواج اطراف به پادشاه نپیوسته ولشکر حسین علیخان باد نگردیده در تعاقب
ایشان خود را باید رسانید قطب الملک این رائے را نپسندید ومصلحت دران دید که چون پادشاه مستقل وامرائے همراه اویکدل شده وفوج ما شکسته خاطر گردیده است بدون همراهی شاهزاده از اولاد ورنگ زیب عالمگیر
مقابله مقرون بصواب نیست رسیدن بدار الخلافه وبرآوردن یکے از سلاطین دعذب قلوب برای کسن که در انجا سکونت
دارند وفراهم آوردن افواج واسباب ضرور دانسته کوچ بکوچ مرحله پیما گردید از انتشار اینخبر گنواران مفسد ومیواتیان
قطاع الطریق فراهم گشته وقابو یافته بازماندهای سپاه وبنگاه را غارت می نمودند وهرچند افواج تادیب آنها میکرد
از پیشه خود دستے آسوده ترروزے جماعه داری از همراهیان پیش خیمه با جماعه خود مقتول گشت وقافله از طرف شاهجهان آباد
که همراه بعضے از اسباب حسین علیخان لبارے چباته بفاصله دوسه کروه از لشکر قطب الملک رسیده بود تمام وکمال مع اسباب
بتاراج رفت وعمال محالات جاگیر سادات را زمینداران مفسد بے دخل ساخته محصول حریف را تا انتظام سلطنت متصرف
شدند وسید عبد الله خان برای برآوردن یکے از شاهزادها شجاعت الله خان را مع مرتضے خان بشاهجهان آباد فرستاده
با برادر خود نجم الدین علیخان صوبه دار شاهجهان آباد خطے درین خصوص ودرباب نگهداشتن فوج وآراستن آلات کارزار
نگاشت آخر روز تاریخ هشتم ذی الحجه خبر به نجم الدین خان رسید قبل از انکه برزبانها این خبر انتشار یابد اول خلاف آنچه خبر رسیده
بود اشتهار داده جمعے را همراه کوتوال برخانه محمد امین خان فرستاد وتانمشی از شب هنگامه محاصره اطراف حویلے خان مرقوم
درمیان بود ومردم او بنابر اطلاع احوال یا بپاس وفا برجای خود مستقل بوده ابواب را پاسدارے مے نمودند آخر حکم عبد الله خان بمانعت این کار رسید یا خود متنبه گشته ازین حرکت نامناسب بازآمده مردم را برگردانید ونجم الدین علیخان
روز عید قربان با وجود انبوه اندوه بعیدگاه رفته نماز خوانده برگشت بعد ازان فرستادهای عبد الله خان بدر خانه نیکوسیر پسر
معز الدین رفته درخواست برآمدن نمودند آنها قبول نکرده رد مسئول بعمل آوردند وشاید با نیکوسیر هم همین معامله شد بعده
نزد سلطان ابراهیم خلف رفیع القدر نبیره بهادر شاه آمده داد را راضے ساخته برآوردند

اجلوس نمودن سلطان ابراهیم برای چند روز

یازدهم ذی الحجه ۱۱۳۲ سلطان محمد ابراهیم را بر تخت نشانیده ملقب بابوالفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم ساختند و سید عبد الله خان بعد در روز داخل شهر شاهجهان آباد شده ملازمت محمد ابراهیم نمود غازی الدین خان را منصب هشت هزاری و خطاب امیر الامرائی و خدمت میر بخشی گری مقرر نمود و نجم الدین علیخان را بخشی دوم و سید صلابت خان را بخشی سوم و بیرم خان بخشی چهارم کرده بر مراتب هر یک از رفقا و امرا افزود و در استمالت امرای قدیم کوشیده جمعی ازین مردم که از عهد رفیع الدرجات از مناصب معزول و از ترقی مایوس و منزوی بودند هر یکی را طلبیده باعطای مناصب عنایت مدد خرچ خوشنود نمود و اکثری را مامور به نگهداشتن رساله از هزار هشتاد روپیه در ماهه نمود و ببعضی ازین مردم امداد مساعدت از چهل پنجاه هزار روپیه تا لک روپیه بعمل آمد و حامد خان عموی نظام الملک را به بحال نمودن جاگیر و مبلغ نقد دادن متسل نمود و بعض امرای فرخ سیری را مثل اعتقاد خان و شایسته خان و سیف الله خان و اسلام خان و مصطفی خان که بومیه یافتند نیز طلبیده دلیر بیا نمود و امیدوار بسی مکارم ساخته دلالت برفاقت کرد اسلام خان و مصطفی خان و محمد یار خان بمعاذیر اقدام سر انجام و ناسازی مزاج بنابر اندیشهٔ مآل کار از رفاقت پهلوتهی نمودند اعتقاد خان و سیف خان قبول مناصب نموده مبلغی برای مدد خرچ گرفتند اما اعتقاد خان و دیگر منصبداران بادشاهی روالا شاهی خیانت را کار فرما شده یکدو منزل همراهی نموده برگشتند و با منصبداران کم منصب همراه خود علوی خاص تا هفت صدی و هزاری قدیم و جدید بانحای مختلفه و مقادیر متعدده مثل انعام و مساعدت و مراعات بعمل آورد و نوکران قدیم که هر ماهی پنجاه روپیه داشتند هشتاد روپیه شد اما ازینجهت که هشتاد روپیه سراسری تعمیم یافته جدیدان و یابو سواران هم شریک بودند بر دل قدما و خویش اسپ و خوش یراقان گران می آمد و موجب ملال خاطر آنها می گشت چون در نگهداشتن فوج مبالغه بود وقت اقتضای تعین و تشخیص نجابت و رذالت نمی کرد از هر قوم هر کس که اسپی داشت آمده نوکر می شد نود هزار سوار ملازم سرکار قطب الملک گردید و تخمین را مبلغ یک کرور روپیه بصرف این سپاه در آمد

ذکر نهضت نمودن قطب الملک مع سلطان ابراهیم باراده مقابلهٔ محمد شاه از دار الخلافه شاه جهان آباد و سوانحی که درین عرصه روی داد

هفدهم ذو الحجة الحرام سنه مذکوره قطب الملک سلطان ابراهیم را با تجمل ملوکانه بنوعیکه درین عجلت میسر آمد همراه خود گرفته از شاه جهان آباد بر آمد و طرف عیدگاه نزول فرمود در ینجا غلام علی خان از لشکر محمد شاه و نور علی خان از اکبر آباد رسیده بلشکر قطب الملک ملحق گردیدند غلام علی خان که برادر زاده و متبنای قطب الملک و سن چارده سالگی رسیده بود برای بند و بست قلعهٔ شاهجهان آباد مع قلیل جمعیتی مرخص نمود چون اول خبر رسیده بود که محمد شاه از راه ملک راجپوتیه متوجه دار الخلافه است قطب الملک در کوچ سوم بدرگاه خواجه قطب الدین معسکر ساخت بعد از ان شنید که از راه اکبر آباد می آید لهذا براه ابر گردانیده بفرید آباد رسید و بانتظار سیف الدین علی خان و شهامت خان و سید محمد خان و ذو الفقار علیخان و دیگر افواج و روساء بارهه بتوقف دو سه روز طی منازل می نمود و در هر منزل جوق جوق فوج بارهه و افاغنه صاحب الوس اطراف و زمینداران مقتدر صاحب فیل و فوج آمده بلشکر ملحق می شدند و علی هذا القیاس از نوکران حسین علیخان که در خانهٔ بادشاه نوکر شده بودند و کمایه گرفته فرصت یافته بر می آمدند هر روز صد دو صد سوار ازین مردم می رسیدند بعد از ان که موضع پلول منزل لشکر قطب الملک گردید سیف الدین علیخان و شهامت خان و سید

محمد خان پسر اسد اللہ خان معروف بنواب دلیا با دیگر سرداران و افواج بارہہ کہ مجموع قریب بدوازدہ ہزار سوار خواہد بود و صد و پنجاہ ارابہ پر از سادات بارہہ کہ ہر یک خود را رستم عصر میدانست بامید وصول بمراتب امارت داد ای حقوق اخوت رسیدہ بهم اسپ و فیل سوار سے قطب الملک مقرر شدند بعد ورود اینها چورامن جاٹ پسر بدل سنگھ جد پسر جیند راہندر سورج مل کہ زمیندار عمدۂ اکبرآباد و متمرد بود مع محکم سنگھ و بہجے از جماعہ داران ہمراہ حسین علیخان و زمینداران اطراف ملحق گردیدہ علاوہ افواج سابقہ گردید و تا نظر کار میکرد عرصۂ زمین از ریسم اسپان و پای پیادگان ناپدید و غیر مرئی بود و ہمان روز چورامن با برادر خود سہ زنجیر فیل و چند قطار شتر کہ از لشکر محمد شاہ ربودہ و بیش اندوختہ آوردہ بود بطریق رہ آورد تسلیم قطب الملک نمود قطب الملک افیال و شتران را باو انعام نمود ملخص آنکہ نہم محرم الحرام کہ فوج محمد شاہ از موضع شاہپور گذشتہ مضرب خیام و معسکر ساخت و مسافہ بین العسکرین کم ماند محمد شاہ ہر چند انتظار عبد الصمد خان سیف الدولہ بہادر دلیر جنگ و راجہ دہیراج جیسنگھ داشت ناصر و بالسبب بعد راہ و موانع دیگر نرسیدند مگر محمد خان بنگش با سہ ہزار سوار و عزیز خان روہیلہ و بایزید خان میواتی با جمعیتے از ہمراہان ہمعنان ملازمان بادشاہی شدند و قریب چار ہزار سوار از نزد جیسنگھ نیز رسیدہ رفیق لشکر محمد شاہی گشت

ذکر صفوف آراستن از جانبین و بہم آمیختن عسکرین و برانگیختن سپاہ گرد ہیجا و مقابلہ قطب الملک با محمد شاہ پادشاہ و ظفر یافتن محمد شاہ بر قطب الملک و اختتام زمان دولت و اقبال سادات و شروع شدن تنزل پذیرفتن ارکان سلطنت خاندان بابریہ باقتضای تقدیرات

اگرچہ از نہم و دہم محرم بنابر قرب عساکر ہمدیگر طرفین حزم را کار فرما گشتہ بترتیب جنگ راہ سے پیمودند و چورامن حسب الحکم قطب الملک سعی بسیار نمود کہ آتش بباروت خانہ پادشاہی دہد یا گاوان توپ کشی را بنحوی کشیدہ ببرد از خبر داری و ہوشیاری حیدر قلی خان میر آتش میسر نشد و ہراول لشکر محمد شاہ حیدر قلیخان مقرر شد و سعادت خان بہادر و محمد خان بنگش بطرف یمین و صمصام الدولہ و نصرت یار خان و ثابت خان مع برخی از مردم دیگر در یسار قرار یافتند و اعظم خان را با جمعے از جنگ دیدگان فوج طرح مقرر ساختند و اعتماد الدولہ محمد امین خان مع ہادی خان و قمر الدین خان و عظیم اللہ خان فوج طابع بازخان و جمعے دیگر فوج التمش قرار یافت و شیر افگن خان و تربیت خان و دیگر فدویان در رکاب پادشاہ جا گرفتند و میر جملہ و عنایت اللہ خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجہ گوپال سنگھ بہدوریہ و دیگران برای محافظت بہیر و بنگاہ و اسد علیخان و سیف اللہ خان مع محامد خان و امین الدین خان و جمعے از دلاوران دیگر مع فوج راجہ دہیراج بمدد چرانغار و برانغار و سوارے فدیہ محل قوت افزای فوج گشتند و فیلان کوہ شکوہ را با اسلحہ و یراق جنگ و یکہ تازان رزم آہنگ در عقب توپخانہ لشکر آشوب جای دادند و قطب الملک بعد ورود در منزل حسن پور کہ از لشکر پادشاہ بفاصلہ سہ کروہ بود مقام نمودہ بتاریخ دوازدہم محرم الحرام بترتیب فوج خود پرداخت سرداران بارہہ بنابر خود سری در رعونت چنانچہ باید اطاعت نمیکردند لہذا ترتیب چند بار تقرر یافتہ و باز برہم میشد بہر صورت نجم الدین علی خان و سیف الدین علی خان و غالب جنگ بہادر غازی الدین خان و سید محمد خان و شہامت خان مع پسر و برادران و تہور علیخان و شجاعت اللہ خان و ذو الفقار علیخان و عبد النبی خان و مظفر خان و دیگر دلاوران بارہہ کہ ہمہ بارستم و افراسیاب جہد خود را می شمردند بہراولی مقرر شدند و حامد خان و سیف خان و بیرام خان و نعمت اللہ خان و امیر خان و سید صلابت خان و عبد الغنی خان و اخلاص خان افغان و عمر خان روہیلہ و دیندار خان

یازدهم ذی الحجه سنه ۱۱۳۲ سلطان محمد ابراهیم را بر تخت نشانیده ملقب بابوالفتح ظهیرالدین محمد ابراهیم ساختند و سید عبدالله خان بعد دو روز داخل
شهر شاهجهان آباد شده ملازمت محمد ابراهیم نمود غازی الدین خان را منصب هشت هزاری و خطاب امیرالامرائی و خدمت
میر بخشی گری مقرر نمود و نجم الدین علیخان را بخشی دوم و سید صلابت خان را بخشی سوم و بیرم خان را بخشی چهارم کرده بر مراتب
هر یک از رفقا و امرا افزود و در استمالت امرای قدیم کوشیده جمعی ازین مردم که از عهد رفیع الدرجات از مناصب معزول و از ترسی
مایوس و منزوی بودند هر یکی را طلبیده باعطای مناصب عنایت مدد خرچ خوشنود فرمود و اکثری را مامور به نگهداشتن رساله
بقرار هشتاد روپیه در ماهه نمود و بالبعضی ازین مردم امداد مساعدت از چهل پنجاه هزار روپیه تا لک روپیه بعمل آمد و حامد خان عموی
نظام الملک را به بحال نمودن جاگیر و مبلغ نقد دادن تسلی نمود و بعض امرای فرخ سیری را مثل اعتقاد خان و شایسته خان و سیف الله خان
و اسلام خان و مصطفی خان که یومیه داشتند نیز طلبیده دلیر بها نمود و امیدوار بسی مکارم ساخته دلالت برفاقت کرد اسلام خان
و مصطفی خان و محمد یار خان بمعاذیر اقدام سرانجام و ناسازی مزاج بنابر اندیشه مآل کار از رفاقت پهلوتهی نمودند اعتقاد خان
و سیف خان قبول مناصب نموده مبلغی برای مدد خرچ گرفتند اما اعتقاد خان و دیگر منصبداران پادشاهی و والاشاهی
خیانت را کار فرما شده یکدو منزل همراهی نموده برگشتند و با منصبداران کم منصب همراه خود و جلوی خاص تا هفت صدی
و هزاری قدیم و جدید بانحای مختلفه و مقادیر متعدده مثل انعام و مساعدت و مراعاتها بعمل آورد و نوکران قدیم که سراسری
پنجاه روپیه داشتند هشتاد روپیه شد اما ازین جهت که هشتاد روپیه سراسری تعمیم یافته جدیدان و یابو سواران هم شریک
بودند بر دل قدما و خویش اسپه و خویش برادران گران می آمد و موجب ملال خاطر آنها می گشت چون در نگهداشتن فوج مبالغه
بود وقت اقتضای تعین و تشخیص نجابت و رذالت نمی کرد از هر قوم هر کس که اسپی داشت آمده نوکر می شد نود هزار سوار
ملازم سرکار قطب الملک گردیده و تخمین را مبلغ یک کرور روپیه بصرف این سپاه درآمد

ذکر نهضت نمودن قطب الملک مع سلطان ابراهیم بارادهٔ مقابلهٔ محمد شاه از دارالخلافه شاه جهان آباد و سوانحی که درین عرصه روی داد

هفتدهم ذوالحجة الحرام سنه مذکوره قطب الملک سلطان ابراهیم را با تجمل ملوکانه هر چه که درین عجلت میسر آمد همراه خود گرفته از
شاه جهان آباد برآمد و طرف عیدگاه نزول فرمود در اینجا غلام علی خان از لشکر محمد شاه و تهور علی خان از اکبرآباد رسیده
بلشکر قطب الملک ملحق گردیدند غلام علی خان را با نجابت علی خان که برادرزاده و متبنای قطب الملک و بسن
چارده سالگی رسیده بود برای بند و بست قلعهٔ شاهجهان آباد مع قلیل جمعیتی مرخص نمود چون اول خبر رسیده بود که محمد شاه
از راه ملک راجپوتیه متوجه دارالخلافه است قطب الملک در کوچ سوم بدرگاه خواجه قطب الدین معسکر ساخت بعد ازان
شنید که از راه اکبرآباد می آید لهذا مراه را برگردانیده بفرید آباد رسید و بانتظار سیف الدین علی خان و شهامت خان
و سید محمد خان و ذوالفقار علیخان و دیگر افواج و روسای بارهه توقف و تاملی در طی منازل می نمود و در هر منزل جوق
جوق فوج بارهه و افاغنه صاحب الوس اطراف و زمینداران مقتدر صاحب فیل و فوج آمده بلشکر ملحق می شدند علی هذا القیاس
از نوکران حسین علیخان که در خانهٔ پادشاه نوکر شده بودند و کمایه گرفته فرصت یافته بر می آمدند هر روز صد دو صد سوار
ازین مردم می رسیدند بعد ازان که موضع بیلول منزل لشکر قطب الملک گردید سیف الدین علیخان و شهامت خان و سید

محمد خان پسر اسد الله خان معروف بنواب دلیا با دیگر سرداران و افواج بارهه که مجموع قریب بده دوازده هزار سوار خواهد بود و صد و پنجاه ارابه پر از سادات بارهه که هر یک خود را رستم عصر میدانست بامید وصول بمراتب امارت داد حقوق اخوت رسید همراه فیل سواری قطب الملک مقرر شدند بعد ورود اینها چورامن جات پدر بدن سنگه مذکور چند زمیندار سورج مل که رشید عمدهٔ اکبرآباد و متهرا بود مع محکم سنگه و بعضی از جماعه داران همراه حسین علیخان و زمینداران اطراف ملحق گردید علاوه افواج سابقه گرد تو انظر کار میکرد عرصهٔ زمین زیر سم اسپان و پای پیادگان ناپدید و غیر مرئی بود و همان روز چورامن با برادر خود سه زنجیر فیل و چند قطار شتر که از لشکر محمد شاه ربوده و بچنگ انداخته آورده بود بطریق ره آورد تسلیم قطب الملک نمود قطب الملک افیال و شتران را باو انعام نمود ملخص آنکه نهم محرم الحرام که فوج محمد شاه از موضع شاهپور گذشته مضرب خیام و معسکر ساخته بمفاصله بین العسکرین کم ماند محمد شاه هر چند انتظار عبد الصمد خان سیف الدوله بهادر دلیر جنگ و راجه دهیراج جیسنگه داشت نامبرده بالسبب بعد راه و موانع دیگر نرسیدند مگر محمد خان بنگش با سه هزار سوار و عزیز خان روهیله و بایزید خان میواتی با جمعیتی از همراهان مهمان ملازمان بادشاهی و قریب چهار هزار سوار از نزد جیسنگه نیز رسیده رفیق لشکر محمد شاهی گشت

ذکر صفوف آراستن از جانبین و بهم آمیختن عسکرین و برانگیختن سپاه گرد هیجا و مقابله قطب الملک با محمد شاه بادشاه و ظفر یابی محمد شاه بر قطب الملک و اختتام زمان دولت و اقبال سادات و شروع شکست پذیرفتن ارکان سلطنت خاندان بابریه باقتضای تقدیرات

اگرچه از نهم و دهم محرم بنابر قرب عساکر بهمدیگر طرفین حزم را کار فرما گشته بترتیب جنگ راه سپر میمودند و چورامن حسب الحکم قطب الملک سعی بسیار نمود که آتش بباروت خانهٔ بادشاهی دهد یا گاوان توپ کشی را بجوی کشیده ببرد از خبرداری و هوشیاری حیدر قلی خان میر آتش میسر نشد و هراول لشکر محمد شاه حیدر قلیخان مقرر شد و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش بطرف یمین و صمصام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان مع برخی از مردم دیگر در یسار قرار یافتند و اعظم خان را با جمعی از جنگ دیدگان فوج طرح مقرر ساختند و اعتماد الدوله محمد امین خان مع هادی خان و قمر الدین خان و عظیم الله خان مع طایع یار خان و جمعی دیگر فوج التمش قرار یافت و شیر افگن خان و تربیت خان و دیگر فدویان در رکاب بادشاه جا گرفتند دبیر جمله و عنایت الله خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجه گوپال سنگه بهدوریه و دیگران برای محافظت بهیر و بنگاه و اسد علیخان و سیف الله خان مع حامد خان و امین الدین خان و جمعی از دلاوران دیگر مع فوج راجه دهیراج بمدد چرانغار و برانغار و سواری مذبه محل قوت افزای فوج گشتند و فیلان کوه شکوه را با اسلحه و یراق جنگ و یکه تازان رزم آهنگ در عقب توپخانه لشکر آشوب جای دادند و قطب الملک بعد ورود در منزل حسن پور که از لشکر بادشاه بفاصله سه کروه بود مقام نموده بتاریخ دوازدهم محرم الحرام بترتیب فوج خود پرداخت سرداران بارهه بنابر خودسری و رعونت چنانچه باید اطاعت نمیکردند لهذا ترتیب چند بار تغیر یافت و باز برهم میشد بهر صورت نجم الدین علی خان و سیف الدین علی خان و غالب جنگ بهادر غازی الدین خان و سید محمد خان و شهامت خان مع پسر و برادران و تهور علیخان و شجاعت الله خان و ذو الفقار علیخان و عبد النبی خان و مظفر خان و دیگر دلاوران بارهه که همه بارستم و افراسیاب عهد خود را همی شمردند بهراول مقرر شدند و حامد خان و سیف خان و بیرام خان و نعمت الله خان و امیر خان و سید صلابت خان و عبد الغنی خان و اخلاص خان افغان و عمر خان روهیله و دیندار خان

وعبد القدیر خان وصبغة الله خان وغلام محی الدین خان ودلیر خان وشجاع خان بلوچی وعبد الله خان ترین ودیگر افاغنه
صاحب اولوس وزمینداران فیل سوار مع انبوه خود زیاده از هفتاد فیل سوار دران عرصه کارزار در یمین ولیسار قطب الملک
وسلطان ابراهیم صف آرا گردیدند وابو الحسن خان بخشی سائر وسید علی خان بخشی رساله وبرامن بخشی مردم بارهه با بیست
وپنجهزار سوار قدیم وجدید خانه قطب الملک همرکاب او پیادگان بارهه گرد پیش فیل سوار لیش مقرر شدند شب سیزدهم بیاسداری
گذشت ودرهمین شب راجه محکم سنگه مع خداداد خان وخان مرزا با هفتصد هشتصد سوار از فوج پادشاه گسسته بقطب الملک
پیوستند چون صبح صادق دمید وصدای کرنای بگوش مردم رسید منادیان ندای (الجراة خیر من الجبن) درداند وجلادان
بتیغ تفنگ وتیر پیغام اجل بمن مبارز بیکدیگر فرستادند محمد شاه پادشاه بترتیب فوج نوعی که مذکور شد بر عماری خاصه سوار فیل گردیده
فرمود تا سر رشته چند از پیکرش جدا ساخته پیش پای فیلش انداختند فوج دریا موج به پیش آهنگی توپخانه دشمن کوب چون
سیل بلا برای از پا در آوردن بنیاد اعدا از جای جنبید وبشور وآوای کرنا وکوس گوش مستمعان آن میدان از
استماع نوای امن وامان مایوس گردید غریدن توپها پیغام اجل بدلیران اجل رسانید وبآن آتش بیان زبان لاف
دلاوران را کوتاه میگردانید حیدر قلی خان که در انتظام توپخانه ودلیری توپ اندازان اهتمام تمام نموده بود بحسن ترددات
خود در آتش افروزی پایه بیضای نمود وازان طرف افسرده دلان اثر در دم وفدائیان ثابت قدم خود را بدم توپهای
صاعقه کردار وتوپخانه آتش بار داده دمبدم قدم برقدم پیشتری آمدند وسبکسران بیدل متزلزل گشته عار فرار را اختیار
نموده از هر گوشه وکنار بدر میرفتند خصوص نجم الدین علی خان بهادر باده دوازده هزار سوار وتوپخانه برق آثار در سایه
درختان که بالای تلی کنار ده واقع شده بود رسیده درمقابل چنان صفوف آتش بار که طائر وهم وخیال را بال وپر می سوخت
نظر همت بمدافعه اعدا دوخته پایه بلند نامی در انبوه محشر شکوه جانبازان می اندوخت وعرصه تردد بر فوج پادشاهی چنان
تنگ ساخت که گلبرگ رخساره بهادران بانام وننگ رنگ باخت وتزلزل بسیار درارکان ثبات قدم دلباختگان بی شرم
وعار راه یافته سر از قدم نشناختند واز اضطرار وبیقراری باستقلال وپایداری نپرداختند حیدر قلیخان مع صمصام الدوله
بمشاهدهٔ این احوال بهراولی نصرت یار خان بارهه وثابت خان ودیگر پردلان پای جلادت پیش گذاشته بصدمات
توپ افگنیها تزلزلی در مورچال نجم الدین علی خان افگند وبعضی رهکلها وسایهٔ درختان از دست کسان نجم الدین علیخان
که درانجا فراهم آمده بودند بدر رفته مورچال مذکور در تصرف آنها ماند نزدیک بغروب آفتاب قطب الملک فرمود که خیمهٔ
مختصری برای آسایش شب برپا کنند چون آسایش دنیا برای او اختتام یافته بود مقرون بصلاح نشمرده موقوف نمود
هرگاه شب اندکی گذشت حیدر قلیخان در پیش بردن توپخانه کوشیده گوله زنان پیش قدمیها نمود وآهسته آهسته
از جائیکه استاده بود پیشتر راند وتمام شب بر فوج قطب الملک آتش توپخانه می بارید واکثر همراهیان مجروح وبرخی مقتول
می شدند ملخص آنکه عجیب تحملی درین صدمه ازان مردم بظهور رسید وفوج بسیاری تاب صدمات آتشباری نیاورده
راه بنگاه مامن وپناه دور دست جسته خود را بکنار کشید واکثر فیل نشینان وجماعه داران معتبر عار فرار برخود گوارا ساخته مبتلای
حوادث تاراج گنواران ودهقانان گردیدند ونزدیک بآخر شب که گوله بفیل سواری راجه محکم سنگه رسید محکم سنگه از فیل خود را
بر پشت اسپ کشیده چنان بدر رفت که تا مدتی خبر از موت وحیات او معلوم احدی نبود تا آنکه صبح روز جمعه تاریخ چهاردهم محرم الحرام
سنه ۱۱۳۳ هجری دمید پانزده شانزده هزار سوار از جمله لک سوار که تمام شب بیدار داشته بمقابل توپخانه آتش با[ر]

که عبارت از یک روز و یک شب باشد گرسنه و تشنه بسبب محرومی از آب که پر دور و در تصرف جات بود بنا بر پاس عار و آبروی خود با قطب الملک
رغازی الدین خان و دیگر سرداران بارهه و حامد خان عموی نظام الملک و سیف خان و امید خان و روح الله خان و نعمت الله خان
و بیرام خان و بعضی صاحب اولوسان و چند جماعه‌دار قدیم الخدمة مثل صبغة الله خان و شیخ هیبلا مانده بودند و محمد شاه پادشاه
بر فیل سواری خاصهٔ خود که پادشاه پسند نام داشت سوار گشته با امرا و رفقا تمام روز و شب در فوج خود زینت افزا بود و ناگهان
نجم الدین علی خان با دیگر سرداران بارهه قدم جرأت بی باکانه و دست از جان شسته پیش گذاشت و با آن صدمه‌های
جوع و عطش و شررپاشی آتش که از توپخانه بر سر او و جمیع رفقای قطب الملک تمام روز و شب گذشته بود پروائی ننموده با شجاعت
ارثی که اباً عن جد داشت رستخیز قیامت برانگیخت و رفقای محمد شاه خصوص حیدر قلیخان و صمصام الدوله بیاری نصرت یارخان
که او نیز سید بارهه بود و دعوی یکجهتی با نجم الدین علی خان و قطب الملک داشت علم شهامت برافراشته و سینه سپر ساخته با آب
شمشیر غبار خاطر همدیگر را شستند و شوری از نهاد بر در سو نهنگان دریای وغا و شیران بیشهٔ هیجا بر یکدیگر افتادند شوری
برخاست که یوم النشور از یاد رفت و برای خانمان سوزی پردلان از آهن تیر و شمشیر و سنگ صلابت سخت کوشی بهادران دلیر
آتش صاعقه تاثیر بالا گرفت سعادت خان بنا بر تحصیل نام و نشان چون پیل دمان بمدد جان نثاران پادشاه رسیده حملات
بهادرانه نمود و شیرافگن خان حسب الامر پادشاه باعانت انصار و اعوان محمد شاهی خصمای مقابل را افکنده بیجان و نوک
سنان چون نیزه پیمان می ربود و درویش علیخان داروغه توپخانه صمصام الدوله و عبد الغنی داروغهٔ توپخانه حیدر قلیخان و میارام بخشی
او و محمد جعفر نبیرهٔ حسین خان با چند کس دیگر جانهای خود در باختند و نصرت یارخان بعد از زخم تیر مجروح گشت و درویش علیخان
با جمعی دیگر زخمهای شمشیر و سنان برداشت و از طرف قطب الملک شهامت خان که عمدهٔ با نام و نشان بود مع فتح یارخان برادر و نیز
و یک پسر و تهور علی خان عبد القدیر خان برادر قاضی میر بهادر شاهی و عبد الغنی خان پسر عبد الرحیم خان عالمگیری و
غلام محی الدین خان و صبغة الله خان عرف شنا که سرسه جماعه‌داران عمدهٔ قطب الملک بودند مع پسر شجاع خان بلوچ
دران عرصه مردانه داد شجاعت و رفاقت داده جرعهٔ ناگوار مرگ را بکمال گوارائی نوشیدند تا جان در بدن بود بجان ستانی
اعدا کوشیدند و جمعی کثیر از همراهان این سرداران جان شیرین بطلب ننگ و نام دران عرصه خون آشام در باخته بعالم آخرت
شتافتند نجم الدین علیخان بهادر که گرمی بازار معرکه از او بود چند زخم کاری بر بدن خود خرید و از رسیدن تیرهای پیاپی
چشم جهان بین او از لباس نور عاری گردید قطب الملک عرصه بر برادر بهادر خود تنگ دیده با جمعی از دلاوران بارهه که با او
مانده بودند بمدد نجم الدین علی خان پیش راند و درین وقت چورامن جات نیز بعقب لشکر پادشاه تاخته شور و ولوله در انداخت
و قریب بهزار گاو و شتران پرتل که بر کنار جمنا جمع بودند مع چند شتر بار لنگرخانه و دفتر بتاراج برده مقابل فوج پادشاهی که بحراست
بنگاه مامور و مستعد بود نمایان شد پادشاه هم از دور تیری بدانجانب انداخت و محمد امین خان مع هادی خان داروغه
برقندازان خاص بدفع او پرداخت و از پشت گرمی قطب الملک بقیة السیف فوج بارهه و رفقای نجم الدین علی خان
را نیم جانی که باقی بود تقویت گرفت و با وجود پایداری صمصام الدوله و دیگر امرا تزلزلی در ارکان لشکر محمد شاه راه یافت
حیدر قلیخان و سعادت خان و محمد خان بنگش بمشاهدهٔ این حال خواستند که باستعجال رسیده بر گرد قطب الملک نند
قطب الملک این اراده را دریافته بمقابل حیدر علی خان شتافت و حیدر قلیخان مع دیگران دست بقبضه کمان برده در
تیراندازی و برق اندازی نهایت اهتمام بکار برد درین دار و گیر اخیر سید علیخان برادر ابو الحسن خان بخشی زخمی دا

و شیخ میلاد داروغه توپخانه قطب الملک بسعی طالع یار خان و همراهیان او از پای در آمد حیدر قلی خان با فوج آراسته و سامان پیراسته بر قطب الملک باتفاق صمصام الدوله در رفیقانش هجوم آورد قطب الملک با آنکه بارها در حروب سابقه عرصه بر او تنگ گشته اما بطور عجولان مشهور هندوستان گاهی خود را از فیل بآئین نه انداخته و آئین سروران شجاعت پیشه صاحب تمکین از دست نداده باقتدار و وقار در مدافعه میکوشید و تا اینوقت که تا بدین انتهای شجاعت و مردلی از ان شرزه شیر معائنه نموده صبر و تحمل او را بر مکاره در آشوب جنگ ببین مید انست این بار که بخت و دولت یار نبود سبب آنکه کار باین حد رسید حواس باخته در تدبیر خطا نمود و با وجود بودن دو سه هزار سوار بیباک در چنین وقت خطرناک بامید آنکه اغلب همراهان شرط رفاقت بجای آورده و از اسپان پیاده گشته راه جانبازی بتقدیم خواهند رسانید از فیل سواری مع سپر و شمشیر بزیر آمد چون تقدیر بر عکس امید او رفته بود بمجرد فرود آمدن از فیل سیف الدین علیخان و شجاعت الله خان و ذو الفقار علی خان و عبد الله خان ترین و ابو المحسن خان بخشی فوج با چندین فیل سوار دیگر و سر فوجهای بارهه بگمان کشته شدن عبد الله خان یا بنابر مشاهده این حال استشمام یاس از ظفر نموده مثل قطب الملک سپه سالاری را در ان کارزار تنها گذاشته راه فرار پیمودند و لقوله قبل از فرود آمدن قطب الملک از فیل سیف الدین علی خان ابتدا باختیار این عار نموده دیگران بر اثر او پی سپر گردیدند علی ای حال قطب الملک حیران نیرنگی تقدیر و به تن تنها دلیرانه اقدام چون از فرق سر تا ناخن با غرق آهن بود در ان دار و گیر زخم تیر بر پیشانی و جراحت شمشیر بر دست بر داشته اسیر پنجه تقدیر گردید در ان حال حیدر قلیخان قطب الملک را شناخته بر سرش رسید و نجم الدین علی خان نیز شریک حال برادر گردید و زبان حال آن هر دو بزرگوار باین مقال مترنم بود سعدی من آنم که چون حمله آوردمی + برمح از کف انگشتری بردمی + ولیکن نگرداخترم یاوری + گرفتند گردم چو انگشتری + چه یاری کند مغفر و جوشنم + چو یاری نگرد اختر روشنم + کلید ظفر چون نباشد بدست + ببازو در فتح نتوان شکست + حیدر قلی خان هر دو برادر را بر فیل علیحده سوار ساخته بحضور پادشاه آورد چون در جبلت محمد شاه ترحم بسیار بود بنظر شفقت بحال شان نگریست و حواله حیدر قلی خان نموده حکم بنواختن شادیانه فتح و ظفر نمود بعضی از افواج مغلوب شامل لشکر پادشاهی گشته محفوظ ماندند و غازی الدین خان بهادر غالب جنگ بعد این ماجرا برگشته در بنگاه قطب الملک توقفی نمود و بنگاه را که از دست برد تاراج مصئون مانده بود پیش روی خود گرفته را سپر شد و امرای حضور بملازمان مظفر و منصور ادای کورنش و نذور مبارکباد بجا آورده سجدات شکر الهی بحصول این فتح غیر مترقب بتقدیم رسانیدند و تمام اسباب و دولت انچه از تاراج محفوظ ماند بضبط سرکار شاهی در آمد

ذکر حروف جفر که بعد سوال از بزرگی مشعر مآل احوال امیر الامرا بر آمد

از معتمدین مسموع افتاد که چون با امیر الامرا و قطب الملک جماعه تورانیه را منازعت روی داد کسی از دولتخواهان سادات با بزرگی عارف مقدس که در علم جفر هم دستی لائق داشت از مآل احوال امیر الامرا سوال نمود آن بزرگ بقاعده جفر از حروف سوال سائل استخراج نمود این حروف بر آمد ز غ ل ب ع د د ک م هرگاه مرتب کنند کلمه غلب عدد ک و اگر بر گردانند ز بلغ و عدد کم بر می آید فی الحقیقه خالی از غرابتی نیست چه باینصورت کمتر استخراجی روی داده باشد چون سلطان ابراهیم بعد فرار از میدان گرفتار آمد بضابطه سلاطین مقید ماند آخر روز جمعه چهاردهم محرم الحرام این خبر بدار الخلافه رسیده جمعی را سرمایه شادمانی و برخی را وسیله اضطراب و حیرانی گردید نظم ما قیل بشهرت اگر نه در دست کسی سی شود دوای کسی + چرا شکست

سکهٔ فتح شد برای کسی که وابستگان اذیال دولت پادشاهی و هواخواهان سلطنت سازهای مسرت نواختند و متوسلان خاندان سادات بارهه بعزای محرم پرداختند عورات و مستورات خانهای نجم الدین علی خان و قطب الملک اتباع ایشان مضطرب الاحوال و پریشان خاطر گشته بعضی فرصت را غنیمت شمرده تا رسیدن مردم پادشاهی هرچه توانستند زیر چادرها کمر گرفته بدر رفتند برخی سلامت ماندند و جمعی بدست مردم کوتوال گرفتار آمدند و نسوان سیدهٔ نجیبه چادر صبر و شکیبائی بر سر کشیده از حصار عفت پا بیرون نگذاشتند عبدالله خان کاشی که از نوکران قدیم و معتمد قطب الملک برای محافظت حرم سرا و ناموس متعین بود باتفاق نگهبانها دست خیانت دراز کرده معاملهٔ حرص و آز گرم ساخت او و نگهبانها هرچه توانستند از میان ربوده بیرون تاختند و خود را مطعون خلق و مردود خلائق ساختند غلام علیخان و نجابت علی خان که برادرزاده‌های قطب الملک و متهمان او بود تغییر وضع و لباس نموده عازم قصبهٔ جانسٹھ که موطن امیرالامرا و اجداد ایشان است شدند و بمنزل مقصود نرسیده در راه بدست مردم پادشاه اسیر گردیدند

ذکر شروع اقتدار سلطنت محمد شاه و ارتفاع درجات امرای دولتخواه

بعد حصول اطمینان محمد شاه فارغ البال بجاه و جلال خود پرداخت و نظر عواطف و اشفاق بحال امرا و فدویان صاحب اخلاص انداخته کسانیکه طلای طبیعت و ارادت آنها در گداز آتش این حروب و کروب خالص عیار برآمد و جوهر فدویت و جانفشانی بظهور رسانیده بودند هریکی را درخور مرتبهٔ او بعطایای مناصب و مواجب و دیگر مواهب سرافرازی بخشید و از آن مکان مسرت بخش شانزدهم محرم الحرام بالفتح و فیروزی بر رخش نصرت سوار گشته عنان دولت و اقبال بصوب دارالخلافه تولی نهضت برافراشت و به تعجیل طی منازل و قطع مراحل نموده نوزدهم ماه مذکور نزدیک مزار خواجه نظام الدین نزول نمود و زیارت آن مزار کرده خدمهٔ آنجا را باعطا و انعام شادکام فرمود و در همه بنا بر تعیین ساعت مختار مقام نموده هزار سوار بر مراتب حیدر قلیخان افزوده هفت هزاری هشت هزار سوار گردانید و سعادت خان بهادر را ملقب به بهادر جنگ نموده بعطای ماهی و مراتب سربلندی بخشید و دیگران نیز مورد عنایات شدند نجابت علیخان مقید بحضور رسیده حوالهٔ حیدر قلی خان شد که با عبدالله خان نگهدارد و بتاریخ بیست و دوم ماه مذکور روز شنبه ۱۱۳۲ هجری پادشاه باکوکبهٔ حشمت و جاه که صدای کوس و کرنا غلغله در مهر و ماه افکنده بود در نهایت شان و شوکت با فیلان قرین بزیورهای طلا و نقره و پاکهر و جلهای کلابتون و نشانهای زرافشان و تخت روانهای طلاکار زرنگار و پوشش‌های زربافت و بادله که چشم تماشائیان در پرتو آفتاب از مشاهدهٔ آن خیرگی می نمود و دسته بدسته فوج پادشاهی و امرای همراهی مسلح و مزین با ساز و یراق نو ساخته و زیب و زینت پرداخته جابجا بتزک تمام سیر فتند و اسپان کوتل پری چهرهٔ خوش اندام با سازهای مرصع و مینا کار پیش پیش سواری میکشیدند و دیگر لوازم آرایش جابجا بانواع حسن و بها مهیا بود بسواری فیل کوه شکوه بر عماری طلائی که باپرلیان زینت و رعنائی از راه اجمیری دروازهٔ شهرپناه داخل شهر دارالخلافه گردیده به نثار و تصدق بسیار فقرا و محتاجین را که چشم انتظار در راه این روز داشتند شادکام و مقضی المرام ساخت و بساعت نیک بقدم میمنت توام داخل قلعه دولت خانهٔ مبارک شد و نواب قدسیه مادر مهرپرور پادشاه و دیگر پردگیان حرم طبق‌های طلا و نقره پر از زر سرخ و سفید با جواهر آمیخته نثار تارک و افسر محمد شاه نموده وظائف تهنیت و مبارکباد بتقدیم رسانیدند

رسیدن بعضی امرای دور بحضور و سرافرازی یافتن برخی از امرا و غیره بخدمات لائقه و عنایات فائقه

اواخر ماه مذکور سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ و زکریا خان پسر عبد الصمد خان و آغر خان و دیگران که حسب الطلب از دار السلطنه لاهور عازم حضور بودند و از بعد مسافت بر وقت نرسیدند بعتبهٔ سلطنت رسیده شرفیاب ملازمت و بعطای خلعت و خنجر و سرپیچ مرصع و دیگر حلیهٔ افتخار یافتند زکریا خان اضافهٔ هزاری بر پنجهزاری یافت و نیز راجه جی سنگه و راجه گردهر بهادر صوبه دار اوده بر وقت نرسیده اوائل ماه صفر ادراک زمین بوس نموده مورد مراحم گردیدند حکم گرفتن جزیهٔ شرعیه صدور یافته حسب الالتماس جی سنگه که عذرهای رنگین نمود معاف شد عرضه داشت نظام الملک در جواب فرمان الطاف آمود متضمن مبارکباد و تهنیت از نظر گذشت و عرضی مرشد قلی خان صوبه دار بنگاله مبنی بر تهنیت فتح و ارسال خزانه و مبلغی بطریق نثار رسید حیدر قلی خان خطاب معز الدوله علاوه ناصر جنگ عطا شد و ظفر خان بهادر روشن الدوله یافت و داروغگی خواصان بسعادت خان بهادر بهادر جنگ مفوض گشت و زکریا خان بتغییر عنایت الله خان صوبه دار کشمیر شد روز سه شنبه بیست و دوم ربیع الاول پادشاه برای شکار نیله گاو سوار گشته بود که از زبانی هرکاره بعرض رسید که اعتماد الدوله بسبب عارضهٔ بدنی از بهره کامی محروم مانده روز دیگر مرض او نهایت شدت پذیرفته تغیر تمام بحال او راه یافت و لحظه فلحظه علت ایلاوس اشتداد یافته کار بجائی رسید که معالجهٔ اطبا و دوای حکما سودی نبخشید تا آنکه فضلات از دهنش برآمده رخت هستی بصحرای عدم کشیده روز سه شنبه بیست و نهم شهر مذکور بدین عالم نمود سه ماه و بیست و دو روز ایام وزارتش بود اموال مخلفه او از ضبطی خانه امیر الامرا حسین علیخان و تاراج خزاین او و اندوخته وجوهات دیگر که بکرورها میرسید بورثای او معاف گردید و خلق خدا از ایذای او آرمید میگویند مقصد خانه در جوار و همسایهٔ او زانیکه میخواست خانهٔ خود را بیفزاید دو سه دهه در یک حکم خالی گشته و مردم قفل بر درهای خانهٔ خود زده بیرون رفتند و عمله او از مالکان بستاندند اما بعد انتقال او قمر الدین خان پسرش متنبه گشته خانها را بصاحبانش رد نمود و خوشنودی خلق و خالق بدست آورد محمد شاه اگرچه مشهور بنجل و امساک بود اما از بعضی حالات او ظاهر میشود که بآنچنان نبود که اشتهار یافت چنانچه درین وقت که محمد امین خان مرد چندان خزانه در سرکار پادشاهی نبود بلکه از لشکرکشی های قطب الملک امیر الامرا چون قابض و متصرف بر جمیع امور سلطنت بوده اند زرهای بسیار بصرف درآمده آنچه در خزاین سادات مذکور باقی بود نهب و تاراج رفت و بدست پادشاه چیزی نیفتاد و خزائن که خالی افتاده بودند حتی پنجره های عمارت دیوان عام و خاص که نقرئی و طلائی بود در آن آشوبها مسکوک گشته مصروف شد و دیگر کارخانها نیز بی رونق محض شده بودند تعمیر آنها ضرورت داشت و مخبران اموال محمد امین خان از نقد و جواهر و طلا آلات و نقره آلات و دیگر اسباب و اجناس نفیسه مبلغی خطیر وانموده بودند محمد شاه التفاتی بآن نکرده بوارثانش بخشید با آنکه معمول سلاطین بابریه بلکه تیموریه بود که اموال امرا و ملازمان خود را بعد مردنش ضبط نموده وارثانش را محروم میداشتند بعد مشاهدهٔ لیاقت وارثان اگر چیزی از آن می بخشیدند بار منت و احسان خود بر سر آنها میگذاشتند والحق این عمل از ذمائم صفات اینها بود که هیچ عقل و شرع نمی پسندد چه طور عقلیست که شخصی تمام عمر خود صرف محنت و خدمت نماید بلکه اکثری جان خود در کار خداوند آن نعمت در بازند و بعد جانفشانی و خدمت گذاری تمام عمر که بحرج و تصدیعات فرمان برداری گذرانده باشند اولاد و نسوان جمیع

منتسبان ایشان در تشویش معاش مرگ مربی خود را فراموش کرده بافشاء اسرار لاعلاج و مضطر باشند میگویند ذریّه
زمره محمد اعظم شاه باوجود اقتدار و طاقت انکار از عمل مذکور نهایت تجنب و انزجار داشت کسی از علاء و موافق ضابطه
مستمره بعد مرگ یکی از ملازمان عمده اش تحقیق احوال او نموده دلالت باین امر کرد و کثرت نقد و جنس خانهٔ او ظاهر ساخت
اعظم شاه نفرت خود ازین عمل و از آن شخص ظاهر کرده ممانعت تهدید نمود که باز در حضور او احدی چنین مذکور نکند

ذکر میر محمد حسین معروف بنمود وانمود و احداث مذهب باطلی که او اختراع نموده بود و فتنه ها که درین مردم برانگیخته باضلال جماعتی پرداخت و دین خود بحب جاه و ریاست در باخت

میر محمد حسین نامی از سکنهٔ مشهد مقدس رضوی علی مشرفه السلام ظاهرا سید بوده باشد باشتهار اقتدار عمدة الملک امیر خان
صوبه دار کابل که با اهل ایران افضال و احسان او نهایت شهرت داشت بامید رفاه و افزایش جاه خود از وطن مالوف
برآمده به کابل رسید چون در علوم عربیت و منطق و غیرها بی بهره نبود بعد از ورود ولیاقتش اشتهاری یافت و پسرخشی
امیر خان بشاگردی او رغبت نموده شروع باستفاده نمود ازین سبب که استعداد علمی او در مجلس امیر خان بتقریبی مذکور
شد و امیر خان بدین جهت بر احوال او اطلاع تام بهم رسانیده صاحب جی زوجهٔ خود را که دختر علی مردان خان بود از مقدم
او آگهی داد سببش آنکه چون صاحب جی اولاد نداشت دختری از خانوادهٔ سیدی مشهور که میان آن دختر نوکر شوهرش بود بفرزندی
گرفته پرورش او می نمود و اراده داشت که اگر نجیبی لائق از دیار ایران وارد اینجا شود دختر مذکور را باو وصلت
نماید و شوهر خود را باین معنی اطلاع داده متوقع بود که اگر چنین کسی برسد او را آگهی دهد تا ارادهٔ خود را بانجام رساند
صاحب جی این خبر شنیده امیر خان را به تفتیش احوال او فرمود بنابرین امیر خان او را طلبیده بچشم خود معاینه دید و او را
و لیاقتش را بمیزان خود سنجیده پسندیده بود و زن خود صاحب جی را بر احوال او آگاه ساخت و بذکر مهام او پرداخت
صاحب جی بتجویز شوهر رضا داده سرانجام تزویج آن دختر بطوری که باید علی الفور مهیا ساخته با محمد حسین مذکور کدخدا کرد باین
وسیله آن سراسر حیله بمرافقت امیر خان دست داده محرمیت با مردم در بلده داند که مایهٔ جاه و اعتبار میسر گردید بعد مرور سالی
چند حسب الاستدعای عمدة الملک داروغگی خوشبوی خانه پادشاهی بنام آن محیل مقرر گردید و بعضی از اولاد عمدة الملک
که از بطن نسوان دیگر غیر صاحب جی بودند با او اتحاد و آشنائی بهم رسید و این شخص مرد عیار جاه طلب بود بنمودن بعضی شعبدها
چندی از پسران امیر خان مثل هادی علی خان و دو سه دیگر از برادرانش را اندکی معتقد خود گردانید با دستعلی خان
زیاده از دیگران در خدمتش ارادت بهم رسانید درین اثنا امیر خان برحمت ایزدی پیوست و اهل و عیال او از صوبهٔ کابل بحضور
آمدند میر محمد حسین مذکور بعلاقهٔ کار پادشاهی همانجا ماند بعد از مدتی عطر و گلاب پشاور و غیره برای سرکار پادشاهی و تحفه
ارکان حضور بوفور سرانجام نموده قاصد ملازمت پادشاه و طالب بهم رسانیدن عزت و جاه گردید بتصمیم این عزم در لاهور
رسیده بود که خبر رحلت عالمگیر پادشاه شنید و توقعاتی که در افزایش جاه و اقتدار از عالمگیر پادشاه داشت منقطع دید عطر مذکور و غیره
اموال را در ان بلده بقیمت عالی فروخته مبلغ شصت هفتاد هزار روپیه بهم رسانید و همان زر را مایهٔ توکل خود ساخته لباس
فقیری در پوشید چون مرد جاه طلبی بود و سر پر غروری داشت تبعیت و دنباله روی سابقین نپسندیده عازم اختراع مسلکی جدید
گردید تا آنزمان کسی از کسی نشنیده بود گردید و همان مخشی زاده شاگرد خود را که صاحب شعورش دریافته بود با خود متفق ساخت

دبا او مشوره نمود که اگر ما و شما باتفاق بنای تجدید مذهبی گذاشته قواعد مجدده بهم رسانیم و زبانی هم که تازگی داشته غیر معروف
بود ایجاد کنیم و دعوی الهام و نزول کلام از حضرت ملک علام دران زبان نموده اظهار مرتبه که بین بین نبوت و امامت بوده باشد
مقابله باشان انبیا و اوصیا داشته باشد برای خود ثابت نمائیم والبته فریبی نموده اول عوام را بدام خود آریم منتج جاه و اقتدار
فراوان و محاصل و امتناع بی پایان خواهد بود و هرگاه اثر در عام عام صورت بست هم از کشته نمی توانند جست باین مال مرجع
انام و مطاع خاص و عام خواهیم بود و محاصل هم بمرتبه که ما فوق آن متصور نباشد روی خواهد نمود چون طبیعت هر دو از یک جنس
بود شاگرد را گفته استاد دلنهاد گردیده درین کار باهم اتفاق ورزیدند و شروع بایجاد زبان و قواعد آن و انشای عبارات عجیبه
و فقرات غریبه نموده بکمک اصلاح یکدیگر بتالیف کتابی پرداخته آوزه مقدسه نامش گذاشتند و ابواب سعادت بکل دلای
شقاوت بر خود انباشتند چون اندک مایه علمی داشت الفاظ غیر مانوسه فارسی قدیم را که کمتر بگوش مردم خورده بود به ترجیحات
و غیره قواعد عربی که کم کم مشابهتی بتعلیلات صرف و ضوابط نحو داشت کسوتی غریب پوشانیده صورتی عجیب بآنها بخشید و دعوی
مرتبه بیگوکیت نموده گفت که این مرتبه ایست ما بین نبوت و امامت و برای هر پیغمبر اولوالعزم نه بیگوک بوده اند و برای
خاتم الانبیا کذلک اول بیگوک حضرت ختمی پناه سید اوصیا و شاه اولیا علی ابن ابیطالب است و هشتم امام رضا و امام
ثامن ضامن امامت و بیگوکیت هر دو باهم جمع بود بعد ازان بیگوکیت بمن انتقال یافت و امامت بحضرت امام محمد تقی تا حضرت
صاحب الامر علیه السلام و من خاتم البیگوکیت ام ترتیب تعداد بیگوکین بروشیکه مرقوم شد پیش امامیه می شمرد و هرگاه
پیش اهل سنت و جماعت شمردن میخواست خلفای اربعه و چهار کس دیگر را از خلفای امویه و عباسیه که اندکی معروف
به نیکی واز اقران خود بمزید صفات امتیاز داشتند شمرده بیگوک نهم خود را حساب میکرد و میگفت که مارا بمذهب کسی کاری نیست
ما روشن کننده چراغ هر ملت و داعی الی المشرب ایم و بیگوک نهم که ختم بیگوکیت باو میشود صاحب کتاب و صاحب دعوت
و ممد مراسم شریعت و مجدد بعضی ضوابط و طریقت می باشد لهذا بمن هم وحی و الهام میشود و ضوابط چند اختراع
کرده بعضی ایام را مثل اعیاد اسلام که در دین محمدی و ملت بیضای احمدیست محترم می شمرد و بر گرویدگان خود که آنها را ذریه بود
می نامید لازم کرده بود که ضوابط درهم یافته او بجا آرند و حرمت روزهای مخترعه او را نگاه دارند و چنانچه در آثر نبوی
آمده که وحی بران حضرت دو قسم نزول می یافت خود هم تشبه باینحال جسته میگفت که یک وحی با او این قسم میشود که قرص
نورانی چون آفتاب مشاهد گشته دران قرص کلماتیکه می یافت منقش بنظرش می آمد و آن قرص نورانی آخر ناپیدا شده
از هوشش می برد و تغشش بسیار بود که تحمل آن غیر او را دشوار و یک وحی باین قسم که آوازی می آمد و همان کلمات
مزخرفه می شنید که بحضور مردم می چاوید و در سلام بضابطه اسلام السلام علیک گفته کلمه خفشان نمود بود دال می افزود و ازان
روزها روزی را که باظهار او اول مرتبه دران روز وحی برو نازل شده روز جشن نام نهاده اجتماع و ازدحام عام مردم بعمل می آورد
و عبیر خوشبو را امت او بر روی همدگر می افشاندند و شادی ها میکردند و در علم همراه گرفته و خود کلاهی شبیه بکلاه ارامنه
اما اندکی بلند تر ازان بر سر گذاشته مع فربودهای خود بطرف کوهستانیکه عمارات دیول راسنی که مشهور مجلهای دیهوی
بچشیا بسی است میرفت و اظهارش اینکه اول نزول وحی براو در همان کوهستان بلا تشبیه بطور غار حرا شده و
شش روز قبل از روز جشن از غره ذی الحجه روزه میگرفت و خاموش میماند شبیه بصیام صمت که در شرایع سابقه مثل زمان
حضرت زکریا و غیره بود و حضرت مریم در وقت تولد حضرت عیسی برای ترک جواب سوالهای قوم بهمین صوم مامور شده با کسی سخنی

نمی گفت و حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام در مهد و عهد صبا قوم ما جواب داده تطهیر دامان خود از تهمت و اظهار نبوت خویش اعجاز نما
میفرمود و هفتم ماه مذکور جشن بعمل آمده اختتام مے یافت و همین قسم روزی را یاد نمانده که کدام ماه و تاریخ بود و وجه تسمیه اش نیز معلوم
نشده رد. سولان نام نهاده بود و دران روز نیز هم اجتماع و ازدحام مے شد +

ذکر اوقات و آداب عملی که بمنزلهٔ نماز قرار داده

هر روز سوای نماز پنجگانه مفروضه سه بار وقتے مقرر کرده بود که بعمل آید و اوقاتش اول وقت طلوع آفتاب بعد نماز صبح دوم نصف النهار
که آفتاب در وسط آسمان باشد سوم وقت غروب آفتاب که هنوز سرخی شفق در مشرق باشد و آداب بعمل آوردن وے آنکه او خود با خلیفه
او در میان مے ایستاد و هر قدر مردم که حاضر مے بودند چهار صف مربع مثل چار دیوار خانه متصل بهم میساختند و هر صف رو بطرف مقابل
نموده مے ایستاد و کلمات چند که بافتهٔ زبان اختراعی او بود میخواندند اتمام آن کلمات سر را همان طرف فرود آورده
بطرف دست چپ خود میگردیدند بطوریکه صف شمال رویه مغرب رویه شده و صف مغرب رویه جنوب رویه و صف
جنوب رویه مشرق رویه و صف مشرق رویه شمال رویه شود چون مقابله چهار سمت هر چهار صف را انجام میرسید بطرف زمین مے نگریستند
بعد ازان سر برداشته بسوے آسمان و سه بار همان کلمات را تکرار مے نمودند بعد ملاحظه شش جهت دیده تمام میشد
و جمعیت منتشر میگردید و دعواے دیگر این میکرد که من سیادت آباء همان جسم که از شکم حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها
اسقاط حمل شده و دیگر کفر و زندقه. یاد داشته خواهد بود که فقیر را بران اطلاعی حاصل نشده انقدر خود در وقت ورود دار الخلافه شاهجهان آباد
که اواخر محمد شاه و اوائل احمد شاه بود باتفاق افتاد از پسرانش که شاه فضل الله و شاه [illegible] نام داشتند و دیگر پسرانش که کرد
با آنها ملاقات و اختلاط شده بوساطت دیگرے اطلاع بهم رسانیده و برای خود چهار خلیفه بمقابل خلفاے اربعه که در اسلام شهرت
دارند مقرر کرده بود خلیفهٔ اول همان شاگرد ارشد مشیرش کرد و چی با نام بزبان مخترع خودش داشت و دوم میر باقر
خسر پورهٔ او و دو تا دیگر بودند و نام خود نمود الله و نمود و انمود مقرر کرده و همین قسم نام اولاد و اقارب خود بزبان مخترع خود میگذاشت
و هرکه با او میگردید سواے نام مقرری او از پیش خود نامے مقرر کرده آنرا نشان میگفت پسرانش سه نفر اول نما نمود دوم
فعار سوم [illegible] و دختر بمانه کلان و نمانه خورد و دیگر از اقربای طرف زنش حق نما او ست و نما یار و نمود یار و نما فرد نمود و فرو نام پسر
فعار نمود و دیدولتمال ذلک القصه آن کذاب مرحوم لنوّاب از لاهور بشاه جهان آباد آمده نشست و چون بهادر شاه در لاهور
بود کم کم دام الهٔ فریبے نهاده سفیهان بے خرد را بکمند خود میکشید و استغنائی خود را بنا بر وجه معاشے که داشت بر همه کس ظاهر میساخت
و از کسے مطلقا چیزے نمیخواست عوام را انیکار بسیار خوش آمده زیاده فریفته او شده اعتبار او مے شد و آهسته آهسته ترغیب گردیدگان دیگران
هم در دام او مے افتادند تا آنکه ترقیے در اتباع او پدید آمد و درین ضمن بهادر شاه در لاهور مرد و اختلافے در شاهزادگان پدید آمده
موجب اختلال در هر شهر و بلاد گشت و آن مزور را فرصتے بدست آمده دام گسترده خود را پهن تر ساخت و بے پرده گشته مولفات
و مخترعات خود را بر نظر مردم جلوه داده از اخفا باظهار و اعلان پرداخت و از عامیان اگر کسے با او مناظره مے نمود چون خود اندک
مایهٔ استعداد در معقول و منقول داشت بیچاره را بمجادله و مکابره قائل میساخت بمشاهده این احوال اعتقاد عوام در بارهٔ
او باستعداد میافت تا آنکه نوبت سلطنت بفرخ سیر رسید او خود ابلهی نادان بود امیر الامرا حسین علی خان بهادر را اکثر اوقات
در حروب و اسفار گذاشت و قطب الملک نیز مشغول عیش و طرب و گاه گاهے از نفاق پادشاه در فکر کار خود بود

بنابرین متعرض اقوال کاذبه وافعال باطلهٔ او کسی نمیشد و بادی علیخان پسر امیرخان مرد عمده با نام ونشان نیز از جمله گرویدگان بود عوام را مشاهدهٔ انقیاد عظما بر تبه دلیل قوی میباشد که بالاتر از ان متصور نیست گرویدن خان نادان مذکور و چندکس دیگر شمل را نهایت تقویت مسلک مختلق او می نمود تا آنکه قریب به بیست و چند هزار کس با آن نابکار ناکس گرویده شهرت و اقتدار تمام یافت

ذکر ملاقات فرخ سیر با نمود و اشتداد یافتن بنای اضلال آن مدبر

برهنمونی بعضی خوانین بیدین شبی فرخ سیر هم با بعضی از خواجه سرایان محلی مخفی از نظر اغیار بملاقات این مکار آمد و نمود مردود رسوخ نیازمندی پادشاه سفیه ادراک نموده دروازهٔ حجرهٔ خود را از اندرون بسته ماند کی تکلف نمود فرخ سیر قراح و الحاح می نمود و اولاد فریدان آن بی ایمان نیز منت ها کردند تا در را برروی او کشود و پادشاه بتواضع و فروتنی سلام کرده پیش رفت او پوست تخت آهو برای پادشاه افگنده گفت بیت پوست تخت گدائی و شاهی + همه داریم انچه میخواهی +
فرخ سیر که از عقل بی بهره بود استغنای زهد او را پسندیده بیشتر معتقد گردید چند هزار روپیه و اشرفی که به نذر او برده بود گذرانید نقود مذکوره را هم آن مدبر قبول ننمود بهزار سماجت مصحف نوشتهٔ خود را بپادشاه داده وجه اجرت کتابتش که هفتاد روپیه مقرر بود گرفت و پادشاه بتعظیم قرآن برخاسته و بر سر گرفته مرخص شد و برگشت بعد بیرون آمدن از حجره زر مذکور را بر عاکفان سدهٔ آن مکار سراسر زور تقسیم نمود این حرکت زیاده تر موجب ازدیاد اعتقاد احمقان گشت و بنیاد انضلال او نهایت متانت و رصانت گرفت و در روز اعیاد که خود قرار داده بود با جاه و حشم و کثرت اتباع و خدم بجائیکه معهود بود و قبل ازین مذکور شد میان شهر و بازار در کثرت ناس بی بیم و هراس میرفت و اعمال مخترعه خود را علی رؤس الاشهاد او دیر دانش بعمل می آوردند و اقاویل باطله مهملهٔ مختلقهٔ او را بابانگ بلند می گفتند +

ذکر اراده نمودن محمد امین خان تادیب آن مضل مردان خان مرقوم ناگهان بتقدیر حق عز و جل و افتادن مردم در افتتان باقتضای گردش آسمان و اعانت شیطان

چون سلطنت فرخ سیر و زمان دولت حسین علیخان و عبدالله خان انقراض پذیرفته نوبت سلطنت بمحمد شاه رسید وزارت بمحمد امین خان منتقل گردید محمد امین خان بعد دو ماه و چند روز از وزارت خود روزیکه شروع بیماریش بود احوال این مزور مکار شنیده از جا در آمد و حکم کرد که از فرقهٔ سپاه چندکس که درینوقت بر دروازه حاضر اند رفته این قرمساق را گرفته بیارند و اگر ایستادگی کند هم آنجا بکشند چون قریب بدو پهر رسیده بود مردم کم بر دروازه اش حاضر بودند بموجب فرمانش رفته برای کاریکه آمده بود ند ظاهر نمودند دران وقت خفتگان نمود هم در خانه خود چیزی میخورد دیجرد استماع این خبر هوشش از سر رفته حیران گردید اما چون کمال استقلال داشت حواس خود را جمع نموده پسر کهتر خود را که نام او دید و جمال و صباحتی بهمرسیده داشت مع چند قرص نان جو و گندم و بعضی از نان خورش فقیرانه که مهیا داشت بیرون فرستاد و پیغام داد که یاران چون بخانهٔ فقیر آمده اید چیزی بخورید تا فقیر هم برسد مردم صورت زیبا و سن و دون تکلیف این پسر دیده ترحمی بحال او نموده توقفی کردند محمد امین خان را که مرض قولنج عارض شده بود ناگهان دران وقت اشتداد یافته انجبر بمردم متعین که بر در نمود مردود بودند رسید باستماع خبر مذکور متحیر گشته بر در آقای خود معاودت نمودند محمد امین خان را که مبتلای بدترین اقسام قولنج مسمی

بالیلاوس و بیهوش بود بهین که اندک افاقه اش رو داد خبر آوردن نمود رسید حاضران عذر تشویش بیماریش گفته التماس کردند که توقف در گرفته آوردنش بسبب بیماری شماره واده آزرده خاطر گشته تاکید کرد که فردا صبح او را البته گرفته بیارند شب بیماری محمد امین خان آناً فاناً ازدیاد پذیرفته صبح مشرف بر هلاکت گشت و نمود را که با دی طغیان دغیره پیروان و دوست دارانش متواتر خبر محمد امین خان میرسانیدند اول اراده بدر رفتن داشت چون آثار مردن او از اخبار مردم دریافت مستعد شده فقرای هنود و اتباع خود را احضار نمود صبح که اشراف محمد امین خان بر هلاک شنید بخاطر جمع و دل شاد از خانه بیرون آمده در مسجد که بر سر دروازه اش بود نشست و فقرا و اتباع او اژدحام داشتند قمرالدین خان پسر محمد امین خان احوال پدر را دگرگون دیده بتخویف نسوان و مردان کم از زن مضطرب گشته دیوان خود را با پنجهزار روپیه نذر پیش نمود برای استعفای تقصیرات و طلب تعویذ فرستاد و آن مکار دران وقت که رقعه متضمن خبر جان کندن محمد امین خان با و متواتر رسیده بود بال بلند پروازی کشاده با حاضران در سخن سازی بود و میگفت تیرے بر جگر این کافر زده ام که زنده نمے ماند و من باراده شهادت که جد من هم در مسجد شهید شده نشسته ام اگرچه شهید شدنی نیستم که یکبار شهید شده ام گویا اشعار باسقاط حمل حضرت محسن می نمود درین ضمن دیوان قمرالدین خان در رسید و کیسهای زر از نظرش گذرانیده استدعای تعویذ و استعفای جرائم محمد امین خان از طرف قمرالدین خان نمود در جواب گفت که تیر از کمان جسته و آب از جو رفته باز نمی آید چون مبالغه و الحاح بسیار نمود روبه وجی بار که خلیفه اش بود کرده فرمود بنویس (وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا) چون نوشت کاغذ را بدست دیوان قمرالدین خان داد و گفت بگیر و ببر اگرچه میدانم تا تو را آنجا برسے او زنده نمے ماند دیوان اقتراح بسیار در قبول زر نذر نمود قبول نکرده گفت من خود نمیگیرم فقرا که نشسته اند اگر خواسته باشند بگیرند گدایان هند که تمام روز برای یک فلوس میگردند این همه مبلغ خطیر را غنیمت شمرده باهم قسمت نموده متشرف شدند دیوان در راه شنید که محمد امین خان بجائیکه مستحقش بود رسید چون خبر مردن محمد امین خان به نمود رسید خوشحال و فارغ البال از مسجد برخاسته بخانه خود شتافت و کراماتش در شاه جهان آباد اشتهار یافته زیاده تر موجب رغبت ابلهان گردید +

رفتن نمود بدار البوار و بهم رسیدن نزاع فیمابین اولاد او و وجی بار و برخاستن پرده از روی کار

بعد از دو سه سال نمود بے بود هم مقر سقر رحلت نمود و پسر کلانش که ننا نمود نام داشت بجای پدر نشست و بعلت طمع در حصه با که نمود مذکور برای وجی بار و غیره مریدان در حیات خود بنا بر رازداری دستکاری مقرر کرده بود منازعت با وجی بار ننا نمود روی داد هر چند وجی بار سماجت کرد که منازعت با من که بهمان چندروزه ام خوب نیست چون اقتدار و تسلط نمود باتباع و عوام باقصی الغایات رسیده بود و گمان انحراف مظنون نمے گشت ننا نمود التفاتے باستغاثه وجی بار نفرمود و وجی بار که تاسے آن مکار و شریک کارش بوده است ناچار گشته روزیکه اجماع فریدوان لقدر معتدبه بود در میان آنها ایستاده و رسید که یاران خط نمود و خط این فقیر شما میشناسید اکثر که میشناختند اعتراف نمودند بعد اعتراف و اقرار آنها مسوداتیکه نمود و وجی بار باتفاق همدیگر نموده قلم اصلاح هر دو در مسودات همدیگر جارے شده بود در دامن خود خر وارے از آن کاغذها در دیده پیش آنها انداخت و گفت بنای این مذهب باجتهاد نمود و اعانت فقیر استحکام یافته اگر از جانب خدا مے بود حاجت بحک و اصلاح همدیگر نداشت مردم مسوده ها را دیده و سخن وجی بار شنیده کسانی را که اندک شعور راهبر بود متنبه گشته منحرف

شدند و حاضران بنائبان رسانیده راه انحراف کشاد و بازار تزویر آن ملاعین اندک کساد یافت بعد ازان بضرورت باز وجه بار
را با خود یار کردند لیکن چندان سودے نبود بعد چندے نمانمود بر دستے که هادی علی خان از جاگیر خود در دوآبه داده بود رفته
نشست و هم آنجا رخت حیات از دنیا بربست و شاه فغار سجاده نشین پدر خود گشت +

ذکر شاه فغار پسر سطے نمود و پایان احوال اولاد و اتباع آن بدنهاد

شاه فغار مردے زبان آور و خوش اختلاط و متواضع بود اندک مایه آشنائی بعلوم متداوله هم داشت فقیر او را و برادرش
شاه دیده و دو وجه بار و میر باقر که خلیفهٔ اول و ثانیش بود نیز هر چهار کس را دیده و سخنها رسیده آنچه ثبت افتاد اکثر از نها و بعضے سخنان
از دیگران شنیده و شاه فغار در عهد محمد شاه تا ابتدائے احمد شاه زنده بود و راه آمد و شد پیش محمد شاه بعد نادر شاه که ذوق
مصاحبت با فقرا بهم رسانیده بود مفتوح داشت و در عهد احمد شاه بمصاحبت نواب بهادر جاوید خان تقرب جسته در تالیف
الهامات جاویدی که چند کس باتفاق بنا بر خوش آمد جاوید خان مے نوشتند شریک بود دید قبل از فغار مرد و فغار هم در اواسط
احمد شاه درگذشت در پایان زندگانی فغار اکثر پیروان پدرش مرده و اکثری منحرف و تائب گشته معدودی از احمقان
بران مسلک مانده بودند بعد رحلت فغار و خرابے شاه جهان آباد چند کس از اقربای قریبه نمود مثل لقبیه قوم عاد و ثمود آوارگے
از شاه جهان آباد اختیار نموده به بنگاله رسیدند و میرن پسر جعفر علیخان که ناظم بنگاله و از اوضاع و رسوم ایمان بیگانه بود و احوالش
در آخر این کتاب انشاء الله تعالے قلمی خواهد شد بحماقت خود و سپارش بعضے از مصاحبان که مثل صاحب خود بودند بر احوال
آن بیدینان مهربان گردیده تولیت قدم رسول و پنجروپیه یومیه مقرر نمود اکثرے از انها هم بدار البوار شتافته یکے از انها نمودایم
مع سن بعضے از نسوان آن نابکاران الآن که سنه ۱۱۹۵ هجری ست زنده و انتظار طلب مالک دارد دیگر کسے از انها نمانده
فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین +

ذکر سفر نمودن محمد امین خان ازین جهان و شدت عداوتش با اهل بیت پیغمبر آخر الزمان

محمد امین خان را چون عارضهٔ بیماری مذکور زور آورد و بهیچ وجه هر چند اطبا بتداوی و تدابیر پرداختند افتتاح سده و اجابت
طبیعت میسر نگشت آخر الامر رای جمیع اطبا بر احتقان قرار یافت و کرر بعمل آمد باز هم سودی نکرده فضلات از راه دهن او بر آمده
ازین جهان سفرے گردید گویند شدت عداوتش با اهل بیت رسالت و جناب حضرت ولایت مآب بمرتبه بود که شارسکے را
شنیده بود که کلمه علے ولی الله میخواند طلبیده زبانش را قطع نمود و نیز شهرت دارد که علے الرغم بعضے مردم که دستر خوان حضرت
شاه مردان مینمایند و بران نشانے از غیب میشود چنانچه در هند معمول و کرر مردم هوشیار بچشم خود نشانها را دیده سرمهٔ اعتقاد
و بصیرت در دیدهٔ دلها کشیده اند و این کرامت ازان جناب بنظر احقر هم الحمد لله که مکرر در آمده آن بدبخت این احوال را شنیده
بیتاب گردید و به تعصبے که داشت پیش هم مشربان خود نام یزید و معویه وغیرهما که اعتقاد بآنها داشت باحترام و تعظیم
برده گفت که ما هم دستر خوان نذر ایشان میکنیم البته که نشانے هم بنا بر حسن اخلاص که ما را در خدمت این بزرگان است
خواهد شد و صورت بلند پروازے رافضیان خواهد شکست بر طبق گفته خود بعمل آمد چون اسباب دستر خوان در مکان خلوتی
از حرم سرا مهیا و آماده گشت خود بخضوع و خشوع دران مقام رفته و چند کس را همراه برده فاتحه بنام مقتدایان مذکور دائمه خود

خواند و در دروازه اش را محکم بسته زنی را از معتمدان خود بران در نشانید و کلیدش را بدست او سپرد که بعد از ساعتی در را بگشاید و ببیند اگر اثری ازنشان ظاهر شود آمده خبر نماید تا مشتاقان را باشتهار همراه خود برده بنماید اتفاقاً آن زن در باطن شیعه بود و مذهب خود مخفی داشت بعد از ساعتی حسب الامر در را کشود و دید که سگی سیاه گرگین دران جایگاه بر سر دستر خوان نشسته از هر گونه طعام اندک اندک چشیده و سر چشید از شدت شعف خودداری نتوانست بی اختیار دوید و بشارت رسانید که نشان چه معنی دارد خود تشریف آورده نوش جان می نمایند محمد امین خان مع همراهیان بسوی آن خانه دوید و زن مذکور بر جان خود ترسیده بدر رفت چون بآن خانه رسید و سگ را بچشم خود دید غضبناک شده برگشت و میخواست که زن بیچاره را بکشد اما هر چند جست نشانی ازان ندید همیشه سراغ او از مردم می پرسید و لبهای خود بدندان غضب و کین می خائید و دستش بجائی نمی رسید تا جهان فانی را بدرود نموده رهگرای جای خود گردید و نیز نهایت مشهور و از معتمدین مسموع شده که وقت مامور شدن میر جمله بصوبه داری عظیم آباد امرا برای ملاقات و استرضا خاص او میرفتند نعمت الله خان مرحوم خلف روح الله خان بنابر ایام عاشورا و اشتغال بمراسم تعزیه داری حضرت سید الشهدا حسین بن علی علیهما السلام چندر روز نرسیده بعد انقضای ایام مذکوره برای رخصت میر جمله رفت اتفاقاً محمد امین خان هم دران مجلس حاضر بود در یک پهلوی میر جمله نعمت الله خان نشست و در پهلوی دیگر محمد امین خان نشسته بود نعمت الله خان عذر دیر آمدن خواسته گفت که بنابر ماتم درنگی در آمدن شده معاف باید داشت محمد امین خان بکنایه پرسید که کسی در دولتخانه مرده بود نعمت الله خان گفت خیر ماتم سید الشهدا بود محمد امین خان گفت ای صاحب چه معنی دارد و یزید و حسین بن علی هر دو صاحبزاده بودند ما را چه میرسد که ماتم یکی بگیریم و دیگری را بد بدانیم و ماتم او و رفقای او بگیریم نعمت الله خان در جواب گفت صاحبزاده کشته شد ماتم او می گیریم و صاحبزاده شما ظفریافت شما شادی بکنید و گفتگو بطول کشیده منجر بجانه جنگی شد میر جمله درمیان آمده اصلاح داد +

ذکر مقرر شدن نیابت وزارت بعنایت الله خان و سوانح آن زمان

بتاریخ بست و دوم ربیع الثانی سنه ۲ جلوس مطابق ۱۱۳۳ هجری عنایت الله خان عالمگیری را بعد انتقال محمد امین خان خلعت نیابت وزارت بلا تعین وزیر مرحمت گردید و رغبولا بعرض رسید که نظام الملک بعد انتظام دادن نواح اورنگ آباد عازم حضور گردیده به نزدیک فرداپور رسیده بود که خبر افساد و عدم انقیاد بعضی افاغنه و سرکشان بیجاپور و طرف کرناتک شنیده بنابر بند و بست اضلاع مذکوره متوجه آنطرف گشت و عرضه داشت راجه ساهو مع پانصد اشرفی متضمن مبارکباد فتح از نظر گذشت و سیف الدوله عبد الصمد خان بصوبه داری خود یعنی لاهور مرخص شد و قمر الدین خان بخطاب پدر خود اعتماد الدوله مخاطب گشت معز الدوله حیدر قلی خان بهادر خطاب فیروز جنگی عوض ناصر جنگ یافت و سعادت خان بهادر بهادر جنگ بصوبه داری اکبرآباد سرافراز گشته رخصت یافت و محمد خان بنگش بصوبه داری الهآباد رخصت یافته بعد برآمدن از شهر بنابر زیاده طلبی جاگیر و دیگر تکالیف مالایطاق مکرر معاتب و باز مورد عنایت میگشت و درین عرصه از روی اخبار سوانح و وقائع نگاران حیدرآباد معلوم شد که در ضلع کرناتک هفتم صفر سنه دو باران غیر موسم چنان بارید که آبهای رودخانه و تالاب روبطغیان آورده از صدمات سیلاب و شدت طغیان تا دوازده کروه اکثر خانها و آدم و چارپایان بعضی دیهات و قصبه ها غرق و تلف شدند و درین ضمن یکی از جبال آن طرف چاک شده در پای دامن آن کوه نیز جانور بسیار ضائع گردیده اثر آبادی در نظر افتش نماند

روزے در شکار بادشاه با اعز خان بزبان ترکی متکلم گشته او را بحسب نسب ستود و تسلے با نمود و بعد دو سه روز به وساطت دیگری اضافه هزار و پانصدی و هزار سوار و نقاره و سرپیچ مرصع عطا فرمود و بعد چند روز هزارے هزار سوار و خطاب بهادرے عنایت نموده با اصل و اضافه چار هزارے سه هزار سوار نمود و از سوانح صوبه اکبر آباد بعرض رسید که دلیر خان متبناے محمد خان بنگش را در اواخر ماه رجب با دو هزار سوار متصل سود ه مود ه تعلقه بندیل کهنڈ که با زمیندار آنجا بر سر جاگیر گفتگو داشت معامله بجادله انجامید محاربه عظیم رو داد و دلیر خان با هفتصد هشتصد سوار و پیاده کشته شد بمحمد خان بنگش خلعت و سرپیچ مرصع ماتم پرسے عنایت گشت +

ذکر شروع منازعت با راجه اجیت سنگه راٹهور و لظهور رسیدن شستیهای موفور از امراے حضور

سکنهٔ صوبهٔ اجمیر و احمد آباد و گجرات اکثرے از تعدی نواب راجه اجیت سنگه در حضور آمده تظلم و استغاثه نمودند و چون کینه مرافقت راجه مذکور با امیر الامرا و قطب الملک نیز در سینه با بود و راجه هم بر تعصب مذهب خود با مسلمانان کاوشها داشت هر دو صوبه مذکور از راجه مسطور تغییر نموده صوبه داری گجرات مع امینی و دیوانی و فوجداری کل محالات خالصه صوبهٔ مذکوره و متصدی گرے بندر سورت در سال مرقوم بمعز الدوله حیدر قلی خان بهادر مقرر شد و کاظم خان شجاعت خانے را که از منصبداران متعینه احمد آباد بود نیابت صوبه دارے گجرات مقرر فرموده از اصل و اضافه سه هزارے و دو هزار سوار نموده مخاطب به شجاعت خان ساختند و بعطاے علم و نقاره سرافرازی دادند و رستم قلی بیگ برادر او را باضافهٔ هزارے پانصد سوار و خطاب رستم علیخان مفتخر ساختند و نیابت فوجدارے پرگنات برودہ وغیره بهو فرمودند و راے رگهنات دیوان حیدر قلی خان را مورد عنایات اضافه منصب ات و سوار فرموده براے بندوبست ماسلے بندر سورت و صوبهٔ مذکور مقرر و مرخص ساختند و فوجداری سرکار مراد آباد از تغییر معز الدوله عوض متصدی گری بندر سورت با عتماد الدوله مقرر گشت و صوبهٔ اجمیر بمظفر علی خان که از متوسلان صمصام الدوله و راجه جیسنگه سوائے بود مقرر نموده خلعت و سرپیچ مرصع و فیل عطا فرموده مرخص نمودند عطیة الله خان پسر عنایت الله خان بخدمت داروغگی ڈاک و فضل علی خان بداروغگی فیل خانه از تغییر تربیت خان مقرر و خلعتها عنایت شد و سعد الدین خان را که از نزد نظام الملک آمده بود تسلیم پذیراے منصب پنجهزارے سه هزار و عطاے نقاره به تجویز نظام الملک نموده خلعت عرض مکرر عطا فرمودند از اخبار واقعه احمد آباد ظاهر شد که بعد رسیدن خبر عزل راجه اجیت سنگه نیائب او و انتشار این خبر دران صوبه که هنوز سند نیابت بشجاعت خان نرسیده بود نائب از عملهاے زشت خود که با همه کس نموده بود توهم بسیار بهم رسانیده خواست که قبل از ورود نائب حیدر قلی خان بهر چه دست رسد شهر را غارت و تجار را تاراج نموده بدر رود مهر علی خان بخشی معزول آنجا که چند روز نیابت راجه و آخر از مماسبهٔ او آزردگی خاطر داشت و حیدر قلی خان نیز از بخشی مذکور و صفدر خان بابی ملول و دلگیر بود هر دو باهم اتفاق نموده نظر بآنکه رفع تعدی آن راجپوتان خوشنودی حیدر قلیخان حاصل آید و حقوق حسن خدمت بر حیدر قلیخان متحقق گردد جمعے را از افاغنه و رعایاے شهر متفق ساخته بر سر نائب راجه ریختند و جنگے در پیوسته جمع کثیر از راجپوتیه کشته و زخمی گردیدند و نائب مغلوب و محصور در حویلے گشته باعانت خواهرزاده صفدر خان بابی بخفت و خوارے از شهر برآمد و بعد بیرون شدن از شهر بر بعض محالات

امین راه دست اندازی بشقاوت ذاتی نموده به جودهپور وطن خود رفت و مهر علیخان و صفدر خان بعد دلجمعی ازین ممر ناهر خان
دیوان احمدآباد را که او هم از رفقای سادات بود پیغام دادن خزانهٔ موجوده و ممانعت از عمل و دخل نمودند او چون جمعیتی فراهم داشت
بعذر خواهش سند بر خاش پیش آمده جدا گردید و درین ضمن شجاعت خان مع دستاویز بمهر معز الدوله حیدر قلی خان از اصل
رسید و ناهر خان مبلغ نموده از شهر برآمد و سید نصرت یار خان بارهه صوبه دار عظیم آباد را خطاب رکن الدوله مع اضافه هزار
سوار دو اسپه عطا شد و شیر افگن خان خطاب عزة الدوله و صوبه داری ملتان یافت و از سوانح اکبرآباد بعرض رسید که سه
چهار قلعه را که امن مفسدان طرف متهرا در سر راه دارالخلافه واقع بود سعادت خان بهادر بهادر جنگ بعد محاصره و مقاتلهٔ عظیم
که قریب چهار صد کس مردم کار دیده از طرف سعادت خان و جمع کثیر از آن مفسدان هلاک شدند قلعه ها را به تسخیر و تصرف پادشاهی
در آورد خلعت و خنجر مرصع مع فرمان عنایت و دلیرے برای بهادر جنگ عنایت شد اگرچه نفاذ امرے که درین خصوص باید
محمد شاه چندان نداشت و توجهے هم بچنین امور چندان نه اما از برای تشبیه به نیکان و هوس عدالت گسترے بنا بر ترسے که
در فطرتش بود حکم نمود که زنجیرے ملصق به برج مثمن با جرسے بیاویزند و سر زنجیر را بطرف دریا در میدان گذارند و منادی
نمایند که هر که بر وی ستمی رود و در قلعه رسیدن نتواند بزیر برج مثمن آمده استغاثه نماید و سر زنجیر گرفته بجنباند و دهم شوال جشن جلوس
به تزئین و آئین معمول مستمر در نهایت کر و فر بعمل آمد و هم درین سال مظفر علی خان که بصوبه داری اجمیر مامور شده بود بسبب
نهایت عسرت و بے سرانجامے هنوز از قصبه رواڑے که سه کروهے دارالخلافه است نگذشته بود که خبر حرکت راجه جودهپور
بطرف اجمیر با سے هزار سوار مع زمینداران و راجپوتان اطراف که فراهم آورده بود رسید و چند روز بدین جهت بضرورت
توقف نمود و اجیت سنگه داخل اجمیر گشته اول فرمان داد تا منادے نمایند که هر یک از قصابان وغیره اهل حرفه بر کسب و
کاریکه دارند بدان اشتغال ورزیده بے اندیشه کار ها میکرده باشند و موذنان و خدمهٔ مسجد را طلبیده برای دفعهٔ بنای
خود اظهار تجدید قواعد اسلام و تاکید در اجرای آن و تعمیرات مساجد نمود بعد از آن عمله داران پادشاهے را خارج ساخت
قول نامه و فرمان پادشاه مع نشان پنجه مشتمل بر اقسام و ایمان در بحال داشتن هر دو صوبه اجمیر و احمدآباد تا بقای عمر و دولت
محمد شاه که مادر پادشاه در بیمارے رفیع الدوله و اشتهار سلطنت پسرش روشن اختر محمد شاه نظر بر تکیه راجه شریک و رفیق
سادات است او را با خود متفق و معین کار خود باید داشت نوشته فرستاده بود بر آورده نمود و نقل آنها با عرائض خود مصحوب پوان
پادشاهے نزد صمصام الدوله و روشن الدوله مع عرضداشت حضور فرستاد مضمون مرقومات آنکه اگرچه هر دو صوبه را تغییر نمودن
خلاف عهد و پیمان است اما صوبه داری احمدآباد را بنا بر مرضی حضور پیشکش نمودم اگر صوبهٔ اجمیر از راه تفضل بمن بحال ندارند
آبروے من میان چشمان و اقوام نخواهد بود و در صورت رفتن آبرو اهل غیرت را جان عزیز نیست بنابرین امید دارم
که از انتزاع هر دو صوبه مرا معاف و معذور داشته به بحالے یکے ازین دو صوبه ترحم بحال من فرمایند که سر و جان من بجهت
دو صوبهٔ مذکوره است در ماه ذی الحجه همین سال پادشاه بیگم دختر عالمگیر که زیب النسا نام داشت بدرود این جهان نموده
بعد ورود نوشتهای راجه اجیت سنگه مرضی صمصام الدوله نظر بقلت زر و دشواری جنگ مائل بمصالحه و ترک منازعه گشت
و میگفت که چون صوبهٔ اجمیر مزار اکثر بزرگان و اتصال بدارالخلافه دارد و گجرات را باجیت سنگه بحال باید گذاشت و اجمیر را به عمل
یکے از مسلمانان مخلص پادشاه باید داشت و اراده پادشاه و بعض ارکان دولت خصوص حیدر قلی خان بران قرار یافته که تنبیه
و تادیب او باید پرداخت بعد گنگایش بسیار که هیچ یک از امرای حضور تن بهم او نمیداد بتجویز حیدر قلی خان سعادت خان بهادر

را از اکبرآباد بتاکید طلب حضور نمودند سعادت خان بمجرد رسیدن حکم چون جرأت داشت بطریق ایلغار در اواخر ذیقعده خود را بحضور رسانید و بکارکنان و لشکریان خود تاکید نمود که لشکر و سرانجام کارزار متعاقب بلا توقف برسد بعد ملازمت که استدعای اسباب مهم میان آورد بعضی امرای جبان راضی برفاقت او نگشتند و از حضور نیز در اعانت قصوری بظهور رسیده عائق عزیمت او شد درین ضمن خبر رسید که مظفر علیخان بسبب عسرت و تهیدستی در تقاضای تنخواه سپاه گرفتار آمده دو سه موضع معتبر نواح اجمیر تاخت و اما مال و مواشی غارتگران لشکر برده او همچنان گرفتار تقاضا ماند و ازین گرفتاری بجان آمده هرچه داشت و نداشت حتی فیل و اسپ سواری بسپاه داده از دست آنها خلاصی یافت و از خوف سپاه ملازم و غلبه راجپوتیه خود را بانبیر نزد نائب راجه جیسنگه رسانید و خلعت و فرمان صوبه داری نزد صمصام الدوله واپس فرستاد درهمین حالت هر دو پسران راجه اجیت سنگه با جمعیت کثیر متعاقب هم چار پنج دهات پادشاهی را تاختند و بهدران زور دسته جمعی از مفسدان و زمینداران آن نواح منتظر آشوب زمان باشعار اجیت سنگه بر قصبهٔ نارنول تاخت آوردند بایزید خان فوجدار آنجا که برای گشت بیرون برآمده بود طاقت مقابله آنها در خود نیافته رو بفرار نهاد و خواهرزادهٔ او که در قصبه بود حرکت مذبوحی نموده بحال خود ملحق شد شرفای نارنول بر سر مال و ناموس خود جنگیده بر سفه ناموس را باصطلاح و قانون هند جوهر کرده بشهادت رسیدند و مفسدان متغلب تمام قصبهٔ نارنول را خاطر خواه خود تاخته رخت بر بدن مرد و زن نگذاشتند و جمعی را اسیر ساخته بردند بعد استماع این خبر تادیب و تنبیه راجه اجیت سنگه صمصام الدوله بعهدهٔ خود گرفته پیش خیمه را بیرون فرستاد اما چون از ابتدا میان مغلیه و صمصام الدوله نفاقی مضمر بود و اندیشه قلت خزانه هم داشت بلیت و لعل میگذرانید و حیدر قلیخان باوجود سوء مزاج که از سابق باخاندوران داشت درین مهم یکدل گشته در خلا و ملا بقسمهای غلاظ و شداد رفاقت بی نفاق را متعهد شد و تبعیت بدل و جان قبول نموده صلاح برآمدن براین مهم میداد و سزاولی می نمود و خیمهٔ خود را بیرون فرستاده هراولی بعهدهٔ خود گرفت خاندوران صمصام الدوله صلاح در جنگ اجیت سنگه ندیده با پادشاه در خلوت بعرض رسانید که اگر خدا نکرده او غالب آید باز اصلاح این کار درین نفاق و شقاق مشکل که تواند شد و در صورت هزیمت هم راجه اگر خود را بوادیهای صعب المسالک کشد و مهم بطول انجامد خزانه کو و کرا طاقت که از عهدهٔ تعاقب او برآید فی الحقیقه بقول مشهور آنکه از نفاق و عدم اتفاق اندیشیده جرأت باقدام این مهم که متعهد گشته بود ننمود بعد از آن قمرالدین خان کمر عزیمت بسته این مهم را متکفل شد و التماس رهائی قطب الملک و نجم الدین علیخان از قید و سپردن این هر دو بخود کرد و بعضی تکالیف دیگر هم که خلاف مرضی پادشاه و مقربان بود التماس نمود چون برآمدن قطب الملک از قید مقبول اکثر طبائع نبود فسخ عزیمت اعتمادالدوله نیز شد و درین حالت چون انواع سخنان در میان می آمد خاندوران ترک آمد و رفت دربار نموده چندروز خانه نشین گردید پادشاه در اصلاح و آشتی مدار المهام سلطنت کوشیده رفع ملال و کدورتها نمود و اراده مهم راجه اجیت سنگه ازین گرگ آشتیها بالمره از میان برخاست و بظاهر از نوشتهای صمصام الدوله مشتمل بر دلجوئی و متوقع گردانیدن راجه متواتر رفته اجیت سنگه را ارادهٔ فاسدیکه داشت باز آورد درین ضمن خبر آمد آمد نظام الملک که بعد فراغ بندوبست طرف کرناتک اوائل ذی الحجه داخل خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیده هفتدهم ماه مذکور عازم حضور گشت و به برهانپور رسیده دیانت خان را که سابق بخدمت دیوانی دکهن از حضور مامور شده بود خلعت و فیل بخشیده بران کار مرخص ساخته به پادشاه رسیده در شهر انتشار یافت و جمیع تدابیر سرانجام و انتظام ملکی برآمدن نظام الملک موقوف ماند از وقائع پیشاور و کابل بعرض رسید که مبارز الملک سربلندخان خان زاد خان پسر خود را که

به کابل فرستاده بود خان زاد خان بعد فراغ بندوبست پشاور نزدیک آمد در منزل غریب که محمد امین خان پسر خانخانان معظم مرحوم بغارت رفته بود افاغنه بازدحام مور و ملخ فراهم آمده سر راه بر فوج خان زاد خان گرفتند جنگ عظیمی روی داد و بعد تردد بسیار کار خانزاد خان و همراهیانش بظهور رسید و شیخ مجاهد که جمعدار عمده هراول بود زخمی گشته دستگیر گردید و قریب هفتصد هشتصد نفر بکار آمدند هزیمت بفوج سربلند خان افتاد و دو اسپ سواری خانزاد خان هم از ضرب گوله تفنگ غلطیده بخاک هلاک افتادند و بخانزاد خان نیز پوست بال زخمی رسیده دانست که کار از اختیار گذشته مجال اقامت نیست ناچار با معدودی چند جان بسلامت از آن میان بدر برد و تمام فیلان و توپخانه و بنگاه و لشکر بتاراج افاغنه رفت و عبد الصمد خان بنابر اینکه زکریا خان پسر او صوبه داری کشمیر یافته بود خبر شورش و فساد اشرف الدین پسر محتوی خان با نائب عنایت الله خان و محصور و مغلوب شدن نائب مذکور شنیده با سه چار هزار سوار مغلیه و غیره بطور ایلغار شتافته خود را رسانید و اشرف الدین مخوف گشته مقابله را مناسب ندانسته بے جدال و قتال بانفعال و معذرت پیش آمده اطاعت نمود و سواد فساد تسکین یافت عبد الصمد خان جمیع منصبداران متعینه و یومیه داران و وظیفه خواران را بتقصیر التهاب نائره فساد و مخذول داشتن نائب منصوب معاتب ساخته جاگیر و مدد معاش همه آنها را بالضبط در تصرف خود در آورد +

ذکر تولد صبیه در حرم سرای شاهی و کتخدائی ملکه زمانی دختر فرخ سیر با محمد شاه

شب پنجشنبه بیست و نهم محرم الحرام ۱۱۳۳ هجری صبیه در خانه محمد شاه متولد گشت و شب سه شنبه نوزدهم صفر المظفر ۱۱۳۳ هجری شادی کتخدائی محمد شاه پادشاه با ملکه زمانی دختر محمد فرخ سیر بکمال زیب و زینت لائق شان سلطنت بعمل آمده بطالع اسد نکاح خوانده شد و رسوم آرایش و نثار و آتشبازی و رقص و سرود بطور معهود هندوستان بعمل آمده ملکه مذکوره کدبانوی مشکوی پادشاهی گشت +

آمدن نظام الملک در حضور و مامور شدن بوزارت و بعض سوانح دیگر

نظام الملک بعد الفراغ از بندوبست ممالک دکهن و دو جمعی از صلاح مفاسد حدود کرناتک و غیره که رو داده بود نهضت نموده بدار الخلافه شاهجهان آباد رسید و در روز پنجشنبه یازدهم ربیع الثانی سنه مذکوره آخر روز بملازمت پادشاه شرف یاب گردید و در روز یکشنبه پنجم جمادی الاولی سنه مذکوره قبل از انقضای نصف النهار بخدمت وزارت ممتاز و بعطای خلعت چارقب و قلمدان موافق ضابطه سرافرازی یافت و در روز سه شنبه سوم جمادی الاخری سنه مذکوره جشن عید نوروز موافق قاعده مستمره بعمل آمده لقب پادشاه که اول ابو الظفر مقرر شده بود بابو الفتح ناصر الدین تبدیل یافت و در روز پنجشنبه ششم رجب المرجب سنه مذکوره دیوانی خالصه براجه گوجرمل مفوض شد و در روز یکشنبه پنجم شهر مذکور آخر روز شیخ سعد الله دیوانی تن تقرر یافت بالبعض امرای حضور خصوص حیدر قلی خان در مقدمات مالی و ملکی خلاف رای آصف جاه دخل میکرد و پادشاه پاس خاطر آصف جاه ضرور دانسته حیدر قلیخان را بصوبه داری گجرات که بود مرخص نمود و حیدر قلیخان در آنجا رفته علے نمود که مثل آن در هیچ عصر و زمان نشان نمیدهند و اقتدار بسیاری بهم رسانید نظام الملک که امیر دیرینه سال مزاج گرفته جاه و طلب اقتدار چو بود بعد وزارت خواست که رتق و فتق مهام سلطنت خاطر خواه خود گشته بانتظام امور پردازد و پادشاه را نیز دلالت بکار انباری

ودقار وتهذیب اخلاق واوضاع وتادیب اتباع وتقسیم اوقات بانفصال معاملات خلق که رضاجوئی خالق البشر وعدالت درنسبت
وبرای توجه در انتظام عظائم امور سلطنت دغیر آن از مهمات لاابقه سے نمود پادشاه را بغرور دولت وجوانی وسیل طبیعت بملاعب
وملاہیے مقبول خاطر نمی افتاد امرای دیگر خصوص صمصام الدوله وخود نظام الملک در حضور بنا بر کساد بازار خود باعث خواستند وبیشه
کج دار ومریز میگذشت تاآنکه بتحریک امرا وخواجه سرایان حضور حیدر قلی خان شوریده پا از حد خویش بیرون گذاشت وچون او
نیز مرد صاحب جرأت واقتدار طلب بود ودر صوبه گجرات زرہاے وافر از تحصیل صوبه گجرات وجاگیرات خود وہم از ضبطی خانه
عبد الغفور بهره که کثرت دولت او مشهور آفاق بود بهم رسانید وحساب خزاین او از کرد رہا درگذشت نخوتے پیدا کرده در دل
خود باراده عروج بمعارج امیر الامرا حسین علیخان بهادر خیالهاے لبست باغوای امرای حضور عازم استیصال نظام الملک
ووصول بنیل مقاصد خود باوجود او متعذر میدید گردید پادشاه وامرا که خواهان برآوردن نظام الملک از حضور بودند مهم او را
وسیله اراده خود شمرده مستدعی انفصال امر حیدر قلی خان وعزل او از گجرات بدستیاری نظام الملک شدند نظام الملک
که حرص وآزے براندوختن زر وتوسیع قلمرو حکومت خود داشت قبول این مهم نمود درین عرصه شب دوشنبه غره محرم الحرام
سنه ۱۱۳۵ ہجری قریب بوقت صبح کاذب صبیه از بطن ملکه زمانی دختر فرخ سیر متولد شد ودر روز دوشنبه پانزدهم محرم الحرام سنه
مذکوره خلعت صوبه داری گجرات نظام الملک را بتغیر حیدر قلی خان عطا شد ودر روز پنجشنبه دوم صفر المظفر سنه مذکور بعد
انقضای نصف النهار نظام الملک بصوبه احمد آباد گجرات از حضور رخصت یافته عازم مهم مذکوره گردید +

ذکر گشته شدن نیل کنٹھ ناگر نایب سعادت خان بهادر در اکبرآباد وتغیر یافتن صوبه اکبرآباد از سعادت خان وتفویض یافتن صوبه مذکور براجه جیسنگه ومهم چورامن ومفتوح شدن تهون قلعه جات

ظاہرا برہان الملک سعادتخان بهادر را علاوه صوبه اکبرآباد صوبه اوده که براجه گردهر بهادر بود مقرر شد برہان الملک بندوبست صوبه جدید
خود رفته رای نیل کنٹھ ناگر نایب خود را در صوبه اکبرآباد گذاشته بود نیل کنٹھ مذکور روزی به تجمل سوار فیل با جمعیت مناسب درراه
میگذشت یکی از جاٹان بر سر درختے پنهان گشته بخاطر جمع نشسته بتحریک یکے از عمده زمینداران نیل کنٹھ مذکور را نشانه تفنگ
خود ساخته چنان زد که گلوله آن بسینه او نشسته از آتشش بدر رفت برہان الملک عازم بود که مالک ہر دو صوبه بوده انتقام
نایب خود بگیرد صمصام الدوله فرصت یافته صوبه داری اکبرآباد بتغیرے برہان الملک بجے سنگه سوائی راد بانید وبرہان الملک
را فقط صوبه داری اوده مسلم ماند وراجه جے سنگه بتنبیه چورامن جاٹ بعد عطاے صوبه دارے اکبرآباد مامور شده
بجنگ چورامن وتسخیر قلعه او که تهون نام داشت پرداخت وقاصد اخراج او از زمینداریش گردید بدن سنگه برادر زاده
او را با خود متفق ساخته مدتے به تسخیر قلعه مذکور اہتمام سے نمود تاآنکه محکم سنگه پسر چورامن با پدر خود روزے در عین
مجلس گستاخے که لائق شان پدرے وپسرے نبود نمود وپدر را خفته عائد گشت چورامن شفقت پدری را کار فرما نشده
تدارکش مناسب ندید اما از افراط غیظ بغلبه جهالت که اکثر در طباع ہنود میباشد خود را مسموم نموده ہلاک شد ومحکم سنگه
بجاے او نشست چون سبکسر بے مغز بود از عهده امور ریاست ومهم راجه جے سنگه استماله رعایاے زمینداری ری
وتالیف قلوب سرداران قومش فرمان داد بدن سنگه بکار امور اہتمام تمام نموده رفقاے محکم سنگه را با خود متفق ساخت
محکم سنگه بر احوال آگهی یافته از قلعه بگریخت وشب پنجشنبه نهم صفر سنه ۱۱۳۵ ہجرے تهون مفتوح ومسخر وبدن سنگه

بجای مهکم سنگه مقرر شد و راجه گردهر بهادر بصوبه مالوا سرافرازی یافته دماوجین رسیده نظم و نسق آنجا قرار واقعی نمود +

ذکر آشفتگی احوال حیدر قلیخان و غالب شدن نظام الملک بر حیدر قلیخان و احوال او باجمال

نظام الملک چنانچه نگاشته قلم وقایع رقم گشت صوبه داری گجرات یافته بعزم تسخیر آن ملک روانه گردید و انواع اسباب لایق سرانجام داده از اثنای راه تدبیر منحرف ساختن اسباب افواج او جیش تهاد خاطر ساخت و بارسال رسل و رسایل جماعه مغلیه و تورانیه و افاغنه بلبیه و عزنی و سپنی که لشکر او بسیاری ازین قوم بوده اند اکثری را بطرف خود مایل و از حیدر قلیخان منحرف گردانید چنانچه شجاعت خان و رستم علیخان و مهر علیخان گجراتی و صلابت خان و زبردست خان بابی و اسد خان غزنی و دیگر سرداران پنی و مغلیه و تورانیه دل دگرگون کرده متفرق شدند و نظام الملک تا جهالوه قریب گجرات رسیده معز الدوله حیدر قلیخان بمشاهده این حال در خود تاب مقاومت با آصفجاه ندیده علت مالیخولیا تمارض بهم رسانید و رفقای دیرینه او در معرض بیماری اختیار تیس نشانیده رهگرای حضور شدند آصفجاه بگجرات رسیده بانتظام آنجا متوجه گردید بعد الفراغ از امور ضروریه صوبه گجرات بحامد خان عمری خود که بشاهزاده جنگی شهرت داشت داد و خود بنابر منصوب نسبت بصوبه مالوه که بتغییر راجه گردهر بهادر به نظام الملک مرحمت شده بود آمد و از انتظام آنجا دلجمعی نموده عظیم الله خان را که پسر عمه اش بود بنیابت آنجا داد و خود بحضور بازگشت حیدر قلیخان باز روا اسباب که همراه داشت بحضور رسیده چند روز معطل بود در شب یکشنبه سیزدهم جمادی الآخرے سنه ۱۱۳۵ هجری نوروز شد و همدرین روزها نیکوسیر رحلت نمود و شب شنبه یازدهم رجب المرجب سنه مذکوره پسی از قسم مانده صبیه جهان افروز بانو بیگم نام از بطن روشن آرادی در خانه محمد شاه متولد شد و ظاهرا حیدر قلیخان بعد معاودت از گجرات در غیبت نظام الملک مورد مراحم پادشاه گشته چون تنبیه اجیت سنگه و دشمنی و تمرد او ملحوظ بود بصوبه داری اجمیر مامور گردید و حیدر قلیخان که مرد صاحب جرأت و دشمن دیرینه اجیت سنگه بود قبول نموده بکفیتی که مهیا داشت اسباب مدافعه راجه مذکور آماده ساخت و مهم او حسب الامر حضور برداخته تدبیر اجیت سنگه تاخت آخر شعبان المعظم سنه مذکوره راجه مرقوم بناگر بنیا شد و همدرین سال پسر سیف قاسم کوتوال را نظم که بجای عدالت یکی از جماعه سرخ پوشان نیز خم کارد از پای درآورد در سرخ پوش هم بزخم شمشیر مجروح گشت و در روز یکشنبه غره شوال المکرم سنه مرقومه نظام الملک بعد الفراغ از انتظام گجرات و مالوه معاودت نموده ملازمت محمد شاه نمود و در روز پنجشنبه بیست و چهارم ذی القعده الحرام سال مذکور بعد گذشتن یک و نیم ساعت نجومی پسرے در خانه محمد شاه متولد گردید و در نصف آخر محرم الحرام سنه ۱۱۳۶ هجری ستاره ذوذنب در کواکب برج دلو نمودار شده قریب ده دوازده روز ظاهر و بعد از ان مخفی گشت و همدرین اوان پسر کلان پادشاه انتقال نمود +

ذکر آزردگی نظام الملک از پادشاه بنابر بعضی حرکات و تنافر طباع امرا از نظام الملک و رجوع وزارت باعتماد الدوله قمر الدین خان پسر محمد امین خان و رفتن او بصوبه های ممالک دکهن و تفصیل بعض امرا و ارکان حضور

ارکان سلطنت و اعیان مملکت مثل اعتماد الدوله قمر الدین خان بخشی دوم و داروغه غسل خانه و صمصام الدوله امیر الامرا بخشی اول و صاحب رساله و الاتبارے و اعلی شانے و روشن الدوله ظفر خان بخشی سوم و سید صلابت خان بخشی

چهارم دخان سامان خزة الدوله شیر افگن خان و بعد از و برادرش لطف الله خان صادق صاحب سال سلطانی و صدر الصدور میر جمله ترخان داناز و داروغه عرض خاص حافظ خدمتگار خان خواجه سرای عالمگیری و بانتقال او روز افزون خان و دیوان خالصه راجه گوجرمل بعد از و شرف الدوله ارادتمند خان و بعد از و راجه بختمل و دیوان تن شیخ سعد الله و میر آتش اول حیدر قلیخان و بعد از و سعد الدین خان و باز از حیدر قلیخان و بعد از و مظفرخان برادر صمصام الدوله و داروغه خواصان برهان الملک و نائب او احمد قلی خان و میر توزک اول امین الدوله و دوم داود دادخان و داروغه گرزداران مبارزخان و بعد انتقالش آغرخان و داروغه خاص چلو خلوت قدیم میر حسن خان کوکه و عرض مکرر نظام احمد خان کوکه و داروغه مهر فیض علی حامد خان و داروغه فراش خانه ابو علی خان تور بیگی و بخشی احدیان سنو خان برادر روشن الدوله بخشی شاگرد پیشه عنایت خان راسخ پسر خان صادق قراول بیگی الله وردیخان خدمت حبیب فیض بر بهروز خان و حبیب خاص به جاوید خان خواجه سرایان جواهر خان داروغه جواهر خانه بختاور خان داروغه باورچیخانه وجیه خان داروغه قهوه خانه فضل علیخان داروغه فیلخانه سید قطب الدین علیخان بنگهوری داروغه جنسی لیسین خان داروغه سرج پوشان و قولدران الهیارخان قلعه دار شاهجهان آباد قائم خان پسر روشن الدوله داروغه وقائع کل و ڈاک حکیم معصوم علی خان داروغه سوانح و ازین مقوله هر یکی بکاری مامور بود لیکن روشن الدوله دخل بسیار در مزاج پادشاه بهم رسانید و باز ارحق السعی گرم نموده برآمد کار مردم سعی نمود و دختر شاه جان محمد درویش مشهور بکوکی تقریب وافر در حضور محمد شاه بهم رسانیده قلمدان پادشاه باو مفوض و از طرف پادشاه صاحب دستخط گشته در اندرون محل بر عرائض مردم حاجتمند توقیع میکرد و عقل دوربین فرزین حیرت گردیده این نکته سرائید

رباعی نوبت زکیان بماکیان افتاد است + بازو سے شکرفے بمیان افتاد است + شاید که سپهر سفله بر قصد زنان شمشیر زدن بدف زنان افتاد است + پادشاه چون جوان بے عزم و کم جرأت بود مشغول عیش و طرب گردیده در امریکه اشد ضرور بود توجه سے نمود و رغبت مصاحبت با عمدة الملک امیرخان و دیگر امرا و امرازادگان رنگین مزاج خوش طبع در خاطرش جا یافته بامور سلطنت و انتظام ملک و ملت التفاتیکه باید سے نمود و باین سبب اندک خوف و هراس از دل امرا و رؤسائے هر فرقه بلکه عوام الناس برخاسته هر کس در دماغ خود خیالے سے پخت و بجائے خود نشسته در باطن دم از استقلال میزد نظام الملک میخواست که پادشاه به تبعیت رائے او اوضاع خود را بیاراید و رغبت مصاحبت رنگین مزاجان که محمد شاه داشت و زمام اختیار کارها که بدست کوکی و امرائے دیگر بود از دل پادشاه و دست امرا برآید بسبب تکالیف چنین امور که بر طبائع سلطان و ارکان دشوار و گران بود پادشاه و امرا از صحبت نظام الملک نفور و همیشه او را استهزا سے نمودند و در غیبت کلمات رکیکه در حق او مذکور سے شد نظام الملک از جهات مسطوره ستکره از حضور گردیده عازم ارکاث خود که صوبه های دکهن و گجرات بود گشت و تهیج مواد فساد خاطر نشان خود ساخت و اظهار انزجار و ملال از آمد و رفت دربار کرده در خانه خود نشسته مستدعی ترک مناصب وزارت گردید اما چون متامل و متحمل بود و زود از جا در می آمد محمد شاه و امرا بر باقی الضمیر او اندکے پے برده در فکر تدارک و استرضای او افتاده قاصد بودند که از او خوشنود بوده دوری گزیند او نیز اراده این اشخاص دریافته برای خود غنیمت دانست تا آنکه وسائط و وسائل در میان آمده بظاهر رفع کدورت بعمل آمد و نظام الملک روز دوشنبه دوم صفر المظفر سنه ۱۱۳۶ هجرے بملازمت پادشاه نمود و بهر بهانه بے اصل خوشنودش ساختند +

شورانیدن امرای حضور مبارزخان صوبه دار برهانپور را بر آصفجاه و کشته شدن مبارزخان

بتقدیر خالق مهر و ماه

امرای حضور برآزردگی خاطر آصف جاه مستشعر گشته شقهٔ خاص پادشاهی در کمال اخفا بمبارز خان ناظم برهانپور فرستادند که اگر توانند صوبه‌های مذکور از دست گماشتهای آصف جاه انتزاع نماید عنقریب بمکان نظامت دکن هم متعاقب خواهد رسید و آصف جاه برفته اگر دیگر امرای حضور آگهی یافته اظهار ناموافقت آب و هوای شاهجهان آباد و موافقت هوای مرادآباد بهانه نموده برای شکار آن طرف‌ها از پادشاه روز یکشنبه بیستم ربیع الاول سنه ۱۱۳۶ هجری رخصت گرفت و اندک مسافتی آنطرف رفته بجانب دکن عطف عنان نموده و بر جناح استعجال خود را بملک دکن رسانید و مشغول تهیهٔ اسباب حرب و کارزار گردید مبارز خان باستیلای وهم فتح و ظفر و اختصاص یافتن باعلے مراتب دنیا در دام بلا افتاده بالاتفاق ابراهیم خان برادر داود خان پنی و ابنای شیخ نظام و اولاد شیخ منهاج سرداران دکن که مخالفت آصف جاه در جان و دل با آب و گل ایشان سرشته بود سر شورش برداشته اسباب حرب و کرب آماده ساخت و بعد تهیهٔ سامان جنگ بآهنگ رزم آصف جاه برآمده معسکر ساخت و لشکری بجوی آراسته آصف جاه برادرزادهٔ مبارز خان آگهی یافته بمیادلهٔ او شتافت بمقابله روز پنجشنبه بیست و چهارم محرم الحرام سنه ۱۱۳۷ هجری مقابلهٔ عظیم و جنگی صعب بمیان رو داد که چهار هزار مرد و چهار فیل در میدان کشته افتاد و فتح و ظفر نصیب آصف جاه گشته مبارز خان مع پسران و رفقا بآخرت شتافت آصف جاه عرضداشت متضمن فتح خود و بقید اسامی کشته‌های معرکه ناکامی که از طرف مبارز خان جان سپاری نموده نوشته مع اشرفیهای نذر مبارکباد و بعض اموال مقتول موافق معمول ضبط ارسال حضور نمود و خود فارغ البال بر تمام صوبجات دکن تمکن یافته بنا بر تعجیز امرای دولت و پادشاه کم جرأت پرداخت و قمرالدین خان بعد هفت ماه از کوچ نظام الملک بخطاب جملة الملکی و وزارت سرافرازی یافت و بعد استمزاج آصف جاه قبول فرمود +

آمدن حیدر قلیخان از اجمیر و مامور شدن بخدمت میر آتشی حضور

چون صحبت آصف جاه و پادشاه ناچاق و نفاق بعد یکدیگر ظهور و بروز نمود و از هر دو طرف مدارا و مماسات بعمل می‌آمد خصوص بعد جنگ مبارز خان که اندک پرده از روی کار برخاسته بود پادشاه حیدر قلیخان معز الدوله را مخلص یکرنگ صاحب شوکت جرأت آهنگ دانسته نزد خود طلبید و حیدر قلیخان روز جمعه چهاردهم ربیع الاول سنه مذکوره از اجمیر بدار الخلافه شاهجهان آباد رسیده دو ساعت نجومی از روز برآمده ملازمت محمد شاه حاصل نمود و تبفویض میر آتشی و عنایت خلعت خاص اختصاص یافت و سعد الدین خان توراني که متوسل آصف جاه و از دست گرفتهای او بود معزول از خدمت مذکور گشت و نیز راجه گردهر بهادر که بعد او سے بتغیر نظام الملک صوبه داری مالوا یافته بدار الملک اجین شتافت و بانتظام صوبه چنانچه باید پرداخت و عظیم الله خان که از طرف نظام الملک بکارهای آنجا اشتغال داشت برخاسته بشاهجهان آباد آمد +

برانگیختن آصف جاه عموی خود حامد خان را بتمرد و عناد و مهیا شدن او بسبب بغی و فساد

آصف جاه بعد ظفر یافتن بر مبارز خان و مشاهدهٔ احوال امرای حضور پیاپی کنهاجی سرداران مرهته را با عموی خود حامد خان که صوبه دار گجرات بود متفق ساخته اشاره بطغیان و عصیان نمود حامد خان حسب الاشاره گماشتهای جاگیرداران و

توجه ایشان حضور را بیدخل ساختند و من لمن الملک الیوم نواخت اختیار امیری و افزون بزرگی و باتفاق مرهٹه بکفتور رسید
ارکان دولت و تدلک آن بناه مشاوره با همگی گذاشته مرتکب رائی میر بادشاه میشاید از خدام تورانیان نه سید
منتزع می تقضیت الملک از حبس کردند بوساطت متصدی پیغام فرستاد که الحال هم از شما چیزے میتواند شد قطب الملک
معروض داشت که اگر دست شفقت بادشاه بر سر این فدوی درگاه سایه گستر شود هنوز که شربت لذت میسر آمیخ شش
هزار سوار بیاده بکارے امور مشوم انچه مرکوز بندگان حضور باشد بظهور تواند رسید مخالفان با استماع این خبر خاطر
بکردند نزویر آن سید اسیر مظلوم را مسموم نموده پایهٔ گزارش نمق ساختند +

ذکر متعین شدن سربلند خان بتادیب حامد خان و خلاصی نجم الدین علیخان بهادر و هزیمت یافتن حامد خان و بهم رسیدن فتنه برگیان در ممالک هندوستان

مبارز الملک سربلند خان بعد تغیرے از صوبه کابل و منصوب شدن ناصر خان بصوبه داری مذکور بوساطت روشن الدوله
در خانه خود دستے بیکار نشسته آمد و رفت دربار کمتر نمود چون قطب الملک برحمت ایزدی پیوست بالتماس عمده های
حضور خصوص بمشوره عاقد خدمتگار خان که بر اصابت رای و حسن عقیدت او بادشاه را اعتماد بود مقرر شد که مبارز الملک
بتادیب و تنبیه حامد خان باعث تعین و صوبه داری گجرات بتغیرے نظام الملک با مساعده مناسب بخان مذکور عنایت
گردد چون سربلند خان از مدتها بیکار و معطل و اسباب و سامان سرکارش مختل بود سال سی و هفتم از ماه دوازدهم مبلغ یک
کرور روپیه نقد بطریق مساعده از خزانهٔ عامره یافته بتسخیر گجرات و تادیب حامد خان از حضور بادشاه مامور گشت بلکه مخفی ببشارت
عنایت وزارت نیز مبشر گردید سربلند خان باعانت و رفاقت خود بسته خاطر استخلاص نجم الدین علیخان بهادر برادر قطب الملک
که او هم مقید بود نمود چون محمد شاه از وقتیکه نجم الدین علیخان برای برآمدن او از حبس قلعه شاهجهان آباد آمده همراه خود برده
بود نظر التفات بحال خان مذکور داشت ملتمس خاطر قبول نموده روز دوم بیست و دوم رجب سنه ۱۱۳۳ هجری آخر روز از حبس آورده
و خلعت عنایت با شمشیر بسید نجم الدین علیخان بهادر مرحمت نمود و سربلند خان و نجم الدین علیخان از حضور رخصت یافته
هردو امیر بر یک فیل سوار شده داخل خیمه باشندند و فوجے از سادات و دیگر رفقای قدیم بر سر نجم الدین علیخان جمع
آمده صورت اقتداری بهم رسید و مبارز الملک که سپاه دوست بود و از صوبه های هند هیچ صوبه نمانده که سالے چند صوبه دار
آنجا نبوده باشد و سرداران سپاه که رفیق دیرینه و دولت خواه او بوده در بیکارے روزگار همیشه چشم انتظار براه
دولت و اقتدار او داشتند در اندک زمانی از جاهای متفرق نزد او جمع آمده لشکر شایسته فراهم گشت مبارز الملک نیابت
بشجاعت خان گجراتی فرستاد و حامد خان بنابر عدم مقدرت بر خود پیچیده از گجرات برآمده در موضع دهرانا نشست نموده کنتا نامی
با جمعیت خود طلبید و خود هم جمعیتے فراهم آورده باتفاق غنیم مذکور بر سر گجرات رفت شجاعت خان هم از گجرات برآمده با حامد خان
جنگیده نقد هستی درباخت رستم علیخان برادر شجاعت خان که حاکم بندر سورت بود خبر قتل برادر شنیده اسباب
محاربه سامان نمود و پیلاجی گایکوار را که در آن حدود هنگامه آرا بود با خود متفق ساخته از بندر سورت برآمد حامد خان با جمعیت زود
کنتاجی قریب بیست هزار سوار بود از احمد آباد کوچیده کنار دریای مهی ملاقات فریقین روی نمود پیلاجی گایکوار اگرچه رفیق
رستم علیخان بود اما بدلالت کنتاجی با حامد خان اتفاق داشت رستم علیخان هم بدغای آن مرهٹه بقتل رسید

حامدخان مظفر گردید بعد استماع این خبر مبارز الملک که بر دو راه اکبرآباد و اجمیر متردد و متوقف بود باسید ایفاے وعدۂ وزارت باتفاق
نجم الدین علی خان بسرعت برق بیتاب شد و از پادشاه استمزاج نمود چون کوکب اقبال تورانیان در عروج بود وفا بوعدۂ مذکور
مقرون بصلاح نگشته حکم کوچ بطرف گجرات صدور یافت و راجه گردهر بهادر بتغییر نظام الملک صوبه‌داری مالوا یافته بکار خود مشغول
در روانه صوبه مذکوره گردید و نجم الدین علیخان ببارشه بیماری چند روز در حضور مانده بعد صحت صوبه‌دارے اجمیر یافته متعین مبارز الملک
گردید و پادشاه از فتنه پردازی و هنگامه سازی نظام الملک با قاطبه فرقهٔ تورانیان به مظنه و آزرده خاطر گشته کینه ایشان در دل
گرفت بعض صوبه‌داری و دیگر خدمات که باعتماد الدوله قمرالدین خان بود از نامبرده تغییر گشته بدیگران مقرر گردید برهان الملک
رخصت بندوبست صوبه یافته بجابر انتظام معاملات آنجا نهضت نمود و بسرانجام مهام صوبه خود پرداخت و سربلند خان
سال سی و هشتم از مابین دوازدهم بطرف گجرات شتافت و نجم الدین علی خان بسبب بے اسبابی که از مدتها مقید مانده و چیزی نداشت
چند روز توقف نموده منتظر اجتماع اعوان و انصار از رفقاے دیرینه و اخوان بے کینه خود ماند بعد فراهم آمدن آنها متعاقب
سربلندخان شتافته بلشکر ملحق گشت و حامدخان باتفاق کنتا و پیلاجی گایکوار سرداران مرهٹه بقصد محاربه از گجرات
برآمد هرچند مبارز الملک بحامدخان نصایح بر نگاشت سودی نداد و حامدخان بخشی خود امان بیگ را با فوج عظیم بجنگ
مبارز الملک فرستاد سربلندخان نجم الدین علی خان جنگ عظیم با بخشی حامدخان و همراه سرداران مرهٹه نموده غنیم را
گریزانیدند و امان بیگ در میدان کشته شد و شیخ الهیار بلگرامی بخشی و سردار معتمد سرکار مبارز الملک از راه دیگر داخل
قلعه احمدآباد شده شهر را بتصرف خود در آورد و حامدخان شکست خورده پیش نظام الملک رفت سال دیگر نظام الملک
جماعه مرهٹه را بتحریک و تحریص بجنگ سربلندخان نموده و شریک حامدخان گردانیده بطرف گجرات فرستاد بعد رسیدن آنها
در حدود گجرات جنگهاے صعب با مرهٹه‌ها رو داد و نجم الدین علی خان شجاعتی که از آبا و اجداد خود میراث داشت کر جنگ
مرهٹه‌ها را چنانچه باید زد و مرهٹه اسمعیل الفتنه نبه نگر دبیل نگر جاگیر امیر الامرا را تاخت و تاراج نمود و غضنفر زاده خان پسر سربلندخان
و سید نجم الدین علی خان بجمعیت شصت هزار سوار و پیاده از عرب و فرنگ دیگر و چندصد ضرب توپ خرد و کلان مقابل
مرهٹه در میدان کهنبایچ بندر در آمد جمعی کثیر از آنها کشته بقیة السیف را منهزم گردانیدند و تا آب نربدا عنان از تعاقب شان
باز نگرفته از حدود گجرات بیرون ساختند چون مبارز الملک فوج بسیار همراه داشت پنج لک روپیه ماه بماه بر سبیل مشروطی
از حضور بوقت ناظر شنگار خان ولد مردان ناظر موقت بخشی سوم روشن الدوله بمبارز الملک میرسید تا خلل در تسلط او بران ملک
نشود و مقرر شده بود که تا بندوبست آن صوبه قرار واقعی نشود مداخل صوبهٔ مذکور بجنبه عاید سرکار مبارز الملک گردد و زر
مذکور ماه بماه از حضور باو میرسیده باشد چون خبر فتح مذکور بحضور رسید بصوابدید صمصام الدوله حکم بر طرفی فوج زیاده و موقوف
شدن امدادے درباره سربلندخان رفت تا این حکم بسربلندخان رسیده بود هیبت سطوت پادشاهی دران صوبه
بلند و سرکشان متمرد خسته حال و مستمند بودند+

ذکر انحطاط درجات روشن الدوله و کوکے و شاه عبد الغفور و اخذ و جر کرورها در حضور از ثلثه مذکوره و معزول شدن سربلندخان از گجرات بسبب صمصام الدوله و منصوب شدن ابهے سنگه و مقابله باهم و دیگر معاودت سربلندخان بشاه جهان آباد و وقوعے

شدن مرہٹه از ضعف و سستی ابهے سنگه

روشن الدوله بهادر هر چند صفات حمیده بسیار داشت لیکن چون بنای کار او بر رشوت بود از نقدی دوازده لک روپیه بابت صوبهٔ کابل که سال بسال از خزانهٔ عامره حوالهٔ روشن الدوله میشد نصف فرستاده نصف را خود متصرف میشد و همین قسم در امور دیگر هم عمل می آورد و امرا با هم سازشها بود پرده از روی کارش برخاسته بتنبیهت انجامید و پادشاه او را معاتب ساخته حکم بمحاسبه گرفتن فرمود متصدیان حضور مبلغ دو کرور روپیه بر ذمهٔ او برآورده بعرض رسانیدند حسب الحکم پادشاهی مبلغ مذکور از روشن الدوله طلبیده شد داد مبلغ مذکور لاعلاج و مجبور داخل سرکار والا نموده از نظر افتاد و زمام اختیار این اخراجات بصمصام الدوله مفوض گشت و قدر امیر الامرا در حضور اعتلا پذیرفت و شاه عبد الغفور هم که معتقد الیه تورانیه و در مزاج پادشاه دخل داشت بهم رسانیده مختار عزل و نصب اسامی خالصهٔ شریفه و مرشتی بود فی الحقیقه بهمین سبب عجب ظاهر بنا بر ادا های ناشایسته که بعد غرور از عبد الغفور غافل بظهور میرسید از مرتبهٔ اقتدار افتاده گرفتار غضب سلطانی گشت و محبوس و مقید روانهٔ بنگاله گردید ضبطی خانه اش تقریب بده کرور روپیه نقد سوای اجناس داخل خزانهٔ حضور شد و کوکی هم که همکار این هر دو و مختار دستخط در حضور پادشاه بود بهمین علت شریک حال اینها گردیده از محل اخراج و بادبار ازدواج یافت و اندوختهٔ او نیز علاوه ضبطی اموال عبد الغفور مسطور گردید صمصام الدوله را چون اختیار کارها با قتدار تمام میسر آمد سربلند خان را که توسل بروشن الدوله داشت معزول کنانیده راجه ابهے سنگه راتهور را سند صوبه داری گجرات فرستاد و تاکید نمود که خود را بعجلت هر چه تمامتر بگجرات رسانیده سربلند خان را روانهٔ حضور نماید ابهے سنگه از آرام طلبیها و زور خواست عمده گیهای خود نایب بگجرات فرستاد و مبارز الملک نایب ابهے سنگه را گوشمال بواجبی داده خایب و خاسر بر گردانید ابهے سنگه نوبت دوم نایب دیگر بسامان تر از اول فرستاد ثانی هم مثل اول از نیل مقصود برگشت ابهے سنگه شرمساری های متواتر کشیده ناچار گردید و خود با چهل پنجاه هزار سوار و سامان بسیار در حرکت آمده بگجرات رسید مبارز الملک هر چند از طرف حضور و آصف جاه تشویشها داشت اما بسبب قلت زر و اسباب سفر بنا چار قاصد مجادله با ابهے سنگه گردیده چند فرسخی شهر گجرات معسکر ساخت و هر قدر مردم از فوج که مرافقتش کردند بمقابلهٔ ابهے سنگه پرداخت و پایداری بهادرانه و دلاوری مردانه نموده جنگ راجه ابهے سنگه بعد کوشش بسیار چنان زد که راجه را پای استقامت از مقاومت لغزیده بضرورت برگشت و اندکی پست تر نشست مبارز الملک بهادر همین قدر را غنیمت شمرده چون از حضور و طرف آصف جاه مطمئن خاطر نبود قاصد مصالحت و آشتی با ابهے سنگه گردید و آخر روز با معدودی از چیدهٔ خدمتگار دستار سفید بر سر پیچیده و لباس ساده در بر کرده بملاقات راجه ابهے سنگه رفت ابهے سنگه باستماع این خبر متحیر گردید و ملاقات او را از جملهٔ نعمای غیر مترقبه خیال کرده خوشحال باستقبال شتافت و بر سر دروازهٔ خود ملاقات نموده مبارز الملک را باحترام تمام آورده بر مسند نشانید مبارز الملک اختلاطها شروع نموده گفت که ما را با شما و رشتها از قدیم و با مهاراجه اجیت سنگه دستار بدل و برادری متحقق است شما را بجای برادر زادهٔ خود میدانم اینقدر بنا بر ناموس مردی بعمل آمده عداوتی در میان نیست که مانع ملاقاتها گردد غرض کار پادشاهی است من هم برای همین کار وارد این دیار بوده ام اکنون شما را مبارک است که بانتظام مهام این صوبه بپردازید و از شما اعانت اسباب سفر و قدری زر برای زاد راه میخواهیم ابهے سنگه امتثال امر او را سعادت شمرده بتقدیم آن عملهٔ خود را مامور و مزید تاکید درین باب بانها نمود مبارز الملک بعد اطمینان ازین امر دوستی و اتحاد سابق را متذکر و مذکور گردید در تجدید و تشیید آن تقریرهای دلپذیر نموده از سر نو با ابهے سنگه دستار بدل گردیده دستار

اورا که بانواع مرصع گران بهاترین بود از سرش برداشته بر سر خود گذاشت و دستار سفید خود را بر سر او نهاد و باهم یکدیگر تهنیت و معانقهٔ اخوت لیل آورده خوشنود و شادمان برخاست و بمعسکر خود رسیده چون سامان سفر وزد موعود از ابهی سنگه رسید عازم دار الخلافه شاه جهان آباد گردید صمصام الدوله باستماع خبر جنگی که مبارز الملک با ابهی سنگه خلاف مرضی او و فرمان حضور نموده بود آزرده خاطر گشته پادشاه را تحریک نمود که سربلندخان را معاتب ساخته گرزداران متعین باید فرمود تا هر جا که باو برسند هم آنجا او را متوقف سازند بعد ازان که عفو جرائمش از حضور شود بمسکن و ماوای خود خواهد رسید بنابرین دوصد گرزدار از حضور متعین شده صد گرزدار بطرف راه اجمیر و صد دیگر بر سر راه اکبرآباد رسیده انتظار مبارز الملک میکشیدند چون او باکبرآباد رسید بموجب امر حضور توقفش نموده نگذاشتند که گامی پیشتر گذارد مبارز الملک بضرورت در اکبرآباد منتظر فرمان حضور و امیدوار عفو قصور خود بمقامات نمود سپاه همراه که اکثری برطرف شده بودند بنابر تقاضای تنخواه شورش و گستاخیهای نمودند برهان الملک که بتقریب صوبه داری دران روزها در صوبهٔ اکبرآباد بود و پیشتر نوکری مبارز الملک نموده مدتی در سلک ملازمانش بوداشت التماس کرد که تنخواه ملازمان سرکار بعهدهٔ این دولتخواه قدیم صمیم اگر گذاشته آید در تمشیت این خدمت سعادت خواهد شمرد این سخن بر وقش همت سربلندخان گران کرده ابا نمود و فرمود که انفعال قادر بیهال احوال تا حال باین حد رسیده که منتی از دوستان کشیده آید و از خزانه که در حرم سرا مخفی میداشت اشرفیها برآورده در تنخواه سپاه داد و قضیهٔ مذکوره را کوتاه ساخت ❊

برانگیختن آصفجاه رؤسای مرهته را بتسخیر ممالک هندوستان و درست نشستن نقش مراد آنها بحماقت امرای زمان

چون آصف جاه ملاحظهٔ اوضاع حضور و شعور امرا در قدردانی مبارز الملک مشاهده نمود رغبتش در ترغیب افواج مرهته به تسخیر ممالک هند بیشتر گردید و باجی راو را که سپه سالار راجه ساهو رئیس معظم جماعهٔ مرهته از اولاد سنبها و سیوای مشهور بود برانتزاع صوبهٔ مالوه از راجه گردهر بهادر ناگر که صوبه دار آنجا بود و استخلاص گجرات از دست نواب راجه ابهی سنگه راتهور و تاخت و تاراج آن دیار برانگیخت باجی راو و غیره سرداران مرهته لشکر گران با خود برداشته بر سر راجه گردهر بهادر و گماشتگان راجه ابهی سنگه رفته جنگها در هر دو صوبه و تاخت و تاراج محالات آن حدود مینمودند راجه گردهر بهادر خالی از نشهٔ شجاعت نبود با باجی راو وغیره شروع بمحاربه نموده بنابر قلت سپاه و مقدور استمداد از حضور نمود هرچند عرائض بپادشاه و امیر الامرا مکرر نگاشت سودی نداشت تا آنکه درهمین ستیز و آویز رخت هستی از دنیا بربست و یکی از اقربای راجه چهبیلا رام بهادر که دیا بهادر نام داشت قوام گردهر بود بجای او نشسته بروش گردهر بهادر دست از محاربه مرهته برنداشت و بحضور مینگاشت که تا من زنده ام سد راه عبور فوج مرهته در ملک هندوستانم بعد ازمن فتنهٔ انها در تمام سلطنت سرایت خواهد نمود و باوجود انهمه نوشتنها فائده نبود آخر الامر او در جنگ کشته گشته بدرود جهان فانی نمود و در سنهٔ ۱۱۴۳ هجری محمدخان بنگش صوبه دار مالوه شده باجین رسید اما از نرکتاز مرهته نقش او درست ننشست و در سنهٔ چهل و پنجم از مائهٔ دوازدهم هجری صوبهٔ مذکوره به تغییر بنگش براجه جی سنگه سوائی صاحب صدمقرر گشت او بنابر جنسیت مذهب تقویت باجی راو نموده بسفارش جیسنگه در سال چهل و ششم از مائهٔ دوازدهم هجری بسعی امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران صوبه داری مالوه بباجی راو مقرر و مرحمت شد چنانچه ذکرش عنقریب آید و صوبهٔ مالوه بتصرف مرهته درآمده ملک گجرات هم از سستی و غفلت ابهی سنگه سخر آنها گشت و سببی خرابیها دران دیار و ضعف

بسیار در سلطنت بہم رسید تدارک چنین امور از دست شجاعان بانام و ننگ دلاوران صاحب فرہنگ سے آید از دست کم جرأتان دبنگ چہ کشاید روباہ تزویر پیشہ در بیشۂ شیر راہ نبرد و تیغ چوبین در میدان کین چون شمشیر آہنین نبرد صمصام الدولہ بنای تدارک و تنبیہ باغیان وانتظام سلطنت ہندوستان بر عیارے و مکارے گذاشتہ میخواست کہ بحیلہ ہاے درست و شعبدہاے چست غبار فتنہ و آشوب فرو نشاند و خصم قوی دستی مثل آصف جاہ و مرہٹہ را بلطائف الحیل عاجز گرداند ہیہات چون ارادۂ در ر از صواب و آتش از دو رسے بر روے آب بود سودے نہ نمود ہر تدبیر یکہ سے اندیشید موجب وہن سلطنت میگشت وارکان دولت شستی پذیرفتہ سرمایۂ تمرد و عصیان طاغیان قوت میگرفت عرصۂ نفاق روز بروز کشادہ و اسباب حوادث و فتن آماد تر میگردید در چنین مقام پادشاہ ذی شوکتے صاحب سطوت مے بایست کہ نخل نخوت گردن کشان متمرد بعیدات حملات مردانہ از بیخ و بن برکند یا امیر الامرائی مثل ذو الفقار خان و حسین علے خان سے شایست کہ بدست جرأت گردن کشان را در خم کمند خود انگند ✣

شیوع یافتن سرکشی از رعایای منقاد و حادثۂ عاجز شدن محمد خان بنگش از دست مرہٹہ و بوندیلہ در صوبۂ الہ آباد

افواج مرہٹہ چون بر صوبۂ گجرات و مالوہ تسلط یافت و از حضور تدارکی کہ باید بعمل نیامد دیگر سرداران مرہٹہ را ہم ہوس مملکت ستانی و منازعات با حکام و عمال سلطانے در خاطر جا گرفت باجی راؤ وغیرہ سرداران کہ قابض گجرات و مالوہ شدہ بودند قدم خود پیشتر گذاشتہ آہستہ آہستہ فوجداری ہاے قرب و جوار را کہ از صوبہ ہاے الہ آباد و اکبر آباد وغیرہ بود متصرف شدند و ہمیشہ توسعے در ملک و کنت شان دست میداد تا آنکہ در ہمین آوان محمد خان بہادر غضنفر جنگ بنگش صوبہ دار الہ آباد بہ تسخیر ملک بوندیلہ کہ معظم راجہ آنجا راجہ چتر سال دنکہا بود قاصد گشتہ و فوج وافرے از الوس خود یعنی جماعۂ افاغنہ بہم رسانیدہ سامان مناسبے مہیا کردہ داخل دیار آنہا گردیدہ اکثر جاہاے بوندیل کھنڈ را مسخر نمود و اقامت خود در ہمان دیار کہ تازہ قابض گشتہ بود مناسب دیدہ در دار الملک راجہ مذکور سکونت ورزید راجہ مذکور و دیگران از ان فرقہ کہ ملک آنہا بتصرف بنگش در آمدہ بود شوکت سلطنت را بمشاہدۂ حالات مذکورہ سہل شمردہ رجوع بمرہٹہ ہای ناگپور کلان کہ ظاہرا از توابع صوبہ برار و اورنگ آباد و برپشت ملک بوندیل کھنڈ واقع است یا بسرداران باجی راؤ کہ در آنجین از طرف اوی بودند نمودند و آنہا را وعدہ رسانیدن مبلغے و دادن بعضے از ملک خود کردہ بحمایت و اعانت خود در آوردند محمد خان بنگش بر غلبۂ خود و تسخیر ملکے کہ نمودہ بود مغرور گشتہ فوج بقدر ضرورت نگہداشتہ جز بادہ مردم را رخصت باوطان شان نمود چون از راہہای آن ملک کہ تازہ بدستش آمدہ و چندان بلدیت و محرسیت نداشت راجہ متہور مذکور افواج مرہٹہ را ہمراہ گرفتہ بغتۃً در غفلت بر سر محمد خان بنگش رسید و بنگش مضطرب گشتہ بمدافعۂ او سوار شدہ مقابل گردید چون بوندیلہ و مرہٹہ بکثرت تمام بود از عہدہ بر نیامدہ عاجز گردید و دست و پا گم کردہ برای خود راہی در تفحص ہا مینے افتاد تا خود را در آنجا کشد بعد از دو سہ روز بقلعہ کہ جیت گدہ نام دارد و در تصرف او بود رسید و خود را مع فوج اندرون قلعۂ مذکور کشیدہ محصور گردید راجہ آنجا مع فوج مرہٹہ بمحاصرۂ قلعہ پرداختہ نمے گذاشت کہ پر کاہے در قلعہ تواند رسید چون مردم بسیار ہمراہ داشت آذوقہ روبکمے نہادہ رفتہ رفتہ ناپیدا گردید و مردم برگاو و خر و اسپ و سگ چشم طمع دوختہ کار بجائے رسید کہ ناخوردنیہا خوردہ میشد و راہ بیرون شدن میسر نبود و از پادشاہ و امرای حضور و فرزندان غضنفر جنگ کہ در فرخ آباد بودند استغاثہ و استمدادے نمودند کسے نمے شنید و امدادے بفریاد شان نمیرسید احنہ

قائم جنگ پسر او بلا علاجے و ناچارے رجوع باقوام خود کرده و زنش بهجر خود نزد افاغنه فرستاده استمداد و استخلاص بنگش
از ان گرفتارے نمود افاغنه بجمعیت بهقوے فراهم آمده به تقلیل زرکیه از زن غضنفر جنگ پسرش قائم جنگ سرانجام توانست شد
قناعت نموده بسر کردگے قائم جنگ بسر وقت غضنفر جنگ رسیدند و از قلعه که دران محصور بود برآورده بالهآباد رسانیدند الحق کار
عظیمے بود که این پسر نیک اختر براے پدر خود نموده براے حضور قصور مغلوب گشتن از بوندیله و مرهٹه بر غضنفر جنگ ثابت کرده
مورد عتاب و از صوبه داری الهآباد معزول ساختند و مبارز الملک را عفو تقصیرات فرموده صوبه داری الهآباد دادند مبارز الملک
پسر کلان خود خانه زاد خان بهادر غالب جنگ را بر صوبه مذکوره نائب گذاشته اکثر در حضور مے بود اما مدفعت در بار بسبب
شکسته خاطر بیاکنج نموده اکثر در خانه خود انزوا داشت و درهمین ایام حیدر قلیخان بآتش خود در غسلخانه سوخته جان بجان آفرین
سپرد و در روز چهارشنبه بیستم جمادی الاولے ۱۱۴۶ هجری چاپنج گهڑے روز برآمده محمد یار خان که صوبه دار شاه جهان آباد
از عهد عالمگیر همیشه میماند و برادر زاده امیر الامرا شائسته خان بود برحمت حق پیوست و در سنه مذکوره روز جمعه خدمت میر آتشے
بمظفر خان برادر صمصام الدوله مفوض شد و درهمین سال چهارم شوال باروتخانه برهان الملک را آتش گرفته منارهٔ فیروز شاه
را مع نصف عمارت پائینش برداشت و از جائیکه بود کنده دور تر انداخت و بعد درین آوان نجم الدین علی خان برحمت ایزدی واصل
گردیده بانتقال او صوبه داری اجمیر علاوه میر آتشے بمظفر خان شد و در روز سه شنبه دهم جمادے الاخرے ۱۱۴۷ هجری بادشاه را
اندک بیماری رو داده بصحت انجامید در روز سه شنبه هفتم شعبان المعظم سنه مذکوره راجه ابهے سنگ پسر مهاراجه
اجیت سنگه که از گجرات آمده در حضور بود استماع نمود که فتنه مرهٹه شیوع یافته بوطن او که اتصال حدود گجرات دارد تسلط
نمود بنا برین رخصت یافته روانه جودهپور مقر دار الملک خود گردید و در روز جمعه دهم ماه مذکور سنه مسطوره کفش فروشان پنجابی
و دیگر اهل حرفه مسلم جمع شده بنا بر دعوی خون یکے از ان جماعه که حاجے بود و جوهرے هنود به هنگامهٔ هولے خانه جنگے نموده
ناحق او را کشته بود نعش او بنا بر طلب انتقام از بادشاه اسلام بر جا گذاشته چند روز تجهیز و تکفین نه نموده بودند و از سستی ارکان
ضعیف الایمان که پروائے از روز جزا نداشته اند باحقاق حق نمے پرداختند چون طرفداری هنود نیز بنا بر نفسانیت لعب اللعین
بر یکے بود کسے بتدارک و تسلیه آنها هم نپرداخت جماعه مذکوره ناچار ازدحام و بلوای عام نموده مانع نماز جمعه و جماعت
گشتند و قاضے را بے عزت نموده خفت دادند جمعه دیگر همچنان آشوب آنها اشتداد داشت بنا برین قمر الدین خان وزیر
و روشن الدوله مأمور بادای نماز جمعه گردیده بجمعیت خود با معه امرای دیگر بمسجد در آمدند مستغیثان دل سوخته شروع
بتظلم و نفرین و تشنیع امرای بے حمیت دین نموده جسارت را از حد بدر بردند تا آنکه روشن الدوله در سایهٔ سپاهے افاغنه
که رفقاے او بودند گریخت و کفش دوزان از دور کفش اندازے نموده انواع رفقا و امرا را زیر کفشها گرفتند اعتماد الدوله
پایدارے نموده با آنها بے دسته سر داد و از صدای آن بلوائیان را ترسانیده فتنه را اندک فرو نشانید اندکی ترتیب
هم اندک تالیف و تسلیه فرموده اصلاح داد و چنانچه گفته اند بیت که سختے و درشتی هم در بهست + چو رگ زن که جراح و
مرهم نهست + لیکن دران عرصه اکثرے مبتلاے فضیحت گشته عجیب رستخیزے روی نمود و همدرین سال از آخر شوال تا
در تمام ماه ذی القعدة الحرام هوای شهر عفونت گرفته تمام سکنه شاهجهان آباد صغیر و کبیر به بیمارے تپ مبتلا گشت کار بجائے
رسید که بازارها و رسته ها خالی و دکانها بند افتاده شهر رونقے نداشت مردم میگفتند که چنین حال درین دیار گاهے ملفوظ
و مسموع نشده و گویند که شروع بیمارے از پتنه و الهآباد و اکبرآباد شده آخر از دهلی و شاهجهان آباد در پانی پت سهرند و لاهور

نیز سرایت نمود وآنجا هم حال همین بود اما الحمد لله که پایان آن تپ بخیر وعافیت انجامیده همه کس شفا یافت مگر قلیلی که اجل شان رسیده بود فوت شد وغدد در سنه ۱۱۴۳ هجری در ماه رجب شبهای پنجشنبه وجمعه وشنبه دوم وسوم وچهارم ماه مذکور سرما بنوعی اشتداد یافت که در شهر شاهجهان آباد ودهلی کهنه هرجا آب در سبو وغیره ظروف بلکه بعض آبهای جاری یخ بست وهم از آسمان برف بر سقفها وجاها می بارید ٭

برآمدن پادشاه بطرف اغرآباد وبروتهه بطریق سیر شکار وازانجا عبور نمودن دریای جمنا برای تنبیه مرهته ومعاودت فرمودن قرین عیش ومسرت بنصرت بخت بیدار

روز سه شنبه پنجم رجب المرجب سنه ۱۱۴۵ هجری وقت طلوع آفتاب محمد شاه پادشاه بطالع جدی از قلعه دار الخلافه شاهجهان آباد برای سیر وشکار بطرف اغرآباد وبروتهه کوچ فرموده قریب یکماه در سنون پت وبروتهه بتماشای شکار مع اعتماد الدوله قمر الدین خان وامیر الامرا صمصام الدوله وجمیع امرا وارکان سلطنت مشغوف ومشغول اند وبعد ازان معاودت نموده در باغ معروف بتال کتوره نزول اجلال فرموده چند روز بسیر وتفرج آنجا مسرت اندوز بوده عبور دریای جمنا نموده در باغ فرح بخش دوازده روز توقف کرده خبر شوخیهای مرهته در حدود سرزمین اکبرآباد استماع نموده باراده گوشمال آنجماعه ضال یکدو منزل نهضت نموده بکنار دریا چه هینڈن نزدیک لبرای بهتکیل معسکر ساخته هفت هشت روز مقام داشت بعد استماع خبر بدر شدن آنجماعه از حدود مذکور بطرف تلپت نزدیک لفریدآباد آمده در ماه شوال سال مذکور بدولت واقبال داخل دولتخانه مبارک شد ٭

ذکر رخصت نمودن پادشاه وصمصام الدوله مظفر خان را به تنبیه مرهته وبعض سوانح دیگر

روز یکشنبه شانزدهم رمضان المبارک سنه ۱۱۴۶ هجری سه ونیم ساعت از روز برآمده مظفر خان بهادر میر آتش برادر صمصام الدوله برای تنبیه مرهته رخصت وخلعت یافته همانوقت نزدیک باره پله در باغ جیو نداس بدون آنکه بخانه آید رفته منزل گزید سبب آنکه مرهته بعد از تسخیر صوبه های گجرات ومالوه چون تدارکی از حضور بعمل نه آمد راه تگ وتاز بازو دست طلب دراز کرده آهسته آهسته قدم سعی واجتهاد بیش گذاشت وبعد انقضای هر سهل مدتی یکی ومحال از ملک پادشاهی بتصرف خودمی در آورد تا آنکه بمرور دهور وانقضای اعوام وشهور تا بگوالیار که از حصار مشهوره هند وباکبرآباد نهایت قرب جوار دارد متصرف گشته دم نخوت واقتدار زد وآصفجاه باغوای مرهته کوشیده باشتعال نائره فساد والتهاب آتش مجادله وعناد وتسخیر دیگر بلاد دلالت نموده جماعه مذکوره را دلیر تری ساخت ومرهته که ضعف ارکان سلطنت دریافته خودبخود در باطن این اراده داشت بتحریک آصف جاه بهانه خاطر خواه دانسته قدم پیشتر گذاشت وتاخت وتاراج جاگیرات امیر الامرا ومحالات خالصه شریفه همت گماشت چون صدمات تاخت وتاراج مرهته از حدود گوالیار هم تعدی نموده سرایت بمحالات متعلقه اکبرآباد واجمیر نمود امیر الامرای مدبر پیشه درست اندیشه لاعلاج وناچار گردیده برادر خود مظفر خان را که در خانه دم از شجاعت بی نهایت میزد به تنبیه وجنگ مرهته مقرر ساخته از حضور رخصت دهانید وامرای دیگر را مع افواج پادشاهی وبعض رساله های همراهی خود که بهیأت مجموعی بیست ودو امیر وجم غفیر فراهم گشته بود رفیق ومتعین او گردانیده مرخص نمود سپه سالار مذکور با سامان موفور ولشکر جمیعت بکر وفر بسیار پا در رکاب اقتدار گذاشته بعزم رزم مرهته روبراه نهاد مرهته که

مقابله جنگ او بطور چپاولے و قزاقے است در اثنای راه با او جائی برنخورد و مظفر خان تا سرونج رفته سکونت ورزید مرهٹه چندبار او را در آن میدان محصور و طرق وصول اجناس غله مسدود نموده دائم الاوقات در ستیز و آویز بود و مظفر خان خود داری نموده انتظار حکم پادشاه و امیر برادر خود میکشید چون حکم معاودت صدور یافت مظفر خان بهادر بلشکر اسکی پرداخته بملازمت پادشاه و برادر عالی جاه خود شتافت و در روز سه شنبه بستم محرم الحرام ۱۱۴۷ هجری شرف کورنش پادشاه دریافته لطاے لکتن بود ابر سرفراز گشت و بعد وصول به شاه جهان آباد که منتهاے مامول و کمال مراد بود ادای صدقات و نذر در حسب المقدور بعمل آمد هواخواهان شکر بے پایان بر سلامتی آن امیر عالیشان بتقدیم رسانیدند و مخلصان بر حسن تدبیرات که درین سفر از آن سردار خجسته سیر بوقوع آمد تحسین و آفرین بر رای رزینش نموده ورد دقیق آموزش را مع الخیر از مغتنمات شمردند و اکثر اوقات بر زبان مصاحبان مزاجدان این مصراع مذکور بود مصراع این کار از تو آید و مردان چنین کنند + و هم درین سال شاهزاده عالی تبار مغفور پسر محمد اعظم شاه مرحوم شانزدهم محرم برحمت حق پیوسته در مسجد و مقبره والده خود که پا پور سے که تعمیر ادر ش بود مدفون شد و هم درین سال اول روز یکشنبه بست و چهارم جمادی الثانیه امیر الامرا صمصام الدوله و اعتماد الدوله قمر الدین خان به تنبیه مرهٹه رخصت یافته برد و بهادر مثل مظفر خان تلاشها نموده معاودت فرمودند و غنیم لئیم روز شنبه شانزدهم شوال سنه مذکوره قصبه مانیپر را که قریب بشصت کروه از شاهجهان آباد ست تاخت و فوجدار آنجا معروف بنگر دسه چار فیل و قریب به سه لک روپیه مال و اسباب خانه خود به مرهٹه داد تا دست از و بردارد مرهٹه قناعت بران نکرده قصد او را چنانچه خواست غارت نموده با یک رخت لباس که پوشیده بود سر او و قاضی قصبه مذکوره بحمیت جاهلیت کار فرا شده عیال خود را کشته باصطلاح هند جوهر نموده و با مرهٹه تا جائیکه دستش میرسید جنگیده آخر الامر مجروح بر در سرای خود افتاده اما حق انیست که داد غیرت و مردانگی داده بتاریخ بستم ربیع الثانی ۱۱۴۸ هجری آخر روز چهار شنبه باران بشدت باریدن شروع نموده تا روز پنجشنبه نوزدهم همچنان بشدت بود و اکثر عمارتها افتاده و در سرای روشن آراء دریاچه داش چنان طغیان نمود که بمنتهایش بقدر قد آدم آب جا رسیده بود و از اکبرآباد خبر رسید که نوزدهم روز پنجشنبه در آنجا هم چنین شد +

سر برآوردن اڑاڑو زمیندار چکله کوڑه و کشته شدن جان نثار خان بر دست او و بیغیرتی عظیم الله خان و قمر الدین خان درین خصوص و تنبیه یافتن او از دست برهان الملک

در اختلال احوال سنین ماضیه اڑاڑو زمیندار چکله کوڑه حاکم خود جان نثار خان برادر زن اعتماد الدوله را بمشاهده بیکی اوضاع سلطنت بکشت و اسباب او را غارت نموده عیالش را منتهک گشت اعتماد الدوله بعد استماع عظیم الله خان را فرستاد تا تنبیه او کند و ناموس سالستر داد و تنبیه زمیندار مذکور که مرد مشهور مفسد شریر بود بعد ورود عظیم الله خان نیز نه قمر الدین خان مکان سکونت را خالے گذاشته چندروز بزوایای صحراے دیار خود که اندک صعب المسالک بود رفته آرامید عظیم الله خان بے بهره از حمیت و ایمان گوشمال آن بدسگال را سهل شمرده چندے در چکله مذکور مقام و آخر الامر خاجم بیگ خان تورانی وغیره را بحکومت آن چکله و تادیب زمیندار مذکور گذاشته خود بشاهجهان آباد معاودت نمود و اڑاڑو مغرور گشته بعد علف عنان عظیم الله خان بر سر خاجم بیگ خان و دیگر چکله داران رسیده همراهیان کشت اعتماد الدوله وزیر که از حمیت محروم و در تدارک چنین امور بنا بر سببے جرأتها معذور بود ناچار گشته درین خصوص رجوع به برهان الملک بهادر که صوبه دار اوده بود نمود و مبالغه تمام

برنگاشت که تنبیه اڑا اڑو باس آبروی مغلیه و اسلام بطوریکه داند و تواند بنماید چون برهان الملک نهایت جرأت و نشئه مردی و مروت داشت در ۱۱۴۴ که عازم حضور گشته از صوبه خود بشاهجهان آباد می آمد از اثنای راه در عشره دوم جمادی الاخر برسر بهگونت اڑا اڑو رسید زمیندار مسیجواست که لبحنان الله قریب باو هم خدعی نماید چون برهان الملک قریب او رانحوره اڑا اڑو که نهایت عجب و غرور بهم رسانیده بود مستعد محاربه گشته استخبار او نمود زمانیکه برهان الملک از راه رسیده داخل خیمه خود گردید و اتفاقاً دران روز جامه سبز در بر داشت برکارهای اڑا اڑو خبر رسانیدند که نواب جامه سبز در بر و ریش سفید بسیار بلند دارد و همین دم داخل خیمه گردیده اڑا اڑو که در کمین نشسته بود و انتظار خبرش میکشید علی الفور مع فوج خود نمایان گردید برهان الملک بعجلت بر فیل خود سوار شده تاکید بآراستن صفوف نمود بعضی از ملازمان رکاب که مستعد و تیار بودند سوار شدند و بعبور تیکه دران عجلت میسر آمد اندک ترتیبی در فوج صورت گرفت برهان الملک سر اتوقت جامه سوار ی کنده لباس سفید در بر داشت و ابوتراب خان تورانی که از سرداران و عمده ملازمانش بود قضارا او هم دران روز لباس سبزی در بر و ریش بلند سفید داشت اڑا اڑو ابوتراب خان را برهان الملک تصور نموده همت بر فیل او گماشت و باجان بازان معتمد خود عنان ریز بر سرش تاخته باو در آویخت و نزدیک بفیل او خود را رسانیده و اسپ را جهانیده نیزه خردی که در دست داشت بصدمه تو انائی چنان بسینه اش زد که سنان نیزه از پشت او بیرون جسته بتخته هودج فیل پیوست و اکثر همراهیان برهان الملک مال از دبدبه آمد آمد او عار فرار اختیار افتاده پای ثبات و قرار برجا نماند برهان الملک با معدودی از جنود که پای جرأت شان نلغزیده بود بمقتضای غیرت و جرأت قدم جلادت پیش گذاشته اڑا اڑو را مع همراهیانش بر تیرهای خود گرفت و رفقای حاضر نیز دست جرأت از آستین شوکت بر آورده به تیر و شمشیر بافوج مخالف در آویختند درجن سنگه که یکی از اقربای اڑا اڑو و رفیق برهان الملک بود اڑا اڑو را شناخته به برهان الملک شناسانید و خود اسپ را تاخته مقابل اڑا اڑو شد هر دو را با هم دیگر طعن و حرب اسلحه بعمل آمده اڑا اڑو از دست درجن سنگه و هم به تیر برهان الملک کشته افتاد و نسیم نصرت ایزدی بر پرچم علم برهان الملک وزیده فتح و ظفر نصیب اولیای دولتش گردید برهان الملک سجده شکر الهی بتقدیم رسانیده و شادیانه فتح نواخته داخل خیمه اش شد و سر اڑا اڑو را بهدیه پیش پادشاه دو پوست بدنش کشیده و پر از کاه نموده برای قمر الدین خان فرستاد و خود چند روز در آنجا مقام کرده و لشکر را بسر کردگی صفدر جنگ بهادر در چکله مذکور گذاشته بصوبه دار الخلافه نهضت نمود و اول روز چهارشنبه هفتم رجب سنه مذکوره بحضور رسیده ملازمت پادشاه نمود و یک هزار اشرفی و یک خنجر و یک شمشیر نذر گذرانید و بعطای خلعت و سر پیچ مرصع و خنجر مرصع و شمشیر مع اسپ و فیل سرافرازی یافت و روز یکشنبه ششم شوال سنه مذکوره حسب الالتماس ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ که داماد و خواهر زاده برهان الملک بود و شیخ عبد الله وغیره سرداران متعینه معسکر رخصت شد سببش آنکه آنها خبر آمدن مرهٹه که پسر اڑا اڑو بکمک خود آورده بود معروض داشته بودند و هم درین عرصه روز سه شنبه ششم ذی القعدة الحرام سنه مذکوره پادشاه یادگار خان کشمیری را که مرد چرب زبان هوشیار و از رفقای معتمد امیر الامرا صمصام الدوله بود نزد راجه جی سنگه سوائی و باجی راؤ سپه سالار مرهٹه که بتسخیر ممالک هندوستان از طرف راجه ساهو مامور گشته بود مع اسناد هر دو صوبه که عبارت از گجرات و صوبه مالوه است مرخص نمود و فرمود که بزودی پیغامهای فریب مشعر بتالیف قلوب مرهٹه و ترغیب باطاعت حضور و تطمیع بانواع مکارم و مراحم برساند و جی سنگه را در حصول این مامول واسطه گرداند و نیز درین سال شب پنجشنبه چهاردهم ذی الحجه پاسی از شب گذشته روشن الدوله بهادر از جهان رحلت نمود

مرد قیاسے نبود و اکثر صفات حمیده داشت سر رشته ارادت بشاه بهیک نام درویشے درست نموده نهایت ارادت بهم رسانید
و پیر پرستی شیوهٔ خود ساخته مصروف رضا جوئے او بود ٭

مجمل ذکر فخر الدوله برادر روشن الدوله و عزل او از صوبهٔ عظیم آباد و انضمام یافتن صوبهٔ مذکور بصوبه داری بنگاله

بعد از نصرت یار خان تقریباً معلوم نیست که کدام کدام کس بصوبه داری عظیم آباد پتنه مامور شدند اینقدر میدانم که اغلب در سنه ۱۱۴۰
هجری یا سالے کم و بیش فخر الدوله برادر حقیقی روشن الدوله صوبه دار عظیم آباد گردید و پنج شش سال بصوبه داری آنجا اشتغال داشت
اما چون بے سلوک و متکبر بود اکثر اعمال او بسفاهت و سفلگی اشتمال داشت و نهایت مغرور و زود رنج بود با شیخ عبد الله که
از مدتها مدار المهام صوبهٔ عظیم آباد و مرجع معاملات آنجا می بود و صوبه داران سابق گاهے نائب خود و گاهی متعهد صوبه اش میشدند
و زمینداران آنجا اکثرے بلکه همه با او موافق و متفق بوده اند و جماعه داران سپاه آن مرز و بوم نیز با او در مقام انقیاد و اتحاد
بوده نهایت ادب و احترام او مے نمودند بر امور سهل در آویخته کاوشها آغاز نهاده و در پے ایذا و اضرار او افتاد او بنا بر ناچارے
از شهر عظیم آباد و خانه مملوکه خود دران بلده داشت عبور گنگا نموده در قلعه سواتیج که ساخته او بود و در انجا مواضع چند زر خرید
داشت رفته آزرده خاطر نشست فخر الدوله دست از و بر نداشته متعاقب خود هم عبور کرده شیخ مذکور را دران قلعه محصور نموده
به تسخیر قلعه پرداخته اراده بیحرمتی او را جازم گشت او بناچار با برهان الملک که صوبه دار اوده بود توسل جسته ماجرای
خود و اراده فخر الدوله ظاهر ساخت و بعد از طلب برهان الملک بمردانگی از ان قلعه بر آمده باستعجال خود را بحدود صوبه او
رسانید و از آسیب تعدی فخر الدوله محفوظ مانده خود را بحضور برهان الملک رسانید و عزت و اعتبار لائق بهم رسانید و فخر الدوله
الی نیل مقصود شرمساری کشیده برگشت و بعد چندے با خواجه معتصم برادر امیر الامرا که در ظاهر بلباس فقرا و مشائخ هند و در حقیقت بشان و شوکت
امرا در عظیم آباد بسر مے برد حرکات سبک و سفیهانه بعمل آورده او را آزرده خاطر ساخت خواجه مذکور نهایت ملال و انزجار
از دو از بزرگیهاے او بهم رسانیده روانه شاه جهان آباد گردید و بعد ورود بدارالخلافه با برادر خود صمصام الدوله ملاقات
نموده احوال فخر الدوله ظاهر ساخت صمصام الدوله بمجرد استماع از جا در آمده فخر الدوله را تغیر کنانید و صوبه داری عظیم آباد را
ضمیمهٔ صوبهٔ بنگاله نموده سند صوبه مذکور بنام مؤتمن الملک شجاع الدوله شجاع الدین محمد خان بهادر اسد جنگ داماد جعفر خان که
دران آوان بانتقال پدر زن خود صوبه دار بنگاله بود فرستاد و فخر الدوله تغیر گردیده روانه شاه جهان آباد گردید ٭

ذکر مجمل احوال شجاع الدوله داماد جعفر خان ناظم بنگاله و ما یتعلق به

مخفی نماند که شجاع الدوله اصلش از برهانپور صوبه دکن و نسب او بقوم افشار که فرقه از اتراک خراسان است میرسد از مشاهیر
صوبه مذکور و در ایام اقامت اورنگ زیب بدکهن بمصاهرت جعفر خان دیوان صوبه بنگاله که آخر بنظامت آنجا هم داشت اختصاص
یافته همراه او میبود و هر زمان که اعتبار جعفر خان از دیاد یافت اقتدار او هم اعتلا پذیرفت تا آنکه جعفر خان بنظامت و دیوانے
صوبه بنگاله و اوڑیسه اختصاص یافت شجاع الدوله دران عهد بنیابت او صوبه دار اوڑیسه و در ان صوبه بانتظام
آنجا اشتغال مے ورزید بیشتر ها آنکه بنا بر منافرت مزاج که با پدر زن خود داشت صحبت فیما بین جعفر خان و شجاع الدوله
چنانچه باید در نمیگرفت و اکثر بجدا سے گے و دورے از جعفر خان راضی بود شجاع الدوله در کمال جود و معدلت و باخلاق حمیده و

جمیع صفات پسندیده موصوف و جعفرخان در همه امور برعکس او صافش معروف بود و زن شجاع الدوله زیب النسا بیگم مادر علاء الدوله
سرفراز خان بهادر حیدر جنگ اگرچه زن نیکوکار شایسته اطوار بود اما بنابر اطاعت پدر خود و به سبب کثرت رغبت شجاع الدوله
بنسوان دیگر مع پسر خود همراه پدر در شهر مرشدآباد که بنا کرده جعفرخان و بنام سابق او که مرشد قلی خان بود موسوم گردیده اقامت
می ورزید و مع پسر خود علاء الدوله در کمال احتشام بسر می برد چون نادر محمد علی وردی خان بهادر مهابت جنگ هم از قوم افشار
و با شجاع الدوله قرابتی داشت و مهابت جنگ مع پدر خود میرزا محمد نام و برادر بش حاجی احمد نام در سلک نقبای اعظم شاه
مغفور انتظام داشت بعد کشته شدن آقای خود بنابر خانه نشینی ببلای افلاس گرفتار آمده در ابتدای عهد محمد شاه اول پدر مهابت جنگ
خود را بشجاع الدوله رسانید او آمدن میرزا محمد را مغتنم شمرده و سلوک لایقی نموده رفیق خود ساخت باستماع این خبر
مهابت جنگ را که میرزا محمد علی نام داشت برفاقت شجاع الدوله رغبت بهم رسیده قاصد بنگاله و اوڑیسه گردید و نهایت صعوبت
و افلاس خود را تا بشجاع الدوله رسانید چون میرزا محمد علی نهایت هوشیار مزاج شناس و آداب دان دقیقه یاب با کمال شجاعت
و دلاوری بود شجاع الدوله ورود او را از نعمای غیر مترقبه شمرده رفاقت او را سعادت طالع و عروج نیر اقبال خود دانست
و میرزا محمد علی مذکور یوماً فیوماً در مراتب اختصاص مرتقی گردیده بمرتبه عالی ترقی نمود چون محبت شجاع الدوله با میرزا محمد علی
باحسن وجوه در گرفت و مبانی اخلاص و اشفاق فیما بین بهم گر استحکام پذیرفت برادر خود حاجی احمد را مع متعلقان و اولاد
و عیال خود از شاه جهان آباد طلب داشت و حاجی مذکور مع جمیع عیال و اطفال بصوبه اوڑیسه آمد او نیز مثل برادر در سلک رفقای
معتمد شجاع الدوله انتظام یافت هر دو برادر چون در امور دنیا شعور وافر و در حسن آداب و اخلاق بهره متوافر داشتند بنای
دولت شجاع الدوله را بسعی و اهتمام اینها استحکامی پدید آمد و بند و بست و مداخل صوبه اوڑیسه نیز باعانت تدبیر و رسای
اینها توفیر پذیرفت میرزا محمد علی که با اصابت رای جوهر شجاعت هم در ذات خود مجتمع داشت در جمیع امور زیاده از برادر
و برادر و جمیع رفقای شجاع الدوله نام و نشان و عزت و شان بهم رسانیده محسود امثال و اقران گشت و شجاع الدوله برای او
منصب مناسب قدرش با خطاب محمد علی وردی خان از حضور بادشاه بوساطت وکلای خود طلبید چون جعفرخان با داماد خود شجاع الدوله
اندکی سرگران و فرزندگانش را پایان بود و میخواست که علاء الدوله نوه او بعد از وی که بنام دیوانی صوبه بنگاله داشت
نظامت هم داشته قائم مقام او باشد بنابرین درین خصوص بوکلای خود نوشت و خواند نموده ما فی الضمیر خود ظاهر
ساخت و شجاع الدوله بر مقصد او آگهی یافته از محمد علی وردی خان و حاجی احمد درین باب استشاره نمود هر دو کس تدبیری
مناسب وقت و مقام التماس نموده بتجویز خود چند کس هوشیار زبان آور برای رسالت و وکالت حضور معین کنانیدند و مسودات
عرائض برای بادشاه و امیر الامرا بانشای عبارت ملاحت اسلوب و تقریر دل پذیر مرغوب بقلم سنجیده رقم خود متضمن استدعای
حصول اسناد صوبه بنگاله و اوڑیسه و دیوانی وغیره کارها بنام شجاع الدوله نگاشته مردم مختار را باستعجال و ایلغار روانه دار الخلافه
شاه جهان نمودند و مردم معتمد فرقه سپاه از رفقای دیرینه شجاع الدوله را در ظاهر بر طرف کنانیده رخصت نمودند
بمرشدآباد رفته متفرق نزدیک دار الامارة منتظر خبر ورود شجاع الدوله در خانه جعفرخان که دار الحکومة همان بود باشند و چون
موسم برسات نزدیک رسیده بود و اندیشه انسداد طرق از کتک تا مرشدآباد بالیقین بود کشتیهای قابل سواری خود و
سپاه مهیا نموده ملاحان بسیار فراهم آورده و نوکر نگهداشت تا هرگاه خبر انتقال جعفرخان برسد بلا توقف روانه مرشدآباد شود و نیز
مخفی ڈاکهای خود برای وصول خبر حصول اسناد تا شاه جهان آباد نشانیده بود که هر روز اخبار مرشدآباد و دار الخلافه مع

مراسلات فرستادگانش رسیده باشد چون متیقن گردید که جعفرخان مهمان پنج شش روزه دنیاست شجاع الدوله مع محمد علی وردیخان
وغیره رفقای خود بقدریکه لائق و مناسب آنست از کتک در بعض جاها از راه خشکی و در بعض مواقع بسواری کشتیهای
مهیا بطرف مرشدآباد نهضت نمود و پسر خود محمد تقی خان را که از بطن زنی دیگر غیر دختر جعفرخان بود در کتک نائب گذاشت
در راه خبر انتقال جعفرخان شنید چون چند منزل پیشتر آمد اسناد صوبه داری وغیره نیز رسید در جائیکه فرمان سند از حضور
بادشاه رسیده بود آن مکان را مبارک منزل نام نهاد در روز و شب ایلغار نموده بجلدی هرچه تمامتر بدار الحکومة جعفرخانی
رسیده در چهل ستون که دیوان عام ساختهٔ جعفرخان بود مع رفقای خود نزول اجلال نمود و بمجرد رسیدن مردم خود را
فرستاده احضار عمله بادشاهی مثل وقائع و سوانح نگار وغیره فرمود بعد حاضر شدن آنها بمسند امارت جلوس فرموده حکم
بخواندن فرامین و اسناد و نواختن شادیانهٔ دولت خداداد نموده نذر مبارکباد گرفتن آغاز نهاد پسرش علاء الدوله سرفراز خان که
جوان نادان و بزعم خود ولیعهد و جانشین جد مادری خود جعفرخان بود و خاطر جمع داشت که دیگری را مجال تصرف درین امر
نخواهد بود وقتی خبردار از خواب غفلت بیدار شد که صدای نقارهٔ دولت پدر بگوشش رسید و چون از دار الحکومة بمسافت
یکدو میل راه بیشتر نبود بعد وصول خبر متحیر گشته از عمله و رؤسای فوج خود استشاره نمود که چه باید کرد همراهیان اکثری یکدل
و یک زبان گشته معروض داشتند که الحال که سند بادشاهی هم بپدر شما رسیده و بر خزاین و دفائن جعفرخانی و
سند حکومت و کار راستی قابض و متمکن گردیده چاره غیر از اطاعت نیست علاء الدوله تن برضا داده جریده سوار گردیده شرف
پای بوس پدر دریافت و نذر مبارکباد چار و ناچار گذرانیده بساط منازعت درنوردید شجاع الدوله بنای سرانجام مهام
مالی و ملکی برای رزین خود و بعد از آن باستشارهٔ مخلصان دولتخواه مثل محمد علی وردی خان و برادرش حاجی احمد و رای
رایان عالم چند که دیوان قدیم او بود و فی الحقیقة درفرقهٔ هنود لیاقت اعتماد و اقتدار داشت و بعض دولتخواهان دیگر مثل جگت سیته
فتح چند که دولت و ساهوکاری او از اعتبار کرورها گذشته در زبان خود نظیر نداشت بنای کارهای خود گذاشته درباب
عدالت و معاملهٔ خلق الله با همه کربر گرفته احدی از مقربان اعتنا نکرده بمقدور خود بتفتیش و استکشاف احوال طرفین می نمود
و بنفس نفیس خود و استماع سوال و جواب هریکی نموده بکنه سخن میرسید و حق بطرف هر که میبود طرفش را پاسداری نموده احقاق
حق میکرد هرچند طرف مخالف اقرب خویشان و اولیا و اجب الاعتنا بوده باشد و نیز در عهد جعفرخان جمیع زمینداران و مالگذاران
صوبه بنگاله مقید و بانواع شدائد مبتلا بوده اند و ذکر تعذیب و تعذیر که در زمان او بر زمینداران و دیگر خلائق اشتهار دارد حیف
کاغذ و مداد است که بذکر آن صرف کرده آید مطابق رسوم و عادات اوست مضمون این بیت مشهور سعدی بیت نماند
برسم مد آئین نهاد + که گویند لعنت بران کین نهاد + شجاع الدوله بعد تمکن بمسندهٔ امارت زمینداران وغیره مقیدان را طلب
داشته آنها که بی جرمی و جهتی درین بلا بوده اند سر داده و زمینداران و مالگذاران را که مقید بوده اند احضار فرموده خود از هریکی
از آنها پرسید که اگر شما را بطور خود گذاشته ازین حبس رهائی دهیم در مالگذاری و فرمانبرداری حال شما چگونه خواهد
بود آنها که از مدتی مبتلای انواع عذاب و بلایا بوده اند زبان بدعای بقای عمر و دولت و سپاس و ثنای
شجاع الدوله برکشودند و همه یک زبان گشته عرض نمودند که مالگذاری و فرمان برداری بمراتب چند از نیوقت زیاده تر
بعمل آورده تابع فرمان و رضاجوئی بندگان این آستان خواهیم بود و این ملتمس او موکد بعهود و مواثیق عظیمه نموده قسمهای
غلاظ و شداد در میان آوردند و بنای نشان زر بوساطت جگت سیته گذاشته شجاع الدوله هریکی را

بقدر لیاقتش خلاع فاخره و تشریفات لائقه بخشید او طان الوفه شان مرخص فرمود باین عدل نوشیروانی و رافت مهربانی بنگاله که
لقب جنة البلاد دارد در عهد او اسم با مسمی بود و خلق خدا در ایام دولت و سایهٔ رافتش بکمال امن و امان در دعاگوئی
عمر و دولت ابد توامان او رطب اللسان بوده اند سرافراز خان را بدستور بنام دیوان صوبه مقرر داشته محمد تقی خان
پسر دوم خود را چنانچه سبق ذکر یافت بصوبه داری اودیسه گذاشت و جهانگیر ڈھاکه بمرشد قلی خان بهادر رستم جنگ
داماد خود مقرر نمود فوجداری رنگپور بنام سعید احمد خان برادرزاده وسطی مهابت جنگ پسر حاجی احمد و فوجداری
اکبرنگر معروف براج محل بنام زین الدین احمد خان برادرزاده خرد مهابت جنگ که داماد مهابت جنگ هم بود مقرر شد و بخشیگری فوج
بنوازش محمد خان برادرزاده و داماد کلان مهابت جنگ تفویض یافت و در جمیع عظام امور و معاملهای ملکی محمد علی
وردیخان و حاجی احمد و رای رایان عالم چند و جگت سیٹھ فتح چند مرجع حل و عقد و مستشار شجاع الدوله بوده
کارها بانجام میرسانیدند تا آنکه فخرالدوله تغییر گردیده صوبه داری عظیم آباد ضمیمه صوبه بنگاله گشت و امیرالامرا صمصام الدوله
سندش بنام شجاع الدوله فرستاد •

انضمام یافتن صوبهٔ عظیم آباد بصوبه بنگاله و رجوع شدن نظامتش بمهابت جنگ و شروع عروج دولت آن عمدة امرای با فرهنگ

شجاع الدوله در تجویز نائب عظیم آباد با دولتخواهان استشاره نمود مذکور چند کس درمیان گذشت و شجاع الدوله احدی
از رفقا را لائق این کار ندانسته خواست که یکی از هر دو پسر خود را به نیابت آنجا مقرر نماید مادر سرفراز خان بنت جعفر خان
زوجه شجاع الدوله جدائی پسر بر نداشت و محمد تقی خان پسر دوم را که بیگانه و دشمن میشمرد نیز تجویز نکرد عاقبت الامر
رای شجاع الدوله برین قرار یافت که آن ملک زر طلب و حدود صوبهٔ مذکور بصوبهٔ اوده و اله آباد و برار و اورنگ آباد اتصال
دارد جواب و سوال با صوبه داران هر صوبه و بندوبست آن بر از محمد علی وردیخان دیگری نمی‌تواند نمود دولتخواهان بی غرض
تصدیق قول شجاع الدوله نموده بر اصابت رایش تحسین نمودند و شجاع الدوله نیابت صوبه عظیم آباد باضافه منصب که مع
اصل و اضافه پنجهزاری باشد و خطاب بهادری و مهابت جنگی مع پالکی جهالردار و علم و نقاره برای محمد علی
وردیخان بهادر مهابت جنگ تجویز نموده برای مناصب و مراتب مذکوره معرفت وکیل خود بپادشاه
عرضداشت نمود که بتدریج مرحمت شود و بامیر الامرا نیز نگاشت و شجاع الدوله بعد تقرر این کار بنام محمد علی
وردیخان بنابر اثبات احسان خود خان مرحوم را بر در حرم سرا طلبداشته خلعت صوبه داری عظیم آباد از طرف خود داد و بعد از ان
شجاع الدوله مهابت جنگ را از پیش خود خلعت و فیل و شمشیر و جواهر و سند نیابت داد و افواج ملازم سرکار خود بقدر
حاجت همراه داده بانتظام مهام صوبه عظیم آباد رخصت فرمود چند روز قبل ازین عروج که مهابت جنگ را میسر آمد
از بطن دختر کهترش که زوجه زین الدین احمد خان بود پسری متولد گردیده بمیرزا محمد موسوم گشت مهابت جنگ چون
پسر نداشت همین دخترزاده خود بفرزندی برگرفته پرورش می‌نمود آمدن این دولت خداداد به یمن مقدم او
شمرده محبتش دو بالا گردید هر دو داماد خود را مع بعض اقربای دیگر استیذان تعیناتی از شجاع الدوله نموده
همراه گرفت و از مرشد آباد نهضت نموده داخل عظیم آباد گردید و بعد انقضای یکسال باز بملازمت شجاع الدوله

شتافته و مورد الطاف بے اکناف گردید مقتضی المرام بصوبه خود رخصت یافت و درہمین روز سیادت منصب پنجهزاری مع عطای پالکی جهالردار علم و نقاره از حضور پادشاه حسب الطلب شجاع الدوله بمهابت جنگ رسیده قدر شوکتش افزود چون مهابت جنگ مرد دانشور با فرهنگ و اولو العزم رفعت آهنگ بود شروع به انتظام عظیم آباد و آراستن فوج و تالیف قلوب سپاه و رعیت و تادیب گوشمال زمینداران و مفسدان متمرد و جمع نمودن بهادران صاحب شمشیر و مدبران روشن ضمیر اشتغال ورزید و در اندک زمانی سامان ریاست و ترتیب و اسباب ثروت و برتری مهیا ساخت و لیوناً فیوناً در ازدیاد مواد استعداد میکوشید از اتباع در هر کسی که وضع استکبار مشاهده مے نمود در تنبیه او و ترتیب دیگران بقدر حاجت توجه مے نمود عبد الکریم خان نامے افغان روهیله که قریب بهزار و پانصد کس از قوم خود نوکر داشت و در شجاعت و تهورکیشی برابر خود سے انگاشت و فی الحقیقه چنان بود که مے پنداشت مهابت جنگ اول از دست او کارهای عمده گرفته میخواست که بقانون نوکری مطیع و منقاد بود و از جاده اطاعت پا بیرون ننهد اما افغان مذکور که نهایت مغرور و از امرای در دل او اندیشه خطور نمیکرد و اوضاع سرکشی و تجبر پیش گرفته متنبه نمے شد و خود سرے آغاز نهاده دم استقلال میزد مهابت جنگ دید که با او مماسات نمودن نخوت او و دیگران افزوده است بلکه در قانون خود سیاستش فرورد ساخته در اینجا از آداب ریاست دور سے نماید صلاح آنکه او را بسزا باید رسانید تا دیگران را عبرت شود روزی با بعضے امرا بیان خود متمثل و الله و چند کس دیگر که اعتمادے بر آنها بود استشاره نموده فرمود که فردا هرگاه آن افغان بیاید در اتقصیرات گذشته‌اش معاتب ساخته سرازنش باید برداشت چون او با ده کس برای مجرا و بیرون می آمد و صد و دو صد کس از همراهیانش بیرون در دروازه مے ماندند و خود هم نهایت تهور داشت هر کس هوس مقابله او نمیتوانست نمود بنابرین دو سه کس را که لائق جنگ او بوده اند بانیکار مامور نمود و صبح حسب الحکم بعمل آمده دود نخوت جمیع گردن کشان فرو نشست و رعب مهابت جنگ در دل نوکران چنانچه باید جا گرفت و زمینداران صوبه مذکور که اکثر متمرد و مغرور بوده اند از بعضے با گستاخی و خیره سری بعمل آمد سزاے لائق تقصیر در کنارشان نهاد و برخے را از بیخ و بن برانداخت و چند کس که آثار اخلاص و عقیدت از سیمای آنها پیدا بود مورد مراحم فرموده ممنون احسان و رفیق جانفشان ساخت و شجاع الدوله را با رضے و خوشنود داشته انتظام صوبه و استحکام مبانی دولت خود پیرداخت الحال باز احوال دار الخلافه بنا به انتظام اخبار مے نگارد و بعد از آن انشاء الله تعالی احوال مهابت جنگ و صوبه عظیم آباد و بنگاله رقم زده کلک وقائع نگار خواهد شد +

ذکر متعین شدن امیر الامرا صمصام الدوله و وزیر الممالک اعتماد الدوله با هم به تنبیه باجی راو مرهته و پایان احوال این مهم

قبل ازین اشعار شده که محمد شاه یادگار خان کشمیری را برای جواب سوال با مرهته بوساطت و میانجی گری راجه جے سنگه سوائی فرستاده و صوبه داری گجرات و مالوه هم بآنها داده بود چون در اینجا فائده مثال مواعظ لیند رحضور تأثیرے کرد و بخشیدن صوبه گجرات و مالوه تسکین التهاب آتش حرص آنها نه نمود بلکه بمقدمه بیشتر از پیشتر دیده و مغرورتر گردیده دست از تمرد و گستاخی باز نکشیدند و مصدر شورشها میشدند در روز یکشنبه هفتم ذی القعدة الحرام سنه ۱۱۴۹ هجرے بعد مرور یازده گهری روز امیر الامرا صمصام الدوله برای تنبیه غنیم رخصت یافت و یک بالابند مرحمت گردید همانوقت امیر الامرا بے آنکه بخانه خود رود به تلپٹ که بفاصله نه کروه از شاهجهان آباد است رفته فرود آمد و روز سه شنبه بیستم ماه و سال مذکور قبل از نصف النهار اعتماد الدوله

وزیر الممالک هم یک بالا بند یافته بتنبیه مرهٹه رخصت یافت و بباغ رفته نقل مکان نمود امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران خان بهادر منصور جنگ بآهنگ گوشمال مرهٹه های بدسگال بجاه و جلال و عظمت و اقبال مع فوج ملازم سرکار خود و متوسلان همراهیان و رساله های متعینه ملازم پادشاه که بهیأت مجموعی قریب به سی چهل هزار سوار میرسید مع توپ توپخانه و دیگر آلات و ادوات کارزار در نواح اکبرآباد لشکر آراست و بعضی از راجه های عمده هندوستان نیز همراه داشت با این همه شکوه و گروه انبوه که حسن بصر از ملاحظهٔ آن لستوه آید بسبب دو چهل کروهی شاهجهان آباد قاصد ستیز و آویز با مرهٹه ها بود و اوقات اکثر همراهیان امیر الامرا بین الخوف و الرجا لا یموت فیها و لا یحیی در گذار و هر کسی بانتظار تا چه پیش می آید و اعتماد الدوله با سرداران مغل و هندوستانی که ملازم رکاب دولت انتساب بوده اند علاوه آن دیگر مغلیه تورانیه که نوکران دیرینه پادشاه و همراهیش مقرر و تحصیل تمام چکله سهرند بجاگیر آنها تنخواه بود سوای آنها دیگر متوسلان اذیال دولت او و عمده های تقرب جو که لشکر اکثر از حد و سامان فراوان بیرون از حد مهیا گردیده بود بجاه و ثروت و شان و شوکت بعزم تنبیه مرهٹه داخل خیمه ها گردیده بطرف راه اجمیر انتظار ورود غنیم در آن نواح می کشید محمد خان بنگش نیز از فرخ آباد که مسکن و آباد کرده او بنام فرخ سیر است برآمده حسب الامر پادشاه در براه مرهٹه بود اما ازین همه امرای مقتدر مشهور کسی را جرأت نبود که خود بر سر مرهٹه ها تاخته و کار او را ساخته نامی برآرد و آن بداندیشان را بسزای عمل رسانیده گوشمالی که باید بدهد صمصام الدوله بجای خود نشسته تدبیرات می اندیشید و خلاصهٔ آن به جیسنگه می نگاشت و چیزی چند که بخاطرش میگذشت بامیر الامرای نوشت و راجه ابهی سنگه راٹهور در وطن خود غرق نشهٔ افیون همیشه سوزانه در خواب نشسته در پیچ و تاب که چه باید کرد و هر گاه که امیر الامرای طلبید بعذر خود داری و محافظت ملک متمسک گشته لاطائلی چند می نگاشت اعتماد الدوله علی هذا القیاس گاهی غافل از خود و گاهی در هراس معسکر خود نشسته استشاره با رفقای خود و امرای همقوم می نمود اما عقده نمی کشود و پیوسته چشم امید باعانت آصف جاه نظام الملک داشت و نظام الملک حیران از دست صمصام الدوله و پادشاه نهایت آزرده خاطر گشته بدکهن رفته بود التفاتی باصلاح مفاسد این طرف ها نمی نمود بلکه میخواست تا کسر شان ارکان سلطنت و اعیان مملکت بهر صورتیکه تواند شد بعمل آید و پادشاه بنا بر سوء ظن که بآصفجاه داشت و هم از ممانعت امیر الامرا رجوع باصف جاه درین خصوص نمی نمود بلکه از قاطبه امرای تورانیه بدگمان بوده کسی را باعانت خود نمیخواست روز و شب در تذبذب بسر بر میگذشت و بنای هیچ امری درست گذاشته نمی شد امرای بیقدر و منصبداران معذور که در حضور پادشاه بوده اند منصبدار امر سی نمیتوانستند و اکثری را لیاقت کاری هم نبود بعضی مثل عمدة الملک و دیگران بسبب ناخوشی امیر الامرا صمصام الدوله بها در مجال التماس امری خلاف مرضی او نداشتند و اگر عمدة الملک بهادر یا مبارز الملک سربلند خان بهادر که جرأت و لیاقت کارها داشتند چیزی میگفتند پادشاه بخوف صمصام الدوله که در حضور دائر و سائر و مدار المهام سلطنت بود سخن کسی را خلاف مرضی او نمی شنید و هر چه بخاطر پادشاه می آمد بصمصام الدوله و اعتماد الدوله می نگاشت و اینها عرائض عذر آمیز بجهات دور از کار می نگاشتند و راه استشاره و اشاره با پادشاه و صمصام الدوله بارسال رسل و رسائل مفتوح و هر یکی از امرای پادشاه با شهید بغض آرزومند مصالحه با مرهٹه بودند و امیر الامرا استیصال مرهٹه از تاب و توان خود بیرون انگاشته بنای اختیار یکی از دو شق صلح و جنگ بر تامل عمیق و نظر دقیق گذاشته انفصال معامله را ملتوی و ناتمام داشته معاودت بدار الخلافه شاه جهان آباد اصلح امور میدانست درین ضمن از اتفاقات غیبی و تائیدات ایزدی خبر تنبیه که برهان الملک جماعه مرهٹه را چنانچه باید بعمل آورد رسیده و اندکی خاطر امرای مقتدر آرمید +

معاف دادن برهان الملک با جماعهٔ غنیم لئیم و هزیمت نمودن آنها با کمال خوف و بیم و بدبهکاری صمصام الدوله امیر الامرا بمقتضای اعوجاج طبع غیر مستقیم

برهان الملک سعادت خان بهادر بهادر جنگ با آنکه فقط صوبه دار اوده و داروغهٔ خواص پادشاهی بود و نسبت با امرای ثلثهٔ مذکوره در
فوج و مقدور نازکترین مدارج داشت اما نهایت شجاع غیور و مردانه صاحب شعور جویای نام و ننگ عالی العزم با فرهنگ از
مشاهدهٔ مداهنات امرای مذکور و خیرگی مرهته با نهایت دلتنگ گردیده با وجود آنکه حدود صوبه اش طرف شمالی گنگا و سرکاری
با جنوبیان نداشت بمحض غیرت عزم رزم مرهته را با خود جزم نموده مستعد پیکارش گردید فوج خود را که همیشه آراسته میداشت
از سر نو پیراست و اسباب حرب و آذوقه آنچه حاجت بود و مناسب آن الست مهیا نمود و مع داماد خود ابو المنصور خان بهادر
صفدر جنگ از دار الملک خویش نهضت نموده عبور گنگا فرمود و جازم بود که از آب جمنا هم گذشته کمک راجه بهداور که توسل
به برهان الملک داشت نماید بسبب آنکه مرهته قلعهٔ راجه مذکور را محاصره داشت و او حرف الغوث به برهان الملک نگاشته استمداد نمود
برهان الملک در جواب نوشت که زنهار زبون نشوی و دامن دوستی از دست مده که اینک رسیدیم چون مرهته و بوندیله باتفاق
همدیگر بر معابر و گذرهای جمنا اشد حمام داشت عبورش تا سانی و بمجلت میسر نشد و راجه مذکور حدود عظیمی از دست مرهته کشید
در او ملهار که سردار عمده باجی راو بود از آب جمن پایاب جسته عبور نمود و در غفلت عقب برهان الملک آمده از چکلهٔ اتاوه تا
موتی باغ اکبرآباد هر جا آبادی یافت سوخته و غارت کرده بخاک برابر ساخت و دست تطاول بقصبهٔ سعد آباد و جالیسر دراز
نمودن خواهش میکرد برهان الملک روز دوشنبه بیست و دوم ذی القعده ۱۱۴۹ دفعةً چون بلای ناگهان بر سر راو ملهار تاخته
اکثری را قتیل و سه سردار عمدهٔ نامدار را اسیر نموده تا اعتماد پور که چهار کروه مسافت بود از تعاقب آنها عنان باز نگرفت دو در راه
از کشته ها پشته ها برافراشت و راو ملهار زخم سنگی برداشته با فراریان بدر رفتن غنیمت شمرده بجد در راه گریز پیش گرفت فراریان چون
دست و پا گم کرده تمیز هیچ چیز نداشتند راه معبر جمنا که پایاب از آن گذشته بودند بسبب بیهوشی و فراموشی گم کرده از گذر دیگر خود را
بدریا زدند آنجا چون پایاب نبود بسیاری بگرداب فنا افتاده هلاک و نابود گردیدند و ملهار راو مع قلیلی از همراهیان نیم جانی بدر برده
به پایگاه باجی راو که سپه سالار صاحب خروج دکهن بود و در قصبهٔ گوله آبادی سادات متصل گوالیار رخت ادبار داشت بحالت
تباه رسید برهان الملک در تعاقب او ده کروه و بیشتر دو روز متصل بطرف دهول پور باری که هژده کروه است مستقر الخلافت
اکبرآباد این طرف دریای جنبل واقع است باستماع آنکه باجی راو در آنجا معسکر دارد میتاخت باین اراده که هر جا ملاقی شود
بمقابله و مقاتله او پرداخته آب از جو رفته آبروی هندوستانیان باز آرد چون اثری از آن لاعین پیدا نبود ما عدی از آن
جماعه نشنود مراجعت بلشکر خود کرده دو روز براسود و در روز سوم در معسکر خود منادی نمود که سواران لشکر هر یک چهار روزه
آذوقه از ماکول و مشروب با خود گرفته مسلح و مکمل همراه شوند و خود نیز مشکها و راویهای پر آب و نانهای پخته با قدری نان فورش
مناسب با افراط همراه برداشت و بار زد که هر که از ملازمان در خیمه گاه خواهد ماند مو آتش برده به تشهیر گردانیده خواهد شد و از امرا
گران بر افیال و شتران و ضربهای توپ که سبکبار بوده اند همراه گرفت و آذوقهٔ ماکول و مشروب بر شتران و استران بار کرده
همرکاب خود داشت و مصمم نمود که اگر غنیم آن طرف جنبل هم باشد خود را مع فوج بدریا زده بر سر آنها رسانده دست برد مردانه
مبارزت دلیرانه نماید مآل تهیهٔ سامان مذکور سرانجام نموده مستعد حرکت گردید +

بتعویق افتادن تنبیه غنیم از دست برهان الملک بهادر بممانعت صمصام الدوله و تاختن او نواح شاهجهان آباد و ظهور اضطراب امرای حضور و قرار یافتن مصالحه با نهایت مذلت و خواری

چون خبر جرأت و جلادت برهان الملک و مغلوب شدن غنیم بصمصام الدوله رسید انفعال بسیار ازین امر کشیده خواست که بهرا ہی
او برای خود نامی پیدا کند و اگر نتواند او را هم مثل خود بدنام و رسوا سازد بنابرین شترسواران خود متواتر با مکتوبات مشحون از
ایمان غلاظ و شداد متضمن آنکه من هم عنقریب میرسم تا آمدن من توقف نمایید و شما باتفاق به تنبیه و استیصال غنیم خواهیم پرداخت
زنهار که کار بتعجیل و شتاب نخواهید فرمود فرستاد برهان الملک بهادر را بنابر ورود در قائم امیر الامراعین وقت سواری و
تیاری لشکر تذبذبی رو داده از ارادهٔ خود باز ماند بعد از سه چار روز امیر الامرا هم در رسید حسب الامر پادشاه که بنابر قرب
مرهته اندیشه داشت و امرای صاحب فوج را بمهم و مدافعهٔ او مامور فرموده بود قمر الدین خان هم مع فوج خود لب کروهی شاهجهان آباد
در راه صوبه اجمیر لشکر داشت و محمد خان بهادر غضنفر جنگ بنگش نیز با جمعیت خود لیلر فتن منتظر خبر غنیم لبسر می برد بعد ملاقات برهان الملک
با صمصام الدوله و تعمل آمدن ضیافتها از طرفین غنیم را که فرصت شش هفت روز بنابر تعویقات مذکوره میسر آمد و اضطراب تعاقب
برهان الملک از خاطرش بدر رفت شاهجهان آباد را خالی از فوج تصور نموده بهمان طرف تاخت و روز سه شنبه هشتم ذی الحجه
سنه مذکوره باجی راو سپه سالار مرهته در تغلق آباد رسیده مردم شهر شاهجهان آباد را از هنود و مسلم که برای پرستش کالکا و تماشای
آن اجتماع بر آمده از دحام و کثرت عظیم نموده بودند بخاطر جمع غارت نموده مال را از اندوخت و شب نزدیک مزار خواجه قطب الدین
مانده صبح روز چهار شنبه یوم العرفه چینا بازار و دکانهای آبادی آنجا را سوخته و غارت نموده قریب بدو پهر روز مذکور قصبه پالم را
تاراج نمود و گریختگان مجروح کالکا بشهر رسیده خبر ورود مرهته و قتل و غارتی که نموده بود بزبان حال نه مقال ظاهر ساختند
و مردم شهر را باستماع اینخبر و مشاهده حال جریحان مضطر دل از دست و هوش از سر رفته هول عظیم و نهایت خوف و بیم مستولی
گردید پادشاه عجائب سپاه امرا و ارکان حاضر را که قلیل جماعه بود امر به بیرون شتافتن برای تنبیه و مدافعه مرهته فرمود امیر خان و راجه
بخت مل و میر حسن خان کوکلتاش و منور خان برادر روشن الدوله و عبد المعبود خان و شیو سنگه سردار رساله عنبری و دیگر
منصب داران حسب الحکم بر آمده نزدیک بسرای قاضی و تال کتوره جای مناسبی متصل بشهر دیده صفوف آراسته روبروی
غنیم ایستادند از جمله میر حسن خان و شیو سنگه که جرأت با عدم تجربه و قلت شعور داشتند قدم پیشتر گذاشتند هر چند عمدة الملک
که هوشیار تجربه کار بود ممانعت نمود که در جنگ مرهته خصوص چنین اوقات پیشتر رفتن مناسب نیست کجا بوده بمدافعه باید پرداخت
هر دو مغرور بی شعور نشنیده اندک مسافتی پیش رفتند اول کم کم نمایان گشته و بطرف خود کشیده چون دور تر بردند از چار سو
احاطه آن جماعه نموده بضرب سیف و سنان در میان گرفتند شخصی از همراهیان میر حسن خان مجروح از میدان برگشته با میر خان رسید
و زبان طعن و تشنیع کشاده آواز داد که استاده چه تماشا می نمائید سید امام گشته می شود امیر خان که خوش طبع بذله گو بود شیوهٔ
گفتگوی خود در آن وقت هم از کف نداده در جواب گفت که ما را دوازده امام کافی اند امام سیزدهم اگر کشته شود مانعی
ندارد و چون مردم در جنگ اسپ مهارت بدار نداشتند اکثری مقتول گشته میر حسن خان خود با بعضی باقی ماندگان مجروح از میدان
برگشته جان بسلامت برد و همراهیان بقیه السیفش عریان بی اسپ و یراق بجاهای خود رسیدند و امیر خان و غیره
امرا تا شام بجای خود استاده شب بخیمه ها در آمدند و خبر رستخیز شاه جهان آباد و تاختن مرهته کالکا و غیره را امرای متعین که

در دور شاهجهان آباد بمدرک قرب و بعد منتشر بودند شنیده یا مرہٹه را مقابل خود ندیدند با خفیه تنهائی پادشاه هریکی الیغار کرده بطرف شاهجهان آباد شتافت اعتماد الدوله که از همه نزدیکتر بود زودتر رسید آخر روز چهارشنبه ششم ذی الحجه با مرہٹه اندک جنگی نمود مرہٹه رفته عقب تر نشست برهان الملک از اکبرآباد روز سه شنبه ششم ذی الحجه با لغار کوچیده روز چهارشنبه بعد طی مسافت شصت و پنج کروه قصبه پلیت متصل بشهر دار الخلافه رسیده دقیقه ننمود و روز دوم از تاختن مرہٹه که عید الضحی بود در جوار دار الخلافه نازل گردید و صمصام الدوله نیز همراه او نموده متعاقب وی رسید روز سوم تلاش هم با این عساکر ملحق گردید چون عظیم ضرب دست برهان الملک دیده و آب شمشیرش چشیده بود اتفاق او با این همه افواج شنیده در خود تاب مقاومت ندیده و گرانبار هم شده بود ناچار بطرف قصبه ریواری و نارنول رفته سر و قصبه را چنانچه خواست غارت نموده از بیخ و بن برافگند و از همان راه بگجرات و مالوه که ملک مسخر کرده او بود رفته در راه هیچ جا نپائید چون بغیر برهان الملک دیگری را هوس تعاقب و تنبیه اینها در سر نبود هر یکی بعذری متمسک گشته از پای خود نجنبید پادشاه و وزیر و امیر الامرا ابادان چونکه راضی گشته اطفای نائره فساد را اصلح امور شمرده بود پادشاه آصفجاه نظام الملک را با نفی مبانی مفاسد مرہٹه و اختلالهای دیگر دانسته و انتخابه او برآمدن دشوار شمرده دلجوئی او ضرور دانست و در سنه خمسین و مائة بعد الالف باریسال شقه های اشتیاق و عطای خطاب آصفجاهی و منصب وکالت مطلق و اضافه منصب هشت هزاری و دیگر دلبری ها دلدارها نموده طلب حضور فرمود و پسر خود نظام الدوله ناصر جنگ را نائب صوبه های دکن نموده روانه حضور شد چون خبر آمد آمد نظام الملک از دکن بود صمصام الدوله امیر الامرا قبل از ورود او مصالحه را با مرہٹه سطے نمود تا پاسے او درین کار در میان نیاید مشروط آنکه مرہٹه تابع حکم پادشاه و فرمان پذیر امرای حضور بود تبعیت او امر آصفجاه ننماید مرہٹه ناچیزی و بی تمیزی امرا دیده کار خود را از طرفین چنانچه باید پخته و محکم ساخت بعد چندی آصفجاه بشاهجهان آباد رسیده روز دوشنبه شانزدهم ربیع الاول سنه ۱۱۵۰ هجری سریع روز برآمده ملازمت پادشاه نمود در روز پنجشنبه هفدهم ربیع الثانی خلعت صوبه داری اکبرآباد و مالوه بتغییر سے سنگه و باجی لو بغازی الدین خان پسر آصفجاه مرحمت شد روز جمعه بیست و هفتم ربیع الثانی خبر مردن عبد الصمد خان رسیده خلعت ماتمی باعتماد الدوله عنایت شد و خارج ماتمی و بجای صوبه لاهور و ملتان بزکریا خان خلف عبد الصمد خان و دیگر در ثناد بلاهور ارسال یافت آصفجاه حسب الامر پادشاه اراده تنبیه باجی راؤ نموده باکبرآباد آمد و محی الدین قلیخان را که از نبائر سعد الله خان وزیر و منجمله اقربای آصفجاه بود نائب صوبه اکبرآباد نموده عازم مالوه شد و از معبر اکبرآباد عبور دریای جمنا نموده و از اتاوه و دکن پور گذشته از بر کالپی دوباره عبور جمنا نموده در ملک بوندیله درآمده و راجه آنجا را با جمعیتی همرکاب خود کرد و بعد سطے منازل بر بهوپال که از توابع صوبه مالوه است رسید باجی راؤ هم با فوج سنگین از دکن استقبال نموده در ماه رمضان سال مسطور بسواد بهوپال مقابل گشت و آتش جدال و قتال اشتعال گرفت درین ضمن خبر قرب وصول نادرشاه بآصفجاه رسید و آصفجاه مصالحه را بر مجادله ترجیح داده زود بشاهجهان آباد برگشت +

مقتول شدن سیف الدین علیخان مرحوم بعداوت اعتماد الدوله و شقاوت عظیم الله خان شوم

امرای نفاق پیشه حضور که بهره از حمیت و ایمان نداشتند چنین فتنه های بزرگ مذکور را سهل و خرد شمرده همیشه بفکر استیصال امثال خود مشغول و بهمین اعمال سرور و مشعوف بودند و بشومی کینه دیرینه از قتل مسلمین و سادات پروائی نداشتند چنانچه در همین ایام سیف الدین علیخان که از همراهی قطب الملک کناره کشیده بوطن خود آمده در خانه انزوا گزیده بود و بقلیل

را اخلی کہ از جاگیر قدیم و تعلقہ موروثی او میسر سے آید معاش خود سے گذرانید و با ہیچ کس کاری نداشت صدر سے متقی کہ رازق العباد باو داده بود
با اکثر یاشکستگان و محتاج و ضعفاے منتسبان و دودمان تقسیم نموده اوقات میگذرانید اعتماد الدولہ وغیره تورانیان
کہ عداوت سادات را سرمایہ سعادات خود دانستہ بوجود احدے از اقرباے امیر الامرا حسین علے خان بہادر مرحوم
راضے نبودند براے قتل و استیصال سیف الدین علیخان بہانہ مے جستند بدین جہت اعتماد الدولہ حشمت خان بہادر
شخصے را فوجداری چکلہ سہارن پور داده بضبطے ضیاع و اقطاع سیف الدین علی خان وغیره منتسبان امیر الامراے
مغفور مذکور مقرر نمود و آن سبے حشمت بفوجداری مذکور رسیده دست تعدی و ستم بر اولاد سید ولد آدم دراز کرده
خواست کہ سیف الدین علے خان وغیره سادات را بقوت لایموت عاجز و محتاج گرداند از دست تعدے آن محروم
از ایمان بیچاره ہا بجان آمده چون ہیچ گونہ از چنگال او رہاے ندیدند لاعلاج گشتہ بمقتضای المعذور معذور بمدافعہ و مجادلہ
پیش آمدند و آن بدبخت بجدال و قتال پرداختہ رخت حیات بدار الملک ممات کشید اعتماد الدولہ و عظیم اللہ خان کہ کشتہ
شدن جان نثار خان و متصرف شدن بھگونت داڑاڑ و ناموس او را ننگ و عار نشمرده تدارک و انتقام از ان
کافر خون آشام ضرور نمیدانستند کشتہ شدن حشمت خان از دست سادات کہ بمحض ناچاری و لاعلاجی بعمل آمده بود اعتماد الدولہ
نہایت مذموم و بر دوش وزارت و امارت خود گران شمرده قتل سادات عالے درجات را اہم مہمات دانست و نائب ابن
ابی سفیان عظیم اللہ خان را سالار فوج نموده با بقیہ فوج شام کہ عبارت از جماعہ تورانیہ و علی محمد خان روہیلہ باشد مع فرید الدین علیخان
و عظمة اللہ خان فاروقے شیخ زادہاے لکھنوے کہ فوجدار مرادآباد از طرف قمر الدین خان بودند بقتل و غارت
سیف الدین علے خان وغیره سادات بارہہ مامور نمود آن بدبختان بے دین با دل پر از کین بسر وقت آل طٰہٰ و یٰسین
رسیده صفوف حرب آراستند سیف الدین علی خان با معدودی از برادران و ہمراہیان کہ در چنان وقت نازک توفیق
رفاقت یافتند ناچار آبروے خود را پاسداری نموده بمقابلہ شتافت و با وجود قلت اعوان و انصار و فقدان توپ
و تو پخانہ کہ آلات کارزار است دمار از روزگار نابکاران غدار برآورده عظیم اللہ خان را با فوجش از پیش رو برداشتہ چند
میدان گریزانید و اعادی دین و دولت منہزم گردیده قریب بود کہ بمقر سقر شتابند کہ ناگہان فوج دیگر از افاغنہ ملاعنہ
کہ عبارت از روہیلہ باشد در پہلوے سادات چون مرض ذات الجنب پدید آمده لشکلک بندوق دہان سیف الدین علیخان
و ہمراہیانش را شربت شہادت چشانید بعد ازین شقاوت بے شرمے را کار فرما شده بآبادے قصبہ جانسٹہ کہ
مسکن قدیم سیف الدین علیخان و آبا و اجداد و الاشانش بود درآمده دست غارت از آستین کین و شقاوت برآورده
بر خانہ سادات ریختند و آبروے ایمان خود را بہ نہب اموال و ضرب عیال و اطفال و تعزیت سیده ہای مستوره با خاک
کلفت و کدورت آمیختند شور و نشور و غوغاے محشر در قصبہ جانسٹہ ہویدا گردیده از دست برد کین آن ملاعین نالہ و حنین
از خانہاے اولاد پیغمبر بفلک ہفتمین میرسید از معتمدان مسموع افتاده کہ دران ایام علے التواتر سرخی شفق صبح و شام
برتبہ از دیاد و اشتداد داشت کہ گویا دامن فلک جفا کار آلوده خون مظلومان و دیده لیل و نہار بر ماتم آن ابرار
خون فشان است ازین ستمیکہ بر سادات رفت و شدت حمرت شفق کہ بر آسمان نمایان گشت تجربہ کاران روزگار و علامت
شناسان و مہره و اعصار مہره فن تنجیم و ناظران اوراق تقویم میگفتند کہ درعوض این ستم کہ بر ذریت سید انبیا بے باکے وزیر
تیره درون و عظیم اللہ خان ملعون رفتہ الیقین است کہ قتل عام و سفک دمای و افر بنا بر انتقام بعمل خواہد آمد ❊

راه یافتن سستی بسیار در بندوبست کابل و اختلال پذیرفتن در انتظام صوبه مذکور و برخاستن انضباط طرق و مسالک آن صوبه و افتتاح راه حادثهٔ نادرشاه بسفاهت امرا و پادشاه و ورود سفرای ایران

چون اقتدار صمصام الدوله در حضور افزود و اعوجاج عجیبی در طبیعت او مرتسخ بود در هر کار هر آنچه می اندیشید و صلاح کار می‌دید غلط کار خود می‌فهمید باعث فساد آن کار گردیده مناسد آن بحالة بظهور میرسید از آن جمله آنچه بار منشأ ما بعل آورده نیز در وقایع نگارش اندکی از بسیار و مشتی نمونه خروار بود ازین قبیل است تصرفاتیکه در مصارف صوبه کابل و عدم اعتنا علیکه در ترتیب و استحکام ضوابط آن ملک سبب التفاتیکه در حفاظت طرق و مسالک آن صوبه نمود و باین جهت مفسدهٔ عظیم که ورود نادرشاه بهندوستان باشد رو داد چه اگر از حالات آن صوبه و انسداد طرق عبور و مرور و استحفاظ آن غافل نمی‌شد و هر چه در هر کار آنجا می بایست بعمل می آورد احتمال داشت که نادرشاه اراده این طرف نمی نمود و اگر احیاناً می نمود عبور او از آن راهها باین آسانی که رو داد نمی‌شد ناصرخان صوبه‌دار کابل مرد صالح غافل اکثر سر و کارش با شکار بود و هر گاه از شکار راجعت میکرد بعبادت و تلاوت اشتغال می‌نمود و تنخواه نقدی صوبه کابل که از حضور بمعرفت صمصام الدوله امیر الامرا ارسال مبلغ مذکور بی وجه دانسته موقوف فرمود و خبر راه و دره هالیش نه صوبه‌دار غافل میگرفت نه امیر الامرا بر وای آنجا بود ازین سبب مستحفظان در راه نماندند و بنا بر اشتهار سستی سلطنت اندیشه بازپرس از دل نوکران و عمله سرکار برخاست کسی را از کسی خوفی و هراسی و غرضی و التماسی نمانده بود ازین جهت هر که هر جا هر چه میخواست میکرد و از راه هر کسی که میخواست می آمد و میرفت نه پادشاه و امرا خبری میرسید نه پادشاه و امیر الامرا از جایی خبر میرسید که چرا خبرش نمیرسد از عجائب واقعات آنکه سلاطین سلسله علیه صفویه را با سلاطین هند مطلقاً رجوعی و در هیچ باب گاهی نبوده و با بر پادشاه و همایون پسر او که مورد التفات خاقان مصطفوی نسب بیهمال ابو البقا شاه اسمعیل صفوی و پسر والا گوهرش شاه جنت مکان شاه طهماسب بوده‌اند بر عالمیان ظاهر و آشکار است با وجود فقدان جمیع اغراض سلاطین صفویه بنا بر پاس شیوهٔ مردی و مروت راه ارسال سفرا و مراسلات متضمن تهنیت و تعزیت مسلوک داشته احیای مراسم یگانگیت و اتحادی نمودند ازین طرف بنا بر حرمان از اوصاف آدمیت و وفا این سلوک معمول نمی گشت چنانچه با وجود شیوع یافتن حوادث و فتن در ممالک ایران و مسلط شدن شاه طهماسب ثانی بر تخت سلطنت موروثی بعد تنبیه افاغنه و استیصال و اخراج مفسدان محمد شاه را هرگز رسم پرسش و تهنیتی بخاطر نگذشت بلکه با میرویس افغان راه آشنائی و وداد مسلوک داشته و با حسین پسر میرویس مذکور نیز در ادای ضابطهٔ قندهار شده بود با آنکه بملتان لشکر کشیده در قتل و غارت و خرابی آمد بالتغییری نکرده باز گشت نوبتی طریق مراسله مفتوح شد و شاه طهماسب با وجود دوری از اغراض بعد از فتح اصفهان و استیصال افاغنه یکی از امرا را برسالت هندوستان فرستاده وقائع آن ایام را اعلام نمود و در نامه شعاری شده بود که چون مخاذیل افاغنه این آستان و دیار و الحال لبنرای خود رسیده بقیة السیف در هزیمت و فرار اند از بیم لشکر ظفر اثر ایشان را اگر پناهگاهی سوای هندوستان نیست باید که آن مدبران را راه و جای نداده نگذارند که بآن حدود در آیند بالجمله محمد شاه پس از چندی نامه متضمن سخنان بیفروغ نوشته ایلچی را منصرف ساخت و بعد از جلوس شاهزاده عباس میرزا بجای پدر والا گهر باز یکی از امرا بسفارت هند متعین شده همین سخنان در نامهٔ او نیز مندرج بود پس از مدتی دیر از نیز رخصت انصراف داده همان کلمات که نفس الامر تیم

نداشت نگاشته بودند چند روزی که نادرشاه بر تخت سلطنت ایران متمکن گشته یکی از معتبرین قزلباش را نزد برهان الملک که اعظم امرا
بود فرستاده بود مشار الیه را ... نوشته بود فرستاده مذکور را طلبانده سند این ... نزد ولی نعمت کرده او بذیرا شده کس
را با ایشان نسبت مشفقت تمام خود رسانیده ادای بشارت نموده او را و قدرت مراجعت نیافت محمد شاه از برای سفیر بعمل
آمدی ایران شید رسیده پادشاه شده حسین افغان ولد میرویس از قندهار با وطن خود برآمده در ملتان محمود آن مشوش گشته
آصف جاه را که در میان نهادگی باران ربیع و سبز و گرم روز ... بخیرگی لیل و نهار دامن سپاه را از اسباب کیا
از جنگ غریب غالب پیروز ... طلب ... رخصت انصراف ... آس نداده و ... خود ... اگر ساخته پیش آمید نشو ...
سوء نامه بجواب ... ادا ... روز چون نادرشاه بقندهار رسید آن قوم را فرو گرفت ... ترکمان که از امرای معقول بود
بند بشارت فرستاده سخنان گذشته را اعاده نمود که از سپاه سابق نمود چون بشاهجهان آباد رسید نامه بر ساخته و ... را
توقیف فرموده از جواب ساکت شدند و چند ... اظهار رخصت میکرد و سود نداشت کاهی در اصل نوشتن جواب تردد ...
و گاهی در اینکه اگر نوشته شود نادرشاه را بچه القاب باید نوشت متحیر و سرگردان بودند حقیقت اینکه توقیف محمد خان ...
از مدابیر ... شمرده توقع آن داشتند که شاید حسین افغان با تحصن قندهار بر نادرشاه ظفر یافته و ... چیزی منهزم و آواره
سازد و جواب نوشتن حاجت نماند چون محاصره قندهار بطول کشید مراجعت محمد خان نیز بتعویق افتاد نادرشاه فرمان
بوی نوشته مصحوب چند نفر سواران سریع السیر فرستاده از وی سوال حقیقت حال و سبب تأخیر در حصول جواب و امر بتعجیل نموده
نمود چون جواب صادر نمیشد و رخصت نمی یافت اثری بران مترتب نگشت بالجمله چون محاصره قندهار قریب بیک سال رسید
و شهر نادرآباد در جنب آن اتمام یافت نادرشاه لشکر قزلباش بران حصار هجوم آورده بر برج مسعود نموده ...
بی دست و پا شده آن حصن استوار مفتوح گردید و آن قوم مقتول گشته حسین افغان مذکور مقید بمازندران فرستاده شد
و در عرض چند سال از آن زمان باز که افاغنه در شیراز منهزم شدند همواره از هر طرف ... از آن قوم پراگنده بهندوستان آمده
در هر جا سکنی و اکثر در سرکارات ملازم شده داخل سپاه گشتند شاه محمد خان معروف بروهیله که در جنگ عظیم الله خان با سید
سیف الدین علی خان رفاقت و اعانت عظیم الله خان نموده مورد التفات اعتماد الدوله گردیده بعضی محالات جاگیرات
و غالصه را بطور ملکیت قابض و متصرف بتوجهات وزیر گشت اگر چه پسر خوانده افغانی و در نسب از قوم جات بود اما چون مرد
صاحب جرأت و تخمین صاحب اراده با شعور بود همین افغانان و روهیله های گریخته قندهار و اطرافش را با خود رفیق ساخته
بنام روهیله مشهور شده بود از اجتماع آنها اقتدار یافت و ملک بسیاری را شامل آنوله و سنبهل و مرادآباد و بداؤن و بریلی وغیره
متصرف گشت الغرض بکیفیت ممانعت که محمد شاه نمود بیرون از حوصله وسع و ضبط وی بود چه دروازه کابل را ضبط و سد
از نارسائی صوبه دار و بی خبری امراء پادشاه و عدم التفات باحوال آن و موقوف نمودن تنخواه نقدی و مصارف مقرری
از انتظام افتاده کسی را از عبور و مرور کسی خبر نبود و صوبه دار خود در پیشاور بوده قلعه داری در قلعه کابل ... بود کرا
مجال ضبط راه و کدام کس مطلع و آگاه بر احوال مترددین و مفسدین بود که تدارک آن نمود هرگاه مثل نادرشاهی در حوالی
نشسته باشد و کسی باستعلام احوال و استکشاف ضمائر و اسرار او نپردازد و بر اراده اش اطلاع نیابد ظاهر است که به چه
دیگر خیبر و بیابان احوال این قسم بجز آن چه خواهد بود نادرشاه بتخریب قلعه قندهار فرمان داده مردم بازار و سکنه آنجا را بنادرآباد منتقل
فرموده بصوب غزنین و کابل در حرکت آمده کوتوال قلعه کابل را پیغام داد که ما را با ملازمت محمد شاه کاری نیست اما این ...

چون معدن افغانست ومعدود ے گریختگان نیز با ایشان پیوسته اند غرض استیصال این قوم است هرکس بخویش راه نداده در آ
مهاندار ے کوشد وخود بکنار شهر کابل نزول نمود کوتوال وکابلیان مستعد جنگ جهل شدند ونصیحت وپیغام ایشان راسود نکرد
فوجے از قزلباش بقتل ایشان وتخریب قلعه مامور گشتند محصوران بمجرد حمله وبنیاد تخریب برجے فریاد الامان برآوردند محصوران
امان یافته قلعه را خالے نموده بر عقیقے پرداختند ودران حدود هرجا افاغنه فراهم آمده بودند لشکر بر سر ایشان رفته قتل سے نمود نادرشاه
از توقیف محمد خان ایلچی بنهایت آزرده شده چندکس از معتبران کابل را نزد بانفے بیغامها در ده بشاهجهان آباد روانه ساخت که باشند
وامرا بر ساختند وخود در کابل توقف داشت فرستاده ها بلاهور آمده بشاهجهان آباد رفتند وکسے سخنے از ایشان نشنید واگر
شنید نفهمید از معتمدین مقبول القول مسموع شده که هرگاه از زبان کابلیان مذکور یا دیگر مسافر با شعور که از آن طرف میرسید
وکسے اخبار وپیغام نادرشاه شنیده با امیر الامرا میرسانید خان دوران التفاتے نکرده باستهزا میگفت که بام خانهاے مردم
مرتفع است باین سبب مغلان وقزلباش را از دوری بینند ورفقا ومصاحبین او در روو کابلیان را سازش وفریب
اعتماد الدوله وآصفجاه وغیره تورانیان فهمیده فرستادهای نادرشاه وبے غرضان منهے را فرستاده زکریا خان تورانے که ناظم
اعتماد الدوله وصوبه دار لاهور بود تصور نموده برمردمیکه تصدیق این خبرے نمودند استهزا وحمل بر خفت عقل او میکردند جائیکه امیر الامرا
چنین وعقل وفهم او وهمراهیانش این باشد استحکام ارکان دولت وسرانجام مهام سلطنت آنجا را تماشا باید کرد که در چه مرتبه خواهد
بود (فاعتبروا یا اولے الابصار) نادرشاه باز از کابل یکے از لشکریان را ده سوار همراه داده بسفارت فرستاده چون بجلال آباد
رسیده در خانه فرود آمدند جمعے از تبه کاران آنجا برگرد آنخانه هجوم آورده اول سلاح ایشان را در ربودند وآخر ده کس از ایشان
را کشته یکے فرار بکابل نموده صورت واقعه باز نمود ومدت اقامت نادرشاه در کابل تخمیناً بهفت ماه رسید وافاغنه
تمرد ورا قهر وقتل نموده از استماع خبر کشته شدن آن ده نفر بیقرار شد وبصوب جلال آباد نهضت کرده آن شهر را قتل
عام فرموده خلقے انبوه ناچیز شدند واز غرائب اینکه برای رئیس قاتلان ده نفر مذکور خلعتے از سرکار محمدشاه معین شده بود
که ارسال گردد قتل عام جلال آباد عائق آن شد از آن روزیکه خبر ورود نادرشاه بکابل در هند شیوع یافته بود خاندوران امیر الامرا
ونظام الملک بهار بروے معین شده در شاهجهان آباد اقامت داشتند وآوازه توجه خود عما قریب بسوے کابل منتشر
میساختند واین نیز بزعم ایشان از تدابیر ملکیه بود تا آنکه نادرشاه از جلال آباد بصوب پیشاور در حرکت آمد

ذکر جنگیدن ناصرخان با نادرشاه ومغلوب شدن بیک ناگاه ورسیدن نادرشاه بلاهور و مغلوب شدن زکریا خان وپیش آمدن نادرشاه ومعاملاتیکه او را با محمدشاه رویداد

ناصرخان حاکم صوبه کابل با فوجیکه داشت بر سر راه رفته وافاغنه بسیار آن حدود را نیز فراهم آورده کوههای صعب وادیهای
تنگ مثل دره خیبر وغیره را باعتقاد خویش محکم ومسدود ساخته مستعد محاربه با نادرشاه نشسته بود نادرشاه بوے پیغام کرد که
من در فلان روز خواهم رسید بهتر آنکه از سر راه برخیزی سخن در نگرفت ونادرشاه روز موعود رسید وخلقے انبوه از افاغنه و
فوج ناصرخان بوادی هلاک رفتند وخان مذکور زنده ومجروح بدست قزلباشے گرفتار شده خود ظاهر نمود قزلباش گرفته
پیش نادرشاه آورد وبعد از چند روز اعزاز وخلعت یافت ونادرشاه به بلده پیشاور نزول نموده از آب اٹک بکشتے عبور نمود و
در مملکت پنجاب خاصةً شهر لاهور فزع قیامت برخاست وآن مملکت بهم برآمده هرکس دست بغارت ویغما برآورد وچندین هزار

قطاع الطریق شوارع و ممالک را فرو گرفته با هم ستیزه و آویزه رائج بود نادر شاه چون بکنار لاهور رسید زکریا خان حاکم لاهور بجمعیت خود مغرور گردیده با انبوه فوجی که داشت و استعدادی که بود برلب آب راوی که متصل بشهر میگذرد و اطراف خود مضبوط ساخته صف آرا گردید کیفیت صلح و جنگ با مهمان سر دو از غرائب است القصه نادر شاه با فوجی از لشکر اسپ در آب رانده بگذشت و چند سوار قزلباش بر سپاه لاهور تاخته شجاعان و بهادران ایشان که در سواری ماهر تر بوده اند بگریختند و باقی بهم بر آمده متلاشی و متحیر شدند آخر حاکم با ترسیدگان بقلعه در آمد نادر شاه با سپاه متصل بشهر نزول کرد زکریا خان عریضه نیاز و اعتذار فرستاده التماس امان نمود و بحضور نادر شاه آمده عزت و خلعت یافت نادر شاه جمعی را در قلعه لاهور گذاشته بصوب شاهجهان آباد در حرکت آمد

رخصت نمودن محمد شاه از شاهجهان آباد و رسیدن بکرنال و اجرای جنگ و جدال که در آن میدان با نادر شاه روی داد

محمد شاه با جمیع امرا و لشکر چند گاه بود که از شهر بر آمده تا بانی تمام می آمد و قریب دو ماه چهار منزل را طی نموده در موضع کرنال چهار منزلی شاه جهان آباد بر لب نهر آورده علی مردان خان معسکر نمود و توپخانه گرد لشکر چیده توپها را با هم بگر زنجیره بند نموده محصور بود و نادر شاه دو سه نوبت نیز از لاهور تا رسیدن بلشکر هندوستان پیغام روانه ساخته محمد خان ایلچی خود بمحمد شاه نموده ایلچی مذکور را همراه داشته رخصت نمی نمودند و در آن وقت معلوم نمی شد غرض از نگاه داشتن او چیست صمصام الدوله راجه جی سنگه سوائی وغیره راجه هاے راجپوتیه را که نهایت اعتماد بر شجاعت و رفاقت آنها داشت هر چند درین جنگ باعانت خود طلبید عذرها پیش آورده بر وعدهای امروز و فردا لبیت و لعل گذرانیده احدے از جاے خود نجنبید پادشاه و امرا را چشم امید وصول برهان الملک بلشکر فرش راه انتظار بود و نادر شاه مع فوج خود هر چند نهایت قریب رسیده بود اما در لشکر پادشاه هندوستان احدی را از خواص و عوام خبر وصول موکب او که بکجا رسیده معلوم نبود تا آنکه روزے غلامان وغیره که سه چهار کروهے لشکر برای آوردن کاه و دیگر کارها هر روز بیرون میرفتند پنج شش ساعت از روز بر آمده چند کس از آنها مجروح و منتشر الحواس بمشاهده قراولان فوج قزلباش و خوف ضرب دست آنها بلشکر رسیدند و غلغله آمد آمد نادر شاه شهرت یافت و تهلکه عظیم و نهایت خوف و بیم در لشکر بپا گشته آتش انتظار برهان الملک نیز تر گشت .

رسیدن برهان الملک در لشکر محمد شاه و اشتعال نائره حرب و جنگ بدون اراده و آهنگ

درهمین اثنا خبر قرب وصول برهان الملک بپادشاه و امیر الامرا رسیده روز سه شنبه پانزدهم ذی القعده ۱۱۵۱ هجری خاندوران باستقبال برهان الملک به نیم کروهی لشکر شتافت و برهان الملک را همراه گرفته بملازمت پادشاه آورد و بعد ملازمت مورد الطاف و مرحمت گردیده مامور شد که متصل بلشکر امیر الامرا فرود آید برهان الملک بجای مامور رسیده انتظار خیمه و بنگاه خود میکشید تا کاهان خبر رسانیدند که بعضے از افواج نادر شاه بر بنگاه او تاخته قتل و غارت مے نماید برهان الملک با استماع این خبر مضطر گشته بصمصام الدوله پیغام فرستاد که چنین روی داده من برای حمایت فوج و اسباب خود میروم و از جائیکه استاده بود حرکت نموده پیشتر راند صمصام الدوله پیغام برهان الملک بپادشاه و پادشاه بآصفجاه گفته فرستاد آصفجاه در جواب معروض داشت که قلیلے از روز باقی مانده و لشکر برهان الملک از ماندگی راه نیاسوده صلاح در ستیزه و آویز امروز نیست برهان الملک را حکم شود که عجلت را کار نفرموده بجای خود باشند و فردا بهیئت مجموعے توپ و توپخانه را پیش رو گذاشته بر سر دشمن باید تاخت

تا باقبال پادشاهی کاری از پیش برده آید محمد شاه همین جواب بصمصام الدوله گفته فرستاد صمصام الدوله حمل بتغافل و سهل انگاری
آصفجاه نموده به پادشاه گفته فرستاد که برهان الملک در ترفته چه عجب که با دشمن آویخته باشد چنین فدوی جانفشان را گذاشتن و اورا
واعانت نه نمودن بعید از مردی و مروت و خلاف قانون دولتخواهی و مصلحت است دیگران هرچه خواسته باشند بکنند من خود
بکمک برهان الملک میروم این بگفت و بر فیل سواری که موجود بود سوار شده با همراهیان خود مع توپخانه جلوی سهل سرانجامی
از لشکر برآمده متوجه پیشتر گردید درین عرصه ربعی از روز مانده بود که نزدیک برهان الملک رسیده در پهلوی هم بمفاصله نیم کروه
ایستادند و نادر شاه لشکر خود قسمت نموده بعضی را در مغرب خیام خود گذاشت و با فوجی بر سر ایشان راند و قشون سواری
خود را سه حصه نموده یکی را همراه خود گذاشت و دو حصه را بجنگ امیر کبیر مذکور را مامور فرمود بهادران قزلباش بر سر امیر الامرا
تاخته شروع بتاختن و زدن و انداختن نمودند در دو ساعت جمیع لشکر صمصام الدوله و برهان الملک هم برآمد و همراهیان امیر الامرا
اکثر کسانی که نام آور بوده اند مع مظفر خان برادرش بکار آمده سفر آخرت گزیدند از آن جمله بود پسر کلان صمصام الدوله و علی حامد خان
و شاهزاد خان و یادگار خان و میرزا عاقل بیگ کمل پوش مع معدود رفقای خود و میر کلو خلف میر مشرف و رتن چند پسر رای خوشحال چند
پیشکار میر بخشی و غیرهم و امیر الامرا مجروح و بیهوش بهمراهی معدودی از رفقا که بقیة السیف بوده اند از میدان برگشته سر شام
بلشکر رسید و از خوبی نظم و نسقیکه امرا و سلاطین هند دارند قبل از رسیدن امیر الامرا بلشکر خیمه و اسباب خزانه او لشکریان غارت
کرده اثری از اردوی صمصام الدوله بر جا نماند تا آنکه بعد رسیدنش سرایچه میسر نمود که لاش نیم جانش را فرود آرند آخر از جایی
بهیچ نحو بدست آورده برپا نمودند و امیر الامرا را در آنجا گذاشتند اعتماد الدوله و آصف جاه و خواجه سرایان محلی پادشاه برای
پرسش و عیادت آمده تاسف و دعای بقای عمر و دولتش مینمودند صمصام الدوله که اندک بهوش آمده بود چشمی وا کرده
با نهایت ضعف جواب اد که ما خود کار خود را تمام کردیم شما دانید و کار شما اینقدر میگوئیم که پادشاه را بملاقات نادر شاه و نادر شاه را
بشاهجهان آباد نخواهید برد و بهر نحویکه دانید و توانید از همین جا این بلا را بگردانید آصفجاه و اعتماد الدوله لبیک گفت و شنید برخاسته
بجاهای خود رفتند و صمصام الدوله روز سه شنبه نوزدهم ماه مذکور بدار البقا انتقال نمود و برهان الملک که در میدان ایستاده و
همراهیانش بعضی کشته گشته و بقیة السیف با ضطراب باهم مجتمع و متحیر بودند لشکر قزلباش از چار سو هجوم آورده یکی از آنها که جوان
نوخاسته از اتراک نیشاپور هم وطن برهان الملک بود جرأت نموده بیباکانه روبروی فیلش آمد برهان الملک که تیری انداخته
جوان مذکور بانگ بروی زده گفت محمد امین دیوانه شده با که میجنگی و بکدام فوج اعتماد داری و نیزه را بر زمین زده اسپ خود را
به نیزه بست و از خانه زین جسته ریسمان هودج فیل گرفته بر عماری سواری برهان الملک برآمد برهان الملک که از ضابطه ایران
واقف بود موافق آداب آنجا اطاعت نمود و اسیر پنجه تقدیر گردیده همراه لشکر قزلباش بحضور نادر شاه رسید نادر شاه عفو تقصیرات
او فرموده مورد الطاف و عنایات ساخت و چون شام شده بود شاه از میدان برگشته بلشکرگاه خود رفت برهان الملک کشته
شدن صمصام الدوله شنیده متوقع مرتبه امیر الامرائی که همیشه آرزوی آن داشت گردید و سخنان مصلحت آمیز مناسب وقت با نادر شاه
گفته بگرفتن مبلغ دو کرور روپیه خوشنود و راضی بمصالحه و معاودت نموده و بنابرین گذاشت که آصفجاه آمده مبلغ دو کرور روپیه را انجام
دهد و نادر شاه معاودت نماید رقعه متضمن این بشارت بپادشاه و آصف جاه نگاشته ابلاغ داشت چون این رقعه رسید پادشاه
و آصفجاه که سر بگریبان عجز و اضطرار افگنده نمیدانستند که چه کنند شادمان گشته محمد شاه نهودی آصفجاه را مرخص و مختار فرمود آصفجاه
بعد حصول ملازمت بوساطت برهان الملک عده ایصال زر معهود نموده خوشنود برگشت و بخدمت محمد شاه رسید

کاردانی و دولتخواهی خود ظاهر نمود پادشاه از ظهور امر غیر مترقب مسرور و مطمئن و آصف جاه مورد مراحم گردید چون عهد و پیمان مصالحه و معاودت
استحکام داده آمده بود بمقتضای حرص وافر خواهان منصب امیر الامرائی و امیدوار خلعت گشت پادشاه که خوف فراوان برستی
جان خود و سلطنت داشت استرضای آصفجاه لازم دانسته همان وقت که آخر روز سه‌شنبه نوزدهم ماه بود بمرتبه امیر الامرائی
و عطای قلمدان سرفرازی بخشید و در یکشنبه بیستم اول روز محمد شاه حسب الطلب نادرشاه بصلاح و صوابدید آصف جاه بلشکر نادرشاه
برای ملاقات رفت زمانیکه قریب بلشکر ایران رسید نادرشاه پسر خود نصرالله میرزا را باستقبال فرستاد شاهزاده چون نزدیک
رسید محمد شاه تخت روان سواری بر زمین گذاشته با نصرالله میرزا ملاقات و معانقه بزرگانه نمود و شاهزاده سلوک فرزندانه مسلوک
داشت و همراه خود تا بارگاه نادرشاه برد نادرشاه تا سر فرش استقبال نموده معانقه فرمود و بر مسند خود یکجا نشانید و سلوک
ملوکانه با کمال احترام مرعی داشته در نهایت خوشنودی رخصت نمود برهان الملک که خبر مخلع شدن آصفجاه و یافتن منصب
امیر الامرائی شنید سپندوار بر آتش قهر و طیش غلطیده بیقرار گردید و به نادرشاه معروض داشت که در لشکر محمد شاه غیر آصف جاه احدی معتمد
امری نمی‌تواند شد و مبلغ دو کرور روپیه چه مایه اعتبار داشته باشد که از دولت هندوستان باین قدر قناعت توان نمود دو کرور
روپیه تنها غلام تعهد می‌نماید که از خانهٔ خود بدهد و زرهای بیشمار از خانهٔ پادشاه و امرا و مهاجنان و تجار عاید سرکار میتواند شد
بشرطیکه تا بشاه جهان آباد که سی چهل کروه زیاده مسافت ندارد نهضت بعمل آید نادرشاه باستماع این خبر مستبشر گشته رقمی متضمن طلب
آصف جاه نوشت آصفجاه باطمینان عهد و پیمان سابق و نفاذ امر نادرشاهی بلا تأمل حاضر شد چون بعسکر نادرشاه رسید حکم محکم
شرف نفاذ یافت که آصف جاه در لشکر ظفر اثر باید و محمد شاه را باز برای ملاقات ما طلب نماید آصف جاه معروض داشت
که عهد و پیمان چنین نبود فرمود که معهدیکه کرده‌ایم نقض آن نمی‌نمائیم ما را با سلطنت و جان و آبروی محمد شاه کاری نیست نا حضور راست
که ملاقات دیگر باو بعمل آید آصفجاه عرضی بمحمد شاه متضمن حکم شاهی نوشته فرستاد و پادشاه ناچار گشته مع عمدة الملک و مؤتمن الدوله
محمد اسحق خان و بعضی از خواص و خواجه سرایان و عمله شاگردپیشه بر تخت روان سوار شده عازم لشکر نادرشاه گردید منصبداران
و برخی از ملازمان که اراده همراهی نمودند بزجر و عنف آنها را باز داشت و خود جریده بملاقات نادرشاه شتافت بعد رسیدن
بلشکر محمد شاه را نادرشاه در خیمه علیحده که برای او برپا گشته بود جای داده گفته فرستاد که اسباب تجمل سلطنت و مستورات حرم
خود را مع وابستگان مقرب و ملازمان خدمت و دیگر عمله و فعله حضور با خیمه و بارگاه طلبداشته بخاطر جمع در لشکر با استراحت
و آرام همراه باشند و عموم لشکر محمد شاه را فرمان داد که هر کسیکه خواهد در لشکر بماند و هر که خواهد بشهر شاهجهان آباد برود موافق فرمان بعمل آمد
آنچه محمد شاه را مطلوب بود حاضر آمد و رقم نادرشاهی بنام اعتماد الدوله متضمن طلب او مصحوب یسقچی شرف صدور
یافته اعتماد الدوله قمرالدین خان هم بحضور رسید برهان الملک مع طهماسپ جلایر که سردار فرقه جلایر و مقرب الدوله
نادرشاه بود با شقهٔ محمد شاه و رقم نادرشاه متضمن دادن مفاتیح ابواب قلعه و خزائن و جمیع کارخانجات بنام لطف الله خان
صادق که در دار الخلافه شاهجهان آباد به نیابت بود پیشتر روانه گردید و متعاقب اینها نادرشاه مع محمد شاه در حرکت آمده عازم
شاهجهان آباد گردید و در لشکر محمد شاه بمجرد آمدن او پیش نادرشاه و بعد رفتن اعتماد الدوله در اردوی شاهی مردم مضطرب و منتشر گشته
اکثری در راه از دست سواران قزلباش که در تک و تاز بودند گرفتار آمده غارت و هلاک شدند و اگر بدست قزلباش نیفتادند
رعایای هند زنده نگذاشتند و اگر از خونش درگذشتند عریان ساخته سر دادند القصه نادرشاه مع محمد شاه بشهر در آمده
در عشرهٔ اول ذی الحجه بتاریخ هشتم روز پنجشنبه محمد شاه و روز جمعه نهم نادرشاه سنه احدی و خمسین و مائة بعد الالف در قلعه

سنه ۱۱۵۱

شاهجهان آباد نزول نمود محمد شاه در قلعه و امرا و لشکریان بوضع معمول سابق در مسکن خود قرار گرفتند روز شنبه که عید الضحی دهم نوروز بود خطبه
بنام نادرشاه در مسجد جامع وغیره مساجد خوانده شد چون هنگام عصر روز یازدهم شهر مذکور رسید هندیان آوازه در انگندند که نادرشاه
درگذشت بعضی میگفتند که وفات یافته برخی را سخن اینکه بغدر و تمهید محمد شاه زنی قلماقیه او را هلاک ساخت علی ای حال
در یک ساعت موت او شهرت گرفت و وے صحیح و سالم با جمع کثیر در قلعه نشسته بود و ابواب آن شب و روز مفتوح و بتقضای
مهمات مشغول و برخی از سپاهش در حول قلعه و خانهای شهر ساکن و بعضی بر کنار رود و خانه که متصل شهر است فرود آمده بودند مجملاً
بمجرد این شهرت کاذبه در هر کوچه و کنار فوج احمقان کم فرصت با اسلحه و یراق ازدحام نموده و شورش انگنده بقتل و تاراج قزلباش
همت گماشتند و این هنگامه تمامی شهر را فرو گرفت قزلباشیه که فهم زبان هندیان نمیکردند و خبر از جائی نداشتند متفرق یکیک
و دو دو در هر کوچه و بازار در گذر بودند هندیان غافل با ایشان رسیده میکشتند و با آنکه شب در رسید شورش انگیزان تا تمال
اصلا آرام نگرفتند و آن هنگامه در افزایش بود چون کم حقیقت حال بعرض نادرشاه رسید سپاه را امر فرمود که هر کس در جا
و مقام خود آرام گرفته با انتقام نپردازند و اگر هندیان هجوم آورند مدافعه نمایند و در آن شب هیچکس از امرای
هند که واقف این کار بودند اصلا متعرض تسکین نائره این فتنه و غوغا نگشت بلکه چند نفرے که حسب الاستدعا از نادرشاه
گرفته برای اطمینان و محافظت خود بخانه برده بودند در منازل ایشان مقتول شدند و با آنکه در جنگ کرنال قریب بیست
کس از قزلباش اندک بزخم تیر مجروح و زیاده بر سه کس کشته نشده بود درین هنگامه قریب بهفتصد کس از آن طبقه
بقتل رسید بالجمله چون روز شد و سامان آشوب در اشتداد بود نادرشاه از قلعه سوار شده بقتل عام فرمان داد فوجی از سوار
و پیاده بآن کار مامور گشته با ایشان گفت که تا جائیکه احدے از قزلباش کشته شده باشد احدے را زنده نگذارند لشکر قزلباش بنیاد
قتل و غارت کرده بمنازل و مساکن آن شهر درآمدند و قتلے بافراط کرده اموال بیغما و عیال باسیری بردند و بسیاری از آن خانها
خراب و سوخته شد چون نصف روز بگذشت و تعداد کشتگان از حساب درگذشت نادرشاه ندای امان لبقیة السیف
در داد و لشکریان دست کوتاه کردند و پس از چند روز شوارع و مساکن که پر از اجساد مقتولین بود هوا عفونت یافته عفونتی بروز کرد
داشت حکم بتنظیف آن شد کوتوال شهر و سر گذر آنها را جمع آورده با خس و خاشاک که از عمارات فرو ریخته بود بے آنکه تمییز مسلم
و کافر شود همه را بسوخت برهان الملک بعد چندے بمعرض سرطان که در پای او بهم رسیده بود برحمت حق رفت و شیر جنگ که
با هزار سوار قزلباش برای آوردن دو کرور روپیه موعود پیشکش صفدر جنگ بصوبه اوده رفته بود مبلغ مذکور را آورده رسانید در
داخل خزانه نادرشاهے گردیده و نادرشاه ذخائر پادشاهے را بتصرف درآورده از مردم نیز زرها حاصل نموده دخترے از
احفاد شاه جهان پادشاه بحباله نکاح پسر کوچک خود نصر الله میرزا که همراه داشت درآورد و چون بسبب دواعی شتاب
در معاودت داشت تمامی ملک سند و صوبه کابل را با بعضی محال پنجاب که به تنخواه صوبه کابل است از مملکت هندوستان از تصرف
محمد شاه وضع نموده ملحق بممالک ایران ساخت و محمد شاه ضیافت نادرشاه در کمال تکلف قرار داده بتقدیم رسانیدن
خدمات حضور امرای عظام معین شدند عمدة الملک بخورانیدن قهوه مامور گردیده وقتیکه میخواست پیاله قهوه بدهد اندیشید
که اگر اول به محمد شاه که آقا و پادشاه من است ندهم تلافی حق نمک نموده از خوف و بیم خواهد بود و اگر هم از بطش و سطوت
نادرشاه که پادشاه سفاکیست ایمن نیستم دو پیاله پر از قهوه نموده اول بدست آقاے خود داده گفت که عذرے را لیاقت
دادن پیاله بدست شاهنشاه نیست ولی نعمت از دست خود بشاهنشاه دهند هر دو پادشاه و حضار را حسن ادای این خدمت

پسند آمده مورد تحسین آشنا و بیگانه گردید والحق مرد باشعور و سلیقه اش در همه امور نهایت درست بود بعد ازان نادرشاه محمد شاه و امرای هند را طلبیده مجلسی بیاراست و پادشاه را جیغه داده امرا را خلعت بخشید و نصائح نموده بسلطنت گذاشت و بتاریخ هفتم صفر سنه خمسین و مائة بعد الالف از شاهجهان آباد طبل مراجعت کوفته بازگشت +

ذکر سوانحی که در هندوستان بعد مراجعت نادرشاه بایران رو یداد

بعد نهضت نادرشاه بطرف ایران محمد شاه با آصفجاه و اعتماد الدوله و عمدة الملک و موتمن الدوله اسحق خان بهادر که تازه بعرصه آمده دیوان خالصه و بسبب نیکو خدمتیها که در سفر کرنال و جنگ نادرشاه نموده کمال تقرب یافته بود سرگرم سرانجام مهام خود گردیده مشغول کارها شد روز جمعه بستم صفر سنه مذکوره امیرخان بخطاب عمدة الملک و خدمت بخشی گری سوم سرفرازی یافت و دیوانی خالصه و خطاب موتمن الدوله محمد اسحاق خان بهادر و خدمت صدارت بعظیم الله خان مفوض شد و روز یکشنبه بیست و نهم شهر مذکور خلعت خدمت میر توزکی بمرتضی خان و قراول بیگی بنعمت الله خان نوه روح الله خان امیرالامرا عنایت شد و روز دوشنبه هشتم ربیع الاول سنه مذکوره داروغگی فیل خانه با خلعت شش پارچه بهادی علیخان برادر عمدة الملک و بخشی گری احدیان بسید صلابت خان پسر سادات خان مرحمت شده داروغگی گرز داران بعظیم الله خان و داروغگی قورخانه بتربیت خان و بخشی گری اعلی شاهیان بعمدة الملک و ڈاک سوانح بحکیم معصوم علیخان عنایت شد و روز پنجشنبه هفدهم شعبان سنه مذکوره ماهی و مراتب باسحاق خان و صلابت خان و روز یکشنبه بستم شهر مذکور عطایای مسطور بسعد الدین خان میر آتش عنایت شد محمد شاه را از ابتدا سوء ظن بامرای تورانیه بود در سانحه نادرشاهی افزود و به تقویت نادرشاه استظهاری بهم رسانیده قاصد تذلیل و تضعیف آصف جاه و اعتماد الدوله گردید با عمدة الملک اسحاق خان وغیره استشاره می نمود عمدة الملک که مرد صاحب جرات و فطنت بود پادشاه را دلیر نموده بر عزل اعتماد الدوله از وزارت دلیر گردانید و در خلوت معروض میداشت که اگر سایهٔ دست مرحمت خداوندی بر سر این دولت خواه خواهد بود و این ارادهٔ جزم و تصمیم خواهد یافت انشاء الله تعالی انتظام مهام سلطنت خاطر خواه و ولی نعمت سرانجام میتواند شد پادشاه چون بر دانش و شعور عمدة الملک اعتماد وافر داشت ارادهٔ عزل قمر الدین خان از وزارت مصمم نموده انتظار انصراف آصف جاه بسمت دکهن میکشید بعد انقضای یکسال و چند ماه آصف جاه برای تجدید و تشیید بند و بست دکهن که بنا بر سنوح فتنه ورود نادرشاه و مسلک خودسری پیمودن پسرش ناصر جنگ که در دکهن نائب او بود داختلال و برهمی در مرکز دولتش رو یداد از محمد شاه رخصت گرفته و پسر کلان خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را که داماد اعتماد الدوله بود خلعت نیابت امیرالامرائی از حضور دلانیده عازم دکهن شد و کوچ نموده داخل خیمه ها گردید محمد شاه مخفی قلمدان وزارت بعمدة الملک عنایت کرده جازم بود که بعد دور افتادن آصفجاه خلعت وزارت بعمدة الملک عنایت نماید عمدة الملک چون اندک تیزی بیجا در طبیعت داشت بی پروا گیها آغاز نهاده در حق اعتماد الدوله کلمات رکیکه که لائق شان او و زبان الیشان نبود پیش مخلصانش دو سه نوبت گفت چون سخنهای مذکور باعتماد الدوله رسید آصف جاه را که بیرون شهر در مضرب خیام خود مقام داشت نوشت و استشاره نمود که احوال اینست چه می باید کرد آصف جاه درجواب گفته فرستاد که مخالفت با پادشاه و منازعت با خداوند موجب فلاح و مقرون بصلاح نیست از پادشاه رخصت خواسته اراده همراهی ما باید نمود اعتماد الدوله حسب الامر آصف جاه بپادشاه عرضداشت نگاشت

مضمون اینکه از غلام تقصیری بزعم خود بعمل نیامده و مزاج حضرت گفته عرض گویان انحراف بهم رسانیده چون اراده فکو اسی نبوده والحال هم نیست فدوی همراه آصف جاه بدکن میرود وبی نعمت کار سلطنت از دست هر بنده ده لکه تنخواه که منظور شاه بگیرد و عرضی بحضور فرستاده خود داخل پیش خیمه گردیده ملحق بآصف جاه گشت پادشاه که مزاج مستقل وجرأتی نداشت مشوش ومتحیر گشته استشاره با عمدة الملک ومؤتمن الدوله نمود عمدة الملک سخنان گذشته را اعاده کرد پادشاه خاموش ماند عمدة الملک رخصت نمود ودر تنهایی از مؤتمن الدوله سید با سر خود قسم داد که آنچه برای پادشاه سلطنت صلاح داند بلا حیف ومیل بعرض رساند مؤتمن الدوله چون دست گرفته ومتوسل عمدة الملک صاحب ... بود میان باو لوود که در مشوره های پادشاه خلاف مرضی عمدة الملک سخنی نگوید در جواب متحیر گشته متوقف شد پادشاه باز قسمهای غلاظ وشداد او داده استفسار کرد مؤتمن الدوله بعرض رسانید که اگر مخالف قول عمدة الملک بعرض رسانم نقض عهد ومیثاق میشود واگر موافق قول ایشان نمایم نمک حرامی ونوعی از خیانت خواهد بود بهتر آنکه درین باب غلام را معاف دارند واستشاره نفرمایند محمد شاه در مبالغه افزود مؤتمن الدوله ناچار گردیده التماس کرد که هر چند عمدة الملک امیر ابن الامیر ومرد صاحب جرأت صائب تدبیر است اما پیش مردم وعمده های هند بسبکی واوضاع واطوار مشهور واین کمترین بندگان وبعضی دیگران که بتوسل ایشان شرف عتبه بوسی وملازمت حضرت دریافته باوج عزت رسیده اند هنوز در نظر راجه های هندوستان ودیگر اعیان وارکان همان مرتبه دیروزه دارند وآصفجاه واعتماد الدوله را جمیع اتوهای هند بنظر امیدی بینند واطاعت آنها را سرمایه حصول مآرب وسعادت خود میدانند باعتماد امثال ما مردم بر هم زدن با اینها بزعم قاصر دولتخواه مقرون بصلاح نیست پیشتر هر چه مرضی ولی نعمت باشد احسن واولی خواهد بود محمد شاه باستماع این کلمات متنبه واز اراده خود منصرف گشته شروع باسترضا واستمالت اعتماد الدوله وآصف جاه نمود روز دیگر عمدة الملک مزاج پادشاه را بطور معهود نیافته متحیر ومستفسر گشت پادشاه درجواب گفت که از مردن امرای تورانیه که بالفعل دائر وسائر است مناسب نمی نماید واسترضای ایشان بصلاح دولت اقرب شما را هم مقتضای دولتخواهی باید که از آنچه موجب نفاق وافتراق باشد احتراز نمایید عمدة الملک مزاج پادشاه دریافته پیش آصف جاه شتافت واعتماد الدوله وآصف جاه را راضی ساخته گفت هر چه مرکوز خاطر باشد ایما شود که بنده بجان راضی است آصف جاه مدح وثنای عمدة الملک آغاز کرده گفت چون الحال درمیان شما واعتماد الدوله ملالی حادث گشته بهتر آنکه چندروز باله آباد که صوبه شماست تشریف ببرید عمدة الملک از آصف جاه واعتماد الدوله رخصت گرفته از پادشاه هم بستر خاص استیذان نمود وعازم صوبه اله آباد گردیده وبیرون شهر معسکر آراسته چندمدت ببرانجام سفر وانفصال جواب وسوال کارهای خود توقف نمود ودوکلای معتمد برای دربار معین نموده روانه منزل مقصد گشت ومؤتمن الدوله در دل پادشاه واعتماد الدوله وآصف جاه جای بسیار بهم رسانیده نهایت اقتدار یافت وابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ بعد رحلت برهان الملک بصوبه داری اوده سرفرازی یافته در دار الملک خود که صوبه مذکور بود اقتدار بسیار بهم رسانیده مبانی دولتش استحکام پذیرفت وزکریا خان بدستور صوبه دار لاهور وملتان بعنایت نادر شاه مستظهر ماند وپسر کهترش که اندک دلیر وبیباک بود در تنبیه وتادیب نور محمد خان لکهی که نادر شاه نمود رفاقت درا بهرسی کرده بخطاب شاه نواز خانی امتیاز یافته خشنود میگذرانید وبکام وآرام بانتظام مهام متعلقه خود در ممالک پنجاب باشتغال می نمود

ذکر رحلت شجاع الدوله صوبه دار بنگاله ومنازعت مهابت جنگ نائب صوبه عظیم آباد

با علاء الدوله سرفراز خان پسر شجاع الدوله مذکور و حاصل نمودن مهابت جنگ حکم جنگیدن با سرفراز خان مع سند صوبهٔ بنگاله بنام خود بتوسل موتمن الدوله اسحاق خان بهادر

شجاع الدوله که صوبه دار بنگاله بود هنگام ورود نادرشاه بشاهجهان آباد باجل موعود درگذشت برحمت ایزدی پیوست زبان از
بیان محامد ذات ستوده آیاتش قاصر و مجلی از اوصافش بدفاتر نمی توان نگاشت احدی از ملازمان نبوده که دیده و دانسته
آزاری مراعاتی لائق بحال او کرده باشد و هنگام مردن دو ماهه مواجب بهر یکی از رفقای ملازم مثل سوار و پیاده و عمده ها
و خدمه و جمیع عمله و فعله پیشگی داده و از همه ها استعفا خواسته رحلت نمود و در ایام دولت او هرکه اندکی هم آشنا بود
از مواید خوان احسان او بهره بر میداشت و میرزا الهامی برهانپوری که مولد و موطنش بود هر یکی مواجب و سالیانه بقدر معاش
خودی یافت رعایت طرف حق بمرتبه داشت که در عدل و انصاف و ازاله جور و اعتساف فرزند و ادنی عاجز
مستمند نزد او یکسان بود و عصفور در چنگل باز آشیان می نمود ایام دولت آن والا نژاد از عهد نصفت نوشیروانی
یاد میداد از فرط هوشیاری انتظامی که در امور ملکداری داشت هر که وارد ملک بنگاله میشد اگر حسابا نسبا اندک هم لیاقتش بود بمجرد ورود
در سرحد و قلمروش بآن سرور مغفور اطلاع آمدن او میشد و هر گاه در شهر مرشد آباد میرسید سه روز انتظار میکشید تا به بیند که وارد بسیار
این مملکت از ارکان دولتش دار و یانه اگر داشت و کسی تعریف و تقریب و میکرد احضار فرموده امیدوار مقصدیکه بود کامیابش میفرمود اگر کسی
وسیله او نبود در روز چهارم در مجلس خود خبر ورود او را مذکور می نمود و میگفت شاید از حاضران کسی را با او سابقه معرفتی نبود و الا البته معروف او میشد
باینصورت هم اگر کسی متنبه گشته ذکر او بقدر معرفت نمود فهو المطلوب و گرنه خود کسی را فرستاده استعلام حال او میفرمود و پیغام میداد
که هرگاه ورود باین دیار اتفاق افتاده ما را هم میتوان دید و براوضاع معاش و مقدار مصارفش در غیبت او از منهیان راست گفتار اطلاع
حاصل می نمود و کسی را از ملازمان او مجال نبود که سخن دروغی با او تواند گفت و این رسم پوچی که درین بلاد هند دائر و سائر
است که عمله امرا و سلاطین هر جا بروند یا چیزی از نزد آقای خود ببرند انعامی از دیگر نند اگر ندهد بجبر بستانند ملازمان او را
سخت انکار و چه بدار که اغلب این قسم ایذا و اضرار شیوه رذیله اینهاست و گاه بعضی از نجبای ارازل پیشه هم بدلالت
طمع سیاه رو پیروی آنها نموده از ارتکاب چنین امور می نمایند مقدور نبود اگر کسی از حد بدر رفته جائی طمعی نمود
بمجرد اطلاع بر طرف و منعم هم مورد عتاب می شد از نهیب این راه مسدود و کسی را از نوکران او مقدور نبود خود بیک
رعایت ادنی ملازمان خود میفرمود که آنها هم از مال دیگران مستغنی و بی نیاز می بودند القصه بر لابد یا تعزیز وارد
مطلع گردیده بعد ملاقات استفسار و استمزاج می نمود اگر میدانست که قاصد رفاقت و نوکریست بکمال دلجوئی و
اعزاز ملازم خود گردانیده و سجی معتد به برای مصارف ضروریه او عجالةً می فرستاد و اعلام می کرد که در این دیار
این مقدار قلیل کفایت میکند و او تعالی قادر است که توسیع هم کرامت فرماید و جمله ملازمان روشناس را از موائد
احسان آنصاحب جود خوانی پر از انواع نعما میرسید برخی را همیشه و جمعی را روزی در میان و بعضی را در اسبوعی
دو بار و ما دام الحیوة او این فیض هم از کسی منقطع نبود و اسمای ملازمان روشناس از عمله مثل گردپیشه و مصاحبان وغیره
همه را در بیاضی که اوراقش از عاج تراشیده بودند نوشته پیش خود میداشت و وقت رفتن در رخت خواب اوراق
مرقومه را دیده چند اسم از آن اسما بر گزیده زیر هر نامی مبلغی لائق حال او که زر خطیری میشد بقلم خود می نگاشت

دهریکے را بر باگزاری از زمینداران خالصه بنام کارسزاوی وغیره تعیین فرموده او را یا وکیلش را اعلام میکرد که اینقدر رعایت با این عزیز موجب خوشنودی ماست زمیندار سعادت خود شمرده مع شے زائد بعمل مے آورد و بعد عود از شخص کور استعلام فرموده اگر ظاهر مے کرد قدر او در نظرش مے افزود و الا رعایت بعمل آمده از نظر اعتبار بنابر ناراستی مے افتاد و بعد مراعات با اشخاص مرقومه اسمای آنها محو فرموده نام دیگران می نگاشت و مادام الحیوة چنین بود اللهم اغفر له والحقه بالصالحین علاء الدوله سرفرازخان بجای پدر بر مسند ایالت صوبجات متعلقه اوکه اوڈیسه و بنگاله و عظیم آباد بود متمکن گشت مهابت جنگ که از طرف پدرش به نیابت صوبه عظیم آباد مامور بود انقلاب سلطنت دیده بسبب بعد صوبه عظیم آباد و اقامت داشت رقم نادرشاه که بنام شجاع الدوله اصدار یافته بود بعد رحلتش بسرفرازخان رسید مهابت جنگ را که از سرفرازخان اطمینان نبود فکر کار خود افتاد و سرفرازخان هرچند صلاح و سداد داشت و بصیام ماه مبارک رمضان و رجب و شعبان و ایام البیض هر ماه و اکثر اعمال نوافل معینه ایام و سال مے پرداخت اما از عقل و شعور یکه سروران را از آن گزیرے نیست سبے بهره افتاده بامور مرجوعه چنانچه بایدے نپرداخت و بکنه دقائق و شرائط سروری نیرسید بنابر جهات مذکوره هرچند با متوسلان پدر خصوص رای رایان عالم چند و جگت سیٹھ و حاجی احمد که عمده مقربان و مرجع حل و عقد امور نظامت بوده اند تعرضے نداشت اما مصاحبان و رفقاے دیرینه او مثل میر مرتضے و حاجی لطف علیخان و مردان علیخان و دیگران که با حاجی احمد کینه هاے سابق داشتند اهانت و تذلیل او منظور داشته بتوهینات زبانے دقیقه نامرعے نمیگذاشتند و همواره خصومت و مخالفت حاجی احمد با علاء الدوله مرحوم با مبنای تخلف ظاهر نموده از حاجی مذکور مزاج او را منحرف مے ساختند تا آنکه علاء الدوله مهر دیوانی را که از عهد شجاع الدوله سپرد حاجی بود گرفته بتحویل میر مرتضے سپرد و خواست که فوجداری راجمحل از عطاء الله خان تغیر نموده بداماد خود حسن محمد خان بدهد حاجی احمد ازین ممر وانکید اعادے خود متوهم گشته بمهابت جنگ کیفیت را بنزارے نگاشت و سرفرازخان را در قوالب ده لنخول بے و کفایت دلالت بر برطرفی سپاه نمود واداند که ازراه سفاهت با عدم اعتماد پذیرا نمود درین عرصه که زین الدین احمد خان از عظیم آباد و سعید احمد خان از رنگپور فوجداری خود بحضور علاء الدوله رسیدند منوچهر خان سرفرازخان را مشوره قید و حبس حاجی باهر دو پسرش که نام شان مذکور شد داد و علاء الدوله قبول نکرده با حاجی احمد ظاهر ساخت و بدانست خود این اظهار را موجب تصفیه و اطمینان خاطر حاجی شمرد با این حالات دختر عطاء الله خان را که دختر زاده حاجی احمد و با سراج الدوله نوه مهابت جنگ که میرزا محمد نام داشت منسوب بود خواست که فسخ نسبت سابقه نموده با پسر خود منسوب نماید و نیز محاسبه صوبه عظیم آباد میخواست و سپاهی را که از سالها و عهد پدرش متعینه مهابت جنگ بوده از جمله متوسلانش بودند احضار نمود چون تعلل در آمدن نمودند اراده استرداد عطایا که شجاع الدوله با آنها مرحمت کرده بود نمود حاجی احمد امور مذکوره را مفصل مع شے زائد بر نگاشت و سعید احمد خان نیز تائید قول پدر نموده حالات مذکوره را بعلم خود مهابت جنگ بطور شهادت مرقوم ساخت و علاء الدوله با این سلوکها متوقع اطمینان و وفا از حاجی احمد و برادرش و پسرانش بود مصرع زهے تصور باطل زهی خیال محال + مهابت جنگ بعد استماع این مقالات و تحقیق این حالات مآل احوال خود در صورت اغماض نهایت ابتر دیده با موتمن الدوله محمد اسحق خان بهادر که دیرینه آشناے او و کمال تقرب و اعتماد در حضور بهم رسانیده بود توسل جست و مخفی از اخبار اسناد هاے سند صوبجات ثلثه مذکوره بتقبل یک کرور روپیه پیشکش و رسانیدن اموال ضبطی سرفرازخان در حضور نموده شقه پادشاه متضمن فرمان جنگیدن با سرفرازخان و انتزاع صوبجات ازو درخواست و خود در تیارے

فوج باشتمار تنبیه زمینداران بهوجپوریه که در صوبهٔ عظیم آباد بتمرد مشهور و بکثرت اقوام خود مغرور بوده اند اشتغال در زیده سرفرازخان
ظاهرداری کرده دفع الوقت و انتظار فرصت سے نمود تا آنکه ده ماه از مراجعت نادرشاه بایران و یکسال و یکماه تمام از انتقال شجاع الدوله
مرحوم گذشت و شقهٔ پادشاه خاطرخواه مهابت جنگ در رسید مهابت جنگ تاریخ کوچ نمودن بجنگ سرفرازخان از منجم
معتمد خود معین کنانیده طرق تردد مسافرین بطرف مرشدآباد بانهایت اخفا بنحوے مسدود ساخت که هیچکس ازین طرف رفتن
بمرشدآباد نمی توانست و شخصے از معتمدین خود را مع خطے بنام جگت سیتهه فتح چند متضمن کوچ نمودن بتاریخیکه تقرر یافته بود بمرشدآباد
که دارالملک صوبهٔ بنگاله است فرستاده فهمانید که فلان تاریخ این خط را بجگت سیتهه باید رسانید و خود در اواخر ذی الحجه سنه
اثنی و خمسین و مائة بعد الالف بشهرت رفتن بطرف بهوجپور از شهر عظیم آباد برآمده متصل آباد دے بر تالاب وارث خان که بطرف
مغرب از شهر واقع است معسکر ساخت و فوج را بجمعه یکجا نموده همه را فراهم آورد و زین الدین احمد خان داماد کهتر خود را در شهر
عظیم آباد نائب گذاشته سید هدایت علیخان بهادر اسد جنگ والد فقیر را به پرگنه سرس و کتنبه وغیره که حکومت آنجا داشتند
مرخص نموده متعاقب نوشت که شما را و زین الدین احمد خان را بخدا سپرده عازم مرشدآباد شدیم هر صورتیکه پیش آید باتفاق انچه
مناسب باشد خواهید نمود روزی که میخواست فردا بطرف مرشدآباد نهضت نماید سران سپاه را از هندو و مسلمان احضار
فرموده مجمعے ساخت بعد فراهم آمدن همه مصحف مجید بدست مسلمانی صالح و آب گنگا مع مس و ریحان سپاه که منقسم به عمده جماعه
هنود است بدست برهمنے طلبداشته از مسلمانان بکلام الٰهی و از هنود باشیای مذکوره خواهان قسم شد مضمون آنکه مرا با
دشمنان خود محاربه در پیش است از شما مردم که رفقای دیرینه و معتمد و بازوے منید بنابر اطمینان خاطر خود عهد و پیمان میخواهم
اگر رفاقت و اعانت من منظور باشد بتجدید عهد و پیمان موکد بقسمها و ایمان نمائید که اگر من خود را بر آتش زنم یا در آب و
دشمن اگر رستم باشد و اگر افراسیاب شما رفاقت مرا از دست نداده با هر که دوست و با هر که دشمن باشم دشمن باشید و جان خود را در
رفاقت من دریغ ندارید سپاه که اکثر از آنها مخلص دولتخواه بنابر پرورش و حقوق سابقه و توقعات لاحقه بودند عهد مذکور را بطیب خاطر تقدیم
کرده موکد بقسمهای غلاظ و شداد نمودند و کلام مجید را برسر و چشم خود برداشتند و هندوان نیز عهد و پیمان نموده قسم بتقبیل پای برهمن و مس
آب گنگا و مس فیره نموده همه یکدل و یکزبان صدا به تسلیم رفاقت و جانبازی در خدمت بلند نمودند بیگانگان و نوملازمان نیز بتبعیت آنها
شریک عهد و پیمان مذکور گردیده کمر برفاقت مهابت جنگ بربستند چون ازین طرف اطمینان میسر آمد حقیقهٔ راز برکشود و اراده خود باعداوت
وا نمائیکه سرفرازخان با او و برادرش حاجی احمد نموده و بعد از ان انچه که مکنون خاطر داشت ظاهر نمود چون عهود و اقسام در میان آمده بود همه را
غیر از تصدیق قول مهابت جنگ و تصمیم رفاقت او چاره نبود وقت شام این مجلس باختتام یافت و صبح آن روز که تاریخ مختار بود مهابت جنگ با
فوج جرار و سامان موفور که مهیا نموده بود نهضت بطرف مرشدآباد نموده و منزل بمنزل بلاتوقف قطع مراحل نموده بسر گاه دره شاه آباد که عبور
آن در صورت مزاحمت دشواری دارد نزدیک رسید لشکر را در صحرای دامن کوه توقیف نموده مصطفی خان افغان را که یکی از دلاوران فوج
سرداران جان فشان بود مع صد سوار و پروانه و دستک مهری سرفرازخان متضمن طلب یکی از جماعه داران که از جائی بخدمتش آمده بود بپیشتر فرستاده
فرمان داد که این پروانه و دستک را بمستحفظان دره مذکور بدهد که صد و صد پیاده برق انداز همراه خواهند بود نموده داخل دره مذکور شود و علامت
دخول آنکه در آنجا رسیده نقارهٔ شتری خود را بنوازد و تا متعاقب فوج بآسانی بدون مزاحمت عبور تواند نمود مصطفی خان موافق فرمان بعمل
آورده چون نزدیک بدره رسید مستحفظان موافق ضابطه از درگذر توقیف نموده مستفسر احوال گردیدند مصطفی خان دستک و پروانه
مصحوب یکے از همراهیان فرستاد و متصدے دره بعد ملاحظه دستک و پروانه دره را کشود و اذن داخل شدن داد

مصطفی خان در آنجا رسیده علاحده خیمه مضروب بود تقدیم رسانید و نقاره را بزور و شور بنواخت افواج هراول مهابت جنگ بمجرد استماع
صدای نقاره از دامن صحرا بهیئت مجموعی در نهایت کر و فر نمایان گردید مستحفظان مضطرب گشته مستعد حرکتی گردید مصطفی خان بآنها گفت که زنهار
اگر حرکتی کردید همه بالسیر رسیده کشته خواهید شد جماعه پیاده بحواس مضطر گردیده بجای خود نشستند و مردم مصطفی خان در را کشوده مستعد ایستاده
فوج پی بهم رسیده داخل ده گردید چون همان روز در میان حامل خط جگت سیته مهابت جنگ معهود بود که خط رسانده و نیز حسب الامر بجا آورده
خط را رسانید جگت سیته بعد ملاحظه تاریخ نهضت مهابت جنگ شمرده دید که امروز مهابت جنگ از دره تلیاگدهی گذشته در پنج شش روز مرشدآباد
میرسد باضطراب تمام سوار شده پیش سرفرازخان آمد و خط مهابت جنگ نمود و احوال ورودش قریب براج محل ظاهر نمود و نیز خطی که
مهابت جنگ بسرافرازخان نگاشته بود گذرانید خلاصه مضمونش اینکه چون مذلت و خفت برادرم بحد افراط رسید کار بجان ناموس
کشید فدوی بنا بر پاس ناموس لاعلاج تا باینجا رسیده غیر از بندگی و عقیدت مقصدی ندارد و امیدوار است که حاجی احمد
را مع توابع و علائق رخصت فرمایند بمجرد اطلاع حیرت عظیم بهر که و مه را لاحق گشته سرفرازخان باحضار روسای لشکر
و جمیع هواخواهان فرمان داد و حاجی احمد برادر مهابت جنگ را نیز طلبید چون اجتماع دست بهم داد همه را بار داده
حاجی احمد را بوعید و تهدید ترسانید حاجی احمد سخنان ملایم مناسب وقت معروض داشته تعهد نمود که
اگر رخصت یافته تا بمهابت جنگ برسد بمجرد رسیدن او را برگرداند بعضی اظهار حاجی احمد را تزویر شمرده راضی
بر رخصت نمی شدند و برخی بسفاهت تصدیق قولش نموده راست دانستند در رخصت حاجی احمد در مذبذب
ماند محمد غوث خان از رفقای قدیم شجاع الدوله و سرفرازخان که نشئه مردمی و مروت در نهایت مرتبه داشت
بسرافرازخان گفت که از قید حاجی احمد کاری نمی گشاید و مهابت جنگ از اراده خود بقید حاجی احمد باز نمی ماند درین صورت
رخصت حاجی احمد مضائقه ندارد اگر موافق وعده بعمل آورد بهتر و اگر بعمل نیارد ازینجا چه میرود هرگاه با مهابت جنگ را آماده
ایم حاجی احمد که شخصی واحدی بیش نیست از رفاقت او یا برادرش پروای نداریم و در جمعیت مهابت جنگ از وجود و
عدم حاجی چیزی نمی افزاید و نه چیزی می کاهد التماس محمد غوث خان موثر افتاد و حاجی احمد رخصت یافته پیش
برادر خود شتافت و در آن وقت بوسائل و وسائط معروض داشت که محمد علیوردی خان بجان و دل مطیع و منقاد است
زنهار که خداوند در مقابل نوکر صاحب اقتداری که از و حرکتی خلاف عقیدت نباشد اراده برآمدن از دولت خانه نخواهند
نمود تا او بسعادت عتبه بوسی رسیده و عرض مطالب خود نموده مطیع و منقاد باشد اگر احیاناً خلاف التماس این فدوی
باغوای مخالفان بقصد مدافعه برآیند خوف آنست که بنا بر حفظ ناموس و جان از و امری بظهور رسد که موجب
روسیاهی دنیا و عقبی باشد چون بمحض ارسال حاجی احمد اطمینان نبود اختلاف آرا در برآمدن و برنیامدن واقع شده بیرون آمدن
مرجح افتاد و بسعی مردان علی خان که کمال نفاق با حاجی و مهابت جنگ داشت بیست و دوم محرم الحرام سنه ۱۱۵۳ هجری
روز چهارشنبه از خانه خود علاء الدوله برآمده در سه چار کوچ بمنزل کمره رسیده و در آن منزل بسنت خواجه سرا و
شجاع قلی خان فوجدار هوگلی که برای استمزاج مهابت جنگ پیشتر رفته بودند مع حکیم محمد علی که از آن
طرف بسفارت آمده بود معاودت نموده ملازمت علاء الدوله نمودند بعد ملازمت بعرض رسانیدند که مهابت جنگ
تابع و فرمان بردار است و معروض میدارد که حاسدان بهتان هر کسی را ترتیب فرموده بدرجه رفیعه میرسانند پاس حق
خود نموده حفظ مرتبه او ما لازم میدانند این کمترین پرورده این دودمان و خاک برداشته این آستان است

و چنانچه حقوق پرورش خداوند بر رقبهٔ خود ثابت دارد بهمان قسم باعتبار بندگی خود که در عالم عبودیت هیچ گونه قصوری
ازین الآن ازین ناتوان سر نزده بر سایر بندگان تفوق خود را متحقق میداند در نیصورت دو التماس دارم اول آنکه جمیع
که باعث غبار دل نقار از طرف خاکسار شده اند و سرکرده اینها مردان علی خان و میر مرتضی و حاجی لطف علیخان و محمد غوث خان اند
ماموریا باخراج شوند دکمترین بقبول التماس ممتاز گشته بتشرف ملازمت مشرف گردد و دوم آنکه اگر این امر متعذر باشد
خود بدولت از اینها جدا شده جریده آنها را بدفع این بنده امور نمایند اگر آنها غالب آمدند مدعائی که دارند بحصول پیوست و
اگر مغلوب شدند بنده بعد غالب آمدن سر قدم ساخته بخدمت خواهد شتافت و این مقاله را موکد بایمان ساخته کلام مجید را مصحوب
حکیم محمد علی فرستاد لیکن چون سرداران مذکور نهایت اعتبار و اقتدار در حضور علاء الدوله داشتند و بهمان قدر با حاجی احمد
و اخوان و اولادش دشمنیها بود سخن مصالحه در نگرفت و صورت مجادله بهم چنانچه شجاعان دانشور می نمایند بظهور رسید
و حاجی احمد نزدیک براج محل رسیده سواری ملاقات هر دو برادر با همدیگر میسر آمد و بر فیل مهابت جنگ باتفاق سوار
شده بنا بر ایفای عهد فیل مهابت جنگ را چند قدم برگردانیده باز براهی که منظور بود روانه گردید از ان طرف
سرفراز خان مع فوج و استعداد خود بر آمده تا بموضع گریک که جای مشهور بر لب آب بهاگیرتی است رسید غوث خان انطرف
بهاگیرتی مقابل لشکر مهابت جنگ که بر لب آب مذکور در سوتی است معسکر ساخته فرود آمد و سرفراز خان در میان لشکر خود و
غوث خان دریا گذاشت اما پایاب و عرضش بقدر یک تیر پرتاب بود و مفاصله فیما بین لشکر مهابت جنگ و سرفراز خان تخمینا
پنج شش کروه خواهد بود تا رسیدن بمکانات مذکور جواب و سوال مصالحه و ترغیب بملاقات از طرف سرفراز خان متواتر
بوقوع می آمد مهابت جنگ همان در جواب یک سخن می گفت که من بپاس حقوق پدر شما داعیهٔ بدخواهی ندارم لیکن شرط
آنکه در اندازان که باعث نفاق و شقاق میان من و شما شده اند یا آنها را بمن بسپارید یا خود بر جای بلند خیمه کرده مرا و آنها را
باهمدیگر بجنگانید اگر من ظفر یافتم آمده ملازمت خواهم نمود و اگر آنها ظفر یافتند خاطر صاحب خواهد آسود چون هر دو شق
بر سرفراز خان دشوار بود ملاقات صورت نه بست و از طرف سرفراز خان با وجود پیغامهای آشتی و استدعای
وفاق نوشتهای حکمت سنجیه که باصطلاح آنها ثیب می گویند متضمن تطمیع بمبالغ کلی بقدر حال هر یکی از سرداران
لشکر مهابت جنگ بشرط گرفته دادن او در همین منزل وقت شام رسید مصطفی خان و بعضی مخلصان دیگر نوشتهای مذکور
را بمهابت جنگ نموده التماس کردند که اگر جنگیدن است فردا باید جنگید والا پس فردا صورت دیگرگون خواهد گردید مهابت جنگ
سخنان مخلصان سنجیده و پسندیده همان وقت تقسیم سرب و باروت بهمراهیان نموده محاربه فردا مصمم کرده فوج را
سه حصه نموده نندلال را که سردار عمده بود مع نشان خود بمقابل محمد غوث خان تعین نموده فرمود که همین طرف دریا
راست بطرف او شتابد و دو فوج همراهی خود را از دریا پایاب گذرانیده یکی را فرمود که رفته در عقب لشکر سرفراز خان
بایستد و خود با فوج دیگر کناره دریا گرفته روبروی لشکر سرفراز خان روانه گردید و علامت میان خود و فوج اول چنین مقرر
نمود که هر گاه آواز توپ بگوش شما رسد بلا تامل بر لشکر سرفراز خان تاخته داخل معسکر شوید عبد العلی خان بهادر و مصطفی خان و
شمشیر خان وغیره افغانان همراه نوازش محمد خان که داماد کلان مهابت جنگ و دران روز مقدمة الجیش بود ثلث شب
باقی مانده حسب الحکم روانه پیشتر گردیدند و متعاقب او باندک فاصله مهابت هم روانه گردید و نندلال نیز موافق فرموده
قدم بقدم مهابت جنگ مقابل محمد غوث خان رفت تا فئتین اول طلوع صبح صادق روی نمود و مهابت جنگ

چون بنزدیک لشکر سرفراز خان رسید توپ‌ها از لشکر خود سر داد مجرد شنیدن صدای توپ فوج هراول بر لشکر سرفراز خان
ریخت و نندلال با محمد غوث خان آمیخت سرفراز خان با اضطراب از مصلای خود برخاسته بر فیل سوار شده بمقابله مهابت جنگ
روانه گردید فوج هراول مهابت جنگ بعضی از مردم عقب لشکر سرفراز خان مثل محمد ایرج خان و پسرش را ملاحظه نموده بلشکر
ریخت و در عین معسکر زد و خورد رو داد و سرفراز خان چند قدم رفته نزدیک نقاره خانه سراردوی خود بضرب گولی تفنگ راه
آخرت پیموده اکثری از همراهیانش مثل میر کامل و میر گدائی و میر امجد و میر سراج الدین و پسر محمد ایرج خان و حاجی
لطف علی خان و باقر علی خان نقد جان در میدان باخته بعالم آخرت شتافتند و رای رایان عالم چند و محمد ایرج خان از زخم
بشهر معاودت نمودند و محمد غوث خان آن طرف دریا با نندلال مصاف داده ظفر یافت و نندلال کشته گردید فیلبانان سرفراز خان
خداوند را مقتول دیده فیل را برگردانید و راه مرشدآباد گرفت محمد غوث خان که از دور فیل آقای خود را گریزان دید احتمال
عدم دلیری آقا نموده سواری را فرستاد تا سرفراز خان را بگرداند و پیغام فرستاد که من جنگ را زده حریف را کشته‌ام
با من ملحق باید شد که بقیة السیف را نیز بسزا رسانیده آید و مهابت جنگ احتیاطاً ما کار فرما گشته با آنکه کشته شدن سرفراز خان
بیقین دانست بنابر اندیشه زنده بودن غوث خان و مجتمع بودن فوج او چون در جرأتش شکی نداشت مردم قول خود
را متفرق شدن نداد و مردم فوج هراول که در لشکر ریخته بودند باطمینان ظفر یافتن خود و کشته شدن سرفراز خان لشکر
را معمور از زر و جواهر و اسباب وافر یافته مشغول غارت و از سرداران خود متفرق شدند محمد غوث خان خبر
کشته شدن سرفراز خان از زبان سوار همراهی خود که برای آوردنش رفته بود شنیده غرق دریای حیرت و از
آبروی خود بنابر عداوت مهابت جنگ که از سابق در نهایت مرتبه متحقق بود ناامید گردیده کشته شدن خود را جازم عازم
گردید و پسران خود محمد قطب و محمد پیر را امر بکندن درع و خفتان از بدن شان نموده گفت که الحال آبرو منحصر در مردن است دست
از جان شسته خود را بر قول مهابت جنگ باید زد چون محمد غوث خان و پسرانش فی الحقیقه شیران زیان و رستم‌های
زمان بوده‌اند با جمعیتی که در آن وقت حاضر بود رو بمهابت جنگ آورده با استقلال تمام روان گردیدند همراهیان او را
چون مردن سرفراز خان متیقن شد اکثر عنان از میدان برتافتند و چندان جمعیتی با غوث خان نماند تا معدود دیگر رفاقت
نمودند خود را متصل بقول مهابت جنگ رسانید از زخم گولهٔ بندوق مجروح گردید باز هم اصرار بر ارادهٔ خود داشته
اسپ طلبید که سوار شده بر مهابت جنگ بتازد وقت فرود آمدن از فیل دو زخم گولهٔ بندوق متواتر خورده مرده
در میدان افتاد پسرانش بعد پدر اسپان را سر داده پیاده با مقابل فوج مهابت جنگ با سپر و شمشیر دویده
متصل رسیده بزخمهای گولهٔ بندوق در خاک و خون غلطیدند محمد قطب که نهایت شجاعت با کمال قوت بدنی
داشت بطرزی که سپر و شمشیر در دستش بود بهمان هیئات باطمینان و وقار در میدان نشست و روح در همان
حال از بدن او مفارقت نمود و بهمون هیئات مدفون شد و میر دلیر علی هم با شانزده کس از برادران و همراهیان
خود بعد کشته شدن سرفراز خان بجهت پاس آبرو و حق نمک با مهابت جنگ جنگیده رهگرای عالم بقا گردید الحق در
هندوستان مانند نوکران سرفراز خان کم کسی جرأت نموده میر شرف الدین هم مع دیگران جرأتی نموده بمقابل
مهابت جنگ دست و پاسی جنبانیده از میدان برگشت چنانچه دو تیر از دست میر شرف الدین بمهابت جنگ رسیده
یکی بر کمانی که در دست مهابت جنگ بود خورد و یکی بدوشش راست او رسیده اندک جراحتی کرد

علی ای حال همراهیان سرفرازخان اگرچه بقدر طاقت و توان حق نمک خوارگی در آن وقت بتقدیم رسانیده کسانیکه زنده
ماندند بلا علاج ناکامیاب برگشتند و مهابت جنگ ظفر یافته حاجی احمد برادر خود را برای استمالت سکنهٔ شهر
مرشدآباد و نظم و نسق آنجا و ضبط و قرق کارخانجات نظامت و خانهٔ سرفرازخان پیشتر فرستاد حاجی احمد بسرعت
برق و باد رسیده منادی مهابت جنگ در شهر گردانید و آشوبی که عارض شهر بود فرونشانید +

داخل شدن مهابت جنگ بمرشدآباد بعد فتح و نصرت و تمکن یافتن بر مسند دولت و حکومت

بعد از دو روز مهابت جنگ بتانی و تامل با نهایت شان و تجمل در اواسط شهر صفر سنه ۱۱۵۳ داخل شهر مرشدآباد گردید و قبل از استقرار
بر مسند امارت بر در سرای نفیسه بیگم بنت شجاع الدوله مرحوم رفته در کمال فروتنی و تواضع التماس عفو قصورات خود نمود و معروض
داشت که آنچه در لوح تقدیر مرتسم بود پیرایهٔ ظهور و بروز یافت و این سیاه روئی ابد بنام این خاطی بر صفحهٔ عالم ثبت افتاد
لیکن ازین زمان مادام الحیات نسبت بادنی ملازم سرکار غیر از اطاعت و فرمان برداری بظهور نخواهد رسید امید آنست که
زلات این پیر غلام از لوح خاطر محو و نسیاً منسیاً گردیده جریدهٔ بندگیهای دیرینه بتوقیع قبول اختصاص یابد بعد از آن رو بدارالاماره
آورده در چهل ستون شجاع الدوله مرحوم نزول اجلال نموده بر مسند ایالت جلوس فرموده شادیانهٔ دولت نواخت عمله
بادشاهی و نظامت و اعیان و عظمای شهر بشرف ملازمت رسیده نذر مبارکباد گذرانیدند اول خلق را از
مهابت جنگ بسبب این حرکت قبیح که با خداوندزادهٔ خود نمود نهایت تنفر و عداوت بود آخر بسبب محاسن اخلاق و
اوصاف و اعزاز و احترام نجبا و اشراف و مشمول داشتن عنایت و اشفاق با بیگانه و آشنا و دلجوئی اقویا و ضعفا و قدرشناسی
مخلصان و ترحم بر عجزه و زیردستان و در گذشتن از جرائم عباد و پاس حقوق قرابت و اتحاد آن چنان قبول خاطرها یافت
که مافوقش در آن زمان و اکثر اوقات و احیان متصور نیست لفسل لامر آنکه اگرچه کشتن سرفرازخان که آقازاده‌اش بود
اقبح افعال و اشنع اعمال است و اما سرفرازخان مرحوم لیاقت سروری و ملکداری نداشت چه عجب اگر ایام دولتش امتداد
می یافت نهایت اختلال بحال ملک و مردم راه یافته تمام صوبجات خرابی بسیار می پذیرفت و فتنه‌های بزرگ برمی خاست
و در عهد مهابت جنگ که مرهته اراده تسخیر مملکت بنگاله و اوڈیسه و عظیم آباد داشت و افواج از اطراف بر این ملک ریخته ستیز
و آویز بارها می نمود مثل مهابت جنگی بود که بحسن تدبیر و آب شمشیر چنان حوادث بزرگ و فتن عظیمه را فرونشانید
چنانچه انشاء الله تعالی مجملی از آن رقمزدهٔ کلک وقایع نگار خواهد شد سرفرازخان و دیگران را مجال نبود که از عهدهٔ تدارکش
برآیند و در حسن اخلاق و فروتنیها با کمال جاه و جلال گوی سبقت از جمیع امرا ربوده بمرتبه بود که در سالف زمان هم کمتر
کسی مثل او نشان توان داد و هر سه برادرزادهایش نیز بصفات مذکوره موصوف و در جمیع خصائل ستوده مسلکش بااو
بتساوی پیموده اند و هر یکی از آنها باقتدار عظیم رسیده همه هفت هزاری و مرجع انام و ناظم مهام گردیده کامروای
بندهای خدا بودند در اوراق آینده بمقتضای مقام ذکر اینها و دیگر اولاد و احفاد مهابت جنگ و وابستگان دامن دولتش
انشاء الله وحده العزیز صورت ارقام خواهد یافت +

تسلط یافتن مهابت جنگ بر صوبجات بنگاله و عظیم آباد و اوڈیسه و ارسال زرهای پیشکش

بحضور مع اموال ضبطی خانۂ سرفراز خان و مفوض گشتن خدمات بر رفقا و اضافہ ہاے مناصب و خطاب و دیگر عنایات پادشاہی برای او و برادرزادہا و دیگر منتسبان و دامان او

چون مہابت جنگ بر ممالک شرقیہ تسلط یافت و خزاین و اموال ضبطی خانۂ سرفراز خان و شجاع الدولہ که یکرور نامیرسید متصرف گردیده برتق و فتق مہمات پرداخت از حضور بخطاب حسام الدولہ و منصب ہفت ہزاری و مراتب نواب منتخر و مباہی گردید زین الدین احمد خان داماد کہتر خود را که در عظیم آباد نائب گذاشته بمرشدآباد رفته بود صوبۂ مذکوره را اصالتًا باو داد و خطاب احترام الدولہ بہادر ہیبت جنگ و منصب ہفت ہزاری مع ماہی و مراتب و پالکی جہالردار و نوبت و علم برای او طلبید و داماد کلان خود نوازش محمد خان را چکلۂ جہانگیرنگر و فوجداری سلہٹ و اسلام آباد چٹگاؤں و بنام دیوانی صوبہ بنگالہ داده منصب ہفت ہزاری و مراتب مذکوره با خطاب احتشام الدولہ بہادر شہامت جنگ طلبیده داد و برای برادرزادۂ سومے وسطے که سعید احمد خان نام و در عہد شجاع الدولہ و سرفراز خان فوجداری رنگ پور و دولت لائق داشت مناصب و مراتب مذکوره مع خطاب صہام الدولہ بہادر صولت جنگ طلبیده نوید صوبہ داری او و پسر بعد انتزاع از مرشد قلی خان داماد مرشد قلی خان داماد شجاع الدولہ نیز نہ سرفراز خان مرد سخن فہم و شاعر خوش فکر بود مسرشار تخلص و رستم جنگ بہادر خطاب داشت و میرزا محمد که نوۂ مہابت جنگ و پسر کلان ہیبت جنگ بود مہابت جنگ بفرزندی خود گرفته بجای پسرش پرورش مے نمود خطاب سراج الدولہ شاه قلی خان بہادر مع خدمت نوارۂ جہانگیرنگر ڈہاکہ برای او طلبیده بنام او مقرر داشت و برای برادرش که شہامت جنگ که داماد کلان مہابت جنگ او را بنابر بے اولادے از ہیبت جنگ برادر کہتر خود بفرزندے گرفته مے پرورد خطاب اکرام الدولہ پادشاه قلی خان بہادر و خدمت احشام آنجا طلبید و این ہر دو برادر نیز منصب ہفت ہزاری مع مراتب دیگر که لازمۂ این منصب است داشته در صغر سن امیر کبیر بوده اند و عطاء الله خان داماد کہتر حاجی احمد که از عہد شجاع الدولہ و سرفراز خان بعد تقرر یافتن نیابت نظامت عظیم آباد بنام مہابت جنگ و معزول شدن از فوجداری اکبرنگر راج محل فوجدار آنجا بود باضافۂ فوجداری بھاگلپور و رسالۂ سہ ہزار سوار و پیاده و منصب ہفت ہزاری مع جمیع مراتبش و خطاب اعزاز الدولہ بہادر ثابت جنگ امتیاز یافت و حسین قلی خان نائب شہامت جنگ بخطاب بہادری و منصب چہار ہزاری و علم و نقاره ممتاز شد و الہ یار خان برادر علاقی مہابت جنگ و فقیر الله بیگ خان و نور الله بیگ خان و میر جعفر خان و مصطفی خان و دیگر سائر اخوان و اقربا و رفقا ہر یکے بخطاب بہادری و مناصب مناسبه و رسالہا و خدمات لائقه حضور سرفرازی یافتند و چین راے که پیشکار راے رایان عالم چند دیوان شجاع الدولہ بود بخطاب راے رایانی و دیوانی مہابت جنگ ممتاز شد و راجہ جانکی رام که دیوان قدیم خانۂ مہابت جنگ بود بدیوانی تن و دفاتر دیگر تقرر یافت عبد العلی خان خالوی راقم را که ہمراه مہابت جنگ درین محاربه ہراول شہامت جنگ بوده ترددات نمایان بظہور رسانید و قرابت برادرزادگی باو داشت باین صورت که پدر عبد العلی خان سید زین العابدین جد مادرے فقیر پسر عمۂ مہابت جنگ بود بخشیگری تمام سپاه با عطاے خطاب بہادری و منصب سہ ہزاری مقرر مرشد خان مرقوم که در جاه و مرتبه امید برابرے با دیگر برادرزادہایش داشت

ناخوش گشت و رخصت عظیم آباد گرفته معاودت نمود اکرام الدوله بهادر هیبت جنگ مقدمش را غنیمت شمرده خدمات پرگنه ترهت
سمای علاوه پرگنه بهار و بسوک که از بیشتر داشت عنایت نموده بر رفاقت خود گرفت و مهابت جنگ بجای عبد العلی خان بهادر
نصرت علی خان را که شوهر خاله فقیر بود بخشی فوج خود نمود و بخشی دوم نصیر الدین بیگ خان بهادر را که دیرینه نمک پرورده او بود
مقرر نمود و مبلغ کرور روپیه پیشکش که با پادشاه موعود بود نقد و جنس سرانجام نموده ابلاغ داشت و بوساطت موتمن الدوله اسحق خان
بهادر داخل خزانه عامره گردید و مال ضبطی سرفراز خان برای پادشاه بقدری که مناسب دانست علیحده نموده نگهداشت مؤید خان
بهادر که یکی از امرای متوسطین حضور بود برای گرفتن اموال ضبطی و خزانه هر ساله بنگاله که در حیات سرفراز خان
ارسال نشده بود بعظیم آباد رسید مهابت جنگ ورود او در بنگاله مناسب ندیده بر نگاشت که در سکریگلی رسیده توقف
فرمایید تا این نیازمند مع اموال دران مکان رسیده تسلیم ملازمان نماید و در ماه رجب بسمت اکبرنگر راج محل رفته چندی روز انتظار
مؤید خان کشید و بعد ملاقات چند لک روپیه نقد و جنس هفتاد لک روپیه از قبیل جواهر و افیال و افراس و ظروف و اوانی طلا
و نقره وغیره اقمشه فاخره حواله مشار الیه نموده رخصت فرمود و موافق ضابطه خزانه اموال سپرده رخصتی لائق بحال او
نموده مرخص ساخت و خود تهیه لشکر و حشر نموده باراده انتزاع صوبه اودیسه از دست مرشد قلیخان داعیه نهضت بسمت
کتک مصمم فرمود +

ظفر یافتن مهابت جنگ بر مرشد قلیخان بعد جنگ گران و بخشیدن صوبه اودیسه به برادرزاده خود مهام الدوله صولت جنگ بهادر سعید احمد خان

بعد تمکن بر مسند ایالت بنگاله و انفراغ از رتق و فتق مهمات آنجا مهابت جنگ افواج قاهره با سامان لائق آراسته خواست که با
مرشد قلیخان استمزاج و استکشاف ما فی الضمیر او نماید درین اثنا مرشد قلی خان محاربه با مهابت جنگ فوق طاقت خود دیده برای
استدعای مصالحه آقا محمد تقی سورستی را نزد مهابت جنگ فرستاد مهابت جنگ بنابر سوابق حقوق و حسن اخلاق که با
داشت قبول کرده مشار الیه را شاد کام رخصت انصراف ارزانی داشت لیکن میرزا باقرخان اصفهانی که از طرف
مادر نسبتش بسلسله علیه صفویه میرسید و داماد مرشد قلیخان بود بطمع ایالت بنگاله با آنکه استعداد این امر خطیر نداشت
رضا بمصالحه نداده بتحریک مادر زن خود باشتهار انتقام علاء الدوله تمرد و خلاف رای مرشد قلیخان ظاهر ساخت مهابت جنگ
بعد استماع این خبر بمرشد قلی خان نوشت که اینجانب بنحوی ایذا و اضرار نسبت بآن والا دودمان در خاطر ندارد لیکن توقف
درین قرب و جوار موجب اطمینان طرفین نخواهد بود مامول آنکه آن والا جناب با متعلقان و منتسبان و احمال و اثقال خواه
از راه مرشد آباد بسمت هندوستان خواه از همان طرف بجانب دکهن تشریف ببرند مرشد قلی خان که مرد تامل اندیش عاقبت بین
بود مدافعه و مقابله با مهابت جنگ از حیز قدرت خویش بیرون دیده خواست که ایفای معاد و ترک عناد و فساد نماید
میرزا باقر مذکور که هوس ریاست بنگاله از سرش بیرون نمی شد در ترغیب جنگ بحدی مبالغه نمود که با فوقش منصور نباشد
و نیز زن مرشد قلی خان نهایت طعن و تشنیع بشوهر خود درباب اخذ انتقام برادر نموده قاصد آن شد که اگر برین اراده اقدام
ننماید شوهر را از ریاست بازداشته زمام اختیار ملک و خزاین و افواج بدست داماد سپارد و با مهابت جنگ کینه جوئی
نماید مرشد قلی خان چار و ناچار جواب خط مهابت جنگ متضمن نقض عهد و مصالحه و مشعر بر منازعه و مقاتله
رسال داشت مهابت جنگ براین معنی آگهی یافته حاجی احمد و شهامت جنگ را به نیابت در مرشد آباد گذاشته

بجمعیت ده دوازده هزار سوار بساعت مختار اوائل ماه شوال سال مذکور بعزم رزم مرشدقلیخان بطرف کتک نهضت نمود
مرشدقلیخان اول با رفقای خود مجلسے آراسته شمشیر خود دران مجمع گذاشت و از اراده مهابت جنگ و تغلب او آگہی داده
استمزاج رفقای خود نمود که اگر اعانت و رفاقت را جازم باشند قاصد مقابله گردد والا راه سلامت پیش گرفته خود را بامنی
رساند عابد خان وغیره بعهد وپیمان اطمینان خاطرش نموده مستعد مقاتله گردانیدند و حسب الالتماس مرشدقلیخان سرداران
لشکر برخاسته شمشیر را در کمرش بستند چون ازین امر مطمئن خاطر گشت مع باقرقلیخان استعداد محاربه نموده باراده مدافعه
مهابت جنگ از کتک برآمد و از بالیسر بندر گذشته کنار رودخانه اش بموضع پهلوار رسیده در محلے دشوار گذار که اطرافش
را جنگل و دریاچه محیط بود و عبورش مخالفان را نهایت صعوبت داشت منزل گزیده باطراف لشکر خود قریب سه صد ضرب توپ
خرد و بزرگ چیده مستعد است در زید مهابت جنگ پس از طے منازل از مدینی پور و بالیسر گذشته این طرف رودخانه
مذکور بفاصله کروہے چند دائره دولت نمود و اعلام نصرت برافراشته انتظار آن میکشید که بچه تدبیر خصم را
ازان مکان دشوار گذار بیرون کشد چون محل لشکر در سرزمین مخالف و زمینداران آن دیار در رسانیدن غله وغیره قاصر
بوده اند بلکه غلاتے که از نواح نرائن گڈھ وغیره عمال سرکار مهابت جنگ ارسال میداشتند در راه مزاحمت نموده
بمعرض تلف میرسانیدند ازین جهت عسرت اجناس غله ازدیاد یافته تشویشے قرین حال اهل اردو گردید میرزا باقرخان
بمجرد استماع تشویش لشکریان مهابت جنگ اراده برآمدن از مکان محروس خود بعزم رزم نمود هرچند مرشدقلی خان مانع ازین
حرکت بود بسمع قبول اصغا ننموده آخر فوجے فقده بعزم مقاتله برآمد مهابت جنگ باستماع این خبر از لشکر خود مهیاے دفع
اعادی گشته با فوج ظفر موج در حرکت آمد چون تقارب فئتین دست داد جانب توپخانه اعدا که آنها غافل ازان طرف واز
حراستش گردیده بتاملے شتافته بودند افواج مهابت جنگ در اول یورش در تصرف خود درآورد و از طرفین جنگ بان
و بندوق درمیان آمده جمعے کثیر از هردو سو مقتول و مجروح گشتند و مرشدقلی خان با وجود آنکه همراهیانش اکثرے متفرق
شدند کمال پایداری فرمود درین عرصه عابدخان نامے افغان که ساخته و پرداخته مرشدقلی خان و معتمد علیه او بود باقتضاے
طبیعت افغانے با مصطفے خان که رفیق مهابت جنگ و رساله دار عمده بود اتفاق نموده با آقای خود غدر و نفاق ورزید درین
وقت مقابله عنان از میدان برتافته بطرفے که مصطفے خان نشانش داده بود دررفت و بگوشه آسود اما رفقاے دیگر از
زمره سادات وغیره مردان با نام و ننگ و جریان پرخاش و جنگ پای جلادت پیش نهاده و دست جرأت کشاده داد
مردی و مردانگی دادند و چنان جنگی رستمانه و دست بردی مردانه بعمل آوردند که اکثرے از لشکریان مهابت جنگ را
پاے ثبات و قرار استوار نمانده تنگ فرار چار و ناچار اختیار آمد و وحشتی عظیم پدیدار گشته قریب بود که چشم زخمی بجاه و
حشم مهابت جنگ برسد درین عرصه میرزا باقرخان خواست که فتح بنام او باشد از مکان خویش که یمین فوجش بود جنبید
و طرف یسار مهابت جنگ که میرجعفرخان وغیره بودند رسیده آغاز محاربه نمود و تزلزل در ثبات قدم اکثرے افگند بمشاهده
این احوال میر محمد جعفرخان در میدان با معدودے از رفقا از اسپ سوارے پیاده گشته باعانت مصاحب خان و
اصالت خان پسران عمرخان که رساله دار عمده و رفیق قدیم مهابت جنگ بودند چپقلش های دلیرانه نموده آبروے خود
در میدان مردآزما افزود آخر الامر از جماعت سادات که رفقاے مرشدقلی خان بوده اند میر علی اکبر و میر مجتبی علی
و دیگر جمعے کثیر بعد ترددات نمایان زخمهاے گران برداشته جام سرشار مرگ از دست ساقی اجل نوشیدند و

باقر علی خان داماد مرشد قلی خان زخمهاے منکر بر سر و گردن برداشته برگردید شکست بر لقیة السیف لشکر مرشد قلی خان افتاده راه هزیمت پیش گرفت مرشد قلی خان مع داماد خود باقر علی خان وغیره منتسبان نیز چون بخت خویش برگشته لبسلاست بدر رفت و پناه آباد دسے بالیسر برد چون دو سه هزار کس هم دران وقت همراه بودند مرشد قلی خان اطمینان ازانها دور از حزم دیده بهانه آنکه در شهر محصور گشته و مورچال بالبته خواهم جنگید مردم را بر سر شوارع آبادی نشانیده از خود دور ساخت و خود برلب دریا رسیده از فیل سواری فرود آمده نشست یکی از دوستان مرشد قلی خان که مصاحب ندیم و از آشنایان قدیم او و متوطن سورت بود شغل تجارت مے ورزید جهازے داشت و همیشه پر از مال در بنادر برائے تجارت مے فرستاد قضارا جهاز مذکور پر از مال و آذوقه تیار و مستعد روانه شدن بود و مالک جهاز حاجی محسن نام نیز همراه مرشد قلی خان درین سانحه شریک و چنانچه مذکور شد دیرینه رفیق بود فنش که عبارت از کشتی کوچکے است که همراه جهازات مے باشد تا را کبانش تردد آمد و رفت بر کناربان نمایند حاضر بود و عمله جهاز از دحام برلب دریا دیده کسے را برائے استخبار مرشد قلی خان و آقائے خود حاجی محسن فرستادند حاجی محسن بمرشد قلی خان اطلاع داد که رسیدن این کشتی لطیفه غیبی است مرشد قلیخان بلاتامل بهانه سیر و تفرج مع باقر علی خان خویش خود و حاجی محسن و بعضے از خدمه ضروری بر کشتی نشسته خود را بجهاز مذکور رسانید و بر جهاز نشسته لنگر برداشت و بعرصه پنج شش روز بمچلی بندر رسید اما از طرف متعلقان و نقد و جنس که مبلغے خطیر در کتک با ناموس خود در خانه گذاشته آمده بود نهایت تشویش داشت بنابرین باقر علی خان را برای استخبار و تدارکے که ممکن باشد بطرف سیکاکول و گنجام که اتصال بسیار بکتک دارد فرستاد بحسب تقدیر و نصرت و حمایت حافظ قدیر راجه رستے پور خورده مالک بتخانه جگناته که از معابد مشهور هنود و مسجود اکثر فرق مختلفه بت پرستان هند است بنابر کمال وداد که با مرشد قلی خان و حقوق مواطنتش بر گردن داشت باستماع خبر شکست و هزیمت خان مرقوم و بدر رفتن او بطور مذکور بعجالة محمد مراد را بسر وقت ناموسش مع جمعیت و استعداد فرستاده بیگم و دخترش را که زوجه باقر علی خان مرقوم بود مع جمیع توابع و لواحق که در خانه مجتمع بوده اند با خزاین و اسباب برداشته و از حدود کتک گذرانیده در اچهاپور که از توابع سیکاکول و گنجام بود رسانیده بکام و آرام نگهداشت انور الدین خان حاکم آن دیار نیز بنابر معرفت سابق که با مرشد قلیخان و باقر علی خان داشت پاس مهمانداری بهامرسے داشته سلوکهاے شایسته بعمل آورد درین ضمن باقر علی خان رسیده و ناموس و اموال را محفوظ و مصئون از صدمات حوادث دیده شکر الهے تبقدیم رسانید و در استخبار احوال صوبه کتک اشتغال ورزیده دران نواح اندکے آرمیده زن و مادر زن خود را مع اموال مرشد قلی خان بخدمتش فرستاد و پدر زن و داماد هر دو بناه بجدود ممالک دکهن که دار الملک آصفجاه بود غنیمت شمردند مهابت جنگ بکتک رسیده چندروز که تخمیناً اربعینی خواهد بود توقف نمود چون از عهد شجاع الدوله با زمینداران آنجا نهایت محرمیت داشت با هر یکے سلوکے که بایست بعمل آورد و استمالت هر یکے بقدر لیاقتش نموده برادر زاده و سعید خود مهام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ را خلعت صوبه داری آنجا پوشانیده بر وسادهٔ حکومت صوبه مذکور متمکن گردانید و یکے از جماعه داران ملازم خود را که گوجر خان نام داشت با سرداران رساله صولت جنگ متعین آنجا گردانید و صولت جنگ را حکم داد که هر قدر فوج حاجت داند و در کار باشد نگهدارد و مهابت بعد الفراغ از انتظام مهام صوبه اودیسه سالماً و غانماً بمرشد آباد که مرکز دولت صوبه دار بنگاله از عهد جعفر خان مقرر گشته بود معاودت نموده رونق افزای دولت سراے خود گشت و بکام دوستان بانتظام معاملات ملکے و آراستن سپاه و ترفیه حال رعایا و برایا پرداخت

شهامت جنگ و سراج الدوله و دیگر منتسبان دودمان مهابت جنگ و خطبهای آن مملکت و اعیان و ارکان دولت در مرشدآباد و پیش
مهابت جنگ حاضر و بازماندگان سرفراز خان را شهامت جنگ بهادر در کنف حمایت خود گرفته نفیسه بیگم خواهر حقیقی سرفراز خان
مرحوم را بعزت و احترام در خانهٔ خود آورده و زمام اختیار حرم سرای خود باو سپرده و نسبت مادری و فرزندی باو قرار داد
اگرچه ستری در میان می بود اما نفیسه بیگم را شهامت جنگ بلفظ والده و او شهامت جنگ را بلفظ پسر میخواند و جمیع امور
خانهٔ خود را شهامت جنگ و زنش که دختر مهابت جنگ بود باختیار نفیسه بیگم سپرده مختار نموده بودند که هرچه خواسته باشند
و مناسب دانند بعمل آرند و از اسباب و اموال و خدمهٔ نفیسه بیگم و محال خاص تعلق که مبلغی معتد به از آن حاصل می شد
و غیر آن آنچه زر خرید جعفر خان بود مطلقاً تعرض نکرده باختیار بیگم مذکور گذاشته بود و در ادب و احترام در سلام و تکلم چنانچه
باید مهابت جنگ و شهامت جنگ و جمیع منتسبانش بعمل می آوردند از مدخولهای سرفراز خان همان روز که سرفراز خان
کشته شد یکی پسری زائید و نفیسه بیگم او را بفرزندی خود برگرفت شهامت جنگ او را برابر فرزند خود دانسته نهایت
احترامش می نمود و چون سرفراز خان زنی از اکفا و اقران در حبالهٔ نکاح خود نداشت اکثری جواری بوده اند و بعضی ظاهراً ممتوعه باشند
از آن جمله هر که صاحب اولاد بود آنها را مع اولادشان و دیگر متعلقان و منتسبان سرفراز خان را بجهانگیرنگر فرستاده مواجبی لائق بحال
ایشان که فارغ البال زندگانی نمایند مقرر کرده همه را بآسایش و آرام نگاه میداشت و هیچ یکی از متوسلان سرفراز خان
اگر انزوا گزیده بود و اگر ملازمت شهامت جنگ اختیار کرده بود مجوز تصدیعی نبوده همه با سامان بود و نمیخواست که
هیچ وجه غبار ملالی پیرامون خاطرشان گردد از معتمدان شنیده شد که مبلغ سه هزار روپیه دسامهٔ عجزه و ضعفا بیوه
زنان بود که تعلق به دفتر دیوانی نداشت و هر ماه کیسه های دراهم هر یکی از حضور خود مصحوب خواجه سرایان و زنهای
معتمد ملازم میرسانید و نائب شهامت جنگ حسین قلیخان بهادر و از طرف خان مرقوم رای گوکل چند که دیوان حسین قلیخان
بود بنیابت ضلع جهانگیرنگر و اسلام آباد و سلهت وغیره که تعلق بشهامت جنگ داشت مامور گشته بنظم و نسق ممالک مذکور معزز
و مفتخر بود و فوجداری رنگپور بقاسم علی خان که برادرزادهٔ زن مهابت جنگ بود مقرر گشته نام برده را بحکومت آنجا
ثروت و مکنت افزود و معین الدوله سیف خان بهادر سیف جنگ برادر عمدة الملک که از عهد جعفر خان بفوجداری
پورنیه وغیره از حضور مامور بود چندروز بضابطهٔ مستمرهٔ ایام سلاطین سابق مهابت جنگ را باغی تصور نموده آوازهٔ برآمدن
خود باراده مدافعهٔ او شهرت میداد و متوقع بود که از حضور پادشاه نیز امرا و افواج بتادیب مهابت جنگ خواهند
رسید چون اثری از مظنونات سیف خان بپیرایهٔ ظهور نیافت ندامت کشید و اشتهار ارادهٔ خود را منافی مصلحت و احتیاط
دانسته برای استحفاظ خود تجبین اختیار نمود و مهابت جنگ را بپاس خاطر عمدة الملک و مصالح دیگر چندان التفاتی بحرکات او نبود

ذکر احوال هیبت جنگ و صوبهٔ عظیم آباد و لواحق آن

احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ پسر حاجی احمد که داماد کهتر مهابت جنگ بود بعد فتح بنگاله
صوبه داری عظیم آباد را مهابت جنگ باو گذاشته خلعت با خطابهای مذکور و منصب هفت هزاری و ماهی و مراتب
و نوبت و پالکی جهالردار که برای او از حضور طلب داشته بود فرستاد و هیبت جنگ سید هدایت علی خان بهادر والد راقم را
که بر پرگنه های فوجداری خود بوده اند طلبیده نهایت عواطف و اشفاق مبذول حال الیشان داشت

وتکلیف بخشی گری لشکر خود بایشان نموده فرمود کہ حق تعالی این ملک و دولت را برادر شما کہ عبارت از ذات خودش باشد عطا فرمود باتفاق ہمدیگر بانتظام فوج وانصرام معاملات این ملک باید پرداخت و نوعی کار بار را باید ساخت کہ محسود اقران و مورد تحسین والطاف بزرگان باشیم و دیگر کلمات مناسبہ کہ مظہر مودت قلبی باشد بر زبان آورده سلوکی کہ موجب افزایش اتحاد و وفاق و وداد باشد ہمیشہ معمول داشت و باہم نہایت الفت وآمیزش روداد و درای جنبا من داس راکہ دیوان قدیم مہابت جنگ بود از عم دیدہ زن خود مہابت جنگ طلب داشتہ دیوان سرکار خود نمود ہیبت جنگ اگرچہ در حداثت سن بود لیکن باکثر محامد موصوف و بجرأت و ہوشیاری مفطور و دفاترش نہایت منضبط و معمور بآداب ریاست مودب و تہذیب اخلاق مہذب مہابت جنگ وقتیکہ بتسخیر مرشد آباد رفتہ بود بسبب حسن سلوک و احسانہای او اکثر زمینداران صوبہ عظیم آباد مثل راجہ سندر سنگہ برہمن زمیندار پرگنہ ہای گدہ و زمینداران پرگنہ ترہٹ سمای کہ قوم بہیہ دنو مسلم و در بن دیار بقوم مئین اشتہار داشتہ اند دران وقت ہر چہار برادر نامدار خان و سردار خان و کامگار خان و رحمت خان کہ دران اوان راجہ ہای بحال مرقوم بوده اند رفاقت نمودند و از فرقۂ سپاه نیز بعضی جماعہ داران کہ متوطن صوبہ عظیم آباد بوده اند ہمراه رفتہ بعد فتح و ظفر استدعای معاودت بوطن خود نمودند ہر یکی از انہا مورد عنایت گردیده افیال و خلاع فاخره و جواہر گران بہا در عطا یافتہ بوطن مالوف خود مراجعت نمود بود و رود در سلک ملازمان ہیبت جنگ منسلک گردیده بمقتضای نیکو قدیہا کہ با عموی او نموده بودند مورد الطاف و معتمد بودند الحق حسن سلوک در سلسلہ مہابت جنگ با انہمہ اقتدار کہ انہا را میسر گشت بمرتبہ بود کہ در احدی از زمرۂ امرا بلکہ از متوسطین اغنیا مشاہده نگشتہ و پاس حقوق ہر یکی را نیز بمرتبہ رعایت می نمودند کہ ماخود در زمان خویش از ہیچ کسی ندیده و از کسی نشنیده ایم ہیبت جنگ را با والد فقیر کہ ابنای عم ہمدیگر بوده اند و سر رشتہ رضاع ہم ازینجہت کہ جدۂ مادری فقیر در صغر سن ہیبت جنگ را بمقتضای شفقت گاه گاہی شیر میخورانید متحقق بود انیقدر پاس اخوت مرعی میداشت کہ برادران حقیقی ہم ہیچ جا بآن مرتبہ رعایت نکرده باشند علی ای حال ہیبت جنگ بکمال جاه و جلال باتفاق والد و عم و خال این شکستہ بال و دیگر ملازمان بانتظام مہام این بلاد و رفاه رعایا و کل عباد در نہایت عدل و داد بسر می برد اگر بنگارش جزئیات خصائل و بزرگیہا و فضائل مہابت جنگ و ہر سہ برادر زاد ہا یش و دیگر حالات و معاملات ایشان پرداختہ آید دفاتر می باید بنابرین قلت فرصت و اندیشہ تحمل مردم بر اغراض اغماض نموده بنگارش عظائم امور کہ ضرور است اکتفا نموده می آید

اسیر شدن صولت جنگ در دست باقر علیخان خویش مرشد قلیخان بحسب تقدیر و رفتن مہابت جنگ بر سر باقر علیخان و رہانیدن صولت جنگ ازان گرفتاری بقدرت حکیم قدیر

چون مہابت جنگ بہادر بمرشد آباد رسید صولت جنگ برادر زاده او کہ صوبہ دار اودیسہ شده بود اندک طمع را کار فرما شده خواست کہ تخفیفی در مواجب سپاه مقرر فرماید آنہا ئیکہ غریب الدیار در رفقای دیرینہ و از مرشد آباد ہمراه رفتہ بودند قبول نمی نمودند و مردم شہر کتک و غیره کہ متوطنان صوبۂ اوڈیسہ بوده اند نوکری در اوطان خود غنیمت شمرده بتقلیل مواجبی کہ صولت جنگ میخواست راضی میشدند ازینجہت از فرقۂ سپاه اکثری از مردم ہمان دیار ملازم سرکارش گشتہ رفقای دیرینہ کہ ہمراه رفتہ بودند بر طرف گردیدند و بعضی دیگر از سرداران عمده مرشد قلی خان نیز در شہر کتک

سینه آنکه ذکر صولت جنگ باستنه سکنے داشتند و تخم محبت باقر علی خان در سینه خود بے کاشتند و شاهت یکے نام در دسیتے
که از آشنایان دیرینه صولت جنگ و از هنگام طالب علمی که در شاهجهان آباد با هم سے نمود معرفت و اتحاد داشت در ین وقت
که از اطراف دکهن رسیده مصاحب و معتمد گردید چون سرشت خوشے نداشت صولت جنگ را که مست مے حوالے و
ساغر گردان باده دولت و کامرانی بود باموری لائقه مثل ایذا و آزار مردم آن شهر تمام و اختیال بودن اهالی مرشد قلیخان
در خانه آنها و بهم رسانیدن نسوان از خانهاے مردم باستماع ترغیب صورت و صباحت و ملاحت منظر بهر صورت که میسر آید
دلالت نموده نهایت مبالغه درین امور داشت بلکه در خانه او این قسم کارها و زدوکوب بیچاره ها عمل می آمد ازین افعال ناشایسته
مردم شهر بجان آمده آه و فغان مظلومان بکیوان میرسید و از اکثر سپاه که زر مساعده کشیده مرشد قلی خان بذمه آنها تحقق
یافت بجبر و عنف از آنها کشیده داخل خزانه صولت جنگ میگردید ازین ممر و وجوه مذکور طباع مردم را تنفر از حکومت
و ریاست صولت جنگ بهم رسیده بدل و زبان تاب و توانے که داشتند همت بر دفع او گماشتند چون از
فدایانے رفقاے صولت جنگ و مهابت جنگ چندان کسے در آنجا نماند مگر قلیلے از مصاحبان و تفنگچیان و در فرقه
سواران فقط گوجر خان جماعه دار مع رفقاے خود که دو سه صد کس زیاده همراه او نبوده اند و مردم آنجا که ملازم شده
بودند اکثرے از آنها بلکه همه نوکران چند ساله مرشد قلی خان و باقر علی خان و از جمله منتسبان آنها بودند قریب
یک سال صولت جنگ مع عیال و اطفال بهر صورت شادکام و فارغ البال در آن صوبه بسر برده اطمینان کلے
از هر ممر بهم رسانید ناگاه فلک شعبده باز بلاے فتنه آغاز نهاد تفصیل این اجمال آنکه باقر علیخان داماد مرشد قلی خان
پدر زن خود را بترغیب و تحریص بانتزاع صوبه اوڈیسه از دست صولت جنگ و تحریک انتقام سرفراز خان از مهابت جنگ
مے نمود و مرشد قلی خان از ضایع روزگار و عدم اقتدار خود را دیده پاے قناعت بدامن عزلت پیچیده میداشت باقر علیخان
چون دید که سخنش بامرشد قلیخان در نمیگیرد ناچار خود عازم این کار گردیده توسل با بعضے از دکهنیان جست تا باستظهار آنها
شاید از عهده برآید و تدبیرش چنین اندیشید که در بعضے از فوجداری ها که اتصال جوار با صوبه گنگ داشت بتقریبے
که مذکور شده در آنجا آمد و نشست و راه آشنائے با حکام و زمینداران و ساحبان آنجا افگنده برفق و مدارا روزگار میگذرانید
و بر احوال صولت جنگ و رفقای او اطلاع تام بهم میرسانید چون معلوم نمود که از رفقاے معتمد قدیم کمتر کسے با او
مانده اکثرے همان مردم اند که نوکر و نمک خوار مرشد قلیخان و او بوده اند با آنها راه مراسلات مفتوح نموده آمد و شد
مردم و ارسال مکاتیب مسلوک میداشت و استمزاج هر یکے در رفاقت خود و عداوت صولت جنگ می نمود تا آنکه
میل خاطر آنها بطرف خود و انحراف از صولت جنگ بتحقیق معلوم نموده مردم را به تطمیع و مواعید سراسر امید با خود
متفق ساخت و نوشت که بعضے کسان مثل گوجر خان وغیره که باشما یکدل نیستند آنها را به بهانه خانه جنگی یا بطور دیگر بصورت
که میسر آید دفع باید نمود تا کار یکه پیش نهاد خاطر است صورت تواند گرفت مردم آنجا این راے را پسندیده روزی
با هم گرد جمع گردیده غلغله اشرار و عوام بطور بلواے عام بر روی کار آوردند و آهسته آهسته هنگامه اشتداد یافته
بلند گردید صولت جنگ گوجر خان را براے تسکین نائره فساد و اطفاے التهاب آشوب فرستاده پیغامهاے
مناسب داد چون طبایع مردم شهر انحراف کلی از صولت جنگ بنابر اسباب مذکوره و ترغیب باقر علی خان و غیره یک
مدعا و مراد که چابک سوار علاء الدوله با پیشیار دو سه آنجا اندک باقتدار در رفیق راجه ٹهاکر دواره بود بهم رسانیده

تقدیر ہم داعی انقلاب بود سود سے نداد و روز دیگر در عین بازار کہ گوجر خان برای مجرای صولت جنگ جریدہ سوارہ میرفت بہ غا بر سر او ریختہ او را از پا در آوردند و بمجرد این حرکت غلغلہ وصول باقر علی خان در قرب جوار اشتہار دادند و صورت بلوای عام رو داد و بعد التہاب این نائرہ باجرار اصوب مسرعان بہ باقر علیخان پیغام فرستادہ استدعای آمدنش نمودند او کہ آرزوی این روزہا سے کشید بعجالتہ خود را بشہر کتک کہ دار الملک صوبہ اوڈیسہ است رسانید و بلفتنہ انگریزان و دیگر مردم شہر کہ مخلصانش بودند از وصول خود خبر دادہ پیغام فرستاد کہ بہر صورت مستحفظان دار الامارہ را کہ حراست صولت جنگ سے نمایند بہ بیم و امید شریک در رفیق خود گردانیدہ صولت جنگ را اسیر باید نمود مردم شہر کہ نوکران صولت جنگ و مخلصان باقر علیخان بودند ملازمان قدیم صولت جنگ را کہ تفنگچیان معدود بودہ اند و بحراستش قیام می نمودند بمجرد نزدیک رسیدن باقر علیخان و بوعید و تہدید از طرف او ہراسان ساختہ پیغام دادند کہ اگر اطاعت نمائید و در را بر روی ما بکشائید سلامت میتوانید اند و الا دست از جان شستہ مہیای سیاست باشید بیچارہ ہا چنان بر جان خود ترسیدند کہ ہر چند صولت جنگ استمالت آنہا نمود سودی نکرد و دست از رفاقت او کشیدہ و مفاتیح ابواب را تسلیم مفسدان مذکور نمودہ خود ہم بآنہا پیوستند باقر علیخان کہ نہایت متصل بود بسر وقت صولت جنگ رسیدہ اسیر و دستگیرش نمود و خود بجای او متمکن گشتہ خزاین و اسباب صولت جنگ را متصرف گردید و عیال و اطفالش را در قلعہ بارہ بہاٹی محبوس ساختہ صولت جنگ را نزدیک خود مقید نگہداشت صولت جنگ چند روز قبل از اسیری خود انحراف مزاج ملازمان و نزدیک رسیدن باقر علیخان و کشتہ شدن گوجر خان بمہابت جنگ اطلاع دادہ بود مہابت جنگ از شہر بر آمدہ داخل خیمہ گردید و جازم بود کہ بسرعت ہر چہ تمامتر خود را باعانت و حمایت صولت جنگ برساند ناگہان خبر اسیر شدنش اشتہار یافت و از ہرکارہا بمہابت جنگ ہمین خبر رسیدہ عائق حرکت گردید چہ احتمال میرفت کہ چنین حرکت عظیم بدون تحریک آصف جاہ سے نمی تواند شد و تدارکش تامل تام سے خواست بنا علی ہذا بنا بر استشارہ گذاشتہ شروع بمشاورہ شد مادر صولت جنگ نہایت محبت بالپسر بمرتبۂ تعشق داشت مہابت جنگ استرضای او برابر با مادر خود سے نمود حاجی احمد و مادر صولت جنگ مبالغہ در مصالحہ نمودن دادن صوبہ اوڈیسہ بباقر علی خان و استخلاص صولت جنگ از دست او در عوضش سے نمودند و این مدارا اصلح امور و انسب تدابیرش سے شمردند و مہابت جنگ تبعیت این رای نکردہ استرضای باقر علی خان مذلت و شکستی در ارکان دولت خود سے فہمید مصطفی خان کہ سردار عمدہ در زمرۂ سپاہ و دولت خواہ مہابت جنگ بود رای آقای خود اختیار نمودہ سماجت و ابرام تمام در مقابلہ داشت آخر الامر بعد چند روز شق جنگ بر مصالحہ اختیار آمدہ تہیۂ اسباب و افواج موکد و مصمم گردید +

نہضت نمودن مہابت جنگ بطرف کتک بعد تیاری فوج و آراستن سامان بارادۂ استخلاص برادرزادۂ خود صولت جنگ از دست باقر علی خان

چون مظنون بود کہ باقر علی خان را استظہار سے بقوت و شوکت آصفجاہی متحقق است و استخلاص صولت جنگ از دست او متحتم بنا برین در نگہداشتن فوج و سرانجام نمودن اسباب حرب اہتمام تمام بعمل آمد و مہابت جنگ ہر یکی از سرداران لشکر را حکم نمود کہ یاران و برادران شما ہر قدر مہیا باشند ملازم سرکار نمائید بعض مردم

اگر حیدر وزه راه باشند طلبیده رفیق خود سازید چنانچه مصطفی خان حکم نگهداشتن رساله پنجهزار سوار صادر شد و شمشیر خان
سه هزار سوار و سردار خان دو هزار سوار و عمر خان سه هزار سوار و عطاء الله خان دو هزار سوار و حیدر علیخان هزار سوار
و فقیر الله بیگ خان هزار سوار و میر جعفر خان هزار سوار و میر شرف الدین پانصد سوار و شیخ محمد معصوم پانصد سوار و
امانت خان وغیره نارنولیان یکهزار و پانصد سوار و میر کاظم خان دوصد سوار و بهادر علیخان داروغه توپخانه خفیف پانصد
سوار حکم داد و نسق را و بخشی و چیدن بهیلیه وغیره هزاریان را با پنجاه هزار پیاده تفنگچی بهیلیه همراه گرفته از حاجی احمد برادر
خود و از نادر صولت جنگ وقت رخصت التماس نمود که انشاء الله تعالی اگر آیم صولت جنگ را همراه می آرم
و گرنه روی خود را بشما نمی نمایم شهامت جنگ را با پنجهزار سوار و قریب ده هزار پیاده به نیابت خود در مرشدآباد گذاشته
بساعت سعید با بیست هزار سوار جرار روانه گردید و بتامل و تانی قطع منازل مع توپ و توپخانه نموده با مردم همراهی وعده نمود
که هر کس اول بصولت جنگ رسیده او را از دست دشمنان خواهد بر آورد لک روپیه نقد بآن شخص و اگر صاحب رساله
خواهد بود علاوه آن دو ماهه بهمراهیانش انعام خواهد شد باقر علیخان را از استماع خبر آمد آمد مهابت جنگ و کثرت فوج و
استعداد جنگ بشور نخوت فرو نشسته حیرتے لاحق بود که چه کند چون چاره نبود با استعدادے که داشت آن طرف
دریای مهاندا بر کناره دریا مورچال بسته و توپخانه چیده مع همراهیان خود مستعد محاربه نشست و بنگاه را سه چار کروه عقب
لشکر فرود آورده صولت جنگ را در یک رتھ که بر غلاف آن چاندنی سفید پیچیده و از ریسمان سفید بالایش را چون
دام بهم بافته بودند گذاشته دو مغل تورانی را اندرونش همراه نشانیده بود که هرگاه مردم مهابت جنگ نزدیک
رسند هر یک از شما بکارد کار او تمام نمائید و پانصد سوار و پیاده و کمنی را مع نیزه ها در دور آن رتھ تعین نموده فرموده
بود که هرگاه لشکر مهابت جنگ از دور نمایان شود شما هر یکے اسپها را تاخته و خود را به رتھ نزدیک ساخته یک یک نیزه
بر رتھ خواهید زد و بعد از آن در هر چه صرفه خود ببینید خواهید نمود مهابت جنگ چون متصل رسید و احوال بستن مورچال و
نگهداشتن صولت جنگ در بنگاه شنید بعضے از افواج را معین ساخت که بمجرد شروع جنگ هرگاه اضطراب و آهنگ
گریز در لشکر مخالف مشاهده کنید از راه دیگر غیر مقابل دشمن سبقت نموده اراده رسیدن بر بنگاه و بر آوردن صولت جنگ
از قید دشمن خواهید نمود و نصف شب گذشته با فوج بر سر مورچال مخالف روانه گشته اول صبح رسید
که بر لب دریای مهاندا رسید لشکر باقر علی خان بمجرد مشاهده کثرت فوج مهابت جنگ و شروع محاربه همین که
چند توپ و بان ازین طرف سر داده شد رو بگریز نهاده متزلزل گردید افواج مهابت جنگ دلیر گشته خود را بدریا
زد و از دریا گذشته بر لشکر باقر علی خان تاخت بمجرد رسیدن دلیران قوی جنگ همراهیان باقر علی خان آهنگ گریز
نموده راه فرار پیمودند مصطفی خان و میر جعفر خان که برای استخلاص صولت جنگ تعین شده بودند باراده بنگاه نموده
پیش قدمے کردند و از لشکر باقر علی خان در نیم ساعت اثرے بر جا نماند محمد امین خان برادر مهابت جنگ که برادر
زن حقیقی میر محمد جعفر خان بود مع اصالت خان و لیسر خان پسران عمر خان با معدودے از همراهیان که زیاده
از ده نفر نبوده اند پیشتر از همه به بنگاه رسیده جویای صولت جنگ گردیدند نوجوانے از علاقه گاو خانه ملازم زاده
صولت جنگ که قدامت نوکری داشت رتھ بیکه در آن صولت جنگ بود بے شناخت حاضر آمده بسواران مذکور
از دور نشان داد که نواب را در فلان رتھ مقید برند سواران بطرف همان رتھ حرکت نمودند مرهته هاے

متعین آثار قرب لشکر مهابت جنگ دریافته بهیئت مجموعی بطن واحد بر رتھ جسارت نموده راه گریز پیش گرفتند از زخم سنان آنها یک لفرازان دو مغل که بقتل صولت جنگ مامور گشته در رتھ همراه او نشسته بودند مقتول گشت مغل دوم جسد مغل مقتول را سپر ساخته بالای خود کشید قضا را صولت جنگ پائین پرده افتاده از الجمله جراحات محفوظ ماند مغل دوم را نیز اندک جراحتی رسید درین عرصه سواران مذکور نزدیک رتھ رسیده دام بافته بالای آن رتھ را که از ریسمان بود برید پرده ها را برداشتند صولت جنگ اصالت خان و محمد امین خان وغیره را شناخته لب بدعا و ثنای آنها کشود و تحسین و آفرین شروع نمود محمد امین خان از اسپ خود فرود آمده صولت جنگ را دلالت و تاکید بسوار شدن نمود مغل مجروح جابجا نموده از رتھ جست و بر اسپ نشسته اسپ را عنان داد و لفراریان لشکر خود ملحق گردید تماشائیان متحیر گشته بر چستی او تحسین نمودند دلیر خان از اسپ خود فرود آمده صولت جنگ را ترغیب بسواری نمود و از رتھ بر آورده سوارش کرد چون افواج مهابت جنگ بهم متواتر می آمد بعد آن میر محمد جعفر خان مع معدودی از همراهیان بر فیل خود سوار در رسید محمد امین خان و دلیر خان پیش آمده بمقدم بهجت توام صولت جنگ بشارت رسانیدند میر محمد جعفر خان بمجرد دیدن و شناختن فیل خود نشانیده صولت جنگ را بران سوار کرد و خود عقب او در خواصی هودج نشست از عجائب قدرت کامله پروردگار و بوقلمونی روزگار صولت جنگ که یکساعت قبل از ان مترصد قتل و مایوس از جان بود در ساعت آخری صاحب اقتدار و بر فیل سوار مطاف اصناف خلائق گشته گردید گرد برد مردم از چار سو بجست و جوی او در رسیده هر کسی دید از دور جبین ارادت بر خاک ادب می سود و بدیها بکمال سرافگندگی بتقدیم رسانیده پذیرائش آرزو می نمود فسبحانک اللهم الک الملک توتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیئ قدیر منهیان خبر بمهابت جنگ رسانیدند صولت جنگ هم متعاقب در رسید و بملازمت عموی خود مسرور و منبسط گردید مهابت جنگ آغوش اشتیاق کشوده در برش کشید و هم آنجا سراپرده های مسرت و شادمانی بر پا گشته حکم بنواختن شادیانه نوبت صدور یافت و صولت جنگ را بخلوت فرستاده حکم بحمام و اصلاح سر و ریش نمود بعد انفراغ خلعت فاخره در بر پوشانیده و بجواهر گران بها که عبارت از سرپیچ و جیغه مرصع مع پرتگی و عقدهای مروارید وغیره باشد فرمان نموده بر مسند امارت بعزت و احترام نشانیده و سرگردهای لشکر را فرمان داد که نذور مبارکباد بگذرانند حسب الحکم بعمل آمد زر وافری بصیغه انعام و صدقات و نذور بملازمان و مساکین و ارباب استحقاق رسید و نثار ایثار می باشکر گذاری پروردگار بطوریکه ممکن و میسر بود بتقدیم رسانیدند و همان وقت فوجی برای آوردن عیال و اطفال صولت جنگ از قلعه باره بجلی مع سواریها متعین گردید جماعه که از طرف باقر علی خان حراست شان و قلعه داری می نمودند کسانیکه نیکو خدمتی و احسان با آنها نموده بودند بامید عنایت و رعایت بر جا ماندند و موذیان ایذارسان خوف پاداش و یاسا در رفته مفقود الخبر شدند مردم متعین اهل و عیال صولت جنگ را بمعسکر فیروزی بکر رسانیده در خیام علیحده که برای صولت جنگ و حرم سرای او بر پا شده بود فرود آوردند دل خستگان فراق و ستمدیدان مشتاق بملاقات همدیگر مسرت اندوختند بعد توقف چند روز مهابت جنگ اسباب و سامانیکه صولت جنگ را می بایست و سزاوار بود مثل افیال و افراس و توشک خانه و جواهر و اسلحه و یراق و دیگر مایحتاج که شخصی با آن شان و فر را لاعلاج می باید از خانه خود مرحمت نموده بکمال جاه و حشمت روانه مرشد آباد نمود تا بخیر و میمنت بمنزل مقصود رسیده بملاقات والدین

سعادت و مسرت اندوزید و والدهٔ خود را که در مفارقتش نهایت غم و الم داشت و خود را از زمرهٔ مردگان سے انگاشت از رنج هجران و بیت الاحزان برآورده بلقای مسرت پیرائے خود شمع شادمانے در شبستان زندگانیش افروزد چون صولت جنگ حسب الامر روانه مرشدآباد گردید اکثر افواج و اسباب همراہے مهابت جنگ برفاقت صولت جنگ روانه مرشدآباد گشت و مهابت جنگ با جمیع سرداران و پنج شش هزار سوار جریده ماند و صوبه مذکوره را انتظامی داده ازان پس ارادهٔ معاودت بمرکز دولت خود نمود و مخلص علے خان داماد و حاجی احمد را به نیابت صولت جنگ درانجا گذاشت بعد چند روز از اثنای راه حسب الالتماس مصطفے خان شیخ محمد معصوم پانی پتی را که سردار دیرینه معروف و بشهامت و شجاعت موصوف بود به نیابت صوبه مذکور مامور نموده چند منزل بنابر انفصال بعضے جواب و سوال همراه داشت بعد از تشخص و تقرر جمیع معاملات شیخ مرقوم را خلعت نیابت صوبه اوڈیسه داده با جمعیت سوار و پیاده که همراه او ضرور بود مرخص فرمود و شیخ معصوم رخصت یافته بطرف کٹک نهضت کرد و مهابت جنگ سیرکنان و شکار افگنان با پنج شش هزار سوار مع سراج الدوله و بیگم خود در راه مرشدآباد گرفته قطع منازل سے نمود ۞

ذکر ارادهٔ هیبت جنگ باخراج و استیصال جماعهٔ بهوجپوریه و ابتدائے ورود جماعهٔ مرهته در ممالک اوڈیسه و بنگاله وغیره و رسیدن بهاسکر پنڈت با چهل هزار سوار دکهنی فرستادهٔ رگهو جے بهوسلا راجهٔ ناگپور کلان و رسیدن فوج مذکور چون بلای ناگهان بر سر مهابت جنگ و سوانحیکه در حروب مرهته روی نمود و تدارکهائی که مهابت جنگ فرمود

درهمین ایام که صولت جنگ اسیر پنجهٔ تقدیر گردیده مهابت جنگ برای استخلاص او بطرف کٹک حرکت نمود احترام الدوله بهادر هیبت جنگ صوبه دار عظیم آباد پٹنه را ارادهٔ تسخیر و تصفیهٔ ملک بهوجپور قلع و قمع راجه بهوپل سنگه و بابو اودونت سنگه قوم اوجین زمینداران سرکار شاه آباد که از مدتها متفسد و متمرد بوده اند پیش نهاد خاطر خاطر گشته تصمیم این عزم نمود راے جنتامن داس که دیوان صوبه و نهایت قدامت و اعتماد داشت بر والد راقم سید هدایت علیخان بهادر بنابر قرب و منزلت که در خدمت هیبت جنگ علاوهٔ قرابت بهم رسانیده مرجع تمام معامله و اکثر زمینداران صوبه و رئیس و بخشی کل فوج بود حسدها برده در دل کینه ایشان می ورزید خاطر نشان هیبت جنگ چنین نمود که هدایت علیخان بهمه وجوه در حضور عالے نهایت اعتبار و اقتدار و سخن ایشان پذیرائی دارد زمینداران این حالت را شناخته چشم امید بطرف او شان دارند هرگاه استیصال جماعهٔ بهوجپوریه در مزاج مبارک تصمیم یافته جماعه مذکوره بعد مقهوری و یاس البته رجوع بهدایت علی خان خواهند نمود و ایشان بپاس نام آوری خود در عفو جرائم و تسلیم زمینداری آنها با آنها مبالغه خواهند نمود و جناب عالے بناچار سے پاس خاطر ایشان نموده حسب الالتماس قبول خواهند آورد و زر و محنت ضائع گشته زمینداران بدستور بر جاے خود مسلم و مستقر خواهند ماند درین صورت صلاح آنکه بطالئف الحیل هدایت علیخان را از حضور دور تر باید داشت هیبت جنگ ملتمس او را مناسب اراده خود دانسته والد مرحوم را حکومت و فوجدارے پرگنه سنوت وغیره ضلع تمهرداده مختار معاملات آنجا ساخت و گفت که راجه سندر سنگه چون زمیندار عمده و ملک او اتصال بکوهستان دارد بدون بودن شما دران ضلع

اطمینان خاطر من ازینطرف نمی تواند شد باید که شما بانتظام ضلع مذکوره مشغول باشید تا من بادل مطمئن بسر انجام مهام سرکار
شاه آباد و سرکار رهتاس خاطر خواه خود بپردازم و برادر خود مهدی نثار خان را به نیابت بخشی گری خود مقرر کرده همراه من دهید
والد مرحوم امتثال امر آقا نموده بکار مامور روانه گشت و مهدی نثار خان مرحوم را همراه هیبت جنگ داد و هیبت جنگ مع ور
با فوج و سامانیکه میخواست بسرکار شاه آباد رفته استیصال جماعهٔ بهوجپوریه بجد گرفت و فی الحقیقه استحقاق استیصال داشتند
چه کمتر کسی از سکنهٔ ضلع مذکوره و مترددین و مسافرین از دست تعدی و انواع ایذا و اضرار آنها محفوظ میماند و شرح انحای
ظلم و آزار شان که بغربا و عجزه میرسید طول بسیاری میخواهد خلاصه زمینداران مذکور را بعد محاصرهٔ مدید و چندین جنگ از قلعهٔ
آنها بقهر و غلبه اخراج نموده ملک را مصفا و مسخر ساخت و استمالت رعایا پرداخته سعی در آبادی پرگنه های آنجا می نمود
درین عرصه روشن خان تراهی از فرقهٔ افاغنه که از سردار قدیم اقوام خود و در صوبهٔ عظیم آباد و اله آباد از مدتها صاحب نام
و نشان بود و از مدت حکومت سرکار شاه آباد داشت و با زمینداران آنجا هم باقتدار و هم باتحاد وداد میگذرانید
اخراج زمینداران آنجا و استیصال آنها را چنانچه مکنون خاطر هیبت جنگ بود نظر به قدامت ریاست آنها دران دیار و
اتفاق آنها با راجه ها و مقتدران قرب و جوار متعذر دانسته با هیبت جنگ مکرر در مجالس متعدده بطریق دولتخواهی بانحای
مختلفه استعفای زمینداران آنجا و ترغیب معامله با آنها و طلبیدن و مشمول عواطف فرمودن می نمود و راه مراسلات آنها
با روشن خان مفتوح بود چون این امور ناملائم طبع هیبت جنگ بود روز بروز انزجاری در خاطرش از طرف
روشن خان می افزود و آخرها افغان مرقوم درین خصوص در مبالغه افزوده بعضی کلمات که ملائم طبع هیبت جنگ نبود
گفتن شروع نمود چنانچه روزی جسارت نموده گفت که صاحب هنوز طفلند و اوضاع روزگار و انقلاب لیل و نهار ندیده
ملتمسات را باید شنید و الا ثمرهٔ شایسته نخواهند دید هیبت جنگ را این سخن بسی گران آمده قاصد کشتن او گردید و میر
قدرت الله خلف شاه شکر الله قادری را که از جملهٔ جماعه داران و مرد صاحب جرأتی بود و حسن بیگ خان را که قلعه دار
مونگیر در اوقات سابقه و درین زمان هم داشت بر این کار گماشت روزی روشن خان بدستور معهود در خیمهٔ دیوان عام
برای مجرا و سلام هیبت جنگ وقت عصر آمده نشست هر دو کس مذکور آمده کارش را تمام ساختند روشن خان بسبب
فربهی از جای خود جنبیدن نمی توانست همان قسم نشسته براه آخرت رفت و درین اسفار و حروب مهدی نثار خان عم
عالی همم راقم که در صفات حمیده و شیم پسندیده یگانهٔ روزگار و جوان سنجیدهٔ هوشیار بود جراتهای نمایان و خدمتهای
لایقه بظهور رسانیده مورد اشفاق بسیار و منظور نظر هیبت جنگ گردید و هیبت جنگ بعد استرضا و استیذان از والد فقیر
خلعت خدمت بخشی گری اصالةً بمهدی نثار خان مع فیل و اسپ و شمشیر و دیگر عطایا مرحمت فرموده برفاقت خود برگزیده
و تا بود نهایت مهربانی و پاس خاطرش مرعی میداشت و بر جمیع رفقای خود تفوق میداد اگر در مدح آن عم گرامی قدر
خوضی رود سخن بطول انجامد و بسا باشد که محمول بر تکلف و تصنع گردد در حقوق شناسی و فروتنی و تواضع و صله ارحام و
احسان و انعام با اقربا و اقوام بدرون شست و آداب و اخلاق و وفا و مروت و شجاعت و فتوت و حسن بیان و تالیف
قلوب مردمان و پاس آشنائی و وداد و با وجود کمال شجاعت و غیرت در نهایت تحمل و بردباری بود اللهم اغفر له وارحمه
والد مرحوم حسب الامر بکار مامور پرداخته برای براسی افزایش نام و نشان خود باتفاق راجه سندر سنگه و راجه جگ کشن رای
زمیندار بلانودن و دیگر زمینداران سرکش کثینه و چیر گانوان وغیره باراده تسخیر رام گڈه و تادیب زمیندار آنجا که عمدهٔ

زمینداران کوہستان بود دیگرے از حکام و اقربا در انجا تسلط یافتہ نهضت نمودہ قلعہ چیتراکہ بر سر درۂ کوہ و در راہ رام گڈھ واقع ست
محاصرہ نمود بعد ازان کہ قلعہ مذکورہ مفتوح گردید و مراحل چند بیشتر ازان مکان نهضت واقع شد و از بند و بست آنجا الفراغے
میسر آمد خبر داران معتمد آگہے دادند کہ رگھوجے بھوسلا پنڈت پردہان خود را کہ بھاسکر پنڈت نام دارد با چہل ہزار سوار مرہٹہ
بتسخیر مملکت بنگالہ تعین نمودہ مرخص گردانید عنقریب فوج مذکور ازہمین راہ کوہستان گذشتہ بطرف بنگالہ خواہد رفت والد مرحوم
خبر مذکور را بے کم و کاست بہیبت جنگ معروضداشت ہیبت جنگ عریضۂ والد را بجنسہ در خط خود پیچیدہ پیش مہابت جنگ
فرستاد مہابت جنگ این سخن را مہمل دانستہ چندان التفاتے باین خبر نہ نمود و در جواب نوشت کہ شما بخاطر جمع کار خود
نمائید ہرگاہ مرہٹہ این طرفہا بیاید تنبیہ و تدارکش چنانچہ باید بعمل خواہد آمد چون جواب مہابت جنگ از نوشتۂ ہیبت جنگ
بوالد فقیر معلوم گردید و دران وقت چنان فوجے ہمراہ نداشت کہ انسداد طرق عبور مرہٹہ تواند نمود بصلاح رفقا و خیر طلبان
ناچار از کوہستان بزیر آمدہ بجای مناسب اقامت گزید و مرہٹہ بعد چند روز رسیدہ جلوریز بسمت پچیت و موربھنج شتافتہ
در نواح میدنے پور ظہور و بروز نمود مہابت جنگ چنانچہ سبق ذکر یافت با قلیل فوجے کہ زیادہ بر پنج شش ہزار سوار
نبود تفرج کنان و صید افگنان بخاطر جمع بمرشد آباد مے آمد در منزلے نزدیک بمیدنے پور کسے از عمال معتمد وقت تہیۂ
نماز کہ مہابت جنگ در تہیۂ نماز بود خبر ورود مرہٹہ در نواح مذکور بہیبت کوہ بے لشکر رسانیدہ معروضداشت کہ بھاسکر
پنڈت با چہل ہزار سوار نزدیک رسیدہ فردا شام یا پس فردا صبح طلیعۂ لشکر او نمودار خواہد شد چون دولتخواہ را اطلاع خبر در
بود معروضداشت مہابت جنگ با آنکہ فوج بسیار کمے ہمراہ او بود مطلق اندیشہ را بخاطر راہ نہ دادہ فوراً در جواب گفت کہ این
کافران را در کدام جا باید زد شخصیکہ این خبر بمہابت جنگ رسانیدہ پیش فقیر قسم یاد کردہ احوال استقلال مہابت جنگ نقل
مے نمود کہ من اصلا اثر تشویش بر بشرہ اش نیافتہ نہایت تعجب از فرط دلیرے و استقلال او دارم ❖

ذکر رسیدن مرہٹہ بر سر مہابت جنگ و سوانحیکہ درین ستیز و آویز روے داد

تفصیل این مجمل آنکہ رگھوجے بھوسلا بنی عم راجہ ساہو کہ از سرداران عمدہ مرہٹہ مکاسہ از صوبۂ برار بود و دار الملک او ناگپور
کلان است بنابر ضعف ارکان سلطنت با ترغیب آصفجاہ بقصد تسخیر مملکت بنگالہ در صورت غلبۂ تام والا اخذ چہارم حصہ حاصل
کہ بچوتھ مشہور و در تمامے مملکت ہند رائج گشتہ و بنگالہ ازین قسم آفات محفوظ بود بھاسکر پنڈت مدار المہام سرکار خود را بسپالاری
بیست و پنجہزار سوار کہ شہرت چہل ہزار سوار داشت فرستاد و چنانچہ سبق ذکر یافت تدبیر مزاحمت و ممانعت او از درہای
کوہستان بعمل نیامد بھاسکر مذکور از جبال کٹک راہ یافتہ بطرف درہ پچیت کہ ہشت منزلے غربے مرشد آباد است متوجہ
گشت و این خبر در منزلہا جیکرہ مسموع مہابت جنگ گردید و چون بمبارک منزل رسید خبر عبور مرہٹہ از درہ پچیت و ورود
او قریب سرحد بردوان متحقق گردید ازین جہت کہ حکم بر طرفے سپاہ نمودہ بود و اکثرے از ملازمان ہم بگمان آنکہ در راہ
شورشے نیست ہمراہ صولت جنگ بمرشد آباد رفتہ بودند زیادہ از سہ چار ہزار سوار و چار پنج ہزار پیادہ برق انداز ہمراہ
نداشت قصبۂ بردوان کہ در کثرت غلات و وفور معمورے بر سائر پرگنات بنگالہ تفوق دارد مسکن خود قرار دادہ مقرر نمود
کہ قصبۂ مذکورہ متصل بباقہ لشکر گذاشتہ بدفع مخالف پردازد باین ارادہ از مبارک منزل کوچ کردہ روز دوم محل بردوان منبع
بردو لشکر گشت و مرہٹہ ہم معاً رن ایں عان رسیدہ اکثرے از آبادے مذکور را آتش داد و بعضے محفوظ ماند در مکان مذکور

از طرفین جنگهاے سبکے رویداده بمنازل خود معاودت مے شد درین ضمن از اشتهار شجاعت و اسپهدی مهابت جنگ
و مشاهده جسارت و دلاورے افواج و سرداریها سکر خواست که اگر چیزے بدون محاربات بدست آید مغتنم شمـ
و بهمان قدر قلیل قناعت نموده معاودت نماید بنابرین بپیام فرستاد که چون از راه دور مشاق سفر کشیده
تا اینجا رسیده ایم اگر مبلغ ده لک روپیه برسم ضیافت عنایت شود برمے گردم ملتمس او در حضور نواب بمقتضای
غیرت نیش و مشورهٔ مصطفی خان که همیشه خواهان جنگ و جدل بنابر ترفیهٔ حال خود و کل فرقه سپاه بود پذیرائے نیافته
جواب صاف باستعداد و تهیه مصاف یافته چون چندروز برین وتیره گذشت و آنچه مرکوز خاطر مهابت جنگ بود ظهور
نمے یافت مهابت جنگ قاصد گشت که زوائد اسباب مثل آرابه و رتهه و جمیع باربردار و اسباب و بار و بنه در لشکرگاه گذاشته
جریده بر سر مرهته تازد و دود از نهاد شان برآرد باین خیال اول صبح سواری فرموده قدغن نمود که از مردم بنگاه
وارد و با احمال و اثقال احدے ملحق بفوج نشود اما مردم ارد و از خوف مرهته ممتنع نگشته بے اختیار خود را داخل
فوج کردند چون اندکے از راه طے شد و معسکر دور افتاد افواج مرهته از چارسو هجوم آورده شروع بیورش و حملات نموده
عرصه دار و گیر گرم گردیده از طرفین کشش و کوشش بظهور آمدن گرفت چنانچه مصاحب خان پسر کلان عمر خان که جوان
با نام و نشان و آبروے خاندان خود بود پاے مردے و مردمے در میدان مردآزما فشرده تردداتے لائق بظهور رسانید
و در عین میدان کشته گردید و بهمین وتیره قطع مسافت بسمت بنگاه مرهته میشد تا آنکه وقت عصر رسید و از شمشیر خان
و مصطفی و سردار خان و رحم خان که پشت مهابت جنگ بجرأت شان قوے بود جلادت و جانفشانے که باید بظهور
نرسید مهابت جنگ متحیر و خبردار گشت که سرداران مذکور با من سرگران و اراده آنها نوع دیگر است و چون لشکرگاه مهابت جنگ
دور افتاده و فرودگاه مرهته دورتر بود دید که نه یارای رسیدن بمعسکر خود است و نه مجال تاختن برارد وے مرهته بنا چار
در جائیکه رسیده بود و بحسب اتفاق آن زمین خاک ناپاکے داشت و بسبب بارش گل ولا گشته بود رحل اقامت انداخت
و غیر چار تیغ پالکے و خیمه مختصر سفری برای مهابت جنگ نمانده بود خیمه مذکور را بر سر بلندی نشستن منفت کروہے بر دوان زدند
و اسباب و امتعهٔ تمامے لشکر دران روز بغارت رفت و عقب ماندهای فوج نیز مجروح و مقتول و بعضے سالم و صحیح آواره
باطراف شدند و فوجیکه همراه مهابت جنگ مانده بود بهیئت مجموعے محصور فوج مرهته گردید و تا شام مدافعه حملات عساکر دشمن
نموده شب بجائیکه بودند منزل گزیدند و دران شب نمونهٔ شور یوم النشور در اصحاب مهابت جنگ هویدا و آشوب
قیامت دران انقلاب پیدا بود و مصطفی خان و شمشیر خان و سردار خان و اکثری از افاغنه بچندین جهات آزرده خاطر
و دل افسرده بودند بنابرین در ستیز و آویز کناره جوئے نموده آثار جانفشانے و اتفاق از ینها بظهور نرسید از جمله وجوه آزردگی
یکے آنکه دو سه بار در حروبی که روی نمود مهابت جنگ نگهداشت افواج میکرد و بعد انفصال جنگ مردم نو نگهداشته را
برطرف مے نمود و این امر مخالف مرضے سپاه بود در همین جنگ که برائے استخلاص صولت جنگ میرفت مصطفی خان التماس
نمود که اگر افواج بمواعید و دلاسا ملازم فرموده بعد رفع احتیاج برطرف مے نمائید درین صورت نقصان بسیاری بما مردم
عائد و برادران و رفقا آزرده مے شوند این بار امید داریم که مخالف عهد و پیمان بعمل نیاید مهابت جنگ جابر
دلجوئے سپاه تسلے مصطفی خان و دیگران نموده وعده کرد که این بار چنین نخواهد شد و بعد خلاصے صولت جنگ
و ظفر یافتن بر باقر علی خان باز بدستور نو ملازمان را برطرف نموده و موجب دل شکستن فرقه سپاه عموماً بخصوص مصطفی

و دیگر افغانان گردید و الحق که این عمل از احسن اخلاق و محل اکثر مصالح و وفاق و اتفاق است خاصه سرداران و فرمانروایان را نهایت اقبح باید اقوال اینها خصوص وعده و وعید خالی از صدق گاهی نباشد تا در دل اتباع بلکه کل خلایق وقع و وقر بیشتر و مردم را بیم و امید زیاده تر باشد دوم آنکه در همین ایام هیبت جنگ ناظم عظیم آباد که همین برادرزاده و داماد مهابت جنگ پدر سراج الدوله بود و در جنگ و تسخیر بهوجپور روشن خان افغان را که فوجدار سرکار شاه آباد و بر بهوجپوریه حاکم بود بسهل تقصیری ناحق بکشت چنانچه در بیان احوال هیبت جنگ مرقوم گشت امر مذکور نهایت باعث آزردگی خاطرهای جمیع افاغنه بل کل ملازمان گردید زشتی این عمل از غایت ظهور حاجت به بیان ندارد سوم آنکه راجه سوندر هنگام عبور لشکر مهابت جنگ بطرف کتک بنابر استخلاص صولت جنگ از جنگ باقرعلیخان نواسهٔ او ابا نموده آخر گریخته با مهابت جنگ نفاق و شقاق ورزیده بود و با باقرعلی خان راه وداد و اتحاد مسلوک داشت مهابت جنگ تنبیه و گوشمال او را جازم بود راجه مذکور توسل مصطفی خان جسته راه سلامت خود منحصر درین صورت دانست مهابت جنگ ملتمسات مصطفی خان را اصغا نکرده بهیچ دار و مریز میگذرانید و چون میدانست که مصطفی خان طرف او در دل دارد مخفی از وی بمیر محمد جعفر خان گفته بود که هرگاه راجه مذکور در دولت سرا رسد شما باتفاق همراهیان خود حاضر گشته قبل ازان که افشای راز شود کار او را تمام نمائید تا آنکه راجه مذکور چار و ناچار استدعای آمدن بحضور نمود و بعد ازان که اذن یافت با جمعیت خود باستسلام در دولتسرا شتافت میر محمد جعفر خان خبر آمد آمد او شنیده با رفقای خود مسلح گشته حاضر آمد و بمجرد رسیدن راجه مردم میر محمد جعفر خان او را درمیان گرفته کارش تمام ساختند و همراهیانش را هرکه هرجا یافت شکار خود دانسته غارت نمود و افواج مهابت جنگ در بعضی از ممالک او در آمده نهب و اسر بافراط نمودند این کار هم موجب ملال خاطر مصطفی خان گردید علاوه آن هر دو که درین گشته بود که هنگام مرهٹه روی نمود و مصطفی خان بلکه سایر افواج و افغان وقت قابو یافته شقاق و نفاق خود را اندکی ظاهر و بی پرده گیها شروع نمودند مهابت جنگ از مشاهده احوال سپاه خصوص نفاق و سرگرانی مصطفی خان که اعظم رفقا و رئیس جماعهٔ افاغنه بود و اکثر افواج او ازین قوم در کار خود متحیر ماند و چاره بنوعی نمیدید و مرهٹه دران میدان مهابت جنگ را مع مردم همراهی محاصره نموده اطراف معسکر بهر یکی از سرداران لشکر خود حواله نمود تا هر کسی ضابطه و ناظر طرف مقابل خود بوده از عبور و مرور لشکریان مهابت جنگ خبردار و مانع وصول مدد و اجناس ماکولات باشد مهابت جنگ بنابر قابو طلبی و دفع الوقت راه جواب و سوال مصالحه با مرهٹه گشوده میر حبیب الله نام را که بخشی راجه بردوان و از متوطنین ملک دکهن بود بسفارت مقرر نموده به بهاسکر پندت پیغام صلح فرستاد پندت مذکور که تمامی متاع اردو بغارت برده احوال مهابت جنگ را بصورت مذکور مشاهده نموده جواب داد که الحال طاقت محاربه در فوج شما مفقود و تمامی لشکر شما محصور من است مصالحه چه معنی دارد لیکن چون شما در عداد امرای هندوستان محسوب میشوید اگر نجات ازین مهلکه مرکوز خاطر باشد یک کرور روپیه نقد و تمامی افیال لشکر تسلیم من نمائید تا دست از اضرار شما برداشته برای رفتن مرشد آباد مزاحمت نه نمائیم راجه جانکی رام که دیوان تن و صاحب اختیار سررشتهٔ سپاه و معتمد دولتخواه بود بمشاهده آنکه روز گذشته فتور عظیمی بلشکر رسیده قریب به پنج هزار سوار من حیث المجموع در رکاب اند از آنها هم اکثری بنابر اضطرار احوال و ضیق مجال قصد پیوستن به غنیم دارند جواب بهاسکر شنیده از راه حسن عقیدت معروض داشت که غلبهٔ خصم بافراط رسیده قلیل مردمی که در رکاب حاضر اند بدریافت این احوال داعیهٔ موافقت یا مخالفت دارند درین صورت صلاح دولت آنکه گفتهٔ بهاسکر پذیرا شوی یا بد افیال در بنگاله بتهٔ ندارد و معتبر از نیها

در فیل خانہا موجود و باز ہم سے توانند رسید و در خزانہ عامرۂ بادشاہے چہل لک روپیہ موجود است شصت لک روپیہ
را بندہ بہر صورت سرانجام دادہ میرسانم مہابت جنگ بمقتضاے غیرت و شجاعت ازین دلالت سر باز زدہ
نہایت استنکاف ازین امر نمود و فرمود کہ تا زندہ ام باین نحو مذلت و اہانت راضی نخواہم شد انشاء اللہ تعالے
باین اشقیاے مغرور محاربہ و مقاتلہ نمودہ اعدا را مغلوب خواہم نمود زیرکہ باین خفت بدشمن دادہ آید چہ خوبی دارد
انشاء اللہ تعالے بعد فتح و ظفر بدوستان مخلص و رفقاے معاون کہ درین میدان مردانہ وار داد شجاعت و جانفشانی
دہند دہ لک روپیہ انعام خواہم نمود بہر صورت آن روز را بشام رسانیدہ چون پردۂ سیاہ شب
عالم را فرو گرفت اکثرے از اہالے اردو و جمعے از بے سر و پایان لشکر تبغاریق برخاستہ راہ لشکر مرہٹہ گرفتند
غیر از جماعہ داران مشہور و اعزۂ روشناس و ندما و اعاظم رفقا دیگر کسے نماند چون میر خیر اللہ مذکور را آمد و رفت
کم بعمل آمد دیگران ہم بفکر کار خود افتادہ ہر کسے راہے بسر رسانید میر حبیب ہم با بعضے از روساے مرہٹہ بعلت
نفاقیکہ با مہابت جنگ داشت ساختہ قاصد بود کہ فرصت یافتہ بانہا پیوندد و مرہٹہ با وقت شام نشان
و بیرم دوار روبروے لشکر محصور مہابت جنگ برپا کردہ ندا در دادند کہ ہر کہ زیر این نشان آید از قتل و غارت
محفوظ خواہد بود باستماع این ندا و مشاہدہ علم امان سبے غیرتان خاسے از حیا بحیلہ و تزویر از لشکر بر آمدہ خود را بآن
نشان میرسانیدند تا آنکہ مرہٹہ در انہا طمع نمودہ غارت کردند و بہ لطیفۂ غیبی آن راہ مسدود گشت مہابت جنگ در چارۂ کار
بجہات مذکورہ خود را عاجز دیدہ ناچار تن بمرگ خود داد و شبے تنہا بے خدمتگار و مشعلچی سراج الدولہ را ہمراہ گرفتہ
بخیمہ مصطفے خان رفت و گفت مرا با شما سخنے گفتنی است مصطفے خان مشاہدۂ این حال نمودہ حیران گشت و برخاستہ
دست یکے از دو برج خیمۂ خود مہابت جنگ را بردہ نشانید و استفسار نمود کہ چہ حکم مے شود مہابت جنگ گفت کہ بشنوید
مصطفے خان جیو انسان را از جان عزیز تر چیزے نمے باشد و مرا حالتے پیش آمدہ است کہ درین وقت پیش من اسہل
و الذ امور مردن است و از جان در گذشتن شما را اگر از من ملالے و کینہ در خاطر بنابر بعضے امور باشد اندیشہاے
بسیار و تدابیر دور از کار نباید نمود اینکہ من مع سراج الدولہ کہ عزیز تر از جان من است تنہا پیش شما حاضرم کار من تمام
کردہ خود را از تشویشات فارغ سازید اگر حقوق مرا در خاطر جاے دادہ از بعضے قصورات کہ بعمل آمدہ باشد در گذرید
و ارادۂ رفاقت و اعانت من نمودہ تجدید عہود و مواثیق یکدیگرے نمائید من بخاطر جمع متوجہ تدارک مرہٹہ
گردیدہ ہر چہ از دست برآید و بالقوۂ من باشد بعمل آرم مصطفے خان در جواب گفت کہ این سخن را من تنہا جواب نمیتوانم
گفت ہرگاہ سرداران دیگر از فرقۂ من مجتمع آیند باتفاق آنہا انچہ گفتہ اید اعتماد را شاید مہابت جنگ گفت
چہ مضائقہ مصطفے خان کسے را فرستادہ شمشیر خان و سردار خان وغیرہ جماعہ داران افغان را احضار نمود چون جمع
آمدند بمہابت جنگ گفت کہ جناب عالے را سخنے کہ با فدوے گفتہ اند اعادہ باید فرمود مہابت جنگ کلمہ سابقہ را باز
در مجمع مذکور کرد مردم شنیدہ خاموش ماندند مصطفے خان جمیع افاغنہ را مخاطب ساختہ گفت کہ برادران چرا جواب
نمیدہید انچہ در خاطر دارید ظاہر نمائید شمشیر خان و سردار خان و دیگران گفتند کہ سردار قوم و رئیس فرقۂ شمائید
ہر چہ شما بگوئید جواب ما ہم ہمانست مصطفے خان گفت یاران تا حال ما را در خاطر انچہ بود بود و الحال خود سر و جان من وابستۂ
قدم ولی نعمت است و تا مرا بر تن سر است وقف نثار جان و آبروے مہابت جنگ و عیال و اطفال اوست بلکہ درین عرصہ

مصطفے خان

تا مصطفی خان زنده باشد سر خود را او البته نعل اسپ ادنای غلام مهابت جنگ میداند و مشهور است که باتفاق چهل شمشیر سلطنت مسخر مے شود اما مردم خود از سه هزار کس متجاوز نیم این همه جبن و بددلی بخود راه دادن کمال نامردیست بعون الٰهی با اعدا جنگ کرده انشاء الله تعالے غالب مے آئیم شما صاحبان هرچه بهتر دانید بکنید دیگران باستماع کلام مصطفی خان هم داستان او گردیده رای رفاقت مهابت جنگ همه را اختیار آمد و مصطفی خان همه را ایما بفاتحه خیر نمود چون حسب الاستعار بعمل آمد مهابت جنگ خوشحال بخیمه خود برگشته بخاطر جمع آسود و صبح غلام علیخان را که سابق دیوان خالصه عظیم آباد و مقرب و ندیم مهابت جنگ و مرد عمده هوشیار بود و پسرش یوسف علیخان بدامادے علاء الدوله سرفراز خان اختصاص داشت و با مصطفی خان راه مصادقت مے پیمود بخانه او فرستاد تا غائبانه از گفتگوی او آنچه استنباط نماید آمده ظاهر سازد غلام علیخان بخانه مصطفی خان آمده ساعتے چند باختلاط گذرانید درین عرصه آدم شمشیر خان آمده پیغام داد که بموجب بندوبست سابق لشان ما که از مرهٹه خواسته بودیم امروز مے آیند درین باب مرضے شما الی الحال چیست مصطفی خان گفتگوے شب را اعاده نموده فرمود که هرکه زاده افغان ست بر همین قرار خواهد بود غلام علیخان بعد استماع این کلمات برخاست و سے کم و کاست بخدمت مهابت جنگ رسیده ظاهر ساخت مهابت جنگ را اصغای این مقال در استقلال افزوده تهیه مقابله تصمیم یافت الحق در چنین اوقات هرگاه از رفیق معتقد و معتمد چنین سخنان مسموع و متیقن شود موجب کمال انشراح خاطر دارد و باد جسارت بیگرود چون بنای جنگ تقرر یافت مصلحت آن شد که بمرشد آباد باید رسید دیر و بال خود آراسته بمدافعه اعدا باید کوشید چون باز شام شد مرهٹه توپے را که در غارت اول بدست او افتاده بود بر دورخے نصب نموده گله ها بلشکر مهابت جنگ میریخت و با بنا هم سر سیداد ازین ممر عجب شورشے تمام شب در لشکر بود وقتے آنکه مانک چند دیوان راجه بردوان قریب بصبح گریخته راه خانه آقای خود گرفت درین اثنا از جهات اربعه مرهٹه یورش آورد و مهابت جنگ بر فیل خود سوار شده متوجه دفع اعادی گشت چون مرهٹه بغتة بر لشکر ریخت فرصت ترتیب فوج میسر نگشته سررشته اجتماع برهم خورد و مردم مرهٹه داخل فوج مهابت جنگ شدند درین گیرودار میر حبیب عمداً توقف در سواری نمود و فوج مرهٹه باو رسیده بعد ازان که دو سه زخم شمشیر برداشته بود دستگیر مرهٹه گردیده بجماعه مذکوره پیوست دران روز حیدر علیخان داروغه توپخانه دستی مهابت جنگ کمال دلاوری و جانفشانی بتقدیم رسانیده جماعه بسیاری را از مرهٹه بخاک هلاک انداخت و مصطفی خان و میر جعفر خان و شمشیر خان و سردار خان و رحم خان و عمر خان و غیرهم بکاربات مردانه از دحام و جمعیت مرهٹه را درهم شکستند و مرد ساسے مرهٹه ضرب دست شجاعان نصرت نشان دیده و اکثر مردم خود را مجروح و مقتول ملاحظه نموده یورشے که از چار سوے آوردند موقوف کرده و خود را جمع نموده بطرف ساقه لشکر متوجه شدند و فوج برهم خورده مهابت جنگ منتظم گشته بهیأت مجموعے جنگ کنان بطرف کتوه روان شد دران روز بقیه اسباب و متاع لشکر بتاراج مرهٹه از زوایه بلکه از ضروریات مثل ماکولات و ملبوسات و مرکوب هیچ نماند و سه هزار کس اسپ در یچے و معدودے بسواری فیلان و پنج شش هزار بهیله برق انداز پیاده جنگ کنان سطح مسافت مے نمود و فوج مرهٹه از هرچهار طرف دلیرانه کوششها نموده بر لشکر مهابت جنگ که قلیل جمعیتے بود حمله ها سے متواتر و یورشهای پے در پے مے آورد و رفقای مهابت جنگ بشجاعت آقا و سرداران خود مستظهر بوده مدافعه آنها سے پرداختند و فے الواقع که داد مردے و مردانگی داده باستقلال تمام راه مے پیمودند چون شام میشد تالابے را انتخاب کرده بر زمین مرتفع که دور تالا بها سے باشد و در راه کٹک کرده

نمودان بامید ثواب بے حد و حساب ساختہ اند فرودسے آمد سایۂ غیر از سما و بستری غیر از ارض غیر ازاں
سیر سے شد و افواج مرہٹہ گرد لشکر مہابت جنگ بمفاصلہ قریب کہ گلہ جزائر تا آنجا نرسد محیط گشتہ منزل بمنزل ہمیگر
وبار بردار روز اول بغارت رفتہ اعدے را رسایۂ و جنس ماکولے میسر نبود و مرہٹہ جہات گرد و نواح را در ہر منزل
دہ کروہ از چہار سو سوختہ و تاختہ اثر آبادے و اجناس غلہ باقے نمیگذاشت ازین جہت حرجی عظیم بر لشکریان مہابت جنگ
و جمیع روسائے عسکر و اہل بازار گذشتہ امید زندگے و فیروزے کسی را نماند و بسبب فاقہ ہاسے پے در پے تاب و توان
ہم در رگ و پے ہیچکس چندان باقی نبود و از جنس ماکول برای ارباب توسع در شبانروزی وقتے از اوقات بقدر رگ
سد رمق تواند شد میسرے آمد و سائر الناس با کل ساق درخت موز و مانند آن شکم خود را پر میکردند چنانچہ از تقریر یوسف علیخان
مرحوم پسر غلام علیخان مغفور ظاہر شدہ کہ در سہ روز مدت رسیدن بکٹوہ یکروز قریب سہ پاؤ کھچڑے میسر آمد کہ ہفت کس
دران شریک بودند و روز دیگر ہفت عدد شکرپارہ کہ نوعے از حلویاتست سہ کس را قوت لایموت گشت روز سوم قریب
بہ نیم آثار کباب گوشت گاو و چند کس در خوردن آن مشارکت نمودند در ہمین سفر کہ از بردوان بہ رشد آباد سے آمدند افواج
مرہٹہ بسبب نماندن توپ و رہکلہ ہمراہ لشکر مہابت جنگ بمفاصلہ قریب کہ گلہ جزائر تا آنجا نرسد احاطہ نمودہ فرودسے آمد
روزسے مصطفی خان لشکر مرہٹہ را متصل بفرودگاہ خود دیدہ از سر غیظ و غیرت با ہمراہیان گفت کہ جمعیت اسلام و جلادت
افغانے را چہ بلا زدہ است کہ شما مردم مقہور اجامرہ و اجلاف دکنیان گردیدہ بجوع و مذلت ہلاک میشوید و گاہے بہیئت
مجموعے دل برگ نہادہ این کافران را از پیش رو بر نمیدارید ہمراہیان او کہ اکثر افغان و شجاعان قوم بودہ اند ازین سخن تنبیہ
گشتہ در جواب گفتند کہ شما رئیس و سردارید ہر چہ بعمل آرید ما ہم رفیق و شریکیم مصطفی خان ہمراہیان را درین عزم جازم
یافتہ سپر و شمشیر در دست خود گرفت و ہمراہیانش نیز بہمین ہیأت اول آہستہ آہستہ بطور تماشائیان پیش رفتند و مرہٹہ کہ
بر فوج مہابت جنگ گمان این جرأت نداشت غافل بطبخ طعام مشغول و فارغ البال عاری از لباس و اسلحہ بآرام بود
چون مصطفی خان مع ہمراہیان اندک نزدیک رسید یکمرتبہ شمشیرہا کشیدہ بر سر آنہا ریخت و خون آن لشکریان معند در
را بخاک معرکہ آمیخت اکثرے از مرہٹہ مقتول و بقیۃ السیف مضطرب الاحوال ماکولات وغیرہ احمال و اثقال بجا گذاشتہ گریختند
ہمراہیان مصطفی خان این غلبۂ نمایان را مغتنم شمردہ از ماکولات آنچہ ممکن بود برداشتہ بلشکر خود معاودت نمودند دیگر
لشکریان نیز فرصت یافتہ آنچہ توانستند آوردند و بعد از دو سہ روز بعض کسان را قوتے میسر آمد و مرہٹہ ضرب دست
مصطفی خان دیدہ دیگر نزدیک تر فرودسے آمد مہابت جنگ بحالتے کہ مذکور شد ہمیشہ کوچ سے نمود تا خود را بکٹوہ رساند
در یکے منازل اول صبح کہ مہابت جنگ با لشکر خود سوار شد قبل از انکہ لشکر بہم پیوندند بغتۃ مرہٹہ بر سر فوج مہابت جنگ
ریخت و ہر کہ ہر جا بود و او را درمیان گرفت ہر یکے در نہایت اضطرار لاعلاج و ناچار بمدافعہ دشمنان مقابل خود
اشتغال ورزیدہ نمے توانست کہ خبر دیگرے بگیرد یا بمدد مہابت جنگ پردازد از انجا کہ حافظ حقیقے ناصر و
معین آن لشکر بود دو فیل نشان کہ پیش روے مہابت جنگ بودند اتفاقاً در خرطوم آنہا زنجیرے بود کہ بآن بازے
سے نمودند دران وقت آن ہر دو فیل بفرمان قہرمان تقدیر بہمان زنجیرہا کہ در خرطوم شان بود شروع بزدن سواران
مرہٹہ کہ دور مہابت جنگ را احاطہ داشتند نمودہ ہر جا کہ روی بآنہا کشش برابر کردند از پدید آمدن این رستخیز مرہٹہ ہاے دور
مہابت جنگ مضطرب الاحوال رو بگریز نہادہ وسعتے در عرصہ و فرصتے میسر گشت و لازمان مہابت جنگ بمدد فیل

سوای او فراهم آمده بر سر دیگر مرهٹه ها که بعضی سرداران لشکر مهابت جنگ را اطلاع داشتند تورشی بعمل آمد انها هم گریخته
جمعیت افزودند و همین قسم مرهٹه ها که در عین لشکر داخل گشته بزد و خورد مشغول بودند بیرون نمودند و باز بتائید الهی صورت
اجتماع در ترتیب لشکر مهابت جنگ رو داده بعادت معهوده نهضت میسر آمد ملخص آنکه در نهایت مشقت راه سپی میمودند
و در هر قدم خطرات عظیم و خوف و بیم عارض گشته از نصرت الهی دفع بلا و ظفر بر اعدا میسر آمد تا آنکه در عرصه غیر معهود جنگ کنان
خصم افگنان بقصبه کٹوه که دو منزل از مرشدآباد بطرف جنوب واقعست بعنایت الهی مع الخیر رسیده رونق ورود دادند و در کٹوه اهل جماعت
بگمان آنکه غله درآنجا فراوانی دارد هر نوع از آن جنس بوفور و خوبی میسور خواهد گشت خود را بتعجیل رسانیدند اما قبل از ورود آنها مرهٹه آن
قریه رسیده تاخت و تاراج واقعی نموده و ذخایر غله را که بردن آن متعذر بود آتش زده بودند با این حال حیوان و انسان که بعد فاقه های بسیار رسیده
بودند غلات سوخته را از ناچاری بی ترتیبی شمرده بکار بردند و مهابت جنگ رحل اقامت در کٹوه انداخته بحاجی احمد و شهامت جنگ در باب
محافظت و حراست نوشته صولت جنگ را مع غلات و دیگر ضروریات طلب فرمود و اول خود مدتی شهامت جنگ و صولت جنگ
و حاجی احمد و جمیع منتسبان دودمان از احوال مهابت جنگ بی خبر و از سلامتی او و همراهیانش نا امید و مایوس بودند
بعد چندی خبر سلامتش یافته از بارگاه حافظ حقیقی که جامع المتفرقین است عافیت و ورود او را مع الخیر سائل و داعی
بوده صولت جنگ را مع فوج و توپخانه و دیگر اسبابیکه ضرور بود با ذخایر اجناس غله مرخص نمودند که بکمک مهابت جنگ هرجا که
باید بشتابد صولت جنگ مع فوج شایسته و استعداد بایسته و آذوقه وافر از مرشدآباد کوچ نموده بعد چند روز وارد منزل
مذکور با مهابت جنگ ملحق گردید مهابت جنگ و همراهیانش فرج بعد از شدت که مظنون و مقصود نبود ملاحظه نموده سجدات
شکر و نیاز بدرگاه کریم کارساز بنده نواز بتقدیم رسانیدند و از اطراف و جوانب ذخایر غلات رسیده جوع مردم
بسیری انجامید از آن باز معسکر سرافراز با فوج و سامان شایان در کٹوه اقامت نموده با من و امان بود و بهاسکر
بنابر قرب ایام برشکال و ضرب دستی که از لشکریان مهابت جنگ دیده بود اقامت خود را در مملکت بنگاله دشوار دانسته
اراده بر هجوم خاطر نماید خود گردید میر حبیب بنابر شدت عداوتیکه با مهابت جنگ داشت مانع معاودت او گشته متکفل شد
که اگر منظور بدست آوردن زر است چند هزار سوار همراه من دهید تا بمرشدآباد رفته چون شهر بی حصار است
و مهابت جنگ در کٹوه کوٹهی جگت سیٹهه وغیره را بآسانی غارت کرده مال وافری برای شما آرم بهاسکر بدلالت
میر حبیب کار فرما شده چند هزار سوار خوش اسپه همراه او داد و مهابت جنگ بر این معنی وقوف یافته چون احوال مرشدآباد
بی تجربه بود میدانست و از شهامت جنگ و دیگران امید حفاظت و حراست آنجا نداشت مصلحت در توجه خویش
دانسته بالمغار شتافت افواج مرهٹه قبل از ورود او یک روز خود را رسانیده غارت کوٹهی جگت سیٹهه
را نصب العین خود ساخته و قریب به لک روپیه نقد و اندکی از جنس بغارت بردند و در بعضی محلات شهر نیز دست تطاول
نمودند میر حبیب برادر خود میر شریف را از خانه خویش همراه گرفته بیرون برد چون دارالامارة و خانه شهامت جنگ
و عطاء الله خان بنابر بودن بعضی از افواج در نهایت استحکام بود دخلی در آنجا نیافته بمجرد استماع خبر وصول مهابت جنگ
راه فرار پیش گرفت و رایات نصرت آیات مهابت جنگ شام روزیکه مرهٹه بعد تاراج فرار کرده بود وارد
مرشدآباد گشته وسیله استظهار سپاه و رعیت واصل تا ما قرار گردید این ماجرا در ماه صفر سنه ۱۱۵۵
هجری رو داد ❊

اقامت نمودن بهاسکر پنڈت سپه سالار مرہٹہ در کٹوہ و تسلط یافتن بر ہوگلے که بندر عظیم بنگاله و آبادے معمور از مال و تجار بود

بعد ازان مهابت جنگ بمرشد آباد نزول نمود بهاسکر پنڈت باراده معاودت بماوای خود بطرف بیر بهوم رفته بود میر حبیب که سالماً و غانماً نزد او رسید او را برفتن دکهن سرزنش بسیار کرده و مهم بنگاله را بکفالت خود گرفته بمبالغه و اصرار ازجائیکه رسیده بود برگردانیده بکٹوه آورد و بهاسکر را در اقامت کٹوه دلیر ساخته متعهد رسانیدن غلات وغیره ما یحتاج گشت و راه و رسم آمیزش با مردم ہوگلے و زمینداران اطراف نمود و اقعه طلبان ہوگلے وغیره اماکن قریبه باهم اتفاق نموده اندک اندک توسل و ارسال رسل با مرہٹہ آغاز نهاده میر حبیب را واسطه ساختند تا آنکه میر ابو الحسن و میر ابو القاسم وغیره سکنه ہوگلے که با محمد یار خان برادر علاتی مهابت جنگ که حاکم بندر مذکور بود نهایت اتحاد و وداد داشتند با او در مقام خدع و غدر در آمده باشاره میر حبیب شبی از شبها باده پانزده کس بر دروازه قلعه ہوگلے آمده دروازه را بسته یافته پیغام فرستادند که چیزے ضرورے الالتماس داریم محمد یار خان وغا خورده بمانند تست طلبید چون تنها و بیخبر بود مقید گردید و خادعان اول تمهید نموده یکے را منجمله رؤساے مرہٹہ که سیس راو نام داشت از بهاسکر بوساطت میر حبیب طلبیده نزدیک ہوگلے نشانیده بودند بعد مقید کردن محمد یار خان سیس راو مذکور را طلب داشته دبر وساده ایالت ہوگلے متمکن گردانیده با او در ساختند بعض دیگر از تجار مغلیه سکنه ہوگلے باغواے میر حبیب نیز با او پیوستند و صورت تسلطے رو داد و زری هم بطور اخذ باج و خراج و عشور اموال تجارت بمعرض وصول در آمد و بهاسکر پنڈت ببودن ملک بنگاله جازم گشته رحل اقامت خود در کٹوه انداخت و میر حبیب مدار المهام گردیده گاہے در ہوگلے و زمانے در کٹوه بسر مے برد و مهابت جنگ بملاحظه آنکه فوج کمتر مانده و با وجود قلت تعبهای سفر یکساله کشیده و انواع تصدیعات و خستگیها دیده و ایام برشکال نیز نزدیک رسیده اخراج مرہٹہ از مملکت بنگاله دران سال متعذر دید بنابرین در حفاظت و حراست مرشد آباد کوشیده درامانی گنج و تارک پور خارج شهر معسکر ساخت و فوج مرہٹہ یک دو بار تا بلاسے و داؤد پور رسیده دهات اطراف را سوخته باز بکٹوه برگشت و بعد یک ماه که آب دریای بهاگیرتے طغیان نموده پایاب نماند چون کٹوه آن طرف دجله بهاگیرتے است پاے تردد مرہٹہ ازین طرف کوتاه و دست تطاول آنها بر پرگنات و قرار معموره اطراف دراز گردید و تمام جنگله بردوان و میدنی پور را تا بالیسر بدست آورد و میر قلندر فوجدار میدنی پور بهر نحو خود را ازین مهلکه نجات داده در گوشه خزید و شیخ معصوم نائب صوبه کٹک بنابر رسیدن فوج غنیم که اضعاف مضاعف جمعیتش بود خود را با منے کشید اضلاع بیر بهوم و اکثر پرگنات راج شاہے و قصبه اکبرنگر نیز بتصرف مرہٹہ در آمده غیر مرشد آباد و مملکت آن طرفے گنگا در تصرف مهابت جنگ نماند سکنه مرشد آباد که از سالهای دراز چنین سانحه ندیده بلکه گوش شان نشنیده بود و بلدهٔ مذکوره حصاری هم نداشت در موسم برشکال با کمال اضطرار و اختلال احوال بسواری سفائن آنطرف گنگا مانند جهانگیر نگر و مالده و رام پور بولیا وغیره با عیال و اطفال رفته سکنے گرفتند حتے شهامت جنگ هم آنطرف گنگا در تال کوده کاری بکیر و در راه بست بنای نانه و طرح آبادی انداخته با عیال و اثقال دران مکان رفته توقف نمود و اسباب و اشیای مهابت جنگ نیز همانجا ارسال یافت و شهامت جنگ بعد چند روز ناچار اسم دم ساودت بمرشد آباد نمود و مهابت جنگ اوقات بجلب غلوه سپاه

معروف داشته ده لک روپیه موجود انعام فرمود و بآن جای الطاف و تفضل و ایثار تخم فدویت خود را در دل مردم کاشت

طلبیدن مهابت جنگ برادرزاده و داماد خود هیبت جنگ احترام الدوله بهادر و عبد العلی خان بهادر را از عظیم آباد و رسیدن انها بمرشدآباد و استعانت نمودن شجاع الملک بهادر مهابت جنگ از پادشاه

مهابت جنگ بعد ورود بمرشدآباد خط باحترام الدوله بهادر هیبت جنگ که برادرزاده و داماد اش و صوبه دار عظیم آباد بود و خط دیگر بعبد العلی خان بهادر خالوی راقم که نیز قرابت برادرزادگی با مهابت جنگ داشت متضمن استعانت و طلب انها مع فوجیکه ممکن و مقدور باشد فرستاده تاکید نوشت که احوال بدین منوال است و سلامتی همه منحصر بر دفع این اعادی و در گوشه خط این فقره بقلم خود بعبد العلی خان نگاشت اگر توفیق اعانت رفیق باشد درین وقت رفاقت عم ضعیف خود نمایند هیبت جنگ باستماع اخبار مذکوره و ورود خطوط مهابت جنگ متضمن طلب متحیر و مضطر گشته از تصمیم عزم استیصال جماعهٔ بهوجپوریه که بعد اخراجات و محنت بسیار میسر گشته دست برداشتن انتزاع از آن مکان بود مایوس گردیده در فکر ادای تنخواه سپاه و استعداد حروب و اسفار افتاده اراده معاودت بشهر عظیم آباد که مرکز دولتش بود نمود و خود از بهوجپور کوچ نموده بعظیم آباد رسید بعد چند روز باراده مرشدآباد داخل باغ جعفرخان گردید و با والد فقیر هدایت علی خان بهادر و دیگر رفقای دولت خواه در مشوره مخلصی از دست تنخواه سپاه و جمعی از انتظام صوبه عظیم آباد میکرد و صورتیکه موجب اطمینان خاطر او شود رو نمی نمود روزی با والد فقیر در خلوت فرمود که مرا رفتن بکمک مهابت جنگ که بزرگ دین و دولت من است ضرور و از دست سپاه که تنخواه آن بسیاری باید و هم از طرف بندوبست صوبه و دستبرد مانند این ملک اندیشها بخاطر راه یافته در تدارک آن حیرانم و چاره اش نمیدانم اگر بناخن تدبیر شما این عقده گشاید در رفتن نزد مهابت جنگ باستعداد مناسب میسر آید احسانی از شما بر ما خواهد بود و آبروی من در امتثال اوامر عمو مهابت جنگ که بزرگ و ولی نعمت من است خواهد افزود والد فقیر در جواب معروض داشت که بنده دولت خواه منتسب این دودمان و خادم دیرینه این آستان است جناب عالی هرچه اشق و اصعب امور دانند ارشاد فرمایند تا در انصرام آن بجان کوشد و یقین تصور فرمایند که در چنین وقت از دست این ناتوان انچه تواند شد در تقدیم آن بمقدور خود در سعی بقصور نخواهد شد هیبت جنگ فرمود که اکنون هیچ امری بر من صعب تر ازین دو امر نیست اول آنکه سپاه از تنخواه خود مطمئن خاطر گشته رفاقت مرا لازم شود و دوم خللی در بندوبست صوبه راه نیابد و بنده بخاطر جمع باعانت مهابت جنگ بپردازد تا در رفاقت بزرگ خود کوششی که باید از من بعمل آید والد فقیر التماس نمود که زر کثیر تمام تنخواه سپاه وفا کند مخفی نخواهد بود که کمترین را میسر نیست مگر انکه باقبال اولیای نعم میتواند شد که وجه مال گزاران صوبه و وجه ما بالقرض و وام از مهاجنان سرانجام نموده در تنخواه ملازمان دهد و تتمه تنخواه را ذمه خود نماید تا برور بوکلای معتمد سپاه عائد سازد و انشاء الله تعالی تا جان در بدن باشد دشمنان را مجال نیست که بخللی در صوبه یا اراده فاسدی درین باب توانند نمود هیبت جنگ خوشنود گشته فرمود

اگر ہمین قدرے خواہم سپاہ را بنوعیکہ دانید راضی برفاقت من نمائید ودر حفاظت وحراست صوبہ مستعد ومستقل باشید
دیگرے غیر از شما نیست کہ درین کارہا درچنین وقت نازک چشم امیدے از و توان داشت ودرینباب مبالغہ را از حد گذرانید
سخنان بسیار مناسب وقت ومقام بر زبان آورد والد اطاعت فرمان نمودہ امور مذکورہ را متعہد گردید وبخانہ خود آمدہ مہدی نثار خان
برادر خود را کہ بخشی فوج وسالار لشکر بود طلب داشتہ گفتگوے دربارکہ با ہیبت جنگ درمیان گذشتہ بود
اعادہ نمود وباتفاق برادر سرداران لشکر را طلب داشتہ بآئین مناسب ہر یکے را راضی برفاقت ہیبت جنگ نمود
زرہا از مالگزاران ومہاجنان سرانجام دادہ باقے تنخواہ ہا ہم ذمہ خود گرفتہ دست آویز با نوشتہ داد واز ہر یک معتمد را
ہمراہ خود گرفت تا زر معہود موافق وعدہ باو رسانیدہ رسیدش بگیرد چون ہیبت جنگ را ازین امر دلجمعے میسر گشت والد را
خلعت نیابت صوبہ عظیم آباد دادہ خود بتاریخ مختار از باغ جعفر خان مع مہدی نثار خان وجمیع سرداران لشکر با پنجہزار
سوار وشش ہفت ہزار پیادہ بمرشد آباد نہضت نمود ومتعاقبش عبد العلی خان بہادر زرہا از خانہ خود بطور تنگی
دست کشش بآن میر رسید سرانجام دادہ بقدر طاقت خود مردم معتمد از فرقہ سپاہ ہمراہ برداشتہ عازم رفاقت و
اعانت مہابت جنگ وقاصد مرشد آباد گردید قبل از حرکت عبد العلی خان از عظیم آباد خطے دیگر از مہابت جنگ
متضمن مضامین سابقہ رسیدہ ودر گوشۂ آن مکتوب بخط خود نوشت کہ مصرعہ از یاران چشم یارے داشتیم
وہمین مصرع قناعت نمودہ مصرع دوم ننوشتہ بود بعد قطع منازل ہر دو بزرگ مذکور بمرشد آباد رسیدہ بملاقات
مہابت جنگ مستسعد وبرفاقتش مستعد گردیدند مہابت جنگ عند الملاقات عبد العلی خان بہادر در عین معانقہ مصرع
ثانے ہمان مصرع مرقوم برخواند وآن اینست مصرع خود غلط بود آنچہ ما پنداشتیم + وشجاع الملک بہادر در نگہداشتن
فوج اہتمام نمودہ رسالہ ہاے سرداران لشکر را بقدر مراتبہم افزود چنانچہ مصطفے خان کہ رسالہ اش پنجہزار سوار بود
ہشت ہزار سوار مقرر ودر ذات خود بمنصب پنجہزاری ونوبت ویالکی جھالردار وخطاب شیر جنگ بہادر معزز گشت
وہمین قسم تقیر اللہ بیگ خان ونور اللہ بیگ خان وحیدر علی خان برادر حسین علی خان ومیر محمد جعفر خان بخطاب بہادری
وافزایش رسالہ سرافرازی یافتند وعمر خان وشمشیر خان وسردار خان وبہادر علی خان ودیگر جماعہ داران سائر وتوپچانہ
بافزایش جماعۂ ہمراہیے ومردم رسالہ ومواجب ذات وامتیاز معزز ومباہی شدند وتوپہا واسباب
آن مع توپخانہ دستے چنانچہ درکار بود سرانجام یافت وفیلان جنگے ہم چند زنجیر معلم ومعتبر گشتہ
تادر سوارے پیش رو باشند وعلے ہذا القیاس آنچہ درچنین ایام مہیا ساختن باید مہیا گردید انتظار القصہ اخر
ایام برسات سپرے گشتہ ومرید خان را کہ از حضور براے بردن خزانہ بنگالہ آمدہ بود ومہابت جنگ از وسرگرانی داشت
رخصت رفتن بعظیم آباد ونشستن در آنجا تا انفصال ہنگامہ مرہٹہ دادہ خود بپادشاہ عرضداشت کہ بالفعل بسبب
ہنگامہ مرہٹہ فدوے را ارسال خزانہ جارہ متعذر است لہذا مرید خان بہادر را ازین بلدہ کہ محل فتن وحوادث
است بعظیم آباد فرستادہ تا آرام فتنہ تادیب وتنبیہ مرہٹہ بفضل الٰہی واقبال پادشاہے بنشیند وفدوی
امیدوار است کہ درین وقت کسے از امراے حضور یا دیگرے از بندگان درگاہ آسمان جاہ بکمک واعانت
این دولتخواہ معین شود اگر خدا نخواستہ فدوے درین کار بزار نثار کار سرکار شود دیگر سلطنت را شوکتے نخواہد ماند
واگر مصارف حضور کہ منحصر بر وصول وارسال خزانہ صوبۂ بنگالہ است موقوف ومرفوع القلم خواہد گردید خبرگیری فدوی

نمود و تغافل درین باب از آئین سلطنت و خداوندی دور است چون عرضه داشت مهابت جنگ از نظر پادشاه گذشت
محمد شاه فی الحقیقه متوحش گشته با امرای حضور که مخلصانش بوده اند مشاوره آغاز نمود و عمدة الملک که بر صوبه آله آباد
و از حضور دور بود اما پادشاه او را از زمرهٔ مخلصان غافل و مصاحبان دانا دل میدانست نیز شقه نگاشته استشاره نمود
عمدة الملک و جمیع مخلصان تصدیق التماس مهابت جنگ نموده ترغیب و تحریص بر کمک و اعانت نمودند پادشاه شقهٔ
خاص متضمن نهایت تاکید در کمک مهابت جنگ با ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ داماد برهان الملک که صوبه دار اوده بود
و قرب جوار با عظیم آباد و بنگاله داشت و خزانه و سپاه و دیگر اسباب حروب نزد او بوفور مهیا بود بعجلت هرچه تمامتر نوشته
ارسال داشت و بعمدة الملک بهادر که در اله آباد بود نگاشت که بهر صورت که تواند ابوالمنصور خان را بمدد مهابت جنگ
برانگیزد و فرصت ندهد که عذری تواند نمود و نیز حکم محکم بنام بالاجی باجی راو که مدار المهام و سپه سالار جمیع عساکر دکهن بود
شرف ورود یافت مضمون آنکه چون از حضور والا سابق تنکهٔ در وجه چوتهه باو میرسید الحال که رگهوجی بهوسله بعد
فساد و بغی و عناد کردیده بهاسکر پنڈت را با اشرار بسیار بصوبهٔ بنگاله فرستاده جمیع مواد فساد گردانیده باید که
خود را بعجالت بدان صوبه رسانیده آن مهر اشرار را بسزای کردار رسانده چنان گوشمال بنهاد که از جسارت خویش
نادم و پشیمان گشته بار دیگر پیرامون چنین گستاخیها نگردند ✣

ذکر برآمدن مهابت جنگ از مرشدآباد بعزم رزم بهاسکر پنڈت و جنگیدن با او و بعد عبور از دریا و گریزانیدن او را تا اقصای بلاد کتک تا چلکاره و آمدن رگهوجی و بالاجی راو

مهابت جنگ اسباب حروب و افواج را بکام دل آراسته و مدد از ناصر حقیقی خواسته باتفاق هیبت جنگ و صولت جنگ و
عبدالعلی خان و جمیع همراهیان با فوج جرار و سامان بی شمار بعد انقضای شدت ایام برسات که هنوز گل و لا و
طغیان آبها بلکلی دور نشده بود باراده تنبیه و تادیب بهاسکر پنڈت عزم رزم مرهته جزم نموده شهامت جنگ را
بر سالار افواج و جمعی دیگر از افواج متعینه در شهر نائب گذاشت و خود باهنگ گوشمال و کینه یاد دولت و اقبال از شهر
برآمده مقابل بهاسکر پنڈت بر لب دریای بهاگیرتی محاذی کتوه رسیده روبروی محل اقامت بهاسکر اقامت ورزید
تا هشت روز جنگ گوله توپ درمیان بود و لشکر بهاسکر را از دو طرف دریا احاطه داشت طرف مقابل مهابت جنگ
دریای بهاگیرتی و در پهلوی چپ لشکر مرهته دریاچه اجی نام در باهتمام و سعی میر حبیب بلغی بهم رسیده مقابل لشکر
مهابت جنگ لنگر داشت و توپها که بران بود بر فوج مهابت جنگ گلهائی متواتر می بارید و مهابت جنگ
راه عبور میجست تا آنکه صلاح درین دید که در شب تا از بهاگیرتی گذشته و بر دریای اجی رسیده از کشتیها پل بسته
بیخبر عبور نماید چون از دریای اجی طرف سر بالا هر دو طرف بهاگیرتی خالی از مرهته و باختیار مهابت جنگ بود
کشتیهای بزرگ جسری مستحکم بر روی بهاگیرتی مرتب کرده بخاطر جمع افواج و مهابت جنگ عبور نموده اتفاق
رودیلا بود لهذا کشتیهای متوسط را که برای پل آراسته بودند آهسته آهسته بیک یک و دو دو ملاح متصل
بکناره بهاگیرتی تا بدهنهٔ دریای اجی کشیده فراهم نمودند از نیرنگی تقدیر چارسان مرهته را دیده بینا چون
بخت بختان بیدار نمود و اگر کسی بیدار می شد و می پرسید اهل کشتی جوابی مناسب داده غافلش میکردند تا آنکه

آخر شب نیم کروه دور تر از لشکر مرهته بر دریای اجی پل تیار شد و مرهته را احتمال عبور دریای بهاگرتی و پل بستن بر دریاچه اجی و آمدن فوج مهابت جنگ ازان پل در خاطر خطور نمیکرد از جهات غافل گشته در پی تفتیش و لحاظ پل بستن نگردید بعد تیاری پل مهابت جنگ بهادر افاغنه جلادت کیش و دیگر جان نثاران حقیقت اندیش را بعبور مامور فرمود حیدر علیخان و مصطفی خان و شمشیر خان و عمر خان و سردار خان و میر محمد جعفر خان و دیگر سرداران پیاده پا بر لب دریا باحتیاط و اخفای همراهیان رسیده و معتمدان رفقای خود را چیده امر نمودند که چون مرهته آن طرف دریا ازدحام دارد باید درین غفلت و ظلمت شب عبور نمایند مقصد آنکه پیش رفتگان مانع مزاحمت اعدا گردند و باقی فوج بآسانی از دریا گذشته و بفوج سابق لاحق شود یکه تازان و نام جویان لشکر پا پیش گذاشته شروع در عبور نمودند اتفاقاً بسبب ازدحام مردم و کثرت عابران خللی در بست بعضی کشتیها روداده یک کشتی یا دو از میان پل غرق گردید و مردم که بیخبر از پی هم سبقت بریکدیگر جسته می آمدند بسبب تاریکی و صدمهٔ مردم عقب که هریکی از آنها قاصد عبور بود و از رخنهٔ پل آگهی نداشت متوالی هم بدریا افتاده غریق گرداب اجل میشدند از معتمدان شنیده شده که جمعی کثیر قریب یکهزار و پانصد کس بلکه افزون بهمین رویه هلاک گشتند بعد ازان مردم خبردار شدند که چنین رخنه در پل افتاده جمعی کثیر بمعرض تلف درآمده آخر ازان اضطراب عبور تسکین یافته مردم بجای خود آرمیده منتظر تجدید استحکام و مرمت پل گردیدند عمله چابک دست و نداف یان افغانان بهاندم کشتیهای دیگر آورده رخنه را مسدود و پل را مستحکم نمودند غیوران دلاور عبور دریا از سر گرفته اول صبح صادق بود که تخمیناً قریب دو سه هزار کس آن طرف دریا رسیده فراهم گردیدند و دیدند که اگر روز روشن شود و مرهته بر قلت جمعیت آگاه گردد کاری از پیش نخواهد رفت دلاوران هیجا طلب تکیه بر دل قوی و نصرت ایزدی نموده شمشیرها کشیدند و بهیئت مجموعی دویده خود را بران لشکر بیحد و حصر زدند بجنبش درآمدن آوازه بلند شد که مهابت جنگ رسید و افواج مرهته مضطرب گردید قبل ازان که بر کیف و کم این مردم اطلاع شود و راه گریز پیش گرفت و بهادران طرف مهابت جنگ دشمنان را بزیر شمشیر برق کردند طوفان بلا انگیختند مهابت جنگ کشتیهای رکاب را تاکید کشیده در دریاچه اجی افگند و لشکر علی التواتر شروع بعبور نموده در عرصهٔ قلیل مردم مع اسپ و فیل و توپ و دیگر سامان همه آن طرف دریا رسیده صفوف آراستند و مهابت جنگ با جمیع سرکردهای لشکر ایشان شایان به تعاقب سابقان لشکر خود رسیده اندک تعاقبی نمود و مرهته هرقدر میسر بود علف تیغ بیدریغ شجاعان گردیده بقیة السیف با آنهمه سرانجام و احتشام در کمال اضطراب و اضطرار بحدیکه از اسباب و امتعه آنچه دست قدرت شان بدان رسید برداشته و باقی همه را در جاییکه بود گذاشته در نهایت سراسیمگی راه فرار پیمودند کسی ملاحظه پیش و پس نمی نمود چون فوج مرهته دور تر رفت و اضطراب خاطرش باطمینان گرائید دید که چندان کرشتی نبود داعیهٔ عطف عنان بلکه بعضی از افواج او عود نموده و بفاصله نصف یا ثلث میل رسیده لشکر خصم را آراسته و مهابت جنگ را با افواج گران و توپهای جلو و بان و دیگر سامان مهیای گوشمال خود یافته یارای نتوانست در راه گریز پیش گرفته دور تر رفت مهابت جنگ بنابر صدمهٔ غرق که به لشکر پالش گذشته بود و رنجهٔ غریقان را اندوه آن گروه لاحق بود این غلبهٔ نمایان و فتح عظیم الشان را از نصرت الهی شمرده مغتنم دانست و بر فرودگاه مرهته خیمه های خود زده آن روز مقام نمود و لاشهای فرورفتگان دریا را از تابان آبها برآورده لباس و سلاح از بدن شان کنده بعد تجهیز و تکفین دفن نمودند رنگ رع و اجناس و جمیع مردهای مذکور که بود ظاهرا

سببش همین که سواد بنهایت حرارت و اخیر موسم برشکال هند و بنگاله بود و مردم سلاح و آلات جنگ که بر تن بسیار گران مے باشد در بر داشتند
و مردم هم بحلکی و اختناق بعلت غرق اتفاق افتاد والله اعلم بحقائق الامور این فتح مبین در ماه شعبان المعظم سنه ۱۱۵۵ هجری
روی نمود و بهاسکر پاده برای توقف از حیز قدرت خود بیرون دیده راه دره پچیته گرفت و افواج او از حد بردوان و
سوی کلی مسجلے و اطراف دیگر که متفرق بودند باستماع این خبر متوحش و سراسیمه گردیده بیگ راه فرار پیش گرفتند
مهابت جنگ عنان تعاقب باز گرفته دمے نیاسود بهاسکر خود را بجنگلهاے صعب المسالک کشید و بفاصله شش
هفت کروه هر دو لشکر طی طریق می نمود بعد چند روز بجائے رسیدند که بنابر کثرت تشابک اشجار که مورد و معدن مور و مار بود عبور
مرور دشوار نمود و دو سوار باهم امکان نداشت که بے حجاب اشجار پهلوے هم گرفته توانند رفت و دریافت اخبار فیروزی لشکر
خود متعذر گشت تا بفوج مخالف چه رسد بهاسکر نیز راه عبور از مسالک آن جنگل به سرحد مملکت خویش نیافته لاعلاج برهنمائے
میر حبیب علی خان بجنگل بشن پور نمود و از انجا بالعجاله چند رکونه راه برده سر از میدنی پور برآورده فوجے را بکتک
براستی همراه شیخ معصوم فرستاد فوج مذکور پس از راه نوردی شیخ معصوم را که با جمعیت قلیل در حاجی پور بود دریافت
نمود اما شیخ سر از اطاعت مرهته با وجود استماله باز زده بمقتضای غیرت و شجاعت باندک مایه مردمے که همراه داشت مستعد
محاربه گشت و ما فوق الطاقة کوشیده در میدان مقتول افتاد چون مهابت جنگ را خبر رسید بهاسکر بمیدنی پور معلوم شد
از جنگل بطرف بردوان برآمده راه میدنی پور گرفت بمجرد رسیدن مهابت جنگ بهاسکر بطرف کتک مضطرب الاحوال از میدنی پور
بسمت بالیسر روانه گردید مهابت جنگ نیز بلا اهمال و امهال با فوج ظفر موج در پے او تاخت بهاسکر در دو کروهے
میدنی پور بقصد محاربه برگشته استقبال کرد و کارزار صعب اتفاق افتاد چون بعضے ازین طرف و اکثری از طرف بهاسکر
بر خاک هلاک افتادند بهاسکر تاب مقاومت نیاورده راه فرار در پیش گرفت و مهابت جنگ مع صولت جنگ و هیبت جنگ
و عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ و عطاء الله خان بهادر ثابت جنگ و مصطفی خان بهادر ببر جنگ و میر محمد جعفر خان بهادر
و شمشیر خان و سردار خان و عمر خان و حیدر علی خان بهادر و فقیر الله بیگ خان بهادر و نور الله بیگ خان بهادر وغیرهم
با فوج ظفر موج و توپخانه قیامت آشوب که لائق تعاقب گریزپایان بود و سامان و ذخیره و ماکولات در پی بهاسکر تاخته
تیغ جانستانی آسود و مرهته ضرب دست افواج نصرت امواج دیده را رسته بمقابله و مقاتله نے گردید و ساعتے روبرو نمی
ایستید بهمین منوال علی الاتصال در پے مدبران تعاقب نموده باقصای حد حدود کتک یعنی سرحد دکهن بهاسکر را گریزانیده
خود تا بدریاے چلکا رسید و چون اثرے از مرهته نیافت بنصرت و اقبال معاودت نمود و در کتک که دار الملک صوبه
اودیسه است روزی چند متوقف گردید اما برگشته شدن شیخ معصوم که پاسداری حقوق رفاقت نموده جان خود را نثار
آبرو ساخت تاسف بسیار فرمود عبد النبی خان عموی مصطفی خان را که حسب الطلب برادرزاده خود از قصبه سانه مضاف
صوبه لاهور که وطن آبا و اجداد اوش بود با رفقای معتمد چیده از قوم خود اوش خود بعد جنگ بردوان رسیده ملازم سرکار
مهابت جنگ گردیده بود بصوبه داری کتک و حراست صوبه مذکور از حوادث و صدمات مرهته مامور و بعطای منصب سه هزاری
و نوبت و خطاب بهادر و پالکی جهالردار حسب الالتماس مصطفی خان ممتاز فرمود و رساله بخشیگری سواران بنام او تقرر یافته دیگر پیادهای
برق انداز و اسباب ایحتاج مناسب وقت و مقام متعین شد و راجه دولبه رام پسر راجه رام جانکی رام به پیشکاری او مقرر
گشت درین ضمن خبر آمدن جنت و بعضی حرکات نالایش بمهابت جنگ رسیده مقتضی آن شد که بمرشد آباد مساعدت

معاودت نماید واگر صفدرجنگ خواهان عذری باشد تدارکش بعمل آرد بنابرین عبدالنبی خان را بطور مذکور بصوبه‌داری کتک
مامور نمود و مواعظ پسندیده آویزه گوش هوشش فرموده خود مع برادرزاده‌ها و باقی فوج در رفقا معاودت فرمود و قطع مراحل
می‌نمود نزدیک بردوان رسیده بود که خبر معاودت صفدرجنگ بدارالملک او شنید و بران زمان که بعضی اخبار ناهنجار
صفدرجنگ شنیده چاره تدارکش میدید روزی با مصطفی خان پرسید که از اوضاع صفدرجنگ بیگانگی می‌نماید و من در
مدافعه مرهته مشغولم اگر با او هم حاجت بجنگ باشد چه می‌باید کرد مصطفی خان التماس نمود که محل تشویش چندان نیست یکی را جنابعالی
برانند و مقابل دیگری غلام را بگردانند انشاءالله تعالی چنانچه باید تدارکش بعمل خواهد آمد و همدرین آوان بسمع مهابت جنگ رسید
که حسب الامر پادشاه بالاجی راو از جای خود کوچیده عنقریب بکمک میرسد نزدیک بمرشدآباد رسیده بود که بالاجی راو وارد
گردید و چون اخبار فتح و نصرت مهابت جنگ بر اعادی ملک و ملت بمحمد شاه رسید از راه قدرشناسی و مهربانی فرمان
متضمن تحسین و آفرین فرستاده بعطای خطاب حسام الدوله و بعنایت شمشیر و خنجر مرصع و عقد مروارید و سرپیچ مرصع
و خلعت ملبوس خاص قامت لیاقت اورا بیاراست و همدرین اوقات حسب الاستدعای مهابت جنگ خطاب احتشام الدوله
بشهامت جنگ و مهام الدوله بصولت جنگ و احترام الدوله بهیبت جنگ و اعزالدوله بعطاءالله خان ثابت جنگ و منصب
سه‌هزاری و خطاب خانی با بهادری بمصطفی خان از حضور رسید آخر شوال یا اول ذی قعده آمدن صفدرجنگ در
عظیم آباد و معاودت بمرکز دولت خودش در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و پنجم اتفاق افتاد و مهابت جنگ در آخر ذی الحجه
سال مذکور از تعاقب بهاسکر پندت بعد اخراج او از حدود کتک باستماع آمدن صفدرجنگ و حرکات غیرمناسبه اش
برگشته قریب مرشدآباد ورود نمود و اوایل صفر یا اواخر محرم رگهوجی بهوسله آقا و منیب بهاسکر پندت سنه ١١٥٦ هجری در قرب جوار
مرشدآباد وارد گردید و بفاصله چند روز بالاجی راو هم حسب الامر پادشاه بکمک مهابت جنگ در رسید و بنابر ملاقات با
صفدرجنگ بتوسل مریدخان و غمازی و دراندازی معاندان و نمامان هیبت جنگ و مهابت جنگ از والد فقیر آزرده
خاطر گشته اخلاص و وفاق سابق با حراز و افتراق انجامید تفصیل امور مذکوره از صفحات آینده ظاهر می‌تواند شد +

ذکر ورود صفدرجنگ بعظیم آباد و معاودت او بصوبه خود بعد چند روز حسب الحکم حضور و اندیشه ورود بالاجی راو

چون ایام برسات منقضی گردیده آب و گل راه بخشکی پذیرفت صفدرجنگ در اواخر ماه شوال یا اوائل ذی القعده ١١٥٥
هجری با فوج بسیار از مغل و هندوستانی از انجمله جماعه مغلیه که باز ماندگان لشکر نادرشاهی بوده اند در تعدادش هفت هزار
خواهند بود و قریب بده هزار سوار قدیم هندوستانی همه با ساز و یراق لایق و توپ و توپخانه مع ساز و سرانجام وافر و بنگاه معمور
و سرانجام موفور از دارالملک صوبه خود که فیض آباد نام دارد حرکت نموده بعمدة الملک بهادر معروضداشت که این نیازمند
حسب الحکم حضور پرنور و اشعار و ایمای گرامی بکمک مهابت جنگ و محاربه مرهته میروم و این امر بآسانی سطے نخواهد شد
صوبه من دارالفتن و زمینداران آنجا قابو طلب فساد پیشه اند ناموس را نه همراه میتوانم برد و نه در صوبه میتوانم گذاشت
که مامنے مستحکم در نظر ندارم لهذا امیدوارم که اگر از حضور پرنور قلعه رهتاس و قلعه چنارگره باین خاکسار عنایت بشود نهایت
مهربانی و سرمایه اطمینان از طرف ناموس خواهد بود عمدة الملک قبول نموده اشعار نمود که درین باب عرضداشت
بپادشاه نماید تا او هم مطابق آن بحضور بنگارد صفدرجنگ حسب الاشعار بعمل آورد پادشاه اسناد قلعه‌داری رهتاس و

جهانآباد بنام صفدر جنگ نوشته قلعه داران سابق را حکمی بتاکید نوشت که قلعه‌های مذکور حواله دار نمایند صفدر جنگ
تا بنارس رسیده و بر دریای گنگا از کشتی‌ها پل بسته عبور نمود و بقلعهٔ چنارگده مع عیال و اطفال خود در آمده و قلعه را تماشا
کرده پسندید و مستحفظان معتمد از طرف خود در آن گذاشته متعلقان را تا عظیم آباد همراه آورد باین عزم که اگر احیاناً از فوج
عظیم آباد نامرضیه [illegible] روی دهد متعلقان را بهر صورت بقلعهٔ مذکوره بتوان رسانید و خود با کمال جاه و جلال و
شوکت و اقبال بعزم عظیم آباد گردید و از طرف هیبت جنگ والد فقیر حکم رسید که صفدر جنگ بهادر حسب الحکم حضور
پرنور جناب عالی شجاع الملک حسام الدوله بهادر مهابت جنگ می‌آیند هرگاه نزدیک رسند لازمهٔ استقبال و مهمانداری
و امتثال اوامر شان بطوری که مناسب دانند بعمل آرند لیکن نشود که امری موجب ملال خاطر عاطر الشان گردد و در عظیم آباد باستماع
خبر آمد آمد صفدر جنگ و سفاکی و بیباکی قشون مغلیه بقیهٔ لشکر نادرشاه که همراه ایشان بود عجب تزلزلی افتاد که آن زلزله
السائحه [illegible] عظیم بیاد مردم میداد بسبب آنکه اخبار قتل عام که هنگام ورود نادرشاه در شاهجهان آباد دیده و گوش زد
مردم اینجا گردیده بود و والد فقیر هر چند فوج و اسباب لایق بنیابت این نظامت همراه داشت لیکن از جهت شوکت صفدر جنگ
هیچ [illegible] نمود و چون سابقهٔ معرفتی بصفدر جنگ و همراهیانش اصلا نبود احتیاط و پاس آبرو مقتضی آن گشت که در میان
واسطه باید مرید خان بهادر که بر رفیق گفته مهابت جنگ در عظیم آباد نشسته انتظار انفصال سوانح بنگاله میکشید اتفاقاً از فرقهٔ
سادات طباطبا بود و والد مرحوم نیز از همین زمره بدین جهت با همدگر رابطهٔ اتحاد دو داد و ملاقات نامعدود اتفاق افتاده خلاصی
کامل بهم رسیده بود و مرید خان چون از امرای حضور و با صفدر جنگ دیرینه آشنا بود در آن وقت بهتر از و واسطه در نظر نیامده والد
مرکوز خاطر خود [illegible] تقریبی با مرید خان ظاهر ساخت خان مرقوم استمالهٔ والد درین خصوص بنهایت مرتبه نموده خود برای ملاقات
صفدر جنگ و تقریب ملازمت والد پیشتر رفت و پروانهٔ صفدر جنگ متضمن استمالهٔ بسیار مع خط خود فرستاده مبالغه نوشت که
بجمعیت خاطر باستقبال صفدر جنگ پیشتر آیند و هیچ اندیشه بخاطر خود راه ندهند والد باسباب و شکوهی که داشت تا منیر باستقبال
شتافت و در همین راه دسواری ملازمت نموده مورد التفات و عنایات گشت و همراه او متصل بعظیم آباد رسیده
بود و قتالی اوامر او نموده خوشنود [illegible] داشت صفدر جنگ حکم تخلیهٔ قلعه از اموال و جواهر هیبت جنگ که در انجا گذاشته
رفته بود نموده و قبل ازین حکم حارسان صفدر جنگ از مردم مغلیه وغیره بر دروازه‌های قلعه نشسته برآمدن مردم و اسباب از خانهای
عالم نشین قلعه دشوار و متعذر بود و حسب الامر والد شبی بند و باصعود دو سه از معتمدان رفته خواص و جواهری را با لبعض اموال که
خلاصه بود با خفا و احتیاط برآورده در مکانیکه برای آنها معین شده بود وارد [illegible] و بعد از آن والد ناچار حمل و نقل دیگر اموال
و جواهر مذکوره نموده در خانهٔ علحده متصل بخانهٔ خود آورده گذاشت و صفدر جنگ بتجمل بسیار داخل شهر عظیم آباد
گردیده قلعه را بنظر اجمالی دید و بعض مردم خود را از انجا نشانیده خود بفاتحه و زیارت قبر جد مادری خود که در عظیم آباد مدفون
و در آن مکان بمقبرهٔ پدر سادات خان مرحوم افتاده است آمده بمعسکر خود که در باغی بود برداشت معاودت نمود و جمیع منصبداران
و عظما و اعزهٔ شهر و زمینداران [illegible] بملازمت او و تقریب جشنه با ارباب [illegible] شدند چون [illegible] شوکت بسیار داشت
اکثر مردم [illegible] بشوکت پیش آمد مردم را از خود ناراض و بیدل ساخت بعضی از قبایل چیده و توپهای
کلان که [illegible] هیبت جنگ در عظیم آباد گذاشته رفته بود و صفدر جنگ تعریف آنها شنیده از والد تقسیم
درخواست نمود که آن قبایل و توپهای مذکور را بما داده وجه قیمتش را بگیرید والد در جواب معروض داشت که

نه آقای من سوداگر است و نه من گماشته او صاحب هم امیر و او شان هم امیر اند و فیما بین از کمال یگانگی و داد و دانستی در مجال تصور نیست مال او شان مال سرکار است هرچه خواهند بگیرند ما بنده بدون اذن او شان چیزی را بخود دهی نتوانیم داد اصلاً مصوبخان التفاتی باین سخن نکرده طمع در دو سه زنجیر فیل و سه چهار ضرب توپ اگرچه لائق ایشان او نبود نموده داخل سرکار خود ساخت این قسم حرکات مهابت جنگ را خوش نیامده مراسله متضمن ممانعت آمدن بطرف مرشدآباد و مراجعت بصوبهٔ خود به آئین مناسب بصفدر جنگ نگاشت و بپادشاه هم معروضداشت که مرا حاجتی به کمک هیچ مردم نیست باقبال بادشاهی هرچه از دست این دولتخواه تواند شد بعمل خواهد آورد امید دارست که ایشان را حکم معاودت بجای خود برسد که میان من و او شان صحبت در نخواهد گرفت پادشاه حسب التماس مهابت جنگ شقهٔ خاص متضمن امر عود بصفدر جنگ نوشته بوکیل او سپرد و تاکید نمود که زود دیگر برگردد خط مهابت جنگ و خبر عرضداشت او بپادشاه و اصدار حکم حضور بر وفق مرضی مهابت جنگ قبل از ورود شقهٔ پادشاه از نوشته وکلا به صفدر جنگ رسید و همدرین عرصه هرکارهای صفدر جنگ خبر رسیدن بالاجی راو در قلمرو دولتش براراده کمک مهابت جنگ بطرف عظیم آباد و بنگاله رسانیدند چون بنابر نزاع دیرینه که باجی راو پدر بالاجی راو را با برهان الملک متحقق بود و چندی از سرداران مرهته در عین جنگ چنانچه در سوانح ماضیه گذشت اسیر برهان الملک گردیده تا آن زمان پیش صفدر جنگ مقید بودند و صفدر جنگ از بالاجی راو اندیشها داشت عبور نمودن گنگا و معاودت به مرکز دولت خود اصلح شمرده بلاتوقف از عظیم آباد بتعجیل مراجعت کرفته در معبر منیر مرگنگا پل کشتیها بسته عبور نموده و والد فقیر را از منیر رخصت فرموده

ذکر آزردگی هیبت جنگ و مهابت جنگ از سید هدایت علی خان والد راقم و آمدن بالاجی راو در نواح عظیم آباد و بهم رسیدن آشوب و انقلاب در صوبهٔ مذکوره و محفوظ ماندن شهر عظیم آباد بتائید ایزدی و حراست سرمدی و رسیدن بالاجی راو به مرشدآباد و ملاقات با مهابت جنگ و سوانح دیگر که بعد از ملاقات او روی داد

غمازان بعرض رسانیدند از ان ملاقات والد فقیر را که نایب صوبهٔ عظیم آباد بود با صفدر جنگ بوساطت مرید خان بنوعیکه مذکور شد بطور دیگر وا نموده باسای فاسد که هرگز در خیال والد مرحوم نبود با هیبت جنگ و مهابت جنگ ظاهر نمودند مهابت جنگ چون با مرید خان آزرده و بمکافاتها نسبت با و داشت و از صفدر جنگ نیز حرکات رکیکه نالایقه سر زده ملتمسات مرخوانان دوباره والد فقیر مقرون بصدق دانسته آزردگی وافر بهم رسانید هیبت جنگ نیز بتبعیت بزرگ خود و استماع امور مذکوره از والد نهایت آزرده خاطر گشت اما بنابر مصلحت وقت چندی مخفی داشته بعد از ان که عمو خود مهابت جنگ را در تنبیه مرهته مستقل دارالامارت دیگران مستثنی یافت آزردگی باطن خود را ظاهر کرده راجه چنتامن داس دیوان را به نیابت صوبهٔ عظیم آباد فرستاده و او در عظیم آباد رسیده بعد چندی روز بسهل عارضه بمرسانیده بمرد و شهر عظیم آباد اندک مدتی حاکم نداشت که ناگهان بالاجی راو با افواج که گروه انبوهی بود در رسید و اغلب که چهل پنجاه هزار سوار خواهد بود هنگام عبور راه او از راه باهر که اطاعتش نموده پیشکش میگذرانید مساکن او از لکدکوب حوادث و فتن و قتل و غارت افواج دکن محفوظ میماند و هر که اندک تمردی می نمود پایمال بلایا و محن میگردید چنانچه احمد خان نبیرهٔ داود خان قریشی که ذیر

انجماد که بدره صوبه عظیم آباد را التفات داشت و قصبه داود نگر آباد کرده چندی مسکن و موطن او بود به گمان آنکه بالاجی راو جنگ
نهایت جنگ میر دود و اثنای سیر راه با مبارزت قلعه و جنگش نخواهد پرداخت در غوث گده که متصل داود نگر ساخته او بود در گرم
نمود که ناتمین و راه به شهر دست حیات خان قصبه و واقع ساکنین داود نگر و همراهیان خود کمین حجت و باطاعت و
انقیاد نپرداخت بالاجی راو توجه را تا دیب او و تخریب قلعه او معطوف نمود فوج مذکور داود نگر را سوخت و غارت نمود و باز
خس و خاشاک آن قصبه خندق غوث گده را پر کرده قلعه را فرو گرفت احمد خان را که در دو سه گرفتی و انتخش بعید و بود و قیمت
بود فیل و جواهر از باخت دل علاج و منتشر گشته بوساطت حیات خان که در قصبه با وقعین بوده اند حیله و چونی نمود و پنجاه هزار
روپیه پیشکش رسانیده جان خود را از هلاکت رهانید خبر این استماع اهل این شهر مردم عظیم آباد را طاقت در جگر نماند و رجوع
به الهیه نموده التماس کردند که درین شهر غیر شما کسی نیست و در اینجه شهر محفوظ ماند ناموس حق والی و نیز و هم والده
و عیال و اطفال خود را آن طرف دریا فرستاده که کسانی که اسباب میسر بود دلالت نمود که با کسی بار
از گنگا عبور کرده بطرفی باید فرستاد و من شریک احوال شما به هر حال خواهم بود چنانچه سکنه شهر حسب الامر والد به تحمل
منتظر واردات غیبی نشستند حسب الاتفاق جد عالی مقدار این خاکسار سید علیم الله طاب ثراه که به الدرجه فی فردوس الجنان
چندی پیش ازین انقلاب از شاه جهان آباد رسیده وارد عظیم آباد گردیده بود هر چند والد مرحوم مبالغه نمود که آنجناب هم
عبور دریا فرمایند از فرط غیرت و وثوق به عنایت ایزدی تعالی قبول نفرموده چون تعلیم الهی عادت با حوال آنجناب بود والد را هم
دل داده امر به اقامت شهر با کمال اطمینان نمود و خود تنها بر اسپی سوار شده خلاف عادت دور شهر را گشت و باز آمده
والد مرا گفت که انشاء الله تعالی هرگز درین شهر از بلای که می آید کسی اثری نخواهد دید والحمد لله که چنین شد از نحو مقالات
و سو کرامات آن مرد خدا اگر ذکری رود سخن به طول انجامد دیده شود مثنوی که فقیر آن را منظوم و بشارة الامامة موسوم ساخته ذکر
بعضی از خوارق عادات و مقامات آن عالی درجات پرداخته ام من شاء فلیرجع الیه بامداد الهی و نصرت ارواح طیبه حضرت
رسالت پناهی و آل اطهار آن سرور یکی از اقربای بالاجی راو که در بنارس و دیگر قصبات عظیم آباد مهاجنی می نمود
و گوبند پنجی نایک نام داشت اتفاقاً در ایام حکومت والد به چندین جهات که ممنون احسان و مشمول عواطف و اشفاق
ایشان گشته بود درانوقت بمقتضای هل جزاء الاحسان الا الاحسان نایک مذکور به سرعت خود را از بنارس به بالاجی راو رسانید
احسانهای که والد با او نموده بود معروض داشت و التماس نمود که تدارک آن را به ازین وقتی نخواهد بود اکنون شما به ایشان کوششی
نکو نمی کنید که مرا از بار احسانهای ایشان سبکدوشی میسر آید بالاجی راو با استماع این ماجرا خطی متضمن نهایت احترام
و اشفاق با برخی از تحائف و کمن برای والد فقیر فرستاده استمالت بسیار نموده نوشت که شما با جمیع مردم شهر بکام و آرام
باشید که مرا با شما و به پاس خاطر شما با شهر عظیم آباد اصلا تعرضی نخواهد بود بفضل الهی و یمن انفاس مبارکه بزرگان پاکیزه
نفس و پاکیزه طینتان خدا رس این چنین بلای سیاهی از شهر و عموم خلق این دیار در حفظ ایزدی محفوظ ماندند فحمد الله ثم حمد الله
المحمد لله که والد میر در بهر جا عبور نموده چند جهنی ایران و بار گذر خلق آنجا این بنده و کمترین جمیع عابدین از آن مرحوم را
ثناخوان و رطب اللسان افضال و احسانش یافته از اخلاق و انعام او بر زبان مردم افسانهاست و اغلب اوقات در آنجا ها فقیر و دیگر
اولاد و منسبانش را مردم بهر دیار بسبب احسان دیگر کاریهای مغفور در زبانها اعانت عظیمه و مخارف جسیمه حمایت ها نموده خدمتگاریها تقدیم رسانیده اند
لیکن القصه گویان رئیس از مردان نکوئی جانشین باشد چه نیکو نسبت آنکه بعد مرگش این چنین باشد * القصه بالاجی راو

نمودند و دیگر راه را گرداینده بالا بالا از طرف بنگارے دکیاما بود و بهار گذشته باز سر راه گرفت و مونگیر و بهاگلپور رسیده در نزد قصبهٔ مذکوره بسبب ورودش نهایت شر و شور ظاهر گشته آفت عظیم بسکنهٔ آنجا رسید اما زوجهٔ محمد غوث خان مرحوم کرنیل ثغر نیز رفته بود و بنابر تهیهٔ سستی و پریشانی طاقت عبور و مرور در دریا نیافت ناچار محوطهٔ خانهاے خود را در بسته با معدودے از اقربا و منتسبان که درین عسرت دست از رفاقتش برنداشته بودند از فرط غیرت بنابر حفظ عصمت مستعد مدافعهٔ جهان لشکر بیکران گردید و چون از آن خانه شکسته و دیوارهاے بستهٔ آتش جنگ و صداے تفنگ برخاست غارت گران را حیرت رو داد و بعضے در محاصره اش کوشیدند و بعض دیگر خبر بسردار لشکر رسانیدند بالاجی را تفحص نموده دریافت که زن محمد غوث خان مرحوم بنکال بے ابائی توانست که بدر رود ناچار بپاس آبروے خود تن بمرزن داده با چندکس مفلوک در را بسته مستعد جنگ نشسته است تا حال بکسے را مجال دخل و تصرف در آنجا نداده بالاجی راو را این جسارت زیاده از طاقت پسند آمد و براے او چیزے از لباس و اقمشهٔ دکهن فرستاد و چند سوار معتمد خود را همراهش داده مامور گردانید که تا گذشتن لشکر همانجا حاضر بوده نگذارند که کسے بآن ضعیفه قصد بیجے تواند رسانید و خود دو پیشتر نهضت نموده راه کوهستان گرفت چون تمام فوج از نهاگلپور گذشت سواران مذکور از آن ضعیفه رخصت حاصل نموده بلشکر خود پیوستند و بالاجی راو بعد از طے منازل از حدود بیربهوم سر بر آورده دار دنواح مرشدآباد گردید و از طرف ناگپور کلان رگهوجی بتوسله احوال مغلوبی بهاسکر پنڈت دریافته حسب الطلب بهاسکر نیز در قرب جوار مرشدآباد رسید و عساکر بے حد و حصر در بنگاله مجتمع گردید

ذکر ملاقات بالاجی راو با مهابت جنگ و اخراج رگهوجی از حدود بنگاله و معاودت بالاجی راو بمرکز دولتش

چون بالاجی راو متصل بمهابت جنگ رسیده در اطراف منکره معسکر ساخت مهابت جنگ هم که در آن اوقات بر لب دریا در آن ضلع مخیم سرادقات جاه و جلال داشت بقصد ملاقاتش رفت بالاجی راو مراسم استقبال العمل آورده بخیمهٔ خویش آورد و جلوس هر دو باهم بر یک مسند گویا اقتران مریخ و زحل بود که مفاسد و خونریزے بسیار نتیجه داد و بعد تقدیم رسیدن مراسم تواضع و تکلفات معاودت بدولتسراے خود نمود روز دیگر بالاراو بقصد بازدید در رسید آن امیر کبیر تا سر فرشش مراسم استقبال بجا آورده بر مسند خویش جاے داد و سخنان بسیار در انتظام مملکت خصوص دفاع رگهوجی گذشته بعد تواضع عطر و پان موافق ضابطهٔ فیل و خوانچهاے جواهر و ملبوسات داده بالاراو را رخصت نمود بعد از آن پیغام مدافعه و اخراج رگهوجی بتوسله داد و بالاجی راو در خواست چوتهه چندین ساله عظیم آباد نموده گله از توقف ایصال آن وجه نمود مصطفی خان و هیبت جنگ درین جواب و سوال متقرر گشته آمد و رفت مینمودند تا آنکه حساب مبلغهاے چند ساله چوتهه منقح گشته مهابت جنگ رسانیدنش برا تعهد گردید و برا ستعدادهاے حرکت لشکر براے تنبیه رگهوجی نمود و خود نقاره نواخته داعیهٔ سوارے و کوچ فرمود بالاجی راو کسے را فرستاده مانع گردید و مهابت جنگ به ضرورت مصلحت در حرکت نیافت و ناچار زر براے بهبود بالاجی برا رسانیده التماس تنبیه و اخراج رگهوجی نمود رگهو که ابن کوٹه و بردوان رحل اقامت برا انگنده بود برین اتفاق آگهی یافته و مقاومت خویش در مقابل حریف غالب محال دیده بسمت صحارے نجهرنے بنگاله روانه گردید روز دیگر موافق وعده افواج ظفر امواج در تعاقب رگهو تلاطم آمده از رود خانه بهاگیرتے

بسمت غربی بنگاله گذشته و بعد یک دو کوچ بالاراو استدعای رخصت از جناب مهابت جنگ نموده پیغام فرستاد که
افواج سرکار چنانچه باید در طی مسافت مسارعت نمی نمایند من مرخص می شوم بعد چندی خبر دفع رگهو بعرض کارپردازان خواهد رسید
بعد تبلیغ این پیغام روز دیگر بالاراو بتعجیل هرچه تمامتر تعاقب رگهو تاخته باو رسید و بعد محاربه هزیمت بر رگهو افتاده از دره جبال
راه ملک خود گرفت و بیشتر از سپاه و بنگاه او بتاخت و تاراج رفت و بهاسکر که بیستی پور رفته بود به استماع این خبر از
درهای جبال کتک در کمال سراسیمگی و اضطراب بیرون رفت و بالاراو هم مقضی المرام روانه بلاد دکهن گردید وقتیکه بالاراو
مرخص گشته عازم دکهن گردید وکیل بالاراو که برای بعضی جواب و سوال پیش مصطفی خان آمده بود در گفتگو بسبب تقرب
آقای خود و تسلطش بر عظمای سلطنت تهور نموده کلمه نامناسبی بر زبان آورد مصطفی خان تاب نیاورده فرمان داد
که او را از مسند ملازمانش حسب الامر بعمل آورده ذلیلش نمودند او آزرده گشته می خواست برود و فتنه برانگیزد مهابت جنگ
شنیده او را پیش خود طلبید و بعنایت اسپ و خلعت و دیگر عطایا خوشنود نموده برگردانید و بالاراو کوچیده راهگرای
مقصد گردید بعد از آن مهابت جنگ بمصطفی خان گفت که این حرکت باعث مفاسد عظیمه و عداوت بالاراو می شد در
جواب التماس نمود که اگر چنین می شد ولی نعمت به تنبیه رگهو می پرداختند و قدری بالاراو را می مالیدند یا ولی نعمت
بالاراو را گوشمال میدادند و بنده رگهو را به مسلمانی بسزا میرسانید این سانحه در اواخر محرم یا اوایل صفر سنه ۱۱۵۹ هجری روی
نمود القصه بعد رفتن بالاجی راو و تسکین فتنه اطمینان خاطر مهابت جنگ و همراهیان میسر آمد و چون احتمال معاودت
رگهو و بهاسکر نبود مهابت جنگ عازم مرشد آباد گردیده بمرکز دولت خود رسید و هیبت جنگ از مرشد آباد رخصت
معاودت بصوبه عظیم آباد که دار الملک او بود گرفته قاصد منزل مقصود گشت درین اوقات گوکل چند که نوکر دیرینه
و نمکخوار سرکار حسین قلیخان بود و تحصیلداری پیشکاری جهانگیرنگر داشت با مربی و ولی نعمت خود نرد دغا باخته در حضور
شهامت جنگ برآمد مبالغ خطیر بنام حسین قلی خان نوشت و حسین قلی خان معزول و مورد عتاب گشته نیابت جهانگیرنگر
بیسین خان که فوجداری گرده داشت مقرر گشت و علاقه فوجداری به میر قلندر مرحمت شد حسین قلی خان وارد
مرشد آباد شده در تدبیر اصلاح بهی کار خود افتاد و بگذرانیدن مبالغ کلی مزاج گهسیتی بیگم زوجه شهامت جنگ
دختر مهابت جنگ را بحال خود متوجه ساخت و مشار الیها اصلاح کار حسین قلی خان بر ذمه خویش گرفته از پدر و شوهر عفو جرائم
و مسنع آثم او درخواست و فدویت و دولتخواهی او خاطرنشان هر دو ساخته خلعت نیابت جهانگیرنگر باز بحسین قلیخان
دهانید این مرتبه حسین قلیخان نظر بوجود چنین مربی محکم در حضور بکمال استقلال و استبداد روانه جهانگیرنگر شد یسین خان
را که کبیده خاطر گشته بود عطاء الله خان از طرف خود فوجداری بهاگلپور داد و حسین قلی خان بعد وصول جهانگیرنگر
گوکل چند را از پیشکاری معزول نموده مورد انواع تحمیلات متعدده ساخته گردانید و از بیخ و بنش برکنده راج بلبه
را به پیشکاری خود مقرر داشت و بعد انتظام آنجا اقامت خود در حضور مستحسن دیده نیابت خود بحسین الدین خان ابن
برادرزاده خود داد و به مرشد آباد آمده تا دوام الحیات در کمال تسلط و اقتدار بود تا آنکه بخشش برگشت و سراج الدوله او را از
اعتبار انداخته بناحق کشت و خون او چون خون سیاوش تمام بنگاله و خاندان مهابت جنگ را بخاک ادبار برابر ساخت

ذکر آمدن هیبت جنگ بعظیم آباد و انقطاع سر رشته رفاقت الداد و شان و دیگر سوانح که دران اوان رو داد

چون هیبت جنگ بعنان اطمینان امن از مرشد آباد معاودت نموده در حدود صوبهٔ عظیم آباد رسید بنابر بند و بست صوبه چند
در نواح پرگنه سنوت رنگا رسے اقامت گزید همانا سبب آنکه چون با والد [illegible] گران و پرگنه هاے مذکور تا نهایت کوهستان
پلاموں و ناگپور در علاقهٔ ایشان و پرگنه هاے سرس و کتنبه و چرگانوان و شهر گهاٹی و کوٹهی کنده نیز در تعهد والد و زمینداران
آنجاها را با والد توسل بود و متمردان آنجا اکثرے خاصه راجه سندر سنگه نهایت اخلاص با والد داشت میخواست که آنها را
بنوید حسن لطف خود بستمال و با والد منحرف ساخته از خود گرداند چون راجه کیرت چند پسر راے رایان عالم چند دیوان شجاع الدوله
مغفور را دیوان مدار المهام خود ساخته همراه آورده بود سے خواست که مالگزاران و متمردان صوبه با توسل جسته از دیگران
بگسلند و بند و بست صوبه بوساطت او نمایند یا عزلت دیگر داشته باشند بی اے حال والد عریضه متضمن استیذان آمدن
خود نگاشته فرستاد در جواب نوشت که عنقریب من به شهر میرسم همانجا ملاقات خواهد شد تصدیع نه کنند والد رضاے او
در رفتن یافته بجاے خود نشست ناگمان شهرهٔ ورود مرهٹه در نواح پرگنه هاے مذکور بر افواه و السنهٔ مردم افتاده شیوع
یافت و هیبت جنگ توقف دران مکان بسبب قلت فوج و اسباب که در اسفار کٹک و بنگاله حالتے و طاقتے باقی نمانده
بود صلاح ندانسته بعد استماع این خبر کوچیده و تمام شب راه ها بریده اول صبح بفضاے شهر عظیم آباد رسید والد با همراهیان
خود بر آمده متصل به تالاب میٹهی پور هیبت جنگ را دریافت هیبت جنگ که بر اسپ سوار بود در لب تهاے تالاب
مذکور استاده راجه کیرت چند را پیشتر براے استقبال و ملاقات والد فرستاد چون نزدیک رسید والد و راجه مذکور
از اسپ فرود آمده باهمدیگر معانقه نموده باتفاق براے ملازمت هیبت جنگ رفتند هیبت جنگ از حجاب مذکور بر آمده
اسپ را پیش راند و اند چون سلام نمود جلوے اسپ گرفته استاد و والد پیشتر شتافته نذر گذرانید و هیبت جنگ سواره تمام اسپ خم
گشته با والد معانقه نمود و دو سه کلمه استفسار احوال نموده حکم بسوار شدن داده خود پیشتر راند و والد آنے چند در انجا
استاده با برادر خود مهدی نثار خان که بخشی هیبت جنگ بود و دیگر سرداران سپاه معانقه و ملاقات نموده سوار شد و
همراه سوارے هیبت جنگ داخل شهر گشته بخانه اش رسانید چند روز راه آمد و رفت دربار و تکرار داده کلمات شکایت آمیز
سابقه و عذر خواهی و اظهار سرکارے [illegible] که حیله از طرفین مفتوح بود و هیبت جنگ بودن والد با انتزاع بعضی خدمات
خواسته وعده هاے نمود و میگفت که چون جناب عالی سے نهایت خفگی از شما بدگمان و آزرده اند و مرا از اطاعت
و استرضاے ایشان گزیرے نیست چند روز بخوبیکه من سے گویم باید بسر برد من رفته رفته [illegible] هاے ایشان نموده
باز بدستور جمیع مقدمات بشما مرجوع خواهم داشت والد نظر به آبروے خود قبول نمی نمود و بنا بر غیرت و حدت مزاجے
که داشت بکاهش مرتبهٔ خود راضی نه شد تا آنکه ناچار روزی براے ملاقات والد فقیر آمده و جسم مزاج و دلجوئی
و عذر خواهی را به پایان رسانید و والد سر از اطاعت باز زده بذلت خود رضا نداد و بناے کار بر ترک رفاقت
و اراده شاهجهان آباد گذاشته از هیبت جنگ مرخص شد بعد چند روز تهیهٔ سفر نموده بساعت مختار که پانزدهم
رجب سنه ۱۱۵۶ هجری بود مع رفقائیکه داشت طبل رحیل در عین شهر خلاف ضابطهٔ نوکری نواخته کوفته سوار شده در
باغ راے بالکشن وکیل ناظم بنگاله نقل مکان نمود مهدی نثار خان عم راقم که برادر خرد والد بود با آنکه هیبت جنگ در
نهایت مرتبه او را دوست میداشت و از زمرهٔ مخصصان دو تنخواه خود سے انگاشت و جوهر شجاعت و صداقت او را بارها
امتحان نموده کمال اعتماد بر او داشت بنا بر افتراق برادر بزرگ شکسته خاطر گشته استعفا از نوکری و خدمت بخشی گرے نمود

هر چند هیبت جنگ در منع استعفا و ترغیب رفاقت خود مبالغه ها نمود و معتمدین خود را فرستاده نصیحتها فرمود و خواست که خود بخانه اش آمده همراه خود گرفته بیرد مهدی نثار خان عذرهای مناسب نموده انزوا گزید و چون اندیشها در خاطر مردم بود که مبادا از مفسدان بموجب رویه که مستمر دانسته در راه از ناشناسی راه با غوای دشمنان با والد خدعه نماید مهدی نثار خان مرحوم تا حد صوبه عظیم آباد که عبارت از کیسریا باشد با والد همراهی نموده بخانه خود برگشت و والد در عین برسات قطع منازل نموده بنفس آباد شد و باده که دار الملک صفدر جنگ بود رسیده روز ورود ملازمت صفدر جنگ نمود چون باعث برهمی اوضاع معاشش والد صفدر جنگ شده بود بایین شرم نهایت دلجوئی و استمالت نموده تویلها داد اما همان روز ساعت کوچ او بحضور محمد شاه مقرر بود و بعد دو سه ساعت داخل پیش خیمه ها شده خود شد تتمه احوال والد و صفدر جنگ در سلک احوال محمد شاه و احمد شاه و امراے شاهجهان آباد انشاء الله تعالی رقمزده خامه وقایع نگار خواهد شد اکنون مناسب چنین می نماید که ماجرای بنگاله و عظیم آباد و وقایع حالات خاندان مهابت جنگ وغیره که درین ممالک عروج نموده منقرض شدند لیل و نهارا که سال ۱۱۹۰ هجری است مسلسل و منتظم در یک دفتر برنگارد و لقیه احوال محمد شاه و احمد شاه و عالمگیر ثانی و شاه عالم مع امرای شاهجهان آباد و لاهور و دوم و اکبرآباد در دفتر دیگر و احوال دکهن آن قدر که باجمال معلوم گردیده در هر دو دفتر هر جا مقام اقتضا کند ثبت نماید من الله التوفیق و به الاعتصام

آراستن هیبت جنگ حصار گلی برای شهر عظیم آباد و رنجیدن مردم از آن بنا در ابتدا و آخر اعتراف نمودن بخوبی آن عمل بنابر محفوظ ماندن از اکثر حوادث و بلایا +

چون هیبت جنگ وارد شهر عظیم آباد گردید و آمدن مرهٹه در آن صوبه شهرت یافت هیبت جنگ حصاری برای حفظ عموم سکنه و رعایا مصلحت دیده عمله را مامور فرمود که بر بنای حصار قدیم دیوارهای جدید بکشند و خندقی در درد آن حفر نموده کاوش را بسته دیوار نمایند تا متانتی بهم رساند حصار قدیم را زمانی مدید گذشته بود که افتاده و مردم بران خانهای خود ساخته از حصار اثری نگذاشته بودند درین بنا بعضی خانها فرور شد که منهدم شود صاحبان بیوت لائق الانهدام این بنا را درباره خود ظلم نمایان دیده آه و فغان از حد گذرانیدند چون مصلحت حفظ عام در ضمن این انهدام منظور بود سود برآن مترتب نشد و حسب الامر عمل آمده در اندک زمانی حصن استوار تیار گشته قلعه متینی پدید آمد بعد از آن در هنگام حروب مرهٹه وغیر آن که مکرر در دو جماعه مذکوره روی داد و خلقی کثیر از سکنه بیرون شهر هم در درون حصار در آمده از صدمات حوادث محفوظ و از عمارات بیرون شهر نیز خوف گوله توپهای بروج و بارهٔ حصار دست تصرف مرهٹه کوتاه گردانید همان خلق ثنای شکرگذار بوده بر حسن تدبیر هیبت جنگ اعتراف و اقرارها نمودند و هیبت جنگ بکام دل آرام در کمال عزت و احتشام می گذرانید و اغلب اوقات برای دلجوئی والده بخانه ام آمده عاطفتهای نمود و تمام سرکار ترهٹ را از حضور بجاگیر خود طلبید و اراده آبادی پرگنه های آنجا بجد داشت بنابرین عازم رفتن سرکار ترهٹ که آن طرف گنگا بود گردید چون بزعم راقم مهدی نثار خان مرحوم شفقت ما فوق القیاس داشت و رسانیدن آزار وی او نمود خود بخانه اش رفت و با خود آورده همراه گرفت بعد عبور دریا و وصول بحال مذکور در آبادی بهنواره که محل سکونت راجهای آنجا از قدیم و عمارات آنجا است نزول نموده اقامت گزید و بعضی پرگنه های سرکار مذکور بعدی نثار خان و دیگر جا یا بد بگیران

سپرده اهتمام در اکثر آبادی و توفیر ما حصل محالات مذکوره داشت بعد از ان که سکونت قصبهٔ مذکوره بطول انجامید زوجهٔ
خود آمنه بیگم بنت مهابت جنگ را با اطفال و اکثر خدمه محل نزد خود طلبید و نیز بوالدهٔ فقیر نگاشت که آرزوی ملاقات شما
زیاده از ان ست که نوشته آید اگر حرجی نباشد مع فرزندان تشریف آورده صباحی چند درهمین مقام بگذرانند. و این
بنا بر شفقت محض و دلجوئیها بود و الا مقتدران را با غربا هرچند از اقارب باشند این قسم سلوکها کمتر می‌باشد فقیر و علی نقی خان برادر
خود راقم بهمراهی والده درین ایام در شاهجهان آباد بود و مصطفی خان بنابر نیکو خدمتیها و کمال جرأت که داشت بادون اقتدار
رسیده در زمرهٔ ملازمان مهابت جنگ کسی را سهیم و شریک خود نمیدید

ذکر عروج مصطفی خان بهادر ببر جنگ بمرتبهٔ عالی و مقتول شدن بهاسکر پندت باحتیال مصطفی خان و تقدیرات الهی

مصطفی خان که در حروب مذکورهٔ سابقه حسن ارادت و جوهر جانفشانی و جلادت خود نسبت برفقای دیگر مکرر و متواتر بظهور
رسانید منظور نظر مهابت جنگ گردیده بانعام مبالغ کلی و اسباب و افیال در اقران ممتاز و سرفراز گشت از انجمله دوازده
لک روپیه یکبار انعام یافت و هفت هزار سوار رساله او و پنج هزار سوار رسالهٔ خویش عبد النبی خان صوبه دار کتک بود و بعد
مردن عبد النبی خان پسرش عبد الرسول خان بمنصب پدر که پنجهزاری یا چهار هزاری داشت برساله و صوبه داری مذکور
سرفرازی یافته حاکم بالاستقلال صوبهٔ مذکوره گردید و مصطفی خان خود منصب پنجهزاری و پالکی جهالردار و علم و نوبت
و رساله هفت هزار سوار و قریب یکصد و پنجاه فیل وغیره اسباب امارت آنچه باید مهیا داشته در کمال استقلال و اقتدار
مرجع جمیع معاملات ملکی و مالی و مقتدای فرقهٔ سپاه بنحوی بود که اقارب قریبهٔ مهابت جنگ در حصول مرام خود توسل باو
می جستند و بمرتبه رسید که محسود جمیع ملازمان و منتسبان گردید تا آنکه حاجی احمد برادر کلان مهابت جنگ با وجود سه پسر هفت هزاری
از اقتدار و اختیار مصطفی خان عاجز و حیران گشته بنابر انزجار خاطر جدائی برادر و غربت از مرشدآباد که مسکن
دیرینه او از عهد شجاع الدوله بود اختیار نمود و پیش پسر کهتر خود احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ
به عظیم آباد رفت و نیز سبب آزردگی حاجی احمد خدمت هوگلی گردید که بصولت جنگ بهادر عنایت گشت
زیرا که حاجی آن را برای خود می خواست و صولت جنگ بعد هنگامهٔ کتک خدمتی که اندک فائده داشته باشد
نداشت مهابت جنگ پاس خاطر صولت جنگ عزیز تر دانسته چون حاجی احمد را از محال سائر مرشدآباد بقدر احتیاج
میسر بود دادن خدمت هوگلی فضولی دانست و حاجی احمد بجهات مذکوره آزرده خاطر گشته به عظیم آباد برخاسته رفت
درین عرصه بعد انقضای موسم برشکال در سال پنجاه و هفتم از مائه دوازدهم بهاسکر پندت علی قرار اول را که از سرداران
مشهور بعض ممالک دکهن بود برفاقت خود برگزیده و او را سردار لشکر هفت هزار سوار گردانیده شروع سال مذکور در نهایت
اقتدار حسب الامر رگهو بهوسله با بیست هزار سوار داخل بلاد اودیسه و بنگاله گردید مقصد آنکه اگر مصالحه میسر آید مغتنم شمارد و
الا بمحاربه پردازد مهابت جنگ که از مشاق اسفار متواتره اندک کسالتی و ملالتی بهم رسانیده بود بنای مدافعه بهاسکر بحیله
تدبیر گذاشته آرام و آسایش سپاه منظور داشت و با مصطفی خان درباب مدافعه او مشوره آغاز نهاده خواست که بتدبیری
بهاسکر را مع جمیع سرداران فوج او یکجا بلقای خود در آورده همه را یکبار راهی ملک عدم گرداند چون این کار بنابر اقتدار
بهاسکر و وحشت او و مهابت جنگ و همراهیانش و عدم اطمینان از فوج اسلامیان متعسر بلکه متعذر می نمود مهابت جنگ

مصطفی خان را بنابر حصول مرام خود امیدوار انواع انعام و عنایات ساخته متوقع صوبه داری عظیم آباد گردانید و وعده کرد
که اگر بهاسکر را مع سرداران همراهی بدام خود کشیده بحضور مهابت جنگ رساند صوبه مذکور باو مفوض باشد مصطفی خان
که مرد صاحب عزم و الاورو هوشیار زبان آور بود به طمع افتاده مهیا و آماده گردید و با بهاسکر شروع پیغامهای آمیزش و آشتی
نموده او را از جنگ غافل و امیدوار امر که در خیال او میگذشت گردانید چون با بهاسکر سخن او در گرفت واسطه ملاقی آمدن مصطفی خان
نمود مهابت جنگ مصطفی خان را مع راجه جانکی رام که معتمد علیه او و مدار المهام خانه اش بود بر راز خود آگهی داده نزد بهاسکر
فرستاده گفت که بهر صورت او را مع سرداران لشکر باید آورد تا همه را یکبار لقمه‌ی عدم ساخته آید مشار الیهما حسب الامر نزد
بهاسکر که در حوالی کتوه رسیده بود شتافته ملاقات نمودند و مهابت جنگ بار دیگر باقتضای مافی الضمیر خود از مرشد آباد
نهضت نموده در محال منکرا کنار دریای بهاگیرتی معسکر ساخت و مصطفی خان و راجه جانکی رام بتمهید مصالحه پرداخته به چندین
فساد و فسون که مؤکد بایمان غلاظ و شداد گشته بود بهاسکر را راضی بادراک ملاقات مهابت جنگ ساختند و علی قراول
را که از معتمدانش بود بجناب مهابت جنگ روانه نمود معهود آنکه هرگاه او مطمئن برگردد بهاسکر باتفاق رؤسای عساکر بملازمت
مهابت جنگ شتابد مصطفی خان و راجه جانکی رام چون دیدند که نقش مرادشان درست نشست علی بهائی را همراه گرفته معاودت
نمودند و مصطفی خان در اثنای راه با علی بهائی بنا سبب ایمانی و افغانی راه مکالمه و گفتگوی زبانی کشوده او را بمهابت جنگ
رسانیده مورد الطاف بسیار گردانید مهابت جنگ که در حسن خلق و تقریر دلپذیر بی نظیر بود بگفتگوی رنگین و سخنان شیرین
دل علی قراول را فریفته و شیفته خود ساخت و بتالیف قلب او چنان پرداخت که ما فوق تصور نتوان نمود و مصطفی خان را همراه
او فرستاده بدلاسای بهاسکر و دفع متخیله که در دلش استقرار داشت همت گماشت و درین عرض مدت که عرصه سوال و جواب در سخن
رنگ بر روی آب بود مهابت جنگ علی التواتر بارسال تحف و هدایا از قبیل فواکه ولایت و بنگاله و اقمشه و یراق و دیگر چیزهای
دلفریب باعث ازاله وحشت و ازالهٔ نفرت خاطر بهاسکر گردیده ذهنش را ابجانی ساخته بود که اگر مقصد عظیمی بهاسکر در نظر
نمیداشت چه عجب که بی اختیار بدون تحریک اغیار خود بخود بملاقات مهابت جنگ میشتافت و از طرفین آمد و رفت
تکرار یافته راجه جانکی رام هم که دیوان تن مهابت جنگ بود برای استمالهٔ بهاسکر پندت اکثر در حرکت بود آخر الامر بنای
مصالحه و ملاقات فیما بین مهابت جنگ و بهاسکر گذاشته آمد و میدان منکرا موعد ملاقات قرار یافت مهابت جنگ در امانی گنج
معسکر داشت و بهاسکر پندت در کتوه سکونت ورزیده بود و اواخر سفر یا اوائل شهر ربیع الاول روزی که برای ملاقات همدیگر
معین گشته بود یک خیمه بزرگ در میدان منکرا استاده شد و سراپرده‌های بسیار بر پا گشته صحن طولانی وسیعی برای آن
خیمه بهم رسید مهابت جنگ با جمیع فوج خود چون در میدان مذکور رسید خود مع صولت جنگ و عطاء الله خان ثابت جنگ
و میر محمد کاظم خان و دیگر یکه‌های معتمد داخل خیمه گردیده بر مسند عزت نشست و چون احدی غیر از جانکی رام و مصطفی خان
و حکیم بیگ بر این راز اطلاع نداشت اعیان شهر هم اکثری برای تماشای چنین مجلس حاضر آمده مصاحبت مهابت جنگ
گزیدند و مصطفی خان و راجه جانکی رام که واسطهٔ جواب و سوال و صاحب عهد و پیمان با بهاسکر بودند برای آوردن بهاسکر
پیشتر رفتند باقی سرداران لشکر مع همراهیان عقب خیمه مهابت جنگ سوار و تیار در میدان استادند و یکه‌های معتمد
جانفشان بعضی متصل پشت نهای خیمه و بعضی بر سر مهابت جنگ کمر بسته منتظر فرمان استاده بودند دران وقت مهابت جنگ
اطلاع این راز بصولت جنگ و عطاء الله خان برای تنبیه و بر آمدن آنها از غفلت صلاح دیده به حکیم بیگ فرمود که خیمه

دومے را که برای مکالمه با بهاسکر پنڈت برپا شده بصولت جنگ بهادر بنمایند حکیم بیگ صولت جنگ را بهانه نمودن خیمه تنها برده کنون
خاطر مهابت جنگ را ظاهر نمود صولت جنگ بعد معاودت تحسین خیمه نمود و معلوم شد که او هم این رای را پسندید مهابت جنگ منتظر بهاسکر نشست
دمبدم خبرش می پرسید و هرکاره‌ها علے التعاقب رسیده خبرش میرسانیدند بهاسکر چون بسر دروازه رسید دسته‌هاے افواج او پیش روے
خیمه مقابل فوجهاے مهابت جنگ بفاصله تیر یک جزائر جا بجا استادند و دسته‌هاے فوج مهابت جنگ هم بهمین فاصله از خیمه
طرف عقب استاده بودند و فیل سوارے مهابت جنگ درمیان سراپرده‌ها طرف پشت سرش استاده بود سرداران
لشکر بهاسکر پیاده پا گشته و دیگر معتمدان یکایک باسلاح و یراق بهانه عمده داران همراهے گزیده چهل پنجاه کس از رفاقت
او و از انجمله بیست و دو سردار و دیگر یکه با که آنهارا بزبان هندیان امینگ گویند با یکتے که گذشت بر در سراپرده مهابت جنگ
فراهم آمدند چون بهاسکر از مادیان فرود آمد بیکدست دست مصطفی خان و بدست دیگر دست جانکی رام گرفته داخل سراپرده‌ها
شد و تلی قراول پیش روے او و دیگران در عقب یمین و یسار دامن گردانیده و قبضه‌ها سیفها را دست کرده هر یکے بغرور و تکبر
مے خرامید مصطفی خان و راجه جانکی رام که از ته کار خبر داشتند عذرے مناسب گفته دست خود از دست او برآورده
بیرون رفتند چون ربعے از میدان صحن سراپرده‌ها در نوردید مهابت جنگ پرسید که بهاسکر پنڈت کدام است شناسندگان
مثل میرزا حکیم بیگ و دیگران که آنهارا مهابت جنگ براے همین نزد خود داشته بود نشانش دادند مهابت جنگ سه بار تحقیق
نمود چون آدرش متیقن شد با ستادگان حضور فرمود که این موذے را بکشید از حاضران برین راز کسے آگاه نبود مردم متحیر گشته
متوقف شدند مگر میر کاظم خان التماس نمود که چه حکم مے شود چون مکرر بتاکید گفت میر کاظم خان و برخوردار بیگ و دیگر فدویان
شمشیرها کشیده دویدند مصطفی خان پنج شش نفر مثل ادول شاه و حکیم شاه و غیرهم را که معتمدان با جرأت بودند در حضور
گذاشته مامور ساخته بود که هر امرے که از مهابت جنگ صدور یابد شما بلا تامل خواهید نمود رفقاے مصطفی خان مشاهده
این حال نموده همانجا شمشیرها کشیده با بهاسکر و همراهیانش درآویختند و میر محمد کاظم خان سبقت بر دیگران گرفته
ضربتے بر سر بهاسکر نواخت و کارش را اتمام ساخت همراهیان او نیز شمشیرها کشیده بر مردم مهابت جنگ ریختند غریب
انقلابے روی داده تماشائیان شهر را که بے خبر مصاحبت داشتند برخے از جوهر شجاعت عاری عار فرار از معرکه با قبح
وجهے بے اختیار روے داد فراشان بمشاهده این احوال سراپرده‌هاے صحن را بر زمین انگندند مصطفی خان برق شمشیرها
دیده با فوج خود که مستعد استاده بود بر سر مرهٹه تاخت و مهابت جنگ را گفته فرستاد که جناب عالے سوار شده تعاقب فوج غنیم
نمایند مهابت جنگ دریں ازدحام که دران وقت کسے کسے راهی شناخت سپر و شمشیر در دست گرفته استاده بود و چند کس
که در محافظت او اهتمام داشتند دلالت بسوارے فیلش می نمودند و او بنا بر غیبت کفشش بردار انتظار بهم رسیدن کفش داشت کسے
عرض کرد که چه وقت انتظار کفش است جواب داد که همین زمان بعد آنے شما خواهید گفت که مهابت جنگ که از فرط
اضطراب کفش را گذاشته بدر رفت تا آنکه کفشش بهم رسیده بر فیل خود سوار گشت و کار سرداران مرهٹه آخر گردید مهابت جنگ
خبر مصطفی خان پرسید بعرض رسانیدند که در تعاقب مرهٹه تاخته عرض کرده رفته است که جناب عالے هم متعاقب
فدوے در رسند آن وقت مهابت جنگ باطمینان تمام سر بهاسکر براے تحقیق قاتلش مے طلبید هر چند مے گفتند که کشته شد
قبول نکرده مبالغه در طلب سرش داشت و حکم نواختن شادیانه فرموده دست از تیغ برنداشت تا آنکه سرش آوردند و شناسندگان
نموده چون متحقق شد که سر او است بتعاقب بقیه مقهوران پرداخت و تا کٹوه که اردوے غنیم مرهٹه در آنجا بود عنان باز گرفت

اما اثرے از گرفتگان پیدا نشود و مبیش بہانہ آنکہ ہر گاہ مصطفیٰ خان بھاسکر وغیرہ سرداران مرہٹہ را بعہد و پیمان و قسم کلام اللہ مطمئن
ساختہ میخواست ہمہ را بدام بلا اندازد و دیگران بحکم قبول نمودہ فریب مصطفیٰ خان خوردند و بملاقات مہابت جنگ آمدہ راہ عدم سپردند
کہ یکے ازان سرداران کہ رگھو کاسے کوار نام داشت ہر چند مصطفیٰ خان و بھاسکر و ملے قرار دل مبالغہ ما از حد گذرانیدند قبول
نکردہ بملاقات مہابت جنگ دران اجتماع راضی نشد و بالگردہ خود بیرون ماند و وعدہ نمود کہ روز دیگر بعد ملاقات و معاودت
بھاسکر پنڈت وغیرہ سرداران من ہم بخدمت مہابت جنگ خواہم رسید و بمجرد این انقلاب با جمعیت خود در رفتہ بنگالہ
بھاسکر را با خود برداشتہ برد اگرچہ در راہ از صدمات رعایا و زمینداران و یکہ تازان لشکر مہابت جنگ اکثرے بہ جنگ بلا
مبتلا شدند باز ہم بہوشیاری حزم کاری کوار مذکور خلق کثیرے از فرقہ مذکورہ خود را ازان گرداب اضطراب بساحل نجات رسانید
و افواج منتشرہ بھاسکر بہر حال شکستہ بال و بازو افتان و خیزان از حدود بلاد بنگالہ و کٹک خود را بیرون کشید و مہابت جنگ
با جمیع رفقا سالماً و غانماً بہ مرکز دولت خود معاودت نمودہ بکام و آرام نشست و در جلدوے این خدمت از افزایش
رسومات کافہ سپاہ را راضی و خوشنود نمودہ دو لک روپیہ بطریق انعام عنایت فرمود و عرضداشت متضمن فتح مذکور بہ پادشاہ
نوشتہ التماس اضافہ منصب و خطاب ببر جنگے و نوبت برائے مصطفیٰ خان و ہیبت ہر یکے از رفقائے خود کہ مصدر
ترددات جانفشانی ادا شدہ بودند مانند میر محمد جعفر خان کہ جراحتے از شمشیر با و رسیدہ بود و فقیر اللہ بیگ خان و حیدر علی خان
وغیرہ نمود محمد شاہ فرمانے متضمن کرست و عنایت با خلعت خاص و جواہر و خطاب شجاع الملک و اسپ و شمشیر
بجہت مہابت جنگ فرستاد و خطاب ببر جنگی و نوبت و منصب پنجہزارے برائے مصطفیٰ خان و اضافہ مناسب و
خطاب بہادرے برائے دیگران پذیرائی یافتہ در رسید و موجب خوشنودی برائے ہمگنان گردید +

ذکر برہمی صحبت فیما بین مہابت جنگ و مصطفیٰ خان و بر آمدن مصطفیٰ خان از مرشد آباد و جنگیدن مصطفیٰ خان بہادر ببر جنگ در عظیم آباد با احترام الدولہ زین الدین احمد خان بہادر ہیبت جنگ و ظفر یافتن احترام الدولہ بر مصطفیٰ خان و سوانحیکہ درین ضمن روے داد

چون اقتدار مصطفیٰ خان از مرتبہ ذکرے گذشتہ بمرتبے بلکہ برترے رسیدہ بود و جمعیت الوس افغان در ملک بنگالہ و سرکار
مہابت جنگ از حد بدر رفتہ طرفہ ازدحامے داشت کہ احدے را مجال نفس کشیدن با افغان ہر چند یک نفر ازان جماعہ باشد
بسبب استیلائے فرقہ مذکورہ نبود و فی الحقیقہ این قوم بنا بر کثرت عدد و قلت عقل و نشو و نما در جبال و صحارے مانا
بسباع و نہایت دلیر و طماع نیز باشند بنا برعلے ذلک القدمات پاس حقوق و دلیاسے نعم بلکہ اب و عم نداشتہ زود بشعلہ
اندک مایہ استعداد ہیج مواد فساد و مستعد لجاج و عناد مے شوند و بہ یک ستر طمع حقوق مصاحبت دیرینہ و احسانہاے
سابقہ فراموش نمودہ تا بقتل آقا و خاوند بلکہ اقربا و خویشاوند راضی اند و ہم بنا بر مباینت تام از ادراک و تمیز محاسن
اخلاق کہ ازان جملہ عفو و احسان ست آشنا نمودہ در انتقامات خصوص قتل با قاتلے اگر شدہ باشد نہایت مطلب
مے باشد و دعوے خون ایشان ہر چند قرنہا بگذرد نمے خوابد و گرہ ہاے کینہ از سینہ شان نمے کشاید مصطفیٰ خان اگرچہ خالی
از شعورے نبود اما بنا بر جرأت و شوکتے کہ داشت بمشاہدہ دولتہاے بنگالہ کہ برائے العین ہمیشہ مے دید آتش
حرص و طمع در کانون سینہ اش بر مے افروخت تا آنکہ استعداد خود باز دحام افغانان در مقابلہ و مقاتلہ با مہابت جنگ

برابر بلکہ بیشتر دید آتش دیرینۂ او شعلہ کشیدہ با مہابت جنگ شروع باستیفاے مواعدیکہ بنابر اغراض درمیان آمدہ بود نمود
از جملہ وعدہا یکے صوبہ داری عظیم آباد بود کہ احترام الدولہ بہادر داماد کتر مہابت جنگ داشت مہابت جنگ را وفا
بوعدہ ہا اینکہ ہنگام غرض سہل مے نمود در زمان فقدان غرض نہایت گران و دشوار آمد خواست کہ بحسن بیان و سحر طرازے زبان
چنان امر دشوارے را آسانے سطے کند چند ماہ باینجاے گفتگو دجو بود و بانواع مہربانے خیالات مرتسخہ خاطر
مصطفی خان سے زدود اما تا از انجا کہ تشنہ لب بسراب و جویاے وصال بافسانہ و خواب و تسلے نمی شود خان مرقوم باسید
امروز فردا و تدبیر در امور بسر بردہ آخر الامر آہستہ آہستہ پردہ از روے کار برخاستن و اخلاصہا کاستن گرفت در رفتہ رفتہ
در اواخر محرم ۱۱۵۸ھ آمد و رفت دربار موقوف گردید سبب امتناع مصطفی خان از آمدن دربار بتقریر یوسف علی خان مرحوم
آنکہ مہابت جنگ بہ ظاہر در دلجوئے و استمالہ او میکوشید و در باطن بنابر تسلط و تحکم او قاصد دفع مفاسدش بودہ از تدبیر
آن غفلت نمی ورزید روزے مصطفی خان اودل شاہ و حکیم شاہ را کہ سران رفقاے او بودہ اند بعادت مستمرہ پیش از خود
بدربار فرستادہ خود تہیۂ آمدن داشت مشار الیہما بحضور مہابت جنگ رسیدہ مجرا کردہ نشستند اتفاقاً یوسف علی خان
مرحوم ہم دران روز حاضر دربار ماجراے دربار ناظر بودمی گوید کہ بجز معدودے از ملازمان دران وقت حاضر نبودند کہ آن ہر دو
رسیدند بمجرد نشستن آنہا خواجہ سراے از محل برآمدہ شدت عارضۂ ہیضہ نواب بیگم زوجۂ مہابت جنگ ظاہر نمود مقارن
التماس او خبر قرب وصول مصطفی خان معروض شد مہابت جنگ بنابر دریافت احوال بیگم بمحلسرا رفتہ اودل شاہ و حکیم شاہ را
تا آمدن خود بتوقف امر فرمود درین حال آن ہر دو در یکے از حجرہ ہاے دولتسرا احساس حرکتے کردہ متوہم شدند کہ شاید جمعے
از ارباب صلاح را دران حجرہ بدفع مصطفی خان نشاندہ خود ببہانہ عارضۂ بیگم اندرون رفتہ اند باحتمال این خیال
از انجا برخاستہ راہ خانہ گرفتند و مصطفی خان را کہ قریب بدر دولتسرا رسیدہ بود اعلام نمودند خان مذکور کہ از مدتے
بنابر خیرہ سری ہا راہ تمردے پیمود و از مہابت جنگ مطمئن نبود دغدغۂ قوی در خاطرش نشستہ از جائیکہ رسیدہ بود برگشت
مہابت جنگ خبر مذکور شنیدہ علی الفور شہامت جنگ بہادر را فرستاد کہ بہر نحو بتسلیہ و تصفیہ خاطرش کوشیدہ باز آرد
شہامت جنگ در راہ باو رسیدہ ہر چند خواست کہ بانواع تقریرات و اقسام ایمان خاطر پریشان او را جمع گرداند و ازالۂ
وحشتش نمودہ بحضور مہابت جنگ آرد سودے نکرد مصطفی خان بخانۂ خود رسیدہ رسالۂ خود را کہ نہ ہزار سوار و
پیادہا علاوہ آن بود با خویش متفق ساختہ لواے مخالفت برافراشت و پیغام استعفاے نوکرے و اسنادہاے تنخواہ خود
نمود مہابت جنگ بتوسط شہامت جنگ قول و قسم و پیش سپاہ و غیرہ وثوق تمام داشت ہر چند خواست کہ
وحشتش را بموانست تبدیل دہد ہیچ صورت درنگرفت تا آنکہ مصطفی خان پیغامہاے خشونت متضمن اسنادہای ایفای
مواعید فرستاد و مہابت جنگ و شہامت جنگ و صولت جنگ مع جمیع وابستگان و منتسبان بہ مضطرب و حیران
گشتہ نمی دانستند کہ چہ کنند چون جرأت و جلادتہاے او سالہا دیدہ بودند خوف عظیم روے داد و از طرفین باستعداد حرب
انجامید در شہر مرشد آباد ملازمان دولتخواہ مہابت جنگ فراہم آمدہ از دار الامارہ تا قریب بہ مہا و ... نے
ببر جنگ مردم سپاہ از رسالۂ ہر یکے مثل صولت جنگ و ثابت جنگ و شہامت جنگ و میر محمد جعفر خان و حیدر علی خان و فقیر اللہ بیگ خان
و نور اللہ بیگ خان و عمر خان و پسرانش و دیگر یکہ متفرقات و ہزاریان برق انداز مثل فتح راو و بخشی
وجیہان و دیگر بہلیہ ہا و خاص برداران گرد حویلی مہابت جنگ از دو جانب داشتہ روز و شب مسلح و طیار

می گذرانیدند و شمشیر خان و سردار خان آمد و رفت در بار داشته ظاهر با مهابت جنگ و باطن با مصطفی خان بوده هر دو کس
را خوشنودی داشتند مهابت جنگ هم بنا بر عدم اعتماد بر جماعهٔ افغانان مماشات با شمشیر خان و سردار خان نموده بتالیف
قلوب آنها مے پرداخت اما عناد مصطفی خان منجر بفسادهاے عظیم و فتنهاے خصوصا فوق طاقت خود دیده اصلاح
ذات البین اصلح امورے دانست و هم بنا بر مشاهدهٔ خدمت گذارے و جلادت و جانفشانیهاے او مفارقت او در ا
وقت عظیمی براے دولت خود مے شمرد نه یاراے نگهداشتن داشت و نه خواهش فروگذاشتن و جنگ کردن با او نیز
بنا بر رفقاے مخلص و شجاعان اولوس که همراهش بودند امر صعبے مے پنداشت تا آنکه روزے خواست که مثل سابق تنها
با سراج الدوله پیش او رود و او را از خود کند بلکه پالکے طلبیده مهیا گردید برادر زادهاے اش که شهامت جنگ و صولت جنگ
حاضر بودند و دیگر اقربا و دولتخواهان مثل میر محمد جعفر خان و حسین قلی خان بهادر و نقیر الله بیگ خان و دیگران باستدعا مبالغه
مانع و مزاحم شده معروض داشتند که الحال محل چنین کارها نمانده و کار از آن گذشته که بدلجوئیها و اظهار اخلاص تدارک
چنین فسادها توان نمود حالا مصطفی خان دعویدار ملک است و بقاے خود در زوال عمر و دولت جناب عالی میداند اول ما همه
را بکشند بعد از آن بجانب او بروند مهابت جنگ هم بنظر احسان ملتمسات ایشان راست دیده فسخ عزیمت نمود درین عرصه یکے
از همراهیان او که رحیم خان نام داشت و همیشه علم هراولی او برمے افراشت بحسب تقدیر بتالیف و ترغیب مهابت جنگ
ترک رفاقت مصطفی خان نموده به مهابت جنگ پیوست و شمشیر خان و سردار خان هم عروج در خروج مصطفی خان از بنگاله
میدانستند بنا برین از اعانت بر جنگ پهلو تهی کرده با او همداستان نمی شدند مصطفی خان جنگ مرشد آباد بدین جهات مناسب
ندانست با قهرمان تقدیر راے مصطفی خان را گردانیده آماده بر آمدنش ساخت علی اے حال مصطفی خان رفتن بعظیم آباد
و انتزاع آن صوبه از دست احترام الدوله بهادر هیبت جنگ نسبت بمجادله و مقاتله با مهابت جنگ آسان تر شمرده قاصد بر آمدن
از مرشد آباد گردید و مهابت جنگ این اراده او را فوز عظیم شمرده از تائیدات غیبے دانست مصطفی خان وکیل خود را با فرد
حساب مشاهره خود مع همراهیان خاطر خواه بدون دادن تصحیح و موجودات فرستاده درخواست مبلغ مذکور نمود مهابت جنگ
بدون تعلل و تامل اداے مبلغ هفت ده لک روپیه از قبیل الصدقة ترد البلاء تصور نموده فرستاد و مصطفی خان مردم
خود بسر رمیش بیلداران و غیره فرستاده از بار برداری آنچه در کار بود بجبر و تهدید طلبیده اسباب خود و همراهیان بخاطر جمع
بار کرده روزے که براے کوچ مقرر بود باکرّ و فر وافر سوار شده جهاونی خود را آتش داد و طبل رحیل کوفته بفاصله
اندک مسافتے داخل خیمه ها گردید و روز دیگر باز کوچ نمود چون از مرشد آباد بمسافت بعیدے رسید و مردم شهر را یقین
گردید که مے رود جانے تازه در قالب مرشد آباد و عموم سکنهٔ بلدهٔ مذکوره در آمد و هر یکے بر دفع بلا سجدات شکر ایزد تعالی
بجا آورد و مهابت جنگ بدلجوئی رحیم خان پرداخته رعایت نمایان بحال او نمود و شمشیر خان و سردار خان را نیز
مشمول عواطف ساخته مظنه هاے ایشان که باشتراک قومیت در دلها داشتند زدوده خوشنود فرمود با آنکه دلیر خان
برادر مراد شیر خان خواهر زاده کتر شمشیر خان و الف خان داماد سردار خان رفاقت مصطفی خان گزیده شیوهٔ کفران نعمت
و عصیان ورزیده بودند ترک مذکورات آنها فرموده اگر تقریبے در محفل مهابت جنگ مے آمد تاویل این حرکت از آنها
بنا بر جهل جوانی و نادانی مے نمود و مصطفی خان براج محل رسیده بعضے از توپها و فیال که در آنجا بود مع ساز و
سرانجام آنها از فیلخانه و توپخانه چیده و برگرفت در ماه صفر و تمرد آشکارا اختیار نمود مخفی نماند که چون مصطفی خان

تعلق مهابت جنگ در ایفاے وعده عطاے صوبهٔ عظیم آباد استشام نمود برادر عم زادهٔ خود را که عبد الرسول خان صوبه دار کتک بود نزد خود طلبید تا آنچه پیش آید و مناسب نماید باتفاق او کرده آید عبد الرسول خان داؤد خان نام افغانے را نائب خود گذاشت و بار رساله خود از کتک کوچیده به مصطفی خان ملحق گشت پدرش عبد النبی خان شیعی مذهب و از رفقاے محمد اعظم شاه خلف اورنگ زیب و از عمده زادها بود باکثر صفات حمیده آراسته و بجز بهاے بسیار پیراسته بود میر عبد العزیز از سادات سمانه مضافات صوبهٔ لاهور که سید عزیز صاحب تمیز از رساله داران سرکار مهابت جنگ و منجمله افواج متعینه کتک همراه او بود پیش فقیر نقل مے کرد که عبد النبی خان چون هموطن با من بود در زمانیکه مصطفی خان داعیهٔ مخالفت مهابت جنگ مضمر ساخت با بنده روزے در خلوت گفت که سید صاحب شما را خبر نخواهد بود این طفل یعنی مصطفی خان را داعیهٔ لمحراے در سر پیچیده است من در عجب مخمصه گرفتارم اگر با مصطفی خان موافقت ورزم ننگ نمک حرامے کسے در خاندان ما نداشته من چگونه روا دارم این نام زشت براے خود تو انم بود و اگر با مهابت جنگ بسازم از طعن اقارب و اصحاب رهائی نخواهم یافت و خواهند گفت که جمعیت دولت در رفاقت مهابت جنگ دیده دست از رفاقت کسیکه بوسیلهٔ او باین مرتبه رسیده باز داشت خوشتر آنکه ایزد تعالے قبل از بروز و ظهور این مفسده مرا از جهان بردارد تا از ین ننگ که بهر دو صورت عارض شد نیست نجات یابم و هر روز پنجشنبه بمزار قدم شریفے که در کتک است رفته دعای همین امر نمود و هیچ پنجشنبه را ناغه نمے فرمود تا آنکه دعاے او مستجاب شده سه چهار روز قبل از شروع مخالفت مصطفی خان عارضه بهم رسانید در روز پنجشنبه برحمت خدا رفته در همان قدم شریف مدفون گردید و زیارت او که روز پنجشنبه معین بود فوت نشد القصه چون مصطفی خان ترک رفاقت مهابت جنگ اختیار نمود عبد الرسول خان که تیر روے ترکش او و زور بازو بود باتفاق برادر برگزیده ترک نوکری کرده همراه مصطفی خان ره سپر گردید و مهابت جنگ کتک را از نائب خود خالی دیده بضرورت راجه دولبه رام پسر جانکی رام را که قبل ازین پیشکار صوبه مذکور از عهد عبد النبی خان بود و بعد مردن عبد النبی خان که به پسرش عبد الرسول خان نیابت صوبه دارے کتک شد باز راجه مرقوم بکار خویش بحال و برقرار بود بمنصب سه هزارے و نوبت و پالکی جهالر دار و برساله دو سه هزار سوار سرفرازے داده بصوبه دارے کتک مقرر ساخت و سند نوشته فرستاد و مهابت جنگ زین الدین احمد خان داماد و کمتر خود را بسیار دوست میداشت و الحق شمع شبستان و چراغ دودمان او بود با رادهٔ مصطفی خان برجان او ترسیده خطے در مبالغت مقابله با مصطفی خان نگاشت و مصحوب سر سغمے هیبت جنگ از راه طرف شمالی دریا غیر راهے که مصطفی خان میرفت ابلاغ داشت و در نهایت تاکید نوشت که از راه لب دریاے طرف شمالی گنگا خود را بما رسانید اگر حاجت شود باتفاق همدیگر بمدافعهٔ مصطفی خان خواهیم پرداخت در صورت جنگیدن به تنهائے براے مصطفی خان لقمه بیش نخواهید بود

آمدن هیبت جنگ از سرکار ترهت بعظیم آباد و اقامت نمودن در میدان باغ جعفر خان و جنگیدن با مصطفی خان و ظفر یافتن برو به نصرت ایزد منان ❊

اخبار رفقاریکه فیما بین مصطفی خان ببر جنگ و مهابت جنگ برخاسته بود علے التواتر بهیبت جنگ مے رسید چون خبر حرکت او از مرشد آباد باراده بغے و عناد و نوشتهٔ مهابت جنگ متضمن عدم تعرض با او و رسانیدن خود را نزد مهابت جنگ رسید هیبت جنگ چارهٔ کار خود را بر استشاره گذاشته با دولتخواهان و رفقاے خود درین امر لبے تمتق نمود هر کسے سخن بقدر استعداد و مناسب مزاج خود گفتن آغاز نهاد و رضاے اکثرے بتبعیت امر مهابت جنگ بود چه مقابله

با مصطفی خان مناسب نمی نمود و توقع ظفر بران لشکر خلاف عادت بود چرا که دوازده بلکه چهارده پانزده هزار سوار جرار ملازم و غیر ملازم
که در سالها و پیکارهای متواتر جهد و امتحانات نموده جمع آورده بود همراه داشت و مصطفی خان خود در نهایت شجاعت و
کمال دلیری و شهامت و تجربه کاری و فن و آداب کارزار بود چون بنای جنگ او بر تیر و شمشیر بود حاجت به توپخانه نداشت
مگر افغانان اقوام او تفنگهای خاصه با خود داشته در معارک جنگ مناسب وقت و مقام سوار اسپ یا پیاده گشته باستعمال
آن می پرداختند با وجود آن قریب به پنجاه توپ مع اسباب لائق در رکاب او بود و زیاده از صد و پنجاه فیل مع سرکار او و
همراهیانش در لشکر موجود و هر یکی از همراهیان او اسپ خوب داشت که اقل قیمتش کمتر از پانصد چارصد روپیه نبود و ساز سلاح
و یراق و تاشهای زین اکثرے از نقره و زره و خود و چارآئینه فولادی طلاکار داشتند خلاصه فوج شایسته به جمیع
مایحتاج آراسته و پیراسته که دران زمان کمتر کسی چنان داشته باشد مهیا داشت و هیبت جنگ بهمه جهت زیاده از سه هزار
سوار و پنج شش هزار پیاده تفنگچی نداشت بعضی از آنها متعینه جاها و برخی همراه رکاب و بعضی از رفقای احترام الدوله که جوهر
شجاعت و غیرت داشتند خصوص مهدی نثار خان عم راقم که در شجاعت و حمیت آیتی بود و ترغیب بجنگ و مقابله مصطفی خان
نموده التماس کرد که جمیع امور خاصه موت و حیات وابسته بتقدیر و ظفر یافتن بر اعدا منحصر بر نصرت ایزد تعالی است بر قلت
و کثرت فوج نیست کما قال عز من قائل کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله درین صورت روگردانیدن از جنگ
و الحاق بهابت جنگ هرچند موافق فرمان جناب عالی است اما در چشمان واقارب و اصحاب کمال خجالت و موجب ننگ
و شرمساری بیشتر هرچه رای بیضا ضیای اقتضا نماید مطیع و منقادیم چون هیبت جنگ نهایت غیور و در کمال
شعور بود شق جنگ اختیار کرده از رحمت منفعت نمود و کوچهای متواتر کرده اراده نزول در منازل شهر نه فرموده
بمیدان باغ جعفر خان معسکر ساخت عبد العلی خان بهادر برادر عمده شهامت منش عقیدت مند خان بهادر برادر عمدة الملک امیر خان و
دیگر اعیان و منصبداران بملاقات او شتافته حاضر شدند و هیبت جنگ از در تواضع و فروتنیها در آمده اخلاقی که لائق بشان
او نبود و بیشتر معمول نداشت بعمل آورده دلجوئی را از حد گذرانید و در سرانجام اسباب جنگ و فراهم نمودن سپاه اهتمام آغاز
نهاد فائز علی خان بنام منتخب بود بنابرین مهدی نثار خان و عبد العلی را در تالیف قلوب جماعه داران و انفصال جواب و
سوال سرداران سپاه مامور و مختار فرموده احمد خان قریشی نبیره داؤد خان مشهور و شیخ جهان یار و شیخ حمید الدین و شیخ امر الله
و کرم خان و غلام جیلانی خان و خادم حسن خان و راجه کیرت سنگه و راجه رام نرائن و دیگر رفقا و مخلصان را مامور نمود که روز
و شب در بهم رسانیدن مردم خوش اسپه و خوش یراق مشغول بوده بعد امتحان هرکه بهر صورت بدست آید نگهدارند و پیش
هما اینکه چون اطلاع بر بواطن مردم نیست احتمال دارد که در زمره عوام هم خاصی برآید و جماعه زمینداران صوبه را هم
آنهائیکه در زمره مخلصان محسوب می شدند طلب داشت از انجمله راجه سندر سنگه مع گروهی انبوه از ملازمان و همراهیان
خود و نامدار خان میئن زمیندار پرگنه کرهت و سپاهی مع برادران متورپیشه خود سردار خان و کامگار خان و رستم خان
با جمعیت بسیار که آنهم برابر بهمراهان راجه سندر سنگه بود و بشن سنگه زمیندار سرس کتبه و پهلوان سنگه و سبوتهر سنگه برادر
زمینداران پرگنه سهرام و چین پور و بهرت سنگه زمیندار اردل وغیره حاضر آمده شریک حال و مستعد جانفشانیها گردیدند و
در عرصه قلیل روز و شب قلم نگهداشت جاری بوده باصطلاح هند مثل سیل نو ملازم می دید و اسپها بداغ که علامت
نوکری ست میرسید تا آنکه سپاه باعتبار عدد قریب بچارده پانزده هزار سوار و پیاده علاوه آن ملازم مهیا گردید

با رای مخلصان دولتخواه صلاح دران دید که در میدان بیرون شهر از عهده جنگ مصطفی خان و سپاهیانش که سوار کار و ماهر
فنون کارزار بودند درو جان نثارانه برآمدن نتوان آمد لهذا بیلداران و کلنگداران از اقطار و اکناف مراکز محروسه خود طلب داشته
ابتدای سنگر از برج باغ جعفر خان نموده انتهایش بسدی که برای آب جله جنابر محافظت آبادی خارج شهر پناه
عظیم آباد بسته اند رسانید و خندقی عمیق بیرون سنگر درست نموده از گلی که بحفر خندق حاصل شده بود سدی
بدون کار بسته قلعه مهیا گردید بر برج آن توپها گذاشته از برجی تا برج دیگر بیکی از جماعه داران مفوض شده سرداری
فوج به چند کس مقرر گشته چند جماعه دار باطاعت او مامور شدند اول عبد العلی خان بهادر خالوی فقیر دوم احمد خان
قریشی سوم راجه کیرت چند دیوان پسر رای رایان عالم چند چهارم راجه رام نرائن پنجم خادم حسن خان ششم ناصر علی خان
و مردم مذکور زیر سنگر با جمعیت خود بار حل اقامت افگنده روز و شب مشغول حراست نشستند و خیمه ها و بنگاه مع اردوی
رکاب پس پشت افواج متعینه سنگر به طور معسکر برپا و مهیا بود و اعلام هر یکی با خیمه های او و همراهانش در بنگاه [illegible]
سواری بر سنگر جائی که هر کسی خود مع رفقا بود برپا داشته و انتظار ورود مصطفی خان می کشیدند برادر
خرد فقیر سید تقی علی خان سه ماه قبل ازین غره ذی القعدة الحرام ۱۱۵۷ هجری در مائة دوازدهم از شاهجهان آباد حسب الامر
والد رحمة الله برای انصرام شادی کتخدائی در جائیکه معین شده بود به عظیم آباد رسیده در ماه محرم سال پنجاه و هشتم
از مائه دوازدهم با دختر خال سه اسر اقبال خود عبد العلی خان بهادر فقیر کتخدا شده و چهارم ماه صفر در لشکر
هیبت جنگ آمده برفاقت خالوی خود شریک این معرکه گردید و سید لطف علی خان برفاقت مهدی نثار خان عموی
مرحوم ملازم سرکار هیبت جنگ گشت و همراهی او چند سوار که شاید زیاده از صد نفر خواهند بود مقرر شده و خاکسار بی علاقه
نوکری بپاس آبروی خود و محبتیکه با خال و عم و غیره دوستان داشت و حقوق سابقه هیبت جنگ در سن نوزده سالگی
رفاقت گزیده با هیبت جنگ بود و از پای حصار شهر و بعضی برج آن مردم و توپها نگهداشت تا مردم مفرور فوج او مسدود
بوده از لشکر منصور کسی در اندرون شهر نخزد و هم اگر مصطفی خان با بعض افواج اوقاصد خرابی شهر و اختلال احوال
ناموس و خانهای رفقای هیبت جنگ شوند نتوانند و همان حصار ساخته هیبت جنگ آن روز بکار آمد و
مال و جان و ناموس سکنه شهر محفوظ ماند و موجب شکرگزاری مردم آنجا گردید و نیز برای استکشاف مافی الضمیر مصطفی خان
هر چند فاش و عیان بود و بنا بر اتمام حجت هیبت جنگ دو سه کس معتمد را بسفارت برگزید از انجمله بود یکی حاجی عالم
کشمیری که آخر مخاطب بحاجی محمد خان شد و دوم مولوی تاج الدین که اصلش از صوبه اوده و از طرف عمدة الملک بخشی
تدریس مدرسه سیف خان که برلب دریا متصل بقلعه پادشاهی بطرف مغرب واقع و مکان با فیض و فضا و نزهت و [illegible]
دیده و دلها بود مقرر بوده وظیفه می یافت و یک کس دیگر خوب در خاطر نمانده اغلب که آقا غیاثای مرحوم چشم و
چراغ سلسله ملک محمد خان دیوان صوبه کابل باشد و اصحاب ثلثه مذکوره را نزد مصطفی خان فرستاده پیغام داد
که حرکت شما از مرشدآباد اگر بنا بر اراده انقطاع مطلق از رفاقت جناب عالی یعنی مهابت جنگ و بیرون رفتن
ازین دیار بخواه مخواه مصمم باشد چون حقوق سابقه هست بآئین مهمانان و دوستان بخانه ما ورود نموده دل باید نمود و
آنچه از اسباب سفر و باربرداری حاجت باشد اظهار باید کرد تا دو سه روز باهمدگر بکام و آرام گذرانیده ما یحتاج
را حاضر سازیم و وداع یکدگر نمائیم و اگر ملالی از جناب عالی بنا بر جهتی رو داده آگهی دهید که بنده واسطه رفع کدورت

گشته التیام در هر دو فریق باتفاق گراید و اگر سندی از حضور شاهی برای این صوبه حاصل کرده باشید بنمائید تا ما راه خود گرفته
بدون مجادله و منازعه صوبه را تسلیم شما نمائیم فرستادگان روانه گردیده در نواح شهر فی قصبهٔ مونگیر به مصطفی خان رسیدند و بعد
ابلاغ پیغام بعجلت معاودت نموده جواب آوردند ملخص آنکه نه اراده رفتن است و نه باهیبت جنگ پیوستن بلکه انتزاع
این صوبه از دست شما منظور است و استفسار سند کرده اید جوابش آنکه سندی که در انتزاع صوبه بنگاله از سرفراز خان در دست
شما بود همان سند من در دست دارم باید دید مصرع تا در میان خواسته کردگار چیست + بعد این جواب از مولوی مذکور
پرسید که مولوی جیو اگر طرفی بت پرستان و طرفی دیگر جماعهٔ رفضه متعدد یکجا باشند و ما را قصد در استیصال هر دو باشد
اول کدام یک از فریقین را زیر تیغ کشیم مولوی تاج الدین مقصدش را فهمید اما تجاهل کرده جواب داد که کافران را اگر
قریب باشند روا است که زیر تیغ کشند و اهل قبله هر چند رفضه باشند نمی توان کشت آری دلالت بخیر و ممانعت از مناهی
تا ممکن از مستحسنات است مصطفی خان گفت باعتقاد و ارشاد مشایخ ما خود رفضه بدتر از کفره اند اول رفضه را باید گذرانید بعد
ازان از حال دیگران باید پرسید مولوی خاموشی گزیده مرخص گردید فرستادها چون درینجا رسیدند و ماجرا را من و عن
ظاهر ساختند هیبت جنگ که مستعد مدافعه بود مستعدتر گشت و نیز شهرت داشت که مصطفی خان خانه های مردم شهر و نفایس
هیبت جنگ را از فرط غرور بر رفقای خود بخشیده و هر خانه بنام یکی از مقربان خود مقرر ساخته بود که بعد فتح آن خانه مع
اهل و اسبابش باو تعلق باشد ایزد تعالی نخواست فقیر در نهایت تشویش از دیوان حضرت حافظ شیراز که بلاشبهه
لسان الغیب است درین واقعه تفاول نموده بود این بیت برآمد حافظ تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که
رحم اگر نکند مدعی خدا بکند + و الحمد لله که مطابق این تفاول مشاهده گشت القصه مصطفی خان چون بمونگیر رسید عبدالرسول خان
برادر خود را مع فوج همراهیش برای انتزاع قلعهٔ آنجا که اندک استحکامات و رصانت شهره داشت تعین نمود حسن بیگ خان
قلعه دار و تفنگچیان که بحراستش قیام داشتند بمدافعه ایستادند چون این قدر کار را در نظر او هیچ نمی نمود پیاده پا با جمعی از رفقا
بر ان قلعه یورش نمود و مردمش بالای حصار برآمده قلعه را گرفتند اما حسب تقدیر عبدالرسول خان که زیر دیوار دروازه
قلعه استاده مردم را تحریض بر آمدن بالای قلعه می نمود یکی از مستحفظان دروازه سنگی از بالای فصیل بران سر و جبین
افگند قضا را سنگ مذکور بسر پرغرور عبدالرسول خان رسید خورد و شکست و نامبرده همانجا رخت هستی از دنیا بربست فتح قلعه
مونگیر چنان نبود که تدارک شکست عبدالرسول خان تواند نمود مصطفی خان اگرچه باستقلال خود و بپاس دلدهی رفقا
ازجا در نیامد اما در باطن متاثر گشت و کمرش شکست چه عبدالرسول خان بازوی زور آزمای او بود سه روز در آنجا
مقام نموده برسم تعزیت و منع نواختن نوبت پرداخت و بعضی از توپها و باروت و گوله آنچه حاجت و مناسب بود ازان قلعه
گرفته پیشتر نهضت نمود چون خبر قرب وصول او بهیبت جنگ رسید در باب سد راههای اطراف لشکر اهتمام تمام نموده روز
و شب نمی آسود و بعهدهٔ نثار خان را مامور فرموده بود که شبان و روزان چند نوبت گرد لشکر گشته بدلدهی و تشجیع
رؤسای لشکر بپردازد مرحوم مذکور درین خصوص آنچه مناسب می دانست می نمود تا آنکه روز پنجشنبه که هفتم یا هیژدهم
صفر بود مردم همه در جاهای خود مستعد و مهیا نشسته بودند که دو ساعت از روز برآمده مصطفی خان متصل به لشکر رسیده در باغ
اشجار انبه که بالکهورپور بود توقف نموده فوج خود را دو حصه ساخت یکی بسرکردگی بلند خان روهیله و یکی بهمراهی
خود و از باغهای مذکور برآمده بلند خان را پیشتر فرستاد تا بالا رفته از طرف پشت لشکر در آمده به پشت

مردم هیبت جنگ زدند و خود نیز از آخر لشکر که راجه سندر سنگه و کیرت چند وغیره مستحفظین آن طرف بوده اند اراده در آمدن نمود
بلند خان حسب الامر به طرف نخاس رفته و از باغ جعفر خان جا برسے که بنجاره ها در اینجا مقید بوده اند گذشته با ناصر علیخان
دلپسرش سید علی و داماد مرتضوی خان میرزا رضا نامی که آن طرف مقرر بوده اند در آویخت ناصر علیخان مجروح
افتاده از کار رفت و سید علی و میرزا رضا نیز برحمت الٰهی پیوستند و ناهر خان میواتی زخمی گشته گریخت بلند خان در لشکر
داخل در سے هیبت جنگ در آمد و روهیله هائے همراهیش معمور لشکر دیده مشغول غارت شدند و مصطفی خان بر سر راجه
سندر سنگه که آخر لشکر بود ریخته بیک حمله جمعی کثیر از همراهیان سندر سنگه مثل غازی خان یابو و داماد سندر سنگه وغیرهما
رفقائے بسیار بر خاک میدان افگند سندر سنگه با چند کس معدود در از دحام فوج مصطفی خان که کمتر از شش هفت هزار
سوار نبود متلاشی گشت و مصطفی خان بحال او نپرداخته پیشتر راند مجرد در آمدن او در لشکر و اندک تیرباران ذوالفقار خان
میواتی برکله و راجه کیرت چند بر پهلو جراحتے از تیر خورده راه گریز پیش گرفتند از مشاهده این احوال جمیع لشکریان آن ضلع
بے استقلال گشته فراری شدند و پیش روئے هیبت جنگ تمام عرصه خالی گردید و مصطفی خان با جمع کثیر نمایان شد
هیبت جنگ بر فیل سواری خود بر آمده با اندک مایه مردم که کمتر از دو صد سوار و صد و پنجاه پیاده خاص بردار بودند با دل قوی
و خاطر مطمئن مقابل مصطفی خان گردید از جمله سواران نامدار خان و کامگار خان و سردار خان و رستم خان مئین با صد سوار
همراهی خود و قریب هشتاد سوار متفرقه از رساله میر بدر الدین مخاطب به سیادت علی خان و یکه هائے روشناس ملازم سرکار
در رکاب نصرت انتسابش بوده اند و مهدی نثار خان با نقی علی خان و میر اکرام و پنج شش کس دیگر در مور چال
شیخ حمید الدین جانب لکهنوے طرف پهلوے چپ هیبت جنگ مشغول گفتگو و دلجوئے او بود که این انقلاب رو نمود چند
مهدی نثار خان به شیخ مذکور که جماعه از معتقد کس و شیخ امر الله لکهنوے که او هم در جمعیت برابر به شیخ حمید الدین بود
تاکید ها برائے سوارے نمود سود نکرد و مهدی نثار خان به همان جمعیت پنج شش کس در پهلوے چپ هیبت جنگ
استاد مصطفی خان در رسیده بهر دو دست مردم را تحریص بگرد گرفتن هیبت جنگ بایماء اشاره نمود و زبانے هم به آواز بلند
گفت که هیبت جنگ همین است او را زنده بگیرید حکم شاه مقابل مهدی نثار خان آمده از اسپ فرود آمد و سه چار کس
از همراهیان مهدی نثار خان مقابل او پیاده شده با او در آویختند و هیبت جنگ باکمال استقلال بطرف مصطفی خان
راند و تیر زنان پیش رفت و یکے را فرستاده بعبد العلی خان پیغام نمود که با کل فوج همراهی خود سوار شوید عبد العلی خان و
دیگران را که این طرف در پناه لشکر و از دحام مردم بوده اند مطلقاً از ورود مصطفی خان و بلند خان و این همه زد و خورد که
دو سه دادا آگهی نبود از این جهت عبد العلی خان را حیرت دست داده جواب فرستاد که در لشکر ضابطه نیست که کسے سوار شود
هر کس بجائے خود مستعد است حریف از جائے که بیاید فوج همان طرف مدافعه با او خواهد نمود آدم دیگر آمده حکم رسانید
که هرگاه دشمن تمام شوم بچه کار خواهید آمد عبد العلی خان متحیر شده بر فیل خود و بندہ و معدودے دیگر نیز برا نقت ایشان بر
اسپ سوار شده چون ملاحظه کردیم مصطفی خان شکست خورده بیرون لشکر بدر رفته بود و از طرف هیبت جنگ که بر سر
لشکر استاده بود بان در هکلها سر میداد ند و فوج مصطفی خان با سرداران فیل نشین گریزان میرفت عبد العلی خان را مشاهده
این احوال باعث انفعال شد که چنین جنگے خاوند جنگید و از ماقدمے بظهور نرسید خواست که با معدودے که همراهش
سوار بودند بر سر فوج مصطفی خان که بفاصله ضرب بان در هکله رفته باستقلال استاده و علمهائے لشکر برپا کرده شادیانه

می نواخت و مردم او که متفرق شده بودند از هر طرف بسر او جمع آمده ازدحام و اجتماع می نمودند تا از دو دستان دامامنت
می نمود و عبد العلی خان از شدت غیظ و غضب نشنیده بیشتر می راند تا آنکه هیبت جنگ کس فرستاده ممانعت
شدید نمود و گفت که این غلبه خدا داد و در رفتن شما بسر او به تنهائی که بر باد رفته قضیه منعکس خواهد شد بجاے خود بوده
شکر و آنرا بجا آرید و به بینید که از نصرت الهی پایان کار بکجا می انجامد عبد العلی خان برگشته بجاے خود ایستاد و مصطفی خان
بالنصف النهار استاده مانده چون مردمش همه فراهم آمدند اکثر مخلصان را مجروح دید و خبر کشته شدن بعضی معتمدان
دیگر شنیده همان وقت یورش نمودن صلاح ندانست و بمعسکر خود که بر سر دریاے پن پن خرد بفاصله یک کروه بلکه
کمتر بود معاودت کرده نزول نمود و توپها را مقابل لشکر در باغ ابنسه که بطرف جنوب لشکر واقع شده بود قائم کرده
گوران بگله اندازے داد و صورت جنگ مذکور و شکست خوردن مصطفی خان بر این منوال است که چون مصطفی خان بر سر
هیبت جنگ رسید هیبت جنگ مایوس از ظفر گشته و دست از جان شسته باستقلال استقبال او نمود و بدست خود سرها
می زد تفنگچیان خاصه روبرو و دیگر نامداران همراه او و راجه هاے میکن به برق اندازے و استعمال تیر و شمشیر سر راه به
مصطفی خان گرفتند مصطفی خان قلت فوج هیبت جنگ را تنها دیده به همراهیان خود میگفت که هیبت جنگ همین است
زنده اش بگیرید درین عرصه حکیم شاه که از جوانان با نام و نشان و از جمله معتمدان مصطفی خان بود روبروے مهدی نثار خان و
ایدل شاه برادر او و بعضے متهوران دیگر روبروے هیبت جنگ از زخم شمشیر و تفنگ کشته افتادند و مصطفی خان قریب رسیده
بود که فیلبان او از زخم تفنگ بر زمین غلطید و مقارن این حال مصطفی خان اضطراب فیل خود دیده بخوف آنکه مبادا بگریزد
و فتح و ظفر مفت از دستش رود باعتماد شجاعت و رفاقت همراهیان خود خود را از فیل افگند تا باتفاق او دیگران هم همین کار
کرده هجوم آورده هیبت جنگ را دستگیر نمایند بحسب تقدیر مردم همراهے این جستن او را شکل افتادن فیلبان دانسته
مضطرب گشته گریختند مصطفی خان نیز نیرنگے روزگار تماشا کرده چاره ناچار تا بیرون لشکر همراه گریختگان پیاده پا بدر رفت
بیرون لشکر مردم او را شناخته اسپے براے سوارے حاضر آوردند و او را سوار کردند چون عین انقلاب وقت اضطرار
بود توقف مصلحت ندیده دورتر رفته حکم بنواختن شادیانه نمود و مقابل استاده چنانچه مذکور شد بعمل آورد و ازین طرف
هیبت جنگ مع جمیع سرداران و افواج باسنے مانده تمام روز و تمام شب سوار و مستعد کارزار استاده ماند بعد اطمینان
معلوم شد که راجه سندر سنگه بقدر در خود کوشیده چون همراهیانش اکثرے شربت ناگوار مرگ نوشیدند و مصطفی خان او را
معدوم مطلق شمرده پیش راند و راجه کیرت چند مع دیگر افواج گریخت و بلند خان با پنج شش هزار کس در آرد و بازار
گریخت خیمه ها و آرد و بازار را غارت نموده و اعلام از پا در افتاده کسے دران عرصه نماند سندر سنگه فتح مصطفی خان و کشته شدن
هیبت جنگ یقین دانسته بدر رفت و همراه او بشن سنگه و محمد جمال و نصر الله زمینداران پرگنه سرس و کٹیه و نهاره و دیگر
ریزه زمینداران هم بدر رفتند و افواجیکه ضرب دست مصطفی خان دیده بود اکثرے بخانه هاے خالی بیرون
حصار عظیم آباد و جمعے کثیر بر لب دریا و انبوهے در باغ جعفر خان رفته پناه گرفتند و نصف لشکر از مردان کارے
که متخلفان لشکر بوده اند خالی ماند و از آرد و بازار و خیمه ها نشانے نمانده تا جائیکه نظر کار کند میدان خالی دیده میشد
بناچارے لشکر طرف شهر که سمت مغرب بود خالی گذاشته بطرف مشرق مقابل لشکر مصطفی خان پاسدارے را
ضرور شمردند و هیبت جنگ روزانه در خیمه مختصرے که براے او بازک فاصله از خیمه عبد العلی خان استاده کرده بودند

بسر می بردند وقت شب در خیمهٔ عبد العلی خان آمده استراحت می نمود، عبد العلی خان و مهدی نثار خان و این اقل الانام و
معتمدان رفقای او و همراهیان عبد العلی خان و دیگر مردم مهدی نثار خان و نقی علی خان پاسداری می نمودند شب
افاغنه نزدیک لشکر رسیده و باقی چند سر داده قاصد شبخون بودند بیاوری اقبال و حسن سعی و اهتمام مهدی نثار خان
و عبد العلی خان که زود مردم معتمد هر جا فرستاده تاکید نمودند که کسی از جا نجنبد و از هر جانب که کینه کوشان درآیند بجای
ایشان رسانند انقلابی روی نداد و فتنه برخاسته فرو نشست تمام روز گولهای توپ از ان سو می آمد و اسپ و
مردی چند که درون تر از لشکر بطرف پشت ما می بودند مجروح و ضایع می شدند و در دامن لشکر مردم محفوظ بوده اند
پنجروز کامل بدین منوال گذشت شب هفتم که شب چارشنبه آخر ماه صفر بود هرکاره خبر آوردند که مصطفی خان فردا کوچ می کند
هیبت جنگ ارباب مشوره را جمع نموده استشاره نمود رای دانایان برین قرار یافت که او بدون جنگ دیگر امری منظور
ندارد و صبح استعداد حرب باید نمود و مهیای این امر باید بود تا آنچه مقدر است بظهور آید و صلاح چنین افتاد که لشکریان
مغلوب جنگ سابق را مع سرداران شان در لشکر باید گذاشت و لشکری که در لشکر بوده همراه گرفته باید جنگید
همین قسم بعمل آمد عبد العلی خان بهادر را مع احمد خان قریشی و شیخ جهانیار و خادم حسن خان و سید عرب خان
مقدمة الجیش نمودند و جسونت ناگر و نامدار خان راجپوت با هر چهار برادر مع کل همراهیان در رسالهٔ خاص و مهدی نثار خان
و شیخ حمید الدین و دیگران بهمراهی احترام الدوله هیبت جنگ بهادر مقرر شدند و راجه کیرت چند و راجه رام نرائن و
ذو الفقار خان و دیگران که در جنگ اول ضرب دست مصطفی خان را دیده و منهزم گردیده بودند در لشکر تعین شدند
اول صبح هیبت جنگ نماز خوانده توکل بر نصرت باری دیار سبحانه و تعالی نموده سوار شد و ناصیهٔ عجز بر آستان خداوند
مستعان سوده فتح و ظفر بر دشمن خیره سر مسئلت نمود همراه عبد العلی خان قریب بیک هزار و پانصد کس جمعیت فراهم آمد
و با هیبت جنگ نزدیک به ده هزار سوار و ده هزار پیاده برق انداز و قدری بان و دو سه ضرب در عکله جلوی موجود
و مهیا گردید و سواران همراهی مصطفی خان از باغهای انبه که طرف جنوب لشکر بود نمایان و توپهای او مغرب
رویه روان شدند مهدی نثار خان آمده با عبد العلی خان گفت که پیشتر رفته سد آب جله را باید گرفت و الا اگر
در دست مصطفی خان آمد درین میدان ایستادن متعذر خواهد شد زیرا که آنها در پناه سد و ما در میدان خواهیم ماند
عبد العلی خان قبول نموده از پیش روی هیبت جنگ مایل بدست چپ پیشتر راند و هیبت جنگ بر سر شارع عام
عقب تر از عبد العلی خان مایل بطرف دست راست ماند و در میانه فاصله بقدر گوله رس توپ افتاد
عبد العلی خان مع همراهیان که بنده هم از ان جمله بود هنوز تا بسر سد مذکور نرسیده بودیم که مصطفی خان داخل
میدان عقب سد مذکور گشته آنجا را قابض و متصرف گردید و توپهای او را بجانب چپ ما چیده شروع بسر دادن
نمودند و در روبروی ما در پناه آن سد مرتضی خان پسر مصطفی خان با جمعیت فراوان پیاده پا گشته استوار ایستاد
و مصطفی خان بمنتهای سد رسیده بر سر راستهٔ باغ جعفر خان مقابل روی هیبت جنگ بر فیل خود قرار گرفت
و مابین مصطفی خان و پسرش مرتضی خان افاغنهٔ جانفشان با تفنگهای برق آثار بر سر آن سد متصل بهم چون سد سکندر
صف بسته ایستادند و شروع به برق اندازی نمودند میان ما و دشمن فاصله بقدر یک تیر انداز بود در اندک زمانی از
همراهیان ما اکثری مجروح و بعضی مقتول و اسپهای اکثر سواران بغلطیدند از انجمله یکی از رفقای عبد العلی خان

بود که اسپش از گولے غلطید و او پیاده گردیده استعانت به فقیر زد و فقیر بر فیلے که سوار بود نشانیده او را همراه خود برگرفت
وقت بر خاستن فیل گلہ تفنگ بر کمر آن عزیز رسیده احتمال بود که در سر گذشت اما در کمر بند وچلتا او بند شد و نیز در بازوی چپ
فقیر جراحت گلہ تفنگ رسیده گوشت و پوست را سوخت و استخوان محفوظ ماند فیلبان عبد العلی خان را دو زخم گلہ تفنگ بر سینه
رسیده از کار رفت اما زنده ماند و عبد العلی خان و رحمٰن خان خواص خود را از عقب حوضه فیل بر داشته بر جاے فیلبان نشاند
و فیلبان را در خواصے هودج عقب خود انگند و بازار گیر و دار بنهایت گرمے پذیرفت یکے از رفقاے عبد الله خان میرزا
فتح الله نام که در ارستم زمان و سام عصر توان گفت تفنگچیهاے معدود از ملازمان عبد العلی خان را که دران وقت بر جاے
مانده بودند با وجود آنکه خود در پا ضربے یافته طاقت استادن نداشت اما بقوت قلبی همراه تفنگچیان خود گرفته دلفنگها را
تیار کنانیده و پیش رو آورده شلک می کنانید چون وقت نازک بود و عرصه بر مردم تنگ اکثرے بدر رفته چندان جمعیتی با
چهار سردار که عبد العلی خان و احمد خان قریشے و شیخ جهان یار و خادم حسن خان بودند نماند و زیاده از سه صد سوار بلکه کمتر
از ان همراه نبوده اند و دران وقت عبد العلی خان بهیبت جنگ پیغام فرستاد که عرصه بر ما تنگ گردیده بے کمک سبقت نمی توانیم نمود
مناسب آنکه صاحب هم از جاے خود بجنبند تا به پشت گرمے شما پیشتر تازیم والا آنچه بر ما گذرد خواهد گذشت اما انتقام جنگ نیز
بهم خواهد خورد هیبت جنگ میخواست پیشتر راند حاجے پدرش مانع گردید و ما این خبر شنیده مایوس شدیم و رجوع باستمداد
ایزدے نمودیم درین ضمن فیل نشان مصطفے خان از عقب سد صفوف افاغنه بر آمد دیده ما متیقن شد که افاغنه حمله می آرند
همان وقت قضارا میرزا فتح الله با تفنگچیان رسیده شلک کنانید و زخم گولی بر نشان بردار فیل سوار رسیده کارش تمام
گشت و بقدر یک دو گز علمدار از فیل جسته مع نشان بر زمین افتاد بے ما ندم از زبان فقیر بر آمد که زده ایم ان شاء الله تعالے
دهر چهار سردار دلیر گشته فیلها را پیش راندند و از سد گذشته با فوج مرتضے خان که رو برو بود در آویختند و مقارن
همین احوال هیبت جنگ راے عبد العلی خان و پیغام اوشان را صواب دیده مخالفت راے پدر خود نمود و باندک فاصله
از میعاد وقت پیغام سر از جائیکه استاده بود و بهیئت مجموعے فیل سوارے خود را پیش راند و بان و ریکله هاے جلوی پیش
پیش او سیر ت و عمله آن در میمن رفتن تیار کرده سر میدادند و خاص بر داران و دیگر تفنگچیان نیز شلک کنان مقابل مصطفے خان
مے رفتند حمله هاے افاغنه و مرتضے خان و رسیدن هیبت جنگ بر سر مصطفے خان در وقت واحد روے داد بار فقاے
مرتضے خان و همراهیان ما معرکه رزم گرم بود و برق شمشیر دلاوران سر مبارزان از تن همے ربود و قریب پنجاه کس
از افاغنه رو به روے ما مجروح و مقتول گشته در میدان افتاده بودند که ناگهان بنصرت ایزدے نسیم فتح و ظفر
بر پرچم علم هیبت جنگ وزیدو فی الحقیقت هوا که مغربے بود مشرقے گشته گولے بندوق بر چشم راست مصطفے خان
از دست برق اندازان پیش روے هیبت جنگ رسید و از بن گوش راست او بیرون رفت و خود بر فیل چون مرده
افتاد بمشاهده این احوال رفقاے او را مرگش متیقن گشته همه را دل از دست رفت و بے اختیار عار فرار همه کس را مختار
افتاده عنان بر گشت مرتضے خان فرار فیل پدر بالشکرش مشاهده نموده صبر و طاقت در باخت و هزیمت را غنیمت شناخت
چون مصطفے خان امیر المومنین علیه السلام و محبان آن جناب را بتلخ میدید بچشم راست او چنین آسیبے رسید و دید آنچه دید
هیبت جنگ و عبد العلی خان و دیگر سرداران منصور شکر ایزدی بتقدیم رسانیده شادمان گردیدند و احترام الدوله حکم بنواختن
شادیانه فرموده آهسته تعاقب فراریان نمود چون ناموس نیز همراه افاغنه بود در فرار هم اضطرار نکرده بتامل و تانے

راه مے بریدند و اگر ارابۀ مال و بهل سوارے بنا بر بے راهی بسهولت نمیرفت دو سه هزار کس باستقلال مے ایستادند چون
ارابه و بهلها دور تر میرفت خود هم راهے میشدند هیبت جنگ و حاجی احمد پدرش بلشکریان و سرداران خود تاکید کرده متواتر
اهتمام مے نمودند که مردم در تعاقب زیاده روے نکنند خلاصه در عرصۀ دو پهر یک کروه راه در تعاقب طے شد بعد ازان بجاے
خود ایستاده شادیانه مے نواختند تا سیاهے لشکر و اثر بنگاه فرارے مفقود شد و خبر رسید که مصطفی خان بر تالاب میٹھی پور
رسیده اقامت گزید و در راه حیات او معلوم شده از فیل بر پالکے سوارش فرود آوردند و در منزل افاقه هوش و حواس
او را روے داده از ماجرا استفسار و از روے نفی بخت و اقبال تاسف نمود و هیبت جنگ معاودت نموده داخل
خیمۀ خود گردیده نذور مبارکباد گرفت و بقدر پایه هر کس از رفقا تحسین و آفرین بعمل آورد و هر یکے را خوشنود فرمود فقیر را با آنکه
حدیث السن بوده هم در آغوش مهربانے کشیده ستایش را بنهایت رسانید و شب در همانجا گذرانید صبح خبر کوچ مصطفی خان
شنیده باستماع این خبر خود هم کوچ نموده بخیمه گاه او که تالاب میٹھی پور بود معسکر ساخت و مصطفی خان از تالاب مذکور کوچیده
بنوبت پور رفت همین قسم تا محب علی پور تعاقب بعمل آمده بود که مهابت جنگ بعظیم آباد رسیده بر آمدن رگھوجی بهوسله
که حسب الطلب مصطفی خان از جاے خود جنبیده بود آگهی یافت و هیبت جنگ نوشت که احوال اینست و در صورت
اتفاق مرهٹه با مصطفی خان از عهده اش بر آمدن نه مقدور شماست و نه یاراے من بهتر آنکه چون احوال او مغلوب شما
بحال او تنها بپردازید و کار او بسازید و من معاودت بمرشدآباد نموده تدبیرے مرهٹه را متوقف سازم تا بهمدیگر
نه پیوندند هیبت جنگ باستماع این خبر سالارے لشکر بعبد العلی خان سپرده و مهدی نثار خان و دیگران را تعیین
نموده همانجا گذاشت تا آنچه مناسب دانند بعمل آرند و خود هنگام شب بر پالکے عبد العلی خان سوار و کهاران بسیار همراه
گرفته شبا شب راه هاے طے نموده صبح نزد مهابت جنگ رسید و راضی بآمدن چند منزل نموده سراج الدوله را طلبیده
همراه گرفته بلشکر خود معاودت نمود مهابت جنگ هم بعد یک دو روز رسیده در تعاقب مصطفی خان تا بقصبۀ زمینا محاذی
غازی پور بر لب گنگا که عمل صفدر جنگ و مسکن افاغنه است رفت و قصبۀ مذکوره را سوخته و تاخته معاودت را جازم
گشت مصطفی خان خود را بقصبۀ چنارگڈه که قلعه اش از مشاهیر قلاع هند است کشیده در تهیۀ تیارے لشکر و آراستن
سلاح و یراق و فراهم آوردن اعوان و انصار کوشیدن گرفت و هیبت جنگ و مهابت جنگ باتفاق همدیگر معاودت
نموده بعظیم آباد رسیدند از انجا مهابت جنگ بارادۀ توقیف مرهٹه عازم مرشدآباد گردید و هیبت جنگ در شهر عظیم آباد
نزول نموده به تیارے اسباب حرب و تالیف قلوب اصدقا و رفقا و ترفیه حال عامۀ سپاه و سرانجام دیگر آلات
و ادوات کارزار پرداخت

ذکر رفتن مهابت جنگ بمرشدآباد و توقیف نمودن مرهٹه را در بردوان و انقراض یافتن عمر و دولت مصطفی خان در جنگ ثالث و اختصاص یافتن هیبت جنگ بفتح و ظفر بتائید ایزد منان

مهابت جنگ در باغ جعفر خان بنا بر بعضے امور ضروریه دو سه روز مقام نموده منعم علی خان نام شخصی را که مرد لسان زبان دار
بود برسالت نزد رگھوجی بهوسله بجناح استعجال فرستاد و خود متعاقب او بمرشدآباد رسید و رحیم خان جماعه دار
عمدۀ خود را برفاقت هیبت جنگ گذاشت در رگھوجی به بردوان رسیده بود که منعم علی خان با او در انجا ملاقی گشته

پیغام مصالحه بسامع رگهو و مهابت جنگ رسانیده قبول می نمود و مهابت جنگ را مشوش و مضطر تصور نموده مصالحه بالشرط رسانیدن مبلغ سه کرور روپیه قبول می نمود و مهابت جنگ از راه دانائی جواب و سوال بیچ وار و مریز نموده تردد سفرا و گفتگو را طول داد و از دام التقریبات خود رگهو را جستن نداده دو و نیم ماه بهمین آئین گذرانید تا بشارت فتح و ظفر هیبت جنگ شنید آنزمان لشکر آئی پرداخته سر رشته پیغامهای مصالحه را انقطاع داد و تفصیل این اجمال و تبیین مقابل از صفحات و سطور آینده پیرایه وضوح و ظهور می یابد

رسیدن مصطفی خان در پرگنه هاے سرکار شاه آباد و جنگیدن با احترام الدوله بهادر هیبت جنگ مرتبه ثالثه در میدان قصبه کرهنی و ظفر یافتن هیبت جنگ بران پلنگ توے جنگ و اسیر شدن راجه دولبهرام در کتک بدست رگهو بهوسله و جنگیدن میر عبد العزیز در قلعه باره بهاتی

اواخر جمادی الاولی که پایان تابستان و شروع برشکال بود باستماع خبر تهیه مصطفی خان احترام الدوله بهادر هیبت جنگ اقوام خود را که عبارت از جماعه افاغنه باشد از شهر عظیم آباد بر آمده و اسلحه حرب را آراسته عازم گوشمال آن بدمآل گردید و مصطفی خان اتوام خود را که عبارت از جماعه افاغنه باشد از شهر عظیم آباد بر آمده و اسلحه حرب را آراسته عازم گوشمال آن بد مآل گردید و رگهو رسید خود را در حدود صوبه عظیم آباد در قصبه جنادوه فراهم نموده زر یکه داشت بمصرف رسانید چون دید که موسم برشکال قریب آمده و رگهو رسید خود را در حدود صوبه عظیم آباد ... بود و ونت سنگه او جین مالک جگدیس پور که مخالف او با هیبت جنگ از قدیم بود رسانید باین اراده که اگر هیبت جنگ بر آمده جنگید و فتح و ظفر نصیب او گردید مدعا بحصول انجامید و اگر شکست شد تغفیه کو تاب ... یافت چه زیاده بران مقدور نگهداشتن فوج نداشت و اگر هیبت جنگ درنگی نمود و آبها طغیان کرده دریاے سوهن سد عبور و مرور گردید باز میدان آنجا که موافق است درساخته مبلغی از تحصیل سرکار شاه آباد بمعرض وصول باید در آورد و سپاه را بطور جماعه داری یومیه براے لا بدیات داده برسات را بپایان باید رسانید و رگهو را ترغیب نموده چنانچه در نواح مرشد آباد است اینجا باید طلبید با خود را آنجا رسانیده باو اتفاق باید و رزید که درین صورت بر مهابت جنگ غالب میتوان شد و سپاه را هم از پهلوے مرهته باز بجوبلی میتوان آراست بعد از ان هر چه مقدر باشد هیبت جنگ مراتب مذکوره را بچشم بصیرت قلبی مشاهده نموده فرصت نداده و با سیزده چارده هزار سوار مع شیخ دین محمد متبناے شیخ مجاهد سر بلند خانی که سیف خان حاکم پورنیه او را متعین نموده بکمک هیبت جنگ فرستاده و رحیم خان روهیله که مهابت جنگ بکمک هیبت جنگ گذاشته رفته بود از عظیم آباد کوچیده بمعبر کولوار از دریاے سوهن بآب گذشت در روز دوم در میدان کرهنی که قریب جگدیس پور و صحراے آنجا رسیده برلب دریا چه که در ان میدان بود اقامت نمود چون لشکر مصطفی خان قریب بود تمام روز با سداری نمود بعض افواج را مستعد جنگ استاده گذاشت و شب در دعا و مناجات با قاضی الحاجات گذرانیده اول صبح بعد الفراغ از نماز با تمام لشکر سوار هیبت جنگ مستعد کارزار گشت و حاجی احمد پدرش مبالغه می نمود که بدستور حرب اول سنگر بسته باید جنگید اما مهدی نثار خان و دیگر دولتخواهان شجاع و دانا این راے را نپسندیده جنگ میدان را ترجیح داده هیبت جنگ فهمانیدند که اول بار مغلوب بودیم و او غالب و الحال بر عکس است که ما غالبیم و او مغلوب دیگر درین قسم جنگ اکنون او را اصرار است و آرزوے او چه در اندک وقتی که برسات زور آور و میدان تحمل و لاگشته مجال ما ها و مجادله با اعداے نماند و او بخاطر جمع اوقات می گذراند و زیاده از نصف صوبه بسلسل او در آمده کمتر در عمل شما می ماند بعد برسات میلی حرب عظیم او باتفاق مرهته باید بود هیبت جنگ این مدارج را فهمیده بعد لطفی خان بهم

هراول و مقدمة الجیش بود فرمان داد که آهسته آهسته بهانهٔ تعین مکان لشکر پیش رفته شروع جنگ بکنند همین قسم بعمل آمد
گروهی از معسکر پیش رفته بودند که سیاهی لشکر مخالف نمایان شد و مصطفی خان فوج را دو حصه کرده یکی بسرکردگی
بلند خان و دیگری را باختیار خود گذاشته از میان صحرای کرلطهنی پدید ارگشت از این طرف یکبار توپ کلان سر دادند
و گلهٔ آتش بفیل سواری بلند خان خورده دران فوج تزلزلی بهم رسید و درین حال مصطفی خان بفوج همراهی خود یکبارگی
فیلها بعجلت راند و سواران همراهش اسپها را عنان دادند و مصطفی خان با جم غفیر چون ابر مطیر با برق شمشیر و ژالهٔ هایی
پیکان قطره زنان بر سر داود خان که همراه توپخانه جلوی بیشتر از همه‌ها بود رسیده درآویخت و داود خان مع هفتده کس
از برادران خود پایداری نموده در میدان مردان جانفشانی کرده نام نیکی بیادگار گذاشت بمشاهدهٔ احوال داود خان
دل از دست مردمان رفته همه را راه فرار اختیار آمد مصطفی خان بطرف چپ خود خادم حسن خان را دیده بر سر او ریخت و زد
و خورد و مقتول روی داده خادم حسن خان با پنجاه شصت کس در میدان افتاد چون عبد العلی خان احوال فوج برهم دیده
دید با معدودی که مانده بودند پیشتر راند گاوان مسلسل توپهای کلان در میان افتاده راه برآمد منظور نمی آمد ریسمان گاوی
گاوان را که حائل بود بریده گذاشتند درین وقت مهدی نثار خان با پنج شش کس و نقی علی خان تنها از یمین و یسار رسیده
شریک احوال ما که با عبد العلی خان بودیم گردیدند و شیخ جهانیار و راجه سندر سنگه که بطرف دست راست متعین و از میمنه
عقب مانده بودند با ده دوازده سوار رسیدند و رحیم خان با پانزده شانزده کس نیزه‌ها در کف از یسار پیدا شده بمجرد این
اجتماع و مقابلهٔ عبد العلی خان با مصطفی خان و نزدیک رسیدن شان بهمدیگر نمی دانم از کجا گلهٔ تفنگ قضا در سینهٔ مصطفی خان
متصل بقلب او رسیده از پشتش بیرون رفت چون از همراهیان هم اکثری مقتول و بعضی مجروح شده بودند باقیماندگان
باستظهار سلامتی و جرأت او جسارتهای نموده بودند مرگش را که دیدند نا امید گردیده هر کسی راه خود پیش گرفته گریخت
سه سپهر آن شان و فر ایزدی مردی را در میدان ریخته مضطرب الاحوال بدر رفت و هیبت جنگ که از گریختن افواج
هراول از ظفر مایوس گشته مستفسر احوال عبد العلی خان و باقلت انصار و اعوان به نصرت و اعانت ایزد منان مستظهر بود
جسارت نموده فیل سواری خود را پیش راند و در پایان همین دار و گیر به سر ما رسید و عبد العلی خان را مظفر در میدان دیده
هاشم علی خان داروغهٔ دیوان خانهٔ خود را فرمان داد که بر فیل سواری مصطفی خان برآمده سرش را ببرد حسب الامر بعمل آمد سرش را
بر نیزه کرده لاشش را به عظیم آباد فرستادند که در شهر بگردانند بعد از آن بخاک سپارند عمدة الشهر چنانچه فرمان بود بتقدیم رسانیده
بخاکش کردند حکایة فیه اشارة با میر محمد باقر مرعشی شوستری که از اجلهٔ سادات شوستر و اتقیای عهد را افسر در کمال ورع
و تقوی بود در معاملهٔ هیبت جنگ و مصطفی خان حسب الالتماس مخلصان رجوع بمنبیان غیب نموده در عالم رؤیا دیده بود که
جناب ولایت مآب امیر المؤمنین علیه السلام با آن افغان پر کین بشمشیر مقابله‌ای فرمایند و بعد از دیری آنحضرت نعرهٔ الله اکبر
کشیده در کمرش دو نیم زده است باستماع این خبر که سرش را بریده و جسدش در پای فیل بسته و کشیده خاک کردند تعجب
نموده فرمود که من چنین دیده ام باید از کمر دو نیم شود تا آنکه بعد از خاک کردنش حکم هیبت جنگ بدو سه ساعت در رسید که جسدش را
از کمر دو نیم کرده یک حصه بطرف مشرق شهر عظیم آباد و یک حصه بطرف مغرب بیاویزند و همچنین شد بعد از مدتی
اعضای گندیده‌اش را فرود آورده جائیکه آویخته بود بخاکش سپردند

ذکر لقیة السیف از رفقای مصطفی خان و مآل احوال دلشیر خان و الف خان و عیسی خان و مرتضی خان

ومعاملہ رگھو با راجہ دولبھ رام و پایان جواب وسوال مہابت جنگ با او

مرتضی خان پسر مصطفی خان در زمانیکہ پایان عرصہ جنگ بود با اکثر باقیماندگان بمقتضاے بیت مشہور تن زندہ و خندہ
ہمگنان + بہ از مردہ و گریہ دوستان + عمل نمودہ در رفت و پناہ بمکیرے رگھو بردہ و عیسیٰ خان خالوے مرتضی خان برادر زن
مصطفی خان کہ در کوداے نہان گشتہ بود اسیر آمدہ چند روز مقید بود بعد ازان لبطاقی جامہ ولباس وانداک زادراہ اختصاص
وخلاص یافت و دلشیرخان خواہرزادۂ شمشیرخان برادر خرد مراد شیر دو سہ زخم کارے بندوق کہ ازانجملہ یکے زیر ناف ش
بود برداشتہ در خاک میدان بیہوش افتادہ بود ہیبت جنگ براحوال او کہ از عہد طفلے پروردۂ الطاف بود ترحم فرمودہ
بر پالکی سوارے خود برداشتہ بخیمۂ خود جاے داد و جراحان ماہر را طلبداشتہ باصلاح حال او پرداخت چون زخمہای
کاری داشت داجلش رسیدہ بود سودے نداد و بعد از دو روز درگذشت و الف خان دامادہ سردار خان ہمراہے
مرتضی خان نمودہ جانے بسلامت بردہ ہیبت جنگ خاک عرصۂ میدان را بجبہ سائی نیاز و سجدات شکر خالق بے نیاز
زیب سیماے خود ساختہ بمضرب خیام مصطفی خان نزول نصرت شمول نمودہ نذور تہنیت ومبارکباد گرفت و شام
بخیمۂ خالوے فقیر عبد العلی خان بہادر آمدہ مبارکباد بالیشان گفت و مدائح تحسین و آفرین بنا بر جسارت وجانفشانی
کہ درین کار از مشار الیہ بظہور رسیدہ از حد بردہ و چون بعد از فتح در میدان اقبال نقارہ خانہ واسباب نوبت بدست
خان معظم مذکور در آمدہ بود حکم نواختن نوبت فرمودہ مہابت جنگ در عرضے مبارکباد التماس عطاے علم و نقارہ از حضور
بادشاہ براے او نمودہ و مہابت جنگ در جلدوے این امر عظیم کہ از ہیبت جنگ باحسن وجوہ پیرایۂ انجام یافت و عبد العلی خان
بہادر ہم کہ شریک کار و در شمار برادرزادہ ہا بود خلاع فاخرہ و افیال و جواہر و شمشیر براے ہر دو باتفاق فرستاد و در باغ
جعفر خان ہر دو کس رفتہ بداب و آدابے کہ درین دیار رائج است در برکردہ کورنش عنایات بتقدیم رسانیدہ بخانہ ہاے
خود بتجمل معاودت نمودند و بعد چندے از حضور محمد شاہ علم و نقارہ براے عبد العلی خان بہادر مرحمت شدہ رسید

ذکر آمدن رگھوجے بھوسلہ در کٹک و مقید گردیدن راجہ دولبھ رام باقتضاے گردش فلک و جنگیدن میر عبد العزیز در قلعۂ بارہ بہاٹی با رگھو بپاس آبرو و حق نمک

در جنگ ثانے کہ مہابت جنگ ہم بعد ازان رسیدہ و متعاقب مصطفی خان شریک بود از نوشتہاے شہامت جنگ
ورود رگھو بھوسلہ در کٹک معلوم گردیدہ بود ماجراے آن برین منوال است کہ چون عبد الرسول خان بنابر ناچاقے
صحبت فیمابین مہابت جنگ و مصطفی خان از کٹک معزول و نیابت صوبہ مذکور بجاے خان مرقوم بہ راجہ دولبھ رام پسر
راجہ جانکی رام کہ پیشکار آنجا بود مقرر گردید دولبھ رام موافق عقیدۂ خود بہ صحبت سنیاسیان و براہمہ بسیار مائل و از جماعہ داران
متعینہ کہ اکثرے مسلمانان بودہ اند مستکرہ بود و اغلب اوقات صحبت با ہنود ضعیف العقول و سنیاسیان مجہول میگذرانید
و از سنیاسیان اکثرے جواسیس رگھو بودہ اند مستتے اوضاع و سبکی و غفلت راجہ دولبھ رام با رگھو ظاہر ساختہ
او را بر راجہ مذکور دلیرے ساختند چون خط طلب مصطفی خان بر رگھو بھوسلہ رسید نامبردہ کہ از کشتہ شدن بھاسکر
روز و شب مبتلاے غصہ و غم و چون مار سر دم زدہ در پیچ و تاب بستر صد انتقام بود در رسیدن خط مصطفی خان للتقیہ غیبی

شمرده با جمعیت چارده پانزده هزار سوار روانهٔ بنگاله گشته از جبال بلاد کتک وارد آن مملکت گردیده و راجه دولبهه رام فریب
سنیاسیان خورده بمرتبه غافل بود که تا ورود رگهو بر لب دریای کتک اطلاعی از قرب آن نداشت میر عبد العزیز متوطن
سمانه که بتقریبی ذکر آن سید عزیز قبل ازین گذشت برادر و داماد مطلع گردیده با ده بیست کس که دران وقت حاضر بودند سوار
شده بدربار آمد و همراهیان را گفت که زود تیار شده متعاقبش در رسند چون بدر دولبهه رام رسیده پرسید مردمان در
جواب گفتند که مهاراج در خواب و خبری از مرهته درینجا نیست ساعتی برین گذشت که آشوبی عظیم در شهر برخاست
و بلیهٔ گریز شیوع یافت دران وقت دولبهه رام از خواب غفلت جسته و بر پالکی خود نشسته ارادهٔ رسیدن بقلعه بارهٔ بهاتی
که چندان مسافه نداشت نمود و آشفته سر و دستار گرفت میر عبد العزیز در پی او با معدودی از رفقای دوید بنا بر امری
یک آن توقف نموده بطرف پشت سر خود دیده با یکی از رفقا سخنی گفت چون باز روبراه نمود دید که راجه مذکور بنا بر
مشاهدهٔ چند نفر مرهته که غارتگران بوده اند پالکی را در کوچه گذاشته خود پیاده پا گشته راه خانه‌های چند که در پهلوست
گرفته و گریخته میرود اسپ خود را دوانید و پهلویش را گرفته ممانعت نمود و گفت که هنوز بقلعه می توانی رسید چرا خود را
ذلیل و هلاک میگردانی بهوش آمده براسپی که میر عبد العزیز پیش کشیده سوار گردید و میر مذکور او را در میان رفقای خود گرفته
تا بقلعه بارهٔ بهاتی رسانید و دیگر مردم همراهی از رسالهٔ او و رساله داران متعینه اندک اندک جمع آمده دولبهه رام بجمعیتی
میسور در قلعه محصور گردید و رگهو رسیده قلعه را فرو گرفت دولبهه رام خبر بعد مهابت جنگ که بتعاقب مصطفی خان رفته
بود شنیده مضطرب و مشوش گردید و همان سنیاسیان که آمد و رفت داشته جاسوسی نموده بودند واسطهٔ پیغامها
گشته دولبهه رام را دلالت بملاقات رگهو نمودند او نیز زندگی را بر آبرو گزیده راضی شد و با سرداران
همراهی استشاره نمود بعضی بخوشامد و بعضی باقتضای طبیعت رای دولبهه رام را مرجح شمردند میر عبد العزیز
و برخی دیگر بپاس آبروی خود و شرم مهابت جنگ سر باز زده جنگ را ترجیح دادند آخر الامر بعد پانزده روز از قلعه
گیری راجه دولبهه رام برای ملاقات رگهو راهی گشت و جمیع سرداران همراهی او اختیار کردند حتی برادر کلان
میر عبد العزیز نیز با ده کس بیرون رفت و میر عبد العزیز با رفقای خود که همه چهار صد کس بودند مع چند کس از شهریان
که استحفاظ خود نموده پناه بقلعه برده بودند در قلعه ماند و رگهو بعد ملاقات بنای خدعهٔ دیگر گذاشته سرداران را ببرادران
خود سپرد که تواضع نمایند و برای دولبهه رام خیمه برپا کرده درانجا جای داد بهانه آنکه هوا گرم است اکنون بیایید و
ضیافت بخورید آخر روز بجای خود خواهید رفت چون هر یکی بجائی رسید و کمر کشاده آرمید همانجا مقید گردید
و از آمدن خود ندامت کشید میر عبد العزیز مهیای جنگ گشته در حراست قلعه کوشیدن گرفت رگهو بعد استفسار و آگهی برانکه
میر عبد العزیز همی جنگد برادر میر مذکور را مع پیغامبران دولبهه رام با مردم خود نزدیک قلعه فرستاده مواعید و وعید
و تهدید آغاز نهاد میر مذکور جواب داد که نه برادر داریم و نه آقا نوکر یک کس که مهابت جنگ است بوده ایم بعضی نامردی
کرده بشما پیوستند و ما بپاس نمک تا جان داریم بمدافعه و محافظت قلعه میکوشیم خلاصه تا یک ماه و چند روز سید عزیز مذکور
در حفاظت آبروی خود و مراسم قلعه داری کوشیده نگذاشت که کسی دران قلعه تصرف تواند نمود تا آنکه مهابت جنگ
حسب الالتماس شهامت جنگ و بنا بر اطلاع بر ورود رگهو بکتک از تعاقب مصطفی خان در ناقیت بیت جنگ برگشته
بمرشدآباد رسید و هر چند خبر اسیری دولبهه رام و جنگیدن میر عبد العزیز شنید اما بنا بر غرضیکه در توقیف رگهو داشت

اعانت دلگ میر عزیز و ارادهٔ مقابله و مدافعه رگهو بظاهر موقوف داشته برعکس گمان مردم منعم علی خان نام شخصی را که از شاهجهان آباد
آمده ارادهٔ توسل بانوابی دولتش داشت و زبان آور رنگین مقال بود نزد رگهو فرستاده خواستگار مصالحه گردید
رگهو این استدعا را باصرار و عجز مهابت جنگ دانسته قبول مصالحه بشرط ایصال سه کرور روپیه نمود مهابت جنگ
بضرورت در لیت و لعل می گذرانید تا آنکه خبر ظفر یافتن هیبت جنگ بر مصطفی خان شنیده سجدات شکر الهی تقدیم رسانید
و بار رگهو که جواب و سوال مصالحه داشت روی ورق بگردانید و پیغام داد که مصالحه را سبب یا عجز و قصور است یا امید
موفور و الحمد لله که الان غازیان غیرت شعار و هژبران شیر شکار در مقابله و مقاتله بایشان حریص تر از اهل و مشتاق
تر از صبا و لبید بسبل اند و تحصیل نفعی هم ازان مسافر غریب و سالوک مفلوک منظور ندارند درین صورت مصالحه منحصر بر یکا وجه
است که شیران بیشه جنگ و مار با تشنگان دریای پیکار کار را بجای رسانند که جوی از خون دشمنان روان
گردد و دران بحر بی پایان دلاوران بهادر و بهادران دلاور شنا ور گشته بر یکدیگر حملات رستمانه آرند بعد ازان هر که مغلوب
و زبون دشمن گردد از غالب طالب صلح و آشتی شود رگهو جواب داد که اینجانب با چارده پانزده هزار سوار هزار کروه
مسافت طی نموده تا جوار آن گردون وقار رسیده و آنجناب صد کروه هم برسم استقبال قدم رنجه نفرمودند مهابت جنگ
باز جواب فرستاد که چون شما از راه دور حرج عظیم کشیده به بیم و امید درینجا رسیده آید و ایام برشکال قریب الاتصال
است اولی و مناسب آنکه چندی آسوده مهیای رزم و پیکار شوید بعد انقضای برسات بعون الله تعالی
استقبال شما نموده تا مملکت شما مشایعت خواهیم نمود رگهو باستماع این کلمات در اطراف ملک بیرهوم رفته جهاد
نمود و تمام صوبه کتک تا میدنی پور و هجلی و بردوان در تصرف او در آمد و میر عزیز در مدت جواب و سوال مصالحه
بنابر اقتضای صلاح وقت از کمک خود ناامید گردیده و قلعه را از ذخیرهٔ آذوقه و مایحتاج حرب خالی دیده تحسین تدبیر
راضی بمصالحه و دادن قلعه بارودهای بشرط حفظ آبرو و اسباب همراهی خود و اختیار ماندن و نماندن نزد رگهو گشته
عهد نامه بدستخط رگهو و مهر گواهی و ضمان رؤسای لشکر گرفته از قلعه برآمد و چند روز در لشکر مانده از رگهو مرخص شد
و خود را نزد مهابت جنگ رسانید و بعد یکسال کامل بلکه چند ماهی زیاده بر یکسال راجه جانکی رام سه لک روپیه
برای استخلاص پسر خود راجه دولبهه رام بر رگهو معرفت مهاجنان رسانیده دولبهه رام را رهانید و بعد آمدنش مبلغ مذکور
مهابت جنگ بپاس قدمت و دولتخواهی راجه جانکی رام از خزانهٔ خود بخشید

رفتن رگهو بطرف عظیم آباد برای استخلاص مرتضی خان و بلند خان وغیره افاغنه از مکر رگهو و رسیدن مهابت جنگ هم برای مقابله با رگهو بسمت عظیم آباد و معاودت از آنجا به مرشد آباد

دران احیان که رگهو بهوسله در نواح بیرهوم سکونت داشت مرتضی خان پسر مصطفی خان و بلند خان و دیگر افغانان
که در مکری رگهو بعد فرار از میدان رفته سکنت گرفته بودند و زمینداران آنجا آنها را جای داده طمعی در بعض اموال آنها نموده
و بهلوان سنگه و سوتهر سنگه زمینداران سهسرام و چین پور حسب الاشعار هیبت جنگ نمی گذاشتند که افاغنه ازان
شعاب جبال بطرفی بدر روند افاغنه دران مکان هم آشیان مار و مور و زنده بگور بوده مردن را بر زیستن چنان ترجیح
می دادند بنابران بجناب رگهو بهوسله عرایض مشتمله بر عجز و انکسار متواتر فرستاده معروض داشتند که اگر شما باین طرف

قدری رنجه فرمایند و مخلصان ازین تنگنای نجات یابیم و مادام الحیات حلقهٔ اطاعت در گوش و غاشیهٔ عبودیت بر دوش و رشته در مراسم جانفشانی تا سرنخواهیم بود رنگو بامید آنکه چند هزار افغان بانام و نشان را مطیع و منقاد خود سازد اواخر برشکال سال پنجاه و هشتم از مائة دوازدهم از محل اقامت خود از راه جنگل ببر بهوم و کهرکپور متوجه صوبهٔ عظیم آباد گشت و بعد تاراج شیخ پوره دولت تکاری وغیره برای استخلاص مرتضی خان وغیره از دریای سون پایاب گذشته افاغنه را خلاص ساخت و باجمعیت بیست هزار سوار مع افاغنه و مرهٹه در عرصهٔ اول وحدود تکاری اجتماع داشت که متعاقب او مهابت جنگ با دوازده هزار سوار جرار از راه متعارف بقصد قتال و استیصال مرهٹه بعظیم آباد در رسید و احترام الدوله بهادر هیبت جنگ استقبال عم خود مهابت جنگ نموده ادراک شرف قدمبوس نمود و مهابت جنگ در باغ جعفر خان بیرون طرف غربی عظیم آباد معسکر ساخته روزی چند در آن میدان بلقای دوستان و صحبت مخلصان مسرت اندوخت

ذکر آزردگی عبد العلیخان بهادر با هیبت جنگ و رفع غبار نقار باصلاح مهابت جنگ

چند ماهی قبل ازین میان هیبت جنگ و عبد العلی خان خالوی سوء اوراق غبار ملالی برخاسته صحبت ناچاق و مادهٔ افتراق گردید و هیبت جنگ رقعه بعبد العلی خان نوشته و دران در ته فقره نوشت که حاصل مضمونش این بود که در جنگ مصطفی خان اخری راجه کیرت چند زخم تیر برداشت و بر جانفشانیها همت گماشت صاحب چه کرده اند که انهیمه اثبات حقوق خود می فرمایند عبد العلی خان ترک آمد و رفت در بار نموده بخانهٔ خود منزوی بود چون مهابت جنگ ورود نمود عازم گشت که ترک رفاقت هیبت جنگ فرموده همعنان مهابت جنگ بمرشد آباد رود و در خدمت مهابت جنگ بقیه اوقاتش بگذرد روزی در خیمهٔ مهابت جنگ که بعد طعام مجلس خلوت و حاجی احمد و مهابت جنگ و هیبت جنگ و عبد العلی خان یکجا نشسته بنده را هم حضور مجلس مذکور میسر بود عبد العلی خان راه سخن کشاده شروع بعرض احوال و اظهار مقصد خود نمود و با مهابت جنگ گفت من داعیه آن دارم که بقیه عمر در خدمت بگذاریم چه الحال مجال اقامت با هیبت جنگ بهادر ندارم مهابت جنگ بنابر تسلیه و تصفیه فرمود که درین جزو زمان پسر با پدر و برادر با برادر خصومت می نماید چنانچه مشاهد است سبب این تقریر آنکه دو سه روز قبل ازین ماجرا صولت جنگ را با پدر خود حاجی احمد بنابر سوء ظن خصومتی غیر مناسب روی داده وسیلهٔ تفضیح پدر و پسر گشته بود هرگاه که این قسم ماجرا میان آبا و اولاد و اخوان حقیقی روی دهد در میان شما و هیبت جنگ که بنی عم یکدیگرید اگر ملالی ظاهر شود چه استبعاد دارد عبد العلی خان گفت که قبله گاها اخوان و اولاد با هم اگر خصومتی ورزند مضائقه نیست که با هم دعاوی ارث و شراکت دارند منکه نوکر محضم این معامله با من راهی ندارد اگر لائق کار خود دانند نگهدارند و الا بدون رنجش و سخنان رکیکهٔ نامناسب مرخص فرمایند این قسم رقعه ها چه معنی دارد کیرت چند چه کیدی ست که او را با من می سنجند هیبت جنگ ازین سخن برآشفت و رنگ رویش متغیر گشت و گفت که من جان خود را برای آبروی کیرت چند خواهم داد کیرت چند کسی است که کفشهای پدر ما و را بزرگان همه کس برداشته اند کنایه آنکه پدرش دیوان شجاع الدوله مرحوم ناظم بنگاله و مرجع جمیع اهل خدمات بود که حاجی احمد و مهابت جنگ هم از آن جمله بوده اند عبد العلی خان گفت که پدر من کفش برداری پدر کیرت چند نکرده تا من احترام او از جملهٔ ضروریات شمارم مهابت جنگ تسکین عبد العلی خان فرموده گفت که بابا شما چرا آزرده می شوید کنایهٔ نواب هیبت جنگ

بسوے من است ازین سخن مہابت جنگ احترام الدولہ منفعل گشته سکوت ورزید و مجادله اختتام یافت بعد چندی ذو هیبت جنگ را در تنهائی نماینده با همدیگر معانقه کنانید و ملالت رفع گردید

رجوع بماجرای حرب رگھو بھوسلہ با مہابت جنگ که در میدان شرقی محب علی پور اتفاق افتاد

بعد روزے چند مہابت جنگ از باستی پور مع هیبت جنگ و صولت جنگ و ثابت جنگ و سراج الدوله و شمشیر خان و سردار خان و میر محمد جعفر خان و حیدر علی خان و رحم خان و عمر خان و شیخ جهانیار و غیرهم کوچیده بنوبت پور رسید دران روز اثرے از مرهته در راه پیدا نبود و بعد ورود اندک غلغله نمودارے بلکه بعضے سواران مرهته که از بازاریان کسے دیده بود برخاسته فرونشست صبح مہابت جنگ به تزک جنگ و ترتیب مقدمه و جناحین و ساقه لشکر آراسته سوار شده دران روز شش کس صاحب نوبت و پنج کس صاحب ماہے و مراتب دران فوج بوده اند مقدمة الجیش میر محمد جعفر خان و شمشیر خان و جانب راست عطاء الله خان و سردار خان و طرف چپ احترام الدوله هیبت جنگ و ساقه لشکر که عبارت از چنداول است صولت جنگ و شیخ جهانیار و عمر خان و بانشان فیل مہابت جنگ رحم خان در قول خاص فقیر الله بیگ خان و نور الله بیگ خان و دیگران همین نشان و فرمع کل عساکر جویاے اعدا تا اول ظهر راه پیما بود مرهته ها رو برو نیامدند و دهات اطراف را سوخته دو ز رد بال ضعفا اندوخته دور تر از ضرب توپ و تفنگ راه مے پیمودند تا آنکه به تالاب رانی متصل محب علی پور عسکر منصور در رسید اتفاقا رگھو بھوسلہ مقام فرودگاه داشت و دران روز وصول مہابت جنگ تا آنجا دور از قیاس مے پنداشت میر محمد جعفر خان و شمشیر خان که یکسته بر سرش رسیدند رگھو مضطرب گردیده بے آنکه لشکر خود مرتب سازد بمدافعه پرداخته در محاصره افتاد افواج مرهته از چهار سو هجوم آورده در استخلاص او کوششها آورده جنگ عظیمی با میر جعفر خان روے داد مے گویند که لسیل الکارب شمشیر خان رگھو خلاص یافته بدر رفت و بعد از ان مہابت جنگ باستماع ازدحام مرهته بر سر میر محمد جعفر خان به کمک او رسید و همدرین عرصه بالکه همراه عبد العلی خان بهادر اندک فاصله از شمشیر خان و میر محمد جعفر خان بودیم نیز جنگے روے داده چندکس از طرفین مجروح و مقتول شدند عبد العلی خان با صد دو صد مقابل چند هزار کس استاده بود و درین اثنا صدے نثار خان مع فیل نشان هیبت جنگ با اندک ایه جمعیت رسیده مدد عبد العلی خان گردید و درین زد و خورد شام شد و مرهته ها مضطرب الاحوال پس تر رفته اقامت نمودند و مہابت جنگ مع همراهیان در همان میدان نزول نموده خیمه مختصرے برای او برپا گردید و برای سرداران مثل صولت جنگ و هیبت جنگ و ثابت جنگ و امثال اینها سراپرده نیز میسر آمد و بنابر ظلمت شب احدے از باربردار خود که کجا ماند و چه بر سرش آمد آگهی نداشت و تمام شب مردم گم گشته ها خود را نیافته در جستجوے آشنایان و در طلب آنها بسر برده بودند عبد العلی خان بهادر و بنده و محمد الله یار خان بهادر برادر علاتی مہابت جنگ و اکثر روشناسان و مقربان آن شب را در خیمه مہابت جنگ بسر برده چون صبح شد باربرداران در صحرا افتاده امانت و مسلم یافتند چنانچه اسباب فقیر هم از جائیکه مردم ما در عقب عبد العلی خان بهادر وقت شب فراهم بودند بقدر نیم کروه در صحراے بے نگهبان محفوظ ماند صبح فیلبان کالا آن را بر دو چند پیاده همراهش رفته آوردند و عسکر انتظام یافته چند روز دران میدان مقام شد مہابت جنگ هر روز در میدان برآمده با مرهته مصاف میداد و غالب آمده مرهته را خائب و خاسر بر مے گردانید و اما آنجا شمشیر خان و سردار خان را با خود منافق یافته اند که در باطن اندیشه مند گشت چنانچه یاد دارم که روزے اندرون محل حضور نواب بیگم نفیسه نشسته بود

که مهابت جنگ آمده اندک متفکر نشست و بیگم صاحبه بخیر خواهی کارفرما شده مستفسر گردید در جواب فرمود که این مرتبه رنگ ملازمان
خود دگرگون می‌بینم بیگم مذکور مظفر علی خان بهاری و تقی قلی خان خلف حاجی عبدالله خطاط مشهور را که در عهد عالمگیر
دیوان برهانپور بود بالاتفاق برسالت پیش رگھو از طرف خود فرستاد تا صورت مصالحه اگر تواند شد بعرصهٔ ظهور آرند نامبردها
بوساطت میر حبیب تا به رگھو رسیده ابلاغ رسالت نمودند و رگھو که غلبه لشکر مهابت جنگ در خاطر خود مرتسخ داشت مصالحه
را مغتنم شمرد اما میر حبیب که با مهابت جنگ نهایت عدو بود راضی نگشته رگھو را باز داشت و دلالت بر رفتن مرشدآباد نمود
بسبب آنکه شهامت جنگ در انجا تنها و عرصه خالی است بایکه کاری از پیش رود رگھو بمشوره میر حبیب روانه مرشدآباد
گردید مهابت جنگ نیز تعاقبش گزید چون در ستیز و آویز روز اول که ناگهان روی داده انقلابی پدید آمده بود اجناس غله
بغارت رفته نهایت قلت داشت آمدن تا منیر اندک بمشقت و عسرت ماکولات میسر آمد چون دریای سون آب عمیق
داشت و اجناس غله در لشکر از هیچ طرف نمیرسید وجود غله کمیاب و آخرالامر نایاب شد و مهابت جنگ کنار دریای
سون گرفته قطع مسافت می‌نمود مهته جسونت ناگر و میر غلام اشرف که هر دو جماعه دار ملازم سرکار هیبت جنگ و صاحبان
جرات بوده اند در شهر عظیم آباد بنابر کاری دو سه روز توقف نموده چون راه از تکتاز مرهته مسدود گردید بپاس
غیرت و اراده رفاقت ولی نعمت خود بالاتفاق همدیگر جهالت را کارفرما شده با جمعیت قلیل همراه داشتند از شهر برآمده
راه صحرا برگرفتند مرهته‌ها در راه محاصره کرده خواستند که غارت کنند بمذلت راضی نگشته ابتدا باستعمال سیف و سنان
نمودند مرهته‌ها که بسیار بودند جماعه داران مذکور را مع رفقا درمیان گرفته مورد طعن و ضرب سیوف و هر دو را بنهایت مجروح
نموده برخاک افگندند مهته ناگر مذکور را زخم شمشیری که دران گیرودار رسیده بود از زنخ مقطوع گردید و اسباب هر دو کس
بغارت رفته عریان بحال تباه بسپاه هیبت جنگ ملحق شدند و مهابت جنگ بعظیم آباد رسیده چون رگھو در رفتن
مرشدآباد عجلت داشت بلاتوقف همت بر تعاقبش گماشت در منزل بهاگلپور بر نهر محقر چنپانگر مهابت جنگ زیر سایهٔ اشجار
ایستاده و سرداران لشکر برای تعین مقامی مناسب معسکر آهسته آهسته پیشتر رفتند و فاصله بعیدی درمیان افواج
و مهابت جنگ افتاد رگھو انتهاز فرصت نموده با جمعیت پنج شش هزار کس نمایان و در فکر گرفتن مهابت جنگ شتابان
گشت مهابت جنگ دران وقت بکمال استقلال کارفرما گشته حواس خود را جمع نموده با صد و دوصد که مع سوار و پیاده زیاده
از پانصد شش صد کس نبودند مقابل رگھو شد و مردم قلیل مذکور را مرتب نموده تا دیر مدافعه آنها نمود دوست محمد خان یکه را که
نو نگهداشته بود و ظاهرش با وضع بانکه‌ها شباهت داشت و روز اول ملازمت دعوای بلندی کرده بود یاد فرمود
چون حاضر آمد گفت که محل اظهار آن دعوی اینجاست اگر میتوانید شاهد عدلی بر اثبات آن دعوی درین میدان
بیارید او هم آنچه گفته بود بظهور رسانید و اسپ خود را پیش رانده در جمع کثیری که مقدمة الجیش رگھو و از یکه تازان فارسان
لشکرش بودند تاخت و باد و کس جمعیت شان را درهم شکست ازانجمله یکی را کشت و یکی را زنده گرفته آورد
درین اثنا سرداران دیگر که اندکی دورتر بودند رسیده رگھو را مع فوج او بضرب تفنگ و تیر و سنان و شمشیر در زد و
خورد مغلوب ساختند چون طاقت درباخت ناچار رو بفرار نهاد و دیگر افواج او بقدر دسترس بار و بنه را غارت
کرده راه فرار پیمود و شارع عام متعارف ازان مکان چون عرصه چندان نداد که دو لشکر مخالف باهمدیگر تواند رفت رگھو
از خوف مهابت جنگ و هم بنابر عجلت و اراده سبقت وصول بمرشدآباد راه جنگل و کوهستان پیش گرفت مهابت جنگ

برای محافظت شهر مرشدآباد اطلاعاً لشهامت جنگ نگاشته بڈاک فرستاد و خود براه منازل مقرره معروفه باستعجال شتافته
بعد یکروز از ورود رگھو بمرشدآباد رسید رگھو دران عرصه که مهابت جنگ نرسیده بود دیهات اطراف مرشدآباد مثل چهپائی ده
و باغ میر جعفر خان را آتش داده تاراج نموده بمجرد ورود مهابت جنگ تاب تهی کرده بی استعمال آلات حرب با تمامی
فوج خود در رفته سمت جنوبی و غربی شهر روانه گردید مهابت جنگ بعد سه چار مقام از چهپائی ده کوچ فرموده و بیاده خارج
شهر گذشته در امانی گنج نزول نموده یکبار دیگر بر سر تالاب رانی آن طرف کتوه محاربه قوی با رگھو نمود مشار الیه در آن جنگ
کمال پایداری را کار فرما شده و بعد هلاک بسی از همراهیان صورت فتح و ظفر در آئینه خیال خود ندیده و طاقت مقاومت
مسلوب یافته روی از میدان برتافت مهابت جنگ عنان از تعاقبش باز نگرفته در پی او می تاخت رگھو و سرداران
او چون بارها ضرب دست عساکر مهابت جنگ دیده و درین محاربه هم بسیاری از رفقای او بقتل رسیده بودند علاوه آن
اخبار موحشه شیوع شورش در مملکت خود شنیده مضطرب گردیده میر حبیب را با ده سه هزار سوار مرهته و شش هفت هزار افغان
همراهی مرتضی خان و بلند خان وغیره گذاشته در کمال یاس و ناکامی رو بدیار خود نهاد بعد ازان که خبر فرار او و بدر
رفتن از حدود بنگاله بتواتر رسید و فوج مهابت جنگ را هم از اسفار متوالیه و آمد و رفت صوبهٔ عظیم آباد و محاربات تنگ
درین عرصه مکرر روی داده ملال و کلالی در خاطرها راه یافته بود و شادی دختر زادهای خود نیز منظور داشت بنابر جهات
مذکوره و ترفیه حال سپاه و اصلاح حال بعضی از مفسدان و تیاری اسباب کتخدائی سراج الدوله و اکرام الدوله مشاورت
فرموده بنظم امور مذکوره و ترفیه حال رعیت و سپاه توجه فرموده و دوست محمد خان یکه روز بروز منظور نظر عاطفت گردیده
شروع بعروج نموده و میر محمد کاظم خان هم که پیشتر در زمرهٔ اقربا و دوصد روپیه مواجب ذات داشت بسبب تقدیم رسانیدن خدمات
پسندیده ترقی نموده صاحب رساله و سردارانی که از افواج گردید چون از سابق بهادریها بظهور رسانیده مورد عنایات
و الطاف بی نهایت بود دوست محمد خان بمجانست شجاعت و داد و اتحاد بسیار با میر محمد کاظم خان بهم رسانیده در حرب
باتفاق هم میبودند در راه جسارت و جرأت اتحاد بیاری یکدیگر میبودند و یوماً فیوماً در اقتدار شان افزوده از جمله رؤسای
لشکر مهابت جنگ گردیدند حق آنست که هر دو بهادر بی بهادر بودند و کارها بنوعیکه باید ازین هر دو بکرات و مرات بظهور رسیده
مورد تحسین و آفرین دوست و دشمن گردیدند

ذکر شادی کتخدائی سراج الدوله و اکرام الدوله و برطرفی شمشیر خان و سردار خان و اخراج آنها از مرشدآباد

قبل ازین مذکور شد که در جنگ رگھو که بر سر تالاب رانی در صوبهٔ عظیم آباد اتفاق افتاد آثار نفاق از شمشیر خان و سردار خان
اندکی بظهور رسیده موجب انزجار طبیعت مهابت جنگ و موهم ملال از سرداران مذکور گردیده بود بعد ازان نظر بعدم اعتماد
بران جماعه سبب بعضی حرکات سابقه آنها نیز محمول بر سازش و اتفاق با مرهته گردید از انجمله اینکه هنگام ورود رگھو در نواح مرشدآباد
و اقامت او در اطراف بیربهوم چون برسات پایان پذیرفت و آب دهنهٔ بهاگیرتی روی بکمی آورده پایاب گشت
ورود اجناس غله که ازان طرف گنگا بر کشتیهای آمد موقوف گشته وصول اجناس مذکوره بمرشدآباد منحصر از بهگوان
گوله که شش هفت کروه از شهر فاصله دارد متعین گردید اما ازین ممر که در راه ها مرهته منتشر بود آبادی بهگوان گوله و
آمدن غلات از انجا انحصار بر تعیناتی سرداران معتمد متعذر داشت بنابرین مهابت جنگ که در امانی گنج

معسکر داشت شمشیر خان و سردار خان را بنا بر حفظ طریق بهگوان گوله و دفع ایذای مرهته که بمتردد این سمے رسید رخصت فرمود و دران وقت بکرات غارت و تاراج گاوان غله وغیره بعمل آمد و مهابت جنگ اندک توجهے نموده صولت جنگ را بحفظ طریق بهگوان گوله تعین فرموده بود و متیقن شد که دران وقت هم این مسامحه از افاغنه مذکور بپاس خاطر رگهو بود و ازین مقوله چند در چرکاسی چند که دلالت بر عدم صداقت ایشان سمے نمود بظهور آمدن گرفت بحدیکه مهابت جنگ متوهم گشت که افغانان مذکور داعیهٔ خداع و غدر نسبت با و دارند و بجزم و احتیاط کوشید و درباب تیقظ و آگاهے بملازمان معتمد اشاره نمود و احتمال میرفت که تمرد و بیتابے اینها بایما و اشاره رگهو و بنا بر سازش با او ست و شخصان میگفتند که رگهو بشرط اتفاق با و عطاء الله خان را نظامت عظیم آباد و سردار خان و شمشیر خان را لک روپیه نقد و نوکرے ده از ده هزار سوار وعده نموده بود و بشرط کشتن زین الدین احمد خان هیبت جنگ و تصرف آوردن عظیم آباد دو لک روپیه نقد و فوجدارے دربهنگا علاوهٔ آن نوکرے موعود بود و خطوط رگهو بدین مضامین رسیده اینها را از اهمول راه ادبار گشت و بعضے مے گویند که خود را صاحب اقتدار و لائق سمد و این کار دانسته رگهو را هم باخود متفق ساخته اراده فاسده را جازم شدند علی ای حال با آنها استعفاے نوکرے نمودند یا مهابت جنگ از سیاسے اعمال و افعال اینها آثار شرارت مشاهده کرده در شروع برسات سال پنجاه و نهم بعد یکهزار و یکصد برطرف ساخت و درهمین عرصه که موسم برشکال بود هیبت جنگ و عبد العلی خان و حاجی احمد و جمیع منتسبان را که در عظیم آباد بودند احضار فرموده بناسبے شادے کتخدائی سراج الدوله و اکرام الدوله گذاشت حاجی احمد بنا بر بعضے جهات عذر خواسته بماند و هیبت جنگ و عبد العلی خان مع عیال و اطفال و تبعه و لحقه حاضر آمدند و فے الحقیقة این شادے بزینتے که باید و تکلفے که شاید بعمل آمد ابتدا بشادے برادر صغیر یعنے اکرام الدوله نمود سببش آنکه دخترے که با سراج الدوله از بنات عطاء الله خان منسوب بود بحسب قضا رخت هستی از دنیا دو سه سالے قبل ازین بنا بر بست و دختر منسوب اکرام الدوله زنده بود و مهابت جنگ برا سے دلدہے و دلدارے رابعه بیگم زن عطاء الله خان که برادر زاده اش بود شادے اکرام الدوله مقدم داشت و نزدیک بهزار خلعت در شادے اکرام الدوله و دو هزار خلعت در شادی سراج الدوله بجمیع قبائل و عشائر و رفقا و مصاحبین و ارباب طرب عنایت فرمود و خلاع فاخره مذکوره از صد روپیه تا هزار روپیه و بعضے ازین زیاده هم قیمت داشت و بعضی کسان را لائق بحال او جواهر هم بخشید و تا یک ماه بلکه زیاده ازان طعام ضیافت در سرکار مهابت جنگ و شهامت جنگ دائر و سائر بود احدے از اقاصے و ادانے در شهر باقے نماند که بکرات بهره ازین ضیافت باو نرسید و هر حصه که باصطلاح مشهور قوره گویند تخمیناً بیست و پنج روپیه خرج داشت و هزاران ازین نوع توره بالقسمت رسید و چراغان و آتشبازے چه شرح داده آید که زمین همسر آسمان و مرشد آباد رشک افزاے ارم ذات العماد گردید و درضمن همین شادے با صولت جنگ هم شادے یکے از بنات خود که با فخر الدین حسین خان پسر سیف خان منسوب شده بود بانصرام رسانید و لیے سیف خان چون پدرش بنهایت دولت و ثروت باعتبار قدامت امارت و عمدگے خاندان داشت بکمال تجمل و فراوانے اسباب زینت و آرائش وارد مرشد آباد گشت و صولت جنگ هم بپاس نام و نشان که برادر زاده مهابت جنگ و امیر هفت هزارے بود عروسے دختر خود بشدت کرد و فریاهر دو شادے مذکور بحسب ظاهر برابر نمود قضارا دختر مذکور روز سوم از شب کتخدائے که در هندوستان معروف به چوتھے است بعنة مرد مردم حمل بر چیزهاے بسیار نموده انواع سخنها مذکور مے شد از انجمله اغلب احتمال هیضه است و بعضے گمان مسموم شدن او بعداوت یکے از نسوان صولت جنگ

بنابر رشک دادن امتعه و اموال بسیار و جهیز دست بود شده امثال فخرالدین حسین خان نادان با وجود آنکه ظن غالب بود که اگر
میماند که با هوشیاری دیگر دو دختر دیگر هم صولت جنگ باو منسوب کرده در عقد ازدواج او می آورد بدگمانی بخود راه داده شربتی
از مراهم مسموم نموده خواهند کشت و این وصلت توطیه و تمهید کشتن من بود و سرکن ریکن سبب بی خبر و بی رخصت عطای
تنها مثل مهابت جنگ و شهامت جنگ و صولت جنگ گریخت و آبروی خود و آبای خود باین حماقت و شجاعت
ریخت مخفی نماند که عطاء الله خان از اقربای کار طلب خان و از بنی اعمام شجاع الدین محمد خان شجاع الدوله بود و بعد
رفتن مهابت جنگ به نیابت صوبه عظیم آباد حاکم اکبرنگر راج محل گردید تا برآمدن از مرشدآباد که بعد ازین مذکور خواهد شد بحکومت
آنجا مامور ماند و بمنصب شش هزاری و شش هزار سوار و عطای نوبت و پالکی جهالردار و خطاب اعتزاز الدوله بهادر
ثابت جنگ از حضور سرفرازی یافت و مآل احوال او تقریباً عنقریب مذکور خواهد شد و سراج الدوله بعد مردن دختر
عطاء الله خان که باو منسوب بود با دختر محمد ایرج خان منسوب شد و احوال محمد ایرج خان بر سبیل اجمال آنکه جدش مصطفی قلی خان
دیوان صاحب اعتبار محمد اعظم شاه بن اورنگ زیب عالمگیر پادشاه بود و علاوه آن در زمان بودن شاهزاده مذکور در احمدآباد
گجرات خدمات عمده آن صوبه داشت و او را سه پسر بود اکبر قلی خان پدر محمد ایرج خان و شاه قلی خان و میرزا محمد تقی و هر سه
برادر خصوص اکبر قلی خان و شاه قلی خان حرمت و عزت تمام داشتند مصطفی قلی خان در زمان اعظم شاه درگذشت شاه
قلی خان را شاهزاده قبل از محاربه با بهادر شاه بهمنه روز خدمت توپخانه عنایت کرده بود در جنگ کشته شد و اکبر قلی خان خدمات
بجا آورد و لیکن بعد انقلاب حالات اعظم شاه بتقریبی حاصل نموده طرف عظیم آباد و بنگاله افتاد و در زمان فرخ سیر با عزاز
بسر می برد و بعد فوتش محمد ایرج خان در زمان فرخ سیر رابطه اخلاص با غیرت خان همشیره زاده امیر الامرا حسین علی خان بهم
داشته فارغ البال میگذرانید و بعد کشته شدن سادات بموافقت مبارز الملک سربلند خان به گجرات رفت و مدتی
با او بود و بعد از آن ترک رفاقتش کرده به بنگاله آمد شجاع الدوله مرحوم که قرابت تام باایشان داشت در زمره مخصوصان
منتظم گردانید و همراه علاء الدوله سرفراز خان مرحوم در جنگ مهابت جنگ پسرش کشته شد و خود مجروح گردیده مدتی
خانه نشین بود منشیان و زمان مهابت جنگ بتالیف او پرداخته در سرکار مهابت جنگ بعلاقه نوکری منسلکش گردانیدند
بواسطه ربط اخلاص اکثر با عطاء الله خان می بود چون مهابت جنگ از محاسن و محامد سلسله این اطوار واسمی داشت پیغام
وصلت سراج الدوله با صبیه او داد بعد ایجاب و قبول و انعقاد وصلت مذکور متوجه پرورش و ترفیه احوال محمد ایرج خان شده
بعضی از صدمات ملک بنگاله با فزایش رساله او مقرر و مفوض نمود شب شادی سراج الدوله که بها تیار دار چها و سنه شمشیر خان
و سردار خان خبردار بوده مستعد و مهیا بودند تا اغتشام را اگر خدمتی منظور باشد بعمل نتوانستند آورد و بعد الفراغ از
شادی سراج الدوله هیبت جنگ و عبد علی خان مع متوسلان اقبال دولت خود از مهابت جنگ رخصت یافته
وارد مرشدآباد و نهضت نموده به عظیم آباد که مسکن و ماوای شان بود مع الخیر بدولت خانهای خود رسیدند و بعد رخصت و
نهضت ایشان شمشیر خان و سردار خان که قریب شش هفت هزار کس همراه شان بود مبالغ تنخواه در ماهه و غیره از دو
حساب گرفته بموطن و مسکن دیرینه خود که قصبه دربهنگا بود روانه شدند و بر معابر مونگیر بسواری کشتیها عبور نموده و
بوطن و مسکن دیرینه خود رسیده زمانی آرمیدند قریب یکدو ماه باین حال گذشته بود که میر علی اصغر کبری حسب الطلب
عطاء الله خان بعظیم آباد رسیده عازم مرشدآباد گردید

ذکر ورود میر علی اصغر کبرے بمرشدآباد و شروع لقاره و غبار میان مهابت جنگ و عطاء الله خان و عروج و انحطاط درجات میر محمد جعفر خان قریب بهم و بناے مفسدهٔ شمشیر خان و سردار خان

میر علی اصغر از سادات سیکرے مضافات میوات و در زمرهٔ ملازمان عمدة الملک امیر خان بهادر خلف عمدة الملک صوبه دار کابل منسلک بود و پدرش میر غلام محمد نام داشت مرد بسیار عیار و نهایت هوشیار صاحب شجاعت و دلیرے موصوف و در ابتداے جوانی بخدمت یکے از درویشان رسیده بعضے از اشغال و اعمال فقرا از درویش مذکور ورزیده آخر طالب دنیا و جویاے نام و نشان گردیده و دام پیرے و مریدے گسترده اکثر جاهلان را بدام خود آورد و نامے بهم رسانیده در اتباع خود ملقب بکبرے گشت و معصوم العارفین لقب ثانی خود ساخت و سخنان سخیف پیش معتقدان و ابلهان گفته اظهار عروج بمراتب معنوی بانحاے مختلفه مے نمود که هیچ یک از ان اصل نداشته اعاظم اولیا را میسر نبود مردم بدعت تحلیل و تحریم بعضے چیزها از ان عزیز نیز نقل کنند چنانچه مے گویند تخم مرغ را حرام مے دانست بعضے هوشیاران که در خصوص این امر پرسیده بودند مے گفت که نه حرام کرده ام و نه درین باب چیزے گفته ام امّا من نمے خورم و اتباع او خرق عادات عجیبه را براے او نقل بوده اند از انجمله آنکه روزے در چاه افتاده چون جویندگان یافتند او را در میان چاه بر هوا استاده دیدند و این خبر مشهور گشته همان جا بالفعل کس بشرف مریدیش مشرف گشتند و در ابتدا جاهل بود یکے از طلبه علوم را با خود متفق ساخته در خلوت کتب مبادے صرف و نحو از وے مے خواند و چند لغت عربے یاد کرده در مجالس هنگام گفتگو مذکور مے کرد اگر کسے از تحصیل علم میر سید مے گفت مبلغے در مکتب حالی با مرشد زادهاے خود تحصیل نموده ام کنایه از آنکه علم لدنی در عوالم معنی با حسنین علیهما السلام اخذ کرده از این مقوله گفتگوها داشت و نیز در مجلس اگر بیگانگان حاضر باشند سخنے چند بطور اجمال نوعے مے گفت که مستمعان گمان کنند که بر قلوب اشراف بهم رسانیده از ضمائر و سرائر آگهی دارد خلاصه مرد عیارے جاه طلب و با معدودے از مردمان همراهے در خانهٔ عمدة الملک نوکر بود چون عمدة الملک کشته شد وزیر خان نامے افغان دلازاک از معتقدان او که جماعه دارے بود رفیق عطاء الله خان تقریب میر علی اصغر مذکور پیش عطاء الله خان نموده خان مرقوم را مشتاق او نمود عطاء الله خان بعد استیذان از مهابت جنگ مبلغے معتدبه بطریق مساعده فرستاده او را با جمعیتے لایق طلبید میر مذکور اسباب تجمل خود مثل پالکی جهالردار و آلات نوبت و دیگر لوازم امارت از ان زر آراسته و شش صد منتصد سوار از خویش و تبار خود و بیگانگان فراهم آورده در سال ششم از مائه دوازدهم هجرت به عظیم آباد رسید و در خارج شهر دو سه روز مقام نموده عازم مرشد آباد گردید در زمان توقف او حاجی احمد وجد العلیخان باشتهار درویشے و کمالاتش مشتاق گشته هر یکے براے دیدنش رفت او هم براے بازدید بخانه حاجی احمد بقید العالی بهادر در آمد فقیر همان روز در خانه خال خود یکبار دیده به بعض اوضاع او مطلع گردید هیبت جنگ که ناظم عظیم آباد و داماد مهابت جنگ بود این استکبار او که براے دیدنش بنا مد خوش نه کرده در باطن آزرده گشت و احوال او را بمهابت جنگ نوشت و حاجی احمد نیز در تعریف و توصیفش نگاشت سید صاحب چنین و چنان در هیچ باب کمتر از مصطفے خان نیست

ذکر عروج میر محمد جعفر خان بمرتبهٔ نیابت صوبه داری کتک و نزول ازان مرتبه باندک زمانی باقتضای گردش فلک

مهابت جنگ بعد اخراج شمشیر خان و سردار خان و دفع افواج مرهته از حدود بنگاله چون مطمح نظر داشت که آنها بطرف کتک
اکثر پناه برده می گذرانیدند و از عهد عزل عبدالرسول خان و مقید شدن راجه دولبه رام در کتک صاحب صوبه معتمد
بود خواست که میر محمد جعفر خان را با فوجی مناسب بکتک بفرستد درین خصوص مشوره چنین قرار یافت که خلعت
صوبه داری کتک بصولت جنگ صمصام الدوله سعید احمد خان بهادر عنایت شود و نیابت نظامت آنجا بمیر محمد جعفر خان
داده آید بنابرین خان مرقوم را بالعنایت خلعت نیابت کتک و فوجداری میدنی پور و هجلی با بحالی علاقه بخشی گری
که از چند سال با وجود عطایای سرپیچ و جیغه مرصع و اسپ و فیل و شمشیر امتیاز بخشید و صولت جنگ بهادر نیز از قبیل
خود خلعت با جواهر مجدداً عطا فرمود و میر محمد جعفر خان نیابت بخشی گری خود را بمیر اسمعیل بنی عم خود داده در حضور گذاشت
و سبحان سنگه نامی را از نزد خود بفوجداری هجلی گماشت و خود با جمعیت هفت هزار سوار و ده دوازده هزار پیاده
حسب الامر مهابت جنگ بانتظام صوبهٔ کتک و تنبیه و اخراج مرهته راهی گردید و بعد قطع منازل در جوار
میدنی پور رسیده با جمعی از مردم مرهته و افغانان که دران مکان بودند جنگی نموده شکست آنها داد و مرهته
مذکور فرار بطرف بالیسر نموده خان مذکور با جمعیت مزبور وارد میدنی پور گشته این طرف رودخانه کهنسای
چهاونی لشکر را حکم داد و باندیشه آمدن افواج دیگر جرأت برفتن کتک ننمود تا آنکه خبر آمدن جانوجی پسر رگهو در نواح
کتک شهرت گرفت و میر محمد خان باستماع این خبر مضطرب الاحوال بدون اذن و اطلاع مهابت جنگ از میدنی پور
کوچ نموده اراده بردوان نمود و فوج هراول جانوجی پی جاهای میر محمد جعفر خان دیده چند زنجیر فیل وغیره بغارت
برد و خان مرقوم با آنکه شانزده هفده هزار کس از سوار و پیاده همراه داشت بدون تحقیق افواج مرهته و بی تحریک
سیف و سنان راه بردوان گرفت و مهابت جنگ چون بر احوال میر محمد جعفر خان آگهی تمام داشت عطاء الله خان
ثابت جنگ را مع فوج کمک او پیشتر از خود فرستاد و میر علی اصغر کبری بعد بر آمدن عطاء الله خان از مرشدآباد
رسیده ملازمت مهابت جنگ در رفعیت او که حسب الطلبش آمده بود نکرده از بیرون شهر راه لشکر خان مرقوم گرفت و بلشکر
عطاء الله خان رسیده ملحق شد عطاء الله خان باظهار وزیر خان اسیر دام تزویر او پیشتر گشته بعد رسیدن میر
مذکور و مشاهده ابلهی فریبهای او شیفته تر گردیده باتفاق همدیگر ببردوان رسیدند و ازان طرف میر محمد جعفر خان هم
برگشته وارد قصبهٔ مذکوره گردید و جانوجی مع میر حبیب و اتباعه و مرهته درانجا رسیده و عرصه را از مهابت جنگ
خالی دیده محاربهٔ صعبی نمود دران جنگ از عطاء الله خان تردد نمایان بظهور رسید خصوص میر علی اصغر کبری که نهایت
صاحب جرأت و دران روز هراول عطاء الله خان بود و فوج ادونس خود همراه داشت جسارتهای بی نهایت نمود و
مورد تحسین آشنا و بیگانه گردید عطاء الله خان باغوای میر علی اصغر کبری عرصه را خالی دیده و خود را هم چیزی فهمیده
سودای خامی بدماغ خود پخت و قاصد آن شد که میر جعفر خان را با خود متفق ساخته هرگاه مهابت جنگ رسید
با او خدعه نموده از میان بردارد چنانکه بوساطت میر علی خان که مرد بسیار سفاکی منش و نهایت مصاحب میر محمد جعفر خان
بود این پیغامها داد و خان مرقوم هم بنا بر سفاهت جبلی باین کار نمود و مقرر شد که بعد حصول مقصود صوبهٔ عظیم آباد

بہ میر محمد جعفر خان باشد و بنگالہ بعطاء اللہ خان میر عبد العزیز و غیرہ دوستان میر محمد جعفر خان برین راجہ آگہی یافتہ مبالغت را از حد بدر بردند و خان مرقوم را از ان ارادہ فاسد نادم ساختند و نامبردہ از ان رفاقت باز زدہ بخانہ خود نشست اما مهابت جنگ استشمام آن نمودہ از هردو بدگمان و بجان آزردہ گردید و همدرین اثنا مهابت جنگ برد وان را معرب خیام خود گردانید و متصل لشکرگاہ عطاء اللہ خان و میر محمد جعفر خان رسید میر محمد جعفر خان آمدہ ملازمت نمود مهابت جنگ سخنے چند بطور موعظت در تنبیہ قباحت حرکت معاودت از میدان سفے بود که از خان مرقوم بظهور رسیدہ بود بر زبان آوردہ رخصت انصراف بخانہ اش داد میر محمد جعفر خان را بمقتضاے الحق مرّ کلمات مذکورہ گران آمدہ از آمدورفت دربار تقاعد ورزید مهابت جنگ بنابر دلجوئے و آبرو بخشے عطاء اللہ خان بتقریب مبارکباد فتح بخانہ او رفت درینجا میر سید احمد کبیر آمدہ ملازمت نمود اما در سلوک مهابت جنگ را هم عطاء اللہ خان قصور نمودہ حسب‌الحکم شایان نوکرے و آقائی نباشد بظهور رسانید و مهابت جنگ آزردہ گشتہ کمون خاطر خود را ظاهر نمودن صلاح ندانست و بخانہ خود معاودت فرمود عطاء اللہ خان التماس نگهداشتن میر سید علی اصغر با هزار سوار نمود مهابت جنگ پیغام داد که در رسالہ خود با هر قدر مردم که خواهید نگهدارید و من بر رسالہ شما از ان قدر که دارید نمے توانم افزود میر سید علی اصغر ازین سخن اظهار آزردگے نمودہ ارادہ برخاستن از لشکر نمود عطاء اللہ خان معروضداشت که در صورت رفتن سید صاحب من هم نمے توانم ماند مهابت جنگ جواب صاف داد که اختیار باشماست عطاء اللہ خان را که میر مذکور بشارت مفوض شدن صوبہ بنگالہ از عالم بالا انجام دادہ بود و آن سفیہ ابلہ وعدہ او را از حتمیات مے شمرد بلا تامل از بردوان مع میر مذکور برخاستہ راہ مرشدآباد گرفت مهابت جنگ خواست که بتالیف قلب میر محمد جعفر خان پرداختہ استمال سازد بنابرین بتقریب فاتحہ کسے از اقرباے او که دران ایام مردہ بود بخانہ اش رفت خان مرقوم بمشاهدہ ششش هفت هزار سوار ستعار با بعضے از اسباب امارت همراہ خود پندار تسلطے بخویشتن راہ دادہ در مراتب استقبال و مشایعت و عرض مطالب حفظ مراتب را ملحوظ نداشت و حرکاتے چند که لائق بحال او نبود بظهور رسانید مهابت جنگ آثار سفاهت و تنگ ظرفے از ناصیہ احوال او دریافتہ بخانہ خود معاودت فرمود و بهانہ محاسبہ بجلی سبحان سنگہ نائب خان مرقوم و باو دربقام قدر بود طلبداشت میر محمد جعفر خان در فرستادن او عدول حکم نمودہ جواب داد که بودن او با سرمن وابستہ است مهابت جنگ ازین جواب دور از صواب برآشفتہ سید محمد نیسادل را با چند نفر فرستاد که سبحان را همراہ خود در رفقاء قهراً بیارد مشارالیہ که غلظتے و خشونتے در مزاج داشت حضور میر محمد جعفر خان رفتہ و چند کلمہ درشت گفتہ دست سبحان سنگہ را گرفتہ همراہ خود آورد مهابت جنگ بنابر مصلحت فوجدارے هجلی بسبحان سنگہ و بخشیگرے بنور اللہ بیگ خان برادر نقیر اللہ بیگ خان بتغیر میر محمد جعفر خان دادہ رسالہ میر محمد جعفر خان را برطرف نمود و فرمان داد که هر که نوکرے خواهد در سرشتہ حضور و رسالہ سراج الدولہ آمدہ نوکرے کند بمجرد این عزل و نصب تمامی برطرفے رسالہ تفرقہ در مردم همراهے میر محمد جعفر خان روے دادہ چندان کسے با او نماند و دود نخوتیکہ در دماغش پیچیدہ بود فرو نشست ناچار با نفعال و اضطرار راہ بنگالہ گرفتہ بشهامت جنگ پیوست دران عرصہ نقیر هم از عظیم آباد به مرشدآباد آمدہ در دربار شهامت جنگ آمدورفت داشت که این سوانح روی نمود و مهابت جنگ باستماع خبر وصول جانوجے در قرب جوار لشکر با فواج بحور امواج بمقابلہ افواج مرہٹہ و دفع غنیم شتافت و لبعد از سے

اندک مسافت محاربه با جانوجی و میر حبیب روی داد دلاوران همراه مهابت جنگ بوی سهام و ضرب حسام خون آشام
وشتابک برق اندازان آتشبار دود از نهاد و دمار فوج دکهن بر آوردند و بسیاری از مرهته با اسپان بخاک هلاک انداختند جانوجی
بمشاهدهٔ این حال شکسته بال گردیده بقصد تاخت و تاراج مرشد آباد دوید مهابت جنگ باستماع این خبر در تعاقبش کمال
استعجال نموده فرصت نداد که آن گروه انبوه ضرری بسکنهٔ شهر توانند رسانید جانوجی که ضرب دست اسلامیان در نظر
داشت در حوالی مرشد آباد حرکت مذبوحی نموده خائب و خاسر راه میدنیپور گرفت و مهابت جنگ هم در تعاقبش
دوید و هیچ جا توقف ننورزید اما جانوجی سبکروی از باد و غبار مستعار گرفته جائی مقابله ننمود و مهابت جنگ نظر بر قرب بنگال
بمرشد آباد معاودت فرمود و از انثای راه متواتر احکام اخراج میر علی اصغر کبری بشهامت جنگ فرستاد و شهامت جنگ
بپاس خاطر عطاء الله خان مسامحه کرد مهابت جنگ چون نزدیک رسید بشهامت جنگ بهادر رقعه در کمال تاکید نوشته
قلمی فرمود که رحم خان برای همین کار میرود اگر آن عزیز بر آمده باشد بهتر و الا رحم خان بجبر و عنف او را بر آورده داخل جهاوئی
خود خواهد شد عطاء الله خان با این خبر که شهامت جنگ رقعه را بجنسه فرستاده بود مضطرب گشته میر علی اصغر کبری را طلبداشت
در رعایت پاس لائق نموده مرخص فرمود و آن عزیز بی تمیز بر کاغذی وعده فریبی نوشته بعطاء الله خان داد که بعد
انقضای اینقدر مدت شما بر مسند ایالت بنگاله تمکن خواهید شد بعد از رقت بسیار و تاسف بی شمار عطاء الله خان
میر مذکور را مع الباب شائستگی نموده رخصت فرمود و میر سراسیمه و بادل خسته و خاطر شکسته رخت سفر بربسته راه وطن
گرفت و قطع منازل نموده چون بعظیم آباد رسید هیبت جنگ که از و آزرده خاطر بود ممانعت از دخول شهر نموده فرمود که
چنانچه از بیرون شهر مرشد آباد رفته بود الحال هم از همان راه بوطن خود برود چون در برسات از شدت سیلاب جمله راه ها
مسدود و عبور در منحصر از رستهٔ بازار شهر است میر بیچاره غریق گرداب حیرت گردیده نمیدانست چه کند آخر الامر بسعی
والتماس مهدی نثار خان و عبد العلی خان پروانگی مرور از رستهٔ بازار شهر یافته بیرون شهر رفته منزل نمود و همین قسم
بر دریای سوهن پهلوان سنگه حسب الایمای هیبت جنگ طرف مقابل آمده بارادهٔ تاراج لشکرش اقامت نمود و میر علی اصغر
کبری مضطرب گردیده باز بمهدی نثار خان و عبد العلی خان و حاجی احمد نگاشت و این هر سه کس نهایت مبالغه در خدمت
هیبت جنگ نموده پروانگی درگذشتن از اضرار او گرفته پهلوان سنگه را حکم برخاستن از مقابل او و دادن کشتیها
بنابر عبور دریای سوهن نویسانیدند و مهدی نثار خان و عبد العلی خان مرکوز خاطر هیبت جنگ دریافته مردمان خود را برای
تسلی و حمایت میر مذکور فرستادند تا از حدود صوبهٔ عظیم آباد بعافیت گذرانیدند بعد مرور دو سه ماه ازین معامله که برسات
اختتام یافت و هیبت جنگ بمشاهدهٔ دولت برادران خود در نقاضای مهابت جنگ که در شادی سراج الدوله و اکرام الدوله
پسران خویش دریافته بود عازم آن گشت که اقتدار فوج بهم رسانیده مثل مصطفی خان در مملکت بنگاله و خانهٔ عم و پدر زن
خود محیط و مسلط باید شد و دیگران را محکوم و مطیع خود بلطائف الحیل باید داشت بنا برین در اوائل زمستان که مهابت جنگ
بقصد تنبیه و استیصال مرهته ها که در میدنیپور اقامت داشتند از مرشد آباد بر آمده با ماسفی گنج معسکر ساخته بود
درین مکان میر ابو المعالی که سابق برین خانسامانی برهان الملک داشت و در عنفوان عزت تمام پیش هیبت جنگ بسر می برد
برسالت و سفارت هیبت جنگ رسید و بملازمت مهابت جنگ فائز گشته تبلیغ رسالت نمود خلاصهٔ پیغام آنکه شمشیر خان و
سردار خان که بعد برطرفی باعتبار توطن قدیم در دربهنگه اقامت گرفته اند و جمع کثیری از افاغنه همراه دارند اخراج این فرقه

خالی از فتنه نیست و بودن اینها بے علاقهٔ نوکرے درین دیار موجب مفاسد درین صورت ملتمس آنکه اگر ارشاد شود سرداران مذکور
را با جمعیت سه هزار سوار نوکر نگهدارم لیکن چون جائداد تنخواه این سپاه درین صوبه گنجایش ندارد و مقدور کمترین نیست وجه مشاهره
این جمع از سرکار مرحمت شود مهابت جنگ اگرچه ابتداءً استنکاف ازین امر فرمود آخر الامر بپاس خاطر هیبت جنگ و به وجوه
معقولے چند که در صورت عدم قبول مفاسد سش را حالی مهابت جنگ ساخته بود قبول نمود و میرزا ممالیه مقتضے المرام معاودت
نموده از پیرایۀ مدعا هیبت جنگ آگهی داد و بعد رسیدن میر مذکور احترام الدوله بهادر هیبت جنگ باستمالۀ افغانان مذکور
کوشیده واستدعاے ملازمت آنها نموده پیغام نوکرے فرستاد آقا عظیماے مرحوم و تقے قلے خان مرحوم و محمد عسکر خان مرحوم واسطۀ
جواب و سوال گردیده آنها بهر صورت مطمئن نمودند چون آنها هم قاصد امرے عظیم بودند قبول نموده خواهان عهد و پیمان بایمان
غلاظ و شداد گردیدند و حسب المدعاے شان به عمل آمده نوکرے منقح شد و اواخر ذی الحجه از دربهنگه شمشیر خان و مراد شیر خان
همشیرزادۀ او و سردار خان و بخشی ببلیه روانه گردیده در ایام عاشورا شروع سال شصت و یکم از مائه دوازدهم آن طرف
گنگا رسیده فرود آمدند و آمد شد مردم از طرف هیبت جنگ نزد آنها گرم بود آنها خوف خود را از ملازمت آمد و رفت دربار بار
اندیشۀ خدع که از مهابت جنگ و هیبت جنگ در بارۀ عبدالکریم افغان و روشن خان بظهور رسیده بود ظاهر مے نمودند
و هیبت جنگ ازالۀ وسواس و هراس آنها بانواع مختلفه و انحاے متشتته مے فرمود تا آنکه روزے بنابر اظهار
اطمینان خاطر خود از آنها و رام کردن شان بدون اطلاع بر نقاد و خدمان بر کشتی خاصه که باصطلاح پرنده مے گویند مع پسر
کوچک خود میرزا مهدے و سید علے خان برادر دستے فقیر که بدامادیش گرفته بود و محمد عسکر خان سوار شده بے خبر از همه
کس تنها عبور نموده بخیمۀ شمشیر خان که بر لب دریا داشت رفته نزول نمود شمشیر خان تا لب آب استقبال نموده رسم سلام
و آداب و نذر بتقدیم رسانیده در خیمۀ خود برده بر مسند نشاند و خود با دب ایستاد چون هیبت جنگ به مبالغه حکم به نشستن
فرمود بنشست و مراد شیر خان و دیگران آمده سلام و ازدحام نمودند و نذر گذرانیده مراد شیر خان شمشیر خان در دست مسعود
بیک پا نشست افاغنه در زبان پشتو که دارند از شمشیر خان اذن کشتن او در خواستند اما او در گفتگو با آنها و ممانعت در آن
زبان و هم بزبان هندے مناسب و مقرون به صلاح ندانسته به بهانه خاریدن ریش سر خود را بطور ممانعت بشدت
جنبانید سید علے خان این ماجرا بچشم خود دیده پیش فقیر بعد سانحه مذکور که بنده از شاهجهان آباد برگشته بود نقل مے نمود لیکن
هیبت جنگ براین استیذان و منع مطلع نگردید و قضا چشم او را پوشید شمشیر خان فیل و اسپها موافق ضابطه در
نذر کشید و از نذر گذرانیدن هیبت جنگ عذر خواهے نموده نگرفت و دلدارے و اطمینان خاطر او نموده برگشت و بردانگی
عبور داد و عمله میر بحر کشتیها حاضر آوردند و عبور افاغنه در باغ جعفر خان شروع گشت اول سردار خان مع همراهیان خود
عبور نمود هیبت جنگ همان قسم تنها بر پالکی سوار شده بیرون کتره نجم الدین رفته نشست سردار خان با همراهیان خود
آمده مجرا و ملازمت نمود مشهور است که او درین دغا شرکت و اطلاع نداشت چنانچه خود پیش شاه محمد امین و شاه رستم علی
که دران وقت از مشاهیر درویشان و ظاهر و باطن ایشان یکسان بود و کیفیتے از انشاء معنوے داشتند بالقسم ظاهر مے نمود
که من از عملیکه این هر دو سفله یعنے شمشیر خان و مراد شیر خان نمودند آگهے ندارم و الا از رفاقت شان سر باز مے زدم
الکنون ناچارم چه کسے این سخن مرا باور نه کرده اگر ترک رفاقت نمائم نسبت جبن و نامردے بمن خواهند نمود بنابرین
بپاس آبروے و حقوق و شرم افغانے شریکم اما از معتمدے مسموع گشته که مے گفت که این خبر از اسرار هر دو سردار است

چون مقدر بود بظهور رسید که هر یکے ازین هر دو در باطن این اراده داشتند که بعد الفراغ از قتل هیبت جنگ کار دیگرے تمام کنند و بالانفراد خود مالک ملک و دولت باشند والعلم عند الله تعالے آلقصه در عشره اواخر ماه محرم سنه شروع شال شصت و یکم از مائه دوازدهم هجرت ملازمت آنها و آمدن بخانه هیبت جنگ معین گشت درین ایام عم راقم میر عبد العلی خان که نیابت متعلقه هیبت جنگ و سرمایه استظهار او درچنین احیان بود بخدمت پرگنه سرس کٹنبه و تنبیه و گوشمال بشن سنگه زمیندار آنجا مامور گشته اکثر سرداران معتمد کار آمدنی مثل خادم حسن خان و احمد خان قریشی و امثال آنها مع راجه سندر سنگه زمیندار ٹکاری متعین او بوده در حضور حاضر نبودند و اکثرے که حاضر بودند ممنوع شدند که کسے از فرقه سپاه روز ملازمت شمشیر خان و سردار خان حاضر نشود و چوبداران خانه بخانه جماعه داران و رساله داران گردیده حکم حاضر نشدن دران روز رسانیده آمدند و این بنا بر تکمیل اطمینان آنها بود و سوے الحقیقه طمع در بعضے عظائم امور و قضا که برعکس آن جاری شده بود چشم هیبت جنگ را کور ساخت و الا آن مسند نشین در هوشیاری و مآل اندیشی هر چند مقلد مهابت جنگ بود اما گویا گوے سبقت در معاملات دنیا از وهم ربوده قدمے چند پیشتر رفته بود و فقیر چار روز قبل ازین سانحه باراده ملاقات والد عازم بریلی و غیره محالات که خدمات آنجا از طرف غازی الدین خان فیروز جنگ خلف آصفجاه داشت گشته دو سه منزل پیشتر رفته بود و عجب اتفاق از غرائب امور آنکه روزے که هیبت جنگ کشته شد همان روز وقت عصر فقیر بے آنکه قائل را نه بیند شنید که کسے مے گوید شمشیر خان هیبت جنگ را کشت و روز دوم از استماع در منزل مٹهی مضافات پرگنه غازیپور بجه و جان چند از پرگنه بهوجپور که ملازمان عامل آنجا بودند رسیده خبر کشته شدن هیبت جنگ و غارت شدن فوجدار سرکار شاه آباد از دست زمینداران آنجا بنابر برہمے عمل ظهور و شیوع یافت

ذکر کشته شدن هیبت جنگ و انتقال او ازین جهان تاریک و تنگ

الکیفیت کشته شدن هیبت جنگ مرحوم آنکه یک روز قبل از ملازمت شمشیر خان سردار خان مع رفقاے خود آمده ملازمت هیبت جنگ نمود و موافق دستور بیڑه هاے پان تسلی گرفته بخیمه هاے خود رفت روز دیگر بطور روز اول هیبت جنگ در چهل ستون لوساخته خود اول روز بر آمده بر مسند نشست و محمد عسکر خان که ندیم و واسطه جواب و سوال با افاغنه مذکور بود و میر مرتضے و میر بدر الدین و مرلیدهر هرکاره و رحمان علی تحویلدار سلاح خانه که اصلش قصاب بود و سیتارام مشرف توپخانه دستے که پیشکارے خادم حسین خان داشت با چند نفر خدمتگار حاضر و چوبداران و چیلهای دستور دربار بجاے خود بنابر تزک استاده و میر عبد الله صفوی نسب که از اعیان زادهاے عظیم آباد و صاحب اندک زمین و املاک موروثی بود و شاه بندگی از پیرزادهای شهر قریب باغ جعفر خان ساکن و مجاور آستانه قدم شریف خانه خود بود و ازین قبیل دو سه شخص پیشه اکابر وضع برای مجرا حاضر آمده مصاحب بودند و محمد عسکر خان مع مهتاب راے کهتری زاده که رفیق پر درد او بود در پشت سر هیبت جنگ متصل مسند نشسته او هم سلاح دیواتی نداشت و احدے از مذکورین شمشیرے در دست بلکه اکثرے مثل میر مرتضے و میر بدر الدین و محمد عسکر خان و مرلیدهر هرکاره کارد هم در کمر نداشتند مگر رحمان علی مذکور سیف هیبت جنگ موافق ضابطه در دست گرفته استاده بود و راجه رام نراین دیوان و بعضی متصدیان محله دیوانی و سه چهار نفر منشے در منشی خانه تخمینا بقدر پنجاه گز دور از چهل ستون بطرف شرقیش نشسته بودند و عنایت علی خان که پیشتر خانسامان والد فقیر و دران زمان ملازم هیبت جنگ بود و میر سامانی کارخانه اش داشت نیز حاضر بود و اول بهلیمه

تخمیناً مع هزار کس قدرے کم و بیش با بندوقهاے تیر بتاب و فتیلهاے روشن آمده از دور سلام به آداب بجا آورده بیشتر آمده با جمعے از روشناسان همراهے خود ملازمت نموده نذرها گذرانیدند و تفنگچیان همراهش بطرف دست راست عمارت چهل ستون که راه طرف خلسرا بود بهیئت مجموعے توقف نمودند بعد از ان مراد شیر خان نام از امرا با پانصد کس افغان مسلح و مکمل متعدد در رسیده از دور به آداب بندگی درآمده سلام نموده بهیات مجموعے پیش آمد و در عمارت چهل ستون از ازدحام روسے داد هر یکے نذر ملازمت میگذرانید و مراد شیر خان روبرو استاده نام و نشان هر افغان معروض داشت و هیبت جنگ استفسار می نمود که شمشیر خان کے می آید و هر کاره ها التماس می نمودند که سوار شده در راه است عنقریب ادراک شرف حضور مینماید تا آنکه شمشیر خان نزدیک به چبوتره کوتوالے که بر دروازه قلعه پخته بادشاهی از دروازه چهل ستون به فاصله یک دو تیر انداز است بر پالکے خود سوار در رسید و افغانان مجبه که کمتر از سه چار هزار نبوده اند همراه پالکے او پیاده دامن به کمرها درزده با سلاح و یراق شمشیر خان را در دور خود گرفته تباسنے و تامل سے آمدند از دروازه چهل ستون تا دروازه مشرقے حصار شهر رسته بازار پر از ان اشرار بود و چون خبر ورود شمشیر خان تا بجاے مذکور رسید مراد شیر خان افغانان همراهے را گفت که برخاسته مرخص شوید و پان بگیرید تا شمشیر خان مع همراهیان خود آمده ملازمت کند افغانان برخاسته بر سر هیبت جنگ از ازدحام نموده پایان سے گرفتند تا نوبت بعبد الرشید خان رسید چون با اهل بگر موعود بود که سبقت ازخواهد نمود لرزه بر اندامش افتاده دستش سے لرزید هیبت جنگ که پان بدست او داد بنا بر لرزه که داشت پان از دستش افتاد هیبت جنگ متبسم شده گفت که پان قسمت شما افتاد دیگر بگیرید و متوجه طرف پاندان گشت نظرش پایین بود که رشید نارشید کتارے از کمر کشیده بر سینه هیبت جنگ زد اما چون دستش لرزان بود کارے نه کرد و محمد عسکر خان متعارف این حال فریاد کرد که هان و هان این چه نمک حرامی است درین گرمے هیبت جنگ نظر بالا کرد و این حالت دیده دست بقبضه شمشیرے که در بر داشت دراز ساخت مراد شیر خان تیغه که در دست داشت کشید و چنان به قوت زد که از شانه هیبت جنگ گذشته تا بتهی گاه حمائل ببرید و هیبت جنگ مرده بر تکیه مسند افتاد و آن شقے یا دیگرے سرش را ببریده و پاے راستش را بریده بر سینه اش گذاشت و بزعم خود این را علے سے پنداشتند که خون خواهانش را بدر رود هوش و حواس ازین عمل پیش آمده تدبیرے درست نخواهند نمود میر مرتضے دویده به گمان زندگے او خود را سپر وار بر پیکرش انداخت و ریزه ریزه شد و محمد عسکر خان شمشیر هیبت جنگ را کشید و دستی بقدر طاقت جنبانیده مقتول افتاد و مهتاب راے که همراهش بود زخم شمشیرے بطرف شقیقه راست یا چپ برداشته سر لاش عسکر خان را بر زانوے خود گرفته همانجا نشست همراه لاشش برخاست بادشاه نواز خان نام منصبدارے کهنه هم که از مشاهیر مردم عظیم آباد و در عهد نظامت فخر الدوله برادر روشن الدوله آبرو و اقتدارے داشت درین ایام تقربے با هیبت جنگ بهم رسانیده امیدوار ارتقا به معارج دنیا بود درین کشش و کوشش مقتول گشته ره نورد عرصه عقبے گردید و مصطفے داروغه سلاح خانه به سیفے که بطور عهده در دست گرفته استاده بود و سیتا رام مشرف توپخانه دستی شمشیر دیگرے را بدست آورده دادِ دلاوری بپاس نمکخوارے داده بقدر تاب و توان خود با هزاران از غنه جنگیده سرخ رو بعالم آخرت شتافتند مرلید معز و میر بدر الدین مقطوع الید از ان معرکه بدر رفتند راجه رام نارائن و دیگر متصدیان بعضے مجروح و بعضے غیر مجروح تاراج شده برآمدند میر عبد الله نیز صحیح و سالم بدادن شال بالاے دوش دیگر بندگارے راه استخلاص جست شاه بندگے نیز براه آخرت قدم نهاد از باقی ماندگان هر کس بطورے که دانست و توانست بدر رفت چون این غلغله بلند و مردم را سکته حیرت

عارض گشت حجاب و دربانان دولتسرای امارت راه گریز گرفته بخانهای خود رفتند سید علی خان که در مکتب مهیای
رفتن حضور هیبت جنگ حسب الطلب او بود و استادان و اتالیقان او را همراه خویش داشتند باستماع این خبر وحشت نما
سید علی خان را در درون حرم سرای هیبت جنگ افگنده خود با متفرق شدند و آمنه بیگم دختر مهابت جنگ مادر سراج الدوله
زن هیبت جنگ دروازه ها را بسته آئینه حیرت بود اما سید علی خان را از راههای خانه خود که اتصال بناهای خانه شهامت جنگ
داشت بدر کرده گفت بهر نحویکه دانی و توانی خود را بخانه خاله خود عبد العلی خان برسان عبد العلی خان در آن وقت
بخانه شیخ عبد الرسول بلگرامی که از جماعه داران مشهور و خواهرزاده شیخ الهیار بلگرامی سربلند خانی بود از مهابت جنگ مرخص
شده بوطن خود میرفت برای تودیع او رفته نشسته بود سید علی خان برادر فقیر در آن وقت چون طفل بود مضطرب الاحوال
ایستاده نمی توانست که بطرفی راهی برد بناگاه از افضال الٰهی مهر سیده او را شناخت و ترحم کرده دستار زرتاری را
از سرش دور افگنده کهنه چادری بر دوشش انداخته همراه خود از راه لب دریا تا بخانه عبد العلی خان رسانید و منت و احسان بر
پدر و مادر و جمیع اخوان و اقاربش گذاشت شمشیر خان ساعتی چند در آن مکان پائیده حیات خان را که بهانه ملاقات حاجی احمد
فرستاده بود حکم بگرفتن و آوردنش نمود حاجی به استماع این خبر مضطر و متحیر گردیده خیال اولاً بخت اما بطمع زر و نسوان
راه بدر شدن نیافت والا اگر بر اسپی سوار شده بیرون می رفت ممکن بود که خود را نزد راجه سندر سنگه یا بطرفی
تواند کشید طمع و تقدیر دامنگیر او گشته نگذاشت تا آنکه طالبان بدرش رسیده جستجو آغاز نهادند او از دیواری یا رخنه
بدر رفته در خانه مالکی یا ساکنی پنهان گشته آخر بدست آمد و تا هفده روز یا کم و بیش مقید و بانواع سیاست مبتلا بود
و زرهای مدفون او را از تحت قدم شریفی که در خانه خود بنا نهاده بود برآورده برد و دیگر زر و جواهر برد و تعزیرات
سو فورا قرار کنانیده برمی آوردند و می گرفتند تا آنکه می گویند قریب شصت هفتاد لک روپیه و اشرفی و جواهر
علاوه آن از خانه اش بتفصیل اثاثه در آمد و از اموال زین الدین احمد خان مرحوم آنچه اشتهار دارد قریب سه لک روپیه نقد
بر آمد و از بعضی کسان بسیار کمتر که عددش زیاده از چند هزار نبود مسموع گشته والله اعلم بالمعلومات بعد از آن که رحلت
حاجی اتفاق افتاد بر لب دریا متصل بدو پیل پور چند قدم پیشتر از باغ جعفر خان بنوعی که مقدر بود مدفون گشت بعد از قتل
زین الدین احمد خان مرحوم و اسیر شدن حاجی احمد شمشیر خان بر هر دو خانها چوکی نشانیده خود بباغ
جعفر خان رفته اقامت ورزید و در شهر مراد شیر خان را گذاشت و به قصد محاربه مهابت جنگ افتاده دست
بذل و احسان بر فوج خاصه برجماعه افغان کشاده در تمام اطراف و اکناف فرستاده او کس خود را از هر سو
طلبید بحسب تقدیر در آن سال افغان مثل حشرات الارض از زمین می روئید چنانچه احمد ابدالی از قندهار
و هرات بطرف شاهجهان آباد لشکر کشید و علی محمد روهیله بعد چندی در همان هنگامه آمد آمد ابدالی سهرند را
گذاشته از راه سهارن پور بوریه خود را به بریلی رسانید و آشوبی عظیم در تمام هند بهم رسید القصه هر روزی
نغمه شغل بار صدای نقاره بگوش مردم عظیم آباد رسیده بعد استفسار معلوم میشد که فلان افغان به این قدر جمعیت
از فلان جا برفاقت شمشیر خان و سردار خان آمده و عمله دارکان شمشیر خان و بخشی بیلیه دست تطاول بر سکنه شهر
دراز کرده کم کسی از دست برد تاراج و غارت و بی عزتی آنجماعه محفوظ ماند و عبد العلی خان تمام روز در خانه شیخ
عبد الرسول مذکور گذرانیده شب بخانه خود رفت در آن وقت کشتیهای خانه ایشان جهاز بار بردار مع ملاحان

و کشتی خاصه سوارے که عبارت از بجره باشد موجود و مهیا بود سردار ملاحان عرض کرد که درین وقت شهر مثل عرصهٔ قیامت است و امرا فاغنه انتظام نیافته اگر بر کشتی مع مخصوصان و احمال و اثقال ممتنع الانفکاک سوار شوند بے اندیشه بدر مے توانیم برد و تا شب بیشتر از سی کروه مے رویم دیگر کسے بما نمی رسد الحق صلاح خوبے بود مقدرات نگذاشت که بعمل آید بعضے کسان خیالات دور از کار و اندیشه ہائے غیر صواب نموده در مهلکهٔ عظیمه انگندند بعد چند روز مراد شیر خان چون مشید الارکان گشت یکے را فرستاده عبد العلے خان را بپیغام آمدن برائے ملاقات فرستاد و عبد العلے خان به طوریکه سواریش معمول بود که بر دو بر پالکی خود با چند سوار و پیاده رفت ہرگاه بر دروازه رسید بعضے از خواص مراد شیر خان برفق و مدارا التماس بیرون ماندن رفقا و رفتن بدون یراق نمود عبد العلے خان به گمان آنکه اگر بدے با من منظور داشت با وجود قدرت این قسم چرا مے طلبید برفق گفته او عمل نموده بدون یراق با دو سه خدمتگار اندرون رفت و آن بدعهد اسباب بیرونے را به تصرف اتباع خود داده عبد العلے خان را بر پالکی خود مع معتمدان پیش شمشیر خان فرستاد شمشیر خان به مجرد استماع این خبر برهنه پا دویده در صحن خیمه خود دریافت و عذر خواہے زیاده از حد نموده بعزت و احترام بر پالکے خود نشانیده بخانه اش باز فرستاد و دو سه کس را بر دروازه برائے محافظت نشانید بعد چندے که مردم عبد العلے خان سخنان پریشان گفتن آغاز نهادند و خبر اراده مهابت جنگ به این طرف اشتهار یافت بتوهم بیجا باز طلبیده در خیمه مقید داشت و بسے مراد شیر خان و پسر مصطفے خان فرمان بکشتنش داد چنانچه ملازمان او خان مرقوم را حسب الامر بر کشتے سوار کرده آن طرف دریا برده بامر مامور مستعد شدند و عبد العلے خان مع رفیق خود حیدر ‌رلو از خان مهلت غسل و دو رکعت نماز خواسته بآن مشغول بودند که درین اثنا حکم ممانعت رسید و هر دو کس را بر گردانیدند شاه صادق باعث این استخلاص و ضامن افعال عبد العلے خان گردیده بخانه اش آورد معهود آنکه اگر ہنگامه مهابت جنگ روے نماید عبد العلے خان از جاے خود نجنبد و مصدر فسادے و امرے درین خصوص نگردد و همدے نثار خان که با زمیندار سرس کتنبه حسب الامر هیبت جنگ کاد شها نموده اخراج کرده بود وقت رسیدن خبر هیبت جنگ زمیندار و اتباعش بر او هجوم آوردند خان مرقوم با زریکه همراه داشت مع معدودے از رفقا باستقلال بر آمده خود را به هتاس رسانید سعلے قلے خان قلعه دار آنجا بحسن خلق و مهمان نوازے پیش آمده بر قلعه جاے داد و خانه فقیر که عبارت از خانه والد است از صدمات تاراج و غارت افاغنه حق تعالے باین تقریب محفوظ داشت که اول یکے از جماعه داران بهلیه ملازم والد که دران وقت همراه بخشے بهلیه بود محافظت درہاے حرم سرا و دیوان خانه نمود و بعد از ان روز دوم بختاور خان که نهایت مقرب الدوله شمشیر خان و احسان والد بر او این قسم ثابت بود که او قرضے از والد داشت و والد وقت رفتن از عظیم آباد کاغذ تمسکات ده دوازده هزار روپیه را چاک نموده زر مذکور با و بخشید و همین قسم شیخ محمد صلاح لکھنوے و کالے خان بلیمین که هر یکے زیر بار احسانش بوده اند در محافظت کوشیدند قبل ازین سانحه بختاور خان از شمشیر خان عهد گرفته بود که حویلے سید هدایت علیخان بمن باید بخشید و وقت تسلط از ان خانه تعرضے نباید کرد و الامن بزور از شما و دلخواهان هیبت جنگ را نگے خواهم داد چون شمشیر خان با او خیلے ادانه بچه جهت اختصاص عجیبے داشت قبول نموده با بختاور خان عهد و میثاق موکد بقسم غوث الاعظم نموده بود ازین جهت بختاور خان مع شیخ محمد صلاح و کالے خان روز و شب در دیوان خانه بوده آمد و رفت بدربار سے نمودند و اگر کسے محرک فتنه گشته اراده بدعتے مے نمود رفقا سے ..

خود را که دو سه هزار کس بوده اند جمع کرده مستعد مقاتله نمی شدند باین صورت حق تعالی آن مکان را از چنین حادثهٔ عظیم
در امان خود محفوظ و مصئون نگهداشت و جسد هیبت جنگ را سید محمد اصفهانی که پدر زن میر حیدر علی کوتوال شهر
و داماد میرزا داود از اب مرحوم بود بالتماس میر حیدر علی برداشته آورد و جزوی از سر صاحب افسر او که بر سر
دروازه از صدمات پایمال محفوظ مانده افتاده بود نیز بهم رسانیده کفنی که از کربلای معلی آورده بودند داده در
زمینی که امحال معروف بمقبره هیبت جنگ در محله هکیم پوره از محالات عظیم آباد است و زر خرید هیبت جنگ مرحوم بود
دفن نمود و شمشیر خان و نامرادی سر عناد چون خبر حرکت مهابت جنگ از مرشد آباد شنید بی حیائی را کار فرما شده
زن و دختر احترام الدوله را با پسر کوچک او میرزا مهدی نام بر رتهی بی ستر و غلاف سوار کرده از رسته بازار عظیم آباد
عریان در نظر مردم نمایان به لشکرگاه خود بردند و مورد لعن و طعن موافق و مخالف گشتند و در چند روز ده
اقتدار استعار و زر و وبال خلائق بدوش خود بی تحسبه برداشتند که غیر از نویسندگان اعمال دیگری را مجال تحریر
و تسطیر آن نیست و قریب بچهل هزار سوار و از کمتر ازین پیاده که آن هم اکثری افاغنه بودند بهم رسانیده و مرهته
را که با خود از مدتها بمراسلات و ارسال سفرا متفق نموده بودند نیز بکمک گرد آورده و تمام توپخانه عظیم آباد را با سرانجامش
مهیا عازم حرب مهابت جنگ گردیدند

ذکر رسیدن خبر وحشت اثر کشته شدن احترام الدوله بهادر هیبت جنگ بمهابت جنگ و استعداد نمودنش بجنگ افاغنه و آمدن بعظیم آباد و ظفر یافتن بر شمشیر خان و میر حبیب وغیره معاندان بتائید ایزد منان

زمانیکه مهابت جنگ بداعیه حرب و تنبیه میر حبیب و جانوجی مرهته از مرشد آباد برآمده اواسط زمستان در امانی گنج
خیمه داشت خبر این حادثهٔ عظمی و سانحهٔ کبری رسید اگرچه باعتبار تسلط چنین مخالفان قوی چنگ که صاحب الوس
و با مرهته متفق بودند و چنین فرزند که چشم و چراغ خاندان بنابر رشادت در امور ریاست با خود همسر دمستان میپنداشت
بقتل رسید و برادر و دختر و دختر زاده بالتیید و ذل اسیری گرفتار شدند و صوبه عظیم آباد از تصرف بدر رفته بدست
مخالفان افتاده و اکثر فوجش افغان بود نهایت اضطراب و تشویشات عارض مزاج مهابت جنگ باعتنا گردید لیکن
در ظاهر احوال اصلاً و قطعاً سررشته صبر و قرار و عزت و وقار را از دست نداده در کمال استقلال به احضار تمامی
رؤسای فوج از صغار و کبار فرمان داد و بعد حضور و جلوس آنها سر حقهٔ راز بر گشود و فرمود که صاحبان سنگ آمده
سخت آمد فرزند رشیدم کشته شد و برادر و دختر زندان من بذل اسیری گرفتار آمدند بعد سنوح چنین حوادث
زندگی ناگوار و غیر از کشتن و کشته شدن چاره کار ندارم ارادهٔ شما چیست و یار و یاور من درین امر از رفقا
و مخلصان کیست همه متفق اللفظ معروض داشتند که ما مطیع و منقاد و تابع حکم و ارشادیم بعد استماع جواب ملازمان فرمود
که چون حقوق رفاقت شما از سالها برمن است هرکه داعیه رفاقت و اعانت من داشته باشد من هم جان و مال
خود را ازو مضایقه نخواهم داشت و هرکه رغبت نداشته باشد متعرض احوال او نیستم چه هرگاه موت را برچنین حیات
ترجیح داده باشم برای فرو نشیمنی درکار نیست قاطبهٔ حاضران همه یکزبان بعرض رسانیدند که بندگان حقوق سابقه

شکرگزارگی جناب عالی ثابت و بانواع عواطف و عنایات مشمول بوده ایم اکنون غیر از جانفشانی اراده دیگر نیست فرمود
اگر بر قول خود صادق اید پیمان را بایمان مؤکد و مشید سازید که موجب مزید اعتماد و ازدیاد وثوق من گردد چون قبول
نمودند قرآن را حاضر ساخته از جمیع رؤسا در بارهٔ وفاق و میثاق قسم گرفت بعد ازان گفت که من مدیون شما هستم و وجوه
مشاهرهٔ شما بر ذمهٔ من باقی و لازم الادا است در رسانیدن وجوه مذکوره مقصر نخواهم بود و هرگز درچنین حال که شما
مضایقه جان خود در راه من ندارید من نیز صرفه در ادای مال نخواهم کرد لیکن مسئول آنکه به مرور و مدارا زر طلب خود از من
بگیرید فرق سپاه بهمه قبول نموده در امر رفاقت یکسو و متحد شدند آنگاه مهابت جنگ در فکر سرانجام زر افتاده مبلغی
از شهامت جنگ و وجهی از زوجه او یعنی صبیه خویش واز جگت سیٹھ و دیگر مهاجنان و ساهوکاران و اعیان نیز قرض
گرفته تنخواه سپاه را مبلغی بلیغ ادا فرموده هنوز هم از رسوم آنها وجهی باقی ماند درین وا فوج مرهٹه به حوالی شهر رسیده
شروع هنگامه سازی نمود چون جنگ مرهٹه ساحت وارد دیگی و یک محل نمی پاید و ستیزه آویزه آنها مقرون بالفرار
و گریزی باشد در رفتن عظیم آباد خاطرش را تردد روی داد آخر از اما نی گنج تعاقب مرهٹه تجشم فرموده تا سرانجام
سفر عظیم آباد و تهیهٔ اسباب در محل مذکور استقامت ورزیده صولت جنگ را به بهگوان گوله فرستاد که سد راه مرهٹه از انجا
تا شهر بوده مسالک وصول رسد غلات مسلوک دارد تا گرانی روی ندهد و ذرمود که مراحمت به بار افاغنه و نهضت تا عظیم آباد
ضروری است اغماض ازان امکان ندارد و مرهٹه درین نواح انتشار دارد و تدارکش بالفعل ازین صورت نمی تواند گرفت
هرکس همراه ماست که داند و تواند برود به استماع این مقال اصحاب قدرت و استطاعت به مواضع آن طرف گنگا یعنی
شمالی دریای مذکور باماکن مختلفه خود را کشیدند و جمعی را طاقت و استعداد نبود در خانهای خود به مرشد آباد
نشسته توکلا علی الله تعالی آرمیدند و مهابت جنگ تهیهٔ حرب دیده واز سرانجام اسبابی که باید فارغ گردیده بحسن بیان
و اعطا و احسان تالیف قلوب سپاه نموده در اوائل ماه ربیع الاول سال یک هزار و یک صد و شصت و یکم هجری با پانزده
شانزده هزار سوار و قریب هشت هزار برق انداز رایات عز و جلال بسمت عظیم آباد برافراشت و از امانی گنج نهضت
نموده در چپاسنی ده کروهی مرشد آباد براه عظیم آباد واقعست نزول فرمود و شهامت جنگ بهادر و عطاء الدخان
بهادر ثابت جنگ را با پنج شش هزار سپاه گذاشته میر محمد جعفر خان را نیز متعین مرشد آباد فرمود و بنابر انکه
سالهای بسیار خدمت بخشی گری به میر مذکور مفوض بود به وسیلهٔ التماس واشد های شهامت جنگ درهمین عرصه
یا چندی قبل ازین سانحه بهای استرضا و دلجوئی او مرتبه ثانیه از عزل نور الله بیگ خان خدمت بخشیگری بنام
میر محمد جعفر خان مقرر شد و بدین سبب که مرهٹه در حوالی مرشد آباد بود مظنه آن می شد که در کوچ چار سوی لشکر
منصور محیط بوده مانع وصول اجناس غله و باعث حرج مردم و عسرت معاش لشکریان خواهد شد فرمان داد که نقالان
عمده اردو و دیگر جمعی که استطاعت داشته باشند بقدر مقدور غله و غیره ما یحتاج بر سفائن بر دارند خلاصه بعد انتظام
مهام ضروری از چپاسنی ده اعلام اقبال برافراشت و بدفع اعادی همت گماشت و مرهٹه بعد نهضتش شارع
معروف را گذاشته و دست از مرشد آباد برداشته از راه جنگل برای نصرت و اعانت افاغنه روانه عظیم آباد شد

ذکر فرستادن معین الدوله سیف خان شیخ دین محمد جماعه دار ملازم سرکار

خود را بکمک شجاع الملک بهادر مهابت جنگ وبعض سوانح اثنای راه

سیف خان فوجدار پورنیه شیخ دین محمد ولد شیخ مجاهد را که جماعه دار عمده سرکار او بود با یک هزار و پانصد سوار برسم اعانت
فرستاده و خود بعذر بیماری تمسک جست شیخ دین محمد از گنده گوله عبور گنگا نموده در زمانیکه مهابت جنگ بمونگیر رسیده روزی
چند بنا بر بعض امور مقامات داشت وارد سلطان گنج گردید و مرهته خبر رسش شنیده از حوالی لشکر مهابت جنگ ایلغار نموده شیخ
مذکور را مع همراهیانش فرو گرفت اهتمام روز بجمعیتی که داشت جنگیده پایداری‌های نمایان نمود و مستعجلی را فرستاده
مهابت جنگ را اعلام کرد مهابت جنگ اگرچه فرستادن فوج دور از خود صلاح نمی دانست اما بضرورت پسران
عمر خان و دیگران را بکمک او فرستاد هنوز آنها نرسیده بودند که مرهته قرب شب دیده وقت غروب آفتاب بعسکر خود
برگشت و شیخ دین محمد فرصت یافته وقت شب کوچیده اول صبح بکیسان ملحق گردید و باتفاق بعسکر مهابت جنگ رسید
روز دیگر بملازمت و شرف حضور مهابت جنگ رسیده مورد تحسین گشت و در ضمن ذکر احوال التماس نمود که باروت مناجتی
سیف خان درین جنگ اختتام یافت قدری از سرکار عنایت شود تا در جنگ افاغنه حاجت بالتماس نباشد مهابت جنگ
درین باب استادگی نموده در صرف باروت استجابها نمود و شیخ مذکور اظهار ابتدا و مدت جنگ که از صبح تا به شام بودی کرد
مهابت جنگ در قبول آن تردد داشت بهزار مساجت قلیل باروتی عنایت نمود محل تعجب است از چنین امیر مقتدری
در چنین اوقات اینهمه مساجت در اعطای این قسم اشیا فاعتبروا یا اولی النهی و در عبور همین سفر دوست بیگ بخشی که یکی
از جماعه داران سرکار بود شخصی را گرفته آورد بعد استفسار و انکشاف معلوم شد که خطوط عطاء الله خان بنام شمشیر خان و
سردار خان مشتمل بر استدعای مرافقت و موافقت و ترغیب باتحاد و اخلاص و تحریص و تشجیع بر محاربه همراه دارد چون
مهابت جنگ به بهاگلپور رسید مرهته مع میر حبیب از جنگل بر آمده بسر ناله چنپانگر که باساقه لشکر پیچیده و بعضی مردم
بنگاه را ربایند روبراه فرار نهاد چون عساکر منصوره مهابت جنگ وارد مونگیر گردید راجه سندر سنگه زمیندار ٹکاری که پرورده
مهابت جنگ و حقوق شناس عنایت او بود مع کامگار خان میئن زمیندار ترهت و سماهی به ملازمت مهابت جنگ رسیده
مورد عنایت گردید و مقارن ورود اینها زبدة الفقها اسوة العلما کاشف رموز خفی و جلی مولانا میر محمد علی دام الله ظلال
افضاله به مهابت جنگ رسیده بشرف ملاقات خود مشرف فرمودند که از احوال سعادت اشتمال ایشان در پایان ذکر
سلسله مهابت جنگ در علتش از دنیا مذکور خواهد شد و خادم حسن خان هم که از کمک و رفاقت مهدی نثار خان برگشته
بعظیم آباد می آمد نزدیک پهلواری ساکنه هوش پرواز گشته شدن مخادیم خود و هیبت جنگ بهادر شنیده بنا بر بعضی جهات
راه بدر رفتن نیافت و با شمشیر خان بوده انتهاز فرصت می نمود خبر قرب وصول مهابت جنگ شنیده از لشکر افاغنه
گریخته در مونگیر ادراک شرف عتبه بوسی نمود و اسمعیل قلی خان که حاکم مونگیر بود از انجا گریخته در مرشد آباد بملازمت
مهابت جنگ فائز گردید اما از نظر افتاد

ذکر نهضت شمشیر خان با افاغنه فراهم آمده از باغ جعفر خان بداعیه استقبال مهابت جنگ و ملاقات افاغنه با مرهته و میر حبیب و مخادعه هر دو فرقه با همدیگر

از آن طرف شمشیر خان و سردار خان نیز با حشم فراهم آورده خود که پنجاه هزار سوار بود به تمهود نپی (؟) او با غلطه کار از باغ جعفر خان بطرف قصبهٔ باڑه روانه شده و مهابت جنگ بعد از چند مقام که بنا بر آرام سپاه لائق بود از مونگیر مستظهر بتائیدات ربانی اعلام ظفر ارتسام برافراشت درهمین اثنا میر حبیب با جانوجی پسر رگهو بهوسله مع فوج مرهٹه در جوار عظیم آباد رسیده از آمدن خود با افاغنه آگهی داد و افاغنه که اول بتحریک میر حبیب و مرهٹه باین امر اقدام نموده بودند بقصد ملاقات با روسای مرهٹه رفتند و میر حبیب که فتنه پردازی دانش افروزی در مزاج داشت و بانواع شتی در تخریب بنای دولت مهابت جنگ و ملک بنگاله ساعی بود امالی نقش یادری نمود شمشیر خان و سردار خان را بعطای خلاع فاخره امتیاز بخشیده به آداب نوکری نواخت و برحکم خود صوبه داری بهار بآنها تفویض نموده رخصت انصراف ارزانی داشت افاغنه بنا بر اثبات دعوای مواجب مشاهره درین خصوص تعیبت نموده روز دیگر میر حبیب و میرزا محمد صالح و موهن سنگه و غیرهم چند کس را بتقریب ضیافت طلب نمودند و لوازمات مراسم مهمانی خیمه که برای آسایش و خواب آنها برپا کرده بودند نشان داده به منازل معینه خود ها رفته جمعی از افغانان را فرستادند که بطریق چوکی حوالی خیمه میر حبیب باشند و هرگاه مشار الیه قصد رفتن بلشکر خود نماید مانع گشته بگویند که ما گفتهٔ شما بر این امر اقدام نموده کار نوکری تمام کرده ایم و زین الدین احمد خان را از میان برداشته پنجاه هزار سوار و پیاده نوکر گذاشته مستعد رزم و پیکار مهابت جنگیم درین صورت مبلغ سی چهل لک روپیه که تا حال تنخواه سپاه شده است تدبیر آن نموده باید رفت این را برملا افتاده میرزا محمد صالح را از خارج مسموع گشت نامبرده تدبیری با خود اندیشیده چند سوار مرهٹه را تعلیم نمود که شما بیرون لشکر رفته از انجا مضطرب الاحوال گسسته عنان داخل لشکر شمشیر خان شوید و خبر دهید که مهابت جنگ رسید آنها بطور معهود بعمل آورده آوازهٔ رسیدن مهابت جنگ در لشکر شهرت دادند میر حبیب وغیره بسراسیمگی قصد رفتن به لشکر خود نمودند درین اثنا شمشیر خان و سردار خان رسیده اظهار مدعا نمودند میر حبیب جواب داد که بالفعل توقف و این گفتگو ها موجب مفاسد و مخالف مصلحت است و سرانجام این قدر مبالغ بآهستگی و بعد رسیدن بلشکرگاه خودمی توانم نمود حالا از همه اهم تدبیر جنگ و مدافعهٔ دشمن است که حریف بر سر رسیده ملخص آنکه بعد گفتگوی بسیار میر حبیب دو لک روپیه را که در ابتدا موعود بود قبول نموده مهاجنی را ضامن داد و متعهد شد که بالفعل برساند باین تدبیر میرزا صالح خود را از ان ورطهٔ هولناک مع میر حبیب نجات داده به معسکر خود رفت و روز دیگر تقارب فریقین و تقابل فئتین روی داده فاصله بین العسکرین بیش از سه چار کروه نماند

ذکر جنگ نمودن مهابت جنگ با شمشیر خان و سردار خان و میر حبیب و جمیع مرهٹه ها که بهیئت مجموعی کمتر از هفتاد هشتاد هزار سوار و پیاده نبوده اند و ظفر یافتن بران فوج انبوه به محض تائیدات ایزد جبار

نواب شجاع الملک حسام الدوله محمد علی وردی خان بهادر مهابت جنگ که در تدابیر حروب و جنگیدن با اعدا در زمان خود نظیر آصف جاه نظیر نداشت لب دریای گنگا را دور داشتن مناسب ندیده کناره اش نمی گذاشت چون از قصبهٔ باره برآمد دریاچه کوچکی که سابق گنگا بود و حالا دریا این طرف را گذاشته آن طرف جاری گردیده درمیان جزیرهٔ که درینجا ها معروف بدیره است افتاده دریاچه مختصری کم آب این طرف مانده بود مردم شمشیر خان معبر آن را محکم گرفته توپهای

خرد و کلان مردم آن چیده بودند و عبور از آنجا دشوار بود مهابت جنگ معبر مذکور را گذاشته بقدر دو میل برهنمائی زمینداری
بیشتر بطرف مغرب شتافته عبور نمود مردم شمشیر خان برین عبور که بی خبر آنها وقت سحر میسر شده بود آگهی یافته سراسیمه گشتند و باضطرار
توپها و آلات و ادوات حرب را برجا گذاشته خود بدر رفتند این اول شکست دو هیچنی بود که به شمشیر خان و اعوانش رسید
درین منزل مهابت جنگ بنابر پاس شبخون و حیله و دیماس افاغنه سپاه درون افواج را مرتب ساخته از خیمه گاه خود
بیرون رفت و به نزدیک توپخانهٔ کلان که سابق تر از جمیع فوج و کمتر بفاصله به مردم مخالف داشت تمام شب بسر برد چون صبح اقبال
از دمید و پرتو انوار عواطف ایزدی بامداد او رسید اول صبح نماز مکتوبه را بنیازمندان نیاز بتقدیم رسانیده و جبههٔ عجز و
انکسار برخاک معرکهٔ کارزار مالیده از جناب واهب المواهب جل احسانه فتح و ظفر بر خصم سیاه اختر درخواست و خاک تربت
مقدسه سید الشهداء که همیشه درچنین اوقات با خود داشت برآورده قدری از آن تربت طاهره را ناصیه آرای خود ساخت
و رقت از حد بدر برد و چون اشک الیتا داز ناصر حقیقی نصرتها مسالت نمود و بر فیل خود سوار و مهیای کارزار گشته نزدیک
موضع معروف به سرای رانی چار کروه غربی قصبه باڑه بر آب دریای گنگا بترتیب افواج پرداخت بهادر علی خان
را با توپخانه جلو پیشتر از جمیع فوج گذاشت و حیدر علی خان بهادر را با توپخانه دستی عقب بهادر علی خان و بر پشت ایشان رحم خان
و میر محمد کاظم خان و دوست محمد خان را جای داده هراول ساخت و به طرف یمین که دریا بود فقیر الله بیگ خان و
نور الله بیگ خان و شیخ جهان یار را مقرر فرموده به طرف چپ که مرهته آن طرف و هم به طرف پشت بود نواب صولت جنگ و
محمد اله یار خان بهادر و محمد ایرج خان بهادر و راجه سندر سنگه و پهلوان سنگه و کامگار خان و چند سردار دیگر را تعین نمود و
عمر خان را با فیل نشان خود مع پسرانش که عبارت از اصالت خان و دلیر خان و احمد خان و محمد خان باشند پیش روی خود
نگهداشت و در ساقهٔ لشکر شیخ دین محمد را با جمعی از ملازمان و جماعه داران مقرر داشته خود در قلب لشکر قرار گرفت و شمشیر خان و
سردار خان نیز با سی چهل هزار سوار افغان و پیاده های بخشی بهیلیه و افاغنهٔ تازه فراهم آمده تسویهٔ صفها پرداخته به طرف
دست چپ خود که جوی از گنگا جاری بود حیات خان نام افغانی جماعه دار را با چند ضرب توپ کلان از جوی مذکور
گذرانیده مقرر داشت که از طرف راست نواب مهابت جنگ بخاطر جمع گوله های توپ برادو لشکر بالنش زند و خود از کناره
دریا تا عرصهٔ بعیدی صفوف آراسته مستعد مقاتله استاد و مرهته از طرف دست چپ و عقب لشکر نمایان گشته بعد هر ساعتی
حملات دلیر شهامی نمود و بحسب ظاهر نواب مهابت جنگ را مع لشکرش نگین وار درمیان گرفته از چهار سو احاطه داشتند
حق آن ست که درین جنگ آن امیر صایب تدبیر و بهادر دلیر جراتی کرده و استقلالی بکار برده که بی شایبهٔ تکلف کمتر کسی را
درچنین مقام این قسم ثبات قدم و اطمینان خاطر میسر آمده باشد چون تلاقی فریقین و تقارب فئتین روی داد و شروع به توپ
اندازی گردید از انجا که فتح و ظفر بامداد ملیک مقتدر نصیب مهابت جنگ بود در اول جنگ گلهٔ توپی به سردار خان رسیده
سرش پریده دود از نهاد آن سرمایهٔ لجاج و عناد برآمد از کشته شدن سردار خان که مالک نصفی از افواج و دلیر تر از شمشیر خان
بود پشت لشکرش شکست و همراهیان سردار خان را از دست رفته تفرقهٔ دران مردم افتاد و نوجوانان متهور به مشاهده
تزلزلی دران لشکر اکثری بحضور مهابت جنگ آمده التماس یورش می نمودند بر فوج و مدام در جواب می فرمود که لمحهٔ
تماشای برق اندازی باید نمود بعد از ان انشاء الله تعالی البته یورش کرده خواهد شد و درین ضمن حیدر علی خان بهادر
پیش قدمی نموده پیاده های برق انداز را دلدهی فرموده و شلک آتشبار بران جماعهٔ صاحب ادبار نموده

نمود که روز روشن چون شام ادبار از کثرت دود اینده هولان تیره بختان سیاه بود چون معرکه کارزار و عرصه جنگ بر مخالفان دبنگ
با وجود وسعت میدان تنگ گردید بشیخ جهان یار و نقیر الله بیگ خان حکم فرمود که تا از عقب بر اعدا حمله آرند اما اثرے بران مترتب
نگشت درین اثنا مرهٹه و میر حبیب با فوج افاغنه که همراه داشت بطرف چپ خصوص بر ساقه لشکر بهیئت مجموعی یورش نموده
هجوم آورد و سراج الدوله که فیل سوارے او ملتصق بفیل سوارے خاصه نواب معظم بود معروضداشت که غنیم یورش بر سر آورده
و نیز متصل رسیده تدارکش هم منظور باید داشت نواب معظم جناب بکمال غیظ غلظت فرمود که غنیم و حریف من پیش روست
از مرهٹه پروا مکن که نمارم انشاء الله تعالی بعد فتح و ظفر بر افاغنه مرهٹه را نیز بعون الله و تائیده از میان برمیدارم و التفاتی
بعربده مرهٹه و هجوم و غوغاے او نکرده بازتاکید بفقیر الله بیگ خان و شیخ جهان یار براے یورش فرمود درین وقت سواری
از رحم خان و دوست محمد خان و میر محمد کاظم خان و حیدر علی خان که هراول بوده اند رسیده معروضداشت که الحال صلاح
در یورش نمودن است و ما بندگان بر اعادی می تازیم خداوند هم اعانت فرمایند فرمود که آفرین بهادران باستظهار نصرت
الهی بتازید و مراهم بر سر خود رسیده دانید چون سوار مذکور برگشته رفت مهابت جنگ قبضه کمان در دست جرات گرفته و تیر
از ترکش کشیده دست نیاز بدرگاه چاره ساز بد عا برداشت بعد مسالت نصرت و ظفر بر دشمن تیره اختر همراهیان رکاب فرمود
که بهادران حالا زمان اسپ تاختن و جان باختن است هر کرا هوس تحصیل نام و نشان در میدان مردان باشد مردوار بکوشد
و خود یکبار کمان را کشیده داو الش را در دست دیده سوفار تیر بر چله گذاشت و حکم نواختن شادیانه ظفر فرمود چون صداے
نقاره شادمانے بلند شد با خاطر مطمئن فیل سوارے بر دشمن راند فوج هراول بمشاهده جسارت خاوند از جاے خود جنبید
مهابت جنگ نیز همعنان آنها رسید درین گرمے دوست محمد خان و میر محمد کاظم خان که بر یک فیل سوار بوده اند داعیۀ
سبقت بر دیگران نموده چو پاسے نام و نشان خود گردیدند و بازار گیرودار گرم گردیده هر یکے از حاضران با مخالفان مقابل خود
در آویخت و خون خصم را چون آبروے بیدلان بر خاک ریخت میر کاظم خان و دوست محمد خان فیل خود را پیش برده با فیل
مراد شیر خان برابر کردند میر کاظم خان خواست که تخته هودجش را گرفته بر فیل او بجهد مراد شیر خان اگرچه زخم گولی داشت
لیکن تیغه خود یا کارد افغانے بر دست میر کاظم خان چنان زد که بعض انگشتان دست راستش مقطوع گشته تخته از قبضه اش
بدر رفت دوست محمد خان برجست و بر هودج فیل او رسیده بر سینه اش نشست میر کاظم خان با انگشتان مقطوع نیز بر فیل مراد شیر خان
رفته اعانت دوست محمد خان نمود و بالاتفاق سر از پیکر او جدا نمودند اما شمشیر خان دران گیرودار معلوم نشد چگونه از فیل خود
بر زمین رسید و حبیب بیگ یکه ملازم سرکار مهابت جنگ که بمصاحبت و ندیمی دلیر خان پسر عمر خان بسر مے برد سرش را
برید و آورد و سر پر غرور آن هر دو بیمغز دست تقدیر زیر پاے فیل نواب مهابت جنگ رسانید و آن جناب بعد چنین
فتح که ابواب انواع شادمانے بر روے او کشود ناصیۀ شکر گذارے در بارگاه حضرت بارے بر خاک نیاز سوده سجدات
شکرے که در حیز طاقت بشرے گنجد بتقدیم رسانید و حکم نواختن شادیانه مجدداً فرمود و فوج مرهٹه که جانب یسار امیدوار کامیابی
خویش بود بمشاهده امرے که در خیال کسے نمے گذشت مضطرب الاحوال در کمال انفعال معترف بشجاعت و سپهدارے
عروج نیر اقبال آن سبے بهاگوهر افسر دولت و کامگارے رو براه فرار گذاشت و مهابت جنگ قرین فتح و اقبال

درکمال جاه و جلال متوجه اردوی مخالفان گشته بر بنگاه آنها تیره بارگاه خود برافراشت

ذکر ملاقات آمنہ بیگم دختر مہابت جنگ مع اولاد با پدر والا گہر

آمنه بیگم صبیه او زوجه زین الدین احمد خان با دختر و پسر کوچک خود میرزا مهدی که مقید افغانان در نهایت ذلت و هوان بود
بادراک ملاقات پدر والاگهر خود دوباره حاصل نموده طرفین را فرط خوشدلی و خرمی از جبهه و جبان و قلب و لسان باداے شکر ایزد
منان دلالت فرمود باستماع این مژده روح افزا خواص و عوام شهر عظیم آباد از ورطات غمهاے جان فرسا رستگاری
یافته و آرزوے ادراک عتبه بوسے شتافته ذخیره اندوز مسرت بی کران شدند و عموم رعایا و برایا بر روے آن صاحب اقبال
و زیب افزاے وسادهٔ جاه و جلال رسید به مشاهدهٔ جمال او که آئینه صور حصول مقاصد خلائق بود کامیاب خود دیدند بعد
یک دو مقام آن والانژاد عالی دودمان اعلام نصرت نشان برافراشت و باکمال فر و شان دوست نواز دشمن گداز
سطے مراحل نموده وارد شهر عظیم آباد گردید و ظلال عواطف و اشفاق بر مفارق سکنهٔ آن دیار که در تمناے این روز از دو نیم
ماه چشم آرزو فرش راه اشتیاق داشتند انداخت و مجددا باداے شکر واهب النعم پرداخت و ایفاے عهود و نذورے که
درین خصوص کرده بود نموده بارباب استحقاق از سادات و مومنین و فقرا و مساکین زر بار رسانید و بشهامت جنگ بهادر نیز
برنگاشت که الحمدلله فتح و ظفر بتوفیق خالق داد گر مرزوق و میسر گشته نذور و صدقاتے که در اینجا براے مردم مرشدآباد
معین شده بارباب استحقاق برسانند و بجوے منفا واعوا که از جور افاغنه احوال همه شان یکسان بود پیش نهاد خاطر
عنایت مآثر خود نموده بلوحباے الطاف مدارک شکسته خاطرهاے سکنهٔ آن بلده فرمود

طلبداشتن مهابت جنگ عیال و اطفال شمشیرخان و مشمول عواطف شدن آنها برعکس ظن و گمان

جمعے از معتمدین را براے ضبط اموال و املاک کافر نعمتان حق ناشناس بدربهنگا که موطن و مسکن شمشیرخان و سردارخان بود فرستاد
زمیندار بتیا که اهل و عیال آن مفسدان در پناه و جوار او بودند معروض داشت که آن جماعه ازین کمترین امان خواهند
اگر مطلق العنان شوند سه لک روپیه نذرانه میرسانم ملتمس او مقرون باجابت نگشته بعضے از دولتخواهان بآوردن شان
مامور شدند و خود هم براے مزید دید به تا زمیندار حیله نکند متعاقب عبور گنگا نموده به بهانه شکار دو سه منزل حرکت فرمود
و صولت جنگ بهادر صمصام الدوله را در شهر نائب گذاشت چون زوجه و دختران شمشیرخان زمیندار بتیا تسلیم عمله مهابت جنگ
نمود حکم محکم صادر شد که در سواریها محفوظ و مستور از نظر نامحرمان بیرند و نحوے ایذا و اضرار بحال شان روا ندارند و بعد
رسیدن آنها بالشهر از راه دروازهٔ مغربی داخل رستهٔ بازار شده بدر دولتسرا رسانند و در حرم سرا مکان مناسبے
فرود آمدند چون حسب الحکم بعمل آمد سراج الدوله را که بمنزلهٔ جان او بود در آمدن بحرم سرا بدون ستر و خبر تا بودن آنها ممنوع
نمود و از انواع فواکه و مطعومات آنچه خود در ضیافت مے فرمود به نسوان و اطفال خود و اکرا میدارد اول حصه براے آنها میفرستاد
و در محاوره گفتگو و پیغام هرگز و اتفاقے شد غیر از لفظ بیبے تلفظ نے نمود با آنکه آن جماعه بے هراس حق ناشناس که حقوق
پرورشهاے تمام عمر باکمال رافت و عنایت برگردن شان بود کمال ذلت و بغت و بیحرمتی و فضیحت نسبت بناموس هیبت جنگ
مرحوم که فرزند فرزندزادهٔ مهابت جنگ بود روا داشته خود را هدف سهام ملامت خواص و عوام و مورد لعن و طعن کل
فرق انام ساخته نهایت جنگ که عقل دوربین و دل دانش اساس حقیقت آئین داشت بانتقام آن اصلا التفاتے
نکرده براے نام اهتمامے در بدست آوردن ناموس افاغنه نمود چنانچه مے فرمود که مرا با ناموس کسے هرچند
اعداے عدو باشد کارے نبوده و نخواهد بود و اینها را فقط براے این آوردم که شمشیرخان پاس حقوق مرا نگذاشته

نسبت با فرزندان من کمال بے مروتے روا داشت هیبت تقصیرے درباره شمشیر خان مذکور و من نیز با درشت پیش
نیا وردم و اگر کینه با هیبت جنگ بود، چه تقصیرے بود که با محوس و مورات چکار بود که باعث این همه خفت آنها گردید بعد
چندے روز شاه محمد آفاق تدرستیئے را از اولاد قاسم سلیمانے تجویز دیگران فغنه معتمد بسر سانید و شاه وے کنده اسپے و خلعت
شمشیر خان بجوے کرده داد و تنبیه آنها را شمول انواع الطاف و عنایت فرموده دهاے چند براے معاش آنها تعین کرده
انعام نمود و حسب المرام آنها رخصت انصراف بوطن که قصبه در بهنگه است ارزانے داشت مخفی نماند که قاسم سلیمانی افغانے
بود بدرویشے مشهور و در عهد جهانگیر پادشاه بنا بر کثرت اتباع مقید گشته در قلعه چنار و محبوس ماند چون در گذشت نعش
غریبے آبادے قصبه مذکوره مدفون گردید و مریدان و افغانان معتقدش در تعمیر قبر و عمارات اطرافش کوشیده و درین آوان
نهایت رونق و شان داشت اکنون بسبب تسلط جماعه انگلشیه تمام ممالک شرقیه هند و آن قصبه نیز مثل دیگر بلاد رو بر انحطاط
پذیرفته افاغنه هم از طاقت افتادند و مداخل و مصارفش نقصان یافته رو بویرانے دارد تا بعد ازین چه شود

فرستادن مهابت جنگ عیال میر حبیب را نزد او و سوانح دیگر

همدرین ایام مهابت جنگ بر نگاشت تا عیال میر حبیب را که از ابتداے یورش او به مرشد آباد محفوظ و محبوس
بوده اند سوار بہلے هاے خوب و خرج راه زیاده از قدر مطلوب داده مردم معتمد را همراه کرده نزد میر حبیب بفرستند و همدرین
اثنا خبر ارتحال محمد شاه پادشاه و سریر آرا شدن پسرش احمد شاه رسید چون مهابت جنگ را با شکار رغبت بسیار بود چهل پنجاه
روز آن طرف گنگا توقف نمود و سراج الدوله که در شهر مانده بود نیابت صولت جنگ برادر ناگوار آمده حرکاتے چند که لائق
بحال او نبود بعمل آورد و این اول اظهار تسلط و اقتدار و ناهنجاریهاے او ست آلقصه بعد سیر و شکار در اواخر رجب معاودت
فرموده داخل قلعه عظیم آباد شد درین آوان امرے عجیب که سرمایه عبرت و انزجار ارباب خرد و مردم هوشیار از نتائج و تناسل
تواند بود روے نمود تفصیلش آنکه چون قبلة الانام میر علے محمد عالی مقام مدّ الله تعالے ظلال افضاله را اتفاقاً عبورے
در پورنیه روے داده تعارفے با سیف خان و پسرش فخر الدین حسین خان میسر آمده بود فخر الدین حسین خان پسر کلان سیف خان
که معروف بنواب بهادر بود خطے بخدمت میر صاحب قبله مرقوم و عرضے ملفوف آن خط به مهابت جنگ نوشته فرستاده و سید
عالی قدر را مضمون عرضے مطلقا اطلاعے نداده التماس کرده بود که عرضے او را در خلوت از نظر مهابت جنگ بگذرانند
الیشان خالی الذهن وقت عصر نزد مهابت جنگ رفته خط خود اول نموده عرضے را از نظرش گذرانیدند مهابت جنگ
عرضے را خوانده بمیر صاحب گفت که خوب است نوشته که خواهند نمود بعمل خواهد آمد چون میر صاحب را اطلاعے نبود
متحیر گشته گفتند که مرا خبرے نیست که در عرضے چه نوشته مهابت جنگ عرضے را بدست میر صاحب داد میر صاحب
بعد مطالعه دریافتند که بدبخت دران عرضے نوشته خود اظهار بندگے و اخلاص نموده عرض کرده است که اگر اندک اشارتی
شود و حکم عالے شرف صدور یابد پدر خود را مقید کرده بحضور فرستد همدرین زمان سراج الدوله نادان با آقا عظیما
که مرد ساده و صالحے بود کاوشے آغاز نهاد سببش آنکه سردار خان بنا بر سابقه معرفتے که از زمان نوکرے سیف خان
با آقاے مذکور که بخشے سرکارش بود داشت سلوک مناسب مے کرد و در استخلاص بعض مردم عظیم آباد پاس خاطرش
مے نمود بعض بدگمانے دعوے هشت لک روپیه امانت سردار خان نمود و قتل پدر خود زین الدین احمد خان را

بصلاح و مشورت آقاے مذکور که واسطه جواب و سوال افاغنه بود شهرت داده بازخواست عظیمے درخاطر داشت و مهابت جنگ هم
درین خصوص با آقاے مذکور بدگمان گشته خواهان اضرار آن بیچاره بود بسعی و توجه میر محمد علی صاحب خلاصی یافته بتغیر رفاقت
صولت جنگ ازین تشویشات رهائی یافت

ذکر آزردگی صولت جنگ با عموی خود مهابت جنگ بنا بر خلف وعده وانجامیدن باصلاح و خوشنودی و بهم رسیدن کدورت بی پایان درمیان مهابت جنگ و عبد العلیخان و بعض سوانح همان زمان

نواب صولت جنگ بهادر بتوقع صوبه دارے عظیم آباد که در شروع محاربه افغانان با او وعده نموده بود شهرت داشت اعزه بسیارے
را مثل مهدی نثار خان عم راقم که بعد فتح مهابت جنگ از رهتاس آمده بود و برادر تقی علی خان و خادم حسن خان و عرب علیخان
و غیرهم را که اکثر رفقاے هیبت جنگ بوده اند رفیق خود گردانیده براخراجات افزود لیکن از وجه مهابت جنگ درین فکر
افتاد که صوبه عظیم آباد عمده صوبجات است و گذر افواج و وصول آن به بنگاله بدون مرضی ناظم آنجا دشوار و شهامت جنگ
هر چند لاابالے و از فهم و ادراک دقائق ریاست خالے و بعد مهابت جنگ دشمن قوی دختران و دختر زادهاے
او سراج الدوله و هر دو برادرش صولت جنگ خواهد بود درین صورت سعی باید نمود که نیابت عظیم آباد به یکے از متوسلان
خود باشد بنا برین مقدمه قبائح بودن صولت جنگ در صوبه مذکور و حسن انچه خود تصور نموده بود بانحاے شتے
خاطر نشان مهابت جنگ نمود و بسراج الدوله دختر زاده خود تعلیم کرد که علانیه و فاشی پیش همه کس بر زبان آرد که اگر
صوبه بهار بصولت جنگ مفوض شد من خود را هلاک خواهم کرد چه این صوبه پدر من است عجب دارم که باید براے
من باشد نه براے دیگران مهابت جنگ از استماع چنین کلمات چون خاطر سراج الدوله نهایت عزیز داشت و گفته زن
خود را هم بنا بر مصالح مقصدے که در نظرش بود که بعد او سراج الدوله بجاے او باشد مناسب پنداشته از اراده خود
باز آمد صولت جنگ بدریافت اینمعنی که گویا بخشیدنے عائد به احوال او شد اظهار کدورت و ملال نموده عازم دار الخلافه
شاهجهان آباد گردید و از آمد و شد دربار لقا عدول ورزید مهابت جنگ بارسال رسل و ارقام رقائم دلجوئی و عذرخواهی ها
آغاز نهاد بعد چندین گفتگو صولت جنگ در عریضه اظهار تصمیم اراده خود نموده مرقوم ساخت که من درین خصوص قسم
یاد کرده ام که اگر چنین نباشد بشاه جهان آباد خواهم رفت مهابت جنگ در جواب بدست خود در رقعه نوشته این فقره
دران مندرج ساخت کفاره یمین سهل است و ترک رفاقت عم خود جهل و متعاقب رقعه خود بخانه اش رفته گفتگو ها
نموده در ضمن آن گفت که باباے من شرط محبتی که مرا با شماست باعث براین سماجتها گشته والا میدانید که من یک مرتبه
بزبان عذرے مے گویم و خاطر مخاطب میجویم اگر شنید فهو المطلوب و اگر نشنید باز با دشمن نمے گویم مگر بزبان شمشیر
شما را اگر غرضے باعث این اراده گردیده ظاهر نمائید تا مطابق آن بعمل آید و برو گفتن اگر منظور نباشد حکیم بیگ یا دیگران
که حاضر اند بوساطت آنها اظهار نمائید و مرا و خود را ازین زیاده برین نرنجانید صولت جنگ بخواے گفتگو دریافته بوساطت
ندماے حاضر مقاصد خود را ظاهر ساخت و مهابت جنگ بعضی وجوه مداخل براے مصارفش که افزوده بود مقرر
فرموده تسکین آشفته خاطریهاے او نمود و عبد العلی خان بهادر خال مرا سرافضال راقم را بسعایت و حماقت زوجه اش
که بحضور مهابت جنگ نمود صحبت ناچاق گشته کار بجاے رسید که احتمال هلاک او بود چه بعضی سخنان پریشان زن او

مشعر به خیانت شوهر و ناموس مهابت جنگ بود اما مهابت جنگ بپاس صلهٔ ارحام و دیرینه اشفاقیکه بحال او داشت از
قتل او گذشته فرمان بدر شدن از ملک محروس خود داد و عبد العلی خان ناحق از حماقت و بجاجت زن خود لاعلاج و ناچار
بشاهجهان آباد رفت و ذکرش آیند بیت زن بد در سرای مرد نکو * همدرین عالم است دوزخ او *

ذکر تفویض شدن صوبهٔ عظیم آباد بسراج الدوله و نیابتش به راجه جانکی رام و معاودت مهابت جنگ بمرشد آباد و اخراج نمودن عطاء الله خان از حدود ممالک محروسهٔ خود

چون ایام برشکال قریب رسیده بود مهابت جنگ بنابر انتظام آن صوبه بودن خود در آنجا قرار داده نرجه سراج الدوله
را با راجه جانکی رام بقصد دادن نیابت عظیم آباد طلب فرمود بعد رسیدن او خلعت صوبه داری عظیم آباد
بسراج الدوله و خلعت نیابتش براجه جانکی رام مع نوبت و پالکی جهالردار عنایت فرموده بنابر پاس خاطر صولت جنگ
جانکی رام را همراه صدر الحق خان بخدمت او فرستاد تا آداب تفویض خدمت مذکوره بجا آرد صولت جنگ اگرچه کمال
ملال ازین امر در خاطر بهم رسانیده بود اما در ظاهر بنابر امتثال امر عم عالی قدر خود تلطف فرموده پان با ضابطه مالکیت
عنایت نمود بعد انقضای ایام برشکال جانکی رام را بکار مامور گذاشته و صولت جنگ و سراج الدوله را همراه خویش
گرفته در اواخر ماه ذی القعده لوای نهضت برافراشت و قاصد مرشد آباد گردید چون از سابق بدظنگی با عطاء الله خان
متحقق بود درین سفر بنابر بگیر آمدن خطوط او مع حالمش چنانچه مذکور شد عداوت او متیقن گردید هرچند مستحق تعزیرات
بود اما بنابر تحقق خویشی و پاس خاطر زوجه او از انتقامات گذشته بنام شهامت جنگ حکم محکم برنگاشت که عطاء الله خان
را بدون اخذ و جرو آزار و ضرر جان بجلدی از بنگاله اخراج نماید که تا ورود عساکر فیروزی آثر خان مرقوم از مرشد آباد
برآمده باشد شهامت جنگ بعد وصول فرمان ابلاغ حکم باو نموده در برآمدنش تقید شدید بکار برد عطاء الله خان چاره
غیر از اطاعت ندیده دل از آرزو و امید ریاست بنگاله که باستظهار مواعید کاذبه میر حبیب اصغر کبری نهایت مرتبه
داشت برکنده رضا بقضای الهی داده مع عیال و اطفال تمامی اموال که بروایت مشهور شصت لک روپیه نقد
داشت و هفتاد هشتاد زنجیر فیل و دیگر اجناس نفیسه و جواهر و زر و اهر و جمیع اثاث البیت از مرشد آباد برآمد و عبور گنگ نموده
در حوالی مالده و حویلی میر ضیاء الله که در موهن پور واقع بود تا تهیه سرانجام سفر توقف نمود و مهابت جنگ در راج محل
که مسمی باکبر نگر شده رسوم جشن عید الضحی بعمل آورده بسواری کشتی عازم مرشد آباد گردید و اواسط ماه مذکور در
بهگوان گوله نزول نموده بملاقات شهامت جنگ و ملازمت حسین قلی خان و دیگر اعزه شهر و متوسلان اذیال دولت
که برسم استقبال شتافته بودند مسرت اندوخت و از آنجا بسواری فیل کوه تمثیل از راه خشکی روانه گردیده در کمال
جاه و جلال و قرین فتح و اقبال داخل دولتسرای خود گردید و در ادای شکر این فتح که عطیهٔ عظمی از بارگاه کرم
قادر توانا بود مرتبه ثانیه نذور و صدقات بمومنین و سادات و دیگر ارباب استحقاق رسانیده و تذلل و استکانت
در جناب عزت و حضرت احدیت بنوعی که دانست و توانست بعمل آورد و درین سفر بعضی از اعزه که در عظیم آباد بودند
مثل اسوة العلما و قدوة الفقها ذو المناقب و المفاخر کاشف الحقائق و السرائر اکبر الملی سید الافاضل میر محمد علی
ادام الله ظله و خان جلیل القدر عالی شان انسان العین و عین الانسان زائر حسین خان خلف مرحوم مولوی محمد نعیم

رحمه الله الکبیر خان ذوالمکارم والاحسان تقی قلی خان مرحوم بن صاحب عبدالله خطاط مشهور که دیوان صوبهٔ برهانپور در عهد
محمد اورنگ زیب عالمگیر بوده خان والا دودمان مردمک دیدهٔ مردی و مروت منبع فیاض فضائل و مکرمت علی ابراهیم خان
بهادر خواهرزادهٔ مرحوم مذکور همشیره زادهٔ نواب حسین خان مغفور و حاجی محمد خان کشمیری همراه مهابت جنگ به مرشدآباد
آمدند و صولت جنگ چند روز بعد از کوچ مهابت جنگ از عظیم آباد بر آمده راه مرشدآباد سپرید

ذکر معاودت فقیر از شاهجهان آباد و میسر آمدن رفاقت صولت جنگ و رفتن همراه او بمرشدآباد و بعض سوانح دیگر که درین عرصه روی داد

فقیر نیز درین عرصه که مهابت جنگ از عظیم آباد برآمد و صولت جنگ عازم بود از شاهجهان آباد به آرزوی ادراک ملاقات
والده ماجده و اخوان و خال و عم و احباب و اصدقای همدم که در حادثهٔ شمشیر خان و کشته شدن هیبت جنگ امید
لقا و لقای هیچکس از آنها نمانده بود و بشارت حیات شان شنید معاودت نموده بعظیم آباد رسید در راه مابین لکهنو
و فیض آباد با آقا عبد العلی خان بهادر خال سراپا انفعال خود ملاقی گشته سبب برهمی با مهابت جنگ و اختیار نمودن سفر
پرسیدم فرمود که بنا بر نمامی و سعایت زوجهٔ ناجایستی صحبت در نهایت مرتبه با مهابت جنگ روی داده و کار از حد
گذشته اتلاف جان را باعث بود و بنابر تاخیر در اجل موعود زنده ماندم و به بلای آوارگی و غربت و جلای وطن و دیگر
مشاق محن مبتلا گردیده عازم شاهجهان آبادم **بیت** زنهار از قرین بد زنهار + وقنا ربنا عذاب النار + و همین سبب
اخراج عبد العلی خان والده را با مهابت جنگ جواب و سوالی روی داد که مردان سال ازو عهده برآمدن متعذر باشد تا
بزنان چه رسد و در گذشتن در چنین سوانح بعد استماع چنان جوابهای درشت با وجود قدرت که مهابت جنگ بعمل آورد نفس ملکی
میخواهد مقدور نفوس البشریه نیست و همین جهت نسبتی که هیبت جنگ با سید علی خان برادر فقیر مقرر نموده میخواست دختر خود را باو
وصلت نماید برهم خورده مهابت جنگ آن دختر را بدیگری داده بمصاهرت خود امتیاز بخشید الحق در گذر از جرائم و اغماض
از تقصیرات و پاس حقوق ذوی الارحام و اقارب به مرتبه که مهابت جنگ و هر سه برادرزاده هایش مقتدر او داشته اند از کمتر
کسی مشاهد و مسموع گشته اللهم اغفر لهم و ارحمهم بعد رسیدن فقیر در عظیم آباد وضوح یافت که مهدی نثار خان و نقی علی خان
و دیگر اقربا و اکثر احبا و اصدقا مثل غلام رضا خان پسر مرتضی خان و آقا عظیمای مشهور بهادر ملک محمد خان و
خادم حسن خان و عرب علی خان و میر اسد علی و میر فضل علی وارد فاضل عظیم آباد و ملا غلام یحیی و میر وحید و مفتی ضیاء الله
و مولوی آل محمد و میر عبد الهادی مرحوم برفاقت صولت جنگ قاصد مرشدآباد اند فقیر را مفارقت اینها و سکونت در عظیم آباد
که از اکثر اصدقا خالی می ماند دشوار آمده بدون سررشتهٔ رفاقت صولت جنگ همراه عم و برادر خود ره سپر گردید روز عید الضحی
بود که صولت جنگ در نواح مونگیر از کشتی سواری خود لب دریا در مقامیکه خالی از اغیار بود فرود آمده قربانی نمود همانجا
از گوشت اضحیه کبابی تیار شده تناول می فرمود فقیر را بخاطر گذشت که روز عید است و خلوت درهمین جا او را باید دید از
کشتی سواری مع سید علی خان برادر خود فرود آمده روبرویش رفتیم و سلام و ادای رسم مبارکباد نموده تقریب گذرانیدیم
بسیار خوش گشته حکم بجلوس فرموده در طعام شریک گردانیده وقت برخاستن مبالغه نمود که همیشه در سفر و حضر ملازم باید بود
و وجه بقدر معاش برای بنده و هم برای سید علی خان مقرر نموده دستخط فرمود بالجمله صحبت آن مرحوم خوب

درگذشته در احوال او لقدر اقتضای وقت و مقام انشاء الله تعالی ارقام خواهد یافت چون مدت سفر بانجام رسید صولت جنگ
بنابر ملالی که از نیافتن صوبه عظیم آباد در خاطر و با برادر کلان خود شهامت جنگ نیز عدم صفائی داشت بودن مرشد آباد مستکره شمرده
رحل اقامت خود در بهگوان گوله انگنده امر بجهاد رسانی نمود آخر به تکلیف عم و برادر بزرگ خود که از دلجوئی در آمده ترغیب سکونت
مرشد آباد می نمودند بعد دو ماه از انجا برخاسته در حوالی که آن طرف بهاگیرتی محاذی بیوت جگت سیته واقع بود نزول نمود و خانه
میر حبیب را که بطور خود ساخته بود منزل فقیر و محمد نثار خان و نقی علیخان گردانید

ذکر تمنا کردن سیف خان معین الدوله ملاقات مهابت جنگ در گندهه گوله و پذیرائی نیافتن ورحلت سیف خان و معین شدن فوجداری پورنیه از انتقال او به صولت جنگ و آمدن فخر الدین حسینخان پسر سیف خان بمرشد آباد و ملاقات او با مهابت جنگ و انتقال دیوان خالصه رای رایان چین رای و مامور شدن بهیرو ندت پیشکار بران کار

درین آوان که بعد فتح شمشیر خان مهابت جنگ از عظیم آباد معاودت نمود سیف خان که راه مراسلات و ارسال سفر او هدایا با
مهابت جنگ مسلوک داشته بفرستادن انواع کمک در اوقات مناسبه یگانگت و اتحاد را متوقع بود و چنانچه با حاجی احمد
وقت رفتن بعظیم آباد و با هیبت جنگ هنگام معاودت از مرشد آباد که در شادی پسران خود رفته بود و دیرگشته بعظیم آباد می آمد
در گندهه گوله که از توابع ملک محروسه او بود آمده ملاقات و مهمانیها نموده می خواست که مهابت جنگ هم بهمان روش با او برخورد
مهابت جنگ نظر بعلو شان خود که از جعفر خان و شجاع الدوله مرحوم مرتبه سروری و امارت و سپه داری و شجاعت او گذشته
دعوی همسری بلکه برتری با سلاطین عالیشان داشت ازین استدعا و هوس بیجا ناخوش گشته در خلوت می گفت که
سیف خان هر چند هفت هزاری و پسر عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل است اما فوجداری پورنیه دارد هر سالی
یکبار موافق ضابطه برای ملاقات شجاع الدوله و جعفر خان و علاء الدوله سرافراز خان می آمد برای ملاقات من چرا
نمی آید که این آرزوی زیاده از مرتبه خود می نماید سیف خان که از ما فی الضمیر شجاع الملک مهابت جنگ آگهی نداشتا
و بزعم بزرگی دودمان خود میدانست که مثل حاجی احمد و هیبت جنگ مهابت جنگ هم خواهد آمد با اسباب ضیافت
و مهمانی و هدایا و پیشکشها در گندهه گوله آمده اقامت ورزیده و خیام و سراپرده های عالیشان برپا نموده منتظر ورود
مهابت جنگ نشست مهابت جنگ هنگام عبور خود از تیلیاگرهی بسفرای مستدعی جواب داد که اگر ملاقات منظور دارند
چرا موافق ضابطه و زمان ناظمان پیشین بمرشد آباد نمی آیند سیف خان باستماع جواب ندامت کشیده برگرد دولت
خود که پورنیه بود برگشت و بعد اندک مدتی مریض گشته صاحب فراش گردید و سهل مدتی بعارضه اسهال مبتلا بوده در شروع
سال شصت و دوم از مایه دوازدهم هجرت برحمت خدا رفت و خلف اکبرش فخر الدین حسین خان ناخلفی که اصلا لیاقت
سروری و اقارب و اخوان پروری نداشت بجای پدر نشست و بر جمیع متروکات پدر که مبلغ خطیر و جواهرات گران بها
و بی تیلر و دیگر اجناس و امتعه نفیسه کثیره بود قابض و متصرف گردیده دیگر برادران خود را محروم داشت بلکه شنیده شد
که انچه در دست دیگران بود دران هم طمع نموده باز گرفت و قلیلی در دست آنها گذاشت و چیزی که آنها مخفی
توانستند نمود محفوظ اند چون این خبر به مهابت جنگ رسید و صولت جنگ کاری که لائق شان و احوال او باشد

در بنگاله بر داشت سند فوجداری پورنیه مع جمیع ضمائم و مضافات بدستور معین الدوله سیف خان بهادر سیف جنگ برای صمصام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ مع خلعت و عطایای لائق از حضور طلبیده تهنیت و بابت ارسال خلعت و جیغه و سرپیچ مرصع مع پرتگی و مالای مروارید و فیل مع طرایل بیارا است و فوجداری هوگلی از عزل او به سراج الدوله بخشیده میرزا بیارن بیادر علاوه تو خود در آنجا قطب محمد یار خان بود به نیابتش مقرر داشت و صولت جنگ غادم حسن خان از البطریق ابطای قبل از رفتن خود روانه نمود و آخر ماه ربیع الاول سال مذکور خود هم عازم پورنیه گردید بنده حقیر و دیگر اعزه که رفیق او بوده اند با دو سه هزار سوار و سه چهار هزار پیاده و برق انداز ملازم سرکارش همراهیش گزیدند فخر الدین حسین خان چون چاره غیر از توسل با دیال دولت مهابت جنگ ندید عریضه مشتمل بر اطاعت و انقیاد نوشته ابلاغ داشت مهابت جنگ بطبع کار فرما شده در جواب قلمی نمود که از من بهر صورت مطمئن خاطر بوده اینجا تشریف آرند و بملاقاتها مسرور سازند که اگر خدای خواسته باشد در انجاح مطالب شما تصوری نخواهد شد چون ابلهی با برادران سلوکیکه نباید بعمل آورد و بیای انتقامات الهی بنا بر بعضی جهات دیگر گردیده بود اطاعت امر مهابت جنگ نموده قاصد مرشد آباد گشت و الا نحوی که سپاه و اسباب سفر آماده داشت اگر عبور دریاچه کوسی نموده بدر رود مقدور زمینداران ترهت و غیره نبود که با او مزاحمت برخیزند و اگر احیاناً کسی طمعی می نمود بانک انعام و افضال او را خیر خواه و بلد و راهبر خود می توانست نمود اما بنا بر بلاهت و اتلاف حقوق برادران بلکه شامت بدخواهی پدر کرده بود فریب خورده با اسباب و سامان بی پایان و سپاه و افواج شایان عازم مرشد آباد گردید و در راه با صولت جنگ برخورد و صولت جنگ پسر کلان خود شوکت جنگ را با بعضی سران سپاه مثل جهدی نثار خان عم راقم و دو سه کس دیگر که از ان جمله این سید مقدار هم بود برای ملاقات او و تعزیت پدرش فرستاد و شوکت جنگ همراه افواج حسب الامر رفته ملاقات نموده بازگشت روز دیگر فخر الدین حسین خان بملازمت صولت جنگ آمده مورد الطاف و مراحم شد روز سوم صولت جنگ باراده کوچ سوار شده در اثنای مرور راه باز دید نموده پیشتر رفت و فخر الدین حسین خان بعد از ان کوچ نموده راه مرشد آباد گرفت اکنون احوال صولت جنگ جدا در محلش مذکور خواهد شد و تتمه احوال مهابت جنگ و فخر الدین حسین خان بمرشد آباد نگاشته می آید فخر الدین حسین خان بر جهبرین کوت آن طرف تهانه افواج خود گذاشته به ملاقات مهابت جنگ شتافت هنگام ورود او برلب معبر مهابت جنگ بعضی را باستقبال فرستاد و حین ملاقات هم سلوک مناسب با او مسلوک داشت و بر نشستن او بفرش مسند امر فرمود و عطر و پان و گلاب تواضعات معمول هند بعمل آورده خاطرش مطمئن و بجا نیک محل اقامتش معین بود رخصت فرموده او در آنجا رفته آسود

ذکر درگذشتن رای رایان چین رای ازین عاریت سرای

درین ایام رای رایان چین رای در گذشت و بهیرون دت بعد انتقال نسیب خود بالعین دیوانی حسب الامر بسر انجام کارهای امور خالصه پرداخت مخفی نماند که این چنین رای عجب متصدیی و طرفه هند و سیه بود در معاملات مالی و ملکی دیانت و در دولتخواهی و کفایت سرکار آقای خود امانت داشت که ما فوقش تصور نتوان نمود بنا بر صداقتی که داشت کارش بجای رسیده بود که متصدیان رفقای مهابت جنگ بلکه فرزندانش مثل شهامت جنگ و صولت جنگ پاس خاطرش نموده احترامهای کردند روزی تقریبی در مجلس مهابت جنگ که خلوت و اجتماع برادر و برادرزاده بیشتر

بود هیبت جنگ مذکور چین راے بتشبیه دیوان خود نمود مهابت جنگ گفت که با کار چین راے از آن گذشته است که ذکر او درین مقام توان نمود او نوکر من نیست آقاے من است

نهضت نمودن مهابت جنگ بطرف کتک بنا بر تنبیه میر حبیب و بعضے مرہٹه و افاغنه و انتزاع نمودن قلعهٔ باره بهاٹے از دست گماشتگان مرہٹه و گریختن فخر الدین حسین خان از مرشدآباد و قصد پورنیه نمودن و برگشتن از راه بخوف صولت جنگ و توقف نمودن در مالده و باز آمدن بمرشدآباد و مقید شدن و یافتن بهیرون وت خطاب راے رایانی و خدمت دیوانی خالصه باصالت و واقعات دیگر

جانوجے پسر رگهوجے بهوسله بعد ظفر یافتن مهابت جنگ بر شمشیر خان از نواح عظیم آباد خائب و خاسر مع میر حبیب و افاغنه همراهی خود برگشته قاصد نواح مرشدآباد بود در اثناے راه خبر فوت پدر خود شنید میر حبیب را با چند هزار سوار مرہٹه و افغان بطرف کتک و میدنے پور فرستاده خود با معدودے از رفقا راه وطن گرفت در رگهو بعد وصول جانو برادر خود را که مانا جے نام داشت با جمعے از مرہٹه نزد میر حبیب فرستاد و مهابت جنگ چنانچه مذکور شد بعد وصول بمرکز دولت شکر مواهب واهب العطایا بتقدیم رسانیده بکام و آرام نشست و بیمن عواطف و الطاف او خلق خدا در ممالک محروسه با من و امان رطب اللسان احسان و غیر از فتنه میر حبیب و مرہٹه فتورے در دیار بنگاله نبود مهابت جنگ استیصال آن بدسگالان بر ذمت همت خود لازم دانسته اوائل ماه ربیع الثانی سنه ۱۱۶۳ هجرت اعلام نصرت احتشام بقصد اخراج ارباب لجاج بر افراشت و از مرشدآباد بیرون رفته چندروز بنا بر اجتماع عساکر در کٹوه توقف نمود و حیدر علی خان بهادر داروغه توپخانه دستے را با هفت هشت هزار سوار و پیاده برق انداز چند ماه قبل از نهضت خود ببردوان فرستاده اهتمامے نموده بود که اگر احیانا میر حبیب بضابطه و اقتضاے طبیعت خود اراده فتنه انگیزے و خرابی ملک بردوان و نواح مرشدآباد و غیره نماید خان مرقوم سد راه آن جماعهٔ ضاله گردیده نگذارد که مصدر امرے تواند شد بعد فراهم آمدن سپاه مهابت جنگ با افواج بحر امواج عازم بردوان گردید و چون بقرب قصبهٔ مذکوره رسید حیدر علی خان مع همراهیان باستقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گردید بعد توقف چندروز که عازم میدنے پور گردید و این اراده تصمیم یافت عمله توپخانه مذکور که عبارت از پیاده هاے تفنگچی و سواران رساله حیدر علی خان باشند براے بقیهٔ تنخواه خود تقاضاے شدید نموده مانع حرکت شدند مهابت جنگ از ندماے خود غلام علی خان را مع میرزا حکیم بیگ که معتمد علیه او بود براے استمالهٔ آن جماعهٔ فرستاد هر چند آن هر دو کس درین باب بیشتر گفتند جماعهٔ مذکوره کمتر شنیده اثرے بران مترتب نشد روز دیگر مهابت جنگ خود بخانهٔ حیدر علیخان رفته هر چند خواست که برشحات زلال افضال خود نوائر مشعله آن ظلمت سرشتان فرو نشاند و بعضے از وجوه مرسومه آنها عجالة رساند و باقے را بر ذمه مهابت جنگ تنخواه نماید تا به مردم آن هم بوصول انجامد مفید نیفتاد و بدستور بر همان سماجت خود اصرار داشتند میر افضل علی جماعهٔ دار از سواران رساله حیدر علی خان شریک آن جماعت بلکه منشار این فساد و محرک آن مفسدان بود مهابت جنگ بمشاهدهٔ این حال تکیه بر حمایت

و نصرت ایزد متعال نموده تمامے آن جماعت بطرف فرمود و دست از دامن اعانت و رفاقت شان کشیده روے
توجه بر دفع اعدا آورد و فخرالدین حسین خان باستماع این احوال خللے در ارکان دولت مهابت جنگ تصور نموده بصوابدید
بعض مخلصان احمق معلوم نیست که چه چیز بخاطر آورده بے اطلاع شهامت جنگ عبور گنگا نموده بلشکر خود ملحق شده و باتفاق
فوج دشمن قدم در راه گذاشته بطرف پورنیه راهے گردید صولت جنگ اصغاے این خبر نموده با فوج و اسباب مقاتله
باراده مقابله از دارالعماره پورنیه بر آمده دو سه منزل طے نمود چون درمیان چنان مسافتے نماند فخرالدین حسین خان ابلہ جرأتها
مضطرب شده بحال خود درماند و ارسال عرایض نیاز نموده استدعاے عدم تعرض با خود و درخواست راه یافتن کرد تا بدر رود
صولت جنگ عذر آنکه بے اذن مهابت جنگ این کار از من نمے تواند شد درمیان آورده جواب داد که بهتر همان ست که براهیکه
آمده است برگردد آن احمق بے جرات از علاج برگشته در مالده سکونت نمود و مهابت جنگ از بردوان باعتماد نصرت ایزدی
بے توپخانه و توپ بعد قطع مراحل در حوالے میدنی پور نزول نمود میر حبیب با جمعے از مرهته که در میدنی پور چهاونی داشت
باستماع خبر ورود مهابت جنگ قریب آن مکان آتش بماکن خود در زده و همه را سوخته راه فرار پیش گرفت مهابت جنگ قرین
عزت و اقبال از خارج آبادے میدنی پور رود خانه کنسائی عبور نموده منزل ساخت و اعلام اعتلا برافراشت منهیان بعرض
رسانیدند که در اطراف جنگلستان میدنی پور افواج مرهته رخت ادبار افگنده است حکم داد تا میر محمد کاظم خان و دوست محمد خان وغیره
بتعاقب آنها شتافته دمار از روزگار آن مدبران بر آرند مشار الیهما بطریق شبگیر الوار خود را بآن برگشته بختان رسانیده آتش قتال
برافروختند و از طرفین دلاوریها بظهور رسید و فتح و نصرت نصیب اولیاے دولت مهابت جنگی گردید افواج مرهته بحال تباه
طرف کتک روانه شد و مهابت جنگ عازم پیش گشته به بالیسر بندر نزول نمود و دران محل بوضوح پیوست که میر حبیب و مابقے
یاورانے مقاومت در خود ندیده با فوج مرهته و دافعه در جنگلهاے اطراف کتک آواره گشته دور تر رفت مهابت جنگ
طے منازل نموده از سر رود بهدرک و جاجپور گذشته بمنزل برو که از انجا تا کتک تخمینا سیزده کروه خواهد بود نزول نمود
در انجا عرایض سید نور و سرانداز خان و دهرم داس هزاری تفنگچیان که حارسان قلعه باره بهاتے و متصرف ملک
نواح کتک بودند از نظر مهابت جنگ گذشت مضمون آنکه ما بندها مطیع و منقاد جناب عالے و تابع امر حضوریم هرگاه رایات
عالیات در ساحت این بلده پرتو نزول انداز د مفاتیح ابواب حصار تحویل ملازمان سرکار دولتمدار نموده بشرف ملازمت
استسعاد مے جوئیم و راه انقیاد و اطاعت بسر مے پوئیم مهابت جنگ بنا بر تفحص و تفتیش میر حبیب مع افواج دران صحرا
که آوارگے ورزیده بود چند روز در تفتیش ماند و داخل جنگلهاے صعب المسالک گشت عدم رسیدن غلات بنرخ حبوب
در لشکر تعسر گرفت و از دحام و تشابک اشجار بمرتبه بود که افواج هراول که چند گروه پیشتر رفته بود تا سه روز خبر آنها بنواب و خبر نواب بآنها
نمے و هر دو گروه متفحص هم بودند ازین جهت تشویشے بمهابت جنگ لاحق گشته بنقارچیان حکم نمود که بچهار طرف لشکر بر آمده نقارهاے
فیلے بزرگ و کرناے گران متواتر نوازند و این تدبیر موافق افتاد افواج مقدم که بفاصله کم بود صداهاے کوس و کرنا شنیده
بهمان جانب شتافت و بغیر ملازمت مهابت جنگ رسیده سراپا مسرت همه‌گر گردید و چون معلوم شد که اثرے از مرهته و
میر حبیب پیدا نیست از آن صحرا بر آمده بعضے از افواج را بر دره جنگل گذاشت و با دو هزار کس که همراه رکاب گرفته بود
از محل برو بقصد تسخیر قلعه باره بهاتے شتافت و تمام شب تا نصف روز آینده متصل طے مسافت نمود و از دریاے
مهاندی که پیاسے حصار باره بهاتے مے گذرد گذشته در ظل اهر قلعه مسطوره اعلام هیبت اعلام مرتفع ساخت مخفے نماند که

حکایت دخول مہابت جنگ در صحراے انبوہ و انتزاع ہر دو گروہ از لشکرش و بہر سیدن آنہا بصدای کرناد کوس اشتباہی دارد کہ درین یساق واقع شدہ یا در یساق دیگرا ما سنوح این ماجرا بے شبہہ است القصہ چون فوج مہابت جنگ شش پہر بلا فاصلہ راہ مے برید بجملہ دو ہزار سوار معین ورود دریاے حصار قریب بسہ صد سوار در رکاب حاضر داز فرط کسل و کلال مجال جدال وطاقت قتال در احدے نبود و فی الحقیقۃ از چنین سردار دانا ے ہوشیار عجب عمل سفیہانہ سر زد اگر درین ہنگام اہاے قلعہ بقصد محاربہ برمے آمدند کاریش با تمام و نام و نشانش بانجام مے رسانیدند محض بتائید قادر متعال و میمنت طالع و اقبال خوف و ہراس بر ضمائر و بواطن محصورین کہ جمعے کثیر بودہ اند استیلا یافتہ چارہ کار در اطاعت و انقیاد دانستند و دران روز شدت حرارت آفتاب بافقدان سر سایہ کہ بنا بر طول مسافت خیمہ احدے نرسیدہ بود یاد از صحرای قیامت می داد آخر ہمان روز سید نور و دھرم داس بملازمت رسیدہ درخصت انصراف یافتہ مامور شدند کہ فردا صبح خود را مع سرانداز خان بحضور رسانیدہ قلعہ را تسلیم ملازمان نمایند اما چون بر آنہا اعتماد نبود بانمرۂ از خواص خود فرمود کہ فردا صبح ہرگاہ حاضر شوند اینہا را بہ تیغ بیدریغ بگذرانند و سراج الدولہ را وقت خواب باین کار مامور فرمود تا راز را برملا نکنند بنا علے ہذا صبح روز دیگر کہ شام عمر آن بیچارگان بود مہابت جنگ در خیمہ مختصرے کہ دران وقت رسیدہ بود نشستہ و سراج الدولہ بیرون قنات در سایہ اش با اصحابیکہ بآن کار مامور بودند اقامت داشت کہ سید نور و دھرم داس آمدہ مجرا نمودہ پیش مہابت جنگ رفتند و سلام نمودہ در مجلس او مامور بجلوس و مشغول استماع سخنان دلاویز او شدند متعاقب این ہر دو سرانداز خان با چند نفر نزدیک چوبداران و حجاب رسیدہ از اسپ فرود آمد سراج الدولہ بجرد ورود او لتباشش فرمان دادہ کسانیکہ مستعد این کار حاضر بودند باو در آویختند او نیز دران حال با وجود مشاہدہ مرگ دل از دست ندادہ و حواس را درست داشتہ شمشیر از کمر برکشید و بقدر امکان مقاتلہ نمودہ قاصد بود کہ با مہابت جنگ برسد اجل امان نداد و بہ ضرب دست بعضے از مقربان بعالم عقبے شتافت سید نور و دھرم داس باستماع این خبر بے حواس و مضطرب گشتہ بسعے کسانیکہ در حول آنہا حاضر بودند ابیر پنجۂ تقدیر گردیدند و حسب الامر سپر و کشور خان کہ شقی بیباک و زندان بان ناپاکے بود شدند مردم قلعہ کہ اتباع و رفقاے اینہا بودند بشنیدن این خبر پریشان خاطر و غیر مطمئن گشتہ درہاے قلعہ را بستند و آمادہ پیکار شستند مہابت جنگ بودن خود در پاے حصار از قانون خرد بیرون دیدہ میر محمد جعفر خان و نقیر اللہ بیگ خان و راجہ دولبھ رام و دیگران را کہ از تعاقب میر حبیب اطمینان حاصل نمودہ بحضور رسیدہ بودند درباب محاصرہ قلعہ و تضییق محصوران مامور نمودہ خود بدولت داخل دار الامارۃ کٹک گردید و تا پانزدہ روز ہنگامہ قلعہ ستانی گرم بود آخر الامر محصوران مدافعہ با چنین افواج نصرت امواج دخلو قلعہ از اسباب قلعہ دارے خارج از حد طاقت خود دیدہ بتوسط میر محمد جعفر خان و راجہ دولبھ رام التماس عفو جرائم و امان پیغام تفویض قلعہ بہ ملازمان فیروزے نشان دادند مشار الیہما ملتمس مستامنان بعرض رسانیدہ بعد پذیرائی مژدۂ امان بآنہا رسانیدند حارسان ابواب قلعہ چون در دولت بر روے مہابت جنگ کشادہ خود بہیئت مجموعے پیش میر محمد جعفر خان و دولبھ رام شتافتند و مہابت جنگ براے ملاحظہ حصار داخل قلعہ مذکورہ شد

ذکر مجملی از احوال شہر کٹک و قلعہ بارہ بہاٹے

قطعہ زمینی کہ دران عرصہ قلعہ مذکور در شہر کٹک واقع شدہ میان دو رودخانہ مسمے بمہا ندی و کیٹھ جوری است و اطرافش کہ

اتصال و اشراف بر رودخانهای مذکوره دارد از سنگهای استوار که باصطلاح مشهور لپشته میمانند مستحکم ساخته اند و هر دو دریا
در فصل ایام برسات پایاب و در برشکال بهنای آنها قریب یکروه و عرض دریای کتهجوری بقدر نصف آن
خواهد بود و قلعه بکنار آنها واقع و دور حصار قریب بسه کروه تخمیناً خواهد بود که از سنگ و خشت و گچ و آهک در کمال استحکام و
رصانت بنا یافته و خندقی پخته عریض بر اطراف قلعه است و آبادی شهر کتک بر ساحل کتهجوری است و فاصله میان این شهر
و قلعه مسطوره قریب یکروه و عمارات و ابنیهٔ حکام و بیوت اغره آنجا که بر دریای کتهجوری بر پشتهٔ پخته مذکور اتفاق
افتاده در کمال ارتفاع و بلندی پشتهای عمارت جائی ده گز و جائی قریب بنصف ارتفاع مذکور و در زیر آن ابنیه
آب دریای کتهجوری جاری است و آن طرف آب دریای مذکور باختلاف مواضع از دو کروه تا چار پنج کروه مسافت
صحرای وسیع خوش فضاست و متصل آن جنگل اشجار عظیمه در کمال خضرت و صفا و انتهای آن جنگل ابتدای دامن جبال
ملک آساد سکنهٔ آن شهر را این هرسه کیفیت هر زمان در نظر است و چون قطعه مذکوره از هر دو طرف دریاها محیط افتاده
اگر مخالفان در اوقات طغیان آب باتفاق زمینداران آنجا قصد محاصره کنند وصول جنس ماکول و غیره ما یحتاج از جمله ممتنعات
است و در برسات اگر کسی قاصد بنگاله گردد چون در هر منزلی دریاهای عمیق واقع و مانع عبور و مرور و قطع طریق
و رسیدن بمنزل مقصود از جمله متعذرات مهابت جنگ که این قسم امور همیشه ملحوظ و منظور میداشت زیاده توقف در آن
بلده دور از صواب دانسته دیر مسرگشت منتم شمرده شیخ عبدالسبحان نامی را که در رساله راجه دولبهرام از جملهٔ مغلوکین مجهول
الاحوال بود به نیابت کتک مقرر ساخت سبب آنکه مهابت جنگ بنابر جهاتی که مذکور شد در معاودت عجلت داشت
و بسبب خوف مرهته که در قرب و جوار کتک منتظر فرصت در کمین بود و رسیدن افواج کمک از مرشدآباد بنابر بعد راه و برسات
امکان نداشت احدی قبول نیابت آنجا نمینمود و شیخ مشارالیه که ترقی باین مرتبه هرگز در خاطرش نمیگذشت عند التکلیف
از لقای نجم مرتبه شمرده بمقتضای این مصرع سلطنت گرچه بهازیست خوش نیست منتقلد این امر خطیر گشت و جهت
تعجیلی که در ضمیر مهابت جنگ جلوه گر بود مردم دیگر نیز بر او العین مشاهده دیدند چه هرگاه شیخ عبدالسبحان را به نیابت گذاشته
عنان عزیمت بسمت مرشدآباد منعطف گردانید با آنکه آفتاب در جوزا و شروع ماه اساره بلکه آخر ماه جیتهه بود باران متواتر
بنوعی میبارید که هیچ روزی از ترشح و تقاطر خالی نبود و گاهی اشتداد مینمود و دریاچهای کوچک که حین رفتن
نهایت کم آب بود هنگام عود بنوعی طغیان داشت که عبور و مرور از آنها بصعوبت دست میداد هر چند آب بعض از آن دریاچها
تا بسینه و کمر بود اما بنابر زور آب گذشتن از آن متعذر میبود و بر دیگر آنها اکثر انسان و حیوان تلف شدند چنانچه در ترجمه
یوسف علی خان بن غلام علی خان مذکور است که بر نالهٔ نرهان که قریب میدنیپور واقع است باوصف آنکه عرض آن آب
بسیار کم بود از کمال شدت جریان و عدم تیسر سفائن عبور منحصر بتعبیه گهرنی بود و گهرنی عبارت از آن است که سبوها و
سفالهای خالی پر باد را با سفی و چوب و اشجار موز متصل پهلوی هم از ریسمان بسته بر آن عبور مینمایند اسباب
متاع و مردم بر آن و اسپان و حیوانات دیگر را بشنا میگذرانیدند جا برین از جنس اسپ دگاو صدها تلف شده باشند
از آن جمله معابر صابری که خان مرقوم عبور نمود و ناظر و مصاحب بوده شنیده اسپ عراقی بکمر غرق گشتند بر این قیاس باید کرد معابر
دیگر را بر رودخانهای که متصل بمیدنیپور واقع است و آبش بسیار طغیان داشت زیاده از سه چار سفینه
میسر نبود و عبور تمامی لشکر بر آن انحصار داشت خلاصه در کمال اشکال عبور از آن دریاچها میسر گشت و تفصیلش

تطویل بلاطائلست، بالنهایت صعوبت و مشقت بنابر گل و لای راه و زیادتی آبها عائد حال لشکریان گردید اگر اندک دستگی در کتک روی میداد رسیدن بمرشدآباد از متعذرات بود. بعد ازان که مهابت جنگ بالشکر از کتک کوچ نموده میر حبیب که در گوشهٔ صحرای با فوج مرهته خزیده بود عازم استخلاص قلعه و شهر مذکور گردیده تا صعید بدست آوردن شیخ عبد السبحان گشت چون شش هفت روز از کوچ مهابت جنگ گذشت میر حبیب نزدیک به کتک رسیده شیخ عبد السبحان با آنکه مقابله با چنان فوج گران از تاب و توان خود بیرون می دانست بمقتضای غیرت و جرأت با قلت اعوان به مقابله میر حبیب و مرهته شتافت و بعد از لتفات بمقدور خود مساعی جمیله در محاربه نموده بقدر طاقت ساعی به تقصیر نشد چون جراحات متواتر با و رسید و دستش بزخم شمشیر از کار رفت بسر آمده اسیر مخالفان و محبوس دشمنان گردید و خدوث این سانحه که قبل از وقوع به آرای صائبه ظهور داشت در حوالی بالیسر بندر بعرض مهابت جنگ رسید چون وقت اقتضای تدارک نداشت متوجه برای تیاری نشد دیگر اند و مهابت جنگ بعد از طی مراحل اواخر جمادی الآخری بکتوه رسیده بر جسر سفان که قبل از ورود لشکر مرتب شده بود عبور نموده اوائل رجب سنهٔ مذکوره در عمارات موتی جهیل که آغاز تعمیرش بود نزول فرمود شهامت جنگ و حسین قلی خان و دیگران به ملازمت رسیده مورد عنایات و عواطف شدند و جیر و دمت پیشکار رای رایان چین رای بخطاب رای رایانی و عنایت خلعت دیوانی خالصهٔ شریفه سرافرازی یافت

بقیهٔ ذکر فخر الدین حسین خان پسر سیف خان و بعض سوانح متعلقهٔ آن احیان

فخر الدین حسین خان پسر سیف خان که از حیز اعتبار ساقط گشته در نظر های آشنا و بیگانه بسفاهت و بی قدری از تحقیق یافته بود رفقای او اکثری برخاسته بصولت جنگ پیوسته بودند و خود بزعم مال و اموال با معدودی از ندمای کم جرأت و پیاده های میواتی و غیره عملهٔ شاگرد پیشه در قصبهٔ مالده شکسته بالی و با نزد موسم تابستان را گذرانیده انتظار می کشید تا چه پیش آید مهابت جنگ سفاهت او را ازین حرکت که بی تخفی دریافته قاصد انتزاع دولت سیف خان که مبلغ خطیر گران و جواهر و اسباب فراوان بود از دست آن سفیه جهان گردید و بعضی از معتمدان خود را فرستاده او را پیش خود طلبید بعد آمدن مکانی برای ماندنش تجویز نموده اسباب مایحتاج برای او مهیا داشت و چار رسان را به نگهبانی او گماشته جمیع اموال نقد و جنس که در دست او بود ضبط نمود و حیدر علی خان مع جمیع عملهٔ توپخانه که از بردوان بر عاشقی بمرشدآباد آمده بود بمرض نزول الماء مبتلا گشته مکفوف البصر گشت و سراج الدوله واسطهٔ عفو تقصیرات هزاریان توپخانه گردیده داروغگی توپخانه دستی یافت و میر ضیاء الله برادر تهاور رفیق عطاء الله خان بود به نیابت او خلعت داروغگی توپخانه مذکور عنایت شد و همدرین اوقات مهدی نثار خان باستدعای مادر سراج الدوله با صولت جنگ برهم زده مع نقی علی خان برادر فقیر و غلام رضا خان پسر مرتضی خان و دیگر سرداران بمرشدآباد رسید سراج الدوله که مخالفت با عم خود صولت جنگ داشت و مهدی نثار خان رفیق دیرینه و معتمد علیه پدر را بود ورودش را مغتنم شمرده همه را رفیق خود گردانید و مهدی نثار خان را زیاده از همه رفقای سابق و حال بشمول عنایات و انفضال خود ممنون نموده یوماً فیوماً در مراتب او تقدم را بیشتر افزود

رفتن مهابت جنگ بمیدنی پور بارادهٔ اخراج میر حبیب و مرهته ازان مکان بلکه از

حدود صوبهٔ کتک و بنگاله و چهاونی نمودن در میدنی پور و سراج الدوله را به بالیسر بندر فرستادن و فرار مرهته از ان اماکن و بدر رفتن فخر الدین حسینخان پسر سیف خان از قید بوسیلهٔ سازش با مرهته

چون میر حبیب بمحض عناد و رشک بر دولت خدا داد مهابت جنگ تاراج دلها را از حد بدر برده خود را در عالمی ساز ریخته بید آتشت
دغاهای بی انتها کشیده و خلقی را از پهلوی طمع چینی خود اکثر اوقات مبتلای انواع محن و مشاق بی ساخت و جمعی از
مرهته و افاغنه با خود داشته اکثر دیار جنوبی گنگا از ملک بنگاله می تاخت بنابران استیصال و اخراج آنها را مهابت جنگ
بر ذمهٔ همت خود لازم شمرده با وجود پیری و کهن سالگی و سستی و محاربات را فی تقصیر نمود لهذا بعد انقضای برسات دل
بقصد سیر و شکار که باین شغل هم شوق مفرط داشت و خالی از مصالح دنیاداری هم نیست بطرف مهرپور که شرقی و جنوبی
مرشدآباد واقع است متوجه شد و کثرت آهو در ان نواح بمرتبهٔ بود که هر روز صدها شکار می شد و از شدت و فور خیل
فیل بسبب انتشار لشکریان در صحرا سراسیمه گشته در معسکر می آمدند و بازاریان و مردم اردو بضرب چوب و کلنگ آنها
را شکار می کردند بعد الفراغ از شغل شکار رو براه آورده در کتوه نزول نمود پس از اجتماع عساکر متوجه بردوان گردیده
از انجا هم پیشتر راند و بعد قطع مراحل بجوار میدنی پور رسید جماعهٔ مخالفین بمجرد استماع قرب ورود لشکر ظفر اثر طاقت مقاومت
در خود نیافته بعادت معهود آوارهٔ دشت ادبار و مفقود الخبر و الآثار شدند و مهابت جنگ وارد میدنی پور گشته ساحل دریای
کنسای را مضرب خیام ظفر احتشام گردانید و درین هنگام افتاد که این مرتبه بانتظام این ممالک و انضباط طرق و مسالک بنحوی
پردازد که معاندین را مجال عبور در محروسه صوبهٔ بنگاله و کتک متعذر گردد بنابرین ارادهٔ اقامت خود در میدنی پور نموده فرمان
بچهاونی داد و فوجداری میدنی پور بعلی قلی خان که بخشی رسالهٔ سراج الدوله بود مرحمت فرمود چون خبر میر حبیب شنید که
بطرف بالیسر متوقف است نظر بآنکه چندان فوجی که گمان خطر و تضرر در ان باشد با میر حبیب نیست و سراج الدوله را هم دلیر
بر حرب نمودن ضرور است مشار الیه را با جمعی از افواج قاهره بدان سمت فرستاده بدفع آنها مامور نمود سراج الدوله
دوست محمد خان و میر کاظم خان را بطور چپاولی پیش فرستاده خود متعاقب آنها راهی شد دوست محمد خان اول صبح بر
سر شان رسیده بقدر گوشمالی داد و فوج مخالف که از نام مهابت جنگ می ترسید با آنکه جبار تیکه دوست محمد خان و میر
محمد کاظم خان نمودند دل از دست داده راه فرار اختیار نمود و سراج الدوله هم متعاقب در رسیده متصل بالیسر بندر معسکر ساخت
و چون بامور به پیش رفته بود بتعاقب نپرداخت مهابت جنگ را که مفارقت سراج الدوله نهایت دشوار بود خصوصاً هنگامی که
اندیشهٔ فتن و حوادث باشد یکدم جدائی او قیامت می شمرد بخاطر آورد که اگر میر حبیب در میان دو لشکر برآمده هر گاه اسپ
بیندازد و با او بیاویزد خدای تعالی داند که پایانش چه روی نماید و فوج معتدگرانرا که همراه سراج الدوله است مبادا از ناکارگی
و سفاهت او صدمهٔ عظیمی رسد بنا بر علی هذا سراج الدوله را تاکید هر چه تمامتر طلب داشت و متعاقب رسولان خود هم
حرکت نموده بی اختیار راه می برید و از ان طرف سراج الدوله هم شفقت کرده قطع مسافت می نمود نزدیک گذر محل تلاقی
عسکرین گردید و سراج الدوله بتقریب پابوس جد خود رسید و از انجا باتفاق معاودت به میدنی پور نموده محل چهاونی
سابق منزل ساخت درین زمان خواجه عبد الهادی خان که در زمرهٔ جماعه داران ادنی ملازم سرکار بود به مرافقت
سید محمد یساول که هر دو کابلی بودند بتوسط نایب غلام حسن خان داروغهٔ دیوان خانه بعرض رسانید که نمین

و غائله در عدد ملازمان سرکاران افزودن تر است که منفسل گفته آید مبالغ خطیر متصدیان و عمله بخشی گری بالاتفاق جانداران بخیانت متصرف میشوند همراه کسیکه در سررشته دفتر با صد نفر نوکر است ربع آن موجود نخواهد بود چنانچه کمترین اول غبن مردم همراهی خود بعرض میرساند و آنچه بود معروض داشته التماس نمود که درین صورت اگر یک مرتبه ملاحظهٔ موجودات سپاه باین کمینه دو لتخواه حکم شود کفایت سرکار بلکوک خواهد رسید مهابت جنگ بر طبق التماس او بعمله بخشی گری سائر حکم فرمود که جمع حمله بعبد الهادی خان رجوع آورده عرض موجودات سپاه بدهند درین سانحه عجب انقلاب و اضطرابی در خواطر رؤسای سپاه روی داد و خواجهٔ مذکور از وضیع و شریف و آشنا و بیگانه بنا بر غرض تقرب و اقتدار خود اغماض نموده مروت را در گوشه نشانید و برای تحصیل نیکنامی خود همه را بدنام و عاجز ساخت بمرتبه که در رساله یکی از عمده های لشکر که تنخواه یک هزار و هفتصد سوار میگرفت حین ملاحظهٔ موجودات هشتاد نفر باثبات رسید برین حال قیاس کافهٔ سپاه باید نمود که در هزاران صد باقی ماندند اگرچه کفایت لکوک سرکار بعمل آمد و باین حسن خدمت خواجهٔ مذکور مشمول عواطف بی پایان شده بوفور مراتب او افزود اما مطعون تمام لشکر و باعث نهایت دل شکنی سپاه گردید طرفین را چنین نبایست نه سپاه را غائله باین حد مناسب بود و نه خواجهٔ مذکور را اینهمه اهتمام و مهابت جنگ را هم اینقدر مبالغه خاصه درچنین مقام که مدار باست در پیش و حقوق جانفشانیهای رساله داران و عموم سپاه بر گردن داشت مصلحت دلائل نمود **بیت** مرا سر غبار است این بهن دشت + ازین چشم پوشیده باید گذشت ❊ درین اثنا خبر رسید که فوج مرهته از راه صحرا متوجه شد مهابت جنگ را چون استیصال آنها در نهایت مرتبه منظور بود و بر افواج متعینهٔ مرشد آباد چندان اعتمادی نداشت از میدنی پور جنبیده به بردوان رسید و در آنجا معلوم گردید که باستماع توجه عساکر منصوره مرهته را مجال توقف در جوار مرشد آباد نماند و بطرف جنگلستان غربی مرشد آباد فرار اختیار را افتاد و فخر الدین حسین خان خلف سیف خان که در مرشد آباد حسب الحکم نظربند بود مستحفظان خود را غافل کرده و با مرهته و میر حبیب در ساخته یا بتطمیع مستحفظان را با خود متفق گردانیده بلشکر مرهته ملحق گشت و همراه آنها برفت پایان احوالش آنکه چون تمام عمر بناز و نعمت پرورش یافته بود مشقت اسفار بمشامش نرسیده بود درین یساق مرکوبی غیر از اسپ نداشت از رفاقت آنها عاجز گشته روانهٔ دار الخلافه شاهجهان آباد گردید و پس از وصول به شاهجهان آباد زر و جواهری که در ایام اقامت مالدهٔ مصحوب معتمدان و وساطت مهاجنان پورنیه و مالده بیش از گرفتاری خود بدار الخلافه فرستاده بود از آنجمله آنچه بدست او آمد قناعت نموده اوقات خود براحت میگذرانید بعد اندک زمانی بمرض سرسام مبتلا گشته بدرود جهان ناپایدار نمود مقارن باین حال یکی از زمینداران جنگل با مهابت جنگ التماس نمود که اگر رهنمونی فوج ظفر موج باین دولتخواه مفوض شود لشکر فیروزی پیکر را بعجالت بریک ناگاه بر سر بنگاه خصم تیره درون می توانم رسانید مسئول او مقبول افتاده حکم عالی نفاذ یافت که زمیندار مذکور بر فیل متینه سه کاره سوار بوده قائد فوج دریا موج باشد و حسب الامر بعمل آمده باعتماد قول او قطع طریق بطور ایلغار میشد بعد از آنکه دو سه منزل طی نمود شبی که تمام شب در جنگل قطع مسافت بعمل آمده بود هنگام دمیدن صبح بعرض مهابت جنگ رسید که زمیندار مذکور بر هودج فیل نخجم کار دستگیر خود دریده است باستماع این خبر احضارش نموده استفسار کرد که ترا سبب اهلاک و انعدام خود چه بود جواب داد که چون راه را غلط کرده ام و ندانستم که به شبه دشمن رسانم و ترسیدم که چه بر سر من خواهد آمد بنا برین مبادرت باین عمل نمودم و پس از لحظه به ستر خود شتافت و مهابت جنگ که بعد از الفت از حرج چند منزل کشیده و هرکاره ها از آن راه آگاه نمودند صلاح در معاودت

تمرد و مراجعت به بردوان نمود و در باغ مانک چند دیوان راجه بردوان که بهترین مواضع آنجا بود تا تحقیق خبر مرهته که در کجا آواره است نزول اجلال فرمود و درین آوان میر محمد جعفر خان که در مرشد آباد بتقریب تعیناتی شهامت جنگ اقامت داشت حسب الطلب راهی گشته در باغ مذکور بتقبیل قدوم مهابت جنگ استسعاد یافت نواب والا جناب که از مشاهده خیانات سررشته بخشیگری و بعضی وجوه دیگر ملالی از میر جعفر خان داشت کلماتی چند متضمن نصح و ملامت فرموده ارشاد نمود که نیابت بخشیگری بعزل برادر خود میر اسمعیل از طرف خود بنجو اچه عبدالهادی خان ده هزاری مذکور استنکاف ازین امر نموده راضی نمی شد آخر الامر طوعاً و کرهاً حسب الامر نیابت خود بخواجه مرقوم مفوض نمود و بعد توقف چندروز بعرض رسید که مرهته با نواز محمد امیر به میدنی پور بر آورد و مهابت جنگ که بالجزم عازم رفع آن گروه بود اعلام نهضت بسمت میدنی پور برافراشت و سراج الدوله رخصت مرشد آباد گرفته داخل بلده مذکور گردید

ذکر سبب افتراق سراج الدوله از مهابت جنگ و رفتن او بعظیم آباد و مجادله او با جانکی رام نائب صوبه مذکور و کشته شدن مهدی نثار خان مغفور عم راقم سطور

مخفی نماند که عم فقیر مهدی نثار خان مغفور جامع محامد و صفات و در شجاعت و عزم و اعتلا و اقتدار یگانه روزگار و نادره زمان بود و بعد کشته شدن هیبت جنگ مرحوم مهابت جنگ را قدر دان خود ندیده عازم آن گردید که اگر فلک بکام او گردد بالمدی مدارج دنیا ترقی کند و الا چون پایان دنیا مردن است راه آخرت سپرده آید و درین ضمن رفاقت سراج الدوله همراه مهابت جنگ در بعض جواب و سوالها که با مهابت جنگ بعادت خود از روی کنایه می گفت بی باکیها نموده کلمات گران بر زبان آورده بود و مهابت جنگ بمشاهده جرات و بیباکی او اندیشه بخاطر راه داده خواست که از رفاقت سراج الدوله ممنوع شود مهدی نثار خان این معنی را بالغ وجهی دریافته خاطر نشان سراج الدوله نمود که جد شما بنا بر تربیت و فرط محبت جدائی شما را نخواسته داعیه آن دارد که همیشه تابع فرمان او و از مرتبه انعام خود که مقدر و مخصوص است نا رکتر بوده بسر برید و شما در مرتبه هیچ وجه کمتر از نهضا نیستید بلکه باعتبار وراثت مهابت جنگ چراغ دودمان و زبده خاندان خودید و بفضل تعالی اکنون طفل هم نمیباشید که این قسم اطاعت با ضرور باشد اگر خود را بمرشد آباد رسانید و راه عظیم آباد گیرید جانکی رام ما که هندوی مفلوک و ملازم و نائب شماست از انجا بر داشتن چندان کاری نیست بعد ازان مهابت جنگ غیر از رضا جوئی شما چاره ندارد سراج الدوله مصلحت مذکور بسمع قبول اصغا نموده در دل خود داشت و مهدی نثار خان در اواخر ربیع الثانی یا اوائل جمادی الاولی ۱۱۶۳ هجرت استعفای نوکری کرده بمرشد آباد رو از مرشد آباد مع رفقا بعظیم آباد رفت و لطف علی خان برادر حرم راقم که همراه عم خود ترک رفاقت صولت جنگ نموده ملازم سراج الدوله با دو صد سوار شده بود قبل ازین سوانح بسبب تقدیرات خویش گشته ترک نوکری نموده عازم شاه جهان آباد بود و بنده که همراه صولت جنگ در پورنیه اقامت داشت به اراده برادر آگهی یافته و مفارقتش را نخواسته پیش خود طلبداشت و بسعی بسیار بملازم صولت جنگ کنانید و مهابت جنگ چنانچه مرقوم شد بمیدنی پور رفته میر حبیب را مع فوج مرهته مفقود الاثر یافت و در رهائی قدیم نزول فرمود چون قلع ریشه فساد آن گروه در خاطر تصمیم یافته بود و حیدر علی خان پسر قطب علی خان که بنام او فوجداری میدنی پور تقرر داشت بسبب عدم قدرت و قوت مقاتله و مقابله با مرهته از بودن میدنی پور باحتیاج تمام معذرت خواست مهابت جنگ برای تعمیر جاها و مکان دولت تهانه تاس

فرمان داده نسوان محل را از مرشدآباد طلبیداشت و خواص و عوام لشکر را که از طول مدت یساق سفر جرگشته بنابر قرب موسم برشکال امید عود به مرشدآباد داشتند بجا و سفر مامور نمود عامه سپاه وغیره خلائق مایوس از رفتن مرشدآباد گردیده اغره داران لشکر حسب الامر مشغول بآراستن سرسایه شده بقدر استطاعت و مقدور خانه هاے گاهے برای خود آراسته پا بدامن فراغت کشیدند سراج الدوله قاصد داعیه مکنونه خود گردید و از مهابت جنگ رخصت چندر روزه بسیر اماکن مرشدآباد و تفرج باغات بلده مذکور درخواست چون مجاز گشت بمرشدآباد رسید و چندر روز بسیر و تماشاے اطراف و تفرج اماکن و باغهاے آنجا گذرانید چون صباحے چند برین نمط گذشت سراج الدوله از اراده خود بمهدی نثار خان آگهی داد و رقعه متضمن حرکت خود از مرشدآباد بطور ایلغار با تعین تاریخ نوشته مصحوب هرکاره فرستاد و خود بتاریخ معین بهانه سیر باغ مع لطف النساء که جاریه نواخته او والده دخترش بود بسواری رتهه که گاو دانش را بنابر مزاولت اسفار متواتره طاقت رفتن سی چهل کروه دریک روز بود راه عظیم آباد گرفت شهامت جنگ مع حسین قلی خان و حسن رضا خان و اکثر همراهان روشناس تقرب اساس بمجرد استماع این خبر هوش پرداز مضطرب الاحوال بر پالکی خود سوار با معدودے از ملازمان بے اختیار در پی او دوید تا بر دیوان رسید و چون نیافت بعض معتمدان را پیشتر فرستاده در التماس معاودت مبالغه را از حد گذرانید سراج الدوله التفاتے بسخنان آنها نفرموده بعنف و زجر از پیش خود راند و خود بطورے که راه مے برید ساعتے نیارمید شهامت جنگ این ماجرا را بمهابت جنگ نگاشت که من هرچند دویدم بگردش نرسیدم و فرستاده هاے اینجانب که تا باو رسیدند بعد ملاقات والتماس معاودت جواب داد که اگر مبالغه در مراجعت نمائید من خود را هلاک میسازم آنها ناچار برگشته آمدند مهابت جنگ این که این خبر شنید عنان صبر و اختیار از دست داده بنابر محبت بمرتبه تعشق که با سراج الدوله داشت بودن خود در میدنی پور محال دید و میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام را باستمال عواطف و تنبیه و ارشاد مدافعه ارباب عناد اگر حاجت شود مستعد ساخته با تمامے فوج در میدنی پور گذاشت و ریاست فوج مذکور بمشار الیهما مفوض داشته با معدودی از خواص آن روز رو به مرشدآباد نهاد با آنکه شروع موسم برشکال و راه پر گل و لاله و ناله ها در طغیانی بود از صبح تا شام قطع مسافت می نمود و هشت منزل راه را در چهار روز طے نموده وارد دار الاماره مرشدآباد گشت و یک روز در آنجا توقف نموده روز دیگر روانه عظیم آباد گردید و خطی بسراج الدوله مشتمل بر انواع دلجوئی و شفقت و انحای آرزومندی و محبت مشعر بر ترک اراده که پیش نهاد خاطر داشت بوجهی که دلخواه طبع او باشد نوشته ارسال داشت سراج الدوله قریب به باگلپور رسیده بود که خط مذکور باو رسید در جواب نوشت که جناب عالے با همه اظهار رافت و عنایت و شفقت و محبت در صدد پرورش دشمنان منند از آن جمله حسین قلیخان را باعلی مراتب اقتدار رسانیده مرا در نظر او و امثالش بحدے ذلیل گردانیده اند که حین معاودت من از بردوان یکے هم بقدم استقبال پیش نیامد و شهامت جنگ را ولایت عهد داده صولت جنگ را فوجدار پورنیه فرموده اند و بحال من غیر از لطف زبانی عنایتے که موجب ازدیاد قوت و شوکت و وفور ثروت و مکنت در امثال و اقران تواند بود مبذول نیامده حالا زنهار تشریف نخواهند آورد و الا سر شما در دامن من یا سر من زیر پاے فیل شما خواهد بود و همین جواب زبانی هرکاره هم گفته فرستاد مهابت جنگ از مطالعه آن مبتهج و شادمان گردید و نهایت اظهار مسرت نمود اما چون هرکاره کلمات مذکوره بر زبان راند بر هرکاره برآشفت و گفت سر من زیر پای فیل او اگر غلط از روی من است نام سر او بحال مذکوره روبروی من چگونه بزبان تو گذشت و باز خط دیگر بکمال شوق و ملایمت متضمن اشعار غلط فهمی او نوشته ابلاغ داشت ملخص مضمونش اینکه آن عزیز از جان ظن و گمان برعکس مدعاے من نموده گاه بیجاے نمایند تمنای من

آنست که حکومت و فرمانروائی کل عالم برای آن نورچشم باشد و این رباعی بخط خود در آن رقیمه ثبت نمود ، باستگی نازی کرده
شهادت اند نمک و پوست ؛ غافل که شهید عشق فاضلتر از دوست ؛ فردای قیامت این بآن کی ماند ؛ این کشته دشمن است
و آن کشته دوست ؛ حالیا قلم وقائع نگار را از نگارش احوال صلابت جنگ انصراف داده ماجرای سراج الدوله قائم سخن نماید تا
سررشته سخن از نظام نیفتد

ذکر رسیدن سراج الدوله در نواح عظیم آباد و پیوستن مهدی نثار خان با او و جنگیدن با جانکی رام و کشته شدن آن بیچاره

سراج الدوله چون در غیاث پور رسید نوشته مرقومه او بمهدی نثار خان قبل ازین رسیده بود متضمن آنکه من سلطنت خود را باعتماد و اقوال شما برادر
زاده خود را رسانیده ام شما بطوریکه گفته بودید بر آن وفا و آماده گشته خود را پیش من رسانید مهدی نثار خان قبل از ورود در فرود کرد
اسباب و ناموس را بر کشتی سوار و بار کرده قاصد بود که بغازی پور فرستد اگر سراج الدوله بیاید آنچه از دستش برآید بعمل
آمده و اگر او نیاید خود و رفقای متعلقان روانه شاه جهان آباد شود و پیوستن نبود که سراج الدوله بدان سخنی که با او گفته شده این
اراده عظیم خواهد نمود چون رقعه مرقومه باو رسید والده فقیر ما که بجای مادر خود دانسته با او کمال مراتب ادب و محبت مرعی
می داشت بخانه خود طلبید و اظهار کنون خاطر خود و دوستی سراج الدوله نمود والده در ممانعت مبالغه فرموده گفت که برادر من
از عهده صلابت جنگ بر نمی تواند آمد و بالفعل این ظالم هرچند هندوی لوسنده است اما نشانیده صلابت جنگ و با فوجیکه حاضر
دارد و صد برابر شماست سراج الدوله فرزند صلابت جنگ است و او عاشق سراج الدوله برای او این آمد شما مضرت ندارد
باز با هم چون شیر و شکر خواهند آمیخت شما خود را مفت بکشتن می دهید کشتی بار کرده عیال و زن و دختر خود را سوار کرده روانه
سازید و خود بر اسپ تیز رفتار سوار شده بدر روید مهدی نثار خان را غیرت و اجل دامنگیر گشته هرچند والده فهمانید این جواب داد
که اگر سراج الدوله نمی آمد من رفتن را جازم بودم و اکنون نمی توانم که خود را کناره کشیده پیش مردم بنامردی و جبن اشتهار یابم
اگر حیات و اقبال یاوری کرد برین هندوی جنگالی غالب آمدیم دیگر با صلابت جنگ نمی ستیزد و دولت آزمائی کرده و اگر
زندگی بآخر رسیده شب گور در خانه نمی توان خفت القصه ناموس را روانه غازی پور نمود و بعض جواهرات و ظروف طلا و نقره
حق دختر خود بوالده سپرده آخر شب مرخص و صبح عازم خدمت سراج الدوله گردید و در قصبه غیاث پور معروف به بارده بملاقات
او رسیده بجامه داران که طرف در بنگاه و آن طرف گنگا اقامت داشتند پروانهای سراج الدوله و خطوط خود متضمن طلب آنها
بانواع مواعید فرستاده نوع بسیاری از هر طرف آماده نصرت سراج الدوله ساخت و عرائض مردم متضمن رسیدن بجلدی
در خدمت ورود نمود بلکه اکثری از جای خود جنبیده ماجرای کشته شدن مهدی نثار خان و انهزام سراج الدوله شنیده از اثنای
راه برگشتند و فی الحقیقه در فراهم آوردن سپاه و تالیف قلوب این فرقه عجب سلیقه داشت که دیگری تا حال مثل او درین کار
مشاهده نشده و خود مع سراج الدوله در باغ جعفر خان رسیده نزول نمود مردم شهر عظیم آباد و بعضی از اطراف و اکناف حاضر آمدند
سراج الدوله بجانکی رام پیغام فرستاد که آمده شرف ملازمت حاصل نماید او از استماع این خبر غریق بحر تحیر و تفکر گردیده ندید است
که چه کند اگر بملازمت سراج الدوله رود مبادا صلابت جنگ مورد عتابش سازد که مقدمه ملکداری این قسم اطاعتها و استرضا
بر نمی تابد اگر بمقابله و مقاتله پردازد و در آن معرکه چشم زخمی بسراج الدوله رسد هم دست از حیات خود باید شست و محبتی
که صلابت جنگ را با سراج الدوله بود در صورت آسیبی که باو رسد اقتضای همین سیاست داشت ناچار مصطفی قلی خان را که

برادر محمد ایرج خان به بردن سراج الدوله بود پیش فرستاد تا اراده باطن او دریابد که جمعیت مصطفی قلی خان بملازمت رسید
از هر طرف گفتگو آغاز نهاد مهدی نثار خان بسراج الدوله فهمانیده بود که مقربان جانکی رام را که روی سخن در حضور داشته باشند
اگر بیایند رفتن نباید داد تا بر ضمایر سامی آگهی یافته او را مانع آمدن بخدمت نشوند چون سراج الدوله را از تنگ حوصلگی و کم ظرفی
مجال کتمان اسرار نبود اراده خود را با مصطفی قلی خان ظاهر کرده در آوردن جانکی رام استعانت جست او هم ولسان بسیار گرم بود
آوردن جانکی رام را بلا تامل متعهد شده رخصت خواست مهدی نثار خان بحسب تقدیر دران زمان برای کاری بیرون رفته
بود مصطفی قلی خان مرخص شده در رفت و جانکی رام را بر ما فی الضمیر سراج الدوله آگهی داده در رفتن مانع شد جانکی رام
که فی الجمله تهیه آمدن پیش سراج الدوله داشت موقوف نموده ابواب حصار شهر را بر روی او بست و تهیه قلعه داری نشست
سراج الدوله که اصلا طاقت تحمل مکاره نداشت بشدت خشم ولین برآشفت و باعتماد آنکه کسی او را نمی تواند گشت اراده تسخیر
قلعه و گوشمال جانکی رام نمود مهدی نثار خان امر بتوقف و انتظار آمدن افواج مطلوب بسر مود آن ابله تا تامل اندیش از آنجا
که دران وقت داشت بتمیز نیک و بد مشوره نفرموده بمهدی نثار خان گفت که من بگفته شما دست از سلطنت خود برداشته
مستعد جان بازیم و شما دل از جنگ می دزدید مهدی نثار خان که تاب چنین گفتگوها گاهی نداشت برآشفته گفت سخن را
اول نشنیده بودید راندید از آن و برهمکاران را دولتخواه کار گذار شمرده بر رازهای خود آگاه ساخته خنکار رام شده
را متوحش گردانیدید اکنون با شفقت بفتاد کس که ازین جمله معدودی مرد کار و جان نثار خواهند بود اراده جنگ
و قلعه ستانی که دارید معقول نیست دریکدو روز جمعیت شایسته فراهم می آید آن زمان اراده که پیش نهاد خاطر است بر
می تواند آمد آن سفیه ناکرده کار باز اعاده کلمات اول نمود مهدی نثار خان مرگ خود مصمم نموده تمام شب با حیا و دعا
در بارگاه کبریا بسر برد و صبح با رفقای قلیلی که حاضر داشت اعلام شجاعت برافراشت و همت بر تسخیر حصار عظیم آباد گماشت
این سانحه در آخر رجب یا اول ماه شعبان سال شصت و سوم از مایه دوازدهم هجرت روی نمود و ازین جهت که بر دروازه
مشرقی و دیوار فصیل طرف مذکور ازدحام مستحفظان و مزاحمان بود ببهانه زیارت مزار پیر سراج الدوله را بتقریب جنگ
بر دروازه انجا سراج الدوله را بر اسپ خنگ رنگ خود سوار ساخته پیرش بدروازه معروف بکهرکی بیگم پوره فرمود
چون درانجا هم مستحفظان متعدد و آن طرف باهتمام مردم مهته جسونت ناگر از اقربای رایه دیا بهادر بود محاربه و پیوست
و صدای برق اندازی از قلعه بلند گردید مهدی نثار خان سراج الدوله را با معدودی از حارسان او در پناه دیواری
گذاشته خود مع رفقا پیاده پا بپای دیوار حصار رسید و اراده عروج بر دیوار و برج نموده بهمراهیان ترغیب و تاکید زود
بر رفتن بدیوار چسپیده بهر صورت خود را بالا کشیدند اندک اندک مجبور گردیدند چنانچه مهدی نثار خان را هم در
بازو تیری تراز وگردید و مصطفی مثل امانت خان وغیره از راه بدر روی که از کثرت مرور آب کشاده شده بود در آمده
اندرون قلعه رسیدند در را کشوده سراج الدوله و بقیه مردم را اندرون کشیدند و عرصه مذکور از اعدا خالی و در را مصفا
و کشاده گشت مهدی نثار خان جامه یکتی پوشیده و شمشیری حمایل کرده با رفقای معتمد پیش و پشت سر خود
سراج الدوله را بر اسپ خویش مع مستحفظان او گرفته بتامل و وقار مستعد کارزار می آمد تا آنکه بدر محلسرای والد مرحوم
که محاذی حاجی گنج و در میان شهر و مکان شارع عام در دروازه بیگم پوره واقع است رسید و جانکی رام مع اسباب
عرصه مثل توپ و توپخانه دستی و بان وغیره بر فیل خود سوار و حسن علی خان را بهمراه خود تعین نموده در چوک سر دروازه

قلعه پتنه عظیم آباد و حیران کار خود و استاده منتظر بود تا چه پیش آید و البته سه چار هزار کس غیر جارسان قلعه دران عرصه با او در راجه رام
نارائن حاضر بودند درین مین امانت خان که رفیق مهدی نثار خان و از شجاعان بود نیزه کوسپکی که باصطلاح برچهه و سانگش میگویند
در دست گرفته اسپ خود را تاخت و در راه دو عام همراهیان حسن علی خان که در دروازه جنوب رویه چوک قلعه متصل مسجد سابق الذکر
قلعه و اجتماع داشتند در آمد و طرفه ستیزه آویزی نمود که درانهم مردم مجال کسی نبود تا مقابل او گردد و در دکانها و گوشه های بازار
پنهان گشته او را مجروح می ساختند و او مثل شیر دلیر که بر گله گوزن افتد بر اعدا تاخته ضرب نواخت و می انداخت تا آنکه از سر بامهای
یا در خانها با دگوله بندوق رسیده جان شیرین در کمال شور و دلاوری در باخت مردم که مهدی نثار خان را از پیش رو سه
بنا بر خبر سلطه مالفت می نمودند برآشفته جواب داد که درین مقام چنین خبر خواستن ملایم طبع من نیست هر که مرا دوست دارد
و جان مرا از جان خود عزیز تر داند پیش روی من آید و از من پیشتر فرا رود متعاقب امانت خان میرزا مدار بیگ و سگی با پسران
و داماد خود و دو سه کس دیگر راند و قفا گرمک امانت خان از همراهیان سراج الدوله اسپ هارا اختان داد تا به مدد امانت خان
ازین جهان رفته بود میرزا مدار بیگ تیر و نیزه و شمشیر بکار برده بها بقسم بزخم گوله بندوق رو ببیرق آورد و پسران و دامادش حیات
از میدان تافته باعث در هم شکستن جمعیت و انتظام همراهیان مهدی نثار خان و سراج الدوله و سبب تفرقه و انقلاب در نظم
این جماعه شدند چون شارع تنگ بود و هیچ شش سوار اسپ سراسیمه برگشتند و بدون تاملی عنان گریزان گردیدند
مردم مجمع فراریان را که دیده داد مهدی نثار خان بر لب چبوتره دکانی استاده همین قسم اکثر طرفی مید چون رستخیز فراریان
فرو نشست مهدی نثار خان بدستور از دکان فرود آمده شمشیر در دست گرفته استاده اما جمعیت دیگران بطور سابق دست
نداد چه مردم بظاهر هم پریشان و در باطن نیز بمشاهده فرار اولاد و رفقای میرزا مدار بیگ آشفته خاطر گشته راه عافیت
می جستند متعاقب گریختگان صفه جسونت ناگر مسلح و مکمل در رسید و مهدی نثار خان را شناخته گفت خان صاحب شما از
طرفیت مورچال من در شهر در آمده مرا رسوا و سبک ساختید و خود را در مهلکه انداختید الحال هم برای خدا برگردید
مهدی نثار خان در جواب گفت صفه جیو چه جای این سخنان و چه خواهیست درین وقت ما و شما حریف همدیگریم
بیت بیا آنچه داری ز مردی نشان * بشمشیر و خنجر و گرز و سنان * بعد ازین گفتگو صفه جسونت که مبارز
دلیر و درین کار بارها در آمده بر دیگر در امثال و اقران واقف تا چار پیاده گشته مقابل مهدی نثار خان شده
با همدیگر در آویختند مهدی نثار خان شمشیری بکلاه ناگر نواخت و نیز بدافعه او پرداخت از همراهیان نامردی که توفیق
مدد نیافت دالا بعد کشته شدن ناگر مذکور دل همراهیان سراج الدوله را از دست رفتی هم رسید سپاه
جانکی رام را که تزلزلی در ثبات بود زیاده تر می فند چه عجب که فتح و ظفر برای سراج الدوله جلوه گری گشت در همین دار و گیر
مهدی نثار خان بیکی از منتسبان آواز داد و گفت قضای مرا از تو این توقع نبود ولیکن سودی نکرد تا آنکه از دروازه گنج حاجی
که بطرف دست چپ مهدی نثار خان بود برادر زاده میر محمد اشرف که جامه دار و لباس آشنایی ناگر بود دیده انگشت خان
مذکور را فرصت آغاز نهاده و به برگشتن دلالت کرد مهدی نثار خان او را بقهر و بانگ درشت منع از پیش آمدن نمود آن
عجیل از نظر مهدی نثار خان پنهان گشته بطرف پشت سرش در آمده شمشیری بر پای آن سردار سرافراز زده از پایش
در آورد و ناگر را و باتفاق کار رسید ناتمام تمام نمودند و سراج الدوله که نامردی خطرای داشت بمشاهده این حال عنان
گردانیده خود را از راه گنج مذکور بکوچه کشید و راه خانه مصطفی قلی خان گرفت و همراهیانش متفرق گشته هر یکی بکنجی خزید

از پیرزادهاے سیف خان مرزا سنگی نام بضرب گلهٔ بندوق در همه کوچه برفاقت مهدی نثار خان ره سپر آخرت گردید و دو سه کس دیگر همین حشم مجروح و مقتول شدند هنه جسونت از خوف باز پرس مهابت جنگ با وجود جراحت منکرے که بر جسم خود داشت خون چکان سراج الدوله را پے گرفته تا بخانهٔ مصطفےٰ قلی خان رسانید مصطفےٰ قلی خان از دروازهٔ خود باستقبال سراج الدوله بر آمده بمراسم خوش آمد و لابه گرے تقرب جست و در خانهٔ خود آورده شروع بخدمت گزارے و دلجوئیها نمود هنه مذکور ستمکک رسیدن سراج الدوله بسلامت در خانهٔ مصطفےٰ قلی خان بهمراهی قوم گرفته بخانهٔ خود بر گشت و جانکی رام سر آن سید والا مقام را ناحق بریده ساعتے بر دروازهٔ متصل حصار آویخت باز بگفتهٔ بعضے از سرداران سپاه فرود آورده مع لاش کشتگان او بتجهیز و تکفین داد و آن سید نامور در جوار قبر پدر بزرگوار خود در محله لون گوله مدفون گردید و رفقایش را نیز بیرون همان محوطه در خاک سپردند مصرع همین است پایان دنیا همین ۞ اللّٰهم اغفر له و ارفع درجته فی اعلے علیین والحقه بآبائه الصالحین) جانکی رام باستماع محفوظ ماندن سراج الدوله و بریده شدن سر مهدی نثار خان مغفور زندگی از سر یافته بجاے خود مشغوف و مغرور نشست

ذکر رسیدن مهابت جنگ در نواح عظیم آباد و ملاقات با سراج الدوله و داخل شدن بشهر عظیم آباد و بیمار شدن و برگشتن بمرشدآباد مع سراج الدوله

مهابت جنگ که با کمال اضطرار در آرزوے بقاے سراج الدوله و تمناے مشاهدهٔ شمع جمال او پروانه وار بیقرار مے دوید و از تشویش آنکه آیا چه خواهد شنید در بیم و امیدی گذرانید در قصبه غیاث پور که معروف به باڑه است رسید بر حقیقت حال مطلع گردید و خاطر پریشانش اندکے آرمید سید اسد الله خان برادر منعم علی خان را که درین سفر از مرشدآباد همراهے او گزیده بود پیش سراج الدوله فرستاده و پیغامهاے آرزومندے خویش داد خان مذکور نزد سراج الدوله رسیده اداے رسالت باحسن وجوه نمود و خاطر آزرده اش را راضے بآمدن نزد جد بزرگوار ش کرد استماع خبر حرکت نمودن سراج الدوله بعزیمت استقبال مهابت جنگ را بنحوے مبتهج و مسرور ساخت که سر رشتهٔ تمکین و وقار از دستش بدر رفت و با آن که کوه متانت بود سبکتر از کاهے گشته آثار بیقرارے ظاهر شدن گرفت هر دم و هر آن ذکر سراج الدوله و تفتیش احوال او که تا بکجا رسیده خواهد بود ورد زبانش گردید تا آنکه منهیان خبر قرب وصولش رسانیدند فرمود تا سراپرده هاے پیش روے خیمه برچیدند که مانع ملاحظه نشود و سوارے او از دور بنا بد همین که نظر او بر سوارے اش افتاد بے اختیار سر بسجدهٔ شکر نهاد سراج الدوله نزدیک خیمه رسیده از مرکب پائین آمده پا در راک قدمبوس شتافت مهابت جنگ او را در آغوش رافت کشیده بے اختیار رقت نمود و مرتۀ بعد اخرے بشکر جناب احدیت پرداخته سر بسجده گذاشت و باتفاق از ان محل نهضت نموده بعد طے مراحل ظلال عواطف بر مفارق سکنهٔ عظیم آباد انداخت و در عمارتیکه از مستحدثات احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ مشرف بدریاے گنگ واقع بود نزول اجلال فرمود سراج الدوله از جانکی رام بنا بر جسارتهاے او که بلا طلب نموده نهایت کدورت داشت مهابت جنگ و اسطهٔ شفاعت او شده استدعاے عفو جرائمش نمود و بملازمت سراج الدوله فرستاد سراج الدوله بپاس ارشاد جد بزرگوار مشمول

عنایت ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و بنا بر آنکه در صوبهٔ بهار امری موجب توقف نبود بلکه خاطرش از طرف فوج مرهته که
در کتک و بالیسر منتشر بود و میر محمد جعفر خان و رای دولبه رام را که در مید سنی پور گذاشته بر آنها اعتماد نداشت متردد بود عزم معاودت
جزم افتاد و جانکی رام را خلعت استقلال مرحمت نموده باتفاق سراج الدوله روی توجه بمرشدآباد آورد و در اثنای این اوقات تپ
محرقه عارض مزاجش گشته پا بحد اعتدال گذاشت دران اوان طبیبی غیر از تاج الدین نام روشناس حکام آنجا نبود و مشارالیه بموجب
فرمان در رکاب آن جناب حاضر بوده تدبیری که بزعم خود مناسب می‌شمرد بعمل می‌آورد و صاحب جنگ بسواری کشتی در طی مسافت
تعجیل داشت و ازین جهت که حکیم لائق التعظیم حکیم هادی خان باستحقاق خواهرزادهٔ خاتم الاطبا حاوی علوم جلیه و سلک حکیم جالینوس
الزمان علوی خان بشناسایی تمام مزاج صاحب جنگ داشت از آشنایی را یکی از ملازمان معالجش روانهٔ مرشدآباد فرمود
و خان مشارالیه در سراج محل بملازمت رسیده متوجه علاج گردید و صاحب جنگ در اشتداد مرض داخل دار الامارهٔ مرشدآباد
گشت و دوا و غذا و جمیع تدابیر منحصر برای صداقت پیرای هادی علی خان گذاشته بنا و ذا از فرمان او نمی نمود فی الحقیقة آن فلاطون
فطرت مسیحا آیت در تدبیر مرض و اصلاح مزاج ید بیضا نموده در اندک زمانی صحت و عافیت قرین مزاج مبارکش گردید
بعد حصول شفا آن قدرشناس اصحاب فضل و کمال خان مشارالیه را بعطای خلعت فاخره و سرپیچ و جیغهٔ مرصع و فیل کوه پیکر با خوشه
و پنج هزار روپیه نقد معزز و مباهی فرموده در تعظیم و تکریم و سلوکهای ظاهری دیگر نیز باقصی الغایة اهتمام تمام می نمود
بحدیکه سواره داخل دولتخانه می شد تا جائیکه نالکی سواری شهامت جنگ و سراج الدوله و صولت جنگ نزدیک زینه های
صحن چبوتره می آمد نالکی خان مرقوم هم تا آنجا میرفت و شهامت جنگ و سراج الدوله نیز تواضعی لائق بعمل آوردند بعد غسل صحت نذور
و صدقات بمستحقین و سادات و ارباب حاجات رسانید چون هنوز ایام برسات باقی و اندیشهٔ تک و تاز مرهته نبود و ضعف بیماری
قوت داشت رقائم کرائم بنا بر دولبه رام و میر محمد جعفر خان مشتمل بر نوید حصول صحت و مشعر بانکه بعد برشکال رایات نصرت آیات متوجه
سبدلی پور خواهد شد شرف صدور یافت و چون از عظیم‌آباد صاحب جنگ بصولت جنگ نوشته بود که هنگام معاودت در گندگوله که مضاف
پورنیه که بر لب دریای گنگا واقع است بنا بر ملاقات توقفی بعمل خواهد آمد صولت جنگ تیاری بعضی دکن و ترتیب اسباب ضیافت
همانجا نموده فقیر را چند گروه پیشتر فرستاده و انتظار ایفای وعده می کشید صاحب جنگ بسبب عارضهٔ بیماری مذکور را از آشنایی راه
خطی متضمن عذر بنا بر عارضهٔ مرض نوشته بصولت جنگ فرستاد و خود از وسط دریا باستعجال گذشته بمرشدآباد رفت صولت جنگ
بمجرد استماع خبر مرض صاحب جنگ محمد مسیح طبیب ملازم خود را اعجالة فرستاد و بعد شنیدن خبر صحت بتقریب عیادت و مبارکباد از
پورنیه که مرکز دولتش بود شفقت نموده شرف اندوز پابوس عم خود گردید درین ضمن نفیسه بیگم بنت شجاع الدوله مرحوم خواهر
علاء الدوله سرفراز خان که کمال یگانگت با شهامت جنگ و زوجهٔ او مهرالنسا بیگم معروف به بی بی گھسیٹی بنت صاحب جنگ داشت
و زن و شوهر نهایت مرتبهٔ ادب و اتقیا بعمل آورده زمام اختیار خانهٔ خود را بدو سپرده بودند بیگم مذکوره از جملهٔ فرزندان
علاء الدوله یکی را که بعد کشته شدن آن مرحوم بعرصهٔ وجود درآمده بخطاب لشکر اللہ خان و معروف به آقا بابا بود بفرزندی
خود از وقت ولادتش برداشته محبت با او بمرتبهٔ تعشق داشت ارادهٔ وصلت او با یکی از بنات صولت جنگ نموده بوساطت
بی بی گھسیٹی بصولت جنگ پیغام این امر داد صولت جنگ اولاً از قبول این کار سر باز زده آخر الامر بمبالغهٔ شهامت جنگ
و زوجهٔ او بدان راضی گشت و ازانجا که شادی وصلت مذکور بدون اجتماع قبائل و عشائر صاحب جنگ و سرافراز خان مرحوم صورت
نمی گرفت و رفتن اینهمه ذکور و اناث در پورنیه متعذر بود بنا بر شادی در مرشدآباد قرار یافته معین شد بعد عیادت داشتن

سرانجام بساختنے کہ تقرر یابد صولت جنگ بمرشدآباد آید تتمۂ این حکایت در وقائع آیندہ انشاء اللہ تعالیٰ تحریر خواہد یافت بعد چند روز صولت جنگ مشمول عواطف عم گرامی قدر خود گردیدہ ملازم دارالملک خود گردید

ذکر استدعای میر حبیب و مرہٹہ مصالحہ با مہابت جنگ بشرط تفویض صوبۂ کٹک و قلیل وسیجے از زر و پذیرفتن مہابت جنگ این مصالحہ را بنا بر ضعف پیرے و رفاہ خلائق و آسودن امشاق بنو

افواجیکہ بسرکردگے میر محمد جعفر خان و راجہ دولبھ رام در میدنی پور بتقریبے کہ مذکور شد اقامت داشت اگرچہ بحسب کیت در تدارک محاربات مرہٹہ و اخراج آنہا از کٹک دبالیسر کافی بود لیکن بنا بر قصور جرأت و شعور سپہ سالار و اشتہار یہ رسیدن نواب گردون اقتدار متعذر سے نمود چہ ہرچند مراسلات متضمن صحت باطراف و اکناف در ود یافت اما دوست و دشمن در وخلو طرار احمل بر تدبیر و تدویر نمودہ سپاہ ملازم ہم جسارت بجنگ مخالف نمے نمود و دشمنان ازین ہم خیالات دیگر بخاطر خود آوردہ دلیرترے شدند بنابرین مہابت جنگ را با وجود بقیۂ ضعف و نقاہت مرض در سال ۱۱۶۴ با فواج ستارہ شمار حرکت مزور افتادہ از مرشدآباد بطرف میدنی پور بحشم رسیدہ و ازان طرف میر محمد جعفر خان و راجہ دولبھ رام برسم استقبال براہ مابین بردوان و میدنی پور بتقبیل قدوم ولے نعمت خود مشرف شدند و مرہٹہ و میر حبیب باستماع اخبار بیماری مہابت جنگ سیما بنا بر جنبیدن افواج میدنی پور پاے جرأت پیش نہادہ از محل و مقر خود بطرف میدنی پور در حرکت آمد مہابت جنگ نیز با افواج سابقہ و لاحقہ بقصد دفاع مرہٹہ و میر حبیب روے بمیدنی پور آوردہ در حوالے قصبۂ مذکور تقابل عسکرین و تقارب فئتین دست داد بعادت معہود میر حبیب و مرہٹہ مغلوب و مہابت جنگ مظفر و منصور گردید و افواج دکن از صدمات محاربات بہادران دشمن افگن طاقت مقاومت در خود ندیدہ ناچار بطرف صحرا و کوہستان غربی بنگالہ آوارہ گشت و مہابت جنگ در تعاقب افواج منہزمہ روے توجہ بہمان سوے آورد اما مرہٹہ تاب مقاومت در خود ندیدہ بمجرد نزدیک رسیدن عساکر منصورہ گریزان و پریشان مے شد و مہابت جنگ درپے آنہا تاختہ فرصت قرار و استقرار نمی داد تا آنکہ مخذولان مذکور عرصہ را بر خود تنگ دیدہ از مسالک صحرا راہ کٹک گرفتند و مہابت جنگ قرین فتح و ظفر رایت معاودت بسمت مرشدآباد برافراشتہ تدارک اخراج آنہا از کٹک موقوف بر سال آیندہ داشت و در ساحت کثرہ نزول اجلال فرمود میر حبیب و سرداران مرہٹہ بنا بر غلبۂ مہابت جنگ و کشیدن ایذا و تعب سالہا کہ جان شان بلب رسیدہ و تمثال بہبود در آئینۂ احوال خویش گاہے ندیدہ بودند درین فکر افتادند کہ بہر صورتیکہ ممکن باشد از در مصالحہ درآیند و چون دست از کٹک بالمرہ برداشتن و از بنگالہ بجزلان محض راضی گشتن نہایت استخفاف رگھوجی بھونسلہ بود پذیرائی بعض ملتمسات را مشروط داشتہ اطاعت و انقیاد مہابت جنگ راضی شدند و بجہت تمشیت این مدعا برخے از معتمدان خود را میر حبیب نزد میر محمد جعفر خان فرستاد و خان مشار الیہ ملتمسات آنہا را بطور لائق در وقت مناسب بعرض مہابت جنگ رسانید نواب عالی جناب را نظر بشجاعت و خیرسگی کہ داشت اگرچہ پذیرفتن مسئولات آنہا دشوار مے نمود اما بچندین وجوہ کہ عمدۂ آنہا ضعف پیری و آسائش عجزہ و ضعفاے ممالک محروسہ او بود مائل بپذیرائی آن شد چہ دران وقت سن شریف او البتہ بہفتاد و پنج سال رسیدہ بود و در محاربات و منازعات مرہٹہ کہ دہ سال متواتر مصافہاے متعدد دہ داد و در ضمن آن دیگر اعداے قوی چنگ مثل شمشیر خان و سردار خان ابن جنگ سرکشی نمودہ با اعادی دیگر پیوستند ہرچند فتح و نصرت شامل حال او لیاے دولتش گشت اما اکثر غربا و رعایاے ممالک

جنوبی گنگا مگر بر مبتلاے صدمات عساکر جنوبیان که عادت شان قتل و غارت غربا و سوختن مزارع و ابنا ماے قلع و بیوت سکنه داشت گردیده و بفراغ خاطر زندگی می نمودند بلکه همیشه در خوف و ورود ظلم مذکور بوده بمساکن خود نمی آسودند و چون میل مصالحه بخاطرش پدید آمد کلمه موفقت ربی لیفتح الغرائم بر زبان آورده میر محمد جعفر خان را اجازت داد که شخصے از معتمدان خود را پیش میر حبیب مرشد بر گاه وے که از عمدهٔ اولیاے او که بزیور عقل و شعور سلک و سخن فهم و دانا باشد بحضور آمده استدعاے مصالحه بطورے که منظور صابت خواهد نمود اگر لیاقت پذیرائی داشته باشد پذیرفته خواهد شد والا هیچ و سالم بجاے خود خواهد رفت خان مشار الیه میر حسن علی و میر عوض علی را ایجبت امر مذکور مصحوب رسولان میر حبیب بطور مبشر فرستاد مشار الیهما نزد میر حبیب رسیده خبر رضاے صابت جنگ بمصالحه و ارسال شخص کذائے رسانیدند میر حبیب که هرگز توقع این امر بخاطر نداشت باستماع این بشارت که نعمتے بود غیر مترقب نهایت شادمانی نموده غاشیهٔ اطاعت و انقیاد صابت جنگ بر دوش خود گرفت و امتثال اوامر و نواهی او را بر خود لازم شمرد میرزا صالح را با تفاق میر حسن علی و میر عوض علی نزد میر جعفر خان فرستاد تا بوساطت او ملازمت صابت جنگ حاصل کرده اظهار قبول اطاعت و انقیاد نواب عالی جناب بنوعیکه مرکوز خاطر عاطرش باشد نماید و با نیل مقصود معاودت نماید فرستادهٔ میر حبیب بتوسط میر محمد جعفر خان در ان ایام که در صابت جنگ در کشوده بود و بکلانتش نائل گردید در رکاب او باکتساب سعادات کوشیده وارد مرشد آباد شد

ذکر وقوع مصالحه فیمابین صابت جنگ و مرهٹه بوساطت میرزا صالح و باصلاح گرائیدن فتنه ها و ظهور یافتن امن و امان در عباد و بلاد

بعد ورود صابت جنگ در مرکز دولت میرزا صالح اظهار اطاعت و فرمانبرداری و التزام مراتب بندگی و خدمتگاری بعمل آورده موافق نمود و درخواست مطالب او بر طبق عرض نمود جواب و سوال چند روز در میان ماند و شروع سال ۱۱۶۵ هجری مصالحه باین صورت انفصال و تحقق یافت که میر حبیب نوکر صابت جنگ بوده از طرف آن جناب بتفویض نیابت نظامت ملک سرکار اڑیسه از شود و وجوه محاصل آنجا به تنخواه فوج رگھوجی و سواے آن دوازده لک روپیه دیگر بوکلاے رگھوجی بهونسله که قدم در قلمرو حکومت صابت جنگ نگذارند متصدیان بنگاله لازم سرکار دولتمدار آنجناب باو می داده باشند و فوج مرهٹه دخانه سون ریکهه را که کنار جالیسر واقع است سرحد دانسته بقصد عبور پا در رود خانه مذکور نگذارند چون میر حبیب بر این صورت آگهی یافته عرضداشت متضمن قبول و امتثال اوامر در خدمت صابت جنگ بطور تمسک فرستاد میرزا صالح بخطاب مصلح الدین محمد خان و دیگر عنایات سرافرازی یافته مع اسناد و خلعت و فیل و عطایاے دیگر براے میر حبیب رخصت انصراف یافت چون ازین مهم جمعیت خاطر دست داد مخالفت و معاندی دیگر درمیان نبود صابت جنگ تخفیف در فرقهٔ سپاه بقدر لائق نموده در ترتیب آبادی دهات و قصبات که از تک و تاز مرهٹه ویران افتاده بود اشتغال ورزید و ترفیه احوال رعایا و برایا پیش نهاد خاطر عاطر ساخت و میدانی پور که بعد وقوع مصالحه داخل ممالک بنگاله گشت راجه رام سنگه که بنیابت داری هر کاره در حضور رش داشت بفوجداری آن جا سرافرازی یافته برادر سنگه جر اوراه بخدمت برادر خود راجه رام ممتاز گردید

ذکر معاودت رابعه بیگم برادرزادی صابت جنگ از لکھنؤ بخدمت عم شریف خود

و در همین ازمان لیکن مدتے قبل ازین معامله رابعه بیگم زوجهٔ عطاء الله خان دختر حاجی احمد که همراه شوهر خود در لکھنؤ رفته بود

بعد کشته شدن شوهرش که در رفاقت نول رای و جنگ احمد بنگش اتفاق افتاد بوسیلهٔ نام و قرابت و برادرزادگی مهابت جنگ با متوسلان شهر مذکور و روشن علی خان زمیندار عمدهٔ مشهور صوبهٔ اوده ساخته و بعطایای لایق اکثری ممنون احسان خود نموده مع اموال و اسباب و اولاد صغار که همراه داشت سالماً و غانماً برفاقت و دلالت آنها را بعظیم آباد رسانید و از آنجا بکام دل راه بمرشدآباد آمده در ظل عاطفت عم بزرگوار خود اقامت گزید

ذکر انتقال رای رایان بهیرون دت و رجوع دیوانی خالصه براجه کیرت چند و درگذشتن او هم بعد ماهی چند و تفویض خدمت مذکوره به امید رام

درهمین ضمن رای رایان بهیرون دت دیوان خالصه شریفه بنگاله بمرض استسقا درگذشت و امید رام پیشکار او بلاتعین دیوانی بموجب حکم بانصرام معاملات مالی و ملکی می پرداخت تا آنکه راجه کیرت چند پسر رای رایان عالم چند که دیوان خالصه شریفه در عهد نظامت شجاع الدوله مرحوم بود و کیرت چند مذکور اندک ربطی بخود صرف داشته فارسی را نسبت بهنود دیگر بخوبی می نوشت و چندی روز دیوانی احترام الدوله بهادر هیبت جنگ در عظیم آباد نموده چنانچه ذکرش در اجزای سابقه گذشت بعد از ان صباحی چند دیوانی عطاء الله خان داشت و همراه او رفته در بنارس اقامت گزیده بود درینوله عرایض بمضامین مناسب بمهابت جنگ نوشته حسب الطلب او بحضورش رسید و بعطایای خلعت دیوانی بنگاله سر مباهات بر افراشت و پیشکاریش بدستور بر امید رام مقرر ماند چون راجه کیرت چند که پسرزادهٔ دیوان مقتدر بنگاله و از معاملات سابقه علی ما هی علیه آگهی داشت بعضی زرهای لازم الادا که بذمهٔ جگت سیته و زمیندار بردوان بود و دیگران بران آگاه نبودند برای اظهار حسن خدمت زرهای مذکوره را بمعرض وصول در آورده چند لک زیاده بر کرور روپیه داخل خزانهٔ مهابت جنگ نمود بدین جهت مهابت جنگ را از خود نهایت راضی و خوشنود گردانیده قریب بدو سال بامر جلیل القدر دیوانی پرداخت و بعده مذکور بعارضه مرض لواسیر از مخمصه دار و گیر این جهان رسته بعالم آخرت شتافت و در جای خود نشیمن ساخت چون امید رام از مدتها پیشکاری نموده نیک نام بود بعطای خلعت دیوانی بنگاله و خطاب رای رایانی سرفراز شد.

ذکر کشته شدن میر حبیب بآزردگی و نادانی جانوجی پسر رگهوجی بهوسله

چون مصالحه با مرهته تقرر یافت و میر حبیب نوکر مهابت جنگ گشت و هم از طرف رگهوجی معتمد و دولتخواه بود افواج افاغنه و بحالی و برطرفی آنها باختیار میر مذکور آمد و فوج مرهته ملازم سرکار رگهوجی و یکی از ابنای اقربای او سردار آن جماعه بوده در کتک می ماند اما در تحت فرمان میر حبیب بوده سر از اوامر و نواهی او نمی پیچید میر حبیب از زرهای حاصل کتک و دوازده لک روپیه نقد حصه برای خود در تنخواه فوج افاغنه مطمئن نموده حصه دیگر برای سرکار رگهوجی مقرر داشته صرف اوقات می نمود بعد انقضای یک سال و چند ماه سال ۱۱۶۶ هجری جانوجی پسر رگهو بهوسله بسرداری فوج مرهته و نیابت پدر خود در صوبه مذکوره آمد متصدیان و برهمنان مرهته که از حکومت و فرمانبرداری میر حبیب آزرده خاطر بودند جانوجی را که جوان خودسر بود و اندکی بیرون از فرمان پدر بود بر میر حبیب شورانیده خواهان محاسبه شدند چون این مصلحت تمهید یافت جانوجی میر حبیب را طلب داشته سلوک مدارا که مسلوک می داشت نشانیده و تمام روز را به گفت

دلیق گذرانید چون لشکر میرحبیب اندکے دورتر از لشکر مرہٹہ فرودے آمد و مسافتے بسیر درمیان مے بود ہمراہیان میرحبیب
از طول جلوس ملول گردیدہ اکثرے بے کار خود رفتند و قلیلے در انجا حاضر ماندند چون شام شد میرحبیب با رفقاے معدود
ماندہ جانوجے بہانہ پوجا بطرفے رفت و دران جنگل مرہٹہ با ہجوم آوردہ میرحبیب را پیغام دادند کہ بدون حساب زر یا نوشتہ
دادن دست آویز مبالغ متعذر رفتن نخواہید یافت میرحبیب گور کرا عتماد حسن رفاقت و عنایت رگھو بحال خود استقلالے
وافر داشت سرگشتہ جانوجے فرو نیامدہ بجوے رہائی خود از ان مکان میخواست چہ میدانست کہ بعد برآمدن از انجا
براو دست نمی تواند یافت اما ہر چند تقریرات متنوعہ نمود از چنگ قضا رہائے نیافت چون دو پہر شب گذشت و دید کہ احوال
قال و مقال سودی ندارد و مردانہ کمر بست و چہل و پنجاہ کس کہ با او بودند آنہا را ہم ترغیب بشجاعت و استقلال نمودہ آمادہ
مجادلہ گشت این ہم در خیال داشت کہ بدون امر رگھو باو کسے تا این حد نخواہد کاوید و سواران مرہٹہ گرد جنگل را احاطہ نمودہ
مستعد مزاحمت و ممانعت شدند و کار از مکالمہ بمجادلہ انجامید میرحبیب چون معدودے ہمراہ داشت و پیادہ بود راہ
بدر شدن نیافت و با اکثر رفقاے خود کہ بیشتر ناخنہ بودند مقتول شد و چندکس مجروح گشتہ زندہ ماندند ہر چند رگھو باستماع
این خبر از پسر شاہ ت آزردہ خاطر گشت اما میرحبیب بیچارہ بعد محنت بسیار چون وقت ثمر خوردن اشجار جفا کشتہ بود بمکافات
مظالم بے گناہان کہ در تاخت و تاراج افواج او و مرہٹہ در آمدہ بودند گرفتار آمدہ محروم و مایوس بجوے درگذشت
کہ باز برنگشت بعد از ان مصلح الدین محمد خان کہ واسطہ جواب و سوال مصالحہ بود بہ نیابت کٹک از طرف مرہٹہ و مہابت جنگ
سرفرازی یافتہ بکام و آرامے گذرانید اما تسلطے کہ بابو میرحبیب را میسر بود نداشت یکچند در اوڑیسہ بسرے برد و خود را در
زمرۂ نوکران مرہٹہ می شمرد

ذکر درگذشتن جانکی رام در عظیم آباد و یافتن راجہ رام نارائن صوبہ داری خداداد و مردن اکرام الدولہ بتقدیر خالق عباد

ہم درین اثنا و اخر سال شصت و پنجم از مائہ دوازدہم ہجرت یا شروع سال شصت و ششم جانکی رام نائب صوبہ عظیم آباد باجل خود درگذشت
و راجہ رام نارائن پسر رنگ لال کہ از عہد طفلی پروردۂ خاندان مہابت جنگ و از ابتداے صوبہ داری مہابت جنگ بدستگیرے
والد مرحوم اول بخدمت خاص نویسی اختصاص یافتہ آخر بہ پیشکاری دیوانی مقرر گشتہ در عہد جانکی رام بدیوانی صوبہ عظیم آباد
مامور بود نظر بحقوق دیرینہ خدمتہا و شعورے کہ در سیاق و معاملات داشت بہ نیابت صوبہ داری عظیم آباد و عطاے خلعت
و سرپیچ مرصع و شمشیر و فیل سرافرازی یافت و راجہ دولبھ رام پسر کلان راجہ جانکی رام کہ بہ نیابت پدر دیوان تن و از معتبرین
ارکان حضور مہابت جنگ بود بعطاے خلعت ماتمے مع ہر سہ برادر و دیگر مورد الطاف و بعطاے خدمت مذکور بالاستقلال
سرافراز گردید و واسطہ جواب و سوال راجہ رام نارائن و عرض مطالب و مآرب او و التماس معاملات صوبہ عظیم آباد در
حضور مقرر گشت و مہابت جنگ بکام و آرام اوقات خود را کہ از ہمیشہ منتظم داشت منتظم تر فرمودہ ہر وقتے براے کارے
قرار دادہ مسرور و مشعوف زندگی مے گذرانید چون بشکار شوق مفرط داشت در موسم سرما بطرف راج محل برآمدہ تعطیل
مستے تماشاے شکار و بعد از ان بجنگ جانوران خصوص فیلان و مرغہاے دکھنی مے گذرانید و صولت جنگ ہم براے
براے ملاقات عم بزرگوار خود و راحیانیکہ بطرف راج محل براے شکار می رفت از پورنیہ حرکت نمودہ بملازمت مہابت جنگ
رسیدہ از انجا معاودت مے نمود و گاہے تا مرشد آباد آمدہ برادر خود شہامت جنگ و سراج الدولہ اکرام الدولہ و احترام الدولہ

راکہ ہر سہ برادرزادہاے او و پسران ہیبت جنگ بودند و دیگر اقربا و عورات راکہ ہمشیرہ و ہمشیرہ زادہاے او بودہ اند وبیدا
بمرکز دولت خود برسے گشت تا آنکہ براے شادی شکر اللہ خان خلعت سرافراز خان پر وردۂ نفیسہ بیگم شہامت جنگ
دبلی بیگمیسی تاکیدہا نمودہ صولت جنگ راطلب داشتند و نیز دخترے کہ نام زد شکر اللہ خان بود و دیگر عیال و اطفال
خود سرانجام شادی مہیا نمودہ بمرشدآباد آمد

ذکر رحلت اکرام الدولہ خلف ہیبت جنگ متبناے شہامت جنگ

درین اثنا اکرام الدولہ برادر وسطے سراج الدولہ خلف ہیبت جنگ کہ شہامت جنگ بنابر بے اولادی از بدو ولادتش
بفرزندے گرفتہ درحجر تربیت خود پروردہ بود و محبت با او بمرتبۂ تعشق داشت بیماری چیچک امالعجب شدت کرکے چنین
صورت آبلہ گاہے ندیدہ بود بہم رسانیدہ دراندک زمانے درگذشت و آشوب قیامت ادخانۂ شہامت جنگ برپا گشتہ
شور نشور درتمام خاندان مہابت جنگ و اتباع و اقرباے آنہا برخاست و شادی مذکور دران سال ملتوی ماند و بعد
چندروز صولت جنگ مرخص گشتہ بہ پورنیہ رفت و شہامت جنگ رانم اودر گرفتہ بربستر بیقراری جاے گرفت ہرچند
مہابت جنگ و زوجۂ شہامت جنگ و مادرزنش و دیگر احبا و اتباع بانواع مختلفہ دلجوے شہامت جنگ نمودہ دلالت
بعیش و نشاط و بہجت و انبساط نمودند سودے نداد و ہمیشہ مبتلاے غم و الم بود چنانچہ بعد چندماہ از رحلت او عید فطر آمد
مہابت جنگ بخانۂ شہامت جنگ رفتہ بمبالغہ و الحاح تمام لباس تجمل در روے پوشانید شہامت جنگ فرمان عم عالی قدر
را امتثال نمودہ تادران حضورش لباس مذکور در بر داشت چون مہابت جنگ برگشت دستار از سرافگندہ ولباس
از برکندہ بے تحاشے دستار را بر سرو روے خود میزد و ہاے ہاے میگریست و می گفت من بے وفائی کردم و عہد را بجا
نیاوردم و بہمین صورت احوالش درگذر بود تا آنکہ ایزد تعالے از مدخولۂ اکرام الدولہ کہ در زمان مردنش حاملہ بود پسری
بوجود آورد مہابت جنگ براے استرضاے شہامت جنگ بمجرد ولادت او از حضور بادشاہ منصب شش ہزاری یا ہفت
ہزارے و خطاب مراد الدولہ مع نوبت و ماہے و مراتب و پالکی جھالر دار بلکہ نالکی براے آن پسر طلب داشتہ عطایای
مذکور خود بحضور شہامت جنگ آورد و شہامت جنگ را اندک التفتے باو بہم رسیدہ یادگار رش می شمرد و با او مشغول بودہ
اوقات خود را بہر صورت بسر می برد و کارخانۂ امارت براے آن طفل بہم رسیدہ حشم و خدم و افیال و افراس مناسب سن
و سالش مجمع آمدہ براے مردم تماشاے بود و جمعے از متمولین براے حفاظت و مشغولے او معین گشتہ اکثرے بوسیلہ خدمات
آن طفل توسل جستہ سرمایۂ تقربے بہم رسانیدند با این حال شہامت جنگ ملال انتقال اکرام الدولہ در کاہش تن و روانش
قاصر نبود و چون بعد ظفر یابے بر سرافراز خان حاجے احمد برادر مہابت جنگ با ناموس سرافراز خان بے سیرتی
روا داشت و چندے از مدخولہاے او را جبر متصرف گشتہ خیانتے درین خصوص ورزید و مہابت جنگ باوجود
قدرت بر ممانعت سمعی انکار سے نمودہ اغماض را کار فرما گردید و دیگر ستمہاے گران و بیکران بر اولاد و نسوان
سرافراز خان مرحوم در انتزاع اموال و اسباب رفت غیرت الٰہی مقتضی انتقام گردیدہ در اواسط ایام دولتش بعضے
افعال زشت کہ ذکر آن مناسب نیست در بعض خاندان او شیوع یافت و اوضاع سراج الدولہ و دیگر صغار اولادش از یافت
سرورے و وراثتادہ اطوار ناشایستہ و کارہا لیکہ نمی بایست پیش گرفت و از خار و خرد و بال کہ سرمایۂ استیصال نہال اقبال

اسباب انتقام تا در متعال تواند بود هر یکے شروع نمود و بنا بر فرط محبت و نیز برائے تشیید مبانی رعب و تسلط سراج الدوله مهابت جنگ حرکات و مقالات بیهوده او را سهل شمرده کرده اش ناکرده مے انگاشت از ین جهت سراج الدوله بیباک گشته اکثر بزرگان را رنجانید و عربده و استیزه شعار خود گردانید و نیز خدمتگاران و ارکان سلطنتش بهم رسانیده در تحشش گونی و انواع ظلم و جفا ہائے محابا گردیده و بارتکاب تجرع دغزور دولت و جوانی و حمایت جد خود فسادے تے بهم رسانید کردلها و از حرکاتیکه می کرد اصلا متاثر و پشیمان نمی گشت و در میان اعمام و اخوان و بنی اعمام تمام نفاق از دحام آورده حسن و قبح با یان کارا اصلا را مشاهده نمی شد و در باطن موافقت مواطن رجال و نسوان مقتدر مضمون ضلالت مشحون مقاله فرعون دون که انا ربکم الاعلیٰ است مرتسم گشته نخوت و غرور از حد خود بلفراغ دور رفته بود

ذکر کشته شدن حسین قلی خان و حیدر علی خان بظلم و سفاهت سراج الدوله نادان

سراج الدوله بمقتضائے جهل و نادانی اقتدار و دولت شهامت جنگ و زوجه اش که عمو و خاله حقیقی او بودند مستکره شمرده پیچ و تاب بیهوده مے خورد و حسین قلی خان را که رفیق و دولتخواه شهامت جنگ و هوشیاری و دانائے علم بود هدر و خود مے شمرده در حقیقت خاله او و زوجه شهامت جنگ با سراج الدوله باقتضائے موافقت نسوانے کینه نهانی داشت آن ابله سفیه حسین علی خان بیچاره را انتشار منازعت و عناد پنداشته اتلاف حقوق چندین ساله خدمت او و برادرش حیدر علیخان نموده قاصد قتل شان گشت اول پسر آقا باقر دبیند ار بعض محالات جهانگیر نگر که محمد صادق نام و صداقت محمد خان خطاب داشت و بنا بر نا موافقتها که از عمله حسین قلی خان او در ادریده بمرشد آباد آمده توسل بمهابت جنگ بهم رسانیده بود سراج الدوله او را شورانیده بران داشت که در جهانگیر نگر رفته حسین الدین خان برادر زاده حسین قلی خان را که به نیابت عم خود در انجا بود و دران روزها خلل دماغے بهم رسانیده و علت مالیخولیا عارض داشت بکشند آن ابله مجهول حسب الامر سراج الدوله بعمل آورده و فتنه انگیز رسگے و را انجا عادت گشته چند روز جنوبهم آنکه چنین کار بے رضی سکے از خداوندان مملکت نخواهد بود مردم جهانگیر نگر سکوت و سکون ورزیدند آخر چون معلوم شد که سندے متمسکے در دست او نیست مردم شهر و رفقائے حسین قلی خان هجوم آورده آقا باقر را بکشتند و صداقت محمد خان گریخته مایه رفاه و آرامش بر باد رفت بعد چند مدت سراج الدوله زوجه مهابت جنگ جده مادری خود را متفق ساخته از مهابت جنگ استیذان قتل آن پسر دو برادر که عبارت از حسین قلی خان و حیدر علی خان باشد نمود مهابت جنگ هم بنا بر چشم بندے قضا رضا بآن داده گفت که بے مرضی شهامت جنگ اینکار نمی تواند شد چون جده او از طرف مهابت جنگ اطمینان بهم رسانید این حاجت را بدختر خود که زوجه شهامت جنگ بود بر و آنکه زن شهامت جنگ با سراج الدوله کینه ہائے مستحکم داشت اما برائے سهل امرے که لائق ذکر و التفات نیست دران روزها با حسین قلی خان آزرده خاطر بود و از ین مرد درچنین امر عظیم با مادر خود همداستان گردیده شهامت جنگ را که از همیشه لا ابالے دوران روزها از دنیا و مافیها انزجار داشت باین امر قبیح که خسران دنیا و عقبیٰ در ضمن آن مندرج و قسم قرآن مجید با حسین قلی خان درمیان بود که همه وقت و هر آن شریک جان و آبروئے شما خواهیم بود راضے ساخت و مهابت جنگ برائے رفع بدنامے ظاهرا از مرشد آباد بر آمده بطرف راج محل بشکار رفت و از ان طرف صولت جنگ برائے ملاقات او از پورنیه کوچیده بملازمت عم خود رسید فقیر نیز همرکاب صولت جنگ

درین سفر بود و نهایت مورد عنایت مهابت جنگ گردیده جاے پدرش بهم رسانید اما چندان غرضے نبود و اجلش نیز امان نداد والا بعد
مردن صولت جنگ اگر زنده می ماند و فقیر بخدمتش میرسید احتمال داشت که توجهے لائق بحال بنده و مرتبه خود سے نمود الحمد لله
که او تعالے شانه کفایت این عبد ضعیف خود نموده محتاج رجوع بسده اش نفرمود القصه سراج الدوله در غیبت جد خود
اول سال شصت و هشتم از مائه دوازدهم هجرت روزے بخدمت عم خود شهامت جنگ رفته و اذن کشتنش گرفته وقت شام
باین اراده خون آشام از خانه اش برآمد و بسوے خانه خود روان گردید چون حویلے حسین قلی خان در اثناے راه
و آن بیچاره بیگناه از چند روز مترصد مرگ خود در خانه منزوے بود بر سر دروازه اش استاد فرمان داد که هر دو
برادر را گرفته بیارند حسین قلی خان بخانه حاجی مهدی دارو غه دیوانخانه شهامت جنگ که نهایت اتصال بخانه اش
داشت پناه برده التجا کرد که بشهامت جنگ عرض احوالش نماید حاجی مهدی رفته التماس نمود و جوابے بصواب نشنیده
برگشت و جویندگان از خانه حاجی مهدی حسین قلی خان را آورده در معرض سیاستش داشتند و آن مظلوم مرحوم طعمه
تیغ بیدریغ و هدف سهام ملام و دشنام آن سفاک بیباک گردیده جرعه شهادت نوشید و همین قسم حیدر علیخان بیچاره
را که مکفوف البصر بود نیز آورده به برادر شهیدش ملحق ساختند اما حیدر علی خان چون شجاعت را شعار داشت در ازت
مثل برادر خود الحاح و عجزے نکرده کلمات درشت بر روے او گفت و فرمود که اسے ننگ مردان را چنین نمی کشند
خون این هر دو برادر که بناحق ریخته شد گویا خون سیاوش بود که دود از دودمان مهابت جنگ برآورد بلکه تمام شهرها
و ممالک محروسه مهابت جنگ را با خاک سیاه برابر کرد و صدق رسول الله صلے الله علیه و آله حیث قال کما تدین تدان
بعد این ماجرا مهابت جنگ بمرشد آباد و صولت جنگ به پورنیه برگشت اما صولت جنگ را هم اعتماد از عم و برادرزاده خود برخاسته
بفکر کار خود افتاد و اسباب انتقامات الٰهی از همان زمان روے بآمادگی نهاد چون وظیفه وقائع نگار آنست که آنچه واقع
دانند ثبت نماید لهذا بنده بنگارش بعضے حالات درین مقام جسارت نمود و همین قسم درین صفحات هر جا هر چه وقوعی باشد
بدون آنکه بطرفے الفت و بطرف دیگر کلفتے را ملحوظ داشته سخن سازی و خوش آمد پردازے نماید خواهد نگاشت امید از
ناظران انصاف سرشت آنست که بجهت مذکوره غبار ملالے از جانب فقیر در خاطر راه نداده مورد عفو و الطاف دارند
و بنکته گیرے و عیب جوئی نپردازند

ذکر اشتداد امراض لاحقه شهامت جنگ و انتقال او ازین غمخانه تاریک و تنگ

شهامت جنگ را که از ابتداے رحلت اکرام الدوله پژمردگے خاطر و افسردگی مزاج لازم گشته کمتر بحال خود خوشنود
سے بود بعد مقتول شدن حسین قلی خان چون مدتے یسیر گذشت عارضه استسقا ظاهر گشت و حکیم علی نقی اصفهانے قبل از
بروز و ظهور عارضه مذکوره گفت که مواد این مرض مهیا گشته اگر الحال باصلاح مزاج و تدابیر دفع مرض کوشیده آید مناسب
است اما شهامت جنگ بنا بر جهاتیکه مذکور شد بحال خود چندان نمی پرداخت بعد ظاهر شدن مرض زن او و دیگر غیر طلبان
مبالغه در مداوا نموده از خود در رفع تقصیر نبودند تا آنکه مرض اشتداد یافت و مهابت جنگ شهامت جنگ را مع زن و خدم او
ادحتے نسوانیکه با او تعلقے داشت مثل بهاگ بائی و غیره بخانه خود برده در معالجه کوشیدن گرفت چون سپر داری سهام قضا
یاراے احدی نیست احوال شهامت جنگ تباه گردیده آثار مرگ بر او ظاهر شدن گرفت و زن شهامت جنگ از خوف

سراج الدوله که مبادا اهانتی بمقیدش سازد با آنکه خانه پدرش بود شوهر خود را در آنحالت بر محفه سواری خود برداشته بجای خود آورده بود. روز دیگر شام آن انتقال خواهد نمود پرسید که امروز چه روز است گفتند دوشنبه اظهار بشاشت نموده گفت عجب روزیست که با معشوق خود ملاقات خواهم نمود و ظاهرا وصیت کرده که در پهلوی اکرام الدوله دفن نمایند یا مردم بمشاهده الفت که با او داشت خود بخود در آنجا دفن نمودند القصه سیزدهم ربیع الاول شب سه‌شنبه سنه یک هزار و یکصد و شصت و نه هجری بعد یک سال از گذشته شدن حسین قلی خان بعالم عقبی شتافت و منشی آن مرحوم کلمهٔ «خدایش بیامرزد» تاریخ رحلتش یافت صبح آن شب تجهیز و تکفین نموده باقتدای سید الافاضل میر محمد علی ایده الله تعالی صلابت جنگ و جمیع اعیان شهر وابستها اعلی و ادنی بر جنازه‌اش حاضر گشته نماز گزارده و بکمال احتشام جنازه‌اش را بباغ موتی جهیل که ساخته او بود برده در صحن مسجد آنجا که خودش تعمیر نموده در جوار قبر اکرام الدوله مدفون کردند هنگام بردن جنازه‌اش از دحام و غوغای عام و نوحه و شیون مردان و زنان بمرتبه بود که کسی کمتر دیده و شنیده باشد مبلغ سی و هفت هزار روپیه درماهه عجایز و ضعفا و بیوه زنان و غیرهم از ذوی الارحام و زن آشنایان و غیر شان بود که با سرکار او تعلق نداشت و بمجرد رویت هلال کیسهای زر بقدر درماهه هر یکی از پارچه سفید بسته در خوانچه‌ها آورده و شهامت جنگ از حضور خود مصحوب خواجه سرایان و زنان معتمد ملازم مستورات تا بدست هر یکی رسانیده برگردد اللهم اغفر له وارحمه

ذکر بعض خصائل حمیده و اوصاف پسندیدهٔ آن مرحوم

ترحم بر عجزه و مساکین و ایتام و ذوی الارحام زیاده از جمیع خاندان خود داشت و اوقات را اکثر بفراغ بال و انشراح خاطر می گذرانید با کسی بد نبود و دستی خواست که کسی با کسی بدی نماید از عورات و اطفال شهر مرشدآباد آنکه وارستی نداشت و اگر داشت از تحصیل وجوه معاش عاجز بود یا عاجز نبوده هر چه بهم می رسانیده بمصارف دیگر رسانید ذوی الحقوق را محروم می داشت همه آنها گویا عیال او بوده اند که خبرگیری بکمال رفاه و فراغ دهیها می نمود و از خود راضی و خوشنود میداشت خلق وضیع نبود و تواضعات رسمی را دوست هم نمی داشت با رفقا و نوکران خود آشنایانه سلوک می کرد صحبت دوستانه می داشت رفیقانش همه رو برو حقه می کشیدند و قهوه با ایشان می خورد و در اختلاط بار میداشت و هر چند با مردم احسان می نمود عظیم نمی شمرد بلکه کمتر شمرده آثار انفعال و عذر خواهی ظاهر می نمود **نقل** چنانچه باری متقی علی خان مرحوم خلف حاجی مبرور حاجی عبد الله خطاط مشهور که در عهد اورنگ زیب عالمگیر دیوان برهانپور بود برای سیدیکه بنابر محاسبه معامله در جهانگیر نگر مقید بود معروض داشت که فلانی سید است و باین سبب مقید مبلغ پنج شش هزار روپیه از سرکار پیر او طلبی است و اینقدر مبلغ درهمها از سرکار بلکه چند برابر آن بخیرات و صدقات صرف می شود امیدوارم که مبلغ مذکور باو معاف و آن عزیز در ینجا طلبیده شود بی اختیار شفقت بسیار ظاهر نمود و فرمود تا همانوقت رقم معافی و پروانه طلب او در مرشدآباد نوشته آوردند و بخان مکرم مشار الیه سپرده شکر دلالتش باین امر خیر نمود و گفت حق تعالی شما را سلامت دارد که مرا باین سعادت آگهی فرمودید اگر عمله آنجا درین کار اهمالی ورزند مرا در اطلاع خواهند فرمود که تدارکش باحسن وجوه نمایم و آن سید بیچاره از آن بلا و مکاره نجات یافت **نقل دیگر** مدت چند سال والده بنده بجهات متعدده مع دو پسر خود سید علی خان و غالب علی خان و داماد خود میر اسد علی در مرشدآباد

اقامت داشت و آن مغفور متعهد احوال او بود و هر چهار کس را وجهی مناسب مخارج آنها میرسانید و علاوهٔ آن از اقمشه
و ملبوسات خاصه جهانگیرنگر دند یا والده مراعات می فرمود غالب علی خان را که از همه اخوان کمتر است اکرام الدوله بنابر همسالی
اکثر در باغها و سیر و تماشا همراه خود میبرد اتفاقاً روزی از کنیزی های ملازم سرکار اکرام الدوله رغبتی بطرف غالب علی خان
بهم رسانید و نگاه مختفی بسوی او گاه گاهی می نمود غالب علی خان هم چون جوان نورسیده و بد و نیک و هر چند بود
زنکه مزبوره را بنظر رغبت بمقتضای طبع بشری می نگریست ابنای جنس بنابر رشک و حسد که بحال غالب علی خان
میبردند برین سر آگهی یافته اکرام الدوله را آگاه نمودند و او بعد باغ گشته از سیر باغ آزرده خاطر برگشت و این احوال بر
شهامت جنگ ظاهر شد والده را طلبیده بلطف و مهربانی فرمود که چندی روز غالب علی خان را از آمدن دربار باز باید داشت
چرا که هر دو طفل جاهلند خدا می داند باهمدیگر چه بظهور رسانند اکرام الدوله که در سادگی و آشفتگی مزاج گوی سبقت از برادر خود
سراج الدوله برده بود بنابر استمزاج پدر یعنی شهامت جنگ تمهیدی برای رنجانیدن غالب علی خان در خاطر خود ساز
داده شکایت او آغاز نهاد و پیش شهامت جنگ متواتر گفتن گرفت که دیروز غالب علی خان از دست من مفت جست
والا همانجا می کشتم چون شهامت جنگ این کلمات را مکرر و متواتر شنید فهمید که غرض او استمزاج من است با وجود آن بهمه محبت
و خاطرداری با برآشفت و گفت که سبی جز و کلام الله که اگر تو او را می کشتی من بدست خود ترا ذبح میکردم او باستماع این
سخن که خلاف گمان او بود جزع و فزع بسیار نموده گفت آیا شما مرا برای او می کشتید گفت البته در میان تو و او چه تفاوت است
فرزند یک همشیره توئی و فرزند همشیرهٔ دیگر او چون این سخنان شنید صفرای او تسکین یافت و برای همین این گفتگو بهم
بود حق آنست که در چنین مقام که مرتبهٔ محبت از عشق هم گذشته باشد این قدر پاسداری دیگری بعمل آید دلیل کمال خوبی
آن مرحوم است **نقل دیگر** و ازین هم زیاده تر آنست که بهاگ بائی عزیزترین زنانش و مرتبهٔ او عالی مرتبه زوجه اش بود و
جمیع زنان خانواده اش بنابر خوش آمد و پاسداری او احترام و خاطرداریش می نمودند و والدهٔ راقم ظلها که مزاج عجبی و نهایت غیرت
دارد با او مطلقاً نمی آمیخت روزی بهاگ بائی بطوریکه شهامت جنگ که برادر بزرگ بود والده را میخواند و در گفتگو می گفت که بشنو بی
بی بی او هم همین قسم خواند والده بهم برآمده گفت که تو خود را چه فهمیده که این قسم مرا میخوانی باین طور یا بزرگان خردان خود را میخوانند
یا خداوندان نوکران خود را و من ترا هیچ یک ازین هر دو قسم نمیدانم کنیز والده که استاده بود بسوی او اشاره نموده گفت
که من ترا و این را یکسان میشمارم فرق همین است که این زیور طلا و نقره دارد و تو انواع زیور جواهر بهاگ بائی بحال خود ماند
دیگر سخنی نگفت اما آزرده خاطر گشته شکایتها پیش شهامت جنگ برد آن مرحوم او را جواب داد که مزاج اوشان همین قسم است
تو چرا با اوشان در اختلاط می کشائی و والده بخانه خود آمده ارادهٔ معاودت بعظیم آباد نمود و آمد و رفت خانهٔ شهامت جنگ
مدتها موقوف بود شهامت جنگ بعد یک ماه برین معامله مردم خود را برای طلب والده فرستاد و والده راضی برفتن
نمی شد تا آنکه گفته فرستاد اگر نمی آئی من و بی بی گهسیٹی آمده ترا خواهیم آورد و والده ناچار رفت شهامت جنگ بسبب از جا برخیزید
تسلیمها فرمود و والده از فرط غیرت رقت کرده اظهار رفتن خود بعظیم آباد می نمود تا آنکه سخن بطول کشید و شهامت جنگ
عذرخواهی کرده می گفت که کسی بتو چیزی نگفته خود هر چه بخاطرت آمد گفتی و خود آزرده گشتی تقصیر ما چیست والده هیچ
نمی پذیرفت و بر ارادهٔ خود مصر بود حتی بی بی گهسیٹی زن شهامت جنگ و نفیسه بیگم خواهر علاءالدوله گفتند که صاحب شما
را چه شده است برادر بزرگ شما چنین سے گوید و شما اعوجاج را کارفرما شده نمی شنوید

معهذا والده برهان حاجت بود آخر الامر شهامت جنگ با وجود سبک جوشی و بزرگی عمر و دولت و اقتدار حکومت از جای خود برخاسته پیش آمد و فرمود که خوب من تقصیر وارم اما بر پاسی قرب اختم تقصیر مرا معاف کن آن زمان والده منفعل گشته زبان بدعا گوئی بر کشاد بماندن مرشدآباد در عناداد تا حالی این اخلاق و عنایات او را یاد کرده زار زار می گرید و برای او از حضرت ارحم الراحمین عفو و غفران مسالت می نماید و ازین قسم بعد آقا میرزای مرحوم که از اعتماد و اقارب آخوند مجلسی و از عهد شجاع الدوله وارد بنگاله و معزز و مکرم بود و با شهامت جنگ از همان زمان آشنائی داشت با اولاد آن مرحوم و نزد چند دختر تقی قلی خان مرحوم است سلوکی مسلوکی می داشت که کمتر کسی در کم زمانی با کسی کرده باشد بمجرد استماع خبر انتقال آن مرحوم که هنگام آمدنش از جهانگیر نگر نزدیک بمرشدآباد در همین راه بکشتی اتفاق افتاده بود و آن که در جهانگیر نگر از قبل او حاکم بوده اند نوشته بتعزیت و تسلیه اخلاف آن مرحوم که همانجا سکونت داشت فرستاد و بعد چند روز همه را طلب داشته جمیع اطفال مخصوص هر دو نبیره تقی قلی خان مرحوم را که نام یکی میرزا باقر بود و نام دیگری میرزا عبدالله سلمه الله در حجر تربیت خود جای داد و خواجه سرا برای اتالیقی و معلمان برای تعلیم نگهداشت و همیشه خبرگیران احوال و مصروف دلجوئیها بود و هر چه قدر با هر کس سلوک می کرد کمتر می شمرد و یکصد روپیه در ماهه بوالدهٔ هر دو برادر مذکور میداد و همین قدر در ماهه هر دو برادر را علیحده و معلم تعلیم و تربیت جدا ملازم سرکارش بودند و اکثر ملبوسات خاصه خود فرستاده عذر خواهی می نمود که این هدیه محقر و لائق کنیزان شما است گویا در بارهٔ او گفته اند بیت آنچنان زی که گر از حادثه بر باد روی # حسن معنی نگذارد که تو از یاد روی # چون نقیر را در خدمت هر دو برادر مذکور نهایت اخلاص و اتحاد و از حالات ایشان چنانچه باید آگهیست لهذا برین ماجراها که ثبت افتاد مطلع شده و ماجراهای اول خبر خانه خود است و شهامت جنگ این قسم متوسلان هزارها داشت که بنده از معاملات شان مطلقاً آگاه نیست اما باجمال این قدر معلوم است که شکر گذار او جمیع اهالی مرشدآباد خصوص عجزه و بیدست و پایان محتاج بوده اند باید قیاس کرد که چه نیکوئیها یا چه قدر مردم بچه خوبی نموده که وقت مردنش تمام مرشدآباد ماتم سرا بود و اکثر خلق مردن او را مصیبت خود میدانستند

ذکر مجمل احوال صولت جنگ و حسن معاشرت او با خلق خدا و انتظام اوقاتش تا پایان عمر سبک خرام کم بقا

صولت جنگ مرحوم نام او محمد سعید و خطاب های او نصیر الملک صمام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ در برادران خود وسطی بود بحسب صورت ممتاز و در سیرت هم به بعضی جهات به از دیگر برادران و بنابر بعضی وجوه برادر و در بعضی امور اندکی کمتر بود بحسب مقدور دولت از شهامت جنگ کمتر و از هیبت جنگ باعتبار نظامت عظیم آباد کم آما باعتبار دولت زیاد و در شجاعت زیاده از شهامت جنگ و اندکی کمتر از هیبت جنگ و در حسن خلق و علم و فضل از هر دو بهتر و باعتبار صلاح و سداد هیبت جنگ از هر دو برادر زیاده بود و صولت جنگ در ابتدای جوانی میلی بلهو و لعب که عبارت از تماشای رقص و مخالطت بالنسوان است بوفور داشت بعد از سنوح ماجرای صوبه کتک متنبه گشته اعتدالی اغنیا و امرای هوشیار درین کار می نماید اختیار نموده گاه گاهی بتماشای آن رغبت می فرمود ساعتی از شب مانده بیدار می شد و از شغلی و تعلیم فراغت نموده اول صبح نماز را خوانده و در هر هفته دو مرتبه بار عام می داد تا هر یکی از حاجتمندان عرض حاجت خود نماید و جمعه یوم التعطیل بود و چهار روز دیگر در خلوت نشسته اول مقربان را می طلبید و با آنها قهوه می خورد بعد از آن حکم بود که مجرائیان آمده سلام نمایند و بعضی از آنها ساعتی نشسته برخیزند و بروند و بعضی فقط بسلام

قناعت نموده برگردند و بعد دو ساعت برخاسته در ظاهر اندرون مے رفت اما غیر از جوارے خادم و خواجه سرایان
در انجا کسے نمی بود و متصدیان هر سرشته کاغذهاے خود را مصحوب خواجه سرایان می فرستادند و در انجا که خلوت محض بود کاغذ را
دیده و فهمیده بدستخط خود رسانیده مے فرستاد عمائد و ارکان دربار و بعض خواص مثل این اقل الناس و دو سه کس دیگر بیرون
پرده حاضر می ماندند منشیان مسودات مکاتیب فرستاده بعد اصلاح صاف نوشته بوساطت خواجه سرا از نظر گذرانیده و ملفوف
و مسموع نموده از مهردار که حاضر مے بود بمهر رسانیده هر جا مامور بودند می فرستادند داروغهاے ڈاک هرکاره خطوط را
گرفته روانه مے نمودند چون یک ربع و کسرے از روز می گذشت بر طعام می نشست و از موائد احسان او خوانهاے
طعام خاصه اکثری را هر روز و برخے را بعد یک روز بعضے را هفته دو بار و کمتر کسے را در اسبوعی یکبار بدون پرسش چون معین
بود میرسید و چون بکاول خوانهاے طعام بوقت معینی که مذکور شد حاضر میساخت عمائد دربار که تا آنزمان حاضر میبودند عرض سلام
بوساطت خواجه سرایان نموده بخانهٔ خود میرفتند و نواب بعد الفراغ از اکل طعام آرام قیلوله فرموده اول وقت ظهر برمی خاست
و بعد تخلے و طهارت نماز ظهر خوانده تلاوت جزوے از کلام الٰهی مے نمود بعد از ان نماز عصر خوانده بیرون می آمد و دوران
مجلس اول علما مثل ملا غلام یحیی و مفتی ضیاء الله و میر وحید و مولوے لال محمد و شیخ هدایة الله و سید عبد الهادی حاضر
شده تا دو ساعت نجومے مذاکرهٔ علمے می شد و کتابے بخصوص مثل درس میخواندند و ملا غلام یحیی حل معضلاتش مے نمود
و دیگران نیز دران باب گفتگوے کردند مکرر فرموده بود که الحال تحصیل کمال متعذر است و بهانقدر استعداد که مرا بهم رسیده
چیزے بران نخواهد افزود اما لذت فهم مطالب علمیه مرا بمنزلهٔ القاے حالی تازه گردیده چنان بآن معتاد شده ام که اگر
روزے میسر نه آید میدانم که دولت عظیمی از من فوت شده و خاطر مشوش می ماند چون بر فقیر نهایت نوازش داشت تاکید
کرده بود که دران وقت هم حاضر شوم و از استماع سخنان من بسیار خوش بود در سفر و حضر بضرورت با دیگران سخن می گفت والا
هم وقت مکالمه با فقیر در وے سخن و گوش سماعت بسوے من داشت بنحویکه دیرینه رفقاے کهن سال او حیرت داشتند
که این جوان چه سحر بکار برده است که باغیر او التفاتے ندارد و بعد فراغ از شغل مذکور عمده هاے رفقا مثل سیف علی خان برادر
سیف خان ولد عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل و رفیع الدین حسین خان پسر سیف خان که بمصاهرت صولت جنگ
اختصاص داشت و نقی علی خان برادر بنده و میر علی یار خان همشیره زادهٔ سیف خان و آقا عظیما دیوان صاحب مدار
معاملات ملکے راجه عجائب راے و بعد مردن او پسرش راجه سبهه راے و راے پران چند مستوفی و پیشکاران دفاتر بخشی و توپخانه
و دستی و راے چوارام منشی و جعفر قلی خان داروغه خزانه و میرزا داؤد خانسامان حاضر شده ساعتے بعرض ضروریات پرداخته
مرخص می شدند و صولت جنگ برخاسته داخل حرم سرا می شد و بعضا نسوان که منظور نظر او بوده اند بسیر خانهٔ باغ که صحن خانه اش
بود تفرجے مے فرمود و بسوارے گینی هاے منقطع که بکمال تکلف آراسته بودند از جاے بجاے نقل و حرکت بعمل مے آمد چون
شام می شد نماز عشائین خوانده اگر خواهشے داشت مغنیه هاے محرمش خوانندگے و رقص مے نمودند والا بمصاحبت
تنها و مکالمهٔ بهجت افزا ثلثے از شب می گذرانید بعد از ان استراحت مے نمود بهمین آئین اوقات او علی الدوام انتظام
داشته در گذر بود و بنده کمترین در مدت رفاقت که هفت سال کامل بود گاهے کلمهٔ ناخوشے از زبانش نشنیده که در
حق کسے از ادانے هم گفته باشد و ندیده ام که بر کسے غضب کرده حرکتے نامناسب با او بعمل آورده باشد و سلیقهٔ معاش
نهایت درست با آنکه مداخلش نسبت بشهامت جنگ هم باعتبار مدت و هم بحسب عدت بسیار کم بود اما در خزائن و جواهر

ضروریات و آوانی طلا و نقره و اسباب و افیال و جمیع لوازم امارت برابر شهامت جنگ می نمود چنانچه بعد رحلتش چهل و چند لک روپیه
نقد و شاید قریب یک لک اشرفی در خزانه موجود و نقره آلات و طلا آلات و جواهر و اقمشهٔ نفیسه هم کمتر ازین قیمت نخواهد بود و افیال و افراس
هم بسیار و لوازم دیگر نیز بوفور و تا زندگی مهیا داشت روزی در خاطرش گذشت که به بنده فیلی عنایت کند مجلس خلوت بود
بلکه پس پرده نمایش نشسته و اسباب جشن بسنت پنچمی که در هند معمولست مهیا گشته میر محبوب علی نام مرد پیری که کهنه آشنای وقت
افلاس و رفیق زمان طالب علمی او بود حاضر و غیر چند نفر خدمتگار دیگری در انجا نبود خواجه سرای محلی سرشار و بنده را
طلب داشت چون حاضر شدم مامور بجلوس نموده در اختلاط کشوده هر گونه سخن گفتن آغاز نهاد بعد از امتداد صحبت حاضر علی خان
که غلام سرکار داروغه فیلخانه اش بود عرض نمود که میر سلطان خلیل خان برای ادای آداب عنایات فیلی که با او مرحمت شده
بر در دولت سرا حاضر است اگر حکم شود در سلامگاه از دور تسلیمات بتقدیم رسانیده برگردد فرمود چه مضایقه حسب الاشعار
بعمل آمد بعد از آن فقیر را بهمین عبارت گفت خان صاحب شما فیلهای ما را دیده اید بنده عرض کرد که مکرر از انجا گذشته فیلان
سرکار را دیده ام بسیار خوب و نهایت بوفور اند فرمود حالا هم می توان دید و یکی از آن جمله با پسند بدهانا او را بشما نگهدارم
فقیر برخاسته آداب تسلیمات بجا آورده عرض کرد که این کلمات مشفقانه ارشاد شد که کمترین آنرا برابر بعنایت تمام فیلها شمرد
اما سواری فیل را وضع و هیاسقی می باید و کمترین اگرچه بدولت عالی در کمال رفاه و آرام بسر می برد لیکن
هنوز لیاقت سواری فیل ندارد و ان شاء الله تعالی در سایهٔ مرحمت عالی هرگاه وقت سواریش خواهد آمد آنزمان
عنایت خواهد شد طرز التماس بنده را پسندیده زیر لب خندیده خاموش شد بعد چندی که خبر ورود صفدر جنگ در بلاد
بنگاله بسبب آمدن او به بنارس شهرت گرفت و مهابت جنگ بدولت جنگ نوشت که چنین شهرت دارد من هم ازین طرف
بر می آیم شما هم از آن طرف با اسباب حرب نهضت نمائید به بنده فرمود که چند سوار و پیاده حسب باید بهم رسانید گفتم مردم
همین جا بدست خواهند آمد چه این ملک گوشه ایست عبور و مرور مردم ملک دیگر درینجا کمتر می شود فرمود چه مضایقه از ینها
چیده باید نگهداشت حسب الحکم او بعمل آمد درین اثنا خبر معاودت صفدر جنگ رسید و گروهی تغیص مردم سر دگر دید جماعه داران
واقف طلب که چنین روزها بد ما می خواهند و تلاش نوکری کسان بهم رسانیده خود لجاجت داشتند نواب آزرده گشته همه را
جواب صاف داد مگر بیست و دو افغان که خوش اسپه بوده اند بخواهش خود آنها را نگهداشت بنده الحال جمع آمدن مردم حسن
طلب دانسته چنین معروض داشت که الحمد لله شورش فرونشست اگر حکم شود چند کس را که فراهم آمده اند جواب داده آید
بر عرضی دستخط نمود که آن عالیشان را این کار را چه کار فردا آخر روز بیارند و از نظر بگذرانند مردم مجمع آمده را دیده سوار و
پیاده همه نگهداشت و آن بیست و دو نفر افغان را نیز فرمان داد که در رساله بنده ملازم شوند چون قریب بهشتاد و هشتاد سوار
و دو صد یا صد و پنجاه پیاده در رساله بنده ملازم و سررشته آنها درست شد فرمود خان صاحب الحال خود فیل گرفتن و سواری
آن شاید تا مناسب نخواهد بود بنده آداب عنایت بجا آورد چون روز جمعه آمد فیلی را از افیال خود پسندیده و بنده را از خانه
طلبیده عنایت نمود نقل دیگر دنیز فقیر یکبار هندوی مبلغ دو هزار روپیه بنام والد مرحوم بشاه جهان آباد فرستاد برین امر
وقوف یافته گفت خان صاحب شنیده ام که هندوی این قدر مبلغ بشاه جهان آباد فرستاده اید چون اخفا مناسب نبود
و مخفی هم نمانده اقرار نمودم گفت چه می شد که ما را هم مطلع می نمودید تا ما هم شریک شما می شدیم فقیر عرض نمود که شراکت چه معنی
دارد آنچه بعمل آمده از دولت عالی است و الا مقدور بنده بر ملازمان ظاهر است خندید و گفت بهر که خیر اینچنین سرکارش هم بود حکم خود

که بود حساب سرکار مجرا بگیرد و رسید بفقیر طلبید و به بنده بر این معنی آگهی یافت شکر عنایات بجا آورد **نقل دیگر** خدمت پرگنه سرکاری
که یک لک و هشتاد و چند هزار روپیه معامله آن منتج شده بود خواست که به بنده رعایةً تفویض نماید بے آنکه بنده را اطلاع
فرماید دیوان مدار المهام خود را که دیوان سیف خان مرحوم هم بود و راجه عجائب رای نام داشت بخانه بنده فرستاد و مع
اسناد و شیخ امان الله نام که مرد عامل پیشه از مشاهیر عمال آن ضلع بود آمده و دو دست خلعت نیز همراه آورده و گفت که جناب
عالی معاملت این پرگنه را بمبلغ مذکور منتج فرموده برای شما تجویز نموده اند و دو صورت برای آن قرار داده هر کدام
پسند شما باشد بعمل آرید یکی آنکه خلعت این کار پوشیده و مبلغ مذکور را ذمه خود نموده هر کرا دانید بفرستید تا او بندوبست پرگنه
مذکور نموده زر معامله سرکار داخل خزانه میکرده باشد و هرچه بران بیفزاید برای شما مبارک یا آنکه خلعت اول را شما
بپوشید و خلعت دوم به نیابت خود شیخ امان الله را بپوشانید و نائب خود گردانید و فردی را بر آورد که بعد از دستخط نواب
رزین و در ان فرد مبلغ هفت هزار روپیه منافع برای فقیر مندرج بود و شیخ امان الله ذمه خود نموده بر فرد مذکور مهر خود کرده
بود به بنده نمود که این مبلغ را سال بسال مع اخراجات نذور عیدین و سالگره و دسهره وغیره که معمول است از شیخ مذکور بگیرید
باشید و هر امری که بفرمائید در سرانجام فرمایشات شما و جمیع اوامر و نواهی چون نوکران مطیع و منقاد خواهد ماند بنده مرضی حضور
برای خود هم تخفیف تصدیع و رستگاری از جمیع اندیشها دریافته نوعیکه فرموده بود هر چند خواهش رفقای بنده نبود بعمل آورد
این قسم مهربانی و قدردانی از پدران هم در حق پسران کمتر ملحوظ و مسموع شده تا به خاوندان و نوکران چه رسد **نقل دیگر**
روزی آن مرحوم از سواری کشتی خاص فرود می آمد اتفاقاً پالکی و نالکی آن طرف دریا مانده و هیچ سواری حاضر نبود و صولت جنگ
گذرگاهی متعارف راه رفتن بر تخته چوبی که ملاحان برای آمد و رفت مردم می گذارند نبود متحیر شد فقیر بسبب توقف و تحیر دریافت
پا پیش گذاشته دست خود دراز کرد صولت جنگ از خدمت بنده و پیش آمدن باعانت خوشنود گشته دست خود را بدست من
داد و باستعانت فقیر پا بر تخته گذاشته فرود آمدن گرفت چون اندکی ماند توقف نموده تبسمی کرده و نظر نمود که فالصاحب
درین وقت عجب دستگیری نمودید بنده عرض کرد آنچه ارشاد میشود موافق زن کمترین نیست چه بنده چنین گمان
دارد که جناب عالی دستگیری احقر نموده اند بپایه که باید خواهند رسانید خندید و گفت درین خود چه شک است
انشاء الله تعالی چنین خواهد شد اما مرا از شما توقع دستگیری همدرین عالم است و هم در عالم حقیقی ازینجا باید که نیک فهمی
پی برند که اخلاق آن بزرگ صاحب اشفاق در چه مرتبه بود اگر بحسب سن و سال ملاحظه شود بنده بیست و هفت ساله و آن
بزرگ شصت ساله بود و اگر قرابت ملحوظ گردد هم او بزرگ و بنده خردش بود و اگر مراتب ظاهری لحاظ کرده آید او هفت هزاری
و امیر کبیر و بنده ادنی ملازم او با این همه بزرگی که در او جمع بود باین قسم فروتنی و تواضع سلوک می نمود **بیت** تواضع ز گردن
فرازان نکوست ❋ گدا اگر تواضع کند خوی اوست ❋ القصه آن مرد بزرگ هفت سال و چند ماه بکام و آرام در فرمانروائی
ضلع پورنیه بکمال نصفت و معدلت و احترام و عزت گذرانید و ملازمان و رعایا بلکه عموم برایا را از خود راضی داشت
و حاجت باسفار و حروب نیفتاد مگر برای ملاقات عم خود مهابت جنگ که تا براج محل برای شکار می آمد نهضت می نمود
و گاهی برای دیدن خویش و برادرزادها و نسوان اقربا تا بمرشدآباد می رفت در مدت اقامت پورنیه یکبار برای مدافعه فخر الدین حسین خان
پسر سیف خان که بسفاهت از مرشدآباد برآمده عازم این طرف بود چنانچه ذکرش گذشت برآمده بعد معاودت او بسوی بلده بر سر
دولت خود برگشت و یکبار برای تنبیه شیخ محمد جلیل که زمیندار پرگنه کنکرد بود و عبث عبث باقتضای انقلاب طالع تحریک

بعضے از حمقا سر بشورش برداشتہ تمرد در دیہ مین برسات بود کہ این سانحہ روے نمود وہرچند نصیحت او بعمل آمد سود دست
نہ بخشید اگرچہ مومن وموفق باکثر امور مستحسنہ بود اما درین تمرد ولجاجت ومبالغہ را از حد بدربردہ خود را ہدف آلام ومحن ومورد
مصائب وفتن گردانید چنانچہ بندہ ہم براے اتمام حجت ودفع بلا از سر آن ابلہ خود راے سعیہا نمود ومعتمدان را فرستادہ
دلجمعی واستمالت او کردہ صولت جنگ را نیز برادمہربان گردانیدہ عہد ومیثاق درین باب گرفت کہ با او نوعی بدی نکند اما فایدہ
بران مترتب نگشت وصولت جنگ در عین برسات ناچاری ارادۂ تنبیہ او نمودہ برآمد وہمراہیان محمد جلیل مذکور از رفاقتش
باز ماندند وخود آوارہ دشت ناکامی وآخر بناچارے مع عیال واطفال اسیر پنجۂ تقدیر گردید وبعد چند روز در حبس بمرد مبلغ خطیر
منجملہ مالگذارے سرکار کہ درین بلغے بمصرف رسانیدہ بر ذمۂ او از سرکار مطلوب بود وبعد مردنش از پسرش مواخذۂ آن
مے نمودند آن طفل غلام حسین نام داشت بندہ در عہد شوکت جنگ پسر صولت جنگ کہ بجاے پدر خود تمکن یافتہ
چند ماہ فرمانرواے پورنیہ بود باقیات مطلوبۂ مذکور را بنابر پاس ایمان ونظر بہ یتیمے وبیکسے او معاف کنانیدہ غلام حسین
مذکور را براہ پدرش قائم ساخت بے آنکہ چشم امیدے بالطمع مبلغے ازو بودہ باشد والحمد للہ علی ذلک **نقل دیگر** نقی علی خان
برادر فقیر در جوانی مزاج بسیار تندے داشت ومطلقاً مآل اندیش نبود روزے بعد از برخاستن از حضور صولت جنگ در
کچہرے دیوانے پیش راجہ عجائب راے آمدہ نشست اچل سنگھ ہندوی قوم کایتھ کہ آثار شر وفساد از ناصیۂ حال او پیدا
وا دلے کسے از متوطنان آنجا بود دیوانے شوکت جنگ سرافرازے داشت ودران روز پرگنۂ تاجپور وغیرہ
ذمۂ شوکت جنگ از سرکار پدرش بود ونیز داروغگی توپخانہ دستی بتقلید مہابت جنگ کہ بسراج الدولہ دادہ بود صولت جنگ
بہ پسر خود شوکت جنگ عطا فرمودہ ریاست جماعۂ ہزاریان برق انداز با وتعلق داشت اتفاقاً ہندوی مذکور ہم براے
جواب وسوال امور متعلقۂ خود پیش راجہ عجائب راے در کچہری آمد چون نہایت تنگ ظرف وبدبوالی صاحبزادہ مستظہر ومغرور
بود خواست کہ از فاصلہ کہ میان برادر بندہ وراجۂ مذکور بود بگذرد نقی علی خان ممانعت نمود نشنید جوابے بیباکانہ گفت
نقی علی خان آشفتہ گشتہ بملازم خود کہ استادہ بود فرمود تا سیلے بر سرش زدہ دستار از سر اچل سنگھ بیفتاد وبہمان صورت پیش
شوکت جنگ رفتہ شکایتہا نمود وشوکت جنگ نہایت بیدماغ گشتہ باحضار ہزاریان وجماعہ داران توپخانہ فرمان داد
وتصمیم ارادۂ خانہ جنگی نمود خانہ نقی علی خان محاذے محل اقامت شوکت جنگ ودر میان شارعے وسیع بود بعضے از دوستان
مثل میرزا رستم علی وبرادرش میرزا حیدر ومیرزا قنبر علی وغیرہم چند کس بکار مافوق الطاقہ کمر بستہ برفاقت نقی علی خان
حاضر آمدند چون خبر این ازدحام وغوغاے عام بصولت جنگ رسید للی ہزاریے را کہ سرجماعہ داران توپخانہ ومعتمد علیہ
صولت جنگ ومنجملۂ قدماے رفقاے او بودہ دو صد سوار ویک ہزار وچند صد کس پیادہ ہمراہ داشت بر دروازۂ طلبید
وبرفاقت وامانت نقی علی خان مامور نمود والتماس کرد کہ چون داعیۂ صاحبزادہ بہ پرخاش جدے مے نماید اگر فی الحقیقۃ
ملکا وقتے شود فرمان چیست فرمود براے ہمین متعین نمودہ ام کہ بہرصورت از طرف شوکت جنگ ابتدا شود تو ہم در تدارک ہمان
قسم عمل آر وجمیع ملازمان توپخانہ را بحکم فرستاد کہ اگر کسے متصدی خانہ جنگی با نقی علی خان ومصدر فساد می خواہد شد بسزا
رسیدہ برطرف خواہد گردید شوکت جنگ باستماع این خبر کہ در گذشتہ پیش پدر رفت وتظلم واستغاثہ نمود جوابہاے لطیف
شنید ونادم وپشیمان برگشت وبعدے باشوکت جنگ ونقی علی خان ترک متعارفات بود بعد ماہے چند کہ شادی
روے نمود ومجلس انعقاد یافتہ ایامے چند براے مرسومات شادمانے معہود ومعین گشت روزے در ہمان ایام

صولت جنگ از مجلس برخاسته میخواست که داخل حرم سرا شود از اثنای راه برگشت و دست پسر گرفته نزد قلی خان
آورده گفت که در میان برادران این قدرها ملال نمی باید باهمدیگر معانقه کنید و الفت و آمیزش را از سر گیرید حق تعالی آن
بزرگ مرحوم را بیامرزد و در جوار رحمت خود جای دهد در مدة العمر خود چنین اخلاق و الطاف از هیچ امیری مقتدر بلکه از فیاض
متنفسی مسموع نشده تا بدیدن چه رسد رب اغفر له و ارحمه چون عبد العلی خان خالوی فقیر بنا سازگاری طالع در شاهجهان آباد
با وجود اجتماع اسباب امارت و عنایت در رفاقت امیر الامرا ذو الفقار جنگ بهادر خلف سادات خان مرحوم بر خاطرها
منظور نبود نرسید چندی وزیری برفاقت محمد قلی خان پسر میرزا محسن برادر زاده صفدر جنگ که در زمان وزارتش بعد
کشته شدن نولرای و ظفر یافتن وزیر بر افاغنه نایب صوبه اوده از طرف عم خود صفدر جنگ بود گذرانید آخر با وی صحبت
برهم خورده در بنارس آمده نشست و بنده برای او نهایت مکدر بود نواب صولت جنگ با وجود اطلاع بر آزردگی
مهابت جنگ از خان مرقوم حسب الناس بنده بمبالغه تمام در استعفای تقصیرات عبد العلی خان بقلم خود نوشت و
مهابت جنگ جواب دیگر مطالب نگاشت و در خصوص امر عبد العلی خان بهادر اغماض فرموده جوابش را قلم انداز
ساخت صولت جنگ پاس خاطر فقیر ملحوظ داشته خطی از طرف خود متضمن تسلیه بسیار بعبد العلی خان خالوی فقیر نگاشت
و مبلغ پانصد روپیه در ماهه مقرر کرده دو هزار روپیه پیشگی فرستاد و بهمین قسم بعد دو سه ماه تا زنده بود وجه معین مذکور
را پیشگی می فرستاد در این جزو زمان این قسم مردم کجا و صاحب این همت کو مصرع من خود ندیده ام تو اگر دیده بگو
اکنون در تدارک احسانهای بی پایان غیر از دعای مغفرت و آمرزش برای آن قدرشناس بجا دقیقه رسان عموم
برایا و تذکر محامد او صافش ازین بنده دعاگو و دیگر پروردگان دولت او چیز دیگر سمتی نتواند شد اللهم انا لا نعلم منه الا خیر و
انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیا فتجاوز عنه

ذکر رحلت نمودن نصیر الملک صمام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ مرحوم از دار هستی موهوم

چون تقدیرات ربانی مقتضی استمرام مبانی دولت خاندان مهابت جنگ و مستدعی تنبیه ارباب غفلت و
اصحاب عظمت ممالک بنگ بلکه عموم سکنه هند گردید از ورثه مهابت جنگ آنها که لایق جلوس ارائک ریاست و
سروری و شایسته قعود مسائد فرمانروائی در عیت پروری بوده اند دست قضا قبل از انتقال آن صاحب اقبال
بساط حیات شان در نوردید مخفی نماند که بعد مهابت جنگ هر سه برادر زادهای او که عبارت از شهامت جنگ و
صولت جنگ و هیبت جنگ باشند موافق این از مان لیاقت تقلد امر خطیر داراسی و فرمانروائی بمراتب شتی بهتر از سراج الدوله
و اخوان او دینی اغماض داشتند زمام کار بقبضه اقتدار یکی از اشخاص ثلثه مذکوره اگر می افتاد شاید احوال مردم مرزبوم
بنگاله و بهار عجالة باین مذلت و خواری نمی کشید اما قضاهای آسمانی و تقدیرات ربانی چون چنین رفته بود روزنامه
عمر آنها قبل از رحلت مهابت جنگ بپیچیده گشت احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ که در بین
هر سه برادر بحسب شجاعت و حسن تدبیر فائق بود بر دیگران سبقت جسته پیش تر از همه با در گذشت و برحمت ایزدی
پیوست و مهابت جنگ بعد سنوح این سانحه گفت که اگر دولت را در خاندان ما پایندگی می بود هیبت جنگ زنده
می ماند بعد از آن ناصر الملک احتشام الدوله نوازش محمد خان بهادر شهامت جنگ راه آخرت گرفت محرر این سوانح را

بعد انتقال شهامت جنگ با مهابت جنگ ملاقات و محاکات اتفاق افتاد و بر مردنش نهایت تاسف داشت و می فرمود که فوت او مثل مرگ فرزندان
نیست پدر شفیق مرده است پرورش کننده تمام خاندان بود بعد از ان پیغام بصولت جنگ داده گفت که الحال طاقتی و هوسی نمانده
اگر حیات وفا کرد و سرمای سال آینده که پنج شش ماهی دران باقی بود برای تحمل نه برای شکار فقط بآرزوی ملاقات
شما خواهیم آمد و ادراک دیدار شما که مال ما لیا از مغتنمات است خواهیم نمود و اگر عمر وفا نکرد معذور خواهند داشت و این قطعه را خوانده همین
پیغام فرمود قطعه گر بماندیم زنده بر دوزیم ÷ جامهٔ کز فراق چاک شده ÷ ور بمردیم عذر ما بپذیر ÷ ای بسا آرزو که خاک
شده ÷ بعد شهامت جنگ بفاصلهٔ دو ماه و دوازده روز صولت جنگ نیز مسافر ملک بقا گردید تقریر تفصیلش آنکه نزدیک بحران
شهامت جنگ دانهٔ مغزی در سر صولت جنگ بهم رسیده حدتی و وجعی داشت اما مدتی را گمان نبود که سبب فوتش خواهد گردید
چنانچه بنده در همان احیان بتقریب ملاقات والده و غمگساری او شان بنابر سانحهٔ شهامت جنگ از صولت جنگ رخصت گرفته بمرشدآباد
آمده با مهابت جنگ ملاقات نموده او بصولت جنگ پیغامها فرمود چون بنده معاودت کرده به پورنیه رسید و ابلاغ پیغامهای
مهابت جنگ بحضور صولت جنگ بتقدیم رسانید شنید که هنوز خلش آن دانه باقی و در دستار بستن الم عارض می شود و بعد چندی
خود روزی فرمود که زلو چسپانیدن برین دانه شاید خوب باشد بنده عرض کرد که امالهٔ مواد اگر بفصد و حجامت بعضوی بعید
فرمایند غالباً اصلح خواهد بود بعد دو سه روز دیگر دیدم که زلو چسپانیدن در خاطر او مرجح گشته در ان باب ساختی دارد بنده
بار دیگر جسارت نموده ممانعت کرد ممتنع نشد و فرمود که زنان میگویند هرگاه ذکر زلو آمده باشد ضرور است که بچسپانند عرض نمودم
که گفتن زنان چه رتبه دارد که جناب عالی بآن اعتنا نمایند گفت واقعیست اما قباحتی هم ندارد دیدم مبالغه دارد خاموش شدم
چون از مقدرات گزیری نیست باقید زلو چسپانید و ماده بسیار منجذب گردید و ورم شدت نمود و جراحات هر زلو جوشیده
ریم کرد رجوع بجراح نمود آهسته آهسته تمام گردن آماس کرد و درد اشتداد پذیرفت گمان کردند که ماده بر گردن ریخته و نضج یافته
مستعد انفجار است بنده مسیح علی جراح را طلبیده فرمود تا بحرکت نشتر منفجر نماید او را هم تفاولی ساخته و تامل و تحقیق پرداخته بدون
مشورهٔ اطبا از نشتر چاره نمود و گمان نضج مواد که بود غلط گشته مطلقاً ریمی بر نیامد موافق قانون جراحان برگ نیم مطبوخی ساخته
بر ان بست شب آثار غش ظاهر گشت برگهای نیم که بسته بودند کشوده گلاب و مقویات قلب و دماغ استعمال نمود مزاج
بحال آمد اما تشویش خاطر بافراط بهم رسانید اطبا و جمیع نوکران عمده و روشناس حاضر آمده بیرونی در عمارت دیوان عام و بر
در صحن آن خیمه ها بر پا کرده همه وقت حاضر می ماندند بنده متصل به پرده های عمارت رخت خواب گسترده بسر می برد و بدیع الدین
حسین خان خلف سیف خان مرحوم که بمصاهرت صولت جنگ اختصاص داشت و نقی علی خان برادر بنده و حکیم
محمد مسیح و چند کس دیگر نزدیک همانجا قریب بنده اقامت داشتند بزرگی از افاضل ایران آقا عبدالله نام که
فی الحقیقه نهایت استعداد در جمیع علوم خصوص در فنون ریاضی ید طولائی داشت در شروع بیماری مذکور مع سید
محمد ترشیزی خراسانی که از صلحا و اتقیا بود وارد پورنیه گردیده بملاقات صولت جنگ رسیده مورد انواع مکارم شده بود
اگر حیات آن مرحوم وفا می کرد چون قدردان چنین کسان بود سلوکی که لایق حال این بزرگان بود بعمل می آمد این هر دو
بزرگ نیز اکثر اوقات آمده نزدیک فقیر ساعتی چند می نشستند و بدعای خیر و قرائت دعوات ماثوره اعانتی می نمودند
اما چون سهام قضا را سپری نیست اثری مترتب نشد تا آنکه شروع شب بیست و پنجم جمادی الاولی وقت شام اثر
نقصان حواس ظاهر گشته یک دو کلمه بطور هذیان از زبانش بر آمد شیخ محمد جان یار اگر چه از جمعه داران عمده سپاه بود اما

چون دستی در طبابت و این پیشه را حسب الارث داشت چنانچه پدرش طبیب حاذق و مجموعهٔ خیر التجارب از مولفات اوست
در ان وقت با اطبا و جراحان در تدبیر معالجهٔ صولت جنگ شریک بود باستماع کلمهٔ هذیان بسوی فقیر دیده چون برون
آمد همه را اندیشهٔ عظیم لاحق و امید شفا زائل گشته معلوم شد که فساد آن ماده بباطن و دماغ سرایت نموده ثلثی از شب چون گذشت
صولت جنگ هم احوال خود دگرگون دیده قیدیان را حکم بآزادی و صدقات شروع نمود و مستورات حرم را فزع و اضطراب
لاحق گشته تزلزل و تشویش عظیم روی داد و قریب باول صبح بالمره سقوط حواس عارض گشته چون دو ساعت از روز گذشت
بتاریخ بیست و پنجم جمادی الاولی سنه یک هزار و یک صد و شصت و نه هجری داعی حق را لبیک اجابت گفته رهگرای عالم بقا
گردید مصرع ع جهان ماند و خوی پسندیده برد ٭ دران دم که از شدت غم و الم همه را تشویشی لاحق بود نسوان محل علما را که ملازم
و رفیق آن مرحوم بودند بامید آنکه دعای کنند یا چیزی بخوانند تا صحتش حاصل شود طلبیده بودند صولت جنگ خود بیهوش و محتضر افتاده
دو سه نفس از حیاتش که باقی بود می گذرانید و از ان جماعه هر که می آمد دیده تاسفی نموده برمی گشت میر عبد الهادی
روشن تخلص که صاحب دیوان بود در نظم و نثر مهارتی تمام و علم عربیت و عروض را هم مستحضر داشت چون بدین آمد
بمجرد مشاهدهٔ احوالش از خود رفته بیهوش افتاد خواجه سرایان و بعض زنان ملازم دست و بازوی او گرفته بیرون
برده آورده افگندند مردم بیرون پالا طلب داشته و دران افگنده بخانه اش رسانیدند چند پهر در همان غش گذرانیده
ثلثی یا نصفی از شب چون گذشت آن سید صاحب کمال هم درگذشت اللهم اغفر وارحمه سید مذکور مولدش جهانگیرنگر
بنگاله بود و نشو و نما در شاهجهان آباد یافته تحصیل علوم متداوله نمود رغبت بنظم و نثر بهم رسانیده دران کار سرآمد
امثال و اقران گشت والد مرحوم او را برای تعلیم و تربیت دو برادر خرد بنده سید علی خان و غالب علی خان
سلمهما الله تعالی از شاهجهان آباد بعظیم آباد فرستاد چون هیبت جنگ سید علی خان را بمصاهرت خود خواسته بخانهٔ خود
برد سید مذکور را هم برای تربیت او ملازم خود ساخت و بعد کشته شدن هیبت جنگ صولت جنگ مرحوم او را بخود
خود همراه علمای عظیم آباد که نام شان در صفحات سابقه تقریباً مذکور شد برگزید و پایانش باین صورت آنجامید
همیشه با خلوت معتاد و از آمیزش و اختلاط قاصر طبعان منزجر و محترز بود با مردم کمتر می جوشید تنها بمطالعهٔ کتب و فکر شعر
و تکمیل خود اشتغال می ورزید در عظیم آباد و پورنیه تا زنده بود روی سخن با فقیر داشت و می گفت مثل من و شما مثل
آن کس است که بشخصی می گفت که اگر تو نباشی شعر من معنی نداشته خواهد بود و صولت جنگ مرحوم را سید صالح المشرب دیگر
سید محمد ترستی که مذکور ایشان گذشت و تازه از زیارت عتبهٔ علیهٔ کربلای معلی برگشته از راه کلکته باتفاق زبدة العلما
آقا عبد الله به پورنیه رسیده بود متوجه گشته غسل داد و کفنی که از ان آستانهٔ مقدسه همراه آورده بود پوشانید
و هر دو بزرگ با جماعهٔ مومنین حاضر که جمعی کثیر و جم غفیر بوده اند نماز جنازه خوانده چنانچه متعارف است تجمل و اسباب جنگ
سواری جنازه اش را برداشته در جعفری باغ مدفونش ساختند چون سال فوت هر دو برادر یعنی شهامت
و صولت جنگ بلکه مهابت جنگ هم سال واحد بتفاوت ماههای چند است همان کلمهٔ خدا ایشان بیامرزد که تاریخ رحلت
شهامت جنگ است تاریخ صولت جنگ و مهابت جنگ هم می تواند شد بعد این سانحه شوکت جنگ که پسر کلان
صولت جنگ و صاحب نام و نشان از عهد پدر بود دران مجمع حاضر آمده بساختگی دریا دستار از سر افگند و اظهار جزع
و فزع بی اصل نمود بنده که دران دربار و حضور پدرش اعتباری داشت دستار بر سرش گذاشته بربست و مسند نشین

مصیبت زدگانش ساخت و شیخ جهان یار و غیره سرداران را آورده موافق ضابطه گفت تا او تعزیه گویند و اظهار ترس باد
داشعار جانشینی پرورش نمایند بعد فراغت از امور مذکوره از زبان شوکت جنگ هر یکے را تسلی کنانیدند و در همان دیوانخانه بحرے برای
او استاده نموده خوابگاهش ساختند صبح دوم بنده حاضر آمد و شوکت جنگ شروع بر تجولی و احترام و استرضای فقیر نموده درخواست مسوده عرضی
بر لیسے صاحب جنگ کرد بطور مناسبے که بایست نویسانیده وارسال یافت صاحب جنگ راهنده روز قبل از رحلت صولت جنگ
مرض الموت او که عبارت از استسقا باشد شروع شده بود و صولت جنگ خبر شروع بیماریش شنیده و از موت خود بے خبر بوده تاسف
می کرد و می گفت اکنون که وقت کار است من بیمارم و وکیل خود را خلعت داده برائے تالیف قلوب سپاه و اعیان و ارکان بلده
مرشد آباد رخصت فرموده و تاکید بلیغ به کار رسانیده نموده بود سبحان الله انسان چه قدر غافل و سفیه الحقیقة این غفلت از
اسباب انتظام دنیاست اگر غفلت باین مرتبه نمی بود دنیا هم نمی بود بلکه دنیا عقبیٰ می گشت القصه چون صاحب جنگ خبر
رحلت صولت جنگ شنید نهایت متاسف گشت و گفت الحال مرا بے پر و بال گشته تا صد حضور رفته اند متعاقب ام خطے
مشتمل تعزیه و تسلیه به اولاد صولت جنگ و نصیحت اتفاق با برادران و اشفاق بر جمیع بازماندگان بشوکت جنگ
نوشته برائے هر یکے خلاع ماتمے و بنام شوکت جنگ سند بجائے پور تیه لشکر طرافت و نوازش بر ملازمان صولت جنگ
و حسن سلوک با رفقاء و رعایا نوشته مصحوب میرزا زین العابدین بکادل خود فرستاد شوکت جنگ بهانه و خوف صاحب جنگ
امور مأموره را بقدم قبول تلقی نمود و آنچه میرزا زین العابدین از زبان صاحب جنگ ابلاغ کرد همه را دست بر سر و
چشم گذاشته متعهد گردید و میرزای مذکور را راضی و خوشنود برگردانید و بتاریخ مختار بر مسند ایالت جلوس نموده اظهار
سفاهت خود شروع کرد بنده که از عقل و اوضاع او اطلاع تمام داشت بعد کامیابی او استعفای نوکری نمود هر چند
سلیقه و رایه را منظور او که والی کوتل نام بود او یه آنکا از طرف صولت جنگ خطاب داشت و با بنده نهایت دوستی و وداد داشت
بنده را طلبیده مبالغه در ترک اراده استعفا نمود و گفت شوکت جنگ مرا بجای پسر و فرزند صولت جنگ است
اما از حلیه شعور عاری و مست سے غفلت و نادانی و سرشار باده جهالت رجوانیست و بر گردن شما حقوق صولت جنگ و این
ضعیفه متحقق بخاطر من سے آید که شما نائب مدار المهام معاملات مالی و ملکی و متعهد جواب و سوالهاے حضور بادشاه و بنگاله
و اطراف و اکناف عالم باشید و کارگزار خان باشما و دوست از وقت صولت جنگ بخشی فوج است بکار مذکور باتفاق
شما پرداخته و خانه و نام صولت جنگ بر باد نرود و بنده در جواب گفت که آنچه می گوئید واجبی و حسابیست اما امید نیست
که شوکت جنگ هرگز راضی باین صورت نبوده بصحبت اجلاف و اراذل در آنچه نام و نشان پدرش ضائع و نابود شود
خواهد کوشید و در نام نوکری و آقای که مبنی بر رضای او چنین کارها صورت نمی تواند گرفت چون آن نیک بخت هم عاقل
بود و فهمید حالات او را دید ملتمسات بنده را پذیرفت و بنده برائے جناب آقا عبدالله فاضل که ذکر خیر او نشان گذشت
مبلغ پنج هزار روپیه و هزار روپیه برائے سید جلیل القدر میر سید محمد گرفته بهر دو بزرگ رسانیده هر دو را رخصت دانیده
بعد چندے خود رخصت گرفت انگلائے مذکوره با وجود انقطاع امید و اغراض پنج هزار روپیه نقد برائے فقیر بطور زاد راه
فرستاد عجب زنکه عاقله محسنه بود با آنکه او از اسراف و تفرق فرموده مالک بود اما مدار المهامے خانه امیر کبیر هفت هزاری
بخوبی سے نمود و از خزانه مال خطاء ادگاہے بگاہے فوت و فرو گذاشت نمی شد و از جمله هزاران نفر ملازم که اکثر از خانه
امیرزاده و سرداران سپاه و بکه هاے روشناس و عمال متصدی پیشه و هر قسم مردم بوده اند کمتر کسے خواهد بود که ممنون

احسان او نبوده باشد و در اوقات صیبۂ حمایت اعانتش باو رسیده آقا و عمله و اتباع همه را از خود راضی داشته نام
نیکے در عالم گذاشت و بنده همانه کوچ از پورنیه خاسته بگنده گولا آمده تا عازم عظیم آباد شود درین ضمن خبر رحلت مهابت جنگ
و تسلط سراج الدوله بر وساده ارث و فرماندوائی هر سه صوبه بنگاله و بهار و اوڈیسه شنیده در گنده گولا توقف نمود
تا بعد دریافت احوال سراج الدوله و سلوک او با خلق خدا آنچه وقت اقتضا کند بعمل آید درین عرصه خبر اخراج برادران
خرد خود سید علی خان و غالب علی خان و عم مهربان دهاب علی خان که در سن با فقیر همسال بود و این هر سه کس بعظیم آباد اقامت داشتند از صوبه
مذکور شنید و استماع این ماجرا عائق حرکت فقیر گردید چون موسم برشگال رسیده مجال اقامت در ان مستعذر بود ناچار معاودت به پورنیه
و سکونت در حویلی سابق روئداد الحال بنا بر انتظام اخبار احوال انتقال مهابت جنگ و رجوع امارت و ریاست ممالک
بنگاله و بهار و اوڈیسه بسراج الدوله که شروع خرابی تمام هندوستان و اسباب تسلط جماعۂ انگلیشیه بر بلاد وسعت آباد هند است رقم زده
کلک وقائع نگار مے شود در ضمن آن پایان احوال شوکت جنگ نیز در مقام مناسبش پیرایۂ وضوح و ظهور خواهد یافت

ذکر انتقال مهابت جنگ از جهان گذران و بعضے از اخلاق و انتظام اوقات آن فخر دودمان و تمکن سراج الدوله بر مسند ایالت و شروع ظهور حوادث و فتن از نادانی آن ابله سراسر سفاهت و سرایت نمودن فساد در جمیع بلاد و ویران شدن مملکت معمور از بے شعورے امراے مغرور

مهابت جنگ را چنانچه ایماے رفت نهم شهر جمادے الاولے سنه یک هزار و یک صد و شصت و نه هجری عارضه استسقا در
سن هشتاد سالگے شروع شد چند روز تدبیر و پرهیز گذرانیده بعد ازان فرمود که این بیمارے درین عمر هرگز ازاله نمے
شود و زائل نمے گردد و شفا حاصل نمے شود و دست از پرهیز بر داشته در غذا و آب خود دارے نمود و
بے سبے گفیسے زوجه شهامت جنگ دختر بزرگ مهابت جنگ مع احمال و اثقال رفته در موتے جهیل سکونت
ورزید و بلا زمان شوهر خود در الکوک دانیال بخشیده بر رفاقت خود و مدافعه سراج الدوله مستعد ساخته عهود و مواثیق گرفت
بخت برگشتگیها دلالت بچنین تدابیر واهیه مے کند خلاصه چون مهابت جنگ را عمر قریب الانقضا شد از زنها بعضے را
مے گویند که از مهابت جنگ درخواستند تا دست شان بسراج الدوله بسپارد چون احوال او را نیکو مے شناخت
تبسمے کرده گفت او خود خود را اگر سه روز از خود راستے نگهدارد آن زمان شمار دیگرے توقع خواهید داشت تا آنکه نهم
رجب یوم السبت سنه مذکور دو ساعت از روز مانده برحمت الٰهی رفت و خواص اصحاب بتجهیز و تکفین او پرداخته
نصف شب دهم ماه مذکور حسب الوصیة پائین پاے مرقد مادر خود در خوش باغ مدفون گردید رب ان تعذبه
فانه من عبادک و ان تغفرله فانت ارحم الراحمین مهابت جنگ را از ابتداے جوانی با فواحش و مسکرات و سماع
سازها و سرودها و مصاحبت و مقاربت نسوان رغبت نبود اوقات شریفش باداے نمازهاے مکتوبه و اشتغال تلاوت
کلام الٰهی و اوراد ماثوره می گذشت و تمام عمر گرد زنا و شرب خمر نگشته نهایت تجنب و احتراز ازین خبائث داشت
همیشه دو ساعت از شب باقے مانده برمے خواست و بعد از تخلے و طهارت و الفراغ از نوافل اول صبح نماز واجبی
خوانده با معدودے از مصاحبان قهوه میل می فرمود و چون صبح طالع و روز روشن می شد تا دو ساعت نجومی

بار عام است داد جمیع سرداران سپاه و اهالی و موالی عموم ملازمان و ارباب حاجت حاضر بوده هر کس بعرض احوال و انجاح
مقاصد خود کوشیده بهره از موائد احسانش بر می داشت بعد از آن برخاسته در خلوت می نشست و کسانی که موعود بوده
اند با مثل شهامت جنگ و صولت جنگ و سراج الدوله و بعض مصاحبان در آن مکان حاضر بوده صحبت اختلاط و شعر خوانی
و نقل حکایات می داشت و چون ذائقه اش نهایت درست و طعامهای خوب مرغوب طبع او بود از حضار و مقربان
یا شخصی تازه وارد و هر که دستی در طبخ طعام داشت رو برویش چیزی می پخت از مصالح آن انچه بایست مثل انواع لحوم و مسکه وغیره
مهیا می بود گاهی اختراع در طعامی نموده باورچیان را رو برو تعلیم می نمود و آن طعام تیار می شد و حلقه و ارکان دربار و دیوانخانه
حاضر بوده انچه حاجت باظهار و التماس داشت رو برو آمده بعرض می رسانیدند تا وقت طعام خوردن نشش می شد آن زمان
بکاول مع خوانهای طعام حاضر آمده دستارخوان پهن و طعامها چیده می شد و طعامهای فرمایش اشخاص موعود در روبروی
ایشان و دیگران می چیدند و از طعام خاصه اش نیز هر یکی را بهره می رسید و بر سر دستارخوان ذکر حسن و قبح مطبوخات
و دقائق ذوق مذکور گشته ذائقه هر یکی بمحک امتحان می رسید و چون الفراغ از طعام خوردن می شد مهمانان حاضر
دست شسته مرخص می شدند و صلابت جنگ را این میزبانی همیشه مستمر و مقرر بود اغلب مجلس مردانه بود و گاهی
مهمانی نسوان اقارب که اولاد او و برادرانش و ذوی الارحام دیگر بودند می نمود و با آنها طعام میل می فرمود و بعد
فراغت از طعام دست شسته سر استراحت بر بالش آسایش گذاشته تهیه خواب می نمود و مردم چوکی پلنگ حاضر
می شدند و قصه خوان حاضر آمده بکار خود در جای معین می نشست ساعتی بعد از زوال بیدار گشته بمستراح می
رفت و از انجا بر آمده وضو می نمود و نماز ظهر خوانده یک جزو تلاوت کلام الله کرده نماز عصر می خواند بعد از آن
آب یخ پرورده یا آب شوره انچه مهیا و موجود بود می نوشید و بر همین یک آب در روز و شب قناعت می نمود
بعد از آن افاضل و ابرار مثل سید الافاضل میر محمد علی فاضل ادام الله عزه و سید تقی علی خان و حکیم هادی خان و میرزا
محمد حسین صفوی و فاضلی دیگر ملتانی که اسم او فقیر را معلوم نیست تشریف آورده آبرو بخش مجلس او می شدند
و در یک در دیوانخانه مقابل و محاذی مسند صلابت جنگ مسندی برای سید عالی قدر فرش می شد و تکیه بزرگی
بطرف پشت مسند می گذاشتند چون میر صاحب از طرف دروازه در پا که اقرب راهها بود داخل شده بر چبوتره
صحن که تا ایوان عمارت فاصله بعیدی داشت بر می آمدند صلابت جنگ از جای خود برخاسته بر مسند منتظر
استاده می ماند و چون کفش از پا کنده داخل ایوان عمارت می شدند با آنکه هنوز بعد وافری بود صلابت جنگ
چند قدم از مسند فراتر رفته با دب سلام می کرد میر صاحب هم بدستور با او سلوک و رد سلام می فرمودند
و آمده بر مسند معین خود می نشستند و صلابت جنگ بجای خود بر مسند می نشست آن وقت تکیه کوچک از پهلوی
مسند خود بسید صاحب تواضع می نمود و متعاقب آن میر صاحب و تقی علی خان و حکیم هادی خان و میرزا
حسین صفوی می آمد و قهوه می آوردند صلابت جنگ قهوه تنها نمی کشید اما در قهوه شریک بود و بعد از قهوه تکیه پیش
روی فاضل ملتانی می گذاشتند و کتاب کافی که از مصنفات شیخ محمد بن یعقوب کلینی در عهد غیبت صغرای
حضرت صاحب الامر تصنیف شده و موافق معتقدات جماعه امامیه از نظر آنحضرت گذشته و ملقب بکافی بآن کتاب
بخشیده آن سرور است آورده بر آن تکیه می گذاشتند و فاضل مذکور هر روز دو حدیث از کتاب مذکور می خواند

چون دستی در طبابت و این پیشه را حسب الارث داشت چنانچه پدرش طبیب حاذق و مجموعهٔ خیر التجارب از مولفات اوست
دران وقت با اطبا و جراحان در تدبیر معالجهٔ صولت جنگ شریک بود باستماع کلمهٔ هذیان بسوی فقیر و فقیر بسوی او دید چون بیرون
آمد همه را اندیشهٔ عظیم لاحق و امید شفا زائل گشته معلوم شد که فساد آن ماده بباطن دماغ سرایت نمود ثلثی از شب چون گذشت
صولت جنگ هم احوال خود دگرگون دیده قیدیان را حکم بآزادی و صدقات شروع نمود و مستورات حرم را فزع و اضطراب
لاحق گشته تزلزل و تشویش عظیم رو داد و قریب باول صبح بالمره سقوط حواس عارض گشته چون دو ساعت از روز گذشت
بتاریخ بیست و پنجم جمادی الاولی سنه یک هزار و یک صد و شصت و نه هجری داعی حق را لبیک اجابت گفته رهگرای عالم بقا
گردید مصرع جهان ماند و خوی پسندیده برد* دران دم که از شدت غم و الم همه را تشویشی لاحق بود نسوان محل علما را که ملازم
و رفیق آن مرحوم بودند بامید آنکه دعای کنند یا چیزی بخوانند تا صحتش حاصل شود طلبیده بودند صولت جنگ خود بیهوش و محتضر افتاده
دو سه نفس از حیاتش که باقی بود می گذرانید و از ان جماعه هر که می آمد دیده و تاسفی نموده بر می گشت میر عبد العادی
روشن تخلص که صاحب دیوان بود در نظم و نثر مهارتی تام و علم عربیت و عروض را هم مستحضر داشت چون بدیدن آمد
بمجرد مشاهدهٔ احوالش از خود رفته بیهوش افتاد خواجه سرایان و بعض زنان ملازم دست و بازوی او گرفته بیرون
پرده آورده افگندند مردم بیرون پالکی طلب داشته و دران افگنده بخانه اش رسانیدند چند پهر در همان غش گذرانیده
ثلثی یا نصفی از شب چون گذشت آن سید صاحب کمال هم در گذشت اللهم اغفر له و ارحمه سید مذکور مولدش جهانگیر نگر
بنگاله بود و نشو و نما در شاهجهان آباد یافته تحصیل علوم متداوله همانجا نمود و رغبت بنظم و نثر بهم رسانیده دران کار سرآمد
امثال و اقران گشت والد مرحوم او را برای تعلیم و تربیت دو برادر خرد بنده سید علی خان و غالب علی خان
سلمهما الله تعالی از شاهجهان آباد بعظیم آباد فرستاد چون هیبت جنگ سید علی خان را بمصاهرت خود خواسته بجای خود
برد سید مذکور را هم برای تربیت او ملازم خود ساخت و بعد کشته شدن هیبت جنگ صولت جنگ مرحوم او را بنزد
خود همراه علمای عظیم آباد که نام شان در صفحات سابقه تقریباً مذکور شد برگزید و پایانش بدین صورت انجامید
همیشه با خلوت معتاد و از آمیزش و اختلاط قاصر طلبان منزجر و محترز بود با مردم کمتر می جوشید تنها بمطالعهٔ کتب و فکر شعر
و تکمیل خود اشتغال می ورزید در عظیم آباد و پورنیه تا زنده بود روی سخن بافقیر داشت و می گفت مثل من و شما مثل
آن کس است که بشخصی می گفت که اگر تو نباشی شعر من معنی نداشته خواهد بود صولت جنگ مرحوم را سید صالح متشرع
سید محمد تربتی که مذکور ایشان گذشت و تازه از زیارت عتبهٔ علیهٔ کربلای معلی برگشته از راه کلکته باتفاق زبدة الاماثل
آقا عبد الله به پورنیه رسیده بود متوجه گشته غسل داد و کفنی که از ان آستانهٔ مقدسه همراه آورده بود پوشانید
و هر دو بزرگ با جماعهٔ مومنین حاضر که جمعی کثیر و جمّ غفیر بوده اند نماز جنازه خوانده چنانچه متعارف است بتجمل و اسباب جنگ
سواری جنازه اش را بر داشته در جعفری باغ مدفونش ساختند چون سال فوت هر دو برادر یعنی شهامت
و صولت جنگ بلکه مهابت جنگ هم سال واحد بتفاوت ماههای چند است همان کلمهٔ خدا ایشان بیامرزد که تاریخ رحلت
شهامت جنگ است تاریخ صولت جنگ و مهابت جنگ هم می تواند شد بعد این سانحه شوکت جنگ که پسر کلان
صولت جنگ و صاحب نام و نشان از عهد پدر بود دران مجمع حاضر آمده بساختگی دریا دستار از سر افگند و اظهار جزع
و فزع بی اصل نمود بنده که دران دربار و حضور پدرش اعتباری داشت دستار بر سرش گذاشته برست و صدرنشین

مصیبت زدگانش ساخت و شیخ جهان یار وغیره سرداران را آورده موافق ضابطه گفت تا با و تعزیه گویند و اظهار توسل باو
و اشعار جانشینی پدرش نمایند بعد فراغت از امور مذکوره از زبان شوکت جنگ هر یکی را تسلی کنانیدند و در همان دیوانخانه بجهت برای
او استاده نموده خوابگاهش ساختند صبح دوم بنده حاضر آمد و شوکت جنگ شروع بدلجوئی و احترام و استرضای فقیر نموده درخواست مسوده عرضی
برای صابت جنگ کرد بطور مناسبی که بایست نویسانیده ارسال یافت صابت جنگ را هفده روز قبل از رحلت صولت جنگ
مرض الموت او که عبارت از استسقا باشد شروع شده بود و صولت جنگ خبر شروع بیماریش شنیده و از موت خود بی خبر بوده تاسف
می کرد و می گفت اکنون که وقت کار است من بیمارم و وکیل خود را خلعت داده برای تالیف قلوب سپاه و اعیان و ارکان دولت
بمرشدآباد رخصت فرموده و تاکید بلیغ بکارسازیها نموده بود سبحان الله انسان چه قدر غافل و فی الحقیقه این غفلت از
اسباب انتظام دنیاست اگر غفلت باین مرتبه نمی بود دنیا هم نمی بود بلکه دنیا عقبی می گشت القصه چون صابت جنگ خبر
رحلت صولت جنگ شنید نهایت متاسف گشت و گفت الحال بی پر و بال گشته تا صد حضور رفد اوند منعاسی ام خطی
متضمن تعزیه و تسلیه به اولاد صولت جنگ و نصیحت اتفاق با برادران و اشفاق بر جمیع بازماندگان بشوکت جنگ
نوشته برای هر یکی خلاع ماتمی و بنام شوکت جنگ سند بحالی پورنیه بشرط رافت و نوازش بر متعلقان صولت جنگ
و حسن سلوک با رفقا و رعایا نوشته مصحوب میرزا زین العابدین بکاول خود فرستاد شوکت جنگ بمباهات و خوف صابت جنگ
امور ماموره را بقدم قبول تلقی نمود و آنچه میرزا زین العابدین از زبان صابت جنگ ابلاغ کرد همه را دست بر سر و
چشم گذاشته متعهد گردید و میرزای مذکور را راضی و خوشنود برگردانید و بتاریخ مختار بر مسند ایالت جلوس نموده اظهار
سفاهت خود شروع کرد بنده که از عقل و اوضاع او اطلاع تمام داشت بعد کامیابی او استعفای نوکری نمود هر چند
سیلفی وایر رضنا او که واسطه کونسل نام و دایه انگار از طرف صولت جنگ خطاب و با بنده نهایت دوستی و داد داشت
بنده را طلبیده مبالغه در ترک اراده استعفا نمود و گفت شوکت جنگ مرا بجای پسر و فرزند صولت جنگ است
اما از حلیه شعور عاری و دستخوش غفلت و نادانی و سرشار باده جهالت و جوانیست و بر گردن شما حقوق صولت جنگ و این
ضعیف متحقق بخاطر من می آید که شما نائب مدار المهام معاملات مالی و ملکی و متعهد جواب و سوالهای حضور بادشاه و بنگاله
و اطراف و اکناف عالم باشید و کارگزاران با شما دوست از وقت صولت جنگ بخشی درج است که از مذکور باتفاق
شما پرداز دو خانه و نام صولت جنگ بر باد نرود و بنده در جواب گفت که آنچه گوئید واجبی و حسابیست اما امید نیست
که شوکت جنگ هرگز راضی باین صورت نبوده بصحبت اجلاف و اراذل در آنچه نام و نشان پدرش ضایع و نابود شود
خواهد کوشید و در نام نوکری و آقای بی رضای او چنین کار را صورت نمی تواند گرفت چون آن نیک بخت هم عاقل
بود فهمید و حالات او را دید و ملتمسات بنده را پذیرفت و بنده برای جناب آقا عبدالله فاضل که ذکر خیر او شان گذشت
مبلغ پنج هزار روپیه و هزار روپیه برای سید جلیل القدر میر سید محمد گرفته بهر دو بزرگ رسانیده هر دو را رخصت دهانید
بعد چندی خود رخصت گرفت انجای مذکوره با وجود انقطاع امید و اغراض پنج هزار روپیه نقد برای فقیر بطور زاد راه
فرستاد عجب زنکه عاقله محسنه بود با آنکه از ادای حق فرومایگی بود اما مدار المهامی خانه امیر کبیر هفت هزاری
بخوبی می نمود و از خزانه ما فظه او دقیقه بگاهی نوبت فروگذاشت نمی شد و از جمله هزاران نفر ملازم که اکثر از امنا
امیرزاده و سرداران سپاه و بکرهای روشناس و عمال متصدی پیشه و هر قسم مردم بوده اند کمتر کسی خواهد بود که ممنون

و ترجمه میکرد و حل حقائق و دقائق آن میر صاحب میشنیدند بعد از آن اگر امری صلابت جنگ را منظور
می بود سوالی میکرد و میر صاحب بجواب آن پرداخته در اختلاط بازمی داشتند تا دو ساعت این مجلس منعقد
بود چون فراغت از مذاکرات روی میداد میر صاحب برمی خواستند و صلابت جنگ بدستور چند قدم مشایعت
نموده سلام میکرد و استاده بود تا میر صاحب کفش در پا کرده راهی می شدند آن زمان بجای خود می نشست
و آهسته آهسته اصحاب مذکور مرخص شده را رخصت گرفتند بعد از آن عمله دیوانی رخصت میشد آمده عرض اخبار هر دیار
و استفسار امور معاملات که اول روز ملتوی مانده بود نموده دو ساعت درین گفتگو بانجام میرسید و بعد درین
بوده گاهی شهامت جنگ و گاهی سراج الدوله و صولت جنگ اگر می بود حاضر می شدند بعد برخاستن اینها ارباب
مزاح و خوش طبعی مثل میرزا شمس الدین و زین العابدین کاظم و میر کاظم و امرد زنان اشنانه و شمع و چهرا غها
و میر جواد و فوش بیگ و محمود زنانه و امثال ذلک حاضر آمده یک دو ساعت باستماع مطائبات اینها باهمدگر وقت
میگذرانید تا شام میشد و مشعلچیان و شماعیان حاضر آمده مجرای آنها بطنابطه متعارف هندوستان میشد
بعد از آن نماز عشا تعیین خوانده در دیوان خانه بندوبست زنانه میشد و زنش مع زن سراج الدوله و دیگر عورات
اقارب که برای ملاقاتش میرفتند حاضر آمده مجتمع می شدند چون صلابت جنگ شب چیزی نمی خورد از فواکه تازه
و خشک و حلاوی و لوزها که همیشه مهیا بود آورده قسمت می نمودند و چون ثلثی از شب میگذشت نسوان مرخص
و بادمردان میشد و صلابت جنگ بر پلنگ یعنی چارپایه رفته میخوابید و بدستور قصه خوان و سپاهیان چوکی
پلنگ آمده بجاهای معین خود می نشستند و درخواب بعد هر دو سه ساعت متنبه گشته میپرسید که شب چه قدر باقی
و کدام کس حاضر است همین قسم سه چار بار بیدار شده که نصف شب که اغلب دو ساعت نجومی می بود برمی خواست
و از تخلی و طهارت فراغت نموده شروع بنوافل و ادعیه میفرمود و اول صبح نماز واجب ادا کرده باز بدستور یکه مذکور
شد در هر وقتی از اوقات مشغول کاری بوده در صله ارحام و احسان با اقارب و اقوام و اصدقا و احباکار
بجای رسانید که با نوتش تصور نتوان نمود هر که در شاهجهان آباد هنگام افلاس با او دنی سلوکی در ساتے
نموده بود در زمان اقتدار اگر او بود و الا از اولاد او هر که را طلبیده یا فت رعایتها لیکه در گمانش نبود بعمل آورد
و با اطفال اقربا و نسوان آنها سلوکی داشت که درین جزو زمان بلکه در از منهٔ دیگر هم کسی مخصوصان منتسبان خود
نکرده باشد و در تمام قلمرو او مادام الحیاتش عموم رعایا و خلائق بآرامی بوده اند که شاید در کنار پدر و آغوش مادر هم
این آرام ندیده باشند و هیچ نوکری حتی از خدمتگاران معتمدش احدی نبود که مالک لکوک نبوده باشد غیر از آنکه با
رقص و سرود و صحبت و قربت نسوان چنان رغبتی نداشت دیگر با جمیع کارها آشنا و با صاحب کمالان هر فن راغب و
قدردان جمیع کمالات و در سلیقهٔ صحبت داری و اختلاط بی مثل و نظیر امیر صائب تدبیر و بهادر دلیر بوده از صفات حمیده
شاید معدودی در وی موجود نبود و الا اکثر صفتی از محامد و صاف خواهد بود که در ذات مجمع المحاسنش جمع نباشد در
زمانیکه آصف جاه مرد و ناصر جنگ پسر او بجایش نشست و بر پهلو چیری رفته از دست افغانان همراهی خود کشته گشت
و مظفر جنگ خواهرزادهٔ ناصر جنگ اول باعانت همان افاغنه بر مسند ایالت متمکن گشت و آخر باعانت فرانسیسان با افاغنه
مذکور که قتلهٔ خالش بودند جنگید و بحسب تقدیر مظفر جنگ و سرکردهای افاغنه هر دو کشته شدند و سید محمد خان صلابت جنگ

بر مسند امارت دکن مسلط گشت چنانچہ در اوراق دفتر سوم در ضمن سوانح دکن پیرایۂ وضوح خواہد یافت و تسلط موسیو بوسے بالا گرفت و خطا و متضمن سفارش فرانسیس انگہ بطلاق اسیار بصلابت جنگ رسید صلابت جنگ چون مناسبت مزاج سراج الدولہ با ناصر جنگ و ارادۂ پرخاش او با جماعۂ انگلیشیہ سے دانست و مرتبۂ دانائے و شجاعت او و حسن سلوکش بار فقاء و خلق خدا از صلابت جنگ مخفی نبود بندہ کہ دران روزہا بحسب اتفاق چند ماہے بسراج الدولہ بود بگوش خود و از مردم معتمد ہم شنید کہ صلابت جنگ سے گفت اسباب دلالت بران سے کند کہ بعد از ما سواحل ممالک ہند در تصرف کلاہ پوشان خواہد بود و چنین شد کہ او بنظر دوربین خود دیدہ بود در روزے درزمان دولتش مصطفی خان صلابت جنگ را ترغیب بمقاتلہ جماعۂ انگلیشیہ ودر کلکتہ نمود صلابت جنگ اغماضے کردہ جواب نداد بار دیگر شہامت جنگ و صولت جنگ را در عرض این مقدمہ شریک خود ساخت صلابت جنگ بدستور جواب نداد و در خلوت با شہامت جنگ و صولت جنگ گفت کہ بابا مصطفی خان خود سپاہی و نوکری پیشہ است سے خواہد کہ ہمیشہ رجوع من با او بودہ باشد شما را چہ شدہ است کہ در چنین امور با او ہمداستان سے شوید جماعۂ انگلیش برائے من چہ بد کردہ اند کہ من بد خواہے آنہا کنم اصلا الاان آتشی کہ در صحرا گرفتہ است خاموش نمی شود آتشے کہ در دریا بگیرد کیست کہ او را فرو نشاند زینہار گوش باین قسم سخنہا از نخواہید داد کہ نتیجۂ غیر از فساد ندارد

ذکر افاضل کرام و مشائخ عظام کہ در عہد صلابت جنگ در قلم رو او بودہ اند یا بحسب قسمت ورود برخی ازان گروہ والا شکوہ درین دیار گردیدہ و مردم بملاقات آن بزرگواران رسیدہ اند

اول مولوے نصیر مرحوم است متوطن شیخ پورہ از اولاد شمس الدین فقیر یا درس کہ مزار آن بزرگ در اودہ معروف است جد بزرگوارش از انجا بصوبۂ بہار نقل نمودہ در شیخ پورہ سکنے فرمود و مولوے مرحوم در شروع جوانے در زمان نظامت امیر الامرا شائستہ خان مرحوم کہ اخوند ملا شاہ محمد شیرازی وارد بنگالہ گردیدہ باز بشوق وطن مالوف قاصد معاودت بود بنا بر شوقی کہ در تحصیل علوم داشت ترک یار و دیار نمودہ برفاقت اخوند مرقوم مرحوم عازم ولایت ایران گشت و در راہ با آنکہ چار واسے سواریش مر قطع منازل پیادہ سے نمود و درس خود را تا نہ سکنے کہ وہمین قسم بولایت رسیدہ و علوم متداولہ را بحد کمال رسانیدہ فقہ و احادیث را از علماے ایران سند کردہ و در فنون ریاضے خصوص ہیات و ہندسہ و حساب سرآمد اقران گردیدہ در ایران بعزت و احتشام روزگار رگذرانید میر غلام محمد بہارے کہ اعجوبۂ روزگار و نادرۂ زمان و واسطۂ جواب و سوال عمدة الملک امیر خان ناظم صوبۂ کابل با نواب وحید و امراے ایران بود چون خاشہ امراے رفت مولوے مذکور را از طرف او آمدہ پیش عمدہ ہاے ایران سے نمود بعد از مدتے بہند آمدہ قلیل جاگیرے از بادشاہ در صوبۂ بہار کہ وطنش بود حاصل نمودہ در عظیم آباد اقامت نمود و اسے آلان بیوت بنا کردۂ او موجود و نبیرہ اش محمد حسن خان خلف بزرگ الحسین خان دران الکنہ حسب الارث متصرف و مقیم است دوم واو و سطے خان معروف بزرگ الحسین خان خلف ارشد مولوے نصیر مرحوم است و در اکثر فضائل نفسانے پر از پدر در تحصیل علوم متداولہ از پدر خود نمودہ با آنکہ چہ جمیع مخلفات را بنام او بہ عام و او رادے خود ساختہ بود بعد رحلت پدر بانصاف کار فرمانا گشتہ مخلفات را اصلا مانند مثل اللہ

بهر یکے از قبل خود تبرعاً تقسیم کرده داد و بعد انتظام امور معاش بشوق طواف ائمهٔ انام و ادراک سعادت حجة الاسلام و
عتبه بوسے آستان ملائک پاسبان مرقد مطهر سید الانبیا علیه و علی آله الصلوة والسلام عازم گردید پس از ادراک شرف و
سعادت زیارت مذکوره بوطن مالوف معاودت نمود و اوقات بکسب سعادات مصروف داشته رضاجوئے خالق و
مرجع و کامرواے خلائق بود همیشه در معاملات که مردم بخدمتش رجوع می داشتند اصلاح ذات البین منظور و ملحوظ فرموده
بمصالحه رفع منازعات مے فرمود و در معاش قلیلے که میسر بود بحسن سلیقه صرف نموده حاجت رواے اکثر محتاجین و مساکین
بود و جمعے کثیر از عجزه را اعیال خود گردانیده در ماکولات با جمیع منتسبان و وظیفه خواران مساوات مے جست تا آنکه خود
خوشتر خورد و دیگران کمتر ازان زبان از ذکر و بیان محامد و صفاتش بعجز و قصور معترف است و انسلاک او دران سلسله
براے اخلاف و اسلاف سرمایهٔ افتخار و شرف چون از زیارت عتبات عالیات برگشت خطاب خود را که داؤد علیخان
داشت مبدل بزائر حسین خان ساخت و باین لقب راضے بوده تفاخر می جست و مردانه وار در مراحل
مابین ستین و سبعین برحمت الٰهی پیوست تا نفسش انقطاع پذیرفت در کمال استقلال راضی برضاے ایزدی
و متکلم بکلمهٔ طیبهٔ الله بود اللهم اغفر له و ارحمه سوم میر محمد علیم که از مشاهیر مشائخ عظیم آباد و از جملهٔ شاگردان میرزا معز
موسوے خان فطرت تخلص بود شهرت علمش اگرچه بسیار و شاعریش هم اشتهار دارد و تحقیق تخلص او ابا بنده
راسے علے ما هے علیه بر علم و فضل او آگهی نیست چهارم مولوی محمد عارف مے گویند از عرفاے زمان و عزلت
گزیدگان دوران بود حالات خوش ازان بزرگ استماع افتاده در اول زمان دولت مهابت جنگ درگذشت و در کواکل
قلعهٔ عظیم آباد که مسکنش بود مدفون گشت از مریدانش شاه کوڑک نام شخصے صاحب حال طالب خدا بود مکرر دیده شده
ترک و تجریدے داشت والله اعلم بضمائر عباده پنجم میر رستم علے مرد مستغنی گوشه گزین و از علوم ظاهرے هم بهره
داشت اکثر اشخاص خرق عادات از وقتش مے نمایند بنده خود کمتر دیده لیکن مرد صاحب معنی مرتاض و بدقائق حقائق
آشنا بود در عظیم آباد هنگام صوبه دارے رام نارائن برحمت الٰهی پیوست و در جائیکه الحال بمقبرهٔ میر افضل سوداگر کشمیرے
معروف است مدفون گردید سببش آنکه سوداگر مذکور در خدمت سید میر را ارادت داشت بعد رحلتش دران مکان
که زر خرید او بود آورده مدفون کرد چون خود هم مرد حسب الوصیه همانجا مدفون گردید ششم شاه محمد امین درویشے
تجرد کیش و عارفے حقیقت اندیش بود از پیکر نزارش راز عشق الٰهی آشکار و ظاهر و باطنش لبالب از انوار محبت
پروردگار از اوضاع و احوالش ظاهر و رضاجوئے محبوب ازل و شاهد لم یزل از افعال و اقوالش باهر اینقدر بایمن
صحبتش فقیر هم دیده که بجز درد در محوطهٔ تکیه اش هواے دنیا از دل بیرون می رفت و محبت خدا و انقطاع ازین [illegible]
سرا در دل جا مے گرفت شبها بعبادت در یافته بیدار و روزها با وجود هجوم مردم مراقب احوال و متذکر پروردگار
بود بعد ساعتے کم و بیش نعره اش با محبوب بسوئے از دل مرو بر مے کشید که دلهاے دیگران چون بسمل در بر مے طپید
خلاصه آن صاحب نفس خاصے از هواے و کیفیتے بود و مرشدش شاه محامد در عظیم آباد بکرامات و خوارق عادات مشهور
و از ثقات علو مقامات آن بزرگ استماع افتاده سالک بود اما اندک جذبه بر مزاجش غالب گاه گاهے افاده درس
ظاهری هم مے فرمود هفتم شاه [illegible] و هشتم حیات بیگ در ظاهر اوضاع مجانین داشتند و انقطاع از اکثر [illegible] ریاضت بر مزاج
اینها غلبه داشت اما مردم بزرگے و خوارق عادات از ایشان نقل مے نمایند والعلم عند الله تعالیٰ

ثم شاه خضر و درویشی بلند پایه بود در سعد پور مضافات پرگنه بهار اوقات بسر می برد مجذوب وضع اما اکثر عقلا و هوشیاران
بخدمتش رسیده علو مقامات و سمو حالاتش را قائل بوده اند و بسی کرامت و خرق عادت ازان بزرگ روایت نموده که
مجال تشکیک درباره او نیست و نیز هم سید والا نژاد میر محمد سجاد که سمی الحقیقت یگانه آباء و اجداد کرامش بود در حقیقت قدم
راه پرورده و صاحب حقیقت بود ام آوردی در کمال عزت و احترام بسر می برد و دنیا را برابر پر کاهی نمی شمرد با والد مرحوم رشته
اخلاص نهایت مستحکم داشت و همت بر تحصیل مثوبات اخروی می گماشت در علم جفر و دیگر علوم ظاهر نیز دستی داشت فضائل
و کمالاتش ازان وافر تر است که خامه قاصر اللسان درین عجاله بذکر مجملی از اوصاف حمیده اش تواند پرداخت کتبی
از مؤلفات او دیده شده بر علو این و سمو معارجش آگاهی می سازد از نظر هر که بگذرد او را بر قدر و پایه آن والا مرتبت
آگاهی بهم می تواند رسید بعد رفتن والد مرحوم بشاه جهان آباد با جد امجد این خاکسار اتحادیکه باید پیدا کرده صحبتها میداشت و
با اتفاق او شان همت بر مجاهدات می گماشت سال رحلتش را فقیر یاد نداشت والا می نگاشت اللهم الحقه بآبائه الطاهرین واسکنه
فی اعلی علیین یازدهم جد بزرگوار این هیچمدان سید علیم الله طباطباست از سادات بنی حسن علو مقامات آن برگزیده الهی اگر نگاشته آید
دفتری علیحده میباید سال یک هزار و یک صد و پنجاه و پنج هجری وارد عظیم آباد گردیده در ماه شعبان سال پنجاه و ششم از مایه دوازدهم
برحمت الهی واصل گردید ریاضات و مجاهدات آن سید عالی مقدار و خرق عادات و کرامات که ازان نقاوه اخیار بظهور
رسیده و بنده بران مطلع گردیده در مثنوی علیحده ذکر منظوم نموده به بشارة الامامة موسوم ساخته ام برخی ازان مندرج
است من شاء فلیرجع الیه دوازدهم جناب شاه حیدری عموی حقیقی جد مادری بنده از اولاد علی بن الحسین علیهما السلام
ذکر بلاسی الحائری در تشیع نهایت مجاهر و بی باک و در کمال استغنا بود با متکبران اشکبار و با عجزه نهایت فروتنی
و تواضع می نمود اکبر قلی خان پدر محمد ایرج خان از اکبرآباد بسماجت تمام همراه آورده قصبه بهاگلپور را خوش نموده رحل
اقامت افگند محمد غوث خان که بتقریب رفاقت خال خود لشکر الله خان در قصبه مذکوره توطن گزیده بود اتفاقاً بیمار شده و
بیماریش اشتداد یافته از حیاتش امیدی نماند دران وقت شاه حیدری که از مصاحبت مذهبش نفور اما از شجاعتش راضی
و مسرور بود بسر وقتش رسیده بشرط قبول مذهب تشیع ضامن شفای او شده او قبول نموده شفا یافت و ارادت کامل با شاه حیدری
بهم رسانیده مع اولاد مطیع و منقادش بود تا در جنگ سرفراز خان کشته شد شاه حیدری از بهاگلپور بمرشدآباد آمده مهابت جنگ را بر قتلش
نهایت ملامت نمود و مهابت جنگ سر بزیر انداخته غیر از تسلیم و استکانت سخنی بر زبان نیاورد و شاه حیدری لاشهای غوث خان مرحوم
و پسران و رفقای او را از میدانی که دران مدفون بودند بر آورده به بهاگلپور رسانید و بعد چند سال خود هم انتقال نموده برحمت الهی
رسید و در بهاگلپور مدفون گردید شاه جعفری پسرش به از پدر بود و از امثال و اقران در صبر و توکل و قناعت و رضا و ترک سمعه و ریا گوی
سبقت ربوده با آنکه مهابت جنگ و اولادش نهایت احترام او می نمودند مفاخرت و عجبی بانجو را نداده درویشانه بسر می برد و در مقام
باید باستقلال کله فرا شده اغنیا را برابر پرکاهی نمی شمرد یسین خان فوجدار بهاگلپور روزینه مردم بهاگلپور و فقرای آنجا بازیافت نمود
لتعرضی بیومیه شاه جعفری نداشت اما هرگز یومیه خود نگرفت و نه بمهابت جنگ درین خصوص چیزی نوشت تا آنکه مهابت جنگ
خود خبردار شده یسین خان را ملامت ها نمود و یومیه جمیع فقرا وا گذاشت آن زمان وجه خود هم گرفت و در زمان هنگامه مصطفی خان
و عبورش از بهاگلپور مردم سخنهای گفتند و متعصبان بهاگلپور با خاطر مصطفی خان اعلان تشیع او را اخبار نموده بد
و خبر رسید که مصطفی خان داعیه پرخاش با او دارد در جای خود باستقلال مسند شهادت نشسته بطرفی نجنبید و آن بلا خود بخود

دفع گردید در شادی سراج الدوله بکسی رام فوجدار بهاگلپور که از طرف عطاء الله خان بود برای کشتن گاوی دست سیدی
بریده و او هر چند استغاثه پیش اعیان نمود کسی نشنید و فریاد او بجائی نرسید آخر شاه جعفری شریک احوال او شده
و بلوای عامی روداد و قریب بود که فتنهٔ بزرگی حادث شود چون عطاء الله خان را حواس بر جای نماند و مردم هجوم آورده خواستند
که بخانه‌اش بریزند چون دران وقت شمشیر خان و سردار خان بر طرف نشسته بودند و این سانحه روداد و هیبت جنگ درین معرکه
آمده با شاه جعفری گفت که صاحب جنگ از میان برمی‌خیزد شاه جعفری گفت که این سید را راضی کنید دیگر مرا کاری نیست
هیبت جنگ سید را بدادن ده و زر نقد و تنبیه قاطعان ید راضی ساخت آن زمان فتنه فرو نشست با این حمیت ایمان و شجاعت
و جمیع صفات حمیده کمتر کسی دیده و شنیده شده یکبار در زمین شکار که شروع جوانی او بود شیری بر آمد محمد قطب پسر کلان
خوش خان مانع بود که شاه جعفری بدم شیر نزد و آن سید نوجوان اسپ تاخته و بر سر شیر رسیده و پیاده پا گردیده شیر را
چندین تازیانه زد و شیر مثل روباه از پیش روی فرزند اسد الله می‌گریخت و سید در پی او رفته تازیانه‌ها میزد و محمد قطب
می‌گفت که شیر را چنین می‌زنند صلاح و سداد و مهمان نوازیها و مساوات در معاش چنانکه با بیگانه و آشنا یکسان بسر می‌برد
دیگ طعام با همه کس می‌خورد و حاجت روائی مؤمنین با فقدان اغراض دنیوی بمرتبه بود که ما فوق تصور نتوان نمود در
عهد حکومت میر محمد قاسم خان در مونگیر برحمت الٰهی واصل گردید و نعشش را از مونگیر به بهاگلپور نقل نموده در زمینی که در ایام
حیات خود پسند کرده بودند مدفون گردید اللهم الحقه بآبائه الصالحین

مشائخ سلاسل مشهوره در اطراف صوبه بهار

بسیار کسان و اکثری با نام و نشان و صاحب اسباب مشیخت و شان بوده اند اما کیفیتی از آنها بگوش فقیر حقیر نرسیده که قابل تحریر
باشد از انجمله شاه غلام علی در موضع دیوهر متعلق پرگنه ارول و شاه بدیع الدین وغیره اولاد شاه شرف الدین یحیی منیری
در بهار و شاه کمیلن در سهسرام و شاه محمد مسیح در للیا متعلق سرکار مونگیر و شاه نجم الدین مشهور بشاه مولی در پرگنه سورج گڈه
متعلق سرکار مونگیر او در کمال عسرت متصل بسورج گڈه بسر می‌برد و قلیل زمینی که در قبضهٔ تصرفش بود حاصل آنجا را صرف ضیافت
مسافران وارد و صادر می‌نمود تا آنکه حیدر علی خان برادر حسین قلی خان داروغهٔ توپخانهٔ صولت جنگ رسوخی بخدمتش بهم رسانید
پرگنه گجراکه مختصر پرگنه از توابع مونگیر بود بصولت جنگ التماس نموده مدد معاشی برای او مقرر کنانید و سندش از دفتر
سرکار نویسانیده داد الحال اولاد او که عبارت از اقربای زنش باشند بکام و آرام بسر می‌برند

و علمای ظاهر

که مستعدی درس و تدریس بوده افاده و استفاده را جاری داشتند بسیار بوده اند حتی که ده کس مدرس در شهر عظیم آباد
و قریب به سه صد چار صد طلبهٔ علوم بوده اند و در پرگنه‌ها و قصبات مشهور و صلع علی هذا القیاس اما از مستعدان بهار قاضی
غلام مظفر مخاطب بمظفر علی خان گشته بتقرب صولت جنگ اختصاص یافت و داروغهٔ عدالت مرشد آباد گردید مرد خوش تقریر با کثر
فنون علمی ماهر و در نظم و نثر سلیقهٔ لائق داشت

و بزرگانی که بفرمان قهرمان تقدیر بنا بر آشفتگی اوضاع ایران وارد هندوستان گشته به تقریبی چند

ورود بعضی از آنها در عظیم آباد و بنگاله روی داد

اول و اعظم آن بزرگواران عمدة العلمای اعظام و زبدة الحکمای الکرام کاشف الحقائق الخفی و الجلی خاتم الحکماء المتألهین مولانا
شیخنا المحمد المدعو بعلی المتخلص بحزین اعلی الله مقامه از نبائر شیخ تاج الدین ابراهیم المعروف بزاهد گیلانی و نسب شریفش
به پانزده واسطه بشیخ عارف کامل مذکور می رسد و از نهایت اشتهار که صیت فضائل او اقطار عالم را فرو گرفته و مصنفات او در جمیع
بلاد عالم عموماً و در هندیم خصوصاً دائر و سائر است مناقب و مفاخر او از القاب و اظهار مستغنی و بی نیاز است اما بنابر تبرک و تیمن
ذکر مجملی از محامد اوصاف و اخلاق آن برگزیدهٔ انفس و آفاق پرداخته می آید مخفی نماند که فقیر و کسانیکه بهمه وجوه بستر از این حقیر
بوده اند اعتراف دارند که درین جزو زمان چون او کسی دیده نشده بلکه متردد مین عرب و عجم نیز بجامعیت آن جناب در جمیع
علوم ظاهر و باطن احدی را در اطراف و اکناف عالم نشان نداده اند آیتی بود از آیات الهی جامع حقائق و معارف
تام صاحب قوت مدرکه و حافظه باین مرتبه و در اسلاف هم شاید کسی را کمتر باهم جمع شده باشد جهل را در هیچ امری از امور هیچ
فنی از فنون علمی و عملی و علوم عقلی و نقلی بذات جامع الکمالات او نسبت نتوان داد از غوامض علوم کدام مسئله بود که ندانست
و از دقائق رموز کدام نکته بود که نشناسد الحق کراعجوبه بود تا در روزگار و علامه بود و همه دان محمد شاه بوساطت عمدة الملک و دیگر
مقربان دولت خواه مکرر پیغام داده مسالت نمود که متصدی امضای امور وزارت گشته رونق افزای سلطنت او شود
اما چون سرفرو آوردن بدنیا ننگ و عار آن نقادهٔ اخیار بود راضی نشد و هم می دانست که اساس دولتش پوسیده
عنقریب از هم فرو می ریزد لهذا التفاتی بآن نکرد و الا انتظام عالم در رفاه حال بنی آدم از دست چنین کسان اگر بر آید
خود را معاف نمی دارند و بر ذمهٔ همت خود واجب و لازم می دانند زیاده بر این اطناب در باب ذکر فضائل آن والاهمم
درین مقام در کار نیست تا خرمنش که خافقین از آن مالامال است برای ادای شهادت مناقبش کافی و بیخبران را معلم
بس کامل داستی چند بار آن عالی مقدار تا عظیم آباد رسیده عازم به در رفتن از خاک سیاه هند بود تقدیر مساعدت ننمود و ذکر
وجوه ورود و داعیهٔ عود وطن نمی خواهد چنان فائده در آن نیست مهابت جنگ و شهامت جنگ و صولت جنگ عرائض
متضمن آرزومندیها نوشته تمنای مقدم سعادت توامش بکرات نمودند هر بار بعذری تمسک جسته راضی بآمدن و بودن
باینها نگشت و برگشته در بنارس با سبابی چند سکونت ورزید تا آنکه طاقت حرکت در خود ندیده برای خود قبری آراست
و در سنه یک هزار و یک صد و هشتاد هجری بجوار رحمت پروردگار شتافته در همان بقعهٔ شریفه که خانهٔ آخرت خود در انجا ساخته
بود مدفون گردید بر لوح مزار بخط خود کلمهٔ چند و دو سه شعری نگاشته بر سبیل یادگار نقل می شود بر سر لوح اسم مبارک الله
است بعد از آن یا محسن قد اتیک المسیئ بعد از آن العبد الراجی رحمة ربه الغفور محمد المدعو بعلی بن ابی طالب الجیلانی
بود در پایین لوح مذکور این مطلع خودش نوشته بیت روشن شد از وصال تو شبهای تار ما * صبح قیامت است چراغ مزار ما
و در هر دو پهلوی لوح مزار این دو بیت مرقوم است نظم زبان دان محبت بوده ام دیگر نمیدانم * همیدانم که گوش از دوست پیغامی
شنید اینجا * حزین از پای ره پیما بسی سرگشتگی دیدم * سر شوریده بر بالین آسایش رسید اینجا * اللهم اغفر له و ارحمه دوم جناب شیخ محمد حسن
که از نبائر شهید ثانی شیخ زین الدین علی است ذوق صحبت همایون او از نهایت اشتهار کالشمس فی وسط النهار حاجت بارقام و اظهار ندارد
و در علم عربیت و فقه و حدیث و تفسیر بی نظیر بود و در عقلیات چندان توجه و التفات نداشت اما اجنبی هم نبود و رغبتش بظواهر شرع شریف
بیشتر بود و از مسالک عقلا و عرفا احتراز نموده نه رغبتی بآنها داشت و نه کلفتی از آنها بلکه می فرمود متعدیان ما هر دو طرف

بوده اند و ہرگز بہ ہیچ مسلکی نبوده و من در اشیا از حقیقت و حقیت این دو فرقہ جازم و ہو اعلم بالحقائق اول ورود آن بزرگ در ہنگامہ تسلط افغان بر ایران بر کربلائے معلی اتفاق افتاده مع بزرگان و برادران خود دران مکان سعادت آشیان و اماکن مقدسہ نجف اشرف زادہا اللہ شرفا مجاورت اختیار فرمود چون عسرت زور آور د بضرورت در شاہجہان آباد رسید بر نام صفدر جنگ بسر می برد و وجہی برای عیال خود بکربلائے معلی فرستاده خود با امیر مذکور و با لقا و تلقین پسرش شجاع الدولہ تمیز و تبرکا مامور بود چون صفدر جنگ انتقال نمود و شجاع الدولہ مست می غفلت و نادانی گردید از رفاقت او کنار جستہ در عظیم آباد رسید شخصی از ایرانیان عسرت احوال آن بزرگ دید و مبلغے بطور مضاربہ داد تا تجارتی نماید شیخ مذکور بنا بر اجنبیت ازین وجوه یکے را بانکار برگزیده خود در مقبره پدر برہان الملک اوقات میگذرانید تا آنکہ بعد مدتی چوبہائے سکوه گورکھپوری خرید گما او در عظیم آباد رسید و رام نارائن نائب نظامت آنجا اگرچہ در ظاہر مدارا می نمود اما در باطن عجب عداوتے و عصبیتی داشت و دران روزہا عمارت تخمی میساخت پیغام فرستاد کہ چوبہارا بہ قیمتی کہ دیگران میخرند ہمہ را یکجا من ہم میخرم و زر نقد یک مشت ے رسانم آن بزرگ راضی شد عملہ راجہ مذکور چوبہارا پیموده و نشان خود نموده در دادن زر جہتہا بر آوردند شیخ گفتہ فرستاد کہ این چہ معاملہ است یا چوبہا موافق وعده بگیرند یا واگذارند تا دیگرے بخرد جواب ناصواب بغرور در خواب اقتدار کہ در شب زندگانی خود دیده بود گفتہ فرستاد خلاصہ اش آنکہ من از مغرب و مشرق نمی ترسم و پاس خاطر شما بمحض ترحم میکنم صاحب گمان دیگر نخواہند برد شیخ حیران گشتہ در جواب نوشت کہ مضمون پیغام ہیچ مفہوم نشد اما آنچہ از میانہ کے امر قوم بود بیت عزیزے ہست میدانے خدا نام ٭ کہ او شوریده دریا گیر د آرام ٭ بعد ازین ماجرا عسرت در احوال آن بزرگ بالا گرفت و چندے ازین بران نگذشت کہ عالیجاه میر قاسم خان بر نظامت ہر سہ صوبہ بہار و بنگالہ و اودیسہ تسلط یافتہ دمار از روزگار راجہ مذکور بر آورد چنانچہ انشاء اللہ تعالی در اوراق آینده بوضوح خواہد انجامید و شیخ مذکور را حق تعالی بواسطہ میر قاسم خان رفاہیے لائق در معاش داده قروض آن بزرگ ادا گردید و بعد یک دو سال آن بزرگ والا دودمان را اجل موعود در رسید و در زمینی کہ الحال مزار او متصل بمقبره پدر برہان الملک واقع در خرید عالیجاه ہست مدفون گردید و آخوند ابو القاسم کہ تلمیذ و ملازم او بود بمجاورت مزار او نشستہ خانہ برای خود آراستہ از مردم کشمیر بود اما در خوبیہا بے نظیر مدتے با حسن معاشرت در انجا بسر برده سال گذشتہ کہ سنہ یک ہزار و یک صد و نود و سہ بود برحمت الہی انتقال نموده در جنب شیخ خود مدفون گردید مردی بود نیکو طینت و معروف بر فاجوئے خلق خدا و تعلیم عربیت و فقہ و حدیث و تفسیر آشنا زندگے بہ نیکوئے نموده و ہمیشہ مصروف پاس خاطر خلق خدا بود و صفات حمیده بسیار داشت ظاہرا بیستم ماه مبارک رمضان سنہ مذکوره بعد افطار بموت فجاة در گذشت و داغ حرمان بر دل دوستان گذاشت اللہم اغفر لہ و ارحمہ الحال دو کس از بزرگان آنزمان باعث نزول برکات آسمان برروے زمین باقی و از رحیق مختوم حقائق و معارف خلق خدا را بقدر ظرف و لیاقت ساقی اند

اول سید الاجل علامۃ الوری الحبر الملی کاشف السرائر والرموز الازلی سید محمد علی مد اللہ تعالی ظلال افضالہ علینا و علی جمیع المومنین بلطفہ الجلی

مولد ایشان اورنگ آباد دکن و والد بزرگوار شیخ میر عبد اللہ بن میر ابراہیم و جد مادری ایشان میر محمد شفیع نسب شریف

بحسین ذو الدمعه بن زید بن علی علیه السلام میرسد و مولد اصلی آبای ایشان یزد است میر عبد الله مرحوم با ورنگ آباد وارد
شده سکنے اختیار کرد و صبیهٔ صلبیهٔ عم بزرگوار خود میر محمد شفیع را در حبالهٔ نکاح در آورد و عفیفهٔ مذکوره والدهٔ ماجدهٔ آن عالی جناب
و تاریخ ولادت با سعادتش روز پنجشنبه دوم شهر رمضان المبارک سنه یک هزار و یک صد و هفده است در سنه هفتده هجده
سالگی همراه بعضے از بزرگان قبیله بقصد زیارات و تحصیل علم در سال یک هزار و یک صد و سی و یک یا سی و دو متوجه ایران
و عراق شد و در حادثهٔ محمود افغان و اشرف با مردم آنجا شریک بود و مدت بیست سال بهان طرف تشریف داشته اکثر بلاد
فارس و عراق را مفصل سیر فرموده و زیارات عتبات عالیه مکرر بعمل آورده با اکثر علمای ربانی مثل حاجی محمد اسمعیل خاتون آبادی
و حاجی عبد الله حیدرے و میر محمد تقے مشهدے رضوی و ملا محمد صادق اردستانی صحبتها داشته و در مذاکرهٔ علمی شریک بوده
با علمای ظاهر مثل میر محمد حسین نبیرهٔ ملا محمد باقر مجلسے و برادران ایشان و ملا محمد علے قاینی و میر محمد طاهر خاتون آبادی
و میر معصوم خاتون آبادے و غیرهم نیز صحبتها داشته اند اما آنچه بطریق درس تحصیل فرموده و باظهار آن سید بزرگوار معلوم
شده زیاده بر پنجاه شصت بیت الفیه نحو نبوده لیکن در مبادے تحصیل موهبت الٰهی چنان شامل حال شده بود که هنگام
ورود اصفهان که سن شریف ایشان در ان وقت تخمیناً بیست و دو سال بود اکثر مردم برای درس کتب متداوله درسی
حاضر مے شدند و مواضع مشکله جمیع کتب معقوله مثل شفا و اشارات کتب منقوله و عربیه را مطالعه نموده بخوبے تقریر می کرد
کما کابر علمای آن دیار از حسن تقریر و جودت ذهن و سرعت مطالعه و قوت حافظه آنجناب حیران شده بودند و وجود شریف
ایشان را مغتنم مے شمردند و هر چه بحافظه سپرده هر چند بران سالها بگذرد با قید جزئیات در خاطر است اما با وجود اجتماع این
اوصاف از آئین مدرسے و پیش نمازے و اختلاط با اهل دول زیاده بر مدعا در همیشه و همه جا گریزان و متنفر بوده در اصفهان
در سلسلهٔ شکیبا تا اهل اختیار کرد و آن مستوره بعد دو سال بجوار رحمت الٰهی پیوست و دیگر بار از مشاهدهٔ اوضاع زنان و غلبهٔ
شوق تجرد میل بتاهل نکرد و اجازت احادیث اصول و فروع مثل اصول کافی و من لا یحضره الفقیه از میر محمد تقے مشهدی خصوصی
و میر محمد حسین و میر زین العابدین نبیره های ملا محمد باقر مجلسی رحمهم الله گرفته و اسرار قرآن و احادیث که مخصوص خواص
عرفاست از حاجی نصیر در شیراز و میر محمد تقے مشهدے در اصفهان استماع کرده و کتب حکمے و کلامے در خدمت ملا محمد صادق
اردستانی گذرانده الحاصل از ایران قصد سفر حج کرد و جهاز تباه شده بسنده بر چند ماه در انجا بوده با حمد آباد
و چندے نیز در انجا توقف کرده بسورت آمد و از انجا باورنگ آباد هر چند ناصر جنگ ناظم دکن تکلیف ماندن کرد
لیکن بنا بر فساد اوضاع او قبول نکرد و از انجا بحیدر آباد آمد و در انجا چندے توقف نموده از راه چیکاکول به بنگاله
و رفتے در هوگلے بنا بر استدعای خواجه محمد حامد نکی تشریف داشته متوجه سمت شاهجهان آباد شد در اثنای این سفر از راه
پورنیه عبور فرموده بتکلیف حاکم آنجا سیف خان برادر عمدة الملک امیر خان روزے چند در انجا گذرانیده آخر صحبت اورا که
خالی از جنون و سفاهت نبود مستکره شمرده بعظیم آباد تشریف آورد و در انجا چند روز عبد العلی خان بهادر خال سراسر افضال راقم مقدم
مغتنم شمرده متعهد خدمت گذارش گشت بسبب فقدان مناسبت از انجا نیز برخاسته عازم لکهنو گردید مدتی بسیر دران نواح بسر برده
بنا بر انسداد طرق بسبب بر آمدن محمد شاه بادشاه بر علی محمد روهیله فسخ عزیمت آنطرف نمود و حسب الاستدعای هیبت جنگ که مبالغ
را از حد بدر برد بعظیم آباد آمد هیبت جنگ معتمدان خود را باستقبال او فرستاده برور و دفیض آمودش نهایت بشاشت نموده تمیز منافع
خدمتش بوده روز و شب در رضاجوے خاطر عاطرش می کوشید تا آنکه حادثهٔ شمشیر غانی دولد اذه هیبت جنگ مقتول گشت و دران

انقلاب خانهٔ سید ہم بتاراج رفت و سید خبر وصول لشکر مہابت جنگ در قرب وجوار مونگیر شنیده بمقتضای الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین
از عظیم آباد بر آمده خود را بمہابت جنگ رسانید مہابت جنگ ورود ہمایونش را از سعادت طالع و یاری بخت خود شمرده از ان باز
تا زنده بود خدمت گذارے او را سعادت می انگاشت وچنانچه گذشت دقیقهٔ اطاعت و انقیاد و ادب و احترام او فرو نمیگذاشت
در ہمان ایام سال یک ہزار و یک صد و شصت و پنج باز عازم حجة الاسلام و زیارت آستانهٔ سید الانام و عتبات علیهٔ ائمهٔ اہل بیت
علیہم السلام گردیده از راه دریا بادراک سعادات مذکوره شتافت و بعد از چہار سال شرفیاب طواف مکهٔ معظمه و عتبات
مکرمه زادہما اللہ شرفا و تعظیما گشته بمرشد آباد معاودت فرمود بعد رحلت مہابت جنگ سراج الدوله بمقتضای سفاہت
و شامت طالع خود با چنین بزرگ واجب التعظیم بلیمی پیش آمده از جائیکه منزل داشت بجبر و عنف بلا مہلت بدر کرد و آن
بزرگ متحیر گردید که در چنین حالت کجا رود و چه کند که مالک مملکت چند ماہه راه آن سبک سر بتاہست درین عرصه حسن رضا خان
دختر زاده حاجی احمد که چراغ دودمان و فخر خاندان مہابت جنگ است با آنکه خود ہم از سراج الدوله بنابر زشتی مزاج او
در رفاقت شہامت جنگ مرحوم خوفها داشت بمجرد اصغای این خبر بلا تامل بخدمت سید جلیل القدر برہنه پا شتافت و آن بزرگ
را بخانهٔ خود دلالت نموده ہمراه آورد و لب دریا مکانیکه اکنون اقامت آن جناب است برده مکان مذکور نذر و پا انداز
سید عزیز مذبور نمود فی الحقیقة دران وقت خود را در دہن سبعی درانگنده بود جناب اقدس الٰہی در پاداش این عمل
حفظ و صیانتش فرمود والا محل خطرے عظیم بود آن وقت خوف و اندیشه اش گذشت اما نیک نامی این کار بر صفحهٔ روزگار
از حسن رضا خان بیادگار و در صحیفهٔ اعمالش ذخیرهٔ روز جزا ثبت و پایدار بماند و سراج الدوله ہم گذشت و بر عکس
نتیجه یافت بلیت از مکافات عمل غافل مشو ❊ گندم از گندم بروید جو ز جو ❊ ظاہرا مجالس آلیه در بیان حضرات خمس
بعبارت عربی مقفا بر طریقهٔ محققین و عرفا تحریر فرموده دیگر حواشی شرح مفاتیح ملا محسن کاشی رحمه اللہ در فقه بعبارت
عربی که کاشف معضلات آنست و کتاب اخوان الصفا و خلان الوفا که در حکمت است چندین نسخه فراہم آورده باکمال
تنقیح و تحقیق مقابله نموده جا بجا اکثر عبارات نامناسب و نامفہوم را بعبارت مناسب و قریب الفہم تغییر داده من حیث اللفظ
والمعنی تسہیل و تصحیح فرمود بلکه چند رساله کثیر النفع دیگر بران افزوده که توان گفت که تصنیفی است جدید دیگر شرح کافیه نحو
بعبارت فارسی برای مبتدیان شروع بنوشتن نموده ناتمام است و شرح نخبه ملا محسن کاشی رحمه اللہ نیز در فقه بعبارت
فارسی نوشته اما ناتمام مانده و سرعت مطالعه می گویند بحدیست که آنچه کسی در یک سال مطالعه کند ایشان در یک روز مطالعه
می فرمایند الحمد للہ الی الآن که اوائل ماه شعبان سنه یک ہزار و یک صد نود و چار ہجریست سید معظم مذکور دران مکان که خانهٔ
عالیشان حسن رضا خان پا انداز آن مقتدای ارباب راز نموده بشرح البال بمطالعه و مقابلهٔ کتب و ہدایه و افادهٔ مردم در
شہر مرشد آباد سی پرداز و حسن رضا خان و اولاد ایشان و محمد حسین خان بن حکیم ہادی خان و دیگر مخلصان وارد و صادر
و مقیم و مسافر از فیوض انفاس مبارکه اش فائده ہا بر می دارند حق تعالی سایهٔ بلند پایهٔ سید جلیل القدر مذکور را بر سر
عباد خود مخلد و پاینده داراد ہنگامیکه فقیر بتقریبی عازم کلکته گردیده زمانی بسیر در بلدهٔ مرشد آباد متوقف بود اغلب
احیان در صحبت سید مبرور مذکور رسیده مستفید بود از ہر باب سخنان می شنید روزی بتقریبی مذکور رفتن خود بسمت
دہلی و استماع کشفی عجیب از بزرگی که نام او اکنون بیاد نمانده فقیر سه سالی قبل از کشته شدن نادر شاه حینیکه محمد شاه
بتحریک عمدة الملک و صفدر جنگ بعزم تادیب علی محمد روہیله به آنوله و بن گده رسیده بود و سید در ہمان لشکر بزبان

بعضے از ثقات مغلیۂ ایران که از روشناسان نادرشاه بود و از واستماع این قصه نموده بود نقل میکردند و میگفتند که اگر من
این خبر بعد کشته شدن نادرشاه می‌شنیدم هرگز تصدیق این مقوله نمی‌نمودم الحال بیقین میدانم که آن بزرگ از کمل اولیاء عہد
ارباب کشف و صفا بود چون این نقل از جمله شواهد صحیح اخبار اخیار بالصدق است خامۂ حقائق نگار بتحریر آن بے کم و کاست مبادرت
نمود چون نادرشاه کرۂ ثانیه از قریب قندهار به تنبیه نور محمد خان لکی رئیس دیرینه ولایت سند که در کمال اقتدار و بر قلعهٔ
امرکوت که هشتاد کروه از هر طرف او آب و آبادانی مفقود الاثر است مستظهر گشته رجوع بنادرشاه نکرده بود و نادرشاه ملک
ورا بالبعض ممالک دیگر که از مملکت محمد شاه انتزاع نموده ضمیمهٔ ملک خود گردانیده بود معاودت بهند نمود ذکریا خان و پسر او
شاه نواز خان باستقبال شتافته بعد اطلاع بر مافی الضمیر شاه سر رشته داشتند که قلعه مذکوره هشتاد کروه از هر طرف دور خود
آب ندارد و لشکر در خلال آن از بے آبی اقامت نمی تواند نمود جواب داد که اگر لکی مذکور بر آسمان رفته بالیش کشیده
ست آرم و اگر در زمین خزیده موے سرش گرفته می‌کشم شاه نواز خان پسرش را با اندک فوج هندی همراه خود گرفته لشکریان
را فرمان داد که طعام و شراب سه روزه همراه گیرند و شام کوچیده نصف النهار بقلعهٔ مذکوره با قلیلے از فوج رسید و باقی
افواج سر در پے هم شتابنده آمد نادرشاه بشاه نواز خان فرمود که ای پسر میتوانے که آب بهم رسانی ادا التماس نمود که آب
بجز اندرون قلعه وجود ندارد و اول تیر معروض شده این قدر گفته تحصیل آب بسوے قلعه با معدودی از سواران خود که همنا
او رسیده بودند رابطه شد بمجرد بر آمدنش از فوج شاہے ندای الامان از قلعهٔ امرکوت بلند گردید و بسوے قلعه بعنا لطلا بلند
چادر امان بر سر گردانیده عذر خواه بر آمدند شاه نواز خان رسیده بنور محمد خان گفت که رستگاری و پایداری عمر و دولت
تو منحصر بر انقیاد و اطاعت فرمان ست او قبول نموده باتفاق شاه نواز خان عازم خدمت شاہے شد و شاه نواز خان
او را باین ولایت بطوریکه گنهگاران را با تیغ و کفن در حضور می آورد و نور محمد خان خود را بر خاک مسکنت افگنده زمین بوس
نموده عذر تقصیرات خواست نادرشاه عفو فرموده اما او را دو یک شب در آنجا بوده روز دیگر بهمان روش که رفته بود بنگاه
خود مع لکی معاودت نمود و بعد الفراغ از انتظام معاملات روزے نور محمد خان را در خلوت طلبیده و بتنهائی گفت از تو سخنے
می پرسم اگر راست گفتی رستے و گرنه بسیاست خواهی رسید او گفت مجال ندارد که غیر از راستی سخنی در حضور گذارش نماید
فرمود با این قلعه و سامان بسبب استکانت و فرمانبردارے با تو قعت چه بود او بطوریکه در حضور سلاطین قاهر بجوش آمد
گو بند تخته شروع نمود بر آشفته فرمود نگفتم که راست خواهی گفت تملق در التماس مکن و گرنه بنزاکه شاید خواسته رسید
معروض داشت که نفس الامر اینست که بزرگے معتقد الیه این بنده است و من تابع ارشاد او ایم او بمن گفته بود که اگر دارا
ایران یعنی حضرت شاهی وا میه تو کند اعتماد بر قلعه و اسباب خود نکرده غیر از فرمانبرداری خیال دیگر نخواهی کرد که هرگز
از عهدهٔ بر نیاسے و هلاک بادیهٔ عصیان و خذلان شوی بنده گفته بود با چنین پناه جانیکه مراست با اسباب قلعه داری از ذخائر
با احتیاج کفایت امراد نمی تواند شد آخر فوج ایران و نادرشاه هم انسان است و در آب و آب نیز محتاج آب و علف اند در
مکان استغنا ر با احتیاج بشری و حمید اسے از مستثنات ما دلیست او شان فرموده اند راست گفتی اما بالفعل نادرشاه اقبالی
دارد که اگر عساکر عالم و جبال و بحار برابر یه آیند همه پسر در آیند بنده درگاه و نابرین انتباه یا رای تمرد و عصیان در خود
نیافته با طاعت و فرمانبرداری پیش آمد نادرشاه بعد استماع این حکایت فرمود که آن بزرگ را با من ملاقات و صحبت
بسر آید گفت نمی توانم گفت فرمود تو بر وو از من ابلاغ سلام نموده بهر گونه اطمینان در ادب و احترام که خواهد و مناسب نماید

بعد و قسم مو که گردانیده همراه خود بیاره اگر هیچ وجه رغبت بآمدن نکند عرضه دارکه نادر شاه میخواهد بداند که مرگ و انتقال او ازین دار الملال بچه صورت مقرر گشته بمرگ طبیعی و بیماری در خانه بر فراش خواهد بود یا در معارک حروب و کروب کشته خواهد شد بهر صورتیکه برای او مقدر شده است انکشاف آن می نماید و هرچه او بگوید بے کم و کاست پیش من آمده باید گفت نور محمد خان سلّمه حسب الامر بخدمت آن بزرگ شتافته حسب الامر بجا آورده و برگشته پیغام گذارد که چنین فرموده اند نادر شاه در میدان جنگ از مخالفان کشته نمی شود و بر فراش بیماری نیز نمی میرد موت او از دست نوکران او از دست ملازمان مستحفظ در صحن خیمه های خود کشته خواهد شد و استماع این خبر سید فاضل مرحوم مرقوم سه سال قبل از کشته شدن نادر شاه از ناقلش فرموده بود چنانچه اول بآن اشعاری کرده اند

دوم سرخیل اتقیای مومنین و زبدهٔ اصحاب الیقین حاجی بدیع الدین اطال الله علی رؤس المسلمین ظلاله و سقانا من رحیق التحقیق زلاله

وی از متوطنین پرگنهٔ سرکار سارن و از جملهٔ اتقیای زمان و عزلت گزیدگان با نام و نشان است تحصیل علوم متداوله نموده و مراحل زندگانی را در خدا طلبی و مجاهدات بالنفس اماره پیموده اکثر در صحبت خواجه محمد جعفر مرحوم که درویش صاحب حال و مقال بود بسر برده سررشتهٔ مریدی در خدمت خواجهٔ مرقوم درست نموده در محبت اهل البیت سمر گردید و باتفاق حاجی احمد علی داماد مولوی نصیر مرحوم بحج و زیارت عتبات عالیه شتافته وقت معاودت بسعادت زیارت عتبهٔ علیهٔ رضویه علی مشرفها السلام نیز مشرف گشته الحال در ده مصطفی آباد که ملک زوجهٔ اوست با عیال و اطفال بسر می برد و تقوای مجسم است از علم فقه و حدیث و تفسیر نهایت آشنا و از عقلیات نیز بیگانه نیست افاضل عصر او را در زمرهٔ فضلا شمرده اند و شیخ محمد علی مرحوم نهایت احترامش می نمود و می فرمود که تمام عظیم آباد است و یک حاجی بدیع الدین روزی برای رخصتش که از بنارس بوطن خود می آمد و محض برای ملاقات شیخ مبرور نزد او رفته بود و شیخ تا سر دروازه مشایعت نمود و وقت رخصت نهایت رقت و دعاها فرمود روز و شب اوقات شریفش بعبادت و طاعت الٰهی بسر می رود و گاهی نماز شب که عبارت از تهجد باشد فوت نشده و اوقات در کمال انتظام و انضباط می گذراند و در احیان مصاحبت ندیده ام که فعلی خلاف شرع سر زده یا سنتی از سنن فوت شده باشد سن شریفش بهشتاد رسیده و بسیار تاسف می نماید که عمر هیچ یکی از ائمه علیهم السلام باین حد نرسیده عمر من نمیدانم چرا اینقدر درازی یافته ایزد تعالی او را و چنین بزرگان را سلامت نگهدارد که باعث نزول برکات الٰهی و یادگار اسلاف کرام اند

ذکر جلوس سراج الدوله بر مسند ایالت بنگاله و بهار و اوڈیسه و سوانحی که در ایام دولتش روی نمود

سراج الدوله بعد فراغ از مراسم تعزیت بر مسند ایالت جلوس نموده قلیلی از فوج را فرمان داد که رفته خالهٔ او سبے گھسیٹی زوجهٔ شهامت جنگ دختر کلان مهابت جنگ را از موتی جھیل که در انجا رفته سکونت گرفته بود بر آرند و در گوشهٔ نشانند و اموال او را نغیر و تطهیر منضبط نموده داخل خزانهٔ دولت خانهٔ او سازند رفقای بی بی گھسیٹی بمجرد مردن مهابت جنگ با آنکه زرهای خطیر بوعدهٔ رفاقت و جنگیدن با سراج الدوله ازان زن احمق گرفته بودند راه عافیت جسته هر یکی

علمای و امرای مزید و مشاهیر از اجاب برخاسته در مساکن دیرینه خود که در شهر داشتند آمده اقامت نمودند قلیلی که مانده بودند بشاهها
محاصره افواج سراج الدوله مضطر شدند میر نظر علی که سرمایه فساد و مدار المهام بیگم گهسیتی بود و درست محمد خان و رحم خان وغیرهما
سرداران فوج را تطمیع نموده پیش سراج الدوله عذر خواه تقصیرات خود کنانیده و بوساطت آنها بدر رفت و اموال خانه بی بی
گهسیتی آنچه بود سیاهه شده ضمیمه خزائن خانه سراج الدوله گردید و آن زن ناقص فطرت بشومی عداوتیکه با خواهر زاده خود باوجود
بی اولادی می ورزید و بمکافات رضا دادن خون ناحق حسین قلی خان و دیگر اعمال قبیحه گرفتار آمده از اسباب عزت و زینت
دولت عاری گشته در گوشه نشست و بی بی رابعه را سراج الدوله بوجوه چند ترسانیده با دختر بیوه او که زن اکرام الدوله برادرش
بود ملقب به بنام خوانده و رابعه بیگم از اکثر صدمات او معفو ماند و میر محمد جعفر خان را از بخشی گری معزول نموده میر مدن نام شخصی را
که رفیق حسین الدین خان برادر زاده حسین قلی خان در جهانگیر نگر بود و طلبیده خدمت بخشیگری ، او و بپیشکار دیوانخانه خود موهن لال
را خطاب مهاراجگی و منصب پنج هزاری و نوبت و پالکی جهالردار بخشیده مدار المهام و مرجع انام ساخت و درشت گوئی و فحاشی
و استهزا و تمسخر ارکان دولت و اعیان مملکت خود از ابتدا شیوه او و موجب نفرت طباع مردم از او بود و بعرصه آمدن هر دو کس
مذکور غرور موهن لال بارتقای مهابت جنگ در وساوس دیرینه در تنفر و توحش جمیع سرداران افزوده کینه ها اشتداد یافت
و غیر از سفله چند که بدولت سراج الدوله اقتدار یافته بودند همه را دفینه سراج الدوله پیش نهاد خاطر گشت و بدعا و حیله و دنا در
فکر برانداختن بنیاد دولت او شدند و درین ضمن سراج الدوله اراده انتزاع ملک پورنیه از دست شوکت جنگ پسر صولت جنگ
در باطن خود مضمر ساخته بطرف راج محل نهضت نمود باستماع خبر تهیه او تا براج محل اضطراب عظیم بشوکت جنگ و اولیای دولتش
رو داده و نهایت تشویش باعلی و ادنی گردید شوکت جنگ چون هنوز چندان مشید الارکان نشده بود در رجوع بعلما
و التجا نموده استدعای دعا برای دفع بلا و برگشتن سراج الدوله از اراده که داشت می کرد تا گمان بسراج الدوله خبر رسید که مردم برای
گرفتن کشن بلبه پسر راجه راج بلبه دیوان شهامت جنگ بجهانگیر نگر رفته بودند کشن بلبه گریخته خود را بکلکته رسانیده و مستر ڈریک
صاحب کلان آنجا حمایتش نموده نمی گذارد و سراج الدوله از استماع این خبر ترک عزیمت منازعه با شوکت جنگ نموده معاودت
بمرشد آباد و شروع بمخاطبات و مطالبات با مستر ڈریک نمود تا آنکه از مکالمه و مراسله کار بمجادله انجامید و سراج الدوله لشکر بکلکته کشید

ذکر لشکر کشیدن سراج الدوله بر کلکته و مغلوب شدن مستر ڈریک صاحب کلان آنجا و غارت شدن معموره مذکوره و بدر رفتن مستر ڈریک با معدودی از انگلیشیه و گذاشتن سراج الدوله مانک چند دیوان راجه بردوان را بمحافظت و حکومت کلکته

سراج الدوله که دود نخوت در دماغش پیچیده از طریقه حزم و احتیاط بفراسخ دور افتاده بود داعیه پیچیدن با انگلیشیه جزم
نموده بر آتش طیش تلطیدن گرفت رفقا و سرداران دیرینه مهابت جنگ را در حضور او مجال نفس کشیدن نبود و اکثری
بجا برای آبروی خود و بعرصه آمدن اراذل و سفها خواهان زوال دولت و اقتدار او بوده اند در تدبیر این امر نوعیکه مناسب
و مقرون بصلاح بود بر زبان نمی آوردند و او نیز از ینها چیزی نمی پرسید و کسانیکه مشیر و مخلص او بوده اند اکثری خفیف العقل
و سبکسر از قانون مشاورت و اصابت رای بمراحل دور و بدولت ماجلیکه میسر آمده مغرور بوده سخنی خلاف رضای او

مخل مصالح امور خود دیده بر زبان نمی آوردند و سراج الدوله خود ابلهی بود عدیم الشعور و از بادهٔ جهل و جوانی و دولت مست و مغرور
حسن و قبح کارها پیرامون خاطرش نگشته دلهای مردان کار با آتش غضب بی موجبش برشته و الا انفصال این معامله با دنی جواب
و سوال عاقلانه میسر بود و حاجت باشتعال نائرهٔ جدال و قتال نداشت لیکن چون تقدیر الهی بخرابی خاندان مهابت جنگ
و انقلاب عظیمی رفته بود زمام مهام مملکت بنگاله و بهار و اودیسه که سلطنتی است وسیع بدست آن طفل نادان احمق ظالم یعنی
سراج الدوله دوم شوکت جنگ افتاده زود از دودمان برآمد القصه سراج الدوله بتهیهٔ لشکر و اسباب سفر فرمان داده اوائل
ماه مبارک رمضان باراده تسخیر کلکته از مرکز دولت خود به منصور گنج که ساخته او بود نهضت نمود و قطع منازل کرده در فضای معموره
مذکوره منزل گزید چون جماعه انگلیشیه را جنگ سراج الدوله متیقن و اسباب حرب او مهیا بود دکوتهی قدیم تحصن جسته و بعضی منازل مستحکم
و شوارع منشعبه را محکم نموده بمدافعه برخاستند سراج الدوله که سامان وافر موجود و سپاه بلا انتها مهیا داشت بتسخیر الکنه مذکوره کوشیده
بسعی بدتی و اندک جنگ و محنتی غالب آمد و مستر دریک عرصه را بر خود تنگ دیده چاره کار در بدر رفتن دیده بی آنکه باکثری
از اقوام خود خبر نماید خود را با معدودی از سرداران بر جهاز کشیده باقی ماندگان بنا بر فرار سردار مضطر گشته لاعلاج و ناچار
برخی بمقتضای غیرت موت را بر حیات گزیده تا باروت و گلهٔ بندوق بود جنگیده آخر الامر شربت ناگوار مرگ بدلاوری
و گوارائی نوشیدند و بعضی مجبور گشته اسیر پنجهٔ تقدیر شدند و اموال و زرهای خطیر که احصای آن غیر مقدور است و محاسب و
هم در حساب آن اعتراف بعجز می نماید از کوتهٔ کمپنی و دیگر سوداگران هندی و انگلشی و ارمنی و غیره هم بغارت لچهای
لشکر رفت و بسراج الدوله فائده غیر از وزر و وبال عائد حال نشد این ماجرا بیست و دوم ماه مبارک رمضان سنه یکهزار
و یکصد و شصت و نه هجری بعد انقضای دو ماه و دوازده روز از رحلت مهابت جنگ روی نمود ظاهرا مستر واچه صاحب
کوتهٔ قاسم بازار و چند کس دیگر از قصبه کلکته دستگیر گشته نزد سراج الدوله زنده مقید بودند و شاید در همین جنگ
بی بی چند از نسوان انگلیشیه در دست میرزا امیر بیگ که رفیق میر محمد جعفر خان بود افتادند و میرزای مذکور آنچه لازمهٔ ایمان و نجابت
بود بعمل آورده باحتیاط نزد خود امانت مخفی نگهداشت چون شب شد میر جعفر خان را مطلع ساخته و بمعونت سواری او یا کشتی
چالاک دیگر خواسته بی بی های مذکوره را بر آن کشتی با خود برداشت و کشتی را هنگام شب آهسته آهسته مخفی از مستحفظان
سراج الدوله راند چون دورتر از حدود لشکر رفت تندتر رانده بر جهاز مستر دریک که ده دوازده کروه دور از لشکر لنگر کرده
بود رسانید بی بی های مذکوره حسن امانت و خوبی و دیانت امیر بیگ با صاحب خود ظاهر نمودند صاحبان مذکور خواستند که
با وجود عدم مقدور با او رعایتی نمایند امیر بیگ از قبول آن عطایا ابا نموده ظاهر کرد که این کار را من بطمع این مال نکرده ام
شما هم سردار قومی و نجیب فرقه اید من هم مرد آدمی و نجیب قوم خودم بمقتضای نجابت امری که بایست کردم تا شما را از ما یادگاری
باشد و شبا شب برگشته با میر جعفر خان پیوست الحق کاری کرد که از نجابت توقع چنین و کار نجیبان همین است و این بنام مسلمانان
بی ایمان شیوهٔ خیانت در مال و ناموس مردم گذاشته مقتدایان آنها نامش غزا نهاده بزعم خود اقتضای سید انبیا
خلفا و اوصیای او کرده و دانند از تسویلات نفس اماره و دلالت سلطان شیطان و شهوات طبع دنیاپرست است چه از عمل ابرار
تا عمل دنیا طلبان که قبله اقبال و آمال اینها فقط دنیاست لاغیر فرقی است بین و تفاوتی است مبرهن بلیت کارها کانها
قیاس از خود گیرند گرچه یک شد در نوشتن شیر و شیر بلی اگر پیغمبر یا وصی پیغمبر حاضر باشد هر چه بفرماید مسلمانان را واجب
است که اطاعت ام نمایند و در غیبت امام و پیغمبر بر ما دفاع واجب است یعنی اگر کسی قصد جان یا مال و آبروی ما کند

ومحوسے بسمع نگردد ابرا او بطوریکہ توانیم و حاتم از سر خود دور گردانیم تا آنکہ حبث خبث الطبع ملک و مال مردم و در منازعات و مجادلات کشانیم وخود را و دیگر خلق خدا را در مہالک و بلایا اندازیم خانہ مفتیان بے ایمان خراب کہ بفتوے طمع و بتر راستے اینہا عالمی در بلا افتادہ و میفتد اللہم احفظنا و سائر المؤمنین من شرور الذین یوسوسون فی صدور الناس من الجنۃ والناس

القصہ سراج الدولہ چند روز در کلکتہ توقف نمودہ و امور یکہ از خرابے بیوت و ایذا و اعزار بے گناہان و بناے بعض مفاسد دیگر کہ بزعم خود مصالحش مے شمرد منظور داشت بظہور رسانیدہ و سالما و غانما برگردید دولت خود برگشت و مانک چند دیوان راجہ بردوان را کہ دنبگی بود براے خود مغرور و در جمیع امور بے شعور و از جوہر شجاعت ہم محروم چنانچہ روز جنگ بردوان کہ بنابت جنگ محصور مرہٹہا شدہ بود گریختہ نزد راجہ خود رفتہ با وجود امتحان مذکور بحفاظت و حراست کلکتہ تعیین نمودہ با پنج ہزار سوار و ہشت نہ ہزار پیادہ در انجا گذاشت و ہمیشہ با میر محمد جعفر خان و رحیم خان و عمر خان و پسرانش دلیر خان و اصالت خان و فخر خان و مہاراجہ دولبہ رام و دیگر سرداران آبرو طلب و جگت سیٹھہ و غیرہ و اعیان شہر با ستخفاف و اہانت پیش آمدہ ہمہ را بنوعی بجان آوردہ بود کہ از زندگی خود ہمہ کس بیزار و بمرگ سراج الدولہ امیدوار بودند و باہر کہ بوے عداوت سراج الدولہ ازو استشمام می نمودند توسل جستہ بصحابت معتمدان پیغام می دادند کہ ارادہ بغی و خروج نماید و ما را مخلص و رفیق خود داند خصوص میر محمد جعفر خان کہ زیادہ از دیگران درین کار ساعی بود و جگت سیٹھہ ہم بکمال اعتماد درین باب اعانت و دلالت می نمود چنانچہ در احوال شوکت جنگ بندہ در اسعی میر محمد جعفر خان باستیصال سراج الدولہ از عرائض مرسلہ او کہ بشوکت جنگ می رسید مفصل بوضوح انجامید و درین صفحات نیز بپیرایہ نگارش خواہد یافت اکنون تتمہ احوال خسران مآل شوکت جنگ بنا بر انتظام اخبار و سوانحی کہ از پہلوی حماقت او روی نمود زبان قلم می دہد تا ناظران را انتشارے و ابہامے در حال او و انجام کارش نماند

ذکر چند روزہ امارت شوکت جنگ در پورنیہ و بدست خود بلا بر سر آوردن وخود را و عالمے را در بلا افگندن او بطفیل حماقت ہاے ذاتی و اغواے شوم طبعان خوشامد گو.

در اوراق سابقہ احوال رحلت صولت جنگ و نشستن شوکت جنگ بجاے پدر و پہلو تہی کردن فقیر از رفاقت او سمت تحریر پذیرفتہ و اشعارے بآن شدہ کہ احقر داعیہ بدر رفتن از ظلم و پورنیہ داشت بسبب اندیشہ از سراج الدولہ کہ برادران کوچک فقیر و میر عبد الوہاب و جمعے بندہ را از عظیم آباد اخراج نمودہ و موسم برشکال رسیدہ بود بدر رفتن از حدود او کہ پانزدہ شانزدہ روزہ راہ طول داشت متعذر نمود لہذا از معبر گندہ گولہ برگشتہ در پورنیہ اقامت ورزید و دوستان نادان بعد چند روز مبالغہ در ترغیب رفاقت شوکت جنگ نمودند فقیر ہر چند عذر خواہے می نمود و مے گفت کہ صحبت من با او در نخواہد گرفت و پایان کار او بجز بے نخواہد انجامید اکنون کہ در گوشہ خانہ خود نشستہ ام از شر ہر دو ابلہ یعنی سراج الدولہ و شوکت جنگ برکنارم و در صورت رفاقت ہدف سہام آفات و آلام از ہر دو طرف خواہم بود مرا معاف دارند و زیادہ در تکلیف سوے نمی کردند سخنان بیہودہ مثل آنکہ مرگ انبوہ جشنے دارد و امثال ذلک فقیر را رنجہ خاطرے واشتند چون دیدند کہ بندہ ہرگز گفتہ آشنایان نپذیرد روزے آن سفیہ مغرور را اغواے دادند کہ بچہ تقریب در خانہ فقیر حقیر آوردند و او را مرکب ترک انزواے بندہ نمودند بندہ ناچار شدہ و بیقین دانست کہ اگر اہمال زیادہ و استادگی نماید بلائی نسیہ نقد خواہد بود و ازانچہ در آخر کار می ترسم اول روے خواہد نمود و با من بنا بر نافرمان برداری کاوشہاے سخت خواہد کرد بنا برین ناچار گشتہ تن بہ قافتش

در دادم و واردات را آغوش کشادم و آمد و رفت دربار شروع نمودم چند روز چنانچه ضابطهٔ تلون مزاجان نادانست
معروف رضاجوئی من گشته بنای جمیع کارهای خود بر استشاره و اشارهٔ من گذاشت و بنده صباحی چند مانند وزیر
عرصهٔ شطرنج در پهلوی شاه عاری از نطق و هوش قریب و قرین و در حکم و دستخط سرگرم تعلیم و تلقین بودم اگر لمحهٔ دیری رسیدم
انتظار من کشیده دست و زبان را در تمشیت احکام معطل می داشت و من بدین جهت بعجب بلای مبتلا بودم خط و سواد درست
نداشت باید وقت دستخط تعلیم نمایم که صاد را با با و طا را با الف در هر حرفی بحرف دیگر وصل نماید یا فصلی گذارد تا آنکه خود بخود
روزی بی اختیار در عین دستخط برهم بر آمد و قلم دور انگنده از مسند بر خاسته بجای دیگر نشست چون سببی در میان
نبود بنده مطلق پی نبرد که سبب این آشفتگی چیست بعد ساعتی برخاست بنده مع حاضران دیگر مرخص شدم و بخانهٔ روح الدین
حسین خان بهادر سپهدار جنگ سیف خان مرحوم که شوهر همشیره او و با بنده نهایت آشنا بود آمده از حرکت مذکورهٔ او که بهیچ
محض بود استعجاب می نمودم ناگاه خدمتگاری از مقربان او آمده رقعه اش آورد مضمون آنکه صاحب رفیق خداوند اتالیق
من اینقدر تعلیم و تلقین چرا می فرمایند جواب دادم که بنوعیکه مامور بودم حسب الامر بتقدیم می رسانیدم الحال که چنین میفرمایند
هرگز التماسی نخواهد شد روزی چند خاموش بودم بعد چند روز باز ساجت در تعلیم و القا نمود عذر خواهی نمودم که مزاج اغنیا
آتش می باشد و مرا معلوم نیست که در کدام امر مرضی شریف چیست امیدوارم که مرا معاف دارند لجاجت نموده مبالغه را از
حد بدر برد ناچار در امر بکرسی پرسید سخنی می گفتم تا آنکه عرائض میر محمد جعفر خان متضمن تحریک او به بلغی و عناد با سراج الدوله
رسید و نام اکثر سرداران که مرا یاد نمانده در آن مندرج و مرقوم بود که ما همه دست توسل بدامن دولت شما میزنیم
بشرطیکه با ما عهد و پیمان چنین و چنان درمیان آید و صاحب کرهمت محکم بسته قاصد انتزاع این مملکت از سراج الدوله
شوند و رود این عرائض و بروز مافی الضمیر سرداران منافق سر بی مغز شوکت جنگ را شوراند و همدرین عرصه میر معلی خان
سبک سری که از جمله بر اوردهای برهان الملک سعادت خان بود از طرفی پیدا شده بملازمت شوکت جنگ رسید او عجب شوریده
در سر و تنگ ظرفی بود و مرد از سابق با میر محمد جعفر خان ربط رفاقت و مناسبت مزاج بمرتبهٔ اتم و اکمل داشت و حبیب بیگ
یکه که قدیم نوکر مهابت جنگ و مزاج لوطیانه مسخرگی پیشه داشت در سفر جنگ اول کلکته مورد عتاب سراج الدوله گردیده از
عین راه گریخته به پورنیه رسیده و در سلک ملازمان و مقربان شوکت جنگ منسلک گردید این هر دو کس بطمع اخذ و جر
سر سخنان خوش آمد را باسمان رسانیده دقیقه از دقائق ستایش شوکت جنگ فرو نمی گذاشتند او خود ابله بود فریفتهٔ سخن
طامعان مذکور گردیده هر چه در بارهٔ او بر زبان اینها می گذشت همه را در حق خود راست پنداشته تخت فلک قر اعدی را
با خود برابر می شمرد چنانچه بتعریف آن هر دو چون قدر خود را شناخت می گفت بعد فتح بنگاله چون آب و هوای آنجا بالطبع من
سازگار نیست اول تصفیهٔ راه بر داشتن پسر صفدر جنگ بعد ازان باستیصال غازی الدین خان و بادشاه دست نشان
او نموده بلاهور و کابل خواهم شتافت و قندهار و خراسان را نشیمن خود خواهم ساخت و معرفت ضیاء الدوله پسر سعد الدین خان
و جلاء الدوله جلال الدین محمد خان که مقربان عماد الملک بودند و صولت جنگ پدر شوکت جنگ با آنها راه خود درست
ساخته واسطهٔ جواب و سوال و برآمد کارهای حضور گردانیده بود سنده دستخطی و مهری عماد الملک متضمن اذن جنگ با سراج الدوله
و انتزاع ملک بنگاله و بهار و اوڑیسه از دست او بشرط ایصال پیشکش کرور روپیه نقد و ضبط اموالش حاصل نمود چون رقعهٔ
مرقومه رسید نخوتش ادو بالا گردیده و کاوشهای بموجب با سرداران قدیم پدر که پروردهٔ نعمتش از سالها و معتمد علیه

بوده‌اند بنا بر کینه‌هاے پوچ که از عهد صاحب‌زادگی بسبب بعضی نافرمانی‌ها که حسب الامر آقای خود می‌نمودند داشت شروع بخو
اکثری را تذلیل وآزردهٔ خاطر ساخت و میر معلی خان و حبیب بیگ وبعضی متوسلان قدیم عهد صاحب‌زادگیش که همه سفله سبک نهاد
بوده‌اند ودر ذلت اعزه وعزت خود واز انقطاع مداخل آنها ودر عزل شان میدانستند ترغیب دران کار بلکه خود محرک امور مذکوره میشدند
وهمیشه در فکر گرفتن خلاع وخیمه‌ها ست وجواهر وافیال بوده‌اند بنده در بعضی احیان بآنها فهمانید که اول فکر باید ادای عمر دولت
آقا نماید بعد از ان بتحصیل فیل وجواهر پردازید اما سودے نداشت روزی ارادهٔ مقید نمودن للی هزارے که سر سرداران
توپخانه دستے وصاحب جرات وپروردهٔ نعمت پدرش بود نموده بنده وبرادر بنده نقی علی خان را بالی وقت در خلوت
طلبید ودر بارهٔ گرفتن للی هزاری استشاره نمود بنده سکوت ورزیده چیزی نگفت مبالغه نمود وقسمها داد که انچه صلاح من بوده
باشد بگوئید بنده گفت اینقدر باید دانست که بسبب نفرت مردم از سراج الدوله با وجود حقوق چندین ساله صلابت جنگ ورجوع
بشما غیر ازین نیست که مردم از دست سراج الدوله بجان درآمده وسے خود مطمئن نیستند وشما را ازین بدیها معرا میدانند هرگاه
بدسلوکے شما با نوکران پدر بگوش آنها رسد همه از شما بیزار وسلامتی سراج الدوله را خواستگار خواهند بود آن وقت تصدیق
بنده نمود وفیلے بفقیر عنایت فرمود ورخصت کرد وبعد چند روز مصاحبان سفیه نادانش باز برین مرافقت آورده مردمان
همراهی للی را تطمیع نموده پراگنده ساختند وشوکت جنگ پیاده وسواران برادری للی را بهمراهی سیف الدین محمد خان سپرد
وروزے خود سوار شده بر خانهٔ او تاخت بعضے برادران وهمراهیان که با او مانده بودند بدر رفته للی را تنها گذاشتند
محمد سعید خان ونقی علی خان برادر بنده بر در خانه اش رفته ودست او گرفته آوردند میخواست که بزیر تازیانه اش بکشد
محمد سعید خان ودیگران در شفاعت مبالغه‌ها نمودند نمے شنید آخر محمد سعید خان برآشفته گفت خداوندا باچنین کسان این
ستم نمے کنند بخوف آزردگے عامهٔ سپاه واجتماع آنها بر حمایت للی به هر صورت از ضرب تازیانه محفوظ مانده مقید شد
واسباب واموال واسپ وفیل او ضبط نمود وبعد چند روز اورا مع زن وفرزندانش عاری از جمیع اسباب گردانید
سی روپیه خرچ راه داده بکشتی نشانیده از دریاے کوسی گذرانیده بطرف بیرنگر سرداد ودر زبان پیاده گولی کشاده
همه را از خود آزرده مے ساخت بزرگان خود را بزشتے یاد می کرد ودشنامها میگفت روزی با کارگذار خان بخشی ودرمیان
دربار که ملازمان بسیار نشسته بودند می گوید چون کارگذار خان بعد فتح بنگاله سپاه دو ماهه خود را البته نذر من خواهد نمود
کارگذار خان بیچاره که جوان هوشیار ومرد بکارے بود دو دست حیران شده گفت بلی ولی نعمت مردم را غنیمت بنگاله
چندان بدست خواهد آمد که این قدر مبلغ گرانی نخواهد کرد گفت بغیر این کار صلابت جنگ احمق بود که مردم را مال غارت معاف
مے نمود من پر کاهے بکسے نخواهم داد ودر روزے دیگر میر معلی خان که فوجدارے نواب گنج وسرپیه وغیره براسے تسخیر
نگ پور ودیگر جاها باو شده بود عرضی نمود وبر عرضے نوشت که نواب عالم پناه سلامت این لقب را پسندیده بجامیر علیخان
داروغه دیوانخانه حکم داد تا چوبداران بهمین خطاب مجرای مردم می کنانیده باشند وتحفه‌تر آنکه منشی را طلبید وگفت که بعماد الملک
عریضه کند مضمون آنکه چون جناب عالے را مردم نواب عالمیان مآب در خطوط واخبار می نویسند منکه دعوے فرزندے
آن جناب دارم خود را خطاب عالم پناه مقرر نمودم امیدوارم که مرا بهمین لقب وخطاب یاد فرموده باشند ونذر مبارکباد
این خطاب که خود براسے خود مقرر ساخت یا نزده اشرفے براسے عماد الملک فرستاد وبعضیها را الدوله وجلال الدوله کرده
بودند نوشت که هر که بغیر این خطاب بمن خواهد نوشت خطش را پاره نموده جوابش نخواهم نوشت عقل باین خوبی وبا آنکه دانا

نبود اما او فناع و گفتگوے زنهار داشت لیکن تا اقبال بود در بار عام بخشی باجمال و اشتمال همه کس را امید او و بهر آنان بما در پنجاه
استماع نموده سکوت می ورزیدند تا آنکه میر معلے خان احمق مزند داشت نمود که من اراده تسخیر رنگپور دارم و کمک را امید دارم
مردم را تاکید نمود که کمک از بر دند برسات دریاین طغیان و تمام زمین زیر آب بود در آن وقت که اقبالی که حرکت نتواند نمود
چون در رنگ در بر آمدن مردم شد دیوانه وار خود بر آمده و بے لحاظ پیش و پس دو سه منزل دوید آخر خود هم میران گردید
و بالضرورت معاودت نموده بخانه خود رسید

ذکر ظاهر شدن بیدلے سپاه از سفاهت شوکت جنگ و برگشتن او به پورنیه نادم و دل تنگ

درهمین سفر چون مردم از دست شعور و زبان او بجان آمده بودند هر کس در خانه خود با تفاق دوستان شکایتش سے نمود
حبیب بیگ موذی در میان دوستان شریک بوده تمامی و سخن چینے را اختیار کرده سخنان مردم را پیش او نقل نمود
که مردم سپاه باهم اتفاق ورزیده نسبت بشما داعیه نمک بحرامی دارند و این سخن اصلی نداشت بلی کارگذار خان و شیخ
عبدالرشید نوه شیخ جهان یار و دیگر سرداران باهم یکدل گشته این بنا راگذاشته بودند که بجمعیت مجموعی او را از جرو شدید از پیوه
گوئی باز آرند و بتر سانند شوکت جنگ بر این ماجرا مطلع گشته خائف شده همه را احضار نموده عذرخواهی نمود مردم این
نامی را بر حبیب بیگ گمان نموده مبالغه کردند که شخصیکه بدروغ اراده نمک حرامے بانسبت داده روبروی شما ظاهر کرده
نامش را بیان فرمایند تا اگر راست گوست روبرو شده ثابت کند که کدام کس گفته و اگر دروغگو است ما او را بسزا میرسانیم
حبیب بیگ مضطرب شده خود ظاهر نمود که من چنین نگفته ام بلطور خیر خواهے فهمانیده ام که ترک این گفتگو نمائید والا مردم
مستعد آزردگیها هستند و اول از همه منم ازین سخن چون دروغ بود شوکت جنگ هم از و آزرده شد و دوستان و آشنایان
هم در همان مجلس مورد لعن و طعنش گردانیدند حبیب بیگ خود را مصنون طرفین دیده چاره به رستگاری منحصر در ترک دنیادار
یافت و همانجا یراق و لباس از بر کنده گفت تا جنگ رفتم و بعد از آن فقیر و فی الحقیقة اگر چنین نمی کرد مردم او را بیزار گشته
اراده استخوان و آزار او همانجا داشتند شوکت جنگ مردم را از خود منحرف دیده از جمیع سپاه اجتناب گزید و در میان
توپخانه دستے که بر بعضے از ایشان اعتماد داشت بلیغار نموده داخل خانه خود در قلعه گردید و بهر دروازه هاے قلعه مستحفظان
گماشت که کسے را به یراق نگذارند چون سپاه را هم بر دو اعتماد و نبود همه کس تک آمده و رفت نموده در خانه خود نشستند
آخر ناچار شده اذن آمدن به یراق داد و درین اثنا خبر رسید که سلطے هزاری حسب الطلب سراج الدوله از طرف پیرنگر
روانه مرشدآباد شد نهایت تعجب نمود و گفت الحمد لله ازین حرکت با وجود حقوق چندین ساله پدر من بعمل آید دیگر از احد
چشم وفا نباید داشت حماقتش را تماشا باید کرد حقوق پدر خود را آنچه بر للی بود یاد می کند و سلوکیکه خود با او کرده یاد نمی
آرد که با او کدام بدی نیست که نکرده نمیدانم بکدام سلوک امید وفا از او داشت باخراج نمودن یا ضبط اموال و اسباب
فرمودن یا آبروے او بر باد دادن یا او را اسیر ادعزت و زیر بلک بیگانه فرستادن خلاصه ذکر سفاهت او در افزا ابد
الا حیف مداد و قلم است که در تحریر آن رایگان صرف شود سراج الدوله انتشار حواس و تنگ ظرفے و عداوتهاے او از حرکات
میر معلی خان و دیگر تابعان رای او استنباط نموده خواست که اراده او در یابد لهٰذا بسعی منازعه نماید

فرستادن سراج الدوله راجه رام نراین بهاری پسر صغیر راجه جانکی رام را بفوجداری گوشه ذاره و دیر نگر

و شعله کشیدن آتش شور و شر و خاموش شدن چراغ دولت شوکت جنگ بیکسر

سراج الدوله با استماع حرکات بیسبب او با آنکه خود [illegible] بود دستپاچه گشته [illegible] متوجه جمعیت پیش شده تدارک ساخت و رای راس بهاری
برادر خود راجه دولبه رام بهادر را مع خلعت بنام شوکت جنگ و سند صوبه [illegible] پیر گونه [illegible] مذکور نوشته فرستاد
و راس بهاری لعل [illegible] گماشته خود را بسته عزیمت بشوکت جنگ [illegible] و خود سراج الدوله [illegible] داشته بود
منتظر اذن شوکت جنگ نشست مضمون خط سراج الدوله آنکه [illegible] مذکور در حضور [illegible] جاگیر دیگری [illegible] دخل پرگنه
مناسب ندیده پرگنه های مذکور بجاگیر خود طلبیدم چون جدائی در میان منظور نیست راس بهاری را که بکار [illegible] مامور نمود
ام وکیل فرموده و طلبنامه او خواهند فرستاد شوکت جنگ [illegible] متحیر گشته قاصد استشاره [illegible] درست [illegible]
شده و همه را احضار فرموده بنده را هم طلب داشت میر مصطفی خان و حبیب بیگ [illegible] دیگر اعیان مجلس و ملازمان معتمد
او حاضر بودند که بنده رسید خطوط را [illegible] نمود و مصلحت طلبید هر کس مستفسر از بنده شدند خود هم پرسید بنده چون از مدتی
گرفته خاطر بود التماس نمود که هرچه بخاطر حاضر رسیده باشد عین صواب و صلاح خواهد بود باز که ساجت را از حد بدر برد گفتم
که چون عرصه قلیلی در برسات باقی و راه تنگ [illegible] چاره ازان نیست هنوز [illegible] مناسب چنین
می نماید که این یسیر مدت را بمدارا بگذرانند و راس بهاری را بلطف و مهربانی متوقع دادن [illegible] نموده [illegible] بطلبند و
بسراج الدوله بنگارند که آنچه بعمل آمد بسیار بجا و بموقع شد اما چون بنده هم خود را از زمره متوسلان دامن دولت میدانم [illegible]
خود [illegible] این جا باید سپرد [illegible] باشد و [illegible] باید دید جواب ایشان چه می نگارند و اگر راس بهاری
بیاید و بلطائف الحیل نزد خود باید داشت و چند روز برسات که باقیست باید گذرانید و اسباب حرب را مهیا باید گردانید بعد
برسات که احتمال شورش جماعه انگلیسیه هم هست آنها را با خود متفق ساخته هر طرف که صلاح وقت باشد نهضت باید نمود بارے
این ملتمس را پسندیده بمنشی حکم نوشتن خطوط بهمین مضمون داد و تحسین رای بنده نمود خوش آمد گویان [illegible] کلاش
نموده شروع بستایش فقیر نمودند و گفتگو را درین خصوص طول دادند تعریف بنده که بمبالغه شد ناخوش آمد یک مرتبه روی
ورق برگردانید و گفت عقل ایشان تا کجا زیاده از عقل من میتواند بود ایشان عقل هزار را دارند و من عقل لک و کرور دارم مرا
هرگز گفته ایشان منظور نیست و هرکاره های راس بهاری را طلبیده بیچاره ها را ناحق گوشمالی داد و در قلعه [illegible]
بود طلبیده در بار عام حکم بجواندش نمود و بهرکاره ها پیغام زبانی هم داد و خط هم بسراج الدوله بهمین مضمون نگاشته در جواب فرستاد که
سند صوبه داریهای هر سه صوبه بنام من رسیده چون واسطه اخوت و قرابت درمیان است از سر جان شما گذشته هر مکانی
را که در جهانگیرنگر تجویز نمایند و اطلاع دهند بنام شما مقرر کرده سند داده آید و خود در انجا رفته بنشینند و دارالاماره را مع
خزائن و اسباب واگذارند که این جانب منتظر جواب پا در رکاب است هرکاره ها برگشته براس بهاری ماجرا نقل نمودند او جواب
نامه شوکت جنگ را نزد سراج الدوله فرستاد سراج الدوله این مزخرفات را شنیده [illegible] بود که مع افواج [illegible]
شوکت جنگ در حرکت آمد و راجه رام نرائن مع زمینداران و افواج عظیم آباد بمدد خود طلبید از انطرف راجه رام نرائن [illegible]
راجه سندر سنگه و پهلوان سنگه و برادرش سوتهر سنگه و جمیع افواج عظیم آباد که تنها دو برابر کثرت جمعیت شوکت جنگ [illegible]
زیاده از مساوات البته خواهد بود حاضر آمد و سراج الدوله افواج همراهی خود را دو حصه کرده نصف فوج را بسرکردگی [illegible]
دیوان قدیم معتمد خود آنطرف گنگا فرستاد که از راه بسنت پور [illegible] و حیات پور [illegible] بر سر شوکت جنگ رود و نصف فوج همراه

خود دگرفته نزدیک بمراج محل معبر مقرر ساخت و متصل با و راجه رام نارا ین مع فوج خود عبور نمود

ذکر رسیدن افواج سراج الدوله در میناری و افواج شوکت جنگ در نواب گنج و مورچال بستن حمله شوکت جنگ و جنگیدن فریقین و ظفر یافتن افواج سراج الدوله و کشته شدن شوکت جنگ در میدان جنگ و حرکات عجیبه که دوران مصاف از شوکت جنگ بظهور رسید

شوکت جنگ که از بیشتر عزم جنگ با سراج الدوله جزم نموده پیغامیکه سابقا مذکور شد فرستاده بود بعد فرستادن خط مذکور
بمردم خود فرمان داد که جای محفوظ التحصن کرده معسکر را همان جا قرار دهند علاء عهد پدرش که البته خالی از شعور نبوده اند ما بین میناری
و نواب گنج جائیکه از هر جانب جهیل هاے عظیم محیط داشت و راه در آمدن دران مکان منحصر از یکسو آنهم باریک بلکه با راستن
پلے از چوب و سنے و گاه ممکن العبور شده بود معین نموده با آنکه دو در میدان جهیل عمیق عریض بود که بعض جا دو سه کروه و بعض جا
اندکے کمتر عرض داشت باز هم اکثر جا که احتیاط مقتضے آن بود خندقے برلب جهیل کنده شدی مرتفع بر آورده بودند و اگر کسی
در انجا بسلیقه با جمعیت بسیار کم هم سے جنگید مدتهاے بایست که لشکر خصم یورش نتواند آورد و بر پشت ملک خود
بود و از رسد و اسباب انچه در کار میشد بسهولت و آسانے سرانجام یافته می رسید سپاه سائر که عبارت از سواران و نجباو سردارا
دلاور باشد باندیشه زبان بے تامل او داد خود بنا بر عدم اطمینان ز سپاه دور از همدیگر بودن بهتر دانسته چندروز قبل از انکه
خود بر آید سپاه را بر مورچال معین مذکور مرخص نموده فرمان داد که علیحده از خیمه گاه او بر لب دریاے سونرا که البته فاصله
یک و نیم کروه بلکه افزون بود جمیع سپاه فرود آید چنانچه بنده و نقی علی خان برادر بنده و کارگذار خان بخشی و شیخ جهان یار و
شیخ عبد الرشید نواسه شیخ مذکور و میر سلطان خلیل خان و محمد سعید خان پسر ابو تراب خان تورانے که در جنگ نزاشو برفاقت
برهان الملک کشته شد و دیگر سرداران سیف خانی وغیره مع رساله هاے خود که گویا کل فوج همان بود حسب الامر همانجا
رسیده فرود آمدیم و سیام سندر کایته بنگالے که پیشکار توپخانه دسته بود و توپخانه داروغه غیر از شوکت جنگ از عهد پدرش
نداشت همراه آقاے خود مانده یک روز قبل از جنگ رسیده بر سر راسته که راه بر آمدن از مورچال همان معین شده بود
فرود آمده و لشکر بے سردار سائر و توپخانه بفاصله دو نیم کروه از همدگر جدا منزل گزیدند هر روز خبر قرب وصول افواج سراج الدوله
مے رسید روزے قبل از جنگ خبر آمد که فوج هراول سراج الدوله رسیده می آید مردم این طرف هم ناچار تیار شده باستعداد
مدافعه استادند بعد از ان منقح شد که هنوز اندک بعدی درمیان است و تا فردا خواهند رسید شام پیش خیمه شوکت جنگ رسیده
برپا گردید معهذا الیقین نبود که تا کسے می آید شب بهر صورت گذشت و صبح تاریخ بیست و یکم محرم الحرام سنه یک هزار و یکصد
و هفتاد و میدو ساعت روز بر آمده بود که شوکت جنگ خود هویدا گردید ملازمان نزدیک به خیمه او آمده سلام ها کردند از انجمله
بنده هم بود آن وقت هم عقده از جبین و خاطر پرکینش که از نوکران بے هیچ داشت نکشود و مسلک انعطاف و دلجوئے نه
پیمود سرداران را که براے سلام حاضر آمده بودند حکم داد که بجائیکه خیمه و مورچال داشتند بروند بیچاره ها ناچار بطرف
دست راست بفاصله یک و نیم کروه که بودند رفته مستعد نشستند تا چه پیش آید خود مع سواران یکه متفرقه و معتمدان خود
مثل میر مردان علے پسر میر رستم علے خواهرزاده خواجه معتصم برادر صمصام الدوله خان دوران که داروغه خاص برادران

وصاحب نشان زرتارسے بود و مچھن لال کہ دیوان قدیم او بود وسیف الدین محمد خان نوهٔ آقا عظیما که بجاے لعل هزاری متول گشته بیلدارهاے برق انداز برادرے هزاری مغضوب مذکور بسر کردگے او معین شده بودند و برادر حقیقے خودش میرزا رمضانی نام که بادسے علی خان بهادر جسارت جنگ خطاب و سه چار صد سوار همراه داشت درمیان مورچال مثل مسیح وشتے گردیدن گرفت و بزعم خود گویا انتظام مورچال سے داد و شمسیر خان نام جماعه دارسے که افغان کهن سال آورده میر سلطان خلیل خان سردار مقتول دنیا دیدهٔ آزموده کار بود و نیز مع جمعیت خود که قریب بصد و دو صد سوار خواهند بود اتفاقاً دران وقت همراه بود درین عرصه هم انواع زشتے و کج خلقے باهمراهیان سے نمود و شلتے از روز چون بگذشت درمیدان آبادی منهارے لشکر سراج الدوله بسردارسے راجه موهن لال دیوان او در رسید و اعلام آن لشکر بر پا گردیده واز دور مشاهده شد و نا صله بین العسکرین از هر سو قریب بدو کروه بود و سیام سندر شرف توپخانهٔ دستے از سپاه مستی تا کرده کارسے باظهار جلادت و جانفشانے خود از مورچال بیرون رفته درمیدان قریب بنیم کروه دور از مورچال مع کل برق اندازان مغرب رو بمقابل لشکر سراج الدوله ایستاده بفاصلهٔ یک ونیم کروه گذاشت نوعیکه درمیان جهیلے واسطه نماند همه از جهیل و مورچال بر آمده ایستاده بود و همین لشکر سراج الدوله از فوج سرداران وسواران لشکر شوکت جنگ جنوباً وشمالاً مقابل و مفاصله دو کروه و در میان جهیل عظیم داشت راجه موهن لال باتفاق میر محمد جعفر خان و دوست محمد خان و میر محمد کاظم خان و دلیر خان و امانت خان پسران عمر خان و شیخ دین محمد و دیگر سرداران خیمه ها را لب دریاے گنگا بر پا کرده خود مع سایر سپاه و توپخانهٔ لشکر را مرتب ساخته بنا بر احتیاط مستعد ایستاد و شروع بتوپ اندازے نمود گولها بنا بر بعد مسافت اکثر در جهیل سے افتاد و بعد از دو سه ساعت که توپهاے کلان رسیدند و آنها را سر سے دادند بعضے از گولها متصل بمورچال و احیاناً یکے دوئی در اندرون مورچال هم سے رسید چون گوله اندرون رسیدن گرفت شوکت جنگ ماہے و مراتب را از نزد خود دور ساخت و فرمود تا بجوابا نند و نوکران که ناچار همراه سے گشتند بر آنها خفگے سے نمود که نمک حرامان هجوم آورده سے خواهند مرا نشانهٔ توپها گردانند مردم متفرق دور دور سے گردیدند باز هم راضے نبود و یکپاسے آسود عمر خان جماعه دار نیز که را التماس نمود که نواب سلامت این صف جنگست ومن همراه آصف جاه جنگها دیده و جنگیده ام چنین جنگها را این قسم نمے جنگند فوج را یکجا و مرتب نموده مقدمه وجناحین آراسته توپ و توپخانه دستے را پیش رو گذاشته باید بمقابلهٔ خصم شتافت و پایداریها باید نمود تا فتح و ظفر جلوه گر آید بر آشفت بجماعه دار مذکور سرزنش نمود و آصفجاه را فحش داده گفت من خود سه صد صف جنگ جنگیده ام بتعلیم کسے در کار نیست بیچاره خاموش شد درین اثنا سوارسے راقم موده تا رفته شیخ جهان یار و کار گذار خان و جمیع سرداران بگوید که نشانهاے دشمن می نماید و شما با جرأت و یورش نمی کنید بر آنها بتازید سوار رفت و باز جواب آورد که با این فوج قلیل بر چنین فوج کثیر و مزاحمت گل ولاے جهیل یورش نمی توان نمود و مقرون بصلاح نیست هرگاه آنها یورش آرند و این گل ولاے را سطے نمایند و صدمات توپخانه کشیده و نزدیک رسند آن وقت آنچه از دست بر آید عمل باید آورد که همین غنیمت است آزرده و آشفته گشت و سخنان نالائق بر زبان راند و گفت نسبتا دکه نامردے چه سے کنید بلا باید نمود سیام سندر بهنه دستے توپخانه من بر آمده بیرون مورچال رفته و شما همه ها سخن سازے سے کنید اما در آمد و رفت یک بار دو پهر روز گذشت بپیام دیگر که رفت تا جواب آید عرصه سے بایست چون ثلث روز باقے ماند هوس رفع خمار و کشیدن پیالهها سے سرشار در سرش بپیچید و میل صحبت نسوان مغنیه عنان خاطرش بطرف خلوت کشید از فیل فرود آمده در خیمه حرم سرا

رفت بنده با دیگر حاضران در خیمه دیوانخانه نشسته شکر الٰهی بجا آوردم و گفتم که اگر این قدر روز که باقی مانده بخیریت
بگذرد شب همه یکجا گشته و این احمق را بطوریکه میسر آید فهمانیده فردا فوج را یکجا و مرتب باید نمود و به هیئت مجموعی باید جنبید
تا آنچه مقدر است میسر آید این را گفته اراده رفتن در لشکر سپاه که طرف دست راست قریب بیک و نیم کروه برادرم
نقی علی خان و جمیع دوستان همانجا بودند نمودم چون از انبوه معسکر بیرون رفتم دیدم که شیخ جهان یار و کارگذار خان و حبیب بیگ
و محمد سعید خان و شیخ سعد الله و میر سلطان خلیل خان و جمیع سرداران باستماع پیغام ثانی شوکت جنگ تاب خفت نیاورده
یورش نموده اند و نصف جهیل پیش روی را بجز ابلی تمام پیموده عنقریب بلشکر سراج الدوله می رسند و جنگ اتمام می
پذیرد من دور و تنها افتاده ام الحال با ایشان نمی توانم رسید و لشکر شوکت جنگ را در عجب تفرقه دیدم و دانستم که سرداران
عمده سپاه مع سواران همراه از میان جهیل بحال تباه گذشته و ضرب توپ و بان و بندوق طرف سراج الدوله خورده
اگر راه یابند افغانان و غیرهم تا بخصم خود خواهند رسید یا در راه تمام خواهند گردید و سیام سندر سپاه درون با برق اندازان
از طرف مشرق خدا میداند بچه صورت بر سر آنها خواهد رفت یا نخواهد رفت و اگر رفت چگونه خواهد رسید و معامله
بچه خواهد انجامید دانستم که هر دو لشکر این سبک سر تمام شد اگر بصورتی این ابله هم بلشکر خود بپیوندد و بحالته هر دو
لشکر یکجا شده صورت ترتیبی روی نماید شاید کاری از پیش رود برگشتم که شوکت جنگ را برآورده سوار
گردانم و زود تر برانم تا همه یکجا شوند بر در خیمه اش که رسیدم دیدم که خبر پیش رفتن هر دو لشکر یعنی سواران سائر
و توپخانه و سیام سندر باین مست لایعقل رسیده و خودش مست شراب آشفته سر و دستار از خواب بیدار و بر فیل سوار شده
مردم رکابش که هر یکی بعد داخل شدن نشن در خیمه بجاهای خود آسوده بودند مضطرب الاحوال تیار شده میرسند ساعتی
درین اجماع و احضار دیر شد و تا آن زمان افواج متفرقه پیش رو با فوج سراج الدوله نزدیکتر گردید بار بار تاکید
نمودم تا از جای خود جنبید اما بجواس ده قدم راه میرود باز دست بر دوش فیلبان گذاشته فیل را توقیف می فرماید
و بنده علی الاتصال تاکید می نماید تا بهر صورت این بیخبر پشت گرمی سپاه خود برسد هر چند سعی کردم سود [illegible]
بخشید ناگاه از دور دیدم که فوج جهیل راه طی نموده چون نزدیک بفوج سراج الدوله رسید آب و گل عظیم نزدیک بکنار جهیل
که طرف لشکر سراج الدوله بود دریافته محال عبور و برآمدن از انجا نیافت و از ان طرف مردم سراج الدوله بخاطر جمع اینها
را نشانه بندوق و جزائر خود نموده بعضی را مجروح ساختند و اکثر مردم از ان ورطه خود را بکنار کشیده بلشکر ما رسیده زود در
اینجا هم از خوف پایداری نکرده در گذشتند تا آنکه میر محمد جعفر خان و دوست محمد خان و میر کاظم خان و عمر خان مع پسران
خود دلیر خان و اصالت خان وغیرهما و شیخ دین محمد که هراول راجه موهن لال بودند پیش تاخته و کار هر دو لشکر شوکت جنگ
که قلیل مردم متفرق مانده بودند تمام ساخته پا پیشتر گذاشتند شیخ عبد الرشید نوه شیخ جهان یار و محمد سعید خان خلف ابو تراب خان
تورانی داد دلاوری داده شربت ناگوار مرگ نوشیدند میر سلطان خلیل خان نیز همان جام را در کشید
نقی علی خان و حبیب بیگ که دران میدان فرود آمده استاده بودند اندک جراحتی خورده بدست دوست محمد خان
و میر جعفر خان افتاده چون آشنا بودند زنده ماندند کارگذار خان دلاوریها نموده زخمهای گران برداشت چون کسی
نماند ناچار شیخ جهان یار صحیح و سالم و کارگذار خان مجروح و بیهوش از میدان برگشتند و سیام سندر هم زخمی برداشته
گریخت و سرداران فوج سراج الدوله بثبات مجموعی پیشتر آمده بمجرد رسیدن آنها روبروی شوکت جنگ میر مردان علی

مع خاص برادران میٹھن لال مع خاص رساله و میرزا رمضانی برادر شوکت جنگ با همراهیان سبب بی تحریک آلات
کارزار راه فرار گرفتند و سیف الدین محمد خان که قائم مقام بخشی شده بود جراحتی خورده برگشت و از برق اندازان کسی رفاقتش
نکرد شوکت جنگ مثوف الحواس با پانزده شانزده کس استاده بود که گلوله بندوق بر سرش خورد و جان بجان آفرین سپرد و سر
پیچ و دستار زعفرانی که بر سرش بود بر زمین افتاد و کسی آنرا برداشت بنده راه خانه شد و چند کس دیگر هم که با فیلش مانده
بودند برگشته هر یکی راهی گرفت میر مرتضی برادر کرم الله خان امیر خانی که رفیق میر محمد جعفر خان بود عقب فیل لاشش
شوکت جنگ تاخته خود را نزدیک رسانید و میرزا رستم علی پسر آقا صادق همشیره زاده امام قلی خان مرحوم را که در خواصی
نشسته بود بی خبر از طرف پشت نیزه زد که برچهی سی مامند بر شانه او چنان زد که برابر بشرگ گردنش برآمد و گفت
یراق را بمن واگذار میرزای مذکور که واقعی رستم زمان و از نیکان جهان مومن پاک اعتقاد صاحب صلاح
و سداد مجمع محامد خداداد بود در خودی برگشته مستوی نشست و شمشیر کشیده خصم را پیش طلبید و گفت که بدغا و غفلت نیزه
بمن زده لاف بهادری میزنی ما یراق را نه برای آن بسته ایم که در چنین اوقات مفت با مثال تو بدهیم
پیشتر بیا و یراق بگیر میر مرتضی جرأت نیافته بجای خود استاد و فیل بدستور که فیلبان میراند پیشتر رفت چون شام
قریب شده بود که این جنگ طی شد کسی تعاقب کسی نکرد و رعیت ملک پورنیه هم جرأت غارت نداشت مردم
هر یکی بر سبیل رفته بجانهای خود رسیدند بنده و برادر بنده مغضوب طرفین بودیم شوکت جنگ میگفت که بعد
از فتح ازین هردو و دیگر ملازمان خود که با ایشان پیوسته اند خواهم فهمید و سراج الدوله میگفت که شوکت جنگ چیز ناچیز
است همین هر دو برادر منشای فساد و منبع جدال و عناد شده اند بعد ظفر هر دو را بسزا خواهم رسانید یکبار در لشکر رقعه هم
از سراج الدوله متضمن عنایات و ترغیب ترک رفاقت شوکت جنگ و توسل و وصول بلشکر خودش رسید اما جواب
از خوف غمازان ننوشتیم و زبانی پیغام دادیم که درین وقت اگر ترک رفاقت کنیم صاحب را بما چه اعتماد خواهد بود
خلاصه نقی علی خان و حبیب بیگ را خود بعد دو سه روز چوپالکی برای سواری و خرج راهی داده باخراج از کرم ناسه
فرمان داد و راجه موهن لال را برای ضبط اموال شوکت جنگ و بندوبست پورنیه فرستاد و میر محمد کاظم خان را نیز تعیین
راجه مذکور نمود میر محمد کاظم خان چون داماد خاله فقیر بود التماس نمود که غلام حسین خان اگر زنده مانده باشد مع مادر و عیال
و اطفال خود و عیال برادرش نقی علی خان در انجا خواهد بود در باره آنها حکمی بمهاراجه موهن لال شرف صدور یابد تا موجب
شرمساری و انفعال من از روی آنها نشود بافضال الهی موهن لال را فرمان داده گفت که مادر غلام حسین خان همین نیست
که با میر محمد کاظم خان بهادر قرابت داشته باشد عمه من نیز هست و من او را بسیار دوست میدارم باید تعرضی از آنها
نکرده و دستک راه داده بخوبی رخصت کنی تا هر جا خواسته باشند فارغ البال بروند بنده بعد ورود بخانه خود از میدان
جنگ احوال والده را متغیر یافته بتسکین خاطر ایشان پرداخت چون حواس او شان از انتشار برآمده بجمعیت گرائید التماس
نمود که بالفعل در گوشه باید نشست تا بعد ازین چه شود معدودی را که ناموس و پاس شان ضرور است همراه خود گرفته
مع والده در گوشه پنهان شدم و رقعه بمیر محمد کاظم خان نوشتم ایزد تعالی آن مرحوم را بیامرزد چند سواران همراهی
خود را مع جواب رقعه فرستاد و تسلی بسیار نوشت و صبح که روز سوم از جنگ بود همراه راجه موهن لال وارد پورنیه گردید
در خانه فقیر فرود آمد و بسر چه دست قدرتش میرسید در تسلی و حمایت فقیر کوشیده مساعی جمیله بتقدیم رسانید موهن لال

باقبال بعض سرجیاب جواہر بخشید ، شوکت جنگ را از ما وا پس گرفته دیگر اصلا تعرضی نکرد مگر چند کس مثل میر مصطفے خان
واقامیرو میر عبد الحیٔ وغیرہم که سراج الدوله بقید آنها فرمان داده بود مقید شدند و فقیر اثاث البیت وناموس امع خدم برکشتیها
نمول واسباب قابل خشکی علحده روانه نموده راه عظیم آباد گرفت در عظیم آباد که رسید بسعی بعضی از مسلمانان آشنا صورت ماذون بدخول شهر
عظیم آباد شده در تکیه شاه ارزان نزول نموده ایم وہما آشنای ساعتی نگذاشت که بدر روم بلکه امید دار بود که شاید مجدد آوازهٔ
حکمی غیر مرغوب برسد و موجب شاد مانی او گردد ایزد تعالی صیانت نمود و حکم خاطر خواه آن عزیز رسید تا آنکه رام نارایں که
بزیارت بیجنا تهه خود رفته بود بعظیم آباد رسیده از خیر خواہی تاکید به بدر رفتن فقیر نمود و دستک و بدرقه از طرف پہلوان سنگه
برادر او فرستاد بنده درین مقامات تکیه شاه ارزان بیماری صعبی کشید و کسی از آشنایان عیادت و احوال پرسی
ندیدنی ہم نکرد مگر سه کس اول حکیم غلام علی طبیب حق تعالی او را بسیار زده در جوار رحمت خود جای دهد مثل ایام تنعم و آرام
حاضر بوده معالجات و غمخواریها فرمود دوم برادر برادر معری بیگم صاحبه که از احفاد میرزا داراب و دختر میر سید محمد صفاہانی
مرحوم و زوجه میر حیدر علی مغفور است حق تعالی او را سلامت بعافیت دارد و عاقبتش را مقرون بخیر و سعادت گرداند برادرم
والده بر احوال فقیر شفقت فرموده روز و شب حاضر بود و تا محب علی پور رسانید و بساعتی که نموده ایم برگشت والا میخواست که تا کرم
ناسه که حد سراج الدوله بود رساینده برگردد و الحال ہم شفقت آن ضعیفهٔ عفیفهٔ صالحه رضای جوی خدا با حوال این عبد اثیم
مع اہل و عیال برابر با ما در است سوم شیخ نصر الله مرحوم خلف عنایت یاب خان میر سامان والد مرحوم و ہیبت جنگ مغفور
که تازه جوان و بسفارش جناب شیخ مبرور و مغفور شیخ محمد علی حزین او ہم دران ایام میر سامان نظامت عظیم آباد بود بہانهٔ
زیارت و تماشای مزار شاه ارزان مکرر بدیدن فقیر آمده در تدبیر بر آمدن فقیر از حدود وحشت زای مملکت سراج الدوله
بمقدور خود دراستی تقصیر نشد والحمد لله از میامن افضال نامتناہی الٰہی از انجا فقیر کوچیده صحیح و سالم مع اسباب و ناموس
به بنارس رسید و بسعادت ادراک خدمت و تقبیل قدوم جناب شیخ محمد علی حزین اعلی الله مقامه و بملازمت خالوی خود
سید عبد العلی خان بہادر شجاع جنگ که دران روزها بیکار و در نہایت افلاس به بنارس مقیم بود مشرف گردید و بملاقات نقی علیخان
که از دست سبعی مثل سراج الدوله نجات یافته بود و ہر دو برادر دیگر که پیش از ہمه آنہا را از عظیم آباد بحکم او اخراج نموده بود دلدار شد
اند وخت والحمد لله علی ذلک و علی جمیع نعمائه کما یلیق بکرمه و کبریائه و موہن لال سہل مدتی در پورنیه توقف نموده اولاد
و نسوان صولت جنگ مرحوم را که اخوان و اخوات شوکت جنگ بودند و سپہدار جنگ خلف سیف خان مرحوم را که داماد
صولت جنگ شده و زن او قبل از مردن پدر خود صولت جنگ ہنگامیکه بر سر محمد جلیل زمیندار ککرد لشکر کشید مرده بود
با عزاز و احترام نزد سراج الدوله فرستاد و خود بعد ضبط اموال صولت جنگ مرحوم و تحقیق و استدراک انچه با صراف
بموقع شوکت جنگ برباد رفته بود و الفراغ از بندوبست ملک پسر خود را دران مکان نائب گذاشته خود بخدمت سراج الدوله
برگشت و سراج الدوله بنی اعمام خود را امور و مراحم فرموده برای ہریکی مشاہره موافق مصارفش مقرر نمود و بہر که دولت خود
که عبارت از عمارت منصور گنج و مرشد آباد باشد نظر و منصور معاودت نمود .

ذکر رسیدن جماعهٔ انگلیشیه برای تدارک و استرداد کلکته که از دست آن جماعه بدر رفته بود و گریختن مانک چند دیوان و تسلط اصحاب انگلیشیه بر کلکته و رفتن سراج الدوله بر سر آنہا

و گریختن بخوف شبخونی که انگلیشیه بر لشکر او زدند و زخمی شدن دوست محمد خان و مصالحه نمودن با سرداران انگلیشیه از راه خوف و بیم در نهایت عجز و زبونی

چون سراج الدوله هرگز دولت خود سالما و غانما بر گشت و دولت با بر دولت او افزوده زر بسیار و اسباب بیشمار از هر خانه بخانه او منتقل گردید جیاسی آسیب عین الکمال و مستعد پذیرای زوال گردید و این ضابطه مستمر و دنیاست که هر چیز هر گاه بحد کمالیکه لائق اوست برسد بعد از ان پذیرای زوالی که لازم اوست گردید آن چنان نابود و مفقود گردد که هر چند مردم متجسس و متفحص او نمایند اثری ازان پیدا نباشد تفصیل این اجمال و بیان پیدا شدن اسباب زوال برای دولت سراج الدوله آنکه چون مستر دریک صاحب کلان کلکته که باعث جنگ و فساد با سراج الدوله شده بود مغلوب گشت خود را مع معدودی از اصحاب که باقی مانده بودند بر جهاز کشیده بمندراج که کوتهی عمده کمپنی انگلیش در صوبهٔ ازکات دکهن است رسانید و شاید بعضی دیگر هم از سرداران جماعهٔ مذکوره که باطراف ممالک بنگاله برای کار و بار خود متفرق بودند خبر نهب و غارت کلکته و قاسم بازار شنیده بطوریکه توانستند خود را از مملکهٔ مذکوره بدر برده همانجا رسانیدند دران وقت کرنیل کلیف سالار فوج انگلیشی ملازم بادشاه انگلن و متعین کوتهی دکهن بود و دران روزها با فرانسیس جنگیده ملک دکهن را از دست آنها برآورده قلیل فوجی آراسته قریب یک دو پلتن تلنگه و سه چهار کمپنی سولداد و لایتی همراه داشت و اعانت ناظم دکهن سید محمد خان صلابت جنگ پسر آصف جاه در مقهور ساختن جماعهٔ فرانسیس نموده مورد الطاف او و مخاطب به ثابت جنگ بود ارباب کوتهی دکهن و صاحبان بنگاله که ستمدیده و خرابی کشیده از دست سراج الدوله رفته بودند باتفاق همدیگر قرعهٔ مشوره انداختند رای همه بران قرار گرفت که کرنیل کلیف بهادر ثابت جنگ مع صاحبان کلکته وغیره بطرف بنگاله رود و بهر صورتیکه درانجا صلاح داند فکر گذاشتن بنای کوتهی بطور سابق نماید اگر بآشتی و صرف مبلغی میسر آید مضائقه نکنند و اگر بغلبه ممکن باشد آن قسم پیش آید کرنیل کلیف مع اصحاب کوتهی بنگاله از مندراج بسواری جهازات با افواج و اسباب حرب آنچه دران وقت میسر داشت نهضت نمود متصل بکلکته در دریای که مشهور بآب سیاه و محل اتصال بهاگیرتی بدریای شور است رسیده جهازات را لنگر کرد و چون سرداران این فرقه نهایت دانا و شجاع و متجسس و کار آگاه می باشند پیغام مصالحه بسراج الدوله داده عذر تقصیرات مستر دریک خواست و چند لک روپیه بشرط دادن حکم احداث کوتهی در کلکته موافق وضع سابق و برخاستن غبار نقار از فیمابین تقبل می نمود سراج الدوله که سفیه ترین مردم و مصاحبان از خود هم سفیه تر داشت و بر آداب حرب این جماعه و کمال دلیری و شجاعت و دانائی اینها مردم بی خبر مغرور را اینجا را آگهی نبود و آگاهان را مجال نبود که نفسی توانند کشید و گفته آنها را کسی نمی شنید و الحال هم کسی شنود اعیان مملکت خود از دست او بجان آمده خواهان استیصال او بودند صلاح مصالحه کسی نمیداد و احیانا اگر کسی ازین مقوله چیزی میگفت ابلهان بخود مغرور و مصاحبان بی شعور جلقش چنان میفشردند که از گفته خود ندامت کشیده توبه میکرد که باز ازان حکایت نکند تا آنکه ثابت جنگ بر احوال عقلای مملکت بنگ کماینبغی آگاه و از توقف و انتظار خود دلتنگ گردیده عزم رزم را جزم نمود و جهاز توپخانه را محاذی محل اقامت مانک چند در دریا آورده لنگر نموده شروع بآتش باری گوله توپها فرمود چون تزلزل در لشکر مانک چند احساس نمود فوج را آراسته مع توپهای لائق جنگ میدان در جای مناسب برکنارهٔ دریا فرود آورده با افواج مانک چند مقابله و مقاتله بنیاد نهاد آن ابله جبان

تاب رزم مردان میدان نیاورده عار قرار بکو آراسے و دانائے برخود اختیار نموده بگریخت و ثابت جنگ مع دیگر اصحاب دار باب کوٹهی کلکته با ماکن قدیمه خود نزول نموده لواے فتح و ظفر برافراشت سراج الدوله باستماع این خبر اندک پنبهٔ غفلت از گوش هوش خود کشیده عازم حرب و تادیب جماعهٔ مذکوره گردید

ذکر برآمدن سراج الدوله از مرشدآباد بارادهٔ جنگ با جماعهٔ انگلیشیه و مغلوب شدن بخوف شبخون که بر لشکر او زدند از بخت برگشتگی و واژونی و مصالحه نمودن با کمال عجز و زبونی

دو ماه و بیست و دو روز بعد فتح پورنیه سراج الدوله در جاے خود بکام و آرام نشست که ناگهان صور اعمال او بجسم گشته اسباب زوال دولت او مهیا شد و خبر گریختن مانک چند از کلکته شنیده روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الثانی سنه یک هزار و یک صد و هفتاد از مرشدآباد بداعیهٔ محاربهٔ انگلیش برآمد و لشکر خود با اسباب جنگ مهیا نموده رهگراے کلکته گردید چون نزدیک به بلدهٔ مذکوره رسید مکانے بزعم خود مناسب دیده مخیم و معسکر ساخت و بیشه سے و تردد در تسخیر آن مکان نموده اهتمام تمام داشت هم جنگ مے شد و هم جماعهٔ انگلیشیه ابواب جواب و سوال بنا بر فحص احوال مفتوح داشته آمد و رفت بعضے مردم گاه گاه مے شد چون انگلیشیان را زدن شبخون منظور گشت شخصے را از فرقهٔ خود که بزیور شعور و شجاعت و حدت حدس و حافظه و جودت ذهن و ذکا محلے بود بوسیلهٔ ابلاغ بعضے پیغامها پیش سراج الدوله فرستادند تا اطراف و جوانب خیمهٔ او و معسکرش را برای العین مشاهده نموده و بخزائن خیال و حافظه سپرده باز آید شخص موصوف که باوصاف مذکوره متصف بود حسب الامر در حضور او آمده بظاهر رسالت پیغامها بتقدیم رسانید و باطنا از کم و کیف معسکر در راه آمد و شد آن و اطراف خیام خاص او طلے ما ینبغی علیه آگہی بهم رسانیده برگشت معلوم نیست که همان شب یا شب دیگر اما زیاده از دو سه شب نگذشته بود که ارادهٔ شبخون جزم نمودند و ظاهرا آخر شب برکشتی معدودے که مهیا بود فوج خود را بران سوار کرده بطرف منتهاے لشکر سراج الدوله رفته انتظار سحر کشیدند چون ساختے از شب باقی ماند اکثر از کشتی فرود آمده از طرف پشت لشکر تفنگ افگنان داخل شدند و فاصله در شلک نداده قدم بقدم راه مے پیمودند و گوله تفنگ چون تگرگ بلا بر سر لشکریان سراج الدوله مے باریدند و بر لب دریا نیز از آن جماعه که بر کشتی سوار و متصل بکنار ده هنگام عبور مے گذشتند همین آتش بارے بود و اکثر اسپان و مردم لشکر که محاذے و مقابل این شلک افتادند مجروح و مقتول شدند چنانچه از سرداران عمده دوست محمد خان یکه که هم بها در دولت خواه و هم از روساے سپاه بود مجروح گشته از کار رفت و از مشاهیر دیگرے در ذکر نیتر نیست و شنیده شد که ارادهٔ شجامان انگلیشیه آن بود که درین شبخون سراج الدوله را اگر میسر آید گرفته برند بسبب میغ و ضباب که بندے کماسه گویند چون دران وقت بشدت مے بارید هوا بمرتبهٔ تاریکی گرفته بود که دو شخص متصل همدیگر را نمے دیدند ازین جهت سمت خیمه و مکانیکه جاے اقامت او بود در لحاظ نماند و عبور صف برق اندازان از طرف دیگر شد و سراج الدوله از گرفتارے محفوظ ماند و شلک کنان بوقار و اطمینان در راه هیچ جا نپائیده از طرف سر لشکر بر آمدند و باماکن و بیوت آبادے خود که محل اقامت و اجتماع عسکرشان بود سالما و غانما رسیده آرمیدند سراج الدوله و کم جرأتان لشکرش را بمشاهدهٔ این رستخیز که نمونهٔ محشر دران معسکر آشکار و نمایان گشته بود دل از دست رفته اضطراب و هراسے عظیم در خاطر جاے گرفت و از خوف این جرأت اقامت در مکانے که معسکر

متصل آبادی کلکته بود شکل دیده محمد ایرج خان را که پدر زن او بود با جمیع اعیان لشکر و ارکان دولت احضار نمود و استشاره فرمود که الحال چه کنم و خیمه کجا بزنم آخر مردم اضطراب او را دیده ناچار خیمه گاه بمسافت بعید قرار داده و بنای مصالحه گذاشتند چون جماعهٔ انگلیشیه بر عجز و زبونی او آگهی یافتند دعوای اموالیکه در جنگ اول فوج سراج الدوله غالب آمده از کلکته بغارت برده بود نموده مبالغ خطیر بر گردنش گذاشتند آخر الامر بعد قال و مقال و تردد و سفر او پیغامبران جواب و سوال مصالحه انفصال یافت و سراج الدوله اندک مبلغی را متعهد گردید که در تاوان تاراج سابق نقد بدهد و در عوض بعض دیگر چنین قرار یافت که شش پرگنه متصل به کلکته که نام آنها را فقیر متذکر نیست در جاگیر او مبلغ مذکور بدست انگلیشیه سپارند و تا وصول مبلغ معین محالات مذکوره در دست آنها بوده بعد ادای مبلغ معهود محالات مزبوره را بدست عمال سراج الدوله سپارند چون این صورت منقح شد مسٹر واچو که ظاهر ابعد مغلوبی سراج الدوله از قید خلاصی یافته واسطهٔ جواب و سوال بود در طرفین معزز و مکرم گشته مورد تحسین و آفرین گردید بعد تحریر تمسکات از جانبین و گرفتن وثائق از هم دگر سراج الدوله بمراجعت کوفته بمرشدآباد رسید و در عمارات منصور گنج نزول نموده بنا بر مشاهدهٔ اموریکه در عالم غرور تصور نمی نمود متحیر و بکار خود متفکر بوده نمیدانست چه کند از بعض معاصی و اوضاع تائب و نادم گشته دانست که خدای هست دوست محمد خان برای استعلاج و گذاشتن اهل و عیال خود رخصت رفتن سهسرام گرفته در ان قصبه رفت • اکثر قدمای رفقای مخصوص میر محمد جعفر خان و راجه دولبهرام را با خود دگرگون دیده میدانست که چون سررشته داران و رئیس فوج اند اطفای نائرهٔ فساد ایشان بر همه مقدم و از قبیل علاج واقعه قبل از وقوع تدارک اینها ضرور و را ما چون چنان جرأتی نداشت و دشمنی مثل انگلیش در پهلو نشسته بود نه غرور و نخوت عادی و نادانی فرصت میگذاشت که بسلیقهٔ درست و اخلاق حمیده اشخاص مذکوره را گرویدهٔ خود گرداند و نه جبن و بد دلی می گذاشت که مخالفان خود را مقهور و مغلوب گردانیده از ظلم و هستی بیرون نماید و اعوان و انصار تازه بهم رسانیده او از و ناقصتر نه شعور انتظام عظائم امور داشتند و نه طمع میگذاشت که غرض خود یکسو گذاشته و خود را لائق کارهای عمده ندانسته التماس نمایند که اعیان شهر و ارکان دولت نهابت جنگی را از خود راضی داشته خود را هلاک نسازید معامله تمام دم سهل است بهر صورت اگر شما بعزت و اقتدار باشید مارا هم بقدر لیاقت از عنایت شما خواهد رسید از جهات مذکوره گاهی که مغلوب قهر و طیش می گردید تو بها مقابل خویش میر جعفر خان می چید و راجه دولبهرام با طاعت و فرمان پذیری موهن لال مامور می گردید و جگت سیته را گاهی به تمسخر و استهزای رنجانید و گاهی نوای وعید عقله بگوشش می رسانید درین اثنا با فرانسیسان و انگلیسیان که منازعت پانصد و شش صد سال است زمانی بمصالحه و استعداد اسباب حرب می گذرانند و زمانی بجنگ و جدال و حروب و قتال می پردازند مدت مصالحه انقضا یافته نائرهٔ منازعت التهاب یافت و در دکن باهم جنگید و جماعهٔ انگلیش بر فرقهٔ فرانسیس غالب گشت و جهاز جنگی انگلیشیه بسر کردگی ادمرال و لیرجنگ بهادر تسخیر فرانس ڈانگه که متصل به هوگلی و چچره آبادی ولندیسه است آمد و برهنمائی موشیر ترلوکه با قوم خود دغا نموده حقوق نمک و رفاقت و هم قومی فراموش کرده راهی را که فرانسیسیان چند جهاز در دریا غرق کرده سختی بقدر یک جهاز برای آمدن جهازات خود نگهداشته بودند به انگلیشیان نموده جهاز جنگی ایشان را آورد و قلعهٔ فرانس ڈانگه مسخر گشت و فرانسیسیان مغلوب شده کوٹھی که نزدیک قاسم بازار داشتند نیز از دست خان بدر رفت موشیر لاس که عمده و رئیس جماعهٔ فرانسیس بود به سراج الدوله توسل

جست مع باقی ماندگان جماعهٔ خویش و توپ و بندوق و پیاده های برق انداز تربیت کردهٔ خود ملازم سرکار او شد جماعهٔ انگلیشیه
یا بایما و اشعار سرداران منافق سراج الدوله یا بخواهش خود مصحوب وکیل خود بسراج الدوله پیغام دادند که مشار الیه فیما بین او و نواب
بعمل آمده و لازمهٔ مصالحه بلکه مشروط است که دشمن ما دشمن نواب و دوست ما دوست نواب و همچنین دشمن نواب
دشمن ما و دوست نواب دوست ما باشد الحال میان ما و فرانسیسان جنگ شده ما ایشان را رانده ایم و نواب آنها را
در کنف حمایت خود جا داده تهیهٔ پرورش آنها دارند این امر باعث نقض عهد و برهم زدن مصالحه است و منافقانیکه خواهان
زوال دولت او بودند هم مبالغه کردند که برای این گریخته های چند آزردگی و برهمی با انگلیشیان مناسب نیست ایشان را
جواب باید داد سراج الدوله درین باب با موشیر لاس گفتگو نمود لاس مذکور در جواب گفت که اگر شما حمایت ما در معاملات
کمپنی فرانسیس بکنید مخالفت عهد مصالحه خواهد بود و اینکه شما هزاران نوکر دارید اگر چند کسی از فرقهٔ ما هم ملازم داشته باشید
نقض عهد نمی شود سراج الدوله جواب مذکور با وکلای انگلیش گفت آنها بایما و اشعار بدخواهان سراج الدوله اصرار بر سخن
سابق نموده مبالغه داشتند و ارباب غرض نیز در قالب دولتخواهی عرض می نمودند که برای چند فرانسیس منکوب
برهمی با انگلیش خارج از قانون خرد و موجب بسی مفاسد است تا آنکه سراج الدوله ناچار گشته موشیر لاس را برفتن عظیم آباد
ترغیب و در برآمدن او از حضور خود مبالغه ها نمود موشیر لاس وقت رخصت عرض نمود که اکثر نوکران با شما در مقام غدر
و کینه خواهی و با انگلیش اتفاق نموده اراده ها دارند و مرا برای بدخواهی شما برمی آرند بعد برآمدن من شما را
با انگلیش جنگانیده کار خود سرانجام و شما را اتمام خواهند کرد و تا من هم از جنگیدن با آنها قاصر نخواهم شد نوکران شما بر شما
دست نمی توانند یافت پیشتر اختیار با شماست سراج الدوله از خوفیکه مستولی داشت نتوانست که او را نگهدارد و گفت
بالفعل رفتن شما صلاح است اگر حاجت شود باز جلد شما را می طلبم لاس گفت که نواب صاحب یاد داشته باشند که میان
من و شما باز ملاقات نخواهد شد و بهم گرسیدن از ممتنعات است و روانهٔ عظیم آباد گردید بعد بدر رفتن او از مرشدآباد
منازعتهای سراج الدوله با میر محمد جعفر خان و راجه دولبهرام اشتداد یافت و این هر دو کس جگت سیته و دیگران را که از
دست سراج الدوله عاجز بجان و روز و شب ترسان و لرزان بودند با خود متفق ساخته در فکر بر انداختن بنیاد دولتش
شدند سبی بیگم که کینهٔ دیرینه از سراج الدوله و تازگی داغ ضبط اموال و اسباب خانهٔ خود داشت مخفی در اعانت
میر محمد جعفر خان کوشیدن گرفت و با هر کسی که گمان رغبت خاطر بسوی خود و احتمال انحراف از سراج الدوله داشت دفتر
شکایت بزبانی مردم معتمد پیش آنها کشاده و حقوق پدر و شوهر خود بیاد ایشان داده تظلم و استغاثه می کرد و هر یکی را
دلالت برفاقت میر محمد جعفر خان و راجه دولبهرام می نمود و خود نیز برسانیدن اشرفیها که در وقت ضبط اموال مخجوب
زنهای معتمد و خواجه سرایان خانهٔ خود مخفی نگهداشته بود اعانت نزد میر محمد جعفر خان می کرد و میر محمد جعفر خان رفقای
دیرینهٔ خود را از زرها رسانیده معرفت آنها از فرقهٔ سپاه هر کس را که بیکار و با فلاس گرفتار بود گرویدهٔ خود می گردانید
و از وجانی در خانهٔ او بکمال اخفا بود

ذکر برانگیختن ارکان نفاق پیشه اصحاب انگلیشیه را بمحاربهٔ سراج الدوله و گذاشتن بنای عهد و پیمان با جماعهٔ مذکوره و لشکر کشیدن سرداران انگلیش بر سراج الدوله و برآمدن

نواب

راجه دولبهرام باستحکام مورچال در پلاسے و در ساختن بآنها و آمدن سراج الدوله تا به پلاسے باراده جنگ و هزیمت یافتن از افواج انگلیشیه فرنگ و مقرر شدن نظامت بنگاله بمیر محمد جعفر خان و انتقال دولت از خانواده مهابت جنگ بدیگران

چون کار بجائیکه سابق ذکر یافت رسید هر یکے رائے اختیار نموده چارهٔ مدافعه سراج الدوله نخود و بر انگیختن جماعهٔ انگلیشیه دید
و بنوعیکه توانست و دانست در ترغیب و تحریض آنها بجنگ سراج الدوله کوشید جگت سیته ظاهرا بوساطت گماشتهاے خود
امین چند شروثه راکه ساکن عمدهٔ کلکته بود برین صرافت آورد که انگلیشیان را بر اراده مجادله و مقاتله سراج الدوله مصمم
گردانید و راجه دولبهرام نیز کسے را برین کار تعیین نمود که بنده نام او نشنیده و میر محمد جعفر خان همان میرزا امیر بیگ راکه
ذکرے از احوال او و نیکوئے که در رسانیدن لبعض بے بے ها بانگلیشیان نموده بود مذکور شد فرستاده احوال بد سلوکیهاے
سراج الدوله با خود و دیگران و اجتماع آراے جمیع مردم بر دفعیه او با جماعهٔ انگلیشیه ظاهر نمود بلکه محسن کیسے میر محمد جعفر خان
بسر سردارایکه از دست سراج الدوله بجان آمده بودند تیار شده بود و نیز بصحابت میرزاے مذکور فرستاده خواهان حرکت
سرداران جماعهٔ انگلیشیه گردید و پیغام داد که اگر شما صاحبان اندک حرکتے از جاے خود و سهل جنگے با سراج الدوله نمائید
تدارک او بهر صورتیکه دانیم با خواهیم نمود و باندک توجه شما خلق عالمی از دست ایذا و اضرار این ظالم نجات خواهد یافت
و وعده اداے مبالغ خطیر سه کرور روپیه و دیگر توقعات که بنده را بران اطلاعی نیست موکد بعهد و پیمان درمیان آمد
ماجنان مذکور نموده ظلمهائیکه از دست سراج الدوله بر بے بے کیسیتی و دیگران گذشته بود و چند ازان آراسته یک
ظاهر ساختند جماعهٔ انگلیش که در شجاعت و پر دلے نظیر ندارند و کیست که با نشهٔ شجاعت دم دسے جویاے نام و نشان
و بشرط تیسر اسباب ملکت ستان نباشد باستماع این اخبار و اطلاع بر حالات باهم مشوره نموده ملتمسات میر محمد جعفر خان
و راجه دولبهرام پذیرفته مهیاے مجادله با سراج الدوله شدند اما چون ضابطهٔ این جماعه و کل عقلا نیست که بی جهتی
معقول با کسے برهم زنند البته جواب و سوال با سراج الدوله نموده جهتے معقول در برهم زدن مصالحه بهم رسانیده باشند
که بنده بران اطلاعے ندارد اغلب که در رنگ و تغافل در اداے مبلغ تاوان که بعوض مال بغارت رفته کلکته مقرر شده
بود دست آویز جنگ و برهم زدن صلح شده باشد چه شنیده شد که سراج الدوله یک کرور روپیه بضرورت قبول نموده
اداے آن بر او دشوار گشته بود بهر صورت بعد قرار یافتن اراده مدافعه با سراج الدوله کرنل کلیف معروف به ثابت جنگ
با افواج و اسبابیکه مهیا داشت مستعد جنگ گردید و سراج الدوله باستماع این خبر مضطر گشته چاره بغیر از استرضاے منافقان
ندید و از در رفق و مدارا در آمد اسودی ندید بیت بسالے زجورت جگر خون کنم ❊ بیک ساعت از دل برون چون کنم ❊ راجه
دولبهرام رامع اکثر افواج پیشتر تا به پلاسی فرستاد تا تیاری سنگر و مورچال و استعداد اسباب حرب نماید او در انجا نشسته کار
سرکار بظاهر مے نمود و در باطن از کارسازے خود غافل نبود و مبانے عهود و مواثیق با جماعهٔ انگلیشیه هم از طرف خود و
هم از قبل میر محمد جعفر خان استحکام مے داد سرداران لشکر سراج الدوله را نیز با خود متفق مے ساخت و هر یکے را بوعدهٔ
مناسب حالش مستمال و شریک حال خود مے گردانید و میر محمد جعفر خان نیز آمد و رفت در بار برفقاے خود شروع
نموده در همین کار بود تا آنکه شهرت دارد که هر کس با اینها گردیده کمتر کسے از دل با سراج الدوله ماند چون خبر

جنبیدن کرنل کلیف از کلکته چون خبر غفلت از گوش سراج الدوله کشید چار و ناچار با دل دو نیم پر از هراس و بیم از منصور گنج کوچ
نموده با فوج معتمد خود که عبارت از میر مدن بخشی و رای موهن لال دیوان و همراهیانش باشند و معدودی از مخلصان دیگر
تا به پلاسی رسید و از آن طرف کرنل کلیف ثابت جنگ با جماعه خود و قلیل فوجی از تلنگه که شاید به همه وجوه عدد لشکرش به دو سه
هزار نفر کشید در باغ پلاسی رسیده صف آرا گردید روز پنجشنبه پنجم شوال سنه یک هزار و یک صد و هفتاد آتش
گیر و دار بلند شد چون فرقه کلاه پوشان در قانون و آداب جنگ توپ اندازی و تفنگ سهیم و شریک ندارند خصوص انگلیسیه
که در حرق مختلفه خود هم ممتازند و درین کار کسی را با خود انباز نمی دانند بمرتبه بارش گله توپ متواتر و متواصل
نمودند که عقل تماشائیان خیره و پریشان و قوت سامعه و باصره در ادراک سرعت آن عاجز و حیران بود میر محمد جعفر خان
و دیگران که باعث این فساد و خواهان شکست سراج الدوله بوده اند از دور بطرفیکه متعین بودند استاده تماشای می نمودند و
میر مدن وغیره که گرم جانفشانی و طالب فتح و نصرت بوده دست و پای میزدند از شدت ورود گوله توپ مجال یورش
نمی یافتند اما آهسته آهسته پای جلادت پیش گذاشته راستی تقصیر نمودند تا آنکه دو ثلث روز گذشت و میر مدن و موهن لال
قریب بباغ پلاسی رسیدند بلکه می گویند ثابت جنگ نسبت به امین چند به گمان شده مورد عتاب ساخت و فرمود که وعده چنین
بود که جنگی در نهایت قلت روی داده مقصدیکه منظور است انجام خواهد یافت و فوج همه منحرف از سراج الدوله است آنچه
دیده می شود بر عکس گفته شماست او التماس نمود که همین جماعه مخلص سراج الدوله اند که می جنگند هر گاه اینها مغلوب شوند آنچه
گفته ام اثر آن ظاهر خواهد شد چون رشته افعال و قبح کردار سراج الدوله مثل کشته کسوت انتقام پوشیده بود میر مدن را که از
دلاوری و شجاعت بهره داشت و تخم اخلاص سراج الدوله بدل خود می کاشت گوله توپ جانستان رسید و طایر از آن او
پرید و کارش بنهایت انجامید او را در همان حالت که بر جناح سفر آخرت بود بحضور سراج الدوله آوردند کلمه مشعر حسن ارادت خود گفته
جان شیرین بجان آفرین تسلیم نمود سراج الدوله را بمشاهده این احوال پدر رود هوش و حواس پیش آمد و شروع باضطراب
و اضطرار نموده میر محمد جعفر خان را طلبیداشت او در آمدن سهل انکاری نمود و درنگ میکرد سراج الدوله مکرر مردم را فرستاد و بابرام
و سماجت تمام آوردند چون میر محمد جعفر خان مع متوسلان و منتسبان خود مثل خادم حسن خان و پسرش میر محمد صادق خان معروف
بمیرن نزدیک آمد سراج الدوله عجز و الحاح را از حد بدر برد چنانچه شنیده شد که دستار از سر خود برداشته بحضور میر محمد جعفر خان
گذاشت و گفت اکنون من از کردهای خود پشیمان و حق قرابت و رعایتهای جد خود مهابت جنگ را شفیع آورده
شما را بجای آن مرحوم می دانم امیدوارم که از قصورهای بنده در گذشته آنچه لازمه نجابت و سیادت و مقتضای
حقوق دیرینه و قرابت باشد بعمل آرید و جان و آبروی مرا نگهدارید میر محمد جعفر خان در آن وقت قابو را دیده اینها را
ملحوظ داشت و نرود نابا او باخته التماس نمود که الحال روز قریب الاتمام و وقت یورش و جنگ نمانده پیش رفتگان را حکم
شود تا بجای خود برگردند و این وقت جنگ را موقوف نمایند فردا انشاء الله تعالی باتفاق سائر فوج تدارک این جنگ
خواهم نمود سراج الدوله گفت خوف شبخون است میر مذکور آن را هم متعهد گردید که ذمه من است شبخون نتوانند نمود سراج الدوله
دیوان خود رای موهن لال را که پیشتر رفته مع میر مدن گرم ستیز و آویز و بتوپ اندازی مشغول بود پیادهای همراهی
او از اطراف و جوانب پیشتر رفته و قابوی خود دیده و تفنگ اندازی هم می کردند حکم فرستاد که برگشته بعسکر و مورچال
آید او جواب فرستاده که وقت برگشتن نیست هرچه شدنیست همین جا خواهد شد و اگر من بگردم تفرقه در لشکر راه یافته طریق فرار

کشاده خواهد یافت سراج الدوله روے به میر محمد جعفر خان دیده مشوره طلبید خان مرحوم سخن اول را اعاده نموده گفت که از ما خود
همان قسم که گفتیم کار بر سے می تواند شد دیگر اختیار با صاحب است سراج الدوله با ستیلاے هراس بیهوش و حواس گشته
اطاعت میر محمد جعفر خان را به ضرورت اصوب و اصلح شمرده موهن لال را بمبالغه و اهتمام از جائیکه رسیده بود واپس
طلبید بیت چو تیره شود مرد را روزگار ✤ همه آن کند کش نیاید بکار ✤ شاید بمجرد برگشتن موهن لال از ان مکان لشکریان را
پریشان خاطرے پیش آمده هم اسپان اهل نفاق و بیدلان دوراز وفاق راه فرار کشاده گریختن آغاز نهادند چون این باب
کشاده گشت هر یکے بمشاهده دیگرے سر در پیے هم نهاده شروع بگریختن نمود و در اندک زمانے عار فرار شیوع یافته همه
را اختیار افتاد سراج الدوله که بر احوال لشکر آگهی یافت و خوف عظیمی از حریف مقابل و عظیم‌تر از ان از دشمنان قبل لاحق
داشت و کمتر کسے را دوست خود مے انگاشت بشدت اضطراب از جمیع تدبیرات دست بر داشته ساعتی ادرو [illegible] مذکور
که یوم الخمیس بود باقے مانده خود هم رهگراے مسالک فرار گشت و ششم ماه شوال سال مذکور دو سه ساعت از روز جمعه
بر آمده بمنصور گنج رسید هر چند تاکید نمود که ملازمان در منصور گنج همراه او قیام نمایند تا براے خود راهی که مناسب داند
بعد اندک تامل اختیار نماید کسے قبول نکرده هر یکے بعذرے متمسک گردید حتی محمد ایرج خان که پدر زنش بود سراج الدوله
پیش او هم دستار خود از سر بر داشته بر بالش گذاشت که درین وقت براے خدا دست از من بر نداشته همین جا باشید و مردم
را جمع نمائید تا اگر گریختن هم صلاح افتد بطور مناسب میسر آید خان مذکور نشنیده و عذر ها خواسته بخانه خود رفت سراج الدوله بپاس
استرضاے مردم هر که از وجوه مشاهره بلکه بطور مساعده هر چه درخواست فرمان داد که خزانه را کشاده بهمه کس بدهند و تا
شب در خزانه باز بود دستگیرندگان در رااز بود در ان شب مبلغ خطیرے هر که هر حیله توانست برداشت و در خانه خود برده
جمع نمود اما کسے بکارش نیامد وقتے که بذل اموال و در گذشتن از اندوختن در زود بال می بایست نکرد و دست و زبان
از ایذاے مردم باز نداشت آخر براء العین خود مکافات همه را دیده و جمیع مصائب و محن بر جان و بدن خود همه داشت
چنانچه گفته اند بیت مدارد و رمندے کمن بر کمان ✤ که بر یک منزلے نماند جهان ✤ مبر گفتمت پای مردم ز جای ✤ که
عاجز شوے گر در آئے ز پاے ✤ دل دوستان جمع بهتر ز گنج ✤ خزینه تهی به که مردم برنج ✤ مینداز در پای کار سے
کسی ✤ که افتد که در پایش افتی بسے ✤ عدو را بکوچک نباید شمرد ✤ که کوه گران دیدم از سنگ خرد ✤ نه بینی که چون باهم آیند
مور ✤ ز شیران جنگی بر آرند شور ✤ نه موئے ز ابریشمے کمتر است ✤ چو پر شد ز زنجیر محکم تر است ✤ القصه سراج الدوله خود را
بی یار و یاور دیده تمام روز در منصور گنج گذرانید و شب شنبه هفتم شوال سال مذکور بقدری که توانست جواهر و اشرفی بالطف النساء
و برخے از زنهاے دیگر که آنها را دوست مے داشت بسواری رتهه و میانه برداشت و اقبال رایر از امال و اثقال همراه
گرفته در ثلث آخر شب از خانه خود بدر رفت و از راه نا دلسنے و حکم اسنے قضا راه خشکے گذاشته به بهگوان گوله شتافت
و در انجا بر کشتی ها که آماده داشت سوار شده راه عظیم آباد گرفت اگر اندک دل خود قوے داشته بعضے جماعه داران ریزه
را که گمان رفاقت با تنها بود پیغام فرستاده راه خشکی مے رفت اکثر مردم بطمع بسیار و قدامت حقوق برفاقت او بر می آمدند
و با چند هزار کس بدر می رفت و کسے مزاحم او در راه ها نمی توانست شد بلکه در هر منزلے مردم با و پیوسته کثرت و جمعیت
مے افزود لیکن که اجال دیار را که چاره تقدیر و تدارک قضا تواند نمود غرض سراج الدوله به مجرد گذشتن راه عظیم آباد
مے پیمود قبل ازین ما جرا هنگام استماع حرکت جماعه انگلیشیه باراده جنگ او و ضعفت خود به پلاسے خطی بمیر شیر لاس

رئیس فرانسیس در کمال اضطرار نگاشته در نهایت تاکید و عجلت ابلاغ داشته بود خط مرقوم باو رسید اما موافق مناطلبا الی الملک هندوستان تا زریکه برای مصارف او بر راجه رام نرائن تنخواه کرده بود وصول شود درنگ بسیاری شد بعد ازان لاس مذکور روانه گردید قبل از رسیدن او در اینجا کار سراج الدوله تمام و اورا مردم میر محمد جعفر خان از محاذات راج محل گرفته در معرض انتقام آورده بودند موشیر لاس متصل براج محل رسیده اتمام کار سراج الدوله شنیده کشتیهای خود را بطرف عظیم آباد برگردانید و میجر کوت که الحال جنرل شده از ولایت آمده دران وقت بمرتبه میجرے همراه کرنل کلیف بود بتعاقب لاس و در صورت ملاقات او و عدم انقیاد ش مامور بجنگیدن با او بهر جا برخورد گردیده تا کرمناسه و بکسر در پی او رفت موشیر لاس یک منزل پیشتر از در میرفت میجر کوٹ تعاقب او نموده از حد هر سه صوبه متعلقه سراج الدوله بدر کرده برگشت

ذکر داخل شدن میر محمد جعفر خان در منصور گنج و جلوس نمودن بر مسند ایالت هر سه صوبه بے تصدیع و رنج و گرفتار شدن سراج الدوله در دست نوکران و خرامیدن او بعد تزکیه انتقام ازین جهان بعالم جاودان

چون میر محمد جعفر خان زمانه را بکام خود دید بعد گریختن سراج الدوله در پلاسے توقف نموده با کرنل کلیف و دیگر سرداران انگلیش ملاقات کرده و استحکام عهود و مواثیق نموده جماعه مذکوره را با خود رفیق گردانید و بر احوال سراج الدوله و انحراف سرداران فوج ازان برگشته طالع اطلاع بهم رسانید از اعیان شهر و ارکان دولت و سران سپاه چون خاطر جمع داشت بعد یک روز که عبارت از صبح روز پنجشنبه هفتم ماه شوال سال مرقوم الصدر باشد داخل دولت خانه سراج الدوله در منصور گنج گردیده منادے بنام خود در شهر مرشد آباد گردانید منافقان دیگر که با او وفاق ورزیده بودند و سلامت طلبان آرام خواه که از هر دو سو خود را بر کنار رسے شمردند بمبارکباد گذرانیدن نذور و تهنیت نزد او شتافتند و کسانیکه بدل راضی این امر بوده طرف سراج الدوله در دل داشتند شرذمه قلیل بوده اند آنها هم چاره ناچار از ایذا و اضرار او ترسیده خود را بانگشت نما ساختن مصلحت ندیده حاضر آمدند و میر محمد جعفر خان بر مسند ایالت تکیه زده کوس ملک و دولت بلند آوازه ساخت و باتفاق راجه دولبهرام بر تق و فتق مهمات و ضبط و ربط اعمال و اسباب و انقسام آن برای جماعه انگلیشیه و راجه دولبهرام چنانچه موعود بود پرداخت چون با خطاب و القاب مهابت جنگ و دفع و اعلام او نهایت خوش و در دل آرزوے آن داشت برای خود مقرر ساخته شجاع الملک حسام الدوله میر محمد جعفر خان بهادر مهابت جنگ در مهر خود کند و خطاب صلابت جنگ مرحوم برای پسر خود میرن مقرر ساخت و خطاب هیبت جنگ مرحوم برای برادر خود میر محمد کاظم خان معین نموده در ممالک محروسه هر سه صوبه اکثر جا بر قائم استمالت و استقلال بنا بر صلاح حال نوشته ارسال داشت و میر محمد قاسم خان داماد خود را مع مردم معتمد برای گرفتن سراج الدوله فرستاد و میر داود برادر خود را که در راج محل می بود نیز بتاکید و جلدے نوشت که در گرفتن سراج الدوله جهد بلیغ نماید سراج الدوله را که دام اجل پیچیده بود آنطرف دریا مقابل راج محل رسیده در تکیه داناشاه نام فقیرے ساعتے از کشتی فرود آمد و اراده پختن کهچڑے برای خرد و دختر خود و دیگران که دو سه روز چیزے نخورده بودند نمود ظاهرا با فقیر مذکور در زمان دولت و اقتدار چیزے که موجب استخفاف و آزار او باشد لعل آورده بود فقیر مذکور کینه دیرینه در سینه خود مخفی داشته دام تزویر گسترده بتسلی و دلجوئی پیش آمده اهتمام در طبخ طعام و التماس استراحت

و آرام نمود مشعلی را بر اج محل فرستاده دشمنان او را که دیفیض و تلاش نمی آسودند آگهی داد میرزا اود و میر قاسم خان با انبوهی که همراه شان بود در رسیدند و سراج الدوله را مع عیال واموالیکه با خود داشت بدست آورده شادمان گردیدند بیت
پسند است اگر بشنوی ٭ که گر خار کاری سمن ندروی ٭ چون سراج الدوله مکافات را مجسم دید بعجز و الحاح پیش آمده کسانی را که قابل خطاب خود نمیدانست متحمل عتاب آشنائی گردید از هر کس التماس جان بخشی و تلقین و به توسلی دکمه شتن دوزا دیسی نمود میر محمد قاسم خان چند دقیقه زیور لطف الف ورا که زیاده بر لکوک سنه از رید دران زمان بوعده و وعید و بیم وامید گرفته متصرف گردید و ازین قبیل آنچه دیگر میسر گشت و بدستش آمد گرفت و دیگران نیز در خور رتبه و لیاقت خود هرچه هر که را بصورت دست داد دور اخذ و جر آن کوتاهی نمود و موهن لال که بد بو اسطه سراج الدوله سر افتخار و اقتدار بکیوان کشیده و سرمایهٔ عناد و عداوت تا گردیده بود قبل از اسیری آقای خود در مرشدآباد گرفتار آمده محمد جعفر خان برای استرضای راجه دولبهرام اور ا حواله راجه مرقوم نمود و ظاهرا اموال اندوخته او بدست راجه دولبهرام افتاده جانش نیز درهمین کشاکش تلف گردید و سراج الدوله روز پنجشنبه پانزدهم شوال سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری در دست نوکران خود اسیر ذلت و هوان بمرشدآباد رسید چون خلق او را بدان حال مشاهده نمود دولت و اقبال و جاه و جلال و ناز پرورد گیهایش که در زمان صغر سن و عهد مهابت جنگ دیده بودند بیاد آورده خیره سری و زشتی افعال او را بالمره از خاطر محو و نشی گردانیده بر احوال او ترحمی نمودند گویند بعضی از جماعه داران لازم که مسکن آنها سر راه بود او را بدان حال دیده و متاثر گردیده تا صدد استخلاص او شدند اما مقتدران که بعضی از ودل پر و بعضی از دشمن متسلط امید وفا و مدد سیم و زر برداشتند درین باب مسامحه نموده اغماض کردند و آنچه مرکوز خاطر نامرد ناتوانان بود بظهور رسید میر محمد جعفر خان اقامت خود در منصور گنج بعوض جانشینی مقرر نموده میرن را که اکبر اولاد و از بطن شاه خانم همشیره علاسقی مهابت جنگ و پرورده او بعد مردن پدر بود در حویلی قدیم خود در جعفر گنج مرشدآباد نگهداشت و میرن مذکور در جمیع امور قدری چند از پدر خود بیشتر و در غرابت و منع و لباس و ایذا و آزار و دیگر ذمائم اخلاق بیشتر بود و نیز در قتل مردم و مالشیه به نهایت عجول و چابکی و چالاکی در امور نامعقول از جمله محرم و دور اندیشی شمرده تامل و ترحم سوء تدبیر میدانست و با این حالات خود را اعقل الناس دانسته بارتکاب اعمال قبیحه گذاشته بمهابت جنگ می جست بمجرد استماع ورود سراج الدوله او را نزد خود طلبیداشته در جای مقید نموده و از رفقای خود خواهان قتل او گشت نجیب زادگان گرفته سرمی داشتند ازین کار زشت استنکاف نموده احدی بران امر شنیع اقبال نکرد آخر الامر محمدی بیگ نامی که از بدو شعور نمک پرورده پدر سراج الدوله و مهابت جنگ بود و جدهٔ سراج الدوله یا مادر او دختری بیکس را پرورده علیا المرضات انتدباً آن شقی کتخدا کرده بودند این شقاوت را اختیار نموده بعد دو سه ساعت از ورود سراج الدوله بقتل او رفت چون سراج الدوله او را دید پرسید که بجانا برای کشتن من آمده اقرار نمود آن بیچاره از جان خود مایوس گردیده مجدد از افعال بد و در بارگاه کرم الهی تائب گشت و گفت ایا راضی نمی شوند که در گوشه افتاده زندگانی کنم بعد ازان گفت نه البته در انتقام قتل ناحق حسین قلی خان کشته باید شد و جلاد مذکور تیغ بید ریغ کشیده ضربتی چند بر پیکر نازنین او زد بر روی زمین افتاده گفت بس است که کار من تمام و انتقام بانجام رسید و جان شیرین بجان آفرین سپرد و ازین دار ابتلا مظلوم و مقتول تیغ جفا درگذشت و لاشش او را بر هودج فیلی انداخته بطور تشهیر در شهر گردانیدند میگویند فیلبان همانجا که سراج الدوله خون حسین قلی خان

ریخته بود رسیده بدون امر و اراده برای کارے بضرورت فیل را استاده کرده قطره چند از خون سراج الدوله هم بر همان
زمین چکید فاعتبروا یا اولی الابصار **نظم** چنین بود گردیدن روزگار ❊ سبکسیر و بدعهد و ناپایدار ❊ منه بر جهان دل که بیگانه ایست
چو مطرب که هر روز در خانه ایست ❊ نه لائق بود عیش با دلبرے ❊ که هر بامدادش بود شوهرے ❊ بر مرد هشیار دنیا خس
است ❊ که هر مدتے جاے دیگر کس است ❊ نکوئے کن امروز چون ده تراست ❊ که سال دیگر دیگرے ده خداست
اگر گنج قارون بدست آورے ❊ نماند مگر آنچه بخشے خورے ❊ چون لاش او در بازار بدر سراے مادرش رسید از استماع
شور و غوغا بر ماجرا مطلع گردیده برهنه سر و پا بر در و سینه ملیا پچه زنان بیرون دوید خادم حسن خان بر بام خانه خود که سر باز
و مقابل دروازهٔ مادرش بود تماشاے تشهیر لاش مخدوم زادهٔ خود مے نمود مشاهدهٔ این احوال نموده یساولان خود را
فرستاد تا بضرب کتک و چوبدستی آن زن بیچاره پسر گشته سرگشته را مع دیگر نسوان همراهش اندرون خانه کردند وقتیکه
سراج الدوله را آورده بودند میر محمد جعفر خان در خواب بود اگرچه از افراط مغیرات بیداریش هم کمتر از خواب نبود خصوص
دران وقت که نشهٔ بنگ بتائید جلوس بر مسند امارت بنگ دو بالا گشته از هیچ عالم خبرے نداشت پسر بلند اخترش قبل ازین
که به پدر اطلاع شود کار سراج الدوله تمام ساخت چون بیدار شد بمیرن پیغام فرستاد که از ناظم معزول مقید غافل نخواهے
بود خندید و جواب فرستاد که من نه آن بے خبرم که درچنین امور تساهل و تغافل خواهم نمود و هر کس نزد او حاضر می شد در
مفاخرت خود مے گفت که پدر مرا الحال پیغام فرستاده و من بهمان وقت کار او را اتمام ساختم یاران من خود همشیره زاده
مهابت جنگ ام مداهنه درچنین کارها چگونه روا توانم داشت ملخص که بعد تسلط و تشئید ارکان دولت خود با راجه رام نرائن نوشت و خواند
متضمن ترغیب باطاعت و تسلی و استمالت شروع شد و او نیز مماشات با میر محمد جعفر خان اصوب تدبیرات شمرد و حکمے برای خلاصی میرزا
غلام علی بیگ پسر حکیم بیگ براجه رام نارائن نوشته نزد خود طلبداشت میرزای مذکور که حسب الامر سراج الدوله مقید بود بیچاره را
از اردو کشیده آورده بودند خلاص یافته نزد میر محمد جعفر خان رسید میرزای مذکور از سابق بمناسبت طبیعی نهایت دوستی با میر محمد جعفر خان
داشت و رینولا به تقرب و افر اختصاص یافته کسے از مقربان با او برابر نبود چون خبر این انقلاب و بیداری بخت میر محمد جعفر خان
از خواب و اتکاے او بر مسند ایالت به بنارس رسید مامردم را که اخراج سراج الدوله بودیم و خانه و محالات مملوکه و اتمغا در
عظیم آباد و معرفت با میر محمد جعفر خان از صغر سن چنانچه بایه بود امید عود بعظیم آباد متیقن شد چه خان مرقوم با والد فقیر نهایت
ربط اخلاص و کمال اتحاد داشت هرگاه بنده وارد مرشد آباد بتقریبے از جای میشد اول میر محمد جعفر خان برای ملاقات بنده
بمجرد خبر ورود مے آمد بعده بنده برای بازدید میرفت و میرن بنابر حداثت سن که نسبت بفقیر داشت سلوک خردے
بعمل مے آورد و از ادب حقه رو برو فقیر نمی کشید علاوه آن با نقے علیخان برادر خرد فقیر میر محمد جعفر خان را دوستی
و بے تکلفی یارانه بمرتبه بود که بالاتر از ان تصور نتوان نمود بنابرین ادراک گمان شد که گویا این دولت بخانه اش آمده اگر هیچ
نباشد نیابت صوبه عظیم آباد البته با و خواهد شد ازین جهت عرضے متضمن مبارکباد نوشته ابلاغ نموده و خود بنابر اعتماد ما سے
و افر که بر آشنائی و اتحاد میر محمد جعفر خان داشت اراده معاودت بأماکن مالوفه مملوکه تصمیم داد و کشتی ها تیار نموده والده و
جمیع اهل و عیال و اخوان را برداشته روانه عظیم آباد گردید بنده نظر بر ینکه الحال میر محمد جعفر خان را که گوشه با آسمان یسایاند
و با از مرتبه خود در نهایت پستی و تنزلیم و میر محمد جعفر خان چنان کسے نیست که بوے آدمیت از گلزار خصائل او استشمام توان
نمود و امید حقوق شناسی تعارف سابق از و بایه داشت اندک تاملے نموده در بنارس توقفے کرد و سنقے سلے خان

را نیز بانواع تعجیل شد و ایشان نشنیده مع اخوان و منتسبان بعظیم آباد آمدند چون خبر ورود ایشان بناظم وقت رسید جواب عرضه قلم انداز
نموده راجه رام نارائن را بنهایت ملازمت بربے خبرے او نوشت و ام نمود که و ر روان را مع نقی علی خان باز به بنارس
برگرداند آن وقت نقی علی خان را گفتهاے بنده یاد آمده برآمدن پشیمانیها روے داد حسب قسمت میر محمد کاظم خان برادر میر
جعفر خان از چند سال ملازم راجه رام نارائن و بخشیگرے سرکار او داشت اگرچه مرد ساده بود اما از حق نباید گذشت خصائل حمیدهٔ
بزرگانه بسیار داشت سید علی خان برادر سوے فقیر بجد متمش رفته این ماجرا ظاهر ساخت و گفت که راجه رام نارائن چو به این
خود فرستاده و در معاودت بالطرف بنارس حسب الامر برادر شما که ناظم اند مبالغه دارد و از استماع این خبر برآشفت و برام نارائن
پیغام فرستاد که من با ایشان شریکم اگر برآوردن ایشان از شهر منظور باشد فکر برآوردن من باید نمود رام نارائن عذرها
خواست و اظهار نمود که مرا با این صاحبان کار سے نبود از امر برادر شما جسارت باین کار نموده ام گفت او شان پوچ نوشته
اند تدارکش را من سے نمایم شما کار سے نداشته باشید او خاموش نشست و این مرد بزرگ را هرچه در دلش آمد بزبان قلم داده به
برادر خود میر محمد جعفر خان نوشته فرستاد چون خط رسید بتنبیه برادر نادم و متنبه گشته از ارادهٔ فاسده که خود باز آمد متعاقبش بنده
رسیده بر این ماجرا آگاه و نقی علی خان از آمدن من مضطر گردید که مبادا خبر ورود ایشان محرک آشفتگی خاطر میر جعفر خان و
رام نارائن مجددا گردد بنده تشویش ایشان دیده استمالت نمود که من از ورود خود رام نارائن را آگاه و سے گردانم اگر
رنجیدنے گشته اذن داد میمانم والا بر سے گردم و رقعه براجهٔ مذکور نوشته فرستادم جواب در کمال خوبی نوشت و برای ملاقات
خود مرا طلبید و اذن اقامت داد فقیر در خانه با برادران و مادر بسر برده گاه گاه سے آمد و رفت در بار رام نارائن سے نمود تا آنکه
غلغلهٔ شورش حاضر علی خان غلام صولت جنگ مرحوم که داروغهٔ دیوان خانه اش هم بود باتفاق اهل سنگه کا یته دیوان شوکت جنگ
که در پورنیه خروج نموده پسر موهن لال یا نائب او را گرفته مقید ساخت و خود بحکومت آنجا سرے برافراشته بود و خبر آمد آمد
میر محمد جعفر خان و برآمدنش از مرشد آباد باستماع شورش مذکور شیوع یافت و معلوم شد که میر محمد جعفر خان بارادهٔ اطفاے
نائرهٔ آنجا و انتظام و تسخیر عظیم آباد با فوج انبوه برآمده چنانچه در اوراق آینده تفصیل این سوانح بوضوح می انجامد

ذکر برآمدن میر محمد جعفر خان بارادهٔ گوشمال حاضر علی خان و انتظام و تسخیر عظیم آباد و تالیف راجه رام نارائن و دیگران

چون در مرشد آباد انقلاب عظیم و فترت جسیم روی داد هر یکے در خیالے افتاده ارادهٔ پیش گرفت راجه رام نارائن
را هم پهلوان سنگه و راجه سندر سنگه و دیگران دلالت بلشکر کشے و انتقام ولی نعمت و فدا دند دادهٔ او نمودند توفیق و جرأ
نیافت و هرچند اندیشهها از طرف میر محمد جعفر خان در حال احوال خود داشت ما شات پیش گرفته آمیزش را اصوب امور
پنداشت روزے میر محمد کاظم خان برادر میر محمد جعفر خان مع همراهیان خود که جمع غفیرے بود بے خبر وقت اول صبح
در باغ ساخته رام نارائن که او هم در آنجا بود در رفته داخل شد و رام نارائن متوحش گشته از عمارت باغ مذکور در
عمارت باغ دوم که ضمیمهٔ همین باغ بود در رفته نشست و مخلصانش در آنجا اجتماع نموده گفتند این قسم آمدنها نمودند و رام نارائن
هم عذر آنکه این وقت ملاقات سے نتواند شد زبانے مردم گفته فرستاد و از میر محمد کاظم خان و برادرش بدگمان گشته شکایت
ایشان نقل مجلس خود نمود تا آنکه میر شرف الدین که جماعه دار قدیم از ملازمان شجاع الدوله و سرفراز خان و بعد زمان

آنها رفیق مهابت جنگ و سراج الدوله و تبازگی مخلص و دولتخواه میر محمد جعفر خان بود و گیند اهل نامی از گماشته ها و رفقای جگت سیته بسفارت و تالیف و استمالت رام ناراین از لشکر میر محمد جعفر خان مع مراسلات او رسیدند و سرگرم کار خود گردیدند حاضر علی خان که درم خریدهٔ صولت جنگ مرحوم و داروغه دیوان خانه او و مورد الطافش بود بعد کشته شدن شوکت جنگ و تسلط پسر موهن لال از طرف سراج الدوله در پورنیه بسر میبرد و نیز اچل سنگه کایته دیوان شوکت جنگ در عهد پسر موهن لال متعهد پرگنه تاج پور و سری پور و گوندواره و گنگه گوله وغیره جاها گشته زر و سامانی بهم رسانیده بود و سپاه و رعایای پورنیه از عهد صولت جنگ که هشت نه سال گذشته با هر دو کس مذکور نهایت معرفت و بسبب تقرب آنها با اولیای نعم رجوعی هم داشتند بنا برین هر دو را چیزی می شمردند مردم پورنیه مثل رعایای بنگاله نهایت نامرد و مطیع همه کس می باشند و سپاه متوطن آنجا هم کذلک حاضر علی خان و اچل سنگه از کمال شناهت نشناختن مرتبه خود در این انقلاب باهم ساخته سپاه آنجا را با خود متفق گردانیدند و نائب موهن لال دیوان سراج الدوله را که حاکم پورنیه بود مقید نموده حاضر علی خان بر و سادهٔ حکومت تکیه زد و اچل سنگه دیوان مدار المهام او و مرجع مردم آن دیار گردید فی الحقیقة حاضر علی خان را بنام توره ساخته صاحب اختیار جمیع معاملات و کاروبار شد و مذکور بود میر محمد جعفر خان را چون بر رام نارایان نائب نظامت عظیم آباد اطمینان و اعتماد نبود رفتن بصوبهٔ مذکور و انفراغ و دلجمعی از معاملات آنجا ضرور می شمرد درین عرصه آشوب پورنیه هم بگوشش او رسید ناچار برای انصرام این دو کار در ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجرت در ماه پنجم از امارت مستعار خود نهضت نموده داخل معسکر گردید و فرزند ارجمند خود میرن را در مرشد آباد به نیابت گذاشت اول منزل که میدان بهنیا بود از برادر حقیقی سراج الدوله که میرزا مهدی نام و بعضی از خطاب های پدر خود داشت و در تحت فرمان برادر زندگی می نمود با آنکه در قید سخت مقید بود اندیشه بهم رسانیده بتلاش فرمان داد مشهور خود چنانست که آن بیچاره را در تخته های که برای نگهداشتن شال و تهانهای سفید می سازند گذاشته ریسمانهایش را چنان تنگ کشیدند که در ان شکنجه روح آن مظلوم بعالم قدس پرواز نمود و از بعضی مسموع افتاد که زهر قوی التاثیری خورانیدند و آن مظلوم مرحوم مسموم با آن عالم رفت بعضی از معتمدین می گویند که سبب کشتن آن بیچاره برگشتن راجه دولبهه رام از میر جعفر خان بود که در اندک زمانی صحبت فیما بین هر دو کس بنا چاقی و اتفاق بافتراق مبدل گردید سببش همانا آنکه راجه دولبهه رام چون متصدی عمدهٔ مهابت جنگ و پسر معتمدی مثل راجه جانکی رام و در عهد آقای خود صاحب پانصدی جهالردار و نوبت بود و میر محمد جعفر خان در ظل حمایت او از جزای خیانتهای بخشیگری محفوظ مانده منت احسان بر سپاهی گذاشت و خود هم تفنها برمی داشت راجه مذکور بخوف خان و آبروی خود که از سراج الدوله داشت اول با میر محمد جعفر خان شریک و همداستان گردید و آخر در دل خود از ریاست میر جعفر خان و اطاعت خود نادم و منفعل گشته اراده بر آوردن میرزا مهدی مرحوم در خاطر گذرانید و بعضی کسان را درین باب خفیه باین کار گماشت که برادر سراج الدوله را نحوی تا با در رسانند و میر محمد جعفر خان رجوع سپاه و وزراوانی در یافته و بر ارادهٔ او آگاه گشته مضطر و قاصد قتل آن نوجوان بی گناه گشت علی ای حال آن بیچاره را ناحق کشته ذخیره اندوز روز وبال و قتل نفوس محرمه بزعم خود مطمئن خاطر و فارغ البال گردید میرن مذکور خود را بجای شهامت جنگ شمرد و عمله او را عمله خانه خود کرد چنانچه حاجی مهدی مرحوم را داروغه دیوانخانه و راجه راج بلبهه بنگالی جهانگیر نگری را دیوان خود مقرر نمود و خادم حسن خان که نام قرابت خود با میر محمد جعفر خان

اشتهارے داو فی الحقیقه قرابتے نداشت چه صورت قرابتش آنست که سید خادم علی خان پدر خادم حسن خان شوهر خواهر میر جعفر خان بود و خادم حسن خان از زن ضعیفه بهم نرسیده از زنے دیگر که شاید کشمیریه بود متولد گشته بدین جهت بخواهرزادگی او مفاخرت میجست و در سر مجلسے میر محمد جعفر خان را بلفظ ماموکه در هندی خالو راے گویند تعبیر مے نمود امابعض مناسبتهاے مزاج داشت و در سن هم چندان تفاوت نبود بدین سبب از به وجوانی در تماشابینی و فواحش طلبی و لهو و لعب که مرغوب هر دو کس تا پایان زندگانی بود همیشه شریک و سهیم و در یک مرتبه و مقام مقیم بوده اوقات را بکام و طرب مے گذرانیدند لیکن نسبت بمیر محمد جعفر خان نهایت عیار و در حساب و کتاب و اخذ و جر زر هوشیار تر و سبکسر و نیز مفرط در مزاجش غالب و باوضاع خانه‌جنگی و حرکات و کلمات لولیانه معتاد و راغب بود چون بنوکری صولت جنگ مرحوم مدتها در پورنیه بسر برده از راه و رسم آن دیار و مداخل و مخارجش آگهی تمام داشت آرزوی حکومت آنجا مے نمود و در جلدوے رفاقتے که هنگام خوف سراج الدوله با میر جعفر خان کرده و فی الحقیقه در پناه وی بسر برده چه سراج الدوله از خادم حسن خان هم بدگمان و خواهان ایذا و اخراجش بود توقع داشت که چون حق تعالی بر شما این همه ملک و دولت بخشید داگر گوشه پورنیه باین بنده که با زیال دولت شما متشبث و منتسب بوده بخشید باز بنده به دریا بیگانه نخواهد بود چون هنگامه حاضر علی خان روے داد و میر جعفر خان باراده اطفاے نائره آن فساد بیرون بر آمد خادم حسن خان که زرے معتدبه با خود داشت اسباب امارت بقدر حاجت آراسته همراه میر جعفر خان گردید و اصلاح مفاسد پورنیه را بشرط اعطاے خدمت آنجا و اعانت اندک فوجے متعهد گردید میر جعفر خان که رغبت بعیش و آرام خصوص درین ازمنه که وقت شام دولتے بدتش آمد بنهایت داشت و معامله عظیم آباد را از پورنیه عظیم ترمے پنداشت راضے گشته خلعت خدمت پورنیه باو داد و میر محمد کاظم خان رساله دار قدیم مهابت جنگ را که با فقیر هم قرابتے داشت چنانچه ذکرش در جنگ شوکت جنگ با سراج الدوله بتقریبے گذشت و بالفعل میر محمد جعفر خان بنا بر تالیف تادیب بر رساله اش افزوده بخشیگرے بعض افواج هم باو مسلم موده بود بکمک

خادم حسن خان معین نمود

ذکر رفتن خادم حسن خان به پورنیه و ظفر یافتن بر حاضر علی خان و مجملی از سوانح آنجا

میر محمد جعفر خان خود در راج محل توقف نموده خادم حسن خان را چنانچه گفته آمد به پورنیه مرخص نمود خادم حسن خان فوج و اسباب خود آراسته عبور گنگا کرده و نوشتجات بمهر خود بنام هر یکے از روساے سپاه و رعایاے پورنیه که جمله را بنام و نشان مے شناخت متضمن وعد و وعید و تالیف و تهدید بر نگاشت حاضر علی خان سفاهت نشان و اهل لشکر مغرور خود و از آدمیت دور بمشاهده از دحام شش هفت هزار پیاده برق انداز نجیبه آنجا و دو سه هزار سوار که جادر آن دیار که بمنزله رعایا و از تاثیر آب و هواے آنجا بر سے از ننگ و عار گذشته لائق کارزار نبودند خود را معمور کاری تصور نموده باراده مدافعه خادم حسن خان بعد استماع اراده اش از پورنیه بر آمده بجائیکه مناسب دانست طرح لشکر و مورچال انداخت و زن پان نامے منجمے دماغ او را بتطبیق احکام نجوم بر دلالت فتح و ظفرش شورانیده اطراف و اضلاع مورچال بتجویز خود مقرر ساخت و حاضر علی خان مع دیوان با فوج و سامان در ان لشکر اقامت ورزیده منتظر

بیکار نشست و رفقاے خود را از زرہاے بسیار کہ از خزانہ فراہم آمدہ مال سراج الدولہ بدست آمدہ بود رایگان بخشش نمود و خوشنود گردانید چون خادم حسن خان نزدیک رسید رعب و خوف در دل فتین جا کردہ خادم حسن خان خود آمدن فوج از میر جعفر خان نمود و عرضے نوشتہ عجالۃ ابلاغ داشت کہ موافق وعدہ خوبے با عانت من زود تر برسد و تزلزلے در قلوب سپاہ پورنیہ ہم رسیدہ در میان آنہا اندک اندک راہ فرار انفتاح یافت و شبہا ہر کسے ہر سناک تر بود راہ خانہ گرفت تا آنکہ در جمعیت حاضر قصورے راہ یافتہ خاطرش ہم پریشانی پذیرفت میر محمد جعفر خان چنانچہ معین شدہ بود میر محمد کاظم خان را بکمک خادم حسن خان روانہ ساخت خادم حسن خان کہ مرد عیارے بود بر اضطراب سپاہ و سالار پورنیہ آگہی یافتہ مقابلہ را مناسب دانست تا بے اعانت دیگرے کارے ہم کند و نامے ہم بر آرد بنا برین قبل ازان کہ میر محمد کاظم خان برسد سپاہ ہمراہ خود را آراستہ صفوف حرب مرتب نمود و طبل جنگ کوفتہ سوار شد ازان طرف حاضر علے خان و اچل سنگھ نیز تہیۂ جنگ نمودہ و صفوف را آراستہ بر سنگر خود مستعد ایستاد چون خادم حسن خان مع فوج خود نمایان شد سپاہ حاضر را کہ خوف و ہراس وافر مستولے گردیدہ احکام بیم و امید از خادم حسن خان نیز رسیدہ بود بمجرد دیدن طلیعۂ لشکرش بے تحریک سیف و سنان گریزان گشتہ راہ فرار پیمودند و بخانۂ خود رسیدہ آسودند حاضر علے خان عاجز و حیران گشتہ بجابکے و چالاکے بدر رفت و رفتہ رفتہ ظاہرا راہ کوہستان گرفتہ بیرون از حدود محروسہ این ہر سہ صوبہ جاے سر بر آوردہ در انجا بسر بردہ در عہد عالیجاہ میر قاسم خان باز آمدہ مدتے در قید او ماند بعد ازان از وے چیزے مسموع نشد و خادم حسن خان مظفر و منصور داخل پورنیہ گردیدہ در خانہ ہاے بنا کردہ صولت جنگ نزول نمود و فرمان داد تا تفحص کردہ اچل سنگھ را حاضر کنند آن احمق بامید آنکہ متصدے پیشہ ام و بدنامے بر سر حاضر علے خان افتادہ چنان تعرضے بامن نخواہد بود غائب نگشتہ گرفتار آمد خادم حسن خان کاغذ جمع و خرج از و گرفتہ ہر کرا باو پیوستہ و چیزے از حاضر و او بدست آوردہ بود استرداد نمود و اکثر فراریان را بے آبرو کردہ مع شیئے زائد از انچہ گرفتہ بودند بمعرض وصول در آورد و مردم را بالطعن و کنایہ ہر قدر سلیقہ اش وفا نمود رنجانید و زر وافری با بدنامی اندوخت درین ضمن میر محمد کاظم خان حسب الطلب رسید و با خادم حسن خان ملاقات نمودہ بعد روزے چند مرخص شدہ نزد میر محمد جعفر خان رفت و خادم حسن خان مشید الارکان گشتہ بانتظام ممالک متعلقۂ خود پرداخت بعد چند ماہ رتن پال منجم کہ دہات بخشیدۂ سیف خان و صولت جنگ در پورنیہ داشت بگمان آنکہ امرا با منجمان کہ کار شان ہمین خوشنود نمودن اغنیا بسخنان دروغ بے اصل است کینہ نمے باشد خادم حسن خان با من کینہ چرا داشتہ خواہد بود در رفتہ با او باید ساخت و دہات را متصرف باید شد چون رسید خادم حسن خان باستہزا شروع نمودہ گفت رتن پال جیو ساعت را خود خوب سنجیدہ از خانہ بر آمدہ باشید گفت نواب نامدار کار ما ہمین است کہ تحقیق و تفتیح ساعت براے دیگران مے کنیم براے خود چگونہ قصورے کردہ باشیم گفت حاضر را ہم خود ساعت سعدی گفتہ در میدان آوردہ بود دید منفعل شد بمجرد انفعال مردم را گفت کہ این گیدے را بردہ بینی او را ببرند تا قدر ساعت شناسیش بر او و بر دیگران عیان گردد و حسب الحکم او عمل

آمد و میر محمد جعفر خان با جمیع لشکر و حشر تہیۂ رفتن عظیم آباد نمود دیہ

ذکر نہضت نمودن میر جعفر خان از راج محل بطرف عظیم آباد و ساختن راجہ رام نراین

باکرنل کلیف ومحفوظ ماندن از شر و رد برگشتن میر محمد جعفر خان مشعوف و مسرور

چون نیت میر محمد جعفر خان برراجه رام ناراین جزما معلوم شد رستگاری خود و پایداری دولت منحصر در اتفاق با جماعهٔ انگلیسیه دید چه اعتمادے
بر قول وفعل میر محمد جعفر خان و اتباعش نداشت ناچار باگینداال ساخته او را وکیل خود گردانید وگفت بجوسے
خاطر خواه من خطے بمهر ودستخط کرنل کلیف تحصیل نموده باید آورد تا من مطمئن خاطر گشته حاضر شوم ومسوده درست کرده داد
گینداال نزد میر جعفر خان رسیده ظاهر نمود که بے توسط صاحبان انگلیسیه رام ناراین حاضر نمے شود اگر خطے از مهر ودستخط
ایشان برسد مقدمه بزودے سطے می شود والا فداے داند چه صورت گیرد جواب یافت که چه مضائقه گینداال باید نقشے
ساخته ومسوده خاطر خواه خود نویسانیده روبرو آورد چون میر محمد جعفر خان چندان خط وسواد نداشت و درنشهٔ بنگ که
مستی لازم او ست خصوصاً بعد طعام هیچ کارے نمی پرداخت مزاج شناسان وقت دیده مسوده را آورده عذر بی دماغی
خواسته متوجه خواندن نشد گفت مضمونش بگوئید مناسب مزاجش ظاهر نمودند پروانگی داد که پیش کرنل کلیف برده مطابق همین نویسانید
بیارید گینداال کار خود کرده بزودی نزد کرنل کلیف رفت و موافق مسوده خط نویسانیده گرفت وکرنل مسوده را نزد خود
نگهداشت مضمون آنکه شما بخاطر جمع بیائید حفاظت جان و آبرو ومال وصوبه وعدم درخواست محاسبه از شما ذمه ماست و
گینداال انها بجا پرو از بطرف عظیم آباد برکشاد و رسیده براجه رام ناراین مژده درداد او خط را دیده مطمئن گردیده
ارادهٔ رفتن باستقبال وملاقات میر محمد جعفر خان جزم نمود و ساعتے دیده نقل مکان کرد بنده را که تالیف قلب نموده او
خواهان ملاقات بود ومشمول اشفاق وعنایات می نمود ضرور افتاد که ملاشات ومداراستے با او کرده آید بنا برین
در مکانے که نقل نموده بود روزے مقام داشت رفتم ومختصر رقعه نوشته بدست او دادم حاصل مضمونش آنکه هیچکار در اهم کار
بکار می آیند اگر مناسب دانند بنده نیز همراه باشد بر فقاے همان ورقه دستخط نمود که من بالفعل در تشویشی میروم اما حسن
اخلاص شما در نظر جلوه گر و فرصت را منتظرم انشاء الله تعالے بعد معاودت با کامیابے خدمتی که از دست بر آید سعادت
خواهم شمرد مرخص گشته بخانهٔ خود آمدم و او راست بخدمت کرنل کلیف ثابت جنگ شتافت وسائر غیر گینداال که محرم نبودند
ترغیب ودلالت بر رفتن نزد میر جعفر خان واظهار قباحت ملاقات با جماعهٔ انگلیسیه بانواع مختلفه نمودند رام ناراین که مرد عیار
بود التفات بگفتهٔ آنها نکرده رفته باکرنل کلیف ثابت جنگ ملاقات نمود او یکے از سرداران را همراه داد تا رفته بملازمت میر
جعفر خان رساند این سخن بر میر مذکور گران آمده در دل ملالے از رام ناراین بهم رسانید بعد ملازمت فرمان داد که در فلان
طرف غرگاهش رام ناراین خیمهٔ خود کند چون او الحال مطمئن بود حسب الامر بجا آورد و باتفاق دو سه منزل طے نموده باغ
جعفر خان که متصل بآبادی عظیم آباد طرف شرقی بر لب آب گنگا واقعست معسکر گردید نقی علی خان وسید علی خان وغالب علی خان
اخوان فقیر بوساطت میر محمد کاظم خان برادر میر جعفر خان بملازمتش رسیدند و بنده بمعرفت میر محمد کاظم خان بخشی که سفی الجمله نام
قرابتے و باآن عزیز آشنائی وحقوق دوستیهاے او واحسان سابق بابت جنگ سراج الدوله با شوکت جنگ برگردن
بود یک ملاقات بناچارے با میر محمد جعفر خان نمود چه فقیر را با او ضلع او قبل ازین نظامت و بعد از ان هم مناسبتے و با
مجالست او بنا بر عدم مجانست رغبتے نبود و در مدت دو سه ماه اقامت او در عظیم آباد شاید یکبار یا دو بار دیگر بدربار رفت
و هر بار باستماع تقریرات موحشه او زجرت خاطر وانتشار حواس بهم رسانید و خواهش مشاهده آن محفل منحصر گردید سبلے اغلب
اوقات بخانهٔ میر محمد کاظم خان بخشی گذرانیده دل خود را خوشنود میداشت و هرچند عسرت وتهی دستی بسیار دران آوان

لاحق بود فقیر این شعر جناب شیخ حزین را اسکنه الله تعالی فی علی علیین متذکر بوده نوعی از کدورتها را بخاطر خود راه نمیداد
بیت مطرب ساغ برکش و ساقی شراب ده ❊ ایام را بمال و فلک را جواب ده ❊ میر جعفر خان را با میرزا شمس الدین آشنائی
دیرینه و نهایت بی تکلفی ها بود بلکه اندک مبلغی بطریق قرض بمیر جعفر خان در عهد سراج الدوله که ایام اضطرابش بود نیز رسانیده
در این اوقات مالک دفائن و خزائن سراج الدوله و هر سه صوبه را قابض گشت میرزا شمس الدین متوقع انواع مراعات بنا بر حقوق
سابقه بود اما بر عکس آنچه مظنونش بود مشاهده نمود و کمتر در خلوت بار می یافت بخوف آنکه چون مرد خوش طبع بیباک و کهنه آشنا
است مبادا فرصت یافته کلماتی چند که موجب کسر شانش باشد بر زبان آرد روزی میرزای مذکور صحبت جلوت وقت فرصت
دریافت میر جعفر خان خواست که عذری گفته از اول زبانش را بند کند گفت میرزا صاحب من احسانهای شما فراموش
نکرده از احوال شما غافل نیم لکن چه کنم که زرهای موعود بصاحبان انگلیش رسانیدن و دیگر امور ضروریه را سرانجام دادن
واجب شده هرگاه او تعالی فرصتی و وسعتی بخشد از خدمت شما قاصر نخواهم بود میرزا که دل سوخته و خفگی های اندوخته چندی
داشت گفت نواب صاحب احوال خود را زیاده برین نفرمایند که مرا رقت می آید و چه کنم که سراج الدوله خانه مرا غارت کرده
والا درینوقت هم خدمت را سعادت می شمردم میر محمد جعفر خان را که جواهر زواهر وافر بدست افتاده و تمام عمر خود در آرزوی
آن بر باد داده بود بسیاری می پوشید چنانچه در هر دو دست از هر جوهر یک سمرن و این سمرن ها ششش هفت در یک دست
جمع می شد و مالاهای مروارید علی هذا القیاس سه چهار عدد در گردن می انداخت آن روز هم بهمین هیأت بود میرزا
شمس الدین گفت سنگی چند که در دست و گردن خود بدولت است چیزی نیست که بکار کسی آید آما اینقدر رحمت که اگر باین
دست طپانچه بر روی این مخلص می زدند راحتی و مسرتی بدل من می رسید چون میرزای مذکور هم همراه میر جعفر خان
بعظیم آباد آمده بود کسی بخان مرقوم خبری دروغ از راه عداوتی که با میرزا شمس الدین داشت رسانید که آدمهای میرزای
مذکور با مردم کرنل ثابت جنگ منازعه و خانه جنگی نموده اند اتفاقاً بعد لمحهٔ میرزا هم حاضر شد مجمع عام بود و چه عجب که من هم آن
روز بوده باشم بمجرد ورود میرزا شمس الدین میر جعفر خان او را مخاطب بلکه معاتب ساخته گفت صاحب مردم شما با دمهای
کرنل صاحب می جنگند نمیدانید که کرنل کیست و مرتبه اش چیست میرزا شمس الدین بر پا ایستاد و بابانگ بلند گفت قبله گاه مرا
چه یارا که با کرنل صاحب طرف توانم شد من هر صبح برخاسته خر کرنل صاحب را سر کورنش میکنم با کرنل صاحب چگونه برابر
خواهم جست و این کنایه بود بطرف او که با وجود عدم لیاقت نجابت بطفیل کرنل مرقوم بآن مقام و مرتبه رسیده
القصه بعد چندروز میر محمد جعفر خان را که انفراغ از عیش و کامرانی و تماشای رقص و سرود زنهای آن دیار میسر آمد اراده
دادن صوبهٔ عظیم آباد به برادر خود میر کاظم خان نمود و محاسبهٔ مداخل صوبهٔ مذکور را از رام نراین درخواست او که
برای همین روزها توسل بکرنل ثابت جنگ و اصحاب انگلیشیه جسته بود با کرنل کیفیت ظاهر نمود کرنل بمیر جعفر خان پیغام
ممانعت ازین امر فرستاد میر جعفر خان بوضع گفت گوی که داشت برآشفته جواب داد که صاحب چه معنی دارد صوبه را که
برام نراین داده ام و برادر خود را محروم گردانم برای چه و برای که کرنل باز گفته فرستاد که من برای همین روزها دل باشما در
مرشدآباد که خواهان رفاقت من شدید و تکلیف رفتن همراه خود نمودید راضی نبوده مانع شما بودم که با مردم راه همراه نبرید و در کارهای
مالی و ملکی خود دخیل نگردانید که اکثر کارهای شما مطابق ضوابط و آرای ما نخواهد بود و هرگاه پای من در میان باشد چاره از مزاحمت
و ممانعت اطوار و افعالیکه موافق قواعد مقرره و عهود معینه ما نباشد نداریم بنا برین مداخلت ما در معاملات موجب رنجش و

افتراق و باعث تبدیل وفاق بنفاق خواهد شد بنا بر آن شما نیز اکنون که ما را آورده اید علاوه خط استمالت متضمن عهد و پیمان بمهر و دستخط
من نویسانید پیچگونه خلاف عهد و نقض پیمان قبل سے تواند آمد میر جعفر خان انکار مضمون خط داشته های مسوده نمود ثابت جنگ
مسوده را فرستاد چون مسوده خوانده شد میر جعفر خان انفعال کشیده با منشیان و کتبه اهل در آویخت آنها هم رد و بدل چنانچه
باید نموده باتفاق ملزم ساختند که ما مسوده را در حضور گذرانیده و مضمونش مطلع گردانیده ایم الحال بنا بر هجوم مشاغل و غلبه
نسیان از خاطر عاطر جسته و فراموش گشته است خلاصه میر جعفر خان را چاره غیر از استرضای کرنل و رام نراین نمانده
از اظهار ارادهٔ خود نادم گشته شروع برضاجوئی رام نراین نمود و برادر بیچارهٔ خود راجه نوبید رای را هم با عطایات دیگر خوشنود گردانیده
همراه خود در زمرهٔ امیدواران گرفت و کامگار خان مئین که دیرینه آشنائی با خان مرقوم و از ابتدای تسلط نیز عرائض نیاز نگاشته
خوشنود داشت بامید غور رسی در رفع مناقشه که با راجه سندر سنگه داشت حسب الطلب میر جعفر خان در حضورش
آمده بود و امروز و فردا شادمان بود و راجه سندر سنگه از دانائی و خوبی خود توسل برام نراین که داشت دست ازان
بر نداشته میر جعفر خان را مثل سائر الناس میدید و گاه گاهی آمد و رفت در بارش مینمود چون مقدمهٔ رام نراین
صورت گرفت و مبلغی معامله او تمانت پذیرفت کامگار خان که از مدتی بانتظار ایفای وعده امیدوار بود بر وفق
ایمای رام نراین بپاس خاطر راجه سندر سنگه مقید گردید و میر محمد جعفر خان از انتظام امور نوعی که بکور رشد فراغت
یافته اجماع فقرای قلندر که باصطلاح میلهٔ نامند نموده طعامی لائق خورانید و سر فقیر یک روپیه داد بعد ازان
سرگرم نشاط هولی گردید و جاها را رنگین ساخت و ارباب لهو و لعب و اصحاب عیش و طرب را بنواخت درین عرصه
رام نراین که براحوال فقیر اندک توجهی داشت برای واگذاشتن جاگیرات قدیم پرگنه چپلا و دامهای مونگیر و هات بنی گر
و مولانگر بمیر جعفر خان التماس نمود و میر جعفر خان ناچار پاس خاطرش ضرور شمرده اذن داد و رام نراین این احوال را به بنده
گفت و میر جعفر خان چون دید که این کار تمشیت یافت و نقی علی خان برادر فقیر که با خان مرقوم دیرینه آشنا بود و همیشه آمد
و رفت بخدمتش مینمود بیشتر خود چنانچه ایمای بدان رفت توقعات عظیمه داشت بالفعل هم تجدید مصاحبت امیدوار
کار ها بود و خواست که بار احسانی بر سر نقی علی خان گذارد و او را از سر خود وا کند به نقی علی خان فرمود که صاحب درباره
جاگیر خود اگر امری منظور باشد سوالش بیارید تا من دستخط کرده دهم نقی علی خان ما فی الضمیر او دریافته ناچار سوال واگذاشتن
جاگیرات مذکوره نوشته برد و میر محمد جعفر خان بنام راجه رام نراین دستخط کرده داد و هر دو کس را خوشنود نموده داعیه
معاودت نمود چند روز در چهل ستون که بنا کردهٔ هیبت جنگ مرحوم بود رسوم هولی را باهتمام تمام تقدیم رسانید و دو سه
روزانه موسمش چون باقی ماند در ریگستان دریای گنگا که در میان اندک آبی جاری داشت عبور نموده سراپرده ها
برپا کرده و شور هولی بیوم النشور مشابه ساخته آخر روز از ایام معهوده اش که باعتقاد هنود در روز خاک بیزی بر سر دروسے
همگراست این عمل هم خاطر خواه خود و هوا خواهان بانجام رسانید و داد رنگ آمیزی و خاک بیزی داده معاودت
شهر عظیم آباد نمود و از انجا عازم مرشد آباد گشته اول بزیارت مقابر بهار خصوص مرقد شاه شرف بن یحیی منیری که شیخ و مقتدای
مردم بهار و قرب و جوار آنجاست رفت آرزوی کباب گوشت گاو با روغن تلخ سرشف که گرگ تاری نوشان آنجا
بسیار رواجست و میگفت که در انجا خاطر خواه خورده خواهد شد شنیده ام که بعد ورود در قصبهٔ بهار بسکه ره شناس آنجا که در تیاری
کباب مذکور شوری داشتند فرمایشها نمود هر کسی درست کرده آورد و بعضی از آنها مورد تحسین و آفرین بسیار و برخی کمتر ...

مورد ملامت شدند والعهدة علی الراوی

ذکر مجملے از سوابق احوال رائو شتاب رای و عروج او بمدارج این عاریت سرای

رائو شتاب رای اول بیوتات نویس خانۂ آقا سلیمان غلام گرجی خاندوران امیر الامرا و خانسامان صمصام الدوله پسر امیر الامرا مذکور بود و بتقلیل مواجب ملازم سرکار گرجی مرقوم آخر بنابر رشد و تمیزیکه در جبلت آن عزیز بود بمرتبۂ اعلی ترقی نموده مدار المهام سرکار صمصام الدوله به نیابت آقای خود گردیده رائق و فائق مهمات گشت چون احوال شاهجهان آباد آشفته و اوضاع آنجا را برهم یافت سکونت دران شهر لائق حال خود ندیده دیوانی پادشاهی عظیم آباد و قلعه داری رهتاس و خدمت محالات جاگیر صمصام الدوله مذکور بنام خود گرفته با وضع شایسته و اسباب درست لائق حال خود و اندک مایۂ زریکه اندوخته بود بعد ورود محمد جعفر خان بعظیم آباد رسیده اول ملاقات با راجه رام نراین نمود و بوساطت راجه مذکور ملازمت میر محمد جعفر خان حاصل کرد چون هوشیار بود دریافت نمود که رام نراین دخل دیگری درین صوبه و مداخلت او بر کارهای ماموره نیابه دوستی خواهد محمد خان که بیشتر جاگیرات صمصام الدوله که سپرده بود نمی خواهد و میر محمد جعفر خان مردیست از همه امور غافل بنابرین وقت معاودت میر محمد جعفر خان بمرشد آباد و رفاقت کرنل کلیت بهادر ثابت جنگ اختیار نموده همراه او تا به شهر مذکور رفت و با کرنل مرقوم بگذرانیدن تحف و هدایا توسل و اخلاص بهم رسانیده بوساطت او کارهای خود را خاطر خواه برآورد و اسناد و احکام در مداخلت و معاونت کار خود بنام رام نراین بمهر کرنل مذکور و بوساطت او بمهر میر محمد جعفر خان حاصل نموده بعظیم آباد برگشت و در کارهای مذکور چنانچه باید دخل گشته بحسن شعور خود و سلیقۂ کاردانی رام نراین را هم در چندروز از خود راضی ساخت و در دل او هم بنوعیکه باید جا کرده روزگار بکام و آرام و عزت و احتشام بسر مے برد

رجوع به بقیۂ قصۂ عود میر محمد جعفر خان و لواحق آن

نقی علی خان برادر فقیر بپاس اخا اصحا تا بهار مشایعت میر جعفر خان نموده برگشت و بنده را هرچند میر کاظم خان بخشی سماجتها کرد و مے گفت که شما را کارے با ناظم عهد و اولادش نخواهد بود مگر گاهے بعد ماهے یکبار رفتن بدربار اتفاق خواهد افتاد و پانصد روپیه مدد خرج ماه بماه من خواهم رسانید فقیر را بنابر انزجاریکه از اوضاع و اتباع میر محمد جعفر خان و از فقدان لیاقت و قدر دانیهای ایشان بود اراده رفتن هرگز نشد و راجه رام نراین هم امید مدارے داشت بهر صورت چون مقدر نبود بنده تا بکنده پور بجبر میر کاظم خان بخشی و روح الدین حسین خان رفته و از دوستان استرخاص نموده روزیکه کوچ لشکر بطرف باڑه رسته مرشد آباد و نهضت میر محمد جعفر خان بسمت قصبۂ بهار شد فقیر معاودت نموده بخانۂ خود برگشت سرداران انگلیشیه که همراه میر محمد جعفر خان آمده بودند از انجمله لود مسٹر واچه و مسٹر امیسٹ و این هر دو را با میر عبد الله بن میر غلام علی صفوی که نسبش بپادشاه فلک بارگاه شاه اسمعیل صفوی الموسوی جد سلاطین صفویه ایران و درة التاج صاحب خردان جهان مے رسد نهایت دوستی از عهد اقامت شان در عظیم آباد که بکار کمپنی خود مامور بودند بود و جد بزرگوارش که وارد هند گردیده برادر زادۂ شاه طهماسپ ماضی خلف صاحب شرف شاه اسمعیل است در هنگام فترت ایران که در عهد سلطان محمد بن شاه طهماسپ بنابر عدم لیاقتش روے داد و آخر فرزند اقبال مندش شاه عباس اول نهال حیات اعدا

از بیخ و بن برکنده و بنای سلطنت را مثل سد اسکندر ساخت نابر و جهیکه در سیر سابقه مسطور است بهندوستان
جا داده گردید و اکبر پادشاه با او نرد وفا باخته قندهار را بوعده های دروغ گذرانیدن ممالک سند و غیره بطور جا و جنه متصرف
گردیده ایفای وعده خود نه نمود و شاهزاده که در آنجا سکه و خطبه بنام خود کرده بود از غم و غیرت بازی خوردن خود مقهور گشته
رحلت نمود و برادر و دو دیش و داماد عبد الرحیم خان خانان شده به ننگ نوکری تیموریه بغیر ورث سر فرود آورده شهنواز خان نور دزهان
و دیگر صفوی نژادان از طرف پدر که در هند چند خانه بوده اند و اکنون هم هستند از اولاد همین داماد عبد الرحیم خانخانان اند مستر واچیه
که دران وقت از جمله عظمای جماعهٔ انگلیشیه و مرجع حکام بنگاله و عظیم آباد بود بسفارش میر عبد الله مذکور با رام نراین نائب
نظامت عظیم آباد نمود و بهندوی مذکور پسر و بچشم قبول نموده و ماهانه لائق در سال مسمار برای او مقرر ساخت و وکیل
و مهم خود در اکثر امور مرجوعه با انگلیشیه ساخت میر مذکور هم سید عزیز با اخلاق نیکو متخلق و باکثر صفات حمیده متصف بود و احوال
و تقریبات مختلفه بمقتضای مقام درین صحائف انشاء الله تعالی اندراج خواهد یافت و مستر امیست مهابا الهامی کوتھی عظیم آباد
از کونسل خود مامور گشته صاحب کلان کوتھی عظیم آباد گشت زیر بوساطت میر عبد الله مذکور که با بنده دیرینه آشنا بود با مستر امیست
آشنائی داد را با من دوستی و اعتمادی ظهور نقریم رسید

ذکر معاودت نمودن میر جعفر خان بمرشد آباد و ازدیاد اقتدار میرن پسرش و سوانحیکه درین عرصه در مرشد آباد و عظیم آباد رو داد

میر محمد جعفر خان بعد زیارت قبور مشائخ بهار و تفرج دران دیار قاصد مرشد آباد گردیده منازل می پیمود شنیده شد که زیاده تا
باراده شکار از لشکر و فوج بطرفی بیرون رفته دو سه راه با جماعهٔ از خواص و مردم ضروری شکارکنان و صید افگنان مراحل می برید
و درین عرصه که گویا بزعم او خلوت بود زنگهای خوانندگان و نوازندگان ساز بر هودج های فیل همراه او بخواندن و نواختن
ساز با اشتغال می نمودند و خود دران وقت دوستان را مخاطب ساخته می فرمود چرا یاران در جنگل شکل همین معنی
بهار و عیش آنکه در صحرا اشاره رانی و عیش و کامرانی خلاصه باین دل خوشی و مسرت راه مسافرت پیموده و انتظام ممالک
بزعم خود نموده معاودت بمرشد آباد و در دولت خانهٔ صاحب جنگ مرحوم نزول نمود و استغراق تام در عیش و آرام بهم رسانیده
از هیچکار خبری نداشت و میرن نخوت و غروری موفور بهم رسانیده با وضاع اجلاف شاه جهان آباد خوشنود و سه
چهار هزار کس از آن جماعه را ملازم خود گردانیده و چون در عین جوانی بود و پدر را با وجود پیری برزنگه بازی و لوازم
آن عمل حریص می دید خود هم درانکار منهمک گشت و با انتظام امور ملک و دولت و ترتیب احوال سپاه و رعیت کمی
نمی پرداخت تا آنکه کار سپاه از فقر و فاقه بجدی کشید که بیچارگان آخر اسپها را در میدان سر داده بودند و آنها گیاه
رویده زمین خود سری چریدند و غیر از چند هزار کس که ملازم میرن و با مزاج او و اوضاعش مشابهت داشتند باز نان مصلحان
میر محمد جعفر خان کسی را اوضاع معاشش منتظم نماند و اختیار این همه ملک وسیع که سلطنتی عظیم بود مدار و مدار بدست
چهنی لال و اکنون سنگه هرکاره و درآمده جهانگیر نگر ڈھاکه باختیار راج بلبه دیوان میرن که در عهد شهامت
جنگ مرحوم پیشکار حسین قلی خان بود افتاد و بعضی از ممالک جنوبی مثل بردوان و غیره در تنخواه جماعهٔ انگلیشیه
بنا بر ادای زر موعود بود و هوگلی با میر بیگ خان مرحوم در صله وسیله رسالت و سفارتی که با انگلیش نموده تشیید
مبانی دولتش کرده عنایت شده و صوبهٔ عظیم آباد را مالک و مختار راجه رام نراین بود و پورنیه را خادم حسین خان

منصرف گشته زری وسپاهی جمع می نمود انچه باقی بود از مصارف بیهوده ناظم نمی افزود تا بکار سپاه واشباه آنها که مصارف ضروریه
لازمیه بود آید حتی دلیر خان واصالت خان پسران عمر خان که واقعی از میکیان وشجاعان زمان وبرای محبت واخلاص میر
محمد جعفر خان مورد عتاب سراج الدوله گردیده در معرض هلاکت بوده اند چون سراج الدوله کشته گردید رستگاری یافتند وهمیشه میر
محمد جعفر خان باعانت آنها مستظهر وبنصرت شان نام ونشان برآورده ودرهمین بلا مبتلا بوده کسی بداد آنها هم نرسید اگرچه در ظاهر
بنهایت دوستی وبی تکلفی وشکر احسانهای سرداران مذکور گرگ بیگانه گفتگوی او بود اما بسبب حسرت معاش زیاده تر از دیگران
مفلس قلاش بودند وفرقه سپاه همه تباه گشته بجان آمده بود

ذکر اجتماع نمودن اکثر مردم بر اراده قتل میر جعفر خان وبر ملا شدن راز ایشان وبدر کردنش خواجه عبدالهادی خان را وکشتن در اثنای راه وکشتن میران میر محمد کاظم خان را بعد چند ماه

چون یکسال ودو سه ماه از ایام حکومتش گذشت وسپاه را کار بجان وکارد باستخوان رسید خواجه عبدالهادی خان
واکثر جماعه داران وبعضی از سرداران باهم متفق گردیده وعهد وپیمان درمیان آورده قاصد آن شدند که میر محمد جعفر خان
را از میان بردارند ومحضری درین باب نوشته مهر باز زدند میگویند میر محمد کاظم خان بخشی هم درین امر با خواجه عبدالهادی خان
شریک وموافق ومهر او بران محضر بود اما از منتسبان او مسموع شد که یکی از رفقای او مولوی مصطفی نام که عجب
شخصی ناتمام وننگ ایمان واسلام ودار الهام رساله وبخشی گری میر کاظم خان بوده خان مرحوم مرقوم بنابر اعتمادی
که براو داشت خانه خود باو سپرده مهر خود را هم حواله کرده بود وبرادران مولوی خصوص میر جان محمد را نهایت
اختصاص با میر محمد جعفر خان بود بایمای او وباراده خویش آمده مهر میر کاظم خان را بران محضر زده از تمام دیگران و
مضمون محضر آگهی بهم رسانید در ایام عاشورا اراده اهل اجتماع بود که هرگاه میر جعفر خان به امام باڑه عمارت سراج الدوله که عبارت
از تعزیه خانه سید الشهدا حسین بن علی است علیهما السلام بعادت معهود شبها بیاید وقتی فرصت یافته براو دست اندازی
نمایند وکارش تمام سازند چون ماه محرم دیده شد ومیر محمد جعفر خان آمد ورفت آستانه مذکور در شبها شروع نمود شبی خواجه
عبدالهادی خان باجماعه متفق قاصد انیکار در ایوانهای پهلوی دروازه آن مکان نشست وبمصداق مصرع مشهور
مصرع نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها؛ میر محمد جعفر خان براین ماجرا پی برده برپالکی خود سوار شده از آن مکان
بدر رفت وخواجه عبدالهادی خان بکاری که درخاطر داشت جرأت نیافت میر کاظم خان متعاقب میر محمد جعفر خان برآمده نوای
بر خواجه عبدالهادی خان کشید این احوال هم مردم مستخبر بمیر جعفر خان رسانیدند واز استماع این حکایات متوحش گشته آمدن
دران مکان موقوف نمود وبا خواجه عبدالهادی خان ودیگران بدگمان گردید واراده های مردم که در دل بود برزبانها آمده نقل
هر مجلس گشت میر محمد جعفر خان در تفحص افتاد مولوی مصطفی مذکور واقعه محضر ونام کسانیکه مهرشان بران بود مشروحاً بامیر
محمد جعفر خان ظاهر نمود ودیگران هم که آگهی داشتند برای مخلصی خود وبامید نجات از دست میر محمد جعفر خان وپرسش
در اظهار با مولوی همداستان شدند وخواجه عبدالهادی خان را مجال عذر واخفا نماند هنگامه طول کشید
چون خواجه عبدالهادی خان جرأتی داشت درخانه خود مستعد ماقعه نشست ومیر کاظم خان کلام آسانی راه
اطفال خود در بار آورده حضور میر جعفر خان ومیران بقرآن مجید قسم خورده برأت ذمه خود نمود درساله خود را

برائے دفعیۂ بدگمانے برطرف کنانیدہ از خدمت بخشیگیے استعفا کرد تا تنہا باعیال و اطفال فارغ البال بسر برد اما سودے
نکردہ میرن و پدرش کینۂ او را در سینۂ خود ذخیرہ نمودند و خواجہ عبد الہادے خان را برطرف و پیغام برآمدن از حدود
ممالک محروسۂ خود داد و نداد قبول نمودہ و اسباب خود را بر کشتیہا بار کردہ ہمراہ گرفت و خود با معدودے روانہ گردید حاکم
وقت و پسر بلند اخترش بحکام راج محل و متحفظان تلیاگڑھے مخفے حکم فرستادند کہ خواجہ عبد الہادے سے رود و چند
کس معدود ہمراہ دارد نگذارند کہ زندہ بیرون برد و افواج محالات مذکور و مردم متعینۂ حضور کہ جماعۂ افاغنۂ روہیلہ بودند
در اوائل ماہ صفر سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و دو ہجرے حسب الحکم در عقب او برآمدند و بنا بہ ہمراہیے کشتے آہستہ راہ طے
مے کردانیدہا بزودے در میدان شاہ آباد اواسط ماہ مذکور خود را رسانیدہ دیدند کہ خواجہ عبد الہادے خان مع کشتیہا
در ہمین میدان کنار آب گنگا مے رود ارادہ کارے کہ مامور بآن بودند نمودند او نیز ملاحظۂ مردم مذکور نمودہ دریافت
کہ کیستند و طالب چیستند مردانہ وار خود را با سہ چار رفیقے کہ داشت بسلاح بیاراست و بر اسپہائے خود سوار شدہ
کشتیہائے اموال را تختہ ہا شکست و در عین دریا غرق گردانید و خود مقابل اعدا گردیدہ دلیرانہ کارزار نمودہ کارنامہ
بر صفحۂ روزگار بیادگار گذاشت نقل مے کنند کہ ہر سوے تاخت گردہا کردہ مردم از پیش روے او مے گریختند و از
دور بہ تیر و گولے بندوق مجروحش مے نمودند باستقلال تمام خود مع ہر چار رفیق تا دم آخر کوشیدہ شربت ناگوار
مرگ را بگوارائے نوشید و در پہلوے مسجدیکہ متصل آبادے شاہ آباد زیر درخت برگد بالفعل آرامگاہ و محل فرود آمدن
مسافر انست مدفون گردید

مجمل احوال رام نراین در عظیم آباد و بنا بر انتظام اخبار

راجہ رام نراین بعد معاودت میر محمد جعفر خان بطرف مرشد آباد برائے تنبیہ لشن سنگہ زمیندار سرس کٹنبہ کہ بہ ہنگامہ
انقلاب سراج الدولہ از مالگزارے دست کشیدہ دوکانے برائے خود چیدہ بود با فواج لائق و اسباب مناسب مع بالو
پہلوان سنگہ و برادرش بالو سوتھر سنگہ کہ زمینداران مقتدر بہوجپور و سہسرام از افضال و انعام مہابت جنگ شدہ بودند
ارادۂ برآمدن نمود و قلیل وجہے برائے فقیر مقرر نمودہ پیغام داد کہ این قدر خود من از خانہ خود خدمتگزارے مے کنم
در جاگیرات شما کہ اختلال پذیرفتہ نیز عمل و دخل کنانیدہ مے دہم چون فقیر ابتدا ترک رفاقت میر محمد جعفر خان مصمم نمودہ
ہمراہ میر کاظم خان نرفتہ بود چارہ غیر از استرضائے آن ندیدہ بہرچہ مقرر نمود در ساختم چہ توقع مداخلے از محاصل جاگیر
بقدر ضبط خود نیز بود بہر صورت چون راجہ مذکور برآمد فقیر ہم مع برادران ہمراہیے گزید و لشن سنگہ زمیندار صباحے
چند بقلعچہ ہائے خود استظہار نمودہ انقیاد نہ نمود و آخر مغلوب الہراس گردیدہ امان در دستہائے لشکر رام نراین
را برائے حفظ جان و آبروے خود ضمان طلبید بعد پذیرائے ملتمسات بملاقات رام نراین آمدہ معاملۂ خود را انفصال
داد و نراین سنگہ پسر برادر زادۂ خود بھیکم سنگہ را برائے بقایائے سرکار بہ عمال گذاشت این بھیکم سنگہ را عمام
و پدر شش پرورده و بعرصہ آوردۂ والد مرحوم بودہ اند اما در زمانیکہ سراج الدولہ مارا اخراج از عظیم آباد نمود بہ محالات
ملوک کہ جاگیرات ہم ہمان محالات بود متصرف گشت و بعض قلعہ داران را کہ با خود موافق نمے دانست بدر کردہ
دیگران را در ان مکان گذاشت و قلعہ دار قلعۂ علے نگر را کہ راجپوت سنڈیار و از اقربائے آن بدکردار

و بنی عم زمیندار چگانوان بود بدستور بحال و برقرار داشت راجه رام نراین موافق عهدیکه کرده بود خاطرداری فقیر و در ظاهر امتثال امر
میر جعفر خان در باره نقی علی خان برادر فقیر بیعی داشته مبالغه و اهتمام تمام در خالی نمودن قلعجات محالات جاگیرات ما با کهیکم سنگه نمود
و پسرش نراین سنگه را که در سن ده دوازده سالگی بود بطور ضمان و یرغمال همراه گرفت و نقی علیخان را حسب الاستدعای ایشان
برای انتظام محالات جاگیر رخصت و معدودی از ملازمان خود را چندی روز بنابر اعانت متعین نمود و بنده را بنابر مصاحبت که خودش
می آمد همراه گرفت نقی علی خان چندی در ان مکان محنت نموده بعضی جاها را مسخر ساخت اما قلعه دار علی نگر بایما و اشاره کهیکم سنگه
قلعه را که جای از متانتی نبود نگذاشته مستعد مدافعه گردید بنده این ماجرا را رام نراین ظاهر کرد و با راجه سندر سنگه زمیندار سنوت درباب
اعانت نقی علی خان و گوشمال قلعه دار و تنبیه کهیکم سنگه نگاشت بنده هم درین باب خطی براجه سندر سنگه مذکور نوشت چون راجهٔ مذکور
مرد معقول و ممنون احسان والد مرحوم بود و بمقتضای حقوق شناسی فراموش نمی کرد و از جمیع زمینداران صوبهٔ عظیم آباد
جاه و اقتدارش زیاده تر و بنهایت مهابت جنگ صاحب نوبت و پالکی جهالردار و فی الحقیقة لائق آن بود بمجرد ورود
خطوط مذکور بقلعه دار علی نگر تهدیدات بسیار و به کهیکم سنگه نیز کلمات تنبیه اشعار نگاشت و اشقیای مرقوم ملوم و مذموم
گشته دست از ان مکان و از عناد و لداد برداشتند و قلعه دار با نقی علی خان رجوع نموده معامله آن محالات منتظم گردید و
بنده مع والده و دیگر اخوان در شهر عظیم آباد برفاقت رام نراین صرف اوقات می نمود و از برادران سید علی خان
بهر صورت همیشه با من شریک و از دیگر برادران بحال من مهربان تر بود و صرف اوقات و معاش باتفاق می نمود
نقی علی خان بگمان آنکه رعایت و اگذاشتن جاگیرات بپاس خاطرش میسر آمد اندک بی انصافی را در ان اوقات کار فرما بود اما
الحمد لله الحال شفقتی که اخوان را باهم باید دارد لیکن بنابر تباین سلیقه و ترفعی که در نفس او فطری است در اکثر امور برای خود
استبدادی نماید و درینباب ناگزیر و لا علاج است اما الحال که پایان زندگانی در رفق و وفاق احق و الیق و محامد این شیوه ثابت
و متحقق است در نفاق و شقاق افزوده معاندت را از حد بدر برده الله تعالی همگنان را توفیق و داد و وفاق بخشید و بر صراط المستقیم
خیرات و مبرات مستحکم نگهدارد

رجوع بذکر احوال مرشد آباد و بنابر انتظام اخبار و اظهار احوال و افعال حکام آن بلاد

میر محمد جعفر خان نیز پسر خود میرن که چشم و چراغ خاندان و سپه سالار پدر بزرگوار در زمان خود بود و بعد انفراغ از قتل عبد الهادی خان
اندک اطمینان و تسلط بر زیردستان بهم رسانیده کلاه گوشهٔ نخوت بآسمان می سائید و میرن در اراده کشتن میر کاظم خان که از
رساله و خدمت بخشیگری کنار گرفته و بتصمیم های غلاظ و شداد از خیالات فاسده برائت جسته گوشهٔ عافیت گزیده بود و تنها
با معدودی از خدمتگاران آمد و رفت دربار برای رفع سوء ظن پیش میرن می نمود باطناً نهایت سماجت و مبالغه
داشت چون موسم سرما بود و میرن بازی کاغذ یا دپرانی و پتنگ جنگانی با میر کاظم خان بنابر غافل ساختن او اختیار
نموده تکلیف آمدن او هر شام بشرط هوا برای شغل مذکور فرمود آن بیچاره را ناچار بازی مذکور اختیار افتاد و لیسر رشته
بازی مذکور در دام اجل گرفتار آمده قطع رشتهٔ حیات او گشت تبیین این احوال آنکه سید مذکور چون مامور بود همیشه برای
بازی مذکور اول پیش میرن می آمد و بعد از ان مقابل خانه میرن در ریگ مهاگیر ایستاده بآن شغل می
پرداخت روز شنبه بیست و یکم ماه ربیع الثانی سنه هفتاد و دوم از مائه دوازدهم هجرت وقت عصر بی یراق

نگشته حال آن جماعهٔ بگدائے رسیده بود چند بار تقاضاے شدید و محاصره دارالامارة هم بعمل آمد اما فائده بر ان مترتب نگشت یکبار به اجبار همراهیان دلیر خان واصالت خان پسر عمر خان هم درین محاصره دارالامارة شریک بودند میر جعفر خان و فرزند دولتمندش احسان آنها بالمره فراموش نموده قاصد اخراج انها هم بود اما از شجاعت وسطوت شان که شیران وغا و هژبران هیجا بودند ترسیده بمدارا و مماشاة مے گذرانید تا آنکه خبر نهضت شاهزادهٔ عالی گهر مع محمد قلیخان باراده تسخیر این بلاد از اله آباد بوضوح انجامیده متحقق گردید ازین هم مضطر گشته بدلاساے سپاه واخفاے اراده هاے تباه خود کوشیده قلیلے از وجوه مشاهره بسپاه رسانید وشورش جماعهٔ مذکوره را اندکے فرو نشانید

ذکر آمدن شاهزادهٔ عالی گهر مع محمد قلی خان بتسخیر عظیم آباد و بنگاله و برگشتن بی نیل مقصود بمحض سفاهت و نادانی و بجا ماندن و برقرار ماندن حکام این دیار بتائیدات آسمانی

رام نراین نائب نظامت عظیم آباد چون جبلتش آمیخته بحیله و تزویر بود با میر محمد جعفر خان واولادش صفائے نداشت اما بنا بر توسلے که با انگلیش بهم رسانیده بود وظاهرا امریکه موجب الزام نقض عهد و دغا تواند بود بعمل نمے توانست آورد و در باطن خویش بنوده طالب فرصت مے بود و راجه سندر سنگه و مهلوان سنگه نیز بمقتضاے حقوق پرورش مهابت جنگ با خان مذکور راضے نبوده خواهان استیصال خاندانش بودند و فی الحقیقة آنکه اول مردم از کج خلقے و بد زبانے سراج الدوله و استخفاف او کراهانت با غره میرسانید یا زاله او راضے شدند و گمان مے بردند که چون میر محمد جعفر خان مرد معمر دنیا دیده و عمرها در خدمت مهابت جنگ گذرانیده تا کجا شمهٔ از اخلاق و اعمال او درین کس نخواهد بود لهذا تسلطش بر وسادهٔ حکومت و ملاحظهٔ احوال او خصوص مشاهده اوضاع میرن که اعجوبهٔ روزگار بود حسرت و تاسف بر روزگار عهد سراج الدوله مے کردند رحمة الله علے بناش الاول که مثل کهنه البت تجدید یافته وظیفه زبان دانا و نادان بود میر محمد جعفر خان که همت او برایگان بخشیدن اموال مهابت جنگ هنگام بخشیگرے او در فرقه سپاه شهرت داشت محو و منسے گردیده ببخل و امساک قارون تبدیل و تشهیر یافت مے گویند که شخصے پرسیده بود که نواب صاحب جو دیکه از جناب سامے مشهور و مردم و معروف بود الحال او راچه شد جواب داد که در عهد مهابت جنگ مال بیگانه و آب از دریا بخشیدن بود الحال که مال خود است دل نمے خواهد که پشیزے بغیرے داده آید خلاصه احوال این ممالک که بگوش محمد قلے خان ناظم اله آباد برادر زادهٔ صفدر جنگ متواتر رسید هرچند سر بے مغز خالے از شور داشت اما خالے از جرأتے نبود مداخل اله آباد که وجه کمے بود بران قناعت نکرده هوس تسخیر بنگاله و عظیم آباد دا در لیم در دماغش جا گرفت با شجاع الدوله این راز را در میان نهاد که از مدتے بدخواه و قاصد آزار گے محمد قلے خان از اله آباد بود باین امر زیاده ترغیب نموده شراکت خود درین عزیمت ظاهر ساخت و گفت شما پیشتر از من دران بلاد داخل گشته هیچ غبار فساد شوید متعاقب من هم تهیه این کار را درست دیده بشما لاحق مے شوم و بنابرین گذاشته آمد که شاهزاده عالے گهر را که ملقب بشاه عالم و به ولیعهدے پدر خود شهرت دارد و از خوف عماد الملک آواره مے گردد بالفعل پیش نجیب الدوله نجیب خان افغان در میران پور گهوتره است طلبیداشته وا در ابه یاست بر داشته عازم دیار مشرقیه باید شد محمد قلے خان عرائض نیاز متضمن استدعاے نهضت و مشر اراده مضمر مکرر بشاهزاده گماشتهٔ پیش خود

پیش خود طلب داشت شاهزاده که این روزها را از خدا میخواست مع رفقاے که داشت عازم الهٰ آباد گشت و ظاهرا مرائفش راجه
سندر سنگه بوالد مرحوم و بخدمت شاهزاده نیز شخص استدعاے او درین بلا در رفته راجه مذکور را هم خیال آراستن فوج و اسباب ترددّ
عظیمه در سر جا گرفته بود و میخواست که اگر چنین کسے باراده تسخیر این مملکت برخیزد در رفاقت و اعانت او نموده انتقام سراج الدوله از
میر جعفر خان بگیرد زیرا که عجب خصوصیتی با مهابت جنگ و نهایت حسن ارادت باو داشت و پهلوان سنگه را هم درین کار با خود
متفق کرده بود و فی الحقیقت که عجب شجاعت و غیرت و شعور و پاس حقوق و دیگر صفات حمیده داشت اگر اجل امان میداد
کارهای نمایان میکرد و لیکن آنچه مقدر بود بظهور رسید اما عمرش وفا نکرد و بهانه گر دیدن در ملک خود دیدن راجه رام نامی از قلعه
نکارسته برآمده معسکر ساخت و به تنبیه سپاه سے پرداخت ناگاه در روز بسنت پنچمی که از ایام معروفه هنود است آمد و شیخ غلام
غوث جماعه دار ملازم قدیم سرکارش که پسر شیخ عاصم قدوائی لکهنوی مشهور از بطن کنچنی بود و سندر سنگه او را بسیار
دوست میداشت و از و بارها کارهای عمده و جرات در حروب بظهور رسیده بود آمده درخواست هزار روپیه کرد و اکثر همین
قسم سے شد که آنچه سے خواست بناز فرزندانه همان وقت میگرفت روزے چند قبل ازین بنابر همین سماجت با سندر سنگه
در مجلس خود بر زبان آورد که غلام غوث شجاعت و خوبیها از طرف پدر بسیار دارد اما این سماجت از طرف مادر در طبع او نهایت
بواقع شده و غلام غوث این سخن از مردم شنیده و چون مار برخود پیچیده گفته بود که مرگ این برهمن بر دست من است اتفاقاً
درین روز بسنت چون اجل هر دو رسیده بود مبالغه را از حد در برد سندر سنگه گفت غلام غوث این سماجتها خوب نیست
مرا مهلت بده خواهم داد گفت شما امروز زر را گرفته ترا برخاستن خواهم داد سندر سنگه خواست که برخاسته از دست او رهاے یابد
غلام غوث دامن سندر سنگه را کشیده گفت بنشین و زر بده بدو سندر سنگه گفت که دماغ را پریشان کردے عجب دیوانه
این سخن گفتن بود که او در یک ضربت کار سندر سنگه تمام نمود و بے سنگه کهترے که مصاحبش بود و دیده خود را باو رسانید
او را هم کشت و زخمے به بنیاد سنگه که برادر زاده و متبناے سندر سنگه بود زده بدر رفت و بر اسپ کسے سوار شده راه دریا چه
پان چن گرفت صبور سنگه نام برهمنے از رفقاے سندر سنگه بلا فاصله سه چار کروه باو رسیده طعنه زد که چه گریزان میروے
شیرها مروے نیست برگشت و از اسپ فرود آمده با صبور مذکور مقابله نمود شمشیر غلام غوث بشکست و دیده یا برهمن مذکور سبکے
در آویخت و او را بر زمین زده مردم ده که اجتماع نموده از عقب سے آمدند صبور آنها را بانگ زد که تماشا چه سے کنید قاتل مهاراج
را بکشید آنها به سرش ریخته از چوب و کتک و کارد و شمشیر کارش تمام کردند و سندر سنگه آن هوس را در دل با خود برد القصه همراهیان
شاهزاده که صاحب نام و نشان بوده اند همین چند کس اند که نام آنها مفصل مے شود اول والد فقیر که مخاطب به بخشی الملک نصیر الدوله
سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ بود دوم مدار الدوله خطابهای دیگر او این وقت در ذکر فقیر بود سوم فضل الله خان ممتاز الدوله
بسیره اعتقاد خان کشمیرے فرخ سیرے چهارم نوبت خان پنجم منیر الدوله رضا قلی خان بهادر نادر جنگ ششم بهادر علیخان محلی
خواجه سرا ناظران این اوراق گمان نکنند که راقم نام والد خود را در صدر جمیع اسامے بنابر پاس پدرے و پسرے جاے داده
فی الحقیقة آنست که در هنگام عجز و اضطرار و برآمدن شاهزاده از شاه جهان آباد کسے را از تمام امرا آن مجال نبود که رفاقت
و اعانت شاهزاده از خوف عماد الملک وزیر تواند نمود پادشاه عالمگیر ثانی در غیبت عماد الملک که بطرف احمد بنگش و دیگر افاغنه
باراده خصومت با شجاع الدوله و دیگر مشوره ها که میدانست برآمده بود و در احوال سلاطین و عظماے شاه جهان آباد و لاهور
و اکبرآباد و اوده و سوانح صوبه هاے دکن انشاء الله تعالے چنانچه موعود است در دفتر سوم مفصلاً رقم زده کلک وقائع نگار

خواهد شد والد بنده را بوساطت زینت محل زوجه خود که مادر عالی گهر بود بر دروازه او طلبیداشته دست شاهزاده بدست او سپرد
و سفارشها نموده عهد و پیمان گرفت والد مغفور برای شاهزاده جهد موفور نموده کمر همت در اعانت او محکم بست و کمر عزیمت او را
مستحکم گردانید چنانچه مجملی ازان در وقائع احوال عالی گهر آنچه متعلق بحرب و اسفار او درین دیار است درین دفتر و آنچه تعلق به
شاهجهان آباد و اطراف و جوانب آن دارد انشاء الله وحده العزیز در دفتر سوم ارقام خواهد یافت ملخص آنکه شاه عالم در همه وقت
و هر جا والد مرحوم را مخلص و دولتخواه دانسته از صلاح و صواب دید او بقدر طاقت و لیاقت خود بیرون نمی شد و با وجود بی جوهری
که شاهزاده داشت در اعزاز و اکرام آن والا مقام و پاس خاطرش حاضر و غائب در حین حیات و بعد ممات کوشید مراعات اولاد
و اخوان هم بقدری و ارادت آنها و در خور همت و عادت خود را مخفی بتقصیر نبود و المحال هم اگر نام منتسبان والد مرحوم بشنود
چه عجب که مقصر نماند منیر الدوله که پیشتر ملازم انتظام الدوله پسر اعتماد الدوله قمر الدین خان داروغه فراش خانه اش بود بوساطت
والد مرحوم بحضور پادشاه رسیده و مورد عواطف گردید و همیشه مادام الحیات آن مبرور منیر الدوله حقوق نیکوئیهای والد را ملحوظ
داشته در نهایت آداب و فروتنی سلوک می نمود و بعد رحلت آن مرحوم هم با این فقیر و دیگر برادران تواضعی که زیاده
از مرتبه سن و سال و جاه و احوال ما و او بود مسلوک میداشت اللهم اغفر لهما و ارحمهما القصه شاهزاده از قصبه مذکوره که اقامت
داشت بعد وقوف و اطلاع بهاراده محمد قلی خان از سادات شکسته بال بارهه کثیری را همراه خود گرفت و والد مبرور
را مع منیر الدوله مغفور در انجا گذاشت تا بعضی اسباب و لوازم ضروری مهیا کرده از مردم کاری که عبارت از سپاهیان است
هر قدر بهم رسد بنوید عروج معارج اقبال امیدوار و مستمال ساخته متعاقب همراه خود آرند و شاه عالم مع همراهیان از
میران پور کوچیده بجنود و شجاع الدوله رسید شجاع الدوله مراسم استقبال بتقدیم رسانیده شاهزاده را دریافت و از
زر و اسباب آنچه مناسب دانست پیشکش نموده بحیله و تزویر باراده اعانتی که با محمد قلی خان موعود بود و اصلی نداشت
دلی ساخته مرخص نمود چون به اله آباد رسید محمد قلی خان باستقبال شاه عالم شتافته و سعادت تقبیل قوائم سریر سلطنت دریافته
بجائیکه منزلش قرار داده بود فرود آورد و چند روز باهم بمشاوره گذرانید و اراده که پیش نهاد خاطرش گشته بود ظاهر ساخت همراهیان
شاهزاده همگی خصوصاً مدار الدوله که طرز سازش با هر کس و سلیقه اخذ و جر از کس و ناکس خوب یاد گرفته بود و توسل بمحمد قلیخان
بهم رسانیده سر آمد دیگر رفقای پادشاه زاده درین خصوص گردید و میانجی گری پیش گرفته سر رشته وساطت
جواب و سوال فیما بین شاه عالم و محمد قلی خان بهم رسانید چون شجاع الدوله را دغائی با محمد قلی خان مضمر و فرصت را منتظر بود
درینوقت آمده با محمد قلی خان گفت که متعاقب [illegible] میرسیم اما چنانچه شما خوب میدانید غیر از قلعه چنار جائی که ناموس را
دران مکان گذاشته از دشمنان خود که عماد الملک و احمد بنگش و جمیع افاغنه اند اطمینان بهم رسانیم و بخاطر جمع در تسخیر ممالک شرقیه
پردازیم در نظر نیست و چنار گره عمارتی لائق که محل اقامت بیگمات باشد ندارد و آب و هوایش هم بنا بر اتصال جبال چندان خوش
نیست اگر بمیرزا نجف خان رو برو پروانگی و رقعه بدستخط و مهر خود بطور دست آویز نوشته بمن بسپارید که بعد کار سازی
متعلقان خود را با منتسبان شما چون ناموس و آبرو واحد است یکجا گذاشته خود بخاطر جمع باعانت شما پردازیم مناسب
و مقرون بصلاح خواهد بود محمد قلی خان از سفاهت خود و مشیت ازلی پی بخدع او نبرده رقعه بمهر و دستخط خود بنام
میرزا نجف خان قلعه دار و جمیع عمله نوشته بدست شجاع الدوله سپرد و در روز بر دهم بمیرزا نجف خان وغیره بمزید تاکید پروانگی
داد که چون با نواب صاحب هیچگونه جدائی نیست برادر و بنی عم هستند یکریم الشان در حاضر و غائب مالک و وارث من اند هر چه

بعد ما ینبغی بعمل خواهید آورد و درین وقت این قسم اختلاط را از جمله تدابیر تالیف و ترغیب او باعانت خود شمرده دست آویز بنوعیکه
خواست نوشته داد شجاع الدوله بجای خود برگشت و محمد قلی خان اسباب این سفر آنچه بالقوه او بود مهیا داشت مگر دو ضرب توپ
کلان که برنجی و در قلعه شکنی مثل آنها کمیاب بود از قلعه الهٓ آباد فرود آورده و تخت سواریش آراسته علاوه توپهای دیگر همراه گرفت
و در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری بساعت مختار از قلعه بر آمده داخل خیام و معسکر گردید و باتفاق شاهزاده در فتائیش روانه گشت
این خبر منتشر گشته متواتر براجه رام نراین رسید او بنابر ضابطه بمسٹر امیٹ صاحب کوٹهی عظیم آباد ظاهر نموده باولیای نعمت خود علی التواتر
نگاشت چون میر محمد جعفر خان و میرن در چنین امور بی رفاقت و اعانت افواج انگلیشیه نمی توانستند که از جای خود بجنبند بکرنل کلیف بهادر
ثابت جنگ اطلاع داد و مکان منفعت و همراهی او شدند اگرچه از شدت حزم و احتیاط اسباب حروب و استعداد جماعه مذکوره همیشه مهیا
و موجود بوده عند الوقت حاجت تیاری ندارد اما باربردار و دیگر مایحتاج چنین اسفار البته چند روزے باید تا سرانجام یابد و افواج
هندوستانی خود همیشه می باید بر وقت در تیاری اسباب کوشد خاصه فوج بنگاله را بغیر از رفقاے جدید میرن کار بجائے رسیده بود
که از جاے خود جنبیدن و از دست قرض خواهان رہائے یافتن مشکل متعذر بود بارے بضرورت سعے موفور و اهتمام بکار رفت
تا صورت تیارے گرفت و محمد قلی خان مع شاهزاده عالی گهر بر کرم ناسه که دریاچه معروف و سرحد صوبه عظیم آباد
است رسید

ذکر آمدن شاهزاده مع محمد قلی خان در حدود صوبه عظیم آباد و سوانحیکه درین ضمن روے داد

چون شاهزاده مع محمد قلیخان از بنارس پیشتر آمد راجه رام نراین را تذبذبے رو داد که افواج انگلیشیه و از اولیای نعمت او کسی
تا حال از مرشد آباد نجنبیده و اینجا چون بلاے ناگهان بر سرش رسیدند و بنابر نام سلطنت و فوج معتد به جنگے که شهرت عظمت
و شوکت داشت رعب و هراس بے قیاس بر مزاج او استیلا یافته ساختے براے بر آمدن خود باراده جنگ مقرر و مشهور
گردانیده در فتح باغ متصل تالاب وارث خان داخل خیمه گردید و لشکرگاهش قرار داد مافی الضمیرش آنکه اگر افواج بنگاله
زودتر رسید بیرون بر آمدن خود را سرمایه اظهار استعداد به جانفشانی نموده بآنها ملحق شود و اگر میر جعفر خان مغلوب
هراس گشته اراده مدافعه با شاهزاده ننمود و انگلیش هم ازین کار بنا بر مصلحتے پهلو تهی کرده استنکاف نمود با شاهزاده و
محمد قلی خان در سازد و بر آمدن خود بنا بر استقبال آنها وانماید چند روزے در آن مکان جویاے اخبار طرفین و بین
بین اراده ذوجهتین نشست چون متحقق شد که میرن و افواج انگلیشیه از مرشد آباد هنوز بر نیامده و محمد قلی خان مع شاهزاده
دریاچه کرم ناسه که پایاب است عبور نموده در ساختن با اینها اصوب شمرده بامسٹر امیٹ گفت که اے آلان کسے خبر مرا نگرفت
و احدے بمدد من نرسید و مرا تنها یاراے جنگ با شاهزاده و محمد قلی خان و افواج ایشان نیست بنده را بچه کار مامور میفرمایید
و خود چه منظور دارید مسٹر امیٹ گفت که اگر فوج ما رسید بجاے خودیم و الا چند منزل بطرف مشرق رفته مے نشینیم تا هرچه
حکم کونسل رسد و صلاح وقت اقتضا کند همان قسم عمل آریم و شما را هم لائق آنکه بلطائف الحیل بگذرانید اگر کمکے و مددے
یافتید بهتر و الا آنچه در آن زمان درباره خود بهتر شناسید عمل آرید رام نراین جواب را بکام خود یافته سازش با طرفین آغاز
نهاد و میرن و کرنل ثابت جنگ را از تهیه خود که قاصد جنگم اما به تنهائے از عهده جنگ آنها بر آمدن مقدور ندارم اگر زود
رسیده مراسم فدویت متقدیم خواهم رسانید نوشته مے فرستاد و بطرف افواج مغربیه مراسلات مناسب ندیده

بوساطت مردم رابطهٔ اخلاص و عقیدت خود را استحکام میداد بنده دران وقت مع برادران و والده و جمیع ناموس در عظیم آباد
باکمال تشویش بسر می برد مگر نقی علی خان در محالات جاگیر ازین خوفها برکران بود بسبب وسواس و هراس بنده آنکه چون شهرت
رفاقت والد مرحوم بمیر جعفر خان و میرن رسید بنا بر خوش طینتیها که جبلت میرن بود قاصد ایذا و اضرار ما مردم گردیده براجه رام نارائن
نگاشت که محرک پادشاهزاده و مهیج این فساد سید هدایت علی خان گردیده و پسرانش که درینجا بوده اند پدر خود را باین کار
ترغیب نموده اند از احوال و حراست اینها غافل نخواهید بود و ما را مطلق اطلاعی بر ارادهٔ پادشاهزاده و محمد قلی خان نبود
و سالها گذشته که با والد مبرور مراسلات هم بعمل نمی آمد چه اوشان بر قرابت مهابت جنگ که والدهٔ ماجدهٔ دام ظلها را بود اعتماد
تمام فرموده در شاهجهان آباد تاهل بطور امرا به نگهداشتن نسوان و خریدن دختران کلانوت و قوالان و نکاح بازنی
از اقربای لال میان کشمیری اختیار نموده مطلقا سر و کاری بما نداشتند و در مدت شانزده سال که اکثر حکومتها نموده
هزاران سوار و پیاده ملازم داشتند و در هر ماهی لکوک بمصارف می رسید خبر ما مردم و والده نجیبه و دنیاری نگرفته بودند
و ما راهم راه وثوق العباد از حسن سلوک و صلهٔ ارحام که در مهابت جنگ و هر سه برادر زاده بایشان بود محتاج خبرگیری آن مبرور
نساخته بکام و آرام در کمال عزت و احتشام داشته بود گاهی بعد سالها و ماهها اگر ضرورتی واقع می شد خطی از طرفین به یکدیگر
می رسید رام نارائن خط آقا و آقازاده خود متضمن حکمی که در بارهٔ ما رسیده بود خواند بنده در جواب گفت که خدا شاهد است
که ما را درین امور اصلا دخلی و خواهشی نبود و نه اکنون هست و والد را چه مقدور است که باعتماد آن چنین ارادهٔ عظیم نماید
بانی این امر محمد قلی خانست که صاحب فوج و خزانه و ناظم الهآباد و برادرزاده وزیر و نبیرهٔ عم شجاع الدوله پسر صفدر جنگ
است و قطع نظر از امور مذکوره بر عالم ظاهر و عالم السرائر آگاه است که ما را از مدتها با والد راه و رسم مراسلات مسدود
و سر رشتهٔ اشاره و استشاره مفقود است و ما درین خصوص گناهی نداریم مع هذا اگر اولیای نعم شما صرفه در قید و بند
ایذا و اضرار ما دارند و صاحب بهبود خود در اطاعت این امر پندارند ما خود مقدور مقاومت با شما هیچ وجه نداشته حاضریم هر چه
منظور باشد بعمل آرید رام نارائن دمرلیه هر داروغه هرکاره که اعظم ارکان عظیم آباد و رام نارائن منتها داو بود باتفاق گفتند
که صاحب خاطر خود جمع داشته بآرام باشند بنده باز گفت که این وقت چنین می فرمائید اگر میرن در رسد و قاصد ایذا
ما گردد و دران وقت حمایت ما از شما نمیتواند شد گفت صاحب ازین امر مطمئن خاطر باشند اگر حمایت توانیم نمود خواهیم کرد و اگر
نتوانیم شما را بسلامت بر آورده خواهیم داد بنده شکر حق شناسی و مروت شان بجا آورده همراه رام نارائن بود که خبر
ورود شاهزاده مع محمد قلیخان که مخاطب باعتماد الدوله شده بود در رسید و والد مرحوم مع منیر الدوله حسب الامر شاهزاده متصل
بنارس بلشکر شاهزاده ملحق گردید و برین خبر هم رام نارائن آگهی یافت و خبری تازه از ان مذکور راز نهضت افواج بنگاله
مسموع او نشد و مستر امیت هم با معدودی از اصحاب انگلیشیه که در کوتهی عظیم آباد بود و چند سواری بجره و دیگر کشتیهای
خانه و ملاحان ملازم قریب بیست سی کرده بطرف مشرق رفته کوتهی را بتفویض بعض ملازمان خود از مردم برق اندازان
معتمد که به تلنگه شهرت یافته اند نموده سپارش حفاظتش به رام نارائن فرمود چون این حالات مشاهد راجه رام نارائن گشت
قاصد مصالحه و ملاقات با محمد قلی خان و شاهزاده گردید و صلاح و فلاح خود بر عکس رای راجه مرلیدهر منحصر درین دید لیکن مرلیدهر
راضی بمصالحه و اطاعت شاهزاده نبود و طرف افواج مشرقی را بنا بر اتفاق فوج انگلیشیه راجح می شمرد و فی الحقیقه چنین
بود اما رام نارائن بدبدبهٔ نام شاهی و عدم آگاهی بر کیفیت رؤسای لشکر ترسید و بعد ملاقات ندامت کشید چنانچه

ذکر عرض آید مخفی نماند که مرلیدهر با وجود بی سوادی عجب برهمن فطن و در متانت رای و حسن تدبیر بی نظیر و در حساب و سرانجام
معاملات مالی و ملکی آشنا و نهایت دلیر بود اما خباثت بر مزاج او غالب و جمعیت عالی را طالب در اندوختن زر و مال و
زر و بال حرص وافری داشت القصه چون اراده تقسیم یافت فقیر را در خلوت طلبید و تکلیف رفتن بلشکر شاهزاده و
افتتاح راه سوال و جواب و مهربان ساختن شاهزاده بحال خود بوساطت والد مرحوم نمود و شاید دیگری را نزد محمد قلی خان فرستاده
باشد اما بنده را آگهی نداد و تاکید نمود که راجه مرلیدهر واحدی بدین سر اطلاع نیابد قدم بندگیهای خود را با والد و حقوق نیکوئی
و اخلاص که تجدید با بنده نموده بود مذکور ساخته التماس سعی موفور در انجاح مرام خود نمود و درین کار بود که مصطفی قلی خان برادر
محمد ایرج خان پیدا شد چون از ابتدا با او دوستی بود که در آمدنش کسی تعرض و توقیف ننماید و درین جزو زمان بعد زوال دولت
سراج الدوله هم از خلق بسیار که بنابر ملازمت سرکار داشت همان قسم سلوک می نمود بنابرین کسی مزاحمتش نکرد و خان مذکور
آمده راجه را با فقیر مشغول سرگوشی دیده فهمید که در چه کار اند و راجه هم اخفای راز موجب رنجش و کشف راز خود دانسته او را هم شریک
ساخت بلکه او را مخاطب ساخته گفت که زیاده برین جمیع مدارج را شما بخان صاحب بفهمانید و بنده را مرخص ساخته گفت
ازین راه که خیمه مرلیدهر از همه پیشتر است نخواهید رفت از راه باسقی پور بروید و مصطفی قلی خان همراه بنده تا خیمه فقیر
آمده کار روائیهای خود در موشک دوانی و آشفته کردن فوج بنگاله و فریفتن مردم بر موافقت شاهزاده متوقع اظهار در حضور
شاهزاده پیش بنده ظاهر نمود سماجتها درین باب بکار برد و راجه رام نراین قلیل وجهی برای خرج فقیر مصحوب یکی از معتمدان
خود فرستاد و بنده رقم رسید علی خان و غالب علی خان برادران خود نوشته بوالده و انها اطلاع داد هر دو برادر نیز قاصد
تقبیل قدم پدر گشته خود را نزد بنده رسانیدند و بنده مع آنها از راه باسقی پور بر آمده راهی شد و در راه علی الاتصال
هرکاره‌ها متردد بودند و خبر در شاهزاده و محمد قلی خان می گفتند چون بنده با رودل رسید دید که مدار الدوله از طرف
شاهزاده و میرزا محمد علی موسوی از طرف محمد قلی خان بر فیلها سوار با صد سوار برای سفارت و رسالت نزد رام نراین
میروند متحیر شدم که با وجود مرتبت والد باین دیار و جمعیت خلق اینجا آنجناب و دیگران چرا در کار اند او را تنها کسی پرسید
که این مردم کیان و از کدام طرف اند همراهیان من نام فقیر و برادران با اظهار بنوت و ابوت ظاهر نمودند مدار الدوله سلام گفته
فرستاد و استفسار خبر خیریت نمود جواب گفته شد چون پیشتر رفته در شمشیر نگر رسیدیم شنیدیم که نقی علی خان هم حسب الطلب
بخدمت والد رسیده ملول شدم که این عزیز چرا خود را نزد ناظم بنگاله بدنام ساخت ساعتی از روز باقی مانده تا بلشکر
شاهزاده که در میدان طرف مشرق داؤد نگر بود رسیدیم و ساعتی از شب گذشته بقدمبوسی والد مرحوم مشرف و خوشوقت
گردیدیم هر گونه سخنها مذکور و از طرفین استکشافات و استفسارات اکثر امور گردیده معلوم شد که والد مغفور بنابر ترفعی که در نفس دارد
بطور مدار الدوله و منیر الدوله و غیره با محمد قلی خان تبذل و استکانت پیش نه آمده و از مدار المهام مذکور اجنبیت دارد و شاهزاده
مع لشکر و عمله خود در قبضه اقتدار و اختیار محمد قلی خان است و چگونه نباشد که تمام این بنا ساخته و پرداخته اوست و
شاهزاده در جمیع امور خاصه وجوه معاش و اعانت و نصرت محتاج او بنده با این احوال دور از صلاح و قانون بنیاد
ملحوظ گشته با والد التماس نمودم که چون احوال چنین است قبله گاه را در لشکر تشریف آوردن غیر از آشفتگی اوضاع ما مردم
و برهمی وجوه معاش و بر رفتن محالات جاگیر که بچندین سعی و محنت بعد مدتی بدست آمده فائده چه بود و هر گاه
آنجناب مستکفت و زمام اختیار بدست سفلگان ناکردکار باشد معلوم ست که عقده نخواهد کشود و کاری از پیش

خواهد رفت جواب آشفته بنابر سوء ادبے کہ از بنده در التماس بعمل آمد فرمود اما در حقیقت متنبه و متاثر شد اما فرصت از دست رفته وقت آن نبود که الحال تبدارکش باید پرداخت و محمد قلی خان را تا بع نصیح و ارشاد و راے او در امتثال و مشورۂ خود توان ساخت طرفه تر آنکه چون شاهزاده در نهایت سبکسر و حرکات او اکثر خالے از غرابتے نبود هر حرکتے که از او مخالف مزاج محمد قلی خان سرے زد حرکت مرقوم را خان مذکور باشعار کسانیکه متوسل با و نبودند شل والد مرحوم و اتباع او گمان مے کرد ا بعد یک روز والد مغفور مع منیر الدوله و فقیر بدیدن محمد قلے خان رفت او کنایه سخنان شکوه در میان آورد و از این طرف هم بودن جوابے که نیز مصرح نبود در رفع غبارے میسر آمد اما مردے که در جواب و سوال رام نارائن معین بودند دران وقت تغیر آنها متعذر و مناسب هم نبود از آن جمله میرزا اسحق کشمیرے مخاطب بامیر قلے خان که واسطهٔ جواب و سوال و تردد ش بیشتر بود دخل بسیار در مزاج محمد قلے خان و غرور وافر بر شعور خود داشت بر سبب دران کار از سفاهت او و اعتماد وسے که محمد قلی خان از قلت تجربه و نادانے خود باقوال او وسے کرد افتاده محنت و جان و مال محمد قلے خان همه بر باد رفت بمعیت هم نشین نواز توبه باید ؛ تا ترا عقل و دین بیفزاید ؛ تفصیل این اجمال آنکه راجه رام نارائن بدبدبهٔ افواج مغلیه و آوازهٔ نام شاهزاده ترسیده از باغے که دران معسکر داشت برگشته خود را در حصار شهر عظیم آباد کشید و باستحکام برج و بارهٔ آن پرداخت و هر طرف از سرداران کسے را که مناسب دانست بمحافظت آن طرف تعین نمود بعد این تهیه و استعداد مدار الدوله و میرزا محمد قلے موسوے و میرزا اسحق باتفاق رسیده بدر وازهٔ شهر در میدانے دور از آبادے منزل گردیدند و تعین زمان آمدن خود در حضور شن نموده بعد اذن با معدودے از پیادگان و سه چهار سوار مصاحبت شعار داخل حصار گردیده ملاقات نمودند رسوم متعارفه بعمل آمده گفتگوے مطلب شروع گردید و فرستادگان فوائد رجوع و توسل باشاهزاده و محمد قلے خان باظهار عظم و شان آنها خاطر نشان نموده رام نارائن را که از سابق مغلوب الهراس بود و بنوید عدم تعرض با جان و مال و بحال داشتن او بصوبه دارئیش راضے برفتن حضور کردند او در خواست عهد و میثاق و طلب مستمسکے بمهر سران لشکر محمد قلے خان متضمن ضمان امور مذکور نمود فرستادگان برگشته عهود و مواثیق حسب الاستدعاے او گرفته کاغذے هم بمهر سرداران لشکر و دستخط محمد قلے خان بروفق خواهش او نویسانیده بردند چون اوراد لجمعی حاصل شد و هنوز خبرے از حرکت افواج مشرقے باو نرسید داعیهٔ ملازمت محمد قلے خان و استلام آستان سلطنت بوساطت شان نموده لبساطیکه مختار منجانبش بود همراه مدار الدوله و دیگر سرداران لشکر محمد قلے خان که براے آوردن او حسب الطلبش رفته بودند در نواح پهلوارے بخیمهٔ محمد قلے خان آمد و شاهزاده حسب الاشعار خان مرقوم خیمه و خرگاه لفر دش و اسبابے که میسر بود آراسته و ابراز ارکان خود را نزد خود خواسته به تجمل و احتشام بر تخت جلوس فرموده منتظر آمدنش نشست بنده قبل از ورود او بیک روز با والد معروض داشت که راجه رام نارائن بنهایت عیار و کیس است و بنابر اشتباه به مجرد استماع نام شاهزاده و عظمت خاندان صفدر جنگ اراده آمدن نموده بود بملاحظهٔ احوال این جا بر آمدن خود ندامت کشیده اگر به خانه خود برگشتن یا نیت بار نخواهد آمد و الحال آمدنش از تائیدات الٰهی شمرده هر گاه بر سد از قابو یے خود بدر رفتن نباید داد چون دست شان بجائے نمے رسید به آشفته گفتند که از خاندان تیموریه الآن باکسے وفائے بعمل نیامده گشتم بنده هم ولالت بر فاسخے کنم عهود یکه نموده اند از ان تجاوز نکرده رام نارائن را همراه خود گرفته داخل حصار باید شد که درین صورت او تا چار رفیق و شریک شما است و افواج مشرقے

بعد اطلاع بر این ماجرا فهمیده قدم پیشتر خواهد گذاشت گفتند اختیار با محمد قلی خان است گفتم او باید گفت گفتند چون او از من
نے پرسد مرا چه غرض است که با او چیزی بگویم بنده هم به تنگ آمده عرض نمود که درین صورت عرض و ناموس بر باد و افسوس
بباد خواهد ماند اگر دخیل درین معاملات نبودند شریک هم نمی بایست شد خفگی ها فرمودند خاموش شدیم روز دیگر که برای
ملازمتش مقرر بود بنده هم همراه والد بباره گاه سلطانی حاضر و جمیع حالات را ناظر بود تا آنکه خبر ورود رام نارائن بجاه محمد قلیخان
وصحبت داشتن ایشان با راجه مذکور در تفاوت دارا ده آمان خان مرقوم در حضور وا ورد ورود راجه در خدمت شاهزاده همراه خود
رسید بنده بیتاب گشته بمنیر الدوله و دیگران هم صلاح مذکور گفت هر یکی عذر مجبوری خود ظاهر نمود تا آنکه محمد قلی خان انتهایان
را بیرون دولت خانه بلکه در راه گذاشته خود پیشتر آمده و کورنش نموده بطرف دست چپ بضابطه وزارت مع بیرم خان و
مدار الدوله و یحیی خان پسر زکریا خان و دیگر همراهیان خود ایستاده و والد مرحوم بضابطه بخشیگری مع منیر الدوله و بنده
و دیگر برادران والا مرا به رفقای شاهزاده بطرف دست راست ایستاده بود و محمد قلی خان بمجرد قیام شروع بذکر
راجه مذکور و ستایش او نموده گفت هندوی هوشیار مسلسل گوی است فارسی را درست می گوید دانائی
از فحوای کلام او هویداست من دیوانی خود و نیابت الهٰ آباد هم یاد دادم سخنان بنده وحی دانم بچه صورت شاید بگوش
شاهزاده رسیده یا حاضر الذهن گفت که اینقدر اعتماد از یک ملاقات شما را چه قسم بهم رسیده مدار الدوله شروع
بگواهی خوبی و وفا و حسن اخلاص و رسوخ عقیدت او نمود میرزا اسحق از میان جسته جمیع خوبیهای مذکوره را مع
القیاد و فرمان برداری او متعهد گشت و ذمه خود نموده اینها خود بمقتضای طمع دو سه هزار روپیه نقد و جنس و بنابر استماع
کلمات بی فروغ که از عیاری و مکاری بر زبانش گذشته و از راجه مذکور شنیده بودند مبالغه ها می نمودند اما
محمد قلی خان و شاهزاده و دیگر دولت خواهان خانه شان راجه بلا زده بود که بکشتی مذکوره گفت که اگر بعد رجوع
و حصار او اطاعت نکند چنانچه همین کار کرد تو که فرمان برداری او را تعهد نمائی چه گونه از عهده آن بر می آئی از
آقای او با آنهمه اسباب و اتفاق شاهزاده خود عقده نکشود این کشمیری مغلوک اطاعت او را ندانم چه گونه متعهد گشته بود
بیت جائیکه عقاب پر بریزد ٭ از پشه لاغری چه خیزد ٭ القصه بعد اندک زمانی رام نارائن در حضور رسید و آداب
دادنی که در تمام عمر خود ندیده بود مبتلای کورنش و سلام گردیده با لب خشک و چشم نمگین نزدیک تخت رسید یاد مانده
که مدار الدوله با شاهزاده بدست خود اشرفیهای نذر گرفت و محمد قلی خان شروع باظهار حسن ارادت و عقیدت او نموده
التماس باعطای خلعت نمود شاهزاده حکم داد رام نارائن را بزده خلعت پوشانیدند و سرپیچ و جیغه مرصع مع پر کلگی
عنایت که مخصوص شاهزادگان بود مرحمت گردید مرلید همراه ازین شراکت سرباز زده همراه بنام احمد خان قریشی و مصطفی قلیخان
از همراهیان او بملازمت رسیده بعنایت خلعت چارپارچه و سه پارچه سرفرازی یافتند اما رام نراین که گاهی اینقدر تعب نکشیده
خود خداوندی می نمود در سرگردانی بجا آوردن آداب بکرات و مرات که برای مراحتی می باید افتاد نهایت خسته
و حیران گشت بعد از آن که دمی ایستاد و حواس او بجا آمد نظر پائین انداخته بملاحظه احوال فلاکت شاهزاده و غرابت
اوضاع امرا و روسای لشکر و پریشانی اردوی سلطانی که هنگام ورود دیده بود از آمدن خود ندامت کشیده
بنده از سیمای او دریافت که از آمدن خود پشیمان و در آرزوی بدر رفتن از چنگال ایشان است بعد ساعتی
محمد قلی خان مع رام نارائن رخصت گشته بخانه خود رفت و در آنجا شنیدم که چه سودای تمام پخته چنین ضیعه بنام انداد

بخاطر جمع رخصت دادند معتمدے که دران وقت حاضر بود میگفت که رام نراین در خیمهٔ علحده سکونت داشت اما نهایت متصل بخیمهٔ
محمد قلی خان میرزا محمد علے موسوے را که باتفاق مدار الدوله برائے آوردن راجهٔ مذکور رفته بود طلبیده محمد قلی خان گفت که به
رام نراین رفته بگوئید که صوبه بیا باکه عبارت از میرزا احسن برادرش باشد مقرر شده شما را دیوانئے هر دو صوبه مبارک شود و
میرزا اسحق را هم بهمین کار باتفاق او مامور نمود هر دو عذر آورده التماس نمودند که هنوز این سخن گفتن مقرون بصلاح نیست
بر آشفته خواصے را فرستاده راجه را طلبید چون آمد خود این سخن گفت او از دانائے سر بزیر انداخته نیز مبارکباد سے گفت
و بجائے خود برگشت قریب بشام که ساعتے از روز باقی بود محمد آفاق کوتوال عظیم آباد را که همراهش بود نزد محمد قلے خان
فرستاده پیغام داد که از صبح چیزے نخورده ام الحال مے روم گفت مبارک است بعضیها همان سخن که من می گفتم عرضه داشتند
ابا نمود که بدعهدیست و وعده چنین بوده گفتند بدے نباید کرد داخل قلعه نشدن خود معهود نیست قبول نکرد و گفت که امحال است
که بدم شمشیر من تواند آمد **بیت** چو بختش نگون بود در کاف کن ❊ نکرد آنچه نیکانش گفتند کن ❊ چون راجه از انجا بر آمد شخصے
با او بر یک فیل سوار و باتفاق قاصد عظیم آباد حسب الامر محمد قلے خان گردید چند قدم پیش رفته عذر خواست که من هندوم
در یکجا با مسلمان آب نمے توانم خورد و ماده فیل حوضه دار دیگر طلبیده بران سوار گشت و اسپے خورده بسرعت پرواز
طیور وحشے بدر رفت **بیت** تو گفتے که خواهنده شادے پرید ❊ چو طاوس کو رشته در پا ندید ❊ مجرد رسیدن در قلعه فرمان
داد که مردم از برج و باره قلعه پیش از پیش خبردار بوده در استحکام کوشند و محمد قلے خان بے نصیب از امور یکه گویا پیش
پا افتاده و از اجلے بدیهیات بود غافل گشته برائے و شجاعت خود مغرور و در لهو و لعب و تماشائے رقص و طرب منهمک
و مستغرق بوده یقین داشت که راجه مذکور نوکر ایست فرمان پذیر و هر روز احکام بے سر و بن بصحابت لیساولان و میرزا
اسحق مے فرستاد و انتظار خبر منفصت افواج بنگاله مے کشید تا آنکه بعد از دو سه روز تحویل آفتاب ببرج حمل معین و مردم
منتظر را لتقریب امتحانے میسر شده گفتند که باید دید برائے نذر عید نوروز رام نراین مے آید یا نه اگر آید یارے
بخت و اقبال است و الا آنچه یقین محمد قلے خان گردیده همه وهم و خیال تا آنکه نوروز رسید و رام نراین اشرفیهائے
نذور شاهزاده و محمد قلے خان مع بیضه هائے مرغ که نقاشے و رنگین و ساده بود و دیگر انواع حلاوے و لوزینه و عقاقیر
با وراق طلا و نقره گرفته فرستاد و خود عذر اشتغال بکار هائے سرکار خواست و بر اکثر عوام حتے بعض بازاریان
باشعور هم متحقق شد که وفا کرده الحال او نخواهد آمد اما محمد قلے خان ابله خفیف العقل را تا هنوز همان اعتماد بر او و استبداد
برائے بے سر و پائے خود که بود و بود چون جشن نوروز هم گذشت و شاه و وزیر را از لهو و لعب و عیش و طرب خاطر
خواه فرصت میسر گشت قاصد کوچ ازان مقام گشته داعیهٔ ورود بطرف شرقے شهر عظیم آباد نمودند چون راه منحصر اند
رسته بازار شهر است رام نراین پیغام فرستاد که فوج سرکار را اکثر مغلیه و مردم اینجا ازان جماعه خائف اند مبادا
از لچه هائے لشکر شاهے هنگام عبور کسے تعدے نماید و بجائے شهر پناه بر حفظ آبرو جسارتے کنند و باین صورت
فتنه در عین شهر بر پا گشته هنگامه بزرگے حادث شود مناسب آنست که عمله حضور مع داروغه بیلداران اینجانب که آنها
هم ملازم سرکارند از طرف جنوبے شهر در زمین جله که خشک افتاده برائے توپخانه سرکار والا به بار بردارے
راه درست نمایند و خود بدولت مع لشکر ازهمان راه رونق افزائے باغ جعفر خان شوند محمد قلے خان قبول نموده هچنین
قسم بعمل آورد و هنوز انقیاد و اطاعت راجه مذکور در خاطر مغرورش ارتسام داشت تا آنکه چند روز

در باغ جعفر خان و میدان آن طرف هم گذشت و آمد و رفت سفراء ایلچیان و لان بنابر ابلاغ احکام و طلب کاغذ مداخل و مخارج صوبه بنگاله گاهی تعلقی و شرطی هم از ایلچیان و لان عمل سے آمد و راجه در انتظار خبر نهضت لشکر بنگاله بهار او مماشات میگذرانید درین اثنا خبر کوچ نمودن میرن ولد اکبر میر جعفر خان که سپه سالار و مختار سرکار پدر بود مع افواج انگلیشیه و کرنیل کلیئت ثابت جنگ بر رام نارائن رسید و شدائد تقاضای محصلان محمد قلی خان هم از دیاد پذیرفت حوصله مر لیه هر دو رام نارائن تنگی نموده مردم محمد قلی خان را مجبور و عنف از شهر و خانه خود به در نمودند اراده رام نارائن آن بود که چندی دیگر هم بمماشات بگذراند تا فوج انگلیشیه و میرن در رسد و کار این سپه سالاران نادان بی درد سر را انجام یابد باده گوی رئیس و تعینیان فرصت نداده حوصله مر لیه بر تاب نیاورده بغم بدبختگی آقا و بدنامی خود در جنگ چندر وزه دیدند و الا بی شبهه این ابلهان را لشکریان و لاور مفتون داشته غافل میگذاشتند تا افواج انگلیشیه رسیده گوشمال گستاخی شان میداد

ذکر آشکارا شدن خدعی که رام نارائن با محمد قلیخان می نمود و محاصره نمودن افواج مغربی حصار عظیم آباد را به بدسلیقگی و برگشتن سلطان و وزیر خائب و خاسر از سوء تدبیر

بیت هرچه دانا کند کند نادان ٭ لیک بعد از خرابی بسیار ٭ مطابق احوال محمد قلی خان و بار انتشار است اول هرچند هوشیاران صلاح شایسته داد سود سے نداد و گفته آنها نشنید و بر عقل ناقص خود اعتماد و استبداد تمام نموده کار بجائی رسانید که غیر از پشت دست گزیدن چاره نه دید تفصیل این اجمال بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه چون راجه رام نارائن ایلچیان و ملازمان محمد قلیخان را بدر کرده جواب فرستاد که صاحب این همه تحکم کرده نمائید چه فهمیده اید من نوکر شما نیستم که محاسبه دهم نوکر ناظم بنگاله ام شما مهمان این دیار یک ملاقاتی و ضیافتی نمودیم حالا برای خود هرچه بهتر دانید بکنید خان مذکور در از شور از جا در آمده بهرزه درآئی نا هنجار و بلند پروازیهای بسیار نمود که صبح این مردک بدخود غافل را در گوشه گمان گرفته می آرم و به پادشاهزاده گفته فرستاد که فردا جنگ است فوج سرکار هم همراه نمود سے بنابر تنبیه این محیل مکار متعین شود شاهزاده والد فقیر و جمیع رفقای خود را اطلاع احوال و حکم با عانت و رفاقت محمد قلی خان نموده فرمان داد که فردا اول صبح همه کس همراه او سوار شده تابع رای و فرمانش باشند یحیی خان خلف زکریا خان که خواهرزاده و داماد قمر الدین خان وزیر بود مجبور از استماع حکم و خبر با ظهار جلادت جهالت و سفاهت خود ظاهر نموده از اول شام مع همراهیان یراق بسته و از خیام خود برآمده متصل بباغ حیدر نواز خان مرحوم که والد در آنجا فرود آمده بود بزعم خود مورچال قائم نمود و نفهمید که مرحبی بی موقع کشیدن و جائیکه خیمه گاه مردم و از قلعه نهایت بعید است تمام شب بسر بردن فائده غیر از اظهار حماقت چه داشته باشد القصه چون صبح صادق دمید حسب الحکم رؤسا و لشکر مهیا گشته نوکران شاهی بدربار شاهزاده و همراهیان محمد قلی خان بر در دولت سرای او جمع آمدند بنده هم برفاقت والد بدربار شاهزاده رفت و هر کس رخصت بجنگ گشته از مخیم خویش در میدان شتافت میر حسین خان خواهرزاده و ذوالفقار جنگ از رفقای محمد قلی خان که بزعم خود سپه سالار سرکار آقای خویش و از جمله سپاه دران بود با جمعیت خود رفته در باغ راجه رام نارائن محاذی قلعه که رأسی اقامت گزیده مورچال خود مقرر ساخت و همین قسم هر یکی مقابل حصار عظیم آباد در جائی مناسب رحل اقامت انداخت والد مرحوم مع رفقای قدیم و جدید خود مقابل برج طرف نخاس در میدان استاد و از همراهیان شاهزاده اکثری که توسل و اخلاص در خدمتش داشتند برفاقت آن جناب علم جلادت برافراشتند درین عرصه عبدالوهاب خان

مرحوم که عم کهتر فقیر و همسن و سال و بنهایت شفیق براحوال این عبداقل بود از بهاگلپور باوجود ممانعت پسران علی قلی خان که در رفاقت
شان بسر می برد بآرزوی ملاقات برادر بزرگ خود بمجرد استماع خبر ورود شاهزاده مع عیال و اطفال و اسباب
اندوخته چند سال همان وقت که والد سوار و عازم میدان بود رسیده ادراک سعادت قدمبوس نمود و گفت که متعلقان همراه
آورده در باغ لون گولا که مقبره والد مرحوم است فرود آورده ام الحال که معرکه جنگ گرم گشته اندیشه است که آشوبی بیرون حصار
روی دهد بیرقی عنایت کنند تا مردم لشکر بیرق سرکار شناخته تعرض نمایند حسب التماس او قبل آمدن بنده را اطمینان بخود
گفتم بهتر آنکه همه را همین جا آورده نگهدارند عذر غیمه علیحده و وجوه دیگر نموده سخنم را نشنید و علم دار را مع بیرق والد همراه برده درانجا
که عیال و اطفال را مع اسباب گذاشته بود نشانید و بنا بر رفاقت برادر و این عبداقل برگشته شریک ما مردم گردیدند
بعد اندک زمانی گلهٔ توپ از طرف حصار بطرف ما که مردم بسیاری از دحام داشتند سر داده ند و رام نارائن شروع
بجنگ نموده و از هر طرف قلعه که محاذیش افواج مخالف بود گله اندازی شروع گشته علی الاتصال گله توپ می باریده و از
بالای سر ما می گذشت و بطرف باغ رام نارائن که متصل بدیوار حصار قلعهٔ عظیم آباد بسمت کهرکی راجه نی و میر محمد حسین خان
درانجا نشسته راه یورش می جست التهاب نیران جنگ و توپ اندازی با تفنگ زیاده تر از طرف ما بود تا آنکه محمد قلی خان
هم بر فیل خود سوار با جماعهٔ بسیار نزدیک ما رسیده بایستاد و مرلیدهر که بر برج نخاس جای داشت و اهتمام آن طرف باو
متعلق بود کثرت ازدحام و اسباب جاه و احتشام دیده گمان برد که مقابل برج محمد قلی خان یا شخص دیگر از اعظم ارکان خواهد بود
بتوپ انداز تحریض نموده تاکید کرد که باید گله در مجمع بلکه سردار فیل نشین را بزنی او هم بتبه و رخود سعی در ین کار داشت و گله ها
متواتر رسیده اکثری از آن گله ها اطراف و جوانب فیل محمد قلی خان و بالای سر مردمان فراهم آمده آنجا میگذشت
چنانچه یکبار گلهٔ توپ مذکور از بالای سر فقیر باندک ارتفاع گذشته نزدیک من بر زمین خورد بنده از ین جرأت سبی موقع
ناخوش گشته بوالد که برابر فیل محمد قلی خان باندک فاصله استاده بود التماس نمود که قبله من از ینکه بدف گله های توپ
درینجا استاده ایم کدام فائده متصور است فرمود که میدانی چاره بدست من نیست گفتم بسالار لشکر بایدگفت که اگر منظور یورش
بفائده باشد قلعه روبرو و خود بدولت سوار اند در رنگ چلیپت بر قلعه بریزند آنچه مقدر است خواهد شد عبث بدم توپ
استاده در معرض هلاکت بودن چه ضرور اگر یک گله بعماری برسد جنگ تمام و کل لشکر بی انتظام می شود و اگر لفیا بطور
حقل کرد رین لشکر اثری از ان پیدا نیست جنگیدن منظور باشد چنین قلعه را محاصره کنی باید صوبه داری باسه چهار هزار
سوار و ده دوازده هزار پیاده برق انداز مع چندین ضرب جزائر و توپهای کلان با اسباب حرب مستعد محاربه است
و جمیع بجای شهر بنا بر حفظ ناموس و آبروی خود علاوه در رفاقت او کمر بسته باعانت حاضر اند بعد دخول در قلعه احتمال
جنگ عظیم است و از ین طرف که افواج محاصره دار د شکست بروج و دیوار این حصار که همه پخته متین مرتفع کلی دار د از جمله
متعذرات است اول صلاحیکه مناسب بود مسموع نیفتاد حالا که کار بجنگ کشید تدبیر جنگ هم چنین است که سرداران
لشکر اختیار نموده از هر طرف ارادهٔ احاطهٔ حصار دارند بلکه باید این مردم را از همه جانب محمد قلی خان طلبداشته بهیئت
مجموعی از راه متعارف بیرون شهر که رسته بازار و کثرت عمارتها بمنزلهٔ سلامت کوچه است در شهر در آیند و بآرام مع جمیع
فوج همراهی در حفظ الهی متصل بقلعه پادشاهی در حویلی مرید خان بر لب دریا رسیده سواران و سرداران لشکر را پیاده
سازند و یکجا مستعد یورش باشند و توپهای بزرگ را مقابل دیوار پختهٔ قلعه که کار گل و خشت و ساخته دو صد سال بلکه زیاده

خواهد بود مطلق پخته و استحکام ندارد و نهایت بوسیده و از جا با خشتهایش ریخته و دیوار مرتفع خشتے کهنه الیست برابر بچینید و حکم بزدن
گلهها فرمایند اغلب که در چند شلک در عرصه یک ذره بلکه کمتر ازان تمام دیوار مسمار و با زمین هموار گشته راه وسعی برای یورش بهم خواهد رسید
آنزمان برق اندازان را پیش رو گذاشته با دلاوران بهادر یورش فرمایند تا انشاالله تعالے صورت فتحے رو نماید والد
قاصد این اظهار شده بود که ناگهان خود بخود محمد قلی خان از جائیکه استاده بود بطرف مغرب پیشتر راند و ما و والد نیز برفاقت او
پیشتر رفتیم بارے محاذات برج نخاس برطرف گردید و محمد قلے خان دران مکان استاده کسے را فرستاده والد را پیش خود
طلبداشت چون رسید ندفیل را نشانیده همراه خود بر عمارے سوار ساخت بعد آنے والد مرحوم بنده را نیز خود طلبید پیشتر رفتم
محمد قلے خان سلام کردم والد فرمود که نواب صاحب شمارا مے خواهند بسفارت پیش رام نراین بفرستند گفتم حاضرم اما
درین وقت که او محصور و مشغول مدافعه و از قلعه غیر از سفیر تیر و تفنگ دیگرے نمی آید بنده چگونه اندرون توانم رفت محمد قلیخان
شخصے را روبرو طلبیده فرمود که ایشان از برادران شیخ حمید الدین جماعه دار و رفیق منند شب بتقریب دعوت در خانه شیخ مذکور
اندرون حصار بوده اند این وقت از انجا مے آیند رام نراین حضور شیخ حمید الدین میگفت که من ملازمت نموده مستدعی رفاقت
و پیش ناظم بنگاله بدنام شدم با وجود این نواب کمر به استیصال من بسته قلعه را فرو گرفته است بنا برین حمید الدین پیغام فرستاد
که اگر عفو جرائم او شود بنده متعهد مے شود که بانا ورا در حضور بیارد شمارا مے باید رفت و باید گفت که الحال هم اگر او از در اخلاص
و عقیدت در آید ما بر عهد خود استوار و با او کارے نداشته خواستگار اطاعت و انقیادیم گفتم اگر این سخن صحت دارد چرا او کسی را
نفرستاد و ابلاغ این التماس نمود شخصے که حامل پیغام در روبرو استاده بود گفت پیغام اوست که شیخ حمید الدین داده و او را
فرستاده تا در حضور عرض نمایم محمد قلے خان گفت خوب از ما چه میرود صدق و کذب این خبر بعد ورود شما در حضور او ظاهر
خواهد شد چون دیدم که از سفاهت امتیاز معقول و غیر معقول نمے کند گفتم چه مضائقه اگر منظور همین است بنده میروم اما نواب صاحب
در جاے مناسب نزول فرمایند و مردم از قرب حصار برخاسته در حضور آیند تا راه آمد و شد باز شود و بنده آنجا رفته
حرفے اورا دریابد و از چند وانمود هم آنچه مناسب داند بگوید بعد ازان در حضور آمده آنچه ادراک کرده باشد اظهار نماید
محمد قلے خان گفت تا او جنگ موقوف نکند ازین طرف چگونه مے تواند شد گفتم درین امر او با دے نیست چون افواج
حضور قاصد یورش بر حصار شدند او بنا بر ضرورت بمدافعه برخاست ازان طرف اگر اندک اهمالے شود در طرفة العین
مردم بر برج دوباره صعود نموده کار شما را تمام مے نمایند چگونه از طرف او توقف در برق اندازے و خصم افگنے
خواهد شد و بدون موقوف شدن تفنگ اندازے بنده چگونه راهے توانم یافت برق اندازان و گاه بندوق امتیاز سفیر و دشمن
نمے کنند شخص مذکور گفت همراه من بیائید که من مے برم گفتم چه مضائقه من همراه ایشان میروم تا جائیکه ایشان برند بنده
همراهست و مرخص گشته باتفاق روانه شدیم عم مرحوم وهاب قلے خان که ذکرش گذشت بنا بر اخلاص و اشفاقیکه داشت
رفیق من شد شیخ مذکور که مے بود من در حصار بحضور محمد قلے خان شده بود در عبور راه محافظت خود از گلهٔ بندوق
نموده میرفت و بنده در پے او راه مے برید تا آنکه بباغ رام نراین که منزل و معمور جال میر حسین خان و مجمع چند هزار کس بود
رسیده توقف نمود چه بیرون برآمدن از دیوار باغ که نهایت متصل بحصار و درمیانه حائلے و ساترے نداشت تا در پناه
آن توان رفت متعذر بود بنده بعد اندک استراحت شروع بتاکید کرد و شیخ راهبر متحیر گشته عذر خواهے آغاز نهاد که راهے
بجوئیم بعد ازان برویم گفتم چه مضائقه من خود با شما ام هر جا برید میروم و هر جا باشید هستم آخر ناچار شده الحاح و شماتت

با خدمتگار خود شروع نمود تا رقعه او را نزد حمید الدین رسانند و او را بے نماید ایشان برونده دهند راهم ببرند خدمتگار این طرف آن حرف
کردید و راه ندید و برگشت و عذر خواست شیخ ابله تطبیع او با تمام پنجر دپیه نمود خدمتگار ناچار گشته جواب صاف داد که صاحب جان
عزیز تر از همه اشیاست هر گاه صاحب نمی توانند رفت من چگونه میروم من هم آدمم و همین گوشت و پوست و استخوان که
اغنیا دارند غربا نیز دارند از استماع این جواب خاصه حضور من با آن دعوائیکه می نمود نهایت منفعل گشت و لمحه سر بزیر انداخته گفت پس
باید برگشت همان سخن گفتم که من همراه شما ام هر جا میروید میروم بعجالت برخاست چون رو بروی محمد قلی خان رسیدیم وادو پسیه
گفتم از ایشان باید پرسید محمد قلی خان دریافته خاموشی گزید و آن عزیز عذری با شرمساری خواسته بگوشه در رفت و نبود
تا عصری ناتمام جماعه ابلهان را دیده آخر روز بجای خود برگشت بعد از من بساعتی والد و اکثر سرداران بے فوج بمنازل خود معاودت
نمودند مگر افواج محمد قلی خان و جماعه داران ملازم شاهزاده شب حراست قلعه و توپ و اسباب همراهی خود نموده همانجا
بسر بردند و لچه های بی ایمان هر دو لشکر و گرسنه های ناخدا ترس در آبادی خارج حصار که سکنه آنجا بودند و شاهزاده
نهایت مشغوف و مطمئن بودند ریخته و واز نها و مردم بر آوردند و خانمان عالمی بباد رفت خانها سوخته اند و خیلی مردم بغارت
بردند چنانچه اهل و عیال و اسباب علی خان مرحوم هم بلای غارت مبتلا گردیده مالک یک حبه و یک گز کرپاس نماندند
اما شخصی ملک خصلت در همان هنگامه غارت بسر وقت شان رسیده و حافظ عرض و ناموس آنها گردیده برافقت خود
متصل بلشکر رسانید و در گوشه نشانیده و رفت عم مرحوم مرقوم تمام شب در تلاش آنها برنج و تعب گذرانیده اثری از آنها
نیافت و صبح نهایت نزدیک بخیمه گاه والد در انبوه بعضی اشجار که گویا مختصر صحرائی بود غارت زدگان گم شده را یافت
و بر سلامتی ناموس و بدست آمدن اطفال و محفوظ ماندن آنها از ذل اسیری شکر منعم حقیقی بجا آورد و بر سخن نشنویهای
خود کمال ندامت کشید اما سودی نبود علی ای حال چون معامله برین منوال مشاهد گشت فقیر را اگرچه از بیشتر امیدی ازین
رؤسای لشکر نبود بیشتر مایوس و درباره محافظت ناموس مشوش شد چه عصر همان روز که راجه رام نراین مردم محمد قلی خان
را رانده داعیه حرب مصمم نمود جناب والده ام ظلها و بعضی از متعلقان بنده و دیگر برادران با یک خادمه و لباسیکه در بر
بود و رخت خواب و دیگر اشیای ضروریه برای ملاقات والد مرحوم آمده بودند و مستحفظان دروازه مشرقی حصار عظیم آباد
وقت برآمدن سواریهای مذکور مزاحم شده برام نراین اطلاعی دادند او فرمان داد که احدی تعرض نکند در رفتن و هو فی الحقیقه
احسان نمایانی کرد و الا خدای داند که میرزن بود و چه ناخدا ترسیهای نمود و الحمد لله علی ذلک و علی جمیع نعمائه
آخر خیمه شاهزاده و محمد قلی خان از طرف باغ جعفر خان کنده در میدان جنوبی قلعه عظیم آباد دورتر از حد وصول گوله
توپ که زمین خشکیده حلیه بود معسکر شد بنده و دو سه روز دیگر مشاهده اعوجاج آرای رؤسا و اسائت تدابیر غیر صائبه
جماعه مذکوره نموده دل تنگ گردید و با والد مرحوم کلمات کدورت آمیز گفته التماس کرد که پاشکستهای چند خانمان
بر باد داده درینجا افتاده اند طاقت پیاده راه رفتن ندارند و این قلعه با این تدابیر در ماهها هم مفتوح نخواهد شد عنقریب
لشکر مشرقی با افواج انگلیشیه میرسد و محمد قلی خان و شاهزاده راه خود می گیرند درباره این بیچارهها اگر همین وقت
فکری فرموده بجائی بفرستید بهتر است و الا بعد چند روز هیچ نمی توانست شد آزرده خاطر گشته فرمودند که از من خود
چیزی نمی آید هر چه بهتر دانید بکنید بنده چند بهل سواری و یک دو ارابه بار بردار برای حمل سرمایه و الا یاری
و اسبابی خود همراه نبود از عالم گنج که چودهری بهلبانان آنجای باشد و آشنا بود طلبیده داشته و چند نفر کهاران بهم رسانیده

از بابو پهلوان سنگه پدر قو گرفت و مع والده و جمیع ناموس که متعلقان صدر نشاه جهان و وهاب علی خان برادران بودند همراه خود باز راه گور
عبور دریای سوهن نموده بملک بابری مذکور رسانید چندی روز در قصبه سهسرام و حویلی شاه قیام الدین نور شاه کبیل بسر برده بود که یکبار شاهزاده
و محمد قلی خان ظفرقتا را دبار گردیده برگشتند و در سهسرام بنده باز شرف حضور والد مرحوم دریافت

تتمهٔ احوال محمد قلی خان و شاهزاده عالی گهر که در غیبت بنده رو یداد و برگشتن هردو از عظیم آباد

بعد از انکه فقیر از لشکر برآمد محمد قلی خان و همراهیانش و سرداران رفقای شاهزاده اهتمام در تسخیر قلعه زیاده از حد مقدور نموده مورچالها را متصل بدامن حصار رسانیدند و اکثری مجروح و بسیاری مقتول شدند اما انهمه محنت چون بی موقع و بی دلالت حماقت بود ثمری نداد محمد قلی خان بر برج طرف صدری گنج ازدحام نموده به ملیداران حکم داد که بنیاد برج مذکور را کاواک کنند روز نهم سه چار ملیدار در بیخ برج کاری کردند ناگهان برج از بار خود فرو نشست یکی از انها گریخته جانی بدر برد و دو سه کس نابالغ هموار گشته مسمار شدند اما راهی برای برآمدن بران برج میسر آمد و مردم محمد قلی خان هجوم آورده یورش نمودند محصوران هم پاسداری نموده سنگ آسیا و سبوچه هایی باروت آتش داده بر سر مردم میریختند و از برج پهلوگاه تفنگ چون تگرگ بر سپاهیان می بارید و اکثری از آنها تا نصف و ثلث دیوار برآمده بعضی سوخته باروت و بعضی مجروح گولهٔ بندوق پایین افتاده بالا رفتن نتوانستند و در پایین برج نیز جمعی کثیر از بندوق مجروح و مقتول افتادند می گویند قریب یکصد کس بلکه زیاده بهمین صورت تلف شدند و کاری از پیش نرفت تا شام شد و مردم برگشته بمورچال خود آسودند صبح آن بنابر لطفی جواب و سوال محمد قلی خان را با شاهزاده ملال عظیم بهم رسید و فوج خود را از پایین حصار برگردانید و عازم مراجعت گشت شاهزاده بخانه اش رفته عذر خواهی و دلداری بسیار نموده مردم بهیر و بنگاهش را که پیشتر رفته بودند برگردانید و مجدداً او را مستعد محاربه و در تسخیر حصار عظیم آباد راغب ساخت چون در جواب و سوال بیگاه گشته وقت یورش نمانده بود مردم را برسیدن تا بمورچال و حراست جاهای معینه خود مامور ساخته یورش را بر فردا گذاشت و صبح باز همان ماجرا روی داد و رام نراین راجه حارسان قلعه اضطراب و تزلزل عظیم در ثبات و استقلال بهم رسیده قریب بود که بگریزند و قلعه را خالی گذارند درین اثنا آخر روز خبر قرب ورود لشکر شرقی بمحمد قلی خان رسید و قبل ازین خبر اخذ قلعهٔ اله آباد که شجاع الدوله چون از دست قلعه دار محمد قلیخان انتزاع نموده قابض و متصرف گشته بود نیز رسیده استماع دو خبر کذایی محمد قلی خان را هوش و حواس بر جا نگذاشت و دست و پا گم کرده مراجعت بطرف شجاع الدوله با وصف قرابت که بنی عم همدیگر بوده اند مناسب دید خلاصه چون بخت یاور نبود و اجل مقدر در پیش بود انچه نمی بایست همان می کرد عزم معاودت را جزم نموده در تاکید یورش اهمال نمود و قریب بشام وعده فردا بمردم داده بخیام خود برگشت و به اراده نمود و قرب وصول میرن و افواج انگلیسیه شاهزاده را اطلاع بخشید شاهزاده دو سه بار پیغامهای پایداری فرستاده جواب خاطرخواه نشنید ناچار گشته خود هم اراده برگشتن و با ملاقی رسیدن جزم گردانید تمام آخر شب از تبدیل وضع لشکر هر کس متحیر بود صبح اراده هاشان مضمر ظاهر شد هر چند پهلوان سنگه و بعضی رفقای صاحب جرأت محمد قلی خان را فهمانیدند که الحال اراده آشتی و اتفاق با شجاع الدوله نامعقول است بهر صورت همین جا باید جنگید یا تدبیری دیگر باید اندیشید فائده نه بخشید و صبح طبل رحیل کوفته عازم ملک خود گردیدند

ذکر ورود موشیر لاس فرانسیس در لشکر و برگشتن او همراه شاهزاده با کمال تاسف و تحسر

نزدیک به پهلوارے موشیر لاس فرانسیس برخورد و فهمانید که این چه خیال باطل و چه بے ننگی است صاحب مدتی مختها نمود لیکن دو روز توقف فرموده حسن تردد مرا که از چهتر پور دوان دوان خود را رسانیده ام به بینید بعد از آن هر چه مناسب باشد خواهید نمود مطلقاً گوش نکرد لاس مذکور هم ناچار تماشائے قدرت کردگار عزم بازگشت نمود اما ملاقات با شاهزاده مناسب دانسته پیغام فرستاده شاهزاده توقف نمود تا موشیر لاس آمده ملازمت کرد و از مکنون خاطرش استفسار نمود شاهزاده آنچه واقعے بود ظاهر کرد که باعانت محمد قلی خان مصارف ضروریه آنچه بایست مهیا مے شد و اکنون مرا آن مقدار زر و اسباب که مقاومت با افواج مشرقی توانم نمود میسر نیست بضرورت طرف چهتر پور میروم تا بعد ازین چه شود لاس هم چون همانجا اقامت داشت رفیق سفرش گردید اما پیشتر از شاهزاده میرفت چنانچه فقیر هم وقتیکه او وارد سهسرام گردید بدیدنش رفت و احوال پرسید گفت امرای هند که حمقاے بے قرینه چند درین عهد ما برائے خراب ساختن عالمے موجود شده اند بسیار کرد و اضطرار و عجلت محمد قلی خان را هم از جمله حماقتها شمرده میگفت که من از بنگاله تا شاه جهان آباد همه جا گردیدم غیر از غریب آزارے و غارت مسافر دیگر از کسے چیزے مشاهده نشد هر چند خواستم که یکے ازین مقتدران مشهور مخدوم از شعور مثل شجاع الدوله و عماد الملک و امثال شان باقتضاے غیرت و انتظام سلطنت اراده بند و بست بنگاله و جنگ جماعه انگلیشیه نماید کسے باین کار التفات نمود و حسن و قبح این امر مطلقاً ادراک نکرد القصه چون او گذشت محمد قلی خان و پادشاهزاده رسید و والد مرحوم هم تشریف آورد اما از پهلوے رفاقت سرداران بسکه نهایت نادم و متحیر بود در مهمان خانه که ما منزل داشتیم فرود آمد و شکایت سفاهت بر دو سردار زود بی اتفاق آغاز نهاده با بنده استشاره فرمود که الحال چه باید کرد عرض کردم که بشاهجهان آباد از عداوت و عناد عماد الملک نمی توانید رفت و شاهزاده را این مقدور که متعهد احوال آن جناب مع عیال و اطفال و دیگر منتسبان که ازین حرکت آواره گشته اند تواند شد معلوم و شجاع الدوله را مناسبتے بامزاج آن قبله نیست که توقع رفاقت او توان نمود و صحبت ما مردم با ارباب مشرق بنا بر آمدن کنکاش همراه اینها و رفیق گردیدن ما همه برادران با شاهزاده برهم گردیده و بزعم بنده چاره منحصر در یک صورت است اگر چه تحمل آن بر طبیعت عالے گران خواهد بود اما بضرورت باید نمود و آن اینست که پهلوان سنگه زمیندار عمده این صوبه و بارام نام این ومرلے دهی ربطے عجیب و زر وافرے هم چنانچه گمان نتوان نمود دارد و بقدر فوجے هم همراه او هست درین وقت با او اتفاق باید ورزید البته کار او صورتے خواهد گرفت در صورت وفاق با او برائے جناب عالی تا کارے نکند کار خود نخواهد کرد باین صورت ممکن است که محالات جاگیر وغیره بدست آید و گوشه برائے بسر بردن اوقات میسر باشد تامل نموده فرمودند فی الواقع اگر چه بر من بسیار گران و ناگوار است اما چاره هم بالفعل منحصر درانیکار بنا برین والد از سهسرام کوچیده بر دریاچه درگاوتے باتفاق پهلوان سنگه خیمه زد او برائے ملاقات آمده با کمال تواضع و فروتنی استکشاف ما فی الضمیر نمود و بعد اطلاع سعادت شمرد و درین اثنا داعیه آن داشت که اگر شاهزاده تصمیم مقابله و مقاتله با میرن نماید و موشیر لاس را برگرداند زر وافرے باجتماع سپاه و اسباب لیاق صرف نموده اعانت شاهزاده چنانچه باید بعمل آرد تا هر چه مقدر است بظهور رسد و از و نامے در عالم پایدار بماند چنانچه بنده مکرر رفته ابلاغ پیغامها نمود موشیر لاس و شاهزاده نظر به پیشه او که زمینداریست اعتماد نکرده ملتمساتش پذیرائے نیافت و بضرورت صلاح چنین افتاد که خوب شاهزاده اگر نمے ماند خطے بکرنل کلیت متضمن وجهی معقول برائے برگشتن

خود نوشته بفرستد تا او را از خطی که درین برگشتن روی داده و کسی صیانت کند شاهزاده و نوبت خان یا مع مهر و منشیان خود فرستاد تا مسوده نموده بمضمونیکه مناسب دانند برنگارند چون کسی خاطرخواه ننوشت فقیر را والد ارشاد کرد که اگر چیزی بخاطر تو آید بنویس آنچه طبیعت بآن دلالت نمود بزبان قلم داده آمد مقبول طبائع افتاد و موافق ضابطهٔ منشیان نقلش برداشته و بدستخط پادشاهزاده رسانیده بکرنل کلیت فرستادند اکنون بنا بر انتظام اخبار و رفع حیرت ناظران اوراق مجملی از احوال محمد قلیخان و شاهزاده و موشیرلاس و بنادر دن ناموس خود از محمصهٔ خوف و هراس نگاشته بعد ازان احوال ورود میرن با افواج انگلیشیه مع رام نارائن در پرگنه سسرام و چین پور و تفصیل معامله والد و پهلوان سنگه بزبان قلم داده خواهد شد

ذکر بدر رفتن شاهزاده و موشیرلاس بطرف چهتر پور بوندیل کهند و آشفتگی اوضاع محمد قلیخان و غارت شدن لشکر او از دست راجه بینی بهادر و راجه بلوند سنگه

چون شجاع الدوله پسر صفدر جنگ خبر برگشتن محمد قلی خان و شاهزاده بی نیل مقصود شنید بمآل نامردی کار فرا گشته دست از مروت و ایمان شسته راجه بینی بهادر نائب خود و راجه بلوند زمیندار بنارس را فرمان داد که باتفاق مقابل محمد قلیخان رفته نگذارند که بالهٰ آباد تواند رفت و بهر صورت که برآید دست یابند بقابو آرند راجهای مذکور حسب الحکم باهمدگر قرین گردیده مقابل بنارس بر لب دریای گنگا دو کروه پیشتر از رام نگر که آباد کرده بلوند زمیندار بنارس و خانه او در آنجاست معسکر ساختند و تو بهارا مقابل لشکر محمد قلی خان چیده مستعد مزاحمت و مدافعت نشستند شاهزاده و موشیرلاس را پیغام دادند که ما را با شما کاری نیست هر جا خواهید بروید اما محمد قلی خان را نمی گذاریم که از جای خود پیشتر تواند جنبید شاهزاده به آمدن خود از ان محمصه خنثم دانسته موشیرلاس را با خود متفق ساخته از راه مرزا پور خود در راه ملک بوندیله باراده اقامت در چهتر پور گرفت و محمد قلی خان از سرای سید راجه بقدر مسافتی گذشته لشکر داشت هر که از لشکر او بلکه از طرف عظیم آباد و پیشتر میگذاشت بکار زمینداران ملک بلوند سنگه بود یحیی خان پسر زکریا خان از لشکر شاهزاده جدا گردیده دو در مرزا پور باذن بلوند چند روز توقف گزیده بشاهجهان آباد رفت و محمد قلی خان مع لشکر اسیر دام تحیر در جا بلوسی و جواب و سوال میگذرانید اکثری از همراهیان که اصحاب جرأت بودند صلاح جنگیدن با هر دو راجه مقابل دادند و فی الواقع صلاح همین بود چه آنچه مقدر بود بار و بیسری آمد اما از حیرت حواس باخته جرأت نیافته بود بعد اتفاق والد با پهلوان سنگه و وجهی ازین امور ناموس را که همراه ابود بارادهٔ بردن به بنارس داشت مع سید علی خان همراه گرفته لسبرای کرم ناسه رسید شنید که غالب علی خان برادر سوی فقیر دو سه روز قبل ازین با زن و مادر زن خود بخیریت به بنارس رسید و الحال بر معابر کشتی نیست بحکم راجه بلوند همه کشتیها را کشیده زیر رام نگر که خانه او ست جمع نموده اند و هر که ازین طرف بهر سو رود مردم بلوند او را غارت میکنند ناچار باز برگشت و خطی از پهلوان سنگه بنام بلوند در باب حفاظت و اعانت خود و ناموس فرستادن بدرقه و دستک راه و فرود آوردن در جائی مناسب نویسانیده فرستاد و والد هم بهمین مضمون خطی براجه مذکور نوشت فقیر چند کس از ملازمان پهلوان سنگه را همراه گرفته مع ناموس و سید علی خان از راه چین پور که دامن کوه و صحراست روانه گردید و فقیر علی خان همراه والد ماند در راه نوشته راجه بلوند متضمن عدم تعرض و بجا آوردن خدمت و لوازم ضیافت و حفاظت بنام عمله او مع دو نفر راهبر به بنده رسید بنده چون نزدیک مرزا پور رسید با وجود همراه بودن

نوشته و نوکران او باز هم برق انداز ان حاضر آمده مزاحم شدند بنده کسے را فرستاده راجه بلوند را اطلاع داد چوبدار او آمده مزاحمان را ممانعت نموده بنده را در مرزاپور رسانیده در مکان مناسبے فرود آورد و شب دران مکان بیتوتت کردیم صبح بافضال اسے کیے عملا او کشتے آورده ما را مع ناموس از آب گنگا گذرانیده به بنارس رسانیدند الحمد لله چند ماه در بنارس شرف یاب صحبت بابرکت جناب قدسے مآب حضرت شیخ محمد علی حزین اسکنه الله فی اعلی علیین و از خدمت خال سراسر افضال سید عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ سعادت اندوز بودیم و درین اثنا بیرم خان خلف بیرم خان مرحوم نوه نواب روح الله خان بخشی الممالک اورنگ زیب هم بهر حیله از لشکر محمد قلی خان خود را تا به بنارس که اهل و عیال همانجا داشت رسانید بعد چند روز شنیدیم که محمد قلی خان رفتن خود با معدودے کهچهور شجاع الدوله از راجه مالسے مزاحم مذکور در خواست و آنها بشجاع الدوله نوشته چون ماذون شدند رخصت دادند آن اهل مظلوم با میدصلهٔ ارحام و بودن بے اهتمام همراه باد واز ده سوار و معدودے ز خواص خدمتگار عبور گنگا نموده نزد شجاع الدوله روانه گردید حکم رسیده بود که بعد چند روز از روانه شدن او لشکر او را غارت و اموالش را ضبط نمایند همین که سه چار روز از کوچ او گذشت هر دو هندوے مذکور سوار شده و قاصد غارت لشکر و مهیاے ضبط اموالش شدند و فزع قیامت دران لشکر برخاسته شور یوم النشور هویدا و خلقے کثیر بانواع بلایا مبتلا گردید اکثر لشکریان بے آبرو و مال و اسباب شان تباراج رفت مگر بے نام و نشانے چند که با ملازمان هر دو راجه آشنائے یا نسبت خویشے و همقومے داشتند شبها مخفی با آن لشکر پیوسته محفوظ ماندند و برخے را سیدے از سادات بارهه که جماعه دار معتبر لشکر راجه بینے بهادر و صاحب ایمان و آبرو بود متکفل جان و مال و حرمت آنها گشت و جماعه سه وقت شب بطرف خیمه گاهش رسیده باو پیوسته بودند از شر آن اشرار حفاظت نمود و از جمله نام آوران فقط زین العابدین خان که آخراً به نیابت وزارت شاه عالم نامی برآورده در جنگ عظیم آباد که بر قلعه یورش آورده بود سفر آخرت نموده و ذکرش انشاء الله تعالی خواهد آمد بقبیض رفقا پرورے و احسان که بامردم نموده بود و از استقلال و شجاعتی که داشت از ان سر که معرکه دیکرم صحیح و سالم برآمد تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه خان مرحوم از سردار زادهای ایران و شجاع جوادی بود قبل از رفاقت محمد قلیخان در صوبه اوده بر فاقت صفدر جنگ و شجاع الدوله روزگارے بعزت و احتشام گذرانیده و در اکثر محالات صوبه مذکوره حکومت داشت و همیشه دست عطا لیش نوال احسان بکام و دهان امیدواران میرسانید و سحاب کرمتش در مزارع آمال خواهندگان متواترے باریده رفقا و غیر رفقا هر که بخدمت او رسید از موائد افضال او محروم و مایوس نگردید و در سانحه مذکوره خان مرحوم بمقتضاے غیرت و شجاعت چون احوال لشکر بدان منوال مشاهده نمود با معدودے از ملازمان که همراه داشت در محوطه از خانهاے خراب و ماتین که متصل بلشکر بود خود را رسانیده بر دیوار خانه مذکور مع همراهیان برآمده و تفنگ و تیر و سپر و شمشیر آنچه در آن وقت میسر بود درست ساخته مستعد قتال گردید و گفت که هر که در اینجا بر سر من بیاید و با من تعرضے نماید با او جنگیده و یا بر گشته خواهم شد این خبر بلشکریان بلوند سنگه رسید و بعد تفحص معلوم گردید که صاحب این اراده کیست چون جماعه داران ملازم بلوند اکثرے نمک پرورده او و بعضے از رفقاے بینے بهادر هم از ان جمله بوده اند همه آنها با هم متفق گردیده باو لباسے نعم خود اطلاع و التماس نمودند که زین العابدین خان بهادر بپاس آبروے خود چنین قرار داده و در فلان ویرانه با دو کس مستعد استاده است و ما همه ممنون احسان و نمک پرورده آن والا دودمانیم حکم شود که در خدمت او رفته بعزت و احترام او را بیاوریم و اگر این التماس ما پذیراے نیابد ما هم شریک جان و آبروے اوئیم هر دو راجه ناچار گردیده و غیرتش را پسندیده ستیزه با او مناسب ندیدند و التماس ملازمان خود پذیرفته رضا دادند تا رفته بهر صورت که مرضے او باشد بعمل آرند

جماعهٔ مذکوره که جم غفیرے بود بخدمتش شتافته سرداران واکثر همراهیان شان از دور پیاده پا گشته باوب تمام سلام و کورنش نمودند و بقدم اخلاص پیش آمده مافی الضمیر خود را عرضه دادند زین العابدین خان بر حسن ارادت و وفای آنها تحسین نموده شکر الٰهی تبقدیم رسانیدند و مع رفقاے حاضر خود سوار گشته باکمال عزت و احتشام در لشکر طوند داخل گردید و بعد اطفای نائرهٔ تعب و غبارت در غبار آمده منزل گزید باید ارباب هوش لآلی کلمات این حکایت آویزهٔ گوش خود نموده قدر کرم و احسان بدانند و شیوهٔ خود گردانند که صفت مذکور حیات پایدار دنیا و سپر سهام حوادث و بلا در دنیا و عقبی است و محمد قلی خان نزد شجاع الدوله رسیده مقید گردید احوال آنچه استماع یافته انشاء الله العزیز در ضمن احوال شجاع الدوله سمت ارقام خواهد یافت

ذکر رسیدن میرن بعظیم آباد و برآمدن راجه رام نراین باتفاق او و کرنل کلیف بهادر ثابت جنگ بدافعه و چشم نمائی پهلوان سنگه

میر محمد جعفر خان و میرن پسر کلان او که سپه سالار پدر بود باستماع خبر ملاقات نمودن راجه رام نراین با محمد قلی خان و ملازمت کردن شاهزاده و بوساطت خان معظم مرقوم اول نهایت اندیشه مند گردیده رجوع بر رؤسا جماعهٔ انگلیسیه نمودند و کرنل کلیف را بسماجت و ابرام طلبیداشتند بعد رد و داد مشوره برآمدن با افواج قرار یافت تا بعد ازان هر چه صلاح باشد و جماعهٔ انگلیش را چون اطلاع تام بر احوال رؤسائے هند بود و نام شاهزادگی وقعے و وقرے در نظر ها داشت ارادهٔ ستیز و آویز با او و محمد قلی خان مصمم نبود اگر در اوضاع و اطوار اینها تناقض مشاهده میگشت البته معاملات بآئین شایسته انفصال می یافت اما حرکات سفیهانهٔ سلطان و وزیر آنها را بے قدر ساخت و اندیشهٔ از طرف آنها باقی نگذاشت چون خبر بے مصالحه رام نراین باشاهزاده و محصور شدن او در قلعهٔ عظیم آباد و فرو گرفتن محمد قلی خان و شاهزاده حصار آنجا را انتشار یافته بمیرن و کرنل کلیف تحقق گردید هر دو باتفاق هم با فوج گران از مرشد آباد نهضت نمودند و در اثناے راه بنا بر آنکه با خادم حسین خان میرن را صفائے نبود و از خان مرقوم گمان صداقت نداشت اندیشه او در خاطرش میخلید که مبادا درین هنگامه چه فتنه برانگیزد و در مین راه بگل پور رسیده که محاذی پورنیه واقعست مقام نموده قاصد آن بود که او را بقابوے خود آرد این ارادهٔ میرن شهرت یافته خادم حسین خان که مرد عیار بود از طرف میرن اندیشهاے بسیار داشت مع فوج و اسباب خود باستظهار کمک میرن از پورنیه برآمده در لب دریاے گنگا در گذر گوله توقف داشت و با کرنل کلیف بارسال سفرا همت بر انقت مے گماشت آخر چنین شد که کرنل میرن را از در آویختن با او مانع آمده بناے تجدید عهد و پیمان گذاشت و خادم حسین خان اندیشهٔ خود را از میرن ظاهر کرده در آمدن بعسکر او عذر ها خواست و استدعا نمود که اگر صاحب بر بجره خود در وسط گنگا تشریف آرند بنده هم بر بجرهٔ خود همانجا آمده ملاقات کنم و عهود و مواثیق را بالمشافه مجدد و مؤکد گردانیده بجاے خود برگردم و باعتماد اقوال سامے بخاطر جمع گذرانیده در دوستیها راسخ دم و ثابت قدم باشم هر چند این امر مخالف مرضی میرن بود لیکن کرنل صلاح وقت و کار خود باین صورت دیده و حسب الالتماس او بعمل آورده ملاقات با خادم حسین خان چنانچه مامول و مسئول بود نموده برگشت و از طرفین عهد و پیمان استحکام یافته اندیشه ها فرو نشست و میرن را با خود گرفته عازم عظیم آباد گردید محمد قلی خان خبر قرب وصولش یافته چنانچه مرقوم شد صلاح خود در توقف ندیده و برجع القهقرے برگردید چون بعظیم آباد متصل رسید رام نراین مع ارکان دولت و اعیان مملکت باستقبال شتافته معلوم نیست که بکدام حیله عذر ملاقات کردن خود با محمد قلی خان خواست و چنانچه بود زیاده ترازان مورد کرم و اشفاق گشت رام نراین فقیر را براے کار خود بمنت در لشکر شاهزاده فرستاده خود هم بدیدنش رفت و ارادهٔ توسل

با او داشت بعد از آن که طرف او را سهل شمرده راسے مرلیدهر را راجح دانست شکایت بنده پیش هر که دم بنا برای تو عمه خود اطلاع شمرده هر روز چندین نوبت با هر که مناسب میدانست مذکور مرا کرده میگفت صاحب عجب دنیاست و عجب زمانه من با غلام حسین خان صاحب چه بکرده بودم که ایشان هم ترک رفاقت مرا نموده بپدر خود ملحق شدند و این همه روباه بازیها نموده خود را نیکنام میدانست و عجب از صاحبان انگلیشیه که باوجود مشاهده و رفتن و ملاقات کردن او با خصم هرچند سخن سازے کند مخلص خود شمرده باشند اصل انیست که درین زمانه صاحب زر در دنیا هرچه کند کسے عیب او نے کند و زر همه عیوب راسے پوشاند بلکه عیب را هنر مینماید ما در نظر زرپرستان و اصحاب عقل و خرد الحال هم مرتبه آدم راسے شناسند که پایه و مقدار او چیست بهر صورت میرن و کرنل چند روزے در شهر توقف نموده باستدعاے رام ناراین بر سر پهلوان سنگه روانه گردید پهلوان سنگه دامن کوهستان را مامن خود قرار داده دو سه روزے تشویش جنگ گذرانید آخر گفتگوے مصالحه و معامله درمیان آمد میرن را رام نارایین بعظیم آباد برگردانید تا در شهر رفته مشغول عیش و طرب باشند و التماس نمود که کمترین باتفاق کرنل صاحب معامله پهلوان سنگه را انتظام داده عنقریب در خدمت میرسم میرن که همین آرزو داشت بشهر برگشت و رام نارایین مع کرنل کلیف در نواح سهسرام مانده معامله پهلوان سنگه را انفصال داد و پهلوان سنگه معامله والد مرحوم را مقدم بر معامله خود داشته اول کار ایشان درست ساخت و چنان مقرر شد که والد مرحوم بر محالات خود بکام و آرام باشند و با ایشان کسے را تعرضے نباشد الحمد لله که آنچه متصور بود بعرصه ظهور رسید و خط شاهزاده نیز بکرنل رسیده موثر افتاد و مضمون خط مذکور و سیاقت تحریرش پسندیده دیران روشن ضمیر گشت رام نارایین نهایت محظوظ و از متانت کلام خوشنود و شادکام شد صاحبان انگلیشیه هم بعد مترجم شدنش تحسین بسیارے نمودند چنانچه بعد مدتے که فقیر را باصحاب انگلیشیه ملاقات شد مدح و ثناے منشی که خط بکرنل نوشته بود میکردند آن وقت بنده ظاهر کرد که نسخے ممدوح منم ستایشها کردند واے الآن گورنر عماد الدوله مسٹر هسٹنگ بهادر حلاوت جنگ تحریرات فقیر راسے ستاید و جواب خط شاهزاده بخوبے نوشته یاد نیست که چند هزار اشرفی براے نذرش فرستادند والد مرحوم مع نقی علی خان بمحالات جاگیر خود رفته بآرام نشست و پهلوان سنگه نیز بر زمینداری خود آمده کارش استحکام پذیرفت و رام نارایین مع کرنل کلیف برگشته بعظیم آباد رسید و بملازمت و استرضاے میرن سرگرم گردید

ذکر برگشتن میرن بمرشدآباد مع کرنل کلیف بمسرت و شادمانی و دعا کردن با دلیر خان و اصالت خان از راه جبن و نادانی .

چون میرن را ازین ممر خاطر جمع گشت اراده مراجعت بمرشدآباد تصمیم داد اما اصالت خان و دلیر خان و دیگر پسران عمر خان را بسبب سطوت و شجاعت آنها با وصف موافقت و وفادارے سخنے خواست که درین دیار باشند هنگامه ورود شاهزاده موجب ادبار خوش آمد آنها گشت لهذا همراه خود آورد و پدر بزرگوارش نصیحت کرده بود که بعد دستگیرے اینها را از سر خود واخواهے نمود اما بنوعیکه آنها پے نبرند والا ترا خواهند کشت و حاشا کرم آنها را اراده بدے با او یا پدرش باشد بلکه همیشه از ابتداے عروج مهابت جنگ آنها ناصر و معین میر جعفر خان بوده اند و بهمین سبب سراج الدوله با عمر خان و دلیر خان و برادرانش بدگمان گشته بر طرف نمود و مادام الحیات او این بیچارها در عظیم آباد قریب بیک سال حیران بوده طلب و تنخواه نمودے یافتند و قتیکه بنده بتقریبے که گذشت در لشکر شاهزاده رفت و دیگر الحال رفاقت این لشکر بر گردن افتاد

خطے بدلیرخان کہ نہایت آشنا و باصطلاح ہند باہم گردستاربدل بودیم نوشتم دران خط ترغیبے برفاقت شاہزادہ
والتماس حفاظت ناموس نمودہ بودم در جواب نوشت کہ از طرف ناموس خاطرجمع دارند کہ با سر من وابستہ است وآنچہ
برائے رفاقت شاہزادہ نگاشتہ اند معلوم داشتہ باشند کہ اگر یک کسے با میر جعفرخان خواہد ماند من خواہم بود و دعا
کنند کہ در رفاقت کسیکہ ہستم ثابت باشم القصہ میرن بدامانے خود و نصیحت پدر کار فراگشتہ تا آمدن رام نارائن صحبت
با دلیرخان گرم داشتہ و او را غافل میداشت و وعدۂ آمدن رام نارائن در باب رسانیدن تنخواہ او مے نمود چون رام نارائن آمد
خود قاصد نہضت مرشدآباد گشت برام نارائن گفت کہ مردم معتمد دلیر بر دروازہ مغربی حصار بگذارند و بگویند کہ دروازہ
بند و کہرکے کشادہ باشد و بر دو دروازہ طرف کوسے ہم پہرۂ انگریزے باشد تا دلیرخان اندرون آمدن نیابد و خود برکشتے
سوار شدہ راہ مرشدآباد گرفت و دو سہ منزل برکشتے طے نمودہ بعد از ان راہ خشکی پیش گرفت دلیرخان عاجز و حیران ماند و ندانست
تا چہ کند و رام نارائن بکار خود مشغول بودہ عذر بے تقصیرے خود در باب تنخواہ از دلیرخان خواست والتماس نمود کہ با این صورت
بودن شما درین شہر مناسب نیست او ہم دید کہ الحال فائدہ ندارد من بعد برادران و رفقاے خود برخاستہ بطرف ٹکاری رفت
فتح سنگہ و بنیاد سنگہ و دیگر اولاد و اقارب راجہ سندرسنگہ مقدم او را مغتنم شمردہ بقدر مقدور خود وجہے براے مصارف
یومیہ او و رفقایش مقرر کردہ مے رسانیدند بعد چندے فتح سنگہ براے استحکام کارہاے خود نزد میرن بمرشدآباد
رفت میرن در مرشدآباد و رام نارائن در عظیم آباد بکام و آرام زندگے مے نمودند و میر محمد جعفرخان براے اعانت پسر
نیز تا براج محل یا فرسخے چند پیشتر از مرشدآباد بنگالہ برآمدہ بود بعد استماع خبر فتح و ظفر شادمان گردید و باصداقت محمد خان
خلف آقا باقر زمیندار ڈہاکہ کہ مجملے از احوال او در ضمن ذکر شہامت جنگ و حسین قلے خان کہ حاکم جہانگیرنگر ڈہاکہ بودند مذکور شد
ناحق بدگمان گشتہ بیچارہ را بدم توپ پرانیدہ ذخیرۂ براے آخرت خود بہم رسانید و دلیرخان و کامگارخان مئین زمیندار ترہت
سماے نیز بنابر سلوکیکہ ہنگام ورود عظیم آباد با پاسے رام نرائن میر محمد جعفرخان با او کردہ مقیدش ساختہ بود نہایت
ناخوش بود باتفاق ہمدیگر عرائض نزد شاہزادہ فرستادہ استدعاے آمدنش نمودند شاہزادہ کہ جاے وملجائے نداشت
بار رفقاے خود از چہترپور کوچیدہ عازم عظیم آباد گردید و بندہ چند روز قبل ازین از بنارس کوچیدہ در خدمت والد رسیدہ
و بلابر بعضے جہات در انجا توقف نکردہ بہ ٹکاری آمد چند روز نزد دلیرخان مقام نمودہ چون از ارادۂ او آگہے یافت
بودن خود در انجا مناسب ندید چہ رفاقت شاہزادہ براے خود اصلح مے دانستم رخصت خواستم مبالغہ در ہمراہے
نمود عذرہائیکہ داشتم ظاہر نمودم ناچار مرخص کردہ بقدریکہ دران وقت دسترس بود زاد راہے تواضع من کردہ بندہ
بطرف بہار کہ سید علے خان برادر فقیر چند ماہ قبل از من در انجا رسیدہ اقامت داشت روانہ شدم در بہار رسیدہ بجا نہا
بودم کہ خبر آمد آمد شاہزادہ شیوع یافت و کامگارخان مع فوج خود کوچیدہ متصل بہ بہار رسیدہ عازم پیشتر گردیدہ بندہ
بنابر آنکہ ہنگام ورود شاہزادہ ناچار یا او ملاقات باید کرد و باز ہمان آش در کاسہ و اقامت در عظیم آباد متعذر خواہد بود داعیۂ
آمدن بعظیم آباد نمودم لیکن رام نارائن بندہ را ناحق بدنام کردہ روادار آمدن بنو سعدہ و بندہ در عظیم آباد متعذر مے نمود اتفاقاً
دران روز ہا حکیم غلام علے بنابر علاج دامادش نہایت خصوصیت با رام نارائن بہم رسانیدہ معتقد الیہ او شدہ بود و
حکیم مذکور نہایت شفقت بحال بندہ داشت بندہ بخدمت حکیم مغفور مذکور رفتہ کہ متفحص استیذان آمدن خود بعظیم آباد از
راجہ مذکور نوشتہ اذن طلبید و بعد از ورود شدن مع سید علے خان داخل شہر مذکور گردید امر لیہ ہر دو پیش مقربان

مسلمانش را ناخوش آمد بنده با مستر امیط صاحب کلان عظیم آباد و داکتر فلرتن حکیم متعین کوٹھے آنجا از طرف کونسل کلکته از سابق آشنائے و دوستے خصوص با داکتر زیاده تر داشت ملاقات نموده ماجراے خود ظاهر ساخت آنها دلجمعی بنده نموده گفتند که بخاطر جمع باشند بلکه داکتر بنگاه خود نشان داد که درانجا فرود آئید بنده اطمینان بهم رسانیده در عظیم آباد ساکن گردید درین اثنا خبر آمد آمد شاهزاده برام نارائن رسیده فکر اجتماع عساکر نموده پهلوان سنگه و دیگر زمینداران را طلبیده با خود متفق ساخت درحم خان روهیله که جماعه دار قدیم از ملازمان مهابت جنگ بود حسب الامر میر جعفر خان از مرشد آباد بکمک رام نارائن رسیده حاضر و رفیق او بود و رام نارائن ساعتے براے برآمدن خود بتجویز منجمان برهمن معین نموده بطرف مهار چار پنج گروهے شهر معسکر آراست و قریب دوازده هزار سوار و پیاده هاے بسیار و توپهاے کلان و بندوق و جزائر و بان اسباب حرب آنچه باید همراه داشت علاوه آن فوج انگلیشیه بسرکردگی کپتان کاکرن و چند سردار دیگر و چندے از سارجنان و سولداران ولایتے و پیاده هاے هندے مؤدب بآداب جنگ فرنگ که به تلنگه شهرت دارند بهمه جهت قریب بیکهزار و چند صد کس مع بندوقهاے چقماقے و دو توپ فرنگے و چیٹے هاے بارود و گوله نیز باعانت او مهیا گشته با افواج مذکوره شامل و داخل لشکر او گردید؛

ذکر آمدن شاهزاده درحدود عظیم آباد و جلوس نمودن او بر تخت سلطنت و جنگیدن با رام نارائن و ظفر یافتن شاهزاده بقدرت کامله خالق بلاد و عباد

چون شاهزاده از دریاچه کرم ناسه که سرحد صوبه عظیم آباد است عبور نموده فرسخے چند پیش آمد خبر کشته شدن پدر خود عالمگیر ثانے باین نحو شنید که مردم عماد الملک حسب الامر آقاے خود ببهانه ظاهر نمودند که درویشے صاحب کرامات و مقامات وارد کوتله فیروز شاه گردیده قابل زیارت است او خود احمق و احلش رسیده بود بدلالت مهدے علی خان کشمیرے برادر علی قلی خان سوار شده درکوتله مذکور رفت و مهدے علی خان همراهش رفته تا حجره که قاتلانش را نشانیده بود برده پرده اش را برداشت و سیفے که پادشاه در دست داشت بدست خود گرفت چون پادشاه داخل حجره مذکور گردید از بیرون در از زنجیر کرده قاتلانش که چند نفر تورانے بے ایمان نشسته بودند بزخم کارد آن بیچاره را از پا درآورده لاشش را از دریکه بدریا در آن وقت ریگستان خشک بود پائین افگندند مرزا بابر پسر اعزالدین داماد و برادر زاده عالمگیر ثانے که همراه رفته بود شمشیرے کشیده یک دو کس را مجروح ساخت مردم مهدے علی خان هجوم آورده او را بگرفتند و در پالکی محفوف سوار نموده در سلیم گڈھ که مسکن سلاطین مقید است رسانیدند و محی السنه پسر کام بخش را لقب شاهجهانے داده و بسلطنت برآورده بر تخت نشانیدند و لاش عالمگیر را لچه ها برداشته در مقبره همایون مدفون کردند شاهزاده باستماع این خبر مضطر گشته بوالد مرحوم که در حسین آباد دار الملک محال جاگیرات خود که بناگذاشته و آباد کرده آن مرحوم است مع اهل و عیال اقامت داشت شقه بدستخط خاص متضمن ماجراے مذکور و استشاره در باره خود که چه باید کرد نوشته مصحوب مسرے فرستاده والد شقه را خوانده عجالة دو کلمه نگاشت مضمون آنکه بمجرد ورود این عریضه بضابطه مستمره بر تخت موروثے جلوس فرمایند و قلمدان وزارت مع خلعت براے شجاع الدوله فرستاده نیابتش به یکے از مغلیه که در حضور حاضر و لائق این کار باشد عنایت شود و خدمت امیر الامرائے که عبارت از میر بخشے گرے است به نجیب الدوله عنایت فرموده براے او خلعت باید فرستاد

نجیب الدوله بهادر را بپیش ابدالی ببشارت فرستاده رقم او متضمن اطاعت و امانت خود بنام شجاع الدوله و نجیب الدوله و دیگر رؤسای افاغنه و ارکان سلطنت و عظمای هند باید طلبید و دلاستمالت و دلجوئی آنها و متقدران کوشید و برای فدوی کار شاد شده هیچکاری نباید گذاشت چه کمترین را غرضی غیر از تشیید مبانی دولت ابد مدت نیست هرگاه بعون الله تعالی ارکان سلطنت استحکام یافت و متانت گرفت برای پرورش من در دولتخانه کمی نخواهد بود شاهزاده در کهتولی بود که سرعنی والد رسید تا وقت بعنایت افغانان با مریّه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه بر تخت سلطنت جلوس نموده بشاه عالم بهادر بادشاه ملقب گردید و نجیب الدوله چنانچه گذشت ببشارت پیش ابدالی روانه فرمود و برای شجاع الدوله و نجیب الدوله نیز حسب المسطور خلاع و قلمدان و دیگر عطایا فرستاده منتظر نصرت ایزدی بود که کامگار خان مئین با پنج شش هزار سوار رسیده بشرف تقبیل قوائم سریر سلطنت مستسعد گردید و دلیرخان و اصالت خان نیز با جمعیت خود که قریب بهزار کس از سوار و پیاده بود بملازمت پادشاه رسیده مورد عنایت گردیدند کامگار خان متعهد اخراجات سرکار شاهی گشته از زمینداران و باجگذاران و غیره هرچه بجای مختلف بدست می آمد فراهم نموده میرسانید چون دلیرخان دل بر سر از میرن داشت آرزو میکرد که بعد ورود میرن جنگ درمیان آید تا سزای دغابازی او یاد کرده در میدان مردان بگذارش تهدا ما کامگار خان از راه هوشیاری انتظار آمدن میرن و اجتماع عساکر رام نراین با اصلاح ندیده تعجیل داشت که اول با رام نراین باید جنگید بعد از آن اگر میرن بیاید تدارک او خواهیم فهمید و همین رای را پادشاه هم اختیار کرده آهسته آهسته باجتماع مردم از هر سو که برسند کوشیده متصل بمقابل لشکر رام نراین رسید.

ذکر جنگیدن پادشاه با رام نراین و ظفر یافتن بتائید قادر ذو المنن

رام نراین برکنار دریای دهوا معسکر داشت که شاه عالم پادشاه مع کامگار خان و اصالت خان و دلیرخان و افواج قدیمی خود در رسید و بتاریخ کار بمقابله انجامیده از طرفین صفوف آراسته بدافعه همدیگر پرخاستند رحم خان و احمد خان قریشی و مراد خان پسر بهرام خان بلوچ باتفاق مرلیدهر مقدمة الجیش رام نراین شدند و پهلوان سنگه با جمیع بهوجپوریه و دیگر افواج با رام نراین جمع گردیدند و کپتان کاکرن با سرداران و فوج انگلیشیه بهیئت بایسته و وضع شایسته در کمال انتظام چنانچه ضابطه آنهاست صف آرا گشته متصل بفوج رام نراین استاد و از طرف پادشاه نیز فوج دو دسته گردیده یکی بسرکردگی کامگار خان و دیگری باستظهار دلیرخان و اصالت خان از جای خود جنبید و پادشاه با بعضی از قدمای رفقای خود در عقب افواج جا گرفت اول دلیرخان و اصالت خان چون هژبر بیابان و پیل دمان بر کرا افواج رام نراین ریخته فوج مخالف را از پیش رو برداشتند دلیرخان و اصالت خان اول از همه داخل فوج دشمن گشته هدف جمیع انواع جراحات بودند گولی بندوق هم از صفوف انگلیشیه مثل تگرگ می بارید و هم بندوق بهوجپوریه و غیره زمینداران بانبهای رسیده و دیگر آلات طعن و ضرب را سینه های آن هر دو برادر بهادر مع رفقای جانفشان نشانه بود درین ضمن از شدت صدمات گولی بندوق روی فیل نشان دلیرخان برگشت مردم بلند گفتند فرمود دلیرخان خود برنگشته فیل بلکه آسمان برگشته باشد و از اسپ فرود آمد رفقای قدیمش که قریب بصد سوار بودند همه همراه او و برادرش اصالت خان از اسپ پیاده گشته سپر و شمشیر در دستها گرفته بر دشمنان حمله بردند و فوج رام نراین را تزلزل بهم رسیده رو بفرار نهاد و بر دلیرخان و اصالت خان و همراهیان ایشان گولی بندوق تلنگه و سولداران انگلیشی چون قطرات باران می بارید بهادران مذکور با صد کس و دیده صفوف افواج مخالف را پریشان ساختند درین ضمن

گولی بندوق بشقیقهٔ چپ دلیرخان رسیده از شقیقهٔ راست بیرون رفت و یلم بدهن اصالت خان رسیده کلهٔ او را بهر دریده و
جراحتهاے دیگر نیز برداشت و قریب سے کس از رفقا همراه بهادران مذکور همین شربت ناگوار با دل شاد و روی شگفته نوشیده
شاهد اجل در آغوش کشیدند و قریب چهل کس دیگر مجروح افتاده بعضے شفا یافتند و اکثرے همراه سرداران خود شتافتند اما بحملهٔ مردانه دلیرخان
عرصه از فوج مخالف خالے و شلک بندوق انگلیشیه ساکت گشت بعضے از رفقاے پادشاه که همراه مدار الدوله بودند دیده رحم خان
و غلام شاه را بملازمت مدار الدوله رسانیدند مرلیدهر اسیر مردم کامگار خان گردید احمد خان قریشی و مراد خان بلوچ راه فرار گرفتند
کامگار خان دید که الحال شلک انگلیشیه موقوف و میدان خالی گردیده بر سر رام نراین که با معدودے ایستاده بود ریخت بمشاهدهٔ
این صورت رام نراین مضطرب گشته کپتان کاکرن را پیغام فرستاد که نصف مردم خود باعانت من باید فرستاد اول کپتان
مذکور برام نراین گفته بود که بنفس خود در فوج انگلیشیه باشد او بغرور و عدم شعور قبول ننمود یا غرضے دیگر خواهد بود کپتان چون
مامور بجز است او بود دران وقت که در فوج او هم حالے باقی نبود مردم را دو حصه ساخت درین تجزیه زیاده تر تفرقه در مردم
او افتاده انتظام برهم خورد و مقارن این حال کامگار خان رسیده غبار هیجا برانگیخت باقیماندگان راه فرار گشاده سر در پے هم نهادند
و بالمره شکست بر لشکر رام نراین افتاد و کامگار خان بذات خود بسر وقت رام نراین رسید و بضرب نیزه و تیر مجروح و مغلوب ساخت
میر عبد الله مرحوم که بسفارش مستر واچه ملازم سرکارش شده بود دران وقت رفاقت و اعانتش نموده به چند زخم تیر و نیزه مجروح
گردید و رام نراین در هودج فیل خود خوابیده پناه به تخته هاے هودج برد کامگار خان از نُکِ نیزه بدنش را کوفت بعد ازین حال
رام نراین مجال اقامت نیافته از میدان مجروح و بیحواس گریخت و کپتان کاکرن و مستر بارول و دیگر از سرداران انگلیشیه
و سپاهیان ایشان بسبب همان تفرقه بیوقت رائگان تلف شدند نوجے از ان جماعه که باقی مانده بود به سرکردگی داکتر ولیم فلرتن
آشنای بنده و شاید بعض سرداران دیگر هم که بنده نام شان نمیداند بهر صورت منتظم گشته یک ضرب توپ که از ایشان در میدان
مانده بود و میخ آهنے در روزنه آتش زده آن را ناقص و معیوب ساخته یک ضرب توپ و پلٹی باروت را همراه گرفته باجمعیت و انتظام
از ان مقام برگشته راه شهر عظیم آباد گرفت در اثناے راه وقت برگشتن خللی در گردون ارابه توپ رو داد داکتر با استقلال ستاده
آنرا درست ساخته بازه راهی شد در جمعیت حواس و استقلال انیمردم و صف آرائی و حزم و احتیاط و شجاعت با فراط شبهه
نیست چنانچه در آداب حرب یگانهٔ روزگار اند اگر در ملکداری و احوال پرسے خلق و تفقد و تفحص حال رعایا و عموم برایا بر بعضے
از معشار امور حرب توجه و التفات نمایند و با جراے بندهاے خدا رسیده بغمخوارے و دلدارے آنها پردازند شاید درین
جزو زمان هیچ فرقه لیاقت ریاست به از ایشان نداشته باشد اما عدم التفات ایشان باین کار بغایتیست سے بے نهایه که خلق
تمام قلمرو ایشان ازین جهت در کمال عجز و اضطرار است اللهم اجعل لعبادک المضطرین فرجا و مخرجا پادشاه مع کامگار خان
در میدان ظفر یافته شادیانهٔ فتح و فیروزی نواخت و بتعاقب منهزمان نپرداخت بعد اطمینان معلوم شد که دلیرخان شربت ناگوار
مرگ را بکمال گوارائی و دلیرے نوشیده جان شیرین بجان آفرین داده و اصالت خان زخم کاری خورده و بر جناح سفر آخرت
در میدان افتاده و رفقاے آزموده آن هر دو شیران بیشهٔ وغا بهمراهی سرداران خود همان راه مردانه پیموده اند و یک چشم مرلیدهر
از زخم نیزه کور گشته بقید افتاده و رحم خان نیز طوعا و کرها بگرفتارے رضا داده در قابو آمده است دلیرخان و اصالت خان را هم
بعد انتقال ارواح او در جوار مزار یکے بر سر راه در میان فتوحه و بیکنتهپور واقع است آورده مدفون ساختند و مقتولین دیگر را یکجا
بخاک سپردند اگر بتعاقب نوجے از پادشاه میرسید در قلعه یکے از حارسان نبود و وجود رام نراین با عدم برابرے نمود بی حرج

قلعه بدست پادشاه مے افتاد و اغلب که شهر بتاراج میرفت چون حفظ ناموس نجبا و غربا و پایمالی دهات و مفاسد دیگر مقدر نبود
اندیشهٔ تسخیر شهر از خاطر کامگار خان و دیگر ارکان پادشاهی محو گردید مبهم صورت بنده با آشنائی در بنگاله و اکثر نشسته بود که خبر شکست
رام نارائن رسید او دل متیقن نگشت چون متواتر همین خبر متعاقب گرتهائے ناسور نیز رسیدند و متعقدین خبر آمدن میر عبد الله
و رام نارائن و مجروح بودن اینها آوردند بنده برائے عیادت احوال میر موصوف که نهایت آشنا و مرد صادق القول بود بخانه او رفت
و شهریان را هول عظیمی گرفته اضطراب مفرطی با غنیا و ارباب دول لاحق گشت مصطفے قلی خان برادر میرزا محمد ایرج خان متعلقان خود
مع اموال برکشتی نشانیده بر معبر میرزا انور متصل بمعبر کوتهی انگلیشیه آورده خود در خانه میر عبد الله که جوار کوتهی انگلیش و رئیس
آن مکان دران زمان مستر امیت بود آمد بنده و بسبب تجرید و افلاس بے وسواس بود از ملاحظهٔ اضطراب آن عزیز
متحیر گشته اندک نصیحتے نمود شماتت شمرده بود ند دران جا گوارا نکرده متعلقان را بر کشتی هما نجا گذاشته خود بجائے دیگر رفت
و مستر امیت برائے دیدن رام نارائن رفته تسلیه او نموده پهره ائے خود برائے حراست او در خانه اش نشانید و رام نارائن
چون مشوره پرسید مستر امیت گفت که گفتگوی بے فروغ زنوشتهائے دروغ ضابطهٔ مانیست شما بهر چه مناسب دانید تا آمدن
افواج مشرفے دفع الوقت و حفاظت جان خود نمائید رام نارائن عذر جرائم اهلے خود نوشته و عدهٔ ادراک ملازمت بعد صحت
نمود چون دو سه روزے گذشت و کسی بسوئے قلعه نیامد گرگیختهائے لشکر رام نارائن هم جمع آمده بحراست قلعه قیام نمودند خبر
وصول میرن مع کرنل و افواج انگلیشیه بپادشاه و کامگار خان رسیده باستقبال فوج مذکور بطرف مشرق نهضت شد

ذکر جنگیدن میرن با کامگار خان و گریختن در حملهٔ اول و برگشتن بعد از ان و ظفر یافتن بقدرت کاملهٔ خالق زمین و آسمان

مخفے نماند که چون میرن گاهے قبل ازین نه جنگیده و زهر خشم دلاوران خون آشام نچشیده بود غرور موفورے بر شجاعت خود
داشت و خود را اشجع ترین مردم مے پنداشت لهذا با توجهے که خود بهم رسانیده و نهایت اعتماد بران مردم داشت و اعجب
ازش آنکه سبب اطاعت فوج انگلیشیه فتح نماید و ضابطهٔ انگلیش نیز اینکه وقت جنگ بوجهے دیگر را شامل و شریک فوج خود نمے سازند
تا انتظام صفوف افواج شان از هم نپاشد مگر از سرداران اگر کسے خواهد در پناه آنها باشد اما نه تا با چند خواص شمرده مضائقه
نمے کنند بنا بر علے هذا هر دو فوج از هم جدا لیکن نهایت متصل بهم مے آمد تا آنکه در میدان چنیده مقابل رو بدا و میرن
با فوج خود علیحده صفوف آراسته سوار گشت و کرنل مع دیگر سرداران و افواج خود بضابطهٔ که دارند به تعبیهٔ افواج و توپخانه
پرداخته و سپاهیان خود را مستعد ساخته روے بمخالف آوردند در لشکر پادشاه خود کسے که جائے دلیرخان تواند داشت
نمانده بود لهذا کامگار خان فوج خود را دو حصه نموده قادر داد خان ولد خالق داد خان ترین الهٰ آبادی و غلام شاه را هراول
ساخت و خود مع باقے افواج پشت سر اینها جا گرفت و پادشاه نیز با مردم خود برائے نمود سوار گشته عقب تر از پئے تماشائی بود
چون عسکرین را تقابل روے داد قادر داد خان مع غلام شاه فوج انگلیشیه را بطرفے گذاشته از پهلو چون بلائے ناگهان بر سر
میرن رسیده آتش قتال را اشتعال داد و بجرد یورش نمودن اینها اکثر لشکریان میرن را دل از دست رفته تزلزلے در آنها
بهم رسید و میرن بمشاهدهٔ این حال بے استقلال گشته رو براه فرار گذاشت و عرصه بعیدے بپاے گریز پیمود هر اهیان لعاره ناچار
در پے او دویدن اختیار آمد بعضے که شجاعتے در اینها بود و غامت کرده دلالت او بودے نمودند و نامردان خود فرار آغاز عذرے

صحیح برائے خود دانستہ در رفتن فوج انگلیشیہ توپ اندازے شروع نمود و نائرۂ حرب را التهاب داد میرن را بتنبیہ منہیان اندک دل بجا آمد و ارادۂ معاودت تصمیم یافت جماعۂ از بہادران یا او اتفاق کردہ عطف عنان نمودند قادر داد خان بمقابلہ میرن شتافتہ تیر باران آغاز نہاد اول تیرے کہ بر سینۂ محمد امین خان خالوے حقیقی میرن کہ بر فیل دیگر در پہلوے خواہرزادۂ خود بود رسیدہ کارش تمام ساخت بعد ازان تیرے بر کلۂ میرن رسیدہ تا بن دندانش سوراخ کردہ در دہان گرمے تیر دیگر گلویش را مجروح ساخت چون اجلش ہنوز باقے بود کارے نرسید و ہمراہیان قادر داد خان با ہمراہیان میرن در آویختہ بزخم تیر و شمشیر ہمدگر را مجروح و مقتول نمودند زد و خوردے لائق رو بداد جماعۂ کثیرے از طرفین بخاک ہلاک افتادہ میرن را حواس تیر از ترکش کشیدن نماند کمان در دست او صورت الامان و سر چون شعلۂ جوالہ بے اختیار جنبان بود تا مبادا تیرے دیگر بسینہ و جگر بخورد قریب بود کہ بار دیگر منہزم گردد درین ضمن فوج انگلیشی از پہلوے قادر داد خان سر بر آوردہ شلک شرارہ بار نمود و گولۂ بندوق ابتادہ داد خان رسیدہ جان بحق تسلیم کرد کامگار خان کہ بر پشت قادر داد خان بمدد رسیدہ بود ملاحظۂ قلت فوج خود و آتش بارے افواج انگلیشیہ نمودہ پایدارے کہ در انجا صلاح ندانستہ برگشت غلام شاہ و عزیز اللہ خان بخشے شاگرد پیشۂ پادشاہ مجروح در میان فوج میرن محصور گشتہ بعد بدست آمدن بہ تیغ جفاے میر کشتہ مقتول شدند و میرن را باین صورت فتح و ظفر میسر آمد و کامگار خان پادشاہ را ہمراہ گرفتہ بطرف بہار رفت میرن شادیانۂ فتح نواختہ در خیمۂ خود فرود آمد و بتکمید و التیام جراحتہاے خود و اصحاب و تجہیز و تدفین محمد امین خان و دیگر مقتولین پرداختہ چندروز در ہمان میدان اقامت داشت مردم شہر غیر از فقیر ہمہ بملازمتش رسیدہ تقرب جستند و میر عبد اللہ و رام نارائن بسبب جراحتی کہ داشتند رفتن نتوانستند

رفتن پادشاہ مع کامگار خان بطرف مرشد آباد از راہ کوہستان و سر بر آوردن از بیر بھوم و بردوان و بر آمدن میر جعفر خان از مرشد آباد بمدافعۂ اینہا مضطرب و حیران و دویدن میرن در پے اینہا افتان و خیزان

کامگار خان در بہار دو سہ روز مقام نمودہ مصلحت دران دید کہ الحال بمرشد آباد باید شتافت و میر محمد جعفر خان را از جا باید برداشت بنا برین اسباب سفر آنچہ میسر توانست شد مہیا ساختہ و از ابہ و غیرہ را کہ در راہ کوہستان عائق تک و تاز است در انداخت بلکہ بجا مے گذاشت و خود با فوج جریدہ مع پادشاہ بطور ایلغار از راہ جبال عازم مرشد آباد گردید میرن برین ماجرا آگہی یافتہ خطے مشعر برین خبر بہ پدر خود نگاشتہ بر ڈاک فرستاد و از رام نارائن استمداد فوج نمودہ اکثر سرداران ہمراہ سے اورا لیسر کردگی برادرش دہیرج نارائن ہمراہ خود گرفت و از راہے کہ کامگار خان و پادشاہ رفتہ بود بعد چندروز روانہ مرشد آباد گردید میر محمد جعفر خان چون از ورود خط پسر و عزم پادشاہ و کامگار خان آگہی یافت مضطرب الاحوال گشتہ او آنچہ ہمراہ داشت فراہم آورد و نیز از روساے انگلیشیہ استمداد نمودہ فوجے گران ہمراہ برداشتہ بساعتے معین از مرشد آباد بر آمد و التزام کردہ بود کہ ہمیشہ فیل سواریش درمیان برق اندازان انگلیشیہ کہ بہ تلنگہ معروفند بودہ باشد و دیگر افواج ہندی کہ ملازم او بود پیش و پس و چپ و راست دور دور میرفت و در حلقۂ پیادہاے انگلیشیہ خود مع زنہا و دو سہ مصاحب راہ مے سپرد و گرد خیمہ ہم در حراست شان مے ماند تا آنکہ میرن در رسید و خاطر میر جعفر خان مطمئن گردید بطرف پادشاہ شیو بھٹ و بابو خان مرہٹہ و راجہ کشن پور لاحق گشتہ بملازمت پادشاہ نمودند و میر قاسم خان داماد میر جعفر خان حسب الطلب پدر زن خود از رنگپور کہ فوجدار انجا بود رسیدہ

بر لب دریاے دمودر خیمه داشت کامگار خان خبرش شنیده و از شانزده کروه بود و بیمار پیشتر خبر یافته کوچ نموده بلشکر پدر زن خود ملحق گشت
کرم سنگه مذکور که پیش ساخته سپاه خود بود نموده میر جعفر خان باتفاق پسر و داماد و فوج انگلیشیه روبسپاه پادشاه آورده بلشکر شاهی
که بر دریاے دمودر بود متصل گردید و کامگار خان جنگ این همه فوج از حوصله طاقت خود بیرون دیده ارادهٔ معاودت بعظیم آباد نمود و شب
در مقامے که معسکر داشت ماند و صبح لشکر کوچ نواخت و بار دیگر تبار گشته راه عظیم آباد گرفت و میر جعفر خان تخالف را مغلوب
دیده فوج خود را از دریا گذرانیده و ارادهٔ تعاقب نموده شیوبهٹ مع کامگار خان و دیگر افواج پایدارے نموده فوج خصم را
مشغول جنگ و تاز گردانید تا باربردار و بنگاه چار پنج کروه راه طے نموده در رفت بعد از ان شیوبهٹ مع کامگار خان راه منزل
گرفت چون خاطر میر جعفر خان مطمئن گردید شیخ عبد الوهاب کنبوه را که پیشتر نوکر سراج الدوله و درین سفر متهم بنمازے
گشت که با پادشاه مراسلات دارد بدم توپ پرانیده

ذکر برگشتن پادشاه و کامگار خان بطرف عظیم آباد و آمدن موشیر لاس بدو شاه عالم و تشویشے که مردم شهر عظیم آباد را لاحق شده بود

کامگار خان چون از دمام افواج بنگاله دید باز بطرف عظیم آباد شتافت میر جعفر خان و میرن از آسایش طلبی و افواج انگلیشیه که همه
پیاده اند ازین تکسر و که بعمل آمد خستگی بسیار بهم رسانیده طالب آسایش شدند و در جاے مناسب بجو محلے بردوان رسیده
و راحت جو گردیده منتظر بودند تا خبر مرشد و پادشاه و کامگار خان منع و ارادهٔ اینها معلوم گردد موشیر لاس در زمانیکه پادشاه و کامگار خان
در ضلع بردوان بود حسب الطلب اینها از چهتر پور جنبیده نزدیک بعظیم آباد رسید باستماع قرب وصولش چون در عظیم آباد
نه فوج هندوستانی بود نه فوج انگلیشیه اضطراب عظیمی بسرداران کوٹهی که مستر امیت وغیره بوده اند و هم بهرام نراین و اعیان شهر
لاحق شد انگلیشان خود باعتماد ضوابط ولایت شادمان لیکن مغلوب خود و تسلط موشیر لاس یقین داشتند و رام نراین و مصطفی قلی خان
و دیگران خود را مصلاحواس نموده فقته اعزه شهر میر جعفر نامی را که فرانسیسان در جاست او بکرامے بودند و معرفتے با موشیر لاس
داشت فرستاده استعلام حالش نمودند چون برگشته آمد بوضوح انجامید که بالفعل ارادهٔ جنگیدن با محصار در خاطرش نیست
و بنا سبب آن بود که چون از دور منزلها بریده آمد بر احوال عظیم آباد و کم و کیف لشکر اندرون اطلاعے نداشت و الا اگر آگاه مے بود
شکار مفت و نام آورے عمده دانسته قصورے در تسخیر آن نمے نمود و چون چندان کسے در شهر جز و افواج رام نراین مصدومه شکست
فاحش سابق دیده بودند تحمل یورش موشیر لاس نمے توانستند و در کوٹهی انگلیشیه خود زیاده از یک کمپنی و معدودے از سرداران
دیگر فوج انگلیشیه وجود نداشت لحقص آنکه میر جعفر بر ضمیر او مطلع گشته مردم را بجار اطمینان ساخت الا هنوز دلجمعی واقعی نه سرچو تا اکثر از ما پور
کوچیده و نزدیک بحصار رسیده دانست نشد و سے راه بطرف بهار گردانیده دو سه کروه رفته منزل گزید و دوستان موشیر لاس در قالب
مردم عظیم آباد گویا تازگی جانے دمید میر جعفر خان میگفت که احوال آشنایان عظیم آباد را مثل میر عبد الله و مصطفی قلی خان و میر افضل و دیگران
میپرسید سلام اینها با احوالیکه بود گفته از طرف خود و صاحبان مذکور احوالش پرسیدم در جواب همین بیت اکتفا کرد بیت از ما حذر کنید که ما دل
شکسته ایم * خاکستریم و بر سر آتش نشسته ایم * و چهار رنج هتیارے باروت و دیگر اسباب حرب آنچه دست کمش بان میر سید
مشغول گردید و اخبار تیاری او در شهر عظیم آباد میرسید تا آنکه کامگار خان مع پادشاه از بردوان برگشته بگاف خود رسید و موشیر لاس هم با او متفق گردید
و عرائض خادم حسن خان متضمن اخلاص و رسوخ خود و جزم تهیهٔ رسیدن بدو پادشاه و امدک نه ها از راجه دلبه رام

برسالت سنیاسیان مع عرائض و شعر بر دولت خواہے و بندگے مے آمد و ہمین قسم میر محمد فاضل کشمیرے ہم پادشاه درا حاسنے بزرو مشوره مے نمود اما خادم حسن خان در رسیدن دیر کرد اگر بجلدے میرسید فتح قلعه عظیم آباد و قوت و شوکت وافرے بپادشاه دست مے داد

ذکر محاصره نمودن پادشاه و کامگار خان قلعهٔ عظیم آباد و شکستن زین العابدین خان حصار را و میسر نگشتن فتح بسبب نامردی دیگر رفقاے پادشاه و آمدن کپتان نکس از برووان باعانت رام ناراین و دیگر عظیم آبادیان

پادشاه و کامگار خان به بہار رسیده صباحے چند مصلاح در آسایش سپاه دیده توقف نمود و در عظیم آباد چون سپاه کمتر بود تشویشے مفرط بتمام ارکان و اجامره و اعیان رو داد و رام ناراین بترتیب سپاه و تہیهٔ اسباب قلعه دارے کوشیده شکسته بستگی ہا آغاز نہاد و سے الحال جمعیتی داز دولت دست داد و ہمیشه عرائض عذر کم فوجے بنا بر بودن برادرش مع افواج ہمراه میرن بمرشد آباد مے فرستاد و کوٹھے انگلیسیه ہم سپاہیان کم و معدودے در اطراف منتشر بودند مستر امیت ہمه را از ہر سو طلبیده تا سه کمپنی با خود جمع نمود و درین ضمن پادشاه مع کامگار خان رسیده قلعه را فرو گرفت و مدافعه ازین طرف شروع گردید فوج تلنگه که در قلعه بود انقسام یافته جابجا متعین شد تا حراست حصار نماید راجه شتاب راے بنا بر انفعالیکه از شکست سابق که برفاقت رام ناراین در میدان یافته بود با آنکه عالی مع ناظم میدان امر شریک او بوده اند اما تام برده از فرط غیرت نسبت بدیگران مکدر تر بود و در مدارکش کوشیده زیاده تر از ہمه کس محنت مے نمود شبها بیدار بر سر دیوار حصار بسر مے برد و ہمراہیانش زیاده از فوج نظامت بدلہے و انعامات او جسارت ہاے نمودند و یورشں پادشاه و کامگار خان بطرف شرقے قلعه و مورچال کامگار خان محاذے دیوار رخیته قلعهٔ پادشاہے بود بعد پنج شش روز از محاصره شبی که موسیو لاس با بعضے از ہمراہیان خود بطرف جنوبے قلعه در عین غفلت زینه ہا گذاشته بر دیوار حصار برآمد اکثر و بعضے از کپتانان مع قلیلے از تلنگان که ہمان طرف برده اند جسارت مافوق الطاقه نمودند یکے از کپتانان انگلیسیه که مرد ضعیف البنیه بود حقه پان دستی در او دست گرفته آتش داد چون آتش درگرفت بر سینهٔ فرانسیسی زد که از زینه گردیده بر زمین غلطید منید انم زنده ماند یا سافر راه عدم گردید و راجه شتاب راے تفنگچیان خاصه بردار خود را از پہلوے آن جا به بیرون فرستاد و بتفنگ اندازے مدد نمود و از بالاے حصار تلنگان چنان شد رباری نمودند که صعود مردم فرانسیسی بر بالاے حصار میسر نگردید بعد دو روز دیگر شبی موسیو لاس بطرف غربے قلعه آمده ساعتے از شب باقی بود که توپ اندازے و قنباره افگنے را از حد بدر برد و تزلزلے عظیم در احوال سکنه شہر اُفتاد و از طرف شرقے زین العابدین خان مرحوم که ذکر آن بزرگ صاحب جود و جلادت در ضمن احوال لشکر محمد قلی خان گذشت از طرف دیوار رخیته قلعه که قدرے ازان توپہاے کوچک فرانسیسیان شکسته بود زینه ہا گذاشته و علمدار خود را پیش روی خود گرفته بالاے حصار برآمد و چند کس معدود توفیق رفاقت یافته با آن بہادر دلیر تا سر دیوار رسیده و خود تنہا در دست گرفته مستحفظان را که در پاے دیوار قرار گرفته بودند بضرب گوے تفنگ گریزانید چون دیوار مرتفع بود خواست که زینه ہا را کشیده زین طرف گزارد و فرود آید این کار عرصه مے خواہد درنگے شد درین ضمن بردل خان بلوچ جونپورے بمدد مستحفظان رسیده ہنگامه گیرودار بلند ساخت و ڈاکٹر فلیرٹن مع معدودے از تلنگان نیز رسیده تفنگ اندازے متواتر نمود و قنبار گولی ہاے صندوق بپاے زین العابدین خان بہادر رسیده استخوان ساقش ریزه ریزه گردید و رفیقانش او را بدان حال برداشته پائین بردند

وازنیپاو و دیگران جمعیات این جلادت نیافتند بنده از شدت شور اهل شهر و غرش توپ و قنباره و شور شیراس بیدار گشته بدیوان خانهٔ میر عبد الله
صفوی که مذکورش گذشت آمده بر پوشتے که از هر دو طرف قلعه رو بیاده بود آگهی داد تمام محله را اضطراب عظیم لاحق بود اول صبح
از صحن دیوانخانه سیر مذکور آن طرف گنگا بر آب دریا که فاصله بعیدے بود علمها و علامت لشکر انگلیشیه بنظر آمد باز دیدم از معبر کوتهی
که متصل بود بجزیرهٔ فرنگے و دیگر کشتیها روانه آن طرف شد خبر طلبیدم معلوم شد که کپتان نکس با اندک فوجی بمدد قلعه عظیم آباد از بردوان
در عرصه سیزده روز رسیده و مستر امیت صاحب کوٹھے برائے آوردنش کشتیها فرستاده بعد از ان بنده باتفاق میر عبد الله
نزد راجه رام نارائن که در باغ اسمعیل قلی خان مرحوم به سر فصیل قلعه در وسط حصار مقیم بود رفتم دیدم که بهمایش عشک و بے حواس
محض است و ڈاکٹر فلیرٹن هم خالے از تشویشے نیست چه مردم را الیقین بود که امشب خود باین صورت گذشت و فوج بادشاهی
راهے بهم رسانیده است شب آینده باز همین آتش در کاسه خواهد بود و پردل خان و همراهیان مجروح شده اند دیگر هر که
بجر است آن مکان که رخنه هم در آن شده و مقرر می شود اگرچه رخنه را بگل گرفته بودند از استیلاے هراس مبتلاے وسواس
گشته قبول نمی نماید اغلب که باین حال صبح آینده قلعه مفتوح و رام نارائن مع تبعه و لحقه مغلوب و مخذول میشود چندانچه با او اکثر
نهایت اخلاص بود بشارت وصول فوج انگلیشیه دادم متعجب گشته گفت خان صاحب کجاست فوج انگلیشیه احوال را نقل کردم
شادمان گشت رام نارائن هم شنیده زندگے دوباره یافت و هرکاره برائے تحقیق خبر فرستاد چون هرکاره هم همین خبر آورد زندگی
از سر گرفت بنده مع میر عبد الله و ڈاکٹر بکوٹھے آمده با مستر امیت و کپتان نکس که آشنا بود ملاقات نمود معلوم شد که
چار کمپنی تلنگه و یک کمپنی سولداران ولایتی انگلیشی است اما چون نوزده منزل راه را در سیزده روز طے کرده اند نهایت خستگی و
ماندگی لاحق دارند و کپتان هم با آنها اکثر پیاده راه میرفت تا سولداران و تلنگهها را عذرے در قطع طریق باین عجلت نباشد و سبب
عبور دریا نمودن و از آن راه آمدن اینکه مبادا افواج پادشاهے استقبال نموده مزاحمت نمایند و رسیدن بعظیم آباد میسر نیاید و اگر
میسر آید در وصول استمداد یابد و تا آن وقت قلعه مفتوح و رام نارائن مع اصحاب کوٹھے مغلوب شود و خدا داند که چه بود ناگاه
مستر امیت همان وقت طعام و شراب بسرداران و سولداران و غیرهم و آنچه سوائے آن درکار بود رسانیده دلالت باستراحت
نمود تمام روز آنها آرام کردند چون وقت شام شد کپتان نکس فوج را بضابطه آراسته و اعلامها کشاده با دهل و نقاره بهیئت درست
از طرف دروازهٔ مغربی در آمده بشوکت تمام از راه بازار عظیم آباد داخل قلعه پخته پادشاهے گردید و دلهاے مضطرب شهریان
آرمید دیگر فوج پادشاه را مجال یورش بر قلعه میسر نگشت و همان شب کپتان نکس مع دو کپتان دیگر و یک نفر هرکاره مخفی
بیرون رفته راهها را دیده و فهمیده آمد که از دمام کدام طرف و کامگار خان کجاست روز دیگر وقت نصف النهار کامگار خان در خانه
که اقامت گزیده عریان در تتمهٔ خواب و مردم مورچال بضابطهٔ آسایش طلبان هند غافل هر کس بخیالے و کارے مشغول بود یا اندک
مردم بر آمده شلکے بر آنها نمود و اهل مورچال مضطرب الاحوال گریخته راه فرار پیمودند کامگار خان محصور گشته راه بدر شدن نیافته
بهزار خرابے برهنه سر و پا خود را از آن مخمصه بیرون کشید و کپتان نکس چند نشان سپاهیان آن طرف که بر مورچال نصب بود گرفت
و بعضے اسباب که از آنجا بدست آمد گرفته آورد و بعد از این حال کامگار خان اقامت در آنجا مناسب ندیده از شهر بیرون رفت و در میدان
معسکر ساخت اما دور تر از چهار آبادے تا شب خون خورد و بعد چند روز اقامت در نواح شهر مناسب ندانسته طرف گیا مانپور رفت
و شروع به بندوبست پرگنهها و تحصیل زر نموده پادشاه را در دست خود مجبور می داشت چون پادشاه از هیچ طرف
اطمینان نداشت ناچار استرضاے او می فرمود و ولد را اکثر طلب نمود آن مرحوم باندیشهٔ آزردگی حکام عظیم آباد

عذرها خواسته از جاے خود نجنبید پادشاه ازین ممر اندکے آزرده خاطر گشت و کامگار خان برهان افزوده التماس نمود که شیو بهت
مرهٹه را حکم شود تا در ان نواح و محال جاگیر ایشان شورش کند البته حاضر خواهند شد پادشاه بر طبق التماس او شیو بهت را باین کار مامور
فرمود چون کار باین حد رسید والد ناچار گردیده شیو بهت را از اراده اش باز داشت و خود ملازم خدمت پادشاه گشته بتهیهٔ اسباب
سفر پرداخت رام نراین برین ماجرا آگهی یافته خواست که نا چاقی صحبت میان سرداران انگلیشه روے نماید این احوال را نا خوش و تهی
بحضور مسٹر امیسٹ ظاهر ساخت و گفت که غلام حسین خان در صحبت شما صاحبان بوده به پدر خود از حال دستان اینجا جزئے در حوالی
پدر ایشان با وجود رعایت و گذاشتن جاگیرات اراده رفاقت پادشاه و افروختن آتش عناد و فساد دارد بغلام حسین خان تاکید
باید نمود تا به پدر چون ممانعت نموده ازین اراده ها باز دارد مسٹر امیسٹ به بنده براے نوشتن خط متضمن ممانعت مذکور بخولی
تمام اشارت فرمود بنده جواب داد که ما شاء الله العظیم از روزیکه من با صاحبان هم مراسلات بلکه ابلاغ پیغام زبانی هم نکرده ام و آنچه رام نراین
مے گوید اکثر غلط واندکے از ان راست است و الد الی الآن بهر حیله که توانست ترک رفاقت پادشاه کرده در خانهٔ خود مع اهل و عیال
نشسته ما ند الحال که پادشاه اظهار ناخوشے فرموده قاصد ایذاے اوشان گردیده است صاحب بفرمایند که چاره اش چیست
هرگاه رام نراین با اقتدار نظامت از عهده بر نیامد و الد که در میدان مع اهل و عیال نشسته است چگونه سر تابے از حکم پادشاه تواند
نمود رام نراین بخوف آنکه مبادا بعد ورود پدرم را با صاحبان ملاقات میسر آید و صاحبان لیاقتش دریافته تجویز صوبه دارے
اینجا براے او کنند راضے بآمدن او در شهر نیست و والد با وجود بودن در میدان طاقت عدم انقیاد حکم پادشاه ندارد البته
بضرورت بحضور پادشاه خواهد رفت اگر منظور این است که والد با پادشاه نیامیزد حکم آمدن در شهر باید داد و بدون این صورت
ممانعت از مصاحبت پادشاه بیوجه و تکلیف مالا یطاق است مسٹر امیسٹ که مرد با عقل و تمیز بود سخن مراد ریافته تصدیق فقیر نمود
و گفت شما راست میگوئید اما مضائقه ندارد خطے نوشته بدهید بنده همانجا خطے حسب الاشارهٔ او نوشته داد دیگر براے اتمام حجت
و برات ذمهٔ خود صاف گفت که رام نراین را ازین گفتگوها غرض بدنامے من و والد بنده است و این قسم ممانعت ها مانع پیوستن
والد با پادشاه نے تواند شد اگر منظور همین است اوشان را اینجا باید طلبید و الا در آنچه حفظ جان و آبرو و ناموس خود خواهند
دید خواهند نمود و فی الحقیقة همین بود که مرا با والد و برادر و پادشاه و احدے از متعلقان اصحاب انگلیشه راه مراسلات یا پیغام
زبانی مفتوح نبود بلکه اگر کسے از ان طرف مے آمد پیش خود بار نمیدادم چه رها بارے و بلے رفتاے و آنچه ازین مقوله باشد
الحمد لله که بنده را گاهے منظور نبوده و الی الآن هم نیست و ایزد تعالے تا حال با فضال خود بکام و آرام داشته و اکثر خادعان
و مزوران را دیدم که با دعواے دانائی و عیارے مبتلاے انواع بلیات شدند مصرع من همان احمد پارینه که بودم هستم و
والد مرحوم چنان که سبق ذکر یافت از حسین آباد مع پسر وسطے خود نقی علی خان در لشکر پادشاه رسیده مورد الطاف
و عنایت گردید دستار سر بسته و چار قب ملبوس خاص خلعت یافته مدار المهام سرکار شاهی و نائب دستخط گردید مرجع
اهالی لشکر و ارکان حاضر گشت و کامگار خان براے محاربه والد و موشیر لاس هم براے ملاقاتش آمد پادشاه مع کامگار خان
و موشیر لاس و افواج دیگر در ملک راجه سندر سنگه و بهرت سنگه وغیره گرد و پیرامون قلعه ٹکارے همیشه بسر مے برد و در انتظار
وصول احکام ابدالی درباره خود بنام امرا و ارکان هند میگذرانید درین اثنا خادم حسن خان که از همیشه با میرن سرگران و نا مطمئن از دیو
قاصد اعانت پادشاه و بدر رفتن از ممالک محروسه میرن و میر جعفر خان گردید و ملک پورینه را چنانچه باید غارت نمود و زر ها
از جمیع رعایا و عموم برایا بهر صورت گرفته با فوج چیده که از مدتے جمع مے نمود و اسباب و سامان لائق از جاے خود جنبید

با پنج شش هزار سوار و هفت هشت هزار پیاده تلنگی و چهل و چند ضرب توپ خرد و کلان عازم عظیم آباد از راه طرف شمالی دریا گردیده در حوالی حاجی پور که مقابل عظیم آباد و شمالی شهر مذکور آن طرف دریای گنگا بر لب آب واقع است رسید اگر این آمدنش قبل از وصول کپتان نکس بعظیم آباد در زمانی که پادشاه عظیم آباد را محصور داشت و اندرون شهر فوج انگلیشیه و هندوستانیه در نهایت قلت بود اتفاق می‌افتاد عظیم آباد مفتوح و عجب نامی برای خادم حسن خان و کمال تقویت و شوکت پادشاه را میسر می‌شد لیکن چون هر امری وابسته بوقتی و جایی است تفاوت و تمادی زمان چگونه دیده اند شد

رسیدن خادم حسن خان قریب بحاجی پور و مضطرب شدن رام نارایین مع کل اعیان و ارکان و جنگیدن کپتان نکس با خان مزبور و ظفر یافتن بر چنان فوج گران ❖

چون اخبار قرب وصول خادم حسن خان متواتر رسیده متیقن گردید رام نارایین بکوتهی آمده با مستر امیت استشاره و احوال قلت فوج ظاهر نموده چاره جو گردید مستر امیت همین صلاح داد که پادشاه بالفعل دور از مصار سرگرم سیر و شکار و اخذ و جمع زرها از رعایات اندک مردمی از فوج حاضر با خود داشته باشد همراه کپتان نکس تعین نماید که کپتان نکس جنگ خادم حسن خان را متعهدی نماید رام نارایین از قلت جمعیت کپتان نکس جنگیدن با این فوج گران حیران گردید چون تصمیم این عزم دریافت برای رخصت و تدارک افواج ملازم خود شتافت و شیخ حمید الدین و صاحب داد خان و غیرهم جماعه داران خود را متعین نموده تاکید در عبور نمود صاحب داد خان علم خود را مع اردو در میان مد آب گنگا که رو برو شهر بود فرستاده علمی بر افراشت و شیخ حمید الدین خود همان طرف گنگا سکونت داشت و تانه اش نیز آن طرف بود بنا بر اطاعت فرمان آقای خود مع همراهیان آمده سیاهه لشکر خود نمود و کپتان نکس با سه چهار کمپنی تلنگه و یک کمپنی سولداد ولایتی و دو ضرب توپ مع اسباب آن از گوله و باروت آنچه ضرور بود همراه گرفته قاصد عبور گشت چون راو شتاب رای دم از دوستی صاحبان و شجاعت خود میزد و جمعیت دو صد کس از سوار و پیاده در چاکری داشت همراه بود و او را با مستر امیت و کپتان نکس صلای رفاقت داده استمزاج نموده به کمال رغبت قبول نموده همراهی گزید و بی تعلل و تامل همراه کپتان عبور نموده شریک عسکر گردید و افواج رام نارایین بنا بعلت شوم این زمانه دغا خواه کرده و دو سه ماهه باید تا از یافتن تنخواه و آراستن اسباب فراغت یابند مبتلا مانده احدی از آنها بکپتان نرسید مگر شیخ حمید الدین که برای دفع بدنامی رسیده بود دو سه گروه دورتر فرود آمده دیگر روز قبل از جنگ وقت شب تنها آمده او شتاب رای را فهمانید که صاحب شما دیوانه شده اید راجه رام نارایین از وجود شما ناراض و در دفع شما خواهانست چه دخل دیگری درین صوبه نخواهد و مرا برای هضم نمودن لک روپیه طلب من گذاشته می‌خواهد لهذا برای این جنگ او شما را فرستاده خادم حسن خان که دعوی همسری با جعفر علی خان و شش هفت هزار سوار جرار و ده هزار پیاده و برق اندازان آتش بار چیده و چهل ضرب توپ همراه دارد و این پانصد پیاده که همراه کپتان است چگونه از عهده اش خواهد برآمد اگر این پیاده ها از سنگ و روباشند که کاری نکرده همه هلاک خواهند شد زنهار که شما رفاقت شان نماید و بدین سبب اندیشیده کناره گیرید من خود هرگز شریک جنگ نخواهم شد این سخنها گفته مرخص شد و صاحب داد خان خود هنوز در شهر بود که خادم حسن خان از لشکر کپتان نکس بشش هفت گروهی رسیده منزل گزید

ذکر جنگیدن کپتان نکس و راو شتاب رای با خادم حسن خان و ظفر یافتن بر چنان فوجی سنگین و گران

کپتان چون خبر قرب لشکر خادم حسن خان که پیشتر هفت کروهی شنید شام در خیمهٔ راو شتاب رای آمده مشورهٔ شبخون زدن بر فوج او نموده گفت که فوج ما بسیار کم و مردم او از مشاهدهٔ انبوه و احتشام او بددل و مرعوب خواهند شد الا اینکه شبخون برو بزنیم کارش تمام با انتظامش متفرق و متزلزل گردد و زر و اسباب و خزاین او بغارت رفته طاقت و لیاقتی که دارد در رود تا مد شتاب رای قبول نموده گفت من بهر صورت باشما رفیق و تابع رای و صوابدید شما هستم هرچه بگویید و بکنید من دران کار حاضر و فرمان بردارم کپتان گفت پس این وقت چیزی خورده خود هم بخوابید و رفقا را هم حکم استراحت بدهید که نصف شب روانه میشویم شتاب رای حسب الاشعار بعمل آورده نصف شب مستعد و تیار گشت و کپتان هم یک کمپنی در لشکر گذاشته مع باقی فوج شتاب رای را همراه گرفته به رهنمائی هرکاره که راه دیده آمده بود عازم لشکر خادم حسن خان گردید اتفاقاً هرکاره بنابر تاریکی شب راه گم کرده بلشکر نرسید و کسری کم دو ساعت از شب باقی آمد کپتان از فتیله بندوق سپاهی که همراه شتاب رای با بعض خاص بود آتش بود ساعتیکه با خود داشت برآورده دران نظر کرده دریافت که شب نهایت کم مانده است بشتاب رای گفت که حالا وقت شبخون نمانده بایستی درین وقت ما در لشکر مخالف داخل میشدیم باید برگشت کپتان نکس مع راو شتاب رای برگشته هر دو باتفاق بمعسکر رسیده بودند که صبح دمید و هنوز فراغت از تخلی و شستن و شوی دست و روی نکرده بودند که طلیعهٔ لشکر خادم حسن خان هویدا گردید کپتان خود مستعد و تیار گشته شتاب رای را آگهی داد شتاب رای هم کمر بسته با رفقای خود حاضر و شریک حال کپتان در کمال دلاوری ایستاد خادم حسن خان فوجی را فرستاده بهیر و بنگاه کپتان را بغارت و متردین را که از عظیم آباد تا معسکر کپتان بودند مجروح و مقتول ساخت و بعضی با فرصت یافته در ادارا گردانیده بدر رفتند کماهان بعض کپتانان پالکی و اسباب شان هرچه ممکن بود گرفته خود را بکنار آب گنگا رسانیده در کشتی که برای چنین وقت و همین کار گذاشته بودند عبور نموده بعظیم آباد رسیدند و دیگر افواج خادم حسن خان چند دسته شده هر قشونی از طرفی بر کپتان هجوم آورده برق اندازی و تیرکمان‌زنی شروع نمودند و توپها از طرفین در غرش بوده از طرف کپتان علی التواتر گله باری بر لشکر خادم حسن خان بود و کپتان و شتاب رای باستقلال تمام استاده حکم بشلک نمی‌نمودند که سواران را که متصل میرسیدند بدفعهٔ آنها سواران و برق اندازان شتاب رای را گاهی چند قدم پیشتر فرستاده بضرب تیر و گولی و اغلب بصدمات گولهٔ توپ انگلیشی منهزم میگردانیدند بهمین قسم معرکهٔ جنگ تا دوپهر گرم بود آخر میر افضل بخشی فوج خادم حسن خان حسب الحکم آقای خود فوج را دو حصه نموده از دو طرف یورش آورد چون نوبت از توپ اندازی گذشت و مردم بسیاری از طرف خادم حسن خان بضرب توپ مجروح و هلاک شدند اسپها را عنان داده نزدیک صفوف کپتان رسیدند آن وقت توپ موقوف و شروع بشلک بندوق شد و بنده بر لب دریا در سر فضای کوتهی انگلیشی استاده تماشای گریخته‌های لشکر کپتان می‌نمود و مستر امیت دوربین در دست گرفته میدید و میشناخت که پالکی انگلیشی است از سرداران ما کسی مجروح شده باشد که براین می‌آید و بنده را هم بدوربین می‌نمود گریختگان چون مضطرب الاحوال از دست مردم خادم حسن خان نجات یافته آمده بودند هر که میرسید خبر غلبهٔ خادم حسن خان و محصور بودن انگلیشان و شتاب رای و گریختن شیخ حمید الدین از صدمات افواج خان مرقوم میرسانید و تمام مردم عظیم آباد چه رام نارایین و چه سردار کوتهی و چه عموم خلق همه منتظر و گوش برآواز بودند که خبر چه میرسد بنده مستوحش و میر عبدالله و دوستان حاضر بالشکر میباد که این گریخته‌ها از خوف خود چنین میگویند و دود باروت توپ بنظر می‌آید و صدایش متواتر بگوش میرسد مغلوبی کپتان از کجا معلوم شد اگر کپتان مغلوب گشته جنگ که میکند درین عرصه ناگاه میر عبدالله آمدم و بر لب دریا من و اکثر مردم استاده در همین اندیشه اند که چه می‌شود ناگاه صدای شلک بگوش مردم رسید من گفتم الحال

بعد این شلک اگر باز صداے توپ برسد کپتان غالب آمده و فوج خادم حسن خان منهزم گشته است و گر نه بر عکس است با زانکه از شلک آمد بعد از ان هرچند آوازے نبود و مردم را تشویشے رو نموده بود که باز صداے توپ بگوش رسید گفتم کپتان غالب آمد و مردم خادم حسن خان شکست خورده برگشتند کمتر کسے سخن مرا باور نموده حیران بودند بعد چند آواز توپ دیگر صداے توپ ها موقوف و شعله بلند شدے می نمود و موقوف میشد و کرر همین قسم مشاهده گشته ربعے از روز باقی ماند آن وقت رقعهٔ کپتان باسیت صاحب کوٹهی مشعر ظفریابے خود و شکست دادن بخادم حسن خان و بدر رفتن او از میدان رسید و موجب شادمانی گردید و مسٹر اسیٹ خبر مذکور را به کسے از امیان و دوستان گفته فرستاد بنده بکوٹهی رفته گرم اختلاط بودم که ناگهان ساعتے از روز مانده کپتان نکس مع راو شتاب راے بهمان هیئات میدان غبار آلوده و عرق ناک در رسید و احوال جنگ و ظفر یافتن بر دشمن با محامد شجاعت شتاب راے مفصل و ستایش راو مذکور بکمال مبالغه نمود و هر دم شتاب راے را ستوده مے گفت که من چنین نواب ندیده ام حقیقته تا به هینست و دیگران بنام رام نراین و مصطفے قلی خان و محمد کاظم کوتوال و دیگر اعیان شهر باستماع خبر جود و ورود ایشان هر کس رو دیده رسیدند و بلفظ گریخته آمدن این هر دو بمرتبه یقین داشتند چه زدن جنگ خادم حسن خان با این جمعیت قلیل خلاف قیاس و برگشته آمدن سرداران از معسکر مخالف مناسله بندے انگاشتند مسٹر اسیٹ مبالغه در ینباب مے نمود و رام نراین و دیگران را معقول نمی شد مسٹر اسیٹ گفت که کپتان هرگاه میر افضل را در جنگ منهزم ساخت چون فوج خادم حسن خان همان بود و غالب شده آمد بلکه مغلوب و منهزم گشت او را پاے ثبات متزلزل گشته برگشتن و دور رفتن ضرور افتاد و ما شبخون نخورده و کپتان چون دید که میدان خالی و خادم حسن خان مع افواج خود برگشت تعاقبش بجائی تا یک کروه نموده توپ وا ما یه بار بردار و مجروحان بیشمار را از میدان گرفته احتیاط نمود و باروت هر چه بدست آمد همه را آتش داد و این شعله ها که می نمود همان بود و بعد از ان بودن خود را آنجا بے فائده و غیر ضرور دانسته برگشته اینجا آمد و فوج را با سرداران دیگر همانجا گذاشت و پاس خاطر شتاب راے هم که الحال بسیار میگذارد و را هم براے آرام همراه آورده رام نراین بعد این تفصیل اندکے تصدیق قول کپتان نمود و خاطر مردم مطمئن شد صبح چون از هر طرف همین خبر رسید و متحقق گردید و خادم حسن خان بطرف سرحد تیا شتافت و افواج انگلیشیه مع مردم شتاب راے بعد چند روز از دریا عبور نموده وشهر عظیم آباد آمدند و حقوق شتاب راے و شجاعت و لیاقتش در دل جماعه انگلیشیه متحقق گشته و قدر و قعے عظیم در نظر جماعه مذکوره بهم رسانیده الحق جاے آن بود و استحقاق آن داشت و آنچه آخر با او بعمل آمد از قدردانی و حقوق شناسی بیگانه مے نمود و درین ضمن خبر آمد آمد میرن مع افواج انگلیشیه بسرکردگے کرنل کلیو سعیت جنگ بکر و فر تمام اشتهار یافت

ذکر آمدن میرن با کرو فر تمام و رفتن بر سر خادم حسن خان و برق افتادن بر میرن از آسمان بنا بر مکافات اعمال آن نکوهیده خصال و ذکر مجملی از کردار او و رهائی یافتن خادم حسن خان از چنگال آن زشت خو و تتمهٔ احوال شاه عالم پادشاه و قرار یافتن پادشاهے بر او بمشیهٔ الله

چون خبر ورود خادم حسن خان در حدود عظیم آباد ببرشد آباد رسید میر جعفر خان و میرن را تشویشے عظیم بابر تلبث فوج رام نراین و بودن پادشاه این طرف دریا و رسیدن خادم حسن خان از ان طرف روید اده حرکت میرن که امید پدر بود از مرشد آباد ضرور افتاد و در تهیهٔ اسباب سفر سرگرم گردید و در رود و عرائض رام نراین متضمن اضطراب و خطوط مسٹر اسیٹ بر و ساے قوم

مشعر با حامله نمودن دو صاحب جیش شهر عظیم آباد و موکد عزیمت مذکور گشته تصمیم یافت و میرن با فوج بسیار و سامان افزون از شمار مع
کرنل کلیو صبیت جنگ و افواج انگلیشیه در اواخر تابستان نزدیک بعظیم آباد رسید چون خادم حسن خان آن طرف گنگا بود داخل شهر
نگردیده در شروع عشره اول ذی قعده سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری عبور دریا نمود خادم حسن خان که صدمه جنگ کپتان نکس
دیده خود را با عهده برآمدن از آن فوج قلیل نیافت جنگ میرن را با فوج و افواج انگلیشیه زیاده از تاب و توان خود انگاشته بظاهر
بلند پروازیها میکرد او در باطن نهایت مغلوب الحواس و در رهائی خود از دست میرن یاس داشت و از راه بدر شدن مے جست چه دریاچه
گندک که از کوهستان شمالی آمده و غربی حاجی پور بگنگا پیوسته سد راه او بود و بدون کشتی هاے وافر عبور چنین شخص کثیر الاسباب
والعساکر از آن دریا متعذر مے نمود میرن چند کوچ متواتر نموده بلشکر خادم حسن خان متصل گشت خادم حسن خان بارو بنه خود را آخر
شب کوچانیده خود چمیده با فوج میرن از دور مقابله نمود میرن نیز از خوف جنگ شاهزاده که جراحت دو تیر در آن داروگیر برداشته بود
هوس مقاتله با دشمن نداشته در حفظ جان خود میکوشید و افواج انگلیشیه را هم از جلدی و چابکی در تعاقبش ممانعت مے نمود
بعد مقابله و سر دادن چند توپ و رسیدن گولهاے معدود که از طرفین بعمل آمد از خادم حسن خان روے خود از میدان
گردانیده راه صحرا یکه داعیه رفتن در آن داشت بر گرفت و در رفت میرن هم در تعاقب او راه مے پیمود تا آنکه بهین حال چند کروه از قلعه
تبیا که مسکن زمیندار آنجا بود و پیشتر رفته منزل گزید و خادم حسن خان چند کروه از وهم پیشتر رفته بر لب دریا متحیر بود که الحال کجا رود
القصه روز عمر میرن آخر شده شام مماتش در رسید و بار بردار اکثر لشکریان خادم حسن خان بسبب بے راه رفتن و تعاقب
دشمنی قوے چون میرن متفرق گشته بفرودگاهش نرسید میگویند خود خادم حسن خان هم تمام شب بر فیل و اکثر همراهیانش بر اسپ
گذرانیدند و جاے استراحت نیافته بکمال بے آرامے آن شب را بروز آوردند و باین خیال اندیشه داشتند که صبح سفرے معلوم
نیست دامن کوهستان است و لب دریا فردا چه پیش مے آید چون شروع موسم برسات بود اراده خالق کائنات بانتقام و مکافات با میرن
متعلق گشته بود باران شدیدے بعد انقضاے دو سه ساعت از شب مذکور که شب پنجشنبه نوزدهم ماه مذکور بود شروع به باریدن
نموده جهان را بر میرن و هواخواهانش تیره و تار در روز روشن عمر و اقبالش بشب دیجور ادبار مبدل ساخت و پس از مرور ساعتے
از شب دو سه مصاحب مثل سید محمد خان مرحوم خلف علی رضا خان بن صفی خان بن اسلام خان و همت خان بن مصلح خان بن
اعظم خان خانے که انیس و جلیس او بوده اند مرخص گشته بخیمه هاے خود رفتند و میرن بنا بر احتیاط باد و طوفان از خیمه کلان بر خاسته
در پال دلیر خانے که خیمه ایست بطور خاص و دامنش متصل بزمین بنحوے وافر استحکام مے یابد براے خواب رفت و زنے
از فواحش که در سفر دو سه زن از آن فرقه با او همراه و هم خوابه او مے بودند مع قصه خوان و خدمتگارے براے ولکه که باصطلاح
چپی مے نامند حاضر شد چون اجل آن زن باقی بود بعد لمحه او را مرخص کرد و خدمتگار شروع به چپی و قصه خوان افسانه
براے خواب عدم آغاز نمود خداے داند هنگامش گرم شد یا در انتظار پیک اجل بیدار بود که در عین شدت بارش رعد و عید قهار
نقمت عزیز و برق غضب منتقم شدید بر سر میرن نازل گردید و همان قسم که بر چارپایه خوابیده بود بمعرض انتقامات اخروے رسید آتش
آن برگشته بخت در خرمن هستی خدمتگار و قصه خوان هم افتاده دود از نهال عمر شان بر آورد و بیت زینهار از قرین بد زنهار +
وقنا ربنا عذاب النار + چون زمانے بر این ماجرا رفت و شدت باران تسکین پذیرفت چاکران باستخبار احوال و تبدیل خدمتگار که نوبت
در کار مے شوند رسیده میرن را با آن دو بیچاره در خواب عدم دیده بعض مقربان مثل اشخاص مذکور و غیر آنها را که نهایت متصل
بخوابگاهش فرود مے آمدند بدین شور و غوغا آگاه ساختند آنها حاضر گشته بعد تفحص معلوم شد که شش سوراخ باریک در کاسه سرش

بطرف قفا و بر بدن بطور اثر تازیانه که محل ضرب تسمه کبود میشود و پیداست و در شمشیر که متصل لب او بر چهار پاره اش بود و دو جا یا سه جا
سوراخ و نزدیک بنوک قدرے گداخته شده و چوب خیمه طرف سرش گویا پوسیده گشته چون این خبر بجناب فضائل مآب شیخ
محمد علی حزین اسکنه الله تعالی فی اعلی علیین رسید از احوال میرن خود بطلاع الٰهی علیه آگهی داشت فرمود که برق اندازے عالم
بالا را میبینید چطور جسته جسته در خیمه ها مے زنند و لله در قائل

ذکر غرق شدن دختران بیچاره مهابت جنگ بفرمان میرن ستمگار و مشاهده نمودن خلق انتقام الٰهی را ظاهر و آشکار

میرن چون از قتل خواجه هادی خان و میر محمد کاظم خان الفراغ یافت و پدرش صداقت محمد خان پسر آقا باقر زمیندار عمده
جهانگیر نگر و شیخ عبدالوهاب کنبو را بگمان و تهمت عدم توپ بهانید هر دو در دل خود از تشویشات رهائی یافته اند کے
آسایش یافتند این شیوه را پسر خاک بسرش پسندیده بجد گرفت و اکثر زن و مرد را کشتن آغاز نهاد حتے بعضے از خواجه
حرم را هم بدست خود از شمشیر گذرانید و میگفت که بعد بدگمانی القصه همین معنے دارد که از هر کس گمانی بدل بگذرد او را از تیغ باید
گذرانید و تصفیه خاطر بهم باید رسانید و غیر ازین پوچ و لایعنے است بنا بر این قاعده ایجادے خود از آمنه بیگم و گسیتی بیگم دختران
مهابت جنگ که پرورده نمک و نعمت شان بود بدگمان گردید و بعد ارتقا بر معارج جاه و جلال از ان زنهاے عاجز شکسته بال
دغدغه بهم رسانیده و مکرر بحاکم جهانگیر نگر که جسارت خان نام و در صلاح و سداد عالی مقام بود برائے قتل آنها نوشت آن
مرد بزرگ که او هم نمک پرورده و مرهون احسان پدر و اولیاے شان بود بر این عمل زشت اقدام نه نموده در جواب نوشت
که حکومت جهانگیر نگر بدیگرے بدهید و مرا از چنین تکالیف معاف دارید آخر الامر میرن هنگامیکه داعیه رفتن بر سر خادم حسین خان
نمود مکیکه را از اشقیاے رفقا باینکار مامور ساخته فرمان داد که بجهانگیر نگر رفته بهانه آوردن مرشد آباد زنهاے مذکوره را بکشتی سوار
نموده در راه جائیکه دور از آبادے باشد آن بیکسان را غرق نماید و بجسارت خان مرحوم که از عهد شهامت جنگ مغفور
حاکم بود نوشت که آن هر دو ضعیفه را بصحابت فلانے روانه مرشد آباد نماید میرن خود بطرف عظیم آباد بجنگ خادم حسین خان
روانه گردید و فرستاده شقے بهاے عنانے کار مامور راه جهانگیر نگر بلکه سبیل سقر گرفته بجهانگیر نگر رسید و آن هر دو خواهر
بے یاور را بهانه که مطیع باشد و بود بکشتی سوار کرده چون در جائیکه خاطر خواهش بود در آورد گشت گفت تا غسل کنید
و لباس پاک بپوشید بلکه از ارادهٔ خود خبر داد گلائے که گسیتی بیگم بود میگویند اضطرابے لاحقش گشت لیکن خرد ترش که آمنه بیگم
بود به تسلے خواهر کلان پرداخته گفت چرا مے ترسید آخر روزے مردن بود امروز باشد که چون بسیار گنهگار بوده ایم الحمدلله
وسیله نجاتے بهم رسید و مظالم خود بر دوش میرن گذاشته میرویم غسلها نموده و لباس پاکے بجاے کفن پوشیده
خاک پاک سید الشهدا علیه السلام با بدان خود بطور حنوط و بر سر و رو بسیار مالیده از صاحب عصر تائب گردیده و دم آخر
نفرین بر میرن نموده گفت خداوندا گناهگار تو ایم از میرن تقصیرے نداریم و او حقوق پرورش که از خاندان ما یافته برباد داده
ما را ناحق میکشد امیدواریم که بهمے بر سر او بفرستے تا انتقام ما و فرزندان ما از او کشد و کلمه طیبه و اعتقادات حقه که داشتند بر زبان
آورده غرق بحر رحمت نامتناهے الٰهی شدند میگویند همان شب برق بر میرن افتاد و بعضے تفاوت هاے میگویند [illegible]
که آخر شوال سال مذکور بر آنها این ستم رفت و نوزدهم ذی قعده میرن راه خود گرفت و الله عزیز ذو انتقام

وا دمعتمدان بلکہ مقربانش استماع افتادہ کہ میرن در بند کاغذے نام دو سہ صد کس نوشتہ درین سفر کہ سفر آخرتش بود ہمراہ داشت و میگفت کہ بعد فتح بر خادم حسن خان و پادشاہ و معاودت بمرکز دولت وجاہ این مردم را کہ نام شان درین طومار است کشتہ فارغ البال بکام و آرام با دوستان خواہیم نشست و از بدخواہان اندیشہ نخواہد بود و تعالی شانہ کہ رب العالمین است روا نداشت مخفی نماند کہ حکیم علے الاطلاق و خالق انفس و آفاق ہرگاہ بندگان خود را در شرور و فساد منہمک می بیند زمام مہام ایشان را بدست تسلط ظلمہ میسپارد تا تنبیہ مفسدان نماید اما ہمیشہ ظالم را بر عباد خود حاکم نمیگذارد و حکومت ظلمہ پایندگے ندارد چنانچہ مخبر صادق علیہ السلام میفرماید الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم بعد تنبیہ مفسدان اگر ظلمہ ہم بعدل گرایند و از ظلم باز آیند ممکن است کہ ایزد تعالے برانہا ہم ابقا کند و بیخ دولت شان برنکند و الاعلاج فاسد بافسد نمودہ ظالمترے را برا دمے گمارد تا دمار از روزگارش برآرد وہو علے اللہ العزیز یسیر وانہ علے کل شئے قدیر

رجوع بذکر بقیۂ احوال لشکر میرن و سنوح دیگر سوانح و فتن

نوزدہم ذی قعدہ روز پنجشنبہ اول صبح خبر واقعۂ غطیمہ کہ شب بر میرن گذشت معتمدے رفتہ بکرنل سیف جنگ کہ رئیس کل فوج انگلیشیے و سرمایۂ استظہار عساکر ہندے و سردارش بود ظاہر نمود او نیز بصلاح ہندیان راضی گشتہ اخفاے این امور مناسب دانست و شکم میرن در حضور کرنل دریدہ و احشا و امعا و دیگر اعضاے اندرونی را بیرون کشیدہ ہمانجا دفن کردند و نقارۂ مراجعت نواختہ لاشش را بر فیل سواریش انگندہ و پایش از ہودج فیل بیرون گذاشتہ روانہ شدند و شہرت دادند کہ ادبار است لیکن ہمانوقت بر مردم منکشف گشت کہ مردہ را بر ہودج انگندہ اند گویا انتقام تشہیر لاش سراج الدولہ از دست ملازمان او بابلغ وجہی ظہور یافت بہر صورت کرنل متصل بقلعہ بتیا رسیدہ حسب الالتماس عملۂ کارگزاران و کلاے رام نارائن توقف نمودہ بزمیندار آنجا پیغام انفصال معاملہ بتاکید و تہدید داد او از خوف فوج انگلیشیے اطاعت و انقیاد نمودہ قضیہ را کوتاہ ساخت و عسکرین بریاست کرنل از صحراے بتیا برآمدہ جنازہ براے لاش میرن تیار ساختہ و حوالہ بر کہاران بسیار بارش گذاشتہ در گنگا رسانیدند و از انجا بر کشتی لاش او در کمال عفونت و خرابے براج محل رسیدہ جائیکہ اکنون مقبرۂ او ست مدفون گشت (فاعتبروا یا اولی الابصار) و لشکر مع سرداران دیگر بعظیم آباد رسیدہ سکونت در انجا ورزید و راجہ راج بلبھہ بنگالے کہ پیشتر دیوان شہامت جنگ مرحوم و درین زمان بدیوانے میرن مقرر بود رئیس لشکر میرن شد و رام نارائن خود نائب عظیم آباد بود برادرش با فوجے کہ ہمراہ میرن رفتہ بود آمدہ ببرادر خود ملحق گشت

ذکر رفتن مسٹر ایسٹ بکلکتہ و بعد او رفتن کرنل سیف جنگ و شروع نفاق در سرداران انگلیشیہ کہ باعث خرابے عالمے گردید

تا کرنل کلیف ثابت جنگ در کلکتہ بود ریاست فوج و کوٹھے ہر دو باو تعلق داشت چون او قاصد ولایت خود گردید کار بنگالہ و ریاست این جماعہ درین سہ صوبہ عظیم آباد و بنگالہ و اوڑیسہ کہ از سابق بمراتب افزود و شغل انہا اعظم و دائرۂ ایشان وسیع گشتہ بود کرنل مذکور مسٹر ایسٹ را لائق ریاست کل ندانستہ شمس الدولہ ہنرے و نسترت را کہ صاحب کلان مندراج بود دیسر دارے کوٹھی کلکتہ تجویز نمود و کونسلیہ ہاے دیگر ہم این تجویز را مسلم داشتہ مقرر شد کہ بالفعل بعد رفتن ثابت جنگ مسٹر ہلول را صاحب کلان کلکتہ گردانید بعد از ان چون شمس الدولہ برسد صاحبکلان و مدار المہام مل و عقد این ممالک و خواہد بود و بعضابطہ

ایام سابقه سزاسیت باعتبار درجه نوکرے و قاعدهٔ کلیهٔ قدیمه مستحق این مقام و لائق این مرتبه گشته امیدوار بود از استماع این تقرر مکدر گشته از عظیم آباد مراسلات درین خصوص گفتگوے نمود بعد رفتن ثابت جنگ بولایت انگلستان بلول برکرے گورنرے کار عظیم آباد را به صاحب جزو و غیره اصحاب آنجا گذاشته عازم کلکته گردید بعد چند روز کرنل سیفت جنگ هم از عظیم آباد کوچیده رفت و شاید تقصیرے از و بظهور رسید که از ریاست فوج معزول گشته امر کومیجر کرنک قرار یافت میر محمد جعفر خان از فوت میرن خواست که داشت و رباخت و کار و بار ملک و فوج معطل تر گشته اختلال کلے در جمیع امور روے نمود میر قاسم خان بن سید مرتضے خان بن امتیاز خان خالص تخلص که بولایت ناے ایرانی و در عهد سابقه دیوان پادشاهے عظیم آباد بود بمصاهرت میر جعفر خان اختصاص داشت اما فیما بین پدر زن و داماد صحبت همیشه ناچاق و نفاق میگذشت و میرن زیاده تر دلا فزا ایش تا چاقے میکوشید از نجهت میر جعفر خان اگرچه از داماد خود میر قاسم خان راضی نبود لیکن بضرورت اندکے در آشتی کشوده مورد الطاف ساخت و خدمت پورینه علاوه خدمت رنگ پور بنام او مقرر کرده در شوکت او افزوده براے بعضے سوال و جواب او را بکلکته فرستاد چون میر قاسم خان در خاندان میر جعفر خان بلکه از امثال و اقران در هوشیارے و کردکارے امتیازے داشت در گفتگو با اصحاب کونسل نقش محبت خود در دل آنها نگاشت و خاطرنشان کونسلیه باشد که نسبت به میرن و پدر زن نمود میر قاسم خان لیاقت سرداری و کارگذاری بیشتر دارد و میر قاسم خان براے کارے که آمده بود درست نموده برگشت و میر جعفر خان هم اندکے از و خوشنود شده چون از اولاد و اتباع دیگرے لائق کار نداشت بحکم ضرورت میر قاسم خان مرجع اکثر امور گردیده و واسطهٔ جواب و سوال اکثر اهل معاملات و فرقهٔ سپاه هم گشت درین ضمن بسبب مردن میرن و غفلت میر جعفر خان دیر بسیار در تنخواه سپاه رو پداد و تقاضاے آنها شدید گردید و چند بار سپاه جبت پیش آمده دار الاماره را براے وصول زر تنخواه محاصره نموده مکالمات عنیفه در میان آوردند و میر محمد قاسم خان اصلاح ذات البین فرموده بعضے از تنخواه را خود متعهد شد و هم درین عرصه باز تقریبات چند باعث رفتن میر محمد قاسم خان بکلکته گردید میر جعفر خان لیس و پیشے درین باب در خاطر داشت اما تقدیر نگذاشت که ممانعت تواند نمود چار و ناچار مرخص فرمود و میر محمد قاسم خان بکلکته رفت و درین وقت مسٹر بنسرے و تسترت مخاطب بنصیر الملک شمس الدوله بها در در کلکته رسیده و صاحب کلان یعنے گورنر آنجا گردیده بود میر محمد قاسم خان چون داعیهٔ رفتن پورنیه و در ضمن آن دواعی سفره هم بسیار داشت علی ابراهیم خان بهادر زاکه ذکر محامد و مناقبش از هزار یکے و از بسیار اندکے بر سبیل اجمال در احوال مهابت جنگ و نیخ شمشیر خان گذشت و آن عزیز سرا سر عقل و تدبیر در آن زمان رفیق میر محمد قاسم خان بود به نگهداشتن فوج بنام اراده سفر پورنیه و تالیف قلوب مردم قدیم کرامت نظامت بوده اند و ارکان و اعیان مرشد آباد مامور فرموده خود سفر کلکته نمود الحال احوال پادشاه و کامگار خان و بعض سوانح عظیم آباد بنا بر انتظام اخبار بزبان قلم داده می آید

ذکر احوال عظیم آباد و جنگیدن میجر کرنک باتفاق راجه رام نارائن و راجه راج بلبهه با پادشاه و مسیو شیرلاس و شکست خوردن پادشاه و بگیر آمدن مسیو شیرلاس و سوانح دیگر که دران نواح رو پداد و تسلط یافتن میر محمد قاسم خان بر ایالت هر سه صوبه در مرشد آباد بتائید خالق عباد و بلاد

میرن خود در شدت موسم برشگال بزیر برق انتقام ذو الجلال در آمد اما فوج او بنا بر آنکه پادشاه و کامگار خان منتشر

آباد اند متعین صوبهٔ مذکور شده اقامت داشت ریاستش براجه راج بلبهه دیوان سیرن متعلق بود و رام نارائن
خود بنیابت همان صوبه داشت فوج ملازمش همراه او بود و فوج انگلیشی نیز بهمانجا اقامت داشت همه این افواج بسبب برسات
در جاهای خود آرمیده تا انقضای موسمش از جای خود نه جنبید و بادشاه درین عرصه از داود نگر تا قرب چوار بهار همیشه
در سیر و تردد بود و سببش آنکه معاش لشکریان او منحصر بر مزارع مزارعان بود برای چارپا و حیوانات آنها نیز مرغزار
می بایست یکجا اگر مدت مدیدی ماندی چون در صوبه نقش تسلطش درست نه نشسته با وجود سلطنت مثل بیگانه
غارتگری بود دانه و کاه و دواب و حیوانات و غله و غیره ماکولات برای همراهیان مفلسش مطلق میسر نمیشد و یکجا اکتفا
نمیکرد و راجه بنیاد سنگه برادرزاده راجه سندر سنگه و پهلوان سنگه بسبب تسلط کامگار خان و عار رجوع آوردن پیش
خود پیش بادشاه نمی آمدند کامگار خان چون کینه دیرینه با سندر سنگه و اولاد و اقربای او داشت ملک خود را از صدمات
پامالی افواج محفوظ داشته علی الرغم بنیاد سنگه ملک او را لگدکوب حوادث ساخته است اینهم علت سیر و سفر لشکر بادشاه
درین ضلع بود در روزی بنیاد سنگه از قلعه تکاری تقلیعه کرده که متعلقان را در انجا گذاشته بود و معرفت این خبر به بادشاه
و کامگار خان رسیده فوج متعلقهٔ ملازم سرکار شاهی قریب بهزار سوار برای گرفتن آوردنش متعین گردید
فوج مذکور ایلغار نموده بر سر بنیاد سنگه رسید و او را گرفته آورد و او چند روز نظربند بوده عرائض و پیغام بوالد
مرحوم فرستاد که بوساطت صاحب اگر خلاصی من شود و بادشاه مرا مورد مراحم فرموده نگهدارد من جمعیت خود را فراهم
آورده کار بادشاهی برابر کامگار خان خواهم نمود و بهم چشمی همه گونه هر دو جهد بلیغ در کار سرکار بعمل خواهم آورد و فتح سنگه
برادر من که در بنگاله است افواج میر جعفر خان را بدولت خواهی بادشاه گرویده ساخته خود هم حاضر خواهد شد و اگر بادشاه
خاطر کامگار خان کرده بواسطهٔ او خواهد گذاشت چون این صورت موجب عار ماست از مرافقت و دولتخواهی
بادشاه هیچ نخواهد شد والد این مدارج را بپادشاه فهمانیده بنیاد سنگه را خلاص کنانیده و او آمده ملازمت والد نموده بوساطت
ایشان شرف یاب کورنش بادشاه گردید و مهیای رفاقت و جان فشانی گشته فوج خود را طلبید و بسیله خود تاکید سرانجام
و زر و اسباب حرب و غله و غیره مایحتاج نوشت کامگار خان بعد یک روز اظهار ملالت با بادشاه نموده معروض داشت
که اگر بنیاد سنگه این قسم خلاصی یافت غلام ترک رفاقت خواهد نمود بادشاه فاقد الشعور ازین سخن ترسیده بنیاد سنگه
را چون روز دیگر بمجرا رفت بازگرفته مقید نمود والد فقیر ازین حرکت آزرده خاطر گشته با بادشاه سخنان درشت گفت بادشاه
عذر اندیشه ناخواسته رفتن کامگار خان پیش آورد والد گفت که کامگار خان را در مرضیه چاره غیر از رفاقت شما نیست و او هیچ
ازین در دولت جای ندارد اما بادشاه را رعب بربهی کامگار خان چنان مستولی بود که سود نکرد والد آزرده گشته چند روز
در خانه نشست و کامگار خان بنیاد سنگه را خلاص گردانیده ممنون احسان خود خواست او بوالد گفته فرستاد که الحال
بادشاه از ما توقع رفاقتی ندارد داشته باشد من دو سه روز مانده کناره میگیرم و همین قسم کرد آخر بادشاه بهادر علی خان محلی را فرستاد
و بوالد عذرخواهی نمود والد گفت که الحال بودن من در لشکر با وجود تسلط کامگار خان محال است و من امیدوار رخصتم بادشاه
دلجوئی بسیار نموده ناچار رخصت کرده فرمان داد که اگر بضرورت جدا می شوید خوب علحده بوده هر قدر توانید
ملک را مسخر سازید و رفقا بهم رسانیده باز در وقت باز آئید والد قبول نمود و بادشاه چند هزار روپیه برای خرج و اعانت
والد بنابر بهم رسانیدن مردم مخفی از کامگار خان فرستاد و والد در نواح محال جاگیرات خود رفته بکاری که مامور بود اشتغال ورزید

ذکر جلوس میر محمد قاسم خان در مرشدآباد بر مسند ایالت بنگاله وغیره صوبجات بتقدیر خالق ارضین وسموات

چون میر محمد قاسم خان چنانچه خامه وقائع نگار اشعارے بآن کرده در کلکته رسید و باشمس الدوله بهرے و نسترت ملاقات و تبلیغ رسالت نمود در بین گفتگو ها غفلت میر محمد جعفر خان و برهمی معاملات مالی و ملکی و بے انتظامے سررشته افواج و مصارف لابدیه بیوتات وغیره بابلغ وجوه ظاهر ساخت و چند کس را از اراذل ناس مثل چنے لعل و منی لال و اگنون سنگه هرکاره و غیرهم که از غفلت و عدم لیاقتش بر سرکار و مدار المهام مختار بوده اند نام برده فضائح شان بر شمرد و شمس الدوله که در میان فرقه انگلیشیه بعقل و دانش ممتاز و در نکته یابے و کاردانے بے انباز بود میر محمد قاسم خان را با امور ملک داری لائق و در هوش و سلیقه ریاست در میان اقارب و اتباع میر جعفر خان از همه فائق دید و میر محمد جعفر خان و احوال ایشان را درست شناخته متردد بود که برای انتظام این ممالک چه کند آخر در خاطرش چنان تصمیم یافت که میر قاسم خان را به نیابت کل مقرر و مختار ساخته مدار المهام سازد و برای میر محمد جعفر خان وجهی مقرر نماید تا میر قاسم خان وجه مذکور بلا تعلل با و رسانیده بزرگ و منیب خود داند با اصحاب خود آنچه مافی الضمیر او بود ظاهر کرده و درین خصوص با آنها استشاره نمود رائے اکثرے از رؤسائے کونسل که باشمس الدوله اتفاق داشته نفاقش نمی ورزیدند برین کار قرار یافته اما مستر امیت که بنا چارے صاحب خرد کونسل و ثانی مرتبه شمس الدوله بود و دو سه کس از کونسلیه ها با او یکدل و خواهان ریاست او بودند مثل مستر السن و میجر کرنک و مستر باتسن سر باز زده این رائے را نمی پسندیدند و قباحتها درین کار بهم رسانیده منذرش در کونسل مذکور می ساختند هر چند عدم لیاقت میر محمد جعفر خان بچنان بود که اسیت نفهمد اما چون باشمس الدوله طرف شده و خواهان ریاست خود بوده در جمیع امور آنچه رائے شمس الدوله بران قرارے یافت بمقتضائے قول مشهور لا لحب علی بل لبغض معاویه آن رائے را مرجوح و مطروح شمرده ردّ و تقبیح آن مے نمودند و در مراسلات ولایت نمود هر دو تضعیف آرائے همدگر نموده طعن در اعمال و افعال یکدگر سکیر و نمود هر یکے دیگرے را بسفاهت و اعوجاج طبع و لجاج نسبت داده شکایت و سعایت هم مے نوشت و این عناد ایشان عالمی را بباد فنا داد چنانچه عنقریب نگاشته قلم صداقت رقم انشاءالله العزیز خواهد شد القصه چون طرف شمس الدوله غالب و رائیش صائب بود عزیمت مذکور تصمیم یافته میر قاسم خان باین بشارت مستبشر گشت و بنابرین گذاشته شد که شمس الدوله خود در مرشدآباد رفته این امر را تمشیت دهد میر قاسم خان خوشنود به مرشدآباد معاودت نمود شمس الدوله مع عماد الدوله مستر هستنگ که در نیولا از ابتدای سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و چار عیسوی الی یومنا هذا که روز شنبه بست و سوم ماه مبارک رمضان سنه نود و چار هجری از زمانه و دوام است گورنر کلکته و مدار المهام اکثر ممالک هندوستان است با برخے از سرداران و نصف افواج انگلیشیه بداعیه تمشیت امر مرقوم متعاقب میر قاسم خان از کلکته به مرشدآباد نهضت فرمود و میر قاسم خان بعلی ابراهیم خان بهادر نوشت که افواج نگهداشت و اسپداران مردم شهر را بتالیف قلوب با خود رفیق نموده و اسباب تجمل سواری آنچه از قدیم و جدید بجا که میسر تواند شد و عصاها و کتک هاے نقره بنا بعلیه ممالک هند تیار نموده باستقبال تا پلاسے خود را رساند خان والاشان که در هوشیارے و سلیقه کارگزاری یگانه روزگار است زیاده از آنچه متصور میر قاسم خان بود مهیا کرده حسب الامر باستقبال شتافت و میر محمد قاسم خان چنانچه مرکوز خاطرش بود بجاه و حشمت و تجمل و شوکت داخل شهر خود گشته با میر محمد جعفر خان ملاقات نمود

روز دیگر وقت شام شمس الدوله رسیده بمراد باغ نزول فرمود صبح آن شب میر محمد جعفر خان عازم ملاقات او گردید وقتیکه از روز برآمده عبور رها گیرتے نموده بمراد باغ شتافت شمس الدوله بعد معمول داشتن رسوم متعارفه سرحقه راز بر گشود و آنچه صلاح بود اعلام نمود میر محمد جعفر خان سر باز زده ابا می سفرط در نهایت مبالغه آغاز نهاد شمس الدوله کس فرستاده میر قاسم خان را طلبید و در انجا معرکه سخن گرم و گفتگو های درشت و نرم در میان آمد هر چند شمس الدوله خواست که میر محمد جعفر خان وضعیکه تقرر یافته بود قبول کند در نگرفت و قبل ازان که میر محمد قاسم خان بباغ مذکور رسید میر محمد جعفر خان از قبول تکلیف آن امر امتناع نموده مرخص شد و بر کشتیهاے خود سوار شده راه دار الاماره گرفت در وسط دریا کشتی سوارے میر محمد قاسم خان بنظرش درآمد اشاره معاودت نمود غرض آنکه در انجا رفته هیچ این فساد نگردد و خان مرحوم معاودت بحال خود مناسب ندانسته بخنش را نشنید و خود را به تجاهل زد که گویا صداے ممانعت نشنیده و ایما می که درین خصوص مے شد ندیده است بهر صورت خود را تا بمراد باغ رسانیده با شمس الدوله ملاقات کرد و ماجرا را از اول تا آخر حکایت نمود میر قاسم خان گفت که این صورت خوب نشد و میر جعفر خان از من بدگمان گشته در پیے جان من خواهد افتاد شمس الدوله جواب داد که ما نا چاریم میر قاسم خان گفت که هرگاه شما ناچارید منکه بے چاره محض ام چه کنم چون وقت طعام شان بود گفت الحال خود صاحب نشنید بعد از طعام باز گفتگو خواهد شد میر قاسم خان در جاے علیحده نشست و علی ابراهیم را که همراه برده بود مشوره آغاز کرد علی ابراهیم خان گفت که اول با ایشان آنچه گفتنی است باید گفت اگر سودے نگیرد باطلاع ایشان از همین جا ملازمان خود را طلبیده و خزانه که مهیاست تزد خود کشیده بطرف بیربهوم باید رفت و بطور باغیان تاخت و تاراج و زد و خورد شروع باید نمود چون اکثر فوج با شما موافق است و کامگار خان هم مع بادشاه با شما اتفاق خواهد ورزید اغلب که باین صورت هم کارے از پیش برید چون اطمینان از میر جعفر خان نمانده بود این تدبیر را آخر الدوا دانسته در خاطر ذخیره داشت و فی الحقیقه بسبب دیر طلبی ها فوج از میر جعفر خان بیزار و منزجر و با میر قاسم خان چون متعهد تنخواه آنها شده بود دعوی برادری و چاکر بودند و جگت سیته مهتاب راے و برادرش مهاراجه سروپ چند نیز در باطن معین و مددگار خلاصه میر قاسم خان نهایت حیران و پریشان خاطر واز نیرنگیهاے قدرت کامله ایزد قادر بر خبر بود تا چه پیش آید چون شمس الدوله از طعام فراغت یافت باز میر قاسم خان پیش او رفته اضطرار و ناچارے خود وانیکه اگر چنانچه قرار یافته بود بعمل نیاید لاعلاج بمفاسد می انجامد ظاهر نمود شمس الدوله بعد استماع مقالات او باز علیحده نشست و با عتماد الدوله سرهنتنگ بها درو دیگر ارباب مشاورت تا دیر مطارحات و مناظرات نمود بعد گفتگوی بسیار رایش بران قرار گرفت که فردا با تفاق میر محمد قاسم خان بدار الاماره باید رفت و نوعیکه مقرر شده این مهم را تمشیت باید داد میر محمد قاسم خان بسبب اندیشه که از میر محمد جعفر خان بهم رسانیده بود افواج و ملازمان خود و دیگر کسان را که با او اتفاق داشتند گفته فرستاد که در خانه او و دور از محوطه اش مستعد و حاضر باشند علیحده خود را فرمان داده بود که طعام پخته همه را بخورانند حسب الامر او بعمل آمده در دور خانه اش جمعیت و ازدحام بشدتے که بود متفرق نشد تا آنکه صلاح مذکور تنقیح و تقرر یافته شمس الدوله میر قاسم خان را مرخص نمود معهود آنکه فردا اول صبح کمر بسته با جمیع همراهیان خود حاضر شود و سرداران افواج انگلیشیه را هم حکم داد که ساعتے از شب باقیے مانده فوج و توپ ها تیار نموده بر در دار الاماره جائیکه با سور و معین است حاضر آیند میر قاسم خان چون اراده آمدن بخانه خود نمود اول رفقایش از در خانه تا لب معبرے که فرودگاه او از کشتی بود از ازدحام و جمعیت نموده براے حراستش ستعد استاده بعد ازان بر کشتی سوار شده عبور دریا نموده و در احاطه سپاه دولتخواه خود بدولت خانه رسیده تمام شب در دعا و مناجات قاضی الحاجات و زمانے به تسلی دلجوئی خیر طلبان گذرانیده ساعتے چند استراحت نمود

ذکر عروج نیر اقبال میر محمد قاسم خان بمعارج جاه و جلال و رجوع نمودن کوکب بخت میر جعفر خان بافول زوال

چون صبح دولت میر محمد قاسم خان دمیدن آغاز نهاد و خان مرقوم حسب الوعده ایشان بخت خویش بیدار گشته رفقا و همراهیان را به
تیاری و استعداد سواری فرمان داد چون مهیا گشته حاضر آمدند خود را بکسوت امارت آراسته و نصرت از بخت و قسمت خواسته بر رخش
همت و اقبال سوار و رهگرای دربار گردید و ازان طرف قبل از ورود میر قاسم خان شمس الدوله هنری ونسترت گورنر با عماد الدوله
مستر هشتنگ بهادر و سرداران دیگر مع توپ و فوج در میدان جلوخانه دار الاماره رسیده بر طرق عبور و مرور و مترددین دربار مردم خود تعین
و محکم گردانید و میر قاسم خان هم مع جمعیت خود وارد گشته مقابل نقارخانه بر اسپ سوار استاد و آمد و شد پیغامبران و سفرا شروع گردید
هر چند شمس الدوله بانحاے مختلفه میر جعفر خان را فهمانید که اگر خویش شما نائب بوده کار ملکی و سپاه بر وجه عقل و دانائی
سرانجام دهد و شما فارغ البال بعیش و کامرانی خاطر خواه خود زندگانی کنید برای شما بدی ندارد و از غفلت شما کار ملک مختل و سپاه
و وظیفه خواران مختل گشته و سه هندی مملوک مالک ملک شدند و عهده های دکنیان آبرو طلب جان بلب دارند سودی نکرد و آن
جاهل قباحت نافهم بر خواهش خود اصرار ورزیده سخن روسای انگلیشیه نشنید درین بین که مدتی تحت جواب و سوال از طرفین بود آهسته آهسته
کمپنیهای تلنگه انگلیشی نزدیک تر رسیده بودند و توپها هم تیار رو بدار الاماره بود و رفقای میر جعفر خان که اندرون دار الاماره حسب الامر
او برای حراستش مقام داشتند از خوف افواج انگلیشیه که رعب و هراس اینها حق تعالی بر قلب مقلوب مردم مغلوب این ممالک
مستولی نموده بود آهسته آهسته هر یکی بهانه راه خانه خود گرفت و شمس الدوله تنگ آمده گفت هرگاه این مجهول معقول [illegible]
استرضای او چه ضرور در آنچه انتظام ملک و رفاه رعایا و سپاه باشد بعمل باید آورد و چندی از سرداران جماعه او که حاضر بودند هم
تصدیق این قول نموده با او همداستان شدند و او میر قاسم خان را فرمان داد که بر مسند ایالت هر سه صوبه با اصالت نشسته فرمانروائی
کند اندرون دار الاماره معدودی از مخلصان میر جعفر خان مانده بودند آنها را هم بدر کرده بر دروازه های کارخانجات
و راهها حرم سرا تلنگهها را برای حفاظت و حراست معین نموده خود داخل دار الاماره گردیده در جاے علی حده نشست
و میر محمد قاسم خان را طلبیده زیر شامیانه کارچوبی که در ایوان دیوان عام استاده بود بر مسند نشانید میر محمد قاسم خان روز دو شنبه دهم
ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری پایه عزیمت از عهد نیابت بالاتر گذاشته اصالة هر سه صوبه را مالک گشت
و صداے نقاره شادیانه و نداے ایالت و ریاست او خانه بخانه بلند گردید هواخواهان که اکثری در رکاب حاضر و بعضی در خانهها
منتظر بودند هجوم آورده نذرها گذرانیدن نذر و مبارکباد و تقریب جستند و شاید شمس الدوله تا سه چار روز مستر هشتنگ عماد الدوله را مع افواج
انگلیشیه برای حراست او گذاشته خود در مراد باغ رفت و میر محمد جعفر خان را که اندرون حرم سرا با زنها و اطفال خود بود شمس الدوله پیغام
فرستاد که اگر ماندن در مرشدآباد مرکوز خاطر باشد کسی را با شما مزاحمت نخواهد بود هر حویلی و مکانیکه خواسته باشید برای اقامت
خود معین فرمائید و اگر رفتن به کلکته و بودن در آنجا منظور است هر جا که خواهش کنید مضائقه نخواهیم نمود تا ظلم معزول رفتن به کلکته قبول نمود
بجره و کشتیها برای سفر مذکور در خواست بقدر خواهش و حاجت او مهیا گردید و میر جعفر خان به خاطر جمع خزانه محل و جواهر نفیسه
که از نوادر روزگار خانمانهاے قدیم امرا مثل شجاع الدوله و علاء الدوله سرفراز خان و سیف خان و مهابت جنگ و شهامت جنگ
و صولت جنگ و سراج الدوله بود و اندرون حرم سرا برای چنین روزها در تحویل منی بیگم که در خانه میر جعفر خان بمنزله زن
صاحب خانه ایشان بود میداشت و پوشاک خانه و پارچههای ملبوس خاص که آن هم مثل جواهر اندوخته چندین امرای متقدم

مذکور و دیگر تحائف و نوادر که بطور رمز بود از نظر مردم مستور داشت همراه خود مع زنهای مدخوله و اتباع و خدمه آنها و اطفال صغیر که سه پسر و چند دختر بودند برداشته راه کلکته گرفت چند کمپنی تلنگه بحراست از تعیین شده تا به بلده مذکوره که الحال شهری در کمال معموری و آبادی و دار الملک جماعهٔ انگلیشیه است رسانید و معزول مذکور زمینی در عین آبادی متصل بچوک بلدهٔ مسطوره خریده طرح عمارت بسلیقهٔ خود ریخت و مکانهای متعدد ساخت از رفقای او میرزا غلام علی بیگ پسر حکیم بیگ راه وفا پیموده شریک او درین سفر و فقر گردید و فی الحقیقه آنکه جائی هم غیر از جوار او نداشت و میر محمد قاسم خان خود را مخاطب بنصیر الملک امتیاز الدوله میر محمد قاسم خان بهادر نصرت جنگ ساخته خطابهای مذکور از پادشاه برای خود طلبید و پسری هم که در همین نزدیکی قبل از جلوس به مسند ایالت برای او بهم رسیده بود قدومش را برای خود مبارک شمرد چون در علم نجوم اندک شعوری باحکامش اعتقادی داشت زائچهٔ طالع او بکمال تنقیح از منجمین نویسانیده گمان عروج او بمدارج علیا داشت لیکن عمرش وفا نکرد و در دو سه سالگی مرد صوبه عظیم آباد بنام او مقرر کرده خطاب مظفر الملک شمس الدوله میر شمس الدین علی خان بهادر ناصر جنگ از حضور طلبید و او را هفت هزاری قرار داده افیال و افراس کوچک با زین و عماریهای مناسب قدر شان آراست و اطفال بسیار از شاگرد پیشه بهم رسانیده در هر فرقه ملازم او گردانید و تماشای برای مردم بهم رسانید و عموی خود میر ابو تراب را هم که مرد مفلوکی در او ائل بود بخطاب معز الدوله تراب علی خان بهادر صلابت جنگ مخاطب ساخته بمنصب شش هزاری و عطای پالکی جهالردار و علم و نقاره و جاگیر و رساله امتیاز بخشید و پسر عموی خود را ابو علی خان بهادر خطاب و رساله داده برآبروی او فی الجمله افزود اما چندان اعتبار و اقتدارش نماد در اصل حقیقت لیاقتی هم نداشت و موتمنش اگرچه عامی محض و استعداد سروری بحسب جبلت در او نبود اما پاس احسانهای سابق و دوستی های دیرینه که از مردم برادر و او را با مردم بود رعایتی می داشت و بقدر مرتبه خود بگفتن کلمة الخیر در حضور قاسم علیخان که هنگام اقتدار بلعینی بهم رسانیده بود قصور نکرد القصه بعد از تعیین و تشیید مبانی عهود و مواثیق که با کونسل کلکته و جماعهٔ انگلیشیه انعقاد و انفصال یافته از طرفین محرر و مرقوم گشت و و مُنع بسر برون باهم باتفاق بنحوی خاص تفصیل تخصیص یافت میر قاسم خان برتق و فتق مهمات ملکی و محاسبهٔ از متصدیان و برای خیانات عمل میر جعفر خان که بعضی مردم قدیم نظامت و برخی جدید بسر مسه آورده میرن و میر جعفر خان بودند پرداخت و دیدن موجودات سپاه و خزاین نقود و جواهر و دیگر اموال و اثاثه توجه گماشت بعضی از متصدیان قدیم را بمزید الطاف و عنایت مستمال نموده شریک و معین خود در استکشاف احوال دیگران گردانید و بعضی از متوسلان خود را که برآنها اعتمادی داشت در آن کار ناظر گردانید علی ابراهیم خان بهادر را که در دیانت و امانت یگانه و ممتاز و در شعور و ادراک دقائق دفاتر دیوانی و غیره بی نظیر و بی انباز است در تنقیح کم و کیف سپاه و تنخواه آنها بخصوص مامور ساخت و سوای این کار حل اکثر عقده های دشوار برای رزین او مرجوع میشد و سیتارام اگرچه منوالیطا استیفا و دیوانی را درست اخذ کرده بود اما سخت گیر و طینت خوشی نداشت بمحاسبه و دفاتر دیوانی دیوتات و تنقیح و تحقیق خیانات دیگر متصدیان و ارباب قلم مقرر گشت و منشی قدیم میر قاسم خان که معتمد علیه او بود میر منشی و بخطاب حافظ اسرار خان مخاطب گردید و تجسس و تفحص بعض امور نیز با او تعلق داشت و خواجه گرگری برادر خواجه پدروس رسنی ببارو و نگی توپخانه و آراستن توپها و اسبابش و سود و سب نمودن پیاده های برق انداز تفنگچی بآداب و قواعد فرنگ که الحال باصطلاح آنها را تلنگه می گویند سرافرازی یافته گرگین خان بهادر خطاب و کمال تقرب و اختصاص یافت مثل او دیگری در خانهٔ میر قاسم خان نبود و سخن او در تاثیری که در دل میر قاسم خان بود الی الآن و هیچ نوکری و آقای مشهود و مسموع نیفتاده گویا مثل شیطان در رگ و پی میر قاسم خان دویده او را مسخر خود گردانیده بود و شیخ مسند علی لکهنوی که یکی از اوغاد الناس قصبات لکهنو و هیچ محض بود در زمرهٔ سپاه بدرجهٔ عالی

رسیده او هم پایگی از گرگین خان نداشت بعد مردنش پسر و برادر زاده با لیش بخشی بعضے از افواج و هر یکے چهار و پنج هزار سوار با خود داشت چنانچه فرحت علی برادر زاده او بخشے و چند صد سوار در رساله او بود و برکت علی هم علی هذا القیاس و محمد علے پسر او بخشے و رئیس صاحب اختیار پنجهزار سوار طرق سوار بود که بعد با بطور انگلیشی حوالدار و جامه دار و صوبه دار و کمیدان داشتند و با سیزده سوار یکے در پے سر آنها شمشیر کشیده راه میرفت چه اگر در جنگ کسے روی خود را بر گرداند این صاحب شمشیر برهنه بدون اذن و تامل سرش بشمشیر بردارد و میرزا شمس الدین که از ایام شباب با میر قاسم خان یار و مرد خوش اختلاط هوشیار بود و در عظیم آباد رجالیت قلوب مردم عظیم آباد و رؤسا سے لشکر میرن حسب الامر میر قاسم خان اجتهاد میکرد مصاحبت و بعضے خدمات مثل ملبوس خاص و وکالت حضور پادشاه و معامله جاگیرات مردم حضور و غیره در گنه اختصاص یافت و فقیر را از مرشدآباد خطے که بان اشفاق قبل از تمکن بر وسادهٔ ایالت نوشته و سوا بچه مقرر کرده آرزو داشت که بنده پیش انگلیشیان ارباب کونسل عظیم آباد دو دیگر از آن جامه هر که آشنا باشد سعے نموده صوبه داری عظیم آباد باو دهانند و خبر نداشت که یاوری بخت او را بر تخت سلطنت بنگاله سے نشانند

اندوختن میر محمد قاسم خان زر بسیار بطور مصادره از مردم مرشدآباد و بهم رسانیدن اسباب تجمل و استعداد و کفایت اندیشے بدنهایت نمودن و جمیع کارخانجات را انتظام داده از تشویشات آسودن

میر محمد قاسم خان چون مشید الارکان گشت و خزانه را از زر خالی دید در ادا سے زر موعود که با سپاه خود و نوکران نظامت و افواج و اعیان انگلیشیه وعده بود متحیر گردید بنا برین اول بندوبست پرگنه ها سے صوبه بنگاله و غیره که در ید تصرف آورده بود نموده ضلعهٔ بردوان و غیره را در تنخواه انگلیش مقرر گردانید و بعضے از جواهر را نیز در عوض مبلغے که دین انگلیشیه بود بدست جامه مذکور رهن نمود موجودات سپاه و ابراهیم علی ابراهیم خان بهادر و دیگر معتمدان دیده تعاقب و خیانت دفاتر بخشیگرے بر آورد و عدد ملازمان بعد تصحیح سیحه آنچه ثابت و منقح شد حساب آنها نموده مشاهرهٔ آن جامه بر سے نقد از تحصیل دو بعضے تنخواه شد و برخے موقوف بزمان آینده اند و سپاه که از دست میر جعفر خان بجان آمده چاره نداشتند بهرچه میسر و مقرر گشت راضے و شاکر شدند شاید از جگت سیٹھ هم چنانچه وعده بود مبلغے بطور قرض گرفته از تقاضا سے متوهمه رهائی حاصل نمود و برا سے آینده مداخل خود را دیده مخارج بقدر مناسب که از عهده اش بر آید مقرر ساخت و اکثر اخراجات بے فائده که اغنیا بطور ملاهے و ملاعب لازم میشمارند لغو و عبث دانسته موقوف نمود چنانکه دبه خانه و بلبل خانه و پریی خانه و امثال ذلک را بالمره دور نموده از جانور های مذکور معدودے در هر کارخانه نگهداشت و باقی را بزمینداران صوبه داده قیمتے برا سے آنها مشخص کرده از وکلا سے آنها حواله دیوانے زرش شمرده گرفتند و چند لعل مثل لال بپاداش اعمال خود رسیده زر وافرے از اهنا در سرکار عاید گشت مخفے نماند که میر قاسم خان از بد و طفولیت بنا بر دامادی میر جعفر خان واجب الرعایه خاندان مهابت جنگ مرحوم و همیشه با چند سوار ملازم سرکار شهامت جنگ بپاس خاطر مادر زنش بود و بدین جهت آمد و رفت او در جمیع خانها با علم شاگرد پیشه و ملازمان دولت خانه هر یکے از اقارب مهابت جنگ آشنا و بر احوال هر فردے از آن جامه کما ینبغی آگهی داشت چون بیاوری طالع و اعانت جامه انگلیشیه بر مسند دولت متمکن گشت بر هر کدام از آن جامه که گمان زر اندوختے داشت بهر قسم که دانست حیله جسته او را معرض عتاب و خطاب در آورده و هر قدر بضاعت و آقاعت او بود از دستش کشیده گرفت حتے بعضی از نسوان مغنیه فواحش که ملازم میرن و میر جعفر خان بوده اند و از دفاتر خانسامانی و غیره معلوم شد که اینقدر جواهر و فلان ظرف طلا و چیزے از تحائف یافته اند همه را بجنسه بلکه مع شے زاید استرداد نموده اند

باز یافت کرد و کنیزان و خواجه سرایان خانه مهابت جنگ و شهامت جنگ که برای خود در گوشه جائے ساخته و با کسے اتفاقے نموده بسر
مے بردند با اهتمام ستیزه کرد و آنچه ممکن بود و سنا زان گفته بودند فراهم آورد مضمون شعر مشهور سعدی رحمة الله علیه بیت چراغ لئیمی
از هر یک جوے سیم ٭ که گرد آید ترا هر روز گنجے ٭ گویا بگوش دل اصغا نموده بود و راجه سکت سنگه که کهنه متصدی سرکار مهابت جنگ و پیشکار
راجه جانکی رام و راجه دولبه رام ادا در اقتدار برابر با نیها بود و حسین و بیس روزگار دیده بود زر و اسبابیکه اندوخته بود آبروی خود خرید نقد
و جنس خانه خود و اسباب که رده بے کم و کاست به میر قاسم خان نمود و مبلغ خطیر بود و میر قاسم خان قلیلے براجه مذکور معاف نموده باقی همه گرفت
اما از سکت سنگه راضی و شادمان گردیده سر نقش بسیار میکرد و در پهلوے مسند خود مے نشانید و از غلام حسین خان که داروغه
دیوان خانه مهابت جنگ و رفیق قدیم او و مالک لکوک بود نیز زر و اسباب همه انتزاع نموده بدار وغگی دیوان خانه بدستور
مقرر داشت لحض آنکه با این صورت زر و افرسے اندوخت و سپاه را هم مستمال ساخته آنها را که لائق کار خود دانست ملازم کرد
و بعضے را جواب داده تنخواه انها داد ها نید و از انتظام این فرقه هم اطمینان بهم رسانیده در فکر قلع و قمع زمینداران مفسد افتاد

ذکر بر آمدن میر محمد قاسم خان بطرف بیربهوم و جنگیدن کپتان بردوان با زمینداران آن مرز و بوم

چون در صوبه بنگاله از زمینداران قرب و جوار دار الملک مرشد آباد غیر از زمیندار بیربهوم دیگرے دعوی شجاعت و حمیت و داعیه
جنگ و نام و ننگ نداشت و میر قاسم خان گویا در باطن با زمینداران از قدیم دشمن بود و فی الحقیقة اکثر ازین فرقه ناپاک طلب
و ناقض عهد و پیمان و کم فرصت و کوته اندیش اند بمشاهده انکه انقلاب حقوق مراعات حکام و غیر حکام بر طاق نسیان گذاشته
هر بدے که توانند بظهور رسانند و بدین سبب است که سلاطین سلف هرگز برانها اعتماد نکرده علاوه خود را در امور جزویه هر پرگنه و هر جا معتمد سپاهی نشاندند
و بهمین جهت در عهد پادشاهان مغفور مذکور ملک معمور و رعایا و مسافران مطمئن و شادمان مزارع و اراضے مزروع و آباد و ممالک منتظم
و خلائق دل شاد بوده اند و الحال که زمینداران مطلق العنان اند در تمام عالم فساد شائع و مملکت خراب و برهم افتاده است و اگر همین
صورت بماند استطامهار تبرو ملک باد و یران تر خواهد شد القصه زمیندار بیربهوم که بدیع الزمان خان نام و بدیوان جیو اشتهار داشت ایام
جوانی ملکه درسن کهولت بنا بر افراط رغبت بعیش و آرام زمام بند و بست ملک بدست علی نقی خان پسر خود که ارشد اولادش بود
سپرده فارغ البال مے گذرانید بعد انتقال او و انقراض ایام دولت خاندان مهابت جنگ دل تنگ گردیده لباس درویشے بر کرد
و پسر دیگر خود اسد زمان خان را که از بطن رانی بود بر راج نشانیده خود گوشه نشینے و صحبت گزینے با فقرا اختیار نمود میر قاسم خان در عامله
بیربهوم چیزے افزوده مے خواست اسد زمان خان اطاعت نکرده تمرد ورزید و سببش همانا آن بود که چون میر محمد قاسم خان در همین دیار
نشو و نما یافته و در سوابق ایام بیقدر ترین مردم بود و سایه خلائق بنظر حقارت در وے نگریستند در نیولا که عروجے یافته ادراک سلیم
اقتدارش بخاطر ها دستے و وقرے نداشت بهر صورت میر محمد قاسم خان برای تنبیه زمیندار مذکور از مرشد آباد بر آمد در بدرگام که
از شهر فاصله ده دوازده کروه داشت معسکر ساخت و خواجه محمدی خان را که از عهد میر جعفر خان خدمت بخشی گیرے داشت مع میجر ایک
انگلیش و گرگین خان ارمنی که داروغه توپخانه و ساخته و نواخته او بود بگوشمال زمیندار مذکور پیشتر فرستاده بنوکران خود تاکید کرده بود که
سعی نموده جنگ این زمیندار قبل از وصول کمک انگلیشے انفصال دهند لیکن چون در لشکر هندوستانی از سرداران سابق که نظر کرده
مهابت جنگ و پرورده تربیت او بوده اند کسے نمانده سفله هائے نا کرده کار بغبرسه آورده میرن و میر جعفر خان با وج اشتباه
رسیده و مشار الیه و معتمد علیه گشته بودند کارے از پیش نمیرفت اسد زمان خان پدر خود در دیوان بدیع الزمان خان را

بمتهای ملک نشانیده و خود با چار پنج هزار سوار و قریب بست هزار پیاده در کریوه های صعب المسالک جا گرفته طرق مداخل را
مستحکم و آن سپرده بجای خود بآرام نشسته بود که درین اثنا فقیر حسب الاشاره میجر کرنک سالار فوج انگلیشیه قائم مقام کرنل
کلیو صبوت جنگ و مستر جی صاحب مدار کوٹهٔ عظیم آباد در غیبت مستر امیت قبل از ورود مستر گوبر بنا بر ابلاغ بعضی پیغامهای زبانی که گفته
بودند و برای بردن میر محمد قاسم خان بطرف عظیم آباد به مرشد آباد رسیده بیده گام رفت و با میر قاسم خان ملاقات کرده ادای
رسالت نمود بنده در لشکر میر قاسم خان بود که خبر فتح سیر بهوم رسیده صورتش آنکه بعضی از کپتانها که متعین بر دوان با چند کمپنی
تلنگه بودند از راه دیگر رسیده بر سر اسد زمان خان در غفلت ریخته فوج او را پریشان ساختند و بچند ضرب توپ و شلک بندوق
جماعتی از فوج زمیندار مجروح و مقتول گشته بقیة السیف رو بفرار نهادند بعد استماع آواز توپ و شلک افواج قاسم علی خان
هم رسیده سپاهی لشکر خود نمودند و قدری چند در پی گریختگان رفته بر مسکن لشکر و معسکر ساختند و از وصول این خبر جبن و بددلی
افواج خود را ادراک کرده از جمیع آن مردم خاصةً خواجه محمدی خان که رئیس آن لشکر بود آزرده برگشت اکنون مناسب است
که احوال عظیم آباد و سبب آمدن خود به مرشد آباد از نگاشته انتظام اخبار را داده آید

ذکر برآمدن میجر کرنک بارادهٔ جنگ پادشاه و موشیر لاس و دلتنگ شدن سردار مذکور از استماع مشوره های مختلفهٔ رام نراین و راج بلبهه و فرستادن فقیر را پیش میر محمد قاسم خان و ماجرایی که بعد ورود فقیر به حضور میر قاسم خان در عظیم آباد روی داد و نهضت نمودن میر قاسم خان از راه کوهستان باستعجال و رسیدن به عظیم آباد

سابق مذکور شد که بعد رفتن کرنل کلیو ثابت جنگ مستر هلول زمان بسیری صاحب کلان کلکته بود و بعد او شمس الدوله رسید
و مدار المهام معاملات کونسل کلکته و گورنر باستقلال گردید اول مستر امیت و بعد از کرنل کلیو سیف جنگ میجر کرنک
و مستر شنن و بعض سرداران دیگر از عظیم آباد بکلکته شتافته مستر امیت و خود صاحب خود کلکته گشته در منازعت با شمس الدوله
کشاد و شکایت و تحقیق او در کارها بولایت خود نوشتن آغاز نهاد و شمس الدوله را نیز همین رویه بضرورت با مستر امیت
اختیار افتاد و سیف جنگ قضای داند که بچه سبب از ریاست فوج معزول گشته بولایت رفت و میجر کرنک بجای
او رئیس فوج انگلیشیه گردیده و بعد عزل میر جعفر خان و مسلط شدن میر قاسم خان مع مستر شنن بعظیم آباد برگشته آمد چون فقیر را
با سرداران انگلیشیه نهایت اخلاص و دوستی بود و بنده خبر دو خرچیکه میر قاسم خان بنا بر غرض خود قبل از عروج به ریاست کل صوبجات
برای فقیر مقرر کرده بود با انگلیشیان هنوز ظاهر نموده نیز معلوم شان بود که شش لکهه دام جاگیر فقیر در پرگنه مونگیر متصل
بقلعه از قدیم الایام مقرر است و میر جعفر خان بعد هنگامه ورود پادشاه بنا بر آمدن والد بنده همراه او ضبط نموده صاحبان مذکور
بنا بر فرط اخلاص که با بنده داشتند جاگیر مذکور را از میر قاسم خان بنام بنده گذاشت کنانیده سند وا گذاشتنش بمهر و دستخط
او و نشان دفاتر مکمل گردانیده آورده و از دست رام نراین برآورده سپرد فقیر نمودند و عامل بنده در انجا رفته در آن مکان
عمل نمود چون موسم برسات انقضا یافت میجر کرنک به تهیه اطفای نائرهٔ فساد پادشاه و موشیر لاس و کامگار خان از عظیم آباد برآمده
در میدان باغ جعفر خان معسکر ساخت و رام نراین و راج بلبهه را برفاقت خود مامور نمود و بنده بپاس حقوق مراعات ایشان
درین سفر شریک گردید چون بنا بر عسرت سالها اسباب سفر و اسلحه و سواری هیچ نداشت میجر کرنک و مستر جی خیمه

از سرکار خود مقرر نموده و اسپهای متعدد و یراق وغیره مایحتاج مهیا کرده دادند فقیر در لشکر ایشان بخوبی بسر می برد و اکثر اوقات بلکه
علی الدوام شریک مشوره و در امور مرجوعه می نمودند چون مدتی در میان مذکور سپری شد و هر دو هندی مذکور یکی صبح و دیگری
وقت شام آمده صلاحیکه آن یکی میداد دیگری بر عکس او التماس میکرد و هر دو صاحب لشکر و سرکردهای معتبر بودند میجر کرنک وغیره
اصحاب انگلیشیه از اختلافات آرای اینها دلتنگ گردیده باتفاق صاحبان کوٹھی خصوص مسٹر جے فقیر را طلبیده گفت که شما دوست
دوتنخواه میر قاسم خان هم هستید و این هر دو هندو الحال نوکر و نایب او و با او منازعت و منافقت این دو کس عاجز آمده نمیدانیم گفته
کرا پذیریم صلاح همین است که میر قاسم خان درینجا آید و ملتمسات اینها را شنیده هر چه بهتر داند بکند و ما را جواب و سوال فقط با او باشد
مکرر درین باب باو نوشتیم سودی نمی کند کار بیر بوم عظیم تر از شمسهٔ پادشاه و موشیر لاس نیست شما رفته این مدارج علیه او را
نمانیده و اینطرف بیارید بنده قبول نموده عازم شد میجر کرنک خطوط با میر محمد قاسم خان و خطی متضمن سفارش و حفاظت بنده از
صدمات ایذای او بمیجر پاک نوشته بجرهٔ خاصه از بجرهای پادشاهی جهانگیر نگر که متعین میجر مذکور بود و برای سواری بنده
متعین نمود و فقیر بسواری کشتی مذکور روانه مرشد آباد گردیده در راه مسٹر گودیر را دید که مدار المهام و صاحب کلان کوٹھی
عظیم آباد گردیده آنجا میرود چون عاجل در رفتن بودم کمتر توانستم نمود از دور ابلاغ سلامی بآواز نموده پیشتر رفتم
الغرض خود را ابده گام رسانیده با میر قاسم خان ملاقات و ابلاغ رسالت سرداران فوج انگلیش نمودم شنیده اغماض
کرد و تهیه رفتن عظیم آباد را لازم نمود اما با فقیر بعطوفت و مهربانی پیش آمده خیمه برای بودن بنده علاحده
فرمود تا برپا کردند و هر دو وقت طعام می فرستاد و برأفت و عنایت همکلام می شد و چند عدد تهان از قبیل دستار
و خاصهای جهانگیر نگر وغیره فرستاد تا آنکه رام نارائن بوساطت گماشته جگت سیٹھ نویسانید که غلام حسین خان فرستاده
میجر کرنک بحضور رفته اند چون نهایت اخلاص با انگلیش دارند و پدر و برادر ایشان با پادشاه است فی الحقیقة از طرف هر دو کس
یعنی جماعهٔ انگلیشیه و پادشاه هر کارگی منظور دارند جگت سیٹھ این سخن بوساطت وکلای خود بمیر قاسم خان رسانید او خود توهم
مجسم بود از فقیر بدگمان گردیده التفاتی که داشت موقوف ساخت و چون میجر پاک در لشکر نبود و بنده هم خود ترسیده
متحیر گشتم که حکیم اگر رخصت طلبم بدگمان تر گشته خدای داند چه اراده نماید و در لشکر با وجود بی اسبابی بدون
التفات و عنایت او چگونه بسر توانم برد ناچار دو سه روز بودم که عارضه سبکی رو ید او بهان عارضه را وسیله ساخته
رخصت خواستم ترش روی گفت میخواهید عظیم آباد بروید انکار آن طرف نموده اظهار اراده مرشد آباد کردم که راه
رخصت داده برای خرج چیزی نداد بنده خود را بصعوبت تا مرشد آباد رسانیده در خانه آشنائی منزل گزید بعد از نزول
من بمرشد آباد قلیل وجهی بوساطت خواجه اشرف کشمیری که از برادران و بنی اعمام فخر التجار خواجه واجد بود و دران زمان
مصاحبت با میر محمد قاسم خان گرم داشت برای فقیر فرستاد بعد چندی خبر رسید که میجر کرنک در عظیم آباد بر سر پادشاه
رفته پادشاه را شکست داد کامگار خان مع پادشاه پس پا گشته عقب تر نشست و موشیر لاس لینا [illegible] ولایت انگلیشیه
و فرانسیسه که فیما بین همدگر ستمگر دارند بغیرت اسیر گردید و بعد چند روز پادشاه و میجر کرنک بار سال سفر ارا [illegible] بمصالحه [illegible]
ملازمت نمود و همراه خود آورده در عظیم آباد نشانید میر قاسم خان باستماع این خبر مضطر گشته از راه کوهستان
با اضطراب و ایلغار روانه عظیم آباد شد بنده از اراده عظیم آباد نمودم شنیدم که تراب علی خان عموی خود را که نایب
گذاشته رفته است فرمان داده که خطوط احدی از هندوستانیان مرشد آباد و عظیم آباد و کلکته نزد دو کسی

هم از شهر بندر کو بیرون رفتن نیاید، عاجز و حیران گردیدیم آخر باعانت صاحب کونسل قاسم بازار از مرشدآباد برآمده بعظیم آباد رسیدیم اکنون تفصیل این اجمال بر زبان قلم داده آید تا مستفیدان اخبار را حیرت و انتظار نماند که معاملات مذکوره چگونه طی شد

ذکر رفتن میجر کرنک بجنگ پادشاه و آوردن مسیو شیرلاس را همراه و مصالحه شدن با پادشاه و رسیدن میر قاسم خان بعظیم آباد بضرورت مع سپاه

میجر کرنک بنده را بطلب میر محمد قاسم خان فرستاده بعد از آن رام نارائن و راجه بلبهه را مع افواج صوبه و میرن همراه خود گرفته بر سر پادشاه که در نواح گیا مان پور ربه در رفت چون تقارب فئتین روی داد پادشاه خطوط متواتره بوالد بنده متضمن طلب نگاشته پیش خود طلب داشت تا والد مع فوجیکه فراهم آورده بود ملحق شود مقابله قبل از آمدن ایشان اتفاق افتاد مسیو شیرلاس بجرأت و جلادت پای پیش گذاشته با اندک مردمیکه همراهش بودند وا قل قلیل سامانیکه داشت با فوج انگلیش محاربه نمود و فوجهای دیگر بر سر پادشاه و کامگار خان ریخته تزلزل در افواج انداخت و کامگار خان مجال پایداری نیافته فرار اختیار نمود پادشاه هم متابعت او کرده رو از میدان گردانید همراهیان مسیو شیرلاس را بمشاهده این احوال و بنابر قلت سامان و محنت سالها دل از دست رفته همراهی کامگار خان و پادشاه منظور افتاد مسیو شیرلاس چون تنها ماند بر یکی از توپهای خود مثل اسپ سوار گشته مترصد قتل استاد و عار فرار اختیار نکرد میجر کرنک و کپتان کس برین حال وقوف یافته با معدودی از سرداران بر اسپ خود سوار بدون تلنگه و یرق اهماز پیش رفتند چون نظر بر مسیو شیرلاس افتاد از اسپها فرود آمده کلاه های خود برسم سلام از سر برداشتند او نیز همان قسم بعمل آورده با همدگر گفتگو نمودند میجر کرنک مسیو شیرلاس را در ثبات عزم و فرط شجاعت و غیرت ستوده گفت آنچه حق سعی بود از شما بظهور رسیده مجاهد شما در دفاتر سیر و اخبار ثبت گردید الحال موافق ضابطه کرچ از کمر بکشائید و نزد ما آمده ترک منازعت نمائید گفت من کرچ از کمر نخواهم کشود بهمین صورت اگر خواهید چه مضائقه باطاعت در می سازم والا بذلت کرچ کشادن راضی نگشته جان خود درین میدان می بازم جماعه انگلیشیه شجاعت های سابقه و لاحقه او را دیده بصورتیکه او را منظور بود راضی شدند و باهمدگر مصافحه بیکدست چنانچه معمول آنهاست بعمل آورده بساط خصومت در نوردیدند و پالکی خود طلبیده مسیو شیرلاس را دران نشانیده همراه آوردند و او از فرط حیا و غیرت پرده های پالکی را فرو هشت تا آشنایان را نه بیند باستماع این خبر بعضی از آشنایانش مثل میر عبدالله و مصطفی قلی خان برای دیدن آمدند میجر کرنک عذر خواست که چند روز دیگر او را نتوان دید که از انفعال راضی بملاقات احباب نیست احمد خان قریشی که مرد یاوه گوی بود بتماشایش آمد و بنابر خوش آمد سرداران انگلیش برو فق ضابطه زبان و اقران خود استفسار مکان او بتعیین نموده گفت بیبی لاس کجاست میجر کرنک و دیگر سرداران انگلیشیه نهایت برآشفته بتلخی و تندی جواب دادند که هیچ گولی در میان ما مردم ضابطه نیست و شجاعان و جوان مردان را بزشتی یاد نمودن عیب است بزرگ او مرد میدان رزم و آشنای دوستان بزم است این قسم هرزه درائی پسند طبع شما مردم و ضابطه بیهوده دیار شما خواهد بود که مردان را هر چند حریف و دشمن باشند بزشتی نام برند احمد خان خجل گردیده زبان بکام خود کشیده خاموشی گزید بضرورت ساعتی نشست و منفعل برخاسته رفت و از انگلیشیان کسی بحال او با آنکه سردار معزز بود در باحترام با او برنخوردند در نوقت از آن حرکت ناشایسته اش التفاتی نکردند والحق این صفت بلکه جمیع منوال ایشان در حرب و قتال و معامله با دشمن هم در فتح و غلبه و هم در شکست و مغلوبی نهایت خوب و بسیار محمود است و موافق است با آداب عقلای سلف القصه بعد این جنگ راو شتاب رای را نزد

پادشاه فرستاده پیغام مصالحه و ملاقات دادند و به بهترین آئین منظور بود پادشاه کم شعور بتعلیم کامگار خان راضی نگشته راه مذکور را بے نیل مقصود برگردانید او عرض کرد که حضرت خود بخود این مصالحه را باز خواهند خواست اما دران وقت باین خوبے میسر نخواهد آمد چه اکنون آنها میخواهند و هرگاه مایوس گشته ازین اراده باز آیند و شما خواهش کنید ظاهر است که بچه صورت خواهد بود لیکن سودے نکرد و شتاب رائے برگشته آمد چون والد مرحوم رسیده برین ماجرا آگهی یافت پادشاه را ملامت مناسب نمود اما کار از دست رفته بود و کامگار خان همان قسم اصرار بر جنگ داشت و میگفت که باز مردم جمع کرده باید جنگید و میر حسین خان پسر اسد الله خان که ذکر او در احوال محمد قلی خان گذشت نیز با کامگار خان هم داستان بود والد پادشاه را فهمانید که کامگار خان میداند است جنگیدن و گریختن شیوهٔ اوست اما این قسم گریز پا بها و فرار سلطنت را نهایت ننگ است و عار مناسب همین که الحال هم شتاب رائے را طلبیده بناے مصالحه گذاشته آید درین ضمن حروب ابدالے با افواج مرهٹه که بداعیه سلطنت هندوستان آمده شاه جهان نام پادشاه دست نشان عماد الملک را برداشته در قلعه دهلے بند و بست خود نموده میخواست که بهباس راے را بر تخت سلطنت هندوستان جلوس فرماید باتفاق شجاع الدوله و نجیب الدوله روهیله و حافظ رحمت و احمد بنگش بعد اقامت شش ماه کامل انجام یافت و مرهٹه گویا باسره تمام گردیده مستاصل شد و ابدالے مظفر و منصور بقندهار و هرات برگشت و انشاء الله تعالے ذکر این سوانح در ضمن احوال شاهجهان آباد و آن طرف ها خواهد آمد ابدالے شجاع الدوله و نجیب الدوله و جمیع افاغنه را سفارش شاه عالم نموده باطاعت او و پادشاه کردنش تاکیدها نمود زیرا که همشیرهٔ شاه عالم در عقد او و شاه عالم منیر الدوله را بعد گشته شدن پدر خود بسفارت پیش ابدالے فرستاده همین استدعا نموده بود و منیر الدوله همراهش آمده در انجا با امراے مذکور ربخت و پز نمود جوان بخت پسر شاه عالم را نجیب الدوله حسب الامر ابدالے بنیابت پادشاه در قلعه شاه جهان آباد نشانیده شجاع الدوله را باوردن پادشاه از طرف بنگاله تاکید نموده بود بنابرین عرائض شجاع الدوله بطلب پادشاه رسید و پادشاه هم از گریز و تگ متواتر کامگار خان بتنگ آمده مصالحه با انگلیشیه و رفتن نزد شجاع الدوله تصمیم داد و التماس والد را قبول نمود و رادو شتاب راے را رقعه بدستخط خاص نوشته طلبداشت شتاب راے بعد استیذان از میجر کرنک و غیره رؤساے انگلیش پیش پادشاه رفت و جواب و سوال منقح کرده بناے ملازمت میجر کرنک با پادشاه گذاشته آمد کامگار خان احوال بدین منوال دیده چون مصالحه و ملاقات با انگلیش مخالف راے و خواهش او بود مع لشکر خود بر خاسته بملک خود در رفت و پادشاه اندک مسافت کوچ کرده بطرف لشکر انگلیشیه آمد و در انجا معسکر ساخت روز دیگر که براے ملازمت میجر کرنک و دیگر سرداران انگلیشیه قرار گشته پادشاه اراده رفتن پیشتر نمود میر حسین خان نیز گمان مقید شدن پادشاه یقین کرده از لشکر بدر رفت و مردم در بین لشکر منادی سیکر زند که پادشاه را نصیر الدوله سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ باسیرے فرنگیان میدهد هر کرا جان و آبروے خود عزیز است ازین لشکر بر آید اکثر احمقان لعبلاے او ترک رفاقت پادشاه نموده همراه او گریدند در اثناے راه مرام بنیاد سنگه بسر کردگے او دیگران سنگه از قلعه تکارے بر آمده همراهیان میر حسین خان را غارت نمودند و او بهر صورت بدر رفت مردم دیگر احوال بدین منوال دیده باز بلشکر برگشتند و فوج و سوارے پادشاه تیار بود که قریب نصف النهار میجر کرنک در مقام بجاین که هفت کروهے گیا و لشکرگاه پادشاه بود آمده ملازمت پادشاه نمود بعد از ان پادشاه حسب الاستدعاے او سوار گشته بطرف گیا که لشکر میجر کرنک بود نهضت فرمود و میجر کرنک تانیم کروه کلاه از سر برگرفته و در بغل گذاشته در رکاب پادشاه پیاده پا راه رفت بعد از ان بموجب حکم شاهے بر اسپ خود سوار گشته تنها پیش پیش فیل بفاصله یک تیر انداز

را دید رفت و والد مرحوم پشت سر پادشاه با جمیع افواج بر فیل خود سوار بفاصلهٔ نهایت کم می‌آمد تا بر لب دریاچه رسیدند که فاصله
یک و نیم کروه از گیا دارد رسید و لشکرگاه پادشاه در آنجا قرار یافته بهیر و بنه همه فرود آمد و پادشاه مع والد مرحوم جریده با مردم
سواری حسب الاستدعای میجر کرنک در باغ گیا رفته نزول نمود و نذور مناسب پیشکش کرد والد مرحوم مع فوج لهبه و سرداران لشکر
این هر دو هند و آورده ملازمت پادشاه کنانید و ضیافتش نموده نذور مناسب پیشکش کرد والد مرحوم مع فوج بر در باغ مذکور سوار
استاده ماند چون پادشاه از آنجا بر آمد والد اندرون رفته با میجر کرنک و سرداران دیگر ملاقات نمود و آنها رسم تواضع بعمل
آوردند بعد بجا آوردن مراسمات والد هم از باغ بر آمده همراه پادشاه بلشکرگاه خود معاودت نمود و قریب نصف شب مع مردم همراه
بخیام خود رسیده آسود روز دیگر پادشاه از آنجا کوچ کرده گیا را مخیم سرادقات خود گردانید بعد چند روز از مکان مذکور باتفاق
کوچیده پادشاه مع افواج انگلیشیه وغیره بعظیم آباد رسید لشکر پادشاهی بر تالاب بیتی پور مقرر گردید و فوج انگلیشیه بجا و مسکن خود
در باقی پور داخل و رام نارائن مع فوج در منازل خود و راج لهبه بدستور طرف باغ جعفر خان منزل گزید میر قاسم خان این
اخبار شنیده از راه کوهستان بیربهوم و کهرک پور ایلغار نموده خود را بعظیم آباد رسانید و بطرف مشرقی شهر عظیم آباد در باغ
جعفر خان با فوج خود فرود آمد رام نارائن و راج لهبه استقبال نموده بملازمتش تقرب جستند رام نارائن بدستور در قلعه
می‌بود و راج لهبه مع فوج همراهی خود که نوکران میرن بودند ضمیمهٔ لشکر میر قاسم خان گردید میجر کرنک و سرداران انگلیشیه
در واسطهٔ ملازمت میر قاسم خان با پادشاه گردیده جواب و سوال این امر پیش آوردند میر قاسم خان از خوف دغا یا از کثرت
استکبار راضی برفتن در خانهٔ پادشاه نگشت و بنای ملازمت در کوتهی اصحاب انگلیشیه گذاشته شد بعده امیر قاسم خان
سلطان نبود و اندیشها داشت که چه پیش خواهد آمد زیرا که میجر کرنک سالار فوج انگلیشیه طرفدار مستر امیت و از شمس الدوله و مستر
منحرف بود القصه آنها خانهٔ خود را بفروش و آئینه آراسته و بر میز طعام خوردن خود مسند تکلف گسترده تخت جلوس
شاهی ساختند و در آنجا هم قاسم علی خان با آمدن والد مرحوم و هجوم خواص پادشاه راضی نشد پادشاه حسب الالتماس میجر کرنک
جریده بکوتهی در آمد و انگلیشیه همهم حاضر گشته از دروازهٔ کوتهی خود بسیار دور رسم استقبال بعمل آورده پیاده با تخت روان
آمدند پادشاه در کوتهی نزول نموده بمسند معهود مذکور برنشست و آنها همه استاده بودند تا میجر کرنک مامور بنشستن گشت و آداب
بجا آورده نشست دیگران بجای دیگر رفته می‌نشستند و باز آمده کمر خدمت می‌بستند بعد ساعتی میر قاسم خان آمده بقاعده
مجرا و ملازمت کرد و یکهزار و یک اشرفی نذر گذرانیده تحف دیگر هم از ملبوسات خاصه و جواهر وغیره پیشکش نمود و از حضور
خلعت ششش پارچه و مالای مروارید و سرپیچ و جیغهٔ مرصع مع پهنگلی عطار علا یافت پس از آن در همان مکان بحجرهٔ دیگر که اختصاص
بستر کوه صاحب کلان کوتهی داشت نشسته اکثر جواب و سوال معاملات بنگاله و داد و ستد خزانه و صوبجات وغیره انفصال
داد و بیست و چار لک روپیه مالگذاری هر سه صوبه تقرر یافت بعد از آن بحضور آمده رخصت شد و بلشکر خود که در باغ
جعفر خان بود رفت و پادشاه بتجویز سرداران انگلیش داخل قلعهٔ عظیم آباد گردیده در عمارات قلعه پخته که منسوب بپادشاهان [illegible]
شان مشهور است منزل گزید چون میر قاسم خان آمدن والد مرحوم را نمی‌خواست که هم از فوج شاهی در قلعه راضی نبود انگلیشیان
استرضای او نموده از پادشاه استدعا نمودند که سید هدایت علی خان را در داخل قلعه نگردد بنا بر این والد مرحوم را پادشاه
گفته فرستاد که در لشکر بوده بجمعیت لشکر و اطمینان خاطر رفقا کوشند تا تفرقه در مردم بنا بر اندیشها هم نرسد والد
حسب الامر در لشکر و خیمهٔ پادشاه نشسته حسب الحکم در اجتماع عساکر و نگهداشتن فوج می‌پرداخت و رام نارائن بر نیابت

صوبه که خود داشت از والد مے ترسید که مبادا با قاسم علی خان موافقتے میسر آمده با دشان رجوع شود بنابرین میر قاسم خان را از طرف
والد بدگمان ساخت و سخنهاے دور از کار تراشیده با او مے گفت میر قاسم خان که مستعد ظنون بلکه درین خصوص قریب بجنون بود
رنجیده گشته شکایت والد پیش سرداران انگلیشیه مے نمود آخر اصحاب مذکور حسب التماس او بوالد پیغام فرستادند که صاحب بجاگیر خود در روند
والد جواب داد که من رفیق و ملازم پادشاهم و باذن او در عظیم آباد نشسته بدون امداد چگونه مے توانم رفت انگلیشیان که اکثر ذی عقل و حقیقت
پسند اند ازین جواب راضے گشتند دیگرے را از اقوام خود فرستاده عذر خواهی و اظهار رضامندی خود از والد مرحوم نمودند اما بپادشاه
گفتند که میر قاسم خان با وجود بودن سید هدایت علی خان در لشکر و فراهم آوردن عسکر راضے بانفصال معامله و ایصال نذور و وفاے مواعید
نخواهد شد صلاح آنکه بخان مرقوم حکم رود که بجاگیر خود در رود پادشاه حسب الالتماس انگلیشیان گفته فرستاد مرحوم مذکور درین صورت
مجبور گشته شب بملاقات میجر کرنک و دیگر سرداران انگلیش بکوتهی رفته مرخص و صبح بجاگیرات خود روانه گردید تقی علی خان برادر فقیر که بوساطت
والد خود رفیق پادشاه و بنام دیوان تن بود و فخر الدوله بهادر ظفر جنگ خطاب یافته در شهر نزد پادشاه ماند درین اثنا فقیر از مرشدآباد
باعانت صاحبان انگلیش بر آمده بعظیم آباد رسید صورتش آنکه چون میر قاسم خان باضطراب از طرف بیربهوم کوچیده بعظیم آباد
رسید و بنده چند روز قبل ازین نهضت چنانچه گذشت از میر قاسم خان استرخاص نموده بمرشدآباد آمده بود و از مرشدآباد
نه کسے بر مے توانست آمد و نه خط کسے بکسے میرسید احوال فقیر از میجر کرنک و مستر جے و غیره مخفے ماند که آیا بر او چه آمد چون رام نراین
با میر قاسم خان عدم صفا داشت میخواست که موشک دوانیها نموده انگلیشیان را با او بد ظنه سازد و در اندازے نموده فتنه برانگیزد
اول خود درباره بنده از گماشته جگت سیته آن قسم که گذشت نویسانیده میر قاسم خان را با من بدگمان ساخت چون بنده
بعظیم آباد همراهش نیامد و از بنده خبرے هم بکسے نمیرسید بمیر عبد الله صفوی که با انگلیشیان نهایت آشنا بود و ذکرش در صحائف
سابق گذشت برادر رام نراین در گوش گفت که میر قاسم خان سید غلام حسین خان را زهر داده در مرشدآباد کشت سید مرحوم
مرقوم با فقیر نهایت دوستی داشت و سید علی خان برادر کهتر فقیر مع اتباع بنده در خانه خود چنانچه گذاشته رفته بودم مے ماند با سید
مذکور ملاقات داشت ازین خبر آگاه گشته هر دو بشدت رقت نمودند و هر چند دهیرج نراین برادر رام نراین بحیله ورے ممانعت
از اظهار آن نموده بود غرضش آنکه نام او مذکور نشود تا عند التحقیق بلاے بر سر او نیاید میر عبد الله و برادر بنده بیتاب گشته اظهار این
امر با انگلیشیان ضرور شمردند لیکن صلاح در اخفاے ذکر نام دهیرج نراین که میر عبد الله نوکر برادرش و هندوے مذکور
از عمده ها بود دانسته با مستر جے و میجر کرنک این خبر ظاهر کرد چون میجر کرنک و مستر جے با مستر امیت یکدل و از شمس الدوله
سرگران بودند با میر قاسم خان هم که دست نشان شمس الدوله بود کدورتها داشتند و در تفحص بودند که قصورے بر میر قاسم خان
اثبات شود تا آنها را جاے الزامے بر شمس الدوله بدست آید بمجرد استماع این خبر چون آتش شراره بار شدند و گفتند که سید
غلام حسین خان با ما آشنا و فرستاده ماست اگر این خبر ثابت شود با میر قاسم خان خصومت نموده انتقامش خواهیم کشید
میر عبد الله را عم فقیر از یاد رفته بود و هوش و حواس پیش آمده و از استعجال در اظهار این سخن ممانعت نموده دلالت بر نوشتن خطوط
به بنده و صاحب قاسم بازار و استخبار احوال فقیر نمود آنها خود از زمره هوشیاران بوده اند قبول نموده خطے بفقیر متضمن استفسار حالات
و سبب توقف در مرشدآباد و در صورتیکه مجبوری روے داده لاعلاج باشم دلالت باطلاع و ملاقات با صاحب قاسم بازار
که دران ایام مستر استین لک بالتن بود اگر ممکن باشد نمودند و خطے هم بصاحب مذکور بقلم و رقم انگلیشیه نوشته مصحوب یکے از
اقرباے فقیر فرستادند و رود آن عزیز با خطوط مذکور سرمایه سرور و وسیله رستگارے و خروج فقیر از مرشدآباد گردید بنده

با صاحب قاسم بازار ملاقات نموده دستک راه و مهر کاره مع کشتی گرفته روانه عظیم آباد گردید و الحمد لله مع الخیر بمنزل مقصود رسیده با دوستان
ملاقات کرده در خانه خود شادمان نشست اما از دیدن میر قاسم خان و ملازمتش اندیشها داشت چه عجب نفاقی دران روزها شیوع
داشت در قلعه پادشاه و برادر بنده باو همراه و مرلیدهر و رام نراین آزرده از من اما در ظاهر آشنا و حقوق عواطف سابقش مرا
بر گردن و میر قاسم خان با رام نراین دشمن و از بودن پادشاه در قلعه نامطمئن و بدظن و انگلیشیان باهم در منازعت مستر کویر صاحب اختیار
کوٹھی عظیم آباد با شمس الدوله متفق و طرف میر قاسم خان داشت و میجر کرنک و مستر جے با مستر امیت یکدل و علی الرغم شمس الدوله حمایت
رام نراین همت مے گماشت رام نراین باعتماد حمایت میجر کرنک و مستر امیت و غیره مغرور بود و با مستر کویر مماسات و مدارای نمود
و با مستر جے و میجر کرنک دوست مخلص بود و این عمل زیاده تر موجب ناخوشی میر قاسم خان. مستر کویر از رام نراین مے گ[illegible]
و بهمین سبب و دید انچه دید احوال بنده آنکه میر قاسم خان بسبب آشنائی بنده با اصحاب انگلیشیه و رفاقت برادر بنده با پادشاه و دار[illegible]
سابقه که بنده را با رام نراین بود بدگمان از فقیر بے اندرو رام نراین . مرلیدهر بسبب نام نوکرے میر قاسم خان و بنا بر آنکه مبادا
برای سے والد خود خواهان نیابت صوبه عظیم آباد از میر قاسم خان و انگلیشیان خواهم بود نیز مرا بدنام ساختند درین عرصه
میر قاسم خان مشتاق ملاقات فقیر برای غرض خود گردیده کرت طلبید و فقیر بعذرها بے گفته نپذیرفت تا آنکه مجبور شده رفتم
ملاقات کرده مرا همراه خود در خلوت برد و شروع بدلجوئے و نوازش نموده ترغیب به رفتن کلکته کرد و فرمود که مستر امیت حمایت
رام نراین مے نماید و شما باو آشنا آید در انجا رفته سعی تائید مستر امیت با مستفق و از رام نراین منحرف گشته حکم کونسل بقدر ستد
کردن او را ابقاء بسے خود در آورده مسلکے که باید بسر سانم بنده بر آمدن از عظیم آباد بوجوهیکه مذکور شد بدینے جهات دیگر غنیمت
سید النست لیکن از تلون و سوء ظن میر قاسم خان در آمدن در کارهائے او متعذر شمرده بنا برین گفتم که کارهائے شما هر چه
از دست من بر آید مضائقه نیست اما از مزاج شما که انحراف بسبب اکثر بهم میرسانید خائفم چنانچه در بدو کام کدام تقصیر از فقیر روی
داده بود که صاحب یکبار از بنده میل کلی نموده تا آشنائے عمش ستدند مدد از اظهار مردم خصوص گماشته جگت سیٹھ [illegible] باخت
گفتم و ما نماز در خانه اغنیا دخیل گشته همین شیوه دارند الا اولیای نعم را باید که بدون تحقیق بر رفقائے خود بدگمان گران
خاطر نشوند ملخص آنکه عهد و پیمان در میان آورده فقیر را مطمئن و عازم کلکته گردانید و دو هزار روپیه برای خرج راه فرستاد بنده
از دوستان هندی و انگلیشی مرخص گشته عازم مرشد آباد گردید و روز چارم به مرشد آباد رسیده در خانه یکے از اقربا منزل گزید
چون تمامی سامان عموی خود را بسبب فرستادن به کلکته و مهیا کرده دادن کشتی باد و غیره اسباب و احتیاج اعلام نمود و بنده برای
هر امرے که باو گفته فرستاد سر انجام داده حاضر ساخت و فقیر بعد از دو سه روز روانه کلکته گردیده بمنزل مقصود رسید و با مستر امیت
و جانسن گرے و کیتا حنکس ملاقات نمود و صحبت اختلاط گرم داشت و اخبار عظیم آباد از زبان انها مفصل مے شنید

ذکر رفتن پادشاه از عظیم آباد بارادهٔ اوده و لکهنو و آمدن شجاع الدوله باستقبال پادشاه تا سرحد صوبهٔ خود بر لب دریاچه کرمناسه

درین عرصه که پادشاه درین نواح گرم تگ و تاز بود انتظار منیر الدوله که پیش احمد شاه ابدالی بسفارت رفته بود و احمد شاه ابدالی
هم درهمین آوان حسب الطلب نجیب الدوله و احمد بنگش و جمیع افاغنه و شجاع الدوله بارادهٔ استیصال قوم مرهٹه در [illegible] انها که داعیه
سلطنت هندوستان و بر داشتن شاهجهان نام شاهزاده که عماد الملک پدر شاه عالم عالمگیر پادشاه را کشته او را بر تخت نشانیده
بودند نموده تا مسند دار الخلافه بود به هندوستان آمده در مدت [illegible] جنگ مرهٹه را باسرام رسانیده تقید بارگر دار الملک او و [illegible]

برگشت و شجاع الدوله و نجیب الدوله وغیره را باطاعت شاه عالم پادشاه ساختن و استقرارش بتاکید تمام کرده معاودت نمود منیر الدوله تامدت مذکور با احمد شاه ابدالی بسر برده رقعهای او بنام سرداران هند در باره اطاعت شاه عالم حاصل نموده در بربری او بالشانهم سفارش شاه عالم مبلغ بعد مرجعت شاه ابدالی نجیب الدوله سلطان جوان بخت پسر شاه عالم را به نیابت پدر در قلعه شاه جهان آباد نشانیده سکه بنام شاه عالم زده و خطبه بنام او خواند شجاع الدوله نیز در ملک خود سکه و خطبه بنام او اجرا نموده زر سرخ و سفید مزین بسکه شاه عالم مع عرائض نیاز تضمین اشتهار مالی مقدم او فرستاد و عرائض احمد بنگش و نجیب الدوله و منیر الدوله وغیرهم متضمن مبارکباد جلوس بر تخت مورد ثی وار سال مبالغ نذور بدستور شجاع الدوله نیز رسید سرمایه اطمینان پادشاه گردید و میر محمد قاسم خان و جماعه انگلیشیه را جای عذر نمانده معامله خاطرخواه خود انفصال داده و زر و اسبابیکه مناسب دانستند پیشکش پادشاه نموده رخصت کرده شاه عالم شکر قادر کارساز برین نعمت والا بتقدیم رسانیده طبل معاودت کوفت و شاید در اواخر شوال یا اوائل ذیقعده سنه اثنین از جلوس خود مطابق سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری از عظیم آباد بیرون رفته قاصد ملک شجاع الدوله گردید چون از دریای کرم ناسه گذشت شجاع الدوله پیش آمده ادراک شرف کورنش و تقبیل قوائم سریر سلطنت نمود و پیشکشهای لائق گذرانید و همراه پادشاه بصوبه خود رفت میر محمد قاسم خان را از ناف پادشاه دلجمعی رو داده در فکر بدست آوردن راجه رام نراین افتاد و بکونسل کلکته خصوص بمستر سمشن الدوله گورنر که طرف او را محکم گرفته بود در استدعای امر مذکور خود هم خطوطی نگاشت و از مشرکین هم که با رام نراین بد بود بگرمی نویسانید و مستر مذکور را بانواع سلوک از خود خوشنود میداشت درین ضمن جنرل کوت که قبل ازین ایام میجر و همراه کرنل کلیف ثابت جنگ در هنگام انقلاب سراج الدوله بتعاقب موشیرلاس تا به بکسر رفته بعد از آن بولایت خود شتافته بود درین عهد بمرتبه جرنلی رسیده و بسالاری فوج انگلیشیه از ولایت مامور گردیده بعظیم آباد آمد راجه رام نراین با او ساخته سخنان دروغ بی فروغ بگوشش او رسانیده با جواسیس او ساخته روزی باو القا نمود که میر قاسم خان فردا اراده یورشش بر لشکر شما دارد و فوج را مخفی حکم تیاری نموده جرنل مذکور با استماع این خبر صبح ناگهان اول وقت بخیمه او با معدودی از همراهیان در آمد میر قاسم خان را خفته و افواج او را غافل و از تیاری عاطل دیده اثری از آنچه شنیده بود نیافت و از ین حرکتی که کرده بود پشیمانی کشیده یکی را از انگلیشیان بعذرخواهی گذاشته رفت تا بگوید که برای ملاقات آمده بودم شما را در خواب دیده برگشتم میر قاسم خان خبر یافته علی الفور بیدار و ازین حرکت جرنل نهایت آزرده گشت و شخص عذرخواه را ملامت نمود او خائف و هراسان شده ابیها نمود میر قاسم خان حرکت مذکور را دست آویز شکایت ساخته بکونسل نگاشت و جرنل کوت در کونسل انفعال کشیده چاره غیر از رفتن بولایت خود ندید و فتنه انگیزی های رام نراین ظاهر گشته برای او نتائج غیر شایسته داد فقیر که در کلکته دو سه ماهی اقامت داشت احوال خطوط میر قاسم خان که بکونسل میرسید اغلب معلوم و درین ضمن تقریبات مختلفه از مستر ایشن استمزاج موافقت با میر قاسم خان مینمود آن عزیز سر باز میزد تا آنکه روزی صاف بامن گفت که شما خوب آگهی دارید که مرا با رام نراین مودت و اخلاص نیست بلکه از و متنفر و بیزارم لیکن الحال که فیما بین من و شمس الدوله مخالفت افتاده از ابتدا او طرف میر قاسم خان گرفته و من علی الرغم او طرف میر جعفر خان و رام نراین وغیره گرفته ام و درینباب مراسلات ما هر دو بولایت انگلند و بکونسل لندن رفته تضعیف آرای یکدیگر و رد و تقبیح کارهای هم نموده و می تا الحال بدون انفصال که از ولایت توقع داریم طرف دار میر قاسم خان نمی توانم شد و اگر طرف او را بگیرم خود در اتکذیب و تقبیح کرده باشم بنابرین اگر سخن شمس الدوله در ولایت پذیرائی یافت میر قاسم خان را با رجوع نخواهد بود و اگر سخن من موثر افتاد و زمام

اختیار کارهای دنیا بدست من آمده دران وقت اگرچه میر محمد قاسم خان با ما سر آشتی داشته باشد ما را هم مضائقه نخواهد بود و بنده مافی الضمیر مستر امیت
و مجلسیانش را به میر قاسم خان نگاشته آگهی داد اما چون طرف شمس الدوله غالب بود ملتمسات میر محمد قاسم خان در کونسل پذیرائی یافته حکم مختاری تام
او در باب انفصال معاملات با رام نراین وغیره مخالفان بنوعیکه مرکوز خاطرش باشد و اصلاح آمد رفت و فقیر هم بین ماجرا اطلاع گردیده از کلکته داعیه
برآمدن نموده از مستر امیت وغیره مرخص شده و راه مرشدآباد گرفته بعد وصول چند روز در مرشدآباد بنابر چیزی توقف کرده قاصد عظیم آباد گردید

مقید نمودن میر قاسم خان رام نراین وغیره مخالفان خود را باطمینان خاطر و تسلط یافتن بر صوبه عظیم آباد و اندوختن زرهای وافر

میر محمد قاسم خان که در جزو رسے و کاغذ فهمی مهارت لائق داشت و بکار روان بهم رسانیده بمصاحبت آنها توجه می گماشت
بعد رسیدن حکم خاطر خواه از کونسل رام نراین را در پاسے محاسبه آورده کاغذ مداخل و مخارج صوبه را درخواست و زر دیگر
تمام جاگیرداران حضور را اخراجات نوشته بود و رسید زرهای مذکور بهر آنها طلب داشت و زر دیگر در تنخواه سپاه نوشته بود علاوه خود را
بملاحظه موجودات و تصحیح آنها حکم فرموده باحضار متصدیان ملازم رام نراین فرمان داد و چون کارهای رام نراین همه مبنی بر معامله
و خیانت بود از خطاب عظیم آباد را روی داده بواسطه استظهار و بار حمایتی خود گستر و مستر امیت و میجر کرنک را ملامت کرده بر اعتماد خود
که برانها نموده بود ندامت کشیده بعضی از رفقاے او که صاحب جرات بوده اند تشجیع و تحریض بمکاوحت مے نمودند و کم جراتان
دلالت به تذلل و اطاعت میکردند چون او جرات ذاتی نداشت و تقدیر بمقتضای انقلابات اعمالیکه با عجزه و مسلمانان و غیر ایشان کرده بود
گشت چاره غیر از امتثال فرمان میر محمد قاسم خان ندید گر لیشے از عمده متصدیان خود مثل سردار سنگه وغیره را گرفته تا سرشته
محاسبه کم گردد چون میر قاسم خان برا دو دست یافت ملازمان معتمد خود مثل برکت علی وغیره را پا و گماشته نظر بند ساخت و خیانت مبالغ
خطیره از تنخواه سپاه و جاگیرداران و وصول زر صوبه بر آورده و نقد و جنس خانه او را ضبط نمود چون او دولت خود را متفرق ساخته بود هفت
لک روپیه نقد و جنس هم نزدیک بهمین قدر قیمت از خانه او بعد اخفا نیکه شاید او و نزد بعض نزد معتمدان خود نموده بودند بدست افتاد و مسلمان
ساهو که مهاجن عمده و امانت دار معاملات او بود و کشائیش خزانچی خانه اش نیز بعلت تهمت امانت داری زرها پیش گرفتار آمده خانهاے
آنها بر باد رفت و زرے ازانها نیز بحصول پیوست و راجه مرلیدهر پیشکار که برابر با رام نراین در شریک مال و بود مع محمد آقا خان کوتوال که هم
از کوچک ابدالان مرلیدهر بود و زر و بال پامالی عالی بسر داشت اسیر شکنجه انواع تعزیرات گردیده زرهای اندوخته چندین ساله اینها
هم که مبلغی خطیر بود بخزانه میر قاسم خان رسید مصطفی قلیخان برادر محمد ایرج خان غفرالله لهما نیز بنابر خباثت طینتی که داشت
شریک گرفتارے جماعه مذکوره گردیده اسیر دارو گیر برحمت خداوند علیم قدیر رفت سید عبد العلی خان خالوی فقیر که دران اوقات
از بنارس باضطرار پریشانی خود را بعظیم آباد رسانیده باعتماد نشاست و اقتدار رام نراین توسلے باو پیدا کرده بود مورد عتاب میر
قاسم خان گردیده مامور بخروج از عظیم آباد و عود به بنارس گردید و هر یکے از اقربا و رفقای او که بعلاقه وکالت موسوم بوده اند
متهم بمحاسبه گردیده مبتلا بمواخذه گشتند و زر فراوان از اعالی و ادانی فرقه مذکوره عاید خزانه میر قاسم خان گردید و خان مذکور
بعد تسلط بر رام نراین و مقهوری او مع رفقا مطمئن خاطر و مشید الارکان بکمال جاه و جلال و عظمت و شان داخل عظیم آباد
گشت و مرلیدهر را مقید بجهانگیر نگر فرستاد و رام نراین را با بقیه اتباعش نزد خود مع راجهای زادگان اسید راجی وغیره محبوسان
مرشدآباد مقید نگهداشت و محصلان شدید بر او تشاب راجی گماشته کاد شها باو بنا بر مشارکتش با رام نراین از حد بدر برد

او چون مرد با استقلال بود با معدودے از رفقا مستعد ایثار جان برآبرو در خانه خود نشست و چندان ملاحظه را بمعاملات میر قاسم
خان هم نبود اما چند روز در نهایت صعوبت گذرانید و میر قاسم خان اسناد قلعه دارے رهتاس و دیوانی صوبه عظیم آباد و محالات
جاگیر صمصام الدوله بنام خود از بادشاه گرفته در قبضه تصرف خود آورد و بعلت محاسبه همین کار ها باو کاوش مے نمود لیکن چون ادا
حقوق خدمت و رفاقتے که در جنگ خادم حسین خان نموده بر گردن سرداران انگلیشیه ثابت بود و پاس خاطر ... منظور
داشتند بهر صورت از دست میر قاسم خان استخلاص او نموده بناے انفصال جواب و سوال او در حضور گورنر و کونسل کلکته
گذاشتند میر قاسم خان باعتماد و وداد شمس الدوله گورنر نیز راضی گشت و شتاب راے بصحابت میجر کرناک و غیره بکلکته رفت
و چون فی الحقیقة تقصیرے براو ثابت نبود و خوبیهاے بسیار داشت شمس الدوله و اصحاب کونسل حکم به بیرون رفتن او از حدود
ممالک محروسه میر قاسم خان نمودند و او همراه مستر السن و مستر لسکین که صاحب کلان و خورد کوتهی عظیم آباد شده بعد سفر مستر کویر
مے آمدند بعظیم آباد آمد از عظیم آباد مستر لسکین یک پلتن تلنگه همراه گرفته شتاب راے را از راه بیرون و سرکار سارن همراه خود برد
و از دریاے سرجو که دیوه و گهاگهراش هم مے گویند و مابین حدود عظیم آباد و اوده واقع است گذرانیده بحدود ملک شجاع الدوله ناظم
صوبه ... رسانیده برگشت و میر محمد قاسم خان زرهاے وافر از تحصیل صوبجات و ضبطے اموال مردم فراهم آورده و نقود نامحدود جمع نمود
و میر مهدی خان را که بنا بر قرابتی برادر او بود بفوجداری سرکار ترهت مامور ساخت و در انجا فتسارام برادر راجه ... که
عامل بود از جهالت و جرأتی که داشت بجنگ او برخاست و میر مهدی خان براو ظفر یافته فتسارام در میدان کشته افتاد و بیشتر
میر قاسم خان در تیارے توپخانه و بندوق چقماقے فرنگ و دیگر آلات حرب ساعی بوده گرگین خان را مدار المهام و کارپرداز سپه سالار
خانه خود ساخت بلکه خود را بدست او فروخته بر غیر او اعتماد نداشت و سرداران دیگر هم از مردم سپاه و منصب بهم رسانیده بمرتبه ...
و مرتبه رسانید از آن جمله اشرف و اعلی از همه محمد تقے خان تبریزی که از کلانے بود که او را فوج جدا سپرده هم نموده ... آراستن
فوج و نگهداشتن مردم کار آمدنی داده بود و آن مرحوم زیاده از مقدور و روا از آنچه امور بود بذل جهد نموده مردم ... فراهم
آورده و متوجه تربیت رفقاے خود بوده و در مدت یسیر هم اسپان خود را هم بیدل وجود و هم بمشق و ... که امداد
از رفقاے او این کار را بخوبی او سرانجام نتوانست داد فی الحقیقة لیاقت ؛ جمعیت که او داشت گرگین خان نداشت ...
اگر محمد تقے خان بجاے گرگین خان مے بود هنگام جنگ ننگ ناموس مردے را نگهداشته چنانچه بیاید هم محاربه ... انجام
با وجود قلت مقدور و نفاق سید محمد خان نائب صوبه مرشد آباد بنگاله و خود سرے و عدم فرمان برداری شیخ بهیت الله و عالم
خان و جعفر خان و غیره جماعه داران متعینه در جنگ انگلیشیان کارنامه بر صفحه روزگار بیادگار گذاشت در اصل استحکام بساط اقتدار
گرگین خان گویا برانداختن بنیاد دولت بود اما میر قاسم خان نفهمید یا مے فهمید لیکن تقدیرات الهی او را کور و کر گردانید چنانچه اندک تامل
آینه انکشاف خواهد یافت التتمه میر قاسم خان در آراستن اسباب تجمل و افزایش آلات و ادوات حرب و دیگر امور جلد ... کوشید و
زمینداران مقتدر صوبه عظیم آباد را در حضور خود طلب داشت کامگار خان بخوف رفاقت بادشاه ... و عادی بر خود سر باز زده
خود را بکوهستان رامگڈه و غیره کشید و بنیاد سنگه و فتح سنگه باعتماد عدم مرافقت بادشاه و حاضر باشے خود در حضور ناظمان
سابق حاضر آمده مقید گردیدند و پهلوان سنگه و غیره زمینداران سرکار شاه آباد که به ... مشهور بوده اند با تمام موافقت با
... و اندیشه پاداش اعمال زشت خود دستبرد ورزیده التجا ننمودند میر قاسم خان که استیصال مقتدران قدیم خصوص زمینداران
متمرد در باطن مصمم داشت بداعیه قلع و قمع آنها جازم گشته اول برادرزاده خود ابو علی خان و بعد از آن بسالت خان ابیر حسین ثانیا

کردستنگ و باجے پاک بود حاکم آنجا کامگار خان گردانیده خود اماده نهضت بطرف سهسرام و پرگنه های سرکار شاه آباد مصمم شد و درین ضمن بنده
از کلکته برگشته بعظیم آباد رسیده بوساطت داکتر ولیم فلرتن که با فقیر نهایت آشنا و میر قاسم خان را نیز از جمله مخلصان بود ملازمتش
حاصل کرد و بظاهر التفاتها نمود اما در باطن بسبب اندک رنجے که بنده آن طرف کردم ملول و منزجر بود و ازین ممر گله ها کرد و بنده عذرها
خواست چون بالمنش باکثر کسے صاف نبود عذرهاے بنده هر چند پذیرفت اما میدانم که غبار خاطرش چنانچه باید رفع نشده
همدرین اثنا والد مرحوم بضرورت آنکه میر قاسم خان حاکم و مرحوم مرقوم قلیلی جاگیرے درین دیار وارد و آشوب زمانه را دیده بجان قلیلے
که هم ملوک و از قدیم جاگیرهم بود قناعت نموده صرف اوقات آن بر مغتنم شمرده قاصد ملاقات ناظم مذکور گردیده بوساطت میرزا شمس الدین
که دیرینه آشنا بود پیغام فرستاد میر قاسم خان بسبب صغر سن و مرتبه سابق خود که نهایت کمتر داشت راضی بملاقات نبود و بشروطے چند که عمده
استعظام خودش بود قبول نمود و والد بعظیم آباد رسیده بر نخوت و خواهشهاے او از آمدن خود پشیمانے کشید بنده در خدمت والد
شتافته کلمه چند که تقاضاے صلاح وقت بود معروض داشته باشد باستعظام میر قاسم خان نمود طوعا و کرها بحکم ضرورت قبول فرمود
عند الملاقات که اندک ادبے براے میر قاسم خان اختیار فرمود میر قاسم خان نظر بر نعمت شان و بزرگی او نموده از خواهشهاے خود
منفعل گردیده و از مسند برخاسته جاے استعداد پیش آمده معانقه نموده بمسند برابر خود نشانید و مراتب حرمتے تقدیم رسانیده
خوشنود ساخت و عزت و احترام بسیار کرده شادکام و منتقضے المرام بمحال جاگیر مرخص فرمود و تا بود رعایت خاطرش نموده
ساخته میداشت روزے بنده بخانه میر عبد الله نشسته بود که چوبدار میر قاسم خان بطلب فقیر آمده همراه برد در خلوت بود و بعد ملاقات
و محاکات فرمود که ما از شما چیزے می طلبیم گفتم چه خواهد بود که از من طلبیده شود آنچه در بنده ادا باشد گردسر قلیله است گفت جاگیر مونگیر
بما باید داد که بر متصل قلعه است و قلعه مونگیر مع محالات آنجا حواله گرگین خان شده و بسبب نهایت اتصال محال مذکور با قلعه همیشه
عمال شما را از عمله او نالش و او را شکایت عمال شما علی التعاقب خواهد بود من بهتر آن را میدانم و عوضش بشما رسد هم گفتم آنچه براے
سرکار بهتر باشد بعمل آید بنده وجه معاشے میخواهم این را هم شما داده اید جاے دیگر هم اگر مقرر منظور باشد می توانند داد بمراجعه
که دران روزها بنیابت عظیم آباد از عزل رام نراین مامور بود و پروانگی داد و او در لیت و لعل گذاشت بعد چند روز میر قاسم خان
بسوے بهوجپور و سهسرام برفت و تبدیل را مهاے مذکور بعمل نیامده عسرتے وافر عارض حال بنده گشت چون بنده نهایت مشوش
و بے اسباب سفر بمرتبه اتم بود طاقت همراهیش در آن سفر نیافتم و چند انکه داکتر فلرتن و دوستان دیگر التماس حکم دادن وجه تنخواه بنده
نمودند بارے و بے گذرانیده چیزے نداد فقیر ناچارے در عظیم آباد ماند و او بطرف بهوجپور و سهسرام شتافت

رفتن میر قاسم خان بسهسرام و بهوجپور و گریختن زمینداران آنجا بطرف زمین غازی پور و ظاهر نمودن خان مرقوم آثار سفاکے خود و سر کشیدن باوج نخوت و غرور

چون میر قاسم خان بالشکر قیامت اثر بر سر زمینداران سرکار شاه آباد و پهلوان سنگه رفت آنها بدر رفتن از ملک خود فوز عظیم دانسته
راه دیار شجاع الدوله و راجه بلونت زمیندار بنارس گرفتند و از دریاے گنگا عبور نموده آن طرفها سکونت ورزیدند میر محمد قاسم خان
عمال معتمد بهر یکے از اجستان زمینداران مذکور با فوج گران متعین نموده خود در سهسرام سکونت ورزید چون توهم و استخبار جزئیات
و خصوصیات مردم در مزاجش نهایت رسوخ داشت احوال اشخاص تام آورا غلب و اکثر متتبع او میر سید راجه سکهلال هرکاره معتمد
او بود و جواسیس بسیار در بلاد دیگر او نوکر و مامور باستخبار حالات از مے ملازم و غیر ملازم از سکنه شهر و زمینداران بودند

اما تهوبل هرکاره که بدنفس مردم آزار و ادل نوکر خادم حسن خان بوده در پورنیه بشیوهٔ خود عالمی را بر باد داده درین ایام رفیق گرگین خان بوده حق و ناحق با اکثر مردم باغراض و عداوت خود کاویده و معرفت گرگین خان بمیر قاسم خان اخبار مخالف مزاجش رسانیده غربای بیچاره بسیار را با خاک برابر ساخت و کینه هاے دیرینه در خاطر میر قاسم خان جاے گیر بوده هرگز بیرون نمی شد چنانچه با کلب علے خان و حیدر علی خان پسران علاقلے خان فوجدار پاکلپور بتقصیر آنکه میر ابو الحسن برادر حقیقی بو علی خان پسر تراب علے خان عموی میر قاسم خان داماد راجه گهر کپور در جنگی که با راجه مذکور نموده بود کشته شده بود کینه داشت و کینه دوم آنکه آنها را هنگام عبور در مرور جرنل کوت وقتیکه در تعاقب موشیر لاس رفته بود با جرنل مذکور ملاقات اتفاق افتاده راه دوستی کشاده یافته بود و این بار هم که جرنل کوت بعظیم آباد آمد آنها ملاقات نمودند میر قاسم خان این کینه را هم در دل راه داده بعد توقف در بهوجپور و دلیر شدن بقتل هرکاره و سیتارام و شیخ سعد الله و عدم بازپرس انگلیشیه براج بلبهه حکم تقید نمودن آنها فرستاد و بیچارها مع پدر مقید گشته تا آخر ایام حکومت میر قاسم خان در بلاے اسیرے بودند و از عجائب آنکه کسانے را که براج بلبهه باوردن آنها فرستاده بود و فرستاده ها در راه مرا سوار دیده و از اشتباه و در زیده بگمان آنکه من یکے از آنان هر دو برادرم سوارے مرا از راه حراست نموده نزد راج بلبهه آوردند هر چند سبب سیدم چیزے نگفته تا نزد راجه مذکور رسانیدند او بعد ملاقات چون فقیر را با نام و نسب شناخت خجالت کشیده و عذر خواسته رخصت نمود و فقیر شکر الٰہی بجا آورده بخانه آمد اما چه گویم که آن یکساعت بر من از خوفهاے گوناگون چسان گذشت حق تعالی هیچ آفریده خود را گرفتار دست ظلمه قساوت شعار نفرماید و گرفتاران را از دام ستمهای شان رهاے بخشد اللهم امین مردم گرفته اوضاع سابق بوده هر یکے با دیگرے مراسلات و راه آشتی باز میداشت راجه سیتارام مقصدی که مدار المهام اکثر امور عظیمه بود خود را فراموش کرده مزاجش را مثل حکام سابق در عفو و اغماض تصور نمود و بفضا لله متصدیان هند زیاده روی از حد خود و تعدی آغاز نهاد و در کارهاے مردم باخذ رشوت و غیره حق را با باطل و باطل را با حق آمیختن شروع نمود و شیخ سعد الله نام جامه دارے از فرقه سپاه که اغلب اوقات قبل از زمان میر قاسم خان در ملازمت رام نراین بکار پرگنه هاے سرکار شاه آباد اشتغالی داشت درین وقت نیز بعلت اطلاع بر کم و کیف محالات مذکوره حاکم و علاقه دار بعضے ازان اماکن بود بروش سابق ایام مراسلات از زمینداران اخراجی داشت و شاید کلمات چند مخالف مزاج و رضاے میر قاسم خان مے نگاشت و سه چار نفر از سرکرده هاے جواسیس که هر یکے در خانه امیرے از امراے پیشین بریاست فرقه مذکوره ممتاز و از روے عرض و التماس در آن آستان دخلے داشت بالفعل در سرکار میر قاسم خان هم هر یکے با چند مدکس از آن جماعه ملازم و بکار استخبار و اخبار هر طرف و هر خانه مامور بودند تصور تساوی با اوقات سابقه نموده از سهل انکارے و دروغ گوئے باز نمی آمدند مخفی آنکه هر یکے ازین پنج کس باثبات تقصیرے مورد عتاب بیحساب گردیده بسیاست رسیدند جرم هر یکے ازینها اگر بعد ازین مفصل و معلوم گردد انشاء الله تعالی مرقوم خواهد گردید از معتمدین مقبول الروایه معلوم شده که ازین پنج کس احدے چنان جرمیکه قابل کشتن باشد نداشت بلکه بمحض توهم و سوء ظن بیچارها مقتول شدند شیخ سعد الله بالفعل غرض گویان بدوستی میر جعفر خان و زمینداران بهوجپور متهم گشته کشته گردید و سیتارام به یکے از زمینداران بهوجپور خطے نوشته در آن خط خبر کوچ میر قاسم خان بزمانے معین نوشته بود مظنون شد که او را اطلاع براے استعداد معاودت نموده و چپار اه مراسلات داشت و جرم هر کارهاے مقتول نیز ازین مقوله که ظن و وهم محض بود باعث قتل آن بیچارگان گشت چون میر محمد قاسم خان تیغ تهدید و تعذیب پنج نفر مقتدر از مشاهیر را بخاک هلاک انگند رعب و سطوتش بنوعے در دلها متمکن گشت که احدے را هر چند از اقربا باشد مجال دم کشیدن پیش او نبود و هر دو روز دسیکه بود از بیم او در خانه خود نمی توانست آسود و هر چند میر قاسم خان

در معامله ملازمان و سپهدیان مختار بود انگلیشیان را بنا بر قول و قرار باد مجال بازپرس در هیچ امرے نبود سهمنا چون قتل مردم امریست
عظیم ارباب کونسل خطے متضمن استفسار علت قتل آنها نگاشته جوابش را طلبیدا شتند میر قاسم خان بعضے خطوط را که بمهر شیخ سعدالله
وغیره بدست آورده دست آویز قتل آنها ساخته بود پیش بعضے از انگلیشیان مخلص خود مثل گورگین داکتر وغیره فرستاده التماس
ترجمه کردن آن نموده بود و فقیر را چون با داکتر فلرتن ربط بسیار بود او با من حرفے بود و خطوط مذکور بمن نموده بقرات من بمضمون
آن آگاه شد فقیر آنها را کرد یدم معلوم نمود که خطوط را ساخته اند مهک و اصلاح در کمال احتیاط و کم تالی بعمل آمده شاید وجه
کشتن آنها امر دیگر بود و بعد از ان برائے رفع بدنامے خود خطوط بمهر آنها بهم رسانیده حیله هاے دیگر تراشید بنده بداکتر الهام نمود
که درین حرف این قسم ساخته اند نمیدانم که خطوط مذکور بکونسل رفت یا نه و عذر قتل آنها بچه صورت خواست و بچگونه پذیرائی یافت
و بهمدرین اثنا میر قاسم خان را داعیهٔ دیدن قلعه رهتاس در سر افتاده بنثار علی خان که از طرف خود قلعه دارش نموده سامان را
به پیشکارے او مقرر فرموده بود از ارادهٔ خود آگهی داد و والد مرحوم را هم که در ان آوان بملاقات میر قاسم خان بسهسرام رفته بود همراه
خود نموده در قلعه برد و سید علی خان برادر فقیر از پیشتر ملازم میر قاسم خان بسفارش مستر گورگین هنگام رفتن فقیر بطرف کلکته گشته بود
و درین سفر برادر خرد تر فقیر غالب علی خان هم بسفارش والد مرحوم ملازم شد و نقی علی خان برادر سومے فقیر را که از زیان هر دو بزرگتر
و از بنده در سال کمتر است هر چند میر قاسم خان به رفاقت خود دلالت فرمود قبول نمود و همراهے والد را نظر گشته قلیل که از جاگیر
میسرش میشد قناعت ورزید القصه بعد ملاحظه قلعه و انتظام آنجا معاودت نموده باز بسهسرام رفت و سامان را مع تقی هزاری
پادشاهے که از قدیم حارس قلعه بود مقید ساخت و والد را بجال جاگیرش مرخص فرمود

ذکر معاودت نمودن میر قاسم خان از بهوجپور و سهسرام و مقید نمودن راجه بلبهدر را و متعین نمودن راجه نوبت رائے بصوبه داری عظیم آباد و اقامت نمودن در قلعهٔ مونگیر

چون میر قاسم خان را از انتظام سرکار شاه آباد فراغت دست داد و از سر کشیهای بشن سنگه زمیندار پرگنه مذکور گریخته به نپال
رفت میر مهدی خان بنی عم اسدالله خان را در سانوت بهتیه بفوجداری چین پور و سهسرام مع شیخ محمد اکبر خان جمعدار
لکهنوے برائے خبرداری و هوشیاری از فتنه هاے پهلوان سنگه گذاشت و سمرو فرنگی را مع سه چار پلتن چهار پانچ
چند ضرب توپ در بکسر و میر یوشن علیخان بخشی را با رساله و مردم همراهے او در معه جیور وغیره نگهداشت و خود تماشاے
ملک کهمر که عبارت از سرکنبد و اردول دگکارے و بهار و پلو وغیره است نموده عازم مونگیر گردید اما قبل ازان که بمونگیر برائد
گرد دراجه بلبهدر را نزد خود طلبداشت بعد ورود او در حضور او را مقید ساخته مردم معتمد برائے ضبط اموالش بجهانگیر نگر فرستاد
و راجه نوبت رائے را متصل بعظیم آباد رسیده خلعت نیابت صوبه مذکوره بخشیده بسرانجام مهام آنجا مرخص فرمود و خود
در کمال عظمت و جاه بقلعهٔ مذکور شتافته شب پانزدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجرے شرف نزول بخشید و قلعه
را باهتمام تمام آراستن شروع نموده و ترمیم عمارات سابقه فرموده جدیداً بر بعضے عمارات افزود و بکمال تجملش و سطوت و
جاه و عظمت زندگی می نمود از آنجا که در ایام دولت و اقتدار از زنان جمیله جوان بسیار یافته و قوت شهویه بهیمیه اش نهایت
نقصان پذیرفته بسر حد زوال رسیده بود در پیے تحصیل این قوت مبالغه داشت و اطباے حاضر چاره جوئی او فرمے نمودند اما
سودے نمی دید آخر الامر معلوم نیست بدلالت کدام کس از مجربان با کل خراطین پرداخته فائده عظیمی برداشت گویند بمرتبهٔ

این قوت بهم رسید که گویا اعاده شباب شد دست داد و بعضے از مخلصان خود را هم بهمین عمل اشارت نمود ظاهر العید اطاعت آنها را هم قوت
مذکوره بهمان قسم میسر آمد چنانچه بعضے از آنها بزبان خود حضور فقیر اقرار و تقریر این اثر مے نمودند القصه چون میر قاسم خان در مونگیر
طرح اقامت انداخت و آنجا را مرکز دولت خود ساخت بانتظام امور مرجوعه مے پرداخت از آن جمله بامرے چند نهایت توجه داشت
چون از شیمه کریمه محرران سوانح ایام و مذکران مراسم و عادات انام صدق مقال و مراعات راستی در ارقام احوال است بنا برین
بمقتضاے مصرع مشهور مصرع عیب مے جمله بگفتی هنرش نیز بگو + آنچه از احوال او مشاهده رفت و مسموع افتاد بزبان قلم
حقیقت رقم داده مے آید مخفی نماند اگرچه میر قاسم خان را بدگمانے بنا بر ملاحظه احوال نمک حرامی و بے وفائی سپاه بنگاله و
دوروئی و نیرنگے عموم مشاهیر این دیار زیاده از حد بود و در اخذ و جر اموال و قتل و قید مردم نهایت بے باکی داشت اما در خبرداری
معاملات ملکی و انفصال قضایا و منازعات عموم الناس باهم و گرو دادن تنخواه بسپاه وغیره ملازمان و قدردانی علما و احترام جماعه بزرگ
و میانه روی در امساک و اسراف و معرفت محل و موقع بذل و ایثار نادره روزگار بود چنانچه در هفته دو روز براے عدالت
بضابطه سلاطین سلف مقرر داشته بر انفصال محکمه عدالت اعتماد نفرموده خود متوجه استماع و فیصله قضایا و استکشاف دقائق
ماجراے شده و باحضار مدعی و مدعا علیه فرمان داده بگوش خود گفتگوے طرفین و حکمے که محکمه عدالت در بارهٔ آن کرده بود می‌شنید
و احدے را مجال نبود که بطمع اخذ رشوت حق را باطل و شبهه تواند ساخت و زمینداران مقتدر کوته اندیش که در ایام حکومت
جانکی رام و رام نارائن دهات غرباے بے مقدور را بالقهر و غلبه متصرف شده بودند از ذوی الحقوق هر که مستمسکے داشت واگذاشت
بر حقیقت خود محضرے بمهر گواهان معتمد غیر قاضی و مفتے مے آورد همان وقت بعد ملاحظهٔ آن وثیقه و تحقیق احوال از شهود سند
بمهر او حاصل نموده و سزاولان شدید الحضور برده از دست متعدی استرداد حق خود مے نمود و بر مملوکات خود قابض و
متصرف میگردید و اکثر لوازم تزئینات امام باره سراج الدوله که طلا آلات و نقره آلات لکوک بود و مسکوک نموده بوساطت
جناب شیخ محمد علی حزین و میر محمد علی فاضل و شیخ محمد حسن و مرزا حسین خان وغیرهم که از فقهاے عصر و معتمد بوده اند بارباب استحقاق
از سادات وغیره و مجاورین مشاهد متبرکه مع شئے زاید از قبل خود بطریق نذور و تبرع رسانید و دیوان جناب شیخ حسن مرحوم مرقوم
را که مبلغ کلے بود از خانه خود ادا فرموده وجه لائق براے مصارف ضروریه اش مقرر داشت و در کمال ادب و احترام
رسانیده سعادت خود مے پنداشت هرگاه شیخ بدیدن او مے آمد مسند علحده براے نشستن او در پهلوے خود گسترده
در ذهاب و ایاب استقبال و مشایعت بکمال تواضع و فروتنے مے نمود و امتثال فرمان او را وسیلهٔ نیل سعادات و سرمایهٔ
ارتفاع درجات انگاشته هرچه میگفت بطیب خاطرے پذیرفت و همین قسم استرضاے خواطر بزرگان مرقوم وجهه همت خود ساخت
تا مقدور راضے بقصور نبود در اداے تنخواه سپاه علے هذا القیاس از احاد الناس گاهے شکایتے بگوش نرسیده اما درین شک
نیست که احدے هم از خوف او باطمینان و آسایش نخوابیده و دمے نه آرمید فقیر را چون مدتے در عظیم آباد بکمال عسرت
گذشت روزے ڈاکٹر فلرٹن با من گفت که خان صاحب چرا شما بمونگیر نے روید گفتم از بطش میر قاسم خان ایمن نیستم مگر
اگر در آنجا او بر شما قهر کند حمایت شما را که مے تواند نمود بهتر آنکه بآنجا نروید شاید شما را توسّعے روی نماید و با مردم چنانچه
مستر السن باشما گفت مجال حمایت نداریم و بنا بر نام رفاقت او اعانت شما ظاهر و فاش نمیتوانیم نمود زیرا که در ابتداے
تفویض معاملات هر سه صوبه از جمله شرائط و عهود که انگلیشان با او نموده بودند یکے اینهم بود که در بارهٔ
هندوستانیان خاصهٔ ملازمان کسے حمایت و بازپرس ننماید فقیر هم دید که راست میگوید بهر حالیکه بود

بمونگیر رفتم و روز ملازمت بخدمتش رسیده مورد الطاف بسیار گردیدم و تنهایی یارانه و اختلاط مصاحبانه میسر آمد و روز دیگر نا آشنائی محض بود بنده را حیرت و اندیشه افزود و بضرورت عمل کلمهٔ طیبه لا اله الا الله که در کتاب الدعا شیخ مرحوم محمد علی حزین اسکنه الله تعالی فی اعلی علیین مسطور است شروع نموده تا سلخ ذی الحجة الحرام باتمام رسانیدم نیت آنکه او تعالی مرا از شر میر قاسم خان در امان خود نگهدارد و از دولتش منتفع گرداند اثر عجیبی مشاهده شد در مجلس عاشورا اول روز مهربانی بسیار کرده پیش خواند و مرا نزدیک خود نشاند و سخنان بسیار با من کرده تا آخر مجلس در اختلاط باز داشت روز دوم بگمان آنکه مهربانی او بخت یاید واعتنا در نشاید اراده نشستن دورتر کردم باز طلبیده و نزد خود بدون فصل نشانیده گفت هر روز همین قسم نزد من می نشسته باشید و چه تا حال احوال خود بمن نگفتید گفتم جناب عالی را معلوم است بشوخی گفت که عالم الغیب نیستم گفتم عرض خواهم کرد گفت که گفتم عاشورا بگذرد گفت در عاشورا کدام کار دنیا منع است که این کار بند باشد گفتم درین مجلس خود شنیده اند شد و غیر این وقت درین روزها کسی باریاب نمی شود گفت البته فردا مع عرضی اول وقت حاضر باید شد حسب الامر عمل آورده مبلغ پنجهزار روپیه نقد انعام داد و از ابتدای نوکری تا نهایت آخر محرم باقی تنخواه دهانیده از آنیده حکم کرد که ماه بماه میداده باشید و فرمود که بعد دو روز بمجرا حاضر شده باشید و غالب علی خان کهین برادر فقیر را برای سلام در هفته یکبار فرمان داد و سید علی خان را بعد پانزده روز و برادر و خسر دیوان خانه فهانید که بر بهانهٔ مناسب سید علی خان را بار نباید داد سببش آنکه بسفارش انگلیش یعنی مستر کویر نوکر شده بود و آنها او را در کمال بی تکلفی و اختلاط دیده بود و از جهت جوانی بلکه شروع شباب او را نا آل اندیش فهمیده احتمال جاسوسی از طرف جماعهٔ مذکوره نسبت باو میداد و بنده را پخته کار و در بعضی مواقع کارگذار و راز دار خود می دانست والا این احتمال بحق بنده الیق و اولی بود و بهر صورت با وجود وسع که فقیر را میسر شده بود و بسر بردن با او بنا بر تعارف با جماعهٔ انگلیشیه نهایت صعوبت داشت و در کمال بیم و هراس می گذشت تا این زمان نظر علیخان پسر غلام حسین خان داروغهٔ دیوان خانه مهابت جنگ بعد رحلت پدر نا تجربه بمصلحت بکار مذکور مامور و داروغهٔ دیوان خانه میر قاسم خان بدستور بود و بعد شیخ عبد الله نامی که پیشتر در عهد هیبت جنگ بنا بر اصلاح مسودات سید علیخان برادر خرد فقیر که بمصاحبت هیبت جنگ نامزد شده بود ملازم سرکار او و متعین برادر مذکور بود باز در زمرهٔ رفقای جگت سیته بسبی و تجویز گرگین خان ملازم سرکار میر قاسم خان داروغهٔ دیوان خانه او شد و نظر علی خان معزول گشته بنا بر بازخواست زر اندوخته پدر خود مقید گردید و چند روز قبل ازین تراب علی خان عموی میر محمد قاسم خان از نیابت مرشدآباد معزول و سید محمد خان که مرد ولایت زا از اقربای میر قاسم خان و از نبیرهٔ امام امتیاز خان جد میر قاسم خان بود بجای او مقرر و عسکر علی خان مغفور خلف سیف الله خان مرحوم صوبه دار ته بخدمت راج شاهی صوبهٔ بنگاله مامور شد و تراب علی خان مغفور رسیده در مونگیر اقامت گزید بعد ازین روزها بهادر علی خان خلف میرزا داور قلی بیگ داروغهٔ توپخانه جنی مهابت جنگ مغفور که بالفعل ملازم میر قاسم خان و داروغهٔ قلیلی از کارخانهای جنسی بود باتفاق دیگر رؤسای افواج ملازم سرکار چند پلتن و تلنگی و توپ های آراسته گرگین خان به تسخیر ملک نیپال و تادیب و تنبیه زمیندار آنجا و تخریب قلعه دار الملک او مامور شد

رودادن سانحهٔ عبرت افزا بر عبد النبی خان و رحیم الله خان و چیناسن داس و شیخ عبد الله بیگ ناگاه و دوبالا شدن بطش و سطوت میر محمد قاسم خان عالیجاه

چون میر محمد قاسم خان را دعوی همسری بلکه برتری باشجاع الدوله خلف صفدر جنگ که بوزارت سلطان هند و خطاب یکتایی

اختصاص داشته بود برای خود خطابے از خطاب مذکور اشرف و اعلی تجویز نموده طلب داشت و پادشاه بطمع قلیل سابق قبول نموده منصب
هشت هزارے با خطاب عالیجاہے براے او در شروع سال هزار و صد هفتاد و شش هجرے فرستاد و این خطاب رواج
و شیاع یافته اورا از غیر از نواب عالیجاه بخطاب دیگرکسے او را نام نمے برد درین بین حسب اقتضاے قضا شیخ عبدالله در خلوت
با عالیجاه ظاهر ساخت که محمد علی پسر سند علی و برکت علی و فرحت علی برادر زادہاے او که روساے سپاه و لعبر صنۂ آورده جناب عالے
اند با گرگین خان صاحب عهد و پیمان گشته ایمان غلاظ و شداد باهم درمیان آورده اند و تسلط گرگین خان بر افواج و سلطه دار کان دولت
ظاهر است و دولت خواه بپاس نمک خوارگی معروض نمود الحال اختیار بدست ولی نعمت است میر قاسم خان بعد اطلاع بر این احوال
پریشان خاطر گشته چون کتمان چنین امور بر مزاجش گران و دشوار بود شام که وقت سلام گرگین خان بود بعد ورودش آهسته آهسته
استفسار امر مذکور نمود و او خود از کارے که کرده بود چگونه آگاه نباشد زود دپے برده اقرار و اعتراف کرد و سبب آن دولتخواهی
خود ظاهر ساخت که براے کار سرکار و جانفشانے در راه شما باهم گر این عهود و مواثیق بعمل آمده و هر که خلافش با شما گفته در فکر
برانداختن بنیاد دولت خداداد است چون توسل شیخ عبدالله با جگت سیٹھ از سابق معلوم عالی جاه بود متوهم گشته دانست که بتحریک
جگت سیٹھ این دشمنی را در قالب دوستی با من نموده در تدبیر برهمی افواج است و کار گرگین خان نه بجاے رسیده بود که شکایت
و سعایت شیخ عبدالله رخنه در بنیان مبانے اخلاص و اقتدار او تواند نمود و هم درین روزها رحیم الله خان نام بهٹی پنجابے که جوان
معروفے در لشکر بود و کمان سخت بسیار بر زوری کشید شاید بازنے از زنهاے انغنیاے معروف بنگاله ربطے داشت و دم
از عشق شکر الله خان پسر سرفراز خان نیز میزد اسپے کمیت بقیمت سه هزار روپیه خرید و خدمتگار شکر الله خان را که یکی از اعیان لشکر
دارکان دولت عالی جاهے خلوطا آقاے خود متضمن استدعاے مخلصی که در جهانگیر نگر حسب الامر عالیجاه مقید بود در خفای داند
بچه سبب میر قاسم خان از تنها با او بد مظنگی داشت آورده بود و خدمتگار مذکور را در خانهٔ خود جاے داد میر قاسم خان از استماع
این خبر بر رحیم الله خان غضب شده حکم فرمود که او را بیارند و رحیم الله خان در جهاونے عبدالرسول خان برادر دوست محمد خان یکجا
منزل داشت پسر کلان عبدالرسول خان که عبدالنبی خان نام و در کمال غیرت و شجاعت بود پدر و برادر خود را مشورۂ حمایت
رحیم الله خان داد آنها از خوف عالیجاه را بانمودند تا تنها این اراده نمود پدر و برادر براے او افتاده ممانعت نمودند که جهد جهاب جنگ
نیست تا توقع عفو و اغماض بمقتضاے حقوق بندگیها توان داشت مع زن و فرزند تمام خاندان تلف خواهد شد او ناچار شده
دست از حمایت رحیم الله خان برداشت و مردم عالیجاه او را آورده در جلوخانه دیوان عام مقید نمودند اما عبدالنبی خان
زهر خورده خود را هلاک ساخت و همدران ایام چنتامن داس را که یکے از نویسندگان ملک بوجپور و متوطن آن جا بود
میر قاسم خان نظر بخبرت و هوشیارے او در امور دعراحم فرموده متصدے تمام آن سرکار گردانیده مدار المهام آنجا ساخته بود
خطوط او که بزمینداران بغرارے آنجا نگاشته بود در دست جواسیس عالیجاہے افتاده از نظرش گذشت و بنده
مذکور مغضوب او گردیده بحضور رسید اتفاقاً روز یکشنبه که از ایام مقررهٔ سلام فقیر بود بنده هم حاضر گشت و عالیجاه در کمال کروفر
دربار عدالت گرم کرده نشست بنده موافق ضابطه بعد سلام نیم ساعت نشسته برخاست و سلام رخصت نموده برآمد چوبدار بعد
برآمدن فقیر دویده فقیر را باز طلبیده بر حکم بنشستن و حاضر بودن فرمود ناچار نشستم چون مقدمات عدالت انفصال یافت عالیجاه
اراده رخصت نموده به رانشانید و پیاولان که مغلیه بودند نیز استاده ماندند اول رحیم الله خان را طلبید چون حاضر آمد برعب و ہیبت
از رو بر رسید که من ترا مکرر گفتم و منع کردم تو باز بر سر همان کارها رفتے اگر با آن زن سرو کارے نداشتے این اسپ

سه هزار روپیه در نوکرے صد و پنجاه روپیه یکّه زخریت عذرهاے غیر مسموع بکمال عجز نالی گفتن آغاز نهاد و تکذیب در روا تواش نموده در غضب افزود باز گفت خدمتگار شکر الله خان که دشمن من و مقید است چه در خانه خود داشته او همان قسم عذرهای پوچ با مجموع اضطراب الناس نمود قبول نفرموده حکم کرد تا بینی او را بریده و بر خر سوار گردانیده تشهیر کردند و از کرم ناسه بلند نمود بعد از ان پنجاه من را حکم کرد که بپاے فیل بسته بکشید تا هلاک شود او عذر آورد که خطوط مسجول اند جواب داد که مهر و دستخط قست و دستخط تراخطوط شناسان بغور من با این خطوط نوشته تو تطبیق داده تصدیق نموده اند که خط قست بهر صورت عذر او را هم نشنید و بپاے فیل کشیده تا هلاک گردید بعد این دو امر برکت علی و محمد علی و فرحت علی را طلبید چون حاضر شدند بر آنها هم تلخیش و خشگی بسیار فرموده گفت ‌شما البته در پاے خود بسته آمده آید و اکنون از دولت من فیل سوار و صاحب رساله و سردار هزاران سوار شده آید و گرگین خان را من گرگین خان نموده ام گرسے فروشے بیش نبود شما بچه اراده یاد نموده و مواضع در میان آورده اید چون اظهار اجتبی از گرگین خان فهمانیده و مطمئن خاطر گردانیده بود با استقلال جواب دادند که ولی النعمت آنچه میفرمایند حق است و صدق لیکن ما هم خیر از بندگے و غلامے امری در خاطر نگذرانیده ایم اگر قصور ے از ما ظهور یابد بهر چه بدترین جزا باشد راضی ایم این سخن را مکرر پرسید آنها هم همان جواب را هر بار اعاده نمودند بعد از ان شیخ عبد الله را که حاضر بود در رو برو طلبید و گفت شیخ با اینها اثبات آنچه اظهار نموده اید ضرور است تا من اینها را بسزا رسانم و در صورت کذب خود مهیاے عقوبت باشید چه در صورت عدم اثبات گویا اراده استیصال فوج مرا چست من خواسته بود دید شیخ مذکور چون معلوم داشت که فیما بین گرگین خان و عالی جاه دیروز این مقدمه طے شده تجدید عهد و پیمان بعمل آمده است اکنون مکابره نمودن سودے ندارد و الحال کسے از محرمان زبان بشهادت نخواهد کشود تقدیر کار خود نموده چاره پذیر نیست سر فرود برده زبان بکام خاموشے کشید و هرگز سر بر نیاورد عالی جاه سه بار سخن اول تکرار نمود اما از شیخ مطلق صداے بر نخاست و روز هم از نصف النهار در گذشت تا آن وقت اهالی دربار همه حاضر و نسق چیان و پیادلان و جمیع عمله دیوان عدالت استاده بند را که طلب داشته بود حواس بر جا نماند که درین مجلس سبب باز طلبیدن من چیست آیا مرا هم بخیانتے متهم داشته و از حضور من چه خواسته است تا آنکه خود برخاست و فقیر سبقت نموده بر در خلوت سلام مبادرت نمود و فرمود همراه من بیائید آن زمان دانستم که امرے دیگر منظور دارد چون اندرون رفتم براے تحقیق بدنامی که در فروختن نمک بمسٹر مکویر عائد گشته بود و قصور مکویر در ان نبود عجالةً بعظیم‌آباد فرستاد و سوارے جلد رو از خانه خود داد فقیر بعظیم‌آباد رسیده و امر مذکور را تنقیح نموده در هفته برگشت و شیخ عبد الله را مقید بمونگیر فرستاد آخر در زمان جنگ با انگلیشیان بیچاره ناحق حسب الحکم عالیجاه کشته گردید

ذکر آمدن شمس الدوله مسٹر بنسیٹ و نسترٹ از کلکته بمونگیر و عظیم‌آباد و شروع شدن بناے هنگامه و فساد میان انگلیشیان و نواب عالی جاه میر قاسم خان

بحسب فرمان قهرمان تقدیر مسٹر بنسے و نسترٹ شمس الدوله را که گورنر کلکته بود اراده دیدن عالی جاه و مونگیر و کوٹھے عظیم‌آباد و چهپره وغیره بهم رسیده از کلکته عازم این طرف ها گردید و تا ساها بازار و مرشدآباد و بردوان وغیره جاها را دیده روز دو شنبه غره جمادے الاولی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری نبوی وارد مونگیر گردید عالی جاه از قلعه مونگیر تا باغ کوه درکنه که سه کروه مسافت است استقبال نموده در کمال احترام و التیام بمونگیر آورد و عمارتیکه گرگین خان که بجهه

سیتا کوند ساخته بود منزلگاه نشیمنش ساخت وخیمه هاے عالی براے اقامتش برافراشت وگرگین خان وغیره عمله خانسامانے را براے مهمانے وسرانجام فرمایشات مامور ومستعد گردانید وخود مرخص گشته داخل خانه خود در قلعه گردید روز دیگر شمس الدوله براے دیدنش در قلعه آمد وعالیجاه تا پائین زینه هاے عمارات استقبال نموده بر مسند خود یکجا نشانید وتحائف ونذور آنچه لائق مرتبه او واتحاد شان بود پیشکش نمود روز سوم میر محمد قاسم خان بخانه او رفته بضیافت وعده گرفت داو نیز تحائف فرنگ که براے عالیجاه آورده بود گذرانید وشب چنانچه موعود بود بخانه میر قاسم خان آمده ضیافت خورد وتماشاے رقص دیده مرخص گردید تا سه چار روز نوادر تحائف از نظر عالیجاه میگذشت روزے عالیجاه فوج وتوپخانه خود را که باهتمام گرگین خان تیار وبرق انداز ان بداب وآداب فرنگ مودب شده بودند به بهترین آئین وتزئین آراسته ومزین ساخته گویا بطمطراق خود بشمس الدوله نمود او بعد از ملاحظه دو سه کلمه نصیحت مشفقانه بمیر قاسم خان القا نمود که فوج را خوب آراسته اند چنانچه باید پیراسته اما براے جنگ مردم هندوستان خوب است زنهار که باین فوج اراده خصومت ومجادله با انگلیشیان نخواهید نمود که از عهده بر نخواهید آمد وآبروے تمام هندوستان بالفعل بآبرو واقتدار شما وابسته اگر شما مغلوب شوید تمام هندوستان سبک وبے مقدار در نظر اهل ولایت زبون وخوار خواهد گردید ما با مردم بزرور زبان جنگیده بر آنها غالب باید بود در روشے وقاعده که من فیما بین انگلیش وهندیان گذاشته ام تجاوز از ان نباید نمود که خلق این دیار باتفاق ما وشما بآرام وآبرو در کمال رفاه خواهند گذرانید ودر صورت برهم این بنا ودرمیان آمدن منازعات عالمے در معرض هلاکت وفلاکت خواهد افتاد و یک هفته در مونگیر توقف نموده عازم پیشتر شد بیت نصیحتے کنمت بشنو وبهانه مگیر * هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر * درین عرصه میر قاسم خان گفت که در حمایت نام انگلیشیان مال تجار بسیار میرود وبنابر اندک فائده که بانگلیشیان میرسد نقصان مبالغ خطیرے از من مے شود میخواهم که حکم گرفتن محصول از انگلیشیان بدهید مگر محصول کمپنے معاف خواهد بود شمس الدوله گفت چون محصول تجارت این جماعه از قدیم معاف است درین ایام چگونه مے توان گرفت معهذا شما درین باب عجلت نکنید من بکلکته رفته تدبیرے این امر را تثبیت داده هرگاه حکم تقسیم جارے خواهید نمود وشمس الدوله مرخص گشته بعظیم آباد رفت وروزے چند در عظیم آباد وچهپره بسر برده بکلکته برگشت ومیر محمد قاسم خان باسید وعده او مطمئن گشته اخذ محصول را جازم گردید وبعمال خود بعد اندک زمانے بطور اطلاع نگاشت که انشاء الله تعالے چنین خواهد شد شما خبردار بوده تا رسیدن حکم احتیاط نمائید که مال انها بلطائف الحیل رفتن نباید عمال همه را این حوصله وشعور معلوم که ضبط وکتمان اسرار توانند نمود وکار بخوبے توانند کرد که الزامے عاید نشود لهذا شروع بممانعت ومزاحمت کردند وپرده از روے کار برخاست بلکه بعض جاها که انگلیشیان معاند با میر محمد قاسم خان بوده اند چنانچه مستر السن صاحب کلان کوسے عظیم آباد که با میر قاسم خان عناد داشته طرفدار مستر امیت بود وهمین قسم در جهانگیر نگر مستر بالسن تاب احداث این عمل غیر معمول نیاورده بعض عمال میر قاسم خان را بدست آویز مزاحمتے که غیر معمول وبیموجب نموده بودند گرفته مقید داشتند تا در کونسل کلکته جرم آنها ثابت نموده سزائے دهید وبعالی جاه گویا اهانتے منجنے رسانند وقبل از سنوح این سانحه عالیجاه را سفر نیپال بترغیب گرگین خان ضرور افتاده از مونگیر بطرف نیپال نهضت نمود گرگین خان چند روز قبل از میر قاسم خان پیشتر شتافت قبل ازین شمس الدوله عظیم آباد برگشته بکلکته رفته بود وعالیجاه هنگام عود از تبیا یا در عین همان سفر براین جسادت انگلیشیان آگهی یافت اکنون ذکر رفتن میر قاسم خان بطرف نیپال که اول بے اقبالیش بود نگاشته بعد از ان منازعت او با جماعه انگلیشیه رقمزده خامه

وقائع نگار خواهد شد

ذکر رفتن عالی جاه بطرف بتیا و برگشتن از انجا بے نیل مدعا

چون حصول طلا از نیپال و بودن آن ملک از دولت مالا مال شهرت تمام داشت حرص و شره که در مزاج گرگین خان بافراط بود در حرکت آمده باستظهار فوجیکه آراسته بود عازم تسخیر نیپال گردید و مردم واقف کار از کشامره و سناسیان و بعضے از پادریان فرانسیس که در لاسه و آن طرفها سکونت و آمد و رفت داشتند بهم رسانیده اکثرے را از انجاها که اندک هوشیار بودند با خود یار ساخت و تفحص و تجسس راه و استشاره در باب عبور و مرور از دره‌هاے کوهستان آنجا آغاز نهاد و بعضے از آنها که سخن سازے و هنگامه پردازے در مزاج داشتند متعهد رهنمائے گردیده ترغیب به تسخیر ممالک انجا نمودند گرگین خان که اصلاً عهد گاهے تسخیر بلاد و تدابیر حرب نکرده و باین امور مطلقاً آشنا نبود تسخیرات بلاد نیپال نهایت سهل و آسان شمرده عالی جاه را شائق این سفر گردانید سید ابراهیم خان بهادر و بعضے مخلصان دیگر هر چند ممانعت نمودند و بنا بر جاے دلالت باتفاق انگلیشیان فرمودند و عرض کردند که اگر این سفر خواه نخواه منظور نظر گردیده انگلیشیان را با خود شریک ساختن اصلح امور است چه اگر باسانی فتح بلاد مذکوره میسر گشت نعم المراد و اگر متعذر گشت براے جناب عالی آنها را محل شماتت و ملامت نخواهد بود و در صورت تنهائے نهایت انفعال بحضور جماعهٔ مذکوره مانند احوال ملازمان خواهد بود در واقع صلاح مناسبے بود بسماجت و ممانعت گرگین خان پذیرائی نیافت القصه چون تا زمانے تبیا مفتوح گشته بود عالی جاه بند و بست محال مذکور را بهانه ساخته بتاریخ بیست و پنجم جمادی الثانیه سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و شش بعد پنجاه روز از ورود شمس الدوله به مونگیر قلعهٔ قصبهٔ مذکوره نهضت نموده گنگا را عبور فرمود و گرگین خان چند روز پیشتر از عالی جاه مع فوج آراسته خود کوچ نموده روانه کرده پیش پیش میرفت تا آنکه عالیجاه به بتیا رسید و گرگین خان روز پنجشنبه پنجم رجب سنه مذکور بکوهپایه که یک منزل از نیپال این طرف است رسیده اراده بر آمدن بر گهاٹے نمود مردم راجهٔ نیپال بمزاحمت پیش آمدند و جنگ شروع شد همراهیان گرگین خان بجسارت کار فرما شده از یک عقبه بمشقت تمام که مردم بسیار مجروح و بکار آمدند گذشته بر قلهٔ کوه سکونت ورزیدند هنگام شب نیپالیان از اطراف جنگل هجوم آورده بطریق شبخون مردم گرگین خان را از هر جانب به سنگ و تیر و تفنگ گرفته اکثرے را نابود و هلاک ساختند بقیة السیف بالضرورت و ناچار فرار اختیار نموده بخرابے تمام که بیماق بسیارے همانجا ماند بلشکر گرگین خان رسیدند و گرگین خان را بمشاهدهٔ این احوال توقع وصول بمامول منقطع گردیده از شرمسارگی در خسران و خیبت از روے میر قاسم خان و امثال و اقران متصور بود زندگے ناگوار گشت نه پاے مقاومت داشت و نه روی معاودت غریق بحر حیرت گردیده چاره کار خود نمیدانست تا چه کند و این خبر بمیر محمد قاسم خان رسیده باعث تفکر و تردد او نیز گردید آخر بنا بر این گذاشته آمد که گرگین خان را باز باید طلبید و مکرر پروانه‌هاے تاکید متضمن امر عود گرگین خان نوشت اولا که حماقت قدیم و خجالت جدید عارض گشته بود امتثال فرمان نکرده معاودت نمے نمود عالی جاه خواست تا کسے را فرستاده او را برگرداند و چنین کسے که گرگین خان سخن او را شنیده اطاعت کند غیر از سید ابراهیم خان بهادر در نظر نداشت بنا بر این گذاشت تا خان مذکور رفته گرگین خان بیارد سید ابراهیم خان جریده عازم گردیده در راه دید که اکثر لشکریان او مجروح و مایوس مضطرب الاحوال گریزان مے آیند گریختگان را امر بتوقیف نموده قتیلے کرد که من براے

آوردن گرگین خان میروم شما در ینجا باشید که محل خطر نیست در رفتن باین حال موجب انفعال شما و سردار شما پیش آقا و عموم خلائق است چون سخن خان مرحوم را وقرے در نظر مردم هست قرار یافت اطاعت امر او را مقرون بصلاح دانسته همانجا سکونت ورزیدیم وعلی ابراهیم خان پیشتر رفته بعد ملاقات گرگین خان را که آواره تیه حیرت وخسران بود در اقصے بمعاودت نموده برگردانید واو بعسکر عالی جاه رسید عالیجاه مضمون کلمه العود احمد در خاطر گذرانیده طبل معاودت کوفت و بطرف عظیم آباد نهضت اتفاق افتاد درین ضمن خبر رسید که جماعه انگلیشیان بنابر اخذ محصول از اموال شان غیر معمول که بعضے جا بعمل آمده عمال بعضے محالات را که از طرف عالی جاه مقرر بودند مقید نموده برده اند چنانچه میرزا احمد علے تام تحصیلدار از عمال محالات جهانگیر نگر مقید گشته بکلکته رفته و همچنین مستر السن بعضے عمال محالات عظیم آباد را بعلت مذکور مقید نموده بکلکته فرستاده عالی جاه از استماع این خبر برآشفته آبروے ریاست خود را در مقید نموده آوردن بعضے گماشتهاے انگلیشیه دید و بعمال محالات و فوجداران خود نوشت که هر جا قابو یابند بعضے از گماشتهاے انگلیشیه را مقید نموده عجالة بحضور بفرستند بعد ازین اراده و فرمان باوجود بودن مستر السن مدار المهام کوٹھے عظیم آباد که با عالی جاه نهایت عناد داشت راجه نوبت راے را لائق نیابت صوبه عظیم آباد ندیده میر مهدی خان بهادر حاکم سرکار شاه آباد را به نیابت صوبه مذکور تجویز نموده طلب داشت چون عالیجاه خود در حاجی پور رسید بر گنگا بطرف کوٹھی انگلیشیان از کشتیها پل بسته عبور فرمود و با مستر السن ملاقات نکرده در باغ جعفر خان نزول نموده دو روز در انجا توقف نموده چون میر مهدی خان بهادر در رسید به نیابت صوبه عظیم آباد خلعت داده و در قلعه گذاشته راجه نوبت راے را همراه خود گرفت و روز سوم از عظیم آباد کوچیده عازم مونگیر گردید بنده بسبب عارضه بیمارے رخصت از عالی جاه گرفته در عظیم آباد توقف نمود وسید علی خان وغالب علی خان هر دو برادر بنده که ملازم سرکارش بودند همراه رفتند روز چهارم از کوچ عالی جاه غالب علی خان را دیدم که ناگاه برگشته آمد گفتم سبب چه بود گفت عالی جاه مرا و سید علیخان را فرمود که شما ملازم من هستید لیکن همراه من در سفر و حضر بوده چرا تصدیع مے کشید بهتر آنست که پیش والد خود یا در عظیم آباد بکام و آرام باشید بنابرین من خود برگشته آمدم اما سید علی خان این سخن را چندان بخاطر نه آورده همراه رفتند بنده دانست که الحال بناے منازعت با انگلیشیان گذاشته آمد بنابرین چون با سید علی خان و بنده بسبب آشنائی انگلیشیان اعتماد ندارد بلکه بدگمان است از پیش خود دور نموده بودن اینها در حضور خود مصلحت نمیداند بضرورت پیش او باید رفت و باید دید تا مرکوز خاطرش چیست و درباره ما مردم چه مے خواهد لهذا باوجود بیمارے و عدم لیاقت سوارے اسپ وغیره کشتی را کرایه نموده بمونگیر رفت بعد ملاقات از سید علی خان استکشاف احوال نمودم او شان نیز سخنے که غالب علی خان گفته بودند مکرر نمودند اما فی الحقیقت مافی الضمیر عالے جاه را نفهمیده این امر را که فرموده بود سهل و از راه رعایت وعنایت فهمیدند لیکن بنده اندیشه مند گشت تا آنکه بعد از پنج شش روز عالی جاه میرزا شمس الدین را پیش بادشاه و شجاع الدوله براے استدعاے اتفاق واتحاد و درخواست عهد وپیمان در خصوص آنکه اگر او را با انگلیشیان کار بمجادله ومقاتله انجامد وزیر و بادشاه معین ورفیق عالیجاه باشند فرستاد میرزاے مذکور که با بنده نهایت ربط اتحاد و برکتمان اسرار اعتماد داشت گفت که سید علی خان را بجد بلے فهمانید تاکید کنید که همراه من روانه شود و از راه نزد والد خود برود پرسیدم سبب چیست که این هر دو برادر را میر قاسم خان از نزد خود دور مے فرستد گفت که چون بر شما اعتماد دارم آنچه واقعے است میگویم لیکن شما هرگز پیش کسے بر زبان نخواهید آورد که کشف این امر موجب خرابے بسیار براے بنده است فی الحقیقة عالی جاه از سید علی خان مطمئن نیست

و جاسوس انگلیشیان میدانستند درین روزها که اسباب منازعت با جماعهٔ مذکوره آماده گشته بودن سید علی خان در لشکر خود سزاوار نمی دانند اگر تنها ایشان را رخصت می نمود مکنون خاطر او مخفی نمی ماند لهذا غالب علی خان را هم شریک ایشان گردانیده گفتم پس بر بنده چه اعتماد دارد باین گمان او بایدکه من پاس الجواسیس باشم چرانیده را از لشکر خود دید رشکند گفت شما را برای بعضے از کارهاے خود بنا بر فرط آشنائی با انگلیشیان پیش خود نگهداشتن صلاح میداند و هم شما را بطور یرغمال بوصان افعال پدر و برادران شما نگهداشته بنده در کمال خوف و یاس از جان و آبروی خود یاس بهم رسانیده بتنهائے و بے کسے در ساخت و سید علی خان را آهسته این علاج فهمانیده و بر منبا و کتانش قسمها داده در حفظ ایزد تعالی مرخص گردانید و خود تنها در مونگیر بیمار افتاده بود لیکن میر قاسم خان برای رفع بدگمانی اکثر جویدار خود را فرستاده خبرے میطلبید و هر روز طعام از سرکار خود مے فرستاد تا بنده غسل صحت نمود و روز عید الفطر بملازمتش رسید مهربانے بسیار فرمود چون میخواست که اندرون رود بنده بر دروازهٔ خلوت سلام رخصت نمود ایستاده کلمهٔ چند متضمن مهربانے گفت و دو دو دو بیڑه پان از خاصه هاے خود داده گفت چون صاحب من خوب کردم یا نه که برادران شما را پیش پدر بزرگوار شان رخصت نمودم تا بآرام بنشینند و بفراغت بگذرانند بنده را چون اصل احوال معلوم بود بیدار تصدیق و تحسین او نموده عرض کردم که غیر از رویے نعمت دیگرے کیست که در ماه بود افراز سرکار خود بدهد و بار تکالیف نوکرے از دوش شان بردارد بعد از ان گفت که از اول هم آشنائی با شما داشته ام و با اینها خود مرا ربطے نبود این کذب صریح او را نیز بنا چارے تصدیق نمودم چه بنده را در اوائل که میان ما و سادات بالکه اندک تفوق ما را حاصل بود متعلق با او و بزرگ او سید محمد جعفر خان و برادر زن او میرن بنا بر تباین مزاج ربطے و اتحادے نبود و سید علی خان چون اکثر در بنگاله در مزاج او شوے غالب بود این قسم مردم اختلاطها داشت از ان جمله با ایشان هم آشنا بود

ذکر مقید شدن بعضے گماشتہاے انگلیشیہ بفرمان عالیجاه و رسیدن خط شمس الدوله گورنر متضمن عدم تعرض و مواخذه محصول از اموال انگلیش و امتناع نمودن عالی جاه از قبول امر مذکور و معاف نمودن اخذ محصول از جمیع تجارت پیشگان در ممالک محروسهٔ خود و آمدن مسٹر امیت با معدودے انگلیشیان بطور سفارت از طرف کونسل کلکته و بهم رسیدن منازعت با انگلیشیان و عالی جاه و روے دادن حوادث و فتن عظیمه

عمال عالی جاه حسب الامر او قابو یافته بعضے از گماشتگان انگلیشیه را بدست آورده پیش آقاے خود فرستادند و عالیجاه انها را بعرض گماشتهاے خود مقید نگهداشت بسبب تعلّلی که از میر قاسم خان قبل از رسیدن شمس الدوله بکلکته و فرستادن حکم اخذ محصول بعمل آمد و اعتناے این امر مدد فساد تا بجائے رسانید که گماشتهاے طرفین مقید گردیده در آشتی و صداقت مسدود و چاره کار که شمس الدوله درین خصوص بخاطر داشت مفقود گردید و قدرت اختیار فرستادن حکمے که میر قاسم خان را منظور بود از دست او بدر رفت و کونسلیهاے کلکته که در اطراف منتشر بودند جمع آمده شمس الدوله را سرزنش و ملامت در حمایت میر قاسم خان نموده مغلوب راے خود ساختند و نا چار گشته بعالی جاه حکم معافی محصول از اموال انگلیشیان و وا گذاشتن گماشته هاے مقید ایشان فرستاد چون این سخن بخود مرضی میر قاسم خان و موافق رضاے کونسلیه ها که با او عناد داشتند بود پذیرفتن آن بر خاطر بسیار گران آمد و گرفتن محصول هم از اموال شان متعذر دانسته حکم بمعافی کل محصولات از جمیع تجار

درداده و در جواب حکم کونسل شمس الدوله نوشت که چون تجار هر یکے از متوسلان انگلیش ساخته مال خود را بشراکت آنها مے برند و در صورت معافی محصول شان معافے محصول اکثر تجار است مگر قلیلے از ضعفاء بیچارگان که توسل با انگلیشیان و عمله ایشان نمی توانند اندک وجهے از محصول آنها داخل سرکار مے شود بنابرین معاف نمودن جمیع محصولات مناسب نمود چه هرگاه مهاجنان و تجار عمده محصول سرکار را باین بهانه ندهند غربا بیچاره را رنجانیدن و قلیل وجهے از انها هم رسانیدن چه خوبی داشته باشد و برائے استخلاص گماشتگان که قلیلے شده درین امر انگلیشیان با دستے شده گماشتگان ما را شید کرده برده اند هرگاه گماشتهاے ما از قید کلکته خلاصے یافته درینجا برسند گماشتهاے ایشان هم خلاصی یافته خواهند رفت چون این جواب بکونسل کلکته رسید کونسلیهاے معاند عالے جاه که در انجا جمع بوده اند گفتند که غرض عالی جاه ازین معافے محصول اهانت و خفت ماست تا ما را با تجار دیگر مساوی سازد اگر او را با ما مردم سر آشتی و صداقت است باید بدستور سابق محصول انگلیشیان معاف و از دیگران مے گرفته باشد و ما سید انیم که شمس الدوله را طرفدارے عالی جاه غالب افتاده خواهان خفت و اهانت با مردم گردیده است ما یکے را از طرف کونسل بسفارت پیش عالیجاه می فرستیم تا مطلب ما ورفته الحجه مرکوز خاطر است ابلاغ نماید اگر او پذیرفت فهو المقصود و الا میان ما و او آشتی نخواهد بود شمس الدوله دران وقت بنابر ازدحام کونسلیهاے مخالف عالی جاه و قلت طرفداران خود بنابر قاعده مستمره مغلوب بود و مخالفت راے آنها حکمے نمی توانست داد لهذا نا چار گشته بتبعیت حکم آنها گوید مستر امیت و مستر چے با معدودے از انگلیشیه کمپنی تلنگه بسر کردگی کپتان جانسن بسفارت روانه مونگیر گردید و شمس الدوله مصحوب معتمدان و وکلاے عالی جاه خطے باجمال نوشته مفصل زبانے آنها پیغام فرستاد که عهد و پیمانیکه روز اول میان او شما از طرف کمپنی بعمل آمده و بر وثائق طرفین ثبت گشته از عهود و مواثیق مذکور هرگز تفاوتے نخواهد بود باید شما هم بر همان قول و اقرار راسخ و ثابت قدم باشید بالفعل بسبب جلدی شما سر رشته اختیار از دست من بیرون رفته و کونسلیهاے دیگر که با شما مخالفت دارند در کلکته جمع آمده طرف آنها بر طرف من و دوستان شما غالب گشته مستر امیت بر وفق استدعاے آنها بسفارت میرود تکلیف امرے که منظور دارد هر چند موافق رضاے شما نباشد چون چندان قباحت هم ندارد بالفعل بپاس خاطر مستر امیت و دیگر مخالفان خود قبول نموده ایشان را خوشنود و مرخص نمائید تا قضیه طول نکشد و منجر بفساد هاے عظیمه نگردد که خدا نخواسته اگر هنگامه باین حد رسد زمام چاره کار از دست من بیرون رفته هیچ امرے خاطر خواه شما تمشیت نخواهد یافت و در صورت استماع نصیحت من و پذیرفتن مرقومات کارها همه بکام شما خواهد انجامید و کونسلیهاے مخالف شما را در عرصه پنج شش ماه حکم بر طرفے رسیده از کارهاے خود که درینجا دارند معزول خواهند گردید چون این خط بعالے جاه رسید گرگین خان را که اعظم رفقا و معتمد علیه او بود و جمیع کارها خصوص معاملات انگلیشیه موافق رای او اشعار او بگمان آنکه هم مذهب و بر ضوابط و قواعد آنها آگاه و از احوال شان بسبب بودن برادرش و دیگر دوستان در کلکته کما ینبغے خبیر است بعمل مے آورد طلبیده بر مضمون خط شمس الدوله مطلع گردانید و در باب قبول و امتناع امر یکه خط شمس الدوله متضمن آن بود استشاره نمود گرگین خان که سفاهت مجسم و مردکه بسبب معزوری از کل عقلا و نجبا نفور بود عدم قبول حکم شمس الدوله را ترجیح داده گفت حالا جناب عالے و انگلیشیان با هم برابر اند اگر اطاعت خواهند نمود روز بروز پست و خوار و ذلیل و بیمقدار خواهند شد و اگر به جرأت و اقتدار از کار فرمائید روز بروز غالب و انگلیشیان مقهور و مغلوب خواهند گشت عالے جاه که خود را تابع راے او نموده بهر حال مطیع و فرمان بردار بود همین اراده کنا بفرموده او در خاطر خود تصمیم داد

ذکر اندیشه برگشتن عالی جاه از جگت سیٹھ و مهاراجه سروپ چند و طلبداشتن آنها را از مرشدآباد تا بمونگیر در قید و بند

عالی جاه را بنابر اطلاع بر اجتماع کونسلیه‌ها سے مخالفت خود در کلکته و مشاهده اسباب منازعت با انگلیشیان تسویلے عظیم از طرف جگت سیٹھ
و برادرش به رسیده بود ایشان در مرشدآباد مقرون بصلاح حال خود ندانست سببش آنکه چون جگت سیٹھ در معامله سراج الدوله
با میر جعفر خان و دولبه رام و درباره میر جعفر خان با میر قاسم خان ساخته بودند تدبیر تعیین و تغییر بوده اند در قول که منازعت با انگلیشیه
بوے تو دعالی جاه را کرشناسائے احوال آنها بود اعتماد سے برآن هردو برادر نمانده آنها را در قابوے خود داشتن اصلح امور دانست
و چون میدانست که فقط نوشتن خطوط آنها عزیمت سونگیر نخواهند نمود بلکه گاهاے بد از طرف من بجانب خود آورده حیف که بهرصورت خود را
بکلکته رسانند و نصرت مخالفان من برد و تدبیر نمایند بنابر آن بجانب الیشان محمد تقے خان بهادر کوزه کلانے تبریزیے که حاکم بیربهوم و جوار
یک روے و دولت خواه نمک نعمت خود بود نوشت که خود را بعجاله بمرشدآباد رسانیده خانهاے جگت سیٹھ را فرو گیرد تا تعلیق
برآمدن و رفتن نتوانند و چون بالکار ارشد که یکے از جنامین گرگین خان بود در رسید جگت سیٹھ را حواله او نموده رسید
همراه بگیرد و بالکار مذکور را با سه چار پلٹن روانه مرشدآباد ساخت تا در آنجا رسیده جگت سیٹھ را مع برادرش مهاراجه سروپ چند
همراه خود باحتیاط در حضورش آورد اما نسبت بهردو برادر مذکور در ظاهر سوے ادب و استخفاف بعمل نیارد محمد تقے خان بر وفق فرمان
بعجلته بمرشدآباد رسیده خانه جگت سیٹھ را محاصره نموده پیغام فرستاد که شما هیچ نحو پریشانے را بخاطر خود در راه ندهید ما را
با جان و مال و آبرو و ناموس شما کارے نیست مگر عالی جاه شما را پیش خود طلبداشته تهیه سفر نموده بخاطر جمع بمونگیر بروید
هردو برادر مذکور بضرورت چاره در اطاعت دیده تدارک سفر پرداختند بعد دو سه روز بالکار ارشد هم در رسید جگت سیٹھ مع
برادر خورد همراه ارشد مذکور روانه سونگیر گردیدند بعد ورود ملازمت عالی جاه نموده مورد استمالت و عنایت گردیده مامور بسکونت
حویلے و کوٹھے در سونگیر شدند و حکم شد بدستور مرشدآباد مطلق العنان بوده در دربار موافق ضابطه که داشتند آمد و رفت
مے نموده باشند اما در باطن مردم مخبر راست شان مامور بودند تا بے خبر دور تر بهیچ طرف رفتن نتوانند آن بیچاره ها ناچار
بموجب امر بناے حویلی در سونگیر جائیکه عالی جاه اشعار نموده بود انداختند و بروزگار غدار فو عکیه مے خواست در ساختند مخفی نماند
که جگت سیٹھ مهتاب راے و مهاراجه سروپ چند هردو نبیره جگت سیٹھ فتح چند بودند و هردو بنے عم همدیگر پسران فتح چند جگت سیٹھ
در حیات پدر در زمان دولت شجاع الدوله ناظم بنگاله درگذشتند دولت فتح چند باین هردو نبیره منتقل شد و در عهد مهابت جنگ
باقتدارے زندگے داشتند که شرحش بیانے نیست و دولتے داشتند که در عهد آنها احدے از مهاجنان هند و دکن
را با آنها مجال برابرے و همسرے نبود و جمیع مهاجنان گویا عیال آنها بودند و در هنگامه جنگ مرهته و اول ورودش چون شهر
مرشدآباد حصارے نداشت میر حبیب بر کوٹھے جگت سیٹھ قبل از وصول مهابت جنگ بے خبر ریخته غارتے نمود گویند دو کرور روپیه
نقد و جنس از کارخانه نقدیه دستش آمد اما جگت سیٹھ این قدر نقصان را بمنزله پر کاہے نشمردند و مثل نوشتن هنڈوے که در روپیه
بودند که در سنتی باشد یعنے بمجرد دیدن پارچه کاغذ مهاجنے که بر او تنخواه نوشته بدون عذر برساند الحاصل آنکه دولت آنها بمرتبه بود
که بیانش محمول بر مبالغه و اغراق مے تواند شد و هزاران گماشته و وکلا و رفقا بدولت آنها مالک مبالغ خطیر شدند و الحال
که سالها بر فوت آنها گذشته و کار مهاجنے بنابر تسلط انگلیشیان بر مملکت بنگاله چنانچه آنها را میسر بود اولاد شان ندارند
هر یکے از منتسبان آن خاندان بکمال رفاه و آرام مے گذرانید درین ضمن خبر آمد آمد مستر ایسٹ اشتهار یافت

ذکر آمدن مستر ایسٹ بمونگیر بنابر سفارت کونسل پیش عالی جاه و کشته شدن آن بیچاره هنگام معاودت در مرشدآباد بیگناه

حالی جاه میر عبد الله صفوی را که ذکرش بتقریبات مختلفه درین اوراق گذشت بنا بر آشنائی او با مستر اسمیٹ از عظیم آباد طلبداشت و بعد رسیدنش در مونگیر چون خبر کوچ نمودن مستر اسمیٹ از مرشد آباد رسید فقیر و میر عبد الله را باستقبال مستر اسمیٹ مامور نمود و فرمود که شما هر دو را که با مستر مذکور آشناسی دیرینه اید و از شما تکلفی ندارد باستقبال او باید رفت و باید دریافت که مافی الضمیر او چیست و بچه اراده درینجا مے آید و بیست نفر هرکاره مع یک متصدے فارسے نویس و دو جماعه دار هرکاره که هر یکے ده ده نفر همراه او بود با ما همراه کرده هر دو جماعه دار مذکور را فرمود که در لباس خدمتگاران یکے سایه دار ملازم این هیچمدار و دیگرے همین قسم با میر عبد الله باشد خصوص وقتیکه ما پیش انگلیشیان مذکور باشیم یا کسے از انها در خانه ما آید باید که جماعه داران مذکور دران وقت از اول مجلس تا آخر حاضر و سامع و ناظر باشند و هر چه گفتگو میان ما و انگلیشیان بزبان یا باشاره و ایما بعمل آید آنها هر روز نوشته مے فرستاده باشند و یکے از هرکارهاے متعین خط مذکور را بچوکے ڈاک رسانیده و تاکید رسانیدنش بحضور نموده خود باز آمده پیش ما حاضر باشد با این حال فقیر و میر عبد الله از مونگیر کوچیده و در گنگا پرشاد رسیده بملاقات مستر اسمیٹ بهره اندوز شدیم و در عین معانقه احوال تعیناتے هرکاره ها نیز که مامور بودند گذارش نمودیم مستر اسمیٹ و همراهیانش احوال ما را دریافته در گفتگو حزم و احتیاط ما را اکار فرما شده تخنیکه مناسب حق بود مذکور مے کردند و بعد از نزول در منزل اغلب اوقات ما در صحبت انگلیشیان مذکور مے گذشت و هر گفتگوئیکه در میان ما و آنها مے آمد هرکاره ها مفصل و فقیر و میر عبد الله مجملش می نوشتند یک روز فقیر بنا بر رفع بدنامے خود و میر عبد الله با مستر اسمیٹ بآواز بلند آنچه منظور عالے جاه بود گفت و پرسید که سبب آمدن صاحب چیست ما هم مخلص صاحب و خیرخواه طرفین ام باید بر مافی الضمیر مطلع گشته آنچه حق و صواب و خیر و خوبے جانبین باشد گذارش نمائیم مستر اسمیٹ نیز ببانگ بلند گفت که صاحب هندیان رو برو سے ما موافق مرضے ما سخن مے گویند و رو برو سے عالے جاه خاطر خواه اوشان بنا برین مرضے طرفین مستور مانده آنچه منظور ماست پیرایهٔ ظهور نمے یابد براے همین اینقدر مسافت طے نموده ما خود براے سفارت آمده ایم تا رو برو سے عالی جاه آنچه گفتنی است بگوئیم و آنچه او بگوید ما بشنویم بنا برین ما را احتیاج و رجوعے درین باب با کسے نیست و در اختلاط و قدح بسیار میان ما و انگلیشیان بمقتضاے صلاح وقت بعمل مے آمد تا عالی جاه از طرف ما مردم بدگمان نگشته بجوز ایذا و اضرار ما نباشد روزیکه گفتگوے مذکور میان من و مستر اسمیٹ گذشت بنده هم نوشت و هرکاره ها نیز معروض داشتند در بهاگلپور رسیده بودیم که خط عالے جاه به بنده و میر عبد الله متضمن طلب هر دو رسید دران خط نوشت که هرگاه مستر اسمیٹ بشما از مافی الضمیر خود آگاهی نمید بودن شما در انجا بے فائده است باید قبل از آمدن مستر مذکور شما خود را بحضور برسانید بنده و میر عبد الله پیش مستر اسمیٹ رفته مضمون خط اظهار نموده مرخص شدیم روز دوم بملاقات عالے جاه رسیدیم

معاودت فقیر مع میر عبد الله و گفتگوئے که با گرگین خان فقیر را روی داد در حضور عالے جاه

در راه هرکارهاے او متواتر بتاکید طلب میرسیدند بعد رسیدن بحضور بر سیدن آغاز نهاد بنده و میر عبد الله آنچه دیده و شنیده بودیم مذکور کردیم چون میر عبد الله مسرور و مرحوم تقریر دلپذیر نداشت از گفتگوے آن بیچاره منزجر و مکدر گشت و بعضے کلماتش را نا پسندیده ملامت نموده مرخص فرمود فقیر و میر عبد الله بخانهاے خود رفته آسودیم وقت عصر بود که آدم علی ابراهیم خان بهادر بطلب بنده آمد و گفت که جناب عالے صاحب را همراه مخلص طلبیده اند تشریف باید آورد بنده لباس دربار

پوشیده همراه رفت دید که در خلوت جا سه کس حام عالی جاه وگرگین خان روبروی هم نشسته اند بنده در کنجی وعلی ابراهیم خان در کنج دیگر
نشست عالیجاه مذکور یکه از زبان بنده شنیده بود باگرگین خان مے گفت آخر بنده را فرمود پیشتر آئید وانچه دریافته اید
باگرگین خان بگوئید بنده اند کے پیش آمده روبروے گرگین خان نشست خان مذکور بنا بر آنکه عالی جاه گفته باسے مرا لائق
استادند اند با عالے جاه گفت که نواب صاحب اگر کسے از خنجر صدر انگلیش را شنگا فد معلوم نخواهد کرد که مرکوز خاطر او واقی الضمیرش
چیست بعد از ان بسوے من متوجه شده پرسیدن گرفت فقیر انچه با عالی جاه گفته بود گفتنش آغاز نهاد دو سه کلمه شنیده یکمرتبه مضطرب
شده گفت که صاحب اینقدر چرا مے گوئید من چهار چیز از شما مے پرسم جوابش را باید گفت گفتم بپرسید گفت اول خود آنکه اراده
مستر اسیٹ چیست و در اینجا که مے آید با نواب صاحب اراده دغا دارد یا نه دوم دیگر آنکه هر کاره که گاه قلعه و فوج منظور دارد یا نه چیز
دیگر دوم دیگر آنکه با ما اراده دوستی دارد یا دشمنی بنده یکبار حیرت در روے او دیده گفت که بنده را از سوالها سے
صاحب تعجب مے آید همین زمان در حضور عرض کرده اید که اگر کسے سینه انگلیش را بشگافد بر ضمایرش آگاهی نخواهد یافت
هرگاه چنین باشد بنده چگونه بر مکنون خاطر مستر اسیٹ آگهی یافته باشد وانچه اندیشه دغا از طرف او مے نمائید محل حیرت است او تنها در خانه
شما مے آید باید از شما اندیشه دغا داشته باشد نه آنکه شما از وے این اندیشه ها را در خاطر خود راه دهید وانچه در باره تجسس و هرکاره گے
استفسار مے نمائید هرکه درین قلعه و در لشکر شما خواهد آمد بقدر شعور و لیاقت خود بر کم وکیف آن مطلع خواهد شد منحصر بمستر اسیٹ
نیست انچه از اراده دوستی و دشمنی استفسار مے رود او برا بعضے سوال وجواب نزد شما آمده است اگر استرضاے
او خواهید نمود دوستی با شما خواهد کرد و اگر مخالف مرضی او عمل خواهید آورد یقین است که بخصومت و دشمنی خواهد انجامید این
سخن با خود قابل پرسیدن نیست عالے جاه تصدیق اقوال فقیر نمود وگرگین خان که از همیشه با من بد بود بدتر شد و بنده را عالیجاه
مرخص نمود بنده در کمال حیرت تماشاے قدرت پروردگار که در عصر ما چه قسم مردم سپه سالار و مرجع حل و عقد عظائم امور شده اند برخاسته
بخانه خود آمد صبح آن روز عالے جاه برادر خود میر بوعلے خان و راجه نوبت راے را برای استقبال مستر اسیٹ فرستاد در روز
سوم که غره ماه ذی قعده سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری بود مستر مذکور به مونگیر رسیده جائیکه برای ورود او معین و خیمه ها
براے او برپا گشته بود منزل نمود و عالے جاه براے ملاقات او رفت و مدارا و مماشات فیمابین همدیگر بعمل آمد روز دوم مستر اسیٹ
و مستر جے و کپتان جان سن و مستر گلستن که جوان نو خاسته و شگفته خاطر و فارسے را درست اخذ کرده با بنده درهمین ملاقات
استقبال دوستی بسیار بهم رسانیده بود و دو سه انگلیش دیگر باتفاق براے ملاقات عالی جاه آمدند عالے جاه موافق ضابطه
چند قدم از مسند خود بطریق استقبال پیشتر رفته آورد و بر کرسے که براے نشستن شان گذاشته بودند نشانیده خود هم با آنها
نشست و رسوم تواضع عطر و پان و خوانها ے لباس براے مستر اسیٹ مع اضافه جواهر بعمل آورده مرخص ساخت هنگام
رخصت نیز تا سر فرش مشایعت نمود بعد از ان ضیافت نمود و مستر اسیٹ مع جمیع انگلیشیان مذکور هنگام شب موافق وعده آمد
تا نصف شب تماشاے رقص و آتش بازے دیده و طعام خورده بجاے خود برگشت از ان باز مکرر آمد و رفت انگلیشیان مذکور
بعمل آمده جواب و سوالها در میان آمد و گله هاے همدیگر بسیار مذکور شد لیکن هر بار صحبت بنا جائے اختتام مے یافت و وقت
آمدن آنها بر سر دروازه حجاب عالی جاه حرکتے که موجب رنجش و استخفاف آنها باشد بعمل مے آوردند چنانچه یکبار مستر اسیٹ
وغیره روبروے عالی جاه آمده شکایت حرکات بے موجب بوابان و مستحفظان در دولتش نمودند میر قاسم خان عدم
اطلاع خود ازان امر ظاهر نموده عذرها خواست اما آنها مے دانستند که این حرکات مجال چاکران بدون مرضے عالی جاه

نیست دآزرده خاطر شدند لیکن چون عذرخواهی بسیار نمود چاره غیر از قبول اقوال او نبود روزی مستر کلسن و کپتان
جانسن موافق منافیه خود اول صبح بر اسپ سوار برای سیر و شکار از خیمه های خود بیرون رفته خواستند که اندک دورتر روند پیاده
های ملازم عالی جاه و جمعیت سواران نیز از چار سو پیدا گشته انگلیشیان مذکور را از دور رفتن مانع آمدند آنها ازین حرکت متحیر
گشته بنابر غلبه خود بدرشتی و غلظت پیش آمدند پیاده های برق انداز عالی جاه مستعد جنگ شدند و فتیله های تفنگ را روشن
کرده در مزاحمت افزودند انگلیشیان مذکور پیچ و تاب بسیار خورده مجبور و ناچار برگشتند چون بملاقات عالی جاه آمدند شکایت این امر
از حد بدر برده قیل و قال بسیار درمیان آوردند میر قاسم خان انکار محض نموده عذر عدم اطلاع خود بچندین وجه درخواست لیکن
از دل آنها غبار این حرکات اصلا برنخاست بلکه روز بروز متراکم گشته سد باب صداقت و آشتی گردید و هر روز میر قاسم خان با رفقای
خود مثل علی ابراهیم خان و میرزا شمس الدین وغیره درین باب مشوره می نمود و اینها تامل و تفکر نموده سخن مناسب در جواب مستر امییت بعرض رسانیده
التماس می نمودند که اگرچه بتهمت دوستی انگلیشیان مجال سخن گفتن روبروی او درین خصوص نداشت اما بعلی ابراهیم خان بهادر و میرزا شمس الدین
اکثر سخنان لائق که متضمن آشتی و رفع غبار کدورت و نقار بود گفته قباحت مکاوحه و مجادله می نمایند و آن بیچاره ها بعینه بعالی جاه میرسانیدند
عالیجاه هم فهمیده می پسندید لیکن وقت حضر که گرگین خان آمده تا یک پهر صحبت خلوت بعالیجاه میداشت جمیع مشوره های گفته علی ابراهیم خان
و دیگر دولتخواهان از لوح خاطرش شسته سخنان لاطائل خود را بر صفحه ضمیر او بنوعی مرتسم و مرتسخ می ساخت که حک و اصلاح آن متعذر
بود چنانچه یکبار علی ابراهیم خان تنگ آمده عریضه بعالی جاه نوشت که هرگاه ملتمسات بنده و دیگر دولت خواهان هرچند پسند خاطر عاطر
هم آمده باشد بایما و اشعار گرگین خان پذیرائی نمی تواند یافت درین صورت خود را و دیگر مخلصان دولت خواه را در تعب انگندن
و تامل و تفکر بر یدق سودی ندارد آخر انچه گرگین خان بیا در التماس می نماید بعمل می آید پس انسب آنکه زمام این معامله
بکف اختیار گرگین خان گذاشته خود را و دیگر بندگان دولت را عبث عیث رنجه نباید داشت و هرچه گرگین خان بعرض رساند
مطابق آن چنانچه بعمل می آید بعمل باید آورد و مستر امییت وغیره را بحرکات سبک که لائق شان خداوندان اقتدار و جمعیت آزرده
خاطر نباید ساخت اگر با اینها مصالحه نمودن و باتفاق و آشتی بودن منظور است این قسم سلوک با اصلا ربطی بمدعا ندارد و اگر سخن
آنها پذیرفتنی نیست و اراده برانگیختن غبار هیجا و کارزار بصلاح گرگین خان در خاطر جا گرفته باز هم سفرا انار رنجانیدن از قانون
اسپهبدی و جهانبانی بیرون و لائق شان خداوندی نیست اشفاق و الطافیکه از همیشه با اینها سلوک و معمول بوده درین
وقت که بسفارت آمده اند قدری بران باید افزود و خوشنود مرخص باید فرمود و باستعداد حرب بلی که منظور است باید
کوشید چه حرکات مذکوره نه بر سطوت و شوکت جناب عالی می افزاید و نه از قدر و منزلت آنها چیزی می کاهد غیر ازین
که بنیاد کینه و عناد آنها محکم تر شود دیگر سودی ندارد چون این کلمات بگوش گرگین خان رسید رنجید و از آمدن در بار دو سه
روزی تقاعد ورزید درین ضمن کشتی از کلکته پربار بعضی اجناس و در تحت اجناس پانصد ضرب بندوق چقماقی که بکوتهی
عظیم آباد میرفت در رسید گرگین خان مزاحمت نموده راه نداد مگذاشتن آن نبود مستر امییت مکرر برای عدم تلاشی آن کشتی
و سر دادن بدون مزاحمت و تجسس موافق معمول معروض داشت سخنش پذیرائی نمی یافت علی ابراهیم خان گفت که کاوش
درین خصوص فائده ندارد اگر اتفاق منظور است رفتن نمرود و قتها بکوتهی چه قباحت دارد و اگر جنگ است بر دو هزار بندوق پانصد
دیگر هم اگر افزوده باشد چه می شود هرگاه از دو هزار بجنگید با دو هزار و پانصد هم توان جنگید عالی جاه گفت کسی این سخن با
گرگین خان نمی تواند که بگوید علی ابراهیم خان فرمود که اگر مرضی حضور باشد با گرگین خان گفتم چه قدر کار استمالی جا گفت

البتہ رفتہ با او باید گفت و باید پرسید تا او چہ صلاح میدہد علی ابراہیم خان قبول نمود و عالیجاہ مضطرب گشتہ راجہ نوبت رائے و علی ابراہیم خان را پیش او فرستادہ استدعائے آمدن او بدربار و استشارہ در خصوص این کار نمود علی ابراہیم خان و راجہ مذکور پیش او رفتہ پیغام عالیجاہ رسانیدند گرگین خان برآشفت و جواب داد کہ من داروغۂ توپخانہ و مرد سپاہی ام با مشورہ کارے ندارم مشورہ از مصاحبان دولت خواہ خود بپرسند ہر گاہ حاجت بجنگ خواہد شد و مرا خواہند فرمود در جنگ حاضر بودہ در انجا تقصیر نخواہم شد مشورہ را بجے دانم راجہ نوبت رائے از رعب او زردگی و خاموشی گزید و بسوے علی ابراہیم خان دید علی ابراہیم خان گرگین خان را مخاطب نمودہ فرمود کہ نواب عالیجاہ از داروغۂ توپخانہ خود صلاح پرسیدہ و ظاہر است کہ بے صلاح شما کارے نمیکند پس چرا انچہ در حق خود و آقائے خود بہتر مے دانید نمی گوئید گرگین خان روئے بسوے علی ابراہیم خان نمودہ خواست کہ جواب دو راز صواب بتشبیہ و تمثیل ادا کند ہر دو دست خود را محاذی ہمدیگر گذاشتہ گفت کہ بالفعل نواب صاحب و انگلیشیان این قسم یعنی برابر ہمدیگر اند بازانگشتان یک دست خود را بلند کردہ انگشتان دست دیگر را فرو گرفت و گفت اگر اطاعت مسٹر اسیٹ نکنند این قسم بر انہا غالب می آیند و اگر اطاعت کنند بطور انگشتان دست دیگر مغلوب خواہند بود دیگر مختار اند از ہر دو صورت انچہ پسند خاطر باشد بعمل آرند فرستادہ ہا از انجا برخاستہ احوال را من و عن با عالیجاہ ظاہر نمودند و داعیۂ مصالحہ بالمرہ موقوف گردیدہ بنائے منازعت گذاشتہ آمد مسٹر اسیٹ ناچار گشتہ رخصت خواست اول خود را مضے برخصت احدے از انگلیشیان مذکور نبود آخر الامر بگفت و شنود بسیار راضے شد کہ مسٹر اسیٹ و انگلیشیان دیگر بروند اما مسٹر جے را بعوض میرزا محمد علے و غیرہ عمال خود کہ در کلکتہ مقید بودند در مونگیر نگہداشت موعود آنکہ ہر گاہ آنہا خلاص شدہ خواہند آمد مسٹر جے را ہم مرخص خواہم نمود مسٹر جے بمرگ خود دست گشتہ راضے بماندن در مونگیر شد و مسٹر اسیٹ و غیرہ مرخص شدہ بسوارے بجرہ و کشتیہاے خود روانہ کلکتہ گردیدند

ذکر برگشتن مسٹر اسیٹ و غیرہ انگلیشیان بطرف کلکتہ از راہ دریا و جنگیدن مسٹر السن در عظیم آباد با میر مہدی خان و غالب آمدن اول بار و گرفتن قلعۂ عظیم آباد و گریختن میر مہدی خان و رسیدن فوج دیگر از مونگیر آخر ہمان روز و برگشتہ آمدن میر مہدی خان ہمراہ فوج مذکور و غالب آمدن بر مسٹر السن و غیرہ بہ تقدیر ایزد قدیر و کشتہ شدن مسٹر اسیٹ در مرشد آباد و التہاب یافتن نائرہ عناد و فساد

چون مسٹر اسیٹ دید کہ عالیجاہ مطلقاً ملتمسات او را نشنید و بہیچ وجہ خاطر داری او بعمل نیاورد ناچار در کمال غیظ و کدورت بطرف کلکتہ برگشت و بمسٹر السن نوشت کہ میان او و عالیجاہ صحبت در نگرفت بجز بجادلہ و مقاتلہ خواہد شد شما خبردار و مستعد کارزار بودہ ہر چہ از دست برآید دران تا مر نخواہید شد مسٹر السن ہم کہ دل پرے از عالیجاہ داشت و با جماع کونسلیہاے موافق خود در کلکتہ معین مے پنداشت کہ بمجرد رسیدن مسٹر اسیٹ بکلکتہ حکم کونسل متضمن جنگیدن با عالیجاہ و انتزاع ممالک از دست آن برگشتہ بخت خواہد رسید چند روز انتظار گذشتن مسٹر اسیٹ از حدود حکومت عالیجاہ و مجامع سپاہ او کشید چون بحساب روز کوچ مسٹر اسیٹ از مونگیر معلوم نمود کہ الحال مسٹر اسیٹ از احاطہ افواج عالیجاہ بیرون رفتہ بکلکتہ رسیدہ باشد تہیۂ جنگیدن با میر مہدی خان و تسخیر قلعہ عظیم آباد جزم نمودہ رقعہ بمیجر کسترس کہ سالار فوج انگلیشیہ متعین عظیم آباد بود نوشت کہ امشب با کل فوج در کوٹھے آمدہ جمعیت باید نمود و صبح بر قلعہ ریختہ ابواب حصار را باید کشود و در کوٹھے زینہ ہاے مستعد داشتے

وچوب برائے بر آمدن بالائے حصار مرتب وتیار نموده نگهداشت و پاسے از شب گذشته بڈاکٹر فلرٹن که بر معبر بخشے و در وسط شهر خانه داشت
رقعه نوشته طلب داشت ڈاکٹر مذکور بے اطلاع از داعیه حرب و جنگ برخاسته پیش مسٹر السن رفت بعد رسیدن
درانجا معلوم نمود که اراده چیست میر مهدی خان بیخبر از داعیه انگلیشیان در قلعه پخته عظیم آباد که دار الاماره صوبه مذکور
بود در استراحت و افواج متعینه فصیل ہاے حصار نیز بنا بر بیخبرے و بے انتظامے منوا ایلا که حالیا درین دیار رواج و انتشار
یافته بعضے حاضر در خواب و ناتیار و اکثرے در خانہاے خود مستغرق عیش و آرام بوده مستعد قلعه دارے کسے نبود
سپر کسترس وغیره انگلیشیان با افواج همراہیه خود پاسے جلادت پیش نهاده زینه ہاے مرتب را بر دیوار حصار از طرف
برجیکه بر لب دریاے مابین حویلی میر عبد الله و کوٹهے انگلیشیه است گذاشته سحر روز جمعه دوازدهم ماه ذی الحجة الحرام سنه
یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجرے بقدم جرات بالاے حصار بر آمدند از مستحفظان قلعه قلیل جماعتے که درگرد و نواح آن مکان
حاضر بودند بمدافعه پرداخته بعضے از انگلیشیان و تلنگه ہا را مجروح ساختند باقیماندگان اندرون شهر در آمده یک فوج از راسته بازار
کلان که مابین دروازه مغربیه و قلعه پادشاہیه است و فوج دیگر از کرده نو در راسته محله دیوان شاہ کتان پا پیشتر گذاشت
میر مهدی خان و دیگر افواج متعینه شهر و حصار از شنیدن آواز توپ و شلک خبردار و از خواب غفلت بیدار گشته بهر جا تیکه در ان
اضطراب میگشت بر روے مخالفان شتافتند تا لب چشته گورہٹه رسیده و مقابله رو داد از ان طرف بشلک بندوق
و سر دادن توپ چهره دار آتشبازے شروع افتاد محمد امین خان مع چند کس که ازین طرف مجروح گشتند دیگر از پاے
ثبات و قرار بلغزید و شکست بر میر مهدی خان و شیخ برکت علی و محمد امین خان و غیره افتاد میر مهدی خان از راه دروازه
مشرقیه بدر رفته اراده رفتن بسوے مونگیر نمود و شیخ برکت علے مضطرب الاحوال از کهڑکی که رانی بدر رفته بے سرو پا
بر لب دریا چه وجوه رسید و مضطرب راه شد محمد امین خان برگشته داخل عمارت چهل ستون زین الدین
احمد خان گردیده دروازه را بروے خود بست و درانجا مستعد مدافعه نشست تا چه پیش آید و لال سنگه هزارے در دروازه
قلعه پخته را بسته بمدافعه ایستاد و بندوق میزد و از چهل ستون هم گولے بندوق بهمین قسم میبارید و افواج انگلیشیه در تمام شهر منتشر گشته
فصیل و برج حصار شهر را مستحکم ساخت و از دروازه مشرقیه تا دروازه مغربیه غیر از چهل ستون و قلعه پادشاہیه که در اختیار لال سنگه
و محمد امین خان قائم بودند تمام شهر در عمل انگلیش در آمده تا دو پهر بجا دست تطاول دراز کرده و گیته ہاے لشکر ایشان رسیده
خانہاے مردم را بخاطر جمع تاراج نموده و پر دکہاے دران خانه نگذاشتند و این عمل گاہے از لشکر ایشان تا آن زمان بعمل
نیامده بود درین عرصه میر مهدی خان لنبتو حسر رسیده بود که افواج دیگر از مونگیر فرستاده مالیجاه و بکمک میر مهدی
خان و حصار عظیم آباد رسید و میر مهدی خان را بد انجال مشاہد نموده کیفیت پایداری محمد امین خان و لال سنگه
و چهل ستون قلعه دریافته مع میر مهدی خان بعزم انتزاع شهر از دست انگلیشیه بپاے شتاب عازم شهر عظیم آباد شد
و از راه لب دریا تا برج دمکا دسید معروف رسیده سر بر آورده بطرف دروازه مشرقیه یورش نموده چون نزدیک بدروازه
مذکور رسیدند انگلیشیان دو توپ خود را از دروازه مشرقیه بیرون کشیده بر پل خندق قائم کردند و خود صف بسته
بمدافعه ایستادند میر ناصر داروغه بان داران و جعفر خان و عالم خان که پیشتر از مالکار ارسنه رسیده و میر مهدی خان
را همراه آورده بودند بضرب بانہاے متواتر و بندوق و بانات بجمعیت افواج انگلیشیه را متزلزل و متفرق گردانیده حمله آوردند
فوج انگلیشیه را دل از دست رفته پاے ثبات بجاے نماند مع آهسته و هر دو توپ خود زده راه فرار پیمودند و میر مهدی خان

مع همراه سردار مذکور تا نزد رسیده در تعاقب شان دویدند باستماع این خبر افواج دیگر را که بر برج و حصار استوار بودند نیز اضطراب
عظیم رو داده عار فرار اختیار را افتاد و فتح و نصرت نصیب اولیاے دولت عالی جاه گردید حصار از دست رفته باز بدست آمد
و انگلیشیان گریخته و از شهر بیرون رفته کوٹھے خود را استوار ساختند افواج منصوره عالی جاه از بالاے فصیل طرف کٹہرکے بر منه
ازدحام نموده کوٹھے را بزیر توپ اندازے گرفت مسٹر السن بالقیة السیف فوج انگلیشیه تاب استقامت در کوٹھی نیافته آخر شب
گریخته به چهاونی خود که در باغ پور بود رفت درین عرصه بالکارام منے با شش پلٹن و هشت توپ دسرا انجام آن رسیده
با میر مهدی خان و غیره ملحق گردیده هنگام صبح از گریختن مسٹر السن آگاه گشته به هیئت مجموعه در تعاقب افواج انگلیشیه عزیمت
نمود مسٹر السن برین احوال مطلع گردیده در انجا هم طاقت پایدارے نیافت و بسوارے کشتیها مع فوج خود بطرف چهپره او انجا
در دریاے سرجو که آن طرفش مدصوبه شجاع الدوله است عازم گردید رام مدہے فوجدار سرکار ساران بنگاله بیقدرے
بود جرأت را کار فرما گشته بر سر آنها تاخت و از طرف کپسر سیمرد مع فوج همراهے خود و دیگر افواج متعینه آنجا کمک رام مدہے
بایلغار شتافت چون اجل مسٹر السن و غیره انگلیشیه همراهش رسیده بود با آنکه دو سه پلٹن فوج همراه داشت چیزے از دست
آنها بر نیامد و اسیر پنجه تقدیر گشته در دست رام مدہے و غیره گرفتار آمدند و این خبر مفصل بعالی جاه رسیده سرمایه ازدیاد
نخوت و غرور و وسیله اطاعت راے گرگین خان از خرد دور گردید وقت عصر اول خبر مغلوب میر مهدی خان و مفتوح
شدن حصار عظیم آباد بدست انگلیشیان رسیده جان از قالب میر قاسم خان بدر رفت دو پهر شب گذشته خبر رسیدن
میر ناصر و غیره و غالب آمدن میر مهدی خان باعانت این فوج بر انگلیشیان و انتزاع نمودن قلعه از دست ایشان و گریختن
مسٹر السن مع باقی فوج رسید و جان از تن رفته میر قاسم خان باز به بدنش بر گردید همان وقت حکم نواختن نوبت شادیانه
نمود و صداے نقارهٔ شادمانه از نقارخانه او بگوش اهالی و اداسے رسید صبح ملازمان براے گذرانیدن نذور مبارک
باد شتافته و بار مجرا یافته بگذرانیدن نذر مبادرت جستند چون میر عبد الله را همین اندیشه جنگ انگلیشیه رخصت
برفتن عظیم آباد نداده بود که مبادا بپاس آشنائی با میر عبد الله با انگلیشیان ساخته از طرف خانه خود که متصل بکوٹھی آنها
راه داخل شدن دهد میر مذکور و فقیر اتفاقاً هر دو برابر هم بحضورش رسیده نذر مبارکباد گذرانیدند به میر عبد الله گفت
که شما مے گفتید که انگلیشیان مردم را زنده مے خورند که رو بروے آنها نے توانند شد میر مرقوم با حواس بر جا ماند
و بنده را گفت که آشناے شما یعنی ڈاکٹر فلرٹن با من عجب سلوکے کرده فوج را مخفی در خانه خود طلبداشته این هنگامه
برپا نمود بنده عرض نمود که من در چه عرصه ام که با آنها آشنا توانم شد آشناے ڈاکٹر یا جناب عالیست ما مردم
را باید که با آشناے آقا دوست او دوست باشیم و با دشمنانش دشمن اگر ڈاکٹر دوست سرکار است ما هم دوستدار
اوئیم و اگر دشمن است ما زیاده تر دشمن اوئیم القصه بعد استماع این خبر مکرر احکام نوشته بحکام ممالک محروسه خود فرستاد
که میان ما و انگلیشیان الحال آشتے و وداد نمانده عداوت تا متحقق گردید هر کجا ازین جماعه هر کرا یابند از تیغ بگذرانند و شاید
درباره مسٹر ایست حکم صریح براے کشتن او و همراهیانش نوشته باشد یا همین حکم عام که در مرشد آباد رسید مسٹر ایست
بیچاره را مع همراهیانش شهسوار بیگ و غیره جماعه داران ملازم میر قاسم خان محصور نموده هر چند عجز و الحاح
مے نمودند که ما را زنده پیش میر قاسم خان بفرستید سفله هاے بے ننگ و عار سخنان شان گوش نکرده روز
پنجشنبه تاریخ پنجم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجرے همه آنها را به تیغ بیدریغ گذرانیده سر آنها را نزد

عالی جاه فرستادند دہان روز کوچے جماعۂ انگلیشیہ کہ ابقا - ا بازار اشتہار داروں بہ تاراج رفت + +

ذکر تصمیم نمودن کونسل کلکته جنگ میر قاسم خان و برآوردن میر جعفر خان بریاست بنگاله و عظیم آباد و تهییج مواد اعاظم فساد و مقید رسیدن مسٹر الس وغیره انگلیشیان بمونگیر نزد عالیجاه و جنگیدن محمد تقی خان بهادر در نواح کتوه با افواج انگلیشیه و کشته شدن بکمال شجاعت در عین رزمگاه

میر محمد قاسم خان چون دید که الحال غیر از جنگ چارهٔ نماند محمد تقی خان بهادر فوجدار بیربهوم را حکم خبرداری و تیاری محاربه انگلیشیه نوشته جعفر خان و سالم خان و شیخ هیبت الله وغیره را به کمک او فرستاده مامور ساخت که هرگاه انگلیشیان از کلکته بقصد منازعه برآیند خان مذکور بمقابله شتابد و افواج متعینه مرشد آباد در رسیده سامانی که حاجت بآن بود از سید محمد خان نائب نظامت مرشد آباد درخواسته بطرف پلاسی و کتوه بیرون رفت و محمد تقی خان بهادر نیز با فوج آراسته خود از بیربهوم نهضت نموده در کتوه اقامت ورزید چون خبر کشته شدن مسٹر امیت بکلکته رسید شمس الدوله بهادر گورنر خطی متضمن تهدید و وعید بسید محمد خان نائب عالی جاه نگاشت مجمل مضمونش آنکه کشتن مسٹر امیت بیچاره که بسفارت رفته بود از چه راه بعمل آمد و این بیت هم دران خط مندرج بود بیت بآئین شاهان و رسم کیان + فرستادگان ایمن اند از زیان + و نیز خلاصهٔ این مضمون اندراج داشت که اگر این حرکت زشت برای خود بی حکم آقا بعمل آورده اید سزای آن در کنار شما نهاده خواهد شد و اگر بفرمان میر قاسم خان نموده اید ببینیم تا کردگار جهان درمیان ما و ایشان چه خواسته است و بعد ارسال این خط کونسلیه‌های کلکته را آتش بجان‌ها درگرفته اجتماع نمودند و شمس الدوله را حامی عالی جاه دانسته دشمن او نیز بودند اتفاقا شمس الدوله را دران روز کسل مزاجی عارض و لایق آمدن بکونسل نبود لهذا در کونسل حاضر نشده و مسٹر هیستنگ عماد الدوله بهادر جلادت جنگ را که با شمس الدوله یکدل و یکزبان و خود نیز از جملهٔ کونسلیه‌ها بود در کونسل فرستاده تا عذر بیماری شمس الدوله خواسته در جواب سؤال آنچه حاجت افتد از طرف شمس الدوله گفتگو نماید بعد از آنکه مسٹر هیستنگ شامل اجتماع کونسل گردید کونسلیه‌های دیگر احوال شمس الدوله را پرسیده بنا مدنش را حمل بر استنکاف نمودند و ملالت شان افزود چون این اجتماع باراده مشورهٔ مجادله با میر قاسم خان بود گفتگوی این امر شروع نموده از شدت غیظ و طیش در گفتگوی خود داری نتوانسته بعضی سخنان نامناسب نسبت بشمس الدوله و مسٹر هیستنگ بر زبان آوردند مسٹر هیستنگ با آنکه کوه تحمل بود تاب سخنان مسٹر بالسن نیاورده باهم گرخشونتی درمیان آمد شمس الدوله باستماع این خبر بلباس حالت بیماری که در بر داشت بکونسل خانه شتافت بعد از ورود و قعود دران مجلس پرسید که صاحبان چه می فرمایند و مرضی چیست اکثر کونسلیه‌ها که با مسٹر امیت و مسٹر السن همدم و هم نفس و با عالی جاه و شمس الدوله ناخوش بوده اند و کشته شدن مسٹر امیت و مغلوب گشتن مسٹر السن نمک بر جراحت شان پاشیده بود از شدت غضب بی لحاظ حال و مآل زبان بهمین مقال کشادند که مرضی ما غیر از انتقام مسٹر امیت از عالی جاه و جنگیدن با آن کمینه خواه دیگر چه می تواند بود شمس الدوله در جواب آن بر کاغذی نوشت که مسٹر السن وغیره جماعهٔ ایرانه سرداران و سولداران انگلیش در دست میر قاسم خان گرفتار اند هرگاه ازین طرف افواج با جنگ عالی جاه در استیصال الله و یقین است که برای انگلیشیه عالی جاه ابقا نخواهد کرد مناسب و مصلحت آنست که اول تیری واشتی استخلاص مقیدان خود از دست آن سفاک بی باک نمائیم و بعد از آن بمنازعه و انتقام پردازیم چون کونسلیه‌های دیگر را ظن غالب بلکه یقین بود که شمس الدوله حمایت و نصرت میر قاسم خان می نماید این سخن او را هم محمول بر تزویر نموده برآشفتند و در جواب بران کاغذ بکه شمس الدوله

نوشته در کونسل انداخته بود مهر یکی بدستخط خود نوشت که اگر صد برابر مقیدان را میر قاسم خان کشد ما را غیر از انتقام امرے دیگر با او
منظور نیست و هرگز در آشتی با او نخواهیم زد شمس الدوله کاغذ مذکور را که دست آویز عمده برای رفع بدنامی او بود برداشته در جیب
خود گذاشت و گفت الحال بدون تامل بخواست پیش میر جعفر خان باید رفت و او را بجاے میر قاسم خان منصوب ساخته با فوج خود باید فرستاد
و باتفاق پیش میر جعفر خان آمده خان مذکور را تکلیف امارت بنگاله در رفاقت عساکر خود نمودند بعد گفتگو و تعیین بعضے شروط
و استحکام قول و قرار بپایان و اقسام تهیه سفر لشکر خود و میر جعفر خان درست دیده از کلکته باراده جدال و قتال با عالی جاه برگشته
اقبال بر آمدند و مستر السن وغیره انگلیشیان بدست رام ندھے فوجدار سرکار سارن و همرو گرفتار آمده توپ و بندوقهاے چتاسے
انبها مع اسباب و سر انجام سکه در کوٹھے و باقے پور همراه مستر السن بود به ضبط سرکار عالی جاه در آمده انگلیشیان مقید را میر مهدے
خان حسب الحکم عالی جاه بمونگیر فرستاد و عالی جاه مستر السن وغیره سرداران را حواله شیخ فرحت علی نموده سولداران بیچاره
را نیز مقید داشت و هر جا انگلیشیان بدست عمال میر قاسم خان آمده بودند بآنها حکم فرستاد که بیچاره ها را از تیغ بگذرانند بعضے از آنها
ترحم نموده بعقل کار فرموده چند روز در تنگ کردند بعد از آن که غلبه فوج انگلیشیه مشاهده کردید مقیدان را سر دادند و بعضے از
آنها که خیره سر بے خرد و بطرف مغرب دور از افواج انگلیشیه بوده اند مقیدان بیچاره را بزیر تیغ بیدریغ کشیدند مستر السن وغیره
انگلیشیان را بحوالات شیخ فرحت علی و گرگین خان سپرده کمال تاکید در حفاظت و نگهبانی آنها مے نمود روزے ڈاکٹر فلرٹن
احوال عسرت و تصدیعات خود بفقیر گفته فرستاد و فقیر نظر بر اینکه آن عزیز آشنا و برمن احسانها کرده سخنے در باره او گفتن ضرور است
و هم باعتبار اقتضاے وقت مصلحت شمرده چه گمان میرفت بلکه یقین بود که خبر آمدن آدم او نزد بنده بعالی جاه بے شبه رسیده باشد
اگر من اظهار این امر نکنم از من بدگمان تر خواهد شد لهذا مجمل احوال ڈاکٹر بعالی جاه گفتم جواب داد که آشنای شما است مضائقه
ندارد کرد درین وقت خبر گیرے او نمائید اما این سخن بطنز و کنایه بود و بنده التماس کرد که با جناب عالی زیاده تر از من آشناست
و خاطر داریش بسیار مے شد بنا برین عرض کردم اگر عنایتے بحال او منظور باشد بعمل آید و اگر تقصیرے از سرکار باشد مرا کارے با و نیست
هر چه بهتر دانند بعمل آرند تبسم کرده فرحت علی را پیش خواند و گفت که ڈاکٹر غلام حسین خان را پیغامها فرستاده ایشان خود چون دوست
من بودند اطلاع کردند همین قسم صد جا آدم هاے او میرفته باشند و شما خبر از پس و پیش خود ندارید آینده احتیاط کنید که او را
در ماکول و ملبوس و ضروریات دیگر تصدیع نشود اما احتیاط کنید که آمد و رفت و پیغام و سلام اجانب لشکریان نباشد که مبادا
فتنه هاے بزرگ حادث شود و بنده بجان خود رسیده دیگر ازین مقوله با او سخنے نگفت و انگلیشیان بیچاره بکمال حفاظت و احتیاط
در دست مردم مذکور تا رسیدن عالی جاه در عظیم آباد مقید بوده اند

ذکر سرتابی شیخ هیبت الله و عالم خان وغیره از فرمان محمد تقی خان و پیش قدمی خود سری نمودن در جنگ جماعهٔ انگلیشیان و نفاق ورزیدن سید محمد خان نائب مرشد آباد با محمد تقی خان

محمد تقے خان بهادر که فی الحقیقة سردار و لائق ریاست و سروری بود با سید محمد خان نائب مرشد آباد که مرد پوچ و هیچ محض بود سر اطاعت
فرو نمی آورد و چگونه مے توانست که جوان مرد کریم اطاعت خسیس لئیم نماید ازین ممر همیشه سید محمد خان آتش کینه او در کانون سینه
خود مے افروخت و به آتش رشک و حسد نیکنامے و بلند آوازگے او مے سوخت درینولا که خان بهادر مذکور بجنگ انگلیشیان
مامور گشته در نواح کتوه رسید بعضے اسباب و آلات و ادوات حرب از سید محمد خان که حاکم شهر و صاحب اختیار خزاین و اسباب

آنجا بود طلب می‌نمود آن احمق بار دیگر شکست یافتن و برهمی کار او در ایصال اسباب و سرانجام مطلوب تعلل می‌ورزید و قباحت مآل این کار که موجب نیست و خسران او و آقای او بود نمی‌فهمید تا آنکه افواج متعینهٔ از مونگیر بر سر شد آباد رسیده عازم بیربهوم گردیدند بیست که فوج مذکور را بنابر نفاقیکه خود از طرف محمد تقی خان داشت دلالت و ترغیب بعدم امتثال فرمان محمد تقی خان نموده باشد مختصر آنکه چون شیخ هیبت الله و عالم خان وغیره نزدیک بلشکر محمد تقی خان رسیدند هر چند خان مرقوم بآنها گفته فرستاد که کجا باید شد و باتفاق ما باید جنگید آن ابلهان خود سر گوش بفرمان او نکرده آن طرف رهاگیر شدند علیحده فرود آمدند و روز دیگر خبر برآمدن دلیتن انگلیشیه ادهاث کنظاهر اکوتی جماعهٔ مذکوره در انجا بود شنیده فوج مذکور اراده رفتن بر سر آنها مصمم خود نمود و محمد تقی خان را گفته فرستاد که مادر مایه بعضی از برق اندازان باید نمود محمد تقی خان بنابر سرانجام کار سرکار و رفع بدنامی خود شیر بچه‌ها که خود بهم رسانیده و جوانان چیده برای جزائرهای مذکور بده روپیه سرا سرے نگهداشته بنابر ابلهٔ ولایت ده باشی و یوزباشی و منک باشی برای آنها مقرر کرده به قدر لیاقت سرواری در ماه هر یکی از آنها پانزده روپیه و سی روپیه و شصت روپیه و صد روپیه مقرر کرده همیشه از آنها مشق برق اندازی روبروی خود می‌کنانید و برای بار برداری آنها از سرکار خود یابو و گاو و شتر وغیره مقرر داشت تا آنها سوای جزائر شیر بچه دسارزان دیگر باری بر دوش و جای عذری نباشد پانصد نفر جزائر انداز از جملهٔ آنها مع فرامرز جیله خود که سالار آن فوج و مربی آن جماعه بود دیکک خود سران مذکور فرستاد و جماعه داران متعینهٔ مرقومه باتفاق فرامرز مسطور پیشتر رفته با جماعهٔ مذکوره مقابله نمودند و بحسن اهتمام فرامرز بر آن دو پلتن غالب آمده پلتن‌های مذکور را تا جائیکه از انجا بر آمده بودند برگردانید و خود در پی آنها رسیده جای مذکور را از بعضی اطراف محصور داشتند تا آنکه وقت شب پلتن‌های بردوان و دیگر افواج از هر جا و هر مکان بمدد پلتن‌های مذکور رسید چون صبح شد بهیئت مجموعی دکرو فر بسیار در میدان بر آمد و جنگ شروع گردید آن وقت عالم خان و شیخ هیبت الله وغیره حواس باخته و قدر نصیحت محمد تقی خان بهادر شناخته بقدر وسع دست و پای جنبانیدند آخر الامر بعد مجروح و مقتول شدن اکثر جزائر اندازان محمد تقی خان جماعه داران مذکور تاب جنگ نیاورده ناچار فراری شدند چون نزدیک لشکر محمد تقی خان رسیدند خان مذکور کشتیها را بطرف خود کشیده گرنجیگان را اراده عبور در لشکر خود نداد و گفت که مصاحبت و مشارکت اینها فوج ما را هم شکسته خاطر و در جنگ قاصر خواهد ساخت و فوج انگلیشیه بر لشکر مذکور غالب آمده دو سه کروه از انجا پیشتر آمد

ذکر جنگیدن محمد تقی خان بهادر تبریزی کوز دکلانی و کشته شدن در میدان جرأت آزمائی بگردش آسمانی

محمد تقی خان بهادر در روز دوم یا سوم پنجم ماه محرم شروع سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری بعزم استوار پای ثبات و قرار در رکاب گذاشته بر باد پای راهوار که چون عمر عزیزش سبک رفتار بود با جمعیتی که همراه داشت بدون استمداد و استظهار از اغیار سوار شده رو بمیدان کارزار آورد و همراهیان خود را تسلیه و استمالت بسیار فرموده تحریض و تشجیع بر جنگ مخالفان نموده هر یکی را بوعدهٔ فتح امیدوار ساخت و بدلجوئی ایشان بنواخت که در راه او سرباختن آسان شمرده یکی بر دیگری سبقت می‌نمود و خان مرقوم سرداران همراهی خود را تاکید نموده و صفوف افواج خود را منتظم و منتسق داشته پیش میرفت چون با فوج انگلیشی مقابل گشت و جنگ در پیوست و از طرفین توپ اندازی شروع افتاد قدم بقدم از طرفین پیش روی هم می‌آمدند کسانی را که آجال شان در آن روز بپایان رسیده بود هر یکی در وقت معین خود هدف گلهٔ توپ و چهره مالش گردید ضرب

ناگوار مرگ می چشید تا آنکه بدل وہی محمد تقی خان آثار غلبه در لشکرش ظاہر گشته افواج انگلیشیه اندکے مغلوب گردیده درین عرصه اول یک
زخم گولی در پاے محمد تقی خان رسیده اسپ سوارپش درمیان غلطید بر اسپ دیگر سوار شده ہمان قسم جرات و سبقت بر خصم می نمود و تمامے
متصل بصفوف انگلیشیه گردید و صفوف آنہا آہسته آہسته پس تر می رفت اما انضباطی و وادا یکه در آنہا مقرر است جنگ کنان می رفتند
تا آنکه گولی دیگر باسپ سوارے محمد تقی خان رسیده این اسپ را ہم غلطانید بر اسپ سوم سوار شد و تند تر پیش رفت درین عرصه
یک گولی در پہلوے سینه خان مرقوم رسیده از پشت او بدر رفت و آن دلاور بیاد در دامن خود را فراہم آورده بر دوش انداخت
و زخم را از نظر رفقاے خود پنہان ساخت و باز بیشتر رفت انگلیشیان در عین پس پائی فوج را در میدان ناله بطور کمین نشانیدند
و محمد تقی خان بسر ناله مذکور رسیده متوجه یورش بود تا بر آنہا حمله آرد چون بر لب در یاچه مذکور رسید او نیافته معبرے می جست تر سیدان
تا بو یافته بہیئت مجموعے بیکبار شلک کردند درین شلک بسیارے از ہمراہیان محمد تقی خان رہگذراے ملک عدم گردیدند و یک
گولے بر پیشانی خان بے ہمال که ناصیۂ اقبال عالی جاه بود رسیده در پے رفقاے خود به عالم عقبی شتافت و شکست بر بقیه ایشان
افتاده بادل دو نیم در کمال خوف و بیم برگشتند و انگلیشیان مظفر و منصور گردیده ہم آغوش عیش و طرب گشتند شیخ ہیبت الله وغیره
افواج متعینه که اصلا کمک محمد تقی خان نکرده از دور تماشائے بودند مشاہده این احوال نموده راه فرار پیمودند افواج قاہرۂ انگلیشیه
مجروحان را از میدان برداشته براے مداواے ڈاکٹر سپردند و خود دو سه روزے توقف نموده و اصلاح لشکر و تهیه اسباب حرب
و سفر نموده عازم پیشتر گردیدند سید محمد خان باستماع این خبر مضطر گشته از کمال جبن و بیدلی آنکه مردم را فراہم آورده و تاراج
اسباب و اثاثه و سامان سرکار عالیجاه کرد رانجا بود بپرداز دو مسلک فرار بپاے اضطراب و اضطرار پیموده راه لشکر عالیجاه گرفت
میرزا محمد ایرج خان پدر زن سراج الدوله که در مرشدآباد محروم از صحبت و عنایت عالی جاه بود باستقبال و مبارک باد میر جعفر
خان شتافته و ادراک حضورش نموده حسب الامر میر جعفر خان بزودی برگشت و در مرشدآباد منادی بنام میر جعفر خان گردانید
و خود فارغ البال نشسته باستمالت اکابر و اہالے بلدۂ مذکوره پرداخت و بتاریخ دوازدہم ماه محرم سنه یک ہزار
و یکصد و ہفتاد و ہفت روز یکشنبه میر جعفر خان مع افواج انگلیشیه داخل مرشدآباد گردید اندک تزلزلے در شہر روے
داد و لچیہاے لشکر سہل دست برد ے ہم بعمل آوردند میر محمد جعفر خان شش روز در دولت خانه مہابت جنگ
که دار الامارۂ مرشدآباد مقرر گشته نزول نمود در روز ہفتم که شنبه ہیجدہم محرم سنه مذکوره بود مع افواج انگلیشیه
از مرشدآباد باراده جنگ بیرون رفت

ذکر رسیدن خبر کشته شدن محمد تقی خان بہادر بعالی جاه و فرستادن افواج دیگر بجنگ و ظہور آثار ادبار میر قاسم خان

میر قاسم خان خبر کشته شدن محمد تقی خان مرحوم در نواح کٹوه و بردوان شنیده پریشان خاطر گردید و شیخ ہیبت الله وغیره افواج
متعینه سابق را حکم تو قیف بر سوتے نموده اسدالله خان پسر میر حسین خان را که فوجدار ترہٹ سابق بود و ذکرش در بیان
تسلط عالی جاه بر صوبۂ عظیم آباد گذشت با شش ہفت ہزار سوار دیگر و مالکار و سمرو را با ہفت ہشت پلٹن و شانزده توپ
مع اسباب آن و میرزا نامردار وغیره با جمعداران لاعلی الفور بکمک فوج مذکور فرستاده فرمان نوشت که ہمه باتفاق در میدان سوتے
با افواج انگلیشیه بجنگند و شیر علی خان فوجدار پورنیه را که یکے از ندماے متوسلان فخر الدین حسین خان پسر سیف خان مرحوم
و در وقت میر قاسم خان بمدارج علیا ترقی نموده بجاے صولت جنگ و سیف خان فوجدار تمام پورنیه بود نیز

تاکید نوشت کہ عبور گنگا نمودہ شریک و معین اسد اللہ خان وغیرہ افواج متعینہ باشد اسد اللہ خان و شیر علی خان وغیرہ افواج
قطع منازل نمودہ بشیخ ہیبت اللہ و جماعہ داران دیگر در میدان سوتے ملحق شدند

ذکر جنگیدن افواج عالی جاہ در میدان سوتے با انگلیشیان و مغلوب گشتن باقتضاے گردش آسمان

روز سہ شنبہ بیست و یکم محرم لقارب نمتین روی دادہ مالکاران سنے دسمبر دبر شارع صفوف آراستند و اسد اللہ خان دست
راست ایشان بجمعیت ہشت نہ ہزار سوار و دہ دوازدہ ہزار پیادہ بفر و شکوہ تمام استادہ و در جنب ہر دو فوج مذکور شیر علی خان
بجمعیت دو سہ ہزار کس جا گرفت از ان طرف افواج انگلیشی کہ ظاہراً از زیادہ از سہ ہزار کس نبودہ باشد صف آراگشتہ مقابل شدند
و جنگ در پیوست از طرفین گلہ بارے توپ بعمل آمدہ افواج انگلیشیہ قدم بقدم پیشتر میرفت اسد اللہ خان کہ دعوی شجاعت
بسیار داشت با فوج ہمراہے خود بسمت یمین حرکت نمودہ نصف میل یا قدرے افزود دراہ پیمودند درین ضمن افواج انگلیشیہ علی
برسمردہ مالکاران سنے ظاہر ساخت اسد اللہ خان با رفقاء داعیہ یورش از پیادہے فوج انگلیشیہ نمود چون رایہا بران قرار
یافت میر بدر الدین خان یکے از رسالہ داران ملازم عالی جاہ کہ متعین اسد اللہ خان بود با خوان و اعوان انان جمیع علیحدہ گردیدہ
علم خود کشودہ با اسد اللہ خان گفت کہ من منتظر نعرہ شما در نقارہ شما م ہر گاہ اسپان را عنان دہید انشاء اللہ تعالے
سبقت بر شما میگیریم باید بعد عنان دادن تا در آمدن میان فوج مقابل سکوتے بعمل نیاید تا انچہ مقدر است بعد جرات بپایہ ارکی
رونماید بعد قبول این امر سید مذکور گوش بر آواز استاد چون نعرۂ اللہ اکبر ازان جماعۂ کثیر شنید و دید کہ فوج از جاے
خود جنبید با نود سوار کہ دران وقت ہمراہ داشت بر دشمن تاخت و از دست چپ او میر ناصر داروغۂ باندار ان وغیرہ یورش
بر سمت دیگر از فوج انگلیشیہ آوردند و عرصہ بر افواج انگلیشیہ تنگ گردید تلنگہ ہاے مقابل میر بدر الدین خان کمتر از یک
پلٹن بود و پس پا گشتہ در آبیکہ بطرف پشت سر شان بود در آمدند و از اضطراب قریب بود کہ غرق شوند آب تا گلو و سینہ انہا
رسید بعضے از ہمراہیان میر مذکور مجروح و بعضے مقتول در میدان افتادہ سیزدہ کس ہمراہ او بودند گولے بندوق در دست
اسپ سواریش خوردہ استخوانش شکست و اسپ برادرش نیز ہا نجا رسیدہ غلطید و از پیش قدمان ہمراہان اسد اللہ خان
نیز بعضے در میدان کشتہ و بعضے نیم جان افتادند باقے مردم بمشاہدہ حال جریحان کہ چون بسمل تپان بودند جرات پیش آمدن نیافتہ
دور تر از میر بدر الدین استادند و میر بدر الدین سدی از خندق پر آب و گل آن کہ بلند کردہ بودند روبرو یافتہ در گزشتن
ازانجا نمی توانست می گفت کہ ہر چند صدا کردم و اشارتہا نمودم تا اسد اللہ خان مع سواران برق انداز رسیدہ بر سر تلنگان پسپا
بریزند خان مرقوم جرات نیافت و سرداران انگلیشیہ فرصت یافتہ از سر نو بآرایش صفوف در آوردن توپ از میان ازدحام
مردم بمقابل لشکر مخالف پر دافتند و بطرف دیگر میر ناصر وغیرہ کہ ہجوم آوردہ آثار غلبہ بر لشکر انگلیشیہ ظاہر نمودہ بودند بنا بر
نرسیدن مدد از ہیچ سو کارے از پیش نبردہ زمانے بسیر با فوج انگلیشیہ دست و گریبان مقابل ہم استادہ ماند افواج
انگلیشیہ کہ روبروے آنہا بود تفنگہاے خود حسب الحکم میجر آدمس برسینہ خود گذاشتہ توکہاے سنگین مثل دندانہاے
سین برابر ہم چیدند تا خصم را مجال گذشتن ازان و رسیدن درمیان میسر نیاید این احوال را فقیر بگوش خود از کرنل گاڈرڈ
و معتمدان طرفین شنیدہ جرنل گاڈرڈ کہ دران وقت کپتان یا لفٹنٹ بودے گفت کہ در جنگ سوتے اگر
مردم عالی جاہ ما را عبث عبث چند روز دران میدان مشغول تگ و تاز دارند کار ما با تمام رسیدہ بود چون نمانے

در انتظار مدد گذشت و پیش قدمان حربہ جنانکہ ازین تمد رفاسلہ بدشمن توان زد نداشتند ہر چند باشارہ و آواز دعوت عقب ماندگان نمودہ استمداد از انہا کردند کسے امداد و اعانت آنہا نفرمود بمشاہدۂ این احوال از نصرت مایوس و بکمال افسوس بودند کہ درین حین کپتان فوج مقابل ما لکارا رستہ و سمرو مخالفان خود را مغلوب دریافتہ دو سہ کمپنی تلنگہ را بکمک این فوج مغلوب انگلیشیہ فرستاد و فوج مغلوب ہم مردم مقابل خود را جماعۂ قلیل دیدہ دریافت کہ کسے بر دایۂ ما جسارت نمودہ حواس خود را درست کردہ اضطراب و پریشانی بجمعیت و اطمینان مبدل ساخت میر بدر الدین این احوال دیدہ مع رفقائے تسکین و وفادار عرصہ کارزار برگشت و میرزا صدر و غیرہ بحالت ہمانجا ماندہ از شلاک فوج انگلیشیہ کہ بمدد فوج خود آمدہ بود در میدان مردان جان عزیز در باخت مالکاران و سمرو خود بیشتر مردے گردان شدہ از شارع عام پاے فرار مسلک مذلت پیمودہ بودند متعاقب آن سردار اسد اللہ خان ہم قدم اضطراب آوارۂ دشت ادبار گردید باقیماندگان میدان سر در پیش او گذاشتہ دست از آبرو بر داشتند و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم انگلیشیہ وزیدہ جماعۂ مذکورہ مظفر و منصور شدند و مجروحان مطروح را از میدان بر داشتہ با ستعلاج و اصلاح احوال شان پرداختند و افواج منہزمہ میر قاسم خان قطع مسافت کنان استعمال تا در باجپت آورد ہوا کہ عالی جاہ برائے ہمین قسم روزہا انزوا آراستہ و استحکام دادہ بود نمودہ در آنجا ماوے گرفتند افواج منتصبہ مکان مذکور مع مردم فرارے میدان سوتی تازہ ستمیان ہمہ کہ در آنجا رسیدہ بودند بہمان مکان تحصن جستہ مستعد مدافعہ گشتند و بعالی جاہ این خبر رسیدہ موجب مزید تشویش و اندیشہائے بیشانی بیش گردید

نقل عجیب متضمن حفظ قادر رقیب

کرنیل گاڈرڈ بہادر کہ الحال جرنیل و سالار فوج متعینہ نواح صوبجات دکہن و گجرات است حضور فقیر تقریر مے کرد کہ از جملۂ مجروحان فوج عالی جاہ دیکے بود کہ زخم شمشیر بر سر بدین نحو داشت کہ در وسط کاسۂ سر شمشیرے رسیدہ تا ہر دو شقیقۂ سر ابر بریدہ بود و داکٹران امید شفاے او نداشت بلکہ در زمرۂ مردگان مے پنداشت مجروح مذکور بے ہوش بود تا چون آمد و شد نفس داشت ناچار او را ہم از میدان بر داشتہ و زخم را بجبیرہ و بستہ با جراحان دیگر نگہداشت روز سوم کہ بملاحظۂ جراحان و مرہم کارے ایشان آمد دید کہ مجروح مسطور چاق شدہ حقہ گلے کو چاک بہر دو دست گرفتہ مے کشد و جراحت ملتئم گردیدہ حاجت بمرہم نمانده اما ہر دو چشم او از نور بینائے عاطل و محروم گردید بفعل اللہ ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر رسیدن خبر شکست سوے عالی جاہ و فرستادن او متعلقان و اموال خود را بہ قلعۂ رہتاس و بر آمدن او بمدافعۂ انگلیشیہ در کمال بیم و یاس

عالی جاہ بمجرد استماع خبر کشتہ شدن محمد تقی خان بہادر متنبہ گشتہ در فکر فرستادن اموال و متعلقان بطرف قلعۂ رہتاس گردید و زنہائے بسیار کہ بضابطۂ امرائے ہند در خانۂ او جمع آمدہ بودند اکثرے از آنہا را کہ بار گران بر طبع حیران و قابل اطلاق بزعم او بودہ اند بدر کردہ فرمان داد کہ ہر جا خواہند بروند و زن خود دختر میر جعفر خان را با جمیع نسوان پسندیدہ خود و اموال اندوختہ بر کشتے و افیال و ارابہ و شتران بار نمودہ مصحوب میر سلیمان خانسامان و راجہ نوبت رای و بعض ملازمان معتمد دیگر بقلعۂ رہتاس فرستاد و ازین ممر اندک انقلابے در مزاج ملازمان تا بو طلب و نوکران بے ادب بہم رسید

اما بنابر تسلط هراسیکه از میر قاسم خان در دل شان بود چندان تغییر و تبدیل در انتظام و اوضاع نسق اردوے نداد چون خبر شکست یافتن فوج خود در نواح سوتے شنید زیاده تر مضطر گردیده داعیه برآمدن از قلعه مونگیر باعانت افواج متعینه در یاچه اودهوا نمود مخفی نماند که در یاچه اودهوا از جبال جنوبی راج محل جریان یافته به گنگا پیوسته در نهایت عمق و اکثر کنارهاے او صحراے خاردار است و غیر از پلے که بران در یاچه عالیجاه ساخته است راه دیگر ندارد عالیجاه در یاچه مذکور را چند قدم عقب گذاشته بیشتر ازان خندقے عمیق کنده و سدے بران در نهایت متانت بسته بکوهستان متصل گردانیده ماورار خندق مذکور جبیلے عظیم عمیق از دامن کوهستان تا نزدیک دریاے گنگا ست و بران خندق هم پلے خام بسته و در سد راهے به پیچ و خم بطور قلعه گذاشته عبور و مرور در اختصاص همان یک راه دارد و غیر ازین راهے این طرف گنگا براے راج محل نیست مگر کسے از گنگا بر کشتے عبور نماید این نیز در صورت مزاحمت افواج متعذر است بنابرین جاے مذکور را که اصعب طرق فی الحقیقة است عالیجاه استحکام داده در مزاحمت و مدافعه انگلیشیه اسلم شقوق سید انست و افواج متعینه را مزید تاکید در حراست مکان مذکور نموده به پشت گرمی آنها بشارت برآمدن خود عنقریب از قلعه مونگیر نگاشت و تاریخ سفر مقرر نموده و تهیه تهنیت درست دیده پیش خیمه را بیرون فرستاد و باحضار و جمعیت عساکر فرمان داد

ذکر برآمدن میر قاسم خان باعانت افواج متعینه اودهوا و کشتن بسیارے از مقیدان بیچاره و رسیدن تا ناله چنپا نگر ناکام و آواره

چون عالیجاه از کار سازیها انفراغ یافت بتاریخ بست و چهارم محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجرے نبوی از قلعه مونگیر وقت شب که ساعت مختار ش بود برآمده داخل خیام گردید و چون سفاکے در مزاج او رسوخ یافته و دلالت گرگین خان این شیوه را مے افزود در ین ولا که اختلاے در ارکان دولت عالیجاه بهم رسید از طرف مقیدان اندیشه ها پیدا کرده خواهان قتل آن بیچارگان گردید هرچند تفصیل اسماے گرفتاران معلوم نیست اما باجمال انیقدر رسیدایم که جماعه کثیرے بوده اند جمله عقلاے آنها راجه رام نراین ناظم عظیم آباد و راجه راج بلبهه دیوان شهامت جنگ که بعد انتقال آن مرحوم بدیوانے میرن اختصاص یافت و پس ازان در عهد عالیجاه نیز در اوائل مورد مراحم و نائب نظامت عظیم آباد بود مع خیرخواهی دراے رایان امید رام مع پسر و راجه فتح سنگه و راجه بنیاد سنگه زمینداران مکارے و شیخ عبد الله که در پورنیه مقید بود و اکثرے از جماعه زمینداران و دیگر نام آوران که در زمره اسیران بوده اند همه را روانه صحراے عدم گردانید رام نراین را شنیده ام که سبوے پر از ریگ در گلو بسته غرق گردانید و شاید دیگران را هم بهمین روش از دنیا گذرانید و جماعه انگلیشیان بیچاره را در کمال احتیاط مقید نگهداشت هرچند گرگین خان در قتل انها هم استعجال مے نمود لیکن عالیجاه بزعم خود مصلحته در وجود آنها دانسته سخنش را درین خصوص نمی شنود و سیاهیان بضابطه بوجهے که دارند دران وقت اندک سرتابی و اظهار تمرد و آغاز تنها تنگ نظر فیهاے خود ظاهر مے نمودند و عالیجاه مدارا و مماساة مے گذرانید تا آنکه آهسته مع فوج بدحاله چنپا نگر رسیده مقامات نمود و افواج سابقه و لاحقه بر مورچال اودهوا قائم گشته سد راه عبور انگلیشیان گردید درین ضمن که جنگ انگلیشیه با محمد تقی خان اتفاق افتاد عالیجاه جویاے رفقاے جلادت پیشه بود و آرزو نمود که کاهگار خان سین هم بیاتش در آید علی ابراهیم خان بهار ار ادا ستماع این امر گردانید خان مرقوم بذل جهد خود نموده او را احضار فرمود چون آمد وجهے لائق براے او مقرر نموده در سفر ناله چنپا نگر همراه گرفت ایامے چند که دران مکان گذشت کاهگار خان را گرگین خان

تکلیف رفتن بنالهٔ اودهوا که سورچال بود نمود کامگار خان در جواب گفت که فوج حاضر آنجا زیاده از احتیاج و اکثرے از امنا در جاہاے خود دور از سورچال معطل و بیکار نشسته اند من اگر بروم از انجا خواهم بود بهتر آنکه رئیسی مطلع برای آن لشکر متعین شود تا حاضران اطاعت او نموده بکار سرکار مستعد و جان فشان باشند درین باب سخن بطول کشیده کامگار خان رنجید و گفت شما جنگ را چه میدانید و کجا جنگیده اید انچه من میگویم مناسب و صلاح حال است گرگین خان آزرده گشته شکایت نزد عالیجاه برد و گفت کامگار خان باشعار علی ابراهیم خان بجنگ اودهوا نمی رود عالیجاه بتعلیم گرگین خان با علی ابراهیم خان درین خصوص کنایه سخنان چند گفت خلاصه اش آنکه کامگار خان بانتظار قضیهٔ نامرضیه بجنگ نمی رود اراده اش آنکه اگر نوع دیگر شود قابو یافته لشکر را غارت کند گرگین خان مے گوید که شاید انتظار امر شما دارد علی ابراهیم خان عرض نمود که چاره اش آسان است بنده را در حضور نظر بند فرموده کامگار خان را هر چه منظور باشد مامور فرمایند عالیجاه عذرخواهے نمود علی ابراهیم خان سؤال و جوابیکه با گرگین خان و کامگار خان گذشته بود بحضور عالیجاه مفصل ظاهر نمود عالیجاه هم رفتن رئیس مطلع براے لشکر اودهوا پسندید و گفت چنین کسے کیست علی ابراهیم خان عرض نمود که غیر گرگین خان دیگرے را این مرتبه جناب عالیجاه نداده اند اما اغلب که او نرود عالیجاه گفت چه معنے دارد علی ابراهیم خان عرض نمود کار زیست تجویه نزدیک امتحان شود عالیجاه که تکلیف رفتن بگرگین خان نمود جواب داد که احوال اودهوا انچه ارشاد مے شود واقعیست و مرا هم خبر رسیده لیکن من پاے خود را بپاے عالی بسته ام و در این داره گیر جناب عالے را تنها گذاشتن نمی توانم بهر صورت گرگین خان نرفت و کامگار خان را علی ابراهیم خان براے رفع مدنامے خود راضے برفتن بیر بهوم براے تهیج فساد نمود تا رفته دران نواح آشوبے و شورشے انگند و افواج انگلیشیه را پریشان خاطر کرده دل متذبذب اندازد چون قدریا و رنمود قبل از ورود او قضیهٔ اودهوا انجام یافت و از شدت برسات و طغیان آبها که در بنگاله بافراط مے باشد راه تنگ و ناز رسیده گردیده فرصت چپاولے نیافت و بعد شکست اودهوا کامگار خان برگشته بجاے خود رفت و بلشکر عالیجاه پیوستن نتوانست و همدرین اوان که میر قاسم خان به دریا چه چنپا نگر مقامات داشت میرزا نجف خان که از اقرباے میرزا محسن برادر صفدر جنگ و از اولاد نجف خان صدر الصدور ایران و بالفعل سپه سالار سلطان هند و امیر الامراست از دست نفاق شجاع الدوله خلف صفدر جنگ بجان آمده تنها با معدودے از رفقا از ممالک محروسه اش بر آمده بخدمت عالیجاه رسید او ورودش را مغتنم شمرده رفیق خود و بحسب خواهش او بحدود کک ستمفتان سورچال اودهوا مامور ساخت

ذکر بدر رفتن میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ از لشکر عالیجاه بلے اذن و اطلاع بطرف پورنیه و مسخر نمودن قلعهٔ مذکوره تا آئید آنه ❖

همدرین حیص و بیص میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ خلف سیف خان بن امیر خان صوبه دار کابل که همراه میر قاسم خان در مونگیر بسگذرانید و بوجه لاکو مشاهره نمی یافت گاهے قلیل وجه میر قاسم خان براے او مے فرستاد و بعسرت اوقات گذرانیده بفروختن اسبابے که میسر داشت معاش مے نمود انتهاز فرصت نموده کشتی مختصرے بهم رسانیده و ملازمانش را با تمام راضے ساخته ور نزد ایاے سواحل گنگا بنام رفاقت عالیجاه و عدم اسباب سفر

خشکی مخفی میگذرانید و پایان کار میر قاسم خان میدید ناگهان بی خبر از جمیع دوستان بطرف پورنیه پنهان رفته در سیاهی شب
بخانهٔ محمدی بیگ پیرزاده که پدر خود مرده آمد و بر جان خود و سپهدار جنگ از سیاست عالی جاه ترسیده ماندن او را
در خانهٔ خود بلکه در پورنیه صلاح ندید و گفت زود باید برگشت سپهدار جنگ برهمان کشتی سوار گشته در دریا چه گوسی قدیم
که جاری گرده دور از آبادی پورنیه و محل اجتماع دریاچهٔ مذکور با نهر سونرا که زیر آبادی مذکور میگذرد بود در کنجی از دریاچهٔ مذکور
مخفی باد و سه خدمتگار به تبدیل نام پنج شش روز گذرانید و بعض هرکارها را مقرر ساخت که خبر جنگ بهراودهوا قبل از انتشار
باو رسانند چون انگلیشیان بر سمتفنان اودهوا غالب آمدند و شکست بر نوکران عالیجاه افتاد اول خبر بمیر روح الدین حسین
خان رسید و شیر علی خان فوجدار پورنیه متعین افواج مستحفظه اودهوا و مکان مذکور از فوج خالی بود ... و درا او
با معدودی در دار الحکومة منزل از غفلت افتاده بودند و زر خطیری قریب بده لکه روپیه بر کشتیها بار شده بنابر
ارسال خرج لشکر متصل بکشتی سپهدار جنگ توقف داشت و پیادهٔ چند نگهبان آن بوده اند سپهدار جنگ خبر شکست
اودهوا الیمعت دریافته سر شب بخانهٔ پیرزادهٔ مذکور در آمد چون پدرش مدت سی سال حاکم آنجا و در عهد صولت
جنگ مرحوم نیز داماد او و بهر صورت مخدوم زاده مردم آن مکان و از خاندان عمده و هزاران کس نوکر پدرش
و ممنون احسان این عزیز بوده اند اکثر دوستان مخلص خود را که اعتماد بر آنها داشت مخفی طلبیده بهر یکی گفت
که هر کس با شما آشنا و صاحب جرات و اهل یراق باشد امشب همه را نزد من باید آورد که صبح انشاء الله تعالی بر مسند
ایالت اینجا جلوس می نمایم دوستان مخلص بیار سود دیده و اصدقای معتمد خود را فراهم نموده حاضر آوردند تا صبح جمعیت
صد کس کسری کم و بیش بر سر او جمع آمد اول وقت تا زگور دیال سنگه را که نمک پروردهٔ خاندان او و در آن وقت
متصدی کار گذار پورنیه بود طلبید او در غفلت حاضر شد بجبر و حضور او را در قابوی خود آورده اسیر و معتمدان
نمود و خود بر اشهب اقبال سوار گشته بی خبر بر دار الامارة ریخت و نائب شیر علی خان را که او و منیب او هر دو نمک پروردهٔ
پدرش بودند بلو غاد کر تا ملازمان رکاب سپهدار جنگ گرفته در حضور آوردند و او نیز از اطاعت و گذرانیدن نذر و ادای
آداب مبارکباد چاره ندید سپهدار جنگ در دار الامارة بر مسند فرمان روائی جلوس فرموده حکم بنواختن نقارهٔ شادیانه نمود
حسب الامر عمل آمده احباء و نوکران قدیم خاندانش مع موالی و اهالی حاضر آمده نذر مبارکبادها گذرانیدند همان وقت
مردم معتمد فرستاده کشتیهای خزانه را که بجای خود گذاشته آمده بود کشیده طلبید و هرکارهٔ و معتمدی را معین ساخته
عریضه و خطوط مبارکباد بمیر جعفر خان و انگلیشیان نوشته فرستاد چون میر جعفر خان را هنوز جنگ بعالیجاه باقی بود این امر
را غنیمت شمرده سند خدمت پورنیه با القاب الطاف و مواعید اعطاف بنام او نوشته فرستاد و سپهدار جنگ بنصرت
بخت بیدار بر مسند فرمان روائی پورنیه اتکا نموده حکم اسم و مهر با سمای برادر عالی و ادای آغاز نهاد و حکومت آنجا برای
او مقرر گشته تا اواسط عهد نیابت نظامت مظفر جنگ بحال و برقرار ماند

ذکر جنگ اودهوا و ظفر یافتن جماعهٔ انگلیشیان بر افواج میر قاسم خان

افواج میر قاسم خان بر دریاچهٔ اودهوا و مورچال آن نظر بمتانتش فارغ البال بمدافعهٔ افواج انگلیشیه نشست و تهجوم توپخانه
و برق اندازان از حد گذشت اسد الله خان با فوج خود و سمرو و مارکار ارمنی و اربلون با توپها و بندوقهای چقماقی

و محمد تقی خان تلنگ اکبر علی خان مینک باشے و عالم خان و جعفر خان و شیخ هیبت الله و میر همت علی بخشی و بعضے افواج مع رساله
و اتباع خود در محافظت سد مذکور مے پرداختند اما عبور مخالف از انجا متعذر شمرده اوقات را خصوصا در شب بغفلت می گذرانیدند
و اکثرے که نام سردارے و اندک مایه زرے بهم رسانیده بودند بشرب خمر و تماشاے رقص و خوابیدن با فواحش مشغول بودند
درین سر میرزا نجف خان که وارد گردید بعضے مردم از رفقاے میر مهدی خان برادر اسد الله خان و بعضے از همراهیان خود
و ملازمان عالی جاه چیده بهمراهی خود گرفت و بر سورچال اودهوا رفته از کوهستانیان آنجا بلدے بهم رسانیده راهی پایاب از جهیل
که سد یورش انگلیشیه بود پیدا کرده به هنگام شب وقت سحر ازان راه بیرون رفته در غفلت بر لشکر انگلیشیه جائیکه خیمه گاه میر جعفر خان
بود تاخت و تزلزلے دران معسکر انداخت و میر جعفر خان مضطرب الاحوال بر کشتی سوار شده قاصد کشادن کشتیهای خود
گردید بعضے از افواج انگلیشی رسیده تدارکش پرداخت و میرزا نجف خان دست بردی نموده بجاے خود برگشت ازین
قسم تگ و تاز که کار بعلاج مد انگلیشیان در تفحص راه افتادند که از کجا این مردم بر مے آیند ظاهرا سولداوے از انگلیشیان مدتے
قبل ازین هنگامه از جماعهٔ خود گریخته در سلک ملازمان عالی جاه بود و موافق ضابطهٔ مستمره هر گاه او بدست آن جماعه می افتاد
کشته می شد ازین راه که میرزا نجف خان بیرون میرفت آگهی یافت و شبے بنا بر احتیاط ازان راه خود در رفته نشانی جابجا گذاشت
و خود بر کنار جهیل رسیده بزبان انگلیشی فریاد برآورد که من فلان کسم اگر از جرم من گذشته از قتل امان دهید راهبری نموده شما را بالاے
سورچال می رسانم بعضے از سرداران آواز او را شناخته عهود و پیمان امان را موکد بایمان غلاظ و شداد نمودند و او آمده ملاقات کرد
بعد و لجمعی شبے مقرر گشت که او آمده همراه ببرد تا آن عرصه زینه ها ساخته و اسباب یورش آنچه باید آماده نموده انتظار آمدنش کشیدند
او ثلثے از شب گذشته رسید و پلٹن گرانڈیل که کرنیل گاڈرڈ دران وقت لفٹنٹ آن پلٹن بود باین کار مامور گردید و علامت عروج
بران سورچال باهم دیگر چنین مقرر گشت که هر گاه پلٹن مذکور را عروج میسر آید مشعل مهتابے روشن نماید پلٹن گرانڈیل توسدان
و بندوق را بر سر گرفته چون نصف شب گذشت بدلالت انگلیش معلوم از راه جهیل که اغلب کم از یک میل نخواهد بود دران شب
تار در عین آب که جاے تا سینه و جاے تا کمر بود طے نموده در دامن سورچال مذکور رسید مستحفظان آنجا اکثر بنا بر استبعاد عبور موکول
ازان آب در خواب غفلت بوده اند پردلان انگلیشی زینها گذاشته بالا بر آمدند نفیرے نوازی بیدار گشته خواست نفسے کشد
یا دمے در نفیرے خود دمد بالا بر آمدگان بزخم سنگین بندوق که بطور سنان میباشد کارش تمام ساختند و جماعتے معتد به چون
بالا بر آمده صفوف آراسته مشعل موعود برافروختند افواج و رؤساے انگلیشیه محاذی پل و دروازه که مستعد و منتظر بوده اند
بمجرد مشاهده شعله مشعل هجوم آورده با فروختن آتش حرب و قتال و قنبار اندازے و گوله انگنی توپ اشتغال و ازدحام نمودند
و پلٹن مذکور فراهم آمده مستحفظان غفلت شعار خواب آلوده را زیر فشنگ آتش بار گرفت در اول فشنگ جماعتے کثیر مع محمد تقی خان
مینکباشے مجروح و برخے از انها مقتول شدند و میر همت علی غازی پورے که بخشی بعض افواج بود نیز مقتول گردید و هر که از
خواب غفلت جست غیر از فرار در بارهٔ خود چاره ندید چون احوال بقیة السیف تا باینجا رسید فوج انگلیشیه که روبروی دروازه بود نیز
در آمد رستخیز عظیم در فراریان افگند و مردم مضطرب خود را در دریاچه مذکور انگنده بعضے بساحل نجات رسیدند و برخے غریق گرداب
ممات گردیدند سرداران انگلیشیه بمشاهده سراسیمگی مردم مورچال خوشحال گشته یک پهره خود را که عبارت از شش هفت نفر ند
بر پل پخته دریاچه مذکور استاده کردند قبل سمرو و مارکر و غیره که پیشتر بدر رفته بودند محفوظ ماندند باقی ماندگان که خلق بیحساب بود
هر که مے آمد بحکم سنترے که عبارت از تلنگ مامور بحراست است اسپ و یراق و اسباب خود را گذاشته در نهایت تذلل

وخواری عریان از عزت جانی بدر می برد میرزا نجف خان با معدودے از رفقاے خود راه کوهستان گرفت واسد الله خان پیاده پا دو میل راه پیموده اسپے براے سوارے یافت پیش قدمان عرصهٔ فرار با اسباب واختیار قطع طریق نمودند وپس ماندگان کسے که حیاتش باقی بود بذلت تمام از ان جارهائے یافته باخوان واحباب خود بلشکر عالی جاه پیوست شب دوشنبه بست وششم صفر سنه یکهزار ویک صد وهفتاد وهفت هجری نبوی صلے الله علیه وسلم یورش مذکور بعمل آمد وچار گهڑی روز مذکور برآمده شکست فوج میر قاسم خان بانجام رسید وافواج انگلیشیے ظفر یافته قائم مقام گردید روز دوم یا سوم خبر این شکست که کمر میر قاسم خان شکست بعالی جاه رسیده وسیله پریشانی خاطر او گردید تمام روز بنا چارے گذرانیده چون شب درآمد بصلاح گرگین خان مراجعت بر محاربه ترجیح یافت وعالی جاه ساعتے از شب باقیمانده بے آنکه روی کسے ببیند سوار شده بمونگیر معاودت نمود لشکریان ناچار در پے آقاے خود دره سپر گردیده بمونگیر رسیدند عالی جاه در قصبهٔ مذکوره دو سه روز توقف نموده اسباب قلیل که در قلعه بود برداشت وموجودات سپاه بنا بر اظهار اقتدار خود واستکشاف مزاج ملازمان در باب اطاعت وعدم انقیاد دیده از ان ممر جمعی حاصل نمود دران وقت علی ابراهیم خان بها در التماس کرد که بیشتر در باب رها کردن سرداران انگلیشی معروض شده پذیرائی نیافت الحال هم اگر واگذارند کمال نیکنامی است واگر منظور نباشد مردان را نگهداشته بعضے از نسوان کلا دان جماعه گرفتارند بسوارے بجبره با احترام پیش میجر آدمس باید فرستاد برآشفته گفت مگر گرگین خان باید گفت چون باو گفتند رنجید وگفت این وقت کشتی کجاست والتفاتے باین امر که نهایت مناسب بود ننمود عرب علی خان نام عربے را که از نواح بغداد ونهایت نامرد پر از حماقت ولداد از رفقاے گرگین خان ومتوسلان او بود بقلعه دارے مونگیر با دو پلٹن معین نموده بطرف عظیم آباد نهضت نمود ومسٹر الس ومسٹر چیمبر ومسٹر لشنگٹن وغیره انگلیشیان را همراه مقید داشت صعوبت عبور راه خصوص تا بنالهٔ رهوا بیانے نیست که در گل ولا چیپان گذشت واکثر مردم باندیشهٔ عبور از پل رهوا که از کشتی درست نموده بودند ومرور راه که از طغیان آب گرداب هلاکت اکثر حیوانات بود اراده پیش روی نمودند بنده ویوسف علی خان مرحوم خلف غلام علی خان مغفور ومیر شکارے ومیرزا باقر ومیرزا عبد الله اخلاف آقا امیر فرائے مبرور باتفاق سبقت نموده از پل رهوا گذشتیم ویک روز درانجا توقف نموده شب دوم که تاریخ آن بالفعل در خاطر نمانده سانحهٔ عظیمی وانقلاب جسیمی روی داد وسانحهٔ مذکوره کشته شدن گرگین خان بود که ناگهان روی نموده آن اجل

گرفته بمکافات بد باطنی خود گرفتار آمده جهان بے بقا را زود پدرود ساخت

گرفتار آمدن گرگین خان بچنگال گرگ اجل کشته شدن او وتقدیر عذراے عزوجل وکشتن میر قاسم خان جگت سیٹھ وبرادرش را از راه عناد ومقتول شدن انگلیشیا مقید در عظیم آباد

گرگین خان که کینهٔ سالمی در دل داشت وخود را متقلید از جماعهٔ انگلیشیان مے پنداشت در نسق ملازمان تتبع انگلیشیان نموده میخواست که در اضطراب والمینان یکسان با رفقاے خود بر عب وسطوت بسر برد ونمیدانست جماعهٔ انگلیشیه بچندین جهات بمدارج تسلط ونسق بر ملازمان قدرت یافته اند وضوابط موضوعهٔ آنرا اکنون در طبائع آن قوم بمنزلهٔ طبیعات گردیده مصرع از مقلد تا محقق فرقها ست دبیچارهٔ ارمنے که ایام عمر چند بتجارت گذرانده ونا بر دو روزه دولت وقدرت بر غیر قوم خود که معتاد باین آداب نباشد چگونه مے تواند که نسق انگلیشی تن تنها جارے نماید بلیت کلاغے تگ کبک را گوش کرده تگ خویشتن هم فراموش کرد القصه عالی جاه دو سه کرده از رهوا رسیده منزل نمود گرگین خان بعادت معهوده پس تر از جمیع لشکر

فرود آمده در پال خیمه خود بود ناگهان دو سه طرق سوار کر ساخته و آراسته او بوده اند حاضر آمده در تنخواه خود چیزی درخواستند
او جواب تند و تلخ داد آنها انقلاب احوال را دیده در تقاضا شدت و گفتگو بحدت نمودند گرگین خان تصور ایام سابق نموده گفت کسی
هست که اینها را در پهره نگهدارد آنها فرصت غنیمت دیده تا خود بدام افتند شمشیر را کشیده لیسه چار زخم پی در پی گرگین خان را از پای
در آوردند و بحالت براسپان خود سوار گشته راه صحرا گرفتند خبر کشته شدن او شهرت گرفت مالکان این سواران مذکور را از عهد تبدوق و آلحه
دیگر دور تردیده دو سه توپ که بر از جهره بود دابلرف آنها سر داد صدای توپها که بگوش مردم اردوی عالی جاه رسید وصول اردو
انگلیسیان را تا گرگین خان قیاس نموده آواز توپها را محمول بر جنگ کردند و عالی جاه نیز همین خیال کرده بر فیل سوار شده راه
میدان گرفت و شور یوم النشور در لشکر گرگین خان بهم رسید و سرایت بعسکر عالی جاه نمود و مردم لشکر عالی جاه خصوص تصدیان
و بازاریان بهم بر آمده بی آنکه حقیقت حال انکشاف یابد راه فرار اختیار نموده اراده عبور از پل رهوا نمودند سر در پی هم گذاشته
ملازمان و بازاریان بی اختیار شروع بآمدن نمودند جماعه کثیری که پیشتر آمده با ما شریک خیم و منزل بودند احوال هواداران دیده
مضطرب گردیدند درین ضمن شام شد بلوای عام فراریان رو بازدحام آورد و عمده با مشاعل بر افروخته می آمدند رفقای مخصوص
یوسف علی خان و میرزا باقر مرحوم را هراس مستولی گشته در تفحص احوال ساعی شدند و مردم را فرستاده از گریختگان پرسیدند هر یکی
همین جواب می داد که سخن گفتنی نیست استماع این خبر اضطرار را افزود چون امدی خبر از جای نداشت و بنا بر خوف
عالیجاه نمی توانست که قیاس خود در اظهار سازد و همان یک سخن که قابل گفتن نیست می گفت و علی الاتصال ازدحام و کثرت مردم
می افزود و پل مذکور نمونه صراط آخرت شده عبور و مرور متعذر گشته بود از تصادم کشتیهای پل که هنگام عبور ارابه و افیال بهم بر
می خورد صدای مثل آواز توپ که از دور آید بگوش مردم میرسید و یقین می شد که جنگ توپ در میان است و ظن غالب همانکه
انگلیشیه رسیده و چون دریاچه در میان است جنگ توپ شروع گردیده تا آنکه رای یوسف علی خان هم برین قرار یافت که اسباب
بار کرده مستعد باید ماند یا بطرفی باید راند فقیر و میر مشار الیه مانع گردید چون قریب به نصف شب گذشت و آشوب اندکی
فرو نشست فقیر یکی از معتمدان را فرستاده باو فهمانید که بر سر پل استاده استفسار کند هرگاه از وجوه و معارف لشکر کسی عبور کند اندک
عرصه را باو مشایعت کرده از و باید پرسید که ماجرا چیست فرستاده حسب الاشعار بعمل آورد و با یکی مخفوف مع دو سه سوار چون از پل فرود آمد
چند قدم همراه او رفته از سواری پرسید احوال را نقل نموده گفت برین پالکی لاش گرگین خان است برای دفن حسب الامر
عالیجاه می بریم بعد استماع این خبر اطمینان میسر آمده فارغ البال نشستیم صبح عالی جاه هم رسید و همانجا منزل گزیده روز دیگر
عازم پیشتر گردید و در منزل قصبه باره جگت سیته و مهاراجه سروپ چند را بتیغ بیدریغ گذرانید و متصل بعظیم آباد رسیده باغ
جعفر خان را منزل ساخت و دوران عرصه در استحکام قلعه عظیم آباد کوشیده محمد امین خان و افواج دیگر را بحراست گذاشت چون
روزی چند بران گذشت و خبر متصرف شدن جماعه انگلیشیه قلعه مونگیر را شنید از شدت غیظ و کینه همرو را بقتل انگلیشیان مقید
فرمان داد و آن سنگین دل با وجود اشتراک مذهب که در سلک زمره یکی از فرق مختلفه عیسویان منسلک بود بلا اکراه قبول نمود
در اواخر ماه ربیع الاول یا اوایل ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری شبی در خانه حاجی احمد برادر مهابت
جنگ که انگلیشیان همانجا مقید بوده اند و الحال خانه مذکور محل قبور جماعه مذکوره در عظیم آباد گردیده جای معروف شده است در آمد
و بیچارگان بی اسلحه و یراق را بضرب بندوق بمغاک هلاکت افگند شنیده شد که درچنین وقت عجز و اضطرار اکثری از آن
جماعه دل از دست نداده بپای استقلال مقابل قاتلان استاده بشیشه های شراب و سنگ خشت آنچه دست داد

جنگید و راهی صحرای عدم گردیدند و نیز دو سه روز قبل ازین ظاهر بوساطت برخی از مخصوصان خواهان بند و قهای چیتلسی و
ترشدان آن برابر با مدد خود بودند میرسنیده گفتند که اگر بدست آید از میان مستحفظان جنگید و بر می‌آیم و اگر برآمدن میسر
نباید با بر و کشته میشویم و جماعه کثیری را می‌کشیم از آن همه کس غیر از ڈاکٹر فلرٹن که بعلت معالجات مردم با اکثر عمدگان ارکان
دولت عالی جاه آشنا و با عالی جاه هم از جمله اصدقا بود دیگری زنده نماند جیده صبح آن شب که انگلیشیان مقتول گشته بودند
بدربار رفت اما از قتل آن جماعه و محفوظ ماندن ڈاکٹر اطلاعی نداشتم بعد سلام ساعتی نشسته برخاستم عالی جاه گفت باشید
آشنای شما می‌آید بند و چون بیخبر بود متحیر شدم که آشنا کیست و از کجا می‌آید بعد از آن گفت که خوب بالفعل بروید خواهیم طلبید
که از خوف جان خود مجاورت علی ابراهیم خان بهادر اختیار نمود و متصل خیمهٔ ایشان خیمه میداشت کمربسته منتظر طلب نشست بعد
اندک زمانی چوبدار آمده گفت که می‌طلبید رفتم باندک فاصله ڈاکٹر را آوردند لباس هندی در بر داشت بعالی جاه موافق
مناسبهٔ این ممالک چند روپیه نذر آورد عالی جاه گرفت و گفت میان ما و شما این عمل نبود و معانقه نموده گفت نزد آشنای خود
بنشینید در پهلوی فقیر نشست عالی جاه گفت که با یاران وزد نمی‌دهید یا دوستان و خیانت هرچه معنی دارد شما افواج انگلیشیه را
بیاران در خانه خود داشته وقت کار برای جنگ ما برآورید ڈاکٹر در کمال دلاوری جواب داد که من از مردن نمی‌ترسم
این همه انگلیشیان را کشته آید مرا هم بکشید اما اتهام دغا بر خود روا ندارم من این کار نکرده ام اگر ثابت شود الحال هم راضی ام که
بکشتن من فرمان دهید عقیدتمند خان برادر امیر خان عمدة الملک زنده و آن وقت حضور عالی جاه نشسته بود و خانه اش
دیوار بدیوار خانه ڈاکٹر بود گفت ایشان همسایه من اند از ایشان بپرسید و از هر که خواهید تحقیق نمائید چون این سخن بی‌اصل
محض بود خان مرقوم گواهی عدم تقصیر او درین خصوص داد بعد از آن مهربانی آغاز نهاده گفت اگر خواهید بکلکته بروید والا
پیش من باشید ڈاکٹر از هوشیاری رفتن کلکته را انکار کرد عالی جاه میخواست که شاید برفتن او نزد شمس الدوله صلحی میسر آید
فقیر را گفت که ایشان را در تنهائی باید فهمانید بنده ترسید که مبادا در تنهائی متهم بامری غیر مرضی او گردم اما ناچار حسب الاشاره
در سایهٔ سراپرده ڈاکٹر را تنها برده آنچه مرضی او بود گفتم سر از زد و گفت با قتل مستر اسیت امکان مصالحه نیست علاوه وی شب چار دیگر
نیز مقتول شدند بنده آمده با عالی جاه ظاهر ساخت عالی جاه خلوت نموده ڈاکٹر را نزد خود خواند و مراد علی ابراهیم خان بهادر را
شریک مشوره گردانید ڈاکٹر گفت که این امر امکان ندارد اول خود فوجیکه در عین راهست مرا نمیگذارد که پیشتر بروم و اگر پیشتر هم
رفتم قتل مستر اسیت در نهایت بیجرمی اقبح اعمال است که از شما سرزده با این عمل مصالحه از جمله ممتنعات است عالی جاه از این امر
یاس کلی بهم رسانیده ساکت گشت و گفت هرگاه رفتن نمی‌توانید هر جا بهتر دانید باشید او خود را تابع رضای عالی جاه نموده
گفت هر جا شما را خوش آید بنده همانجا خوش است خلاصه تا بلای بود لشکر در شهر گذاشته بعلی ابراهیم خان امر شد که مکانی
تجویز نموده در انجا گذارند و چند کس معتمد بگمارند تا آمد و شد مردم نزد او و او نزد دیگران نباشد و ضامن ضمانت
از ڈاکٹر باید گرفت علی ابراهیم خان ابلاغ امر عالی جاه بڈاکٹر نموده ضامن طلبید ڈاکٹر میرزا همت علی را ضامن مقرر کرده ضمانت
او نویسانیده و او خان مرقوم مکانی متعین فرموده فرود آورده و چند نفر معتمد متعین نمود که بر در نگاهبانی کنند و بعد داخل شدن
ضمانت میرزا همت علی در سرکار علی ابراهیم خان از عالی جاه اذن گرفته مردم خود را از درهای ڈاکٹر برخیزانید و ڈاکٹر
مطلق العنان ماند عالی جاه باستماع خبر مفتوح شدن قلعه مونگیر طرف باغ جعفر خان گذاشته بطرف عزیمت عظیم آباد متصل بقصبه
پهلواری عسکر نمود و صورت فتح قلعه مونگیر بدین وجه است که جماعهٔ انگلیشیه در انجا رسیده بقلعه گیری پرداختند عرب علیخان

از شدت نامردیے در دو روز ترسیده باغیب وطامع گردید که اگر چیزیے بدست آید قلعه را بدست انگلیشیه سپارد و همراهیان همین
را بدین امر با خود همداستان ساخت این خبر بانگلیشیان رسید چون باخراج عالی جاه مستعجل بودند اندک مبلغی با سهیل شمرده عرب علی
خان را پیغام داده او قبول نموده قلعه را بدست انگلیشیان سپرده و آنها قلعه را بخود گذاشته از آنجا بعزم تسخیر عظیم آباد نهضت نمودند چون
متصل رسیدند عالی جاه در پهلواری که اقامت را از حزم دور دانسته قصبه بکرم که یاده کروهے شهر است رسیده بود معزولی نعمت دیوان
شده و الحال بسعی مهاراجه کلیان سنگه پسر مهاراجه شتاب رائے از صوبات آباد دستے گرفته تنزل نموده و همیشه از راه دروازه
مغربی که شارع عام با همتیاد دلاوران آمده بیرون آب و عبور خصم از بیرون شهر مستعد ربود خبر شهر نے گرفت و افواج و اسباب
با هانت خاصان قلعه عظیم آباد نمے فرستاد و هم ورخیو لا احمد خان قریشی را که از عهد عزل زمام تا این مورد عتاب بود مشمول
عواطف نموده ملازم ساخت و جاگیر باشے او را واگذاشت و چیزے هم از نقود بطور مساعده داده و میر ابو الخلف میر قدرت الله
بن شاه شکر الله قادرے که از اعیوه چیز نوز نگار و بنا بر اختصاصیکه با میر جعفر خان از نظر انداده عالی جاه بود در تحریش سرفرازی
یافته میخواست تا بلے گرگین خان گیرد و بیشترے از مستاز مرتبه اش رسیده تشیئیده امیر خبرواب و نظیر دولت منزل عالی جاه
گردیده بود اغلب اوقات به ترتیب افواج و تشیید قلعه اشتغال نموده حسب الامر بقلعه عظیم آباد میرفت و ملازمان عالی جاه
تقرب او دریافته با او در اکثر امور معاملات مے نمودند شاید مرجعیت دیده و قابو یافته با عالی جاه گفت که ڈاکٹر را
در حوالات مرحوم علی ابراهیم خان نهادن گذاشتن مقرون بصلاح نیست و عالی جاه خود هم لائحه قابل پذیرا شدنے مے
و همیه بود اندیشه بهم رسانیده علی ابراهیم خان را گفت که ڈاکٹر الحال در حوالات دیگران باشد خان مرحوم معروض داشت
که جناب عالی را در خاطر نماند که روز یکه ڈاکٹر صور سرکار را مناسب داخل کرد همان روز حکم بتجویز نشستن مردم متعین شد بنده
حسب الامر چند نفر پیاده ملازم خود را همان وقت تا تعیین طلبیده الحال هر چه مرکوز خاطر مبارک باشد اصلح خواهد بود و ڈاکٹر را تم
صورت حال اطلاع داده مردم خود را که حسب الالتماس ڈاکٹر دست کسے نیز در او گذاشته بود طلبید ڈاکٹر از خبر تبدیل
مستحفظان بدگمان گردیده بچاره کار خود افتاده و مردم دیگر بهم رسانیده بر در دروازه وجود نشانیده آنها را فهمانید که مردم جسر ا تو را
دخل ندهند بگو بحید که چندین امر حضور ما نخواهیم بر خاست میر ابو این سخن را دست آویز سعایت ساخته از هر کاره متعینه شهر و
بعض نجابه ولد ان آشنا شده خود نویسانید که مردم علی ابراهیم خان اطاعت امر نمی نمایند و ڈاکٹر با مردم میر ابو تلقین میکند
عالی جاه چون بشورش بود حال خشونت یافته که امر مذکور با علی ابراهیم خان نمود علی ابراهیم خان در جواب عرض نمود که مثال
همان وقت مردم خود را چنانچه عرض نموده ام طلبیداشته ڈاکٹر را باختیار او گذاشته ام مردم من در اینجا نیستند هر که نام نوکرے
من گرفته مزاحمت نماید او را گرفته بیارند تا مردم میر ابو بشهر رسیده و کار سے کنند ڈاکٹر در کوٹھے و لندیس رفته و کشتی مجقر
شکسته بهم رسانیده ملاح مالک آن را بانعام خطیر راضے ساخت که او را عبور دریا کنانیده بجائے برد که بعضے از افواج انگلیشیه در آنجا
بوده بیا بنده و بر کشتی مذکور مع میر احمد علی که مناسبتی او بود سوار شده راهی شد مردم متعینه عالی جاه که طرف دریا بحفاظت مامور
بوده اند در آن وقت قورق بود که هیچ کسے آن طرف دریا بلکه هیچ سو نمی رفت کشتی را دیده بشور و مرادا داشتند و معلوم شد
که ڈاکٹر مے رود تا آنها کشتی برکشانیده نزدیک او برسند ڈاکٹر تا نصف دریا رسید از آن طرف هم مردم افواج انگلیشیه کشتی را
بسوے خود رقاصند یده برکشتیها سوار گردیده بحمایت او رسیدند کشتی سواران این طرف ترسیده برگشتند ڈاکٹر بسلامت رفته
با آنها پیوست این خبر بعالی جاه رسیده هر چند توهم این عمل نسبت بعلی ابراهیم خان نمود اما وقت مقتضے کاوش او نبود و

ذکر جنگیدن افواج انگلیشی با قلعهٔ عظیم آباد و ظفر یافتن بر عالی جاه و بدر رفتن او از ین ممالک در حمایت وزیر پادشاه

افواج انگلیشی به عظیم آباد رسیده از رستهٔ بازار مشرقی بیرون شهر درآمده در حویلی که پیشتر میرزا خلیل معروف و الحال به معروف گنج
مشهور است توپها چیده دیوار قلعهٔ پادشاهی را که از گل و خشت و بسیار کهنه بود منهدم ساختند اول صبح بود که بضرب گوله توپ و قنباره
متحصنان را از مقابل خود رانده از راه دیوار شکسته داخل شهر شدند میر بو علی خان برادر عموزاد عالی جاه و میر روشن علی
خان بخشی برادر میر مدن که با چند هزار سوار برای کمک متحفظان قلعه تعین شده اول شام رفته بودند نزدیک بشهر رسیده داعیهٔ
عبور از محدوده گنج و بیگم پوره بیرون شهر داشتند که از آن راه رفته بطرف نخاس سر بر آورده افواج انگلیشی را یورش آورند
نزدیک به تکیه شاه مجنون رسیده بشکست قلعه و در آمدن افواج انگلیشی بحصار شنیده متحیر و مضطرب شدند و فسخ عزیمت نموده
در برگشتن و جنگیدن متردد بودند که ناگهان تلنگه های انگلیشی بعد غلبه و گریزانیدن متحفظان قلعه از دروازهٔ مغربی معدودی
بیرون آمده نمایان شدند و این همه جمع کثیری که قلت و کثرت آنها ملحوظ و معلوم نماید مسلک فرار پیموده در کمال اضطرار بنحوی گریختند
که بعضی از همراهیان در آب جله غرق گردیدند و بعضی در گل و لا افتاده شربت مرگ چشیدند روشن علی خان بخشی نیز در گرداب
اضطراب پای که گل بسیار داشت رسیده و از اسپ سواری غلطید و دستار از سرش افتاده کفش از پا بدر رفت
با این فضیحت برگشته بلشکر پیوست و عالی جاه زمانه را بکام اعدا دیده چاره بجز بدر رفتن ندید و از بکرم کوچیده بجب علی پور
نزول نمود و درین منزل میر عبد الله بالفت وطن در روز زن بی خبر از لشکر علیحده گشته بزحمت تمام از دست گنواران رهائی
یافته جانی بسلامت بدر برد و اکثر قابو طلبان را همین روش پسندیده آمد احمد خان قریشی بعنایت لطیفهٔ هرزه در ایان زمان در ابتدا
که عالی جاه عفو تقصیر آتش نموده برفاقت خود گرفته بود و پیش او و مقربانش بلند پروازیها در داب رفاقت نموده سخنان بسیار
گفت که بجا در عالم رفاقت چنان و چنین می نماید لیکن از سه سال دل بری از عالی جاه داشت بعد ورود در منزل قمنگر
مامور باستجماع و ارسال ذخائر احتیاس عله بنا بر مصارف لشکر گردیده پیشتر بدان دیگر رفت و عالی جاه از شمشیر نگر کوچیده
محاذی شیخ پوره که محل سکونت افغانی از زمین دار انسبت دریای سوهن را پایاب عبور نموده در تلی تعوکه آباد دیه تاجران
معروف بعراقیت مقام فرمود و زن و اسباب و اموال خود را که بر قلعهٔ رهتاس گذاشته بود نزد خود طلبید میر سلیمان خانسامان
که معتمد علیه و مدار المهام نقل و تحویل بود خلاصهٔ اموال و نقود و جواهر را مع زن عالیجاه و دیگر نسوان محجوبه مطلوبه اش آورده ملحق
رسید و هم درین مکان میرزا نجف خان که از نالهٔ او دهوا راه کوهستان گرفته بود از ملک مثین سر بر آورده بعالی جاه پیوست و در
جای مذکور مجلس مشوره انعقاد یافته اختلافی در آرا بهم رسید میرزا نجف خان که مزاج و روییهٔ شجاع الدوله را علی ما هی علیه می
دانست راضی برفتن پیش او نبود و می گفت که هرگز آن طرف نباید رفت خود در قلعهٔ رهتاس با جمعی از خواص و متحفظان معتمد
نشیند و فوج را بمن واگذارند من ازین جمله مردم سواران خوش اسپ خوش یراق که در سواری ماهر و بآداب سپاهیگری
واقف اند چیده و از پیاده ها نیز بقدر حاجت هر که لائق باشد همراه خود گرفته با انگلیشیان می آویزم و فرصت آرام و انتظام نمی دهم
تا بجنت هر کرا یاور باشد عالی جاه از بدی آب و هوای رهتاس و بعضی اندیشهای دیگر نمی پسندید رای مذکور دران حین پیش نرفت
داشت لیکن تقدیر نگذاشت میرزا نجف خان گفت اگر این رای را نمی پسندند از راه تبدیل کهنهٔ عازم دکهن باید شد و با تفاق
دکهنیان کاری از پیش می توان برد عالی جاه از دوری راه و ناجنسیت از آن بلاد و مردم آنجا و مباینت مزاج از جامع مرتبه

و جارت بیگی آنها برین اراده هم اتفاق نکرده رجوع بپادشاه و شجاع الدوله اصوب انگاشتند خطوط میرزا شمس الدین نیز اعانت
این راے می نمود و میر سلیمان بنا بر غرض خود نیز دلالت بهمین اراده می کرد میرزا نجف خان از رفاقت عالی جاه در صورت
جزم عزم رفتن پیش شجاع الدوله سرباز زده قاصد ترک رفاقت بود هنوز امرے منقح و مقرر نشده بود که عرضے احمد خان قریشے
متضمن ورود افواج انگلیشیه تا عجب علی پور رسید هر چند این خبر دروغ و حیله قریشے مذکور بود اما عالی جاه را تشویش بے نهایت
روی داده اضطراب عظیمی لاحق حال او شد درین ضمن عرضے دیگر از خان مرقوم رسید که توجه را بر جناح استعجال از راه دریاے
گنگا انگلیشیان فرستاده اند که در زمنیه رسیده سد راه عبور لشکر شود و زمینداران محالات خود را اشاره نمود که پس ماندگان لشکر
و اسباب عالی جاه را که عقب مانده متصرف شوند آنها حسب الایما عمل آوردند گریختگان آنجا هم بلشکر رسیده اخبار موحشه منتشر
نمودند عالی جاه با ضطراب تمام پاے از روز بر آمده با آنکه اراده مقام داشت بناچار رے کوچ نموده والد مرحوم از راه شفقت
بنده را طلب نمود که حالیا نزد من آمده باید نشست الحال چه محل رفاقت عالی جاه مانده و عالے جاه بنا بر آشنائے بنده
با انگلیشیان از فقیر بنهایت سرگران و بے التفات محض بود فقیر پاس اخلاص علے ابراهیم خان بهادر و میرزا باقر
و میرزا عبد الله ترک رفاقت تا وصول بامنے غیر لائق دانسته دست از همراهے لشکر مخذول بر نداشت و عالے جاه وقت
شام بقصبه سهسرام رسیده صبح از انجا هم پیشتر رفت در منزل سانوت مهینا بر لب دریاے درگاوتے در خزانه که مردم تنخواه
می یافتند وقت شب طالبان تنخواه را با متصدیان جواب و سوال تلخ و تند روے داده صدا ها بلند شد و بتبعیت آنها شورے
در لشکر بهم رسید آشوب عظیمی برخاست بمرتبه که عالی جاه مضطرب گشته از مسند خود تا سر دروازه پا برهنه آمد و می گفت که در
ظاهر این غوغا را سببے مهیا نیست شاید تنگ بجراے نوکران شورشے برپا کرده است چون ایزد تعالی را در سلامتے لشکر عالی جاه
مصلحتها بود آشوب مذکور فرو نشست و صبح آن روز یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد و پنج زنجیر فیل به میرزا نجف خان که قاصد رفتن
نزد شجاع الدوله بود مرحمت فرموده مرخص نمود و خود بر دریاے کرمناسه منزل کرد درین عرصه خطوط میرزا شمس الدین
مع عهدنامه شجاع الدوله بمهر و دستخط او بر قرآن مجید رسید و عالی جاه از کرمناسه گذشته در ملک ناحیه بلونت که قلمرو شجاع الدوله
بود بر لب دریاے گنگا ورود نمود

ذکر عبور نمودن عالی جاه از دریاے گنگ و مقامات در سان مکان و فرستادن میر سلیمان خانسامان را نزد شجاع الدوله بجهت پیمان

عالی جاه از خوف تعاقب جماعه انگلیشیه آسوده متصل به بنارس بفاصله شش هفت کروه از بلده مذکوره منزل گزید
و بنده از دوستان رخصت گرفته در بنارس رسیده و بشرف تقبیل قدوم حضرت شیخ محمد علے حزین اسکنه الله فی اعلے
علیین مشرف گشته در خانه فال سرا سر اقبال خود سید عبد العلی خان بهادر نزول نمود مرحوم مذکور در ان ایام با کمال عسرت در ان
بلده خانه و مقام داشت فقیر در انجا نبوده و از رنج اسفار آسوده بعد چند روزے که لشکر عالے جاه در فضاے بنارس رسید
آمد و رفت نزد دوستان می نمود و گاه گاه عالی جاه را هم مے دید روزے در جلو وے از رفاقت با من گفت که صاحب
پدر و برادران شما در انجا با انگلیشیان مختلط و مخطوط اند شما چرا القصد بمع همراهے من مے کشید بر وید و با آنها اتفاق
ورزید فقیر جبیل گشته جواب داد که بنده در رفاقت شما خیانت نکرده با انگلیشیان و نفاق پوشیده و پنهان نه راه

مراسلات و جواب سے نگذاشته‌ام و بیشتر ازین نیست والا این همه مردم که بے اطلاع شما در راه برگشته بآن طرف پیوسته‌اند بنده را هم مانع نبود بآرام و بے حرج در انقطاع پدر خود رفتن مے توانستیم نجابت و اخلاص نگذاشت که چنین حرکات زشت را اختیار کنم
دیگر آمد و رفت نزد او کم کرده اکثر در خدمت شیخ مبرور مذکور و بعض اوقات بصحبت علی ابراهیم خان و دیگر دوستان میگذرانید

ذکر شہرت خیانت نمودن میر سلیمان با عالی جاه و دزدیدن بعض کیسه های جواهر در راه و برخی از سوانح دیگر

بر اکثر نقود و جواهر گران بها که کیسه هاے کرپاس سفید پر از آنها بود و همراه سواریهاے زنانه بر محفه او سیانه بهانه مستورات
مے برد میر سلیمان خانسامان هنگام بردن بر تماس مع بیگم عالی جاه و آوردن از آنجا مختار و محرم بود داشته‌اند دیگر هنگام آوردن
اسباب از قلعه رهتاس خیانت عظیم نموده جواهر نفیسه بیش قیمت که ملکوک مے ارزید بزدید و عالی جاه را دران زمان
فرصت ملاحظه و محاسبه آن نبود معهذا مجال مواخذه هم با نوکران خصوص مثل میر سلیمان نداشت و میر مذکور دران اوقات
لباس درویشے در بر کرده رو بروے عالی جاه اکثر و تمالی در دست و کمال ابنوس گریبان پیچ استاده می گفت
چگونه و بکدام چشم شما را باین حال تو انم دید تا آنکه بسفارات همراه کسے که از طرف شجاع الدوله باستمالت عالی جاه آمده بود
نزد شجاع الدوله رخصت گردید در آنجا با راجه بینی بهادر و علی بیگ خان و مرزا نجف که در ایام طفلی عزیز بر مذکور اتالیق او بود
و دیگر عمله و ارکان آن دولت غیر سالار جنگ که بوساطت میرزا شمس الدین مربی عالی جاه و بدالخطبه جواب و سوال شمل
بود در ساخت و هر یکے را از مال خیانت تواضعے لایق نموده بعضے از جواهر بے بها نهاد و دو سیله حمایت براے خود محکم نمود بعد
نزد عالی جاه با نوشتها می استمالت و تسلیه های مے نهایت برگشت و قبل از عود او میرزا شمس الدین نیز بارقام وزیر
و بادشاه که متضمن نهایت دلجوئی و عواطف با کمال مهربانے و الطاف بود رسیده سرمایه اطمینان خاطر پریشان عالی جاه
گشته او را مستعد نهضت بطرف لشکر وزیر گردانید و میرزا نجف خان از کرم ناسه راه بوندیل کهند گرفته بمک بوندیله ها
رفته راجه آنجا بمقدم او را مغتنم شمرده در اعزاز و احترام او کوشید و برفاقت خود برگزید عالی جاه بعد عود میر سلیمان
و دلجمعی از انتظام احوال خود و نگهداشتن مردمیکه منظور در کار بود و اداے تنخواه برطرفیان روانه لشکر وزیر و بادشاه
گردید بنده بنابر عدم اسباب و بے التفاتے عالی جاه رفاقت خود درین سفر بے فایده و تضییع اوقات دیده توقف در بنارس
اصلح دانست چه بنابر ناخوشے مزاج میر جعفر خان از رفقاے عالی جاه و بودنش بر کرم ناسه و گمان آنکه مردم با عانت
وزیر در امور عالی جاه داشتند معاودت درین روزها دور از حزم و مآل اندیشے نمود و صحبت حضرت شیخ مبرور نیز
از مغتنمات و نعمتهاے غیر مترقبه الهی بود و شکر عواطف و اشفاق آن زبدة النفس و آفاق که درین تنهائی و غربت مبذول
احوال فقیر داشت زبان و بیان را یاراے تعهد نیز از یک آن نیست دلجوئی و رستا ازین بزرگ را امید آنم چگونه برنگارم که قلم و کسی
آن بعید نیز از عجز و تقصیر اعتراف می نماید چون درین جزو زمان در دوری و مباینت قلب و لسان از جمله شیم متعارفه خلق عموما
گردیده و در زمره سروران و روساے خصوصا نهایت رواج دارد وزیر و بادشاه هم با عالی جاه مواعید کاذبه اعانت و امداد
مے نمودند و هم با انگلیشیان و میر جعفر خان جواب و سوال آشتے و معامله مے فرمودند چنانچه او شتاب راى را که ذکر او بتقریبات
مختلفه در اوراق ماضیه گذشت و او بعد بر آمدن از عظیم آباد نوکر شجاع الدوله گردیده برفاقت راجه بینی بهادر نائب صوبه او
تا زمان دولت عالی جاه بسر برده درین وقت نیز از جمله رفقاے بینی بهادر مذکور بود و بینی بهادر بنا بر تحریک میرزا شمس الدین

وکیل عالیجاه بسالار جنگ و عدم مدخلیت او درین کار و شعوری که در فهم آن امور داشت بر هم زن حصول مطالب مرجوعهٔ عالیجاه و مرغب
مصالحه و معامله با میر جعفر خان و فرقهٔ انگلیشیان بود و برای پیغام انفصال معاملات مع خلعت عنایات و مهربانی فرستاده بارها
اخذ و جر و جواب و سؤال حصول مقاصد خود از هر دو جانب گرم داشتند میر جعفر خان بوساطت راو شتاب رای مبلغ یکهزار روپیه
فرستاده عبد العلی خان خالوی بنده را بسبب آنکه عالیجاه با او بد بود از عظیم آباد بنا بر رفاقت رام نارائن چنانچه گذشت آن حرج
را بدر کرده بود طلبیده مورد مهربانی گردانید و همدران آوان والد بنده مع برادران فقیر در لشکر میر جعفر خان بضرورت آمده ملاقات
کرد و اما چون عالیجاه با والد الطافی نموده بود میر جعفر خان چندان از دل از ایشان راضی نبود

ذکر رسیدن عالیجاه متصل بلشکر شجاع الدوله و ملاقات اینها با همدیگر و آمدن وزیر و پادشاه بر سر جماعهٔ انگلیشیه بدلالت و اعانت عالیجاه در کمال کر و فر

چون پادشاه و وزیر الممالک شجاع الدوله بهادر بطرف اکبرآباد بنا بر بندوبست بندیل کهند بود و عالیجاه هم حسب الطلب او بهمان
طرف راهی گشت بعد ورود تقرب معسکر وزیر که فاصله بین العسکرین پنج کروه بود شجاع الدوله باستقبال عالیجاه در کمال شان و شوکت
فوج خود را آراسته با دوازده هزار سوار بخیمهٔ عالیجاه آمد عالیجاه که از آمدن او آگهی داشت پلتن های خود را آراسته
از سر دروازهٔ سراپرده های خیام تا فاصلهٔ بعیده که اغلب جنس یک میل خواهد بود دو رویه استاده کرد و خیمه ها در کمال رفعت
و زینت برپا نمود و سران سپاه و رفقای عمده را نیز بامورتهٔ تنظیف لباس نموده احضار فرمود چون وزیر رسید تا طرف
اندرون دروازه استقبال نمود از طرفین سلام بضابطهٔ هندوستان بعمل آورده باهم معانقه نمودند و باتفاق آمده هر دو بیک
مسند نشستند وزیر کلمات اخلاص و اتحاد و تسلی زیاده از حد تقریر کرده بملازمت پادشاه همراه خود دعوت نمود عالیجاه بست
و یک خوان ملبوس خاص مختلف القماش و خوانهای جواهر زواهر و افیال کوه شکوه پیشکش نموده باتفاق وزیر بملازمت پادشاه
رفت وزیر الممالک آصفجاه عالیجاه را بر فیل خود گرفته هر دو بر یک مرکوب روانهٔ سرادق سلطانی شدند بعد حصول ملازمت وزیر
بلشکر خود رفت و عالیجاه بعسکر خویش برگشت روز دوم عالیجاه بخانهٔ وزیر برای بازدید روانه گردید او نیز مثلیه ملازم را فرموده
بود که لباس ملون سقرلات پوشیده و بندوقها در دست گرفته دسته دسته از سر دروازه تا فاصله که گنجایش داشت بایستند
حسب الحکم بعمل آورده حاضر بودند و دیگر اعیان لشکر و ارکان دولت نیز کمر خدمت بسته در جای و مقام لائق خود اجتماع و ازدحام
نمودند و عالیجاه با کوکبهٔ حشمت و ابهت رسیده چون داخل سراپردهٔ وزیر گردید شجاع الدوله آصفجاه تا سر فرش استقبال نموده
دست عالیجاه گرفته همراه خود برده بر مسند برابر خود نشانید و نهایت دلجوئی و اشفاق را کار فرماگشته تسلی بسیار و یا امداد و اعانت
و استرداد صوبجات بنگاله و عظیم آباد از دست انگلیشیه امیدوار نمود بعد چند روز عالیجاه بمصاحبت علی ابراهیم خان بهادر
یکدست زیور بسیار گران بها که یک لک می ارزید مع رتهٔ فیل که نهایت تکلیف با پوشش زردوزی بود برای بهو بیگم زن شجاع الدوله
و هم بعضی هدایا و تحف گران بها برای مادر شجاع الدوله زن صفدر جنگ فرستاده آنها را خوشنود و مادر شجاع الدوله را مادر
خود نمود چون شجاع الدوله را انفصال معامله با بندیله ها و گرفتن مالگذاری بعضی پرگنات اکبرآباد از آنها منظور بود و راجه
بینی بهادر را پیشتر فرستاده بتوقع حصول مامول میگذرانید و بندیله ها انقیاد نکرده سر اطاعت فرو نمی آوردند احتمال درنگ
بسیار در آن جوار میرفت عالیجاه با وزیر پیغام نهضت بطرف ممالک شرقیه نموده استعجال در آن زرشت دور نگ

وفرصت دادن بانگلیشیان مصلحت نمی انگاشت و وزیر الممالک مدار انفصال یافتن معامله مذکور درمیان آورد عالی جاه گفت که
اگر انتظار همین کار است مخلص با اینهمه فوج و اسباب معطل نشسته چه میکند مرا مامور فرمایند تا کار سرکار بدولت وعجلت انصرام داده
برگردد وزیر قبول نموده مرخص ساخت عالی جاه عبور جمنا کرده داخل ملک بندیل کهنڈ گردید چون توپهاے تیار بآئین فرنگ
و افواج مرتب و مؤدب بآداب آنها همراه داشت از مبتی بهادر بیشتر رفته قلعچه مختصرے از انها مفتوح ساخت و متصل بقلعه رسیده
او رسید چون میرزا نجف خان ممنون احسان او آن طرف بود و بندیله نسق فوج عالی جاه بر خلاف رویه افواج متعارفه هند
منتظم دیده و اسباب قلعه گیرے را هم بوفور دریافته اندک سر حساب و راقم یاداے زر رواجبی گردید و بوساطت میرزا نجف خان امر
انفصال یافته از زر معمول زر معین الطمینان میسر آمد عالی جاه شاد کام و منتضی المرام معاودت نموده با وزیر ملاقی و بلشکر او ملحق شد
و عزیمت تسخیر ممالک شرقیه تصمیم یافته تهیه سفر مذکور پیش نهاد خاطر ها گردید او اسط ماه مبارک رمضان سنه یکهزار و یک صد و
هفتاد و هفت هجرے بود که وزیر و پادشاه مع عالی جاه در بنارس ورود نموده بلدهٔ مذکور را معسکر ساختند و تخمینا نه روز در بنارس
پنج ماه گذشته بود که ورود این عساکر و ملاقات با دوستان میسر آمد چه عالی جاه در آخر ربیع الثانی یا اوائل جمادی الاولے
شکست خورده بحدود بنارس رسید و او اسط یا او اخر ماه مبارک بود که باتفاق وزیر و پادشاه باز در بنارس بامید انتزاع بنگاله
و عظیم آباد وارد گردید و یازده لک روپیه در ماهه وزیر الممالک مقرر کرده معین ساخت که هرگاه باراده اعانت او و انتزاع
صوبجات شرقیه عبور گنگا نموده داخل حدود صوبه عظیم آباد شوند از ابتداے روز ورود در ان حدود در ماهه مذکوره ماه بماه
مے رسانیده باشد

ذکر حدوث فتنه منازعت در فوج انگلیشی و برخاسته آمدن بعض افواج از ان لشکر در رام نگر و ملازم شدن آنها در سرکار شجاع الدوله بهادر

موشیر مدک فرانسیس مع جماعه از اقوام خود در رفاقت انگلیشیه بوده و میر جعفر خان در جنگ عالی جاه وعدهٔ انعامی با فوج
نموده بود زمانیکه بر کرم ناسه بعد انقطاع تعاقب عالی جاه مقامات داشت ایفاے وعده نموده زر موعود رسانید مدک کورواتی
او راکه فوتش بوده اند بر زر مذکور منازعتے با انگلیشیه روے داده منجر بافتراق گردید موشیر مدک با یک صد و چند کس همقوم خود
مع بندوقهاے چقماقے و شاید یک ضرب توپ هم یا بدون توپ از کرم ناسه برخاسته قبل از ورود شجاع الدوله ببنارس
و بعد رفتن عالی جاه بلشکر وزیر ملک راجه بلونت سنگه زمیندار بنارس آمد و افواج انگلیشیه چند میل راه تعاقب آنها نموده بنابر
احتیاط و مظنه اشتعال نائره فساد با وزیر در حدود او اهتمام مواخذه و مجادله با مدک مذکور نکرده برگشتند آخر الامر جماعه مذکوره
مع سردار مرقوم ملازم شجاع الدوله گشتند رؤساے لشکر هر سه سرور که عبارت از پادشاه و وزیر و عالی جاه باشد بخدمت
شیخ مرحوم حاضر مے شدند و این هر سه سرور نیز ادراک خدمتش مکرر نمودند از فحواے کلام جناب مرحوم مرقوم ما نفعتے از حرب
انگلیشیان نظر بعدم انتظام افواج و فقدان مهارات داب حرب در سپاه مستفاد مے شد و فقیر را نیز مانع مرافقت با لشکر مذکور بود
و مے فرمود که از این جماعه تمشیت امرے متصور نیست راهے بیهوده عنقریب معاودت خواهند نمود و بنده را آرزوے رسول
باماکن ماکوفه و اعتقادے مهجور نگذاشت که اطاعت امر لازم الاتباع آن مرحوم نموده از فیض خدمتش مستفید ماند
بهر حال پل کشتی بر دریاے گنگا بسته عساکر بحر امواج عبور نمود بعد اندک توقف در حرکت آمد و راجه بلونت سنگه زمیندار

بنارس که مرد عیار و ز مره خود جبار و نهایت مال دار بود بمرتبهٔ که مردم اندوخته او را از کرور ها متجاوز می دانستند و هرگز تا زمان
مذکور بحضور شجاع الدوله دیدنش بهیچ وجه حاضر نشده درین سفر باعتماد اقوال بینی بهادر بوساطت سید نور الحسن خان بلگرامی
که سر اول معامله او بود و ضمان جمیع سرداران لشکر خصوص عنایت خان پسر حافظ رحمت روهیله و راجه بینی بهادر حاضر آمده تشرف
کورنش وزیر استسعاد یافت و برفاقت او جهت گماشته همراه نائب مذکور شامل لشکر گشت دو سه هزار سوار و چند هزار پیاده
مستعد همراه داشت و انبوه مردم درین عساکر بمرتبه بود که احصای آن از متعذرات است تا جائیکه نظر کار می کرد فوج مردم
بود که موج می زد لیکن از بی خبری سرداران و عدم ضبط و ربط در عین لشکر هر گروه گشتند و مالهای یکدیگر می بردند و کسی
بحال کسی نمی پرداخت و هنگام کوچ در راه رفتن از جمله پس ماندگان و مردم اطراف و جوانب هر که اندک از ازدحام دور تر می افتاد
شکار نابکاران بود مثل قطاع الطریق غارت می کردند بلکه از جان می کشتند اما لشکر نبود گویا سواد اعظمی است که از جائی
بجائی حرکت می کند و هرچه در دار السلطنه شاه جهان آباد که چشم و چراغ هندوستان بود مردم را میسر می گشت درآن
لشکر هم میسر بود و بعضی از هوشیاران وزیر را فهمانیدند و بواسطه و بی واسطه رسانیدند که جنگیدن با انگلیشیان بضابطهٔ متعارفه
این دیار مقرون بصلاح نیست چه هر جا اینها صفوف آراسته درست بایستند گویا سد اسکندر اند اگر هزار کس خواهند بود
پنجاه هزار کس انجا بر روی اینها نمی توانند آمد مناسب آنکه چون از مدتی مشق چپاولی معمول جناب عالی است دلاوران
رکاب هم در خدمت بوده مهارت این عمل نموده اند جوانان خوش اسپه معتمد و سرداران دلاور جانفشان را چیده
همراهی خود باید برگزید و مخدرات را با بار و بنه در همین جا که سرحد ملک سرکار است مع دیگر افواج گذاشته بی آنکه نام
جناب عالی شهرت یابد جریده بر انگلیشیه که الحال متزلزل گشته قاصد بنوده و از یکسر بر غاشیه میروند باید تاخت و اول صبح قبل
از آنکه مستعد گردیده راهی شوند بر سر شان باید ریخت اگر جمعیت آنها پاشیده انتظام شان برهم خورد کار بانجام رسیده
و فتح و ظفر نصیب اولیای دولت گردیده است و الا هر که بدست آید او را از تیغ باید گذرانید و اسباب پس مانده را آتش
باید کشید و توپ و آلات هرچه یافته شود و بردنش متعذر باشد ناقص باید کرد و تمام روز در پی آنها بوده شب از صدمه شبخون
دور تر منزل باید گزید و بهمین صورت تا حصار عظیم آباد دست از آنها نباید برداشت و در راه رسد قطع طریق اگر کار شان تمام شد
فهو المطلوب و الا استرضی قلعه رنگشته و در اهرام عسکر فرموده بعضی از افواج را بتبعیت سردار شجاع هوشیار از طرف سرکار
سارن یا مقابل آره عبور گنگا فرموده دنبال برای هر محال با جمعیت لائق بحال آن کار تجویز نموده خلعت و سند داده رخصت
باید نمود و حکم باید کرد که در دلجوئی و حسن سلوک کوشیده احدی از رعایا را نرنجانند و بندوبست محال مذکور در کمال تخفیف
که موجب تالیف زمینداران و رعایا باشد نموده در تحصیل آن سعی نمایند و مردم را از خود متوحش ننموده در تمام قلمرو بنگاله و عظیم آباد که بر عمد
بنا شد عمل و دخل نمایند و یک فوج طرف عظیم آباد گذاشته عمال بدستور مذکور این طرف هم مامور شوند هر دو طرف دریا هر دو فوج
درنگ و تاز بوده هر کشتی که از مشرق قاصد عظیم آباد گردد هر طرف که ملاحان کشیده باشند فوج همان طرف ملاحان
را ده کشتی و اهل و اسبابش را قتل و غارت نمایند و نگذارند که جنس غله و غیره هیچ چیزی داخل حصار عظیم آباد تواند شد
درین صورت در اضطراب و اضطرار شان افزوده آنها را غیر از فرار بکلکته و خالی گذاشتن حصار عظیم آباد چاره نخواهد بود
بعد از آن آنچه مناسب باشد بعمل خواهد آمد وزیر برگشته تقدیر را چنین رای صواب که فی الواقع از احسن تدابیر بود دلپذیر نگشت
و هر که در باره جنگ مصالحه سخنی می گفت التفاتی بآن نکرده چون جنگ ابدالی دیده جنود دیار از حمله مقلد انگش

می شمرد جواب میداد که جنگ را بر ابی وسلیقه من باید گذاشت چون جماعه انگلیشیه وافواج شان بسیار کم وخرج سفر برسات ومحاربات
عالی جاه کشیده نهایت خسته حال بوده اند وسطوت افواج شجاع الدوله وشجاعت دهرا تهاے او شهره داشت جنگ او در میدان مناسب
حال خود ندیده وحسن تحصن عظیم آباد اصلح دانسته مع میر محمد جعفر خان از بکسر در نهایت اضطرار برخاسته راه عظیم آباد گرفتند و
شجاع الدوله مع پادشاه وعالی جاه بکمال جوش وخروش داخل حدود عظیم آباد گردیده منزل بمنزل راه مے برید وغارتگران
فوج پانچ شش کروه از چارسوے لشکر ش اثر آبادے نگذاشته بعموم خلق خدا از انبوهے ایذا واضرار رسانیدند که بیچارگان چنانچه
از ورود وزیر وپادشاه شادمان بودند بجان آمده از ته دل دعاگوے انگلیشیان شدند چه از نها این قسم ظلم بعمل نیامده ضررے
وآزارے بهیچکس نمیرسید چون ورود لشکر دو سه بار برلب دریاے سوهن گردیده بنده که از مدتے آرزوے ملاقات والده
خود داشت احوال لشکریان ودنیاے ایشان فراموش کرده بر چوپالکی که در هند سوارے معروفے است سوار شده با دو سه
خدمتگار وگاؤ بار بردار روانه حسین آباد که دار الملک محال التمغاست گردید چون از دریا گذشت محمود خان رفیق خود را مع دو سه
کس دیگر یا بار بردار مذکور گذاشته خود پیشتر رفت در موضع شیخ پوره که سکناے آنجا از خوف غارت لشکریان وزیر وپادشاه
گریخته ده را خالی گذاشته بودند رسیده از دهاتے دکنے دید وشیه اسپان شنیده متعجب گردید که اینجا اسپها از کجا آمد ومردم
چگونه مانده اند آن وقت یاد آمد که قطاع الطریقان لشکر ند نخواستم که برگردم پیشتر رفتم دو سه کروه راه طے شده بود که غبار
عظیمی در میان آن سنانهاے رخشان بنظر آمد حیران شدم وبعد اندک زمانے دیدم که هزاران سواشے وقریب
بروسه صد سواران مغل وافغان درانی ملازم وزیر ند که در پے آن مے آیند فقیر در ان صحرا بر جان خود ورفیقی که همراه
دیگر همراه داشتم ترسیدم دگاؤ بار بردار را نیز از جمله غنائم آنها شمرده خواستم که هنوز دور اند شاید ما را ندیده باشند از کناره
دریا پائین رفته در ریگ سوهن کناره اش گرفته تا حد ملک خود باید رفت بکهاران گفتم کهاران قدیم بوده اند سردار آنها
نپسندید وگفت چنانچه ما آنها را دیدیم آنها هم ما را دیده اند واین حرکت را محمل بر خوف نموده بر غارت دلیرتر خواهند شد حالا
در میان اینها بکمال دلاورے باید رفت فقیر فهمید که راست مے گوید صلاح او را پسندیده اطاعت نمود بلیت گاه باشد که
کودکے نادان ÷ بغلط بر هدف زند تیرے ÷ چون متصل بهم گردیدیم یکے از انها که مغل بود اسپ را از صف برآورده
وفتیله روشن بندوق را بجایش گذاشته بطرف من راند وگفت کیستی وکجا میروے بنده هم دلیرانه جواب داد که ترا
چه کار است وزیر الممالک مرا برائے آوردن سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ که مرد عمده وصاحب جاگیر در دامن
قلعه رهتاس مے باشد فرستاده آنجا مے روم گفت این دیگر کیست گفتم رفیق من است وبار بردار من عقب می آید این را
گفته براه افتادم او جواب شنیده ودلیرے مرا دیده وگفتن مرا راست دانست واز اراده خود گذشته برگشت وتعرض بامن ورفیق
واسباب من کسے نکرد وبعد از ان نصف میل دیگر چون رفتم دسته دیگر بهمین صورت برخوردم آنها فقط استفسارے نموده
جواب از خدمتگاران شنیده راه خود گرفتند پس از ان دسته دیگر در دهے برخورده چیزے نپرسید وجوابے هم نشنید اما از
چارسو دود آتش از دهات سوخته بلند ونمایان بود وبعد از انکه پنج میل راه طے کرده بموضع مهوان رسیدم ده را خالی از مردم
ویک دو سپاه وپاسبان بر کنار ده مذکور استاده دیدم از و پرسیدم که پیشتر هم غارتگران رفته اند گفت تا اینجا رسیده
ودهات را سوخته وغارت کرده مواشے وهر چه بدست شان آمد برده اند گفتم خبر دهات دیگر بازرسانید فردا از ینجا پیشتر
خواهند دوید وساعتے در انجا آرمیده پیشتر رفتم وبحسین آباد رسیده دو روز توقف کردم ووالده ودیگران را دیده مع برادر خود

سید علی خان بلشکر معاودت نمود لشکر تا آن زمان از رعب علی پور گذشته بود و راه از خوف دزدان بشقتے بریده آمد که چه گفته آید و جماعهٔ انگلیشیه مع میر محمد جعفر خان بشهر رسیده باز فوج خود را جمع دیده گردانیده باراده مزاحمت چند کرده ازارادل پیشتر آمدند و در خود تاب تحمل صدمات افواج شجاع الدوله نیافته روے خود از مقابله برتافتند و از هرج و مرج درانیان که درغارتگرے اطراف و جوانب مے دویدند خود دارے نموده بشهر عظیم آباد رسیدند بعض توپها را بر برج حصار گذاشته خود بطرف پچپهاڑے برسد آب جلیه که اکثر اطراف شهر را در برسات محیط مے باشد منزل گزیده بطور مورچال قائم کردند و توپے را هم بر بلندے معروف به پچپهاڑی برده بستند و میر محمد جعفر خان را مع بندیان همراهش برسد مذکور را طرف جنوبے شهر جاے دادند و چند کمپنی تلنگه خود را در محافظتش گذاشتند گویا میر جعفر خان پشت سر انگلشیان و متصل بایشان بود و شجاع الدوله از سید آباد بنابر مراعات از احباب براے لشکر کناره دریاے سوهن گرفته در راه راست عظیم آباد را گذاشته بطرف قصبه منیر میل نمود در منیر بنده هم بلشکر لحوق گشته بصحبت احباب کامیاب گردید آخر بضرورت از انجا کوچ نموده باز بطرف پهلوارے چار کروهے عظیم آباد منزل گزید اگرچه درین منزل چاهها بسیار بود اما باز هم قلتے در آب رو یداد چاهها ے دیگر حفر کردند ظاهرا یک روز در انجا مانده صبح روز دوم باراده جنگ وزیر مع عالے جاه و کل سپاه سوار گردید

ذکر جنگیدن شجاع الدوله با انگلیشیان و دریافتن احوال جنگ ایشان و اهمال نمودن در جنگ چند روز بعد از ان برگشتن بطرف بکسر و چهاونی نمودن در انجا و بودن بے خبر و بدعهدی نمودن با عالی جاه بے بال و پر

شجاع الدوله با جمیع افواج خود که بحساب مور و ملخ بوده اند سوار گشته از شارع عام که تالاب بیتهی پور روکهانے پور و مقبرهٔ پدر عالی جاه بر سر آن راه واقع است پیش رفت و بینی بهادر مع راجه بلوند سنگه بطرف دست راست وزیر باندک فاصله جاے گرفت و عنایت خان پسر حافظ رحمت روهیله مالک دارجان بهیت و بریلی وغیره با ده دوازده هزار روهیله و گسائین پانچ شش هزار تلنگه در قول وزیر بوده اند و عالے جاه با پنج پلتن که بسرکردگے سمرو با توپهاے وضع انگلیشی و بندوقهاے چقاق آراسته و تیار بود و البته پنج شش هزار سوار نیز همراه داشت بطرف دست راست بینی بهادر با فاصله بسیار بعید که تخمینا یک و نیم کروه و مقابل پچپهاڑے و مورچال میر جعفر خان واقع بود از بلکه گوله رس توپ دورتر رفته استاد فقیر که سررشته نوکرے باکسے نداشت با پسه سوار بنابر دوستیهاے علی ابراهیم خان بهادر و میرزا باقر و میرزا عبد الله همراه ایشان در فوج عالے جاه بود از هر جاے خواست رفته تماشا مے نمود تا آنکه شجاع الدوله در بناء و عمارات آباد ے خارج شهر آهسته آهسته آمد متصل بمیدان علے باغ زین الدین احمد خان مرحوم نمایان و جنگ توپ و بان شروع گشت و وزیر مع فوج خود جبار رتا دو دو قدم بقدم پیشتر مے آمد و از طرف انگلیشیه متواتر گوله بارے توپ بود دو گوله یک توپ کلان بطرف سمرو که البته بقدر خس کرده پیشتر از عالے جاه صفوف خود آراسته استاده بود در فوجش میر سید دلنگه هاے همراهیش مجروح میشدند و گاهے گوله توپ از سر فوج او گذشته در میان مابین او و عالے جاه مے افتاد شتر سوار شجاع الدوله پیغام براے عالی جاه آورد که من با دشمنان شما مقابل گشته گرم ستیز و آویزم شما در انجا استاده چه مے کنید از ان طرف شما هم مثل من مقابل انگلیشیان آمده یورش نمایید و اگر نمی توانید سمرو را مع توپها و تلنگه هاے پلتن متعین من نمایید تا پیش روے من او توپ اندازے بر اعدا نماید و از اطراف سواران بر آمده یورش نمایند عالی جاه در جواب سخنان بغیر دروغ گفته فرستاد و از جاے خود جنبیده سمرو را

نزد وزیر یکیک او فرستاد دو نیم پهر از روز گذشته وقت ظهر بود که گسائین مع ناگه‌ها یورش نمود و از طرف انگلیشیان شلک کرپا یا
ارشتها نداز بعمل آمد و جمعی از ناگهای سینا سپر بر خاک هلاک افتاده مغلوب شدند بنده از لشکر عالی جاه علیحده گردیده با بینی فتح
اود بینی بهادر تماشا ایستاده دوستان را آگاه ساخت که بعد شلک اگر باز آواز توپ انگلیشی بگوش آید غلبه انگلیشیان است و
علامت انهزام گسائین و اگر آواز نیاید انگلیشیان مغلوب بلکه متلاشی گشته اند انتظار میکشیدیم که بعد یک دو شلک باز آواز
توپ استماع افتاد و افواج شجاع الدوله باهم جمع گشت بعد دو سه گهری عنایت خان پسر حافظ رحمت با روهیله‌های همراهی
خود و دیگر افواج وزیر یورش آورد و همان قسم آواز شلک بگوش ما رسید انتظار آواز توپ میکشیدیم بعد لمحات چند شنیدیم
و از برج طرف مهدی گنج نیز توپ اندازی علی التواتر شروع افتاد باز فوج شجاع الدوله جمعیت نموده سه ساعت از روز باقی
خواهد بود که یورش ثالثه بعمل آمد و آنچه توانائی و تاب تحمل در مردم وزیر بود صرف نموده تزلزلی در صفوف انگلیشی پیدا آوردند
و بعضی از دهل و طنبور آنها که در جنگ می نوازند در دست مردم وزیر افتاد اما انگلیشیه کمال پایداری را کار فرما گشته مدافعه
معقول نموده حمله‌های متواتر زدند و فوج وزیر تاب نیاورده بجای خود برگشت لیکن بلوند سنگه و بینی بهادر از جای خود
نجنبیدند مگر شیخ دین محمد جماعه دار مشهور پسر متبنای شیخ محمد سربلند خان که از لشکر اینها بکار آمد و در میدان جنگ از دنیا
درگذشت و فقیر بچشم خود دید که هوای مشرقی پیدا گشته روبروی لشکر وزیر وزیدن گرفت اول مغربی بود و از پشت لشکر وزیر
می وزید همان زمان دیدم که بعد شلک سوم انگلیشیان توپ خود را از جائیکه بود پیش برده خود هم از مکانیکه استاده بودند
قدمی چند پیش آمدند درین عرصه شتر سوار وزیر نزد عالی جاه رسیده ملامتی بر تساهل ایشان و نکردن یورش و تقرشادن سمرو
نمود و گفت که الحال روز بآخر رسیده وقت جنگ نمانده است ببینگاه برگردند فردا تدارکی که باید بعمل خواهد آمد عالی جاه سمرو
را که اندک پیشتر بود از مساعدت اعلام نمود تا مع توپهای خود و همراهیان برگردد چون ساعتی از روز باقی ماند عالی جاه راه
خیمه‌گاه خود گرفت و شجاع الدوله قبل ازین بعسکر خود برگشت عالی جاه نصف میل راه رفته باشد که شام شد اول شام بود که ناگاه
کپتانی با دو سه کمپنی برآمده چون معلوم بود که عالی جاه این طرف استاده و انگلیشیان را عداوت با او زیاده تر بود بمقام قیام
عالی جاه رسیده شلکی کردند قدمان مجهول که عقب مانده بودند بملاحظه این جسارت مضطرب گشته بی اختیار بطور فراریان
از آن جا در رفتند فقیر خود از پیشتر دور از عالی جاه خبری از ندانشت درین وقت که شب سیاه و هجوم عوام و سپاه بود معلوم نشد
که عالی جاه کی و چگونه بخیمه خود رسید و بنده ستاره که در مغرب اول شام طالع شده بود ملحوظ داشته بطرف لشکر راه می برید تا بخیمه
خود رسید صبح خبر سوار شدن وزیر شهرتی گرفت اما نشد بعد دو روز خبر و مل شنیده شد که وزیر را هم رسیده و بعضی می گفتند
که زخم گوله درین جنگ برداشته شهرت را مناسب ندانست و معالجه بنام و مل میکرد چون شفا یافت از آنجا کوچیده
بر لب دریای پن پن طرف جنوبی حصار عظیم آباد منزل نمود و هر روز خبر تازه شهرت می یافت گاهی آنکه از طرف
سورجال میر جعفر خان یورش خواهد شد زمانی اینکه از طرف مشرقی شهر خواهند ریخت و وزیر با معدودی سوار شده بعنایت
دیرینه خود همیشه بر اطراف شهر و سورجال میگردید

محصور شدن وزیر از لشکر انگلیشیه در عین میدان بیخبر و ناگهان و نجات یافتن از آنجا بتائید خداوند ذوالاحسان

روزی چند سردار انگلیشیه مع میر مهدی خان که از لشکر عالی جاه برخاسته با انگلیشیان ملحق شده بود برآمده اطراف

حصار خود لشکر وزیر مے گشتند و چند پهر کلکته نیز همراه شان بود با وزیر که نهایت جریده مع چند نفرے در دشت می گشت دو چار
شدند و از طرفین نادانسته اراده دست برده در خاطر بار راه یافت و با هم طعن و ضرب نیزه و تیر و تفنگ و شمشیر بطور قزاولے
بعمل آمد باین سبب چون ادرک القضائے مید گردا میر احمد میر مهدی خان وزیر را شناخته بسردار انگلیشیه که شاید میجر کرنک بود اطلاع
داد و از فوج دیگر از شهر عظیم آباد طلبیده وزیر را مع همراهیان با خود مشغول داشت چون سیاهی فوج جدید از دور نمایان گردید کسے
از همراهیان وزیر دویده بلشکر خبر رسانید که وزیر محصور انگلیشیان گردید وزیر خود را در مهلکه دیده بدر رفتن اصلح شمرده عطف
عنان بدانانی نموده آهسته آهسته خود را از ان مضائق بیرون کشید امرا در لشکر بمجرد رسیدن خبر عجیب انقلابے روے نمود
عالیجاه مع رفقائے خود و جمیع رفقائے وزیر با همراهیان آنقدر که نزد وے حاضر آمدند باستعجال هر چه تمامتر باعانت بیرون
رفته او را در راه دیدند و باتفاق معاودت میسر گشت و آشوب فرو نشست القصه بهمین روش یک دو روز کم و بیش
ماهے گذشت و موسم برسات قریب رسید رائے شجاع الدوله بران قرار یافت که الحال اقامت در نزدیک حصار مناسب
نیست در بکسر که از مضافات صوبه عظیم آباد بر لب دریاے گنگا در محاذات غازی پور محال متعلقه وزیر که بتعهد راجه بلونت سنگه
زمیندار بنارس است سکونت باید ورزید و چهاؤنی باید نمود و بعد برسات تدارک شایسته باید کرد از محاصره حصار عظیم آباد
دست بر داشته طبل معاودت کوفت و از راه سیر پلوت بکسر نهضت فرمود و والد برائے ملازمت وزیر و پادشاه از محال
جاگیرات خود آمده در لشکر بود و فقیر نیز از عالیجاه دل گیر گردیده رفاقت پادشاه گزیده همراه والد مرحوم بسر مے برد تا آنکه
از معبر کولور دریاے سوهن را پایاب عبور نموده لب دریا تا پانزده روز معسکر ماند و از آنجا کوچ نموده قصبه آره را که دار الملک
بهوجپور است لشکرگاه ساختند و والد از آنجا اراده معاودت بمحال جاگیر خود مصمم گشت و فقیر اوضاع لشکر وزیر مختل دیده
بودن خود در ان مجمع مناسب ندید چون از سابق آشنائی با بعض انگلیشیان خصوص با ڈاکٹر فلرٹن که از سفاکی عالیجاه نجات
یافته بدر رفت در نهایت مرتبه بود و در جنگ شجاع الدوله پیغام و مراسلات او بفقیر میرسید و بنده هم در جواب بقدر مناسب
مے نگاشت و ڈاکٹر مکرر بفقیر نوشت که پادشاه را با مامردم موافق کرده تدبیرے باید کرد که تا بار سد بخدمت والد معروض داشتم
که اگر این صورت میسر آید باعث ازدیاد اتحاد انگلیشیان و موجب ممنونی ایشان خواهد بود و احوال وزیر معلوم است که انتظام
و توقع ظفر بر انگلیشیان با اینهمه بجیرے و عدم التفات باستماع کلمات مشوره خیر اندیشان نیست درین صورت اگر راهے
با انگلیشیان درست و استرضاے ایشان کرده اید خالی از صلاح نخواهد بود و نیز معلوم است که اینها را خواهش اتفاق با پادشاه
است و مکرر مرا نوشته بر این اراده خود آگهی داده اند پادشاه را هم اگر رفاقت اینها منظور باشد ازین امر آگهی داد و شقه
بر وفق رضاے جانب مذکور نویسانید باید داد والد باتفاق منیر الدوله این راز را بپادشاه رسانید و پادشاه که نیز از خودسری
و عدم التفات شجاع الدوله را بغته بودن خود در دست او نبود قبول نموده شقه بدستخط خود مفصل نگاشته اعلام نمود که هر شقه با این خط
و وساطت همین حامل یعنی فقیر برسد پذیرفتنی است و هر چه غیر ازین باشد باید دانست که بضرورت بنابر پاسداری وزیر
و غیر او نوشته شده غرض پادشاه از تحریر این فقره آن بود که پاے راد شتاب راے درمیان نباشد چه او از متوسلان وزیر در خفا
نیز با پادشاه اربو و تاکیدے بلیغ نمود که مضمون این رقعه افشا نیابد تا در پرده انطباع اطلاع نتوانند شد بعد حصول رقعه
فقیر همراه والد از لشکر برآمده قاصد عظیم آباد گردید و والد مرحوم بجانب آباد محال جاگیر خود رفت بحسب تقدیر در ان زمان
ڈاکٹر فلرٹن را که واسطه جواب و سوال انگلیشیان بانده و نهایت آشنا و فی الحقیقه مرد خوبی بود با میجر کرنک سالار فوج انگلیشیه

کمال شقاق و افتراق درمیان آمده نفاق و اتفاق که زیاده از عدداشت اثری ازان باقی نماند و بنده باعتماد نوشته های
او دگمان احوال سابق این شقه پادشاهی حاصل نموده آورده بود چون نزدیک شهر عظیم آباد رسید ڈاکٹر را آگهی داد او بسردار
فوج اطلاع داده هرکاره های خود و هرکاره سوار مذکور مع رقیم عدم مزاحمت بنام مستحفظان راه که کپتانان مع بعضی افواج بر سر
راه شهر متصل بآبادی اقامت داشتند فرستاده فقیر را طلب داشت بنده بخانه اش رسیده بر احوال نامحابا قی صحبت او با میجر
کرنک مطلع گردید و تاکید کرد که بر مضمون این شقه سادهورام وکیل شتاب رای را آگهی نباید والا قباحت عظیم برای پادشاه
و منیر الدوله و هم محل اندیشه برای فقیر رو داده خواهد بود ڈاکٹر گفت که من مقدور خود دقاصر نخواهم بود اما موافق امر درای من الحال
متعذر است که بعمل آید بهر صورت روز دوم میجر کرنک فقیر را طلب داشت و میر جعفر خان را هم بخانه خود طلبید آخر روز فقیر
همراه ڈاکٹر رفته میجر و میر جعفر خان را دید و شقه گذرانید میجر شقه را بر سر گذاشته بگشود و در تنهائی او و میر جعفر خان باتفاق خواند
و بر مضمون آن مطلع گردیده بنده را جواب داد که الحال پادشاه باختیار خود نیست بلکه تابع مرشد وزیر و فرمان پذیر او ست
و ما این حال امتثال فرمان نمی توانیم نمود علی الرغم ڈاکٹر بنا بر اتحادیکه با راجه شتاب رای داشت سادهورام را طلب داشت
شقه پادشاه نمود و او نقلش برداشته نزد راجه شتاب رای فرستاد و میجر بنده را رخصت نموده عرضداشت در جواب شقه نوشته حواله
من نمود فقیر سعی خود درین خصوص بهیچ دانسته جواب را مصحوب جواسیس پادشاهی فرستاد و خود نزد والد رفته در حسین آباد
سکونت ورزید میرزا باقر مرحوم و میرزا عبدالله هم بمرافقت والد و فقیر از لشکر عالیجاه برخاسته بحسین آباد آمده
برسات را گذرانیدند

ذکر بدعهدی نمودن شجاع الدوله با عالیجاه و مقید نمودن او بی گناه و ضبط نمودن تمامی اموال مع دیگر سوانح و احوال

فقیر در حسین آباد بود که خبر مقید شدن عالیجاه شنید و مفصل ماجرای مذکور بعد چندی که با علی ابراهیم خان بهادر اتفاق
ملاقات شد از ایشان معلوم گردید موافق آن درین صحائف ثبت افتاد اول که شجاع الدوله و عالیجاه باتفاق
در محاصره محمد علم عظیم آباد بودند یازده لک روپیه در ماهه می بایست که عالیجاه بوزیر ماه بماه برساند عالیجاه برآمدن
خود از چنگال وزیر باندیشه قلت زر و شدت تقاضای او در هر ماه مناسب دانسته تدبیری درین خصوص اندیشید
و بوزیر پیغام داد که بنده را بطرف مرشد آباد مرخص باید فرمود تا دران نواح رفته و بندوبست تحصیل ممالک نموده استعدادی
در انصرام عمل انگلیشیه برانگیزم چون بالفعل فوج انها کم است نهایت تشویش عارض حال آنها گشته کار سرکار بسهولت صورت
خواهد گرفت و مرا چون اطلاع تام و نام حکومت دران اماکن است این کار از دیگر متوسلان سرکار بهتر توانم نمود پیغامبر
علی ابراهیم خان بهادر بود وزیر گفت که اگر عالیجاه باز نیایند چه باید کرد علی ابراهیم خان عرض نمود که عالیجاه را غیر از
در دولت امیدگاه و ملجای و پناه کجاست که آنجا خواهد رفت خلاصه بخیالات دوراز کار اندیشه مند گردیده گفت که اگر
شما ضامن گشته بطور یرغمال پیش من باشید چه مضائقه علی ابراهیم خان التماس نمود که البته من حاضرم اما زریکه موجودات
تعهد آن نمی توانم نمود بلکه هر جا که عالیجاه بندوبست نمایند و عمال او بر دند سزاولان حضور هم در انجا بوده هرچه
بمعرض وصول در آید ارسال نمایند تا داخل خزانه سرکاری شده باشد وزیر گفت که این قسم نمی تواند شد علی ابراهیم
خان معروض داشت که هرچه مرضی عالیست همان بهتر اما الحال حسن و قبح پایان این کار عاید بطرف جناب عالی

وشرم تصورے کردین امور روے دہد چہ بندگان حضور خواہد بود نه بجائے جاہ او خود آستان دولت را ملجای دلها وخود دانسته خود را بہر سو بکه تواند حضور رسانید حالیا فکرے باید کرد و کرا بدرستے سلطنت باید که آب از جو رفته باز آید ہر چند چو قوت شعله چیدان نداشت باز ہم متأثر گشت و گفت که مردم دیگر با ینکار تعیین می نمایم علی ابراہیم خان گفت خوب است غرض با کار و انفرایش اقتدار جناب عالی است وزیر علی ابراہیم خان را مرخص ساخت و با نام ایشان کاریکه گفته بود نه خاطرش جمع بود بعه که بآن معتاد بود مشغول گشت و علی ابراہیم خان برگشته جواب آنرا بعالی جاه رسانید

ساختن میر سلیمان ناشامان عالی جاه با وزیر و بر افتادن بنیاد دو دولت از باقتضاے تقدیر

میر سلیمان قبل ازین اوان با میرزا ایلچو و بینی بہادر و دیگر ارکان دولت وزیر ساخته در کار ہا تساہل می نمود کیا بہانه ترک لباس و پوشیدن دلق می خواست خود را یکبار کشید عالی جاه بخانه اش رفته و او را لباس پوشانید و ہمراه آورد لیکن بمقتضای مصرع مشهور مصرع ہر دم آزرده گے بے سبب را چه علاج - اکثر رنجش با عالی جاه و سازش با مخالفانش از میر مذکور بظهور رسید و عالی جاه شکایت او را نقل مجلس خود و گزیر بیجا نه گفتگوے خویش می نمود و می گفت که فلان روز سر پیچ که بر سر بینی بہادر دیده ام از خانه من بود که در تحویل میر سلیمان سپرده بودم یا فلان انگشتر در دست فلان کس و ازین قبیل سخنان اکثر در حضور مردم مذکور می نمود و میر سلیمان رسیده باعث وحشت او می شد تا آنکه روزے از لشکر عالی جاه بر خاسته در جوار میرزا ایلچو و علی بیگ خان متعین بلشکر شجاع الدوله منزل نمود و بعد پنج شش روز ازین حرکت پیغام وزیر بعالی جاه در باب تقاضاے زر بہانه رسید عالی جاه عذرے بیناعتی خود ظاہر ساخت اما اکثر اوقات گله وزیر بناہنجارے می نمود علی ابراہیم خان مانع بود و مردم مفسد مثل میر ابو و غیر او که درین زمان از مقربان عالی جاه و توسل جو برسائے لشکر وزیر بوده اند سخنان مذکور شنیده و خود دران گفتگو شریک گردیده با غیار مے رسانیدند و بوسائط کلمات مذکوره بوزیر می رسید و طبع بہانه جوی وزیر را وسیله بدعهدی با عالی جاه می گردید آخر وزیر پیغام فرستاد که پادشاه بقایاے معامله صوبه بنگاله وغیره از شما طلب دارد و محصلان می گمارد فکرش زود باید نمود عالی جاه علی ابراہیم خان بہادر را طلبداشته برای جواب و سوال نزد وزیر فرستاد و در حضور رفته بعد عرض تہنیتے از طرف عالی جاه التماس نمود که من با مید اعانت و امداد بخدمت رسیده بعید خود را بعنایت حضور سپرده ام و آنچه میسر بود در ادائے آن قصورے نرفته الحال که مقدورے نمانده و تقاضاے پادشاه بے موجب با عده است جناب عالی بینی بہادر را بفرمایند تا بعهد اگر چیزے بر آید در ادائے آن بطورے که ممکن باشد تا مسرنخواہم بود و اگر بے موجب باشد امیدوار اعانت و حمایت از جناب عالیم وزیر آزرده گشته جواب داد که مرا چه کار است شما دانید و پادشاه بینی بہادر کیست که تعهد فرماں بفکار سیردم اختیار با پادشاه است ہر چه داند خواہد کرد علی ابراہیم خان مایوس برگشته جواب وزیر که شنیده بود بعالی جاه اعلام نمود عالے جاه چون ہمیشه در وقت اضطرار رجوع بعلی ابراہیم خان بہادر نموده صلاح مے طلبید درین خصوص ہم پرسید او در جواب گفت که اگر زر در سرکار باشد استرضاے وزیر باید نمود و الا خود تنہا از خیمه بیرون رفته پیغام باید داد که من بتوقع حمایت و عنایت خود را تا در دولت رسانیده امیدوار اعانت بوده ام و اکنون مع اہل و عیال و اسباب و اموال در ظل رأفت و مکنت عالی حاضرم آنچه مقتضای الطاف و شفقت و نیک نامی و مرحمت باشد بعمل آید

ترک لباس نمودن عالی جاه و باز پوشیدن با شعار وزیر بلا جبر و اکراه

عالی جاه بتحریک مصاحبان سفاهت پیشه بدون تامل و اندیشه روز دوم که تاریخ هشتم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت
هجری بود اول صبح پیرهنے در بر و کلاہے بر سر گذاشته ترک جلوس مسند نمود و بوریاے را در صحن خیمه گسترده بران نشست همراهان
مقرب که محروم از شعور و مآل اندیشے دور بوده اند و ه بیست کس یکبارگے لباس رنگین در ویشے در بر کرده انگشت نمای تمام لشکر
شدند و این خبر بوزیر رسیده موجب تفکر او گردید چه فقر عالی جاه در رفاقت او موجب بدنامی و وسیله حرمان از مقاصد بود بنا برین
علی بیگ خان را روز دیگر که نهم ذی الحجه یوم العرفه بود بعذر خواهی و دلجوئی هم از طرف خود و هم از طرف مادرش که زن صفدر جنگ
دختر برهان الملک است و بنواب بیگم شهرت دارد فرستاد و علی ابراهیم خان را در را طلب داشت علی بیگ خان که مرد لسان زبان آور
و در گفتگو نهایت بیباک و دلاور بود بحضور عالی جاه رسیده باد با نواع گفتگو پیچیده و ملاطفتهاے رنگین نموده عذرهاے شیرین
از طرف وزیر و مادرش درخواست چون عالی جاه در گفتگو و حسن تقریر چندان سلیقه نداشت بحواله علی ابراهیم خان بها در را طلب
نمود خان مرقوم خبر تغیر او و مناع لباس آقا و مقربانش شنیده بخوف ملامت مقربان و طعن زبان بدگویان اندیشیده خود اگرچه
ترک لباس فقر نمود اما ملبس پیرهن و پیچیدن دستار مختصرے بر کلاه قناعت نموده بهمین هیئت بدربار رفت و احوال مطابق خبر
مسموع دیده ساکت و صامت نشست عالی جاه گفت که شما را نواب وزیر طلب داشته اند باید رفت علی ابراهیم خان بهمانی که رفته بود
همراه علی بیگ خان قاصد خانه وزیر شد او گفت که بهمین لباس حضور وزیر الممالک میروید گفت هرگاه آقاے ما باین صورت شده
باشد ما را غیر ازین لباس دیگر چه چیز خواهد بود و به پوشے که بود همراه علی بیگ خان رفت وزیر مهربانی بسیار نموده سبب تغیر لباس
عالی جاه پرسید و از گفتگوے سابق خود عذر خواه گشته گفت پادشاه سخنے فرموده بود ما آنرا ظاهر کردیم جوابش بالکلیه از حاجت
بدلق پوشیدن و مرا بدنام نمودن نبود علی ابراهیم خان جواب داد که ما بامید عنایت خانه اسید خود شمرده آمده بودیم چون جناب عالی
کلمات عدم التفات در خصوص تقاضاے پادشاه بعالی جاه ارشاد نمودند اوشان که ملجاے و ملاذے غیر از آستان
دولت نداشتند قطع امید نموده دست از دنیا برداشتند وزیر بینی بهادر گفت که شما با علی ابراهیم خان گفتگو نمائید هر دو در گوشه
حضور وزیر نشسته هر یکے مطلب خود تقریر میکرد بینی بهادر بهر صورت تحمیل مبلغے میخواست که بر عالی جاه نماید علی ابراهیم خان بحسن
بیان استنکاف از آن نموده تن در نمیداد بکمال استغنا انقطاع آقاے خود از دنیا و ما فیها اظهار میکرد چون ساعتی گذشت
وزیر پرسید که هنوز چیزے منقح نشده بینی بهادر گفت که گفتگو فیما بین کار گرانست وزیر خان مرقوم را نزد خود خواند و در خیمه خس که بنا بر
حفاظت حرارت هواے تابستان برای او استاد کرده بودند برده آنچه پرسیدنے بود پرسید و جوابے که بینی بهادر شنیده
بود شنید بعد از آن گفت که درین صورت که عالی جاه اختیار نموده نهایت بدنامی من است علاجه مے باید کرد خان مرقوم
معروض داشت که عالی جاه بناچارے آنچه لائق حال او بود بعمل آورد الحال جناب عالی را آنچه لائق باشد بعمل آرند وزیر گفت
تصمیم شما برویدکه متعاقب من مے آیم علی ابراهیم خان رسیده بعالی جاه ظاهر نمود و وزیر نیز رسیده دلجوئیهاے
بسیار فرموده تکلیف بخلع لباس درویشے و لبس لباس سابق کرد عالی جاه استادگے نکرده حسب الاشعار او بعمل آورد

محصور نمودن سمرو چک حشم بتحریک وزیر عالی جاه را براے تنخواه

بعد دو سه روز سمرو مع پلٹن هاے خود خیام عالی جاه را با پایهاے نهانی وزیر محصور نموده زر تنخواه خود گرفت چون روپیه
نبود اشرفیها از اندرون مکان برآورده داد بعد ازین ماجرا عالی جاه بسمرو پیغام داد که الحال نقد و زر نگهداشتن مردم بسیار نیست

پلتن ها و عمله توپخانه را جواب داده توپها و بندوقهاے چقماقے که از سرکار است در کارخانها سپردند و دو پلتن نگهدارند
و چون او با وزیر ساخته بود کمر به نمک حرامی بسته جواب فرستاد که الحال توپ و بندوق از کسے است که در دست اوست و خود
از آن مکان که خیمه داشت برخاسته در لشکر وزیر نزدل نموده ملازم او گردید

مقید شدن عالی جاه در دست وزیر باقتضاے قسمت و تقدیر

چون شب موسی شمبتیل فرانسیس که پیشتر ملازم عالی جاه و بعد از آن بر طرف گردیده نوکر وزیر شده بود با علی ابراهیم خان
بسیار آشنا و پاس خلاصهاے سابق میداشت پنج شش کس از قوم خود همراه آورده با علی ابراهیم خان گفت فردا افواج وزیر براے
دستگیر کردن عالی جاه می آید انقلاب عظیمی درین عسکر روی خواهد داد نمیدانم در آن وقت بر شما چه رود اگر این پنج شش کس
در حفاظت خواهند بود احدے متعرض شما نخواهد گشت علی ابراهیم خان شکر پاس اخلاص آن مخلص سراسر وفا بجا آورده معذرت
خواست که براے من نامناسب و از رفاقت بعید است که عالی جاه در چنین بلا مبتلا و من در حمایت احدے باشم صبح دیگر پاسے
از روز گذشته بود که افواج وزیر مجتمعا سوار شده قاصد خیمه گاه عالیجاه گشت چون نمایان شد باز موسی شمبتیل از پلتن خود علحده
گردیده با معدودے نزد علی ابراهیم خان آمد و سخنان دیروزه را اعاده فرمود و خان مرقوم بطور مسطور انکار نموده ابا کرد
و او گریان برگشته بجمعیت خود ملحق شد مردم مذکور خیام عالی جاه را محصور نموده هر طرف حرم سرا و کارخانجات مستحفظان محکم
نشانیدند سردارے که باین کار مامور شده بود در خیمه عالی جاه درآمد و او را بر فیلے که بهمراه سوارے خود آورده بود نشانیده
خود در عقب هودج نشست و همراه خود در انبوه مردم متعین لشکر وزیر برده در جائیکه معهود بود محبوس داشت

محبوس بودن علی ابراهیم خان حسب الامر وزیر و نجات یافتن از آن حراست بحسن تقریر

آخر روز چند سوار ملازم سرکار وزیر عنان ریز مقابل خانه علی ابراهیم خان بها دراز دور پیدا شدند خان مرقوم را یقین
گردید که براے او می آیند چیزے چند را که در خدمتش حاضر و او بر بستر بیماری خوابیده بود آگاه ساخت که اینجا جاے من نمی بند
الحال هر که خواهد بدر رود هم نشینان همه گریخته گوشه عافیت جستند مگر میر شکار رسے و غالب خان و خواجه عبد الله و واحد علیجان
که از جاے خود نجنبیده رفیق حالش ماندند تا آنکه سواران مذکور رسیده فرود آمدند و بر اسپها و اسباب ناظر بوده بحراستش قیام
نمودند قبل ازین ساعتے یکے از دست گرفتهاے علی ابراهیم خان برهان خان نام جماعه دارے افغان که اندک طالب علمی و فراستے
داشت و خود را از جمله فدائیان خان موصوف شمرده در بندگیها و حسن اخلاص از جمیع متوسلان ممتاز مے نمود ظاهر کرد که
اگر درین وقت از اعادیے پنهان داشتن منظور باشد مرا باید سپرد علی ابراهیم خان گفت دیگر چیزے غیر از دو فیل و چند
شتر ندارم این را با خود ببرے که در اعید نگهدارید آن صدیق صداقت شعار که خود را ثانی اثنین اذ هما فی الغار می شمرد افیال
و شتران را گرفته بجائے شتافت که دیگر کسے نشانش نیافت القصه علی ابراهیم خان در عین بیمارے حیران و تماشاے
قدرت ایزد سبحان بود و دیگر رفقاے عالی جاه هر یکے بیکے از روساے لشکر وزیر ساخته باو پیوست مگر حافظ اسرار خان
ملتفے و بعضے از متصدیان بگیر آمده در لشکر وزیر حوالات مردم بودند کسے از دوستان حاضر علی ابراهیم خان را دلالت بنوشتن
عریضه بجناب وزیر نموده بود که کلمه از احوال خود نوشته فرستاد و وزیر در آن وقت اندرون محل بود لیکن چون ابراهیم خان

را السبب آزرده گردید بحسن اخلاق او بعد تعالی محبوب القلوب آخر بید دستخطان حرم سرای وزیر که از جملهٔ نسوان بودند وقت رسانیدن زیور جواهر و دیگر تحائف بزن وزیر و والدهٔ او که علی ابراهیم خان برده بود شناسائے با او داشتند احوالش را شنیده دل آنها بران عزیز دادا فراط تغیر سوخت و عرضے را بوزیر رسانیدند خواجه سرا از طرف وزیر آمده سواران را تاکید نمود که از دور ناظر بوده سوار او بد نسبت بعلی ابراهیم خان بعمل نیارند و دستخط نمود که با شما تعرضے نیست شخص چند از شما بر سیدن است و بس بخاطر جمع باشد صبح روز دیگر سواران رسالهٔ شجاع قلی خان که معروف بمیان عیسی و از جملهٔ نیکان بود آمده ظاهر ساختند که وزیر شما را طلبیده است علی ابراهیم خان پیراهنے در بر و دستار مختصری بالائے کلاه بر سر پیچیده بر پالکے خود سوار بدربار رفت سواران سفله مزاج و نجباے بواج طبع بودند در لشکر رسیده گاہے بطرف خیمهٔ که عالیجاه در انجا مقید بود میبردند و گاہی بجاے دیگر چون دو سه بار این حرکت بعمل آمد خان مرقوم یکے از ملازمان خود را فرستاده بشجاع قلی خان پیغام فرستاد که حسب الطلب رسیده ام نمیدانم همراهیان را از گردانیدن من سود چیست هر جا منظور حضور باشد مامور فرمایند که رفته در انجا نشینم شجاع قلی خان کسے را بعجالهٔ فرستاده تاکید کرد که سواران را تهدید نموده خان را باحترام نزد او آرد فرستاده از انجا بسواران دشنام دهان و تهدید کنان در رسیده علی ابراهیم خان را بعزت در دیوان خانهٔ وزیر جائیکه مکتب میرزا امانی پسر وزیر بود برد شجاع قلی خان و بینی بهادر و سوخیر جنتیل و یاقوت خان ناظر و دیگر مقربان حاضر یکجا جمع بودند موشیر جنتیل از دور خان مذکور را دیده بتعظیم برخاست دیگران نیز بتبعیت او برخاسته علی ابراهیم خان را بعزت نشانیدند و سخنان استمالت و استفسار احوال مزاج و تاسف و حیرت بر دو اخوردن نموده آدم نزد حکیم محمد خان فرستادند و در فکر تیاری دوا و غذا افتادند خان مرقوم عذر خواست که آفتاب بلند شده وقت خوردن دوا نیست فردا خورده خواهد شد بعد علی ابراهیم خان را حضور وزیر بردند در انجا سهیل علی خان خواجه سرا داروغهٔ فیل خانه و حافظ اسرار خان منشی و بعضے دیگران از عملهٔ عالیجاه حضور وزیر استاده بودند خان مشارالیه باتفاق جماعهٔ مذکوره در حضور رسیده یک اشرفی بوزیر نذر گذرانید و بدون آنکه مامور بجلوس شود نشست از جماعهٔ مرقومه بینی بهادر و شجاع قلی خان و یاقوت خان نیز نشستند وزیر که لباس ولایتی پوشیده تبرزین در دست بکمال رعونت بر مسند نشسته بود رو بعلی ابراهیم خان نموده گفت که صاحب من با میر قاسم خان چه بد کرده بودم که روز جنگ بجا پهاڑے بسمرو گفت که هر گاه سوارے من بعد فتح بر انگلیشیان روبروے او گذرد سمرو برین شلک کند علی ابراهیم خان التماس نمود که مرا ازین خبر آگهی نیست و اے بر احوال عالیجاه که برائے چنین کسے که او دارالملک خود گذاشته باعانت او و نشانیدنش بر مسند ایالت روبروے دشمنی چون انگلیش آید و او در بارهٔ اش چنین بد اندیشے نماید وزیر برآشفته گفت مگر من دروغ می گویم اگر خواهید سمرو را طلبیده روبروے شما با عالیجاه مقابل سازم علی ابراهیم خان ازین جواب دور از صواب آزرده گشته گفت من بے اطلاعی خود التماس نموده ام تکذیب جناب عالی نمی کنم و انچه از مقابل نمودن سمرو با عالیجاه ارشاد مے شود درین وقت مرتبهٔ عالیجاه بجائے رسیده است که حد متکارے با او شان مقابل شود نمی سمرو خود جا ہے دم مرتبه دارد وزیر خجالت کشیده شروع بمهربانے و دلجوئے علی ابراهیم خان و عیب جوئی میر قاسم خان نمود و گفت شما مرد خوب هستید و او با شما هم بد بود و ناراضے مرا معلوم است که در محفل خود شکایتهاے من مے نمود و کلمات رکیک نسبت بمن می گفت شما او را ممانعت می کردید و او متنبه نمے شد نمی دانم بار غیتے مثل شما چرا بد بود علی ابراهیم خان عرض نمود که من بدانست خود تقصیرے در کار شان نکرده ام مگر آنکه هنگام برآمدن از حدود عظیم آباد اختلات در آرا دید او جا حتے

رفتن نزد مرہٹہ و اعیان دکھن مرجع می شمردند و بند و مبالغه در رجوع بسدهٔ سلطنت و وزارت نموده لجاجے و اصنے برای میر قاسم
خان به ازین استان نمی دانستم و دیما از استماع این جواب ترا آمده دیگر نفس کشیدن نتوانست استاد علی ابراہیم خان بہادر
نموده و بچه ہای ایشان را ستوده سبک از جاے خود برخاست و عازم حرم سراگشت مقربانش تا سر دروازهٔ محل مشایعتش نموده
سلام کردند و دبیر بسوے علی ابراہیم خان اشاره نموده چیزے بمقربان خود گفت شجاع قلی خان و دیگران برگشته خان مرقوم را ہمراه
خود در مکتب مذکور آوردند بعد جلوس گفتند که نواب وزیر شما را برفاقت خود می خواہد و فرموده که ہمین وقت ہر چه ہر که از ایشان بوده
باشد حاضر کنند چنانچه جواسیس حضور رفته اسباب ایشان انچه رفته بود حاضر ساختند و حکم خیمه کردن در جوار دیوانخانه خود نموده
فرموده است که شما معتمد علیه خانه عالی جاه و امین و رازدار او بوده اید احوال امانات بعض رفقاے ایشان نزد مہاجنان بنارس
معلوم شده لیکن احوال امانت شما و عالی جاه در ہیچ جا ظاہر نگشته و سراغ آن مطلق انکشاف نیافته چون بر شما اعتماد بسیار داشت
میگویند که چہل ہزار اشرفے حواله شما کرده اگر واقعے باشد و دیگر ہر که سپرده باشد البته که شما را معلوم خواہد بود در صورت اظہار آن
مہربانی و عنایت وزیر الممالک در حق شما بسیار خواہد بود علی ابراہیم خان گفت که کسے تا حال ازمن درچنین امور سوال و
استکشاف احوال نه نموده بود الحال که استفسار شده البته انچه معلوم است معروض خواہد شد نہوسنگه ہرکاره را که خون
عالمی بگردن اوست و از جمله رفقاے سمرو بود و اظہار این چہل ہزار اشرفی در حوالات خان مرقوم ہم او نموده بود و طلبیده داشته
بمقابله استاده کردند بشنیدن جوابیکه علی ابراہیم خان داد یکے از ہمنشینان ہمان مجلس برخاست و دویده بنواب وزیر بشارت
رسانید که امیدے بہم رسیده و سراغ در بسیارے پیدا خواہد شد مردم متوجه علی ابراہیم خان گردیده مستفسر شدند خان مذکور سخن بیان
شروع تقریر نموده گفت که از آبدار خانه تا بجواہر خانه سپرد بہاے سمرو بود و لک اشرفے حواله او شده در سرکار رسید یا نرسید
مردم ہمه متوجه نہوسل گشته بسوی او نگریستند او انکار کرد و گفت که بے اصل است علی ابراہیم خان گفت ہرگاه سخن کسیکه او را
معتمد علیه و رازدار و امین سمے دانند بے اصل باشد اظہار سگبسران غیر معتمد چگونه قابل استماع دانسته گمان صدقے بر آن
میتوان کرد بعینی بہادر باستماع این خبر برخاسته بر در حرم سرا رفت و وزیر را جوابیکه علی ابراہیم خان داده بود گفته فرستاد
و نیز پیغام داد که باکسیکه در جواب الزام ہم دہد و نادانی مردم نیز اثبات نماید معارضه کنانیدن ثمرهٔ غیر از تفضیح ندارد وزیر رخصت
انصراف داده تسلے بسیار گفته فرستاد علی ابراہیم خان بشجاع قلی خان فرمود که ده دوازده کس شکسته حال با زوجه ہمراه اند و در جوار
دیوانخانه با اجنبیت آرام خاطر میسر نیست اگر عنایتی میشد و دل خالص است در چہار سوئے خود جائی باید داد شجاع قلی خان
برخاسته بر در سرای وزیر رفته اذن ہمراه خود بیرون آورد و با خود برده متصل مقام خود جا داد و نہایت تواضع و دلجوئی را
کار فرما شده تا یک و نیم ماه که زنده بود دقیقهٔ از حسن سلوک و دلجوئے فرونگذاشت و احوال عالی جاه از نسوان و خواجه سرایان
و دیگر عمله ہر کار ہر چه و جہد بسیار تحقیق گشته بضبط وزیر در آمد مگر اندک جواہر گران بہا که قبل ازین سانحه میر قاسم خان مصحوب
شیخ محمد عاشق نام ملازمے معتمد در ملک نجیب الدوله فرستاده بود برای عالی جاه باقے مانده در پریشانیہای او بکار رفت
و قلیلے اگر زیبایش با وجود چنان تفحص شدید بوساطت کنیزان و پیرزنالهای ملازم معتمد مخفی داشته باشند احتمال امکان
دارد و الا منفع و منفصل معلوم نشده +

رفتن میر سلیمان برای بدست آوردن قلعه رہتاس و برگشتن از آن قلعه با نہایت ندامت و یاس

چون جانی جاه بجای ادبار اسیر گردید میر سلیمان انگشتر سلیمانی در دست کرده از کنج خمول برآمد و داعیهٔ تقرب در خدمت وزیر
بهم رسانیده بوساطت مقربان ظاهر کرد که یعقوب کمیدان حارس قلعهٔ رهتاس از متوسلان من و ساهل متصدی آنجا که قلعه دار
است نیز از دست گرفتهای این جانب و اموال و نسوان مغنیه همه معلوم و گذاشتهٔ خود لیست اگر حکم شود تدبیری در تسخیر آن
نموده قلعهٔ مذکوره را ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانم وزیر خود جویای این قسم امور بود بعد گوارا مورد مهربانی ساخته برقمی چند
حسب الاستدعای او بمیر رحیم خان که در آن آوان حاکم سهسرام از طرف وزیر بود و بنام ساهل و یعقوب و غیرهم نوشته داد میر سلیمان باعتماد
وداد سابق ایام که دنیاداران بنا بر اغراض بمقتضای وقت میباشد برهتاس آمد و میجر منرو سردار فوج انگلیشیه که ملازم بادشاه آن جماعهٔ
تازه وارد این دیار و بصلاح کونسل کلکته بریاست فوج و مقابله وزیر مامور گشته در عظیم آباد رسیده بود خطی به فقیر بوساطت
داکتر فلرتن نوشته فرستاد که اگر بسعی شما قلعهٔ رهتاس مسخر مردم گردد موجب مزید دوستیها خواهد بود فقیر با راجه ساهل که حقوق
سابق با برگردن او داشت و قرابتش متحقق و قرب جوار رازمحالات مملوکه و جاگیر داشت این راز در میان نهاد و فهمانید که طرف انها
غالب و وزیر از عهدهٔ اینجماعه بر نیامده عنقریب مضمحل و مغلوب میگردد اگر خیر خود می خواهید قلعه را بدشمن آقای خود نداده
تسلیم جماعهٔ انگلیشیان نمائید که برای شما و اولاد شما سرمایهٔ سود و بهبود و همیشه مورد عنایت و الطاف خواهید بود او که خود
مرد فطن بود اقوال مرا و میر سلیمان را سنجیده میر مذکور را البیت در قتل توقیف نمود و مرا گفته فرستاد که سرداری از انگلیشیه
را مع فوج زود بطلبند و مطالب خود نوشته فرستاد که بر این کاغذ برای مطالب من با عهد و قول دستخط کنانیده دهند
فقیر بداکتر و میجر منرو نوشته جرنل گادرد را که دران وقت کپتان و در نواح ٹکاری بود طلبداشت و مطالب ساهل را دستخط
کنانیده طلبید و بساهل رسانید و واسطهٔ جواب و سوال گردیده قلعه بکپتان مذکور رسانید میر سلیمان خبر ورود کپتان مذکور مع
یک پلٹن شنیده بر خدع ساهل آگاه گردیده بلشکر وزیر برگشت و سعایت فقیر با شجاع الدوله رسانید

رفتن بنده بعظیم آباد نزد داکتر و شنیدن خبر شکست یافتن وزیر در بکسر

بنده باندیشهٔ آنکه مبادا وزیر توجهی را فرستاده با فقیر تعرضی نماید نهایت اندیشه داشت درین ضمن صحبت ساهل با کپتان
برهم خورده ساهل از قلعه فرود آمد و مرا المامها نوشته التماس کرد که باید همراه من بعظیم آباد رفته مواعید را بایفا رسانند والا
ظلمی صریح در بارهٔ من کرده خواهند بود و بنده قبل ازین ماجرای اینجا بداکتر نوشته مع خطوط میرزا شمس الدین و خط وکیل
والد مرحوم که متضمن آزردگی خاطر وزیر به بنده و حضرت والد رسیده بود فرستاده استدعای آمدن خود بعظیم آباد نموده و
خط او متضمن طلب فقیر رسیده بود بنده با والد مرحوم قباحت بودن خود در حسین آباد و حسن رفتن بعظیم آباد التماس نموده
اعلام کرد که اگر احیاناً وزیر درین خصوص بازپرسی نماید ظاهر باید کرد که فلانی یعنی بنده پسر من است لیکن از فرمان من بیرون
و از مدتها با جماعهٔ انگلیشیه آشنا اعمال او را من جواب نخواهم داد لا نزر وازرة وزر اخری اگر وزیر ظفر یابد برای آن جناب
عذر واضح است بنده همراه انگلیشیان آنچه مقدر است خواهد دید و اگر انگلیشیان بر وزیر غالب آمدند برای آنجناب قباحتی نخواهد
بلکه ممنون دوستی با خواهند بود و مرخص گشته مع ساهل روانهٔ عظیم آباد گردیده در اینجا احوال رفتن میر جعفر خان بکلکته و مرشد آباد
و درگذشتن ازین جهان و ورود میجر منرو و سیاخه گرفته بردن تلنگه هایی متعینه سرکار ساختن کپتان کیمونٹ را بطرف
لشکر بادشاهی یافتن او اندر دست تلنگه ها و بسزا رسیدن تلنگه هایی مذکور و خبر رفتن میجر منرو بجنگ شجاع الدوله و
جواب سوال دربار انگلیشیان و مغلوب گشتن از جماعهٔ مذکوره مفصل معلوم نمود تفصیل این اجمال از صفحات آینده وضوح می یابد

ذکر رفتن میر جعفر خان قبل ازین جنگ بکلکته و مرشدآباد و درگذشتن او ازین جهان و دیگر سوانحیکه درین اثنا رو داد

چون شجاع الدوله و عالیجاه مع پادشاه از محاصرهٔ عظیم آباد برخاسته در کمبر که از محالات بهوجپور و محاذات غازی پور است طرح اقامت
انداخته اراده توقف دران نواح نموده و موسم برسات در رسید میر محمد جعفر خان برای بعضی جواب سوال های خود قاصد کلکته
گردید و برادر خود میر محمد کاظم خان را که مرد ساده نیک ذات و بنظامت صوبهٔ عظیم آباد قبل ازین مقرر ساخته بود بنعلی که
بزعم خود اصلح میدانست منتصب گردانید و دهیرج نراین برادر راجه رام نراین نایب صوبهٔ عظیم آباد که عالیجاه اورا در گنگا غرق
کرده بود دیوان و مدار المهام صوبهٔ مذکور با آنکه لیاقت این کار بلکه هیچ کار نداشت گردانیده خود راه کلکته که برای او مقدمهٔ سفر آخرت
بود گرفت سیمانا سبب برگزیدن راجه دهیرج نراین فقط عناد عالیجاه با برادر او بود و همین قسم هرکه در زمان عالیجاه
ملازم او یا مورد الطافش بود نزد میر جعفر خان مبغوض ترین مردم گشت هر چند فی حد ذات آن شخص لیاقت انواع عواطف عنایت
داشته باشد و کذا بالعکس چون اکثر بزرگان و بزرگ زادهای بنگاله و عظیم آباد بنا بر تسلط و اقتدار عالیجاه در زمرهٔ
رفقای او انسلاک داشتند میر جعفر خان را بغضی بود که بیچارها با اماکن و اوطان خود معاودت نمایند چنانچه میرزا باقر و میرزا
عبدالله خلفین آقا میر ثانی مرحوم و یوسف علی خان پسر غلام علی خان و ازین مقوله اکثر کسان در اطراف شهر عظیم آباد
بحال حیران در کمال پریشان خاطری بودند تا آنکه میر جعفر خان درگذشت و آوارگان بیچاره را عود بمنازل خود میسر گشت
و اکثر کسان که نزد میر قاسم خان مردود بوده اند در عظیم آباد و مرشدآباد مشمول مراحم میر جعفر خان گشته بمدارج علیه مترقی شدند
و خان مذکور بکلکته رسیده مشغول جواب و سوال خود با ارباب کونسل کلکته گردید چون شمس الدوله هنری ونسترت گورنر از
سفاهت و نادانی میر جعفر خان علی ما هی علیه آگهی داشت نمیخواست که مطلق العنان اورا در مرشدآباد گذارد و تا مبادا باسکنه
آن شهر و دیار عبث عبث کاوده بیچارگان را ناحق برنجاند بنا برین جواب سوالات اورا در چکاپوی کونسل انداخته هیچ گفتگو را
منکشوفی نموده و هر چند خواست که نندکمار چنانچه بدلالی مامور و در کمال اقتدار بود بحال و برقرار بوده همراه او از کلکته برآید چون
مفاسد وجود هندوی مذکور شمس الدوله را کماینبغی معلوم بود و میدانست که میر جعفر خان باغوای او مجوز ایذا و اضرار
اکثر نام آوران آبرو طلب گردیده والحال هم خواهد بود راضی نمی شد تا آنکه بهزار سماجت میر جعفر خان مرخص گشته بمرشدآباد آمد و
نندکمار همراه او رخصت نیافت لیکن ورود در مرشدآباد خطوط با انواع حیل بشارکت آرای مشیران خود بکونسل نگاشته و بعضی
از کونسلیه بار الطوره از خود خشنود نموده درین باب استمداد کرد شمس الدوله صلاحی در ضمن رخصتش فهمیده بمرشدآباد مرخص
نمود العیوب و مفاسد اورا نوشته کتابی مجلد ساخت و نندکمار در مرشدآباد آمده اقتدارش بجای رسید که مثل محمد رضا خان
که نایب نظامت جهانگیر نگر و والد رابعه بیگم و عطار الله خان ثابت جنگ بود محتاج رجوع او گردیده اکثر مورد بی التفاتی او می شد
و میر جعفر خان قرابتداران هندوی مذکور گشته خان مرقوم را از حکومت جهانگیر نگر تغیر فرمود و حسب الایمای او مقید ساخت تا آنکه
تهدید انگلیسیه که صاحب قاسم بازار بود نندکمار و میر جعفر خان رسیده خلاصش نمودند درین ضمن میر محمد جعفر خان بیمار گشته
روز بروز کاستن گرفت و چهاردهم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری روز سه شنبه بدرود جهان
سپری بقا که مرجع عینی است نمود از معتمدین مسموع افتاده که دم آخر آب تبرک تهای کریت کوته که یکی از معابد هنود در سواد
مرشدآباد است بتجویز نندکمار آورده بحلق میر جعفر خان چکانیدند آب خوردن همان بود و جان سپردن همان بیت

هنیت لبنداست اگر شنوی + که گرفتار کارے ہمن فدر ربیے + اعاذنا الله و جمیع المومنین من غیر ازانیه میر محمد جعفر خان از خوف انزاج شجاع الدوله و جسارت با اشتهرت داشت آرزومند مصالحه بود که بهر صورت میسر آید و شاید اصحاب انگلیشیه هم بنا بر اشتهار شجاعت و اقتدار وزیر و بدنامی مقابله با بادشاه میخواستند که اگر مصالحه باشد که مخل امور تجارت شان نباشد بعمل آید قبول باید نمود و صوبهٔ عظیم آباد باختیار وزیر و بادشاه گذاشته در مالگزاری صوبهٔ بنگاله هم مبلغی مناسب که فقیر را منقح معلوم نشده تعهدی نمودند شجاع الدوله از فرط غرور و فقدان شعور که درین زمانه نهایت مروج و از سرداران کمتر کسی ازین مرض خالی است قبول نکرده اصرار بر انتزاع جمیع ممالک داشت و عجب آنکه باوجود کثرت لشکر و توپهای خرد و بزرگ و تیسر اسباب بو نور از شدت غفلت و بیخبری و غرور و بیشعوری خود باوجود نبودنش وضع و تدابیر یکه برای این کار بایست نمیتوانست که درست بعمل آرد و التماس دولتخواهان دانادل و هوشیاران کامل اصلا نمی شنید بهمین علت دید آنچه دید و غریب حالی است درین جزو روزگار که هر کرا از زمانه اندکی یار شد و باوج اقتدار رسانید ماهیت او انقلاب یافته خود را از انبیا و حکما که در زمرهٔ هستی بالاتر ازین جماعه نشان نداده اند افضل و اعلے شمرده رویه و طریقهٔ آن بزرگواران را مرجوح و شیم سخیفه خود مرجح میدانند از آن جمله است استشاره در امور که سید کائنات علیه افضل الصلوة که اعقل ناس و صاحب وحی بود از جناب حکیم خبیر بوشاورهم فی الامر مامور گردید و سلاطین ذوی الاقتدار و امرای کبار همیشه بنای کار خود بر مشاورت گذاشته با وزرا و اصدقای عاقل استشاره میکردند الحال هر که بدستیاری بخت ناگهان بدولتی رسید خود را در جمیع فضائل و کمالات از کل کائنات افضل شمرده رجوع بکسی نمی کند بلکه اطاعت را ننگ و عار دانسته هرچند ناصح صدیق ارسطو مرتبت باشد التفاتی بالتماس او نمی نماید بلکه عقول را بار نزد مقدور سی سنجد و میگوید که اعقل لکوک با آلاف دلریم و دیگران عقول مات و عشرات سبحان الله کار عقل بکجا کشیده و مرتبهٔ انسانی خصوص در هندیچه حد رسید اللهم افرغ علینا صبرا علے ما و ذی بالتفضل والاحسان و بدل بمنک وجودک بالفرج الاحزان +

ذکر معزول شدن میجر کرنک از سالاری فوج انگلیشیه بورود میجر منرو که نوکر بادشاه انگلستان بود و اتفاقا بطرف کلکته از جهاز رسیده بسالاری فوج بنگاله مامور گشت و جنگ وزیر بانجام رسانید و سانحه که کپتان بکموسی بان مبتلا گردید

هنوز میر محمد جعفر خان زنده و در کلکته بود که میجر منرو بر جهاز منواری که عبارت از جهاز جنگی است معبر سی که فقیر بران اگهی ندارد وارد کلکته گردید چون اصحاب انگلیشیه امتداد زمان جنگ وزیر بنا بر سوء تدبیر و کم جرأتی میجر کرنک احتمال میدادند و نیز ضابطهٔ این جماعه است که هر جا سرداری ملازم کمپنی باشد و سردار دیگر نوکر بادشاه و رانجا وارد شود تا هنگام اقامت سردار ملازم شاهی حاکم و سردار ملازم کمپنی محکوم او باشد شمس الدوله و دیگر کونسلیه های کلکته میجر منرو را بسرداری افواج عظیم آباد تجویز نموده مرخص کردند میجر کرنک باستماع این خبر بکلکته رفت و میجر منرو بعظیم آباد رسیده بریاست فوج پرداخت زمانی قلیل نگذشته بود که کپتان بکموسی را با معدودی از انگلیشیان تلنگه های پلٹن او بهجوم آورده گرفتند و او را مع توپ همراهش اراده بردن نزد راجه بلونت نمودند و راجه مذکور حسب الامر وزیر بر لب دریای سرجو که بمشهور بگها گهرا و دیو است برسر حد و دغازیپور متصل بجد و دگور کهپور بنا بر جلوگیری ملک وزیر و مزاحمت دخل و تصرف انگلیشیان در ممالک محروسه

واقامت داشت و کپتان مذکور نیز بنا بر آنکه او برای همچنین امور بر لب بهان دریا در حدود صوبهٔ عظیم آباد مامور بود و کپتان مذکور نهایت مدارا با فوج همراه بنا بر تنهائی خود و انحراف و غلبهٔ آنها نموده میجر منرو را از ماجرا آنکه فیما بین او و تلنگه با رو داده اعلام نموده میجر مجرد آگهی کسان را متواتر باستمالت و تسلی تلنگان فرستاده خود با یک پلٹن سولدا و دلاتی بسبیل الیلغار بر جناح استعجال دویده متصل بکپتان رسید و علے الفور متعینان به تسلی تلنگان سے فرستاد و کپتان خود هم آنچه بایست در استرضای آنها بعمل می آورد چون اقبال یاور انگلیشیان را دید در دنبال تلنگان بود باوجود آنکه راه بسیار بریده نزدیک بلشکر بلوند سنگه رسیده بودند بمواعید مدارا استمالت کرده بعد از توقف و رزیدند و میجر رسیده بغنائم معهود قواعد سلامی از آنها دید چون بندوقها را خوابانیدند تلنگان را مجبور سولدا دان نموده بند و قمار البستید و آنها را همراه آورده جمیت آنها را درهم شکسته ده ده بیست بیست از آن جماعه در هر پلٹنے داخل کرد و از پلٹنهای دیگر همان قدر مردم برآورده پلٹن تازه آراست و لبسر کردگی کپتان بجاے مذکور فرستاد و بیست و پنج کس از جمله پلٹنے که این فساد برانگیخته او بود بطور قرعه برآورده در حضور جمیع فوج برای عبرت بدم توپ پرانید بر بعضے از جمله این بیست و پنج کس اند که مهلتے خواسته و پرستش خاصی برای آفتاب که غیره معبود ان خود بعمل آورده خاکی از همان گل زمین بر سر و روی خود مالیده و بطیب خاطر در کمال استقلال آمده جان خود بدم توپ داد صدق الله تعالے وکل حزب بما لدیهم فرحون ، تا جواب و سوال از طرف شجاع الدوله بتابعت عقل مشید اصحاب کونسل انگلیشیه که مختار حل و عقد امور بوده اند حکم جنگ با او بمیجر منرو نمیرسیدند چون رقائم چند متضمن عجیبے غرور بیرون از قوانین عقل و شعور بجا نه مذکور رسید در اواخر صفر یا اواسط ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری نبوی صلے الله علیه و سلم حکم جنگیدن با وزیر بمیجر منرو فرستاده مامور بجادل و مقابله نمودند و میجر منرو صباے چند در سرانجام اسباب ضروری مثل گاوان باربردار و اذخار جنس ماکولات وغیره ما یحتاج و شمار مردمے که میخواست آنها را درین جنگ همراه ببرد پرداخته داعیهٔ نهضت بجنگ وزیر طرف بکسر نمود

ذکر عبور میجر منرو مع فوج از دریای سوهن به معبر کولور و رسیدن بمقابل لشکر وزیر و جنگ این هردو باهمدیگر و ظفر یافتن بر وزیر بحسب تقدیر

در اواخر ربیع الاول یا اوائل ربیع الآخر بود که میجر منرو بجنگ وزیر مامور گشته مردم لشکر خود که بردن آنها همراه منظور داشت از سپاهے و اهل اردو مع سوار و پیاده انسان و حیوان همه را شمرده بضبط حساب در آورده غله و دیگر ما یحتاج آن قدر که تا ده روز بلشکر وفا کند همراه برداشت و باصحاب کونسل عظیم آباد گفت که درهمین آیام معدوده یا ظفر بر خصم میسر مے آید و حاجت بغله منخوره نمی ماند یا مغلوب و مفقود و مشوم بار رجوعے و حاجتے باین منخورات نخواهد بود چون این داعیه مصمم و بعجب راهی گشت میر صلے الله نام شخصے از سکنهٔ صوبهٔ عظیم آباد که از طرف وزیر عامل پرگنهٔ بهیاه وغیره مضافات سرکار شاه آباد بود از حرکت میجر بوزیر خبر داد و افواج مغلیهٔ خود را القراولی و چپاولی فرستاد و توپ بزرگی را که چندی قبل ازین بر لب دریا بمقابل افواج انگلیشیه که بر دریای سوهن محاذی کولور که معبر آنجا است قیام داشت فرستاده بود باز پس طلبید چون برسات بافراط و گل و لای بسیار شده بود در بعض جا از اثنای راه پایهای ارابه توپ مذکور بگل فرو رفته برآوردنش متعذر گردید وزیر خود با هزار سوار دوانی آمده توپ را برآورده همراه برد لهذا از کثرت غفلت و بے فکری سرانجام اسباب جنگ و ملاحظه گوله های توپ و باروت و استماع عرض عمله آنها و تفویض هر چیزے بر کار امے بالبیت و مشوره ابو ضاع جنگ با آل اهل عقل و ارباب حرب نپرداخته

مشغول لهو و لعب از قبیل باختن قمار و چوپڑ و پرانیدن کبوتر و دیگر ملاهی و ملاعب چنان غافل و عاطل ماند که گویا در ملک خود برای
سیر و شکار آمده مگر سد مورچالے اندر دریاچه تهور اکشیده تا لب گنگا ملحق ساخت و اراده حرب در حجاب و پناه آن داشت تا آنکه
میجر منرو مع فوج بنگاه رسیده بمسافت سه کروه برلب جهیلے معسکر ساخت و جهیل مذکور بین العسکرین واقع شد روز سوم وزیر
فسخ عزم و تدبیر یکه اندیشیده و ترک سدیکه برای جنگ کشیده بود کرده بداعیه جنگ انگلیشیان از سد مذکور بیرون رفت افواج
مغلیه وغیره همراه وزیر و شجاع قلی خان معروف بمیان عیسے با همراهیان خود که شش هفت هزار سوار و پیاده بود برپشت سمرو
و موشیر مدک قرار گرفت و راجه بینی بهادر نائب صوبه اوده و آله آباد با ملازمان خود از مورچال برآمده برلب دریای گنگا متصل خواجه
آبادی اقامت گزید و سمرو و موشیر مدک با هشت توپ که بآئین ولایت فرنگ برآراسته سبک مستحکم تعبیه بود مع هشت پلٹن تلنگه
با بند و تهلسے چهماقے برساز ساخته و آراسته عالے جاه مقابل فوج انگلیشیه گشت شجاع قلی خان برپشت اینها بود و وزیر با فوج
خود طرف دست راست عیسے و بینی بهادر بطرف دست چپ عیسے متصل گنگا و جنگ توپ شروع شده از هر دو
طرف گوله بازی بعلی التواتر بعمل آمدن گرفت و مردم طرفین برابر مجروح و مقتول از ضرب گوله توپ میشدند و وزیر از طرف دست
راست اینها برآمده با فوج مغلیه وغیر ایشان بر لشکر انگلیشیه یورشهاے نمود و متواتر در تردد بود مغلیه در اثنای در سواران
همراهی میجر منرو و بنگاه او بجهة قتل و غارت مے کردند از توپ اندازی سمرو و موشیر مدک و حملات متواتره وزیر عرصه بر افواج انگلیشیه
تنگ گردیده زبون حال گشت میجر منرو حال بدین منوال دیده چون بنابر حیلولت جهیل که گل و لاے بسیار داشت یورش بردن
نمی توانست لهذا فوجے را بطرف گنگا روانه ساخت تا رفته بر بینی بهادر یورش آرد فوج مذکور بسرکردگی کپتانان شجاع و
هوشیار آهسته آهسته مائل بطرف گنگا گشته تا بآبادی ویرانه که بینی بهادر و فوج او در پناهش استاده بود متصل گردید و
شیخ غلام قادر وغیره شیخ زادگان لکهنو که هراول بینی بهادر و معتمد او بودند پیاده با بندوق در دست در حجاب دیوار خرابهاے مذکور اقامت
داشتند تلنگهاے انگلیشیه پنهان از نظرها در راسته ده خراب در آمده چون بمنتهاے آبادی رسیده برسر دیوار برآمدند و
گویند که بسنگ و کلوخ آنها را متنبه گردانیدند شیخ غلام قادر با اخوان و رفقا بعد ورود آنها بر سر خبردار گشته بجنگ برخاست
تا اینها جمع شوند و صفوف آرایند تلنگان بضابطه تعلیم کپتانان خود که همیشه منتظم راه مے روند صفوف آراسته شروع
برق اندازی نمودند شیخ زادگان هم بقدر طاقت و فرصت جمع آمده تفنگ اندازی آغاز نهادند لیکن مردم اینجا را
که غیر وقت و در کمال تفرقه بندوقها را سر مے دهند مقدور برآمدن از عهده جواب شلک برق اندازان انگلیشیه معلوم در یک
دو شلک منتظم صفوف انگلیشیه که باصطلاح هندی باڑه مے گویند کار شیخ غلام قادر مع برادران و همراهان بانجام رسیده بر خاک
هلاک افتادند و بے دلان هیبناک از چنان جاے هولناک برآمده عرصه را خالی گذاشتند راجه بینی بهادر از غالب خان که مرد هندوستانی
زای متشرع و از نیکان و عمده‌های شاهجهان آباد و بصفات حمیده موصوف و بنهایت سنجیده و آرامیده بود پرسید که علاج چه باید کرد
غالب خان مرحوم گفت اگر آبرو باید جاے جان باختن است والا محل بیرون تاختن بینی بهادر اظهار قبول آبرو و جان بازی نمود
و گفت بسم الله و اشاره فرود آمدن از اسپ نمود غالب خان مع پسر متبناے خود که میر وجیه الدین خان نام دارد از اسپ
خود فرود آمد درین عرصه تلنگان اندکے پیشتر آمدند بینی بهادر را مردن دشوار آمده عنان اسپ از میدان گردانید پسر
وجیه الدین خان پدر را از برگشتن بینی بهادر آگاه گردانید غالب خان احوال آقا دیده باز بر اسپ خود سوار و در
پے راجه سالک راه فرار گردید +

بیرون رفتن شجاع قلی خان معروف بمیان علی از پشت سمرو و موشیر مدک و سمرو و برهم خوردن انتظام و شکست افتادن بر فوج وزیر باوجود ظهور غلبه بحسب تقدیر

شجاع قلی خان باستماع آواز شلک تلنگان و شیخ زادگان همراهی بینی بهادر گمان غلبه و عبارت راجه بینی بهادر نموده
سر از پردهٔ خود ترسیده که مبادا بینی بهادر کاری از پیش برد و او در حضور وزیر و دیگر همچشمان شرمساری کشد و بنا بر فرط اضطراب
استعجال قدری بی استجازه راه ادراک احوال بینی بهادر از پشت سمرو و موشیر مدک برآمده پیش راند چون پیش رو جهیل پر گل و لای
بود و گذشتن ازان دشواری داشت علاوه آن روبروی دیوار آتش بار کرامچال است که سرداران جمله رفقای معتمد که شش
هفت نفر سوار بوده اند جماعه قلیلی با خان مرحوم همراهی نمود بسبب پیش رفتن او توپ اندازی سمرو و موشیر مدک که حلقه التوام
بر سر افواج انگلیشیه گوله باستمالت تگرگ میریخت موقوف گشت چه شجاع قلی خان مع همراهیان بین الفئتین درآمده حائل و مانع
توپ اندازی این طرف گردید و از طرف انگلیشیان شدت ونچا سکیی شروع گردیده بر سر افواج حلیفه و سمرو و مدک قیامتی
آشکارا شد شجاع قلی خان با سه چهار کس از رفقا بهزار خرابی از جهیل بیرون برآمده هدف گوله های شلک انگلیشیه گشته
جان خود در آن میدان برایگان داد و بقیه مردم همراهش که از آفت قتل و جراحت سالم مانده بودند گریخته استادگان میدان
را باضطراب خود در سپاهی فرار شدند و تلنگان مقابل بینی بهادر از مورچال گذشته داخل لشکر وزیر گردیدند و شیوع یوم الشتور
دران معسکر بظهور رسید سکنهٔ آنجا را تلنگان زیر شلک آتش بار گرفته چنان مضطرب ساختند که احدی را مجال حمل و نقل اسباب
و دولت نماند سلب اختیار بر کس بهر صورتی که بود راه فرار پیمود و شکست بر کل مردم افتاده کسی را پایی ثبات استوار
نماند غلیه دزدان بی ایمان نمک بحرام احوال مدعی سئوال دیده بطمع غارت اموال لشکر خود از وزیر جدا گردیده و بلشکر
خود درآمده دست بغارت و تاراج برکشادند وزیر متوقع ظفر و ظهور اندک غلبه حیران قدرت داور گشته ساعتی تماشائی انقلاب
بود بعد ازان که کمتر کسی با او ماند خود هم از میدان برآمده در پی گریختگان رفت و جمیع اسباب خانه وزیر و سرداران همراهیش و
تورهای صرافان از اشرفی و روپیه و جنس بزازان و سوداگران مثل زربافت و کمخواب و انواع اقمشه و توپهای بزرگ
خرد و قورخانه و خیام و آنچه دران لشکر بود بغارت افواج انگلیشیه درآمد و لشکریان وزیر نیز دست تاراج باموال همدیگر
کشاده هر چه بدست هر کرا افتاد از آن او بود حساب این دولت که درین لشکر بغارت رفت علام الغیوب میداند لیس محاسب
وهم در حساب و قیاس آن عجز معترف است الحق عجب لشکری معمور بود که پهلو بمعموره شاهجهان آباد میزد و بجای رهای
بسیار در دریاچه بهوزا که بطرف پشت لشکر بود و اندک عمقی با گل و لای بسیار داشت فرو رفته و در مانده گشته زیر شلک
تلنگان متعاقب درآمدند و بناکامی ایام حیات آنها بسرآمد عالیجاه و والاجاه شجاع الدوله یکروز قبل ازین جنگ از قید رهائی
داده بود قلی را که در پای او بلنگی بود و ضمانت نمود قدرت کامله الهی دران روز که بار دیگر اسیر نمود که هر کسی
یاد میگرفته ازان در طی نیم هفته ایام حیاتش باقی بود والا درچنین حادثه هوش گسل مدرار پسر برادر از برادر میگریزد
آن بیچاره را که مقید و از ملاقات مردم ممنوع بود کسی برسید قربان قدرت نمائی حکیم قدیر باید رفت که در دل بیرحمی چنین
انداخت و برای او سواری مهیا ساخت مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد * در همان شب که صبح آن شکست
بر وزیر افتاد میر ابراهیم خان بهادر اطلاع بر غائبی میر قاسم خان یافته بصفت نیم شب پیغام داد که نزد ایشان بنده و تنخواه

اسپ خوب که بر جا خواسته باشند برساند مع هزار روپیه نقد بدولت عالی موجود است اما بخدمت نفرستاده که مبادا باستماع این
خبر وزیر مدبر برگشته باز اراده بدی نماید اگر امری منظور شود ایما فرمایند فرستاده آید عالی جاه گفته فرستاد که آفرین بر مروت و پاس و ذریعهای
شما که درچنین وقت بیکسی غمخواری من نموده خیرخواهی را منظور داشته اید اما فی الحقیقة این زمان صلاح نیست وعدهٔ مرکوبے
نموده اند اگر فرستادند بهتر و البته عند الحاجة طلبیده شده خواهد شد اتفاقاً شب ماده فیل مذکور رسیده سواری برای او میسر آمد وقت
شکست میر قاسم خان هم با فراریان دیگر بدر رفت و علی ابراهیم خان بهادر اسباب و احمال همراه برادر خود علی قاسم خان
یک روز قبل از شکست از پل کشتیها که بر دریاچه تهورا بود عبور کنانیده و در لشکر پادشاهی که آن طرف تهورا بود فرستاده خود
جریده ماند وقت فرار بر دریاچه مذکور رسیده از هجوم فراریان مجال عبور نیافت پل نیز شکسته بود علی ابراهیم خان بهادر معبر را
گذاشته بالاتر رفت و از آنجا خود را بدریا زده عبور کرد چون بسر راه گریختگان که در آنجا هجوم نموده بعضی در انتظار بعض دیگر و
برخی برای آسودن اندک توقفی نموده بودند رسید دید که بعضی از افواج انگلیشیه رسیده توپها را بر از چهو کرده بطرف
مردمین هر دو طرف دریا سر دادند و از طرف دیگر تلنگ بندوق نمودند اضطراب عظیمی در فراریان بهم رسید اعدای را
هوش و حواس بر جا نماند و خلقی کثیر در ان دریاچه صغیر هلاک و مستاصل گردید و بر سر هم گر افتاده جمعی مردند و جمعی بهزار
خرابی جان بسلامت بدر بردند اما در کمال رسوائی و فضیحت هر کرا هر راهی پیش آمد ناچار اختیار افتاده برخی
بعرض تاراج و غارت گنواران در آمدند و بعضی بمشقت فراوان راه ها بریده مجمع فراریان رسیده زندگی از سر گرفتند
وزیر عبور دریا نموده متعلقان را با خود گرفته راه اله آباد سپرده میر قاسم خان لنگان لنگان شش هفت کروه از بنارس گذشته
توقف داشت و بینی بهادر حسب الامر وزیر برای همراه بردن پادشاه برلب آب گنگا محاذی بنارس که معسکر پادشاه هم
آنجا بود مقام داشت علی ابراهیم خان متصل بلشکر بینی بهادر خسته حال رسیده بر کنار دریا مع ده دوازده رفقا برای آسودن
اندک توقفی گزیده مستفسر خیمه برادر خود بود که در آنجا رود خدمتگار غالب خان که درین وقت رفیق بینی بهادر بود و از مخلصان
واقعی علی ابراهیم خان ایشان را دیده بغالب خان خبر رسانید خان مرقوم باستماع ورود مقدم ایشان شادان گشته باراده
آمدن نزد خان مرقوم برخاسته از بینی بهادر رخصت خواست راجه فرط آرزومندی او را که علی ابراهیم خان در دل غالب خان
دیده پرسید که علی ابراهیم خان چه طور کسی است که شما را در شوق ملاقات او چنین بیقرار می بینیم غالب خان مجمل محامدش
بیان کرده گفت احاطه بر محاسن او موقوف بر ملاقاتها و صحبتهای مستوفی است بینی بهادر که اکثر در حضور وزیر علی ابراهیم خان را
دیده و حسن تقریرش را شنیده بود خواهان آن شد که او را برفاقت خود برگزیند غالب خان را گفت که پیش ما میتوان آورد
خان موصوف بخدمت علی ابراهیم خان رسیده ماجرا معروض داشت و بهمان پیشانی که بود بملاقات بینی بهادر آورد راجه
مقدم او را مغتنم شمرده استدعای همراهی نمود علی ابراهیم خان نیز رفاقت او را مناسب دیده بهمه احتیاجش صاد داد چون وزیر
راجه را برای همراه بردن پادشاه گذاشته بود او تاکید نموده در کوچ کردن استعجال می نمود و پادشاه که از وزیر دلگیر
بود سر از رفاقت بینی بهادر باز زده بهانهای چند در چند قاصد ملاقات انگلیشیان و مقابات بود چنانچه مذکوره نیز راه
مراسلات با پادشاه گشاده او را ترغیب برفاقت و اعانت خود می نمودند و از آنجا که از طرف کمپنی مامور بتسخیر بلاد هند نبوده اند
داعیهٔ مصالحه و مصادقت با وزیر هم مکنون خاطر شان بود بنا علی هذا اراده ملاقات با بینی بهادر که رفیق وزیر و مخالف با
میر قاسم خان بود نیز داشتند درین ضمن راجه مذکور تعلل پادشاه در کوچ دیده و ناچار گردیده خود عبور گنگا مع لشکر نموده

ذکر ملاقات پادشاه با جماعهٔ انگلیسیه و عبور دریای گنگا باتفاق آنها و ملاقات نمودن بینی بهادر هم با انگلیشیان بنابر صلاح وقت زمان

چون بینی بهادر عبور گنگا نمود پادشاه مع میر البیدار فارغ البال تمام گروه انگلیشیان را پیش خود خواند انها را دستهٔ بلتین رفتن در طاهر هم رسیده متعاقب کنسے آمدند اندک تندتر رانده بملازمت پادشاه توسل جستند بعد حصول کورنش باتفاق عبور گنگا نمودند و از انجا بینی بهادر را نیز لیسوی خود دعوت فرمودند او بنابر مشوره گذاشته علی ابراهیم خان تاهم درین خصوص مشاورة ساخت و اعانت رای او را دیده بعد از ان اکثر و اغلب شریک مشوره میداشت آخر الامر ملاقات با سرداران انگلیش بنابر خیر طلبی آقای خود مناسب دیده با آنها بر خورد و ایشان داعیهٔ مصادقت با وزیر بسبب تفویض میر قاسم خان و سمرو با او ظاهر نمودند بینی بهادر چون با عالیجاه وش نبود و صلاح ملک و دولت خود و آقا درین صورت مشاهده نمود قبول کرده معروض داشت که سمرو صاحب فوج و از اتباع او و درین شکست از نظام نیفتاده گرفتن او بحالی از صعوبت نیست اما میر قاسم خان را بے توان گرفت اگر وزیر بشد البته تقصیرے دران نخواهد شد بنا بهانی نزد سرداران انگلیشیه گرفته و رخصت گشته بلشکرگاه خود که فاصلهٔ چند کروه داشت معاودت نموده مذکور صحبت انگلیشیان با نامزدان خود کرد و علی ابراهیم خان بر مکنون خاطرش سهل برده بپاس نمک و حقوق صحبت های دیرین میر قاسم خان را که شش تیغت کرده از لشکر بینی بهادر بشیر بود آگاه ساخت میر قاسم خان برین امر اطلاع یافته بسرعت برق و باد در رفت و به الٰه آباد رسیده متعلقان خود را که غارت زدهٔ مردم وزیر حسب الامر او در خانهٔ محقرے اسیر بوده اند بهر صورت که میسر آمد و حد اکار ساز سے کرد و در چنین تشویش و تشویر همراه خود گرفته ره سپر گردید و در یکے از آبادیهاے قلمرو افاغنه معروف ببرو بهیله رسیده آسود و باقی احوال او تا انتقالش در بعض اوراق وقائع شاهجهان آباد انشاء الله تعالی نگاشته آید

تتمهٔ احوال اسباب اختلال وزیر بے تدبیر و نیرنگی های تقدیر

شجاع الدوله که در عالم غرور ادراک چنین امور نمود احوال بدین منوال دیده چاره غیر از بدر رفتن از قلمرو خود در ملک بیگانگان ندید بناء برین بعضے از مقربان معتمد را بفیض آباد و لکهنو فرستاده تاکید نمود که متعلقان و اسباب خزائن را برداشته در ملک حافظ رحمت که با او اندک آشنائے بسبب عنایت خان پسرش داشت ببرند و در آبادی بریلے که معمور ترین بلاد او در آب و هوا از بیلے بهیت و غیره جا با امتیاز بود اقامت ورزند و خود هم بجای شتاب بالٰه آباد شتافته مادر و زن خود را گرفته علی بیگ خان را در قلعهٔ الٰه آباد گذاشته بملک افاغنه رفت و ناموس و اثاث البیت و بالجمله جمیع اسباب دولت در بریلے گذاشت و در قلعهٔ چنارگده بشیر حبشے را که معتمد علیه او بود با مردم لائق قلعه داری گذاشته در حراست قلعهٔ مذکوره مستند گردانید بعد ازان بینی بهادر بمشورهٔ او را که متضمن مصالح با انگلیشیان بود باعتماد و اعانت افاغنه ورا و اظهار مرتبه و بنابر حفظ قدر خود و نام ذیشان خاندان شریف او را بطرف صوبهٔ لکهنو رخصت گردانید مضمون آنکه بینی بهادر در ظاهر با انگلیشیان در ساخته و باین بهانه عمل او در صوبه بماند و خود در ملک بنگش با وجود عداوت دیرینه که با احمد خان بنگش داشت و سبب این کینه از دفتر آخر که متضمن احوال شاه جهان آباد و سلاطین و امرای آنجا است بر آید ظهور بنیاد شتافته با حافظ رحمت و احمد بنگش و غیره سرداران افاغنه و غازی الدین خان عماد الملک که اتفاقاً از بیم درانی بود قرینهٔ مشاوره انداخت چیکے او تا امید وار

اعانت ساخته دلالت باستعانت از راو ملهار مرہٹه نموده که او دیرینه سردار دکهن سپه سالار باجی راو و مکاسردار ضلع شاه جهان آباد و بنام صوبه داری اشتهار داشت و دران هنگام در نواح کالپی دگوالیار بسر می برد اما از جنگ احمد شاه ابدالی که شکست عظیم بر جماعه مرہٹه افتاده اسباب و دولت اینها بتاراج رفته بود چندان شوکت نداشت شجاع الدوله معتمدان خود را بخدمت او فرستاده استدعای آمدنش برفاقت و وعده ادای مبلغی بشرط ظفر بر انگلیشیه نمود او بنا بر طمع که دران روزها بغایت داشت قبول نموده آمد و باعساکر شجاع الدوله ملحق گشت و افاغنه را هر چند حسب الوعده رفاقت خود خواست آنها بعذری متمسک گشته آمدن خود بر وعدهای امروز و فردا گذاشتند +

آمدن راجه بینی بهادر نوبت دوم نزد انگلیشیان و نزد دغا باختن با ایشان

راجه بینی بهادر چنانچه مذکور شد بطرف لکهنو رفته براجه شتاب رای حسب المصادقت نگاشت که شجاع الدوله در مصالحه با انگلیشیان بشرطیکه منظور شان بودن در بنداده عازم حرب بار دیگر است و میر قاسم خان از دست او بدر رفته و سمرو را نمیتواند گرفت مگر بدغا و درین وقت این قسم کارها برای خود خوب نمیداند اما من پایان کارش را بخیر نداانسته اغتنام ملاقات و رفاقت انگلیشیه ام چون شتاب رای معتمد علیه اصحاب انگلیشیه و ممنون احسان و نمکخوار بینی بهادر در زمان عروج عالی جاه بود خدمت او را در عوض حقوق پرورش مغتنم شمرده برای خود نور عظیم دانست و میجر منرو در برادر کمبرشکست داده تا به بنارس در تعاقبش رفته زود تر بنا بر امری غیر معلوم برگشته میجر فلچر را بسالاری فوج گذاشت از او هم بود چندی تقصیری رو داده از ریاست لشکر معزول و میجر کرنک که در سابق رئیس لشکر و نوکر کمپنی بود بسرداری فوج مامور گشته و نیز از خطهای جرنیلی که آنرا برگ دیر جرنل میگو مینده یافته درین ایام رسیده بود جرنل مذکور نهایت اتحاد با شتاب رای داشت رای مذکور داعیه بینی بهادر با جرنل موصوف ظاهر نموده و ورود بینی بهادر از مصالح عظیم شمرده مغتنم دانسته و خطی متضمن مطلب او بکمال اکرام نگاشته بود بوساطت شتاب رای طلبیده داشت بینی بهادر آمده ملاقات با جرنل نمود و تمام حل و عقد معاملات انرا بدست او آمد او از دانائی چند روز هر دو طرف را خوش نمود و ربا ضی از خود میداشت جرنل میگفت که هرگاه شما متعلقان خود طلبیده اشته ناموس را در عظیم آباد یا بنارس بگذارید آن زمان خاطر جمع گشته نیابت و معامله هر دو صوبه باختیار شما وامیگذاریم او عذرهای مناسب خواسته رضا الطلب ناموس خود نمیداد تا آنکه شجاع الدوله راو ملهار را با خود متفق ساخته بداعیه جنگ انگلیشیان در نواح کوڑه رسید و بینی بهادر با فقیری اعتقاد داشت از و پرسید که مراد پیدا کرد او گفت که ورود انگلیشیان بمنزله بادنندی بود آمد و رفت بینی بهادر باستماع این سخن غلبه شجاع الدوله گمان کرده داعیه رفاقت او تصمیم داد و براو شتاب رای که واسطه جواب و سوال او در خدمت انگلیشیان بود خبر اجتماع راو ملهار با شجاع الدوله شنیده به راجه بینی بهادر گفت که اگر پیوستن بشجاع الدوله منظور باشد مرا صاف باید فرمود تا من انگلیشیه را با اراده شما آگهی داده رخصت بدهانم و شما علانیه و فاشی مرخص شده بروید و اگر ماندن منظور باشد بخاطر جمع و مطمئن باید بود امری که موجب بدنامی من و بدعهدی شما باشد بعمل نیاید که برای من خطری عظیم و برای شما ننگ بی انتها خواهد بود بینی بهادر بسوء ظن را جزم احتیاط شمرده راز خود از شتاب رای هم پنهان داشت و انتهاز فرصت نموده زمانیکه بنام بندولبست بعضی از محالات صوبه از لشکر انگلیشیه دور تر و چند کمپنی تلنگه انگلیشیه با او متعین بود بطرف لکهنو شتافته و متعلقان خود را برداشته بطرف عساکر شجاع الدوله

را بی ستد کمپنیا قصد مزاحمت نمودند چون فوج بینی بهادر بسیار و ملنگان اقل قلیل بوده اند ممانعت نتوانسته خاموشی گزیده
و بینی بهادر با فوج خود بدر رفته بشجاع الدوله پیوست علی ابراهیم خان بهادر که بعلت عارضه بیماری در چنار پرتاب گده مانده
و بینی بهادر او را در اینجا گذاشته رفته بود بنابر بیخبری از اراده های مضمر راجه بینی بهادر با وجود رفاقتش بجای خود حیران
ماند و زن راجه آنچه لازمه فتوت با وجود نبودن شوهر و اتباع او که حسب الاشعار بینی بهادر بدر رفته کسی در اینجا نبود با خان مرحوم
بعمل آورده بقدر رخود از دادن مکان اقامت و رسانیدن ما یحتاج که در اینجا بدست نمی آمد کوتاهی نکرد آخر الامر بصعوبت
تمام اسباب حرکت بهم رسانیده از آن مکان برآمده وارد اله آباد گشت جرنل کرنک از این خبر رفتن بینی بهادر متحیر گشته بیاس خاطر
شتاب رای که صدیق مخلص بود چیزی نگفت اما شتاب رای بر آبروی خود ترسیده مجرد اصغای این خبر بحضور جرنل
رفته التماس نمود که ایفای عهد بینی بهادر را من ضامن بوده ام و از وی چنین حرکتی بظهور رسید اگر در کونسل با صاحب درین
خصوص اندیشه بازخواستی باشد مرا باید فرستاد که قصور از من است نه از شما جرنل و دیگر سرداران انگلیشیه راستی
صداقت و اخلاص راو شتاب رای پسند افتاده دلجوئی با فراط نمودند و خاطرش را مطمئن گردانیدند تا آنکه شجاع الدوله
مع راو ملهار مرهٹه یارانهٔ پرخاش با افواج انگلیشیه مهیا گردید +

فرستادن اصحاب انگلیشیه فوج را بتسخیر قلعهٔ چنارگده و محفوظ ماندن قلعهٔ مذکوره از صدمات تسخیر

سرداران انگلیشیه قبل از این سوانح راجه بلونت زمیندار بنارس را بوساطت راو شتاب رای و سید نور الحسن خان
بلگرامی که اول رفیق و ملازم شجاع الدوله و بینی بهادر و بعد از اول معامله بنارس بود استمالت ساخته رفیق خود نموده بودند
بدلالت او تسخیر قلعهٔ چنارگده که بر سر کوه و لب دریای گنگا بده کروهی بنارس طرف جنوب واقع و از قلاع مستحکمه معروفه است
در خاطر آورده فوجی را مع یک میجر و چند کپتان و لفتنت و انسن و سارجن بر سر قلعهٔ مذکوره فرستادند و چند ضرب توپ قلعه
شکن همراه دادند میجر مذکور مع فوج و اسباب قلعه ستانی در اینجا رفته از طرف پادشاه احکام اطاعت رسانیده اول تهدید
بسلطانی نرسانید چون در نگرفت بجنگ اشتغال نموده آتش توپ اندازی را اشتعال داد و کمر همت بتسخیر قلعه
بسته پاسی جلادت پیش نهاد محمد بشیر خان که مقرب الدوله و وزیر و قلعه دار آنجا بود بنهایت جبن و بد دلی داشت
اما همراهیانش پای ثبات افشرده بمدافعه پرداختند و محمد بشیر خان را بنوعیکه خواست از قلعه برآورده بحضور وزیر راهی
گردانیدند و روزی چند با قلعه جنگ ماند آخر الامر انگلیشیان دیوار حصار بضرب گلهای توپ از طرفی خراب ساخته
در شب تاریک با فوجی مناسب یورش آوردند فوج انگلیشیه بالای کوه برآمد چون داعیه در آمدن بحصار نمودند میجر
همراهیان را دلدهی نموده حکم برآمدن بر سنگهای افتاده دیوار حصار داد مستحفظان قلعه صدای پای بالا رفتگان و
گفتگوی آنها با همه گرسنگی شنیده خبردار گشتند بمدافعه و کارزار شدند و زیر شلک بندوق و سنگ گرفته اکثر بالا رفتگان
را مجروح ساختند و هم از اضطراب و تاریکی شب پای بسیاری از سر سنگهای افتاده دیوار و کوه لغزیده غلطیدند و سنگها
از صدمه بعد گر غلطیده سر و دست و بازوی غلطیدگان را و هم شکست میجر که سالار فوج بود نیز بهمین صورت
زیر سنگها افتاده و بزخم تفنگ خورده بیهوش افتاد و عارجان را دل از دست رفته پای ثبات برجا نماند و ناکام
برگشتند بعد دیری در کمال اخفا و احتیاط میجر را در میان هنگام شب آوردند مدهوش بود بعد اندک زمانی

عالم فانی را بدرود نمود و جرنل این خبر شنیده و بر پیش آمدن وزیر مطلع گردیده فوج متعین قلعه را پیش خود خواند باتفاق بداعیه مقابله
شجاع الدوله و مرهٹه پیشتر راند درین عرصه میرزا نجف خان هم که با شجاع الدوله بد بود از منبدیل کنده آمده رفاقت انگلیشیان
گزیده ملازم شان گردید سرداران انگلیشیه بعض فوج را بسالاری میجر استبرت بلکهنو فرستادند تا خاطر جمعی بود و از اطراف
صوبه اوده و حدود آنجا خبردار باشد و محمد اکبر خان را نکوتوال آنجا بتجویز راو شتاب رای مقرر ساختند و جرنل کرنک
با کل فوج مع شتاب رای و میرزا نجف خان به اله آباد رفته بتسخیر قلعه آنجا عازم شدند میرزا نجف خان که از کم و کیف قلعه مذکوره
آگهی داشت طرف حصار را در جائیکه پشته نداشت نشان داد و جرنل توپهای قلعه شکن که از غارت لشکر وزیر همراه داشته
همان طرف بسته دیوار انجا را شکست و علی بیگ خان وغیره که از قبل وزیر بحراست قلعه آنجا مامور بوده اند عرصه بر خود تنگ دیده
امان خواه شدند راو شتاب رای ضامن آبرو و مال آنها غیر مال وزیر و منجر بودن در رفاقت و عدم رفاقت انگلیشیان گردیده
آنها را از قلعه برآورد و قلعه بتسخیر اصحاب انگلیشیه در آمد علی بیگ خان وغیره ملازمان شجاع الدوله رخصت یافته نزد آقای خود شتافتند
و راو شتاب رای باتفاق و اعانت راجه بلونت سنگه بندوبست هر دو صوبه خصوص صوبه اوده مهما امکن انتظام داده عمال در
اکثر محالات بلکه همه جا فرستاده اکثری از افواج میر قاسم خان مثل میر روشن علی خان و شیخ فرحت علی و برادر دانش
و شهسوار بیگ تورانی قاتل مستر امیت را ملازم ساخته متعین صوبه و عمال هر محال نمود چون خبر نهضت وزیر تحقق
یافت جرنل مع شتاب رای و میرزا نجف خان عازم جنگ وزیر و مرهٹه گردید و عمال را مع افواج نو ملازم جابجا
گذاشت الحق که شتاب رای در بندوبست صوبه مذکوره با وجود عمل دیرینه شجاع الدوله که از عهد برهان الملک سعادتخان
جد مادری او قریب به پنجاه ساله بود برهم زده اکثر جا را انتظام داد و کارستان کرد لیکن نمک بحرامی بعض ملازمان و قابو
طلبی و ناحق شناسی اکثر زمینداران آنجا خصوص راجه بلونت درین امر بسی موید بود ٭

گفتار در جنگ ثانی شجاع الدوله باتفاق راو ملهار مرهٹه با جماعهٔ انگلیشیه و مغلوب گشتن او

چون راو ملهار اجابت دعوت شجاع الدوله نموده در رسید وزیر باتفاق پیشتر آمد و جماعهٔ افاغنه که وعدهٔ رفاقت نموده
بودند امیدوار رسیدن داشته و شهره بر آمدن در عوام انداخته گاهی پیشتر نگذاشتند عماد الملک ظاهرا با معدودی
رسیده تماشائی بود نه مقدوری داشت و نه از دست او کاری بر آمد فی الحقیقة از ناخن تدبیر و دم شمشیر هیچ کسی
عقده نکشود و زنگ کدورت شکستگی یافته بودند احدی از دل احدی نزدود القصه در نواح کوژه تلاقی عسکرین
روی داده جنگ سبکی دست داد مرهٹه که تاب تحمل صدمات توپخانه گاهی نداشتند دست و پای کی جنبانیده عطف
عنان نمود و تا مرکز دولت خود که نواح گوالیار بود عنان نگران بازنکشید شجاع الدوله نیز از نمک بحرامی نوکران و عدم
دلدهی ندویان چهرهٔ مقصود در آئینه امید ندیده دل تنگ برگشت درین زمانیکه فوج انگلیشیه از نواح صوبه اله آباد جنبیده عازم
استقبال افواج وزیر بود بعض افواج مرهٹه بضابطه مستمرهٔ خود افواج انگلیشیه را در میدان محصور داشته از تگ و تاز اندکی
مشوش میداشت چنانچه یکبار راو شتاب رای با اندک مردم در میان آنها افتاده قریب بود که هلاک شود در آن وقت
جسارتهای دلیرانه نموده گویند بدست خود مباشر طعن و ضرب نیزه گردید و تو رسیدن مردان آبرو ذی خود نگهداشت
تا آنکه فوج انگلیشیه بمدد او رسیده از آن دار و گیرش رهانید حق آنست که راو شتاب رای اکثر صفات حمیده داشت

دورین جزو زمان از جمیع رؤسا ممتاز بوده براکثری از اعیان در مکارم اخلاق تفوق داشت برخی از آن ان شاء الله تعالی عنقریب
در ذکر احوال او بنابر نیابت صوبهٔ عظیم آباد و حکومت آنجا که داشت نگاشتهٔ خامهٔ وقایع نگار خواهد شد مسطر ابراهیم خان بهادر
از اله آباد حسب الاشعار بینی بهادر خواست که بلشکر وزیر رفته با راجه بینی بهادر بپیوندد چند کروهی از شهر مذکور برآمده بود
که خبر شکست وزیر کرهٔ ثانیه شنیده باز برگشت و مستی در آن نواح مختفی بود تا مصالحهٔ وزیر با انگلیشیان روی داد و فساد از
فرو نشست و آن عزیز وافر التمیز سراسر صدق و وفا از کنج خمول و اختفا برآمده بمرشد آباد رسید و ذکرش در ضمن حکومت مظفر جنگ
که نائب نظامت مرشد آباد گشت ان شاء الله تعالی خواهد آمد القصه وزیر بار دیگر شکست خورده بطرف فرخ آباد رفت و
از افاغنه وغیره شکوهٔ تعلل و اهمال در اعانت نموده از هریکی هنشاره و چاره جوئی نمود هریکی سخنی میگفت اما چون از سردل
نبود در خاطر وزیر جائی نیافت آخر الامر احمد خان بنگش خلف محمد خان غضنفر جنگ با وجود عداوتهای دیرینه بمقتضای جوانمردی
که داشت صفائی با شجاع الدوله گفت که ازین جماعهٔ افاغنه وغیره که شما توقع نصرت و اعانت دارید کسی بکار شما
نخواهد آمد و در انتظار با چند مشت زر که دارید بخرج سپاه و مدعیان امداد رفته بحال خود درخواهید ماند و همین مظهران نصرت
تماشائی بوده دوام مضحکی خواهند ساخت بزعم من صلاح وقت در دو حال است یا با معدودی که توقع رفاقت از آنها دارید
بر دشمن بتازید اگر حیات باقی است ظفری یابید والا آبرو و جان خود در میدان می بازید اگر این کار دشوار نماید بی وساطت
دیگری یکبارگی تنها برخواسته پیش انگلیشیان بروید آنچه شنیده شده کار آنها بر رویهٔ عقل و جوانمردی است اغلب که با شما
نیرو دغا نخواهند باخت و شما را در مهلکه نخواهند انداخت بلکه ظن غالب آنست که بنابر نام و نشان خاندان شما از در
اخلاص در آمده در اکرام و احترام شما لمحهٔ تقصیر نخواهند بود درین حین بعد فتح قلعهٔ اله آباد و شکست یافتن وزیر نوبت دوم
بوعده و عید بادشاه و سروران انگلیشیه مستحفظان قلعهٔ چنارگڈه نا امید از ظفر و غلبهٔ شجاع الدوله گردیده و سامان قلعه داری
با هم کمتر دیده قلعه را حوالهٔ عمدهٔ انگلیشیه نموده بعضی از آنها ملازم بادشاه و برخی نزد شجاع الدوله راهی شدند

ذکر پذیرفتن شجاع الدوله نصیحت احمد خان بنگش و ملاقات نمودن با سروران انگلیشیه و انجامیدن بمصالحه و مصادقه

شجاع الدوله بعد استماع قطع سخن احمد خان بنگش را دربارهٔ خود اصوب آراء و احسن شقوق دانسته با معدودی رزندها بر پالکی خود
سوار گشته راه لشکر انگلیشیه گرفت زیاده از ده دوازده سوار همراه نداشت بعد طی مسافت بجرنل کرنک خبر رسید که
وزیر الممالک باین صورت می آید اول متحیر و متجسس صدق و کذب گذشته لیکن بعد تحقیق بپای ادب با جمعی از سرداران و راو
شتاب رای پیش رفته استقبال وزیر کرد وزیر جرنل را مستقبل دیده از پالکی فرود آمده معانقه نمود و جرنل مع کل سرداران
و شتاب رای نذر گذرانیده پیاده با پالکی وزیر در رکابش روان گشته تا بخیمهٔ خود که برای او استاده کرده بودند رسیده
فرود آوردند سرداران انگلیشیه لوازم ضیافت و مهمانداری بعمل آورده از آداب و تواضع دقیقهٔ فرو نگذاشتند شجاع الدوله
طعام ضیافت همانجا خورده خوابید و بعد بیداری از خواب هم عنان شادکامی بجائیکه خیمه گاه او بود و دو سه کروه فاصله
داشت برگشته با همراهیان که از سه چهار صد کس بیش نبوده اند منزل ساخت و از طرف مصالحه که دو سه چهار روز
بوساطت شتاب رای انفصال یافت و جمعی نموده حسب الاذن رؤسای انگلیشیه جمیع ملازمان خود را طلبداشت و
آمد و رفت سفرا و پیغام بران اکثر اوقات و در بعضی احیان آمدن او و جرنل در خانهٔ همدیگر معمول بود و راو شتاب رای

درین کار استر منای طرفین منظور داشت اما بمقتضای نیکو لیسے که قبل ازین سانحه در سلک ملازمان شجاع الدوله برفاقت بینی بهادر
بنابر اخراج نمودن میر قاسم خان از عظیم آباد منسلک بود عزت شجاع الدوله را وجه همت خود ساخته در انصرام مرام او مساعی
جمیله بتقدیم رسانید و مورد تحسین دوست و دشمن گردید +

گفتار در قرار داد و شروط مصالحه میان شجاع الدوله و انگلیشیه و مرخص شدن او بر صوبه خود بعد استحکام عهود و پیمان و مرقوم شدن آن

بنای مصالحه براین قرار یافت که شجاع الدوله پنجاه لکه روپیه عوض اخراجاتیکه انگلیشیه را در حروب او روید اد بانگلیشیان ساند نصف نقد نصف
دیگر بر صوبه تنخواه فرماید و آنچه از صوبه او در تحصیل در آمده باشد مجرا یابد و صوبه اله آباد مخصوص پادشاه و پادشاه در اله آباد خاطر خواه خود میرزا
نجف خان بهادر که رفیق پادشاه و انگلیشیان شده بود ملازم پادشاه بوده یک لکه روپیه سالیانه از خزانه شاهی بمنجمله الگذاری
بنگاله سے یافته باشد و فوجے از انگلیس باعانت پادشاه در اله آباد بماند و یکے از اصحاب انگلیشیان
در خدمت شجاع الدوله بطور میلیجے گرے حاضر بوده کارے بمعاملات او نداشته باشد و بعد ازین عهد و پیمان
دوست همدیگر را دوست و دشمن همدگر را دشمن و بر سر هر کسے دشمنے زور آرد دیگرے اعانت او نماید و هر که از دیگری
فوجے باعانت طلبید وجہے برائے مصارفش بصاحب فوج برساند و راجه بلونت سنگه زمیندار بنارس که بنابر رفاقت
پادشاه و انگلیشیان از خدمت شجاع الدوله مقصر و بخیانت موسوم شده بود استثنائے تقصیرات او صاحبان
انگلیش نموده در اطاعت و زیر حمایت خود گذاشتند عهود مذکوره از طرفین مرقوم گشته وثائق مرقومه به مهر و دستخط فریقین
استحکام یافت و شجاع الدوله را حالت منتظره غیر از ادائے زریکه عجالةً معهود بود نماند +

ذکر بیگانگی که مادر شجاع الدوله مع کل اقربا بالطمع زر ها نمود و گوی وفا و اخلاص ازین جمله مریم زنش در ربود

وزیر بعد تقرر و تحریر عهود زریکه بزودی موعود بود در فکر تحصیلش افتاده با هر یکے از رفقای خود بقدر مقدور او تکلیف ادای زری
نمود و همین قسم مادر و زن خود و برادران زن خود و جمیع اقربا خطے متضمن فرستادن مبلغے مناسب نگاشته بر آمدن
خود لذیذ حسرات شروط بوصول زر مذکور ارقام نمود اما به ثبوت پیوسته که از کسی هر چه توقع داشت و فی الحقیقة آنکس را عهده
ایصال و ایثار آن زر بر آمدن میتوانست طمع را کار فرما گشته برخے نصف و جمعے ثلث و گروہے ربع آنرا اعتراف نموده
فرستاد حتی مادر و برادران زن او و غلامان و ملازمان نمک پرورده دیرینه اش همین سلوک را مسلوک داشتند مگر زن او که هر چه
از نقد و جواهر و طلا آلات و نقره آلات داشت و آنچه قدمه او را میسر بود حتے حلقهٔ بینی خود مع مروارید ان برائے شوهر باوجود
ممانعت مردم خوش آمد گو فرستاد و ناصحان را جواب میداد که آنچه مرا میسر است تا سلامتے شجاع الدوله مرا سے باید و اگر
او نباشد هیچ یک ازین اسباب بکار من نمی آید اگرچه زنے بود اما ازین بر همت مردانه او حق صحبت شناسے از ینجاست که گفته اند
شعر زن خوب فرمان بر پارسا + کند مرد درویش را پادشاه + شجاع الدوله هم بعد این امتحان هر چه بدستش سے آمد وا
مصارف لابدیه باقے سے ماند بزن خود میداد و الحق چنین سے بایست مصرع چه مردے بود کز زنے کم بود +
القصه بعد سر انجام شدن مبلغے که امکان داشت برائے باقے مبلغ معجل جواهر گران بهای خود را بدست صاحبان انگلیش
بعد تعیین قیمت که درین باب هم راه شتاب رای درمیان بود در رهن گذاشته اهل و عیال را از ملک حافظ رحمت طلبیده ...

و قلعه چنارگره را نیز بعوض قلعهٔ الٰه آباد از دست انگلیش انتزاع نموده از بادشاه و سرداران انگلیش مرخص شده در خدمت بادشاه
یکے را به نیابت وزارت و دیگرے را به نیابت میر آتشی که خدمات موروثی او بود گذاشته بدار الملک صوبهٔ فیض آباد
که یادگار آبادی آن برهان الملک سعادت خان و متمم دکمالش شجاع الدوله است روانه گردیده در آن محل زمین
رفته بکار ہائے خود پرداخت تتمهٔ احوال اودشاه عالم بادشاه و بقیهٔ احوال میر قاسم خان عالیجاه در دفتر
حالات سلاطین شاه جهان آباد و حکام و ناظمان آن طرف غیر بنگاله و عظیم آباد مرقوم قلم وقائع رقم خواهد شد
و وضع انتظام و ملک دارے که باختراع اصحاب انگلیشیه و نواب و حکام دست نشان این جماعه رائج گشته و سوانحیکه
درین صوبه روے داده نگارش یافته انشاء الله تعالے این دفتر اختتام مے یابد ✦

ذکر جلوس نمودن نجم الدوله بر مسند ایالت بنگاله به تجویز ارباب کونسل کلکته و رفتن شمس الدوله هنری ونسترت بولایت خود و ورود لارد کلیف ثابت جنگ از ولایت انگلند و دار الملک لندن بانتظام این ممالک و رفع شورش و فساد و سوانحیکه بسبب میر قاسم خان درین ضمن روے داد

چون روزنامچهٔ عمر و دولت میر جعفر خان دست قضا در نوردید و شمس الدوله هنرے ونسترت گورنر کلکته شنید که لارد کلیف ثابت جنگ
صاحب اختیار صوبهٔ بنگاله و عظیم آباد گشته از ولایت انگلند مے آید بودن خود در کلکته مناسب ندیده قبل از ورود لارد
مذکور روانهٔ ولایت انگلند شد و بقیهٔ اصحاب کونسل بضابطهٔ مستمرهٔ حکمرانی و انتظام امور مرجوعه مے نمودند بعد مردن
میر جعفر خان در کونسل چنان قرار یافت که نجم الدوله معروف بمیر پهلورے پسر کلان میر جعفر خان از بطن منی بیگم
بجائے پدر نشیند و نواب او بصلاح اصحاب کونسل رانق و فاتق مهمات نظامت و ملک داری باشد چون تا این صورت
قرار یافت مستر مدلٹن صاحب کلان مرشد آباد و مستر جانسن صاحب کلان بردوان هم در مرشد آباد آمده بحضور خود
بر مسند ایالت بنگاله اورا اجلاس فرمودند و او وجه معتد به بهر دو صاحبان مذکور بطور تواضع رعایت نمود و نجم الدوله چند
روز ناظم متعدد رونق کار دیوان مدار المهام او و مرجع طوائف انام صوبهٔ بنگاله بود و میر محمد کاظم خان برادر میر جعفر خان ناظم عظیم آباد
به نیابت برادر زاده خود و راجه دهیرج نراین برادر خرد راجه رام نراین دیوان مدار المهام صوبهٔ مذکوره در او شتاب راے
دیوان بادشاهی آن صوبه بود اما نهایت موافق با جمیع انگلیشیان خاصه با جرنل کرنک سالار فوج انگلیشیه شجاع الدوله بنابر
مصلحت وقت پرگنهٔ ماہول که چند هزار روپیه زیاده از یک لک محاصل آنجا بود در نواح اعظم گده و جونپور بطور جاگیر او بخشید مهل
مدتے باین صورت گذشته بود که ننکمار بنابر آزردگی گورنر هنرے ونسترت شمس الدوله بهادر حسب الطلب کونسل بکلکته
رفت اما از کار خود معزول نبود و عملا او کار با قتدار میکرد و شمس الدوله معائب او را بشرح و بسط نگاشته و کتابے مجلد ساخته
حوالهٔ برادر خود خارج ونسترت هوشیار جنگ بهادر کرده گفته رفته بود که هرگاه لارد کلیف برسد و در کونسل خانه نشیند کتاب
مذکور را در اجتماع ارباب کونسل بحضور او بخوانند و او را بشنوانند ازین جهت ارباب کونسل کلکته ننکمار را از کلکته
بیرون رفتن نمے دادند و او بنابر انتظار لارد کلیف که در زمان منصف کرنیلی او و زوال دولت سراج الدوله و شروع
اقبال میر جعفر خان منشی و مقرب او بود بآمدن لارد کلیف امید افزایش اقتدار از مرتبه که پیشتر بود داشت تا آنکه
لارد کلیف بهادر ثابت جنگ مے رسید و هوشیار جنگ کتاب عیوب ننکمار نوشتهٔ برادر خود در کونسل بحضور ارباب

لفظاً بالفظ خوانده به لارڈ مذکور شنوانیدند کما ہر چند منظور نظر عطوفت لارڈ بود اما بنوعے معائب نقایص شمس الدوله نوشته رفته بود که از کار خود معزول و مامور باقامت کلکته و عدم خروج از حدود معینه شهر مذکور گردید +

ذکر عروج محمد رضا خان باعلے مدارج دنیاداری محض بمساعدت بخت و تقدیر باری عز اسمه

بنابر معزولے ننده کمار از تسلط واقتدار محمد رضا خان خلف حکیم ہادی خان عقیلے شیرازی که در عهد ثانوی میر جعفر خان نیابت چکله جهانگیر نگر داشت بیاورے تقدیر مورد الطاف لارڈ کلیف گشت و لسپارش و کارسازیها نیابت نجم الدوله در نظامت و اختیار حل و عقد معاملات کل صوبه بنگاله یافته بمحمد رضا خان بهادر مظفر جنگ مخاطب گردید و آهسته آهسته خطاب معین الدوله مبارز الملک خانخانان یافته نوبت و ماهی و مراتب و حکم سواری نالکی نیز حاصل نمود و لارڈ کلیف چون باستماع خبر انتزاع ممالک بنگ و عظیم آباد و استیصال میر قاسم خان و انتظام این ممالک متعین شده بود و این کار در نظر اہل ولایت نهایت عظیم و دشوار می نمود لهذا بمدارج علیا ترقے یافته یکبار از کرنلے بمرتبه لارڈے که منصب خطاب امارت ولایت انگلند و لندن است رسید و در جمیع کارهاے اینجا بنوعے مختار و بکمال اقتدار آمده بود که تا حال هیچ گورنری باین اختیار و اقتدار نیامده مگر نواب گورنر جنرل عماد الدوله بهادر مستر هستنگ جلادت جنگ که در مرتبه برلارڈ کلیف هم فائق آمده در هندوستان و ولایت شریک و سهیم ندارد و فی الحقیقه لایق این مرتبه و مقامست لارڈ کلیف بجهات مذکوره تابع احتجاج آرای ارباب کونسل نبود لهذا احدی از انگلیشیان را با خود برابر ندانسته کسے را از هندیے و انگلیشیه بخاطر نمے آورد و بنا بر اظهار اقتدار خود اول با جانسن و ملٹن گاوید که نشانیدن نجم الدوله بجاے میرکشن مناسب و معقول شد اما زرے از دگرفتن بے حساب و بیجاست عائد سرکار کمپنی باید ساخت هر دو سردار مذکور استعفای نوکری نوشته فرستاده جواب صاف دادند که ما اطاعت امر شما در نوکرے کمپنی ضرور و لازم بود الحال که ما دست از این نوکری بر داشتیم دیگر حکم شما بر ما نیست اگر دعوی دیگر باشد در عدالت بادشاهی رجوع نمائید که در آنجا انفصال یابد و آنچه اشعار ایصال زر بسرکار کمپنے مے فرمائید هرگاه زرهای خطی که شما از مدد نجم الدوله گرفته بجاے سراج الدوله نشانیده بودید داخل سرکار کمپنی خواهید نمود با هم این مبلغ یسیر را که از میرکشن گرفته ایم عائد سرکار کمپنے خواهیم نمود لارڈ کلیف جواب صاف شنیده و بعد استعفای نوکری که آنها اول نموده مجال گفتگو با آنها ندیده خاموشی گزید جانسن خود بولایت رفت و ملٹن مدتے چند مستعفی در هند بود بتجارت گذرانید و بعد زمانے چند باز نوکر شده صاحب کلان مرشد آباد بود که اجلش در رسید و در موضع پیتے متصل بنشاه آباد فیما بین راه عظیم آباد و مرشد آباد در ده بر سمیان کوه پیتی مدفون گردید فرش از دور مرئے میشود درین فرقه نجوبے و ترحم بر خلق شهرت دارد و باشد که مرد خوبی خواهد بود بفهم و خوبیهاے ڈاکٹر ولیم فلرٹن و در جرات و هوشیارے امور جنگ و ثبات آشنائیها و درستی مزاج کرنل کاڈو در دانائے و پاس حقوق اخلاص و آشنائی و معامله فهمے و جزورسے در معاملات ملکی هوشیار جنگ جارج ونسترت و در حسن اخلاق واکثر اوصاف مستر ارنل و مستر طامسن نابرادر خرد مستر الیون لا برابر با برادر کلان و بارلو صاحب هم مثل ایشان و طامسن صاحب در اکثر محامد درافنت بے نظیر و مستر اندرسن و مستر الیٹ در کمال دانائے و تواضع و عطوفت و جمیع صفات حمیده در امثال و اقران ممتاز اند و برادر مستر اندرسن هم شنیده میشود که برابر با برادر بلکه در بعض علوم خصوص هندسه

بہ از برادر است و مثل این اشخاص درین فرقہ کم کسے دیدہ شد اوصاف بعض انگلیشیان دیگر ہم شنیدہ شد اما چون بندہ را با آنہا چنان سروکارے نبودہ است احوال آنہا بیقین معلوم نیست کہ نگاشتہ آید ٭

ذکر ہلاک کردن مسٹر بلیرس خود را از جہالت و نادانی و مطعون گشتن او در عالم و داوری

مسٹر بلیرس کہ صاحب کلان عظیم آباد بنا بر مرتبہ نوکری خود بود بسبب قلت شعور تتبع مسٹر ڈلٹن و مسٹر جانسن کردہ از باغ کمپنی کہ در باقی پور است و در ان روزہا بر صاحب کلان بہانہا ماند بگرد و ڈر بسیار سوار گشتہ در قلعہ آمد و میر کاظم خان را بنظامت عظیم آباد نشانیدہ قلیل وجہے بدست آوردہ و بمصاحبت و اشعار بعض ہندیان کہ مثل او دور از شعور بودہ اند ظاہرا مرتکب بعضے حرکات نامناسب گشتہ بود ازین جہت اقتدار لارڈ کلیف شنیدہ و برآبروے خود ترسیدہ و بدست خود از جراحت کرچ خود را ہلاک ساختہ در باغ باقی پور مدفون و مطعون اقوام خود گردید و جرنل کرنک کہ از سابق با لارڈ کلیف نہایت اخلاص درست داشت درین وقت مصدر حل و عقد جمیع امور و مرجع کل معاملات گردید چون با ڈاکٹر جرنل مذکور اول در کمال اخلاص و آخر در نہایت بدخواہے بود چیزے چند خاطر نشان لارڈ ساختہ ڈاکٹر فلرٹن را برطرف کنانید ڈاکٹر از دستان خود در کمال ناکامی مرخص گشتہ بولایت خود رفت وعدۂ برگشتن با دوستان بشروط چند کردہ بود ارادۂ او با تقدیرات اسکے مطابق نیفتادہ تا حال برگشت خبر زندگے او شنیدہ مے شود خدا او را ہر جا کہ باشد موافق نیت او خوش نگہدارد ٭

رفتن لارڈ کلیف بالٰہ آباد برای ملاقات شاہ عالم بادشاہ و وزیر الممالک شجاع الدولہ آصفجاہ و گرفتن فرامین اسناد دیوانی خالصۂ شریفہ ہر سہ صوبہ بنگالہ و اوڑیسہ و عظیم آباد بنام کمپنی انگلیش و تحدید عہود داد و اتحاد و بدر رفتن تحصیل زرہاے ہر سہ صوبہ از دست ہندیان و اختصاص یافتن انگلیشیہ بحکومت صوبجات مذکور و شروع انقلاب اکثر اوضاع و دستور

لارڈ کلیف بعد ورود کلکتہ و اطلاع بر امور ضروریہ و انصرام بعض مرام کہ حاجت بآن داشت نہضت بالٰہ آباد بنا بر تکمیل معاہدۂ پیش نہاد خاطر داشت نمود و وزیر الممالک شجاع الدولہ نیز از فیض آباد کہ مرکز دولت او بود حسب الاشعار لارڈ و جرنل و بنا بر التماس راؤ شتاب رای کہ گویا واسطۂ اصلاح بین الجانبین بود قاصد الٰہ آباد گردید و میرزا کاظم نام شخصے را کہ مرد ولایت زاد و بمصاہرت حسن رضا خان نوۂ حاجی احمد پسر علی جواد خان مرحوم اختصاص و در ایام حکومت میر قاسم خان بدستگیری علی ابراہیم خان بہادر عاملے پرگنہ سہرام و چین پور داشت لارڈ مذکور در زمان اقامت خود بدکھن با او آشنا بود درین وقت مورد الطاف سبے اکناف خود گردانیدہ لک روپیہ نقد بخشید و مصاحب خود گردانید ظاہرا واسطۂ جواب و سوال در تحصیل عروج محمد رضا خان ہم او گردیدہ چون محمد رضا خان شراکت راؤ شتاب رای در معاملات مطلقا نمی خواست قاصد آن بود کہ واسطۂ جواب و سوال در حضور بادشاہ و وزیر ہم شتاب رای نبودہ میرزا کاظم مذکور بجای او باشد بنا بر تقریب این امر با لارڈ کلیف مخفی از جرنل نمود و میرزاے مذکور امید دار این کار ہمراہ لارڈ کلیف رفت و لارڈ کلیف ہنگام ورود عظیم آباد ملاقات با میر کاظم خان برادر میر جعفر خان و راجہ دہیرج ناراین و راؤ شتاب رای نمودہ قدر و منزلت

بر یکی را مبین این شور و عبد آن سنجیده راو شتاب رای را برای همراهی خود بنا بر انفصال جواب سوال برگزید و میر کاظم خان را مرد
ساده لوح دیده لائق سرانجام معاملات صوبه ندانست و دهیرج نارائن نیز بنا بر شوم طمعی با وجود احسانهای خان مرقوم و برادرش
میر جعفر خان نمک بحرامی را کار شده بیقدری او در کارهای دنیا ظاهر ساخته خواهان نیابت صوبهٔ عظیم آباد بنام خود
بانفراد گردید لیکن لارڈ درین سفر عزل و نصب مناسب ندید و راو شتاب رای را همراه گرفته روانه پیشتر گردید چون باله آباد
رسید بعد حصول کورنش پادشاه و ملاقات با وزیر الممالک شجاع الدوله بهادر و ضیافتها و پیشکش تحائف که از طرفین بعمل آمد
مقصد یکه داشت ظاهر ساخت و فرمان اسناد دیوانی هر سه صوبه بنام کمپنی از وزیر و پادشاه درخواست چون پادشاه
و وزیر مغلوب این جماعه هم بجرأت و جلادت و هم بفهم و فراست بوده اند چار و ناچار قبول نموده بر وفق خواهش او فرامین اسناد
نوشته دادند و بیست و چهار لک روپیه مالگزاری هر سه صوبه مقرر گشته قبولیت بمهر کمپنی که دست آویز تعهد مالگزاری است
داخل دفتر پادشاهی گردید و امور عظیمه چنین سبب آنکه عذری در میان آید و کسی گفتگوی با کمپنی و پادشاه انگلند بسفارت
ایلچیان دانا دل و مراسلات محرره دبیران کامل نماید در کمال سهولت و آسانی که بیع و شرای خربار برداره و چارپای
رهوار هم باین زودی بدون تکرار یکسوئی نمی شود انفصال و انقطاع یافته لارڈ مذکور کامیاب مقاصد بدار الحکومت خود
که عبارت از کلکته است معاودت نمود و کرنل اسمٹ را که بعد رفتن لارڈ بولایت جرنیل شده بسرداری فوج انگلیشیه گماشته در
الهٰ آباد بخدمت پادشاه گذاشت الا انه فی الحقیقة حاکم او بود و پادشاه محکوم او در قلعه میماند و پادشاه بیرون قلعه در چهاونی که
خود احداث آن نموده بنای بعض منازل از خشت و آجر در انجا انداخته بود اوقات میگذرانید و جرنیل از صداهای نقاره
نوبت خانه پادشاهی که در قلعه بود گاهی ناخوش گشته نواختن نوبت پادشاهی را مانع میشد و مردم نقارخانه ناچار
ممنوع از عمل خود می بودند مصرع ع هر کرا پنج روز نوبت اوست القصه حسن سلیقه راو شتاب رای و طلاقت بیان
و نرسیدن بگفته گار و حقوق دیرینهٔ خدمتهای او و دولتخواهی کمپنی و اصحاب انگلیشیه منظور نظر لارڈ گردیده میرزا کاظم از کاریکه
مخطور داشت محروم همراه لارڈ برگشت و علی ابراهیم خان بهادر را که برفاقت وزیر و بینی بهادر بعزلت و احترام میگذرانید لیکن بنا بر
غربت از یار و دیار مکدر می ماند میرزای مذکور نظر بحقوق احسانیکه خان مرحوم در عهد عالیجاه برادر کرده جان و آبروی او را
از صدمات لشکر و سطوت عالیجاه در کنف حمایت خود محفوظ داشته بود ترغیب آمدن بمرشد آباد نموده واسطهٔ ملاقات
او با لارڈ جرنیل گردید و علی ابراهیم خان بنا بر الفتی که ببلدهٔ مذکوره و آشنایان آنجا بسبب طول مدت اقامت داشت قبول
فرموده همراه او اراده مرشد آباد نموده راهی شد و بمرشد آباد رسیده در زمرهٔ رفقای مظفر جنگ انسلاک یافت اگرچه
در کمال عزت بسر می برد اما قدر دانی او بقدر لیاقتش بعمل نیامد و لارڈ کلیف بعظیم آباد رسیده میر محمد کاظم خان را از صوبه داری
عظیم آباد معزول و راجه دهیرج نارائن را بانفراد رتق و فتق مهمات صوبه مذکوره گردانید و برای میر کاظم خان لکهه روپیه سالیانه
مقرر گشت او در راج محل اکبرنگر که مولد و موطنش بود سکونت ورزیده چون نیت خوشی داشت درین عصر پرآشوب در کمال
آرام و احتشام گذرانید و نیکنام زندگانی نمود و دهیرج نارائن بپاداش بدباطنی و دغائیکه با این بیچاره بعمل آورد
بعد چندی روز خفتها کشیده معزول گردید و در حسرت حصول حکومت جان خود درباخت چنانچه در مقامش مفصل رقم
خواهد شد و لارڈ کلیف چند روز در عظیم آباد توقف ورزیده روانه کلکته گردید چون در انجا رسید بانصرام مهام خویش پرداخته
مستر سکس را صاحب کلان و شریک انتظام معاملات مالی و ملکی چکله جهانگیر نگر یا جسارت خان مرحوم گردانید و دیگر

بردوان را از شارکت هندیان پرداخته بدست دو سه کس از رؤسای معتمد انگلیشیه سپرد و میر مروج الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ خلف سیف خان بن عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل چون در وقت نهضت لارد کلیف بطرف اله آباد که در عین برسات اتفاق افتاده بود بسواری کشتی موسبکی در نواح پتنی و شاه آباد بملاقات لارد مذکور رسیده او را از خود خوشنود گردانید حکومت ملک پورنیه مع ضمایمش بدستور در ید تصرف او ماند و مالگزاری آن در کچهری نظامت بنگاله چنانچه در عهد پیشین بود مقرر گشت اما نهایت کم ظاهرا زیاده از پنج شش لک روپیه نبود لیکن از غفلت شمارے دنا کرده کارے سپهدار جنگ و تنگ بحرامی عسکر علی خان پیرزاده پدرش که نائب و مختار و مرجع کل معاملات جمیع صغار و کبار بود بعد دو سه سال از دست اختیار سپهدار جنگ بیرون رفت و ذکرش انشاء الله تعالی خواهد آمد و جاگیرات و التمغا و املاک مردم چون از عهد مهابت جنگ و اتباع او واگذاشت بود و کسے با اینها هیچ گونه تعرضے نداشت اصحاب انگلیشیه هم فتوت را کار فرما گشته بهمان روشش واگذاشته متعرض احدے از ین مردم نگردیدند و این از جمله افضال الٰهی و احسان انگلیشیان است والا احدے از عظمای این دیار یک روز درین ممالک بلکه در زیر آسمان زندگے نمے توانست نمود و نیز تغیر و تبدیلے که از طول بادشاه و متصدیان خیانت پیشه مظنون بلکه متیقن بود موقوف ماند و انگلیشیان بنا را براین مقرر داشتند که هر قطعه مکانے در دست هر که هست برای او و بعد از و برای اولادش مقرر باشد و الحمد لله که تا الی الآن برین منوال گذشته آینده هم از کرم الٰهی مامول است که بیچاره‌ها چند که بآب و نانے که قناعت نموده افتاده اند مع عیال و اطفال بآرام بسر برند و روزگار غدار به بدتر از ین احوال مبتلا نسازد بجود و احسانه +

ذکر انتقال نجم الدوله بغتةً و جلوس سیف الدوله برادرش بر مسند نظامت

زمانیکه لارد کلیف باراده اله آباد رسیده از بلده مذکوره که جیده در صادق باغ نزول نمود نجم الدوله و ملطف جنگ برای مشایعت و استرضاص تا باغ مذکور آمده و مرخص گشته چون بجا نهای خود رسیدند و لارد مذکور روانه پیشتر گشت نجم الدوله را بعد ورود در خانه بصفیه محبت عارض گشته بتاریخ بیست و دوم ذیقعده سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نه هجری یک ناگاه ازین عالم انتقال نمود و برادر خرد او سیف الدوله بر مسند ایالت جلوس فرمود سیف الدوله حسن خلق و ترحم بر خلق بسیار داشت در چند روزه حکومت و حیات مستعجل نیکنام زیست اگرچه مقتدر نبود اما هر جا دست قدرتش میرسید در ترحم و نیکوئے رسانیدن تقصیر نمود +

ذکر عروج نمودن راجه شتاب رای بمرتبه نیابت نظامت عظیم آباد

هنگام معاودت لارد کلیف از اله آباد راجه شتاب رای باموریکه همراه گشته بود بنابر بعض جهات چند روز مهلت خواسته و عده آمدن بعد اندک مدتے نمود چون والد مرحوم بمشاهده اوضاع روزگار و سبکی اطوار سلطنت گوشه قناعت گزیده در تقلیل جاگیریکه از مدتها درین صوبه داشت سکونت ورزیده بود ملاقات و مماسات با حکام ضرور دانسته هر که بر مسند ایالت این بلاد متمکن مے شد یکدو ملاقات باو مے نمود تا از شر اشرار قرب جوار محفوظ ماند بنا برین قاصد ملاقات لارد هم گردیده بعظیم آباد رسید او چون در رفتن و برگشتن عجول و قبل از ورود والد مرحوم از عظیم آباد پیشتر رفته بود بنا برین

مرحوم مذکور سید علیخان برادر فقیر را کہ آشنائے محکم با رابعہ بیگم مادر زن محمد رضا خان داشت ارادۂ فرستادن بمرشدآباد بہمراہی
راو شتاب رای نموده خطے برادر مرقوم متضمن اشعار ارادۂ خود و التماس اعانت در امور مرجوعہ ببار نظامت و انگلیشیہ فرستادن
پسر خود برای حصول بعضے از اسناد بمہر ناظم بنگالہ بنابر استحکام کارہا نگاشتہ استمزاج نمود و او کہ مرد ہوشیار و قدر وقت شناس
نیکوکار بود وانچہ لازمۂ آدمیت و حسن اخلاق بود در جواب نوشتہ تقدیم خدمات را متعہد گردید بعد چندے کہ داعیۂ رفتن بکلکتہ نمود
مرلی دہر ہرکارہ کہ مرد عیار و از مدتہا رکن عمدۂ نظامت عظیم آباد بود بمال کار یابی برده ہمراہی راو شتاب رای برگزید سید
علیخان نیز ہمراہ این ہر دو روانہ مرشدآباد گردید چون شتاب رای بکلکتہ رسید لارڈ کلیف باشعار جرنل کرنک و مشاہدۂ
نخلت رای مذکور اورا تکلیف شرکت در انتظام مہام نظامت فرموده و بنابر رفع بدنامے و اظہار استغنا و بے غرضے خود
اول عذرے چند آورد مسموع نیفتاد و شتاب رای ببیمارئ وجع مفاصل کہ بنابر ماده آتشک بود مبتلا گشت لارڈ مذکور
ڈاکٹر خود را بمعالجۂ او معین و موکد گردانید ڈاکٹر معالجۂ او را بخوبے نمود عجیب آنکہ چنین مرضے را کہ در نہایت شدت
و حرکت متعذر بود بمالیدن دوائیکہ سیماب داشت تا ہر دو بند دست مداوا نمود و مرض مذکور بالمرہ زائل گردیده اثرے
از آن باقی نماند راو شتاب رای ده ہزار روپیہ بڈاکٹر انعام فرمود و بعد شفا یافتن بخطاب مہاراجگی بہادری را منافہ منصب
پنجہزاری و بیست و پنجہزار روپیہ در ماہہ اخراجات نظامت و پنجہزار روپیہ در ماہہ ذات علاوۂ جاگیرا ستے کہ در عظیم آباد
داشت و شراکت با دہیراج نراین و مسٹر مدلٹن صاحب کلان کوٹھے عظیم آباد در انتظام معاملات نظامت و تفویض
مہر سیف الدولہ کہ ناظم ہر سہ صوبہ بنام بود سرفراز گشتہ ما مور بمعاودت گردید کار ہاے والد مرحوم حسب المرام او شان نیز در مرشدآباد
بسعے سید علیخان اخ المجد فقیر و حسن سلوک رابعہ بیگم انصرام یافتہ بود کہ مہاراجہ شتاب رای بمرشدآباد در رسید +

ذکر رحلت والد مرحوم ازجہان بے بقا بجوار رحمت خداوند اعلے

درین اوقات فقیر بسپارش ڈاکٹر فلرٹن در رفاقت مسٹر سیج کہ یکے از رؤسای انگلیشیان و صاحب مدار کوٹھے بنارس
شده بود ببلدۂ مذکور رفتہ شرف یاب خدمت شیخ اجل اکمل شیخ محمد علے حزین اسکنہ اللہ سفے اعلی علیین بود و والد مرحوم در
قصبۂ حسین آباد کہ بنا کردۂ آن مرحوم است مع جمیع متعلقان و منتسبان بر محال جاگیر خود سکونت داشت ناگہان سہل حارضہ
لاحق مزاج قدس امتزاج او گردیده سپے عارض گشت شنیده شد کہ مادۂ و ماغے بہم رسیده منجر بسرسام شد اما در
حواس چندان خللے نبود در روز دوازدہم از مرض یوم یکشنبہ تاریخ سوم جمادی الثانیہ سنہ یکہزار و یک صد و ہفتاد و نہ ہجری
نبوی سعلے ہاجرہا السلام اول روز بجوار رحمت ملک علام انتقال فرموده در قصبۂ مذکوره مدفون گردید اللہم اغفرلہ وارحمہ
والحقہ بآبائہ الصالحین خبر این واقعۂ ہائلہ در بنارس بفقیر رسید و والدۂ ماجدۂ دام ظلہا و برادر مہربان فخر الدولہ نقی علیخان
و دیگر منتسبان و متوسلان خطوط متضمن طلب بنده بمبالغہ و ابرام نگاشتند فقیر ناچار ترک رفاقت مسٹر سیج
مذکور نموده عازم حسین آباد گردید شیخ مبرور مانع بود و جدائے فقیر نمے خواست مے فرمود کہ بسہل مدتے ماندہ است
تا من جہان فانے را بدرود کنم مے خواہم تا آن زمان شما از من جدا نباشید ابرام والدہ و دیگر بازماندگان والد مرحوم
و کم سعادتے طالع من نگذاشت کہ امتثال فرمان واجب الاذعان بزرگ مرقوم نموده در خدمت او مستفید باشم اگر
مے ماندم سعادات عظیمہ نصیب من مے شد قصور قسمت را تدارک نمے توان نمود بیت تہیدستان قسمت را

چه سود از رهبر کامل + که خضر از آب حیوان تشنه می آرد سکندر را + بهر حال بنده بحسین آباد و خبر رحلت والد مرحوم بمرشدآباد رسید
مهاراجه شتاب رای و سید علی خان زمان لسیری در مرشدآباد توقف نموده استاد بجائی جاگیر واگذاشت آن بنام
این اقل الانام که بحسب سال اکبر اولاد والد مرحوم است حاصل نموده عازم عظیم آباد شدند +

ذکر ورود مهاراجه شتاب رای بعظیم آباد و دلتنگ گردیدن دهیرج نراین از راه حماقت و عناد

چون مهاراجه شتاب رای وارد عظیم آباد گردید از راه دانائی و امانتی که در مزاج داشت بنای انصرام معاملات و انفصال مقالات
را در جائی گذاشت که نه خانهٔ او باشد و نه خانهٔ دهیرج نراین بلکه قلعهٔ بادشاهی که از قدیم محل اجتماع اهل معاملات و
مجمع دیوانیان و ارباب حاجات بود برای دربار قرار یافت و مقرر شد که صاحب کلان در وقت معین همانجا آمده بر کرسی
خود جلوس نماید و بروی کرسی او مسند طولانی گسترند یک طرفش دهیرج نراین که مدعی نظامت است بنشیند و طرف دیگرش
مهاراجه شتاب رای و یک یک تکیه برای هر دو کس بگذارند هر سند و پروانه که مرقوم گردد دهیرج نراین بطور معمول دستخط
بیعی در خاتمهٔ آن کند و مهاراجه شتاب رای بر قفای آن یا زیر مهر سیف الدوله بقلم خود کلمهٔ دیده شد رقم زند
دهیرج نراین که غرور نظامت و برادری رام نراین داشت و چندی روزی خود منفرد در کارها بوده مهر خود سر زده پنهان
ناظری غیر خود نداشت خیانت در کارها برده برادر خود شل صوبه سابقه نیز می نمود بنای این طریقه بر طبیعت او بسی
دشوار نمود اما چاره نداشت بنابرین صحبت همیشه ناچاق بوده نفاق و شقاق می افزود و عملهٔ نظامت نیز دو حصه
انقسام یافته نصف مردم با توسل بشتاب رای همرسید و نصف دیگر بدستور با دهیرج نراین ماند راجه شتاب رای
که کاغذ عملهٔ اسنی ملاحظه نمود معلوم کرد که در بند و بست صوبه خیانت بسیار و در هر معامله هزار یا بالا بالا تقرب دهیرج نراین است
لهذا این امر مناسب ندید مستاجران دیگر که باگنجایش نذرانه تعهد نمایند بهم رسانید و با دهیرج نراین گفت که یا از عمال سابق
همین معامله نویسانیده بگیرید یا آنها را معزول نموده اینها را بجای آنها مقرر نمائید چون در هر دو صورت نارا ساگی یا خیانت
دهیرج نراین بظهور رسیده موجب رسوائی و درخشش خاطر او می شد و در وصول صوبه و اخراجات هم چون غائلهٔ
و خیانت بسیار بود شتاب رای به دهیرج نراین مصحوب معتمدان او نصیحت می نمود که این ندرها داخل خزانه بعهدهٔ نی
باید نمود که پرده از روی کار شما برنخیزد مرلید هر شریک شتاب رای گردیده چون از سابق بر دقائق دخفایای امور
آگهی داشت کشف استار از روی اسرار دهیرج نراین می کرد آن ابله همین قدر حقوق خود که راجه رام نراین
بر دست جرنل کرنک و مستر امیت مورد عتاب حالی جاه گردیده غرق دریای ممات و هلاکت گشت معتمد در دراز
سخن شنوی بفراسخ دور افتاده مواعظ و نصائح شتاب رای چه بلکه از دولت خواهان خود هم نمی شنید و نمی فهمید که انگلیشیه این
قدر پاس خاطر نخواهد بود که بنابر قتل برادرش حاصل صوبه عظیم آباد را بجاگیر او دهند تا هر چه خواسته باشد بخورد و بهر صورت
این احوال آهسته آهسته آخر انکشاف یافته بلارد کلیف و کبر جرنل کرنک و دیگر روسای انگلیشیه رسید اول بمراسلات تنبیه
غفلت از گوش دهیرج نراین کشیده دلالت باطاعت رای و فرمان مهاراجه شتاب رای و ادای زر باقیات ذمه اش می نمودند
او هر بار معاذیر ناموجه می نگاشت تا آنکه لارد کلیف را داعیهٔ معاودت بولایت الله اعلم بکه جهت در باطن تصمیم یافت
و تجدید عهود و مواثیق با شجاع الدوله و تنقیح نمودن بعض امور خصوص مقدمه راجه بلونت سنگه که از بطش مهابت شجاع الدوله

امین بنو و ضرور افتاد و شجاع الدوله را نیز ذکر کارها با او بود بنابرین موعد ملاقات همدیگر در موضع چهپرا قرار یافته لارد کلیف از کلکته و شجاع الدوله از فیض آباد و منیر الدوله از اله آباد و ببشارت پادشاه و راجه بلونت سنگه از بنارس روانه موعد معین مذکور شدند +

ذکر ورود لارد کلیف و شجاع الدوله و راجه بلونت سنگه در موعد معین که موضع چهپرا قرار یافته بود و معاتب شدن راجه دهیرج نراین و اقتدار یافتن مهاراجه شتاب رای

چون لارد کلیف ثابت جنگ بهادر قریب عظیم آباد رسید مهاراجه شتاب رای باستقبال او با جاه و حشمے که میسر داشت بیرون رفت و دهیرج نراین که همیشه خیال عزت و اقتدار خود بیهوده می پخت بکمال کروفر بدون آنکه فکر برات از زرهای لازم الادا بر ذمه خود نماید و مسلک استرضای لارد و اتباع او پیماید نیز بداعیهٔ استقبال در نهایت استقلال با لتزفان رکاب خود بر آمد همین که از دور سوارے برد و بنظر لارد و جماعهٔ انگلیشیه در آمد چون قبل ازین ابلاغ احکام بدهیرج نراین نموده بودند که بدون ادای زرهای باقی برای ملاقات نیاید لارد برآشفته کسے را فرستاد که رفته دهیرج نراین را در آمدن بحضور ممتنع گرداند و نگذارد که قدمے پیشتر گذارد و فرستاده حسب الامر بجا آورده دهیرج نراین را بعنف و اجبار برگردانید و در مجمع عام آشنا و بیگانه که برای استقبال لارد بیرون رفته بودند خفت عظیم لاحق حال آن بے عقل و اقبال گردید و مهاراجه شتاب رای ادراک شرف حضور نموده مورد الطاف لبیار شد و دهیرج نراین کاسهای ناگوار مرارات ار دشت ساقی غرور نوشیده برگشت و بهر صورت زرے سرانجام داده بار سلام یافت و باتفاق عبور نموده همرکاب لارد و جرنل مع راجه شتاب رای بموعد شتافت و در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هجری اجتماع شجاع الدوله و منیر الدوله و لارد و جرنل و راجه بلونت سنگه اتفاق افتاد و بعد از قیل و قال عفو تقصیرات راجه بلونت و بیست و چهار لک روپیه معامله مالگزاری او در سرکار شجاع الدوله و عهد و پیمان امان و محفوظ و ممنوع بودن او از هرگونه و غا و خدعه مقرر شد و منقش این عهود که فیمابین شجاع الدوله و انگلیشیه بود انضمام یافت و عهود و مواثیق با وزیر و پادشاه و انگلیشیه و فیمابین وزیر و پادشاه هم بگواهی انگلشیان و با بلونت سنگه و وزیر جدید و آنچه گذشته مرقوم و مختوم گردید و ضیافتها و پیشکش تحائف همدگر به عمل آمد و وزیر بعد تماشای قواعد جنگ و تفنگ اندازی سولداران ولایتی که در کمال خوبی و جا بکی نمودند چند هزار روپیه انعام فرموده مرخص و بمرکز دولت خود راهی گردید و راجه بلونت سنگه هم بعد ادای پیشکشی که لائق بحال او بود باشیانهٔ خود رام نگر که بر لب گنگا محاذی بنارس است روانه گشت و منیر الدوله نیز کامیاب مقصد خود معاودت نمود و راجه شتاب رای احوال اختلال معاملات و خیانت و نارسائی عملهٔ سابق با لارد کلیف ظاهر ساخته معروض داشت که وصول این زر از راجه دهیرج نراین و عمال متوسل او بدون خشونت متعذر و بسهولت میسر نیست و بنده بنابر سوابق حقوق تعارف ابراد مراد مبالغه در اخذ و جبر که بحد شدت رسد نمی تواند نمود مناسب آنکه بعد تشریف بردن بمرشد آباد مظفر جنگ که نایب صدر و مرجع کل معاملات است برای چند روز در ینجا تشریف آورده کارهای اینجا حسب الامر سامی انصرام داده معاودت فرماید لارد ملتمسات راجه شتاب رای پذیرفته و او را مشمول عواطف بیپایان گردانیده عازم مرشد آباد گشت و عدم لیاقت و خیانتهای دهیرج نراین را در دل خود جای داده عزل او ازین کار و منصوب فرمودن مهاراجه شتاب رای بانفراد و اقتدار در خاطر خود معمم نمود لیکن بالفعل مضمر و مستتر داشت +

برگشتن لارڈ کلیف بکلکته و مرشدآباد و فرستادن محمد رضا خان مظفر جنگ برای انصرام مهام معاملات عظیم آباد

لارڈ کلیف بمجرد ورود مرشدآباد محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ را برای تمشیت اموریکه مرکوز خاطر داشت بعظیم آباد فرستاد
مظفر جنگ بعد ورود بلدهٔ مرقوم بر وسادهٔ حشمت و سیاست اتکا فرموده عملهٔ دهیرج نراین را چشم نمائی و نظربند فرمود
با بعضی از آنها تالیف قلبی بعمل آورده استکشاف خیانتهای او قرار واقعی بتقدیم رسانید و نیز بعضی عمال مثل سا هیل و
محمد تقی خان پسر فائز علی خان و محمد اشرف خان کشمیری و امثال اینها را در معرض زجر و توبیخ کشیده سا هیل را بزیر چوب
و کلنک بی آبرو و برای بقایای سرکار مقید ساخت و محمد تقی خان و محمد اشرف خان را مهاراجه شتاب رای از دام
گرفتاری برآورده ادای زر ذمهٔ آنها را بر در متعهد گردید و دهیرج نراین باثبات خیانت و ظهور فقدان لیاقت امر
خطیر نیابت نظامت از قدر و منزلت خود افتاده معزول و زر ذمهٔ او از محاصل جاگیر آتش ملیه بند گردید باین وجه که تا حصول
زر سرکار قلیلی برای مصارف او برسد و باقی همه زرها تا ادای باقیات داخل خزاین نظامت گردد و چون حال
سراسر افضال فقیر سید عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ موسوی بنا بر مهربانی میر جعفر خان و برادر او میر
کاظم خان و فقدان رجوع و غرض با دهیرج نراین خار نظر او بود هندوی مذکور در ایام اقتدار خود بعد عزل میر کاظم خان کرا
روزی چند بود بزرگ مرقوم را باوجود آنکه راجه مذکور و پدر و برادر بکلانش نمک پروردهٔ خاندان و گویا تربیت و پوست
و از ریزه خوان انعام دودمان مهابت جنگ رسیده بود بمقتضای تنگ ظرفی از کار سرکار شاه آباد معزول و تا زمان اقتدار
خود متصدیان ملازم او را بهانه محاسبه گرفتار انواع حیرانی داشت بعد اطلاع او از مقام ستمگار محمد رضا خان بهادر
مظفر جنگ و مهاراجه شتاب رای معاملهٔ مذکور را که بی هیچ محقق بود انفصال داده فارخطی نوشته دادند و آنجناب
بقدر دانی رابعه بیگم حسب الطلب او همراه محمد رضا خان مهیای سفر مرشدآباد گردید مظفر جنگ بعد الفراغ از معاملات این صوبه
موافق مشوره مهاراجه شتاب رای طبل رحیل کوفته بمرشدآباد رفت و راجه مذکور بانفراد و کمال اعتماد بانصرام مهام
انتظام معاملات صوبهٔ عظیم آباد از کونسل کلکته مامور گشته بکارگزاری پرداخت و چنان با مستر میدلتن و لارڈ کلیف تا جائی صحبت
چنانچه مذکور شد روزی داد مستر مرقوم از نوکری کمپنی و کار کوسلی عظیم آباد مستعفی و معزول گشته مستر رنبول
بجای او و مشارکت شتاب رای متقرر گشت و در مرشدآباد بمشارکت محمد رضا خان مظفر جنگ مستر سکس
معین شد و لارڈ کلیف بعد دلجمعی از امور این ممالک عازم ولایت خود گشت +

ذکر رفتن لارڈ کلیف و جرنل کرنک بولایت انگلند و کاغذ تصرفات و تقصیرات شمس الدوله بهنری ونسترت بولایت همراه خود بردن و معین شدن مستر ورلس بگورنری کلکته

لارڈ کلیف در ایام اقامت خود خواست که از تقصیرات ونسترت شمس الدوله بهادر اگر چیزی بثبوت و ظهور رسد باز با
بکونسل ولایت برساند و تدارکی که خود در انکار را نموده نیز ظاهر گرداند چون عمل ارباب دنیا همیشه احسان فراموشی
بوده و بست خصوص درین جزو زمان ابن الوقت و بندهٔ غرض بودن را از جمله دانائی شمرده بمرتبهٔ رواج داده اند
که برو داد و اتحاد احدی اعتماد نمانده و از غرائب آنکه برای کسانیکه این شیوه را اختیار نمی نمایند نزد آنها

مدام از اعتبار برآسته ساقط مے شوند و آنها تحسین اینها نموده برای کار خود چندے در التفاتی فرموده و کار خود گرفته بعد ازان بنظر حقارت و بے قدرے در انداخته نگرند بنا بر مقدمۀ مذکوره اکثر اشخاص که دست نشان ایشان مذکور بوده اند بزلیسے اسنر فنا سے اوہر چند بکرات و مرات زیر بار احسان شمس الدوله بوده اند باتفاق بند کار بسبب عداوتے که با شمس الدوله داشت طومار برآمده تقصیرات او درست نموده نویسانیده دادند انیقدر احوال باجمال چون کمال شهرت داشت بگوش بنده رسید و تفصیل و تحقیق آن معلوم نیست چه حقیقت اراده و سخنان این جماعه بنا بر عدم آمیزش باغیر و نهایت کتمان و احتیاط در میان خود شان هم بر دیگرے ظاهر نمے شود بلکه از جملۀ متعذرات است القصه لارڈ کلیف و جرنل کرنک مسٹر ورلس را گورنر و جرنل اسمٹ را سالار کل فوج نموده طبل رحیل کوفت و مظفر جنگ از حضور بادشاه که در اله آباد و با انگلیشیان مختلط و مشورر بود براسے خود خطاب خان خانانے و مبارز الملک معین الدوله مع نالکے و مهاراجه شتاب راسے خطاب ممتاز الملک بهادر منصور جنگ مع اسپ و مراتب براسے خود طلبید و بکام و آرام و عیش و کامرانے زندگانے سے نمودند ✤

ذکر عروج مظفر جنگ و راو شتاب رای باعلی مدارج اقبال و درگذشتن سیف الدوله از ین عاریت سرای

در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد راجه شتاب رای برای ملاقات مسٹر ورلس که بتازگے گورنر شده بود عازم کلکته گردید فقیر هم بنا بر حسن سلوک او قاصد رفاقتش گشته همراه رفت مسٹر ورلس با او بخوبے ملاقات نموده بعزت و احترام برگردانید و بنای کار با چنین مقرر گشت که شتاب رای و مظفر جنگ و جسارت خان بهادر کارهای ملکی هر چه موجب دولتخواهی دانند بعمل آرند اما در هفته دو بار انچه تقرر یافته با انگلیشے که شریک کار آنها باشد ملاقات کرده او را فهمانند و مفصلاً ظاهر سازند و در همان دو بر وز امور منقحه سالقه بحضور انگلیش مذکور امضا یابد و جمع و خرج محاصل هر جانب آنجا بدستخط انگلیش مذکور رسانیده بعد سال تمام کاغذ دستخطے مذکور بدفترخانۀ کمپنے در کلکته سپارد و معاملات عدالت که عبارت از انفصال قضایای خلق خدا باهمدیگر است دار وغۀ این امر در جزویات امور انچه مناسب حق دانند فیصل دهد اما امور عظیمه در هفته دو روز غیر ایام دیوان بحضور نائب آنجا و انگلیشے که بشراکت او مقرر باشد مذکور گشته انفصال یابد درین ضمن هم کاسیا اعزام سے یافت و هم انگلیشیه براه و رسم معاملات مطلع گشته آشنائی هم میرسانیدند و چنانچه ضابطۀ آنها ست هر امرسے و قاعده که از زبان ارباب معاملات و غیرهم مے شنیدند در اجزای ساده که بطور کتابے اکثر همراه میدارند نگاشته جمع می نمودند تا آنکه مسٹر رنبول هم در سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و سه قاصد ولایت خود گشت و مسٹر الکسندر بجاسے او مقرر شد و بجاسے مسٹر سکس در مرشد آباد مسٹر بیچر معین گردید و انا و اخر همین سال آثار قحط و غلا و علت و باسے آبله ظهور یافته دهم ماه ذے قعده سیف الدوله و نزدیک بهم برادر او اشرف علی خان و فتح الله خان برادران مظفر جنگ و زوجه او و زن حاجی اسمعیل خواهر زن مظفر جنگ که هر سه کس آخرین اولاد برابوبکر بیگم بوده اند به بیماری آبله در گذشتند و این هر دو علت ازان وقت شروع گشته در محرم شروع سال هشتاد و چهارم هجرے اشتداد نموده تا سه ماه امتداد یافت و خلق کثیرے که حساب آن علام الغیوب داند بنا بر هر دو علت مذکور بهلاک و نابود گردیدند و در ماه ذی حجه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه مبارک الدوله خلف سوم میر جعفر خان بعد فوت برادر خود سیف الدوله مرحوم بنظامت

بنگاله نام زد گردید و به تجویز مظفر جنگ علی ابراهیم خان بهادر بدایونی خانه او که بالفعل عبارت از نظامت بنگاله است و بیست
و چهار لک روپیه در آن وقت برای ناظم بنگاله از قبل کمپنی مقرر بود مامور گردیده کاردانی و فیض رسانیها بظهور رسانید و
مظفر جنگ که بعضی حالات عجیبه و خصلت های غریبه دارد بعد جلوس مبارک الدوله بر مسند نظامت خواست که کسر شوکت
منی بیگم بعمل آرد با آنکه ما و هم قبل ازین دوستی های بی انتها و عهد و پیمانها در میان داشت با بو بیگم مادر مبارک الدوله
وسائط بر انگیخته همان قسم عهود و داد مخفی پیدا نمود و بو بیگم را ترغیب منازعات با منی بیگم نمود هر دو را رنجش بهم گردانید
منی بیگم که زرهای وافر و جواهر بسیار و شعوری بقدر لیاقت بوفور داشت ازین حرکت بی آزرده خاطر گشته گفتگو را
مناسب ندیده و اغماض نموده زبان بکام خاموشی کشید چند روز اقتدار بو بیگم اندکی رو بیداد و نیز درین ایام با اعزه
این ملک سرداران انگلیشی نهایت مختلط در کمال انبساط بوده مصاحبت با بهجت تمام می نمودند و هر انگلیشی با هر که آشنا
بود از آن کس استکشافات هر امری نموده بر ضوابط و قواعدی که آگهی می یافت برای انگلیشیان دیگر ذخیره می نمود
و هر یکی را غرض از آشنائی مغل و هندی همین بود و کسانی که در عهد اینها بر سر عمده آمده مدار المهام ملک وارسی
گشته بودند بخوف آنکه مبادا دیگران ضابطه و قاعده زیاده تر از ما ایشان ظاهر کنند و ما متهم بقصور و خیانت گشته از
مرتبه خود متنزل گردیم هر رطب و یابسی که ظلمه و طامعان بازو مایگان بی ایمان بعمل آورده قائم مقام ضابطه گردانیده بودند
حضور جماعه انگلیشیه ظاهر نموده دقیقه فوت و فروگذاشت نمی نمودند حتی روبروی فقیر در امری فیصله روی داد
مرلیدهر در آن مجلس حاضر بود آنکه خائن و مقصر بود بر آن کس وجهی بطور جریمانه و بر دیگری که حق بجانبش بود وجهی بطور شکرانه
اثبات نمود مستر بنول که خالی از هوشیاری نبود و ابتدای زمان حکومت این جماعه و در آن وقت تالیف قلوب
مردم بیشتر ملحوظ بود تعجب نموده گفت کسی که حق بجانب او نبود و خیانت ورزیده و میان کسی و بیجا کسی می نمود از و جریمانه
گرفتن نوعی از سزا دادن است گویا تنبیه بالمال بعمل آمد اما از دیگری که محق و صادق بود برای چیزی الزام نمودن
چه معنی دارد مرلیدهر و دیگر خوشامدگویان فضول اصطلاح شکرانه ظاهر نموده معروض داشتند که این کار موافق ضابطه
و معمول این ملک است بتازگی احداث آن نمی کنیم مستر مذکور تعجب موفور نموده متحیر و خاموش ماند و اظهار کراهت
از آن نمود اما آمدن زر جمیع دنیا طلبان را خوش می آید این جماعه که سرآمد ارباب دنیا و همگی همت شان مصروف
تحصیل زر است تا کجا از چنین امور با این همه دلالتها مستکره توانند بود تا حال هم که پرده از روی کار برخاسته امری که
موجب بدنامی ایشان باشد از سرداران این جماعه بظهور رسیده مگر از اوضاع معامله سکی و عدالت اینها که
نارسائی مردم هند تا بسرداران انگلیشیه رنجی به بعض خلق اینجا میرسد اگر اندک توجهی باحوال اشخاص اینجا نمایند
و ملتمسات هر یکی بشنوند شاید ستم رسیدگان بداد خود رسیده از رنج و عنائی که می کشند نجات یابند خلاصه
هیچ کسی از اینها که سرگرم خیر طلبی خود و بنام دو تنخواه کمپنی بوده اند در اظهار قباحت امور رکیکه و حسن احسان با عامه خلائق
و ترویج ضوابط دیرینه که بهر ضابطه برای کدام فائده و غرض از آن چه بود نکوشید تا کار بجائی کشید که حرفی از جمله
کتاب های مرقومه اصحاب انگلیشیه صورت جمعیتی یافت و اندک اندک بر بعض قوالب ضوابط نه حقیقت آن انگلیشیان
را اطلاعی دست داد چون مدید الذهن و نهایت هوشیار اند و در هندوستان حق تعالی ایشان را برای
تنبیه جماعه طامعان عصاة فرستاده و بر اکثر روسای بی حقیقت ظفر داده و قرا منشعه و در قوم از خسه و دور

آثار را از دست اینها استاصل گردانید که دمه هندوستانیان را در نظر ایشان وقرد وقعی نماند خود را در هر باب و هر کار بهتر از همه اینها دانسته شروع بمناقشه ومشاجره باحکام دست نشان خود وعمله و اتباع ایشان نمودند و در مقام تفتیش معاملات و خیانت و تصرفات آنها بر فرق و مدار او در آمدند نیم از قدرت تماشی خداوند مقتدر است زیرا که این جماعه بر سرکار آورده و اعتبار داده صاحبان انگلیشیه در چند روزه اقتدار و استعار آن قدر بر خود مغرور واز انصاف و اشفاق دور افتاده بودند که مزیدی بران متصور نیست صابت جنگ وشجاع الدوله مغفور با وجود نهایت اقتدار و اعتبار که در ملک اسنے داشتند هرگز در نفوس شان بعشری از معشار این تنگ ظرفان اثر نخوت ونفرت از اتباع پدید از نمی شد هر کرا اندک قرب و اختصاص در خانه جماعهٔ انگلیشیه بهم رسید خواری و بیمقداری دیگران را پیش نهاد خاطر خود نموده در شکست قدر و منزلت نجبا و اشراف کوشیدن گرفت هر یکی در پی دیگری افتاده تا زوال عزت اشتال خود قرار و آرام نداشت تا آنکه همه ذلیل و بیمقدار وخفیف وخوار شدند اما مقربان و رؤسا بمکافات نیات خبیثه خود از اتباع دعز بابیشتر و بیشتر مذلتها کشیدند و آنچه دیدند از دل و دست خود دیدند ذلک تقدیر العزیز القدیر تبیین این مثال وتفصیل این اجمال در سطور آینده پیرایهٔ ظهوری یابد

ذکر متعین شدن ضلعه داران از فرقهٔ انگلیشیه در مفصل بنگاله وعظیم آباد ومنقسم شدن هر سه صوبه بشش ضلعه و قرار یافتن کونسلیه ها در هر ضلعه از اضلاع ستهٔ مذکوره ومعزول شدن میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ از پورنیه بنا دانی خود وکاوش نهانی محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ

میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ خلف سیف خان که ابشعبده فلک ناگهان حکومت پورنیه یافت چون مرد لاابالی و منهمک در عیاشی و نهایت خودرای متلون بالکمال بذل و اسراف است غرق دریای عیش و عشرت گشت و از فرط اتکاء انواع مغیرات روز و شب در مستی وغفلت بسر بردن گرفت و یکی از پیرزادهای پدر خود آقا عسکر علی نام را که نوهٔ شاه مصطفی قلی مرشد سیف خان و شاه شکر اسد قادری بود عسکر علی خان خطاب داده نائب و مدار المهام ملک و خانه خود ساخت و آن عزیز جوانی در کمال تزویر و بدباطن فاسد العقیده ونهایت تنگ حوصله برخود غلط بود ولی نعمت خود را مصروف رضاجوئی خود دیده هر چه میخواست میکرد کسانی که رجوع باو نداشتند با آنها انواع کاوشها می نمود و متوسلان خود را در جاه و رفاه می افزود و در مصارف رقص و انعام رقاصان و قوالان و نقالان و بعضی از مقربان که ندیم روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ هر دم وهر آن بودند تعلل نکرده خان مرقوم را از خود خوشنود میداشت و رعایا و سپاه وعملهٔ نظامت مرشد آباد دنبا بر تاخیر در وصول زر معامله ناخوش بوده از سپهدار جنگ شکایتها داشتند گاه گاهی مخلصانش برای آگاهی دو کلمه باو می نگاشتند و از حاضران هم بعضی از نائب نترسیده بمنه ولی النعمت غفلت پیشه خود می شدند اما سودی نه کرده خود در بلای کینه جوئی نائب می افتادند تا آنکه یکبار حسین قلی خواجه سرای سیف علی خان عموی سپهدار جنگ بگفتگوی بسیار عسکر علی خان مذکور را تغییر کنانیده خود نائب شد و در روز چندی فی الجمله انتظامی در معاملات داده خانه اش را اندکی آراست اما سپهدار جنگ که از هیچ عالم خبر نداشت و نمیدانم چرا باو تعشقی می ورزید باز در مقام دلجوئی

او در آمد حسین علی بسیار روز معزول و آن نامعقول را منصوب ساخت خانخانان مظفر جنگ که مثل دیگر مقتدران وجود نام
نام آوران در خانه انگلیسیه نمی خواست تقصیر تاخیر در ارسال زر موعوده مالگزاری پورنیه بحضور ارباب کونسل ظاهر کرده سپهدار جنگ
را تغییر کنانید و درسے سوچیت رای را متعهد محالات مذکوره گردانید و پنجهزار روپیه در ماهه که شصت هزار روپیه سالیانه مے شود
برائے سپهدار جنگ از کونسل مقرر گشت چون سالے برین گذشت سوچیت رائے هم تغییر و مقید گشت و رضی الدین محمد خان
حاکم آنجا مقرر گردید و بنابر ظلم عمال و قلت مصارف زر درین بلاد و انتقال زرهاے خطیر بولایت انگلند ازین ممالک که در
هر سالے با هر یکے از اصحاب انگلیسیه که پنج شش کس بلکه افزود از عمده ها بملک خود بعد تحصیل وجهے لائق راهے
مے شوند لکوک بدر میرود و فراوانی جنس غلات و ارزانی نرخ آن که از قلت انسان و حیوانات بسبب فقدان ذرقه
سپاه خصوص سواران هندے که فقط در بنگاله و عظیم آباد بوده اند مع فوج ملازم نظامت و زمینداران و امیدواران
البته کمتر از هشتاد هزار سوار نبود و بحال حکم عنقا دارد جمع هر عمال کاستن گرفت و در قحط که خلق بحساب هلاک
گردید بیشتر موجب ویرانی ملک گردیده اراضی مزارع زیاده از حد حساب خراب و نامزروع افتاد و آن قدر که مزروع
مے شود برائے آنهم خریدارے پیدا نیست اگر خرید شوره و افیون و ابریشم و پارچه سفید که انگلیسیان مے نمایند درین بلاد
بنگاله و عظیم آباد نمے بود نشان روپیه و اشرفی بطور کیمیا و عنقا بدست کسے نمے آمد و اکثر خلق تازه بوجود آمده نمے دانست
که روپیه کرا مے گویند و اشرفی چیست

متعهد شدن جارج و نسترت هوشیار جنگ بر آوردن خیانت عمال هند را و احداث یافتن اضلاع سته در تمام قلمرو بنگاله و عظیم آباد و اقعه

اول شروع سال هشتاد و نهم از مائه دوازدهم یا در اواخر هشتاد و چارم مسٹر ولسن گورنر قاصد ولایت خود گشت و مسٹر کرنیر
که نامے مرتبه دوم بود گورنر کلکته گشت بعد از ان بمشاهده کمی محاصل و شوق ادراک و واطه جزئیات صنو البلا ملکه دارے
و معاملات زمے ارباب کونسل بران قرار یافت که یکے از ان جماعه در مفصل رود و احوال را دریابد که حاکم را با رعایا و رعایا را
با حاکم چه معامله است عمال بار جها و زمینداران چه مے کنند و انها بحاکم چه مے دهند و کدام کدام رسوم در ابواب میگیرند و کدام
کدام نام زرها می ستانند قرعه این کار بنام هوشیار جنگ بهادر و نسترت که با بنده هم آشنا و فی الحقیقه مرد تیز راے و دانا و
باکثر صفات حمیده موصوف و با دقائق معاملات فی الجمله آشنا بود افتاد و آن عزیز وافر التمیز براے امر مذکور بضلع
دیناج پور تعین گردید و در آنجا رفته بقدر طاقت و لیاقت بر اکثر امور آگهی یافت و مورد تحسین و آفرین امثال و
اقران خود و ارباب کونسل گردید چون در معاملات بنگاله که اکثر خیانت و بے انتظامی بود ظاهر گشت ارباب کونسل
درباره همگنان بدگمان گشته و معاملات راو شتاب راے را هم ازین قبیل دانسته بنائے تقسیم اضلاع و تعین ضلعه داران
و بجاے یک کونسلیه که با مظفر جنگ و شتاب راے و جسارت خان مرحوم شریک بماند سه چار کس را از انگلیسیه که ارباب
کونسل نبوده مرتبه امیدوارے کونسل داشته باشند کونسل هر ضلعه مقرر نمودند از ان جمله هوشیار جنگ با مسٹر پالک و
صاحب کلان عظیم آباد و مهاراجه شتاب راے کونسلیه هاے ضلعه عظیم آباد مقرر شدند و اضلاع سته بدین تفصیل
انقسام یافت ضلعه کلکته ÷ و ضلعه بردوان ÷ و ضلعه راج شاهے مرشد آباد ÷ و ضلعه جهانگیرنگر ÷ و ضلعه دیناج پور ÷
و ضلعه عظیم آباد

ذکر ورود هوشیار جنگ و مستر پالک در عظیم آباد و احوالیکه این هر دو را با مهاراجه شتاب رای رویداد

چون خبر آمد آمد هوشیار جنگ و بنای کونسل در هر ضلعه و عظیم آباد اشتهار یافت کسانی را که با مهاراجه شتاب رای دل دگرگون
بود امیدوار رهائی بهم رسید اگرچه از حسن سلوک و هوشیاری او چنین کسان دران ضلعه اقل قلیل بوده اند اما بازهم چون چنین
طبائع یکسان و سلوک شخص واحد با عالمیان هرچند اعدل ناس باشد بیک وضع نتواند بود لهذا جمعی قاصد التهاب
نوائر فساد گردیده مستعد شدند و در راجه مذکور اگرچه دامن عملداری او بلوث خیانت چندان آلودگی و در مقابل حسن خدمتهای
او اندک تقصیراتی که بعمل آمده باشد وجود و نمودی نداشت بازهم بنابر تخالف قومیت و مباینت لسان و مسلک
و بیگانگت و نزاع در رسوم تشویش گونه داشت که پایان کارش بکجا می کشد تا آنکه هوشیار جنگ در رسید و مهاراجه
شتاب رای تا فتوحه باستقبال رفته بعد ملاقات بر فیل خود سوار کرده یک جا معاودت فرمود مردم فتنه جو بملاقات
هوشیار جنگ شتافته دکان تهیج فساد و عناد گشادند اما چون شتاب رای مرد هوشیار غیور و از آلودگیها
بقدر نفور و ملازمان خود را هم از شیم خبیثه نهایت مانع بود و در شیوهٔ متصدی گری نیز مهارت کامل و کاغذ هر قسم که خواهند
مهیا داشت بجای خود مستقل بوده در هر باب هر قسم استکشاف و استفساری که هوشیار جنگ نمود و هر گونه کاغذی که درخواست
مضائقه و تامل ننمود و بجوابهای شافی مسکت هوشیار جنگ را مجال الزام نداد تا آنکه هوشیار جنگ شیفته محامد و
نیکرائی و دیانت و دانائی او گردیده ابواب وداد و اتحاد گشاد چون راه مصادقت گشوده یافت مهاراجه نیز از در اخلاص
در آمده تقدیم مراسم تواضع و گذرانیدن هدایا پرداخت و از خود بلا نهایت خوشنود ساخت و مستر الکسندر معزول
گشته مستر جیکل بصاحب کلانی عظیم آباد مامور شد و بعد چندی او هم معزول گشته بجای او مستر بارول آمد چون مستر بارول
پلهٔ وسیلهٔ قوی در ولایت و بهرهٔ وافری از شعور و دانائی نیز داشت با هوشیار جنگ در نمی ساخت و مهاراجه
شتاب رای را عظمت و شان خود نموده ترغیب بموافقت و مرافقت خود و اجتناب و استنکاف از اتفاق هوشیار جنگ
می کرد مهاراجه عذر عدم تقصیرات هوشیار جنگ درباره خود خواسته می گفت که بی جهتی معقول بنده چگونه از ان
عزیز تجنب جویم و درین صورت صاحب را بر وداد من چه اعتماد خواهد بود اما مستر بارول چون مزاج تندی داشت بنابر
عدم قبول فرمان معقول را نفهمیده آزردگی نمود و بعد چندی روز عماد الدوله مستر هستنگ بهادر جلادت جنگ که در
عقل و دانش و فرهنگ و حسن تحریر و تقریر بالفعل نظیر ندارد و خلق دلفریب او عالمی را ممنون و مرهون عطوفت داشته
شکرگزار عنایت و رافت میدارد بکلکته حسب الامر ولایت در رسید و بارول را نوید انسلاک در زمرهٔ کمیت کلکته که عبارت
از پنج کس مدار المهام حل و عقد جمیع معاملات کل هندوستان اند رسیده حکم معاودت بکلکته اصدار یافت و مستر بارول بکلکته
برگشت و هوشیار جنگ صاحب کلان عظیم آباد باتفاق چهار کونسلیه دیگر گردید از ان جمله بود مستر استونس و مستر وورزد
مستر ایجن لا و مهاراجه شتاب رای

ذکر ورود عماد الدوله مستر هستنگ بهادر جلادت جنگ گورنر کلکته در بلدهٔ مذکوره با کمال اقتدار و اعتماد و جهت ورود او دران جا و انقلاب عظیمی که بعد از آن اتفاق افتاد

چون لارد کلیف بولایت رفت وزلات و تقصیرات شمس الدوله در کونسل ولایت مذکور گشت او خود مردے در کمال هوشیارے
وبردبارے بود چنانکه اقوام او اعتراف دارند که مثل او حالیا در ولایت هم کسے را نتوان یافت جوابهاے مسکت بسائلان و
سامعیان داده برات ذمه خود از جمیع مآثم ومعاصی نمود وحسن نکوکاریهاے خویش ظاهر ساخت از ان جمله مکالمات ومحاکات که از
بعضے مستخبران مسموع گشته اینست که سامعیان گناه کشته شدن انگلیشیان مقید میر قاسم خان باو اسناد می نمودند او در جواب
کاغذیکه در کونسل کلکته هنگام آشفتگی مزاج کونسلیه ها بنا بر کشته شدن مستر ایمیت و ابرام انهماک در جنگ میر قاسم خان نوشته در کونسل
افگنده بود که بالفعل انگلیشیان بسیار در دست میر قاسم خان گرفتار اند صلاح در مصالحه است بعد استخلاص انگلیشیان مقید باو جنگید
و کونسلیهاے دیگر از فرط غیظ و غضب بران دستخط کردند که صلاح در بارهٔ میر قاسم خان وعزیمت جنگ باو است گو جمیع مقیدان کشته
شوند و شمس الدوله کاغذ مذکور را با خود داشته اذن جنگ با میر قاسم خان داده و کاغذ مذکور را باحتیاط با خود میداشت در حضور کونسل
ولایت افگنده گفت که قصور من است یا قصور ارباب کونسل که حالیا سعایت من می نمایند کونسلیهاے ولایت کاغذ مذکور را
دیده بر راے او آفرین و از سامعیان انزجار خاطر ظاهر نمودند وهم از جمله قصور و زلات او که سامعیان در ولایت ظاهر کرده بودند
این بود که تجارت نمک بدون خرج بردن در اماکن بعیده فائده عظیم داشت و او براے کمپنی نکرده بهندیان واگذاشت
شمس الدوله اعتراف بفوائد تجارت نمک نموده در جواب گفت که جمیع انواع فوائد تجارت و ملک براے کمپنی است
و در هنجا مردم هر هیچ فرقه که عبارت از نوکرے پیشگان واهل حرفه وتجار ورعایاے مزارع ومحتاجین عاجز که فقرا ومشائخ و دیگر
ارباب استحقاق اند نهایت بکثرت از انجمله زیاده از الوک بنوکرے اوقات می گذرانیدند در عهد کمپنی نوکری موقوف گشت
و هزاران مردم آنجا اوقات بتجارت می گذرانیدند و کمپنی دران وقت یکی از جمله دیگر تاجران آنجا بود و حالا هر نوع تجارت بهمه وجوه
خاص کمپنی و نوکرے اشراف آنجا که در زمرهٔ سواران بوده اند بالمره موقوف گردیده اینقدر تجارت را براے خلق آنجا که اضعاف
مضاعف مردم ولایتی و ملازمان کمپنی اند گذاشته ام تا خلق آنجا را سد رمقی باشد و بالمره تمام سکنهٔ آنجا از شما بیزار و رنجیده از
دست عمل شما نشده کار بجان و کارد باستخوان نرسد چه زمانه همواره یکسان نیست در وقت حوادث و فتن همه مردم دشمن قوم
شما باشند عقلاے آنجا این کار را هم پسندیدند و سامعیان را بنظر استخفاف دیدند بحق این سخن کمال متانت و دین راے
نهایت اصابت دارد چه سرورے و ملکداری استرضاے عموم سکنهٔ آنجا را میخواهد نه ایذاے کل ساکنان آن مکان بیت
اگر دریافتے بر دانشت بوس + وگر غافل شدے افسوس افسوس + بعد ازان که بدگویان غالب آمد صلاح ارباب
حل وعقد ولایت مقتضاے آن کرد که اصلاح هم براے آنجا به از دیگرے نیست لهذا بسماجت و ابرام شمس الدوله را مستعد بر
انتظام معاملات این ملک روانه نمودند و احکامے چند متعاقب او نوشته فرستادند بسبب اقتضاے قضا جهاز سوارے او
در اثناے راه چنان مفقود الخبر گشت که هیچ کس در هیچ جا اثرے از و نیافت چون این خبر بولایت رسید عقلاے آنجا باهم
مشوره نموده صلاح چنین دانستند که بالفعل در بدله شمس الدوله غیر از عماد الدوله مستر هستنگ بهادر را احدے براے نیست همین را
بجاے او مقرر باید ساخت ومستر مذکور در آن (دران صاحبان کلان ارکات دکهن بود بنا بران بکلیه ست هر چه تمامتر ملکی عماد الدوله
مستر هستنگ بهادر ببلادت جنگ نوشته فرستادند که خود را بکلکته رسانیده صاحب حل وعقد امور آنجا دانند و حسب
ارقام پاکتی که بنام شمس الدوله رفته بوے که بهتر دانند بعمل آرد و حکم دیگر بکلکته فرستادند که پاکتی که بنام شمس الدوله رفته مختوم و
محفوظ باشد تا مستر هستنگ در آنجا رسیده بکشاید و بخواند این هر دو حکم هر دو جا رسیده و مستر هستنگ از مدراج

روانہ کلکتہ گردید و پاکٹ یعنے خط کونسل ولایت متضمن احکام در کلکتہ باستنار مسٹر ہستنگ محفوظ نگہداشتہ شد چون عماد الدولہ مسٹر ہستنگ بکلکتہ رسید تا سہ ماہ تالی مرتبہ مسٹر کرتیر کہ گورنر کلکتہ بود ماند و روز و شب در مطالعہ و ملاحظہ کاغذہاے کل معاملات و پاکٹ مرسلہ ولایت بسر برد چون سہ ماہ کہ شاید موعد تعیرے مسٹر کرتیر بود گذشت واو ازان کار ممنون گشت عماد الدولہ بر کرسے گورنری نشست بعد چند روز حکم آوردن محمد رضا خان بہادر مظفر جنگ مبارز الملک معین الدولہ خانخانان و ممتاز الملک مہاراجہ شتاب راے بہادر منصور جنگ در بہرہ بلدۂ کلکتہ نوشتہ بمسٹر گرام صاحب کلان مرشد آباد و براے ہوشیار جنگ کہ صاحب کلان عظیم آباد بود بنحوے فرستاد کہ دیگرے را بران اطلاعے نشد اما از ثقات مسموع شدہ کہ جان گرام کہ با مظفر جنگ بسیار دوست بودے گفت کہ در حفاظت و مواسات مظفر جنگ ہر گاہ سعے من پیش نرفت شتاب راے را کہ در مرتبہ او بالطبع باہم دیگر متنازع بودند و حکم ولایت بعزل وقید او نیامدہ بود بحسن تقریر و تدبیر خود شریک این مذلت گردانیدہ حکم گورنر بہادر براے عزل وقید او فرستادہ او را ہم با مظفر جنگ برابر گردانیدم ایزد تعالے از بلیہ بموجب چنین طرفداریہاے گناہان را در امان خود نگہدارد

ذکر رفتن مظفر جنگ در بہرہ از مرشد آباد بطرف کلکتہ لاعلاج و مجبور و رفتن راجہ شتاب راے بعد ازان بچند روز ہمان جا بہمان دستور

مسٹر گرام صاحب کلان مرشد آباد در خانہ یکے از اقوام خود شبی طعام میخورد کہ ناگہان نوشتہ گورنر بنام او در ہمان مجلس رسید و او قبل از وقت از انجا برخاستہ بخانۂ خود رفت و از انجا رقعہ بکپتان نوشت این خبر از ہرکارہ بعینہٖ بمظفر جنگ ہمان وقت رسید بنابر اقتدار سے کہ داشت گمان انقلاب روزگار در کار خود نکردہ در نشاط باغ فارغ البال خواب غفلت نمود ساعتے از شب باقی بود کہ کپتان مع یک پلٹن تلنگہ ہمراہ مسٹر اندرسن آمدہ متصل بہ نشاط باغ استاد و اول صبح مسٹر اندرسن با معدودے از خدمتگاران بر در نواب آمدہ بملاقات او رفت و ابلاغ امر گورنر با وشان با تسلیہ نمودہ گفت کہ کسے را با شما نورشے و خشونتے در ہیچ امرے از امور منظور نیست اما حکم چنین رسیدہ چون مظفر جنگ دل و دست سرتابی و مجال تمرد نداشت گردن انقیاد فرود آوردہ بہرچہ مامور بود رضا داد و کپتان بہرۂ تلنگان ملازم مظفر جنگ برداشتہ در ہر جا و ہر مکان بہرہ ہاے خود کہ عبارت از تلنگہ ہاے مستحفظ است قائم ساخت و بانہا فرمود کہ با ہیچ کسے از ملازمان مظفر جنگ و واردان خانہ اش ہیچگونہ خشونت و پرخاش بعمل نیارند اگر مردم او با کسی از اہل ورود خشونتے نمایند بکپتان اطلاع نمایند تلخص آنکہ ہیچ نوع سوی ادبی نسبت بمظفر جنگ بعمل نیاید مگر کسے چیزے را بجائے نبرد و مظفر جنگ از ان احاطۂ باغ تنہا بطرفے نرود و بعد انتظام درین مکان یک لفٹننٹ ہمان پلٹن کہ تالے کپتان مے باشد با یک کمپنی بر خانۂ مظفر جنگ کہ در شہر مرشد آباد نو ساخت اشتہار دارد و حرم سراے او ہمانجا بود آمدہ بر دریاے در آمد و بر آمد خانۂ مذکور بہر عدد کہ بود بہرہ ہا نشانید اما با کسے در چیزے تعرض نبود لیکن انقلاب عجبی رو داد و منی بیگم کہ با مظفر جنگ غبار کدورت در خاطر داشت شادمان گشتہ ساعی شکست او بود اما پاس خوبیہا کہ در فطرت و ثبات فراجیکہ در خلقت دارد فنوت کار فرما گشتہ براے نجات مظفر جنگ ازان مہالک مساعی جمیلہ بتقدیم رسانید و کارے چند نمود کہ مجال مردان کاردان نبود و ہمین قسم با نواب گورنر جنرل بہادر شریک رد بودہ با جنرل کلاورن نشست اگر چہ محل اندیشہ بود و ہرگز بجز ذربونی را انجو در راہ نداد بعد معزولے

مظفر جنگ خود متصدی امور متعلقه نظامت گردیده مختار و مدار المهام امور متعلقه نظامت و مربی و اتالیق مبارک الدوله گشت اعتبار علی خان خواجه سرای ملازم خود را که از غلامان موتمن الدوله محمد اسحق خان مرحوم است نائب نظامت مبارک الدوله گردانید عالمی از دست آن خواجه سرای محنت را سیح خلق تنگ ظرف بیجان و دماسور خود حیران بودند منی بیگم اگرچه از قبائل نجیب و ذی قدر شریفه نیست اما هوشیار و مستقل مزاج آنچه مقرر ساز در ساند و بکنه اکثر کار ها رسد اینقدر دارد اگر نائبی معقول و هوشیار از جنیا مقرر میکرد و خود پرده نشینی در میان گذاشته جواب و سوال مردم شنید و بمشوره نائب نجیب هوشیار کار می کرد ریاست مرشد آباد و اختیار معاملات نظامتی که بالفعل ستعاکسی از دست او بیرون کردن نمی توانست اما بمشوره اعتبار علی خان که نهایت نانجیب خود بی شعور و از اوصاف ریاست دور افتاده محض ست کار فرماگشته ناظم مذکور را مع مادرش بهو بیگم بقا بود اختیار خود گذاشت و بهو بیگم را با آنکه منی بیگم پیر و درده پدرش بود باصلاح خواجه سرای مذکور مع مبارک الدوله نهایت دست نگر خود و بی اختیار محض میداشت اما حق آنست که مبارک الدوله هم لیاقت همین حال داشت تا آنکه آنها را خرج بعد از شدتی رو داد و ذکرش عنقریب انشاء الله تعالی آید

ذکر رفتن مظفر جنگ بکلکته در بہره بکمال ناکامی و ناچاری و رفتن مهاراجه شتاب رای براثر او و معزول شدن هر دو از تمشیت امور خالصه شریفه و آوردن انگلیشان بدست خود سر رشته ملکداری

مظفر جنگ نوعیکه گذشت در بہره انگلیشی بیم الخوف دار جا بود که حکم دوم از ناند گورنر هستنگ بهادر در باب ارسال او بکلکته رسید و جان گرام صاحب کلان مرشد آباد حسب الامر او را بتاریخ بست و سوم محرم سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و شش از هجرت در بہره بطور بگیه بود روانه کلکته نمود خلق کثیر سے بنابر زمانه سازی با میدآنکه شب حامله هست فرداچه زاید تا بیلاسی مشایعت نموده برگشت و برخی درین باب بر دیگران تقدم جسته تا بکلکته رفتند و بعد روزی چند احوالش در کمال اختلال دیده برگشتند مگر زمره از متوسلان همراه ماندند کلکته که دریای قلزمی هست بی پایان و شهریست نا پرسان چون مظفر جنگ مورد عتاب کمپنی بود زیاده تر بی التفاتی درباره او مبذول گشته جواب و سوال را ملتوی گذاشتند و مستر جان کرام که با مظفر جنگ آشنا و از راجه شتاب رای بیگانه بود حمایت مظفر جنگ متعذر دیده بپاس دوستی های او راجه مرقوم را با آنکه شاید درباره او از ولایت حکمی رسیده بود در بلای مذکور مبتلا گردانید و سعی بسیار نموده همین حکم درباره شتاب رای بعظیم آباد نیز فرستاد چون راجه مذکور حسن خلق و سلیقه کاردانی و کارگزاری همگنان را خوشنود و راضی از خود داشت هوشیار جنگ جارج وکسترت درباره او اینقدر رعایت کرد که اظهار این حکم نکرده تاکید روانه شدن بروز معین نمود و این معامله ظاهر ابرای او در ماه آخر ماه صفر سال مذکور روی داد و فاصله یک ماه در معامله او و مظفر جنگ اتفاق افتاد راجه شتاب رای بتاریخ معین حسب الامر بر بجره سوار و راه گرای کلکته گردید هوشیار جنگ گفت که یک کمپنی برای حفاظت همراه مهاراجه باشد و صوبه دار که عبارت از سردار کمپنی ست مخفی مامور شد که از حد ضلع عظیم آباد بیرون رفته بر بجره سواری او سایه دار ملازم بوده هیچ گونه استخفاف در ارب و سلام و امتثال فرمان جائز نداشته تا بکلکته رساند راجه مذکور نیز بطور مسطور بکلکته رسیده در منزلی که مامور گشت منزل نمود و تفصیل جواب و سوال و انفصال معاملات هر دو فقیر را معلوم نشده اگر از جای منقح معلوم شود ضمیمه این سطور و اوراق انشاء الله تعالی خواهد نمود بعد یک دو ماه روزی چند کم و بیش که احوال فقیر متذکر آن میست بار باب کونسل مرشد آباد و عظیم آباد و حکم کونسل متضمن عزل راجه

شتاب رای و مظفر جنگ از کارهای خالصه که عبارت از بند و بست ملک و تحصیل خراج بادشاهی ست و مامور شدن ارباب کونسل
هر دو مابکار مذکور رسید و هوشیار جنگ روز دیگر اول وقت حکم باحضار اعیان شهر و ارکان دربار در قلعه شاهی داده خود مع
جماعه کونسلیه اجتماع نموده در حجره با کونسلیه ها نشسته حکمنامه کونسل کلکته را ترجمه بفارسی نموده برآمد در دربار عام منشی سراج الدین محمد خان
ترجمه مذکوره را حسب الاشعار بآهنگ بلند خواند و بگوش حاضران رسانید مضمون آنکه مهاراجه شتاب رای را از کارهای دیوانی
تا لعقه شریفه معزول و ارباب کونسل عظیم آباد را بآن کار مامور و منصوب گردانیده شد باید که عمال بحالات خالصه بصاحبان مذکور
رجوع نموده حسب الامر انها بعمل آرند و مهاراجه مذکور را در امور نظامت بحال و برقرار دانند از ان باز صاحبان کونسل در کارهای
خالصه حسب الاستقلال و الانفراد بلا مشارکت نایب هندوستانی می پردازند اگرچه پیشتر ازین هم بعد فوت میر جعفر خان مختار آقایان
انگلیسیه بوده اند امانی الجمله اختیار معاملات مظفر جنگ و شتاب رای هم داشته اند و بعد چند سال که عبارت از ابتدای
ورود گورنر هستنگ بها در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری ست الی الآن که ماه محرم شروع سنه هزار و یکصد و نود و پنج
هجری ست اصحاب کونسل را در معاملات مالی و ملکی از هندیان نه کسی نایب مختار کارگذار است و نه شریک صاحب اعتبار مگر متعددست
چند که عمله و اتباع مظفر جنگ و شتاب رای بودند نوکر سررشته دار و تابع فرمان ارباب کونسل مرشدآباد و عظیم آباد اند و در کلکته
پسر دولبهرام نبیره راجه جانکی رام مهابت جنگی بنام دیوان خالصه و فی الحقیقه تابع مستر درکیل دهر انگشتی که دیوان خالصه باشد مقرر
است تا بعد چه شود و بعد ازین شروع سال نود و ششم هجرت خیالی رام بکلکته رفته محالات ضلع عظیم آباد بعضی بنام خود و برخی بنام
کلیان سنگه پسر مهاراجه شتاب رای تعهد نموده آورد و پیچ در رسیدن بعظیم آباد نفاق درمیان هر دو بهم رسیده ما دهو رام و
خیالی رام بتفاوت قلیل زمانی اسیر و ذلیل گردیده از درجه اعتبار افتادند و کلیان سنگه که در گرداب اضطرار و اضطراب امیدوار
وصول باحوال هر دو هندوی مذکور و معاملات محالات ضلع مذکوره درنهایت اختلال ست بیت جهان را اجاره دار داد خراش

بهانه سیاوش و افراسیاب

ذکر آمدن عماد الدوله مستر هستنگ بمرشدآباد و بنگاله و برگشتن از انجا بکلکته و خلاصی یافتن مظفر جنگ و مهاراجه شتاب رای از ان گرفتاری و فی الجمله اقتدار یافتن مهاراجه مذکور در امور ملکداری و وفات یافتن او بدون برخوردن از سروری و سرداری و قناعت نمودن مظفر جنگ بدون مرتبه خود بعجز و ناچاری

چون مظفر جنگ و شتاب رای در گرفتاری بهره انگلیشی بکلکته رسیدند عماد الدوله مستر هستنگ برای اطلاع و انتظام معاملات
بنگاله اراده نهضت بمرشدآباد نمود و بموجب حکم ولایت ده دوازده کونسلیه که برای انتظام ملکداری هند و بنگاله سابق مقرر بوده اند
موقوف گشته برای کار مذکور پنج کس از کونسلیه ها مع عماد الدوله گورنر کمیت مقرر شدند از جمله چهار کس یکی مستر بارول بود که آخر
سال نود و چهارم از آنها دوازده هم بولایت رفت و ذکرش آید و نام سه کس دیگر فقیر را معلوم نیست و کونسلیه ها بدستور سابق ده
دوازده کس در کار تجارت کمپنی مقرر ماندند اما تابع ارباب کمیت و کمیت عبارت از ان جماعه اند که ارباب حل و عقد جمیع امور معظمه و
غیر عظیمه این ملک باشند مثل تسخیر بلاد و حروب با اصحاب افواج و فساد یا مصالحه با بعضی از گردنکشان و هرچه ازین قبیل پیش آید
و نیز هرچه بادرین آن باشد القصه گورنر در اواخر ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و ششم تنها با بعضی از ارباب

کیت وارد مرشدآباد گردیده دو ماه و چند روز در مرشدآباد بوده از بند و بست معاملات و عزل و نصب بعض عمله که متوسل ادیال دولت مظفر جنگی بوده اند قاصد معاودت بکلکته گردید و در باره ارباب نظامت مع ناظم بنام که سابق بیست و چار لک روپیه بود شانزده لک مقرر نموده منی بیگم را بجهت آنکه مبارک الدوله پسر حدیث السن است مختار مصارف مبلغ مذکور ساخت و این مبلغ برای کارخانجات امارت و در باره مردم و وجب الرعایت که همیشه ملازم و مورد مراحم ناظمان سلف بوده اند و برخی از عشایر و اقارب میر جعفر خان و نسوان مدخوله او و بعضی از اخلاف مهابت جنگ مرحوم و منتسبان آن دودمان و اسباب تجمل و عمله ضروری که برای عمده‌های اینجا باید از سرکار کمپنی بیدهند و همین قسم وجهی قلیل برای بعضی مردم عظیم‌آباد و غیره موجب نائب آنجا که اکنون پسر شتاب رای است معین گشته لیکن چون شراکت او در باره کلیان سنگه پسر شتاب رای نمارد و در دست او نیست مردم آنجا بلا حرج ماه بماه می‌یابند و چون وجه معین مرشدآباد و شراکت ناظم و درچکاپوی اختیار مبارک الدوله و نواب و عمله اوست که بعد هر دو سه سالی تغییر و تبدیل می‌یابند و کسانیکه چندی در زمان کار معین می‌باشند باهم نفاق داشته در پی خرابی متوسلان همدیگر و طمع و ازدیاد بهر حیله که دانند و توانسته خانه خود معمور و وظیفه‌خواران را که معدودی از آنجا مانده اند همیشه عاجز و محروم از وجوه معینه می‌دارند بحدی که وجه مشاهره بعضی شانزده ماهه و از برخی بیست و پنج ماهه و ازین قبیل در سرکار بسیار باقیست و چند بار همین قسم باقیات را بجمله پنجم نموده اند از جمله حیل یکی آنکه امسال اگر فارغخطی این باقی بدهید آینده ماه بماه خواهید یافت و گاهی در وجوه تنقیص نمودند که این قدر را ماه بماه توانیم داد و آنچه باقی مانده مفقود را نسبت معاف نمایند با این حال باز اعطا و ایصال آن وجوه بدستور و غربای بیچاره که درین زمان در تمام هندوستان وسیله معاشی ندارند خصوص نوکران مرشدآباد از مشاهره خود محروم و مجبور اند و بجائی نمی‌گنجند که نصیب کسی مبادا و سرداران معدلت شعار مثل ناظم و نائب او و بیگمات و عمله مقتدر اینها را هرگز نظر ترحمی بحال درماندگان بیچاره نیست اگر این قدر مبلغ هم که مقرر است بطور انصاف و تعیین عقل حقیقت بین انقسام یابد و بمعارف مناسب در آید مردم بسیاری با آدم زندگی توانند نمود و از دست و دولت اینها توانند آسود اما بمقتضای دور فلک کج رفتار و حرمان حکام از عقل معدلت شعار هرگز بخاطر نافهم ترسان بی‌ننگ و عار و ننگ غده این قسم امور خطور نمی‌کند و در امر که باید دهیچ کار دنیا و عقبای اینها باید بهزار ها ملکه لکوک بمصرف می‌رسانند و از فضولی‌های خود باز نمی‌آیند چنانچه انشاء الله تعالی عنقریب بعضی از اعمال اینها که از هزار یکی و از بسیار اندکی ست اشعار کرده آید القصه گورنر بعد انفراغ از امورے که مرکوز خاطر بود بکلکته معاودت نمود و روز سه شنبه هشتم ماه جمادی الثانیه یا شانزدهم ماه مذکور سنه هشتاد و ششم از مائه دوازدهم راهی گشته بکلکته رسید آن زمان حکم باحضار مظفر جنگ و شتاب رای در کیت نمود در یک کونسل شتاب رای برای جواب و سوال می‌رفت و در کونسل دیگر مظفر جنگ

ذکر رهائی یافتن مهاراجه شتاب رای از ابتلای گرفتاریهای جان فرسای

چون شتاب رای کاغذ منقح و دامن از آلودگیها پاک داشت و برای او معاندی هم چنانکه مثل امور او تواند شد نبود نسبت مظفر جنگ جواب و سوال او زود انفصال یافته مخلصی او با برائت ساخت و فعالش از جمیع مآثم و زلات که متهم و مظنون بود در مدت کامله و شناخته یکسال و چند ماه میسر آمد و گورنر و جمیع ارباب کیت عذرخواهی بسیار و مهربانی و دلجوئی بیشمار نموده و تنقیه متضمن اعتراف آنکه گمان عدم دیانتی که نسبت بمهاراجه شتاب رای بنابر بعض جهات در دلهای اصحاب کیت و ارباب حل و عقد

جماعهٔ انگلیشیه راه یافته بود بعد تنقیح و تحقیق که در کمال تدقیق و مدت مدید بعمل آمد اثرے از خیانت و عدم دیانت غیر از دولتخواهی و حسن
اخلاص ازان زبدهٔ ارباب وفا ظاهر نگردید و سلوک نا لایق که نسبت با و بعمل آمد نهایت بیجا و بیگانه از جزاے نیکو خدمتیهاے او بود
نوشته با و تفویض نیابت و خلاع فاخره بر قامت لیاقتش پوشانیده فیل و جواهر علاوهٔ آن عطا فرمودند و بدستور سابق شریک
کونسل ضلعهٔ عظیم آباد گردانیده مرخص نمودند تا زمان مذکور هوشیار جنگ از کار عظیم آباد بضابطهٔ نوکری که ترتیب داده بود موقوف گشته
بکلکته آمده بود و مستر هرست بجاے او مقرر اما مهاراجه شتاب راے بنا بر فرط غیرت و ردائت و بیگانگی آب و هواے کلکته
با مزاج او بیمار گشته آخرها ضعف معده که لازمهٔ هواے آنجاست بهم رسانید و رفته رفته منجر باسهال گردیده بود که رخصت یافت
چون از کلکته نهضت نمود مردم عظیم آباد اکثر بمقتضاے دو دو اتحاد و بعضے که در غیبت او در تلافات حقوق نا آتش نموده در مقام
ابراز و اظهار خباثتش بودند از خوف تسلط او و اظهار ارادت و انقیاد تا باڑه و بعضے خوشامد پیشگان عیارتر تا بهاگل پور باستقبال شتافت
او در نهایت ناتوان و ضعیف ابینه گردیده بود و بعد ورود بخانهٔ خود نهایت گله مند از انگلیشیان و همان قدر که مداح شان بود
شکایت نهاد داشت بلکه زیاده تر ازان و حق بجانب او بود چه نوکرے در نیکی با جمیع خوبیها مثل او دیگرے براے این جماعه نبود
بلکه براے هر آقاے مثل او نوکرے نایاب و قدردانی او از جملهٔ واجبات عقلی بود و رهائی مظفر جنگ هم ازان عاد و ننگ
مقارن رستگاری شتاب راے اتفاق افتاد اما چون روح شتاب راے متصل همین رهائی از زندان بدن خلاصی جست
اتمام احوال او درین مقام مناسب نبود و احوال مظفر جنگ که هنوز در قید حیات است انشاء الله تعالی مناسب
زبان قلم داده خواهد شد

ذکر انتقال راجه شتاب راے از دنیا بمرض اطلاق و شتافتن بمعرض محاسبات خالق انفس و آفاق

چون راجه شتاب راے بعظیم آباد رسید از شدت انکار هیکه عوض مراسم معموله در جلدوی نیکو خدمتیهاے دیرینه از جهات خود فی الحقیقة اسکراجے
بهم رسانید و قضاے معهود او هم رسیده بود در مرض اسهالیکه لاحق داشت افراطی پدید آمد و مزاجش را با آنکه معتاد نبود با کولات
غیر مناسب رغبت بهم رسید و در تدبیر مرض باوجود شعور و ثبات مزاج تلون پیدا کرده امتیاز نفع و نقصان دوائی کرد حکیم
مولوی فیض علی طبیب سلمه الله تعالی که بالفعل در عظیم آباد نظیر ندارد متوجه معالجهٔ او شد و نفع ظاهر از حسن تدبیر او احساس
نموده اول خود بعضے از خوشامدگویان حق ناشناس که در حضور او فقیر را از مخلصان هوشیار جنگ و معاند او ظاهر کرده
و مولوی فیض علی مذکور در آن زمان برفاقت فقیر صرف اوقات مے نمود بنا بر اظهار دلسوزے و خیرخواهی خود و ثبات
نسبت فقیر بدشمنی و عداوت از رجوع بطبیب مذکور مانع بودند بعد از آنکه باضطرار رجوع نمود از خوردن دواے مجهول الاجزا
که در غیبت او تیار شده باشد بمبالغه ممانعت مے نمودند و آن اجل گرفته باوجود اعتراف بفوائد دواے او استنکاف
از بد او ایشان نمود چندے بالمره ترک دوا کرده بر طبیعت گذاشت بعد ازان رجوع بداکتر که عبارت از طبیب انگلیشی است
بساجت ارباب کونسل آنجا نمود اما این مبالغه و الحاح صاحبان انگلیشیه بنا بر شدت خیرخواهی بودند از راه عذر و بد اندیشے
ڈاکٹر معالج در تنقیهٔ مواد و تسفیهٔ معده از اخلاط واجب الدفع دیده بعلاج مسهلات نمود معده اش را که ضعف بکمال عارض بود
ضعیف تر گشته قوت ماسکه و هاضمه بالمره ساقط گردید

رفتن گورنر عماد الدوله مستر هستنگ بملاقات شجاع الدوله در بنارس و انتظام معاملات

عظیم آباد و معاودت نمودن به کلکته بی مکث و درنگ

هنگام قرب ورود راجه شتاب رائے عماد الدوله مستر هستنگ بهادر گورنر هم بنابر ملاقات شجاع الدوله قاصد بنارس گردید و
پانزدهم ربیع الثانی بمرشد آباد آمده در آخر ماه مذکور یا شروع جمادی الاولی سنه هزار و صد و هشتاد و هفت هجری بعد چند روز از ورود
شتاب رائے بعظیم آباد رسید و قاصد بود که مهاراجه مذکور را همراه خود گیرد و تر جناح سفر آخرت بود و بعذر بیماری خود که واقعی
داشت گفتن برفاقت در نداد و گورنر دو روز در عظیم آباد مانده به بنارس رفت و با شجاع الدوله که او هم همانجا برای دیدنش آمده بود
ملاقات نموده جواب و سوالیکه داشت انفصال داد و دو سه ملاقات راجه چیت سنگه پسر راجه بلونت سنگه زمیندار بنارس که پدرش
سهل مدتی قبل از ورود گورنر مرده بود با شجاع الدوله گردید و بنای راج او را استحکام داده رخصت شد و تهیه معاودت بعظیم آباد
نمود درین عرصه که او به سه یا دو روز آخر شهر جمادی الثانیه سنه مذکوره بود راجه شتاب رائے ازین عالم درگذشت عقائد او ولیسرش
اگرچه مطابق هنود نبود بلکه جانب اسلام غالب داشت اما بنابر استرضای اقارب و اقوام و مصلحتهای دیگر موافق مشرب
هنود جسدش را در آتش سوختند و گورنر بعظیم آباد رسیده و معدود ایام توقف ورزیده بنابر دفع بدنامی خود که تا یا شتاب رائے
کینه مظنون مردم نگردد راجه کلیان سنگه پسر راجه شتاب رائے را اگرچه لیاقت این منصب باعتبار حداثت سن و سالی که عنفوان
شبابش بود نداشت بکارهای پدرش مأمور گردانید و جاگیرات و درماهه بدستور بحال داشته علاوه آن وجهی برای زن
شتاب رائے یا در راجه کلیان سنگه افزود اما بیست و پنجهزار روپیه درماهه نظامت که باعتبار او بود موقوف کرده وجهی که مناسب
دانست باعتبار کونسلیه گذاشت و درماهه مردم را اندک کم و بیشی نموده تنخواهش بر کونسل و خزانه خالصه نمود و خود بعجلت هرچه
تمامتر بطرف کلکته نهضت فرمود

ذکر بعضے از حالات راجه شتاب رائے و گذاشتن نیکنامیها درین عاریت سرای

راجه شتاب رائے از قوم کایتهه سکسینه متوطن شاهجهان آباد دست نمک پرورده خاندان صمصام الدوله پسر صمصام الدوله
خاندوران امیر الامرا از ملازمان آقا سلیمان گرجی که غلام صمصام الدوله و میر سامان و معتمد علیه خانه او بود اول بقلیل وجهی
ملازم شده آخر بحسن کارروائی و نیکو خدمتی مدار المهام خانه آقا سلیمان و صاحب اختیار سرکار صمصام الدوله گردید چون صمصام الدوله
برحمت حق رفت و در شاهجهان آباد انقلاب بسیار پدید آمد گشت بودن خود دران ملک صلاح ندیده دیوانی بادشاهی
صوبه عظیم آباد و جمع بات محالات جاگیر صاحبزاده خود که بزرگترین پسر والده بود گرفته درین نواح آمد و چنانچه مذکور شد با وجه
اقتدار رسید بغایت هوشیار و متصدی معامله دان کارگزار و هرچه درس دقیقه یاب در هر باب بود اکثر خوبیها داشت بدانست فقیر
از جمیع مرزنشان هندوستان که درین جزو زمان ممتاز بود با وجود متصدی گری خالی از شجاعت و دلیری نبود هرچند در
کمال عروج و مرجع وزیر و بادشاه و اکثر فرمانروایان عصر گشت اما نخوت نداشت و با نجبا و بزرگ زادگان بانهایت تواضع
و فروتنیها سلوک میکرد و مطالب هرکسے که در ستر درج التماس در یافته اگر لیاقت بر آوردن داشت بسهولت و آسانی
سرانجام میداد والا عذر موجه شیرین زبانی نو استه سائل را خوشنود میگردانید و با آنکه هجوم کارها و با انواع مردم
گفتگوها داشت و از اول روز تا دو پهر و از اول شب قریب بتلخی از آن در جواب و سوال میگذرانید دل تنگ نگشته ما آدمی
کسی هرچند در عرض حاجت مبالغه میکرد خشونت نمی کرد و سخن درشتی یا کلمه فحش در مستی از زبان او مسموع نشده با وجود خرد درسه

و قدر و قیمت شناسی هر جنسے ذخارت نداشت بهای جنس بهاجنان و بائعان بنقد از زر خود میداد و در بخشش لیاقت و تقصیر برابر نمی
نبود و سلیقهٔ معاش درست داشت اجناس ما یحتاج از جاهاے دور دست که قسم اعلایش بکفایت می آمد طلبیده بمعارف میرسانید با آنکه
مقدور نشان امرای متوسط بسر میبرد در دوام آوردن خوانهای ضیافت موافق لیاقتش در کمال نفاست که انواع اطعمه و
حلاوی داشت میفرستاد و در شادیها و غیر آن که ضیافت مردم می کرد دستر خوانش وسعت و رونق علیحده داشت و خود در انجا
حاضر بوده لذتهاے چاشنی شیرین زبانی علاوهٔ اطعام ضیافت و مهمانی بکام جان حاضران می چشانید شرم و حیا بمرتبه داشت
که از ملازمان مقربش هم اندر رفت او پیش زنے راجعی که به تعشق نگهداشته نهایت انس و الفت با او داشت کسے
ندیده و مطلع هم نگردید که چه وقت اندرون میرفت و کے بیرون آمد با زن همقوم و کفو خود که مادر راجه کلیان سنگه و بهوانی سنگه
است کارے نداشت خانه علیحده براے او باندک فاصله از مکان اقامت خود ساخته بود و در سالے دوبار که بعضے از ایام
معینه هنود بوده اند بضرورت میرفت لیکن همان قسم که کمتر کسی را خبر می شد اکثر مردم که با او تنگ نظر فیها طرف شده و یا بسے یکے
از انگلیسیان عمده مثل صاحب کلان عظیم آباد و امثال ذلک ساخته و بکار تجارت کمپنی و امور دیگر مامور گشته سالها مدارات
مے ورزیدند هرگاه اتفاق انقلابے براے آنها رو میداده معاتب می گردیدند و ظن بے آبروئی آنها بجه یقین می رسید در میان
وقت بمجرد رجوعی که باو مے نمودند سینه سپر ساخته بحمایت آنها می کوشید و از دام گرفتاریها نجات می بخشید و هر کس از
شاهجهان آباد مے آمد اگر بشخصه با او آشنا بود و اگر بنام او را می شناخت در رعایت او بهر صورت که دست رسش با آن
میرسید مقصر نمی گردید چون وجه معینی قلیل براے مصارف نظامت مقرر و باختیار او بود و باقی زرها از کمپنی و مجال تصرف
در ان نداشت بنابرین اگر می توانست براے او وجهے معین مے نمود و ماه بماه میرسانید اگر باین صورت متعذر بود در کارهاے
متفرق مردم را فرستاده از انجا انتفاعی میرسانید این قسم هم اگر متعذر داشت توقعی لائق با آن شخص نموده عذر بخوبیے
میخواست و زاد راهے علاوه تواضع سابق گذرانیده خوشنود مرخص مے فرمود شیخ شرف الدین محمد از احفاد شهید اول شیخ
سعید شهید محمد مکی اعلی الله درجته مرد فاضل صالح معمرے بود از متوطنین نجف اشرف زاد الله شرفا باضطرار احتیاج و افتقار
که بنابر سببے عارض آن بزرگوار گردید باشتهار دولت هند و قیاس اعطا و انعامیکه امراے این دیار در زمان اقتدار سلطنت و
شوکت خود با عمله و خدمهٔ عتبات عالیات و زوار و مترددین اماکن مقدسه می نمودند در سن هشتاد سالگی وارد بنگاله گردیده
قریب بیکسال کم و بیش در مرشد آباد و هوگلی بسر برد با آنکه ناظم و نائب هر دو مسلمان صاحب اقتدار و اتباع این هر دو هم
زردار بودند کسے بحال او چنانچه باید نپرداخت ناچار آن بزرگوار عازم اوده و لکهنو مرکز دولت شجاع الدوله واله آباد که در آن
دار السلطنت شاه عالم پادشاه همانجا بود گردیده وارد عظیم آباد شد و بتقریبے فقیر بخدمت آن بزرگ رسیده توفیق تقریب
ملاقات او با مهاراجه شتاب رائے یافت با آنکه بنام هندو بود بمجرد استماع احوال آن بزرگوار شده بخدمت او رفت و
جمیع خدم و حشم را بیرون گذاشته تنها با یک دو نفر خدمتگار و میر قوام الدین خان در حضورش رفته بکمال تواضع و فروتنی
سلام کرد و هرچند بزرگ مرقوم تکلیف نشستن بر مسندے که براے او گسترده بود نمود بپاس ادب بر وسادهٔ مذکور نه نشسته
مبالغه تمام هر گوشهٔ آن مقام گرفت و ساعتے ادراک فیض صحبتش نموده وعدهٔ ضیافت گرفته برخاست شامیکه وعدهٔ
آمدن شان بود مسند مکلفی که در اعیاد براے مهاراجه می گستردند براے بزرگ موصوف گسترده خود بر چار گوشهٔ سفید
ساده نشست و مردم را از ورود حضور خود تا ورود آن بزرگوار ممنوع داشت بعد نماز مغرب که همراه بنده تشریف

آوردند مهاراج تا سر زینهاے چبوتره صحن استقبال نموده در نهایت ادب و تذلل سلام کرده آورده بر مسند مقرر خویش نشانید
و تحفهاے نفیسه و طاعت نوعی با کمال خوبی نمود که شیخ مذکور خوشنود گشته گفت که من میخواهم اخلاقیکه حق تعالی بشما عطا نموده
مسلمانان اینجا را هم ازین اخلاق بهره باشد چون زبان ایشان عربی بود و مهاراج نمی فهمید بنده ترجمانی میکرد و مهاراج تشکر اشفاق آن
بزرگ و اعتراف بعدم لیاقت خود نمود و وقت رخصت دو خوان پارچه مثل دوشالها و کمخواب و تهانهاے چهینت و غیره گذرانید
بنابر پاس ادب نقد روبرو دادن مناسب ندیده بعد از آن که رخصت نمود شیخ بخانه نواب احمد حسین خان مرحوم باتفاق فقیر آمده هست
مصحوب یکی از معتمدان خود کیسه مبلغ یکهزار روپیه پنهانی از نظر مردم فرستاد و عامل حسب الامر مخفی آورده بدست فقیر داد و فقیر بخدمت
شیخ لیسر و مذکور بدستور گذرانید یکبار شخصے از آشنایان مهاراجه شتاب راے که منجمله مقربان بود راے رایان ناگرمل دیوان خالصه
بادشاه هندوستان که با پدر او و راے فظام همسر بود و بتقدیم مراسم گیا که در کیش هندوان بعد وفات والدین از جمله اشد فرایض است و بدون این
عمل نجات آنها را غیر ممکن میدانند بعظیم آباد آمد و وقت استرضامی استدعاے خط سفارشی از راے برای راجه شتاب راے نمود ناگرمل گفت که او را
با شما هم آشنائی است و خالی از مروت نیست این عمل را از فقرا و مردم موجب اجر و ثواب میدانند در باره شما قصوری نخواهد کرد و نوشتن من
احتمال اخلال درین کار دارد چه اگر در القاب مراعات مرتبه او که اکنون دارد بکنم نفس من قبول نمی کند و اگر مرتبه که در اینجا داشت بنگارم
او که الحال سرش با سمان رسیده سایه نفس و قبول نکرده خواهد رنجید و وصول خط مخل کار شما خواهد گردید چون مهاراجه شتاب راے
در استخبار احوال هر بلد و اعیان و حکام هر شهر بلکه بنا بر غیر داران هوشیار نهایت مبالغه داشت و بهر یک از زرداران هر عمده مراعاتی لائق
در هر ماه و سال نموده برین کار گماشته بود که هر سخنی و خبرے که قابل ارقام و اطلاع باشد بدون جبر و نقصان نگاشته حواله ولایتش نمایند
خبر هر جا در کمال درستی باو میرسید این خبر هم بعینه بر او ظاهر شده بود و بعد ملاقات پرسید که مثل شما کسے تشریف آرد و راے رایان
صاحب ما را بدو کلمه یاد نفرمایند محل حیرت است او گفت چون مرا هم در خدمت بندگی است حاجتی نبود شتاب راے گفت چنین نیست
چون ایشان مرد هوشیار بوده فهمیدند که از اصل مطلب مهاراج هم آگاه است گفت پس بر مهاراج خود ظاهر است حاجت باستفسار ندارد
بعض مقربین مثل راجه خیالی رام و میر قوام الدین خان حاضر بودند این معما را فهمیده روبروی دارد رسیدن نامناسب دیدند چون
بیرون رفت استفسار نمودند مهاراج در جواب آنچه از روے اخبار معلوم داشت مذکور کرد و گفت تدارکش انشاءالله بخوبی میکنم
این سخن هم کسے نفهمید که چه میخواهد و با او که رجوعے باین ندارد چه میتواند وقتی که آن شخص رخصت شد تواضعی لائق حال او
نموده برای ناگرمل با وجود نقد آن جمیع انواع اغراض مرضی در کمال ادب و فروتنی نوشت مضمون آنکه ورود عنایت نامه برای
کمترین موجب ازدیاد آبرو و اطمینان خاطر خیریت جو است امید از شیم کریمه بزرگان آنست که باندک عطوفتے دل مستمندان شاد و
دور افتادگان را بایراد رقعه یاد می فرموده باشند و تحف و هدایا تخمینا بقیمت ده دوازده هزار روپیه بلکه بیشتر مثل عطر اگر و اقمشه
لباس سفید که خصوصاً بنگاله دارد و در جاے دیگر کمتر توان یافت و پایه هاے پلنگ از عاج و ساعت هاے ساخته فرنگ
و شمعدانهای شیشه بلورین و آئینه هاے کلان شفاف و دیگر نوادر فرنگ و چین مصحوب همان مصاحب او که براے گیا آمده بود
ارسال داشت ناگرمل از استماع گفتگو و سلوکے که با او نموده غرق خجالت گردیده عذر خواهیها نگاشت و در مجالس خود محامد
شتاب راے مذکور کرده می گفت که این عزیز از فرط هوشیاری و تمیز با وجود بعد مسافت مرا خجالتهای بی نهایت داده و در
اواخر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه بلاے قحط و غلا شروع گشته تا اواسط هشتاد و چهار که اشتداد داشت شتاب راے مساعی جمیله
براے غربا و ضعفا نموده بیحد و مساکین نمود تفصیلش آن که دران سال که این بلا ابتلا رو نمود در بنارس اندک ارزانی

نرخ غلات بود سی هزار روپیه برای همین کار مقرر کرده فرمود که کشتیهای ملوک و ملاحان ملازم اند دریای سه بار بعد ده روز غله از
بنارس خریده می آورده باشند و چون در عظیم آباد رسد به نرخ خرید آنجا بفروشند و کشتیهای آمده باز به بنارس برگردند بعد ده روز
کشتیها که در آنجا باشند روانه شوند همین قسم تا مدت قحط کشتیها در تردد بوده بطور دوره غلات متعاقب هم میرسانید و ملازمانش
به نرخ خرید بنارس بے کم و کاست بدون حساب اخراجات می فروختند و مردم محتاج می خریدند و کسانی که طاقت خریدن نداشتند
آنها را در سه چهار جا از باغهای مردم که دیوار احاطه داشت مثل مقیدان نگهداشته برای هر جا پیاده ها و داروغه و عمله علیحده مقرر
ساخته بود و طعامهای پخته و غلات ناشسته و جنس غله با ظروف گلی و هیمه سوختنی و چند خرمهره فی نفر برای خرید آنچه دل آنها
خواهد مع تنباکو و افیون و بهنگ هر که بهر چه معتاد باشد معین ساخته بود که بلا ناغه هر روز میرسید بمشاهده این حال انگلیشیان و هندیان
هم در یک پاسه محوطه مساکین را جای داده اطعام آنها می نمودند و خلق کثیری باین طور از هلاکت محفوظ ماندند و در مرشدآباد ازین مقوله
عمل از هیچ کس بظهور نرسید بلکه می گویند که با وجود اهتمام مظفر جنگ غله در بعضے اوقات نایاب محض می گشت و مردم عمده
مثل میر سلیمان خانسامان و امثال او که باین کار مامور می شدند اول خود سرانجام غله می توانستند و از جاهای احیاناً اگر غله
بدست می آمد و مصحوب پیادهای سرکار می فرستادند دیگرے از مفسدان و مقربان مظفر جنگ خصوص راجه درت سنگه که ناز
معشوقانه با آقا داشت کشتیهای مذکور از دست پیادهای سرکار بجبر و عنف کشیده بخانهای خود می برد یا اقویا هجوم آورده
از دست غربا می ربودند و از کسے تدارک این حرکات و محافظت غلات و فروشانیدن باحتیاط و انصاف بعمل نمی آمد تا آنکه درین
خصوص مظفر جنگ متهم گشته از جمله باز خواستها که با او در میت بعمل آمد یکے اینهم بود و راجه اعلم بعمارت افتاده و هر سال میوه های
ولایتی بوساطت سوداگران میوه فروش طلبیده برای رؤسای انگلیشیه و عظمای بنگاله می فرستاد و بمشاهیر و عمده های
عظیم آباد هم دو بار سه بار می داد چون دید که اکثرے باین صورت محروم می مانند مبلغی خطیر زر مقررے مذکور برای میوه فروشان
مقرر داشت که میوه این وجه آورده در بازارها بالقیمتی که باشد بفروشند و هر که دلش خواهد بخرد و بعد از آنکه باقی ماند و کسے
آن را خریدار نکند خود می خرید تا نقصانے برای میوه فروشان و سبیع و شهری در بازارها نشود و بعضے از قوم مرزبانان را که کارندهای
نهال مثمره و فروشندهای میوه در شاهجهان آباد و لاهور از جمله مشاهیر فرق اند زرها فرستاده طلبیده و با آنها رعایتها نموده
در شهر عظیم آباد مسکن فرمود که آنچه لائق زمین آنجا دانند و توانستند بکارند و ثمارش را نشو و شند تخم سرده و خربزه و دیگر ثمار و بقول ا

کار معجزه طلب نیستم که در پے چنین امور گردم مرادم ازان جناب اعتقادی که باید هست انتظار چنین امور برای چه باید کشید دوم آنکه درین
کار ها حکومت کسی بجان حضرت نیست اگر بنا بر عدم احتیاط یا سوء ادبی نشان ظاهر نشود برای من بی چاره که بنام هندو ام راه طعن و تشنیع
گشاده یافته بر زبان بے خبران از حال باطن من ملامتی و شماتتی جاری خواهد بود که صاحبان آخر این هندو بود فهمیده که مستدعی نشان
از جناب حضرت یک شاه مردان گردیده روزی برای استقبال جنرل کوت بیاله میرفت در یک منزل پور از طرف دست بتخانه آنجا که مکان
معروف و خیمه گاه وارد نشست محل خیام او گردید صبح ایشان جا که مانم نیز و اسپ سواری خاص آورد در خیمه بود ملازمان و همراهیان
هر دو طرف شارع دو رویه از مکان اقامت صف بسته برای سلام موافق ضابطه استاده بودند بنده اندرون خیمه رفته همراه او برآمد
برهمنان مجاوران بتخانه مذکور عرصه خالی دیده و فرصت را غنیمت شمرده چند کس نزد او جمع آمدند و میکه می خواست سوار شود سوال
کردند و گفتند که اینجای مهادیو داوری نباشی روز عین دست بخشش بما هم باید رسید جواب داد کسی که برای زیارت این مکان و
خدمت این بتستان آمده باشد از او باید خواست مرا رجوعی در عرضی بشما و اینجا نیست با وجود همت در دهی نداد و سوار شده
راه خود گرفت و مکرر دیده شد که فقرای هنود در راه از و سوالها نموده اند و فلوسی نداده و همان دم فقیر مسلمانی بنام حضرت
امیر المومنین یا اولاد طاهرین ایشان چیزی خواست یک روپیه همان وقت داد آنکه رفقای راز دارش نیز مسموع شده که در اسفار بنگاله و
کلکته که هجوم بتخانه ها در راه است بعضے رفقای معتقد علیه او که در مذهب خود متعصب بوده اند و دلالت بزیارت بعضے از اماکن مذکوره
می نمودند عذرها می خواست و صدی دو صدی داده آنها را مرخص می کرد که از طرف من هم شما مراسم زیارات بعمل آرید و مرا معاف
دارید چوکی که بکمال تکلف برای خود آراسته بود هندوان ترغیب اطعام برهمنان دران مکان نمودند گفت خانه مرا ضائع
و کثیف و آلوده خواهند کرد اگر ضرور باشد زری گرفته در ریگ گنگا طعامی آنها بخورانند و هم در ایام قحط که امساک باران بود
بپاس خاطر و دلالت مریدهای ورای کهیتلد اس دهر وار سنگه پیش یکے از برهمنان که مرجع هنود و قفت اشغال خود بود رفت
او در ورود اختلاط راجه شتاب رای فوز عظیم شمرده آمد و شد برای ازدیاد اعتقاد راجه بسوی خود شروع نمود روزی گفت که مهاراج
بموافق طالع شما نامی تجویز نموده ایم از جمله اوراد خود مقرر نمائید در جواب گفت که من بورد اسمی از اسما مشغولم و برای من کافی
است او پرسید که آن اسم چیست اول اخفا نمود چون برهمن مبالغه را از حد بدر برد گفت نام پاک الله برهمن بر ضمیر او مستشعر
گشته آمیزشی خواست و گفت که مهاراج رام و رحیم اسم یک مسمی است جواب داد که فرقی بین در میان است برهمن فرق را پرسید
گفت در لفظ رام توهم ولد و جسد است و در لفظ الله توهم ثبوت ولد و بوت کسی نیست ازین احوال که باجمال ارقام یافت
ظاهر می شود که اعتقاد او با معتقدات هنود تطابق نداشت بلکه باطن الاسلام بود والله اعلم بسرائر العباد و ضمائرهم اما
چون مراعات بسیار با آشنایان و دوستان منظور داشت و دیانت در مال کمپنی بنا بر حفظ آبروی خود ملحوظ نموده در عمل وزیر که خاص او
بود بمعارف او وفا نمی کرد و بعضے اوقات برای بعضے انگلیشیان که متوسلان عظمای آن جماعه بوده اند رعایتی و ایصال زری
منظور داشته و هم برای برخی از مخارج زیاده بر مداخل خود و کار نامناسب دور از صواب از او سر زده نزدیک خود در اطلاق که عبارت
از یومیه تحصیلان متعین بر مالگزاران و مجرمان است انعامات را کار رفته گشته جائیکه استحقاق یک دینار ول با دو صد را دل داشت
ده ده می فرستاد و در زریکه از آن حاصل می شد بسیار کم در سر رشته دفتر داخل کرده مبلغ خطیر علحده برای عطایای خود
نگاه داشت دوم آنکه با ارباب جاگیر و املاک و التمغا بهانه نموده می گفت که فلان انگلیش دیدن اسناد شما می خواهد
و بنام آن کسی که با او رعایتی منظور داشت اسناد و وثائق از و گرفته هر یکی طلب داشته و حواله کسی از

متصدیان خود نموده بجبر و تعدی ناحق و بی سبب زری معتد به از هر یکی بقدر محاصل آنها گرفته و جمع نموده چون مبلغی خطیر باین ارزانی فراهم می آمد بآن شخص واجب الرعایه می داد و بهر صورت خوشنودی اشخاص مذکور منظور داشته سخط ایزدی را درین خصوص سهل می شمرد برای همین چنانچه از صادقین در اخبار وارد شده و سعدی شیرازی هم در گلستان ایراد نموده که هر که رضای مخلوق بسخط خالق اختیار نماید حق تعالی همان مخلوق را بر او گمارد تا دمار از روزگارش برآرد در حق راجه شتاب رای برای العین مشاهده شد که او برای پاس خاطر کسانیکه از سخط الهی چشم پوشیده بندهای خدا را ناحق می رنجانید و وجهی برای خوشنودی آنها میرسانید حق تعالی از دست همین جماعه جزائی که باید داد نمانید و چون بهانه اطلاق زرها اندوخته دلهای مردم را سوخته بود خود هم بلای اطلاق مبتلا گشته رخت هستی بعالم آخرت کشید و در آنجا عالم السرائر می داند که چها دید اگرچه بزرگی فرموده و ترجمه حدیث سبقت رحمتی علی غضبی نموده مصرع عفو و کرم بیشتر از جرم ماست ؛

ذکر رهائی یافتن محمد رضا خان مظفر جنگ از گرفتاری و بسر بردن زمانی مدید در کلکته بامیدواری و آخر رضا دادن بدون مرتبه خود بعاجزی و ناچاری

مظفر جنگ دران دار و گیر نهایت مضطرب و بیکس و بی یاور گشته بود چه اکثر عمله خائن و خود هم از بی مبالاتی و بی خبری در چنین امور مانده که متهم بود دیوان خانه او که ادرت سنگه بود نهایت تنگ ظرف و بر دولت خود مغرور و از مردم آدمی و ارباب هوش و فطنت و امانت و دیانت نفور و در کار خود که محاسبه دانی و کاغذ فهمی ست بی شعور و دیگران از دست او بجان و از تندخوئی و تلخ گوئی مظفر جنگ در فغان بوده اند درین وقت هر یکی راه خود گرفت و برای خود مخلصی جست ادرت سنگه بحیله و تخویف اظهار بعضی اسرار که بران آگهی داشت فارغخطی گرفته در خانه ازپا کن کلکته بفراغت آسود مگر علی ابراهیم خان بهادر باوجود عدم اطلاع بر کاغذ معاملات سنوات ماضیه و بیدخلی تمام در امور ملکی و مالی و قلت انتفاع از دولت مظفر جنگ بپاس ننگ و رفاقت از روی نام نیکو کمر همت بر میان جان بسته و در سهل مدت آگهی بر کاغذ و دقائق معاملات و هر قسم کارها بهم رسانیده متعهد جواب دهی و وکالت در جمیع امور گردید و سینه خود را سپر سهام هر گونه بازپرس ارباب کینت خامیه گورنر که در حسن تقریر نظیر ندارد ساخته متعهد شد که هر چه تواند دران قاصر نباشد و جوابهای سند کمار را که مرد مقتدر عیار و نهایت عداوت با مظفر جنگ دراز دقائق و خفایای امور او آگهی داشت نیز طرف گردید و از کینه و رها دادن اقتدار و تزویرات او چنانکه از معتمدین مسموع افتاد که درین کار سحر طرازی و معجزه پردازی بکار برده جوابهای مسکت دلپذیر داد و گفتگوی او بقبول طبائع و اسماع افتاد سامعین را حیرت تمام روی نموده بجز از تحسین چاره نبود و مظفر جنگ بمیامن دست و زبان و قلم و بیان او از آن بلاهای بی زنهار بیست و پنجم شهر ربیع الاول سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و هفت هجری رستگاری یافته دوم ربیع الثانی سال مذکور پهرهای مستحفظ از در منازل او که در مرشدآباد بوده اند برخاستند اما مظفر جنگ بامید آنکه شاید بدستور سابق بجای بازخیریک کونسل ضلع مرشدآباد بلکه تمام صوبه و فی الجمله مدار المهام انتظام معاملات گردیده معاودت نماید در کلکته اقامت ورزید و مفتخواران کلکته که عمله بعض اصحاب انگلیشیه اند بنجان (?) اهل غرب او را در طمع خام افگنده هر روز باخبار کلمه که بوی حصول مقصود از آن استشمام توان نمود خوشنود و امیدوار داشتند مثل آنکه امروز فلان صاحب چنین می گفتند و دیروز فلان صاحب چنین گفته و فلانی را از ولایت چنین خبر رسیده و فلانی از فلان کس این قسم شنیده و مظفر جنگ باستماع اخبار مذکوره امیدوار گشته و نهایان برا

مخلص خود شمرده حسب الاشعار تنها از بابت نقد با کترکسان دادنا محرک سلسلهٔ حصول اصل باد باشند و علاوهٔ آن وعده های ابیال مبالغ خطیر بعد وصیل بمقام و مرتبهٔ مساوی در میان بود بدین جهت زیر بار اخراجات بسیار و قرضداری زرهای بیشمار گردید فقیر در آن ایام با آرزوی تیسیر اسباب سفر سعادت اثر بیت الله الحرام و زیارت سید انام و عترت کرام آن سرور علیهم السلام بکلکته آمده از مظفر جنگ متوقع اعانتی بود که یک جبه از خانهٔ او نمیرفت و نقصانی برای او در آن نبود توفیق نیافت توقع این بود که جاگیرات بنده بعامل جاگیرات خود سپارد و قرض مرا عامل او از مهاجن ذمهٔ خود نموده از حاصل جاگیر من برساند و در غیبت من زرهای فاضل از دیوان امانت نگهدارد و مهاجن ما با من تعرضی نماند تا من اسباب خانه اخراج کرده و زادی و موئتی از آن حاصل نموده براهی شوم بعد معاودت یا عند الطلب زر امانت بمن برساند در آن ایام که پانزده بیست روزی فقیر در کلکته ادراک صحبت مظفر جنگ می نمود از زبان او بگوش خود شنیده که در هر حکایتی دفتر دفتر مدح و ثنای علی ابراهیم خان بهادر مذکور می کرد و می گفت اگر من تمام عمر در خدمتگذاری این شخص که محسن من است بگذرانم هنوز از عهدهٔ ادای غمخواری و احسانهای بی پایان او برنیامده باشم و انشاء الله تعالی چنین خواهم کرد و در مخاطبات و محاکات بلفظ قبلهٔ من می خواند و بارها حضور بنده و دیگران می گفت که رفقای نمک بحرام من نمک مرا خورده در وقت انقلاب چشم از حقوق و مروت پوشیدند و دست از رفاقت برداشته مرا تنها گذاشتند و کسی بکار من نیامد منت احدی بر من نیست مگر علی ابراهیم خان بهادر که من درم خریدهٔ اویم و آبروی من بخشیدهٔ اوست پدر و برادر با من چنین نمی کرد آنچه این مرد با من کرد و در تمام صحبت هر دم وهر آن رضا جو و ثنا خوان علی ابراهیم خان بود

ذکر ورود جرنل کلاورن و کرنل منسن و مستر فرانسیس رؤسای کمیت و براهین و شقاق فیما بین گورنر و اصحاب ثلثهٔ مذکوره و اتفاق بارول با گورنر

مظفر جنگ در انتظار کشایش عقدهٔ کار خود بود که جرنل کلاورن و کرنل منسن و مستر فرانسیس باتفاق هم مدار اهتمام کارهای کمیت و هم برای تحقیقات معاملات گورنر بهادر و مستر بارول که چها و چه سان کرده اند از طرف پادشاه و کمپنی در اواسط شعبان سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت در رسیدند و دو کس از سرداران اینجائی گورنر بمرتبهٔ که داشت و دوم مستر بارول ازینجمله اصحاب خمسهٔ کمیت مقرر ماندند چون هر سه فرستادهٔ پادشاه و کمپنی و برای تحقیق تقصیرات گورنر معین شده بودند و جرنل کلاورن از اهل دول ولایت و ملازم پادشاه انگلند بود و کرنل منسن امید ریاست کل فوج بعد وصول جرنل کلاورن بمرتبهٔ گورنری داشت و مستر فرانسیس ثانی مرتبهٔ جرنل کلاورن و باتفاق هم بوده اند طنطنهٔ عجیب و دبدبهٔ غریب داشتند و در ملاقات مردم از کسی نذر و هم که ضابطهٔ مخصوص هند است نمی گرفتند حتی بعضی تا رهم بطور هدیه اگر کسی می فرستاد رد می نمودند و معاندان بگورنر را تالیف کرده با خود موافق می ساختند چنانچه نند کمار که از عهد شمس الدوله لارد کلیف و درین زمان عماد الدوله مستر هستنگ هم مطرود بود نزد جرنل کلاورن و کرنل منسن و مستر فرانسیس معزز و مقرب گشت و بوساطت او اکثر کسان طمع پیشه فساد اندیشه باید اقتدا یافتن با اصحاب ثلثهٔ مذکوره متوسل گشتند و تحقیقات رموز و امور مخفیهٔ گورنر هستنگ عماد الدوله شروع افتاد و درین ضمن کس ناچاقی صحبت و تباین آرا بجائی رسیده تشویش شدیدی بمتوسلان طرفین بلکه در کل مملکت و معاملات رودی داد حتی فیما بین جرنل و مستر بارول جنگ خانه جنگی باتفنگچه موافق ضابطهٔ آن جماعه بعمل آمد دو کس که عبارت از گورنر و بارول باشند یکدل و یک زبان ماندند و سه کس مذکور با هم دگر موافق بوده هم داستان شدند طرف جرنل را بنا بر کثرت اصحاب که سه کس بوده اند بر گورنر

که دو کس بوده اند غلبهٔ اتفاق افتاده اکثر کارها موافق آرای طرف جرنل بعمل می آمد چنانچه کوران نام انگلیسی صاحب کلان مرشدآباد و مستر سیج صاحب کلان عظیم آباد و فوک نام صاحب کلان بنارس و مستر برشتو صاحب کلان اوده و لکهنو بتجویز جرنل کلادرن مقرر گشت و مبارک الدوله مع مادرش ببو بیگم که از دست منی بیگم بجان آمده بود با گوران و معرفت او با جرنل ساخته هفتم ربیع الاول سنه یک هزار و یک صد و هشتاد و نه مختار کارهای نظامت شد و از قبضهٔ اقتدار و اختیار منی بیگم در اعتبار علی خان بر آمد و خواجه سرای مذکور تغییر گردید اما چون منی بیگم زردار و مقتدر و بهوشیار است و همیشه مبارک الدوله باختیار او مانده امیدوار و در تحت زرهای اندوخته او دست داد و می ترساند که اگر از من رنج یافتید من زرها را بفقرا و دیگر بیگانگان داده شما را محروم محض خواهم داشت و فی الحقیقة مبارک الدوله را احوال چنین است که نه کسی از سطوت او می ترسد و نه از دولت او توقعی دارد و چندان توجهی هم در امور دنیا ندارد که مردم را از ان اندیشه باشد لهذا هر که هر چه خواهد میکند و در ابکار کسی کاری نیست و جهی که برای او باید می خواهد دیگر غرضی بکاری ندارد و از ین جهتها هنوز تسلط منی بیگم بدستور و نیابت نظامت اغلب اوقات در انقلاب است و هم درین سال بیست و نهم جمادی الاولی میر محمد حسین فاضل که بکمال حدت ذهن و دقت طبع دارد بنابر شوق سیاحت و تحصیل علوم همراه مستر الیت که انگلیسی در کمال خوبی و صداقت و جوانمردی بود بولایت انگلند رفت و اکثر تحقیقات علمای انجا خاصه در علم هیات و مفردات و مرکبات ادویه و خواص اکثر اشیا و معرفت اجرام علوی و بعضی صناعات دیگر مثل تشریح ابدان و مثال ذلک بقدر تکثر مدت دریافته راهی بسیر برای ادراک اکثر آن علوم و استکشاف و ترجمهٔ کتب آن بهم رسانیده در سال نود و دوم ششم صفر از مائه دوازدهم هجرت برگشته بمرشدآباد رسید و با مقتدران اینجا اظهار ساخت اما ازین امرای قدر وقت نشناس کسی توفیق نیافت تا سهل مبلغی درین کار که سرمایه اشتهار نام نیک و حیات پایندار دنیا بود صرف نماید و این علوم و کتبش بنام امیر مذکور ابد الدهر بر صفحهٔ روزگار بیادگار بماند و ما توفیقی الا بالله گورنر بهادر که در شعور و هوشیاری و دانائی و کارگزاری نادرهٔ روزگار است به تسلیم و اغماض کار فرما گشته گاه دیدن در خرویات مناسب ندانست و قاصد آن گشت که اول بارادت ذمهٔ خود از قصورات مشتوره اصحاب و خیانتهای متهمه اعدا حاصل کرده نادانی جرنل و غلبهٔ غلظت و فظاظت بر طبیعت او باظهار رسانیده اصولش را مضمحل گرداند و در اندازان کوته اندیش خصوص نندکمار را که مرد بد باطن خسیس الافعال است بسزا رساند بعد ازان تدارک برهمی کارهای ساخته در انداختن امور پرداخته جرنل سهل و آسان میسر می تواند شد بنا برین مدتها بجواب بازخواستهای جرنل که بدلالت نندکمار و اتباع او بود پرداخته صدق خود و کذب اقوال مخالفان ظاهر ساخت

ذکر معارضهٔ نندکمار با گورنر هستنگ بهادر و سزا یافتن او باقتضای قضا و قدر

بعد ازان عیوب نندکمار فاش و آشکار گردانیده اکثر بلکه همه باثبات رسانید از ان جمله عیوب یکی این بود که هند وی مذکور دستخط مردم می سازد و مهرهای نام مردم موافق مهرهای آنها ساخته پیش خود دارد و تمسکها و خطوط عند الحاجة بنام هر که هر قسم خواسته باشد درست کرده می نماید و خلقی را باین صورت مستاصل ساخته از جمله تمسکی بود که بمهر بلاقیداس سیتهه که در عهد میر قاسم خان اعتبار بسیار بهم رسانیده و از سابق هم مهاجنی معتمد بود درست ساخته و زرش را از سرکار کمپنی گرفته تصرف نموده بود در تحقیق این امور و جزا باشش گران جوری مقرر گشت و گران جوری این معنی دارد که انگلیسیان معتمد دوازده کس بقرعه مقرر میشوند اگر مدعی علیه آنها را قبول نداشته باشد تا دو مرتبه بانکار او تبدیل یافته مرتبهٔ سوم که دوازده نفر تقرر یابند دیگر بانکار و عدم قبول مجرم مبدل نمیشوند

داین دوازده کس یا بدبرای او تجویز سزا نمایند و تا تعیین سزا کسی با نها مختلط نمی تواند شد که مبادا تعلیمی نموده از آنچه مقتضای معدلت و انصاف است مزاج انها ما گردانند این گران جوری مکر مقرر گشت و تبدیل یافت و محکمه آن مدتها گرم بود تا آنکه اثبات یافت که نندکمار گنهگار و اجب القتل و سزای او آنست که او را بیاویزند مردکه بد باطن موذی و مغرور بدخواه اکثر خلق خدا بود اگرچه بادو سه کس احسانی هم کرده و طرف آنها را محکم داشته باشد و همین که چند روز کسی از خدمتش بنابر عارضه مرض یا فقدان غرض مقصر ماند در پی ایذا رسانیدن او افتاده تا کار او در خرابی باتمام نرساند راضی نمی شد و بهر صورت سزای او منع و مقرر گشت چون او را جرنل استمالت ساخته خاطر نشانش کرده بود که کسی با تو چیزی نمی تواند کرد اگر ترا تا به پای دار هم ببرند که هرگز نخواهی رسید و بهر صورت که تقصیرات گورنر باثبات تواند رسید در ان قصور نباید ورزید آن اجل گرفته اول خود بمقتضای صلابتی که در مزاج و عداوتی که با گورنر داشت در اثبات جرائم گورنر مقصر نبود و هرگز اندیشهٔ مآل احوال خود نداشت علاوه به نصیحت و ارشاد جرنل را سخ ترگشته چیزهای بسیار برای گورنر اظهار ساخت و در شدت و غلظت همان قسم که بود در رسوخ داشت و گورنر هم برار دنموده تقصیرات عظیمه او را باثبات رسانید و جواب و سوال این دو کس بلغت و خط انگلیشی ترقیم یافته کتابی ضخیم گردید و مجلد گشت نقولش بسیار شده در آن جماعه اشتهار و انتشار دارد القصه چون تقصیر و سزای او تحقیق یافت بتاریخ هفتم جمادی الثانیه سنه یک هزار و یک صد و هشتاد و نه هجری نندکمار را بموعدی که مقرر بود برده بحلقش کشیدند و زر نقد و اموال او تعلیقه شده حواله پسرش راجه گورداس شد می گویند پنجاه و دو لکهه روپیه نقد و قریب بهمین قیمت اجناس نفیسه و دیگر اندوختهای او در حساب آمد و مهرهای ساخته نندکمار که بنام اعزهٔ مردم بود از صندوقچهای خانه او برآمده صنعتهای فاسده اش شیوع و ظهور یافت

ذکر ساختن مظفر جنگ با جرنل کلاورن و مامور شدن او بفوجداری عدالت فوجداری مرشدآباد و نیابت نظامت که تعلق بمبارک الدوله داشت

چون آثار غلبهٔ جرنل کلاورن در ظاهر شیوع یافت مزاج مظفر جنگ را که خالی از عجلت و تلون نیست رغبت آمیزش با جرنل بهم رسید علی ابراهیم خان بهادر که مآل اندیشی در مزاج او غالب است ممانعت می نمود و می گفت که هنوز بطوریکه می گذرد باید گذرانید و گورنر با شما احسان جانی و آبرو بخشی بعمل آورده احسان فراموشی نکرده باید دید که پایان این دو طرف عظیم بکجا منتهی می شود اگر گورنر بحال می ماند استقلال مزاج و اختصاص و پاسداریهای شما در اخلاص خود دیده رعایت لائق بحال شما خواهد نمود اگر جرنل مختار شود با شما بدی نکرده امید که دشمنی خواهد نمود بلکه او هم ثبات مزاج شما را پسندیده بقدر نام و نشان رعایتی که مناسب حال شما خواهد بود بعمل خواهد آورد اما مظفر جنگ که اندک خودرای و بنابر اقتدار سبکبا اقتضای قضا چند روزی میسرش آمده بود و جمعیت ارباب خرد عار خود میداند چنان التفاتی باین سخن نکرده راه اختلاط با جرنل مذکور و اعوان او بهم رسانید و توسل بجرنل جست گورنر ازین ممر افسرده خاطر گشته او را بجرنل واگذاشت جرنل برای او نیابت مبارک الدوله و فوجداری که استمالت عبارت از خبرگیری و تدارک قطاع الطریق و دزدان از ممالک محروسه و انفصال قضایای دزدی و خونریزی و زنا است تجویز نمود و سبب خطیر در ماهه عمله این کار مقرر ساخته نواب و اولاد و اتباع او خلعت از کونسل دهانیده پانزدهم ماه رمضان سنه یک هزار و یک صد و هشتاد و نه مرخص گردانید دوم شوال مظفر جنگ بمرشدآباد نزول نموده بکارهای مرجوعه پرداخت و بهر صورت مردم شهر مرشدآباد دستی المجله مطیع و منقاد او بنابر ضرورگشته تن باطاعت در دادند و او را مرجعیتی میسر آمده بروساده حکومت جا یافت و علم هوس حکمرانی برافراشت دهم ذی الحجه سنه مذکوره صبیهٔ کلان خود را با محمد زکی خان پسر

محمد حسین خان برادرزادهٔ خود کدخدا ساخت و پسر کلان خود بهرام جنگ را با عقیده حاجی اسمعیل که هر دو دخترزادهٔ رابعه بیگم اند بیست و دوم
ماه مذکور تزویج فرمود و بیست و سوم جمادی الثانیه سنه یکهزار و یک صد و نود رابعه بیگم زن عطاء الله خان دختر حاجی احمد رحلت
نمود و رونق خانهٔ او که نشان دودمان مهابت جنگ بود برطرف گردید اگرچه متهم بعیوب و تجور مشهور بود اما خوبیها هم بسیار داشت مدتی
قبل از بیماری توبه از معاصی نموده در بیماری باز تجدید توبه کرده مردم زبان گواه گرفت و تا دم آخر باستقلال و با حواس و
متذکر کلمه طیبه و معترف بوحدانیت الهی و نبوت خاتم الانبیا و مقر او صیاء آن سرور و نادم بر معاصی خود و مستغفر از کرم الهی بوده
از دنیا درگذشت ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم و همدران حال بیست و هفتم شوال زلزلهٔ شدیدی
وقوع یافت که در مدت چهل پنجاه سال کسی را چنان زلزله بیاد نبود و مظفر جنگ علی ابراهیم خان بهادر را که زیر بار منت و حقوق احسانهای
او بود بدیوانی نظامت مقرر نمود و نائب های فوجداری خود در هر جا فرستاد و از آن جمله در عظیم آباد نذر باقی بیگ
بلخی مقرر شد اما کار برفق و مدارا نموده نیکنام ماند و اصحاب انگلیشیه مع عامه رعایا و برایا از آن عزیز راضی و خوشنود بوده
شکایت او کسی نمی کرد در خلق خدا روادار ایذا و اضرار نبود و مظفر جنگ را مقربان مبارک الدوله خشونتها نموده بعضی را
خفت رسانیده و از مبارک الدوله ممانعتی هم بعمل نیامد تا بحمایت و اعانت چه رسد چنانچه بعد عزل اعتبار علی خان خواجه سرا
خادم علی خان پسر خادم حسین خان که در اکثر اخلاق شبیه به پدر خود است چندروز مدار المهام خانه مبارک الدوله گشته بود
مورد بی التفاتی مظفر جنگ گشته از نوکری برطرف گردید و مبارک الدوله با آنکه عهد و پیمانها با او داشت نفسی نکشید و
مظفر جنگ درین چندروزه اندک اقتدار اظهار تسلط خود بسیار نموده زبان زد مردم شد درین اثنا خیانت پیشگان که زرهای
نظامت را خوران بیغما می شمردند علی ابراهیم خان بنابر تجنب از خیانت نه خود چیزی می گرفت و نه روادار بود که دیگری
باین کار جسارت نماید مزاج مظفر جنگ را با همه اعتراف که باحسان خان مرقوم داشت از علی ابراهیم خان بهادر منحرف گردانیده
خواهان ناچاقی صحبت میان او و مظفر جنگ گردیدند و چون باقتضای اصل طبیعت مباینت کلی با مظفر جنگ و علی ابراهیم خان
است سخن در اندازان در مزاج مظفر جنگ زود در گرفته رسوخ یافت مصرع چراغی را که دودی هست در سر زود در گیرد و اول
بکنایه شکایت از خان مکرم مرقوم شروع نموده در مجالس خود بطور طعن سخنان ناهموار گفتن آغاز نهاد از ین قبیل که صاحبان من
شعر گفتن نمیدانم و لباس و دستار هندوستان نمایان در بر نمی کنم که دعوی عقل و شعور توانم نمود و این سخنان گویا مطلب من
علی ابراهیم خان بزعم او بود که کنایه بر زبانش می گذشت چون حق تعالی علی ابراهیم خان را جامه زیبا آفریده و وضع او در
لباس و دستار و رفتار و گفتار و بالجمله در جمیع اطوار پسندیدهٔ خاص و عام گردانیده طبیعت موزون هم دارد و گاه گاه بگفتن شعر هم
رغبت می نماید و مظفر جنگ از امثال این امور چنانچه اعتراف بآن می نمود محروم است زیبائی اوضاع او و موزونی طبیعتش باعث
انزجار خاطر مظفر جنگ گردیده از جملهٔ مطاعنش می شمرد و بهانه برای عزل او از کار دیوانی می جست اتفاقاً درآن ایام نبی بیگم دختر
رابعه بیگم که زن زشت کردار خلیفه اطواری بود بضابطه عمده های هندنهای چند از کنیزان دفواحش وغیره جمع نموده آنها را تعلیم
رقص و خوانندگی میدهانید و صحبت هزل اکثر اوقات میداشت با علی ابراهیم خان راه مکر و تزویر گشاده دامی برای بدنامی او
نهاد و به بهانه شکر احسانی که با مظفر جنگ نموده بود خان مذکور را برادر خود خواند و چون چنان اندیشه ستر و پرده نداشت و از کمتر کسی
رو می گرفت با علی ابراهیم خان نیز بی پرده ملاقاتها کردن و ضیافتها نمودن آغاز نهاد و در آن مجلس بعضی از مخصوصان مظفر جنگ
هم که مدعی اخلاص با خان مرقوم بوده اند شریک بوده بر خصوصیات آن مجلس مطلع می شدند تا آنکه بیگم مذکور بطرف

یکی از کنیزان رقاصهٔ خود رغبت خاطرے از علی ابراهیم خان ادراک نموده ترغیب بسیار باختلاط با او نمایان تا آنکه این کنیز من است
و من آنرا بشما تحلیل نموده ام می کردیم مصاحبان که با آن زن سر بسر مکر و فن هم مشوره بوده جویای بهانه برای خان مرقوم بوده اند نیز
مبالغه بادرسان نموده می گفتند که مطلق مضائقه ندارد و کنیزے بیش نیست مالکش بشما تحلیل می نماید اینقدر احتیاط و اجتناب
را باعث چه می تواند بود و مرشدآباد از مدتها حکم بلاد قوم لوط داشت و الی الآن هم کذلک چه کمتر کسی را در آن بلده پاس ناموس
خود و دیگران منظور و ملحوظ بوده اند بلکه اغنیا و اقویا زرها درین خصوص بمصرف رسانیده عجزه و غربا را بانواع ترغیبات دلالت بفجور
می نمودند و بمقتضای کلام الناس علی دین ملوکهم این عمل رواج یافته معدودی از نجبا و غربا را عصمتی مانده باشد و الا از
مشاهیر مقتدران اکثری را که بینید مبتلای این عمل و ملت بود بیت دست در دامن هر کس که زدم رسوا بود ٭ کوه با آن عظمت
یک سر فش صحرا بود ٭ خلاصه علی ابراهیم خان با وجود وفور شعور و اجتناب تمام ازین قسم امور بدلالت شیاطین الانس فریفته گشته
شاید دو سه بار کنیز مذکور را حسب الالتماس مالکه او بخدمت خویش خوانده باشد و تهمت کردند علی ای حال مظفرجنگ همین امر را دستاویز
گردانیده با علی ابراهیم خان را برهم زد و ظاهرا محضرها آراست که فلان با تک سپر ناموس من گردید تیاری این محضر که غیر ازدیاد
رسوائی سودے نداشت شاید بخوف انگلیسیان در رفع بدنامی آنکه با چنین رفیق محسن اینقدر انقطاع و انفکاک چه معنی
داشته باشد بزعم نادانان خواهد بود و الا وجهی معقول مفهوم نمی شود بهر صورت مظفرجنگ شکایت این عمل در مجالس عام مکرر بر زبان
آورده شانزدهم صفر سنه یکهزار و یکصد و نود و یک هجری علی ابراهیم خان را از شغل دیوانی نظامت مبارک الدوله معزول نموده
پسر کلان خود بهرام جنگ را بحضور مبارک الدوله برده خلعت خدمت مذکور پوشانید و علی ابراهیم خان در زاویهٔ خانهٔ خود باستغنا و
استقلال بانزوا گزیده آمد و رفت در بار و خانهای اصدقا و احباب بالمره ترک نموده احوالش بنا بر حسن نیتش با وجود قلت مداخل
و انحراف مزاج چنین حاکم مقتدر بکمال عزت و احتشام نگاهداشته خانه او مطاف اصناف انام و مرجع خواص و عوام است
و هم درین عرصه اقتدار مظفرجنگ سید محمد خان که از رفقای مقتدر مظفرجنگ و نهایت موافقت و دخل تمام در مزاج او دارد
مرد ولایت زا بکمال پخته کاری و عیاری ست یکی از زوجات رضی الدین محمد خان را بعقد ازدواج خود در آورد باین تقریب
که در وقتی رضی الدین محمد خان عازم مکهٔ معظمه بنا بر غرضی گشته متمسکی با تضمن وصایت خود نوشته داده وصی خود گردانیده بود
آخر فسخ آن عزیمت نموده مدتی گذرانید و بعد چند سال رحلت نمود زر بسیار و مال و وفر و خانه و حمام عالی داشت سید محمد خان بدست آویز
همان متمسک که در دستش مانده بود قابض مخلفات رضی الدین محمد خان گشته پسر و نسوانش را با اختیار خود گذاشت و بعد چندے
وسائط بر انگیخته یکی از زنهایش را که غیر مادر پسرش و محبوب ترین نسوان او و مالک زرها و اکثر اسباب بود بحبالهٔ نکاح خود در آورد
و مالش را هم متصرف گشت و مردم را نفرت از تعیین وصی بمرتبه بهم رسید که هنگام رحلت صدر الحق خان اسد الله خان طبیب
می خواست که بصدر الحق خان گفته سید محمد متعرب را که او هم عجب بابیست وصی او گرداند و صدر الحق خان هم بترغیب اسد الله خان
که امتثال فرمانش نهایت منظور داشت راضی گشته بود زنش فریاد بر آورد و استغاثه و انکار شدید نمود که من زن پیرے و محتاج
بهیچکارے نیستم برای من وصی نمی باید و هرگز رضا نداد تا آنکه صدر الحق خان از اطاعت امر اسد الله خان سر باز زده
ترک تعیین وصی نمود عجیب تر آنکه ازین امتناعے که صدر الحق خان در باب قبول و تعیین وصی نمود اسد الله خان نهایت
آزرده گشت و هفتدهم رجب سنه یکهزار و یکصد و نود و یک مظفرجنگ زن برادر خود محمد علی خان را که در بعض ایام دولتش
حاکم اسلام آباد و بعض احیان حاکم هوگلی و بعض زمان حاکم پورنیه بود و هم آنجا درگذشت بعقد ازدواج خود در آورد زن مذکور از

خان مرحوم مرقوم و پسر وزرو افرداشته تن بمناکحت در نمیداد وسائل و وسائط ترغیب با نموده بسعی بسیار رضامندش نمودند می گویند که در ایام نیابت نظامت کل و مدار المهامی جمیع معاملات که اوج اقتدار مظفر جنگ بود زنهای اقربا و غیر آنها بنا بر جهت آمد و رفت درخانه اش داشتند بدین جهت نظرش بر بعضی از آنها می افتاد و برای حصول وصال بعضی که این کاره بوده اند سعی مے نمود والا فلا اگرچه شهرت این عمل بسیار و اکثر حکایات و جواب بعض زنها بتفصیل مسموع گشته نگارشش مناسب نبود و حیف اوقات است که تحریر کلمات مذکوره بگذرد می گویند در همان ایام و غیر آن چون زن محمد علی خان بنا بر قرابت قریبه اکثر درخانه اش می آمد مظفر جنگ او را دیده میل خاطرے بطرف او داشت بعد از انکه بیوه شد بحسب شرع با او نکاح نمود والعهدة علی القائلین والرادین

ذکر منازعتے که فیما بین گورنر عماد الدوله مستر هستنگ بهادر جلادت جنگ و جرنل کلاورن اشتداد یافته در همان اوان جرنل مذکور بعالم آخرت شتافت بر سبیل اجمال بقدر اطلاع احوال

چون گورنر و جرنل را باهم منازعتهاے شدیده روے داد مراسلات هر دو متضمن شکایتهای همدیگر بولایت ستان و حضور بادشاه و کمپنی رفته جوابهاے آمد در سال سوم از ورود جرنل که دران اوان کرنل منسن مرده بود خطی از ولایت رسید مضمونش مشعر بر رفتن گورنر جرنل بولایت بود و دران نوشته بودند که گورنر هرگاه بولایت آید بعد خود جرنل را گورنر کرده بیاید و دوستان جرنل باو نوشتند که بحال گورنر جرنل بولایت می آید و گورنری کلکته برای شما مقرر شد جرنل انتظار کشف احوال خط گورنر نکشیده گمان برد که برای من حکم گورنری آمده و در کونسل خانه بر کرسی گورنر نشست گورنر درین خصوص او را تحمیق نموده مجرم گردانید جرنل که مزاج تندی داشت از شنیدن غصه تند ترگشته سخنان سبک و جواب سوالهای غیر لائق نمودن شروع نمود گورنر جرنل بضابطه قوم خود کار فرما گشته بمیر جواب و سوال طرفین عمله عدالت بادشاهی را مقرر ساخت آنها حق بطرف گورنر دریافته جرنل را معاتب ساختند و سخنش را از پایه اعتبار انداختند گورنر جرنل بهادر باین صورت بر مرتبه و مقام خود قائم ماند و جرنل خجالت عظیم کشیده از شدت کدورت چند روز بخانه خود انزوا گزید و از فرط غصه بیمار گردید چون بسیار پیر بود از استیلاے غم و غصه بر مضمحل گشت و باهمان خطوط چون گورنر را حکم انعقاد بابی سبے که بآرزو میخواست از ولایت رسیده بود گورنر مجلس تمادسے کدخدائی خود ترتیب داده جرنل را اول از همه دران مجلس دعوت نمود او از کثرت ملال و ضعف مزاج امتناع نموده اجابت نکرد گورنر خود بخانه اش رفته بسماجت آورد از کثرت بسیاری که در محفل شادی نمود مرض جرنل بعد معاودت بخانه ازدیاد پذیرفت و ڈاکٹری که خاص جرنل و او را از ولایت بنا بر احتیاط همراه خود آورده بود در مداوا و تدبیر خطا نمود هرچند جرنل مانع بود که احتقان بعمل نیاید او مبالغه نموده دوا با احتقان فرمود و جرنل مجرد احتقان جان بجان آفرین تسلیم نمود و طرف مستر فرانسیس از مردن جرنل ضعف قوی بهم رسانید و طرف گورنر قوت گرفت هرچند مستر هویلر که بعوض کرنل منسن آمده با فرانسیس اتفاق داشتی در زید اما طرف فرانسیس بنا بر علو مرتبه گورنر و شدت هوشیاریش قوت نگرفت مجرد مردن کرنل منسن طرف جرنل ضعیف گشته سرداران دست نشان جرنل که خلاف راے گورنر بودند متغیر شده بودند بعد مردن جرنل خود معلوم که چه حالت بهم رسانیده باشند ملخص که مستر بوسٹو از لکهنو و فوک از بنارس و شیخ از عظیم آباد و گوران از مرشد آباد متغیر گشته مستر مدلٹن برای لکهنو مقرر شده رفت و در بنارس مستر گرام منصوب گشت و مستر لا صاحب کلان عظیم آباد گردید و در مرشد آباد مستر سیبر مدار المهامی یافت در اجه گودا س که بعد گشته شدن

پدرش برای تسلیه و استمالت وهم بنابر استرضاے خاطر جنرل بدیوانی مبارک الدوله مامور گشته بعد ازان بپاس رضاجوئی جنرل بدیوانی خالصهٔ بنگاله باوجود عدم لیاقت مباهی گشته بود و پس از انتقال جنرل بلکه بعد مردن کرنل منسن معزول و خانه نشین بود حسب الاستدعاے منی بیگم بدیوانی نظامت مبارک الدوله مقرر گشته اواسط جمادی الثانیه سنه یکهزار و یکصد و نود و دو در رسید و مظفر جنگ را از مردن جنرل افسردگی بسیار و سستی و سبکی درکار او پدید آمد و گویند که گورنر بنابر بعضی اوصاف مظفر جنگ اعتماد هم بر او نداشت لهذا از فوجداری و عدالتی که بسعی جنرل مع نیابت دیوانی مبارک الدوله برای او مقرر گشته بود معزول و صدر الحق خان را بکارهای مذکور مامور فرمود اگر صدر الحق خان را هم می شناخت که از عهدهٔ اینقدر کارها بر نمی آید لیکن چون از ابتدای ورود گورنر این بار و اقتدار او که گورنر کلکته گردید مجاورت آستان دولت اوگزیده در اغلب مهام بهیچ سو مائل گردیده بود دولتمندان قدرشناس را پاس حقوق خدمت و اخلاص از جملهٔ ضروریات می باشد تدارک خدماتش باین عنایت زیاده از لیاقت فرموده او را معزز و مفتخر ساخت و برای دیوانی مبارک الدوله گرداس را چند روز پیشتر فرستاده رقم عزل بنام میدهٔ حال مظفر جنگ کشید و مبارک الدوله بر نگاشت که تا ورود صدر الحق خان عملهٔ فوجداری عهد مظفر جنگ را بحال داشته تحت فرمان خود نگهدارد منی بیگم که این روزها را از خدای می خواست سرگرم امور حوزه گردیده خواهان آن شد که صدر الحق خان را نیز از نیابت مبارک الدوله متمتع دارد بلکه اگر میسر آید فوجداری و عدالتش را هم بدست آرد برای همین کار دیوان خانهٔ خود را بکلکته فرستاده با گورنر درخواستها آغاز نهاده در انتزاع صدر الحق خان از نیابت نظامت مبالغه ها نمود و چند روز جواب و سوال رد و قبول از طرفین در میان بود آخر آنچه مرکوز خاطر گورنر بود با اندک پاس خاطر منی بیگم و مبارک الدوله تقرر یافت و بتاریخ بیست و ششم جمادی الثانیه صدر الحق خان وارد مرشدآباد گردید چون مرد ساده بود و خرافت پیری هم بر او دست یافته در تمشیت امور بلکه قیام و قعود و عود و ورود در بار و حضور مبارک الدوله حرکات سبک که دلالت فاحشی بر خرافتش نماید بعمل می آورد بدین جهت در نظرها خفیف و بے مقدار گردید آقا محمد علی نام مغلی ولایت زاد را گویند بعد اخذ مبلغی بفوجداری ارسے عظیم آباد و آقا عبد الرحیم را بعدالت آنجا مقرر ساخته بود فوجدار مذکور نهایت سبک مغز و تنگ ظرف در چند روزه حکومت عجزهٔ آنجا را نهایت عاجز و حیران ساخت و خود را بدنام گردانید

ذکر شروع منازعات و مشاجرات جماعهٔ انگلیشیه با سرداران دکهن و مهیا شدن اسباب انواع حوادث و فتن

بالاجی راو که بعد انتقال راجه ساهو بجاے او مستولی گشت مالک ممالک مرهٹه بود و ذکر او در ضمن احوال دکهن آن قدر که باجمال معلوم فقیر گردیده انشاء الله تعالی خواهد آمد چون ببرگ خود درگذشت پسرش قائم مقام او گشت رگهناته راو برادر بالاجی راو را با برادرزاده اش که پسر بالاجی راو و بعد پدر فرمان رواے ممالک مذکوره بود منازعتی رو داده مقید گردید و درین قید باستقلال خود ساخته بخدعه و دغا برادرزاده خود در گذشت و بجاے او نشست و سرداران ملازم آن دودمان اختلاف پدید آمده بعضی طرف رگهناته راو گرفتند و اکثرے زن پسر بالاجی راو را که حامله بود و پسر دارے بر داشته علم منازعت برافراشتند و بر رگهناته غالب آمده باز مقیدش نمودند و بعد ازان بطورے که مرضی رگهناته بود و خود را بسر و برے می خواست اتفاق و آشتی داوند او فرصت یافته بدر رفت و با انگلیش صاحب کونسل بمبائی ساخته در حمایت او نشست و استعانت نمود چون اکثر جاهاے صعب المسالک بلکه کل ممالک هندوستان در تصرف انگلیشیه بهمین قسم درآمده که دو سردار یک ملک

باهم نزاعی بهم رسانیده یکی بآنها پیوست و این جماعه را براه دردش آنجا دلالت نمود و بعض سرکرده های آنجا را که با او توسل داشته
از مخلصانش بوده اند بامانت خود و آنها کشید و انگلیسیه قول و قرار چند خاطرخواه خود اول با او نموده زمانی چند موافق قرار
مذکور بسر برده اطلاع تام بر اوضاع آن ملک و ضوابط و قواعد آنجا بهم رسانیدند و تا این مدت در تربیت فوج و تقویت
ارکان خود کوشیده بعد از ان آهسته آهسته دخیل و متصرف دران دیار شدند اگر او بهوشیاری با اینها بسر برد چون دانا و متامل
اند با او نکاویده بعد مردنش بطفیل اولاد ناخلفش ملک مذکور را بدون بدنامی و کاوش متصرف میشوند و بنوعی کار می کنند که از آن
بر ایشان عائد نگردد و خرابی خلق آنجا خصوص اقویا از دست مردم همان دیار بعمل می آید و ابلهان دست نشان ایشان
قباحت این امور نفهمیده در استیصال امثال خود بخوشنودی و آرزوی تمام می کوشند انگلیسیه خود تحمیق آنها نموده آن
ابلهان را هدف سهام ملام عقلای هند و ولایت می گردانند و تنها خود را کاردان تصور نموده می جوشند و می خروشند بعد
زمانی چند تخم ستمها که کاشته اند بیار آمده مواد مکافات و انتقام آنها می گردد و بغرور زشت زری که اندوخته اند هوس عزت و
جاه بهم رسانیده تعهد معاملات عظیمه می نمایند و ملک دیوان شده، او دیوان ترگردد بدام خسارت تنها می افتند و اندوخته سابق را
در عوض این نقصان لاحق بخزانه صاحبان انگلیسیه رسانیده فقط حمال مظلمه می مانند و این مقتدران مفتخر بعد عالم سوزی
و وبال اندوزی بر خسارت خود آن زمان آگهی یافته ندامت می کشند و دران وقت آن پشیمانی سودی بحال آنها نمی کند
و این بیت مشهور بیت دیدی که چه کردم دک تر * او مظلمه بود و دیگری زر * مطابق حال آنها می گردد القصه صاحب بنائی
این احوال را گورنر عماد الدوله مستر هستنگ بهادر نوشته اطلاع داد و منازعت های قوم فرانسیس با جماعهٔ انگلیسیه از
قدیم الایام و الحال تازگی بنابر اعانت مردم امریکا روی داده و مردم امریکا هم قوم انگلیسیه و از سه چار صد سال در امریکا که
ارض جدید و دنیای نو عبارت از وست در زیره بوضع انگلنڈ بود و باش و تربیت اولاد و صرف اوقات
و موت و حیات در انجا مقرر ساختند اما تابع حکم بادشاه انگلنڈ و مطیع او بودند از چند مدت که زیاده از چار پنج سال
نخواهد بود بنابر زیاده طلبی از معمول سر از اطاعت بادشاه خود باز زده جنگیدند و ارباب حل و عقد یعنی اصحاب کونسل آنجا را که از
طرف بادشاه بوده اند کشته برای خود رئیسی بطور کونسل مقرر ساختند و با فوج بادشاه خود مکرر مصافها داده غالب آمدند و بادشاه
و کمپنی خسارت کرورها کشید فرانسیسان بنابر کینه دیرینه با انگلیش مدد مردم امریکا بنابر تالیف قلوب آنها صلاح امور دیدند و گوله و
باروت و توپ و بندوق وغیره مایحتاج حروب بآنها رسانیدند بادشاه انگلیش رنجیده با آنکه مدت صلح باقی بود با بادشاه فرانسیس هم
جنگ شروع نمود و جماعهٔ انگلیشیه را در هندوستان از اکثر فرق خاطر جمع گشته اندک اندیشه از طرف مرهته و حیدر نایک در خاطر
می خلید چه حیدر نایک ده دوازده سال قبل ازین با انگلیشیان بتقریبی جنگیده غلبه خود در دکهن بر آنها ظاهر ساخته بود و مرهته چون
جنگ گریز دار در روزی ده بار می جنگد و می گریزد و فوجی را که در تک و تاز برابر با آنها نباشد از طرف قوت و جمیع مایحتاج عاجز و
لاعلاج می سازد ازین ممر جنگ او را هم انگلیشیه دشوار می دانستند و نیز معلوم داشتند که حیدر نایک را راهی با فرانسیسان
هست لهذا مقدمات گورنر عماد الدوله مستر هستنگ بهادر که اعقل این قوم و نهایت دانا و هوشیار است ساختن با
رگهناتهه راو و پرداختن بجنگ مرهته بمقتضای نظر دوربین نهایت صلاح دانست و خواست که افواج انگلیشی بطرف
دکهن بنام اعانت رگهناتهه راو برود و او را با خود گرفته سرداران مرهته را دلالت بمصالحه و موافقت خود نماید و برای
رگهناتهه راو انچه تمنای او ست درخواهد اگر آنها اطاعت نمایند هم از رگهناتهه راو و هم از مخالفانش عهد و پیمانی

برای قوم خود و عدم موافقت با فرانسیس گرفته وثائق عهود و پیمان ساکه با پیمان غلاظ تقریر یابد بمهر و دستخط سرداران نویسانیده بگیرد و
اگر اطاعت نکنند رگهناتهه راو را با خود گرفته سرداران مخالفش را مقهور سازد چه امید است که رگهناتهه راو چون سردار و سردارزادهٔ
آن جماعه است البته بعضی با او خواهند بود و بعضی دیگر را باتفاق او بآسانی تدارک و تنبیه می توان نمود چون جنگهای قلیم هندوستان
تا بدین دار السلطنت شاهجهان آباد و بنابر فرمان قهرمان تقدیر و تنبیه جماعهٔ بدنهادان از خدا غافل بی تدبیر بآسانی زده بودند
جنگهای دکهن را هم همین قسم آسان می شمرد و امید است که بعد تنبیه افواج مرهته حیدر نایک را نیز بسهولت مقهور می توان
نمود و بعد از این هر دو کار بدون اندیشه از فرانسیس و دیگر اهل ولایت کل ممالک زنگ دا و قوتهای هند تمام هندوستان را
بمرور بعض سنین و شهور مسخر کرده فارغ البال بکام و آرام توان گذرانید و درین رای خالی از اصابتی نبود چه عداوت با فرانسیس
خود قدیم است و بحال امر عظیمی مشکل بود نفعت مردم امریکا آنهارا میسر و عداوت با آنها مجدد متحقق گشته اگر آنها رشک بر شوکت
انگلیشیه درین دیار برده چند هزار کس با حیدر نایک و مرهته ساخته در سواحل هند فرود آیند و هنگامه برپا کنند تدارکش دشوار و هیچ
یک از مرهته و غیره عظمای هند دران وقت با انگلیشیان یار نخواهد بود و درین وقت خود رگهناتهه راو بآرزو رفاقت اینها را
می خواهد و ممکن بود که نقش این مدعا برای اینها درست می نشست و فتوحات دیگر هم میسر و تمام هندوستان بی حرج مسخر
می گشت ملخص آنکه گورنر این همه مدارج بنظر دوربین درست دیده عازم بر انگیختن حشر و لشکر و ارسال افواج بطرف دکهن
گردید و شهرت چنین دارد که مستر فرانسیس و مستر هویلر که منجمله اصحاب کیست بوده اند این رای را نه پسندیده صلاح درین
می دیدند که بهمین قدر ملک که در دست داریم قناعت نموده پا از حد خویش بیرون نباید گذاشت و شاید حکم کونسل ولایت
هم همین و بسلامت روی اقرب بود گورنر بهادر درین خصوص سخنان اینها را قبول نداشته خود تنها متعهد این امر و درین کار
منفرد گشت دران اوان شروع سال یکهزار و یک صد و نود و دوم هجری بنده هم برای امری از امور خود از عظیم آباد همراه
کرنل گادرد که از لکهنو آزرده خاطر گشته برای انفصال بعضی جواب و سوال خود بکلکته می رفت و با فقیر بسیار آشنا و در حال بنده
غمخوار بود می داشت قاصد بلدهٔ مذکوره گشت و کرنل بیچاره از کار رها نیکه برای خود در لکهنو می خواست و توقع داشت
بیک ناگاه محروم مانده متعین لشکری که از الله آباد و لکهنو بجنگ دکهن مقرر گشته راهی شده بود گردید او دل خود هم ناخوش و خاطر بنده
هم مشوش گشت چه توقع ما تنها از و بسیار بود چنانچه بعد رفتن او بدکهن عقدهٔ کار بنده بسبب بی التفاتی حکام و مقتدران
انگلیشی که درینولا بنابر استغراق در امور حروب و غیره چنان توجهی درکارهای هندوستانیان ندارند تا حال نکشوده و ذکر
آن در دفاتر وقائع نامناسب است چه کسی مرثیهٔ دنیا تا کجا بخواند خاصه درچنین مقام و مواقع آنچه مقدر است میسر می آید
مصرع میرسد خواهی نخواهی آنچه در تقدیر ماست ٭ و سبب ناخوشی کرنل گادرد آنکه سالاری لشکر مذکور برای کرنل کسیلی که
در رتبهٔ نوکری او فوق مرتبهٔ این کرنل بود مقرر گشته این را تابع او می باید بود و کرنل گادرد با او بسیار بد دلی مطلقاً لیاقت
سرداری نداشت لیکن چون موافق ضابطهٔ اینها از حکم کونسل چاره غیر از اطاعت یا ترک نوکری نمی باشد قبول نمود بنده
بپاس دوستیها با او گفت که این اراده که تصمیم یافته امر عظیمی است اما از فرط غروری که بنابر غلبه‌های پی در پی و فتوحات
متواتره این جماعه را میسر شده بود و نهایت سهل شمرده می گفت که دولیتن ما برای تمام هندوستانیان کافی است بنده زیاده
مبالغه را درین خصوص بی فایده دیده خاموشی گزیده و کرنل مذکور حسب الامر کونسل روانهٔ الله آباد گردید تا از آنجا از راه کالپی
و بوندیلکهند و توابع برار و اورنگ آباد بدکهن رود و از جناب نیز لشکری مهیا و آماده گشته مع رگهناتهه راو در موعد

معین برسیده یکجا شوند و باتفاق در اعانت رگهناتهه راو و اطاعت سرداران دکهن کوشیده حسب الحکم کونسل بعمل آرند و مستر
الیت که در جماعهٔ انگلیشیه و هندوستانیان مثل او در صدق مقال و حسن افعال کم کسی مشاهده گشته بسفارت ناگپور کلان معین
گشت تا تجدید عهود و بوعدهٔ رسانیدن باقیات زر برور مودهوجی وغیره اولاد رگهوجی بهوسله را خوشنود نموده برگرد ناگپور کلان
دار الملک رگهوجی بهوسله بکاسد ار صوبه برار نبیرهٔ عم راجه ساهو است که با مهابت جنگ می جنگید و آخر بمصالحه انجامید و همان مصالحه
را انگلیشیان مسلم داشته با اولاد او نیز کار وی بدارا بنابر مشاهدهٔ غلبهٔ خود در دادن زر نقدی که مهابت جنگ معین و مقرر نموده بود
پیچ دار در مزیری گذرانیدند چیزی داده قلیلی را باقی میداشتند و امروز رفت اما بسبیل دوستی از طرف آنها و تقاضای بقایا
بسهولت می شد غرض از فرستادن مستر الیت و تجدید عهد آنکه اولاد و اتباع رگهوجی فراهمت بالشکری که بجنگ دکهن میرود و نکرده
فتنه در بنگاله و عظیم آباد برپا نکنند چون رگهوجی و اولاد وی که بنی اعمام راجه ساهو و مدعی مرتبه و مقام او بوده اند و با بالاجی راو و بعد فوت
راجه مذکور بنابر اقتدار سپه سالاری که داشت خود قابض ملک و دولت راجه ساهو گشته از بهار اسجاسی اوبه نشانیده از اولاد
بالاجی راو و سرداران آنجا بیدل بوده اند بنابرین مودهوجی و اخوان و اتباع او راضی گشته تجدید عهود نمودند و مانع عبور لشکر مذکور
نگشته آتش فتنه در نواح بنگاله و عظیم آباد نه افروختند اما مستر الیت چون در عین برسات قطع مسالک کوهستان نموده راه پیما
بیمود و علتش هم رسیده بود در اثنای راه قدم بوادی آخرت گذاشت و برادر مستر اندرسن که همراه مستر الیت رفته بود
اتمام سفارت و رسالت نموده از راه عظیم آباد به بنگاله و کلکته برگشت فقیر که از مدتها با گورنر جنرل هستنگ بهادر آشنا و برای
حصول مدعای خود همراه کرنل گاذرد بکلکته رفته بود سه چار نوبت ملاقاتها نمود گورنر جنرل بهادر یک مرتبه پرسید که صاحب گاهی
بدکهن هم رفته اند بنده گفت که نرفته ام اما بر احوال آنجا اندکی باجمال آگاهم و از کرنل گاذرد معلوم شد که می خواهد فقیر را لازم
خود گردانند اما بشروط بد و کار یکی آنکه بطور میرمنشی امور دار الانشاء بفقیر رجوع بوده بی ملاحظه و صلاح این اقل الانام صورت
در قام نیابد دوم آنکه سفر سفارت دکهن هم بفقیر متعلق باشد بنده کار دوم را بخوف پیری و دوری از عیال و اطفال و مهر و سعی
از تقبیل قدوم والده که ایشان را الفتی سخت با من هست انکار نمود و بهر صورت چون رفاهی و آب و دانهٔ دکهن در نصیب من
نبود میسر نشد بنده را برای کاری که سفر کلکته کرده بودم خیرتی روی داد و کرنل گاذرد فقیر را بمستر الیت سپرد و خود در دانه گردید
آن عزیز سر اسر مردی و مروت در یازده روز خط گورنر جنرل نویسانیده و خط خود به کونسل عظیم آباد و سپارش بسیار قوی بمستر اندرسن
که دران زمان از کونسلیه های آنجا و با او نهایت آشنا بود نوشته داده مرخص بعظیم آباد نمود و کار من صورتی گرفت درین بین
مستر اندرسن را بسرداری کونسل ضلعهٔ کلکته خواندند و مستر گولدنگ بولایت رفت و کار صورت گرفته فقیر برهم شد تا بعد از این
چه مقدر باشد تتمهٔ احوال دکهن که افواج انگلیشیه را چه روی داد انشاء الله تعالی بعد ازین خواهد آمد اکنون برخی از حالات
کلکته و بنگاله بنابر تقدیم اهم نگاشته می آید

ذکر رحلت نبی بیگم دختر رابعه بیگم و صدر الحق خان و بعضی از ماجرای مرشدآباد و لواحق آن

نبی بیگم دختر رابعه بیگم که ذکر آن بتقریبی گذشت بیست و یکم شعبان سنهٔ یکهزار و یکصد و نود و سه هجری در ایام بعزو وسلی
مظفر جنگ درگذشت مرض افراط اجابت طمث داشت کسی باو دوائی داد که حبس مفرطی نمود و جمیع مجاری بسته طبیعی
بند گردید آخر وقت که بخارات ردیه دل و دماغش را فرو گرفته بود مظفر جنگ دوای مقوی قلب و دماغ داد سودی نبخشید

حکم و از دنیا مسافر گشت اموالش که فراوان بود در ظاهر بنابر احتیاط زیر مهر مظفر جنگ آمد عند التقسیم مسموع شد که بورثه رسید اما
کسی اموال و جواهر معروفه او را در قسمت ندید و العلم عند الله الخبیر المجید و صدر الحق خان که مردی معمر و دائم المرضی بود در اغلب اوقات
احوالش متغیر می گشت یکسال و چهار ماه و بیست و پنج یا شش روز بنام حکومت فوجداری نمود و نوزدهم ذی قعده سنه یکهزار
و یک صد و نود و سه داعی حق را لبیک اجابت گفته بعالم آخرت شتافت مخفی نماند که صدر الحق خان از مردم گجرات و تولدش
در بلده مذکوره اتفاق افتاده و با پدر خود بشاهجهان آباد آمد چون ایام حیات پدرش سپری گشت و در شاهجهان آباد در روی
بهبود ندید عازم مرشدآباد بنگاله گردید و در سلک ملازمان مهابت جنگ منسلک گردیده بعد قاضی مظفر علی خان داروغه
عدالت گشت و در هنگام آشوب مرهته بسفارت دکهن نزد سرداران آنجا رفت و مورد عنایت طرفین و درین اسفار گردیده
جمعیتی بهم رسانید و بقدر رساله یافته نام و نشانی پیدا کرد بعد مهابت جنگ در عصر هر یکی از منتسبان بهمان حالت بود در عصر
نیابت مظفر جنگ حکومت بهاگلپور یافته بعد چندی تغیر گردید و هنگام ورود گورنر جنرل هستنگ بهادر در دولت او را
محکم گرفته مجاورت نمود و بعد حصول این فوجداری و خطابهای امارت جهان فانی را وداع گفته مسافرت آخرت نمود

ذکر تعویقی که در تجویز خدمات نیابت مبارک الدوله و دیوانی او و فوجداری و عدالتش روی داده آخر بمظفر جنگ مرجوع گشت

چون گورنر جنرل بهادر را دخل مظفر جنگ ظاهر نمی پسندید و نبی بیگم نیز خواهان اختیار او در امور نظامت و مصارفش نیست
و مبارک الدوله گاهی این طرف و گاهی آن طرف بنابرین بعد فوت صدر الحق خان در تعیین و تجویز خدمات مذکوره تعویقی
روی داد گورنر جنرل هستنگ بهادر که قدر شناس لیاقت هر شخصی از اشخاص است علی ابراهیم خان بهادر را که فی الحقیقت
قابلیت انتظام امور عظیمه دارد و در هر کاری چنانچه باید ذات دقیق او راه می برد لایق این کار دانسته استمزاج او نمود و
مستر میر که صاحب کلان مرشدآباد و از مخلصان خاص الخاص گورنر جنرل بود برنگاشت و خطی بعلی ابراهیم خان بهادر هم بوساطت
و در استفسار قبول و عدم قبولش ابلاغ داشت علی ابراهیم خان بهادر در اختلاف آرای ارباب کونسل و اجنبیت
مزاج خود با اشخاص این زمان و مباینت طبیعت با خدمت فوجداری این اوان که در حقیقت کوتوالی و متضمن زجر و توبیخ
قتل کشتن و حبس و قید مردم اغلب بظنون و گمان و انتفاع از آن منحصر باتهام و ایذای خلق خدا که مستوجب خسران دنیا
و عقبی است دریافته علاوه آن استرضای اصحاب انگلیشیه که ارباب حل و عقد هر ملک از ممالک و هر مکانی او هستند چندکس باهم
امتزاج از حد مقدور خود دیده و تعهد امور مذکوره بر ذمه خود دشوار دانسته عذرهای معقول خواست و مستر میر و گورنر جنرل بهادر از خود
نشنود و دست از قبول کار مذکور باز نداشت چه پیدا است که بنای کارهای صاحبان بنابر استرضای چندین کسان و اختلاف
آرای ایشان پایدار نیست چرا که در هر کار و برای هر کارگذار استرضای چار پنج کس که ارباب حل و عقد کمیتی اند و اتباع هر
یکی از آنها که ده بیست کس دیگر می شوند ضرور است تا چند روز این کس آبروی خود نگهداشته جا را گرم کند و بکار
مورست اندکی باطمینان بگذراند و این امر محال که اختلاف آرا و افتراق طبایع در ارباب انگلیشیه اوج
شهرت و شیوع یافته از متعذرات است و طبیعت فیدوی سلیم متحمل بکارهایی که از لوازم اختلاف و افتراق مذکور است
نمی تواند بود و قطع نظر از حفظ آبرو و خطرات شتی با این کس مظنون است چه هرگاه یکی از معظمین ملک الرحم نزد کسی

دیگر با او ناخوش باشد در زمان تسلط خود خدمتی داند که این بیچاره را بعوض کینه‌های دیرینه در کدام بلیه اندازد و جهت عمده
خرابی این دیار و معاملاتش و هلاکت و فلاکت مردم اینجا یکی همین اختلاف است که الحال در سرداران انگلیشیه که مالک و حاکم
این ممالک اند جاری و ساری گردیده و جهات دیگر هم است که انشاء الله در خاتمهٔ این کتاب ذکر احوال و اوضاع صاحب
انگلیشیه عنقریب سمت ارتسام می‌یابد شاید که گورنر بهادر منی بیگم هم که خواهان حکومت مظفر جنگ نیست و مداخلت او در معاملات
نظامت نمی‌خواهد نوشت که اگر کارها باختیار خود می‌خواهید علی ابراهیم خان را راضی باید ساخت تا باعتماد او کارها باختیار
شما گذاشته آید بنابرین منی بیگم و مبارک الدوله منت و سماجت را از حد بدر بردند و بنهایی گفتند که اگر اندیشه از ما دارید
مچلکا نوشته بسپاریم که هیچ امری بی اذن و رضای شما بلکه دخلی در کارها نکنیم و اگر اندیشه صرف زری برای برآمد بعضی
کارها باشد که مظفر جنگ خلل اندازی بقوت دولتی که دارد نماید و شما از عهدهٔ او و آن عاجز باشید ذمه
ماست و نوشته می‌دهیم که هرگاه حاجت شود بالمصرف برسانیم و شمار او نگذاریم سملی ابراهیم خان قبول نفرمود

ذکر رسیدن حکم ولایت انگلنڈ متضمن عطای کار فوجداری بمظفر جنگ و سعی نمودن مسٹر دوکریل و مسٹر فرانسیس برای او درین کار و پذیرائی یافتن در کونسل و قبول نمودن مظفر جنگ بدون اهمال و درنگ

مسٹر جان برشتو که جوان هوشیار و دو سه سالی بعد فوت شجاع الدوله در زمان اقتدار جرنل کلاورن بحمایت او صاحب
اختیار کارهای صوبه اوده و اله آباد و دار الملک برهان الملک و اولادش بود و بحسن سلیقهٔ خود و بیخبری آصف الدوله
پسر شجاع الدوله و مختار الدوله نائب او ملک بنارس وغیره که در تعهد پسر راجه بلونت سنگه است برای کمپنی گرفته اختصاص
داد گورنر او را بعد فوت جرنل مذکور از کار مسطور معزول ساخت برشتوی مذکور بعد معزولی چون زری هم تحصیل نموده و کار
کمپنی هم بخوبی سرانجام داده بود قاصد ولایت خود گشته روانه گردید تا کارهای خود را از انجا درست کرده بیارد اگرچه قبل
از راهی شدن او جرنل وغیره احوال کارگزاری و هوشیاری او را مع سفارشش بولایت خود نوشته بودند
و در غیبت او بعد روانه شدنش حکم ولایت متضمن بحال داشتن او بکار و امور سابق و تحسین و آفرین او رسیده بود
خود هم که در آنجا رسید و حسن خدمت گذاریهای خود ظاهر گردانید حکم مجددی برای خود و حکمی برای بحالی فوجدار
بنام مظفر جنگ هم بسعی جرنل مذکور و بعضی از مخلصان و وکلای او که در آنجا بوده اند حاصل نموده همراه خود آورد و
چون محاربات دکهن و مغلوبی بعض افواج انگلیشی در آنجا بوقوع پیوسته بود مسٹر ڈوکریل که پیشتر مدار المهام
ضلع پورنیه و درینولا بعد فوت مسٹر ایلیٹ دیوان خالصه است و مظفر جنگ با او هم توسل دارد واسطهٔ اصلاح ذات البین
با گورنر و مسٹر فرانسیس گردیده هر دو را فهمانید که این وقت مقتضی منازعت با همدیگر نیست بعد انتظام و غلبه بر اعدا آنچه در
خاطرها بگذرد بعمل باید آورد و مسٹر بارول که با گورنر موافق و متعهد بود با آزردگی از گورنر یا بنابر بعضی غرضهای دیگر عازم ولایت
بود بضرورت در میان گورنر و مسٹر فرانسیس آمیزش و آشتی بشرط بعضی رضاجوییهای مسٹر فرانسیس بعمل آمد از آن جمله بود
اعطای فوجداری و نیابت نظامت برای مظفر جنگ که گورنر بپاس خاطر او قبول نمود و مظفر جنگ بخدمات مذکوره
بیست و دوم ماه صفر سنه یک هزار و یک صد و نود و چهار هجری مامور گردید و آب از جوی رفته اش باز آمد معتمدی

از زبان سید محمد خان که درین زمان اقرب ترے از و مظفر جنگ ندارد و محرمیت ادهم مرتبه ایست که هیچ امرے از امور مظفر جنگ بر او پوشیده
و پنهان نیست نقل مے کرد که برائے حصول این کار نذر و عهود با حضرت واهب العطایا نموده بر رقعهٔ یکی از کلام الهی بدستخط خود
نگاشت که اگر باز باین کار سرفراز شود دوازده هزار روپیه نذر خدا بارباب استحقاق رساند و تعجب ترآنکه الی الان که شروع سال نود و پنجم
از مائهٔ دوازدهم است و یک سال منقضی گشته که بمطلب خود کامیاب گردیده هنوز نذر و عهد مذکور بایفا نرسیده سید محمد خان مامور بود
که اگر بعد حصول مقصود بنا بر اغراض مرا تغافلے از ایفاے عهد رو نماید شما بجبر و عنف گلوے مرا فشرده خواهید گرفت و بالش خواهید
رسانید خان مرقوم حسب الامر یاد دهے ها نمود اما سودے نکرد نذر ضیافتهاے مبارک الدوله و تعمیر عمارات نشاط باغ و نو ساخت
و مصارف ضروریه دیگر زعم خود درمیان آورده تسلی سید محمد خان نمود که شما از ضمان خود برآمدید من مانده‌ام باید دید تا کے ایزد تعالے
وسعتی و توفیق ایفا و ایثار این زر کرامت مے فرماید سبحان الله نازم باین بسط بساط عوالم وجودیه الهیه که در یک نوع بشریه قدر تفاوت
و تخالف در امزجه و طبائع آفریده یکے از همین نوع این عزیز مقتدر است که برین کار چه قدر طمع و آرزو دارد و یکی علی ابراهیم خان است
با وجود آنکه در توسیع هزار یک مظفر جنگ نمی تواند شد اما همتے دارد که او را سروران زمان و حکام عصر بمنت و آرزو چنین کارے میسر دهند
بلا دست زد و پاے استغنا بر سر و سینهٔ این کار زده قبول نفرمود و ذلک من فضل الله الخالق الودود و جلیل و در روز قبل ازین
محمد ایرج خان خلف اکبر قلیچ خان پدر زن سراج الدوله که مجمل احوالش در ذکر وقائع ایام مهابت جنگ گذشت بتاریخ نهم
محرم شروع سال نود و چهارم از مائهٔ دوازدهم هجرت برحمت حق پیوست و چهاردهم ربیع الاول سنهٔ مذکوره احترام الدوله میر کاظم خان
مرحوم برادر میر محمد جعفر خان خسرے مبارک الدوله که در راج محل سکنے داشت بجوار رحمت ایزدی رفت بیمارے در راجمحل بهم رسانیده
چون احوال خود زبون دید بمرشد آباد برائے مداوا آمد قائد اجل براه آخرتش دلالت نمود و در مقابر پدر و برادران خود مدفون گردید
مرد خوبے بود و اخلاق حمیده داشت اگرچه خالے از سفاهتے نبود اما گویا مصداق حدیث شریف اکثر اهل الجنة البله بوده است
اللهم اغفر له و ارحمه

ذکر موقوف شدن کونسل از ضلعهٔ عظیم آباد و در آمدن ضلعهٔ مذکوره به تعهد مهاراجه کلیان سنگه و راجه خیالی رام بحسن تقریر و سعی تدبیر راجه خیالی رام و تائید خالق بلاد و عباد

در اواسط سال نود و سوم از مائهٔ دوازدهم هجرے مستر ایون لا صاحب کلان عظیم آباد بنا بر بعضے جهات از کار و مرتبهٔ خود معزول
گشته بمسند راج و از آنجا بولایت رفت و مستر مکسول که تالے مرتبهٔ مستر لا بود کارهاے ضلعهٔ عظیم آباد باتفاق کونسلیه‌هاے دیگر می‌نمود
مستر نیک از جملهٔ کونسلیه‌ها تند مزاج اما نهایت هوشیار و در حمایت و طرفداری‌ها صلب و سخت بود و دیوان او رام نوتن بنگالی
عجب معوجاج و تنک ظرفے در طبع خود مرتسخ داشت و مستر نیک در جمیع امور راے او را می‌پسندید و از عهد مستر لا با راجه خیالی رام
و بعض دیگر که بسبب اتفاق و اقتدار مستر لا رجوع بمستر نیک و دیوان او کمتر داشتند کشیده خاطر مے بود و مستر نیک چون توسل بمستر
بارول سردار کمیت داشت و گورنر جنرل بهادر پاس خاطر مستر بارول بسیار می‌نمود بر کونسلیه‌هاے دیگر غالب و در معاملات
ضلعهٔ عظیم آباد نهایت اقتدار و اختیار بهم رسانیده هر چه مے خواست می‌توانست راجه خیالی رام بضرورت بعد رفتن مستر ایون لا
با او آمیزش نمود و بوعدهٔ ایصال زر کثیر در تعهد پرگنه‌ها از خود خوشنود نموده صاحب مدار معاملات پرگنهٔ چین پور و
سهسرام و سرس کشنبه گردید و در پرگنه‌هاے مذکور رفته بکار خود اشتغال ورزید چون زرها موافق وعدهٔ نرسید مستر نیک

راجه شفت و رام لوچن که کینهٔ دیرینه با راجهٔ مذکور داشت در اواسط سال مذکور باد کلا وشهات آغاز نهاد و از عناد رام لوچن کار بجائی رسید که راجهٔ مذکور بر جان و آبروے خود ترسیده داعیه رفتن بکلکته و رجوع بگورنر بهادر نمود و ایراد آمدن از عظیم آباد بنابر کینه خواهی شخص مذکور متعذر دیده بارسال عرائض احوال خود در حضور گورنر بهادر ظاهر ساخت و معروض داشت که اگر طلب حضور شوم ازین بلاے بسته رهائی و رستگاری یافته دولتخواهیها بظهور خواهم رسانید چون مهاراجه کلیان سنگه پسر مهاراجه شتاب راے که بسبب غفلت و نارسائی ها محروم از اقتدار گشته در کونسل وجود معطل بود و از کونسلیه ها ناخوش درین خصوص اعانت راجه خیالی رام نموده عرائض متضمن تائید و تصدیق اقوال او بگورنر جرنل بهادر نیز نوشت گورنر جرنل بهادر برین ماجرا وقوف یافته راجه خیالی رام را بحضور خود طلب داشت راجهٔ مذکور رستگاری خود از ان گرفتاری غنیمت شمرده عازم کلکته گشت اگرچه بیت خوشی ندارد اما چون هوشیار است و فلک درین زمان همچو کارکنان را می خواهد در انجا رسیده مورد عنایت گورنر گردید و احوال اختلال معاملات ضلعهٔ عظیم آباد و جفا پیهاے رام لوچن و انتحای ظلمے که از دوستوسلان او بعلهٔ فوجداری بر خلق این دیار رفته و میرفت ظاهر نمود گورنر بعد اطلاع بر حالات معاملات و اختلالات این ضلعه با آنکه قیاس کارنمی کرد که از اقوام خود باین حد انحراف ورزیده بگفته راجه خیالی رام کونسلیه ها را معزول خواهد نمود و خلق خدا را از ابتلاے حکومت فرمان دهی و رضاجوئی عمله و اتباع چندین حکام خواهند آسود بمشاهدهٔ هوشیار رسے راجه خیالی رام و طلاقت بیان او با آنکه زری نداشت و در تحصیل این مرام بمعرفت نرسانید ملتمسات او را گورنر بهادر پذیرفته تمهاے معاملات این ضلعه بر راے و صلاح او گذاشت و به نیکوبیانی راجه خیالی رام از دحام عملداران موقوف گردید و جمیع معاملات ضلعهٔ عظیم آباد باختیار راجه موصوف مفوض شد راجهٔ مذکور نظر بحقوق سابقه مهاراجه شتاب راے و اشفاق لاحقه راجه کلیان سنگه مسند مدار المهامی ضلعهٔ مذکور بنام مهاراجه کلیان سنگه در تعهد بعض پرگنه های ضلعه مسطوره هم بنام او و برخی از پرگنه ها برای خود حاصل نموده معزز و مکرم معاودت نمود و از ابتدای سال نود و پنجم از مائهٔ دوازدهم هجری کونسلیه های عظیم آباد معزول و هر دو راجهٔ مذکور بانتظام این ضلعه مامور و منصوب شدند و خلق این دیار را بمناسبت همقومی و یک حکم امید رفاهی متصور شد اما باقتضای دوار فلکی بمجرد در رود راجه خیالی رام مزاج مهاراجه کلیان سنگه با وجود همه محنت و جانفشانی که از راجه خیالی رام بظهور رسید باغوای بعض سفله منشان و غرض جوانی از راجهٔ مذکور منحرف گردید و شکایت او بگورنر بهادر نوشتن و در ینجا با صاحب کلان عظیم آباد مستر مگسول نیز سعایت نمودن آغاز نهاد گورنر بهادر که دانای روزگار و مرتبه دان صغار و کبار هر فردی از خلق این دیار بشیر بار دیدن و شناختن است مرتبه هوشیاری و کارگذاری راجه خیالی رام در چند صحبت علی حده دریافته بود و مهاراجه کلیان سنگه را هم خوب می شناسد لهذا سعایت مهاراجه در بارهٔ او نشنیده برای او خلعت نیابت مهاراجه کلیان سنگه و مدار المهامی جمیع کارها فرستاد ایزد تعالی نفاقهاے اهالی این دیار باتفاقها مبدل سازد تا عامهٔ خلائق را رفاه و آرام میسر آید و فسادها باصلاح گراید مخفی نماند که درین زمان راجه خیالی رام با وجود آنکه نهایت دروغ گو و قول او لائق اعتماد نیست باز هم از جمله مغتنمات و بعض اخلاق شایسته که باید دارد و مثل او هم درین جزو زمان ظاهر و نمایان نیست چه عجب که اگر روزگار مساعدت نماید و دست قدرتے او را میسر آید شاید از ان قدر که بالفعل مے نماید بهتر برآید و خلق این نواح در سایهٔ رافتش بیاساید چند روز قبل از ترقیم این سطور بزرگے ولایت نزا از مرشدآباد وارد عظیم آباد گشت دور و نزد نصف شب گذشته بود که اندک وجعی بهم رسانیده نعمتهٔ رحلت نمود صبح عمله فوجداری هجوم آورده قاصد ضبط اموالش شدند چهار پسر صغیر بے مادر اخلافش بودند پدر را مرده و حکام را قاصد و معاند خود دیده ترسیدند و بلاتی پدر چپیده در فزع و اضطراب بودند خانسامان آن عزیز متوفے از خوف باز خواست ناحق شناسان غیبت ورزید قیاسے بران اطفال بوید او در کار خود درمانده و مبتلا بودند راجه خیالے رام وقوف یافته پیاده یاد دید حدد رمنزل

ایتام مرقوم رسیده سر رشته تسلی آن بیچارگان گردید و لاش آن مسافر حقیقت و مجاز را حسب الامر راجه مرقوم بضابطه اسلام و منهج ایمان تجهیز و تکفین نموده و زمینی از مملوکات خود بمدفون گردانید و زمین مذکور را وقف قبور مساکین و محتاجین مومنین نموده اطفال مذکور را که وارثی نداشتند بخانه خود آورده عیال خود فرموده مثل اطفال خود متعهد وجوه معاش آنها گردیده برای آنها معلم و مربی مقرر ساخت الی الان آن اطفال در حجر تربیتش جای دارند و باسایش می گذرانند تا وارثی بهم رسد لا بد پرورش آنها مادام الحیوة دارد ایزد تعالی بر توفیقات حسناتش بیفزاید و دیگران هم بخیرات و مبرات موفق گردانند بجود و احسانه

ذکر ماجرای محاربانی که افواج انگلیشیه را با افواج سرداران دکهن روی داد بقدر استماع ثبت افتاد

تفصیل این حروب و وقایع دکهن فریقین که با هم کر و فر حروب نموده دست و بازوی یکدیگر آزموده اند خوب پیدا نشد فقیر آن قدر که بشهرت عوام و تقریر بعضی از خواص که عبارت از هندیان صاحب اقتدار باشد شنیده و مطلع گردیده درین صحائف مرتسم می سازد در عظیم آباد بودم که اخبار جبار رسانهای کرنل گادرد شنیدم شروع آن باین صورت است که چون کرنل گادرد در اله آباد رسید خبر هفت لشکری که متعین آن شده بود بمعرفت کالپی بخشیده بعجلت شتافت و بآن لشکر ملحق گشت سرداران انگلیشیه با بعضی زمینداران آن نواح و مخالفان راجهای بوندیلکهند ساخته و عهد و پیمان نموده راه آن اطراف را گشاده و آنها را به نصرت خود آماده ساخته بودند لشکر چون چند منزل از کالپی پیش راند از بی خبری کرنل نسلی که سردار بالاقتدار لشکر و کرنل گادرد تابع او اما از و منزجر بود دیراه گم گشته عبور لشکر بطرفی و دشتی افتاد که چند فرسخ از هر طرف آب مطلقاً نداشت و آبادی هم نبود و موسم میان تابستان بلکه آخرش که شروع برسات نهند و شدت حرارت هوا می باشد بود در آن دشت از شدت عطش و اضطراب فقدان آب سه چار سرداران انگلیشی و قریب بصد و چند نفر پیاده مشهور به تلنگه و ده دوازده بلکه از ده و سولدادان انگلیشی ولایتی هلاک شدند و بقیه سرداران از اظهار ترفع و شدت طبع و اعوجاج خلق و از بن غفلتی که از کرنل نسلی روی داد نهایت کبیده خاطر از سردار مذکور گشته شکایت بسیار بار بایکیت کلکته نوشتند و کرنل گادرد نیز شکایتها و از ملال خاطر از و نگاشت و نیز در آن خط اندراج ساخت که میان من و او صحبت درنمی گیرد یا مرا ازین سفر معاف فرمایند یا بجای او دیگری را مقرر نمایند و سرداران دیگر با شکایت نسلی مدایح کرنل گادرد هم نگاشته اکثری باتفاق نوشتند که اگر سلامتی لشکر و ظفر بر دشمن منظور دارند کرنل گادرد را بسروری این لشکر مقرر نمایند گورنر و ارباب کمیت نسلی را مقصر و معاتب گردانیده از سالاری لشکر معزول و کرنل گادرد را بآنکار منصوب نموده رقم ریاست کل لشکر بنام او نوشته فرستادند بحسن اتفاق قبل از ورود این رقم کارکنان قضا و قدر روح نسلی را از حکومت و ریاست بدن قفس معزول فرموده از کارفرمائی پیکر تنش عاطل گردانیدند و ریاست لشکر مذکور من حیث الاستحقاق و الاستقلال بکرنل گادرد مسلم گردید کرنل مرقوم که در حسن خلق و جود و کرم و سلیقه سپهداری و لشکرکشی نظیر نمی دارد بتالیف قلوب رفقا و زمینداران راه و نظم و نسق لشکر و وعده و عید جواسیس کوشیده قدم جلادت پیشتر گذاشت و افواج بوندیلکهند را که دو بار بممانعت پیش آمده شکست فاحش داده در ملک بیگانه و راه نادیده و هجوم اعدا با پنج شش هزار برق انداز و هشت یا ده ضرب توپ و قنباره و اسباب حرب و کرب در کمال مردی و استقلال در سه ماه راه بریده خود را قریب ساخت بعد یکماه بجهت اجتماع این لشکر با لشکر بمبئی معین بود رسانید اما جنرل کرنک بنز و سرداری و امید نام آوری با اتباع خود که در کمیت و کیفیت از جمعیت کرنل گادرد زیاده تر بود سبقت در حرب سرهنگ نموده با تمام فوج مغلوب بلکه مفقود الاثر گردید و شکست عظیم بر صاحبان انگلیشیه افتاد باقی ماندگان آن لشکر

مانند جرنل کرناک وغیره از عهد و پیمان صلح باکمال دهن دستی نوشته داده قلعه و مساکن خود برگشتند و کرنل گاڈرڈ احوال بدین منوال شنیده چون لشکر او رنج اسفار و حروب بسیار کشیده بود جنگ مرهته که انبوه بسیار داشت از خیر تاب و توان خود بیرون دیده از راه هوشیاری و حزم سرداری به بندر سورت شتافت و خود را بحصار آنجا که باختیار اصحاب انگلیشیه است کشیده اندکی آرمید و حوال را علی ماهی علیه بارباب حل و عقد کلکته که در خولا فرمان فرمای جمیع کوتهیهای سواحل هند اند و مهتر سروران و سرداران مقیم ممالک هند فرمان پذیر ایشان اطلاع داد گورنر جرنل هشتنگ بهادر و اصحاب کونسل نیبنی انکار صلح جرنل کرناک فرموده کرنل گاڈرڈ را مامور بحرب مرهته نمودند دران زمان که کرنل گاڈرڈ در بندر سورت بود عماد الملک فتنه پرداز که سلطنت هندوستان بلکه تمام این مملکت برباد دادهٔ آن بی ایمان است و بقصد خرابی خانوادهٔ جد خود نظام الملک و استیصال بقیه اولاد او که در دکهن الی الآن نام و نشان حکومتی دارند آن طرف رفته بود مقتدریان آن ضلع که اندک باداب ایمان و سپاه گری و غیرت مودب اند التفاتی بحال و منال آن بد مآل نکرده از پیش خود راندند ناچار چون در تمام سواد و بلاد هندوستان جائی نیافت داعیه مکه معظمه نموده وارد بندر سورت و در انجا مخفی بود بعض جواهر برای فروختن برآورده ظاهر گشت و کرنل گاڈرڈ در بارهٔ او هم از گورنر جرنل هشتنگ وغیره استفسار نموده بود اول حکم امتناع رفاقتش صدور یافت بعد ازان نظر بآنکه فتنه انگیز حیله پرداز است و تعارفی با سرداران دکهن و نام و نسبت بخاندان نظام الملک دارد بنابر بعضی مصالح که شاید عند الحاجت بکاری آید و عقدهٔ از دست او کشاید حکم رفیق گردانیدنش رفت و کرنل گاڈرڈ او را همراه خود گرفته وجهی برای مصارفش معین کرد و گهناتهه راو و فتح گاکوار را که یکی از سرداران عمدهٔ مرهته است برفاقت فوج انگلیشی دعوت نمود چون آمد بوعدهٔ دادن گجرات او را راضی باعانت و همراهی امیر الدوله کرنل گاڈرڈ بهادر فتح جنگ نمود و کرنل مذکور باتفاق گاکوار مسطور عازم تسخیر احمدآباد گجرات گشته بتاریخ مختار که فقیر را معلوم نیست در اواخر سنه یکهزار و یکصد و نود و سه هجری برآمده و از بندر سورت بگجرات رسیده اول مرهته مستحفظان آنجا را دلالت باطاعت و تفویض حصار گجرات بملازمان انگلیشی فرموده قبول نکرده بمدافعه برخواست و کرنل مرقوم جلادت نموده در بعد دو ایام حصار احمدآباد گجرات شکسته بفتح و غلبه مسخر ساخت اگرچه ضابطهٔ فوج انگلیشی قتل و غارت در هیچ مکانی بعد ظفریابی نیست اما در گجرات چون مرهته های گاکوار مذکور شریک و رفیق بوده اند از دست آنها یا بنابر سببی دیگر که فقیر را بران اطلاعی نیست بقدر تاراجی و اندک قتلی هم شاید بعمل آمد و کرنل گاڈرڈ ظاهرا بر وفق وعده گجرات را بفتح گاکوار بخشید و تهانهٔ او نشانیده خود بجنگ مرهته های دیگر که باعانت مستحفظان گجرات آمده بودند از گجرات برآمد

ذکر درخواستن رانای گوهد اعانت انگلیشیان و پذیرفتن این جماعه و غنیمت شمردن از تائیدات آسمان

بعد چندی روز وکلای رانای گوهد رجوع بگورنر جرنل هشتنگ بهادر نموده مستدعی اعانت و خواهان اندک فوجی شدند بسبب آنکه رانای مذکور سالها از مدتی منازعت با مرهته داشته ستیزه و آویز با او می باشد درینوقت که انگلیشیان را قاصد محاربات مرهته دید توسل خود با ذیال دولت ایشان غنیمت شمرده خواست که بامداد این جماعه استرداد بعضی قلاع و ممالک خود از دست مرهته نماید و حق رفاقت و خدمت خود بر انگلیشیان ثابت فرماید گورنر از راه دانائی رفاقت راجه عمده را که صاحب زر و زور و ملک و فوج است و بلدیت تمام با احوال مرهته و طرق حدود و ممالک آن جماعه دارد در رفاقت انگلیشیان می نماید و فی الحقیقه گویا ملک او هم مفت مسخر می گردد از لطائف غیبی شمرده کپتان پاپر را با سه پلٹن فوج و تفضل حسین خان اتالیق انتظام الملک میرزا

سعادت علی خان پسر شجاع الدوله را بسفارت و اداے رسالت و استمالت مدراسے مذکور فرستاده با در انجا رسیده قلعه کوهدرا که خانه رزنا سے مذکور بهست بنابر اطمینان خود از زمیندار مذکور بلقا بوسے خود نگهداشته بصورت ددسیتها مسخر ش ساختند

ذکر آمدن فقیر بکلکته و بنگاله و آگاهی یافتن بر بعضے از اخبار دکهن

دوازدهم ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و نود و چار هجری فقیر را باضطرار انفصال معامله خود رجوع بکلکته فرو را افتاد و بقربان قهرمان تقدیر بسفر جانب بنگاله رو دید ادبمرشدآباد و کلکته که رسید اخبار دکهن وغیره اندکی از معتمدان آنجا مفصل تر شنید چون مسوده این کتاب درین سفر می نمود انچه مسموع گردید و لائق اعتماد بود مرقوم ساخت ملخص آن حکایات آنکه سرداران مرهته پونا و ستاره که اکثر صاحب اختیار ممالک راجه ساهو و رام راجه و اسلاف آنها یند داعیه انگلیشیان باستیصال خود دیده باهم اتفاق درزیدند و فتح گاوکوار که رفیق کرنل گاڈرد گشته بود و اولاد رگهوجی بهوسله راکه از عهد مهابت جنگ معاملت با حکام بنگاله دارد و باستمالت جدید بسفارت مستر ایلیث و برادرش مستر اندرسن با گورنر بتجدید عهود و مواثیق در مصالحه و مصادقه نموده بودند مورد ملامت و تهدیدات نموده بر منافقت خود خواستند و مفاسد نفاق را بابلغ وجهی فهمانیده رفیق و صدیق خود گردانیدند کرنل گاڈرد فتح گاوکوار را در اواسط نود و چارم از ماه دوازدهم هجرت با خود منافق دیده چون موسم برسات هم رسیده بود و از حروب چندین ماهه با مرهته که انفصال نمی دید محتاج لشکر بعلت محاصره آنها اکثر میسر نگردد تنگ آمده رجوع به بندر سورت مناسب دیده برگشته بصعوبت تمام چند منزل راه را جنگ کنان در مدت چهل و پنجاه روز بریده به بندر مذکور رسیده و در تهیه آسودگی اهالی لشکر و آراستن اسباب جنگ و سفر اشتغال ورزید و فتح گاوکوار گجرات را مفت مالک گردیده حریف و بدخواه کرنل گاڈرد گشت و با فوج خود در جائیکه اصلح دانست اقامت گزید و نبیره رگهو بهوسله پسر مودهوجی که چمناجی نام دارد بتهدید و ترغیب سرداران پونا از دار الملک خود که ناگپور کلان بست با فوجی لائق بجگرناته و کتک ناته رسیده در برسات چهاونی نمود و وکلای او پیش گورنر جرنل حاضر بوده اظهار اخلاص مندیش مے نمودند اما گورنر با وجود اظهار وکلا احتیاطا در اکار نرگشته افواج انگلیشی را مقابل افواج مرهته کتک در رخنه های کوهستان که راه درآمد آنها در مملکت بنگاله و عظیم آباد است بر سر حدود ملک خود نشانیده و ماسور بمزاحمت آنها در صورت داعیه پیش گذاشتن پا گردانید

ذکر مجملی از احوال حیدر نایک و ورود او بمندراج و غلبه نمودن بر محمد علی خان صوبه دار ارکاٹ که او هم مثل آصف الدوله و مبارک الدوله دست نشان انگلیشیان بست و مسخر نمودن او تمام ملک ارکاٹ را غیر از قلعه مندراج

حیدر نایک اول ادنی جماعه دار ملازم سرکار جماعه فرانسیسیه دکهن بود و در نوکری آن جماعه از مرتبه نایکی که صاحب ده یا زده پیاده می باشد بتدریج جماعه دار و صوبه دار و کمیدان که مدارج نوکری سرکار مخصوم کلاه پوشان است ترقی نمود اما لقب نایکی با نام او مشهور ماند بعد از ان ملازم راجهای دکهن بوده نامی در قشداری بهم رسانید و آهسته آهسته بلند آوازه گشت تا آنکه ملازم راجه ملیبار شد و بعد چندی دیوان راجه مذکور را که موافق ضابطه آن ملک مدار المهام و مختار مخارج و مداخلش مے باشد روزی علانیه بذات خود بکشت و خود دیوان راجه گردیده رتق و فتق مهمات ملیبار مذکور گشت و راجه را بدستور زنده و برجای او

گذاشت و الی الآن آن ساجه موجود و احتیاج بنای او میباست و حیدر نایک در بعض احیان و اوقات تبرکات برآورده تعظیم و تکریم
او می نماید بعد تسلط حیدر نایک بر ملیبار ظاهر یکبار نظام علی خان خلف آصف جاه نظام الملک حاکم دکهن را با انگلیشیه و محمد علی خان
منازعتی روی داده بمحاربه انجامید حیدر نایک دران جنگ بکمک و اعانت او آمد و دران جنگ انگلیشیه غالب آمده نظام علی خان
را شکست دادند نظام علی خان بمقتضای جهالت می خواست خود را کشتن دهد و از میدان برنگردد حیدر نایک از دور رسیده
بجبر و عنف فیل نظام علی خان را برگردانید دران وقت نظام علی خان وعده گرفت که من بشرطی برمیگردم که تو بهر صورت تدارک
امر و نمائی، و قبول نموده بعد چند مدت اسباب را مهیا کرده با انگلیشیان آویخت یا بعد برفتن نظام علی خان بنا مصلحه حیدر روز
عنان گردانیده مقابل انگلیشیه گردید و عمداً از روی صلاح وقت یا خطا بسبب تقسیمت شکست خورده بطرف ملک خود گریخت و انگلیشیه
در تعاقبش رفته داخل ملک او شدند و هر جا که رسیدند از قلاع او خنگیده و منتزع گردانیده تهانه های خود نشانیده پیشتر می رفتند از ین سبب
ملکی در قطع طریق عشید او عجاله خود را بقلعه مستحکمی رسانیده زوائد اسباب را دران جا گذاشت و زاد راه چند روز با خود گرفته بایلغار خود را
بر لشکر انگلیشیه بی خبر رسانیده شکستی عظیم بفوج انگلیشیه داد چون بقیه آن جماعه خود را جمع و منتظم نموده باز بداعیه محاربه پیش آمدند از نظر آنها
غائب و مفقود الخبر گشته بیک ناگاه که احتمال را دران راه نبود خود را بقلعه مندراج که از فوج خالی و اصحاب و ارباب آنجا بیخبر محض
بودند رسانید و مکان مذکور را فرو گرفت صاحب کلان و ارباب حل و عقد آنجا ناچار باب مصادقت کشاده بملاقات او رفتند و عهد و پیمانی
درمیان آمده بمصالحه انجامید بعد ازان بملک خود رفته در افزایش اسباب ملک گیری و آراستن فوج اشتغال نمود چون مدتی گذشت
با مرهته ها و منازعتی روی داد و از دست مرهته در میدان جنگ شکست فاحشی خورده بملک خود برگشت و خود را باز درست کرد مرهته از
اقتدار او ترسیده و با نظام علی خان متفق گردیده و داعیه استیصال او و انتزاع ملکش نمود و چند هزار سوار نظام علی خان بسرکردگی
کالی خان دهونسا و بیست و پنج هزار سوار مرهته باین کار مامور گشته بملک او در آمد و حیدر نایک جنگ مذکور را از وسع مقدور خود بیرون
دیده تا یک سال با افواج مرهته و نظام علی خان مقابله نکرد گاهی بتفاوت چند میل راه می گذرانید و گاهی که مقامات
میخواست چون جلیداران و توپخانه فراوان دارد در جای مناسبی مورچال و سنگر مستحکم ساخته و توپها بر دورش چیده
می گذرانید و افواج مخالف را مجال تاختن بران حصار نبود آخر صلاح در آشتی دیده زر وافری بمرهته و نظام علی خان و کالی خان
رئیس لشکر داده این بلا را از سر خود دور گردانید و ده دوازده سال با من و آرام بوده سفرا و ایلچیان کاردان نزد کریم خان زند فرمانروای
ایران مع تحف و هدایای بسیار فرستاده رخصت طلبیدن چند هزار سوار مغلیه گرفت و مبالغ خطیر فرستاده سواران جوان
چابک مع سرداران از آنجا طلبیده و با فرانسیسان جزیرهٔ مورث که مقابل ملکش افتاده راهی و در خلاصی پیدا کرده بوساطت
آنها با عظمای ولایت فرانسیسیه هم مراسلات و راه ارسال تحف و هدایا دارد و درینجا نیز اسپان خوب بهم رسانیده سواران
بارگیر باصطلاح هند نگهداشت و چند هزار سوار را تربیت کرد که بر اسپان خود سوار گشته و صف آراسته یک دست چند
هزار یان سر دهند و دیگر سواران ولایتی و هندی را که ملازم اویند همیشه تا ربع روز در مشق و ممارست آداب و فنون حرب
مشغول داشته ماهر آداب کارزار گردانید و شصت هفتاد هزار بندوق چقماقی درست نموده و بقبضه ازان مودب بآداب
حرب فرنگ و هفت صد ضرب توپ بر وفق آئین انگلیش و فرانسیس درست کرده در رکاب گرفت و ملک سه چار کرور
روپیه از ملیبار و ممالک مرهته مسخر کرده و فوج را بآئین ولایت از جمیع مایحتاج فارغ البال داشته در کمال نظم و نسق میدارد
می گویند پسر کلانش که حالیا سپه سالار اوست مجال ندارد که سر موئی از فرمان او تجاوز تواند نمود تا بدیگران چه رسد

روانه فرموده بود که شب هرگاه هفت ساعت بگذرد سوار شده؛ فلانجا برود اتفاقاً درنگی شد و او در ساعت نهم سوار شد
همان وقت از عین سواری کشیده طلبید و زیر تازیانه اش کشید سرداران مغلیه تازه وارد را اول بیدار اگفت که شجاع غریب الدیاریم
و شمارا برای کاری طلبیده ام باهم آمیزش و با مردم اینجا باخلاص و اتحاد بسر برید آنها مغرور با دلوس و جماعت خود گشته
و هندیان را بنجار نیاورده گاهی باهم و گاهی با دیگران خانه جنگیها نمودند دو سه بار برفق و ملاطفت نصیحت نمود چون نشنیده
باز خلاف فرمایش کردند مقصران را طلبیده دو سه سردار آنها را بزیر پای فیل کشید ازان باز حساب گشته الحال کمر بمیان جان
بسته تابع فرمانند و خزائن راجهای دکهن نیز بدستش آمده زری هم خلاف قیاس دارد و بالفعل این زر و شوکت و فوج و کثرت
و بطش و سطوت هیچ مقتدری را از سروران هندوستان میسر نیست والعلم عند الله تعالی القصه چون حیدر نایک را از طرف
مرهته که بعض ممالک او را مسخر کرده اطمینان میسر نبود درین وقت که مرهته را با انگلیشیه مکافحه و محاربه روی داد در راه آشتی یافته
پیغام فرستاد که اگر با ما مصالحه نمایند و تعرض ممالک مسخره نفرمایند ما هم بامداد و اعانت حاضریم آنها درین وقت چنین رفیقی از
مغتنمات شمرده قبول آشتی و مصالحه دائمی بیکی از دو شرط نمودند اول آنکه نزد ما آمده شریک حروب و کروب باشد و اگر این
صورت متعذر باشد بصوبهٔ ارکات رفته آنجا را مسخر سازد و باستیصال جماعهٔ انگلیشیه آنجا در افواج آنها پردازد حیدر نایک امر اول
مرهته را متعذر دیده شق ثانی قبول نمود

ذکر لشکر کشیدن حیدر نایک بر صوبهٔ ارکات و محاربات او با افواج انگلیشیه

حیدر نایک در اواسط سال یک هزار و یک صد و نود و چار هجری دم اخلاص و اتحاد با مرهته زده با سامان بی پایان و افواج
بحر امواج قاصد صوبهٔ ارکات گشته چون از آبادی مندراج بفاصلهٔ چهل پنجاه کروه ماند یکبار فوجی را مع پسر خود بایلغار فرستاده
آبادی مندراج و مساکن محمد علی خان صوبه دار آنجا را با اسبابی که در آنجا یافت متصرف گردید و گویند که با مردم شهر چندان تعرضی
و تعدی نکرد اما باغات و عمارات انگلیشیه را خراب و کسانی را که در آنجا یافت مقید ساخت تا آنکه جرنل منرو که پیشتر جنگ
وزیر الممالک شجاع الدوله در بکسر زده دران زمان میجر و اکنون جرنل و تعین کونسل و قلعه مندراج بود از قلعه با شانزده ضرب
توپ و ساز و سرانجام آن مثل گوله و باروت و ده پلتن تلنگه باراده جنگ برآمد حیدر نایک دران وقت به پسر خود نگاشت
که از آنجا برخاسته افواج انگلیشیه را در میدان کشد و خود را باو نزدیک سازد پسر حسب الامر بجا آورد و جرنل منرو فوج
را آراسته یک پلتن را مع کپتان و چند لفتننت و انسن و چند نفر سارجن و دو ضرب توپ و سرانجام آن فرمان داد که دو سه
کروه پیشتر از جمیع فوج موافق ضابطه می رفته باشد و خود مع کل فوج عقب می آمد چون ده دوازده کروه از قلعه دور
رفت حیدر نایک پسر خود را مع فوج لائق برسم منقلا فرستاده حکم کرد که اول بر سر پلتنی که پیش می آید بریزد بعد ازان منتظر حکم
بوده متواتر عرض احوال می نموده باشد پسر حسب الحکم بجا آورده با پلتن مذکور در آویخت کپتان پلتن جمعیت مقابل بی افزون
دیده اگرچه شروع جنگ و توپ اندازی نمود اما بجرنل منرو اطلاع داد که جنگ شروع شد و جمعیت ما بسیار کم و فوج دشمن
نهایت ندارد و بمدد ما باید رسید چون فاصله بعید و در پاسی از روز برآمده جنگ شروع شده بود تا رسیدن سوار مخبر نصف روز گذشت
و تا آمدن امری قرار یابد نیز زمانی سپری گشته ثلثی از روز باقی بود که جرنل چهار پلتن را بکمک پلتن سابق روانه فرمود ازانجمله
دو پلتن سولداران سفید ولایتی تازه وارد و دو پلتن تلنگه های هندی بود تا آن پلتن ها برسند شام شد هر پنج

پلٹن یکجا جمع گردیده شب را گذرانیدند حیدر نایک بعد اطلاع بر وصول پلٹن ہا بعد دو پلٹن اول دا اما خود را مع فوج دیگر بعد د
بسر فرستاد اول صبح جنگ در پیوست فوج انگلیشی غلبه دشمن و تغافل جرنل با تمام فوج در اعانت خود دیده با تفاق خود بجرنل صلاح
شمرده جنگ کنان عطف عنان نمود افواج حیدر نایک از ہر طرف که قابو می یافت حملات می نمود و بضرب بانہا و قنباره و گولہای
توپ آتش در نہال اعمار افواج انگلیشی زده عرصه بر انہا تنگ ساخته بود که ناگہان گولہای توپ و قنباره و بانہا در صنادیق
باروت افواج انگلیشی خورده آتش در آنہا در گرفت و جمیع باروت خانه سوخته خلقی کثیر را که متصل بانہا بود با خود برد و سرمایه جنگ
دران فوج مطلقاً باقی نماند افواج حیدر نایک آنہا را درمیان گرفته اول عرض امان نمودند انگلیشیان که بکمال دلاوری و غیرت
و صلابت قلب دارند قبول نکردند بعد ازان حکم بقتل آنہا رسید و بیچاره ہا بجمیعه علف تیغ بیدریغ گشتند سه چار کمپنی گریخته خبر
بجرنل منرو رسانیدند اگرچه از شجاعت جرنل نہایت استبعاد دارد اما میگویند که در کمال خوف و بیم شب را با ول دو نیم دران بیابان
بپایان برده اول صبح بر اسپ جلدگام سوار شده تا دخول قلعه مندراج در راه جای مقام و آرام نکرد و افواج منہزمه عقب او بخرابی و
فلاکت داخل قلعه گردیدند عساکر قاہره حیدر نایک در پی فوج گریخته رسیده شہر را باختیار خود آورد و قلعه مندراج در دست انگلیشیه محفوظ ماند
گویند در چند روز دیگر قلعه محمد علی خان صوبه دار ارکاٹ و قلعه پهلچری که انگلیشیان از جماعه فرانسیسه درین تازگی انتزاع نموده در تصرف
خود داشتند مفتوح و مسخر افواج حیدر نایک گشت و الحاق چین رام هم که مسکن انگلیشیه بود باین صورت متصرف گشت که درمیان انگلیشیان
تلنگان آنجا که ملازم انگلیشیان بودند منازعه روی داده انگلیشیان که کمتر کسان بوده اند بعضی قتیل و بعضی اسیر ملازمان خود گردیده
بدست حیدر نایک افتادند و مکان مذکور ہم برآورده مفت مسخر و مفتوح گشت

ذکر جنگیدن جرنل منرو با فوج حیدر نایک کرّهٔ ثانی و ثالث و شکست خوردن درین جنگہا ہم مثل جنگ اول بتقدیرات آسمانی

جرنل منرو که این قسم از میدان برگشت مطعون دوست و دشمن گردیده نہایت شرمساری کشید و این خبر تا کلکته رسیده بود آتش نفاق
فیما بین گورنر جرنل بہادر و مستر فرانسیس ہم چنان التہاب داشت بلکه کار از منازعه در مکالمه گذشته بجنگ تفنگ کشید و در اواخر
رجب یا اوائل شعبان بمطابقه که دارند تنہا در باغی بتفنگچه باہم دگر جنگیدند گورنر جرنل ہستنگ بیاوری بخت محفوظ ماند و مستر
مجروح گشت چون حیاتش باقی بود اگرچه گولی تفنگچه بر استخوان پہلوی راست خورد لیکن پرده را اندرید و استخوان ہم نشکست
بلکه درمیان پوست و استخوان گذشت و در چند روز چاق شد درین عرصه جرنل کوٹ که ملازم بادشاه بمنزله جرنل کلان و رئیس
کل فوج است از طرف لکھنو و مستر ڈوکریل از طرف بردوان برگشته آمدند و اسطه اصلاح و تصفیه مابین گورنر ہستنگ بہادر و مستر
فرانسیس گردیده در کونسل خانه اش آوردند و خبر شکست فوج انگلیشی و غلبه حیدر نایک و گریختن جرنل منرو و خبر بر آمدن جرنل گاڈرڈ
و محاصره نمودنش قلعه بسی را که از قلاع مشہوره بقبضه مرہٹه است بکلکته رسید و انگلیشی ہم ازان طرف تا بکلکته بر جہاز یا کٹے
که عبارت از قاصدی ست رسیده خدا میداند که خبرہا چه گفت اما گورنر و جمیع اصحاب انگلیشیه کلکته را تشویشی مفرط عارض گشت
و در فکر تحصیل زر و افزود آراستن لشکر و جرنل کوٹ را بکمک رفتن بمندراج شدند و از بنگالیان مالدار قریب یک کرور روپیه قرض
سودی گرفتند فقیر نیز دران روزہا وارد کلکته و با گورنر ملاقات کرده بود و چون خلق بسیار دارد تسلیه فقیر بنہایت فرموده وعده
حصول مقاصد بابنده نمود اما بنابر افراط کارہا که داشت فرصت ملاقات ہای متواتر و ایفای مواعید میسر نشد جرنل کوٹ
بنابر قلت زر و فوج عذر داشت آخر سرانجام زر بقرض از بنگالیان چنانچه گذشت بعمل آمد و جرنل

کوت با سه چهار پلٹن که از اطراف جمع آمده بود مهیای سفر مندراج گردید با میدآنکه تشرف بفت پلٹن و قلعه مندراج ست هرگاه جنرل
برسد همه فوجهای مندراج و پلٹن های همراهی جنرل که بشات مجموعی ده دوازده پلٹن خواهد بود بسیار در برای جنگ حیدر نایک
کافی است چه بر فوج و حسن تدابیر خود جماعه انگلیسیه را بس اعتماد و تقدیرات ربانی را در امور عالم بیدخل محض میدانند و فتوحات
متواتره که در هند میسر گشت بمحض حسن تدبیر و شجاعت سرداران فوج پنداشته درین شکستها بجرنل کرنک و جنرل منرو ملامتها
می کنند و الزام تقصیرات بسیار در هر کاری بر آنها می نمایند شکی نیست که دنیا عالم اسباب است و عقل و تدبیرات مدخلیت
تمام در انتظام عالم دارد اما نه آن قدر که مسبب حقیقی جل و علا که معقول و حواس آفریده و بخشیده اوست معطل و معزول و کار تمام
دنیای ناپایدار من جمیع الوجوه در قبضه اختیار و اقتدار خردمندان مخلوق و مجهول بوده باشد بهر صورت جنرل کوت چون سالار
کل افواج ملازم کمپنی در هند و امور حروب ذمه اوست و در مندراج و دکن سوانح عظیمه و حوادث قویه رویداده در اواسط ماه
مبارک رمضان سال نود و چهارم از مائه دوازدهم بسواری جهاز روانه مندراج گردید و فقیر عدم التفات گورنر بنگاله را سوی خود
درین ایام دیده و از قلت دخل اندیشیده بمرشدآباد برگشت چه اندیشه فتنه انگیزی مرهته کتک هم مظنون و عیال و اطفال فقیر در
مرشدآباد غریب الدیار بوده اند و شهر مذکور که مالکی که از حفظ ناموس مردم و غمخواری عامه خلائق متصور باشد ندارد ناظم و نائب
هر دو ازین صفات محروم و انگلیسیان خود امور خویش باشان هر بلده اکثر بر وسای هندی که ناظم و حاکم آن بلده گردانیده اند سپرده
خود چندان التفاتی بحال این مردم دیار ندارند نوزدهم شوال بمرشدآباد رسیده تا بیست و پنجم ذی الحجه سنه مذکوره در مرشدآباد
بود و درین ضمن اخبار مختلفه می شنید انچه منقح تر معلوم گردید درین اوراق ارتسام یافت و آن اینست که جنرل منرو چون بصورت
مذکور انهزام یافته بقلعه مندراج رسید و هدف سهام ملام اقوام و غیر اقوام گردید و فوج حیدر نایک نیز نزدیک بقلعه نزول
نموده آبادی خارج قلعه را الغا بوی خود آورد و صلاح چنان دید که وقتی بی خبر بر فوج متصل قلعه بریزد تا شاید که کاری
باین صورت از پیش برد سرداری چند را با دو پلٹن گران ذیل که عبارت از جوانان چیده قوی دست بلند بالا و شجاعان نبرد آزما
است روزی اول صبح بلکه آخر سحر بیرون فرستاد چون حیدر نایک از اوضاع جنگ این فرقه آگاه و خود هم جفاکش است
و از احوال افواج خود خبردار بوده ملازمان رکاب را عاطل و غافل نمی گذارد فوج او هم مستعد و تیار بود جنگ درگرفت
و از هر سو افواج متعینه حسب امر بامداد و اعانت در رسید و هر دو پلٹن محصور گشته بدر رفتن نتوانست و در ان میدان پاس ناموس
مردی و مردانگی داشته بعالم آخرت شتافت و فوج حیدر نایک بفتح و ظفر اختصاص یافت جنرل منرو بعد چند روز خبر متعین شدن
جنرل کوت بمدد مندراج شنیده بر جان و آبروی خود ترسید که مبادا درینجا رسیده با او چه کند بنابرین فوج خود را انچه در انجا
بود فراهم آورده قلیلی باستحفاظ ابواب قلعه و در خزائن و ذخائر کمپنی گذاشته باقی همه را همراه خود گرفت و با توپ و قنباره و انچه در
حروب عظیمه می باید بجنگ برآمد ازین طرف پسر حیدر نایک با فوج شایسته و اسبابی که بایست بمقابل رفت و جنگ عظیمی رویداد
یا زبار کارکنان تقدیر پسر حیدر نایک مظفر و منصور و جنرل منرو مخذول و مقهور مع بقیة السیف از میدان کارزار برگشته داخل قلعه مندراج
گشت آنچه شنیده شد حیدر نایک جنگیدن با قلعه مناسب نمیداند و می گوید که فوج را برای سه چهار هزار گز زمین رایگان بکشتن
نمی توان داد اگر حق تعالی ملک را بما داد او و انگلیسیان مغلوب باشند تا چند درین قلعه خواهند بود اما از غرائب امور اینست که
می گویند قلعه مندراج چون بر کنار دریای شور واقع است آب شیرین علقاً ندارد و ذخائر آب هر چند با فراط باشد بمصارف
بیست سی هزار کس که از فوج و رعایا درینجا البته خواهند بود سه چهار ماه وفا نمی تواند نمود چه آن قلعه جای مختصری نیست

حصار شهرے است که تجار بسیار و خلق بیشمار در انجا سکنی دارد آبهاے شیرین از خارج شهر که آبادی جدا ئیست درانجا می برند هر چند در ایام فارغ بالی بطور نهر و کاریز هم ساخته باشند در صورت مزاحمت که اکنون آن آبها در قابوے دشمن هست و در انجا نمی توان برد معلوم نمی شود که این همه خلق کثیر با این حال چاره بے آبی بچه صورت نموده اند افسوس که صاحبان انگلیش احوال این اخبار را با امثال ما مردم اظهار نمی کنند و ما را از جاے دیگر منقح معلوم نمی تواند شد والا این سوانح در کمال تنقیح و تحقیق قلمی میشد +

ذکر ورود جرنل کوٹ بمندراج و جنگیدن با افواج حیدر نایک جنگ جو و مغلوب گشتن او و هم مثل جرنل منرو رفتن مستر فرانسیس بولایت خود در عین این محاربات و جنگ بنابر عدم موافقت با گورنر جرنل عماد الدوله بهادر مستر هسٹنگ

چنانچه سبق ذکر یافت از ابتداے ورود جرنل کلاورن و کرنل منسن و مستر فرانسیس گورنر را با اصحاب ثلثه مذکوره صحبت ناچاق گشته هر چند از طرفین گاه گاهے خواهش اتفاق بدلالت مصلحان و بداهت حسن وفاق و قبح نفاق مرکوز خاطر ها گشت اما بنابر تباین مزاج و تخالف آرا و حب جاه و لذت مرجعیت میسر نیامد درین ایام هم بعد خانه جنگی با زبسعی جرنل کوٹ و مستر د دکریل صورت آمیزش داشتی با گورنر جرنل بهادر و مستر فرانسیس روی نمود اما بعد رفتن جرنل بمندراج مستر فرانسیس که از مدتے خواهان چند کار بود دیگے هم از ان گورنر جرنل قبول نمے نمود باز انشقاق و افتراق انجامید از انجمله براے مستر برسٹو حکومت لکهنو با انفراد و اختیار تام نموے که پیشتر بود می خواست و درین خصوص حکم ولایت هم مکرر رسیده بود و براے ام چند زراے دیوانی ضلع کلکته که بنام گنگا گوبند مقرر ست و براے پسر نندکمار دیوانی خالصه و ازین قبیل شاید بعضے کارهاے دیگر هم خواهند بود گورنر جرنل بهادر هیچ یک ازینها قبول نکرد چون از پیشتر هم کدورتها داشت و مانع اراده مخالفت با مرهٹه هم بود ناگهان این فساد ها درین اوقات نیز رو داد و دو هزیمت عظیم با افواج انگلیشی هم رسیده دو سه فوج معتمد مع سرداران نام آور بسیار تلف شد و زر بسیاری درین حروب بمصرف رسیده خزاین کمپنی را می گویند که خالے گردید چنانچه قرض گرفتن از بنگالیان هم بران دلالت می کند و اراده تسخیر ممالک دیگر از ولایت هم ممنوع بود مستر فرانسیس بزعم خود تقصیرات بسیار از قبیل مذکورات براے گورنر اثبات نموده و در صحائف و دفاتر ثبت نموده با اشت اصحاب که از گورنر کشیده خاطر بوده اند در اواخر ذی قعده سنه یک هزار و یکصد و نود و چهار روانه لندن که دار الملک سلاطین انگلیشیه است گردید و گورنر اگرچه پیشتر هم باعتبار عقل اقتدار و انفراد داشت اکنون که از اصحاب کیست غیر از مستر هویلر کسے شریک کارهاے ملک داری با او نمانده صاحب اختیار حل و عقد و عزل و نصب در جمیع امور عماد الدوله جلادت جنگ گورنر بهادر مستر هسٹنگ است باید دید پایان این معاملات و مفاسد و آشوب که شروع ست بچه صورت مے انجامد و چگونه اختتام می یابد و احوال این خلق بیچاره که غیر از خدا یار و یاورے ندارد بکجاے انجامد فقیر از مرشدآباد بیست و ششم ذی الحجه سال مذکور بچیده متصل برج محل رسید و در انجا بنابر بعض جهات خصوص تقدیم مراسم ایام عاشورا اقامت نمود نهم ماه محرم شروع سال نود و پنجم از ماته دوازدهم از معتمدی شنید که پنجم ذی الحجه جرنل کوٹ با فوج همراہے و مندراجی و ساز و سرانجام موفور که همراه برده بود از قلعه مندراج برآمده با افواج حیدر نایک مصاف داد و بدستور جرنل منرو کارے از پیش نبرده مخذول و منکوب بقلعه مذکور معاودت نمود و افواج حیدر نایک در کمال غلبه خارج حصار مندراج تمام صوبه ارکاٹ را متصرف است

ما بعد ازین چه شود

ذکر اسباب تعویق روانه شدن کرنل پارس که قلعه دار کلکته و سردار عمده افواج انگلیشی است بطرف مندراج با مجمل احوال مرهته‌هاے کتک و اندکے از احوال افواج انگلیشی که بطرف قلعه گوهد باعانت رانا‌ے قلعه مذکور رفته بے شائبه ریب و شک

٥

افواج انگلیشی که بسرکردگی کپتین پام باعانت رانا‌ے گوهد رفته بود چند روزے در آنجا آسوده و در قلعه او برای اطمینان مردم خود نشانیده در فکر انتزاع بعضے قلاع و امکنه که فی الحقیقه در سوابق ایام از آبا‌ے رانا‌ے مذکور بود افتاد و بار رانا استفسار احوال هر جا‌ے و مکان نمود رانا ظاهر ساخت که از جمله جا‌ها‌ے آبا‌ے من یکی قلعه گوالیار است که از قلاع مستحکمه مشهوره هند و چند مدتے قبل ازین سلاطین بابریه بقهر و غلبه در ید تصرف خود داشتند از آن ایام منسوب بپادشاهان و بقلعه پادشاهی شهرت داشت چون سلطنت ضعیف و مرهته قوے گردید قلعه داران از بے خبری امرا و ارکان سلطنت و شدت احتیاج و افتقار بنابر نیافتن وجوه مشاهره بتطمیع مرهته راضی بدادن قلعه مذکور گشته و زرے معتدبه در عوض تفویض قلعه مذکوره گرفته حصار را باختیار ملازمان مرهته گذاشتند از آن وقت در تصرف مرهته است و این معامله در عهد احمد شاه پسر محمد شاه بابری روے داد چون راجه گوهد بنابر قرب جوار که از گوالیار و قلعه گوهد فاصله سیزده کروه است و اهل پیشه خواهان آنجا بوده از جمیع نشیب و فراز اطراف و جوانب کما ینبغی اطلاع داشت نشاید آن قلعه را به برکوه بلند مخفی از اغیار رو دیوار حصار همان طرف پستی بسیار نیست باطراف دیگر داشت مدارج مذکوره را هم با سرداران فوج انگلیشی ظاهر و چندکس را که از آن راه واقف و بلدیت داشتند حاضر کرد سالار فوج انگلیشی زینه‌ها مناسب آن دیوار در کمال اخفا آراسته و با شتهار طرف دیگر از جا‌ے اقامت خود که در گوهد داشت نهضت نمود چون بفاصله پنج شش کروهے قلعه لشکرش رسید اول شب لشکر را بجا گذاشته فوج را جریده با زینه‌ها‌ے آراسته همراه برد و آخر شب قریب صبح بطرف مذکور حصار رسیده در غفلت مستحفظان بالا‌ے حصار برآمد و ما رسان را بزیر شلک آتش بار گرفت آن وقت که هزار رو تهزارکس ایشان داخل قلعه گردیده باشند ده هزارکس غفلت پیشه اینجا‌ها نتوانند که از عهده برآیند می گویند قلعه دار مرهته از فرط غیظ و غیرت یا خوف باز خواست اولیا‌ے نعمت خود را هلاک ساخت و روایتے چنین هم مسموع شده که رئیسے از ما رسان قدیم پادشاهے از مرهته‌ها بنابر عدم ایفا‌ے وعده ما او باخفاء راه عداوتے می نمود و در ظاهر مدارا کرده اندرون قلعه بود بدلالت و اعانت او این کار صورت گرفت علی اے حال قلعه در قبضه تصرف و اقتدار انگلیشیه درآمد بنده خاکسار در کلکته بود که خبر فتح گوالیار رسید و صدا‌ے شلک توپها در شادمانی این فتح بگوش خود شنید و مسموع گردید که مهاجی سندهیا که از سپه سالاران عمده دکهن و صاحب اختیار صوبه مالوا و اوجین و قلعه گوالیار بود درین برسات که او اخر سال نود و چهارم مائه دوازدهم هجری است بعد رفتن جنرل گادرد به بندر سورت در صوبه مذکور آمده موسم برشگال در آنجا گذرانید و بعد انقضا‌ے برسات ایں الان اطلاعے نیست که سردار مذکور بمقابله جرنل گادرد که بر سر قلعه بسے رفته و آنرا محاصره داشت رفته یا تدارک گوالیار و فرو نشاندن آتش پیکار در قرب و جوار اله آباد و کالپی و کوره و اتاوه امر کوز خاطر داشته درین طرف با با افواج انگلیشیه که متعین گوهد است و با کرنل کمک که از راه کوهستان قاصد ملک مالوه و اوجین در همین برسات گشته بود مستعد ستیز و آویز است بعد ازین بوضوح میوست که بنابر کثرت اخراجات که لازمه افواج کشی و حروب و کروب است و نیز بنابر صدمات قحط و غلا که نیز از لوازم جنگ با مرهته است چه مرهته کمتر می جنگد و کوشش بسیار در ممانعت وصول اجناس

باحتیاج لشکر مخالف گشته نمی گذارد که دانه یا پرکاہے تواند رسید و از چار سوے لشکر خواه ملک خود ش باشد خواه ملک دشمن
دہات و انبار ہاے اجناس را سوخته اثرے از ماکولات و آبادی و جمیع باحتیاج نمی گذارد و مابحتاج آمده و آثار نفاق ہم از
رانا سے گوہد مشاہده نموده دست از اعانت او بر داشته قلعه گوہد و گوالیار را باختیار او گذاشته داعیه مصالحه با مرہٹه
نمودند مہاجی سیندہیا این امر را غنیمة غیبی و نعمت غیر مترقب شمرده نیز عنان از حرب ایشان باز کشید و سردار و افواج انگلیشیه
برگشته در کانپور و طرف کوه آمده بر سر حدود صوبه الہ آباد چہاونی نمودند بنابر امید مصالحه با عہود و مواثیق که طرفین را منظور است
ترک جنگ نموده انتظار انفصال دارند اما ہنوز معاقدہ منعقد نیست باید دید که بچه می انجامد اما سیندہیا از رانا سے گوہد که او
باعانت انگلیشیه قلعه گوالیار را از دست مرہٹه باستخلاص ساخته و قابض و متصرف گشته قاصد انتزاع اکثر ممالک مسخره
آنہا بود بجان رنجیده در فکر استیصال رانا افتاده خرابی ملک و قلاع رانا را پیدا گرفت و الی پونه ہدا در تاخت و تاراج ملک رانا
و انتزاع قلاع متشبث و مستعد و سرگرم است و تا حالت تحریر این سطور جمیع ملک رانا و قلاع عمده او را از دست رانا انتزاع نموده غیر از
قلعه گوہد و گوالیار در دست رانا نمانده و افواج سیندہیا ہر دو قلعه مذکوره را محاصره دارد و عرصه بر رانا تنگ گشته تا بعد ازین
چه شود و بعد از محاربات بسیار سال گذشته که سنه یک ہزار و یکصد و نود و ہشت ہجری بود رانا عاجز آمد چنانچه مہاجی سیندہیا رجوع
نمود و قلعه گوہد و تمام ملک رانا بتصرف سیندہیا در آمد و سیندہیا چند ماه قبل از این مقاله گوالیار را ہم بجبر و عنا مسخر نموده بود و در جہت
سنگه که با گورنر جنرل بہادر خدع و دغا نموده آخر الامر مغلوب افواج انگلیشی گردید نیز در حمایت مہاجی سیندہیا و لشکر او دست
و متوقع اعانتہاے او می گذراند باید دید پایان احوال او ہم چه صورت می گیرد و نیز احوال جنرل گاڈرد بہادر غیر معلوم و اخبار
مختلفه درباره او مسموع شده لہذا به نگارش آن مبادرت رفت بعد ازین اگر حیات مستعار وفا کند و خبر منقحی بگوش فقیر رسد
انشاء اللہ تعالی با این مسودات انضمام خواهد یافت اما وقت رفتن جنرل کوٹ گورنر را با او معهود چنین بود که فوج سنگین دیگر
از طرف کٹک و مگر ناتهه و کنجام و سیکاکول بسر کردگی کرنل پیاڈس که سردار عمده و از افاضل ہندسین و قلعه دار کلکته است
بنابر اعانت و رفاقت جنرل مذکور براه خشکی خواهد رفت چه خاطر ما از مرہٹه کٹک بنابر عہود و مواثیق مجدده و مصالحه قدیمه و حضور
و اظہار وکلاے او جمع بود که اینہا با ما متفق و خیر خواه ہستند مانع و مزاحم عبور و مرور فوجہاے ما از راه مذکور نخواہند بود چون بر بساط انقضا
یافت و افواج و رؤساے عساکر انگلیشی را گورنر بہادر از ہر سو چیده و طلبیده اراده ارسال آنہا تصمیم داد و یکی از اصحاب انگلیشیه
با مبلغ سه لک روپیه نقد و تحف و ہدایاے دیگر مثل بعضے زیورہاے جواہر زواہر و ملبوسات فاخره و غیره مع وکیل جمناجی که
نبیره رگهوجی بهوسله و سالار لشکر دار کٹک است حسب الامر گورنر جنرل بہادر و وثیقه متضمن عہود ہمراه گرفت برای استیذان
ارسال فوج ازین راه و استمزاج جمناجی مذکور در قبول و امتناع پیشتر رفت او لطف و تملق ظاہرے نموده ہدایاے مرسله
گرفت و انفصال جواب و سوال مطالب برامر پدر که درنا گپور کلان دار الملک خود است گذاشت می گویند دلیل بنا گپور رسیده
عرض احوال نمود او جواب چنین داد که قول و قرار این جماعه بنابر سلوکی که با حکام بنگاله و اولاد شجاع الدوله نموده اند از غایت
اشتہار لائق اعتماد نمانده و قطع نظر ازان ما تابع مرضی سرداران عمده دکنیم در خصوص صلح و جنگ ہر چه راے آنہا بران اقرار
یابد ما را ہم قبول خواهد بود و درباره راه دادن با فواج ایشان که از حدود ما بگذرد اختیار نداریم ما ہمه تابع امر سرداران دکن و حسب الامر
آنہا سد راه ایشان بلکه مامور باز رفتن بنیران جدال و قتال در قلمرو بنگاله و غنیمت با دیم بہانه عہود سابقه ازین اراده تقاعد ورزیده ایم ہمین قدر
که ما دست از منازعات و مشاجرات نکرده ایم بس است شنیده شد که گورنر جنرل بہادر بعد استماع این خبر پیغام فرستاد

که شما با ما مصالحه خود از سابق دارید چه مانع است که رفاقت ما را هم الحال اختیار نمائید و سه لک روپیه مدد خرچ ماه بماه سوا سے وجه چوتهه که از سابق مقرر است گرفته رفیق فوج ما که بدکهن میرود باشید جنباجی و پدرش قبول نموده جواب داد که چه مضائقه بشرطآنکه زر بقایای چوتهه ما که قریب بشصت لک روپیه بر شما از روے حساب لازم الادا است بما بدهید و آینده نشان مهاجنے نمائید تا وجه مذکور را ماه بماه از دو گرفته در رفاقت شما باشیم گورنر جنرل بهادر این اسنده عار آن تکلیف مالایطاق دانسته و ازین گفتگو ما بوی نفاق استشمام فرموده قبول نفرمود و رفتن کرنل پیارس بدین جهت در تعویق افتاده افواج انگلیشیه چنانچه از سابق بر حدود خود و ذخیره هاے راه در آمدن افواج مرهٹه در قلمرو صوبه بنگاله و عظیم آباد بوده است و افواج جنباجی بر سر حدود خود و در کٹک نشسته طرفین در کمین همدیگر و منتظر وقت اند باید دید که دگار جهان درین فتنه هاے آشکارا چه مصالح پنهان داشته و ظهور آن در چه وقت اصلاح پذیرفته بعد ازین بوضوح انجامید که مرهٹه ناگپور این گفتگو را سرمایه حصول مقاصد گردانیده چون زرهاے بقایاے چوتهه خود تمام و کمال مع دیگر هدایا و تحائف گرفت و وکلاے او در اینجا زرها و جاگیرها میسر آمد عداوت دیرینه با سرداران براهمه پونا و غیره ممالک دکهن خود از سابق بود جنباجی برخاسته نزد پدر خود رفت و کرنل پیارس با فوج شائسته از راه گنجام و سیکاکول بطرف مندراج نهضت نموده بقلعه آنجا رسید و با تفاق جنرل کوٹ نگر معافها با حیدر نایک داد و ما کارے از پیش نرفته غیر از چه است قلعه دیگر کارے نتوانستند و حیدر نایک الی الان باستقلال و اقتدار در صوبه ارکاٹ مسلط است اما قلعه مندراج بدست ایشان مانده یکبار کرنل پیارس بسوار سے جهاز قاصدے بکلکته آمده زرهاے بسیار که این بار گورنر جنرل بهادر از روساے قوم خود بطور معاوده بخوشی آنها گرفته حاصل نموده بمندراج برد و نیز جنرل کوٹ بیمار گشته بکلکته معاودت نمود اما کرنل پیارس و دیگر سرداران مع فوج در قلعه مندراج اند و مشهور است که گرانی غله و جمیع ما یحتاج از ماکولات و غیرها در آن قلعه بے نهایت بلکه مافوق الطاقه است بشدت استقلالی که اصحاب انگلیشیه دارند و از حسن سلیقه و تدبیر او و قدر رسانی گورنر جنرل بهادر پایداری نموده تا حال که سه سال گذشته قلعه مندراج مفتوح نه گشته تا بعد ازین چه شود

ذکر بعضے از احوال وخصایص مبارک الدوله و مظفر جنگ و منی بیگم و ببو بیگم

مبارک الدوله خلف چهارم میر محمد جعفر خان و درین وقت سال عمرش بیست و دوم است جوان صاحب خلق و با مردم باختلاط یاران و مصاحبت مخلصان می گذراند و عزت و پاس نزاکت مردان که از خاندانهاے عمده اند بسیاری نماید ترحم زیاده از حد بر زیردستان مے فرماید اما اوقاتش با منتظم و همیشه مشغول بلهو و لعب و مستغرق در عیش و طرب نه با دنیا کار دارد و نه با دین بکسی بر دو دستیش دل نشاد است و نه از دشمنی او کسے غمگین از ناسے غلامان و ملازمان او و بپدرش روبرو و هر چه بر زبان آید می گویند و راه ادب نوکرے و بندگے نمی پویند جاسے که نمی باید مراعات هزارها بعمل مے آید و جاسے که باید امکان ندارد که جسم از لبسه اشبس بر آید عوام هند در برسات کشتی از کاغذ یا کاه ساخته و درخت هاے موز بر آن بسته در او چراغی یا شمعی روشن کرده در دریا سر میدهند و ولیده گندم پخته و شیر و شکر سے در آن داخل کرده بسقا میدهند تا فاتحه بخوانند و آنرا نیاز خواجه خضر علیه السلام میدانند سراج الدوله ابراهیم بغرور دولت و جهل دین و ملت یکبار این نیاز مخترع عوام را بکمال کرد و کشتی بسیار بزرگے که صدها هزار سوار و عمله خدمتگار روشنی بر آن بود بر آراسته و چمن هاے روشنی هزارها ساخته در دریا سر داد و شموع

ومشاعل بسیار بر کشتیها برافروخت و آتشبازی مختلف الاطوار در دریاے بہاگیرتی سوختہ شبی تماشاے آن عشرت نمود متابعانش
این عمل را سنت سنیہ دانستہ بجد گرفتند تا آنکہ مبارک الدولہ ہم با وجود آنکہ در دولت و شوکت ہزار یک او برابر نیست
و عملہ و فعلہ ملازم و اشخاص عمدہ مشاہرہ خوار با بتلاے احتیاج و افتقار از ہمین قسم مصارف پوچ مبتلا و گرفتار اند مباشر
عمل مذکور گشتہ ہر سال دہ یازدہ ہزار روپیہ صرف این کار سے نماید و درین کار ہم مثل کارہاے دیگر از بے خبرے نصف
آنہا عملۂ خائن مے خورند و نصف دیگر بمصرف بے موقع مذکور مے رسد با وجود دعوے اسلام و گرفتارے خواص و عوام
از ملازمان و رفقا با انواع رنج و عنا بسبب عدم وصول مشاہرہ پنج شش ہزار روپیہ بمصرف بجا آوردن رسم دیوالی کہ از لیالی
معینۂ ہنود است ہر سالے خرج دیگر کشش بر دم تقسیم مے شود و آن اینست کہ تماثیل مختلفة الاوضاع و الالوان بہائم
و انسان مثل تہا و غیرہ از گل و شکر و انواع حلویات و برنجہاے مشوے از دکانہاے بازار خریدہ براے اطفال ہمہ گرے
فرستند و ہوسے خود براے گل اغنیاے ملاہی پسند از جملہ واجبات است کہ بعمل آید و بقدر استطاعت زر و وافرے
بمصرف رنگ و رقص و انعام در عوض ہزلہاے و فحاشے و دشنام نام بنام کہ ہر یکے از عمدہ ہا را مردم ہزل و رذل میدہند
دادہ آید در ہولا کہ فقیر وارد مرشد آباد بود اختتان اولاد مبارک الدولہ بعمل آمد در اعطاے خلاع بکنیزان و زنہاے
اقارب و خواجہ سرایان ملازم او و دادرش بہو بیگم و غیرہ سے و پنج ہزار روپیہ بمصرف رسید و فریاد الجوع الجوع طلب داران
سر بفلک می کشید از انجملہ فیل و خلعت و پالکی و جیغہ و سرپیچ مرصع مع برکلگی و مالۂ مروارید بسعادت مند خان ناظر محل بہو بیگم
والدہ مبارک الدولہ عنایت شد و کسی نفہمید کہ ناظر مذکور را درین خصوص چہ مدخل بود و کدام حسن خدمت بظہور رسانیدہ کہ
مستحق این ہمہ عنایت گردید و ازین قبیل مصارف لایعنی بسیار است کہ نمی توان بشمار آورد گروہے چند از خوانندگان
و رقاصان بمواجب عظیمہ ملازم اند و عزت و احترام شان بمرتبہ کہ در سوالف ایام امرا و سلاطین براے علما و افاضل انام
مے نمودند و مبارک الدولہ شاگرد اکثرے از ان جماعۂ درین روزہا روشن خان پسر شریف خان قوال کہ در عہد نماے جاہ
میر قاسم خان داروغۂ ارباب طرب بود بمرشد آباد رسیدہ بتازگی اسناد امارت و تبت مذکور گردید و بدر ماہہ گران و عنایت
شمشیر خاصہ ولایتے کہ ظاہرا خرید مبلغ خطیرے بود و در شادہاے پوشاکی امرا و دیگر ملبوسات خاصۂ اختصاص یافتہ نہایت
معزز و مکرم و با نجبا و اقرباے ناظم برابر بلکہ مقدم است و بہو بیگم اگر چہ از سلسلۂ خوانندگان است اما با زنان نجیبہ
با وجود مکنت و نشہ دولت بفروتنے و تواضع سلوک سے نماید و قدر نجابت شناختہ عزت و احترام بسیار سے کند
و صفت جود و قبیلہ پرورے دارد و با اقارب بلکہ کسانیکہ را کہ می شناسد خوش سلوکے ہا تقدیم سے رساند و
منی بیگم اگر چہ از اتباع بہو بیگم دیر در دۂ پدر و مادر او و پدر بہو بیگم منی بیگم را بخدمت میر محمد جعفر خان رسانیدہ لیکن تقدم
ہمخوابگی میر محمد جعفر خان بر بہو بیگم دارد زنے است بسیار با شعور اما مغرور و از نخوت معمور و در حمایت رفقاے خود
و متوسلان متصلب و مستقل فراخ کسے را کہ ملازم خود کند روا دار برطرفی او نیست مگر جرم عظیمے از وے سر زند و اوضاع او منتظم
و بخشش ہم بموقع چنانچہ در ہمین اوقات کہ فقیر وارد مرشد آباد بود شنید کہ کسے از نسوان تعلیم یکے از دختران ملازمش
شادے دخترش شروع گردید بہر قسم اسباب اعانتش نمودہ شفقت یا آشنا داشت فی نقد رعایت نمودہ و ہمین قسم
اعتبار علے خان خواجہ سرا را از حضیض خاکسارے باوج رفعت شعارے رسانید و حکیم عسکرے را کہ طبیب خاصۂ اوست
نہایت رعایتہا نمودہ از رجوع باغیار مستغنی و بے نیاز گردانیدہ و ازین قبیل ہر کہ ملازم اوست گویا نسخۂ کیمیا یافتہ

ورود نیاز در احتیاج ابواب لیمان زبان نافته است اگر اند کی حسن خلق و تواضع میداشت ومدار الهام دانائی
می یافت دلشوره او راه سیر فت در نسوان این زمان نظیر نداشت مظفر جنگ که ذکر احوال و القاب او در این اجزا
بحسب مقام اکثر گذشت اگرچه کمسن سال و تجربه کار روزگار ست اما [illegible] بیباک ولاابالی در تقریر سخن بلحاظ اطراف و
جوانبش ندارد و اندیشه صدق و کذب هم چندان نیست چند سال قبل ازین که نیابت خالصه و نظامت بنگاله باقتدار داشت می گویند
که نهایت از عفاف محروم بود و ناقدرشناس ارباب عقل و علوم برای خود بسیار مستبد در اوقات او هم نامنتظم اغلب [illegible]
به بازی گنجفه و چوپر مشغوف و در مجالس به بسیار گوئی و قصه خوانی سلاطین کهن مشغول و با وضاع و معتقدات خود نازان
در روبه خود مرغب اولاد و پیروان با وجود جاگیر بسیار حاصل و غیره مدام همیشه مقروض و مصروف ساختن عمارات هر چند اماکن بسیار
زیاده از قدر حاجت و کار موجود دارد و خود مقروض است باز هم دست از سر انها بر نمیدارد و از هر که هر چه بقرض دوام یا بهر صورت
که میسر آید در گرفتنش اندیشه ندارد و بهمین جهت بدنام و مورد طعن خواص و عوام است و اولادش حسب الارشاد پدر خود را
از همه بهتر میدانند و در ملاقات با بزرگان و ارباب خاندان عمده تواضع و فروتنی معیوب می شمارند هر دو پسر بلند اخترش
با وجود قلت مقدور و زر بغرور سے مبتلا اند که حد ندارد با آنکه زیاده از صد نفر خدمتگار و چوبدار و مشعلچی و غیره ملازم تحمل ندارند
در سواری زیاده از سی چهل کس همراه نمی دوند تا هم از عدم وصول تنخواه با ناله و آه می گذرانند معهذا خود را همسر آصف جاه دانسته
سر تواضع و اخلاق برای احدی فرو نمی آرند رفتن در خانه کسی هر چند از اشخاص معزز باشد ننگ و عار خود میدانند و بنا بر قلت
مقدور ملازمان صاحب ندارند و رونق خانه و مجلس خود که می خواهند هر که ناگهان وارد شود دست از و بر نمیدارند تا در در
اختلاطها می بارده کشاده جان او را بلب می آرند با این حال نمی خواهند که کسی حقه خود کشد یا از نوع ادب ته کرده نشیند بنابرین
اخلاق صاحبان مفت هم منزجر و آمد و رفت اعزه در دولت خانه شان کمتر است برادرش محمد حسین خان از جمله نیکان و فاضل
و طبیب ماهر کامل است و پسرش که داماد مظفر جنگ و محمد زکی خان نام دارد جوان مهذب خوش خلق نیکو ملق است و قابل ملاقات
و اختلاط ارباب عقل و هوش بنده علی خان پسر حکیم الممالک علی نقی خان که شوی عم مظفر جنگ در کمال مصاهرت او نیز اختصاص
یافته اگرچه مزاج خوانان هندوستان زیاده دارد و در شاهجهان آباد بهم رسیده در عین شباب وارد مرشدآباد گردیده اما
خالی از بعض محامد و مثل دیگر منتسبان بر خود مغرور نیست با مردم آدمیان الفت و آمیزشی دارد و دیگر جمله ارکان موافق مزاج آقا
وارفته از سی و نام نیک طلبی بیگانه و ناآشنا

ذکر بعضی از مصطلحات و رسوم و عادات اصحاب انگلیشیه و ضوابط و قواعدے که در معاملات ملکی اختیار نموده از اوضاع حکام سابق اینجا نسخ و ترک نموده اند و وجوه و اسباب اختلالے که در احوال خلق این دیار راه یافته اکثرے بفلاکت و هلاکت گرفتار گشته اند

کمپنی عبارت از جمعیت چند کس است لهذا در فرقه سپاه هم عدد معین اشخاص را کمپنی میگویند بیشتر صد نفر برق انداز
را یک کمپنی و سردار همه آنها را صوبه دار می گفتند الحال هشتاد و پنج نفر برقنداز کمپنی است سردار همه آنها صوبه دار و سردار
یک ثلث از ان جماعه دار و سردار دوازده کس را حوالدار و نایک و سردار شش کس را انگلدار می گویند و ده صوبه دار مع اتباع
خود که جمع شوند که یک پلٹن است و سردار هر ده صوبه دار و یک پلٹن را کمیدان می گویند و یک پلٹن که از استفے با جمیع

سرداران و اتباع تابع یک کپتان می باشند که اختیار بحالی و برطرفی و عزل سرداران ش و نصب دیگرے بجاے او و تربیت آنها و
دادن تنخواه و کرتی و دستار و کمربند وغیره و اصلاح ذخیره گیری بندوق الجماعه ذمه کپتان مذکور ست و کپتان را در ریاست این
یک پلٹن فوائد بسیار عائد می شود گویا بمنزله جاگیری است رعایت هر کپتانی که هرگز خاطر سردار مے گردد و در اصاحب پلٹن می گردند
والا در ماهه خود می یابد و امیدوار بدست آمدن پلٹن مے باشد و در فرقه سپاهیان ولایتی اگر از ادنی وار اول اند اول سولداد
بعد از ان که ترقی کند سارجن مے شود که بر سولداران در تربیت و نگهبانی آنها حاکم است و در ینجا و اشرف اول درجه نوکرے
انسن است بکسر الف و فتح سین مهمله و سکون هر دو نون بعد از ان لفٹنن بفتح لام و سکون فا و فتح تاے مثناتی فوقانی
و نون اول و سکون نون ثانی بعد از ان کپتن بفتح کاف عربی و سکون بای فارسی و فتح تای مثناتی فوقانی و سکون نون
بعد از ان میجر است بکسر میم و سکون یای مثناتی تحتانی و فتح جیم و سکون رای مهمله بعد از ان کرنل بفتح کاف عربی و سکون رای
مهمله و فتح نون و سکون لام بعد از ان جرنل بفتح جیم عربی و سکون رای مهمله و فتح نون و سکون لام و بالاتر ازین مرتبه ریاست و
نوکری سپاهیان نیست و نجباے غیر سپاهی که صاحب اختیار معاملات و رئیس و مطاع می باشند نام مدارج نوکری آنها
فقیر مفصل نمے داند اما عموماً همه را کرانی مے گویند و کرانی بکاف عربی مکسور و رای مهمله با الف و نون مکسور و یای مثناتی
تحتانی عبارت از نویسنده متصدی است و نوکرهاے هر دو فرقه را رتبه تقدم و تاخر باعتبار زمان نوکری است هر که اول نوکر
شده او در مرتبه بر همه تقدم دارد و هر که آخر از همه نوکر گشته او از همه کس در مرتبه موخر است و باقی همه بالنسبة از یکی مقدم و از دیگرے
موخر اند و موخر بمرتبه مقدم نمی تواند رسید مگر ببدر رفتن یکے ازین سلک خواه بمردن خواه باستعفای نوکرے خواه به برطرف
شدن بنابر جرمے و تقصیرے و بمجرد بیرون رفتن یکے ازین سلک متاخرین مرتبه او را ترقی یک درجه بدون سعی و تلاش
از رتبه که دارند میسر مے آید و اگر سه چهار کس بیرون روند همان قدر مراتب متاخرین مے افزاید چنانچه ممکن است که یک لفٹنٹ
بدون آنکه کپتن و میجر شود یک مرتبه ببدر شدن چند کس بمرتبه کرنیلے برسد و همین قسم در زمره کرانیان و کمپنی که الحال بنام
دیوان خالصه هر سه صوبه اڈیسه و بنگاله و عظیم آباد و فی الحقیقة مالک و مسخر اکثر سواحل و بلاد هند است عبارت از چند
انگلیش مالدار مقتدر ولایت انگلنڈ و سکنه لندن اند و شهر لندن دار السلطنت بادشاه انگلیشیه است اول آنها باستیذان
ارباب کونسل ولایت خود و بادشاه آنجا باهم اجتماع نموده بناے تجارت در مملکت هندوستان گذاشتند و سر رشته
تجارت مذکور سالهاے سال جاری و اولاد و ورثه آنها با دیگرے از مالداران هر که خواهد شریک جماعه مذکوره گشته کمپنی بود و
هست تا این زمان که از عهد سراج الدوله بحسن سرداری و کارگزاری او و میر محمد جعفر خان و دولبه رام مالک این بلاد گردیده
بقبض دیگر حکام مغرور از خرد و در هندوستان مملکت ستان گشته بمرتبه سروری کل ممالک هند رسیده اند و بادشاه این
جماعه را باصطلاح شان کنگ بکاف عربی مکسور و سکون نون و کاف عجمی میگویند بادشاه این فرقه اگرچه نافذ الامر است اما
بطور خود بے مشوره ارباب کونسل خود و اصحاب کونسل ولایت خود حکمی نمے کند و اگر کند امضائی یابد ارباب کونسل او امراے
آن دیار اند و اصحاب کونسل ولایت عبارت از چند کس اند که اهالی هر شهر و بلاد آن ولایت یک دو کس را از میان خود چیده
آنها را عقل ناس و خیرخواه دیده زمام اختیار جمیع کارهاے خود بدست آنها سپرده بوکالت خود برگزیده اند و بدار السلطنت
فرستاده متعهد مصارف آنها می باشند تا هر کارے که در آنجا روی نماید و بادشاه و امرا را اراده امرے از خاطر سر زند
که موجب رفاه و بهبود آنها و کل رعایا و عموم برایا باشد سنجیده و فهمیده قبول کنند و هر چه را آنها تعهد نمایند همه آباے

بها و آن ولایت را بطوع و رغبت قبول و منظور باشد و هر چه درسان کار در کار باشد و کلای مذکور منظور داشته تا آنها اطلاع دهند آنها در سر انجام مهمات بجان و دل کوشند و عذرے درسان باب بر زبان نیارند قواعد مجمل بسیار منقح و ضوابط بسیار خوب اقرب بانتظام دارند اما در ولایت و در اینجا هم با یک دیگر همان ضابطه است لیکن تا حال براے مردم اینجا و در ملکداری این بلاد اقتناع بضوابط و قواعد شنیده اینجا نموده آنچه از متصدیان و عمله دست نشان خود اخذ کرده در کتابها درج فرموده اند همان قدر در حق و صواب میدانند و کنه بناے قواعد مذکوره که براے چه کار مقرر گشته است استکشاف و استفسار نمی نمایند یا فهمیده عمداً تجاهل می کنند و فائده این تجاهل بر ما منکشف نیست خلاصه چون ابواب مصاحبت با مردم این ملک مسدود و در اختلاط با اهالی این دیار نفور اند طرفین را از احوال یکدیگر آگاهے نیست اشخاص معدودے ازین ملک در خدمت رؤساے کمپنی و کونسلیه ها اطلاع رسته حاضر و شیر اند و تنها نه ازین جمله مردم اند که اغراض خود دیکسو نهاده در آنچه رفاه مردم و انتظام و آبادی ملک و عالم است ظاهر نمایند و بالعموم مردم آدمی رغبت صحبت و استماع مقالات و حکایات آنها اصحاب انگلیشیه را نیست تا ازین همه مردم بعض نیک طینتان دانا دل در آنچه رفاه خلق خدا و آبادی و آرام ملک و رعایا باشد بگوش هوش ارباب حل و عقد انگلیشیه رسانند فقیر درین مقام احوال حکام معدلت شعار سابق و وجوه و جهات بناے ضوابط و قواعد که سروران عالی شان هر ضابطه و قاعده را براے کدام فائده بر آورده و غرض ازان چه بود و متاخرین بانقلاب نیت ازان قواعد و ضوابط چه خواسته و اغراض باطله خود را بهانه اجراے قواعد مذکوره در نفع ها سے مردم چگونه آراسته اند بقدر مقدور و شعور خود ظاهر مے نماید تا اذکیا را اطلاع تام برین مرام حاصل آید شاید بامانت و سعے صاحب توفیقے اکثر بلاها از سر خلق خدا برخاسته فسادها باصلاح گراید و بندگان حضرت رب الارباب را رستگاری از گرفتارے ها میسر آید و فقیر بمقتضاے حدیث شریف الدال علی الخیر کفاعله ماجور و مثاب باشد و الله ولی التوفیق

ذکر اسباب اختلالیکه موجب بے نظامی این ممالک و ویرانے بلاد و خرابی عباد گردیده و انقلاب کارها و ضوابط و قواعد که بیشتر چسان و براے چه بوده و الحال بچه حد رسیده بر سبیل اجمال

بر ضمائر ارباب فطنت و ذکا ظاهر و هویدا است که بحسب تقسیم در اقالیم هر قطعه زمین را اثرے است خاص که غیر آن ندارد چنانکه بنا بر وضع و ارتفاع بلاد و جهات خفیفه دیگر در قطعات زمین یک اقلیم اختلاف بسیار پیدا و آشکار است که حاذقان درین باب اصطلاح به بیان و برهان نیست و اگر حال جمیع اراضی و بلاد یکسان بودے اختلاف الوان اشخاص و آثار و اشجار و معادن و ینابیع و نباتات و حیوانات پدیدار نشدے از جمله بلاد هندوستان اقلیمی است وسیع و اوضاع و رسوم مردم این دیار و معاملات و ضوابط و قواعد نظم و نسق این ممالک از ابتدا الی الآن مباینت تمام با اقالیم دیگر دارد و تا حکام بطوریکه مناسب اینجاست سلوک و معمول ندارند انتظام و آبادی ملک و رفاه و آسائش خلق خدا و امن و امان درین اماکن امکان ندارد و ازین جهت که این اقلیم منسوب بزحل و مریخ ستاره مذکور است اکثر مردم اینجا پست فطرت و ضعیف العقول و کم طاقت و همیشه مغلوب لشکرکشان دیار دیگر بوده اند و هرگاه سلاطین عالی شان را تسلط برین ممالک میسر می‌شد بعد زجر و قهر که لازم حرب و قتال و جنگ و جدال است اهالی اینجا را استمالت نموده بجان و مال و عرض و ناموس امان داده هر یکے را بشغل خود بازمی داشتند و وزرا و امراے مقتدر مختار در کارها که از ادنی تا اعلی و ادنی حضور پادشاه و مردم او و اتباع بار یافته هر کسے لیاقت هر کارے که داشت ظاهر مے کرد و سروران صاحب کیاست و فراست قدر و پایه هر یکی را شناخته امریکه مناسب قدر

ومعتقد صاحب تدبیر با وتصرف بعض ثرمیدند و خود بمیان ناظر بوده در انتظام امور این مقدار هم فساد و خلل در پرورش رعایا و برایا گوشه ندیده
امتحان یافته مرهم نمک نداشته کارداران بمرتبه قدر و منزلت بیش افزوده و با عامه رعایا و برایا چون پدر مهربان شفیق و مجوز بوده نمی گذاشتند
که غبار ملالت بر دل یکی از بندگان خدا نشیند ولی آنکه یکی الفت و بادشاهی کلفت با همه هم را بیک نظر می دیدند و تا عهد شاه جهان
بادشاه کمال انتظام و امن و امان بود از عهد عالمگیر بنا بر شدت ترس و گرمی که داشت فساد ها بهم رسید اما از هوشیاری و شجاعت و
نفاذ و امر غریب خللی و شورشی ظاهر نبود و مع هذا و همیشان خلق از شر اقویا سفسد رو نیافت با زهم بنا بر رفع بذات جیدی خود که در مقید
داشتن پدر و کشتن برادران ظهور یافته بود ارباب عمائم را پیش آورده نوعی تسلط داده بود که بالاتر از آن متصور نباشد تا
مردم او را بادشاه دین دار اسلام پرور شمارند و بدین جهت از آن مفسدان مرائی چنان فتنه ها بهم رسید که حد نداشت و عامه
از شومی آن تیره کیشان عاجز و پریشان گردید و فساد ها سیتی تا حال در طباع عوام اهل اسلام الی الآن جاری و ساریست
است و جمله از آن در پایان دفتر اول که حاوی احوال سلاطین ماضی است تحریر در آمده و در زمان فرخ سیر که هیچ و پوچ محض بوده
رتن چند دیوان قطب الملک اقتدار یافته در امور سلطنت مختار گشت و عمله و ارکان سلطنت و امرا و متصدیان قدیم عالمگیری
از قرب خود معزول و از کار رکن رها ماحل و ممنوع شده اجاره سرکارات و پرگنات و چکله ها خالصه و رشوت در اعمال
مقاصد و مهم شروع گشته شیوع یافت و دادن بهتان آرام طلب بدست آوردن مشت زری شخص معین منتقم شمرده خلق
خدا و رعایای بیچاره را بدست متعهدان و اجاره خواهان ظالم ویران کار فروختن آغاز نهادند و بغیر رجوع با کاشتن و دیر ماندنی
ملک و بی اثری خلق و نفرت رعایا از حکام روز افزون رفت تا آنکه قضا و صدارت و عدالت هم تعهد شد و احکام خرج
و عدالت بالمرة برخاسته بهر وجهی که زری بدست آید وجه همت اکثر طبقات امم و مرامیان ارباب عمائم گردید و بعد از نهب
فرقه در جهان نتوان یافت چه در صورت زهد و صلاح و تقشف اسمی در مناهی مردم را فریب داده جان و مال خلق خدا بر باد میدهند
و سائر الناس بمشاهده احوال اینها اقبح اعمال را بی اندیشه و هراس ارتکاب نموده اکتساب آنرا قبیح و مذموم نمی شمارند و از
پهلوی اینها مفاسد بسیار ناشی گشته در جهان و جهانیان جاری و ساریست و بمقتضای دوره فلکی مردم شوم طبع تا و ان
بهم رسیده زمان دولت سلاطین غافل بی شعور و امرای بیجدان بغور در بیدار گشت و آفتاب عدل و داد مائل بزوال گردیده
رفته رفته بمغرب جهل و عدوان و ظلم و طغیان غروب نموده و کار بجائی رسید که حالیا اصلاح آن متعسر بل متعذر گشت و اکنون کل مملکت
ویران و خلق عالم بجان آمده اکثری را از زندگی ناگوار در احوال این زمان مقابل زمان سابق گردیده دنیا تیره و تار است در خولا که
دانایان فرنگ را آهنگ تسخیر ممالک هند مصمم ست و بر اکثری از بلاد تسلط دارند بسبب اجنبیت تمام از اوضاع ولایت خود شان
رسوم و عادات هندوستان هر چند سرداران آنها می خواهند و بجهد و جهد می کوشند صورت انتظام ملک و امن و آرام خلق رو
نمی نماید و بنا بر تنافر و تناکر انگلیسیه با مردم هند الفت و آمیزش باهم که منشای اتفاق و وفاق و مصدر انتظام و التیام است
میسر نمی آید بلکه بر عکس آن بمنصه ظهور جلوه گر آمده روز بروز احوال مردم این بلاد نهایت مختل و ویرانی ملک بمرتبه اتم و اکمل شده
و این احوال موجبات چند است که انشاء الله تعالی باجمال مذکور کرده آید اول آنکه این جماعه را نهایت بیگانگی است از رسوم و
اوضاع این دیار و مباینت تام از ضوابط تحصیل خراج و قواعد بند و بست این قسم ملک داری و باج ستانی است
چه در ولایت ایشان زمیندار مالگزار که خراج سلطانی سال بسال عائد سرکار بادشاهی نماید مطلقاً وجود ندارد و
باج و خراج زراعات و زمین و صوبه داری و فوجداری و خالصه و جاگیرات در ممالک اینها مروج نیست آنچه فقیر از

از دانایان این جماعه شنیده و به ثبوت رسیده از غرف و دریچه های بیوت و ظروف و اوانی نقره و طلا و غیره اجناس بطور
محصول چیزی می گیرند و بالجمله در طور طرز زمان و امرا در رتق و فتق مهمات روشی غیر روش این دیار و در جزا و سزای تقصیرات نیز اختلاف
بسیار است بعضی جرائم هم چنان است که درینجا جریمه دانند و برخی از تقصیرات است که درینجا سهل و آنجا عظیم شمارند و کذا بالعکس و بسا
امورند که در آنجا مروج و رائج گشته و درینجا کسی گاهی ندیده و نشنیده مثل شمار مردم هر بلدی از بلاد و جمع و خرج آنها که چه قدر بهم رسیده و چه
قدر مردند و طفلان چند زائیده و پیران چند مردند علی هذا القیاس در اکثر امور بلکه جمیع ضوابط و رسوم فرق بسیار که حصر آن متعذر و خلق این دیار هم بآن
صورت بر آمدن و مالک شدن آن اوضاع و عادات ناممکن و دشوار است و انگلیشیه چون معتاد بآن امور ند اکثر آن اوضاع را درینجا می خواهند
در رواج یافتنش را آسان می شمارند دوم آنکه اکثر ضوابط را که اخذ نموده و در دفاتر خود ثبت فرموده اند مدام در وجهات آن از مردم خود غرض
غیر متدین شنیده اند و آنها باظهار کفایت اندیشی خود و خوشنود نمودن صاحبان انگلیشیه در هر ضابطه و قاعده حصول مبلغی ظاهر نموده چنان
خاطر نشان نموده اند که گمان شود که ایجاد این قاعده برای همین تحصیل چند فلوس و غرضی غیر ازین منظور نبود و فی الحقیقه از چند مدت که
ابتدای آن عهد فرخ سیر است از ضوابط مقرره مردم شوم طمع را همین غرض مانده بود و بسا این جماعه که تازه وارد و از هیچ سو خبری
نداشته اند اظهار مردم پیش آمده را صدق محض پنداشته همان قسم بعمل می آرند بلکه بمقتضای هوش و فطانتی که دارند بعض ضوابط
را بسیار کریه شمرده موقوف نموده اند چنانچه در ابتدای احکام اسلام رواج زنهای فواحش و اشتغال مردان باین عمل نمی خواستند
خصوص در شب جمعه که از لیالی متبرکه است روا نداشته بوده اند که احدی مباشر فحش و زنا گردد و قتل و سیاست قوی
درباره مجاز ندیدن طریقه شرع شریف روا نمی داشتند لهذا تنبیه بالمال که طامعان بی مقدور را نیز اهم باشد و آفت عظیم
یکسان می دانند مقرر نموده برای این امر مبلغ زر قرار داده بودند که هر گاه چنین زنی ظاهر و آشکارا شود و مباشر فسق و فجور گردد
از زر دیگران دیگر شب جمعه مرتکب افعال قبیحه گردد دیگران تراز و جه سائر لیالی بگیرند و فقاره و سزای نوازان را هم تابع فرمان
همین شخص معین فرموده بودند که بی اذن و اطلاع او در جایی ننوازند و جزا و سزای تقصیرات فرقه مذکوره و محاکمه و انفصال
دعاوی و منازعاتی که ایشان را باهم گر باشد عهده همان شخص بود و درین هم مصلحتی بود که هر کسی در شادیها بقدر لیاقت و طاقت
خود اسباب نقارخانه و طبل و دهل و از بو الهوسی و تنک ظرفی بلای اسراف مبتلا گشته با اعیان و اشراف همسری بلکه برتری
نجوید از مدتی چند چنانچه مذکور شد شوم طمعان بی ایمان بهم رسیده و از غرض اصلی چشم پوشیده نقط تحصیل مبلغی باین بهانه
رکاکت منظور داشته این کار را هم وجهی از وجوه تحصیل گردانیدند و صاحب انگلیشیه بدنامی و رکاکت این عمل پی برده بالمره
موقوف و ممنوع فرموده اند و ازین قبیل است احوال جمیع ضوابط اگر انگلیشیان که جماعه خردمند و از تعصب بیگانه اند در قبائح
مروجه در قالب ضوابط و قواعد مطلع شوند چه عجب که باصلاح آن البته بکوشند فقیر بالفعل آنچه متذکر و جوه بعضی از آن
قواعد و ضوابط است می نگارد تا ارباب هوش را موجب تیقظ و آگاهی گردد قاضی برای اجرای احکام شرعی
مقرر بود که بی حیف و میل برای هر که هر امری از امور شرعیه استحقاق یافته باشد بعمل آرد و از سرکار بادشاه مشاهره و
جاگیر بقدر معاش خود بفراغت یافته مجال آن نداشت که دامی و درمی بطور رشوت از کسی تواند گرفت و اگر احیانا
ظاهر می شد که یکی ازین جماعه مرتکب این شناعت گشته مورد غضب سلطانی و ننگ اسلام و مسلمانی گردیده
مطعون طوائف امم و مبتلای غصه و غم همیشه از آن کار محروم و در دنیا و عقبی ملوم و مذموم می ماند و اکنون از مدتی
است الآن اصطلاح میران در قضا مقرر گشته اجاره و استجاره آن بعمل می آید و رسومی که در هیچ مذهب و ملت

بگوش امدہ ہی رسیدہ شیوع یافتہ عوام مسلمانان سادہ منفعل باخذ بعضی از وجوہ محترمہ قضاۃ بی ایمان کہ معتقد مسلمانان خود عیاذا باللہ چرا
خود ہد بود و ترویج لغوی ہم چنین عقائد نماشتہ باشند بجای می آرند و علم نمایان و تنکارسا می نمایند و بسعی و اہتمام آن نسبے دنیا ان
اعمال آن مخترعات بدعات قضات از جملہ معتقدات عوام اہل اسلام چنان گردیدہ کہ انہا را برگردانیدن از ان اعتقادات از جملہ
محالات و متعذرات گشتہ گویا در بارہ این بدبختان ست آیۂ کریمۂ رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلَّانَا نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ از جملہ
وجوہات محترمہ مبتدعہ بدبختان مذکور یکے اینست کہ اگر کسے از غربای مسلمانان بمیرد تا نائب قاضی بر ورسمین نیاید و دہی کہ قاضی
مقرر کردہ نرساند باعتقاد آن بیچارگان معلم معتقد ایان بے ایمان روح آن میت از خانہ اش بیرون نمی رود و آن شخص صاحب تعزیہ
اگر مقدور ندارد کہ وجہ مذکور رساند مع عیال و اتباع چنان نجس و ناپاک ست کہ اقوام اقربا او آب و طعام نمی خورند و سا آب و آتش نمیدہند
تا ناچار گشتہ بہ نذر و قطاع الطریقی یا قرض و دوام یا بیع مملوکات وجہ مذکور بقاضی رساند و خود سا از ان بلیہ رہا نند و ہمین صورت
است در ختنہ پسران و نکاح دختران کہ بعد بلوغ رسیدہ سالہا محروم و ممتنع از ختنان و مناکحت می نمایند تا وجہے برای رسوم
شادی و ادل بانان و جہ نذرانہ قاضی اگرچہ عمرہا بگذرد بہم نرسانند بعمل آوردن کارہای مذکور از متعذرات و ممتنعات است
و بسبب ہمین بدعت اکثرے را مدت عمر ابسر آمد و ختنہ و نکاح میسر نگشت و کسانی را کہ تکفین و انشای انہا نہ پذیرفتہ بر دیۂ
اسلام اند در ہر معاملہ کہ بقاضی رجوع آرند باخذ نذرہای رشوت حق را باطل و باطل را حق می گردانند و ازین قبیل مظالم بسیار
دارند کہ ذکر آن تطویل بلا طائل است

صدر الصدور و دیگر صدرهای هر صوبه و سرکارات

برای امتحان قضات و تحقیق احوال ارباب استحقاق و املاک و ائمہ مقرر بودہ اند تا قاضی جاہل از شرائع و مناہج اسلام خود را
بصورت افاضل و علما ساختہ بخدع و تزویر قضای جاہل نگیرد و از دیانت دین و ایمان و یقین بمبادرت جزا و آخرت بی بہرہ نباشد و نیز
برای گرفتن اراضی و املاک کہ بعضے از اہل استحقاق مرحمت می شد غیر مستحق خود را در زمرۂ مستحقین منسلک نگرداند و بسا سکہ مرحمت
شدہ متعدیان متغلب بمکر و حیلہ از ورثہ او نستانند و بجبر و غدر مالک و متصرف اراضی مذکورہ نشوند و یا بعض اراضی بہ مکر
زمین خالصہ را بحجت قطعات املاک خود داشتہ ان نہ نہند و مثل این خداع و تلبیسات بعمل نیارند اکنون کار صدارت را بجائی کہ
ظلمہ سابق رسانیدہ و اتمام آن چنانچہ ظہور العبد بیگ ملحد بے ریب و گمان نمودہ خون ہزاران مسکین از راہ بغض و کین بے اندیشہ
وسواس و بدون خوف و ہراس خوردہ و مرد و مظالم عالمی بر دوش خود بردہ کہ مثل الشمس فی وسط النہار از ارقام و اظہار
بے نیاز و مستغنی ست و گورنر بہادر بعد شکایت ائمہ داران و اطلاع بر ظلمہائی کہ در پردۂ نام صدارت بعمل می آمد اعمال قبیحہ
صدور سابق و ملاعین لاحق کہ نام انہا بر زبان خامہ وقائع نگار گذشت ناپسندیدہ قلیل وجہ رسومے کہ از ایام سلاطین
معدلت آئین و ناظمان صاحب عدل و دین معین بود مقرر داشتہ آنچہ این بدبخت سنگدل افزودہ وجوہ سوات صدارت
را کہ یکہزار و ہشت صد و چند روپیہ بود بسے و پنجہزار روپیہ رسانیدہ ہنوز از شکستہ حالان بیدل و اضی نبود درین ہم می افزود معاف و
موقوف گردانید ایزد تعالی بفضل خود نماید کہ گورنر جنرل بہادر و دیگر سرداران مقتدر یکشنبہ جمیع معاملات و ضوابط پس پردہ و در ہفتہ دو بار
یا یکبار برای استماع احوال غربا و ستمدیدگان ساعتی یا دو ساعت مقرر کردہ بداد رسی ہرگونہ مظلومان پردازند تا خلق
خدا و ہر فرقہ از فرقہ ہا کہ بانواع محن و بلایا مبتلا گشتہ فریادرسے غیر از خدا ندارند از مصائب بے شمار رہائی

ورستگاری یابند قدر دعونک یا ارحم الراحمین و منقول باللهم آمین دار وغه هاے عدالت و عمله آن بجای این کار قرار یافته بودند که هر یکے از مجرّه وزیر هندوستان را اعمال وصول بحضور امرا و سلاطین هر وقت متعذر بود و دار وغه و ارباب عدالت بعد تعیین مشاهره و جاگیرات لائق بحال و معاش آنها مقرر می شدند تا در جاے معین از اول روز قریب بیک ثلث آن نشسته گوش بر آواز مظلومان باشند هر که حاضر آید و از کسے شکایتے نماید اگر مدعے علیه مرد مشخص و طلب داشتن او دران بکان مناسب و لائق قدر او نیست دکیل او را و الاخود ش را طلبیده اظهار طرفین بتامل و امعان نظر بشنوند اگر امر سهلی است بمصالحه و رضاے طرفین انفصال دهند و اگر امر عظیم است از گواه و قسم بوجوه دیگر که در تحقیقات باید خوب تنقیح نمایند و در هر هفته دو بار که امرا و سلاطین مخصوص آئین عدالت داشتند عمله عدالت مدعی و مدعے علیه را مع گواهان و صورت حال تحقیقی که آنها نموده اند در حضور پادشاه یا ناظم صوبه یا فوجدار هر سرکارے که قضیه آنجاست حاضر آرند احوال را التماس نمایند تا سلاطین و امرا خود آن را علی ما هے علیه دریافته آنچه حق و ثواب دانند انفصال نمایند اگر دران مجلس منقح نشود اجلاس دیگرے کردند و بطورے که در خواطر پادشاه و امراے گذشت تنقیحات نموده بعد تیقن حقیقت انفصال مے دادند الحال عدالت وجه عمده براے جلب منافع گردیده مردم آرزوے خدمت مذکورے نمایند بلکه پیشکشها داده و وسیله ها برانگیخته می ستانند و حاکم را با کسے که رعایتے منظور باشد این کار با عنایت مے کند چندروز قبل ازین در اکثر دار وغه و اتباع او و عمله عدالت از جانب او تحصیل آن بود و صاحب خدمت و عمله مفلوک او در معدود ایام بکام خود رسیده زرهاے خطیر می اندوختند و کسی نمی پرسید که در عدالت وجه تحصیلات زرها چیست پیشتر مردم با دین و دیانت جرأت بقبول این کار کمترے نمودند که چون حق الناس است مبادا پیش خدا مشغول الذمه گردند و امرا و سلاطین بتجسس تمام متدینین را بهم رسانیده کسانی را که خدا ترس و صالح حق شناس می دانستند برین کار بسماجت و ابرام می گماشتند و زیاده تر از جمیع امور درین باب موکد بوده نمی گذاشتند که اتلاف حقے بعمل آید و برکسے از کسے ظلمی رود و در هر کارے متدین هوشیار را کارگذارے سپرده انسداد طرق رشوت و ارتشا منظور داشتند و کسے را مرتشے گفتن بدتر از فحش بود و بفیض این تقیدات و تربیت مردم نیک خصلت بهم رسیده و مرتشی بودن از معائب عظیمه بلکه قریب بکفرے دانستند الحال از جمله صفات حمیده و عمده ترین کار ردانیها گردیده بعض حکام و اتباع جویاے این قسم مردم اند و همین ها را کارگذار هوشیارے دانند تا عبرا ولی الابصار و رسانے غربا تا بپادشاه چنان آسان بود که با آن همه اهتمام و تاکیدات اگر احیانا برکسے ستمے مے رفت مظلوم از دو راهے راه خود را بپادشاه رسانیده و ادراک حضور و اظهار احوال خود نموده هرچند اضعف الناس مے بود استرداد حق خود از اقویاے نمود الحال که اعاظم مردم را رسائی بگورنر و انگلیشیان مقتدر نیست و ارباب انگلیشیه ملاقات با مردم این دیار کمترے کنند و اگر یک دوبار دیدن مقتدران کسے را احیانا بنابر وسیله و سببے میسر آید چون التفاتے باستماع احوال خلق این دیار بنابر اشتغال با مور عظیمه ندارند و عمله آن قسم که در دو وصول احدے از ستم رسیدگان تا بصاحبان اقتدار بنابر کشف استتار خود نمے خواهند باید دید که کار خلق بیچاره این دیار تا بکجا کشیده و کجه حد خواهد انجامید شاید باحوال مردم این ممالک که همه رعایاے ایشان و حق تعالے این جماعه را حاکم و مالک گردانیده پرداختن و کار اینها ساختن امر عظیم نمے شمارند و بر عمله که مقرر نموده اند اعتماد دارند حال آنکه حکام را ازین عظیم تر امرے نیست و گفته اند

بیت

بدیوان مینداز فریاد او * که شاید ز دیوان بود داد او * الحمد لله که در اواخر سال نود و نهم از مائه دوازدهم هجرے دار وغگی عدالت و فوجدارے از دست هندیان برآمده اصحاب انگلیشیه باین کار مامور شده فی الجمله تخفیفے در اضرار

و انسار خلق این دیار میسر آمده اما چون جمله و اتباع اصحاب مذکور همان قسم اشخاص مردم آزار در تمام مهام انام بوسیله نیابت و تبعیت ارباب حکام در دست دارند و صاحبان ماموررسیدن بجمیع امور بنابر وجود چنینی توانند هنوز هم اند که همان آتش در کاسه است اللهم اجعل العباد کی المضطرین فرجا و مخرجا محتسب برای تحقیق سنگ وزن و برآوردن غبن و خیانات کیال و ترازو و تعین نرخ غلات و اجناس دیگر مقرر بود و تا زمان خواه معین و حاجت مباحثه و تکرار در بیع و شرا نباشد و فروشندگان در خرید و فروش اشیا غبن ننمایند و تادیب و گوشمال بقالان نیز تعلق بمحتسب داشت تا مردم در بازارها ست ولایق نگردند و هرزه درایان یا وه گو مستی و دین بازارها را سنجان درشت و حرکات زشت ننمایند و زنهای عفیفه در عبور و مرور کوچه و بازارها که ضرور می شود از دست و زبان و صدا و نوای سفلگان در امن و امان بوده چنان نیابند اکنون مرسوم که درین خصوص معمول و معلوم است مع شئ زائد می گیرند و در یک شهر بلکه در یک بازار نرخ یک جنس بتفاوت سه چار دکان و چند قدم راه اختلاف بسیار و ار دو سنگ وزن علی هذا القیاس از حد گذشته تفاوت و اختلاف بهم رسانیده که حصر توان نمود و تمام بازارها میکده و هر گوشه بلکه در عین راهها اجلاف سست خصوص خدمتگاران و خانسامان و خلاصیان و تلنگان و هرکارها یعنی جواسیس و بالجمله ملازمان اصحاب اقتدار با اعتماد و اتفاق همدیگر و حمایت اولیای نعم خود که حاکم و مقتدر اند لایعقل در کوچه و بازار سرشار افتاده و سر و دستار و بر و دوش سبقی آلوده نیم مستان تنگ ظرف که بدون مغیری هم متغیر اند هر پوچ و یاوه که هر کس می خواهند می گویند و مردم آبرو طلب را از دست سفلگان بی ادب در بازارها برآمدن دشوار و تا معاودت نمودن بخانه خود اشتغال باوراد و اذکار هست که او تعالی از شر اشرار در حفظ و حمایت خود نگهداشته مع الخیر بزاویه خود برساند

وقائع و سوانح نگار و هرکاره

برای نگارش احوال در هر صوبه و سرکارها و چکله های آنجا که محل حکومت و حاکم نشین بود مقرر بوده اند تا هرچه در ان مکان و مضافات آن سوانح شود ماجرای تمام روز وقت شام و سوانح تمام شب اول صبح نگاشته بحضور پادشاه ارسال دارند و ڈاک مقرر بود که در نهایت جلدی باقل اوقات اخبار هر جا بحضور رسد و داروغه خلاصه آنرا که قابل اطلاع پادشاه بود بعرض میرسانید و مفصل آنرا که مرسله جمله هر صوبه بود از نظر می گذرانید و آنچه عرضی آنها برای پادشاه بود کسی نمی کشود خود پادشاه آنرا کشاده می خواند و چاره هر امری که هر قسم مناسب باید انست می نمود و پادشاه را احوال هر کسی معلوم بود که او با دیگران و دیگران با او چه کرده اند و فلانی با فلانی چه می خواهد که بعمل آرد اغلب چنان بود که قبل از ورود عرائض ارباب حاجت چون بر احوال آنها از روی وقائع و سوانح پادشاه خود مطلع می شد احکام تدارک آن بنام حکام میرسید و حاجت مند مستمند بکام خود میرسید و اگر معلوم می گشت که اهل اخبار مثل وقائع نگار وغیره با شاهزادگان و امرای عالی شان و بالجمله با یکی از کارکنان و مقتدران اوادار دارد و اتحاد یا امید سود و بهبود دارد همان وقت ازان کار معزول و بجای او دیگری منصوب می شد چنانچه عبارت یکی از رقعات عالمگیر اورنگ زیب که باسد خان آصف الدوله وزیر خود نوشته برین معنی گواهی می دهد و آن اینست

صورت رقعه عالمگیر

فرزندزاده محمد معز الدین سفارش فلان وقائع نگار نوشته چیزی برای او تجویز داد و را ازان کار تغییر باید نمود که این

وقائع نگار وقائع نگار زمانه بیت چون غرض آمد هنر پوشیده شد + صد حجاب از دل بسوی دیده شد + و معز الدین نوشته بود

ایضاً صورت رقعه

فرزندان که مزاج شناس می باشند سفارش وقائع نگاران و امثال آنها نمی کنند حسب التماس رعایتی با و بعمل آمد اما ازان
کار تغیر شد آینده ارتکاب چنین امور نباید نمود القصه چون در ملک داری اهم امور اطلاع بر احوال بلاد و عباد است
و غرض ازان آرام و آسایش خلق خدا که او تعالی سلاطین و حکام را راعی اینها مقرر فرموده و زمام مرام اینها را بدست
آنها سپرده و سرمایه آبادی و انتظام ملک همین است لهذا چار کس بر همین یک کار معین می شدند وقائع نگار و سوانح نگار
و خفیه نویس و هرکاره تا اگر یکی دو کس بنا بر غرضی در ارقام احوال خیانتی نمایند دو سه کس دیگر براستی و درستی ارقام
اخبار خواهند نمود و در صورت اختلاف اخبار بعد تحقیق اقوال مختلفه خائن و کاذب بسزا و جزا رسیده از منصب خود معزول
و از آبرو و عزت محروم و ممنوع می گشت الحال در بلاد و سوادها سوای ظلم در هر قصبه و دهات نوکران زمینداران و عمال
و جمیع کارکنان و گاه بعضی مقربان و طلابان خود را بصورت ملازمان حکام ساخته انواع ظلم و فساد در بلاد و بر عباد می نمایند
و احدی بازپرس هم نمی نماید تا بجزا و سزا چه رسد باید دید که با این حال احوال ملک داری و رعیت پروری از کجا بکجا
رسیده فوجداران ثانی مرتبه ناظم و از جمله اعاظم و بعضی از اینها احیاناً در کارهای سلطانی و جوانمردی و جان فشانی
بر صوبه داران ناظم تفوق جسته کارهای عمده را تنهایی چنان سرانجام می دادند که موجب حیرت همگنان و مورد عنایات
بی نهایت حضرت سلطان می شدند و اینها در هر صوبه بقدر وسعتش و کثرت زمینداران مفسد آنجا معین و مقرر
می شدند بعضی از اینها هزاری منصب ذات و چند صد سوار و بعضی هزار و پانصدی و بعضی دو هزاری و برخی دو هزار
و پانصدی و چندی سه هزاری تا چار هزاری منصب ذات و سواران بقدر لیاقت او و حاجت کار سرکار با جاه
و حشم و نقاره و علم در جای معین که فوجدار نشین آن صوبه بود هر یکی می نشست و عمله و ارکان بادشاهی مثل
منصبداران و بخشی آنجا و سوانح نگار و خفیه نویس و هرکاره و قاضی و مفتی و صدر و محتسب و دیوان بادشاهی
و داروغه کچهری حتی مردهه و پیاده های بادری او و دفتربند آنجا هم بلازم بادشاه و هر یکی بر کار خود در آنجا معین و بکار بادشاه
سرگرم و کسی را از مقتدران مقدور نبود که از نوکر بادشاه را بر طرف از کار او معزول تواند نمود و در مقدمات
مالی و مال عمله دیوانی تابع دیوان بادشاهی و منصبداران و بخشی آنها در کار لشکرکشی و تادیب و تنبیه مفسدان تابع
فرمان فوجدار کار فوجداران بود که هر جا زمیندار صاحب ناموس و جمعیت باشد از احوال او همیشه که سرکشیها بعمل آمده باشد از امکان
خبردار بوده نگذارند که فوج نگهدارد یا آلات حرب مثل بندوق و جزائر و توپ و تیر و کمان فراهم آرد یا قلعه برای خود
احداث یا قلاع شکسته را مرمت نماید و اگر احیاناً در غفلت یا انقلابات امور مذکوره برای زمینداری بهم
آمده باشد اسباب مذکوره را از وی باز ستانند و فرمان بر طرفی فوج دهد اگر اطاعت نموده فرمان پذیرفت
زمیندار را بجای او و مالش نگهدارند و الا علی الفور بر سرش تاخته گوشمال بواجبی دهد قلاع او را انهدام نماید
و چنان سعی بلیغ بکار برد که متمرد در طاقت مقاومت نمانده مضمحل و متلاشی گردد و حلقه اطاعت در گوش و
غاشیه انقیاد بر دوش کشد و بنوعی نگهدارند که باز مجال سرتابی و گردن کشی او در نمانند و اگر مکرر از متمردی

اخراج نمودہ بے حکم حضور باز اورا در ملک جائے نمی دہد و نگہ میدارد کہ دخل و تصرف نماید و اگر بدست آید مقید و مسلسل در حضور
فرستد یا ہمان جا نگہمیدارد تا ہر حکمے دربارۂ او رسد مطابق آن بعمل آرد و نیز خبردار باشند تا زمینداران مقتدر مفسد خللے در
جاگیرات زیرۂ جاگیرداران و ارباب املاک و التمغا نتوانند افگنند و نیز قطاع الطریقان و غارتگران در ہیچ جائے و
مکانے سکنی نتوانند نمود و ہر جا نشان آنہا یابد بقلع و قمع آنہا پردازد خلاصہ ہر جا مفسدے باشند ریشۂ حیات
اقتدار او را از بیخ و بن برکند و اگر احیاناً از ان میان چنان کسے بر سر خواست کہ مفسدان اطراف با او ساختہ جمعیت و
ازدحام بسیارے نمودند و یک فوجدار را از عہدۂ تدارکش برآمدن دشوار بود فوجداران دیگر حسب الاطلاع او بے مکث
و درنگ کار پادشاہے دانستہ با او می پیوستند و باتفاق ہم گوشمال آن مفسد تیز چنگ بجنگ و جدال و حرب و قتال
نوعے کہ روے مے داد بعمل مے آوردند و ہیچ یک از مفسدان را مجال نبود کہ در خالصۂ پادشاہے یا جاگیرات و
املاک و التمغاہاے مردم با حدے نفس توانند کشید یا دستے عاجزے را توانند رنجانید از محل دار الحکومت فوجداران
صوبہ ہاے دیگر خود فقیر را چندان اطلاعے نیست نام بعضے محالات متفرق بیاد است و در ذکر آن چندان فائدہ
نیست اما اسامے محالات فوجدار نشین صوبۂ بنگالہ و عظیم آباد کہ مدتہا درین ممالک بسر بردہ و نشو و نما درین جاہا
یافتہ با ناظمان و حکام این دیار قرابتے و خود ہم حکومتہا داشتہ ایم بنابرین خوب معلوم است و ذکرش ہم در ضمن
احوال اینجا مناسب بود بنا علی ہذا بزبان قلم وقائع نگار دادہ مے آید ہر ہشت[1] سرکار صوبۂ عظیم آباد کہ تفصیل
بسرکار شاہ آباد و رہتاس و بہار و مونگیر و چنپارن و سارن و ترہٹ و حاجی پور می شود فوجدار نشین بودہ کہ با پانصد
و ہفت صد سوار یا ہزار و دو ہزار و کمتر و زیادہ تر از ان فوجداران اینجا مع عملہ و فعلہ پادشاہی چنانچہ مذکور شدے بودند
و این ہمہ مردم افواج پادشاہی و ملازم سلطانی بودہ اند کہ اگر امور عظیمہ روے میداد نواب خود گذاشتہ پیش ناظم صوبۂ
مذکور جمع مے آمدند بلکہ در حوادث بسیار عظیم ناظمان دو سہ صوبہ کہ باہم اتصال و قرب و جوار داشتہ اند مع فوجداران آنجا جمع
شدہ تدارک آن می نمودند بدون آن کہ حکمے رسد و اگر ازین ہم عظیم تر امرے روے میداد پادشاہ کہ بر جمیع اخبار ہر جا ہر روز
مطلع می شد بعضی از امراے عظام یا شاہزادہاے عالی مقام را با فوجہاے گران و اسباب فراوان بہ تدارکش می فرستاد
و بانہا احکام پایدارے و حفاظت ملک و حدودش مے نگاشت و انہا نیز بحدے کہ صلاح و مشورۂ ہمدیگر بود پایداریہا
نمودہ در جانفشانیے بر کارہاے سرکار تا نفس در بدن داشتند قاصر نبودہ داد نمک حلالی و مردی می دادند و اگر از کسی قصورے
سر میرفت مورد غضب سلطانی گشتہ انواع مذلتہا و خواری می کشید و آنچہ میدید از دست خود میدید و صوبۂ بنگالہ ہم آنچہ معلوم است
شاید دہ محال فوجدار نشین داشت باین تفصیل اسلام آباد چٹگانو و سلہٹ و رنگ پور و رانگاماتی و قلعہ جلال گڈہ و پورنیہ
و راج محل اکبر نگر و راج شاہی و بردوان و میدنی پور و بخش بندر ہوگلی در محالات مذکورہ فوجداران پادشاہی و در
جہانگیر نگر ڈھاکہ ناظم مع عملہ و فعلہ سلطانی کہ مذکور شد بکارہاے مرقومہ مشغول و بحسن سعی و اہتمام انہا رعایا و
برایا بکام و آرام و کل ممالک در کمال انتظام بود و خلق خدا از عواطف و اشفاق پادشاہ راضی و خوشنود و دعاگوی بقاے

[1] تفصیل سرکارات مطابق آئین اکبرے باین نوع ست کہ دوازدہ سرکار اوّل سرکار جنت آباد گوڑ دوم سرکار محمود آباد سوم سرکار ہوگلا چہارم
سرکار گھوڑہ گہات پنجم سرکار باربک آباد ششم سرکار باردہا ہفتم سرکار ستارگانو ہشتم سرکار سہلٹ نہم سرکار چٹگانو دہم سرکار شریف آباد
یازدہم سرکار سالگانو دوازدہم سرکار مداران شاید بعد علٰحدہ شدن صوبۂ اوڑیسہ تبدیلی در تقسیم سرکارہا شدہ و اللہ تعالی اعلم منہ رح ۱۲

عمر ودولت وثناخوان لطف ومرحمت او بودہ دوستان او را دوست ودشمنان او را دشمن خود مے شمرد در رفاہ وبقاے خود را در بقاے سلطنت او دانستہ بدست وزبان وقلب وجنان انصار واعوان پادشاہ وارکان دولتش بود وباین سبب ملک آباد ان وعموم خلائق شگفتہ خاطر وخندان در دولت کشادہ واسباب اقبال مہیا وآمادہ صغیر وکبیر را ہر روز بکام وہر شب مے عشرت بجام معنی سرداری وجہانداری ظاہر وعیان وحقیقت ریاست وبزرگواری آشکار ونمایان بود از مدت شصت سال وکسرے کہ سلطنت سستی پذیرفت وبادشاہان کم جرأت وامراے نمک بحرام بعرصہ آمدند نظم ہر جا بسر لیا دشاہ آنجا گشت اما بتتبع ضوابط پادشاہی آنہا ہم بدستور سلطنت مباشر انتظام ممالک محروسہ خود بودہ بنحوے می گذرانیدند کہ باز ہم اکثر خلق خدا را راحتے وکمتر کسان را آسیبے عارض بود تا آنکہ برین سہ صوبہ مہابت جنگ تسلط یافتہ متمکن گشت چون او اقربا ورفقاے بسیار داشت واکثرے از آنہا ہوشیار وصاحب اقتدار در قطعہ از اقطار این ملک مدار المہام ومختار بودہ اند وخود ہم در کمال دانائی وشجاعت وصاحب فوج وفہم وفراست بود وبا مردم در کمال اخلاق سلوک مے کرد وبا زمینداران کہ اخلاص واطاعت آنہا مکرر مشاہدہ گشتہ بود سلوک فرزندانہ مے نمود ہر یکے از اتباع او بلکہ فوجداران وامرش را مطیع ومنقاد بودہ غفلت وعطلت روا نمی داشت وبر احوال سکنہ این ممالک نہایت اشفاق ومعطوفت مے فرمود ومہابت جنگ وقبل از و شجاع الدولہ وسلاطین سابق بمقتضاے ریاست تعصب مذہب نکشیدہ وہمہ را خلق خدا دیدہ ہنود وغیرہ مخالفین مذہب را بقدر لیاقت کار اقتدار واعتبار رسیدہ اند چنانچہ متصدیان وغیر اینہا ہفت ہزاری وناظمان صوبہ وسالار فوج ومصادر امور عظیمہ مے بودند وہمہ کس از دولت اینہا بہرہ بر داشتہ در کنف عواطف وتربیت شان می آسودند وفی الحقیقہ پادشاہ وہر کہ در مرتبہ او باشد در دنیا ظل اللہ است باید متخلق باخلاق او باشد چنانچہ او تعالی سایر بندگان خود را باختلاف ادیان ومذاہب ودعوی خدائی ونافرمان برداری سے پرورد سلاطین وحکام ہم چنین بودہ پیروے متعصبان نکردند ووزرہاے تفصیل اینجا درہمین جا بمعرض می رسید ازین سبب ملک آباد ان ومردم برفاہ ہمہ دولت خواہ او بودند وتا زمان دولتش آسودند وفارغ البال زندگی مے نمودند مگر قلیلے از جور بعض زمینداران مفسد عظیم آباد وشل بہوجپوریہ ہا ودرمثال آنہا متاذے ومتضرر مے شدند باز ہم غنیمت بود تا آنکہ مہابت جنگ درگذشت وہر سہ برادرزادہاے او قبل ازو درگذشتند وسراج الدولہ مغرور ومیر محمد جعفر خان از دین خود دور واتباع او ہم سیہ دل وجمیع ضوابط عدل وداد بر باد رفت ودرین حال کہ صاحب انگلیشیہ باستماع نام فوجدارے ودریافت آنکہ در زمان سلاطین معدلت آئین بود وزرہاے خطیر براے عملہ این کار از سرکار خود بخشیدہ در قلمرو ممالک محروسہ خود مقرر گردانیدہ اند بے فائدہ محض بلکہ موجب ازدیاد ظلم وتعدیات بر سائر عباد عموماً وخصوصاً بر ساکنان بلاد عمدہ وقصبات مشہورہ کہ دار الحکومہ فوجداران ست گردیدہ آہ وفغان مظلومان درہمین اندک زمان بآسمان رسیدہ کارے کہ می باید مطلقاً از دست اینہا بر نمے آید زمینداران عمدہ در جاہاے خود چون بحال مختار ومدار المہام جمیع امور نوازندگے مورد الطاف اصحاب انگلیشیہ بر خلاف ضوابط ودستور ایام سابق اند باہر کہ ہر چہ مے خواہند مے کنند واز قتل وغارت زیردستان خود را معاف مے دارند فوجداران را مجال نیست کہ با آنہا ستیزد وبر آنہا حکمے نماید یا داد ستم رسیدگان از ان مفسدان ستاند یا استرداد مال کسے را کہ بردہ اند از دست آنہا نماید واگر گاہے جاے دست شان رسید وچیزے کہ از کسی بردہ اند استرداد کردید خود متصرف گشتہ مصداق مثنوے مشہور شیخ سعدے رحمہ اللہ مے گردند مثنوی

شنیدم گوسفندے را بزرگے رہانید از دہان ودست گرگے
شبانگہ کارد بر حلقش بمالید روان گوسفند از وے بنالید

که از چنگال گرگم در ربودی ÷ چو دیدم عاقبت خود گرگ بودی ÷ فوجداری اینها منحصر است بر اشخاص بلاد و امکنهٔ مشهوره که
الحال فوجدار نشین گردیده با مردم آنجا بهر حیله و تهامیکه توانند کاوشها نموده چند فلوس حرام جمع می نمایند و اندیشهٔ بازپرس
مطلقاً ندارند چه وسیله و وسائط مستحکم پیش رس ارکین خود دارند و اصحاب انگلیشیه را خود می شناسند که التفاتی بحال
هندوستانیان درین کار ندارند و هندیان را با گورنر جنرل بهادر و انگلیشیان مقتدر راه ملاقات و مجال مکالمه و عرض حاجات
است ازین ممر جمعیت خاطر هر قدر که توانند و بهر حیله که دانند خلق خدا را میرنجانند بهمین قدر کار که از قبل ازین زمان در هر شهری
ادنی کوتوالی بآن مامور بوده بخوبی و نصفت تمشیت داده نیکنام می زیست فوجداران با نام و نشان که کلاه نخوت شان بآسمان
می ساید خلقی را پامال انواع ایذا و اضرار و خود را بدنام و رسوای کوچه و بازار ساخته اند ظاهرا بکاری که از طرف کمیت کلکته و از
پیشگاه گورنر جنرل بهادر مامورند همین دو سه کار است که در بلاد مشهوره و قلمرو کمپنی قطاع الطریق و رهزنان و غارتگران راه نیابند و
مباشر این عمل هر که گردد او را بسزا رسانند و در مفصل هم احدی قتل و غارت بهمه گر نتواند نمود و تدارک دزدی و زنا و خون ناحق
در مفصل و شهرها ذمهٔ ایشان ست این قدر کار در عهد مهابت جنگ و قبل ازان هم در شهرهای عمده کوتوال و در مفصل عمال
هزار چند بهتر ازین فوجداران عالی شان تقدیم میرسانیدند فرق در میان این جماعه و کوتوالان و عمال سابق همین قدر است
که سابقین از خوف بازپرس اولیای نعم مجال ظلم و ستم نداشتند و اینها از غرور نام و نشان و بنا بر عدم التفات صاحبان
درین کار از هیچ کس و هیچ امری ترسیده هر گونه ظلمی که می خواهند می نمایند و خصوص با اعزهٔ مردم که رجوعی باینها ندارند بهر حیله
کاوشها نموده خفت و اهانت زیاده می رسانند و احیاناً اگر نالشی بگوش گورنر جنرل بهادر رسد میان اینها بخوف عزل و بازپرس
خود حیلها بوساطت و وسائل برانگیخته و مبلغی برای تکذیب مستغیث صرف نموده نمی گذارند که بیچاره مبتلای مظالم بداد خود
رسد چون احوال ضوابط این دیار که برای کدام کدام کارها موضوع شده بود و بحال غرض و غایتش چه چیز گشته بر سبیل اجمال
نوشته شد مجملی از حالات اصحاب انگلیشیه که با اوضاع اینجاها مباعدت و مباینت دارد و بدان جهت اختلال عظیم در انتظام
این ممالک راه یافته و موجب فلاکت و پریشانی مردم این بلاد گردیده نگاشتهٔ خامهٔ حقائق نگار می گردد باشد که بپسند
گوش ارباب هوش آید و باشد که بطوری اختلالها اضمحلال یافته بانتظام گراید و خلق خدا را آسایشی و آشفته حالان را
آرامشی میسر آید و نسئل من الله الاعانة و التوفیق

اول آنکه از زمان تسخیر اصحاب انگلیشیه هر سه صوبهٔ مسخرهٔ ایشان مالکی ندارد چه یک شخص معین و اولادش مالک و وارث این
ملک نیست بلکه گویا فرقهٔ انگلیشیه مالک اند زیرا که کمپنی یک کس نیست اشخاص کثیره اند و آنها هم معین نمی باشند هر کس زری دارد و
خواست زر خود را با زرهای اشخاص سابق آمیخته خود هم شریک آنها گشته داخل کمپنی شد لهذا همیشه غیر معین ست و از طرف آن جماعه
هم یک شخص معین حاکم اینجا و متعهد زری معین که سال بسال ادا باید رسانید یا فقط بازپرس ازو خواهد بود نیست چنانچه درین
مدت بیست سال زیاده از شش هفت کس گورنر گذشته باشند و شخصی که گورنر هم باشد نه بر کار خود اعتماد دارد و نه اختیار زیرا که پنج
کس که کمیتی عبارت ازانست مختار و مرجع کار باشند و اینها همیشه با هم متنازع و همیشه در اندیشهٔ عزل خود و نصب دیگری هرگاه
خانهٔ بی مالک آباد نمی تواند ماند و بنا بر عدم مرمت در چند روز ویران گشته از هم می پاشد ملک با اینهمه وسعت که مالک نداشته باشد
چگونه آباد ماندن می تواند ماند چه غیر مالک آرام و انتفاع خود ازان مکان می خواهد خواه خانه باشد و خواه ملک و پروای
خرابی آن ندارد و نمی خواهد که برای انتفاع دیگران خود محروم ماند و آنچه بار ضائع نگرداند مگر اندیشهٔ بازپرسی

اگر داشته باشد آنقدر احتیاط خواهد کرد که الزامی و بدنامی و خرابی آنجا بر او عاید نگردد اینقدر هم که گورنر عماد الدوله مستر هستنگ
بهادر در ملاوت جنگ کوشید و با دیگر ارباب کمیت باعتماد هوشیاری خود مجادلات نموده اتفاقاً بمنازعات آنها با خود نگرد
دیگری کسی را مجال نبود و از کسی تا حال بعمل نیامده باز هم بنا بر پاس خاطرها که با ارباب کمیت بجا آورد و منازعتها که با همدگر روی داد
بهم طرفین موجب خرابی اکثر کارها گردیده باشد و باید دید که پایانش بکجا می‌انجامد احوال اتباع نیز بدین منوال است چه
در اضلاع سته که تجویز و تقسیم این جماعه درین صوبه مقرر گشته همین قسم پنج شش کونسلیه مدار المهام معاملات آنجامی باشند و چون
قسم باهم متنازع و مدعی مالک آنجاها و حاکم بالاستقلال و الانفراد نیست بلکه امید اقامت مدت مدیدهم ندارند همیشه در فکر کار خود و
کوچ برآوازه عزل و نصب می‌باشند و علاوه آن درینجا علت دیگر است که اگر در معاملتی باهم متنازع شود باید بگورنر یا در کمیت بنگارند
و از آنجا حکمی خواهند ارباب کمیت و گورنر که جمیع کارها باختیار خود داشته تدابیر جمیع امور عظیمه تسخیرات ممالک و حروب با اعادی علاوه
کارهای ممالک محروسه هر سه صوبه و مکاتبات ولایت و تدابیر غلبه بر بدخواهان اقوام که در ولایت شان و درین ممالک اند و تحریر
حسابهای اخراجات کرورها و سرانجام ما یحتاج کارخانجات کمپنی و فهمیدن حاصلات و مداخل ممالک مقبوضه مسخره بر دوش
همت خود گذاشته وسعت نوشتن جوابهای ضلعه داران و دادن احکام در کارها ندارند از جمله آنچه ضرور شمرند و فرصت یافتند
برای آن جوابی و حکمی نگاشتند و الا بعضی کارها سالها معطل اند یا هر قسم که متفق علیه آراء کونسلیه‌های اضلاع سته است
یا بعض کونسلیه‌ها به تدبیری بر مقابل خود غالب آمد و رای او لیاقت اجرا یافت صواب باشد یا نه بعمل می‌آید هر صاحبی ازین اصحاب
مدار المهام هر جا و هر کار که مقرر شود اگر زمام انتظام امور آنجا باو مفوض دارد زمانی ممتد باختیار و اقتدار خود متیقن و معتمد باشد و
بداند که نیک و بد این بلاد و کارهای اینجا از من خواهند پرسید بلد مذکور و کارهای آنجا را از خود دانسته البته بهمگی همت در انتظام
و سرانجام آن کار خواهد کوشید و باندیشه بازپرس آنکه چرا مانند او اینجا کسی پذیرفت در ترفیه حال رعایا و آبادی ملک هم راضی
بتقصیر نخواهد گردید و بدین سبب بلاد آباد و خود هم فوائد عظیمه تواند اندوخت و در صورت اجتماع اصحاب که بکونسل و کمیت
تعبیر می‌شود هر یکی نسبت خطا و تقصیر به دیگری نموده از همدگر شاکی خواهند بود و هوای خود را معاف و مبرا شمرده الزام تقصیر
بطرف دیگری خواهد نمود و در ازمنه سابقه از ابتدای عالم و خلقت بنی آدم هرگاه افواج ولایات دیگر باین سرزمین آمده مسخر
نمود کسانی که ارادهٔ اقامت نداشتند و قتل و غارت نموده علم معاودت برافراشتند آنها را خود کاری باین دیار غیر از تحصیل
زر بهر صورت که میسر آید نبود زر زدند و گرفتند و رفتند و کسانی که تهیهٔ اقامت و ریاست اینجا نموده رحل اقامت انداختند این
ملک را مملکت خود و مرکز دولت دانسته بقیة السیف را چنانچه نگارش یافت استمالت نموده در کنف عواطف خود جای
داده بهمگی همت بر رفاه حال آنها مصروف داشتند و در آنچه آسایش و بهبود مردم بود دقیقه فرو نگذاشتند تا آنکه زمان
توطن با متداد کشید و توالد و تناسل روی داد و زبان همدگر فهمیده اولاد آنها با مردم اینجا چون اخوان یکدل و یک زبان
گشتند با وجود آنکه هنود از امثال و اکفای خود احتراز و اجتناب دارند و از مسلمانان بنا بر مباینت مذهب بیشتر باز هم بسبب
کثرت اختلاط کار با تغیر رسوم و اوضاع بکدگر گرائید و وحشت و نفرت از میان برخاسته بانس و الفت انجامید و بتدریج
چون شیر و شکر باهم جوشیدند و در انصرام مهام همدگر تا بجان می‌کوشیدند و اولاد رئیس بشاهزادگی شهرت یافته مطاع
لازم الاتباع هنود و مسلم گردید که همه کس بطیب خاطر در اطاعت او حاضر و احدی را در سروری با آنها یارا نمی‌دانستند و شاه و
شهزادگان این مملکت را ملک خود دانسته رعایای اینجا را اولاد می‌پروردند تا در مدافعات خصم از جمله اعوان و انصار باشند

و اعادی را معاودت و یارے باظهار و اخفا نماید سعدے رعیت درخت ست اگر پروری ✤ بکام دل دوستان برخوری ✤ و برائے ازدیاد جاه و دولت خود کثرت و رفاه رعایا را آبادی ملک دانسته اهتمام تمام در ترفیه حال و انصرام مرام آنها داشتند باین سبب ملک آبادان عموم خلائق شادمان بود سعدے با رعیت صلح کن و از جنگ خصم ایمن نشین ✤ زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر ست ✤ فقیر نتائج سلوک نیک و ثمرات بدسلوکی در حروب شاهزاده عالی گوهر که بادشاه عالم پناه عصر ماست با جماعهٔ انگلیشیه بچشم خود دیده و بگوش خود شنیده اول که خبر آمد آمد بادشاه مذکور در صوبه و شهر عظیم آباد اشتهار یافت عامهٔ رعیت و سکنهٔ شهر بے آنکه احسانے از او دیده و ذائقه عنایتی از خوان کرمش چشیده باشند بمقتضاے احسانهاے سابق آبا و اجداد او که بر خلق بود بے اختیار دعاگو و ظفر جوے او بودند چون رسید و ظلمهاے ظاهر از عساکر او و امرایش بر مردم گذشت و رؤساے انگلیشیه دران زمان نهایت اهتمام مے نمودند تا لشکریان و اتباع ایشان احدی را از خلق خدا نرنجانند و هر جا لشکر ایشان یا سردارے تنها یا معدودے از خدمتگاران مے رفت ممکن نبود که بر کسے ستمے رود و در آمدن ثانی شاهزاده مذکور کرهٔ ثانیه و ثالثه بطرف عظیم آباد تمام خلق را دیدم که نفرین بر بادشاه و دعاها براے فتح و فیروزے انگلیشیان مے نمودند اما الحال که از بے التفاتے صاحبان و تعدی عمله و حکام دست نشان ایشان بجان آمده اند دل و زبان مردم برگشته و بر عکس احوال سابق گردیده است در سرکار بعضے از اصحاب انگلیشیه جماعهٔ دارهرکاره از هر قوم که باشد دارو غهٔ دیوان خانه و مدار علیه اکثر امور گردیده اول خود آبروے مردم را بنابر اظهار اقتدار خود بسلوکهاے غیر مناسب میرنجانند اگر غرضے یا چیزے رسانید و خود را در سلوک با و ذلیل گردانید اند کے از او راضی در ورود از رفتن او تا حضور آقا و صاحب خود است و الا انواع ایذا و استخفاف با او نموده نمے گذارند که تا بصاحبش برسد و بانشی و دیوان سرکار صاحب خود و بالجمله جمیع عمله باهم گر اتفاق ورزیده معامله هر کرا بهر صورتیکه خواهند ظاهر نموده انجام میدهند و اولوا الابصار تماشاے قدرت کردگار اند و هر صاحبے سرکار علیحده و همین قسم عمله جداگانه دارد هر چند حاکم جاے مخصوص نباشد باز هم هر جا برسد حاکم است و احوال عمله چنانکه مذکور شد مردم این دیار را که همه حکم رعایا دارند باید دید که حال چگونه خواهد بود و چسان از عهدهٔ فرمان پذیری چندین

صاحبان و عمله و اتباع ایشان بیرون توانند آمد

دوم اختلاف تمام در السنه اکثر اوضاع و رسوم

زبان که مفتاح ذخائر قلوب و ضمائر و واسطهٔ اظهار سرائر هم دیگر ست فیما بین اهل هند و انگلیشیان از کار خود معزول ست و اکثر اصحاب انگلیشیه زبان هندیان نمی فهمند و نه ازبان آنها و باین سبب اغلب اوقات صحبت هندیان که ارباب غرض اند با صاحبان مذکور بنابر عدم توجه و ضیق فرصت که لازم هر یکے از ان جماعه بنابر کثرت کارهاے متعلق بنفس او ست و مغایرت لغت و نفهمیدن زبان علاوهٔ آن شده مثل مجلس تصویر است و هیچ دو از صحبت همچنان فائده بر نمی دارند لیکن چون هندیان محتاج اند بیشتر متضرر و در کار خود متحیر اند که چه کنند و اگر دیوان یا منشی واسطهٔ افهام و تفهیم باشد براے محتاجان دوسه مرجع بهم رسیده استرضاے همه باضرور و بیرون از عهده مقدور مے شود و بهر صورت موجب انزجار خاطرها از طرفین میباشد اگر مدت حکومت هر یکی ازین جماعه که حاکم هر جاست بامتداد کشد البته زبان و رسوم و عادات آنجا آشنا گشته مردم آنجا را چه آنچه باید خوب بشناسد و یقین ست که کارهاے آنجا نسبت به بیگانه اجنبی غیر عارف بلغت و رسوم

آنجا بسے بهتر و بخوبی سرانجام می تواند داد و چون جمیع مایحتاج بطور ولایت خود دارند ازین جهت اکثر اهل حرفه هم مفلوک و محتاج و در
تحصیل قوت لایموت عاجز و لاعلاج اند زیرا که حاکم و مالک و اغنیا الحال این صاحبان اند آن بیچاره بکدام کس رجوع آورده
از پیشه و رزیده خود انقطاع بردارند مگر معدودی از اهل حرفه مثل نجار و بنا و حداد و زرگر و دیگر دندان ایشان هم بطور سابق بلکه بعضے
بیشتر از پیشه ہاے خود اندک حاصلے دارند و شاید دو سه تاے دیگر هم از اهل حرفه باشند که فقیر درین وقت تحریر متذکر آنها نیست
و پیشه وران دیگر را نوبت بگدائی و آوارگی از اوطان هم رسیده و بسیارے جلاے وطن گزیدند و برخے بنا بر حب وطن به حسرت
و ناکامے ساخته در زوایاے بیوت خود آرمیدند اما الحال در پریشانی و بیکارے که قوت شب میسر نبود بلاے عمله
فوجدارے که وجه طلبانه پیادگان محصل آنها بعلت هر تهمتے باید داد بالا گشته بیچارگان را کار بجان و کارد باستخوان
رسیده و درین بلاے حکومت فوجدارے و طلبانه آن شامل حال جمیع بیکاران بے نوا است و اختصاص باعلے و
ادنے و ارازل و نجبا ندارد و فریادرسے غیر از خدا ندارند چه صاحبان انگلش خود از استماع احوال غربا فراغت جسته
آنها را بفوجداران سپرده اند و فوجداران و عمله ایشان رفاه خود در تباهے اینها می بینند و هر روز یکے را براے رونق
دسترخوان خود مے چینند بیت از که از شمع باشد شعله را پایندگی + می کند از پهلوے مظلوم ظالم زندگی + الحمد لله که الحال
فوجدارے از دست هندیان بر آمده بصاحبان انگلش تعلق دارد و این تعدے موقوف گشت و روزگار اندکے بکام غربا گشت
ایزد تعالی در امور دیگر نیز همین قسم عسر را بیسر تبدیل دهد

سوم اختلاف در تعیین ارباب حل و عقد معاملات

درین دیار در ازمنه سابقه ضابطه آن بود که احوال اشخاص و مایه و مقدار آنها در رسائی معاملات و کاردانی و حسن نیات
دریافته هر کسے را بکارے که لائق آن بود و از عهده سرانجام آن کار چنانچه باید برمی توانست آمد و مهارت تام در تمشیت
آن کار داشت بهمان کار مقرر می گشت بنا برین کارها رونق یافته دنیا گلزار آراسته می بود و در صاحبان انگلیشیه شرائط مذکوره
منظور نیست بلکه مدارج نوکرے و پاس رعایت اشخاص و خواهش وسائط ملحوظ گشته بآن کار مقرر می شود هر چند اجنبی محض از
تمشیت آن امر باشد و گمان مے رود که تربیت او منظور باشد چه بکرر دیده شد که شخصے در جائے بکارے مامور گردیده و از لوازم
و جوانب آن کار معرفتے بهم رسانیده بحال عنقریب بمرتبه مهارت و لیاقت خواهد رسید و وقت تفویض کارها باو همین وقت
است در همان وقت معزول و دیگرے که نهایت اجنبیت از آن کار دارد بجاے او منصوب گشته می رسد و بنا بر ضابطه
مستمره این صاحبان که همیشه آمد و رفت بولایت خود دارند و اراده توطن کسے را درینجا نیست فقدان معرفت از معاملات
و عدم مهارت آن همه سالازم افتاده و انتقال زرهاے خطیر ازین ممالک بولایت انگلند فرض و متحتم گردیده و هر دو
امر مذکور خللے است عظیم در انتظام و آبادے این ممالک بیشتر هر سالے نقره و زرهاے خطیر همین صاحبان درینجا می آوردند
و زر مذکور با زرهاے سابق همیشه درهمین جا دائر و سائر بود و گاهے باشد که یک شخص سالها محنت کشیده و مهارتے
در کارها بهم رسانیده امیدوار مرتبه عظمی است از هوشیارے و کاردانی است ناگهان دو سه کس تازه وارد از ولایت
که از کارها بے خبر محض اند بنا بر مرتبه نوکرے آنها فوق مرتبه این شخص ماهر است رسیده بجاے او مے نشینند و آن کار
کاردان هوشیار طول و بیزار گشته محروم از مرتبه و کار لائق خود گردیده آزرده خاطر بولایت مے رود و بے خبران ان

بجاے او نشسته بنابر عدم اطلاع بر احوال اشخاص بدنهاد ان عیاررا که بآنها رجوع آورده باغهاے سبز بدروغ نموده
مرجع امور عظیمه مے گردانند و عیاران مذکور کارها را ضائع و انتظام مهام را برهم مے نمایند و تا این صاحبان تازه وارد
بر احوال پیش آوردگان خود آگهی یابند هیهات ست و اگر احیانا آن شخص کاردان هم درمیان اینها ماند لیکن چون بنای
کارها بر کونسل ست گفته و کرده او تا آن سه چهار کس بے خبر هم تصدیق قول و فعلش نمایند بکار نمے آیند و نورسیدگان مذکور
بالتماس بر همکاران متوسل و آرزوے مرجعیت خود برا اظهار کاردان هوشیار اعتماد و التفاتے نکرده بجز درانی و غایه از
خود که سه چار کس اند نمے گذارند که مرضی او پیش رود چنانچه گورنر بهادر در هنگام ورود جنرل کلاورن وغیره همین احوال
پیش آمده و در اضلاع هم اغلب اوقات همین حالات روی میدهد

چهارم کونسل است

کونسل که ماخذش سنت شوراے است که خلیفه ثانی درباب تعین خلیفه اختراع نمود و غرض او جز این امیر المومنین ا
مرتبه خدا داد و لائق آن سرور بود و عبارت از اجتماع آراے اصحاب ست بر یک امر و اگر اختلاف در آرا بهم
هر طرف کثرت اصحاب باشد آن سخن مقبول گردد و در صورت تساوے طرفین چون صاحب کلان بنابر رفعت رتبه
حکم دو کس دارد هر طرف او باشد همان سخن مقبول در ایش صواب ست چنانچه در شوراے عبد الرحمن بود و این ضابطه
اگرچه نهایت استحسان دارد چه معقول و شرائع متفق ست بر حسن مشاورت اما بشرطے که مستشار موتمن باشد و پاس
اغراض و تعصبات درمیان نباشد و این امر محال درین مردم درینجا خود نیست و در شوراے هم نبود معهذا در امور کلیه
عظیمه که محل تردد آرا و مدخص اقدام عقلا باشد مے باید نه در هر جزئیات و بدیهیات بنابرین اختلال کلے در انتظام
معاملات و انفصال قضایا و تعین احکام روے داده و بناے کونسل چنین افتاده که هر قدر امور در دو سه روز
حضور صاحب کلان هر جا یا صاحبان دیگر رجوع شود و اهل حاجت التماس کنند همه آنها ذخیره باشد تا روز کونسل برسد
و امور مذکوره در کونسل بیان شود و وکلاے ارباب احتیاج حاضر باشند اگر از ان همه امور امرے انفصال یافت
جواب آن اصدار یابد و الا امیدوار کونسل آینده باشد چون اجتماع آراے مختلفه بچندین جهات و اغراض گاه بنابر
دوستی با کسے و گاه ناخوشے با صاحب حاجت گاه بنابر اختلاف طرفداریها که یک دو کس از کونسلیه طرفے اختیار کرد
و دو سه کس دیگر طرف دیگر گاه ناخوشے متوسلان بعضے از صاحبان با اهل مطلب از جمله متعسرات بل متعذرات ست مدتها
امیدوارے گذشته احیانا کسے کامیاب در اغلب خائب و خاسر میگردد چون در ازمنه سابقه یک شخص کاردان عارف باحوال
اشخاص و معاملات کارگذار و فرمان روا می بود و دو سه کس عمله و ارکان میداشت و مجرد التماس احوال شخص حاجتمند و مقصد او
فهمیده آنچه مناسب مے بود همان وقت انفصال یافته حکمی صادر می شد و ارباب غرض بکام خود رسیده معاملات فیصل
می گردید سالها در انتظار و عمرها بناکامی و اضطرار نمی گذشت در ابتداے ایام حکومت این جماعه هم که یک صاحب
کلان و یک نائب کارگذار مثل مهاراجه شتاب راے وغیره مقرر بود بهر صورت کام روائی خلائق می شد و اینهمه حیرت و تردد
خلق خدا را لاحق نبود اگرچه مثل ازمنه سابقه برات از اغراض و اعراض نداشت اما کار بهر صورت که اظهار منظور و مناسب آن
اوقات بود زود زود انصرام می یافت و ابتلاے حیرت و انتظار مردم را نمی گداخت چنانچه هنگام معزولے مهاراجه مذکور

که جارج ونسترت هوشیار جنگ صاحب کلان بود و مرجع معاملات گشت بنده در خدمتش گذارش نمود که مهاراجه شتاب راے
هر دو وقت قریب نصف روز و ثلث شب متوجه فیصلهٔ معاملات و مستمع ملتمسات ارباب حاجات بود و بلا تامل کارهاے
مردم اجرا می یافت الحال تدارکش بچه صورت منظور ست گفت مثل مهاراجه چون نتوانیستم دربار عام نشستن و احوال
مردم شنیدن و فهمیدن خود از من نمی تواند شد اما هر کرا غرضی و عرضی باشد مرا اطلاع کند طلبیده و احوالش را شنیده و
فهمیده تدارکش خواهم نمود گفتم به حجاب و دربانان حکم شود که عرض همه کس مے کرده باشند همان وقت تاکید نمود چون
ما قدر الامر و هوشیار کار گذار بود و بتبعیت تعلیم و تلقین دیوان و منشی و هیچ کس سخنے نمی شنود و همین قسم که گفته بود بعمل مے آورد و از ان
باز این احوال موقوف گشت و مرجع کار اشخاص بسیار شده آزار ها بمردم رسید هرگاه چند روز مشتر ایوان لاهم اشک چشم
مردم باستین عنایت و اشفاق پاک کرد تا بعد ازین چه شود و ظاهرست که استرضاے یک کس آسان ست چارهٔ آزردگی
شخص واحد هم مے توان نمود اما چارهٔ رضا و غضب پانزده بیست کس بلکه زیاده که مع ارباب کونسل و عمله و اتباع آنها
مے شوند از حیز تاب و توان یکے از عاجزان بیرون و از قدر طاقتش افزون ست چنانچه بعد اندک روزے از معزولے
مهاراجه شتاب راے که عید رمضان آمد و اعیان شهر و ارکان دولت بضرورت نذر و مبارک باد بر و یه هندوستان که
بهار راج می گذرانیدند بهر نهج کو تسلیه دادند هوشیار جنگ با این حال که بد اهت دار و دیے بر ده دید که کسی را که یک اشرفی
یا یک روپیه برای گذرانیدن نذرے بایست الحال نهج مدد باید تا از عهده بر آید و این کار ها فوق طاقت بیچاره هاست
با همه گر فهمیده در عید الضحی حکم داد که یک نذر بصاحب کلان کافی ست دیگر نمی باید و همین قسم بعمل آمد اما بعض خوشامد کیشان
صاحب زر هندوستانی با وجود ممانعت برای اظهار حسن عقیدت خود در خانهٔ صاحبان دیگر رفته نذر ها دادند باز دیگران را
که مقدور بود داشتند بخوف آزردگی صاحبان که مبادا گمان برند که هندیان قدر بار را کم شمردند ناچار همچنان گردند تهیدستان رضا
بقضا داده در زاویاے خود خاموش نشستند

پنجم اختلاف و مغایرت اصحاب انگلیشیه در وضع دربار و اوضاع این دیار

سلاطین معدلت آئین و حکام والا مقام هندوستان اوقات را برای هر کارے تقسیم فرموده قصور و فتورے
دران نمی نمودند از ان جمله عمده دو کار بود یکے کار معاملات مالی و ملکی دوم مقدمهٔ عدالت و داد دهی خلق خدا برای
هر دو امر در هفته دو دو روز معین نموده با آنهمه شان و شوکت و فر و عظمت در روز دیوان کرده بملازمان و عیان رعیت خود
بار عام مے دادند تا همه کس حاضر شوند و عرض حاجت خود نمایند و سلاطین از احوال ملک و عملهٔ خود اطلاع یافته بتدارک
انچه حاجت باشد مے پرداختند و ملازمان و رعایا نیز از فیوض آنها بهره یاب و اکثر یکجا نموده در ممالک محروسهٔ خود می گردیدند
و احوال ملک و رعایا را بچشم و گوش خود مے دیدند و مے شنیدند و همین قسم در روز دیوان عدالت فرموده بداد
مظلومان مے رسیدند و فریاد آنها می شنیدند و از ازدحام و غوغاے عام خلق الله دل تنگ نمی گردیدند و اصحاب
انگلیشیه چنانچه در عنوان سابق اشاره رفته از بار عام و اجتماع انام و استماع مقالات و کلام آنها نهایت متنفر و
نفور و محترز دور می باشند و بدین سبب احوال ملک و عموم خلق برین جماعه کمتر معلوم و بعضے خلق از فیوضات اشفاق و
انعام اینها که الحال بمنزلهٔ پادشاه اند پابوس و محروم می باشند سعدی چنان ست در جهترے شرط زیست ✽ که هر کهترے

را بدانی که کیست ÷ اگر وقتی از اوقات برای همین کار مقرر فرمایند و مردم را عموماً پیش خود باز دهند و ملتمسات ایشان را بشنوند و بحسن خلق پرسش احوال اینها را با خود مالوف و در عرض وقائع و سوانح بیباک گردانند اگرچه خالی از حرجی بنابر عدم مهیا در برای این جماعه نیست اما فوائد بسیار برای طرفین خواهد داشت والله ولی التوفیق و در ضمن همین ملاقات و مصاحبت فائده معرفت اشخاص این دیار هم هست هرگاه هر کسی را دانند و پایه و مقدار آنها در کارها شناسند با هر کسی سلوکیکه مناسب حال و قدر او ست می توانند نمود و هر کسی را لائق هر کاری دانند از دست او کارهای خود چنانکه مرضی و مطلوب ایشان باشد می توانند گرفت و این کار بدون مصاحبت و تفحص در عادات و اخلاق مردم و مشاهده حالات هر یکی در اوقات مختلفه بنقل و حکایت اغیار خصوص در اینجا جز در زمانی که ارباب حقد و حسد و بغض و کینه بسیار اند میسر نمی تواند شد

ششم ممتنع گشتن مردم از اکثر منافع و محاصل

سلاطین سابق که بعد تسخیر اراده توطن درین دیار نمودند ممالک مسخره و ماحصل خراج آنرا خاص خود گردانیده دران هم باعطای مشاهره و جاگیرات و التمغا و املاک رفقای الوس و اقوام خود مردم این دیار را شریک گردانیدند دیگر وجوه محاصل و مداخل را بنابر پرورش خلق این ممالک که از کرورها مضاعف اند واگذاشته امرای مسلم و هنود و غیر اینها جاگیرات عمده و لکوک و منصبداران دیگر از هر فرقه جاگیرات بقدر کفاف خود یافته امیدوار ترقیات در جلدوی نیکو خدمتیها بودند و بعد اظهار فدویت و دولتخواهی ارتقا بمدارج علیای نمودند و این معنی اختصاص با قوم آنها نداشت رفقای قدیم همقوم و ملازمان جدید اینجا از هر صنف و جنس درین باب اشتراک داشتند بجز دارباب استحقاق و اولاد و متعلقان جان فشانان و دعاگویان و خیر طلبان التمغا و املاک داشتند می یافتند و وجوه دیگر از تجارت و حاصلات صناعت برای عموم خلائق واگذاشته هرچند انواع انتفاع دران بود مطلقاً التفات نمی نمودند و لکوک مردم سواران و پیادگان ملازم سرکارات و سلاطین و امرا بوده پرورش می یافتند الحال قلیل مردی بجاگیر و ملک و التمغا وجه قوتی می یابند آن هم بسبب عدم توجه باستماع احوال مردم اینجا و اقتدار عمال و زمینداران مفسد و مستاجران ظالم و عمله خود غرض بی دیانت انواع نقائص و خسارت دران راه یافته چنانچه در احوال اهل املاک بنابر تعدیهای ظهور الدین بیگ وغیره مذکور شد و الحمدلله الحال در محنت یکسال که اهل املاک کشیدند بفیاضی گورنر جنرل بهادر آن بلا از سر ارباب املاک زائل گردید و قلیل مردم در زمره برق اندازان که معروف به تلنگه اند نوکر گشته وجه قوتی می یابند همین دو صوبه چهل پنجاه هزار سوار داشت که در سرکارات ناظم و اولاد و اتباع او و زمینداران مقتدر ملازم بوده مشاهره می یافتند و تجار هم چندین هزار کس بتفاوت مقدور از همدگر بوده اند و از پیشه مذکوره رفاه حال فارغ البال می گذرانیدند اکنون نوکری سواران بالمره موقوف و جمیع انواع تجارت مخصوص سرکار کمپنی و ارباب انگلیسیه است خواه ملازمان کمپنی و ارباب حکومت باشند خواه غیر اینها کمتر کسی بی شغل تجارت است مگر اکثر سرداران سپاه که آنها ازین کار اجتناب می نمایند هرگاه حکام ذوی الاقتدار تجار باشند رعایای بیچاره را چگونه مجال انتفاع ازین کار تواند بود و هزاران اهل حرفه بنابر عدم رجوع صاحبان بصناعات آنها چنانچه در ذکر اختلاف اوضاع و رسوم مرقوم گشت نیز از سبب وجه معاش محروم اند و مقتدران تجار را بوجوهی که مذکور شد مقدوری نمانده تا از پهلوی آنها چنانچه پیشتر منتفع بوده اند الحال هم توانند بود مگر غیرت و محض قیومیت الهی ست که اکثری از مردم حرفه اینجا تا حال زنده و مع عیال و اطفال اوقات بسر برده اند اگر

چند هزار سوار در رسالهٔ سرداری که مشهور بشجاعت و صداقت اند مثل شیخ معز الدین خان لکهنوی و احمد خان برادر دلیر خان و امثال اینها و دیگر هند وستان نوکر سرکار کمپنی بوده در ممالکی که بتسخیر در آمده ملازم باشند در اکثر محاربات خامهٔ جرءت کرده با فارسان مثل مرهته و سکهان و امثال اینها اتفاق افتد بمراتب بهتر از طرق سواران بنا بر پاس آبروی خود بکار سرکار می توانند آمد و از پهلوی اینها نفع بسیار بخلق این دیار بهم می توانند رسید و فوائد دیگر مثل افزایش آبادی و توفیر حاصلات ملک نیز دارد

هفتم اقتدار یافتن زمینداران و اعتماد نمودن بر آن جماعه

از مسلمات عقلای این دیار و سلاطین خردمند ذوی الاقتدار است که اصلا اعتماد بر اقوال بلکه عهود و مواثیق زمینداران کرده اورا این الغرض تا بو طلب و کوته اندیش بی ادب میدانستند و نهایت اهتمام داشتند که جماعهٔ مذکوره فرصت تمرد و گردنکشی نیابند و استعداد و اقتدار بغی و عناد بهم نرسانند که مفاسد بسیار و اکثر اینها و ضرر بخلق خدا مثل قطاع الطریقی و قتل و غارت مسافرین و متردین و رنجانیدن رعایا و عموم برایا و ویرانی ملک و خسارت در مالگزاری و تخلل در ملکداری از پهلوی همین جماعه فسا د پیشه بد اندیشه است و برای تادیب و گوشمال اینها فوجداران عالی شان و عمله و ارکان مقتدر مقرر بوده بر قول و فعل اینها اعتماد نمی نمودند و فی الحقیقه درست فهمیده بودند الحال بر خلاف ازمنهٔ سابقه و ضابطهٔ ارباب تجارب فائقه زمینداران این ممالک را سرداران انگلیشی بگمان رونق ملک خود که هر یکی از نجبای ولایت شان چند هزار گز یا دو سه کرده زمین را مالک و در آن جاها آراسته فارغ البال متنعم و منیر باقی مردم میگذرانند و همه با هم برابر مانند برادرند زمینداران اینجا را مرد معزز و صاحب شخصیت آبرو طلب دانسته زمام اختیار کار و بار زمینداریش بدست او سپرده اند و تنها جمیع ملک را ویران نموده نجبای سکنهٔ آنجا را بجان آورده منتظر وقت فرصت نشسته اند که اگر آشوب بی روی نماید یکبارگی اعلام بغی و منازعت بر افراشته فتنه های بزرگ احداث نمایند بالفعل از ضرب دست انگلیشیان ترسیده و تسلط ایشان دیده مماشات در کارها می نمایند و بوسیله توسل باذیال مقربان عالی را میرنجانند و اصحاب انگلیشیه بر ضمائر و اراده های فاسد اینها پی نمی برند یا مصلحتی داشته باشند که بر ما مجهول مانده است

هشتم چنانچه اشعاری بآن رفت

گورنر و ارباب کمیت در صدد جواب ملتمسات مردم و احکامی که درباره آنها باصحاب کونسل و اصلاح و اتباع دیگری باید بنا بر اشتغال بکارهای خود و عدم فرصتی که از هجوم مشاغل دارند نهایت درنگ می فرمایند و ازین ممر عالمی شکسته خاطر و در کمال حیرانی و پریشانی است اگر وقتی برای این کار و شخصی باستماع ملتمسات ارباب حاجات و رسانیدن بگورنر بهادر و ارباب کمیت و غیره مقتدران مقرر گردد و در صدد احکام و اتمام آن درنگ نشود رفاه عالمی در کمال سهولت و آسانی و اشتهار نیکنامی صاحبان در عدل گستری و رعیت پروری می شود و برای اصحاب انگلیشیه قباحتی ندارد و الحمد الموفق المنة الله تعالی که بعد تحریر این سطور کمیت خود برای این کارها قرار یافت و الم انتظار را از ارباب حاجات اندکی برخاست

نهم چنانچه گزارش یافت

که در سرانجام کارها کاردانی شرط است نه مراتب نوکری و رفیق پروری اگر پاس مراتب نوکری مرجوع داشته انگلیشیان

کاردان سلیم النفس هوشیار در اضلاع مقرر شوند و اول احوال آنها دریافته هرگاه شائسته آن کار باشند بعد تفویض کار بآنها
اعتماد نموده ساخته و پرداخته آنها را مسلم دارند و برای هر ضلعه دیوانی کاردان که هوشیار معتمد و کارگزار متدین باشد بطور قانونگوئی
که اسلام شاه در هر پرگنه مقرر کرده بود از حضور مقرر شود و در انقلاب کونسلیه ها بدون تقصیر معزول نشود و چون ارباب کونسل خواهند
و کارگزار ندکور نوکر باید آداب نوکری را کارگزار بعمل آرد و با صاحبان او را ملازم کمپنی دانسته تنخواه کمپنی دانسته صلاح او را در معاملات
استصوابی فرموده باشند و دیوان و منشی ملازم خود را مرجع معاملات نگردانند چنانچه در عهد جارج ونسترت هوشیار جنگ و مستر لیون لا
بهادر دلاور جنگ بود و هرگاه خیانتی ازین نوکر کارگزار ثابت و ظاهر گردد سزا ایش بقدر جرم یابد تا دیگر هم کاران او عبرت یافته از
راستی بیرون نروند و هرگاه بنای مشوره و کونسل ضرور باشد در عدد ارباب کونسل تقلیل فرموده زیاده از دو سه کس مقرر ننمایند چه
کثرت ارباب حکومت موجب اضطراب و تفرقه خاطر رعیت و عهده برآئی بیچارگان از استرضای جمع کثیرے متعذر است چنانچه
ذکرش گذشت و در تعیین متصدی آنجا و کل عمله و فعله فوجداری و غیره فحص بلیغ بعمل آورده کسی که معامله دان کارشناس
و خیرخواه عموم الناس باشد مقرر شود بلکه حاجت بطور فوجداران که الحال مقرراند مطلقاً نیست کوتوال لائق کارگر هوشیار
کم آزار باشد برای شهر باد و رفصل عمال نیکو خصال کافی اند و هرگاه اینها هم که تقرر یابند اندیشه رسائی مردم تا کمیٹ
و بازپرس معاملات خود با مردم آن ضلعه که در انجا متعین اند داشته باشند یقین است که کارها بر رونق گراید و خلق بسیارے
از انواع ابتلا و آفات بر آید و مستغنی مهر و سے و جهاندارے ظاهر و عیان و خلق او تعالی شانه رطب اللسان احسان و
ثنا خوان حکام حسن باشند و بسئلة التوفیق انه خیر صاحب در نیق سعدی خدا ترس را بر رعیت گمار ٭ که معمار ملک
است، و زناسے گار ٭ بد اندیش تست آنکه خونخوار خلق ٭ که نفع تو جوید در آزار خلق ٭ ریاست سپردن بآنها خطاست ٭
که از دست شان دستها بر خداست ٭ نکو کار پرور نه بیند بدی ٭ چه بد پرورے خصم کار خودی ٭ لله الحمد که فوجداری صاحبان
انگلیشیه مقرر گشته این بلا هم از سر خلق خدا برخاست

	دهم در امور معدلت گستری و رعیت پروری	

الحال که خلق این دیار عموماً رعایاے صاحبان انگلیشیه اند و حامی غیر از ایشان ندارند و مراحم و اشفاق اینها ندارند باید جانب ملازمان
خود و اقوام و مقربان ذوی الاحتشام چنانچه آئین سلاطین عدالت قرین بود ملحوظ نداشته احقاق حق همیشه مقصود باشد
که نیکنامی دنیا و خوشنودی خداوند اعلی و ادنی و تسخیر قلوب و موجب استرضاے حضرت علام الغیوب است و وسیله
بقاے عمر و دولت و ازدیاد و وسعت ملک و سلطنت چنانچه سعدی گوید بیت که حق مهربانست بر دادگر ٭ ببخشا و ببخشایش
حق نگر ٭ و عمله این کار باید از جمیع عمله و فعله بے آزار تر در رضا جوے پروردگار تا دار از دین و دیانت معمور و از طمع در رشوت و
پاس خاطرهاے مردم نفور باشند و با این حال از اولیاے نعم بنا بر حفظ آبروهاے خود خائف بوده غیر رضاے الله تعالے
و اطاعت امر او مرضی آقا امر دیگر منظور ندارند و هرگاه چنین کسان یافت شوند وجه مشاهره آنها بقدر کفاف از سرکار آن
مقدار معین و مرحمت شود که از طرف اوقات گذارے خود مع عیال و اطفال فارغ البال بوده دامن عصمت و همت خود
بلوث حق السعی و رشوت نه آلایند الحمد لله که این کار هم بصاحبان تفویض یافته دست داروغه هاے هندی ازین کار کوتاه
شد و بندگان خدا را اطمینان و آرامشی میسر آمد

یازدهم عفو و اغماض در جرائم و تقصیرات محقر

چه کمتر کسے معصوم تواند بود انسان بمقتضاے دواعے چند مرکب ست بسهو و نسیان اگر همه جا و بر وقت جزا و سزا ملحوظ و منظور باشد
کمتر کسے از آفت سیاست محفوظ و مصئون تواند ماند * بیت * سراسر غبار ست این پهن دشت * ازین چشم پوشیده باید گذشت *
و در جزا و سزا ها اکتفا بضوابط را که آن دیار نمودن و لحاظ مرتبه آبروے هر فردے از افراد نمودن چه مردم هر جا بهر چه معتاد باشند
بآن رویه سازند و وحشت نمی نمایند اما بر غیر آنها قیاست ست خصوص اوضاع و قواعد عدالت بادشاهی اصحاب انگلیشیه که
وکلاے انگلیشیه اند و صاحب معامله بمرتبه ادبے ملازم ایشان و عدالت فصول و موسمها دارد عمرها انتظار آن باید کشید و
تا انفصال قضایا هیچ نے باید فهمید که چه مے شود و چه خواهد گردید و پایان کار چه خواهد انجامید بمجرد دعواے کسے مدعاعلیه
خواه محق باشد و خواه غیر محق اگر وثیقه ضامنی بحبسے که در پا بر دعوے زر داشته باشد داخل کنند بیچاره حق و ناحق مقید میشود
و اگر ضامن بهم رسید و معامله صورت انفصال با تسکین نیافت باید تا دوازده سال اگر تقصیر دارد و اگر ندارد مقید باشد
و براے ترجمه عرائض هر چه قدر حروف که بزبان انگلیشی ترجمه کرده شود و چه قدر اجرتے بمترجم باید داد و با وجود این همه عسرت و پریشانی
که مردم هندوستانی را لاحق ست باید یک ماه راه بمجرد احضار حاکم عدالت کلکته بنابر جواب دعوے خواه حق باشد و خواه باطل
یا فقط براے گواهے یا همین قدر علت که معامله مرحومه کسے را یکبار شنیده یا بهر صورت بران اطلاعے دارد و اگر چه گواه هم نباشد
باید اهل و عیال خود را در ابتلاے فقر و ناداری گذاشته در ان مکان بد آب و هوا رود و تا رسیدنش در انجا اگر موسم عدالت
نماند یا حاکم عدالت خود براے تبدیل هوا بجاے دیگر رود باید بسبب موجب و ناحق ماهها در انجا بگذراند و دیگر انواع بلایا و محن
دارد که کسے در ینجا آگاهے ندیده و نشنیده نباید عمرها هم اگر بگذرد اطلاع بران ضوابط متعذر ست با این احوال بباید دانست
که چه مصیبتها داشته خواهد بود در ان بلاها بتنگ نشستن و از اهل و عیال و اوطان مالوفه کنار گرفتن و پایان کار خود که بکجا خواهد انجامید
درنیافتن اعاذنا الله تعالے و جمیع عباده من ذلک الشرور و الآفات انه مجیب الدعوات

دوازدهم اعتماد بر اظهار عمله و فصله معین فرمودن

خصوص هنگامی که کسے از دست تنها یا شرکاے آنها نالشی و شکایتی داشته باشد خاصه در امور عظیمه مثل قتل و خون یا عرض
و ناموس یا مقدمه مال بسیار چه درین صورت امکان ندارد که مظلوم بمراد خود رسد و حق بحقدار عائد گردد باید که روزها در د
ارباب کمیٹ و حکام اضلاع پیش هر که ستم رسیده حاضر گردد کارهاے عمده را پس سر انگنده بهمگی همت متوجه استماع مقالات
او گردد و بغور و تحقیقات حکایت مدعی و مدعا علیه پرداخته رضاے الله تعالی در فریاد رسی و دادرسی مظلوم بیچاره منظور
دارد و سعی بلیغ در کشف اسرار و استتار نماید و بعد تحقیق و تنقیح ملے ماهی علیه بدون آنکه بایکی التفات و با دیگرے مخالفت
باشد انفصال داده احقاق حق نماید و الله ولی التوفیق سعدے شیرازے * بیت * مراد ما نصیحت بود و گفتیم * حوالت
با خدا کردیم و رفتیم * و ایضا * اگر نیاید بگوش رغبت کس * بر رسولان بلاغ باشد و بس * و ما علینا الا البلاغ الحمد لله علی آلائه و الشکر
علے نعمائه کما یلیق بکرمه و کبریائه که این نامه و صحیفه گرامی بدستیارے خامه مکسور اللسان این عاجز مستمد فیوضات سبحانی
غلام حسین بن هدایت علی خان بن السید علیم الله بن السید فیض الله الطباطبائی الحسنی عفا الله عنهم بآبائهم النبی و الوصے

والها المعصومین صلوٰة الله وسلامه علیهم اجمعین صورت انجام ونمط ارتسام یافت اگر حیات مُسعت نبیان بعون الله الملک المنان دفا نماید تتمهٔ حالات ووقائع عهد محمد شاه و احمد شاه و عالمگیر ثانی وسوانح عهد بسیرش شاه عالم پادشاه از ابتدای سنه بیست وسوم محمد شاه مطابق سنه یک هزار و یک صد و پنجاه وسوم هجری نبوی صلی الله علیه وآله بزبان قلم داده آید منه الاعانة والتوفیق انه خیر راحم وشفیق تم الکلام فی هذا المقام یوم الاحد ست وعشرین من المحرم فی سنة خمس وتسعین من المائة الثانیة بعد الالف من الهجرة المقدسة علی صاحبها السلام والتحیة

تمام شد جلد دوم

سیر المتاخرین
جلد سوم
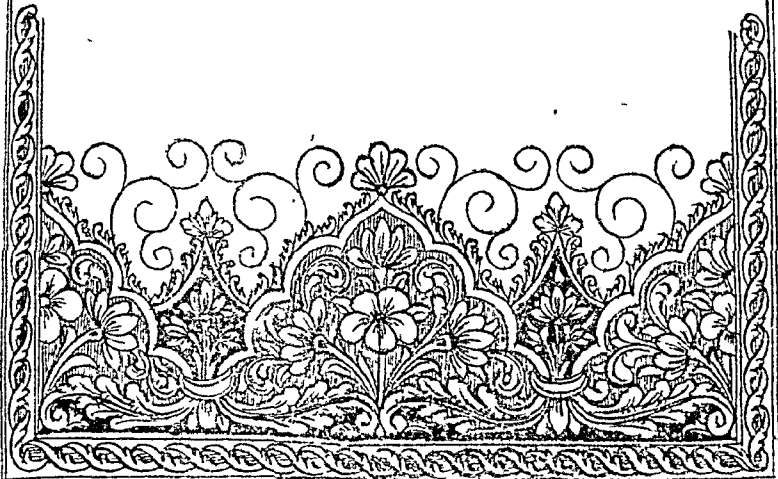
بسم الله الرحمن الرحیم

حمد وثنای پادشاه علی الاطلاق وشکر وسپاس خالق انفس وآفاق جل جلاله که صومعه داران عرصهٔ افلاک وگوشه نشینان زاویهٔ
خاک بلغات مختلفه والسنهٔ شتی با هزاران زبان حمدش ستایند ولیکن گدایان بارگاه کرمش از طبقات امم بفیوضات آسمانی وتائیدات
نهانی خسروان جهان وسلاطین دوران را تاج بخش ومملکت ستان وگردونامی وداد ومعادات غیر محدود شمار آستان ملائک
آشیان صاحب سنجر افلاک مسیر جهانگیر عرش سریر قلعه کشای افلاک زمان فرمانروای کشور املاک سرافراز کونین عارج معارج قرب
قاب قوسین ناسخ ادیان وملل خلیفهٔ خدای عز وجل سید الانبیاء والرسل مبعوث علی الکل اهل بیت محمد که لولاک در شان اوست و
جهان جمله مرهون احسان اوست صلی الله علیه وعلی آله الذین در تو امنزلته بالاستحقاق ووجب طاعتهم علی الامم فی
الآفاق اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا ویسر لهم هدایة الخلق وامارته تیسیرا اما بعد بر ارباب ضیای مستخبران آثار
ومتفحصان اخبار مخفی نماند که در کتاب سیر المتاخرین من الثامن عشرة الی الخمس وتسعین من المائة الثانیة بعد الالف که این
اقل الخلیفه بل لاشئ فی الحقیقة غلام حسین بن هدایت علی خان بن السید علیم الله بن السید فیض الله الحسنی الطباطبا
عفا الله عنهم بعفوه ورحمته متصدی تحریر آن گشته واحوال عهد پادشاه مغفرت پناه محمد شاه را تا سال بیست ودوم عهد او
مطابق سنه یکهزار ویکصد وپنجاه ودو هجری نبوی در ان کتاب نوشته بعد از ان احوال بنگاله وعظیم آباد در اینا بر هجوم سوانح
آنجا باسلسل بزبان قلم داده بانجام رسانید تتمه احوال زمان زندگانی پادشاه مذکور وسلاطین از مقتدای ما بعدش موعود نموده که نگاشته
دفتر دیگر آراسته آید بنا بر ایفای وعده وادای عهد شروع تحریر آن نموده از واهب بی منت وبخشندهٔ بی منعت مامول ومسئول
است که این اجزاء اوراق را صورت انتظام والتیام داده نگارش را بسیر انجام واختتام مکرمت فرماید وزبان خامه
المسود اللسان این فقیر قاصر البیان سراسر تقصیر را از زلل وخطیات تحریر یا بنت نموده پذیرای انوار انظار گردانند علی

گلستۂ قدیر و بالاجاه جدید

ذکر معاودت آصفجاه نظام الملک که بآزردگی و بهانهٔ شکار برآمده بود بشاهجهان آباد و ملازمت پادشاه نمودن و بجو شنودی رخصت شدن و رفتن بسمت دکهن و بعض سوانح بار دیگر

روز پنجشنبه هفتدهم محرم الحرام سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و شش هجری نظام الملک که ببهانهٔ شکار رو بآزردگی خاطر داخل خیام گردیده در نواح شاهجهان آباد چند فرسخ راه منع بث بث می پیمود و بعد رفتن عمدة الملک امیر خان بصوبهٔ اله آباد داخل شاه جهان آباد گردیده ملازمت پادشاه نمود و بعد ماهی چند شنود که پسرش نظام الدوله ناصر جنگ باغوای سفلگان سبک سر مسلک بغی و خودسری پیموده سر از اطاعت باز زد آصفجاه ناچار گشته بنابر اصلاح حال او روز دوشنبه چاردهم جمادی الاولی در سنه مذکوره از محمد شاه رخصت گرفت و غازی الدین خان فیروز جنگ پسر خود را خلعت نیابت امیر الامرائی دهانیده و پوشانیده عازم دکهن گردید و تا نه ده ماه فیمابین بجواب و سوال و نصائح و معاذیر گذشته آخر الامر بضرورت و ناچاری بیستم جمادی الاولی سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و چار هجری در سواد اورنگ آباد بجانب غربی بلدهٔ مذکوره با پدر و پسر جنگ واقع شد و ناصر جنگ مجروح گشته بدست پدر اسیر آمد

ذکر رحلت موتمن الدوله محمد اسحق خان بهادر و رجوع شدن خدمت خالصهٔ شریفه بعبد المجید خان کشمیری و مجمل سوانح دیگر

بعد رفتن عمدة الملک بصوبهٔ اله آباد تقرب موتمن الدوله محمد اسحق خان باوج آسمان رسیده محبوب ترین امرای پیش پادشاه و کلمهٔ خیری که در بارهٔ اعتماد الدوله و آصفجاه گفته بود نزد هر دو ایشان اعز اسعد یا بود و خدمت دیوانی خالصهٔ شریفه با و رجوع گشته چندین هزار سوار و رساله او ملازم سرکار پادشاه بودند بداغ قاف که آخر حروف نامش بود و اعتباری که پادشاه در باب او بود به هیچ امیری بعد قسمت چون اوج اقتدار او بنهایت رسید دست قضا روزنامچهٔ عمرش در نوردید شوری چند در بینی او بهم رسیده ورم و آماسی نمود و پنج و شش روز بینی عارض گشت ناگهان روز دوشنبه دوم ماه صفر سنه مذکوره جهان فانی را وداع گفته برحمت الهی پیوست و در روز شنبه هشتم ماه مذکور خدمت دیوانی خالصهٔ شریفه بعبد المجید خان کشمیری اختصاص یافته بعطای خلعت شش پارچه سرفرازی یافت و روز جمعه نهم ماه مذکور هر سه پسر محمد اسحق خان مرحوم ملازمت محمد شاه نموده بعطای خلعت ماتمی و مهربانی بسیار استمالت شدند میرزا محمد پسر کلان او بخطاب پدر محمد اسحق خان بهادر ملقب و آخر مورد عنایات پادشاهی زیاده از پدر گردید و صحبت پادشاه با او بجائی رسید که می گفت اگر محمد اسحق خان میرزا محمد را ندیده است ندیده ام چه طور زندگی می کردم و پسر میرزا محمد اسحق خان را بطور سلاطین در عهد طفولیتش بر تخت پیش روی خود خلاف ضابطهٔ سلطنت می نشانید و هر دو پسر دیگر موتمن الدوله اسحق خان نیز معزز و مکرم بوده اند وسطی میرزا علی خان و سومی میرزا محمد علی سالار جنگ و همدرین ماه یازدهم صفر باجی راو مرهته بآزار بدنی در گذشت و روز شنبه تمام ربیع الاول سنه مذکوره خلعت صوبه داری مالوه به عظیم الله خان ظهیر الدوله شوهر خواهر اعتماد الدوله بانتقال باجی راو مرهته عنایت شد داد و آتش روی باکره داشت قبول نمود و نقل مکان هم کرد اما کاری از پیش نبرد چه حسن تردد از و مسموع نگشته و روز یکشنبه بیست و چهارم ربیع الاول سال مذکور خلعت چار پارچه خدمت فوجداری پتپاره بسمت دلیر خان مع شمشیر عنایت شد و روز یکشنبه سوم ربیع الثانی خان مرقوم خانهٔ کو پاپ

از شهر شاه جهان آباد بیرون رفت و چهارم ربیع بیست و چهارم مذکور خلعت مهربانی و استقلال خدمت فوجداری دوآبه بجای خان دوران پدر زن معین الملک پسر اعتماد الدوله قمر الدین خان عنایت شد و هم درین سال، روز سه شنبه هشتم جمادی الاولی انتظام الدوله پسر کلان اعتماد الدوله برفتن صوبه خود دار الخیر اجمیر که بانتقال مظفر خان برادر خان دوران امیر الامرا بعد سانحه نادر شاهی یافته بود رخصت شد و روز دوشنبه چهاردهم ماه مذکور صمصام الدوله پسر امیر الامرا خان دوران صمصام الدوله هزاری منصب اضافه یافته هفت هزاری شد و هم درین سال شادی کتخدائی میر فخر الدین خان پسر اعتماد الدوله با دختر مظفر خان برادر خان دوران شب شنبه بیست و سوم رجب و شادی کتخدائی انتظام الدوله پسر کلان اعتماد الدوله با دختر امیر الامرا خان دوران شب دوشنبه غره ماه مبارک رمضان بعمل آمد در روز سه شنبه سوم محرم الحرام شروع سال پنجاه و چهارم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله نوروز شد

ذکر سوانح سال پنجاه و چهارم از مائه دوازدهم هجری

شب شنبه بیست و چهارم شعبان سنه مذکوره دختری از بطن صاحبه محل در خانه محمد شاه متولد گشت و این صاحبه محل دختر صفیه سلطان بیگم خاله ملکه زمانی خواهر زاده سادات خان ذو الفقار جنگ ست که محمد شاه بتعشق او را بعقد ازدواج خود آورده بود و چون عظیم الله خان انتظام صوبه مالوه و انتزاع آن از دست مرهٹه نتوانست مورد بے التفاتی پادشاه گشته از نظر تمی افتاد خیره سریهاے بسیار داشت ازین جهت اعتماد الدوله وزیر هم که برادر زن او و دیگر قرابتها داشت آزرده مے بود ناگهان باقتضاے تنگ ظرفی ها از پادشاه اظهار آزردگی نموده از حویلی علی مردان خان مرحوم که در آنجا مے ماند بی اذن و رخصت کوچ نموده در چار باغ وزیر نقل مکان کرد پادشاه بر او غضبناک گشته از منصب صدارت معزول فرموده بشریعة الله خان صدر سابق منصب مذکور عنایت نمود و خدمت داروغگی گرزداران باغر خان و فوجداری سهارنپور بحفیظ الدین خان عنایت شد و اغر خان وغیره رسالداران پادشاهی بنابر حراست عظیم الله خان مقرر گشته گرد دیوار منزلش اقامت گزیده پاسداری مے کردند آخر بعد شش و هفت روز ندامت کشیده بخانه خود معاودت نمود و ملازمان خود را برطرف نموده منزوی شد و در همین سال بعد عید اضحی ستاره ذو ذنب بمقدار یک گز از سمت راس مائل بجنوب در برج جدی نمودار گشته هر روز مرئی می شد که بطرف شمال میرود و قریب یک ماه مانده بعد ایام عاشوره معدوم شد در روز چهارشنبه سیزدهم محرم الحرام شروع سال پنجاه و پنجم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و سلم نوروز شد

ذکر سوانح سال پنجاه و پنجم از مائه دوازدهم هجری نبوی که سال بیست و پنجم جلوس محمد شاهی است

روز پنجشنبه پانزدهم جمادی الاخری سنه مذکوره قاضی القضاة تاج محمود خان انتقال نمود و روز جمعه بیست و سوم ماه و سال مذکور خدمت قضا بمراد الدین خان مفتی مرجوع و خان مذکور بعطاے خلعت خدمت مسطور معزز گشت و روز یکشنبه دوم رجب سال مذکور شریعة الله خان صدر الصدور پسر میر جمله فرخ سیری انتقال نمود و درهمین ماه و سال قران علویین در آخر برج اسد موافق زیج جدید که بسعی راجه جے سنگه کچواهه و باهتمام میرزا خیر الله و شیخ محمد عابد مهندس در عهد محمد شاه بپیرایه آغاز و انجام یافته و در اول سنبله موافق زیج الغ بیگی شد و روز شنبه هفتدهم شوال المکرم سال مذکور باز عظیم الله خان بے اذن و اطلاع

وزیر و بادشاه از خانهٔ خود گریخته قاصد لاهور گشت و همان روز بهای تعاقب او گرفته آورد و نیز پسران اعتماد الدوله وزیر و جبار قلی خان
بنگباشی سردار سواران ملازم توپخانهٔ بادشاهی با دو هزار سوار و رسالهٔ کابلی و افواج دیگر متعین شدند و عظیم الله خان باستعجال تمام
قطع منازل نموده در هشتم روز بلاهور رسید و ذکریا خان ناظم لاهور که با عظیم الله خان همزلف بود او را بخانهٔ خود برده اسباب و فیل و اسب
و دیگر لوازم امارت از سر نو آراسته داد و پسران وزیر و ملازمان بادشاهی را ضیافتها نموده و تفقدات فرموده عظیم الله خان را حوالهٔ آنها
کرد و خوشنود روانهٔ حضور ساخت و آنها مع عظیم الله خان روز پنجشنبه چهارم ذی الحجه سنهٔ مذکور بشاهجهان آباد رسیدند و عظیم الله خان
در قلعهٔ بادشاهی بعد چند روز مقید گشت و در آخر شوال سال مذکور قران نحسین در برج سنبله گردیده در روز دوشنبه
هفتدهم ذی القعدة الحرام سنهٔ مذکوره بادشاه بتقریب سیر و شکار در باغ متصل قصبهٔ لونی رفت و روز بیستم ماه مذکور
بادشاه را اثر مرض خناق و ذات الجنب که از پیشتر بود اشتداد پذیرفته آماس در خارج بدن و تضییق در مجاری اکل و شرب
و تنفس بهم رسیده تصدیع بسیار کشید و شب پنجشنبه بیستم فصد نمود و زلو چسپانید و صحت نایافته آخر شب یکشنبه سلخ ماه مذکور
داخل قلعه گشته شفا یافت و روز پنجشنبه بیست و چهارم محرم الحرام شروع سال پنجاه و ششم از مائهٔ دوازدهم هجری
نبوی صلی الله علیه وسلم نوروز شد

ذکر سوانح سال پنجاه و ششم از مائهٔ دوازدهم هجرت مطابق سال بیست و ششم جلوس محمد شاهی

بروز دوشنبه هشتم جمادی الاولی سنهٔ مذکوره سعد الدین خان میر آتش که خانسامان بادشاهی هم بود در حضور جهاد کورنش
نامز گشته آخر شب سه شنبه بلای سینهٔ محتبسه مبتلا گردید و بدرد معده که بهمان جهت عارض داشت بعالم آخرت شتافت و روز
جمعه دوازدهم ماه و سال مذکور حفیظ الدین خان پسرش بعطای خلعت ماتمی و بحالی خدمات پدر مع اضافه هزاری منصب و
پالکی جهالردار سرفرازی یافته بعهدهٔ میر آتش و خانسامان بادشاهی شد و در ابتدای ماه رجب سال مذکور فرامین
و شقه‌های خاص بادشاهی بعمدة الملک امیرخان بهادر و ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ و زکریا خان بهادر ناظم لاهور و ملتان
و راجه بخت سنگه راتهور و راجه دهیراج جی سنگه سوائی و دیگر امرا متضمن طلب حضور شرف صدور یافت آصف جاه هم حکم آمدن
بحضور رفت اما بنابر ضعف پیری و آسایش و جاه حکمرانی شش صوبهٔ دکهن چون فرو رفته راضی نبود عذر خواسته نیامد و
کمر همت بر تسخیر ملک کرناتک بسته اول قلعهٔ ترچناپلی را محاصره نموده مفتوح کرد بعد از آن ملک ارکات را از قوم نوایت
انتزاع نمود و راجه دهیراج جی سنگه نهم شعبان که دسهره بود یا سیزدهم ماه مذکور علی اختلاف الروایات فوت شد و سه رانی
از زوجهای او مع دو دو سه صد خادمه و پاتر با جسد راجهٔ مذکور بدستور معین و مستمر که عادت هنود است سوخته باصطلاح هندستی
ستی شدند بفتح سین مهمله و کسر تای مثنات فوقانی یای زده

ذکر ورود عمدة الملک امیرخان بهادر و ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ در حضور و آمدن میرزا پهلوی پسر زکریا خان خواهرزاده وزیر از لاهور

بعد ورود شقه‌های بادشاهی صفدر جنگ که از سابق دم اخلاص و اتحاد با عمدة الملک زده خود را از جملهٔ متوسلان
آن والا دودمان می‌شمرد بنای قبول و امتناع امر مذکور بر ایما و اشارهٔ عمدة الملک گذاشت عمدة الملک

دفاق و اتفاق چنین مقتدرے باخود در حضور ضرور و انجام امور شمرده ترغیبات فراوان نمود صفدر جنگ حسب الاشعار و تهیهٔ
اقامت حضور درست دیده در فکر سرانجام ضروریات افتاد و راجه نول رائے بخشی خود را که از ولی ادنی ملازم سرکار او و از خدمتگزاری
و حسن اخلاق باعلی درجهٔ اقتدار رسیده بود به نیابت صوبه تجویز فرموده و چند روزے بنابر احضار عمال و ملازمان سرکار و اسباب
اسفار توقف نمود و عدهٔ رسیدن بدار الخلافه شاه جهان آباد و بعد اندک زمانے از ورود عمدة الملک باوداد و عمدة الملک
مدتی پیشتر قبل از صفدر جنگ از صوبهٔ اله آباد کوچیده روانهٔ دار الخلافه گشت و سید محمد خان ایرانی را که از قبل او حاکم کوره و در شجاعت
آیتے بود بر صوبه نائب گذاشت در روز یکشنبه بیست و نهم ماه مبارک رمضان از سال مذکور طرف مبارک قلعه مبارکه شاهی بر ساحل
دریاے جمنا رسید و آخر روز شنبه غرهٔ شوال روز عید وزیر الممالک اعتماد الدوله بهادر باستقبال عمدة الملک آمد و هر دو امیر
بسوارے یک فیل داخل شهر شاهجهان آباد گردیده وقت شام عمدة الملک بشرف کورنش بادشاه و تقبیل قوائم سریر سلطنت
مشرف و مفتخر گشت و در اواسط شعبان سال مذکور فقیر هم رکاب والد مرحوم در عنفوان شباب روزے که ساعت نهضت
صفدر جنگ از فیض آباد دار دره باراده حضور مقرر بود در بلدهٔ مذکوره که مرکز دولت صفدر جنگ بود در سید سمیع بیگ خان دارو غه
دیوان خانهٔ صفدر جنگ حسب الامر آقاے خود باستقبال والد مبرور آمده مرحوم مذکور را بملازمت صفدر جنگ برد والد ملازمتش
نموده چون فوج و سواری او تیار و انتظار ساعت مختار بود ساعتے در خانهٔ سمیع بیگ خان توقف فرمود بعد ساعتی عبد الرحیم خان
منجم باشی آفتاب را در اصطرلاب دیده بصفدر جنگ اخبار نمود صفدر جنگ سوار گشته داخل عیش خانهٔ خود که قریب مسافتے
از آبادی داشت گردید و بعد روزے چند اول شهر رمضان المبارک کوچ فرمود و مع اهل و عیال روانهٔ دار الخلافه گشت در
لب دریاے گنگا رسیده مابین قنوج و مکن پور که مزار شاه مدار است سه چار روز مقام نموده به بستن پل از کشتی ها سے
رکاب فرمان داد بعد تیار شدن پل راجه نول رائے نائب صوبه را مرخص گردانیده خود عبور نمود و والد را فوجداری سرکار خیر آباد
داده همراه راجه نول رائے رخصت می کرد و مے گفت که شما رنج سفر کشیده رسیده آید چند روز آسوده اگر صحبت میان شما و نائب
برار باشد خواهید ماند و الا بحضور با خواهید آمد و الد مبرور تبعیت راجه نول رائے نپسندیده همراه او رفت عید در نواح کول جلیسر
آمد صفدر جنگ دران روز مقام نموده مراسم عید که عبارت از رفتن مصلی و استماع خطبه است خیمه از لشکر بفاصله برپا کرده بتقدیم
رسانید و بعد از ان بسطے منازل فرموده متصل بدار الخلافه رسید نثار محمد خان بهادر شیر جنگ پسر سیادت خان برادر سعادت خان
برهان الملک که خالو زادهٔ صفدر جنگ و برادر خود امیرے بود مع راجه لچهمی نراین وکیل صفدر جنگ دو سه منزل پیشتر باستقبال
آمد و صفدر جنگ بتاریخے که این وقت فقیر متذکر آن نیست بر لب دریاے جمنا رسیده از جائیکه منزل بود جریده با کمال تجمل
مع فوج مغلیه و هندوستانی که هر یک سوار خوش اسپ و خوش یراق بود خصوص فوج مغلیه که لباس بدن از سقرلات ملون
و سازهاے نقره در اسپان ولایت داشتند و عماریهاے افیال زرتاری و حوضه هاے طلائی و نقرهٔ و سه نشان فیلی در نهایت
شکوه با فوجے انبوه بود که البته کم از ده هزار سوار نخواهد بود محاذی قلعه بادشاهی اول روز رسید اتفاقاً شب بارانی باریده
هوا صاف بود صفدر جنگ موافق ضابطه روبروے برج مثمن دیوان خاص که طلائی ست و مثل خورشید می درخشید از فیل
فرود آمده سلام و آداب تسلیمات اربعه بعمل آورد و لمحه ایستاده بعد گرفتن عطاے گل از قبیل طره و حمائل که پادشاه مصحوب
خواجه سراے محلی فرستاده بود باز سوار شده به فرودگاه برگشت پادشاه هم از تماشاے فوج و سوارے او که از برج مثمن
مے نمود محظوظ باشد و آخر روز پنجشنبه یازدهم ماه شوال سال مذکور که ساعت مختار ملازمت پادشاه بود نزدیک بقلعه

در ریگستان آن طرف جمنا خیمه‌های عظیمه و دو درجه بر پا گشت و صفدر جنگ مع فوج و اسباب حشم و تجمل خود بر پل کشتیها که حسب الامر
پادشاه تیار بود عبور نموده حوالی خیمه‌های ایستاده خود نزول نمود و اعتماد الدوله وزیر الممالک قمر الدین خان چین بهادر نصرت جنگ
باستقبال او آمد خیمه اول پر از ملازمان صفدر جنگ بود فرمان داد که ملازمانش در میدان خیمه بر زمین نوبتها نشینند و خیمه را برای
رفقای وزیر خالی گذارند مردم وزیر اول آمده در آن خیمه اجتماع نمودند بعد از آن وزیر آمده در میان مردم خود تا سر دروازه خیمه دیگر گذشت
و در آنجا لمحه توقف نموده معدودی از مقربان عمده معتمد را همراه گرفته اندرون رفت صفدر جنگ نیز با معدودی از عمده
رفقای خود که از آن جمله بود والد مرحوم نشسته انتظار وزیر می‌کشید چون وزیر را دید از مسند برخاست و تا نصف صحن خیمه
استقبال نموده با هم دگر رسم سلام و معانقه بعمل آوردند و در خیمه بر یک مسند نشسته ساعتی صحبت اختلاط داشتند بعد از آن
ستعار رفات عطر و پان و گذرانیدن خوانهای اقمشه و جواهر و اسپان و افیال بعمل آمده وزیر مرخص شد که پیشتر رود و صفدر جنگ
متعاقب او آید چون وزیر رفت صفدر جنگ در پی او یک دو گهری تمام سوار شده وقت شام ادراک سعادت کورنشات پادشاه
نموده داخل حویلی دارا شکوه که از عهد برهان الملک بعنایت پادشاه در قبضه داشت گردید آخر آهسته آهسته تمام لشکر و فوج
او داخل شهر گردید عجب شهری بود اگر چندین امرا مثل صفدر جنگ و عمدة الملک و آصف جاه آمده داخل شهر می‌شدند هیچ
امتیاز قلت و کثرت مردم نمی‌شد و اکثر مقیمان شهر را معلوم نمی‌شد که کی آمدند و کجا پنهان شدند و الله میر و ریم باغ راجه بخت مل
که دیوان خالصه شریفه و چند سال قبل از این مرده بود دیگرای گرفته داخل شهر شدند و در روز پنجشنبه هیجدهم ماه و سال مذکور شاه نواز خان
معروف به میرزا پهلوی پسر زکریا خان ناظم لاهور که اندک مناقشه به یار بود دو شاهجهان آباد رسیده شرف حضور و کورنش پادشاه
دریافت و در روز پنجشنبه دوم ذی قعده سال مذکور عبید الله خان پسر دوم میر جمله بخدمت صدارت و عطای خلعت
سرفرازی یافت و آخر روز شنبه چهارم ماه مذکور شیر علی خان خلف غیرت خان نعمت الهی الحسینی که خطاب جد مادری خود
شیر افگن خان داشت همراه عمدة الملک بهادر آمده شرفیاب ملازمت پادشاه و بعنایت خلعت پنج پارچه سرفراز گردیده مورد
الطاف بسیار گشت و در همین سال و ماه شب دوشنبه تاریخ سیزدهم نکاح شاهزاده احمد میرزا با دختری از احفاد عنایت خان
بعمل آمد و هم در این ماه از شب جمعه بیست و چهارم ستاره ذو ذنبی اول بقدر نیم گز در میان آخر برج حوت و اول حمل ما بین کوکب
سرة الفرس و جناح الفرس اول شب ظاهر شده تا ثلث شب می‌ماند و قریب بیست و دو روز به همین قسم یکجا ماند و از میان
هر دو کوکب در ظاهر بطرف مغرب اندک مائل بجنوب سیر رفت و از شب جمعه یازدهم ذی الحجه ذنبش بقدر یک نیزه مرئی می‌شد
عین ستاره بسوی مغرب و ذنب او بطرف مشرق و روشنی آهسته زیاده می‌شد و در آخر ذی الحجه معدوم شد و شب دوشنبه
چهارم ذی الحجه شیخ سعد الله دیوان تن و شنبه پنجم ماه و سال مذکور مهر درج زوجه بهادر شاه جده محمد شاه تخت نشینه در
مزار خواجه قطب الدین هر دو مدفون شدند و هم در این اثنا در سه شنبه پنجم ماه و سال مذکور خدمت صوبه داری گجرات بفخر الدوله
برادر روشن الدوله تفویض یافت سببش آنکه صوبه مذکوره چنانچه در دفتر دوم بزبان قلم داده آمد از عمل پادشاه بدر رفته از مدت
چند سال در قبضه تصرف مرهته بود و کسی صوبه داری آنجا قبول نمی‌نمود محمد یار خان که از سرداران عمده‌های آن دیار صاحب
نسق و شجاعت بود از خوف نادر شاه و محبت رفاقتش بستوه آمده هنگام ورود نادر شاه مذکور در هند مخفی گشت و بعد معاودتش
برفاقت صفدر جنگ گزیده و در ایام رفاقتش از جای رس ناخته زر سی که جهات جنگ بر دی بالاجی راو مرهته فرستاده بود و
وکیل بالاجی مع فوج بقدر قبضه جنگ ناظم عظیم آباد در شهسرام منزل داشت تاخته بر سر لشکر مذکور با معدودی از سواران آن

مغلیه رسیده و زر مذکور را از نهابا باز گرفت و برخی را مجروح و بعضی را مقتول ساخته به بنارس برگشت چون صفدر جنگ از جرات او
مطلع شد صحبتش با او در نگرفت و در شاه جهان آباد ترک رفاقتش نموده فخر الدوله را که نامی داشت بگرفتن صوبه گجرات بر انگیخت
و داعیه آن داشت که دلاوران فوج مغلیه را از ملازمان صفدر جنگ با خود گردیده و سامانی بهر صورت بهم رسانیده مرهته را بضرب
دست خود مغلوب و صوبه مذکوره را منتزع سازد و بعد از ان هرچه از دستش برآید بعمل آرد چون فخر الدوله سعی نموده سند و خلعت
آن صوبه را بدست آورد فوج مغلیه که در ملازمت صفدر جنگ آسایش یافته از ابتلای اطاعت و محنت در رفاقت
نادر شاه بر آمده بود و محمد یار خان را می شناخت که شراره ایست از آتش قهر و غضب نادر شاه و بسر بردن با او همان جانکاهیها
لازم دارد از رفاقتش سر باز زده راضی به ترک ملازمت صفدر جنگ نشد مگر قلیلی که با او دیرینه توسل و حقوق احسانش بر گردن
داشتند همراهیش گزیدند و محمد یار خان با همان قدر مردم فخر الدوله را همراه گرفته بگجرات شتافت و دست و پائی زد و بنابر
قلت مدد و رواج متاع هیولای اراده او صورت نگرفت و با فخر الدوله که هیچ محض بود صحبت او موافق نیفتاد و بنابرین از رفاقتش
متنفر و با وجود ظن خطر عازم خدمت نادر شاه گردید چون رسید نادر شاه گفت ابلهش من ترسیده چرا باز آمدی عرض داشت
که کشته شدن از دست چون تو جوانمردی بر زندگی در میان نامردان مرجح شمرده به درگاه آورده ام نادر شاه را از عذر خواهی
او خوش آمده قلم عفو بر جریده زلاتش کشید و بیگلربیگی فارس یا هرات گردانید و فخر الدوله در غیبت او اسیر و دستگیر مرهته گردیده
بعد خرابی بسیار بشاهجهان آباد برگشت و منزوی بود تا مرد در روز پنجشنبه هفتم ذی الحجه همین سال باران بسیار و تگرگ هم و بیش
اکثر جاها بارید و برق و رعد بشدت بود چنانچه اندرون قلعه در دیوان عام برق افتاده دو اسپ و دو کس هلاک و دو سه کس
دیگر مدهوش گردیدند در روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور بهر سه پسر شیخ سعد الله خلعت ماتمی مرحمت شد

ذکر وقائع سال پنجاه و هفتم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مطابق سنه بیست و هفتم جلوس

مذکوره و حمایت جنگ نیز قرابتے متحقق بود داد خلاع مهربانی مع سرپیچ مرصع بہا ہر دو برادر عنایت نموده با رسال بعض تحف بنگاله حکم کرد و پیغام و ما بنا ناظم عظیم آباد فرموده مرخص گردانید و غره ذی قعده سال مذکور فقیر با برادر و همراهیان مع الخیر بعظیم آباد رسید و روز سه شنبه دهم جمادی الاخرے سال مسطور آیا ل مدار المهام مهاراجه ایشری سنگه سوائی خلف راجه دهیراج جے سنگه متوفے ملازمت بادشاه نموده بعطاے خلعت پنج پارچه سرافراز یافت و روز یکشنبه پانزدهم ماه مذکور بنا بر تقریب تعزیت پدر مهاراج مذکور که حسب الطلب بحضور آمده بود و هم براے آوردن او پیش بادشاه بوساطت خود وزیر الممالک اعتماد الدوله نزدیک سراے قاضی تخیه او رفته و ساعتے نشسته بمضرب خیام خود برگشت و آخر روز مهاراجه مذکور بخیمه وزیر براے حصول ملازمتش آمد و شب شنبه بیست و هفتم رجب همدرین سال همایون بخت برادر محمد فرخ سیر بن عظیم الشان انتقال نموده در جوار مزار خواجه قطب الدین چشتی مدفون گردید و روز یکشنبه بست و هفتم شعبان همین سال فوجداری گوالیار بعمدة الملک بهادر از تغییر خضر خان و صوبه داری کشمیر بصفدر جنگ بهادر از تغییر اسد الدوله اسد یار خان بهادر در انسان تخلص عنایت گردید و این اسد یار خان دست گرفته و بعرصه آورده عمدة الملک بود و هم نسبت او بیچاره منزوی و محروم از تقرب بادشاه شد و یک بالابند بهر دو امیر بجاے خلعت مرحمت گشت صفدر جنگ برادر خالو زاد خود شیر جنگ را مع نوجے از مغلیه و هندوستانی بقدر حاجت براے بندوبست آنجا فرستاد و شیر جنگ در رسیدن به سرحد که مردم تمام ع دیگر دن کشی آنجا بود و لعهد و پیمان دروغ استعمال کرده طلب داشت و بعد آمدنش با او دغا کرده مقید نموده گرانید و سهل مدتے در آنجا مانده و تفرج منزهات آن بلده جنت نظیر نموده از اسپاب خان را که یکے از رفقاے صفدر جنگ بود بنیابت صوبه مذکور گذاشته خود معاودت بشاهجهان آباد نمود و آخر شب شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان سال مذکور عظیم الله خان که از مدتے در قلعه بادشاهی محبوس بود رخت زندگانی بعالم آخرت کشید و با مثال و اقران خود ملحق گردید و دو سه ساعت از روز مذکور بر آمده نعش او را در خانه اش آوردند اعتماد الدوله بنا بر قرابت قریبه آنجا رفت هجوم مردم بسیار دران مکان که جسدش افتاده بود بنا بر آمدن وزیر رو داد اتفاقاً آن مکان ته خانه داشت بسبب کثرت بار مردم یا بنا بر سببی از اسباب خفیه سقف آن ته خانه فرو نشست و وزیر و اکثر مردم بنا بر تاخیر در آجال ایشان محفوظ ماندند و لاش او را برده در جوار مزار شاه نظام الدین بخاک سپردند و آخر ماه ذیقعده سال مذکور قران نحسین در اول برج میزان و بنا بر رجعت بار دوم آخر ماه صفر در سال پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم هجرے و بار سوم بنا بر استقامت آخر ماه ربیع الثانے پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم در آخر برج سنبله شد و ششم یا هفتم ذی الحجه سال مذکور سلطان اعز الدین پسر کلان معز الدین فوت شد

ذکر سوانح سال پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم هجرے نبوے که سال بیست و هشتم جلوس است

علی محمد خان روهیله که نام او بنا بر بعضے تقریبات در ضمن احوال کشته شدن سیف الدین علی خان و غیر آن سانحه در دفتر دوم مذکور شد اگرچه پسر خانه پرورده افغانے بود و مرد بے اصل کذلک اما بهره از شجاعت و لیاقت سرورے داشت و از غفلت و آرام طلبی وزیر الممالک اعتماد الدوله که کار رہاے او رونق گرفته با دج اقتدار رسید مجملی از احوال و اسباب عروج او ملجا رص اقتدار و اقبال آنکه اول بطور جماعه داران ملازم عمال صوبه مرادآباد و بلاد نواح آن بوده از جان فشانی و نیکو خدمتیها مورد التفات حکام و دران دیار صاحب نام گردید مدتے در ملازمت عظمة الله خان و فرید الدین خان که از طرف اعتماد الدوله صاحب اختیار

و حاکم با قتدار مرادآباد بوده اند زندگانی نمود و بر جاه و حشم او بعد کشته شدن سیف الدین علی خان مظلوم برادر امیر الامرا حسین علی خان شهید مرحوم بنابر انکه روهیلهٔ مذکور با عظیم الله خان در قتل سید مرقوم بر فاقت حاکم مرادآباد شریک بوده جلادتها نمود افزود و روشناس وزیر و صاحب منصب و جاگیر و حاکم بعض پرگنات آن دیار گردید چون صاحب عزم و اراده بود بهر تقریب و تدبیر در تسخیر محالات قرب جوار کوشیده بطور اجاره از جاگیرداران آرام طلب و وزیر بیخبر بدست آورده اقتدار یافت و فرید الدین خان و عظمت الله خان که از شجاعان زمان و حاکم با قتدار مرادآباد و جاگیر وزیر بوده اند در گذشته بعالم آخرت رفتند او بنام افغانی در زمرهٔ آنها و صلت نموده اکثری از روسای فرقهٔ مذکوره را با خود رفیق گردانید و افاغنه نواح قندهار که از صدمات افواج ایران آوارهٔ دشت ادبار بودند باشتهار افغان دوستی او جوق جوق پیش او رسیده ملازم گردیدند و علی محمد خان بلقب روهیله در عوام مشتهر گشت چون اقتدار فراوان یافت و سستی سلطنت و نفاق امرای دون همت و انهماک و استغراق وزیر در شرب مدام و صحبت قمر طلعتان گل اندام بر صفحهٔ ضمیر او مرتسخ گشت تمرد ورزیده سر از اطاعت و مالگذاری سرکار وزیر پیچید و وزیر راجه هرنند را که از قوم روهرا بود نائب صوبهٔ مذکور گردانید و اسباب حرب از قبیل توپ و بانهای بسیار و دیگر ما یحتاج از سرکار خود داده حکم نگهداشتن فوج هر قدر که خواهد و در کار داند داده با نتظام صوبهٔ مذکوره و محالات قرب جوار و تنبیه و گوشمال روهیلهٔ مذبور متمرد و دیگر سرکشان مامور فرمود راجه هرنند به محالات متعلقهٔ خود رسیده فوج انبوهی ملازم گرفته باسامان موفور در کمال غرور حکمرانی پیش گرفت روهیلهٔ مسطور بمقتضای شعور پیغامهای اطاعت و انقیاد داده عذر تقصیرات و اندک تخفیف در معاملات ذمهٔ خود میخواست هرنند بنظر بکثرت فوج و حکم وزیر و امید اعانت از ملتمسات او در مطلق نمی پذیرفت و با وجود مقام کاوش و فکر بر انداختن او از بیخ و بن بود روهیله حال بدین منوال دیده با رفقا و روسای قوم استشاره نمود چون افاغنه اکثر صاحب جرأت و بیباک در تحصیل زر بهر ادنی و تسخیر ممالک چالاکی میباشند هرنند را با خود در کمال عناد و عداوت دیده علی محمد خان را اشاره بجنگ او نموده درین باب همه همداستان شدند خان مرقوم مستعد محاربه گردیده لشکر آراست و بجنگ راجه هرنند برخاست او نیز مهیای مدافعه او گشت و از جای خود جنبیده مقابل گردید چون تا انی عسکرین قریب گشت و چندان فاصله درمیان نمانده هندوان که در بند تسخیر تاریخ بوده تاثیرات اجرام علوی در عالم کون و فساد بلکه در مطالب رستگاری و نجات آخرت برابر با خالق کائنات میدانند هرنند بموجب حکم برهمنان منجم منتظر تاریخ موعود مختار گردیده جنگ در تعویق انداخت و گرد معسکر خود سنگر بسته و توپها چیده خواست که ایام معدود و تا رسیدن روز موعود بلطائف الحیل و آمد و رفت سفرا و رسل گذراند روهیله برین حیله مستشعر گردیده چون هر دو لشکر نزدیک بوده اند شبی شهرت ملازمت و ملاقات با راجه در صبح آن شب داده هنگام سحر لشکر و سواری خود آراست و ساعتی از روز بر آمده بر لشکر هرنند که غافل بود ریخت و آن مرد که در پرستش اصنام اشتغال داشت هر چند خبر ورود لشکر افغان قریب سنگر با و رسانیدند همین جواب بر زبانش بود که امروز تاریخ جنگ و سواری نیست تا فوج روهیله در سنگر در آمده دود از نهاد هنود و هنود شش بر آوردند در پایان کار پرستش موتی رام که بحسن و جمال شهرت داشت با معدودی از مخلصان سوار شده براه آخرت گرفت و هرنند در پرستش گاه خود که نشسته بود دیدن برخاستن و گامی برداشتن برا تر پسر رفت و علی محمد خان را اسباب فراوان و غنائم بی پایان بدست آمده فتحی در کمال عظمت بنهایت سهولت میسر گشت و اعتماد الدوله بی شرم و ننگ بهتر از کشش نبرد آختن زن خود شعله پوری را مع پسر کوچکش معین الملک که بمیر منو مشهور بود و بمنالحه فرستاد و علی محمد خان

درمیان دریا که شعله پور سے بجره بود با معدودے از ملازمان خود سوار کشتی آمد و ملازمت بیگم دریافت نموده مالگزارے
و معامله را انفصال داده مے گویند که با دختر افغان مذکور نسبت معین الملک هم مقرر شده بود اما از نکاح و ازدواج او خبرے
مسموع نشد خلاصه از ان زمان سر اقتدار علی محمد خان بکیوان رسیده مرادآباد و بریلی و آنوله و بداؤن و بنگره و سنبهل و امروهه و غیره
ممالک آن ضلع آهسته آهسته در ید تصرفش در آمد و قریب سی چهل هزار افغان و روهیله ملازم رکابش گشته دم از تمرد و اقتدار
زد تا آنکه عمدة الملک و صفدر جنگ بحضور رسیده مدار علیه سلطنت گردیدند پادشاه را بر مفاسد وجود افغان مذکور متنبه
ساخته دلالت بر تنبیه و استیصال او نمودند پادشاه نصیحت مخلصان پذیرفته آخر شب شنبه ساعتی قبل از طلوع آفتاب
بیست و چهارم محرم الحرام سال مذکور بطالع و لوید اعیه گوشمال افغان مسطور اعلام نهضت بر افراشته در باغ لونی نقل مکان
نمود و بعد انقضاے سیزدهم صفر از انجا کوچیده بر دریاے هندن وار انجا مدامسته نزول اجلال فرمود در روز جمعه بیست و دوم
صفر سعادت خان بهادر ذوالفقار جنگ خالوے ملکه زمانی را بصوبه دارے و قلعه دارے دار الخلافه شاهجهان آباد سرافراز
نموده بعطاے کاتب ملبوس خاص که دران وقت پادشاه پوشیده بود و عنایت شمشیر اختصاص بخشید و خان مرقوم آخر روز از
لشکر کوچیده شبا شب متصل شاهجهان آباد رسیده روز شنبه بیست و سوم ماه مذکور داخل شهر و در روز یکشنبه بیست و ششم داخل قلعه
مبارکه گردید و بکار خود اشتغال ورزید پادشاه اول ماه ربیع الثانی در سنبهل و در اواخرش بقصبه بداؤن رسید علی محمد خان
تاب جنگ پادشاهی در خود ندیده بقلعه بنگره تحصن جست و افواج پادشاهی قلعه را محاصره نموده منتظر فرمان بود و قائم الدوله
قائم خان بهادر قائم جنگ خلف محمد خان بهادر غضنفر جنگ بنگش از دار الملک خود فرخ آباد مع فوج بسیار در لشکر پادشاهے
رسیده بوساطت وزیر بحصول کورنش پادشاه مفتخر گردید و راجه نول راے نائب صوبه اوده که ملازم صفدر جنگ بود با افواج و
اسباب شایسته حسب الطلب آقاے خود نیز در رسید چون درمیان لشکر شاهے و راجه نول راے قلعه بنگره بود و احتمال
مے رفت که مبادا علی محمد خان چون دشمن حقیقی خود صفدر جنگ را مے داند و وزیر هم با او نفاق داشته شکست رونق کارهاے
صفدر جنگ مے خواهد بهادر هنگام عبور راجه نول راے که بضرورت نزدیک بقلعه خواهد آمد افغان مرقوم راجه مذکور را تنها
یافته دران طرف قلعه با او محاربه کند و چشم زخمے براجه نول راے رسیده موجب وهن صفدر جنگ گردد لهذا صفدر جنگ
از پادشاه استیذان نموده با فوج خود باستقبال راجه نول راے رفت و او را همراه خود گرفته در کمال کر و فر از میان لشکر وزیر
بلشکرگاه خود رفت و راجه نول راے را بملازمت پادشاه رسانیده انواع عطایا براے خاطرداریش و آبروے خود با و بخشید
القصه چون وزیر بلاهت تخمیر نفاق ورزیده با آنهمه تمردها که علی محمد خان با وزیر نموده بود حرف او را علی الرغم عمدة الملک و صفدر جنگ
گرفته در باطن تقویت او مے نمود و هر دو امیر مذکور هم روهیله را باختیار او گذاشته اجتناب از انکار را مصلحت شمردند وزیر واسطه
عفو تقصیرات افغان مذکور گشته آخر روز جمعه سوم جمادی الاولے سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجری دستهاے او را
بدستار پیچیده بملازمت پادشاه همراه خود آورد و پادشاه باستدعاے وزیر حکم کشادن دستهاے او بوزیر داده فرمود که این را
حواله شما فرمودیم و مردم براے ضبطی اموال و اسباب قلعه مامور گشته ذخیره غلات که براے خرج سپاه فراهم کرده بود بسیار
بدست آمد و بعضے توپهاے کوچک و نقد و جنس غیر عام و چند ضرب توپ دیگر هیچ نبود مگر قلیلے که نزد قائم خان امانت داشته بود
ظاهر گشته داخل سرکار پادشاهی گردید و در روز شنبه چهارم ماه مذکور پیش خیمه بطرف شاهجهان آباد روانه شد و پادشاه مراجعت نمود
راجه نول راے و قائم خان بنگش مرخص گشته بجاهاے خود رفتند پادشاه هم عنان فتح و ظفر اول روز پنجشنبه غره جمادی الاخرے

سال مذکور بطالع آخر برج اسد داخل قلعهٔ شاهجهان آباد گردید

ذکر فوت بعض امرا در سال مذکور و بعض سوانح دیگر

در آخر ماه محرم نوازش علی خان مرحوم برحمت حق رفته در آستان قدم شریف مدفون گردید و روز پنجشنبه چهاردهم صفر اشرف خان پسر کلان امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران انتقال نموده در مقبرهٔ پدر مدفون شید و روز یکشنبه هفتدهم ماه صفر نور ز شد و در نصف اخیر ماه ربیع الاول سال مذکور اسد الدوله اسد یار خان مرحوم انسان تخلص برحمت الهی رفت و نعش او را باکبرآباد که مولد و موطن او و آبائش بود برده بخاک سپردند مرد نیکو کار هوشیار بود و مبادی علوم آشنا طبع موزونی داشت و شعر بقدر مرتبه خود خوب می گفت بدستگیری عمدة الملک برادر جعفر علی خان که این عزیز هم از قبیل و باو الد مرحوم بسیار آشنا بود و موتمن الدوله محمد اسحق خان و یک شخص دیگر که این وقت نام او در خاطر نمانده ملازمت پادشاه نموده او و اسحق خان در روز اول روز ملازمت پنجهزاری و دو شخص دیگر چارهزاری شدند جعفر علی خان رفاقت عمدة الملک گزیده ترقی دیگر نکرد و اسحق خان بآسمان تقرب پادشاه و اقتدار رسید و ذکرش گذشت و اسد یار خان هم ثانی مرتبه او و شش هزاری منصب و باسد الدوله مخاطب و صاحب ماهی و مراتب گردید و رساله او پنجهزار سوار بود باغ تمشیر ملازم پادشاه شد آخر عمدة الملک بکینهٔ آنکه چرا مثل جعفر علی خان و دیگر ملازمانش در رکاب نماند بعد عود از الهآباد و گرم نمودن صحبت با پادشاه مزاج محمد شاه را از منحرف ساخته رساله تمشیر داغ برطرف کنانید و با وجود خوبیهای بسیار ازین حرکت مطعون خلائق گردیده حالات خوش از اسد الدوله بگوش رسیده و به تواتر پیوسته از انجمله یکی آنکه حاجب که عبارت از چوبدار است یکصد و چهل نفر ملازم بوده اند و هر روز منها کس همه وقت نوبت بر در دولت سرای او حاضر می بودند باین طور که یک روز یک جماعه و از آن جماعه مذکوره و روز دیگر جماعه دارد دیگر با وجود این حال جماعهٔ مذکوره از فرط حمیت مردم و شور و غوغا که در حضور امرای مقتدر و امرای غیر مقتدر این زمان می نمایند ممنوع بوده اند و فقط برای نام و دفع ملام که مردم حمل بر دنائت و بخل او ننمایند لازم داشت و با انجا هر چند مدم تیراد سنی از و بود نه سلوک مصاحبانه و برادرانه می نمود و بهر صورت مردم از و خوشنود بوده اند رب اغفر له و ارحمه این دو رباعی از نتائج طبع او بیاد بود ثبت افتاد رباعی گه با صنم شفیق می باید زیست * گه تنها بی رفیق می باید زیست ** انسان درین بزم جای شکر و گله نیست * یک چند بهر طریق می باید زیست ** وله ایضاً گه قصهٔ شیخ و شاب باید گفتن * گه شکوهٔ نان و آب باید گفتن ** انسان تا مرگ گفتگو لابد است * افسانه برای خواب باید گفتن ** و در روز دوشنبه نوزدهم جمادی الاخری سنه مذکوره خبر رسید که دوازدهم ماه مرقوم روز دوشنبه زکریا خان ناظم لاهور ازین سرای غرور رخت هستی بربست و وزیر که برادر زن زکریا خان بود این خبر را شهرت نداده میر یحیی خان پسر کلان زکریا خان را که خواهرزادهٔ وزیر و داماد هم بود در ظاهر به بهانهٔ دیدن پدرش آخر همان روز از پادشاه رخصت دلانید و او روز سه شنبه بیستم ماه مذکور اول صبح کوچیده بر جناح استعجال بلاهور شتافته بجای پدر متمکن گشت بعد بیست و دوم خبر مذکور مشهور شده وزیر در ماتم نشست و بعد انقضای رسوم تعزیت بروز دوشنبه بیست و ششم بحضور پادشاه رفت و آخر همان روز غلام محی الدین خان صاحب خدمت بیوتات خلعت رخصت بنا بر ضبط اموال زکریا خان یافته بلاهور رفت و روز دوشنبه نهم شعبان معان مرقوم الصدر خلعت صوبه داری لاهور و ملتان از انتقال زکریا خان بوزیر الممالک اعتماد الدوله مرحمت شد و او نیابت صوبه های مذکور به پسران زکریا خان خواهرزادهای خود تفویض نمود آخر میان هر دو برادر در خصوصیت انجا میده

شاه نواز خان میرزا پسر دوم برادر کلان خود یحیی خان را مقید ساخت یحیی خان بعد چندی بحیلهٔ عمهٔ خود در خوان طعامی پنهان گشته
از مستحفظان که بر در حویلی او بوده اند رهائی یافت و باعانت بعضی مخلصان اسپ خاصه بدست آورده بچالاکی اسپ مذکور از لاهور
گریخته در عهد و ایام پادشاه بجهان آباد رسید و از خجالت هیچ کارگی خود جامها رنگین کرده لباس فقر در بر و خاک مذلت بر سر نموده جائی
بر نهر شهر ساخت و آنرا پیم باره نام نهاده برای خود تکیه و نشیمنی مقرر کرد چون داماد وزیر و صاحب سیم و زر بود چندکس از رفقای
او نیز پیروی او نموده همان لباس پوشیدند و بر فقر لباس قناعت ورزیدند و شاه نواز خان بر وسادهٔ حکومت هر دو صوبه متمکن
گشت و در روز دوشنبه شانزدهم شعبان اسد الله خان برادر کلان عمدة الملک در اکبرآباد برحمت ایزدی پیوست و وقت نصف شب
پنجشنبه نهم شوال سال مذکور در خانهٔ شاهزاده میرزا احمد بن محمد شاه پادشاه پسری متولد شد

ذکر سوانح سال پنجاه و نهم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که مطابق است با سال بیست و نهم جلوس محمد شاه

روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال مذکور نوروز شد و در ماه ربیع الثانی سال مرقوم غلام محی الدین خان که برای ضبط اموال ذکریا خان
رفته بود و پسرانش بعض اسباب و اجناس و قلیل زر نقد بنام ضبط ایشان رخت خانه ان بار به تیمور ریه است حواله اش نموده بود ذمه
آورده در حضور گذرانید و بعطای پالکی جهالردار و اضافه منصب هزاری سرفراز شد و در جمعه سیزدهم جمادی الاولی بهروز خان
خواجه سرای محلی پادشاه نماز جمعه خوانده بخانهٔ چیلهٔ خود که عبارت از پسر متبنی است و او مرده بود برای آوردن زن او و در دل
پسر خود که مرد که مذکور برو عاشق گشته و آن زن شوهر دیگر را متمنی بود رفت زن بیچاره بمبالغه در امتناع می نمود و خواجه سرای
فرساق مذکور برای آن سبب پیر کم شدنش بود ضعیفه را اجبار بران کار رسمی فرمود و چون طرفین مبالغه را از حد در
بردند پدر آن نیک زن از غیرت مانع و مزاحم شد خواجه سرای نابکار بغرور اقتدار امارت و تقرب خود غلظت و شدت نمود
مرد صاحب غیرت تاب سفاهت خواجه مذکور نیاورده بر حفظ ناموس خود آن دنیگ بی نام و ننگ را بزخم جمدهر از پای در آورد
و بیگانه‌ای دیگر که همراه او بود نیز مجروح ساخت و آن مرد غیور از دست ملازمان خواجه بغیر رید از آخرت مظلوم شتافت و بهروز خان
را مجروح بر پالکی سوار کرده پس انگنده آوردند بعد ساعتی بسقر خود رفت و در شفا بر جوار خواجه قطب الدین مدفون شد لمصنفه
نشناسم که کجا او چند رهبر دگم شده را راه نمای بینم ‡ و در ماه جمادی الآخری شب جمعه حافظ وجیه خان خواجه سرای
داروغه باورچی خانهٔ شاهی آخر شب وضو نموده نماز می خواندند ناگاه غشی عارض گشته در یک ساعت رخت هستی بربست و خدمت
مذکور به بیگانه‌های او مفوض گشت اول روز جمعه بیست و پنجم ماه مذکور پادشاه برای سیر باغ تالکتوره تشریف فرما گشته برای
میرزا محمد اسحق خان نجم الدوله خدمت چوکی خاص از انتقال خواجه بهروز خان مقتول تجویز نمود و او تسلیمات این عنایات بجا آورده
روز یکشنبه بیست و هفتم که پادشاه بمزار خواجه قطب الدین بسیر و تماشا رفت بعنایت بالابند بابت خدمت مذکور سرافرازی
یافت و اول روز یکشنبه پنجم پادشاه داخل قلعه مبارک شد

ذکر شتافتن عمدة الملک مرحوم بجوار رحمت خداوند دنیا و عقبی بزخم جمدهر باشارهٔ پادشاه و خدع روز افزون خان ناظر

عمدة الملک که در لیاقت امور سرداری از جمیع امثال و اقران خود برتری داشت احدی را در پلهٔ همدمی با خود برابر نمی پنداشت

وحسب اتفاق وزیر در سکر شراب شبی از بام خانهٔ خود افتاده بند ران اش جنبیده و صدمهٔ عظیمه باو رسیده مدت هفت هشت ماه صاحب
فراش گردید و بعد یافتن صحت هم طاقت آمد و رفت دربار و استادن بحضور بادشاه در خود کمتر یافته خویشتن را معذور دید و پسران
را در و ساز شناوت دانسته جواب و سوال کارهای خود را بملاحظه تقرب بادشاه بعمدة الملک سپرده فارغ البال در خانه نشست گاه گاهی
بعد ماهی که بدربار می آمد بنا بر قلت طاقت استادن سهل زمانی حاضر بوده رخصت می شد و صفدر جنگ خود مخلص عمدة الملک و گویا
از متوسلانش بود بنا بر مقدمات مذکوره اقتدار عمدة الملک باوج فلک دوار رسید چون اندک تیز مغزی باد داشت و با پادشاه از ابتدا
صحبت بذله سنجی ادراک میسر بود در تقریر سخن پاس ادبی که امرا با ملوک باید بعمل نمی آورد در ضمن لا که افراط اقتدار بهم رسانید بیشتر از بیشتر
بیباکیهای نمود و در انجاح مطالب و پذیرائی التماسات خود ابرامها نموده مبالغه را از حد بدر می برد و نجم الدوله محمد اسحق خان بهادر
و برادرانش را با آنکه شمول عنایت پادشاه در بارهٔ آنها برابر سلاطین می رسید است اما بمقتضای اینکه پدر شان دست گرفته او بوده
بنظر کم می دید محمد شاه برای افزایش قدر اسحق خان در اقتدار و حمایت در راست او و اخوانش و ملت خواهر اسحق خان با شجاع الدوله
جلال الدین حیدر خان بهادر بهادر جنگ پسر صفدر جنگ مقرر نموده عمدة الملک را از طرف خود برای سرانجام اسباب شادی
کتخدائی دختر مذکور مقرر ساخت و صفدر جنگ این شادی را در کمال زینت و نهایت کرد و هم از فرط خوشنودی خود و هم برای
استرضای خاطر پادشاه نمود از جمله اسباب شادی مذکور تیار یک هزار و چند صد سبوی نقره بود که در ساچق بخانهٔ عروس
فرستاد تخمیناً هر سبوئی کمتر از صد روپیه نخواهد بود و عمدة الملک یکبار از پادشاه رخصت گرفته بملاقات سلاطین مقید در سلیم گده
رفته اکثری را دید این کار احتمالات بهم رسانیده موجب بدمنشگی مردم خصوص بدخواهان عمدة الملک گردید و بهر صورت مزاج پادشاه
را آخرها انحراف تمام از طرف عمدة الملک بهم رسیده با خواهش او در دلش رسوخ یافت اما در اظهار آن فائده ندیده بمدارا می
گذرانید تا آنکه عمدة الملک روزی در اظهار بعض مقدمات با پادشاه شروع نموده سخن را طول داد و پادشاه را استماع آن
گران گشته گفت عمدة الملک بهادر باز روز دیگر عرض خواهید نمود عمدة الملک گفت دو سه کلمه است باید شنید پادشاه صبر کرده
باز اعادهٔ همان سخن نمود باز عمدة الملک همان جواب داد از سه بار همین اجتناب و الزام بعمل آمد خواجه سرایان که اکثر تنک
حوصله و کج خلق می باشند روز افزون خان ناظر که درین صفت از دیگران بیشتر و خدمت نظارت پادشاهی و بند و بست اکثر
ابواب دولتخانه و حرم سرای سلطانی باو مفوض و غلام پیر آبا و اجداد محمد شاه بود دلتنگ گشته زیر زبان گفت اما این قسم که
عمدة الملک هم شنید که همین امر در قصبه میو و زنان هم سایه را هم با تمام باید رسانید عمدة الملک بر آشفته گفت غلامان را چه یارا که در
عمده های دولت و سلاطین سلطنت چنین جسارت نمایند او در جواب گفت که اگر غلامیم غلام پادشاهیم نه غلام دیگران عمدة الملک
با پادشاه گفت که اگر این ناظر است غلام بدربار نخواهد آمد پادشاه استمالت او نموده گفت خاطر شما عزیز است آنچه مرضی شما باشد همان
قسم خواهد شد عمدة الملک عرض نمود که اگر خاطر غلام بندگان حضور منظور دارند خدمت نظارت بغلام عنایت شود و غلام شخصی لائقی
را از طرف خود برین کار بگمارد پادشاه قبول نمود عمدة الملک آداب عنایت بجا آورده مرخص گشت و آنگاه خان خواجه سرای را که
داروغهٔ دیوانخانه اش بود تجویز نموده امیدوار این کار ساخت اما پادشاه در تفکر افتاده با ناظر روز افزون خان گفت که مرا از دست
عمدة الملک درین احوال زندگی دشوار بود هرگاه بند و بست نظارت هم باختیار ایشان رود زندگی متعذر و من بطور
مقیدان خواهم بود او گفت اگر مرضی پادشاه باشد تدارکش اشکالی ندارد پادشاه گفت اگر می تواند شد در رنگ نباید کرد
که بعد رفتن بند و بست نظارت بدست ایشان باز هیچ نمی تواند شد روز افزون خان در تلاش شخصی که قاتلش تواند شد

افتاده چنین کسے را جستن آغاز نهاد و با مبنای خود گفت او برادر خود جواهر نامے را که پیشتر ملازم عمدة الملک در روشناس او بود
و بآزردگی جدا شده گاه گاهے کشتن او را با برادر خود بطور هزل می گفت تجویز نموده از دور رسید و بمبالغه تمام قبول نمود و همراه برادر
نزد ناظر آمده یا بام تعهد کرد ناظر او را در بندوبست نظارت گذاشته مامور ساخت که هرگاه عمدة الملک داخل دروازه دیوان
خاص شود کار او را باتمام رساند آن بدبخت کمر خود باین کار محکم بسته منتظر فرصت در کمین نشست روز جمعه بیست و سوم ذی الحجه
سال مذکور اول صبح عمدة الملک خاصه برای همین کار با وجود آنکه روز دربار نبود آگاه خان را همراه خود گرفته بنا بر دادن
خلعت نظارت در حضور آمد روز افزون خان کمینه در زشت سیر ابر در دیوان خاص مختفی از اخبار جاسی داده همین که عمدة الملک
بخاطر جمع از حلقه ملازمان خود بر آمده داخل در دیوان خاص شد آن بیدین ریگین از پس پشت عمدة الملک بر آمده چنان جمدهر بر
تهی گاه آن سید بیگناه زد که بمجرد آن ضرب برحمت حق پیوست و مرده بر زمین افتاد لعش آن مظلوم بر پالکی انداخته در حویلیش
آوردند و مردم چوکی برای ضبط اموال همراه لاشش آمدند سپاهیان ملازم سرکارش مانع دفن لاش و بردن اشیاے
خانه اش بسرکار بادشاه تا اداے تنخواه خود شدند و نادر علی خان برادر کلان عمدة الملک داروغه فیلخانه شاهی و
عبد المجید خان دیوان خالصه و بیرم خان و نعمت اسد خان و اکثر امرا و امرازادگان و اقرباے آن مرحوم که برای
تجهیز و تکفین و تعزیه و تسلیه بازماندگان بخانه اش رفته بودند بگیر ملازمانش آمده کسی مجال بر آمدن از آنجا نداشت بادشاه
می خواست که همه اموال و اسباب او در برده تنخواه ملازمانش بهم دهد و حکم تقبل در آمدن آنها می نمود لیکن نوکر پیشگان
قبول نمی کردند آخر صفدر جنگ درمیان آمده مرید خان بهادر و سید بلال را فرستاده طلب تنخواه ملازمان او بذمه خود
گرفته درخواست دفن لاش او نمود درین ماجرا چهار روز گذشته لاش آن مرحوم اندک تغیرے در بوئے بهم رسانیده بود و ملازمان
ناسپاس او و بادشاه حق نشناس کار باینجا رسانیده آخر اداے تنخواه به بیع اجناس او قرار یافت و ملازمان عمدة الملک مرید خان
و سید بلال را تا اداے تنخواه پیش خود رهن داشته رضا بدفن لاش دادند روز چهارم در مقبره متصل اسد خان مرحوم جد آن
مظلوم متصل پسرے روح اسد خان جدش مدفون گشت اللهم الحقه بآبائه الصالحین سخنورے تاریخ شهادت عمدة الملک
غم عمده تاریخ یافته آخر اجناس خانه اش بفروش آمده زر تنخواه سپاه و ملازمانش رسید و بادشاه جواهر و اسلحه او را که بر آن
عاشق بود ده لاک یا قدرے افزود قیمت آن از خانه خود داده گرفت و هر دو کارخانه مذکور بالا پنجاه شصت لک روپیه بلکه
افزود بود محصورین سپاه که ناگاه گرفتار بلاے مفت گشته بودند بعض از آن قبل عبد المجید خان وغیره بعد هشت روز
کم و بیش از آن ایام بحیله ها رهائی یافته بدر رفتند و نادر علی خان و دیگر بعضے کسان بعد بیست و دو روز و ادا شدن
تنخواه دو ساله ملازمان نجات یافته بخانهاے خود آمدند و حویلی و جاگیر و املاک آن مرحوم خلیفه دوران بزعم بعض مردمان یعنی
بادشاه زمان بدختر خود داده بپسر محمد اسحق خان نجم الدوله نمود

ذکر سوانح سال شصتم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که مطابق ست با سال سی ام جلوس

روز سه شنبه نهم ربیع الاول سنه مذکوره نوروز شد و آخر ماه رجب یا اول ماه شعبان سال مذکور یحیی خان مدار المهام دار الانشا
و دیوان خالصه که بمعزولی عبد المجید خان شده بود برحمت الهی پیوست بعد سوم بخشیش پسر و یک نبیره اش خلعت سه
پارچه ماتمی عنایت شده بر یک پسر کار دار الانشا که داخل بود و بالا بند خدمت دار الانشا عنایت گردید و روز پنجشنبه

هفتدهم شعبان دیوانی خالصه به محمد اسحق خان و خلعت شش پارچه عطا شد در روز پنجشنبه بیست و چهارم در کچهری خالصه نشسته دستخط نمود و در روز چهارشنبه سلخ شعبان آغرخان داروغه گرزداران فوت نمود و غرهٔ رمضان مدفون گردید و خلعت ماتمی و خدمت داروغگی گرزداران به دستور پدر به پسر او چراغ خان مرحمت شد روز شنبه بیست و هفتم ذی الحجه ناصر خان صوبه دار کابل که از دست احمد شاه ابدالی گریخته آمده بود بعد ملازمت خلعت شش پارچه و شمشیر و فیل بامید آنکه چون نادرشاه مرده است شاید کابل را باشتی و امانت و آشنائی افاغنه آنجا مسخر سازد مرحمت شد

ذکر سوانح سال شصت و یکم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

عمده سوانح این سال ورود احمد شاه ابدالی درانی و واقعهٔ رحلت محمد شاه بادشاه است احمد شاه ابدالی در ابتدای سال مذکور وارد گشته هنگامه ورود و جنگ و عود او و جلوس احمد شاه بر تخت موروث تا بغره جمادی الاولی امتداد یافت بنابرین سانحهٔ مذکوره نگاشته خامهٔ وقائع نگار مے گردد مخفی نماند که این احمد ابدالی در اصل از زمین زادها ے اولوس افغان ابدالی واز جمله رعایاے دار السلطنت هرات است بعد قهر و غلبه شاهنشاه زمان خود نادرشاه افشار مقید و اسیران پادشاه گیهان اسیر گردیده از جملهٔ غلامان شاه و بعد از ان مورد الطاف او گشته در سلک صحبت یساولان شاهی منسلک گردید و آخر به رتبهٔ ینگباشے رسید چون نادرشاه از مردم معتمد ایران و از فرقه اتراک آنجا بنابر استشهار عداوت جماعهٔ مذکوره با خود مطمئن نبود جماعهٔ افاغنه و افواج توران را بعد مقهور و مغلوب فرمودن مورد الطاف خویش گردانید و اکثرے ازین جماعه را سالار لشکر خود مقرر کرده اقتدار عظیمے بانها بخشیده بود بلکه افاغنه را زیاده از جماعهٔ اتراک توران تاب و توان داده منظور نظر اشفاق و مواطف داشت بحدی که بعد مقتول شدنش اکثرے از روساے فرقه افاغنه دعوے سلطنت نموده مدتها بر بعض ممالک ایران تسلط داشتند از ان جمله بود آزاد خان مالک سی هزار سوار که دم اقتدار زد و آخر کریم خان زند با سیتغ آبدار شعلهٔ اقبال او را فرو نشانیده ملازم سرکار خود ساخت احمد ابدالی هم از ان جمله است اما او با امانت تقی خان آخته که نادرشاه هم از او در دل حسابے می گرفت در انقلاب قتل نادرشاه مذکور از لشکر گریخته بعضے زرهای خزانهٔ اصحاب جلائر را که بمعسکرش می رفت در راه متصرف شد و برخی از اولوس خود بهم رسانیده صاحب سکه و خطبه گردید و در ورود او بهند هفت بار اتفاق افتاد و بتدریج انشاء الله بعد وعده آنوز درین اوراق بزبان قلم سوانح رقم خواهد گذشت بار اول در سلک ملازمان رکاب نادرشاهی او در سنه خمسین و مائه بعد الالف آمده و آغاز سال احدے و خمسین در رکاب ظفر انتسابش معاودت نمود

ذکر داعیه احمد شاه ابدالی معروف بدرانی به تسخیر هندوستان و ورود او تا سرهند و معاودت بکابل و قندهار بتقدیرات ایزد منان و مهیا شدن اسباب سلطنت او بعنایت خالق زمین و آسمان

احمد ابدالی منظور نظر تربیت نادرشاهی گردیده اوقات بآبرو می گذرانید در سال شصتم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و سلم از شاهنشاه رخصت گرفته بخانهٔ خود آمد عند المعاودت بزیارت آستانه ملایک آشیانه امام الانس و الجن سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا آمده بعد استمداد از ان جناب قدسی مآب وداع از ان آستان در درویشے تباه معابر نام را دید که خیمه مختصر مشتمل اطفال در جوار مزار فائض الانوار برپا کرده بر سر او رفته استاد و پرسید

که درویش این چه خیمه و چه بازی خفلانه است او در جواب گفت که تو بی احمد ابدالی گفت بلی گفت این خیمه ایست که وقت مردن نادرشاه
می غلطید و تو دران زمان پادشاه می شوی احمد یکی را از رفقای خود در اینجا گذاشت که ملازم درویش بوده بر احوال خیمهٔ مذکوره
ناظر باشد و هرگاه بغلطد وقت و تاریخش را ضبط نماید و خود بخدمت نادرشاه شتافت چون نادرشاه کشته شد احمد مع قوم خود
از لشکر گریخته بمشهد مقدس رضوی رسید در اینجا از رفیق خود ماجرای خیمه پرسید او ظاهر کرد که فلان وقت و تاریخ آن خیمه غلطید
احمد را صدق قول درویش بتطبیق وقت غلطیدن خیمه و کشته شدن نادرشاه ظاهر گشته بسلطنت خود امیدوار گشت و قوم خود را
فراهم آورده محمد تقی خان شیرازی را که معروف باخته نادرشاه هم از او در دل حسابی برمیداشت و در ایام مذکور دران نواح بود
با خود متفق ساخت بسبب لقب آخته آنکه نادرشاه وقتی براو غضب شده خایه او کشیده بود و بساعت مختار بعد انقیاد قوم جیغهٔ
سلطنت برسر زد و در تحصیل صوبهٔ کابل را که ناصرخان صوبه دار صوبهٔ مذکوره یا خود نزد نادرشاه و میر محمد سعید نیز در محالات متعلقهٔ نور محمد خان
الشی مرسله زکریا خان را به اینجا بر دیگر متصرف گشته و هر دو کس را همراه گرفته بر سر افغان قلزه که از طرف نادرشاه حاکم
قندهار بود تاخته او را بکشت و قندهار را متصرف گشت و شاه صابر درویش مذکور را نیز بسماجت تمام همراه خود گرفت این شاه
صابر توه استاملال خور نعلبند مشهور کابل است او هم درویشی بود و معتقد الیه جماعهٔ تورانیه القصه احمد ابدالی ناصرخان را
بعد گرفتن خزائن تکلیف صوبه داری کابل بدستور عهد نادرشاه نمود و خلعت داده رخصت فرمود مشروط آنکه بعد رسیدن
بکابل مبلغ پنج لکه روپیه مجانّه بفرستد و پنج سوار درانی ابدالی همراه داد ناصرخان قبول نموده چون بکابل رسید از افاغنه
آنجا ظاهر کرد چون بنای کار آن جماعه بر خدع و دغاست ادای مبلغ مذکور خارج از مقدور خود ظاهر نمودند ناصرخان گفت
که اگر زر نمیدهید چاره باز خواست او چه می کنید گفتند می جنگیم ناصرخان گفت که خاطر من مطمئن نیست قسمهای غلاظ و شداد
درمیان آوردند ناصرخان سواران ابدالی را براندر احمد شاه ابدالی باستماع این خبر تدارک دو بید افاغنه کابل با ناصرخان
بدعهدی نموده کناره گرفتند ناصرخان ناچار از کابل به پیشاور آمد و بعض دربار استحکام ساخت افاغنه کابل بعد ورود
ابدالی با او پیوسته دلالت به تسخیر پیشاور نمودند احمد شاه به پیشاور رسید ناصرخان مع ناموس متحصن گشته به مدافعه پرداخت
دران زمان شاه نوازخان پسر زکریا خان برادر خود یحیی خان را از لاهور بدر کرده خود در صوبه لاهور و ملتان دم از استقلال
زده بود آدینه بیگ خان که شیطانی در صورت انسان بود در فکر برانداختن بنیاد دولت شاه نوازخان افتاده با او گفت که
شما فقط همشیره زادهٔ وزیرالممالک قمرالدین خان بهادر اید و یحیی خان هم داماد و همشیره زادهٔ اوست و از دست شما گریخته
بحضور وزیر و پادشاه رفته البته وزیر در برهم کاری شما قصوری نخواهد کرد و نخواهد گذاشت که شما فارغ البال بوده حکومت اینجا
کنید صلاح آنکه احمد ابدالی که در شمول دم از سلطنت می زند با او در سازید که او برفاقت شما را از مخمصات و تائیدات
آسمانی خواهید شمرد شاه نوازخان راه مراسلات با ابدالی کشاده نوشت که سلطنت از شما و وزارت از ما باشد ابدالی که هرگز
گمان این قسم امور نداشت سجدات شکر الهی نموده عهدنامهٔ محکم مشحون بگواهی رؤسای لشکر خود نوشته مصحوب معتمدی فرستاد
بعد از آن آدینه بیگ خان رنگی دیگر ریخته بقمرالدین خان وزیر نوشت که مرشدزاده مسلک خودسری پیموده سخن فدویان را
نمی کند و با احمد ابدالی راه مراسلات کشاده اگر از حضور تسلی او شان شود ما را هم مجال التماس میسر تواند شد قمرالدین خان
چاره ناچار خطی بقلم خود در کمال تسلی نگاشت متضمن آنکه از خاندان ما نمک حرامی گاهی نشده زنهار که چنین اراده ما
ننمائید و حیف که در تحیهٔ اطاعت افغانی پیادل نموده اید باید که مردکه مذکور را از ده تمام حدود هندوستان را

سنحر نمائید که هر پنج صوبه کابل و کشمیر و ٹھٹه و لاهور و ملتان در عمل آن نور چشم خواهد بود و این جانب را بهمه وجوه مصروف امداد و اعانت
خود دانید شاه نوازخان بورود خط فالوسی خود و وزیرالممالک قمرالدین خان مغرور گشته عهدیکه با احمد شاه نموده بود نسیاً منسیا گردانید
و آدینه بیگ خان از راه بدخواهی بر این نقض عهد بطور مشوره تائیدها نمود ناصر خان که متحصن گشته بمدافعه ابدالی سعی میکوشید
از فقدان ذخائر غلات و قلت فوج عاجز گشته چاره در فرار دید بخشی ناصر خان کمر بجان نثاری بسته التماس نمود که یک روز پایداری
می توانم کرد شما امشب بدر روید بعد فاصله یک روز و دو شب کسی به شما نمی تواند رسید ناصر خان با معدودے از قلعه بر آمده بحال
تباه قدم در بادیه فرار گذاشت و بخشی یک روز و دو شب جنگیده مقتول گشت و ناموس ناصر خان در دست ابدالی افتاد ابدالی
پاس خاندان آن ضعیفه که دختر زبردست خان نوه علی مردان خان بود نموده معزز و مکرم نگهداشت و آخر سر داد ناصر خان
بلاهور رسیده در مسجدے فرود آمد شاه نوازخان خبرش شنیده برای دیدنش آمد و مبالغه نمود که همین جا باشند باتفاق با ابدالی
خواهیم جنگید ناصر خان قبول نکرده اظهار رفتن بحضور پادشاه نمود شاه نوازخان مرخص گشته خانسامان ناصر خان را همراه برد و جمیع
کارخانجات امارت از خیام و افراس و افیال و ملبوسات و باورچی خانه و آبدارخانه وغیره همه بآئین شائسته سرانجام داده
مع چار لک روپیه نقد برائے ناصر خان فرستاد احمد ابدالی خطے متضمن طلب ایفائے عهد نگاشته از پیشاور برائے شاه
نوازخان فرستاد شاه نوازخان جواب صاف داد هر چند ابدالی در اخلاص و وفاق زد از طرف شاه نوازخان صدائی غیر از نوای
شقاق و نفاق بر نخاست شاه صابر که معتقد الیه ابدالی و پیر او و سابق از متوطنین لاهور بود تنها بلاهور آمده در خانه مسمّی
عبد الله فرود آمد شاه نوازخان خبر او شنیده آدینه بیگ خان و راجه کوڑامل را فرستاده استعلام نمود او گفت که مرا تعرضی
با شما ها نیست اما حقوق این شهر که منشا و مولد من است و حقوق مردم این شهر و حکامش که با اینها بسر برده ام بر گردن است
بنابرین میگویم که بد عهدی پیش خلق و خالق ممدوح و محمود نیست و تیغ شما با تیغ احمد ابدالی برابر نیست گفت چه صاحب تیغ ما
از چوب است و تیغ او از آهن گفت نه تیغ هر دو از آهن است اما اقبال او در عروج است اقبال شما با اقبال او بر نمی آید آدینه بیگ خان
نزد شاه نوازخان آمده نقل اقوال پریشان او کرد و او را بسحر نسبت نمود بهر صورت مصالحه و آشتی در نگرفت و فقیر مذکور حواله بخشی شد
تا نظربندش نگهدارد احمد ابدالی ناچار از پیشاور نهضت نموده قاصد لاهور گردید شاه نوازخان با فوج بسیار و سامان بیشمار در
کمال اقتدار بیرون شهر متصل ریتا بادی معسکر ساخته مورچالها قائم کرد و بکمال جرأت و جلادت مستعد محاربه نشست ابدالی هم متصل
رسیده لشکر آراست شاه نوازخان از درویشی شاه کلب علی نام که در جفر دخلی داشت کسی را فرستاده استعلام نمود که پایان این
جنگ چه خواهد بود داد و گفته فرستاد که امروز بر شما دشوار است اگر جنگ نشود بهتر و از فردا ظفر شما راست هر قسم و هرگاه که بخواهید بجنگید
شاه نوازخان آدینه بیگ خان و کوڑامل دیوان خود را فرستاده بسرداران لشکر ممانعت کرد که امروز کسے بحرب ابدالی بیرون نرود
واگر اینها زور آرند از اندرون لشکر مدافعه باید نمود و بخاطر جمع به خیمه و خرگاه خود آسود تا وقت طعام رسید بر دسترخوان نشسته طعام
میخورد و آدینه بیگ خان و بعض سرداران حاضر شریک طعام بودند که ناگاه آواز توپے مسموع شد بعد آنے آواز توپ دیگر
بعد استفسار معلوم شد که سواران ابدالی نمودار شده بودند و دو صد سوار قزلباش ملازم سرکار بیرون لشکر رفته بر آنها تاختند آنها
برگشته بعد ساعتے سواران دیگر زیاده تر از اول هویدا شدند آنها را نیز بشلک توپها راندند بعد یک ساعت سواری از
همراهیان بخشی آمده عرض نمود که کمک ما باید نمود شاه نوازخان متحیر شده پرسید خبر آوردند که همان سواران قزلباش بار دیگر هم
خود را بر آنها زدند آنها که دو هزار کس بودند بر اینها تاختند قزلباشان سرکار که دو صد کس بوده اند تاب نیاورده گریختند مستحفظان

لشکر جاسوس نوکران سرکار توپ خانه سر زده اند ابدالیان که دو هزار کس بوده اند در پی آنها جلو ریز خود را در لشکر رسانیده شور رستخیز
برانگیخته اند شاه نواز خان فرمود که ما هم سوار میشویم و آدینه بیگ خان را گفت که بعد رخصتی رسیده ابدالیان را از لشکر بیرون باید کرد
آدینه بیگ خان گفت قبول بر دیده ها گذاشته رفت و بطرفی دیگر تماشای دریا استاد شاه نواز خان علم تاکید فرستاد که از جای
خود جنبیده باز استاد و شاه نواز خان بر فیل خود سوار استاده بمردم تاکید می نمود تا آنکه شام شد بلکه ساعتی از شب گذشت و ابدالیان
برگشته بجای خود رفتند اما آشوب که در لشکر برخاست و آدینه بیگ خان روز روشن برگشته داخل شهر شد راه فرار کشاده یافته اکثرے راه
خانهای خود گرفتند و سر در پیچ هم گذاشته پیرفتند شاه نواز خان برگشته بسراپرده های خود رسیده خواست که از فیل فرود آید شور هر
همه اش که در خواصی چونکه فیل سوار بود مبالغه نمود که در حصار شهر نشسته باید جنگید شاه نواز خان قبول نکرده می گفت این وقت
در خیمه فرود می آییم و فردا تدارک امروزی می نماییم ناصح بدبخت مبالغه را از حد بدر برده نگذاشت که در خیمه ها فرود آید همین که فیل
سواری شاه نواز خان از در خیمه پا بیشتر گذاشت مردم لشکر حمل بر فرار نموده تورانیان نمک بحرام دست بغارت کشادند و در
خیمه شاه نواز خان در آمده اسباب رکاب همه را غارت نمودند شاه نواز خان حیران قدرت کردگار گشته نازل دولتخانه خود گردید
سرداران لشکر بعض حاضر گشته بنای ملاقات و مصالحه می گذاشتند که بخشی آمد شاه نواز خان احوال شاه صابر پرسید او عرض کرد
که در غلو هنگامه و ازدحام فقیر برگشتیم شاه نواز خان برآشفته سنگ فرش برداشته بر سینه او زد و گفت که بحال روی ملاقات هم
نماند ناچار کیسه های اشرفی بر رفقای معتمد و صندوقچه جواهر گران بها به بعضی خواجه سرایان داده لاعلاج راه فرار گرفت و بدون
غلبه خصم شکست بر لشکر افتاد و فتح و ظفر نصیب ابدالی گردید صبح ابدالیان در شهر در آمده دقیقه از نهب و غارت فرو نگذاشتند
آدینه بیگ خان هم وقت شب مع اسباب بجامانی در رفت و شاه نواز خان از دست تورانیان ملازم خود از تنها کشیده در راه بوزیر
رسید وزیر او را بشاه جهان آباد مرخص فرمود احمد ابدالی بعد این تسخیرهای متوالی چون بے خبری مردم هند و نفاق امرای
اینجا و سستی بادشاه در رکاب نادر شاه برای العین مشاهده نموده بود قاصد تسخیر شاه جهان آباد گشته ابتدای سنه احدی
و ستین و مائة بعد الف از بلده لاهور مع تقی خان که سالار فوج قزلباش بود در روی توجه بسوی شاه جهان آباد آورد محمد شاه
ادراک این خبر نموده پسر خود احمد شاه را با سائر فوج ملازم سرکار شاهی و توپ خانه با وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان و
ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ و راجه ایشری سنگه سوائی پسر راجه جی سنگه و دیگر راجهای صوبه اجمیر از راتهور وغیره با فوجے
عظیم بمدافعه او مامور نمود و بتاریخ هفدهم محرم الحرام سنه یک هزار و یک صد و شصت و یک هجری صفدر جنگ ذو الفقار جنگ و
شیر جنگ و معین الملک وغیره پسران قمر الدین خان وزیر و دیگر امرای نامدار را ربعے از روز بر آمده بعطای فتح پیچ مشمول
عواطف فرموده رخصت نمودند و نه گهری روز بر آمده وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان را بادشاه بدست خود فتح پیچ بر سر
بسته و طره بادله از سر دستار خود بر آورده بر سر دستار وزیر گذاشته بجنگ ابدالی مرخص ساخت و ذو الفقار جنگ سادت خان که بعطای
خدمت بخشی گری سوم از انتقال عمدة الملک سرافرازی داده با تالیقی شاهزاده مقرر فرمود و بخشی گری چارم از تغیر سادت خان
بمحمد اسحق خان و خطاب نجم الدوله مرحمت شد شاهزاده با افواج مذکور از سرهند گذشته کنار دریای ستلج بر معبر
ماچهی واره رسید و بادشاه ابدالی با فوج همراهی خود که بخبر معتبر زیاده از شش و هفت هزار سوار نبوده اند
از راه لودهیانه بالا بالا داخل سرهند گردیده بسیزدهم ربیع الاول سنه مذکوره شهر سرهند را تاراج و هر که دست بیراق برد
در مقتول ساخت شاهزاده خبر وصول ابدالی بشهر مرقوم شنیده عنان توجه بسوی او منعطف گردانید و مقابل ابدالی

رسیده و بضابطهٔ مستمرهٔ هند که برآمدن از عهدهٔ فوج ولایت خارج از مقدور خود دیده سنگر و مورچال که قلعهٔ سفریست گرد لشکر خود
می آرایند حفر خندق نموده عساکر موفوره خود را در پناه حصار گرفت و از پانزدهم ربیع الاول تا بیست و هشتم ماه مذکور آتش قتال در
اشتعال بود و قدری از ارابهای بعض اجناس و بعضی از ارابهٔ بانها و توپهایکه از لشکر وزیر و شاهزاده عقب مانده بود بدست
ابدالی افتاده او را سرمایهٔ جنگ با حصار و سنگر میسر آمد گولها و بانها میزد و با وجود کثرت عظیم لشکر هندوستان محصور قزلباش و
افغان بود بیست و دوم شهر مرقوم اعتماد الدوله وقت چاشت نماز در خیمه خود خوانده بر مصلی بود که گولهٔ توپ از لشکر ابدالی چون اجلش
رسیده کار او تمام ساخت و راجه ایسری سنگه وغیره او راجهای دیگر که بیست سی هزار کس بوده اند از کشته شدن وزیر دست از استقلال برداشته
پای فرار در بادیهٔ اضطرار گذاشته راه وطن خود گرفتند صفدر جنگ و معین الملک پسر وزیر مع شاهزاده با وجود دو زخم بزرگ مذکور
پایداری نموده جنگهای مردانه می نمودند روز یکه بیست و هشتم ماه بود احمد شاه ابدالی با جمعیت خود ازدحام نموده بر مورچال وزیر یورش
آورد معین الملک پای ثبات افشرده داد دلاوری و بهادری داد و جالش خان و اکثر سرداران تورانیه بپاس حقوق دیرینه
جان نثاری نمودند و مردم بسیاری از لشکریان وزیر طعمهٔ شمشیر نهنگان خونخوار دریای وغا گردیدند و صدمات جنگ بنابر اتصال
شاهزاده با معین الملک بر رفقای احمد شاه هم سرایت کرده قریب بود که چشم زخم عظیمی بافواج هند برسد صفدر جنگ بمشاهدهٔ این
حال فوجی بکمک شاهزاده فرستاده خود جمیع مغلیه را پیاده پا ساخت در حملهای جلوی جزایرچیان و بانهای جنگی پیش انداخته
در میان معین الملک و ابدالی حائل آمد و جنگ عظیم در پیوست چون فوج ابدالی صدمهٔ جنگ معین الملک از دست
بهادران تورانیان و همراهیان شاهزاده کشیده بود که ناگهان صفدر جنگ مع فوج گران با انواع توپخانه و بان آتش باران
بر سر آنها رسید و هم درین ضمن آتش بارابهای بان که بدست ابدالی در سرهند آمده همراه فوج بود نیز در گرفت و هزاران
بان خود نیز در لشکرش منتشر گشته رستخیز قیامت برانگیخت و اکثر همراهیان ابدالی را بر خاک میدان خسته سر و جگر ریخت انتظام
فوجش از هم پاشیده شکست بر لشکرش افتاد ناچار پشت بمعرکه کارزار داده راه ادبار پیش گرفت و فتح و ظفر نصیب اولیای
دولت پادشاه هندوستان گردید اما شاه درانی و تقی خان آخته پایداریها نموده مقابل فوج هند تا شام قائم ماند و هنگام
شب بعض بیتها که ما الفعل فقیر مستذکر آن نیست بصفدر جنگ داده صبح طبل رحیل نواخت و اعلام مراجعت بسوی کابل و
قندهار برافراخت محمد شاه باستماع خبر ظفر و جان فشانی اعتماد الدوله و ترددات نمایان صفدر جنگ و معین الملک و منتسبان
اعتماد الدوله شادمان گردید در مدت حیات خود که شروع بیماریش بود که صوبه داری لاهور و ملتان بمعین الملک بخشید و صفدر جنگ را
مع شاهزاده و جمیع امرای متعین طلب حضور نمود شاهزاده معین الملک را از طرف پدر خود خلعت و اسناد مرسله داده بطرف
لاهور رخص ساخت و خود مع صفدر جنگ بسوی شاهجهان آباد اعلام معاودت برافراخت چون مرض محمد شاه دمبدم اشتداد
می یافت و آثار ردیه ظاهر گشته مرگ خود مشاهده می نمود شقه های طلب برای صفدر جنگ و پسر خود متواتر می فرستاد و آنها باستعجال
عازم آستانه جاه و جلال بودند که ناگاه متصل در نواح پانی پت خبر رحلت محمد شاه قرع باب استماع آنها گردید محمد شاه
بست و هفتم ربیع الآخر شروع سال سی و یکم جلوس خود که مطابق ست یا سال احدی و ستین و مائة بعد الالف رحلت نموده
اما بمشوره جاوید خان و اسحق خان وغیرهما ارکان حاضر سلطنت و ملکه زمانی مردن او مستور و چند روزی لاش او هم مثل جسد
عمدة الملک بمقتضای حدیث شریف کما تدین تدان از دفن محروم ماند بعد تحقیق خبر و تقدیم مراسم تعزیت که شاهزاده در مرگ پدر
مخفی بعمل آورده الفراغ یافت صفدر جنگ برای شاهزاده چتری آراسته و در ساعت مختار بر سرش گردانیده و تهنیت

سلطنت داده عنان نصرت و اقبال در سواد دار الخلافه شاهجهان آباد رسید و احمد شاه غرهٔ جمادی الاولی روز سه‌شنبه سال مذکور در باغ شاله مار دهلی بحضور جمیع ارکان دولت و اعیان مملکت سریرآرای سلطنت هندوستان گردید نعش محمد شاه را بعد قرب وصول شاهزاده بتجمل بر آورده و جمیع امرای حاضر مشایعت نموده در مزار شاه نظام الدین متصل بقبر مادرش که در حین حیات برای خود تجویز نموده قبری آراسته بود دفنش کردند احمد شاه هفتم جمادی الاولی از باغ شاله مار بسواری تخت روان بعد مرور دو ساعت از روز یکشنبه داخل قلعه شاهجهان آباد شد و روز جمعه دوازدهم بمسجد جامع رفته خطبه بنام خود خوانید و روز جمعه سوم جمادی الاخری مرتضی خان مرحوم و روز پنجشنبه شانزدهم ماه مذکور میر خان مرحوم برحمت الهی واصل شدند درین ایام فقیر گرفتار افکار و تشویشات بنابر سانحه شمشیرخانی و کشته شدن هیبت جنگ که در نواح غازی پور شنید و برای استخبار به بنارس رسیده از آنجا عازم خدمت والد گشت و بقصبه بریلی که دار الحکومت آن مرحوم و آن جناب از طرف خان فیروزجنگ خلف آصف جاه حاکم جمیع پرگنه‌های چکله مذکوره و بداؤن و شاه جهان پور وغیره بود رسیده اوقات می گذرانید ناگهان حادثهٔ عظیمی در آنجا هم روی داده رستگاری ازان بلیه میسر آمد و ذکرش از سطور آینده ظهور می یابد

ذکر گریختن علی محمد خان روهیله از سرهند و رسیدن به بریلی و نمک بحرامی سپاه و والد مرحوم و رستگاری ازان بلای ناگهان بوفاداری و جوانمردی قطب الدین محمد خان

والد مغفور چنانچه مذکور شد حاکم سکندره بپاس عنایات صفدر جنگ بود که بنده مرخص گشته بعظیم آباد رسید و بملازمت جناب والدهٔ معظمه و اعمام و خال و دیگر قرابتیان خانوادهٔ مهابت جنگ خاصه هیبت جنگ خوشنود و با دختر خالی خود که منسوب بود کتخدا گشت و در جنگ مصطفی خان رفیق بزرگان بوده حسب المقدور خدمتگذاریها بتقدیم رسانید و والد مرحوم را با صفدر جنگ بعد سالی صحبت ناچاق گشته از کار چکله سکندره استعفا نمود چون پادشاه مغفرت پناه محمد شاه بترغیب صفدر جنگ و عمدة الملک نواح مرادآباد و سنبهل و بریلی وغیره را از دست محمد روهیله انتزاع نموده و او مغلوب و حوالهٔ اعتماد الدوله چنانچه گذشت فرمود و آن ممالک در جاگیر و التمغای هرکسی که بود بدست شان آمده در رتق و فتق آنجاها مختار شدند محالات بریلی وغیره که جاگیر آصف جاه بود و از مدتی بنابر تغلب روهیله بند و بست آنجا خاطرخواه خان فیروزجنگ عین پور آصف جاه صاحب سپرد محالات مذکور میسر نمی شد بنابر انتظام آنجا که با وجود رفتن علی محمد خان بسرهند هزاران افاغنه در آنجا موجود و ریشه‌های خود دوانیده زمیندار آنجا شده بودند و از عهدهٔ بند و بست آنجا هر کسی را برآمدن متعذر بود والد مرحوم را فیروزجنگ برای حکومت آنجا تجویز نموده برفاقت خود خواست و خاصان خود فرستاده ایشان را طلب داشت و بکار بریلی و هفتده محال توابع آن برگزیده اسباب مناسب همراه داد و والد مرحوم بعد ورود در آنجا رفقای و لازم بسیار فراهم آورده در انتظام آنجا کوشیده مسخر ساخت بعد انقیاد اکثر افاغنهٔ آنجا را مثل سردار خان ساکن بریلی و منگل خان مالک تمر و میر احمد که روهیله از اولاد شیخ عبد القادر گیلانی پیرزادهٔ افاغنه بود ملازم خود ساخته و این میر احمد با یک هزار و هفت صد کس ملازم بود و دیگر هر دو سردار مذکور نیز قریب بدو هزار کس همراه داشتند دران وقت قطب الدین محمد خان بهادر برادرزادهٔ زین الدین خان از احفاد عظیمة الله خان که حاکم مرادآباد در عهد علی محمد خان با دل ملازم سرکارش بود در قلعه چاچیت سکونت ورزیده با والد مرحوم منازعت آغاز نهاد لا محاله در رفقاکم داشت و والد مو اخذ دلپذیر گفته نصیحت نمود سود نبخشید لابد ورت قاصد جنیه ارشد رفقای جدید قطب الدین محمد خان بهادر

با دراک خفگی حاکم از وکناره گرفته معدودے از قدما که ظاهر از زیاده از بیست و سی کس نبوده اند باو ماندند ناچار بقلعه جا جهت تحصن جست و والد رسیده قلعه را فرو گرفت و برائے دریافت مکان یورش گرد قلعه گردید قطب الدین محمد خان که بر تبدوق و تفنگ افگنی خود بکمال اعتماد داشت و فی الحقیقه چنان بود که می بنداشت گاہے گلۀ تفنگ او نشانه را خطا نکرده و یله و گلۀ بندوق او در برابر بندوقهاے دیگران بود و بعض همراهیانش هم کذلک وقت گرد گردیدن حصار والد را نشانه ساخته بخاطر جمع خود در فقایش چند کرد تفنگ اندازے نمود هر بار خطا کرده گاہے بستون عمارت و گاہے بقبۀ آن و گاہے بجاے دیگر خورد در غضب شده بندوق را از دست خود بر زمین زد والد باز پیغام ملاقات و آشتی فرستاده دلالت بموافقت نمود چون قطب الدین محمد خان نهایت شجاعت و جرأت داشت داعیۀ ملاقات بنابر خدعے نموده قبول فرمود و قاصد آن شد که عند الملاقات کار والد با تمام رساند رفقاے شیر دل نیز درین کار شریک و یار شدند پیر احمد روهیله و دیگر رؤسا مع عمو سعید علی خان برادر جا رمی والد مرحوم بضابطۀ این دیار در حفظ جان والد و آنکه مع یراق آیند و ملاقات نمایند ضامن گشته آوردند چون از قلعه بر آمده در خیمه عموے مرقوم فرود آمدند تا بعد اطلاع بملاقات والد آیند والد آن روز باین عجلت ملاقات با چنان صاحب جرأت و غیرت که وقت خشمناکیش بود مناسب ندانسته عذر خواست که امروز مهمان ما بوده در خانۀ برادر آسوده فردا ملاقات فرمایند چون این خبر بقطب الدین محمد خان رسید گمان خدعی نموده با آنکه زیاده از ده دوازده کس از رفقا با خود نداشت و در جمع کثیرے از بیگانگان که عبارت از پیر احمد و افاغنۀ دیگر اند نشسته بود مستغاثتر سیده بر آشفت و گفت که شما مردم ریش مردان دارید یا موی سر زنان چه طور وعده بود و یکدم دهن با من عهد و پیمان نموده آورده اید عموے مذکور و حضرات زبان بعذر خواهے و اظهار صداقت وعد و ایفاے عهد نموده معاذیر دلپذیر در کمال تواضع و فروتنی نمودند درین ضمن پیاله ہاے افشره و بعد از ان خوانهاے طعام مرسلۀ والد با نهایت تکلف و ینغا ہاے دوستی انگیز رسیده تسکین صفراے خان مرقوم نمود چون طعام خورد و صحبت اختلاط درگرفت و از طرف والد متواتر ہدایا و تحائف میرسید قطب الدین محمد خان در دل از داعیۀ خود منصرف گشت و روز دیگر که موعد ملاقات بود والد مجلس آراسته مهمان را طلب داشت خان مرقوم مع رفقاے خود باتفاق عموے نقیر و پیر احمد و دیگر رؤساے افاغنه تشریف ارزانی داشت والد بکمال تواضع ملاقات نموده بر مسند با خود برابر نشانید و با رفقای او شان نیز حسب الاشعار خان جاے مقدار بعمل آورد خان مرقوم داعیۀ مضمر خود در اظهار کرده التماس نمود که اقتناع شما در ملاقات وقت ورود و محفوظ ماندن از گولۀ بندوق من که گاہے خطا نکرده محمول بر بزرگی و تحقق سیادت شما در دل بنده گردید مانع قصد مضمر مستتر گشت والد خندید و بخشش آزین اشفاق مبذول داشته تکلیف رفاقت خود نمود خان مرقوم بشر و طیکه خاطر خواهش بود قبول فرمود و عداوت و افتراق بصداقت و اتفاق گرائید

ذکر بر همی با پیر احمد روهیله و جنگیدن او با والد و ظهور یافتن شجاعت و جوانمردیهای قطب الدین محمد خان و شکست خوردن پیر احمد

پیر احمد را که سردار عمدۀ لشکر و مطاع افاغنه باعتبار پیر زادگی بود از اعتلاے قدر قطب الدین محمد خان بهادر خار حسرت و حسد در دل پر کینۀ او که از سابق بنابر مباینت مذهب با خان مرقوم داشت خلیدن گرفت چه قطب الدین محمد خان و شیخ معز الدین خان که بالفعل در لکهنؤ موجود دارد از رؤساے قصبۀ مذکورست و ذکر جوانمردیهاے او نیز عنقریب آید در خاندان

خود بمذهب تشیع ممتاز و در نام آوریها سرفراز بود و خانوادهٔ اینها از جملهٔ متعصبان بلکه مبغضان ائمه اهل البیت علیهم السلام بوده و
قطب الدین محمد خان صاحبزاده آن دیار بود بسبب تقرب والد مرجع معاملات گشت ازین سبب زیاده تر پیرزادهٔ مذکور متغیر گردیده
تارک رفاقت والد و قاصد فتنه انگیزی شد و افاغنهٔ اطراف که اکثر رعایا و بعضی نوکری پیشه بوده اند امتثال فرمان او را
سعادت شمرده بر سر او گرد آمدند والد ناچار بدافعه و گوشمال او بر آمد قطب الدین محمد خان بمقدمة الجیش گردیده پیش خرام عساکر بود
هنگام مقابله و مقاتله پیر احمد فوج را دو حصه کرده یک حصه را با بهادران آزموده مقابل قطب الدین محمد خان گذاشت و خود
مع معتمدان در پناه خرابهای دهیکه در ان میدان و در بعض زمین آنجا مزارع نیشکر بود در کمین والد استاد قطب الدین محمد خان
مع همراهیان پیاده پا گشته و بندوقها در دست گرفته در میان فوج مقابل در آمد و داد مردی و مردانگی داده در مقام تمشیت
بندوق میر دمی گویند که در عین کارزار یکی را نشانه خود ساخته بندوق بر سینه گذاشته است که دیگری شمشیر کشیده از پهلو رسید
و بانگ زد که قطب الدین محمد خان از من بگیر و خان بهادر نشانهٔ سابق اگذاشته همین را نشانه ساخت و گفت بگیر و زد و افکند
باین هوشیاری جنگیده و دشمنان را برخاک و خون غلطانیده صفوف مقابل را شگافت و مخالفان را از پیش رو برداشته شکست
فاحش داد چون در تک و تاز اندکی دورتر شده بود پیرزاده مع معتمدان خود که در کمین والد استاده بود والد را با معدودی تنها
دیده ناگهان نمایان گشت و اسپهای خود را عنان داد اکثر همراهیان والد مرحوم را پای ثبات لغزیده عار فرار اختیار آمد و والد
از فرط حمیت و جلادت پا از حوضهٔ فیل سواری بیرون کرده داعیهٔ جستن بر زمین میدان فرمود پسر قطب الدین محمد خان که در سن
دون تکلیف همراه والد بر یک عماری بنا بر پاس خاطر پدر پیش سوار بود والد را از جلدی ممانعت نموده معروض داشت
که تا ما زنده باشیم شما و ندان را چنین جسارت نمی باید بعضی از رفقای او و اقربای والد و مخلصان آن جناب و منتسبان
رکاب از اسپها فرود آمده با دشمنان در آویختند و بسر همدیگر ریخته خون اعدا را با خاک معرکه آمیختند خیره سری دشمنان
اندکی فرو شد اما پیر احمد روهیله همان قسم در سماجت و ابرام بود درین ضمن قطب الدین محمد خان خبر یافته متوجه این
طرف شد پیرزاده بر یکی او چون مستشعر گشت و ضرب دست بهادران خصم افکن رکاب والد هم خورده بود تاب مقاومت
نیاورده غائب و خاسر گشت و نسیم نصرت ایزدی بر پرچم علم والد وزیده بفتح و فیروزی اختصاص یافت بعد چندی با تن
آن مدبر شورشی نموده گوشمال یافت و جمیع افاغنه سرحساب گشته بر یکی بسوده رخ نهادیه و خود خزیده و والد مع قطب الدین
محمد خان و رفقا دیر ادران و قرباکام و آرام می گذرانید تا آنکه درهمین سال احدی و ستین و مائة بعد الالف فقیر بشوق تقبیل
قدوم والد قبل از سنوح واقعهٔ شمشیر خانی در عشرهٔ اخیر محرم از عظیم آباد کوچیده و اواخر صفر یا اوائل ربیع الاول به بریلی رسید
و شرف اندوز سعادت قدمبوس گشت درین ایام شاهزاده حسب الامر پدر باتفاق وزیر و صفدر جنگ چنانچه گذشت بجنگ
احمد ابدالی رفته ظفر یافت و علی محمد خان روهیله از سرهند که بامر وزیر حاکم آنجا بود رخصت یافته مع سی چهل هزار نفر افغان
روهیله از راه سهارنپور بریوره و نجیبوره عبور جمنا نموده عازم ضلع مرادآباد و بریلی وغیره ملک قدیم خود گردید و مرادآباد وغیره را
مسخر کرده و فوجداران خود نشانیده عبور گنگا نمود فوج ملازم والد که اکثر افاغنه سکنهٔ آنجا و اقارب علی محمد خان بنا بر وصلتی
که با هر یک داشت بودند خبر قرب موکب او شنیده بیکبارگی برگردیده و بیوت اقامت والد را که در قلعهٔ بریلی بود بهانهٔ گرفتن
تنخواه محصور نموده داعیهٔ نمک بحرامی مصمم کردند مگر قطب الدین محمد خان با دو سه صد کس معدودی از رفقای دیرینه والد که
هندوستان زادهای شاه جهان آباد و بعضی از اقارب بوده اند رفیق ماندند چون علی محمد خان بده کروهی بریلی رسید

قطب الدین محمد خان با والد گفت که کار با ینجا کشید و مقدور جنگ با علی محمد خان که انبوهی از افاغنه مانند مور و ملخ دارد و فوج خود هم هوا خواه او گردیده نیست و نوکران در مقام عذر و کینه خواهی اند درین صورت صلاح آنست که من بملاقات علی محمد خان روم اگر او در باب شما اراده بدی نیست چارهٔ این مخمصه و رهائی ازین گرفتاری بامداد او نمایم و اگر اراده فاسدی از و ملحوظ گشت همانجا او را می کشیم و خود هم کشته می شوم بعد ازان هر چه برای شما مقدر است بظهور خواهد رسید والد قبول فرموده آن رفیق صدیق را مرخص ساخت و آن والا قدر اکثر رفقا را همراه است والد گذاشته خود با معدودی از معتمدان نزد علی محمد خان شتافت چون بدر خیمهٔ او رسید همراهیان را بر دروازه توقیف فرموده خود با دو سه کس اندرون داخل شد یاران او که پروانه بر توشمع التفات و عنایتش بودند حسب الامر توقفی نموده بعد آمدنش در اندرون دو سه کس از انها و اخیه آمدن نزد خان مرقوم نمودند چوبداران و افاغنه دربان مزاحم گشته شوری بلند شد قطب الدین محمد خان برگشته باز آنها را باستماله ممانعت کرد چوبداران بعضا بعلت پیواج در مزاحمت آنها ابرام آغاز نهاد خان بهادر آشفته گشته بر سر چوبدار زد و گفت که تو چرا مانع می شوی ازین جهت زیاده تر غوغا شد و قریب بود که فتنه حادث شود علی محمد خان باستماع غوغا برهنه پا دویده تسکین داد و خان عالی قدر را در آغوش گرفته بمعذرت و دلجوئی مع رفقا همراه آورده و بر مسند عزت نشانیده خود بر گوشه آن بتواضع نشست و نهایت دلداریها بتقدیم رسانید بعد ازان خان بهادر التماس کرد که معلوم خواهد بود که من رفیق سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ گشته ام و ایشان لوازم اشفاق اخوت با من مرعی داشته ام و سیاه زنیجا باستهار آمد امد شما مسلک بیوفائی و نمک بحرامی بیهوده در مقام نفاق و شقاق اند اگر شما را نیز همین قسم منظور باشد مرا مرخص نموده خود هم مع فوج به اخیه استیصال سید نهضت فرمائید تا کارزار مردان بر صفحه روزگار بیادگار ماند و اگر شما را بدی با سید منظور نباشد اسباب سفر سر انجام داده نمک حرامان را تهدید ممانعت نمائید تا آنها دست از شقاوت بر داشته زر تنخواه بعضا بعلت عمال آنچه نقد و جنس غیر مضر ورسی در سرکار دوشان باشد بگیرند روهیله مذکور بقسمهای غلاظ و شداد خاطر شان را مطمئن گردانیده مرخص ساخت و بجمله نخود تاکید نموده اسباب سفر حاضر کرد قطب الدین محمد خان بهادر را خوشنود برگردانید مشروط آنکه خان مذکور باتفاق والد بشاهجهان آباد زود رسید که بهادر باتفاق از امرای حضور پادشاه استمداد نموده در فکر استیصال او شوند والد باتفاق او شان و جمیع رفقا از قلعه بر آمده در یک محله که جای معینی خارج قصبه بریلی واقع است منزل کرد و چند روز جهت وجه اداء تنخواه بشدت ماند که هر روز احتمال بدرود جان وآبرو بود آخرها زر دستعال نجات داده بشاهجهان آباد رسانید در عین راه که از فرخ آباد دنگلش میگذشتیم خبر رحلت محمد شاه برگشتن شاهزاده احمد شاه قرین فتح و فیروزی و کشته شدن قمر الدین خان وزیر و متعین شدن معین الملک بصوبه داری لاهور و آمدن صفدرجنگ همعنان احمد شاه و جلوس او بر تخت سلطنت در باغ شاله مار دهلی مسموع افتاد اما از خبر مردن پادشاه زیاده تر از ایام سابق شورش قطاع الطریق روی داده رهها نا امن بود قطع منازل بیاس ادبها گذشت چون وارد شاه جهان آباد شدیم والد توجه غازی الدین خان فیروز جنگ بانتظام بریلی و غیره محالات متعلقه آصف جاه کم دیده افسرده خاطر و طالب توسل با ذیال دولت صفدرجنگ شده بخانه خود نشست

ذکر معین شدن وزارت برای صفدرجنگ بتائید آله بعد از ان ورحلت نظام الملک آصف جاه

احمد شاه خلف محمد شاه بعد ورود و جلوس در باغ شاله مار و ملازمت نمودن جاوید خان و نجم الدوله اسحق خان و دیگر ارکان سلطنت و اعیان مملکت بساعت مختار و داخل دولت خانه شاهی در قلعه شاهجهان آباد گردید و تجویز تعین وزارت بنام

صفدر جنگ با وجود اقتدار و لیاقت از پاس رضا و اندیشهٔ آصف جاه در خبر توقف و تاخیر افتاده مراسلات پادشاه و امرا بدکن رفت چون آصف جاه بر جناح سفر آخرت بود عذر ضعف پیری و اظهار عدم رجوع خود بدار الخلافه نگاشت و به صفدر جنگ نوشت که بالفعل از سیاست اطفال شما استقلالید در آنچه بهتر دانید در انتظام سلطنت توانید بعمل آرید با زهم تا دم الحیات آصف جاه که روزی چند بعد در دواین خط زنده بود صفدر جنگ جرات بپوشیدن خلعت وزارت نه نمود تا آنکه خبر رسید که چهارم جمادی الاخری سال مرقوم بصدر آصف جاه در سواد برهانپور وداع عالم عنصری نموده راه سفر آخرت پیمود و نعش او را نقل کرده در روضه که قریب دولت آباد است پائین مرقد شاه برهان الدین غریب مدفون ساختند آن زمان صفدر جنگ به خاطر جمع قامت قابلیت خود را بخلعت وزارت بیاراست و روز دوشنبه چهارم رجب بعنایت خلعت هفت پارچه مع چارقب وزارت و جواهر سرفراز و بخطاب جملة الملک مدار المهام وزیر الممالک برهان الملک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ سپه سالار مخاطب گشت اکنون مناسب می نماید که کلمهٔ چند از احوال عمدة الملک و اعتماد الدوله و محمد شاه و آصف جاه که قریب بهم بعالم بقا شتافتند در اوضاع و صفات اینها باجمال نگاشته بعد از آن سوانح ایام سلطنت احمد شاه و وزارت صفدر جنگ نوشته آید منه التوفیق و به الاتمام

عمدة الملک امیرخان بهادر بن عمدة الملک امیرخان بهادر صوبه دار کابل

اصل آبای او از سادات حسنی نعمة اللهی ست بعد از آن یکی از اجداد سلسله اش خود که میر میران لقب داشت منتسب گشته بمیر میرانیان شهرت یافتند عمدگی این سلسله که در ایران هم شهرت دارد و مقتدران درین خانواده بهم رسیده از غایت اشتهار احتیاج بارقام و اظهار ندارد و در عهد جهانگیر بن اکبر پادشاه جد عمدة الملک که او هم میر میران لقب داشت بنابر صدور جرمی یا بهر صورت سببی زعمای شاه عباس قهرمان ایران بهند آمد و در حضور جهانگیر کمال تقرب یافت اما از فراق پسران خود که دو نفر بوده اند تحتی آسوده همیشه در آرزو بود که بلقای ابنای خود زندگی از سر گیرد تا آنکه جهانگیر پادشاه خان عالم را نزد شاه عباس بسفارت فرستاد و از جمله سالات عمده درخواست پسرانش بود خان عالم به نیکوتر وجهی پادشاه ایران را خوشنود ساخته این خدمت بتقدیم رسانید پسرانش نیز بهند رسیده سرافراز گردیدند جد او خلیل الله خان خطاب یافته بمدارج عالی ترقی نمود و از وقت جهانگیر اسی الآن درین خاندان امارت و عمدگی با علو نسب توامان مانند مجموعی او روح الله خان بخشی الممالک و مقتدر و مقرب محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه و پدرش عمدة الملک امیرخان صوبه دار کابل و عالمگیر باعتماد او از صدمات سلاطین ایران مطمئن در دکن بود و از این جهت فتوحات آنجا مشهور است که بنام او می نوشت و این عمدة الملک نیز بکمال اوج و اقتدار رسیده در عهد خود شبیه و نظیر نداشت و نسخهٔ رنگینی بود حاوی کمالات نفسانی باین جامعیت کم کسی توان یافت شجاعت و سخاوت و فهم و فراست و ادراک حقائق و دقائق هر کار چنان داشت که بهرهٔ هر فن از دار اسلم داشته بهر یکی ستائش ادراک سازی خود سرمایهٔ افتخاری پنداشت از علمای عظام و مشائخ کرام و سپاهیان و خوانندگان و رقاصان و شعرا و ارباب انشا هر که ادراک صحبتش نموده مداح ذوق فهم او شاهد گشت و یا دخو هیأتش نموده زار زار می گریست و چندین کس بدستگیری او از حضیض خاکساری باوج رفعت شعاری رسیده در زمرهٔ امرای مقتدر منسلک گردیدند شعر هندی و فارسی خوب می گفت و در بذله گویی و نکته سنجی نظیر نداشت و حسن بیان نحوی داشت که مستمع از تقریر دل پذیرش چون گل همگی گوش و از حیرت مدهوش می گردید و هر چه بهر گاه برای ادای

از ملازمان اعلےٰ باشد خواه ادنےٰ مقرر مے فرمود هر چند حاجت نمانده باشد بازنے گرفت و سلیقه هاے او در آراستن هر چیز مسلم ارباب هوش و تمیز بوده مقتدران قدرشناس بآرزو نمونه اختراعاتش خواسته اثاثه و اشیاے خود را تقلید و تتبع آن مے ساختند

وزیرالممالک اعتمادالدوله قمرالدین خان بهادر نصرت جنگ

پدر او محمد امین خان اعتمادالدوله است از اولاد خواجه احرار در عهد اورنگ زیب عالمگیر از ولایت توران وارد هندوستان گردیده بمنصب پنجهزارے بتدریج رسید و در عهد فرخ سیر باعانت و رعایت قطب الملک هفت هزاری و بعد خروج و دغا با امیرالامرا حسین علےٰ خان بهادر ابتداے عهد محمد شاه وزیر و پس از چند روز سپر عالم دار و گیر گردید و قمرالدین خان در حین حیات پدر بخشی سوم و داروغه غسل خانه بود چنانچه مذکور شد بعد استعفاے آصف جاه وزارت یافت اگرچه بغفلت شعار و همیشه مست باده و خوشگوارے بود اما نهایت کم آزار و خلق شاه جهان آباد بسیار شکرگزار او و زندگی او را مغتنم می شمرد رفیق پرور و عطوفت گستر بود لیکن لیاقت وزارت چنانچه باید نداشت بکمال جاه و حشمت و نهایت عیش و عشرت زندگی نمود یک ماه و چند روز قبل از محمد شاه چنانچه مذکور شد بجنگ ابدالی درگذشت

محمد شاه پادشاه بن جهان شاه خجسته اختر بن بهادر شاه بن اورنگ زیب عالمگیر

خالی از فطانت و هوشیاری نبود و ترحم بسیار در مزاج آن قدر که پادشاهان را نباید داشت و در دست امراے مقتدر افتاده چون جرات بسیار نداشت مغلوب نوکران بود و سلطنت ضائع کرده فرخ سیر را اصلاح نتوانست و چون جوان و عیش طلب بود اوقات را بلهو و لعب گذرانید و سلطنت زیاده رو بسستی گرفت بعد تسلط نادر شاه و معاودت او از هند بر الطاف و اعانت او مستظهر گشته بیشتر از پیشتر آسائش طلب گشت و چون آتش حدت جوانی فرو نشسته شکسته خاطر بهایش گرفته بود در اواخر عمر بصحبت فقرا خوش بود و با ایشان می نشست سخنان معقول را خوب می فهمید باسفاک و ما و اید اے خلق خدا راضی نبود در عهد او خلق بآسایش زندگی نمود و تا زمان دولتش بهر صورت سلطنت را آبرو و کے دو قرے در نظرها بود و بسبب هوشیاری او پاس ناموس سلطنت را برپا داشت گویا خاتم السلاطین بابریه است چه بعد او سلطنت غیر از نام چیز دیگر ندارد

آصف جاه نظام الملک بن غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بن عابد خان

نام او قمرالدین و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردیست جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم شاه جهان پادشاه و جد پدرے او عابد خان از مشائخ سمرقند است عابد خان در عهد شاه جهان وارد هندوستان گردیده در سلک ملازمان شاهزاده اورنگ زیب انتظام یافت بعد تسلط اورنگ زیب بر سلطنت بتدریج بمنصب پنج هزاری یافت و دو بار بمنصب صدارت سرافراز گشته بیست و چهارم ربیع الاول سنه ثمان و تسعین بعد الالف در محاصره گلکنڈه بزخم گوله توپ از مرکب عمر سبک خرام علیلیه و باخرت رفت و پسر او که شهاب الدین نام داشت از کبراے امراے عالمگیری است بتدریج منصب هفت هزارے یافته بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مخاطب شد و اغلب اوقات سپه سالاری پادشاه مذکور نیز می یافت و در

فتح بیجاپور بر القاب و خطابهای دیگر فقره فرزند ارجمند افزوده در ایام سلطنت بهادر شاه صوبه دار گجرات گشته سنه ثمان و عشرین و مائه
بعد الالف انتقال نمود و آصف جاه در زمان اورنگ زیب بخطاب چین قلیچ خان بهادر و منصب پنج هزاری بلند پایه گشت و در آخر
عهد بادشاه مذکور صوبه دار بیجاپور گردید و در عصر بهادر شاه بعطای خطاب خاندورانی و صوبه داری اوده امتیاز یافت و بعد اندک
زمانی بنابر اقتدار معتمد الدوله اسد خان بهادر و ذو الفقار خان امیر الامرای سپه سالار ترک منصب نموده لباس فقیر پوشیده
انزوا گزیده و در عهد جهاندار شاه معز الدین از انزوا بر آمده باصل منصب و خطاب سابق سرافرازی یافته سال اول جلوس فرخ سیر
بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ مخاطب و بمنصب هفت هزاری و صوبه داری دکهن سرباهی گشت چون امیر الامرا
حسین علی خان بهادر بایالت کل ممالک دکهن یافت و نظام الملک بشاه جهان آباد آمد بفوجداری مرادآباد در ساخت و
چنین سلطنت رفیع الدرجات بمهربانی قطب الملک بصوبه داری مالوه سرافراخت در ابتدای عهد محمد شاه با سادات
نرد دغا باخته بر بعض صوبهای دکهن تسلط یافت و آخرها بر جمیع صوبجات آنجا گشت و بعد مردن محمد امین خان بوزارت سرافرازی
یافت آخر بناسازی امرای حضور و انحراف مزاج بادشاه استعفای وزارت نموده بصوبه داری دکهن قانع شد و
بعد صمصام الدوله منصب امیر الامرائی یافته بنابر بعضی پسر خود ناصر جنگ نیابت امیر الامرائی بخان فیروز جنگ پسر کلان
خود داده بدکهن رفت چنانچه در دفتر دوم و بعضی صفحات این دفتر گذشت و قریب سی سال بحکومت شش صوبه دکهن که
قلمرو چندین بادشاه بود پرداخت اکثر امرای عهد محمد شاه دون مرتبه او بوده مراسم و آداب خردی با او مسلوک میداشتند
اگر حرص وافر در طلب دنیا داشت اما صفات حمیده و اخلاق پسندیده هم در او بسیار و اکثر اوصاف که امرا را باید در او
فراهم بود همیشه صدر سرکار او فقرا و علما و مشایخ و ارباب استحقاق را بحضورش میرسانید و بقدر قسمت شان تا نهایت
می رسید و صیت قدردانی او شنیده مردم عرب و ما وراء النهر و عراق و خراسان و اطراف هندوستان رو بدکهن
می آوردند و بقدر نصیب بهره می بردند از آثار خیر اوست شهرپناه برهان پور که در سنه یک هزار و یک صد و چهل و یک
بنا گذاشته بود در اتمام داد و آبادی نظام آباد بالای گهات فرداپور که در ویرانه محض طرح آبادی انداخت و مسجد
کاروانسرا و دولت خانه و پل تعمیر نمود رب اجعل هذا بلدا آمنا تاریخ احداث این آبادی و مطابق ست با سنه احدی
و اربعین و مائة بعد الالف و حصار شهرپناه حیدرآباد و نهر سول که در وسط شهر اورنگ آباد می آید طبع موزون داشت و
شعر را بخوبی می گفت صاحب دیوان است بعد سی و هفت روز از رحلت محمد شاه چهارم جمادی الاخری سنه احدی و
ستین و مائة و بعد الالف بدرود این عالم نموده و میر غلام علی آزاد متخلص بلگرامی در تاریخ رحلت محمد شاه و اعتماد الدوله و
آصف جاه یک جا بتعمیه اسقاط شش عدد می گوید بیت گشت تاریخ چون کشیدم آه ❊ موت شاه و وزیر و آصف جاه ❊ و
قطعه دیگر بی تعمیه گفته قطعه سه رکن مملکت هند از جهان رفتند ❊ فنا رسید سه آن یگانه از کف دهر ❊ برای رحلت این هر سه
یافتم تاریخ ❊ نماند شاه زمان و وزیر و آصف دهر ❊

ذکر سرافرازی یافتن سعادت خان بهادر ذو الفقار جنگ بمنصب امیر الامرائی و استحکام خدمت دیوانی خالصه به نجم الدوله محمد اسحق خان بهادر

چون خاطر بادشاه و صفدر جنگ از طرف آصف جاه اطمینان یافت خدمت بخشی گری اول با خطاب امیر الامرائی

داری سعادت خان بهادر ذوالفقار جنگ خلعت سعادت خان فرخ سیری مقرر شد و بعد چند روز از مخلع شدن صفدر جنگ روز
پنجشنبه چهاردهم رجب سال مذکور شمشیر و خنجر مرصع و دیگر جواهر هفت پارچه خلعت خدمت مذکور با دو بالابند صوبه داری اکبرآباد و بخشیگری
احدیان با محمد علی خان همشیره زاده متبنای او عنایت شد و دیوانی خالصهٔ شریفه چون پیشتر بمؤتمن الدوله جد نجم الدوله متوسل
بود و نجم الدوله را امتیازگی بنابر وصلت شجاع الدوله پسر صفدر جنگ با خواهر او اختصاص و اتحاد بسیار با وزیر الممالک
ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ میسر آمد و در آخر عهد محمد شاه دیوانی خالصه بنام نجم الدوله مقرر گشته بود بحال مانده اقتدار
یافت و جاوید خان خواجه سرای که از سابق با مادر احمد شاه او و هم بالی سری داشت نهایت تقرب در خدمت احمد شاه
بهم رسانیده مدار علیه سلطنت بزعم خود و معتمد پادشاه بدلالت مادرش و حماقت احمد شاه گشت چون اختصاص غلامی و
التفات مغفرت پناه محمد شاه و محرمیت تام در حرم سلطانی خصوص با او دو هم بالی داشت خدمت نظارت بانتقال روز افزون
بخان ناظر نیز باو مفوض گردیده و بندوبست خلوات پادشاه باختیار او درآمد پادشاه که بحسب جوهر ذات خفیف العقل سبک مغز بود
بتحریک خواجه سرای مذکور ارتکاب شرب نموده غافل ولایعقل محض گشت و جاوید خان نواب بهادر مخاطب گردیده دخل تمام در
مزاج پادشاه بهم رسانید اوامر و نواهی سلطانی اکثر خاطرخواه او می شد و همه امور موجب ملال مزاج صفدر جنگ و تراکم غبار
کدورتهای پی درپی سدباب وفاق گشته سرمایهٔ استعداد و مواد شقاق و نفاق مهیا می گردید روز یکشنبه دهم رجب خلعت
بخشی گری دوم و صوبه داری مرادآباد بانتظام الدوله پسر قمرالدین خان وزیر در روز دوشنبه یازدهم ماه مذکور خلعت ماتمی بغازی الدین
خان فیروز جنگ بابت مرگ پدرش مرحمت شد و نواب بهادر جاوید خان او را از ماتم برآورده بحضور آورد در روز یکشنبه هفدهم رجب
بعسکر علی خان خدمت مشرفی دیوان خاص و اضافه هزاری منصب مرحمت شد و در روز چهارشنبه بیستم رجب خلعت صوبه داری
اجمیر بوزیر عنایت گشت و آخر شب دوشنبه شانزدهم شعبان هادی علی خان مرحوم رحلت نموده نزد قبر شاه نمود بتدریج مدفون
شد و همدران ماه تربیت خان مرحوم برحمت حق پیوست و علی محمد خان روهیله که برخی از احوال او در اوراق سابقه سمت
ارقام یافت بعد ورود در ملک قدیم خود که عبارت از محالات بن گده و بریلی و بداون و مرادآباد و غیرها ست و تشریف آوردن
والد مرحوم بشاهجهان آباد چند ماه زندگی نموده بمرض سرطان که بر پشت او در همان ایام بهم رسیده بود درگذشت و صفدر جنگ
بعد ادراک صحبت والد مرحوم بر فاقتش راجه مهاناراین پسر دیوان خود را فرستاده از راه قدردانی طلبید فقیر هم باتفاق آن
مرحوم رفته شرف حضور وزیر الممالک صفدر جنگ بهادر دریافت بعد روزی چند حکومت پانی پت و سونی پت و غیره پیرو
محال خالصهٔ شریفه بتعهد والد مرحوم داد و منصب پنجهزاری و نوبت مع خطاب اسد جنگی و پالکی جهالردار از پادشاه رسانیده
بکارهای مذکور مرخص ساخت چون نجم الدوله محمد اسحق خان بهادر در دیوان خالصهٔ شریفه از عهد فردوس آرامگاه محمد شاه بود
والد را توسل با آن امیر کبیر نیز میسر گردید و والد نظر بود او و حقوق قطب الدین محمد خان بهادر فوجداری حصار و جهجر و غیره در پاس
خان مرقوم مهیا نموده آن بیبها گوهر دریای شجاعت و کان مردی و مروت را طلب داشت خان بهادر مرقوم چون از قوم روهیله
و افغان دلیری داشت و آبای او همیشه فوجداری مرادآباد که بمنزله صوبه دار از عهد فرخ سیر قرار یافته بود داشتند و مرادآباد
بمنزلهٔ وطن خان مغفور مذکور گشته بود و همیشه همت بر استیصال روهیله و افغان و انتزاع فوجداری آن مکان از دست
ایشان می گماشت در عهد علی محمد خان بنابر حمایت او که وزیر الممالک قمرالدین خان می نمود میسر نیامد در تیولا که علی محمد خان
بعد مردن قمرالدین خان و هنگامهٔ لشکرکشی احمد ابدالی در ممالک مسخرهٔ قدیمه خود که عبارت از مرادآباد و غیره است

نشست رخت هستی دران میدان مرد آزما از دنیا بربست از جملهٔ رفقا هم قریب صد کس گرد پیرامون لاش نغرقه بخون خویش افتاده جان شیرین بجان آفرین سپردند و مورد هزاران آفرین از لب و دهان دوست و دشمن گشتند ده دوازده نفر ازان جمله زرفقای قدیم که دو سه صد کس بوده اند درمیان مجروح افتاده بعد معالجه چون صحت یافتند تا دم الحیات محسود همکاران بودند اللهم اغفرله ولهم و احشرهم مع الشهداء والصدیقین

ذکر جنگانیدن صفدر جنگ وزیر قائم خان قائم جنگ بنگش را با اولاد علی محمد خان روهیله بحیله و تزویر

وزیر الممالک صفدر جنگ که از مدتها اجتماع و اقتدار افاغنه دران دیار که جوار صوبهٔ او بود نمی پسندید و در اواخر عهد محمد شاه خیال تجسس گذشت در خفیهٔ استیصال انها نموده پادشاه را بر سر روهیله مذکور برد اما از نفاق قمر الدین خان وزیر کار او خاطر خواه صفدر جنگ بانجام نرسید درینولا که خود وزیر و ظهیر سلطنت و علی محمد خان ره سپر وادی عدم گردید قائم خان پسر محمد خان بنگش را دلالت بانتزاع ملک روهیله مذکور از دست اولاد و اتباع او نمود بملاحظهٔ آنکه هر طرف شکست افتد فائده درستی خواهد داد قائم خان چشم طمع بملک و مال اخلاف علی محمد خان دوخته آنهارا در قلعهٔ بداؤن محصور ساخت و عرصهٔ حبس و حرکت برانها تنگ گردانید سعد الله خان پسر کلان روهیله مذکور که داماد حافظ رحمت روهیله و بجای پدر مسند آرای ملک بود و دیگری داماد دوندیخان و هر یک ازین سرداران ملک را به بهانهٔ حصهٔ دامادان خود منقسم ساخته قابض و متصرف بودند اما ریاست کل تعلق بسعد الله خان داشت او مع کل اخوان و اتباع عجز تمامی از حد گذرانیده دقیقه از الحاح فرو نگذاشت چون سود نشد نفسا دناچار دل بمرگ و مدافعه نهاده دهم ذی الحجه سنه یک هزار و یک صد و شصت و یک هجری بمیدان برآمد و صف آراسته فوجی در کوهای دریا چه خشک پنهان در کمین نشانید و باقی افواج روبروی قائم خان رفت چون جنگ درگرفت غلبه از طرف قائم خان که فوج بی پایان و ریاست جمیع فرق افغان داشت بظهور رسید و سعد الله خان مع همراهیان بناچاری و عیاری پشت بر جنگ داده عطف عنان از میدان نمود و جنگ کنان آهسته آهسته خصم را بطرف کمین گاه کشید و قائم خان مع سرداران هم عنان ظفر و بافراط خرسندی ازخود بیخبر در پی گریختگان بمطلق العنان بجائی رسید که چند هزار روهیله مع بان و تفنگ قاصد جان قائم جنگ پنهان نشسته بودند بمجرد رسیدن نقش بیکبار جنگ جویان برکین از کمین برجسته قائم خان را بزیر سلاسل آتشبار بندوق و بان گرفتند درهمان شلک قائم خان با کل سرداران بخاک هلاک افتاد و هم اهیان او هم بسیار بباد فنا رفتند فتح و ظفر نصیب سعد الله خان و دیگر اخلاف علی محمد خان گردید ✤ ✤

ذکر وقائع سال شصت و دوم از مائهٔ دوازدهم هجری

روز جمعه دوم ربیع الثانی نوروز شد و شب چهارشنبه بیست و نهم ذی الحجه سنه مذکوره میرزا محسن برادر کلان صفدر جنگ وزیر بعارضهٔ سینه انتقال نمود و در آخر ماه رمضان همین سال علی امجد خان مرحوم رایالکی جهان دار الرحمت شد و در روز دوشنبه چاردهم ذی قعده بعد نماز صبح که تسبیح خاک شفا در دست و با وراد مشغول بود بیک ناگاه برحمت الله رفت و هم درین سال احمد ابدالی بار سوم بلاهور لشکر کشید و معامله بصلح انجامید

ذکر ورود احمد ابدالی مرتبهٔ ثالث بلاهور و جنگیدن با معین الملک و انجامیدن بمصالحه بتقدیر خداوند علیم و قدیر

مخفی نماند که چون معین الملک پسر وزیر الممالک قمر الدین خان از حین حیات محمد شاه بصوبه داری لاهور و ملتان سرفرازی یافت بهکاری خان مخاطب برستم جنگ بهادر پسر روشن الدوله را مدار المهام خود ساخته در رتق و فتق مهمات آنجا می پرداخت چون هنوز تمکن در لاهور و استعداد و اسباب حروب چنانچه باید نداشت ناگهان در همین سال احمد ابدالی باز لشکر بلاهور کشید و معین الملک را بجنگ پیش آمد چون هر دو خان استعداد نداشتند معین الملک خود با قتضای صلاح وقت سلسلهٔ صلح جنبانیده اطفای نائرهٔ فساد مصلح دانست ابدالی هم مغتنم شمرده بدستور نادر شاه زر چهار محال تنخواه کابل که عبارت از سیالکوت و اورنگ آباد و گجرات و پسرور است پیشکش خود نموده معین الملک مقرر کرده عطف عنان بجانب کابل نمود

نهضت نمودن ابو المنصور خان صفدر جنگ بارادهٔ انتزاع ملک و دولت قائم خان از اولاد و اتباع او و افاغنهٔ آشوب آهنگ

وزیر الممالک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ که در هر دو صورت فائده خود دیده بود بمجرد استماع این خبر خواست که ملک و مال بنگش از دست بازماندگان آن دودمان انتزاع نماید بنابرین احمد شاه پادشاه را با خود گرفته از شاه جهان آباد در حرکت آمد وزیر و پادشاه روز پنجشنبه سلخ ذی الحجه سال مذکور داخل خیمه گردیده در چند روز تا کول رسیدند صفدر جنگ پادشاه را در قصبهٔ کول توقیف فرموده خود بدریا گنج که فرخ آباد دار الملک بنگش عبارت از آنجاست رسید مادر قائم خان زن محمد خان غضنفر جنگ چاره غیر از اطاعت ندیده بملازمت وزیر آمد و معامله بر شصت لک روپیه نقد و جنس و انفصال یافت و با سعد الله خان نیز تقاضای توپ خانهٔ قائم خان و فیلان و اسباب او که بغارت برده بود مع نذرانه در میان آورده وجهی غیر معلوم با وهم الزام نمود

ذکر وقائع سال شصت و سوم از مائهٔ دوازدهم هجری

بعد انفصال معاملهٔ احمد شاه از کول بدهلی خرامید و روز سه شنبه سیوم ماه صفر داخل دولت خانه گردید و روز دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی سال مذکور نوروز شد وزیر برای تحصیل نقد و جنس موعود همانجا اقامت ورزیده ملک مقبوضهٔ افاغنهٔ بنگش بضبط خود درآورد مگر شهر فرخ آباد مع دوازده موضع که التمغای افاغنهٔ مذکور از عهد فرخ سیر بود بمادر قائم خان بحال و برقرار ماند وزیر الممالک از ضبط و ربط محالات و اخذ اموال ضبطی قائم خان و نذرانه که از اولاد و اتباع علی محمد خان قرار یافته بود انفراغ نموده راجه نول رای نائب صوبهٔ خود را در رتق و فتق آنجا نیز ساخته و خود معاودت نموده بحضور آمد

ذکر مجمل راجه نول رای

او از قوم کایته سکسینه کهره میرسے با ستیب و اول او نیز ملازم وزیر بود از حسن اخلاص و نیکو خدمتی ها پایه مدارج ترقی گذاشته بتدریج نائب مقتدر صوبه گردید و کسی از رفقا و ملازمانش برتبه او نرسید نول رای مذکور جابجا عمال از طرف خود نصب نموده بلدهٔ قنوج را که جاگیر وزیر بود محل اقامت خود ساخته و فرخ آباد از آنجا بفاصله بست کروه است اکثر با دوران قائم خان که از بطن دیگر بوده اند مع بعض چیله های متمردش در قلعهٔ الهٰ آباد مقید شدند و تعدی نول رای بر افاغنه آن دیار از حد تجاوز نموده سرمایهٔ احداث فتنه های بزرگ گردید مادر قائم خان احمد خان را که برادر ملاقی او و از رفقای وزیر بود پیغام فرستاد که آبرو سے

افغانی و نام پدرت بر باد رفته اگر غیرتی داری هرچه از دست تو بر آید دران قاصر نباید بود و افاغنه اطراف در جواب از هر سخنان
هیچ غیرت گفته فرستادند تنها با همدگر ساخته در فکر آن شدند که بنیاد عمر و دولت نول رای را براندازند تا ملک خود را از ضبط او برآرند
نول رای وزیر را بر این ماجرا آگاهی داده با جمعیتی که داشت از قنوج برآمده معسکر ساخت و گرد لشکر خود سنگر بسته مترصد وصول
افواج وزیر که به کمک او تعیین شده بودند نشست روز جمعه دوازدهم شعبان وزیر الممالک صفدر جنگ بهادر از پادشاه مرخص
شده بر معبر اینطرف شهر بر دریای جمنا داخل باغ گردیده معسکر ساخت و روز شنبه بیست و هفتم ماه مذکور نصیر الدین خان هم لف
خود را مع محمد علی خان رساله دار و غیره سرداران بکمک راجه نول رای تعیین فرمود و روز دیگر که یکشنبه بیست و هشتم بود اسمعیل بیگ خان
معروف بکهیله که معتمد علیه وزیر بود مع راجه دیبی دت فوجدار کول مرخص شد و باعانت نول رای روانه گشته شتق کرده
پیشتر رفت و احمد خان با جمعی کثیر از افاغنه مقابل نول رای رسیده بنیاد مهای مصالحه و استخلاص برادران خود بنا بر غافل
ساختن او نهاد تا آنکه دهم ماه مبارک رمضان روز جمعه قبل از ورود افواج کمکی سواران افاغنه از یک طرف سنگر ظاهر شده
از دحام آوردند و افغانان پیاده از طرف پشت لشکر که توپخانه نداشت بدغا داخل سنگر شدند راجه نول رای فوج خود را منع
کرده بود که سوار نشده پیاده با حراست مورچال خود ها نمایند افاغنه از عقب درآمده علی الغفلة بر خیمه راجه مذکور ریخته کارش تمام ساختند
عطاء الله خان شوهر رابعه بیگم دختر حاجی احمد برادر مهابت جنگ که ذکرش در سوانح مهابت جنگی گذشت بجرات کار فرما گشته
بعد نول رای شتافت و سر در پی او گذاشت و بسیاری از نجبا و اشراف دیگر که رفقای نول رای و ملازمان وزیر و اکثری از
متوطنین قصبات صوبه اوده مثل بلگرام و غیره بودند جانسپاری نموده رهگرای ملک بقا گردیدند و توپخانه و ارد و تمام تاراج
افاغنه رفت این خبر بوزیر رسیده موجب تشویش و تشویر او گشت و درین سال ناصر جنگ خلف نظام الملک آصف جاه
حسب الطلب احمد شاه تا دریای نربدا با هفتاد هزار سوار جرار جلو ریز خود را رسانید درین ضمن باز پادشاه شقه بدستخط خاص متضمن
ممانعت نوشته فرستاد و نیز مظفر جنگ خواهرزاده او در دکهن تمرد ورزید بنا برین بازگشته بمرکز دولت خود شتافت و ذکر او بعد
نگارش احوال امرای حضور مرقوم میشود

ذکر رخصت نمودن وزیر الممالک صفدر جنگ مع دیگر امرا و افواج پادشاهی و شکست یافتن از دست افاغنه بقدرت الهی و بعض سوانح که درین سفر از قضا و قدر روی داد

وزیر الممالک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ چون از دحام افاغنه و اهتمام آنها در هیجان مفاسد میدانست قبل از وصول
خبر کشته شدن نول رای باعانت او قاصد شده سلخ شعبان روز یکشنبه سنه یک هزار و یکصد و شصت و سه هجری از لشکر
خود بحضور پادشاه آمده مکرر رخصت شد و نجم الدوله محمد اسحق خان بهادر و میر نقا پسر اعتماد الدوله قمر الدین خان وغیره امرا و
افواج پادشاهی بنصرت وزیر تعیین شدند حین رخصت بوزیر الممالک سپر و شمشیر و مار گل و بسیار چیزهای دیگر از فرط مهربانی و عنایت
شان او مرحمت شد و نجم الدوله اسحق خان بهادر را فتح پیچ و شمشیر و میر نقا را فتح پیچ عنایت گشته متعین وزیر شدند او با افواج
ملازم خود و امرای متعین قریب دو منزل در سه چهار روز از دار الخلافت بیشتر رفته بود که خبر مذکور شنید در قصبه مارهره
توقف فرموده باحضار افواج دیگر فرمان داد و والد مرحوم راقم که بعد معاودت از بنگاله و ترک رفاقت غازی الدین خان
فیروز جنگ رفیق خود گردانیده حکومت پانی پت و غیره چند محال خالصه شریفه عنایت نموده بود و نیز طلب داشت و تا یک ماه

در یاغات مارہرہ مقامات نمودہ زیادہ از بست و دو ہزار سوار فراہم نمود درین عرصہ سانحۂ غریبے روے داد

ذکر بتاراج رفتن قصبۂ مارہرہ و مبتلا گشتن نجبا و اشراف آنجا بذل اسر ناموس و اطفال بمحض قضا و قدر ذو الجلال

بستم ماہ مبارک رمضان سال مذکور ساربانی از نوکران مغلی درخت دروازۂ عنایت خان کہ لازم وزیر و از متوطنان آنجا بود بریدعنایت خان باعتماد آنکہ ملازم سرکار وزیر است ساربان را تادیب فرمودہ گوشمال بواقعی داد ساربانان دیگر نزد آقای خود جمع آمدہ فریاد نمودند چون او از جملہ جامہ داران مغلیہ بود بہمراہیان خود فرستاد کہ عنایت خان را گرفتہ بیارند جامہ سوار و پیادہ ہمراہی او بر خانۂ عنایت خان دویدند و دیگر جامہ مغلیہ را گمان شد کہ براے غارت قصبہ مارہرہ حکم وزیر صدور یافتہ تمامی افواج مغلیہ تیار شدہ وقت عصر بود کہ بر قصبۂ مذکورہ تاختہ در طرفۃ العین با خاک برابر ساختند و عنایت خان و پسرش را کہ جوان نوزدہ سالہ بود بیجان کشتند وزیر بمجرد استماع نصیر الدین حیدر خان را فرمود تا رفتہ زود خبر بگیرد و نسقچیان را متعین نمود کہ غارتگران را باز دارند اما تا اینہا برسند و تہدید نمودہ مردم را ممتنع سازند کار از کار گذشتہ عالمی برباد فنا رفتہ ناموس اکثرے از سادات و شیوخ و کنبو وغیرہ شرفاے آنجا بلاے اسیرے مبتلا گردید و اسباب خانہ آنہا بتاراج رفت نصیر الدین حیدر خان تمام شب محنت کشیدہ جمیع نوامیس شرفا و غربا را از خیام ملاعین مغلیہ برآوردہ در خیمہ علیحدہ کہ وزیر براے آنہا برپا کردہ بود فراہم نمود و تمام شب وزیر برین ماجرا ملول و اکثر زار زار گریان بود و طعام نخورد از اول طلوع صبح تا وقت اشراق مستورات مذکورہ بجاہاے خود رسیدند و اطفال کہ مغلیہ آنہا را در بارذنبہ خود و گودالہا کندہ دران افگندہ از بالا انبار و خس پوشیدہ پنہان کردہ بودند بہم رسانیدہ بہ پدر و مادر آنہا باز گردانید آن روز دران قصبہ و میدان ہنگامۂ عاشورا و آشوب طامۃ الکبرے برپا بود وزیر مبلغے بسیر بمردم شہر فرستاد اما اموال لا یحصے بغارت رفت و گذشت آنچہ گذشت مردم از ہمان زمان بمقتضاے بیت مشہور سعدے بیت آتش سوزان نکند با سپند ÷ آنچہ کند دود دل دردمند ÷ مے گفتند کہ فتح وزیر نخواہد شد وزیر بعد اطمینان از جمعیت فوج و اسباب از مارہرہ کوچیدہ پیشتر رفت

ذکر جنگ وزیر با احمد بنگش و دیگر افغانان و شکست فاحش خوردن با وجود وفور فوج و سامان و مقتول شدن نجم الدولہ و نصیر الدین حیدر خان در میدان

چون عسکرین نزدیک بہم گردیدند شب بست و دوم شوال سال مذکور وزیر با والد مرحوم کہ مقدمہ افواج نجم الدولہ محمد اسحق خان مقرر شدہ بود در حکومت بریلی با آقا خود در وصلہ جنگیدہ از دفع حرب آنہا مطلع بود استشارہ نمود والد معروض داشت کہ اینہا اغلب کمین کردہ در غفلت از طرفے سر برمی آرند و باتفاق شور و ہنگامہ نمودہ میریزند دران وقت اگر ثبات قدمے بعمل آمد با زپایدارے نمی توانند و مغلوب مے شوند بنا برین فوجے را از مغلیہ کہ اولوس جناب عالی اند بقدر سہ چار ہزار کس پیش روی فیل سوارے خاص مع بندوق و جزائر پیادہ پا باید داشت کہ وقت آشوب در حضور پایداری کردہ بزیر شلک جزائر ذاتحنہ را بگیرند اسمعیل بیگ خان مجیب را اکار قربانگشتہ گفت اے صاحب فردا بہ بینید کہ انشاء اللہ تعالے چہ سان احمد خان را مع اتباع او بگد شتہ کمان گرفتہ مے آریم و والد خاموش ماند چون صبح دمید بعد الفراغ از نماز روز پنجشنبہ تاریخ مذکور وزیر افواج را آراستہ دا ازاف

بجوانب ملحوظ داشته و توپخانه را جا بجا پیش رو گذاشته قدم بقدم روانه گردید پاسی از روز بر آمده مقابله فریقین روی داد و
توپ اندازی و تیر و تفنگ افگنی شروع گشت راجه سورجمل جات که در میمنه وزیر متصل مقدمه بود و اسمعیل بیگ خان که در میسره
کذلک بر افاغنه مقابل که رستم خان وغیره سرداران معتمد بودند تاخته دود از نهاد آن جماعه بر آوردند و جنگ صعبی روی داده قرب هفت
هزار سوار جرار افاغنه در میدان کشته افتاد و بقیة السیف را چار و ناچار عار فرار اختیار افتاده بهزیمت رفتند راجه برج اندر مهندر بهاگر
سورجمل جات و اسمعیل بیگ خان بمسافتی در تعاقب فراریان نموده از وزیر اندکی دور تر گشتند و وزیر علی التواتر توپ و جزائر و بان بمدد
و کمک آن هر دو می فرستاد تا پیش روی او از آلات مذکوره خالی گشت و آفتاب شروع بزوال نموده و الله فقیر ظهور یافته افاغنه
کمین که احمد خان هم در میان آنها بود نماز ظهر گزارده از طرفیکه مزرعه زرت حاجب بود نمایان گشت و جنگ شروع گردید بحکم قضا و قدر
کامگار خان بلوچ که فوجدار گرد شاهجهان آباد و متصل بمقدمه فوج وزیر بود و جنگ میکرد تاب صدمات بان اندازی پیادگان روهیله
نیاورده رو بفرار نهاد می گویند سازشی با احمد خان بنگش داشت علی ای حال افواج مغلیه صورت شکست در آئینه میدان دیده اکثری
ز پای ثبات لغزید وزیر الممالک علی الفور محمد علی خان رساله دار و سید نور الحسن خان جماعه دار بلگرامی را بکمک هراول فرمان
داد هجوم افیال و سپاه مانع گذشتن این هر دو گشت اما بهر صورت سید نور الحسن خان مع جمیع برادران و عبد النبی حیله محمد علی خان
مع همراهیان خود که در آن وقت بهیئت مجموعی سه صد سوار خواهند بود صفوف را شگافته خود را بفوج مقدمة الجیش رسانیدند چون
مغلیه بی غیرتی را کار فرما گشته رو بفرار نهاده بودند وصول خان مذکور بکمک آنها سودی نداد سید نور الحسن خان و عبد النبی خان رجوع
بجانب چپ نموده دیدند که قریب سه هزار پیاده در پشت آنها سواران از طرف میسره بشکل مخروطی می آیند و توپخانه چون بکمک
هراول رفته آن طرف بسیار کمتر بود فوج مذکور بی آنکه صدمه کشد نزدیک رسید میر نور الحسن خان و برادران ایشان دست بقبضه
کمانها برده تیر اندازی و برق اندازان همراهی عبد النبی خان شلکی نمودند جمعی از طرف افاغنه بر خاک میدان غلطیده و اندک پیچ
خورده باز خود را استقامت داده سبقت نمودند و راه فرار در فوج وزیر گشاده یافته کمتر کسی را پای ثبات و قرار بر جا مانده بود نصیر الدین حیدر خان
همزلف و خاله زاد وزیر چون شیر خشمناک اما با معدودی از رفقا بر انبوه افاغنه بی باک حمله آورده خود را بر قلب آنها زد و هفت کس از دست شمشیر
خود از هم گذرانیده بسیر لاله زار بهارستان آخرت شتافت افاغنه بنور الحسن خان و محمد علی خان رسیدند محمد علی خان را زخم تفنگ بر دست راست
رسید و فیل نور الحسن خان ظاهر از زخمهای شمشیر بر داشت و میر غلام نبی متخلص برسا و میر عظیم الدین از سادات بلگرام درین وقت برادر
نصیر الدین حیدر خان رهگرای عالم بقا گردیدند و افاغنه فیل وزیر را احاطه نموده ندانستند که کیست فیلبان بزخم تفنگ مقتول گشت و میرزا علی نقی
اتالیق شجاع الدوله پسرش که در خواصی بود زخم تفنگی بر داشته کناره گزیده و وزیر را نیز زخم تفنگ بر گلو آمد غشی عارض گشت و بیهوش
افتاد اما چون هودج برنجی و جنگی بود از دیگر جراحات محفوظ ماند و از هودج غیر از سر چیزی بنظر نمی آمد در غشی افتادن آن هم غیر مرئی
بود و افاغنه هودج مذکور را خالی دانسته گذشتند و بر سر اسحق خان رفتند نجم الدوله بآهنگ بلند گفت که منم ابو المنصور خان با جمعی کثیر چون
شمشیر جوهر شجاعت در میدان مردان ظاهر نموده بپای ثبات و قرار بر سلم جان فشانی عروج نمود چون تمام فوج ناموس و غیرت
مردانگی در باخت سید نور الحسن خان و محمد علی خان سر رشته نمک حلالی و نجابت از کف نداده خود را تا بوزیر رسانیدند وزیر حکم
نواختن شادیانه فرمود تا پریشانی مردم به جمعیت گراید لیکن سودی نکرد وزیر ناچار مع محمد علی خان و نور الحسن خان و چند نفر مغل و
هندوستانی که زیاده از دو صد سوار نخواهد بود با دل شکسته و خاطر خسته از میدان برگشت و والد مرحوم بعد برگشتن وزیر و جمع صغیر
و کبیر از میدان رجوع نموده بعض توپخانه وزیر که لیاقت همراه گرفتن داشت و مردم متفرق الحواس را فراهم

آورده با خود آورد و وقت شام وزیر بمارهره رسیده فرمود که اسباب تکمیه زخم بهم رسانده خان مذکور حاضر ساخت
آتش کاری بعمل آمد والد مرحوم نصف شب در انجا رسید وزیر صبح از مارهره کوچ نموده پیشتر خرامید و اکثر اردو و لشکر وزیر با انقلابیه بی غیرت
از وفا و آدمیت دور تاراج نمودند آنچه باقی ماند از دست گنواران و دهاقین راه بغارت رفت اما از مارهره صورت جمعیتی
روبه‌ راه دو کوچ بکوچ قطع مسافت بعمل آمد و بیست و پنجم شوال سنه مذکوره وزیر بر لب دریای جمنا مقابل بدهلی که معروف
بشاهجهان آباد است رسید

ذکر احوالی که در صوبهٔ اوده واله‌آباد بمشیت خالق عباد و بلاد گذشت

احمد خان را بعد شکست دادن وزیر هوای تسخیر هر دو صوبهٔ اوده واله‌آباد در سر پیچیده محمود خان پسر خود را بضبط صوبهٔ اوده مقرر
نمود خود قاصد استخلاص قلعه اله‌آباد و از دست بقار الله خان و علی قلی خان خیر واله داغستانی گردید بقار الله خان پسر رحمت خان
است که برادر حقیقی عمدة الملک امیر خان بود و از عهد عموی خود امیر خان عمدة الملک بقلعه‌داری گوژه و در همین صوبهٔ اله‌آباد گذرانید
درین آوان صفدر جنگ رفیق و صدیق خود دگر دانیده بود که این سانحه روی نمود خان مذکور و علی قلی خان که از اتباع سید محمد خان
نائب صوبهٔ اله‌آباد ملازم عمدة الملک بود بپاس غیرت و نجابت خود اطاعت بنگش ننگ و عار خود فهمیده چون از عهده جنگ
میدان برآمدن نمی توانستند در قلعه اله‌آباد به روی احمد خان بنگش بسته بحصار مذکور تحصین جستند در گنگا بپایین قلعه بسته راه
رسیدن مدد و رسد مقرر کردند هم درین عرصه راج اندرگر که از فقرای سنیاسی مهادیو پرست و عجب صاحب جرات اندک
ذی مکنتی بود برای پرستش معبد پراگ اله‌آباد در پای قلعه اله‌آباد مجاورت داشت کمر همت بر رفاقت وزیر بسته بی اذن و اطلاع
او باعانت بقار الله خان و غیره متوسلان وزیر پرداخت دهر چند مردم وزیر دلالت باقامت در قلعه نمودند قبول نکرده بیرون
حصار مستعد و تیار می بود در روزی دو سه بار قابو دیده بر ناداینهای باد پاسوار گشته بر افواج افاغنه خود را مع معدودی از
چیله‌های زود کار با کثر مخالفان ساخته و مبارزان را بر خاک هلاک انداخته سالماً و غانماً بجای خود آمده می نشست این محامره
بطول انجامید و پایداری شایسته از بقار الله خان و دیگر متحصنان و راج اندرگر گسائین بظهور رسیده احمد خان کاری از پیش
نبرد مگر لشکریان او که همه افاغنه بیباک و در حیله‌های سفاک بوده اند تمام اله‌آباد را که بلدهٔ عظیم الشانی ست از دروازهٔ خلد آباد
تا زیر قلعه سوخته غارت کردند و چهار هزار مستورهٔ نجبا و ناموس شهر را اسیر بردند مگر دایره شیخ افضل اله‌آبادی و محله دریاباد که سکنه
آنجا همه افاغنه اند محفوظ ماند و هنوز عمل احمد خان درین دو صوبه درست نه نشسته بود که آمد آمد وزیر شهرت گرفته احمد خان دست
پاچه گشت و از محاصره قلعه برگشته بملک خود که فرخ آباد است شتافت

ذکر سوانحی که در نواح مضافات اوده و لکهنو روی داد و عقده‌هایکه از دست جرات و ناخن شمشیر شیخ معزالدین خان بهادر کشاد

احمد خان بنگش چنانچه مذکور شد بعد غالب شدن بر وزیر خود باراده تسخیر اله‌آباد شتافت و پسر محمود خان را بتسخیر اوده و لکهنو و
مضافات آن برگماشت محمود خان حسب الامر پدر با لشکر و حشم از جای خود جنبیده شانزدهم جمادی الاولی سنه
اربع و ستین و مایه بعد الالف در سواد غربی بلگرام فرود آمد افاغنه همراهی او بمقتضای طینت خود دست تطاول

بر سکنهٔ قصبهٔ مذکوره دراز کرده چندکس را زخمی نمودند مردم آنجا هم که همه اشراف و سپاهی پیشه اند چندے از افاغنه را مجروح ساختند
قریب دو صد راس باربردار از هر نوع و مواشی لشکر را غنیمت بردند محمود خان باقتضاے طبیعت افغانی و غرور تسلط در جواب سخن
با تمامی فوج تیار شده شهر را فرو گرفت و ارادهٔ تاراج آنجا نمود مردم قصبه محله بمحله و کوچه بکوچه استحکام کرده مستعد مدافعه شدند
مشائخ و معمران قصبه که با احمد خان ربطی داشتند واسطهٔ اصلاح گشته فتنه برخاسته را خوابانیدند محمود خان خود بطرف بیهاپها مو
آمده یکے از اعمام یا اقوام خود را با بیست هزار سوار و پیاده بطرف لکهنو روانه کرد و سرداری را مع پنجهزار کس بلکهنو فرستاد سردار
مذکور خود بیرون شهر اقامت کرده کوتوالے برای شهر معین کرده فرستاد شهر از عملهٔ صفدر جنگ خالے بود و متوسلان صفدر جنگ
بمجرد استماع خبر شکست خوردن او همراه بقاء الله خان که دران اوان در لکهنو بود از انجا بر آمده به پناه حصار اله آباد رفته بودند و اکثر
مغلیه اموال خود را امانت در خانهٔ شیخ معز الدین خان بهادر که از جملهٔ سرداران شهر و دیرینه متوطن آنجاست گذاشته هر یکے
بجانبے در رفته بود هر چند خیر طلبان بمعز الدین خان ممانعت می نمودند که مال مغلیه در خانه داشتن موجب دعوی افاغنه با شماست
خان مرقوم از فرط جوانمردی نشنید و مردم و مال آنها را در پناه خود جاے می داد کوتوال آمده در شهر تعدی آغاز نهاد معز الدین خان
بهادر باقتضاے صلاح وقت بدیدن سردار افاغنه رفت تا اگر تواند رفع بدعت کوتوال آنها نماید سردار افاغنه احترام خان
مرقوم نموده حکم امان بشهریان داد درین ضمن یکی از مفتریان فتنه پرداز بحضور سردار رفته ظاهر نمود که کوتوال شما را مردم شهر زده و
بے آبرو نموده بیرون کردند معز الدین خان گفت که از شهریان کسی را مجال چنین تمردے نیست من مے روم اگر کسے مصدر شوخی
گشته باشد او را بسزا خواهم رسانید و علی الفور رخصت گرفته بشهر آمد و دانست که امان افاغنه اعتماد را نشاید و کوتوال از
رذالت خود باز نمی آید شرفا و نجباے شهر را طلبیده گفت که این جماعه بر عهد و پیمان سست اند و اطاعت اینها ثمرهٔ غیر از
خفت و خواری نیست باید باهم اتفاق نموده اینها را بزنیم و برانیم اکثرے ترسیده امتناع نمودند و بعضی از ارباب غیرت
راے معز الدین خان بهادر را پسندیده اتفاق ورزیدند از انجمله قربان علی خان چودهری بعض محالات آنجا با خان مرقوم
متفق و همداستان گردید معز الدین خان بهادر زر و زیور خانهٔ خود فروخته قلیل زرے بهم رسانیده و شیخ زادهاے شهر را جمع نموده قرار
داد که کوتوال را گوشمال داده بدر کنند حسب الامر او بعمل آمد و مغلی را لباس مغلی پوشانیده در خانهٔ خود نشانید و منادی صفدر جنگ
در شهر گردانیده ظاهر ساخت که این مغل کوتوال صفدر جنگ فرستادهٔ اوست و یک علم سبز بنام حضرت صاحب الامر
علیه السلام برپا کرده از مردم زیر آن علم عهد رفاقت می گرفت سردار باشتهار این خبر و رسیدن کوتوال از حضور با پنج هزار کس
مستعد گشته بداعیهٔ تاراج شهر بطرف اسمعیل گنج مشرقی شهر هنگامه آرا گشته شیخ زادها قریب دو صد کس بمدافعه او شتافته
بطرف دریاے گومتی جنگ عظیمی نموده افاغنه را گریزانیدند سردار دیگر که یازده هزار کس با او سواے این پنجهزار کس بود بمجرد
شنیدن این خبر گریخت توپخانه و اسباب و رخوت افاغنه بدست شیخ زادها افتاد محمود خان که بر معبر بیهاپها مو بود ارادهٔ
نهضت این طرف نمود معز الدین خان بهادر پیغام فرستاد که از مردم شما حرکاتی بعمل آمده باین حالت رسیدند من بملاقات
شما در اظهار بعضے مشوره ها می آیم چندے توقف نمائید او همانجا سکونت داشت که فراریان بلشکرش رسیده شجاعت
معز الدین خان و شیخ زادگان و ضرب دست آنها که خورده بودند ظاهر نمودند درین عرصه معز الدین خان بهادر هم فوجی آراسته
عازم لشکر محمود خان گشت چون معز الدین خان نزدیک رسید محمود خان نیز ترسیده راه فرار پیمود و معز الدین
خان بهادر قوت یافته جمیع عمال افاغنه را از حدود صوبهٔ اوده بیرون و آن نواح را از لوث وجود فرقهٔ مذکوره

مستعفا ساخت و فرمان داد که هر جا این جماعه را یابند کشته در بند

ذکر آراستن وزیر الممالک از سر نو افواج و اسباب و ظفر یافتن بر احمد خان بنگش بتائید رب الارباب

وزیر الممالک صفدر جنگ هنوز بشاه جهان آباد نرسیده بود که خبر شکست او در دار الخلافه شهرت یافت امرای منافق و پادشاه
احمق و مادر او و جاوید خان مخاطب بنواب بهادر که مختار حرم سرای سلطانی و بانی مبانی سلطنت و رکن عظیم دولت گشته بود
در فکر ضبط خانه و اموال صفدر جنگ افتاد و نفاق باطن اینها اندکی گل کرد اما از سطوت او اندیشیده انتظار خبر تحقیق
می کشیدند چون شنیدند که زنده است و نزدیک رسیده متنظر وصول و مشاهده احوال او شدند تا آنکه در رسید و مشاهده نفاق ان
گرد دید که هنوز از عهده او برنمی توان آمد زنش که دختر برهان الملک بود و شعور و جرات عجیبی داشت قبل از ورود شوهر پسر و اتباع
و نواب را امر بحزم و هوشیاری و استقلال و آراستن افواج و اسباب نموده مشتغل و مستعد ماند چون صفدر جنگ رسید استشمام
بوی نفاق از امرا و ارکان سلطنت فرموده و حکایتیکه در غیبت او نموده بودند شنیده بنواب بهادر جاوید خان و مادر پادشاه
پیغام فرستاد که هنوز زنده ام من برزنده و بگیان بار است هیچ با فتن یا من دشوار هر دو عذر خواهی نموده خوشنودش ساختند
و وزیر تدبیرش تا دست با خصم و گوشمال اینها پیش نهاد خاطر ساخته در فکرش افتاد و با کار دیدگان استشاره آغاز نهاد خادمی
بنده سید عبد العلی خان بهادر را که درین ایام ترک رفاقت امیر الامرا ذو الفقار جنگ نموده بشاه جهان آباد از اجمیر رسیده وزیر
را دیده بود و آمد و رفت پیش او می نمود و ذکرش در بیان احوال ذو الفقار جنگ آمده بمخاطب ساخته شوره پرسید او در جواب
معروض نداشت که فوج خود سابق هم کم نبود و اسباب هم با قبال وزیر هر قدر در کار باشد میسر می تواند شد اما سرداران جنگ دیده
کار آزموده برفاقت خود باید گزید پرسید که کیانند نشان باید داد گفت آنچه بالفعل فقیر را معلوم است راجه سورج سنگه و سرداران
مرهته لیاقت این کار دارند پسندیده راجه جگل کشور وکیل مهابت جنگ و راجه چهین نراین وکیل خود را فرستاده هولکر ملهار و جی آپا
پسر جنکوراکه هر دو سردار عمده مرهته بودند طلب داشت چون حاضر آمدند وجهی لائق برای آنها مقرر و با خود متفق گردانید و راجه
سورجمل جات خود از سابق در رفیق او بود ظاهرا یازده هزار روپیه یومیه جات و بیست و پنج یا سی و پنج هزار روپیه یومیه سرداران
مرهته قرار یافت و از سر نو توپ و بانها و جمیع اسباب و مایحتاج حرب و امارت بیشتر از پیشتر مهیا و آماده ساخت الحق عجب
استعداد و واقعه داری داشت اگر کسی بجاه و حشم او والی یونان اشاره شد اگر دیگری بجای او می بود بعد چنین صدمه عظیمه
البته خود را می باخت و نمی توانست که از سر نو خود را بپا دارد و از عهده اعدای قوی جنگ بر آید القصه تهیه خود درست
دیده در اوایل جمادی الاولی سنه اربع و ستین و مائه بعد الالف از شاه جهان آباد برآمده باکبر آباد رسید و اول افواج
مرهته را که بیست هزار سوار بود بر شادل خان افغان که از طرف احمد خان حاکم کول و جالیسر وغیره بود فرستاد فوج مذکور جمنا را عبور
نموده بر سر افغان حرقوم چون بلای ناگهان رسید و بی خبر مرادتاخت شادل خان گریخت و جمعی کثیر از افاغنه قتیل و اسیر و غنائم بسیار
از قبیل اسپ و فیل و خیام و اسباب دیگر بدست مرهته آمد احمد خان باستماع مقهوری افاغنه و فرار شادل خان از محاصره قلعه
الله آباد که تا چهار ماه محصور داشته سعی در تسخیر آن می نمود ناچار دست بردار شده بر جناح استعجال با جمعیت قلیل بفرخ آباد
رسید افواج مرهته که مقدمة الجیش وزیر بود چپاول نموده خارج فرخ آباد در اقتل و غارت نمود احمد خان فرصت یافته کسبین پور
که از فرخ آباد ده کروه بر لب دریای گنگ واقع است آمد و مورچال قائم کرده آماده جنگ شد بنگش ها تا آنکه چون یک طرفش

پرسکنهٔ قصبهٔ مذکوره در از کرده چند کس را زخمی نمودند مردم آنجا هم که همه اشراف و سپاهی پیشه اند چندے از افاغنه را مجروح ساختند
قریب دو صد راس بار بردار از هر نوع و مواشی لشکر را غنیمت بردند محمود خان با قتضاے طبیعت افغانی و غرور تسلط دیوانه
با تمامی فوج تیار شده شهر را فرو گرفت و ارادهٔ تاراج آنجا نمود مردم قصبه محله بمحله و کوچه بکوچه استحکام کرده مستعد مدافعه شدند
مشائخ و معمران قصبه که با احمد خان ربطی داشتند در سلسلهٔ اصلاح گشته فتنهٔ برخاسته را خوابانیدند محمود خان خود بطرف بیهابیهامؤ
آمده یکے از اعمام یا اقوام خود را با بیست هزار سوار و پیاده بطرف لکهنو روانه کرد او سرداری را مع پنجهزار کس بلکهنو فرستاد سردار
مذکور خود بیرون شهر اقامت کرده کوتوالے برای شهر معین کرده فرستاد شهر از عملهٔ صفدر جنگ خالے بود و متوسلان صفدر جنگ
بمجرد استماع خبر شکست خوردن او همراه بقا را سعد خان که دران اوان در لکهنو بود از انجا بر آمده به پناه حصار الہ آباد رفته بودند و اکثر
مغلیه اموال خود را امانت در خانهٔ شیخ معز الدین خان بهادر که از جمله سرداران شهر و دیرینه متوطن آنجاست گذاشته هر یکے
بجا مے دررفته بود هر چند خیر طلبان بمعز الدین خان ممانعت می نمودند که مال مغلیه در خانه داشتن موجب دعوی افاغنه باشما ست
خان مرقوم از فرط جوانمردی نشنیده مردم و مال آنها را در پناه خود جاے می داد کوتوال آمده در شهر تعدی آغاز نهاد معز الدین خان
بهادر با قتضاے صلاح وقت بدیدن سردار افاغنه رفت تا اگر تواند رفع بدعت کوتوال آنها نماید سردار افاغنه احترام خان
مرقوم نموده حکم امان بشهریان داد درین ضمن یکی از مفتریان فتنه پرداز بحضور سردار رفته ظاهر نمود که کوتوال شمار امردم شهر زده و
بے آبرو نموده بیرون کردند معز الدین خان گفت که از شهریان کسی را مجال چنین امر نیست من مے روم اگر کسے مصدر شوخی
گشته باشند او را بسزا خواهم رسانید و علی الفور رخصت گرفته بشهر آمد و دانست که امان افاغنه اعتماد را نشاید و کوتوال از
رذالت خود باز نمی آید شرفا و نجباے شهر را طلبیده گفت که این جماعه بد عهد و سست پیمان اند و اطاعت اینها ثمرهٔ غیر از
خفت و خواری نیست باید باهم اتفاق نموده اینها را از بیم و براهیم اکثرے ترسیده امتناع نمودند و بعضی از ارباب غیرت
رای معز الدین خان بهادر را پسندیده اتفاق ورزیدند از انجمله قربان علی خان چودهری بعض محالات آنجا با خان مرقوم
متفق و همداستان گردید معز الدین خان بهادر زیور خانهٔ خود فروخته قلیل وجهی بهم رسانیده و شیخ زادهاے شهر را جمع نموده فرمان
داد که کوتوال را گوشمال داده بدر کنند حسب الامر او بعمل آمد و مغلی را لباس مغلی پوشانیده در خانهٔ خود نشانید و منادی صفدر جنگ
در شهر گردانیده ظاهر ساخت که این مغل کوتوال صفدر جنگ فرستاده اوست و یک علم سبز بنام حضرت صاحب الامر
علیه السلام برپا کرده از مردم زیر ان علم عهد رفاقت می گرفت سردار با شتهار این خبر و رسیدن کوتوال از حضور با پنج هزار کس
مستعد گشته بداعیهٔ تاراج شهر بطرف اسمعیل گنج مشرقی شهر هنگامه آرا گشته شیخ زادها قریب دو صد کس بمدافعه او شتافته
بطرف دریاے گومتی جنگ عظیمی نموده افاغنه را گریزانیدند سردار دیگر که یازده هزار کس با او سواے این پنجهزار کس بود بمجرد
شنیدن این خبر گریخت توپخانه و اسباب و رخوت افاغنه بدست شیخ زادها افتاد محمود خان که بر معبر بیهابیهامؤ بود اراده
نهضت این طرف نمود معز الدین خان بهادر پیغام فرستاد که از مردم شما حماقتی بعمل آمده باین حالت رسیدند من بملاقات
شما و اظهار بعضے مشوره ها می آیم چندے توقف نمائید او همانجا سکونت داشت که فراریان بلشکرش رسیده شجاعت
معز الدین خان و شیخ زادگان و ضرب دست آنها که خورده بودند ظاهر نمودند درین عرصه معز الدین خان بهادر هم فوجی آراسته
عازم لشکر محمود خان گشت چون معز الدین خان نزدیک رسید محمود خان نیز ترسیده راه فرار پیمود و معز الدین
خان بهادر قوت یافته جمیع عمال افاغنه را از حدود صوبه اوده بیرون و آن نواح را از لوث وجود فرقهٔ مذکوره

صفا ساخت دوران داد که هرچه این جامه را باید کشید در تنم

ذکر آراستن وزیر الممالک از سر نو افواج و اسباب و ظفر یافتن بر احمد خان بنگش بتائید رب الارباب

وزیر الممالک صفدر جنگ هنوز بشاه جهان آباد نرسیده بود که خبر شکست او در دار الخلافه شهرت یافت امرای منافق و پادشاه
احمق و مادر او جاوید خان مخاطب بنواب بهادر که مختار حرم سرای سلطانی و بانی مبانی سلطنت و رکن عظیم دولت گشته بود
در فکر ضبط خانه و اموال صفدر جنگ افتاد و نفاق باطن اینها اندکی گل کرد اما از سطوت او اندیشیده انتظار خبر تحقیق
می کشیدند چون شنیدند که زنده است و نزدیک رسیده منتظر وصول و مشاهده احوال او شدند تا آنکه در رسید و مشاهده نقصان
کرد دید که هنوز از عهده او بیرون توان آمد زنش که دختر برهان الملک بود و شعور و جرأت عجیبی داشت قبل از ورود شوهر پسر و اتباع
و نوکران را امر بحزم و هوشیاری و استقلال و آراستن افواج و اسباب نموده مستقل و مستعد ماند چون صفدر جنگ رسید استشمام
بوی نفاق از امرا و ارکان سلطنت فرموده و حرکاتیکه در غیبت او نموده بودند شنیده نواب بهادر جاوید خان و پادشاه
پیغام فرستاد که هنوز نمرده ام من بر زندگیان بار است و کج باختن با من دشوار هر دو معذرت خواهیها نموده خوشنودش ساختند
و وزیر بتدبیر تا دست با خصم و گوشمال اینها پیش نهاد خاطر ساخته در فکرش افتاد و با کار دیدگان استشاره آغاز نهاد خالوی
بنده سید محمد علی خان بهادر را که درین ایام ترک رفاقت امیر الامرا ذوالفقار جنگ نموده بشاه جهان آباد از اجمیر رسیده وزیر
را دیده بود و تا مدت بیش او می بود و ذکرش در بیان احوال ذوالفقار جنگ آمد نیز مخاطب ساخته مشورت پرسید او در جواب
معروض داشت که فوج خود سابق هم کم نبود و اکنون هم باقبال وزیر هر قدر در کار باشد میسر می تواند شد اما سرداران جنگ دیده
کار آزموده در رفاقت خود باید که بهم رسید که پای ثبات اینها بشان باید داد گفت آنچه بالفعل فقیر را معلوم است راجه جگت سنگه و سرداران
مرهته لیاقت این کار دارند پسندیده راجه جگل کشور وکیل نواب جنگ و راجه لچهمی نراین وکیل خود را فرستاده هولکر ملهار و جی آپا
پسر جنکو را که هر دو سردار عمده مرهته بودند طلب داشت چون حاضر آمدند وجهی لائق برای اینها مقرر و با خود متفق گردانید و راجه
سورجمل جات خود از سابق رفیق او بود ظاهرا پانزده هزار روپیه یومیه جات و بیست و پنج یا سی و پنج هزار روپیه یومیه سرداران
مرهته قرار یافت و از سر نو توپ و بان و جمیع اسباب و ما یحتاج حرب و ادوات بیشتر از بیشتر مهیا و آماده ساخت الحق عجب
استعداد و اقتداری داشت که کم کسی سپاه و حشم او را بوشناخت اشاره تعداد اگر دیگری بجای او می بود بعد چنین صدمه عظیمه
البته خود را می باخت و نمی توانست که از سر نو خود را بپا نماید و از عهده اعدای قوی چنگ بر آید القصه تنبیه خود را از دست
دیده در اواسط جمادی الاول سنه اربع و ستین و مائة بعد الالف از شاه جهان آباد بر آمده باکبر آباد رسید و اول افواج
مرهته را که بیست هزار سوار بود بر شادل خان افغان که از طرف احمد خان حاکم کول و جلیسر وغیره بود فرستاد فوج مذکور جمنا را عبور
نموده بر سر افغان مرقوم چون بلای ناگهان رسید و بی خبر را در تاخت شادل خان گریخت و جمعی کثیر از افاغنه قتیل و اسیر و غنائم بسیار
از قبیل اسپ و فیل و خیام و اسباب دیگر بدست مرهته آمد احمد خان باستماع مقهوری افاغنه و فرار شادل خان از محاصره قلعه
اله آباد که تا چهار ماه محصور داشته سعی در تسخیر آن می نمود ناچار دست بردار شده بر جناح استعجال با جمعیت قلیل بفرخ آباد
رسید افواج مرهته که مقدمة الجیش وزیر بود چپاولی نموده خارج فرخ آباد را قتل و غارت نمود احمد خان فرصت یافته کمین پور
که از فرخ آباد دو سه کروه بر لب دریای گنگ واقع است آمده مورچال قائم کرده آماده جنگ شد سببش همانا آنکه چون پایه از فتش

گنگا و آن طرف ملک روہیلہ ہم بود رسد اجناس غلہ و ہر گونہ اعانت ازان طرف می توانست رسید مرہتہ فرخ آباد مذکور را خالی یافتہ
خاطر خواہ اسیر و غارت نمود و غیرت آلہی قصاص الہ آباد بظہور رسانید و درین غارت نقود و اجناسی کہ در دست مرہتہ افتاد محاسب
اندیشہ در احصاے آن ابا می نماید از انجملہ بود یک جنس قماش شانزدہ لک روپیہ متعاقب وزیر مع راجہ سورج مل جاٹ ہم
عنان وزیر رسید و احمد خان و امیر سعادت حسین پسر محصور گشتہ تنگ آمد و توپ و بندوق از طرفین سرگرم کار خود بود چون افاغنہ را
غلہ و کاہ و مدد از طرف گنگا بکشتی می رسید وزیر الممالک بسید نور الحسن خان بلگرامی حکم باحضار کشتی ہا و تاکید پل بستن از سفائن
بر دریا فرمود محمود خان پسر احمد خان آن طرف دریا بنا بر مزاحمت پل بستن قیام نمود چون کشتی ہا باہتمام جمعدار مذکور با این
روم پور کہ از قنوج دوازدہ کروہ است فراہم آمد سرداران دیگر مع توپہاے پلہ رس بسیار باعانت سید نور الحسن خان
متعین شدہ دوم جمادے الثانے سال مذکور پلے مستحکم بر روے دریا قائم شد محمود خان ہر چند خواست و دست و پا زد کہ پل
را برہم زند از شلک توپ ہا کہ متواتر بر لشکر او گولہ ہے بارید نتوانست کہ بسر پل نزدیک شود صبح آن کہ روز دوم از ترتیب
پل بود سعد اللہ خان خلف علی محمد روہیلہ با جمعیت فراوان بکمک احمد خان رسید افواج وزیر عبور گنگا نمود احمد خان
پایدارے در صور حال مناسب حال ندیدہ با سعد اللہ خان پیوست و جنگ عظیم با افاغنہ و افواج وزیر روے داد
یک طرف مرہتہ از تک و تاز بال پرواز افاغنہ بربست و از طرف دیگر جاٹ از شلک بندوق و حملہ سواران آراستہ خود
دود از دودمان افغان برآورد و پشت دلیر آنہا شکست آخر الامر احمد خان و سعد اللہ خان تاب نبرد نیاوردہ از معرکہ کارزار
ناکام بدر رفتند و نیم جانے بسلامت بردند اما قریب دہ دوازدہ ہزار افغان مقتول و مجروح و اسیر و ذلیل شدند
و فیال و اسباب و خیام و افراس و فروش و رخوت فراوان از انجملہ بغنیمت لشکریان وزیر در آمد افواج
وزیر الممالک در تعاقب افاغنہ و آنہا تا دامن کوہ مداریہ کہ شعبہ ایست از کوہ کمایون و جنگلستان صعب المسالک دارد عنان
باز نگرفتند و افاغنہ دران صحرا محصور افتادہ ہزاران کس از انجماعہ بسبب بے آبی و ہوا و قلت اسباب قوت بصحراے
عدم شتافتند دیگر افواج وزیر تمام قلمرو کل افاغنہ را لگدکوب حوادث و پاے مال سمند اقبال گردانیدہ دقیقہ از نہب و
غارت فرو نگذاشتند و میر غلام نبی متخلص بہ عجیب بلگرامی در جنگ مذکور بشاہراہ سوے جنان آخرت رفت چون این جنگ
امتداد یافتہ بود و مرہتہ جہا و سمتے برسات در ملک افاغنہ کرد و وزیر در جلدوے این جانفشانی مرہتہ را از سرحد کول
و جلیسر و مئو و فرخ آباد و قنوج تا کوڑہ جہان آباد عنایت نمود آخر الامر افاغنہ مضطر گشتہ در نہایت مراتب عجز و انکسار مرہتہ
و غیرہ را وسائط و وسائل گردانیدہ بہر قسم کہ رضاے وزیر بود پذیرفتہ نفوس خود را از ہلاکت باز خریدند فرخ آباد و غیرہ
محالات شانزدہ لکھ روپیہ باحمد خان و غیرہ اخوان و اولاد بنگش مرحمت شد و دیگر محالات اخلاف علی محمد خان بطور
مالگزارے سپرد آنہا شد و بعض محالات بنگش ضبط سرکار وزیر و برخے تفویض مرہتہ گردید چون نواب وزیر را ازین
مہم فراغتے میسر آمد در سواد صوبہ اودہ پرتو ورود انگندہ تا بہ بنارس بنا بر بعضے وجوہ نزول اجلال نمود و در قطع این مراحل
پرسنے چیت زمیندار ناب بگدہ را کہ دم اخلاص با افاغنہ زدہ بود و بعد ظفر یافتن وزیر بملازمتش آمد علی بیگ خان
تنبیہ حسب الامر وزیر از ہم گذرانیدہ

ذکر نہضت نمودن امیر الامرا بہادر ذو الفقار جنگ طرف صوبہ اجمیر و سوانحیکہ درین سفر بآن منیع جود سر رویداد

صوبهٔ اجمیر که اول بوزیر الممالک صفدر جنگ عنایت شده بود با الله آباد بنابر قرب جوار صوبه اوده تبدیل یافته الله آباد بوزیر و اکبرآباد
و اجمیر بامیر الامرا ذوالفقار جنگ مرحمت گردیده و در سنه احدی و ستین و مائة بعد الالف اول سال جلوس احمد شاه راجه
بخت سنگه راتهور که فی الواقع در عهد خویش از جمیع راجهای راجپوتیه ممتاز و بجرأت و دانش در امثال و اقران خود بی‌نظیر
و انباز بود اراده انتزاع ملک موروثی آبائی خود که عبارت از جوده پور و میرته است از دست راجه رام سنگه پسر ابهی سنگه
برادرزاده خود بحضور پادشاه آمده ذوالفقار جنگ را ترغیب رفتن بصوبهٔ اجمیر برای غرض خود و در ضمن آن انتظام بند و بست
آنجا نموده خود بناگور که دار الملک او بود راهی شده بود و ذوالفقار جنگ بامید رفاقت و اعانت او در اواخر سنه یک هزار
و یکصد و شصت و دو هجری با چهارده یا پانزده هزار سوار و سرداران نامدار مثل علی رستم خان برادرزاده میر مشرف
مشهور و حکیم خان خویشگی معروف و فتح علی خان پسر ثابت خان حاکم مشهور کول که آخر خطاب ثابت جنگی یافته بود و محمد شجاع خان
و سید عبد العلی خان بهادر خالوی فقیر که بعد برآمدن از ظلم و مهابت جنگ چنانچه خامهٔ وقائع نگار در دفتر دوم اشعاری
بآن نموده چون بشاهجهان آباد رسید ذوالفقار جنگ بآرزوی تمام رفیق خود گردانید و رسالهٔ سه چارصد سوار داده بود و دیگر
اسباب ریاست مثل افراس و افیال وغیره همه از دولت رفاقت مهابت جنگ مهیا داشت و میر علی اصغر کبری که ذکر
او در ضمن احوال مهابت جنگ گذشت و بابر خان وغیرهم برآمده ایام عاشورای محرم را در قصبهٔ پالگوده‌ی گذرانید و در عشر دوم
سال شصت و سوم از مائه دوازدهم هجرت از آنجا کوچیده در موضع نیم رانه که در علاقه جات و راجه سورج مل قلعچه مختصری
از گل در آنجا ساخته معدودی از ملازمان خود را نشانده در آنجا می داشت منزل نمود فوج مقدمه افواج امیر الامرا بقلعه مذکوره
پیچیده مردم راجه سورج مل را بدر کردند و امیر الامرای ابله بهمین قدر خوشنود گردیده شادیانه نواخت و داخل خیام
گردیده و در آن منزل مقام نمود چون صبح اراده کارنول بنابر تهیهٔ رفتن اجمیر بود بار و بنه روانه قصبهٔ مذکوره گشت بعد سواری
امیر الامرا که فکر صحیح و رای درست نداشت فسخ اراده اجمیر و تهیهٔ بند و بست صوبه اکبرآباد و کاوش با راجه سورجمل جات
در خاطر سر بر زده رسوخ یافت و همانجا سر سواری علی رستم خان را که سردار دو هزار سوار و هراول بود و فتح علی خان خلف
ثابت خان را که با هفت صد سوار رفیق و همعنان علی رستم خان در هراول بود و حکیم خان را که با دو هزار سوار رفیق و صاحب
میمنه و بابر خان را که با همین قدر مردم صاحب میسره و سید عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ و میر علی اصغر کبری را که
مخاطب بممتاز جنگ و چنداول مقرر بودند طلبیده بزم استشاره آراست هر چند همه سرداران باتفاق عرض داشتند که
کاوش با جات مناسب نیست با بخت سنگه چنانچه وعده بود و او هم روانه شده عنقریب می رسد باتفاق اول از بند و بست
اجمیر انفراغ باید نمود فوج هم تا آن وقت تجربه‌های جنگ حاصل کرده دلیر خواهد شد بعد از آن باتفاق بخت سنگه دیگر راجه‌ها
آنجا بند و بست اکبرآباد و تنبیه سورج مل جات باحسن وجوه توان نمود آن جاهل خود رای هرگز نپذیرفت و ابرام تمام در
کاوش با جات نمود و شتر سواران را فرستاده بار و بنهٔ خود را بازپس طلبید سرداران هم ناچار حسب الامر بار و بنهٔ خود را
طلب داشتند نصف روز برآمده چون بار و بنه مردم رسید از اراده کارنول انصراف نموده بسرای سوجها چند منزل کرد
شب در آنجا آسوده صبح فتح علی خان را با مردم اردو و عمله کارخانها بنابر آوردن گهی فرستاد جات افواج آراسته
خود را فرستاده خود هم در تعقیب بحرکت آمد ببعض افواج جات بعد نصف النهار از دور گرد و فر خود نمود و فتح علی خان چون بعجا
دوسه کروه بود به ذوالفقار جنگ اطلاع داد که گهی تیار و مردم دانه و کاه بار نموده داخل معاودت دارند لیکن

بعض افواج راجه سورج مل نموده گشته سردار دیگر بکمک من معین شود تا مردم محفوظ بلشکر برسند علی رستم خان که مقدمة الجیش و سردار عمده
بود باین کار متعین شد تا آنجا برسد چند ساعت از روز باقی ماند حکیم خان خویشگی که بحسن سلیقه مشهور و از معروفان و سردار عمده و
اندک مرغب بکاویدن با جاٹ بود بنابر پاس آبروی خود بی آنکه مامور شود نیز رفت هفت صد سوار او لوس او همان زمان
از قصور رسیده با او ملحق گردیده بودند القصه تا رسیدن این مردم دو ساعت روز باقی ماند حکیم خان پیغام بعلی رستم خان
فرستاد که شام شد باید برگشت او گفت فتح علی خان از من پیشتر ایستاده اول او را باید گردانید هر دو باتفاق نزد او رفته فهمانیدند
او از غرور و حماقت گفت صاحب بروند من هم می آیم هرچند گفتند سودی نکرد چون روز کمتر ماند باز به ذوالفقار جنگ پیغام
فرستادند که فوج جاٹ روبرو ایستاده اگر برگردیم احتمال خطر است انسب آنکه همین جا خیمه زنیم و اسباب هم همین جا فرستند مع
کل لشکر بما ملحق شوند امیر الامرا خود مرد ضعیف العقل خودسر بود قبول نکرد تاکید معاودت نمود در روز کمتر از ساعت بود که برگشتند
مردم که از دیر رنج تشنگی و گرسنگی کشیده منتظر بودند و جنگ نادیدگان این فوج زیاده از تجربه کاران بمجرد انصراف از میدان
اکثری بر بهیر گرسبقت جسته پیش قدمی آغاز نهادند و توپخانه را پیش انداختند که مبادا در تاریکی شب عقب مانده
بغارت رود افواج جاٹ بی انتظامی اینها دیده برکمر اینها زد دسته بعد دسته چنانچه جاٹ تربیت کرده بود اسپها را
عنان داده متصل رسیده زیر سلک آتش بار بندوق می گرفت فیل علی رستم خان اضطراب آغاز کرد حکیم خان باهتمام بسیار خان
مرقوم را بر فیل خود کشید بمجرد برخاستن فیل گولی بحکیم خان رسیده بصحرای عدم رسانید در سلک دیگر علی رستم خان نیز مجروح
گردید و شکست بر فوج امیر الامرا افتاده اکثری مقتول و برخی مجروح و مضطرب بلشکرگاه رسیدند و اضطراب عجیبی
لاحق امیر الامرا و لشکریان گردید و قراولان جاٹ گرد لشکر شورش بسیار نموده امیر الامرا را نوعی در بوتهٔ اضطرار افگندند
که داعیهٔ بدر رفتن از لشکر نمود میر علی اصغر کبری و دیگر رفقا پایداری نموده بوعید و تهدید نگذاشتند که ذوالفقار جنگ
از جای خود تواند جنبید چون جاٹ را برای حفظ خود از بدنامی کشتن و بستن امیر الامرا منظور نبود دو سه روز شور و شری
داشته بوساطت فتح علی خان که با او معرفت داشت پیغام مصالحه نمود امیر الامرا مغتنم شمرده قبول نمود راجه سورج مل پسر خود
جواهر مل را بملازمت امیر الامرا فرستاد و شرطی چند درمیان آورده مصالحه کرد از آن جمله بود که درخت پیپل نبرند و اهانت
معابد او نکنند و امیر الامرا صلحی بکمال اهانت قبول فرمود سورج مل وعده کرد که اگر از نارنول پیشتر نروند و بمشوره او کار
کنند پانزده لکه روپیه معامله اجمیر از راج پوتیه فیصل کنانیده رسانیدن مبلغ مذکور ذمه او باشد باین مواعید از حرکات سفیهانه
خود و لشکر پیمانی کشیده از حدود اکبرآباد و ملک جاٹ انصراف و بطرف نارنول نهضت واقع شد راجه سورجمل دو سه کروه
از لشکر ذوالفقار جنگ دورتر فرود می آمد و وکلا آمد و رفت داشتند تا آنکه متصل نارنول رسیدند در آنجا راجه بخت سنگه آمد ذوالفقار جنگ
استقبالش نموده آورد راجه مذکور امیر الامرا را بر اطاعت جاٹ ملامتها کرده بنابر غرض خود دلالت بر رفتن اجمیر نموده ذوالفقار جنگ
نصیحت او پذیرفته اطاعت رای راجه بخت سنگه فرمود جاٹ با دراک اراده اجمیر ترک رفاقت امیر الامرا گفته بجای خود برگشت
و امیر الامرا باتفاق راجه بخت سنگه روانه اجمیر گردید چون متصل باجمیر رسید حسب الاشعار راجه بیت کرده ایلغار کرده داخل
گوکل گهاٹ که نهایت نزدیک بشهر اجمیر است گردید و از آن طرف راجه رام سنگه پسر راجه ابهی سنگه معروف به بهوکل سنگه باتفاق
راجه ایسری سنگه پسر راجه دمیراجی سنگه سوائی با لشکر گران و توپخانه فراوان که اغلب کمتر از سی هزار سوار نبود از جوده پور
جنبیده بمقابل امیر الامرا ظاهر شد ذوالفقار جنگ نیز چند روز در اجمیر آسوده باتفاق راجه بخت سنگه در حرکت آمد

منزل اول بر بیکر شد و تمامی قلعچه شیره سنگه و از آن جا بمیرتهه و از میرتهه تا بموضع پیپار دو سه بار تلاقی عسکرین اتفاق افتاد چون
باراده جنگ اول از طرفین پا در رکاب گذاشته سوار و رهسپر گشتند بخت سنگه امیر الامرا را آگاه ساخت که از پس من بطرفی دیگر میل
نباید فرمود چه طرفی که روی فوج سرکار ست راجه رام سنگه توپخانه با فراط چیده و ذو الفقار جنگ که خیره سر نا سخن شنو بوده دست
جواب بتوپ که مردان بطرفی که رو کنند نمی گردانند گفته همان طرف راند و راجه بخت سنگه علیحده از فوج ذو الفقار جنگ عمده توپخانه
چیده را بر کنار گذاشته راهی شد افواج راجپوتیه که پشت سر توپخانه ایستاده بود خموشی گزیده بتامل و وقار ایستاده بود چون فاصله
در میان کمتر ماند یکبار شلک توپخانه بر فوج ذو الفقار جنگ سر داده آتش باری بی پایان نمودند و جمع کثیرے از لشکریان نامدار
امیر الامرای سبکسر بر بستر خاک و خون غلطیدند بعد تسکین رستخیز میدان ازین طرف نیز شلکی حسب المقدور بعمل آمد شنیده شد که وقت
نصف النهار چون توپها نهایت گرم شدند و نائره حرب افسردگی پذیرفت در لواح راجپوتانه خصوص در آن میدان که قلت آب
بمرتبه اتم و اکمل ست رفقای امیر الامرا بنابر بی آبی مضطرب گشته در تفحص آب اکثرے تا نزدیک لشکر رام سنگه رسیدند
راجپوتیه اثر عطش از سیمای آنها دریافته از چاه ها بدست ملازمان خود آب کشانیده اسپ و سوار را سیراب گردانیدند و گفتند
الحال برگردید که میان ما و شما جنگ ست حکایت احوال ذو الفقار جنگ و آب دادن راجپوتیه بدشمنان نهایت صحت دارد
چه سید اسمعیل علی خان بهادر خلف عبد العلی خان برادر خالوزاد فقیر در آن سفر رفیق و شریک آن لشکر بود فقیر از زبان او استماع
نموده بسلک تحریر کشید این صفت راجپوتان از عجائب اوصاف و محامد اخلاق ست او تعالی جمیع اصناف امم عالم را صفات
حمیده و اخلاق پسندیده کرامت فرماید بجوده و احسانه از پیپار جودهپور فاصله کمی دارد شاید زیاده از بیست دسی کروه بیش
از دو سه منزل نخواهد بود و از همانجا ذو الفقار جنگ بنابر تعب سفر و حرج جنگ و لشکر لبستوه آمده چون برسات هم نزدیک
رسیده بود قاصد مصالحه و معاودت بطرف اجمیر و دار الخلافه گردید هر چند بخت سنگه گفت که بندوبست این صوبه از اعاظم
امور و مطلوب ساختن راجه های انجا که رؤسای دیرینه هند و عمده این ولایت اند نشان اقبال و بلند آوازگی در عالم ست
و ثمرات شایسته دارد چه اینها هرگاه مطیع و منقاد شوند قوت بسیار و نهایت اقتدار برای امیر الامرا خواهد بود و بندوبست صوبه
اکبرآباد و گوشمال سورج مل جات بسهولت و آسانی میسر می تواند شد مفید نیفتاد و راجه بخت سنگه در عرصه این جنگها با آنکه سیه
هولکر ملهار نیز باعانت رام سنگه و ایسری سنگه آمده بود ترددات نمایان در آوردن رسد و کمکی نموده جوهر دانائی و دلیرے
خود ظاهر ساخت چون امیر الامرا بنای مصالحه گذاشت بخت سنگه کنار گرفت و مرهته نیز از رام سنگه و ایسری سنگه رخصت شده
رفت امیر الامرا را سه لک روپیه بدست آمده باقی معامله باشتمال نقد و جنس آنچه انفصال یافته بود موعود شد که اینقدر فلان جا
و اینقدر در فلان مکان خواهد رسید و امیر الامرا ذو الفقار جنگ از پیپار معاودت نموده باجمیر آمد اصل سبب عجلت در معاودت
آن بود که خبر شکست وزیر الممالک صفدر جنگ شنیده از سفاهت قاصد آن شد که بشاه جهان آباد رسیده بمرتبه وزارت ترقی
نماید و در مرتبه عقل و اقتدار خود نفهمید تا از انجا بدهلی برسد وزیر بشهر مذکور رسیده سامان و اسباب ریاست و حروب زیاده تر از
اول مهیا گردانیده بکار خود شتافته و بر اعدا ظفر یافته بود خالوی فقیر تلون و نا قباحت فهمیهای امیر الامرا دیده از نوکرے
و رفاقتش قبل از اراده معاودت او مستعفی گشت اما چون درین سفر زیر بار اخراجات غیر ضروری بامید ترقی شده بود بضرورت
فیال و بعضی اسباب تجمل خود را فروخته بغرض خواهان سپاه و غیره داد و خود پیشتر روانه شاه جهان آباد گردید و در انجا رسیده
رفتن وزیر بجنگ احمد خان بنگش بعد قتل راجه نول رای شنید دو سه روز در شهر شاهجهان آباد توقف نموده متعاقب وزیر راهی

گردید و در قصبهٔ کول لشکر گریخته وزیر را دیده خبر شکست او شنیدند چون وزیر هم رسید بهانجا ملازمت او حاصل نموده همراه او بشاه جهان آباد آمد و مشوره طلب داشتن مرهٹه و راجه بخت سنگه باعانت او داد چنانچه گذشت و یکسال و چندماه امیر الامرا درین سفر گذرانیده اوایل سنه یکهزار و یکصد و شصت و چار هجری داخل دار الخلافه شاه جهان آباد گردید و بسبب قلت زر و کثرت فوج که فراهم آورده کاری از پیش نبرد و بدیون سپاه گشته اکثر اوقات در تقاضاهای آنها گرفتار و غلبه ازینه در شور و غوغای ملازمان گذرانیده و از راه سفاهت امید اعانت زری از پادشاه داشت چون بعمل نیامد از کم حوصلگی سخنان سبک در حق پادشاه و جاوید خان بخانهٔ خود نشسته گفتن آغاز نهاد و باین قدر هم راضی نگشته روزی در کمال آشفتگی ارادهٔ دربار نمود و بر اسپ سوار گشته و نیزه در دست گرفته داخل در دولت سرای شاهی گردید داعیه آن داشت که بحضور پادشاه شکوه های پوچ به تندگوئی نماید نواب بهادر جاوید خان که دران عصر ناظر دولت سرای شاهی و مدار المهام سلطنت بود وقوف یافته منع نمود که در حضور نیاید امیر الامرا از کورنش ممنوع گشته آشفته تر شد و هرچه در دلش گذشت بر زبان آورده منفعل بخانه خود برگشت متعاقب چوکی پادشاه برای ضبط اموالش رسید و از اوج جاه و اقبال بچاه ادبار و وبال گرفتار گردید و خدمت امیر الامرائی برای غازی الدین خان فیروز جنگ خلف کلان آصف جاه که در حضور به نیابت پدر برین کار مامور بود مقرر گشته خلعت یافت و ذو الفقار جنگ معزول و منزوی گشت

ذکر بعضی از سوانح دکهن که درین سال تا اواخر سال شصت و چارم از مائه دوازدهم هجرت روی داد و مجمل احوال ناصر جنگ خلف دوم آصف جاه و حروبی که او را دران نواح اتفاق افتاد

ناصر جنگ نظام الدوله بهادر خلف دوم آصف جاه جوان صاحب جرأت و هوشیار صاحب فطنت بود و استعداد شعر و شاعری هم بقدری داشت با وجود جوانی و دولت خالی از محامد و اوصاف نبود در نیابت پدر و بعد انتقالش که باصالت در دکهن تمکن یافته مرهٹه ها اکثر بضرب دست خود مغلوب داشت چنانچه انشاء الله تعالی در ذکر غنیم باجمال اشعاری بآن خواهد شد و رعب او در دلهای رؤسای مرهٹه بنوعی مادام الحیات او مستولی بود که بالاتر ازان متصور نیست و تا او زنده بود مرهٹه پا از حد خود بیرون نگذاشت در سنه شصت و دو از مائه دوازدهم حسب الطلب احمد شاه تا نربدا رسیده باز بنابر منع پادشاه و فتنهٔ مظفر جنگ عود نموده با هفتاد هزار سوار جرار و یک لک پیاده بعزم تنبیه مظفر جنگ لوای عزیمت برافراشت

مجمل احوال مظفر جنگ و جنگ او با ناصر جنگ و اول ظفر بر مظفر جنگ یافتن و آخر بخدع رفقای نمک بحرام خود بعالم آخرت شتافتن

مظفر جنگ نام اصلی او هدایت محی الدین خان ست و نسب او بدو واسطه بسعد الله خان وزیر اعظم شاه جهان میرسد و دخترزادهٔ آصف جاه نظام الملک ست در عهد آصف جاه بصوبه داری بیجاپور می پرداخت در عهد نظام الدوله ناصر جنگ خالوی خود در زمانیکه حسب الطلب احمد شاه قاصد دهلی گشته تا به نربدا رسیده بود مسلک بغی و خودسری پیمود و حسین دوست خان عرف چندا از رؤسای نواحت ارکاٹ باو پیوست دیگر فتن ارکاٹ تحریص نمود مظفر جنگ رو بارکاٹ آورد و دران جا فوج عظیمی از فرانسیس پهلچری بوساطت چندا همراه گرفته بر سر انور الدین خان شهامت جنگ گوپاموی که از وقت آصف جاه ناظم ارکاٹ بود رفته شانزدهم شعبان سنه اثنی و ستین و مائة بعد الالف معرکه کارزار گرم نمود و انور الدین خان پای ثبات در رسید ان افشرده ساغر مردانگی مرگ چشید ناصر جنگ باستماع این خبر بتنبیه مظفر جنگ با فوج دریا موج و اسباب موفور از اورنگ آباد

تا به پھلچری که پانصد کروه جنوبی است بر جناح استعجال رسیده بیست و ششم ربیع الآخر سنه ثلث و ستین و مائه بعد الالف معرکه قتال آراست نسائم الطاف الهی بر پرچم اعلام ناصر جنگی وزید و مظفر جنگ زنده دستگیر گردید ناصر جنگ موسم برشکال در ارکات گذرانید افاغنه کرناتک همت خان وغیره که درین سیاق ملازم سرکار ناصر جنگ بودند حقوق نمک خوارگی و تربیت فراموش کرده بطمع ملک و مال خیال دغا با ولی نعمت خود در دل مرتسخ ساخته با ناصر جنگ نرد خدع و مکر باختند و با فرانسیسیان پھلچری ساخته هفدهم محرم بحساب نجوم و شانزدهم بحساب رویت سال هزار و صد و شصت و چهارم هجری شب خون آوردند همت خان که در قالب اخلاص تا صد استعمال او بود نزدیک آمده بندوق بدست خود بطرف ناصر جنگ سر داده آن میر دلیر را بصحرای عدم راهی ساخت و انقلاب غریبی روی داد بعضی از مخلصان ملازم توفیق یافته جسد او را تابوت کرده نزد شاه برهان الدین غریب رسانیده قریب قبر پدرش آصف جاه مدفون ساختند میر غلام علی آزاد متخلص بلگرامی که نهایت اخلاص و اتحاد با او داشت تاریخ رحلت او چنین یافت ابیات نواب عدل گستر عالی جناب رفت + فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت + در هفدهم ز ماه محرم شهید شد +
تاریخ گفت نوحه گرے آفتاب رفت +

جلوس نمودن مظفر جنگ بر مسند ایالت دکن و بعد دو ماه بانتقام الهی درگذشتن قاتلان ناصر جنگ ازین جهان پر آشوب و فتن

چون روزنامچه زندگانی ناصر جنگ دست فلک در نوشت مظفر جنگ که مقید همراه بود بر ریاست دکن اعلام رفعت برافراشت و باتفاق افاغنه نمک بحرام و فرانسیسیان از پھلچری عازم حیدرآباد گشت تقسیم بی مانند اسباب انتقام نظام الدوله ناصر جنگ بسیار آماده گردانید و در دل مظفر جنگ و افاغنه مواد نفاق باشتند او بهم رسیده روزی که گل زمین لکریلی مضرب خیام شد ناخوشی هاے باطن بظاهر رو داد و مظفر جنگ باعتضاد فرانسیسیان قاصد پیکار همت خان کرناٹکی وغیره اشرار گشته بعد دو ماه کامل از قتل ناصر جنگ هفدهم ربیع الاول سال مذکور باراده جنگ سوار گردید همت خان نیز با انبوه بسیار مستعد و تیار گشته بمقابله شتافت کارکنان قضا و قدر قتلۀ ناصر جنگ را یک قلم بخاک هلاک غلطانیده همت خان و اعوان او مع مظفر جنگ در میدان کشته افتادند مظفر جنگ اول کسی ست که توسل نصاری جسته بر امثال و اقران خود تغلب خواست و در ایام چند روزه تسلط خود راجه داس را که برهمن سیاه فام سیکاکول و در ذیل ادنای متصدیان نظام الدوله ناصر جنگ دخل بود چون در قتل ناصر جنگ جد و جهد بسیار بعمل آورده کمر خود را برفاقت مظفر جنگ محکم بست براجه رگهناتهه داس مخاطب ساخت مظفر جنگ طالب علمی داشت اما خودستائی بسیار میکرد و ملازمان هر چند در تصدیق او مبالغه ها می نمودند او هنوز تسلی نمی شد در ایام ریاست دو روزه اش بالاجی راو با فوجے از پونه بر سر اورنگ آباد رفت و رکن الدوله ناظم آنجا پانزده لک روپیه داده آفت او را دفع ساخت

ذکر جلوس نمودن سید محمد خان بهادر صلابت جنگ بر وسادۀ ایالت ممالک دکن بتقدیر خداوند ذوالمنن

چون مظفر جنگ بانتقام خون ناصر جنگ در پی او شتافت و همت خان وغیره افاغنه که دشمنان دودۀ آصفجاه شده بودند نیز آوارۀ صحرای عدم شدند بعد این سانحه راجه رگهناتهه داس خود بخود وکیل مطلق گشته فرانسیسیان را که مظفر جنگ معین خود ساخته بود استمالت نموده سید محمد خان صلابت جنگ خلف سوم آصف جاه را بریاست قبول نموده خود مع جماعه فرانسیسیان ملازم

گشته قاصد اورنگ آباد شد و سید محمد خان ایام برشکال در انجا گذرانیده یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یک صد و شصت و چهار هجری
بقصد تنبیه بالاجی راو از اورنگ آباد برآمده در احمدنگر جولانگاه عساکر ساخته از انجا متوجه پونه گردید بالاجی راو با پنجاه هزار سوار
بمقابله پیش آمد سید محمد خان جنگ کنان بالاجی راو قریب پونه رسانید و آبادیهای مرهته را که بر سر راه واقع بود سوخته با خاک برابر
کرد درین محاربه فرانسیسیان بآتشباری توپخانه خود دود از نهاد مرهته برآوردند خصوص شب چهاردهم محرم شروع سال شصت و پنجم
از مائه دوازدهم که تمام ماه منخسف شده بود و افواج مرهته اکثر مع سرداران مشغول پرستش خاص آنوقت بودند شبخون زدند و جمع کثیری از جاهلان
مرهته را بآتشکده توپخانه سوخته رهگراے سرای آخرت گردانید بالاجی که در پرستش خسوف بود برهنه سر و پا بر بادپای برهنه پشت سوار
شده فرار ازان عرصه وسیله نجات و حیات خود ساخت و ادوات و آلات پرستش که از طلا و نقره بود غنیمت طلبین و اهل اسلام وغیره دادند
اما بسبب نفاق خانه برانداز انجام این همه تردد و تلاش مصالحه برابر بود که با صلابت جنگ بهادر بعمل آمد صلابت جنگ بعد انفصال متوجه
حیدرآباد شد مردم سپاه در میدان بهالکی سیزدهم جمادی الاخری سال مذکور راجه رگهناتهداس را کشتند صلابت جنگ بحیدرآباد شتافت
و حسب الطلب او رکن الدوله و صمصام الدوله باتفاق از اورنگ آباد بحیدرآباد رسیدند و وکالت مطلق برکن الدوله تفویض یافت ناگاه
خبر رسید که امیر الامرا فیروز جنگ خلعت صوبه داری دکهن یافته می آید رکن الدوله از وکالت پهلوتهی کرده بمکر و حیله نزد جانوجی نبالکر
آمد مقصد آنکه امیر الامرا باتفاق هولکر می آید بوساطت جانوجی و هم بوساطت بالاجی که با او از عهد آصف جاه ربطی داشت با امیر الامرا
سر رشته موافقتی بدست آرد زمانیکه رکن الدوله از حیدرآباد روانه شد صمصام الدوله همانجا ماند و بصوبه داری حیدرآباد از طرف
صلابت جنگ امتیاز و اختصاص یافت چون امیر الامرا در اورنگ آباد انتقال نمود هولکر اظهار کرد که سند ملک خاندیس و سنگمنیر و جالنه
از امیر الامرا فیروز جنگ گرفته عمل خود نموده بود و با صلابت جنگ که باراده مقابله برادر خود فیروز جنگ برآمده بود پیچیده سند
ممالک مذکور را از صلابت جنگ هم حاصل نمود بعد ازان رکن الدوله از کرنله آمده بصلابت جنگ پیوست و بر وکالت مطلق قائم
شد و صمصام الدوله را معطل ساخته باورنگ آباد فرستاد چون ایام برشکال نزدیک رسید رکن الدوله و صلابت جنگ
باورنگ آباد آمدند

ذکر بعض سوانح در حضور بسال هاے مذکور

در ماه محرم یا صفر سنه یکهزار و یک صد و شصت و چهار هجری راجه ایسری سنگه پسر راجه جی سنگه سوائی فوت شد و شهرتی دارد که
کسے زهرش داد و راناراجه اودیپور هم درین ایام درگذشت و هفدهم محرم که ناصر جنگ در شبخون فرانسیسیان بدست
افاغنه ظالم نمک بحرام خود چنانچه مذکور شد کشته گشت اواخر صفر سال مذکور این خبر بحضور رسید و غازی الدین خان فیروز جنگ
برادر کلان ناصر جنگ ماتمش گرفت روز جمعه غره ربیع الاول سال مذکور از حضور بعنایت خلعت ماتمی تسلی یافت چون از صحبت حضور
نفور بود مستدعی نظامت دکهن بجاے ناصر جنگ شد امراے حضور بدرخواست پیشکش در تعویق می افگندند آخر در چهارشنبه
ششم ربیع الاول سال مذکور بعطای خلعت صوبه داری دکهن بتقریبی که مذکور میشود سرافرازی یافت

ذکر ورود صفدر جنگ در سنه خمس و ستین و مائة بعد الالف بحضور حسب الطلب پادشاه و ارکان سلطنت و سرفرازی یافتن خان فیروز جنگ بصوبه داری دکهن بدون پیشکش باقتضای قسمت

احمدشاه ابدالی در سنه خمس وستین و مائة بعد الالف مرتبهٔ چارم قصد هندوستان نموده بلاهور آمد معین الملک سد راه او گردیده تا چار ماه جنگید و چند بار
مصاف داده محاربات سخت نمود و ابدالی را مجال غلبه بر او نبود فی الحقیقة داد دلاوری داده آخر بسبب نفاق خانه برانداز آدینه بیگ خان
راجه کوڑامل دیوان که شخص راعی جانفشان بود نقد جان در باخت و معین الملک بناچاری مغلوب گشت تفصیلش آنکه چون جنگ امتداد یافت
آدینه بیگ خان میل برانگیخته در تالیف دوستی و دشمنی آغاز نهاد و بمعین الملک صلاح داد که الحال از لشکر بیرون باید شد کوڑامل عرض نمود که یکدو روز
همین جا پای داری شود ابدالی تنگ آمده خود بخود میگریزد از سماجت آدینه بیگ خان و جرأت جوانی که معین الملک داشت عزم برآمدن
از لشکر تصمیم داده اند کمی پیشتر رانده کوره های خشت پزی که جای مرتفع و توپهای معین الملک بر او قائم بود خالی گشته مردم ابدالی مع شتران
زنبورک بر آنجا ها قائم شدند و باشعار آدینه بیگ خان ابدالیان بفوج معین الملک ازدحام نموده زد و برد آوردند درانوقت آدینه بیگ خان بمعین الملک
صلاح داد که کوڑامل را کمک باید طلبید چون کس بطلبش رفت او گفته فرستاد که دیده ز عرض بنده نپذیرفته شد الحال اگر من از اینجا بخدمت روانه شوم
لشکر میگریزد و فوراً شکست میرسد چون عرصه بر معین الملک تنگ بود و آدینه بیگ خان عمداً تساهل در جنگ و ترغیب به طلبیدن
کوڑامل می نمود او ناچار باز بتاکید طلبید کوڑامل بالضرورت سرداران لشکر خود را نصیحت بپاداری و ثبات قدم نموده فیل خود را بطرف معین الملک
راند فاصله در میان بقدر یک کروه بود همین که چند قدم راه رفت دید که روی سرداران برگشت و شکست بر لشکر افتاد ناچار بازگشت
و چپقلشهای دلاورانه نموده ابدالیان را گریزانیده در تعاقب آنها میرفت که گولهٔ بندوق بسرش رسیده جان بجان آفرین تسلیم نمود
چون کوڑامل دیوان مدار الدوله و معتمد علیه بود از کشته شدن او تمام لشکر مغلوب گردید و معین الملک ناچار بشهر برگشته منشی عبدالله را
بپیام مصالحه فرستاد احمد ابدالی جهان خان را باستقبال فرستاده معین الملک را بکمال عزت طلب داشت معین الملک ناچار بملازمت
احمدشاه و شتافت ابدالی رفت احمدشاه او را بفرزندی مراحم گردانید و از طرف خود نیابت لاهور داده عطف عنان بسمت کابل و قندهار که مرکز
دولتش قرار یافته بود نمود و صوبه های ملتان و لاهور از قلمرو سلاطین بابریه منتزع گردیده در ممالک محروسه ابدالی محسوب و منسلک گشت
در همان آوان که ابدالی در لاهور با معین الملک می جنگید قلندر خان را بطریق سفارت نزد احمدشاه بشاهجهان آباد فرستاد احمدشاه
و امرای حضور را آمد آمد شاه درانی متزلزل ساخت احمدشاه و امرای حضور وزیر الممالک صفدر جنگ را بابرام و الحاح تمام علی التواتر نوشتند
که هولکر ملهار و غیره افواج را با خود متفق ساخته بهمعنانی برق و باد خود را بحضور رسانیده بدفع شاه درانی باید پرداخت وزیر الممالک هولکر
ملهار را بوعدهٔ زر خطیر همراه گرفته در ماه رجب سال مذکور خود را بشاهجهان آباد رسانید جاوید خان ناظر که مخاطب بنواب بهادر و مدار المهام
سلطنت گشته بود و دیگر امرای نفاق پیشه کوته اندیشه قبل از رسیدن صفدر جنگ با شاه درانی صلح کرده و هرچه او خواست پذیرفته و
عهد و پیمان در میان آورده قلندر خان ایلچی را مرخص نمودند وزیر الممالک صفدر جنگ درهم پیچیده بنهایت آزرده گشت و گفته
فرستاد که من هولکر را بامید استدعای شما بوعدهٔ ایصال زر بسیار همراه آورده ام الا تقاضای هولکر را چه چاره کنم و از فرط بی دماغی داخل شهر
نشده بیرون شهر لب دریای جمن مخیم ساخت درین ضمن چنانچه نگارش یافت خان فیروز جنگ را بعد کشته شدن ناصر جنگ در پهلچری از
صوبه داری دکن و برآمدن از حضور مرتسم خاطر گشته مستدعی اسناد و خلعت خدمات آنجا شد امرای حضور بدون پیشکش راضی نمیشدند و
او بی دادن چیزی میخواست درینوقت قابو یافته بپادشاه و ارکان حضور التماس نمود که اگر صوبه داری دکن بدون پیشکش بمن عنایت
شود هولکر را بنوعی که دانم از تقاضا باز می دارم که زر موجود از شما نخواهد پادشاه و امرای حضور بصد جان راضی شده صوبه داری
دکن بنام فیروز جنگ تفویض نمودند او پسر خود را نائب امیر الامرای در حضور گذاشته و هولکر را همراه خود گرفته سوم
رجب سال مذکور عازم مقصد شد ٭

ذکر داخل شدن وزیر الممالک در شاه جهان آباد و جاوید خان را کشتن از راه عناد و شروع هنگامه ها و فساد

وزیر الممالک بعد رفتن فیروز جنگ در هولکر بدکهن غرهٔ ماه مبارک رمضان سال مذکور داخل شاهجهان آباد از خود راسے
جاوید خان و اقتدار او در مهام سلطنت وصلحے که با ابدالے نموده لاهور و ملتان را باو واگذاشتند و دهن عظیمے در شان سلطنت
رو پیدا و نهایت آزرده خاطر داز اتفاق جاوید خان با والدهٔ بادشاه و اخلال اینها در امور جهانداری یکدرسے گذرانید
و بادشاه با مریاد رخود و ترغیب جاوید خان امان خان قوال خالوی خود را که از اجلاف بود بهفت هزاری کرده خطاب معتقد الدوله
بهادر و اسباب امارت و حویلے عمدة الملک مرحوم بخشیده بعرصه آورده داد و در زمرهٔ امرا منسلک گشته همچشمی با عظمای امرا بهم رسانید
اگرچه بعد عروج با اکثر مردم نیکے و احسانها نمود و خاسے از بعض خوبیها نبود لیکن وزیر الممالک ازین کار که موجب فضیحت
بادشاه و خفت امرا بود دلتنگ تر گردیده قاصد دفع جاوید خان گشت و در ماه شوال خواجه سرای مذکور را که از غرور سر بفلک
کشیده بود به بهانهٔ ضیافت در خانهٔ خود طلب داشته بکشت علی بیک خان قسقچی که شهاب جنگ خطاب داشت بزخم کارد او را
از هم گذرانید و این امر موجب رنجیدگی خاطر احمد شاه گشته با انتظام الدوله وغیره در باطن متفق گردید که بر هم زدن اوضاع
وزیر الممالک پیش نهاد خاطر ساخت +

ذکر وصول خان فیروز جنگ باورنگ آباد و درگذشتن از جهان بموت فجاة بتقدیر خالق عباد

خان فیروز جنگ بعد طی مسافت مع هولکر ملهار بیستم ذی قعده سال مذکور داخل اورنگ آباد شد و سید محمد خان بهادر
صلابت جنگ که در حیدرآباد بود بقصد مقابله و مدافعه برادر قطع مسافت پیش گرفت هولکر مرهته تا بو یافته از خان فیروز جنگ
ملک خاندیس تمام و کمال و جالنه از توابع اورنگ آباد وغیره استدعا نمود فیروز جنگ چون تازه وارد و ناواقف بود و امر عظیم
مقابله با صلابت جنگ و تسلط بر صوبه های دکهن در پیش داشت سند ملکهای مذکور بمهر خود حوالهٔ هولکر ملهار نمود و ملک
عظیم مذکور مفت در دست مرهته افتاد چون مقدر چنین بود که ریاست دکهن بصلابت جنگ بحال باشد فیروز جنگ بعد
هفت ده روز از داخل شدن اورنگ آباد بمرگ مفاجات هفتم ذی الحجه سال مذکور سرای غرور را پدرود نمود و رفقای او که
بتوقعات بسیار سبیل رفاقت پیموده بودند ملول و مایوس تابوت او را همراه گرفته بشاهجهان آباد رسیدند و لاشش را بخاک سپردند +

ذکر تفویض شدن منصب عظیم امیر الامرائی بخلف فیروز جنگ که او هم بخطاب موروثی مخاطب گشته عالمی را تلف ساخت

پسر خان فیروز جنگ که نام اصلی او شهاب الدین است و بخطاب موروثی مخاطب گشته عماد الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
لقب یافته بخانهٔ وزیر الممالک صفدر جنگ رفته نشست و یتیم نالے را بحضور او زلش بجائی رسانید که صفدر جنگ بر سر ترحم آمده
امیر الامرائی از بادشاه باو دهانید لیکن آن حق ناشناس بی سپاس با وجود طالب علمی و خوشنویسے و زبان دانی لغات مختلفه و شاعری
و شجاعت نوعے از نسناس بود کفران نعمت صفدر جنگ و حقوق عنایت و تربیتش را فراموش نموده در مقام عذر و
حیله درآمد و باطناً با خال خود انتظام الدوله پسر اعتماد الدوله وزیر و بادشاه و مادرش ساخته باتفاق قاصد برانداختن بنیاد

دولت صفدر جنگ گردید +

ذکر شروع منازعات احمد شاه با وزیر الممالک صفدر جنگ و انجامیدن بمحاربات و انجام یافتن آبروے سلطنت سلسلهٔ بابریه

احمد شاه باغواے مادر خود و انتظام الدوله و عماد الملک بوزیر الممالک صفدر جنگ پیغام داد که توپخانه و غسل خانه را باز گذارند و وزارت چنانچه باید بتقدیم رسانند صفدر جنگ نفاق پادشاه با خود دریافته ترک آمد و رفت دربار نمود احمد شاه چاپلوسیها نموده دلجوئے آغاز نهاد و یکبار خود هم آمد و عذرها خواست چون از سر صدق و اخلاص نبود فائده بران مترتب نشد و ماجرا در جواب و سوال گذشته سال شصت و ششم از مائه دوازدهم کدورتهای ظاهر شروع گردید چون شش ماه ازین سال هم منقضی گشت انواع حوادث و فتن ظهور و بروز یافت +

ذکر دغا نمودن احمد شاه با صفدر جنگ و برآوردن نائب او را که بداروغگی توپخانه مامور بود به بهانه و هیجان یافتن فساد مابیان شاه و وزیر باقتضاے تقدیر

صفدر جنگ همیشه در اندیشه بود که چه کند جنگیدن با پادشاه مناسب نمیدید و بقای خود با وجود اعدا اندیشه بر جان خود هم می ترسید ما حق آنست که جرأت و دانشے که برای چنین ریاست باید نداشت و چنان سرداران که بکارهای بزرگ بردارند و از عهدهٔ تمشیت آن برآیند نیز بنابر نقصان فراست و کیاستے که داشت بهم نرسانید و الا فقط عماد الملک که طفلے بیش نبود و انتظام الدوله که چنین دبدبه و دسته فراوان داشت اگر وزیر یکے از جماعهٔ داران عمده خود را در ابتدای منازعت مے فرمود که سر دو را بسته بیارند آسان بود و اینها مجال نداشتند که تمرد توانند نمود الا القدر چشم و گوش وزیر را کور و کر ساخت تا آنکه پادشاه بمشورهٔ خواجه سرایان و دو امیر مذکور شبی بعد انقضای ثلثے از ان شقه برای وزیر بخط خود نگاشته نائب توپخانه را که از طرف وزیر بند و بست قلعه باختیار او بود طلب داشت و از حضور خود رقعهٔ مذکوره بدست او سپرده تاکید نمود که پیش وزیر ببرد و زبانی همچنین و چنان بگوید آن ابله یکبار عذری خواست پادشاه مبالغه و ابرام نمود که امر ضروریست لازم که شتافته ابلاغ پیغام نماید آن قباحت نافهم رقعه گرفته از قلعه برآمد پادشاه بمردم خود فرمود که درهای قلعه را بسته نگذارند او با دیگرے از سرداران و ملازمان وزیر در قلعه بیاید و مردم وزیر را که در قلعه اند طوعا و کرها اخراج نماید حسب الامر عمل آمد صبح توپهای بروج قلعه را پر کرده رو بروی حویلی دارا شکوه که وزیر در آنجا بود و قلعه بران مکان اشراف داشت گذاشته استعداد محاربه نمودند وزیر ناگزیر بعد جواب و سوال زیاد نقل نموده به حویلے که خود ساخته و از قلعه بعدی داشت منزل نمود چندر روز متامل بوده آخر جنگ با پادشاه موجب بدنامی و شهرهٔ نمک حرامی دانسته رخصت صوبهای خود خواست احمد شاه نپذیرفت صفدر جنگ بے رخصت او از شاهجهان آباد برآمده بفاصلهٔ دو کروهی از شهر معسکر ساخت و داعیهٔ آن داشت که بی جنگ و جدال و اشتعال نائرهٔ قتال بصوبهای خود درود و الحق این رای کمال اصابت داشت فتنه جویان شهر و لشکر خیالهای دور و دراز کار در خاطر ایشان او ساخته قاصد جدال و قتالش کردند +

ذکر آراستن صفدر جنگ مصنوعی را شاهزاده مجهول و شروع محاربات و حدوث حوادث و آفات

صفدرجنگ مرد مجہولے را که کسش نمی شناخت شاہزاده قرار داده بسلطنت برداشت وعیال خود را درجوار قلاع مستحکمه سورجمل جاٹ
فرستاده سورجمل را برفاقت خود خواست او بعد تیاری رسیده شریک ومعین صفدرجنگ گردید واحمدشاه وزارت را بعزل صفدرجنگ
بانتظام الدوله پسر قمرالدین خان وزیر بخشید وعماد الملک خود چنانچه امیرالامرا بود اما بنابر جرأت وفطنتے که داشت متعهد جنگ وزیر گردید
افواج را از اطراف وجوانب طلبداشته فراہم آورد و از ان جمله بود نجیب خان روہیله که جماعه دارے دلیر صاحب جرأت و
شعور بود و آخر بمدارج علیا ترقی نموده بمرتبهٔ امیرالامرائے رسید و چناکوجر وبلوچان وغیره زمینداران اطراف وسادات بارہه
وغیره اماکن ومیواتیان صاحب الوس وغیرہم وخواجه سرایان وزیر وامرا ومنصب داران وعمده زادہای قدیم مثل محمد صادق خان
خلف سیف الله خان مرحوم صوبه دار ٹھٹھه ووالد مرحوم که بنابر ناخوشی صفدرجنگ وکینه عبدالمجید خان کشمیرے باسباب چند
بہانه باقیات محالات خالصه که ذمه والد برسے آوردند مقید بود ودرین وقت باقیات معاف ومورد مہربانی سلطانے بوساطت
حافظ بختاور خان محلے گردید وہر یکے از نام آوران بامید سود وبهبود خود بار رفقائیکه داشت ودیگران راہم متوقع ساخته واز
خانه خود خبرگیرے آنها نموده سرگرم رفاقت پادشاه وامیرالامرا شد وآشوب قیامت درحوالی دارالخلافه برپا گردید واز
شروع ماه رجب سنه یک ہزار ویک صد وشصت وشش ہجرے آغاز محاربات گشته تا شش ماه امتداد یافت رفقاے
صفدرجنگ که اکثرے صاحب شوکت وجویای نام وننگ بودند جسارتہاے نمودند خصوص راجه اندرگر گسائین که در اله آباد
رفیق بقاء الله خان وعلے قلے خان گردیده اعانت وزیر بوجه بہتر خود ساخته بود پروانه دار خود را بر توپخانه پادشاہے میزد
وبا معدودی متصل بعمله توپ وکارکنان توپخانه رسیده مردم را مے کشت ومی انداخت بیدریغ مردم را گمان شده بود که او
سحری یا عملے دارد که توپ وبندوق براو کارگر نمے شود تا آنکه آخر کار بضرب گولی بندوق مرد وگمان باطل مردم مضمحل گشت
ذوالفقار جنگ امیرالامرائے معزول نیز بنابر ناخوشے که از پادشاه داشت وغلبهٔ وزیر مردم را بحد الیقین بود بوزیر پیغام آمدن خود
فرستاده فوجے را برائے بودن خود بطرف پنجه حضرت شاه مردان خواست وخود ببهانه زیارت آنجا رفته ہمراه فوج وزیر داخل
معسکر وشامل او گشت وغازی الدین خان منادی کرد که ہر سوارے که ملازم صفدرجنگ واسپ او داغ سین داشته
باشد برای نوکرے آید صد روپیه مساعده وشصت روپیه مشاہره یابد بایں سبب بیوفایان دنی فطرتے اکثرے از
لشکر وزیر برخاسته بعماد الملک ملحق وبرسا سین داغ ہزاران سوار ملازم سرکار پادشاہی شدند ونیز صورت بلوائے
عام باتفاق کشمیره وپنجابیان خواسته علم محمدی برپا کردند وندا در داد که صفدرجنگ رافضی است جنگ با او که بر خلیفهٔ زمان
خروج نموده جہاد است وہزاران نفر از عوام زیر علم جمع گردیده شور وہنگامه دم چار یار گرم کرده ہر کرا ایرانی وملازم خیرخواه
صفدرجنگ می پنداشتند در کوچه وبازار شاه جہان آباد کشته وغارت میکردند بلکه بعضے را مے کشتند خانه محمد اسحق خان مرحوم
وبرادرانش میرزا علے خان وسالار جنگ وخانه اسمعیل بیگ خان که از سرداران عمده صفدرجنگ وخانه او مملو از نقود
واموال واسباب وبراق بود وشاید اثاث البیت او بکرورہا رسیده ودیگر ہر که علاقه وادنے توسلے بصفدرجنگ داشت
خانه او خوان یغما گردید بنابرین حرکات ازان طرف سورج مل جاٹ شہر کهنه شاہجهان آباد را که دہلی عبارت ازوست وبرآباد
شاہجهان آباد بلکه اندک زیاد بود غارت کرده جان ومال وناموس عالمے بباد فنا داد مردم بسیاری درخانهٔ شاه باسط خلف
شاه محمد جعفر مرحوم بگمان آنکه وزیر درخدمت ایشان اخلاص وحسن ارادتے دارد دران ہنگامه جمع شدند آن خانه ہم از
دست برد جاٹان حکم تاغا و[illegible] بہم رسانید وگذشت آنچه گذشت حوادث مذکوره را بانی نیست اعاذنا الله تعالی وجمیع المؤمنین

عن ذلک الاوقات آخر بعد انقضای شش ماه هر دو گروه بستوه آمده خواهان مصالحه شدند امرای مغفور واحمد شاه عاجز گشته پیغام
مصالحه دادند صفدر جنگ هم که از کثرت اخراجات تنگ آمده بود وطرف شدن با پادشاه در نظرش مناسب نمی نمود بصلح
راضی شد وبوساطت انتظام الدوله پسر قمر الدین خان بقرار بحالی هر دو صوبه اوده واله آباد صلح انعقاد یافت وصفدر جنگ
در ماه محرم سنه یکهزار ویک صد وشصت وهفت هجری طبل رحیل کوفته بصوبه های خود رفت +

ذکر برآمدن عماد الملک بمهم جات ورفیق ساختن مرهته را با خود واختلافیکه درمیان او وپادشاه رویداد وانتقال معین الملک ازین جهان بی بنیاد وسبکی سلطنت وخفت کشیدن ناموس پادشاهی بتقدیر خالق العباد

عماد الملک در زمان جدلے که با صفدر جنگ مے نمود هولکر ملهار مرهته را از صوبه مالوه وجی آپا را از ناگور باعانت خود طلب میداشت پیش
از ورود اینها با صفدر جنگ مصالحه درمیان آمده او بصوبه های خود رفته بود عماد الملک که از جات بنابر رفاقت او با صفدر جنگ
دل پری داشت واقتدار خود میخواست باتفاق هر دو سردار مذکور بعد ورود آنها بر سر سورج مل جات رفت سورج مل صرفه
در جنگ میدان ندیده بقلاع مستحکم خود که دیگ وکمهیر وبهرت پور است تحصن جست عماد الملک مع افواج مرهته بمحاصره پرداخت
چون تسخیر قلاع از بهم رسانیدن توپهای بزرگ حصار افگن گزیری نیست عماد الملک عرضداشت مشتمل بر استدعای اخراج
توپ مصحوب عاقبت محمود خان کشمیری که مدار المهام سرکار او وعجب بلای فتنه پردازی بود بدرگاه احمد شاه فرستاد
انتظام الدوله وزیر که خالش بود وحالش نیکو میدانست که بعد تسلط دود از دودمانهای آشنا وبیگانه خواهد برآورد وپادشاه را
از فرستادن توپها مانع آمد عاقبت محمود خان اکثری از منصبداران پادشاهی ومردم توپخانه را با امید وبیم وتخویف وترغیب
با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را از میان بردارد روزی برای اینکار قرار داده بر سر خانه انتظام الدوله رفت
وهنگامه گیر ودار گرم ساخت چون کاری از پیش نبرد همان روز روی گریز بجانب قصبه واسنه نهاد واز در قطاع الطریق
درآمده بتاخت وتاراج محالات خالصه شاهی وجاگیرات منصبداران که در قرب وجوار دار الخلافه بود غبار فتنه برانگیخت
درین ضمن سورجمل جات بوسیله مخلصان عرائض باحمد شاه وانتظام الدوله نگاشته هر دو را فهمانید که عماد الملک هرگاه باتفاق
مرهته اقتدار یافت بنیاد سلطنت ووزارت را از بیخ وبن خواهد برانداخت اصلح آنکه پادشاه وانتظام الدوله بسیر وشکار
وبند وبست محالات خالصه مع افواج واسباب بیرون خرامیده در نواح سکندره مضرب خیام فرمایند وصفدر جنگ را اگر خواهند
استمالت نموده نیز طلبدارند تا فتنه عماد الملک ومرهته فرو نشیند این صلاح که فی الحقیقت موجب فلاح انتظام الدوله
وپادشاه بود مقبول افتاد وپادشاه مع کل بیگمات وانتظام الدوله وزیر وصمصام الدوله ودیگر منصبداران ملازم وعمله توپخانه
ودیگر باشندگان برآمده سه چار کروه پیشتر از سکندره مضرب خیام ساخت اما طلبداشتن صفدر جنگ ملائم طبع اودهم بائی که
مادر پادشاه وانتظام الدوله که بعد جاوید خان با او سری پیدا کرده بود نیفتاده درین خصوص اهمال ورزیدند عماد الملک باین
مشوره پی برده عاقبت محمود خان را از خورجه جریده بملازمت پادشاه فرستاد تا رفته او را ولشکریانش را بترساند آن عاقبت
نامحمود حسب الاشعار آقای خود وقت شام رسیده ملازمت پادشاه نمود وتقریباً ظاهر کرد که چند هزار سوار مرهته پنهان بطرفی
شتافته معلوم نیست که از کجا سر برآرد وبهانه رفتن رخصت شده بخورجه برگشت پادشاه غفلت شعار مغز بر جبان ناکرده کار
با وجود اشعار او تدبیر حراست لشکر وناموس وپایداری خود هیچ نکرده سرشار باده غفلت بفراغت بود خیمه های خود آسودند.

هولکر ملهار چون غباری از طرف انتظام الدوله و پادشاه بنابر ندادن توپها با وجود گشته شدن پسرش کهندے راؤ در جنگ جاٹ داشت خواست که الحال که اینها بر آمده اند و رفته رفته رسد غله و کاه لشکر بند و عرصه بر اینها تنگ نموده توپها و دیگر هم آنچه بدست آید باید گرفت و چنان منظور داشت که بے شراکت دیگران این کار را بگیرسے نشاند عماد الملک و جی آپا را هم خبر نکرده شبگیر نمود و از گذر متهرا عبور دریای جمنا نموده شبیکه عاقبت محمود خان ملازمت کرده بجورجه برگشت هولکر قریب بلشکر رسیده اول شب چندیان سر داد گمان شد که عاقبت محمود در قرب جوار مانده آتش افروز هنگامه است و این امر را سهل شمرده استعداد تدارک نکردند آخر شب متحقق شد که هولکر آمده دست و پا گم کردند که نه مجال استعداد جنگ است و نه فرصت فرار از نامردی و ناکرده کاری احمد شاه مع مادر خود و صمصام الدوله میر آتش خلف امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران و انتظام الدوله بے آنکه نامردان برفقای دیگر و روسائے لشکر خبرے هم کنند بر عماریهاے مخوف نشسته مسلک فرار پیمودند و ناموس و احمال و اثقال را چنانچه بود گذاشته راه دار الخلافه گرفتند بعد دیرسے که خبر گریختن اینها منتشر گشت اعلے و ادنے حیران و مضطر گردیده هرکسی بحال خود درماند کسیکه اندک اسبابے داشت متعاقب آنها رو براه نهاد و اندک راهے بریده تا بقصبه سکندره هم رسیده بودند که صبح دمید افواج هولکر بے منازعے و مانعے رسیده تمام لشکر و اثاث البیت سلطنت را غارت کرد هرکرا هرکجا یافتند تاراج واقعی نموده و عارے از یراق و لباس و پیاده از مرکوبات گردانیده در صحرا سر دادند ملکه زمانیه دختر فرخ سیر زوجه محمد شاه و دیگر پردگیان حرم سرائے پادشاہے محروس هولکر گردیدند اگرچه هولکر احترام بسیار نموده از اسباب و زیور و جواهر که پیش زنهاے مذکوره مستور بود تعرضے نکرد لیکن در یکه مطاف اصناف عالم و محل جبهه سائے سروران اعظم بود لکدکوب اراذل و ادانے دکهن گردیده و چشم رحم عظیمے بناموس تیموریه رسید نفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید +

ترک محاصره نمودن عماد الملک قلعجات جاٹ را و شتافتن بشاهجهان آباد برای حصول مطالب و حاجات خود و مقید نمودن احمد شاه را مع مادر و جلوس فرمودن عزیز الدین پسر معز الدین بر سریر سلطنت

عماد الملک که این خبر شنید ترک محاصره نموده بدار الخلافه شتافت جی آپا بعد برخاسته رفتن هر دو سردار خود را تنها عهده بر اندیده بنا بر زوال رفت و سورجمل خود بخود از مضائق محاصره بر آمد عماد الملک باعانت هولکر ملهار صمصام الدوله میر آتش و تلنگیاشیان توپخانه و تمکیاان دیگر را با خود متفق ساخته بتغیر انتظام الدوله وزارت را خود گرفت و صمصام الدوله را امیر الامرائے داد سیدرور یکه وزارت گرفت صبح خلعت پوشید و وقت استوا احمد شاه را با مادرش دهم شعبان روز یکشنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت مقید نموده عزیز الدین خلف معز الدین جهاندار شاه را بر تخت فرمانرهے جاے داد و بعالمگیر ثانی ملقب ساخت بعد یک هفته چشم احمد شاه و چشم مادرش را که جمیع فتنه ها از و زائیده بود میل کشید +

ذکر انتقال نمودن صفدر جنگ ازین جهان تاریک و تنگ و جلوس فرمودن شجاع الدوله پسر او بر مسند پدر عبد رنگ

صفدر جنگ بصوبه خود رسیده بر مهدی گهاٹ اقامت نمود و مکانے براے خود آراسته باصلاح حال سپاه و اسباب پرداخت و در تهیه افزایش استعداد و مواد اقتدار خود مشغول بود که ناگهان دانه بر پاے او بر در نموده آهسته آهسته اشتداد

(۱۰)

یافت و منجر بماده سرطانے گردید ہر چند اطبا و جراحان با صلاح آن کوشیدند سودے نبخشیده در سال مذکور ہفتدہم ذی الحجہ رگرای عالم بقا گردید و نعش او با مزار نجیبہ حضرت شاہ مردان کہ در دہلے است نقل نمودہ مدفون ساختند شجاع الدولہ پسرش بجاے پدر متمکن گشت روزے چند اسمعیل بیگ خان کہ سردار عمدہ سرکار صفدر جنگ و مدار علیہ خانہ اش بود رتق و فتق مہمات ماند و جمیع رفقاے پدر از امرا و امرازادگان در سالہ داران بدستور بحال و برقرار ماندند بعد چندے اسمعیل خان ہم درگذشت و تمکین خان خواجہ سرای خانہ او نائب مناب گشت ذوالفقار جنگ ہم در صوبہ او دہ بہ جمعیت استقلال پیوست شجاع الدولہ ہر چند جوان لاابالے بود اما بنا بر شجاعتے کہ داشت نظم و نسق صوبہ خود و تادیب و گوشمال متمردان چنانچہ باید می پرداخت و در عیاشے غیر از شرب خمر منہمک بود و لصحبت نسوان و مباشرت با آنہا رغبت بسیار داشت اغلب اوقات بلہو لعب میگذرانید لیکن حیاے چشم و عفو و اغماض از جرائم ملازمان و ترحم بحال ایشان در مزاجش غالب بود سہ چار سال بجاہ و اقبال گذرانیدہ بود کہ در سنہ سبعین و مائۃ بعد الالف شاہ ابدالے بفتنہ انگیزیے عماد الملک وارد شاہجہان آباد گردید و عماد الملک با او در ساختہ با رادۂ برانداختن بنیاد دولت شجاع الدولہ باتفاق افواج دُرانے و دیگرا فاغنہ بنگش وغیرہ کہ دشمن دیرینۂ شجاع الدولہ و پدرش بودہ اند با رادۂ مقابلہ و مقاتلہ با او در رسید و شجاع الدولہ پایداری نمودہ از پیش برد چنانچہ ذکرش عنقریب آید *

ذکر مجملے از احوال لاہور و انتقال معین الملک از دار غرور

معین الملک خلف قمر الدین خان وزیر در ماہ محرم شروع سنہ ستین و سبع و مائۃ دوازدہم بطریق سیر و تفرج سوار اسپ از شہر بیرون شتافت در عین اسپ دوانے علے اختلاف الاقوال قولنجے یا عارضۂ دیگر بہم رسید و باضطراب فرود آمدہ رہگراے آن سرا گردید از معتمدیکہ مجملہ رفقاے روشناس و بکار و خدمات حضور مامور بود مسموع شد کہ از لشکر خود بلشکر یکے از ملازمان عمدہ کہ باندک فاصلہ بود رفتہ بہمانجا روزانہ طعام خورد چون اکول بود و جوان قوے الاشتہا و انواع اطعمہ بوفور مہیا داشت در غذا اکثاری نمودہ عصر قاصد لشکر خود گشت و در راہ اسپ دوانید حالت خود را متغیر دریافتہ عنان گرفت و باضطرار فرود آمد بر زمین بے فرش خوابید بعد لحظۂ قے کرد ہمہ خون بود و فوراً ہلاک شد احمد شاہ ابدالے دُرانے صوبہ داری لاہور بنام میر مومن پسر معین الملک فرستاد و بنا بر صغر سن اختیار مہمات ملکے بمادرش تعلق گرفت از عہد معین الملک کہ فوج بسیار و مصارف دیگر ہم بافراط داشت حاصل صوبجات با خراجات او وفا نمے کرد بنا بر آن تعدی بر رعایا رائج شدہ بود و آنہا عاجز شدہ پناہے و گریزگاہے نداشتند و در فرقہ سکہان اعانت ہمدیگر لازم بلکہ جزو مسلک و مشرب آنہاست بنا برین ہر جا تعدے میرفت اہل آن خانہ سو بادسر گذاشتہ نعرہ اکال اکال بلند بلند و اظہار اختیار مسلک گورو گوبند میکردند سکہان دیگر در حمایتش مے کوشیدند بنا برعلی ہذا این مسلک کہ فی الجملہ از سابق ہم رواجے داشت رائج تر گشتہ کثرتے در فرقۂ مذکورہ بہم رسید درین جزو زمان کہ زن معین الملک مرجع معاملات گردید چون عورات از حلیۂ عقل عاری میباشند بے انتظامے افزود و اہل کار گذار ہر یکے کار ہا را بطرف خود کشیدہ برای مردم آن زن بطورے علیحدہ مے فہمانید ازین ممر خرابے رعایا افزودہ فرقۂ مذکورہ روز بروز کثرت بہم رسانیدند و اراذل و لواحق و خواجہ سرایان و غلامان مدار علیہ گردیدند درین عرصہ میر مومن پسر معین الملک ہم

درگذشت و بجای او خواجه موسے احرارے داماد معین الملک قائم شد بهکاری خان رستم جنگ که مدار المهام کل از عهد معین الملک بود خواست که اِمحال بطریق اولے پنهان باشد زن معین الملک مرکوز خاطرش دریافته رستم جنگ را در محل طلبید و کنیزان را فرمود تا او را زیر چوب کشیده بجانش کشتند بعد چندے خواجه عبد الله خان پسر سیف الدوله عبد الصمد خان باعانت و تدابیر خفیه آدینه بیگ خان تسلط یافت و بیگم معین الملک را قید کرده نیابت صوبه بنام خود از شاه ابدالی طلبید و امان خان برادر جهان خان از طرف ابدالے بلاهور رسیده دست تعدی دراز و مردم بسیاری را تاراج نمود چند روز چون برین نمط گذشت خواجه عبد الله خان از هنگامهٔ تنخواه سپاه نتوانست پای اقامت افشرد و بناچاری گریخت و آبروے ریاست برخاک ریخت باز حکومت صوبه بر بیگم قرار یافت بعد ازان خواجه میرزا خان که از عمدهٔ جماعه داران معین الملک بود بیگم را مقید کرد و آخرا چیا لچه انجامید +

ذکر فتنه انگیزی عماد الملک در لاهور و برافراشتن رایات غرور و خفت کشیدن از دست سپاه رساله سین داغ بحکم خداوند غیور و برگشته آمدن بدار الخلافه و باز برآمدن بداعیهٔ مذکور و کشیده طلبیدن زن معین الملک را بزور و شور

عماد الملک را بعد چندے انتظام محالات خالصه شریفه و انتزاع صوبهٔ لاهور و ملتان از دست گماشتگان شاه درانی و تادیب سرداران رساله سین داغ که در زمان جنگ وزیر الممالک صفدر جنگ و جاٹ بنابر اغراض خود پاس خاطر آنها نموده اقتدار شان از حد گذرانیده و جمیع محالات خالصه وغیره قریب و جوار شاهجهان آباد را در جاگیر تنخواه آنها داده بود منظور گشته مع عالمگیر ثانے پادشاه دست نشان خود برآمد و در باولے معسکر آراست و والد مرحوم را فوجداری محالات سرهند و تهانیسر و پانی پت وغیره و تا پانی پت نهضت نمود چون معامله این معاملات به معرفت کشن چند انفصال یافته واسطهٔ جواب و سوال او بود راجه ناگرمل براو حسد برده خواست که خللے درین معامله افگند سرداران سین داغ را که از رفتن محالات جاگیر از دست حمله عماد الملک دل بداغ بودند طلبیده شسته فهمانید که سید هدایت علی خان که حاکم محالات جاگیر شما شده صاحب مقدور است از نواب وزیر عماد الملک عوض کرده دو لک روپیه بطلبید که به خرج شما بدهد اگر او داد بهتر و الا من متعهدی بهم رسانیده میدهم که دو لک روپیه بشما برساند و معامله را تعهد نماید سرداران مذکور که نهایت مغرور بوده اند و بدر رفتن جاگیر ادنمی پسندیدند غنیمت شمرده و باهم اتفاق کرده صبح وکلای خود را بحضور وزیر فرستاده استدعای مبلغ مذکور نمودند والد مرحوم که احوال بدین منوال دید درگذشتن ازان خدمات بحال خود اصلح شمرده استعفای کار مذکور بوساطت کشن چند نوشته داد و خود هم بدربار وزیر حاضر گشت وزیر دو ساعت نشسته با داود نجیب خان و ناگرمل و سیف الدین محمد خان و دیگر مقربان صحبت داشته خواست که بخلوت رود درین ضمن وکلای سرداران سین داغ باشاره و تعلیم ناگرمل که پنهان اغوا نموده بود از وزیر در خواست زر خطیر در مشاهره خود نمودند وزیر جواب داد که چه نقد موجودات بدهید و زر تنخواه خود بگیرید آنها گمان آنکه از عمله کرا یارا است که در موجودات با ما معارضه تواند نمود قبول کرده معروض داشتند که کسے را حکم شود تا موجودات ما ببیند عماد الملک فرمود که نجیب خان شما موجودات اینها به بینید او قبول نموده از همانجا پسر خود ضابطه خان را گفته فرستاد که خیمه در میدان استاده نموده موجودات اینها به بینید وکلا فهمیدند که راه چاره و خیانت مسدود گشت چه نجیب خان صاحب الوس و سردار چندین هزار کس است از ما نخواهد ترسید و خیانت ما ظاهر خواهد گشت بموکلان خود خبر دادند آنها چارهٔ کار در بلوا دیده سبے باکانه خود را باین کار اشاره کردند و عماد الملک برخواسته بخلوت رفته سه چهار کس مقربان را با خود برادران حمله نجیب خان و راجه ناگرمل و کشن چند بودند ناگرمل چون فتنه برانگیخته خود را امیدا نست رخصت شده برآمد

شما قبا و نجیب خان هم رفت والد مرحوم اشعار برآمدن کشن چند برای انقضای واجب سوار استغفای خود میکشید ناگاه جمعیت سی کس سواران تند فرقه سین داغ بر در سراپرده آمده فریاد و شکایت سرداران خود بشور و غوغای بسیار و اظهار فلاکت و احتیاج بسبب عدم وصول تنخواه آغاز نهادند بعد لمحه چند کس دیگر رسیده شریک آنها گردیده بر کل احوال انها نوشته مصحوب خواجه سرایان بحضور وزیر فرستاد و بجای اینکه نشسته بود برآمده ارادهٔ رفتن بیرون سراپرده نمود والد مرحوم معروض داشت که بیرون رفتن خود بدولت صلاح نیست گفت صلاح است که من رفته آنها را ساکت گردانم و شور و غوغا فرونشانم والد مرحوم خاموش ماند و او روانه شد والد بضرورت همراه رفت وزیر بیرون سراپرده استاده آنها را فهمانیدن شروع کرد درین عرصه دیدم مردم سین داغ افزوده گشته قریب دو صد کس جمع شدند عماد الملک را در میان گرفته گفتگوی بیباکانه آغاز نمودند والد آنها را گفت که این عزیز شاهزاده شما است پاس او داشته عرض حاجت نمائید تا کام شما برآید چون این اجتماع ممهد بود نصیحت والد نشنیدند و هجوم آورده وزیر را کشیدند نگر جوابی کسی را بود برد و جامه‌اش همه پاره کرده دستار نیز از سرش افتاد و او را از راه کوچه‌ای پانی پت پیاده پاکشان کشان بعسکر خود بردند اغواء وزیر بتحریک شهید الست که چه کند چون حیات و چند روز دیگر اقبال او باقی بود سرداران سین داغ عذرخواهی و استغفای تقصیر را پیش آورده عجز و التماس لبس پوشاک نموده دستار بستند و دیگر که ملازمان از عقب رسانیده بودند بحضور آوردند وزیر شروع بخشش نموده گفت که قرم ساقان و ننگ چرا می کنید اگر مرا کشتن است زود بکشید والا نه کشته می شوید و اگر کشتن نیست این بیهادبی چیست درین ضمن پیغام پادشاه رسید که اگر عماد الملک را مقید ساخته هست حوالهٔ ما نمائید تنخواه شما با مراعات دیگر ذمه ما است و کسی تبرک این پیغام گفت عماد الملک که اکثر زبان خصوص ترکی خوب می فهمید در غضب شده گفت که آنچه کردنیست زود کنید آنها عجز و التماس عقیدت نموده فیل سواری طلبیده سوارش کردند و یکی از آنها که حسن خان و کنجه نام داشت و زر خواهی نمود و حرف شتر کسی بر ان فیل که تیشت و در دست دیگر آفتابه کوچکی گرفته و خدمت گذارانه گرده بخانه اش آورده مجرد ورود آمدن وزیر حسن خان از طرف دم فیل پائین آمده در رفت و وزیر آمده بر مسند نشست مردم همراهی کو رفتنها هجوم آورده بوند او انتظار حسن خان کشیده پرسید که کجا است گفتند سوار شده رفت گفت فیل سواری بانهار آورده نه همان وقت سوار شده فرمان داد که هر جا سواران سین داغ را بیابند بکشند و خیام آنها را غارت کنند روهیله ها پاسی نجیب الدوله و دیگر ملازمان هجوم آورده در یک ساعت اثری از عسکر آنها نه گذاشتند و تمام شب مردم مشغول تاخت و تاراج آنها بودند کسیکه در رفت جان بسلامت برد باقی همه بمعرض تلف در آمده مفقود الاثر شدند وزیر از پادشاه دلگیر گشته معاودت پیش نمود و مدتی بسیر باغ و اصلاح افواج و اسباب نمود و پادشاه را بمعتمدان خود سپرده شاهزاده عالی گهر را که اکنون پادشاه است همراه خود گرفته بارادهٔ بندوبست لاهور برآمد

ذکر برآمدن عماد الملک مرتبه دیگر بعزم لاهور و آوردن دختر معین الملک و رنجش رابسته برو رور

عماد الملک که تیز روی و فتنه انگیزی در طینت او مخمر بود بارادهٔ تحریک مواد فساد با جمیع عمله و ارکان و سپاه فراوان و شاهزاده عالی گهر برآمده سیر کنان و شکار افگنان بسر و بر ایام را بها بریده آدینه بیگ خان را با خود موافق نساخت چون وفاق او تحقق یافت و عماد الملک بلود سیانه رسید بمشورهٔ آدینه بیگ خان فوجی را بسر کردگی سید جمیل الدین خان فرستاده

و خطی بزن خالوی خود معین الملک نگاشته دخترش را که منسوب باو بود طلب داشت زن معین الملک دختر خود را با اسباب جهیز بکه لایق بود طوعاً و کرهاً فرستاده مطمئن خاطر گشت عماد الملک سرداران ملازم خود را مع فوج همراه خالهٔ خود باستقبال فرستاده باحترام تمام در خیمه با بیگم همراه او مع ملازمان و خواجه سرایان سرکارش آمده استاده شده بود فرود آورده جای داد و او در انجا منزل نموده با خالهٔ شوهر که عمه اش هم بود ملاقات کرد بعد از ان بعنوان اشتهار عباد الله خان کشمیری وغیره سرداران معتمد و برادر اینی سید جمیل الدین خان را هم باتفاق بعضی از سرداران و افواج آدینه بیگ خان برای آوردن مادر زن خود بالیغار فرستاد چون فاصلهٔ چهل پنجاه کروه بود افواج مذکور صبح روانه گردیده و ایک روز و شب راه بریده اول صبح روز دیگر بلاهور رسیده زن معین الملک را که بیخبر در خانهٔ خود خوابیده بود خواجه سرایان را در حرم سرا فرستاده از خواب غفلت بیدار و مقید ساختند و از عمارات او برآورده در خیمه جای دادند بعد یک روز اسپان را آرام داده روانه بودهیانه گشتند عماد الملک بعد ورود مادر زن عذر خواهی او بسیار نموده استعفای تقصیرات خود کرد و صوبه داری لاهور در بدل پیشکش سی لکهه روپیه بآدینه بیگ خان مقرر فرموده بدار الخلافه معاودت نمود لیکن زن معین الملک نهایت آزرده خاطر گشته در راه و بعد ورود بلشکر و نیز در شاهجهان آباد عماد الملک دلمازبانش را سوزد فحش و دشنام داشت و ببانگ بلند میگفت که این حرکت با من موجب خرابی عالم و ویرانی شاهجهان آباد و تاراج و بی ناموسی عظمای سلطنت و تمام مملکت است بود شش هفت ماه احمد شاه درانی زار رسیده دانید و خواهید دید که دودمانهای قدیم و جدید و شقی و سعید بر خواهد آمد و فی الحقیقه چنان شد که میگفت

ذکر ورود احمد شاه ابدالی از قندهار بشاهجهان آباد و نواح اکبرآباد و تاراج بی نهایت در دار الخلافه و قتل عام متهرا و دیگر حوادث عظیمه که رو داد

احمد شاه ابدالی را استماع خبر جسارت و گستاخی عماد الملک با زن معین الملک شاق و دشوار آمده بیقرار ساخت و با لشکر گران خود را بلاهور رسانید آدینه بیگ خان تاب مقاومت نیاورده بصحرای هانسی و حصار که بی آب محض و جای دشوار گذاریست گریخته پناه برد و عماد الملک بر جان خود ترسیده خود را پیش مادر زن شفیع آورده بیگم معین الملک را بر خود مهربان ساخت و شاه درانی بر جناح استعجال بسیت کرده بدهلی رسیده چادر زد عماد الملک چاره بجز انقیاد ندیده بمقام استقبال شتافته ملازمان شاه نموده اول معاتب بعد از ان بسفارش زن معین الملک و سازش با شاه ولی خان وزیر ابدالی از سیاست مصئون و وزارت هم بقرار پیشکش برو مسلم ماند شاه ابدالی هفتم جمادی الاولی روز جمعه در سکه سبعین و مایه بعد الالف از قندهار بهندوستان رسیده داخل قلعه شاهجهان آباد گردید و با عالمگیر ثانی ملاقات نموده دست بتاراج اموال و ناموس سکنهٔ شهر دراز کرده دقیقه از نهب و غارت مهمل نگذاشت اهل غیرت خود را بسم و سلاح هلاک کردند دگذشت انچه گذشت قریب یک ماه در شهر ماند و خانه قمر الدین خان وزیر را پاک رفت و کم کسی از اعیان وغیر آن محفوظ و مصئون ماند و شادی وصلت تیمور شاه پسر خود با دختر اعز الدین برادر حقیقی عالمگیر ثانی نموده بانجام رسانید بعد انصرام شادی مذکور و تاراج شهر معمور به تنبیه سورجمل جات علم عزیمت برافراشت و جهان خان سردار لشکر خود را بتسخیر قلاع سورجمل جات متعین کرده خود هم از عقب او برآمد این مرتبه هم است که شاه ابدالی وارد هندوستان گردید عماد الملک همراه جهان خان ترددات نمایان نموده مورد التفات و آفرین شاه گشت چون در خواست زر پیشکش بعمل آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که یکی از شاهزادهای تیموری و فوجی از درانیان همراه من

شود تا انتزاعید که عمارت آن ملک مابین دوآبه گنگا و جمنا است زر خطیری بعوض وصول درآورده عاید سرکار سازم ابدالی و شاهزاده
کیے ہدایت بخش بن عالمگیر ثانی دوم میرزا بابر داماد عالمگیر پسر اعز الدین را از شاهجهان آباد طلبیده بر فاقت او متعین نمود و از
سرداران خود جان باز خان را همراه عماد الملک داد ❊

آمدن عماد الملک بر سر شجاع الدوله پسر صفدر جنگ و سانحه که فیما بین این هر دو روی داد

قبل ازین اشعاری باجمال شد که عماد الملک عناد قوی با صفدر جنگ داشت و خرابی خاندانش میخواست درین سال
توسل باذیال دولت قاهره شاه ابدالی جسته بهانه تحصیل زر پیشکش او از ابدالی اعانت خواست و او جان باز خان را با فوجی از
درانیان ابدالی بمدد او داده مرخص فرمود و هر دو شاهزاده با نیز همراه داد عماد الملک باتفاق شاهزادگان و فوج ابدالی
مع جان باز خان اول در کمال بی سرانجامی عبور جمنا نموده بفرخ آباد احمد خان بنگش استقبال کرده خیمه و خرگاه و افراس و
افیال وغیره اسباب پیشکش شاهزاده ها و عماد الملک نموده افاغنه اطراف و بعضی از افواج خود را باعانت همراه داد و عماد الملک
بهیأت مجموعی عبور گنگا نموده رو بصوبه اوده آورد شجاع الدوله باستعداد حرب و کرب در کمال استقلال از لکهنؤ برآمده و در سیدان
ساندی پالی که سرحد صوبه او ست رسیده مستعد پیکار گردید دو بار جنگ صعبی با قراولان طرفین واقع شد آخر بوساطت سعد الله خان
خلف علی محمد خان روهیله که با شجاع الدوله دوستی داشت بر پنج لک روپیه قدری نقد و باقی وعده صلح انفصال یافت و سعد الله خان
درین امر غمخواری بسیار و حقوق دوستی برای شجاع الدوله بظهور رسانید و عماد الملک نتوانست که کاری از پیش برد و بنصف
شوال سال سبعین و مائة بعد الالف مع شاهزاده ها و جان باز خان کوچیده و عبور گنگا نموده به فرخ آباد رفت منتظر پایان احوال ابدالی نشست
و شاه ابدالی بلم گده را که از قلاع متعلقه جاٹ و از شاهجهان آباد به فاصله پانزده کروه واقع بود بتقریب قنباره ها در عرصه سه روز
مفتوح ساخت و حارسان قلعه همگی را بقتل رسانید و از آنجا باراده قتل متهرا که از معابد مشهوره هنود است شتافته جهان خان را
مقدمة الجیش گردانید و جان خان در متهرا در آمده دقیقه از قتل عام و سوختن و تاراج نمودن و اسیر فرمودن عیال و اطفال سکنه
آنجا را باقی نگذاشت و رهم ملک جاٹ رسید انها بقلاع حصینه گریختند احمد شاه ابدالی باکبرآباد آمد میرزا سیف الله بیگ قلعه دار
قدیم پادشاهی سر از اطاعت پیچیده بتقریب توپها نگذاشت که کسی پیرامون قلعه تواند گردید شاه در اسفی جهان خان را بتسخیر قلاع جاٹ
مأمور فرمود سردار مذکور در قلعه کشائی سرگرم بود که ناگهان وبائی در لشکر ابدالیان افتاد خلق بی حساب هلاک گشت
و مجال اقامتش نماند بفرمان قهرمان تقدیر شاه ابدالی ناگزیر دست از تسخیر قلاع ملک جاٹ برداشته قاصد ولایت
خود گشت چون برابر شاهجهان آباد رسید عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر تالاب مقصود آباد آمده ادراک حضور شاه
و از عماد الملک نهایت شکوه با نمود احمد شاه نجیب الدوله را امیر الامرای هندوستان گردانیده سفارش حمایت عالمگیر ثانی بسیار نمود

ذکر کتخدائی احمد شاه ابدالی با دختر محمد شاه پادشاه هندوستان و بردن صاحبه محل مادر آن دختر و ملکه زمانیه را همراه باقتضای گردش آسمان

مخفی نماند که بعد حبس احمد شاه خلف محمد شاه و جلوس عالمگیر ثانی بر سریر سلطنت و اقتدار یافتن عماد الملک خبیث طینت
روزگار غدار با ملکه زمانی دختر فرخ سیر زوجه محمد شاه و صاحبه محل زوجه ثانیه او که خاله زاد ملکه زمانی و محمد شاه را از بطن این

صاحبه محل دختری بهم رسید محبوب ترین خلق پیش او بود نهایت ناسازگار افتاده اوقات کم به عسرت می‌گذرانیدند همدمه نارت مرهته و نمک بحرامی عماد الملک دیده بودن خود در هندوستان و تحت فرمان عماد الملک و عالمگیر ثانی نخواستند چون معاودت شاه ابدالی برنهج تحقق گردید پیغام رفاقت خود و داعیه ازدواج دختر محمد شاه با ابدالی فرستادند احمد شاه درانی این کار را مزید افتخار و لیاقت بلند نامی خود در روزگار دانسته قبول نمود و همانجا اقامت نموده دختر مذکور را بعقد ازدواج خود کشید و کارسازی سفر ملکه زمانی و صاحبه محل مع احمال و اثقال آنها نموده همراه خود گرفت و عازم لاهور گشت بعد از آن پسر خود تیمور شاه را با سپه سالاری جهان خان والی لاهور و ملتان و ٹھٹھه گردانید و در دار السلطنت لاهور نشانیده از راه کابل بقندهار شتافت

مجملی از احوال و سوانح دکن که درین ایام روی داد و مفت تدبیرات خداوندان امر دکن

موشیر بوسی از وقت مظفر جنگ بلازم دودمان آصف جاه گردیده نهایت اقتدار بهم رسانیده بیکاکول و راجمندری وغیره و دیگر محالات را بجاگیر خود گرفته بود علیه کل معاملات و بخطاب عمدة الملک سیف الدوله مخاطب گشته حکم محکم او بود شخصی از خطای دکن مخاطب بحیدر جنگ صاحب اختیار سرکار عمدة الملک مذکور گردیده رتق و فتق مهمات بر ششش صوبه دکن گشت جماعه انگلیشیه را هم هوس تسخیر بلاد هند در دل بهم رسیده با محمد علیخان خلف نور الدین خان گوپاموی ساخته بعض صوبه ارکات را متصرف شدند موشیر بوسی بارکن الدوله بد شد و چاردهم صفر سنه سبع و ستین و مائه بعد الالف از وکالت مطلق معزول کنانیده منصب مذکور بصمصام الدوله شاه نواز خان اورنگ آبادی دهانید صمصام الدوله چهار سال بسرانجام این منصب پرداخته بحسن تدابیر مرهته را بدان چنان نگهداشت که اصلا شورشی نتوانست نمود میر نظام علی و میر محمد شریف برادران صلابت جنگ که تا این مدت معطل همراه برادر بسر می‌بردند صمصام الدوله مذکور در سنه یکهزار و یکصد و شصت و هجری نظام علی را که اکنون فرمانروای ملک دکن است صوبه داری برار و محمد شریف را صوبه داری بیجاپور از صلابت جنگ امیر الممالک دهانید میر نظام علی آخر آصف جاه ثانی مخاطب شد و محمد شریف اول بشجاع الملک و آخر برهان الملک مخاطب گردید هر دو بصوبه های خود رفتند و ششم ذی قعده سنه سبعین و مائه بعد الالف وکالت مطلق از عزل صمصام الدوله برهان الملک که از صوبه بیجاپور بحضور صلابت جنگ آمده بود مقرر گشت و درین ایام آصف جاه ثانی با افواج شایسته از برار باورنگ آباد آمده برادر خود برهان الملک را معطل گردانیده زمام مهام ریاست و ملکداری بدست خود آورد چون برهان الملک ملقب بوکیل مطلق شده بود لقبش را گردانیده نایب دیوانی عهده بر مقرر گردید و همین سال بالاجی راؤ باراده پرخاش در سواد اورنگ آباد وارد گردید آصف جاه ثانی امیر الممالک صلابت جنگ را که بمنزله آقا بود بحراست اورنگ آباد گذاشته خود مع برادر دیگر برهان الملک با بالاجی راؤ جنگ کنان تا سند کهیر که قریب سی کروه از اورنگ آباد است قطع مراحل نمود آخر کار بمصالحه انجامید و جاگیر سی و شصت لکهه روپیه از صوبجات دکن تسلیم بالاجی راؤ شد و آصف جاه ثانی از انجا برگشته باورنگ آباد آمد موشیر بوسی مع اتباع او از اختیار و اقتدار آصف جاه ثانی بکدر بوده در صدد شکست آصف جاه ثانی و فی الحقیقة در انهدام مبانی دولت دودمان نظام الملک آصف جاه در آمده دید که با وجود اقتدار آصف جاه ثانی نقش تسلط من درست نخواهد نشست ابراهیم خان کاردی را که از رفقای معتمد آصف جاه بود و سالار افواج او را به ساطت حیدر جنگ مدار المهام خانه خود بانواع حیله سازی جدا ساخته در ذیل ملازمان خود داخل کرد و هشت لکهه روپیه نیز تنخواه سپاه از نزد خود داد و آصف جاه را بی بال و پر ساخت بعد از آن صمصام الدوله را نیز مقید کرد و خاطر از هر دو جانب جمع نموده خواست که آصف جاه را به بهانه صوبه داری حیدر آباد آن طرف فرستاده در قلعه گلکنده مقید نگهدارد و میدان جهت جولان خود خالی سازد آصفجاه برین معنی متفطن گشته

بمشورهٔ معتمدان خود قتل حید رجنگ مدار المهام موشیر بوسے را با خود جزم نمود سوم ماه مبارک رمضان قریب باستوا سنهٔ احدی وسبعین ومائة بعد الالف حید رجنگ در خیمهٔ آصف جاه برای جواب وسوال مذکور آمد چون داعیهٔ قتل او تصمیم یافته بود حضار که باین کار مامور بودند حید رجنگ را گرفته ذبح کردند و آصفجاه بعد کشتن او تنها بر اسپی سوار گشته بر آمد و بنجوی تمام در رفت که تمام توپخانه فرنگ چون فوج تصویر معطل و متحیر ماند فی الحقیقة چراستی نمود که ناسخ کارنامهٔ رستم داسفندیار گشت از مذبوح شدن حید رجنگ عمدة الملک موشیر بوسے و دیگر وجوه لشکر هوش از سر باختند درین آشوب قابو طلبان صمصام الدوله پسر خرد او میر عبد الحی خان و یمین الدوله ارسطو جاه که اگرچه ... لک ... ساختند بعد این رستخیز امیر الممالک صلابت جنگ و برادرش برهان الملک و موشیر بوسے بحیدر آباد شتافتند و آصف جاه ثانی حید رجنگ را کشته راه برهان پور گرفت ابراهیم خان گاردی که علوفهٔ لشکر تا آنزمان از آصفجاه نیافته بود بآصف جاه پیوست و باتفاق سیزدهم ماه و سال مذکور به برهان پور رسیده نزول نمود و التجا بخجسته بنیاد دار السلطنت شهر شکل میر محمد انور خان برهان پوری و غیره را مصادره نمود و این محمد انور خان همان است که باتفاق سنگرام بی ملهار و اسطهٔ صلح امیر الامرا حسین علی خان مرحوم با مرهته بقرار اعطای چوتهه شده بود درین وقت از غم مصادره و شدت محنان به هفتم ذی قعده سال مذکور زندگانی را وداع کرده در جوار شاه عیسی جند الله مدفون گردید آصف جاه بعد فراهم آوردن زر و لشکر از برهانپور بصوبهٔ برار رفت و در قصبهٔ باسم که از قصبات عظیم برار است چهاونی نمود بعد چهار دنی باجی و جی پسر رگهوجی بهونسله که سعد از صوبه برار محاربات در میان آورده آخر مصالحه نمود و بعد مصالحه عازم حضور امیر الممالک صلابت جنگ که در حیدر آباد بود گردید و فیمابین هر سه برادر انواع اشکال منازعات رو نمود آخر الامر امیر الممالک و آصفجاه ثانی باهم یکی شدند و برهان الملک بصوبهٔ خود که بیجاپور بود شتافت بیستم ربیع الاول سنهٔ ثلاث وسبعین ومائة بعد الالف قلعهٔ احمد نگر که پایهٔ تخت سلاطین نظام شاهیه است و در عهد اکبر پادشاه شاهزاده دانیال به سپه سالاری عبد الرحیم خان خانان مسخر نموده از آن باز در حراست قلعه داران سلاطین تیموریه بابریه بود سداشیو بهاؤ برادر عم زادهٔ باجی راو با قلعه دار سازش کرده بدست آورد و این شهر و قلعه آباد کردهٔ احمد نظام شاه است که در سنهٔ تسع مائة طرح انداخته بنام خود موسوم ساخت و در دو سال شهری بکمال خوبی آباد شد و بعد اندک فرصت حصاری از سنگ و گل تعمیر نمود و در درون آن عمارات دلکش و قصور منقش برای سکونت خود مرتب ساخت و بعد اخلاف او قلعه ما بتوارث قابض بودند و در اواخر سنهٔ تسع و الف در تصرف سلاطین بابریه در آمد و در سنهٔ ثلث وسبعین ومائة بعد الالف بدست مرهته افتاد چون فرانسیسیان را منازعه با انگلیشیان درین سال شروع گشته بفکر کار خود افتادند دست از رفاقت و اعانت صلابت جنگ برداشت بمرکز دولت خود که پهولچری است شتافتند شوکت صلابت جنگ رو بانحطاط گذاشت و اعادی را بمیدان جولان بهم رسید بهاؤ مذکور هوس بیهوده در دماغ خود جای داده ارادهٔ برانداختن بنیاد اولاد نظام الملک آصف جاه از ممالک دکن نمود و ابراهیم خان گاردی را نوکر خود کرد و این ابراهیم خان یکی از اراذل بود چون نوکری فرانسیسیان نموده در آنها تربیت یافت جنگ توپ و تفنگ بقواعد آنها نمود سامان حرب و توپخانه شایسته بهم رسانیده اول در سلک ملازمان آصف جاه ثانی در آمد و آخر از او جدا شده بمرهته پیوسته همراه بهاؤ سداشیو از پونا بر آمده بیست و دوم جمادی الاولی سال مذکور در سواد اودگیر مقابل امیر الممالک صلابت جنگ و آصفجاه ثانی رسید درین مقابله فوج مرهته شصت هزار سوار و فوج هر دو برادر قمر توأم پسران نظام الملک هفت هزار سوار بود اینها نیز ثلث فوج خود هستند که از سواد اودگیر بمدد که بعض افواج شان در آنجا بود آمده آن فوج را هم با خود گرفته بر سر لشکر ... و ند چون

از همیشه جنگ مرهٹه بطور چپاولے و بنوز اینها تنگ و تاز و بستن ابواب وصول غلات احتیاج دیگر بود تا بو یافتنے ریختند و براق
کوته مثل نیزه و سیف مے جنگیدند و افواج هندوستانیان و درخود حصار توپخانه نموده بدافعه مے پرداختند این بار بطلبت رفاقت
ابراهیم خان کاردے آتشباری توپخانه هم علاوهٔ کاردانے آنها گردید توپهاے سبک تیز رفتار همراه عساکر آنها مے رفت و هم
وقت در حرکت و سکون و قرب و بُعد علے التواتر سرگرم کار خود بود و چون فوج صلابت جنگ و برادرش بضابطهٔ هند
باجتماع راه مے برید و گلهٔ توپهاے مذکور متواتر در ازدحام مردم مے افتاد ازین جهت گله هاے طرف مرهٹه کمتر رایگان میرفت
و فوج مرهٹه چون همیشه متفرق میرود گلهٔ توپ این طرف اتفاقے بآنها میرسید و مداومت یورش که سرداران و لشکریان اولاد
نظام الملک آصفجاه مے نمودند شلک بندوق هم بضابطهٔ فرنگ بر روے آنها عمل مے آمد ازجهات مذکوره خستگے بسیار بلشکر
صلابت جنگ و آصفجاه ثانے راه یافته عالمے بباد فنا رفت بیست و ششم جمادے الاولے سال مذکور بهادران لشکر
صلابت جنگ و آصفجاهے از فوج خود برآمده برابراهیم خان و دیگر افواج مرهٹه ریختند و بشمشیر جلادت بسیاری از مخالفان
را برخاک هلاک غلطانیده یازده علم از جماعهٔ ابراهیم خان کشیده آوردند و همین روش ثبات ورزیده جنگ کنان تا بقلو اسد نگر
دهاور رسیدند بهاؤ دید که اگر صلابت جنگ و آصفجاه به دهاور رسد و فوج آنجا باینها ملحق شود عهده برآمدے متعذر است
پانزدهم جمادے الاخرے سال مرقوم قریب چهل هزار سوار مرهٹه بهیئت مجموعے بر چنداول فوج صلابت جنگ ریخت
چون فوج چنداول دو سه هزار کس بیش نبوده بود کشش و کوشش بسیار چنداول بتاراج رفته چشم زخم عظیمے باعوان و افواج
صلابت جنگ رسید و هر دو برادر ناگزیر گردیده بساط مقاومت برچیدند و بناے صلح که مادهٔ انواع مفاسد بود انعقاد یافت و
مرهٹه بنام جاگیر ملک شصت لک روپیه براے خود گرفت از ان جمله جمیع محالات خجسته بنیاد اورنگ آباد سواے شهر و پرگنه
حویلے و هرسول و ستاره و تتمه از صوبهٔ بدر و بیجاپور و قلعهٔ دولت آباد و قلعهٔ آسیر و قلعهٔ بیجاپور که هر یک پاے تخت سلاطین
عالیمقدار بود و جاگیرات خاصهٔ سرکار آنها و دیگر امرا و منصبداران بسیار در تنخواه مرهٹه رفته بحکم تقدیر اکثرے محروم ازقوت
و جاگیر شدند و بغیر از صوبهٔ حیدرآباد و بعضے از صوبهٔ برار و بیجاپور و قلیلے از بدر در دست اولاد نظام الملک آصفجاه نماند آنهم
بشراکت غالبانه چهارم حصه که ضابطهٔ مستمرهٔ مرهٹه است و هرجا اول همین ریشه را دوانیده و همین بهانه تسلط بر ممالک بهم رسانیده
هرچند وهن عظیم بخاندان آصفجاه راه یافت اما خواهش بهاؤ هم صورت نگرفت که اولاد آصفجاه بالمره از ملکدارے
و دارائے دکهن محروم و ممنوع نشدند +

ذکر مجملے از احوال قلعهٔ دولت آباد و قلعهٔ بیجاپور و آسیر و بناے آنها

رام دیو راجه دولت آباد در سنه اربع و تسعین و ستمائه مقهور سلطان علاء الدین خلجے گردیده به پیشکش زرهاے بے شمار
و اقمشهٔ نفیسه بسیار خود را از سیاستش باز خریده و در سنه ست و سبع مائه در عهد سلطنت خلجے مذکور از دست ملک نائب کافور
که بمهم دکهن و دولت آباد مامور شده بود نیز مغلوب گشته اطاعت نموده همراه نائب مذکور در سنه سبع و سبع مائه بخدمت
سلطان علاء الدین در دهلے رسیده بعطاے چتر سفید و خطاب راے رایانے سرافراز گشته بدولت آباد که دران زمان دیوگر
نام داشت رسیده قدم از جادهٔ فرمان برے بیرون نگذاشت در سنه عشر و سبع مائه باز ملک نائب به تسخیر بعض ممالک دکهن
که وارد آنطرف شد رام دیو مرده و پسرش قائم مقام او شده بود و پسر را باخلاص پدر ندید و فوجے را بنابر احتیاط در حوالهٔ داشته

بعد ظفر بر دیار کرناتک بهند رسید و شکایت پسر رام دیو با سلطان علاء الدین نموده استیذان استیصال او و انضمام ملکش با ممالک
محروسهٔ سلطانی نمود چون ماذون شد در سنه احدی عشر و سبع مائه بدیوگر رسیده پسر رام دیو را گرفته بقتل رسانید و قلعه را
بتصرف خود در آورد و ازان باز قلعهٔ مذکوره در دست سلاطین هند بعد ازان در دست پادشاهان دکن بود در عهد شاهجهان پادشاه
یکی از امرای او مهابت خان نام نوزدهم ذی الحجه سنه یکهزار و چهل و دو هجری قلعه را از طبقهٔ نظام شاهیه انتزاع نمود از زمان مذکور
چار سال سلاطین بابریه یکی بعد دیگری بحراست این قلعه می پرداختند در عهد راجه ها قلعهٔ دیوگر حصار در بند و خندق و چنان
استحکام نداشت سلاطین اسلام حصار متعدد ساختند و سلطان محمد بن تغلق شاه دولت آباد نام کرد و قلعهٔ سنگ ساز تراشیده
خندق عمیقی ساخت و عمارات عالیه طرح کرده خواست که دار الملک خود گرداند و دهلی را ویران کرده سکنهٔ آنجا را بدولت آباد
آورده آباد ساخت آخر هیولای ارادهٔ او صورت نگرفت مصرع آنچه نقشه میسر و سودای خام شده تخمینا بعد چهار صد و
شصت سال قلعهٔ مذکور بدست مرهٹه افتاد و قلعهٔ بیجاپور از ابنیهٔ یوسف عادل شاه است که مبداء سلسلهٔ عادل شاهیه بود و اول
از گل ساخت بعد ازان در اواخر مائه و الف از گچ و سنگ درست کرد بعد او ورثه اش قابض بودند اورنگ زیب
عالمگیر پادشاه اوائل ذیقعده سنه سبع و تسعین و الف این قلعه را از سکندر عادل شاه خاتم طبقهٔ مذکوره انتزاع نمود
و بعد دو صد و هفتاد سال و کسری بدست مرهٹه رفت اما سید نجف علی خان قلعه دار آسیر باوجود احکام و تاکیدات صلابت جنگ
از دادن قلعه سرباز زده تا یک سال کامل با مرهٹه جنگید چون فقدان ذخیره مضطر ساخت دوازدهم ربیع الآخر سنه یکهزار و
یکصد و هفتاد و چار قلعه را بصلح تسلیم مرهٹه نمود قلعهٔ آسیر از ابنیهٔ آسا اهیر است از کثرت استعمال سه حرف میانه ساقط گردیده
و تخفیف یافته آسیر ماند آسا نام او ست و اهیر بزبان هندی گاو چران را میگویند و او از زمینداران عمده خاندیس و آبا و اجداد
او قریب هفتصد سال دران کوه رفعت شکوه توطن داشتند و برای حفظ مواشی و غیر اموال حصاری از سنگ و گل ساخته
روزگاری گذرانیدند چون نوبت بآسا رسید و نسبت بآبای خود در اموال و اقبال متصاعد گردید چار دیوار خام قدیم شکسته
حصاری از سنگ و گچ در کمال متانت بنا نمود و قلعه بنام او شهرت گرفت نصیر خان فاروقی والی برهانپور که در سنه احدی
و ثمان مائه بسلطنت رسید قلعه را از آسا اهیر بمکر و تزویر انتزاع نمود باین صورت که پیغام کرد که راجه بگلانه و انتور جمعیت بسیار
فراهم آورده با من در مقام مخالفت اند میخواهم اهل و عیال مرا در قلعهٔ خود جای دهی تا فارغ البال بدفع دشمن پردازم او قبول
نموده اذن داد روز اول چند محفه عورات در قلعه فرستاده تعلیم کرد که اگر زنان آسا بملاقات آیند مراتب تواضع و تملق بجا آرند چنانچه بدین عمل
آمدند حسب الامر معمول شد روز دیگر دو صد کس از مردان شجاع برویش روز اول در محفها فرستاد چون بقلعه در آمد آسا برای
مبارکباد منزل مع فرزندان و خواص خود بی خبر از این دغا سی آمد از این سو دلیران فارغ تیغ متوجه خانه اش بودند در راه
دو چار شده آسا مع کل اولاد و اتباع بقتل رسید باقی اهل قلعه امان خواسته بر آمدند نصیر خان این خبر شنیده از جایکه بود
براه بر جناح استعجال خود را باسیر رسانیده ترمیم قلعهٔ مذکوره نمود و در دست اولاد او بود تا آنکه اکبر پادشاه در سنه تسع و الف از
دست بهادر پسر راجه علی خان انتزاع نمود و قلعه داران سلاطین بابریه حراستش می نمودند از عهد نصیر خان
مذکور بعد چهار صد و شصت سال و کسری قلعهٔ مذکور بدست مرهٹه در آمد و بعهد این سال اربع و سبعین و مائه بعد الالف
جماعهٔ انگلشیه قلعهٔ بندر پهلچری را محاصره نموده از دست فرانسیسه انتزاع نمودند و عمارات آنجا را یک قلم از بیخ بر کنده قاعا
صفصفا گردانیدند و سیکاکول و راج بندری و دیگر محالات که در جاگیر فرانسیس رفته بود و بقیاس کسی نمی آمد که از دست

آنہا خواہد برآمد خود بخود مستخلص گردید

ذکر بقیۂ احوال عماد الملک و عالمگیر ثانی و انہدام مبانی عمر و دولت پادشاہ مذکور بنا بر اسبابی و معاملاتیکه با عماد الملک و نجیب الدوله روی داد بتقدیرات آسمانی

مجملی از احوال نجیب خان که افغان روہیله و مردی فطن بود قبل ازین مذکور شد که در ہنگامۂ حروب صفدر جنگ حسب الطلب عماد الملک بشاہجہان آباد رسیده باعتبار لیاقت و استعداد و ذلتی که داشت مورد الطاف عماد الملک گردیده باوج اقتدار رسید و آخر بنا بر مناسبت افغانی و ہوشیاری و کاردانی باعانت شاه درانی امیر الامرای ہندوستان و با عماد الملک طرف گردید عماد الملک که منتظر انصراف احمد شاه بطرف ولایت در فرخ آباد بود بعد استماع خبر نہضت و انعقاد کار احمد بنگش رئلی الرغم نجیب الدوله امیر الامرا گردانیده عازم شاہجہان آباد گشت و رگہناته راو برادر راگبانی بالاجی راو و ہولکر ملہار را بمبالغه از دکن طلبیده باتفاق آنہا شاہجہان آباد را محاصره نمود و عالمگیر ثانی مع نجیب الدوله محصور گشته چہل و پنج روز جنگ توپ و رہکله درمیان ماند آخر ہولکر ملہار رشوت سنگینی از نجیب الدوله گرفته بنای صلح گذاشت و نجیب الدوله را با آبرو و اموال و اثقال از قلعه برآورده متصل خیمۂ خود جای داد و بملک متعلقۂ او آن طرف جمنا که عبارت از سہارنپور بوریا و چاندپور نگینا و تمام قصبات بارہه باشد رخصت نمود و عماد الملک و احمد بنگش که امیر الامرا مقرر شده بود باتفاق غنیم رتق و فتق مہمات سلطنت گشتند +

ذکر اسباب برآمدن شاہزادۂ عالی گہر از حضور پدر و گردیدن دیار بحسب قضا و قدر

چون عالمگیر ثانی و نجیب الدوله از عماد الملک مطمئن نبودند شاہزادۂ عالی گہر را که خلف اکبر پادشاه مذکور و خطاب ولیعہدی داشت بعد برگشتن شاه ابدالی بتقدیم قبل از ورود عماد الملک بشاہجہان آباد محالات جہجر و پانسی و چرخی دادری وغیرہا در جاگیر داده مرخص کردند و گفتند که در ظاہر برای بندوبست محالات مذکوره مرخص میکنیم و مقصد آنکه چون شما شاہزاده و وارث ملکید تا جاییکه توانید عمل خود نمائید و فوج سنگین در رفقای شایسته بہم رسانید ہرگاه عماد الملک مع ہر دو شاہزاده که شاه ابدالی باو سپرده بداعیۂ فاسد عازم دہلی گردد خود را برای تنبیه او بر وقت نزد ما برسانید شاہزاده عالی گہر در ماه رجب سنه سبعین و مائة بعد الالف عازم محالات مذکوره گردید زینت محل زن پادشاه عالمگیر ثانی که شاہزاده را در حجر پرورش خود بعد فوت مادرش گرفته نہایت شفقت بحال او داشت با پادشاه گفته و والد مرحوم را حسب الاستشعار پادشاه بر در حرم سرا طلبیده دست شاہزادۂ عالی گہر را بدست والد مرحوم سپرد و سفارش حراست و تربیتش بسیار نمود عالی گہر در باغ تال کٹوره منزل فرموده باجتماع سپاه پرداخت و اکثر شجاعان شہر را ملازم نموده رو بمقصد نہاد از انجمله میر جعفر ہندوستانی را با چندکس از اقربا و آشنا در نہایت شجاعت و وقار اعظم علیخان خلف سیف الدین علی خان مقتول مظلوم برادرزادۂ امیر الامرا حسین علیخان مرحوم بود و موافق بزرگان خود در مرافقت شاہزاده جانفشانی نمود چنانچه انشاء الله تعالی ذکرش آید چون عماد الملک باعانت مرہٹه غالب آمده پادشاه را بقابوی خود آورد و نجیب الدوله را از حضور بیرون کرد پادشاه را طوعاً و کرہاً باحضار شاہزاده دلالت نمود او ناچار شده شقه ہای طلب نوشته متواتر

فرستاد و سیف الدین محمد خان کشمیری برادر عاقبت محمود خان را عماد الملک با ده ہزار سوار فرستاد کہ شاہزادہ را بوعدہ و عید و تخولیف و تہدید بنوعیکہ داند و تواند بیارد شاہزادہ ناچار گشتہ عازم حضور پدر شد اتفاقاً از جملہ سردارانیکہ ہمراہ ہولکر مہار باعانت عماد الملک آمدہ بودند بعد برآوردن نجیب الدولہ از حضور چنانچہ مذکور شد دیگران ہمراہ ہولکر بدکھن رفتند و عماد الملک مسلط گشت یکی ازان جملہ اسمعیل راؤ نام در نواح محالات صوبہ شاہجہان آباد بجائی اقامت داشت در راہ بشاہزادہ رسیدہ مانع رفتن بحضور و متعہد رفاقت گشتہ دلالت بتسخیر محالات اطراف نمود شاہزادہ مغتنم شمردہ ہمراہ او گزیدہ عبور جمنا کرد و چند محال را مسخر ساخت عماد الملک اسمعیل راؤ را تطمیع نمودہ از شاہزادہ منحرف گردانید او شاہزادہ را دلالت بمراجعت نمودہ پہلو از رفاقتش تہی کرد شاہزادہ ناچار بدار الخلافہ برگشت ہرچند عماد الملک خواست کہ داخل قلعہ شود قبول نکردہ در حویلی علی مردان خان نزول فرمود چون ہر یکے از رفقای شاہزادہ بخانہ ہای خود اقامت گزید و معدودے از ہمراہان با او ماندند عماد الملک پیغام فرستاد کہ جاگیر و تنخواہ برای ملازمان سرکار در حضور نیست یا انہارا برطرف باید فرمود یا بر محالات جاگیر باید فرستاد تا ہم بندوبست سرکار برہم نخورد و ہم اینہا تنخواہ خود ماہ بماہ مے یافتہ باشند شاہزادہ بناچارے بعضے از معتمدان را در شہر گذاشتہ باقی افواج را بمحالات مذکورہ فرستاد بعد پانزدہ شانزدہ روز شاہزادہ را غافل ساختہ و شہرت سواری برای زیارت مزار شاہ نظام الدین دادہ افواج را بر در خانہ خود جمع نمود و ناگہان دہ دوازدہ ہزار سوار را فرمود کہ حویلی علی مردان خان را محصور نمودہ شاہزادہ را مقید سازند چون فوج از چار سو ہجوم آوردہ دیوارہا شکست و ہر بامہا برآمدہ برق انداز سے آغاز نہاد جمعے از رفقای شاہزادہ بر خاک ہلاک غلطیدند میر جعفر و علی اعظم خان مستعد گشتہ شاہزادہ را کہ او ہم کمر بستہ تیار نشستہ بود التماس نمودند کہ یکبار خود را بر اعدا باید زد اگر مقدر است ازین مہلکہ بیرون میشویم یا با آبرو سر در گردن چندے از مخالفان شکستہ بسیر لالہ زار شہادت مے رویم شاہزادہ قبول نمودہ سوار شد و دیوار طرف دریا شکستہ ازان طرف برآمد و با جمعیت بسیار کم بسر مخالفان ریختہ و اکثری را بر خاک ہلاک افگندہ راہ دریا گرفت فی الحقیقہ جراتے بظہور رسانیدند کہ سام نریمان اگر میدید انگشت حیرت بدندان میگزید شاہزادہ ہم بدست خود دو کس را کشت ہرگاہ مخالفان ہجوم مے آوردند و بیست کس چون شیر غرین بر مخالفان بدآئین دویدہ مے گریزانیدند چون دشمنان دور میرفتند باز راہ مے سپردند بہمین صورت قطع مسافت نمودہ خود را تا بلشکر اسمعیل راؤ مرہٹہ کہ بر شکلہ مجنون معسکر داشت رسانیدند و اسمعیل راؤ احوال بدین منوال دیدہ باستقبال شتافت و چون شاہزادہ را دلالت باسترضای دریر نمودہ بود نہایت ندامت و انفعال کشیدہ عذر خواہی بسیار کرد و خیمہ ہای علیحدہ برای شاہزادہ و رفقای مجروح و غیر مجروح استادہ کردہ باکرام و احترام باداد و ہر یکے را بمشاہدہ جوان مردیہای شان ستود ہنگام برآمدن در عین راہ جائے ہجوم مخالفان بسیار شد و نوبت بجائے رسید کہ شاہزادہ بگیر آید با کشتہ گردد دران عرصہ کہ محض اقدام رستم و سام بود سید عالیشان علی اعظم خان باقتضای شجاعت موروثے از خاندان نبوت و ولایت و پاس نام و نشان اجداد صاحب شہامت پادشاہزادہ را گفت کہ تو وسیلہ روزی عالمی خواہی بود بیرون رو من دشمنان را اینقدر توقیف میتوانم نمود کہ ترا راہ بدر شدن میسر آید در حداثت سن بآئین دلاوران کہن مثل سد سکندر ایستاد و پای ثبات و قرار افشردہ داد مقاتلہ بنوعی داد کہ چشم فلک بحیرت در او مے نگریست بعد افتادن آن نوجوان بر خاک میدان چرخ پیر زار زار بر او گریست القصہ اسمعیل راؤ برای رفع بدنامے خود و فوت باز خواست سرداران عمدۂ دکھن کہ چرا مخالفت راسے ہذر بعمل آورد شاہزادہ را

زیاده حمایت و اعانت مناسب ندیده بفرخ آباد غیر فرخ آباد بنگش رسانید زمیندار آنجا موسی خان بلوچ خلف کامگار خان قریب سه لک روپیه پیشکش گذرانید اسمعیل را و مرخص شده بجای خود برگشت و شاهزاده از راه گنجپوره نزد نجیب الدوله بسهارنپور رفت نجیب الدوله هشت ماه شاهزاده را نزد خود نگهداشت و لازمهٔ مهمانداری بمقدور خود مهمل نگذاشت چون دران ایام انقلاب عظیم در بنگاله روی داده میر محمد جعفر خان باعانت جماعهٔ انگلیشیه تسلط یافته بود شاهزاده را دلالت به تسخیر بنگاله و بهر صورت بخوف کینه کوشی عماد الملک از سر خود وا کرد و حسب المیسور زاد راهی گذرانیده مرخص نمود شاهزاده والده مرحوم و همشیره را برای فراهم آوردن بعض افواج و سرانجام برخی از ضروریات دیگر در میرانپور گذاشته خود از راه مرادآباد و بریلی عازم صوبهٔ اوده شد در عرض راه سعد الله خان خلف علی محمد روهیله ضیافت ها در خور استعداد بعمل آورد چون بقصبهٔ موهان هفت کروهی لکنو رسید نهم جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری شجاع الدوله خلف وزیر الممالک صفدر جنگ ناظم صوبهٔ مذکور استقبال نموده شرف کورنش دریافت یکصد و یک اشرفی نذر گذرانیده بعد ازان یک لکه روپیه نقد و دو زنجیر فیل مع عماری سایه باندار و نالکی و هفت راس اسپ و یک خوانچه جواهر و اقمشه و اسلحه و خیام و ظروف و ده ارابه بار کشی پیشکش ساخت شاهزاده دو ساعت با شجاع الدوله خلوت داشته دستار خاص مع سرپیچ و پالکی سواری خاص که از خس بود مرحمت کرده رخصت نمود و خود عازم اله آباد گشته بعد طی مسافت با محمد قلیخان یکجا گشته چنانچه در سوانح بنگاله نگاشتهٔ قلم وقائع رقم شد عازم عظیم آباد گردید و ماجرای آنجا دران اوراق مفصل کرده آمد +

ذکر منازعاتیکه فیما بین نجیب الدوله و مرهته و بوساطت نجیب الدوله با شجاع الدوله و مرهته بنا بر فتنه انگیزی عماد الملک روداد

چون صفدر جنگ مرهته را بنا بر شکست افاغنه با خود متفق گردانیده بیخ دولت احمد بنگش بر کند ازان زمان مرهته در ملک انتربید ریشه دوانیده بر کل آن ممالک قابض گشته بود و همیشه از عدم تصرف در صوبهٔ اوده و ملک افاغنه دست تاسف بدندان میگزید درینولا که عماد الملک را با نجیب الدوله کینه های محکم بهم رسیده قاصد شکست او و ترتیب احمد بنگش گردید علی الرغم شاه ابدالی امیر الامرائی بعزل نجیب الدوله با حمد بنگش داده داعیهٔ آن داشت که عود چندان بنام نشود و بدست سطوت مرهته پایمال حوادث گرداند و اگر تواند از بیخ و بن براندازد و با شجاع الدوله هم کذلک بنا بر قدرت کاملهٔ الهی را که افاغنه هم اگرچه با شجاع الدوله باعتبار ستیزه های پدر ش کینه های دیرینه داشتند اما بنا بر عداوت عماد الملک با نجیب خان و اتفاق او با احمد بنگش نجیب الدوله و کل اولاد و اتباع علی محمد خان روهیله رجوع بشجاع الدوله نموده از زمرهٔ مخلصانش شدند و مضمون مشهور مصرع
عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد + ظاهر گردید در احیان سوانح و فتن معین و باور هم می بودند چنانچه دتا سیندهیه عم جنکوجی در محرم سنه احدی و سبعین و مائة بعد الالف از دکهن بهند درآمد و باتفاق برادرزادهٔ خود خواست که تمام هندوستان را مسخر کند سال مذکور در بند و بست ممالک مسخره قدیمه گذرانیده شروع سال هفتاد و دوم از مائهٔ دوازدهم داعیهٔ انتزاع ملک روهیله و شجاع الدوله را تصمیم داده خواست که مبادا دریای گنگ پایاب گذشته اول در ملک روهیله درآید بعد ازان صوبهٔ اوده را هم مسخر سازد عماد الملک نیز محرک مرهته و مهیج این فساد گردید بنا برین اول عبور جمنا نموده بر سر نجیب الدوله رفت نجیب الدوله تاب جنگ میدان نیاورده و سکرتال بر لب دریای گنگ که در انتها بیداد آنگیخته و شوار گذار مشهور است سنگربسته مستعد محاربه نشست و چهار ماه برشکال علی الاتصال صدای توپ و تفنگ و بان و لمعان شمشیر و سنان جواب رعد و برق میداد نجیب الدوله و سعد الله خان و حافظ رحمت

و دوندی خان باتفاق شجاع الدوله از احوال خود و محصور بودن نجیب الدوله در سکرتال اطلاع داده معروض داشتند که مرهته
بر سر اینها رسیده داعیهٔ تسخیر این دیار مصمم دارد و انتظار انقضای برشکال است همین که طغیان گنگا انحطاط پذیرفته و آب رو بکمی نهاده
عبور گنگ نموده مملکت ما متصرف می‌شود هرگاه برین دیار دست یافت دست طمع بممالک شما هم دراز می‌کند علاج واقعه
پیش از وقوع باید نمود و بر جناح استعجال باید رسید شجاع الدوله قباحت ورود مرهته درین دیار و تغافل و اغماض از جنگ آنها
و مضرت اهمال در امداد نجیب الدوله فهمیده در همین موسم برسات با وصف کثرت باران و شدت گل و لای در ماه شوال سنه
هفتاد و دوم از مائه دوازدهم هجری از لکهنو برآمده بشاه آباد رسیده چند ماه توقف فرمود چه از طغیان گنگا وصول بسکرتال نجیب الدوله
در اینجا می جنگید متعذر بود بمجرد انحطاط آب دتاجی که از سرداران خود گوبند پندت نام را با جمعیت بیست هزار سوار و پیاده متعین نمود
از دریای گنگا گذشته در ملک روهیله غبار هنگامهٔ فساد برانگیزد گوبند پندت از تحاکر دواره که مابین کوه است دریای گنگ را
پایاب گذشته چاندپور نگینه و دیگر پرگنه‌های آن طرف تا سواد امروهه هزار و سه صد قریه را آتش داد و شبیهٔ تاخت آوردن بسر
سعد الله خان و حافظ رحمت و دوندی خان که ارادهٔ کمک نجیب الدوله داشتند نمود افاغنه مذکور تاب مقاومت در خود
ندیده از میدان بجنگل دامن کوه کماؤن پناه بردند شجاع الدوله بمجرد اصغای خبر مذکور اوائل ربیع الاول سال هفتاد و سوم از
مائه دوازدهم هجری بسرعت برق و باد خود را بچاندپور متصل سکرتال که نجیب الدوله در اینجا محصور بود رسانید گوبند پندت عبور گنگا
نموده از تنگی تاز و غارت تاراج دهات و مسدود نمودن طرق و وصول غلات نجیب الدوله را با سائر محصوران بحالت نزع رسانده
بود و از گریختن افاغنه در جنگلستان کماؤن نجیب الدوله را امید رستگاری از گرفتاری محاصره نمانده دست از زندگی شسته بود
شجاع الدوله بهرنگ تایید آسمانی نزدیک به نجیب الدوله رسیده روزیکه از چاندپور کوچید در اثنای راه فوج مرهته از دور سیاهی
نمود شجاع الدوله کج کرده راه رفته در سواد موضع هلاده که از توابع چاندپور است فرود آمد در اینجا شنید که فوج مرهته
بر بعض اهالی اردو که در راه سپس آمدند و بر مردم گیر دست اندازی نمود همان وقت انوپ گر گسائین و امراؤ گر گسائین را که از
سرداران رکاب بوده اند به تنبیه مرهته بطرفی متعین نمود و میرزا نجف خان را با پنجهزار سوار و میر باقر تیمینی را با چهار هزار سوار
بطلب بر پا گاه که عبارت از معسکر و فرودگاه مرهته است فرستاده زبان داد که این بیباکان را بسزا رسانند سرداران مذکور
حسب الامر شتافته با مرهته هر جا که دو چار شدند آویختند و بر سر شان ریخته چیره دستی‌ها نمودند از آن جمله انوپ گر گسائین جماعهٔ
شیر سپه را کشته قریب صد کس زنده اسیر آورد و غنائم فراوان و اسپان سواری نیز بدستش آمد گوبند پندت شکست فاحش یافته
رهگذریکه عبور گنگا نموده بود افتان و خیزان گریخت و مردم و اسپهای بسیار از مرهته در آب گنگ طعمهٔ نهنگ فنا شدند صبح
شجاع الدوله طبل فیروزی نواخته سوار شد و افاغنه هم که در جنگل دامن کوه کماؤن خزیده بودند باستماع غلبهٔ شجاع الدوله
فرار نمودن مرهته بآن طرف گنگا دلیر گردیده خود را بشجاع الدوله ملحق ساختند و باتفاق شجاع الدوله تا بسکرتال رفته نجیب الدوله
از آن ضغطه برآوردند اما با وجود غلبه و شکست دادن بر مرهته بنابر اندیشهٔ اقتدار سرداران دکهن با دتا جی جنگجو طرح صلح انداختند
دن قرار داده شاه درانی بطرف هندوستان شهرت داشت دتا سیندهیه جنگجو صلح را مناسب شمرده تدبیر انسداد
رق ابدالی دید و لبست سمت لاهور اصلاح امور شمرده دتا قول و قرار بعمل آورده بطرف لاهور قاصد گردید شجاع الدوله
رشته بهفتم جمادی الاولی سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و سه ولد و بلگرام رسیده و نهم داخل لکهنو گردید +

ذکر ماجرای شاهجهان آباد و مقتول شدن عالمگیر ثانی که بسبب تحکم اسمی عماد الملک روی داد

همه برین ضمن کرد تا رسیدن حیه و جنگ نجیب الدوله را در سکرتال حسب الاشعار عماد الملک محصور داشت عماد الملک را هم با بانت
خود طلبیدن آن بدنهاد که با عالمگیر ثانی صفا نداشت و سے دانست که پادشاه مذکور با احمد شاه ابدالی مراسلات دارد و در باطن
خیر طلب نجیب الدوله و بدخواه آن نمک حرام است و نیز خال خود انتظام الدوله را مثل عالمگیر ثانی بدخواه خود سے پنداشت و گمان
میکرد که غلبه نجیب الدوله برد تا میخواهد اول خالوے خود خان خانان انتظام الدوله را که مقید داشت به تیغ جفا در گذرانید
و لبعد از سه روز مهدے علی خان کشمیرے را تلقین نموده پیش پادشاه فرستاد او آمده بخدع و دغا و کذب افترا ظاهر ساخت که
درویشے صاحب حال وارد شهر گشته در کوٹله فیروز شاه منزل گزیده قابل زیارت است آن ابله مجبور به تلبیس ابلیس مذکور
مغرور گشته جریده بملاقات درویش مجعول قاصد گردید چون بجای معهود رسید بر در حجره که قاتلانش را نشانیده بودند توقف کرد سیف
در دست داشت کشمیرے مذکور سیف را از دست او گرفته پرده را برداشت چون اندرون رفت پرده را افگنده در را از بیرون
بزنجیر بند نمود میرزا بابر خلف اعز الدین داماد پادشاه برین حال آگاه گشته شمشیر کشید و یکے را مجروح ساخت مردم عماد الملک
هجوم آورده اسیرش نمودند و شمشیر از دست او گرفته بر پالکی محفوف نشانیده بحبس خانهٔ سلاطین رسانیدند سه چار او زبک
خونخوار که در حجرهٔ با انتظار ورود پادشاه نشسته بودند بیچاره را بے یراق در حجره تنها یافته بر جستند و زخمهاے کارے دلے در پے زده
از پا لیش در آورده لاشش را بطرف دریا بر ریگ جمنا افگندند و لچه بالباسش را از برکنده عریان ساختند شاید ستر عورتین مانده
بود بعد شش پهر بعض کسان حسب الامر کشمیری مذکور لاشش را برداشته در مقبره همایون پادشاه اجداد سلاطین بابریه مدفون
ساختند و همان روز محی السنه بن کام بخش بن اورنگ زیب را بر تخت سلطنت نشانیده بشاهجهان ملقب ساخت و کشمیرے مذکور
را بجراست او گذاشته خود باعانت و رفاقت دتا که با نجیب الدوله در ستیز و آویز بود شتافت چون معامله نجیب الدوله بصلح
انجامید و آمد آمد احمد شاه ابدالے قرع الواب مسامع جهانیان گردید دتا بطرف لاهور باعانت حکام دست نشان خود راهے
گشت و عماد الملک برجان خود ترسیده نزدیک راجه سورجمل جاٹ بنا بر ادراک انفصال قضیه متنازعه مرهٹه و ابدالی و انتظار
مشاهدهٔ پایان این مشاجره که تا بکجاے انجامد رفته نشست و پناه بقلاع مستحکمه او برد *

ذکر احوال تیمور شاه پسر احمد شاه ابدالی که پدرش او را مع جهان خان در لاهور نشانیده رفت و لشکر کشیدن مرهٹه بر سر او بتحریک عماد الملک و غرور اقتدار خود و گریختن تیمور شاه و جهان خان بکابل و تسلط مرهٹه در لاهور و ملتان و مهیا شدن اسباب ورود ابدالے باز در هندوستان و استیصال افواج عظیمهٔ دکهن بتقدیر خالق زمین و آسمان

چون احمد شاه ابدالی بعد غارت دهلے و قتل متهرا در سنه یک هزار و یک صد و هفتاد هجری چنانچه سابقاً مذکور شد پسر خود تیمور شاه
را مع جهان خان در لاهور گذاشته بقندهار و کابل شتافت جهان خان آدینه بیگ خان را که در لکهی جنگل خزیده بود بنا بر آنکه
شناساے احوال آن ملک و ضوابط عملداری آنجا است استماله بسیار نموده بارسال سند و خلعت حکومت دوآبه مطمئن خاطر
گردانیده خان مرقوم این عنایت را فوز عظیم دانسته بضبط و ربط آنجا پرداخت جهان خان و تیمور شاه بعد چندے آدینه بیگ خان
را نزد خود طلبید او بنا بر عدم اطمینان که داشت پهلو تهے کرده خود را بکوهستان کشید جهان خان مراد خان نامے را بحکومت
دوآبه نصب کرده و بلند خان و سرفراز خان را بکمک او تعین نمود آدینه بیگ خان سکهان را که از عهد معین الملک کثرتے بهم

کرده بودند و آدینه بیگ خان آنها را تربیت میکرد اغوا نموده بر سر مرادخان فرستاد و فوجی از ملازمان خود هم همراه شان داد بعد صف آرائی
لبندخان کشته شد و مرادخان و سرفرازخان تاب نیاورده خود را بجهان خان رسانیدند قوم سکه تمام پرگنات دوآبه خصوص جالندهر
را باشارهٔ آدینه بیگ خان بشدت تاراج نمودند درین اثنا رگهناته راو و شمشیر بهادر هر دو برادر بالاجی راو مع هولکر
ملهار و دیگر سرداران دکهن در جوار شاهجهان آباد رسیده انتظار ساخته میکشیدند آدینه بیگ خان نوشته های متواتر
فرستاده بطرف لاهور بمدد خود طلبید سرداران دکهن که چشم براه چنین تقریبات می باشند رو بلاهور آورده اول با عبدالصمد خان
که از طرف درانیان بحکومت سهرند مامور بود جنگیده دستگیرش ساختند و از آنجا جلوریز بلاهور شتافته قراولان مرهته با افواج
جهان خان آویختند جهان خان بنابر قلت فوج خود و کثرت مرهته ستیز و آویز با اینها صلاح ندیده مع تیمور شاه باضطرار تمام
در شعبان سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری راه کابل گرفت و اسباب و سرانجام فراهم آورده چند ساله را بجا گذاشته درین
غنیمت موفور بدست مرهته افتاد و تیمور شاه مع جهان خان تا دریای اتک عنان باز نکشید و از دریای مذکور گذشته خود را بجای
رسانید افواج مرهته تا آب جهلم تعاقب نموده برگشت و عمل قلیم ملتان و دیرهٔ غازیخان و اطراف آن تا آب چناب کرده شد مرهته قریب
موسم برشکال دیده صوبهٔ لاهور با آدینه بیگ خان بقرار پیشکش هفتاد و پنج لک روپیه سالیانه سپرده بشاهجهان آباد برگشت رگهناته راو
شمشیر بهادر چندی روز مانده عازم دکهن شد و جنکو را برای تسخیر ملک راجهای اجمیر معین نموده در اطراف دهلی گذاشت بحسب تقدیر در ماه محرم شروع سال
هفتاد و دوم ثانیه دوازدهم آدینه بیگ خان فوت شد جنکو فوجداری سهرند بصدیق بیگ خان که از رفقای آدینه بیگ خان بود و دوآبه را بزن
آدینه بیگ خان تفویض نموده سابا نامی مرهته را صوبه داری لاهور داده رخصت کرد سابا بلاهور رسیده تا دریای اتک مسخر ساخت نجیب الدوله
و جمیع افاغنه و راجهای هندوستان از دست مرهته و عماد الملک بجان آمده و زوال عمر و دولت خود از دست برد مرهته برای العین مشاهده نموده عرایض
استدعا بخدمت احمد شاه ابدالی نگاشته خواهان ورود او در عرصهٔ هندوستان شدند احمد شاه جسارت و گستاخی های مرهته
با تیمور شاه و جهان خان دیده و الحاح افاغنه و راجهای هند بآرزوی ورود خود دریافته و بدذاتی و نمک بحرامی عماد الملک با عالمگیر
و خان خانان شنیده اعلام ظفر انجام از قندهار به تنبیه و تادیب مرهته بطرف هندوستان برافراشت ۰

ذکر ورود ابدالی بلاهور و شاهجهان آباد بار ششم و حروبی که با مرهته باروی داد

احمد شاه ابدالی شروع سال هفتاد و سوم ثانیه دوازدهم از آب اتک گذشت و جنگ سهلی از قراولان ابدالی و افواج سابا رو داد
فوج مرهته تاب جنگ ابدالیان نیاورده بلاهور گریخت سابا بر قرب موکب شاه ابدالی آگهی یافته مع افواج خود رخت ادبار
بجانب دهلی کشید صدیق بیگ خان و زن آدینه بیگ خان هم مسلک فرار پیموده بگوشه ها خزیدند احمد شاه ابدالی در ماه صفر
سال مذکور بکوهستان جمو درآمده از راجه آن جا پیشکش لائق گرفت بعد از ان روی توجه بشاهجهان آباد آورد این
آمدن ابدالی مرتبه ششم است که وارد هندوستان شد دران ایام فیمابین دتا و شجاع الدوله و نجیب الدوله مصالحه
درمیان آمده هنوز صورت آشتی انصرام نیافته بود که خبر توجه اعلام شاه ابدالی از لاهور بسیل انتشار یافته بگوش دتا رسید
دتا صلح را ناتمام گذاشته با فوج خود که دران وقت هشتاد هزار سوار جرار با او بود بمقابله احمد شاه ابدالی روان گردید
عماد الملک که عالمگیر و خان خانان انتظام الدوله ناموس خود را کشته بکمک دتا رفته بود از خوف غضب ابدالی پهلو تهی کرده
پناه بسورج مل جات برد او سلوک شایسته با عماد الملک بعمل آورده در قلاع خود جای داد چون احمد شاه از لاهور

این طرف خرامید دید که بسبب آمد و رفت افواج مرهٹه دانه و علف دواب درین راه کم است عبور دریای جمن نموده در انتربید درآمد انتربید عبارت از ملک ابین دریای گنگا و جمناست چون هر دو دریا از کوه کمانون که شمالی هنداست برآمده مبدا انتربید دامن کوه کمانون است و منتهای آن اله آباد که مجمع هر دو دریاست چون شاه با انتربید رسید سعد الله خان و نجیب الدوله و احمد خان بنگش و حافظ رحمت خان و دوندی خان که ملک ایشان در مبدا انتربید واقع شده خود را بشاه رسانیده شرف ملازمت اندوختند شاه خود از راه انتربید خرامید و فوج قراولی را فرمود که براه متعارف مقابل و باره سیر شوند تا چون بجوالی سهرند رسید با فتون قراولی شاه مقابله واقع شد درانیان بزور ترک و تازی مرهٹه را از جا برداشته عقب تر راندند دتا جنگ کنان بجانب شاهجهان آباد رجع القهقری نموده بمیدان بادلی که در سواد شاه جهان آباد است رسید احمد شاه ابدالی درانی باز عبور جمنا نموده بفوج قراولی خود پیوست و بجنگ دتا فرمان داد ابدالیان اطراف دتا را فرو گرفتند و جنگی عظیم در پیوست دتا از فتح و ظفر مایوس گشته برادر زاده خود جنکو را با جمعی قلیل گریزانید تا بدکهن رسیده ماجرا را بعظمای قوم ظاهر کند و خود آخر کار با ساگ فوج از اسپان فرود آمده پا در ستیزه قائم کرد ابدالیان بحملات پی در پی و برق اندازی جزائر دمار از روزگار افواج مرهٹه مع سردار برآوردند و دتا با جمیع همراهیان علف تیغ بیدریغ گردید این واقعه در ماه جمادی الاخری سال هفتاد و سوم از مائة دوازدهم بوقوع رسید میر غلام علی آزاد تخلص بلگرامی تاریخ این جنگ چنین یافته قطعه کرد سلطان عصر درانی پی قتل دتا به تیغ دشمن کاه + گفت تاریخ این ظفر آزاد + نصرت پادشاه عالی جاه + احمد شاه ابدالی بعد مقتول شدن دتا بتعاقب جنکو پرداخت و بهمان روز بعد فتح پانزده کروه راه پاشنه کوب رفته متصل بسرای الله وردی فرود آمد و تا نارنول عنان باز نکشید درین اثنا خبر بهولکر ملهار که در سکندره قریب چنگیز اقامت داشت رسید او بعد استماع قتل دتا خود را بسرعت تمام نزد سورجمل جاٹ رسانیده استدعا کرد که باتفاق همدیگر با ابدالی باید جنگید سورجمل جواب داد که با فوج ولایت تاب جنگ میدان ندارم هرگاه ابدالی بملک من درآید در قلعه نشسته هر چه از دست برآید خواهم کرد دران آوان افاغنه خزانه و رسد غله برای لشکر ابدالی از محالات خود می بردند هولکر ملهار بران قافله دوید افاغنه خبر رسیدن او را شنیده بمقتضای دور اندیشی خزانه و اجناس غله هر قدر توانستند آن طرف گنگا بردند تتمه را هولکر رسیده تاراج نمود شاه ابدالی این خبر شنیده شاه پسند خان و شاه قلندر خان ابدالی را با جمعیت پانزده هزار سوار بتنبیه هولکر تعین نمود نامبردها از نارنول بشاه جهان آباد که هفتاد کروه راه است چهل کروه در یک شب و روز خود را رسانیده و روز انه در دهلی آرام کرده نصف شب جمنا را عبور کردند و وقت صبح صادق بسکندره رسیده برسر هولکر ملهار ریختند هولکر مضطرب الاحوال با سه صد کس بر اسپان برهنه پشت سوار شده گریخت باقی سرداران و لشکریان همه قتیل و اسیر گردیده احمال و اثقال همه بتاراج ابدالیان درآمد شاه ابدالی هم متعاقب فوج خود از نارنول بشاهجهان آباد آمده چون موسم برشکال قریب رسیده بود و اطراف شاهجهان آباد از ننگ و تاز افواج مرهٹه ویرانی داشت بطرف شرقی دهلی در نواح سکندره بیست کروهی شاهجهان آباد در انتربید که اکثر بلاد افاغنه آنجا بود چهاونی مقرر فرمود و نجیب الدوله را فرستاد که رفته شجاع الدوله را برموافقت او راضی ساخته از صوبه اوده بحضور بیارد نجیب الدوله از راه اٹاوه بقنوج آمد و شجاع الدوله برای ملاقات او برگذر مهدی پور مضافات ملانوه رسیده بعد استحکام عهود و مواثیق با نجیب الدوله ملاقات نموده میرزا امانی خلف خود را نائب صوبه و راجه بینی بهادر را مدار المهام حل و عقد امور ملک داری مقرر گردانید در اواخر ذی قعده سال هفتاد و سوم از مائة دوازدهم با جمعیت ده هزار سوار مع نجیب الدوله روانه شد و چهارم ذی الحجه سال مذکور اشرف الوزرا شاه ولی خان وزیر احمد شاه ابدالی باستقبال

شجاع الدوله

شجاع الدوله شتافته بحضور شاه رسانید احمد شاه نهایت عنایت و مهربانی نموده شجاع الدوله را با پسر خود تیمور شاه معانقه کنانید شجاع الدوله استدعای نواختن نوبت خود در لشکر شاهی نمود اول احمد شاه گفته بود که خلاف ضابطه است او جواب داد که نوبت من بخشیده پادشاه هندوستان بخشیده شما نیست و من نوکر شما هم نیستم شاه قبول نموده ماذون ساخت لیکن تمام توپ شاهی در نقاره خانه شجاع الدوله نوبتش را مے زدند و خبر قتل دتا و مستاصل شدن فوج او و فوج هولکر به دکهن رسید سداشیو راؤ عرف بهاؤ و برادر عم زاده بالاجی را و بار سرداران نامی و سپاه و کار آزموده جنگ جو و فوج سنگین و توپخانه مودب بآداب فرنگ بسر کردگی ابراهیم خان کاردی و سرداری بسواس راۓ پسر بالاجی را و بنهیه تدارک و انتقام کشتے از ابداسے و برانداختن بنیاد سلاطین بابریه و نشانیدن بسواس راؤ بر تخت سلطنت رهگرای هندوستان گردید ؏

ذکر ورود سداشیو راؤ معروف به بهاؤ مع بسواس راؤ بداعیه عظیم و مستاصل گردیدن کل افواج دکهن و ظفر یافتن ابدالی بتقدیر قادر حکیم قدیم

چون سداشیو راو بهاؤ با کروفر بسیار وارد جوار اکبرآباد گردید راجه سورجمل جاٹ بوساطت هولکر ملهار بملاقات بهاؤ آمد بهاؤ بنفس خود یک کروه استقبال نموده سورجمل را دید و عماد الملک هم در حوالی متهرا آمده به بهاؤ پیوست بهاؤ بصلاح چنین دید که بالفعل طغیان آب مانع عبور جمنا و مقابله با شاه ابدالی است شاهجهان آباد را بدست باید آورد باین اراده پیشتر نهضت نموده روز دو شنبه سال هفتاد و سوم از مائه دوازدهم هجری یک ساعت نجومی از روز مذکور برآمده داخل شاهجهان آباد شد و متصل حویلی سعد الله خان فرود آمد یعقوب علیخان بهمن زئی برادر شاه ولی خان وزیر احمد شاه ابدالی که از طرف شاه درانے قلعه دار شاه جهان آباد با جمعیت بسیار قلیل بود بمدافعه استاد فوج مرهٹه یورش آورده بر اسد برج و دروازه خضری هجوم نمود و فوجے بطرف دهلی دروازه نیز شورش افگند از قلعه چند نفر معدود مغلیه ابدالی برق اندازی میکردند فوج جنگجو زیر جهروکه دیوان خاص متصل فصیل قلعه ایستاده از طرف متعالیش گاہے آواز بندوق بگوش مردم میرسید و از سلیم گڈه یک توپ سرے دادند که گوله اش بهواۓ میرفت دران فرصت هولکر ملهار و جنکو برادرزاده دتا که گریخته بدکهن رفته بود بر دروازه خضری استاده سعے وافر در شکستن دروازه کردند چون دروازه تخته های برنجے و میخهای آهنین و نهایت استحکام داشت در عرصۀ چهار گهڑے هم کارے از پیش نرفت درین اثنا قریب پانصد کس از مردم مُهل راؤ و عقب شان ملازمان هولکر و جنکو از جانب اسد برج بالای فصیل قلعه برآمدند و تا محلهای سلطانے دست برد کرده آنچه بدست شان مے آمد از بالای قلعه پائین مے انداختند و بکشادن ابواب قلعه نمی پرداختند چون در قلعه هم چندان فوجے نبود کسے متوجه حراست آن طرف نمیشد بعد خبردار شدن ده بیست مغل ابدالی مهدو قهادر دست گرفته از طرف سلیم گڈه آمده ده دوازده نفر مرهٹه را بضرب بندوق و شمشیر بخاک هلاک غلطانیدند مرهٹه ها در زمان حواس باخته از بالای فصیل قلعه خود را بر زمین انگندند و دست و پای خود شکسته قلعه بدست آمده را از دست دادند و سرداران مرهٹه در حویلی سعد الله خان که قریب قلعه است جمع شده گرد قلعه مورچال قائم کردند و عماد الملک و سورجمل که بنابر اوقات پرستی راه رفاقت بهاؤ پیموده بودند درین قلعه ستانی بی التفاتے نموده تماشائے بودند مرهٹه در محاصره قلعه اهتمام تمام نمود و ابراهیم خان کاردی که بهاؤ او را از دکهن همراه آورده بود آتش خانه فرنگ همراه داشت سه چهار توپ در ریگستان زیر قلعه آورده بر بنگله اسد برج و برج مثمن و محلهای پادشاہے گوله هائش چون تگرگ فرو ریخت و عمارات

دیوان خاص و رنگ محل و موتی محل و شاه برج شکست عظیم راه یافت الا به حصانت و رصانت قلعه ضرری نرسید معرکهٔ جنگ بدستور
گرم و هر روز زد و خوردی از بندوق می شد یعقوب علیخان مذکور که قلعه دار بود چون ذخیرهٔ قلعه مفقود و وصول کمک از شاه درانی متعذر دید
بمرهٹه پیغام داد که بشرط ناموس و مال قلعه را تسلیم شما میکنم بهاؤ صلح و تسخیر قلعه غنیمت شمرده قبول نمود و بعد استحکام عهود و مواثیق از
قلعه برآمده در حویلی علی مردان خان فرود آمد و برکشتیها نشسته عبور جمنا نمود و با احمد شاه ابدالی پیوست و نوزدهم ذی الحجه سال مذکور
مذکور قلعه بدست بهاؤ افتاد و حرم سرای شاهی و جمیع کارخانجات سلطنت باختیار مرهٹه رفت ذلک تقدیر العزیز العلیم بهاؤ قلعه داری
شاهجهان آباد بنارو شنکر برهمن تفویض نموده جمعی را بحراست قلعه همراه او کرد برخی از تلامذهٔ میر غلام علی آزاد تخلص بلگرامی
نقل میکرد که مرا از طرف بهاؤ بسفارت نزد شجاع الدوله رفتم سودی نکرد و مصالحه میسر نیامد شجاع الدوله آنچه نفس الامر بود با من گفت
که از مدتی براهمهٔ دکهن بر هندوستان مسلط شده اند الحال این بلا بر سر ایشان از دور حرص و طمع و بدعهدی و بدسلوکی آمده
که روادار آبرو و رفاه و آسایش احدی از خلق خدا نیستند و همه را برای خود و اقوام خود میخواهند مردم از دست شان بجان
آمده برای پاس ناموس و آبروی خود و رفاه عالمی شاه ابدالی را بمنت از ولایت طلبداشته و صدمات او را نسبت
بایذای مرهٹه برای خود سهل انگاشته اند الحال صلح امکان ندارد سورجمل جاٹ هم از ضایع و نیات این جماعه راه بدر
دریافت که انجام کار اینها مقرون بخیر نخواهد بود بی رخصت از شاهجهان آباد برخاسته به بلم گڈه که یکی از قلاع اوست رفت
و دیانت و تنگ چشمی بهاؤ بمرتبه بود که سقف دیوان خاص بادشاهی را که از نقرهٔ مینا کار بود کنده مسکوک ساخت و طلا آلات
و نقره آلات مزار اقدس حضرت مقبرهٔ نظام الدین معروف باولیا و مرقد محمد شاه مثل عودسوز و شمعدان و قنادیل وغیره طلبیده
مسکوک نمود القصه چون بهاؤ از قلت علف و دانه دواب بتنگ آمد و اخر ایام برشکال باراده اندوختن زر و بال تاراج
اموال رعایا و برایا که بدایع و ودایع الهی اند برگردن خود داعیهٔ حرکت از شاه جهان آباد تصمیم داد و بیست و نهم صفر سال هفتاد
و چهارم از مأت دوازدهم شاهجهان ثانی السنه را از نام سلطنت معزول نموده مقید کرد و میرزا جوان بخت خلف شاه عالم بادشاه
که پدرش در نواح بنگاله و عظیم آباد در ستیز و آویز بود برآورده در شاهجهان آباد بر تخت نشانیده و وزارت غائبانه بشجاع الدوله
مقرر کرد غرض آنکه شاه ابدالی با شجاع الدوله بدگمان گردد و سنگ تفرقه در اجتماع ایشان افتد و نارو شنکر را در قلعه شاهجهان آباد
بدستور گذاشته خود با تمامی فوج بطرف کنجپوره که عبدالصمد خان ابدالی و قطب خان روهیله و نجابت خان زمیندار آن سرزمین اقامت
داشتند و رسد غله وغیره از آن طرف دریای جمنا بلشکر شاه میرسانیدند نهضت نمود و این عبدالصمد خان همان است که در فوجداری
سهرند بدست مرهٹه افتاده آخر خلاصی یافته بود و هفتم ربیع الاول سال مذکور بهاؤ در آن جا رسیده قلعهٔ کنجپوره را محاصره نمود
چون گرفتن قلعجات با توپخانه فرنگی کار سهلی است باندک اهتمام ابراهیم خان گاردی قلعهٔ مفتوح و عبدالصمد خان و قطب خان
مقتول گشتند و دست بتاراج کنجپوره دراز کرده دقیقه از نهب و غارت فرو نگذاشت شاه درانی باستماع این خبر چهرهٔ غضب
برافروخت دیگران انتقام بجولان آورده با آنکه هنوز دریای جمنا پایاب نشده بود باتفاق افواج ظفر امواج هیجدهم ربیع الاول سال
مذکور از گذر باگپت قریب شاهجهان آباد بدلالت شجاع الدوله اسپها را بدریا زده بعضی پایاب و بعضی بشنا گذشته بار و بنه هم بهمین
صورت عبور نمود بهاؤ باستماع این خبر از دلیری و بیباکی افواج ابدالی متحیر گشته از کنجپوره که قاصد سهرند بود ناچار سه مسافتی که طی
نموده بود در دو کوچ معاودت نموده بپانی پت آمد و درین وقت چهل هزار سوار جرار جنگ دیده آزموده کار همراه خود داشت
و هولکر ملهار و شمشیر بهادر بالاجی راؤ و بسواس راو پسر بالاجی راؤ که رئیس کل بود هر یکی با جمعیت همراه بسی

تو و علاوه فوج بهاؤ هر یکی را دود نخوت در دماغ پیچیده و شعلهٔ غرور شان سر بفلک کشیده و ابراهیم خان گاردی با دوازده هزار بندوق چقماقی و توپخانهٔ بضابطهٔ فرنگ نیز همراه بهاؤ ملازم سرکارش بود با وجود این همه از دحام مرهته خود را مرد میدان ابدالیان ندیده ناچار خلاف ضابطهٔ خود در سواد شمالی پانی پت حصاری از توپ خانه که آنرا اسد آهنین توان گفت دور لشکر خود کشید و خندقی در توپ خانه حفر نموده از خاک خندق مذکور حصار دیگر آراستند بعد سه روز از ورود اینها موکب منصور ابدالی و همراهیانش بیست و یکم ماه مذکور مقابل لشکر مرهته رسیده فرود آمد و جنگ ترادلی تو پ و رهکله و بان و بندوق و تیر و نیزه و شمشیر شروع گردیده هر روز جمعی ره نورد بادیهٔ فنا میگردیدند ابدالیان در اطراف لشکر دایره وسا گشته طرق وصول اجناس غله از هر طرف مسدود ساخته نمی گذاشتند که دانه در لشکر تواند رسید گر طرف لاهور که پشت لشکر مرهته بود از آن سمت الا جاث که از حجابر زبان معروف نواح سهرند است غله می فرستاد دُرانیان بران هم تا بو یافته سی ریختند چون احمد شاه ابدالی دید که با وصف تنگی قافیه مرهته از زنجیره بندی توپ خانه بر نمی آید لاجرم بیست و هشتم ربیع الآخر سال مذکور تورس بر زنجیره توپخانه مقرر کرده سواری فرمود جهان خان و شاه پسند خان و نجیب الدوله مقدمة الجیش و عقب اینها شجاع الدوله و احمد خان بنگش و حافظ رحمت و دوندی خان و فیض الله خان پسر علی محمد روهیله و برپشت اینها احمد شاه ابدالی مع شاه ولی خان وزیر که اشرف الوزرا لقب داشت و از آن طرف مرهته نیز مستعد شده بفاصلهٔ یک بان پرتاب از لشکر بر آمده ایستاد بعد کوشش و کشش بسیار که از اول ظهر شروع جنگ شده بود چون ساعتی از روز باقی ماند روهیله ها سی پیاده همراهیان نجیب الدوله قریب ده هزار کس بعد برق اندازی و بان افگنی بلشکر در آمده بکوته یراق با خصم در آویختند بلونت راؤ خسر پورهٔ بهاؤ که قوت بازوی او بود بزخم گولی از اسپ بر زمین غلطیده رهگرای ملک فنا گردید همین روز جنگ اختتام یافت پردهٔ ظلمت شب مانع امتیاز بیگانه و آشنا گردید و مفارق فریقین گشت و روهیله با چیرهٔ دستی خود ظاهر کرده از لشکر بر آمدند و بلشکر خود رسیده آرمیدند درین اثنا خبر رسید که گوبند پنڈت مکاسدار ضلع اٹاوه با جمعیت ده هزار سوار و خزانهٔ بسیار و رسد غله آن طرف دریای جمنا بسبب رهنوازی شاهجهان آباد رسیده اراده دارد که مرهته و غیره را که متعلقهٔ نجیب الدوله است تاراج نماید و براه انتربید بالا رفته از گذر گنج پوره عبور کرده شامل افواج بهاؤ و غیره گردد شاه ابدالی عطائی خان درانی و پسر عبد الصمد خان را که در گنج پوره کشته شد با جمعیت پنجهزار سوار به تنبیه گوبند پنڈت تعیین فرمود مشار الیهما از گذر آگره و باک پت عبور کرده بایلغار در شاه دره رسیده نائب ناروشنکر قلعه دار را که در انجا بود مع همراهیانش بقتل رسانیدند و بر اخرش بغازی الدین نگر که شش کروه از شاهجهان آباد است شتافته مردم مرهته را که در انجا بودند قتل نموده بجلال آباد که فرودگاه گوبند پنڈت و همان روز در انجا وارد شده بود رسیده بر سرش ریختند و او را با همراهیانش علف شمشیر بی زنهار ساختند و غنائم بسیار از نقد و جنس و دواب بدست آورده سر گوبند پنڈت بریدند این گوبند پنڈت همانست که در محاصرهٔ شکرتال عبور گنگا کرده آتش فتنه بر افروخت و از رعب ضرب دست شجاع الدوله گریخته بدنا ملحق شده و این واقعه بیست و نهم جمادی الاولی سال مذکور بوقوع پیوست *

ذکر جنگ آخر که افواج دکهن مع بهاؤ و بسواس راؤ و غیره سرداران مستاصل گشته بیخ و بنیاد عمر و دولت مرهته بر کنده گشت و تا مدتی اثر جماعهٔ مذکوره در هندوستان نمایان نبود و در تمام قلمرو هندوستان یک نفر مرهته نمی نمود

چون ایام محاصره و محاربه امتداد یافت و کثرت نجاسات و فضلات و ززات معسکر مرهته را مالا مال تعفن ساخت و بلای قحط و غلا نیز

بنوعی بالا گرفت که صدای لشکر گرسنگی مردن آغاز نهادند بمضمون لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا ظاهر گشت محصوران
بتنگ آمده باتفاق قرار دادند که آخر از گرسنگی سپاه و دواب هلاک میشود بهتر آنکه یکبار بهیأت مجموعی خود را بر مخالف زنیم تا انچه
در نصیب است حاصل آید و بتاریخ ششم جمادی الاخری روز چهارشنبه سنه هفتاد و چهارم از مائة دوازدهم فوجها ترتیب داده
و ابراهیم خان را مع توپخانه فرنگی پیش رو گذاشته از سنگر برآمده رو بلشکر ابدالی آوردند سرداران هند و روسای هم
آنقدر فرصت دادند که افواج مرهته بر سر گویان از سنگر رو بمیدان بیرون آمدند چون مفاصله در مقابله کمتر ماند ابراهیم خان
تگرگ باری گوله توپ از حد گذرانید و بهاؤ مغلیه ملازم خود را حکم پیش رفتن داد آنها اسپان را عنان داده مقابل عساکر ابدالی آمدند
بعد ازان شجاع الدوله و نجیب الدوله و دیگر روسای لشکر تکیه بر عون و صون خداوند قهار نموده در جلت عظمته نموده دست
بشمشیرهای خون آشام برده بر مخالفان حمله آوردند و پیش قدمان لشکر ابدالی و شجاع الدوله و نجیب الدوله اول قراولان مرهته را از شمشیر
جزایر آتش بار گرفتند چون بعضی آنها مثل اقبال مرهته برگشت جلو ریز بر اثر آنها تاختند اکثری درین حمله مقتول گشته بقیه السیف
گریزان خود را در هجوم مردم بنه که باصطلاح هند بهیر ش خوانند انداختند اهل بهیر بمشاهده صورت حیرتان فرار سیمای قرار گشته
رو بفرار نهادند بهاؤ و بسواس راو جمیع سرداران شکست فوج قراولی و اضطراب اهالی بهیر دیده با جمعیت سی هزار کس بر
ابدالیان و شجاع الدوله و نجیب الدوله و غیرهم حمله آوردند و سیفها کشیده و نیزه ها بر گوش اسپها بانیده بهیأت مجموعی خود را
بر فوج ابدالی انداختند و غلغله بر هر گوش عساکر را کر ساختند ازین طرف جمیع افواج بحر امواج خصوص شجاع الدوله و
نجیب الدوله و قشون شاه ابدالی داد مردی و مردانگی داده با اعدا در آویختند و خون بهادر برابر خاک میدان ریختند و تا یک
ساعت زمین و آسمان در چشم نظارگیان تیره و تار و غبار عرصه کارزار ابر خون بار بود بعد ازان که زمان مذکور سپری گشت خلق بیشمار
از لشکر مرهته ره نورد خراب آباد عدم گشته از سرداران اول بسواس راو ولیسر بالاجی راو که شهزاده آنها بود در عین شباب بزخم تفنگ
آهنگ صحرای عدم نمود و برابر او سپه سالار سداشیو راو عرف بهاؤ برادر عمزاد بالاجی راو بمصداق آیه صدق پیرایه فباؤا بغضب
من الله کشور هستی را وداع فرمود و جنکو و غیره سرداران بیش از حد حصر علف تیغ بیدریغ گردیده راه بیدای ناپیدای فنا در نوردیدند
و ابراهیم خان گاردی اسیر گشته ساعتی سرمایه انبساط الاهیان میدان بود و پس از زلال آب شمشیر از سر عطش گذشت و در بحر ممات
غوطه در گشت زمین معرکه لاله زاری بود از خون کشتگان و عرصه کارزار خوابگاه از خود گذشتگان تا هر کجا نظر کار میکرد لاشها
افتاده و سر در قدم یکدگر نهاده بیست و دو هزار غلام و کنیز دکهنی نژاد که اکثری از اولاد و احفاد سرداران متوسلان
بود در لشکریان ابدالی تقسیم یافت و غنائمی که در احاطه انحصار نگنجد از جواهر و نقود و اجناس دیگر و توپخانه و پنجاه هزار اسب و دو
لکهه گاو و چندین هزار شتر و پانصد فیل کوه پیکر بدست عساکر منصوره افتاد چون شاه ابدالی این فتح بعد قتل دنا نموده میر غلام علی
آزاد تخلص بلگرامی تاریخ آنرا چنین فرموده قطعه شاه بهاؤ رالیس از دنا بگشت + کرد در انجام و در آغاز فتح + صور نامی خامه
تاریخش نواخت + شاه درانی نموده باز فتح + لقیة السیف که آواره دشت ناکامی شدند رعایای هند از تاجران گرفته
کمینه مردم اینجا است و هم بنا بر دل برسی که از مرهته داشتند بر کسی ابقا نکردند و در قتل و اسیر و غارت دقیقه مهمل نگذاشتند
شمشیر بهادر برادر علاتی بالاجی راو پسر باجی راو که از بطن کنچنی بود بدست یاری غارتگران راه در عین گریز رقص بسمل نموده از
سرداران نام آور غنیم احدی جان بسلامت نبرد مگر دو سه کس ازان جمله بودند هولکر ملهار و پتیل مهاجی سیندهیا که
بهزار خرابی خود را بمالوه رسانیده و ازانجا به پونه آمد بعد وقوع این شکست فاحش بالاجی هم بغصه مرگ گشته پس از پنج ا

و سیزده روز نوزدهم ذی قعده سال مذکور به پدر و برادر خود ملحق گشت و چند روز پیش از تلف شدن بهاؤ با فوج پیر و مرشد انها باسید و نامی ملقب به وجیهت که در اورنگ آباد سکونت داشت بمقرات صلے خود شتافت و مریدان و معتقدان خود را را هنمای ملک فنا گردید بالاجی چند ماه قبل از فوت خود رسوم حقداران دهات مثل مقدم و پٹواری و بجارو گاذرو حجام و حداد و غیرهم ضبط نموده بمستاجران داد و مبالغ خطیرے ازین وجه داخل خزانه حرص او شد آخر مبارک نیامد هنوز این بدعت در تمام پرگنه ها ے عمل او جاری نشده بود که ایزد تعالے شانه دست او را بر حقوق غربا کوتاه ساخت بیت ای زبردست زیردست آزار گرم تا کے بماند این بازار + قال الله تعالی و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و شاه ابدالی لبد حصول این فتح از نادر گاه که میدان پانی پت بود خرامیده در سواد دہلے منزل گزید و چند روز توقف نموده سلطنت هند برای شاه عالم و وزارت بنام شجاع الدوله و امیر الامراے بنام نجیب الدوله مقرر فرموده بهر دو سفارش همدیگر نموده نجیب الدوله را مامور بودن شاه جهان آباد و نگهداشتن میرزا جوان بخت به نیابت شاه عالم و طلبیده داشتن او از بنگاله نمود و شجاع الدوله را نیز سفارش شاه عالم نموده امر بافاعت و طلب داشتنش فرموده و خلاع فاخره مع اسپ و یراق خاصه بخشیده بصوبه او که اوده و اله آباد بود مرخص کرد و خود هم شانزدهم شعبان سال مذکور از باغ شالامار دہلے بقصد قندهار بکران همت زیر ران کشید و گاه مراجعت قندهار نمود تاریخ این معاودت یافته اند و بلا بجا رسیده نواب خود را انجا گذاشته بیشتر گردید +

ذکر معاودت شجاع الدوله بر صوبه هاے خود و آمدن باستقبال استدعای پادشاه بصوبه هاے مذکور و بعض سوانح که باتفاق پادشاه از شجاع الدوله بظهور رسید

شجاع الدوله در ماه مبارک رمضان سال مذکور بصوبه اوده مراجعت نموده قطع منازل میفرمود و یکے از رفقاے او که سید صالح صادق القول از مردم دهات و اودر زمین سید نجف علی نام دارد بافقیر نقل نمود که بهنگام رفتن برفاقت و اعانت ابدالی در جوار و نواح سکندره دو سه ماه قبل از ورود ما افواج مرهٹه که دران نواح گرم تک و تاز بود با جماعتی غیر معلوم جنگید لاشهای بسیار دران میدان افتاده بود اکثرے را سباع صحرا خورده و جسدهای بوسیده افتاده بودند دران جمله لاشها لاش جوانی تخمیناً بیست ساله ساله کم و بیش با لباس پاکیزه که دگله سفید در برش بود افتاده بر دتهاے بزرگ و ریش تراشیده داشت و مطلق آسیبے بلاش و لباسش نرسیده بود ملا عباس نام هراتی و سه چار کس دیگر باتفاق لاش مذکور دیده متعجب شدیم بعد از نه ماه که برفاقت شاه ابدالے گذرانیده قرین فتح و ظفر برہاکو و غیره مراجعت نمودیم اتفاقاً گذر ما باز بر همان میدان افتاد و از جمیع لاشها غیر از استخوان بوسیده نشانے باقے نبود مگر همان لاش تا آنوقت هم بهمان قسم مع لباس برش مسلم حتے موسے بر و تهالیش هم نریخته بود ملا عباس و ما چند کس این احوال دیده حیرت کردیم و ملا عباس گفت که این عزیز بے شبهه از شهداست و همانجا توقف نموده چون معسکر هم نزدیک شده بود کسے را فرستاد و بیلداران را طلبیده قبرے براے او حفر نمودیم بعضے کفنها همراه داشتند خواستند برآورده دهند ملا عباس منع نموده گفت که این شهید است او را کفنے نمے باید لباسش کفن اوست و نماز خوانده با همان لباس در خاکش سپردیم بیت کس نداند کا مذران بحر عمیق سنگریزه قرب و لدر یا علیق + القصه شجاع الدوله در ماه مبارک مذکور بصوبه خود رسید بلا توقف از لکهنو برآمده دوره ملحق صحبت شده والیسیده بود مشغل بنارس رسیده چنانچه در دفتر دوم در ضمن سوانح بنگاله و عظیم آباد گذشت شاه عالم

از عظیم آباد برآمده لبرای سید راجے رسید و شانزدهم ذی القعده شجاع الدوله بملازمت پادشاه ناصیهٔ ارادت نورانی نموده
پادشاه را همراه خود بردوکوچ بکوچ تا به جهوسے رسیده بردریاے گنگا از کشتیهای بسته پنجم ذی الحجه سال مذکور عبور نموده
الٰه آباد را مرکز اعلام گردانید بیستم ذی الحجه در جاجو رسیده جهاؤنی نموده گماشته های مرهٹه را که دران جوار بودند بدر نموده
ازان سید یک قلم عمل آنها برداشت و عمال پادشاهے منصوب گردیدند و بعد انقضای موسم برشکال ربیع الآخر سنه هزار
وصد و هفتاد و پنجم اعلام اقبال بطرف کالپی برافراشت و بر صوبه های خود راجه بینی بهادر را نائب گذاشت و شاه عالم پادشاه
را همراه گرفته عبور دریای جمن نموده کالپی را از گماشتگان مرهٹه انتزاع فرمود و از انجا بجهانسے خرامید قلعه دار مرهٹه چند روز
جنگیده آخر تاب نیاورد و پنجم رجب سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و پنجم قلعهٔ مذکوره مفتوح گردید تا آنوقت شجاع الدوله کار وزارت
مے کرد اما خلعت نیافته بود بیست و یکم ماه مذکور بعنایت خلعت هفت پارچه مع چارقب و بالاۂ مروارید و قلمدان مرصع سرفراز گشت
و بیست و چهارم ماه مذکور میرزا امانی پسر شجاع الدوله بعطای خدمت داروغگی دیوان خاص اختصاص یافت ٭

ذکر برخے از سوانح دکهن که همدرین ایام روے داد بخواهش خداوند ذوالمنن

چون بتاریخ نوزدهم ذی قعده سال هفتاد و چهارم از مائه دوازدهم بالاجے راؤ از دنیا گذشته برادر و پسر اکبر خود ملحق گشت
و ریاست بر پسر کهتر او مادهو راؤ که صغیر السن بود و برادر اعیانے او رگهناته راؤ عاید شد در سنه هفتاد و پنجم از مائهٔ دوازدهم هجرت
آصف جاه ثانے نظام علے خان با فوج ظفر موج مع امیر الممالک صلابت جنگ سید محمد خان از قلعه بیندر که دران جا چهاونی شده بود
بنا بر بعضے جهات غیر معلومه اول متوجه اورنگ آباد شد در گهناته راؤ و مادهو راؤ نیز با فوج سنگین از پونه حرکت کرده در میدان
شاه گڈه فریقین نزدیک بهم رسیدتا اورنگ آباد فی الجمله زد و خوردی واقع شد آصف جاه ثانی بنه و اثقال زائد را در اورنگ آباد
گذاشته بیست سوم ربیع الآخر سال مذکور بقصد پونه از انجا نهضت نمود و مرهٹه را زده زده تا هفت کروهے پونه رسانید
در اثنای راه تونکه را که شهر لیست برلب دریای گنگ دکهن مشتمل بر بت خانه معتبری و مرهٹه در دولت خود عمارات عالیه در انجا
طرح انداخته بسوخت و بت آنجا را شکسته عمارات را با زمین برابر کرده قریب بود که پونه هم باین حالت رسد ناگاه ناصر الملک
میر مغل خان پسر نشین نظام الملک آصف جاه بنا بر غبار یکه با برادر داشت و راجه رام چندر که عمده سردار لشکر آصف جاهے
بود بنا بر مجانست ملت و دلالت هتک حرمت بت و بتخانه با مرهٹه ساخته شب بیست و هفتم جمادی الاولے سال مذکور
برخاسته بمرهٹه پیوستند و کاری که نبایست بعمل آوردند بعد وقوع این سانحه مرهٹه یله آصف جاه و امیر الممالک را
سبک پنداشته بروز دیگر از چارسو یورش آوردند و توپها مقابل آورده بازار گوله اندازی و مرد آزمائے گرم ساختند نمکخواران
و جان نثاران آصف جاهے از توپخانهٔ خود برآمده بجنگ گونه براق پرداختند و به نیروے شمشیر آبدار صاعقه کردار
خس و خاشاک وجود اعادے را بآب و آتش داده اکثرے ازان جماعه را برخاک هلاک افگندند چون از معتمدان دیوان
در گهناته راؤ جماعت کثیرے بباد فنا رفتند مرهٹه تاب نیاورده خود را از میدان بکنار کشیدند و دیگر افواج
آصف جاهے اینقدر مسافت طے کرده تا هفت کروهے پونه رسید و هر چند مدافعه و مزاحمت نمودیم سود سے
نبخشید که پونه هم معرض آتش بے زینهارے شود و سکنه پونه هم پیش رگهناته راؤ آمده فریاد بر آوردند که سے خواهے
خانمان ما را بردست مسلمانان بباد دهے ناچار رگهناته راؤ با مادهو راؤ معتبران را فرستاده پیغام صلح

کردند و ملک بیست و هفت لک روپیه از صوبهٔ خجسته بنیاد و صوبهٔ بیدر بدل صلح آصف جاه ثانی تسلیم نمودند این مصالحه هشتم جمادی الثانیه سال مذکور الصدر واقع شد و سال گذشته درهمین تاریخ شاه ابدالی بر بهاؤ ظفر یافت و آصف جاه از انجا کوچیده جانب بیجا نگر بسمت محالات راجه رام چندر خرامید و در پاداش حرکت نبوی که از او بوقوع آمد ملک او ما پایال سم عساکر منصوره گردانید و شروع موسم برشکال چهاردهم ذی الحجه سنه هفتاد و پنجم از مائة دوازدهم باراده جهانبانی بالعزم داخل قلعهٔ بیدر شد و همان روز امیر الممالک را در قلعهٔ مذکوره مقید کرد و امیر الممالک صلابت جنگ یکسال و سه ماه و شش روز در قید گذرانیده بیستم ربیع الاول روز پنجشنبه سال هفتاد و هفتم از مائة دوازدهم از زندان بدن خلاصی یافت و بوسعت آباد آخرت شتافته در جوار مزار شیخ محمد ملتانی جا یافت و آصف جاه ثانی که در قلعهٔ بیدر منزل داشت فرمان شاه عالم جانی گهر را که بنام او مشتمل بر تفویض صوبه داری دکهن از تغیر امیر الممالک صلابت جنگ صادر شده بود استقبال نموده بصفا لیاقه معروف گرفت و راجه پرتاپ نوت را که بر همنی حجر بیدی ساکن سنگمیر است مختار و مدار علیه معاملات گردانیده کار رای ملکی باختیار او واگذاشت و رگھناتھ راؤ و مادھو راؤ بعد مصالحهٔ مذکوره در پونه جا وطنی نموده برشکال را گذرانیدند ضمن لبسال هفتاد و ششم از مائة دوازدهم فیما بین عم و برادر زاده مخالفتی روی داد کارگزاران مادھو راؤ خواستند که قابو یافته رگھناتھ را مقید سازند رگھناتھ راؤ شنیده سوم ماه صفر سال مذکور با اندک مردم جریده از پونه برآمده راه ناسک گرفت محمد مراد خان بهادر اورنگ آبادی که از نوکران عمده آصف جاه ثانی و باستمالت مرهٹه مامور بود در اورنگ آباد اقامت داشت خبر سرزده برآمدن رگھناتھ راؤ شنیده چهاردهم صفر مذکور با جمیعتی از اورنگ آباد دویده در نواح ناسک با رگھناتھ برخورد رگھناتھ که کمال سراسیمگی داشت آمدن محمد مراد خان مغتنم شمرده باعزاز تمام پیش آمده ملاقات نمود و روسای مرهٹه از رفاقت محمد مراد خان گمان کردند که آصف جاه جانب رگھناتھ دارد ازین جهت اکثری با او گرویده در رفاقت مادھو راؤ غلت بالاجی راؤ تھاون درزیدند و جمعیت شایسته با رگھناتھ فراهم آمد و از راه اورنگ آباد باحمدنگر شتافت مادھو راؤ هم با افواج خود از پونه برآمده بر دوازده کروهی احمدنگر بیست و پنجم ربیع الآخر سال مذکور برادرزاده و عم باهم جنگیده و مادھو راؤ شکست یافت و از میدان برگشته روز دیگر عذر خواه پیش عم خود رگھناتھ آمد آصف جاه هم بمدد رگھناتھ برآمده نزدیک بیاور درگاه رسیده بود که در ینجا تمنا زع اختتام پذیرفت چون موکب آصفجاهی بموضع بیدر کانو رسید رگھناتھ همانجا باستقبال آصف جاه شتافته ملاقات نمود و بایدگر رسوم متعارفه و ضیافتها بعمل آمد رگھناتھ راؤ ملک پنجاه لک روپیه و قلعهٔ دولت آباد در جلدوی این عنایت باصف جاه گذرانید و اسناد درست نموده بوکلای آصف جاهی حواله نمود چون این عمر شکرف بحسن تردد محمد مراد خان بهادر بکرسی نشست راجه پرتاپ نوت دیوان مدار علیه آصف جاه از راه عناد و حماقت نتوانست دید پیش از ان که عمل و دخل گماشتگان آصف جاهی در ملک و قلعهٔ دولت آباد شود صلح را برهم زده آصف جاه را بران داشت که رگھناتھ را معطل باید کرد و بعوض جانوجی پسر رگھوجی بهوسله مکاسدار صوبه برار را بتطمیع آنکه ترا بجای رگھناتھ قائم می کنیم طلبیده ملازم رکاب آصف جاه ساخت و ناصر الملک پسر ششم نظام الملک آصف جاه که رفته رفیق مرهٹه گشته بود عدم التفات آنها بحال خود دیده کبیده خاطر گشته برخاسته آمد و بار دیگر با آصف جاهی پیوست و رایات آصف جاهی با فوج سنگین متوجه تادیب رگھناتھ شد رگھناتھ طاقت مقابله در خود ندیده آوارگی و تاراج ملک که اصل شیوهٔ مرهٹه است اختیار کرد و باسی هزار سوار

بر سر اورنگ آباد آمده در سواد غربی شهر معسکر ساخت و زرے وافر از شهریان درخواست مؤتمن الملک ناظم اورنگ آباد با وجود
قلت سپاه و سامان حرب در کمال حزم و هوشیاری باستحکام بروج و بارهٔ حصار شهر پرداخته بر طرف و بر قطعه حصار بهمت خان بهادر
کوتوال شهر برادر اعیانی محمد مراد خان مذکور و دیگر متصدیان و اعیان شهر تقسیم نموده بانتظار کمک آصف جاه تا نیے با مرهٹه
بلطائف الحیل گذرانیدن آغاز نهاد رگھناته راو این معنی را دریافته تسخیر حصار در خاطر تصمیم داد و بیستم شعبان اول صبح سال
هفتاد و هفتم از مائهٔ دوازدهم همراهیان اش بر آبادی خارج شهر پناه ریخته دست تاراج دراز کردند و رگھناته راو با فوج خاصه خود شمالی
شهر استاده و بیش قدمان رفقای او نردبانها بپاے دیوار قلعه استوار ساخته و فیلان کوه پیکر متصل دیوار آورده چندکس بر دیوار
برآمدند و تخته هاے دربارا بر دیوار گذاشته آلت عروج بر بروج نمودند و خواستند که تخته دروازه دیوار کلان باغ ارک شکسته
اندرون درآیند بهمت خان و میرزا محمد باقر خان و عموم تماشائیان جنگ جو و سکنه با آبرو بضرب تیر و تفنگ و کفش و سنگ بمرتبه
تلاش ها نمودند که خام طبعان بسیار در پای دیوار راه آخرت سر گرفتند و در اطراف هم مردم بسیار از لشکریان رگھناته راو مجروح
و قتیل گشتند درین گرمے معرکه تیرے وگوے تفنگے بفیلبان رگھناته راو رسید و همین تیر فاروق دار و گیر گردید رگھناته راو
دست حیرت بدندان ندامت خائیده از یورش برگشت و خبر قرب وصول موکب آصف جاهی شنیده رخت ادبار بطرف
بکلانه کشید و بیست و ششم ماه مذکور آصف جاه وارد اورنگ آباد شد مرهٹه چون اراده داشت که در ملک برار آمده غبار تاراج
و فتنه برانگیزد آصف جاه غرهٔ ماه رمضان بمنازل طولانی قریب بالاپور رسیده سد راه گشت و مرهٹه از انجا برگشته از نزدیکے
اورنگ آباد گذشته جانب حیدر آباد شتافت آصف جاه هم عطف عنان نموده تا دریای گنگ دکھن سبیل تعاقب پیمود در انجا
صلاح چنین در ایها برین قرار یافت که تخریب دیار مرهٹه بر تعاقب او انجح است آصف جاه تعاقب را گذاشته متوجه پونه
گردید و بعد برآمدن از کتل احمد نگر سرداران را مع سپاه بهر نواح مقرر و معین نمود که بتاراج مواطن و مساکن مرهٹه پرداز ند و
خود بده کروہے پونه رسیده معسکر ساخت سکان پونه قبل ازین گریخته بقلاع و امکنه صعب المسالک رفته بودند لشکریان آصفجاه
یکقلم عمارات پونه را سوخته با خاک برابر کردند و در نهب و تخریب اطراف پونه و ممالک محروسهٔ مرهٹه دقیقهٔ فرو نگذاشتند ناظم قدرت
ایزدی را در عهد بالاجی و بهاو از دکھن تا لاهور کسے را مجال نبود که بر کاه اینها را دست مزاحمت تواند رسانید و درهمین چند روز
اموال و امتعهٔ سکان پونه که دار الملک آنها بود بیغمای غارت گران درآمده عماراتیکه بصرف لکوک تیار شده بود محل سوز آتش
نهب و غارت گشت میر اولاد محمد زکا برادر زادهٔ میر غلام علی آزاد تخلص بلگرامی را تاریخی درین خصوص بخاطر گذشته ثبت افتاد
رباعی آصف جاه دوم سلیمان اعلام + آبادی قوم برهمن سوخت تمام + تاریخ شنو ز شعلهٔ طبع زکا + آتش زد پونه را سپاه
اسلام ۔ رگھناته راو بحیدر آباد رفت غرهٔ ذی قعده سال مذکور کوشش زیاده از حد در تسخیر حصار آنجا نمود اما از حسن اهتمام شجاع الدوله
بهادر دردل خان اورنگ آبادی ناظم حیدر آباد که جمعیتے مناسب نگهداشته بندوبست قلعه داری بآئین شایسته نموده بود هم اساس
قدم جرأت فشرده بضرب توپ و تفنگ صدمات حملات مرهٹه را رد نموده نگذاشتند که پای عزیمت بیشتر توانند گذاشت و بسیاری
از جماعهٔ مذکوره را طعمهٔ کام خون آشام توپهای اژدر دم ساخت و بضرب تفنگهای افعی عمل نیز اکثر اجل گرفتگان را مقطوع الامل
گردانید رگھناته راو از انجا هم خائب و خاسر برگشت بعد ازین سانحهٔ احوال سوانح دکھن و آصف جاه ثانی به تفصیل معلوم این خاکسار
نشده تا نگاشته آید اگر بنحوے مسموع و محقق شود انشاء الله تعالی مرقوم خواهد شد اینقدر باجمال متحقق است که الی الآن که
شروع سال نود و پنجم از مائهٔ دوازدهم است آصف جاه ثانی نظام علیخان بفرمان روائے اکثر ممالک محروسهٔ موروثهٔ دکھن

مشغول موافق معمول فرانسیس میکنند وشاید در حروبی که اکنون جماعهٔ انگلشیه را با حیدر نایک و مرهته در صوبه ارکات ونواح پونه
واحمدآباد گجرات اتفاق افتاده دخالت او هم معین ونصیر حیدر نایک و مرهته ها است والله تعالی اعلم +

ذکر ورود احمد شاه ابدالی نوبت هفتم بممالک هندوستان وقتل جماعهٔ بسیاری از سکهان وبدست آوردن سورجمل جاٹ قلعه اکبرآباد وتصرف نمودن خزائن ودفائن که از سلاطین بابریه دران قلعه از مدتها ذخیره بود

سورجمل جاٹ بعد معاودت شاه ابدالی بکابل وقندهار اعتنائی بوجود نجیب الدوله نکرده وسلطنت شاه عالم بن عالمگیر ثانی را
که بسفارش شاه ابدالی بادشاه شده در نواح عظیم آباد بود وپسرش میرزا جوان بخت را نجیب الدوله بولیعهدی برگزیده
با خود در شاهجهان آباد داشت سست انگاشته با قلعه دار اکبرآباد راه سازش باز کرده وبه تطمیع زر نقد در ماه ذیقعده سال هفتاد و
چهارم از مائه دوازدهم هجری با وجود مشاهدهٔ چنان فتحی عظیم که شاه ابدالی در همان سال نموده مرهته ها را با وجود چنان شوکت نیست
ونابود گردانید اندیشه نموده قلعه مذکوره را گرفت وجمیع اسباب پادشاهی که دران قلعه بود متصرف گردید وقوم سکهه که احوال
آن جماعه دربیان سوانح عهد فرخ سیر مفصل شد واز زمان معین الملک بنابر بی خبری او وتعدی عمالش کل رعایای لاهور
همان مسلک اختیار نموده انبوه عظیمی دران فرقه بهم رسیده مسالک خودسری عرصه را فاخته وشاه ابدالی را دوردیده
علم بغی وتمرد برافراشته نائب احمد شاه ابدالی را که در لاهور بود کشتند وحسابا نامی را از قوم خود بپادشاهی برداشته سکه
بنام او زدند واطراف صوبهٔ لاهور را متصرف گشته جمیع خلق خدا لاسیما مسلمانان را دنیهار رسانیدند احمد شاه ابدالی باستماع
این خبر باز عازم لاهور گردید واین نهضت وطرف هند مرتبهٔ هفتم است که در سال هفتاد وپنجم از مائه دوازدهم اتفاق افتاد
چون بلدهٔ لاهور محل نزول افواج وعساکرش گردید فرقهٔ سکهان باستماع خبر آمد آمد او گریخته در ضلع روهی که طرق دشوار
گذار دارد اجتماع وازدحام نمودند محال مذکور در نواح سهرند وعمل آلا جاٹ مرزبان آنجاست قریب دو لک سوار وپیاده چون
درانجا فراهم آمد احمد شاه ابدالی اصغای این خبر نموده ایلغار فرمود ولوو کرده راه درعرض دو روز طی کرده یازدهم رجب
سنه یکهزار ویکصد وهفتاد وپنج هجری بسر وقت جماعهٔ مذکوره رسید ناگهانی برآنها ریخت ودود از نهاد شان برآورده قریب
بیست هزار کس را طعمهٔ شمشیر خون آشام ساخت ومتاعیکه کمیت آنرا غیر علام الغیوب احدی نمیداند بغنیمت برد بعد ازان
اطراف وجوانبش تاخته بقتل وتاراج آن نواح پرداخت چون ازان امر مطمئن خاطر گشت هفتم شعبان سال مذکور قرین فتح و
فیروزی داخل لاهور گردیده رحل اقامت افگند وبانتظام اضلاع آنجا کوشیده نورالدین خان ابدالی را که از نبیرهٔ اعمام شاه
ولی خان وزیر او بود برسر سکهه جیون صوبه دار کشمیر متعین نمود +

مجمل احوال سکهه جیون کشمیری وتمرد او با شاه ابدالی وظفر یافتن نورالدینخان بران هندوی نیم مسلمان

سکهه جیون از قوم کهتری متوطن کابل را ابتدا متصدی اشرفی لوز راشاه ولیخان وزیر احمد شاه ابدالی بود ویکبار او را احمد شاه برای طلب زر محالات تنخواه
کابل نزد معین الملک بسفارت فرستاده ودر سال شصت وهفتم از مائه دوازدهم عبدالله خان ایشک آغاسی ساکن کابل تسخیر کشمیر روانه نمود وسکهه جیون مذکور را نیز همراه
او کرد واو صوبه مذکوره را از دست صوبه داری که از طرف عالمگیر ثانی بود انتزاع نموده خواجه کیچک را بافوجی از افاغنه نایب گذاشت وسکهه جیون را بدیوانی
آنجا مقرر نموده خود برگشت بعد چندی سکهه جیون سرداران افاغنه را بکشت وخواجه کیچک را اول مقید کرده بعد ازان از کشمیر اخراج نموده واز عماد الملک

صوبه داری آنجا بمهر عالمگیر ثانی بنام خود طلبید و خطبه و سکه بنام عالمگیر کرد و تمام صوبه را مع خالصه و جاگیر ضبط نموده مالک و متصرف
گشت زیاده روی و نیکو خوبی بود و در عقائد قریب الاسلام مزار بزرگان کشمیر و باغهای آنجا را مرمت نمود و هر روز بعد فراغ از دیوان
دو صد کس از مسلمانان را و بر دری خود الوان اطعمه میخورانید و هر ماهی در دوازدهم و یازدهم طعام پخته بر مردم تقسیم میفرمود و با واردین
اگر درویش و اگر غیر آن می بود در خور حال هر کس رعایتی میکرد و در هر هفته یکروز مشاعره قرار داده شعرای کشمیر را احضار مے نمود و در
آخر مجلس طعام میفرمود و پنج کس از شعرای مستعد را ده کس موزون طبعان کمکی مقرر نموده مامور فرموده بود که تاریخ کشمیر از ابتدای
آبادی تا زمان او تحریر نمایند نام هر پنج کس منفصل میشود محمد توفیق تخلص و نام اصلی او بزبان کشمیری لاله جو است در عهد خود در کشمیر
نظیر نداشت این مطلع از وست مطلع تیرت از سینه من دل زده آید بیرون * همچو آنکس که ز ماتم کده آید بیرون + دوم محمد علیخان
متین تخلص مؤلف تذکره حیات الشعرا مشار الیه پسر حسام الدینخان ایرانی است ساکن کشمیر و در زمره منصبداران پادشاهی
انتظام داشت سوم میرزا قلندر برادر خرد متین تخلص او گاهی قلندر و گاهی قنبر بود و گویند صاحب لکه بیت بود چهارم محمد علی
ملقب به پنبه نام یک کس دیگر را درین وقت متذکر نبوده ام القصه احمد شاه ابدالی انور الدین خان مذکور را با فوجی از خیل
ابدالیان و قزلباش و ایلات خراسان جمعی را از راجه جمو بدلالت راه و اعانت خواسته بتسخیر کشمیر تعیین نمود مخفی نماند که راجه جمو
هنگام ورود لشکرکشان در جاهای دور دست صعب المسالک رفته می نشست و بفرستادن مبلغی پیشکش خود را از صدمات
و آفات آنها محفوظ میداشت چون ورود بکشمیر بدون رهبری و دلالت کشمیریان از ممتنعات است و سکه جیون براه عبور
و مرور افواج بالاتفاق کشامره مسدود نمود احمد شاه را تدارک او ضرور شده بود بنا برین استعانت درین خصوص براجه جمو برده
بوساطت شاه ولی خان وزیر او را طلب داشت راجه که اندیشهای بسیار از چنین کسان مے نمود راضے بآمدن نبود شاه ولیخان
در اطمینان او مبالغه را از حد بدر برده پسر خود را پیش او فرستاد که تا معاودت راجه مذکور بطور ضمان نزد مردمان او باشد چون باین
صورت اطمینان خاطرش میسر آمد حاضر گشته جمعی را بهمراهی افواج ابدالی بطور بدرقه تعیین نمود تا بر دریای چنهار که مابین کوهستان راه کشمیر
میگذرد و نهایت عمق دارد و عبور اسپ و اشتر از آن راه متعذر است از درختهای طولانی پل بسته انور الدینخان را مع فوج بگذرانند بعد این خدمت
از ابدالی رخصت یافته بجای خود شتافت و انور الدینخان از راه مذکور دریا را عبور نموده بحدود کشمیر در آمد سکه جیون بر مضائق گذرهای صعب المسالک
مردم را بمدافعه و مزاحمه نشانیده بود انور الدینخان بتجربه کثرت بسیار غالب آمده کشامره را از شعاب جبال برداشت و اکثری را آواره صحرای عدم
ساخت و خود متعاقب گریختگان تاخته بشهر کشمیر رسید سکه جیون با جمعی که همراه بود دست آرا گردیده بقدر طاقت دست و پا زده مغلوب گشته هم ایشان
گریخته او با بعضے از خواص و جمیع اهل و عیال اسیر آمد احمد شاه ابدالی بعد استماع خبر فتح انور الدین خان را بنیابت کشمیر مامور نموده در سنه
هفتاد و هفتم از مائه دوازدهم عزم معاودت بقندهار تصمیم داد و از لاهور طبل رحیل کوفته عطف عنان بکابل نمود این آخر آمدن احمد شاه
ابدالی بهندوستان است بسبب عدم بندوبست خراسان که خاطرخواهش میسر نگشت فرصت بندوبست لاهور و استیصال جماعه
سکهان نیافت و صوبه لاهور و ملتان و ٹھٹھه از دست گماشتگان او بدر رفته سکهان را تسلط و اقتدار در آن دیار علے ما هے
علیه میسر آمد گاه گاهی او و پسرش افواج بطرف ملتان فرستاده تاخت و تاراجی بعمل مے آوردند اما در لاهور و ملتان عمل ابدالے
انتظام آن هر دو صوبه کما ینبغی الی الآن که سال نود و پنجم از مائه دوازدهم است نشده و سکهان نهایت اقتدار و کثرت بهم رسانیده
هر ضلعه از اضلاع صوبه های مذکور سیکے از روسای جماعه مسطوره در کمال جاه و غرور در دست خود دارد و با رعایا نهایت حسن
سلوک نموده ملک را آبادان کرده اند لیکن بلده لاهور از درجه شهریت افتاده رونقے که داشت ندارد و اعیان و اشراف آن دیار

بکمال عسرت و خرابی گرفتار گشته اکثرے جلای وطن و غربت در زیده آواره گردیدند و برخی مصائب و محن در ساخته در خرابه های خود افتاده اند در نیولا که اواسط سال نود و پنجم هجری از مائه دوازدهم است افواج میرزا نجف خان ذوالفقار الدوله امیر الامرا در ان نواح تا قرب جوار بلدهٔ لاهور رسیده و جنگهای متعدد جنگیده غلبه خود بر جماعهٔ مذکوره بظهور رسانیده بعد ازین تا چه شود +

ذکر احوال جماعهٔ مرہٹہ و اصل آنہا و اسباب اقتدار یافتن جماعهٔ مذکوره بر سبیل اجمال

از باستان نامها هویداست که در سوالف زمان فرماندهان هند بر مردم دکهن غالب بوده و افواج را فرستاده تا لنکا و سراندیپ مسخر نموده زیر و زبر میساختند مگر از اوائل عهد محمد شاه بادشاه بسبب نفاق امرای بی عقل و غیرت قوم مرہٹہ در ممالک هند راه یافته اکثر بلاد و صوبجات هندوستان را مسخر نموده و خلق خدا از دست آنها انواع ایذا و اضرار یافت الا بعضی از صوبجات مثل اوده بسبب حیلولت گنگا و مدافعهٔ برهان الملک و اخلاف او و بنگاله و عظیم آباد بجرأت و پایداریهای مهابت جنگ و صوبجات لاهور و ملتان و ٹھٹھه وغیره بنابر بُعد بعید از مراکز دولت دکهنیان در قبضهٔ و تصرف آنها نرفت اگرچه صدمات افواج آن جماعه باینجاها هم رسید اما چنانچه باید جاهای مذکور مسخر آنها نگردید چون مذکور این جماعه بتقریبات چند در ضمن صفحات گذشت ذکر اصل و اتباع این جماعه بنابر رفع نگرانی مستخبران آثار ضرور افتاد و مخفی نماند که مهارشت عبارت از دلو گیر و اطراف آن است و ساکنان آن جا را مرہٹہ گویند و زبان مهارشتی مخصوص این ملک است و ریاست این قوم در جماعهٔ بهوسله بوده از چند سال بر اولاد باجی راؤ قرار یافت چنانچه ذکرش آید نسب بهوسله براجه های اودیپور می پیوندد و راجهٔ اودیپور معظم راجهای راجپوتانه است الحال هم که اقتداری مثل راٹهور و کچهواهه وغیره ندارد احترام او همه امثال و اقرانش می نمایند و از راجه ها هر که نو بر مسند راج می نشیند راجهٔ اودیپور برای او قشقه می فرستد و او آن قشقه را افتخار خود دانسته بر پیشانی می کشد و لقب راجهٔ اودیپور رانا است و نسب رانا شهرت دارد که بنوشیروان عادل میرسد و بعضی از مورخان آورده اند که چون سعد وقاص ایران را فتح نمود اولاد نوشیروان آواره گشته یکی از آنها بهند افتاده بمرتبهٔ راجگی رسید و اولاد او خود را رانا خواندند اما آنچه محققین ارباب سیر گفته اند از ان معلوم می شود که این سخن اصلی ندارد و باعث شهرت انتساب رانا به نوشیروان آنست که پرتاب چند دعوی راجگی و امارت کرده قوت یافت و اولاد رام پور را بر انداخته خود بر هند مستولی شد و خراجی را که از قدیم راجهای هند بملوک عجم می فرستادند باز گرفت و ترک توسل نمود انوشیروان عادل لشکر بهند فرستاد که او را بسته بدرگاه برند پرتاب چند عاجز شده از خواب غرور بیدار شد و بسالار لشکر التجا برده زمین بوسید و از کرده استغفار کرد و هرچه بضاعت و اموال داشت با دختر خود نزد کسری فرستاده بزاری و مسکنت امان طلبید انوشیروان او را بخشیده امارت داد بعد از و اولادش خود را رانا خواندند و بمرور ایام راجگان اطراف و اکناف آنها را فرو گرفته جز اندک زمینی از مملکت در تصرف اولاد پرتاب چند نماند لیکن دیگران ایشان را همیشه تعظیم و تکریم میکردند و از متوسلان کسری می شمردند چون پرتاب چند دختر خود را بخدمت انوشیروان فرستاده بود اولادش خود را از خویشان و اقربای نوشیروان خواندند اما بغیر از فرستادن پرتاب چند دختر خود را اصلا مناسبت ایشان را با انوشیروان نیست و دخترش اگرچه داخل پرستاران حرم سرای کسروی شده اما تولد طفلی چنانکه سیر معتبره بران گواه است بعمل نیامده و بغیر از یک فرزند که هرمز است و والدهٔ او یکی از بنات اکابر عجم دیگر فرزندی از صلب انوشیروان نبوده القصه یکی از اولاد رانا که از بطن دختر بخاری بود چون هنود چنین فرزند را که از غیر کفو و بدون عقد بضابطهٔ آنها باشد از جملهٔ اولاد

نمی شمارند بسبب بی اعتباری خود مادر اخوان و اقوام از او دسے پور برآمده بکشور دکهن افتاد و در طرف کرناتک سکونت ورزید
و از جهت عمدگی نسب با عمده های دکهن خویشی بهم رسانید اولاد او دو فرع شدند یکی آنتولیه دوم بهوسله از قوم بهوسله ساهوجی
اول در سلک ملازمان برهان نظام شاه انتظام داشت ثانیاً با ابراهیم عادل شاه پیوسته نوکری او برگزید ابراهیم عادل شاه در اواخر
عهد خود پرگنه پونه وغیره در جاگیر ساهوجی مقرر کرده بخشید ساهوجی در انجا برسم زمینداران طرح توطن انداخت و چندے بحاشیه
نوکری صاحبقران ثانی شاه جهان نیز بر دوش خدمت گرفته خود در یساق میگذرانید و پسرش سیوا در جاگیر قیام داشت چون
ابراهیم عادل شاه را عارضهٔ مرض الموت تا دو سال امتداد کشید اختلالات بسیار در مملکت او پدیدار آمد و اکثر سپاه کوکن
برخاسته به بیجاپور آمد و آن ولایت و قلاعش از لشکری که حراست آنجا کما ینبغی تواند نمود خالی ماند درین اوقات سیوا که رب النوع
قوم بهوسله است و مجموعے بود از هوشیارے و حیله سازی و شجاعت جمعیتی فراهم آورده شیوهٔ تمرد آغاز کرد و قلاع
را که از حراست پیشگان و اسباب قلعه دارے تهی بود متصرف گشت درین اثنا روزگار ابراهیم عادل شاه بسر آمد و پسرش علی عادل شاه
بجای پدر جلوس نمود چون او بنابر ابتدای سلطنت و صغر سن استقلال بهم نرسانیده بود فتور بسیار در مملکت او رو نمود و سیوا
روز بروز قوت گرفته بر تمامی قلاع کوکن استیلا یافت و حصون تازه بنفس خود احداث نموده قریب چهل قلعه سابق و لاحق پر از
سامان قلعه داری بهم رسانید و باستظهار قلاع و جنگلهای صعب المسالک بجمعیت خاطر و فراغ بال سر از اطاعت علی عادل شاه
بپیچید و سالها جادهٔ مخالفتش در نوردید و افضل خان را که رکن عظیم سلطنت علی عادل شاه بود بدغا کشت و فوج او را یغما نمود و رستم خان
که او هم از عمده های آن دولت بود شکست فاحش داد بعد از ان خاطر بالکلیه از دغدغهٔ عادل شاهیان پرداخته شروع بهنگامه
سازی و تاخت و تاراج اطراف و نواح کوکن نمود چون مملکت کوکن متصل بدریای شور است بعضے بنادر را نیز متصرف گشت و
قطاع الطریقے دریا را ضمیمه راهزنی صحرا گردانید و بعضے اوقات که قابوے یافت بر برخی از مواضع متعلقهٔ هند بلکه ممالک
محروسه اورنگ زیب عالمگیر هم دست جرأت دراز و پامال تگ و تاز مے نمود چون این خبر بمسامع اورنگ زیب رسید بامیر الامرا
شایسته خان صوبه دار دکهن فرمان داد که بدفع سیوا پردازد و مهاراجه جسونت راتهور نیز باتفاق امیر الامرا برین مهم مامور شد
امیر الامرا و مهاراجه جسونت جد و جهد وافر در تادیب سیوا و تخریب ملک او نمود سیوا با بعضے از اصدقای بے نام و نشان که از
اقربای او و در زمرهٔ ملازمان امیر الامرا منسلک بودند رجوع نموده آنها را تحریک بغدر و دغا فرمود نمک بحرامان مذکور به بهانه
شادی یکے از اولاد خود شبی ازدحام نموده در سال هفتاد و سوم از مائة یازدهم برادر دی امیر الامرا شبخون زدند ابو الفتح خان
پسرش درین معرکه شهید و امیر الامرا ازین غفلت مورد عتاب پادشاهی و معزول از خدمت مذکور گردید و صوبه داری دکهن
بشاهزاده محمد معظم تفویض یافت چون مهم دکهن از مهاراجه جسونت دلخواه پادشاه بکفایت نرسید اورنگ زیب عالمگیر او را بحضور
طلبید و بجای او راجه جے سنگه را تعین فرمود جے سنگه سیوا را گوشمال لائق داده قافیه او را تنگ ساخت سیوا چاره غیر از اطاعت
ندید و نزد راجه جے سنگه بدون سلاح آمده با او ملاقات کرد و بیست و سه قلعه و ملک ده لک هون پیشکش سرکار پادشاهی نموده بموجب
التماس راجه جے سنگه فرمان پادشاهی مشتمل بر عفو جرائم بنام او صادر شد و سنبها پسرش بمنصب پنجهزاری سرفرازے یافت و سیوا
مع پسر خود سنبها داعیهٔ تقبیل عتبهٔ خلافت نموده بیست و هم ذیقعده سنه یکهزار و هفتاد و شش در اکبرآباد دولت زمین بوس اندوخت
و مورد عنایت خسروانه گردید اما بمقتضای دهقانیت و عدم ادراک صحبت سلاطین عنایت پادشاهی درباره خود زیاده بر تبه
توقع داشت بگوشه رفته با رام سنگه پسر راجه جے سنگه اظهار رنجش نمود حکم شد که من بعد از دولت حضور مهجور باشد و کاناظان

بپاسداری او مقرر شدند اما سنبها پسرش که بی تقصیر بود از مجرا ممنوع نشد و مرکوز خاطر پادشاه آن بود که بعد چندی سیوا را
از تعلیم خانهٔ ادب برآورده و مشمول عواطف گردانیده رخصت انصراف ارزانی دارد سیوا این معنی را در نیافته بعد سه ماه و نه روز
بیست و هفتم صفر وضع خود تغیر داده با سنبها راه فرار گرفت و بدکهن رسیده هنگامه آرای فساد گردید و صوبه داران دکهن به تنبیه
و تادیب او می پرداختند تا آنکه بیست و چهارم ربیع الآخر سنه یکهزار و نود و یک غبار هستی او فرو نشست سنبها پسرش بهمان
اعلام خیره سری های پدر برپا داشت آخر عالمگیر خود بنفس نفیس متوجه دکهن شد بیست و سیوم ربیع الاول سنه یکهزار و نود و سه اورنگ آباد
خجسته بنیاد را مرکز نزول خود ساخت و تا آخر عمر بیست و پنج سال کامل بر گوشمال مرهته صرف نمود اما از تهاون بعضی امرای رکاب که برای
اغراض خود انفصال هنگامه مرهته نمی خواستند استیصال جماعهٔ مرهته صورت نگرفت سنبها را و پسر او جود آمدند رام راجه و ساهوجی
بعد رحلت عالمگیر مرهته را شیوهٔ شرکت در ملک پادشاهی دوانیدند رفته رفته دست تصرف بممالک خارج دکهن رسانیدند تفصیل این اجمال
آنکه در اواخر عهد عالمگیر قرار یافته بود که با مرهته صلح در میان آید باین طور که از محصل ملک سه فی صد روپیه بعنوان دیس مکهی حصهٔ مرهته
مقرر باشد و آنها مطیع فرمان پادشاهی بوده تجاوز از حکم ننمایند و احسن خان میر ملنگ را با اسناد دیس مکهی نزد
مرهته فرستاد که عهد و پیمان محکم ساخته سرداران مرهته را بملازمت پادشاه بحضور آرد آخر رای پادشاه برگشت و میر ملنگ
را که هنوز اسناد حوالهٔ غنیم نکرده بود باز طلبید و در عهد شاه عالم بهادر شاه سر صد ده روپیه دیس مکهی از جمعهٔ رعایا الغنیم مقرر شد
و سند پادشاهی حوالهٔ مرهته گردید بهادر شاه بعد فتح کام بخش در سنه یکهزار و یکصد و بیست و یک هجری از دکهن لوای معاودت
بهندوستان برافراشت و صوبه داری دکهن با میر الامرا ذوالفقار خان مرحمت شد امیر الامرا داود خان پنی را به نیابت در دکهن گذاشت
داود خان با مرهته اتفاق نموده مقرر داشت که آنچه از ملک وصول شود سه حصه از سرکار پادشاهی و حصهٔ چهارم از مرهته
باشد سوای دهم حصه دیس مکهی که سابق از رعایا مقرر شده سندش را مرهته از شاه عالم بهادر شاه در دست داشت این
تقسیم تیر باری و ساری گشت اما سند چوتهه مرهته نیافته بود چون امیر الامرا حسین علیخان بهادر را با پادشاه ناچاقی رو داد
و فرخ سیر باغوای خانه براندازان بسرداران دکهن خصوص ساهو راجه پسر سنبها در باب مخالفت امیر الامرا متواتر می نوشت
و در حضور با قطب الملک عبد الله خان هر روز پرخاش تازه بر می انگیخت و قطب الملک متواتر امیر الامرا را بآمدن دهلی تاکید
می نوشت امیر الامرا علاج از دشمن خانه به بیگانه ساخته در سال یکهزار و یکصد و بیست و نه با راجه ساهو بوساطت محمد انور خان
برهانپوری و سنکراجی ملهار صلح کرد و بشرط عدم تاخت و تاراج ملک و عدم قطع طریق و نگاه داشتن پانزده هزار سوار در رکاب ناظم
دکهن اسناد چوتهه و سر دیس مکهی شش صوبه دکهن بمهر خود با تنخواه کوکن وغیره که راج قدیمش نامند حواله نمود و بالاجی
بشوناته از برهمن کوکنی وکیل ساهو راجه مقرر شد و در هر پرگنه دو عامل از جانب مرهته منصوب شدند یکی مکاسدار که چهارم حصه
وصول کند دیگری نائب دیس مکهی بعد انعقاد این صلح ملک دکهن که بعلت نزاع عظیم خراب بود اگرچه بآبادی گذاشت اما ضبط پادشاهی
برخاست و این تربیع نحوست تثلیث بهم رسانیده خرابیها از او زائیده و امیر الامرا بعد مصالحه در سال یکهزار و یکصد و سی هجری عالم علیخان
برادرزادهٔ خود را در دکهن نائب گذاشته با فوج سنگین قریب سی چهل هزار سوار ملازم سرکار و فوج مرهته بسرداری بالاجی بشوناته
عازم دار الخلافه شد و بعد عزل فرخ سیر و اجلاس رفیع الدرجات در سال سی و یکم از مائهٔ دوازدهم پایهٔ سنکراجی ملهار را بلند
ساخته صاحب اختیار دکهن گردانید و او را باتفاق بالاجی بشوناته نزد عالم علیخان فرستاد این هر دو بدکهن آمده تسلط تمام
بنوعی بهم رسانیدند که از عالم علی خان نامی بجز نبود و بعد عالم علیخان بانقضای عمر دولت سادات بارهه بالاجی بشوناته

نیز در گذشت و پسر او باجی راؤ قائم مقام پدر و مدار المهام سرکار ساهو راجه گردید در سال سی و هفتم از مائه دوازدهم که محمد شاه بادشاه
صوبه داری مالوه بگردهر بهادر ناگر داد و او آمده و دخیل گردید در سال سی و نهم از مائه دوازدهم ملهار از قوم شبان که منجمله سرداران
رفقای باجی راؤ بود از دکن بمالوه رفته با گردهر بهادر جنگید چون گردهر بهادر و دیگی از اولاد خن که بجای او نشسته حراست شهر
اوجین سی نمود در جنگ ملهار کشته شد صوبه مالوه لگدکوب تاخت و تاراج مرهته بود سال چهل و سوم از مائه دوازدهم محمد خان بنگش
صوبه دار مالوه گردیده باوجین رسید اما بسبب غنیم که همیشه بتاخت و تاراج اجین و اطراف می پرداخت نقش بنگش درست نشست
و سال چهل و پنجم صوبه داری مذکور براجه جی سنگه صاحب رصد مقرر گشت او بنابر جنسیت کیش بیشتر از پیش در تقویت و تربیت
باجی راؤ کوشیدن گرفت و گجرات که بعد تغیر سربلند خان براجه ابهی سنگه راتهور مقرر شده بود مرهته بتحریک حامد خان دعموی
مذکور همراه یافته شورشی سر انگیخت باجی راؤ ضعف سلطنت و خفت عقل ارکان حضور دریافته و اسباب اقتدار خود بعد تسلط
بر هر دو صوبه مهیا دیده قدم جرأت پیش گذاشت مظفر خان برادر صمصام الدوله بمهم او مامور شده بملک مالوه در آمد تا سرونج
رسیده طالب نبرد مرهته گردید باجی راؤ ترک مقابله اصلح دیده بدکن برگشت و مظفر خان جنگ ناکرده مظفر و منصور بدار الخلافه
عطف عنان نمود در سال چهل و هفتم از مائه دوازدهم باز باجی راؤ اراده هندوستان نمود و اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر و امیر الامرا
صمصام الدوله خان دوران به تنبیه او مامور شدند و هر دو گروه بتفاوت سی چهل کروه بطرف مالوه خرامیدند باجی راؤ
هم دو فوج کرده فوجی را بسرداری پیلاجی جادو بمقابله وزیر فرستاد و فوجی را بسرکردگی ملهار بمقابله امیر الامرا تعین
نمود پیلاجی با وزیر سه چار بار جنگیده هر بار مغلوب شد امیر الامرا علی الرغم وزیر طرح صلح انداخت و مصالحه نموده باتفاق وزیر
بدار الخلافه برگشت و در سال چهل و هشتم از مائه دوازدهم امیر الامرا باستدعای جی سنگه سوائی بادشاه را راضی ساخت
صوبه داری گجرات و مالوه بباجی راؤ دهانید در سال چهل و نهم باجی راؤ با فوج عظیم از دکن بمالوه رسیده رتق و فتق صوبه
مذکوره گردید و بعد دلجمعی از آن مکان بسر راجه بهدا و ررفت و موضع اتیر دار الاقامه راجه مذکور را محصور نموده مفتوح ساخت راجه
خود را بالکهٔ صعب المسالک کشید و باجی راؤ بعد تاراج ملک بهدا در خواست کرد انتر بید که عبارت از ملک مابین گنگا و جمنا است
مدآید پیلاجی جادو را مقرر کرد که از دریای جمن گذشته با برهان الملک که در آن وقت از صوبه خود حرکت کرده نزدیک اکبرآباد
رسیده بود در آویزد پیلاجی جمنا عبور نموده با برهان الملک مقابل شد برهان الملک غالب آمده جمع کثیری را مقتول
و مجروح ساخت پیلاجی باضطراب گریخته از آب جمن گذشت و بهزار خرابی خود را پیش باجی راؤ رسانید اما فوج
او اکثر در آن آب نیکام نهنگ اجل رفتند و قریب یک هزار و پانصد کس باسیری در آمدند برهان الملک هر کدام را یک یک
چادر و دو دو روپیه داده مرخص کرد باجی راؤ خفت عظیم کشیده رو بشاه جهان آباد آورد افواج بادشاهی آنچه در حضور بود
بیرون شهر برآمده بمحافظت شاه جهان آباد و دهلی پرداخت و باجی راو اطراف شهر را تاخته شورشی در جوار شهر داشت تا آنکه
اعتماد الدوله و صمصام الدوله و برهان الملک و غضنفر جنگ بنگش که بمدافعه او مامور گشته سی چهل کروه دورتر از شهر بودند در رسیدند
باجی راؤ صرفه در جنگ ندیده از راه اکبرآباد بمالوه برگشت و این سوانح در دفتر دوم مفصل شده چون آصف جاه در سال
پنجاهم از مائه دوازدهم بحضور آمد و صوبه داری مالوه بتغیر باجی راؤ مفوض شد آصف جاه عازم مالوه گردید باجی راؤ
هم از دکن باستقبال او شتافته در سواد بوپال آویزه شهاروی داد درین ضمن خبر آمد آمد نادرشاه عائق تنبیه باجی راؤ
گشت و آصف جاه بحضور آمد در آن زمان که آصف جاه در سواد بوپال با باجی راؤ در ستیز و آویز بود رگهوجی بهوسله مکاسد صوبه برار

که از نبیرهٔ امام ساهو راجه بود شجاعت خان الهٰ آبادی را که از جانب آصف جاه نائب نظامت صوبهٔ برار بود در ماه رمضان سال مذکور
جنگیده بکشت و چون ذهن عظیم از ورود نادر شاه بسلطنت هندوستان رسید چنانچه ذکرش در دفتر دوم گذشت بلاجی راو جاگیرات
منصب داران دکهن را که از طرف پادشاه و آصف جاه داشتند ضبط نمود و بعد از آن که نادر شاه عطف عنان بایران نمود نظام الدوله
ناصر جنگ خلف آصف جاه که ذکرش ارقام یافت سفیرے نزد باجی راو فرستاده پیغامهای وعید فرستاد باجی راو
دست از تفرق و ضبط جاگیرات برداشته در سال پنجاه و دوم از مائه دوازدهم پنجاه هزار سوار جرار فراهم نموده قاصد آن بشد که
ناصر جنگ را از میان بردارد باین ارادهٔ فاسده باورنگ آباد رسیده در سواد جنوبی بلدهٔ مذکوره نزول نمود ناصر جنگ با ده هزار
سوار که در شهر همراه داشت برآمده قاصد تاراج پونه گردید و باجی راو را از وه زده در پای گهات دکهن را عبور نمود از بیست و ششم
شوال تا قریب عید الاضحی غبار هیجا ناکره اثیر هیجان داشت چون ناصر جنگ با وجود قلت فوج بسیار غلبه نمود باجی راو صرفه خود
در صلح دید و طالب ملاقات ناصر جنگ گردیده بحضورش آمد ناصر جنگ سرکار کرکون و سرکار هندیه بجاگیرش داده نوازش فرمود
باجی راو بعد مصالحه به مالوه رفت و کنار نربدا رسیده دوازدهم صفر سال پنجاه و سوم از مائه دوازدهم درگذشت و پسرش
بالاجی راو بجای او قیام نمود و در همین سال آصف جاه از حضور مرخص گشته سلخ شعبان داخل برهان پور گردید و بالاجی که از دکهن
بمالوه می‌رفت در برهان پور شرف کورنش آصف جاه ادراک نموده به مالوه مرخص شد و بعد معاودت آصف جاه بدکهن تا رحلت
او که هشت سال بود فقیم چند مرتبه شورشے کرد و تنبیه یافته به صلح انجامید و در عهد ناصر جنگ با ساهو راجه قواعد صلح تاسیس یافت
تا کشته شدن ناصر جنگ که دو نیم سال دیگر بود صلح مذکور بحال و برقرار ماند بعد کشته شدن ناصر جنگ و فوت ساهو راجه
که در سال شصت و سوم از مائه دوازدهم اتفاق افتاد کار بالاجی اعتلا پذیرفت و سدا شیو راو عرف بهاو برادر عم زادهٔ بالاجی که
تخت مدبر محنت کش بود مدار المهام شد تا حین حیات ساهو راجه برهمنان کوکن از دودمان بهوسله حسابے برسمے داشتند بعد
مردن ساهو بالاجی راو خلیع العذار گشته کسے را از قوم بهوسله بجای ساهو راجه بر مسند راج ننشانید و زمام مهام ملکی و مالی
بانفراد در قبضهٔ اقتدار خود آورد و سرداران قدیم مرهته را منقاد بلکه معطل گردانید و تسلط و سطوتیکه برا همه کوکنے را بعد فوت ساهو راجه
و ناصر جنگ در هندوستان و دکهن میسر آمد در صفحات سابقه نگارش یافت مجملے از مناقب فرقهٔ مرهته عموما و برا همه کوکن خصوصا
آنچه میر غلام علی آزاد بلگرامی که عمر خود در دکهن گذرانیده مرجع انواع خلائق بود و از حقائق دکهن سن و عن آگاهے داشت در تذکره
خود آن قدر که ایراد نموده بنابر اطلاع و انشراح طالبان اخبار نگاشتهٔ خامهٔ وقایع نگار مے شود مخفے نماند که فرقتین مذکورتین
پیشه وارند که هر جا دست مے یابند وجوه معاش جمیع خلق خدا اند که ده طرف خود مے کنند و زمینداری و مقدمے و عمل پتواری
گرسے هم باقدین نگذاشته اساس وارثان کارهاے مذکوره را از بیخ برکنده بنیاد دخل و تصرف خود قایم مے کنند و میخواهند
مالک تمام روی زمین شوند و رزاق مطلق قوائے شانه که روزی رسان هند و مسلمان است برات رزق اصناف خلائق
بر همین زمین نوشته تمام این مملکت بر یک قوم چه طور مسلم تواند ماند لطافت طبع و لطافت ذائقهٔ فرقهٔ مذکوره بحدے
که باجی راو با آن اقتدار که سلطنت هند و دکهن بدست آورده بود نان باجره مے خورد و نان گندم خوش نداشت
بادنجان خام و دانهٔ خام و کرسنهٔ سبز خام برغبت تمام خورده بلعیفے از آنها با نان خورش مے ساخت حال عوام آن طائفه
برین قیاس باید نمود چون اصل پیشهٔ برا همه گدائے است و در کیش هندوان مقرر شده که صدقات را برا همه باید داد طبائع
آن قوم نسلاً بعد نسل بدریوزه گرے معتاد شده و طماعی و این الزم لازم ماهیت برهمنے گردیده بنا برین با وجود

چنانچه در مرتبهٔ سلطنت و امارت شیوهٔ گدائی از طینت آنها بدر نمی رود و هر محتاجے که بحکام و متصدیان براهمهٔ مذکور رجوع کند نظر آنها همین که برای ما چه آورده و هرچه بر سر دور برادیا بند کشیده و گرفته بر آمد کار او را احوال عالم بالا میکنند نعم ما قیل بیت بدست خلق عالم کاسهٔ دریوزه مے بینیم ٭ گدا چون پادشه گردد گدا سازد جهانے را ٭ و بسبب عدم ملائمت طبع و حسن خلق که اصلا در طبیعت آنها گردیده همانا آنست که مدار غذاے آنها خواه غنی باشد و خواه فقیر بر دال تور است و باین دال علی الرغم روغن که آنرا در هند گهی گویند میکنند و از خارج نیز روغن بکار نمی برند که بپرستش راه اصلاح نماید و احیاناً اگر کسے بخورد اقل قلیل بمرتبه ایست که گویا نخورده و مرچ سرخ و حلبیت و زرد چوبه هم در ماکولات شان بسیار استعمال میشود و مرچ سرخ سوای آنچه در پختن داخل نموده اند هنگام خوردن با طعام نیز افزوده میخورند لهذا اللطافه اینها پشت بر پشت از ماکولات مذکوره متکون میشود و همین جهت امراض آنها اغلب اوقات صفراوی یا بنا بر احتراق مواد سوداوی است و اطبائے هند موافق قاعدهٔ خود که معالجه بمثل میکنند ادویهٔ حاره بخورد شان میدهند لهذا مزاج آنها حار یابس واقع حق علیم است و کفی به شهیداً که اینهمه امور مطابق واقع بقلم آمده تعصب و تصنع اصلا دخل ندارد و از مختصات غنیم است که در دفاتر داسناد خود سنین هجری بزبان عربی و خط مرهٹی مینویسند. انتهے کلامه ٭

ذکر تتمۂ احوال شاه عالم پادشاه و شجاع الدوله وزیر و نجیب الدوله امیر الامرا و مجملاً سوانحیکه در اله آباد و اوده و شاهجهان آباد رو داد

شجاع الدوله مع پادشاه در صوبهٔ اله آباد بعد فتح قلعهٔ جهانسی و انتزاع آنجاها از دست گماشتگان مرهٹه در فکر بند و بست بندیل کهند اشتغال داشت تا آنکه در سال هفتاد و هفتم از مائة دوازدهم هجری میر محمد قاسم خان عالیجاه از فرقهٔ انگلیشیه شکست یافته توسل باذیال دولت وزیر و پادشاه جست و در صوبهٔ اله آباد رسیده با شجاع الدوله ملاقات نمود چون شجاع الدوله داعیهٔ بند و بست بندیل کهند داشت عالیجاه خود بطرف بندیل کهند رفته بوساطت میرزا نجف خان که از عالیجاه در شکست از کرمناسه رخصت شده برفاقت راجه بندیله برگزیده بود معامله را انفصال داد و شجاع الدوله مع پادشاه بعد عالیجاه اراده ممالک شرقیه نموده بجنگ انگلیشیان آمده و آخر مغلوب گشته مصالحه نمود و صوبهٔ اوده بشجاع الدوله و اله آباد بپادشاه اختصاص یافت چنانچه ذکرش در دفتر دوم مفصل گشت بعد ازین مصالحه شجاع الدوله بانتظام صوبهٔ خود و پادشاه برتق و فتق صوبهٔ اله آباد اشتغال ورزید یکے از سرداران انگلش واسطهٔ جواب و سوال فیما بین جماعهٔ خود و شجاع الدوله در حضورش مے ماند و مورد انواع عواطف مے شد و فوج انگلیشیه مع سردار عمده مثل جرنیل و کرنل پیش پادشاه حاضر و در امور مرجوعه معین دیاورش مے بود میرزا نجف خان چنانچه در صفحات دفتر دوم ارتسام یافت برفاقت انگلیشیان هنگام جنگهائیکه با شجاع الدوله در ممالک او مے نمودند اختیار کرده بود بنا بر عطے هذا امور و عنایت انگلیشیه گردیده لک روپیه سالیانه براے او مقرر شد و در معاملهٔ بنگاله که انگلیشیان مالگزارے بیست و چار لک روپیه براے پادشاه قبول نموده بودند مجرا گرفته بخان مرقوم مے رسانیدند و او در رفاقت پادشاه بوده بعد زمانے میسر حکومت کوڑه یافت و بفوجداری و انتظام آنجا اشتغال داشت و منیر الدوله بنام خدمت خالصات سرکار پادشاه مدار المهام خانهٔ او و سر کرده رفقایش نبوده شد که مرجع جمیع ملازمان شاہے و مختار حل و عقد امور و بجاے و بر طرفے کل نوکران سرکار سلطانی و واسطهٔ جواب و سوال پادشاه با انگلیشیان بود و در اسفار سفارت کلکته گاہے که اتحاد مے یافت بعضے

از سفلگان ملازم پادشاه مثل حسام الدین خان و راجه رام ناته و بهادر علی خان که بنا بر مناسبت طبیعت که با پادشاه داشتند پیشرفته آمد خصوص حسام الدین خان که زنکه هائے نوخاسته را برقص و خوانندگی تربیت کرده بخدمت پادشاه مے فرستاد و وسیلهٔ تقرب واقعند و هر خود آنها را مقرر کرده بود اختصاص بسیار و انتفاع وافر حاصل مے نمود معتمد السلطنه مے گردید واسے بر زمانیکه بمده ارکان سلطنت و مرجع اعیان مملکت چنین چیزهای ناچیز باشند شجاع الدوله میرزا سعادت علی پسر خود را بنیابت وزارت و بعض ملازمان را به نیابت میر آتشے و خدمات دیگر در حضور پادشاه گذاشته گاه گاهے بضرورت خود هم حاضر مے شد

ذکر احوال نجیب الدوله بر سبیل اجمال

نجیب الدوله بنام منصب امیر الامرائے در شاه جهان آباد مسلط بوده میرزا جوان بخت پسر کلان شاه عالم را که نام وے عهدے براو بود جانشین پدرش در دار الخلافه گردانیده رتق و فتق مهمات انجا مے نمود در میان افاغنه روهیله خاصے از آدمیت و شعور بهره و رونفے الحقیقت سروری و سپهدارے باهم جمع داشت و علم شجاعت نیز برے افراشت سورجمل جاٹ که چشم و چراغ دودمان و در زمرهٔ راجه هائے قوم جاٹ از ابتدا تا این زمان بهوشیارے و اقتدار و سلیقهٔ اسپهبدے و صف آرائے و مملکت ستانے و کاردانے بمجل و مرتبهٔ او کسے نرسیده و دوران فرقهٔ مثل او پیدا نگردیده چهار قلعه مستحکم پهنانے در جاهائے تیار کرده که تسخیر آن مقتدران هند را متعذر مے نمود و فے الحقیقت همچنان بود و ذخائر و اسباب چنان آماده داشت که سالها حاجت بخارج نبود اگر تفصیل متانت و استحکام و اسباب آن کرده آید سخن بطول انجامد ملخص آنکه دران زمان غیر از قلاع معروفهٔ هند هیچ قلعه به تشیید قلعه هائے او و معمورے اسبابش نشان نداده اند دوازده هزار اسپ خاصه در اصطبل و سوارانش ملازم داشت و آنها را برق اندازے بر اسپ و کمانهائے سپاهگرے چنان آموخت که مافوقش در هنر متصور نبود و بممارست و مشق هر روزه چنان مؤدب و ماهر گردانیده که در حروب افواج هند را مقابله با فوج او و غالب آمدن بر آنها از جملهٔ ممتنعات بود و گمان نمے رفت که کسے از عظمائے این مملکت بر سورجمل غالب آمده او در جنگ منهزم گشت مگر مرهٹه با او و آدینه بیگ و افواج ابدالے هم در مملکتش در آمد باستقلال و فطانت در درون قلعه هائے خود نشسته پایدار مے ماند و محفوظ ماند و در جنگهائے افاغنه که با صفدر جنگ اتفاق افتاد جبار تمام نموده بر افواج افغان غالب آمد و مثل صفدر جنگ وزیر مقتدر را استمداد از و نمود و او اعانت فرمود چون زمیندارے و ملک محروسه او نهایت اتصال بشاه جهان آباد داشت و همیشه همت به تسخیر زمیندارے و ملک دیگران مے گماشت نجیب الدوله را با او کنج و کاوه هر دو از هم خبردار و در فکر غلبه بر یکدیگر مے گذرانیدند بلکه نجیب الدوله از و اندیشها داشته در دل حسابے برمے داشت و فے الحقیقه در اعاظم هند که معاصرین او بوده اند کسے را لیاقت و استعداد آن نبود که جنگ او را متعهد تواند گشت چنانچه از حروبے که او را با ذوالفقار جنگ و با عماد الملک بعد مصالحه با صفدر جنگ روی داد و مشاجراتے که با مرهٹه و افواج ابدالی اتفاق افتاد حسن جلادت و تر دداتے که بتقریب اعانت و نصرت هائے صفدر جنگ در حروب افاغنه بنگش وغیره و بعمل آورد ظاهر و آشکار است لیکن چون پیمانهٔ عمرش لبریز گردید و اجل موعود به پایان رسید در جنگ سهلے با آنهمه استعداد و حزم و احتیاط رهگرائے بیدائے ناپیدائے عدم گشت؛

ذکر مقتول شدن راجه سورجمل جاٹ بر دست سید محمد خان برادرزادهٔ بهادر خان بلوچ در میدان مابین شاهجهان آباد و فرخ نگر

جمعے کثیر از فرقهٔ بلوچان در فرخ نگر از سالهاے زمان سکونت داشتند در عهد محمد شاه مغفرت پناه یکے ازان جماعه کامگار خان نام برہنمونی
بخت بیدار اقتدار بهم رسانید و اغلب اوقات فوجدارے گردو گاه و گاه حکومت پانی پت و حصار وغیره باختیار او بود محال حصار را
که مملو از سرکشان و متمردان بود و عمل کمتر کسے در انجا درست مے نشست مسخر و مصفا نمود و مورد مهربانیے ارکان حضور و گویا رشد
بکار آن جا مامورے بود بهادر خان که یکے از ملازمان او بود در زمان حیاتش عروجے نموده فوجدارے سهارنپور بوریه یافت
و در جنگ صفدر جنگ با احمد شاه عماد الملک او را بدو خود طلبیده صحبتش با عماد الملک در گرفت و بمرتبهٔ امارت مترقی گشته
هفت هزارے و صاحب ماہی و مراتب گردید بعد عماد الملک با نجیب الدوله هم ساخته اوقات مے گذرانید و بدوازده کروہے
شاهجهان آباد قلعه و آبادے بنام خود طرح انداخته محل اقامت خود و اتباع گردانید آن مکان به بهادر گڈه مشهور و معروف گشت
چون کامگار خان مرد و میان اولاد و اتباع او منازعات روے داد سورجمل جاٹ قابو یافته بلوچان را مقهور و مخذول ساخت
در دارے و فرخ نگر را مسخر نموده قابض و متصرف گشت در عهد نجیب الدوله خواست که بهادرگڈه را هم بقبض و تصرف خود آورد
و بهادر خان از نجیب الدوله استعانت نموده سخنان غیرت افزا درین خصوص به نجیب الدوله بسیار گفت چون از نجیب الدوله
اعانتے بعمل نیامد سورجمل جاٹ از اغماض نجیب الدوله در اعانت بلوچان استیلاے خود بر نجیب الدوله دریافته درخواست
فوجدارے گرده کر ور وغیره از نجیب الدوله نمود نجیب الدوله یعقوب علے خان را که برادر وزیر ابدالے و بعض اوقات ناظم شاهجهان آباد
مے بود نزد سورجمل جاٹ فرستاده خواست طلبنت و مدارا مصالحه نماید و فتنه را بیدار نسازد و یعقوب علی خان باتفاق راجه دلیر سنگ
کهترے نزد سورجمل رفته سخنان آشتی مذکور ساخته و یعقوب علے خان جوڑهٔ چینیت ملتان برنگ زرد و گل زرنیخ برنگ سوسنی
بران بطور هدیه بسورجمل گذرانید او پسند نموده همان وقت فرمود که براے او جامهٔ دوخته آرند و پیجامها تمام ماند و یعقوب علی خان
برخاست اما گفت که بهاکر صاحب جلدے و عجالت نباید فرمود بنده فردا باز خواهد آمد سورجمل از فرط غرور در جواب داد که اگر پیغام
مصالحه منظور باشد هرگز نباید آمد یعقوب علے خان مع کرم الله خدمتگار که نجیب الدوله او را معتمد دانسته همراه فرستاده بود برگشت
آمد یعقوب علے خان احوال بآهستگی نوعے که هیچ فساد نباشد گفتن آغاز نهاد و کرم الله عرض کرد که اصل آنست اگر غیرت باشد
چاره غیر از جنگ نیست نجیب الدوله متنبه گشته گفت انشاء الله تعالے با این کافر جهادے کنم و پسران خود افضل خان و سلطان خان
و ضابطه خان را گفت که فردا تیار شده از راه گهاٹ عبور دریاے جمنا نمائید و دیگر روز ساے افواج خود مثل سعادت خان
آفریدے و صادق محمد خان و مان خان و محمد خان بنگش وغیرهم را تاکید نمود که فردا عبور جمنا نمود. با این کافر مغرور باید جنگید
و صبح تا فوج عبور نمود سورجمل جاٹ هم افواج خود را بعبور دریاے مذکور مامور نموده بر دریاچهٔ هنیڈن مورچال جنگ بست
نجیب الدوله کنج شاهدره را بر پشت گذاشته مهیاے جنگ شد و افضل خان را مقدمة الجیش گردانید چون جنگ شروع شد سورجمل افغانانیکه
دیرینه خود ده هزار سوار تربیت کرده خود را که اسپان شان از سرکار او بود همراه برده در جای مناسب استاده ساخت و خود برای اندیشه
آنکه از کدام طرف آنها را بر سر نجیب الدوله گمارد با معدودے از مقربان که ازان جمله کلیم الله خان پسر یحیے خان میر منشی هم بود آمده
مابین فوج هراول و نجیب الدوله استاد همان وقت افضل خان هراول نجیب الدوله از دست شمارام وغیره سرداران
سورجمل جاٹ که هراول بودند شکست خورده رو بفرار نهاد چون فراریان از پیش روشنه ے سورجمل مے گذشتند کلیم الله خان

میرزا سیف الله عرض نمودند که ٹھاکر صاحب درینجا با معدودے از رفقا استادن مناسب نیست التفاتے نکرد و بعد ساعتے مکرر عرض نمودند باز جوابے نداده فرمود که اسپ خاصهٔ سوارے دیگر بیارند چون آوردند سوار شده استاد سید محمد خان بلوچ معروف بسید دو با چهل پنجاه سوار از فوج هراول نجیب الدوله گریزان شده بطرف نجیب الدوله میرفت شخصے از همراهیان او سورجمل را شناخته گفت خان صاحب کجا میروید ٹھاکر سورجمل تنها در میدان استاده است چنین وقت باز بدست نخواهد آمد سید و مع رفقا بر سورجمل تاخت یکے از همراهیان او شمشیرے بر سورجمل زد و دست راست او که دران زخم ناسور هم بود مقطوع گشته در میدان افتاد دیگران هجوم آورده او را مع میرزا سیف الله و راجه رام سنگه از تیغ گذرانیده و دست مقطوع او را با نشان بر داشته نزد نجیب الدوله آوردند دیگر همراهیان سورجمل گریخته بلشکر خویش پیوستند اگرچه بر نجیب الدوله تا دو روز کشته شدن سورجمل متحقق نشد اما همراهیان او معلوم نموده بجاهاے خود باستقلال برگشتند و جنگ موقوف شد چون یعقوب علی خان روز دوم بملاقات نجیب الدوله آمد دست ناسور دار او را مع آستین جامه چهینٹ داده خود شناخت و کشته شدن او تحقق یافت همیشه رویهٔ او در جنگها چنین بود که نهایت احتیاط در حراست خود و افواج نموده خود را از مهالک در میداشت و مبالغهٔ در غلبه خود بتدابیرے نمود این بار که ارادهٔ ازلی بازا او متعلق شده بود سر رشتهٔ حزم و خودداری از کف داده بیباک دران مقام هولناک استاد و حزم و پاس دار جا سودے نداد فتح علا قیاس نجیب الدوله را میسر آمد ؛

ذکر متمکن شدن جواهر مل پسر سورجمل جات بجاے پدر و بزودی در گذشتن ازین سرای دو در

جواهر مل که اکبر اولاد سورجمل بود قائم مقام پدر گشته مست می غرور گردید . درین وقت عنان داری و ضبط مراتب مقدار مقدورش نماند پا از جادهٔ هوشیارے و مرتبه دانی و قدر وقت شناسے که مسلک پدرش بود بیرون گذاشته بوساطت وکلای کاردان مرهٹه را طلبیده با خود رفیق گردانید و محاصره قلعهٔ شاهجهان آباد نمود و نجیب الدوله چهل و پنجاه روز جنگید و آخر بوساطت راجه دلیر سنگه و ملهار راو مرهٹه ساخته بمصالحه انفصال داد و با نجیب الدوله و جواهر مل در میدان خضر آباد ملاقات شده آتش فتنه فرو نشست بعد ازان سمرو فرنگے را که رفیق نمک بحرام عالی جاه [illegible] و پرداخته او بود و با شجاع الدوله ساخته آقاے خود را بدست شجاع الدوله سپرد و خانمان او را برباد داد و آخر با شجاع الدوله هم نبود فا[illegible] مع هزاران بندوق چقماقے و توپ و اسباب حرب که ملوک عالے جاه بود بدر رفته خود سرے گردید رفیق خود گردانید و خود را صاحب فوج و خزاین دیده از سبک مغزے قاصد جنگ با اتفاق مهاراجه و میراج راجه جے سنگه سوائے شده افواج بے شمار با خود فراهم آورده بر سر جے نگر رفت و در سرائے حبارت بجا ذرپاده روهیا با وجود توپخانه فرنگے که با سمرو بود و فوج ماهر تیار آراسته پدرش همراه داشت شکست فاحش از راجپوتان خورده خائب و خاسر برگشت و در زمان اقتدار حیات مستعجله خود مردم بسیارے را از رفقا و اتباع پدر بکشت و صد انام چوبدار را بر جمیع سرداران خود مسلط ساخته همه را از خود ناخوش داشت چون مردم از دست او بجان آمده بودند یکے را براے کشتن او بر انگیختند و بعد اندک زمانے از جانشینے پدر بد ناگشته شد بعد از وے رتن سنگه یکے از برادرانش جمله اولاد سورجمل بجاے او متمکن گردید چون چنین بود آرزوے ورای رجولیت داشت با جوگی یا تیپے بهانه دوا حاضر آمده بر روغن گوئے زرے ازو خورد هنگام کشف راز رستگارے خود در قلعش دید بهانهٔ تیارے و داخلوت نموده رتن سنگه را در تنهائے بدناگشته خواست که بدر رود و در بدر رفتن گشته گردید بعد ازو برادر نول سنگه بر مسند راج نشست و در قلعهٔ دیگر رنجیت برادر چهارم با عانت بعض زوجات سورج مل هنسیا نام که خزاین وافرے را متصرف بود

مسلک خود سپرے نمود و عدم انتظام و رواج اختلاف در آراء پدید آمده دفر و قتے کہ سور جمل داشت و نام و نشان او و صیت و اقتدارش رو بانحطاط نهاد و نجیب الدوله باسمان اقتدار خروج نموده چندروز فرمانروای شاہجہان آباد گشت ہر چند در قوم روہیله است کہ اخس قوم افاغنه اند باز ہم مودیت کیش و خیراندیش خلق بود اما ہمراہیانش کہ اکثرے بلکہ ہمہ بار دہیله و افغان بوده اند از خباثت طینت کہ لازمہ ماہیت افغانیست مگر بندرت در فردے از افراد آنها حسن نیت و پاکے طینت اگر باشد باشد خلق خدا را کہ سکنۂ شاہجہان آباد و اکثر امرازادگان و نجبا بوده اند اذیتے رسانیدند کہ نوشتن تصور نتوان نمود و ہر نوع ستم و تعدے بلکہ اختراعات دران کرده بر مردم آنجا عمل آوردند و گذشت آنچہ گذشت تا آنکہ نجیب الدوله ہم بعد اندک فاصله از کشته شدن سورجمل بیمار شده ہوای شاہجہان آباد را با مزاج خود ناساز یافته بطرف نجیب گڈھ وغیره رفته سکونت ورزید و مدتے ممتد بیمار بود آخر الامر باجل طبیعی مسلک ناگریز مرگ پیموده پسر کلانش ضابطه خان بجاے پدر بر وسادۂ امارت جلوس نمود مانند پدر از اکثر صفات حمیده بهره ور است مدتے پیسر کہ در شاہجہان آباد و نواح آن حکم رانی کرد خلق آنجا را از خود خوشنود داشت بہت بر تنبیه و تادیب روہیله بازیاده از پدر مے گماشت و انداز ان برادران را باہم کہ جنگا بیند آخر برادران غالب آمده دلجوئی آنها نموده ہر یکی را جائی داده خوشنود میداشت تا بفتنۂ مرہٹه مبتلا گردید ذکرش آید؛

ذکر رفتن شاه عالم پادشاه از الہ آباد بشاه جہان آباد و بعض سوانحیکه در انجا روے داد

شاه عالم پادشاه کہ از سستے عقل و پستے فطرت ہمیشه محکوم یکے از ملازمان و تحت فرمان او مے باشد در الہ آباد تابع راے منیر الدوله و فرمان بردار سرداران انگلیشیه گردید اگرچه این تبعیت و فرمان برے از سفاہت و سستے راے خودش بود اما آخر ہا دلتنگ گردید و چون آرزومند نزول در قلعۂ شاہجہان آباد و خود را در پیرایۂ شاہے بمردم آنجا نمودن مے بود بعد بردن نجیب الدوله اراده رفتن آن طرف تصمیم داده در فکر بہم رسانیدن اعوان و انصار کہ دران دیار بقوت و نصرت آنها توانند نشست افتاد طلبۂ رفاه و اقتدار از باقی ماندگان مردم ولاے پیشه کہ در شاہجہان آباد از تسلط افاغنه و عدم مداخلت خود در سرکار آنها دلتنگ و آرزومند بودند چنین پادشاه ابله بوده اند در ترغیب و تحسین این اراده کوشیده مرہٹه را لائق اینکار شمردند و سیف الدین محمد خان برادر عاقبت محمود خان کشمیرے بسفارت رؤساے دکهن و دلالت و رہنمائی مرہٹه برفاقت و اعانت پادشاه و استحکام عہود و مواثیق درین خصوص مستعد گردیده بمقصد شتافت و بعد چندے عرائض آنها متضمن قبول مسئولات کہ اعظم متمنیات شان بود و خاطرخواه پادشاه آورد و شاه عالم در نهفتن بے تاب گشته اظهار اراده خود نمود منیر الدوله و انگلیشیان و شجاع الدوله اشد ممانعت درین خصوص بعمل آورده قبائح این حرکت را بوجوه شتے ظاهر کردند پادشاه مطلقا قبول ننموده جزم و رسوخ خود درین عزم باکمال مبالغه ظاهر ساخت و ہرگز راضی باقامت الہ آباد نشد انگلیشیان ناچار گشته رخصت دادند منیر الدوله رفتن با پادشاه مناسب ندانسته توسل باذیال دولت انگلیشیه جست و از طرف انگلیشه متعہد معاملۂ صوبۂ الہ آباد و کوره گردید چه جاگیرات لکهه روپیه از سرکار انگلیشیان بنام او مقرر گشته پرگنه بهیم پور شاه جهان پور و چند لکهه دام در پرگنه ادول مضافات صوبۂ بهار در تنخواه یافته بجمایت آنها زندگے مے نمود بعد یک سال ازین معامله یا دو بسال کہ نواب گورنر جنرل عماد الدوله مستر ہسٹنگس بهادر جلادت جنگ براے ملاقات شجاع الدوله ببنارس رفت و در آنجا ہمه کس جمع آمدند منیر الدوله ہم آمده بملاقات گورنر بهادر بهره اندوز گشت و شجاع الدوله معاملۂ الہ آباد و کوره را از گورنر بذمۂ خود گرفت منیر الدوله مغرور گشته زرہاے تعہد دام دام بیباق رسانید و در ہمان آوان بیمار شده رہگراے عقبے گردید نعش او را در عظیم آباد

آورده متصل بحویلی ساخته اسدالله خان که زرخرید منیرالدوله و بخشیده کریم قلی خان پسرش آمده در مقبره که برای خود ساخته بود مدفون گردید الهم اغفر له وارحمه و میرزا نجف خان همراه پادشاه برگزید شجاع الدوله چند منزل مشایعت نموده در فسخ عزیمت پادشاه ساعی بود لیکن فائده نکرد و درین ضمن احمد خان بنگش برادر قائم خان حاکم فرخ آباد که نهایت نیاز مندی اختیار نموده مصارف لابدیات اکثر امرا و امیرزادگان شاه جهان آباد را متعهد گشته مشاهره و سالیانه های مناسب می رسانید و نیز ضعفا پروری با آئین شایسته می نمود داعی حق را لبیک اجابت گفته از جهان بی بقا درگذشت پادشاه در عین سفر باستماع این خبر نزدیک فرخ آباد رسیده دندان طمع باموال او برسم دیرینه ضبط اموال ملازمان مصروف مقتدر که از شیم ذمیمه سلاطین بابریه است تیز نموده به در حصار فرخ آباد مقامات نمود آخر وجهی معتد به از مظفر جنگ پسر احمد خان بوساطت شجاع الدوله گرفته بشاه جهان آباد رفت و شجاع الدوله مظفر جنگ را مشمول عواطف فرموده پس خود را برسم تعزیه در خانه اش فرستاده و نیز خود طلب داشته مهربانی بی حد بحال احوالش مبذول نموده و بصوبه خود مراجعت نموده بکارهای مرجوعه پرداخت و احفاد بنگش را مشمول عواطف فرموده از جمله متوسلان ساخت :

ذکر ورود شاه عالم پادشاه بدارالخلافه شاهجهان آباد و آمدن جان تازه بکالبد مرهته و سر برداشتن او بفساد

چون شاه عالم مرهته را با حاجت خود خواست بعضی از سرداران که بقیة السیف فوج ابداسی در ملک دکهن و مالوه با یجاسی مشغول کارسازی بودند بامید تحصیل اقتدار و عزت و جاه به بهانه توسل پادشاه در تهیه اسباب حرب و ملک گیری کوشیده قاصد نهضت بطرف شاه جهان آباد گردیدند ضابطه خان خلف نجیب الدوله بنا بر خوف کینه دیرینه که فیمابین مرهته و پدرش بود مداخلت خود در شاه جهان آباد و دراز حزم و احتیاط دیده بطرف سهارنپور بوڑیه و نجیب گڈه وغیره که تعلقه حاصل کرده پدرش از مدتها بود قامت نمود و در استحکام مبانی حراست خود کوشیدن گرفت و مرهته در نواح شاه جهان آباد رسیده و شاهزاده جوان بخت پسر شاه عالم را که در قلعه بنام حاکم بود مسلم داشته حکومت اطراف اختیار نمود و با ضابطه خان کاویده در ملک علاقه او دست اندازی شروع نمود و پادشاه بدارالخلافه رسیده و در قلعه که دولت خانه پادشاهی است نزول نمود و عبدالاحد خان پسر عبدالمجید خان کشمیری که مرد مزور مفتن و باهر یکی در زمانش ساخته بعزت و جاهی گذرانید و در عهد نجیب الدوله ضابطه خان پسرش نیز نهایت عزیز بود باستقبال پادشاه آمده مورد الطاف گشت و صحبت او با پادشاه در گرفت سیف الدین محمد خان که واسطه جواب و سوال مرهته بود بنا بر تقرب عبدالاحد خان بکام خود نرسیده محروم مانده هم درین نزدیکی ایام عبدالاحد خان خطاب مجد الدوله خان زمان فرزند خان بهادر بهرام جنگ یافته مدار المهام خانه پادشاه گردید و پادشاه داخل حرم سرای سلطانی گشته در لهو و لعب و حرکات لغو و نامناسب انهماک ورزید و میرزا نجف خان بمقتضای شجاعت رفقای صاحب جرأت بهم رسانیده عازم عروج بمعارج علیا گشت و در اندوختن اسباب اقتدار و فراهم آوردن یاران جان نثار اشتغال نمود مرهته که حسب الطلب پادشاه از خرابی و ویرانی ملک ضابطه خان برگشته بشاه جهان آباد می آمد قریب رسیده در خواست مطالب زیاده از حد و تکلیف ما لا یطاق آغاز نهاد و پادشاه در بحر تفکر افتاده استعانت بمیرزا نجف خان برد و او از فرط شجاعت و دلالت تجاریب دگوشمال جاهانه بدسگال نموده بسرانجام این مهم مامور گشت و از شهر بیرون شتافته معسکر آراست بعد تقاریب فقین با وجود قلت فوج به ستیز و آویز پرداخته هر بار در کارزار غالب می آمد

ذکر در اندازی امرای نفاق پیشہ فیمابین نجف خان بہادر و مرہٹہ باعوجاج مزاج وخیانت اندیشہ

منافقان حضور مثل عبدالاحد خان وحسام الدین خان و بہادر ملے خان محل ناظر چون از سطوت میرزا نجف خان بہادر بنابر تجاش
وجبن و بدوے خود ایمن نبودند وظاہر است کہ نامرد با مرد سے سازد در فکر استیصال نجف خان بہادر افتادہ تا حصہ مصالحہ
با مرہٹہ گردیدند خصوص حسام الدین خان ہیز کہ زیادہ تر از ہمہ مقرب پادشاہ و ستکرہ و متنفر از وجود میرزا نجف خان بہادر بود
پادشاہ را برین خرافت آوردہ بے اطلاع خان بہادر مرقوم در کمال اخفا مصالحہ را استحکام داد و مرہٹہ ہم چون میدانست
کہ ہرچہ ہست میرزا نجف خان است ہرگاہ او درمیان نباشد تسلط بر پادشاہ و ارکان جہان او با سانے میسر مے تواند شد
ہرچہ مرضے پادشاہ و راے ارکان نامرد نادان بود بنابر مصلحت وقت تن در داد و قبول نمود عملہ حضور کہ لطرف بروج و بارہ
حصار شہر مستعد مدافعہ بودند حسب الامر یک ناگاہ در ہا کشادہ مرہٹہ را اندرون شہر راہ دادند و مرہٹہ داخل شاہ جہان آباد گردیدہ
او ادراک شرف حضور پادشاہ نمودہ در شہر دائر و سائر شدند نجف خان بہادر باصغاے این خبر متحیر گشتہ خود ہم داخل شہر
و در خانۂ خود نازل شد پادشاہ کہ محکوم و مطیع حسام الدین خان بود زیرکہ در مصالحہ با مرہٹہ قرار یافتہ بود حسب المشورہ حسام الدین خان
بمیرزا نجف خان تنخواہ کردہ مرہٹہ را فرمود کہ از خان مرقوم بگیرد حسام الدین خان کہ نہایت کینہ با نجف خان بمقتضاے
خباثت طینت خود داشت و ہم لئامت و دلالت خبیث دیگر کہ عبارت از عبدالاحد خان باشد خواست کہ بدست مرہٹہ قطع بنیاد
نہال عمر و اقبال نجف خان بعمل آید و سخنان عداوت انگیز با مرہٹہ در بارۂ آن والا اعتبار شجاعت دثار گفتہ اظہار کرد کہ مادۂ فساد و
منشاے عناد میان شما و پادشاہ نجف خان بودہ و تا زندہ است خواہد بود و مرہٹہ بترغیب و تطمیع پادشاہ و در اندازان منافق
پیغامہاے وعید و تہدید بخان مرقوم فرستادہ زرہاے تنخواہ درخواست نمود آن بہادر دلیر اشیار جان بر حفظ آبرو اختیار
نمودہ جوابہاے مردانہ فرستاد و تن بذلت و خوارے نداد و چند روز آمد و رفت سفرا درمیان ماند و میرزا نجف خان با عدودے
از ہمراہیان موافق کہ زیادہ از سہ چہار صد کس با او نماندہ بودند مستعد جان بازے نشست و عجز و زبونے را در دل خود راہ نداد
چون سردار مرہٹہ دید کہ میرزا نجف خان شجاع بے نظیر و براے حفظ آبروے خود در جان باختن دلیر است تحصیل زر کہ بگفتہ
غرض گویان از و گمان بود امکان ندارد اگر کاوشے زیادہ بعمل آید کار بمقاتلہ می انجامد و تا ہزاران کشتہ نشوند بر او دست نمی توان
یافت و دانست کہ آزردن چنین کسے از اہلیت دور و اگر چشم زخمے باو رسد حیف است بنابرین پیغام ملاقات با کمال احترام داد
بعہد و مواثیق خاطرش را مطمئن ساخت میرزا نجف خان بہادر خود را مع رفقاے دلاور بسلاح و یراق آراستہ بہیئت مجموعے بلشکر مرہٹہ
رفت تکوجے سردار مجبر داطلاع تا بیرون سراپردہ پاے خود بعرصۂ بعیدے استقبال نمودہ نجف خان بہادر را دیدہ بعد معانقہ
باحترام تمام آوردہ بر مسند خود نشانید و مراسم عذر خواہے بتقدیم رسانیدہ اقبال و افراس و خوانہاے ملبوسات نفیسہ و جواہر گران بہا
پیشکش نمودہ خوشنود برگردانید

تتمۂ احوال سراسر اختلال میر قاسم خان معروف بعالی جاہ و انتقال او از دنیا با حال تباہ

میر محمد قاسم خان در ملک افاغنہ معروف بروہیلہ رسیدہ در سایۂ عواطف آنہا آرمید و زمانے چند در انجا گذرانید اما از اوضاع
زشت خود کہ بدگمانے باخلق خدا و ارادۂ ایذاے ہر یکے از رفقا داشت دران فلاکت ہم باز نیامدہ بر ہمان اعمال خود

معزول بود چنانچہ میرزا شمس الدین ہم در گرفتارے او برحمت خدا رفت و صندل علی خان ناظر حرم سرای خود را کہ شرط غمگساری و حلال نمکی بہ تقدیم رسانیدہ با آنکہ بعد سانحہ اسیرے او بہ بیت اللہ رفتہ بود و برگشتہ در ہنگام اقامت او بہ کوہ بازبجد تمش رسید بگمان آنکہ اگر مانے نہ داشت چرا از مکہ برگشتہ آمد در نیابید و تا بود ہمین حال داشت چنانچہ غلامان و ملازمان قدیم او ہمہ بناچارے ترک یاری او نمودہ برخاستہ رفتند و خود از اینچنین لیے ملک افاغنہ برخاستہ پیش رانا سے گوید رفت و از انجا بملک راجپوتیہ انتقال نمود و از انجا در جوار مابین اکبرآباد و شاہجہان آباد آمدہ اقامت گزید و بعد چندے درکمال فلاکت و پریشانی رہ نورد ملک عقبےٰ گردید

ذکر لشکر کشیدن مرہٹہ بر ضابطہ خان خلف نجیب الدولہ افغان و اختلال پذیرفتن اوضاع او بمحض قدرت نمائی خداوند زمین و آسمان

چون صحبت میان نجف خان و مرہٹہ درگرفت و نفاق و شقاق بوفاق و اتفاق گرائید راے پادشاہ و نجف خان بہادر و مرہٹہ بر ہم ضابطہ خان و انتزاع ممالک از دست افغانان قرار گرفتہ باتفاق ہمدیگر عزم مذکور جزم نمودہ نہضت کردند ضابطہ خان با پادشاہ و مرہٹہ در جنگ میدان صرفہ ندیدہ سکرتال و قلعہ غوث گڈہ براے اقامت خود مع افواج بسیار راست و برادران خود را آن طرف گنگا در محالات چاندپور نگینہ وغیرہ پرگنجات مع بعضے افواج بنابر ارسال رسد گذاشتہ ناموس و عیال خود و پدر را نیز در قلاع آن طرف گنگا نگہداشت و در سکرتال مستعد و آمادہ نشست مرہٹہ و میرزا نجف خان پادشاہ را بدو منزلے شاہجہان آباد گذاشتہ خود پیشتر خرامیدند و بمحاصرہ سکرتال پرداختہ زمانے ممتد در جنگ گذرانیدند چون عرصہ بر ضابطہ خان در قلعہ تنگ گردید و خبر یافت کہ گنگا بر اکثر معابر پایاب گشتہ قابل عبور افواج است بسرداران اقوام خود مثل حافظ رحمت و اولاد ش و اولاد دوندے خان و فیض اللہ خان پسر علی محمد خان و دیگران نوشتہ تاکید نمود کہ تا حال مرہٹہ بر پایاب آب گنگا اطلاع ندارد اگر قبل از آگہی او رسیدہ باستحفاظ معابر کوشند ممکن است کہ ما ہم محفوظ مانیم و شما را ہم صدمہ از دست اینہا نرسد و اگر درنگے نمودہ آید و مرہٹہ را پایاب گنگا معلوم شد ملک آن طرف گنگا محفوظ نتواند ماند و ہرگاہ کار من تمام شود بر شما ہم البتہ خواہند نمود پایان کار رسیدہ ندود بایدرسید سرداران مرقوم سخن ضابطہ خان را درست دیدہ ہر یکے مع فوج از جاے خود جنبیدہ باعانت و حراست ضابطہ خان در رسید ضابطہ خان زیر قلعہ سکرتال پل کشتیہا بستہ راہ آمد و شد آن طرف گنگا و وصول کاہ و اجناس ماکولات گذاشتہ بود از راہ پل مذکور عبور نمودہ با سرداران کہ رسیدہ بودند ملاقات نمود باہمدیگر مشورہ نمودہ سرداران افواج خود را باندک فاصلہ بر سواحل گنگا از محاذے سکرتال سر بالا تا لبت و ستے کردہ کہ ملک خود ش بود براے حراست و مزاحمت عبور مرہٹہ نشانیدہ و افواج سرداران باعانت آمدہ را بطرف مابین سکرتال بہمان قسم جابجا بر معابر نشانید مرہٹہ از مشاہدہ این حال قیاس پایاب آب گنگا کردہ در تفحص افتاد بعد جست و جو معلوم نمود کہ اکثر جا پایاب است و تا ساتے از ین معابر توان گذشت دو سہ روزے بعد تغافل زدہ روزے مع میرزا نجف خان سوار شدہ و راہ سمت بالا گرفتہ از مقابل چند معابر گذشت چون مستحفظان معابر عقب ماندہ را خاطر جمع شد کہ بالاتر میرود بغفلت کار فرا گشتہ ہر یکے بکارے اشتغال نمود و اکثرے بعبادت دیگر براے ملاقات احباب و اختلاط اصحاب رفتہ جا ہاے خود را خالی گذاشت و معدودے در محافظت بودند مرہٹہ مع میرزا نجف خان بیک ناگہان عطف عنان نمودہ از محاذات معابرے کہ گذشتہ بود بر یکے از انہا عنان ریز رسیدہ بدریا راند میرزا نجف خان بہادر ہمراہ ول آنہا بود چون بحالتہ مقابل معبرے

رسیده و ارادهٔ برآمدن از آب نمود افاغنه آنجا را فرصت حاضر آمدن و تیار شدن نشد ناچار سردار همان فوج که مرهٹه مقابل او عبور دریا میکرد از لشکر برآمده با معدودے از مستعدان جان نثار بر بلندے استاده دو سه تن دیگر از سرداران که قریب از ان معبر بودند با عدیدی از همراهان باعانت او رسیدند میرزا نجف خان متصل بکنار رسیده هنوز در آب بود که سرداران مذکور مع افاغنهٔ همراهے بمدافعه پیش آمدند و تفنگ و بانها سر دادند میرزا نجف خان که زنبورکهاے چند پیش روے خود داشت عملهٔ آنها را فرمود که همانجا در دریا استاده شلک نمایند در اول شلک هر سه سردار افاغنه که بمدافعه آمده بودند بکار آمدند چون روهیله عجب قومے شدید الحرص قوے الطمع مے باشند بمجرد کشته شدن سرداران مذکور در غارت لشکر و تاراج اسباب همه گرا فتاده مال یکدیگر را در بودند و بر سخے را مجروح و مقتول ساختند و اسباب بدست آورده را غنیمت شمرده راه فرار پیش گرفتند میرزا نجف خان و مرهٹه بر همین قدر اکتفا نموده بلشکر خود برگشتند اما خبر کشته شدن دو سه سردار و عبور لشکر مرهٹه از دریاے گنگا شهرت یافته لعسا کر افاغنهٔ ضابطه خان که متفرق بر معابر بودند رسید چون چند بار ضرب دست مرهٹه که باعانت صفدر جنگ همراهش بود خورده بودند ترسیده همه را خود بخود راه فرار اختیار آمد و بدون پیش آمدن جنگ و استعمال سیف و سنان گریزان گشته دست بتاراج همدگر گشادند این خبر بشکرتال رسیده فوجے که ضابطه خان همراه خود بحراست قلعه داشته بود احوال او هم همین صورت شد و خانهٔ ضابطه خان را از شرم حضور و خوف قلیلے از مخلصان که مانده بودند مسلم گذاشته مال یکدیگر را بغارت بردند و قلعه را خالے گذاشته گریختند ضابطه خان حیران و مضطرب گشته فتح خان را که بعد او آمده آن طرف دریا محاذے شکرتال معسکر داشت باضطراب طلبید او چون بمقابله در آمد احوال برین منوال دیده صلاح داد که الحال خود دو سه ساعت از روز مانده فردا بهمانجا در لشکر من شما هم بیائید و باتفاق یکبار در میدان با مرهٹه جنگیده بعد ازان انچه صلاح و مقدور خود بود بعمل خواهد آمد ضابطه خان پسندید و فتح خان بجاے خود برگشت و در خیمه خود آمد براے مشوره با مقربان و سرداران خود نشست لشکریانش بر شکست و فرار لشکر ضابطه خان آگهی یافته همین عمل اختیار نمودند مخالفانش اطلاع یافته فتح خان را آگهی دادند و در ساعتے واحد از فوج او هم نشانے نماند پسر خود را گفت که برادر تو با چند سوار بملازمت ضابطه خان رفته است او را باید آورد او با معدودے از خیمه برآمده و سوار اسپ گشته تا سر پل رسیده بود که او را بتمام غارت نمودند و او با جامهٔ چاک و بے دستار برگشته آمد فتح خان هم با معدودے از ملازمان ناچار باضطرار راه فرار گرفت در عین گریز بموضعے رسیده دمے آسودند یکے از روهیله ها را بابقاے درنج و شر امنا زعتے روے داد و در روهیله برآشفته بطرف لشکرتال رفته خانه اش را آتش داد بمجرد شعله کشیدن آتش در تمام شارع هیچ دے نماند که از آتش گرفتن و سوختن عمارات و غارت وغیره آفات محفوظ مانده باشد شخصے معتمد که همراه فتح خان بود نقل مے کرد که وقت آخر شب ده هزار سوار و پیاده افغان مزرع بیدانجیرے دیده گمان نیزهاے مرهٹه نموده هرزان و خاموش استاده بود تا آنکه جواسیس رفته خبر آوردند که درختان بیدانجیر است آن زمان حواس ده هزار سوار بحال آمده هر یکے براه افتاد خلاصه میرزا نجف خان و مرهٹه در ملک ضابطه خان در آمده دود از نهاد رعایا و سکنهٔ آنجا و از برادران و عیال و ناموس نجیب الدوله و ضابطه خان برآورد و ضابطه خان گریخته بپناه بشجاع الدوله برد و شجاع الدوله واسطهٔ مصالحه میان مرهٹه و حافظ رحمت وغیره افاغنه گردید و همدرین ضمن سرداران مرهٹه را باهمدگر منازعه روے داده حکم طلب برخے ازان روسا از دکهن بتاکید رسید مرهٹه مصالحه بواسطهٔ شجاع الدوله مغتنم شمرده داعیهٔ انصراف بطرف دکهن مصمم نمود و عطف عنان فرموده بطرف شاهجهان آباد معاودت کرد ؛

ذکر برگشتن مرہٹہ بملک دکھن و شروع عروج نمودن میرزا نجف خان بحکم خداوند امرکن-

بعد ازان کہ میرزا نجف خان سالماً و غانماً ہمراہ مرہٹہ بکمال کرّ و فر بطرف دار الخلافہ شاہجہان آباد برگشت در ہٹہ معاودت بدکن
مصمم نمود خان مرقوم را با پادشاہ سپردہ سفارش بسیار در بارۂ او نمود و از طرف خود ہم بکار ہائے مرجوع این نواح مامور فرمود
چون رخت سفر بجانب دکھن کشید میرزا نجف خان باستظہار مرہٹہ تقویت یافتہ قاصد حصول اسباب اقتدار شد و صلاح دران دید
کہ با پادشاہ ساختہ در دیارے کہ مسخر پادشاہ چندان نباشد علم تسخیر برافرازد و نبابر سلطے بداز پادشاہ اسناد اکثر چکلہ ہائے
قرب جوار دار الخلافہ و توابع صوبہ اکبرآباد کہ عمال پادشاہے را مجال مداخلت در آنہا از تسلط اتباع جاٹ نبود درخواست
نمودہ حاصل کرد و فوجے لائق بدادن یومیہ بقدر معاش از مفلسان تلاش و دیگر ارباب تلاش بامید ارتقا بمدارج علیا بہم رسانیدہ
بجالات مذکورہ قاصد گردید چون بحدود جاٹ رسید پسر سورجمل کہ دران اوان راجہ آن دیار و قائم مقام سورجمل بودہ دم اقتدار
میزد و فوجے گران مع سمرو کہ شش ہفت ہزار برق انداز معروف بہ تلنگہ با تفنگہائے چقماقے و پانزدہ شانزدہ ضرب
توپ لائق جنگ میدان ہمراہش بود بمدافعہ نجف خان بہادر فرستاد در جوار کول و جالیسر بطرف شارع شاہے اکبرآباد
مقابلہ روے داد چون فوج میرزا نجف خان بہادر تازہ رفیق ناآزمودہ بود اکثرے کوتاہے کردند و بعضے جان بازے نمودہ
مجروح و مقتول افتادند و بر سواران جاٹ نیز شکستے افتاد و پس پا شدند اما سمرو از آتشبارے شلک توپ و بندوق فرصت
اجتماع باصحاب نجف خان بہادر نمے داد و میرزا نجف خان را ہم در بازوے چپ زخم گولے تفنگ رسیدہ خون جاری
گشت خان بہادر مرقوم در پناہ چاہ پختہ کہ دران میدان بود نشستہ زخم خود را بست و با معدودے از سواران و فیل نشان
کہ متصل بآن مکان استادہ بود مجتمع گشتہ تن بمردن داد و یکبار نظر بامانت و صیانت ایزدے نمودہ اسپہا را عنان دادہ بصوب
سمرو حملہ آورد و بمشیت داور بیہمال اقبال یاورے نمود و سمرو را مع اتباع دل از دست رفتہ پاے ثبات بر جا
نماید بے اختیار راہ فرار اختیار نمودہ باکمال اضطرار در رفت و فتح و ظفر نصیب اولیائے دولت نجف خانے گشت
ہمین کہ روے سمرو از میدان گردید ہمراہیان نجف خان بہادر کہ از دور تماشائے بودند سطے القور رسیدہ فوج منصور را کثرتے
پیدا شد و لہا قوے گشتہ در تعاقب گریختگان تکامشے عمل آمد مردم از منہزمان فوج جاٹ درین تگ و تاز طعمہ شمشیر بہادران
دلیر گردیدہ داد پے رفتگان عرصہ بیسے باقدام جلادت پیمودہ سالماً و غانماً معاودت نمودند میرزا نجف خان بعد این فتح نمایان
صوبہ دارے اکبرآباد از حضور درخواست پادشاہ را فائدہ از اکبرآباد متصور نبود و قلعہ آنجا ہم در دست جاٹان بود و نفاق پیشگان
حضور مثل حسام الدین خان و عبد الاحد خان و غیرہما کہ دور سے نجف خان را بدل خواہان بودہ اند سندش را بلا عذر
و تامل نوشتہ فرستادند چون چشم بخت خان مرقوم از خواب باز و میدن صبح دولتش را آغاز بود و انتظام آنجا بخوبے میسر آمد
و قلعہ اکبرآباد نیز طوعاً و کرہاً مسخر گشت میرزا نجف خان صلاح حال و مآل خود را اکثار سپاہ و احضار سرداران رزم خواہ دیدہ دست
از اندوختن زر و مال بالمرہ برداشت و ہرچہ حاصل مے شد بطور مردم جماعہ دارے پیشہ بر نقا دادہ خود ہم بقدر حاجت آنچہ ضرور
بود از ان حصہ زر با برمیداشت و با رفقائے خود راہ مساوات مے پیمود و بہمین صورت مردم کار و فوج بسیار جمع نمودہ بعد از ان
بمحاصرہ قلعہ ڈیگ کہ از قلاع مشہور جاٹ و در رصانت و متانت شہرہ آفاق بود پرداخت و مدت این محاصرہ امتداد
یافتہ بعد یک سال و دو ماہ قلعہ مذکورہ مفتوح و مسخر میرزا نجف خان را سرمایۂ عروج و اقتدار میسر گشت و از حضور

پادشاه منصب امیر الامرائی باستقلال نجیب الدوله و عزل ضابطه خان مع خطاب ذوالفقار الدوله امیر الامرا بهادر غالب جنگ
یافته بمرتبه عالی رسید و پسر سورجمل که دران قلعه بجای پدر بر مسند راج فرمان روا بود در قلعهٔ دیگر رفته با نجف خان بهادر ابواب مصالحه و معامله
گشاده امان خواه گردید نجف خان بطور مناسب که تسلط خود هم باشد و اولاد سورجمل و اتباع آنها نیز ناچار گشته بعجز و اضطرار جویای
مفاسد و پیکار را با ستد انفصال داده بنای آشتی گذاشت و آهسته آهسته اسباب حرب و ریاست لائق شان امارت فراهم آورده
در سلک رای ذو الاقتدار و مقتدران نامدار انتظام یافت

ذکر درآویختن شجاع الدوله با حافظ رحمت و اولاد علی محمد و دوندی خان و استیصال خاندان روهیله و افغان

شجاع الدوله با سرداران انگلیشیه رابطهٔ اتحاد و عهد و پیمان اعانت و امداد در هنگام محاربات که هرگاه با اعادی روی دهد
مستحکم داشت غلبهٔ میرزا نجف خان بر ضابطه خان و افاغنه اتباع نجیب الدوله و جات وغیره تماشا کرده چون با افاغنه کینه های
دیرینه داشت حقوق اخلاصهائیکه از سعد الله خان پسر علی محمد و عنایت خان پسر حافظ رحمت که مخاطب بحافظ الملک بهادر بود
بالمره فراموش نموده داعیهٔ استیصال خاندان و نام و نشان جمیع افاغنه جزم نمود و از اعماد الدوله گورنر هستنگ بهادر جلادت جنگ
استمزاج و تعیین سپه معتد به در جلدوی اعانت برای کمپنی فرمود و اذن محاربه با افاغنه درخواست گورنر بهادر هرچند
از طرف کمپنی مامور بود که افواج انگلیشیه را از حدود ممالک مسخرهٔ خود و ملک شجاع الدوله که عبارت از کرم ناسه و حدود صوبه اوده
و اله آباد است بی ضرورت برای جنگ و انتزاع ممالک دیگران بیرون فرستد و ملک تازه برای خود یا شجاع الدوله
که با کمپنی حلیف بود از دست دیگران انتزاع نماید همین قدر حکم از کونسل ولایت داشت که اگر کسی بر ملک شجاع الدوله بعزم
استخلاص آید افواج انگلیشیه فرستاده مدد نماید و اگر کسی در ملک بنگاله و عظیم آباد بارادهٔ مذکوره درآید شجاع الدوله اعانت
و امداد انگلیشیان فرماید و مصلحت درین عنان داری قناعت آنکه افاغنه بالوس خود گویا سد راه و بلاگردان و فدیه و قربان
این ممالک اند هر کسی قاصد این دیار شود ناچار است که اول با اینها درآویزد و آنها نیز ناچار بنابر خود داری و حراست محروسه
خویش مدافعهٔ او نمایند اما نظر به بعضی فواید گورنر راضی گشته شجاع الدوله را بجنگ افاغنه اذن و افواج انگلیشیه را باعانت مامور
نمود شجاع الدوله بحافظ رحمت وغیره بنابر اتمام حجت اول پیغام نمود که من در هنگام اضطرار بواسطهٔ مصالحه با مرهته و شما گردیده مبلغی خطیر از
طرف خود با در سانیدم و شما را از دست برد و تاراج و حوادث ترکتاز آنها رهانیدم و مدت معهود که ایصال زر دران قدر مدت موعود بود
منقضی گردید هنوز زر معین بمن نرسیده الحال باید آن زر بلا اهمال ادا سازید و الا مهیای حرب باشید حافظ رحمت که مرد هوشیار
و دور اندیش بود فتح الله خان وغیره اولاد دوندی خان و فیض الله خان ولد علی محمد روهیله و دیگر روسا و رئیس زادگان افاغنه
را یکجا نموده پیغام داد که شجاع الدوله باعتماد اسباب حرب و افواجیکه خود بضابطهٔ فرنگ آراسته و امداد و اعانتی که از انگلیشیان
خواسته مهیا دارد و داعیهٔ جنگ و انتزاع ممالک ما نموده از عهدهٔ آتش بارهٔ افواج و اعوان او برآمدن از جملهٔ
متعذرات است بهتر آنکه این بلا را بادادن زری که موعود و درین دعوی حق بجانب اوست از سر خود بگردانید و الا
هرگز از عهده بر نخواهید آمد شجاع الدوله در باطن استمالت اولاد دوندی خان نموده آنها را فریب داد و گفته فرستاد که من
با شما و ملک شما که آن طرف گنگا است کاری ندارم شما بجا خاطرجمع باشید اما اگر اعانت حافظ رحمت خواهید نمود در آتش
او شما هم خواهید سوخت ابلهان مذکور به طمع زر و غرض دراز شعور دور افتاده در دادن زریکه حافظ رحمت از طرف آنها و دیگران

متعهد گشته بود اعمال نموده دلالت بجنگ نمودند و دیگر جوانان نوخاستهٔ آن جماعه نیز بحماقت وغرور شجاعت در دادن زرهای
موعوده عذر عدم قدرت پیش آورده ترغیب بجنگ وا میداشت ورفاقت می ساختند حافظ رحمت هرچند فهمانید
که هرگز از عهدهٔ جنگ فرنگ برنیامده آبروے مردے درمیان ریخته خواهید گریخت و آتشبارے افواج فرنگ دود از
دودمان خواهد برآورد وچون ظلمهاے بے پایان از فرقهٔ افغان بر مقیم ومسافر واصناف بندگان خداوند منتقم قاهر گذشته
هنگام انتقام آن رسیده بود عقلها برگشته موعظت حافظ رحمت در یکے ازان مستحقان غضب الٰهی درنگرفت وکار بمقابله و
مقاتله انجامید شجاع الدوله با افواج قاهرهٔ خود وجرنیل بارکر سالار لشکر انگلیشیه بود مع توپهاے بسیار واسباب بے شمار در ملک
آنها رفته تاخت وتاراج شروع نمود حافظ رحمت هرچند تاکید ومبالغات در طلب اولاد دوندے خان ودیگر سرداران نمود
بمواعید کاذبه استمهال نموده واز بعضے جاها اندک فوج واز بعض دیگر فقط وعدهٔ آمدن عنقریب میرسید تا آنکه شجاع الدوله نهایت
متصل رسید وحافظ رحمت لا علاج گشته چارهٔ غیر از مقابله ندید با جمعیت خود واتباع وبعض معاونان که بیست از پنجاه وشصت هزار
کس نبوده آمده نهرے خشک که عمق بسیار وخم وپیچ بے شمار وبرکنار هاے صحرا اشجار خاردار داشت پیش روگذاشته عقب
آن توپخانه که میسر داشت باسلوک چیده مستعد محاربه نشست از یک طرف پلٹنهاے شجاع الدوله بسرکردگے سرداران
خود که اکثرے خواجه سرایان دلاور معتمد سرکارش بوده اند واز طرف دیگر پلٹنهاے انگلیشیه بسرکردگی کپتانان وجمیران هوشیار جابر
کارزار دیده واز اطراف صفوف افاغنه غیر راه مقابل راه ها بهم رسانیده واز دریاچه حائل گذشته شروع بشلک توپها بآئین وضوابط فرنگ
نمودند چون چابک دستے ایشان درین کار بمرتبه ایست که غیر از حفاظت الٰهی چاره ندارد وروی رفتن مقدور فوج نامنتظم بی نسق
هندیست بی فوج ولایت که تابع فرمان سالار جنگ وگریز او برحکم سرداران می باشد وهرکه اندک انحراف واضطراب بطور خود نماید از سپاه
ونسق اسپهدان مفقود می باشد از عهدهٔ مقابلهٔ این فوج وتاختن برآنها بر نمیتواند آمد افاغنه بی دست وپا گردیده یکسان بی شمار از همراهیان حافظ
رحمت رو بفرار نهاده رهگرای بیدای بے چارهے شدند لیکن حافظ رحمت با معدودی از رفقای جان نثار سررشتهٔ صبر وقرار از دست نداده
دران میدان مردآرا به کمال دلاوری پایداری نمود تا آنکه گلهٔ توپ بر سینهٔ او رسید هرچند با مر آمرکن فیکون از سینه اش بیرون نرفت
تا از صدمهٔ آن جان او از صحبت بدن مفارقت جست باقی ماندگان را بعد قتل حافظ رحمت دل از دست رفته پاے ثبات برقرار
نماند وناچار راه فرار اختیار آمده بگریختگان سابق لاحق شدند شجاع الدوله خبر ظفر یافتن افواج خود شنیده از فیل سوارے فرود
آمده جبینهٔ شکرگزارے درحضرت بارے بخاک عجز واستکانت سوده وهنوز سر بسجده بود که سر حافظ رحمت بریده آوردند
از کسانیکه اورا دیده بودند شناسانید چون متحقق شد که ثانیه باز سر بسجده گذاشت وچون سر برداشت سالار جنگ برادر زن
او خواست که بدستمال خاک از چهرهٔ او بافشاند منع نموده فرمود که این خاک زیب سیماے من است الحمد لله که امروز انتقام
گستاخیهاے بے پایان ازین جماعهٔ سفاک بے باک که با پدر من ودیگر مومنین ومتدینین نموده بودند بکام دل کشیده آمد
دران وقت ضابطه خان هم با هزار نفر از جملهٔ ملازمان دران عرصه همراه شجاع الدوله بود دید کشته شدن حافظ رحمت که شیت از
بانتقام اعمال آنجماعه رفته بود واو بارے بے پایان عائد احوال جماعهٔ افغان گردیده هراس بے قیاس بر دل صغیر وکبیر آن جماعه
مستولے شد وتفرقهٔ تمام در جمعیت وازدحام آنها راه یافت شجاع الدوله افواج خود را در اطراف واضلاع محروسهٔ افاغنه تعیین
نموده بانتظام برهمے آن ملک واحضار سرداران آن جماعت بشرط اطاعت وتمهید قتل متمردان فرمان داد چار وناچار فتح الله خان
وغیره اخلاف دوندے خان ومحبت خان وغیره اولاد حافظ رحمت وفیض الله خان پسر علی محمد خان متوحش برو هیلکه

ذکر او تبتر بیات مختلفه در دفتر دوم ثبت افتاده طوعاً و کرهاً از دامن کوهستان کمانون بعد از ان که از بدی آب و هوای
آنجا بجان آمده بودند داعیه حضور شجاع الدوله نموده باریاب خدمتش شدند فیض الله خان باعتبار سردارزادگی که پسر علی محمد خان
است و پدرش در زمان خود آقای حافظ رحمت و دوندی خان و دیرهم بود و جمعی را با خود متفق ساخته در دامن کوهستان
مذکور بنیاد فتنه انگیزی بکث نمود آخر بوساطت رؤسای انگلیشیه عهد و پیمانی برای خود درست گرفته حاضر شد و بعضی از منتهای
ممالک افاغنه که قریب به پانزده لکه روپیه حاصل داشت از شجاع الدوله بوساطت رؤسای مذبور گرفته در انجا فارغ البال
بکام و آرام با جماعتی از افاغنه نشسته الی الآن بجمعیت و احتشام می گذراند دیگر بیچارگان محروم از معاش بلکه بنابر تحقیق زر و
اموال زمانی ممتد مقید و در کمال رنج و عنا گذرانیدند فقیر اکثری از اولاد حافظ رحمت و دوندی خان را در لکهنو بعد مردن شجاع الدوله
در زمان شروع امارت پسرش آصف الدوله که ذکرش عنقریب انشاء الله تعالی آید دیده و احوال آنها بمشاهده و استماع از
معتمدین ادراک نموده افضل و اشرف جماعه مذکوره محبت خان پسر حافظ رحمت برادر صغیر عنایت خان که با شجاع الدوله
مخلص و در جنگ عظیم آباد که با انگلیشیه روی داد رفیق و معین شجاع الدوله بود مشاهده گشت بحسب صورت و سیرت لیاقت
سروری و دولتمندی داشت لیکن درین از مان که واژونی فلک سفله نواز بمرتبه کمال رسیده برای او وجهی
که نهایت دون مرتبه او بود مقرر داشتند و فیض الله خان پسر علی محمد خان را ملکی که حاصل او کم از بیست لکه روپیه
نخواهد بود عنایت نمودند حال آنکه او در زمان اقوام خود زیاده بر ملک پنج لک روپیه در ید تصرف نداشت تا قدر روانی و سفله
پروری این روزگار زیاده بر آن است که برین محمل تحیر و تاسف کرده از جمله دون نوازیها شمرده آید قطعه فلک دون
نواز یکه چشمست ٭ دان یکی هم بفرق سر دارد ٭ هر خری را که دم گرفت بمشت ٭ می نداند که دم خر دارد ٭ می برد
تا فراز گاه خویش ٭ چون خرش دید دمست بر دارد ٭ بزمینش زند که خورد شود ٭ خر دیگر بجاش بر دارد ٭ والی الله المشتکی
القصه لیو این فتح گورنر هستنگ بهادر از ارباب کونسل شهر لندن که دار السلطنه انگلیشیه است دستی معاتب ماند که چرا
بشجاع الدوله درین جنگ مماشات نموده اذن داد و افواج باعانت فرستاد و گورنر توجیهات موجه از حسن بیان خود نگاشته
برائت ذمه حاصل نموده مورد عنایات بیش از بیش گردید

ذکر انقسام یافتن ممالک جماعه افغان مابین شجاع الدوله و میرزا نجف خان ٭

میرزا نجف خان بهادر در همان آوان از مرتبه تبعیت دیگری بر آمده با شجاع الدوله رتبه همسری بهم رسانیده بود و شجاع الدوله
که سابق از و کینه ها داشت بظاهر درت با او بنای دوستی و رفع عناد گذاشته دم از اتحادی زد و بایکی می گویند یکی از
بنات خود را نامزد او نموده در تالیف قلب نجف خان بهادر نهایت اهتمام می فرمود لیکن نجف خان بهادر بمقتضای جوانمردی
و فتوت در مراسم ظاهری خود را کمتر شمرده پاسداری آداب شجاع الدوله بروئیه قدیمه می نمود درین اوقات که بخت
افاغنه برگشت و مملکت مقبوضه آنها از دست شان منتزع گشت برخی از ان ملک بابت نجیب الدوله از دست ضابطه خان
و غیره و اولاد او در ید تصرف نجف خان باعانت و شراکت مرهته پیشتر در آمده و بعضی از ان این طرف گنگا ملحق بملک
علی محمد خان و ضابطه رحمت و غیره سمت شمالی گنگا بود مثل چاندپور و نگینه پتهرگده و غیره و اکثر ممالک او

بطرف جنوبی و مغربی گنگا بود مثل بارهه و سهارنپور و بریه وا شامل ذلک و آنچه در دست حافظ رحمت و اولاد علی محمد روهیله
و افاغنه دوندے خان بود و درین ولا بتصرف شجاع الدوله در آمد آن هم همین قسم که بعضش طرف شرقی و شمالی گنگا متصل
بحدود صوبه اوده مثل شاهجهانپور و بریلی و آنوله و پیلی بهیت و بدایون وغیره و بعضش میان دوآبه گنگا و جمنا مثل سنبهل
و مرادآباد و امروهه و بعضی مثل کانس گنج و دریا گنج و پتیالی که از مملکت سابق بنگش بود و در عهد صفدر جنگ از دست
احمد خان بنگش منتزع گشته بنیابت صفدر جنگ در قبضه تصرف مرهته رفته بود و دیگر ملک مقبوضه مرهته که بعد قتل و استیصال
جماعه مذکوره که از دست احمد شاه ابدالی در نواح پانی پت روی داد و مرهته مفقود الاثر و الطاقة شد این ملک را
حافظ رحمت و احمد بنگش و اولاد دوندے خان و نجیب الدوله حسب الارای خود با هم قسمت نموده هر یکی جائی را
در دست خود داشت ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان بهادر غالب جنگ برای انفصال تقسیم مملکت مرقومه عازم
خدمت شجاع الدوله گردید چون بحضور رسید داخل ممالک مذکوره را فهمیده از جمله ممالک نجیب الدوله آنچه این طرف
گنگا مثل چاندپور نهتور و چهپرگهه وغیره بود بشجاع الدوله داده قدری از ملک بنگش و حافظ رحمت و دوندے خان
که اتصال بصوبه اکبرآباد و شاهجهان آباد داشت خود گرفت و حدود قلمرو هر دو منقح و محقق گشته ضابطه خان را نجف خان
بهادر از شجاع الدوله رخصت دهانیده و مشمول عواطف گردانیده همراه خود گرفت بدو بنای دوار و اتحاد عهود و مواثیق از
طرفین استحکام یافته بود از آن نجف خان مرخص گشته بملک اکبرآباد و حدود بلاد خود آمد و شجاع الدوله بتنظیم و نسق ممالک
روهیله اشتغال ورزید درین ضمن اسباب انتقال شجاع الدوله از دار غرور بفرمان خداوند بی مانند مهیا گشته دملی
در ران که خیارکش گویند بهم رسید و بعد چند روز منفجر گشت چون مرضی است مشهور و بهیم هلاکت دران احدی را ظنون
نمی شود پروای از آن نکرده بطوریکه معروف است جراحان ملازم از هندیان و ارامنه و بعضی فرنگیان که از مدتها
ملازم سرکار بادشاهی و معتمد علیه بوده اند مداوای نمودند تا آنکه آهسته آهسته افزود و شجاع الدوله و همنشینان او را
تشویشی عارض گشت عجب آنکه این جراحت چنین اشتهار یافت که شجاع الدوله با دختر حافظ رحمت داعیه خلوت نموده
او را پیش خود خوانده او از فرط غیرت و شدت جهالت که در طبائع نسوان خاصه زنهای افغان می باشد چاقوی
مخفی با خود برده هنگام کشف عورت در انجا زده مجروح ساخت و آن چاقو را بزهر آب داده بود لهذا رو به بهی نه آورد
با آنکه این سخن مطلقاً اصلی نداشت و محض غلط بود اما بمرتبه شهرت یافت که الی الآن بعضی کسان همین می دانند
و علت مرگش می شناسند القصه شجاع الدوله مضطرب الاحوال اراده معاودت بخانه خود در فیض آباد که مرکز دولت
و دارالاماره جد و پدر او برهان الملک است و اتمام و اکمال او نموده فرموده و بسواری پالکی آئینه دار راهی گردید و میرزا سعادت علی
خلف دیگر خود را بنیابت در انجا گذاشته سیدی بشیر حبشی را که عمده ارکان دولتش بود باعانت و اتالیقی او معین نموده خود
باحوال مذکور بفیض آباد رسید

ذکر انتقال نمودن شجاع الدوله با دل پر از حسرت و تمکن یافتن آصف الدوله معروف بمیرزا امانی بمسند وزارت

بیماری شجاع الدوله یوماً فیوماً اشتداد پذیرفته منجر بجاد سرطانی گشت و چند انکه اطبای حاذق انگلیشیه و ملازمان قدیم
و جدید بدش در تدابیر و اصلاح مزاج و معالجه مرض کوشیدند سودی نداد هر چند موت بمقتضای آیه کریمه لا یستاخرون ساعة

ولا یستقدمون از اجل موعود تقدیم و تاخیرے نتواند نمود اما چون ایزد تعالی حدوث هر امرے را در دنیا بر سببے از اسباب
گذاشته بعضے از آن جلی و برخی خفی مے باشند از جملهٔ اسباب خفیه هم گاهے بعضے در نظر هوشیاران متبصر جلوه گر
مے گردد در خصوص مرگ شجاع الدوله آنچه بر فقیر متحقق گشته بسبب جوان میرے او و در گذشتن از دنیا با دل پر از حسرت
بعد از آن که اسباب اقتدار بسیار بهم رسانیده آرزومند اکثر مناصب ارجمند بود سببے از اعمال قبیحه او بست سرکار عمده داشت
و صفات حمیده هم در ذات او مجتمع و خلق کثیرے از دولت او منتفع بود لیکن دو سه کار در کمال زشتی از و سرزد و ایزد
تعالی در انتقام همان عملها او را با دل پر از حسرت در عین جوانی در زمان برخوردن از دولت و کامرانی محروم و مایوس ساخته
بدار آخرت با هزاران افسوس رهگرا گردانید یکے خود بد عهدے با میر قاسم خان هر چند هر چه بر سر او گذشت او هم مستحق
آن بود لیکن شجاع الدوله را نمی بایست با کسیکه پناه باو برده و بر نفاسے اوراق کلام الهی عهود را با ضمان ایزد قادر
توانا و حضرت سید انبیاء و عترت طاهرهٔ آن سرور و حضرت عباس بن علی بن ابی طالب علیهم السلام مرقوم و بمهر خود
مختوم نموده خاطرش را در حفظ جان و مال و آبرو مطمئن گردانده پیش خود طلبیده دغاے ظاهر فاشے نماید و بعد
گرفتن زرهاے او در تقاضے نمک بحرامش را با خود متفق ساخته او را با عیال مقید گرداند و جمیع اموال او را از جواهر
و اشرفی و انواع اجناس ضبط نموده پر کاهے براے او نگذارد و امیر مقتدرے را با گداے محتاج برابر گرداند دوم
گمان بد در حق وظیفه خواران ممالک محروسهٔ خود که شاید در حساب و شمار از لک مضاعف خواهند بود برده بیک قلم
همه را از وجوه معاش آنها محروم دیومیه و اراضی و دهیات آنها را ضبط نمود و خلق کثیرے از آن جمله در خانهارا بغیرت و ناچار
بسته بفاقه هاے متواتر مردند و برخی بگداے مبتلا گشته اوقات حیات را بفقر و ناکامی بسر بردند ممکن است که ده
بیست کس از مشائخ مرائے مرتکب بعضے امور ناشایسته که موجب سوء ظن با فرقهٔ مذکوره تواند شد بوده باشند اگر
تنبیه آن جماعه منظور داشت بایستی که تخصیص و تحقیق درین خصوص بعمل مے آورد و اداے خود آن بود که در چنین مواقع
کمال اغماض مے فرمود چه سلاطین و حکام ظل الله اند چنانچه او تعالی شانه روزے را به نیک و بد میرساند انتظام خلق
الهی کارفرما گشته روزے کسے را مقطوع نکنند سعدے و لیکن خداوند بالا و پست ¤ بعصیان در رزق بر کس نبست
سوم پاس عرض و ناموس مردم خصوص اتباع خود کمتر میداشت و بدر ساختن جاهاے خاطر خواه خود در شکستن بیوت
رعایا و ملازمان از ایذا و اضرار غربا پروائے نمی نمود و چندین بار مردم باین سبب نهایت ایذا یافته خانهاے بسیار کسان
مع اموال شان برباد و بتاراج بیلداران و ارباب عمارت سرکار شجاع الدوله رفت و تظلم و استغاثهٔ فرق مذکوره
را غیر از خدا دیگرے نشنوا نبود و بهر صورت چون کار از مداوا گذشت و امید حیات منقطع گشت تودیع از زن و مادر و احباب نموده
روز پنجشنبه بتاریخ بیست و دوم ذی قعده سال هشتاد و هشتم از مائه دوازدهم هجرت ازین عاریت سرا انتقال
فرموده علم در کشور بقا زد و بطور تواتر از صداقت شعاران معتبر مسموع شد که روز عزاے او در فیض آباد نمونهٔ محشر رو داده
احدے نبود که جزع و فزع نکرده باشد محبت خان خلف حافظ رحمت که خونبهاے او شرح نمیتوان داد پیش فقیر نقل میکرد
که با آنکه من برباد دادهٔ او بودم و هر چه از دست او بر ما رفته ظاهر است با این حال غم انتقال او مرا نحوے متاثر ساخت
که خودداری نتوانستم و سیلاب اشک از چشم هاے من جاری بود مے گویند چنانچه یوم العاشورا در بعضے مجالس
گاهے اتفاق مے شود که کسے بے رقت نظر نمے آید همین صورت در تمام محوطهٔ حصار فیض آباد بود و گمان نمے رود

کو هیچ کسے جائے گریہ و زارے بوده باشد سالی قبل ازین بر پشت پاشانهٔ او دانهٔ بهم رسید چون پدر و جد او برهان الملک بمرض سرطان مرده بودند اندیشه مرض مذکور کرده مبلغ پنج لک روپیه نذر کرده بود شفا یافتن ایفاے عهد نموده مبلغ مذکور با ماکن مقدسه فرستاد اما چون اجلش بهمین مرض موروثے مقدر بود آخر بهمین علت مبتلا گشته درگذشت بعد تغسیل و تکفین جنازهٔ اش بطوریکه در مملکت هندوستان رواج دارد جمیع تجملات سوارے او را حاضر ساخته برآوردند میرزا علی خان و سالار جنگ خلفین محمد اسحق خان مرحوم که برادران زنش بوده اند با جمیع ارکان دولت و نمک پروردهاے او مع عموم ملازمان در پای مشایعت جنازه نموده راه سپردند هنوز تا باغ گلاب که براے مدفنش مقرر شد جنازه اش نرسیده بود که پسر سعادتمند او میرزا امانی را که با صف الدوله مشهور است تمناے جانشینی پدر را اضطراب وا فزود بهم رسیده اندیشه فرو گرفت که مبادا بسبب ارکان دولت دیگری را از اولاد پدرش بر مسند فرمانروائے جلوس میسر آید بنابراین مروت و حیا را بر طاق نسیان گذاشته متوسلان خود را تاکید نمود که رفته هر دو خالو هاے او میرزا علی خان و سالار جنگ را بتقید تمام از مشایعت جنازه برگردانیده بحضورش آرند

ذکر جلوس نمودن میرزا امانی آصف الدوله بر مسند جانشینی پدر و برباد دادن مواد استعداد ریاست و کامرانی و درهم شکستن دسته هاے فوج و برهم نمودن جمیع انتظامات عهد شجاع الدوله و عروج یافتن میر مرتضی طباطبا برادرزاده مصطفی خان بمرتبه نیابت کل و بعضی از سفاهت های آن بزرگ دودمان

چون محرمان آصف الدوله میرزا امانی بطلب میرزا علی خان و سالار جنگ رسیدند اول این هر دو برادر عذر شرمساری از حضور عالی خواسته انصراف از اثناے راه مناسب ندیدند بار دیگر بمبالغهٔ تمام طلب داشت و فرمود که خواهے نخواهے باید آمد هر دو برادر مذکور مجبور گشته دیگران احوال برین منوال دیده مرضی خلف جانشین را فهمیده بامید پیش آمد خود بے طلب برگشتند و آصف الدوله بنابر مشورهٔ گذشته بعد تفحیح و تصمیم کرنل کلیس دیکی دیگر از رؤساے انگلیشیه را که در خدمت شجاع الدوله حاضر بودند طلبیده گفت که درنگ مناسب نیست و مشیت ایزدی جارے شد الحال برای بست جانشینی پدر باید نشاند سرداران مرقوم مهلت را مناسب ندانسته تسلیما نموده امر بتانی فرمودند و مبالغه را از حد بدر برده وعدهٔ اداے مبلغے خطیر در صورت پذیرفتن امرش نموده آنها دیدند که پسر کلان شجاع الدوله ازین همسر همین است و حسب الارث استحقاق جانشینی پدر دارد و زمانچه سے رود بلکه فائده عائد حال اسے شود دستار بر سر او بسته اعیان و ارکان خانه اش را احضار فرمودند نقارچیان و اسباب نوبت خانه نیز حسب الطلب او از اثناے مشایعت جنازه شجاع الدوله بنقاره خانه رسیده اعیان و اشراف ملازمان نیز حاضر آمدند و خلف سعادتمند که گویا آرزو مند این روز بود دلشادمانے تمام بر مسند ایالت جلوس نمود و هنوز مردم بے نام و نشان که با جنازهٔ پدرش مانده بودند انفراغ از دفن جسد او نیافته بودند که صداے نقارهٔ شادمانے از در میرزا امانی بلند گردید او بر مسند فرمانروائے متمکن گشته میر مرتضی خان برادرزاده مصطفی خان را که میر سامان خانهٔ او در عهد صاحبزادگیش بود خلعت نیابت کل داده هفت هزارے صاحب نوبت ساخت و ماهے و مراتب نیز بخشیده بخطاب مختار الدوله سرفراز گردانید رفقاے پدرش مثل ایرج خان و سیرے بشیر و غیره ها از متوقعات خویش مایوس گردیده هر یکے بلکه خود ایرج خان بهانه حصول اسناد از حضور دیده

مبانی رفاق و اتحاد با نجف خان بهادر رخصت گرفته روانه شاه جهان آباد شد و بدر رفتن خود غنیمت شمرد و بعد سهل مدتی آصف الدوله
مع کل افواج از فیض آباد بعلت عدم موافقت با مادر و جدهٔ خود بطرف لکهنؤ شتافت بعد بیرون رفتن از شهر مادر خود را بپیام ادای
زرهای خزانهٔ پدر فرستاد چرا که شجاع الدوله خزانه را بنابر مشاهدهٔ وفاداریها از زن خود که در هنگام انعقاد مصالحه با انگلیشیان دیده
همه بدست او سپرده و انواع کلمات ناخوش با پسر و مادر در میان آمده آخر بدادن زر معتد به بشرط فارغخطی قبول نمود و آصف الدوله
ظاهرا مبلغ پنجاه لکه روپیه از مادر خود گرفته فارغخطی اخذ اموال پدر نوشته داد چون میرزا امانی چند نفر از تلنگه را بتقرب اختصاص
داده در خدمت خود میداشت و آنها همه وقت حاضر و چون سایه در عقب او می بودند الحال که باختیار خود و مطلق العنان گردید
هر یکی از آن بیچاره های هندو را خطابها و مناصب و خدمات متعدده و رساله چندین صد سوار و پالکی های جهالردار داده
اقتدار بسیار و کمال تقرب بخشید و یکی از انها را حکومت بیسواره داد اما خود را گویا بدنام گردانید و یکی از کهاران پالکی خود را
نیز در زمرهٔ همان مردم منسلک گردانید و راجه مهرا خطاب داد و جمیع مقربانش غیر از لواج دادانی نمیشنید بعد چندی به لکهنؤ رسیده
و در آنجا متوقف گردید و پس از زمانی بطرف اٹاوه که منتهای حدود ملک اوده و اندر بیداست رفته در خیام و معسکر مکث بسیار
نمود و در آنجا برادر خود میرزا سعادت علی را مع سیدی بشیر حبشی طلبداشت چون حاضر آمدند اول سیدی بشیر را مورد عواطف
گردانیده غافل ساخت بعد صباحی چند که مردم متعینه او را هم مائل بطرف خود ساخته بود چندی از جماعه داران را مخفی اشاره
نمود که سیدی بشیر را گرفته بیارند سیدی بشیر ساعتی قبل تر از عام مردم بر این ماجرای آگهی یافته با بعض مخلصانش متحیر بود
که چه کند بعضی مردم مامور رسیدند میر بهادر علی سیدی از نجبای بارهه و دیرینه رفیق حبشی مرقوم و مستغرق دریای احسان
بیکران او بود به سیدی بشیر گفت که من تا زنده ام این مردم را بجنگ مشغول میدارم و تو هر قسم توانی خود را ازین مهلکه بیرون کن
و بعض دیگر را که اعتمادی بر آنها بود سفارش سیدی نمود که دریا از اینجا قلیل فاصله دارد بزودی تا بعبرش رسید و بشیر را که مادر
شما نمک پرورده او ایم بعد و نجف خان که آن طرف دریاست باید رسانید و اسپ سواری خود که تیار داشت بشیر را بر او سوار کرده
چند کس را همراهش داد و گفت تا پای داری بگریز درین عرصه قاصدان رسیدند و بر خیمهٔ بشیر شورشی برپا گشت و او درین
آشوب بدر رفته راه مقصد گرفت میر بهادر علی استقبال مخالفان نموده در صحن خیمهٔ بشیر با کمال دلاوری سد راه آنها گردید
و داد مردی و مردانگی داده تا دم آخر کوشید و تا نصف ساعت نگذاشت که کسی داخل خیمهٔ خاص بشیر گشته بر احوال او اطلاع یابد
درین عرصه او نصفت راه رفته قریب بساحل مراد رسید و بمجرد در رسیدن عبور دریا نموده از حدود آصف الدوله سالما بیرون رفت و در آنجا
میر بهادر علی شربت شهادت نوشیده بشیر گلزار جنان خرامید بعد از آن جویندگان بشیر هر چند که جستند اثری ازان آهوی سیاه رم
خورده نیافتند پس آصف الدوله میرزا سعادت علی را از علاقهٔ اختیار کار ملک روهیله که پدر برای او مقرر کرده بود باز داشته
صورت سنگه را که او هم از عهد پدر بدیوانی سرکار ممتاز بود بران کار مقرر ساخت و اقتدار مختار الدوله در نیابت بجائی رسید که
از آصف الدوله نامی بیش نماند برادر کلان خود را که سید محمد خان نام داشت خطاب اقتدار الدوله بهادر دهانیده نائب صوبهٔ اوده
گردانید و برادر دومی را که معزز خان بود خطاب معز الدوله بهادر دهانیده نیابت صوبه الٰه آباد بخشید. و هر یکی از اقربا و اصدقای
خود را بمراتب زیاده از لیاقت رسانیده جمیع ملازمان قدیم و جدید سرکار شجاع الدوله و آصف الدوله را هم بنهایت رعب تسلط
متوسل خود گردانید و برادران و سبی اعمام خصوصا هر دو برادر حقیقی او اسباب امارت مهیا داشتند و کسی را مجال نماند که با او
دم مخالفت تواند زد.

ذکر معین شدن مسٹر ڈلٹن از کونسل کلکته برای حاضر بودن در حضور آصف الدوله بطور زمان پدرش شجاع الدوله و معزول شدن در اندک زمان و معین شدن مسٹر جان برسٹو بجای او بسعی و خواهش جرنل کلاورن و ظهور اکثر حوادث و فتن دران دیار بمشیت خالق لیل و نهار

بعد رحلت شجاع الدوله و مدفون شدن او در گلاب باغ فیض آباد گورنر ہسٹنگ بہادر مسٹر ڈلٹن را برای حاضر و ناظر بودن برای اصلاح
و اعمال آصف الدوله بطور ضابطهٔ عهد پدرش مقرر کرده فرستاد زمانی یسیر بر ورود مسٹر ڈلٹن گذشته بود که جرنل کلاورن و کرنل
منسن و مسٹر فرانسیس از طرف کمپنی و پادشاه انگلیشیه برای استکشاف احوال گورنر ہسٹنگ بہادر جلادت جنگ حسب الامر ارباب
کونسل لندن دار السلطنة انگلند ولایت زمرهٔ انگلیشیان در رسیدند و بتقریبات چند که ذکرش در دفتر دوم مفصل شد در ابتدا بر گورنر
غالب آمده عملهٔ انگلیشیه هر جا که بود بر وفق تجویز و خواهش اصحاب ثلثه مذکوره علی الرغم گورنر عماد الدوله مسٹر ہسٹنگ بہادر مقرر گشته
عملهٔ دست نشان گورنر مرقوم معزول شدند در همان ایام مسٹر ڈلٹن هم بعلت دست نشانی گورنر معزول شده بجای او بخواهش اصحاب
ثلثه مرقومه و حمایت جرنل کلاورن مسٹر جان برسٹو متعین شد چون جوان هوشیاری بود آصف الدوله را مع عمله بر روی کار آورده او را آسان
دانسته دست تصرف بدانائی و ابله فریبی دراز کرده در جمیع کارهای ممالک محروسهٔ شجاع الدوله مرجع حل و عقد امور و مختار کارهای سرکار
آصف الدوله گشت مختار الدوله نائب مختار معتمد آصف الدوله و جمیع عمله و اتباع او سفهای بی خرد بوده اند چنانچه بعد چندی که فقیر هم وارد
آن دیار بتقریبی شد و ذکرش انشاء الله تعالی آید همه را بهای العین مشاهده نمود مردمی بنظر آمده که اوصاف آنها بیانی نیست در نوع انسانی
بدتر از آنها هم آنها خواهند بود بی شائبهٔ تکلف بهائم چند بوده اند بصورت انسان گویا در شان آنهاست انهم کالانعام بل هم اضل سبیلا
القصه مسٹر جان برسٹو مختار الدوله را ببعضی کلمات خوش آیند که امید حمایت در محاورت عظیمه از آن استشمام توان نمود گفته برین
صرافت آورد که ملک بنارس وغیره علاقهٔ راجه بلونت سنگه که بیست و پنج لکه روپیه مالگزاری و قریب هفتاد لکه روپیه مداخل داشت
به کمپنی بدهد آن احمق ابله بهای قدر شناسان بی فروغ خوشنود و مغرور گشته آصف الدوله را که کاری با ملک داری اش
نیست زبانی مسٹر جان برسٹو سخنان بیم و امید گفته تا بشدت رضا راضی ساخت و بلا تامل اسناد عطای آن ملک به کمپنی نوشته
داد گورنر ہسٹنگ بہادر اگرچه ازین امر که ملکی مثل بنارس ضمیمهٔ ممالک محروسهٔ کمپنی گردید نهایت خوشنود گشت اما ازین حیثیت که خود
تا بنارس برای ملاقات شجاع الدوله آمده ملک بلونت را با نواع تدبیرات از شجاع الدوله درخواست و شجاع الدوله معاذیر دلپذیر آورده
بنارس وغیره ملک بلونت را نداد و جان برسٹو کار تبهٔ گورنر حکم قطره از دریا دارد با این سهولت و آسانی ملک مذکور را گرفته ضمیمهٔ ملک کمپنی گردانید
و بحضور سرداران انگلیشیه اینجا و ارباب کونسل ولایت نام عظیمی بهمرسانید اندک مکدر شد و چندان خوشش نیامد و مختار الدوله نادان با وجود چنین
تواضع نمایان برای استقلال و حمایت خود هیچ گونه عهد و پیمان از ارباب کونسل کلکته نگرفت اگر میخواست در چنین رعایت عظیمه بنای
کارهای خود را از حضور کمپنی و ارباب کونسل ولایت انگلیشیه استحکام میداد و کسی را مجال آن نمی شد که بطرف او نگاه تندی نماید تا به کشتن
چه رسد و اگر احیاناً کشته می شد در انتقام و مکافات قتل او قیامتی بر پا می شد بلکه ریاست آن ملک از اولاد شجاع الدوله منتقل
گشته باولاد مختار الدوله می رسید لیکن چون دوار فلکی مقتضی استیصال اهالی این دیار است هر که البته مردم است رب النوع اینها
می شود و بالکسانیکه بتجربه کاران روزگار نهایت دانا و هوشیار اند معاملات روی داده هر کاری که نباید می کنند
و آنچه باید بفراغ از آن دور تر میروند القصه بنارس با توابع و لواحقش از ممالک محروسهٔ شجاع الدوله منتزع گردیده ضمیمهٔ بنگاله

عظیم آباد گردید و در معاملات مالی و ملکی صوبہ اوده و الہ آباد و چھپرگڈھ و کوڑه و اٹاوه وغیره ملک روہیلہ نیز بے رضا و اطلاع مسٹر جان برسٹو ہیچ امرے امضا نمیافت و آصف الدولہ کہ برای فارغ بالی و آسایش خود ببانگ بلند علی رؤس الاشہاد گفتن آغاز نہاد کہ مسٹر جان برسٹو برادر من و مالک و مختار کارہاست ہرچہ بفرماید ہمہ ہا اطاعت نمایید و از افواج آراستہ پدر و سرداران برعمدہ آزرده او آزرده و ناطمئن بوده ادای تنخواه آنہا در جنب اخراجات بیہوده خود عبث و بی فائده مے شمرد لہذا در باطن قاصد استیصال آنہا کہ فی الحقیقۃ خود را بے پر و بال ساختن بود گشتہ درین داعیہ کوشیدن گرفت

ذکر جنگانیدن آصف الدولہ مختار الدولہ را با نجیب پلٹن و مستاصل شدن فوج مذکور بتقدیر ایزدی

شجاع الدولہ مغفور چار پنج ہزار کس نجباے مفلس شاه جہان آباد و اطراف و جوانب راجمع نموده سے لغرپا نزده روپیہ مواجب مقرر کرده و سید احمد نامے را بریاست آنہا معین نموده در تربیت آنہا بضابطۂ پلٹنہاے انگلیشیہ اہتمام فرمود ہر چند بندوقہای ایشان فتیلہ دار بود اما در شلک چابکی و چالاکی برابر چقماقے داشت بلکہ چست تر از ان چہ درین جماعۂ نجبا بوده اند و پاس خاطر و مراعات ایشان زیاده از دیگران مے شد آصف الدولہ کہ از رفقاے پدر بیزار و در فکر برانداختن آنہا و بے پر و بال ساختن خود بود آنہا را کہ بطرف کالپی متعین بوده اند طلبید چون رسیده ند در تراز لشکر خود امر باقامت نمود و فرمود کہ توپہا را داخل توپ خانہ نمایند آنہا بعضے از ان اضراب داخل توپ خانہ نموده یک ضرب یا دو تا نزد خود داشتند براے فرستادن آن ہردو ضرب و بندوقہا ہم حکم نمود آنہا دانستند کہ اراده نداون طلب و استخفاف و بے آبروئی و تفرقۂ اجتماعۂ منظور دارد جواب دادند کہ ہرگاه چنین حکم مے شود دوجہ مشاہره ما کہ در سرکار است عنایت شود تا بندوق و توپہا داخل کارخانہ و خالصا مانے کرده آید برآشفتہ مختار الدولہ فرمان داد کہ اینہا سرتابی مے نمایند بتادیب و گوشمال شان باید پرداخت او عذر خواست کہ ملازمان سرکار اند و حق بجانب دارند وجہ در ماہہ خود مے خواہند دیگر غرضے نیست گفت اگر شما بر سر شان نمی روید ناچار من میروم او دید کہ ہرگاه خود قاصد شود و من استنکاف نمایم در عالم نوکری نامناسب و موجب کمال آزردگی و برہمی فیمابین خواہد بود بضرورت اطاعت فرمان نموده با فوج ملازم خود و متعینۂ سرکار سوار شده بمقابلہ شتافت آنہا ناچار با آنکہ میر احمد مرده و سردارے نداشتند باز ہم صفوف آراستہ جنگیدند و کار بجائے رسیده بود کہ اگر اندک اعانتے از جائے با آنہا رسد مختار الدولہ را از پیش بر داشتہ لیکن چون از دحام بطرف مختار الدولہ بسیار بود و سامان بے پایان ہمراه داشت بعزم و خود دلائق و مقتول و مجروح شدن یاران موافق کہ جماعۂ کثیرے از طرفین رہگراے بیدلے عدم گشتند شرذمۂ قلیلے چون مجروح و مایوس از ظفر باقے ماندند آن زمان ہر یکے راه فرار پیش گرفتہ بطرفے خزیدو خلقے بسیار از طرفین کہ ہمہ ملازم آصف الدولہ و زر بازوش بودند تالود و تباه گردید و آن ابلہ شادمان و خوشنود گشت اکثرے از ملازمان خصوص بعض خواجہ سرایان کہ شجاع الدولہ بہ تتبع افواج انگلیشیہ آنہا را جرنیل قرار داده ہمراه ہر یکے شش ہفت پلٹن و چندین ضرب توپ و اسباب و سامان آن مقرر و معین نموده بود باحوال صاحبزاده بلند اقبال سپے بر وه خیالاتے چند در دل خود مے تراشیدند از ان جملہ لسبت خان خواجہ سراے کہ بسیار معتمد علیہ شجاع الدولہ و فی الحقیقۃ خاصے از جراءتے بود با مختار الدولہ دعوے ہمچشمی داشتہ سر باطاعت او فرود نمے آورد لہذا اکثر تا با تیہا با ہمدگر روے داده بوسائل و وسائط تصفیہ مے یافت درین ضمن یکنوبت کہ در تنہا افزوده و از حد آمیزش تجاوز نمود و آصف الدولہ نیز در باطن از مختار الدولہ بسبب اقتدار و خود رائے او و اتفاق با مسٹر جان برسٹو آزرده گشتہ در فکر برانداختن

ادعی بود و بسنت خواجه سرای مذکور که بجرئت مشهور بود بر دامینه آصف الدوله پی برده خواست که بطوری قابو یافته کار مختار الدوله را باتمام رساند فی الجمله رضای آصف الدوله درین خصوص حاصل نموده باطناً با میرزا سعادت علی هم سازشی کرد که هرگاه من مختار الدوله را اتمام کنم شما علی الفور با چند کسی که دارید سوار شده حاضر آئید و من او را کشته حضور آصف الدوله خواهم رفت و رهمان گرمی کار او هم باتمام رسانیده شما را بر وسادهٔ ایالت خواهم نشانید

	ذکر انجام یافتن ایام عمر و دولت مختار الدوله و بسنت خواجه سرا از پی هم و بدر رفتن میرزا سعادت علی در حدود نجف خان صحیح و سالم	

چون مشوره های مرقوم الصدر تصمیم یافت بسنت خواجه سرای از سر نو بحیله و تزویر بنای آشتی باگذاشته و عهود و مواثیق کاذبه که دران دربار رواج دارد درمیان آورده دعوت مختار الدوله نمود معهود آنکه از اول روز تشریف آورده هر دو وقت طعام بخانه اش خورده اوقات تمام روز و شب بلهو لعب همانجا بگذراند و آخر شب بدولتخانه خود معاودت نماید چون مرگ او رسیده اوقات حیاتش منقضی گشته بود قبول نموده روز موعود که پایان زندگانیش بود بدربار آمده و از آصف الدوله رخصت گرفته تا صد خانه بسنت گردید بسنت تا آن زمان بعض مخلصان خود را که ازان جمله هر دو خواهرزاده میر قدرة الله برادران عمرزاد میر الوپیران میر باقر بودند یکی مراد علی و دیگری لطف علی نام داشت پر اراده خود آگهی داده بقتل مختار الدوله برانگیخت چون مختار الدوله بکروفر امارت بدر خانهٔ بسنت رسید بسنت تا سر دروازه استقبال نموده بکمال تواضع و فروتنی از سواری فرود آورده بجائیکه برای او مسندی گسترده بودند آورده نشانید چون موسم تابستان بود در لشکر اکثر ارباب استطاعت در مساکن خود زمین را کنده ته خانها ساخته بودند بسنت هم ته خانه بتکلف در جای خود آراسته گویا برای همین کار مهیا داشت چون آفتاب بلند شد مختار الدوله را تکلیف نمود که در ته خانه باید نشست او باقتضای قضا پذیرفته در آنجا رفت بسنت بعرض رسانید که رخت دربار از بر کنده بآرام و بی تکلف به نشیند و زنکه مرغوب اش را هم حاضر ساخته اقداح افراح بگردش در آورد و بعضی از اقربای مختار الدوله بحضور نقیر می گفت که در شراب سمی قتال آمیخته داده بودند اگر نمی کشتند باز هم مختار الدوله مرد خلاصه چون قریب نصف روز گذشت مختار الدوله بعضی از مصاحبان را هم رخصت کرده تهیهٔ خواب آخرت مستعد گردید چون از همراهانش کسی نماند و خدمتگاران هم جابجا آرام گرفتند میر مراد علی و برادرش با دو سه کس دیگر یکدفعه بی خبر در ته خانه در آمده بزیر تیغ بی دریغ پیکرش را ریزه ریزه کردند و بعضی از خدم او که حاضر بودند از خوف جان گریخته خبر بخیمه اش بردند و بسنت خواجه سرا فوج خود را مع توپها تیار کرده با دو سه کمپنی تیار و مستعد حضور آصف الدوله آمد مستحفظان ابواب کمپنی ها را باندک فاصله از خیمه آصف الدوله توقیف فرموده او را تنها گذاشتند که بحضور رود او هم درمین سکر مسلح و با یاران شمشیر کشیده آمده آداب مبارکباد بتقدیم رسانید که دشمن و بدخواه دولت را حسب الامر کشتیم آصف الدوله بر جان خود ترسیده گفت شمشیر کشیده و چرا آمدی مگر اراده من داری گفت چه مجال که داعیهٔ نمک حرامی داشته باشم گفت شمشیر دور کن آن اجل گرفته شمشیر را دور انداخت چون بی شمشیر ماند آصف الدوله بمردم حاضر اشاره نمود تا بکشتند حسب الامر او هم همان نفس سر در پی مختار الدوله گذاشت عمو یا خالوی او که بمیر سرای کلان شهرت داشت و اکثر در حضور آصف الدوله می بود بعد کشته شدن بسنت در رسید او را مقتول دیده و متحیر گشته برای حفظ آبروی خود تیغ کشیده گفت اگر کسی متعرض من بشود مرا هم باکسی تعرضی نیست آصف الدوله

بد خود ترسید و گفت بیرون رو که کسی را با تو کاری نیست او ببانگ بلند گفت که اگر او برود کسی با او متعرض نشود او هم مغتنم شمرده در رفت چون جرأتی داشت کسی هم با او نپاد و بخت میرزا سعادت علی بجبر داشتهار کشته شدن مختار الدوله خود را السلاح و یراق آراسته بر اسپ خود سوار گشته تا بخیمه گسائیان که سالاران عمده لشکر بوده اند رسیده تمام شدن بسنت خواجه سرا شنید چون باین هیأت بر آمده بدنام و انگشت نما شده بود دست و پا چه گردید که چه کند نه مقدور تاختن بر میرزا مانده آصف الدوله داشت نه یارای ماندن ناچار از گسائین استمداد نمود که اگر رفاقت کنے برادر را بر داشته کار از پیش مے بریم و ترا در ملازمان درجه اعلے خواهد بود گسائین جرأت نیافت چون میرزا سعادت علے از نفرت گسائیان مایوس گردید اسپ جلد گامے درخواست او ماد یان سوارے خود را که بسے جهل کرده رفتن معتاد و نهایت سبک رفتار جلدگام بود تیار کرده فرستاد و میرزا سعادت علے بر او سوار شده با تفضل حسین خان که اتالیق و مربے و معلش بود و معدودے از رفقا در رفت و بدون مزاحمت سالماً از حدود ممالک آصف الدوله گذشته در حدود میرزا نجف خان رسید ذوالفقار الدوله نجف خان بهادر شنیده بقدم نیازمندے استقبال نموده ملاقات فرموده با حترام و عزت آورده در خانه خود جاے داد و محالات چند براے معاش او مقرر کرده چند هزار سوار و پیاده برفاقت او ملازم گردانید اما در آمد و رفت و ملاقاتها نهایت پاس ادب مرعے داشته آمدن میرزا سعادت علے را بخانه خود کمتر مے خواست اکثر خود در رفته در نهایت فروتنے و تواضع سلوک مے نمود و اگر احیاناً میرزا سے مرقوم بخانه اش مے رفت تا سر دروازه استقبال نموده آورده بر مسند خود مے نشانید و خود باد ب فروتر مے نشست:

ذکر مقهور گشتن محبوب علی خان خواجه سرا که از طرف شجاع الدوله حاکم کوره و اتاوه بود بدست کپتانان انگلیشی حسب الامر آصف الدوله مهجور از عقل و شعور

سرداران عهد شجاع الدوله بملاحظه این حرکات و اوضاع خاطر پریشان و هر یک بدگمان گشته چاره خود جستن آغاز نهادند اما چون در هندوستان الحال نوکرے نمانده و سردار مقتدرے هم چنانکه صاحب عزم و جرأت و سپاهے دوست عالے همت باشد در قطرے از اقطار پیدا نیست ناچار بمباشات مے گذرانیدند از آن جمله محبوب علے خان خواجه سراے که اندک مایه جرأت و غیرت دارد بمشاهده اطوار صاحب زاده خود حیران بود که چه کند اما فوج و اسباب شایسته همراه داشت مع سوار و پیاده هاے برق انداز چهاقے جمعیت ده دوازده هزار کس با او بوده در طرف کوره و اتاوه که بحدود ممالک مرهٹه اتصال دارد حسب الامر شجاع الدوله بکرّ و فر امارت در کمال سطوت و اقتدارے گذرانید آصف الدوله را استیصال افواج همراهے او هم در خاطر گذشته داعیه آن نمود که او بطرفے بدر رفتن نیافته مضمحل گردد و با معدودے در حضور آمده حاضر باشد و نیز باین اراده پے برده مے خواست که اگر آصف الدوله اراده خود اظهار کند آن زمان بناچارے ننگ نمک حرامے بر خود گوارا نموده بذوالفقار الدوله نجف خان بهادر ملحق گردد آصف الدوله با مسٹر جان برسٹو مشوره امر مذکور نموده فوجے از ارباب انگلیشیه بسردارے کپتانے چند باین کار معین نموده مخفے از اغیار روانه نمود و سبب بر کندن افواج ملازم خود از بیخ و بن آنکه چون آسایش دوست و روز و شب محشور با مصاحبان خود بود و از سرانجام امرے که غیر بازے طفلانه مثل پتنگ پرانے و مرغ جنگانے و چوپڑ و امثال ذلک باشد نهایت نفور و بیزار است نمے خواهد که ساعتے بلکه آنے رجوع بکارهای ریاست و سروری نماید و ملاء ارا و سپهسے چاره ندارد و بغیر از اشتغال بامور عظیمه و فکر بلیغ و مصاحبت لعبله دار کان کارگزار هوشیار و استماع جواب و سوال آنها

و ملاقات و صحبت با هر یکی از ملازمان و تسلیه و دلجوئی آنها و آصف الدوله با آنکه احمال انواع مکاره و آلام بنا بر ریاست است اما تحمل
امور مذکوره بر او اگرچه آنی هم باشد نهایت دشوار و از جملهٔ متعذرات بلکه محالات است و انگلیشیان را می داند که وجود مثل من سردار
بی آزار مغتنم دانسته راضی بایذا و اضرار من هرگز نخواهند بود بهتر آنکه زمام ملک داری بدست آنها سپرده فارغ البال بسر بریم
و اصحاب انگلیشیه که نهایت فطن و هوشیار اند فی الحقیقت وجود چنین کسی را لطیفهٔ غیبی و نعمت غیر مترقبه شمرده و نحوی ناخوشش
نخواسته او را مع اصحاب او مطلق العنان داشته اند و کاری با او و اتباع عزیز او ندارند بلکه آنقدر که او و مصاحبان مرغوب او را باید
مهیا داشته راضی و خوشنود می دارند و دیگر کل معاملات ملکی و انتظامش مع افواج و آراستن اسباب حروب
در قبضهٔ اختیار خود داشته در پرده نام از مالک ملک و فوج و خزاین و جمیع کارخانجات و اسباب و آلات حروب خود اند حسن
اتفاق آنکه طرفین همدگر را مغتنم می شمارند اما خانهٔ شجاع الدوله که یادگار امرای عظام و درین ایام قائم مقام سلاطین هند و خانهٔ ایلک
مردم و عمده و عمده زار های این مملکت و مسکن بود و اوای بعض اراذل و لوپاج که مصاحبت آصف الدوله دارند مانده و اثری
از آن بزرگواران بلکه اقربا و خویشان شجاع الدوله و صفدر جنگ و برهان الملک پیدا نیست جاییکه بیست سی هزار سوار جرار و پنجاه
شصت هزار پیاده برق انداز چابک دست و هزاران عمده های با نام و نشان بوده اند و تجار و صناعان هر پیشه در کمال رفاه
بی وسواس و اندیشه بسر می بردند لشکر او همسری با سواد اعظم شاه جهان آباد و معمورهٔ آن داشت الحال مثل ده ویران
و مغلوکی چند خسته و حیران و پریشان افتاده اند و معدودی که رفاه و جاه دارند پیاده های بکسریه چند اند که در غیر این زمان نوکری
دو سه روپیه سرمایهٔ فخر و اعتبار ایشان بود و یا فیلبانان و اقربای آنها و کهاران و انفار فاعتبروا یا اولی الابصار القصه
کپتانان مذکور با سه چار پلتن بهانهٔ رفتن طرف دیگر مثل مسافران که از آن راه گذرند متصل معسکر محبوب علی خان رسیده قاصد
ملاقات با او شدند او نیز مضایقه نکرده ملاقات نمود با همدگر دید و باز دید عمل آورده معلوم نیست بچه تقریب بنای ورود بیاری
گذاشته آمد چون محبوب علی خان داخل دار الحکومه خود گشت و فوج و توپخانه را بیرون شهر در معسکر گذاشت بعد سه چار روز
کپتانان فوج خود را آخر شب در کمال اخفا آراسته توپها را بضابطهٔ جنگ درست داشته از جاییکه لشکر داشتند کوچیده اول
صبح صادق بر سر معسکر محبوب علی خان رسیدند مردم آنجا که خبر از جایی و کاری نداشتند کسی برای تقاضای حاجت رفته و کسی
در خواب غفلت خفته مگر معدودی از تلنگه های سنتری که عبارت از پاسبانان بیدار و تیار اند بجای خود استاده بودند
بضابطه که دارند استفسار و مزاحمت نمودند افواج انگلیشیه اطاعت نکرده متصل به پلهٔ شلک رسیده استادند و بعض از سرداران
در میان معسکر آمده گفت که ما بطرفی می رویم از میان لشکر راه آنجا غیر ازین نیست خواهیم گذشت مردم لشکر ممانعت نمودند
اینها نشنیده و بپرخاش پیش آمدند مردم لشکر محبوب علی خان که تیار نبودند بمجرد یک شلک جماعهٔ بسیار مجروح و باقی ماندگان
مشوش گشته راه گریز پیش گرفتند و توپ و بندوق و اسباب آن بضبط سرکار در آمده و اسباب سپاهیان بغارت تلنگه های لشکر
رفت محبوب علی خان این ماجرا شنیده بکار خود درماند چون عند الملاقات عهد و پیمانی شده بود بضرورت از کپتانان مذکور رخصت
گرفته مع اسباب خود بخدمت آصف الدوله رسید او که همین صورت می خواست بعد رسیدن مشمول عواطف نموده وجهی
برای او معین داشت و لطافت علی خان خواجه سرای که او هم باصطلاح کیدان بلکه مالک یک برگید بود که عبارت
از چار پنج پلتن است دو سه پلتن همراه داشت بمشاهدهٔ این حالات قاصد رستگاری خود گشته راهی برای بدر شدن
می جست چون همیشه معهود بود که فوجی از سرکار شجاع الدوله در حضور پادشاه باشد و شخصی بجای این کار تجویز میشد

ادہمین را غنیمت شمرده کارسازیها بمردم داده تعیناتے آنجا گرفت وبحضور پادشاه رفته با میرزا نجف خان ذو الفقار الدوله و دیگر اعیان آنجا ساخته الی الان که اواسط نود و پنج هجرے از مائة دوازدهم است بسر بردن در آنجا مغتنم مے داند و همدران ایام برادران مختار الدوله که در کمال اقتدار بودند بسبب هیچ کارگیها مصدر کارے نگردیده مقید شدند و اموال و اسباب آنها مع اموال مختار الدوله بضبط سرکار در آمد و برادران او مع بعض ملازمان و اقاربش بانواع شدائد مبتلا بوده آخر الامر رستگارے یافتند و برائے پسر مختار الدوله و دختر او و زنش که از نجیے اعمام او بود جاگیر یک لک روپیه سالیانه تقرر یافت هنوز سید محمد خان و سید معزز خان اسیر دام بلا بودند که تقدیم بحسب تقدیر وارد لکهنؤ گردید دوران ایام آصف الدوله مع کل اتباع و مسٹر جان برسٹو وغیره اصحاب انگلیشیه همه در آنجا اقامت داشتند غیر از نواب بیگم زن وزیر الممالک صفدر جنگ بنت برهان الملک مادر شجاع الدوله و بهو بیگم زن شجاع الدوله و دختر موتمن الدوله محمد اسحق خان سیادت کلان که بنا بر عدم موافقت با پسر و نبیره و الفت و انس فیض آباد و بیوت آنجا که ساخته و آراسته شجاع الدوله اند از ان مکان نجنبیده در مساکن خود اقامت داشتند:

ذکر ورود مسود این اوراق در بلدهٔ لکهنؤ و فیض آباد بحسب اتفاق:

مخفے نماند که تولد فقیر و مسکن آبا و اجداد پدرے و مادرے دار الخلافه شاه جهان آباد است اجداد پدرے این بے مقدار سادات بنے حسن از اولاد ابراهیم ملقب بطبا طبا اند و این ابراهیم از اجلهٔ سادات کرام و عظام عترت طاهره است یکے از اجداد فقیر بعد انتقال از مدینه طیبه در مشهد مقدس رضوے علے مشرفه السلام سکنے اختیار نموده از ان باز متوطن آنجا بوده اند یکی هم از آن مکان ملایک آشیان وارد هندوستان گردیده در دهلے و بعد در شاه جهان آباد توطن ورزیده و اجداد مادرے فقیر سادات موسوے اولاد امام زادهٔ عالے مقدار سید احمد بن موسے بن جعفر علیهما السلام مشهور بحضرات شاه چراغ و متوطن دار الملک شیراز اند مزار فائض الانوارش در شیراز بنهایت معروف و مطاف و حاجت روائے اصناف خلائق است و کرامت بسیار و خوارق عادت بے شمار از ان آستان ملایک پاسبان بکرات و مرات پیرایهٔ ظهور یافته و مے یابد چنانچه نور باران آن رواق بین الآفاق از نهایت اشتهار از اتقیا و اظهار بے نیاز است جد مادرے فقیر سید زین العابدین عمر زادهٔ مهابت جنگ بود بعد انتقال آن مرحوم والدهٔ او یعنے جدهٔ مادر فقیر به مهابت جنگ حسب الوصیة مرحوم مرقوم عجلت در کتخدائے والدهٔ فقیر نموده از ین کار الفراغ خاطر حاصل نمود چون سید مرحوم مذکور پس از کشته شدن اعظم شاه ترک نوکرے نموده ما دام الحیوة متزوے بود و بعد کتخدائے والده تا هفت سال دیگر بهر صورت گذشت درین ضمن تولد فقیر در سال چهلم از مائة دوازدهم هجرے در بلدهٔ شاه جهان آباد در و سے داد و پس از دو سال دیگر برادر دومے فقیر سید علے نقے نیز پا بعرصهٔ هستے نهاد و فقیر در سال پنجم از عمر سبک خرام و برادر مرقوم سه ساله بود که غربت زور آور د جدهٔ والده جمیع اولاد پسر خود را مع هر دو داماد همراه گرفته و خانه ملکے را فروخته از شاه آباد بر آمده خود را در مرشد آباد بنگاله که مهابت جنگ برفاقت شجاع الدوله ناظم صوبهٔ مذکوره همانجا اقامت داشت رسایند و اولاد پسر خود را بدست برادر زادهٔ خود مهابت جنگ سپرد و بعد چند روز مهابت جنگ بیاورے اقبال نظامت صوبهٔ عظیم آباد یافت و الد مرحوم برفاقت او در بلدهٔ مذکوره رسیده و توطن گزیده از ان زمان الے الآن که سال نود و پنجم از مائة دوازدهم هجرت است درین مکان ایزد تعالے بکام و آرام و لعزت و احتشام نگهداشته بیوت مملوکه و محالات مملوک و التمغا بقدر قسمت که در ظاهر بسبب غفران پناه مهابت جنگ بیسر آمده در قبضهٔ تصرف و اوقات در گذراست

ور سنه هشتاد و هشتم از مائه دوازدهم هجرے نیز بسبب ضمان معاملهٔ زمین دارے که رهون احسان تو و از سالها بود و از و امید
منافع و تلبیسات داشتم خسارهٔ مبلغ پنجاه و شصت هزار روپیه کشیده و اسباب خانه و زیور و ظروف همه را فروخته و سے و یکهزار روپیه
سودے از مهاجنین قرض گرفته از عهدهٔ ضمان برآمد و از دست تقاضائیان خصوص عملهٔ نظامت که بے موجب کجفهمی غلطه آزرده
خاطر گشته در مقام معادات بودند رہائے یافت و حاصل التمغا که وجه معاش منحصر بر همان بود در جاگیر او از آنے قرض تقرر یافته
حوالهٔ مهاجن شد در اسے برائے معاش و تحصیل وجوه آن هر چند اقل قلیل باشد از هیچ سو در نظر نبود تا آنکه بعد ماسے عالی قدر سراسر
احسان امیر الدوله جرنل گاڈرڈ بهادر فتح جنگ که در زمرهٔ انگلیشیان بلکه در نوادر انسان درین جزو زمان مثل او برائے فقیر در
نفس الحقیقه برائے جمیع آشنایان بلکه کل هندیان دیگرے معلوم و مشهود نیست بقلعه دارے چنارگڈه که از قلاع متینهٔ مشهوره متصل
بنارس بر لب دریائے گنگا واقع است از کلکته مامور گشته بعظیم آباد رسید چون با فقیر از سابق رابطهٔ معرفت و آشنائے داشت
بملاقاتش رفتم احوال فقیر دیده و شنیده بنهایت تاسف نمود و فرمود که چون درینجا الحال کارے ندارید همراه من بیائید آنچه میسر شود
باتفاق خواهیم خورد رفته و تکلیف آن شفیق از الطاف خفیهٔ ایزدے شمرده همراهیش گزیده در روزے چند بعد رفتن او راهی گشته
بقصبهٔ چنارگڈه رسید مداخل آنجا بقدر مصارف ضروریه اش هم نبود اما فقیر را در کارهائے مالے آنجا مختار ساخته نهایت رأفت
و عنایت مبذول حال بنده داشت تا بازگے خانه که لیاقت اقامت فقیر مع اهل و عیال داشته باشد از سرکار خود آراسته
داد و بجرهٔ سوارے خاص خود که بمشابه خانهٔ وسیع خشکے بود بعظیم آباد فرستاده و از راه لطف داده عیال مرا طلبید و سه صد روپیه
بقدر هر ماہے بنام اطفال مقرر فرمود و شموع کافورے وغیره مایحتاج را بنگاهبانان خود فرمان داد که آنچه مراد در کار باشد
بلا پرسش رسانیده باشند با این حال بکمال احترام در ملاقات و دلجوئے همه اوقات نموده فقیر را خوشنود مے داشت چون
دید السنت که مداخل قلعه دارے بمبارفش وفا نمے کند و شنید که افواج آصف الدوله که بدأب انگلیشیه موجب است سردارے
از عهدهٔ تربیت و خبرگیرے آن و آراستن اسباب حرب بگونه مناسب فوج مذکور باشد برآید ندارد و چنین قرار یافته که کسے
از فرقهٔ انگلیشیان برضائے آصف الدوله برین کار معین شود جرنل مذکور را که دران وقت کرنل بود بخاطر گذشت که اگر این کار
بنام او مقرر شود مناسب است و خالے از فائدهٔ طرفین نخواهد بود لیکن چون با مسٹر جان پرشو آشنا نبود و خود اظهار خواهش
این کار لائق نمے دانست با فقیر درین خصوص استشاره نمود فقیر گفت که خط سفارش فقیر بنام انگلیشیه که او با شما آشنا
باشد نوشته باید داد تا بنده بتقریب تحصیل کارهائے خود در انجا رود و بوساطت انگلیش مکتوب الیه با مسٹر پرشو ملاقات
نموده بتقریب این امر با حسن وجوه بدون اظهار درخواست شما نماید باشد که حسب خواهش شما مے میسر آید پسندیده فقیر را مرخص
نمود فقیر اهل و عیال و اکثر رفقا را همانجا گذاشته با معدودے از همراهان از قصبهٔ چنارگڈه کوچیده عازم فیض آباد و لکهنو گردید چون
بلدهٔ جونپور در راه واقع است عبور فقیر به بلدهٔ مذکوره اتفاق افتاد صیت فضائل و بزرگوارے برگزیدهٔ حضرت باری السید السری
البرے عباس بالحرے مولانا محمد العسکرے روح الله روحه از مدتها سامعه افروز این بے بضاعت سعادت اندوز بود و در قصبهٔ
چنارگڈه تلمیذ سعید آن سید سعید مولوے ظفر علے ایده الله تعالے ببلغه الغنے والجلے بتقریبے وارد و فقیر در خدمت او مستفید
بود مکارم آن بزرگ والا دودمان از زبان او به بسط بیان شنیده آرزومند ملاقات آن صاحب مقامات و سعادات گردیده
بخدمتش رسیده و دو ساعت کامل بشرف حضور او مشرف گردیده و حسن بیانش را که مجملے از تفصیل فضائل او بود بگوش خود
شنیده بمراتب زیاده تر از آنچه مے شنید بچشم خود دید چون ذکرش درین کتاب بطریق تبرک واجب بود فقرهٔ چند از احوال

آن خجستہ خصال بزبان قلم دادہ بعد ازین شرح احوال این سفر سعادت اثر خواہد نمود ؛؛

ذکر مجملے از اوصاف عنوان صحیفہ حق گزینے دیباچہ کتاب راستے وراست بینے مجموعہ فضل ودانشورے مولانا محمد عسکرے روح اللہ روحہ واوصل الینا فتوحہ ؛؛

از سادات کرام واعیان ذوے الاحترام شہر جونپور است نظم بود آن سید ستودہ خصال ؛ راسخ العلم متقن الفعال کردہ از علم خویش اخذ کتاب ؛ نہ علے العکس ان ذاک عجاب ؛ منطقش راز دار علم وحکم ؛ در اشارات او شفا مدغم ؛ طلعت او سطالع الانوار ؛ منجلے زد غوامض اسرار ؛ در جامعیت انواع علوم واصناف فنون وحید اعصار ودر حسن بیان وطلاقت لسان فرید ادوار مدۃ العمر بافادہ وافاضہ علوم اشتغال داشت وبہ قلیلے از وجہ معاش قناعت ورزیدہ ہمت بر زیادہ طلبی نگماشت وہر چند کہ تحصیل اکثرے از کتب متداولہ بطوریکہ معمول ومتعارف بین الناس است نکردہ اما بذکار طبیعت وصفاے قریحت وشدت غیرت عدم فہم مطلب باستعداد ادراک معنے نفظیہ ومواد سے بیات ترکیبیہ مطالعہ کتب نمودہ در جمیع فنون معقول ومنقول وفروع واصول بہ تجربے تمام وقوتے مالا کلام بہم رسانیدہ مفصلات ومشکلات ہر فن را بنحوے بر صفحہ تقریرے نگاشت کہ تشکیک ہیچ مشکک را دران مدخلیتے نمے گذاشت طلبہ علوم وارباب استعداد از ہر دیار دور ونزدیک بخدمتش رسیدہ استفادہ میکردند حافظ نگارمن کہ بمکتب نرفت وخط نہ نوشت ؛ بغمزہ مسئلہ آموز صد مدرس شد ؛ از علوم رسمے درگذشتہ مقلد وار پابند عادات ورسوم نبود شیوہ اش تجرد غنیے وپیشہ اش خود شکنے بود ونہ خود فروشے حافظ غلام ہمت آنم کہ زیر چرخ کبود ؛ ز ہر چہ رنگ تعلق پذیرد آزاد است ؛ اشتغالش تدریس کہ بہترین اشتغال ظاہریہ وخوشترین وسیلہ ستر احوال باطنیہ است جہت اطاعت امر مرشدش بود ولیس شیخ بہمائے حدیث علم رسمے در خرابات ؛ برائے دفع چشم بد سپند است ؛ طور آن یگانہ با اطوار فضلاے این زمانہ ناما نبود لاحد دل من از ہمہ خوبان ترا گرفتار است ؛ خراب طور تو ام ورنہ حسن بسیار است ؛ اظہار فضیلت را از جملہ رذیلت مے انگاشت وہر حسنہ را کہ باعث عجب ونخوت گردد بدتر از سیئہ مے پنداشت عرفے حسن عبادات را برقع نسیان زدن ؛ زشتے اعمال را لوح وقلم داشتن ؛ بافضول ناآشنا واز سمعت وریا بے میرا گاہے بزبانش عیب کسے بامنقصتے چہ صراحۃ وچہ تعریضاً وکنایۃً نرفتہ اگر کسے در حضورش باین قسم سخن آغاز کردے از سعت خلقے کہ داشت صریحاً منع نکردے بل بنوعیکہ بر او گران بنا مدے بحدیثے دیگر پیوستے خاقانے خوش خلق چو مشک چینے از حلم ؛ پر مغز چو جوز ہندے از علم ؛ روزے حکایتے کہ نمونہ از حسن تقریر اوستے نقل کرد مرا با شیخ صدر جہان عرف میان انگنون کہ از اعاظم مدرسین وفضلاے وقت خودش بود ودر فن معقولات ومناظرہ دستے تمام داشت اما بنا بر ابتلا بہ بلیہ تقلید در قید تعصب بودہ راہ لجالت مے پیمود اخلاصے بود وایشان را نیز نظر شفقت برمن زیادہ از اندازہ روزے در خانہ ایشان نشستہ بودم وکتاب فواتح میر حسین میبدے علیہ الرحمہ در دست داشتم چون تشیع من خاطر نشان شان بود مرا مخاطب ساختہ گفتند کہ بیائید ما وشما مناظرہ کنیم تا معلوم شود کہ مذہب سنے حق است یا مذہب شیعہ از انجا کہ ایشان در علم وفضل وہم در سن وسال از من فزون تر بودند بکمال ادب عرض داشتم کہ مرا چہ یارا کہ با شما مقابلہ علم واز راہ مناظرہ پیش آیم باز ہمان سخن آغاز کردند بدستور عذر خواستم باز ہمان نوع گفتند ومبالغہ وابرام از حد بردند لاعلاج شدہ گفتم ہر چند امثال ما را با امثال شما مناظرہ کردن سوء ادب است

لیکن بنابر اطاعت امر ناچار م پس مے گویم کہ اثبات حقیقت احد الفریقین از آیات کم م آئیہ وا حادیث حضرت رسالت پناہی
کہ اول اجمال ذو وجوہ است و ثانی احتمال وضع و اختراع و تاویل دارد مانے از صعوبتے نیست و مدار تسنن و تشیع برین است
کہ افضل الناس بعد نبی ابوبکر بن ابی قحافہ یا علی بن ابی طالب علی وافضل را لا بد است از ما بہ الفضل او لا سخن در ما بہ
الفضل کنیم یا قطع النظر از آیات الہیہ و احادیث نبویہ تا افضلیت ہر کہ افضل باشد آشکار و پیدا گردد و پس سوال مے کنم کہ در عالم
بسیار چیزہا است از صفات و عادات و صناعات مختلفۃ النسبۃ در خست و شرافت کدام یکے ازینہا ما بہ الفضل و الشرف تواند
بود از تامل اندک در جواب گفتند کہ صفت علم اشرف واعلی و افضل وابہے است گفتم در واقع چنان است کہ صفت علم افضل و
بہترین صفات است و کسے انکار آن نتواند کرد اما علوم ہم مختلف است و بحسب معلومات و موضوعات متفاوت در خست
و شرافت کدام علم بہترین علوم تواند شد تامل وافی کردہ گفتند کہ معرفۃ اللہ و علم بصفات اللہ گفتم کہ از علی بن ابی طالب چندین
خطب و رسائل و اقوال در معرفت و توحید و صفات باری جل شانہ کہ اگر حرفے از انہا بنظر شریف رسیدہ باشد منقول است
و از ابوبکر بن ابی قحافہ ہم اگر چیزے درین باب منقول باشد ارشاد شود تا بینہما موازنہ کردہ آید ہمین کہ این سخن شنیدند
سر بجیب تفکر فرو بردند و بعد از دیرے قہقہ کنان سر برداشتہ دست بر زانو زدہ خواندند العجز عن درک الادراک این قول ابوبکر
بن ابی قحافہ است و متاسف شدہ گفتند حیف کہ تا این مدت درین جہالت و ضلالت ماندیم و از حقیقت کار آگاہ نگشتیم
الحمد للہ کہ بدولت صحبت شما ہدایت یافتیم واللہ ہو الہادی یکدو معما از نتائج طبع آن سید والا مقام است بطریق تبرک ثبت افتاد
باسمہ علی تا در قل کئی شناختہ ام ؛ از علی جز علی نیافتہ ام ؛ باسم کامل جگر سوز دہ گوید جفا جست ؛ سر مو در دل یارم
وفا نیست ؛ باسم شہاب خان گل شبنم زدہ شرمندہ ازان گلچہرہ است ؛ شہ خوبان عرقش آب بر وے مہراست ؛ عمر
شریفش از ہفتاد متجاوز بود و در سنہ یکہزار و یکصد و نود و ہجرے بعالم جاودانے رحلت فرمود بہ واللہ مغفرہ تاریخ وفات او ست
حشرہ اللہ مع آبائہ الکرام علیہم الصلوۃ والسلام

رجوع بذکر سفر سعادت اثر کہ بوسیلۂ آن ازین سید عالیشان سعادت اندوز ملاقات ظاہر گردید

بندہ در لکنئو رسیدہ و با مسٹر برسٹو ملاقات کردہ نحوے کہ مناسب دید مذکور خوبے کرنل دریا دل نمودہ لیاقت این کار
در ذات ستودہ آیاتش براو ما لے کرد مے دانم او با آصف الدولہ ظاہر کردہ بکونسل کلکتہ نویسانید یا سبب و تجویز دیگرے
از صاحبان کار مذکور بکرنل مرقوم مبین شد چون تجویز این کار بنام او در کونسل پذیرائے و حکم بکرنل گاڈرڈ اصدار یافت مسٹر
جان برسٹو فقیر را برین خبر آگہے داد فقیر خوشنود شد و بہ زودے از لکنئو معاودت نمودہ پیش از ورود خود خطے متضمن این خبر
بکرنل نوشتہ فرستادہ اورا قبل از ورود خط احقر حکم کونسل رسیدہ آگہے دست داد بمقتضاے شفقتے کہ بر احوال فقیر داشت
نفسے ملازم خود را باہرکارہا و بجرۂ سوارے و کشتیہا بنا بر کل اسباب براے آوردن عیال بندہ در چپاڑہ گذاشتہ و تاکید بسیار با بہانہ
خود از راہ خشکے بر ڈاک روانہ لکنئو گردید و خطے متضمن این احوال و اخبار کوچ خود نوشتہ مصحوب ملازمے چالاک براے
خاکسار فرستاد و تا در راہ ہر جا بر خود رسد بدو فقیر قریب بجونپور خط و خبر یافتہ عیال را ہمراہ گرفتہ باز بلکنئو برگشت و قریب بدہ ماہ در آنجا
بود درین عرصۂ چار دہ ماہ کہ عبارت از یک سال و دو ماہ ہست ؛ بندہ دران مدت با آن عزیز قدر شناس جوادوران بلاد بود

برعایت مبلغ ده هزار روپیه نقد با فقیر نموده کمال تواضع و فروتنی در ملاقات و تسلیه و دلجوئی فقیر می‌نمود در داد ار مفارقت بنده نبود لیکن نقش او در آنجا درست نه نشست مسٹر مڈلٹن که بعد مسٹر برشٹو بکار آنجا مقرر گشت و کرنل مذکور امید اتفاق و اتحاد از و بسیار داشت بحسب اتفاق کرنل را توقعی که از مسٹر مڈلٹن بود بعمل نیامد و صحبت فیما بین همدیگر بنهایت ناچاق شده بود و در ابتدا تا پایان احوال صحبت این هر دو دریافته باجبار مرخص گشته بعظیم آباد آمده

ذکر معاودت ایرج خان از نواح شاه جهان آباد و تفویض نیابت آصف الدوله باو و فی الجمله انتظام یافتن خانه آصف الدوله و پدرود نمودن ایرج خان جهان فانی را در اندک زمان و لبرصه آمدن حیدر بیگ خان کابلی و حسن رضا خان و معزول شدن مسٹر جان برشٹو و آمدن مسٹر مڈلٹن بجای او

نقیر اول که بلکهنؤ رسید معلوم شد که قبل از ورود این اقل الانام بعد مقتول شدن مختار الدوله چون کسی لائق نیابت ودران قدر مردم بی حد و حصر در نظر نبود بضرورت رجوع بایرج خان که ذکر بدر رفتن او بعد انتقال شجاع الدوله بهانه جواب و سوال حضور در قوم شد لازم افتاده و آصف الدوله در قائم استمالت و دلاسا متضمن طلب بنام او بتاکید بسیار نگاشت چون او را بر عهد و قول صاحب زاده کم اعتمادی بود از مسٹر جان برشٹو که دران اوان مدار علیه ملک وزیر بود استدعای خط طلب متضمن عهود و پیمان حفظ آبرو و جان و دیگر اموری که خاطرنشان داشت نموده نوشت که تا عنایت نامه سامی نرسد بنده آمدن نمی تواند چون نوشته مسٹر جان برشٹو حسب الطلب او رسید قاصد لکهنؤ گردیده بعد ورود بمنصب نیابت و اختیار در جمیع معاملات سرافراز و بعنایت خلعت فاخره و فیل و پالکی جهالردار و نوبت و دیگر مراتب امارت ممتاز گشت بنابر آنکه با اتباع و اقارب مختار الدوله سرگرانی و فکر تدارک بر همی و ابتری اوقات ریاست و حکم رانی او داشت سید محمد خان و سید معزز خان هر دو برادر مختار الدوله و بعضی معتمدان او را مورد عتاب ساخته مدتی ممتد مقید نگهداشت و انواع تعذیب و تعزیرات بر آنها نموده هر چه توانست از دست شان کشیده گرفت فقیر هم بپاس سیادت و از انکه خاندان مختار الدوله شعبه از سادات طباطبا و نسبی اعمام این کمترین خلق خدا بود کوششی برای آنها نمود اما چندان سودی نبود و بعد تحمل آلام و مشاهده انتقام ایام دولت هر کس رهائی یافت و لکهه روپیه سالیانه برای پسر مختار الدوله مقرر گشته و اهمای جاگیر بقدر محاصلش یافت و هر دو برادر آن مقتول گاه گاه باریاب کورنش آصف الدوله می شدند و اکثر در خلوت و انز دیکی ... محمد علی خان همشیره زاده مصطفی خان که عمزاده مختار الدوله و در زمان اقتدارش عروجی داشت با فقیر از عظیم آباد که هنگام دولت حامی جاه دار و بلده مذکوره گشته تا عهد مهاراجه شتاب رای عامل و متعهد پرگنه سانده و دلپیا بود نهایت آشنائی داشت درین وقت که فقیر برفاقت جرنل گاڈرڈ وارد آنجا شده در دستی و اختلاط کشاده آمد و رفت بسیار می نمود و دست و پائی میزد که بجائی و مرتبه برسد از دنائت و بی شعوری برادران مختار الدوله و خواجه سرای مختار خانه بپرسش و اصل باقتضای تقدیر فائده بر ان مترتب نشد فقیر را ملاقات آصف الدوله و آمد و رفت مکرر بدولت خانه او و ادراک صحبت در خلوت و غیر خلوت میسر آمده در ظاهر از شعور بی بهره نبود و مطابق مضمون شعر مثنوی حضرت مولوی رحمه الله تعالی می نمود مثنوی چشم باز و گوش باز و این ذکا ❊ خیره ام از چشم بندی خدا ❊ بنهایت بصحبت اراذل و لواج مائل و اگر احیاناً دران زمره نجیبی هم بود در پایچه منشی از اخس اراذل هم نازل و غیر از لهو لعب و عیش و طرب بکار دیگر رغبتی ندارد و ارتکاب عملی که مردم او را آبان متهم می نمایند در آن فواحش اثری از ان عمل ظاهر نیست بلکه بر بیگانه مینماید

کالای بے برق اندازے و تیرانداز ی ترغیب بهمان اردلیهاے مقرب برای استرضای خاطر آنها رغبتی می نماید و هر روز از صبح تا نصف روز از باغے بباغ دیگر یا از صحراے بصحرائی با تماشای فیلخانه و لعبه هر دو سه روز فیل جنگانیدن و غیر ازین اعمال یا امثال ذلک افعال هیچ کار اشتغال ندارد و در زمان حیات و اقتدار مختار الدوله سالار جنگ دختری را از بنات خود با پسرش بامید پیش آمد منسوب نمود و بود و چون کشته شد نقش انکار آن نسبت داشت آصف الدوله مبالغه بسیار درین کار فرموده سالار جنگ را باین امر راضی ساخت و خود متصدے این شادی گشته بخوبی انجام داد و باین عمل هم نهایت رغبت دارد و در خانه متوسلان او هر جا شادی شود طرف یکی را گرفته و بطریق ثانے از عمله داتباع کسے را که ارش دانست مقرر نموده بشعف بسیار امر مذکور را بانصرام می رساند یکبار در زمان ورود فقیر هم بخانه قائم خان فوجدار فیل خانه حاضر شد و متمم شادی خانه او بود

ذکر امام بخش غلام بچه بد انجام و اقتدار آن سفله ابتر باقتضاے دور فلک دون پرور

یکے از غلام بچه های کسے امام بخش نام که نهایت شلتاق و بد آغاز و انجام بود در زمان صاحبزادگے آصف الدوله در حیات پدرش از آقاے خود گریخته تا با آصف الدوله رسید و نهایت مقرب گردید شجاع الدوله بر شهر و راه آگهی یافته مدتها مقید و مسلسل داشت بعد مدت بشفاعت اعزه رفقا از زندان بر آورده اخراج نمود او مخفے در نواح پرگنه ٹانڈه مے بود و خبر اقامت خود با آصف الدوله مے نمود بمجرد انتقال شجاع الدوله آصف الدوله پروانه طلب او بتاکید فرستاده او را طلبید و درین اوقات که فقیر وارد گشته از زمان مردن مختار الدوله و نسبت علیخان خواجه سراے جرنیل جمیع تلنگه هاے ملازم سرکارش که چهل هزار نفر پیاده و چهار و پنج هزار طرق سوار بوده اند گردانیده با قتداری میداشت که محسود جمیع سرداران و عمده ها بود فقیر او را که دید و گفتگوے او بگوش خود شنیده خدای می داند که نهایت پاجی و در صورت و سیرت زشت ترین مردم بود و لیاقت خدمتگاری کرد و در به درباصه باید داشت بشرطے که از مفاسدی که در او مجتمع بود معرا باشد مصرع گران بود اگر راست پرسے بهیچ * و فی الحقیقة لائق دکان داری اخس ننگ فروشان لشکر ارازل حسن رضا خان نائب تا آن درجه در اتب ازاده ترسید عجیب آنکه بعد چند روز از برآمدن فقیر دل آصف الدوله از مصاحبت او سیر آمده در نهایت ذلت و خوارے از ملک خود بدر نمود و در اثنے نمود که کسے او را جاے با براے سواری چارو آمه جمیع اسباب او را ضبط نموده برهنه پا و سر از خانه و ملک خود بدر ساخت باز خبرے از و مسموع نگشت و در دادن تنخواه احوال آصف الدوله آنکه از ملازمان غیر از رنیها هر کره جه مشاهره خود خواهد با او دشمن و در سلک و ماهم هر کسانیکه دست یابند باست بعض کسان قبل از ورود فقیر اجماع دبلواے براے وجه تنخواه خود نموده وزرها گرفته رفته بودند از ان جمله چند کس هنگامیکه فقیر در لکنئو بود بدستش افتاده چند روز مقید داشته همه را بدم توپ پرانید فقیر سبب سیاست آنها انچه مرقوم شد از مردم همانجا شنید والعلم عند الله الحمید المجید بعد چند روز از ورود فقیر گسائین هم که سردار عمده آن سرکار بود قابو یافته مع اسباب و سامان بدر رفت و بلشکر نجف خان بهادر پیوست و همین قسم اکثرے از اقرباے برهان الملک و صفدر جنگ نیز در رفته پناه بدولتخانه نجف خان بهادر برده اند

ذکر انتقال ایرج خان ازین جهان و بعضے آمدن حسن رضا خان و حیدر بیگ خان

روزے چند که عبارت از دو سه ماه باشد ایرج خان کارگزار و مرجع صغار و کبار دربار آصف الدوله و مملکت محروسه او بود و انکه انتظامے داده بود و از جهان برشته جواب و سئوال داشت که صاحب سیاقت ملکے و جائے کار نداشت زر کیم

بابت قرض خود بذمۂ آصف الدولہ دعوے دارند اقساط آن مقرر کردہ از مالقد بگیرند و دست تصرف از ملک کوتاہ کردہ بر دیہ عہد شجاع الدولہ مغفور موافق عہد و پیمانیکہ میان کمپنی و آن مرحوم بود بعمل آرند و اگر قبول نمودہ جواب و سؤالے منظور باشد بندہ با صاحب در کونسل گفتگو خواہد نمود و مسٹر جان برسٹو از طلبداشتن او ندامت کشیدہ چارہ مے جست تا چہ کند درین عرصہ مادہ سوء التنفس و ضعف و برودت کبد کہ از پیشتر داشت استشداد کردہ منجر باستسقا شد و اندک زمانے کہ یکماہ و چند روز باشد بآن مبتلا بودہ جہان بے اعتبار را پدرود نمود و فکر بہمرسانیدن شخصے لائق نیابت در دل آصف الدولہ و مسٹر جان برسٹو مرتسخ گشتہ در تفحص آن افتادند چون حسن رضا خان از عہد شجاع الدولہ داروغگی باورچی خانہ و اندک تقربے داشت و درین عہد ہم تقرب بیش از بیش بہمرسانیدہ از حاضرباشان خلوت و جلوت و واسطۂ جواب و سؤال مسٹر جان برسٹو بود تجویز نیابت براے او در خاطر ہا گذشت اما ازین جہت کہ عامے محض و آرام طلب و عشرت خواہ و از تواتر جواب و سؤال مردم کہ لازمہ سروری و ملکداری است بنہایت متنفر بود و اکثر امور تمامے مرتبۂ آقاے خود آصف الدولہ است او خود ہم استعفا ازین امرے نمود و دیگران ہم حیران بودند کہ از نیابت چیزیکہ منظور است او متصدی آن امر نمے تواند شد این بیچارہ را براے چہ تصدیعہ مے دہند خدا مے داند کہ بچہ سبب راے مسٹر برسٹو بران قرار یافت کہ نائب دیگر کاردان و معاملہ شناس براے این نائب بہمرسانیدہ نیابت کل خواہ مخواہ باین عزیز باید تفویض کرد اسمعیل بیگ نامی مغل ولایت زاکہ از عیاران روزگار و نہایت دنیادار و از الہ آباد کہ دران وقت پادشاہ و افواج انگلیشیہ درانجا اقامت داشت بکار ڈاک و داروغگی ہرکارہ ہا و جاسیس و طلبیدن اخبار شاہجہان آباد وغیرہ جاہا از سرکار انگلیشیہ مامور بود چون با حیدر بیگ خان کابلے سازش و طمع نفعے از و داشت و او ہم با خیالے سبز براے او کاشت با مسٹر جان برسٹو از وقت بیمارے ایرج خان تقریب نیابت براے خان کابلے مرقوم مے نمود مخفی نماند کہ این حیدر بیگ و میرزا انور بیگ ہر دو برادر کابلے زادۂ عامل پیشہ و در عہد شجاع الدولہ مستاجر اکثر پرگنہ ہاے صوبہ او بودہ اند اما در عمل نہایت سخت گیر و با دوستان ہم آشنا بالغرض محض در عہد شجاع الدولہ بنابر باقیے مؤاخذہ مدتہا مقید و در کمال مشقت از محصلان شدید بودہ اند برادر کلانش خود در ہمان دار و گیر مرد و جان بسختے مالگزارے سپرد و حیدر بیگ خان بسعے و حمایت برخے از مقربان رستگارے یافت و زندہ بود تا آنکہ بمدد بخت و اقبال بنیابت ملک دو کرور روپیہ کہ فی الحقیقۃ اصالت است عروج نمود القصہ ہرچند حسن رضا خان استنکاف داشت اما بر بہرے قسمت و فیض عنایت مسٹر جان برسٹو نیابت آصف الدولہ بنام او مقرر و حیدر بیگ مذکور بہ نیابت حسن رضا خان معین گشتہ ہر دو بعنایت خلاع فاخرہ و جواہر و اسپ و فیل بتفاوت قدر مراتب امتیاز یافتہ حیدر بیگ خان بکارہاے مرجوعہ پرداخت و حسن رضا خان کہ جاگیر لک روپیہ در ماہہ یافت عیش و عشرت و کمال خلوت مغتنم شناخت و این بیت حضرت خواجہ رحمہ اللہ حافظ بر خیز ساقیا قدحے پر شراب کن ٭ دور فلک درنگ ندارد شتاب کن ٭ مطابق حال خود شمردہ بر ظاہر معنے اش عامل و از آمد و رفت دربار کہ پیشتر بیشتر داشت عاطل گشت راست گفتہ اند **بیت** ہرچہ نصیب است ہم مے رسد ٭ گر نستانی بستم مے رسد ٭ ہر کہ آمد تخفیف در فوج و ملازمان نمودہ کفایتے ظاہر کرد و انقلابے در عمال رو دادہ خانہاے بعضے خراب و بعضے دیگر را آب و تابے میسر گردید چون نقش تدبیر مسٹر برسٹو درست نشست در کلکتہ نقش وجود جنرل کلاورن را دست روزگار از صفحۂ ہستے پاک بشست و طرف گورنر ہسٹنگ بہادر قوے گشتہ مسٹر جان برسٹو معزول و بجاے او مسٹر مڈلٹن معین شد باستماع این خبر جان برسٹو عازم کلکتہ شد جنرل گاڈرڈ باعتماد دوستے مسٹر مڈلٹن سبب شادمان و بندہ را نیز امیدوار میداشت دران وقت در فرخ آباد اقامت داشت کہ مسٹر مڈلٹن بلکہنؤ رسید و جہت دجوے بندہ نمود و با انگلیشیہ کہ نسانے سر

پرسش و کراسنے آنجا بود گفت کہ فلانے کجا است گورنر بہادر خطے با دو نوشتہ مصحوب من فرستادہ و سپارش او کردہ دادہ چون بندہ واز بانی
انگلیش مذکور معلوم شد قبل از ورود جرنل مرقوم باو ملاقات نمودم خط گورنر را بفقیر دادہ در خلوت از بخواندن نمود خواندہ مضمونش را
ظاہر کردم التفات بسیار نمود و گفت ہمیشہ آمدہ در خلوت انچہ گفتنی باشد میگفتہ باشید چند روزے بدین منوال گذشت ہمان انگلیش
کرانے دیدہ کہ مرجع کارہا ہرگاہ ایشان شد نہ من معطل خواہم شد با حیدر بیگ خان ساختہ مسٹر مڈلٹن را فہمانید کہ ایشان را در کارہا
دخیل ساختن صلاح نیست مسٹر مڈلٹن ہم ملاے از مرف من در دل راہ دادہ روے درت یکبارہ بگردانید و کمال بی التفاتے
یافتہ و آغاز نہاد بندہ فہمید کہ الحال سودی در بودن اینجا نیست وتا چند بار روش ہمت جرنل گاڈرڈ سرتا سر مروت بایاب بود بمصاحبت بسیار
از جرنل مرخص گشتہ بعظیم آباد آمدم بعد چند ماہ صحبت جرنل گاڈرڈ ہم با مسٹر مڈلٹن منایت ناچاق گشتہ از کاریکہ داشت مستعفے شد
و بعظیم آباد آمدہ بکلکتہ رفت فقیر را ہم از راہ شفقت بجرۂ سوارے از خانۂ خود دادہ ہمراہ بردو در آنجا چند روز امیدوار براہ کار بودیم کہ جرنل
گاڈرڈ بمہم دکن چنانچہ در دفتر دوم نگارش یافت مامور گشت و بندہ ہم برگشتہ بعظیم آباد رسید و احوال ملک شجاع الدولہ الی الآن کما کان حسن
رضا خان بدستور در نہایت آرام و حیدر بیگ خان بانفصال معاملہ در رام اشتغال دارد و مسٹر مڈلٹن بسبب مسٹر بارول کہ از اصحاب غمسہ
کیسٹ بود و اکنون یک سال است کہ بولایت رفتہ چند ماہ تغییر بود بمجرد رفتن بارول صاحب بولایت باز مسٹر مڈلٹن و مسٹر جانسن
باتفاق دارالمہام لکنو شدہ سررشتۂ کل معاملات بدست اصحاب انگلیشیہ است

ذکر مجملے از بقیہ احوال نجف خان بہادر و پادشاہ الی الآن کہ آخر ماہ شعبان سال ہزار و یک صد و نود و پنج ہجرے است

نجف خان بعد تسلط در اکبر آباد و بدست آوردن قلعۂ ڈیگہ روز بروز در افزایش سپاہ و اسباب عزت و جاہ کوشیدہ فوج بسیار کہ
تعداد آن محول بر مبالغہ شود بہم رسانید و نجف قلے خان و افراسیاب خان چیلہ ہاے خود را صاحب رسالۂ عمدہ کہ قریب دوازدہ
ہزار سوار و ہمین قدر پیادہ باشد گردانید و فے الحقیقۃ لیاقت این مرتبہ در سپہداریے و خصم افگنے بنا بر جرأت فطرے دارند خصوص
نجف قلیخان کہ بین الاقران بصفت شجاعت موصوف و از اکثر رفقاے عمدۂ ذوالفقار الدولہ ممتاز است و بارہا در معارک
سپاہیگرے گوے سبقت از ہمہ کس ربودہ با نجف خان بہادر راہ و رسم دوستانہ پیمودہ و محمد بیگ خان ہمدانے تا ...
نجف خان بہادر در جمیع امور و در نجابت و شرافت نسب بر اکثر رفقاے او خصوص بر ہر دو چیلہ مذکور تفوق دارد و دیگر سرداران
دیرینہ آزمودہ کار و اکثرے از سرداران سرکار شجاع الدولہ مثل ہر دو گسائین با جمعیت ہفت ہشت ہزار سوار و مرتضے خان پسر
مصطفے خان بہادر ببر جنگ کہ ملازم سرکار شجاع الملک مہابت جنگ بہادر بود با پنج ہزار سوار و اکثرے از اقرباے صفدر جنگ
مثل اولاد میرزا یوسف وغیرہ کہ از ناقدر دانیہاے آصف الدولہ ہمواران در پرورش و قدر خود دیدہ رنجیدہ برخاستہ رفتہ اند
ہمرا بقدر لیاقت ہر یکے ریاست افواج دادہ ملکے را مدد جاگیرا انہا مفوض ساختہ بقدر حاجت از ممالک محروسۂ خاص خود ہم نگہداشتہ
و ملک بسیارے از توابع راج مہاراجہ سجے سنگہ دہیراج سوائے تسخیر خود در آوردہ بارہا از راجپوتیہ کچواہہ وغیرہ محاربات
نمودہ بر آنہا غالب آمد و الحال اعادے دولت خود را کہ در اطراف و اکناف صوبہ اکبر آباد و شاہجہان آباد اقامت داشتہ اند مغلوب
ساخت عبد الاحد خان کشمیرے و دیگر ارکان حضور کہ اکثرے بلکہ ہمہ نامرد جبان و پادشاہ با چنین کسان راضے و تابع راے
ایشان است بر اقتدار نجف خان بہادر حسد بردہ ضابطہ خان را کہ صاحب الوس جماعۂ روہیلہ و افغان است و بعد قتل حافظ

ذوالفقار الدوله بهادر در جدوکد بود و چون ما ربخود می پیچید بعد ظفر یافتن امیر الامرا بر ضابطه خان دیده کرشخصے کہ از عمدۂ نجف خان
بهادر بر آید غیر از ضابطه خان در نظر نبود و اخود و با این همه او لوس افغانے و اعانت بعضے از سکهان مغلوب و مقهور شد چاره منحصر
در آن دانست کہ شاهزاده را با خود گرفته بطرف سرهند رود و افواج را ملازم نمود و سکهان آن طرف را مقهور خود گرداند لهذا بقهور
اشرار متوسل دامن دولت خود و مستقل ساخته دم مساوات با ذوالفقار الدوله بهادر زند و چون این اراده در دل او رسوخ یافت
با پادشاه ظاهر ساخته شاهزاده جوان بخت یا اکبر شاه را همراه گرفته خیمه بیرون زد و صلائے عام برائے ازدحام مردم دد و داد صاحب
تلاشان نوکری کہ درین جز و زمان فراوانند باندک عرصۂ لشکر عظیمے فراهم آمد و چون تقرب او با پادشاه در اطراف و سطے اشتهار
داشت سرداران بعضے اضلاع و فرق و بعض نام آوران فرقۂ سپاه نیز حاضر آمده ملازم شدند و هر روز در کثرت مے افزود حسب الطلب
پادشاه زمرۂ از فوج ذوالفقار الدوله هم برفاقت شاهزاده رسیده باعث از دیاد عساکر گردید چون عبدالاحد خان پر دبال خود
فے الجمله آراست پیشتر مفصت نمود و هوس تقلید ذوالفقار الدوله چند فراغ از سرهند هم گذشته جواب و سوال معاملۂ بلکے
از سرداران سکه و اظهار رعب و سطوت نمودن آغاز نهاد و ندانست لرا قمه تیغ چوبین به تیغ فولادے نتواند نمود
هزاد و سے چنانکه او قدر جلادت خان کشمیرے مذکور شناخت و از معامله گذشته استعداد مقابله نمود چون مقابله روے داد
با آنکه هیچ آسیبے بفوج نرسیده و مردم مستعد جان بازے بوده اند عبدالاحد خان کہ نامرد نظرے و جبان خلقی است آتش شمشیر
از دور دیده اطفاے نائرۂ آن بریختن آبروے خود در میدان دیده عبث عبث بے هیچ مع شاهزاده روگردان گردید و چنان گریخت
که پے سر خود برگشته هم ندید فوج نجف خان بتقویت سردار محفوظ و سالم برگشت و از دیگران هر کسے کہ جرأت و جمعیت داشت
زان مهلکه سلامت برآمد و مردم دیگر ناحق آوارۂ دشت غربت و مبتلاے انواع محنت و کربت گشته از لباس و سلاح و اسپ
و یراق عارے و با هزاران خستگی و خوارے بجائیکه جیسر و مقدر بود رسیدند و برشتے بناکامے و ناچارے گشته و زخمے گردیدند میرزا
نجف خان کہ از مدتها تحمل ایذا و اضرار او مے نمود و طاقت تحمل او بنهایت رسیده بود فلاح خود و صلاح عالمے در آن دید و او عدم اقتدار
او دیده قابو یافته از پادشاه استیذان عزل او از مراتبے کہ داشت و مقید نمودنش نمود پادشاه کہ عجب حیا نانه بلکه محض دیوانه
است طوعاً کرهاً اطاعت راے امیر الامرا نمود ذوالفقار الدوله بهادر معتمدان فرمان بردار را پیشتر فرستاده عبدالاحد خان را مقید و
خانۂ او را ضبط نمود و از اسباب کتب خانه و دواخانه اش کہ فے الواقع از نفائس اشیا بود خود گرفته دیگر اموال و اسباب کہ ملکے
مے از زید بخانۂ پادشاه رسانید و سرداران بهادر خود در آن نواح فرستاده فے الجمله اصلاح مفاسد سکهان و آنها را منقاد گردانید
بهر صورت غلبۂ خود بر آن جماعه کہ از لکوک در حساب و شمار افزونند ظاهر کرده و اسے یو منا فزا ابکام و اقبال و جاه و جلال در اکبرآباد
و شاه جهان آباد حکمرانے مے کند اصحاب انگلیشیه راهم وجود و اقتدار او در هندوستان اندکے در دل دور بین مے خلد
و بعد مقید نمودن عبدالاحد خان جنرل کوت انگلیشے مستر مسک نام را بسفارت نزد امیر الامرا ذوالفقار الدوله نجف خان بهادر
فرستاده پیغامهاے وعید و تهدید از انواع مجملات و تقاضا با او نموده بود او هم بطور مناسب جوابهاے مسکت فرستاد
و حرب دکهن کہ ارباب انگلیشیه را روداده مانع مکاوحات با نجف خان بهادر گشت ذالا چه عجب کہ تا حال بالاد
قیل و قال بلند گشته کار بحرکت عساکر و جنود مے کشید باید دید بعد ازین مشیت ایزدے در حمایت کیست
کدام خسرو قدر اقبال یاور دادو تقاضاے کہ امین و ناصر است رفیع خان مادل ببینیم تا مهر و کین قضا
نواز و کرا خوار سازد کرا

ذکر نهضت نمودن گورنر بهادر از کلکته بطرف مغرب بنابر اغراض غیر معلوم

مجملی از احوال دکن که باخبار معتمدان گوش زد فقیر گردیده در آخر دفتر دوم بسلک تحریر کشید. درینولا که آخر ماه شعبان بلکه شب غرهٔ ماه مبارک رمضان سنه یکهزار و یکصد و نود و پنج هجریست چنین شنیده شد که جرنل گادرڈ بهادر بعد فتح قلعهٔ بسی که از عمدهٔ قلاع متینهٔ معروفهٔ مرهته است افواج را آراسته بقصد تسخیر پونا که دار الملک رؤسای جماعهٔ مرهته و مرکز دولت آنهاست جنبید سرداران مرهته چار و ناچار باقتداریکه میسر بود بچند منزلی پونا که اتصال بدریای شور داشت استقبال جرنل نموده هنگامهٔ ستیز و آویز گرم نمودند و بعد جنگهای متواتر که چند روز متوالی بعمل آمده بود روزی از طرفین کوشش بسیار و آنچه بالقوه فریقین بود بعرصهٔ اظهار رسید بعد کشته شدن مردم بیشمار شکست بر لشکر جرنل گادرڈ افتاد جرنل مذکور از هوشیاری و سلیقهٔ سپهداری مع بقیة السیف که زیاده بر دو هزار کس نبوده اند بر لب دریای شور بدون اسباب و توپخانه رسیده خود را بر جهازات کشیده به مناسبی که جزیره ایست معروف دران جا انگلیشیه قلعهٔ متینی بنا کرده مسکن و مأوای خود ساخته اند رفته منتظر صلاح وقت و فرصت است و بعضی میگویند در بندر سورت که آن هم در عمل انگلیشیان است رفته والعلم عند الله تعالی و نیز مسموع شده که افواج انگلیشی که بسرکردگی کرنل کمک بود و او هم نهایت شجاع و صاحب تدبیر هوشیار است بصوبهٔ گوالیار رفته بود و قلعهٔ گوالیار قبل از ورود او مفتوح گشته مستحفظان انگلیشی دران نشسته بودند و قلاع دیگر را که کرنل کمک نیز مسخر نموده بود فوج عظیمی از مرهته های دکن دران صوبه درآمده طرق وصول اجناس ماکولات وغیره مایحتاج لشکر انگلیشی مسدود گردانیده بعد از جنگهای متوالی و مقتول و مجروح ساختن مردم فوج و کیی مستحفظان قلعهٔ گوالیار وغیره قلاع مسخره و افواج تابع کرنل کمک را بنوعی عاجز و مضطر گردانید که کرنل کمک هم پایداری دران دیار متعذر و دشوار دانسته ناچار قلعهٔ گوالیار را به رانا زمیندار گوهد که بعلت موافقت در رهبری او دران صوبه قدم گذاشته بودند تفویض نموده و از قلاع دیگر هم بضرورت دست بر داشته و خالی گذاشته بطرف اٹاوه برگشت و چهاونی تمام فوج در میان اٹاوه مقرر گردید و حیدر نایک نیز میگویند الی الآن در صوبهٔ ارکاٹ بکمال اقتدار و استقلال کامروا و کارگزار جرنل کوت که رئیس کل افواج انگلیشی و منجملهٔ اصحاب خمسه کیٹ است و بمدافعهٔ نایک مذکور در صوبهٔ مسطور حسب الامر گورنر جرنل مدتی بود بدستور در قلعهٔ مندراج اقامت گزیده بطوریکه صلاح وقت وی داند در میدانها بر آمده ستیز و آویزی می نماید و گورنر جرنل بهادر میگویند که احوال افواج مرسلهٔ خود بدین منوال دیده انتظام ممالک بنگاله و عظیم آباد و اوده و اله آباد و غیر آن که در ید تصرف اوست اهم و واجب شمرده صلاح دران دید که با میرزا نجف خان بهادر و پادشاه و دیگر کسیکه لیاقت داشته باشد بارسال سفرا و مکاتیب آمیزش و وداد و اتحادی بهم رسانیده با خود گردیده سازد و از مالداران نالائق که در مصارف بی فائده زرهای خطیر رایگان خرج می نمایند مبلغی گران برای مصارف لابدیه حروب و کروب که درین ایام در پیش دارد به تدابیر مناسبه بدست آرد تا مبادا افواج دکن غلبهٔ خود در وطن خویشتن دیده باعث فتنه و فساد درین بلاد شود و میرزا نجف خان که از سوال و جوابهای سابق اندیشه مند از طرف این جماعه است با دکنیان نگردد و شاید مطالب دیگر داشته باشد چه بر ضمائر این جماعه خصوص گورنر جرنل بهادر که نهایت مدبر و سینهٔ او صندوق رازها و اسرار است و امکان ندارد که او سخنی از ان جمله اسرار بر لب اظهار بر آید اطلاع یافتن از متعذرات است بنابر مقدمات مذکوره در ماه رجب سال یکهزار و یکصد و نود و پنج هجری از دار الملک خود کلکته کوچ نموده و اکثر اصحاب رای و تمیز مثل مسٹر اندرسن و دیگران از جماعهٔ فرقهٔ خود برفاقت چنین وسطی ابراهیم خان بهادر را نیز از زمرهٔ هندیان که اوصاف حمیده و شیم

پسندیده او باقتضاے موقع ومقام در ذیل صفحات اوا خر دفتر دوم ثبت افتاده واز عدم تقیدناسے ناقدر دانی مقتدران عصر در مرشدآباد وبخانهٔ خود منزوے بود بکمال عنایت وجوہر شناسے ہمراہ خود برگزید وباکمال شان وتجمل وسامان شایستہ کہ قریب سہ چار صد کشتے ہمراہ داشت اوائل ماہ مبارک شعبان در عظیم آباد رسیدہ عازم پیشتر گردید وبست وسوم ماہ مذکور بنارس رسیدہ خبراست کہ زیادہ توقف درانجا نکردہ پیشتر تا لکھنو خواہد خرامید وآنچہ مرکوز ومنظور دارد درانجا بظہور خواہد انجامید قبل ازان کہ گورنر بہادر از کلکتہ نہضت نماید حکمی از ولایتش درباب برہم زدن با جماعهٔ ولندیسیہ وضبط نمودن قلاع واماکن اینہا رسید وحسب الامر در اواسط یا اواخر ماہ رجب سال مذکور در مختص بندر ہوگلے آبادے ولندیسیہ کہ نام آن مکان چنچرہ است وسردار بزرگ جماعهٔ مذکورہ در ملک بنگالہ با چند ضرب توپ کہ البتہ کمتر از سے چہل عدد نخواہند بود با قلیل جمعیتی از قوم خودے باشد بی جنگ وجدل مسخر گشتہ بقبضهٔ فرقهٔ انگلیشیہ مع مال واسباب درآمد ودر دیگر جاہا از ہر دو صوبهٔ بنگالہ وعظیم آباد یکی یا دو کس ہر جا ہر قدر لائق دانند ازان قوم بکار کمپنی خود می نشینند ودر وسط شہر عظیم آباد نیز خانہ در کمال وسعت وصفا باندک ساخت وچند ضرب توپ دارند چون حکم گورنر بمسٹر گسول صاحب کلان عظیم آباد ومیجر بالسے صاحب فوج متعینهٔ شہر مذکور برای تسخیر امکنهٔ ولندیسیہ رسید چند روز قبل از ورود گورنر بہادر مکان عظیم آباد ہم با جمیع امکنہ دیگر بطور چنچرہ بے آنکہ کار بجدال وقتال رسد مسخر گردید سبب آسانی در تسخیر این اماکن آنکہ انگلیشیان از اوائل این قسم روز ہارا در نظر داشتہ چون غلبہ واقتدار وتسلط درین دیار وا نہ فرق دیگر را از امثال خود باین حال نگذاشتہ اند کہ اگر در بارهٔ اینہا امری منظور شود حاجت بمکاوحہ ومقاتلہ داشتہ باشد

ذکر سبب کشادیافتن باب منازعهٔ فیمابین انگلیشیان وولندیسیان ومجملی از احوال ارض جدید کہ بہ امریکا وینگی دنیا مشہور است واحوال مردم آن مکان

سبب منازعهٔ فیمابین این ہر دو گروہ آنکہ از مدت پنج وشش سال قبل ازین پادشاہ انگلیشیہ را بصلاح کمپنی کہ ہیچ کار ابی شورہ سکناے آن دیار نیست منازعتے با مردم امریکا کہ عبارت از ارض جدید است روے داد واحوالش مفصل کردہ آید وکمپنی عبارت از اشخاص مال دار ومقتدر سکناے آنجا است از مردم صاحب استعداد مال دار مقتدر مذکور ہرسے چہل کس یا کم وزیادہ کہ باہم متفق گشتہ ارادهٔ تجارت قطرے از اقطار اقالیم سبعہ نمایند کمپنی اند واین قسم مردم دو سہ صد کس خواہند بود کہ علاقهٔ تجارت ہر طرفے از اطراف دارند وبمنزلهٔ رئیس قوم اند پادشاہ آنجا اراده ہر امرے کہ کند اول استشارہ با امرای خود می نماید اگر آن امر پسند رائے امرا آمد امرا با کونسل ملک استشارہ میکنند وکونسل ملک عبارت از مردم مذکور آن جماعه اند کہ از ہر بلدہ وقصبهٔ ولایت انگلند سکناے بلاد وقصبات یک دو کس ہوشیار متدین منصف را بوکالت خود برگزیدہ متعدد از جانب آنہا گردیدہ بشہر لندن کہ دار السلطنهٔ ولایت مذکور ست فرستادہ اند تا ہر امرے کہ پادشاہ را رو دہد نماید دران باب ہرچہ اینہا بمصالح اشخاص بلاد مناسب وصلاح دیدہ اختیار نمایند مختار ہمہ آن مردم است واگر آنہا نہ پذیرند کسے از آنجماعه نخواہد پذیرفت استشارہ مے کنند اگر آنہا ہم سود وبہبود تمام مملکت واہالے آنجا دران کار دیدہ پسندیدند اذن امضاے آن امر دادہ شریک ومعین پادشاہ وامرا دران کار مے شوند وآن کار بہ ذمهٔ تمام رعایاے قلمرو آن سلطنت وممالک محروسهٔ پادشاہ آن فرقہ افتادہ امضا مے یابد واگر پسند آنہا نیامد ودران فسادے براے عامهٔ خلائق وآن مملکت دیدند از قبول آن امر سر باز می زنند وپادشاہ را درین صورت مجال آن نیست کہ خلاف مرضے ورائے آنہا حکمے تواند نمود ومردم امریکا کہ ارض جدیدش ہم مے نامند

نیگے دینا بایاے ثنائی تحتانی مفتوح و نون ساکن خفی و کاف مکسور فارسی بایاے تحتانی مثناۃ زدہ بمعنی دنیاے نو نیز مے گویند از قوم انگلش و اولاد و فرقہ مذکورہ اند علماے ہیأت این جماعہ تحقیق و تدقیق درین علم بسیار نمودہ تفاوت ہاے بسیار از ادراک حکماے سلف بر آوردہ اند از ان جملہ این کہ مے گویند احاطہ کرۂ ماۓ ارض را بطور تعریف حکماے سابق نیست بلکہ مثل کمربند کرۂ ارض را محیط است وارض چنانچہ این طرف بر آمدہ محفل سکونت عالمی گشتہ باقالیم سبعہ انقسام یافتہ است ہمین قسم طرف مقابلش نیز بر آمدہ موقع سکنای عالمی است و باین طور است کہ کف پاہاے اشخاص ہر دو طرف اگر زمین درمیان نباشد بہمدگر ملصق گردد و سرہا بطرف آسمان ملخص آنکہ بے اندک میلے ہر دو طرف زمین مقابل بہمدگر واقع است و وسعتش اگرچہ الی الآن بتحقیق نپیوستہ اما تخمیناً این قدر است کہ ہر دو طرف را بجمعہ پنج حصۂ تصور باید کرد از انجملہ سہ حصہ این طرف کہ اقالیم سبعۂ مشہورہ دارد و دو حصۂ آن طرف اندک بیشتر خواہد بود و سرد و سیر و گرم سیر دارد اما تمام احوال آن قطعہ خوب دیدہ و بنظر تحقیق سنجیدہ نشدہ است چوبہاے متنوعہ و ادویۂ مختلفہ از انجا تحصیل کردہ آوردہ اند و صنادیق وغیرہ ساختہ مے گویند کہ معادن طلا و نقرہ باکثار دارد و قریب بچہار صد سال است کہ جہازے تباہ شدہ در انجا رسید سالے کہ جہاز پرتکیس کہ بہ پرتکال شہرت دارد و بے خبر در تباہی دارد ہند گردید و انجا را دیدہ سکنے اختیار نمودہ و مدتہا بودہ اقتدار بسیارے بہم رسانید تا آنکہ در زمان شاہ جہان پادشاہ از بلاد ہند اخراج یافتند و اولاد آنہا در ہوگلی و مندراج ماندہ سیاہ رنگ و سبزہ و بعضے بندرت سفید پوست مے شوند و پیشہ دری مے نمایند درین ایام اکثرے بہ نویسندگی در سرکارات انگلیشیان نوکر مے شوند اما انگلیشیہ آنہا را عزتے نداده مثل سائر الناس ہندی دانند لیکن در ولایت خود اے یومنا ہذا پادشاہ و فوج و اقتدار دارند چون جہاز تباہی آنجا را دیدہ بسلامت برگشت بعض ہوشیاران آن جہاز را اندک بلدیت براہ آن زمین بہم رسید شخصے از ان مردم باعانت زنے از سلاطین آن فرقہ دو سہ جہازات تیار کردہ و ہوشیاران دیگر را ہمراہ گرفتہ ورانجا رسید و مکنت بسیار در انجا نمودہ و محض بلیغی بعمل آوردہ چند کسے از سکنۂ آنجا بہم رسانید و با آنہا آمیزش و اختلاط نمودہ سفے الجملہ بایما و اشارات بعضے امور فہمید و اندک بزبان آنہا آشنا گشتہ و آنہا را بحسن سلوک از خود خوشنود گردانیدہ چند میل در اطراف ساحل مذکور باتفاق آنہا گردید و احوال قطبین و ارتفاع و انحطاط و بعد و قرب درجات از اطراف آن دریافتہ اندک نقشۂ آنجا در راہ عبور و مرور نہا بادبانہا دریافتہ و ضبط نمودہ معاودت کرد و سال دیگر با چند جہاز پر از اسباب جنگ و اقامت رفتہ با معدودے از روسا اقامت گزیدند و آہستہ آہستہ فرق دیگر ہم خبر یافتہ در اطراف آن رسیدہ و رحل اقامت افگندند بعد امتداد زمان مردم آنجا را چون حیوان چارپا دیدہ انگلیشیان را ارادۂ توطن در انجا بہم رسید و طرح امارت در ان زمین انداختہ معمورۂ عظیم ساختند و بود و باش خود و توالد و تناسل و تربیت اطفال در ہمان مکان مقرر نمودہ مکتب و معابد و بالجملہ برای ہر امر بطور ولایت عمارات عظیمہ بکمال متانت ساختہ انصرام بولایت انگلنڈ کہ موطن دیرینۂ آنہا بود موقوف نمودند اما در اطاعت پادشاہ خود بودہ مطیع و منقاد امرا و ارکان دولتش کہ سکنۂ دار السلطنۃ لندن اند مے بودند و بضابطۂ ولایت انگلنڈ خراجے کہ معین بود مے رسانیدند تا آنکہ کثرت در اولاد بہم رسیدہ عدد مردم آنجا در حساب از لکوک تجاوز نمود قریب شش ہفت سال است کہ پادشاہ انگلنڈ بصلاح ارباب حل و عقد ممالک خود بر آنہا تحمیل وجہے معتد بہ زیادہ از وجوہ مقررہ نمود و بر آنہا گران آمدہ سر از اطاعت باز زدند پادشاہ بسردارانیکہ از طرف او حکومت آنجا داشتہ تحصیل وجوہ معینہ مذکورہ سعے نمودند نوشت کہ آنہا را وعید و تہدید نمایند سرداران مذکور حسب الامر بر آنہا سخت تنگ گرفتند آنہا ناچار شدہ باہمدگر مشورہ نمودہ حکام منصوب پادشاہی را گرفتہ سر از عدن شان بر داشتند و علم بغی و تمرد بر افراشتند پادشاہ فوجے لائق مع اسباب موافق بتادیب آنہا فرستاد

چون در ضوابط و قواعد یکسان و در همه امور با انگلیشیه همسان و در دلاوری استان بودند و اسباب حرب و کرب از توپ و بندوق آنچه
می باید مهیا داشتند بمنازعت برخاستند جنگ عظیمی روی داده فوج پادشاهی مغلوب و مستاصل گشت پادشاه بار دیگر
افواج وافر با نهایت کر و فر و اسباب افزون از عد و حد فرستاد آنها هم با آنچه بالقوه آنها بود خود را آراسته مددی هم از فرانسیس
در آلات و ادوات حرب درخواستند فرانسیسیه که عداوت دیرینه چندین صد ساله با انگلیشیه دارند موافقت آنها را با خود فوز عظیم
و نصرت جسیم دانسته چون ایام صلح باقی بود و بظاهر اعانت نمی توانستند مخفی هرگونه امداد و اعانت که ممکن بود بعمل می آوردند
انگلیشیه برین دغا وقوف یافته با فرانسیسیه هم دو سه سال است که در آویختند اما مردم مذکور سکنه ارض جدید بازگشتن و کوشش
بسیار نموده بر افواج پادشاهی غالب آمدند و بمن عظیم بنابر استیصال سی چهل هزار کس و صرف زر خطیر که میگویند قریب بیست
کرور روپیه درین کار بمصرف در آمده باولیای دولت پادشاه انگلند رسید و معرکه کارزار با قوم خود شکه مردم ارض جدید اند
میان امریکا و با فرانسیسیه گرم گردید اسپانیول که او نیز فرقه از بین جماعه و برای خود پادشاهی علیحده دارند و اکثر با سلطان روم
و دیگر اقوام و سلاطین قرب و جوار در محاربات گذرانیده هرگز نه آرامند اعانت فرانسیسیه نموده بجنگ انگلیشیه برخاستند
و لندیسیه هم که تسلط انگلیشیان بر خود و در ممالک هندی نمی خواهند اما از فرط سلامت روی که شیوه آنهاست تا مقدور در منازعت
با احدی نمی گشایند و اعلان و اظهار عناد روا نمی پسندند در باطن با هر کس که مخالف به سبب مذکور و هم بنابر نفع خود در تجارت
نقد در وقت غرض اسباب حرب را بقیمت اعلی بلکه بر سبیل اعانت بفروختن اسباب و رسانیدن گوله و باروت و توپ و بندوق وغیره
سست دست کرده اهتمام بسیار درین کار می نمودند انگلیشیه برین تدبیر و تزویر ولندیسیه پی برده با آنها هم کاویدند باید دید که مشیت
قادر قدیر در اختلافات و مشاجرات اینهمه فرق مختلفه مقدر چه چیست یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید الحمد لله علی آلائه والشکر علی افضاله
و نعمائه که دفتر سوم نیز بدستیاری اقلام این اقل الانام کسوت انجام و پیرایه اختتام بخشید و آغاز این اجزا و اوراق
ازکر جادوان شاه دبو هیکه ماسول بود بانجام رسانید و در ارتسام وقایع و اخبار مراعات صدق و راستی مجتهد و در یکه میسر بود
بعمل آمد تقصیری در آن نرفت و الحمد لله که بیامن توفیق ایزدی پریشانی این صفحات هم صورت انتظام و جمعیت گرفت
امید که ایزد تعالی شانه پذیرایی پرتو انظار برگزیدگان دهور و اعصار داشته سواد مداد این نقوش را سرمه چشم بصیرت
اولی الابصار فرماید و در واسطی سلاسل و مضامین فقرات مجموعه جنت آیین را چون مارسین بمذاق دل ارباب دول گوارا
فرموده چشم بینش برگزیدهای آفرینش را با بیدارش از خواب غفلت مستی دولت سست و شو نماید چون قبله همت و جهت
نیت ایقاظ و تنبیه سیه مستان از خود رفته دولت و غنودگان بی خبر و خفته غفلت است این سیه نامه خطا کردار ترتیب
این کتاب را وسیله آمرزش و رحمت رب الارباب می داند و رجای واثق دارد که حضرت ارحم الراحمین بمودای سبقت
رحمته علی غضبه و بها صدق القائلین ظن بنده کمترین را مبدل بیقین گرداند انه جواد کریم رؤف رحیم تمت بمنه الداثرة الفاترة
نقر فقرار باب الله الغنی غلام حسین بن هدایت علی خان بن السید علیم الله بن السید فیض الله الطباطبا الحسنی عفا الله
عنهم بفضله السنی و بحق سید الانبیاء و المرسلین محمد خاتم النبیین و عترته المعصومین الطیبین الطاهرین علیه و علیهم السلام و الصلوة الی
یوم الدین یوم الثلثا لسبع خلون من شهر رمضان المبارک المنتظم فی سلک شهور سنه خمس و تسعین من المائة الثانیة عشرة
من الهجرة المقدسة النبویة علی صاحبها السلام و التحیة ؛؛

خاتمة الطبع از جانب کارپردازان مطبع

اورنگ نشینی قلم بر تخت قرطاس حمد مالک الملکی است که سلسلهٔ نظام جهان درکف اختیار اوست ناظمی که در رتق و فتق انتظامش خلل و نقصان مفقود است و آیهٔ منافی همایهٔ و لوکان فیهما آلهة الا الله لفسدتا دلیل روشن موجود و آیهٔ الملک لله الواحد القهار برین دال است که شاهی کونین سزاوار اوست جباه خداوندان تخت و دیهیم از وفور سجدات بر جناب عظمت والایش چون ماه تابان می نماید و اعناق کشورکشایان اقالیم سبعه بر آستان جلالش خم می ماند **بیت** سر بادشاهان گردن فراز ؛ بدرگاه او بر زمین نیاز ؛ فرمان فرمای خامهٔ مشکین شمامه بدار الملک نعت عالم پناهی است که افسر لولاک لما خلقت الافلاک بر تارک منیعش مزین است کشورکشائی که رایت هدایت بر افراشته ملک کفر را به تیغ اسلام خویش مفتوح فرموده سکهٔ ان الدین عند الله الاسلام در چار دانگ عالم رواج داد **بیت** محمد بادشاه دو جهان است ؛ محمد پیشوای مرسلان است ؛ حکمرانی ممالک کوهرین سالک شهرستان منقبت وزیر اعظم و دستور معظم شاه پیرسلین است که پنج نوبت امامت بر درش نواخته شد و خطبهٔ انا و علی من نور واحد در شان رفیعش خوانده گردید **بیت** علی آنکه یزدان علیم وی است ؛ دو عالم در کف کریم وی ست ؛ **بیت** ز من باد هر دم درود و سلام ؛ بآل و باصحاب خیر الانام ؛ اما بعد پوشیده مباد که درین هنگام میمنت انجام از جمله کتب تواریخ ملوک دهلی کتاب منفعت انتساب تاریخ بی مثل و لاجواب صحیفهٔ قیمت تزئین نزهت آگین اعنی هر سه جلد سیر المتاخرین مشعر حالات خسروان هند من تالیف لطیف و تصنیف شریف سر آمد مورخان جادو بیان مستند آفاق و جهان شاعر جلیل نثار بیعدیل دبیر عطارد تحریر منشی سید غلام حسین خان خلف الرشید سید هدایت علیخان طباطبائی اسکنه الله فی الجنان که در حقیقت کتابی باین تهذیب و سلاست عبارت و نزاکت مضامین و فصاحت بیان و بلاغت تحریر و نگارش حالات صحیح راست براست بی کم و کاست که همین شیوهٔ رفیعه و شیمهٔ بهیه مورخان عالم است الی یومنا هذا درین فن تاریخ نظم نگذشت اگر آئینهٔ بی زنگ خسروان خوانم بجاست و اگر کارنامهٔ پادشاهان اولوالعزم گویم رواست در مطبع نامی و گرامی مشهور نزدیک و دور منشی نولکشور واقع لکهنؤ بتوجهات جناب منشی پراگ نرائن صاحب دام اقباله مالک مطبع موصوف بماه مارچ سنه ۱۸۹۶ع مطابق ماه شوال المکرم سنه ۱۳۱۳ه بار دوم حلیهٔ طبع پوشیده مطبوع طبائع مورخان بلند نام و محبوب خواطر کافهٔ انام گردید منه و کرمه

تاریخ عہدنامجات - سنداقرارنامجات
وعطاے سند متعلقہ ریاستہاے ہندوستان
مولفۂ سرچارلس ایچیسن صاحب بہادر
مترجمۂ پنڈت کنھیالال صاحب نہایت
عمدہ کامل سات جلد مین حسب تفصیل
ذیل -
(جلد اول) عہدنامجات وغیرہ متعلقہ حصۂ شرقی
پریسیڈنسی بنگال مع آسام وبرہما -
(جلد دوم) عہدنامجات وغیرہ متعلقۂ ممالک -
مغربی وشمالی تا پنجاب مع نیپال -
(جلد سوم) عہدنامجات وغیرہ متوسط ہند -
(جلد چہارم) عہدنامجات وغیرہ متعلقہ ریاستہاے
راجپوتانہ ومالوہ وغیرہ -
(جلد پنجم) عہدنامجات وغیرہ متعلقۂ پریسیڈنسی -
مدراس مع جزیرۂ سیلون -
(جلد ششم) عہدنامجات وغیرہ متعلقہ پریسیڈنسی بمبئی
(جلد ہفتم) عہدنامجات وغیرہ متعلقہ ہند و
دیگر ممالک ایشیائی بیرونی -
تاریخ بغاوت ہند یعنی محاربۂ عظیم یعنی
تاریخ غدر مترجمہ پنڈت کنھیالال -
تواریخ راجگان اودھ - مع تصاویر
فوٹوگراف -
سوانح عمری لارڈ لارنس مرحوم -
سابق ویسرائے وگورنر جنرل ہند مع پولیٹکل
کارروائیان سکھونکی لڑائی ایام غدر مین پنجاب
کی حفاظت مرتبۂ مسٹر بارسورتھ صاحب بہادر
حسب ایماے جناب اے جی لارنس صاحب
سول کمشنر اگرہ آناد طبع نے اسکا ترجمہ شائع کیا -
تاریخ گلشن پنجاب - مع نقشہ جات از
پنڈت دیبی پرشاد -
احوال نامۂ روس - یعنی اردو ترجمہ
تاریخ روسیہ مصنفہ ڈاکٹر ڈی میکنزی والس
پرائیوٹ سکرٹری حضور لارڈ ڈفرن صاحب
بہادر جسمین روس کی سوشل حالت امور
تاریخی پولیٹکل تغیرات اور تبدلات ریولیوشن
کا علم وفصل، انکا طرز تمدن ونظم ونسق ملکی رعایا
اور گورنمنٹ کے باہمی تعلقات جنگ
کریمیا آزادی غلامان خانہ زاد جنگ روم
وروس پطر اعظم وملکہ کیتھرائن کے امور
رفاہ وغیرہ مفصل درج ہین باجازت
مصنف ممدوح وپذیرائی عالی جناب
سر الفرڈ لائیل صاحب بہادر لفٹننٹ گورنر
سابق بہ منتظیر ترتیب طبع ہوا -
تاریخ راجستان - مولفۂ کرنل جیمس ٹاڈ صاحب
پولیٹکل ایجنٹ یعنی ریاستہاے راجپوتانہ مشتمل
حالات سنسکرت وعربی وانگریزی تاریخون سے مع
سرپرستی مہاراناجی سجن سنگھجی بہادر والی میواڑ
مرتبہ ہوکر طبع ہوئی -
مصائب غدر - سرگذشت مسٹر ایڈورڈ
مجسٹریٹ بدایون بزمانہ غدر ۱۸۵۷ء مترجمہ
مولوی نذیر احمد صاحب -
تواریخ سلاطین اودھ - قیصر التواریخ
دوجلد مین کامل مع تصاویر شاہان واراکین
سلطنت اودھ - مولفۂ سید کمال الدین حیدر
ترجمہ منتخب التواریخ - مترجمہ مولوی
احتشام الدین صاحب مرادآبادی -
وقائع راجپوتانہ - مع نقشہ جات
مرتبۂ بابو جوالا سہاے صاحب [illegible] راج بھرتپور
مفصل حالات وعجائب واقعات تمام
راجپوتانہ کامل تین جلدون مین نہایت عمدہ -
تاریخ جدولیہ - حضرت آدم علیہ السلام
سے تا اینوقت جملہ انبیا وائمہ وصحابہ وتمام
سلاطین منتخب از تواریخ بطور جدول مولفہ
منشی خادم حسین اکبرآبادی -
سیر پنجاب - تاریخ پنجاب مولفہ
راے کالی راے -
تاریخ راجپوتی - کارنامہاے
راناے اودیپور راجپوتانہ جسکو حکم
سے ایس بروس صاحب بہادر پنڈت جادورام
نے ترجمہ کیا -
مخزن پنجاب - مفصل تاریخ پنجاب
پانچ حصہ مین یکجائی از مفتی غلام سرور -
سوانح عمری راجہ شیو پرشاد صاحب
ستارۂ ہند [illegible] مصنف آئینۂ تاریخ نما -
تاریخ عالم حصۂ اول مصنفہ ولسن صاحب
سیر المتقدمین - حصۂ اول -
ایضاً حصۂ دوم -
آثار الصنادید - مع تصاویر وحالات
رئیسان وناموران دہلی مع نقشہ جات عمارات
اندرونی وبیرونی مولفۂ جناب سید احمد خان
بہادر سی آئی - ای -
کارنامۂ سکندری - تاریخ سکندر بادشاہ
از منشی گوکل پرشاد -
ارژنگ چین - سفرنامہ نواب صاحب
محمد عمر علیخان بہادر فیروز جنگ -
احسن القصص - حالات نفیس والیان
ریاست اسودہ وغیرہ -

حالات کارٹکر صاحب بہادر - مولنٰا راجہ شیو پرشاد ستارۂ ہند -

مظہر آدم - ترجمۂ تاریخ مولانا آزاد تذکرۂ علماے ہندوستان -

وقائع نگار انگلستان - کتاب کالیر صاحب کا ترجمہ -

تسہیل التواریخ - جسمین مشرح حالات عہد سلطنت اہل ہنود و اہل اسلام و سرکار انگلشیہ بطور سوال و جواب منشی سید علی بہادر رضوی بلگرامی نے نہایت عمدگی سے رقم کیے ہین -

جام جہان نما خُرد - ترجمۂ چھوٹا بھوگول ہستاملک از بابو شیو پرشاد -

کارنامہ نوآئین - یعنے تقویم المورخین از منشی دیبی پرشاد -

واقعات عجیبہ و غریبہ - معروف بہ غریب مت

تاریخ پورٹ بلیر انڈمان - مسمے بہ تاریخ عجیب یادگار ہندی مصنفہ راے بہادر کنھیا لال -

جغرافیہ جونپور - مع تاریخ حصۂ اول و دوم از مولوی ذوالفقار علی -

موجز التاریخ - خلاصۂ آئینۂ تاریخ نما حصۂ دوم از منشی دیبی پرشاد صاحب -

انیس السیاحین - حصۂ اول جسمین شکل زمین کے شکل و مقدار و حرکات و قدرتی تقسیم و بیان براعظم ایشیا شامل ملک ہندوستان و چین و ایشیائی روس و کابل و ایران و عرب و روم مع مفصل حالات باشندگان وغیرہ درج ہین -

ایضاً - حصۂ دوم - یورپ کا بیان بتفصیل مذکور ایشیا -

ایضاً - حصۂ سوم - بیان افریقہ و امریکہ مع ضمیمۂ فہرست رقبہ و آبادی و دار السلطنت ہر ملک -

مخزن حکمت - تاریخ شاہان و حکما از مفتی غلام سرور لاہوری -

واقعات ہند - تاریخ ہندوستان مولفۂ مولوی کریم الدین -

اخلاق و تصوف اُردو

جامع الاخلاق - ترجمۂ اخلاق جلالی

تہذیب النفوس - از سید فخر الدین حسین

باب دانش - مولفۂ مولوی محمد کریم بخش

اوقات عزیزی - از سید غلام حیدر خان -

ترجمۂ عوارف المعارف - کامل دو جلد مین مترجمۂ مولانا ابوالحسن فرید آبادی -

خزینۂ دانش - ہوشمندی کی تعلیم از مولوی محمد کریم بخش -

بستان تہذیب - جامع اخلاق و ادب مرتبۂ نواب حاجی محمد عمر علیخان بہادر فیروز جنگ - مطبوعۂ نظامی -

بحر الحقیقت - اصلاح نفس مین -

آب حیات - اخلاق و موعظت مین مصنفہ منشی کامتا پرشاد -

کیمیاے حکمت - حصۂ اول - بیان شرالف علم و ادب -

نجات المومنین - ذکر کرامات حضرت شاہ نجات اللہ -

تہذیب الاخلاق - مولفۂ مولوی نجم الحق

پیراہن یوسفی - اُردو ترجمہ مثنوی مولانا روم کا نظم شعر بشعر و حاشیہ پر اُردو مین حاصل مطلب مع فوائد تصوف کامل دو جلد مین بتفصیل ذیل -

(جلد اول) ترجمۂ دفتر اول و دوم و سوم -

(جلد دوم) ترجمۂ دفتر ۴ و ۵ و ۶ -

بوستان معرفت شرح اُردو مثنوی مولوی روم - دفتر اول مولفۂ حضرت مولوی عبد المجید خان مولف ریاض التحقیق شرح اُردو سکندر نامہ جدید الطبع -

ایضاً دفتر دوم -

ایضاً دفتر سوم -

ایضاً دفتر چہارم -

ایضاً دفتر پنجم

ایضاً دفتر ششم -

اخلاق رضی - مصنفۂ قاضی محمد رضی -

شجرۂ معرفت محشی - منتخبات مثنوی مولانا روم مترجمۂ سید غلام حیدر صاحب

تحفۂ سروری - نظم آداب عبادت جملہ اعضا از مفتی غلام سرور -

کنز الاسرار - ترجمۂ اُردو نظم مثنوی شاہ بو علی قلندر قدس سرہ بوزن مثنوی از مولوی سید غلام حیدر خان -

چشمۂ فیض - نظم ترجمۂ اُردو پندنامہ عطار کلام عارف کامل حضرت شیخ فرید الدین قدس سرہ از مولوی عبد الغفور خان بہادر -

مذاق العارفین - ترجمۂ احیاء علوم الدین عربی ہر چہار جلد کامل در دو جلد -